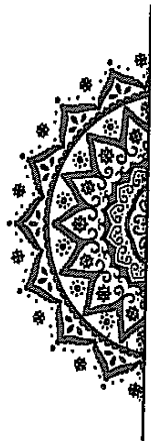
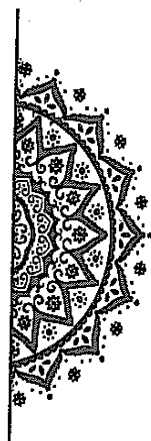


تاریخ جامع ایران

جلد بیستم



سَلَامٌ عَلَيْكُمْ



تایخ جامع ایران

زیر نظر

کاظم موسوی بجنوردی

سرپرستار

صادق سجادی



شیراز، ۱۳۹۳

تاریخ جامع ایران / زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی؛ سرویراستاران دوره باستان:
حسن رضایی باغبیدی، محمود جعفری دهقی؛ دوره اسلامی: صادق سجادی.
تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)،
۱۳۹۳.

ج: مصور؛ جدول، نمودار.

* کتابنامه

* فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

ISBN 978-600-6326-54-2

* ص.ع. به انگلیسی:

The Comprehensive History of Iran

۱. ایران - تاریخ الف. موسوی بجنوردی، کاظم، ۱۳۲۱-ب. رضایی باغبیدی،

حسن، ۱۳۴۵-ج. جعفری دهقی، محمود، ۱۳۲۹-د. سجادی، صادق، ۱۳۳۳

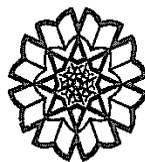
—

۹۵۵

DSR۱۰۹

۳۵۵۵۴۵۱

کتابخانه ملی ایران



مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)

نام کتاب: تاریخ جامع ایران، ج ۲۰

ناشر: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

چاپ اول: تهران، ۱۳۹۳

حروف نگاران: زهرا سادات حسینی، سهیلا خطیبی، مهناز مصطفی

صفحه آرا: زهره رمضان پور

طراح گرافیک و ناظر چاپ: علیرضا احمدی

چاپ: شادرنگ، صحافی: معین، لیتوگرافی: تراب زاده

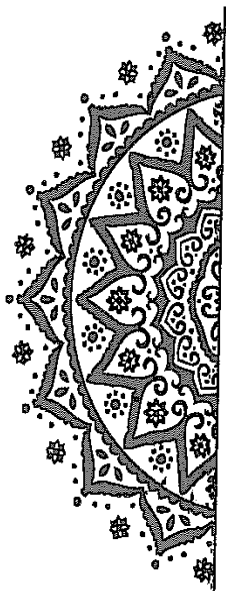
شمارگان: ۱,۰۰۰ نسخه

شابک (دوره): ۸-۳۶-۶۳۲۶-۶۰۰-۹۷۸

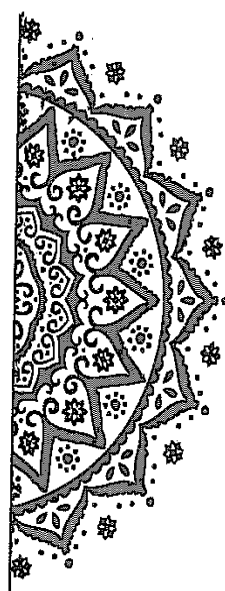
شابک (ج ۲۰): ۲-۵۴-۶۳۲۶-۶۰۰-۹۷۸

همه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است

جلد بیستم



دنبالہ تاریخ اجتماعی مذاهب و آیین‌ها پیوست‌ها

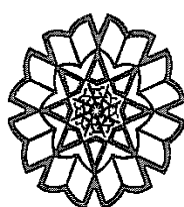


زیر نظر

کاظم موسوی بجنوردی

سر ویراستار

صادق سجادی





نویسندگان جلد ۲۰

آراکلووا، ویکتوریا
پاکتچی، احمد
جمالی، حمیدہ
حیران مقدم، حسین
ربیعی، منیرہ
رحمانی، روشن
سلیمی، مینا
شahدی، مظفر
شہیدی، یحیی
شیرآلی، عادل
لاجوردی، فاطمہ
موحد، محمدعلی
وثوقی، محمدباقر



فهرست مطالب



• ادبیات شفاهی در تاجیکستان

۱	تاریخچه
۶	چیستان
۸	بیت
۹	دوبیتی
۱۰	رباعی
۱۱	سرود
۱۷	بدیهه
۱۷	مرثیه
۱۹	انواع نثرهای شفاهی
۱۹	اسطوره
۲۱	حکایات اساطیری (میتولوژی)
۲۱	افسانه
۲۸	روایت
۳۱	نقل (حکایات شفاهی)
۳۱	لطیفه
۳۲	حماسه
۳۴	درام خلقی
۳۶	• جشن در ایران
۸۹	• سوگواری در ایران

مذاهب و آیین‌ها در ایران

• خوارج در ایران

۱۰۸	زمینه‌ها در خوارج نخستین عراق
۱۰۸	الف - نضج خارجی گری در عراق
۱۰۹	ب - از قریش‌ستیزی تا خیزش غیر تازیان
۱۱۱	ج - خوارج پس از نهروان
۱۱۳	ازارقه
۱۳۱	اباضیه
۱۴۴	صفریه و بیاهسه
۱۵۲	عجارده

• شیعه در ایران

۱۹۰	موقعیت امامیه در عرصه سیاسی ایران
۱۹۳	سیاست یکسان‌سازی مذهبی
۱۹۶	حکومت‌های متقدم با گرایش شیعی
۱۹۹	تحرک سیاسی در سده‌های میانه
۱۹۹	حمله مغول و برآمدن امامیه
۲۰۲	امامیه در عصر ایلخانان
۲۰۴	فترت پس از ایلخانان
۲۰۶	دوره تیموریان و ترکمانان
۲۰۸	صفویه و رسمیت مذهب اثناعشری
۲۱۳	معارف امامی در عصر شاه تهماسب اول و جانشینان او
۲۱۷	امامیه در عصر شاه عباس اول و جانشینان او
۲۲۱	امامیه و سلسله‌های پس از صفویه
۲۲۶	امامیه در سده‌های متقدم هجری
۲۲۸	مکاتب کلامی متقدم
۲۳۷	غلات و اتصاف به غلو
۲۴۱	کلام بغدادیان در ایران
۲۴۴	امامیه در سده‌های میانه و متأخر
۲۴۴	فلسفی شدن کلام امامی
۲۴۷	تصوف و رابطه آن با عقاید امامیه
۲۵۱	صوفیان صفوی
۲۵۴	پیدایی جریان‌های باطن‌گرا
۲۶۱	زیدیّه در ایران
۲۸۰	اسماعیلیه در ایران

• ایزدی‌ها

۳۱۵	تاریخ بررسی‌های مربوط به ایزدی‌ها و مذهب آنها
۳۲۴	جامعه ایزدی یا اِزدی‌خانه
۳۲۷	کاست‌های جامعه ایزدی

۳۳۲		لایه‌های جامعه ایزدی
۳۳۷		مجموعه مذهبی شفاهی و نوشته‌های مقدس ایزدی‌ها
۳۴۰		تاریخ شکل‌گیری جامعه ایزدی
۳۴۵		شرف‌دین - عنوان مذهب ایزدی‌ها
۳۴۶		خدای یکتا و تثلیث مقدس
۳۵۰		ملک طاووس - رأس تثلیث مقدس
۳۷۱		شیخ عدی
۳۷۸		سلطان یزید/ سلطان ایزید/ ایزید/ ازی
۳۸۶		ایزدان کوچک و ارواح حامی

• صابئین

۴۰۰		معنای واژه صابئی
۴۰۱		مندائیان
۴۰۳		مغتسله (تعمیدیان) در ایران پیش از اسلام
۴۰۳		مندائیان کنونی
۴۰۴		انجمن صابئین مندائی ایران
۴۰۴		باورهای مندائیان
۴۰۸		متون دینی
۴۰۹		فقه مندائی
۴۱۵		آیین بودایی در ایران

• پیوست‌ها

• وسایل ارتباطی در ایران

۴۲۸		الف - پست
۴۴۳		ب - تلگراف
۴۶۲		ج - تلفن
۴۷۰		د - رادیو
۴۸۸		ه - تلویزیون

• بیمه در ایران

۵۱۴		بیمه‌های اجتماعی
۵۱۷		بیمه‌های تجارتي یا بازرگانی
۵۱۹		شرکت‌های بیمه‌گزار
۵۲۳		سازمان اتحاد بیمه‌ای

• پول، صرافی و بانکداری در ایران

۵۶۵		بانک شاهنشاهی ایران
۵۷۰		بانک استقراضی

۵۷۳	بانک ایران
۵۷۷	بانک روس و ایران
۵۸۲	بانک سپه
۵۸۶	بانک ملی ایران
۵۹۳	بانک مرکزی ایران
• نفت ایران از عصر قاجار تا لغو قرارداد داری	
۶۰۹	فصل اول، از آغاز تا قرارداد داری
۶۰۹	۱. روایت گذشته‌های دورتر
۶۱۴	۲. نخستین قراردادهای نفتی ایران
۶۱۶	۳. طرح‌ریزی یک امتیاز
۶۱۷	۴. خطوط اصلی امتیازنامه
۶۱۸	۵. چشم‌انداز آغاز قرن ۲۰ م
۶۲۰	۶. سندیکای امتیازات
۶۲۲	۷. قرارداد با خان‌های بختیاری
۶۲۴	فصل دوم، نخستین میدان نفتی خاورمیانه
۶۲۴	۱. فوران نفت
۶۲۴	۲. شرکت نفت ایران و انگلیس
۶۲۵	۳. نقشه ایجاد پالایشگاه و قول و قرار با خزع
۶۲۷	۴. نفت و دریاداری انگلیس
۶۲۸	۵. کمپانی و کنترل دولت انگلیس
۶۲۸	۶. نفت ایران و جنگ جهانی اول
۶۳۰	۷. اعتراض روسیه
۶۳۱	۸. مباحثه در مجلس عوام بریتانیا
۶۳۲	فصل سوم، اختلاف‌های اولیه و زمزمه تغییر قرارداد داری
۶۳۲	۱. نخستین اختلاف‌ها
۶۳۴	۲. بهانه‌جویی برای تغییر قرارداد
۶۳۶	۳. ناکامی کمپانی
۶۳۷	۴. کل درآمد نفت تا ۱۹۳۱ م
۶۳۷	۵. ارقامی برای سنجش
۶۳۸	فصل چهارم، قرارداد ۱۹۱۹ و ارتباط آن با نفت
۶۳۸	۱. زمینه تاریخی قرارداد
۶۳۹	۲. قرارداد تقسیم ایران
۶۴۱	۳. تجدید نظر در قرارداد
۶۴۲	۴. انقلاب در روسیه
۶۴۲	۵. الغای قرارداد از سوی سران انقلاب شوروی
۶۴۴	۶. کمیته ایران

۶۴۴	۷. طراحان قرارداد
۶۴۶	۸. رونمایی قرارداد
۶۴۹	۹. مخالفان خارجی قرارداد
۶۵۰	۱۰. روزنامه رعد در معارضه با آمریکا
۶۵۱	۱۱. موضع گیری های صریح آمریکا
۶۵۳	۱۲. نفت، انگیزه اصلی مخالفت های آمریکا
۶۵۵	فصل پنجم، ارمیتاز اسمیت و توافق های او
۶۵۵	۱. استخدام مستشار
۶۵۶	۲. حساب سازی های کمپانی
۶۵۹	۳. تفاهم ناکام کمپانی با نصرت الدوله
۶۶۰	۴. اختیارنامه ارمیتاز اسمیت
۶۶۱	۵. موافقت نامه ارمیتاز اسمیت
۶۶۷	فصل ششم، کودتا
۶۶۹	۱. نقش آفرینان کودتا
۶۷۱	۲. سوابق نظامی رضا خان
۶۷۳	۳. طرح مشترک سید ضیاء و تیمورتاش
۶۷۵	۴. کمیته آهن
۶۷۵	۵. دست و پا زدن های بی حاصل
۶۷۶	۶. کودتاگران در تهران
۶۷۷	۷. نعل های باز گونه
۶۷۸	۸. رضا خان و سید در شطرنج سیاست
۶۷۹	فصل هفتم، از قوام تا نخست وزیری رضا خان
۶۹۳	فصل هشتم، نفت شمال ایران
۶۹۳	۱. من، خشدارای کمپانی
۶۹۵	۲. انتقال امتیاز به کمپانی نفت جنوب
۶۹۶	۳. علاقه آمریکایی ها
۶۹۷	۴. مناقشه درباره اعتبار امتیاز
۶۹۸	۵. پول در آمریکاست
۷۰۰	۶. بریتانیا راه نمی دهد
۷۰۱	۷. بریتانیا به قوام اعتماد ندارد
۷۰۳	۸. سقوط دولت قوام
۷۰۴	۹. ائتلاف انگلیس و آمریکا
۷۰۶	۱۰. کارنامه دولت قوام
۷۰۸	۱۱. قرارداد سینکлер
۷۱۰	۱۲. معجزنمایی سقاخانه
۷۱۱	۱۳. قرارداد امیرانین

۷۱۵	۱۴. نفت خوریان
۷۱۶	فصل نهم، در باغ سبز ۱ (۱۳۰۷-۱۳۰۸ش)
۷۱۶	۱. فکر تجدید نظر در قرارداد داری
۷۱۸	۲. سه رشته مذاکره
۷۱۹	۳. زمینه سازی های کدمن
۷۲۶	۴. مشارکت در پخش داخلی
۷۲۷	۵. مشارکت فراگیرتر
۷۳۰	۶. پیشنهاد در کمیته محرمانه لندن
۷۳۱	۷. تناور درخت بیست و هفت ساله
۷۳۲	فصل دهم، در باغ سبز ۲ (۱۳۰۷-۱۳۰۸ش)
۷۳۲	۱. خواب و خیال مشارکت
۷۳۶	۲. نقابی برای تجدید نظر در قرارداد
۷۳۷	۳. نامه تیمورتاش به فیض
۷۳۹	۴. دو نامه از کدمن به تیمورتاش
۷۴۲	۵. تأملی در مضمون نامه ها
۷۴۳	۶. پاسخ تیمورتاش به کدمن
۷۴۶	۷. تمدید مدت امتیاز
۷۴۷	۸. پی ریزی کارتل بین المللی نفت
۷۴۸	۹. قرارداد خط قرمز
۷۴۹	۱۰. مشورت ها در جانب ایران
۷۵۲	۱۱. اعتصاب در آبادان
۷۵۵	۱۲. مذاکرات در تهران
۷۵۷	۱۳. شرایط نهایی تیمورتاش
۷۵۹	۱۴. تحریکات و واکنش ها
۷۶۲	فصل یازدهم، دنباله ماجرا تا الغای قرارداد داری (۱۳۰۹-۱۳۱۰)
۷۶۲	۱. ترمیم و تقویت کابینه
۷۶۳	۲. بازداشت نصرت الدوله
۷۶۳	۳. تمرکز بر مذاکرات نفت
۷۶۶	۴. عقب گرد بزرگ
۷۶۸	۵. وضع نامناسب بازار
۷۶۹	۶. مذاکرات لوزان ۱۳۱۰ش
۷۷۰	۷. روز از نو، روزی از نو
۷۷۱	۸. مذاکرات در لندن و پاریس
۷۷۱	۹. خلاصه پیش نویس پاریس
۷۷۳	۱۰. در سراشیب سقوط
۷۷۶	۱۱. طفره از مذاکره در تهران

۷۸۱	فصل دوازدهم؛ کشانیده شدن اختلاف به جامعه ملل
۷۸۱	۱. بازگشت به آمرداد ۱۳۱۰
۷۸۲	۲. تیمورتاش در تهران
۷۸۵	۳. تابستان پرماجرا
۷۸۷	۴. روایت هدایت از فسخ قرارداد
۷۸۸	۵. تفاوت‌های روایت هدایت با روایت بی‌بی
۷۸۹	۶. روایت تقی‌زاده در مجلس
۷۹۱	۷. اعلامیه الغای امتیازنامه
۷۹۲	۸. مخالفت کمیسر نفت با الغای امتیاز
۷۹۲	۹. ربودن اسلحه از دست حریف
۷۹۴	۱۰. در راه ژنو
۷۹۶	۱۱. توصیه شورا برای مذاکره
۷۹۷	۱۲. مذاکرات تهران
۷۹۸	۱۳. تزلزل روحیه رضا شاه
۷۹۹	۱۴. مجلس نهم و لایحه بودجه
۸۰۰	۱۵. شگرد ستیزه‌جویانه کمپانی
۸۰۲	۱۶. شکست یا پیروزی؟
۸۰۳	۱۷. گزارش وزیرمختار بریتانیا
۸۰۷	۱۸. تقی‌زاده و آخرین روایت او
۸۱۰	۱۹. روایتی از فاتح
	• تاریخ نظامی ایران در عصر اسلامی
۸۲۹	پیشگفتار
۸۳۰	از ظهور اسلام تا ظهور دولت صفاریان
۸۳۱	طاهریان
۸۳۱	از صفاریان تا سلسله صفوی
۸۴۵	از سلسله صفوی تا انقراض قاجار
۸۶۶	سپهسالاران عصر اسلامی ایران
۸۷۰	دیوان‌های سپاه
۸۷۵	فنون و شیوه‌های جنگی
۸۷۸	نیروهای تأمین امنیت راه‌های ایران
۸۸۷	نیروهای تأمین امنیت داخلی
۸۹۴	نظمیه: از انقلاب مشروطیت تا انقراض قاجار
۹۱۳	• جغرافیای تاریخی دریای پارس
۹۶۷	• خلیج فارس و جزایر ایران
۹۹۳	• تاریخ دریانوردی ایرانیان
۱۰۵۳	• نمایه

ادبیات شفاهی در تاجیکستان

روشن رحمانی

ادبیات شفاهی مردم تاجیک، از روزگار باستان تا به حال ورد زبان مردم است. اما این اصطلاح که خود علمی نو و مستقل است که در سده ۲۰م در تاجیکستان رایج شده، امروز این علم در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. محققان تاجیک اصطلاحات ادبیات دهنکی، ایجادیات دهنکی خل»، ادبیات شفاهی، ادبیات عامیانه و امثال این را در آثار خود به کار می‌برند، اما اصطلاح فولکلور^(۱) بیشتر از همه استفاده می‌شود. پژوهندگان، اصطلاح فولکلور را توسط فولکلورشناسی روس، به معنی ادبیات شفاهی پذیرفته‌اند. امروزه میان محققان تاجیک، این اصطلاح بین‌المللی، نه به معنی اصلی آن، که از سوی ویلیام تامز «دانش خلق»، «خرد خلق» است، به کار می‌رود، بلکه به مفهوم ادبیات شفاهی ورد زبان پژوهشگران است. هرچند پژوهشگران تاجیک اصطلاح دیگر، یعنی «ادبیات عامیانه» و «نثر روایتی» را برای متن‌هایی مانند شاهنامه منشور،

(1). Folklor

حمزه‌نامه، ابومسلم‌نامه، داراب‌نامه، چاردرویش، امیرارسلان به کار می‌برند. نسخه‌های خطی و چاپ‌های سنگی این آثار در کتابخانه‌های تاجیکستان، ازبکستان، روسیه و جای‌های دیگر محفوظ است. اما در اینجا سخن فقط درباره ادبیات شفاهی تاجیک خواهد رفت.^۱

تاریخچه

ادبیات شفاهی تاجیک، که از روزگار باستان (از/وستا) تا به امروز بخشی از فرهنگ مشترک همه فارسی‌زبانان است، توجه تاریخ‌نگاران، شاعران، ادیبان و دیگر فرهنگیان را به خود جلب نموده است. در طول تاریخ چند هزار ساله متن‌های زیادی گردآوری شده و در آثار ادیبان کلاسیک، تاریخ‌نگاران و عارفان راه یافته است. در این باره براگینسکی در کتاب خود در ۱۹۵۶م (از تاریخ نظم مردمی تاجیک) سخن رانده است. ولی بعد در سده ۱۹م به وجود آمدن علم فولکلورشناسی، آموزش گسترده فرهنگ مردم از جمله ادبیات شفاهی آن صورت گرفت که ما راجع به این مسأله سخن خواهیم راند.^۲

پژوهشگران روس پیش از همه به گردآوری ادبیات شفاهی تاجیکان رو آوردند که حاصل زحمت آنها در روزنامه‌ها، مجله‌ها و مجموعه‌ها به زبان روسی و تاجیکی انتشار شده است. در آخر سده ۱۹م و نیمه اول سده ۲۰م ارندرینکا، سیمیانف، بارتولد، اندریف، سوخاروا، بالذیرف، روزنفیلد به آموختن ادبیات شفاهی تاجیک دست زده‌اند.^۳

در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ سده ۲۰م گردآوری و نشر آثار فولکلوری کمتر مورد توجه واقع می‌شد، اما ادیبان تاجیک مانند پیرمحمدزاده و تورسون‌زاده درباره افسانه‌ها مختصر اشاره‌هایی داشته‌اند. همچنین از سوی عالم خان عصمتی، عبدالسلام پیرمحمدزاده، عبدالشکور پیرمحمدزاده، صدرالدین عینی، میرزا تورسون‌زاده، بقازاده، رحیم جلیل، حکیم کریم (کریم‌زاده)، توره‌قل ذهنی، شریف جان حسین‌زاده، شفقت نیازی، جلال اکرامی، خالق میرزا زاده و سهیلی جوهری‌زاده درباره ادبیات شفاهی، در مطبوعات و یا در کتاب‌های درسی آثاری منتشر شد. این آثار در مجموعه‌ها (مجموعه ضرب‌المثل‌ها

و چیستان‌های تاجیکی) چاپ می‌شد^(۱). ولی در آن سال‌ها آثار چاپ شده، ویرایش می‌شد و اهمیت علمی خود را از دست می‌داد.

در ۱۹۴۰م مجموعه‌ای به الفبای لاتینی به ابتکار میرزا تورسون‌زاده به نشر رسید که بیشتر نمونه‌های نظم شفاهی را دربرمی‌گرفت. همچنین در ۱۹۴۵م مجموعه‌ای تحت عنوان *افسانه‌های تاجیکی*، به زبان روسی از سوی نیاز محمداف منتشر شد^(۲).

به همین طریق، برای گردآوری، نشر و بررسی ادبیات شفاهی، پژوهندگان تاجیک چون رجب امانف، اسراری، بهرام شیرمحمدیان، محمد جان شکوراف و دیگران در اواخر سال‌های دهه ۵۰ سده ۲۰م متن‌های گردآورده خود را به «ذخیره فولکلور پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی» فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان سپردند تا سرانجام در اواخر همان سال‌ها «ذخیره اساسی فولکلور»، تأسیس شد و امروزه در این مخزن بیش از ۲۰۰ هزار صفحه متن ادبیات شفاهی نگهداری می‌شود. همچنین برای گردآوردن بیشتر متن‌های ادبیات شفاهی، کتابی تحت عنوان *دستورالعمل عاید به جمع کردن/ایجادیات دهنکی خلق*^(۳)، تهیه شد که تا به امروز برای پژوهشگران راهنمای خوبی است. محققان، تا اواخر سال‌های دهه ۶۰ به گردآوری آثار ادبیات شفاهی و تحقیقات میدانی درباره آن پرداختند و از ۱۹۶۶م به سرپرستی فولکلورشناس روس لوین تنظیم و طبقه‌بندی متن‌ها را آغاز کردند. در نتیجه، کاتالوگ‌های (فهرست‌های) «ضرب‌المثل‌ها»، «چیستان‌ها»، «رباعیات»، «سروده‌ها»، «افسانه‌ها برای حیوانات»، در ۱۹۸۶م کلیات *فولکلور تاجیک* در چهار جلد؛ و در ۱۹۹۲م همان اثر در پنج جلد چاپ شد. جلد‌های دیگر «کلیات» که انواع گوناگون متن‌های ادبیات شفاهی را دربرمی‌گیرد، تا به حال منتشر نشده است^(۴).

مجموعه‌های زیر طی سال‌های دهه ۵۰ تا ۹۰ سده ۲۰م به چاپ رسیدند:

(۱). در پاورقی اشارت نمودن به همه متن‌های چاپ شده موجب افزودن حجم این مطلب خواهد بود، از این‌رو فهرست منابع را

در آخر مقاله آوردیم. باید گفت که به روزنامه‌ها، مجله‌ها و کتاب‌های درسی کمتر اشارت خواهیم کرد. به سبب آنکه

الفبای تاجیکی چند بار عوض شد، برای درک بیشتر خواننده منابع را به الفبای فارسی، لاتینی، تاجیکی سیریلیک، روسی

و زبان‌های اروپایی ذکر خواهیم نمود

(۲). دستورالعمل جمع آوردن آثار شفاهی مردمی

نمونه‌های فولکلور درواز ۱۹۵۵م، چیستان‌ها ۱۹۵۶م، ضرب‌المثل و مقال‌های تاجیکی ۱۹۵۶م، فولکلور تاجیک ۱۹۵۷م، افسانه‌های خلقی تاجیکی ۱۹۵۷م، متنهای یغنائی^(۱) ۱۹۵۷م، ضرب‌المثل و مقال‌های تاجیکی ۱۹۶۰م، ترانه‌های نوروزی ۱۹۶۰م، فولکلور ساکنان سرگه زرفشان ۱۹۶۰م، کوراونلو ۱۹۶۲م، چیستان‌ها ۱۹۶۲م، افسانه‌های خلق تاجیک ۱۹۶۳م، نمونه فولکلور دیار رودکی ۱۹۶۳م، فولکلور نازک ۱۹۶۳م، ایجادیات دهنکی اهالی کولاب ۱۹۶۳م، افسانه‌های سمرقند ۱۹۶۵م، ترانه‌های سمرقند ۱۹۶۶م، سمنی از هر چمنی ۱۹۶۶م، سخن‌های دل‌افروز ۱۹۷۳م، درام خلقی تاجیک ۱۹۸۵م، فولکلور وادی قراتگین ۱۹۸۶م، فولکلور دیار واسع ۱۹۹۰م، افسانه‌های آراتپه ۱۹۹۲م، سروده‌های توئی^(۲) پامیر ۱۹۹۳م، لطیفه‌ها ۱۹۹۴م، هزار و یک چیستان ۱۹۹۴م، قصه‌ها از روزگار فردوسی ۱۹۹۴م، هفت علامه ۱۹۹۴م، شوگ‌های بخارا در سبک روشن رحمانی ۱۹۹۷م، قصه‌ها، روایت‌ها و دعا‌های بخارا در ثبت رحمانی ۱۹۹۸م.^۶

در دهه‌های ۷۰ تا ۹۰ سده ۲۰م گردآوری آثار ادبیات شفاهی به سستی گرایید. در این سال‌ها متن‌های ادبیات شفاهی مجموعه‌های کوچک عاموی (عامیانه)، در کتاب‌های درسی و در مطبوعات منتشر می‌شدند پژوهندگان در این دوره به تنظیم آثار ۳۰ جلدی کلیات فولکلور اقدام کردند، اما برای سفرهای علمی آنان بودجه کافی، اختصاص داده نمی‌شد. برخی پژوهشگران که به این کار مهر زیادی داشتند، بدون کمک مادی، آثار مردمی را ثبت می‌کردند. در دهه ۹۰ گاهنامه (مجله) فرهنگ مردم زیر عنوان مردم گیاه به چاپ رسید که قطره‌ای از بحر است. اما امروزه گردآوری آثار ادبیات شفاهی به غیر از ثبت تصادفی، دیگر صورت نگرفته است و حال آنکه می‌توان با گردآوری این قبیل آثار، آنها را از دست فراموشی نجات داد.^۷

امروزه در دانشکده‌های زبان و ادبیات دانشگاه‌های تاجیکستان «ایجادیات دهنکی خلق» (فولکلور) تدریس می‌شود. در نیمه نخست سده ۲۰م چهار کتاب درسی تألیف گردید: معصومی: فولکلور تاجیک، ۱۹۵۲م؛ اسراری و امانف: ایجادیات دهنکی خلق

(1). Yagnobskie text

(۲). عروسی

تاجیک، ۱۹۸۰م؛ اسراری: ژانر^(۱)های خرد فولکلور تاجیک، ۱۹۹۰م؛ رحمانی: افسانه و ژانرهای دیگر نشر شفاهی، ۱۹۹۹م.^۸

همچنین فولکلورشناسانی چون رجب امانف، واحد اسراری، سعدی مهدی‌اف، شکر محمداف، روشن رحمانی (رحمان‌اف) عابدوف، احمداف، ذهنی‌یوا، میر کمالوا، الغ‌زاده، نعمت‌اف، عظیم‌اف، اعظموا، اسراییلوا، عمروا، جمعه‌اف و رحیم‌اف به تحلیل این آثار پرداختند و آثار تحلیلی خود را منتشر کردند. این پژوهندگان غیر از رساله‌های علمی خود، درباره مسائل گوناگون ادبیات شفاهی، در روزنامه‌ها و مجلات همچنین در پیشگفتارهای مجموعه‌ها نیز مقاله‌هایی نوشتند.^۹

پژوهشگران برای تحلیل هرگونه متن ادبیات شفاهی تاجیک بیشتر اصطلاح فرانسوی ژانر^(۲) را به کار می‌بردند. آنها آثار ادبیات شفاهی تاجیک را به ژانرهای (نوع‌های) زیرین تقسیم کرده‌اند:

ضرب‌المثل و مقال

ضرب‌المثل و مقال را پژوهشگران شوروی سابق، از جمله تاجیکان به دو گونه مستقل دانسته‌اند: ۱. ضرب‌المثل آوردن، مثل برای چیزی.

۲. مقال، به معنای گفتار، سخن و نطق.

آنها برای اثبات نظر خود دلایلی آورده‌اند. ضرب‌المثل به واسطه صنایع بدیعی مانند استعاره، کنایه، توصیف، تشبیه، مجاز و امثال آن بیان می‌شود مثلاً: «زمین سخت، آسمان بلند» (ناتوانی)، «زبان مرغان را مرغان می‌دانند» (همراز بودن شخصان به همدیگر نزدیک). مقال بدون صنایع بدیعی گفته می‌شود. مثلاً: «محنت راحت است»، «به یک جوان چهل هنر کم است». درعین حال، ضرب‌المثل و مقال از جهت ساخت به هم نزدیک بوده و وظیفه واحدی دارند که آن پند دادن به انسان است. ازاین‌رو، آنها در بیشتر موارد به عنوان یک ژانر مورد بررسی قرار می‌دهند. این ژانر از روزگار باستان تا امروز ورد زبان مردم بوده و ادیبان گذشته و معاصر تاجیک نیز در آثار خود از آنها، استفاده

(۱). انواع

(2). Genre

کرده‌اند. مثلاً ضرب‌المثل «گوساله ریخین پاده را می‌آلاید» بیش از هزار و صد سال است که ورد زبان مردم فارسی‌زبان، از جمله تاجیکان است که در آثار رودکی نیز آنرا می‌بینیم: «یکی آلوده‌ای باشد که شهری را بیالاید، چون از گاوان یکی باشد، که گاوان را کند ریخین»^{۱۰}. گردآوری، نشر و بررسی ضرب‌المثل و مقال‌های تاجیکی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ سده ۲۰م آغاز شد و در دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ بیشتر به آموزش این ژانر توجه شد. ضرب‌المثل‌ها و مقال‌های تاجیکی از جانب کریم‌زاده، اسراری، تاج‌الدینوا و تلواف به چاپ رسید (ضرب‌المثل و مقال‌های تاجیکی در ۱۹۳۱م، ۱۹۵۶م، ۱۹۶۰م؛ سخن‌های دل‌افروز در ۱۹۷۰م)^{۱۱}.

بازار تلواف یکی از پژوهشگران تاجیک است که امروزه به بررسی همین ژانر مشغول است. به گزارش تلواف، در ذخیره فولکلور تاجیک بیش از ۱۶۰،۲۰ متن ضرب‌المثل و مقال نگهداری می‌شود که از سوی تاجیکان آسیای میانه به ثبت رسیده است^{۱۲}. تلواف در آثار پژوهشی خود به تحلیل ضرب‌المثل و مقال از جهت ساختار و مضمون پرداخته است و همچنین کلیات فولکلور تاجیک به سرپرستی تلواف به چاپ رسیده است. در بیشتر ضرب‌المثل‌ها و مقال‌های تاجیکی به‌طور موجز پند و نصیحت نیاکان و افراد باتجربه و دانا انعکاس یافته است، از این‌رو بعضی از این ضرب‌المثل‌ها خلاصه‌ای از رخدادی در زندگی است. ضرب‌المثل و مقال‌های تاجیکی موضوعات گوناگون زندگی انسان را دربرمی‌گیرد. و در آنها خصلت‌های خوب و بد به‌طور مختصر انعکاس یافته: «آدم بیکار - درخت بی‌بار»، «گرپیته نگاه کرده، پا دراز کن»، «نانه کلان گز و گپه کلان زن»، «انگوره خور و باغشه نپرس»، «جان نادان در عذاب».

بسیاری از ضرب‌المثل‌ها و مقال‌های تاجیکی در بین همزبانان ایرانی و افغانی ما نیز عیناً و یا با کمی تغییرات به کار می‌رود بدین ترتیب ضرب‌المثل‌ها و مقال‌های تاجیکی یکی از منابع تحقیق درباره زندگی اجتماعی پیشینیان به‌شمار می‌رود^{۱۳}.

چیستان

از ژانرهای مشهور است که در گذشته برای سرگرم کردن و دلخوشی مردم، به خصوص کودکان و جوانان به کار می‌رفته است. معمولاً در شب‌های زمستان، هنگام هَش‌رها، در

جمع آمدهایی که به سبب مناسبتی برپا می‌شد، چیستان می‌گفتند. پژوهشگرانی مانند واحد اسراری و رجب امانف درباره چیستان گویی میان مردم به تحقیق پرداخته، به نوشته آنان در بخش‌هایی از مناطق جنوبی تاجیکستان، از جمله در نواحی کولاب، چیستان گویی در شب‌های «زاچه‌بانی»^(۱) در میان زنان و بچگانی کسی که از نوزاد و مادر او پرستاری می‌کند، بسیار رواج داشت. امروزه چیستان گویی چندان رواج ندارد و فقط در برخی روستاها چیستان گویی در یاد مردم مانده است.

در برخی منابع از چیستان مانند معما و لغز یاد شده است. تاجیکان چیستان را «متل می‌یافتگی»^(۲) (در سمرقند)، «شوگ می‌یافتگی»^(۳) (در بخارا)، «چیستان» (در کولاب، حصار) و «چستون»^(۴) (در غرم و درواز) نیز می‌گویند. این ژانر عیناً با همین نام در میان همزبانان ایرانی و افغانی نیز رواج دارد.

نوع دیگر چیستان را، «چیستان بلبلان»^(۵) می‌گویند. این نوع چیستان بیشتر میان خردسالان و جوانان رایج است. مثلاً در چیستان بلبلان پرسنده شماری از اهل خانواده‌ای را پنهان می‌دارد. و می‌پرسد: «چیستان بلبلان (یا چیستان بلبلکان) در خانه کیست: سه پدر، سه مادر، هشت دختر، نه پسر؟» جواب دهنده فقط یک بار پاسخ می‌گوید. اگر اشتباه کند، می‌بازد.

چیستان را اسدالله صوفی‌اف به‌طور مفصل مورد تحلیل قرار داده است. او در این اثر به سیر تاریخی و تکامل چیستان و چیستان گویی پرداخته و رابطه چیستان با ژانرهای دیگر، تفاوت چیستان‌های کتبی و شفاهی و خصوصیات بدیعی چیستان را مورد بررسی قرار داده است.

معمولاً در چیستان، قسمتی خاص از موضوعی پنهان و به‌واسطه صنایع بدیعی مجاز، تشبیه، مبالغه، کنایه و امثال این به سمع شنونده رسانده می‌شود که او باید به آن پاسخ بگوید. چیستان‌ها را از جهت ساخت و مضمون می‌توان به دو گروه چیستان‌های ساده و چیستان‌های مرکب تقسیم کرد.

(1). Zachabani

(2). Matali Meyafagi

(3). Shugi Meyafagi

(4). Chistun

(5). Chistanbulbualn

۱. چیستان‌های ساده مختصر بوده و در آنها بعضی از صفت‌های بارز اشیاء یادآور می‌شود: «میخ زرین - تگ زمین» (سبزی = هویج)، «روز مرده و شب زنده» (چراغ)، «یک سفه»^(۱) چه - پنج بی بی چه» (دست و پنجه).

۲. در چیستان‌های مرکب موضوع تصویر شنونده به واسطه توصیف، شبیه مجاز و امثال آن، بیان می‌شود. همچنین، چیستان‌هایی مرکب عبارت از بیت‌ها و پاره‌های منظوم بوده و بخشی از آنها خصوصیات اشیاء را بیشتر انعکاس می‌دهند: «تگش سنگ و سنگ نی، رویش سنگ و سنگ نی، چار پا دارند، و گاونی، مار سراسر است و مار نی» (سنگ پشت = لاک پشت).

امروزه چیستان‌گویی از بین رفته است و تنها چیستان‌گویی را در کودکان و مکتب (دبیرستان)‌ها استفاده می‌کنند. همچنین شخصانی هستند که برای خردسالان چیستان‌های نو می‌گویند^{۱۴}.

بیت

دو مصراع شعر را بیت می‌گویند. بیت در ادبیات شفاهی بسیار رواج دارد. بعضی از پژوهشگران برای این ژانر اصطلاح «فرد بیت» را نیز پیشنهاد کرده‌اند. آنها با تحقیق در میان مردم بیت‌های فراوانی را ثبت کرده‌اند. بیت در بیشتر مناطق تاجیکستان رایج است، اما در نواحی مسچاه، غانچی، شهرستان، عینی و پنجکنت رواج بیشتری دارد. یکی از دلایل رواج بیت میان مردم شاید «بیت برک»^(۲) یا «بیت برک بازی»^(۳) باشد. بیت برک بازی در گذشته معمولاً در مهمانخانه‌ها و معرکه‌ها، میان دو تن و یا دو گروه صورت می‌گرفت. مثلاً کسی بیتی می‌گفت، شخص دیگری به حرف آخرین آن، پاسخ می‌داد؛ همین طور تا در آمدن گوینده‌ها (باختن یکی از افراد) «بیت برک» ادامه می‌یافت. «بیت برک» گروهی نیز صورت می‌گرفت که آنرا «بیت گذرانک»^(۴) یا «بیت مانی»^(۵) می‌نامند. میر سعیداف از پژوهشگران ادبیات شفاهی، مشاهدات خود را درباره «بیت مانی» چنین

(۱). سفره

(2). Bayt Barak

(3). BaytBarakBazi

(4). Baytguzaran

(5). Baytmani

آورده است: جوانی به گروهی دختر مشغول به کار می گوید: «ای غنچه گل، به هر سرکار مرو، با گفته آدمان بد کار مرو!». دختران بیت را شنیده، ذوق می کنند. یکی از دختران شوخ یا کسی که بیت به او مربوط است جواب می دهد. به همین طریق، بیت گذرانک ادامه می یابد. در بیت گذرانی نه تنها بیت‌هایی را که از بر هستند می خوانند، بلکه بیت‌هایی هم (فی البداهه) ایجاد می شود که مردم آنرا «بیت‌مانی» می گویند.

بیت‌مانی باعث به وجود آمدن بیت‌های نو می شود. مثلاً در ناحیه غانچی، مردم مصراع‌های ابیات و یا بیتی از شاعری را تغییر داده و برای اظهار محبت به دوستانشان، می خوانند این عمل باعث گسترش بیت میان مردم می شود.

بیت‌ها احساس گوینده نسبت به واقعیت‌های زندگی خصوصی در رابطه با حوادث طبیعی و اجتماعی است. موضوع بیت‌ها معمولاً عشق، وداع، و یا مهر و محبت به خویشاوندان است.

رمز، استعاره، تکرار و تشبیه نیز در بیت فراوان دیده می شود هنوز در بعضی از مناطق، مردم بیت‌گویی می کنند و یا هنگام پند بیتی را به یاد می آورند.^{۱۵}

دوبیتی

دوبیتی یکی از ژانرهای ادبیات شفاهی به شمار می رود. نمونه‌های بسیاری از دو بیتی‌های تاجیکی، گردآوری شده، ولی تا به حال تحلیل جدی درباره آنها صورت نگرفته است. بعضی از پژوهشگران تاجیک دوبیتی و رباعی را از همدیگر جدا نمی کنند، برخی دیگر، به تفاوت وزنی و مضمونی تأکید می کنند. از جهت شکل و قافیه‌بندی، دوبیتی و رباعی به هم مانند است. هر دو عبارت از چهار مصراع است. دو بیتی یک وزن دارد: هزج مسدس مقصور یا محذوف (مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن: /u--/u--/u--). آنرا در دو بیتی‌های شفاهی نیز می توان دید. فقط نکته‌ای را باید یادآور شد که گاهی گویندگان عامه وزن دو بیتی‌ها را موافق سلیقه خود کم و زیاد می کنند. دوبیتی میان تاجیکان بسیار رواج دارد. دوبیتی‌های زیادی را می توان را به یادآورد که منسوب به بابا طاهر عریان است و ورد زبان مردم کشورهای تاجیکستان، افغانستان و ایران است.

اساساً دوبیتی را نیز با صدای خوش و آلات موسیقی می خوانند. در دوبیتی‌های

تاجیکی، جنبه احساسی بلندتر است که در آنها شور و احساس نسبت به واقعیت زندگی، به خصوص، عشق تصویر می‌شود. موضوع اساسی دو بیتی‌های تاجیکی عشق است.^{۱۶}

مسلمانان، دلم جوشی ندارد اگر به غیر از گیه خاموشی ندارد
گریه کنم، چشمم شوه کور و گر ناله کنم، دلم شوه زور

غریبی، ناکامی، ناداری، مرگ از موضوع‌های دیگر دوبیتی است به نظر می‌رسد جنبه فلسفی و عقلانی در دوبیتی نسبت به رباعی ضعیف‌تر است. به‌طور کلی، مسأله تفاوت دوبیتی و رباعی در ادبیات شفاهی هنوز حل نشده است.

رباعی

در میان تاجیکان رباعی از مشهورترین ژانرهای ادبیات شفاهی است. رباعی هم، به مانند دوبیتی، عبارت از چهار مصراع است. شکل قافیه‌بندی این دو ژانر به هم شباهت دارد. هم در رباعی و هم در دوبیتی، در اکثر موارد، مصراع‌های یکم، دوم، چهارم، هم‌قافیه هستند، و مصراع سوم از قافیه آزاد است. گاهی نیز در چهار مصراع و یا دو مصراع اول و دو مصراع بعدی نیز هم‌قافیه می‌شوند. قالب عروضی رباعی و دوبیتی بحر هزج است. برای جدا کردن آنها از یکدیگر به این نکته باید اهمیت داد که رباعی همیشه با هجای بلند آغاز می‌شود (-) و دوبیتی با هجای کوتاه (u). رباعی دارای وزن‌های گوناگون است که آغاز آن اساساً با اُخرب یا اُخرم بحر هزج است بنا به نوشته شمس قیس، رباعی را رودکی از مردم الهام گرفته و وارد ادبیات کرده است.

رجب امانف سال‌ها است که دربارهٔ رباعی به پژوهش پرداخته و جهات گوناگون آنرا مورد بررسی همه جانبه قرار داده است. او در کتاب *لیریکه خلق تاجیک* دربارهٔ رباعی مطالب فراوانی آورده است. امانف دربارهٔ رباعی و دوبیتی فقط اصطلاح «رباعی» را به کار برده و موضوع‌های شکایت از ناداری، غریبی، مرگ، شکایت از تقدیر، صنایع بدیعی، ساختار زبان را مفصل تحلیل کرده است. او در کتاب *دیگرش رباعیات مردمی و رمزهای بدیعی* که نخست در تاجیکستان و سپس در ایران به چاپ رسید، مسأله‌های زیرین را مورد پژوهش را قرار داده: «ماهیت رمزی - بدیعی»، «راحت و آسایش - مراد دل»، «فاجعه دل»، «فراق، غریبی، غریبی»، «دیدارخواهی»، «اظهارعشق»، «عائله»، «عاشق،

معشوق، حسن»، «هنگام و تداوم عشق، مأوای محبت»، «رمز و زندگی». رباعی را در مناطقی مانند کولاب و گرم «فلکی»، «گرتَه سُرخک»، «گرتَه سفیدک»، «بیت»، «چاربیت» و در بخارا «مخمس» می‌گویند. این اصطلاح محلی را در میان تاجیکان افغانستان نیز می‌توان مشاهده کرد.

رباعی را با صدای مردم و یا موسیقی نیز می‌سرایند، و یا آنرا مانند شعر زمزمه می‌کنند. غریبی، مرگ و بی‌بقایی حیات، خانواده و عشق پاک، شکوه از ناداری، شکایت از سرنوشت و امثال آن، عموماً از موضوع‌های رباعی‌های مردم در گذشته بوده است که هنوز هم به چشم می‌خورد.

ما بلبل مستیم، چمن نیست ما را ما مردم مسافریم، وطن نیست ما را
این عمر عزیز که بی‌وطن می‌گذرد گردی سفر دور و کفن نیست ما را

در رباعی صنایع بدیعی مانند رمز، استعاره، تشبیه، مبالغه و مجاز به کار می‌رود که به شنونده لذت ایستیک (زیباشناختی) بخشیده همچنین در آن اندیشه‌های فلسفی، عقلانی و اجتماعی مردم نیز انعکاس یافته است. امروزه نیز می‌توان از میان مردم مناطق جنوبی تاجیکستان رباعی‌های زیادی ثبت کرد. به خصوص پس از جنگ داخلی، گروهی از فراریان تاجیک به افغانستان رفتند که موجب پیدایش رباعیات تازه شد. موضوع‌های این رباعی‌ها مهر وطن، غریبی و عشق است و نمونه‌های آن چاپ شده است.^{۱۷}

سرود

آواز خواندن، سرود خواندن در مناطق گوناگون تاجیکستان است و سرود را «بیت»، «غزل»، «مخمس»، «نغمه»، «اشوله»، «حافظی»، «قوشق» و «کوچه‌باغی» می‌نامند. در گذشته مردم به سرود توجهی خاص داشتند. هنوز پژوهشگران درباره شکل و مضمون سرودها به یک نتیجه واحد نرسیده‌اند. شمار مصراع‌های سرودهای تاجیکی، از چهار تا پنجاه و گاهی نیز بیشتر است انواع دیگر ژانرها در ادبیات شفاهی تاجیک، مثل بیت، دوبیتی، رباعی و ترانه را مانند سرود با آواز می‌خوانند این ژانرها هنگام سرودن خصوصیت سرود را به خود می‌گیرند. رجب امانف و واحد اسراری سرودها را از لحاظ موضوع به چهار گروه طبقه‌بندی کرده‌اند: سرودهای شادی، سرودهای هجوی سرودهای غم‌انگیز

و سرودهای تاریخی^{۱۸}.

سرودهای شادی

این از سرودها که بیشتر در معرکه‌های خوشی مردم سروده می‌شود که نشان دهنده سرور مردم است. موسیقی شوخ در این چنین سروده‌ها به دل افراد نشاط بخشیده و آنها را حتی به رقص مایل می‌سازد. سرودهای شادی بر اساس واقعیت‌های زندگی ساخته می‌شود، موضوع این سرودها گوناگون است. سرودهای «از من چرا رنجیده‌ای»، «برجانم زند»، «تو صد برگ کدام باغی» شامل این گروه‌اند.

سرودهای هجوی

در سرودهای هجوی وقایعی از زندگی به انتقاد و یا استهزاء می‌کشاند که باعث خنده شنونده می‌گردد. در چنین سرودهایی ماجراهای زندگی و نقصان جامعه با پس‌خند و مزاح به انتقاد گرفته شده است سرود «نیمچه ریسمان»، «بزکبود»، «ناله کمپیر از دست قاضی» از این گروه است.

سرودهای غم‌انگیز

در این نوع سرودها داد و فغان و درد انسان انعکاس می‌یابد. در سرودهای غم‌انگیز شخص درد و احساس الم‌آور خویش را نسبت به حادثه‌ای پر تأثیر بیان می‌کند. بیشتر این سرودها نام ندارند. در سرودهای «داغم کردی، ضیداله» و «غریبی» روحیه غم‌انگیز، نامرادی و نوامیدی انعکاس یافته است. این نوع سرودها نسبتاً کمتر ثبت شده است.

سرودهای تاریخی

در سرودهای تاریخی واقعه‌ها و حادثه‌هایی که در زندگی رخ داده تصویر می‌شوند «شورش واسع» مشهورترین سرود تاریخی است. در این سرود واقعه غم‌انگیز شورش ۱۸۸۵م انعکاس یافته است سرودهای «شورش قلندر» (واقعه ۱۹۱۶م)، «شورش عثمان» (واقعه آخر ۱۹۲۰-۱۹۲۱م) از سرودهای مشهور تاریخی هستند که در این سرودها رفتار

این قهرمان‌ها بیان شده‌اند.

سرودهای مراسمی

سرودهایی هستند که فقط به هنگام مراسم سروده می‌شوند. تاجیکان هم، رسوم و آیین خود را دارند، بیشتر این مراسم با سنت‌های باستانی نیاکان نشان پیوند دارد مسلم است که در طول تاریخ دور و دراز بشری، رسومی از بین می‌روند و جای آنرا مراسم دیگری می‌گیرند. مثلاً اگر مراسم نوروز از روزگار باستان تا امروز در میان تاجیکان رایج است، اعیاد رمضان و قربان پس از وارد شدن دین اسلام به این منطقه مرسوم شده که همه آنها در ادبیات شفاهی انعکاس یافته است. مراسم توی و ماتم نیز سرودهای خاص خود را دارند. مراسم مردمی را می‌توان به سه بخش طبقه‌بندی کرد: ۱. مراسم موسمی ۲. مراسم تویی ۳. مراسم ماتم

مراسم موسمی عبارت است از: نوروز (سر سال)، سیر گل لاله، جفت براران، سمنک، خرمن کوبی، هَشَر و برفی. در هر کدام از آنها سرودها، نقل‌ها، حکایت‌ها، لطیفه‌ها، دعاها و دیگر ژانرهای فولکلوری به کار می‌روند. رجب امانف درباره بخشی از این مراسم به پژوهش پرداخته است.

درباره نوروز در مناطق گوناگون احمدا ف و قادراف در آثار خود سخن رانده‌اند. در گذشته مردم بسیار باشکوه‌تر به استقبال نوروز می‌رفتند. این مراسم هنوز هم در همه دهات تاجیکستان به خوبی برپا می‌شود. در ایام نوروز در کنار خوشی‌های دیگر، دختران چنین سرود را ترنم می‌کردند که میان تاجیکان آسیای مرکزی مشهور است: «باران حمل بر مویم عمل، مویمه دراز کن، دراز و ساز کن» در بعضی سال‌ها که باران نمی‌بارد، مردم برای نابود نشدن کشت خود به طبیعت رفته و خواهش می‌کردند که باران ببارد. این مراسم در برخی مناطق «سسختون»^(۱) در بعضی جاها «آشگلان» نامیده می‌شود. باران‌خواهی توسط زنان صورت می‌گیرد. در این مراسم زنی لباس‌های کهنه دریده در بر کرده و خوسه‌ای به دست گرفته، به زیر ترناب (ناودان) می‌رود و دیگران این سرود

(۱). مراسم باران‌خواهی

را سروده و از سر او آب می‌ریزند:

«سسختون، سسختون، الفکان تشنه ماندند، کمپیرکان (پیرزنان) گشنه ماندند». در مناطق ختلان و وادی قراتگین این سرود را زمزمه می‌کنند:

«اشگلان راستینه، استه بجنبان آستینه، غله سوزم قاق شد، یک بار بریز بارونه». زنان شرکت کننده در این مراسم، به خانه‌های مردم رفته و مردم از ناودان‌های خود به سر آنها آب می‌ریزند. همچنین به آنها هدیه می‌دادند. این مراسم در نیمه نخست سده ۲۰م در بیشتر مناطق تاجیک‌نشین آسیای مرکزی رواج داشت. درباره جشن نوروز، سرودهای بسیاری ورد زبان مردم بود که پژوهشگران بخش‌هایی از آنها ثبت کرده‌اند و همچنین از نوروز و لحظه‌های گوارای آن گزارش‌هایی داده‌اند.

سرود مراسم درو و جمع‌آوری حاصل

در این مراسم نیز احساس دل را با سرود ترنم می‌کردند، در گذشته هنگام جمع کردن حاصل، دروگران و هشرچیان برای برطرف کردن خستگی این مراسم را برپا می‌کردند. سرود «من داغ» نمونه‌ای از آن است که آنها به صورت گروهی می‌سرودند:

کسی: «هی، الا، یاری، من داغم، یا دوست!!!»

دیگران: «هی، الا، یاری، من داغم، یا دوست!!!»

کسی: «گندمک خودرویی درو می‌کردمی، من داغم، یا دوست!!!»

دیگران: «هی، الا، یاری، من داغم، یا دوست!!!»

کسی: «به خال سیای یار هوس می‌کردمی، من داغم یا دوست!!!»

سرود دیگری که میان مردم در گذشته شهرت داشت، «میده، میده، هوپ» نام دارد. به همین ترتیب، تاجیکان در هر کدام از مراسم موسمی نثر و یا نظم می‌سرودند.

سرودهای توی عروسی

از ابتدای مراسم خواستگاری تا توی عروسی تاجیکان را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

۱. دوره پیش از توی: خواستگاری، نان‌شکنان، فاتحه، جامه‌بران، پرچه‌بران، مصلحت

آش توی بران، جمع آمد دختران، حنا بندان، آمادگی عروس و داماد به توی کلان (سرشویان و موی بافان، سرتراشان، سله بندان، لباس پوشان). ۲. دوره توی کلان: نکاح، دامادبیاران، ضیافت توی، به خانه داماد گسیلاندن عروس و روبینان. ۳. دوره پس از توی کلان: جای غُنداران، تارگنان، دامادطلبان، عروس طلبان.

ناگفته نماند که این مراسم در نواحی روستاهای مختلف تفاوت دارند. این مراسم متن‌های فولکلوری، مانند ژانرهای دعا، ضرب‌المثل، نقل، سرود و نمایشنامه اجرا می‌شود. مراسم ازدواج عروس و داماد تاجیکان را بدون سرود تصور کردن ناممکن است. خوشی‌ها، رقص، سرودن سرود از مراحل نخست عروسی آغاز می‌شود. در هر منطقه تاجیک‌نشین آسیای میانه در جشن عروسی، سرودهای گوناگونی می‌سرایند. تصویر مراسم توی تاجیکان و سرودهای آن از جانب ذهنی‌یوا به‌طور مفصل صورت گرفته است. او در کتاب خود سروده‌های مراسم توی تاجیکان این نوع سرودها را به ۸ گروه تقسیم کرده است: ۱. سرودهای خبری؛ ۲. سرودهای طیاری (= آمادگی)؛ ۳. سرودهای جدایی و فراغ؛ ۴. سرودهای طنطنوی؛ ۵. سرودهای تبریکی؛ ۶. سرودهای توصیفی؛ ۷. سرودهای رقصی؛ ۸. سرودهای هجوی. و هر کدام را با مثال‌هایی تحلیل کرده است.

به هنگام گسیل کردن عروس به خانه داماد در بعضی مناطق، مراسم کوچکی برپا می‌شود که آنرا «سرشویان» می‌نامند و در آن سرودی خوانده می‌شود. در این سرود معمولاً هم شادی و هم فراق مشاهده می‌شود. مثلاً در درواز، حصار، ولایت ختلان و وادی قراتگین، هنگام سرشویان سرود زیر را می‌سرایند:

زن‌ها:	گل عروسک، سر بشوی، پگه وعده رفتنی
عروس:	سرمه شسته چه کنم؟ ناشستگیم بهتری.
زن‌ها:	گل عروسک، گرتّه بیوش، پگه وعده رفتنی
عروس:	گرتّه پوشیده چه کنم؟ ناپشیدنم بهتری...

اگر در خانه عروس آیین «سرشویان» صورت گیرد، در خانه داماد «سرتراشان» برپا می‌شود. در گذشته سر داماد را پیش از جنبش عروسی می‌تراشیدند. این سنت امروزه فقط در بعضی دهات اجرا می‌شود. برای نمونه چند سطری از این سرود را که با آهنگ

شوخی سروده می‌شود:

همه: استای لنگ سرتراش، سره پاکیزه تراش!

سربیت‌خوان: خواهر شه، به تو می‌گوم، دَ سر شه رومال انداز

همه: استای لنگ سرتراش، سره پاکیزه تراش!

سربیت‌خوان: دادر شه، به تو می‌گوم، دَ سر شه تاقی انداز!

همه: استای لنگ سرتراش، سره پاکیزه تراش...

همین‌طور، سربیت‌خوان، از خویشاوندان نزدیک داماد تقاضا می‌کند که به داماد هدیه‌ای بدهند.

«سلام‌نامه» از سروده‌های جالب است که آنرا هنگام به زیر چادر (این چادر در پیشگاه خانه آویزان است که در بعضی جای‌ها به آن «چملیق» نیز می‌گویند) گسیل کردن عروس و یا در لحظه‌ی وارد شدن او به خانه‌ی داماد می‌سرایند. این سرود در بخارا، سمرقند، خجند، حصار، اراتپه، کان‌بادام و دیگر مناطق تاجیک نشین آسیای میانه رایج است. اجرای «سلام‌نامه» بخصوص در شهرهای بخارا و سمرقند اجرای یک نمایش را به یاد می‌آورد. زنی معتبر با صدای فارم این سرود را، می‌خواند پس از هر بند که با جمله «سلام می‌گوییم» به پایان می‌رسد، گروه زنان مقابل «هزار علیک» می‌گویند. برای نمونه از سلام‌نامه بخارا که گونه‌های زیاد آن در دست ما است، نمونه‌ای می‌آوریم:

سلام‌نامه خوان: «...نهال قامت داماد بهره‌ور گردد، دعا کنیم که او شاخ پرثمر گردد، میان دوست و جماعت تاج سر گردد، میان خلق سرفراز و معتبر گردد، میان بسته به خدمت سلام می‌گوییم».

گروه زن‌ها: «هزار علیک!»

به‌طور کلی، در سروده‌ها، عروسی، شادی، محبت، فراق، عشق و دیگر جهات زندگانی انسان انعکاس یافته است.

ترانه: تاجیکان به سرود گاهی «ترانه» هم می‌گویند. این نوع شکل نظم را پژوهشگران تاجیک زیر عنوان «اشوله» مورد بررسی قرار داده‌اند ترانه‌های سمرقند، در ۱۹۹۶م ترانه‌های مردم اشت، در ۱۹۶۵م؛ سمنی از هر چمنی، در ۱۹۶۶م از نمونه ترانه‌هاست

به نظر می‌رسد اگر نظم بیشتر از هفت هجا (گاهی از شش - هشت هجا) را «ترانه» بنامیم، صحیح‌تر باشد. ترانه نه تنها در تاجیکستان، بلکه در افغانستان، ایران و میان دیگر مردم نیز با نام‌های خاص خود شهرت دارد.

یکی از ترانه‌های مشهور امروزه تاجیکی چنین است:

رفتیم راه دورادور، آوردیم نهال گل،
این گله کجا مانیم؟ در حولی میرزا گل
در ترانه هر واقعه ساده و دلنشین زندگی سروده می‌شود که به «چستوشکه»^(۱) ها، روسی نیز مانندی دارد.^{۱۹}

بدیهه

فی البداهه (در لحظه) سرودن سرود است. در ادبیات شفاهی تاجیک ژانر مخصوصی است که از سوی دو تن سروده می‌شود. موضوع بدیهه‌های تاجیکی بیشتر عشق است. بدیهه از بعضی جهات یک نمایشنامه مردمی را به یاد می‌آورد که باید از جانب زن و مرد سروده شود. در گذشته که زن‌ها حق نداشتند با مردها در یکجا بخوانند نقش زن را نیز مردی با لباس زنانه به عهده می‌گرفت.

بدیهه‌های «باب پیرک»، «سیکینگ» و «گلپری» در زمان نه چندان دور در میان مردم بسیار شهرت داشت، اکنون نیز گاهی توسط سرایندگان کسبی (حرفه‌ای) سروده می‌شوند.^{۲۰}

مرثیه

تاجیکان پس از وفات نزدیکان خود با آواز محزون آمیز گریه کرده و صفت‌های مرحوم را به یاد می‌آورند. این سنت مردمی از گذشته تا به امروز باقی مانده است. درباره چگونگی مراسم مرده‌داری تاجیکان مردم‌شناسان سخن رانده‌اند. خواندن مرثیه در هر منطقه تاجیکستان تفاوت دارد. مرثیه در ادبیات و همچنین ادبیات شفاهی هنری خاص بوده

(1). Chastushka

و هر کدام دارای ویژگی‌هایی است. نرشی در سده ۴۰۰ دربارهٔ مراسم مرده‌داری، در اثر خویش *تاریخ بخارا* یادآور شده است که مردم بخارا هنگام دفن سیاوش نوحه‌ها می‌خواندند: و اهل بخارا را در کشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان آن سرودها را «کین سیاوش» گویند.

در مرثیه معمولاً صفت‌های بهترین مرحوم به یاد آورده می‌شود. مردم تاجیکستان مرثیه‌های «ماتم»، «عبدالمجید جانم بَلَم»، «عثمان جانمی»، «ترمه»، «جان بابا» را تا به امروز به یاد دارند.

روز مرگ در اکثر مناطق تاجیک‌نشین آسیای میانه، مرده‌ها و زن‌ها جداگانه با صدای بلند خصلت‌های خوب فوتیده را به یاد آورده و می‌گیرند. پس از دفن، گریهٔ زن‌ها (اگر شخص فوتیده جوان باشد) تا یک سال ادامه پیدا می‌کند. هر باری که در خانهٔ شخص فوتیده زن‌ها برای تعزیه می‌آیند، آنها حتماً گریه می‌کنند. در بعضی مناطق مرثیه‌خوان را «گرینده» می‌نامند. در میان زنان، گرینده‌ای با صدای بلند در حق فوتیده مرثیه می‌خواند و دیگران پس از هر مصراع و یا پس از هر بند، همزمان «ای-ای-ای-ای-ای» گویان صدا برمی‌آورند.

مثلاً اگر شخص فوتیده پیرمردی باشد، پسرش، دخترش، همسرش، خواهرش، برادرش و دیگر خویشاوندانش هر کس به فراخور خود آواز برآورده و صفات نیک مرحوم را به یاد آورده و فی‌البداهه مرثیه می‌خواند.

برای نمونه، بندی از مرثیهٔ مشهور «عبدالمجید جانم بَلَم»:

کرد سفر از این جهان بی‌وفا عبدالمجید

با هزاران ستم و جبر و جفا عبدالمجید

درس می‌خواندک میان جوهرها عبدالمجید

زار می‌نالَم که امروز در کجا عبدالمجید

وا بَلَم، می‌گیریم و چشمم به راه عبدالمجید

از لحاظ ساختار، مرثیه‌های تاجیکی هم وزن دارند و هم از قالب وزن شعری می‌برایند. مثلاً مرثیهٔ «عبدالمجید جانم بَلَم» از لحاظ شکل و مضمون، شعر به نظر می‌رسد. اما در بیشتر موارد مردم چون عادت نیاکان خود را فی‌البداهه مرثیه می‌خوانند. بعضی

مصراع‌ها دراز، برخی کوتاه و بعضی با قافیه و برخی بدون قافیه است. امروزه در میان تاجیکان مرثیه‌خوانی وجود دارد.^{۲۱}

انواع نثرهای شفاهی

بخشی بزرگ از ادبیات شفاهی تاجیک، آثار منثور است، که پژوهشگران آنها را گردآورده و بررسی کرده‌اند، افسانه، اسطوره، حکایت‌های اساطیر، قصه، روایت، لطیفه از نمونه نثرهای شفاهی در ادبیات شفاهی است.

اصطلاح ژانرهای نثر شفاهی، یکی از مسائل بحث‌آمیز است، زیرا از یک طرف مردم آنرا با چندین اصطلاح محلی نام برده‌اند و یا یک اصطلاح را در مورد چندین ژانر استفاده کرده‌اند؛ از طرف دیگر، تا به امروز هیچ کدام از ژانرهای شفاهی به‌طور کامل گردآوری و منتشر نشده است.

مشکل از آنجاست که همه این اصطلاحات، چه در لغت‌نامه‌ها، چه در آثار ادبیان و چه در میان مردم، تقریباً مترادف یکدیگر به کار برده شده است. گاهی پژوهشگران یک ژانر را با ژانر دیگر در آمیخته، و آنرا یک ژانر به‌شمار آورده‌اند، که باید با گذشت زمان هر کدام از ژانرهای نثر شفاهی، از یکدیگر جدا تا پژوهش درباره ژانرها نسبتاً دقیق‌تر و آسان‌تر شود.^{۲۲}

اسطوره

اصطلاح اسطوره به معنای افسانه، قصه و سخن پریشان است. جمع آن اساطیر بوده و همچون افسانه‌های باطل، اباطیل و اکاذیب، داستان‌های بی‌سامان، قصه‌ای دروغ، افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان ملل قدیم است.

یکی از قدیمی‌ترین ژانرهای ادبیات و ادبیات شفاهی اسطوره است که از زمان باستان تا به امروز توجه ادبیان، فیلسوفان، تاریخ‌نگاران و دیگر محققان را به خود جلب کرده است. اما درباره اسطوره‌های تاجیکی مانند ژانرهای ادبی از جهت ساخت و مضمون تاکنون اثری جداگانه تألیف نشده است.

برای حل این مسأله پیش از همه باید اسطوره‌های مکتوب و شفاهی را جداگانه

به صورت مجموعه‌ای به نشر رسانید، تا بررسی آن نسبتاً آسان شود. معمولاً در اسطوره‌ها تصورات فوق طبیعی انسان انعکاس یافته که انسان بر آن باور دارد. نیاکانمان با آرزوهای نیک و رنگین و روح پرور راجع به واقعیت و حوادث زمان خویش با اخلاص و باور نظر افکنده و نقل‌هایی می‌آفریده که به مرور زمان اسطوره نام گرفته است. اسطوره‌های زمان باستان به شکل اولیه‌اش به دست ما نرسیده است. اما با گذشت ایام، سینه به سینه به‌طور شفاهی و همچنین توسط کتیبه‌ها و آثار ادیبان، تا روزگار ما نمونه‌هایی از اسطوره‌های پیشینیان آمده است. در بعضی کشورها مانند یونان، اسطوره‌های باستان از زبان گفتاری به صورت مکتوب درآمد و مجموعه‌هایی از آن به چاپ رسید. در ادبیات اروپایی، اسطوره را میت^(۱) می‌نامند. میت اصلاً واژه یونانی بوده و نقل‌های بافته و ساخته مردم درباره خدایان و پهلوانان و حوادث طبیعی است. اسطوره‌ها تحت تأثیر انسان‌های جامعه ابتدایی بوده و از آنجا که انسان‌های ابتدایی پیدایش شب، روز، باران، زمین جنبی (زلزله) و دیگر حوادث طبیعت را نمی‌دانستند، در نتیجه درباره این حوادث اسطوره‌ها می‌بافتند.

منابعی که تا به امروز از اسطوره‌های باستان مردم ایرانی تبار به دست رسیده برای تمام مردم فارسی‌زبان مشترک است. تاکنون درباره اسطوره‌های ایران باستان، آثار زیادی نوشته شده که هر کدام یک جهت آنرا بررسی می‌کند.

اوستا، یکی از مهم‌ترین منابع اسطوره‌ای مردم ایرانی تبار است. در این اثر بی‌زوال، درباره خداهای نیکی و بدی (اهورامزدا و اهریمن) نقل‌های زیادی آمده است.

بزرگ‌ترین کتابی که درباره اسطوره‌های باستانی آگاهی‌های جالب می‌دهد، شاهنامه فردوسی است. حکیم بزرگ درباره قهرمان‌های اسطوره‌ای مانند کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید، ضحاک و فریدون، همچنین پیدا شدن حکومت و پی بردن آدمی به خوراک، پوشاک، کشف آتش، آموختن زراعت و پیشه‌ها سخن می‌راند که مهم‌ترین آن همان اسطوره‌های شفاهی است.

ما متن کامل اسطوره‌های شفاهی را در دست نداریم. ولی از متن‌های پراکنده،

(1). Myth

می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که اسطوره‌های شفاهی باستانی نقل‌های فوق‌طبیعی و افاده‌کننده اعتقاد و اخلاص جامعه آن زمان بوده است که مردم در زمان خود به آنها باور داشتند که آثار آنها می‌توان امروزه نیز در میان مردم احساس کرد.^{۲۳}

اسطوره‌ها یکی از منابع پیدایش افسانه‌ها و دیگر ژانرهای نثر شفاهی هستند. نوع دیگر از اسطوره‌های موجود امروزه نیز ورد زبان مردم است که ما آنها را «حکایات اساطیری» نامیده‌ایم.

حکایات اساطیری (میتولوژی)

تاکنون این ژانر نثر شفاهی، بسیار کم جمع‌آوری شده است، و مجموعه‌ای که حکایات اساطیری را دربرگیرد، منتشر نشده است. اصطلاح حکایات اساطیری نخستین بار از سوی ما به علم فولکلورشناسی تاجیک وارد و چنین تعریف شد. «حکایاتی در این ژانر قرار می‌گیرند که دارای سیمای غیرطبیعی شکلی خرد و مضمونی تخیلی بوده و مردم آنها در موارد ضروری با باور و اعتقادشان نقل می‌کنند و به آن واقعه اطمینان دارند». آنها میان مردم به عنوان‌های «نقل» «نقل پری»، «افسانه‌های پریان»، «حکایت خضر» و «قصه اجنه» معروف‌اند اما به نظر می‌رسد اصطلاح حکایات اساطیری برای این ژانر مناسب‌تر باشد، بعضی از محققان حکایات اساطیری را با نقل و روایات در آمیخته‌اند. اگر یکی از نشانه‌های روایت تاریخی بودن آن واقعه است، «جن و اجنه، دیو و پری» به تاریخی بودن رابطه‌ای ندارند، بلکه تصورات فوق‌طبیعی، یعنی اساطیری انسان‌ها است. تاکنون چنین حکایت‌های کوتاه ورد زبان بوده و مردم با باوری کامل از آن دفاع می‌کنند. این حکایات، سرگذشت انسان‌ها و تخیل آنان نسبت به خضر، پری، بلا، اجنه، جن، البستی، لشکر، نامگیرک، مامه، ارواح و دیگر مخلوقات از چشم نهان است.

یکی از خصوصیات حکایات اساطیری در آن است که با زندگی عادی مردم رابطه‌ای ناگسستنی دارد. واقعه‌های انعکاس یافته در این حکایت‌ها حتماً با وقایع زندگی پیوند دارد. گویندگان چنین نقل‌هایی تلاش می‌کنند که شنوندگان، آن حکایت‌ها را باور کنند.^{۲۴}

افسانه

اصطلاح افسانه در ادبیات و ادبیات شفاهی، به شکل‌های مختلف: افسانه، قصه، داستان، روایت، حکایت، سرگذشت و نقل آمده است.

رجب امانف از پژوهشگرانی است که هنگام گردآوری و تحقیق و تحلیل آثار فولکلوری، از جمله افسانه‌ها به اصطلاح محلی آنها اهمیت داده است. او درباره اصطلاح عامیانه آثار مزبور می‌نویسد: «مفهوم افسانه در زبان ادبی تاجیک و در زبان محلی سرخاسار با سه کلمه «افسانه»، «نقل» و «کمپیر افسانه» (کمپیر افسونه) مترادف است.

تاجیکان اصطلاح افسانه را در مناطق مختلف به صورت‌های گوناگون تلفظ می‌کنند. مثلاً در ونج «آسونه» و یا «آوسونه»، در بعضی از روستاهای ولایت سغد «آوسانه»، در کولاب «افسونه».

بهرام شیرمحمدیان، فولکلورشناس بعد از جستجوهای بسیار در این باره چنین می‌نگارد: «تاجیکان ولایت سمرقند نوع‌های گوناگون ایجادیات ذهنکی خود را به اصطلاح‌های مخصوص که اکثر آنها خاص دیگر محل‌ها نیستند، معین می‌کنند». مثلاً در شهر و بیشتر دهات فارس، تارنجک، کمانگران، آق‌سای و اهلک افسانه را «متل» می‌نامند. در شهر سمرقند اصطلاح «متل نمی‌یافتگی» نیز معمول است. اگر افسانه‌ها، مکتب و یا داستان‌های عشق باشند، اصطلاح «قصه» را به کار می‌برند. در ناحیه نورعطا تقریباً همیشه اصطلاح «سوگ»، «سرگذشت» و «حکایت» به کار برده می‌شود. در ده‌بلند اگر افسانه خصوصیت یادداشت و یا خاطره داشته باشد، «سرگذشت» نامیده و در مرکز ناحیه نورعطا اگر مضمون افسانه به حقیقت و زندگی نزدیک باشد، «حکایت» خوانده می‌شود. در ناحیه فارس، بیشتر افسانه را «سیگ» (کته‌هیچ)، «سوگ»، «سرگذشت» (سینتاب) و «ایرتکی» (فارش) می‌نامند. در فولکلور اهالی ناحیه ارگوت اصطلاحات «داستان» (تارنجک)، «قصه» و «حکایت» نیز وجود دارد. افسانه‌های ایپکی (حماسی) را «داستان»، عشقی را «قصه» و نقل بی‌سوادان را «حکایت» می‌نامند. تنها در دهات «اهلک» و «آق‌سای» اصطلاح «افسانه» (در شکل «افسانه»، «افسونه»، «اوسانه») وجود دارد. به غیر از این در آق‌سای اصطلاحات «متل» و «حکایت» نیز رسم شده است.

چنین دگرگونی را تقریباً در تمام مناطق تاجیک‌نشین آسیای مرکزی می‌توان دید. مثلاً افسانه را در خجند، گرم، درواز و بعضی دهات مناطق دیگر «متل»، در ناحیه بایسون «مقل»^(۱)، در ده پسرخی، «بیدک»^(۲) در دوا به (دوغابه)، «قزاره»^(۳) و در ده دربند (در ناحیه ولایت فرغانه) آنرا «سوریچک»^(۴) می‌نامند. در بخارا نیز به آن «شوگ»^(۵) یا «اشوگ»^(۶)، «افسانه»، «قصه»، «متل» و یا «حکایت» می‌گویند.

اگرچه اصطلاح «قصه»، «روایات»، «حکایت»، «داستان» و «سرگذشت» بیشتر در آثار نیاکان و لغت‌نامه‌ها آمده است و گاهی چون اصطلاحات شهرها و روستاها به کار می‌رود، اما طبق مشاهده و پرسش‌های صورت گرفته واژه «افسانه» عموماً در بخارا، ختلان، خجند، سمرقند، ونج، زرافشان، بدخشان، بایسون، حصار، فارش و بیشتر مناطق تاجیک‌نشین آسیای میانه بیشتر رایج است.

ناصر جان معصومی نخستین کسی است که درباره افسانه‌های شفاهی تاجیکی به پژوهش پرداخت. او در کتاب درسی خود فولکلور تاجیک (۱۹۵۲م) در کنار ژانرهای دیگر ادبیات شفاهی، راجع به افسانه نیز سخن می‌گوید، انواع آنرا نام می‌برد، موضوعات اساسی آنرا طبق منابع در دسترس گذشتگان یادآور می‌شود. ولی افسانه را تعریف نمی‌کند، درباره ویژگی و تفاوت آن با دیگر ژانرهای نثر شفاهی، چیزی نمی‌گوید. به نظر می‌رسد او براساس مطالعه و مشاهده‌های شخصی خود، درباره افسانه ابراز نظر کرده است، زیرا در آن سال‌ها (۱۹۵۲م) هنوز مجموعه‌ای علمی از افسانه به زبان تاجیکی به وجود نیامده بود.

بعدها رجب امانف براساس دیده‌ها، شنیده‌ها مجموعه‌ای را در کتاب *آچرک / ایجادیات دهنکی اهالی کولاب گردآوری کرد*. او به ژانر افسانه توجه بیشتری کرد و جهت‌های عمده آنرا در زندگی مردم معین ساخت.^{۴۵}

با تکیه بر تصنیفات محققان افسانه‌شناس، افسانه‌های تاجیکی را به گروه‌های زیرین تقسیم می‌کنیم: «افسانه‌های سحرآمیز»، «افسانه متل‌ها»، «افسانه‌های درباره حیوانات»، «افسانه‌های معیشتی و نوول» و «افسانه‌های عشقی».

(1). Maqal (2). Baydak (3). Qizar (4). Surichak (5). Shug (6). Ushug

افسانه‌های سحرآمیز

محققان افسانه‌های سحرآمیز تاجیکی را به صورت‌های گوناگون نام برده‌اند. مثلاً ناصر جان معصومی، اصطلاح «افسانه‌های طلسمی - معجزه‌ای»، واحد اسراری و رجب امانف «افسانه‌های سحرانگیز» و روشن رحمانی «افسانه‌های سحرآمیز» را به کار برده‌اند. اصطلاح «افسانه‌های سحرآمیز» این گروه افسانه‌ها را صحیح‌تر انعکاس می‌دهد. از خود عنوان معلوم است که چنین افسانه‌ها با سحر در آمیزش هستند، یعنی مثل‌هایی که در افسانه انعکاس شده است، در رابطه با سحر و افسون حل خواهند شد.

خصوصیت اساسی افسانه‌های سحرآمیز از آن عبارت است که در آنها سوژه اثر نسبت به نوع‌های دیگر افسانه‌ها از جهت دایره فعالیت زمان، مکان و تخیل و تفکر فوق‌العاده گسترده‌تر است. این افسانه‌ها انسان را به دنیای رنگین غیر چشمداشت می‌برند و آنرا با واقعیت، حادثه و مخلوقات گوناگون خیالی روبه‌رو می‌کنند که در نمودهای دیگر افسانه‌ها ما این را به طرز دیگر می‌بینیم. در مسیر قهرمان افسانه‌های سحرآمیز برای رسیدن به مقصد معین ممانعت‌های دشواری پیش رو می‌آیند که در نتیجه به یاری او یاورانی با افسونگری، جادوگری و رفتار زود عمل سحرآمیزانه، آن مشکلات را برطرف می‌کنند.

در افسانه‌های سحرآمیز تخیل نقش عمده‌ای را برعهده دارد، و واقعه، پرسوناژها و مسائل سحرآمیز در محیط غیرعادی قرار دارند. در اکثر موارد تخیل با پیوند آرزوهای شیرین و رنگین در افسانه‌ها با زندگی در ارتباط ناگسستنی قرار می‌گیرد. همین آرزوها به مرور زمان، طوری که مشاهده می‌کنیم عملی می‌گردند. مثال برجسته آن همان آیینۀ جهان‌نما، بلبل گویا، اسب پران (کره اسب دریایی) و امثال این است که در زمان ما همچون تلویزیون، رادیو، هواپیما و یا کشتی کیهانی (سفینه) پیش نظر جلوه‌گر می‌شود. مضمون افسانه‌های سحرآمیز گوناگون و پیچیده است. آنها سوژه و موضوع‌های رنگارنگ را دربرگرفته‌اند. در افسانه «زر کاکل و ماه پیشانی»، روزگار تلخ پسر و دختر شاه را می‌بینیم که به واسطه کمک‌های سحر و جادو همه مشکلات پیش آمده را برطرف می‌کنند. در افسانه «قلیچ پهلوان» قهرمان با دود کردن موی، پر، موی لب (سبیل) و یا پشم بدن مخلوقات گوناگون به مثل موش، مورچه، دیو و یا اسب به مقصد می‌رسد.

یا در افسانه دیگر «احمد دولت» پارچه سحرآمیز را از دست زن خیانتکار نادان گرفته، سگ و گربه وفادار را دوباره به صاحبش برمی گرداند. افسانه مشهور «گاو زرد» هنوز میان مردم رایج است که در آن اذیت مادرندر (نامادری) برای دخترندر (دختر ناتنی) استفاده شده است که لوح‌های سحرآمیز اساس این نوع افسانه‌ها هستند.

تابه حال تیپ‌های این نوع از افسانه‌های تاجیکی، بر اساس فهرست بین‌المللی آرنه - تامپسون، فهرست نشده و حتی نشر کاملاً علمی افسانه‌های سحرآمیز تهیه نشده است.^{۲۶}

افسانه مثل‌ها (افسانه‌ها درباره حیوانات)

هنوز در میان پژوهشگران افسانه‌شناس یک نوع فکر واحد و مستقل وجود ندارد. محققان به نتیجه نهایی نرسیده‌اند که برای جدا کردن انواع دیگر افسانه‌ها به کدام جهت خاص آنها تکیه کنند. پس آنها ناچار به همان یک نشانه اساسی، یعنی بیشتر در چنین افسانه‌ها فعالیت داشتن حیوانات تکیه کرده‌اند و بس. اصلاً در این نوع افسانه‌ها نه تنها حیوان‌ها، بلکه حشرات، خزنده‌ها و حتی جسم‌های بی‌جان نیز فعالیت می‌کنند. در ۱۹۶۵م بهرام شیرمحمدیان در مجموعه/افسانه‌های سمرقند بعضی جهت‌های چنین افسانه‌ها را احساس کرده و آنها را/افسانه‌ها درباره جانوران نامید که این همه خصوصیات به اصطلاح افسانه مثل‌ها (افسانه‌ها درباره جانوران) را دربرنمی‌گرفت، چون که در این افسانه‌ها گاهی برگ، کلوخ، آتش و دیگر جسم‌های بی‌جان نیز وجود دارند.

لویین نیز اصطلاحات «افسانه»، «مثل»، «مثل»، «اسطوره»، «اساطیر»، «اسطوره»، «میت» و غیره را که در ادبیات خلق‌های دیگر هم وجود دارند، همچون اصطلاح علمی مورد تحلیل قرار داد و که به‌طور خلاصه مفاهیم «افسانه‌ها درباره حیوانات» و «مثل» مترادف هم به کار می‌رود. به نظر ما، خوب می‌بود که این نوع افسانه‌ها را «افسانه مثل» نامیم. البته این پیشنهادی است که همه انواع این گونه متن‌ها را دربرمی‌گیرد.

نکته جالب این است که فرآیندهای آمیخته شده چنین افسانه‌ها با افسانه‌های شبیه به مجموعه‌های کلیله و دمنه، سندبادنامه، هزار و یک شب، میان مردم فراوان به نظر می‌رسد. مشاهده‌ها نشان داد که افسانه‌های «چمچقک» (گنجشک)، «بزک جنگله پا»، «بویرک پهلوان»، «گرگ و روباه»، «اگه و موسیچه»، «ماماگمبوسک»، «طوطی و مینه»،

«خروس و ماکیان» هنوز ورد زبان تاجیکان است. خوشبختانه این نوع افسانه‌های تاجیکان بیشتر از جانب لوین ربیع‌اف و یویچ مورد بررسی قرار گرفته و حتی برای آنها تیپ‌های بین‌المللی موافق فهرست آرنه - تامپسون معین شده است.^{۲۷}

افسانه‌های معیشی و نوول

نشانه‌ اساسی این نوع افسانه‌ها مناسبات معیشی و اجتماعی انسانی است چنین افسانه‌ها به زندگی مردم خیلی نزدیک‌اند. در آنها بیشتر مسائل زندگی معیشی مردم و مناسبت‌های واقعی آنها برای بیان «افسانه» به تصویر کشیده شده است. «افسانه‌های معیشی و نوولی» تاجیکان هنوز به‌طور کامل آموخته نشده است. در این باره بعضی از پژوهندگان تاجیک ابراز نظر کرده و آنها را «افسانه‌های واقعی معیشی»، «افسانه‌های معیشی و نوولی» نامیده‌اند. همچنین درباره‌ی یک بخش دیگر از این گونه افسانه‌ها رساله‌ای زیر عنوان «افسانه‌های هجوی معیشی تاجیکی» به نشر رسید. به غیر از آثار نامبر شده، در این باره تحقیقات مفصل دیگری موجود نیست. این گروه افسانه‌ها را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: افسانه‌های سرگذشتی و افسانه‌های هجوی.

بخش سرگذشتی این نوع افسانه‌ها بیشتر حکایت نویسندگان به خاطر می‌آید. آنها این قدر به زندگی نزدیک‌اند که گاه مردم افسانه بودن آنها را فراموش می‌کنند. افسانه‌های «هر کس در آسمان تف کند، ده خودش میاد»، «بیکوپ (بکوب) همانچه دیده‌ای»، «جزای وزیر حسود»، «عقلم هست و پولم نیست»، «عشق دختر بای و یتیم»، «یک خنچه طلا»، «زن را از راه بد نگاهداشتن»، «حکایت دمبل پهلوان»، «وزیر دانا»، «این روزایم (روزها هم) می‌گذرد و می‌رود» از این نوع افسانه‌ها است. بعضی از این افسانه‌ها در همه‌ی مناطق مشهور هستند. برخی موافق خصوصیات این و یا آن سرزمین بیان شده است.

بخشی از افسانه‌های معیشی و نوولی را افسانه‌های هجوی تشکیل می‌دهند ما چندی از چنین افسانه‌ها را از بخارا ثبت کردیم که اساساً درباره‌ی انسان‌های ساده‌لوح و گمراه است. مثلاً، افسانه‌های: «زن و نوروز»، «هلکو بکو»، «پسر نادان پادشاه بخارا»، «بی‌بی قشنل»، «قصه‌ی کل احمدک». نشر علمی این نوع از افسانه‌ها نیز تا به حال صورت

نگرفته است.

افسانه‌های عشقی

در میان مردم مشرق‌زمین یک نوع افسانه‌هایی هستند که در آنها به واسطهٔ عشق رمانتیک زندگی معیشی مردم انعکاس می‌یابد، اما آنها فقط ماجرای عشق دو دل‌داده را انعکاس می‌کنند. چنین افسانه‌هایی در کشورهای غربی معمول نیست. راجع به افسانه‌های عشقی پژوهندگان کشورهای دیگر سخنی نگفته‌اند.

در این نوع از افسانه‌ها تمام ماجرا و واقعه‌ها در اطراف عشق تخیلی دو دل‌داده دور می‌زند. در افسانه‌های دیگر نیز «عشق» هست، ولی برای حل موضوع نقش اساسی را بازی نمی‌کند. مثلاً در «افسانه‌های سحرآمیز» مشکلات قهرمان اساسی با سحر و جادو برطرف می‌شود، یعنی سحر در مرکز افسانه قرار دارد. در افسانه مثل‌ها مرکز توجه شنونده (یا خواننده) اساساً حیوانات، حشرات، پرنده‌ها و چیزهای دیگر بی‌جان هستند. افسانه‌های معیشی و نوولی، بیشتر انعکاس دهندهٔ روزگار معیشی، ماجراها و مردمان ساده و نادان گوناگون خصلت هستند. به همین گونه، در افسانه‌های عشقی نیز نقش عمده را عشق پاک رمانتیک دو دل‌داده بازی می‌کند. اگر عشق نباشد، چنین افسانه‌ها نیز وجود ندارند. تلاش قهرمان‌های چنین افسانه‌هایی فقط یک چیز است: رسیدن به عشق پاک. این افسانه‌ها را نیز می‌توان به دو گروه جدا کرد. گروه اول قهرمان‌هایی که به مراد نمی‌رسند و با عشق پاک از دنیا چشم می‌پوشند، یعنی به عشق خیانت نمی‌کنند و افسانه با فاجعه به پایان می‌رسد و گروه دوم قهرمان‌هایی که به مراد و مقصد می‌رسند، یعنی عشق پیروز می‌شود.

افسانه‌های عشقی منشأ تاریخی دور و دراز دارند. صدها سال است که افسانه‌های لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین، بیژن و منیژه، وامق و عذرا، یوسف و زلیخا، طاهر و زهرا، دولت‌خاتون، نجمه، مغول دختر و مانند اینها ورد زبان مردم است. حتی قهرمان‌های اساسی این افسانه‌ها در آثار ادبیات کلاسیک استفاده شده است.

امروزها در ولایت ختلان افسانهٔ دولت‌خاتون، در بدخشان و بخارا، افسانه‌های نجمه و مغول دختر در غانچه و بایسون، افسانهٔ طاهر و زهرا خیلی معروف است. از پرس و

جوها پیدا شد که بزرگسالان این نوع افسانه‌ها را در یاد دارند.

مشاهدات در اواخر سده ۲۰م نشانگر آن است که هنوز انواع افسانه ورد زبان مردم فارسی زبان است، اما فقط در حافظه بزرگسالان جای دارد. اگر محققان به گسترش افسانه‌ها مرحله به مرحله نظر افکنند، روند سال تا سال، دیگرگونی انواع افسانه‌ها را می‌توانند تحقیق کنند.

برخی پژوهشگران موضوع، ایده و ابزارهای برخی از افسانه‌های تاجیکی به افسانه‌های مردمان دیگر عالم، به‌خصوص هند و اروپاییان نزدیک می‌دانند.^{۲۸}

قصه

فولکلورشناسان کشورهای خارجی از جمله روس‌ها به ژانر «قصه» اهمیتی خاص داده و آنرا با دید علمی بررسی کرده‌اند. محققان شوروی سابق و کشورهای اروپایی نسبت به این ژانر، اصطلاح لگندا (به روسی) را به کار برده‌اند. در ادبیات شفاهی می‌توان زیاد مشاهده کرد که ژانر «افسانه»، «قصه»، «حکایت» و «روایت» را با هم درآمیخته‌اند. تا به حال کم انتشار شدن مجموعه‌های علمی نثر شفاهی سبب معین نگردیدن حدود این ژانرها از یکدیگر شده است.

به‌خصوص فولکلورشناسان همزبان ایرانی ما، قصه و افسانه را تا به حال از همدیگر جدا نکرده‌اند، نام اکثر مجموعه‌هایی را که بیشتر شامل افسانه‌ها هستند را «مجموعه قصه‌ها» نامیده‌اند. و حال آنکه «قصه» همچون ژانر مستقل که بیانگر افکار و اندیشه دینی در میان مردم ایران است، خیلی معمول و مشهور است.

دو جهت مفهوم اساسی قصه را باید در نظر داشته باشیم. اول آنکه واژه قصه چون فعل برای بیان این یا آن واقعه فهمیده می‌شود. مثلاً، می‌گویند که «من به شما یک قصه گویم»، «دوستم قصه کرده بود»، «من به شما درد دلم را قصه نکنم، به چه کسی کنم» و امثال این که در چنین مورد «قصه» به معنای نقل کردن و یا بیان کردن آمده است. دیگر اینکه «قصه» همچون اصطلاح علمی در ادبیات و ادبیات شفاهی به کار رفته است.

اگر به مفهوم واژه «قصه» توجه ظاهری کنیم، آنرا می‌توان همچون اصطلاح ادبیات

شفاهی قبول کرد.

در قصه اندیشه و افکار اخلاقی و پندی و دینی بیشتر به نظر می‌رسد. هدف اصلی قصه نیز قبل از همه، جامعه را برای وجدان و ایمان، عدل، انصاف، صمیمیت از طریق دین روانه کردن است. اگر به اثرهای پژوهشی دقیق نظر افکنیم، شاهد آن می‌شویم که هنگامی که دربارهٔ ژانر «افسانه» سخن می‌گویند، اصطلاح «قصه» را زیاد به کار نمی‌برند. ولی به هنگام قصه‌های دینی سخن راندن، اصطلاح «افسانه» را تقریباً به کار نمی‌برند. قصه ساختار افسانه را ندارد. یعنی تقریباً اکثر آنها با «بود نبود...» شروع نمی‌شود. اگر قصه با «بود نبود» شروع شود، آنگاه تأثیر ژانر افسانه بر قصه است. طبق مشاهده ما قصه سرگرم کننده و برای وقت‌گذرانی، همان‌طور که یادآور شدیم، مقصد قصه اساساً نصیحت وابسته به دین است.^{۲۹}

در قصه واقعه‌ها اگر به مثل افسانه، پر از مبالغه، اغراق و حتی بافته و ساخته‌های ناباورکننده باشد هم، مردم به آن احترام خاص دارند. همچون یک نقل مقدس به آن گوش می‌کنند و اگر به بعضی تصویرهای بدیعی قصه، شنوندگان ناباورانه نظر افکنند، اما به اصل واقعه‌ها، معجزه‌های قهرمان‌های قصه‌ها کاملاً باور دارند. چون اکثر قصه‌ها با پیغمبران قدیم، با قرآن کریم، با دین اسلام، حدیث‌های پیغمبر و دیگر واقعه و حادثه‌های دینی رابطه ناگسستنی دارند.

شکل، سوز، سیمایا و دیگر جهت‌های افسانه‌ها از قصه‌ها تفاوت داشته اما میان آنها یک رابطه‌ای ناگسستنی را هم می‌توان پیدا کرد. مادامی که افسانه و قصه طی هزاران سال برای سرگرم نگاهداشتن و هم برای نیک و حمیده تربیت کردن بشر لازم است، پس چرا میان آنها تأثیری متقابل دیده نشود؟

افسانه را تقریباً خرد و کلان، باسواد و بی‌سواد، زن و مرد می‌گویند اما قصه را بیشتر انسان‌های بااعتبار، بامعرفت، باسواد نقل می‌کنند، اگر هم بی‌سواد باشند، راوی قصه را از پیرزنان یا پیرمردان بزرگسال باتجربه و اخلاص و باعتقاد نقل می‌کند.

در افسانه‌های تاجیکی اولیاء، انبیاء و دیگر سیمایا بانیفوذ دینی کم به نظر می‌رسند تأثیر قصه به افسانه خیلی خوب مشاهده می‌شود و یا برعکس، افسانه‌گویانی هستند که افسانه را با «بسم‌الله الرحمن الرحیم» شروع می‌کنند. یا بعضی قهرمان‌ها به مثل حضرت

خضر که هم در قصه‌ها و هم در افسانه‌ها به کمک قهرمان حاضر می‌شوند. مضمون قصه‌ها اساساً دینی است. قصه با این طرز بیان، تبلیغ اندیشه و افکار دینی را دربردارد. خیلی جالب است که در قصه‌های اسلامی چهره‌های نمایندگان دین‌های دیگر را می‌توان دید. بسیاری از قهرمان‌ها و چهره‌هایی که در دین مسیحی مشهور است، در قصه‌های مردم تاجیک نیز وارد می‌شوند. ولی با وجود این همه قصه‌های مردم مسلمان با دین اسلام پیوندی ناگسستنی دارد.

سوژه‌های زیادی درباره حضرت آدم و حوا، داوود، سلیمان، ابراهیم، عیسی، موسی و از این پیغمبران و دیگران در تمام عالم گسترش یافته‌اند. و باز اینکه نیروهای غیرطبیعی قصه‌ها به مثل ملائک، فرشتگان و امثال اینها نه تنها میان مردمان عالم مشترک‌اند، بلکه در اثرهای کتابی نیز به چشم می‌خورد.

اکثر قهرمان‌ها و چهره‌های قصه‌های شفاهی پیغمبران، اولیا و نمایندگان دین مبین اسلام مانند حضرت محمد(ص)، علی(ع)، حضرت فاطمه(س)، امام حسن و امام حسین(ع) هستند. همچنین چهره‌هایی مثل آدم و حوا، حضرت خضر، داوود، سلیمان، ابراهیم، موسی، عیسی، جبریل، ملائک، فرشتگان و امثال اینها نیز در قصه‌های شفاهی تاجیکی هستند. در مجموعه‌ای که زیر عنوان «قصه‌ها، روایت‌ها و دعا‌های بخارا در سبک رحمانی» ثبت شد، بعضی از چهره‌های مذکور عمل می‌کنند. ریشه اصلی بیشتر قصه‌های معاصر در جریان سال‌ها دچار تغییرات گشت در نتیجه گونه‌های نو پیدا کرده‌اند.

یکی از جهت‌های قصه‌ها آن است، که در آنها درباره جنت، دوزخ، عذاب قبر و عموماً زندگی بعد از مرگ لوحه‌های جالبی موجود است که شنونده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و میل و رغبت آنها برای شنیدن بیشتر می‌سازد. نشر علمی قصه‌ها تا به حال صورت نگرفته است.^{۳۰}

روایت

تعیین تفاوت میان ژانر روایت و ژانرهای دیگر هم مشکل است و هم آسان. مشکلات تفاوت روایت از ژانرهای دیگر در آن است که این ژانر نیز همچون ژانر فولکلوری به‌طور کامل گردآوری و آموخته نشده است. آسانی کار در آن است که روایت در اساس از

واقع‌ها و شخصیت‌های تاریخی، نام‌های جغرافیایی و نام‌های حیوانات و امثال این به وجود آمده و خصوصیت خبری دارد. همچنین از نظر ساختار روایت شبیه افسانه و قصه نیست. تا به حال به غیر از اشارات کوتاه برخی پژوهندگان درباره روایت همچون ژانر فولکلوریک، آگاهی‌های کامل به نظر نمی‌رسد. نمونه روایت‌ها در مجموعه‌های مناطق گوناگون نشر شده است. به همین طریق می‌توانیم اصطلاح روایت را نسبت به حکایاتی که اصلاً منشأ تاریخی و طبیعی دارند، به کار ببریم اگرچه بعضی روایت‌ها با تاریخ ارتباطی نداشته ولی اصولاً جزء خبر دهنده آن هستند.

نقل (حکایات شفاهی)

میان مردم نوعی حکایت وجود دارد که بیشتر به سرگذشت و خاطره‌های واقعی شخصی و به‌طور کلی به داستان کوچک شبیه است. پژوهشگران یادداشت‌ها، خاطره‌ها و بعضی لوح‌های شفاهی را که مثل داستان کوتاه ارزش بدیعی دارند، نقل نامیده‌اند. مشاهده مواد در دسترس نشان می‌دهد که چگونه یک ژانر ورد زبان مردم می‌شود. پژوهشگران اروپایی و روس چنین نوع حکایت‌ها را زیاد گردآوری کرده و حتی درباره آن بحث‌ها کرده‌اند و با مدارک زیاد شرح می‌دهند و می‌فهمانند که این گونه متن‌ها را حکایت‌های شفاهی نامیدن، درست است.

نقل از بعضی جهت‌ها به داستان کوتاه نزدیک است اما نقل بعضی از لوحه‌های واقعی زندگی را دربرمی‌گیرد و به شنوندگان لذت معنوی می‌بخشد. در ادبیات اصطلاح خاطره و به‌خصوص یادداشت همچون یک نوع ژانر ادبی خیلی معمول بوده و جای خود را پیدا کرده است، ولی در ادبیات شفاهی، فعلاً نقل را به کار می‌برند. حکایت‌های شفاهی (نقل) در میان مردم بسیار رایج است. فولکلورشناسان نمونه این نقل‌ها را هرچند اندک گردآورده‌اند و در مجموعه‌های فولکلوری به چاپ رسانیده‌اند.^{۳۱}

لطیفه

در لغت‌نامه‌ها و در میان مردم تاجیک، به معنی بذله، شوخی و مطایبه آمده است. حکایت‌های خُرد خنده‌دار است. لطیفه بدون هیچ تفسیر و تحلیل، یکی از ژانرهای ادبیات

شفاهی بوده و در میان تاجیکان بسیار رواج دارد. سعدی مهدی‌اف در کتاب خود، پروبلم ژانر/لطیفه درباره تاریخ پیدایش، خصوصیات، مضمون، موضوع، ساخت و دیگر مسائل ژانر لطیفه مفصل سخن رانده است.

لطیفه‌ها در مطبوعات و هم در مجموعه‌های فولکلوری و هم به صورت جداگانه چاپ شده است. مجموعه نسبتاً کاملی از لطیفه‌های تاجیکی به کوشش رجب امانف به نشر رسیده است. اما ناگفته نماند که تا به امروز مجموعه لطیفه‌ها به شیوه علمی به چاپ نرسیده است.

لطیفه‌ها از نظر ساختار کوتاه هستند. قهرمان‌های آنها اندک‌اند و معمولاً از دو یا سه فراتر نمی‌رود. مسائلی که در لطیفه‌ها مطرح می‌شود به وسیله گفتگو و با خنده به انجام می‌رسد. لطیفه‌هایی وجود دارد که در آنها هجو تیز و تند اجتماعی صورت می‌گیرد. همچنین در برخی لطیفه‌ها با خنده ظریف نمکین، بعضی از لحظه‌های زندگی مورد مذمت قرار می‌گیرد. در لطیفه به وسیله کنایه، تمسخر، سخن‌بازی، نارسایی بی‌توجهی، بی‌فراستی و دیگر خصلت‌های انسانی را مورد نقد قرار می‌گیرد.

در میان تاجیکان لطیفه‌هایی هستند که در آن انسان‌های ساده لوح مناطق مختلف مورد شوخی قرار گرفته‌اند. مثلاً در بخارا، خجند و درواز لطیفه‌های زیادی ورد زبان مردم است.

در بعضی موارد لطیفه به افسانه شبیه می‌شود و یا به نظر می‌رسد که گویندگان بر اساس چند لطیفه افسانه‌ای ساخته‌اند و یا حتی چنین جلوه‌گر می‌شود که می‌توان یک افسانه را به لطیفه‌ها بدل کرد^{۳۲}.

حماسه

حماسه را در فولکلورشناسی تاجیک «ایپاس قهرمانی» نیز نامیده‌اند. حماسه مردم تاجیک در زمان‌های پیش به وجود آمده است که بهترین نمونه‌های آن خد/ینامه، شاهنامه است که از آثار مشترک مردم ایرانی تبار به شمار می‌رود. هنوز هم درباره قهرمانی‌های رستم داستان متن‌هایی وجود دارد. امروزه میان تاجیکان اثری حماسی به نام کوراوغلو^(۱) موجود است.

پژوهشگران تاجیک مجموعه آثاری به نام کوراوغلو یا گورگولی^(۱) و گورزاد^(۲) از میان مردم، سینه به سینه، ثبت و بررسی کرده‌اند. از دهه ۳۰ سده ۲۰م تا به امروز از حکمت رضا (بیشتر از صد هزار مصراع)، قربانعلی رجب (بیشتر از شصت هزار مصراع)، حق‌نظر کبود (بیشتر از ۵۵ هزار مصراع)، زبیراف طلبی (بیشتر از ۶۰ هزار مصراع) و از آدینه‌شکر قربان جلیل و بابایونس خدادادزاده نیز چندین داستان کوراوغلو ثبت شده است.

محققانی چون بالدیرف، میزایف، امانف، خالف، فتح‌الله‌اف، براگینسکی و متن‌های کوراوغلو را گردآوری کرده‌اند و درباره آن کتاب‌هایی نوشته‌اند (نک: فهرست منابع). متن انتقادی کوراوغلو (به روسی و تاجیکی) با پیشگفتار براگینسکی در مسکو به چاپ رسید (کوراوغلو، ۱۹۸۷م).

کوراوغلو در میان مردم ترکی‌زبان نیز مشهور است. کوراوغلو ترکی‌زبانان با نثر و نظم و با آلات موسیقی تار (یا تار و دایره) سروده می‌شود، اما متن تاجیکی آن فقط با نظم و آلات موسیقی دم‌بره (دوتار) ترنم شده است.

در این ایپاس (حماسه)، پهلوانی، مردانگی، شجاعت و وطن‌پرستی جلوه‌گر است. کوراوغلو اساساً در قسمت‌های جنوبی تاجیکستان (کولاب و غرم) بیشتر رایج بوده و تا به امروز میان مردم رواج دارد. سرایندگان به جای اصطلاح «داستان» بیشتر اصطلاح «بند» و گاهی نیز «شاخه» را به کار می‌برند. اصلاً همان اصطلاح داستان مراد است که هر کدام نامی داشته، «بند» و «شاخه» را نیز دربرمی‌گیرد، مانند «بند ریحان عرب».

سرایندگان کوراوغلو را کوراوغلوگوی، کوراوغلو سرا و یا گوینده می‌نامند. در سال‌های گذشته کوراوغلو سرا با شاگردانش در میان مردم می‌گشت. کوراوغلو سراها در معرکه‌ها و جشن‌ها، عروسی‌ها و ضیافت‌ها مردم را خوشحال می‌کردند. تقریباً ۲۵ تا ۳۰ سال پیش در بعضی از مناطق تاجیکستان بهترین مهمانی و ضیافت آن بود که کوراوغلو سرا در آن شرکت می‌کرد. اگرچه طبقه بالای جامعه از مهارت کوراوغلو سرا آن بهره می‌بردند، ولی شنوندگان کوراوغلو دهقانان و مردم زحمتکش بودند، زیرا در آن آرزو و آمال خود

(2). Gurugli (3). Gurzad

را می‌یافتند. کیفیت معنوی کوراوغلو نه در مطالعه آن، بلکه با دمیره سرودن آن است. برای نمونه:

کوراوغلو بوزبله^(۱) شد و کلان
عجب خوشرو پهلوان...
سحر خیست کوراوغلو وقت اذان،
خبر نداشتند احمد و یوسف خان»

ایپاس کوراوغلو با لهجه‌های مختلف خوانده می‌شود. در داستان‌های مذکور از صنایع بدیعی بیشتر توصیف و تشبیه استفاده می‌شود. در مجموع، اثر به شنونده لذت معنوی بخشیده و در دل آنها مهر و محبت به وطن و طبیعت را بیشتر می‌کند.^{۳۳}

درام خلقی

مسلم است که همه ژانرهای ادبیات شفاهی با حرکات و سکنات اجرا می‌شوند. هنگام بیان و یا سرودن متن شفاهی گوینده آن حتماً عضوی از اعضای بدنش را به حرکت در می‌آورد و در نتیجه توسط همان حرکت تأثیر اثر را بر شنونده بیشتر می‌کند. اجرای همین حرکات، بدون شک، گوینده اثر را همچون بازیگر جلوه‌گر می‌سازد. با دیدن این صحنه، اجرا کننده ژانر به عنوان بازیگر مکان اجرا به عنوان صحنه تئاتر و حاضرین به عنوان تماشاگر تئاتر به نظر می‌رسد.

نظام نورجانی، یکی از پژوهشگران تاجیک، درباره درام خلقی به تحقیق پرداخته، او در سال‌های اخیر تقریباً به تمام مناطق تاجیک‌نشین آسیای میانه سفر کرده و متن‌های زیادی را ثبت کرده است. نورجانی بر اساس این متن‌ها، اثری به عنوان *درام خلقی تاجیکی* تألیف کرده است مؤلف درباره گذشته درام مردم تاجیک چنین می‌نویسد: «تئاتر و درام‌نویسی در مشرق، از جمله در سرزمین تاجیکان که تاریخ و مدنیت باستانی دارد، نسبت به مملکت‌های غرب به طرز دیگر صورت گرفته». تئاتر عنعنوی (سنتی) بیشتر در فضای باز، در میدان و حولی (حیاط)، باغ‌های دهات و رسته‌های پرجمعیت شهرها

(۱). بوزبله: کلان، بزرگ، جوانمرد

پیشکش می‌شد. تئاتر عنعنوی و درام خلقی تاجیک مانند دیگر نقاط جهان در زمینهٔ ایجادیات لفظی خلق، عرف و عادت، هنرها، عیدها، مراسم و بازی‌ها شکل گرفته و با گذشت زمان استقلال یافته است.

نمودهای اساسی عنعنوی چنین‌اند: تئاتر پانتومیم، تئاتر سرود و رقص، تئاتر لوختک (عروسک)، تئاتر خلقی موسیقی و تئاتر مسخره‌بازها. به سبب آنکه ویژگی اساسی این گونه تئاترها فی‌البداهه (در لحظه)، متن آن از قبل نوشته نمی‌شد، بلکه دهنکی بیان می‌یافت. نورجائف دربارهٔ نشان‌های تئاتر تاجیکان از آثار باستان‌شناسان، تاریخ‌شناسان و ادیبان کلاسیک مثال‌ها آورده و ریشه‌های تئاتر مردمی تاجیکان را بررسی کرده است. نورجائف در کتاب خود ۱۰۲ نمایشنامهٔ شفاهی آورده و آنها را از نقاط گوناگون تاجیکستان ثبت کرده است. او متن‌های نمایشنامه‌ها را به چهار بخش تقسیم کرده است: ۱. بازی‌ها؛ ۲. تئاتر لوختک؛ ۳. تئاتر خلقی موسیقی؛ ۴. تئاتر مسخره‌بازان.

درام خلقی نیز مانند دیگر ژانرهای ادبیات شفاهی سینه به سینه و دهان به دهان انتقال می‌یافت بر همین اساس بعضی از قسمت‌های آن تغییر می‌کرد.

نمایشنامه‌ای مشهور با نام رئیس میان مردم مناطق گوناگون تاجیکستان شهرت دارند. در این اثر خصلت‌های بد رئیس مغرور، فریبگر و پاره‌خور (رشوه‌خوار) تمسخر شده است. دربارهٔ این اثر هنوز هم از بزرگسالان بعضی روستاها می‌توان اطلاعاتی به دست آورد. در نمایشنامهٔ سرتراش نیز رفتار سرتراش ناعهده‌برا (بی‌تجربه) مزمت شده و در نمایشنامهٔ بیک‌نیاز از کوکناری‌ها (افیون‌خواران) انتقاد شده است.

آثاری نیز هستند که در آنها از خصلت‌های بد زن‌ها و دختران منصبداران انتقاد شده، مثل نمایشنامه‌های زن/ایشان و دختر/ایشان. در بعضی از نمایشنامه‌ها مانند طبیب، از طبابت شخصی فریبگر انتقاد شده است.

نمایشنامه‌های باباپیرک و مغول‌بازی براساس متن‌های افسانه‌ای ساخته شده است. در باباپیرک ظرافت، مشاعره و حاضر جوابی پیرمرد و دختر خیلی جالب، انعکاس یافته است. در این اثر بدیهه‌گویی، با تمام نزاکت در پیش نظر جلوه‌گری می‌کند.

در گذشته اجراکنندگان درام‌های مردمی، از خاندان نادار (طبقهٔ کم‌درآمد جامعه) بودند. با گذشت زمان بعضی از نمایشنامه‌های مردمی در مکتب‌ها و محفل‌ها نیز

اجرا می‌شد.^{۳۴}

شاعران محلی

در نیمه نخست سده ۲۰م در میان تاجیکان اشخاصی، اگرچه بی‌سواد اما، به‌طور شفاهی شعر می‌گفتند. در سده‌های گذشته نیز اشخاص بی‌سوادی بودند که شعر می‌سرودند اما ظاهراً به شعرهای آنها توجه نمی‌شد. بعد از به‌وجود آمدن علم فولکلورشناسی سروده‌های چنین اشخاص نیز ثبت و مورد بررسی قرار گرفت. کریم دیوانه، بابایونس خدادادزاده، یوسف وفا، سید علی ولی‌زاده، حامد سید، حکمت رضا، سید خال‌زاده و قربان جلیل از جمله آنها هستند. در دوره حاکمیت شوروی بعضی از این اشخاص، باسواد بودند و اشعار خود را می‌نوشتند. علم فولکلورشناسی به آنها اصطلاح «شاعر خلقی» داده است، به نظر می‌رسد این اصطلاح چندان صحیح نیست یک طرف، مفهوم خلق گسترده بوده، مناطق و ناحیه‌های زیادی را دربرمی‌گیرد، از طرف دیگر تا پیش از به‌وجود آمدن علم فولکلورشناسی، آفریده‌های این دسته از شاعران تنها به محل زندگی یا دست‌کم، مناطق نزدیک محل اقامت آنها اختصاص داشت و مردم مناطق دیگر با این شعرها آشنا نبودند، در صورتی که شاعر خلقی را می‌بایست اکثر مردم پذیرفته و از آثار او باخبر باشند. از این‌رو کاربرد اصطلاح «شاعر محلی» صحیح‌تر است. هنوز هم شاعران محلی غیر از محل اقامت خود در دیگر گوشه و کنار کشور معروف نیستند. فعالیت ادبی اکثر شاعران محلی نامبرده شده تا حدی از جانب اسراری، نظراف، چلیش‌اف، صوفی‌اف مورد آموزش قرار گرفته است.

برخی از این پژوهشگران درباره آفریده‌های این شاعران محلی معتقدند که: تمام آثار آنها را فولکلور است، گروهی دیگر، آثاری را که خود این شاعران محلی آفریده‌اند، فولکلور نمی‌دانند. به نظر می‌رسد نظر دوم به صحت نزدیک‌تر است.

سروده‌های هر کدام از شاعران محلی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. آثاری را که آنها در ذهن خویش نگاهداشته و در جمع آمدها (مجالس) می‌سرودند

و یا بیان می‌کردند؛

۲. آفریده خودشان را براساس دیده‌ها و شنیده‌ها به‌طور شفاهی ایجاد می‌کردند.^{۳۵}

از این نکته برمی آید که در مورد اول آنها گوینده آثار فولکلوریک هستند. در مورد دوم «شاعر محلی».

در این مقاله کوچک نمی توان همه ژانرهای ادبیات شفاهی را به طور مفصل تحلیل کرد. بعضی از ژانرهای فولکلور تاجیکان از سوی محققان بررسی شده و بعضی نیز هنوز به طور جدی گردآوری نشده است. برای آنکه روزگار معنوی و ریشه های مشترک تاریخی مردم جهان را درک کنیم، باید به آموزش فرهنگ شفاهی مردم و یک جزء جدا ناپذیر آن، ادبیات شفاهی، بیشتر توجه شود.

امروزه در میان تاجیکان آثار ادبیات شفاهی تا حدی موجود است، اما در برابر گسترش وسایل تکنیکی، از حافظه مردم دور می شود. به هر حال، طی چند سال آینده نیز می توان همان آثاری را که بزرگسالان در یاد دارند، ثبت کرد و به این طریق، بخشی از آثار فولکلوری را از دست فراموشی نجات داد. مشاهده ها نشان داده که بیان سنتی اکثر ژانرهای فولکلوری سال به سال از بین می رود. چند ژانر ادبیات شفاهی هنوز هم از میان مردم خیلی کم گردآوری شده است. مثل «دعاها»، «حکایت» «اساطیری»، «قصه ها»، «نقل ها»، «شگون ها»، «اسکیه ها»^(۱) که در آینده باید بیشتر توجه شود.

(۱). اسکیه، از واژه عربی «ازکیا» جمع «زکی» گرفته شده، به معنی تیز طبع، هوشمند، حاضر جواب آمده است. «اسکیه» را در بین مردم «قافیه» هم می گویند. اسکیه از جانب دو شخص حاضر جواب و یا گروه حاضر جوابان به هم مقابل گفته می شود. شخصی به طرف مقابل با کنایه سخن شوخی آمیزی می گوید. جواب دهنده نیز با همان آهنگ شوخی پاسخ می دهد. همین طور، این مسابقه تا پیروزی یک طرف ادامه پیدا می کند، گاهی هیچ طرف پیروز نمی شود.

پی‌نوشت

۱. رحمانی، *افسانه‌های ...*، ۹-۱۱؛
۲. رحمانی، همان، ۱۰۴-۱۰۵؛
۳. رحمانی، همان، ۱۷۳، ۱۰۹ به بعد
۴. Gulnazar, 26;
۵. رحمانی، همان، ۱۱۵-۱۱۶؛ «آکادمی...»، سراسر مقاله؛
شکورزاده، ۱۳۴-۱۳۶
۶. همو، ۱۱۸؛ شکوروف، همانجا
۷. نک: علمی، ۱۱-۱۵؛ صالح، ۷۶-۸۲؛ رحمانی، همان،
جاهای مختلف؛ «شخصیتهای...»، سراسر مقاله
۸. رحمانی همان، ۱۸۴ به بعد، همو، «مصاحبه...»، ۱۰
۹. نک: برجیان، ۱۲۵-۱۴۵
۱۰. همانجا
۱۱. رحمانی، «مصاحبه»، ۱۲
۱۲. Kodirov, III/9ff
۱۳. id, III/152ff; Asrari, 93-98
۱۴. Kodirov, III/200ff
۱۵. دوبیتی‌های ...، ۸-۱۵؛ شکورزاده، ۱۳۶-۱۴۳
۱۶. همانجا؛
۱۷. id, III/287ff; Asrari, 50ff;
۱۸. روزی احمد، ۱۳-۱۴
۱۹. نک: شکورزاده، ۱۴۲-۱۴۳
۲۰. نیز: نک: نرشخی، ۲۰
۲۱. رحمانی، افسانه‌های ۲۳ به بعد
۲۲. همان، ۷۳-۷۶
۲۳. همان، ۷۶-۷۹
۲۴. همان، ۸۲-۸۳؛
- Asrari, 214ff; Amanov, *Afsanahoi...*, 17ff
۲۵. Asrari, ibid;
۲۶. Amanov, *Svod...*, I/9ff;
۲۷. همان، ۶۹-۷۰
۲۸. همان، ۷۰-۷۲
۲۹. همان، ۸۲-۸۶
۳۰. همان، ۸۶-۹۱
۳۱. همان، ۹۲-۹۵
۳۲. همان، ۹۶-۹۷؛
- Asrari, 203-213
۳۳. id, 242ff
۳۴. id, 262ff;
- نورجانف، ۶۱-۷۱
۳۵. نک: شکورزاده، ۴۴-۴۶، ۱۳۶-۱۴۳؛ نیز: یادداشت‌های
مؤلف

کتابشناسی:

- «آکادمی علوم تاجیکستان»، راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - دوشنبه، (نک: مل Dushanbe).
- برجیان، حبیب، «فرهنگ‌نویسی در تاجیکستان»، *ایران‌شناسی*، ۱۳۸۷ش، شم ۴۱.
- دوبیتی‌های تاجیکی، به کوشش عنایت‌الله شهرانی، اسلام‌آباد، ۱۳۷۳ش.
- رحمانی، روشن، *افسانه‌های مردم فارسی زبان*، تهران، ۱۳۸۰ش.
- همو، «مصاحبه با فولکلورشناس تاجیک»، *نجوی فرهنگ*، تهران، ۱۳۸۵ش، س ۱، شم ۱.
- روزی احمد و صلاح‌الدین فتح‌الله، *ترانه‌های مردم تاجیک*، تهران، ۱۳۸۴ش.
- «شخصیت‌های فرهنگی»، راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - دوشنبه، (نک: مل Dushanbe).
- شکورزاده، میرزا، *پرنیان و حریر و ابریشم*، تهران، ۱۳۸۲ش.
- شکوروف، محمدجان، *جستارهای درباره زبان، ادب و فرهنگ تاجیکستان*، به کوشش مسعود میرشاهی، تهران، ۱۳۸۲ش.
- صالح، شمس‌الدین، «نثر معاصر تاجیک»، *جستارهای درباره زبان و ادب و فرهنگ تاجیکستان*، به کوشش مسعود میرشاهی، تهران، ۱۳۸۴ش، ج ۲.
- علمی، محمد، «زبان فارسی در آسیای مرکزی»، *جستارهای درباره زبان و ادب و فرهنگ تاجیکستان*، به کوشش مسعود میرشاهی، تهران، ۱۳۸۴ش، ج ۲.
- نرشخی، محمد، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد قباوی، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۱۷ش.
- نورجائف، نظام، «درام‌نویسی در ادبیات تاجیک»، *جستارهای درباره زبان و ادب و فرهنگ تاجیکستان*، به کوشش مسعود میرشاهی، تهران، ۱۳۸۴ش، ج ۲.

Amonov, R., *Afsanahoi khalki Tochik*, Dushanbe, 2001.

id, *Svod Tadzhi Kskogo Folvklor*, Moskva, 1981.

Asrari, V. and R. Amonov; *Echodieti Dakhanakii Khalki Tochik*, Dushanbe, 1980.

Braginskii, I.S., *Ocherki iz Istori I Tadzhijskoi Literaturi*, Stalinabad, 1956.

Dushanbe [www.dushanbe.icro.ir/index.aspx? Siteid](http://www.dushanbe.icro.ir/index.aspx?Siteid), (Acc.ju.22/2021).

Gulnazar, M., *Adiboni Tochikistan*, Dushanbe, 2003.

Kodirov, R. and R. Akhmadov, *Folklori Tochikoni Vodi I Kashkadare*, Dushanbe, 2000

جشن در ایران

مینا سلیمی

جشن مراسمی آیینی - دینی با آداب گوناگون است، که افزون بر ستایش ایزدان با شادی و پایکوبی همراه بوده است. در دوران اسلامی اندکی از این جشن‌ها به‌عنوان جشن ملی و برخی نیز تنها توسط زردشتیان برگزار شده است. بسیاری از جشن‌ها نیز به دست فراموشی سپرده شده است.

جشن رابزم، سور، شادی و عیش و نیز عید آورده‌اند.^۱ واژه جشن از اوستایی -yasna: یسنه در معانی ستایش، پرستش، قربانی و جشن، از ریشه -yaz: ستودن، جشن گرفتن و تقدیس کردن آمده است.^۲ در متون فارسی میانه yaštan: یشتن، به معنای جشن گرفتن، و واژه‌های sūr, jašn, yasn, bazm و xvaran با مفهوم جشن به کار رفته است. جشنی را که برای تقدیس هوم برگزار می‌شده است hōm sūr می‌نامیدند.^۳ جشن‌ها در اصل با نیایش و تقدیس پیوند داشته^۴، پرستش و ستایش بخش اصلی آنها به‌شمار می‌رفته است. این ستایش مربوط به ایزدی است که جشن برای او برگزار می‌شود.^۵ در ایران باستان شادی اهمیت بسیاری داشته است، و در کتیبه‌های هخامنشی و دیعه‌ای

الهی عنوان شده است. در باور زردشتی هرگونه ریاضتی، مانند روزه گناه و شادی کردن وظیفه‌ای دینی به‌شمار می‌رود.^۶ در *اوستا* از نوروز و مهرگان سخنی نرفته، به جشن سده نه در *اوستا* و نه در متون میانه اشاره‌ای نشده است، که آنرا دلیلی بر بومی بودن و نه آریایی بودن این جشن‌ها دانسته‌اند. داده‌های مربوط به این جشن‌های کهن ایرانی نه از متون باستانی که از متون فارسی و عربی است.^۷ بیرونی از آداب زردشتیان به عنوان امور دنیوی و دینی نام برده، و امور دنیوی آنرا جشن‌های مقدس و روزهایی بزرگ دانسته است که شاهان و بزرگان دینی آنها را برای شادی مردمان برقرار کردند تا مردم نیز بتوانند در جشن‌ها شرکت کنند و خدمتگزاری خود را به شاهان نشان دهند. این جشن‌ها زندگی فقیرانه برخی را بهبود می‌داد، آرزوی نیازمندان را برآورده می‌کرد و آنان را که دچار بلا شده‌اند، رهایی می‌داد. به این رسوم که از نیاکان به ارث رسیده است، تبرک و تیمن می‌جسته‌اند. دربارهٔ امور دینی نیز آورده است که هدف از برگزاری این مراسم مانند مراسم دنیوی است، با این تفاوت که در این روزها پاداش و ثواب اخروی نیز لحاظ می‌شود.^۸ رسم بر آن بوده است که مردم دارا در روزهای مقدس تهیدستان را خیرات و بخشش دهند که این کار برای شادی روان درگذشتگان نیز انجام می‌شده است. رسم شاهان بر آن بوده است تا در این روزها خوانی برای عام بگسترانند. نیز مرسوم بوده است که برای جشن‌ها ایوان بسازند و در شاهنامه رد آن از دوره کیانی آشکار شده، از ایوان‌های نوروز و سده سخن رفته است: به دیبا بیاراست آتشکده/ هم ایوان نوروز و کاخ سده.^۹ ایرانیان در روزهای عید بازارهایی برپا می‌کرده‌اند. در جشن‌های ایرانی مراسم آیینی، رقص، ساز و آواز، خوردن و نوشیدن مرسوم بوده است.^{۱۰} در ایران باستان موسیقی در آیین‌های مذهبی رواج داشته است. امروزه نیز موسیقی آیینی در مراسم مذهبی برخی فرقه‌ها در ایران حضور دارد. در بندهش به این نکته اشاره شده است.^{۱۱} جامه جشن‌ها معمولاً به رنگ‌های سفید، سرخ، سبز، زرد و دیگر رنگ‌های شاد است. در گذشته جامه نوروز سرخ‌رنگ، لباس عروس سفید، سبز یا قرمز بوده است.

سال ایرانی با اعتدال شب و روز در بهار آغاز می‌شد و هر سال ۱۲ ماه و هر ماه ۳۰ روز داشت که خمسة مسترکه یا پنجه دزدیده در پایان سال به آن افزوده می‌شد. نام

۳۰ ایزد بر ۳۰ روز ماه نهاده شده است. سال مزدیسنی دارای گروهی از جشن‌هاست: جشن‌های بزرگ عبارت است از: نوروز، مهرگان و شش گاهانبار (جشن‌های فصلی). جشن‌های کوچک‌تر دیگری نیز مانند جشن‌هایی برای آتش و زنان برگزار می‌شده است. در هر ماه در روزی که نام آن با نام ماه یکی می‌شد، جشنی ویژه برپا می‌کرده‌اند.^{۱۲} جشن‌های بسیاری در ایران باستان برگزار می‌شد، که بیرونی برشمردن همه آنها را ناممکن دانسته، و آنها را در شمارش به تعداد آبگذارهای یک سیلاب مانند کرده است. از جشن‌های ایرانی در *الآثار الباقیه* بیرونی و تاریخ گردیزی، نیز در متن پهلوی *نیرنگستان* سخن رفته، اما همه آن جشن‌ها با جزئیات خود بر جای نمانده است.^{۱۳} امروزه زردشتیان ۲۳ جشن نوروز، نوروز بزرگ، ۶ گاهانبار، ۱۲ جشن ماهانه، سده، چله و چهارشنبه سوری را برگزار می‌کنند.^{۱۴} برگزاری ۶ جشن گاهانبار و نوروز از الزامات دینی زردشتیان به شمار رفته است. بنیان‌گذار گاهانبارها را زردشت دانسته‌اند. نیز محتمل است که گاهانبارها در اصل جشن‌های سال شبانی و پیش‌زردشتی بوده باشد، و زردشت آنها و نیز نوروز را که با آفرینش هفت‌گانه پیوند دارد، به دین خود اختصاص داده باشد. در دوران اسلامی از میان این ۷ جشن تنها نوروز باقی ماند، چرا که جنبه‌های غیردینی نیز داشت.^{۱۵} قدمت طولانی جشن‌های ایرانی و تغییرات آنها در طول تاریخ مانع از آن می‌شود که بتوان جشن‌ها را در دسته‌بندی‌های مشخص ملی و دینی جای داد. به‌عنوان نمونه افزون بر آنکه جشنی باستانی، اسطوره‌ای و ملی است، دارای جنبه‌های دینی نیز است. همچنین با تغییر دین رسمی و آمدن دین اسلام به ایران تغییراتی در شیوه برگزاری آیین‌ها ایجاد شده است. به عنوان نمونه در نوروز بر سر سفره هفت‌سین، زردشتیان/وستا می‌نهند و اشم و هو زمزمه می‌کنند در حالی که مسلمانان قرآن می‌نهند و «یا محول الاحوال...» را می‌خوانند.^{۱۶} با تغییر دین در این سرزمین برخی جشن‌های کهن نادیده انگاشته، و جشن‌ها و مراسم تازه‌ای مرسوم شد. در دستگاه خلافت اسلامی جشن‌ها به دو گروه مذهبی و ملی تقسیم می‌شد. جشن تولد پیشوایان دینی، عید فطر، عید قربان، جشن جامه پوشانیدن کعبه از زمره جشن‌های دینی، و نوروز و مهرگان از جشن‌های ملی بوده است. خلفای فاطمی بیش از خلفای دیگر جشن مذهبی داشتند که از آن میان می‌توان به جشن تولد حضرت رسول (ص)، حضرت زهرا (س)، امام علی (ع)،

امام حسن و حسین (علیهما السلام)، خلیفه حاضر، شب اول رجب، عید قربان، عید فطر، عید نوروز و عید گشایش خلیج اشاره کرد که در این مراسم پول، خلعت، زر و زیور به زبردستان می بخشیدند.^{۱۷}

در اینجا به جشن های نوروز، مهرگان، جشن های فصلی (گاهانبارها)، جشن های ماهانه و دیگر جشن ها پرداخته خواهد شد. دو قطب سال را نوروز و مهرگان تشکیل می داد، و آن دو را تعیین کننده زمان می دانستند، همان گونه که ماه و آفتاب فلک را تعیین می کنند. این دو قطب پیوند دینی نیز داشته است.^{۱۸} از سلمان فارسی روایت کرده اند که در سنت زردشتی، خداوند برای زینت بندگان خود یاقوت را در نوروز و زبرجد را در مهرگان بیرون آورد و برتری این دو روز بر دیگر روزها مانند برتری یاقوت و زبرجد بر دیگر گوهرهاست.^{۱۹} نوروز را روز سالگرد آفرینش و نیز روزی دانسته اند که در آن تجدید حیات انجام می گیرد.^{۲۰} گروهی از پیشینیان به آفرینش جهان در مهرگان باور داشتند.^{۲۱} دو جشن نوروز و مهرگان ارزش سیاسی نیز داشته است و دو مرحله اساطیری استقرار پادشاهی ایرانی و نشانگر دو حالت از فرمانروایی است. در نوروز جمشید به آسمان صعود کرد و عنوان شاهی را با خود به همراه آورد. ضحاک این شاهی را غصب کرد، اما سرانجام فریدون در روز مهر از ماه مهر بر او پیروز شد.^{۲۲} بیرونی به نقل از ایرانشهری، آورده است که خداوند از روشنی و تاریکی میان نوروز و مهرگان پیمان گرفت. برخی از مردم مهرگان را بر نوروز برتری می دادند، همان گونه که پاییز را بر بهار رجحان می نهادند.^{۲۳} جاحظ نوروز را ۲۰۵۰ سال کهن تر از مهرگان دانسته است.^{۲۴} رسم شاهان بر آن بوده است که در روز مهرگان و نوروز جشن بگیرند و ارمغان جهانیان را بپذیرند. چرا که بر این باور بودند که با این دو جشن، فصلی به پایان می رسد و فصلی دیگر آغاز می شود. مهرگان را آغاز زمستان و نوروز را پیش درآمد گرما می دانستند. از مزایای نوروز بر مهرگان و جشن های دیگر چنین آمده است که در این روز سال نو آغاز می شود، باج و ساو نو می شود، نرخ کشور را نو می زنند، آتشکده ها پاک تر، آبها از سرچشمه ها به رودها روان می شوند و نزدیکان گرد هم می آیند.^{۲۵} هر دو جشن مهرگان و نوروز در آغاز جشن های سال نو بوده است، که در میان رودان (بین النهرین) نیز وضعیت مشابه آنرا می توان یافت.^{۲۶}

نوروز

جشن نوروز را نه آریایی بلکه متعلق به بومیان فلات ایران دانسته‌اند که بعدها با رسومات آریاییان درهم آمیخته است.^{۲۷} احتمالاً جشن سال نو در میان آریاییان در آغاز پاییز بوده است. نوروز را با جشن اکیتو در میان رودان مرتبط دانسته‌اند.^{۲۸} اکیتو در آغاز، سالی دو بار به هنگام آغاز شخم‌زنی و به هنگام درو برگزار می‌شده است. جشن آیینی ازدواج مقدس در آغاز بهار و جشن اکیتو در پاییز انجام می‌شده، که بعدها با هم یکی، و در آغاز سال نو برپا شده است. آیین ازدواج مقدس مراسم همخوابگی شاه در نقش ایزد دموزی و بزرگ کاهنه به عنوان ایزدبانو اینن برای تضمین باروری کشور بوده است.^{۲۹} احتمالاً در سرزمین ایران نیز همچون میان‌رودان داستان آفرینشی وجود داشته که در آغاز سال نو خوانده می‌شده است.^{۳۰} نوروز، روز اول فروردین زمان رسیدن آفتاب به برج حمل و آغاز بهار است، که آنرا نوروز کوچک، نوروز عامه و نوروز صغیر می‌گویند.^{۳۱} این روز را از آنجا نوروز نام نهادند که پیشانی سال نو و نخستین روز از گردش زمان است. روز نخست نوروز به نام خداوند، اورمزد است.^{۳۲} خداوند در این روز عالم سفلی و مردم را آفرید و افلاک را به گردش درآورد، آفتاب را برای شناخت اجزای زمان آفرید و شمارش از این روز آغاز شد. نیز کیومرث در این روز به شاهی رسید و این روز جشن اوست.^{۳۳} بیرونی آورده است که آفرینش جهان در روز ششم نوروز به پایان رسید و در این روز خداوند از آفرینش بیاسود، در بیشتر روایات، آفرینش زمان در نوروز بوده است و آسمان، زمین، خورشید و ستارگان پیشتر آفریده شده بودند. خداوند در آن زمان که خورشید در حمل بود به آنها حرکت بخشید، پس زمان آغاز شد، و مردم آنرا جشن گرفتند.^{۳۴}

در نوروز که جشن بازگشت به زندگی است، دو اسطوره جمشید و سیاوش حضور دارد. میان جمشید و خورشید، و جمشید و نوروز پیوند وجود دارد. در شاهنامه پیدایش نوروز به جمشید نسبت داده شده است.^{۳۵} در نوروزنامه آمده است که آفتاب دو دور داشته است: یکی آنکه ۳۶۵ و ربعی از شبانه‌روز به اول دقیقه حمل باز آید، اما در سال بعد به این دقیقه نیاید و جمشید آن روز را درک کرد و به شمار آورد، پس آن روز را نوروز نام نهاد و جشن گرفتند. جمشید موبدان را گردآورد از آنان خواست که تاریخ

را از اینجا آغاز کنند. هر دو واژه خورشید و جمشید با واژه اوستایی -xšaēta: درخشان، شید^{۳۶} مرتبط است. در منابع کهن اسلامی جمشید جم خوانده شد و به شید لقب گرفته است. سبب را آن دانسته‌اند که او هر جا می‌رفت چون خورشید می‌درخشیده، نور از او ساطع می‌شده است. بیرونی آورده است که با تابیدن آفتاب بر تخت جمشید، چهره او چون خورشید می‌درخشید و مردم در آن روز دو خورشید می‌دیدند و آنرا روز نو خواندند و جشن گرفتند. نیز به نقل از زادویه، سبب جشن نوروز را این‌گونه آورده است که چون اهریمن جهان را رو به نابودی کشاند، جمشید به امر خداوند به منزل اهریمن و پیروانش رفت و پس از مدتی بازگشت و اعتدال را به جهان آورد. پس از بازگشت چهره او چون آفتاب می‌درخشید و مردم از دیدن دو خورشید در شگفت شدند و آن روز را نوروز خواندند و چون چوب‌های خشک سبز شدند و برکت به گیاه بازگشت، مردم در هر ظرف و تشتی جو کاشتند و این رسم پایدار ماند. بدین ترتیب جمشید را با نوروز در بازگشت به زندگی و گسترش زمین پیوند داده‌اند.^{۳۷} همچنین گفته‌اند که چون در ایام تهمورث صابئه آشکار شدند و با شاهی جمشید دین نو شد، آن روز بزرگ را نوروز نامیدند، گرچه پیش از آن نیز نوروز بزرگ بود. نیز گفته‌اند که با ورود جمشید بر تخت زرین به آذربایجان و تابش آفتاب بر تخت، مردم او را دیدند و این روز را جشن گرفتند.^{۳۸} در تاریخ بلعمی آمده است که روزی جمشید دانشمندان را گردآورد و از آنان راز شاهی پایدار را پرسید. آنان به داد کردن و در میان مردم نیکی کردن اشاره کردند. پس جمشید عدل و داد کرد و به مظلوم نشست تا دادگری کند. نخستین روزی که به دادگری نشست، روز اورمزد (نخست) از ماه فروردین بود. پس آنرا نوروز نام نهادند.^{۳۹} جاحظ بخش کردن روزهای ماه را نیز به جمشید نسبت می‌دهد و می‌گوید که او ۵ روز نخست را برای بزرگان، ۵ روز دوم را نوروز پادشاه قرار داد که در آن پیشکش می‌گرفت و پیشکش می‌داد. ۵ روز سوم را برای کارگزاران شاه، ۵ روز چهارم را برای ویژگیان شاه و ۵ روز پنجم برای سپاهیان و ۵ روز ششم را برای رعایا گذاشت.^{۴۰} اسطوره دیگری که با نوروز پیوند دارد، سیاوش و فرزندش کیخسرو است. سیاوش نماد اعتدال است که ناجوانمردانه کشته می‌شود و از خون او گیاهی می‌روید که همیشه زنده است. نیز فرزند او کیخسرو از جاودانه‌ها است که به ایران باز می‌گردد و نظم و داد را با خود

می آورد. بیرونی آورده است که در روز نوروز خدای گیاهان زنده می شود و در بامداد نوروز، بر کوه بوشیخ شخصی خاموش که دسته ای از گیاهان خوشبو در دست دارد، ساعتی آشکار می شود و تا سال دیگر همان زمان ناپدید می شود. در تاریخ بخارا نیز آمده است که مردم هر سال در نخستین روز نوروز پیش از برآمدن آفتاب در دروازه غوران بخارا جای دفن سیاوش، یک خروس می کشند و به روایت دیگر مغان بر مرگ او سرود سوگواری می خوانند.^{۴۱} بنابر روایتی از برخی حشویه، چون سلیمان انگشتر خویش را گم کرد، پادشاهی از او جدا شد. پس از ۴۰ روز انگشتر را بازیافت و بار دیگر به شاهی دست یافت، پس ایرانیان گفتند نوروز آمد. نیز آمده است پرستویی با منقار خویش آب آورد و بر سلیمان پاشید و ران ملخی را هدیه داد، از آن روز ایرانیان در نوروز بر یکدیگر آب می پاشند و به هم پیشکش می دهند.^{۴۲}

در میان زردشتیان مرسوم بوده است که با فرا رسیدن نوروز آیین یسنا را برگزار کنند. در بخش دینی آیین های نوروزی آفرینش آتش جشن گرفته می شود که نگهبان آن ایزد امشاسپند اردیبهشت است. هنوز در نزد برخی از کردان نام ناگر نوروز، یعنی آتش نوروز، به جای عید نوروز کاربرد دارد (پژوهش های میدانی نویسنده). جهان پیش از تازش اهریمن و پس از رستاخیز در زمانی متعلق به رپیثوین قرار دارد. رپیثوین گرمای نیمروز و تابستان، نیز از همکاران ایزد اردیبهشت بوده است و روزگاری آرمانی را نوید می دهد. باور کهن ایرانی بر آن بوده است که رپیژین در زمستان در زیر زمین جای می گیرد، ریشه های گیاهان و آب ها را گرم نگه می دارد، و در نیمه روز نوروز به روی زمین باز می گردد که آن با رستاخیز طبیعت و نیز رستاخیز نهایی در جهان مرتبط است.^{۴۳}

جشن نوروز خاصه یا نوروز بزرگ در روز خرداد (ششم) از ماه فروردین برگزار می شود^{۴۴}، که برای ایرانیان جشنی بزرگ و با اهمیت بوده است. بیرونی آورده است که در نوروز ساعتی که در آن سپهر پیروز روان ها را برای ایجاد آفرینش به جنبش درآورد، آن روز خردادروز بوده است و نوروز بزرگ نام دارد. آورده اند که در این روز خداوند از کار آفرینش جهان بیاسود و نیز در این روز ستاره مشتری را آفرید و فرخنده ترین ساعات این روز ساعات متعلق به مشتری است. بنابر باور زردشتیان آخرین آفرینش اورمزد انسان است و شاید آفرینش اورمزد به دلیل همانم بودن ستاره مشتری با اورمزد افزوده ای از

دوران‌های بعدی باشد. بنا بر متون پهلوی، بیشتر رویدادهای مهم جهان، در گذشته و آینده، در روز نوروز بزرگ رخ داده است و خواهد داد، از آن جمله‌اند: زادروز زردشت، گسترش دین، پیام اورمزد به زردشت، پذیرفتن دین بهی توسط گشتاسپ، زادروز و عروج کیخسرو، روزی که سام نریمان اژی‌دهاکه را بکشد و بر تخت شاهی هفت کشور بنشیند و با ظهور کیخسرو آنها به او واگذار کند.^{۴۵} در رساله روز هرمزد ماه فروردین، ماه فروردین روز خرداد به پرسش زردشت از اورمزد درباره سبب گرامی داشتن روز خرداد از ماه فروردین سخن رفته است. اورمزد دلیل برتری این روز را چنین می‌گوید: که جان دادن به مردمان، پدید آمدن کیومرث در جهان، رستن مهری و مهریانه از زمین، پیدایی هوشنگ در جهان، رستاخیز پایانی جهان و ناکار شدن اهریمن در این روز بوده است، نیز در این روز جم جهان را بی‌بیم کرد، پیمان (اعتدال) را از دوزخ بیاورد، استودان‌ها را ساخت، و در این روز فریدون جهان را بخش کرد.^{۴۶} به باور زردشتیان در این روز کیخسرو برای ساکنان زمین خوشبختی را بخش کرد و بدین‌روی ایرانیان این روز را روز امید نامیدند. آمده است که هرمز پسر شاپور پهلوان دو نوروز کوچک و بزرگ را به هم متصل کرد و روزهای میان این دو روز را جشن گرفت. رسم شاهان ساسانی بر این بود که شاه از روز نخست تا پنجم مردمان، بزرگان و خانواده خود را دیدار کند، انعام دهد و در روز ششم از کار مردم آسوده شود و برای خود نوروز گیرد.^{۴۷}

سال شمسی ایرانی که ۱۲ ماه ۳۰ روزه و ۵ روز افزوده دارد، از سال حقیقی ۶ ساعت و اندکی کمتر است، پس در دوران باستان در هر ۱۲۰ سال یک‌بار که اختلاف سال شمسی و حقیقی به یک ماه می‌رسید، کبیسه می‌کردند و یک ماه به سال می‌افزودند که با تشریفات و جشن بزرگی همراه بوده است. آخرین کبیسه به این شیوه ۷۰ سال پیش از کشته شدن یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی انجام گرفت و پس از آن در دوران اسلامی به آن عمل نشد، تا آنکه به سبب رنج و شکایت مردم از عدم توانایی پرداخت خراج در نوروزی که در جای خود برگزار نمی‌شد، متوکل دستور داد نوروز را به زمان اصلی خود بازگردانند و تا روز هفدهم حزیران عقب بیندازند. اما با کشته شدن متوکل و آمدن معتضد به روی کار، کبیسه به نحو دیگری انجام شد، از زمان مرگ یزدگرد محاسبه شد و به یازدهم حزیران برابر با اول خرداد آن سال تغییر یافت. بنابر گفته

بیرونی چنانچه محاسبه به درستی و از ۷۰ سال پیش از مرگ یزدگرد انجام می‌شد، نوروز ۷۷ روز عقب می‌افتاد و در ۲۸ حزیران برگزار می‌شد. در زمان معتضد زمان نوروز ثابت شد، و در هر ۴ سال یک روز به سال افزوده می‌شد.^{۴۸} اما اختلاف سال شمسی که به دریافت خراج مربوط می‌شد و سال قمری که تاریخ رسمی دولت‌های اسلامی بود، به بروز مشکلاتی می‌انجامید. مهم‌ترین اصلاح در دوره ملکشاه سلجوقی در سال ۴۷۱ ق رخ داد که تاریخ جلالی نام گرفت. بنابراین اصلاح نوروز در روز اول بهار جای گرفت، و نوروز سلطانی نامیده شد. کبیسه دقیقی را نیز برای آن تعیین کردند. این اصلاح به یاری عمر خیام انجام گرفت.^{۴۹} بنا بر نوروزنامه در زمان گشتاسپ آفتاب نوروز به عقرب می‌رسید، پس گشتاسپ فرمود تا کبیسه کنند و هر ۱۲۰ سال کبیسه انجام شود. در زمان اردشیر بابکان نیز کبیسه انجام شد. اما انوشیروان عادل کبیسه نکرد تا زمان مأمون خلیفه که به فرمان او رصد کردند و سالی را که آفتاب به حمل می‌آمد، نوروز کردند و زیج مأمونی حاصل شد که تا روزگار متوکل برقرار بود.^{۵۰}

پس از آنکه اردشیر بابکان تقویم را بر اساس تقویم مصری به ۳۶۵ روز اصلاح کرد و ۵ روز به پایان سال ۳۶۰ روزه افزود، باعث آشفتگی مردم در زمان برگزاری جشن‌ها شد و مردم به‌طور پنهانی ۵ روز زودتر جشن می‌گرفتند و به این ترتیب دو جشن با اختلاف ۵ روز برگزار می‌شد که یکی از آنها رسمی بود. به تدریج این دو جشن را به هم وصل کردند و روزهای میان آن دو را نیز جشن می‌گرفتند و دو جشن را کوچک و بزرگ می‌خواندند. جشن رسمی کوچک نامیده می‌شد. گاهانبارها را نیز این‌گونه توجیه کردند که خداوند پس از هر آفرینش ۵ روز درنگ کرده است. به این ترتیب، در دوره ساسانیان جشن‌های واجب به جای ۷ روز در ۴۶ روز برگزار می‌شد. اما در اواخر دوره ساسانی بار دیگر جشن‌ها کوتاه و یک‌روزه شد و گاهانبار ششم را با ۵ روز گااثا یکی دانستند. در اصلاح دوم تقویم ساسانی در ۵۰۷ یا ۵۱۱ م گاهانبارها در همان ۵ روز تثبیت شد.^{۵۱}

نوروز آیین‌های ویژه‌ای در دربار و در میان مردم داشته است. تخت جمشید را پایتخت آیینی هخامنشیان دانسته‌اند که در آن جشن‌های نوروز و مهرگان برگزار می‌شد، و نمایندگان سرزمین‌های پیرو با پیشکش‌های خود در آن حضور می‌یافتند. ستون‌های

درخت گونه، نقش‌های سرو، نیلوفر آبی و گل در این بنا نماد رویش بهاری است. احتمالاً در این جشن‌ها داریوش پیمان خود را با خداوند و مردم نو می‌کرده است.^{۵۲} داده‌های نوروز خسروانی مربوط به روایات اسلامی است. بارعام در نوروز و مهرگان مرسوم بوده، و دربار به روی هیچ کس بسته نبوده است. چند روز پیش از رسیدن جشن مردم را آگاه می‌کردند تا خود را آماده کنند.^{۵۳} در نوروزنامه آمده است که بر پادشاهان واجب است که آیین و رسوم ملوک را از بهر مبارکی و از بهر تاریخ به‌جا آورند، اول سال خرمی کنند که تا نوروز دیگر عمر در شادی بگذرد.^{۵۴} بارعام شاه در ۶ روز نخست نوروز بوده، و هر روز به طبقه‌ای ویژه اختصاص داشته است. روزهای نخست برای دهقانان، اشراف، سپاهیان و روحانیان و روزهای بعد ویژه مردم عادی بوده است. روز ششم ویژه شاه و خاصان او به‌شمار می‌رفته است. شاه در ۵ روز نخست پیشکش می‌داده، و در روز ششم پیشکش می‌پذیرفته است. رسم دادن پیشکش را نشانه دوستی می‌دانستند و از دوران کهن دادن پیشکش در نوروز به شاه مرسوم بوده است. اما دادن عیدی هرگز یک سویه نبوده، و در دیوان‌های شاهی ثبت می‌شده است.^{۵۵} مردم برای شاه پیشکش می‌بردند. اشراف و بزرگان آنچه بهتر می‌پسندیدند و بیشتر دوست داشتند به شاه پیشکش می‌کردند. سواران و افسران اسب، شمشیر یا نیزه، تیراندازان چوبه تیر آبداده، توانگران سیم و زر می‌بخشیدند. شاعران و سخنوران پیشکش ادبی می‌بردند، زنان شاه نیز در بخشیدن هدیه‌ای بهتر از یکدیگر می‌کوشیدند. رسم شاهان ساسانی این‌گونه بوده است که چنانچه بهای پیشکشی به ۲ هزار می‌رسید، آنرا در دیوان ویزگان ثبت می‌کردند. چنانچه کسی از میان پیشکش دهندگان نیازمند می‌شد و میزان هدیه او به ۱۰ هزار رسیده بود، دو برابر آن پول را به نام او ثبت می‌کردند تا با گرفتن آن نیاز او برطرف شود. چنانچه هدیه او بی‌ارزش بود، مثلاً یک سیب یا ترنج، سیب یا ترنجی را از پول طلا پر می‌کردند و به او می‌دادند. در هر صورت هیچ هدیه‌ای در نزد شاه بی‌پاداش نمی‌مانده است. چنانچه از میان پیشکش دهندگان کسی نیازمند می‌شد اما برای گرفتن پاداش هدیه خود به دربار مراجعه نمی‌کرد، مجازات می‌شده است، چرا که او به قانون کشور بی‌اعتنا بوده است. اردشیر بابکان، بهرام گور و انوشیروان در نوروز و مهرگان هر پوشیدنی گران‌بهایی را که در خزانه داشتند، میان همه طبقات مردم تقسیم می‌کردند

و سهمی را نیز به نزدیکان، یاران و بستگان می‌دادند. علت را آن دانسته‌اند که شاه با آمدن زمستان از جامه‌های تابستانی و با آمدن تابستان از جامه‌های زمستانی بی‌نیاز است و سزاوار شاه نبوده است که مانند مردم جامه‌های خود را انبار کند. در مهرگان جامه‌های ابریشمین و در نوروز جامه‌های نازک بر تن می‌کردند. در دوران اسلامی عبدالله بن طاهر از این رسم ساسانی تقلید کرد و در جشن نوروز و مهرگان یک پیراهن در خزانه خود باقی نگذاشت و همه را به مردم بخشید.^{۵۶} آمده است که از زمان کیخسرو تا زمان یزدگرد آخرین شاه ساسانی رسم بر این بوده است که در روز نوروز نخستین فرد بیگانه‌ای که نزد شاه می‌رفت موبدان موبد باشد. او با جام زرین پُر می، انگشتری، درم و دیناری خسروانی، یک دسته خوید سبز، شمشیر، تیر و کمان، دوات و قلم و استر و بازی و غلامی زیبا نزد او می‌رفت و ستایش و نیایش می‌کرد. سپس بزرگان کشور به حضور شاه می‌رفتند. در نوروزنامه به ارزش هدیه‌های موبد به تفصیل پرداخته شده است.^{۵۷} بنابر گفته جاحظ چنانچه در زمان ساسانیان نوروز به روز شنبه می‌افتاد، به دستور شاه ۴ هزار درهم از رئیس یهودیان می‌ستاندند.^{۵۸} نوروز را روز آشتی و نیز دادخواهی می‌دانستند، چرا که با ایزد امشاسپند اردیبهشت که نگهبان آتش، راستی و نظم است، مرتبط می‌شود.^{۵۹} بنابر سیاست‌نامه، شاهان ساسانی در نوروز به عدالت می‌پرداختند.^{۶۰} به فرمان شاه موبدان موبد گروهی از داوران و معتمدان را بر دروازه می‌گمارد تا نگهبانان مانع از ورود کسی به دیوان نشوند. در این بارعام شاه به شکایت‌های مردم و نامه‌ها رسیدگی می‌کرد و نخست به شکایت کسانی می‌رسید که از خود او شاکی بودند و در برابر موبد به درخواست آنان به‌طور عادلانه رسیدگی می‌شد. چنانچه حق با مدعی بود، شاه بنابر قانون مؤاخذه می‌شد و اگر ادعا بر حق نبود، مدعی به زندان فرستاده می‌شد. پس از این کار شاه خدا را سپاس می‌گفت، تاج بر سر می‌نهاد و بر تخت شاهی می‌نشست. این رسم تا زمان یزدگرد بزهکار برقرار بود، اما در زمان او کسی اجازه شکایت را از شاه نداشت.^{۶۱}

نوروز و آیین‌های آن در دوران اسلامی با فراز و نشیب بسیار همراه بوده است.^{۶۲} شاردن به مبارزه اعراب مسلمان با ایرانیان برای برگزاری جشن نوروز اشاره کرده، آورده است که ایرانیان برای مبارزه با اعراب در روز شنبه طی جشنی مذهبی نوروز را جشن

می‌گرفتند. نزد اعراب جشن در این روز ناپسند تصور می‌شده است، این وضعیت تا سال ۴۷۵ ق ادامه داشت تا آنکه در این سال و در نوروز ملک‌شاه سلجوقی به شاهی رسید. پس رسم قدیمی ایران را دوباره برقرار ساختند.^{۶۳} در دوران اسلامی آیین نوروزی از جنبه رسمی و در دستگاه خلفا در عراق دچار تغییراتی شد. افزون بر آنکه خلفا نوروز را آغاز سال خراجی می‌دانستند، تنها بخش دریافت پیشکش نوروز برای آنان درخور توجه بود و کار به آنجا کشید که پیشکش‌ها را مانند خراج‌ها، با زور و فشار از مردم دریافت می‌کردند. نخستین بار این رسم را در دوره خلافت خلیفه عثمان کارگزار او در عراق برقرار می‌کرد. در دوران معاویه نیز به دستور او پیشکش نوروز در ردیف خراج قرار می‌گرفت و به سختی مطالبه می‌شد تا آنکه به تدریج همسنگ خراج شد. با آنکه در دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز کارگزار او از این کار بازداشته شد، این رسم پابرجا ماند، چرا که پیشکش نوروز و مهرگان درآمد شخصی خلیفه و کارگزاران بود و به بیت‌المال تعلق نداشت. در این دوران به تعصب‌ورزی‌های دینی نیز برخورد می‌کنیم. غزالی در کیمیای سعادت افراط را در آراستن بازارها در نوروز مخالف شرع اعلام کرده، از پیشینیان نقل کرده است که در نوروز باید روزه داشت. در دوره عباسی که وزیران و دبیران ایرانی در دستگاه حضور داشتند، بار دیگر نوروز در دربار رونق یافت و ارزش پیشکش نوروزی به اصل خود بازگشت، و اشعار زیبایی برای نوروز و مهرگان سروده می‌شد. آمده است نخستین کسی که در دوره عباسیان پیشکش نوروز را به گونه ادبی آورد، احمد بن یوسف دبیر مأمون بود، که جعبه‌ای زرین پر از عود هندی با نامه‌ای به شعر و نثر در شادباش نوروز به مأمون پیشکش کرد و به این صورت در میان شعرا و نویسندگان پیشکش ادبی رواج یافت، در ادبیات عربی جای گرفت. سید رضی قصایدی را در شادباش نوروز و مهرگان برای بهاءالدوله و نیز یکبار برای خلیفه عباسی، الطائع بالله سرود، که از جشن مهرگان واقع در رمضان ۳۷۷ تا نوروز در شعبان ۴۰۲ گاه با فاصله و گاه بی‌فاصله ادامه داشت.^{۶۴} نخستین شادباش‌ها و سلام نوروزی به شیوه ساسانیان در دوره خلافت مأمون عباسی برگزار شد. آمده است که حسین پسر وهب برای متوکل عباسی جامی زرین هدیه فرستاد که در آن هزار مثقال عنبر بود.^{۶۵} در دوره خلافت علی (ع) پیشکش نوروزی به مفهوم اصلی خود نزدیک شد.^{۶۶} نیز بیرونی در روایتی

از ابن عباس به نقل از عبدالصمد بن علی آورده است که در نوروز جامی پر از حلوا نزد پیامبر (ص) به هدیه بردند و در پاسخ به پرسش پیامبر (ص) درباره سبب آن گفتند: که امروز نوروز است و باز در پاسخ به پرسش حضرت که نوروز چیست گفتند: جشن بزرگ ایرانیان است و حضرت آنرا تناول و میان یاران خود بخش کردند.^{۶۷} گاهی در برخی دوران‌ها که متشرعان متعصب بر سر کار بودند، نوشتن شادباش‌های نوروزی بر دیوارها و نیز پرداختن به ساز و آواز و رقص در خانه‌ها ممنوع بود و محتسب به این خانه‌ها هجوم می‌برده است.^{۶۸} در سفرنامه‌ها نیز به نوروز پرداخته شده است. شاردن در سفرنامه خود به سه بار شلیک توپ در زمان آغاز سال نو و نواخته شدن طبل، شیپور، نای و نقاره اشاره کرده است و از نوروز به عنوان جشن ملی و غیردینی ایرانیان و برگزاری بسیار باشکوه آن سخن می‌گوید. او آورده است که مراسم ۳ روز و در دربار ۸ روز به طول می‌انجامد و آنرا برای مجزا کردن از سال هجری، نوروز سلطانی می‌نامند. شاه در روز نخست عید بارعام می‌داد، روز دوم خاص دانشمندان و اخترشماران بود، روز سوم برای مغان و موبدان، روز چهارم ویژه داوران، روز پنجم خاص بزرگان، اعیان و اشراف، روز ششم ویژه خویشاوندان و منسوبان شاه و دو روز آخر مختص به زنان و کودکان شاه بوده است. او آورده است که ایرانیان برای نوروز نام‌های گوناگون داشته‌اند، و آنرا عید لباس نو نیز می‌خوانند و در نوروز برای یکدیگر تخم‌مرغ‌های نقش شده می‌فرستند، چرا که تخم‌مرغ را نشانه پیدایش زندگی می‌دانند.^{۶۹} هربرت که در دوره شاه عباس صفوی به ایران آمده، درباره نوروز چنین آورده است که به هنگام نوروز در اصفهان برخلاف آنچه همیشه معمول است، زنان کاملاً آزاد بودند، پرده بر چهره خود نداشتند، سرشار از شور و شوق به جست‌وخیز می‌پرداختند و به یکدیگر پیشکش می‌دادند. نیز در این روزها اسب‌سواری، برکشیدن مشروبات، به جنگ افکندن خروس‌ها، تمایل به دانستن سرنوشت در سال نو و مراجعه به پیشگویان و زن‌بارگی معمول می‌شود.^{۷۰} در سفرنامه کمپفر آمده است که در زمان شاه سلیمان صفوی جشن‌های نوروزی ۳ هفته به درازا می‌کشیده است.^{۷۱} دروویل که در زمان فتحعلی شاه به ایران آمده، زمان نوروز را غالباً ۱۵ روز عنوان کرده، آورده است که در این مدت بازارها بسته است و کسی کار نمی‌کند. روز عید و دو روز بعد از آن سلام عام داده می‌شود. شاه، وزراء، بزرگان و

سپس طبقات پایین تر را به حضور می پذیرد و مجموع هدایایی که در نوروز به شاه تقدیم می شود، حدود دو میلیون فرانک ارزش دارد و شاه به شاهزادگان سکه های طلا با تاریخ سال جدید هدیه می دهد.^{۷۲} پولاک در سفرنامه خود اشاره می کند که در دربار حلول سال نورا در هرگاه از شبانه روز که باشد با «سلام» جشن می گیرند. از ۲ تا ۳ ماه پیش از نوروز، آماده کردن مقدمات جشن آغاز می شود. مقدار فراوانی شیرینی در شهرهای اصفهان و یزد درست می کنند و با کاروان ها به سراسر ایران می فرستند و در این جشن شیرینی به مقدار بسیار فراوانی مصرف می شود. در نوروز حتی تهیدستان نیز باید شیرینی داشته باشند و برای دوستان و خویشان از آن بفرستند. پولاک به اهمیت شروع سال با خوردن شیرینی اشاره می کند. نیز آورده است که میوه ها را با مهارت بسیار برای نوروز تر و تازه نگه می دارند. ۲ تا ۳ هفته پیش از نوروز، درویش ها به شهر سرازیر می شوند و به خانه ثروتمندان می روند، بر در خانه می نشینند و دورتادور خود را جو و گل های بهاری می کارند و مستقر می شوند. صاحبخانه پس از عید باید پول قابل توجهی به آنان بدهد. رسم دیگر مورد اشاره او، انداختن سبزه ها به کوچه ها در روز سیزدهم است.^{۷۳}

نوروز با آداب ویژه و متنوعی همراه است. نوروز جشن نو شدن است و با رسیدن آن باید همه چیز نو شود. پس مردم جامه نو بر تن می کنند و غذای ویژه می خورند. رسم بوده است که در بامداد، شیر تازه، پنیر تازه، نیز قند سپید با جوز هندی پوست کنده تازه می خورند و شاهان این رسم را رعایت می کردند. از آنجا که نوروز هفتمین جشن از جشن های هفت گانه است، سنت هایی در پیوند با عدد ۷ در نوروز برقرار بوده است. بیست روز پیش از نوروز ۱۲ یا ۷ ستون از خشت خام در حیاط برقرار می کردند، ۷ نوع غله، شامل گندم، جو، برنج، ارزن، لوبیا، نخود و عدس را می کاشتند و محصول را در روز ششم با سرودخوانی و موسیقی برداشت می کردند و بر کف تالار می پاشیدند. ستون ها را نیز تا روز مهر (شانزدهم) نگه می داشتند و چگونگی کشت و کار آن سال را تفأل می زدند. نزد پادشاه ۷ گونه دانه را بر مجمعی سیمین می نهادند، دسته ای هفت تایی از ترکه های ۷ درخت گوناگون گرد می آوردند، ۷ بشقاب گلی و ۷ درهم سفید که در همان سال سکه زده بودند، می نهادند. نیز ۷ گونه دانه را در ظرف می کاشتند تا در نوروز سبز شود. از جاحظ نقل کرده اند که شاه ایران دیدن جو سبز را فرخنده

می دانسته است^{۷۴}. نواختن ساز در همه روزهای نوروز مرسوم بوده است. در دوره ساسانی چند آهنگ به نام نوروز نامیده شده است^{۷۵}. آیین شادباش گویی نوروزی در روز نخست یا ششم انجام می شده است. شادباش گو خوش قدم و نامش خجسته بوده است. او از سوی دو نفر فرخنده نیک بخت آمده، به سوی دو «پربرکت» می رفته است. او با خود سال نو آورده، و تندرستی و خوشبختی را برای شاه آرزو می کرده است. احتمالاً در این آیین نمادین دو فرخنده پی همان دو امشاسپند خرداد و امرداد بوده است. دو پربرکت نیز باید آب و گیاه بوده باشد که نماد باروری و فراوانی دو امشاسپندند^{۷۶}. نیز آمده است که مردی خوش نام و زبان آور پشت سر شاه می ایستاد و می گفت شاهنشاه، اجازه ورود فرمایید. شاه می پرسید تو کیستی؟ از کجا می آیی و چه می خواهی؟ تو را که فرستاده است و همراهت چیست؟ و مرد می گفت: از نزد خوشبختان آمده‌ام، خوشبختی می خواهم، مرا پیروزمندان روانه کرده‌اند، نامم خجسته است و سال نو همراهم است، برای شاهنشاه مزدگانی تندرستی و پیام آورده‌ام و شاه به او اجازه می داد. سبب پاشیدن آب در نوروز را آن آورده‌اند که زو پسر تهماسب که پیش از عیسی (ع) در گهواره سخن گفت، در پی خشکسالی کشور و درگذشت پدرش سخن گفت و خداوند را خواند، پس باران بارید و خشکسالی از میان رفت^{۷۷}. بیرونی به این باور اشاره می کند که نیرنگ‌دان‌ها معتقدند که هر کس در بامداد نوروز پیش از سخن گفتن ۳ بار عسل بچشد، ۳ پاره موم دود کند، از هر دردی شفا می یابد^{۷۸}.

آیین‌ها و مراسمی پیش از رسیدن نوروز برگزار می شده است و در اصل مردم به پیشواز نوروز می رفته‌اند. در روزهای پایان سال و در پنجه دزدیده یا خمسه مسترقه یا اندرگاه، که جزء هیچ یک از ماه‌های سال به شمار نمی رفت مراسم پنجه انجام می شده است. اجرای مراسم پنجه تا سال ۱۳۰۴ ش، که در گاهشماری رسمی ایران ۶ ماه آغاز سال ۳۱ روز محاسبه می شد، برقرار بود. آیین میرنوروزی نیز در این ۵ روز انجام می شده است. حاکمی را برمی گزیدند که احکام و رفتار خنده داری داشت و در پایان جشن از ترس آزار مردم فرار می کرد. بنابر گزارشی مراسم میرنوروزی در سال ۱۳۰۲ ش در بنجورد برگزار شده، و از نوروز تا ۱۳ فروردین ادامه داشته است^{۷۹}. در محلات و آبادی‌های آن جشنی با نام جشن شب اسفند در شب اول اسفند برگزار می شود که آنرا پنجه عید

می‌نامند. در این جشن بالای در خانه‌ها و روی کرسی سبزه می‌چسبانند و آنرا ویژه اسب اسفندیار می‌دانند که چون شبانگاه داخل خانه می‌شود، از آن بخورد و بر این باورند که در نیمه شب این شب اسفندیار رویین تن با اسب سفید وارد روستا می‌شود و به همه خانه‌ها سر می‌زند. دم در خانه نیز جو می‌ریزند. پختن آش هم در این شب مرسوم است.^{۸۰} در آیین‌های نوروزی حاجی‌فیروز، نوروزخوان‌ها و کوسه‌برنشینان نقش داشته‌اند. در مازندران هنوز نیز نوروزخوان‌ها نوروزخوانی می‌کنند و مزدگانی می‌گیرند. در دماوند نیز نوجوانان ترانه‌های نوروزی می‌خوانند و نوروزی می‌گیرند. نیز در دیگر نقاط ایران رسم‌هایی گوناگون برای نوید دادن نوروز مرسوم بوده است.^{۸۱} از جمله مراسم نوروزی گشتن آتش‌افروزان در کوی و برزن بوده است، که از چندین روز پیش از نوروز مژده آمدن نوروز را به مردم می‌دادند. آنان بازیگران و نوازندگانی بوده‌اند که با لباسی خاص صورت و گردن خود را سیاه می‌کردند و جامه سرخ یا منگوله‌دار بر تن و کلاه‌ی نوک‌تیز (کلاه بوقی یا کلاه شیپوری) بر سر می‌کردند و مشعلی بر دست می‌گرفتند. دو نوازنده نیز همراه آنان بودند. آنان با ساز و رقص و شعر مردم را شاد و سرگرم می‌کردند و انعام می‌گرفتند. امروزه حاجی‌فیروزها جای آتش‌افروزها را گرفته‌اند. آمدن حاجی‌فیروز با چهره سیاه به هنگام نوروز نمادی از بازگشت خدای نباتی از جهان زیرین و دنیای مردگان است که با جامه سرخ و با دایره زنگی، به زیر زمین رفته است که نظیر آن دوموزی با جامه سرخ و نی‌لبک در میان‌رودان نیز وجود داشته است. در سرزمین ایران به وجود خدای نباتی باور داشتند که با خشکیدن گیاهان و سپس باروری و رویش آنها مرتبط بوده است. باز آمدن خدای نباتی با شادی بسیار و با نمادهای رویش جشن گرفته می‌شده است.^{۸۲} در دوران صفویه حاجی‌فیروز به راه می‌افتاد و از بزرگان و درباریان به نام شاه هدیه، و گاه دختران و کنیزان زیبا می‌گرفت و در آخر عید همه را به شاه تقدیم می‌کرد. چنانچه در روز آخر این هدیه‌ها به بیش از ۴۰ هزار درهم می‌رسید، حاجی‌فیروز از خاصان دربار می‌شد. بنابراین او در این روزها به چپاول و غارت مال مردم می‌پرداخت. اما در دوره نادر شاه افشار وضع به حالت طبیعی بازگشت و حاجی‌فیروز از این اعمال دست برداشت. در دوره قاجاریه نیز وضع بر همین منوال بود.^{۸۳} آتش‌افروزی نوروز مربوط به ۱۰ روز پایانی سال بوده است و برگزاری آن در چهارشنبه آخر سال به دوران اسلامی

باز می‌گردد. چهارشنبه نزد اعراب روزی شوم بوده است و ایرانیان برای جستن از بلا این روز را برای آتش‌افروزی برگزیدند. کهن‌ترین اشاره به جشن سوری به عنوان «عادت قدیم» از تاریخ بخارا آمده است که به جشن سوری در زمان امیر سید منصور بن نوح پرداخته، و در آن اصطلاح «شب سوری» بدون واژه چهارشنبه آمده است. برگزاری این جشن در سه‌شنبه شب به دلیل آن است که آریاییان شب را پیش از روز به‌شمار می‌آوردند. واژه سوری به جای واژه جشن به کار رفته است. رسم پریدن از روی آتش و خواندن اشعار «سرخى تو از من و زردى من از تو» مربوط به زمانی است که ایرانیان اهمیت آتش و تقدس آنرا از یاد برده، و به آن توهین کرده‌اند.^{۸۴} چهارشنبه‌سوری در نقاط مختلف ایران با آیین‌های متنوعی همراه است: پختن آش، خوردن آجیل چهارشنبه‌سوری، کوزه‌شکنی برای دفع بدبختی و شومی، شال‌اندازی، فال‌گیری، اسفند دود کردن، قاشق‌زنی و غیره از رسومات این جشن است.^{۸۵} اگر کسی شخصی بیمار داشته باشد، به نیت سلامتی او در شب چهارشنبه‌سوری ظرفی بر می‌دارد و در خانه‌ها را می‌کوبد، بدون آنکه چیزی بگوید با قاشق به آن ظرف می‌زند و صاحبخانه خوراکی یا پولی در ظرف او می‌اندازد. خوراکی‌ها را به بیمار می‌دهد یا با پول آن چیزی می‌خرد و به او می‌خوراند تا شفا یابد. در همین شب کوزه‌آبی زیر ناودان رو به قبله می‌نهند، اهالی خانه نیت می‌کنند و چیزی در آن می‌اندازند. صبح چهارشنبه یک نفر فالی از حافظ می‌گیرد و دختر نابالغی دست در کوزه می‌برد و یک‌به‌یک چیزها را درمی‌آورد و با فال مطابقه می‌کنند.^{۸۶} در نوروز مراسم دید و بازدیدها میان خویشان و آشنایان برگزار می‌شود و در آن دادن عیدی رواج دارد. در روز سیزدهم فروردین مردم به دامن طبیعت می‌روند و با خود غذا می‌برند که اغلب آش رشته است. سبزه‌هایی که برای نوروز سبز کرده‌اند را در آب روان می‌اندازند. اغلب برای آرزویی نیت می‌کنند، سبزه‌ها را به هم گره می‌زنند. در غروب این روز به خانه‌های خود باز می‌گردند.^{۸۷}

امروزه زردشتیان جشن نوروز را با تفاوت‌هایی نسبت به دیگر ایرانیان برگزار می‌کنند. زمان کاشت دانه‌های غلات چند روز پیش از آغاز گاهنبار ششم است. این دانه را بر دیواره ظروفی می‌کارند که آنها را ششه می‌خوانند. پشت چند کوزه آب‌نندیده را نیز با کرباس می‌پوشانند و تخم تره تیزک (شاهی) که با آب و خاکستر آمیخته شده است،

بر روی آن می‌مالند و کوزه را از آب پر می‌کنند. روز نخست گاهانبار ششم ششه‌ها و کوزه‌ها را که سبز شده‌اند، به جای برگزاری گاهانبارها قرار می‌دهند. خانه‌تکانی نیز پیش از گاهانبار ششم انجام می‌شود. شب آخر سال بر پشت‌بام‌های خود آتش می‌افروزند، چراغ بر بام خانه می‌نهند که تا بامداد روشن بماند. سحرگاه روز نخست نوروز بر پشت‌بام‌ها بار دیگر آتش افروزی آغاز می‌شود که با زمزمهٔ /وستا همراه است. مراسم با تابش نخستین پرتو خورشید به پایان می‌رسد. سرو، مورد و گل بر بام می‌نهند، آب و آویشن را که در آب ریخته شده است، از بام بر پایین می‌ریزند و مراسم اصلی نوروز آغاز می‌شود. آنچه زردشتیان بر سفرهٔ نوروز می‌نهند، عبارت است از: آئینه، گلاب‌پاش، نقل سفید، ظرف آبی که در آن آویشن و سیب یا انار یا نارنج و سکهٔ نقره نهاده شده است، مجمر آتش، /وستا، گلدانی از شاخه‌های سرو، مورد و گل، چراغی روشن، شمع، آجیل و میوه. نیز در بامداد نوروز در دو سوی چهارچوب در خانه برگ آویشن می‌ریزند که نشانهٔ برگزاری جشن در آن خانه است. نهادن هفت‌سین بر سفرهٔ نوروزی در میان زردشتیان مرسوم نبوده است، بلکه تأکید بر نهادن بهترین داده‌های پروردگار است. شادباش نوروزی افراد خانواده بر سر سفره با دادن شاخهٔ مورد یا سرو یا گلی به دست یکدیگر آغاز می‌شود. سپس گلاب‌پاش و آئینه را می‌گردانند، و همه به آئینه می‌نگرند و گلاب را بر خود می‌مالند و نقل می‌خورند.^{۸۸}

جشن مهرگان

مهرگان روز مهر (شانزدهم) از مهر ماه، آفتاب در میزان، خزان دوم، روز جشن مغان و مهرجان معرب آن است.^{۸۹} در نزد پارسیان پس از نوروز جشنی بزرگ‌تر از مهرگان در نظر نیامده است. مهرگان نیز چون نوروز عامه و خاصه داشته است: ۶ روز به درازا می‌کشد که آغاز آن روز شانزدهم و مهرگان عامه بوده است، پایان آن رامروز (بیست و یکم) از ماه مهر مهرگان بزرگ یا خاصه است.^{۹۰} مهرگان جشنی برای عموم مردم بوده است، و آنرا دوستی جان تفسیر کرده‌اند. مهر را نام آفتاب دانسته‌اند و سبب آنرا این‌گونه آورده‌اند که در این روز آفتاب بر مردم نمایان شد. در این روز بنا بر رسم ساسانیان تاجی به نقش آفتاب بر سر می‌نهادند و آفتاب بر چرخ خود در آن تاج سوار

بود^{۹۱}. زردشت خواست که مردم مهرگان و رامروز را، یکسان بزرگ دارند و هر دو را جشن گیرند. شاپور پسر هرمز، این دو را به هم پیوست، و از آغاز مهرگان تا ۳۰ روز برای طبقات مردم جشن نهادند. روز جشن ویژه هر طبقه برگزار می‌شد^{۹۲}. این جشن که از اهمیتی چون نوروز برخوردار بوده، برای بزرگداشت ایزد مهر برگزار می‌شده است. مهر در *اوستا* - miθra- به معنای پیمان است^{۹۳}. ایزد مهر نمادی از پهلوانی، جنگجویی و نبرد با نیروهای شر است و موبدان به هنگام تشریف به مرتبه دینی خود گرز گاوسر را که ابزاری ویژه ایزدمهر است، بردست می‌گیرند. نبرد میان اورمزد و اهریمن و تعیین دوره نبرد آنها در مهرگان صورت گرفت، زیرا مهر ایزد پیمان‌هاست^{۹۴}. در *شاهنامه* و *نوروزنامه* مهرگان یادگار فریدون ذکر شده است، که بر ضحاک چیره شد^{۹۵}. نیز آمده است که در این روز فرشتگان برای یاری فریدون آمدند و در خانه شاهان این‌گونه رسم شد که در صحن خانه مردی دلاور به هنگام برآمدن آفتاب به آواز بلند بگوید که ای فرشتگان به دنیا پایین آید و شیاطین و اشرار را نابود، و از دنیا دور کنید^{۹۶}. در واقع این جشن زمانی برای آماده شدن در گردآوردن نیروهای نیکی برای دفاع در برابر نیروهای شر بوده است^{۹۷}. نیز آمده است که در این روز خداوند زمین را گسترانید و کالبدها را برای ارواح آفرید و ماه را در ساعتی از این روز فروغ بخشید. ماه را در مهرگان برتر از آفتاب دانسته‌اند^{۹۸}. اهل تأویل نیز این روز را دلیلی بر قیامت و پایان جهان می‌انگاشتند، چرا که هر آنچه رشد و نمو داشته باشد، در این روز به نهایت رشد خود رسد و از نمو باز ایستد. حیوان در این روز از زاد و ولد باز می‌ماند. در قدیم این روز در اول زمستان واقع می‌شد که پس از محاسبه کبیسه پیش افتاد^{۹۹}. درباره این روز باورهایی وجود داشته است که از آن دست می‌توان به تولد مش و مشیانه در این روز بنا بر بندهش اشاره کرد^{۱۰۰}. بنا بر نظر نیرنگ‌دانان هر کس در بامداد مهرگان انار بخورد و گلاب ببوید، آفات بسیاری از او دور می‌شود^{۱۰۱}. در این روز نام نهادن بر کودک و کودک را از شیر گرفتن نیک دانسته شده است^{۱۰۲}. مهرگان همراه با شادمانی بسیار و خوردن خوراک‌های پاییزی، میوه، آجیل و نیز قربانی کردن همراه بوده است^{۱۰۳}. مهرگان بزرگ و مهرگان کوچک نام دو مقام در موسیقی ایرانی بود^{۱۰۴}، که در جشن مهرگان متداول بوده است. مهرگان نوایی از ۱۲ مقام فارابی، و مهرمانی یا مهرگانی نام لحن

بیست و پنجم از ۳۰ لحن باربد است.^{۱۰۵} در این روز رسم دادن هدیه دست کم در میان بزرگان مرسوم بوده است. درباره خسرو پرویز آمده است که در این روز بار داد تا پیشکش ها دریافت کند و مردم هدایای بسیاری برای او آوردند.^{۱۰۶} در دوران خلافت معاویه، پیشکش مهرگان در ردیف خراج قرار می گرفت و به زور دریافت می شد.^{۱۰۷} ابن قتیبه آورده است که در جشن مهرگان در دارالاماره عراق یزید بن عمر بن هبیره از کارگزاران دولت اموی، پیشکش های مردم را میان همنشینان و ندیمان خود بخش کرد.^{۱۰۸}

جشن خرمن، که امروزه در جای جای ایران برگزار می شود، با مهرگان پیوند دارد. کشتکاران در آغاز پاییز به هنگام درو جشنی برپا می کنند. در میان کردها آغاز پاییز با جشن خرمن همراه بوده است، و این روز را با نیایش، زیارت، رقص و آواز می گذرانند.^{۱۰۹} در این جشن برداشت محصول، خرمن را با آیینی روحانی پیمانه و مراسم نذر را برگزار می کنند. این جشن با مراسم مذهبی، رفتن به زیارتگاه ها، سرور و پایکوبی همراه است.^{۱۱۰} جشن خرمن در نقاط دیگر چون گیل و دیلم نیز انجام می شود. علم و اچینی در گیلان نیز یادآور جشن خرمن است. در این مراسم گیاهان را به عنوان تبرک به علم می مالند و به چهارپایان خود می خوراند تا از مرگ و بیماری در امان بمانند. صفت ویژه ایزد مهر در/وستا -vouru.gaoyaoiti: دارنده یا بخشنده چراگاه های فراخ است، که به خوبی نشانگر ارتباط این ایزد با ستوران و رشد آنها است.^{۱۱۱}

گاهانبارها

گاهانبارها جشن های فصلی است، یادآور رخداد جهانی آفرینش ۶ آفریده. آخرین گاهانبار به آفرینش انسان مربوط است.^{۱۱۲} در صد در بندهش آمده است که خداوند این جهان را در یک سال و در ۶ گاه ساخت.^{۱۱۳} مقدسی از باور ایرانیان درباره آفرینش چنین می گوید که خداوند آفرینش را در ۳۶۵ روز انجام داد و بدین گونه گاهانبارها نهاده شدند. نخست آفرینش آسمان در ۴۵ روز و در گاهانبار دی ماه بود، دوم آفرینش آب در ۶۰ روز و در گاهانبار اردیبهشت، سوم آفرینش گیاه در ۳۰ روز و در گاهانبار آبان ماه.^{۱۱۴} در کتاب/فرس از آفرینش و گاهانبارها این گونه سخن رفته است که پس از

آفرینش آسمان و آب، خداوند زمین را در ۶۵ روز، سپس گیاه را در ۳۰ روز و انسان را در ۷۰ روز بیافرید.^{۱۱۵} متن صد در بندهش ۶ گاهانبار را به ترتیب برای آفرینش آسمان، آب، زمین، گیاه، جانور و مردم عنوان کرده است.^{۱۱۶} در طول گاهانبار مراسم یسناخوانی برگزار می‌شود.^{۱۱۷} بر مردم واجب است که با رسیدن به این گاه‌ها، گاهانبار میزد کنند، درویشان را طعام دهند، خداوند را ستایش کنند و آفرین گویند. گاهانبار کردن در این ۶ گاه ثوابی دارد که شرح آن برای هر گاهانبار این‌گونه آمده است: گاهانبار کردن در گاهانبار اول ثوابی برابر با آن دارد که هزار میش با بچه برای روان خویش به مستحقان داده شود؛ در گاهانبار دوم ثوابی برابر با دادن هزار گاو با گوساله به درویشان و ارزانیان؛ در گاهانبار سوم ثوابی برابر با دادن هزار اسب با کره برای روان خویش به ارزانیان؛ در گاهانبار چهارم برابر با دادن هزار شتر با کواده برای روان خویش به درویشان؛ در گاهانبار پنجم برابر با دادن هزار اسب و هزار گاو برای روان خویش به ارزانیان دارد؛ ثواب آن در گاهانبار ششم برابر با آن است که همه دنیا و هر آنچه در آن است را برای روان خویش داده باشد. چنانچه کسی این ۶ گاهانبار را انجام ندهد، سزاوار جزای طرد شدن از همکیشان خود است.^{۱۱۸} نام‌های گاهانبارها با فصول سال پیوند دارد.^{۱۱۹} گاهانبارها عبارت‌اند از:

مدیوزرم

مدیوزرم، اوستایی: *maiḍyōi.zarəmayā*، به معنای میانه بهار است که آنرا ۴۰ روز پس از آغاز بهار و در دهمین روز از ماه اردیبهشت جشن می‌گرفتند. این جشن به ۵ روز درنگ اورمزد پس از آفرینش آسمان مربوط است که از خورروز تا دی‌به‌مهرروز بوده است. در تقویم امروزی این جشن از ۱۰ تا ۱۴ اردیبهشت برگزار می‌شود.^{۱۲۰}

مدیوشم

مدیوشم، اوستایی: *maiḍyōi.šam*، به معنای میانه تابستان، ۶۰ روز پس از گاهانبار اول، از خورروز تا دی‌به‌مهرروز از ماه تیر بوده است، و در تقویم امروزی از ۸ تا ۱۲ تیر برگزار می‌شود و آنرا با انقلاب صیفی یکی می‌دانستند. این جشن را با ۵ روز درنگ

اورمزد پس از آفرینش آب مرتبط دانسته‌اند.^{۱۲۱}

پَدِشَهَه

پدیشهه، اوستایی: *paitiš.hahya*، یعنی به بار آمدن کشت یا گردآوری غله، که ۷۵ روز پس از گاهانبار دوم، از اشتادروز تا انیرانروز و امروزه از ۲۱ تا ۲۵ از ماه شهریور برگزار می‌شود. این جشن به ۵ روز درنگ اورمزد پس از آفرینش زمین بازمی‌گردد.^{۱۲۲} بیرونی روز اشتاد (بیست‌وششم) ماه اردیبهشت را اول گاهانبار سوم، فیشههیم گاه، و به مدت ۳ روز آورده، آنرا عید اشتادروز خوانده است.^{۱۲۳}

ایاسریم

ایاسریم، اوستایی: *ayaθrima*، یعنی بازگشت به خانه، که منظور از آن به خانه آمدن گله از چرا و آغاز پاییز است. این جشن را ۳۰ روز پس از گاهانبار سوم، از اشتادروز تا انیرانروز ماه مهر و امروزه از ۲۰ تا ۲۴ مهر برگزار می‌کردند و آنرا نشانی بر پایان تابستان به شمار آورده‌اند. این گاهانبار مربوط به آفرینش گیاهان است که اورمزد پس از آن ۵ روز درنگ کرد.^{۱۲۴}

مَدِیاریم

مدیاریم، اوستایی: *maiδyāirya*، به معنای میانه سال است، که همان میانه زمستان است و ۸۰ روز پس از گاهانبار چهارم، از روز مهر تا روز بهرام از ماه دی و امروزه از ۱۰ تا ۱۴ دی برگزار می‌شود. آنرا با انقلاب شتوی یکی دانسته‌اند. این جشن را عید زمستانی خوانده‌اند و به تقویمی بازمی‌گردد که آغاز آن اول تابستان بوده است. این گاهانبار مربوط به آفرینش گاو (جانور نخستین) است.^{۱۲۵}

هَمَسپَهَمَدیم

همسپهمدیم، اوستایی: *hamaspaθmaēdaya*، به معنای حرکت همه سپاه و مرتبط با فرود آمدن گروهی فروهر درگذشتگان به زمین است. ۷۵ روز پس از گاهانبار پنجم،

از روز اهنودگاه تا روز وهشتویشت و امروزه ۲۵ تا ۲۹ اسفند برگزار می‌شود، و جشن فره‌وشی‌های درگذشتگان است. این جشن مربوط به آفرینش انسان است، که اورمزد خود نگهبانی آنان را برعهده دارد^{۱۲۶}. در این گاهانبار که جشن پایان آفرینش است، زنان نان و کلوچه‌هایی به شکل انسان، جانوران کوچک، ستاره و دیگر اشکال می‌پزند و مردان و کودکان پیکره‌هایی از گل رس درست می‌کردند، رنگ سفید می‌زدند، بر بام خانه‌ها می‌نهادند تا فره‌وشی‌ها که یاور اورمزدند، آنها را ببینند. این باور وجود داشته است که در این گاهانبار همه فره‌وشی‌ها به زمین و به خانه‌های خود بازمی‌گردند. در این زمان اهریمن گیج و گول می‌شود، و روان گناهکاران نیز از دوزخ رها می‌شود و به خانه‌های خود می‌آیند. اما آنها مانند روان پارسایان شادمان نیستند و در بیم بازگشت به دوزخ به‌سر می‌برند. در این روزها مردم خوراک و آب برای مردگان می‌نهند و بر این باورند که درگذشتگان نیروی آنها را جذب می‌کنند و مزه آنرا می‌چشند. در خانه‌ها چوب عرعر دود می‌شود تا روان‌ها از آن لذت ببرند. با به پایان رسیدن سال کهنه روان‌ها خانه‌ها را ترک می‌کنند و به جهان دیگر بازمی‌گردند^{۱۲۷}. زردشت برگزاری جشن‌های گاهانبار را بر پیروانش واجب کرده است^{۱۲۸}.

در یک روز از هر ماه به مناسبت یکی شدن نام روز با نام ماه جشن ماهانه برپا می‌شده است. نام این جشن‌ها در زبان فارسی میانه از نام ماه و پسوند agān- ساخته شده است^{۱۲۹}. جشن ماهانه مهرگان به سبب پراهمیت بودن و ارتباط آن با نوروز پیشتر آورده شد. دیگر جشن‌های ماهانه به شرح زیر است:

فروردیگان

فروردگان، فروردیگان یا پوردگان به دو جشن اطلاق شده است: یکی روز فروردین (نوزدهم) از ماه فروردین که جشنی به مناسبت یکی شدن نام روز و ماه بوده است و دیگر جشنی که در ۵ روز پایان سال یا ۱۰ روز با احتساب پنجه دزدیده به یاد فروهر درگذشتگان انجام می‌شده است^{۱۳۰}.

مقدسی آورده است که زردشتیان فروردیگان را بزرگ می‌داشتند و بر این باور بودند که در فروردیگان روان‌های مردگان به خانه‌های خود بازمی‌گردند. پس به پاکیزه کردن

خانه‌ها، گستردن فرش‌ها و درست کردن غذاها می‌پردازند، چرا که بر این باورند که روان‌ها از بو و روشنایی آنها بهره می‌برند.^{۱۳۱} در واقع این جشن با گاهانبار ششم همزمان می‌شود. در رساله روز هرمزد ماه فروردین آمده است که در روز فروردیگان همه دیوان و دروجان بیهوش می‌شوند، و از روز اشتاد تا روز هیتشواشت گاه آشموغان از این جهان آگاهی ندارند. در این روز روان بهشتیان همه به این جهان می‌آیند و به خانه خویش می‌روند و رامش می‌کنند و از وچَر (فتوای) دادار اورمزد، ایزد وند روان دوزخیان را نیز به این جهان می‌فرستد و آنها نیز به خانه‌های خود می‌روند و رامش می‌کنند.^{۱۳۲} در صد در بندهش فروردیگان ۱۰ روز ذکر شده است.^{۱۳۳} امروزه نیز زردشتیان در جشن فروردیگان که به جشن فرودگ مشهور است، بر سر مزار درگذشتگان می‌روند، برای شادی روان آنان نماز می‌خوانند، خیرات و صدقه می‌دهند. گاهی از موبدان می‌خواهند تا در این روز بر سر مزار درگذشتگان به نام آنان آفرینگان بخوانند و همزمان مواد خوشبو روی آتش دود کنند، شمع روشن کنند، گل و سبزه نهند. میوه‌جات را تکه‌تکه می‌کنند و لُرک را، که مخلوطی از هفت میوه خشک است، آماده کنند. سورگ را که نان کوچک و گردی است، در روغن کنجد می‌پزند و با به پایان رسیدن آفرینگان خوانی میوه، لُرک و سورگ را میان حاضران بخش می‌کنند.^{۱۳۴} ممکن است آمدن آتش افروزان در روزهای پایان سال نیز برای روشن کردن راه گذر فروهرهای مردگان در رسیدن به خانه‌هایشان بوده باشد.

اردیبهشتگان

روز اردیبهشت (سوم) از ماه اردیبهشت را اردیبهشتگان نامیده‌اند. در/وستا اردیبهشت به معنای بهترین راستی آمده است. ایزد اردیبهشت نماینده قانون و نظم خداوند در این جهان است.^{۱۳۵} اردیبهشتگان را منتهای نیکی و اردیبهشت را ایزد آتش و نور دانسته‌اند. این ایزد امشاسپند بیماری‌ها را با ادویه و اغذیه از میان می‌برد و راستی را از دروغ نمایان می‌کند.^{۱۳۶} در دوره ساسانیان این روز را جشن می‌گرفتند. امروزه نیز زردشتیان این روز را مقدس می‌دانند، در آتشکده‌ها اورمزد را با اردیبهشت‌یشت و دیگر نمازها می‌ستایند.^{۱۳۷}

جشن خردادگان

روز خرداد (ششم) از ماه خرداد خردادگان است که آنرا اثبات خلق نامیده‌اند.^{۱۳۸} ایزد امشاسپند خرداد، اوستایی: *haurvatāt*، نگاهبان آب‌ها و نشانه کمال است.^{۱۳۹} خرداد فرشته‌ای است که تربیت مردم، درختان، نبات و پاک کردن آب‌ها را از پلیدی بر عهده دارد.^{۱۴۰} در این جشن نیایش‌ها برای ایزد خرداد و در کنار رودها و آب‌ها انجام می‌گرفته است.^{۱۴۱}

جشن تیرگان، آبریزان، آبریزگان یا آب‌پاشان

این جشن در روز تیر از ماه تیر برگزار می‌شود، و مردم در آن بر یکدیگر آب می‌پاشند. بیرونی و قزوینی آنرا جشن نیلوفر خوانده‌اند، و گردیزی جشن سرشویی نامیده است. مقدسی آورده است که پس از محاصره شدن منوچهر به دست افراسیاب و توافق میان آن دو، آرش نیرومند و چالاک تیری را از طبرستان پرتاب کرد که در بالای تخارستان فرود آمد و خود بمرد. نیز آورده است: برخی بر این باورند که خداوند بادی فرستاد تا تیر را برباید و به جای یاد شده برد، نیز برخی پنداشتند که خداوند فرشته‌ای فرستاد تا تیر را بگیرد و به آنجا برنهد.^{۱۴۲} بیرونی دو علت برای این جشن آورده است: یکی آنکه با غلبه افراسیاب بر ایران و محاصره شدن منوچهر در طبرستان، او از افراسیاب خواست تا به اندازه پرتاب یک نیزه تیر از ایران به او بدهد. ایزد سپندارمذ حاضر شد. آرش را که مردی با دیانت بود آوردند تا تیر را پرتاب کند. او برهنه شد و خود را به مردم نشان داد تا همگان ببینند که فارغ از هرگونه زخمی است و گفت که با پرتاب کردن تیر پاره‌پاره خواهد شد. آرش با نیروی خداوند کمان را کشید و به فرمان خدا باد آنرا از کوه رویان به اقصای خراسان در میان فرغانه و طبرستان برد و بر درخت گردویی فرود آورد. این فاصله را هزار فرسنگ گفته‌اند. پس از آن جشن برپا شد. نیز آورده‌اند که روز پرتاب تیر در روز تیر از ماه تیر، یعنی تیرگان کوچک و روزی که خبر آوردند تیر در کجا فرو افتاده است، روز چهاردهم یعنی تیرگان بزرگ است. بیرونی سبب دوم را دھوفذیه، به معنای حفظ دنیا و فرمانروایی در آن و دھقنه که عمارت دنیا و زراعت آن است، دانسته که این دو با هم توأمان بوده عمران دنیا و پایداری آن بدانها، و اصلاح

کنندهٔ فساد از دنیا است. دهوفذیه را از هوشنگ و دهقنه را از برادر او می‌دانند. در این روز تیر که همان عطارد ستارهٔ نویسندگان است، هوشنگ دهقنه را به برادرش داد. دهقنه و کتابت را یک چیز دانسته‌اند. هوشنگ به مردم امر کرد که در این روز لباس کاتبان را بپوشند و دهقانان و ملوک و موبدان و غیره این رخت را پوشیدند. این رسم تاروزگار گشتاسپ پابرجا بود^{۱۴۳}. در تیشتریش/وستا از آرش به عنوان بهترین تیرانداز آریایی یاد شده است، که تیر را از کوه ائیریوخشوت به سوی کوه خوانونت پرتاب کرد. در داستان «نوبارانی» از بارش باران پس از خشکسالی سخت سخن رفته، که به پیدایش جشن تیرگان انجامیده است. این داستان با داستان پیدایش جشن آبانگان که در آن زو، پسر تهماسب، باران نو می‌باراند، آمیخته شده است. آمده است که چون افراسیاب بر ایران تاخت و بر منوچهر چیره شد تا ۷ سال باران نبارید. علت آنرا گناه افراسیاب در پیمان‌شکنی از فرمان فریدون دانسته‌اند. به این ترتیب، زو از بیرون شهر تیری می‌زند تا سرحد قلمرو روشن شود. در آن هنگام اورمزد ایزد باد را فرمان می‌دهد تا تیر را به سرحد توران تا جیحون برد. پس افراسیاب شرمگین می‌شود و می‌رود. آن روز را روز باد و ماه تیر گفته‌اند که در آن باران بسیار باریدن گرفت و پس از آن در روز تیر از ماه تیر مردم به جشن و سرور پرداختند. تیراندازی آرش به جشن تیرگان و نوبارانی زو به جشن آبانگان بازمی‌گردد که در داستان نوبارانی درهم آمیخته شده است. در این داستان زو پهلوانی پارسا در زمان منوچهر عنوان شده است. تاریخ بلعمی دو داستان تیراندازی آرش و نوبارانی زو را مرتبط با دو بار چیرگی افراسیاب بر ایران می‌داند که در زمان منوچهر و پس از مرگ او رخ داده است که با تیراندازی آرش و با پایداری زو افراسیاب از ایران رانده می‌شود^{۱۴۴}. بار نخست منوچهر در طبرستان محاصره شد تا زمانی که آشتی پدید آمد و آرش بر سر کوه دماوند ایستاد و برای تعیین مرز ایران و توران تیری افکند که بر جیحون فرود آمد و بار دیگر پس از مرگ منوچهر افراسیاب بر ایران چیره شد و با بزرگ شدن زو، او افراسیاب را از ایران راند و در روز آبان از ماه آبان بر او چیره شد^{۱۴۵}. در شاهنامه از تیراندازی آرش سخن نرفته است. بلکه آمده است که پس از مرگ منوچهر با حملهٔ افراسیاب به ایران نوذر کشته شد. سرانجام به یاری اغریث و زال ایرانیان آزاد شدند، زو به شاهی رسید خشکسالی سبب آشتی دو

لشکر شد و سپس باران بارید. به این ترتیب در اساطیر ایران افراسیاب شاهی بی‌فره و شوم بوده است که سلطه شوم او باعث نباریدن باران شد و برکت از میان رفت. نیز گناه پیمان شکنی را سبب این شومی او دانسته‌اند.^{۱۴۶} روایت‌های دیگری نیز در چگونگی پیدایش این جشن آمده است. روایت شده است که کیخسرو پس از واگذاری پادشاهی راهی سفر شد و در راه با دیدن چشمه‌ای در آنجا اقامت گزید. او به یاران خود از رفتن ابدی‌اش با سرزدن به خورشید و دیدن ایزد سروش خبر می‌دهد، سر و تن را در آب می‌شوید، *اوستا* می‌خواند، بدرود می‌گوید و با دمیدن خورشید ناپدید می‌شود. بنا بر گفته بیرونی، بیژن بر کیخسرو آب پاشید و این گونه است که ایرانیان بر سر و روی یکدیگر آب می‌پاشند. دمشق در سده ۸ ق این آیین را با خشکسالی اصفهان در زمان فیروز پسر یزدگرد مرتبط دانسته است.

در *اوستا* به مبارزه تیشتر با دیو خشکسالی، *apaoša* اشاره شده، نیز آمده است که ایزد تیشتر هر ساله با شتاب به پرواز درمی‌آید، باران می‌آورد، به پیکر نریانی بر آب‌ها فرو می‌آید که شاید بتوان آنرا دلیلی برای پیوند آن با اسطوره آرش به شمار آورد. این جشن در میان عامه تیر و تشر نامیده می‌شود. تیشتر، در اوستایی *tištrya* همان ستاره شعرای یمانی و در واقع ایزد موکل بر آن است. تیشتر که احتمالاً در دوره هخامنشیان با تیری که در *اوستا* ناشناخته بوده، یکی دانسته شده است، می‌تواند همان *nabū* در میان رودان باشد که مادها و پارس‌ها آنرا به عنوان ایزد پذیرفتند. پیوند تیری و تیشتر بعدها ادامه یافت و در تقویم زردشتی یک روز و یک ماه را تیر نام نهادند. اما آیین‌های این جشن به تیشتر اختصاص داشته است و او را ستایش می‌کرده‌اند و ایزد باران‌زا می‌پنداشتند. این جشن ماهانه را جشن باران می‌دانستند.^{۱۴۷}

از آداب این جشن این گونه آمده است که در آن به شستشو و پاشیدن آب و گلاب بر سر و روی یکدیگر می‌پردازند. آنچه از *زین‌الخبار* آشکار می‌شود آن است که در این جشن پارسیان غسل می‌کردند، سفالین‌ها و آتشدان‌ها را می‌شکستند و گندم با میوه پخته می‌خوردند، چرا که در زمان افراسیاب آرد در اختیار نداشتند. در *الآثار الباقیه* نیز آمده است که در این روز مردم آمل به دریای کاسپی می‌رفتند و همه روز را آب‌بازی می‌کردند.^{۱۴۸} بنابر گفته قمی در سده ۴ ق رسم بود که در تیرروز از ماه تیر در چشمه‌ها

غسل کنند. به علاقه شاه عباس به این جشن و باور او به فال نیک گرفتن برگزاری این جشن اشاره شده است. اسکندربیک در سده ۱۱ ق آورده است که پس از جشن بهار جشن آب پاشان است که در آن مردم در کنار دریا به مدت ۵ روز شادی و آب بازی می کنند. در گزارش جهانگردان آمده است که جشن آبریزان شاه عباس هنگام عصر برگزار می شد، مردان با شلوار تنگ و شب کلاه به درون آب می رفتند و به یکدیگر آب می پاشیدند تا آنجا که ظرف های آب را به سوی یکدیگر پرتاب می کردند و سرها می شکست، برخی جان می باختند و در آخر شاه دستور پایان جشن را صادر می کرد. در زمان شاه عباس طبریان این جشن را نوروز طبری می خواندند که شاید به دلیل به شمار نیاموردن کیسه و افتادن نوروز در تیرماه بوده باشد. از آیین های این جشن بوده است که زنان و کودکان ۷ رشته النگو از ابریشم های رنگین، که نمادی از رنگین کمان بوده است، بر میج دست خود می بستند. در پایان جشن به جایی بلند می رفتند و آنها را به هوا پرتاب می کردند و باد آنها را با خود می برد^{۱۴۹}. تیرگان هنوز در مازندران برگزار می شود^{۱۵۰}. امروزه در این جشن رسم آب بازی انجام می شود، بر یکدیگر آب می پاشند و فال کوزه می گیرند^{۱۵۱}. زردشتیان زیارتگاه هایی متعلق به تیر و تیشتر دارند^{۱۵۲}.

جشن امردادگان

روز امرداد (هفتم) از ماه امرداد جشن امردادگان است. ایزد امشاسپند امرداد نشانه جاودانگی است^{۱۵۳}. او گیتی را حفظ می کند، آورنده غذاها و داروهای نباتی برای از بین بردن بیماری ها است^{۱۵۴}. امرداد در /اوستا- amərətāt به معنای بی مرگی است^{۱۵۵}، اما امروزه با از میان رفتن پیشوند نفی a: آ، مرداد و مردادگان رواج دارد، که معنایی وارونه دارد و مرگ را می رساند.

جشن شهریورگان

این جشن در روز شهریور (چهارم) از ماه شهریور انجام می شد و آنرا دوستی و آرزو معنا کرده اند^{۱۵۶}. شهریور در /اوستا- xšaθra.vairya به معنای شهریاری مطلوب است. ایزد امشاسپند شهریور موکل بر فلزات است^{۱۵۷}، که قوام صنعت، دنیا و مردم بدان

است^{۱۵۸}. از چگونگی برگزاری این جشن اطلاعاتی در دست نیست و به فراموشی سپرده شده است^{۱۵۹}.

جشن آبانگان

روز آبان (دهم) از ماه آبان، جشن آبانگان بوده است. مبدأ این جشن را روز آغاز پادشاهی زو پسر تهماسب آورده‌اند که فرمان به کندن رودها و نگاهداری از آنها داد. نیز در این روز به مردم ۷ کشور خبر رسید که فریدون ضحاک را اسیر کرده، و به شاهی رسیده است، و مردم دوباره مالک خانه‌های خود شدند^{۱۶۰}. آمده است که با شاهی افراسیاب بر سرزمین ایران ۱۲ سال قحطی شد تا آنکه زو پسر تهماسب با او نبرد کرد و او را از ایران بیرون کرد. بدین ترتیب در این روز رهایی، که آبان‌روز از ماه آبان بود، جشنی همچون جشن مهرگان برپا داشتند^{۱۶۱}.

جشن آذرگان یا آذر جشن

این جشن در روز آذر (نهم) از ماه آذر، برگزار می‌شده است. بیرونی این جشن را عید آتش و به نام فرشته موکل بر همه آتش‌ها خوانده است. در این روز آتش افروخته می‌شد و به دستور زردشت باید مردم در این روز آتشکده‌ها را زیارت و برای آتش قربانی می‌کردند^{۱۶۲}. بیرونی به زمان این جشن در آغاز زمستان اشاره کرده است. به دلیل عدم محاسبه کبیسه در دوران باستان با جابه‌جایی جشن‌ها روبه‌رو می‌شویم. بنابر گزارش بیرونی به نقل از زادویه آذر جشن در ماه شهریور برگزار می‌شده است. بنا بر گفته زادویه این روز را آذر جشن می‌گفته‌اند که در قدیم آغاز زمستان و جشن آتش‌خانه‌ها بوده است. در این روز در خانه‌ها آتش‌های بزرگ می‌افروختند، به ستایش خداوند می‌پرداختند، برای صرف غذا و نوشیدنی به دور یکدیگر گرد می‌آمدند. آن آتش در اصل، آتشی برای دفع سرمای زمستان به شمار می‌رفته است^{۱۶۳}. مسعودی در گزارش کوسه‌برنشین، جشنی در ماه آذر، گزارشی مانند گزارش آذرگان بیرونی می‌دهد و آذر جشن را آذرخش آورده است. امروزه نیز زردشتیان در این روز به آذریان‌ها می‌روند و اورمزد را می‌ستایند^{۱۶۴}.

دیگان

روز اورمزد (نخست) از ماه دی که به نام خداوند نامیده شده است. این روز جشنی بوده است که در آن شاه از تخت شاهی پایین می‌آید، جامهٔ سپید می‌پوشیده، در بیابان تنها بر فرش‌های سپید می‌نشسته، و هرکس از مردم گدا یا دارا بی‌مانع نزد او می‌رفته، و با او سخن می‌گفته است. شاه در این روز با دهقانان و برزیگران بر سر یک سفره غذا می‌خورده است و خود را با آنان برابر می‌دانسته است. این روز را ۹۰ روز نیز نامیده‌اند، زیرا میان آن و نوروز ۹۰ روز فاصله است. روزهای دی به‌آذر (هشتم)، دی به‌مهر (پانزدهم)، و دی به‌دین (بیست و سوم) از این ماه که همنام با نام ماه است، نیز جشن بوده است. در روز پانزدهم یعنی دی به‌مهر که آنرا دیگان گفته‌اند، از خمیر یا گل پیکره‌ای به شکل انسان می‌ساختند و در راهروی خانه‌ها می‌نهادند.^{۱۶۵}

بهمنگان یا بهمنجنه

روز بهمن (دوم) از ماه بهمن را جشن بهمنجه گویند. بهمن، در اوستایی vohu.manah- به معنای اندیشهٔ نیک است. ایزد امشاسپند بهمن نگهبان جانوران سودمند است.^{۱۶۶} در دوران اسلامی تا مدت‌ها این جشن در دوم بهمن برگزار می‌شد و به بهمنجه معروف بوده است.^{۱۶۷} در این روز زردشتیان از کشتن جانور و خوردن گوشت آن پرهیز می‌کنند و برخی این پرهیز را در همهٔ روزهای ماه بهمن انجام می‌دهند.^{۱۶۸} در لغت فرس به برگزاری این جشن و پختن طعام و افشاندن بهمن سرخ و بهمن زرد بر کاسه‌ها اشاره شده است.^{۱۶۹} بنابر گزارش بیرونی و گردیزی در خراسان گوشت، انواع حبوبات، سبزیجات و میوه‌ها را در دیگی به نام دیگ بهمنجه می‌پختند. در این جشن پوشیدن جامهٔ نو مرسوم بوده است.^{۱۷۰}

جشن اسفندگان

سپندارمذگان، برزیگران، مردگیران یا جشن اسفند روز اسفند (پنجم) از ماه اسفند است که آنرا عقل و حلم معنا می‌کردند. ایزدبانو سپندارمذ موکل بر زمین و زنان درستکار

و خیرخواه، نیز نشان بردباری و پارسایی و از امشاسپندان بوده است. در متن پهلوی بندهش از تعلق هر گیاه به ایزد یا امشاسپندی سخن رفته، بیدمشک از آن سپندارمذ آمده است. این گل پیشروی گل‌های بهاری به هنگام جشن سپندارمذ است. این روز روز جشن زنان بوده است و در آن مردان به زنان بخشش می‌کردند. این رسم در زمان بیرونی در اصفهان، ری و دیگر شهرهای پهل‌برگزار می‌شده است و در فارسی به آن مردگیران می‌گفته‌اند. آمده است که در این روز افسون می‌نوشتند. مویز را با دانهٔ انار می‌کوبیدند و تریاکی به دست می‌آوردند که مانع از گزند کژدم‌ها می‌شده است. از آغاز سپیده‌دم تا برآمدن آفتاب این افسون را بر کاغذهای چهارگوش می‌نوشتند. متن افسون این بوده است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم اسفندارمذماه و اسفندارمذروز بیستم دم و رفت زیر و زبر از همه جز ستوران به نام یزدان و به نام جم و فریدون بسم‌الله بآدم و حسبی‌الله وحده و کفی». در این روز سه تایی از کاغذها را بر سه دیوار خانه می‌چسبانند و دیوار برابر صدر خانه را خالی می‌گذاشتند تا راهی برای گریز جانوران موزی باقی بماند. در نزد پارسیان هند این جشن که آنرا جشن برزیگران نیز می‌خوانند، با این افسون برگزار می‌شود^{۱۷۱}. این جشن سال‌هاست که در میان زردشتیان در ایران برپا نمی‌شود^{۱۷۲}.

افزون بر جشن‌های یاد شده، جشن‌های بسیار دیگری نیز برگزار می‌شده است که به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

جشن‌های زمستانی

در جای جای سرزمین ایران جشن‌های گوناگونی در زمستان برگزار می‌شود. این جشن‌ها با جشن‌های باستانی در پیوند است. در یک تقسیم‌بندی زمستان را به چلهٔ بزرگ که از اول دی تا ده بهمن است و چلهٔ کوچک که از ده بهمن تا اول اسفند است بخش می‌کنند، نیز ماه اسفند را تقسیم و نام‌گذاری می‌کنند. مثلاً در دماوند ۷ روز نخست اسفند را خاله پیرزن، چله پیرزن، سرما پیرزن یا بردالعجوز می‌نامند، ۷ روز دوم باد عاد، ۷ روز سوم افتویه هود، و ۷ روز چهارم غازرو نام دارد که در روایت‌ها متفاوت است و آداب و افسانه‌هایی نیز برای آنها

وجود دارد^{۱۷۳}.

جشن سده

در نوروزنامه آمده است آن روزی که فریدون ضحاک را گرفت، جشن سده را بنا نهاد و مردم آنرا جشن گرفتند^{۱۷۴}. جشن سده را جشن کشف آتش توسط شاه هوشنگ پیشدادی و پهلوانی - حماسی دانسته‌اند که پیوستگی آن با جشن‌های زردشتی باید مربوط به پیش از دوره ساسانی بوده باشد و احتمالاً در اواخر دوره ساسانی این جشن با داستان فریدون و ضحاک پیوند یافته است^{۱۷۵}. در شاهنامه آمده است که شاه هوشنگ پیشدادی بر کوه گذر می‌کرد که چیزی دراز و سیاه می‌بیند که دود دهانش جهان را تیره‌گون می‌ساخته است، سنگی برمی‌دارد و به سوی آن پرتاب می‌کند؛ سنگ به سنگ دیگری می‌خورد و آتش از آن پدیدار می‌شود؛ خداوند را سپاس می‌گوید و به هنگام شب کوهی از آتش برمی‌افروزد و آن شب را جشن می‌گیرد و سده نام می‌نهد^{۱۷۶}. نیز آمده است که این جشن یادگار اردشیر بابکان است و علت این جشن را آن آورده‌اند که تعداد روزها و شب‌ها از آن تا آخر سال ۱۰۰ است، نیز گفته‌اند که در این روز زادگان کیومرث، نخستین انسان، درست ۱۰۰ تن شدند و از میان خود یکی را به شاهی برگزیدند. دیگر آنکه این جشن از آن هوشنگ پیشدادی است چرا که تاج جهان را به دست آورد^{۱۷۷}. بزرگمهر در پیشگویی‌های خود آورده است که با آمدن تازیان برگزاری جشن سده متوقف خواهد شد^{۱۷۸}. بنابر نوروزنامه هر ساله تا به زمان خیام این جشن نزد پادشاهان نیک‌عهد ایران و توران برگزار می‌شده است^{۱۷۹}. از برگزاری این جشن در دربارهای سامانیان، زیاریان تا سلجوقیان در نواحی بخارا و غزنه تا اصفهان و بغداد گزارش شده است^{۱۸۰}. کهن‌ترین جشنی که در دوره اسلامی به صورتی باشکوه برگزار شد توسط مرداویج زیاری در ۳۲۳ق و در اصفهان بود. در پایان سده ۴ق در زمان سلطان محمود غزنوی بار دیگر این جشن رونق یافت. سلطان مسعود غزنوی نیز سده را جشن گرفت. ملک‌شاه سلجوقی در ۴۸۴ق جشن سده را در بغداد برگزار کرد. درباره زردشتیان این‌گونه آورده‌اند که این جشن از میان مناطق زردشتی‌نشین تنها در کرمان با نام سده‌سوزی

و با شرکت عموم مردم برپا می‌شده است. در شهر یزد از ۱۳۲۳ش جشن سده هر ساله برگزار می‌شود. اما در تهران از ۱۳۱۷ش این جشن را برپا می‌کنند. در این جشن پیشتر کوهی از هیزم و خار و خاشاک را آماده می‌کنند و در روز دهم بهمن هنگام غروب آفتاب موبد لاله روشنی را در دست می‌گیرد و با زمزمه/وستا گرد کوه هیزم می‌گردد و در حال سرودن آتش‌نایش هیزم را آتش می‌زند. چون آتش افروخته شد، مردم به گرد آن به شادی و هلهله می‌پردازند^{۱۸۱}. آمده است که در آتش‌افروزی جشن سده پرندگان و چهارپایان را قیر و نفت اندود می‌کردند و سپس آتش می‌زدند که مربوط به روزگار پس از اسلام و فراموشی علت جشن و بی‌حرمتی به آتش بوده است^{۱۸۲}. در تاریخی نامشخص دو روز مختلف را روز جشن سده می‌دانستند و یکی از این دو روز برابر با صدمین روز پس از گاهانبار ایاثریمه یا روز آبان از ماه بهمن و سده دیگر صد روز پیش از بازگشت ریثوین، یعنی پیش از نوروز، بود که آنرا در روز اشتاد از ماه آذر برگزار می‌کردند. در هر صورت، سده جشن آتش زمستانی است که برای بازگشت گرما به جان برپا می‌شده است. بیرونی از برافروختن آتش‌های بزرگ در خانه‌ها در این روز و ستایش خدواند سخن گفته است، در این شادمانی در کنار یکدیگر غذا می‌خوردند و بر این باور بودند که این آتش آنچه برای گیاهان زیان‌آور باشد از آن دور می‌کند. با افروختن آتش سده به ریثوین که دیو زمستان بر او چیره، و به زیر زمین رانده شده است، یاری می‌رسانند تا او بتواند در زیر زمین نگاهدار گیاهان و آب‌ها در برابر سرما باشد^{۱۸۳}.

شب یلدا یا شب چله

یلدا از زبان سریانی به فارسی راه یافته است و به معنای میلاد است. چله بزرگ ۴۰ روز و چله کوچک ۲۰ روز پس از زمستان است^{۱۸۴}. چله دیگری نیز وجود دارد که آن چله تابستان است، اما اهمیت دو چله زمستان بسیار بیشتر از آن است^{۱۸۵}. این شب را شب پیروزی روشنایی بر تاریکی دانسته‌اند، چرا که از روزهای بعد طول روز از شب بیشتر می‌شود^{۱۸۶}. بیرونی آنرا خرم‌روز می‌نامد^{۱۸۷}. این روز برای مهریان مقدس بوده است و آنرا جشن می‌گرفتند^{۱۸۸}. ۲۱ دسامبر جشن ظهور ایزد میترا (مهر) بوده است،

که مسیحیان در سده ۴م به دلیل اشتباه در محاسبه کیسه ۲۵ دسامبر را روز تولد عیسی (ع) قرار دادند. یلدا اول زمستان و شب آخر پاییز است که درازترین شب سال است. در آن شب یا نزدیک بدان، آفتاب به برج جدی تحویل می‌کند و قدما آنرا سخت شوم و نامبارک می‌انگاشتند. در بیشتر نقاط ایران در این شب مراسمی ویژه انجام می‌شود. امروزه در این روز آدابی چون گرد هم آمدن، گرفتن فال حافظ، خوردن آجیل و میوه‌های سرخ، چون انار و هندوانه برقرار است.^{۱۸۹} باورهای مبنی بر خواص این شب وجود داشته است، که در این میان می‌توان به خوردن سیر در این شب برای درمان درد مفاصل اشاره کرد.^{۱۹۰}

جشن‌های دیگری نیز در زمستان برگزار می‌شود. شب شانزدهم، روز مهر از ماه دی را درامزینان و کاکثل نامیده‌اند. سبب این جشن را آن آورده‌اند که در این روز ایران از ترکستان جدا شده است و گاوهای به یغما رفته را از تورانیان باز پس گرفتند. نیز آمده است که در این روز با چیره شدن فریدون بر ضحاک اثفیان که شخصی بخشنده بود، به گاوهای از دست‌رفته‌اش دست یافت، پس مردم آن روز را عید گرفتند. نیز در این روز بود که فریدون را از شیر گرفتند. در این روز فریدون سوار بر گاو شد، در شب این روز گاوی از نور در آسمان ظاهر و ناپدید می‌شود. اگر کسی آنرا ببیند، دعایش برآورده خواهد شد. نظرات دیگری نیز درباره این روز وجود دارد.^{۱۹۱} در نطنز و آبادی‌های آن در شب‌های ۱۷، ۱۸ و ۱۹ دی جشن آتش‌افروزی و جل‌جلانی انجام، و بر بلندی‌های آبادی آتشی بزرگ افروخته می‌شود که آنرا باشگون می‌دانند.^{۱۹۲} در اراک و روستاهای اطراف آن از ۱۰ بهمن عده‌ای به نام رشکی و ماسی به تک‌تک خانه‌ها می‌روند و نزدیکی بهار را نوید می‌دهند. مردم آنها را که لباس قرمز پوشیده‌اند و زنگوله به خود آویزان کرده‌اند، باعث گشایش می‌دانند.^{۱۹۳} روز بیست و دوم بادرز از ماه بهمن است و جشنی است که به همین نام مشهور بوده است. روز سی‌ام نیران است که در اصفهان آنرا آفریجگان می‌نامیدند و آنرا به ریختن آب تفسیر کرده‌اند. در زمان فیروز خشکسالی شد و فیروز تمامی اموال خزانه و آتشکده‌ها را به مردم داد. بنابراین کسی از گرسنگی نمرد. او در آتشکده آذرخورا در فارس به دعا پرداخت و به این ترتیب خشکسالی به پایان رسید. جشن و شادمانی برپا شد و مردم بر یکدیگر آب پاشیدند.^{۱۹۴} در شمال کشور

چند روز یا چند هفته مانده به نوروز مراسم عروس گولی انجام می شود. دسته‌هایی از مردان و جوانان به راه می‌افتند و نوروز را مژده می‌دهند. این جشن ۴ یا ۵ روز به طول می‌انجامد.^{۱۹۵} در مازندران نیمه دوم ماه آخر زمستان مراسم پیربابو برگزار می‌شود.^{۱۹۶} مراسم کوساگلین یا کوسا در اواخر زمستان تا نوروز در آذربایجان و زنجان انجام می‌شود.^{۱۹۷} در الویر روز اول اسفند جشن نوروز قدیمین برگزار می‌شود و در این شب جلوی خانه‌ها آتش روشن می‌کنند.^{۱۹۸}

روز سواری کوسه یا کوسه‌برنشین به دخول آفتاب در برج حمل نزدیک بوده است، که مردم آنرا جشن می‌گرفتند و شاهان کیانی بهار جشن می‌نامیدند. آورده‌اند که در این روز جمشید مروارید از دریا بیرون آورد و پیش از او کسی مروارید را نمی‌شناخت. در روز اورمزد (نخست) از ماه آذر مردی کوسه و خنده‌آور بر خری سوار می‌شد، پارچه‌های کهنه به خود پیچید، خود را باد می‌زد. مردم به او می‌خندیدند و آب بر او می‌پاشیدند و برف و یخ به سویش پرتاب می‌کردند. کوسه از بزرگان و اشراف هدیه می‌گرفت. غلامان پادشاه نیز او را همراهی می‌کرده‌اند. او از هر دکانی یک درم می‌گرفت. آنچه از صبح تا نماز پیشین جمع می‌شد به شاه و آنچه تا نماز دیگر جمع می‌شد به کوسه و همراهان او تعلق داشت. اگر کوسه بعد از نماز دیگر در نظر بازاریان می‌آمد او را می‌زدند. در دوران بیرونی این رسم در شیراز و برخی شهرهای فارس معمول بوده است.^{۱۹۹}

جشن ناقلی در اراک در روز ۱۰ بهمن برگزار می‌شود، ۵ نفر که چله کوچک، چله بزرگ، کوسه، عروس و میانجی نام می‌گیرند به راه می‌افتند. عده‌ای نوازنده نیز آنها را همراهی می‌کنند، به هر خانه‌ای که رسیدند، زنگ‌های خود را به صدا درمی‌آورند و وارد می‌شوند. عروس می‌رقصد، چله بزرگ و کوچک با هم دعوایی ساختگی می‌کنند، کوسه غش می‌کند همه چیز متوقف می‌شود. صاحبخانه در دهان کوسه نبات می‌نهد و او به هوش می‌آید. مراسم ادامه می‌یابد، سپس دعا می‌خوانند. در اراک مراسم ویژه‌ای برای این جشن وجود دارد.^{۲۰۰} در میان کردان نیز جشن‌های متنوعی در این فصل انجام می‌شود که از آن دست می‌توان به جشن پیرشالیار، قوچ‌اندازی، گاواره و کول (گهواره بر دوش) اشاره کرد.^{۲۰۱}

جشن روز زایش زرتشت

زردشتیان این جشن را در روز ۶ فروردین یا همان نوروز بزرگ برپا می‌کنند و به سپاس خداوند و ساز و آواز و پایکوبی می‌پردازند. زردشتیان ایران این جشن را هفدرو می‌نامند.^{۲۰۲}

سروش روز

روز هفدهم فروردین سروش‌روز و از اعیاد به شمار می‌رفته است. سروش نخستین کسی بود که مردم را به زمزمه، یعنی خواندن بدون آنکه مفهوم باشد، فرمان داد. سروش نگهبان مردم در برابر دیوان در شب است.^{۲۰۳}

جشن ویسپرد

ویسپرد به معنای همه ردان («رد» ها/ سران) است. این جشن در دوره ساسانیان برگزار می‌شده است که متعلق به اورمزد، برترین رد، و همه ایزدان آفرینش نیک بوده، و در زمان میان طلوع آفتاب و برآمدن ماه در روزهای گاهنبار برگزار می‌شده است. این آیین تشریفات گسترده‌ای داشته است، که در آن حیوانی قربانی می‌کردند و چربی آنرا به آتش پیشکش می‌کردند. در این میزد گاهنبار گوشت قربانی، نان و میوه تقدیس شده می‌خوردند. وظیفه دینی هرکس بوده است که مبلغی در حد توان خود پرداخت کند.^{۲۰۴}

سیر سور

نام روز گوش (چهاردهم) از هر ماه شمسی است و پارسیان در این روز جشن می‌گرفتند و گوشت و سیر می‌خوردند و بر این باور بوده‌اند که خوردن آن انسان را از جن ایمن می‌کند. در این روز فرستادن فرزند به مکتب و آموختن پیشه نیک دانسته شده است.^{۲۰۵} بیرونی آورده است که ایرانیان در این روز سیر و شراب می‌خوردند، سبزی‌ها را با گوشت‌هایی که استعاده از شیطان بر آنها خوانده شده است، می‌پختند. سبب را آن آورده‌اند که شیاطین پس از کشته شدن جمشید چیره شدند و مردم برای

دفع آزار آنان چنین عمل می‌کردند.^{۲۰۶}

جشن بَما

مانویان در آخرین (سی‌امین) روز از آخرین ماهی که در آن روزه‌داری می‌کرده‌اند به جشن بَما یا تخت می‌پرداختند. این جشن برای آنان مهم‌ترین واقعهٔ سال به‌شمار می‌آمده است. در این جشن مانویان در اطراف تخت خالی مانی، که تصویری از او بر آن قرار داشته است، گرد می‌آمدند، به گناهان خود اعتراف می‌کردند و سرودهایی ویژه می‌خواندند. در مینیاتورهای بازمانده از آن دوران می‌توان صحنه‌هایی از این جشن را دید.^{۲۰۷}

عید مردگان

در روز پایانی سال یا در آخرین پنجشنبهٔ سال برگزار می‌شود که در آن روز غذا و میوه آماده می‌کنند و به گورستان می‌برند. در برخی شهرهای مازندران عید مردگان در تیرماه برگزار می‌شود.^{۲۰۸}

جشن شاطر

شاردن شاطر را نوکر پیادهٔ شاه معرفی کرده است. جشن عبارت است از نمایش پادویی که می‌خواهد به خدمت شاه درآید. او باید در فاصلهٔ میان صبح کاذب و صبح صادق به سوی ستونی که در فاصلهٔ یک فرسنگ و نیمی از ورودی دربار عالی‌قاپو بوده است بدود، ۱۲ عدد تیر را که در آنجا نهاده شده است، پی‌درپی با خود بیاورد. همهٔ کوی و برزن‌هایی که در مسیر شاطر قرار داشت، آذین می‌بستند و دکان‌ها را با اسلحه می‌آراستند. در طول مسیر، گروه‌های موسیقی با دیدن شاطر به نواختن می‌پرداختند؛ نیز او را باد می‌زدند، بر او گلاب می‌پاشیدند تا طراوت گیرد. پس همگان او را می‌ستودند و برایش نذر و نیاز می‌کردند. در این نمایش شاه و بزرگان کشور نیز حضور داشتند. در پایان، شاه شاطر را خلعت می‌داده است.^{۲۰۹}

جشن آتش‌پزان

این جشن خاصِ دربارِ ناصری، و برای سلامتی شاه هر ساله در ییلاق انجام می‌شد، و تنها مختص به شاه و درباریان بوده است.^{۲۱۰}

جشن گل سرخ

در بهار و تا زمانی که گل سرخ بوده است، این جشن برگزار می‌شد و زمان آنرا ۳۰ روز آورده‌اند. در این روزها موسیقی، رقص و آواز برپا بوده است و مردم به سوی یکدیگر گل سرخ پرتاب می‌کردند. در این جشن مردم به اماکن عمومی و قهوه‌خانه‌ها می‌رفتند.^{۲۱۱}

جشن گل‌ریزان

این جشن در زورخانه‌ها و برای یاری رساندن به نیازمندی که نام آن برملا نمی‌شده است، برگزار می‌شد. در گذشته به افتخار ورود پهلوانی نامدار از شهری به شهر دیگر نیز انجام می‌شده است. در این جشن از مدعوین درخواست می‌شود که اعاناتی را به عنوان چراغِ سردمِ ارزانی دارند. این جشن معمولاً در صبح روز جمعه برپا می‌شده است، کوچه را چراغانی می‌کردند و سردر زورخانه را آذین می‌بستند.^{۲۱۲}

بیرونی از جشن‌های مردمِ سغد و خوارزم نیز سخن گفته است. آغاز سال نزد مردم خوارزم و سغد با آغاز سال ایرانیان یا پارسیان همزمان نبوده است.^{۲۱۳}

جشن‌های اسلامی

در ایران اسلامی جشن‌های مذهبی مربوط به دین اسلام برگزار می‌شده است، که بر پایهٔ گاهشماری قمری بوده است. مسلمانان برگزاری جشن را از همان صدر اسلام از مسیحیان آموختند.^{۲۱۴}

عید فطر

این عید در روز اول از ماه شوال و پس از ماه رمضان برگزار می‌شود. معنای این عید آفرینش است که با دیدن هلال ماه نو زمان آن اعلام می‌شود.

عید قربان

عید قربان یا عید اضحی یا گوسپندگشان در روز دهم از ماه ذیحجه برگزار می‌شود و آن زمانی است که زائران خانه خدا در مکه و نیز دیگر مسلمانان عمل قربانی را در بزرگداشت عمل قربانی حضرت ابراهیم(ع) تکرار می‌کنند. از صدر اسلام این جشن برگزار می‌شود و مردم پس از خواندن نماز شکر و انجام قربانی به دادن هدیه به یکدیگر می‌پردازند. در گذشته روز پیش از آن یعنی عرفه و سه روز بعدی به نام ایام تشریق جشن گرفته می‌شده است^{۲۱۵}. این عید را عید شتر نیز خوانده‌اند. تاورنیه آورده است که در زمان شاه صفی دوم در این مراسم حضور داشته است، و این عید به یاد قربانی ابراهیم(ع) برپا می‌شود، چرا که بر این باور بوده‌اند که خداوند در این روز شتری فرستاد تا به جای اسماعیل قربانی کنند و نه گوسفند. در این مراسم ملانیم ساعت دعا می‌خواند، شاه نیزه‌ای به سوی شتر پرتاب می‌کرد و سپس سر شتر را می‌بردیدند، آنرا ۱۲ قسمت می‌کردند تا هر ۱۲ دسته اصفهان از آن بهره‌برند^{۲۱۶}. مسلمانان نیز سالروز تولد پیامبر(ص)، را گرمی داشته‌اند. به دلیل اختلاف در روایت شیعیان و سنی‌ها، این عید در دو روز برپا می‌شود که در روایت شیعیان هفدهم ربیع‌الاول و در روایت سنی‌ها دوازدهم این ماه است. آمده است نخستین کسی که این روز را جشن گرفت، امیر ابوسعید مظفرالدین اربیلی در سده ۷ ق بود. نیز پیدایی آنرا به سده ۳ ق بازگردانده‌اند.

عید غدیر خم

این عید در روز هجدهم از ماه ذیحجه برپا می‌شود و سالروز معرفی حضرت علی(ع) به عنوان جانشین پیامبر(ص) است که در بازگشت از سفر حج به مدینه برگزار شد. آمده است که نخستین بار معزالدوله علی بن بویه در عراق و در ۳۵۲ ق آنرا جشن گرفت. حضرت علی(ع) در سالی که عید غدیر در روز جمعه بوده است، به تقارن دو عید اشاره می‌کند.

عید نیمه شعبان

سالروز تولد حضرت مهدی(ع)، امام دوازدهم شیعیان و منجی در پایان جهان، در پانزدهم شعبان جشن گرفته می‌شود. جشن زادروز دیگر امامان نیز برگزار می‌شود. هفتم

صفر: امام موسی کاظم (ع)، هشتم ربیع الثانی: امام حسن عسکری (ع)، پنجم جمادی الاول: حضرت زینب (س)، بیستم جمادی الثانی: حضرت فاطمه (س)، اول رجب: امام محمد باقر (ع)، دهم رجب: امام محمد تقی (ع)، سیزدهم رجب: امام علی (ع)، سوم شعبان: امام حسین (ع)، چهارم شعبان: حضرت ابوالفضل (ع)، پنجم شعبان: امام زین العابدین (ع)، پانزدهم رمضان: امام حسن مجتبی (ع)، یازدهم ذیقعد: امام رضا (ع)، پانزدهم ذیحجه: امام علی النقی (ع) ^{۲۱۷}.

جشن های فردی

از زمره این جشن ها می توان به تولد، عروسی و جشن های وابسته به آن اشاره کرد. هرودت آورده است که همه ایرانیان زادروز خود را جشن می گیرند. شاه در جشن زادروز خود مهمانی می دهد و موظف است هر درخواستی را بپذیرد. جشن ازدواج شاه و نیز تولد نخستین فرزند او نیز برگزار می شده است ^{۲۱۸}. در شاهنامه از ازدواج های ایرانی سخن رفته است. این ازدواج ها که در آن همواره تقاضای ازدواج از سوی زن انجام می شود، با فرهنگ زن سالاری بومی سرزمین ایران و نه فرهنگ مردسالار آریایی هماهنگ است ^{۲۱۹}. جشن عروسی شامل آیین ها و مراسم متنوعی است. جشن هایی چون بله برون، نامزدی، حنابندان، عقد و پاتختی با جشن ازدواج مرتبط است. در این جشن ها مراسمی ویژه انجام می شود که البته مفهوم برخی از این آیین ها امروزه فراموش شده است. در سفرنامه دلاواله آمده است که دور هم گرد آمدن و رنگ کردن دست با حنا در حین صحبت از نشانه های جشن و سرور و شادی است ^{۲۲۰}. در گذشته و امروزه نیز در میان عشایر عروس را سوار بر اسبی سفید و مزین می کردند و جهیزیۀ او را بر روی اسبی دیگر می نهادند و از خانه پدر تا خانه شوهر روانه می کردند. پسر بچه ای نیز اسب را همراهی می کرده است ^{۲۲۱}. ازدواج در نقاط گوناگون ایران آداب ویژه خود را دارد. تولد نوزاد نیز مراسمی در پی دارد. جشن های نافبری، نام گذاری، حمام زایمان و ختنه سوران از این دست است ^{۲۲۲}.

پی‌نوشت

۱. دهخدا، لغت‌نامه، ذیل جشن
۲. Bartholomae, 1270, 1274
۳. فرموشی، ۱۶۷-۱۶۸؛ مکنزی، ۱۵۶، ۹۴، ۲۲۴
۴. مزداپور، زرتشتیان، ۱۱۲
۵. بویس، «جشنهای...»، ۲۰۷
۶. مزداپور، همان، ۱۱۱-۱۱۲؛ بیرونی، ۳۵۷
۷. بهار، ۴۹۵
۸. بیرونی، ۳۲۳-۳۲۴
۹. بویس، همانجا
۱۰. بیرونی، ۳۵۷
۱۱. بندهش، ۹۳
۱۲. موله، ۹۳، ۹۵
۱۳. مزداپور، همان، ۱۱۲؛ نک: گرشویچ، ۶۹۱/۴-۶۹۳
۱۴. مزداپور، همان، ۱۱۳
۱۵. بویس، همان، ۲۰۸
۱۶. روح‌الامینی، ۱۷
۱۷. دهخدا، لغت‌نامه، همانجا
۱۸. موله، ۹۵؛ بیرونی، ۳۲۵
۱۹. همو، ۳۳۸
۲۰. موله، بیرونی، همانجا
۲۱. قریب، ۱۹۱
۲۲. موله، همانجا
۲۳. بیرونی، ۳۳۸-۳۳۹
۲۴. افتخارزاده، ۱۴
۲۵. جاحظ، ۲۰۷
۲۶. *Encyclopedia of Religion*, V/873
۲۷. مزداپور، د/غ...، ۲۱۷-۲۱۸
۲۸. قریب، ۱۹۴-۱۹۵
۲۹. ارفعی، ۱۹۳-۱۹۵؛ بهار، ۴۹۶
۳۰. مزداپور، همان، ص ۲۲۳
۳۱. دهخدا، لغت‌نامه، ذیل نوروز
۳۲. قریب، ۱۹۵؛ بیرونی، ۳۲۶
۳۳. همو، ۳۲۵
۳۴. قریب، ۱۹۵؛ بیرونی، ۳۲۹
۳۵. فردوسی، ۴۴/۱
۳۶. Bartholomae, 541
۳۷. قریب، ۱۹۳
۳۸. بیرونی، ۳۲۷
۳۹. بلعمی، ۱۷۸
۴۰. افتخارزاده، ۱۴
۴۱. قریب، ۱۹۴
۴۲. بیرونی، ۳۲۵-۳۲۶
۴۳. بویس، همان، ۲۱۲-۲۱۳
۴۴. برهان قاطع، ۵۷۲/۲
۴۵. قریب، ۱۹۶
۴۶. روز هرمزد...، ۵۳-۷۱
۴۷. بیرونی، ۳۲۹-۳۳۰، ۳۳۲
۴۸. محمدی، ۱۱۲/۵-۱۱۶
۴۹. همو، ۱۱۷/۵-۱۱۸
۵۰. نوروزنامه، ۲۷-۲۸
- Boyce, 33

۵۱. بویس، همان، ۲۲۴-۲۲۱
 ۵۲. قریب، ۲۰۱-۱۹۹
 ۵۳. جاحظ، ۲۱۵
 ۵۴. نوروزنامه، ۲۲
 ۵۵. بویس، همان، ۲۱۴؛ قریب، ۱۹۶-۱۹۷
 ۵۶. جاحظ، ۲۰۷-۲۱۰
 ۵۷. نوروزنامه، ۳۸
 ۵۸. قریب، ۱۷۰
 ۵۹. بویس، همان، ۲۱۵
 ۶۰. قریب، ۱۹۹
 ۶۱. جاحظ، ۲۱۵-۲۱۷
 ۶۲. محمدی، پیوست‌ها، ۹۱/۱
 ۶۳. شاردن، ۳۶۱/۲-۳۶۳
 ۶۴. محمدی، ۱۰۲/۵، پیوست‌ها، ۹۱/۱-۹۳، ۹۹، ۹۷
 ۶۵. افتخارزاده، ۲۳، ۴۵
 ۶۶. محمدی، ۹۹/۵
 ۶۷. بیرونی، ۳۲۵
 ۶۸. افتخارزاده، ۴۵
 ۶۹. شاردن، ۳۶۰/۲-۳۶۴
 ۷۰. بهار، ۴۹۷-۴۹۸
 ۷۱. روح‌الامینی، ۴۳
 ۷۲. دروویل، ۱۵۴-۱۵۵
 ۷۳. پولاک، ۲۵۳، ۲۵۵
 ۷۴. بویس، «جشنهای»، ۲۱۳؛ قریب، ۱۹۷
 ۷۵. بویس، همان، ۲۱۴
 ۷۶. قریب، ۱۹۷
 ۷۷. افتخارزاده، ۱۴-۱۵، ۱۹
 ۷۸. بیرونی، ۳۲۷
 ۷۹. روح‌الامینی، ۴۴-۴۷
 ۸۰. انجوی، ۴۳/۱-۴۴
 ۸۱. افتخارزاده، ۵۴-۵۶
 ۸۲. مزدایور، داغ...، ۲۱۵-۲۱۶
 ۸۳. خوروش، ۱۸-۲۴
 ۸۴. پوردادود، ۱۰۰-۱۰۲
 ۸۵. نک: افتخارزاده، ۱۲۵-۱۳۶؛ روح‌الامینی، ۴۹
 ۸۶. هدایت، ۱۵۱
۸۷. نک: ماسه، ۲۵۹-۲۶۲
 ۸۸. آذرگشسب، ۲۴۵-۲۴۸
 ۸۹. قواس، ۱۷؛ بیرونی، ۳۳۷؛ برهان قاطع، ۲۰۶۶/۴
 ۹۰. برهان قاطع، ۲۰۶۶/۴؛ بیرونی، ۳۳۹-۳۴۰
 ۹۱. همو، ۳۳۷
 ۹۲. همو، ۳۳۹
93. Gersherich, 27
۹۴. بویس، «جشنهای»، ۲۱۷
 ۹۵. فردوسی، ۸۹/۱؛ نوروزنامه، ۲۶
 ۹۶. بیرونی، ۳۳۸
 ۹۷. بویس، همانجا
 ۹۸. بیرونی، همانجا
 ۹۹. بیرونی، ۳۳۷-۳۳۹
 ۱۰۰. یشتها، ۳۹۶/۱
 ۱۰۱. بیرونی، ۳۳۹
 ۱۰۲. برهان قاطع، ۲۰۶۲/۴
 ۱۰۳. بویس، همان، ۲۱۸
 ۱۰۴. یشتها، ۴۰۰/۱
 ۱۰۵. حدادی، ۵۸۴-۵۸۴
 ۱۰۶. بویس، همان، ۲۱۸
 ۱۰۷. محمدی، پیوست‌ها، ۹۶/۱
 ۱۰۸. همو، ۱۰۱/۵
 ۱۰۹. عناصری، ۹۴-۹۵
 ۱۱۰. پژوهش‌های میدانی نویسندگان
 ۱۱۱. عناصری، ۹۵، ۹۷
- Bartholomae, 1430
۱۱۲. موله، ۹۵
 ۱۱۳. صد در...، ۱۲۲
 ۱۱۴. مقدسی، ۲۷۹/۱
 ۱۱۵. همو، ۳۲۱/۱
 ۱۱۶. صد در...، ۱۲۲-۱۲۳
 ۱۱۷. موله، ۹۵
 ۱۱۸. صد در... همانجا
 ۱۱۹. بویس، همان، ۲۰۸
- Boyce, 33
۱۲۰. صد در...، ۱۲۲؛ بهار، ۵۰ حاشیه ۱۸

۱۴۷. بویس، همان، ۲۱۸-۲۱۹؛
Bartholomae, 72
۱۴۸. مزداپور، همان، ۳۲۱
۱۴۹. بویس، همان، ۲۱۹
۱۵۰. روح‌الامینی، ۹۹
۱۵۱. مزداپور، همانجا
۱۵۲. بویس، تاریخ ...، ۹۵/۱
۱۵۳. هینلز، ۷۵
۱۵۴. بیرونی، ۳۳۶
155. Bartholomae, 143
۱۵۶. بیرونی، ۳۳۶
۱۵۷. هینلز، ۷۴
Bartholomae, 545
۱۵۸. بیرونی، همانجا
۱۵۹. آذرگشسب، ۲۳۲
۱۶۰. بیرونی، ۳۴۰
۱۶۱. بلعمی، ۴۹۰
۱۶۲. بیرونی، ۳۴۴
۱۶۳. همو، ۳۳۷
۱۶۴. آذرگشسب، ۲۳۷
۱۶۵. بیرونی، ۳۴۴-۳۴۵
۱۶۶. هینلز، ۷۱؛ بیرونی، ۳۵۰؛
Bartholomae, 1356
۱۶۷. محمدی، ۳۷۰/۴
۱۶۸. آذرگشسب، ۲۳۹-۲۴۰
۱۶۹. اسدی، ۱۵۸
170. Safa, 499
۱۷۱. بیرونی، ۳۵۵-۳۵۶؛ پورداد، ۱۶۵-۱۶۸
۱۷۲. آذرگشسب، ۲۴۰
۱۷۳. انجوی، ۱/۱
۱۷۴. نوروزنامه، ۲۶
۱۷۵. بویس، «جشنهای»، ۲۱۶
۱۷۶. فردوسی، ۳۰/۱
۱۷۷. بیرونی، ۳۵۰
۱۷۸. بویس، همان، ۲۱۷
۱۷۹. نوروزنامه، ۲۶
Bartholomae, 1118
۱۲۱. بویس، همان، ۲۰۹؛ بهرامی، ۴۹؛ صد در، ۱۲۲؛ بهار، ۵۰، حاشیه ۱۹؛
Bartholomae, ibid
۱۲۲. بهار، ۵۰، حاشیه ۲۰؛ صد در، ۱۲۲؛
Bartholomae, 838
۱۲۳. بیرونی، ۳۳۴
۱۲۴. بهار، ۵۱، حاشیه ۲۱؛ صد در، همانجا؛
Bartholomae, 160
۱۲۵. بویس، «جشنهای»، ۲۰۹؛ بهار، ۵۱، حاشیه ۲۲؛ صد در، ۱۲۳؛
Bartholomae, 1117
۱۲۶. بهار، ۵۱، حاشیه ۲۴؛ صد در، همانجا؛
Bartholomae, 1775; Boyce, 33-34
۱۲۷. بویس، همان، ۲۱۱-۲۱۲
128. Bartholomae, 34
129. ibid
۱۳۰. دهخدا، لغت‌نامه، ذیل فرودگان
۱۳۱. مقدسی، ۵۷۴/۲
۱۳۲. روز هرمزد ...، ۲۱
۱۳۳. صد در، ۱۲۵
۱۳۴. آذرگشسب، ۲۲۸
۱۳۵. هینلز، ۷۲؛
Bartholomae, 229
۱۳۶. بیرونی، ۳۳۳
۱۳۷. آذرگشسب، ۲۲۹
۱۳۸. بیرونی، ۳۳۴
۱۳۹. هینلز، ۷۵؛
Bartholomae, 1791
۱۴۰. بیرونی، ۳۳۴
۱۴۱. بویس، همان، ۲۰۷
۱۴۲. مقدسی، ۵۰۴/۱
۱۴۳. بیرونی، ۳۳۴-۳۳۶
۱۴۴. مزداپور، داغ، ۳۱۰-۳۱۳، ۳۱۹-۳۲۰
۱۴۵. مزداپور، همان، ۳۱۶؛ بلعمی، ۳۵۰-۳۵۱
۱۴۶. مزداپور، همان، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱

۱۸۰. نک: بیرونی، همانجا
 ۱۸۱. آذرگشسب، ۲۵۵-۲۵۲: روح‌الامینی، ۱۲۱
 ۱۸۲. پورداود، ۱۰۲
 ۱۸۳. بویس، «جشنهای»، ۲۱۵-۲۱۶
 ۱۸۴. افتخارزاده، ۱۴۷
185. Omid Salar, 123
۱۸۶. روح‌الامینی، ۹۰
 ۱۸۷. بیرونی، ۳۳۴
 ۱۸۸. روح‌الامینی، ۹۰
 ۱۸۹. همو، ۹۲
190. Omid Salar, ibid
۱۹۱. بیرونی، ۳۴۵-۳۴۷
 ۱۹۲. انجوی، ۵۴/۱
 ۱۹۳. همو، ۶۷/۱
 ۱۹۴. بیرونی، ۳۵۳-۳۵۵
 ۱۹۵. انجوی، ۱۱۱/۱
 ۱۹۶. همو، ۱۳۲/۱
 ۱۹۷. همو، ۱۰۲/۲
 ۱۹۸. همو، ۱۱۱/۲
 ۱۹۹. بیرونی، ۳۴۲-۳۴۳؛ دهخدا، لغت‌نامه، ذیل
 کوسه‌برنشین
 ۲۰۰. انجوی، ۷۲-۷۳/۱
۲۰۱. سلیمی، ۷۹-۸۰، ۹۲
 ۲۰۲. آذرگشسب، ۲۵۰
 ۲۰۳. بیرونی، ۳۳۲-۳۳۳
 ۲۰۴. بویس، «جشنهای»، ۲۰۹-۲۱۰
 ۲۰۵. برهان قاطع، ۱۲۰۴/۲
 ۲۰۶. بیرونی، ۳۴۵
 ۲۰۷. میرفخرایی، ۳۹
 ۲۰۸. روح‌الامینی، ۱۳-۱۴
 ۲۰۹. شاردن، ۱۹۶/۴-۲۰۷
 ۲۱۰. نک: قاضیها، ۱۰
 ۲۱۱. ماسه، ۲۶۶-۲۶۷
 ۲۱۲. انصاف‌پور، ۲۷۷-۲۷۸
 ۲۱۳. نک: بیرونی، ۳۶۱-۳۷۱
 ۲۱۴. دهخدا، لغت‌نامه، ذیل جشن
 ۲۱۵. بهرامی، ۹۳-۹۳
 ۲۱۶. تاورنیه، ۴۱۶
 ۲۱۷. بهرامی، ۹۵-۹۶
218. *Encyclopedia of Religion*, V/874
۲۱۹. مزداپور، داغ، ۲۱۹
 ۲۲۰. دلاواله، ۱۶۵
221. Tapper, 245
۲۲۲. نک: ماسه، ۴۹-۵۳

کتابشناسی:

- آذرگشسب، اردشیر، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ارفعی، عبدالمجید، «اکیتو، آیین آغاز سال نو در بابل»، فرهنگ مردم، تهران، ۱۳۸۷ ش، س ۷،
شم ۲۷-۲۸.
- اسدی طوسی، لغت فرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- افتخارزاده، محمودرضا، نوروز باستانی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم، جشنها و آداب و معتقدات زمستان، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- انصاف پور، غلامرضا، تاریخ و فرهنگ زورخانه و گروههای اجتماعی زورخانه‌رو، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- برهان قاطع محمدحسین بن خلف تبریزی، به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- بلعی، محمد، تاریخ، به کوشش محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- بندھش، ترجمه مهرداد بهار، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- بهرامی، عسکر، جشنهای ایرانیان، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- بویس، مری، تاریخ کیش زرتشت، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- همو، «جشنهای ایرانی»، تاریخ ایران کمبریج، به کوشش احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه،
تهران، ۱۳۸۱ ش، ج ۳ (۲).
- بیرونی، ابوریحان، الآثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- پورداود، ابراهیم، آناهیتا، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه، ترجمه حسین کردبچه، اصفهان، ۱۳۶۳ ش.
- جاحظ، عمرو، تاج، تهران، ۱۳۸۶ ش.

- حدادی، نصرت‌الله، فرهنگنامه موسیقی ایران، تهران، ۱۳۷۶ش.
- خوروش دیلمانی، علی، جشنهای باستانی ایران، تهران، ۱۳۳۶ش.
- دروویل، گاسپار، سفرنامه، ترجمه جواد محیی، تهران، ۱۳۴۸ش.
- دلاواله، پیترو، سفرنامه، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران، ۱۳۴۸ش.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، ۱۳۷۲-۱۳۷۳ش.
- روح‌الامینی، محمود، آیینها و جشنهای کهن در ایران/امروز، تهران، ۱۳۸۷ش.
- روز هرمزد ماه فروردین ماه فرودین روز خرداد، ترجمه ابراهیم میرزای ناظر، مشهد، ۱۳۷۳ش.
- سلیمی، هاشم، زمستان در فرهنگ مردم کرد، تهران، ۱۳۸۱ش.
- شاردن، ژان، سیاحت‌نامه، ترجمه محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۶ش.
- صد در نشر و صدر بندهش، به کوشش بهمن‌جی ناصر وانجی دابار، بمبئی، ۱۹۰۹م.
- عنصری، جابر، تجلی دوازده‌ماه در آیین اساطیر و فرهنگ عامه ایران، مرند، ۱۳۷۴ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ش.
- فروشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، تهران، ۱۳۸۱ش.
- قاضیها، فاطمه، مراسم دربار ناصری جشن آتش‌پزان، تهران، ۱۳۸۲ش.
- قریب، بدرالزمان، پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه، تهران، ۱۳۸۶ش.
- قواس، فخرالدین مبارکشاه، فرهنگ قواس، به کوشش نذیر احمد، تهران، ۱۳۵۳ش.
- گرشویچ، ایلیا، تاریخ ایران دوره هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ۱۳۸۵ش.
- ماسه، هانری، معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، تهران، ۱۳۸۷ش.
- محمدی ملایری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران، ۱۳۷۹ش.
- مزدایور، کتایون، داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره، تهران، ۱۳۸۳ش.
- همو، زرتشتیان، تهران، ۱۳۸۲ش.
- مقدسی، مطهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۸۶ش.
- مکنزی، د. ن.، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- موله، ماریژان، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، تهران، ۱۳۷۷ش.
- میرفخرایی، مهشید، فرشته روشنی، تهران، ۱۳۸۳ش.

نوروزنامه، منسوب به عمر خیام، تهران، ۱۳۸۲ش.

هدایت، صادق، نیرنگستان، تهران، ۱۳۴۲ش.

هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، ۱۳۷۹ش.

یشتها، ترجمه ابراهیم پورداود، تهران، ۱۳۷۷ش.

Bartholomae, C., *Altiranisches Wörterbuch*, Tehran, 2004.

Boyce, M., *Zoroastrians: their religious beliefs and practices*, London/New York, 2001.

Encyclopedia of Religion and Ethics, ed. J. Hastings, Edinburgh/New York, 1979-1981.

Gershevitch, I., *The avestan hymn to mithra*, Cambridge, 1967.

Omid Salar, M., «čella», *Encyclopaedia Iranica*, California, 1992, vol. V.

Safa, Z., «Bahmanjana», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1989, vol. III.

Tapper, R., *The Nomadic Peoples of Iran*, London, 2002.

سوگواری در ایران

مینا سلیمی

عزا یا سوگ را ماتم، مصیبت، زاری، صبر بر مصیبت و در آن استقامت ورزیدن و شکایت کردن آورده‌اند.^۱ عزا گرفتن زاری و شیون کردن و به حالت ماتم‌زدگان درآمدن و برای سوگ و مصیبت لباس سیاه در بر کردن و یا مجلس ماتم گرفتن در مرگ عزیزی است.^۲ در متون پهلوی واژه سوگ به صورت sōg آمده، برای سوگواری واژه hangrūdāg و برای سوگواری کردن hangrāyīdan xrōsīdan و čīdan به کار رفته است.^۳ در زبان سغدی واژه swγβ'ry، در متون فارسی میانه مانوی swgw'r و در متون پارتی swgb'r به معنای سوگوار به کار رفته است.^۴

در باورهای کهن ایرانی مرگ کار اهریمن و به منزله پیروزی او بر آفرینش نیک است. بنابراین جسد جایگاه دیوان بوده است، و به خاک سپردن آن و آلوده کردن خاک را روانمی دانسته‌اند. بنابراین اجساد را درون دخمه یا برج خاموشی می‌نهادند تا لاشخورها آنها را بدرند. بنابر آیین زرتشتی روان در گذشته ۳ روز پس از مرگ راهی جهان دیگر می‌شود. در این سه روز نیایش‌هایی به ایزد سروش که حامی روان است تقدیم می‌شود.

مهم‌ترین نیایش‌ها مربوط به روز سوم است که روان برای داوری شدن نزد داوران می‌رود. موپه‌های زنان و سوگواری آیینی با باورهای زرتشتی همخوانی ندارد و شیون و موپه بیش از اندازه در این آیین گناه به‌شمار می‌رود، چرا که تن زنده را می‌آزارد. در *ارد/اویر/اف‌نامه* به گناه بودن عزاداری اشاره شده^۵ و آمده است که روان در گذشتگان در گذر از پل چینود با مانعی روبه‌رو می‌شود، و آن رودخانه‌ای است از اشک سوگواران که چنانچه سوگواران بیش از اندازه بگیرند، رودخانه طغیان می‌کند و عبور از پل را برای روان دشوار می‌سازد^۶. بنابراین بازماندگان به جای شیون و موپه به نیایش و خواندن *اوستا* توصیه شده‌اند^۷.

با وجود این نشانه‌هایی کهن مبنی بر سوگواری و موپه در این سرزمین وجود دارد. بیرونی آورده است که مردم سغد در آخر ماه اسفند برای درگذشتگان خود گریه و نوحه‌سرایی می‌کنند، چهره‌های خود را می‌خراشند و برای آنها خوردنی و آشامیدنی می‌نهند^۸. هرودت آورده است که کورش پس از مرگ کاساندان سوگواری بسیار کرد و نیز فرمان داد تا همه اتباعش نیز سوگواری کنند^۹. این نوع سوگواری‌های آیینی را که شیون و موپه بسیار از ویژگی‌های آن است، مربوط به فلات ایران و پیش از آمدن آریایی‌ها به این سرزمین دانسته‌اند که امروزه نیز بازمانده‌های آن در ایران به چشم می‌خورد. در آسیای غربی آیین‌هایی برای مرگ خدای باورکننده و بازگشت او هر ساله برگزار می‌شده است. نشانه‌های این آیین را می‌توان از دره سند تا یونان و مصر بازیافت. این خدا در ایران سیاوش، در هند راماین و در میان‌رودان دموزی نام داشته است^{۱۰}. در داستان‌های مربوط به این خدایان مرگ، شهادت، فرو رفتن در آتش و غیره نماد پنهان شدن بوده، و به بازگشت و باروری دوباره آنان پرداخته شده است. این مرگ یا شهادت که آنرا گشاینده می‌دانسته‌اند، هر ساله سوگواری‌های بزرگی را به همراه داشته است. این آداب با فرهنگ کشاورزی پیوند دارد. گریستن گونه‌ای جادو برای آبیاری زمین و در میان‌رودان نماد باران بوده است. در میان‌رودان این سوگواری درست پیش از آغاز جشن ازدواج مقدس برگزار می‌شده است^{۱۱} و شاید بتوان در ایران نیز برگزاری آنرا پیش از نوروز که نشانی از رستاخیز و باروری بوده است، فرض کرد^{۱۲}.

در تاریخ ایران پوشیدن سوگ‌جامه سفید، سیاه یا کبود مرسوم بوده است. زرتشتیان

این جامه را سفید برمی‌گزینند. در شاهنامه رنگ جامه سوگواری سیاه و نیلگون است. قآنی در داستان صباغ نابکار جامه نیلی را درخور ماتم‌زدگان معرفی می‌کند. در گزارش‌هایی از سده‌های ۴ و ۵ق، ایرانیان مسلمان جامه‌سوگ سفید داشته‌اند. بیهقی در شرح سوگواری امیر مسعود غزنوی در رسم تعزیت خلیفه القادر بالله آورده است که امیر ۳ روز در ماتم نشست و بار داد. در این ۳ روز دستار و قبای سفید داشت و همه اولیا و حشم و حاجبان نیز با جامه سپید می‌آمدند. شاهان آل بویه جامه‌سوگ سیاه داشتند. در میان ایلات و عشایر نیز پوشیدن جامه سیاه یا کبود در سوگواری مرسوم بوده است. آیین دیگر سوگواری در این سرزمین موسیقی است. خنیا، در زبان فارسی میانه: huniyāg «نواي خوش»، سرود ساز و نغمه و خنیاگر نوازنده و خواننده را گویند.^{۱۳} در متن پهلوی بندهش به نواختن ساز همراه با خواندن /وستا/ اشاره شده است.^{۱۴} موسیقی افزون بر کاربرد دینی در مراسم سوگواری نیز به کار می‌رفته است، که امروزه نیز در برخی نقاط ایران مرسوم است. سوگ سیاوش که امروزه تنها نام آن باقی مانده است، مرثیه‌ای بوده که در سوگواری‌ها خوانده می‌شده است.^{۱۵} نیز در موسیقی ایرانی الحان کین سیاوش، کین ایرج و کین سیامک اجرا می‌شده است.^{۱۶} قربانی نیز جزئی از آداب سوگواری بوده است.

در یادگار زریران از نوحه‌سرایی بستور بر پدرش زریر، برادر و سپاهبد گشتاسپ شاه سخن رفته است.^{۱۷} در شاهنامه به سوگ پهلوانان نامدار سهراب، سیاوش، فرود و رستم اشاره شده است.^{۱۸} مرگ پهلوان نقطه اوج پهلوانی به شمار می‌رفته و مرگ پهلوانانی چون ایرج، سیاوش، سهراب و رستم ناجوانمردانه صورت گرفته است.^{۱۹} در رساله روزهرمزماه فروردین ماه فروردین روز خرداد و در ذکر دلایل برتری روز خرداد از ماه فروردین و گرمی داشتن آن، اورمزد به رخدادهایی در این روز اشاره می‌کند که در میان آنها کشته شدن نام‌آوران و کین‌ستانی آنها در این روز به چشم می‌خورد. کشته شدن ایرج، کین‌ستانی منوچهر از سلم و تور به کین ایرج، کین‌ستانی کیخسرو از افراسیاب به کین پدر در این روز رخ داده است.^{۲۰} کشته شدن بزرگان و به دنبال آن خشکسالی سپس کین‌ستانی و نوبارانی در متون کهن گزارش شده است. در شاهنامه آمده است که رستم در لحظات پایانی عمرش فرامرز را به کین‌خواهی از شاه کابل می‌خواند.^{۲۱}

در مرگ سیامک به بر سر زدن و روی خراشیدن اشاره شده، و آمده است که چون سیامک به دست دیوان کشته شد، پدرش از تخت ویله‌کنان پایین آمد و روزگار را بر خویش دژم کرد. از زاری لشکر که جامه‌هایشان را پیروزه کرده بودند و گریستن آنان سخن رفته است. این سوگواری تا یک سال ادامه داشت تا آنکه ایزد سروش از سوی خداوند پیام آورد که باید زاری را تمام کنند، کین سیامک بستانند و دیوان را نابود کنند.^{۲۲}

کین ایرج

چون فریدون جهان را میان سه فرزندش بخش کرد، ایران به ایرج رسید. برادران او سلم و تور پیمان‌شکنی کردند و به ایران تاختند و ایرج را کشتند. منوچهر به ستاندن کین ایرج برخاست.^{۲۳} در شاهنامه به فغان و زاری و مویه و چاک کردن جامه‌ها در مرگ ایرج اشاره است.^{۲۴}

رستم و سهراب

در شاهنامه آمده است که چون خبر مرگ سهراب به مادر رسید، خود را خراشید و موهایش را بکند و آنقدر زاری کرد تا از هوش برفت. شرح نوحه‌سرایی مادر برای سهراب آمده است.^{۲۵} به زاری و مویه برای رستم نیز اشاره شده است.^{۲۶}

در شاهنامه آمده است که چون سر سیاوش را از تن جدا کردند، بادی سیاه همه جا را تیره کرد. با رسیدن خبر مرگ سیاوش خروش برخاست، همه بندگان گیسوان پریشان کردند، فرنگیس گیسو برید، بر میانش بست و روی را خراشید:

همه بندگان موی کردند باز	فرنگیس مشکین کمند دراز
برید و میان را به گیسو ببست	به فندق گل و ارغوان را بخست
سر ماه‌رویان گسسته کمند	خراشیده روی و بمانده نژند ^{۲۷}

آیین سوگ سیاوش را سیاوشان می‌نامند و آنرا آیین ستایش ایزد نباتی و نزدیک به آیین تموز و ایشتر بابلی و آیین‌های سومری دانسته‌اند. سیاوش در اوستا -syāvaršan- و به معنای دارنده اسب سیاه آمده است. مهرداد بهار بر این نظر بوده است که این واژه

به معنای مرد سیاه یا سیه‌چرده بوده است، و اشاره به رنگ سیاهی دارد که در مراسم بر چهره خود می‌مالیدند و آنرا با حاجی فیروز سیه‌چرده مرتبط دانسته است.^{۲۸} سوگواری برای سیاوش نه تنها به دلیل مرگ یک نیا، که به سبب خدای باروری بودن آن است. او هر ساله در خزان می‌میرد و در بهار زنده می‌شود.^{۲۹} سیاوشان به اسطوره مرگ و زندگی (رستاخیز) یا خزان و بهار می‌پردازد. خزان مرگ سیاوش و بهار زایش کیخسرو پس از مرگ او، نیز به درون آتش رفتن و زنده بیرون آمدن سیاوش است.^{۳۰} با رفتن خدای نباتی به زیر زمین، هر ساله مراسم سوگواری برگزار می‌شود و با بازگشت او به روی زمین که رویش گیاهان را به همراه می‌آورد، جشن و شادی برپا می‌شود، همان‌گونه که حاجی فیروز با جامه سرخ و دایره زنگی به زیر زمین می‌رود و در نوروز با چهره سیاه بازمی‌گردد و او نیز نمادی از همان خدای نباتی است. امروزه پس از هزاران سال تنها بخش بازگشت این خدای نباتی و جشن مربوط به او در نوروز برگزار می‌شود و برگزیدن میرنوروزی و ترانه حاجی فیروز در یادها مانده است.^{۳۱} نشانه‌هایی از خدای خورشید بودن سیاوش در آسیای مرکزی در دست است. تولستوف در این باره به ورود سیاوش به آتش اشاره می‌کند.^{۳۲} برخی سیاوشان را برخاسته از آسیای مرکزی و دوره نوسنگی انگاشته‌اند. بنا بر نظری سیاوش در آغاز اسب بوده است. در کاوش‌های باستانی قوی قیریلقان قلعه در حوالی خوارزم استودان‌هایی سفالین یافت شده است که به‌صورت پیکر انسانی است که کلاهی با گوش اسب دارد و آنرا نشانی از بازگشت شخص به اصل خویش یعنی اسب دانسته‌اند. این استودان‌ها که متعلق به آیین سیاوش بوده است، بنا بر این نظریه با مرحله اسب بودن آن مرتبط است. بر روی استودان‌های دوره بعد در این منطقه صحنه سوگواری بر سیاوش دیده می‌شود. این صحنه در آثار دیگری از این منطقه نیز به چشم می‌خورد. بنابر نظر راپوپورت نام سیاوش و نیز ارتباط او با اسب می‌تواند دلیلی بر تصور کردن او به شکل اسب در آیین‌های توتمی باشد. بنابراین شاید بتوان گفت که هر مردی که در خوارزم می‌مرد است، سیاوش می‌شد یا شکل او را می‌گرفت، که مانند آن در باور مصریان نیز وجود داشته است. برگزاری آیین سیاوش مربوط به جامعه کشاورزی و برای تضمین برکت بوده است. در دوره‌های بعدی توتم اسب و این اسطوره با هم یکی شده‌اند.^{۳۳}

در تاریخ بخارا آمده است که مردم هر سال در نخستین روز پیش از آفتاب در دروازه غوران بخارا، جای دفن سیاوش، یک خروس می کشند و به روایت دیگر مغان بر مرگ او سرود سوگواری می خوانند.^{۳۴} خروس را برای خورشید قربانی می کرده اند. از برخی جهات می توان به ارتباط میان مناسک مهری و سیاوشان دست یافت. در مناسک مهری نیز نشان از رستاخیز پس از مرگ وجود دارد.^{۳۵} سیاوشان سرودها و نغمه ها داشته است، و در دوران نخستین اسلامی مطربان و سرودخوانان سیاوشان را که بازمانده از صورت پیش اسلامی آن بوده است، می خواندند. نرشی آورده است که سوگ سیاوش را مطربان و قولان بخارا روایت می کرده اند.^{۳۶} بر سفال هایی از نواحی گوناگون خوارزم، که با استودان و وسایل تدفین در ارتباط است، زاری بر سیاوش نقش شده است. در این تصاویر زنان در حال افشان کردن و کشیدن موی خود نقش شده اند و چشم های وحشت زده سوگواران دیده می شود. بر دیوارهای معبدی در پنجیکنت تاجیکستان تصاویری از سوگواری مربوط به تشریفات پیچیده از آیین سیاوشان نقش شده است.^{۳۷} در این نقش نوازندگان در حال نواختن موسیقی دیده می شوند و عده ای از سوگواران اتاق چادرماندن سیاوش را بر دوش دارند بنابر نظر تولستوف حتی سوگواران نیز حرفه ای بوده اند.^{۳۸} سیاوشان در حوالی سغد و خوارزم تا سده ۵ق، و احتمالاً تا دوره قاجار در تعدادی از روستاها و در شهر شیراز برگزار می شده است. با پیشرفت تشیع در ایران تاسوعا و عاشورا جای سیاوشان را گرفته و بسیاری از مراسم آنرا جذب کرده است.^{۳۹}

شواهد بیانگر تأثیر آیین سوگ سیاوش بر بیشتر آیین های سوگواری مذهبی و غیرمذهبی در ایران پس از اسلام است.^{۴۰} در تاریخ بلعمی آمده است که کسی نمی دانست که به هنگام مصیبت باید جامه سیاه پوشید تا زمانی که خبر کشته شدن سیاوش به دست افراسیاب رسید و سرهنگی سیاوش که گویند پسر گودرز بوده است، با جامه سیاه و کبود نزد کیکاووس آمد. پس سوگ گرفتند و جامه های سیاه بر تن کردند و نزد کیکاووس آمدند، دریدند و خروش و زاری کردند و رسم مصیبت را از آن زمان بنهادند.^{۴۱} در سیاوشان آیین های هنری مانند نمایش، موسیقی و آواز دیده می شود، این قالب هنری از دلایل پایداری این سوگواری در طول هزاره ها به شمار می رود. این جاودانگی با حضور این آیین در شاهنامه نیز مرتبط است.^{۴۲}

از جمله مراسم سوگواری آیینی که با سیاوشان پیوند دارد و امروزه نیز برگزار می‌شود، مراسم قالی‌شوین است. در مشهد اردهال که دهستانی بر سر راه دلیجان به کاشان است، هر سال در دومین جمعه از ماه مهر سوگواری مفصلی در امامزاده سلطان علی و برای شهادت او انجام می‌گیرد. در روز جمعه قالی‌شوین زنان و مردان به امامزاده شازده حسین در باریکرسف از توابع نیاسر کاشان، و مزار سلطان علی در نزدیکی روستای باریکرسف می‌روند. اهالی فین که نیاکان آنان میزبان و کین‌خواه حضرت سلطان علی بوده‌اند، با همراهی مردم خاوه نقش اصلی را در مراسم برعهده دارند. گویندگانی مشخص شده دورود می‌فرستند، نراقی‌ها، نسلگی‌ها و گره‌جاری‌ها بنا بر رسمی کهن لعنت می‌فرستند. در اساطیر مربوط به شهادت حضرت آمده است که از جای شمشیری که او بر زمین زد، آبی درآمد که هنوز روان و شفاف‌بخش است، و نیز آنکه او ازدهایی را کشته است. هم‌اکنون نیز در محل حادثه آثار جنگ را می‌توان دید. اعتبار تاریخی واقعه و نسب حضرت سلطان علی به امام محمد باقر(ع) را نمی‌توان تأیید کرد. این رخداد و مراسم پاییزی آن برخلاف همه قتل‌ها و عزاهای مذهبی دین اسلام تاریخ قمری ندارد و زمان آنرا به تقویم شمسی کشاورزی تعیین می‌کنند. برگزار شدن این مراسم در روز جمعه ارتباطی با تقویم زرتشتی ندارد و برگزار شدن آن در ماه مهر، آنرا به مهرگان نزدیک کرده است. در رسم شترکشی کاشان در عید قربان نیز مردم فین که یاران اصلی سلطان علی و سپس عزادار و کین‌خواه او بوده‌اند، برتری دارند و سینه شتر از آن مردم فین است. مراسمی چون قالی‌شوین بازمانده سوگواری برای سیاوش یا شهید- قربانی‌های دیگر بوده است.^{۴۳} در برخی از سوگواری‌های تاریخی تأثیر سیاوشان دیده می‌شود. شاهان و بزرگان از ترس تکفیر این گونه آیین‌ها را برگزار نمی‌کردند. در مینیاتوری از سال ۹۶۰ ق تیمور در حال سوگواری برای نوه‌اش شاهزاده محمد که در ۸۰۴ ق فوت کرد، به تصویر کشیده شده است، که شباهت بسیاری به مراسم چمر در لرستان دارد. در این نقش همه جامه سیاه در بر کرده، مردان سر و سینه برهنه کرده‌اند، سینه می‌زنند و زنان با سرهای برهنه زاری می‌کنند.^{۴۴}

سوگواری‌های فردی نیز از آیین سیاوشان سرچشمه می‌گیرد. آیین‌های سوگواری تقریباً در نقاط گوناگون ایران مشابه است. سیاوشان در میان عشایر تا سال‌های اخیر

رواج داشته است. آیین سوگ را در مناطقی از ایران چمر می گفتند که در میان لرها و ایل‌های بختیاری، برخی از مردم کرد، یزدی‌ها و در میان مردم قفقاز انجام می شده، و با از هم پاشیدگی نظام‌های ایلی و تغییر شیوه زندگی کم‌رنگ شده است. مرسوم است که جسد جوان در گذشته را در میان ساقه‌های سبز و گیاه بیچند. اسب سیاهی که سرش را به زیر نگه می دارند به سوی جسد می آورند، زنان به زاری و شیون و کوفتن بر سینه و پریشان کردن موهای خود می پردازند، از گیسوان خود می برند و بر کنار تخت جسد می نهند، سپس با خواندن الحانی سوزناک مرده را به گورستان می برند و ساز و دهل می نوازند. در مراسم مرده جوان چمری به آهنگ شاد عروسی بدل می شود و همزمان می مویند^{۴۵}. جوان را دفن می کردند و پس از زاری در کنار اسب و گور، عزاداری به پایان می رسیده است. اشعار چمر مربوط به وصف زیبایی جوان، ستایش و ناکامی اوست. آهنگ آن در میان لرها چمریونه و در میان کردها چمری خوانده می شده است. شیون در مراسم بختیاری‌ها فریاد «لیک و واک» و در میان کردان «وی وی» همراه با چنگ زدن بر صورت است^{۴۶}. در این مراسم، سوگواری زنانه بسیار دلخراش است. در لرستان چنین مرسوم است که زنان گروه گروه به خانه متوفی می روند و قصد برداشتن سربند و پریشان کردن مو را دارند که صاحب عزا مانع می شود و همه به صدای بلند وی وی می گویند و با ناخن گونه هایشان را می خراشند. سپس نشسته مویه می کنند و نغمه‌هایی غم‌انگیز می خوانند^{۴۷}.

اهل حق لرستان مقام‌هایی در موسیقی دارند که در روزهای اول مرگ بزرگان در سحرگاه پیش از برآمدن خورشید با سرنا و دهل اجرا می شود. در میان لرهای بختیاری مرسوم بوده است که در مرگ بزرگان ایل به رقص می پرداختند، چوب‌بازی، شمشیربازی و سواربازی می کردند^{۴۸}. پس از خاک‌سپاری مراسم یادبود در روزهای سوم، هفتم، چهلم و سال مرده برپا می شود. برای برگزاری مراسم چهلم رسم چنین است که اگر فرد در گذشته صاحب فرزند باشد، به تعداد فرزندان او از ۴۰ روز می کاهند. در سوگواری‌ها معمولاً جامه سیاه را تا ۴۰ روز یا یک ماه در نمی آورند^{۴۹}. از جمله آیین‌های دیگر سوگواری نتراشیدن ریش، ریختن خاک یا مالیدن گل بر سر و سیاه کردن سردر خانه است^{۵۰}.

زرتشتیان نیز در مرگ، خاک‌سپاری و سوگواری آیین‌های ویژه‌ای دارند. در میان زرتشتیان چنین مرسوم است که دست‌های درگذشته را روی سینه می‌نهند پاها را از زانو تا می‌کنند. چنانچه تن درگذشته جایی را آلوده کند غسل ویژه‌ای برای پاک کردن آن وجود دارد. مرده‌کش‌ها در میان زرتشتیان پیش‌گاهان خوانده می‌شده‌اند، تعداد آنها همیشه زوج بوده است، ۲، ۴ یا ۶ نفر بوده‌اند. آنان پس از غسل و پوشیدن رخت سفید در خانهٔ مرده حاضر می‌شدند و در آنجا گشتی نو می‌کردند سپس مرده را برمی‌داشتند، آنرا در تابوتی فلزی که گهن یا گاهان نامیده می‌شود می‌نهادند و به آرامگاه می‌بردند. بردن و دفن مرده باید در روز و تا پیش از غروب آفتاب انجام گیرد. پاکشویان (مرده‌شویان) نیز باید به تعداد زوج باشند. در ایران باستان تشریفات بسیار مفصل‌تر بوده است.^{۵۱} از گوبینو دبیر سفارت فرانسه در دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار اشاراتی دربارهٔ آیین مرگ زرتشتیان آن دوران آمده است. او این‌گونه شرح می‌دهد که برخی ایرانیان به هنگام مرگ کسان خود درهای سراچه‌ای را که در آن شخص درگذشته می‌بندند تا کسی به راز آنان پی نبرد. آتشدانی نزدیک بستر مرده می‌نهند و بخور می‌دهند. سپس کتابی (اوستا) را که بر همه کس پوشیده نگاه می‌دارند چند بار گرد او می‌گردانند و باقی آداب را مانند مسلمانان به انجام می‌رسانند.^{۵۲} همان‌طور که پیشتر آورده شد نزد زرتشتیان سوگواری و شیون و زاری گناه به‌شمار می‌رود. آنان در روز سوم درگذشت، مراسمی به نام سوم و مجلسی به یاد درگذشته به نام پُرسه برگزار می‌کنند. در بامداد روز چهارم مراسمی به نام چهارم، بعدازظهر دهم مراسمی به نام دهه و در روز سی‌ام مراسمی به نام سی‌روزه به نام درگذشته انجام می‌شود. در روز سی و یکم مراسم مذهبی به نام «روزه» هر ماه تا یازده ماه برگزار شده در ماه دوازدهم یعنی پس از یک سال مراسم «سال» هر ساله و به مدت سی سال انجام می‌شود.^{۵۳}

در میان شیعیان ایران سالروز رحلت پیامبر(ص)، شهادت حضرت علی(ع)، حضرت فاطمه(س) و مخصوصاً شهادت امام حسین(ع) دیگر امامان ایام سوگواری به‌شمار می‌رود. گاه در سوگواری‌های مذهبی در میان شیعیان آیین‌های سیاوشان دیده می‌شود. نوع برگزاری عزاداری برای امام سوم شیعیان در میان شیعیان عراق نیز به آیین سیاوشان نزدیک است، در حالی که در میان سنی‌ها عزاداری به این سبک وجود ندارد، و آنرا دلیلی

بر ایرانی بودن این نوع سوگواری دانسته‌اند.^{۵۴} جامه نیلی کردن و سیاه پوشیدن در عزای امام سوم شیعیان و نیز دیگر سوگواری‌های ایرانیان از آیین سوگ سیاوش سرچشمه گرفته است. در تعزیه آمدن اسب و شیون و مویه زنان دیده می‌شود که در بسیاری از نقاط ایران این نوع سوگواری را برای افراد معمولی نیز برگزار می‌کنند.^{۵۵} آتش افروزی در تکیه‌ها رسمی بوده است که از دوران کهن نشانه دارد. در عقدا که شهری میان نائین و اردکان یزد است، سه تکیه وجود دارد که بر روی تکیه بزرگ‌تر در عزاداری دهه عاشورا آتش می‌افروخته‌اند. این آتش که کلک نام دارد، باید در طول دهه روشن بماند و یکی از بزرگان خانواده‌های آنجا به نگهبانی آن می‌پردازد تا آتش خاموش نشود و بر طاقنمای تکیه نیز چراغ روشن می‌کرده‌اند.^{۵۶} در سوگواری‌های مذهبی شیعیان ایران مرسوم بوده است که صندوق‌ها، صورت‌ها، ضریح، صندوق گور، هودج، عمار، نخل و غیره را بیارایند و به نام تابوت شهیدان دینی در گذرها بگردانند.^{۵۷} ساختن تابوت‌های تمثیلی در ایران پیشینه‌ای دراز دارد و به سوگواری‌های سیاوش و گرداندن تابوت او بازمی‌گردد. در ماوراءالنهر تا سده‌های نخست اسلامی شبیه سیاوش را می‌ساختند و در تابوت می‌گردانند.^{۵۸} در اوایل سده ۵ق از کاربرد شعاری مخصوص در میان شیعیان سخن رفته است. آمده است که شیعیان بغداد با رفتن به زیارت مزار امام علی (ع) و امام حسین (ع) دستگاه‌هایی آرایه‌بندی و طلاکاری شده به نام منجنیق با خود می‌بردند که همان نخستین تابوت‌واره مذهبی شیعیان، و شبیه به نخل امروزی شیعیان ایران بوده است.^{۵۹} نخل گردانی از آداب عزاداری برای امام سوم شیعیان در ایران، و نخل اتاق کوچکی است که مقطع عمودی دو طرف آن مانند سرو است و از چوب و دیواره‌های شبکه‌دار ساخته می‌شود. آنرا با پارچه، شال و ترمه می‌آرایند و در روز عزا به‌ویژه عاشورا بر دوش می‌کشند در شهر می‌گردانند. این آداب را بازمانده سیاوشان‌های کهن دانسته‌اند که مانند آن در مینیاتور یاد شده آمده است. وجود نخل به عنوان تابوت را با خدای گیاهی بودن سیاوش مرتبط دانسته‌اند.^{۶۰}

جهانگردان در دوره صفویه گزارش‌هایی از شبیه گردانی و تابوت‌واره‌ها آورده‌اند. دلاواله این تابوت‌ها را نماد تابوت حضرت علی (ع) خوانده است. او در مراسم عاشورای سال ۱۰۲۷ق به تابوتی که دور آنرا با پارچه سیاه پوشانده و به آن سلاح آویخته‌اند و نیز

آهنگ سنج و نای اشاره می‌کند. الثاریوس به سوگواری مردم اردبیل در روز قتل حضرت علی(ع) و نیز نخل گردانی اشاره کرده، آنرا دستگاهی چوبی به شکل برج مدور توصیف کرده است.^{۶۱} فرانکلین در اواخر دوره زندیه به سوگواری محرم در شیراز پرداخته، آورده است که تابوت‌های شهدا را با خون می‌آغشتند و پس از پایان مراسم به خاک می‌سپردند.^{۶۲} در فیروزآباد بستن نخل از روز دوم محرم آغاز می‌شود و ۲ تا ۳ روز به طول می‌انجامد.^{۶۳} نیبور به این تفاوت میان سنی‌ها و شیعیان اشاره کرده است که در میان اهل تسنن ادامهٔ خلافت در خاندان پیغمبر اهمیت ندارد. شیعیان به سه خلیفه ابوبکر، عمر و عثمان لعنت می‌فرستند، چرا که خلافت را از امام علی(ع) گرفتند و امام حسین(ع) نیز به دست یزید به قتل رسید. او که خود شاهد مراسم عاشورا در خارک بوده، آورده است که شیعیان آن اندازه تحت تأثیر احساسات مذهبی خود قرار می‌گیرند که می‌توانند یک سنی را به قتل برسانند و آنرا ثواب می‌دانند. از این‌رو، بهتر است پیروان ادیان دیگر در ده روز عزاداری از خانه‌های خود خارج نشوند. او به سینه کوفتن و ناله وزاری کردن شیعیان در این روزها اشاره کرده است.^{۶۴} تاورنیه در توصیف مراسم عزاداری امام حسین(ع) آورده است که پس از آمدن دسته‌ها در حضور شاه صفی دوم و برگزاری نمایش عده‌ای بنای جنگیدن نهادند. آنها کشته شدن در برابر شاه را مایهٔ افتخار دانستند و بر این باور بودند که به درجهٔ شهادت می‌رسند و مردم نعش آنها را با احترام برمی‌دارند. او طول زمان برگزاری مراسم سوگواری را ۵ ساعت عنوان کرده، آورده است که دسته‌های محله‌های مختلف برای جلوافتادن از یکدیگر به زد و خورد و شکستن سر و دست یکدیگر می‌پردازند.^{۶۵} دروویل آورده است که پیش از ظهر روز اول ماه محرم صحنه‌های مختلف از ماجرای شهادت امام حسین(ع)، و روز دهم شهادت حضرت را نمایش می‌دهند و دسته‌های سوگواری به راه می‌افتد و گاهی سوگواران با خنجر به دست و سینهٔ خود ضربه می‌زنند. مراسم در حضور شاه با تشریفات بیشتری انجام می‌شده است.^{۶۶} ظاهراً آیین سوگواری در ذکر شهادت امام حسین(ع) نخستین بار در دورهٔ آل بویه آغاز شده یا گسترش یافته است. گاهی اهل تسنن نیز تعزیه می‌گرفتند.^{۶۷}

پی نوشت

۱. دهخدا، لغت نامه، ذیل عزا
۲. دهخدا، لغت نامه، ذیل عزا گرفتن
۳. فرهوشی، ۵۰۶، ۵۰۸؛ مکنزی، ۵۸، ۸۷
۴. قریب، فرهنگ...، ۳۶۴
۵. مزداپور، داغ...، ۲۳۹؛ هینلز، ۱۷۵-۱۷۶
۶. ارداویراف نامه، ۵۹-۶۰؛ هینلز، ۹۷
۷. صد در...، ۶۲
۸. بیرونی، ۳۶۳
۹. هرودت، ۱۰۴/۲
۱۰. بهار، ۳۹۸
۱۱. همو، ۴۲۸-۴۲۹
۱۲. همو، ۴۴۸
۱۳. مکنزی، ۹۱؛ حدادی، ۱۹۱
۱۴. بندهش، ۹۳
۱۵. حدادی، ۳۳۴
۱۶. مزداپور، داغ، ۱۱-۱۲
۱۷. یادگار زریران، ۶۸-۶۹
۱۸. اسدیان، ۱۱۶
۱۹. خالقی مطلق، ۴۰
۲۰. روز هرمزد...، ۵۹-۶۱
۲۱. فردوسی، ۴۵۴/۵
۲۲. همو، ۲۳/۱-۲۴
۲۳. بهار، ۱۸۴
۲۴. فردوسی، ۱۲۲/۱-۱۲۴
۲۵. همو، ۱۹۸/۲
۲۶. همو، ۴۵۵/۵-۴۶۱
۲۷. همو، ۲۰۲/۲-۳۶۴
۲۸. بهار، ۱۹۴-۱۹۵
۲۹. حصوری، ۵۹
۳۰. همو، ۴۴
۳۱. مزداپور، داغ، ۲۱۵-۲۱۷
۳۲. حصوری، ۴۷
۳۳. همو، ۳۳، ۳۹-۴۰، ۴۴
۳۴. قریب، پژوهش...، ۱۹۴
۳۵. حصوری، ۴۸-۴۹
۳۶. همو، ۴۶، ۶۴
۳۷. مزداپور، داغ، ۲۱۳
۳۸. حصوری، ۶۴-۶۵
۳۹. همو، ۱۲۳، ۹۰
۴۰. همو، ۸۸
۴۱. بلعمی، ۵۵۵
۴۲. حصوری، ۴۶-۴۷
۴۳. مزداپور، داغ، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۳۹
۴۴. حصوری، ۹۳-۹۴
۴۵. اسدیان، ۱۱۴
۴۶. حصوری، ۱۰۹-۱۱۳؛ تحقیقات میدانی مؤلف
۴۷. اسدیان، ۱۱۴
۴۸. همو، ۱۱۷
۴۹. همو، ۱۱۴، ۱۲۸
۵۰. حصوری، ۱۱۴

Bartholmae, 1631

Boyce, 83

۶۰. حصوری، ۱۰۵-۱۰۶

۶۱. بلوکباشی، ۱۵-۱۷

۶۲. همو، ۱۹-۲۰

۶۳. همو، ۷۴

۶۴. نیبور، ۱۸۹-۱۹۰

۶۵. تاورنیه، ۴۱۲-۴۱۶

۶۶. دروویل، ۱۵۸-۱۵۹

۶۷. بویل، ۲۸۰

۵۱. آذرگشسب، ۲۰۷-۲۱۰

۵۲. پورداود، ۲۴۹

۵۳. آذرگشسب، ۲۲۴

۵۴. حصوری، ۸۸

۵۵. همو، ۱۰۲-۱۰۳

۵۶. پورداود، ۲۵۰

۵۷. بلوکباشی، ۹

۵۸. همو، ۱۳

۵۹. همو، ۱۵

کتابشناسی:

- آذرگشسب، اردشیر، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ارداویرافنامه، به کوشش فیلیپ ژینیو، ترجمه ژاله آموزگار، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- اسدیان، محمد، آیین‌های گذر در ایران، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- بلعمی، محمد، تاریخ، به کوشش محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- بلوکباشی، علی، نخل‌گردانی، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- بندش، ترجمه مهرداد بهار، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- بویل، ج. ا، «تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۱ ش، ج ۵.
- بیرونی، ابوریحان، الآثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- پورداود، ابراهیم، آناهیتا، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه، ترجمه حسین کردیچه، اصفهان، ۱۳۶۳ ش.
- حدادی، نصرت‌الله، فرهنگنامه موسیقی ایران، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- حصوری، علی، سیاوشان، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- خالقی مطلق، جلال، حماسه، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- دروویل، گاسپار، سفرنامه، ترجمه جواد محیی، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، ۱۳۷۲-۱۳۷۳ ش.
- روز هرمزد ماه فروردین ماه فروردین روز خرداد، ترجمه ابراهیم میرزای ناظر، مشهد، ۱۳۷۳ ش.
- صد در نشر و صد در بندش، ویرایش بهمن جی ناصر وانجی دابار، بمبئی، ۱۹۰۹ م.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۶ ش.

- فره‌وشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، تهران، ۱۳۸۱ش.
- قریب، بدرالزمان، پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه، تهران، ۱۳۸۶ش.
- همو، فرهنگ سغدی، تهران، ۱۳۸۳ش.
- مزدایور، کتایون، داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره، تهران، ۱۳۸۳ش.
- مکنزی، د. ن.، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- نیبور، کارستن، سفرنامه، ترجمه پرویز رجبی، تهران، ۱۳۵۴ش.
- هردوت، تاریخ، ترجمه هادی هدایتی، تهران، ۱۳۳۸ش.
- هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفصیلی، تهران، ۱۳۷۹ش.
- یادگار زریران، ترجمه یحیی ماهیار نوابی، تهران، ۱۳۷۴ش.

Bartholomae, C., *Altiranisches Wörterbuch*, Tehran, 2004.

Boyce, M., *A word-list of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Tehran, 1977.

مذاهب و آیین‌ها در ایران



خوارج در ایران

احمد پاکتچی

تاریخ حضور خوارج در ایران، در مقایسه با بلندای تاریخ اسلامی این سرزمین، دوره‌ای کوتاه است. با وجود این، خوارج نقشی مهم در تاریخ این سرزمین ایفا کرده‌اند. به دشواری بتوان اظهار نظر کرد که سرزمین ایران با تمام ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی خود، تا چه اندازه زمینه مساعدی برای نضج و گسترش خوارج بوده است. ارتباط تنگاتنگ میان ایران و عنصر ایرانی با تشیع از یک سو، و تقابل چشمگیری که میان خارجی‌گری و تشیع وجود داشته است، گاه جویندگان را واداشته تا با نگاهی تردیدآمیز به حضور خوارج در ایران بنگرند و گزارش‌های تاریخی موجود را ناظر به اقلیتی کم‌اهمیت انگارند.

گذاری بر گزارش‌های حضور خوارج در صحنه سیاسی و اجتماعی ایران، نشان می‌دهد که این سرزمین هیچ‌گاه زمینه مساعدی برای حضور دیرپای فرق خوارج نبوده است، اما در برهه‌ای از سده‌های نخست هجری، گاه به عنوان واکنشی در برابر سیاست‌های عرب‌گرای اموی و گاه به عنوان مبنایی برای استقلال سیاسی از خلافت مرکزی، چه

در عصر اموی و چه در عصر نخستین عباسی، دعوت گروه‌های خارجی در مناطقی محدود از ایران و در دوره‌ای محدود با استقبال مواجه شده است. برخی شعارهای عمومی فرق خوارج، همچون شرط ندانستن قومیت عربی در احراز مقام امامت و مخالفت با نظام طبقات اجتماعی، این شرایط را برای موالی آزاد و محروم از برخی امتیازات اجتماعی فراهم آورد که بتوانند با پیوستن به اردوهای خوارج، در جهت به دست آوردن حقوقی مساوی با تازیان دست به مبارزه یازند.

زمینه‌ها در خوارج نخستین عراق

الف - نضج خارجی‌گری در عراق

در واقع جریان خوارج با تمامی شعب و گونه‌های آن، از عراق و به‌خصوص دو شهر کوفه و بصره نشأت گرفته است. همچنین عراق در دوره پیش از اسلام یکی از مناطق حاشیه‌ای تمدن ایرانی و حوزه نفوذ این تمدن بوده است. این ویژگی در دوره پس از فتح نیز دوام یافت، و عراق پل ارتباطی تمدن ایرانی با فضای عربی - اسلامی واقع در جنوب و غرب آن بود. بنابراین، این پرسش مطرح می‌شود که چه ارتباطی میان خارجی‌گری در عراق و ریشه‌های تمدن ایرانی در آن سرزمین بوده است؟

در طی نیم قرن نخست اسلامی، جامعه مسلمانان سه گونه سیاست قومی را در حکومت تجربه کرد: محوریت قبیله قریش، محوریت قوم عرب و سیاست فارغ از تمایزهای قومی. آنگاه که از اوایل دهه ۳۰ ق، محوریت قریش روی به افراط نهاد، دو جریان دیگر به همراهی با یکدیگر برخاستند و مخالفت‌ها و شورش‌هایی را پدید آوردند، که اوج آن ماجرای حصر عثمان و کشته شدن او بود.^۱ هرچند تا پیش از جنگ نهروان نمی‌توان اصطلاح خوارج را به کار برد، همین طیف از رجال زمینه‌ساز شکل‌گیری خوارج بودند. وجود برخی شاخصه‌های به ظاهر نامرتبط، مانند تأکید رجال نخستین خوارج بر محور بودن سیره شیخین، و اینکه فهرست رجال نخستین از نام غیرعرب به همان اندازه نام قریشیان خالی بود، نشان از آن دارد که جریان خوارج، دست‌کم در مرحله آغازین خود، بر مبنای محوریت عرب شکل گرفته بود.

قرار گرفتن این سه مبنا در کنار جریان عدالت‌خواهی که در همان دوره از تاریخ

اسلام، با حرارت تمام دیده می‌شد، سه الگوی مختلف از عدالت را پدید آورده بود. عدالت قریش‌محور، گونه‌ای عدالت با سلسله مراتب قبیله‌ای که پیشتر نیز نمونه‌های آن در پادشاهی‌های عربی، مانند پادشاهی کنده وجود داشت.^۲ عدالت عرب‌محور، گونه‌ای عدالت با سلسله مراتب ضعیف‌تر و بیشتر با تکیه بر قومیت عرب، که به‌خصوص در دوره فتوح اسلامی به وجود آمده بود و برابری میان عرب و عجم در آن مفهومی نداشت. عدالت فارغ از قومیت، عدالتی آرمانی که وجود آن در اوایل عصر اسلامی، کاملاً فارغ از اقتضات تاریخی بود، اما با گسترش دین اسلام در میان غیرعرب و برهم خوردن توازن جمعیتی در جامعه اسلامی به ضرر عرب، زمینه جدی تاریخی یافته بود.

یکی از مهم‌ترین عوامل جریانی که در سال ۳۷ق/۶۵۷م منجر به مخالفت با حکمیت و پدید آمدن اردوی خوارج شد، ستیز با اولویت قریش (گاه با قدری تعمیم مضر) بود. با وجود آنکه در اواخر قرن نخست هجری، مذهب خوارج زمینه‌ای برای دفاع «عجم‌ها» از حقوق خود در برابر عرب‌گرایان بود،^۳ اما گام‌های آغازین آنرا باید در دفاع «غیر قریشیان» از حقوق خود در برابر قریش‌گرایان، یا با قدری توسع مضرگرایان جستجو کرد. در کنار قبایل گوناگون قحطانی (یمنی) و قبایل عدنانی ربیعه، قبایلی مضر نیز در عراق می‌زیستند و چنین می‌نماید که امتیازات آنان قبایل غیر مضر را سخت آزرده ساخته بود. افزایش سودبری مضریان از مناصب و اموال در دوره متأخر خلافت عثمان، زمینه‌ای برای اعتراض وسیع در عراق پدید آورد که دست‌کم طیفی از آن، جریانی است که به خوارج انجامیده است. در رأس این طیف باید از فردی به نام عبدالله بن کواء، از رجال قبیله ربیعه در کوفه یاد کرد که به سبب همین اعتراضات، به تبعید فرستاده شد.^۴

ب - از قریش‌ستیزی تا خیزش غیر تازیان

در دوره‌ای که حضرت علی(ع) در عراق خلافت می‌کرد، قبایل یمنی به‌خصوص قبیله ربیعه، مورد عنایت آن حضرت بودند. پایمردی‌های ربیعه در حمایت از حضرت و شرکت فعالانه آنان در دو جنگ جمل و صفین، شرایطی را فراهم آورد که قبیله ربیعه را محسود مضریان ساخت.^۵ از جمله می‌دانیم که در باب تعیین حکم در پایان جنگ

صفین، عبدالله بن کواء از ربیعہ، قاطعانه از صلاحیت ابوموسی اشعری که خود از اعراب یمنی بود، دفاع کرد و با حکمیت ابن عباس دقیقاً به سبب نسب قریشی اش مخالفت ورزیده است.^۶ بر این نکته می‌توان تکیه کرد که خوارج نخستین اعراب ناراضی از تبعیض‌های قبیله‌ای بودند، و هرگز نمی‌توان آنرا به عنوان خیزشی در برابر برتری عرب نسبت به غیر تازیان قلمداد کرد. آنچه ماهیت عربی در خوارج نخستین را تأیید می‌کند، آن است که مکاتب خارجی راه یافته به ایران، همگی برخاسته از بصره و نه کوفه، بودند؛ درحالی که عنصر عربی در بصره غلبه داشت، و عنصر ایرانی در محیط فرهنگی کوفه در واقع به دنبال فتوح عراق، در سال ۱۴ق/۶۳۵م شهر بصره^۷ و در سال ۱۷ق/۶۳۸م شهر کوفه^۸ بنیاد نهاده شد، و محلات هر دو شهر در آغاز برپایه قبایل شکل گرفت.^۹ کوفه محلی در حاشیه شهر کهن حیره بود، که در عمل جایگزین حیره و پیشینه فرهنگی آن شد. بصره در محلی ساخته شد که سابقه مدنی خاصی نداشت و حیات فرهنگی آن از همان عصر اسلامی آغاز شد.^{۱۰}

از این رو ترکیب جمعیتی متنوع حیره، تقریباً در کنار مهاجران جدید عرب ترکیب جمعیتی کوفه بود. اما در بصره، بیشتر ترکیب جمعیتی از مهاجران عرب بود، و جمعیت بومی قابل توجهی به این شهر تازه تأسیس انتقال نیافته بود. به‌طور کلی ترکیب قومی بصره، در مقایسه با کوفه نه تنها در ترکیب اقوام پیشین که حتی در ترکیب قبایل عربی، بسیار همگن تر بود. بر همین پایه پیشینه مذهبی زردشتی - مسیحی - مندایی و پیشینه فرهنگی ایرانی - سامی در کوفه اثری ژرف داشت، بدون آنکه در بصره چنین اثری از فرهنگ‌های گذشته وجود داشته باشد.^{۱۱}

با چنین شرایطی و با در نظر داشتن اینکه هسته‌های اولیه خارجی‌گری در دو شهر کوفه و بصره شکل گرفت، به نظر می‌رسد خارجی‌گری کوفه دارای ویژگی‌های قابل انطباق‌تری با فرهنگ ایرانی در مقایسه با گونه بصری آن بود. اما باید توجه داشت که تنها گونه از خارجی‌گری که به محیط ایران راه یافت و نضج گرفت، اشکال مختلفی از خارجی‌گری بصری بود. بنابراین به نظر می‌رسد بتوان بر این نکته تأکید کرد که ارج نهادن به قومیت‌های غیر عربی در اندیشه خوارج نخستین اهمیت ویژه‌ای نداشت، اما وجود یک گرایش ضد قریشی (ضد مضرّی) در میان خوارج نخستین زمینه

شکل‌گیری نوعی عدالت‌خواهی قومی را فراهم آورده بود.

با در نظر داشتن این واقعیت که در طی دوران حکومت بنی‌امیه (۴۱-۱۳۲ق/۶۶۱-۷۵۰م)، فضای غالب بر حاکمیت سیاسی جهان اسلام فضای برتری قریش بود، زمینه رشد جریان ضد قریشی خوارج، به‌طور روزافزون روی به گسترش نهاد، و اعمال سیاست‌های قومی، زمینه را فراهم آورد تا طیف مغلوب عرب‌ها به قومیت‌های غیر عربی در ایران نزدیک شوند. به‌طور کلی در تمامی گونه‌های خارجی‌گری در ایران، می‌توان این واقعیت را مشاهده کرد که شخصیت‌های رهبر از قبایل غیر مضر عرب بودند، اما به تدریج توانستند موالی، یا ایرانیان مسلمان شده، را به عنوان هوادار به گرد خود آورند. از آنجا که خوارج دارای یک اندیشه سیاسی برخاسته از دین بودند، برای ایرانیان مسلمان شده‌ای که به دنبال به‌دست آوردن حقوق برابر در جامعه اسلامی بودند، خارجی‌گری می‌توانست یکی از راه‌های برون‌رفت از بن‌بست مشارکت در فعالیت‌های سیاسی باشد.

ج - خوارج پس از نهروان

پس از جنگ نهروان و پیش از افتراق بزرگ خوارج، یعنی در فاصله سال‌های ۳۷-۶۴ق/۶۵۷-۶۸۴م خوارج به‌طور پراکنده در نواحی مختلف عراق می‌زیستند. بخشی از این خارجیان، بازماندگان جنگ نهروان چون ابوبلال مرداس بن ادیه بودند، و برخی کسانی بودند که با وجود باقی ماندن بر اندیشه خارجی، در جنگ نهروان شرکت نکردند. مثلاً می‌دانیم که فروة بن نوفل اشجعی از شرکت در جنگ پرهیز کرد و با هزاران نفر اعتزال گزید.^{۱۲}

خوارج در این دوره، از نظر طرز فکر در دو گروه بازشناخته می‌شوند: گروهی از آنان خوارج قائم به سیف بودند، که هر از گاهی در نقطه‌ای از عراق یا بیرون آن بر ضد حکومت اموی قیام می‌کردند؛ البته در هیچ مورد توفیقی حاصل نمی‌کردند. طبیعی است که واکنش دستگاه حاکم نسبت به این گروه، خشن بود. گروهی دیگر برخلاف قیام‌کنندگان، فرونشستن و قعود در برابر نظام جور، و سکوت و تقیه را تحت شرایطی روا می‌شمردند و با نام کلی «قَعْدَه» شناخته می‌شدند. دولت اموی تحمل

بیشتری نسبت به این گروه از خوارج از خود نشان می‌داد.

در این دوره قیام‌های متعدد خارجی شکل گرفت، که دامنه برخی از آنها به داخل ایران کشیده شد. از آن جمله می‌توان به چند قیام پراکنده در سال ۳۸ق، یعنی در زمان خلافت امام علی (ع) اشاره کرد که بیش و کم وجهه‌ای خارجی داشت. در این میان افزون بر شورش خربیت راشد ناجی که وجهه خارجی آن ضعیف بود، باید به شورش اشرس بن عوف شیبانی در دسکرة خوزستان^{۱۳}، هلال بن علفه تیمی در ماسبدان^{۱۴}، و شورش ابومریم سعدی از سران بازمانده جنگ نهروان در شهرزور^{۱۵} اشاره کرد.

در دوره فرمانروایی زیاد (۴۵-۵۳ق/۶۶۵-۶۷۲م)، جمعیتی از قعده خوارج به‌طور علنی در عراق می‌زیستند، که بیشتر به فعالیت فرهنگی پرداخته و از فعالیت‌های ضدحکومت دوری می‌جستند^{۱۶}. بنابراین دستگاه حاکم به آنها تعرضی نداشت. اما باید توجه داشت که ماهیت اندیشه خارجی — حتی در تعالیم قعده — اقتضای فعالیت سیاسی را داشت، و قعود آنان از قیام بر ضد حکومت امری عارضی بود. حکومت اموی نیز به خوبی بر این امر آگاه بود و همواره رفتاری محتاطانه با خارجیان داشت. برخی قیام‌ها نیز خشونت زیاد را تقویت می‌کرد. افزون بر قیام‌های متعدد در عراق، باید به قیام سهم ابن غالب هجیمی در حدود ۴۶ق اشاره کرد که گروهی را در اهواز به گرد خود آورد و بر ضد زیاد شورید، و سرکوب شد^{۱۷}.

عبیدالله بن زیاد که اندکی پس از مرگ پدرش (۵۳ق)، در سال ۵۵ق/۶۷۴م امارت عراق را از سوی دمشق عهده‌دار شده بود، تا اواخر دهه ۵۰ سیاست پدر را در تحمل قعده پی گرفت، اما در سال‌های پایانی آن دهه تغییر رویه داد و رفتاری خشونت‌بار را در باره همه پیروان مذهب خوارج در پیش گرفت. برخی را کشت و برخی دیگر را به زندان افکند^{۱۸}. او در ۵۸ق/۶۷۸م عروه بن ادیه، از بزرگان قعده و بازماندگان جنگ نهروان را به همراه جمع کثیری از خوارج به قتل رساند^{۱۹}.

در پی کشته شدن عروه بن ادیه، برادر او ابوبلال مرداس بن ادیه، معتبرترین پیشوا در میان قعده که مورد احترام جمیع گروه‌های محکمه بود، ناچار شد در شرایط قیام قرار گیرد. او در سال ۶۱ق/۶۸۱م گروهی را گردآورد و به آسک نزدیک اهواز رفت. ابوبلال در پی شورش که در آنجا ترتیب داد، کشته شد^{۲۰}؛ اما این قیام که به مثابه

یک حماسه همواره در خاطر خوارج باقی ماند، نقطه عطفی در تاریخ خوارج بود که پرونده قعده را بست و خوارج را به طور گسترده‌ای وارد مرحله نوینی از تاریخ خود کرد، و درعین حال، سرنوشت خوارج را با خوزستان پیوند زد.

به هنگام سخن گفتن از افتراقات دینی - سیاسی خوارج، همواره/آغاز رشته سخن به سال ۶۴۴ ق بازمی‌گردد که اهل تحکیم ابن‌زبیر را ترک کرده، به بصره آمدند، و در مورد موضعی که باید در برابر غیر خوارج اتخاذ گردد، دچار اختلاف شدند. نافع بن ازرق از قبیله بنی‌حنیفه، که افکار تند داشت، از رؤسای میانه‌رو جدا شد و راه دارالهجرة خوزستان را در پیش گرفت. او اصرار داشت تا حکومتی خارجی پدید آورد، و در این راه، از هرگونه اقدامی از «استعراض» یا قتل غیرخارجیان و غارت اموال آنان خودداری نداشت. در طرف دیگر عبدالله بن اباض قرار داشت که افکار نافع را به شدت محکوم می‌کرد و از او بیزاری می‌جست. دست‌کم در نیمه دوم سده ۱ق، او و پیروانش قصد نداشتند حکومتی خارجی تأسیس کنند، بلکه بر باقی ماندن در بصره و زیستن با دیگر مسلمانان تأکید می‌کردند.^{۲۱} موضع دیگر رهبران خارجی را نیز می‌توان بر اساس قرابت آنان به یکی از این دو شخصیت بازشناخت.

از همین دوره است که ایران آماج مهاجرت‌های خارجیان تندرو قرار گرفت، و به یکی از اصلی‌ترین صحنه‌ها برای فعالیت‌های نظامی و فرهنگی آنان تبدیل شد؛ و با اندکی تأخیر، موج دعوت و تبلیغ خوارج معتدل و میانه‌رو نیز در ایران آغاز شد، و نواحی مختلف ایران، آنجا که از اردوهای جنگی خوارج تندرو خالی بود، زمینه‌ای برای فعالیت حلقه‌های تبلیغی خوارج میانه‌رو شد.

ازارقه

یکی از شاخه‌های اصلی خوارج که در طول تاریخ اسلام همواره به عنوان تندروترین شاخه خوارج و حتی فراتر از خوارج، به عنوان تندروترین فرقه اسلامی شناخته شده، فرقه ازارقه است. عنوان ازارقه، از ازرق نام پدری نافع بن ازرق، بنیان‌گذار و نخستین پیشوای این فرقه، گرفته شده است. براساس برخی اشعار بازمانده از رجال این فرقه، ازارقه خود را اغلب مانند دیگر فرق خوارج «شرات» می‌خواندند که ناظر به نوعی افتخار

مذهبی بود^{۲۲}، اما در برخی سروده‌ها، حتی عنوان خارجی و خوارج را نیز بر خود پسندیده‌اند^{۲۳} و بر خلاف دیگر گروه‌ها چون اباضیه، آنرا عنوانی توهین‌آمیز ندانسته‌اند. نام‌گذاری این گروه به ازارقه، از سوی عامهٔ مسلمانان و نه خود ایشان انجام گرفته، و به گواهی برخی نامه‌ها و سروده‌های برجای مانده، این نام‌گذاری از ربع سوم سدهٔ اول هجری، یعنی از زمان آغاز فعالیت سیاسی این فرقه پس از افتراق بزرگ خوارج، کاربرد یافته است^{۲۴}. همچنین در همان دوره است که عبدالله بن اباض نه با تعبیر ازارقه، که با تعبیر «اتباع ابن ازرق» از آن فرقه یاد کرده است^{۲۵}.

آنچه ازارقه را از دیگر گروه‌های خوارج جدا می‌ساخت، پیش از همه مواضع تند آنان در محکوم کردن «قعود» و الزام به قیام به شمشیر از یک سو، و روش افراطی آنان در برخورد خونین با مسلمانان غیر همراه، یا غیر هم‌مسلمان خود بود. این فرقه به سبب اندیشه‌های تند خود، از همان آغاز افتراق به‌طور مداوم در اردوهای جنگی می‌زیسته و تمام دورهٔ حیات خود را به جنگ و گریز می‌گذراندند. همین ویژگی موجب شد تا این فرقه هرگز فرصتی نیابد اعتقادات خود را عمق بخشد یا اصلاح و تعدیل کند. باوجود آنکه برخی از رجال حاضر در اردوی ازارقه، کسانی اهل دانش و ادب بودند، اما هرگز آرامشی در این اردوها پدید نیامد تا زمینه‌ساز حلقه‌هایی فرهنگی و فعالیت علمی باشد. در بعد سیاسی، ازارقه در طی چند دهه پس از افتراق بزرگ به‌ویژه در خلال سال‌های ۶۴-۷۸ ق/ ۶۸۴-۶۹۷ م نقش حساسی در وقایع ایران و عراق ایفا کردند و در طی یک و نیم دهه، با وجود درگیرهای ویرانگر و پرخسارت، یک امامت خارجی در حال جنگ و گریز را بنیاد نهادند. این امامت در طول حیات کوتاه خود هر از سالی، امامی دیگر و تختگاهی دیگر به خود دید و حوزهٔ نفوذ آن در پهنه‌ای وسیع از ایران، از خوزستان تا سیستان در شرق، و از فارس تا ری و طبرستان در شمال جابه‌جا می‌شد.

به دنبال مرگ یزید در اوایل ۶۴ ق و در خلأ موقت پدید آمده در خلافت دمشق، دو قبیلهٔ متنفذ ازد و ربیعہ با گرایش ضد قریشی (مضری) در پی آن بودند تا حکومتی خودگردان را در عراق پدید آورند، اما برخی قبایل مضری چون تمیم به رهبری احنف ابن قیس چنین شرایطی را به زیان خود می‌دیدند و مایل به همراهی نبودند^{۲۶}. این گرایش دو سویه، زمینه‌ساز جنگی پردامنه میان ۳ قبیلهٔ اصلی ساکن در بصره، یعنی ازد و ربیعہ

و تمیم شد که عبیدالله بن زیاد والی اموی عراق را به گریز وادار ساخت و در طی یک جنگ شهری، به کشته شدن گروهی از مردم انجامید و با قتل مسعود بن عمرو عتکی، رئیس پرنفوذ قبیلهٔ ازد^{۲۷} به اوج شدت خود رسید^{۲۸}.

در این میان نافع بن ازرق رهبر تندرو خارجی، گروهی از خوارج جنگجو را به گرد خود آورد و به سازمان‌دهی یک اردوی جنگی پرداخت^{۲۹}. در همان ایام، برخی کشته شدن مسعود بن عمرو را به پیروان نافع بن ازرق نسبت می‌دادند^{۳۰}، درحالی که برخی دیگر این نسبت را تکذیب می‌کردند^{۳۱}. به‌هرروی آنچه می‌تواند با اطمینان یاد شود، این است که نافع بن ازرق و پیروان او در این شرایط پرآشوب، فرصتی مناسب یافتند تا بتوانند فارغ از تهدیدها و کارشکنی‌های رؤسای قبایل، سازمان‌دهی اردو را به انجام رسانند^{۳۲}. به‌خصوص باید در نظر داشت که با وجود دشمنی‌های قبیله‌ای در شهر بصره، نافع بن ازرق افرادی از قبیله‌های متنوع را زیر لوای خود متحد کرده بود و چنین سازمان‌دهی نمی‌توانست از سوی رؤسای قبایل بصره در شرایط عادی قابل تحمل باشد. بنابراین هنگامی که جنگ‌های شهری پایان یافت، رؤسای قبایل دریافتند که بخشی از بدنهٔ قبیله خود را عملاً از دست داده و به خطرناک‌ترین دشمنان خود مبدل ساخته‌اند.

الف - بنیان‌گذاری امامت ازرقی در اهواز

جنگ‌های شهری بصره در نهایت با گونه‌ای از توافق میان رؤسای قبایل خاتمه یافت و در شرایط خلأ سیاسی، عبدالله بن حارث هاشمی برای ادارهٔ امور شهر برگزیده شد. در حالی که هنوز کشمکش مدعیان خلافت در دمشق، مکه، یمامه و کوفه در جریان بود، بصریان خودگردانی خود را تثبیت می‌کردند. با حصول آرامش نسبی در بصره، اکنون زمان اندیشیدن به اردوی ازرقه فرا رسیده بود. نافع بن ازرق که اردوی خود را در محله‌ای از محلات حاشیهٔ بصره به نام مَرَبَد مستقر کرده بود^{۳۳}، رؤسای بصری را نگران می‌کرد؛ و با وجود چنین احساس خطری، نافع دیگر نمی‌توانست با آرامش پیشین در کنار بصریان بزید. نافع که بیش از آن درنگ در بصره را امکان‌پذیر نمی‌دید، به همراه پیروان جنگجوی خود راه اهواز را در پیش گرفت^{۳۴}. در پی این جابه‌جایی که از سوی خود ازرقه نیز هجرت خوانده می‌شد، نه تنها تاریخ ازرقه بلکه تاریخ کل خوارج، برگی

جدید خورد. در یک روند تدریجی، خوارج بصره که از اقامت بی حاصل در آنجا ناراضی بودند، گروه گروه به اردوی اهواز و «دارالهجرة» نافع پیوستند، که رهبران خارجی قاعد و معتدل مقیم بصره را نگران می کرد.^{۳۵} در واقع اصرار رهبران بصری چون عبدالله بن اباض، بر محکوم کردن هجرت و تأکید آنان بر ضرورت ماندن در بصره^{۳۶} نوعی واکنش نسبت به پیوستن هوادارانشان به اردوی ازارقه بود.

با اقتدار و استحکام اردوی خوارج در اهواز، نافع بن ازرق به اعلام صریح مواضع دینی خود برخاست و همین حرکت بود که رابطه رهبران بصری را از نافع بیش از پیش شکننده ساخت و افتراق بزرگ خوارج را در سال ۶۴۴ ق تثبیت کرد. نافع اعلام کرد که قیام، امری تخلف ناپذیر است و بر همین پایه از گروه های قعده — و از آن جمله اباضیه — بیزاری جست. در پی همین موضع گیری های آشکار بود که رهبران خارجی از جمله عبدالله بن اباض و نجدة بن عامر که در یمامه امامتی خارجی تأسیس کرده بود، نیز به نوبه خود از نافع براءت جستند.^{۳۷}

اهواز و خوزستان برای نافع تنها پایگاهی برای سازمان دهی اردو و اسکان موقت آن بود و به طبع، نافع به دنبال اعمال حاکمیت در پهنه ای نامحدود بود. البته طبیعی است که وی در مسیر این توسعه طلبی، پیش از همه می خواست بر بصره، بوم اصلی خود و طیف وسیعی از خوارج، استیلا یابد. از این رو در سال ۶۵۵ ق به سوی بصره حرکت کرد و با سرعتی دور از انتظار، مناطق «سواد» و نواحی بصره را تصرف و شهر را از همه طرف محاصره کرد.^{۳۸} با توجه به موفقیت این محاصره، به نظر می رسد نافع در اهواز توفیق یافته بود تا به اندازه کافی نیرو گردآورد و اردوی خود را گسترش دهد.

عبدالله بن حارث امیر خودگردان بصره، سرداری به نام مسلم بن عبیس را به جنگ با سپاه ازرقی روانه کرد و این مقاومت بصریان، نافع را وادار کرد تا به سوی محلی به نام دولاب از نواحی اهواز عقب نشینی کند.^{۳۹} بصریان که عزم داشتند تا این خطر را دفع کنند، سپاه ازرقی را تا خوزستان تعقیب کردند و در دولاب با ازرقیان درگیر جنگ شدند. جنگ دولاب به عنوان یکی از سخت ترین جنگ های بصریان با ازارقه در تاریخ ثبت شده و خسارات حاصل از آن برای هر دو سنگین بوده است. در این جنگ مسلم ابن عبیس فرمانده بصریان، و نافع بن ازرق و برخی دیگر از سران ازارقه کشته شدند.

به هرروی ازارقه که در دارالهجرة خود می جنگیدند، با وجود غلبه نسبی بسیار صدمه دیدند.^{۴۰}

ب - دوره امامت عبیدالله بن ماحوز

در فهرست رهبران تندروی خوارج با گرایش به قیام خشونت آمیز بود که پس از کشته شدن ابوبلال مرداس بن ادیه، برآمدند، نام عبیدالله بن ماحوز ثبت شده است.^{۴۱} بنی ماحوز دوشادوش نافع بن ازرق در ائتلاف با ابن زبیر شرکت جستند^{۴۲} و در افتراق محکمه در سال های ۶۴-۶۵ق، همچنان در کنار او بودند.^{۴۳} در جریان جنگ طولانی و پرخسارت دولاب، ازارقه با اندک فاصله ای از کشته شدن نافع، عبیدالله بن ماحوز را به امامت برگزیدند و با وی بیعت کردند.^{۴۴}

برخلاف نافع که از قبیله بکر بن وائل از فروع ربیعه بود، ابن ماحوز به قبیله رقیب، یعنی تمیم از شاخه های مضر، تعلق داشت. برپایه گزارش های تاریخی، می توان این نظریه را پیشنهاد کرد که او در مقایسه با نافع روشی معتدل تر در پیش گرفت. درباره موضع سران خوارج در افتراق بزرگ سال ۶۴ق می توان گفت که سران بکر بن وائل چون نافع بن ازرق، عبیده بن هلال و نجده بن عامر مواضعی تندتر، و سران تمیمی چون عبدالله بن اباض مواضعی معتدل تر از خود نشان دادند. همچنین به طور خاص درباره ابن ماحوز، گزارش ها حاکی از آن است که وی در بدو به دست گرفتن زمام امامت در اردوی ازارقه، با نجده بن عامر روابطی دوستانه برقرار کرده و از امامت یمامه نیروی کمکی خواسته بود.^{۴۵} با وجود آنکه نجده خود از رجال تندرو خوارج بوده، کوشش در جهت بهبود روابط تیره میان اردوی ازرقی با امامت نجدات، خود حاکی از نوعی تحمل نسبت به مخالفان است که در سیاست نافع بن ازرق سابقه نداشت.

به هرروی ابن ماحوز به سرعت اردوی آسیب دیده ازارقه را از نو سامان داد و امکان لازم را برای استوار ساختن مواضع ازارقه در خوزستان و مقاومت آنان در خطوط جنگی فراهم آورد.^{۴۶} بصریان اندکی پس از جنگ دولاب، بار دیگر به سوی ازارقه لشکر کشیدند و در محلی به نام حازر جنگی دیگر به راه انداختند، اما این جنگ نتایج مطلوبی برای بصریان نداشت. همین نتیجه عبدالله بن حارث امیر بصره را برای مدتی از ادامه جنگ

با ازارقه منصرف کرد و بصریان را متقاعد ساخت که با وجود ضعف اردوی ازارقه، جنگیدن با آنان در دارالهجرة خوزستان، همواره برای بصریان امری دشوار خواهد بود. بدین ترتیب ستیزه‌جویی بصریان با ازارقه برای مدتی متوقف شد.^{۴۷}

تازمانی که حکومت خودگردان بصره باقی بود، درگیری با ازارقه در حد درگیری‌های جسته و گریخته بود که گروه‌هایی از مردم بصره در سطحی محدود و بدون مأموریت از سوی حکومت بصره با ازارقه داشتند. اما با گسترش یافتن اقتدار عبدالله بن زبیر در عراق، و حاکمیت یافتن حارث بن ابی‌ربیع به عنوان والی ابن‌زبیر بر بصره شرایط بار دیگر دگرگون شد. عبدالله بن زبیر که پیشتر ائتلاف ناپایدار خوارج با خود را تجربه کرده بود و می‌دانست خوارج تندرو چه خطری بر حاکمیت او بر عراق دارد، از ستیز ضدازرقی در بصره حمایت کرد و به تحریض ستیزه‌جویی‌هایی پرداخت که از پیش در میان مردم بصره وجود داشت.^{۴۸}

در شرایط آرامش نسبی پس از جنگ حازر، ابن‌ماحوز که آرامشی نسبی به دست آورده بود، به تثبیت حاکمیت خود در خوزستان و سامان‌دهی اردوی خود پرداخت. شرایط در عراق آشفته‌تر از آن بود که بتواند آرامش ازرقیان را در خوزستان مختل سازد. در این برهه، ابن‌ماحوز که خود در اهواز مستقر بود، به سرعت حاکمیت امامت ازرقی را بر سراسر خوزستان و تا حدودی بر فارس گسترش داد؛ به گردآوری مالیات از سرزمین‌های تحت نفوذ خود پرداخت و نیازمندی‌های اردوی جنگی خود را تدارک دید.^{۴۹}

ابن‌ماحوز پس از حدود ۳ ماه فراغت از جنگ، زبیر بن علی از سرداران برجسته خود را در رأس سپاهی به سوی بصره فرستاد و نشان داد که همچنان ازرقیان چشم به بصره دوخته‌اند.^{۵۰} زبیر تا ساحل فرات پیش رفت و تصمیم داشت تا با بستن پلی بر روی فرات، از راهی دور از انتظار بر بصره استیلا یابد.^{۵۱} شاید تنها آنچه بصره را از تصرف ازرقیان برکنار داشت، حضور پیش‌بینی نشده مهلب بن ابی‌صفرة، سیاستمدار و فرمانده نظامی ازدی در بصره بود که شرایط را به کلی دگرگون کرد. بصریان با لطایف‌الحیل، مهلب را که اصلاً خود را برای چنین مأموریتی آماده نکرده بود، واداشتند تا فرماندهی بصریان را به عهده گیرد و همین امر نتیجه جنگ را به نفع بصریان تغییر داد.^{۵۲}

زبیر بن علی که از پایگاه اصلی خود دور بود، اکنون با ورود فرمانده کاردانی چون مهلب و اتحاد بصریان تحت لوای او غافلگیر شد و از آنجا عقب‌نشینی کرد. زبیر نخست تا نهر تیری و سپس تا نزدیکی اهواز عقب نشست و عملاً شکستی سخت را متحمل شد.^{۵۳} کوشش‌های محدود ابن‌ماحوز برای جبران این شکست، از جمله فرستادن فوجی به فرماندهی واقد مولای آل ابی‌صفرة و به همراهی صالح بن مخراق برای کشتن معارک برادر مهلب و جانشین او در نهر تیری^{۵۴}، تأثیر مهمی در نتیجه نداشت و تنها تحرک‌هایی منفعلانه بود.

در اواخر سال ۶۵ق، جنگی دیگر در نزدیکی اهواز در منطقه سلی و سلبری رخ داد که خاطره‌ای به یاد ماندنی از جنگ‌های بصریان با ازارقه بود. همان‌گونه که از محل وقوع جنگ به خوبی دریافتنی است، آغازگر این جنگ بصریان بودند و موضع ازارقه در این میان، موضع دفاع بود. ابن‌ماحوز شخصاً فرماندهی اردوی ازرقی را بر عهده داشت و برخی از پیشوایان مهم ازارقه چون عبیده بن هلال و زبیر بن علی فرماندهان یمین و یسار او بودند. در این جنگ به‌رغم برتری ازارقه در سلاح و ادوات جنگی و پیروزی‌های بدوی آنان در پس راندن بصریان، در حمله مجدد، بصریان به فرماندهی مهلب ازارقه را شکست دادند و بسیاری از ازارقه از جمله ابن‌ماحوز در جنگ کشته شدند.^{۵۵}

این نخستین بار در تاریخ جنگ‌های بصریان و ازارقه بود که ازارقه در دارالهجرة خود شکستی سخت را متحمل شدند. خوزستان دیگر جایگاه امنی برای اردوی ازارقه نبود و از همین‌رو، ازارقه ناچار شدند خوزستان را برای همیشه ترک کنند. در واقع پس از شکست در جنگ سلی و سلبری، ازارقه به سمت ارجان، شهری از فارس در مجاورت خوزستان عقب نشستند^{۵۶}، و مهلب در اهواز مستقر شد.^{۵۷} بر پایه گزارش‌های تاریخی، با وجود تحمل کشتگان بسیار در طی جنگ سلی و سلبری، شمار جنگجویان ازرقی در جریان این عقب‌نشینی، بیش از ۳ هزار تن بوده است.^{۵۸}

ج - دوره امامت زبیر بن علی

شرکت زبیر بن علی در فعالیت‌های خوارج پس از مقتل ابوبلال و در آستانه افتراق بزرگ^{۵۹}، و حضور او به‌عنوان فرمانده جنگی در برخی نبردهای عهد ابن‌ماحوز، سابقه‌ای

را برای او ایجاد کرده بود که زمینه انتخاب او به عنوان امام را فراهم می کرد. ازارقه بی درنگ پس از کشته شدن ابن ماحوز در اردوگاه خود در ارجان، با زبیر بن علی — که با ابن ماحوز خویشاوند، و ظاهراً برادرزاده او بود — بیعت کردند.^{۶۰}

زبیر بن علی در سراسر دوره سه ساله امامت خود درگیر جنگ‌هایی کوتاه و محدود بود^{۶۱}، اما خود از همان آغاز امامت از درگیر شدن در جنگی تمام عیار پرهیز داشت و بیشتر توجه وی به بازسازی اردوی ازهم پاشیده ازارقه در مناطق داخلی ایران بود. با جمع بین روایات پراکنده و گوناگون درباره این دوره از تاریخ ازارقه، می توان گفت که زبیر پس از عقب نشینی ازارقه به ارجان، مدتی در آنجا ماند، سپس به نواحی داخلی تر پس رفت و چندی اردوگاه خود را به منطقه رامهرمز برد^{۶۲}. سرانجام در سال ۶۶ق به مناطق شرقی تر فارس، عقب نشست و برای مدتی در استخر مستقر شد.^{۶۳}

در بصره تا ۶۷ق، حارث بن ابی ربیع از جانب عبدالله بن زبیر فرمان می راند و فرماندهی جنگ با ازارقه از جانب او به مهلب واگذار شده بود^{۶۴}، اما در سال ۶۷ق/۶۸۶- ۶۸۷ مصعب بن زبیر از جانب برادرش عبدالله به امارت بصره گمارده شد و شرایط در جبهه جنگ با ازارقه نیز تغییر کرد. مصعب که مایل بود از توان نظامی مهلب در استقرار حاکمیت خود بر عراق بهره جوید، برای فرونشاندن آشوب های عراق و نیز برای پاسداری از منطقه پراهمیت بلاد جزیره، مهلب را از جبهه جنگ با ازرقیان در مرز فارس به بصره خواند و یک سردار حجازی را به عنوان جایگزین او روانه جبهه ازارقه کرد^{۶۵}. مصعب ولایت نمادین فارس را به این سردار، یعنی عمر بن عبیدالله واگذار کرد که در واقع چیزی جز فرماندهی جنگ نبود. اساساً فارس تحت تابعیت عبدالله بن زبیر نبود تا ولایت آن به کسی واگذار گردد، بلکه این ازرقیان بودند که بیشتر اقتدار را در فارس داشتند. در حالی که اردویی فرعی از ازارقه، هنوز در ارجان استقرار داشتند^{۶۶}، اردوی اصلی خوارج در نواحی داخلی تر فارس مستقر بودند و کم و بیش بر منطقه تسلط داشتند. عمر بن عبیدالله، امیر قریشی از حجاز، در میان سپاه بصری که احساسات ضد قریشی هم در میان آنان غالب بود، چندان محبوبیتی نداشت، اما به هر روی موفق شد تا ازرقیان را به تدریج به آن سوی فارس عقب راند و منطقه فارس را از زیر نفوذ آنان خارج کند. ازرقیان که فارس را برای خود محیطی ناامن دیده بودند، به سوی شمال

روانه شدند و چندگاهی در مناطق کوهستانی اطراف اصفهان پناه گرفتند.^{۶۷}

زبیر بن علی پس از سازمان‌دهی مجدد، کوشش کرد تا مواضع از دست رفته اردو را از نو به دست آورد؛ از همین رو به فارس لشکر کشید و در نبردهای پیاپی با عمر بن عبیدالله جنگید.^{۶۸} در سال ۶۸ق، که مصعب برای بار دوم به امارت عراق آمده بود، زبیر ابن علی با حيله‌ای زیرکانه و غافلگیر کننده، اردوی عمر بن عبیدالله را دور زد و به سمت اهواز روانه شد. او بدون آنکه عمر بن عبدالله دریابد، به سرعت خود را به ارجان و سپس اهواز رسانید و خوزستان را برای حکومت عراق ناامن ساخت.^{۶۹} عمر بن عبیدالله با تأخیر از این حرکت آگاه شد. به محض آگاهی خود از جانب شرق و مصعب بن زبیر از جانب غرب به سوی ازارقه شتافتند، اما زبیر بن علی بار دیگر ترفندی به کار بست و با رفتن به یک مسیر فرعی و گمراه کننده، از جانب نهر روان به سوی مداین حرکت کرد.^{۷۰} در سباط مداین، عبیدالله بن حر ریاحی از همراهان مختار به جنگ با ازارقه برخاست، اما ازارقه از آنجا دور شده روی به کوفه آوردند.^{۷۱} به هنگام ورود ازرقیان به کوفه، حارث ابن ابی‌ربیعۀ عامل ابن‌زبیر، با آنان به تسامح رفتار کرد؛ او با برآوردی که از توان خود داشت، از درگیر شدن در جنگ پرهیز کرد و دست ازارقه را بر شهر باز گذارد.^{۷۲}

دشوار بتوان گفت زبیر بن علی دقیقاً با چه هدفی این جنگ را آغاز کرده بود، اما آشکار است که هدف او گشودن عراق نبود و او توان چنین کاری را در خود نمی‌دید. به‌هرروی، وی کاملاً انتظار داشت که سپاهیان مصعب هر لحظه او و جنگجویانش را در بگیرند و از همین رو در عراق ماندگار نشد. در بازگشت به ایران، او همچنان روی به سرزمین جبال (نواحی کوهستانی پیرامون اصفهان) آورد^{۷۳} که از پیش در آنجا پایگاهی برای خود تدارک دیده بود. با توجه به ناامنی خوزستان و فارس برای ازارقه، بازگشت زبیر به جبال اصفهان دور از انتظار نبود، اما ظاهراً زبیر آنجا را جایگاهی مناسب برای ماندگاری نمی‌دید و از همین رو نگاهش به سرزمین‌های شمالی‌تر بود.

زبیر بن علی با آگاهی از روحیه استقلال‌خواهی که در میان مردم ری وجود داشت و با پیامی که از شورش رازیان در سال ۶۴ق^{۷۴} گرفته بود، این بار به سوی ری رهسپار شد. او توانست همراهی مردم بومی ری را جلب کند. در این جریان، ازارقه یزید بن حارث بن رویم، والی مصعب را بر روی به قتل رساندند و ری را برای چندی از زیر فرمان

زبیریان خارج ساختند.^{۷۵}

با این تجربه زبیر بن علی متوجه شهر اصفهان شد و بر این گمان بود که بتواند شهر بزرگ دیگری را نیز تحت نفوذ خود درآورد. اما برخلاف ری، مردم اصفهان نسبت به ازارقه، رویی خوش نشان نداده و به شدت در برابر آنان مقاومت کردند. زبیر بن علی اصفهان را محاصره کرد و این حصر ماه‌ها به طول انجامید، اما گشایشی حاصل نشد. سرانجام جنگی میان مردم شهر با ازارقه درگرفت که نتایج نامطلوبی برای ازرقیان در برداشت. زبیر بن علی در جنگ کشته شد، ازرقیان شکست خوردند و ناچار به عقب نشینی شدند.^{۷۶}

د - دوره امامت قطری بن فجائه

پس از کشته شدن زبیر بن علی، ازارقه قطری بن فجائه مازنی از قبیله تمیم، را به امامت برگزیده و با او بیعت کردند.^{۷۷} البته ازارقه نخست بر آن بودند تا عبیده بن هلال یشکری را به امامت برگزینند که مقام علمی و معنوی برجسته‌ای در میان ازارقه داشت، اما او خود از پذیرش سرباز زد و قطری را برای امامت پیشنهاد کرد.^{۷۸} قطری در آغاز امامت خود، از جنگ دوری جست و به بازسازی و سامان‌دهی اردو همت گمارد. در دوره قطری، ازارقه برای نخستین بار به ربع جنوب شرقی ایران منتقل شدند و این منطقه را با اندیشه خارجی آشنا ساختند. قطری اردوی ازارقه را به منطقه کرمان منتقل کرد، اما به فارس — که از سال‌ها پیش حوزه نفوذ ازرقیان بود — نیز نظر داشت و به دنبال بازیافتن نفوذ پیشین در این منطقه بود. قطری با استحکام پایه‌های حکومت خود، دولت ازرقی را از حیث اقتدار و قلمرو نفوذ به اوج خود رسانید، و پهنه‌ای وسیع از ولایات کرمان و فارس تحت استیلای وی درآمد. او توانست بومیان منطقه را در اردوی خود جای دهد و دایره هواداران خود را گسترش دهد. قطری نظام مالی دولت ازرقی را نیز بهبود بخشید، سامانه گردآوری مالیات را ایجاد کرد و بنیه مالی دولت ازرقی را قوت بخشید.^{۷۹} در فاصله‌ای کمتر از یک سال از آغاز امامتش، حاکمیت قطری بر ولایت فارس به اندازه‌ای گسترش و ثبات یافته بود که در ۶۹ق، در بیشاپور به نام خود و با شعار مشهور خوارج «لا حکم الا لله» سکه زد.^{۸۰}

در مسیر توسعه قلمرو، قطری برخلاف امام پیشین توجهی به سرزمین‌های میانی ایران چون اصفهان و ری نداشت، بلکه بیشتر به دنبال استیلای مجدد بر سرزمین‌هایی بود که از پیش حوزه نفوذ ازارقه بودند. فارغ از گسترش نفوذ ازارقه در سیستان که گزارش‌هایی از آن در زمان قطری به دست رسیده است^{۸۱}، او پس از استحکام پایه‌های حکومت ازرقی در کرمان و سپس حاکمیت خود بر فارس، با مغتنم شمردن غیبت مهلب ابن ابی صفره در منطقه خوزستان و رفتن او به بلاد جزیره، درصدد تصرف این ولایت بود. او در اواخر سال ۷۰ق، از مسیر ایذج به اهواز لشکر کشید و به سرعت پیشروی کرد. مصعب بن زبیر بی درنگ مهلب را از موصل به بصره خواند و او را به همراه لشکری مجهز به جنگ با ازارقه فرستاد^{۸۲}. عراقیان با ازارقه درگیر جنگی سخت و طولانی شدند که حدود ۸ ماه به طول انجامید و تنها با رسیدن خبر قتل مصعب در اواسط سال ۷۱ق/ اواخر ۶۹۰م این جنگ که به جنگ سولاف شهرت یافت، ناتمام رها شد^{۸۳}. باید توجه داشت در تاریخ پرشتاب ازارقه که هر ماه آستان حادثه‌ای جدید بود، درگیری در یک جنگ ۸ ماهه، نبردی بسیار طولانی و فرساینده به شمار می‌آمد.

با کشته شدن مصعب بن زبیر، عراق که درگیر مسائل داخلی خود بود، مجال آنرا نداشت تا با ازارقه درگیر نبردی جدی شود. قطری نیز با خساراتی که از جنگ فرساینده سولاف تحمل کرده بود، یارای آنرا نداشت تا تحرکی جدی صورت دهد و به اقتضای ضعف عارض بر هر دو سوی جنگ، مدتی آرامش نسبی حکمفرما بود. قطری اردوی جنگی ازارقه را به کرمان بازگردانید^{۸۴}. معنای کرمان در اینجا، دورترین منطقه از حاکمیت عراق است و نشان می‌دهد که امامت ازرقی، دست کم برای چندی روحیه توسعه طلبانه خود را از دست داده و بیشتر به دنبال بازسازی خود در امن‌ترین شرایط بوده است.

کشته شدن مصعب بن زبیر پایان اقتدار خلافت زبیری در عراق و آغاز حاکمیت شاخه مروانی بنی‌امیه بر عراق بود. مروانیان نیز خالد بن عبدالله قسری را به ولایت بصره گماردند. قطری پس از بازسازی اردو، بار دیگر حرکات توسعه طلبانه خود را از سر گرفت. در سال ۷۲ق، به سوی دارابگرد در فارس حرکت کرد و آنگاه که فارس را گذرگاهی ایمن برای خود یافت، روی به خوزستان نهاد و سپاه ازرقی را به اهواز

رسانید. اما ظاهراً شرایط با قطری یار نبود، او بدون آنکه پاسخی جدی از سوی حاکمیت عراق دریافت کرده باشد، عملاً با مشکلاتی در خوزستان مواجه شد که ناچار شد راه بازگشت در پیش گیرد و اردو را برای چندی در فارس مستقر کند.

برنامه ازارقه همچنان استیلا بر خوزستان بود و قطری برای تدارک حمله‌ای دیگر کوشش می‌کرد. باقی ماندن او در فارس و بازنگشتن به کرمان به روشنی نشان از آن داشت که حمله بعد به خوزستان، در فاصله‌ای اندک رخ خواهد داد. خالد بن عبدالله که خطر تحرکات بعدی ازارقه را جدی می‌دید، دستور داد تا آنان را در فارس نیز آرام نگذارند و پیش از آنکه بار دیگر عراقیان در خوزستان غافلگیر شوند، اقدامی فعال داشته باشند.^{۸۵} البته در خلال سال‌های ۷۲-۷۴ ق/۶۹۱-۶۹۳ م، نفوذ ازارقه در فارس کم‌وبیش پابرجا بود، اما حرکات ایزدایی عراقیان می‌توانست آنان را در بازسازی اردو با مشکلاتی روبه‌رو سازد.

در سال ۷۴ ق، خلیفه اموی عبدالملک شخصاً مهلب را مأمور ساخت تا اردوی ازارقه را نابود، و دعوت ازرقی را ریشه‌کن کند. این بار نه حکومت عراق که مستقیماً خلافت مرکزی دمشق کمر به نابودی ازارقه بسته بود؛ چه، ازارقه را تهدیدی غیرقابل تحمل برای تثبیت حاکمیت خود در نواحی جنوبی ایران می‌دید. به دنبال این دستور، مهلب به رامهرمز آمد تا از آنجا روی به نواحی درونی فارس گذارد. در نخستین تحرک مهلب، هماهنگ نبودن سپاه کوفیان با سپاه بصره این مأموریت را با مشکلاتی مواجه ساخت، حملات اولیه ناکام ماند و ازارقه باور آوردند که تحولات جدید نیز چندان خطری را متوجه آنان نخواهد ساخت. بهترین گواه بر اینکه ازارقه، برنامه خلافت دمشق در براندازی اردوی آنان را جدی نگرفتند، این است که قطری، با وجود حزم و احتیاط معروفش در این گونه موارد، این بار تصمیم به عقب‌نشینی و استقرار در مناطق ایمن‌تر نگرفت و به جای اتخاذ سیاست دفاعی، به دست‌اندازی‌هایی در خوزستان پرداخت.^{۸۶}

تعیین حجاج بن یوسف ثقفی به عنوان امیر عراق و آمدن او به کوفه در رمضان ۷۵/ ژانویه ۶۹۵، آغازی بر افول ازارقه بود. حجاج که در برخورد با مخالفان، همواره سیاست پیشگی و خشونت را جمع کرده بود، با دستور اکید از عراقیان خواست تا مهلب را در رامهرمز همراهی کنند و از هر گونه اختلاف و نافرمانی بپرهیزند. لشکر بصره به فرماندهی

مهلَب و لشکر کوفه به فرماندهی عبدالرحمان بن مخنف، که اعتبار خاصی در میان کوفیان داشت، از سوی حجاج مأمور بودند تا به جنگی بی‌امان با ازارقه برخیزند و جز با نابودی اردوی خوارج جنگ را پایان یافته نشمارند.^{۸۷} این بار هدف نه مهار کردن ازارقه، بلکه نابودی کامل آنان بود.

مهلَب و ابن مخنف ازارقه را تا کازرون پس راندند و ابن مخنف در جریان جنگ در کازرون کشته شد.^{۸۸} چندی عتاب بن ورقاء فرماندهی سپاه کوفه را عهده‌دار شد، اما سپاه عراق نیازمند سازمان‌دهی منسجم‌تری بود. به همین سبب، مهلب اندکی پس از جنگ کازرون به عنوان فرمانده کل سپاه کوفه و بصره تعیین شد. این فرماندهی مشترک، زمینه اتحاد و هماهنگی بیشتر را در سپاه عراق فراهم ساخت و جبهه عراقیان را تقویت کرد.^{۸۹}

باید توجه داشت که در خلال همین سال‌های ۷۵-۷۶ ق، قطری و دولت ازرقی او در فارس و کرمان به اوج اقتدار خود رسیده بود. او که ظاهراً شهر اردشیرخره را به عنوان مرکز حکومت خود برگزیده بود، در طی همین سال‌ها سکه‌هایی به نام خود به عنوان «امیر المؤمنین»، و با شعار تاریخی محکمه «لا حکم الا لله» در اردشیرخره، بیشاپور، داکاروم(?)، دارابگرد و زرنج کرمان ضرب کرد که در شمار نخستین سکه‌های اسلامی جای دارند.^{۹۰}

از اواسط سال ۷۶ ق/اواسط ۶۹۵ م، شرایط در فارس به زیان ازارقه دگرگون شد. تا میانه همین سال، مهلب ولایت فارس را تقریباً به‌طور کامل از نفوذ ازارقه خارج کرد و قلمروی دولت ازرقی را به کرمان محدود ساخت.^{۹۱} ازارقه در این کشاکش درگیر جنگ‌های پراکنده و فرساینده‌ای شده بودند که توان نظامی آنها را گرفته بود و امکان تدارک جنگجویان در مرزها دیگر وجود نداشت. مرزهای دولت ازرقی حتی در ولایت کرمان با شتاب پس کشیده می‌شد و مهلب آنان را تا جیرفت عقب راند.

کوشش مهلب برای پاک‌سازی منطقه کرمان از ازارقه موفقیت سریعی به دنبال نداشت و جریانی زمان‌بر بود. سرانجام در اواخر سال ۷۷ ق/اوایل ۶۹۷ م بود که مقدمات این امر، نه در اثر قوت مهلبیان، بلکه در اثر اختلافی داخلی که در اردوی ازارقه رخ داد، فراهم آمد.^{۹۲} این اختلاف داخلی بیش از آنکه جنبه اعتقادی یا حتی سیاسی داشته باشد،

ناشی از سرخوردگی در تحركات جنگی بود. ازارقه که طی نبردهای سالهای ۷۶-۷۷ ق به شدت سرخورده شده بودند، امام خود قطری را به سبب عقب‌نشینی‌های پی‌درپی و گریز از درگیر شدن در جنگ، سرزنش می‌کردند و او را در ضعف روزافزون اردو مقصر می‌شمردند.^{۹۳}

به عنوان برآیند این اعتراض و اختلاف، بروز ماجرای که تفصیل آن در منابع بسیار ناهمگون گزارش شده است، موجب شد تا امامت ازرقی با شکافی قاطع روبه‌رو گردد. اکثریت اردوی ازارقه که قطری را مسئول شکست‌های پی‌پای می‌انگاشتند، او را از امامت خلع کردند و از وی براءت جستند؛ درحالی که اقلیتی به او وفادار ماندند.^{۹۴}

ه- ازارقه پس از خلع قطری

گروه اکثریت ازارقه پس از عزل قطری، با عبدربه بیعت کردند^{۹۵} که اطلاعات روشنی دربارهٔ شخص او به دست نرسیده است. در منابع تاریخی، اغلب از او با لقب «کبیر» یاد شده و جز در حوادث یک سالهٔ امامتش، نامی از وی برجای نمانده است.

قطری پس از یک ماه کشمکش با ازرقیان هوادار عبدربه در پایگاه خود، با پیروان خود منطقهٔ کرمان را ترک کرد و راهی طبرستان شد. آن اندازه که به اردوی اکثریت بازمی‌گردد، مهلب با استفاده از شکاف رخ داده در اردوی ازارقه، حملاتی سنگین و پیگیر را برضد اردوی عبدربه تدارک دید که به شکست قطعی عبدربه و قتل عام ازرقیان اکثریت انجامید. عبدربه آخرین فرد از امامان ازرقی، در جنگ کشته شد و آنچه باقی ماند تنها جماعتی پراکنده و بدون پیشوا بود که دیگر قادر به ایفای نقشی تاریخی نبود. آن گروه از ازرقیان اردوی اکثریت که از این قتل عام رهایی یافتند^{۹۶}، هرگز این امکان را به دست نیاوردند تا امامی دیگر برگزینند و اردوی خود را از نو سامان بخشند. هرچند در منابع از یکی از رهبران اردوی ازارقه در شرق ایران، به نام «عبدربهٔ صغیر» نیز نام برده‌اند^{۹۷}، به نظر می‌رسد این نام صورتی طعنه‌آمیز از نام عبدربهٔ کبیر بوده باشد. به هرروی هیچ گزارش تاریخی از فعالیت عبدربهٔ صغیر به عنوان یک امام در دست نیست.

دربارهٔ اردوی اقلیت که به امامت قطری روی به شمال ایران آوردند، باید یادآور شد که زمینهٔ افتراق در اردوی آنان نیز همچنان وجود داشت و اتحاد آنان پایداری

نبود. در منزلگاهی از نواحی ری، عبیده بن هلال یشکری، مؤثرترین رهبر فکری ازارقه پس از نافع بن ازرق و کسی که خود قطری را برای امامت نامزد کرده بود، با وی مخالفت کرد و راه خود را از وی جدا ساخت. عبیده بن هلال به همراه جماعتی از اردوی اقلیت از قطری جدا شد و به سوی سرزمین قومس حرکت کرد. این گروه در استحکامات «قصر قومس» پناه گرفتند و قصد بازسازی اردوی خود را داشتند.^{۹۸}

اما بازماندگان همراه قطری از حدود ری راه طبرستان را در پیش گرفتند. جمعیت همراهان قطری در راه طبرستان در برخی منابع بالغ بر ۲۲ هزار تن گفته شده است که معلوم نیست تا چه اندازه درست باشد.^{۹۹} به هرروی قطری به هنگام ورود به منطقه طبرستان، از اسپهبد آن دیار برای اقامت خود و همراهان اجازه خواست. اسپهبد که حضور ازرقیان را در آن سرزمین از سر مسالمت می‌انگاشت و خطری جدی از جانب آنان متوجه خود نمی‌دید، این درخواست را پذیرفت. اما طبیعت اندیشه ازرقی با چنین مسالمتی سازگار نبود. قطری پس از چندی استقرار در طبرستان و با برخورداری از آرامش پیش آمده، به سامان‌دهی اردوی خود پرداخت و شرایط آشفته جنگجویانش را بسامان کرد. پس از این ترمیم، قطری که بار دیگر امکان تحرک نظامی را در خود می‌دید و از پیش با این نقد از سوی هوادارانش مواجه بود که بیش از حد از جنگ پرهیز نشان داده است، بار دیگر آماده جنگ شد. او که زمینه‌ای برای بازیافتن اقتدار خود در نواحی جنوبی ایران نمی‌دید، طبرستان دور از دسترس را محیطی مناسب برای تشکیل دولت جدید خود یافت. از همین رو قطری با اسپهبد طبرستان وارد جنگ شد و در کوتاه زمانی او را شکست داده، بر منطقه طبرستان مسلط شد.^{۱۰۰}

در جانب عراق، حجاج بن یوسف که در براندازی اردوی اکثریت ازارقه توفیق یافته بود، این بار متوجه طبرستان شد تا واپسین بازماندگان ازارقه را نابود سازد. حجاج سرداری به نام سفیان بن ابرد را مأمور این کار کرده که او نیز با فرخان اسپهبد طبرستان متحد شد و در نبردی سخت، ازارقه را شکست داد و قتل عام کرد. او با توفیقی که در شکستن اردوی قطری یافته بود، بی‌درنگ روی به قومس نهاد و دیگر بازماندگان ازارقه را قتل عام کرد.^{۱۰۱} این نبردها با فاصله‌ای اندک، به تخمین در ماه‌های پایانی سال ۷۸ق/ اوایل ۶۹۸م روی داد، و دور رهبر ازرقیان اقلیت، یعنی قطری بن فجائه و عبیده بن هلال

هر دو در خلال همین جنگ‌ها به قتل رسیدند.^{۱۰۲} سر این دو نیز به نشانه شکست قطعی ازارقه وریشه‌کنی آنان، در اوایل سال ۷۹ق به نزد حجاج فرستاده شد.^{۱۰۳} شاید همین نکته موجب شده است تا برخی از تاریخ‌نگاران، کشته شدن آن دو را در ۷۹ق بپندارند. اینکه در برخی منابع از اقدامی برای دفع خوارج از طبرستان و گرگان در سال ۱۶۴ق سخن آمده^{۱۰۴}، معلوم نیست چقدر ناظر به خوارج به معنای دقیق کلمه باشد، اما اگر چنین باشد، می‌توان آنرا مربوط به بازمانده‌های اردوی ازارقه دانست.

و - بافت اجتماعی اردوی ازارقه

با وجود آنکه سران ازارقه از قبایل عرب ساکن در بصره چون بکر بن وائل و تمیم برخاسته بودند، اما شعارهای مکتب ازرقی چون شرط ندانستن «نسب قریشی» و به‌طور کلی قومیت عربی در احراز مقام امامت و اصالت ندادن این مکتب به هرگونه نظام طبقات اجتماعی، این شرایط را برای موالی آزاد و محروم از برخی امتیازات اجتماعی فراهم می‌آورد که بتوانند با شرکت جستن در اردوی ازرقی، در جهت به‌دست آوردن حقوقی مساوی با تازیان دست به مبارزه زنند.

از دگر سو اینکه ازارقه مخالفان خود را مشرک و اموال آنان را مباح می‌شمردند، برای موالی مملوک شرایط بسیار مناسبی فراهم می‌کرد تا با فرار از خانه اربابان و پیوستن به اردوی ازارقه بتوانند خود را از قید بردگی آزاد سازند و آزادی مشروع به دست آورند. در مقام مقایسه، این نکته جالب توجه است که به گزارش سالم بن ذکوان، عالم اباضی در سده نخست هجری، ازارقه از اعراب بدوی که دوستدار پیوستن به آنان بودند، چندان استقبال نمی‌کردند.^{۱۰۵} البته باید این گزارش را به دوره اخیر از تاریخ اردوی ازرقی مربوط دانست. مجموع این جاذبه‌ها که ریشه در تعالیم مذهبی ازارقه داشت، موجب می‌شد تا ایرانیان آزاد و همچنین بردگانی که از محدودیت‌های اجتماعی موجود در نظام اموی و تبعیض‌ها ناراضی بودند، به ازارقه بپیوندند.^{۱۰۶} برای دریافتن عمق نفوذ تعالیم ازرقی در قلوب موالی باید توجه کرد که گاه برخی از موالی خاندان مهلب و حتی موالی بنی‌هاشم نیز در میان گروندگان دیده می‌شدند.^{۱۰۷}

وجود چنین جاذبه‌ای برای موالی موجب گشت تا از همان آغاز حرکت، نافع بن ازرق

اردوی خود را به سمت ایران راند و در نواحی اهواز مستقر کند؛ و نمی‌توان انکار کرد که تا حدی قابل ملاحظه از حمایت مردمان بومی نیز برخوردار بود^{۱۰۸}. باید توجه داشت که حتی پیش از افتراق سال ۶۴۴/۶۸۳-۶۸۴م نیز منطقه اهواز، مأمنی مناسب برای شورشیان اهل تحکیم، چون ابوبلال مرداس بن ادیه بود^{۱۰۹}. علاوه بر موالی غیرعرب، در میان تازیان پیوسته به اردوی ازارقه، پیشه‌ورانی از رسته‌های گوناگون، به‌ویژه از رسته آهنگران بودند که در جامعه بصره جایگاه اجتماعی پستی داشتند^{۱۱۰}.

حرکت اردوی ازرقی در خلال سال‌ها به مناطق داخلی ایران کشیده شد و این امر بی‌تردید در سایه جلب حمایت بومیان، هرچند در سطحی محدود، میسر شد. این جلب حمایت در مورد بومیان مسلمان به صورت جذب مذهبی، و درباره بومیان پرشمار نامسلمان به صورت تضمین مسالمت با آنان و گونه‌ای از ائتلاف سیاسی برضد استیلای اموی تحقق می‌یافت؛ چه، ازارقه برخلاف موضع‌گیری افراطی خود نسبت به اهل قبله، در برخورد با نامسلمانان اهل کتاب، بر سنت عمومی مسلمین پایبند بوده، حقوق آنان را محترم می‌داشتند^{۱۱۱}. آگاهی‌های پراکنده تاریخی، همچون خبر از ائتلاف اردوی زیر ابن علی با بومیان ری بر ضد امویان در ۶۴۴ق^{۱۱۲}، و ضرب سکه‌هایی به زبان و نوشتار پهلوی توسط قطری در فارس^{۱۱۳} شواهدی روشن بر این مدعا هستند.

تحلیل‌گران جایگاه ازارقه در تاریخ اجتماعی ایران، ضمن تأکید بر نقش موالی در اردوی ازارقه و نقش آنان در حمایت از حرکت این فرقه، بر این نکته تأکید دارند که در ساختار اردوی ازارقه، هیچ‌گاه عنصر ایرانی در عنصر عرب حل نشده بود و این دوگانگی در واپسین ماه‌های امامت ازرقی، به نحوی بارز رخ نمود. این شکاف را می‌توان در دوره عبدربه کبیر آشکارا بازشناخت که با برخورداری از حمایت موالی، عرب‌هایی را که به اقلیتی در اردو تبدیل شده بودند، وادار ساخت تا منطقه تحت نفوذ سابق خود را در جنوب شرقی ایران ترک کنند و راه طبرستان و قومس را در شمال ایران پیش گیرند^{۱۱۴}.

ز - پس از فروپاشی اردوی ازارقه

پس از فروپاشی اردوی ازارقه در سال ۷۸ق/۶۹۷م، نشانی از فعالیت سیاسی ازارقه در دست نیست، اما این امر را نباید بدین معنا انگاشت که ازارقه از صحنه تاریخ برچیده

شدند. از جمله شخصیت‌های برجستهٔ ازارقه که در جریان جنگ‌های سال ۷۸ ق به قتل نرسیده و همچنان پس از آن تاریخ زنده بوده، عمرو القناء است.

نام عمرو القناء بارها در گزارش وقایع مربوط به ازارقه دیده می‌شود. چنین می‌نماید که در اردوی قطری پیش از افتراق به اقلیت و اکثریت، عمرو القناء پس از قطری و عبیده بن هلال، متنفذترین شخصیت اردو بوده است. براساس شعری که از یکی از ازارقه پیرو عبدربه، عمرو در جریان افتراق از عبدربه جدا شده و به همراه عبیده بن هلال به اردوی اقلیت پیوسته بود^{۱۱۵}. البته او در هیچ‌یک از جنگ‌ها به قتل نرسید و مدتی پس از دیگر رهبران ازارقه، به زیست خود ادامه داد^{۱۱۶}.

فارغ از عمرو القناء، باید گفت با کشته شدن یا توبه کار شدن یاران عبدربه، که از کشتار جان سالم به در برده بودند، و با کشتار مهاجران همراه قطری و عبیده، حیات سیاسی و امامت ازارقه خاتمه یافت، اما حیات فرهنگی آنان دست‌کم تا اندکی پس از این وقایع باقی ماند^{۱۱۷}. گروهی از بازماندگان اردوی اکثریت، به اسارت رفتند و توبه را بر کشته شدن ترجیح دادند^{۱۱۸}، باید توجه داشت که عبدربه خود از موالی قبیلهٔ قیس بن ثعلبه بود^{۱۱۹}، و ظاهراً بیشتر هواداران او نیز موالی غیرعرب بودند^{۱۲۰}، بنابراین نمی‌توان بازماندگان توبه‌کار اردوی عبدربه را نمایندگانی مناسب برای اندیشهٔ ازرقی و تداوم فرهنگی آن به شمار آورد. به‌خصوص باید به این امر توجه کرد که توبه کردن این بازماندگان با تعلیم سنتی ازارقه، که تقیه را حتی در سخن جایز نمی‌دانستند، در تقابل بود. بنابراین توبهٔ ازارقه، عملاً مانعی جدی بود بر اینکه آنان همچنان به‌عنوان ازرقی شناخته شوند و به طبع چنین توبه‌کردگانی — هرچند به تقیه — ادامه دهندگان مناسبی برای ازارقه نمی‌توانستند باشند.

ظاهراً آن یاران قطری بن فجائه که تاریخ سیستان، از پیوستن آنان به حمزه بن آذرک عجردی سخن آورده است^{۱۲۱}، باید بازماندگان همین اردو بوده باشند که در منطقهٔ جنوب شرق ایران بر جای مانده بودند. همچنین در گزارشی تاریخی که وزیری در تاریخ کرمان بدان استناد کرده، سخن از آن است که جمعی از یاران عبدربه، پس از شکست به قبایل بلوچ پناهنده، و به تدریج در میان آنان مستحیل شدند. وزیری به طور خاص از برخی طوایف در این باره نام برده است که اکنون در بلوچستان و کرمان سکنا دارند

و ادعا می‌شود از گریختگان همان ازارقه‌اند.^{۱۲۲}

در اردوی اقلیت، در شمار هواداران عبیده بن هلال نیز اندکی از قتل عام جان سالم به در بردند، و با توجه به اینکه توانستند از مهلکه بگریزند، مجبور به توبه نشدند و توانستند همچنان ازرقی باقی بمانند. شخصیتی برجسته چون عمرو القناء، در همین شمار بود. همچنین از بازماندگان این اردو می‌توان به فردی به نام قیس بن عبدالله اصم ضبی اشاره کرد که از سوی حکومت مرکزی امان گرفت و بخشوده شد. قطعات بازمانده از سروده‌های قیس بن عبدالله حاکی از آن است که وی تا پایان، پیوند خود را با مکتب ازرقی حفظ کرده بود^{۱۲۳}، اما بخشوده شدن او از سوی حکومت نشان از آن دارد که وی دست کم تظاهر به جدایی از ازارقه می‌کرد.

در دوره امارت حجاج بن یوسف (حکومت ۷۵-۹۵ ق/۶۹۴-۷۱۴ م)، هنوز جماعتی از ازارقه در منطقه ری بودند که به فعالیت‌هایی ایزایی می‌پرداختند، و اقدام آنان به استعراض، مردم منطقه را نگران ساخته بوده است. به نظر می‌رسد بقای ازارقه پس از قتل عام سال ۷۸ ق و فروپاشی اردوهای آنان در کرمان و طبرستان و قومس، تا پایان همان نسل بوده است. به‌هرروی از سال‌های پایانی سده نخست هجری، دیگر گزارشی از حضور ازارقه در میان نیست و ازارقه را باید فرقه‌ای مضمحل تلقی کرد. خروج نصر ابن شبت بن ربیع در عصر مأمون در اهواز هم که بی‌درنگ سرکوب شد^{۱۲۴}، نمی‌تواند ادامه‌ای برای بقایای تاریخی سازمان ازارقه تلقی گردد.

اباضیه

افتراق بزرگ محکمه و استقلال مکتب عبدالله بن اباض که از این پس آنرا اباضیه می‌خوانیم، با آغاز خلافت عبدالملک خلیفه اموی (حکومت: ۶۵-۸۶ ق/۶۸۵-۷۰۵ م) مقارن بود. ابن اباض بر آن شد تا برای فراهم آوردن آرامش برای پیروان مکتب خود، باب نامه‌نگاری با وی را بگشاید و اسباب مسالمت و همزیستی بین گروه خود و دستگاه حکومت را مهیا سازد. در منابع اباضی نامه ابن اباض به عبدالملک که از روابط نسبتاً صلح آمیز حکایت دارد، برجای مانده است^{۱۲۵}. در واقع باید گفت شیوه همزیستی پیروان ابن اباض با دیگر مسلمانان و تحمل کردن تابعیت حکومت مرکزی که نقطه مقابل شیوه

محکمان تندرو بود، این امکان را برای اباضیان فراهم آورد که به عنوان یک اقلیت قابل پذیرش در بصره حضور داشته، به حیات علمی - اجتماعی خود رونق بخشند. به همین سبب، از پایان سده نخست هجری، جامعه اباضی به یک جامعه با فرهنگ و ثروتمند تبدیل شد؛ دو عامل مهم که به این مذهب امکان داد تا داعیان خود را از خراسان تا مغرب اقصی بپراکند و در پهنه‌ای وسیع نفوذ مذهبی و گاه قدرت سیاسی به دست آورد. پس از ابن اباض، مطابق منابع اباضی ابوالشعثاء جابر بن زید ازدی جانشین وی گشت و سیاست مسالمت آمیزی را در برابر خلفای اموی دنبال کرد. بنابر نقل ایشان، جابر ضمن مناظراتی با خوارج افراطی در تثبیت بیش از پیش تعالیم اباضیه کوشید، و از همین رو «عمدة الاباضیة» یا «اصل المذهب» خوانده می شد.^{۱۲۶} اینکه اباضیان جابر را از خود بدانند، مختص به قرون متأخر نیست، بلکه در زمان حیات وی نیز پیروان ابن اباض او را از خود می شمردند^{۱۲۷}؛ در حالی که مطابق روایت اهل سنت، جابر از «خوارج» برائت می جست^{۱۲۸}. بنابراین رجالیان اهل سنت ضمن عدم پذیرش این نسبت، به طور متفق وی را عالمی برجسته شمرده و توثیق کرده اند^{۱۲۹}.

شاید بتوان گفت که ابن اباض و جابر بن زید دو رهبر بزرگ فکری اباضیه، در واقع از دو نقطه مقابل هم آغاز به حرکت کرده و به یکدیگر نزدیک شده اند؛ ابن اباض یک «اهل تحکیم» تعدیل شده بود و جابر بن زید عالمی از عامه که احتمالاً نظریاتی نزدیک به «محکمه» داشت. بنابراین می توان فرقه اباضیه را حاصل تلاقی این دو شیوه تفکر دانست و در واقع، آنرا فرقه اباضیه - جابریه به شمار آورد.

الف - مرکزیت بصره و دعوت اباضی

اگر بنیان گذاری مذهب اباضیه در بصره، به ابن اباض و جابر بن زید بازمی گشت، سلسله جنبان دعوت اباضی، ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه، امام اباضیان پس از جابر بود. با مرگ حجاج در ۹۵ ق و امارت یافتن یزید بن مهلب بر عراق، ابوعبیده که با سخت گیری های حجاج به زندان افکنده شده بود، آزاد شد و در غیاب جابر بن زید، ریاست جماعت اباضی بصره را بر عهده گرفت و به عنوان امام شناخته شد^{۱۳۰}. ابوعبیده چنانچه از نام پدرش برمی آید ظاهراً تباری ایرانی داشته و انتساب او به قبیله تمیم

به عنوان مولی بوده است. ابوکریمه کنیه پدر او بود و نام پدر را جاحظ، کرزین^{۱۳۱} و ابوالفرج اصفهانی، کودین^{۱۳۲} ضبط کرده‌اند.

سیاست ابوعبیده در برقرار کردن روابط حسنه با بنی‌امیه، با حسن نیت فرمانروای جدید عراق یزید بن مهلب که با اباضیان روابط نزدیک داشت، تسهیل می‌شد. با به خلافت رسیدن عمر بن عبدالعزیز خلیفه معتدل اموی (۹۹-۱۰۱ق/۷۱۸-۷۲۰م)، حسن تفاهم افزایش یافت و ابوعبیده هیأتی را که سالم بن هلال، جعفر بن سماک و حباب ابن کلیت از عالمان بزرگ اباضی اعضای آن بودند، نزد عمر بن عبدالعزیز فرستاد^{۱۳۳}. البته اباضیان تنها گروه از محکمه نبودند که قصد نزدیک شدن به عمر بن عبدالعزیز را داشتند، بلکه گروه‌های دیگر محکمه از جمله گروهی به ریاست شوذب نیز رسولانی نزد وی فرستادند^{۱۳۴}. از نتایج این سفارت اطلاعی در دست نیست، اما این احتمال وجود دارد که نصب ایاس بن معاویه اباضی به منصب قضا در بصره از ثمرات آن بوده باشد^{۱۳۵}.

نیمه اول سده ۲ق شاهد یک تغییر کلی در سیاست اباضیان بصره بود. فاصله سال‌های ۱۰۱-۱۱۸ق/۷۲۰-۷۳۶م را به‌طور کلی در تاریخ خلافت اموی می‌بایست سال‌های آتش زیر خاکستر دانست. هرچند در این دوره، تحرک نظامی مهمی از طرف گروه‌های مذهبی برضد حکومت به چشم نمی‌خورد، انحطاط روزافزون خلافت اموی، موقعیت را برای قدرت گرفتن گروه‌های فکری مخالف آماده می‌کرد. چندان که به عنوان نمونه دعوت عباسی درست پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز آغاز شد. در مورد نحوه فعالیت اباضیان بصره در این دوره گزارشی در دست نیست، اما می‌دانیم که یزید ابن عبدالملک جانشین عمر بن عبدالعزیز نسبت به سیاست‌های عمر نظری منفی داشت. سرکوب حرکت شوذب خارجی و کشتن او^{۱۳۶}، درحالی که وی با عمر بن عبدالعزیز روابط حسنه برقرار کرده بود و بنای دشمنی او با مهلبیان که حامی اباضیان بصره بودند^{۱۳۷}، نشان می‌دهد که اباضیان از همان آغاز حکومت یزید در تنگنا قرار گرفتند.

با مقایسه موضع سیاسی اباضیان بصره پیش و پس از این دوره تقریباً بیست ساله، می‌توان نتیجه گرفت که این فشار روزافزون در کنار یأس عمومی از اصلاح حکمرانان

اموی پس از وفات عمر، باعث ایجاد یک تحول اجتناب‌ناپذیر در موضع اباضیان بصره نسبت به حکومت اموی گشت. در میان رؤسای اباضی بصره در این دوره از شخصی به نام ابونوح اطلاع داریم که خواستار قطع رابطه کلی با دستگاه خلافت بود، و خطیبی اباضی به نام ابومحمد نه‌دی که در مواعظ خود در مساجد بصره، مردم را علناً به شورش بر ضد خالد بن عبدالله قسری فرمانروای عراق (۱۰۵-۱۲۰ق/۷۲۳-۷۳۸م) فرا می‌خواند.^{۱۳۸}

با توجه به اینکه تجدید نظر در موضع‌گیری نسبت به خلافت اموی در آن شرایط اجتناب‌ناپذیر بود، ابوعبیده بر آن شد تا پس از مشاوره با بزرگان فرقه و ظاهراً برخلاف میل باطنی‌اش، تسلیم تجدید نظر طلبان گردد^{۱۳۹} و اتخاذ این موضع، خود به خود اباضیان را ناچار به اختفا و پنهان‌کاری کرد.

سال ۱۱۹ق/۷۳۷م سال قیام‌های متعدد میان خوارج تندرو و میانه‌رو بود و احتمالاً اباضیان نیز در این تحركات نقش داشتند.^{۱۴۰} از سال ۱۲۰ تا ۱۳۲ق، یعنی تا سقوط خلافت اموی، ابوعبیده یک مرکزیت سازمان یافته و البته پنهان در بصره تأسیس کرد که شخصاً مسئولیت امور جنگی و مالی آنرا بر عهده داشت^{۱۴۱}. بصره در این دوره به صورت یک مرکز تبلیغ در آمد که تعالیم مذهب اباضی را از خراسان تا مغرب منتشر می‌کرد و تمام این فعالیت‌ها به‌طور پنهان انجام می‌گرفت^{۱۴۲}. در پی کوشش‌های ابوعبیده، زمینه تأسیس حکومت‌هایی مبتنی بر دعوت اباضی در حضرموت، عمان و مغرب فراهم آمد، اما در دیگر سرزمین‌هایی که هدف داعیان ابوعبیده بود، توفیقی در این سطح به دست نیامد. نواحی مختلف ایران نیز در شمار اهداف دعوت ابوعبیده بود، اما گسترش نفوذ آن هرگز به اندازه‌ای نبود که بتواند زمینه‌ای برای پای‌گیری حکومتی اباضی را فراهم آورد.

به‌هرروی پس از درگذشت ابوعبیده، جماعت اباضی بصره رو به انحطاط گذاشت و مطابق روایات اباضی، منصور خلیفه عباسی نسبت به ایشان بدبین شده بود^{۱۴۳}. ربیع ابن حبیب بصری که پس از ابوعبیده به ریاست اباضیان بصره رسیده بود و احتمالاً برخلاف ابوعبیده مایل به سازش با منصور نبود، ناچار شد پس از مدتی اقامت در بصره، در حدود ۱۷۰ق/۷۸۶م^{۱۴۴} از آن شهر مهاجرت کند.

ب - دعوت اباضی در خراسان

مذهب اباضی به موازات شکل‌گیری تعالیم آن به‌زودی نه تنها در نقاط مختلف عراق پیروانی به‌دست آورد، بلکه مرزهای عراق را درنوردید و در پهنه‌ای وسیع از آسیا و آفریقا انتشار یافت. اباضیان در آغاز در صدد مخالفت با حکومت مرکزی برنیامدند و حتی گاهی روابط حسنه‌ای با آن برقرار کردند، اما این دوره دوام چندانی نداشت، و آنها به‌تدریج به فکر نشر تعالیم و تشکیل حکومت‌های مستقل محلی افتادند. عواملی چون مسافت بسیار از حکومت مرکزی، شرایط صعب جغرافیایی از قبیل کوهستان یا صحرا و وجود تمایلات ضد حکومت مرکزی و شعوبی در کنار یکدیگر می‌توانست محیط را برای پای گرفتن مذهب اباضیه و در مرحله بعد تشکیل حکومت اباضی مساعد سازد، که چنین شرایطی در برخی از مناطق ایران نیز یافت می‌شد.

البته یکی از مشکلات عمومی اباضیان در گسترش حوزه نفوذ خود این بود که محیط‌های مساعد برای دعوت آنان، به همان اندازه برای دعوت فرقه‌های دیگر ضد حکومت نیز می‌توانست مساعد باشد، و این مسأله موجب بروز فراز و نشیب‌هایی در تاریخ گسترش اباضیه بوده است.

چگونگی نفوذ مذهب اباضی در ایران، بسته به گوناگونی مناطق متفاوت است. در خراسان به هنگام تحویل سده نخست هجری به سده دوم، شاهد پای‌گیری مذهبی هستیم که پیام آنها به دست گرفتن اقتدار سیاسی و کوتاه کردن دست حکام بنی‌امیه بود. از نمونه‌های بارز آن آغاز دعوت عباسی در حدود ۱۰۰ق در خراسان است که در ۱۳۲ق/۷۵۰م به براندازی خلافت اموی و ایجاد خلافت عباسی انجامید. از این‌رو طبیعی به نظر می‌رسد که در نیمه اول سده ۲ق خراسان به عنوان پایگاهی برای گروه‌های مختلف محکمه نیز مرکزیت یافته بود. شاید بتوان سابقه دعوت صفری را در خراسان قدری پیش از دعوت اباضی دانست، ولی دعوت صفریه به اندازه اباضیه در این منطقه استوار نگردید. از داعیان اباضی که از طرف ابوعبیده به خراسان فرستاده شده بودند، هلال بن عطیه خراسانی را می‌شناسیم که پیشتر داعی صفریان بود^{۱۴۵}. دعوت هلال ابن‌عطیه و دیگر داعیان احتمالی ابوعبیده در خراسان موفقیت‌آمیز بود، به گونه‌ای که در نیمه اول سده ۲ق، در زمان حیات ابوعبیده از حضور یک جمعیت اباضی در آن دیار

گزارش رسیده است.^{۱۴۶}

محبوب بن رحیل از یکی از شیوخ اباضی خراسان یاد کرده که بسیار مورد احترام ابوعبیده، ضمام بن سائب و دیگر شیوخ بصره بود و در میان مردم سرزمین خود نفوذی فراوان داشت.^{۱۴۷} وجود روابط فرهنگی پیوسته میان خراسان و مرکزیت بصره موجب گشت تا گاه روایات خراسانیان از مشایخ بصری - مکی، چون ابوعبیده عبدالله بن قاسم مورد توجه عالمان بزرگ مکتب بصره قرار گیرد.^{۱۴۸}

در همین گزارش‌های محدود از حضور اباضیه در خراسان، تصریحی به منطقه نفوذ آنها دیده نمی‌شود. به هر حال شاید نام ابویزید خوارزمی^{۱۴۹} قرینه‌ای باشد بر اینکه دست کم در مناطق خراسان، مذهب اباضی پیروانی داشته است. به هر روی اباضیه در خراسان بیش از آنکه از نظر جمعیتی مهم بوده باشد، یا تحرک سیاسی خاصی از آنان به ثبت رسیده باشد، دارای ارزش فرهنگی بوده است.

ج - فرهنگ و ادبیات اباضی در خراسان

در اواخر سده دوم هجری، مذهب اباضی به اندازه‌ای در خراسان ریشه دوانده بود که مراکز اباضی‌نشین خراسان را به یکی از اصلی‌ترین کانون‌های فرهنگی اباضیه مبدل ساخته بود. باید گفت خراسان تنها منطقه نفوذ مذهب اباضی در ایران بود که از وجود کانونی فرهنگی در آن خبر رسیده و اثری ماندگار در مکتوبات اباضی از خود برجای نهاده است. هرچند میراث اباضی خراسان با اضمحلال جامعه اباضی آن، در این منطقه حفظ نشد، بقایای آن در میان اباضیان عمان و مغرب، گاه به صورت مستقل و گاه به صورت مندرج در آثار دیگر حفظ شد.

از رجال برجسته اباضی در طی سده ۲ ق که آثاری مکتوب از خود برجای نهاده‌اند، اینان را می‌شناسیم:

۱. هلال بن عطیه خراسانی (مقتول: ۱۳۴ق/ ۷۵۱-۷۵۲م). او نخست از سوی شیوخ صفری بصره به خراسان آمد تا دعوت صفری را در آن منطقه ترویج کند، اما بعدها تحت نفوذ ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه قرار گرفت و اباضی شد. وی به عنوان جبران گذشته، کوشش کرد تا آنان را که به مذهب صفری خوانده بود، به مذهب اباضی فراخواند، اما

دانسته نیست تا چه حد در اباضی کردن صفریان خراسان موفق بود. او چندی نیز به عمان رفت و در آنجا به حمایت از جلندی بن مسعود، مؤسس نخستین امامت اباضی عمان برخاست و در رکاب او کشته شد.^{۱۵۰} تنها اثر شناخته شده از نوشته‌های او «سیره» است که قطعاتی از آن در آثار مؤلفان پسین چون محبوب بن رحیل، محمد بن ابراهیم کندی و احمد بن عبدالله کندی نقل شده است.^{۱۵۱}

۲. ابو عیسی ابراهیم بن اسماعیل خراسانی. ابن سلام او را در شمار عالمان خراسانی اباضیه یاد کرده و یادآور شده است که وی فقیهی مفتی بوده است. به گفته همو، ابو عیسی در مشرق و مغرب نامی فراز داشته و آشکارترین دلیل بر این شهرت، رساله ارشادی او به اهل مغرب و دعوت آنان به ترک اختلاف بوده است. در منابع اباضی، گاه اقوالی از ابو عیسی نقل شده است.^{۱۵۲} از ابو عیسی خراسانی، دو اثر شناخته شده است: الف - رساله او به اهل مغرب، که متن کامل آن ضمن بدء الاسلام ابن سلام به چاپ رسیده^{۱۵۳} و قطعه‌ای از آن نیز در کتاب السیر شماخی درج شده است.^{۱۵۴} ب - جوابیه‌ای به یک نامه که محمد بن ابراهیم کندی، متن آنرا در بیان الشرع نقل کرده است.^{۱۵۵}

۳. هاشم بن عبدالله خراسانی. ابن سلام او را نیز فقیهی مفتی و از با و رع‌ترین مردم شمرده است.^{۱۵۶} بر اساس اسنادی که در کتاب الاهتداء کندی آمده، زیاد بن مثنوبه از او روایت می‌کرده است.^{۱۵۷} از هاشم بن عبدالله، اثری مکتوب شناخته نشده است، اما آراء فقهی او مورد توجه علمای اباضی در قرن‌های بعد بوده و به تکرار در منابع فقهی عمان نظرات او نقل شده است.^{۱۵۸}

۴. محمود بن نصر خراسانی. اطلاع روشنی از زندگی او به دست نداده‌اند^{۱۵۹}، اما می‌دانیم که دارای مکتوباتی بوده است. محمد بن ابراهیم کندی از یکی از آثار او با عنوان «کتاب» یاد کرده و قطعه‌ای از آنرا نقل کرده است.^{۱۶۰} همو در موضعی دیگر، سخنی را به نقل از نسخه کتابی از محمود بن نصر نقل کرده است^{۱۶۱} که شاید قطعه‌ای دیگر از همان اثر باشد.

۵. ابویزید خوارزمی. اصل او از خوارزم بود، به عراق آمد و از شیوخ بصره، به خصوص ابو عبیده مسلم بن ابی کریمه بهره برد تا آنکه در میان اباضیان بصره به دیده اهمیت نگریسته شد. او سپس به خاستگاه خود خوارزم بازگشت و به دعوت اباضی همت

گماشت و پیشوای اباضیان آن دیار شد. درجینی ضمن ستایش از جایگاه علمی او، با اتفاق اباضیان بر رضا به دین و رأی او اشاره کرده است. گفته می‌شود که ابویزید خوارزمی از نخستین عالمان اباضی است که سخنان محققانه‌ای دربارهٔ مسائل مربوط به خون‌ریزی (جنگ‌های داخلی اباضیه) و برائت گفته و از این حیث او را در مشرق، همپای عبدالرحمان بن رستم امام اباضی در مغرب دانسته‌اند.^{۱۶۲} از آثار مکتوب ابویزید تنها مورد شناخته جوابیهٔ او در باب ولایت مشرکین است که متن کامل آن ضمن بیان/الشرع کندی به چاپ رسیده است.^{۱۶۳}

۶. ابوغانم بشر بن غانم خراسانی. او از فقیهان پرآوازه اباضی است که کهن‌ترین کتاب جامع فقه اباضی را گردآورده است. ابوغانم پس از وفات ابوعبیده مسلم ابی‌کریمه و در زمان ریاست ربیع بن حبیب برای تحصیل علم راهی بصره یا احتمالاً مکه شد و از شاگردان ابوعبیده دانش آموخت.^{۱۶۴} ابوغانم برگرفته‌های خود را از مشایخ اباضی، به‌خصوص آراء ابوعبیده، در کتابی گردآورد که به مناسبت شیوة تألیف، *المدونة* نام گرفت. ابوغانم در دوران حکومت عبدالوهاب بن عبدالرحمان امام رستمی مغرب (۱۶۸-۲۰۸ ق/۷۸۴-۸۲۳ م) راهی مغرب شد و در تاهرت نسخه‌ای از *المدونة* را به عبدالوهاب تقدیم کرد. وی که در مسیر خود به سوی مغرب از جبل نفوسه نیز دیدن کرد، در آنجا با عالم نامدار آن دیار عمرو بن فتح مساکنی ملاقات کرد و نسخه‌ای از *المدونة* را به او عرضه داشت. این درحالی است که *المدونة* در مشرق و در محافل اباضی آن نیز رواج یافت.^{۱۶۵}

از بازگشت ابوغانم به خراسان و سرانجام او در مشرق چیزی دانسته نیست، اما در مغرب، نام او برای همیشه ماندگار شد. ابوغانم و *المدونة* او در تاریخ فقه اباضی شمال آفریقا مقامی استثنایی دارند. آموزه‌های ابوغانم به اندازه‌ای در زمان خود او نزد مغربیان پراهمیت تلقی شد که ابن‌مغطیر نفوسی از شاگردان ابوعبیده و نخستین مروجان علم اباضی در مغرب، آموزه‌های خود را در برابر آموزه‌های ابوغانم منسوخ شمرد.^{۱۶۶}

المدونة در مغرب از رواجی چشمگیر برخوردار شد و با نام‌های *الغانمی*، *الغانمیات* و *دیوان ابن غانم* نیز شناخته می‌شد.^{۱۶۷} این کتاب دست‌کم تا زمان تشکیل عزابه در سدهٔ ۱۱/۱۵ م، متن اساسی فقه اباضی در مغرب بود.^{۱۶۸} هرچند شیوخ عزابه در سدهٔ

۵ق دیوان فقهی مشهور خود را فراهم آوردند^{۱۶۹}، با این حال تألیف این دیوان جدید، جایگاه *المدونة* را به کلی متزلزل نساخت؛ چنان که در نیمهٔ اخیر سدهٔ ۶ق، ابویعقوب یوسف بن خلفون نوشته‌های ابوغانم را بسیار بالارزش‌تر از تألیفات شیوخ عزابه دانسته، باور داشت که اساسی‌ترین منبع فقه اباضی مغرب هنوز نوشته‌های ابوغانم است^{۱۷۰}. در سدهٔ پیشین، محمد بن یوسف اطفیش (وفات: ۱۳۳۲ق/۱۹۱۴م)، از عالمان برجستهٔ اباضی، *المدونة* را ترتیب جدیدی داده و بر آن حاشیه نوشت^{۱۷۱}.

امروزه *المدونة* با دو تحریر برجای است: *المدونة الکبری*، که با ترتیب اطفیش در بیروت (۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م) به چاپ رسیده و نسخه‌های خطی متعدد دارد؛ *المدونة الصغری* که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های ابراهیم بن باقر در بنی یزقن و کتابخانهٔ البارونیه در جربه یافت می‌شود^{۱۷۲}. این کتاب در ۴۰۴ق/۱۹۸۴م در عمان به چاپ رسیده است. باید افزود که *المدونة* به زبان بربری نیز ترجمه شده است^{۱۷۳}.

به جز *المدونة*، نوشتهٔ دیگری نیز از ابوغانم با عنوان *اختلاف الفتیا* در دست است که آن نیز شامل روایات فقهی ابوغانم از ابو عبیده است، اما برخلاف *المدونة* به شیوهٔ پرسش و پاسخ نوشته نشده است^{۱۷۴}. بنا به تصریح یوسف بن خلفون، این کتاب از آن ابوغانم خراسانی بوده و در سدهٔ ۶ق همپای *المدونة* رواج داشته است^{۱۷۵}، اما با توجه به ضبط نام نویسنده در نسخهٔ خطی *اختلاف الفتیا* در کتابخانهٔ بنی یزقن به صورت «روایة غانم بن بشر بن غانم عن الربیع بن حبیب...»، برای برخی این تلقی به وجود آمده که *اختلاف الفتیا* از آن غانم پسر ابوغانم خراسانی است^{۱۷۶} که البته هویت شناخته شده‌ای ندارد. او همچنین مجموعه‌ای از روایات افلح بن عبدالوهاب رستمی از ابوغانم خراسانی و ابویعقوب ورجلانی گردآورد و به همراه فوایدی دیگر، به عنوان جزء چهارم مسند ربیع به آن ملحق کرد^{۱۷۷}. این روایات را افلح احتمالاً در زمان حضور ابوغانم در مغرب از او فرا گرفته است.

د - حضور اباضیه در جنوب ایران

با شکست قطعی ازارقه در اواخر سدهٔ نخست هجری، هرچند اندیشهٔ ازرقی زمینهٔ حضور خود در منطقه را از دست داد، چنین می‌نماید که این پیشینه، زمینهٔ مناسبی

را برای پای گیری گونه های معتدل از اندیشه تحکیم فراهم ساخته بود و بنابر منابع اباضی، در اوایل سده ۲ق، در منطقه فارس اباضیانی بودند که احتمال می رود گرایش آنان به مذهب اباضی، ثمره ارسال داعی یا داعیانی از جانب ابوعبیده بدین منطقه بوده باشد. از جمله گزارش داریم که در روزگار ابوعبیده در نیمه اول سده ۲ق، پسر عموی انس بن معلا از رجال اباضی، والی فارس بود و ظاهراً نسبت به اباضیان نظری مساعد داشت.^{۱۷۸}

موج بعدی حضور اباضیان در فارس و هرمزگان، حاصل مهاجرتی از عمان است. در اواخر سده ۳ق، در پی شکستی که بر امامت اباضی عمان وارد شد، گروهی از اباضیان عمان که تحمل اوضاع نابسامان عمان را نداشتند، به هرمز و شیراز مهاجرت کرده اند.^{۱۷۹} همچنین شاید برخی از خوارجی که مسعودی در قرن ۴ق از حضور آنان در فارس سخن گفته است^{۱۸۰}، از اباضیان بوده باشند.

سیستان و ولایات اطراف آن شامل کرمان، قهستان و مکران که از اواخر سده نخست هجری با مهاجرت عطیه بن اسود با گونه ای از اندیشه خارجی آشنا شده بود، حوزه ای دیگر بود که برای نفوذ مذهب اباضی مستعد می نمود. آنچه این منطقه را بیشتر در معرض نفوذ مذهب اباضی قرار می داد، ارتباط دریایی آن با عمان بود که از اواسط سده ۲ق به مهم ترین پایگاه مذهب اباضی تبدیل شده بود. به خصوص مناطق ساحلی دریای عمان و منطقه تنگه هرمز بیش از دیگر مناطق در معرض تبلیغ مذهب اباضی به دست مبلغان یا بازرگانان عمانی قرار داشتند. حبیب بن سابور از رجال اباضی میانه سده ۲ق، که به قرینه نام پدرش خاستگاهی ایرانی داشت، ظاهراً در اثر همین ارتباطهاست که با رجال عمانی مرتبط شده و چندی را در مکه با آنان سپری کرده است.^{۱۸۱}

از جمله گزارش های رسیده، یادکرد مقدسی در نیمه دوم سده ۴ق است که از حضور یک جمعیت خارجی در شهر بم سخن گفته و یادآور شده است که ایشان دارای یک جامع ویژه خود و یک بیت المال بوده اند.^{۱۸۲} به ویژه با توجه قید اخیر احتمال می رود که اباضی مذهب بوده باشند.

افزون بر آن بر اساس یادکرد برخی منابع جغرافیایی، در جزیره قشم یا به نام قدیم آن جزیره ابن کاوان، مذهب غالب اهالی تا قرن عقیق مذهب اباضی بوده است.^{۱۸۳} به هر

حال باید توجه داشت که با توجه به ارتباطات تجارتی میان سواحل جنوبی ایران و بنادر عمان، همواره جزایر و سواحل ایران، میزبان گروهی از اباضیان عمانی تبار بوده‌اند. برخلاف خراسان، از حضور اباضیه در جنوب ایران اطلاعات منسجم تاریخی بر جای نمانده و نشانی از شکل‌گیری یک حوزه فرهنگی مولد نیز به دست نیامده است.

هـ- ایرانیان و دعوت اباضی در مغرب

ظاهراً نخستین کسی که به تبلیغ مذهب اباضی در منطقه قیروان پرداخت، سلامه ابن سعید از مشایخ بصره بود که در حدود آغاز قرن ۲ ق در آن شهر ساکن بود. وی به همراه عکرمه از مبلغان صفریه (وفات: ۱۰۷ ق/ ۷۲۵ م) از بصره به قیروان آمده بود.^{۱۸۴} از آن پس تا میانه سده گزارش‌هایی از کوشش‌های پیایی در جهت دعوت اباضی در مغرب رسیده است.

پیش از سال ۱۴۰ ق/ ۷۵۷ م تنی چند از مردم بربر افریقیه یا مهاجران به آن دیار، به بصره سفر کرده، نزد ابوعبیده امام اباضیان بصره به فراگیری تعالیم اباضی پرداختند و سپس از سوی ابوعبیده برای دعوت به مغرب گسیل شدند. برجسته‌ترین اینان که «حملة العلم» نام گرفتند، ابوالخطاب عبدالاعلی بن سمح معافری با تبار یمانی و عاصم سدراتی با تباری بربری بود، اما در کنار آنان یک شخصیت ایرانی تبار به نام عبدالرحمان ابن رستم نیز به مغرب رفت که در گسترش دعوت اباضی نقشی کلیدی داشت. گفته شده است که ابوعبیده از ایشان خواسته بود تا در طرابلس امامتی تشکیل دهند و ابوالخطاب را امام خود سازند.^{۱۸۵}

سران اباضی طرابلس در سال ۱۴۰ ق، در محلی به نام صیاد در نزدیکی طرابلس یک شورای سری تشکیل دادند و ابوالخطاب را به امامت برداشتند. بدین ترتیب ابوالخطاب قبایل مختلف بربر از جمله نفوسه، هواره، زریشه و زناته را تحت لوای واحد امامت اباضی گردآورد.^{۱۸۶} ابوالخطاب ظرف مدتی کوتاه قلمرو خود را در تمامی سرزمین طرابلس تثبیت کرد و سپس در صفر ۱۴۱ شهر قیروان مرکز افریقیه را فتح کرد و بدین ترتیب یک کشور وسیع اباضی تأسیس شد که از شرق به مرزهای برقه و از غرب به بخش شرقی الجزایر کنونی منتهی می‌شد.^{۱۸۷} ابوالخطاب پس از فتح قیروان به طرابلس بازگشت

و قیروان را به عبدالرحمان بن رستم یار و همراه خود سپرد^{۱۸۸}. قراین نشان می‌دهد که این حکومت اباضی عملاً به دو بخش شرقی منطقه طرابلس و بخش غربی افریقیه میان ابوالخطاب و ابن‌رستم تقسیم شده بود.

به دنبال اوج‌گیری دعوت اباضی در طرابلس و خطر گسترش آن به مصر، خلیفه عباسی منصور در محرم ۱۴۴/آوریل - می ۷۵۱ ابن‌اشعث را در مقام والی افریقیه با سپاهی گران راهی آنجا کرد. سپاه ابن‌اشعث و ابوالخطاب در صفر همان سال در تاورغه واقع در شرق طرابلس وارد نبرد شدند، و ابن‌اشعث موفق شد با به‌کار بستن حیل جنگی، سپاه ابوالخطاب را قتل عام کرده و خود وی را نیز به قتل رساند. ابن‌اشعث پس از فتح طرابلس عازم قیروان شد؛ عبدالرحمان بن رستم که تاب مقاومت در خود ندید، قیروان را ترک و به سمت غرب به محل تاهرت عقب‌نشینی کرد و افریقیه نیز به تصرف ابن‌اشعث درآمد^{۱۸۹}. در همین گیرودار عاصم سدراتی یکی دیگر از رؤسای اباضی طرابلس که در کنار ابوالخطاب می‌جنگید، نیز به علت مسمومیت درگذشت^{۱۹۰}. بدین ترتیب ابن‌رستم تنها رهبر بی‌رقیب از حملة العلم مغرب بود که از این نبرد جان سالم به‌در برده بود.

عبدالرحمان بن رستم پس از عقب‌نشینی از قیروان به مغرب الجزایر کنونی رفت و در آنجا شهر تاهرت را نوسازی کرد و آنرا پایگاه خود قرار داد. به تدریج گروه‌های مختلف اباضی از قبایل بربر چون لمایه، لواته و نفزاوه به وی پیوستند، تا اینکه بنا بر منابع اباضی به سال ۱۶۰ یا ۱۶۲ ق/۷۷۷ یا ۷۷۹ م، رؤسای اباضی رسماً وی را به امامت برگزیدند^{۱۹۱}. هرچند دامنه حکومت ابن‌رستم از تاهرت و منطقه اطراف آن فراتر نبود، امامت وی ظاهراً مورد ادعان رؤسای اباضی منطقه طرابلس بود؛ چندان‌که گزارش کرده‌اند وی از طرابلس زکات دریافت می‌کرد. البته این امامت با اباضیان بصره نیز در تماس بود و از مشایخ اباضی بصره کمک مالی دریافت می‌کرد^{۱۹۲}.

پس از درگذشت عبدالرحمان بن رستم تا سال ۲۹۶ ق/۹۰۹ م که قلمرو رستمیان به دست ابو‌عبدالله شیعی تصرف شد، امامت در اولاد عبدالرحمان ادامه یافت. در زمان دو جانشین ابن‌رستم، عبدالوهاب بن عبدالرحمان و افلاح بن عبدالوهاب قدرت رستمیان به اوج خود رسید، به‌طوری‌که در اواخر سده ۲ ق، تقریباً همه قبایل بربر آفریقای شمالی

تحت فرمان امام رستمی بود، و حکومت اغلبی افریقیه در عمل به یک نوار ساحلی محدود شده بود که هیچ سیطره‌ای بر صحراها و کوهستان‌ها نداشت^{۱۹۳}.

در سال ۲۲۴ق/۸۳۹م اغلبیان به تحرک پرداخته، با تصرف تونس جنوبی در واقع راه ارتباط رستمیان مغرب با منطقه طرابلس را قطع کردند و عملاً قلمرو اباضیان آفریقا به دو پاره شرقی و غربی تجزیه شد^{۱۹۴}. به سال ۲۳۹ق حکومت اغلبی دست به تحرکی جدید در مرزهای غربی خود زد. محمد بن اغلب تصمیم گرفت در نزدیکی تاهرت شهری به نام عباسیه بنا کند که می‌توانست از نظر سوق الجیشی حائز اهمیت باشد، اما افلح بن عبدالوهاب رستمی شهر مزبور را مورد حمله قرار داد و آنرا آتش زد^{۱۹۵}.

در حدود نیمه دوم قرن ۳ق، امامت رستمی در اثر اختلافات داخلی نظیر اختلاف نکار، خلفیه و ابن مصاله رو به تجزیه و انحطاط نهاد. در سال ۲۶۸ق/۸۸۱-۸۸۲م اغلبیان به یک کشتار در ناحیه زاب دست زدند^{۱۹۶}. نفوذ رستمیان در طرابلس در ۲۸۳ق/۸۹۶م به دنبال نبرد معروف مانو محلی بین طرابلس و قابس که به پیروزی اغلبیان و شکست سخت قبیله بربر نفوسه منجر شد، پایان پذیرفت و سرانجام قلمرو اصلی امامت رستمی در منطقه تاهرت نیز به سال ۲۹۶ق/۹۰۹م در برابر سپاه ابوعبدالله شیعی سقوط کرد و ابوعبدالله در افریقیه و مغرب حکومت جدید و مقتدر فاطمی را ایجاد کرد.

پس از سقوط تاهرت، ابویوسف یعقوب آخرین امام رستمی به همراه عده‌ای به بلاد سدراته واقع در مرزهای جنوبی امامت تاهرت گریخت و قصد آن داشت که امامت اباضی را در بلاد سدراته تجدید سازمان کند، اما به هر دلیل این تصمیم هیچ‌گاه عملی نشد^{۱۹۷}. فروپاشی امامت رستمی تاهرت، آغاز انحطاط اباضیه در منطقه مغرب اوسط نیز بود. به دنبال جنگ‌های داخلی و خارجی متعدد و از هم پاشیدن سازمان گروه‌های اباضی، ظاهراً اباضیان به یک مهاجرت تدریجی به عمق آفریقا دست زدند^{۱۹۸}.

در دوره‌های پسین، برخی از اباضیان منتسب به خاندان رستمی، در سلک عالمان بودند که همچون ابوسهل فارسی، ساکن جبل نفوسه با نسبت فارسی شناخته می‌شدند^{۱۹۹}. خاطره رستمیان برای اباضیان مغرب به اندازه‌ای پراج و فراموش نشدنی بود که حتی در سده‌های بعد کسی چون درجینی در مقدمه کتاب خود، نه تنها بخشی را به فضایل ایرانیان اختصاص داد، بلکه از فضایل ایرانیان پیش از فضایل بربر

سخن آورد^{۲۰۰}.

در حوالی سال ۳۳۰ ق/ ۹۴۲ م یکی از سران فرقه نکاری اباضیه به نام ابویزید مخلد ابن کیداد، قبایل اباضی طرابلس و نواحی دیگر شمال آفریقا را گردآورد و برای مدت کمی توانست بر بخش وسیعی از افریقیه مسلط شود، اما به سال ۳۳۵ ق درگذشت^{۲۰۱}. با وجود آنکه در منابع تاریخی او را از بنی یفرن از قبیله بربر زناته، یا از بربران بنی کندل شمرده‌اند، نام پدر او کیداد، ایرانی می‌نماید و دور نیست پدرش از اباضیان ایرانی بوده باشد که برای تجارت در منطقه سودان می‌زیستند^{۲۰۲}.

صفریه و بیاهسه

برخلاف فرقه‌هایی مانند ازارقه یا اباضیه، سخن گفتن درباره تاریخ نخستین صفریه دشوار، و گزارش‌ها در این باره مبهم است. اشتقاق نام صفریه از دیرباز مورد اختلاف نویسندگان بوده و فرقه‌شناسان، مورخان، لغت‌شناسان و متکلمان هر کدام به اقتضای فن خود، به بحث در این باره پرداخته و نظریاتی ابراز داشته‌اند^{۲۰۳}. شاید بتوان در این میان انتساب به زیاد بن اصفر را بر دیگر گفته‌ها ترجیح داد، اما به‌هرحال پذیرش این انتساب‌ها چیزی را در تاریخ پیدایی فرقه برای ما روشن نمی‌سازد.

در روایت ابومخنف از افتراق بزرگ محکمه در ۶۵ ق نام عبدالله بن صفار در کنار عبدالله بن اباض به عنوان یکی از سران معتدل محکمه در برابر تندروی نافع بن ازرق ثبت شده است، که البته خود از ابن اباض تندروتر بود و ابن اباض را به تقصیر متهم می‌کرد^{۲۰۴}. اما در روایت مبرد از جریان افتراق، نقش عبدالله بن صفار به ابوبیهس داده شده است. مبرد بر این گمان است که در افتراق آغازین، محکمه به سه دسته: پیروان نافع بن ازرق، پیروان ابوبیهس و پیروان عبدالله بن اباض تقسیم شدند و صفریه و نجدیه نیز در ابتدا به جناح ابن اباض گرویدند. از عبارت مبرد چنین برمی‌آید که او افتراق صفریه از جناح ابن اباض را قدری متأخرتر از ۶۴ ق می‌دانسته است^{۲۰۵}.

به‌هرروی در داوری میان روایت ابومخنف و مبرد آنچه روشن است این است که صفریه و اباضیه به نسبت از نزدیک‌ترین فرق محکمه به یکدیگر بوده‌اند، و ایجاد فرقه‌ای با عنوان صفریه اگر از ۶۵ ق صورت جدی به خود نگرفته بوده، تأخیر چندانی هم از

آن نداشته است. زیرا در حدود دهه ۷۰ از سده نخست هجری نصر بن عاصم لیثی (وفات: ۸۹ق/۷۰۸م) در شعر خود به کنایه از این فرقه یاد کرده است.

اولین تحرک شناخته شده سیاسی از صفریه، به دهه ۷۰ سده ۱ق بازمی‌گردد. صالح بن مسرح که به تصریح منابع مذهب صفری داشت، به عنوان مردی عابد و متنسک و زردروی مصفرالوجه معرفی شده که به آموختن قرآن و تعلیم دینی اشتغال داشت. مسکن اصلی او شمال بین‌النهرین در بلاد جزیره و حوزه فعالیت و تبلیغ وی مناطق دارا، موصل و جزیره (ابن عمر) بود. صالح گاهی نیز در کوفه تبلیغ می‌کرد و پیروانی در آنجا داشت.^{۲۰۶} تعلیم صالح بن مسرح که پس از تعلیم چند سطری مشکوک بین عبدالله بن صفار و ابوبیهس کهن‌ترین تعلیم بازمانده از صفریه است، با آنچه در کتب فرقه‌شناسی از عقاید صفریه می‌شناسیم، همخوانی دارد. البته برخی از منابع به صفری بودن او تصریح کرده‌اند.^{۲۰۷}

به‌هرروی در طول سده نخست هجری به نظر نمی‌رسد که مذهب صفری به‌طور جدی از عراق و بلاد جزیره فراتر رفته باشد و آغاز انتشار آن در پهنه جغرافیایی خراسان تا مغرب را باید مربوط به پایان سده نخست و آغاز سده ۲ق دانست. از حدود سال ۱۰۰ق/۷۱۸م با روند انحطاط دستگاه خلافت شام، دوره دعوت‌های مذهبی که با روحیه ضد اموی همراه بود، آغاز می‌گشت. از مهم‌ترین این دعوت‌ها باید به دعوت عباسی و دعوت اباضی اشاره کرد. به‌رغم اینکه می‌دانیم دعوت اباضی چگونه از بصره هدایت می‌شد، در مورد اینکه مرکزیت دعوت صفری آیا در بصره بوده، یا چه کسانی آنرا رهبری می‌کردند و اینکه اساساً چنین مرکزیتی به‌طور عملی وجود داشته است یا خیر، نمی‌توان با نظری قاطع سخن گفت. اندک آگاهی ما درباره دعوت صفری در سده ۲ق به گزارش‌های پراکنده‌ای محدود است که از منابع اباضی یا اهل سنت به‌دست آمده است، اما در مجموع چنین برمی‌آید که دعوت صفری در برخی مناطق چون خراسان، حتی بر دعوت اباضی پیشی داشته است.

از روایتی که ابن جعفر به نقل از ربیع بن حبیب پیشوای اباضی بصره نقل کرده^{۲۰۸} چنین استنباط می‌شود که در نیمه اول سده ۲ق، همزمان با ریاست ابوعبیده بر اباضیان، یک مرکزیت رهبری دعوت صفری نیز در بصره بوده است.^{۲۰۹}

الف - حضور صفریه در خراسان

اگر روایات مغربی اباضی را در این باره که عکرمه مولای ابن عباس (وفات: ۱۰۵ ق/ ۷۲۳ م) نخستین مبلغ مذهب صفری در مغرب زمین بود، به واقع نزدیک بدانیم (نک: بخش مذهب صفریه در افریقیه)، باید یادآور شد که عکرمه صفری نیز به خراسان و ماوراءالنهر داشت و چندی را در آن دیار، از جمله در شهر سمرقند گذراند.^{۲۱۰}

به هرروی در اوایل سده ۲ ق، از وجود یک داعی صفری به نام هلال بن عطیه (وفات: ۱۳۴ ق/ ۷۵۱-۷۵۲ م) در خراسان آگاهی داریم که در دعوت خود موفقیت قابل ملاحظه‌ای کسب کرد، اما به دلیلی که روشن نیست، پس از آنکه جماعتی را به مذهب صفری درآورد، تغییر مذهب داد و به سلک اباضیان پیوست. ابوعبیده امام اباضیان در بصره، او را بر آن داشت تا به وطن خود بازگشته، هر آن کس را که به مذهب صفری در آورده بوده، به مذهب اباضی فراخواند. هرچند منابع اباضی از نتیجه دعوت جدید هلال بن عطیه اظهار رضایت کرده‌اند، نباید با این ابراز رضایت بیش از اندازه خوش بینانه برخورد کرد.^{۲۱۱}

در نیمه اول سده ۲ ق، گروهی از محکمان قائم به سیف را در خراسان سراغ داریم که به نظر می‌رسد بر مذهب صفریه بوده‌اند و در مورد جزئیات مسائل مربوط به جنگ با مخالفان و مسأله استعراض آگاهی کافی نداشته‌اند. فرمانده آنان اظهار می‌داشت که ریختن خون مخالفان و تصرف اموال آنان را به رأی خود تجویز کرده و به مشروع بودن آن اطمینان ندارد و منتظر شنیدن حکم خداوند و رأی عالمان مذهب درباره کردار خویش است.

گروه یاد شده پیش از آنکه شیوخ مذهب درباره آنان حکم کنند، در میدان جنگ کشته شدند و شیوخ خراسان که کردار آنان را حرام می‌دانستند، در مورد براءت از آنان دچار اختلاف گشتند و داوری نهایی را از شیوخ مذهب خود در بصره طلب کردند. در این گزارش که به روایت ابن جعفر عالم اباضی عمان از بشیر از ربیع بن حبیب نقل شده است، اطلاق عنوان خوارج بر گروه یاد شده و به کار بردن مکرر عبارت «اهل دینهم» حکایت از آن دارد که این گروه بر مذهب اباضی نبوده‌اند^{۲۱۲} و با توجه به قرآینی چون استقرار مرکزیت مذهب مورد بحث در بصره، و آگاهی تاریخی درباره مذاهب اهل تحکیم

متداول در خراسان، می‌توان نتیجه گرفت که خوارج مورد نظر در این روایت از صفریه بوده‌اند.

به هر حال به نظر نمی‌رسد حضور صفریه در منطقه خراسان دوام یافته باشد، چه در سده‌های بعد، رد روشنی از حضور صفریه در این منطقه به دست نیامده است. تنها در طی دهه‌های ۱۱۰ و ۱۲۰ ق در نواحی مختلف خراسان به مواردی از فعالیت خوارج اشاره شده است که درباره مذهب آنان تصریحی وجود ندارد؛ شاید آنان از نخستین پیروان عجارده و شاید از بازماندگان دعوت صفری در خراسان بودند، اما آنچه روشن است اینکه رابطه نسبتاً دوستانه میان آنان و اهل سنت برقرار بوده است.^{۲۱۳}

ب - صفریه در غرب و شمال غرب ایران

دانسته‌های ما درباره حضور صفریان در غرب و شمال غرب ایران در طی سده‌های ۲ و ۳ ق بسیار ناچیز است. از جمله تحرک‌های خارجی در این منطقه که به نظر می‌رسد با جریان صفریه مربوط باشد، قیام مسافر بن کثیر قصاب، در نواحی اردبیل و بیلقان در ۱۲۷ ق است. بر پایه شواهد، چنین می‌نماید که حرکت او مرتبط با ضحاک بن قیس، امام صفری بلاد جزیره بوده است.^{۲۱۴}

پس از کشته شدن ضحاک بن قیس و در همان سال جانشین وی خیبری، شیبان ابن عبدالعزیز یشکری به ریاست صفریان جزیره رسید. او پس از نبردهای پیاپی در آن منطقه، چاره را در آن دید که راه ایران در پیش گیرد.^{۲۱۵} شیبان در حدود ۱۲۹ ق از طریق حلوان به اهواز آمد و سپس برای چندی در فارس پناه گرفت.^{۲۱۶} او در فارس چندی به عبدالله بن معاویه شورشی غیرخارجی پیوست که در آن منطقه اقتداری به هم آورده بود، اما اتحاد آنان که با اندیشه خارجی شیبان و همراهانش سازگاری نداشت، دیری نپایید. شیبان با همراهانش راهی جیرفت شد.^{۲۱۷} چندی را نیز در سیستان گذراند^{۲۱۸} و سپس گویی سیستان را محلی مناسب برای دعوت صفری نیافت و راهی جزیره ابن کاوان (قشم) شد.^{۲۱۹} او پس از چندی درنگ در جزیره آنگاه که خبر گرفت اباضیان در عمان امامتی تأسیس کرده‌اند، به این امید که امکانی برای همکاری باشد، به عمان رفت. عمان در آن عهد تحت حاکمیت جلندی بن مسعود امام اباضی (حکومت:

۱۳۲-۱۳۴ق) بود و جلندی حضور صفریان را در آنجا نپذیرفت. جنگی میان آنان در گرفت که به کشته شدن شیبان بن عبدالعزیز و صفریان همراه او انجامید.^{۲۲۰} در منابع تاریخی، گاه شیبان بن عبدالعزیز صفری با شیبان سلمه ثعلبی که با ابومسلم همراهی کرده بود، درهم آمیخته است.^{۲۲۱}

به هرروی چنین می‌نماید که منطقه شمال غرب ایران در سده‌های ۲ و ۳ق به سبب مجاورت با بلاد جزیره، یک جمعیت صفری را برای مدتی در خود جای داده بود، بدون آنکه فعالیت آشکاری از آنان بروز یافته باشد. در سده ۴ق/۱۰م، در شمال غربی ایران، به‌طور جسته و گریخته از حضور «خوارجی» اطلاع داریم که ظاهراً باید متعلق به گروه صفریه بوده باشند. با توجه به ارتباط مستمر فرهنگی میان منطقه آذربایجان و بلاد جزیره، کاملاً قابل انتظار است که تعالیم صفریه از طریق بلاد جزیره — یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های فرهنگی و سیاسی صفریه — به آذربایجان و اران انتقال یافته باشد. از جمله به روزگار منصور در ۱۴۲ق از یک خیزش خوارج در آذربایجان سخن آمده است. مسعودی در نیمه اول و ابن‌الدیم در نیمه دوم همین سده نیز بر حضور یک جمعیت «خارجی» در این منطقه گواهی داده‌اند.^{۲۲۲}

مهم‌ترین تأثیر تاریخی محکمه در این منطقه، حکومت دیسم بن شادلویه در دهه سوم و چهارم از سده ۴ق در آذربایجان و اران است که شرایط را برای فعال شدن محکمه در آذربایجان مساعدتر ساخت.^{۲۲۳} دیسم بن ابراهیم کردی با کنیه ابوسالم از خاندانی بانفوذ در آذربایجان برخاست. پدرش از یاران هارون شاری از رؤسای خارجی منطقه موصل^{۲۲۴}، و مادرش دختر یکی از رؤسای قبایل کرد در آن منطقه بود. با کشته شدن هارون شاری و استیلای یوسف بن ابی‌الساج بر آذربایجان، دیسم به خدمت او در آمد و در دستگاه ابن‌ابی‌الساج برآمد. همین نفوذ زمینه‌ساز بود تا پس از ابن‌ابی‌الساج، او رأساً حکومت آذربایجان را به‌دست گرفت. کردها به گرد او آمدند و بر قلعه‌ها استیلا یافتند؛ از آنجا که از زمان ابن‌ابی‌الساج کردها اکثریت سپاهیان را تشکیل می‌دادند، او با تکیه بر این اکثریت، اقلیت دیلمی لشکر را سرکوب کرد، برخی از سران آنان را به بند کشید و از حدود ۳۲۶ق مستقلاً زمام امور را به‌دست گرفت.

او چندی بر آذربایجان حکم راند و خوارج صفری در عهد وی در آن دیار قدرتی به

هم زدند. مرزبان بن محمد بن مسافر به آذربایجان سپاه راند تا آن سرزمین را به دست آورد؛ دیسم که یارای مقاومت ندید به ارمینیه عقب نشست و پس از تجدید سازمان سپاهش، به تبریز تاخت، اما نتیجه‌ای به دست نیاورد. این بار به اردبیل گریخت و پس از چندی مقاومت در محاصره، تسلیم شد و مصالحه‌ای در میان افتاد. در سال ۳۴۲ ق، دیسم به بغداد رفت تا از معزالدوله امیر آل بویه برای مقابله با مرزبان درخواست کمک کند و پس از آنکه پاسخ مساعدی نگرفت، روی به موصل نهاد تا شاید ناصرالدین حمدانی را با خود همراه سازد. هم او و هم سیف‌الدوله حمدانی که او را در شام ملاقات کرد، وی را ناامید کردند.

دیسم تا ۳۴۴ ق در شام درنگ کرد و به دنبال دعوت قبیله‌های کرد، با اعتماد بر پشتیبانی آنان بار دیگر به آذربایجان بازگشت. او بار دیگر شکست خورد و به ارمینیه گریخت، اما فرمانروای ارمینیه او را تسلیم مرزبان کرد و پس از چندی آزار و زندان، به قتل رسید^{۲۲۵}. او در طی حکومت خود سکه‌هایی ضرب کرد، که منبعی مهم برای تکمیل اطلاعات محدود درباره حکومت اویند^{۲۲۶}.

در منابع، به خارجی بودن دیسم تصریح شده^{۲۲۷}، اما مذهب او مشخصاً تعیین نشده است. با توجه به ارتباط نزدیک پدر او با هارون شاری، از رجال برجسته صفریه در منطقه جزیره، ظاهراً مذهب او صفری بوده است. با این وصف، به نظر می‌رسد که دیسم در رفتار سیاسی خود با مردم، رویه تسامح مذهبی را دنبال می‌کرد، و همین رویه است که حکومت یک صفری را بر اکثریت قاطع غیرخارجی در آذربایجان ممکن ساخت. برای آشکار شدن میزان این تسامح مذهبی، کافی است توجه شود که وزیر او ابوالقاسم علی ابن جعفر از مردم آذربایجان و مردی شیعه از داعیان باطنی بود^{۲۲۸}.

ج - ابوبکر بردعی، عالم و نظریه پرداز صفری

ابوبکر محمد بن عبد الله بردعی، فقیه و متکلم خارجی در نیمه نخست سده ۴ ق/ ۱۰م برجسته‌ترین عالم صفری با خاستگاهی در شمال غرب ایران است. تنها گزارش رسیده درباره او یادداشت ابن‌الدیم در همان عصر اوست که کلیاتی درباره شخصیت علمی وی دربردارد^{۲۲۹}، بدون آنکه از جزئیات زندگیش خبر چندانی به دست دهد.

خاستگاه او ظاهراً بردعه (برده) شهری در اران بود که در آن روزگار مرکز آن دیار محسوب می‌شد.^{۲۳۰} به‌درستی معلوم نیست که ابوبکر چه دوره‌ای را در اران گذرانده و افتادن بردعه به دست دیلمیان غیرخارجی در ۳۳۰ ق^{۲۳۱} تا چه اندازه در مسیر زندگی او تأثیر داشته است. به‌هرروی با توجه به این نکته که ابن‌الندیم در ۳۴۰ ق/۹۵۱ م و ظاهراً در موصل یا بغداد با ابوبکر بردعی ملاقات کرده^{۲۳۲}، او می‌بایست چندی پیش از آن تاریخ وارد جزیره یا عراق شده باشد. ردیه‌وی بر قائلان به مشروعیت متعه — یعنی شیعه امامیه — نشان می‌دهد که پیش از سال مزبور در محیطی بوده که با امامیه برخورد داشته، و قرینه‌ای است بر اینکه حضور وی و ملاقاتش با ابن‌الندیم، به احتمال در همان بغداد بوده است. ابن‌الندیم که با ابوبکر رابطه‌ای صمیمانه داشت، گزارش کرده است که وی در عراق در حال تقیه به‌سر می‌برد و خود را معتزلی معرفی می‌کرد.^{۲۳۳} برای توجیه اینکه چرا ابوبکر مذهب اعتزال را انتخاب کرده، باید به این نکته توجه داشت که گروهی از پیروان مکتب اعتزال در پاره‌ای از مسائل گرایش آشکاری به خوارج پیدا کرده بودند و مواضع مشترک آنان در حوزه‌های مختلف کلامی قابل توجه بود.^{۲۳۴}

ابن‌الندیم درباره‌ی اینکه ابوبکر بردعی به کدام شاخه از خوارج تعلق داشته، توضیحی نداده است، اما اطلاعات ما درباره‌ی اینکه تنها مذهب شناخته‌ی خارجی در منطقه‌ی آذربایجان و اران، مذهب صفری بوده از یک سو، و اینکه صفریان منطقه‌ی عراق در همان سده دارای مواضعی بسیار نزدیک به معتزله بوده‌اند^{۲۳۵} از سوی دیگر، زمینه‌ی اطمینان نسبت به صفری بودن او را فراهم کرده است. در سیاهه‌ی آثار او، عنوان کتابی به صورت *الجامع فی اصول الفقه* نقش بسته^{۲۳۶} که نخستین اثر شناخته‌شده از خوارج در اصول فقه است. اثر دیگر او با عنوان کتاب *السنة والجماعة*^{۲۳۷}، نمونه‌ای درخور تأمل است که نشان می‌دهد چگونه در سده ۴ ق، صفریه نیز دوشادوش دیگر فرق اسلامی، به دنبال آن بوده‌اند تا مذهب خود را به عنوان هماهنگ‌ترین مذهب با سنت و جماعت نشان دهند. عناوین دیگر آثار او عبارت است از: *المرشد* شاید با موضوعی کلامی، *الرد علی المخالفین*، *تذکره الغریب* در فقه، کتاب *الناکثین* که احتمالاً ناظر به اختلافات درونی خوارج بوده است، کتاب *الامامة*، نقض کتاب ابن‌راوندی در باب امامت و *الناسخ و المنسوخ*

د - دعوت بپاهسه

بدون تردید قطعی ترین اطلاع ما درباره این فرقه آن است که نام آن از پیشوای فرقه، ابوبیهس هیصم بن جابر گرفته شده است؛ اما اطلاعات موجود درباره ابعاد مختلف زندگی او فوق العاده اندک است. در واقع زندگی او تا دوره امامت ائتلافی یمامه (۶۶-۷۳ق/۶۸۶-۶۹۲م) در هاله ای از تاریکی قرار دارد. نام ابوبیهس و افکار او نخستین بار در جریان افتراق بزرگ محکمه در ۶۵ق به میان می آید. در روایت مبرد از جریان افتراق، نام ابوبیهس به عنوان یکی از سه تن رؤسای اصلی محکمان بصره مطرح شده که در مسأله حکم اهل قبله، موضعی میانی میان موضع تند نافع بن ازرق و موضع آشتی جویانه عبدالله ابن اباض اتخاذ کرده است^{۲۳۹}. البته باید در نظر داشت که در این روایت، چنان که از مقایسه آن با روایت ابومخنف آشکار می شود، شخصیت ابوبیهس با عبدالله بن صفار جابه جا شده است^{۲۴۰}، اما دور نیست که ابوبیهس در عرض ابوفدیک و دیگر رؤسای درجه دوم در جریان افتراق سال ۶۵ق حضور داشته است^{۲۴۱}.

اینکه ابوبیهس تا چه اندازه در دعوت خود در بصره توانسته بود موفقیت حاصل کند، نباید بیش از اندازه خوشبین بود، اما اشارات جسته و گریخته از حضور بیهسیان در عراق و جزیره در طول سده ۲ق نشان می دهد که تلاش های او به یکباره بر باد نرفته است^{۲۴۲}.

از شخصیت های مهم بیهسی که چندی در ایران فعالیت داشته اند، پیش از همه باید شبیب بن یزید را یاد کرد. به عنوان پیشینه باید گفت صالح بن مسرح، امام صفریان جزیره در موسم حج سال ۷۵ق، با شبیب بن یزید و برخی دیگر از سران محکمه که برخلاف صالح مذهب بیهسی داشتند^{۲۴۳}، دیداری دوستانه داشت و همین دیدار، مقدمه ای برای اتحاد در جنگ هایی بود که صفریان و بیهسیان جزیره در کنار هم در سال ۷۶ق به راه انداختند. با کشته شدن صالح در همان سال، یاران او که برخی از بیهسیان و برخی از صفریان بودند، با شبیب بن یزید بیعت کردند^{۲۴۴}.

شبیب که در بلاد جزیره زیر فشار قرار گرفته بود، مرکز فعالیت نظامی خود را به

شرق، به منطقه‌ای میان سواد عراق و کوه‌های زاگرس منتقل کرد^{۲۴۵}. او برای تأمین مخارج جنگ، گذاری کوتاه به آذربایجان داشت و در آنجا به گردآوری خراج پرداخت^{۲۴۶}.
 باین‌همه، ضربات مکرری که از سوی سپاهیان حکومت اموی دریافت کرد، وی را وادار ساخت تا از سوی خوزستان روی به فارس و پس از درنگی روی به کرمان آورد^{۲۴۷}.
 در کرمان ازارقه که از اقتداری برخوردار بودند، نخست از شیب استقبال کردند، اما ظاهراً رابطه‌ی دوستانه‌ای میان آنان پای نگرفت^{۲۴۸}.

شیب کرمان را ترک کرد تا به دنبال مأمی دیگر بجوید، اما در ۷۸ق در نزدیکی اهواز درگیر جنگ شد و به قتل رسید^{۲۴۹}. به دنبال این واقعه، جناح مؤتلف از یاران صالح صفری و شیب بیهسی تار و مار شد. هرچند در حرکت مشترک صالح و شیب سعی بر آن بود تا در روابط فیما بین اختلافات مذهبی در مسائلی چون استعراض نادیده گرفته شود، گاه به گاه به نحو اجتناب‌ناپذیری اختلافات صفریه و بیاهسه بروز می‌یافت^{۲۵۰}.

از دیگر خیزش‌های بیهسی در غرب ایران باید به قیامی اشاره کرد که در سال ۱۲۸ق در شهرزور، بسطام بن لیث تغلبی به پا کرد^{۲۵۱}. برخی پژوهشگران این بسطام را با بسطام خارجی ملقب به شوزب که در ۱۰۱ق شورش کرد، درآمیخته‌اند^{۲۵۲}. شاید قیام خراشه بن سنان خارجی در ۱۷۸ق بر ضد فضل بن یحیی برمکی در دینور که به گریز او به شهرزور و کشته شدنش در آنجا انجامید^{۲۵۳}، نیز منتسب به بیاهسه بوده باشد.

اطمینانی نیست که دامنه مذهب بیاهسه به‌طور جدی به خراسان کشیده شده است، اما احتمال می‌رود ذکر این فرقه در کتاب عیسی بن فورک، عالم ایرانی قرن ۲ق/۸م، واکنشی در برابر حضور محدود ایشان در منطقه بوده باشد^{۲۵۴}.

در نیمه‌ی اخیر سده ۲ق، یمان بن رباب که ابتدا مذهب ثعلبی داشت و سپس شاید در عراق به مذهب بیهسی گرویده بود، متکلمی برجسته بود که آثار متعددی در رد معتزله، مرجئه و در تحقیق مبانی کلامی مذهب خود و نیز کتابی در باب مقالات نوشته بود^{۲۵۵}. یمان بن رباب به تصریح دارقطنی عالمی برخاسته از خراسان بود^{۲۵۶}، و این پندار مسعودی که در مروج‌الذهب یمان را برادر علی بن رئاب از عالمان شیعی کوفه

دانسته است^{۲۵۷}، خطایی بیش نیست^{۲۵۸}.

از سده ۳ق/۹م مذهب بیهسی تنها در کتب ملل و فرق ذکر و عقایدی منسوب به آنان با دقتی متفاوت در منابع فرقه‌شناختی ثبت شده است. به‌طور کلی به‌نظر می‌رسد جز مواردی از حضور محدود و مقطعی، نواحی مختلف ایران زمینه مناسبی برای رشد بیاهسه نبوده است.

عجاردۀ

در گيرودار افتراق بزرگ محکمه، یکی از رؤسای خوارج، نجدة بن عامر از قبیله بنی حنیفه پس از جدا شدن از مشایخ بصری، به مسکن اصلی قبیله خود، یمامه بازگشت و در آنجا گروهی را گردآورد. او در آغاز کوشید تا به اردوی نافع بن ازرق، که با او پیوند قبیله‌ای داشت، بپیوندد اما ورود چند تازه‌وارد از عراق جریان را شکلی دیگر بخشید. در رأس این گروه تازه‌واردان، سه رئیس خارجی ابوطالوت از بنی‌زمان بن مالک بن صعب، ابوفدیک عبدالله بن ثور از بنی‌قیس بن ثعلبة بن عکابة بن صعب هر دو از قبیله بکر بن وائل، و عطیة بن اسود از بنی حنیفه بودند، که به نظر می‌رسد رفتار خشن نافع ابن ازرق را در برخورد با غیرمحکمان نمی‌پسندیدند. اما آنان بر خلاف ابن‌اباض و همفکران او قصد قعود نداشتند و به دنبال اقتدار سیاسی بودند؛ از این‌رو با کمک به نجدة بن عامر، امامت نجدات را در یمامه بنیان نهادند.

نجدۀ به تدریج، گاه با صلح و گاه با جنگ قلمرو و نفوذ خویش را در شبه‌جزیره افزایش داد و مناطق بحرین و عمان را به امامت یمامه ملحق کرد^{۲۵۹}، اما با توجه به اختلاف سلیقه‌ای که میان رجال برجسته نجدات پدید آمد و نقدهایی که به سیاست‌های نجدۀ وارد شد، به‌زودی سازمان سیاسی و نظامی امامت او، با منازعات سخت داخلی مواجه گشت.

عطیة بن اسود که به فرمان نجدۀ والی عمان شده بود، در مقابل شورش مردم عمان تاب نیاورد، و عمان از استیلای امامت یمامه خارج شد. اما عطیه که با نجدۀ اختلافاتی پیدا کرده بود، به جای بازگشتن به سوی یمامه، راه دریا را در پیش گرفت و از آن پس راه خود و پیروانش «عطویه» را از راه نجدۀ جدا ساخت^{۲۶۰}.

الف - عطویه در جنوب شرقی ایران

در حدود ۷۲ق، عطیه با همراهانش، از راه دریا به سواحل جنوب شرقی ایران و از آنجا به کرمان درآمد. عطیه در جنوب شرقی ایران به نشر عقاید خود پرداخت و به زودی موفق شد اقتداری در آنجا به دست آورد و یاران او برخی از یمامه با وی همراه بودند، اما جمعیت اندک آنان با گروه کثیری از محکمان جنوب ایران جبران می شد که از پیش به تحکیم گرایش داشتند و در اثر تبلیغات عطیه به مسلک او پیوسته بودند.^{۲۶۱} عطیه در آنجا حکومتی مستقل تشکیل داد و حتی سکه به نام خود زد.^{۲۶۲} به نظر می رسد ضرب سکه به تبع ضرب نخستین سکه اسلامی به فرمان عبدالملک بن مروان خلیفه اموی در ۷۶ق/۶۹۵م و البته ضرب سکه از سوی قطری بن فجائه در فارس انجام گرفته باشد.^{۲۶۳}

عطیه بن اسود چند سالی را بدون مزاحمت جدی از جانب حکومت مرکزی بر مسند قدرت بود و توانست افکار و تعالیم خود را در سرزمین های جنوب شرقی ایران و شاید تا حدودی شمال شرقی ایران رواج دهد. به گفته شهرستانی مذهب او در سیستان، کرمان، قهستان و حتی خراسان پیروانی داشت.^{۲۶۴} منابع فرقه شناختی مرکز اصلی فعالیت عطیه را سیستان گفته اند.^{۲۶۵} اما ابن اثیر محل اقامت و مرکز حکومت را در کرمان دانسته است.^{۲۶۶}

پیروان عطیه با انتساب به نام وی برای چندگاهی عطویه خوانده می شدند.^{۲۶۷} در حدود دهه ۷۰ق، نصر بن عاصم لیثی (وفات، ۸۹ق/۷۰۸م) در قطعه شعری به ذکر فرق محکمه پرداخت و در میان آنها از فرقه عطیه نیز یاد کرد.^{۲۶۸} در طول دهه یاد شده، عطویه مذهب رایج محکمان جنوب شرقی ایران گشت و تا سالیان متمادی همین نام بر مسلک آنان اطلاق می شد.^{۲۶۹} اما اقتدار سیاسی عطیه بن اسود همچون افکار و تعالیم او ماندنی نبود. در ۷۸ق/۶۹۷م مهلب بن ابی صفره، که پیشتر در جنگ های پیگیر با ازارقه تجربه کافی در جنگ با محکمه اندوخته بود، والی خراسان شد و به طور همزمان عبیدالله بن ابی بکره به عنوان والی سیستان راهی آن دیار گشت. این دو امیر، هر دو تحت فرمان حجاج بن یوسف، فرمانروای عراق و ایران حکم می راندند.^{۲۷۰}

ورود مهلب در خراسان ثبات و اقتداری را به وجود آورد که در سیستان دیده نمی شد؛

چه، که افزون بر کفایت‌های فردی، عبیدالله بن ابی‌بکره در ۸۰ق وفات یافت، و جانشینش عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بنای خودسری و استقلال‌طلبی گذاشت و پس از سال‌ها درگیری در جنگ با حکومت مرکزی در ۸۵ق/۷۰۴م کشته شد.^{۲۷۱} کرمان نیز در عهد حجاج از حیث حکومت ضمیمه ولایت فارس بود و قطن بن قبیصة بن مخارق بر آن فرمان می‌راند^{۲۷۲}، بااین‌همه، این مهلب بود که سپاهی را به نبرد عطیه فرستاد و او را وادار ساخت تا کرمان را ترک کرده، به سیستان عقب نشیند و پس از آن تا سند پس رود. سپاه مهلب او را تعقیب کردند و در قندابیل از شهرهای سند؛ وی را به قتل رساندند. در روایتی گفته شده است که وی به‌دست خود خوارج کشته شد.^{۲۷۳} هرچند در روایت تاریخی، زمان این درگیری‌ها و تاریخ قتل عطیه تعیین نشده است، با توجه به مشخص بودن دوره ولایت مهلب بر خراسان (۷۹-۸۲ق/۶۹۸-۷۰۱م) می‌توان دوره این درگیری‌ها را برآورد کرد.

ب - پیدایی تشکل عجارده

پس از عطیه پیروان او تا مدت‌ها در صحنه سیاسی و فرهنگی جنوب شرقی ایران حضور داشتند. یکی از شاگردان عطیه به نام عبدالکریم بن عجرد که افکاری خاص خود داشت، عطویان را به گرد خود آورد. بدین ترتیب نام عطویه در صحنه تاریخ مذهبی محکمان در جنوب شرق ایران جای خود را به عجرديه یا عجارده داد، بدون اینکه تغییر ماهوی شایان توجهی در عقاید آنها پدید آید. عجارده را باید ادامه خط عطیه و نه انشعابی از آن دانست.^{۲۷۴} گفتنی است در برخی از منابع غیرقابل تکیه عبدالکریم بن عجرد از یاران ابوبی‌هس دانسته شده است.^{۲۷۵}

بنا به گزارش برخی از منابع عبدالکریم بن عجرد از مردم بلخ بود.^{۲۷۶} در دوره ریاست عبدالکریم بن عجرد ضعف نفوذ حکومت مرکزی در سیستان شرایط مساعدی را برای خوارج فراهم کرد تا پس از شکست قندابیل بتوانند خود را دوباره سازمان دهند. اما عدم حضور عطیه بن اسود، مردی پیش‌کسوت که کسی را یارای عرض اندام در مقابل او نبود، موجب شد تا باب اختلاف عقیده و برائت جستن‌ها در اردوی عطوی - عجردي گشوده شود. مهم‌ترین انشعاب در میان عجارده در پی اختلاف ثعلبة بن عامر مشکان

درباره ولایت و برائت نسبت به اطفال پیش از بلوغ رخ داد. ثعلبه و ابن عجرد یکدیگر را تکفیر کرده و از هم برائت جستند. پیروان ثعلبه، که ثعلبیه یا ثعلبه خوانده می‌شدند، امامت عبدالکریم بن عجرد را تا حین اختلاف مشروع دانسته و پس از اختلاف ثعلبه را امام بر حق برشمردند.^{۲۷۷}

ج - مایه‌های نجدی - ازرقی در اندیشه عجارده

بر پایه برآیندی کلی از ویژگی‌های ازارقه و با در نظر داشتن گرایشی عمومی به افکار خارجی و ضد عرب‌گرایی در میان بومیان جنوب شرق ایران، این انتظار را می‌توان داشت که بخشی از افکار ازارقه بار دیگر در قالب مذاهبی دیگر از فرق خوارج، در این منطقه بروز کند. در منابع تاریخی، گاه اشاراتی نه چندان دقیق دیده می‌شود که نشان می‌دهد بازماندگان ازارقه در کرمان و سیستان، هسته‌ای برای تشکیل فرقه‌های خارجی متأخر، یعنی فرق عجارده بوده‌اند.^{۲۷۸} گاه نیز به این نکته تصریح شده که برخی از بازماندگان اردوی فروپاشیده ازارقه، به اردوی رؤسای عجردی، مانند حمزة بن آذرک ملحق شده‌اند.^{۲۷۹}

کنار هم نهادن دو آگاهی می‌تواند برای تحلیل فراتر راهگشا باشد: آگاهی نخست این است که عطیه بن اسود پایه‌گذار امامتی منشعب از امامت نجدات در منطقه کرمان بود، و تعالیم فرق عجارده در خاور ایران بر مبنای تعالیم او بنیان نهاده شد.^{۲۸۰} آگاهی دوم این است که عطیه نخست از همراهان نافع بن ازرق بود و به جهت مخالفتش با برخی دیدگاه‌های تند نافع از او جدا شد و برای چندی در یمامه به نجده پیوست، درحالی که توافق کامل با او نداشت.^{۲۸۱}

در منابع فرقه‌شناختی از افکار و تعالیم عطیه، آگاهی قابل ملاحظه‌ای در دست نیست، اما چنان که از شواهد و قراین برمی‌آید، موضع‌گیری‌های عطیه، به‌خوبی می‌توانست مرحله‌ای انتقالی باشد برای خارجیان شرق ایران از تعالیم ازارقه به مواضع عجارده که قدری معتدل‌تر بود. در اینجا باید به مندرجات کتاب //صفة تألیف عیسی بن فورک از عجارده اشاره کرد.^{۲۸۲} که در سخن از ازارقه، تنها گناه نابخشودنی آنها را تحریم تقیه برشمرده است، هرچند به رسم ولایت‌نامه‌های خوارج، از آنان برائت

جسته است^{۲۸۳}.

در مسائل الامامة منسوب به ناشئ اکبر نیز^{۲۸۴}، در بحث از دوام فرقه ازارقه، فرقه‌ای به نام «خازمیه» از فروع آن مکتب شمرده شده است^{۲۸۵}. اما به سادگی نمی‌توان فرقه خازمیه یا که نماینده گرایش‌های معتدل عجردی در شرق ایران است^{۲۸۶}، تداوم ازارقه قلمداد کرد.

فرقه کوچک بدعیه که فرق‌شناسان ذکر آنرا در شمار شاخه‌های ثعالبه از فروع عجارده آورده‌اند^{۲۸۷}، نیز گاه در منابع به‌طور ویژه‌ای به‌عنوان ادامه مکتب ازرقی معرفی شده است. اشعری در مقالات خود، آنان را «مانند ازارقه» خوانده و یادآور شده است که ایشان نماز را به دو رکعت سحرگاهان و دو رکعت شامگاهان کافی می‌دانستند^{۲۸۸}. مؤلف مسائل الامامة نیز در سخن از این فرقه، افزون بر ادعای ایشان درباره نماز، تکفیر مردم را به سبب ارتکاب گناهان صغیره و تحریم خوردن ماهی را جز به ذبح از آراء غریب آنان برشمرده است^{۲۸۹}.

د - عجارده در نیمه نخست سده ۲ق

در سال ۱۰۵ق خالد بن عبدالله قسری فرمانروای عراق و نواحی تحت نفوذ آن تا خراسان شد. او در جهت تثبیت حکومت مرکزی عملیات گسترده‌ای را در نواحی ایران آغاز کرد، اما خلیفه در ۱۰۹ق قلمرو حکومت او را محدود ساخت و خراسان و شاید مناطق جنوب آنرا از حیطة اقتدار وی خارج ساخت^{۲۹۰}. خالد مبارزه‌ای را بر ضد خوارج آغاز کرد که نمونه آن دستگیری عبدالکریم بن عجرد و زندانی ساختن او بود. حبس ابن عجرد به گمان باید در فاصله سال‌های ۱۰۵-۱۰۹ق/۷۲۳-۷۲۷م بوده باشد که سرانجام نیز در زندان درگذشت^{۲۹۱}.

برخی از تحرکات در فاصله همین سال‌ها که به خوارج سیستان و خراسان منسوب شده است، به نظر می‌رسد منتسب به عجارده در بدو فعالیت آنها باشد. از جمله در ۱۰۷ق یا اندکی پس از آن، آنگاه که خالد بن عبدالله قسری والی جدیدی به ولایت سیستان گمارده بود، خوارج تحرکاتی برضد او نشان دادند و بشر حواری، رئیس شرطه زرنگ را در حرکتی انتحاری به قتل رساندند^{۲۹۲}. به گفته مؤلف تاریخ سیستان، در پی

این تحرکات، خوارج بر منطقه سیستان غلبه یافتند و امور از کنترل دولت مرکزی بیرون آمد.^{۲۹۳}

طی دهه‌های ۱۱۰ و ۱۲۰ق، در برخی نواحی خراسان به گونه‌های مختلف از فعالیت خوارجی سخن آمده است، اما مذهب آنان را ذکر نکرده‌اند. شاید آنان از نخستین پیروان عجارده و شاید از بازماندگان دعوت صفری در خراسان بودند، اما آنچه روشن است اینکه رابطه نسبتاً دوستانه میان آنان و اهل سنت برقرار بوده است. در این باره، می‌توان به این موارد اشاره کرد: همراهی جمعی از خوارج با عامه مردم در حدود سال ۱۱۱ق به هنگام شورش ترکان در ماوراءالنهر برای شکستن حصر شهر کمرجه^{۲۹۴}، مناظره‌ای میان خوارج و مرجئه در زمان حکومت نصر بن سیار در اوایل سده ۲ق^{۲۹۵}، قیام صبیح و خالد خارجی میان ۱۱۲-۱۱۶ق که تصریح شده با ازارقه (ظاهراً مقصود عجارده) و سیستان مرتبط بوده است^{۲۹۶}؛ پیشنهاد گروهی از خوارج در منطقه سرخس در حدود ۱۲۶ق به یحیی بن زید از قائمین زیدی برای همراهی بر ضد بنی‌امیه که یحیی نپذیرفت^{۲۹۷}، و یادکرد ابومسلم خراسانی در یکی از نامه‌هایش که نیشابور سرزمین خوارج است^{۲۹۸}.

در نگاهی به مسائل فرهنگی و اختلافات فرقه‌ای عجارده باید گفت دو تن از شاگردان مهم ابن‌عجرد به نام‌های شعیب بن محمد و میمون بن خالد به هنگام حبس ابن‌عجرد میانشان در مسأله قدر اختلاف افتاد، و نامه موجز عبدالکریم که به‌طور پنهانی برای آنان فرستاده شده بود، نتوانست آتش اختلاف را فرو نشاند. عمق روزافزون این اختلاف با مرگ ابن‌عجرد چهره‌ای نو به خود گرفت و عجارده را بعد از جدایی ثعلبه، از حیث نظری به دو گروه شعیبیه و میمونیه تقسیم کرد. اما در عمل قاطبه عجارده پیرو شعیب بودند و در واقع این جدایی را باید بیش از آنکه یک دودستگی به شمار آید، به مفهوم انشعاب میمونیه از اکثریت عجارده تلقی کرد^{۲۹۹}.

پیروان شعیب یا به عبارت بهتر قاطبه عجارده در مسائلی که ارتباط به مبانی تحکیم نداشت، چون مسأله قدر به قول اهل سنت و جماعت گرایش داشتند، درحالی‌که در مسائل اساسی مذهب چون امامت و وعید به قول خوارج پایبند بودند و در ممیزات عجارده چون حکم اطفال، حکم قعده و مسائل ولایت و برائت بر سنت عجارده پای می‌فشرده^{۳۰۰}. از این‌رو، اینکه نام فرقه شعیبیه تنها در کتب فرقه‌شناختی به عنوان

نقطهٔ مقابل میمونیه به کار رفته، دلیلی بر کاربرد جدی و واقعی این عنوان در تاریخ سیاسی و فرهنگی عجارده نیست.^{۳۰۱}

حرکتی که عجارده در جهت نزدیک‌تر شدن به اهل سنت و جماعت آغاز کرده بودند، به‌زودی در قالب خازمیه شکل جدیدی به خود گرفت. هر چند برخی فرقه‌شناسان خازمیه را فرقه‌ای منتسب به خازم بن علی و منشعب از شعیبیه دانسته‌اند^{۳۰۲}، بیشتر آنان وجهی برای تسمیهٔ خازمیه نمی‌دانند.^{۳۰۳} به‌هرروی خازمیه و خازم بن علی هر که بودند، همچون شعیب در عقاید مربوط به قدر با اهل سنت موافقت داشتند و علاوه بر آن قدم دیگری در نزدیکی به اهل سنت برداشتند که در میان خوارج بی‌سابقه بود. آنان معتقد بودند که ولایت و برائت از صفات خداوند است و خداوند بنده را به اعتبار ایمانی که در آینده خواهد یافت، اگرچه بیشتر عمرش در کفر سپری شود، دوست می‌دارد؛ و کفری را که او در پایان عمر بدان گرفتار خواهد شد می‌بیند، هرچند که بیشتر عمرش را مؤمن بوده باشد. همچنین خداوند همواره دوستدار اولیای خود و دشمن دشمنان خویش است و این موافق قول اهل سنت در موافات است. در پی همین طرز فکر است که گفته شده است خازمیه در مورد علی بن ابی‌طالب (ع) نیز توقف کرده و به برائت از وی تصریح نکردند.^{۳۰۴}

به‌هرروی به نظر نمی‌رسد خازمیه جمعیتی در عرض شعیبیه بوده باشند، بلکه با توجه به تصریح منابع فرقه‌شناسی به اینکه بیشتر عجاردهٔ خراسان در آن روزگار از خازمیه بودند^{۳۰۵}، و اینکه در تقسیمات فرقه‌ای عجارده هیچ فرقه‌ای شناخته نشده است که از شعیبیه منشعب شده و در نقطهٔ مقابل خازمیه بوده باشد، تصور می‌رود خازمیه در واقع جانشینان شعیبیه بوده باشند.

انتقال خلافت از بنی‌امیه به بنی‌عباس در ۱۳۲ق/۷۵۰م زمینه را برای فعالیت گروه‌های مختلف فکری در خراسان فراهم کرد، و ثعالبه در حرکت‌های این دورهٔ خراسان شرکت فعالی از خود نشان دادند. اما صفحات تاریخ دربارهٔ حرکت‌های سیاسی عجارده در این دوره سکوت کرده‌اند. این سکوت ممکن است صرفاً ناشی از ضعف منابع بوده باشد، اما ممکن است تجدید نظرهای فکری عالمان عجارده در دعوت آنان به قعود نسبی بی‌تأثیر نبوده باشد.

ه - عجارده در نیمهٔ اخیر سدهٔ ۲ق

اطلاعات ما دربارهٔ ربع اول این نیمه ۱۵۰-۱۷۵ق بسیار ناچیز است. در دههٔ نخست از برخی تحرکات مقطعی سخن آمده است. از جمله می‌دانیم که در سال ۱۵۲ق خوارج سیستان (ظاهراً عجارده) معن بن زیاد حاکم سیستان را به قتل رساندند.^{۳۰۶} همچنین باید به کوشش نافرجامی اشاره کرد که اندکی بعد، خوارج سیستان در بغداد برای کشتن یزید بن مزید جانشین معزول معن انجام دادند.^{۳۰۷} از فعالیت‌های بعدی آنان، به قتل رساندن حنین بن محمد عامل خراج سیستان در محرم سال ۱۵۶ است.^{۳۰۸}

دربارهٔ شخصیت‌ها، تنها از یک رجل مهم به نام حصین (حسین) بن رقاد از اهل رون و جلول (و به قولی شهر اوق) اطلاع داریم که به تخمین در این دوره می‌زیسته است. با توجه به این که حمزهٔ خارجی در ابتدا از اصحاب حصین بن رقاد بود^{۳۰۹}، و اینکه در منابع اشاره شده که حمزه در آغاز بر مذهب خازمیه بوده است^{۳۱۰}، می‌توان حدس زد که حصین بن رقاد از رهبران خازمیه بوده است.

به‌هرروی حصین بن رقاد چندان به قعود خوشبین نبود و در سیستان قیامی را به پا کرد.^{۳۱۱} در منابع نیز اشاره شده که اندکی پس از وفات ابوجعفر منصور (۱۵۸ق/ ۷۷۵م) شرات بر سیستان غلبه یافتند.^{۳۱۲} با خلافت یافتن هارون الرشید، وی در ۱۷۱ق/ ۷۸۷م عبدالله بن حمید را به امارت به سیستان فرستاد، که بنای جنگ با خوارج نهاد. حصین خارجی درگیر جنگی دامنه‌دار با عبدالله بن حمید شد که در ۱۷۷ق به شکست سخت خوارج، غلبه نسبی حکومت مرکزی بر سیستان و کشته شدن حصین انجامید. ظاهراً حصین در دوره‌ای از فعالیت خود، به خراسان آمد و دامنهٔ نفوذ خویش را تا پوشنگ و هرات گسترش داده بود.^{۳۱۳}

عمر بن مروان خارجی، اندکی پس از کشته شدن حصین بن رقاد، جمعی از عجارده را به گرد خود آورد و بر ضد یزید بن جریر والی جدید سیستان شورید؛ اگرچه والی در سرکوب شورشیان خارجی کوشید، اما هیچ‌یک از دو طرف غلبهٔ قاطعی بر دیگری نداشتند.^{۳۱۴}

حصین بن رقاد در کتب تاریخ و فرقه‌شناسی یک شخصیت فراموش شده است، اما هر که بود، دو تن از شاگردان او در تاریخ و فرقه‌شناسی نامی از خود برجای گذاشتند؛

هرچند هر دوی آنان از استاد خود براءت جستند و فرقه‌ای جداگانه پدید آوردند: نخست محمد بن رزق که فرقه محمدیه بدو منسوب است. آنچه از او می‌دانیم چند کلمه گفتار شهرستانی است که «او از اصحاب حسین بن رقاد بود و سپس از او براءت جست»^{۳۱۵}، و اینکه عیسی بن فورک، نویسنده نیمه دوم سده ۲ق او را دشمن و لازم البرائة می‌دانسته است.^{۳۱۶}

حمزه بن آذرک نیز از شاگردان حصین بن رقاد و از خازمیه و خاستگاه او نیز همچون حصین رون و جول سیستان بود^{۳۱۷}، اما در مسأله قدر و استطاعت از آنان جدا شد و به تعالیم میمونیه گرایش یافت. از این رو خازمیه او را تکفیر کرده، از وی براءت جستند. او جریان خروج را که حصین بن رقاد با قیام خود دامن زده بود، با جدیت دنبال کرد و با سازمان دهی پیروان خود در ۱۷۹ق/۷۹۵م در دوره خلافت هارون الرشید سر به خروج برداشت. حمزه که رفتار درشت یکی از عمال عباسی را با مردم بهانه کرده بود، جمعی از خوارج سیستان و نیز بازماندگان لشکر شکست خورده قطری بن فجائه را گردآورد و اردویی ترتیب داد.^{۳۱۸}

با افزایش یافتن قدرت حمزه، در سال ۱۹۳م هارون الرشید نامه‌ای خطاب به او نوشت که وی را به همکاری و مصالحه فراخواند، اما حمزه در صدر این نامه خود را «امیر المؤمنین» خواند، بر مواضع خود تأکید کرد.^{۳۱۹}

او در منطقه سیستان و مناطق اطراف آن چون مکران، کرمان، قهستان و حتی خراسان اقتدار و نفوذی به دست آورد که تا پاسی از خلافت مأمون ادامه داشت. وی در جنگ‌های متعدد لشکریان گسیل شده از سوی عباسیان را شکست داد، و حکومتی تقریباً سازمان یافته داشت. ابویحیی یوسف بن بشار قاضی ظاهراً قاضی القضاات، حیویه بن معبد فرمانده لشکر، و عمرو بن صاعد فرمانده نگهبانان حرس او بودند. همچنین جمعی از شعرای خوارج چون طلحة بن فهده و ابوالجلندی، به احتمال از مردم عمان، به گرد او آمده بودند که حکایت از ثبات و اقتدار او دارد.^{۳۲۰}

از خلیفه که بگذریم، حمزه از نظر اعتقادی به ولایت قعده قائل بود، اما کسانی را که در جنگ با مخالفان او همکاری می‌کردند سزاوار قتل می‌دانست.^{۳۲۱} او پس از استوار ساختن جایگاه خود، جمع کثیری از بیاهسته شرق ایران را به قتل رساند. سپس گروهی

نظامی را به فلجرد فرستاد که مسکن محکمان خازمی بود و جمعی را در آنجا قتل عام کرد.^{۳۲۲} حمزه سپس در رأس سپاهی که خود فرماندهی آنرا برعهده داشت، به هرات لشکر کشید، که چند ماه به طول انجامید. در این جنگ‌ها هر دو طرف تلفاتی را متحمل گشتند و حمزه یکی از داعیان مهم خود به نام هیصم شاری را از دست داد. آنگاه علی ابن عیسی، والی وقت خراسان به جنگ حمزه شتافت؛ و حمزه با تحمل تلفات بسیار و کشته شدن قریب به ۶۰ تن از سردارانش، ناچار شد نظر خود را از خراسان بگرداند و به جنوب بگریزد.^{۳۲۳} تاریخ سیستان مراحل گوناگونی از جنگ او را با والیان مختلف سیستان در این سال‌ها تشریح کرده است. می‌توان گفت که در طی این سال‌ها، حمزه بر سواد سیستان و والیان عباسی بر مراکز شهری آن حکم می‌راندند.^{۳۲۴}

در بازگشت به سیستان، او دروازه‌های زرنگ مرکز سیستان را به روی خود بسته یافت و با حیل‌هایی که به کار گرفت، نتوانست به شهر وارد شود.^{۳۲۵} اکنون علی بن عیسی والی خراسان و حمزه بن آذرک هر دو با خشم به کین‌خواهی از محکمان شرق ایران برخاسته بودند؛ و آتشی که حمزه افروخته بود، دامن کسانی را گرفت که خود در جنگ شرکت نداشتند و حتی با حمزه مخالف بودند. علی بن عیسی سربازانی فرستاد تا محکمان اوق و جوین را قتل عام کردند و پس از آن روستاهایی را که اهل آن به گونه‌ای حمزه را یاری کرده بودند، به آتش سوزانیدند. وی با لشکری روی به زرنگ آورد و در آنجا قریب به ۳۰ هزار تن را قتل عام کرد و عبدالله بن عباس نسفی را عامل خود بر زرنگ گمارد. حمزه در اسفزار با لشکر علی بن عیسی درگیر شد، اما جز تلفات سنگین و هزیمت نتیجه‌ای نگرفت.^{۳۲۶}

حمزه بن آذرک که تعادل سیاسی خود را در پی ضربات پیاپی از کف داده بود، در پی شکست اسفزار به سان یک یاغی با بازمانده افراد خود گاه و بیگاه خود را در جایی نشان می‌داد و گروهی را به قتل می‌رساند.^{۳۲۷} که در این کشتارها گروه‌های مختلف خوارج مستثنا نبودند. او در کرانه نهر شعبه (؟) جمع کثیری از خوارج خلفیه، و در رستاق بست در حوالی نیشابور گروهی از خوارج ثعالبه را به قتل رساند.^{۳۲۸} در منابع فرقه‌شناختی از جنگ او با خلف، رهبر فرقه خلفیه نیز یاد شده است.^{۳۲۹} در هر حال فتنه‌های پیاپی حمزه در پهنه خراسان، قهستان، کرمان و سیستان تا اواخر سده ۲ق

ادامه داشت^{۳۳۰}.

در حدود ۱۹۰ق/۸۰۶م، طاهر بن حسین ملقب به ذوالیمینین سردار مشهور خراسان به جنگ با حمزه بن آذرک همت گماشت و در نبردهایی پی‌درپی که میان لشکر طاهر و حمزه درگرفت، حمزه ناگزیر شد به کرمان بگریزد. طاهر سیصد تن از محکمان قعه را که بر رأی حمزه بودند و در جنگ شرکت نداشتند، دستگیر کرد و به قتل رساند. سران قعه در نامه‌ای از حمزه خواستند تا برای جلوگیری از تکرار این گونه حوادث به تحریکات خود خاتمه دهد. حمزه به ظاهر هم که بود، آن خواسته را گردن نهاد^{۳۳۱}.

این ترک مخاصمه ظاهری بود، چه، حمزه توانایی نداشت در مقابل طاهر مقاومت کند. اما با رسیدن هرثمه بن اعین به خراسان در ۱۹۲ق/۸۰۸م و رفتن او به سمرقند برای جنگ با رافع بن لیث، طاهر مأمور شد تا جبهه خوارج را رها کرده به سمرقند رود و هرثمه را یاری کند. حمزه بن آذرک فرصت را غنیمت شمرد و خراسان را مورد تاخت و تاز قرار داد. او کشتار بسیار کرد و چنان بر آن دیار مسلط شد که عمال نواحی مختلف ناچار شدند بدو باج و خراج بپردازند^{۳۳۲}.

در این دوره، گروهی در خراسان و سیستان تشکل یافتند که مطوعه خوانده می‌شدند. ظهور این گروه، که سرکوب خوارج را بدون ارتباط سازمانی با خلافت عباسی و عمال آن هدف خود ساخته بودند، نتیجه طبیعی ضعف حکومت مرکزی و بیداد حمزه در شرق ایران بود. فرمانده مطوعه، عبدالرحمان نیشابوری، در ۱۹۴ق/۸۱۰م با بیست هزار نیروی مردمی به جنگ حمزه شتافت، سپاهیان حمزه را شکست داد و تا هرات تعقیب کرد. حمزه که به شدت زخم برداشته بود، روی به فرار نهاد و در گریز جان سپرد^{۳۳۳}. از سوی دیگر، مأمون که هنوز برادرش امین در عراق خلافت داشت، طاهر را مأمور کرد تا به خراسان بازگشته، ابتکار عمل را در سرکوب خوارج به دست گیرد^{۳۳۴}.

در ربع پایانی سده ۲ق از حضور یک گروه دیگر از عجارده نیز باید سخن گفت که بر گرد شخصی به نام خلف جمع بوده‌اند و خلفیه خوانده می‌شدند^{۳۳۵}. رهبر آنان خلف در آغاز از پیروان میمون بن خالد بود، اما توبه کرد و از آنها جدا شد. او در مسأله قدر که مهم‌ترین اختلاف نظری میان میمونیه و شعیبیه بود، به قول شعیبیه و اهل سنت قائل شد و توانست جمع کثیری از خوارج عجرده کرمان و مکران را به گرد خود

آورد^{۳۳۶}. نمی‌دانیم خلف در چه تاریخی وفات یافته است، اما بنا به منابع فرقه‌شناسی پیروان او پس از مرگش در جنگ شرکت نکردند و روش قعود را برگزیدند^{۳۳۷}. بر پایه برخی گزارش‌ها این فرقه در عرض حمزیه تا سده ۴ق پیروانی داشته است^{۳۳۸}. گفتنی است عیسی بن فورک از شخصی به نام ابن داوود در کنار محمد بن رزق و خلف نام آورده و از او برائت جسته است که هویت او آشکار نیست^{۳۳۹}.

در پایان سخن از سده ۲ق باید اشاره کرد در این دوره، شاید در اثر کوشش‌های حمزه، عجارده در منطقه فارس نیز هوادارانی یافته بودند که شاید انتقال یافتگانی از ازارقه فارس بوده باشند. به‌هرروی می‌دانیم که در دوره خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸ق)، عبدالله بن حسن بن ابراهیم حسنی در منطقه فارس قیامی علوی برضد عباسیان ترتیب داد، اما به‌دست خوارج آنجا کشته شد^{۳۴۰}. از آنجا که افزون بر یک قرن از نابودی ازارقه می‌گذشت، و می‌دانیم که فارسیان استقبال مناسبی از صفریه نیز نداشتند^{۳۴۱}، و این رفتار نشان می‌دهد که آنان از اباضیه نبوده‌اند، تنها گزینه قابل تکیه عجردی بودن آنهاست.

و - عجارده در سده ۳ق

عملکرد حمزه در ربع پایانی سده ۲ق به شدت مردم را نسبت به اهل تحکیم بدبین ساخت و این مهم‌ترین سبب ضعف آنان و آغاز اضمحلالشان در شرق ایران بود. مهم‌ترین نتیجه افکار عمومی پیدایی گروه مطوعه بود که خطرناک‌ترین دشمنان خوارج بودند. مأمون هم که در ۱۹۸ق رسماً بر کرسی خلافت نشسته بود، در ۲۰۵ق/۸۲۰م طاهر ذوالیمینین را به ولایت خراسان گمارد و یکی از اساسی‌ترین وظایف او این بود که زمینه را برای برچیده شدن مطوعه فراهم آورد، زیرا مطوعه به ریاست عبدالرحمان نیشابوری عملاً به عنوان جانشین خوارج اقتدار زیادی در شرق ایران به‌دست آورده بودند، که برای عباسیان خطرناک بود. پسر طاهر، عبدالله هم مأموریت پدر را دنبال کرد و بسیاری از خوارج در خراسان را به قتل آورد^{۳۴۲}.

پس از کشته شدن حمزه، کسانی به تناوب جانشین او شدند، اما اقتدار عجارده در صحنه شرق دیگر با پایان قرن ۲ق پایان یافته بود. نخستین این جانشینان، ابواسحاق

ابراهیم بن نصر (یا عمیر) جاشنی تمیمی، بلافاصله پس از قتل حمزه در ۱۹۴ق رهبری عجاردهٔ سیستان را برعهده گرفت. اما او با اِعمال خشونت و استعراض مخالف بود و چون نتوانست خود را با پیروانش هماهنگ سازد، عزلت گزید و در کرانهٔ دریاچهٔ زره در سیستان پنهان شد.^{۳۴۳} پس از جاشنی، عجردیان سیستان در ۲۱۳ق با ابوعوف بن عبدالرحمان به امامت بیعت کردند. خیزش هم در ۲۰۶ق در حدود هرات روی داد که توسط عبدالرحمان بن عمار سرکوب شد.^{۳۴۴}

اما این رهبری‌های ناپایدار برخاسته از تفرقه و تردیدی بود که در صفوف عجردیان پدید آمده بود. در همین سال‌ها برخی از سران عجردی چون یاسر بن عمار به‌طور کلی از خوارج جدا شدند و به صف مخالفان پیوستند.^{۳۴۵} در حدود ۲۲۰ق ابی بن الحضین از سران عجاردهٔ سیستان نیز به ضدیت با خوارج برخاست، اما در اقدامات خویش خودسر بود و با والی سیستان همکاری نمی‌کرد و به‌زودی به همراه بسیاری از یارانش کشته شد.^{۳۴۶} در فاصلهٔ سال‌های ۲۲۷-۲۳۰ق که ابراهیم قوسی والی سیستان بود، با خوارج مماشات کرد و با آنان وارد جنگ نشد و این رفتار بر قدرت خوارج در منطقه قدری افزود. در واقع با وجود تلاش بسیار عبدالله بن طاهر بر اِعمال حاکمیت در سیستان، عملاً تا زمان مرگ او در ۲۳۰ق، استیلای او بر سیستان تثبیت نشد.^{۳۴۷}

شاید در سدهٔ ۳ق، در ماوراءالنهر نیز عجردیانی وجود داشته‌اند. از جمله در سال ۲۶۰ق همزمان با کوشش اسماعیل سامانی برای پایه‌گذاری سلسلهٔ سامانیان، گزارش داریم که فردی به نام حسین بن محمد خوارجی از جانب یعقوب لیث بر بخارا حکم می‌راند. امیر اسماعیل نخست به او وعدهٔ همکاری داده، اما پس از تصرف بخارا او را به بند کشید.^{۳۴۸}

همزمان با پیدایی سلسلهٔ طاهریان حضور خوارج در خراسان به شدت رو به ضعف نهاد، اما گویا تا سدهٔ ۵ق هنوز به‌طور کلی ریشه‌کن نشده بودند در سیستان شخصی به نام درهم بن نصر رهبری مطوعه را به‌دست گرفت، و پس از او یعقوب بن لیث صفار مطوعه را رهبری کرد و به سرکوب خوارج پرداخت.^{۳۴۹} او به‌زودی دولتی مستقل از خلافت عباسی در سیستان تأسیس کرد، که با نام سلسلهٔ صفاریان شناخته می‌شود و بیش از هرچیز هویت آن ضدیت با خوارج بود. سلسله‌های مستقل بعدی، سامانیان و

غزنویان، که از اقتدار بیشتری برخوردار بودند، بیش از پیش خوارج را در ضیق و تنگنا قرار دادند.

در نیمه نخست سده ۳ق، هر از گاهی برخی از رؤسای عجمی چون عمار خارجی را می‌شناسیم که سر به قیام برداشتند، اما هرگز توفیق نیافتند تا به بازیابی اقتدار پیشین در عصر حمزة بن آذرک نزدیک شوند.^{۳۵۰} درباره عمار می‌دانیم که یعقوب لیث، که در کار پایه‌ریزی دولت خود در سیستان بود، کوشش کرد تا عمار را به سنت قعود خوارج در سیستان بازگرداند و از جنگ با او برحذر باشد. اما عمار با وجود پاسخ‌های نرمی که می‌داد، در عمل به این راه نرفت.^{۳۵۱} قراین و اشارات حاکی از آن است که بخشی مهم از خوارج در عمل به سپاه یعقوب پیوستند و با او همراه شدند؛ چندان که بخشی عظیم از لشکر یعقوب خارجی بودند، در حالی که بر مذهب خود نیز باقی بودند.^{۳۵۲} از این جماعت، گروهی را می‌شناسیم که به فرماندهی بسام گرد، نزد یعقوب آمده و با او پیمان بستند.^{۳۵۳}

گروهی از خوارج وفادار به آیین خود، در منطقه بم به گرد اسماعیل بن موسی درآمدند که آن منطقه را تحت سیطره خود داشت.^{۳۵۴} و گروهی نیز تحت فرماندهی عمار خارجی، بدون آنکه به پیشنهاد هم‌پیمانی یعقوب پاسخ مثبت دهند، در همان منطقه سیستان باقی مانده بودند. یعقوب ناچار در ۲۵۱ق با او وارد جنگ شد، سپاه او را درهم شکست و عمار در معرکه کشته شد. پیکر عمار را در شهر نگون‌سار آویختند و خوارج نومید از تغییر شرایط، سیستان را ترک کرده، به مناطقی در شرق چون اسفزار و هندقانان روی آوردند که هنوز رسماً تحت نفوذ طاهریان بود.^{۳۵۵} اندکی بعد یعقوب به بم تاخت و خوارج گرد آمده در آنجا را کشتار کرد، یا به اسارت گرفت.^{۳۵۶}

در همین اوان، در جانب مشرق، عبدالرحیم (یا عبدالرحمان) خارجی در منطقه کרוخ هرات اردویی ترتیب داد و خود را «امیرالمؤمنین» خواند و لقب المتوکل علی‌الله بر خود نهاد. او ده هزار مرد جنگی از خوارج پناه گرفته در مناطق اسفزار و هرات و دیگر نواحی مشرق خراسان گرد آورده بود و در مرزهای صفاریان تاخت و تاز می‌کرد. یعقوب به آنجا لشکر کشید و عبدالرحیم را سرکوب کرد، اما او را امان داد و به ولایت آن منطقه گماشت. کمتر از سالی، خوارج که فرمانبری از یعقوب را بر نمی‌تافتند، عبدالرحیم را

کشته، ابراهیم بن اخضر را به ریاست برداشتند. یعقوب در ۲۵۹ق / ۸۷۳م دوباره به آنجالشکر کشید، اما اصراری بر جنگ نداشت و با دیدن نرمی از سوی ابراهیم، همچون سلفش او را مورد حمایت قرار داد. یعقوب مذهب خارجی را محترم شمرد، لشکر تحت فرمان ابراهیم را «جیش الشرات» لقب داد و در میان صلح افتاد^{۳۵۷}.

از فرق منشعب از عجارده، یعنی ثعالبه و میمونیه حرکت سیاسی چندانی در تاریخ شرق ایران مشاهده نشده است تا بتوان در بحث مستقلى بدان پرداخت. درباره ثعالبه تنها می‌دانیم که حمزة بن آذرک از جمعیت آنان بیم داشته و در حمله‌ای به رستاق بست در حوالی نیشابور که مسکن آنان بود، گروهی از ثعالبه را به قتل رساند^{۳۵۸}. در حدود ۲۲۰ق، می‌دانیم که گروهی از خوارج به رهبری عبدالله جبلی در بست به شورش برخاستند، اما با والی شهر به توافقی رسیدند، و حتی عبدالله خلعتی نیز از او دریافت کرد^{۳۵۹}. هم به قرینه آنچه درباره مذهب خوارج بست می‌دانیم، و هم به قرینه رفتار نرم عبدالله با والی، به نظر می‌رسد تعلق آنان به ثعالبه درست باشد. پس از عبدالله جبلی، رهبری ثعالبه بست را محمد بن یزید برعهده گرفت، اما از سوی حکام تحمل نشد و هزیمت یافت^{۳۶۰}.

دیگر نمونه قابل ذکر از فعالیت سیاسی ثعالبه، خروج شیبان بن سلمه در ایام ابومسلم و همکاری او با ابومسلم در جنگ با عمال بنی‌امیه است، که موجب شد تا قاطبه ثعالبه به جهت همین همکاری او را طرد و تکفیر کرده، از وی برائت جویند^{۳۶۱}.

درباره میمونیه، توبه و تغییر عقیده خلف از میمونیه و جنگ‌های پیروان او با حمزة ابن آذرک از نمونه‌های اندک است که ذکر آن گذشت.

شرایط صلح‌آمیز صفاریان برای زیست خوارجی که فرمان آنان را پذیرا بودند^{۳۶۲} از یک سو، و وجود زمینه‌های پذیرش قعود در میان عجارده جنوب شرق ایران، فضای مناسبی را برای بقای غیرسیاسی عجارده فراهم آورده بود.

ز - فرهنگ عجارده و ثعالبه

از عجارده و ثعالبه آثار مکتوب و حتی در مباحث فرهنگی و علمی نقل قول مهمی برجای نمانده است، اما به نظر می‌رسد اطلاعات داده شده در منابع درباره فرق آنها و

دیدگاه‌های این فرقه‌ها می‌تواند تا اندازه‌ای این خلأ را جبران سازد. برخی از آنها، مشخصاً میمونیه، حمزیه، خلفیه، محمدیه، شعیبیه، خازمیه و شیبانیه از ثعالبه، یا ادامه فرقه‌های اصلی‌اند، یا بیش از آنکه ناظر به افتراق فرهنگی باشند، افتراقی سیاسی‌اند. درباره این فرقه‌ها در خلال مباحث پیشین یکایک سخن گفته شده است. اما برخی از فرق بیشتر دارای ارزش فرهنگی و اعتقادی‌اند و می‌توانند بازتابی از مسأله‌های نظری میان عجارده و ثعالبه بوده باشند.

ویژگی دیگر در افکار ابن عجرد که عملاً دوام اندیشه‌ای از پیش موجود نزد نجدات بود، قول او در باب خروج و قعود است. وی ولایت اهل قعود را پذیرفت، اما هجرت (و خروج) را فضیلت می‌شمرد و آنرا فریضه نمی‌دانست.^{۳۶۳} این باور زمینه مناسبی را برای به وجود آوردن نوعی تسامح برای همزیستی اهل خروج و قعده در شرق ایران فراهم می‌ساخت، این همزیستی که به واقع وجود داشت و تنها در برخی از دوره‌های تاریخی، مانند روزگار حمزة بن آذرک با آسیب‌هایی روبه‌رو شد.

در باب قعده، مواضع ثعالبه نسبت به عجارده روی به تعدیل بیشتر رفت. اخنس بن قیس از رجال ثعالبه، بر این باور بود که درباره تمام کسانی از اهل قبله که در دارالتقیه زندگی می‌کنند، باید از حیث ولایت و برائت توقف کرد؛ هرگاه از آنان ایمانی ظاهر شد، موجب ولایت، و هرگاه کفری ظاهر شد، موجب برائت می‌شود. آنان قتل علنی و پنهانی و سرقت اموال مخالفان را ممنوع کرده بودند و معتقد بودند که نباید با هیچ فردی از اهل قبله جنگید، مگر آنکه پیشتر او به دین فرا خوانده شود و وی از پذیرش حق امتناع کند.^{۳۶۴} همچنین به اعتقاد اخنس و پیروانش ازدواج با زنان اهل قبله، که هم‌مسلك آنان نبودند، جایز بود، اما برخی از رجال ثعالبه چون معبد بن عبدالرحمان، او را در این باره بر خطا می‌دانستند.^{۳۶۵} عجارده همچنین برخلاف ازارقه بر این باور بودند که اموال مخالفان به طور مطلق قابل تصرف نیست و زمانی می‌تواند تملک شود که صاحب آن کشته شده باشد.^{۳۶۶} چنین موضعی را زرقان به‌طور خاص از اصحاب حمزة بن آذرک نیز نقل کرده است.^{۳۶۷}

شاید هیچ مسأله‌ای برای عجارده به اندازه مسأله منزلت اطفال اختلاف‌برانگیز نبود. در منابع فرقه‌شناختی، اصلی‌ترین مسأله‌ای که گفته می‌شود عبدالکریم بن عجرد را از

پیشینه خود در نجدات جدا می ساخت، مسألة اطفال بود. ابن عجرد باور داشت که باید از طفل برائت جست، تا زمانی که بالغ شود و به اسلام خوانده شود. او اطفال مشرکان را پیش از بلوغ، ملحق به پدران خود می دانست و در صورت مرگ پیش از بلوغ از اهل آتش می شمرد^{۳۶۸}.

در تقسیمات فرعی عجارده، فرقه صلتیه پیروان دو برادر به نام های عثمان بن ابی صلت و صلت بن ابی صلت باور داشتند که اگر کافری (یا فردی اهل قبله که آنان وی را کافر می شمارند) مسلمان شود (یا عجردی شود)، این تغییر دین قابل تعمیم به فرزندان او نیست. صلتیان در عین اینکه خود شخص تغییر دین داده را اهل ولایت می شمردند، از فرزندان صغیر او برائت می جستند، تا زمانی که بالغ شوند و اسلام را بپذیرند^{۳۶۹}.

خلفیه، پیروان خلف خارجی به تفصیل خاصی در باب اطفال قائل شده بودند؛ بر اساس باور آنان، اطفال مشرکین در آتش جای داشتند، اما تکالیف شرعی از عمل و ترک متوجه آنان نبود و این از سوی منتقدان تناقضی آشکار شمرده شده است^{۳۷۰}.

مسألة اطفال اصلی ترین عامل اختلاف میان عجارده و شاخه انشعابی آنان، ثعالبه، نیز بود. ثعلبه بن عامر^{۳۷۱}، در همین مسأله از عبدالکریم بن عجرد برائت جست و بر این موضع پای فشرد که اطفال را باید پیش از بلوغ و حتی پس از بلوغ اهل ولایت دانست، تا زمانی که انکاری بر حق و رضایی بر جور از آنان ظاهر شود. از ثعلبه قول دیگری نیز نقل شده است، مبنی بر اینکه اطفال کافر پیش از بلوغ حکمی در باب ولایت و برائت ندارند^{۳۷۲}.

مسألة جبر و اختیار از دیگر مباحثی است که در محافل عجردی مطرح بود و افتراقاتی را موجب شد. از جمله باید به میمونیه، پیروان میمون بن خالد از مردم بلخ^{۳۷۳}، اشاره کرد که قائل بودند قدر خیر و شرش از بنده است و با گرایش افراطی به نظریه اختیار، فعل انسان را کاملاً مخلوق انسان می دانستند و استطاعت قبل از فعل را باور داشتند. آنان در اثبات نظریه اختیار، بر این باور کهن نیز تأکید داشتند که خداوند تنها خیر را اراده می کند و اراده خداوند به شر تعلق نمی گیرد. بنابراین معاصی بندگان از اراده خداوند نیست^{۳۷۴}. قولی همسان با میمونیه در قدر، از حمزیه نیز نقل شده است^{۳۷۵}.

دیدگاه میمونیه و حمزیه در باب قدر، مخالفت برخی از فرقه های عجردی را

برانگیخت. از جمله باید به فرقه خلفیه اشاره کرد که سخت با قول به اختیار مخالفت ورزیده و در این باب، به دیدگاه عالمان اهل سنت و جماعت گراییدند.^{۳۷۶} قائل شدن میمون بن خالد به قدر، موجب شد تا در صفوف هواداران او نیز شکاف افتد و طیفی از آنان به رهبری شعیب بن محمد، از او کناره جویند. شعیب بن محمد، به گونه‌ای به نظریه کسب در باب قدر قائل شد.^{۳۷۷} از شمار شعیبیه، گروه موسوم به خازمیه به ظرایفی بیش در مسائل جبر و اختیار، و علم پیشین خداوند به اعمال بندگان توجه کردند.^{۳۷۸} خازمیه در مسأله ایمان از نظریه موافات رایج نزد اهل سنت حمایت کردند.^{۳۷۹} و همین نظریه با پرداختی متفاوت از سوی برخی فرق ثعالبه چون مکرمیه، پیروان مکرم ابن عبدالله عجل، نیز مورد تأیید قرار گرفت. مکرم بن عبدالله باور داشت که کافر شدن تارک نماز، نه از باب ترک نماز است، بلکه از آن باب است که به خداوند تعالی جهل ورزیده است. او این قاعده را درباره ارتکاب هر کبیره‌ای تعمیم داد و آنرا جهل به خداوند شمرد. بدین ترتیب، صورت‌بندی کاملاً جدیدی از مسأله کفر مرتکب کبیره ارائه کرد.^{۳۸۰} مسأله معرفت خداوند به شکلی دیگر، منشأ اختلاف در خازمیه نیز بود. آنان در این مسأله دچار اختلاف شدند که اگر کسی خداوند را به تمام اسماء و صفاتش شناسد، چه منزلتی خواهد داشت. برخی چنین کسی را جاهل به خداوند می‌شمردند و آنرا مانع از مؤمن شمرده شدن فرد می‌انگاشتند، در حالی که برخی دیگر این امر را قدحی بر شناخت خداوند و برخورداری از ایمان نمی‌دانستند. گروه اول معلومیه و گروه دوم مجهولیه نام گرفتند.^{۳۸۱}

نفی استثنا در ایمان که از ویژگی‌های اندیشه مرجئه است، در بین برخی از شعب ثعالبه — به‌طور خاص پیروان یحیی بن اصدم — راه یافت.^{۳۸۲} از آنجا که این اندیشه فاصله‌ای قابل ملاحظه از سنت اندیشه خارجی داشته، به‌عنوان بدعتی آشکار شناخته شد و از همین‌رو پیروان یحیی بن اصدم «بدعیه» نام گرفت.^{۳۸۳}

از جمله اختلاف ریزتر، اختلاف درباره مشروعیت دو امام در زمان واحد بود. حمزه ابن آذرک برخلاف مشهور نزد عجارده، مشروعیت دو امام در عصر واحد را تأیید می‌کرد.^{۳۸۴}

افزون بر آنچه گفته شد، برخی نظریات فرعی، اما ویژه نیز از عجارده نقل شده است.

از جمله اینکه آنان سوره یوسف را بخشی از قرآن نمی شمردند و باور داشتند که داستان عشقی نمی تواند جزئی از قرآن باشد^{۳۸۵}. همچنین حسین کرابیسی در کتاب خود درباره خوارج، نوعی افراط در تبعیت از ظواهر قرآن را به میمونیه نسبت داده که زمینه ساز آراء غریب فقهی شده است. بر پایه نقل او، میمونیه باور داشتند که خداوند ازدواج با دختران خود، یا دختران برادر و خواهر را حرام کرده است، اما بر این حد بسنده می کردند و ازدواج با دختران دختران یا دختران برادرزادگان یا خواهرزادگان را حرام نمی دانستند^{۳۸۶}.

برخی از مسائل فرعی فقه، مانند اختلاف در اینکه زراعت مشروب با آب نهر و قنات مشمول تمام یا نصف عشر است، زمینه اختلافاتی میان ثعالبه شد. مهم ترین وجه جدایی رشیدیّه، اصحاب رشید طوسی از دیگر عجارده در همین مسأله و تبعات کلامی آن بوده است^{۳۸۷}.

مسأله دستیابی به احکام شریعت برای پیروانی که در مناطق دور از دسترس می زیستند، نیز زمینه دیگر برای اختلاف میان عجارده شد. در این باره به خصوص باید به موضع گروهی از پیروان حمزه بن آذرک اشاره کرد که به اطرافیه شهرت یافته بودند. آنان در موضعی نزدیک به معتزله، به حسن و قبح عقلی باور داشتند و معتقد بودند اموری را که عقل بر وجوب آنها دلالت دارد، بدون عذر باید به جای آورد. در مورد واجبات به شرع، آنان کسانی را که در «اطراف»، یعنی مناطق دور از دسترس زندگی می کردند، در مسائلی از شریعت که بر آنها وقوف نداشتند، معذور می شمردند^{۳۸۸}.

ح - بازماندگان عجارده در سده های پسین

در نیمه دوم سده ۳ ق و در طول سده های ۴ و ۵ ق، عجارده در مناطق شرق ایران حضور داشتند. به نظر می رسد فرهنگ قعود به اندازه ای در میان عجردیان سیستان و کرمان و خراسان رسوخ یافته بود که حتی پس از التیام صدمات ناشی از جنگ با مطوعه، طاهریان و صفاریان نخستین، نشانه ای جدی از گرایش آنان به تحرک سیاسی و کوشش برای در دست گرفتن قدرت در منابع تاریخی ثبت نشده است.

در سده ۴ق گزارش‌های پراکنده، حضور جمعیت‌های خارجی — مشخصاً عجمی — را در شرق ایران تأیید می‌کند. مسعودی در نیمه اول سده ۴ق از حضور خوارج حمزیه و خلفیه در سیستان، جبال هرات، قهستان، پوشنگ از خراسان، بخش‌هایی از کرمان و سرزمین‌های مکران در ساحل دریای عمان سخن گفته است.^{۳۸۹}

در همان نیمه، در جانب خراسان اصطخری از حضور خوارج در اطراف هرات از جمله کרוخ و استربیان محصور در میان کوه‌ها، و نیز شهر فراه در مسیر سیستان به هرات سخن گفته است.^{۳۹۰} تأیید سخن او درباره کروخ و استربیان در *صورة الارض* ابن حوقل و *احسن التقاسیم* مقدسی نیز دیده می‌شود.^{۳۹۱} در منابع دیگر همان سده، روستای خجستان از توابع بادغیس^{۳۹۲}، گردیز از توابع غزنه^{۳۹۳} و اسفزار^{۳۹۴} نیز مسکن خوارج دانسته شده‌اند.

ابن حزم در قرن ۵ق متذکر شده است که در میان خوارج موجود در آن زمان در خراسان، عجارده غالب بودند.^{۳۹۵} این گزارش با توجه به اطلاعات اندک ابن حزم اندلسی درباره مشرق، ممکن است دقیقاً مربوط به زمان او نبوده باشد. به‌هرروی پس از سده ۵ق گزارش قابل تکیه‌ای درباره حضور عجارده به‌طور خاص، و خوارج به‌طور عام در خراسان به‌دست نرسیده است. عبارت مبهم اسفزاری مورخ هرات در اواخر قرن ۹ق، که از حضور جمعی از خوارج در منطقه هرات سخن آورده است^{۳۹۶}، به نظر می‌رسد نقلی ویرایش نشده از منابع کهن‌تر تاریخی بوده باشد.

از عجارده در منطقه کرمان، تنها اطلاع مهم گزارشی است که از اهمیت مسجد ویژه خوارج در شهر بم رسیده است. در سده ۴ق اصطخری و صاحب *حدود العالم* به‌وجود مسجدی مختص خوارج در شهر بم اشاره کرده‌اند.^{۳۹۷} ابن حوقل حتی این نکته را افزوده که شمار خوارج در بم اندک، ولی ثروت آنان فراوان و مسجد آنان مسجدی پررونق بوده است.^{۳۹۸}

اما سیستان اصلی‌ترین و پردوام‌ترین زیستگاه عجارده بوده است. در منابع سده ۴ق/۱۰م بارها از گستردگی جمعیت خوارج در این منطقه سخن گفته‌اند^{۳۹۹}، و بقای آنان تا سده ۷ق/۱۳م تأیید شده است. یاقوت ضمن اشاره به جمعیت قابل ملاحظه خوارج در سیستان در عصر خود (تا سال ۶۲۳ق)، یادآور شده که آنان کاملاً علنی در آن

سرزمین می زیسته و به مذهب خود و ناموری خود در راستی فخر می کردند^{۴۰۰}. او به طور خاص از تراکم خوارج در دو شهر کرکویه و کرنک در سیستان یاد کرده است^{۴۰۱}. از سده های بعد گزارشی درباره بقای عجارده و به طور کلی خوارج در سیستان در دست نیست.

پی‌نوشت

۱. طبری، ۳۱۸/۴-۳۲۶
۲. علی، ۳۱۵/۳ به بعد
۳. Bowsworth, 35; Levinstein, 254;
۴. مفتخری، ۵۲، جاهای مختلف؛ پاکتچی، «ازارقه»، ۷۳۷
۴. طبری، ۳۱۸/۴-۳۲۶؛ ابن عساکر، ۹۷/۲۷
۵. مثلاً نک: نصر، ۲۸۸، ۳۰۸-۳۰۹، ۴۰۲، جاهای مختلف؛
- طبری، ۴۸۱/۴
۶. نصر، ۵۰۲
۷. بلاذری، فتوح ...، ۳۴۱
۸. همان، ۲۷۴
۹. مثلاً همانجا؛ طبری، ۴۵/۴
۱۰. بلاذری، همان، ۲۷۴، ۳۴۱؛ یاقوت، ذیل بصره و کوفه
۱۱. علی، ۶/ سراسر کتاب؛
- Piguleskaya, *Araby...*; Hamidullah, 235-251
۱۲. طبری، ۸۶/۵
۱۳. بلاذری، *انساب ...*، ۴۸۱/۲؛ ابن‌اثیر، ۳۷۲/۳؛ ابن‌کثیر، ۳۱۰/۷
۱۴. بلاذری، همان، ۴۸۲/۲؛ ابن‌اثیر، همانجا؛ هر دو با ضبط هلال بن علقمه؛ تصحیح نام از: بلاذری، فتوح، ۲۵۹؛ خلیفه بن خیاط، ۱۳۲؛ طبری، ۴۶۴/۳، جاهای مختلف؛ ابن حجر، *الاصابة*، ۵۷۶/۶
۱۵. بلاذری، *انساب*، ۴۸۵/۲؛ مقدسی، *مطهر*، ۱۳۷/۵؛ ابن‌اثیر، ۳۷۳/۳
۱۶. مبرد، *چ مرصفی*، ۲۰۲، ۲۲/۷
۱۷. طبری، ۲۲۸/۵؛ ابن‌اثیر، ۴۱۷/۳؛ قس: خلیفه بن خیاط، ۲۰۷، ۲۰۴
۱۸. همانجا
۱۹. طبری، ۳۱۲-۳۱۳/۵
۲۰. همو، ۴۷۱-۴۷۰/۵
۲۱. همو، ۵۶۸/۵
۲۲. برای نمونه اشعار، نک:
- Gabrieli, 357;
- عباس، ۹۳، ۹۴، جاهای مختلف
۲۳. برای نمونه‌ها، نک:
- Gabrieli, 346, 355;
- عباس، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۴
۲۴. مثلاً نک: مبرد، *چ دالی*، ۱۲۶۰/۳؛ بلاذری، *انساب*، ۲۷۰/۵؛ طبری، ۶۱۵/۵، ۶۱۹، ۱۲۰/۶؛ نیز: عباس، ۹۳
۲۵. عبدالله بن اباض، ۱۳۵
۲۶. ابن‌حبیب، *المحبر*، ۲۵۴؛ ابن‌اثیر، ۱۳۴/۴-۱۳۶
۲۷. به گزارشی در ماه شوال ۶۴، نک: بلاذری، *انساب*، ۴
- (۲) ۱۰۸-۱۰۹
۲۸. ابن‌اثیر، ۱۳۹/۴
۲۹. بلاذری، همان، ۴ (۱) ۴۲۰، ۴ (۲) ۱۱۶-۱۱۷؛ نیز
- ذکری از تجمع آنان در کنار نهر الاساوره، نک: همو، ۴
- (۲) ۹۸
۳۰. بلاذری، همان، ۴ (۱) ۴۰۷، ۴۲۳، ۴ (۲) ۹۸، ۹۹
- ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۲۰؛ برای اخباری از دشمنی دیرین
- مسعود با خوارج، نک: ابن‌حبیب، «اسماء‌المغتالین»
- ۲۵۴؛ بلاذری، همان، ۴ (۱) ۱۸۰
۳۱. مثلاً نک: بلاذری، همان، ۴ (۲) ۱۱۱-۱۱۲
۳۲. مبرد، *چ دالی*، ۱۲۱۲/۳، ۱۲۳۵؛ طبری، ۵۶۷/۵

۳۳. بلاذری، ۴/ (۱) ۴۲۰، ۴/ (۲) ۱۱۶-۱۱۷؛ نیز ذکری از
تجمع آنان در کنار نهرالاساوره، نک: همو، ۴/ (۲) ۹۸
۳۴. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۱۳، ۱۲۲۱-۱۲۲۳
۳۵. طبری، همانجا
36. Lewicki, 650
۳۷. عبدالله بن اباض، ۱۳۵؛ مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۱۳-۱۲۱۴
۳۸. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۱۰۳؛ یعقوبی، تاریخ، ۲/ ۲۶۴؛
طبری، ۵/ ۵۶۸-۵۶۹، ۶۱۳
۳۹. بلاذری، همان، ۴/ (۱) ۴۱۸؛ طبری، ۵/ ۶۱۴
۴۰. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۲۲-۱۲۲۳؛ خلیفه بن خیاط،
۲۵۶-۲۵۷؛ بلاذری، همان، ۴/ (۲) ۱۱۵؛ طبری،
۵/ ۶۱۳-۶۱۵؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۶/ ۱۵۱ به
بعد
۴۱. بلاذری، انساب، ۴/ (۲) ۹۴-۹۳
۴۲. همان، ۴/ (۲) ۲۸
۴۳. شهرستانی، ۱/ ۱۰۹؛ نیز نک: طبری، ۵/ ۵۶۶، ۶۱۳
۴۴. همو، ۵/ ۶۱۴؛ ابن اعثم، ۳/ ۲۰۴؛ نیز: ابن ابی الحدید، ۴/ ۱۴۱
۴۵. ابوالفرج، الاغانی، ۶/ ۱۵۳؛ ابن ابی الحدید، ۴/ ۱۴۳؛ نیز:
خلیفه بن خیاط، ۲۵۶
۴۶. ابن ابی الحدید، ۴/ ۱۴۱؛ نیز: شهرستانی، ۱/ ۱۰۹
۴۷. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۳۵؛ بلاذری، انساب، ۴/ (۲) ۱۲۳
۴۸. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۳۵-۱۲۳۹؛ ابن ابی الحدید،
۴/ ۱۴۱-۱۴۳
۴۹. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۳۹؛ خلیفه بن خیاط، ۲۵۷
۵۰. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۳۹؛ طبری، ۵/ ۶۱۵
۵۱. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۳۹؛ طبری، ۵/ ۶۱۵-۶۱۷، ۶۲۱
۵۲. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۴۰-۱۲۴۱؛ بلاذری، انساب، ۵/ ۲۶۲؛
طبری، ۵/ ۶۱۵-۶۱۷، ۶۲۱
۵۳. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۴۲-۱۲۴۳؛ طبری، ۵/ ۶۱۵-۶۱۷،
۶۲۱، ۳۰۵/ ۶
۵۴. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۴۶؛ ابن ابی الحدید، ۴/ ۱۴۸-۱۴۹
۵۵. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۵۸-۱۲۵۶؛ ابن قتیبه، المعارف،
۶۲۲؛ ابن اعثم، ۳/ ۲۰۸ به بعد
۵۶. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۵۷
۵۷. طبری، ۵/ ۶۱۹
۵۸. همو، ۵/ ۶۲۲
۵۹. مثلاً نک: بلاذری، انساب، ۴/ (۲) ۹۴
۶۰. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۶۱-۱۲۶۲؛ ابن ابی الحدید، ۴/ ۱۵۶
۶۱. طبری، ۶/ ۳۰۶؛ برای چندین جنگ پس از سلی و
سلبری، نک: ابن اعثم، ۳/ ۲۱۲-۲۲۴
۶۲. طبری، ۶/ ۳۰۵
۶۳. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۶۲؛ طبری، ۵/ ۶۱۷-۶۲۲، ۶/ ۱۱۹؛
ابن عبدربه، ۱/ ۲۱۹؛ ابن ابی الحدید، ۴/ ۱۵۷
۶۴. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۶۵
۶۵. مبرد، همانجا؛ طبری، ۶/ ۱۲۰
۶۶. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۶۶
۶۷. همانجا
۶۸. همان، ۳/ ۱۲۶۷-۱۲۶۸؛ طبری، ۶/ ۱۲۰، ۳۰۶
۶۹. همو، ۶/ ۱۲۰، ۳۰۶؛ نیز نک: مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۶۲
۷۰. همان، ۳/ ۱۲۷۰-۱۲۷۲؛ طبری، ۶/ ۱۲۱؛ ابوعلی
مسکویه، ۲/ ۱۸۲-۱۸۳
۷۱. بلاذری، انساب، ۵/ ۲۹۳
۷۲. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۷۰-۱۲۷۲؛ بلاذری، همان، ۵/ ۲۷۶؛
ابوعلی مسکویه، ۲/ ۱۸۳-۱۸۴
۷۳. طبری، ۶/ ۱۲۵؛ مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۷۲
۷۴. ابن اثیر، ۴/ ۱۴۴
۷۵. بلاذری، انساب، ۵/ ۱۸۰، ۲۵۴، ۳۷۶؛ ابن اثیر، ۴/ ۲۸۴-۲۸۵؛
نیز: ابن سعد، ۶/ ۳۳۶
۷۶. طبری، ۶/ ۱۲۶-۱۲۷؛ ابوعلی مسکویه، ۲/ ۱۸۴-۱۸۵؛
ابن عبدربه، ۱/ ۲۱۹-۲۲۰
۷۷. بلاذری، همان، ۵/ ۲۵۴؛ طبری، همانجا؛ نیز نک:
حریری، ۱/ ۱۱۴
۷۸. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۷۹-۱۲۸۰
۷۹. طبری، ۶/ ۱۲۶-۱۲۷؛ وزیر، ۲۲۵-۲۲۶
۸۰. شمس اشراق، ۹۹
۸۱. تاریخ سیستان، ۱۳۰
۸۲. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۶۹؛ طبری، همانجا
۸۳. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۴۴ به بعد؛ طبری، ۶/ ۱۲۷
۸۴. مبرد، چ دالی، ۳/ ۱۲۴۴ به بعد؛ طبری، همانجا

114. Rubinacci, 810; Bosworth, 35; Spuler, 167-168

۱۱۵. مبرد، چ مرصفی، ۶۰/۸، ۹۸، ۱۱۲-۱۱۳؛ اشعری، ۸۷؛ ابن اعثم، ۸۷/۲

۱۱۶. مبرد، چ مرصفی، ۱۱۲/۸-۱۱۳؛ برای معرفی او به عنوان پیشوای فرقه‌ای کوچک با عنوان عمریه، نک: Levinstein, 258;

قس: ملطی، ۵۴

۱۱۷. برای تحلیلی در این باره، نک: ابن خلدون، ۳۴۵/۲؛ نیز: مسائل الامامة، ۶۹

۱۱۸. طبری، ۳۰۴/۶، ۳۰۸؛ نیز: عباس، ۱۳۵

۱۱۹. خلیفه بن خیاط، ۲۷۷

۱۲۰. برای منابع نک: ادامه مقاله

۱۲۱. تاریخ سیستان، ۱۵۶

۱۲۲. وزیری، ۲۲۷

۱۲۳. برای این ابیات، نک: عباس، ۱۲۵-۱۲۷

۱۲۴. ابن سعد، ۲۷۴/۶؛ نیز نک: گردیزی، ۱۶۹

۱۲۵. ابن اباض، ۱۲۳ به بعد

۱۲۶. درجینی، ۲۰۵/۲؛ شماخی، ۶۷/۱

۱۲۷. ابن سعد، ۱۸۱/۷-۱۸۲

۱۲۸. همانجا

۱۲۹. بخاری، ۲(۱)/۲۰۴؛ نووی، ۱(۱)/۱۴۱

۱۳۰. شماخی، ۷۸/۱-۸۰

۱۳۱. جاحظ، ۲۷۴/۱، ۱۶۶/۳

۱۳۲. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۲۳۳/۲۳

۱۳۳. شماخی، ۷۵/۱

۱۳۴. مسعودی، مروج ...، ۱۹۰/۳-۱۹۳

۱۳۵. شماخی، ۷۶/۱

۱۳۶. طبری، ۵۷۵/۶-۵۷۸

۱۳۷. همو، ۵۷۸/۶-۵۹۰

۱۳۸. شماخی، ۸۳/۱، ۸۹، جاهای مختلف

۱۳۹. همو، ۷۸/۱-۸۰

۱۴۰. طبری، ۱۳۰/۷-۱۳۸

۱۴۱. شماخی، ۸۶/۱، جاهای مختلف

۱۴۲. درجینی، ۲۰/۱

۱۴۳. شماخی، ۹۵/۱-۹۶

۸۵. طبری، ۱۶۹-۱۷۳

۸۶. همو، ۱۹۵-۱۹۹؛ قس: ابن اعثم، ۴۰۵/۳ به بعد

۸۷. طبری، ۲۱۱-۲۱۲

۸۸. همانجا

۸۹. همو، ۲۱۳/۶

۹۰. شمس اشراق، ۹۸-۹۹

۹۱. طبری، ۳۰۱/۶

۹۲. همو، ۳۰۳/۶

۹۳. برای بازتابی از این فضا در اشعار ازرقیان، نک: عباس، ۱۰۳، ۱۳۱-۱۳۲

۹۴. یعقوبی، تاریخ، ۲۷۵/۲؛ دینوری، ۲۷۷؛ طبری، ۳۰۳/۶؛

اشعری، ۸۸-۸۹؛ ابوعلی مسکویه، ۲-۲۵۷-۱۵۸

۹۵. طبری، ۳۰۳/۶-۳۰۴

۹۶. همو، ۳۰۴/۶

۹۷. مثلاً نک: یعقوبی، تاریخ، ۲۷۵/۲؛ بغدادی، ۹۰

۹۸. طبری، ۳۱۱/۶؛ ابن اعثم، ۴۵-۴۶؛ اشعری، همانجا

۹۹. یعقوبی، همان، ۲۷۵/۲

۱۰۰. همان، ۲۷۶/۲

۱۰۱. طبری، ۳۰۹-۳۱۱؛ ابن اسفندیار، ۱۶۱؛ مرعشی، ۱۲۵

۱۰۲. یعقوبی، همان، ۲۷۵-۲۷۶؛ خلیفه بن خیاط،

۲۷۶؛ طبری، ۱۳۴/۶؛ ابن خلکان، ۳-۲۵۶

۱۰۳. یعقوبی، همان، ۲۷۵-۲۷۶

۱۰۴. مثلاً نک: ابن خلکان، ۳-۲۵۶؛ ابن کثیر، ۳۲/۹؛ نیز نک: مجمل التواریخ، ۳۳۶

105. Levinstein, 245

۱۰۶. برای نمونه‌ها نک: بلاذری، انساب، ۴ (۲)/۹۰؛ ابن اثیر، ۴۱۳، ۳۶۷/۳، ۳۷۳

۱۰۷. ابن ابی‌الحدید، ۱۴۸-۱۴۹؛ مبرد، چ دالی، ۱۲۱۳/۳

108. Spuler, 167-168

۱۰۹. احمد بن حنبل، ۴۲۰/۴، ۴۲۳؛ طبری، ۴۷۱/۵

۱۱۰. ابن ابی‌الحدید، ۱۴۷/۴

۱۱۱. مثلاً نک: ابن حزم، ۱۴۴/۴

۱۱۲. نک: بخش قطری از ازارقه در همین مقاله

۱۱۳. شمس اشراق، ۹۸-۹۹

۱۴۴. درجینی، ۴۹/۱
۱۴۵. ابوالمؤثر، ۳۱۵؛ ابن جعفر، ۲۲۵/۱؛ کندی، محمد، ۹۱/۵؛ شماخی، ۱۰۹/۱
۱۴۶. درجینی، ۲۴۸/۲
۱۴۷. همو، ۲۴۸/۲؛ شماخی، ۸۱/۱-۸۲
۱۴۸. شماخی، ۱۰۷/۱-۱۰۸
۱۴۹. یادکرد او در بند پسین
۱۵۰. ابوالمؤثر، ۳۱۵؛ ابن جعفر، ۲۲۵/۱؛ کندی، محمد، ۹۱/۵؛ شماخی، ۱۰۹/۱
۱۵۱. محبوب بن رحیل، ۳۰۴؛ کندی، محمد، ۳۲۸/۴، ۳۳۴
- ۳۴۹؛ کندی، احمد، ۵۱
۱۵۲. کندی، محمد، ۳۸/۳-۳۹
۱۵۳. ابن سلام، ۱۳۵-۱۴۱
۱۵۴. شماخی، ۱۴۴/۱-۱۴۵
۱۵۵. کندی، محمد، ۳۸/۳-۳۹
۱۵۶. ابن سلام، ۱۱۵
۱۵۷. کندی، احمد، ۸۰
۱۵۸. ابن جعفر، ۳۲۹/۱؛ ابن برکه، ۳۹۵/۱؛ ابوسعید کدمی، ۲۴۵، جاهای مختلف؛ کندی، محمد، ۲۴/۸؛ کندی، احمد، همانجا
۱۵۹. کندی، محمد، ۹۲/۳، ۹۳/۵، ۲۳۳
۱۶۰. همو، ۲۶۹/۱
۱۶۱. همو، ۹۳/۵-۹۴
۱۶۲. ابن سلام، ۱۰۱۴؛ کندی، محمد، ۳۶۰/۳، ۳۶۳؛ درجینی، ۲۵۸/۲؛ شماخی، ۸۸/۱، ۱۴۳؛ حارثی، ۱۸۴
۱۶۳. کندی، بیان/الشرع، ۳۶۰/۳-۳۶۴
۱۶۴. ابوغانم، ۱۳/۱، ۱۵، جاهای مختلف
- Van Ess, 41
۱۶۵. درجینی، ۳۲۰/۲، ۳۲۳؛ شماخی، ۱۹۴/۱-۱۹۵
۱۶۶. همو، ۱۲۸/۱
۱۶۷. درجینی، ۳۸۹/۲، ۴۹۶؛ شماخی، ۱۰۶/۲
- Van Ess, ibid
۱۶۸. درجینی، ۳۸۹/۲
۱۶۹. همو، ۴۵۵/۲-۴۵۶
۱۷۰. همو، ۴۹۶/۲؛ شماخی، همانجا؛ برای اهمیت آن در سده بعد، نک: درجینی، ۳۸۹/۲-۳۹۰
- Van Ess, 38-39
- به نقل از برادی
۱۷۱. حارثی، ۲۷۶
- Van Ess, 39
172. id, 38; Sezign, I/586
173. Sezgin, ibid
174. Van Ess, 40
۱۷۵. شماخی، ۱۰۶/۲؛ قس: درجینی، ۴۹۶/۲
176. Van Ess, ibid
۱۷۷. حارثی، ۱۵۰
۱۷۸. شماخی، ۱۰۴/۱
179. Vecchi Vaglieri, 261
۱۸۰. مسعودی، مروج، ۱۰۱/۳، ۱۹۳
۱۸۱. شماخی، ۹۹/۱
۱۸۲. مقدسی، محمد، ۳۵۳
۱۸۳. ابن خردادبه، ۶۲؛ ادریسی، ۱۶۴
۱۸۴. درجینی، ۱۱/۱
۱۸۵. همو، ۱۹/۱-۲۱؛ شماخی، ۱۱۳/۱-۱۲۱؛ «ذکر اسماء بعض شیوخ الوهبة»، ۲۳۳
۱۸۶. درجینی، ۲۲/۱-۲۳
۱۸۷. یعقوبی، تاریخ، ۳۸۶/۲؛ ابن اثیر، ۳۱۶/۵-۳۱۷
- درجینی، ۲۹/۱؛ ابن خلدون، ۲۲۴/۶-۲۲۵
۱۸۸. درجینی، ۲۹/۱؛ ابن خلدون، ۲۲۴/۶-۲۲۵
۱۸۹. یعقوبی، همان، ۳۸۶/۲؛ بکری، ۷؛ ابن اثیر، ۳۱۷/۵
- درجینی، ۲۶/۱-۳۴
۱۹۰. همو، ۲۹/۱
۱۹۱. ابن خلدون، ۲۲۵/۶؛ درجینی، ۴۰/۱
۱۹۲. درجینی، ۴۵/۱
۱۹۳. ابن اثیر، ۲۷۰/۶؛ درجینی، جاهای مختلف
۱۹۴. ابن عذاری، ۱۰۰/۱؛ ابن خردادبه، ۸۷-۸۸؛ ابن فقیه، ۷۹
۱۹۵. بلاذری، فتوح، ۲۳۶؛ ابن اثیر، ۵۱۹/۶
۱۹۶. ابن اثیر، ۳۷۰/۷
۱۹۷. ابن فقیه، ۷۹؛ شماخی، جاهای مختلف؛ ابن اثیر، ۴۰/۸
- به بعد؛ درجینی، جاهای مختلف؛ ابن خلدون، ۸۲/۴
198. Lewicki, 655-656

۲۲۲. گردیزی، ۱۵۱؛ *مجله التواریخ*، ۱۴۲؛ مسعودی، مروج، ۳/ ۱۰۰، ۱۹۳؛ ابن‌الندیم، ۲۹۵
۲۲۳. ابن‌اثیر، ۳۴۹/۸-۳۵۱، ۴۸۰-۵۰۰؛ ابوعلی مسکویه، ۱۴۸/۲
۲۲۴. طبری، ۳۷/۱۰، ۴۳؛ ابن‌جوزی، *المنتظم*، ۵/ ۱۴۷، ۱۶۱؛ یاقوت، ۳۰۴/۴؛ ذهبی، *سیر*، ۵۴۸، ۵۵۱، ۱۳/ ۴۷۴؛ ابن‌کثیر، ۵۶/۱۱، ۶۵، ۷۳؛ برای یادداشتی درباره او، ابن‌الندیم، ۲۷۲
۲۲۵. ابن‌اثیر، ۳۸۵/۸-۳۸۸، ۵۰۰-۵۰۲؛ منجم‌باشی، باب فی‌الشداذیه؛

Madelung, 232-235

226. Bykov, 14-37

۲۲۷. ابن‌اثیر، ۳۸۷/۸
۲۲۸. همو، ۳۸۶/۸
۲۲۹. ابن‌الندیم، ۲۹۵
۲۳۰. مقدسی، محمد، ۲۸۸
۲۳۱. ابوعلی مسکویه، ۳۷-۳۱/۲؛ ابن‌اثیر، ۳۸۸-۳۸۵/۸
۲۳۲. ابن‌الندیم، همانجا
۲۳۳. همانجا
۲۳۴. شهرستانی، ۷۸/۱
۲۳۵. پاکتچی، «تحلیلی بر ...»، ۱۱۳-۱۱۷
۲۳۶. ابن‌الندیم، همانجا
۲۳۷. همانجا
۲۳۸. همانجا
۲۳۹. مبرد، چ مرصفی، ۲۴۰/۷-۲۴۱
۲۴۰. قس: طبری، ۵۶۶/۵-۵۶۸
۲۴۱. شاید همان حنظلة بن بیهس در ضبط طبری، ۵۶۶/۵
۲۴۲. یاقوت، ۴۵۲/۳
۲۴۳. شهرستانی، ۱۱۵-۱۱۴/۱
۲۴۴. طبری، ۲۲۴/۶ به بعد
۲۴۵. یعقوبی، ۲۲۶/۲؛ طبری، ۲۲۴/۶ به بعد
۲۴۶. ابن‌ابی‌الحدید، ۲۴۵/۴
۲۴۷. طبری، ۲۵۷/۴ به بعد
۲۴۸. همانجا؛ ابن‌اعثم، ۸۶/۷؛ وزیر، ۲۲۵
۲۴۹. طبری، ۳۱۹/۶-۳۲۰؛ بغدادی، ۱۱۰-۱۱۱
۲۵۰. طبری، ۲۳۱/۶ به بعد

۱۹۹. شماخی، ۲۴۴/۱
۲۰۰. درجینی، ۱۵-۱۲/۱
۲۰۱. مسعودی، *التنبیه*، ...، ۲۸۹؛ ابن‌حوقل، ۹۴؛ درجینی، ۹۶/۱ به بعد
۲۰۲. درباره او، نک: مسعودی، *التنبیه*، ۳۳۳-۳۳۴؛ قاضی نعمان، *افتتاح‌الدعوة*، ۲۶۹-۲۷۸؛ ابن‌ابار، ۲۸۹/۱-۲۹۱؛ جاهای مختلف؛ درجینی، ۹۶/۱-۱۰۳؛ ابن‌اثیر، ۹۴/۸ به بعد؛ ابن‌عداری، ۲۱۱-۲۱۵، ۲۶۲/۳-۲۶۴؛ ابن‌خلدون، ۳۶۱/۳-۳۶۲/۳، ۸۳-۹۳؛ جاهای مختلف
۲۰۳. اشعری، ۱۰۱؛ مبرد، چ مرصفی، ۲۱۹/۷، ۲۴۱، ۳/۸؛ خوارزمی، ۲۵؛ اسفراینی، ۵۳؛ بغدادی، ۹۴؛ شهرستانی، ۱۲۳/۱؛ مقریزی، ۳۵۴/۲؛ جوهری، ۷۱۵/۲؛ سمعانی، ۵۴۸/۳
۲۰۴. طبری، ۵۶۶/۵-۵۶۸؛ نیز: ابوالمؤثر، ۳۰۷-۳۰۸
۲۰۵. مبرد، چ مرصفی، ۲۱۹/۷-۲۴۲
۲۰۶. طبری، ۲۱۵/۶-۲۲۳
۲۰۷. همانجا؛ ابن‌درید، ۲۱۷؛ اشعری، ۱۱۸
۲۰۸. نک: بخش خراسان از اباضیه در همین مقاله
۲۰۹. ابن‌جعفر، ۱۵۸/۱؛ نیز ابن‌قتیبه، *عیون*، ...، ۱۲۴/۱
۲۱۰. ابن‌سعد، ۲۹۱/۵
۲۱۱. ابن‌جعفر، ۲۲۵/۱؛ کندی، *بیان‌الشرع*، ۹۱/۵؛ شماخی، ۱۰۹/۱
۲۱۲. ابن‌جعفر، ۱۵۸/۱
۲۱۳. نک: بخش عجارده در همین مقاله
۲۱۴. یعقوبی، ۳۱۴/۲؛ خلیفه بن خیاط، ۴۰۷؛ ابن‌اعثم، ۱۴۲/۸؛ ابن‌حوقل، ۹۶
۲۱۵. طبری، ۴۶۳/۷
۲۱۶. *العیون والحداثق*، ...، ۱۶۲
۲۱۷. طبری، ۳۴۹/۷-۳۵۳؛ *العیون والحداثق*، ۱۶۲
۲۱۸. *تاریخ سیستان*، ۱۳۲-۱۳۳؛ برای روایتی غیر قابل تکیه که از کشته شدن او در سیستان خبر داده است، نک: طبری، ۳۵۲/۷
۲۱۹. طبری، ۳۵۳/۷؛ *العیون والحداثق*، ۱۶۳
۲۲۰. یعقوبی، ۳۱۴/۲؛ طبری، ۴۶۳/۷؛ *العیون والحداثق*، همانجا
۲۲۱. برای توضیح، نک: مفتخری، ۱۲۵

۲۵۱. خلیفه بن خیاط، ۳۸۱، با ضبط تغلبی به صورت تغلبی، روایتی متفاوت، طبری، ۳۱۶/۷
۲۵۲. برای توضیح، نک: مفتخری، ۱۲۲
۲۵۳. یعقوبی، ۴۱۱/۲؛ گردیزی، ۲۸۸
۲۵۴. عیسی بن فورک، ۲۸۷
۲۵۵. اشعری، ۱۲۰؛ ابن‌الندیم در *الفهرست* (ص ۲۳۳) و مسعودی در *التنبیه والاشراف* (ص ۳۴۱) از آن نام برده و نسخ آن دس کم تا سده ۴ ق باقی بوده است. پاره‌هایی از این کتاب را ابوالحسن اشعری در *مقالات الاسلامیین* (۱۰۳، ۱۱۹) شهرستانی، شاید با واسطه منبعی دیگر در *الملل والنحل* (۱۱۴/۱، ۱۲۶)، نقل کرده که برخی نظرات یزیدیه، صفویه، شمراخیه و شبیبیه از خوارج را مشتمل است
۲۵۶. ابن‌جوزی، *الضعفاء* ... ۲۱۸/۳؛ ذهبی، *میزان* ... ۲۸۹/۷؛ ابن‌حجر، *لسان* ... ۳۱۶/۶
۲۵۷. مسعودی، مروج، ۱۹۴/۳؛ نیز: مزی، ۸۲/۳۰
۲۵۸. برای او نک: نجاشی، ۲۵۰
۲۵۹. ابن‌اثیر، ۲۰۴-۲۰۱/۴
۲۶۰. بغدادی، ۹۱؛ ابن‌اثیر، ۲۰۳/۴
۲۶۱. بغدادی، ۹۱؛ اسفراینی، ۵۲
۲۶۲. ابن‌اثیر، ۲۰۳/۴
۲۶۳. طبری، ۲۵۶/۶
۲۶۴. شهرستانی، ۱۱۲/۱
۲۶۵. اشعری، ۹۳؛ بغدادی، همانجا؛ اسفراینی، همانجا
۲۶۶. ابن‌اثیر، ۲۰۳/۴
۲۶۷. اشعری، ۹۲-۹۳؛ بغدادی، همانجا؛ اسفراینی، همانجا؛ شهرستانی، ۱۱۲/۱
۲۶۸. ابن‌انباری، ۸، به نقل از مدائنی
۲۶۹. اشعری، ۹۳؛ بغدادی، ۹۱؛ اسفراینی، ۵۲؛ ملطی، ۱۸۰؛ ابن‌اثیر، همانجا؛ شهرستانی، ۱۱۲/۱؛ برای اشاراتی به حضور آنان در منطقه، نک: *تاریخ سیستان*، ۱۰۹-۱۱۳، ۱۲۶-۱۲۷
۲۷۰. طبری، ۳۲۰-۳۱۹/۶
۲۷۱. ابن‌اثیر، ۴۵۵/۴، ۴۶۷، ۵۰۱
۲۷۲. بلاذری، فتوح، ۳۸۴؛ یاقوت، ۴۵۵/۴
۲۷۳. ابن‌اثیر، ۲۰۳/۴
۲۷۴. اشعری، ۹۳؛ بغدادی، همانجا؛ اسفراینی، ۵۴
۲۷۵. اشعری، ۹۵؛ شهرستانی، ۱۱۵/۱
۲۷۶. اشعری، ۹۵؛ بغدادی، ۹۶؛ اسفراینی، ۵۲
۲۷۷. اشعری، ۹۷؛ بغدادی، ۱۰۱؛ اسفراینی، ۵۷؛ شهرستانی، ۱۱۸/۱؛ نیز: رجوع به بخش ثعالبه از همین اثر
۲۷۸. مقدسی، مطهر، ۳۳-۳۲/۶؛ *مسائل الامامة*، ۶۹
۲۷۹. *تاریخ سیستان*، ۱۵۶
۲۸۰. منابع مربوط به نجدات و ازارقه، به عنوان نمونه، اشعری، ۹۳؛ شهرستانی، ۱۱۲/۱
۲۸۱. مثلاً نک: ابن‌اعثم، ۱۹۷/۳؛ شهرستانی، ۱۱۱-۱۰۹/۱
۲۸۲. عیسی بن فورک، ۲۸۴
۲۸۳. برای مقایسه‌هایی میان مواضع ازارقه و عجارده، نک: بخش بعد در همین مقاله
۲۸۴. *مسائل الامامة*، ۶۹
285. Levinstein, 263
۲۸۶. پاکتچی، «تحلیلی بر»، ۱۱۳
۲۸۷. مثلاً نک: شهرستانی، ۱۲۰/۱
۲۸۸. اشعری، ۱۲۶
۲۸۹. *مسائل الامامة*، ۶۹-۷۰
۲۹۰. ابن‌اثیر، حوادث سال‌های ۱۰۵-۱۰۹ ق
۲۹۱. اشعری، ۹۵
۲۹۲. *تاریخ سیستان*، ۱۲۶؛ قس: یعقوبی، ۲۸۸/۲ که خود یزید بن غریف را به عنوان مقتول معرفی کرده است
۲۹۳. *تاریخ سیستان*، همانجا
۲۹۴. طبری، ۶۶/۷
۲۹۵. ابوالفرج، *الاعانی*، ۲۶۱/۱۴-۲۶۲
۲۹۶. *العیون والحدائق*، ۱۰۸-۱۰۹؛ نیز نک: مفتخری، ۱۲۰
۲۹۷. ابوالفرج، *مقاتل الطالبيين*، ۱۰۴
۲۹۸. طبری، ۴۴۸/۷-۴۴۹
۲۹۹. بغدادی، ۹۷؛ درباره میمونیه، نک: ادامه همین بخش
۳۰۰. شهرستانی، ۱۱۷/۱
۳۰۱. اشعری، ۹۴؛ بغدادی، همانجا؛ اسفراینی، ۵۵؛ شهرستانی، ۱۷۷/۱
۳۰۲. شهرستانی، ۱۱۸/۱
۳۰۳. اشعری، ۹۶؛ بغدادی، ۹۶؛ اسفراینی، همانجا

۳۰۴. بغدادی، ۹۶-۹۷؛ شهرستانی، ۱۱۸/۱
۳۰۵. بغدادی، اسفراینی، همانجاها
۳۰۶. تاریخ سیستان، ۱۴۷
۳۰۷. همان، ۱۴۸
۳۰۸. همانجا
۳۰۹. شهرستانی، ۱۱۶/۱
۳۱۰. بغدادی، ۹۹؛ اسفراینی، ۵۶
۳۱۱. شهرستانی، ۱۱۶/۱؛ تاریخ سیستان، ۱۴۰-۱۴۸، ۱۵۳
۳۱۲. یعقوبی، البلدان، ۲۸۶
۳۱۳. تاریخ سیستان، ۱۵۲-۱۵۴؛ گردیزی، ۲۸۶-۲۸۷
۳۱۴. تاریخ سیستان، ۱۵۴-۱۵۵
۳۱۵. شهرستانی، ۱۱۷/۱
۳۱۶. عیسی بن فورک، ۳۹۲
۳۱۷. همان، ۱۵۶
۳۱۸. همانجا
۳۱۹. تاریخ سیستان، ۱۶۲-۱۶۸
۳۲۰. بغدادی، ۹۹؛ نیز: گردیزی، ۲۸۹-۲۹۱؛ ابن اثیر، ۶/۱۴۷؛ تاریخ سیستان، ۱۵۶ به بعد
۳۲۱. اشعری، ۹۴؛ بغدادی، همانجا
۳۲۲. بغدادی، ۹۹-۱۰۰؛ نیز اشاره به کشتار خوارج قعده توسط او، گردیزی، ۲۹۱
۳۲۳. بغدادی، ۱۰۰؛ ابن اثیر، ۱۵۰/۶-۱۵۱، ۱۶۸
۳۲۴. تاریخ سیستان، ۱۷۲ به بعد، نیز: ص ۲۷
۳۲۵. بغدادی، همانجا
۳۲۶. ابن اثیر، ۱۵۱/۶
۳۲۷. همو، ۱۵۱/۶
۳۲۸. بغدادی، همانجا؛ نیز گردیزی، ۲۹۱
۳۲۹. بغدادی، ۹۸
۳۳۰. بغدادی، ۱۰۰؛ نیز نک: گردیزی، ۲۹۰-۲۹۸
۳۳۱. بغدادی، ۱۰۱؛ ابن اثیر، ۱۵۱/۶؛ برای تصحیح زمان مقایسه کنید با اطلاعات سطور بعد
۳۳۲. بغدادی، همانجا؛ بیهقی، ۴۳-۴۴
۳۳۳. بغدادی، همانجا؛ نیز: اسفراینی، ۵۷؛ گردیزی، ۲۹۱؛ برای تفصیل فعالیت‌های حمزه، نک: مفتخری، ۱۷۱-۱۸۵
۳۳۴. ابن اثیر، ۲۰۹/۶؛ قس: بغدادی، همانجا
۳۳۵. تاریخ سیستان، ۱۵۶
۳۳۶. اشعری، ۹۳؛ بغدادی، ۹۸؛ اسفراینی، ۵۵؛ شهرستانی، ۱۷۷/۱؛ نیز: عیسی بن فورک، ۲۹۳
۳۳۷. اسفراینی، ۵۶
۳۳۸. نک: پایان همین بخش
۳۳۹. عیسی بن فورک، همانجا
۳۴۰. ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ۳۷۳
۳۴۱. مثلاً رفتار آنان با شیبان صفری در حدود ۱۲۹ق، نک: العیون والحدائق، ۱۶۲
۳۴۲. ابن اثیر، ۳۶۰/۶-۳۶۱؛ گردیزی، ۲۹۹
۳۴۳. یعقوبی، التاریخ، ۴۵۶/۲؛ تاریخ سیستان، ۱۸۰
۳۴۴. تاریخ سیستان، ۱۸۱؛ اسفزاری، ۴۹/۲
۳۴۵. همانجا
۳۴۶. تاریخ سیستان، ۱۸۵
۳۴۷. همان، ۱۹۰
۳۴۸. نرشخی، ۱۰۸
۳۴۹. مسعودی، مروج، ۱۱۲/۴
۳۵۰. تاریخ سیستان، ۱۹۳ به بعد
۳۵۱. همان، ۲۰۳-۲۰۴
۳۵۲. مثلاً نک: همان، ۲۰۹، ۲۱۸
۳۵۳. همان، ۲۱۱
۳۵۴. همان، ۲۱۳
۳۵۵. همان، ۲۰۷
۳۵۶. همان، ۲۱۳
۳۵۷. همان، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۹؛ نیز: گردیزی، ۳۰۷، با ضبط عبدالرحمن
۳۵۸. بغدادی، همانجا
۳۵۹. تاریخ سیستان، ۱۸۷
۳۶۰. همانجا
۳۶۱. اشعری، ۹۸؛ بلاذری، انساب، ۱۳۰/۳؛ بغدادی، ۱۰۲-۱۰۳؛ گردیزی، ۲۶۴؛ العیون والحدائق، ۱۶۶؛ شهرستانی، ۱۹۹/۱؛ ابن اثیر، ۳۶۷/۵ به بعد؛ برای تفصیل، نک: مفتخری، ۱۲۶-۱۲۸
۳۶۲. درباره روابط صفاریان با خوارج، نک: مفتخری، ۱۹۶-۲۰۱
۳۶۳. شهرستانی، ۱۱۵/۱، ۱۱۶

۳۶۴. اشعری، ۹۷-۹۸؛ بغدادی، ۱۰۲؛ اسفراینی، ۵۷؛ فخر رازی، ۴۹-۵۰؛ شهرستانی، ۱۱۸/۱
۳۶۵. اشعری، ۹۸؛ بغدادی، اسفراینی، شهرستانی، همانجاها؛ فخر رازی، ۵۰
۳۶۶. بغدادی، ۹۶؛ شهرستانی، ۱۱۵/۱
۳۶۷. اشعری، ۹۴؛ ملطی، ۵۳
۳۶۸. شهرستانی، همانجا
۳۶۹. اشعری، ۹۷؛ بغدادی، ۹۸-۹۹؛ اسفراینی، ۵۶؛ فخر رازی، ۴۸؛ شهرستانی، ۱۱۶/۱
۳۷۰. شهرستانی، ۱۱۷/۱؛ نیز نک: بغدادی، ۹۸
۳۷۱. قس: ابوالمعالی، ۸۲؛ ثعلب بن عدی
۳۷۲. اشعری، ۹۷؛ بغدادی، ۱۰۱؛ اسفراینی، ۵۷؛ فخر رازی، ۴۹؛ شهرستانی، ۱۱۸/۱
۳۷۳. اشعری، ۹۵
۳۷۴. اشعری، ۹۳؛ بغدادی، ۹۷؛ شهرستانی، ۱۱۶/۱
۳۷۵. اشعری، ۹۳-۹۴؛ بغدادی، ۹۹؛ اسفراینی، ۵۶؛ شهرستانی، همانجا
۳۷۶. اشعری، ۹۴؛ بغدادی، ۹۷-۹۸؛ اسفراینی، ۵۵؛ فخر رازی، ۴۸؛ شهرستانی، ۱۱۷/۱
۳۷۷. اشعری، ۹۴؛ بغدادی، ۹۷؛ اسفراینی، همانجا؛ فخر رازی، ۴۹؛ شهرستانی، همانجا
۳۷۸. اشعری، ۹۶؛ بغدادی، ۹۶؛ اسفراینی، همانجا؛ شهرستانی، ۱۱۸/۱
۳۷۹. اشعری، بغدادی، فخر رازی، شهرستانی، همانجاها
۳۸۰. اشعری، ۱۰۰؛ بغدادی، ۱۰۳؛ اسفراینی، ۵۸؛ فخر رازی، ۵۰-۵۱؛ شهرستانی، ۱۱۸-۱۱۹/۱
۳۸۱. اشعری، ۹۶-۹۷؛ بغدادی، ۹۸؛ اسفراینی، ۵۶؛ فخر رازی، ۵۱؛ شهرستانی، ۱۲۰/۱
۳۸۲. شهرستانی، همانجا
۳۸۳. همانجا؛ ابوالمعالی، ۸۲
۳۸۴. شهرستانی، ۱۱۷/۱
۳۸۵. اشعری، ۹۶؛ فخر رازی، ۴۷؛ شهرستانی، ۱۱۵/۱، ۱۱۶
۳۸۶. اشعری، ۹۵؛ بغدادی، ۹۷؛ ابن حزم، ۴/۱۴۵؛ فخر رازی، ۴۸؛ شهرستانی، ۱۱۶/۱
۳۸۷. اشعری، ۹۹-۱۰۰؛ بغدادی، ۱۰۳؛ فخر رازی، ۵۰؛ شهرستانی، ۱۱۹/۱
۳۸۸. همو، ۱۱۷/۱؛ جرجانی، ۴۶؛ ایجی، ۳/۶۹۵، ۷۰۲؛ قس: فخر رازی، ۴۸
۳۸۹. مسعودی، مروج، ۳/۱۰۰-۱۰۱، ۱۹۳
۳۹۰. اصطخری، ۲۱۱
۳۹۱. ابن حوقل، ۳۶۷؛ مقدسی، محمد، ۲۵۲؛ نیز: ابن رسته، ۲۰۳
۳۹۲. اصطخری، ۲۱۲؛ ابن حوقل، ۳۶۹؛ قس: حدود العالم، ۹۲، که درباره مردم آن تعبیر «جنگی» را به کار برده است
۳۹۳. همان، ۷۱
۳۹۴. همان، ۹۲؛ قس: اصطخری، ۲۱۱؛ ابن حوقل، ۳۶۸، که مردم آن دیار را اهل جماعت دانسته‌اند
۳۹۵. ابن حزم، ۴/۱۴۵
۳۹۶. اسفزاری، ۹۵/۱
۳۹۷. اصطخری، ۱۶۶؛ حدود العالم، ۱۲۸
۳۹۸. ابن حوقل، ۲۷۱
۳۹۹. ابن الندیم، ۲۹۵؛ مقدسی، محمد، ۲۵۲
۴۰۰. یاقوت، ۳/۱۹۰
۴۰۱. همو، ۳/۱۹۰، ۴/۴۵۷

کتابشناسی:

- ابن ابار، محمد، *الحلة السیراء*، به کوشش حسین مونس، قاهره، ۱۹۸۵م.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، *شرح نهج البلاغة*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۹ق/ ۱۹۵۹م.
- ابن اثیر، علی، *الکامل فی التاریخ*، به کوشش ابوالفداء عبدالله قاضی، بیروت، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م.
- ابن اسفندیار، محمد، *تاریخ طبرستان*، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۰ش.
- ابن اعثم، احمد، *الفتوح*، بیروت، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۶م.
- ابن انباری، عبدالرحمان، *نزهة اللبء*، به کوشش ابراهیم سامرائی، بغداد، ۱۹۵۹م.
- ابن برکه، عبدالله، *الجامع*، به کوشش عیسیٰ یحییٰ بارونی، مسقط، ۱۳۹۱ق/ ۱۹۷۱م.
- ابن جعفر، محمد، *الجامع*، به کوشش عبدالمنعم عامر، قاهره، ۱۹۸۱م.
- ابن جوزی، عبدالرحمان، *کتاب الضعفاء والمتروکین*، به کوشش عبدالله قاضی، بیروت، ۱۴۰۶ق.
- همو، *المنتظم*، به کوشش محمد و مصطفیٰ عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.
- ابن حبیب، محمد، «اسماء المغتالین»، ضمن *نوادیر المخطوطات*، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۷۴ق/ ۱۹۵۴م، ج ۶.
- همو، *المحبر*، به کوشش لیختن اشتتر، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۱ق/ ۱۹۴۲م.
- ابن حجر عسقلانی، احمد، *الاصابة فی تمییز الصحابة*، به کوشش علی محمد بجاوی، بیروت، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.
- همو، *لسان المیزان*، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۹-۱۳۳۱ق.
- ابن حزم، علی، *الفصل فی الملل والاهواء والنحل*، قاهره، مکتبة الخانجی.
- ابن حوقل، محمد، *صورة الارض*، بیروت، ۱۹۹۲م.
- ابن خردادبه، عبیدالله، *المسالك والممالك*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م.

- ابن خلدون، عبدالرحمان، العبر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن خلکان، احمد، وفیات الاعیان، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۱-۱۹۷۲ م.
- ابن درید، محمد، الاشتقاق، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۷۸ ق/۱۹۵۸ م.
- ابن رسته، احمد، الاعلاق النفیسة، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۱ م.
- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر.
- ابن سلام بن عمر، بدء الاسلام و شرائع الدین، به کوشش ورنر شوارتس و سالم بن ایوب، بیروت، ۱۴۰۶ ق/۱۹۸۶ م.
- ابن عبدربه، احمد، العقد الفرید، به کوشش احمد امین و دیگران، بیروت، ۱۴۰۲ ق/۱۹۸۲ م.
- ابن عذاری مراکشی، احمد، البیان المغرب، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۶۷ م.
- ابن عساکر، علی، تاریخ مدینة دمشق، عمان، دار البشیر.
- ابن فقیه همدانی، احمد، البلدان، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۵ م.
- ابن قتیبہ، عبداللہ، عیون الاخبار، قاهره، ۱۳۴۳ ق/۱۹۲۵ م.
- همو، المعارف، به کوشش ثروت عکاشه، قاهره، ۱۹۶۰ م.
- ابن کثیر، اسماعیل، البدایة والنهاية، به کوشش شوقی ضیف، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ابن الندیم، محمد، الفهرست، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- ابوالفرج اصفهانی، علی، الاغانی، به کوشش سمیر جابر، بیروت، ۱۴۰۹ ق/۱۹۸۹ م.
- همو، مقاتل الطالبیین، نجف، ۱۳۸۵ ق.
- ابوالمعالی بلخی، محمد، بیان الادیان، به کوشش محمدتقی دانش پڑوه، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ابوالمؤثر، صلت، «سيرة الشيخ ابي المؤثر»، السير و الجوابات، ج ۲، به کوشش سیده اسماعیل کاشف، مسقط، ۱۴۰۶ ق/۱۹۸۶ م.
- ابوسعید کدمی، محمد، الجامع المفید، مسقط، ۱۴۰۶ ق/۱۹۸۵ م.
- ابوعلی مسکویه، احمد، تجارب الامم، به کوشش آمدرز، قاهره، ۱۳۳۳ ق/۱۹۱۵ م.
- ابوغانم خراسانی، بشر، المدونة الصغری، مسقط، ۱۴۰۴ ق/۱۹۸۴ م.
- احمد بن حنبل، المسند، قاهره، ۱۳۱۳ ق.
- ادریسی، محمد، نزهة المشتاق، قاهره، مكتبة الثقافة.
- اسفراینی، شاهفور، التبصیر فی الدین، به کوشش کمال یوسف حوت، بیروت، ۱۴۰۳ ق/۱۹۸۳ م.

- اسفزاری، محمد، *روضات الجنات*، به کوشش محمد کاظم امام، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- اشعری، علی، *مقالات الاسلامیین*، به کوشش هلموت ریتز، ویسبادن، ۱۹۸۰ م.
- اصطخری، ابراهیم، *مسالك الممالك*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۷۰ م.
- ایجی، عبدالرحمان، *المواقف*، به کوشش عبدالرحمان عمیره، بیروت، ۱۹۹۷ م.
- بخاری، محمد، *التاریخ الکبیر*، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۸ ق / ۱۹۷۸ م.
- بغدادی، عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، به کوشش ابراهیم رمضان، بیروت، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۴ م.
- بکری، عبدالله، *المغرب فی ذکر بلاد افریقیة والمغرب*، به کوشش دوسلان، الجزیره، ۱۸۵۷ م.
- بلاذری، احمد، *انساب الاشراف*، به کوشش محمدباقر محمودی، بیروت، ۱۳۹۴ ق، ج ۲.
- همو، همان، به کوشش عبدالعزیز دوری، بیروت، ۱۳۹۸ ق / ۱۹۷۸ م، ج ۳.
- همو، همان، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۴۰۰ ق / ۱۹۷۹ م، ج ۴ جزء ۱.
- همو، همان، به کوشش اشلوسینگر، بیت المقدس، ۱۹۷۱ م، ج ۴ جزء ۲.
- همو، همان، به کوشش گویتین، بیت المقدس، ۱۹۳۶ م، ج ۵.
- همو، *فتوح البلدان*، به کوشش رضوان محمد رضوان، بیروت، ۱۳۹۸ ق / ۱۹۸۷ م.
- بیهقی، علی، *تاریخ بیهق*، به کوشش احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۷ ش.
- پاکتچی، احمد، «ازارقه»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۷ ش، ج ۷.
- همو، «تحلیلی درباره داده‌های آثار شیخ مفید در باره خوارج»، *مجموعه مقالات کنگره جهانی شیخ مفید*، قم، ۱۴۱۳ ق، شم ۶۷.
- تاریخ سیستان، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۴ ش.
- جاحظ، عمرو، *البيان والتبيين*، به کوشش حسن سندوبی، قاهره، ۱۳۵۱ ق / ۱۹۳۲ م.
- جرجانی، علی، *التعريفات*، به کوشش ابراهیم ابیاری، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
- جوهری، اسماعیل، *الصحاح*، به کوشش احمد عبدالغفور عطار، قاهره، ۱۳۷۶ ق / ۱۹۵۶ م.
- حارثی، سالم، *العقود الفضية*، مسقط، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
- حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- حریری، قاسم، «مقامات»، به همراه شرح مقامات شریشی، به کوشش محمد عبدالمنعم خفاجی، قاهره، ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۲ م.

- خلیفة بن خیاط، *التاریخ*، به کوشش مصطفی نجیب فواز و حکمت کشلی فواز، بیروت، ۱۴۱۵م.
- خوارزمی، محمد، *مفاتیح العلوم*، به کوشش فان فلوتن، لیدن، ۱۸۹۵م.
- درجینی، احمد، *طبقات المشائخ بالمغرب*، به کوشش ابراهیم طلای، قسنطینه، ۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م.
- دینوری، احمد، *الاخبار الطوال*، به کوشش عبدالمنعم عامر، قاهره، ۱۹۶۰م.
- «ذکر اسماء بعض شیوخ الوهبة»، همراه جلد دوم کتاب *السیر شماخی*، به کوشش احمد بن سعود سیابی، مسقط، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.
- ذهبی، محمد، *سیر اعلام النبلاء*، به کوشش شعیب ارنؤوط و دیگران، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.
- همو، *میزان الاعتدال*، به کوشش علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بیروت، ۱۹۹۵م.
- سمعانی، عبدالکریم، *الانساب*، به کوشش عبدالله عمر بارودی، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
- شماخی، احمد، *السیر*، به کوشش احمد بن سعود سیابی، مسقط، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.
- شمس اشراق، عبدالرزاق، *نخستین سکه های امپراطوری اسلام*، اصفهان، ۱۳۶۹ش.
- شهرستانی، محمد، *الملل والنحل*، به کوشش محمد بدران، قاهره، ۱۳۷۵ق/۱۹۵۶م.
- طبری، محمد، *تاریخ الامم و الملوک*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م.
- عباس، احسان، *شعر الخوارج*، بیروت، ۱۹۷۴م.
- عبدالله بن اباض، «رسالة الى عبدالملك بن مروان»، ضمن *العقود الفضية حارثی*، مسقط، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
- علی، جواد، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت/بغداد، ۱۹۶۸م.
- عیسی بن فورک، «کتاب الصفة»، ضمن *بیان الشرع کندی*، قاهره، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م، ج ۳.
- العیون و الحدائق فی اخبار الحقائق*، به کوشش دخویه و دیونگ، لیدن، ۱۸۶۹م.
- فخر رازی، محمد، *اعتقادات فرق المسلمین*، به کوشش علی سامی النشار، بیروت، ۱۴۰۲ق.
- قاضی نعمان، *افتتاح الدعوة*، به کوشش وداد قاضی، بیروت، ۱۹۷۰م.
- کندی، احمد، *الاهتداء*، به کوشش سیده اسماعیل کاشف، قاهره، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۵م.
- کندی، محمد، *بیان الشرع*، قاهره، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م.
- گردیزی، عبدالحی، *زین الاخبار*، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷ش.
- مبرد، محمد، *الکامل*، همراه با شرح مرصفی، تهران، ۱۹۷۰م.
- همو، همان، به کوشش محمد احمد دالی، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.

مجلد التواریخ والقصص، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، کلاله خاور.

محبوب بن رحیل، «سیرة الی اهل عمان»، ضمن السیر والجوابات، به کوشش سیده اسماعیل کاشف، ج ۱، قاهره، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م، ج ۱.

مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران، ۱۳۴۵ش.

مزی، یوسف، تهذیب الکمال، به کوشش بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسة الرسالة.

مسائل الامامة، منسوب به ناشئ اکبر، به کوشش یوزف فان اس، بیروت، ۱۹۷۱م.

مسعودی، علی، التنبیه والاشراف، قاهره، ۱۳۵۷ق/۱۹۳۸م.

همو، مروج الذهب، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۶م.

مفتخری، حسین، خوارج در ایران (تا اواخر قرن سوم هجری)، تهران، ۱۳۷۹ش.

مقدسی، محمد، احسن التقاسیم، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۷م.

مقدسی، مطهر، البدء والتاریخ، به کوشش کلمان هوار، پاریس، ۱۹۱۶م.

مقریزی، احمد، الخطط، بلاق، ۱۲۷۰ق.

ملطی، محمد، التنبیه و الرد، به کوشش محمد زاهد کوثری، قاهره، ۱۳۶۸ق/۱۹۴۹م.

منجم‌باشی، جامع الدول، نسخه عکسی موجود در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

نجاشی، احمد، الرجال، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، ۱۴۰۷ق.

نرشخی، محمد، تاریخ بخارا، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱ش.

نصر بن مزاحم، وقعة صفین، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۸۲ق.

نووی، یحیی، تهذیب الاسماء واللغات، قاهره، ۱۹۲۷م.

وزیری کرمانی، احمدعلی، تاریخ کرمان، به کوشش ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۵۲ش.

یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

یعقوبی، احمد، البلدان، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۲م.

همو، تاریخ، بیروت، ۱۳۹۷ق/۱۹۶۰م.

Bosworth, C.E., «Mawālī between Shī'a and Khārijites», *The Cambridge History of Iran*,

ed. R.N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV.

Bykov, A.A., «Daīsam ibn Ibrākhīm al-Kurdī i ego monety», *Epigrafika vostoka*, 1955,

vol. X.

Gabrieli, F., «La poesia ḥarigīta nel secolo degli Omayyadi», *Rivista degli Studi Orientali*, 1943, vol. XX.

Hamidullah, M., «The Jewish Background of the Battles of Jamal and Siffin», *Journal of the Pakistan Historical Society*, 1982, vol. XXX.

Levinstein, K., «The Azāriqa in Islamic Heresiography», *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 1991.

Lewicki, T., «Ibādiyya», *The Encyclopedia of Islam*, Leiden, New edition, 1979, vol. III.

Madelung, W., «The Minor Dynasties of Northern Iran», *The Cambridge History of Iran*, ed. R.N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV.

Pigulevskaya, N., *Araby u granits Vizantii i Irana v IV-VI vv.*, Moscow-Leningrad, 1964.

Rubinacci, R., «Azārika», *The Encyclopedia of Islam*, Leiden, New edition, 1979, vol. I.

Sezgin, F., *Geschichte des arabischen Schrifttums*, Leiden, 1967.

Spuler, B., *Iran in frühislamischer Zeit*, Wiesbaden, 1952.

Van Ess, J., «Untersuchungen zu einigen ibāditischen Handschriften», *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, 1976.

Veccia Vaglieri, L., «L'imāmato ibādita dell' 'Omān'», *Annali*, Nuova Serie, Napoli, 1949.

شیعه در ایران

احمد پاکتچی

می‌دانیم که نخستین حاملان آموزه‌های شیعه به سرزمین ایران، رجالی از اصحاب ائمه متقدم (ع) بودند که راه آنان در نیمه نخست سده ۲ق، از سوی اخلاف ایشان طی شد.^۱ سده‌های ۳-۶ق، نه تنها برای امامیه که برای همه مذاهب اسلامی دربردارنده برهه‌هایی پر پیچ و تاب بود و رشد مذهب در ایران را گاه با عوامل بازدارنده و گاه با عوامل یاری‌رسان مواجه می‌ساخت. در دوره امامان باقر و صادق (ع) مسیر دو مذهب امامی و زیدی از یکدیگر جدا شد، برخلاف زیدیه که رفتار فعال سیاسی، مبارزه با حکومت‌های موجود و پی‌جویی حکومت آرمانی را در دستور کار خود قرار دادند، امامیه بیشتر فعالیت خود را بر جنبه‌های فرهنگی متمرکز کردند. این تفاوت در مشی، آینه‌ای تمام‌نما از تفاوت رفتاری بود که میان پیشوایان دو مذهب، زید بن علی و امام صادق (ع) نیز دیده می‌شد.

کوشش‌های امامیه را در ایران از دو زاویه می‌توان بررسی کرد: بخشی از این کوشش برای گسترش دامنه پیروان مذهب و نفوذ آن به مناطق جدید مصروف شده بود که البته

مقاومت‌هایی را نیز از سوی پیروان مذاهب رقیب و از طرف سیاست‌های دینی حاکمان برمی‌انگیخت و بخشی دیگر مصروف تعمیق و تدوین آموزه‌های مذهب به‌خصوص در باب عقاید و کلام بود. در این بخش، از هر دو زاویه به کوشش‌های امامیه در ایران پرداخته خواهد شد.

موقعیت امامیه در عرصه سیاسی ایران

آغاز تا حمله مغول

نقطه عطف‌ها و مؤلفه‌های بنیادی

اگر از منظر سیاسی و اجتماعی به گسترش مذاهب توجه شود، باید عنایت داشت که پس از انتقال خلافت از امویان به عباسیان، کارکرد مذاهب برای سرزمینی مانند ایران به کلی متفاوت بود. سیاست عرب‌محوری و قریش‌سالاری در دوره امویان می‌توانست زمینه مناسبی برای رشد مذهبی مانند خوارج باشد که امامت را بدون هیچ قید نژادی در عام‌ترین شکل خود مطرح می‌کردند، اما در دوره عباسیان، آن سیاست جای خود را به ایدئولوژی‌های سیاسی جایگزینی داد که از آن میان، ایدئولوژی ایران باستان نقش بسزایی داشت. به اینها باید راه افتادن نهضت ترجمه و رواج یافتن ایدئولوژی علم‌محوری و استدلال‌گرایی عصر متقدم عباسی را نیز افزود.^۲

بر این پایه، در حدود سال ۱۵۰ق، جریان‌های افراطی ضدخلافت مانند خوارج به کلی اقبال خود را در ایران از دست داد و زمینه برای پیوستن ایرانیان به جریان اکثریت آماده‌تر شد. در آن مقطع، دیگر نه از شورش‌های خوارج و نه از فعالیت داعیان مذاهب خبری نبود. بلکه فضای آن عصر بیشتر ظرفیت گروه‌هایی را داشت که نسبت به حاکمیت از خود تحمل نشان می‌دادند. در رقابت میان مذاهب نیز آنهایی از بیشترین اقبال برخوردار بودند که بتوانند دستگاه منتظم و مناظره‌پذیری از باروهای خود به دست دهند. مذهب امامیه نیز در همین چارچوب باید به رقابت با مذاهب اهل سنت و زیدیه می‌پرداخت. بر پایه سه نقطه عطف برجسته در تاریخ امامیه در سده‌های ۲-۶ق، رخداد‌های مربوط به گسترش مذهب را طی این سده‌ها براساس شاخصه‌های تحولی یاد شده و در خلال نسل‌های متوالی می‌توان بدین‌گونه طبقه‌بندی کرد:

دوره الف - از نسل > ۱۶۰ تا نسل > ۲۶۰ ق.

دوره ب - از نسل > ۲۸۵ تا نسل > ۴۳۵ ق.

دوره ج - از نسل > ۴۶۰ تا پایان سده ۶ ق.^۳

دوره الف - از نسل > ۱۶۰ تا نسل > ۲۶۰ ق

در مطالعه چالش‌های مذهبی در سده‌های متقدم هجری، شاید عمده‌ترین تحول سیاسی - فرهنگی، انتقال خلافت از امویان به عباسیان در سال ۱۳۲ ق باشد. این واقعه نقطه آغازی برای دو نسل مربوط به امام صادق (ع) بود که اوج فعالیت آن در فاصله تقریبی ۱۳۵-۱۸۵ ق جای می‌گیرد. در واقع هنگامی که موج دعوت‌های سیاسی برای فرق پایان یافت. امامیه با توجه به اعتماد نسبی که عباسیان به غیرسیاسی بودن آنها داشتند، موجی از دعوت را در سرزمین‌های مختلف آغاز کردند که برخلاف فرق دیگر، دعوتی کاملاً فرهنگی بود. مروری بر فهرست رجال امامیه در نسل > ۱۶۰ ق و نسل > ۱۸۵ ق نشان می‌دهد که چگونه امامیان، از نقاط مختلف ایران، در این دوره درخشیدند و تا چه حد در معرفی مذهب به مردم ایفای نقش کردند. در این دو نسل می‌توان رجالی از نواحی مختلف ایران شامل اصفهان، ری، قم و کاشان در جبال، اهواز در خوزستان، مرو، سرخس، بلخ و شهرهای دیگر از خراسان، سیستان و گرگان و دیلمان، استخر و ارجان از فارس، گرجستان و ارمنستان را در شمار مروجان مذهب امامیه بازجست.^۴

در بازمانده دوره حضور ائمه (ع)، تحولات محدودی در گستره جغرافیایی مذهب دیده می‌شود. ورود مذهب امامیه به آذربایجان، قزوین و نهاوند در نسل > ۲۱۰ ق، یعنی نسل اصحاب امام کاظم (ع) در فعالیت شخصیت‌هایی چون فضل بن ابی‌قره سهندی، علی ابن‌مهرویه قزوینی و علی بن صلت نهاوندی قابل پی‌جویی است.^۵ نباید از نظر دور داشت که برهه حضور امام رضا (ع) در فاصله سال‌های ۲۰۱-۲۰۳ ق در مرو نیشابور امکان ارتباط مستقیم افرادی از منطقه را با امام (ع) فراهم آورد و خود از عوامل گسترش نفوذ امامیه در منطقه خراسان بود.^۶ در نسل > ۲۳۵ ق، یعنی نسل اصحاب امام رضا (ع)، به‌ویژه رجالی از سمرقند و دینور دیده می‌شود^۷ و در نسل > ۲۶۰ ق، یعنی نسل اصحاب امامان جواد و هادی (ع) می‌توان رجالی چون فضل بن شاذان نیشابوری، حمدان بن سلیمان

نیشابوری و محمد بن احمد حارثی ساوه را بازجست که نشان از نفوذ مذهب در شهر مهم جنوب خراسان — یعنی نیشابور — و نیز گسترش آن در شهرهای بیشتری از جبال مانند ساوه دارد.^۸

دوره ب — از نسل > ۲۸۵ تا نسل > ۴۳۵

تحول مهم دیگر پای گرفتن حکومت‌های منطقه‌ای است که در ایدئولوژی سیاسی حکومتی مستقل از خلافت را دنبال می‌کردند و به طبع ناچار بودند برای حمایت از این ایدئولوژی مبنایی برای مشروعیت دینی خود ارائه کنند. این تحول یعنی برآمدن ایدئولوژی حکومت‌های مستقل محلی، با تحول داخلی درون امامیه همزمان بود در سال ۲۶۰ ق امام حسن عسکری (ع)، امام یازدهم شیعیان وفات یافت و تاریخ امامیه وارد دوره جدید شد که در آن امام معصوم حضور نداشت، دوره‌ای که نزد امامیه به عنوان دوره غیبت شناخته می‌شود.

با وجود آنکه طاهریان (۲۰۵-۲۵۳ ق) نخستین سلسله مستقل ایرانی به شمار می‌روند سیادت بنی عباس را در سطحی پذیرفته بودند و ناچار نبودند مبنای مستقلی برای مشروعیت خود مطرح کنند. اما در فاصله سال‌های ۲۵۰-۲۶۱ ق، سه سلسله مهم در ایران پدید آمد که مسئله استقلال سیاسی را به چالش کشید پای گیری سلسله علویان در طبرستان (سال ۲۵۰ ق)، صفاریان در سیستان (سال ۲۵۴ ق) و سامانیان در ماوراءالنهر (سال ۲۶۱ ق) در هر سه مورد، مسئله مذهب را درگیر مشروعیت سیاسی ساخت و این مسئله در سلسله‌های بعدی نیز بی‌نقش نبود.^۹

شاید بتوان نقطه عطف دیگری را در حدود سال ۴۳۵ ق جست. مقطعی که اتفاق شاخصی در آن نیفتاد؛ اما همزمان چند اتفاق، تاریخ امامیه را وارد مرحله نوینی کرد. سقوط آل بویه در جبال در ۴۲۰ ق^{۱۰}، انتقال حکومت از غزنویان به سلجوقیان در ۴۳۱ ق، و احتضار شاخه بغدادی آل بویه پس از مرگ جلال الدوله ابوطاهر شاهنشاه در ۴۳۵ ق^{۱۱} عوامل سیاسی مؤثری بود که شرایط سیاسی را برای فعالیت امامیه در ایران دشوار و دشوارتر می‌کرد. از واپسین عالمان امامیه که پیروان را باور آن بود که ایشان از امام غایب توقیعی دریافت کرده‌اند، شیخ مفید (وفات: ۴۱۳ ق) بود^{۱۲}. پس با وجود آنکه غیبت

صغری و باب نیابت خاص امام غایب در ۳۲۹ق بسته شده بود، هنوز مسأله گرفتن توقیع تا این مقطع ادامه داشت. در حالی که در نسل‌های پسین کسانی چون شیخ طوسی هرگز به گرفتن توقیعی از امام شهرت نیافتند. از نظر فرهنگ کلامی و فقهی، با درگذشت سید مرتضی در ۴۳۸ق مکتب متکلمان امامیه روی به زوال نهاد و در نسل > ۴۶۰ق شیخ طوسی به عنوان احیاء کننده مذهب امامیه و «شیخ طایفه امامیه» شناخته شد^{۱۳}، تا آنجا که امامیان پس از شیخ را با اندکی مبالغه، مقلدان شیخ طوسی و ادامه دهندگان طرز فکر او تلقی کردند^{۱۴}.

سیاست یکسان‌سازی مذهبی

علویان طبرستان مشروعیت خود را بر پایه امامت شیعی زیدی نهاده بودند و به طبع چنین کارکرد سیاسی برای مذهب، آنان را ناگزیر می‌ساخت تا پاگرفتن مذاهب مخالف را تهدیدی برای حکومت خود انگارند. اما درباره صفاریان و سامانیان نیاز جدی به یک مذهب حمایت کننده - از طیف اهل سنت - احساس می‌شد که تا حدی ویژگی بومی نیز داشته باشد. نگرانی از واکاوی‌هایی که می‌توانست از سوی مذاهب مخالف مانند امامیه در مبانی اجتماعی - سیاسی مذهب حاکم صورت گیرد، حاکمان صفاری و سامانی را به سوی یکنواخت‌سازی مذهبی در قلمرو خود و کوشش برای ریشه‌کنی مذاهب مخالف مانند امامیه وادار می‌ساخت. درباره سامانیان، این سیاست به‌خوبی در کتاب *السواد الاعظم* حکیم سمرقندی و تألیف آن به عنوان عقیده‌نامه رسمی در عصر امیر اسماعیل سامانی (حکومت: ۲۷۹-۲۹۵ق) بازتاب یافته است^{۱۵}. اما درباره صفاریان اطلاعات بسیار محدود است و هنوز پژوهش در خوری درباره گرایش‌های مذهبی حاکمان صورت نگرفته است.

سیاست یکنواخت‌سازی مذهبی در حکومت صفاری و سامانی در تحقق تاریخی آن هرچه بود، آثار آشکاری بر محافل امامی در قلمرو این دو دولت برجای نهاد. مروری بر فهرست رجال امامیه برخاسته از سیستان نشان می‌دهد که از نسل‌های > ۱۶۰ تا > ۲۶۰ق به‌طور مستمر رجالی فعال وجود داشته‌اند. اما در نسل > ۲۸۵ق که اوج اقتدار سلسله صفاری (حکومت: ۲۵۴-۲۹۰ق) بود، شخصیت فعال از سیستان دیده

نمی‌شود. امامیه‌ستیزی صفاریان و ایجاد فضای منفی در فرهنگ منطقه نسبت به این مذهب، به اندازه‌ای قاطع بود که ادامه این انقطاع حتی در نسل > ۳۱۰ ق نیز دوام یافته و تنها دو نسل بعد، در نسل > ۳۳۵ ق است که بار دیگر مروجان شاخصی از امامیه در منطقه کرمان — و آن هم نه در سیستان — امکان ظهور یافتند.

درباره سامانیان و قلمرو آنان نیز می‌دانیم که رجال شاخص امامی در خراسان از نسل > ۱۶۰ تا > ۲۶۰ ق پرشمار بودند و در ماوراءالنهر نیز استمرار محافل امامی در نسل‌های > ۲۳۵ تا > ۲۸۵ ق دیده می‌شود. اعمال سیاست یکسان‌سازی مذهبی از سوی امیر اسماعیل که مربوط به زمانی نزدیک به ۲۸۵ ق است، موجب شد تا ضربه‌ای سهمگین بر محافل امامیه در نسل > ۳۱۰ ق وارد آید. تنها رجال شاخص از این نسل در ماوراءالنهر، شاگردان مدرسه عیاشی بودند که در مناطق مختلف چون بخارا، چاچ، فرغانه و کش پراکنده شدند^{۱۶} و برخی در مناطق درونی ایران از جمله کرمان استقرار یافتند^{۱۷}. در شهری مرزی مانند نیشابور نیز شخصیتی مانند ابومحمد یحیی علوی از بنی‌زیاره حضور داشت که متکلم و مؤلف آثاری چون کتاب التوحید بود^{۱۸}.

می‌دانیم که در دوره حکومت امیر نصر بن احمد سامانی (حکومت: ۳۰۱-۳۳۱ ق)، شاید کاهش تهدیدها موجب شد تا از شدت یکنواخت‌سازی مذهبی و ستیز با فرق کاسته شود. در همین دوره می‌دانیم که برخی عالمان امامی ماوراءالنهر همچون ابراهیم بن علی کوفی ساکن سمرقند تحت حمایت نصر بن احمد بود و روابطی دوستانه با وی داشت^{۱۹}. در دوره نوح پسر نصر بار دیگر بر شدت یکسان‌سازی افزوده شد، سیاستی که اوج آن دستور به ترجمه السواد/لاعظم در اوایل حکومت امیر نوح بن نصر سامانی (حکومت: ۳۳۱-۳۴۳) بود^{۲۰}. فارغ از این آگاهی‌های تاریخی، در بازگشت به فهرست عالمان امامیه، می‌دانیم که نسل > ۳۳۵ ق برای امامیان در قلمرو سامانی، تاریک‌ترین و مصیبت‌بارترین نسل بود و هیچ نام برجسته‌ای نه در ماوراءالنهر و نه در خراسان دیده نمی‌شود.

در نسل > ۳۶۰ ق بار دیگر شرایط برای امامیان سهل‌تر شد. آرامش نسبی در داخل قلمرو و برخی عوامل خارجی مانند از میان رفتن تهدید علویان زیدی و ثبات نسبی در مرزها با زیاریان، از عواملی بود که زمامداران سامانی را به سوی کاستن فشار بر

مذاهب سوق می داد. در این نسل، فعالیت محدود از سوی محافل امامی در مراکز فرهنگی خراسان دیده می شد. برآمدن رجالی چون احمد بن رمیح در مرو^{۲۱}، ابوالجیش مظفر ابن محمد در بلخ^{۲۲} و با اندکی تأخیر ابومنصور صرام در نیشابور^{۲۳} نشان از یک تحرک دوباره داشت، اما این موج همچنان ناپایدار بود و با سیاست‌های مبنایی سامانیان سازگاری نداشت.

در نسل > ۳۸۵ ق افزایش اختلاف داخلی در میان امیران سامانی و برآمدن دشمنان مقتدری مانند آل بویه در جبال و غزنویان در جنوب خراسان عواملی بود که به فروپاشی سامانی در ۳۸۹ ق منجر شد، و همین عوامل طی سال‌های ۳۶۰-۳۸۵ ق، یعنی دوره فعالیت نسل > ۲۸۵ ق، سامانیان را بار دیگر به اعمال خشونت نسبت به مذاهب مخالف و از آن جمله امامیه وادار ساخت. در این سال‌ها اندک نشاط برآمده در محافل خراسان نیز دیگر وجود نداشت. هنگامی که ابن بابویه در همان دوره از خراسان و ماوراءالنهر دیدن کرد. امامیان آن مناطق به شدت از ضعف محافل علمی و فقدان عالمان برجسته در رنج بودند. همچنین می دانیم که هم ابن بابویه و هم معاصر او جنید اسکافی در سفری که به خراسان داشته‌اند، مورد استقبال و استفاده امامیان شمال شرق ایران قرار گرفته‌اند که برای جبران رکود حاصل از دو نسل کوتاهی در تبلیغ و ترویج مذهب و کاستی نفوذ مذهب، بر آن بودند تا با کمک گرفتن از عالمان سرزمین‌های دیگر، موقعیت امامیه در آن مناطق را بازسازی کنند.

با انقراض سامانیان، تاریخ امامیان ماوراءالنهر نیز عملاً رو به افول نهاد و از آن پس این مذهب در آن سوی آمودریا پایگاهی مهم نداشت. اما سلسله غزنوی که شاخه اصلی آن در فاصله ۳۶۷-۴۳۱ ق بر بخش وسیعی از ایران حکومت کرد و به تعصب در تسنن هم شهرت داشت^{۲۴}، مسیر سلسله‌های پیشین را در شرق ایران در محدود کردن امامیه ادامه داد، که حاصل آن ادامه رکود محافل امامی و افول مذهب در طی سه نسل > ۳۸۵، > ۴۱۰ و > ۴۳۵ ق بود.

در منطقه آذربایجان و ارمنیه، در نیمه اخیر سده ۲ و اوایل سده ۳ ق زمینه‌هایی برای مذهب دیده می شود. اما یا به سبب سیاست‌های مذهبی مشابه سامانیان از سوی سلسله‌های محلی یا غلبه‌ای که مذاهب اصحاب حدیث در منطقه داشت، محافل امامی

در آن مناطق روی به ضعف نهاد. به هرروی فهارس رجال امامیه از اوایل سده ۳ق تا نسل‌های متمادی از رجال شاخصی در آذربایجان و ارمینیه خالی است.

حکومت‌های متقدم با گرایش شیعی

علویان طبرستان که در ایدئولوژی سیاسی خود بر نظریه امامت زیدی تکیه داشتند و بدون آن مشروعیت سیاسی خود را کاملاً از دست می‌دادند، به طبع نسبت به شیعه زیدی همان رویکردی را داشتند که برخی از سلسله‌های یاد شده نسبت به مذاهب اهل سنت داشتند. سیاست زیدیان در ارتباط با مذهب، سیاست یکسان‌سازی سخت‌گیرانه بود و به طبع در مسیر اجرای این سیاست، نه تنها نسبت به فرق اهل سنت، بلکه نسبت به امامیه نیز سیاستی سخت‌گیرانه داشتند. باید عنایت داشت مذهب امامیه که در اصل تشیع، با زیدیه قرابت داشت، نظریه سیاسی زیدیان را به کلی رد می‌کرد و می‌توانست رقیب خطرناکی برای مذهب زیدی باشد؛ و اگر سخت‌گیری حاکمان زیدی نسبت به این مذهب در مقاطعی بیش از اهل سنت بود، می‌تواند به خوبی قابل درک باشد.

تازمانی که سلسله اصلی علویان در طبرستان حاکم بود (حکومت: ۲۵۰-۳۱۶ق)، مذهب امامیه برای زیدیان حاکم، مذهب رقیب تلقی می‌شد و طی این دوره تاریخی، امامیه در طبرستان دست کم ظهور آشکاری نداشت. با سقوط شاخه اصلی علویان در سال ۳۱۶ق، نسل > ۳۳۵ق مجالی یافت برای رونق امامیه در طبرستان؛ رونقی که در شخصیت‌هایی چون ابوعبدالله احمد بن آملی و ابوالحسن علی بن محمد طبری نمود یافت^{۲۵} و نویدی برای آغاز جدی امامیه در آن منطقه بود.

در شمال ایران، آل باوند سلسله‌ای که سابقه خود را به دوره ساسانیان می‌رسانید، در بخشی از تاریخ ممتد خود همواره به تشیع شهرت داشته است. در شاخه قدیم این سلسله از قارن بن شهریار (وفات: حدود ۲۶۵ق) به عنوان نخستین شاهی یاد می‌شود که اسلام آورد و خلیفه معتصم نیز به همین مناسبت برای او هدایایی فرستاد و او را لقب ملک الجبال داد^{۲۶}. اما برخی منابع امامیه، اسلام او را نوعی اسلام شیعی^{۲۷} و اخلاف او را نیز بر همین مذهب دانسته‌اند^{۲۸}. به هرروی می‌دانیم که وی با حسن بن زید داعی بنیان‌گذار سلسله زیدی علویان نیز جنگ‌هایی داشته است^{۲۹} و در صورت پذیرش نسبت

تشیع، باید تشیعی غیرزیدی و امامی بوده باشد که نزد اخلاف او نیز شناخته شده است. به هرروی در سخن از تشیع آل باوند، این نسبت به طور جدی از شاخه اسپهبدیه در سده ۶ق آغاز می شود. منابع امامیه ضمن آنکه از امامی بودن غازی بن رستم باوندی (وفات: میان ۵۵۶-۵۵۸ق) سخن آورده اند، تصریح دارند که او و اسلافش امامی بودند و خود را نایبان امام مهدی (ع) می دانستند و با این عنوان حکم می راندند.^{۳۰}

سلسله دیگر با گرایش شیعی، آل بویه بود که در طی نزدیک به یکصد سال در مناطق مرکز، غرب و جنوب غرب ایران و حتی در عراق در مسند حاکمیت بود. آل بویه در سیاست مذهبی خود به اندازه ای میانه رو بودند که تعلق مذهبی آنان تا حد زیادی پوشیده مانده است. اما در کنار شواهد متعدد، کتیبه ای مشتمل بر نام دوازده امام از آل بویه از سال ۳۶۳ق در دست است که کاملاً تعلق آنان به امامیه اثناعشریه را نشان می دهد.^{۳۱} پوشیده ماندن گرایش آل بویه و اینکه این سلسله مستقیماً و به طور آشکار کوششی برای رسمیت دادن مذهب امامیه زیدیه در طبرستان به عمل نیاورد، از آن روست که برای آل بویه، مذهب شیعی نقشی در ایدئولوژی سیاسی نداشت. آل بویه دست کم در نمود ظاهری، خلافت عباسی را پذیرفته بود و زیر چتر نظریه های سیاسی اهل سنت رفتار می کرد، دقیقاً از همین روست که عالمان اهل سنت در همه دوره ها و در همه مناطقی که حوزه اقتدار آل بویه بود، بدون مشکل به فعالیت خود ادامه دادند و هیچ اصطکاک مشخصی با حاکمان بومی نداشتند. با توجه به موضع آل بویه نسبت به خلافت مرکزی، این سلسله نیازی به یکسان سازی مذهبی — از آن سنخ که نزد سامانیان دیده می شد — نداشت و برای آنان مذاهب مختلف و از آن جمله امامیه قابل تحمل بود. البته با توجه به اینکه خود دارای گزینش امامی بودند^{۳۲}، دور از انتظار نیست که در حد گرایش شخص حاکمان، ایشان از مذهب امامیه حمایت کرده و محافل آنرا برکشیده باشند. از جمله می دانیم که در دوره حاکمیت آل بویه در بغداد، اجرای مراسم خاصی برای عزاداری در عاشورا رواج یافت^{۳۳}، و نیز عالمان بزرگ شیعه در آن روزگار، مانند شیخ مفید از حمایت های ویژه عضدالدوله بویه بر خوردار بودند.^{۳۴} در میان شاخه های داخل ایران از آل بویه، حمایت از تشیع در شاخه جبال بیشتر دیده می شد. نمودی از آن قتل شماری از شیعیان قم در اصفهان به دست تندروان اهل سنت به جرم سب صحابه بود

که موجب شد عمادالدوله دستور به مجازات آنان دهد.^{۳۵} همچنین مذهب امامیه در دوره آل بویه، افزون بر قم که طی نسل‌های متمادی مرکز تشیع امامی بود، در مراکز ری، اصفهان و قزوین روی به فزونی و شکوفایی نهاد، اما در دیگر شاخه‌های آل بویه در ایران در فارس و خوزستان، فضا بسیار دور از تشیع بود. چنین وضعیتی حتی در غرب منطقه جبال، مانند همدان نیز دیده می‌شد.

در منطقه فارس نیز با شاخه دیگری از آل بویه مواجه هستیم (حکومت: ۳۲۲-۴۴۷ق) که نسبت به گسترش تشیع کم‌توجه بوده است. با وجود آنکه در آستانه حاکمیت آل بویه بر فارس، کوشش‌هایی برای ترویج امامیه در آنجا صورت گرفت و نمونه آن مهاجرت موسی بن محمد اشعری از قم به شیراز بود^{۳۶}، با استقرار آل بویه، این روند به افول نهاد و معدود رجال شاخص از امامیان فارس در نسل > ۴۱۰ق، مهاجرانی بودند که در شهرهای عراق استقرار یافته بودند^{۳۷}. گویا آل بویه فارس نیز در گرایش مذهبی مانند عراقیان از تشیع دوری گزیدند و خود را به اهل سنت نزدیک ساختند.

منطقه خوزستان که از اواسط سده ۲ق یکی از مراکز رشد امامیه بود، تا نسل > ۲۶۰ق به‌طور مستمر محافل پایدار امامی داشت. مرکز این محافل شهر اهواز بود و این رونق تا حمله سپاه صاحب‌الزنج به اهواز در ۲۵۶ق^{۳۸} دوام داشت. این حمله اهواز را ویران کرد و تا مدت‌ها این شهر اهمیت خود را از دست داد. در نسل‌های > ۲۸۵، > ۳۱۰ و > ۳۳۵ق تشیع همچنان مذهب جمع بسیاری از خوزستانیان بود، اما مرکز فرهنگی آن به عسکر مکرم منتقل شده بود. از رجال شاخص مذهب در عسکر می‌توان ثبیت بن محمد عسکری، عبدالرحمان بن احمد بن جبرویه و علی بن محمد بن عنبسه حداد را برشمرد^{۳۹}. انتظار چنین است که نفوذ شاخه عراقی آل بویه (حکومت: ۳۳۴-۴۴۷ق) بر منطقه خوزستان، شرایط را برای رشد امامیه در این منطقه مساعدتر کرده باشد، اما آنچه در عمل دیده می‌شود، رکود محافل امامیه در نسل‌های > ۳۶۰ق به بعد است، گویی بی‌درنگ پس از روی کار آمدن آل بویه در عراق، رشد فرهنگی امامیه در خوزستان سیر نزولی یافت، که نمی‌تواند با سیاست‌های مذهبی آل بویه بی‌ارتباط بوده باشد. شاید بتوان بر این نکته تأکید کرد که شاخه عراقی آل بویه، کمتر از شاخه جبال به تشیع توجه داشت و بیشتر مایل بود خود را حاکم اکثریت بداند.

تحرک سیاسی در سده‌های میانه

حمله مغول و برآمدن امامیه

حمله مغول به ایران در سال ۶۱۶ق همهٔ معادلات سیاسی را در ایران بر هم زد. ایدئولوژی خلافت که بیشتر قیدی برای همهٔ مذاهب اعتقادی و جریان‌های سیاسی در ایران بود و هر مذهبی و جریانی بسته به موضعی که نسبت به خلافت عباسی می‌گرفت، ارزیابی می‌شد، اکنون دیگر جایگاهی در ایران نداشت. خلافت عباسی برای نیم قرن به قلمرو عراق محدود بود و با سقوط بغداد در سال ۶۵۶ق، برای همیشه از صحنهٔ تاریخ برچیده شد. این تحول سیاسی، در ساختار مذهبی ایران نیز تأثیری قاطع و تعیین کننده داشت.

روش بعدی در تحلیل تاریخی آن است که عوامل مؤثر در یک جریان سیاسی بررسی شود و سپس تأثیر آن در وقایع بعدی پی‌جویی شود. برخی تحلیلگران در این باره مسیر ساده‌ای را در تحلیل رابطهٔ میان استیلای مغول و برآمدن امامیه پی گرفته‌اند. آنان بر این پایه که خواجه نصیرالدین طوسی (وفات: ۷۲۲ق) متکلم بزرگ امامی مقام وزارت هولاگو خان مغول را پذیرفت و در فتح بغداد با او همراهی کرد^{۴۰}، اهمیت یافتن امامیه را نتیجهٔ اعمال نفوذ خواجه دانسته‌اند. اما به نظر چنین استنتاجی ساده‌اندیشی و تقلیل‌گرایی است. واقعیت آن است که سال‌ها حاکمیت آل بویه در دستگاه عباسی — با وجود امامی بودن آنها — نه تنها به چنین رشدی برای امامیه نینجامید، بلکه در مواردی همان آل بویه شیعی، تنگنانهایی را برای امامیه فراهم آوردند^{۴۱}. به نظر می‌رسد که باید تحلیل ژرف‌تری برای این رابطه ارائه داد که مؤلفه‌های بنیادی‌تری در آن دیده شده باشد.

تحلیل پیشنهادی آن است که فقدان ایدئولوژی خلافت به عنوان مؤلفهٔ اصلی در این انتقال دیده شود. در سده‌های پیش از مغول گرایش به اهل بیت (ع) و حب آنها در اصناف متنوع اهل سنت در ایران دیده می‌شود؛ خلأ حاصل از سقوط خلافت عباسی، کافی بود تا اهل بیت‌گرایی همراه با خلافت را به اهل بیت‌گرایی بدون خلافت مبدل سازد. در شرایط پس از سقوط خلافت عباسی، دیگر خلافت خاطره‌ای تاریخی بود که نقش عملی در زندگی مسلمانان نداشت و از دست دادن این نقش عملی، می‌توانست محرکی

مهم در این انتقال^{۴۲} تاریخی باشد.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های خلافت اهل سنت مشتمل بر سه رشته راشدین - اموی - عباسی آن بود که از زمان وفات پیامبر(ص) تا سقوط عباسیان در بغداد، یک زنجیره پیوسته و تک‌خطی خلافت بود و این زنجیره چنان با ایدئولوژی عباسی پیوند خورده بود که زمینه‌ای برای ایجاد یک خلافت منقطع یا موازی وجود نداشت. خلافت عباسی با آن سابقه طولانی و سیطره فراگیر، نتوانست حتی در حد سلطنت خوارزمشاهی یک حکومت شناور مانند حکومت جلال‌الدین مینکبرنی تشکیل دهد و مزاحمتی برای مغولان فراهم آورد. شاید مغولان نیز بر ماهیت پیوستاری خلافت واقف بودند و می‌دانستند که کشتن خلیفه عباسی در بغداد، پایانی قاطع بر این سنت سیاسی است. این شرایط موجب شد تا با سقوط خلافت بغداد و فقدان ایدئولوژی جایگزین در میان اهل سنت - دست‌کم تا چند نسل - مذاهب اهل سنت نه تنها با خلأ سیاسی که با مشکلات اعتقادی جدی نیز روبه‌رو شود.

در شرایط سرخوردگی و از هم گسیختگی پس از حمله مغول، دو راه در پیش روی ایرانیان بود: راه نخست جستجوی طرز فکری بود که آنان را قادر سازد بدون تغییری بنیادی در شرایط، تحمل خود را نسبت به شرایط افزایش دهند و راه دوم طرز فکری که بتواند در سخت‌ترین شرایط امکان اصلاح و بهبود را فراهم آورد. طرز فکر اول زمینه ساز رشد جریان‌های انزواگر از صوفیه - و نه همه صوفیه - بود و جریان دوم به رشد ایدئولوژی‌های تحرک‌گرای^{۴۳} اجتماعی انجامید. آنچه می‌توانست امکان بازسازی ساختار اجتماعی را در ایران و سرزمین‌های تحت اشغال فراهم سازد، یک مبنای ایدئولوژیک برای هم‌گرایی و همکاری اجتماعی بود که تکیه آن بر قدرت متمرکز مانند خلافت، بلکه بر قدرت توزیع شده بود. الگوهای مطرح برای تأمین چنین نیازی در آن شرایط تاریخی، چند ساختار مشخص دینی - اجتماعی بود: رابطه اخوت ایمانی که از قرن‌ها پیش نزد امامیه وجود داشت، از زمان آغاز غیبت در سال ۲۶۰ق خود را با نبود امام حاضر وفق داده بود و سازمان‌دهی لازم برای تجمیع قدرت اجتماعی و حتی وجوه مالی را پدید آورده بود. ماهیت توزیع‌گرا در این سازمان‌دهی باعث می‌شد که فاجعه‌ای مانند حمله مغول نتواند آنرا متلاشی سازد ضمناً می‌توانست کاملاً به‌صورت منطقه‌ای اداره

شود؛ و این جماعت‌های منطقه‌ای فرمول مشخصی برای همکاری بین منطقه‌ای نیز از گذشته داشت. الگوی دوم مربوط به رابطه‌های مریدی و مرادی سازمان‌دهی شده در قالب طریقت‌های صوفیانه بود که توانست چندین سده در فضای ایران و آسیای مرکزی نقشی فعال ایفا کند. عواملی چون فقدان فرمول‌های مشخص همکاری بین طریقتی و وجود زمینه‌های تفرق و زایش طریقت‌ها، از کارآمدی این الگو برای جبران کاستی موجود در جامعه ایران می‌کاست. فرمول سوم نوعی تحرک‌گرایی تندرو سلفی از آن جنسی بود که نزد ابن تیمیه و هوادارانش در شام و مصر دیده می‌شود، اما ویژگی‌هایی چون تکیه بر پیوست به سنت سلف آنرا تنها در مناطقی مانند شام و مصر کارآمد می‌ساخت که حمله‌ای از نوع حمله مغول به شرق یا حمله صلیبی‌ها به غرب جهان اسلام و فروپاشی مدارس را تجربه نکرده بودند. همچنین تکیه این نوع طرز فکر بر ظاهر تعالیم دینی و پرهیز از باطن تأویل با روحیه فرهنگی ایرانیان سازگاری نداشت و نمی‌توانست الگوی کارآمدی برای ایرانیان باشد. الگوهای دیگر به جز این سه الگو، مانند آنچه مذاهبی چون زیدیه یا اسماعیلیه به سبب فعالیت‌های اربعایی و تبلیغات مخالف با آن روبه‌رو شده بودند، گزینه‌های مطرحی در آن شرایط تاریخی نبود.

بر پایه مجموع آنچه یاد شد، ایفای نقش خواجه نصیرالدین طوسی به عنوان نفر دوم دستگاه ایلخانی معلول شرایطی بود که موجب قدرت گرفتن الگوی امامیه برای همکاری اجتماعی در شرایطی بود که قدرت سیاسی در اختیار مذهب نیست. حتی همکاری خواجه با دستگاه حاکم نیز بخشی از همین الگوی تاریخی محسوب می‌شد که بیشتر نیز در تاریخ شیعه نمونه‌هایی چون علی بن یقطین داشت و زمینه تألیف آثاری در همکاری مشروط و محدود با سلاطین جور از سوی عالمان امامی بود.^{۴۴}

به‌هرروی این انتظاری طبیعی است که نحوه رفتار وی، در ارتباطی تنگاتنگ با اندیشه سیاسی او بوده باشد. این همکاری حتی تا سطح وزارت، برای برخی از پیشینیان و معاصران پرسش برانگیز بود، و برخی را نیز به پاسخ واداشت. از جمله صاحب مطالع الانوار، هدف خواجه از این امر را بیرون آوردن امامیه از شرایط تقیه، زمینه‌سازی برای امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود الهی و اقامه جمعه و جماعت دانسته است.^{۴۵} تعلیلی که هرچند از جانب شخص اوست، اما با اندیشه‌های رایج در سده ۷ ق

هماهنگی دارد.

امامیه در عصر ایلخانان

مسیری که ایلخانان با جانشینان چنگیز در ایران در تغییر دین خود پیمودند، مسیری کاملاً متناسب با فرهنگ ایرانی بود، و در عین حال می توانست تصویری فشرده از تحولات مذهبی باشد که در عرصه ایران در طی دوره طولانی تری طی شده است.

نخستین ایلخانان در ایران مانند هولاگو و اباقا خان بر دین نیاکان مغول خود بودند و از سوی مردم ایران به عنوان متجاوزانی تحمل می شدند که اقتدار خود را از ارباب به شمشیر می گرفتند و هرگز پرسشی درباره مشروعیت حکومت آنها وجود نداشت. از آغاز شکل گیری سلسله نیمه مستقل ایلخانان در ۶۵۴ق تا اواخر سده ۷ق، مسلمانان ایران نیم قرن دیگر حاکمیت یک قدرت غیرمسلمان بر خود را تحمل کردند، زیرا به جز دوره کوتاه ایلخانی احمد تکودار (حکومت: ۶۸۰-۶۸۳ق) ایلخانان، نامسلمان بودند و بر حفظ فاصله حکومت خود از اسلام اصرار داشتند، تا آنجا که حتی ارغون خان (حکومت: ۶۸۳-۶۹۰ق) فرمان داد که هیچ مسلمانی را به کار دولتی نگمارند.^{۴۶} اما این شرایط دیگر در زمان گیخاتو خان (حکومت: ۶۹۰-۶۹۴ق) پابرجا نبود و مسلمانان به اندازه ای جایگاه یافته بودند که صدرالدین زنجانی از سوی او به وزارت گزیده شود.^{۴۷}

اما شرایط از زمان غازان خان (حکومت: ۶۹۴-۷۰۳ق) به کلی دگرگون شد. غازان خان پسر مهتر ارغون خان به اسلام روی آورد و به قول رشیدالدین سینه او به اسلام منشرح شد. این امر در سال ۶۹۴ق روی داد و غازان خان نزد شیخزاده صدرالدین حمویی جوینی — که خاندان او به تعلق به طریقه کبرویه و گرایش به تشیع شناخته اند — اسلام آورد و لقب پادشاه اسلام یافت.^{۴۸} برخی رفتارهای غازان خان مانند زیارت مزار امام علی (ع) در نجف^{۴۹} و مزار امام حسین (ع) در کربلا^{۵۰}، دستور به اینکه خطبه به نام اهل بیت (ع) خوانده شود^{۵۱}، نهادن بنای جنگ با ممالیک شام و مصر^{۵۲} و آنچه رشیدالدین «دوستی پادشاه اسلام در حق خاندان رسول (ص) خواند»^{۵۳}، حکایت از نزدیکی وی به مذهب شیعه، در عین عدم تصریح دارد.^{۵۴} غازان خان که پیامبر (ص) را با امام علی و حسنین (ع) در رؤیایی دیده بود، ظاهراً این سخن را مکرر می گفت که «من منکر

هیچ کس نیستم و به بزرگی صحابه معترفم، لیکن چون رسول (ص) را در خواب دیدم و میان فرزندان خود و من برادری و دوستی داده، هر آینه با اهل البیت دوستی زیادت می‌ورزم والا معاذالله که منکر صحابه شوم»^{۵۵}. حنفی بودن او در مذهب^{۵۶} را باید از نوع مذهبی سنی - شیعی دانست که شیوخ متقدم کبرویه داشته‌اند.^{۵۷}

این آغاز راهی در تاریخ مذهب ایلخانان است که گام نهایی آنرا سلطان محمد اولجایتو ملقب به خدابنده، برادر و جانشین غازان خان برداشت. در زمان ایلخانی غازان خان، اولجایتو نیز همزمان با برادر مسلمان شد و مذهب حنفی و چندی بعد شافعی را برگزید.^{۵۸} حتی پس از درگذشت غازان خان و رسیدن به ایلخانی چند گاهی به تحریک برخی مشاورانش خطبه و سکه را از نام اهل بیت (ع) به خلفای راشدین بازگرداند.^{۵۹} او به سبب یاری‌هایی که به اسلام رسانید، یا انتظار می‌رفت که برساند به غیاث‌الدین ملقب شد و رشیدالدین فضل‌الله نیز که در زمان حکومت وی کتابش را می‌نوشت او را با لقب «شهنشاه اسلام» خوانده است.^{۶۰}

اختلاف بر سر مذهب حنفی و شافعی در میان اطرافیان اولجایتو بالا گرفت و موجبات بی‌ثباتی را فراهم آورد تا حدی که برخی از امیرزادگان مغول تهدید کردند در صورت دوام این اختلاف از اسلام باز خواهند گشت.^{۶۱} در همین گیرودار برخی از امیرزادگان مغولی مانند ترمتاس از امرای غازان خان و اولجایتو رسماً به مذهب امامی درآمده بودند.^{۶۲} و خان را به پذیرش تشیع تشویق می‌کردند. به اینها باید مراوده خان با تاج‌الدین آوجی را افزود که از عالمان امامی بود و خان را به سوی تشیع سوق می‌داد.^{۶۳}

این نصایح در نهایت سود بخشید و خان را به پذیرش مذهب امامی متقاعد کرد. خان در ۷۰۹ ق راهی بغداد شد و در حله در محضر علامه حلی عالم بزرگ امامی رسماً مذهب را پذیرفت.^{۶۴} او علامه حلی را در بازگشت با خود همراه کرد و بار دیگر سکه و خطبه را به نام ائمه شیعه بازگرداند.^{۶۵} علامه حلی دو کتاب *منهاج الکرامه* و *نهج الحق* را که هر دو در عقاید امامیه و اثبات حقانیت مذهب بود، به نام سلطان تألیف کرد.^{۶۶} البته چنان که ابن بطوطه گزارش کرده است در بخش‌هایی از ایران شامل آذربایجان، اصفهان و شیراز که در تسنن متعصب‌تر بودند، نسبت به دستور ایلخان در خصوص خواندن خطبه به نام ائمه شیعه واکنش و مقاومتی سخت نشان دادند.^{۶۷}

با ضعف موقعیت تاج‌الدین آوجی در دستگاه اولجایتو^{۶۸} و فشارهایی که از سوی اهل سنت بر او وارد می‌شد، به گزارش وصاف‌الحضره ایلخان در ایام آخر زندگی به تسنن بازگشت و خطبه به نام خلفای راشدین کرد^{۶۹}. اما چنین بازگشتی در اکثر منابع بازتابی نداشته است. زیرا منابع اهل سنت مصر و شام او را به‌طور قاطع «رافضی» دانسته و به ظلم و خون‌ریزی قدح کرده‌اند^{۷۰}. و منابع امامی او را پادشاهی امامی و عادل شمرده‌اند^{۷۱}. در دورهٔ خانی ابوسعید بهادر جانشین اولجایتو (حکومت: ۷۱۶-۷۳۶ق) شرایط به نفع امامیه نبود. از سکه‌های عهد ابوسعید که به نام خلفای راشدین ضرب شده است^{۷۲}، برمی‌آید که وی بر مذهب اهل سنت بود. اما نباید از نظر دور داشت که وی شخصیتی صوفی - شیعی چون شیخ صفی‌الدین اردبیلی را ارج می‌نهاد و حتی در جنگ با اردوی زرین از نیروی معنوی او یاری خواست^{۷۳}. شاید بتوان گفت عدم پایداری ابوسعید بر تشیع پدر نه رویگردانی از مذهب، بلکه بیشتر به سبب آن بود که وی اساساً چندان تعصب دینی نداشت^{۷۴} و به همین سبب بود که در دورهٔ وی، هم از سویی باب صلح با ممالیک شام و مصر گشوده شد^{۷۵} و هم مسیحیان نفوذ بسیاری در دربار ایلخانان به دست آوردند^{۷۶}.

در یک مرور کلی می‌توان گفت انتقال ایلخانان متأخر به تشیع، برای آنان هم کارکرد داخلی و هم خارجی داشت. در داخل قلمرو می‌توان انگیزه را در جمعیت روبه رشد امامیان در ایران و نیز وحدت جامعهٔ امامی و همکاری سازمان‌یافتهٔ آنان جستجو کرد؛ و در خارج کافی است به این نکته توجه شود که ایران را از سمت شمال الوس ازبک، در سمت شمال شرق الوس جغتای و در سمت غرب ممالیک محاصره کرده بودند، که همگی آنان بر مذهب اهل سنت بودند و خصومتی دیرین با ایلخانان داشتند. در چنین شرایطی، مذهب امامی می‌توانست از سویی انسجام و هویت داخل قلمرو ایلخانان را قوام بخشد و از سوی دیگر دیگرانگاری همسایگان متخاصم را تشدید کند.

گفتنی است در طی سده‌های میانی از حملهٔ مغول تا شکل‌گیری دولت صفوی دو روند تاریخی، یعنی افزایش نقش سیاسی امامیه و تحرک‌گرایی در محافل امامی، افزایش قلمرو جغرافیایی امامیه در ایران و جمعیت امامیان در این سرزمین را می‌توان روندهایی تدریجی و پیش‌رونده دانست. حاصل این دو روند هم‌نواخت نیز از سویی تبدیل تشیع

امامی به یک ایدئولوژی برتر تجمع قدرت سیاسی در ایران و برهم خوردن تناسب جمعیتی میان شیعه و اهل سنت ایران به نفع امامیه دانست؛ روندهایی که برآمدن دولت صفوی معلول و نه علت آن بوده است.

فترت پس از ایلخانان

بامرگ ابوسعید بهادر خان و در پی کوشش‌های ناپایدار آریا و موسی برای جانشینی او، در ۷۳۶ق عملاً سلسله ایلخانان پایان پذیرفت و ایران از آن هنگام تا استیلای تیمور گورکان در ۷۷۱ق یک تشتت قدرت سیاسی را تجربه کرد. در طی این چند دهه، یکی از حکومت‌های مهم در شرق ایران که گاه دامنه نفوذ آن به مناطق مرکزی‌تر نیز گسترش می‌یافت، حکومت سربداران بود، از نخستین رهبران سربدار، شیخ خلیفه درویش شیعی برآمده از مازندران بود که در خراسان در دوره ابوسعید ایلخان به تحرکی دست زد. عالمان سبزوار فتوایی برای قتل او صادر کردند که ابوسعید تصمیم نهایی درباره آنرا به حاکمان خراسان واگذار کرد و آنان نیز شیخ را بر دار کردند.^{۷۷} این واقعه با سقوط ایلخانان همراه بود و به دنبال آن، شاگردان شیخ خلیفه حکومتی محلی را در باشتین در منطقه شیعه‌نشین سبزوار پی نهادند که تا چندین دهه دوام داشت و همواره ماهیت شیعی خود را حفظ کرد. منابع امامی یکایک امیران سربدار را صریحاً از امامیه شمرده‌اند.^{۷۸} ویژگی این حکومت کثرت خطرات و جنگ‌ها، کوتاه بودن دوره حکومت امرا در بیشتر موارد و تعلق بیشتر آنان به طبقات دون اجتماعی است. گفتنی است علی مؤید تنها فرد از سلسله که لقب سلطان گرفت و استثنائاً نزدیک به دو دهه حکومت کرد، بر نشر مذهب اثناعشری در قلمرو خود اهتمام تمام داشت. وی با شهید اول عالم امامی جبل عامل مکاتبه داشت و گفته می‌شد شهید کتاب *لمعه* را برای او نوشته بود.^{۷۹} حتی حمله تیمور موجب شرایط سقوط این حکومت نشد و علی مؤید از سوی تیمور بر قلمرو خود ابقا شد.^{۸۰}

به عنوان مصداقی دیگر از سلسله‌های شیعی در همان دوره، باید به سلسله مرعشیان یا قوامیه در مازندران اشاره کرد. در ۷۵۰ق سید قوام‌الدین از سادات مرعشی در مازندران قیام کرد و حکومتی علوی را تشکیل داد که هم نیم‌سده‌ای پایدار بود و هم قلمرو آن

بیشتر خاک مازندران را دربرمی گرفت.^{۸۱} پس از قوام‌الدین، پسرش سید کمال‌الدین مرعشی در رأس قدرت قرار گرفت تا آنکه در ۷۹۵ق، این حکومت را تیمور ساقط کرد و کمال‌الدین به اسارت به ماوراءالنهر رفت.^{۸۲} با وجود شباهت‌های ظاهری به امامت‌های زیدیه و تکیه این حکومت بر خاطره تاریخی علویان طبرستان، در عمل نه اکثریت مردم مازندران زیدی بودند و نه سادات مرعشی خود تظاهری بر باور زیدیه داشتند. قوام‌الدین خود مردی صوفی‌مشرّب و از برآمدگان عزالدین سوغندی در خراسان بود.^{۸۳} با وجود آنکه عموم منابع به صراحت از امامی بودن مرعشیان سخن نگفته‌اند، اما شوشتری بر شیعه بودن قوام‌الدین و پیروان او (حکومت: ۷۶۰-۱۰۰۵ق) تأکید کرده است و آنان را به عنوان حکومتی شیعی معرفی کرده است.^{۸۴}

افزون بر این، باید از شاخه کین‌خوایه از آل باوند اشاره کرد که براساس سنت اسلاف خود، مذهب شیعه امامی داشتند و از ۶۳۵ق-۷۵۰ق در مازندران حکومتی محلی داشتند.^{۸۵}

دوره تیموریان و ترکمانان

حملة تیمور به سرزمین ایران در سال ۷۷۱ق تاریخ این کشور را وارد مرحله‌ای نو ساخت. تیمور خود برخاسته از محیط سنی ماوراءالنهر بود و از آنجا که مقرر حکمرانی‌اش در سمرقند بود، چاره‌ای نداشت جز آنکه خود را حامی اهل سنت نشان دهد. با این همه رویارویی او با شیعه محتاطانه بود و گاه رفتاری از خود نشان می‌داد که برای شیعیان معنایش گرایش به تشیع بود. هنگامی که جمعی از عالمان تندرو اهل سنت به تیمور فشار آوردند که امام علی(ع) را در قتل عثمان سهیم شمارد و بغض آن حضرت را به عنوان موضع رسمی خود اعلام کند،^{۸۶} این اوج تعارض و مخاصمه میان شیعه و اهل سنت در قلمرو او بود. در دوره‌های تاریخی پیشین چنین موضعی از سوی اهل سنت — به خصوص در ایران — نسبت به امام علی(ع) معهود نبود و وجود چنین درخواستی از تیمور، به دلیل اقتدار روزافزون شیعه و موضع دفاعی و خصمانه طیفی از اهل سنت نسبت به شیعه بود. اما واکنش تیمور نسبت به این درخواست که آنرا به تصمیم زین‌الدین ابوبکر تایبادی موکول کرد و در نهایت این درخواست لوث شد^{۸۷}، نشان از

آن دارد که تیمور مایل نبود شخصاً گامی در جهت مخالفت با شیعه یا موافقت صریح با آنان بردارد. همین اندازه توجه تیمور کافی بود که برخی از مؤلفان متأخر امامی، تیمور و اخلافش را شیعه بدانند.^{۸۸}

تشیع تیموریان با شواهد تاریخی اثبات نمی‌شود و به نظر می‌رسد موضع آنان همان رویکرد میانی برای جمع میان دوستی صحابه و اهل بیت (ع) و نوعی گرایش به اهل بیت (ع) است که نزد سنیان صوفی مشرب آسیای مرکزی در آستانه عصر مغول رواج داشته است. از جمله اقدامات صورت گرفته به دستور بانو گوهرشاد همسر شاهرخ تیموری (حکومت: ۸۰۷-۸۵۰ ق)، تأسیس مسجد گوهرشاد در جوار حرم امام رضا (ع) است که برای همیشه یاد آن بانو را برای شیعیان امامی ماندگار ساخته است. همچنین آنچه در یادداشتی از ابراهیم پسر شاهرخ تیموری، مؤلفان امامی را متقاعد ساخته است که او را شیعه بینگارند، در واقع تأیید همین جمع‌گرایی است. وی در خاتمه نسخه‌ای که از مصحف شریف در ۸۲۷ ق استنساخ کرده است در ذکر صلوات بر پیامبر (ص) «آله الطاهرين» را بدان افزوده است و بعد به شیوه اهل سنت، تعبیر «و صحبه» را آورده است و سپس این نسخه را به روضه طاهره امام رضا (ع) وقف کرده است.^{۸۹}

در میان امیرزادگان تیموری، همچنین باید از سلطان حسین بایقرا (وفات: ۹۱۲ ق) نام برد که توجهی آشکار به تصوف داشت و در این زمینه قلم زده بود.^{۹۰} او روز عاشورا را بزرگ می‌داشت و در اطعام آن روز اهتمام می‌ورزید^{۹۱} و به گفته شیخ بهایی، ضمن «میل تمامش به تشیع، امکان اظهار آنرا نداشت»^{۹۲}.

با وجود آنکه سلسله تیموریان رسماً تا ۹۱۱ ق دوام داشت، در مناطق داخلی ایران، به تدریج حکومت‌های محلی مانند ترکمانان قراقویونلو رو به اقتدار نهادند. دهه ۸۴۰ ق در تاریخ سیاسی شیعه، دوره‌ای مهم است؛ چه، در این دهه به‌طور همزمان گرایش امامی هم در میان حکومت‌های قبلی مانند قراقویونلو قابل مشاهده است و هم سلسله‌های جدید شیعی پدید آمده است. در خصوص قراقویونلو، باید گفت این سلسله که در آغاز بیشتر نمودی سنی داشت، در سده ۹ ق تمایلات شیعی در رجال فرعی آن آشکار شده بود. از جمله باید به شخصیت میرزا اسپند (وفات: ۸۴۸ ق) اشاره کرد که معاصر حکومت اسکندر بیک (۸۲۳-۸۴۱ ق) و جهانشاه (۸۴۱-۸۷۲ ق) می‌زیست و در آن روزگار حاکم

عراق عرب بود، وی در سال ۸۴۰ ق مناظره‌ای ترتیب داد که ابن‌فهد حلی و جمعی دیگر از عالمان شیعه با اهل سنت به گفتگو نشستند. در پی آن، میرزا اسپند تشیع خود را آشکار ساخت و به ترویج مذهب اثناعشری پرداخت و سکه و خطبه به نام دوازده امام کرد.^{۹۳} همچنین میرزا پیربوداق پسر جهان‌شاه نیز در نگین انگشتی‌اش، خود را «بنده با داغ حیدر» خوانده بود.^{۹۴} گفته می‌شود که دختران اسکندر بیک امیر قراقویونلو آرایش بیگم و اوراق سلطان نیز گرایش شیعی داشتند و نام آل علی (ع) بر نگین هر دو آنان نقش بسته بود.^{۹۵}

درباره ترکمانان آق‌قویونلو نیز شرایط به همین گونه است. مروری بر کلیت رفتار آنان نشان از تعلق ایشان به اهل سنت دارد، اما در برخی اسناد برجای مانده می‌توان دید که آنان رفتاری دوستانه با شیعیان امامی داشتند و شعایر آنان را تعظیم می‌کردند. در زمان اوزون حسن مقتدرترین زمامدار آق‌قویونلو، در تبریز یک عالم امامی به نام سید عبدالغفار طباطبایی به عنوان شیخ الاسلام تعیین شده بود که از حمایت مالی بسیاری هم برخوردار بود.^{۹۶} همچنین مارتا دختر اوزون حسن از ملکه دسپینا به همسری شیخ حیدر پیشوای صوفیان صفوی در آن عصر در آمد که شاه اسماعیل صفوی ثمره این ازدواج بود.^{۹۷}

همچنین باید به احکام صادره از سوی یعقوب بهادر و الوند بهادر، امیران آق‌قویونلو، درباره تولیت آستان حضرت معصومه در قم اشاره کرد که دربردارنده مضامینی در تعظیم اهل بیت (ع) است. اما کاربرد تعبیراتی مانند «رضی الله عنه» برای امام حسن عسکری (ع) نشان از فاصله آنان از مذهب امامیه دارد.^{۹۸}، نیز می‌دانیم که باوجود شورش‌های صوفیان صفوی در قلمرو آق‌قویونلو، رستم بیک سلطان آق‌قویونلو در ۸۹۸ ق فرزندان شیخ حیدر را که محبوس بودند، از زندان آزاد کرد.^{۹۹}

به عنوان سلسله مستقل نیز جا دارد از خاندان مشعشی در خوزستان یاد کرد. بنیان‌گذار این سلسله سید محمد بن فلاح که از شاگردان ابن‌فهد حلی از عالمان بزرگ امامیه بود، در جنوب غرب ایران ادعای مهدویت کرد و جمعی از مردم منطقه، به خصوص عرب را به گرد خود آورد، گفته می‌شد ابن‌فهد حلی برای سید محمد رساله‌ای نوشت که در آن وصایایی داشت و از وقایعی خبر می‌داد.^{۱۰۰} به‌هرروی این سلسله که نوعی از

تشیع امامی با اندیشه افراطی مبنای شکل‌گیری آن بود، پس از سید محمد در نسل او دوام یافت، تا آنکه این سلسله در ۹۱۴ ق به دست شاه اسماعیل صفوی برافتاد.^{۱۰۱}

صفویه و رسمیت مذهب اثناعشری

رسمیت مذهب با ظهور صفویه

پدران شاه اسماعیل تا صفی‌الدین اردبیلی، با نفوذ بودند که نسل در نسل بر نفوذ اجتماعی و سیاسی آنان افزوده شده بود. از زمان خواجه سلطانعلی سیاهپوش (وفات: ۸۳۰ ق) باور تشیع نزد آنان آشکار گشت و رویکرد مخالف آنان نسبت به حکومت‌های وقت زمینه بروز یافت و این رویکرد در دوره شیخ شاه و پسر او شیخ جنید روی به افزایش بود تا آنکه نوبت به شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل رسید.^{۱۰۲} شیخ حیدر با مریدانی که به گرد خود آورده بود، به دنبال ایجاد یک تحرک قوی اجتماعی بود و از فرصت‌هایی که دست می‌داد، نهایت استفاده را می‌برد. از نخستین اقدامات سیاسی او تاختن به نواحی شروان به مستمسک جهاد با کفار چرکس بود که با توفیق روبه‌رو شد و با غنایم فراوان به اردبیل بازگشت.^{۱۰۳}

پس از کشته شدن شیخ حیدر در ۸۹۳ ق در جنگ با یعقوب بیک آق‌قویونلو، رجال پیرامون او و از جمله پسرش اسماعیل به زندان افتادند.^{۱۰۴} تا آنکه رستم بیک آق‌قویونلو آنان را از زندان آزاد کرد و به تبریز به نزد خود فراخواند.^{۱۰۵} اما فعالیت صفویان همچنان رو به افزایش بود و به خصوص پس از کشته شدن سلطانعلی فرزند بزرگ‌تر شیخ حیدر که ریاست بر اسماعیل مسلم شد، وی به سازمان‌دهی هواداران پرداخت. او نهان از رستم بیک، تبریز را ترک کرد و نخست به موطن نیاکان خود اردبیل رفت که در آنجا هواداران بسیاری داشت. سپس با جمعی که گرد خود فراهم آورده بود، به رشت و بعد به لاهیجان رفت.

آمدن او به لاهیجان به دعوت کارکیا میرزا علی حاکم شیعی مذهب منطقه گیلان بود.^{۱۰۶} با اینکه کارکیاییان در آن زمان هنوز رسماً زیدی بودند،^{۱۰۷} اما این ارتباط حکایت از آغاز گرایش به امامیه دارد که در زمان جانشین میرزا علی آشکار شد. اینکه در تواریخ گفته می‌شود شاه اسماعیل در لاهیجان نزد هفت تن از «صوفیان» آن دیار «فنون

جنگاوری» آموخت^{۱۰۸}، حکایت از آن دارد که به موازات جریان شیعی - صوفی صفویان در آذربایجان، جریانی موازی نیز در گیلان و در حاشیه حکومت کارکیاییان شکل گرفته بود که وارد فعالیت‌های نظامی نیز شده بود. دوره حضور اسماعیل در لاهیجان، همچنین فرصتی بود که وی با معارف دینی بیشتر آشنا شود و به خصوص زیر نظر شمس‌الدین لاهیجی از عالمان امامی گیلان، بر معارف دینی امامیه وقوف لازم را بیابد^{۱۰۹}. گفتنی است شمس‌الدین خود امامی صوفی مشرب از شاگردان سید محمد نوربخش بود که سلسله تصوف خود را از طریق سید محمد به شیخ نجم‌الدین کبری و از طریق او به امام رضا(ع) به اجدادش می‌رساند^{۱۱۰}.

وفات رستم بیک آق‌قویونلو در ۹۰۳ ق پایانی بر اقتدار آن سلسله بود و شرایط سیاسی در ایران را به شدت ناپایدار کرد. رقابتی میان امیرزادگان آق‌قویونلو چون احمد بیک، الوند بیک، محمد میرزا و مراد بیک در گرفت^{۱۱۱} که حاصلی جز نابودی برای آن سلسله نداشت و این فرصتی برای اسماعیل صفوی بود که بتواند قدرت را در ایران به دست گیرد. او مدعیان آق‌قویونلو را که هریک در بخشی از ایران حکومت را به دست گرفته بودند یکی پس از دیگری شکست داد و به زودی ایران را یکپارچه کرد^{۱۱۲}.

به دنبال فتوحات، اسماعیل صفوی در ۹۰۷ ق در تبریز به تخت نشست و رسماً شاه خوانده شد^{۱۱۳}. او از همان آغاز پادشاهی، تشیع اثناعشری خود را آشکار کرد و خطبه را که تا پیشتر به نام خلفای راشدین بود، به نام امامان دوازده‌گانه شیعه بازگرداند^{۱۱۴}. او نام ائمه دوازده‌گانه را حاشیه مهر خود نهاد^{۱۱۵} که بعدها به عنوان یک سنت در میان شاهان صفوی ادامه یافت.

شاه اسماعیل همچنین استاد پیشین خود در معارف امامی، یعنی شیخ شمس‌الدین لاهیجی را برکشید و او را منصب صدارت داد^{۱۱۶}. شاه اسماعیل در پی فتح بغداد در ۹۱۴ ق روی به عتبات نهاد و بارگاه ائمه(ع) در نجف، کربلا و سامرا را نوسازی کرد^{۱۱۷}، اقدامی که برای باززایی امامیه ارزش نمادین فراوان داشت. اقدام مهم بعدی، بیرون آوردن خراسان و بارگاه امام رضا(ع) از حاکمیت شیبک خان ازبک در ۹۱۶ ق بود^{۱۱۸} که هم از نظر سیاسی و بازگرداندن وحدت سیاسی ایران، و هم از نظر مذهبی و ارزش نمادین حرم امام رضا(ع) برای امامیان پراهمیت بود. در افواه برخی امامیان، پیام شاه

اسماعیل به حرکت سید مشعشعیان پیوند نمادین یافت و گفته می‌شد که در وصیت ابن‌فهد حلی به محمد بن فلاح مشعشعی ظهور شاه اسماعیل صفوی براساس بشارتی از امام علی (ع) بعد از جنگ صفین پیشگویی شده بود.^{۱۱۹} در تحریر دوم صفوة‌الصفای ابن‌بزاز، بر نسب رساندن خاندان صفوی به امام موسی کاظم (ع) اشارت رفت^{۱۲۰} و از عالمان بعدی شیخ بهایی، ضمن تأیید نسب علوی موسوی، شاه اسماعیل را با تعبیری چون «حامی حوزه ایمان» و «شمشیر ائمه» ستود^{۱۲۱}.

از همان آغاز شکل‌گیری دولت یکپارچه صفویان در ایران، چنین حکومتی برای دو دولت مجاور، عثمانی در شمال غرب و ازبکان شیبانی در شمال شرق امری نامطلوب بود و ماهیت شیعی - صوفی این حکومت، این عدم مطلوبیت را در حد خصومت پیش می‌برد. وجود پیوندهای تاریخی میان شیعیان ایران با آسیای صغیر و ماوراءالنهر، و پیوندهای مشابه میان صوفیان این مناطق، دو دولت عثمانی و ازبک را نه تنها نسبت به سرزمین همسایه که نسبت به اتباع درون قلمرو خود نیز نگران می‌ساخت، تا آنجا که حتی بایزید دوم سلطان عثمانی در نامه‌ای تهدیدآمیز خطاب به شاه اسماعیل، او را از تحریک شیعیان عثمانی و اندیشه «استیلا بر ممالک روم» بر حذر داشت.^{۱۲۲} این نگرانی بی‌وجه هم نبود و چنین مداخلاتی در مواردی مانند قیام شاهقلی بابا تکلو و نورعلی خلیفه وجود داشت.^{۱۲۳} تشدید خصومت سیاسی میان دو دولت صفوی و عثمانی، بازتاب دینی نیز داشت که اوج آن در صدور فتوای تکفیر شیعه و حکم قتل شیعیان از سوی مفتی استانبول در عصر شاه اسماعیل بود.^{۱۲۴} اوج این تشنج جنگ چالدران در ۹۲۰ ق میان شاه اسماعیل و سلطان سلیم بود که آغازی بر یک دشمنی دیرپا میان صفویان و عثمانیان بود که تا پایان حکومت صفوی دوام یافت و حتی میراث آن به حکومت‌های بعدی ایران نیز رسید.

سیاست مذهبی شاه اسماعیل در ایران نه تنها اظهار مذهب اثناعشری بود، بلکه رسمیت این مذهب در ایران را از خلال یکسان‌سازی مذهبی دنبال می‌کرد. او قدرت سیاسی لازم برای این حرکت را از جمعیت امامی در ایران می‌گرفت که آگاهی‌های ما درباره شمار آنان و خاستگاه اجتماعی آنان هنوز کافی نیست، اما می‌دانیم که قدرت اجتماعی و سیاسی امامیه در طی سده‌های پس از مغول به‌طور پیش‌رونده در حال

افزایش بود و در آستانه ظهور شاه اسماعیل این قوه را یافته بود که به مذهب غالب در ایران مبدل شود. در واقع تغییر مذهب در سراسر کشور ایران به همت یک فرد — هر چند فرد مقتدری چون شاه اسماعیل — قابل پذیرش نیست و به نظر می‌رسد نقش شاه اسماعیل در این میان، تنها آزاد کردن این نیروی نهفته و آوردن آن از قوه به فعل بوده است.

بخشی مهم از جمعیت ایران در آستانه حکومت صفوی امامی بودند، اما رسمیت مذهب در سایه اعمال قدرت شاه اسماعیل، گاه به خشونت نیز می‌انجامید. برخی گزارش‌های تاریخی این خشونت را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که انتقال به مذهب امامیه در برخی از نقاط ایران با قهر و غلبه همراه بوده است.^{۱۲۵} به گفته مؤلفی امامی چون قاضی نورالله شوشتری که خود از حامیان شاه اسماعیل است، در زمان شاه اسماعیل «مشایخ و محتسبان در هر شهر مردم را تعلیم احکام شرعیه بر طبق مذهب حق امامیه می‌نمودند و هر که را از مخالفان می‌دانستند، تکلیف لعن و برائت نسبت به صحابه ثلاثه که غاصبان حق اهل بیت‌اند، می‌نمودند»^{۱۲۶}.

در آن بخش‌هایی از ایران که مذهب غالب امامی نبود، چنین می‌نماید که مهم‌ترین کاری که برای همگانی شدن مذهب امامی در ایران لازم بود انجام شود، متقاعد کردن عالمان اهل سنت به پذیرش این مذهب بود و با انتقال عالمان به مذهب امامیه، راه دشواری برای امامی شدن عامه مردم در پیش نبود. برخی از عالمان اهل سنت مانند فضل‌الله روزبهان خنجی یا حسام‌الدین عجمی تبریزی به اندازه‌ای بر مذهب خود مصر بودند که ناچار به ترک ایران شدند و به ممالک مجاور چون عثمانی یا ماوراءالنهر روی آوردند.^{۱۲۷}

اما برای برخی از عالمان اهل سنت که شاید بیشتر به سبب انس با تعالیم صوفیان و نیز فیلسوفان عقل‌گرا صلابت خود در تعصب بر مذهب اهل سنت را از دست داده بود، این انتقال چنان دشوار نبود. خاطره‌ای منقول در منابع مربوط به حکیم شمس‌الدین خفری در فارس است که چون دامادش سراسیمه به نزد او آمد و اظهار داشت که محتسبان مردم را به لعن خلفا تکلیف می‌کنند، بدو توصیه کرد که «برو و لعن کن که (به‌زعم او) دو سه عرب عالمی جلف (سبک‌مایه) بوده‌اند»^{۱۲۸}.

انتقال از زیدیه به امامیه نیز در شمال ایران دیده می‌شود. سلسله کارکیایی در گیلان که امیران آن پیشتر بر مذهب زیدی بودند و در مقطعی پناهگاه اسماعیل صفوی شدند، از اوایل سده ۱۰ ق رسماً به مذهب امامی انتقال یافت و ادامه آن در شمار سلسله‌های شیعی امامی جای گرفت^{۱۲۹}. این انتقال در بدو حکومت سلطان احمد کیا (حکومت: ۹۴۰ ق) انجام شد^{۱۳۰}.

در بسیاری از موارد انتقال عالمان به مذهب امامیه، چنین می‌نمود یا چنین بازنموده می‌شد که این انتقالی رسمی و علنی است و در عمل دیدگاه‌های آن عالمان به امامیه بسیار نزدیک شده بوده است. چنین رویکردی هم در احوال شمس‌الدین لاهیجی و هم حکیم خفری بازتاب یافته است. در شرح احوال لاهیجی نوشته‌اند که او پیش از ظهور صفویه، حنفیان آمده به محفل او را که پیشرفتی در سلوک نداشتند، نخست دعوت می‌کرد که شافعی شوند و بعد که آنان در آستانه پذیرش مذهب امامی قرار می‌گرفتند، کمال آنان در سلوک را به پذیرش مذهب امامی منوط می‌کرد^{۱۳۱} و این تلقی را پایه خود نهاده بود که دو مذهب حنفی و شافعی — با آن حواشی صوفیانه که در آن روزگاران در ایران وجود داشت — فاصله چندانی از امامیه ندارند و مذهب شافعی به امامیه نزدیک‌تر است. در شرح احوال خفری نیز به‌عنوان یک حکیم عقل‌گرا گفته می‌شود وقتی اقوال ماقبل تشیع او را با امامیه سنجیدند، آنرا اغلب موافق یافتند و از آن نتیجه گرفتند که این میزان از توافق، از پیروی قواعد عقلی نتیجه شده و پیشتر از گروش به امامیه نیز این موافقت وجود داشته است^{۱۳۲}.

معارف امامی در عصر شاه تهماسب اول و جانشینان او

دسته‌های مسلح شیعی مانند قزلباش‌ها و صوفیان حیدری (پیرو شیخ حیدر) که در آغاز حرکت صفویه، وفادارترین یاران شاه اسماعیل بودند، به‌زودی به عاملی برای تشتت مبدل شدند و این نیاز را برای شاهان صفوی پدید آوردند که از قدرت این دسته‌های مسلح و صوفیان حیدری بکاهد و نقطه اتکای خود را از حیث مذهبی به محافل رسمی عالمان منتقل کند. این نیاز اواخر حکومت شاه اسماعیل احساس شده بود^{۱۳۳}، اما به جد در دوره شاه تهماسب دنبال شد. از آنجا که احساس می‌شد محافل امامی ایران بنیه

کافی برای تأمین مدرسان با کفایت را در این باره ندارد، از عالمان امامی در دیگر سرزمین‌های عربی از عراق و بحرین و جبل عامل دعوت شد برای تدریس معارف امامی به ایران آیند. در میان نخستین مهاجران عرب، برجسته‌ترین چهره علی بن عبدالعلی مشهور به محقق کرکی (وفات: ۹۴۰ق) گویا در اواخر عهد شاه تهماسب اسماعیل به ایران آمد و مقتدرترین رجل مذهبی در دوره شاه تهماسب (حکومت: ۹۳۰-۹۸۴ق) بود. محقق کرکی که از جبل عامل به ایران آمد، خود محوری‌ترین شخصیت در مکتب امامیان جبل عامل بود و توانست میراث مشترک حله - جبل عامل را به ایران منتقل کند. وی از نظر طرز فکر ادامه مکتب اصولی بود که شهید اول در آن دیار بنیاد نهاده بود. کرکی به تربیت عالمانی در ایران پرداخت و افزون بر آن با عالمان نقاط مختلف ایران مانند فضل‌الله حسینی استرآبادی^{۱۳۴} و یوسف مازندرانی^{۱۳۵} مکاتباتی داشت و شمس‌الدین محمد متقال‌باف، مجموعه‌ای از مکاتبات او را به فارسی در نسخه‌ای به نام المسموعة، گردآورده بود^{۱۳۶}. برخی از آثار او مانند مسالک/الافهام، بیشتر ارزش فقهی دارد و از نوشته‌های محوری در فقه متأخر امامی محسوب می‌شود، اما برخی دیگر مانند رساله قاطعة اللجاج به سیاست مرتبط است. کرکی در این کتاب کوشش داشت تا با مبانی فقهی، مسائل مربوط به خراج و زمین‌های خراجی و برخی مباحث مرتبط را به نحوی حل کند که نقش محوری حکومت درباره آن تأیید گردد^{۱۳۷}. کرکی در کتاب مسالک خود نیز نوعی نظریه سیاسی ارائه کرد که در آن مشروعیت حکومت صفوی زیر چتر حمایت علمای امامیه تأیید می‌شد؛ نظریه‌ای که در آن فقیه، در زمان غیبت با شرایطی منصوب عام امام غایب(ع) و نایب او انگاشته می‌شد^{۱۳۸}. برای همین بود که شاه تهماسب او را تمکن بسیار از ملک داد و حتی بیان می‌داشت که «تو به ملک از من محق‌تری، زیرا تو نایب از امامی و من فردی از کارگزاران تو هستم که از امر و نهی تو پیروی می‌کنم»^{۱۳۹}. حسن بیک روملو او را از حیث اقتدار یک عالم دینی امامیه هم سطح با خواجه نصیرالدین طوسی در عصر خود شمرده است^{۱۴۰}.

همدوش کرکی، عالمان دیگری نیز از جبل عامل در ایران فعال بودند و نقشی بسزا در تحول فرهنگی ایران داشتند. از آن جمله باید به حسین بن عبدالصمد عاملی (وفات: ۹۸۴ق)، اشاره کرد که در میان تألیفاتش برخی از تک‌نگاشت‌ها، ارتباطی مستقیم به

شرایط سیاسی امامیه در ایران داشت. رساله او در حلیت جوایز اعطایی از سوی سلاطین^{۱۴۱}، به دنبال قاطعة اللجاج کرکی بود. رساله‌ای که او در اثبات وجوب نماز جمعه نگاشته بود^{۱۴۲}، آغازی بر سلسله نگارش‌هایی در باب نماز جمعه بود. اقامه نماز جمعه از سوی امامیه در دوره غیبت با تردید روبه‌رو بود، در دوره صفوی می‌توانست نقشی مهم در تثبیت موقعیت سیاسی شاهان صفوی داشته باشد و از همین رو دیدگاه اصولیانی مانند حسین بن عبدالصمد در تأیید اقامه نماز جمعه در عصر غیبت، می‌توانست مواضع صوفیان را استواری بخشد. رساله الواجبات/الملکیه از حسین بن عبدالصمد، مختصری ۱۲ برگی مشتمل بر اصول عقاید و اهم مسائل فقهی است که دانستن آن بر هر مسلمانی واجب است^{۱۴۳} و از آنجا که به نام شاه نوشته شده است، به نظر می‌رسد از نخستین بیانیه‌های رسمی دوره صفوی در تعلیم کلیات مذهب بوده باشد. باین‌همه، در میان نوشته‌های حسین بن عبدالصمد نمونه‌ای وجود دارد که در مسیر اقتدار بخشیدن به علمای امامیه در ساختار کشور صفوی است؛ نوشته‌ای که نام رساله فی حکم الحصر والبقای و حکم سهم الامام^{۱۴۴} در بخش اخیر بود، کوشش دارد اصول مدونی را برای گردآوری سهم امام از خمس بیان کند که در دوره‌های پسین، محور ساختار مالی روحانیت شیعه بوده است.

گفتنی است مهر شاه تهماسب همچون مهر اسماعیل در پیرامون نام پیامبر ۱۲ امام را داشت و در مرکز آن امضای «بندۀ شاه تهماسب» دیده می‌شد^{۱۴۵}.

اسماعیل دوم صفوی فرزند شاه تهماسب پس از درگذشت پدرش در ۹۸۵ق به پادشاهی رسید و چون در زمان پدر ۲۱ سال در زندان بود^{۱۴۶}، کینه‌ای نسبت به رجال دربار تهماسب داشت و نسبت به آنان سخت بی‌اعتماد بود. همین ویژگی موجب شد تا وی به محض قرار گرفتن بر تخت، بسیاری از شاهزادگان صفوی و رجالی را که برای خود خطرناک می‌دید، نابود کند و از پیش رو بردارد^{۱۴۷}. وی از نظر مذهبی نیز در دفاع از تشیع موضع پدران خود را نداشت و بر همین اساس بود که بسیاری از عالمان امامی را از منصب خود برکنار کرد و به انزوا کشانید^{۱۴۸}. اگر این برآورد که لوح مشتمل بر نام خلفای چهارگانه در مسجد جامع اصفهان مربوط به اسماعیل دوم است^{۱۴۹} بپذیریم، سندی روشن بر آن است که وی کوشش داشته است تا شعائر مربوط به تعظیم خلفا

را بازگرداند.

فشار همزمان او به رجال سیاسی و عالمان امامی، اتحادی را میان سیاستمداران و عالمان پدید آورد و بی‌اعتنایی اسماعیل دوم به تشیع انگیزه کافی را برای از میان برداشتن او فراهم می‌ساخت. جمعی از علما حکم کردند که وی دارای ضعف عقیده در تشیع است و حتی او را به تسنن منتسب ساختند.^{۱۵۰} به‌هرروی پادشاهی اسماعیل دوم بیش از سالی به طول انجامید و او به اجل طبیعی یا به قتل، در رمضان ۹۸۵ زندگی را وداع گفت.^{۱۵۱} جانشین اسماعیل دوم برادرش شاه محمد خدابنده (حکومت: ۹۸۵-۹۹۶ق) نیز نتوانست امور دولت را به نسق پیشین خود آورد. در اواخر دوره پادشاهی خدابنده بود که تعرضات ازبکان به بهانه خروج از سنت نسبت به شیعیان خراسان به اوج خود رسید و در همین دوره بود که شیعیان آن ناحیه کوشیدند تا بتوانند به نوعی صلح و همزیستی با ازبکان — بدون ارتباطی مستقیم با صفویان — نایل آیند. از جمله این کوشش‌های آشتی‌جویانه می‌توان به رساله‌ای از مولی محمد رستم‌داری عالم امامی خطاب به عبدالله خان ازبک (تألیف: حدود ۹۹۵ق)، خان بخارا اشاره کرد.^{۱۵۲}

در طی پادشاهی خدابنده، عالم بزرگ ایرانی مقدس اردبیلی (وفات: ۹۹۳ق) که در عراق اقامت داشت، نقشی مهم در استحکام مذهب امامیه ایفا کرد. وی مکتبی را در فقه امامیه پدید آورد که بعدها «اتباع مقدس» آنرا دنبال کردند مهم‌ترین نوشته او مجمع‌الفائدة والبرهان^{۱۵۳} مخاطبش خواص علما و هدفش تحقق در فقه امامیه بود، اما برخی نوشته‌ها مانند رساله‌هایش در باب خراج^{۱۵۴} ادامه حرکتی بود که محقق کرکی درباره مسئله خراج و امور مالی دولت صفوی آغاز کرده بود. کتاب حدیقه‌الشیعه که نوشته‌ای در اثبات مواضع اعتقادی شیعه در امامت و ردی تند بر اهل سنت بود^{۱۵۵}، حتی اگر به واقع نوشته مقدس نباشد، به نام او شهرت یافته بود. اقتدار عالمی مانند مقدس اردبیلی که به سبب سلوک تقدس‌مآب به مقدس شهرت یافته بود، در کنار انتساب او به شهر اردبیل، می‌توانست جاذبه فراوانی برای ارادتمندان شیخ صوفی داشته باشد و آن پیروان را از مکتب صوفی — شیعی به سوی مذهب رسمی امامیه سوق دهد، در همان دوره، عالمانی در اصفهان نیز بودند و از آن جمله عبدالعلی بن محمود خادم جاپلقی (وفات: پایان قرن ۱۰ق) با نوشتن رساله‌ای در باب نماز جمعه، بحث اقامه نماز

را در عصر غیبت ادامه داد^{۱۵۶}.

امامیه در عصر شاه عباس اول و جانشینان او

دوره شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ ق) دوره انتقالی مهم در نقش امامیه در حکومت صفوی به شمار می‌رود. در روزگار او دیگر امیران قزلباش و صوفیان حیدری قدرت پیشین خود را از دست داده بودند و تهدیدی برای پادشاه محسوب نمی‌شدند. دوره طولانی و با ثبات شاه عباس اول در کنار امنیت داخلی و مرزی که او برای ایران فراهم آورد، در تاریخ صفویه دوره این شاه را به دوره اوج شکوفایی و آبادی مبدل ساخت. اما از دیدگاه مسائل مذهبی، دوره شاه عباس کمتر از پدران دینی بود. در دوره شاه عباس با وجود آنکه هیچ نرمشی درباره مذاهب اسلامی غیر شیعه در سیاست صفوی پدیدار نشد، نسبت به پیروان ادیان غیر اسلامی روحیه تسامح بود.

این حقیقت که به روزگار شاه عباس، عالمان مقتدر و اطرافیان شاه تنها از طیف فقهای مجتهد نبودند، نشان از تغییری مهم در سیاست دینی اوست. می‌دانیم که در میان عالمان نزدیک به شاه عباس اول و فرزند او شاه صفی (حکومت: ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق)، یا دست کم عالمان مقتدر در پایتخت، نام کسانی چون میرداماد استرآبادی (وفات: ۱۰۴۰ ق)، صدرالدین شیرازی (وفات: ۱۰۵۰ ق) و میرفندرسکی (وفات: ۱۰۵۰ ق) دیده می‌شود که فیلسوف نه فقید بودند. حتی بهاءالدین عاملی معروف به شیخ بهایی (وفات: ۱۰۳۰ ق) که از مهم‌ترین عالمان نزدیک به شاه عباس اول بود و کتاب جامع عباسی را به نام آن پادشاه و به عنوان یک کتاب دستی به زبان فارسی در فقه امامیه نوشت^{۱۵۷ ۱۵۸}، عالمی جامع‌الاطراف و دارای وجهه فلسفی - عرفانی بود و به عنوان یک فقیه محض شناخته نمی‌شد. در این دوره هم شیخ بهایی و هم فقیهان دیگر چون مولوی عبدالله شوشتری و مرتضی حسینی ساروی همچنان به تألیف آثاری در مسأله نماز جمعه ادامه دادند^{۱۵۹}.

یکی از رخداد های مهم مذهبی در دوره شاه عباس اول، پیدایی جریان اخباریه است. این جریان که شاخص آن مولی محمد امین استرآبادی (وفات: ۱۰۳۶ ق) است، در آثارش به خصوص الفوائد المدینه، روش مجتهدان اصولی را به شدت به نقد گرفت و راه نجات

را در بازگشت به اخبار اهل بیت (ع) برشمرد. او در نقد اصولیه، بسیاری از روش‌های آنان را برگرفته از اهل سنت و به دور از اصالت شیعی شمرد^{۱۶۰} و مخاطبان خود را میان پایبندی به مذهب اصیل اهل بیت (ع) و آنچه حاصل انحراف آمیختن تعالیم شیعه با اهل سنت بود در معرض انتخاب قرار می‌داد. این رویکرد که عالمان بعدی با قوت پی گرفتند، ضربه‌ای به مکتب اصولی امامیه بود که از زمان محقق کرکی در دولت صفوی در موضع اقتدار بود و اکنون در دوره شاه عباس اول، در حال از دست دادن نفوذ خود بود. گفتنی است حتی فیلسوفان در این دوره، کوشش داشتند تا با نوشتن شرحی بر کتب حدیثی - به خصوص بخش اول از کافی کلینی - پایبندی خود را به سنت اهل بیت (ع) به ثبوت رسانند. شاخص این گونه آثار را می‌توان *الرواشح السماویة* میرداماد بر بخشی از کافی^{۱۶۱} و شرح صدرالدین شیرازی بر بخشی از مباحث *اصول کافی*^{۱۶۲} را برشمرد. همچنین شرحی مفصل بر *اصول کافی* مشتمل بر مباحث اعتقادی از سوی عالم اصولی مولی صالح مازندرانی (وفات: ۱۰۸۱ ق) نوشته شده است^{۱۶۳}. در سده‌های اخیر برخی از مباحث کلامی، مانند جبر و اختیار مورد توجه و بازنگری قرار گرفت و ثمره این گفتگو در قالب تگ‌نگاشت‌هایی متعدد از میرداماد (وفات: ۱۰۴۰ ق)، فیض کاشانی (وفات: ۱۰۹۰ ق) و دیگران بازتاب یافت^{۱۶۴}.

در یک مقایسه کلی میان عالمان امامی در دوره شاه عباس اول و شاه تهماسب اول، باید گفت در زمان شاه عباس برخلاف شاه تهماسب از قدرت علما در تناسب با قدرت شاه به نحو محسوسی کاسته شد و هرگز عالمی با اقتدار محقق کرکی در این دوره وجود نداشت که بتواند در تصمیم‌گیری‌های کلان تأثیرگذار باشد. قدرت گرفتن طیف‌هایی از علما مانند فیلسوفان یا اخباریان هرگز در دوره شاه عباس اول به معنای آن نبود که اینان در قدرت جایگزین فقها شوند، بلکه تنها تقسیم قدرت میان طیف‌های مختلف علما بود که به کاسته شدن قدرت فقها انجامید. در دوره شاه عباس اول، تحول شاخصی نسبت به جریان‌های موجود در زمان او دیده نمی‌شود. آنچه قابل پی‌جویی است روند کاستن از قدرت فقها و افزودن قدرت اخباریان است که به نظر می‌رسد دوره شاه سلیمان نقطه گردشی در مراحل آن باشد^{۱۶۵}.

در دوره شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ق) جریان اخباریه روی به قدرت نهاد و ظهور

شخصیت‌هایی اخباری چون محمدتقی مجلسی (وفات: ۱۰۷۰ق) و خلیل بن غازی قزوینی (وفات: ۱۰۸۸ق) این روند را استحکام بخشید. در منازعات میان اخباریه و اصولیه در این سال‌ها، یکی از مسائل محوری و بحث‌انگیز، مسأله اقامه نماز جمعه در زمان غیبت بود. در این دوره، حسنعلی بن عبدالله شوشتری (وفات: ۱۰۷۵ق) و خلیل قزوینی با تألیف تک‌نگاشت‌هایی در صدد اثبات آن بودند که اقامه نماز جمعه در زمان غیبت حرام است^{۱۶۶} و معنای طبیعی این رساله‌ها آن بود که در میان حکومت‌های عصر غیبت، دولت صفوی نیز استثنای ویژه‌ای نیست. حتی از عالمان اصولی، عبدالله بن محمد تونی (وفات: ۱۰۷۱ق)، ناچار شد با تألیف رساله‌ای، نفی وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت را تأیید کند^{۱۶۷}. و بدین‌سان به نوعی از نزدیک بودن موضع اصولیه به اخباریه خبر دهد.

در دوره شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۰۸۵ق) مقایسه شعاری که در مرکز مهر سلاطین صفوی قرار دارد، ممکن است بتواند آغازی برای نشان دادن گردشی باشد که در مواضع مذهبی صفویه رخ داده است. در حالی که در مهر تمامی شاهان از تهماسب تا عباس دوم یک عبارت تکرار شونده دیده می‌شود — «بنده شاه ولایت...»^{۱۶۸} — شاه سلیمان دارای دو مهر با دو عبارت است: «بنده شاه ولایت سلیمان» بر سیاق پیشینیان^{۱۶۹} و «بنده شاه دین سلیمان» که شعار نوخاسته است^{۱۷۰}. چنان‌که انتظار می‌رود، شاه ولایت امام علی (ع) و شاه دین پیامبر اکرم (ص) است و اینکه شاه سلیمان دست‌کم در یکی از دو مهر خود برخلاف پیشینیان خود را بنده پیامبر (ص) نامیده است، درست است که از نظر مبانی اعتقادی معنای خاصی ندارد، اما از نظر شعار می‌تواند دارای معنا باشد. یعنی اینکه شاه صفوی به‌جز توجه به ولایت و مختصات مذهب شیعه امامیه، به کلیت دین و مشترکات آن با اهل سنت نیز توجهی خاص مبذول داشته است.

برآمدن عالمی بزرگ و معتقد چون ملا محسن فیض کاشانی (وفات: ۱۰۹۱ق) در دوره شاه سلیمان که در فلسفه شاگرد صدرالدین شیرازی بود و فقیهی برجسته به شیوه اخباریان محسوب می‌شد، اخباریه را در موضع قوت و اصولیه را در موضع ضعف قرار داد. همچنین باید به سفر عالمی چون شیخ حر عاملی (وفات: ۱۰۸۴ق) صاحب وسائل الشیعه به ایران اشاره کرد^{۱۷۱} که فردی مؤثر در اقتدار اخباریه در ایران بود. در این دوره اخباریان به تألیف آثار اعتقادی نیز اهتمام داشتند که از آن جمله می‌توان به منهاج

النجاة در اصول عقاید از فیض کاشانی^{۱۷۲} اشاره کرد. در این سال‌ها همچنان نماز جمعه محور منازعات اصولی و اخباری بود. در حالی که اخباریانی چون فیض کاشانی در الشهاب الناقب همچنان بر حرمت نماز جمعه تأکید داشتند^{۱۷۳}، عالمانی چون محمدباقر سبزواری (وفات: ۱۰۹۰ ق)^{۱۷۴} و محمدطاهر قمی (وفات: ۱۰۹۸ ق)^{۱۷۵} از موضع اولیه دفاع می‌کردند. فراتر از این همه باید به موضعی اشاره کرد که اصولیان و اخباریان در دوره شاه سلیمان به‌طور مشترک دربارهٔ خمس اتخاذ کرده بودند. به‌طور همزمان، فیض کاشانی با نوشتن ضوابط الخمس^{۱۷۶} و عالم اصولی آقا حسین خوانساری (وفات: ۱۰۹۸ ق) با نوشتن رساله‌ای در خمس^{۱۷۷} به دنبال سامان‌دهی به ضوابطی بودند که می‌توانست استقلال روحانیت شیعه از حکومت را تضمین کند.

در اواخر دوره شاه سلیمان و در طی دوره شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ق)، اقتدار اخباریان و اصولیان رو به تعادل نهاد. به‌عنوان مقتدرترین شخصیت مذهبی در این دوره باید از مولی محمدباقر مجلسی (وفات: ۱۱۱۰ ق) نام برد که مقام شیخ‌الاسلامی داشت^{۱۷۸} و اخباری معتدلی بود. وی در خصوص عقاید، به عنوان رساله‌ای مشتمل بر اهم عقاید امامیه از سوی اخباریان، کتاب الاعتقادات را به سبک اصحاب کهن امامیه تألیف کرد. اعتقادات علامه مجلسی دربردارندهٔ تعالیم مشهور امامیه در حوزهٔ اصول عقاید بود، جز اینکه در آن برخی مواردی که پیشتر تأکیدی بر آن نزد عالمان متکلم نبود، مانند باور به اینکه ائمه همهٔ زبان‌ها را می‌دانند یا اینکه اعمال امت همه روزه بر آنها عرضه می‌شود، در شمار عقاید رسمی محسوب شد^{۱۷۹} و بابتی را به شمارش ضروریات مذهب اختصاص داد که باور به آن تخلف ناپذیر بود^{۱۸۰}. در مواضع مختلفی وی به نقد فلاسفه پرداخت و حتی برخی عقاید آنان را کفر شمرد^{۱۸۱}. این ادامه کاستن از نفوذ صوفیه بود که از زمان شاه تهماسب آغاز شده بود. در این دوره چند دایرةالمعارف بزرگ روایی شیعه، مانند بحار الانوار مجلسی^{۱۸۲} و عوالم العلوم شاگردش شیخ عبدالله بحرانی^{۱۸۳} نیز نوشته شد. در این دوره منازعهٔ اصولیه و اخباریه با حرارت ادامه داشت و از مسائل اختلافی میان آنان همچنان اقامهٔ نماز جمعه بود^{۱۸۴}، اما زمینه‌هایی برای هم‌گرایی و کاستن از فاصلهٔ اصولیه و اخباریه فراهم شده بود. طریقهٔ وسطای جریان اعتدال‌گرا درون اخباریه بود که با وجود پایبندی به مبانی اخباریه، در برخی تندرهای از اخباریه

فاصله گرفت و به اصولیه نزدیک شد^{۱۸۵}. سید نعمت‌الله جزایری (وفات: ۱۱۱۲ق) که خود را متعلق به طریقهٔ وسطا معرفی کرده است، اشاره دارد که این طریق میانه را از مولی محمدباقر مجلسی أخذ کرده است^{۱۸۶} و به حق باید گفت که چنین طریقه‌ای در آثار جزایری بسیار نمایان‌تر از مجلسی بازتاب یافته است. برخلاف اخباریان تندرو، جزایری اهل اجتهاد را حرمت فراوان می‌نهاد^{۱۸۷} و بارها تلاش داشت تا در مواردی که نقدی را بر آنان وارد می‌دانست، وجهی برای توضیح عملکرد آنان نشان دهد. نمونهٔ این کوشش را می‌توان در توجیهی دید که وی برای تعارض اجماعات ادعا شده توسط علمای پیشین ارائه کرده است^{۱۸۸}.

فارغ از منازعات داخلی امامیه، برخی از تک‌نگاشت‌های عالمان در این دوره، مربوط به نگرانی‌هایی است که از بابت قدرت گرفتن اهل سنت و حتی مخالفان اسلام برای عالمان امامیه وجود داشت و این تغییرات ظاهراً نتیجهٔ همان گردشی است که به‌طور نامحسوس از دورهٔ شاه سلیمان در سیاست‌های دولت صفوی پدید آمده بود. از جمله تک‌نگاشت‌های اشاره شده باید رساله‌ای دربارهٔ حکم «مال ناصبی» از آقا جمال‌الدین خوانساری (وفات: ۱۲۵ق) عالم اصولی^{۱۸۹} و رساله‌ای در «وجوب قتل ساب النبی (ص)» از میرزا حیدرعلی شیروانی (وفات: بعد ۱۳۴ق)^{۱۹۰} نام برد که نخستین در رد اهل سنت و دومی در رد مخالفان اسلام نوشته شده است.

در دورهٔ شاه سلطان حسین روند استقلال روحانیت امامیه از دولت صفوی دوام یافت و بازتاب آن در نوشته‌های عالمان دیده می‌شد. افزون بر مباحث مربوط به خمس و کیفیت گردآوری و توزیع آن، مسألهٔ اعتبار حکم حاکم در ثبوت هلال که خود گامی در جهت افزودن اقتدار مرجع دینی امامیه بود، در این دوره مطرح گردید که البته بیشتر از سوی اخباریان حمایت می‌شد^{۱۹۱}. در این باره حتی تک‌نگاشت مستقل از سوی محمد خاتون‌آبادی (وفات: ۱۲۶ق) نیز نوشته شد^{۱۹۲}.

امامیه و سلسله‌های پس از صفویه

در سال ۱۳۵ق دولت صفوی به‌دست محمود افغان برافتاد و شاه سلطان حسین کشته شد. محمود و پس از او برادرش اشرف افغان تا ۱۱۴۲ق نزدیک به ۷ سال بر

ایران حکومت کردند. از آنجا که محمود و اشرف اهل سنت بودند، عالمان و رجال متنفذ امامیه در این دوره در تنگنا قرار گرفتند. بالین همه، این دولت مستعجل نتوانست بنیادهای مذهبی نهاده شده در دوره صفوی را دگرگون سازد و خللی به موقعیت امامیه در ایران وارد آورد.

نادرقلی افشار در ۱۱۴۲ ق افغان‌ها را از ایران بیرون راند و توانست بار دیگر اقتدار ملی دوره صفوی را بازسازی کند و ایران را در منطقه به قدرت فایق مبدل سازد. او نخست در اندیشه بازگرداندن سلسله صفوی بود، اما چند سال بعد از این اندیشه بازگشت و در ۱۱۴۸ ق به عنوان پادشاه ایران تاج بر سر نهاد. نادر شاه را باید یکی از شخصیت‌های تحول‌آفرین در روابط میان شیعه و اهل سنت در ایران به‌شمار آورد. او که افزون بر تأمین یکپارچگی ایران، به کشورگشایی در شرق و شمال پرداخت، بخش‌هایی وسیع از آسیای مرکزی و شبه‌قاره هند را به تصرف درآورد و خلافت عثمانی را در موضع انفعال قرار داد، این اندیشه را در سر می‌پرورانید که بتواند نوعی همبستگی را در تمامی جهان اسلام پدید آورد. این حقیقت که وی با وجود اقتدار کامل در حمله‌اش به قلمرو عثمانی، اصل خلافت عثمانی را خدشه‌دار نساخت، و حتی در لشکرکشی به آسیای مرکزی، سلسله‌های ازبک در بخارا و خیوه را برنینداخت^{۱۹۳}، نشان از آن دارد که به دنبال ایجاد یک هم‌گرایی میان ممالک اسلامی و تأمین امنیت برای ایرانیان بود و صرف کشورگشایی و تصرف خاک را در نظر نداشت.

نادر شاه بر آن نبود تا با دوام بخشیدن به روش صفویه، از تضاد مذهبی ایران و عثمانی در جهت استحکام بخشیدن به حاکمیت خود بهره گیرد و به دنبال روشی بود تا بتواند میان ایران با ممالک سنی‌نشین جهان اسلام الفتی دوباره برقرار سازد. پیشنهاد او در این باره، شناختن مذهب جعفری به عنوان یکی از مذاهب رسمی جهان اسلام و قرار گرفتن آن در کنار مذاهب اربعه بود^{۱۹۴}، که هرگز نه از سوی علمای امامیه و نه محافل اهل سنت پی گرفته نشد. شاید کشته شدن زودهنگام نادر شاه در ۱۱۶۰ ق و محدود شدن اقتدار و نفوذ ایران در جهان اسلام در این کم‌توجهی مؤثر بوده باشد؛ اما در محافل شیعه این اندیشه تقریب به فراموشی سپرده نشد و در نوشته‌های علما رگه‌هایی از آن دیده می‌شد^{۱۹۵}.

حکومت کریم خان زند (حکومت: ۱۱۶۳-۱۱۹۳ق) حکومتی نبود که چندان اتکایی بر مذهب داشته باشد و در این دوره تحول مذهبی خاص هم در عرصه سیاسی ایران دیده نمی‌شود. تنها آنچه آشکارا می‌توان دید فاصله گرفتن روحانیت شیعه از حکومت است. در حالی که نام فردی شاخص از علما در میان اطرافیان کریم خان دیده نمی‌شود، عالمان امامی بر کوشش خود در زمینه افزوده قدرت مالی و اجتماعی روحانیت و تأمین استقلال آن از حکومت افزودند. از کوشش‌های نظری در این باره می‌توان به رساله‌ای از محمد بن محمد زمان کاشانی (وفات: بعد ۱۱۷۲ق) با عنوان *نورالهدی فی ان الزکاة بعد اخراج المؤمنة*^{۱۹۶} و نوشته‌هایی از محمد اسماعیل خواجویی مازندرانی (وفات: ۱۱۷۳ق) همچون رساله‌ای درباره همان موضوع استثنای مؤونه از زکات برای تسهیل پرداخت زکات و تشویق مؤمنان به ادای آن به مراجع ذی‌صلاح و رساله‌ای در باب خمس اشاره کرد.^{۱۹۷} موضوع روابط مدنی شیعه و اهل سنت نیز در این دوره پی گرفته شد و همان خواجویی دو رساله در خصوص حقیقت ناصبی و تعریف و احکام آن و نیز درباره ممنوعیت ازدواج امامی با مردی از مذهب دیگر نگاشته است.^{۱۹۸}

در دوره جانشینان کریم خان و سال‌های برآمدن آقامحمد خان قاجار، به‌خصوص باید به شخصیت محوری وحید بهبهانی (وفات: ۱۲۰۵ق) اشاره کرد که از سویی بار دیگر در محافل داخلی امامیه، زمینه غالب آمدن اصولیه بر اخباریه را فراهم آورد و از سوی دیگر در تنظیم روابط امامیه با اهل سنت، نوعی از تقریب و همزیستی مدنی را مطرح کرد، او به‌عنوان پرنفوذترین عالم شیعه در روزگار خود، به‌خصوص در رساله‌ای مستقل، بر اثبات این اصل که با اعتراف به اصول دین، اسلام فرد ثابت می‌شود و انکار اصول مذهب موجب کفر نیست^{۱۹۹}، به واقع روابط شیعه و اهل سنت را وارد مرحله‌ای جدید ساخت و راه او در دوره‌های بعد از سوی دیگر عالمان امامیه، به‌خصوص اصولیان ادامه یافت.

تبدیل روحانیت امامیه به یک قدرت سیاسی در عرض پادشاه همزمان با آغاز سلسله قاجار در ۱۱۹۳ق گام به گام پیش رفت. در دوره آقامحمد خان (۱۱۹۳-۱۲۱۲ق) محمدعلی بهبهانی کرمانشاهی (وفات: ۱۲۱۶ق) با نوشتن رساله‌هایی مستقل در باب استثنای مؤونه از زکات و نیز مصرف رد مظالم^{۲۰۰}، این مباحث فقهی را به دنبال تقویت

بنیه مالی روحانیت شیعه و تقویت استقلال آن پی گرفت. در دوره فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲-۱۲۵۰ق) با وجود اقتدار و ثبات نسبی حکومت، این روند ادامه یافت. از جمله باید به میرزا ابوالقاسم قمی (وفات: ۱۲۳۲ق) اشاره کرد که در نوشته‌هایش بر اینکه فقیه عادل قائم مقام امام معصوم در دوره غیبت است، تأکید داشت؛ و در مواضع مختلف از اقامه نماز جمعه تا اخذ وجوهات نقش محوری چنین فقیه‌ای را تبیین کرده است.^{۲۰۱} پس از او مولی احمد نراقی نیز این مباحث را دنبال کرد و گونه‌ای از نظریه ولایت فقیه را مطرح کرد.^{۲۰۲} تألیف کتاب *القضاء* و کتاب *الجهادیه* از سوی سید محمد مجاهد (وفات: ۱۲۴۲ق) عالمی که نقش مهمی در جنگ ایران با روسیه ایفا کرد^{۲۰۳} و نیز کتاب *القضاء والشهادت* از مولی احمد نراقی^{۲۰۴} در ادامه همین روند بود.

چنین می‌نماید که فتحعلی شاه خود نیز بر این استقلال روزافزون روحانیت واقف بود. او هم ناچار بود در جنگ با روسیه از این قدرت بهره گیرد و هم از عواقب آن نگران بود. شاید بتوان گفت که استقبال شاه از میرزا محمد اخباری (وفات: ۱۲۳۲ق) که تحت فشار عالمان عتبات از عراق به ایران پناه آورده بود و ۴ سال اقامت او در تهران و برخورداریش از حمایت خاص فتحعلی شاه^{۲۰۵} کوشش برای یافتن یک راه جایگزین بود. دعوت از شیخ احمد احسائی (وفات: ۱۲۴۲ق) که مسلکی مستقل از علمای عصر را پدید آورده بود نیز هدفی مشابه را دنبال می‌کرد.^{۲۰۶} از آنجا که بخش روی به اقتدار امامیه، محافل اصولی بود، حمایت از میرزا محمد اخباری که جناح اخباریه را از نو سامان داد و وارد عرصه رقابت با اصولیه ساخت، می‌توانست برای شاه آزمونی ارزنده باشد. اما او به‌زودی متوجه شد که موقعیت میرزا محمد در ایران متزلزل است و نمی‌توان به بهای حمایت از او، مخالفت روحانیت مقتدر اصولی را به خود خرید و سرانجام با قطع حمایت‌ها، میرزا از شاه ایران دست شست و راهی کاظمین شد.^{۲۰۷}

روند اقتدار روحانیت شیعه در دوره محمد شاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ق) با نوشته‌ای از حجت‌الاسلام شفتی (وفات: ۱۲۶۰ق) درباره اقامه حدود در زمان غیبت^{۲۰۸}، رساله‌ای از محمدجعفر شریعتمدار استرآبادی (وفات: ۱۲۶۳ق) درباره اقامه حدود و قصاص و دیات^{۲۰۹} و رساله‌ای از صدرالدین محمد بن صالح اصفهانی (وفات: ۱۲۶۳ق) درباره وقف و اداره اوقاف^{۲۱۰} دنبال شد. این روند در عهد ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق) رو به

افزونی بود. کسانی چون شیخ انصاری (وفات: ۱۲۸۱ق) شخصیتی تحول‌ساز در فقه امامیه، میرزا حبیب‌الله رشتی (وفات: ۱۳۱۲ق)، میرزا حسینقلی همدانی (۱۳۱۱ق) و میرزا محمدحسن آشتیانی (وفات: ۱۳۱۹ق) در ابواب قضا، خمس و زکات و اداره اوقاف کتاب نوشتند.^{۲۱۱} آقا نجفی اصفهانی (وفات: ۱۳۰۱ق) در اصفهان به‌عنوان فقیهی مبسوط‌الید مستقلاً به اقامه حدود اقدام کرد و اقتدار او حکومت اصفهان را تحت‌الشعاع قرار داد.^{۲۱۲} میرزا محمدحسن شیرازی (وفات: ۱۳۱۳ق)، با حکم تحریم تنباکو اقتدار روحانیت امامیه در تقابل با قدرت دربار قاجار نشان داد^{۲۱۳} و شیخ هادی نجم‌آبادی (وفات: ۱۳۲۰ق) به‌عنوان یک روحانی پرنفوذ و دارای اندیشه سیاسی در تهران، به قدرتی مستقل در پایتخت قاجار مبدل شد.^{۲۱۴} در عصر مظفرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۳۲۴ق) و در جریان مبارزات مشروطیت، در کنار نیروهای سیاسی، عالمان پرنفوذ امامی نیز نقشی انکارناپذیر ایفا کردند؛ چه شخصیت‌هایی مانند محمدکاظم خراسانی (وفات: ۱۳۲۹ق) و شیخ عبدالله مازندرانی (وفات: ۱۳۳۰ق) که هوادار مشروطه بودند و چه رجالی چون شیخ فضل‌الله نوری (وفات: ۱۳۲۷ق) و محمدکاظم طباطبایی یزدی (وفات: ۱۳۳۷ق) که خواهان نوعی حکومت مشروطه بودند و در مقابل مشروطه‌طلبان قرار گرفتند، همه در مسیر اقتدار سیاسی روحانیت شیعه قرار داشتند.^{۲۱۵} این مسیر با تفاوت‌هایی همچنان در دوره پهلوی از سوی عالمانی چون میرزا محمدحسین نائینی (وفات: ۱۳۵۵ق)، سید ابوالحسن اصفهانی (وفات: ۱۳۶۵ق) و آقا حسین بروجردی (وفات: ۱۳۸۰ق) دنبال شد و اوج آن طرح نظریه ولایت فقیه از سوی امام خمینی و تأسیس جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ش بود.

حائری در تحلیلی تاریخی، نیروی ضد اقتدار روحانیت اصولی شیعه را در عصر متأخر شامل اخباریان، فیلسوفان، شیخیان، اسماعیلیان، هوادار آقاخان محلاتی، بابیان و هواداران سید عالمگیر دانسته است.^{۲۱۶}

در ایران در متمم قانون اساسی مشروطه مصوب ۱۳۲۵ق «مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنا عشریه» دانسته شد^{۲۱۷} و همین اصل در قانون اساسی جمهوری اسلامی مصوب ۱۳۵۸ش — تنها با حذف واژه حقه به انگیزه حرمت نهادن بر مذاهب اهل سنت — تأیید گردید.^{۲۱۸}

امامیه در سده‌های متقدم هجری

چالش‌های اعتقادی

محافل امامی در طی دوره‌ای که عصر حضور خوانده می‌شود — یعنی تا ۲۶۰ ق — برخلاف آنچه انتظار می‌رود و به گواهی اوراق تاریخ بیشترین فرقه‌سازی و تشتت اعتقادی را به خود دید و از اواخر سده ۳ ق رو به کاهش اختلاف و به تدریج دست یافتن یکنواختی نسبی در عقاید نهاد. پس از وفات امام جعفر صادق (ع) امامیان جعفری انشقاقی را به خود دیدند که مهم‌ترین حاصل آن جدایی فطحیه و ناووسیه بود؛ و چندی بعد، وفات امام موسی کاظم (ع) نیز زمینه‌ساز افتراقی دیگر شد که به مراتب دامنه‌دارتر بود. آنان که امام کاظم (ع) را قائم آل محمد (ص) انگاشتند و به واقفه شهرت یافتند، آن حضرت را زنده و غایب از انظار شمردند و به امامت امام رضا (ع) ایمان نیاوردند. در شمار رجال برجسته واقفه، نام مردانی ایرانی مانند علی بن جعفر خزاعی مروی نیز دیده می‌شد.^{۲۱۹} در مقابل آنان گروهی قرار داشتند که امامت را ادامه‌دار و جانشین امام کاظم (ع) را امام رضا شمردند و به قطعیه شهرت یافتند. مسائلی چون پذیرفتن ولایتعهدی از سوی امام رضا (ع)، انتقال امامت به امام بعدی — یعنی امام جواد (ع) — در هشت سالگی و تکرار انتقال امامت به امام هادی (ع) در همان حدود سنی، همه اموری بود که هضم آن برای طیفی از امامیه دشوار بود و آنان را به مذهب واقفه ترغیب می‌کرد. با وجود اختلاف‌هایی پیش و پس از ماجرای وقف بر امام کاظم (ع)، هیچ‌یک از فرقه‌های شکل گرفته درون امامیه، در مقایسه با مسیر اصلی اثناعشریه، به اندازه فرقه واقفه دامنه‌دار و ادامه‌دار نبود. آن دشواری هضم که بدان اشاره شد، افزون بر گرم کردن آتش واقفه، می‌توانست امامیه را به مثابه یک کل نیز به تضعیف کشاند و موجب افزونی نفوذ مذاهب رقیب شیعه، به خصوص زندیه باشد.

در تمرکز بر حضور شیعه در ایران، هرچند به نظر نخست چنین می‌آید که این اختلاف بیشتر در میان اصحاب عراقی ائمه (ع) خود نمود، مسائل امامیان ایران در چنین موضوعات بنیادین ابداً جدا از آنچه در عراق می‌گذشت، نبود. در مروری بر آثار شناخته از امامیان ایران در طی سده‌های ۲-۴ ق، می‌توان کثرت نوشته‌هایی را دید که هدف آنها دفاع از مبانی قطعیه (بعدها اثناعشریه) و تضعیف مبانی واقفه و زیدیه و دیگر مذاهب

در خصوص امامان مورد ادعایشان بود. در این باره، نخست باید به مجموعه‌ای از آثار درباره نص بر یکایک ائمه (ع) و وصیت مورد به مورد آنان اشاره کرد که تألیف آنها تا پایان سده ۴ق همچنان دوام داشت و از نمونه‌های آن *اثبات الوصیه* مسعودی^{۲۲۰} و *کفایة الاثر* خزار قمی است^{۲۲۱}. همچنین در این باره باید تک‌نگاشتی با عنوان *ما روی فی اولاد الائمة (ع)*، از محمد بن حسن صفار قمی (وفات: ۲۹۰ق)^{۲۲۲} یاد کرد که ظاهراً هدف آن تقدس‌زدایی از امامزادگان و احتمال برآمدن مدعیان نادرست از میان آنان بوده است. در کتاب‌هایی با عنوان مشترک *دلائل الائمة*، یا عناوین نزدیک به آن نیز در صدد بودند تا با اثبات معجزاتی از یکایک ائمه قطعی، حقانیت آنان را به ثبوت رسانند^{۲۲۳}. از متأخرترین این آثار *دلائل الامامة* منسوب به ابن‌رستم طبری برجای مانده است^{۲۲۴}. حتی در طی سده ۴ق کلینی در *مجموعه کافی*، ضرورت دیده است بخشی را به اثبات نصوص بر ائمه اثناعشر و معجزات آنان اختصاص دهد^{۲۲۵}.

آشنا شدن با فرق نیز ابزار دیگری بود که قطعیه برای دفاع از مذهب و رد مذاهب رقیب بدان روی آوردند. در طی سده‌های ۲ و ۳ق مجموعه‌ای از کتب را امامیان ایرانی در معرفی فرق شیعه و کیفیت افتراق آنها نوشتند^{۲۲۶} که از آن میان *فرق الشيعة* نوبختی^{۲۲۷} و *المقالات والفرق* از سعد بن عبدالله قمی^{۲۲۸} برجای مانده است. به اینها باید ردیه‌هایی را افزود که از سوی بزرگان این دو سده بر فرقه‌های فعال شیعی چون واقفه^{۲۲۹}، زیدیه^{۲۳۰} و اسماعیلیه^{۲۳۱} نوشته شد.

وفات امام حسن عسکری (ع) در سال ۲۶۰ق و آغاز دوره غیبت، امامیان قطعی را با مشکل جدید مواجه کرد و آن نبود امام حاضر بود. حضور امام طی دهه‌های پیشین مهم‌ترین امتیاز قطعیه نسبت به واقفه بود که غیبت را از امام کاظم (ع) آغاز کرده بودند. بدین ترتیب عالمان امامی، برای دفاع از مواضع اثناعشریه به تألیف آثاری روی آوردند که به منظور تبیین کلامی - روایی در باب غیبت نوشته شده بود و اغلب عنوان عمومی *کتاب الحجة فی ابطاء القائم*، نوشته محمد بن بحر رهنی متکلم کرمانی است^{۲۳۲} و عنوان این اثر مفقود گواهی دارد زمانی که تنها حدود ۷۰ سال از غیبت امام غایب (ع) گذشته بود، نگرانی‌هایی از بابت طولانی شدن غیبت وجود داشته است. به هر حال تألیف کتاب‌هایی در باب غیبت، از نسل > ۲۸۵ق آغاز شد و با بسامد قابل ملاحظه‌ای تا پایان

سده ۴ق ادامه یافت^{۲۳۳}، و از آن پس نیز همواره موضوع تألیف آثار متعددی بوده است. از نمونه‌های بازمانده این آثار نوشته‌هایی چون *کمال‌الدین ابن بابویه* است^{۲۳۴}. افزون بر موضوع خاص غیبت، عالمان قطعی آثاری نیز با عنوان عمومی *الحیره*، تألیف کردند که به دنبال ارائه راهکاری بر شیوه مقابله با حیرت ناشی از فقدان امام بوده است^{۲۳۵} و نمونه باقی مانده آن *الامامة والتبصرة من الحیره* اثر علی بن بابویه قمی است^{۲۳۶}. در این باره باید به گروهی از امامیه در خراسان اشاره کرد که ابن بابویه (وفات: ۳۸۱ق) آنان را به عنوان «اهل فترت» معرفی کرده است که در سفرش به خراسان با آنان آشنا شده بود. این گروه باور داشتند که پس از وفات امام حسن عسکری (ع) سلسله امامت تا آخرالزمان منقطع شده و فترتی در امامت پدید آمده است؛ و در آخرالزمان مردی از فرزندان امام حسن عسکری (ع) همانم پیامبر (ص) به عنوان مهدی قیام خواهد کرد. و امامت از نو برقرار و جهان پر از عدل و داد خواهد شد^{۲۳۷}.

در مروری فهرستوار بر مباحث مورد توجه عالمان و متکلمان امامی ایران در طی سده‌های ۲-۴ق می‌توان به این مسائل اشاره کرد: تبیین باورهای خاص امامیه شامل امامت با ابعاد مختلف آن بداء، رجعت و تقیه، تبیین رویکرد امامیه نسبت به مسائل مشترک مذاهب کلامی مانند مسأله صفات خدا، منزلت انبیا و پیامبر اسلام (ص)، جبر و اختیار، مخلوق بودن بهشت و جهنم، تعریف ایمان و منزلت مرتکب کبیره وعده و وعید، برخی مسائل فلسفی کلام مانند جواهر و اعراض، ماهیت انسان سرانجام اصل این موضوع که آیا احتجاج و تبیین کلامی عقاید تا چه حد مورد تأیید مذهب امامیه است^{۲۳۸}.

مکاتب کلامی متقدم

در جستجو از کهن‌ترین نشانه‌های اندیشه کلامی در حوزه شیعی، این نشانه‌ها را باید در آثار و روایات منقول از ائمه شیعه (ع) و به خصوص امام باقر این (امامت: ۹۵-۱۱۴ق) و امام صادق (ع) (امامت: ۱۱۴-۱۴۸ق) جستجو کرد. دوره امامت امام صادق (ع) در تاریخ اندیشه کلامی، دوره تدوین آغازین دانش کلام بود و پایه‌گذاری مکاتب ماندگار و مهم کلامی در این دوره صورت پذیرفت. در این سده، طرح مباحث پیچیده و کاملاً نظری در زمینه‌های گوناگون کلامی گسترش یافت که از آن میان به‌ویژه باید به طرح

مباحثی چون صفات باری و خلق قرآن در اوایل سده ۲ ق اشاره کرد^{۲۳۹}. در این دوره مکاتب گوناگون کلامی را از نظر چگونگی پرداخت به مباحث کلامی می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد: گروهی چون معتزله که با ارائه مجموعه عقاید کم‌وبیش نظام یافته و تحلیل شده به عنوان یک دستگاه جهان‌شناختی دینی مبتنی بر برداشت‌های عقل‌گرایانه، اندیشه کلامی خود را مطرح می‌ساختند و گروه دوم که صرفاً به عنوان برخوردی انفعالی و در واکنش نسبت به آموزش‌های کلامیان، به موضع‌گیری و گاه بحث در باب مسائل کلامی پای نهادند.

نگرشی گذرا بر اخبار فراوان نقل شده از امامان اهل بیت (ع) و از آن جمله صادقین (ع)، به روشنی نشان می‌دهد که اندیشه کلامی و برخوردی عقل‌گرایانه با مباحث اعتقادی، از سوی آن امامان مورد تأکید بود و این امر به سان سیره‌ای در میان صحابیان و نزدیکان ایشان ادامه یافت. در سخن از امامان بعدی، به‌ویژه باید به مباحث گسترده کلامی منقول از امام رضا (ع) اشاره کرد که بخشی مهم از آن در قالب مناظرات کلامی جلوه یافته که در دربار مأمون در خراسان صورت گرفت. به عنوان نمونه باید به مناظرات متعدد آن حضرت با پیروان ادیان غیراسلامی و نیز مدافعان مذاهب گوناگون اسلامی اشاره کرد که نمونه‌ای از آن در قالب روایات منقول در مجامیع حدیثی برجای مانده است^{۲۴۰}. از آثار کلامی منتسب به دیگر ائمه اهل بیت (ع)، همچنین باید به رساله‌ای در رد بر اهل جبر و تفویض، منتسب به امام هادی (ع) اشاره کرد که گفته می‌شود خطاب به اهل اهواز نوشته شده است^{۲۴۱}.

درباره عالمان امامی باید گفت تدوین دانش کلام و تألیف آثاری در این زمینه، در میان امامیه از سابقه‌ای دیرین برخوردار بود و متکلمان امامی را باید از نخستین کسانی دانست که در شکل‌گیری این دانش در شکل عمومی آن، نقشی مهم ایفا کردند. در خلال سده ۲ و نیمه نخست سده ۳ ق در محیط امامیه، مکتب کلامی ریشه‌داری شکل گرفت که بنیاد آن در کوفه گذاشته شد، اما دوام آن در ایران بود. نمایندگان این مکتب در چندین نسل، کسانی چون هشام بن حکم، یونس بن عبدالرحمان، علی بن منصور و ابوجعفر سکاکی در عراق، و کسانی چون فضل بن شاذان در خراسان بودند^{۲۴۲}. همچنین دوستی نزدیک هشام بن حکم با یحیی بن خالد برمکی^{۲۴۳} می‌توانست پلی برای ارتباط

افکار او با ایران باشد.

به عنوان گرایش‌های دیگر کلامی، نخست باید از متکلمی چون هشام بن سالم جوالیقی نام آورد که یک ایرانی ساکن کوفه بود و به زودی افکار او در عراق و ایران هواداران گسترده‌ای یافت و مهم‌ترین رقیب هشام بن حکم و مکتب او بود^{۲۴۴}. در تقابل میان دو مکتب کلامی هشام بن حکم و هشام بن سالم، بیش از همه اختلاف نگرش آنان به مسأله صفات الهی جالب توجه بوده و در منابع بازتاب یافت^{۲۴۵}، اما اختلاف دیدگاه‌های آنان در برخی موضوعات ریز کلامی، مانند مسأله بهشت و جهنم (ظاهراً مخلوق بودن آن) و مسأله ارواح نیز مورد توجه حمیری قرار گرفته و به تفصیل به آن پرداخته است^{۲۴۶}.

در میان عالمان نسل <۲۳۵ق نفوذ علم کلام مبتنی بر آموزه‌های مکتب هشام بن حکم را می‌توان در مراکز فرهنگی شیعه در خراسان بازجست. در مرو، باید از ابوالعباس احمد بن حماد محمودی یاد کرد که او را در شمار اصحاب امام جواد(ع) (امامت ۲۰۳-۲۲۰ق) نام برده‌اند^{۲۴۷} و می‌دانیم که با آن حضرت مکاتباتی نیز داشته است^{۲۴۸}. ابوالعباس محمودی چندی را در بغداد گذرانید و در آنجا با احمد بن ابی‌دؤاد (وفات: ۲۴۰ق)^{۲۴۹} و ابوالهذیل علاف (وفات: ۲۳۵ق)^{۲۵۰} مناظراتی داشت و محور هر دو مناظره، مسأله نیاز به حجتی در زمین است که عذر میان خلق با خدا را برطرف کند. در میان مشایخ او نام کسی چون یونس بن عبدالرحمان^{۲۵۱}، از شاگردان هشام و محمد بن عبدالله نواده زراره و ادامه دهنده عقاید نیایش زراره^{۲۵۲} به ثبت آمده است^{۲۵۳}. وی در خصوص ارزیابی‌های مثبت و منفی که درباره شخصیت هشام بن حکم وجود داشت، دفاعی همه جانبه از افکار هشام داشت^{۲۵۴}.

در نسل <۲۶۰ق محافل کلام امامیه در شرق ایران پویاتر و گسترده‌تر بود. در مرو، ابوعلی محمد بن احمد محمودی محفلی را دوام بخشید که پدرش بنیان نهاده بود. او را از اصحاب امام هادی(ع) بر شمرده‌اند^{۲۵۵} و وی مدعی‌نامه‌ای از آن حضرت بود که مسلک پدر در گذشته‌اش را تأیید می‌کرد و از او نیز می‌خواست همان راه را ادامه دهد^{۲۵۶}. اصلی‌ترین استاد او پدرش بود^{۲۵۷}، اما وی از شیوخ دیگری مانند واصل یکی از اصحاب ناشناخته امام رضا(ع) نیز دانش‌آموخته بود^{۲۵۸}.

در ماوراءالنهر باید جعفر بن احمد بن ایوب بن تاجر سمرقندی را نام برد که نجاشی حتی با تکیه بر داده‌های نقادی سخت‌گیر چون ابن‌غضائری، او را فردی صحیح‌المذهب شمرده است.^{۲۵۹} در پی جویی از سرچشمه افکارش باید گفت او از سویی در محضر برخی بزرگان مکتب هشام در عراق مانند یونس بن عبدالرحمان^{۲۶۰} و برخی ادامه دهندگان دیگر محافل کلام کهن امامی در عراق مانند احمد بن حسن میثمی^{۲۶۱} دانش آموخت و از سوی دیگر از شیوخ کلام خراسان چون شجاعی نیز بهره‌ وافر گرفت.^{۲۶۲} وی مانند پدر بر دفاع همه جانبه از هشام بن حکم تأکید داشت.^{۲۶۳} شیخ طوسی او را به عنوان متکلمی صاحب اثر معرفی کرده است.^{۲۶۴} نجاشی کتابی را از او معرفی کرده است در رد بر قائلان به این قول که پیامبر(ص) پیش از نبوت بر دین قوم خود بوده است^{۲۶۵}؛ که این تأکیدی ویژه بر عصمت پیامبر(ص) است. کشی گفتگویی درباره منشأ علم لدنی برای ائمه(ع) و نفی محدث بودن سلمان فارسی از وی نقل کرده است.^{۲۶۶} وی نه تنها شاگردان خراسانی که طالبانی از دیگر نقاط ایران مانند اهواز را نیز به گرد خود داشت.^{۲۶۷} دیگر باید حسین بن اشکیب مروزی، عالم اهل مرو را یاد کرد که چندی را در قم گذرانید و مدت‌ها نیز در شهرهای ماوراءالنهر سمرقند و کش سکنا گزید^{۲۶۸} و شاید از نخستین مروجان کلام امامی در ماوراءالنهر بود. ارتباط وی با رجال مکتب هشام بن حکم، با یک واسطه به یونس بن عبدالرحمان بازمی‌گردد^{۲۶۹}، اما وی از طریق ابن‌ابی عمیر از هشام بن سالم پیشوای مکتب رقیب نیز نقل‌هایی داشت.^{۲۷۰} با توجه به گرایش به جمع میان هشامین و بسیاری رجال قمی در شمار مشایخ او^{۲۷۱} از جمله حسن بن خرزاد قمی^{۲۷۲} به نظر می‌رسد بتوان گفت او این گرایش قمی را که برای هر دو هشام حرمت نهد، پاس می‌داشته است و نمی‌توان او را مروجی خالص برای مکتب هشام بن حکم دانست.

مهم‌ترین نماینده مکتب هشام بن حکم در ایران، فضل بن شاذان نیشابوری (وفات: ۲۶۰ق) است که آموزه‌های مکتب را از طریق ابوجعفر سکاکی از یونس بن عبدالرحمان فراگرفت^{۲۷۳} و به قطبی برای کلام امامیه در ایران مبدل شد. برخی اشارات در منابع نشان می‌دهد که وی با متکلمان نسل پیشین خود چون ابوالعباس محمودی رابطه مناسبی نداشت و از او به تندی انتقاد می‌کرد.^{۲۷۴}

در جانب مخالف، باید از شخصیتی چون احمد بن محمد بن عیسی اشعری نام آورد که ادامه دهنده راه زکریا بن آدم اشعری در قم بود^{۲۷۵} و در تثبیت مسیر قطعی هشام ابن سالم و صفوان بن یحیی پیشوایان آن بودند، پیشگام بود^{۲۷۶}. نزد احمد و برخی همفکران او حمایت از قطعیه با حمایت از هشام بن سالم پیوند خورده بود.

در نسل <۲۸۵ق این جریان‌های کلامی از سوی کسانی چون ابوالحسن محمودی^{۲۷۷}، از شاگردان محمودی، محمد بن مسعود عیاشی^{۲۷۸} از شاگردان او و ابن‌شاذان و علی بن محمد فیروزانی^{۲۷۹}، اهل قم و از هواداران هشام بن حکم^{۲۸۰} دوام یافته است. اما در اواسط سده ۳ق، به عنوان شخصیتی منفرد باید ابن‌راوندی را نام برد که مسیر فکری او در طول حیات علمی‌اش به‌سان معمایی در پیش روست. وی دست‌کم برای چندگاهی به امامیه پیوست و نوشته‌هایی در تأیید مذهب و رد بر معتزله داشت. ابن‌راوندی متکلمی ایرانی ساکن بغداد بود و درباره خاستگاهش برخی او را به راوند کاشان و برخی به مرو یا مروالروود در خراسان بازگردانده‌اند^{۲۸۱}. وی نسبت به مکتب هشام بن حکم و به‌ویژه دیدگاه‌های او در باب توحید، موضعی مخالف داشت و در آثاری چند به نقض باورهای این مکتب پرداخت^{۲۸۲}.

به عنوان پایانی بر سخن از متکلمان نخستین امامیه، باید به سخن ابوعلی جبایی، پیشوای معتزله اشاره کرد که در پایان سده ۳ق مکتب باسابقه هشام بن حکم و مکتب نابسامان ابن‌راوندی و همتایش ابوعلی وراق را به عنوان تنها نمایندگان کلام امامیه می‌شناخت^{۲۸۳}. گفتنی است جریان اخیر ادامه دهندگانی چون ثبیت بن محمد عسکری داشت که از شاگردان ابوعلی وراق بود و متکلمی مطلع بر فقه و حدیث بود^{۲۸۴}.

ابوسهل نوبختی و بازتاب‌ها

دهه‌های گذار از سده ۳ به ۴ق که با دوره غیبت صغری مصادف بود، در تاریخ کلام امامیه برهه حساسی به‌شمار می‌رفت. در این دوره به اقتضای زمان انبوهی از تألیفات در مباحث امامت از سوی متکلمان امامی در مراکز علمی ایران و عراق به‌چشم می‌آید، اما در آن میان تنها مکتب بنی‌نوبخت و در رأس آن ابوسهل نوبختی متکلم ایرانی مقیم بغداد و شاخص‌ترین چهره علمی از خاندان نوبختی بود که توانست یک نظام فراگیر

کلامی را عرضه کند که بر پاسخگویی حملات متکلمان مخالف توانا باشد. این مهم در توان ابوسهل نوبختی بود که این جمله را در کلام خود شعار ساخته بود: «مسائل دینی همگی با استدلال است که شناخته می‌شوند»^{۲۸۵}. همین نقش اساسی ابوسهل بود که موجب شد تا نویسندگان امامی او را شیخ‌المتکلمین خوانند^{۲۸۶}.

ابوسهل نوبختی که به‌درستی نمی‌دانیم چگونه کلام امامیه را از پیشینیان خود به امانت برد، تعالیم پایه‌ای مذهب را در کالبد یک نظام کلامی مدون ساخت؛ نظامی که از نظر زبان گفتار در تعریف و استدلال، و نیز از حیث پردازش مباحث و باب‌بندی با نظام آن روز معتزله هماهنگی داشت و بی‌تردید برخورد نزدیک او با معتزلیانی چون ابوعلی جبایی در این امر بی‌تأثیر نبود. در حقیقت همین یک‌زبانی و هماهنگی موجب می‌شد تا بزرگان مکتب اعتزال، ابوسهل را به‌عنوان متکلمی متفاوت با پیشینیان امامی خود و حتی به‌سان یک متکلم خویشاوند تلقی کنند^{۲۸۷}.

اما این پرسش در میان است که کلام ابوسهل فراتر از هم‌زبانی و هماهنگی عمومی، از نظر محتوایی تا چه حد با کلام معتزلی پیوند دارد. عناوین آثار ابوسهل در مباحث مختلف کلامی نشان می‌دهد که او جز در مباحث امامت، در بسیاری مسائل با تعالیم معتزله توافق کلی دارد و چند مورد از نظرات حکایت شده از بنی‌نوبخت در *أوائل المقالات* شیخ مفید نیز تأییدی بر این برداشت است^{۲۸۸}. با وجود این، برخی از مسائل حتی در غیر امامت یافت می‌شد که ابوسهل در آنها از موضع معتزله دوری گزیده بود. او در مبحث ایمان، فاسق را به اطلاق مؤمن می‌نامید^{۲۸۹} و بدین ترتیب نظریه‌ی اساسی معتزله، یعنی منزلة بین‌المنزلتین را مردود می‌شمرد. مواضعی که مفید از بنی‌نوبخت و به طبع ابوسهل درباره‌ی برخی مسائل مربوط به وعید نقل کرده، قدری پیچیده است^{۲۹۰}؛ اما به هنگام سخن گفتن از نظرگاه امامیه در باب وعید، ابدأً به مخالفتی از جانب بنی‌نوبخت اشاره نکرده است^{۲۹۱}. در مباحث لطیف کلام، در مسائل مورد اختلاف جواهر و اعراض، ابوسهل بین نظرگاه بصریان به ریاست ابوعلی جبایی و بغدادیان به ریاست ابوالقاسم بلخی، به مکتب بصره گرایش نشان داده است^{۲۹۲}. در مباحث امامت، ابوسهل هویت شیعی نظام کلامی خود را بروز داده است؛ اما چند نظریه‌ی فرعی وجود دارد که ابوسهل را به معتزله نزدیک و از سنت‌گرایان امامی دور کرده است: مفید در نقل نظرات

بنی‌نوبخت، اقوالی چون عدم ظهور معجزه بر دست ائمه، عدم ارتباط امامان با ملائکه و عدم ارتباط امامان پس از وفات را از عقاید آنان شمرده است^{۲۹۳}؛ این درحالی است که قول به آگاهی ائمه بر تمامی صفت‌ها و زبان‌ها بر پایه عقل را به آنان نسبت داده است^{۲۹۴}. حرکت ابوسهل در خاندان ایرانی او که مرکز فعالیت آنان بغداد بود، دنبال شد و متکلمانی برجسته از آل نوبخت مکتبی در کلام امامیه پدید آوردند که شیخ مفید در کتاب *اوائل المقالات*، به تفصیل دیدگاه‌های آنان را در مسائل مختلف بررسی کرده است و با قول مشهور امامیه به مقایسه نهاده است. در آن میان حسن بن موسی نوبختی که مشرب فلسفی نیز داشت، آثار مهمی در کلام تألیف کرد^{۲۹۵}، آثاری در فرقه‌نگاری و نیز ردیه‌هایی بر معتزله در کنار ردیه‌هایی بر متکلمان طیف ابوعلیسی وراق و ابن‌راوندی و شعبی از امامیه چون واقفه و غلات بخشی مهم را تشکیل می‌داد^{۲۹۶}.

در نواحی درونی ایران نیز حرکت ابوسهل به‌طور گسترده‌ای پی گرفته شد، به نحوی که گویی نهضتی برای سامان‌دهی به کلام امامی برخاسته بود و محافل امامیه پس از چندی فترت در گفتگوهای کلامی، دگربار به مباحث کلامی روی آورده بودند. طی سه نسل، ظهور شخصیت‌هایی چون ابن‌قبة رازی، ابوالطیب رازی، ابن‌مملک اصفهانی، ابن‌عبدک گرگانی، محمد بن بحر رهنی کرمانی، ابومنصور صرام نیشابوری و ابوالحسین سوسنگردی، گواهی بر چنین تحولی در محافل امامیه است. با وجود آنکه گزارش‌های اندک دربارهٔ باورهای این متکلمان هنوز مورد تحلیل کافی قرار نگرفته است، می‌توان به‌عنوان یک ویژگی عمومی دربارهٔ کلام امامی در این دوره نزدیکی بسیار آن به کلام معتزله را مطرح ساخت، تاحدی که حتی باوری چون قول به وعید — برخلاف موضع مشهور از امامیه — در میان متکلمان این دوره عمومیت داشت. دست‌کم دو متکلم مهم در همان نسل ابوسهل در ایران ظاهر شدند که یکی از آنان عبدالرحمان بن احمد ابن‌جبرویه عسکری در خوزستان فعالیت داشت. او با عباد بن سلیمان معتزلی مناظراتی داشت و کتابی با عنوان *الکامل* در امامت نوشته بود^{۲۹۷}. شخصیت دیگر، محمد ابن‌عبدالرحمان بن قبة رازی بود که از مذهب معتزله به امامیه گرویده بود و نوشته‌هایی در رد معتزله و زیدیه داشت. دو کتاب او را در امامت با عناوین *الانصاف* و *المسترشد ابوالقاسم بلخی* (وفات: ۳۱۹ق)، متکلم مشهور معتزلی نقد کرد و بار آخر اجل به ابن‌قبة

فرصت پاسخگویی نداد.^{۲۹۸}

متکلمان نسل >۳۳۵ق کسانی از شاگردان ابوسهل، ابن قبه و ابن جبرویه بودند که وسعت انتشار آنان بیش از نسل پیشین بود. در شمار متکلمان، نخست باید از ابوالحسین محمد بن بشر سوسنگردی در خوزستان نام برد که از شاگردان خاص ابوسهل بود.^{۲۹۹} که در منابع بر قائل بودن او به وعید تأکید شده است.^{۳۰۰} او در سفرهایی که داشت با متکلمان امامی و معتزلی دیگر بلاد چون ابن قبه رازی و ابوالقاسم بلخی نیز مرتبط بود.^{۳۰۱} او خود نیز آثاری در امامت مانند *المقنع و المنقذ* نوشته بود.^{۳۰۲} دیگر محمد ابن عبدالله بن مملک شایسته ذکر است که متکلمی برخاسته از گرگان و مهاجر به اصفهان بود.^{۳۰۳} او نیز در آغاز بر مذهب اعتزال بود که احتمالاً در خوزستان، به محفل ابن جبرویه عسکری درآمد و مذهب امامی را پذیرفت و با ابوعلی جبایی عالم مشهور معتزله مناظراتی داشت.^{۳۰۴} در شمار آثار او می توان به *الجامع* به عنوان نوشته ای فراگیر در مباحث گوناگون کلام و *المسائل والجوابات* به طور خاص در مباحث امامت اشاره کرد.^{۳۰۵} در جانب کرمان هم باید از محمد بن بحر رهنی کرمانی (وفات: قبل ۳۳۰ق)^{۳۰۶} یاد کرد که شاگردش کشی، او را غالی متعصب معرفی کرده است.^{۳۰۷} و ابن غضائری از «ارتفاع» در مذهبش یاد کرده است.^{۳۰۸} که اشاره به نوعی غلو است. اما همچون نسبت غلو به رجال دیگر امامیه، معنای این نسبت جای تحلیل و موشکافی دارد. به گفته طوسی وی بالغ بر پنج هزار کتاب و رساله داشت که اکثر آنها در عصر طوسی در خراسان رایج بود.^{۳۰۹} که از آن میان به خصوص باید به برخی تکنگاشت ها مانند *تفصیل الانبیاء و الائمة علی الملائكة*^{۳۱۰}، *الفروق بین الباطیل و الحقوق* در دفاع از انتقادات صورت گرفته بر ائمه (ع)^{۳۱۱} و کتاب هایی در تبیین موضع امامیه در باب امامت مانند *اثبات الامامة*^{۳۱۲} اشاره کرد. در سوی طبرستان نیز جا دارد محمد بن جریر بن رستم طبری صاحب *المسترشد فی الامامة* نام برده شود.^{۳۱۳} که از معدود آثار برجای مانده این دوره از کلام امامی^{۳۱۴} است.

این مسیر طی دو نسل بعد نیز همچنان دوام یافت. از متکلمان برآمده از این محافل در نسل >۳۶۰ق می توان کسانی چون ابوالطیب رازی را نام برد که با توجه به تصریح به تعلق او به «مرجئة الامامیه»^{۳۱۵} مخالفتش با وعید آشکار می گردد و

نیز از ابن عبدک گرگانی (وفات: بعد ۳۶۰ق) اشاره کرد که متکلمی قائل به وعید بوده است.^{۳۱۶}

از نسل >۳۸۵ق نیز چند متکلم مهم از خراسان می‌شناسیم: ابومنصور صرام نیشابوری که دارای آثاری کلامی بود^{۳۱۷} و ابوالجیش بلخی^{۳۱۸} (وفات: ۳۶۷ق) از شاگردان ابوسهل نوبختی و عامل انتقال تعالیم او به شیخ مفید بود.^{۳۱۹} محور اصلی نوشته‌های متکلمان در این چند نسل مسائل امامت، اصلی‌ترین عامل تمایز متکلمان امامی نسبت به معتزله، بود.

گفتنی است افزون بر متکلمان، در طول سده ۴ق، مباحث اعتقادی در محافل اصحاب حدیث امامیه نیز مورد توجه بوده، و با وجود اختلاف رویکرد و غلبه نسبی نص‌گرایان بر محیط امامیه در این دوره، دست‌کم در حد مباحث اساسی تعارضی میان عقاید این دو طیف دیده نمی‌شود. نمونه‌هایی از این پرداخت به عقاید در آثار مسند حدیثی مانند بخش اصول از کتاب *الکافی* نوشته کلینی (وفات: ۳۲۹ق)^{۳۲۰} و دو کتاب *الاعتقادات* و *التوحید* از ابوجعفر بن بابویه قمی (وفات: ۳۸۱ق)^{۳۲۱} دیده می‌شود. موارد اختلاف که مفید در *اوائل المقالات* به برخی از آنها اشاره کرده است، در حد مباحثی فرعی مانند تفضل یا استحقاق در باب نبوت یا توانایی ائمه در استماع سخن فرشتگان است.^{۳۲۲}

افزون بر آنها می‌توان مضامین اعتقادی را در آثار بسیاری از محدثان این نسل‌ها بازجست که از آن میان نوشته‌هایی چون کتاب *التوحید* از احمد بن محمد بن عیسی اشعری (وفات: ۲۶۰ق)^{۳۲۳}، کتاب *الجبر والتفویض* و آثار دیگر از احمد بن ابی‌زاهر اشعری قمی (وفات: ۲۸۵ق)^{۳۲۴}، کتاب *العظمة والتوحید* و کتاب *ما بین الهشامین* از عبدالله بن جعفر حمیری (وفات: ۲۸۵ق)^{۳۲۵} و آثاری چون *المقالات والفرق* در فرق شیعه، ردیه بر جبریه، ردیه‌ای بر علی بن ابراهیم در خصوص مذهب کلامی هشام بن حکم و یونس ابن‌عبدالرحمان و تکی‌نگاشت‌هایی مانند کتاب *الاستطاعة* از سعد بن عبدالله اشعری (وفات: ۳۰۱ق)^{۳۲۶} قابل ذکرند. همچنین باید از کتاب *الاستطاعة علی مذاهب اهل‌العدل* یاد کرد که ظاهراً آنرا یک محدث نوشته است، اما مؤلف آن علی ابن‌عبدالله عطار قمی (وفات: ۲۳۵ق) به اختلاف مذاهب کلامی توجه داشته است.^{۳۲۷}

غلات و اتصاف به غلو

اصطلاح غلو در طی سده‌های متقدم، دارای معنایی سیال بوده و از همین رو به سختی می‌توان مصادیق تاریخی آنرا دنبال کرد. در یک تعبیر کلی، فرقه‌هایی که ائمه اهل بیت (ع) را دارای صفات الوهی بدانند، یا نوعی از نبوت را درباره آنان باور داشته باشند، غالی شمرده می‌شوند. اما از آنجا که تأویل همواره زمینه توجیه برخی از باورها را فراهم می‌آورد، تعیین مصداق غلو با اشکال بسیار روبه‌روست. تعریفی که در برخورد بدوی بسیار شفاف و قاطع به نظر می‌رسد، در طی تاریخ هرگز وضوح کافی نداشت و موجب شده است تا غلو به عنوان یک اتهام برای مواجهه به گرایش‌های مخالف به کار گرفته شود. در میان رجال متقدم امامیه که به عنوان غالی نام گرفته‌اند، افراد متعلق برخی جریان‌ها مانند خطابه، مفضیله و نصیریه از آنجا که به عنوان فرقه‌ای غالی در کتب فرقه شناختی به ثبت رسیده‌اند، با اتفاق نظر بیشتری به عنوان غالی شناخته شده‌اند؛ فرقه‌هایی که بیشتر حوزه فعالیت آنها در عراق و شام و کمتر در ایران بوده است.

به عنوان نمونه‌ای از تعلق به فرقه خطابه، باید یونس بن بهمن (وفات: ۲۱۰ ق) را نام برد که ابن غضائری صریحاً او را از غلات خطابه شمرده است^{۳۲۸} و برادر او یوسف را نیز به عنوان فردی از غلات معرفی کرده است^{۳۲۹}. درباره یونس می‌دانیم که او از مخالفان و منتقدان تند یونس بن عبدالرحمان، متکلم مشهور امامیه بوده است^{۳۳۰}؛ اما گویا پسرش علی به جریان رسمی امامیه پیوست و از اصحاب امام رضا (ع) و هواداران هشام بن حکم بود^{۳۳۱}. در میان پیروان خطابه در نسل <۲۶۰ ق نیز حسن بن علی ابن ابی عثمان قمی مشهور به سجاده را می‌شناسیم، که در منابع رجالی به غلو متهم شده است^{۳۳۲} و گاه از علیائه — یکی از فرق غلات — معرفی شده است^{۳۳۳}. اما اینکه از او نقل شده ابوالخطاب را افضل از پیامبر (ص) می‌دانست^{۳۳۴}، نشانه‌ای بر تعلق او به خطابه است.

وجود ترجمه‌ای فارسی از متن /م/الکتاب، که بازمانده‌ای از متون خطابه است^{۳۳۵}، نشان می‌دهد که این مذهب در میان فارسی‌زبانان برای چندی پیروانی داشته است. بعدها دیگر خطابیانی نبودند که این کتاب را از آن خود دانند و به بهانه پیوندهای تاریخی که میان ابوالخطاب بنیان‌گذار فرقه اسماعیلیه متقدم وجود داشت^{۳۳۶}، این کتاب

با وجود تفاوت‌های مهم در مبانی اعتقادی، در میان اسماعیلیه محفوظ ماند. بعضی از مفاهیم و تعالیم ابوالخطاب و پیروان او، مانند مفاهیم ناطق و صامت، تأکید آنان بر تأویل و طرح اندیشهٔ ادواری بودن تاریخ دینی بشر، به گونه‌های دیگری بعدها مورد استفادهٔ اسماعیلیان نخستین قرار گرفت؛ اما باور خطابی به الوهیت ائمه نزد اسماعیلیه دیده نمی‌شد و از همین رو در دورهٔ فاطمیان، اسماعیلیان فاطمی شدیداً ابوالخطاب را لعن کردند، از هر پیوستگی با او بیزاری جستند.^{۳۳۷}

دربارهٔ مفضلیه می‌توان محمد بن اسلم طبری (وفات: ۲۳۵ق) را بر اساس قرآینی متعلق به آن جریان دانست. وی با واسطهٔ شاگردان مفضل از وی روایت داشت^{۳۳۸} و در شمار اصحاب امام رضا(ع) نیز نام برده می‌شد.^{۳۳۹} نجاشی که بر غالی بودن او تأیید کرده است، وی را اصالتاً کوفی دانسته است که برای تجارت به طبرستان آمد و شد داشته است.^{۳۴۰} شاگردی کسانی متهم به غلو مانند ابوسمینه^{۳۴۱} و سیاری^{۳۴۲} نزد او می‌تواند در کشف یک ارتباط فکری کارآمد باشد. همچنین با توجه به کثرت روایات محمد بن اسلم از محمد بن سلیمان دیلمی^{۳۴۳}، ممکن است بتوان قرابتی در افکار آن دو را پی جویی کرد.

می‌دانیم که سلیمان بن زکریا دیلمی از اصحاب امام صادق(ع)، از اقران مفضل بن عمر بود و از سوی رجالیان به عنوان یکی از پیشوایان غلات محسوب می‌شد.^{۳۴۴} او نیز فردی کوفی بود که برای تجارت به دیلمان و خراسان می‌رفت^{۳۴۵} و راه وی را فرزندش محمد بن سلیمان دیلمی که او نیز به غلو شناخته می‌شد^{۳۴۶}، دنبال کرد. کشی در شرق ایران به رواج کتابی به نام کتاب //دور اشاره دارد که تصریح دارد مربوط به غلات است و در آن در مدح محمد بن سنان کوشش شده است^{۳۴۷}؛ قرینه‌ای که نشان می‌دهد این اثر نوشتهٔ مفضلیه است.

در حدیثی از زبان امام هادی(ع) نام دو شخصیت ایرانی، یعنی حسن بن محمد بن بابا قمی و فارس بن حاتم قزوینی در کنار محمد بن نصیر به عنوان سه ملعون آمده است.^{۳۴۸} شاید بتوان براساس باهمایی استنباط کرد که ابن بابا و فارس قزوینی، افکاری نزدیک به محمد بن نصیر داشته‌اند که به عنوان بنیان‌گذار فرقهٔ نصیریّه نام او در کتب فرقه‌شناسی ثبت شده است.

دربارهٔ فارس قزوینی، گفته می‌شد که او بر مذهب مستقیم بود، تا آنکه به گونه‌ای نزدیک به محمد بن نصیر ادعای باب بودن برای امام جواد(ع) را مطرح ساخت^{۳۴۹} و به شدت از سوی امام هادی و امام حسن عسکری(ع) مورد نقد قرار گرفت^{۳۵۰}. هم از قرابت او به محمد بن نصیر و هم از عنوان کتابش *عدد/لائمة من حساب الجمل*^{۳۵۰} برمی‌آید، وی فردی باطن‌گرا بوده است. وی به عنوان یک نظریه‌پرداز نسبت به مذاهب رقیب حساس بود و هم بر واقفه و هم اسماعیلیه ردیه نوشته است^{۳۵۲}. برادر او طاهر ابن حاتم نیز ظاهراً هم مسلک فارس بود و در منابع امامی از گرایش او به غلو پس از دوره‌ای استقامت سخن آمده است^{۳۵۳}. برخی متهمان به غلو مانند سهل بن زیاد آدمی^{۳۵۴} و ابوسمینه^{۳۵۵} از شاگردان او بودند.

در نسل <۲۶۰ق نیز می‌توان از کسی چون احمد بن محمد بن سیار سیاری عالم اصفهانی^{۳۵۶} و از دبیران خاندان طاهری^{۳۵۷} صاحب آثار مختلف از جمله کتاب *القراءات* یاد کرد^{۳۵۸} که منشأ بسیاری از احادیث مدعی تحریف قرآن است^{۳۵۹}. منابع رجالی گاه به طور کلی او را دارای مذهب فاسد^{۳۶۰} و گاه غالی شمرده‌اند^{۳۶۱} و گاه مشخصاً اشاره کرده‌اند که او ادعاهایی در خصوص انتساب خاص به ائمه(ع) — شاید از همان نوع بابیت — داشته است^{۳۶۲}. شخصیت معاصر او سهل بن زیاد آدمی (وفات: ۲۵۵ق) از شهر قم است که احمد بن محمد بن عیسی عالم قم او را به جرم غلو و دروغ‌پردازی از قم اخراج کرد و ناچار در ری سکنا گزید^{۳۶۳}.

گفتنی است در اخباری مربوط به رجال نسل <۲۶۰ق و <۲۸۵ق، نام علی بن حسکه قمی به عنوان یکی از «دروغ‌پردازان مشهور» آمده است^{۳۶۴}؛ و سه تن، شامل ابن بابا، قاسم شعرانی یقطینی و محمد بن موسی شریقی شاگردان او همه ملعون شمرده شده‌اند^{۳۶۵}. با توجه به کاربرد تعبیر ملعون از یک سو، و عطف ابن بابا به ابن نصیر در عبارات پیش گفته، می‌توان گمانه زد که محفل علی بن حسکه نیز از محافل مدعی بابیت بود که به نوعی به غلو گراییده است.

در کنار آنچه ذکر شد، برخی فرقه‌های غلات، مانند سلمانیه که علی بن عباس جراذینی عالم ری (وفات: ۲۶۰ق) بر آنان ردیه نوشته است^{۳۶۶} و محمدیه و جعفریه که سعد بن عبدالله اشعری (وفات: ۳۰۱ق) بر آنان ردیه‌ای دارد^{۳۶۷}، ظاهراً در محیط ایران

فعالیت داشتند. سعد بن عبدالله افزون بر آن، ردیه‌ای دیگری نیز بر عموم غلات دارد^{۳۶۸} و کار او را محمد بن حسن صفار قمی (وفات: ۲۸۵ق) پی گرفته است. افزون بر محیط^{۳۶۹} ری و قم، در مراکز دیگر امامیه در نسل >۲۶۰ق در خوزستان و خراسان نیز نگرانی از جانب غلات احساس می‌شد و ردیه‌هایی از سوی عالمان بزرگ امامی چون حسین ابن سعید اهوازی^{۳۷۰}، علی بن مهزیار اهوازی^{۳۷۱} و فضل بن شاذان نیشابوری^{۳۷۲} بر غلات نوشته شد.

موضوع تأمل برانگیز ردیه‌هایی بر غلات است که در نسل‌های >۲۶۰ق و >۲۸۵ق افراد متهم به غلو نوشته‌اند؛ از جمله محمد بن اورمه قمی که ردیه‌ای بر غلات دارد^{۳۷۳}، خود به نقل ابن ولید قمی و ابن بابویه متهم به غلو بود^{۳۷۴}. محمد بن موسی سمان همدانی صاحب ردیه دیگری بر غلات^{۳۷۵} از سوی قمیان به غلو متهم شده بود^{۳۷۶}. همچنین نصر بن صباح بلخی (وفات: ۲۸۵ق) که از ناقدان مهم رجال امامی است و بخش مهمی از رجال کشی منقول از اوست، خود به غالی بودن متهم بود^{۳۷۷}، و محمد بن بحر رهنی (وفات: حدود ۳۳۰ق) متکلم برجسته کرمانی نیز با اتهام مشابهی روبه‌روست^{۳۷۸}. به اینها باید شماری از روات امامی ایران را افزود که در منابع رجالی به آنان نسبت غلو داده شده است^{۳۷۹}.

حتی در اواخر سده ۴ق و اوایل سده ۵ق نیز نسبت غلو به عنوان یک حربه برای نقدهای متقابل عالمان مذهب رسمی به کار می‌رفت؛ اما این بار این نسبت نه متوجه کلیت مذهب یک شخصیت که متوجه یک عقیده خاص بود. به همین سبب ابن بابویه شیخ صدوق (وفات: ۳۸۱ق) کتاب *ابطال الغلو والتقصیر* را نوشت^{۳۸۰} و در نوشته‌هایش باورهایی چون عدم سهو پیامبر (ص)^{۳۸۱} و شهادت به ولایت امام علی (ع) را در اذان^{۳۸۲} را مصداق غلو دانست. این درحالی است که هر دو باور و کردار یاد شده در میان امامیه شیوع داشت و حتی عالمی متکلم چون شیخ مفید به نفی سهو نبی معتقد بود^{۳۸۳}. در دو نسل بعد نیز شیخ مفید و سید مرتضی، باورهایی چون اعتقاد به عالم ذر را مقوله‌ای از اندیشه غلو شمردند^{۳۸۴}. در مجموع به نظر می‌رسد که نسبت غلو، در سده‌های متقدم از سیالیت فراوانی برخوردار بود و لازم است معنای تاریخی آن در بافت‌های مختلف زمانی و مکانی مورد مطالعه قرار گیرد.

کلام بغدادیان در ایران

شیخ مفید (وفات: ۴۱۳ق)، عالم نامدار بغدادی را باید نقطه عطفی دیگر در تحول کلام امامی به شمار آورد. هرچند او از طریق استادانش ابوالجیش بلخی و طاهر سلسله علمی خود را در کلام به ابوسهل نوبختی می‌رسانید، اما چنین می‌نماید که شکل‌گیری اندیشه او بیشتر حاصل تلاش خود وی بوده است. در مقایسه میان کلام شیخ مفید و کلام بنی‌نوبخت باید یادآور شد که تعدیل موضع‌گیری‌ها در کلام شیخ مفید، بیشتر در مسائل مربوط به امامت و وعید دیده می‌شود. در تحلیل این موضع‌گیری‌ها درخور توجه است که با وجود آنکه وجه عدول شیخ مفید از مواضع بنی‌نوبخت گاه استدلالات عقلی و پرهیز از مواضع افراطی است^{۳۸۵}، در شماری از موارد کاملاً آشکار است که وجه عدول شیخ مفید پیروی از اخبار ائمه اهل بیت (ع) است. به عنوان نمونه وی در مباحثی چون توانایی ائمه در استماع سخن فرشتگان^{۳۸۶} و مسأله «موافات»^{۳۸۷} قول بنی‌نوبخت را از باب عدم تطابق با تعالیم اهل بیت (ع) به انتقاد گرفته است. در یک دآوری کلی، باید روش شیخ مفید را پاره‌ای اصلاح استدلالات عقلی متکلمان پیشین، و پاره‌ای گرایش به روشی میان استدلال عقلی و تفسیر ادله نقلی تلقی کرد^{۳۸۸}.

با وجود آنکه شیخ مفید خود عرب و ساکن بغداد بود، اما ارتباطی تنگاتنگ با امامیان ایران داشت. آنچه این ارتباط را اثبات می‌کند، مکاتبات وی با عالمان و پرسشگرانی از نقاط مختلف ایران است که در نوشته‌هایی از او مانند *المسائل السرویه* مربوط به ساری^{۳۸۹}، *المسائل الصاغانیه* مربوط به چغانیان ماوراءالنهر^{۳۹۰} و دو اثر یافت نشده با عناوین *المسائل الجرجانیه* و *المسائل الخوارزمیه*^{۳۹۱} مدون شده است. در نسل پس از شیخ مفید سید مرتضی نیز با وجود خاستگاه عربی، با مراکز امامی در ایران مرتبط بود و بازتاب این ارتباط در رساله‌هایش مانند *المسائل الدیلمیه*، *المسائل الطبریه*، *المسائل الطوسیه*، *المسائل الرازیه* و *المسائل الجرجانیه* دیده می‌شود^{۳۹۲}.

اندیشه شیخ مفید را شاگردان برجسته او چون شیخ طوسی ادامه دادند، و آثار متعدد او از جمله *تمهید الاصول* در کلام امامیه نمایانگر اصولی همسان با متکلمان قبلی بغداد بود. با وجود آنکه در حیطه فقه، مکتب شیخ طوسی کاملاً متمایز از مکتب سید مرتضی بود، در زمینه کلام تمایز محسوسی در میان نبود و شیخ طوسی همان مسیری را ادامه

داد که شیخ مفید و سید مرتضی پیموده بودند و این یکنواختی در کلام در سده‌های بعد هم محفوظ ماند. شیخ طوسی افزون بر آنکه خود شخصیتی برخاسته از ایران بود، در دوره حضورش در عراق نیز ارتباطی مستمر با ایران داشت. این ارتباط را از سویی باید در مکاتبات او با پرسشگران ایران مانند رساله *المسائل الرازیة* در موضوع وعید پی گرفت^{۳۹۳} و از سوی دیگر در توجهی که وی به ارزیابی مکاتب رایج در ایران، مانند آنچه در ردیه‌اش بر ابن‌شاذان در «مسألة غار» بازتاب یافت^{۳۹۴}، بازجست.

افزون بر دو قرن پس از سید مرتضی، جریان کلامی که او ایجاد کرده بود پی گرفته شد و از شخصیت‌های بارز این حرکت در سدهٔ ۶ق، عبدالجلیل بن مسعود رازی بود که آثاری متعدد از جمله کتاب *الفصول فی الاصول علی مذهب آل الرسول (ع)* را در زمینهٔ کلام نگاشت^{۳۹۵}. از دیگر شخصیت‌های مهم در این جریان، سدیدالدین حمصی، عالم رازی نیمهٔ دوم سدهٔ ۶ق شایان ذکر است که از آثار او *المنقذ من التقليد* بر جای مانده است. حمصی در این اثر هم در اسلوب طرح مسائل و هم در اصول کلامی با متکلمان بغداد همراه بود و آنچه وی بنای ستیز با آن داشت. اعتقاد بی‌استدلال و مقلدانه در اصول دین بوده است.

از شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که مخاطبان حمصی در این کتاب، که از دوری آنان از استدلال و رویکرد ایشان به تقلید در اصول سخن آورده است، گروهی از امامیه بوده‌اند که دانش کلام را به مذمت گرفته و در اصول دین راه پیروی اخبار را در پیش گرفته بودند. از همین‌روست که ناصرالدین محمد حمدانی، عالم بزرگ قزوین در سدهٔ ۶ق، در کنار مناظراتش با اسماعیلیه، کتابی نیز در نقض آراء این گروه از امامیه نوشت و آنرا *الفصول فی ذم اعداء الاصول* نام نهاد^{۳۹۶}. از دیگر آثار کلامی امامیه در این سده، باید به کتاب نقض از عبدالجلیل بن عیسی رازی اشاره کرد که در آن افزون بر اصل امامت، بر دو اصل عدل و توحید با تفسیر مشترک امامی معتزلی تأکید شده است و مذاهب گراینده به جبر و تشبیه، مورد نقدی تند قرار گرفته است^{۳۹۷}. رازی در سراسر این اثر، خود را متعلق به گروه اصولیه از امامیه دانسته است و بدین ترتیب در مقابل کلام‌ستیزان قرار گرفته است.

از آثار متکلمان این دو قرن، تنها معدودی مانند *المقنع فی الامامة* از عبیدالله بن

عبدالله سدآبادی^{۳۹۸}، الاحتجاج احمد بن علی طبرسی، نقض عبدالجلیل قزوینی رازی و التعليق العراقي یا المنقذ من التقليد از سدیدالدین حمصی برجای مانده است^{۳۹۹}. اما شمار بسیاری از تألیفات از دست رفته را می‌توان از خلال فهرس چون معالم ابن شهر آشوب و فهرست منتخب الدین بازشناخت. به‌ویژه تألیف اخیر از حمصی که با توجه به نیاز امامیان حله در زمان حضور در آن شهر از سوی یک عالم اهل ری نوشته شده است^{۴۰۰}، نشان از محوریت ایران در کلام امامی در آستانه حمله مغول دارد.

از آثار کلامی این دوره می‌توان به این نوشته‌ها اشاره کرد: بصائر الدرجات از ابوالفتح حسن بن محمد جرجانی (وفات: ۵۳۶ق) که ادامه کتب کهن بصائر الدرجات بود؛ کتاب فی تأویل^{۴۰۱} آیات تعلق بها اهل الضلال، از عبدالرشید بن حسین استرآبادی^{۴۰۲} که کتبی از سنخ متشابه‌القرآن‌های معمول نزد متکلمان پیشین بود؛ تک‌نگاشت‌هایی با موضوع ویژه مانند مسائل فی المعدوم والاحوال در موضوع مشخصی از دقیق‌الکلام از زین‌الدین علی بن محمد رازی^{۴۰۳} و الوافی بکلام‌المثبت والنافی در حل یک مسأله فلسفی از نصیرالدین بن حمزه طوسی^{۴۰۴}، تک‌نگاشت‌هایی با موضوع ویژه در خصوص اهل بیت (ع) و امامت مانند المسألة الباهرة فی تفضیل الزهراء الطاهرة از حسن بن طاهر هاشمی قائنی^{۴۰۵} و سلوة الشیعة از علی بن احمد ادیب فنجکردی اهل نیشابور^{۴۰۶}، نوشته‌هایی در رد مذاهب مخالف مانند ایجاز‌المطالب من ابرار‌المذاهب از نصیرالدین بن حمزه^{۴۰۷} و الهادی الی النجاة من جمیع‌المهلکات از همو^{۴۰۸} و سرانجام آثاری که یک دوره کلام به شیوه سنتی را دربردارد، مانند عجالة‌المعرفة فی اصول‌الدین از ظهیرالدین راوندی^{۴۰۹}. برای آگاهی بر تنوع حوزه‌های فعالیت متکلمان امامی در بخش‌های مختلف ایران و رجال شاخص آنان، اطلاعاتی که نگارنده در کتاب مکاتب فقه امامی درباره فعالیت فقهی عالمان مکتب متکلمان به‌دست داده است، به‌خوبی می‌تواند برای پی‌جویی فعالیت‌های کلامی آنان نیز سودمند باشد، ضمن آنکه عالمان مکتب شیخ طوسی که در آن کتاب معرفی شده‌اند نیز در حیطه کلام، ملحق به همین جریان بوده‌اند. می‌دانیم که اصلی‌ترین مراکز مکتب متکلمان، ری و قزوین و کاشان در جبال، نیشابور و طوس و بیهق در خراسان، آمل و ساری و گرگان در شمال ایران، و اصلی‌ترین منطقه حضور پیروان شیخ طوسی نیز در ری، قم، طوس و بیهق بوده است^{۴۱۰}. در ماوراءالنهر در سده

۵ق به‌ندرت خبر از مروجان مذهب امامی مانند آدم بن یونس نسفی^{۴۱۱} و غازی بن احمد ابن‌ابی‌منصور از خاندان سامانی و مؤلف آثاری در کلام^{۴۱۲} به‌دست رسیده است که هر دو از شاگردان شیخ طوسی بوده‌اند؛ اما گویا از سدهٔ ۶ق همین فروغ نیز به خاموشی گراییده است.

امامیه در سده‌های میانه و متأخر

فلسفی شدن کلام امامی

یکی از مهم‌ترین تحولات در کلام امامیه در سدهٔ ۷ق فلسفی شدن کلام است که با محوریت یافتن شخصیت خواجه نصیرالدین طوسی (وفات: ۶۷۲ق) به‌وقوع پیوسته است. این فلسفی شدن را نه تنها در شیوه‌های استدلال، بلکه در افزوده شدن برخی مباحث کاملاً فلسفی مانند امور عامه به عنوان مقدمات کلام و نیز در ورود شماری از اصطلاحات فلسفه به حوزهٔ کلام می‌توان مشاهده کرد. خواجه که خود فردی فیلسوف و دانا بر علوم دقیقه چون ستاره‌شناسی و ریاضیات بود، با وارد شدن در علوم دینی این تأثیر را بر آن نهاده است. او خود تألیفات متعدد و مبسوط در کلام امامیه نداشت و در واقع تعلیم کلامی‌اش را در یک متن مختصر با عنوان *تجريد/لاعتقاد*، مدون ساخته بود، متنی که در طی سده‌های پسین نه تنها محوری‌ترین متن درسی در محافل کلامی امامیان بود، بلکه از سوی مذاهب مخالف چون اشاعره نیز مورد مطالعه و شرح قرار گرفت. افزون بر این، باید تربیت شاگردانی چون علامه حلی (وفات: ۷۲۶ق) را ذکر کرد که موجب شد نسل بعد با دقایق اندیشهٔ خواجه آشنا گردند و در شروحي که بر تجريد نوشتند، بسط لازم در کلام خواجه را تحقق بخشند.

هرچند از حیث مبانی و شیوهٔ استدلال، گرایش فلسفی بر تمام مباحث عقلی کلام خواجه سایه افکنده است، بیشترین نمود آن در پرداخت بخش‌هایی با عنوان «امور عامه»^{۴۱۳} و «جواهر و اعراض»^{۴۱۴} دیده می‌شود که نیمی از کتاب تجريد را به‌خود اختصاص داده است. حتی پرداخت خواجه به موضوع کلامی جبر و اختیار در رسالهٔ مستقلی که در این موضوع نگاشته است، کاملاً با مبانی فلسفی و زبانی فیلسوفانه نوشته شده است.^{۴۱۵}

در سده‌های پیشین می‌دانیم که در میان معتزله در چند مرحله، یک بار در عصر ابراهیم نظام و ابوالهذیل علاف در سده ۲ و ۳ ق و یک بار در دوره ابوزید بلخی (وفات: ۳۲۲ ق) تلاش‌هایی برای استفاده از فلسفه در دانش کلام صورت گرفت؛ و بعدها استفاده از زبان فلسفی در کلام در آثار برخی متکلمان اشعری مانند ابن‌رشد اندلسی (وفات: ۵۹۵ ق) و امام فخر رازی (وفات: ۶۰۶ ق) نیز دیده می‌شد، اما فلسفی شدن کلام نزد خواجه بسیار فراتر از آن بود. در کلام خواجه طرز فکر فلسفی و زبان فلسفی بر طرز فکر و زبان سنتی متکلمان غالب آمد و تنها نمونه شناخته از این سطح از فلسفی شدن عقاید را تنها می‌توان نزد نویسندگان اسماعیلی چون ابویعقوب سجستانی و حمیدالدین کرمانی می‌توان دنبال کرد.

با وجود آنکه گرایش فلسفی در مباحث کلامی امامیه در نیمه دوم سده ۷ ق، پای به میدان نهاد، از ظرفیت بسیاری برای پذیرش برخوردار بود و بی‌درنگ با استقبال طیفی از عالمان امامی مواجه شد. هنگامی که هنوز نیم‌سده از مطرح شدن کلام خواجه و نوشته شدن تجرید نمی‌گذشت، بازتاب شیوه و طرز فکر آن در آثار دیگر متکلمان امامی در ایران و بیرون از ایران به روشنی قابل پی‌جویی است. به‌عنوان یکی از نخستین نمونه‌ها می‌توان تأثیر آنرا در تألیف کتاب *قواعد/المرام* از ابن‌میثم بحرانی (وفات: ۶۹۹ ق) مشاهده کرد که این اثر را با طرح مباحثی فشرده در باب منطق صوری، امور عامه و جواهر و اعراض آغاز کرده است و سپس بحث خود را در سخن از توحید پی‌گرفته است.^{۴۱۶} اندکی بعد نیز اوج گرایش به شیوه خواجه را می‌توان در شرح علامه حلی بر تجرید بازجست که دیرزمانی متن درسی کلام در همه حوزه‌های امامی بوده است.

این گرایش به فلسفه محدود به کلام نیست و به حیطه‌های دیگر از علوم امامیه نیز راه یافته است؛ از جمله باید به حسن بن ابی‌طالب یوسفی آبی (وفات: بعد ۶۷۳ ق)، مهم‌ترین شاگرد ایرانی محقق حلی اشاره کرد که همزمان با فعالیت خواجه و در فضای ایجاد شده، گونه‌ای همراهی میان فلسفه و فقه پدید آورده بود. فراتر از کاربرد برخی اصطلاح علم منطق در مباحث فقهی^{۴۱۷}، آبی با استفاده از برخی تعبیرات فلسفی مانند هیأه غیر طبیعی^{۴۱۸}، در تبیین برخی از فروع، به جد وارد دقت‌های فلسفی شده است. از جمله وی در تبیین این سخن محقق حلی که «نیت اگرچه به شرط می‌ماند، اما به

صورت مقارن تحقق می‌یابد»، یادآور می‌شود که این بحث جز با تدقیقی در باب شرط و جزء قابل درک نیست. او سپس بیان می‌دارد که نماز «ماهیتی» مرکب از قیام، تکبیر، رکوع، سجود و دعاست، و جزء آن چیزی است که تمامیت ماهیت بر آن متوقف است؛ درحالی که شرط امری خارجی است و تنها صحت ماهیت بر آن متوقف است. او سپس این پرسش را مطرح می‌کند که بر این پایه، نیت جزء است یا شرط؟ وی سپس شرط بودن را مرجح می‌شمارد، از آن روی که با عدم آن می‌توان حکم کرد که نماز واقع شده است، اما نه بر وجه صحت، بنابراین ماهیت حاصل است^{۴۱۹}. از دیگر مباحث فلسفی، می‌توان به تفاوت نهادن آبی میان نفی شیئیت از مجموع و نفی شیئیت از هر جزئی از کل، در مبحث طلاق ثلاث^{۴۲۰} اشاره کرد. برخی مباحث آبی، مانند آنچه درباره ماهیت مشترک عقود آورده است و سپس جدا کردن عقد نکاح از دیگر عقود در مسأله تصمیم گیرنده بودن زن بالغ^{۴۲۱}، از دقتی فلسفی برخاسته، بدون آنکه از اصطلاحات فلسفی بهره گرفته باشد. به این نمونه می‌توان نقد او بر سخن محقق حلی را افزود در اینکه استیلاد را از اسباب زایل شدن رق دانسته است^{۴۲۲}.

در بازگشت به کلام، باید گفت رویکرد فلسفی خواجه در انبوهی از شروح و تعلیقات که در طی سده‌های میانه و متأخر بر تجرید نوشته شده و نیز در آثار مستقل از مؤلفانی چون جلال‌الدین دوانی (وفات: ۹۰۸ق)، فیاض لاهیجی (وفات: ۱۰۵۲ق) و آقاجمال خوانساری (وفات: ۱۱۲۵ق) دوام یافته است^{۴۲۳}.

باوجود آنچه گفته شد، نباید تصور کرد که کلام بعد از خواجه به کلی از سنت کلامی امامیه روی برگردانده است. در طی سده‌های میانه در کنار آثار کلامی - فلسفی همواره نوشته‌های کلامی به سبک آثار متقدم و در ادامه سنت‌های عقایدی امامیه وجود داشته است. به عنوان نمونه‌هایی از این دست می‌توان به شروح متعدد بر باب حادی عشر علامه حلی اشاره کرد که آن نیز از منابع مقدماتی کلام در مدارس امامیه بوده است. این متن به سبک پیشینیان نزدیک‌تر بوده و از مباحث خاص فلسفی مانند امور عامه به دور مانده است. از جمله این شروح می‌توان به شرح طاهر بن رضی‌الدین اسماعیلی کاشانی اشاره کرد^{۴۲۴}. دوام دو سبک تألیف کلامی در عرض هم، یعنی سبک سنتی و سبک فلسفی خواجه در کنار یکدیگر را نباید به معنای نوعی تقابل مکتبی تلقی کرد و بهترین گواه

بر این مدعا نمونه‌هایی مانند علامه حلی است که به تألیف در هر دو سبک اقدام کرده‌اند. در بحث از دوام سبک‌های پیشین کلامی، به‌ویژه باید به یک گونه ادبی اشاره کرد که در سده‌های میانه اهمیتی افزون یافته است. از دیرباز در محافل امامیه نوشته‌هایی در اثبات امامیه که با نفی خلافت و نقد خلفا همراه باشد، وجود داشته است، اما در سده‌های میانه با قدرت گرفتن امامیه در ایران و راه جستن جامعه امامی ایران به سوی یک اتحاد اجتماعی بر گرد مذهب امامی و در تقابل با محافل اهل سنت، این سبک ادبی با گسترشی بیش از پیش مواجه شد و بر تندی لحن آن نیز افزوده شد. از نویسندگان در این سبک می‌توان به عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری (وفات: بعد ۶۹۸ق) عالمی برخاسته از طبرستان یاد کرد که بر پایه قراین باید در شمار نزدیکان به مکتب متکلمان (پیروان سید مرتضی) جای داده شود. وی از شخصیت‌های تحرک‌گرای امامیه است و از بزرگ‌ترین عالمان در مذهب امامی است که در امر سیاست، «بسط ید» داشته است.^{۴۲۵} کتاب برجای مانده او کامل بهایی، نقل قول‌های پراکنده از *اسرارالامامة*^{۴۲۱}، و آگاهی‌های جسته و گریخته از مناظرات وی^{۴۲۷}، همه نشان از آن دارد که وجه غالب بر شخصیت علمی او، وجه کلامی با محوریت امامت و نقد اهل سنت بوده است. اینکه وی در پایان *اسرارالامامة*، شمه‌ای از «احوال حکماء» را برنوشته است^{۴۲۸}، خود حکایت از آن دارد که وی را باید در کنار متکلمان گراینده به فلسفه، و همراه شده با خواجه نصیرالدین طوسی (وفات: ۶۷۲ق) قلمداد کرد. برخی دیگر از آثار او چون *مناقب الطاهرین*، *اربعین بهایی* و *جوامع الدلائل والاصول* نیز در مباحث کلامی و شرح حالی در باب ائمه (ع)، *بیان الحقائق* در تعیین فرقه ناجیه و برخی چون *تحفة الابرار* به‌طور کلی در اصول دین و با همان رویکردند.^{۴۲۹}

تصوف و رابطه آن با عقاید امامیه

چنان‌که در بخش‌های پیشین گفته شد، در پی تحولات فرهنگی پس از حمله مغول، تصوف جایگاهی مهم در محافل دینی - اجتماعی شرق اسلامی به‌دست آورد و همین ویژگی زمینه رقابتی میان تشیع و تصوف را فراهم آورد. در همین راستاست که در نوشته‌های عمادالدین حسن طبری در سده ۷ق، مخالفت با صوفیه و پیشنیان آنان چون

حلاج و شبلی و بایزید، و متأخرانی چون امام محمد غزالی به وضوح دیده می‌شود، بدون آنکه میان متشرعان صوفیه و صوفیۀ اهل سکر تمایزی معنادار نهاده شود.^{۴۳۰} در این باره باید به مجموعه‌ای از ردیه‌ها بر صوفیه، مانند *بضاعة النجاة*^{۴۳۱}، *تبصرة الناظرین*^{۴۳۲}، *تسلية الشيعة و تقوية الشريعة*^{۴۳۳} از مؤلفان ناشناس اشاره کرد که به‌خصوص در اثر اخیر، نگرانی از اباحیگری دیده می‌شود.

طریقه کبرویه

بنیان‌گذار این طریقه، شیخ نجم‌الدین کبری (وفات: ۶۱۸ق) با وجود تعلق به مذهب شافعی^{۴۳۴}، به اندازه‌ای گرایش به تشیع داشت که برخی از نویسندگان امامی او را از شیعیان اثناعشری انگاشته‌اند.^{۴۳۵} در میان شاگردان نسل اول و دوم نجم‌الدین نیز نزد کسانی مانند سعدالدین حمویه و عزیز نسفی رگه‌هایی از گرایش به شیعه دیده می‌شد^{۴۳۶}، اما این روند به جد از سده ۸ق آغاز شده است.

از متعلقان به طریقه، شیخ علاءالدوله سمنانی (وفات: ۷۳۶ق) از بزرگان کبرویه موضع آشکارتری در گرایش به تشیع داشت. او از سویی رفض خلفا و بدگویی صحابه از سوی شیعیان را رد می‌کرد، اما مبانی اصلی تشیع شامل ولایت بلافصل امام علی (ع) پس از پیامبر (ص) را می‌پذیرفت و آن حضرت را به تعبیر «امام ما» یاد می‌کرد^{۴۳۷}. یاد ۱۲ امام در نوشته‌های او دیده می‌شود و او امام دوازدهم را «قطب وقت» می‌خواند^{۴۳۸}، هرچند باور او درباره دوازده امام منطبق با عقیده اثناعشریه نیست^{۴۳۹}. معاصر علاءالدوله از کبرویه خراسان، شیخ ابراهیم بن محمد جوینی (وفات: ۷۳۰ق) است که تمایلات شیعی او آشکارا در کتاب *فرائد السمطين* در فضایل اهل بیت (ع) دیده می‌شود و اوج آن روایاتی است که در آنها بر نام دوازده امام تصریح شده است^{۴۴۰}. او حتی در کنار مشایخ اهل سنت، نزد برخی از عالمان مشهور امامی مانند جمال‌الدین بن طاووس حلی و محقق حلی دانش‌آموخته است^{۴۴۱}. نزد جوینی، همانند آنچه در *العنقاء* / *المغرب* ابن عربی دیده می‌شود^{۴۴۲}، نظریۀ صوفیانه ختم ولایت با شخصیت مهدی موعود گره خورده^{۴۴۳} و زمینه تقارب تصوف و تشیع اثناعشری را فراهم آورده است.

نقطه عطفی مهم در این تقارب، میر سید علی همدانی است، که حلقه ربط سلسله

ذهبیه است. وی از همدان برآمد، اما بسیار پرسفر بود و به خصوص در گسترش طریقت در ماوراءالنهر نقشی مهم داشت. اتصال او به مشایخ از طریق استادش شرفالدین محمود مزدقانی (وفات: ۸۶۶ق) به علاءالدوله سمنانی می‌رسید^{۴۴۴}. همدانی را آثاری پرشمار بود که از میان آثار برجای مانده‌اش به خصوص *مودة القربی* اهمیت اعتقادی دارد. همچنین تقریرات او در شرح فصوص ابن عربی با عنوان *حل الفصوص* نشان دهنده نزدیک شدن افکار او به ابن عربی است. وی در کتاب *مودة القربی*، نه با وضوح جوینی اما بر دوازده بودن امامان تأکید کرده است^{۴۴۵}.

در میان شاگردان ماوراءالنهری سید علی همدانی، آن کس که عامل اتصال سلسله مشایخ پسین به سید علی، یعنی سلسله‌الذهب بود خواجه اسحاق ختلانی داماد سید علی است^{۴۴۶}. می‌دانیم که شاگرد وی سید محمد نوربخش که در خراسان اقامت گزیده بود، در زمان حیات او نهضتی با ماهیت شیعی بر ضد شاهرخ امیر گورکانی ترتیب داد و خواجه اسحاق که از سوی دستگاه حاکم به عنوان محرک و مسئول این حرکت شناخته می‌شد، در سال ۸۲۶ق دستگیر شد و به قتل رسید^{۴۴۷}. شوشتری که از سید محمد نوربخش یادکردی ستایش‌آمیز داشته و او را امانت‌دار خواجه اسحاق دانسته است. در باب گرایش مذهبی خواجه اسحاق این‌گونه آورده است: «جناب خواجه اسحاق که در اصل سید نیز بود، همیشه ترویج مذهب شیعه در خاطر عاطرش جلوه می‌نمود و از استیلای سلاطین اهل سنت خصوصاً میرزا شاهرخ به غایت ملول بود و چون خدمت سید محمد نوربخش به خدمت او رسید ... بر آن شد که به طریق بعضی از اکابران سلف که بر متغلبان عباسی و غیرهم خروج کردند، نوربخش را مهدی و امام نام نهاد و در مقام تدبیر ظهور و بروز درایستاد»^{۴۴۸}.

اینکه خواجه اسحاق به واقع خود تا چه حد به تشیع متمایل بود و چه اندازه در طراحی و شکل‌گیری این نهضت مذهبی - سیاسی مؤثر بود، هنوز با تردیدهایی روبه روست، اما به هر حال فارغ از منازعات ذهبیان و نوربخشیان، این واقعیت تاریخی که شاهرخ خواجه اسحاق را در این جریان مسئول می‌دانسته، تأییدی بر اصل گزارش شوشتری فارغ از تفصیلات آن است. پیروان نوربخش تا مدت‌ها یک گروه مذهبی - سیاسی خاص بودند که پیشوای خود سید محمد نوربخش را نه تنها مرشد طریقت که

امام و خلیفه و مهدی می دانستند^{۴۴۹}.

به موازات نوربخش، شاگرد دیگر ختلانی، عبدالله برزش آبادی که عالمی اهل مشهد بود، اگر نه به اندازه نوربخش، اما دور از گرایش شیعی نبود و این ویژگی در اثر او *الرسالة الکمالیه* بازتاب یافته است^{۴۵۰}. هم از این روست که آقا بزرگ تهرانی او را از رجال شیعه، و *رسالة کمالیه* را با عنوان اثری شیعی در *الذریعة* یاد کرده است^{۴۵۱}. بر پایه تحلیل زرین کوب در تحلیل یادداشتی از شیخ نجیب الدین رضا در *خاتمه نور الهدیه*، گونه‌ای از گرایش به تشیع در پیروان برزش آبادی حاصلی از ارتباط برزش آبادی با شاه قاسم انوار بوده است^{۴۵۲}.

در میان رجال پسین ذهبیه، همچنان گرایش شیعی روی به قوت بود و برخی از شخصیت‌های نامی این طریقت یا مانند حاج محمد خوشانی (وفات: ۹۳۸ق) ساکن هرات^{۴۵۳} و عمادالدین فضل‌الله برزش آبادی (وفات: ۹۱۴ق)^{۴۵۴} از «مشایخ صوفیه امامیه» شمرده شده‌اند^{۴۵۵}، یا همچون مولی حسین واعظ کاشفی (وفات: ۹۱۰ق) صوفی بی‌هقی ساکن هرات به اندازه‌ای با امامیه محشور بودند که اثناعشریه او را همواره از خود شمرده‌اند^{۴۵۶}. کتاب *روضة الشهداء* او به اندازه‌ای در مراسم سوگواری شیعیان کاربرد داشته که خواندن مصیبت اهل بیت (ع) در سده‌های اخیر به روضه‌خوانی شهرت یافته است^{۴۵۷}.

به‌رغم آنچه درون ایران می‌گذشت، در سده ۱۰ق با روی کار آمدن صفویان در ایران، کار بر کبرویان شیعی در قلمرو ازبکان دشوار شد. در این باره به‌خصوص باید به کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی در نیمه اول قرن ۱۰ق اشاره کرد که قاضی نورالله شوشتری او را بر مذهب شیعه امامیه می‌دانست و این نسبت در برخی آثار دیگر شیعه پس از وی تکرار شده است. شوشتری قصیده‌ای را از وی نقل کرده است که در آن به امامت ائمه دوازده‌گانه تصریح شده است و نام حسین خوارزمی نیز در اواخر قصیده به عنوان سراینده آمده است^{۴۵۸}. وی می‌افزاید که خواجه عبداللطیف نقشبندی، شیخ خواجه‌گان بخارا وی را به استناد همین قصیده به رفض متهم کرده است^{۴۵۹}. اما گویا از همان عصر برخی تلاش داشته‌اند تا از تعلق وی به مذهب اهل سنت دفاع کنند^{۴۶۰}. گفتنی است در برخی از اشعار منتسب به وی اشاراتی به باورهای اهل سنت، چون ابراز

ارادت به «چهار یار» (خلفای اربعه) یافت می‌شود که از سوی مدافعان تسنن وی مورد استشهاد قرار گرفته و از سوی قائلان به تشیعش بر تقیه حمل شده است.^{۴۶۱}

صوفیان صفوی

در این باره باید سخن را از شیخ صفی‌الدین اردبیلی (وفات: ۷۳۵ق) به‌عنوان سرسلسله آغاز کرد که نیای خاندان صفوی است. بر اساس آنچه در دوره حکومت صفویه شهرت داشت، وی صوفی بر مذهب اثناعشری بود^{۴۶۲} و در دوره‌های بعد از صفویه نیز تلقی شیخ صفی به عنوان شیعه اثناعشری از مقبولیتی عام نزد امامیان برخوردار بوده است.^{۴۶۳}

در مقابل، باید به منابعی اشاره کرد که کوشش داشته‌اند تا شیخ صفی را غیر شیعه و گرایش اولاد او به تشیع را امری نوپدید در خاندان محسوب دارند. از جمله باید به نامه عبیدالله خان ازبک به شاه تهماسب صفوی در ۹۳۶ق، اشاره کرد که در آن شیخ صفی «مردی عزیز» از «اهل سنت و جماعت» شمرده شده است.^{۴۶۴} بر پایه یادداشت‌هایی از همین دست و نیز مقایسه تحریر دوم صفوة/الصفاء با تحریر نخست، برخی منتقدان معاصر مانند احمد کسروی درباره مذهب شیخ صفی تشکیک روا داشته‌اند.^{۴۶۵} اما به نظر می‌رسد آنچه می‌توان درباره اصالت آن بحث کرد، نسب علوی شیخ صفی و نیز تأیید قطعی مذهب اثناعشری از سوی اوست، اما اصل گرایش شیعی وی که از فضای کلی صفوة/الصفاء — حتی در تحریر اول — برمی‌آید، به سادگی قابل تشکیک نیست. همچنین به وی کتابی با نام المقالات منسوب است که دربردارنده مضامینی در فضایل اهل بیت (ع) بوده است.^{۴۶۶} اگر صحت انتساب نامه عبیدالله خان را، که پذیرفتنی می‌نماید، بپذیریم و بر این واقعیت تاریخی هم تکیه کنیم که از دل تعالیم شیخ صفی افکار شاه اسماعیل صفوی برخاسته است، می‌توانیم نتیجه بگیریم که صورت‌بندی ارائه شده توسط شیخ صفی از ولایت اهل بیت (ع) و تشیع، همچون آنچه نزد علاءالدوله سمنانی و میر سید علی همدانی دیده می‌شود، صورت‌بندی اعتدال‌گرا و نافی وهن نسبت به صحابه و سلف بوده و فردی با این ویژگی‌ها می‌توانسته است از سوی اهل سنت آن روزگار و از جمله عبیدالله خان، به‌عنوان فردی اهل سنت و جماعت تلقی گردد.

رویه شیخ صفی را به همان سان فرزندش شیخ صدرالدین موسی ادامه داد و در میان مریدان او به خصوص معین‌الدین علی بن نصر تبریزی مشهور به قاسم انوار به عنوان یک صوفی امامی شهرت گرفت. وی افزون بر صدرالدین صحبت شاه نعمت‌الله ولی را نیز دریافت و در پی فعالیت‌های تبلیغی، هواداران بسیاری در قزوین و گیلان و هرات و سمرقند یافت، تا آنجا که شاهرخ امیر تیموری را نگران ساخت.^{۴۶۷}

در نسل بعد نوبت ارشاد به فرزند صدرالدین مشهور به خواجه سلطانعلی (وفات: ۸۳۰ق) مشهور به سیاهپوش رسید. اندیشه شیعی در آموزه‌های خواجه سلطانعلی آشکار گشت و دیگر آن ابهام پیشین را نداشت. سنت پوشیدن لباس سیاه از سوی او، ظاهراً روشی برای یادآوری عزای اهل بیت و اظهار مخالفت با دشمنان متقدم اهل بیت (ع) و نیز مخالفت با حاکمان وقت بود که از سوی او حاکمان جور محسوب می‌شدند. با انتقال نوبت ارشاد به وی، علمی در مقبره شیخ صفی برپا گشت که ادعا می‌شد علم رسول خداست و در مجموع او هم آشکارتر از سلف خود بر حقوق تزییع شده اهل بیت (ع) تأکید داشت و هم این شعار را با اندیشه‌ای سیاسی بر ضد حکام وقت پیوند می‌داد.^{۴۶۸}

ظاهراً از زمان فرزند و جانشین وی ابراهیم مشهور به شیخ شاه و پسر او شیخ جنید بود که جریان صوفی - شیعی شیخ صفی در حال افزودن نفوذ اجتماعی و انتقال به یک نهضت سیاسی بود و نخستین طلیعه‌های آن در آسیای صغیر ظهور کرد.^{۴۶۹} این اقتدار روزافزون هم حکام محلی مانند جهان‌شاه قراقویونلو را - با وجود تشیع وی - نگران می‌ساخت و هم موجبات تکدر سلطان عثمانی را فراهم می‌آورد که از نفوذ این افکار به قلمرو خود ناراضی بود؛ اما در مقابل توانست حمایت اوزون حسن را به دست آورد که به تازگی حکومت آق‌قویونلو را بنیاد نهاده بود و می‌توانست از نفوذ اجتماعی صفویان برای فایق آمدن بر دشمن مشترک، یعنی قراقویونلوها استفاده کند.^{۴۷۰}

در دوره شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل، به موازات آنکه محفل صوفیان صفوی سازمانی برای تحرک سیاسی شده و به نظامی‌گری نزدیک شد، شعائر شیعی اثناعشری نیز میان آنان آشکارتر گشت؛ از جمله باید به کلاه دوازده ترکی به عنوان نماد پیروان اشاره کرد که نشانی از دوازده امامان به عنوان تاجی بر سر بود.^{۴۷۱} این روند در زمان اسماعیل پسر کوچک‌تر شیخ حیدر به اوج خود رسید و به تشکیل حکومتی بر پایه مذهب

اثنا عشری و رسمیت این مذهب انجامید^{۴۷۲}.

جریان های دیگر

فارغ از گرایش کبرویه و صفویه به تشیع که منسجم ترین مسیر نزدیک شدن به شیعه در میان طریقت های صوفیه در ایران است، می توان چنین گرایشی را به طور پراکنده در میان جریان های دیگری از صوفیه نیز باز جست. در نگاهی به طریقه نقشبندیه، طریقه رقیب کبرویه در شرق ایران که از سوی ازبکان در ماوراءالنهر حمایت می شد، مسلماً ممکن نیست بتواند نفوذ اندیشه شیعه را مانند کبرویه جستجو کرد، اما به هرروی در میان نقشبندیان نیز صوفیان گراینده به شیعه یافت می شدند. به عنوان برجسته ترین نمونه باید از خواجه محمد پارسا (وفات: ۸۲۲ق) در بخارا یاد کرد که شاگرد و خلیفه دوم خواجه بهاءالدین نقشبند بود و وجه ممیز او نسبت به شخص خواجه بهاءالدین و خلیفه اولش علاءالدین عطار، اعتنای او به عقاید ابن عربی بود^{۴۷۳}. وی در کتاب خود با عنوان *فصل الخطاب* که موضوعاتی متنوع در باب محاضرات و سلوک، جمع میان شریعت و طریقت و مناقب و فضایل بزرگان را دربرداشت، مضامینی در فضایل ائمه اثنا عشر و امامت حضرت مهدی (ع) با پرداختن هماهنگ با باورهای شیعه اثنا عشریه آورده است^{۴۷۴}. دیگر از مشاهیر نقشبندیه، مولی عبدالرحمان جامی (وفات: ۸۹۸ق) است که برخی چون خاتون آبادی از گرویدن او به اثنا عشریه سخن آورده اند^{۴۷۵}، هرچند این نسبت به آسانی قابل پذیرش نیست و به نظر گرایش او بیش از حب اهل بیت و تشیع معهود از صوفیان اهل سنت باشد.

از عارفان مستقل از طریق و پیرو آموزه ابن عربی جا دارد از سید حیدر آملی (وفات: ۷۸۲ق) نام برده شود. آن اندازه که به علوم رسمی مربوط می شود وی از شاگردان فخرالمحققین فرزند علامه حلی بود^{۴۷۶}. وی گرایشی به مباحث پیچیده کلامی نداشت و در عقیده به ساده سازی گرایش داشت و بر این نقل از نصیرالدین کاشی تأکید می کرد که «یقین پیرزنان کوفه از یقین من فزون تر است» و معتقد بود باوری ساده به اصول دین در کنار اعمال صالح و جدا نشدن از طریقه ائمه معصوم (ع) مبنای دین است و هر آنچه فراتر باشد، هوا و وسوسه و حسرت است^{۴۷۷}. اما در مقابل، او مروج آثاری کلامی

مانند *استقصاءالنظر* علامه حلی در باب جبر و اختیار^{۴۷۸} نیز بود و می‌توان گفت که وجه جمع این دو موضع، در سطح‌بندی عقیده است؛ سطح‌بندی که در آثار او نیز دیده می‌شود. در حالی که نوشته‌هایی از وی چون *تفسیرالمحیط‌الاعظم* رویکردی با زبان سنگین و پیچیده به آموزه‌های دینی بر مبنای عرفان نظری و بر محور افکار ابن عربی است^{۴۷۹} نوشته‌ای چون *الکشکول*، در ذکر مصایبی که بر اهل بیت (ع) گذشته است، اثری با زبان ساده و به سبک نوشته‌های سنتی امامیان است^{۴۸۰}. به‌رحال موقعیت سید حیدر در میان امامیان بعدی به‌گونه‌ای است که قاضی نورالله شوشتری او را «سید افاضل المتألهین» لقب داده است^{۴۸۱}.

افزون بر آنان که ذکر شد انتساب عقیده اثناعشری به جمع دیگری از عرفا و صوفیان بزرگ ایران، چون شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (وفات: ۸۲۷-۸۳۴ق)^{۴۸۲} نیز مطرح است^{۴۸۳}. کامل مصطفی شیبی، در پژوهشی با عنوان *الصلة بین التصوف والتشیع* به تفصیل رابطه تاریخی میان صوفیه و امامیه اثناعشریه را بررسی کرده است^{۴۸۴}.

پیدایی جریان‌های باطن‌گرا

اهل حق

اهل حق عنوان خودخوانده است برای گروهی مذهبی با اعتقادات ویژه که بیشترین جمعیت آنها در غرب ایران زندگی می‌کنند^{۴۸۵} و گاه — همه یا بخشی از آنان — با نام یارستان یا یارسان نیز شناخته می‌شوند. از آنجا که رازگرایی شعاری محوری در تاریخ این فرقه بوده است، همواره درباره عقاید اصلی آنان و جایگاه ایشان در میان فرق اسلامی، اختلافی دامن‌دار وجود داشته است؛ و از آنجا که اهل حق جایگاهی ویژه برای تاریخ اسطوره‌ای قائل بوده‌اند، این خود نیز موجب خلط تاریخ و اسطوره و در نتیجه تیرگی بسیار در منشأ و پیدایی فرقه است. نوشته‌های اهل حق تاریخ فرقه را به قدمت تاریخ اسلام می‌دانند و آنرا با یکی از یاران امام علی (ع) به نام نصیر آغاز می‌کنند^{۴۸۶} و گاه نیز بنیاد فرقه به اندکی بعدتر به بهلول ماهی در سده ۲ق^{۴۸۷} یا شاه فضل در سده ۳ق^{۴۸۸} بازگردانده شده است. به‌هرروی اهل حق نام شماری کسان را در دوره‌های تاریخی خود به میان می‌آورند که هیچ‌یک بیرون از فرقه افراد شناخته‌ای نیستند؛ در آن میان

کسانی چون بهلول ماهی که مشخصات او با بهلول مشهور همخوانی ندارد، شاه فضل، بابا سرهنگ، شاه خوشبین و بابا نائوس به چشم می‌خورد.^{۴۸۹} زندگی برخی از آنان مانند خوشبین و بابا نائوس که باور می‌شد همچون عیسی (ع) از مادری بکر زاده‌اند، به افسانه نزدیک‌تر است و به سختی می‌توان از این داستان‌ها، داده‌هایی تاریخی استخراج کرد. در داستان‌های پیشینه‌ای نزد اهل حق، شخصیتی که بیشتر به تاریخ نزدیک می‌شود، سلطان اسحاق یا به تلفظ محلی سهاک بود. گفته می‌شد وی در روستای برزنجه نزدیک حلبچه کردستان در زمانی میان ۶۱۲ تا ۶۷۵ ق متولد شده بود و مدت زندگی او را نیز از ۱۳۰ سال تا ۳۰۰ سال می‌پنداشتند.^{۴۹۰} اما گویا بنیان‌گذاری یا به تعبیر دقیق‌تر سامان‌دهی این فرقه در حدود سده ۸ ق از سوی اسحاق با اطمینان بیشتری قابل تکیه است.^{۴۹۱} وی از سوی پیروانش مظهر ذات و تجلی الهی تلقی می‌شد و اهمیت وی در تاریخ مذهب از آن‌رو بود که دستورات و رسوم مذهبی را برای پیروان خود در دفتری با نام دیوان‌گوره یا نامه سرانجام مدون ساخت که در طی قرن‌ها میان پیروان به‌عنوان متنی مقدس تداول داشت. سلطان اسحاق ۴ فرشته یا مرید نزدیک به نام‌های داوود، بنیامین، موسی و مصطفی داشت که اهل حق آنان را با ملائکه مقربین تطبیق می‌دادند.^{۴۹۲} فرقه‌ای که سلطان اسحاق سامان‌دهی کرد، جانشینان وی چون خان الماس، خان آتش، سید فرضی و شیخ امیر زوله‌ای ادامه دادند تا به نقطه عطفی دیگر در دوره صفوی رسید که سید براکه گوران بود.^{۴۹۳}

اهل حق ائمه اثناعشر را باور دارند.^{۴۹۴} اما برخی از ویژگی‌های اعتقادی، این فرقه را از جریان رسمی تشیع دور و به جریان‌های غالی نزدیک ساخته است. از مهم‌ترین این باورها قول به تناسخ است. نزد آنها دون به معنای جامه، و دون به دون شدن، برون آمدن روح از جسم و متولد شدن در جسم دیگر است.^{۴۹۵} هرکس باید به هزار شکل به جهان بیاید تا در بار هزار و یکم اگر رستگار بود به زندگی جاودان رسد.^{۴۹۶} این دون به دون شدن تنها مجازات نیست، بلکه برای آزمایش نیز هست و افزون بر بدن انسانی، می‌توان در بدن حیوانی و حتی در قالب جن نیز صورت گیرد.^{۴۹۷} در نتیجه این باور نقد بهشت و دوزخ نیز دیده می‌شود.^{۴۹۸} آنها در توجیه تناسخ، به عدل الهی تمسک می‌کنند و آنرا تنها پاسخ برای افراد نیکوکاری می‌دانند که به سبب گناهان انجام داده

در دون‌های پیشین، به بلایایی مبتلا هستند^{۴۹۹}.

باور به حلول از دیگر عقایدی است که از دیرباز میان فرق غالی شیعه شناخته بوده است. براساس تبیین اهل حق، خداوند در قالب انسانی حلول می‌کند و در طی دوره‌های مختلف زمانی، به صورت کسان بسیار — از جمله امام علی(ع) و رهبران فرقه اهل حق — بر روی زمین ظاهر شده است^{۵۰۰}. در واقع وجه‌الوہی که اهل حق برای امام علی(ع) قائلند برپایه همین حلول است. مبحث حلول ذات الهی در آن حضرت، در قالب داستان‌های مختلف بیان شده است؛ از جمله در داستان معراج که دست خدا شبیه به دست علی(ع) از پشت پرده بیرون می‌آید و از پیامبر(ص) می‌خواهد نیمی از سیبی را که تقسیم کرده به او بدهد و شیری آسمانی انگشتی پیامبر را از او می‌گیرد و وقتی پیامبر به زمین بازمی‌گردد، انگشتی و نیمه سیب را نزد امام علی(ع) می‌یابد^{۵۰۱}. گاه نیز به صراحت بیان می‌شود که پیامبر(ص) خدایی امام علی(ع) را می‌دانست، اما علی از او خواست که این راز را برملا نکند^{۵۰۲}، رازی که بعدها نصیر از یاران علی(ع) برملا کرد. حضرت به همین سبب او را به آتش سوزانید، اما پشیمان شد و از نو او را زنده کرد و نصیر که از بیان این راز دست برنداشت، بنیان‌گذار اهل حق شد^{۵۰۳}. همین باور به وجه‌الوہی برای امام علی(ع) است که موجب شده است برخی این فرقه را علی‌اللهی نیز بنامند.

اهل حق در برخی زمینه‌های دیگر مانند فرقان یا جزء پنهان مانده از قرآن^{۵۰۴}، در باره پیدایش جهان و انسان^{۵۰۵} و آخرالزمان^{۵۰۶} دارای باورهای ویژه‌اند که گاه آنان را به ادیان ایران باستان نزدیک ساخته است^{۵۰۷}. از نظر اعمال مذهبی، رویکرد تأویل‌گرایانه نزد اهل حق، شریعت را از صحنه برون رانده و مجموعه‌ای از دستورات را نزد آنان پدید آورده است که برخی رسوم نمادین و بخشی قواعد اخلاقی است^{۵۰۸}.

اندیشه بُرسی

حافظ رضی‌الدین رجب بن محمد حلی (وفات: بعد ۸۱۳ق/ ۱۴۱۰م)، نویسنده آثاری چون مشارق‌انوارالیقین شخصیتی ویژه در میان امامیان سده‌های میانه است که در روی آورد خود به اندیشه‌های حاشیه‌ای امامیه، مسیری متفاوت را در پیش گرفته است.

او بسیاری از مضامین کتاب را از متن احادیث مشحون کرده است و برخلاف جریان‌های دیگر حاشیه‌ای، کمتر از خود سخن آورده است. ارجاع وی به برخی از کتب محدثان کهن مانند *الواحدة ابن‌جمهور عمی*^{۵۰۹} گونه‌ای از اعتماد و خودی‌انگاری را نسبت به نوشته‌های بررسی برای عالمان رسمی امامیه فراهم آورده است. همین اعتماد موجب شد تا از همان سده ۹ ق کتاب *مشارق* در برخی محافل امامیه کتابی شناخته بود و نخستین نقل‌های قابل تکیه از آن به حدود سال ۸۹۵ ق، یعنی به نوشته‌های کفعمی بازمی‌گردد.^{۵۱۰} پس از او نیز محدثانی چون مجلسی از وی نقل کرده‌اند^{۵۱۱}، اما چند حدیث مختص او را قابل اعتماد نشمرده‌اند.^{۵۱۲}

با وجود احتمال انتساب او به بُرس قریه‌ای بین کوفه و حله^{۵۱۳}، برخی بررسی را نسبت به روستایی در خراسان دانسته‌اند^{۵۱۴} و پژوهشگری چون شیبی نیز کوشیده است تا با تمسک به قرآینی، ایرانی‌الاصل بودن او را ثابت کند.^{۵۱۵} برپایه اشاره معصوم علیشاه، وی در مشهد درگذشت و در مقبره قتلگاه مدفون شده است.^{۵۱۶} اما به‌هرروی اندیشه بررسی بر فضای ایران در سده‌های میانه تأثیری انکارناپذیر نهاده است.

در شرح احوالی که عالمان امامی از وی به‌دست داده‌اند، اصولاً بررسی شخصیتی کم شناخته است و تنها براساس برداشت از نوشته‌ها و سروده‌هایش، وی را صوفی^{۵۱۷} یا عارف^{۵۱۸} دانسته‌اند. درباره عرفان، باید تأیید کرد زمینه‌ای قوی از عرفان نظری بر سراسر نوشته‌های او سایه افکنده است. شیبی برپایه تحلیل *مشارق‌انوار*، به مطالعه نسبتاً گسترده‌ای پرداخته و پی‌جوی ارتباط اندیشه او با شخصیت‌هایی چون سید حیدر آملی و فضل‌الله حروفی و تأثر او از عارفان متقدم چون حلاج بوده است.^{۵۱۹} لحن و زبان فلسفی از دیگر ویژگی‌های بررسی است که بر جای جای آثار او سایه افکنده است.^{۵۲۰}

بررسی در مرور کوتاه خود بر عقاید امامیه، پایبندی خود به عقاید مشهور این مذهب را نشان داده است.^{۵۲۱} و ضمن معرفی دو گروه اهل افراط و تفریط از امامیه، خود را از «نمط اوسط» دانسته که آنان را «عارفون» دانسته است.^{۵۲۲} با وجود بارها نقد غلات^{۵۲۳}، بازتاب برخی اندیشه‌ها در نوشته‌های وی موجب گمان‌هایی درباره باور مذهبی او گشته است. باید دانست بررسی خود متوجه ویژگی توهم‌زای کتابش بوده و بارها این نکته را که برخی معاصرانش این تعالیم را برنخواهند تافت، گوشزد کرده است.^{۵۲۴} باین‌همه،

حر عاملی از وجود افراط در کتاب او سخن آورده و یادآور شده است که برخی او را به غلو منتسب ساخته‌اند.^{۵۲۵} مجلسی نیز در یادکردی از او، با تعبیری محتاطانه از وجود مطالبی «موهم خبط و خلط و ارتفاع» در کتاب وی سخن آورده است.^{۵۲۶}

در واقع آنچه از غرابت در آثار بررسی، به‌خصوص مشارق دیده می‌شود، بخشی ناشی از اخبار متفرد اوست که در دیگر متون حدیثی شیعه یافت نمی‌شود و بخشی دیگر ناشی از شروحو است که وی بر اخبار گوناگون به‌دست داده است. دربارهٔ تفرد او در نقل روایات، از جمله روایاتی بلند چون خطبهٔ افتخار و خطبهٔ تطنجیه، باید توجه داشت که وی به طیف درخور توجهی از منابع متقدم شیعه، دسترسی داشته است^{۵۲۷} و دربارهٔ شروح او باید به مشربش در عرفان و اسرار حروف توجه داشت.

بررسی در مجموع شخصیتی سرگرا است، و عنوان کامل مهم‌ترین کتاب او مشارق *انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین (ع)* است و عنوان رساله‌ای دیگر *لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید*. گویی زوایای مختلف از اصول دین از توحید گرفته تا امامت^{۵۲۸}، دارای ابعادی رازگونه است که باید نوری بر آن افکنده شود و از پردهٔ اسرار برون آید. نگاه رازگرایی او حتی فراتر از این است و تفاوت میان سرّ و اعلان شخصیت انسانی را نیز دربرمی‌گیرد^{۵۲۹}، چنان که به تفکیک معنای ظاهری و سرّ نهفته در پس حروف نیز توجه دارد. می‌دانیم که بر علم اسرار حروف و اعداد نیز آگاهی داشت^{۵۳۰} و این امر در سراسر آثارش، به‌خصوص مشارق، در شرح اخبار به یاری‌اش آمده است.

فراتر از حروف، بررسی به ارزش وجودشناختی نقطه نیز توجه داشت. وی با بیانی هندسی از اینکه بازگشت همهٔ اشکال هندسی به نقطه است و اینکه بازگشت همهٔ حروف نیز به نقطه است، نقطه را عبارت از «نزول وجود مطلق ظاهر به باطن» می‌شمارد^{۵۳۱} و در موضعی دیگر نقطه را فیض اول و نور اول و علت موجودات می‌شمارد^{۵۳۲}. براین پایه به نظر می‌رسد باید رابطهٔ استواری میان افکار بررسی و میان حروفیه و نقطویه قائل شد، با این تفاوت که بررسی از محافل رسمی امامیه به اندازه‌ای فاصله نگرفته است که موجب طرد او بوده باشد و بدین ترتیب برخلاف حروفیه، امکان تعامل و تأثیرگذاری در محافل رسمی را برای خود حفظ کرده است.

در کنار اندیشهٔ بررسی، باید به اندیشهٔ فضل‌الله نعیمی بنیان‌گذار فرقه‌ای به‌نام حروفیه

و بعدتر پسیخانی بنیان گذار فرقه نقطویه اشاره کرد که پیروان آن گاه به الحاد و خروج از دین متهم شدند و بسیاری به این جرم به قتل رسیدند.^{۵۳۳}

مسلک شیخیه

شیخیه اشاره به مسلکی درون مذهب شیعه اثناعشری است که در آغاز سده ۱۳ق شکل گرفت و در نسبت به بنیان گذار آن شیخ احمد بن زین الدین احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۲ق)، شیخیه نام گرفت. عالمان رسمی امامیه این مسلک را دربردارنده اندیشه‌های غلوآمیز می‌دانستند و با آن مخالفت بسیار کردند. او در منطقه احساء در شرق عربستان متولد شد، در کربلا و نجف تحصیل خود را ادامه داد و از محضر بزرگانی چون وحید بهبهانی، سید علی طباطبائی، سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء دانش آموخت. چندی در بصره اقامت گزید و سپس به ایران آمد. در این سفر او در یزد، مشهد، کرمانشاه و قزوین اقامت‌هایی داشت و میان مردم ایران شهرتی کسب کرد. فتحعلی شاه او را به تهران دعوت کرد، اما او برای اجابت عذر آورد.^{۵۳۴} بالاین همه فتحعلی شاه با او مکاتبه را ادامه داد و یکی از رساله‌های احسائی با عنوان *الاسئلة السلطانية*، در پاسخ پرسش‌های شاه درباره مسائل اعتقادی مانند حقیقت روح بوده است.^{۵۳۵} این درحالی است که احسائی حتی بر رساله‌ای از فتحعلی شاه در باب تفضیل مهدی (ع) ردیه نوشته است.^{۵۳۶}

از جمله مخالفان وی از عالمان ایران کسانی چون مولی محمدتقی برغانی و حاج محمدابراهیم کلباسی بودند و در نهایت جمعی از عالمان بر ضد او فتوا دادند، اما او علاقمندان بسیاری نیز از شهرهای مختلف ایران داشت و حتی عالمانی از شهرهایی که وی پای بدان نهاده بود، مانند شهرهای قومن و از آن شمار عالمانی چون مولی کاظم ابن‌علینقی سمنانی و مولی محمد دامغانی با او مکاتبه داشتند.^{۵۳۷} گفتنی است سید کاظم رشتی که زمینه شکل‌گیری افکار بابیه و بهائیه را فراهم آورد، از شاگردان احسائی بود.^{۵۳۸} اما پیروان شیخیه این احساس قرابت بایان و بهائیان به احسائی را بی‌وجه می‌شمارند.^{۵۳۹}

محور اصلی تعالیم احسائی و عالمان بعدی شیخیه حقیقت دین و دست یافتن بر

باطن آن بود و در این راه زدودن پیرایه‌ها، به خصوص ستیز با فلسفه یونانی و دستاوردهای اهل سنت ضرورتی برای رسیدن به حقیقت مذهب اهل بیت (ع) شمرده می‌شد. دیدگاه‌های خاص او چون تأکید بر معاد جسمانی به جسم لطیف «هورقلیایی» و ارائه تبیینی متفاوت از ابعاد آن، مباحثی در توجیه معراج جسمانی پیامبر (ص) به گونه‌ای که مستلزم خرق و التیام نباشد و نیز مباحثی در شأن و جایگاه ائمه (ع) در تکوین در آثاری چون شرح الزیارة الجامعة الکبيرة^{۵۴۰} و تکنگاشتی چون العصمة والرجعة^{۵۴۱} بازتاب یافته است. رویکرد تأویلی او به شریعت نیز در نوشته‌های او مانند مختصر الرسالة الحیدریة فی فقه الصلوات الیومیة^{۵۴۲} و اسرار الحج^{۵۴۳} به خوبی دیده می‌شود.^{۵۴۴} در آثار احساسی، افزون بر تکیه بر اخبار اهل بیت (ع) تأثیر گسترده‌ای از مفاهیم و صورت‌بندی‌های فلسفه اشراقی و صدرایی و عرفان نظری دیده می‌شود.

بر مبنای اصول پنج‌گانه دین در سنت شیعه، شیخیه ارکان دین را شامل چهار رکن توحید، نبوت، امامت و رکن رابع می‌دانند که از آن میان رکن رابع شاخص تمایز آنان از امامیان رسمی است. نزد آنان رکن رابع شیعیان کامل‌اند که واسطه میان شیعیان و امام غایب (ع) هستند و همه فیوض با واسطه آنان از امام به پیروان می‌رسد. مصداق رکن رابع در عصر نبوی سلمان، در عصر امام حسین (ع) حضرت ابوالفضل، در عصر غیبت صغری نواب اربعه بودند، اما در دوره غیبت کبری نیز کسانی — هرچند شیعه آنان را به شخص شناسند — مصداق آن‌اند. رکن رابع موضع اختلاف میان خود شیخیه نیز هست. این اصل را که ادعا می‌شود در کلمات احساسی نیز بوده است، حاج محمدکریم خان کرمانی تبیین کرد و از همین تنها مورد قبول طیفی از شیخیه — به خصوص شیخیه کرمان — است و شیخیه آذربایجان بدان باور ندارند.^{۵۴۵}

مسلك شیخیه در شریعت تفاوت معناداری با اکثریت امامیه ندارد. از تفاوت‌های جزئی که از نظر فقهی معنادار نیست و تنها ارزش شعائری دارد، شیوه نماز خواندن شیخیان در بارگاه معصومین (ع) است. آنان به هنگام نماز در حرم، به رعایت ادب به گونه‌ای می‌ایستند که قبر معصوم (ع) میان آنان و قبله واقع شود و از همین رو شیخیه به «پشت سریه» هم لقب گرفته‌اند.^{۵۴۶} در مجموع اقتضای طرز فکر شیخیه نسبت به دستاوردهای اصولیان رویکرد انتقادی از سنخ اخباریان است و این رویکرد در برخی

نوشته‌های فقهی - روایی آنان مانند *فصل الخطاب* حاج محمد کریم خان کرمانی به وضوح دیده می‌شود.^{۵۴۷}

شیخیه در طی یک و نیم سده تاریخ این مسلک در ایران دو مرکزیت داشته‌اند: آذربایجان و کرمان. شیخیه آذربایجان بر سه دسته‌اند: نخست پیروان حاج میرزا شفیع ثقة الاسلام تبریزی (وفات: ۱۳۰۱ق) که و ثقة الاسلامیه خوانده می‌شدند. در این شاخه پس از حاج میرزا شفیع، پسرش میرزا موسی و در پی او میرزا علی ثقة الاسلام دوم و سپس برادرش میرزا محمد پیشوایی داشتند.

طایفه دیگر در آذربایجان شیخیه حجة الاسلامی هستند که از میرزا محمد مامقانی (وفات: ۱۲۶۹ق) تکفیر کننده سید علی محمد باب و محکوم کننده او به مرگ در شهر تبریز پیروی می‌کنند. وی حجة الاسلام لقب داشت و از شاگردان سید کاظم رشتی به‌شمار می‌رفت. طایفه سوم میرزا حسن اسکویی ملقب به گوهر (وفات: ۱۲۶۶ق) که به گوهریه یا احقاقیه شهرت یافته‌اند. دیگر شیخیه کرمان که محور آن حاج محمد کریم خان کرمانی است که پس از احساسی مهم‌ترین مؤلف و نظریه پرداز شیخیه محسوب می‌شود و این شاخه در انتساب به وی کریمخانیه هم خوانده می‌شود. پس از او دو پسر وی به نام‌های حاج محمد خان و سپس حاج زین العابدین خان جانشینش بودند. سپس ابوالقاسم خان پسر زین العابدین خان و پس از او فرزندش حاج عبدالرضا خان جانشین بودند. از دیگر شاخه‌های شیخیه عمیدالاسلامیه در آذربایجان، احقاقیه در آذربایجان و عراق و باقریه در همدان و اصفهان و شهرهای دیگر ایران پیروانی داشتند.^{۵۴۸}

زیدیه در ایران

در منابع فرقه‌شناختی در سخن از آغاز شکل‌گیری زیدیه، مجموعه‌ای از گرایش‌های متنوع شیعی را مطرح کرده‌اند که در نسبت به زید بن علی (مقتول: ۱۲۲ق) فرزند امام زین العابدین (ع) زیدی خوانده می‌شده‌اند. دانسته‌های مستقیم از اندیشه زید به اندازه‌ای اندک، و روایات منتسب بدو به حدی مختلف است که به دشواری می‌توان دست یافت که تعالیم مکاتب زیدی تا چه حد برگرفته از اندیشه‌های شخصی زید بوده است. از جمله اندیشه‌هایی که با اطمینانی نسبی می‌توان به زید منسوب دانست، اعتقاد او درباره

شیخین است که از یک سو بر حقانیت امام علی (ع) در خلافت پیامبر (ص) تأکید کرده است و از دگر سو عملکرد شیخین را مستوجب برائت ندانسته است.^{۵۴۹} وی در تعالیم خود بر وجوب جهاد و مبارزه با جور و فسق تکیه‌ای ویژه داشت و امام را با وجود سیصد و اندی یاور، ملزم به جنگ با اهل بغی می‌شمرد.^{۵۵۰} بر اساس روایتی چند که اسناد آن به محمد بن علی صاحب‌الطاق ختم می‌گردد، زید اندیشه امام مفترض‌الطاعة به نص را باور نداشت.^{۵۵۱} در برهه‌ای نزدیک به یک سده از روزگار زید تا آغاز سده ۳ق، جریان زیدیه بخشی نامنسجم از تاریخ خود را طی کرده است. در این دوره بدون برخورداری از یک نظام مدون فکری، حرکت‌های سیاسی تکرار شونده‌ای از سوی زیدیه صورت گرفت که بخشی از آن در ایران بود.

درباره رویکرد زیدیان به کلام، گفته‌اند که زید بن علی خود چندگاهی با واصل بن عطا، بنیان‌گذار مکتب معتزله صحبت گزیده بود.^{۵۵۲} اما اگر این حکایت افسانه باشد، این نکته حقیقتی تاریخی است که در سده ۳ق، بزرگان زیدیه چون احمد بن عیسی ابن‌زید، قاسم رسی و نواده او هادی الی‌الحق به آراء کلامی معتزله گرایش جدی و گسترده داشتند.^{۵۵۳} در ۳۶۶ق صاحب بن عباد وزیر زیدی‌مذهب آل بویه، قاضی عبدالجبار معتزلی را به ری خواند و مکتبی را در آنجا بنا نهاد که بزرگانی چون ابوالحسین هارونی امام اعتزال‌گرای زیدی از ارکان آن بودند.^{۵۵۴} و در سده ۵ق شرایط به گونه‌ای بود که زیدیان چون حاکم جشمی (وفات: ۴۹۴ق) شاخصان مکتب معتزلی به شمار می‌رفتند. هر چند شهرستانی زیدیان روزگار خود را در اصول پیرو مکتب اعتزال با انطباق کامل دانسته است.^{۵۵۵}، این همفکری در مباحث امامت استثنا داشت.

اینکه ابن‌قبة رازی متکلم امامی ری در اوایل سده ۴ق یادآور می‌شود زیدیه با دو گروه مثبت، یعنی قائلین به اثبات صفات مانند اهل سنت و جماعت، و معتزله وجود داشتند.^{۵۵۶}، نشان از آن دارد که دست‌کم طیفی از زیدیه در اصول عقاید از معتزله فاصله داشتند. اما محافل شناخته شده از زیدیه طی سده‌های متمادی، محافلی از گروه دوم و نزدیک به معتزله بودند.

در خصوص فقه گفتنی است در نیمه نخست سده ۳ق، احمد بن عیسی بن زید و قاسم رسی به‌طور همزمان در عراق و حجاز دو نظام فقهی را ارائه کردند که طی چندین

نسل با هم رقابت داشتند^{۵۵۷} تا آنکه در نیمه دوم سده ۳ ق دو مکتب دیرپا در فقه زیدی شکل گرفت و جایگزین رقیبان پیشین شد: از یک سو هادی الی الحق نواده قاسم رسی و بنیان گذار امامت زیدی یمن برپایه فقه قاسمی و بهره گیری افزون از فقه حنفی نظام فقهی را پی ریخت که گاه در انتساب به وی فقه هادوی یا یحوی نیز خوانده شده است و جز ویژگی های محدود، در غالب مسائل فقهی به فقه حنفی نهایت قرابت را یافته است^{۵۵۸}. حرکت موازی، حرکت ناصر اطروش (وفات: ۳۰۴ ق) امام زیدی طبرستان بود که برپایه فقه زیدی کوفه با شاخص احمد بن عیسی و نیز منابع فقه امامی، نظامی را پی ریخت که به فقه ناصری شناخته بود و با فقه امامی قرابتی بسیار داشت. آراء فقهی ناصر آن اندازه به امامیه نزدیک بود که سید مرتضی فقیه نامدار امامی از نوادگان وی، کتاب *الناصریات* خود را به تحلیل آراء فقهی او و مقایسه آن با مواضع امامیه اختصاص داده بوده است^{۵۵۹}.

المؤید بالله ابوالحسین هارونی (وفات: ۴۱۱ ق) امام زیدیان گیلان یک نظام فقهی تلفیقی پدید آورد که به فقه مؤیدی شناخته شده است و در ساختار خود، از فقه قاسمی - هادوی و فقه ناصری هر دو تأثیر پذیرفته است.

زیدیه در خراسان

شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که دعوت زید بی درنگ در خراسان هوادارانی یافت. از جمله می دانیم که زید فردی به نام عبده بن کثیر جرمی را به عنوان فرستاده خود به خراسان گسیل داشت^{۵۶۰} و انتظار همکاری خراسانیان با زید به اندازه ای بود که یوسف ثقفی برای گرفتن اخبار از اردوی زید، مزدوری را در لباس یک خراسانی دوستدار اهل بیت نزد وی فرستاد^{۵۶۱}. بی درنگ پس از کشته شدن زید، پسرش یحیی ابن زید به ری و از آنجا به خراسان گریخت و در شهرهای سرخس و بلخ چندی اقامت کرد و به تبلیغ پرداخت^{۵۶۲}. او سرانجام در ۱۲۵ ق در جوزجان قیام کرد و افزون بر مردمی از آن شهر، گروهی از طالقان، فاریاب و بلخ نیز به او پیوستند، اما این قیام فرجامی جز کشته شدن او نداشت^{۵۶۳}.

در اواسط سده ۲ ق، به نظر می رسد بلخ یکی از مراکز زیدیه بود و کسانی چون مقاتل

ابن سلیمان بجلی^{۵۶۴} و متوکل بن هارون ثقفی^{۵۶۵} از آن شهر گرایش به آموزه زید داشتند. ابوبجیر عبدالله بن نجاشی از اصحاب امام صادق (ع) نیز آنگاه که از سیستان به حجاز آمد زیدی بود^{۵۶۶} و ظاهراً مذهب او منشأ خراسانی داشت.

موج دیگری از فعالیت امامان زیدی در خراسان، مربوط به نسل <۲۳۵ق است. از جمله باید به قیام محمد بن قاسم بن علی صوفی در ایام معتصم (حکومت: ۲۱۸-۲۲۷ق) در طالقان^{۵۶۷} اشاره کرد که مردم بسیاری از نواحی مختلف خراسان مانند مرو و نیشابور با او بیعت کرده بودند^{۵۶۸}؛ و بدان قیام یحیی بن عمر بن حسین علوی در ایام متوکل (حکومت: ۲۳۲-۲۴۷ق) را علاوه کرد که مربوط به خراسان بود^{۵۶۹}. گرایش محمد بن موسی خوارزمی (وفات: ۲۳۲ق) ستاره‌شناس و ریاضی‌دان به مذهب زیدیه و تألیف *الرسالة الناصحة* نیز ظاهراً حاصل همین کوشش‌هاست^{۵۷۰}.

در میانه سده ۳ق گستره فعالیت زیدیه در خراسان و ماوراءالنهر به اندازه‌ای بود که حسین بن اشکیب مروزی متکلم امامی را وادار ساخت تاردیه‌ای بر زیدیه بنویسد^{۵۷۱}. طی یک سده بعد، یعنی در اوج شکوفایی سامانیان و در پی سیاست یکسان‌سازی مذهبی تنها اطلاعاتی پراکنده درباره زیدیه داریم. ابو عبدالله احمد بن محمد ولیدی (وفات: بعد ۳۱۰ق) قاضی زیدی که ظاهراً در شمار مهاجران خراسانی در طبرستان بود^{۵۷۲} و کتابی در گردآوری الفاظ ناصر کبیر نوشته بود^{۵۷۳}. همچنین در منابع مختلف ابوزید بلخی (وفات: ۳۲۲ق) از فلاسفه و جغرافی‌دانان خراسان بر مذهب زیدیه دانسته شده است^{۵۷۴}. در همان نسل باید از اسفندیار بن مهرنوش نیشابوری یاد کرد که چندی صحبت ناصر اطروش (وفات: ۳۰۴ق) را دریافت و کتاب *سیر الناصر للحق* حاصل این رابطه بود^{۵۷۵}. همچنین باید از ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی (وفات: ۳۸۳ق) یاد کرد که مدت‌ها در نیشابور زیست و با رئیس ابوالفضل محلی از متنفذان نیشابور رابطه‌ای نزدیک داشت^{۵۷۶}. او حتی آنگاه که از آن شهر دور بود، در *رسالة الى جماعة الشيعة بنيسابور* به تبیین مسائلی برای مخاطبان خود از آن شهر پرداخت^{۵۷۷}.

بی‌درنگ پس از سقوط سامانیان در ۳۸۹ق بار دیگر زیدیه فعالیت خود را در خراسان گسترش دادند. ابن ابی الفوارس (وفات: ۴۱۲ق) عالم زیدی بغدادی و از شاگردان المؤید بالله در فعالیت‌های تبلیغی خود چندی را در خراسان گذراند^{۵۷۸} و ابوالفرج بن هندو

فیلسوف نیشابوری (وفات: ۴۲۰ق) چندی به حلقه شاگردان ابوطالب هارونی امام زیدی درآمد^{۵۷۹} و به ستایش از امامت ابوطالب برخاست^{۵۸۰}.

از رجال بعدی زیدیه از خراسان می‌توان اینان را برشمرد: ابوالقاسم اسماعیل بن احمد بن محفوظ بستی (وفات: حدود ۴۲۰ق) از بزرگ‌ترین مروجان مذهب ناصری^{۵۸۱} و صاحب آثار پرشمار^{۵۸۲} که در آمل در قلمرو علویان سکنا گزید^{۵۸۳} و ردیه‌ای با عنوان کشف اسرار الباطنیة بر اسماعیلیه اصلی‌ترین رقیب زیدیه نوشت^{۵۸۴}، مفروض محمد کیاء بخاری (وفات: ۴۶۰ق) که ظاهراً عالمی ماوراءالنهری مهاجر به تهنجان طبرستان بود و به همین سبب لقب تهنجی (تحریف به تنه‌جینی) نیز داشت^{۵۸۵}؛ ابوالقاسم زید بن حسن خراسانی بیهقی (وفات: ۵۳۵ق) نقیب‌النقباء خراسان^{۵۸۶} و واسطه‌ای مهم در روایت آثار متقدم زیدیه مانند مسند زید^{۵۸۷}، محسن بن محمد بن کرامه حاکم جشمی (وفات: ۵۴۵ق) عالم بزرگ زیدیه در نیشابور و صاحب آثار پرشمار در کلام و تفسیر^{۵۸۸}، ابوالمعالی مسلم بن محمد غزنوی (وفات: ۵۶۸ق) ساکن نیشابور و صاحب الهادی فی الفقه^{۵۸۹}.

از چهره‌های مهم خراسان در اواسط سده ۶ق سید علی بن محمد حسنی غزنوی بود که از غزنه به گیلان آمد و در دوره فترت امامت زیدی، اندکی پس از ۵۶۰ق حکومتی بدون دعوی امامت در آنجا پایه نهاد^{۵۹۰}.

زیدیه در جبال

به نظر نمی‌رسد حضور کوتاه یحیی بن زید اندکی پس از ۱۲۲ق در ری، به‌هنگام انتقال از عراق به خراسان^{۵۹۱} تأثیر محسوسی در نضج گرفتن مذهب در جبال داشته باشد. با تکیه بر اینکه حسن بن زید داعی بنیان‌گذار سلسله علویان طبرستان در ری می‌زیست و به دعوت کسانی چون محمد بن رستم و برادرش جعفر به طبرستان آمد^{۵۹۲}، می‌توان نتیجه گرفت که محافل زیدی در جبال اگر کهن‌تر از طبرستان نبود، با آن همپایی داشت. اما از آنجا که تاریخ جدی مذهب در جبال، به یک نسل پس از پای‌گیری سلسله علویان طبرستان در ۲۵۰ق بازمی‌گردد، باید گفت تشدید گسترش زیدیه در جبال متأثر از استقرار سیاسی زیدیه در طبرستان بود. در ربع سوم سده ۳ق، از ابراهیم

ابن محمد ثقفی (وفات: ۲۸۳ق) خبر داریم که در اصفهان اقامت داشت. وی نخست زیدی بود و بعدها به امامیه گروید.^{۵۹۳} در همین سال‌ها، رهبران زیدی یمن نیز مایل بودند بر فضای جبال تأثیر نهند، و نمونه‌ای از این کوشش‌ها را می‌توان در نامه‌ای بازجست که هادی الی‌الحق (وفات: ۲۹۸ق) امام زیدی یمن خطاب به شخصیتی از قم نوشته است.^{۵۹۴} در همین سال‌ها از ابوالقاسم رازی عالم زیدی خبر داریم که او نیز از هادی الی‌الحق رساله‌ای در پاسخ به پرسش‌های اعتقادی دریافت کرده است.^{۵۹۵}

در نسل >۳۱۰ق در ری ابوزید عیسی بن محمد علوی را می‌شناسیم که ابوالعباس حسنی از عالمان مهم طبرستان در محفل او برآمده بود.^{۵۹۶} و کتاب *نقض‌الاشهاد* او که تبیین مواضع زیدیه در امامت بود، از سوی ابن‌قبة رازی متکلم امامی مورد رد قرار گرفت.^{۵۹۷} در نسل بعد عالمی با نام ابوعبدالله احمد بن سهل رازی را می‌شناسیم که کتابی در اخبار برخی علویان اهل قیام نوشته است.^{۵۹۸} در جانب اصفهان نیز باید به ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی (وفات: ۳۵۶ق) اشاره کرد که عالمی زیدی بود.^{۵۹۹} و در میان نوشته‌هایش *الاغانی* مشهورترین بود، اما کتاب *مقاتل‌الطالبیین* او دربردارنده شرح حال بسیاری از کشته شدگان علوی در راه قیام بود.^{۶۰۰}

در ربع سوم سده ۴ق، حضور شخصیتی محوری مانند صاحب بن عباد (وفات: ۳۸۵ق) در مقام وزیر آل بویه زمینه رشد محافل زیدی را فراهم آورد؛ افزون بر کتابی که با عنوان *نصرة مذاهب‌الزیدية* به صاحب منتسب است،^{۶۰۱} زمینه کافی برای رشد محافل معتزلی مرتبط با زیدیه را فراهم آورد. در ری متکلمی چون قاضی عبدالجبار معتزلی (وفات: ۴۱۵ق) استاد المؤید بالله امام زیدی طبرستان بود و مؤید از او بیعت خواست،^{۶۰۲} بدون آنکه پاسخ جدی از او دریافت کرده باشد. اما از همفکران قاضی، قوام الدین مانگدیم قزوینی (وفات: بعد ۴۲۰ق) که خود عالم معتزلی بزرگی بود و شرحی بر *الاصول‌الخمسة* نوشته بود،^{۶۰۳} از شاگردان المؤید بالله بود،^{۶۰۴} در امامتش در طبرستان بدو پیوست و بر پیکر او نماز گزارد و پس از او در ۴۱۷ق امامت را در لنجا به‌دست گرفت.^{۶۰۵} نمی‌دانیم علی جیلانی (وفات: ۳۸۵ق) که فرزند خود را اصفهان نام گذارد، شاید به یاد خاطره شهر خود این نام را برگزید، اما می‌دانیم که اصفهان بن علی از عالمان بزرگ زیدی در گیلان و پیشوای ناصریان در عهد خود بود.^{۶۰۶} مطلعیم که

ابن ابی الفوارس (وفات: ۴۱۲ق) عالم زیدی بغداد مدتی در اصفهان به تبلیغ مذهب اشتغال داشته است.^{۶۰۷} ابوالقاسم بستی (وفات: ح ۴۲۰ق) نیز چندی در ری اقامت کرد و به تعلیم مذهب اشتغال ورزید.^{۶۰۸}

راه صاحب بن عباد و همفکران او زمینه‌ساز رواجی پایدار برای مذهب زیدی بود و حتی پس از پایان حکومت آل بویه نیز دوام خود را حفظ کرد. در نسل <۴۳۵ق از رجال منطقه می‌توان به ابوالفضل عباس بن شروین از شاگردان مؤید بالله و قاضی عبدالجبار، و نویسندۀ آثاری بر مذهب هادی الی‌الحق^{۶۰۹} و ابوسعید اسماعیل بن علی سمان (وفات: ۴۴۰ق) اهل ری و نویسندۀ آثار متعدد^{۶۱۰}، و در نسل بعد کسانی چون احمد بن عبدالله رازی (وفات: ۴۶۰ق) مهاجر به صنعاء یمن^{۶۱۱} و شهاب‌الدین ابراهیم ابن‌ناصر بن طباطبا اصفهانی (وفات: بعد ۴۶۱ق) صاحب *منتقلة الطالبية*^{۶۱۲} را نام برد. همین گسترش روزافزون زیدیه بود که موجب شد جعفر بن محمد دوریستی (وفات: حدود ۴۷۴ق)، متکلم امامی ری رذیه‌ای بر زیدیه تألیف کند.^{۶۱۳}

در اواخر سده ۵ و طی سده ۶ق، مذهب زیدی در جبال دوام داشت و از رجال شاخص آن اینان شایسته ذکرند: طاهر بن حسین سمان رازی (وفات: ۴۸۴ق)، صاحب کتاب *المنتخب*^{۶۱۴}، قاضی ابویوسف عبدالسلام بن محمد قزوینی (وفات: ۴۸۸ق) که طیفی از منابع او را زیدی دانسته‌اند، مشایخی که مرشد بالله عالم زیدی در نسل <۴۸۵ق در اصفهان و ری از آنان دانش آموخته است^{۶۱۵}، مجدالدین محمد بن محمد بن مانگدیم از رجال همان نسل ساکن قم و نویسندۀ کتابی در انساب^{۶۱۶}، اسماعیل بن احمد (علی) فرزادی (>۵۱۰ق) شاگرد مرشد بالله و ظاهراً اهل ری^{۶۱۷}، قطب‌الدین شرف‌الاسلام احمد بن ابی‌الحسن علی قاضی کنی (وفات: بعد ۵۵۲ق) از راویان آثار متقدم زیدی^{۶۱۸} و شاگرد او قاضی شمس‌الدین جعفر بن احمد بن عبدالسلام (>۵۸۵ق) ظاهراً اهل جبال که از راویان آثار متقدم زیدی بود^{۶۱۹} و به تبویب/مالی ابوطالب هارونی اهتمام کرد.^{۶۲۰}

زیدیه در طبرستان و گرگان

منطقه طبرستان از اوایل سده ۳ق با مذهب زیدیه آشنا شد و نخستین طلیعه آن در مکاتباتی دیده می‌شود که عالمان زیدی خراسان و بلاد عرب با مردم طبرستان داشته‌اند؛

از آن جمله می‌توان به *الرسالة الناصحة* از محمد بن موسی خوارزمی (وفات: ۲۳۲ق) اشاره کرد که خطاب به مردم طبرستان دربارهٔ محنت‌های اهل بیت (ع) و دعوت به مساعدت آنها نوشته شده بود.^{۶۲۱} به این باید نامهٔ قاسم بن ابراهیم رسی (وفات: ۲۴۶ق) پیشوای زیدیان در حجاز را افزود که خطاب به اهل طبرستان نوشته شده بود.^{۶۲۲} محمد ابن‌رستم حضرمی و برادرش جعفر در حدود ۲۵۰ق در شمار اصلی‌ترین دعوت‌کنندگان حسن داعی کبیر به طبرستان بودند.^{۶۲۳}، درحالی‌که ظاهراً خود مهاجرانی از یمن بودند. چنین می‌نماید که پاگرفتن دعوت زیدی در طبرستان از سویی مرهون محافل داخلی ایران و از سوی دیگر، محافل یمن و حجاز بوده است.

تأسیس امامت زیدی در طبرستان به دست حسن داعی در ۲۵۰ق، سرآغاز سلسله‌ای بود که در تاریخ ایران به علویان طبرستان شهرت یافته است، سلسله‌ای که تا حدود ۳۲۰ق شماری از امامان زیدی را به خود دیده است.^{۶۲۴} امامان علوی طبرستان چون حسن داعی کبیر (حکومت: ۲۵۰-۲۷۰ق) و ناصر اطروش (حکومت: ۳۰۱-۳۰۴ق) که خود عالمانی برجسته نیز بودند، کوشش کردند تا مکتبی محلی را در طبرستان به وجود آورند که در زمان ناصر به بار نشست و به ناصریه شهرت یافت. این درحالی است که در حجاز و یمن، مکاتبی به نام قاسمیه منتسب به قاسم رسی و یحویه یا هادویه منتسب به هادی الی‌الحق (وفات: ۲۹۸ق) در حال شکل‌گرفتن بود. حضور فردی چون جعفر ابن‌محمد نیروسی (وفات: ۲۸۵ق) در طبرستان که شاگرد قاسم رسی و استاد عالمانی از طبرستان چون ناصر اطروش و ابوالعباس حسنی بود^{۶۲۵} و کسی چون حسین بن عبدالله طبری که با هادی الی‌الحق مکاتبه داشت^{۶۲۶}، نشان می‌دهد که مکاتب قاسمیه و هادویه در طبرستان، از همان آغاز مروجانی داشته است.

به‌هرروی حسن بن علی ناصر اطروش با تألیف آثار متعدد، توانست آموزه‌ای استوار در کلام و فقه زیدی پدید آورد که در تاریخ مذهب زیدیه به‌عنوان یکی از مکاتب اصلی رقم زده شد.^{۶۲۷} آموزهٔ ناصر در مقایسه با قاسم و هادی، بسیار به امامیه نزدیک‌تر بود و همین موضوع موجب شد تا سید مرتضی عالم بزرگ امامی که خواهرزادهٔ ناصر نیز بود، کتاب *المسائل الناصریات* را در دفاع از مواضع او بنگارد.^{۶۲۸}

در طی نسل‌های >۳۱۰ و ۳۳۵ق، در طبرستان، جمعی از عالمان به بسط این مکتب

بومی پرداختند و آثاری در شرح مکتب ناصری نوشتند. از آن جمله می‌توان به علی ابن موسی بناندشتی شاگرد ناصر و صاحب *الابانة فی اصول الفقه و اثبات امامة الناصر*^{۶۲۹}، ابوالحسن احمد بن موسی طبری (وفات: ۳۴۰ق) صاحب آثار متعدد^{۶۳۰} و ابوالحسن علی بن مهدی طبری عامل انتقال تعلیم ناصر به ابوطالب هارونی اشاره کرد^{۶۳۱}. همزمان امامان یمنی نیز به مداخلات خود در طبرستان ادامه دادند. شاخص این کوشش نامه امام مرتضی لدین الله (وفات: ۳۱۰ق) خطاب به مردم طبرستان^{۶۳۲} و نامه امام احمد بن یحیی ناصر (وفات: ۳۲۵ق) خطاب به مردم همان دیار بود^{۶۳۳}. به هرروی این مداخلات مربوط به زمانی است که هنوز سلسله علویان در طبرستان دوام داشت. اما پس از سقوط شاخه اصلی علویان در حدود ۳۲۰ق، مذهب زیدی به تدریج در طبرستان روی به کاستی نهاد.

اندکی پیش از ۳۶۷ق، جعفر بن محمد بن حسین حسنی مشهور به ثائر بالله برای مدتی کوتاه در طبرستان امامت زیدی را احیاء کرد و پس از وفات او در ۳۶۷ق پسرش ابوالحسن مهدی این حکومت را چندی دوام بخشید^{۶۳۴}، اما عمر آن کوتاه بود. در حدود ۳۷۵ق مقدسی در سخن از مذاهب در طبرستان، از اکثریت اهل سنت و اقلیت شیعه سخن آورده است^{۶۳۵}، بدون آنکه زیدیه را از امامیه متمایز سازد. در همین سال‌ها، امام یمنی قاسم بن علی المنصور بالله، بار دیگر به مکاتبه با زیدیان طبرستان پرداخت^{۶۳۶}. در نسل‌های > ۴۱۰ق از رجال طبری ابوطالب یحیی بن موسی سولشی (شاید چالوسی) را می‌شناسیم که با نوشتن *الهدایة* در فقه ناصر و *التفریعات* در فقه هادی^{۶۳۷} در مقام ایجاد آشتی میان مکتب بومی ناصری و مکتب عربی هادوی بوده است. در نسل بعد از او نیز ابوالحسن علی بن بلال آملی با همین رهیافت، *الوافر* را در فقه ناصر و *الوافی* را در فقه هادی نوشت^{۶۳۸} و رابطه‌ای دوستانه با المؤید بالله و الناطق بالحق امامان زیدی در گیلان داشت^{۶۳۹}.

از اواسط سده ۵ق، برخی سادات زیدی چون سید ابوالحسن علی بن احمد بن قاسم آملی ملقب به مستعین بالله^{۶۴۰} و سید ابو عبدالله حسین بن ابی احمد از اولاد ناصر^{۶۴۱} حاکمیت زیدی بر طبرستان را برای کوتاه زمانی احیاء کردند، اما امکان بازگرداندن اقتدار گذشته برای همیشه از آنان سلب شده بود.

در سدهٔ ۶ق به‌ندرت می‌توان نام کسانی چون علی بن مهدی مامطیری و برادرش حسن (وفات: بعد ۵۷۹ق) را یافت که به عنوان عالمی زیدی از طبرستان برخاسته باشد.^{۶۴۲} در پایان همان سده، عبدالله بن حمزه المنصور بالله (وفات: ۶۱۴ق) آخرین مکاتبهٔ یک امام یمنی با مردم طبرستان را انجام داد^{۶۴۳}، اما دیگر جامعهٔ زیدی طبرستان روی به انحطاط نهاده بود. اگر عامل اضمحلال حکومت زیدیان در دیلمان و گیلان تفرقه میان حاکمان بود^{۶۴۴}، در طبرستان برگشت‌ناپذیری حکومت زیدی به علت رویگردان شدن اکثریت از اصل مذهب زیدی بود.

در مروری بر تاریخ زیدیه در گرگان نیز باید گفت رواج مذهب در منطقهٔ گرگان، با پای‌گیری سلسلهٔ علویان طبرستان، آغاز شده بود و بیش از آنکه نفوذ فرهنگی باشد، غلبه‌ای سیاسی بود. از جمله در زمانی نزدیک به ۲۶۰ق می‌دانیم که زیدیه بر استرآباد غالب شده بودند و امامیه را تحت فشار نهاده بودند^{۶۴۵}. نفوذ فرهنگی زیدیه از اوایل سدهٔ ۴ق آغاز می‌شود، زمانی که دیگر سلسلهٔ علویان وجود نداشت و شاید حاکمیت آل زیار بر گرگان (حکومت: ۳۱۶-۴۳۴ق) نیز این نفوذ را تسهیل می‌کرد. از نخستین فعالیت‌های شناخته در گرگان، باید به مدتی حضور و تبلیغ ابوالعباس حسنی (وفات: ۳۵۳ق) در گرگان اشاره کرد که خود از شاگردان ناصر اطروش بود، اواخر عمر را در گرگان گذراند و همانجا وفات یافت^{۶۴۶}. در حدود ۳۷۵ق، مقدسی از حضور یک اقلیت شیعه در منطقهٔ گرگان خبر داده است^{۶۴۷} که بخشی از آنان زیدی بوده‌اند. در واپسین دهه‌های حکومت آل زیار، عالمان برجسته‌ای از زیدیان گرگان برخاستند که از آن شمار می‌توان به کسانی چون حسین بن اسماعیل شجری جرجانی (وفات: ۴۲۰ق) ملقب به الموفق بالله و صاحب آثاری چون الاعتبار و سلوة العارفین^{۶۴۸} / الاحاطة در علم کلام^{۶۴۹}، ابوالحسین آبسکونی (وفات: ۴۳۵ق) از شاگردان المؤید بالله امام زیدیان گرگان^{۶۵۰} و معاصر او ظفر بن داعی بن مهدی استرآبادی صاحب الامالی اشاره کرد^{۶۵۱}. این روند طی نسل‌های بعد تا اوایل سدهٔ ۶ق دوام یافت و در گرگان عالمانی چون یحیی بن حسین ابن اسماعیل شجری (وفات: ۴۷۹ق) ملقب به المرشد بالله صاحب الامالی^{۶۵۲} و سیرة الامام اعوید بالله^{۶۵۳} و از مروجان مذهب هادی الی الحق^{۶۵۴}، مجدالدین عبدالمجید ابن عبدالغفار استرآبادی (وفات: ۵۱۰ق)^{۶۵۵}، ابوالحسن علی بن محمد بن جعفر حسنی

(وفات: بعد ۵۱۸ق)، نقیب سادات استرآباد^{۶۵۶} و سید حسن جرجانی (وفات: ۵۲۰ق) که مدتی در بخشی از دیلمان امامت داشت^{۶۵۷} پرورش یافتند.

زیدیه در دیلم و گیلان

می‌دانیم که تبلیغ مذهب زیدی در منطقه گیلان همزمان با پای‌گیری سلسله علویان طبرستان آغاز شد. از جمله شواهد تاریخی آن است که حسن داعی کبیر در دوره امامتش (۲۵۰-۲۷۰ق) حسن بن رستم حضرمی را به‌عنوان نماینده خود به کلار گسیل داشته بود^{۶۵۸}. می‌دانیم که بخش‌هایی از گیلان در دوره حاکمیت علویان طبرستان در قلمرو آنان قرار داشت^{۶۵۹}. در اوایل سده ۴ق نیز می‌دانیم که سید ابوعبدالله صاحب المرشد برادرزاده ناصر اطروش بخشی از زندگی خود را در گیلان گذراند، در لاهیجان درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد^{۶۶۰}. یک نسل بعد، از ابوالعباس حسنی دایی شاگرد ناصر اطروش خبر داریم که سال‌ها در گیلان و دیلمان زندگی کرد^{۶۶۱}.

همزمان با سقوط شاخه اصلی علویان در طبرستان در سال ۳۱۶ق، جعفر بن محمد الثائر بالله نوه برادر ناصر اطروش در همان سال در گیلان خروج کرد و مدعی امامت زیدیه شد. اما این حکومت پا نگرفت و جعفر ثائر خود نیز مذهب زیدیه را ترک کرده و به امامیه پیوست^{۶۶۲}. این حرکت آغازی برای بازسازی امامت زیدی به جای طبرستان در گیلان و دیلمان بود. در ۳۸۰ق ابوالحسین هارونی که خود در آمل متولد شده بود، در دیلمان و گیلان مردم را به گرد خود خواند؛ او که به‌عنوان امام لقب المؤید بالله گرفت، امامتی زیدی را تشکیل داد که تا ۲۰ سال دوام داشت (تا حدود ۴۰۰ق)^{۶۶۳}. او دارای آثار پرشماری در کلام و فقه زیدی بود^{۶۶۴} که از آن میان *الامالی*^{۶۶۵} به چاپ رسیده است.

مؤید از اولاد قاسم رسی بود و نمی‌توانست گرایش خود به آموزه‌های حجازی - یمنی را نادیده بگیرد. وی کتاب *التجريد و شرح التجريد* خود را در راستای یک بازخوانی طبرستانی از فقه قاسمی و هادوی نوشته بود^{۶۶۶} و در کنار آن با تألیف *الحاصر لفقه الناصر*^{۶۶۷} کوشش داشت اعتنای خود به فقه بومی را نیز نشان دهد. این کوشش دوجانبه نشان می‌دهد که وی از بنیان جریانی است که کوشش برای جمع میان فقه

بومی ناصری و فقه یمنی داشته‌اند. برای برخی از قدمای زیدیه اعتنای دوگانه مؤید به دو مکتب فقهی موجب شده بود تا برخی در تعلق او به جریان قاسمیه یا ناصریه اختلاف کنند^{۶۶۸}، اما در واقع — چنان که پیشتر هم اشاره شد — این رویکرد تلفیقی زمینه‌ساز مکتبی فقهی در شمال ایران شد که به فقه مؤیدی شهرت گرفت. در کلام نیز او قرابتی شدید با معتزله داشت و در کنار شاگردی‌اش نزد قاضی عبدالجبار در شمار آثارش تعلیقی بر شرح سید مانگدیم نوشته بود^{۶۶۹}. اختلاف او با امامیه در مقایسه با عالمان ناصری چشمگیر بود و همین اختلاف مقدمه‌ای بود بر اینکه وی کتاب *نقض الامامة* را در رد کتابی از ابن‌قبة رازی متکلم امامی در مسائل امامت بنگارد^{۶۷۰}. همین جا باید به نسخه‌ای شام فتاوی و پاسخ‌های وی در نقض اقوال مخالفان به ویژه باطنیه نیز اشاره کرد^{۶۷۱}. ظاهراً پایگاه مؤید شهر لنگا از دیلم خاصه بود^{۶۷۲} و همانجا به خاک سپرده شد^{۶۷۳}.

در اواخر امامت مؤید بالله شخصیتی به نام سید ابوالفضل ناصر را که از فرزندان ناصر اطروش بود از بزرگان ناصریه شمرده‌اند^{۶۷۴}. او در منطقه‌ای با مرکزیت برفجان سیاهکل امامتی را تشکیل داد که خود را وفادار به مذهب ناصر می‌شمرد^{۶۷۵} و در عمل تضعیفی برای امامت مؤید بود که از مذهب ناصر فاصله گرفته بود. حاصل این مخاصمه چندین درگیری خونین بود که گاه با پیروزی مؤید و گاه ابوالفضل پایان می‌یافت و در نهایت با کشته شدن ابوالفضل در نواحی مرزی با طبرستان پایان پذیرفت^{۶۷۶} و پیکرش در آمل به خاک سپرده شد^{۶۷۷}.

چندی پس از درگذشت مؤید، برادر او ابوطالب هارونی ملقب به الناطق بالحق (وفات: ۴۲۴ق)، در مسند امامت در گیلان و دیلمان قرار گرفت که خود عالمی شاخص و مؤلف آثار فراوان بود^{۶۷۸} که از آن میان بخش‌هایی از *الافادة* در تاریخ امامان علوی^{۶۷۹} و *الامالی*^{۶۸۰} به چاپ رسیده است. او در کلام همچون برادرش مؤید، جز در مباحث امامت، مجذوب کلام معتزلی بود و در این باره *زیادات شرح الاصول* را نگاشت^{۶۸۱}. برخی محققان کتاب چاپ شده با نام *نصرة مذهب الزيدية* منسوب به صاحب عباد را همان *الدعامة* ابوطالب هارونی در کلام دانسته‌اند^{۶۸۲}. در فقه نیز همچون برادرش *الناظم* را در فقه ناصر نوشت^{۶۸۳} و *شرح البالغ المدرک* را در شرح رساله‌ای از هادی الی‌الحق نگاشت^{۶۸۴}، اما در کتاب *گسترده فقهی شرح التحریر* که در ۱۶ مجلد بود، مشخصاً مذهب هادوی را

ترجیح می‌داد^{۶۸۵}. برخی از متقدمان زیدیه اهتمام او نسبت به مذهب هادی الی‌الحق را در حد «تنقیح مذهب هادی» شمرده‌اند^{۶۸۶}. مذهب ابوطالب برخلاف برادرش مؤید مذهبی بینابینی میان ناصریه و قاسمیه - هادویه نبود، بلکه به روشنی ادامه مذهب هادویه بود و در سنجش نسبت‌ها با مذاهب غیر زیدی، به همان اندازه که مذهب ناصری به فقه امامی نزدیک می‌شد، مذهب هادوی با خوانش ابوطالب به فقه حنفی قرابت می‌یافت؛ تا آنجا که ابوطالب باور داشت در همه مسائلی که از هادی الی‌الحق فتوایی به نص وجود ندارد، قول او موافق قول ابوحنیفه است^{۶۸۷}. درباره نزدیکی ناصریه به امامیه نیز باید گفت این قرابت بیش از همسانی‌ها در فقه است. برخی منابع تصریح دارد که مذهب زیدیان طبرستان - یا به تعبیر دقیق‌تر ناصریه - در واقع ادامه مذهب جارودیه است^{۶۸۸} که نزدیک‌ترین شاخه زیدیه به امامیه در عقاید بوده است.

هرچند تلفیق‌گرایی مؤید بالله زمینه ضعف مذهب ناصری را در رقابت با مذهب هادوی فراهم آورده بود، اما این رابطه در دوره ابوطالب کاملاً نابرابر شد و مذهب ناصری را در محاق قرار داد. شاید فاصله گرفتن برادران هارونی از مذهب بومی ناصر زمینه نارضایتی طیفی از زیدیان شمال ایران را فراهم آورد و مقدمه آنرا فراهم ساخت تا یک دو دستگی در میان آنان به وجود آید.

چنین می‌نماید که شکل‌گیری محافل علمی بومی مربوط به نسل <۳۸۵ق باشد؛ در این نسل عالمی از دیلم با نام ابو ثابت یوسف بن ابی‌الحسن دیلمی را می‌شناسیم که رأس یکی از خاندان‌های اهل علم زیدی در منطقه بود^{۶۸۹}. در نسل <۴۱۰ق می‌توان عالمان متعددی چون اصفهان بن علی جیلانی صاحب کتاب /الصفی در مذهب ناصر و پیشوای ناصریان گیلان^{۶۹۰}، قاضی یوسف بن حسن کلاری از یاران المؤید بالله و مؤلف شرحی بر /الزیادات او^{۶۹۱} که بنیان‌گذار یکی از مدارس مهم و دیرپا در گیلان بود^{۶۹۲} و شهردویر بن یوسف دیلمی پسر ابو ثابت^{۶۹۳} مؤلف آثار متعدد در کلام و فقه^{۶۹۴} را نام برد. در طی دو نسل پس از مؤید بالله، دو گرایش اصلی در محافل فقهی گیلان و دیلمان دیده می‌شود: در حالی که به نظر نمی‌رسد رویه ابوطالب هارونی در پیروی مکتب هادوی در محافل فقهی گیلان و دیلمان پاسخ داده باشد، مذهب تلفیقی مؤیدی و البته مذهب بومی ناصر محور اصلی در آموزش‌ها است. از مروجان فقه مؤیدی در نسل <۴۳۵ق که

شروحنی بر آثار مؤید نوشتند و مکتب او را قوام بخشیدند، برخی عبارتند از: علی بن محمد بن خلیل جیلی صاحب *المجموع الفقہی فی فقہ المؤمن بالله*^{۶۹۵}؛ قاضی زید بن محمد کلاری^{۶۹۶} مؤلف *الجامع در شرح التحریر مؤید*^{۶۹۷}، قاضی ابومضر شریح ابن المؤمن^{۶۹۸}، عالم دیلمی صاحب *اسرار الزیادات و الجواهر در فقہ مؤیدی* و صاحب کتاب *اساس المقالات فی قمع الجمالات در معرفی و رد فرق مخالف*^{۶۹۹} که به عنوان «حافظ مذهب (مؤیدی) و مقرر قواعد آن» شناخته شده است^{۷۰۰}؛ ابوالقاسم حسن بن علی بن ثال هوسمی مؤلف *الافادة در فقہ مؤید*^{۷۰۱} و حسین بن محمد دیلمی مشهور به سیاه سریشان^{۷۰۲} را نام برد.

در محافلی که همچنان با قوت مکتب بومی ناصری را ادامه می‌دادند، در نسل >۴۳۵ق می‌توان به رجالی از این دست اشاره کرد: استاد ابویوسف یعقوب هوسمی مؤلف تعلیق‌های بزرگ بر *الابانة ناصر*^{۷۰۳}؛ فقیه علی بن آموج جیلی، مؤلف حاشیه‌ای بر *الابانة ناصر* و کتاب *المغنی در مقایسه فقہ ناصر با دیگر فقہای اهل بیت*^{۷۰۴}؛ ابوجعفر ابن علی دیلمی مؤلف *الابانة علی مذهب الناصر*^{۷۰۵}؛ فقیه نظام‌الدین ابوالفضل بن فیروزشاه جیلی^{۷۰۶}؛ ابوالفضل شهر آشوبه بن شهردویر دیلمی، از پیشوایان ناصریه صاحب تفسیری بر قرآن کریم^{۷۰۷} و صاحب حاشیه‌ای بر *الابانة ناصر*^{۷۰۸} و حافظ علی بن اصفهان دیلمی صاحب تعلیق بر *زوائد لابانة*^{۷۰۹} که به سبب اختلافات مذهبی با برخی علما مانند ابومضر دیلمان را ترک کرده و به گیلان رفت^{۷۱۰}.

در سال ۴۳۰ق ابوالفتح ناصر بن حسین دیلمی (مقتول: ۴۴۴ق) در ایران توفیقی نیافت و راهی یمن شد و در آنجا امامتی برپا کرد^{۷۱۱}. با وجود آنکه نام ناصر و لقب الناصر لدین‌الله در فضای شمال ایران یادآور ناصر و مذهب ناصری بود، اما انتقال ابوالفتح به یمن و اینکه او در تألیفاتش بر تفسیر و نه فقہ اهتمام داشت^{۷۱۲}، موجب شده است تا تعلق وی به مذهب ناصری یا مؤیدی پنهان ماند.

از اواسط سده ۵ تا اوایل سده ۶ق گیلان و دیلمان بدون آنکه از حکومت مقتدر زیدی برخوردار باشد، صحنه اختلاف مکاتب ناصری و مؤیدی است. از عالمان ناصری در این دوره می‌توان رجالی چون ابومنصور بن علی بن اصفهان (وفات: ۴۶۰ق) که گفته می‌شود از نظر حجیت در میان ناصریان مانند پیامبر(ص) در میان امت خود بود^{۷۱۳}،

نورالدین مهدی بن ابی طالب (دیلمی) (وفات: ۴۶۰ق)^{۷۱۴}، ابوجعفر صالح گیلانی (وفات: ۴۶۰ق)^{۷۱۵}، ابومحمد گیلانی (وفات: ۴۶۰ق)^{۷۱۶}، جمال‌الدین ابوالمحاسن یوسف کیسمی (وفات: ۴۷۵ق)^{۷۱۷} از کیسم گیلان^{۷۱۸} و بهاء‌الدین یوسف بن حسن لاهیجانی^{۷۱۹} (وفات: ۴۸۵ق) را برشمرد.

برخی از ناصریان در این سال‌ها روش پیچیده‌تری را در برخورد با دوگانگی مکتبی در پیش گرفته بودند. آنان ضمن تکیه بر مذهب ناصری، اهمیت مذهب قاسمی - هادوی را نیز نادیده نمی‌گرفتند و بدین ترتیب رویکرد آنان شبیه ابوطالب هارونی بود، با این تفاوت که ابوطالب تکیه‌اش بر مذهب هادی بود. شاخص این رویکرد ابوجعفر محمد ابن یعقوب هوسمی (وفات: ۴۵۵ق) است که مورد توجه ابوطالب در دوره امامتش قرار گرفت و قاضی او بود. وی که در مشایخش هم عالمان ناصری و هم هادوی بود، از سویی بر *الابانة ناصر شرحی* در ۸ جلد نوشت و از سوی دیگر *الوافی علی بن بلال* در فقه هادی *الی‌الحق* را شرح کرد^{۷۲۰}، اما به حق او را پیشوای ناصریه و از تهذیب کنندگان و مروجان مذهب ناصر شمرده‌اند^{۷۲۱}. باید دانست در نقل اقوال فقیهان، شیخ مطلق نزد ناصریه ابوجعفر هوسمی بوده است^{۷۲۲}. در ادامه همین رویکرد پیچیده، باید به شمس‌الدین محمد بن صالح گیلانی (وفات: ۴۸۵ق) شاگرد هوسمی و صاحب *زوائد لابانة* در فقه ناصری اشاره کرد^{۷۲۳} که افزون بر فقه ناصری، با آموزه‌های قاسمی و هادوی و مؤیدی نیز به‌خوبی آشنا بود^{۷۲۴}.

در جانب مکتب مؤیدی نیز می‌توان بر پایه قراین، رجالی چون علی بن حسین دیلمی (وفات: ۴۶۰ق) معروف به شاه/سیاه سرجان، صاحب *المحیط بالامامة*^{۷۲۵} و علی بن زید جیلانی (وفات: ۴۸۵ق)^{۷۲۶} شارح کتاب *الدعامة* ابوطالب هارونی را بازشناخت. اما کاملاً آشکار است که مکتب مؤیدی در این نسل‌ها اهمیت پیشین خود را از دست داده است. اینکه مورخان زیدیه تصریح دارند که «تمام اهل گیلان در فقه بر مذهب ناصرنند»^{۷۲۷}، با توجه به ضعف قاطع مکاتب رقیب نسبت به ناصریه، قابل فهم است.

پایان سده ۵ق، که هم دعوی امامت و هم تشتت مکتبی بار دیگر به عرصه ظهور رسید، پایانی شکننده بود بر حیات سیاسی - فرهنگی زیدیه در شمال ایران. اندکی پس از ۴۹۰ق سید ابوالرضا کیسمی در منطقه گیلان دعوی امامت کرد و برای چندی

در مسند قدرت بود. او که خود از ناصریه بود، به عنوان احیاء کنندۀ علوم ناصری در گیلان شناخته شد و به قطبی برای قدرت گرفتن ناصریان مبدل شد.^{۷۲۸} اندکی پس از او، علی بن جعفر حقیقی نیز در دیلمان دعوی امامت کرد و با لقب هادی شناخته شد.^{۷۲۹} او که به عنوان احیاء کنندۀ مذهب قاسمیه شناخته می‌شد،^{۷۳۰} لقب هادی را نیز از آن روی بر خود گرفت که یادآور هادی الی‌الحق بود. معتزله هم او را در طبقات اهل اعتزال آورده‌اند.^{۷۳۱} امامت موازی ابوالرضا و هادی در گیلان و دیلمان، در واقع به معنای اوج گرفتن رقابت میان ناصریه و قاسمیه - هادویه نیز بود، و نه تنها انگیزه‌ای برای دامن زدن به اختلافات مکتبی در شمال ایران که عاملی برای مقابل هم قرار گرفتن زیدیان گیلان و دیلمان بود. وجود این اختلافات و فشار روزافزون اسماعیلیان الموت بر همسایگان زیدی خود در دیلمان، موجب شد تا مذهب زیدیه در آن منطقه به زودی رو به افول نهند. برخی از عالمان دیلمی مانند ابوطالب یحیی بن محمد هارونی (وفات: بعد ۵۰۵ق) روی به طبرستان نهادند.^{۷۳۲} امامت دیلمان که چشم به زیدیان یمن داشت، در نسل پس از هادی، محل منازعه میان دو مدعی امامت گشت: از سویی سید حسن جرجانی (وفات: ۵۲۰ق) که مهاجری از گرگان بود و در ویژگی‌هایش به هادی الی‌الحق امام یمن تشبیه می‌شود و از سوی دیگر ابوطالب یحیی بن احمد (وفات: ۵۲۰ق) از اخلاف المؤید بالله، که در پی مخاصمات و جنگ و گریزهای دامنه‌دار آنها، مذهب زیدی در دیلمان مضمحل شد.^{۷۳۳}

در جانب گیلان، ناصریه با داشتن عالمانی شاخص چون حسن بن محمد بن صالح گیلانی (وفات: ۵۱۰ق) و برادرش حسین^{۷۳۴} و جمال‌الدین ابویوسف بن علی خانکنجی (وفات: بعد ۵۴۴ق)^{۷۳۵} امکان بیشتری برای دوام داشتند. در ۵۲۶ق فردی به نام ابوهاشم زیدی که در گیلان دعوی امامت کرد به زودی توسط یکی از فداییان اسماعیلیه کشته شد. در حدود ۵۵۰ق یک علوی به نام اشرف بن زید حسنی در گیلان دعوی امامت کرد، اما با مخالفت عالمان ناصری چون جمال‌الدین خانکنجی روبه‌رو شد و توفیقی نیافت.^{۷۳۶} نیم‌قرن پس از دیلمان، گیلان نیز یک تشتت سیاسی نابود کننده را به خود دید. علی ابن محمد غزنوی عالم مهاجر از خراسان که به دنبال ایجاد حکومتی بدون دعوی امامت بود و ظاهراً از سوی امامت یمن حمایت می‌شد، یک طرف منازعه بود که از سویی سیره

او مقبولیت داشت و از سوی دیگر تعلقش به مکتب ناصر مورد پرسش بود. گفته می‌شد وی مشروعیت حکومتش را از امام وقت زیدی در یمن احمد بن سلیمان المتوکل علی‌الله (وفات: ۵۶۶ق) گرفته بود، اما به سبب مصالح — یعنی برنتافتن مردم شمال ایران — از اعلام این رابطه پرهیز داشت.^{۷۳۷} ظاهراً سیره نیک وی از او خاطره‌ای خوش در ذهن مردم گیلان باقی گذارد و تربتش تا قرن‌ها زیارت می‌شد.^{۷۳۸} در سوی دیگر منازعه، باید از یک علوی به نام محمد بن اسماعیل داوودی یاد کرد که او نیز بیشتر افکاری نزدیک به غزالی داشت و از سنت ناصریه فاصله گرفته بود. او که خود دعوی امامت داشت، در سیره عملی مقبولیت چندانی به دست نیاورد و با وجود آنکه ظهورش اندکی پس از غزنوی بود، نتوانست به‌طور قاطع بر او فایق آید.^{۷۳۹} اختلاف غزنوی و داوودی در گیلان ۳۰ سال به طول انجامید.^{۷۴۰} و جامعه کم‌توان زیدی در آن منطقه را روی به نابودی کشید.^{۷۴۱} در گیرودار همین منازعات بی‌ثمر، نه تنها برخی از مردم عادی که حتی عالمان زیدی نیز از مذهب رویگردان شدند. از جمله باید به کسانی چون ابوالحسن علی بن عبدالله وکیل هوسمی (وفات: ۵۸۵ق) و واثق بالله بن احمد بن حسن حسینی جیلی اشاره کرد که از زیدیه به مذهب امامی گرویدند.^{۷۴۲}

در آستانه حمله مغول، عالمی چون یوسف بن ابی‌الحسن جیلانی (وفات: بعد ۶۰۷ق) را می‌شناسیم که با عمران بن حسن همدانی^{۷۴۳} و ابومضر عالم یمنی مکاتبه داشت^{۷۴۴} و می‌دانیم که منصور بالله عبدالله بن حمزه (وفات: ۶۱۴ق) امام یمن به جماعتی نامعلوم از بازماندگان زیدیه در گیلان و دیلمان نامه‌ای نوشت.^{۷۴۵} این قرینه‌ها که نشان از آن دارد که اندک بازمانده‌ها از قدرت سیاسی به دور مانده و در پشته‌های فرهنگی خود نگاه به یمن دارند. به عنوان نمونه‌ای نادر از بازماندگان ناصر اطروش نیز ظهیرالدین ابوطالب ابن یوسف ناصری را می‌شناسیم که در ۶۱۵ق به دست فداییان اسماعیلی به قتل رسید.^{۷۴۶}

واپسین بازماندگان زیدیه

مذهب زیدی در شمال ایران — یعنی تنها بخشی از ایران که توانسته بود چندی قدرت سیاسی را در دست گیرد — اهمیت سیاسی خود را در آستانه حمله مغول از

دست داده بود و جامعه زیدی شمال ایران با چنان تشقت و اختلاف داخلی مواجه شده بود که پیروان خود را به تدریج از دست می داد و زیدیان به مذاهب دیگر چون امامیه روی می آوردند. این شرایط در دیگر نقاط ایران مانند خوزستان بسیار زودتر آغاز شده بود. حمله مغول که چهره فرهنگی ایران را متحول ساخت، یکی از تأثیراتش را نیز بر زیدیان ایران نهاد و آنان را بیش از پیش در مسیر نابودی قرار داد. حکومت های تمامیت گرای ایلخانی و بی درنگ پس از آن تیموری برای فرقه ای مانند زیدیه که اندیشه تشکیل حکومت بخشی از باور دینی آنان بود، مجالی برای تنفس باقی نمی گذارد و این فشار را بر زیدیان ایران مضاعف می ساخت.

در دوره های ایلخانی و تیموری، همان گونه که انتظار می رود دیگر نشانی از آن نیست که یک شخصیت علوی با تکیه بر مذهب زیدی در نقطه ای از طبرستان یا گیلان دعوی امامت کند و بتواند یک حکومت محلی — هرچند ناپایدار — تأسیس کند. شاید تنها استثنا مربوط به دوره ضعف ایلخانان در اواخر سلسله و در آستانه حمله تیمور گورکان در ۷۷۱ ق، در شمال ایران باشد. امیر کیا بن حسین از سادات علوی در گیلان، در ۷۶۰ ق، حکومتی بر مبنای مذهب زیدی بنیان نهاد که در واقع بازسازی امامت علویان زیدی در آن ناحیه بود. پس از درگذشت امیر کیا در ۷۶۳ ق، پسرش علی کیا جانشین او شد، ولی موفق به ضبط امور نشد و ناچار شد به قوام الدین مرعشی در مازندران پناهنده شود. اما با ظهور تیمور گورکان، مردم گیلان او را بازخواندند و توانست بار دیگر در مسند قدرت قرار گیرد. علی کیا تا زمان مرگش در ۷۹۹ ق به حکومت ادامه داد و پس از حکومت زیدی در فرزندان علی کیا تا ۹۷۵ ق استمرار یافت^{۷۴۸}. این سلسله اندکی پس از ظهور صفویه در ۹۱۱ ق در زمان سلطان احمد کیا از مذهب زیدی به امامی گرایید^{۷۴۸}. کارکیاییان از القاب امیر و سلطان استفاده می کردند و شاهی نیست که آنان مانند اسلاف زیدی خود مدعی امامت شده باشند. هم از این روست که بر خلاف معمول امامت های زیدی، در این سلسله، انتقال حکومتی موروثی بوده است.

در طبرستان و گیلان، فارغ از فقدان حضور سیاسی، از نظر فرهنگی هنوز می توان نشانه هایی از بقای زیدیه را تا سده ۱۰ ق یعنی تا مدتی پس از پایان دوره زیدی از حکومت کارکیاییان در شمال ایران باز جست. از جمله عالمان این سده ها می توان حسین

ابن عبدالله طبری (وفات: ۶۳۵ق) را نام برد که با منصور بالله امام یمن مکاتبه داشته و از او رساله‌ای دریافت کرده بود.^{۷۴۹} در اواسط سده ۷ق شایسته است از علی بن ابی جعفر پیرمرد دیلمی یادی شود که تألیف کتابش *المغنی* را ۶۷۰ق به پایان برده است. وی *المغنی* را درباره فقه ناصر و مقایسه آن با فقه دیگر فقیهان زیدی نوشته بود.^{۷۵۰} وی تا پایان عمر در گیلان زیست و مقبره او در لاهیجان معروف بود.^{۷۵۱}

نیم سده بعد، باید از عز (بدر) الدین محمد بن حسن دیلمی (وفات: ۷۱۱ق) یاد کرد که مؤلف کتاب *قواعد عقائد آل محمد (ص)* و نیز *التصفیه عن الموانع المردیه والمهلکه* در رد بر بددینی است.^{۷۵۲} وی به یمن سفر کرد و در آنجا با امام وقت مهدی لدین الله مراد داشت.^{۷۵۳} در اواسط سده ۸ق نیز رجالی چون رضاء الدین ابراهیم بن محمد طبری راوی مسند زید را می شناسیم.^{۷۵۴} در اواخر سده از عالمانی چون حسن بن ابی الحسن دیلمی صاحب *ارشاد القلوب*^{۷۵۵} و *اعلام الدین*^{۷۵۶} که در میان امامیه با استقبال بسیار روبه رو بود^{۷۵۷} و داوود بن محمد جیلانی صاحب *المقاصد الاخریه من الانوار المضيئه*^{۷۵۸} را می شناسیم.

حسن انصاری در مقالات متعدد خود به معرفی برخی فعالیت‌های فرهنگی زیدیه در سده‌های ۷ و ۸ق، به ویژه در حوزه استنساخ متون و انتقال میراث مکتوب پرداخته است.^{۷۵۹} در سده ۱۰ق هم می‌توان از کسانی چون مولانا ملا صدر الشیعه گیلانی (زنده ۹۷۴ق) و حکیم علی گیلانی (زنده در اواخر قرن ۱۰ق) خواهرزاده حکیم الملک گیلانی یاد کرد که از آن میان فرد اخیر به «غلظت» در پیروی مذهب زیدیه شدت داشت.

در سده‌های میانه به ندرت، عالمانی زیدی از دیگر نقاط ایران نیز نامبردارند؛ از آن شمار می‌توان به مولانا زاهد طفلگانی (وفات: ۸۶۴ق) عالم هرات و افراد ناشناخته‌ای چون سید عبدالله بن علی جلابادی عالم نیشابور^{۷۶۰}، احمد بن محمد بن حسین تستری مخلافی^{۷۶۱} ظاهراً عالم خوزستانی مهاجر به یمن و شمس الدین عبدالصمد بن عبدالله علوی دامغانی^{۷۶۲} اشاره کرد.

از آغاز سده ۱۰ق، با برآمدن صفویه در پهنه ایران و انتقال کارکشیان از زیدیه به امامیه، دیگر مناطق مختلف ایران و از جمله گیلان و طبرستان فضای مناسبی برای رشد محافل زیدی نبود.

عالم‌ان سده‌های بعد که نسبتی مربوط به ایران را حمل می‌کردند، مانند علی بن صلاح بن علی طبری (وفات: حدود ۱۰۷۲ ق) متوطن در صعدهٔ یمن^{۷۶۳} و رجال پرشماری از خاندان ابوالفتح دیلمی که نسبت دیلمی را تا سده‌های اخیر بر خود داشتند، همه مهاجران یا مهاجرزادگانی سکنا گزیده در یمن‌اند که نسبت‌های ایرانی آنها تنها به اصالت ایشان اشاره دارد. با وجود اینکه در *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، زیدیه به عنوان یکی از مذاهب معمول شناخته می‌شود، ولی در عمل قرن‌هاست که مذهب زیدی حضوری در صحنهٔ جغرافیایی ایران ندارد.^{۷۶۴}

دربارهٔ حضور تاریخی این فرقه از شیعه در ایران، همچنین جا دارد؛ پژوهشی از محمد کاظم رحمتی با عنوان *زیدیه در ایران* (چاپ تهران، ۱۳۹۳ ش) اشاره شود.

اسماعیلیه در ایران

اسماعیلیه فرقه‌ای از شیعه است بر پایهٔ این مدعا که امامت پس از امام صادق (ع) حق اسماعیل فرزند ارشد آن حضرت بود و چون اسماعیل در زمان حیات پدر وفات یافت، امامت پس از امام صادق (ع) به فرزند اسماعیل محمد انتقال می‌یابد؛ برخی نیز وفات اسماعیل را باور نکردند و تنها او را از انظار غایب شمردند.^{۷۶۵} در صورت اصالت این ادعا، شکل‌گیری اسماعیلیه و جدا شدن آن از فرقی که امامت را در عبدالله افطح یا امام کاظم (ع) پی گرفتند، مربوط به میانهٔ سدهٔ ۲ ق است، اما ظهور تاریخی این فرقه عملاً از اواسط سدهٔ ۳ ق آغاز شده است. دورهٔ نخستین از تاریخ اسماعیلیه با همهٔ ابهاماتی که دارد، کمتر به ایران ارتباط دارد.^{۷۶۶}

ورود اسماعیلیه به ایران

در طی این یک قرن که در تاریخ اسماعیلیه به عنوان دورهٔ ستر شناخته می‌شود، رهبرانی در نهان و به‌طور مستمر فعالیت داشته‌اند که هدف آنان گسترش دامنهٔ پیروان و متحد ساختن آنها به عنوان یک جامعهٔ مذهبی بود؛ محوریت این جریان پنهان امامانی از نسل اسماعیل بن جعفر بودند. این از دانسته‌های تاریخی است که اقامتگاه این پیشوایان ابتدا در اهواز و عسکر مکرّم از شهرهای خوزستان بود و سپس به بصره بعد

سلمیه منتقل شد.^{۷۶۷}

بر اساس روایت ضداسماعیلی ابن رزام - اخومحسن در اواسط سده ۳ ق فردی به نام حسین اهوازی از سوی پیشوای وقت اسماعیلیه به عنوان داعی به عراق فرستاده شد و تحت تعلیم او، افرادی چون حمدان قرمط از سواد کوفه به مذهب اسماعیلی گرویدند. حمدان در ۲۶۱ ق/۸۷۵ م یا چند سال زودتر، به دعوت در عراق پرداخت و به زودی پیروان زیادی پیدا کرد که به قرامطه اشتهاار یافته‌اند. همکار اصلی حمدان در دعوت، خویش سببی او عبدان از اهالی اهواز بود. عبدان شخصاً داعیانی را آموزش داده، به نواحی جنوب ایران گسیل می‌کرد.^{۷۶۸} داعی ابوسعید جنابی اهل گناوه که خود از شاگردان عبدان بود، در سواحل خلیج فارس، و مأمون برادر عبدان، در منطقه فارس^{۷۶۹} به دعوت و نشر اسماعیلیه پرداختند و ابوسعید توانست حکومتی را نیز در جنوب ایران و منطقه بحرین پدید آورد.^{۷۷۰}

نفوذ اسماعیلیه در جبال و خراسان در همین دوره زمینه‌ساز آن بود تا عالمان امامی به رد مذهب آنان اهتمام ورزند و نخستین ردیه‌ها بر اسماعیلیه را تألیف کنند؛ در این میان باید از ردیه‌ای از فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی ساکن عسکر مکرّم^{۷۷۱} و ردیه‌ای بر قرامطه از فضل بن شاذان نیشابوری (وفات: ۲۶۰ ق)^{۷۷۲} را یاد کرد.

اندکی پس از ۲۶۰ ق/۸۷۴ م، دعوت اسماعیلیه در بخش‌هایی از درون و شرق ایران شامل نواحی جبال و خراسان و ماوراءالنهر نیز گسترش یافت.^{۷۷۳} ری در این دوره مرکز دعوت در جبال بود و از آنجا که مبلغ مذهب در آنجا داعی خلف حلاج بود، نخستین پیروان در آنجا به خلفیه شهرت داشتند. دامنه تبلیغ مذهب از این مرکز تا دورترین نقاط ایران از طالقان و هرات و غرجستان در شرق تا آذربایجان و مازندران و گرگان در شمال غرب و شمال کشیده شد. در همین سال‌ها، ابوحاتم رازی به عنوان یکی از داعیان و عالمان بزرگ اسماعیلیه در ری ظاهر شد و بسیاری را در ری و اصفهان و نواحی شمال ایران به مذهب اسماعیلی درآورد.^{۷۷۴} در خراسان و ماوراءالنهر، در پی کوشش‌های داعی غیاث، از اواخر سده ۳ ق داعی ابوعبدالله خادم و پس از او ابوسعید شعرانی عهده‌دار تبلیغ شدند و با مقر نهادن نیشابور، دعوت را با اقصی نقاط خراسان رسانیدند. داعی بعدی خراسان، امیرحسین بن علی مروودی مرکزیت دعوت را از نیشابور به مرور

برد و جانشین او، محمد بن احمد نسفی توفیق بسیاری در گسترش دعوت در ماوراءالنهر به دست آورد. داعی نسفی که خود فیلسوفی شاخص بود، نخستین متفکر اسماعیلی است که آموزهٔ مذهب را با گونه‌ای فلسفهٔ نوافلاطونی درآمیخت.^{۷۷۵} همزمان با گسترش سریع دعوت اسماعیلیه، افتراقی مهم در ۲۸۶ق/۸۹۹م در نهضت اسماعیلیه پدید آمد. اسماعیلیان متقدم تا آن هنگام محمد بن اسماعیل را به عنوان هفتمین و آخرین امام خود شناخته، و در انتظار ظهور او به عنوان قائم بودند.^{۷۷۶} اندکی پس از اینکه عبیدالله مهدی به رهبری مرکزی اسماعیلیه رسید، حمدان قرمط نظریات جدیدی در اصول عقاید پیشوا می‌دید؛ شاخص این تحول آن بود که عبیدالله، دیگر در انتظار رجعت محمد ابن اسماعیل به عنوان مهدی نبود، بلکه برای خود و اجدادش که پیشوایان قبلی بودند، ادعای امامت داشت.^{۷۷۷} در پی این تغییر، حمدان به باورهای پیشین وفادار ماند و رابطهٔ خود با عبیدالله و رهبری مرکزی را قطع کرد. از آن پس، باور به تداوم امامت تا امام حاضر نظریهٔ رسمی اسماعیلیان عبیدی (پیرو عبیدالله) بود و وفاداران به باور قدیم با عنوان قرمطی شناخته شدند.

گرایش قرمطی از حمایت گروه‌هایی در جبال و خراسان و ماوراءالنهر نیز برخوردار شد و داعیانی چون ابوحاتم رازی بدان وفادار ماندند. اما جمعیتی از اسماعیلیان خراسان نیز به گرایش عبیدی پیوستند و بدین سان دودستگی یاد شده به ایران نیز راه یافت.^{۷۷۸} با شکل‌گیری حکومت فاطمی در ۲۹۷ق در مغرب و شناخته شدن عبیدالله به عنوان خلیفه^{۷۷۹}، شرایط برای سیطرهٔ بیشتر گرایش عبیدی فراهم آمد. اسماعیلیان نخستین بین ظاهر و باطنِ نصوص دینی و شریعت تمایز قائل بودند و باور داشتند که هر معنای ظاهری و لفظی بازتاب یک معنای باطنی و حقیقی است. نزد آنان ظاهر دین با هر پیامبر شارع که آورندهٔ شرعی جدید بوده، تغییر می‌کرده، ولی باطن دین که همیشه شامل حقایق ابدی است، تغییر ناپذیر می‌مانده است. دسترسی به این حقایق فقط برای خواص یا اسماعیلیان میسر بوده و عوام یا پیروان دیگر مذاهب فقط قادر به درک ظواهر بوده‌اند. برپایهٔ همین باور بود که اسماعیلیه به باطنیه شهرت گرفتند. در این دوره از تاریخ اسماعیلیه، بار دیگر ردیه‌هایی از سوی عالمان امامی چون محمد بن یعقوب کلینی (وفات: ۳۲۹ق) عالم ری بر آنان نوشته شده است که نشان از چالش‌های مابین دو

مذهب دارد.^{۷۸۰}

در زمان خلیفه چهارم فاطمی المعز لدین الله (۳۴۱-۳۶۵ق)، فاطمیان از سطحی از اقتدار و امنیت داخلی برخوردار شدند که توانستند به سازمان‌دهی برای بسط نفوذ خود در سرزمین‌های شرقی پردازند. البته تلاش معز برای کاستن از فاصله قرمطیان با توفیقی نسبی همراه بود.^{۷۸۱} داعی ابویعقوب سجستانی که نخست قرمطی و پیرو داعی نسفی بود، به سوی فاطمیان گروید و حاصل آن بود که بسیاری از اسماعیلیان خراسان و سیستان که تحت نفوذ او بودند، به گرایش فاطمی پیوستند.^{۷۸۲} از عالمان ایرانی معاصر معز در ایران، همچنین باید احمد بن ابراهیم (محمد) نیشابوری را نام برد که کتاب *استارالامام و تفرق الدعاة فی الجزائر* طلبه را نوشته است.^{۷۸۳}

در زمان خلیفه ششم الحاکم (حکومت: ۳۸۶-۴۱۱ق)، دعوت فاطمی در ایران مقبولیتی بیش از پیش یافته بود. برجسته‌ترین داعی فاطمی در این دوره، حمیدالدین احمد بن عبدالله کرمانی (وفات: ۴۱۱ق)، که همچون داعیان بزرگ قبلی در ایران، فیلسوفی برجسته بود، در کتاب *الریاض خود* به ارزیابی اختلافات داخلی داعیان ایران پرداخته، در تعارض ابوحاتم رازی و داعی نسفی، موضع رازی در دفاع از اهمیت شریعت را تأیید کرده، به موضع اباحی نسفی تاخته است.^{۷۸۴} از حمیدالدین آثار متعدد از جمله *المصابیح فی اثبات الامامة* بر جای مانده است.^{۷۸۵}

در همین دوره همچنین باید به شخصیتی حاشیه‌ای به نام حسن بن حیدره فرغانی اشاره کرد که اهل غلو بود در ۴۰۹ق به الوهیت حاکم بامرالله قائل شد.^{۷۸۶} از اواسط سده ۴ق تا پایان آن سده، به‌خصوص در قزوین ردیه‌هایی از سوی عالمان امامی چون علی بن حاتم قزوینی^{۷۸۷} و محمد بن موسی بن عبدویه قزوینی^{۷۸۸} بر ضد اسماعیلیه نوشته شد، درحالی که چنین ردیه‌هایی از نقاط دیگر ایران دیده نمی‌شود؛ گویی این انگیزش پاسخی به ایجاد یک پایگاه دعوت اسماعیلی در نزدیکی قزوین بوده است.

در زمان خلافت مستنصر (۴۲۷-۴۸۷ق)، مشهورترین داعی در ایران المؤید فی الدین شیرازی بود که موفق شد ابو کاليجار مرزبان (حکومت: ۴۱۵-۴۴۰ق)، حاکم بویه‌ی فارس و برخی از رجال دربار او را به مذهب اسماعیلی درآورد. او در کتابش *المجالس المؤیدیه*، مباحثی در جهان‌شناسی کلامی - فلسفی و نیز در خصوص تأویل شریعت و نصوص آورده

است.^{۷۸۹}

از مشهورترین داعیان با گرایش فاطمی که در این دوره می‌زیست ناصر خسرو قبادیانی (وفات: حدود ۴۸۱ق) است که در نواحی مختلف خراسان، از جمله بلخ و نیشابور توفیق بسیار یافت و چندی نیز به تبلیغ در طبرستان و دیلمان پرداخت^{۷۹۰}، اما سرانجام فشار وارد از سوی حاکمان او را وادار کرد به درهٔ یمگان در ولایت بدخشان پناه آورد^{۷۹۱}؛ جایی که مقرر بود به مکانی برای گسترش اسماعیلیه در شرق خراسان و پایگاهی ماندگار برای این مذهب مبدل شود. از آثار مهم وی که در جهان‌شناسی و تعالیم اسماعیلیه می‌توان به *زاد‌المسافرین*^{۷۹۲} و *جامع‌الحکمتین*^{۷۹۳} است. نقش ناصر خسرو به عنوان شاعری حکیم و ارزش ادبی آثار او، موجب شد تا وی نه تنها به عنوان یک متفکر اسماعیلی بلکه به عنوان حکیمی پارسی مورد توجه طیفی وسیع از مردم ایران با مذاهب مختلف قرار گیرد.

جدایی نزاریه از مستعلویه

افتراقی دیگر در میان اسماعیلیه که به درون خلافت فاطمی بازمی‌گردد، افتراق برآمده پس از مرگ خلیفه مستنصر در ۴۸۷ق بود؛ افضل پسر بدرالجمالی وزیر مستنصر، تصمیم گرفت نزار فرزند ارشد خلیفهٔ درگذشته را که نص خلافت بر او قرار گرفته بود، از خلافت محروم کند و برادر جوان‌ترش احمد را با لقب المستعلی بالله به خلافت بردارد^{۷۹۴}. آنان که مستعلی را به خلافت شناختند — یعنی باور رسمی فاطمیان — به مستعلویه و آنان که بر حق نزار پای فشردند به نزاریه شهرت گرفتند؛ با وجود آنکه این اختلاف در آغاز کاملاً سیاسی می‌نمود، اما به افتراقی بنیادین در مذهب اسماعیلی انجامید که دامنهٔ اختلافات آن به بسیاری از مباحث کلامی کشیده شد. در این افتراق، اسماعیلیان ایران و احتمالاً ماوراءالنهر به جریان نزاریه پیوستند، او را به عنوان امام نوزدهم پذیرفتند و دوام امامت را در فرزندان او پی گرفتند^{۷۹۵}. تاریخ نزاریه در ایران به حسن صباح در قلعهٔ الموت و حکومت اسماعیلیان در قلاع پیوند خورده است؛ نزاریان در قلاع خود امامت را تا نسل‌های متمادی پیش بردند و با وجود فشارهای فراوانی که از سوی حکومت‌های وقت — به خصوص سلاجقه — به آنان وارد می‌شد، تا حملهٔ مغول

قلاع خود را محفوظ داشتند^{۷۹۴}.

در دوره ۱۷۱ ساله الموت، توانستند مذهبی مستقل از اسماعیلیان فاطمی را در ایران دوام بخشند، اصول عقاید خود را مدون سازند و ادبیاتی معتابه را پدید آورند. حسن دوم چهارمین خداوند الموت که به علی ذکرة السلام شهرت یافت، تحولی عظیم در تعالیم نزاریان پدید آورد گردید. وی در ۱۷ رمضان ۵۵۹ در خلال مراسمی در الموت به عنوان حجت امام مستور خطبه‌ای ایراد کرد که ادعا می‌شد از جانب شخص امام برای پیروانش ارسال شده بود. وی اعلام کرد که امام زمان شما را بندگان خاص گزیده خویش خوانده و بار تکلیف شریعت از شما برگرفته و شما را به قیامت رسانیده است. این آغاز قول به وقوع قیامت و نسخ شریعت اسلام بود که فرهنگ نزاریه در دوره‌های پسین را رقم زد. در دوره‌های پس از مغول، وقایع رخ داده در تاریخ اسماعیلیه بیشتر سیاسی و مربوط به تشکیلات رهبری فرقه است و تغییراتی مهم در رابطه با اندیشه دینی پدید نیامده است^{۷۹۷}.

در دوره پس از الموت امامت در دست خاندان امامان قاسم‌شاهی و مرکز فعالیت آنان انجنان بود. در دوره صفویه تحمل حاکمیت سیاسی نسبت به حضور اسماعیلیه در ایران بسیار کم بود، اما در دوره افشاریه و زندیه آنان به موازات یافتن امکان بیشتر برای اعلام حضور، به تحرکات سیاسی نیز دست زدند. تحرک برخاسته توسط آقاخان محلاتی (وفات: ۱۲۹۸ق) در اوایل عصر قاجار در واقع ادامه سنت امامت قاسم‌شاهی بود که در آن روزگار مجال بیشتری برای فعالیت سیاسی یافته بود. امامان آقاخانی که در طی بیش از یک قرن پیشوای اسماعیلیان نزاری بوده‌اند، اخلاف اویند^{۷۹۸}.

پی‌نوشت

۱. طوسی، الرجال، ۱۰۲-۳۴۲
۲. نجاشی، ۴۲۲
۳. برای تبیین این شیوه مطالعه نسل‌ها، نک: پاکتچی، 2. Gutas, 28-60
۴. نک: مآخذ همین مقاله
۵. نجاشی، ۲۷۹، ۳۰۸؛ طوسی، الفهرست، ۱۲۴
۶. ابن بابویه، عیون، ۱۴۱/۱ به بعد، ۱۴۷ به بعد
۷. نجاشی، ۴۱۹؛ طوسی، الرجال، ۴۵۸
۸. نجاشی، ۱۳۸، ۳۰۶، ۳۸۲؛ طوسی، الفهرست، ۸۸، ۹۴، ۱۵۰
۹. برای بسط، نک: بندهای بعد
۱۰. سجادی، «آل بویه»، ۶۳۶
۱۱. سجادی، همانجا
۱۲. برای متن توقیع، نک: طبرسی، الاحتجاج، ۳۱۸
۱۳. علامه حلی، الرجال، ۱۶۹
۱۴. ابن طاووس، کشف‌المحجۃ، ۱۲۷
۱۵. ابوالقاسم حکیم، ۱۸
۱۶. نجاشی، ۳۷۲؛ طوسی، الفهرست، ۹۰، الرجال، ۴۳۹، ۴۵۹، ۵۲۰، جاهای مختلف
۱۷. همان، ۴۵۶، جاهای مختلف
۱۸. نجاشی، ۴۴۲
۱۹. طوسی، همان، ۴۳۸
۲۰. ابوالقاسم حکیم، ۱۹؛ پاکتچی، «ابوالقاسم حکیم سمرقندی»، ۱۶۱
۲۱. ابن شهر آشوب، معالم‌العلماء، ۱۱۷؛ ذهبی، تذکره‌الحفاظ، ۹۳۰/۲
۲۲. نجاشی، ۴۲۲
۲۳. طوسی، الفهرست، ۲۲۱
۲۴. مثلاً شوشتری، مجالس‌المؤمنین، ۳۳۲/۲
۲۵. نجاشی، ۹۶، ۲۶۸
۲۶. ابن اسفندیار، ۲۲۲-۲۲۳
۲۷. قزوینی رازی، ۲۲۶، ۳۹۹؛ شوشتری، همان، ۳۸۴/۲
۲۸. قزوینی رازی، شوشتری، همانجاها
۲۹. طبری، ۲۷۴/۹؛ ابوعلی مسکویه، ۳۳۲/۴؛ ابن اسفندیار، ۲۳۴-۲۳۵، جاهای مختلف
۳۰. شوشتری، همان، ۳۸۶/۲
31. Répertoire..., V/102
۳۲. شوشتری، همان، ۳۳۲/۲، جاهای مختلف
۳۳. ابن اثیر، ۵۵۸/۸، ۵۸۹
۳۴. شوشتری، همان، ۳۲۸/۲
۳۵. همان، ۳۲۵/۲
۳۶. نجاشی، ۴۰۷
۳۷. همو، ۸۶، ۲۶۹
۳۸. طبری، ۴۷۲/۹-۴۷۳
۳۹. نجاشی، ۱۱۷، ۲۳۶، ۲۶۲
۴۰. شوشتری، همان، ۳۵۱/۲
۴۱. نک: بخش قبل
42. Shift
43. Activism
۴۴. مثلاً سید مرتضی، «مسأله...»، ۲/سراسر اثر
۴۵. خوانساری، محمدباقر، ۲۷۹/۶-۲۸۰
۴۶. وصال، ۲۴۱

۴۷. رشیدالدین، جامع‌التواریخ، ۱۱۹۴/۲
 ۴۸. همان، ۱۲۵۳/۲-۱۲۵۵
 ۴۹. همان، ۱۲۸۷/۲
 ۵۰. همان، ۱۳۰۹/۲
 ۵۱. ابوالقاسم کاشانی، ۹۰-۹۱
 ۵۲. رشیدالدین، همان، ۱۲۸۹/۲ به بعد
 ۵۳. همان، ۱۲۵۸/۲-۱۲۵۹
 ۵۴. برای سندی درباره حمایت مالی او از عالمان شیعه، مثلاً نک: رشیدالدین، مکاتبات رشیدی، ۶۱
 ۵۵. رشیدالدین، جامع‌التواریخ، ۱۲۵۹/۲
 ۵۶. ابوالقاسم کاشانی، ۹۶
 ۵۷. اشاره به تشیع او: شوشتری، مجالس‌المؤمنین، ۳۵۶/۲
 ۵۸. ابوالقاسم کاشانی، ۹۶-۹۹
 ۵۹. ابن تغری بردی، ۲۳۸/۹؛ قلqشندی، ۱۲۲/۲
 ۶۰. رشیدالدین، همان، ۱۳۲۶/۲
 ۶۱. ابوالقاسم کاشانی، ۹۱-۹۶
 ۶۲. شوشتری، همان، ۴۲۶/۲
 ۶۳. ابوالقاسم کاشانی، ۹۹-۱۰۱؛ ابن تغری بردی، ۳۴۸/۹
 ۶۴. ابوالقاسم کاشانی، همانجا؛ شوشتری، همان، ۳۵۵/۲-۳۵۶
 ۶۵. ابوالقاسم کاشانی، همانجا؛ ابن تغری بردی، همانجا؛ قلqشندی، ۱۲۲/۲؛ برای سکه‌ها، نک: Lane-Poole, 44-45, 48, 50
 ۶۶. علامه حلی، منهاج‌الکرامه، ۲۹، نهج‌الحق، ۳۸
 ۶۷. ابن بطوطه، ۲۲۵/۱
 ۶۸. حمدالله مستوفی، ۶۰۸
 ۶۹. و صاف، ۶۱۶
 ۷۰. ابن دواداری، ۲۶۱/۹؛ مقریزی، السلوک، ۱۵۹/۲۱؛ نیز: ابن حجر، الدرر الكامنة، ۱۱۳/۵
 ۷۱. مثلاً شوشتری، مجالس‌المؤمنین، ۳۶۳/۲؛ کرکی، «قاطعة...»، ۲۸۱
 72. Lane-Poole, Classes XVIII-XXII, 62ff
 ۷۳. ابن بزاز، ۳۴۳
 74. Howorth, III/602-603
 ۷۵. مقریزی، السلوک، ۲۳۷/۲۱، ۲۴۲
 76. Howorth, ibid
 ۷۷. خواندمیر، غیاث‌الدین، ۳۵۹/۳
 ۷۸. مثلاً شوشتری، مجالس‌المؤمنین، ۳۶۴/۲-۳۶۶
 ۷۹. همان، ۳۶۶/۲
 ۸۰. همانجا
 ۸۱. مرعشی، ۲۹۱-۲۹۲
 ۸۲. همو، ۳۱-۳۱۱
 ۸۳. شوشتری، همان، ۳۸۰/۲
 ۸۴. همان، ۳۸۰/۲-۳۸۲
 ۸۵. برای این سلسله، نک: سجادی، «آل باوند»، ۵۹۵-۵۹۶؛ برای تشیع آنان: شوشتری، همان، ۳۸۷/۲-۳۸۸
 ۸۶. شوشتری، احقاق‌الحق، ۲۵۸
 ۸۷. شوشتری، همانجا
 ۸۸. امین، ۱۳۸/۲
 ۸۹. امین، همانجا
 ۹۰. بغدادی، هدیة‌العارفین، ۳۱۷/۱
 ۹۱. آقابزرگ، الذریعة، ۲۵۵/۹۱
 ۹۲. شیخ بهایی، ۳۱
 ۹۳. شوشتری، مجالس‌المؤمنین، ۳۶۹/۲-۳۷۰
 ۹۴. همان، ۳۶۷/۲
 ۹۵. همانجا
 ۹۶. بوسه، ۲۳۵-۲۳۷
 ۹۷. خواندمیر، غیاث‌الدین، ۴۳۰/۴
 ۹۸. بوسه، ۲۳۸-۲۵۲
 ۹۹. خواندمیر، غیاث‌الدین، ۴۳۹/۴-۴۴۰؛ خواندمیر، امیر محمود، ۷۸
 ۱۰۰. افندی، ۸۰/۴؛ خوانساری، محمدباقر، ۸۲/۱-۸۳
 ۱۰۱. شوشتری، همان، ۳۹۵/۲-۴۰۲
 ۱۰۲. زرین کوب، ۶۹-۷۰، ۷۲
 ۱۰۳. هینتس، ۱۷-۱۲۶
 ۱۰۴. عالم‌آرای صفوی، ۳۲؛ جهانگشای خاقان، ۴۴-۴۶
 ۱۰۵. خواندمیر، غیاث‌الدین، ۴۳۹/۴-۴۴۰؛ خواندمیر، امیر محمود، ۷۸
 ۱۰۶. خواندمیر، غیاث‌الدین، ۴۴۱/۴-۴۴۲؛ نویدی شیرازی، ۳۶؛ روملو، ۳، ۱۹؛ عالم‌آرای صفوی، ۳۹-۴۵
 ۱۰۷. شوشتری، مجالس‌المؤمنین، ۳۷۸/۲
 ۱۰۸. جهانگشای خاقان، ۵۷

۱۰۹. همان، ۶۴-۶۷؛ روملو، ۹؛ خواندمیر، امیر محمود، ۸۳؛
قس: شوشتری، همان، ۱۵۲/۲-۱۵۳، که صحبت شاه
اسماعیل با او را در شیراز و پس از آغاز فتوحات
دانسته است
۱۱۰. شوشتری، همان، ۱۵۰/۲
۱۱۱. لین پول، ۴۵۸/۲
۱۱۲. نک: بخش تاریخ سیاسی
۱۱۳. قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ۷۳-۷۲/۱؛
خواندمیر، امیر محمود، ۶۵-۶۶
۱۱۴. خواندمیر، غیاث‌الدین، ۴۶۷/۴؛ قاضی احمد قمی،
تاریخ جهان‌آرا، ۲۶۵-۲۶۶؛ قزوینی، ۳۹۴-۳۹۵
۱۱۵. بوسه، ۲۵۳
۱۱۶. خواندمیر، غیاث‌الدین، ۴۶۸/۴؛ نویدی شیرازی، ۳۹-
۴۰
۱۱۷. خواندمیر، غیاث‌الدین، ۴۹۳/۴-۴۹۵؛ عالم‌آرای
صفوی، ۱۲۷-۱۲۸؛ جهانگشای خاقان، ۲۸۳-۲۹۲
۱۱۸. همان، ۳۸۰؛ روملو، ۱۲۲؛ خواندمیر، غیاث‌الدین،
۵۱۳-۵۱۲/۴
۱۱۹. افندی، ۸۰/۴؛ خوانساری، محمدباقر، ۸۲/۱-۸۳
۱۲۰. نقد آن، کسروی، سراسر اثر
۱۲۱. شیخ بهایی، ۱۸
۱۲۲. فلسفی، ۱۳
۱۲۳. اسکندر بیگ، ۴۱/۱؛ قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ
۱۱۷/۱؛ روملو، ۱۲۵-۱۲۶
۱۲۴. هامر پورگشتال، ۸۳۳/۲
۱۲۵. مثلاً شوشتری، مجالس‌المؤمنین، ۲۳۳/۲-۲۳۴؛
نویری، ۲۷۸/۲-۲۷۹
۱۲۶. شوشتری، همانجا
۱۲۷. مثلاً فضل‌الله، ۴۵، جاهای مختلف؛ طاش‌کوپری‌زاده،
۳۰۹؛ برای توضیح، نک: مذاهب فقهی در ایران
۱۲۸. شوشتری، همان، ۲۳۳/۲-۲۳۴
۱۲۹. همان، ۳۷۸/۲-۳۸۰
۱۳۰. همان، ۳۷۸/۲
۱۳۱. شوشتری، مجالس‌المؤمنین، ۱۵۳/۲
۱۳۲. همان، ۲۳۴/۲
۱۳۳. خواندمیر، امیر محمود، ۱۲۶
۱۳۴. مدرسی، ۱۶۸
۱۳۵. همو، ۱۶۹
۱۳۶. همو، ۱۷۰
۱۳۷. کرکی، «قاطعة»، سراسر اثر
۱۳۸. همو، جامع‌المقاصد، ۳۷۷/۲، ۴۱۵، ۴۳۰/۳، جاهای
مختلف، «رسالة فی الصلاة»، ۱۲۹
۱۳۹. بحرانی، لؤلؤة، ۱۵۳؛ برای تعبیر نزدیک به آن، نیز نک:
خوانساری، محمدباقر، ۳۴۸/۴-۳۴۹
۱۴۰. روملو، ۱۹۰
۱۴۱. مدرسی، ۲۰۱
۱۴۲. همانجا
۱۴۳. حسینی، فهرست نسخه‌های ...، ۱۸/۱
۱۴۴. مدرسی، ۲۰۰
۱۴۵. بوسه، ۲۶۱، ۲۶۳
۱۴۶. نطنزی، ۵۹
۱۴۷. واله، ۳۹۴-۳۹۵
۱۴۸. نطنزی، ۴۱؛ قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ،
۶۴۸/۲-۶۴۹
۱۴۹. گالدیری، ۶۸
۱۵۰. اسکندربیک، ۲۱۳/۱-۲۱۴
۱۵۱. همو، ۲۱۸/۱-۲۱۹
۱۵۲. برای متن آن، نک: شوشتری، مجالس‌المؤمنین،
۱۰۵/۱-۱۱۳
۱۵۳. چاپ قم، جماعة‌المدرسین، بی‌تا
۱۵۴. چاپ با عنوان رسالتان فی‌الخارج، قم، ۱۴۱۳ق
۱۵۵. چاپ تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی‌تا
۱۵۶. مدرسی، ۲۰۸-۲۰۹
۱۵۷. چاپ تهران، انتشارات فرهانی، بی‌تا
۱۵۸. نیز نوشته‌ای کوتاه در جواب مسائل شاه عباس، نسخ
خطی، مدرسی، ۲۲۴
۱۵۹. همو، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۳
۱۶۰. استرآبادی، ۴۹، ۶۱، جاهای مختلف
۱۶۱. چاپ قم، ۱۴۲۲ق
۱۶۲. چاپ تهران، ۱۳۶۷ش
۱۶۳. چاپ بیروت، ۱۴۲۱ق
۱۶۴. چاپ هر دو ضمن کلمات‌المحققین، تهران، ۱۳۱۵ق

۱۶۵. نک: سطور بعد
۱۶۶. مدرسی، ۲۳۹، ۲۴۰
۱۶۷. همو، ۲۳۷
۱۶۸. بوسه، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷
۱۶۹. همو، ۲۸۸، جاهای مختلف
۱۷۰. همو، ۲۹۳
۱۷۱. حر عاملی، *امل/الآمل*، ۱۴۲/۱
۱۷۲. مدرسی، ۲۵۱
۱۷۳. فیض کاشانی، سراسر اثر
۱۷۴. مدرسی، ۲۴۴
۱۷۵. همو، ۲۵۳
۱۷۶. همو، ۲۵۱
۱۷۷. همو، ۲۵۴
۱۷۸. اردبیلی، ۷۸/۲، ۵۴۹؛ بروجردی، ۷۲/۱، ۳۸۸/۲
۱۷۹. مجلسی، «الاعتقادات»، ۹۰، ۹۱
۱۸۰. همان، ۸۹ به بعد
۱۸۱. همان، ۷۶، ۸۷، جاهای مختلف
۱۸۲. نک: مآخذ
۱۸۳. چاپ برخی مجلدات، قم، مدرسة الامام المهدی (ع)
۱۸۴. مدرسی، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۸۱
۱۸۵. محمدتقی اصفهانی، ۴۶۹؛ آقابزرگ، *النریعة*، ۹۳/۲۴
۱۸۶. جزائری، نعمة الله، ۱/گ ۴۰، ۲/گ ۱۴۰
۱۸۷. خوانساری، محمدباقر، ۱۳۸/۸
۱۸۸. بحرانی، *الحدائق الناضرة*، ۲۹/۱
۱۸۹. مدرسی، ۲۶۸
۱۹۰. همو، ۲۷۶
۱۹۱. جزائری، عبدالله، ۱۶۶؛ سبزواری، ۲۶۰/۱؛ خوانساری، حسین، ۴۶۳/۲
۱۹۲. مدرسی، ۲۶۹
۱۹۳. محمدکاظم، ۷۸۶/۲ به بعد
۱۹۴. همو، ۹۷۸/۳-۹۸۸
۱۹۵. برای نمونه‌هایی، نک: مدرسی، ۲۹۰، ۲۹۲
۱۹۶. همو، ۲۸۶
۱۹۷. همو، ۲۹۱
۱۹۸. همو، ۲۹۲، ۲۹۳
۱۹۹. همو، ۳۰۴
۲۰۰. همو، ۳۱۳
۲۰۱. قمی، ابوالقاسم، ۲۸/۲-۲۹، ۱۷۹/۴
۲۰۲. نراقی، ۵۲۹ به بعد
۲۰۳. مدرسی، ۲۲۸-۲۲۹
۲۰۴. همو، ۳۳۱
۲۰۵. زین‌العابدین شیروانی، ۵۸۱؛ تنکابنی، ۱۷۸-۱۸۰
۲۰۶. نک: بخش شیخیه
۲۰۷. زین‌العابدین شیروانی، همانجا
۲۰۸. مدرسی، ۳۳۵
۲۰۹. همو، ۳۳۹
۲۱۰. همو، ۳۴۰
۲۱۱. همو، ۳۴۷-۳۴۹، ۳۵۴-۳۵۷، ۳۵۹
۲۱۲. اعتمادالسلطنه، ۱۹۲/۱-۱۹۳؛ معلم حبیب‌آبادی، ۱۰۰۷/۳-۱۰۱۰؛ حرزالدین، ۱۱۵/۱-۱۱۶؛ آقابزرگ، *طبقات/اعلام*، ۱۹۸-۱۹۹
۲۱۳. حائری، ۱۳۲
۲۱۴. همو، ۹۱-۹۵
۲۱۵. برای تفصیل، نک: همو، ۱۰۷ به بعد
۲۱۶. همو، ۸۶-۹۰
۲۱۷. *متمم قانون اساسی مشروطه*، اصل ۱
۲۱۸. *قانون اساسی جمهوری اسلامی*، اصل ۱۳
۲۱۹. طوسی، *رجال*، ۴۳۴
۲۲۰. چاپ نجف، کتابخانه حیدریه، بی‌تا
۲۲۱. چاپ قم، ۱۴۰۱ق
۲۲۲. نجاشی، ۳۵۴
۲۲۳. همو، ۹۰، ۱۱۷، ۲۱۹، ۳۵۲، ۳۹۱
۲۲۴. نک: مآخذ همین مقاله
۲۲۵. کلینی، ۲۸۶/۱ به بعد
۲۲۶. نجاشی، ۱۷۷، ۳۸۹، ۴۳۸
۲۲۷. نک: مآخذ همین مقاله
۲۲۸. نک: مآخذ همین مقاله
۲۲۹. نجاشی، ۳۱۰
۲۳۰. همو، ۴۴، ۴۸، ۳۵۰، ۳۷۵، ۳۸۹
۲۳۱. همو، ۲۶۳، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۷۷، ۳۹۷
۲۳۲. ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، ۱۳۱
۲۳۳. نجاشی، ۱۹، ۶۴، ۹۷، ۲۱۹، ۳۵۲، ۳۸۹

۲۳۴. نک: مآخذ همین مقاله
 ۲۳۵. نجاشی، ۲۱۹، ۲۶۱؛ ابن شهر آشوب، همان، ۱۷۸
 ۲۳۶. نک: مآخذ همین مقاله
 ۲۳۷. نک: ابن بابویه، *کمال الدین*، مقدمه
 ۲۳۸. نجاشی و طوسی، *الفهرست*، سراسر آثار
 ۲۳۹. برای توضیح، نک:
 Wolfson, 132-133
 ۲۴۰. مثلاً ابن بابویه، *عیون ...*، ۱۲۶/۱ به بعد؛ طبرسی، *الاحتجاج*، ۳۹۶ به بعد
 ۲۴۱. برای متن، نک: ابن شعبه، ۴۵۸-۴۷۵
 ۲۴۲. کشی، ۵۳۹؛ نیز نجاشی، ۲۵۰
 ۲۴۳. ابن الندیم، ۲۲۳
 ۲۴۴. پاکتچی، «گرایشهای...»، ۱۵
 ۲۴۵. مثلاً کلینی، ۱۰۵/۱-۱۰۶
 ۲۴۶. نجاشی، ۲۲۰
 ۲۴۷. برقی ۱۳۴۲، ۵۶؛ طوسی، *الرجال*، ۳۹۸
 ۲۴۸. کشی، ۵۵۹-۵۶۰
 ۲۴۹. همو، ۵۶۰
 ۲۵۰. همو، ۵۶۲
 ۲۵۱. همو، ۲۰۴، ۵۸۶
 ۲۵۲. ابن قولویه، ۱۲۲
 ۲۵۳. برای دیگر شیوخ نک: کلینی، ۲۲۶/۱، ۳۰۴/۵؛ طوسی، *الاحکام*، ۲۱/۶، ۲۵
 ۲۵۴. مثلاً کشی، ۲۷۴
 ۲۵۵. طوسی ۱۳۸۱، ۴۲۴
 ۲۵۶. کشی، ۵۱۱، ۵۶۰
 ۲۵۷. کلینی، ۲۶۲/۷؛ کشی، ۲۷۴، جاهای مختلف
 ۲۵۸. همو، ۶۱۴
 ۲۵۹. ابن غضائری، ۱۲۱
 ۲۶۰. کشی، ۴۲۶، ۴۹۴
 ۲۶۱. همو، ۳۵۴
 ۲۶۲. عیاشی، ۷۵/۲؛ کشی، ۱۵، جاهای مختلف؛ ابن بابویه، *الخصال*، ۴۵۰، عیون، ۲۳۰/۲
 ۲۶۳. کشی، ۲۷۴
 ۲۶۴. طوسی، *الرجال*، ۴۵۸
 ۲۶۵. نجاشی، ۱۲۱
 ۲۶۶. کشی، ۱۵
 ۲۶۷. مثلاً طوسی، *تهذیب*، ۱۶/۴
 ۲۶۸. نجاشی، ۴۴
 ۲۶۹. کشی، ۱۸۹، ۳۹۲، ۳۹۳
 ۲۷۰. همو، ۱۷۱، ۲۱۳
 ۲۷۱. همو، *فهارس*، ۹۲
 ۲۷۲. همو، ۲۶
 ۲۷۳. همو، ۵۳۹
 ۲۷۴. همو، ۵۶۱
 ۲۷۵. همو، ۵۹۶
 ۲۷۶. کشی، همانجا
 ۲۷۷. *دلائل الامامة*، ۲۹۴
 ۲۷۸. کشی، ۵۵۶، جاهای مختلف
 ۲۷۹. همو، ۲۷۱
 ۲۸۰. همو، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۵
 ۲۸۱. ابن الندیم، ۲۱۶؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۶۰/۱۶
 ۲۸۲. ابن الندیم، ۲۱۷
 ۲۸۳. سید مرتضی، *الشافی...*، ۸۱/۱
 ۲۸۴. نجاشی، ۱۱۷
 ۲۸۵. «ان امرالدین کله بالاستدلال يعرف»: ابوسهل نوبختی، ۹۲
 ۲۸۶. نجاشی، ۳۱؛ طوسی، *الفهرست*، ۱۲
 ۲۸۷. قاضی عبدالجبار، «فضل الاعتزال»، ۳۲۱؛ نیز: سید مرتضی، همان، ۹۷/۱
 ۲۸۸. مثلاً مفید، *اوائل...*، ۷۱-۷۲، ۹۶-۹۸؛ نیز: Madelung, «Imamism...», 15-16
 ۲۸۹. مفید، همان، ۹۹
 ۲۹۰. همان، ۹۶-۹۸
 ۲۹۱. همان، ۵۳؛ قس:
 Madelung, *ibid*, 16
 ۲۹۲. مفید، همان، ۱۱۴، ۱۲۱
 ۲۹۳. همان، ۷۹-۸۰، ۸۴
 ۲۹۴. همان، ۷۷؛ نیز:
 Madelung, *ibid*, 16
 ۲۹۵. نجاشی، ۶۳
 ۲۹۶. همانجا؛ ابن الندیم، ۲۲۵؛ طوسی، *الفهرست*، ۷۱

۲۹۷. نجاشی، ۲۳۶
 ۲۹۸. همو، ۳۷۵-۳۷۶؛ طوسی، همان، ۱۵۸
 ۲۹۹. طوسی، همانجا
 ۳۰۰. نجاشی، ۳۸۱
 ۳۰۱. همو، ۳۷۶
 ۳۰۲. همو، ۳۸۱
 ۳۰۳. همو، ۳۸۰؛ طوسی، همان، ۲۲۵
 ۳۰۴. نجاشی، همانجا
 ۳۰۵. همانجا
 ۳۰۶. ابن حجر، *لسان المیزان*، ۸۹/۵
 ۳۰۷. کشی، ۱۴۷
 ۳۰۸. ابن داوود، ۲۷۰
 ۳۰۹. طوسی، همان، ۱۳۲
 ۳۱۰. ابن بابویه، *علل الشرائع*، ۲۷-۲۰
 ۳۱۱. همان، ۲۱۱-۲۲۰
 ۳۱۲. ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، ۹۶
 ۳۱۳. نجاشی، ۳۷۶؛ طوسی، *الفهرست*، ۱۸۷
 ۳۱۴. چاپ قم، ۱۴۱۵ق
 ۳۱۵. ابن شهر آشوب، همان، ۱۳۹
 ۳۱۶. نجاشی، ۳۸۲؛ طوسی، همان، ۱۹۴
 ۳۱۷. همان، ۱۹۰
 ۳۱۸. نجاشی، ۲۰۸، ۴۲۲؛ طوسی، همان، ۸۹-۹۰، ۱۶۹
 ۳۱۹. همان، ۱۹۸؛ نجاشی، ۴۲۲
 ۳۲۰. کلینی، *سراسر بخش اصول*
 ۳۲۱. ابن بابویه، *التوحید*، *سراسر آثار*
 ۳۲۲. نک: مفید، *وائل*، ۷۲، ۸۰، ۸۱، جاهای مختلف
 ۳۲۳. نجاشی، ۸۲؛ طوسی، *الفهرست*، ۴۹
 ۳۲۴. نجاشی، ۸۸؛ طوسی، همان، ۴۰
 ۳۲۵. نجاشی، ۲۱۹؛ طوسی، همان، ۱۲۸
 ۳۲۶. نجاشی، ۱۷۷-۱۷۸
 ۳۲۷. همو، ۲۵۴
 ۳۲۸. ابن غضائری، ۱۰۱
 ۳۲۹. همو، ۱۲۱؛ ذکر در اساتید: طوسی، *الاستبصار*، ۸۶/۴
 تهذیب الاحکام، ۶۹/۹
 ۳۳۰. کشی، ۴۹۲، ۴۹۷
 ۳۳۱. همو، ۲۶۸؛ طوسی، *الرجال*، ۳۸۵
 ۳۳۲. ابن غضائری، ۵۲؛ طوسی، همان، ۴۰۰، ۴۱۳
 ۳۳۳. کشی، ۵۷۱
 ۳۳۴. همانجا
 ۳۳۵. چاپ ایوانف، ضمن *Der Islam*, 1936
 ۳۳۶. نوبختی، ۵۸-۶۱؛ سعد بن عبدالله، ۸۱، ۸۳
 ۳۳۷. قاضی نعمان، *دعائم الاسلام*، ۴۹/۱-۵۰؛ مؤید
 فی الدین، ۸۴-۸۵؛ نیز: دفتری، ۶۸۲-۶۸۳
 ۳۳۸. برقی، *المحاسن*، ۳۳۴؛ ابن طاووس، *جمال الاسبوع*، ۳۲۱
 ۳۳۹. طوسی، همان، ۳۸۷؛ قس: همان، ۱۳۶، ۵۱۰
 ۳۴۰. نجاشی، ۳۶۸
 ۳۴۱. برقی، همان، ۱۰۵؛ ابن بابویه، «عقاب الاعمال»، ۲۷۸؛ نجاشی، ۳۶۸
 ۳۴۲. ابن بابویه، *الخصال*، ۲۴۹؛ طوسی، *الاستبصار*، ۴۸۳/۱
 ۳۴۳. برقی، همان، ۳۰۱؛ کلینی، ۵۸۴/۴، ۳۶۹/۷؛ ابن قولویه، ۵۰۸؛ ابن بابویه، *عیون*، ۲۸۹/۱
 ۳۴۴. کشی، ۱۸۲، ۳۷۵؛ ابن غضائری، ۶۷؛ نجاشی، ۱۸۲
 ۳۴۵. نجاشی، همانجا
 ۳۴۶. همانجا؛ طوسی، *الرجال*، ۳۵۹
 ۳۴۷. کشی، ۵۸۲
 ۳۴۸. همو، ۵۲۰
 ۳۴۹. خصیبی، ۳۸۵
 ۳۵۰. ابن بابویه، *الخصال*، ۳۲۳؛ مفید، *الارشاد*، ۳۶۵/۲؛ ابن غضائری، ۷۱، ۸۵؛ طوسی، *الغیبة*، ۳۵۲. سکنای او
 در *عسکر ظاهر*اً *عسکر مکر*م: نجاشی، ۳۱۰
 ۳۵۱. نجاشی، همانجا
 ۳۵۲. همانجا
 ۳۵۳. کلینی، ۸۶/۱؛ ابن غضائری، ۷۱؛ نجاشی، ۲۰۸
 ۳۵۴. کلینی، همانجا
 ۳۵۵. ابن بابویه، *التوحید*، ۲۸۴
 ۳۵۶. کشی، ۶۰۶
 ۳۵۷. همانجا؛ نجاشی، ۸۰
 ۳۵۸. نجاشی، همانجا
 ۳۵۹. برای یادکرد، نک: طوسی، *الرجال*، ۴۱۱، ۴۲۷
 ۳۶۰. نجاشی، ۸۰
 ۳۶۱. همانجا؛ ابن غضائری، ۳۹

۳۶۲. کشی، ۶۰۶
 ۳۶۳. نجاشی، ۱۸۵
 ۳۶۴. کشی، ۵۲۱
 ۳۶۵. همانجا
 ۳۶۶. نجاشی، ۲۵۵
 ۳۶۷. همو، ۱۷۷
 ۳۶۸. همانجا
 ۳۶۹. همو، ۳۵۴
 ۳۷۰. همو، ۵۸
 ۳۷۱. همو، ۲۵۳
 ۳۷۲. همو، ۳۰۶
 ۳۷۳. همو، ۳۲۹
 ۳۷۴. همانجا؛ ابن غضائری، ۹۲؛ طوسی، الفهرست، ۱۷۰
 ۳۷۵. نجاشی، ۳۳۸
 ۳۷۶. همانجا؛ ابن غضائری، ۹۴
 ۳۷۷. کشی، ۱۸؛ نجاشی، ۴۲۸؛ طوسی، الرجال، ۵۱۵
 ۳۷۸. کشی، ۱۴۷، ۱۴۸؛ ابن غضائری، ۹۷؛ نجاشی، ۳۸۴؛ طوسی، الفهرست، ۱۵۷
 ۳۷۹. مثلاً کشی، ۵۴۳، ۵۶۹؛ ابن غضائری، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۵۳، ۷۸، ۸۰، ۹۴، ۹۷؛ نجاشی، ۳۳۲، ۴۰۶؛ طوسی، الرجال، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۸
 ۳۸۰. نجاشی، ۳۸۹
 ۳۸۱. ابن بابویه، من لا یحضره، ۳۵۹/۱
 ۳۸۲. همان، ۲۹۰/۱-۲۹۱
 ۳۸۳. مفید، عدم سهو النبی، سراسر اثر
 ۳۸۴. همو، «تصحیح»، ۲۰۸؛ سید مرتضی، «جوابات...»، ۱۱۳/۱ به بعد
 ۳۸۵. مثلاً مفید، وائیل، ۷۵، ۷۷
 ۳۸۶. همان، ۸۰-۸۱
 ۳۸۷. همان، ۹۷
 ۳۸۸. برای تحلیل نظام کلامی او، نک:
 McDermott, all
 ۳۸۹. چاپ قم، ۱۴۱۴ق
 ۳۹۰. چاپ قم، ۱۴۱۴ق
 ۳۹۱. نجاشی، ۴۲، ۳۹۹؛ طوسی، الفهرست، ۱۵۸
 ۳۹۲. همان، ۱۳۶، بصروی، ۳۷؛ آقابزرگ، الذریعه، ۲۲۱/۵
 ۳۹۳. طوسی، همان، ۱۸۹
 ۳۹۴. همانجا
 ۳۹۵. منتجب‌الدین، ۱۱۰
 ۳۹۶. همو، ۱۶۱
 ۳۹۷. مثلاً قزوینی رازی، ۴۱، ۲۳۶، ۲۵۵، جاهای مختلف
 ۳۹۸. چاپ به کوشش شیع شاکر، قم، ۱۴۱۴ق
 ۳۹۹. برای هر سه نک: مآخذ
 ۴۰۰. حمصی، ۱۷/۱-۱۸
 ۴۰۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ۲۲۸/۴؛ نیز: بیهقی، ۴۳۳؛ منتجب‌الدین، ۴۶
 ۴۰۲. نقل: ابن طاووس، سعد، ۲۷۲-۲۷۳
 ۴۰۳. منتجب‌الدین، ۱۱۳-۱۱۴
 ۴۰۴. افندی، ۲۱۵/۳
 ۴۰۵. ابن شهر آشوب، همان، ۷۴/۴
 ۴۰۶. همو، معالم العلماء، ۷۱؛ نقل: مناقب، ۱۸۷/۲
 ۴۰۷. افندی، ۲۱۶/۳
 ۴۰۸. حدیقه الشیعه، ۵۵۹، ۶۰۱، ۶۰۴
 ۴۰۹. چاپ به کوشش محمدرضا حسینی جلالی، قم، ۱۴۱۷ق
 ۴۱۰. پاکتچی، مکاتب فقه، سراسر کتاب
 ۴۱۱. منتجب‌الدین، ۱۱؛ ابن حجر، لسان المیزان، ۳۳۷/۱
 ۴۱۲. منتجب‌الدین، ۱۴۲
 ۴۱۳. نصیرالدین طوسی، «تحریر الاعتقاد»، ۱۲ به بعد
 ۴۱۴. همان، ۱۲۹ به بعد
 ۴۱۵. همو، «رسالة فی الجبر...»، به بعد
 ۴۱۶. ابن میثم، ۲۱ به بعد، ۲۸ به بعد، ۴۵ به بعد
 ۴۱۷. آبی، ۴۴/۱، ۸۶، ۱۰۹، ۳۳۲، ۴۸۱/۲، ۶۲۴
 ۴۱۸. همو، ۲۹۱/۱
 ۴۱۹. همو، ۱۴۹/۱-۱۵۰
 ۴۲۰. همو، ۲۱۲/۲
 ۴۲۱. همو، ۱۱۳/۲-۱۱۴
 ۴۲۲. همو، ۲۸۴/۲
 ۴۲۳. شوشتری، مجالس المؤمنین، ۲۲۵/۲؛ فیاض، سراسر اثر؛ آقابزرگ، الذریعه، ۳۵۴/۳-۳۵۵
 ۴۲۴. همان، ۱۱۸/۱۳-۱۲۳

۴۲۵. خوانساری، محمدباقر، ۲۵۶/۲
۴۲۶. افندی، ۲۶۹/۱-۲۷۰؛ آقابزرگ، همان، ۴۰/۲-۴۱
۴۲۷. عمادالدین طبری، ۲۸/۱؛ افندی، ۲۶۹/۱-۲۷۰
۴۲۸. همو، ۲۷۱-۲۷۰/۱
۴۲۹. عمادالدین طبری، ۱۴/۱-۱۵؛ افندی، ۲۷۱-۲۷۳؛ آقابزرگ، همان، ۱۸۰/۳؛ نیز: اثری با عنوان معارف/الحقائق، که نسخه‌ای ملخص از آن نزد صاحب روضات وجود داشته است (خوانساری، محمدباقر، ۲۵۶/۲).
۴۳۰. افندی، ۲۶۹/۱
۴۳۱. آقابزرگ، الذریعة، ۱۲۸/۳
۴۳۲. همان، ۳۲۵/۳
۴۳۳. همان، ۱۷۸/۴
۴۳۴. سبکی، ۲۵/۸؛ اسنوی، ۱۸۶/۴
۴۳۵. شوشتری ۱۳۷۵، ۷۲/۲؛ خوانساری، محمدباقر، ۳۰/۴؛ برای مناقشه‌ای در این باره، نک: زیدان، ۳۰-۳۴
- Pakatchi, 12-13
۴۳۶. شوشتری، همان، ۷۵-۷۶؛ زرین کوب، ۱۷۵
۴۳۷. علاءالدوله سمنانی، ۱۶۹-۱۷۰؛ نیز: شوشتری، همان، ۱۳۶/۲
۴۳۸. علاءالدوله سمنانی، ۱۷۰؛ شوشتری، همانجا
۴۳۹. شوشتری، همان، ۱۳۷/۲؛ زرین کوب، ۱۷۶
۴۴۰. جویی، ۱۳۲/۲-۱۴۱، ۳۲۰-۳۲۱، ۳۳۷-۳۳۸
۴۴۱. همو، ۱۳۶/۲، جاهای مختلف
۴۴۲. ابن عربی، عنقاء مغرب، سراسر اثر، الفتوحات/المکیة، ۱۵۱/۱، ۴۹/۲، جاهای مختلف
۴۴۳. جویی، ۱۲/۱
۴۴۴. زرین کوب، ۱۷۸-۱۸۲
۴۴۵. همدانی، ۲۵۸-۲۵۹
۴۴۶. شوشتری، مجالس/المؤمنین، ۱۴۴/۲؛ نیز: خاوری، ۲۴۹-۲۵۰؛ زرین کوب، ۱۸۱
۴۴۷. برای توضیح، نک: شوشتری، همان، ۱۴۴-۱۴۵
۴۴۸. شوشتری، همان، ۱۴۷/۲
۴۴۹. نوایی، ۹۶، ۲۷۲؛ شوشتری، همان، ۱۵۶/۲، جاهای مختلف؛ نیز: زرین کوب، ۱۸۳
۴۵۰. برزش آبادی، سراسر اثر
۴۵۱. آقابزرگ، الذریعة، ۷۳۳/۹، ۱۳۸/۱۸؛ برای موضع منفی شوشتری نسبت به برزش آبادی، نک: شوشتری، همان، ۱۴۴/۲-۱۴۵، ۱۵۶؛ نیز: یادداشتی مهم درباره وی: نثاری، ۳۷؛ درباره گرایش‌های شیعی و کبرویان این عصر، نک:
- Molé, «Les Kubrawia...», 61-142, «Profession...», 133-204
۴۵۲. زرین کوب، ۳۶۶
۴۵۳. شوشتری، مجالس/المؤمنین، ۱۵۷/۲، ۱۶۲؛ نیز یاد او در شمار مؤلفان شیعه: آقا بزرگ، همانجا
۴۵۴. برای شرح حال، نک: بدخشی، ۱۲۱۱-۱۲۱۲؛ شوشتری، همان، ۱۵۸/۲-۱۶۳، ۱۷۱-۱۷۲؛ نثاری، ۱۳۸-۱۴۰
۴۵۵. شوشتری، همان، ۱۵۶/۲، ۱۵۸
۴۵۶. شوشتری، همان، ۵۴۷/۱؛ امین، ۱۲۱/۶؛ آقابزرگ، الذریعة، ۵۰/۱، ۳۶۹، جاهای مختلف
۴۵۷. همان، ۲۹۴-۲۹۵/۱۱
۴۵۸. شوشتری، همان، ۱۷۷/۲-۱۷۹
۴۵۹. همان، ۱۷۷/۲
۴۶۰. همان، ۱۷۳/۲-۱۷۷؛ نیز سطور بعد
۴۶۱. آقابزرگ، همان، ۲۵۱/۹؛ زرین کوب، ۱۸۷، ۳۶۶-۳۶۷
۴۶۲. مثلاً شیخ بهایی، ۴؛ بحرانی، الکشکول، ۳۰۸/۱
۴۶۳. مثلاً امین، ۲۶۷/۳؛ آقابزرگ، همان، ۶۱۴/۹۲
- ۲۸۷/۲۱، جاهای مختلف
۴۶۴. روملو، ۲۹۵؛ نیز: زرین کوب، ۶۵
۴۶۵. مثلاً کسروی، سراسر اثر؛ زرین کوب، ۶۵
۴۶۶. آقابزرگ، الذریعة، ۳۸۷/۲۱
۴۶۷. جامی، ۵۹۰-۵۹۳؛ شوشتری، مجالس/المؤمنین، ۴۴/۲-۴۷
۴۶۸. زرین کوب، ۶۷-۶۹
۴۶۹. همو، ۶۹-۷۰، ۷۲
۴۷۰. همو، ۷۳
۴۷۱. همو، ۷۴
۴۷۲. نک: بخش مربوط
۴۷۳. جامی، ۴۰۱؛ پارسا، شرح فصوص ...، سراسر اثر

۴۷۴. همو، فصل الخطاب، ۲۷۷؛ توجه به آن از سوی امامیه:
امین، ۶۸/۲؛ آقازرگ، الذریعة، ۲۴۱/۲۱
۴۷۵. خوانساری، محمدباقر، ۶۷/۵-۷۰
۴۷۶. طباطبایی، مکتبه...، ۳۰، ۴۹، جاهای مختلف؛ برای
شرح حال، نک: شوستری، مجالس المؤمنین، ۵۱/۲-۵۴؛
امین، ۲۶۳/۶؛ حسینی، تراجم، ۱۹۵/۱
۴۷۷. نوری، ۳۲۳/۲
۴۷۸. طباطبایی، همان، ۴۹
۴۷۹. چاپ تهران، ۱۴۱۴ق؛ برای آثار عرفانی دیگر، نک:
آقازرگ، الذریعة، ۳۲۶/۱۵
۴۸۰. چاپ نجف، ۱۳۷۲ق
۴۸۱. شوستری، مجالس المؤمنین، ۵۱/۲
۴۸۲. همان، ۴۷، ۴۸-۲
۴۸۳. برای شماری از آنان، نک: همان، سراسر مجلس ششم
۴۸۴. نک: مآخذ همین مقاله
۴۸۵. مشکور، ۷۸
۴۸۶. جیحون آبادی، ۲۳۶-۲۳۹
۴۸۷. صفی زاده، ۲
۴۸۸. الهی، ۲۵
۴۸۹. جیحون آبادی، ۲۲، ۲۶۰، جاهای مختلف
۴۹۰. همو، ۴۳۶؛ نیز: جلالی، ۴۶۸
۴۹۱. القاصی، ۷
۴۹۲. افضل، ۶۸/۳
۴۹۳. مشکور، ۸۰، ۸۲
۴۹۴. جیحون آبادی، ۲۳-۲۴
۴۹۵. همو، ۴۳-۴۴
۴۹۶. همو، ۱۷۶
۴۹۷. همو، ۴۸
۴۹۸. همو، ۱۷۶، ۱۸۰
۴۹۹. همو، ۱۸۱
۵۰۰. مثلاً همو، ۲۷۴-۲۸۴
۵۰۱. همو، ۲۰۴-۲۰۵
۵۰۲. همو، ۲۰۵
۵۰۳. همو، ۲۳۶-۲۳۹
۵۰۴. همو، ۲۰۱-۲۰۲
۵۰۵. جلالی، ۴۷۰-۴۷۱
۵۰۶. همو، ۴۷۱
۵۰۷. همو، ۴۷۳-۴۷۴
۵۰۸. همو، ۴۷۲-۴۷۳
۵۰۹. برسی، مشارق انوار، ۱۶۲
۵۱۰. کفعمی، المقام لاسنی، ۳۴؛ نیز: المصباح، ۱۷۶، ۱۸۳،
جاهای مختلف
۵۱۱. مثلاً مجلسی، بحار الانوار، ۲۰۰/۶، ۲۳۷، جاهای
مختلف
۵۱۲. مجلسی، «الاعتقاد»، ۹۱
۵۱۳. فیروزآبادی، ذیل برس
۵۱۴. قمی، عباس، الکنی و الاقاب، ۱۵۲/۲
۵۱۵. شبی، ۲۲۵/۲-۲۲۶
۵۱۶. معصوم علیشاه، ۷۱۱/۳؛ قابل مقایسه با قول خوانساری
که بقعه حافظ رجب در اردستان را از آن برسی دانسته
است (خوانساری، محمد باقر، ۳۳۰/۳؛ قس: قمی،
عباس، الفوائد الرضویة، ۱۸۱)
۵۱۷. حر عاملی، امل الامل، ۱۱۷/۲؛ افندی، ۳۰۴/۲
۵۱۸. حر عاملی، جواهر السنیة، ۱۵، ۹۶، جاهای مختلف
۵۱۹. شبی، ۲۲۴ به بعد
۵۲۰. مثلاً برسی «لوامع»، ۷
۵۲۱. همو، مشارق انوار، ۲۱۴-۲۱۵
۵۲۲. همان، ۱۹۸
۵۲۳. مثلاً همان، ۲۱۳
۵۲۴. مثلاً همان، ۱۴، ۴۱
۵۲۵. حر عاملی، امل الامل، ۱۱۷/۲
۵۲۶. مجلسی، بحار الانوار، ۱۰/۱؛ تأیید آن: افندی، ۳۰۷/۲؛
خوانساری، محمدباقر، ۳۲۶/۳-۳۲۷؛ شمردن او از
غلات شیعه: بغدادی، اسماعیل پاشا، ۳۶۵/۱
۵۲۷. مثلاً نک: برسی، مشارق انوار، ۱۶۲؛ نیز:
Kohlberg, 380
۵۲۸. برسی، «لوامع»، ۵
۵۲۹. همانجا
۵۳۰. افندی، همانجا؛ نیز: شبی، همانجا
۵۳۱. برسی، مشارق انوار، ۳۱
۵۳۲. همان، ۳۹
۵۳۳. در این باره نک: بخش مربوط به فرق و مذاهب در ایران

۵۳۴. ابراهیمی، ۶۶۲-۶۶۳
۵۳۵. آقابزرگ، الذریعة، ۸۵/۲
۵۳۶. همان، ۳۶۰/۴
۵۳۷. ابراهیمی، ۶۶۳-۶۶۴
۵۳۸. کسروی، ۱۲-۱۴؛ صبحی، ۴۷
۵۳۹. مثلاً کرمانی، *ازهاق الباطل*، ۲-۴؛ کاشانی، ۱۱
۵۴۰. نک: مآخذ همین مقاله
۵۴۱. چاپ کربلا، ۱۳۹۲ق
۵۴۲. چاپ کرمان، بی تا
۵۴۳. آقابزرگ، الذریعة، ۴۳/۲
۵۴۴. احسایی، ۱۹۲/۳، ۲۹۶-۲۹۸، ۲۷/۴-۲۹، جاهای مختلف؛ ابراهیمی، ۶۶۲-۶۶۷
۵۴۵. *دایرةالمعارف فارسی*، ۱۵۲۴/۲
۵۴۶. همانجا
۵۴۷. کرمانی، *فصل الخطاب*، سراسر اثر
۵۴۸. برای پراکندگی طوایف شیخیه در ایران: مشکور، ۷۸
۵۴۹. طبری، ۱۸۰/۷-۱۸۱
۵۵۰. مسند زید، ۳۶۰-۳۶۱
۵۵۱. کشی، ۱۸۶-۱۸۷؛ طبرسی، *الاحتجاج*، ۱۴۰/۲-۱۴۱
۵۵۲. مثلاً شهرستانی، ۱۳۸/۱
553. Madelung, *Der Imam...*, 80-84
۵۵۴. ابن مرتضی، ۱۱۵، ۱۱۸؛ نیز: محلی، ۳۶۶
۵۵۵. شهرستانی، ۱۴۳/۱
۵۵۶. ابن قبه، ۱۲۲
۵۵۷. عزالدین، ۱۶۶
- Sezgin, I/563
۵۵۸. ابوزهره، ۵۰۲
۵۵۹. نیز ذکر او در نجاشی، ۵۷
۵۶۰. ابوالفرج، ۱۰۰
۵۶۱. بلاذری، ۲۴۴/۳
۵۶۲. همو، ۲۶۰/۳، ابوالفرج، ۱۰۴
۵۶۳. بلاذری، ۲۶۲/۳
۵۶۴. کشی، ۳۹۰؛ طوسی، *الرجال*، ۱۳۸
۵۶۵. *سند الصحیفة السجادیة*، ۴
۵۶۶. کشی، ۳۴۲
۵۶۷. ابوالفرج، ۳۸۲
۵۶۸. همو، ۳۸۹
۵۶۹. همو، ۴۲۰
۵۷۰. حسینی، *مؤلفات الزیدیه*، ۴۳/۲؛ وجیه، ۱۰۰۳-۱۰۰۲
۵۷۱. نجاشی، ۴۴
۵۷۲. ابن اسفندیار، ۲۷۸، ۲۸۴
۵۷۳. محلی، ۲۱۲
۵۷۴. ابوحیان توحیدی، ۱۴/۲؛ نیز: یاقوت، ۷۴/۳
۵۷۵. نقل: ابن طاووس، *فرج المهموم*، ۱۷۵-۱۷۶
۵۷۶. مرشد بالله، ۲۲۷/۲
۵۷۷. چاپ ضمن *دیوان الرسائل*، مکرر؛ چاپ مستقل با عنوان *من ادب التشیع بخوارزم*، به کوشش صادق آئینه‌وند، تهران، ۱۳۶۵ش
۵۷۸. وجیه، ۸۵۱
۵۷۹. همو، ۶۷۴-۶۷۵
۵۸۰. حاکم جشمی، ۱۲۷؛ محلی، ۳۲۰
۵۸۱. عزالدین، ۱۷۳؛ برای تعلق او به اعتزال، نک:
- ابن مرتضی، ۱۱۷
۵۸۲. حسینی، *مؤلفات الزیدیه*، ۱۴۷/۱، ۳۰۸، جاهای مختلف؛ وجیه، ۲۴۷
۵۸۳. محلی، ۲۸۹-۲۹۰
۵۸۴. برای نسخه خطی *آمبروزیانا*، نک:
- Sezgin, I/626
- برای چاپ بخشی از آن، نک:
- Stern, 14-15
۵۸۵. سعدی، ۱۸۴، ۱۸۶
۵۸۶. بیهقی، ۲۲۶
۵۸۷. مسند زید، ۳۵؛ ابوطالب، ۲۵؛ نیز: وجیه، ۴۳۵
۵۸۸. حسینی، همان، ۱۵۶/۱، ۱۶۳، جاهای مختلف؛ وجیه، ۸۱۹-۸۲۳
۵۸۹. وجیه، ۱۰۲۹
۵۹۰. عذری، ۱۵۸-۱۵۹
۵۹۱. بلاذری، ۲۶۰/۳؛ ابوالفرج، ۱۰۴
۵۹۲. صابی، ۲۰؛ ابن اسفندیار، ۲۳۷
۵۹۳. نجاشی، ۱۶؛ طوسی، *الفهرست*، ۲۷
594. Sezgin, I/565
۵۹۵. حسینی، همان، ۶۲/۱

۵۹۶. ابوطالب، ۲۸، ۷۶، جاهای مختلف
 ۵۹۷. نجاشی، ۳۷۵؛ طوسی، همان، ۱۵۸؛ قطعات آن، ابن بابویه، کمال الدین، ۹۴ به بعد
 ۵۹۸. حسینی، همان، ۸۴/۱؛ وجیه، ۱۱۳
 ۵۹۹. طوسی، همان، ۲۲۳
 ۶۰۰. ابوالفرج، سراسر اثر
 ۶۰۱. چاپ به کوشش ناجی حسن، بیروت، ۱۹۸۱ م
 ۶۰۲. حاکم جشمی، ۱۲۵؛ ابن اسفندیار، ۱۰۱؛ محلی، ۲۷۲-۲۷۱
 ۶۰۳. حسینی، مؤلفات/الزیدیه، ۱۳۶/۲
 ۶۰۴. محلی، ۲۷۰
 ۶۰۵. همو، ۲۷۰، ۲۹۲؛ نیز: ابن اسفندیار، ۲۸۹، ۲۹۲
 ۶۰۶. وجیه، ۲۵۹
 ۶۰۷. همو، ۸۵۱
 ۶۰۸. محلی، ۲۸۹-۲۹۰
 ۶۰۹. همو، ۳۶۹؛ وجیه، ۵۳۰؛ برای تعلق او به اعتزال، نک: ابن مرتضی، ۱۱۷
 ۶۱۰. وجیه، ۲۴۹؛ برای تعلق او به اعتزال، نک: ابن مرتضی، ۱۱۸؛ برای پیوند او با امامیه، نک: منتجب الدین، ۸
 ۶۱۱. حسینی، مؤلفات/الزیدیه، ۲۳۵/۱
 ۶۱۲. چاپ به کوشش مهدی خراسان، نجف، ۱۳۸۸ ق؛ نیز نک: وجیه، ۷۳
 ۶۱۳. منتجب الدین، ۳۷؛ ابن شهر آشوب، معلم العلماء، ۳۲؛ نقل قطعه‌ای از متن، طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۵-۳۸۶
 ۶۱۴. وجیه، ۵۱۵-۵۱۶
 ۶۱۵. مرشد بالله؛ مثلاً ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۶۱۹/۱۸
 ۵۰/۱، ۸۰، جاهای مختلف
 ۶۱۶. منتجب الدین، ۱۷۸؛ نیز وجیه، ۹۹۳
 ۶۱۷. وجیه، ۲۲۶؛ نیز همو، ۲۵۰
 ۶۱۸. مسند زید، ۳۵؛ نیز: ابوطالب، ۲۵؛ مرشد بالله، ۹/۱، جاهای مختلف
 ۶۱۹. مسند زید، ۳۵؛ عزالدین، ۱۷۶؛ ابوطالب، ۲۵
 ۶۲۰. همو، ۲۰
 ۶۲۱. حسینی، مؤلفات/الزیدیه، ۴۳/۲؛ وجیه، ۱۰۰۲-۱۰۰۳
 622. Sezgin, I/561
 ۶۲۳. صابی، ۲۰؛ ابن اسفندیار، ۲۳۷
 ۶۲۴. نک: بخش مربوط
 ۶۲۵. وجیه، ۲۸۴
 ۶۲۶. حسینی، مؤلفات/الزیدیه، ۶۷/۱، ۴۶۳/۳
 Sezgin, I/565
 ۶۲۷. برای آثار، نک: ابن شهر آشوب، عالم العلماء، ۱۶۱؛ محلی، ۲۱۲؛ حسینی، همان، ۳۱/۱، ۱۵۳، ۱۵۵، جاهای مختلف؛ وجیه، ۳۳۱
 Sezgin, I/567
 ۶۲۸. سید مرتضی، المسائل، ۶۲/۱
 ۶۲۹. حسینی، همان، ۳۱/۱، ۴۳؛ وجیه، ۷۲۳
 ۶۳۰. حسینی، همان، ۱۶۹/۱، ۱۷۴، ۴۲۱/۲؛ وجیه، ۱۹۰
 ۶۳۱. ابوطالب، ۵۳، ۶۲، جاهای مختلف
 ۶۳۲. حسینی، همان، ۲۹/۲، ۴۶۲
 Sezgin, I/568
 ۶۳۳. حسینی، همان، ۶۷/۱
 ۶۳۴. مجدالدین مؤیدی، ۸۴؛ طباطبائی، تعلیقات بر فهرست منتجب الدین، ۳۴
 ۶۳۵. مقدسی، ۲۸۰
 ۶۳۶. حسینی، همان، ۶۷/۱، ۲۸/۲
 ۶۳۷. سعدی، ۱۸۲، ۱۸۵
 ۶۳۸. حسینی، همان، ۲۴۶/۱، ۸۵/۳، ۱۴۲، ۱۴۴؛ وجیه، ۶۶۲
 Sezgin, I/571
 ۶۳۹. عزالدین، ۱۷۴
 ۶۴۰. ابوطالب، ۲۵
 ۶۴۱. عذری، ۱۵۲-۱۵۴
 ۶۴۲. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ۱۰۶؛ ابن اسفندیار، ۱۰۳، ۱۱۶
 ۶۴۳. حسینی، همان، شم ۱۳۱
 ۶۴۴. نک: سطور بعد
 ۶۴۵. التفسیر... العسکری، ۹
 ۶۴۶. وجیه، ۷۸
 ۶۴۷. مقدسی، ۲۸۰
 ۶۴۸. به کوشش عبدالسلام عباس وجیه، چاپ عمان، ۱۴۲۱ ق/۲۰۰۱ م
 ۶۴۹. حسینی، مؤلفات/الزیدیه، ۷۷/۱، ۱۱۳؛ وجیه، ۳۶۶

۶۵۰. محلی، ۳۷۰
 ۶۵۱. وجیه، ۵۱۹
 ۶۵۲. حسینی، همان، ۱۵۳/۱؛ وجیه، ۱۱۰۰-۱۱۰۱؛ برای چاپ/مالی، نک: مآخذ همین مقاله
 ۶۵۳. به کوشش صالح عبدالله احمد قربان، صفا، ۱۴۲۲ق
 ۶۵۴. عزالدین، ۱۷۵
 ۶۵۵. ابوطالب، ۲۵
 ۶۵۶. ابوطالب، همانجا
 ۶۵۷. عذری، ۱۶۰
 ۶۵۸. ابن اسفندیار، ۲۳۰
 ۶۵۹. نک: بخش مربوط
 ۶۶۰. عزالدین، ۱۷۳؛ سعدی، ۱۸۵
 ۶۶۱. وجیه، ۷۸
 ۶۶۲. نک: منتجب الدین، ۳۴
 ۶۶۳. ابن اسفندیار، ۹۸-۱۰۱
 ۶۶۴. حسینی، مؤلفات الزیدیه، ۱۳۵/۱، ۱۳۸، جاهای مختلف؛ وجیه، ۱۰۰-۱۰۳؛
 Sezgin, I/570-571
 ۶۶۵. چاپ صناعا، ۱۳۵۵ق
 ۶۶۶. عزالدین، ۱۶۷؛ حسینی، همان، ۲۴۹/۱، ۱۴۳/۲؛ به کوشش سید یوسف المؤید المحسن، صفا، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م
 ۶۶۷. محلی، ۲۱۲؛ حسینی، همان، ۴۱۵/۱
 ۶۶۸. عزالدین، ۱۶۵
 ۶۶۹. حسینی، همان، ۲۹۷/۱
 ۶۷۰. حسینی، همان، ۱۲۵/۳
 ۶۷۱. نک: انصاری، «الدام المؤید بالله»، ۵۷-۷۲
 ۶۷۲. حدود العالم، ۱۴۸
 ۶۷۳. سعدی، ۱۸۵
 ۶۷۴. عزالدین، ۱۷۳؛ سعدی، ۱۸۶-۱۸۷؛ وجیه، ۷۵۶، ۱۰۵۸
 ۶۷۵. محلی، ۲۸۰، ۲۸۳
 ۶۷۶. همو، ۲۸۰-۲۸۶
 ۶۷۷. سعدی، ۱۸۵
 ۶۷۸. حسینی، مؤلفات الزیدیه، ۱۴۰/۱، ۲۵۳، جاهای مختلف؛ وجیه، ۱۱۲۱-۱۱۲۳
 ۶۷۹. چاپ بخشی از آن، ضمن اخبار ائمة الزیدیه، به کوشش مادلونگ، بیروت، ۱۹۸۷م
 ۶۸۰. نک: مآخذ همین مقاله
 ۶۸۱. حسینی، همان، ۸۳/۲
 ۶۸۲. به کوشش ناجی حسن، بیروت، ۱۹۸۱م چاپ شده است
 ۶۸۳. محلی، ۲۱۳
 ۶۸۴. حسینی، همان، ۱۴۰/۲
 ۶۸۵. عزالدین، ۱۶۷؛ حسینی، همان، ۱۴۴/۲
 ۶۸۶. عزالدین، همانجا
 ۶۸۷. ابوزهره، ۵۰۲؛ مقبرة ابوطالب در برفجان: سعدی، ۱۸۵
 ۶۸۸. شوشتری، مجالس المؤمنین، ۳۷۸/۲
 ۶۸۹. عزالدین، ۱۷۳؛ سعدی، ۱۸۶؛ وجیه، ۴۸۱
 ۶۹۰. همو، ۲۵۹
 ۶۹۱. محلی، ۲۷۰؛ حسینی، مؤلفات الزیدیه، ۱۶۰/۲؛ وجیه، ۱۱۷۵
 ۶۹۲. عذری، ۱۴۶
 ۶۹۳. عزالدین، ۱۷۳
 ۶۹۴. عزالدین، همانجا؛ سعدی، ۱۸۴، ۱۸۶، وجیه، ۴۸۲-۴۸۳
 ۶۹۵. عزالدین، ۱۶۸؛ وجیه، ۷۱۰-۷۱۱؛
 Sezgin, I/571
 ۶۹۶. عزالدین، ۱۶۸
 ۶۹۷. وجیه، ۴۵۰
 ۶۹۸. عزالدین، ۱۶۸
 ۶۹۹. انصاری، بررسی های تاریخی ...، ۳۶۱ به بعد
 ۷۰۰. همو، ۱۷۵؛ وجیه، ۴۷۸؛ برای مکاتبه اش با یوسف بن ابی الحسن حسن جیلانی، نک: منصور بالله، ۱۶۹
 ۷۰۱. محلی، ۲۷۰؛ حسینی، همان، ۱۳۸/۱، ۲۹۵، ۸۳/۲؛ وجیه، ۳۱۲-۳۱۳
 ۷۰۲. محلی، ۲۷۱
 ۷۰۳. عزالدین، ۱۷۳؛ وجیه، ۱۱۷۱
 ۷۰۴. حسینی، همان، ۳۹۳/۱؛ وجیه، ۶۵۰
 ۷۰۵. وجیه، ۲۸۵
 ۷۰۶. محلی، ۲۲۲
 ۷۰۷. انصاری، «زیدیان در ایران...»، ۶۹۵ به بعد

۷۰۸. عزالدین، ۱۷۳؛ حسینی، همان، ۳۰۷/۱، ۳۹۲، ۴۷۲؛
 وجیه، ۴۸۱، ۷۵۴؛ یادکرد: سعدی، ۱۸۶
۷۰۹. عزالدین، همانجا
۷۱۰. منصور بالله، ۱۷۰؛ اشاره به مهاجرت به خراسان:
 حسینی، مؤلفات/الزیدیه، ۳۸۶/۲؛ وجیه، ۶۶۱
۷۱۱. عرشی، ۳۶؛ زیاره، ۹۰/۱
۷۱۲. حسینی، همان، ۷۱/۱، ۲۰۵؛ جاهای مختلف؛ وجیه،
 ۷۵۱-۷۴۹
۷۱۳. عزالدین، ۱۷۳؛ عذری، ۱۴۰؛ سعدی، ۱۸۴
۷۱۴. عزالدین، ۱۷۴
۷۱۵. همانجا
۷۱۶. همانجا
۷۱۷. همو، ۱۷۳
۷۱۸. وجیه، ۴۳۲؛ قس: سعدی، ۱۸۶
۷۱۹. سعدی، همانجا؛ شوکانی، ۴؛ حسینی، همان، ۱۰۱/۱،
 ۱۰۶/۲، ۲۸۵؛ وجیه، ۱۱۷۶
۷۲۰. عزالدین، ۱۷۳؛ محلی، ۳۱۳؛
- Sezgin, I/571
۷۲۱. عزالدین، همانجا
۷۲۲. عزالدین، همانجا؛ برای آثار، نک: حسینی، همان؛
 ۱۲۴/۲، ۳۷۱؛ وجیه، ۱۰۲۳-۱۰۲۴؛ برای مقبره‌اش در
 هوسم، نک: سعدی، ۱۸۶
۷۲۳. عزالدین، ۱۷۳، ۱۷۴
۷۲۴. وجیه، ۹۱۲؛ یادکرد: سعدی، ۱۸۴
۷۲۵. وجیه، ۶۷۱-۶۷۲
۷۲۶. وجیه، ۶۷۸؛ نیز: حسینی، همان، ۱۵۷/۲
۷۲۷. محلی، ۲۱۳
۷۲۸. نک: عزالدین، ۱۷۳؛ سعدی، ۱۸۷؛ عذری، ۱۴۳-۱۴۵؛
 وجیه، ۴۳۲
۷۲۹. عذری، ۱۴۳-۱۴۴
۷۳۰. منصور بالله، ۱۶۷
۷۳۱. ابن مرتضی، ۱۱۷
۷۳۲. حسینی، مؤلفات/الزیدیه، ۳۶۰/۱
۷۳۳. عذری، ۱۵۴-۱۶۰
۷۳۴. وجیه، ۳۴۷
۷۳۵. منصور بالله، ۱۷۰؛ سعدی، ۱۸۴؛ خواندمیر،
 ۷۰۸. عزالدین، ۱۷۳؛ حسینی، همان، ۳۰۷/۱، ۳۹۲، ۴۷۲؛
 وجیه، ۴۸۱، ۷۵۴؛ یادکرد: سعدی، ۱۸۶
۷۳۶. عذری، ۱۵۸؛ منصور بالله، ۱۶۸
۷۳۷. عذری، ۱۵۹
۷۳۸. مرعشی، ۴۷۶
۷۳۹. عذری، ۱۵۹
۷۴۰. همو، ۱۶۰
۷۴۱. همانجا
۷۴۲. منتجب‌الدین، ۱۲۱، ۱۹۵
۷۴۳. چاپ شده ضمن: اخبار ائمة الزیدیه، متن ۵، ص ۹۳۵
 به بعد
۷۴۴. عذری، ۱۳۷؛ منصور بالله، ۱۶۹-۱۷۰
۷۴۵. حسینی، مؤلفات/الزیدیه، ۴۳/۲
۷۴۶. عذری، ۱۳۹
۷۴۷. شوشتری، مجالس المؤمنین، ۳۷۱/۲-۳۸۰
۷۴۸. همان، ۳۷۸/۲
۷۴۹. حسینی، همان، ۶۶/۱
۷۵۰. یادکرد، سعدی، ۱۸۳؛ نسخه خطی واتیکان،
 Sezgin, I/567
- رابطه این اثر با اثر مشابه و همنامی از علی بن آموج
 قابل بررسی است
۷۵۱. سعدی، ۱۸۵
۷۵۲. نیز حسینی، همان، ۲۹۰/۱، ۲۲۶/۲، ۳۶۵، ۳۵۷، ۲۰/۳
۷۵۳. وجیه، ۸۸۳-۸۸۴
۷۵۴. مسند زید، ۴۳۹
۷۵۵. چاپ بیروت، ۱۳۹۸ق
۷۵۶. چاپ قم، مؤسسه آل البيت(ع)، بی تا
۷۵۷. مثلاً مجلسی، بحارالانوار، ۱۶/۱، جاهای مختلف
۷۵۸. حسینی، مؤلفات/الزیدیه، ۴۴/۳؛ وجیه، ۴۲۰
۷۵۹. انصاری، بررسی‌های تاریخی، ۳۶۱-۳۷۹، سراسر اثر؛
 پیربوداق منشی، ۲۸۸؛ بدائونی، ۱۱۴/۳-۱۱۵
۷۶۰. اصیل‌الدین واعظ، ۹۳؛ حسینی، همان، ۹۶/۲
۷۶۱. همان، ۴۵۰/۱
۷۶۲. همان، ۳۸۷/۱
۷۶۳. همان، ۷۹/۱، ۱۸۱، ۱۷۶/۲، ۲۱۱، ۴۰/۳؛ وجیه،
 ۶۸۷-۶۸۶
۷۶۴. برای تاریخ سیاسی زیدیه، به خصوص علویان طبرستان،

- نک: بخش مربوط
 ۷۶۵. نوبختی، ۵۸، ۶۱-۶۲؛ سعد بن عبدالله، ۸۰-۸۴؛
 اشعری، ۲۶-۲۷؛ بغدادی، عبدالقاهر، ۶۸، ۷۰-۷۱؛
 شهرستانی، ۱۴۹/۱، ۱۷۱
 ۷۶۶. برای این دوره نک: دفتری، ۶۸۱-۶۸۳
 ۷۶۷. طبری، ۲۳/۱۰؛ نظام‌الملک، ۲۶۰؛ نیز: دفتری، ۶۸۳-۶۸۴
 ۷۶۸. ابن دواداری، ۴۶/۶-۴۷، ۵۵، ۶۷؛ مقریزی، *تعاض* ...،
 ۱۵۵/۱، ۱۶۰، ۱۶۶-۱۶۸؛ نیز: دفتری، ۶۸۴
 ۷۶۹. دیلمی، ۲۰-۲۱
 ۷۷۰. مسعودی، ۳۹۱-۳۹۵؛ قاضی عبدالجبار، تثبیت ...،
 ۳۷۸/۲-۳۸۰؛ ابن اثیر، ۴۹۳/۷-۴۹۵؛ مقریزی، همان،
 ۱۵۹/۱-۱۶۵
 ۷۷۱. نجاشی، ۲۱۰
 ۷۷۲. نجاشی، ۳۰۷؛ طوسی، *الفهرست*، ۱۵۰
 ۷۷۳. نظام‌الملک، ۲۶۰-۲۷۳
 ۷۷۴. همانجا
 ۷۷۵. دفتری، ۶۸۵-۶۸۶
 ۷۷۶. جعفر بن منصور الیمین، ۶۲، ۷۷، ۱۰۳-۱۰۴، جاهای
 مختلف
 ۷۷۷. ابن دواداری، ۶۵/۶-۶۸؛ مقریزی، *تعاض*، ۱۶۷/۱-۱۶۸؛
 نیز: دفتری، ۱۲۵-۱۲۶
 ۷۷۸. همو، ۶۹۰-۶۹۱
 ۷۷۹. قاضی نعمان، *افتتاح* ...، ۵۴-۲۵۸؛ ادريس، ۴۴/۵-۱۱۲
 ۷۸۰. نجاشی، ۳۷۷؛ طوسی، *الفهرست*، ۱۶۱
 ۷۸۱. دفتری، ۶۹۰
 ۷۸۲. همانجا
 ۷۸۳. چاپ ضمن *اخبار القرامطة*، به کوشش سهیل زکار،
 دمشق، ۱۴۰۰ق/ ۱۹۸۰م، ۱۱۱-۱۳۲؛ برای دیگر آثار
 نک:
 Sezgin, I/579
 ۷۸۴. دفتری، ۶۹۱
 ۷۸۵. چاپ بیروت، ۱۹۶۹م، برای دیگر آثار نک:
 Sezgin, I/580-582
 ۷۸۶. برای ردیه‌ای از حمیدالدین بر او، نک:
 Sezgin, I/581
 ۷۸۷. نجاشی، ۲۶۳
 ۷۸۸. همو، ۳۹۷
 ۷۸۹. مؤید فی‌الدین، سراسر اثر
 ۷۹۰. ناصر خسرو، *زاد المسافرین*، ۴۰۳، ۴۰۲؛ *دیوان*، ۱۶۲،
 ۲۳۴، جاهای مختلف
 ۷۹۱. دفتری، ۶۹۱
 ۷۹۲. نک: مآخذ همین مقاله
 ۷۹۳. چاپ به کوشش کربن و معین، تهران/ پاریس،
 ۱۹۵۳م
 ۷۹۴. ابن‌میسر، ۵۹ به بعد؛ ابن‌دواداری، ۴۴۳/۶ به بعد؛
 مقریزی، *تعاض*، ۱۱/۲ به بعد
 ۷۹۵. دفتری، ۶۹۶
 ۷۹۶. همو، ۶۹۸-۶۹۹
 ۷۹۷. برای گزارشی کوتاه از تحولات رخ داده در عقاید
 اسماعیلیه، نک: همو، ۶۸۷-۶۸۹، ۶۹۳-۶۹۵، ۶۹۹
 ۷۹۸. همو، ۷۰۰-۷۰۱؛ برای تاریخ سیاسی اسماعیلیه، نک:
 بخش مربوط

کتابشناسی:

- آبی، حسن، کشف الرموز، به کوشش اشتهااردی و یزدی، قم، ۱۴۰۸ق.
- آقابزرگ طهرانی، محمد محسن، الذریعة الی تصانیف الشیعة، بیروت، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.
- همو، طبقات اعلام الشیعة، قرن ۱۴ق (نقباء البشر)، به کوشش علینقی منزوی، نجف، ۱۳۷۳ق / ۱۹۵۴م.
- ابراهیمی، زین العابدین، «احسائی، احمد»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۳ش، ج ۶.
- ابن اثیر، علی، الکامل فی التاریخ، به کوشش تورنبرگ، ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۶م.
- ابن اسفندیار، محمد، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۰ش.
- ابن بابویه، محمد، الاعتقادات، به کوشش عصام عبدالسید، قم، ۱۴۱۳ق.
- همان، چ سنگی، تهران، ۱۳۰۰ق.
- همو، التوحید، به کوشش هاشم حسینی تهرانی، تهران، ۱۳۸۷ق / ۱۹۶۷م.
- همو، النخصال، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، ۱۳۶۲ش.
- همو، «عقاب الاعمال»، به ضمیمه ثواب الاعمال، به کوشش محمد مهدی حسن خراسان، نجف، ۱۳۹۲ق / ۱۹۷۲م.
- همو، علل الشرایع، نجف، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۶م.
- همو، عیون اخبار الرضا (ع)، بیروت، ۱۴۰۴ق / ۱۹۸۴م.
- همو، کمال الدین، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۹۰ق.
- همو، من لایحضره الفقیه، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، ۱۴۰۴ق.
- ابن بزاز، توکل، صفوة الصفا، بمبئی، ۱۳۲۹ق / ۱۹۱۱م.
- ابن بطوطه، محمد، الرحلة (تحفة النظار)، به کوشش علی المنتصر الکنانی، بیروت، ۱۴۰۵ق.

- ابن تغری بردی، یوسف، *النجوم/الزاهرة*، قاهره، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م به بعد.
- ابن حجر عسقلانی، احمد، *الدرر الکامنة*، به کوشش عبدالمعید خان، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۶ق/۱۹۷۶م.
- همو، *لسان المیزان*، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۹-۱۳۳۱ق.
- ابن داوود حلی، حسن، *الرجال*، نجف، ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲م.
- ابن دواداری، ابوبکر، *کنز الدرر*، به کوشش صلاح الدین منجد و دیگران، قاهره، ۱۹۶۰-۱۹۶۱م.
- ابن شعبه، حسن، *تحف العقول*، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۷۶ق.
- ابن شهر آشوب، محمد، *معالم العلماء*، نجف، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۱م.
- همو، *مناقب آل ابی طالب*، نجف، ۱۳۷۶ق.
- ابن طاووس، علی، *جمال الاسبوع*، چاپ سنگی، ایران، ۱۳۳۰ق.
- همو، *فرج المهموم*، نجف، ۱۳۶۸ق.
- همو، *کشف المحجّة*، نجف، ۱۳۷۰ق/۱۹۵۰م.
- ابن عربی، محیی الدین، *عنقاء مغرب*، قاهره، ۱۳۷۳ق/۱۹۵۴م.
- همو، *الفتوحات المکیة*، بولاق، ۱۲۹۳ق.
- ابن غضائری، احمد، *الرجال*، به کوشش محمد رضا جلالی، قم، ۱۴۲۲ق.
- ابن قبه، محمد، *بخشهای «نقض الاشهاد»*، ضمن *کمال الدین ابن بابویه*، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۹۰ق.
- ابن قولویه قمی، جعفر، *کامل الزیارات*، به کوشش جواد قیومی، قم، ۱۴۱۷ق.
- ابن مرتضی، احمد، *طبقات المعتزلة*، به کوشش دیوالد ویلتسر، بیروت، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۱م.
- ابن میثم بحرانی، میثم، *قواعد المرام فی علم الکلام*، قم، ۱۳۹۸ق.
- ابن میسر، محمد، *اخبار مصر*، به کوشش هانری ماسه، قاهره، ۱۹۱۹م.
- ابن الندیم، محمد، *الفهرست*، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۰ش.
- ابو حیان توحیدی، علی، *الامتناع و المؤانسة*، به کوشش احمد امین و احمد الزین، قاهره، ۱۹۴۲م.
- ابوزهره، محمد، *الامام زید*، قاهره، ۱۹۵۹م.
- ابوسهل نوبختی، اسماعیل، *التنبیه فی الامامة*، قطعه بازمانده ضمن *کمال الدین ابن بابویه*، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۹۰ق.
- ابوطالب هارونی، یحیی، *الامالی (تیسیر المطالب من امالی الامام ابی طالب)*، تحریر جعفر بن احمد

- ابن عبدالسلام، به کوشش یحیی عبدالکریم فضیل، بیروت، ۱۳۹۵ق/ ۱۹۷۵م.
- ابوعلی مسکویه، احمد، تجارب الامم، به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران، ۱۳۶۶ش به بعد.
- ابوالفرج اصفهانی، علی، مقاتل الطالبیین، نجف، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۵م.
- ابوالقاسم حکیم سمرقندی، اسحاق، السواد الاعظم، ترجمه کهن فارسی، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۸ش.
- ابوالقاسم کاشانی، عبدالله، تاریخ اولجایتو، به کوشش مهین همبلی، تهران، ۱۳۴۸ش.
- احسائی، احمد، شرح الزیارة الجامعة الکبيرة، به کوشش عبدالرضا ابراهیمی، کرمان، ۱۳۵۵ش.
- ادریس بن حسن، عیون الاخبار، به کوشش مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۷۳-۱۹۷۸م.
- اردبیلی، محمد، جامع الرواة، بیروت، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.
- استرآبادی، محمدامین، الفوائد المدنية، به کوشش رحمت الله رحمتی، قم، ۱۴۲۴ق.
- اسکندر بیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۰ش.
- اسنوی، عبدالرحیم، طبقات الشافعية، به کوشش کمال یوسف الحوت، بیروت، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م.
- اشعری، علی، مقالات الاسلامیین، به کوشش هلموت ریتز، ویسبادن، ۱۹۸۰م.
- اصیل الدین واعظ، عبدالله، مقصد الاقبال السلطانیة، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۵۱ش.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، تاریخ منتظم ناصری، تهران، ۱۳۰۰ق.
- افضلی شاه ابراهیمی، قاسم، دفتر رموز یارسان، تهران، چاپ راستی.
- افندی، عبدالله، ریاض العلماء، به کوشش احمد حسینی، قم، ۱۴۰۱ق.
- القاصی، مجید، آیین یاری، کرمانشاه، ۱۳۳۸ش.
- الهی، نورعلی، برهان الحق، تهران، ۱۳۷۳ش.
- امین، محسن، اعیان الشیعة، بیروت، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.
- انصاری، حسن، «الامام المؤید بالله الهارونی و اجوبة مسائل اسفتائات وجهت الیه فی الرد علی الباطنیة و غیرها من المسائل»، المنار، ۱۴۳۲ق، شم ۳۳.
- همو، بررسی های تاریخی در حوزه اسلام و تشیع، تهران، ۱۳۹۰ش.
- همو و زابینه اشمیتکه، «زیدیان در ایران قرن هفتم: ابوالفضل بن شهر دویر دیلمی گیلانی و تفسیرش بر قرآن»، پیام بهارستان، تهران، ۱۳۹۰ش، شم ۱۴.
- بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة، قم، ۱۳۶۳ش.

همو، *الکشکول*، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۵م.

همو، *لؤلؤة البحرين*، قم، مؤسسة آل البيت.

بدائونی، عبدالقادر، *منتخب التواریخ*، به کوشش توفیق هاشم‌پور سبحانی و مولوی احمد صاحب، تهران، ۱۳۷۹ش.

بدخشی، لعل بیگ علی، *ثمرات القدس من شجرات الانس*، به کوشش کمال حاج سید جوادی، تهران، ۱۳۷۶ش.

برزش آبادی، عبدالله، *المسائل الکمالیة*، شیراز، ۱۳۵۰ش.

برسی، «لوامع»، *مشارق انوار الیقین*، تهران، بی‌تا.

همو، *مشارق انوار الیقین*، به کوشش علی عاشور، بیروت، ۱۴۱۹ق.

برقی، احمد، «الرجال»، همراه *رجال ابن داوود حلی*، به کوشش جلال‌الدین محدث، تهران، ۱۳۴۲ش.

همو، *المحاسن*، به کوشش جلال‌الدین محدث، تهران، ۱۳۳۱ش.

بروجردی، علی، *طرائف المقال*، به کوشش مهدی رجائی، قم، ۱۴۱۰ق.

بصروی، محمد، «فهرست کتب السید المرتضی»، به عنوان استجازه‌ای از سید مرتضی، ضمن ج ۴ *ریاض العلماء*، افندی، قم، ۱۴۰۱ق.

بغدادی، اسماعیل پاشا، *هدیة العارفین*، استانبول، ۱۹۵۱-۱۹۵۵م.

بغدادی، عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، به کوشش ابراهیم رمضان، بیروت، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۴م.

بلاذری، احمد، *انساب الاشراف*، به کوشش محمدباقر محمودی، بیروت، ۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م، ج ۳.

بوسه، هریبرت، *پژوهشی در تشکیلات دیوان اسلامی*، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران، ۱۳۶۷ش.

بیهقی، علی، *تاریخ بیهقی*، به کوشش احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۷ش.

پارسا، خواجه محمد، *شرح فصوص الحکم*، به کوشش جلیل مسگرنژاد، تهران، ۱۳۶۶ش.

همو، *فصل الخطاب*، تاشکند، ۱۳۳۱ق.

پاکتچی، احمد، «ابوالقاسم حکیم سمرقندی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی

بجنوردی، تهران، ۱۳۷۳ش، ج ۶.

همو، «اندیشه فقهی ابن ابی عقیل و مکتب متکلمان متقدم امامیه»، *مقالات و بررسی‌ها*، تهران،

۱۳۸۳ش، شم ۷۶.

همو، «گرایشهای فقه امامیه در سده دوم و سوم هجری»، *نامه فرهنگستان*، تهران، ۱۳۶۵ش، س ۳.

شم ۴.

- همو، مایه‌های فلسفی در میراث ایران باستان، تهران، ۱۳۸۶ش.
- همو، مکاتب فقه امامی ایران پس از شیخ طوسی تا پایگیری مکتب حله، تهران، ۱۳۸۵ش.
- پیربوداق منشی، *جواهر الاخبار*، به کوشش بهرام‌نژاد، تهران، ۱۳۸۷ش.
- تتوی، محمد، *تاریخ الفی*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، ۱۳۸۲ش.
- التفسیر*، منسوب به امام حسن عسکری (ع)، به کوشش مدرسه امام مهدی (ع)، قم، ۱۴۰۹ق.
- تنکابنی، محمد، *قصص العلماء*، تهران، ۱۳۹۶ق.
- جامی، عبدالرحمان، *نفحات الانس*، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- جزائری، عبدالله، *التحفة السنیة*، نسخه خطی آستان قدس رضوی، نشر در *مکتبة اهل البيت (ع)*، نسخه ۱، قم، ۱۳۸۴ش.
- جزائری، نعمة‌الله، *غایة المرام*، نسخه خطی کتابخانه مجلس، شم ۷۷۰۳-۷۷۰۴.
- جعفر بن منصور الیمن، *سرائر و اسرار النطقاء*، به کوشش مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۸۴م.
- جلالی مقدم، مسعود و داریوش صفوت، «اهل حق»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۱.
- جوینی، ابراهیم، *فرائد السمطین*، به کوشش محمدباقر محمودی، بیروت، ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۸م.
- جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)، اسلام آباد، ۱۳۶۴ش.
- جیحون آبادی، نعمت‌الله، *شاهنامه حقیقت*، به کوشش محمد مکر، تهران، ۱۳۴۵ش.
- حاکم جشمی، محسن، «*جلاء الابصار*»، منتخبی ضمن *اخبار ائمة الزیدية*، به کوشش مادلونگ، بیروت، ۱۹۸۷م.
- حائری، عبدالهادی، *تشیع و مشروطیت در ایران*، تهران، ۱۳۶۰ش.
- حدودالعالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۶۲ش.
- حدیقة الشیعه*، منسوب به مقدس اردبیلی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة.
- حر عاملی، محمد، *امل الامل*، به کوشش احمد حسینی، بغداد، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۵م.
- همو، *الجواهر السنیة*، بیروت، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م.
- حرزالدین، محمد، *معارف الرجال*، قم، ۱۴۰۵ق.
- حسینی اشکوری، احمد، *تراجم الرجال*، قم، ۱۴۱۴ق.

- همو، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه‌الله العظمی گلپایگانی، قم، ۱۴۰۲ق.
- همو، مؤلفات الزیدیه، قم، ۱۴۱۳ق.
- حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۲ش.
- حمصی، محمود، المنقذ من التقلید، قم، ۱۴۱۲ق.
- خاوری، اسدالله، ذهبیه، تصوف علمی - آثار ادبی، تهران، ۱۳۶۲ش/۱۹۸۳م.
- خصیبی، حسین، الهدایة الکبری، بیروت، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.
- خواندمیر، امیر محمود، ذیل حبیب‌السیر (ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب)، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، ۱۳۷۰ش.
- خواندمیر، غیاث‌الدین، تاریخ حبیب‌السیر، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۶۲ش.
- خوانساری، حسین، مشارق الشموس، تهران، ۱۳۱۱ق.
- خوانساری، محمدباقر، روضات الجنات، بیروت، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.
- دائرةالمعارف فارسی، به کوشش غلامحسین مصاحب، تهران، ۱۳۸۰ش.
- دفتری، فرهاد، «اسماعیلیه»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۷ش.
- دلائل الامامة، منسوب به ابن‌رستم طبری، نجف، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۲م.
- دیلمی، محمد، بیان مذاهب الباطنية و بطلانه، به کوشش اشتر و تمان، استانبول، ۱۹۳۸م.
- ذهبی، محمد، تذکرة الحفاظ، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۸م.
- همو، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعیب ارنؤوط و دیگران، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.
- رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، به کوشش محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، ۱۳۷۲ش.
- همو، مکاتبات رشیدی، به کوشش محمد شفیع، لاهور، ۱۳۶۸ق/۱۹۳۷م.
- روملو، حسن، احسن‌التواریخ، به کوشش عبدالحسن نوایی، تهران، ۱۳۵۷ش.
- زباره، محمد، ائمة الیمن، تعز، ۱۳۷۲ق/۱۹۵۲م.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو، تهران، ۱۳۶۹ش.
- زیدان، یوسف، مقدمه بر فوائح الجمال نجم‌الدین کبری، قاهره، ۱۹۹۳م.
- زین‌العابدین شیروانی، بستان‌السیاحه، تهران، ۱۳۱۵ق.
- سبزواری، محمد باقر، کفایة الاحکام، به کوشش مرتضی واعظی، قم، ۱۴۲۳ق.

سبکی، عبدالوهاب، طبقات الشافعية الکبری، به کوشش محمود محمد طناحی و عبدالفتاح محمد حلو، قاهره، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۴م.

سجادی، صادق، «آل باوند»، «آل بویه»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۶۷ش، ج ۱.

سعد بن عبدالله اشعری، المقالات والفرق، به کوشش محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۶۱ش.
سید مرتضی، علی، «جوابات المسائل الرازية»، «مسألة فی العمل مع السلطان»، ضمن رسائل الشریف المرتضی، به ترتیب در جلد های ۱ و ۲، به کوشش احمد حسینی، قم، ۱۴۰۵ق.

همو، الشافی فی الامامة، به کوشش عبدالزهراء حسینی خطیب، تهران، ۱۴۱۰ق.

همو، المسائل الناصریات، تهران، ۱۴۱۷ق.

شوشتری، نورالله، احقاق الحق، نشر در مكتبة اهل البيت (ع)، نسخه ۱، قم، ۱۳۸۴ش.

همو، مجالس المؤمنین، تهران، ۱۳۷۵ق/۱۹۵۶م.

شوکانی، محمد، «اتحاف الاکابر»، ضمن رسائل خمسة اسانید، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م.

شهرستانی، محمد، الملل والنحل، به کوشش محمد بدران، قاهره، ۱۳۷۵ق/۱۹۵۶م.

شیبی، کامل مصطفی، الصلة بین التصوف و التشیع، بیروت، ۱۹۸۲م.

شیخ بهایی، محمد، «توضیح المقاصد»، مجموعة نفیسة، قم، ۱۳۹۶ق.

صابی، ابراهیم، «التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیة»، منتخبی ضمن اخبار ائمة الزیدیة، به کوشش مادلونگ، بیروت، دار النشر فرانتر شنايدر، ۱۹۸۷م.

صبحی مهتدی، فضل الله، خاطرات زندگی و تاریخ بابیگری و بهاییگری، تهران، ۱۳۱۲ش.

الصحیفة السجادیة الکاملة، به خط عبدالرحیم افشاری زنجانی، قم، ۱۴۰۴ق.

صعدی، یحیی، «الشموس و الاقمار»، به کوشش محمدتقی دانش پزوه، ضمن نامه مینوی، تهران، ۱۳۵۰ش.

صفی زاده، صدیق، مشاهیر اهل حق، تهران، ۱۳۶۰ش.

طاش کوپری زاده، احمد مصطفی، الشقائق النعمانیة، بیروت، ۱۳۹۵ق.

طباطبایی، عبدالعزیز، مكتبة العلامة الحلی، قم، ۱۴۱۶ق.

همو، تعلیقات بر فهرست منتجب الدین، قم، ۱۴۰۴ق.

طبرسی، احمد، الاحتجاج، به کوشش محمدباقر موسوی خراسان، نجف، دار النعمان، ۱۳۸۶ق/

۱۹۶۶م.

طبرسی، فضل، *اعلام‌الوری*، با مقدمه محمد مهدی حسن خراسان، نجف، ۱۳۹۰ق.
 طبری، محمد، *تاریخ‌الامم و الملوك*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م.
 طوسی، محمد، *الاستبصار*، به کوشش حسن موسوی خراسان، تهران، ۱۳۶۳ش.
 همو، *تهذیب‌الاحکام*، به کوشش حسن موسوی خراسان، تهران، ۱۳۶۴ش.
 همو، *الرجال*، به کوشش محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م.
 همو، *الغیبه*، به کوشش عبادالله طهرانی و علی احمد ناصح، قم، ۱۴۱۱ق.
 همو، *الفهرست*، به کوشش محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، ۱۳۵۶ق.
 عالم‌آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، تهران، ۱۳۶۳ش.
 عذری، عمران، «نسخه کتاب وصل الیه»، ضمن *اخبار ائمه الزیدیه*، به کوشش مادلونگ، بیروت، ۱۹۸۷م.

عرشی، حسین، *بلوغ‌المرام فی شرح مسک‌الختم*، به کوشش انستاس ماری کرملی، بیروت، ۱۹۳۹م.
 عزالدین، حسن، «المشیخة»، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، ضمن *نامه مینوی*، تهران، ۱۳۵۰ش.
 علاءالدوله سمنانی، احمد، *مناظرالمحاضر*، تهران، ۱۳۷۱ش.
 علامه حلی، حسن، *الرجال*، نجف، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م.
 همو، *منهاج‌الکرامه*، به کوشش عبدالرحیم مبارک، مشهد، ۱۳۷۹ش.
 همو، *نهج‌الحق*، به کوشش عین‌الله حسنی و دیگران، قم، ۱۴۰۷ق.
 علیشیرنوازی، *مجالس‌النفائس*، ترجمه کهن فخری هراتی و محمد بن مبارک قزوینی، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران، ۱۳۶۳ش.
 عمادالدین طبری، حسن، *کامل بهایی*، قم، ۱۳۷۶ق.
 عیاشی، محمد، *التفسیر*، قم، ۱۳۸۰-۱۳۸۱ق.
 فضل‌الله بن روزبهان، *مهمان‌نامه بخارا*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۵۵ش.
 فلسفی، نصرالله، *چند مقاله تاریخی و ادبی*، تهران، ۱۳۴۲ش.
 فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، *سوارق‌الالهام*، تهران، سنگی، بی تا.
 فیروزآبادی، محمد، *القاموس‌المحیط*، به کوشش نصر الهورینی، قاهره، ۱۳۰۶ق.
 فیض کاشانی، محمدمحسن، *الشهاب‌الثاقب*، نجف، ۱۳۶۸ق.

- قاضی احمد قمی، تاریخ جهان آرا، تهران، ۱۳۴۳ش.
- همو، خلاصة التواریخ، به کوشش احسان اشراقی، تهران، ۱۳۵۹ش.
- قاضی عبدالجبار، تثبیت دلائل النبوة، به کوشش عبدالکریم عثمان، بیروت، ۱۹۶۶م.
- همو، «فضل الاعتزال»، فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة، به کوشش فؤاد سید، تونس، ۱۳۹۳ق/ ۱۹۷۴م.
- قاضی نعمان، افتتاح الدعوة، به کوشش وداد قاضی، بیروت، ۱۹۷۰م.
- همو، دعائم الاسلام، به کوشش آصف فیضی، قاهره، دار المعارف، ۱۳۸۳ق/ ۱۹۶۳م.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی مصوب ۱۳۵۸ش.
- قزوینی، یحیی، لب التواریخ، تهران، ۱۳۶۳ش.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل، نقض، به کوشش جلال الدین محدث، تهران، ۱۳۵۸ش.
- قلقشندی، احمد، مآثر الانافة فی معالم الخلافة، به کوشش عبدالستار احمد فراج، کویت، ۱۹۸۵م.
- قمی، ابوالقاسم، غنائم الايام، به کوشش عباس تبریزیان، مشهد، ۱۴۱۷ق.
- قمی، عباس، الفوائد الرضویة، تهران، ۱۳۲۷ش.
- همو، الکنی واللقاب، تهران، ۱۳۹۷ق.
- کاشانی، حبیب الله، رجوم الشیاطین، بی جا، ۱۳۲۲ق.
- کرکی، علی، جامع المقاصد، به کوشش مؤسسه آل البيت (ع)، قم، ۱۴۰۸ق.
- همو، «رسالة فی صلوة الجمعة»، رسائل المحقق الکرکی، به کوشش محمد حسن، قم، ۱۴۰۹ق.
- همو، «قاطعة اللجاج»، ضمن الخراجیات، قم، ۱۴۱۳ق.
- کرمانی، محمد کریم خان، ازهاق الباطل، تهران، ۱۲۷۷ق.
- همو، فصل الخطاب، کرمان، چاپخانه سعادت.
- کسروی، احمد، «شیخ صفی و تبارش»، ضمن ورجاوند بنیاد، تهران، ۱۳۴۸ش.
- کشی، محمد، معرفة الرجال، اختیار طوسی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ش.
- کفعمی، ابراهیم، المصباح، تهران، ۱۳۲۱ق.
- همو، المقام الاسنی، قم، ۱۴۱۲ق.
- کلینی، محمد، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۹۱ق.
- گالدری، اوژن، مسجد جامع اصفهان، ترجمه عبدالله جبل عاملی، اصفهان، ۱۳۷۰ش.

لین پول استانلی و دیگران، تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر، ترجمه صادق سجادی، تهران، ۱۳۷۰ش.

متمم قانون اساسی مشروطه مصوب ۱۳۲۵ق.

مجدالدین مؤیدی، ابراهیم، التحف شرح الزلف، صنعاء، ۱۴۱۷ق.

مجلسی، محمدباقر، «الاعتقادات»، در هامش اعتقادات ابن بابویه، تهران، ۱۳۰۰ق.

همو، بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.

محلی، حمید، «الحدائق الوردية»، ضمن اخبار ائمة الزيدية، به كوشش مادلونگ، بیروت، ۱۹۸۷م.

محمدتقی اصفهانی، هدایة المسترشدين، چ سنگی، تهران، ۱۲۶۹ق.

محمد کاظم، عالم آرای نادری، به كوشش محمدامین ریاحی، تهران، ۱۳۶۴ش.

مدرسی طباطبایی، حسین، مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد، ۱۳۶۸ش.

مرشد بالله، یحیی، الامالی، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۴م.

مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ گیلان و دیلمستان، به كوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۶۴ش.

مسعودی، علی، التنبيه والاشراف، به كوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۳م.

مسند زید بن علی، به روایت ابو خالد واسطی، به كوشش عبدالواسع بن یحیی واسعی، بیروت،

۱۹۶۶م.

مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، ۱۳۶۸ش.

معصوم علیشاه، طرائق الحقائق، به كوشش محمدجعفر محجوب، تهران، ۱۳۳۹-۱۳۴۵ش.

معلم حبیب آبادی، محمدعلی، مكارم/آثار، اصفهان، ۱۳۵۱ش.

مفید، محمد، الارشاد، قم، ۱۴۱۴ق.

همو، اوائل المقالات، به كوشش زنجانی و واعظ چرندابی، تبریز، ۱۳۷۱ق.

همو، «تصحیح الاعتقاد»، همراه اوائل المقالات، تبریز، ۱۳۷۱ق/۱۹۵۲م.

همو، عدم سهو النبی (ص)، بیروت، ۱۴۱۴ق.

مقدس، محمد، احسن التقاسیم، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۷م.

مقریزی، احمد، اتعاظ الحنفاء، به كوشش جمال الدین شیال و محمد حلمی، قاهره، ۱۳۸۷ق/۱۳۸۷م.

همو، السلوك، به كوشش محمد مصطفى زیاده، قاهره، ۱۹۷۰م.

منتجب الدین، علی، فهرست اسماء علماء الشيعة، به كوشش عبدالعزيز طباطبائی، قم، ۱۴۰۴ق.

- منصور بالله، قاسم، الاعتصام، صنعاء، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۷م.
- مؤید فی الدین، هبة الله، المجالس المؤیدیه، به کوشش مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۷۴-۱۹۸۴م.
- ناصر خسرو، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۳ش.
- همو، زادالمسافرین، به کوشش محمد بذل الرحمان، برلین، ۱۳۴۱ق.
- نثاری، سید حسن خواجه، مذکر احباب، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۷۷ش.
- نجاشی، احمد، الرجال، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، ۱۴۰۷ق.
- نراقی، احمد، عوائد الایام، تهران، ۱۳۲۱ق.
- نصیرالدین طوسی، محمد، «تجرید الاعتقاد»، ضمن کشف المراد علامه حلی، به کوشش زنجانی، قم، ۱۳۷۳ش.
- همو، «رسالة فی الجبر والاختیار»، ضمن کلمات المحققین، تهران، ۱۳۱۳ق.
- نطنزی، محمود، نقاوة الآثار، به کوشش احسان اشراقی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- نظام الملک، حسن، سیاست نامه، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۷۲ش.
- نوبختی، حسن، فرق الشیعة، نجف، ۱۳۵۵ق/۱۹۳۶م.
- نوری، حسین، خاتمة المستدرک، به کوشش مؤسسه آل البيت (ع)، قم، ۱۴۱۵ق.
- نویدی شیرازی، زین العابدین، تکملة الاخبار، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۹ش.
- واله اصفهانی، محمد یوسف، خلد برین، به کوشش هاشم محدث، تهران، ۱۳۷۲ش.
- وجیه، عبدالسلام، اعلام المؤلفین الزیدیه، عمان، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م.
- وصاف الحضرة، تاریخ، بمبئی، ۱۲۶۹ق/۱۸۵۳م.
- هامر پور گشتال، یوزف، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه زکی علی آبادی، به کوشش جمشید کیان فر، تهران، ۱۳۶۷ش.
- همدانی، علی، «مودة القربی»، ضمن ینابیع المودة قندوزی، استانبول، ۱۳۰۱ق.
- هینتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران: حکومت آق قویونلو ظهور دولت صفوی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، ۱۳۶۱ش.
- یاقوت حموی، معجم الادباء، قاهره، ۱۳۵۵-۱۳۵۷ق/۱۹۳۶-۱۹۳۸م.

Gutas, D., *Greek Thought, Arabic Culture*, New York, 1999.

Howorth, H.H., *History of the Mongols*, London, 1888.

- Kohlberg, E., *A Medieval Muslim Scholar at Work*, Leiden, 1992.
- Lane-Poole, S., «Coins of the Mongols», *Catalogue of Oriental Coins in the British Museum*, Bologna, 1987, vol. VI.
- Madelung, W., «Imamism and Mu'tazilite Theology», *Le Shi'ism Imâmite*, Paris, 1970.
- id, *Der Imam al-Qāsim ibn Ibrāhim*, Berlin, 1965.
- McDermott, M.J., *The Theology of al-Shaikh al-Mufid*, Beirut, 1986.
- Molé', M., «Les Kubrawia entre sunnisme et shiisme aux huitième et neuvième siècles», *Revue d'Etudes Islamique*, 1961, vol. XXIX.
- id, «Profession de foi de deux Kubrawis: Ali-e Hamadani et Muhammad Nurbahš», *Bulletin d'Etudes Orientales*, 1961-1962, vol. XVII.
- Pakatchi, A., *Anaiiticheskiĭ abzor osnov Mistitsizma Sheĭkha Nadzhm addina Kurba*, Ashkhabad/ Meshkhed, 2001.
- Répertoire chronologique d'épigraphie arabe*, ed. E. Combe and et al., Cairo, 1943-1944.
- Sezgin, F., *Geschichte des arabischen Schrifttums*, Leiden, 1967.
- Stern, S.M., «Abu-l-Qasim al-Busti and his Refutation of Ismā'ilism», *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1961.
- Wolfson, H.A., *The Philosophy of the Kalam*, Harvard, 1976.

ایزدی‌ها

ویکتوریا آراکلووا

ایزدی‌ها که آنها را غالباً یزیدی نامیده‌اند قومی کردزبان‌اند و پیرو یک دین التقاطی به نام آیین ایزدی. موطن تاریخی ایزدی‌ها شمال عراق است، اما اکنون جوامع ایزدی در سوریه، ترکیه، ارمنستان، گرجستان، در کشورهای اروپای غربی (عمدتاً در آلمان) و در روسیه وجود دارند.

گروه‌های ایزدی ساکن در قفقاز جنوبی طی سده ۱۹ و در آغاز سده ۲۰م در نتیجه تعقیب و آزار ایزدی‌ها در امپراتوری عثمانی شکل گرفت. گروه‌های موجود در آلمان تنها در سال‌های دهه ۸۰ سده ۲۰م و عمدتاً در نتیجه چند موج مهاجرت از ترکیه به وجود آمد. بعدها و پس از فروپاشی اتحاد شوروی و با دشوار شدن وضعیت اقتصادی و سیاسی در قفقاز جنوبی جمعیت گروه‌های ایزدی اروپای غربی و روسیه با ورود مهاجرانی از ارمنستان و گرجستان افزایش یافت.

شمار ایزدی‌ان دقیقاً مشخص نیست. مناطق سکونت ایزدی‌ها غالباً مناطق به اصطلاح «پرمسأله» بوده است که در آنها کسب اطلاعات سرشماری موثق یا به دلیل عدم ثبات

سیاسی یا در نتیجه اجرای سیاست‌های هدفمند نسبت به اقلیت‌های قومی دشوار بوده است. از این رو مؤلفان گوناگون ارقام بسیار متفاوتی را ذکر می‌کنند: از ۱۵۰٬۰۰۰ تا ۳۰۰٬۰۰۰ و حتی به مراتب بیشتر: از ۵۰۰٬۰۰۰ تا یک میلیون و نیم.

رویکردهای متفاوت نسبت به ایزدی‌ها که ناشی از شرایط تاریخی متفاوت بوده است، بیشتر باعث گمراهی شده است تا کمک به ارائه تصویر نسبتاً دقیقی از ایزدی‌ها. به عنوان نمونه در سال ۱۸۷۳م در ناحیه اچمیادزین مطابق سرشماری آزمایشی فرمانداری ایروان شمال کل کردها و ایزدی‌ها ۳۹۴ تن بوده است.^۳ در گزارش‌های آماری روسیه پیش از انقلاب (سرشماری ۱۹۱۴م) ایزدی‌ها به عنوان یک اقلیت متمایز مورد بررسی قرار می‌گیرند، و گاه همراه با ایزدی‌های ارمنستان غربی، تعداد آنها مشترکاً با قزلباش‌ها ارائه می‌شود؛ امری که به طور قطع تحریف‌کننده وضعیت واقعی است، زیرا در این منطقه سنتاً علوی‌نشین، ایزدی‌ها درصد بسیار اندکی را تشکیل می‌دادند.

نخستین سرشماری رسمی جمهوری شوروی ارمنستان در سال ۱۹۲۲م نیز بین ایزدی‌ها و کردها که تعداد آنها به ترتیب ۷۸۴۵ و ۷۰۵ تن ذکر می‌شود، تمایز قائل می‌گردد. اما از سرشماری سال ۱۹۳۶م و به دنبال آن تا سال ۱۹۸۹م گزارش‌های آماری شوروی ایزدی‌ها را در گروه «کردها» قرار می‌دهد.^۴ پایان دهه ۸۰ سده ۲۰م به عنوان دوره رشد خودآگاهی ملی برای بسیاری از اقوامی که ساکن اتحاد شوروی بودند، شناخته می‌شود. جنبش ایزدی‌ها که در همان زمان در ارمنستان به وجود آمد، به شناسایی رسمی هویت ایزدی، حذف تابوی ایدئولوژیک پیرامون این فرهنگ منحصر به فرد و در نهایت بدان انجامید که در سرشماری رسمی جمهوری شوروی ارمنستان ایزدی‌ها دوباره همچون گروهی متمایز با جمعیت کل ۵۲٬۷۰۰ تن نشان داده شدند (جمعیت اتحاد شوروی، ۱۹۸۸م). بدین ترتیب از ۶۰٬۰۰۰ کرد مفروض که گویا در آن زمان در ارمنستان می‌زیستند، تنها بخشی کوچک (کمتر از ۱۳ درصد) به واقع کرد بوده‌اند.

با وجود چنین مشکلاتی می‌توان شمار ایزدی‌ها را حدود ۳۰۰٬۰۰۰ تا ۴۰۰٬۰۰۰ تن دانست که بیشتر آنها (حدود ۲۰۰٬۰۰۰ تا ۲۵۰٬۰۰۰ تن) در شمال عراق زندگی می‌کنند، در موطن تاریخی ایزدی‌ها.

تاریخ بررسی‌های مربوط به ایزدی‌ها و مذهب آنها

صرف نظر از این حقیقت که بین زمان پیدایش فرقه صوفیان عدویه (سده ۶ق/۱۲م)، که بعدها تبدیل به هسته اصلی نخستین گروه ایزدی شد، و دوره‌ای که ما با استدلال کامل می‌توانیم از وجود آیین ایزدی در آن دوره سخن بگوییم. بیش از سه قرن فاصله است، نخستین اشاره به ایزدی‌ها به دوره بسیار دورتری باز می‌گردد. سمعانی که هم‌روزگار شیخ عدی، پایه‌گذار عدویه بود، در *الانساب* می‌نویسد: «در عراق و در کوه‌های حلوان و اطراف آن من یزیدی‌های بسیاری دیدم. آنها زندگی روستایی ریاضت‌گونه دارند... به‌ندرت با دیگران معاشرت می‌کنند. آنها به امامت یزید بن معاویه معتقدند و او را معصوم می‌دانند. من چند تن از آنان را در مسجد المرجع دیدم...»^۵.

اما اگر گمان کنیم که این عنوان [یزدیه] در ارتباط با گروهی به کار می‌رفت که اکنون موضوع بررسی است، کاملاً اشتباه کرده‌ایم. کاربرد گسترده این اصطلاح در ارتباط با ایزدی‌هایی که پیرو آیین ایزدی در مفهوم امروزی آن، به دوره متأخرتری باز می‌گردد، هرچند به‌هیچ‌رو نباید واقعیت وجود فرقه پیش گفته را نیز نادیده گرفت. زیرا پرستش سلطان یزید که معمولاً در سنت ایزدی با یزید بن معاویه خلیفه اموی، یکی شمرده می‌شود، تبدیل به یکی از عناصر آیین ایزدی شده است. از این‌رو فرقه یاد شده را می‌توان به رده گروه‌های «ایزدی نخستین» منسوب دانست که بی‌شک با وارد کردن رگه قابل ملاحظه‌ای از خود در جهان‌بینی ایزدی‌ها، مشارکت مستقیمی در شکل‌گیری جامعه ایزدی داشته‌اند.

از سوی دیگر واقعیت ذکر شده در بالا، که در اصل تأیید تاریخی خود را نیز یافته است، به‌هیچ‌رو نمی‌تواند پایه‌ای برای یکی دانستن هر فرقه‌ای که زمانی به همین نام وجود داشته است، با ایزدی‌های موضوع بررسی ما به شمار آید. به عنوان نمونه در «باب الشیطان» (سده ۱۰م) که بخشی از یک اثر اسماعیلی به نام *کتاب الشجره* نوشته ابوتمام است اصطلاح «یزدیه» دیده می‌شود. ارزش این اثر پیش از همه از آن‌روست که در آن مؤلف توصیف پردامنه‌ای از ۷۲ فرقه الحادی به‌دست می‌دهد، از جمله فرقه‌هایی که پیشتر در هیچ‌جا ذکری از آنان نشده بوده است. پایه‌گذاران این فرق را مؤلف شیاطین می‌نامند، از جمله درباره یزیدیه گفته می‌شود آنان پیروان یزید بن ابی‌انیه‌اند.^۶

باین حال، هیچ مبنایی وجود ندارد که بپنداریم این فرقه را می‌توان، حتی تا حدودی با ایزدی‌های کنونی، موضوع بررسی ما مرتبط دانست. افزون بر آن برخلاف ایزدی‌هایی که سمعانی از آنان یاد می‌کند، پیروان فرقه ابوتمام هیچ رد مشهودی از تأثیر خود در آیین ایزدی کنونی به جای نگذاشته‌اند. هم‌آوایی آشکار عناوین هر دو فرقه که تنها به دلیل تشابه اسامی کسانی است که این دو فرقه بدانها منسوبند (یزید بن ابی‌انیس و یزید بن معاویه) می‌تواند باعث گمراهی شود.

احتمالاً نخستین اشاره به ایزدی‌ها به‌عنوان یک گروه قومی - مذهبی منسجم را ما در شرف‌نامه که گاهی تاریخ‌نامه کردی نیز نامیده می‌شود، می‌یابیم. این کتاب که شرف خان بن شمس‌الدین بدلیسی در سال ۱۰۰۵-۱۰۰۶ ق/۱۵۹۷ م آنرا با هدف جاودان ساختن سنت‌های حدود سی ایل کرد و تبار خاندان‌های حکومتگر نوشته است، در ذکر دوران تیمور لنگ به این سو تا اندازه‌ای بر حقایق تاریخی تکیه دارد. اما کل دوران پیش از آن منحصرأ بر تاریخ اسطوره‌ای استوار است.

به گفته شرف خان بدلیسی برخی از ایلات به قول او، کرد (مانند ایلات داسنی (طاسنی)، دُنبلی، بسیان، خالدی، بُختی، محمودی) که تعدادی از آنها (مثلاً دُنبلی و بُختی) به نژاد عرب منسوب دانسته می‌شوند^۷، در زمان او پیرو دین ایزدی بوده‌اند^۸؛ زیرا، آن‌گونه که وی می‌نویسد: «از جمله مریدان شیخ عدی بن المسافرند که یکی از تابعان سلسله مروانیه بوده است و خود را بدو منسوب ساخته‌اند و اعتقاد باطل ایشان آن است که شیخ عدی که مرقد او در کوه لالش من اعمال موصل قرار دارد صوم و صلوة ما را در عهده خود گرفته و در روز قیامت بی‌آنکه ما را در معرض عتاب و خطاب درآورند، به بهشت خواهند برد و با علمای ظاهر بغض و عداوت بلانهایت دارند»^۹. مطالب مربوط به ایلات ایزدی که در شرف‌نامه بدلیسی شناسانده شده‌اند، در کتاب جهان‌نمای حاجی خلیفه جغرافی‌دان عثمانی سده ۱۱ ق/۱۷ م، نیز مورد تأیید قرار گرفته است^{۱۰}.

در بخشی از شرف‌نامه نیز که در آن از بیرون راندن صلیبیان از سوریه شمالی، از هدیه‌ای که به همین مناسبت به رهبر [اهل] هکاری^{۱۱} قلعه واقع در قُصیره (غرب حلب) اهدا می‌شود و نیز از حاکمان ایزدی‌های محلی سخن می‌رود، از ایزدی‌ها یاد می‌شود. سپس در ارتباط با تسخیر قلعه ایزدی‌ها در دهوک واقع در ۱۸ مایلی لالش توسط

شیعیان و نیز در ارتباط با برگماردن حسین‌بک ایزدی از ایل داسنی به حکمرانی اربیل که حاکمیت بر ایل سوران را هم به‌دست می‌آورد، به ایزدی‌ها اشاره می‌شود. اما این حاکمیت که با تعقیب سخت‌گیرانه شیعیان همراه بوده است، دولت مستعجل بود. حسین‌بک دو بار از شیعیان شکست خورد، از سوی سلطان به استانبول فراخوانده شد و بهای شکست‌هایش را به جان خود پرداخت.

حدوداً در سده ۱۶م ایزدی‌ها قلمرویی را تصرف کردند که باید کانون شکوفایی آیین ایزدی می‌شد، کوه سنجار، هرچند اندکی بعد، در سده ۱۷م آنها مجبور به تحمل شکست‌های سنگین از دست‌نشانندگان عثمانی شدند.^{۱۲}

اولیا چلبی تاریخ‌نگار مشهور عثمانی، نیز در سیاحت‌نامه خود (سده ۱۷م) بارها از ایزدی‌ها سخن می‌گوید. از میان موارد گوناگون، تجربه شخصی خود را در معاشرت با ایزدی‌ها هم توضیح می‌دهد، هنگامی که در می ۱۶۵۵ همراه با هیأت مصطفی پاشا برای مذاکره با ایزدی‌های شورشی که از پرداخت خراج سر باز زده بودند، اعزام شده بوده است. اولیا چلبی ایزدی‌ها را بی‌خدا می‌نامد و توصیفی از آنها به‌دست می‌دهد که برخی از جزئیات آن (مانند مراقبت و نگهداری از سگ‌های سیاه) از نظر بررسی ویژگی‌های آیین ایزدی بسیار مهم است.^{۱۳} اولیا چلبی همچنین در توصیف دیدار خود از ایل داسنی در روستای منار که در حوزه قضایی موصل قرار داشته است، از جزئیات جالبی یاد می‌کند. هر مسلمانی که شیطان، یزید یا سگ سیاه را لعنت می‌کرد، در آنجا در معرض خطر کشته شدن آنی قرار می‌گرفت. همین سرنوشت کسانی را نیز که پیاز را با دست خرد می‌کردند یا سگ سیاهی را می‌زدند، تهدید می‌کرد.^{۱۴}

اولیا چلبی اصطلاح Yezidilik (یزدیت) را برای بیان مجموعه ویژگی‌های ایلات ایزدی که یکی از آن ویژگی‌ها را در توصیف دریاچه زرنق در بینگول معرفی می‌کند، به کار می‌برد. او می‌نویسد: «کلاً کردها، یزدی‌ها، خالدی‌ها و چکوانی‌ها (این گروه آخر نیز ایزدی‌اند [برای آبتنی] به این دریاچه می‌آیند که در نتیجه آن موهای بدن آنها که مانند سگ‌های پشمالو پوشیده از موست، می‌ریزد. اما به هر حال یزیدیت آنها باقی می‌ماند تراشیدن موی بدن و صورت برای یزدی‌ها کاملاً ممنوع است»^{۱۵}. همچنین اولیا چلبی ایزدی‌ها را جنگجویانی دلیر توصیف می‌کند.^{۱۶}

این تاریخ‌نگار عثمانی یکی از زیارتگاه‌های ایزدیان — مقبره شیخ عدی — را که خود دیده است، این‌گونه وصف می‌کند: «دیری بزرگ در پشت بقعه‌ای بلند. از میان صدها هزار زیارتگاه کردهای سنی حتی یکی از آنها نیز از نظر شکوه تزیینات طلایی با این مکان قابل مقایسه نیست».

ایزدی‌ها می‌کوشند اولیا چلبی را متقاعد سازند که شیخ عدی، گویا از پیروان امام حسین (ع) بوده است که در کربلا امام را رها می‌کند و به دشمنان وی می‌پیوندد. اما اولیا چلبی این اطلاعات را جدی نمی‌گیرد و روایتی را که به‌هیچ‌رو موثق‌تر نیست، ترجیح می‌دهد که بر اساس آن شیخ عدی صحابه حضرت محمد (ص) بوده است و هنگام تصرف موصل به‌دست عرب‌ها از زخمی که خورده بود، از دنیا رفته است.^{۱۷}

سده ۱۷م در میان دیگر موارد، از این نظر نیز مهم است که در سال ۱۰۳۱ق/۱۶۲۲م پاپ گریگوری شانزدهم «شورای مقدس کلیسا» را برای گسترش ایمان (مسیحی)^{۱۸} پایه‌گذاری می‌کند. «شورای مقدس کلیسا» دعوت بت‌پرستان و همچنین پروتستان‌های اروپای شمالی و پیروان کلیساهای شرق مسیحی را به مذهب کاتولیک هدف خود قرار داده بود. این رویداد نمی‌توانست ایزدیان را متأثر نسازد، زیرا آنها که به بت‌پرستی معروف بودند، مستقیماً در حوزه توجه میسیونرها قرار داشتند. پدر ژان ماری ژزیو روحانی گرملی، در یادداشت‌های روزانه خود دیدار کوتاهش را با ایزدی‌ها در نزدیکی نصیبین این‌گونه توصیف می‌کند: «ما سلطان» یا «امیر» ایزدی‌ها یا کردها را دیدیم که از صحرا می‌آمد تا تابستان را در خنکای کوهستان بگذرانند، همراه با شماری انبوه از مردم بسیار فقیر و رقت‌انگیز، که گاوها و گوسفندان بی‌شماری را می‌رانند، که وسیلهٔ امرار معاششان بود. پیشاپیش این «امیر»، اگر بتوان او را چنین نامید، پرچمی سرخ‌رنگ با حاشیه‌های زرد حمل می‌کردند که بر یک روی آن نشان‌های اسلامی — هلال ماه و هفت ترنج — و بروی دیگر آن شمشیری با نوک دو شاخه شده همچون پرگار نقش بسته بود. هفت سوار همراه او مسلح به تیر و تبرزین‌های بلند بودند؛ در پی آخرین آنها «امیر» می‌آمد، در تن پوشی از پارچهٔ سبز خردار و با دستار سفید ترکی بر سر، هرچند بر اسبی بسیار حقیر نشسته بود»^{۱۹}.

گزارش‌های میسیونرها که بسیاری از آنها چاپ نشده، اما جان گست در پژوهش‌هایش

دربارهٔ ایزدی‌ها استفاده کرده است، اطلاعاتی بسیار مهم از ایزدی‌ها و همسایگان آنها، از مسیحی و غیره، به ما می‌دهد که تا حدودی به روشن ساختن برخی از ویژگی‌های التقاطی در آیین ایزدی کمک می‌کند. از جمله این نمونه بسیار جالب است که در سال‌های دههٔ ۵۰-۶۰ سدهٔ ۱۷م پس از درگذشت اسقف اعظم سنجار کل جامعهٔ نسطوری به آیین ایزدی می‌گروند.^{۲۰}

در یکی از گزارش‌های میسیونری نیز رویداد گرویدن ایزدی‌ها به مسیحیت توصیف شده است. بدین ترتیب که دو تن ایزدی پس از دیدار با کشیش پروتستان محلی از جامعهٔ کلیسای انجیلی حلب به او اظهار می‌دارند که آنها چهل سال است از خداوند استدعا می‌کنند تا راه راستین رستگاری را به آنها نشان دهد و اینکه یک حس ترغیب نیرومند و یک نور باطنی آنان را متقاعد کرده است که مسیحیت را بپذیرند.^{۲۱}

در سال ۱۰۸۲ق/۱۶۷۱م ژوزف دوپون، کنسول جدید فرانسه در حلب، باز مسألهٔ ایزدی‌ها را در نامه‌ها و گزارش‌های خود به «شورای مقدس کلیسا» مطرح می‌سازد. در میان دیگر مطالب او می‌آورد: که ایزدی‌هایی که آنها را شمروا روحانی مسیحی فرستاده، در طی چندین ماه گرد صومعهٔ شمعون عمودنشین مقدس گردآمده‌اند و بردبارانه در انتظار شنیدن موعظه‌های میسیونرهای مسیحی‌اند.

اینها به هیچ‌وجه تنها موارد تماس‌های نزدیک میسیونرهای مسیحی با ایلات ایزدی نیست. اما میسیونرهای «شورای مقدس کلیسا» بسیار زود و در تماس‌های نزدیک‌تر متقاعد می‌شوند که وجود از دین برگشتگان منفرد به‌هیچ‌رو دلیلی بر امکان گرویدن گروهی به مسیحیت نیست. زیرا تا پیش از پایان سدهٔ ۱۷م آیین ایزدی دیگر یک مسلک منسجم با نظام نسبتاً کاملی از اعتقادات بود و پیروان آن نیز افرادی با درک کاملاً روشن از تعلق به جامعهٔ ایزدی بودند؛ حاملان یک عقیدهٔ التقاطی که آن هنگام منحصر به فرد بود. دلیل این امر گزارش‌های بعدی میسیونرها بود که حکایت از آن داشت که «پس از آنکه به تجربه متقاعد شدند احتمال رسیدن به نتیجه با این ایزدی‌های شیطان‌پرست تا چه اندازه کم است، تلاش‌های خود را برای هدایت ایزدی‌ها متوقف کردند».^{۲۲}

ایزدی‌ها به عنوان یک اقلیت غیرمسلمان در امپراتوری عثمانی در کتاب *Specchio, o vero descrizione* منتشر شده در سال ۱۶۷۴م در رم و نیز در نسخهٔ

تکمیل شده آن *Teatro della Turchia* که هویت مؤلفشان مورد بحث است، یاد شده‌اند. در این کتاب جامعه ایزدی‌ها توصیف می‌شود، عناصر دین آنها ذکر می‌گردد، ملک طاووس و شیخ عدی به عنوان قدیس ذکر می‌شوند و این گمان بیان می‌شود که احترام به حیوانات در نزد ایزدی‌ها با اعتقاد آنها به تناسخ روح مرتبط است. اما از کیش احترام به سگ سیاه ذکری به میان نمی‌آید.

در سال ۱۶۷۴م مارکز دو نوآنته، سفیر فرانسه از ملاقات خود با رهبر ایزدی‌ها می‌نویسد: «فردی خردمند و زیرک که سؤالاتی درباره لویی چهاردهم و مقاصد او مطرح می‌کند و به سفیر پیشنهاد ۵۰۰۰ سرباز برای کمک به پادشاه فرانسه به قصد تسخیر فلسطین و سوریه می‌دهد».^{۲۳}

رویداد زیر از تاریخ تماس‌های ایزدی‌ان و مسیحیان بسیار جالب توجه است. در سال‌های ۱۰۹۱ق/۱۶۸۰م، در بازگشت به بغداد از طریق ماردین، توجه سلطان مراد چهارم به گروهی شامل تقریباً صد خانوار جلب می‌شود که آنها را شمسیه می‌نامیدند و پیرو آیین خورشیدپرستی بوده‌اند. بر پایه قوانین اسلام در آن دوره آنها به دلیل آنکه از اهل کتاب نبودند، یعنی از پیروان ادیانی که کتاب آسمانی دارند. محکوم به تبعید یا مرگ بودند. اسقف اعظم ژاکوبی موافقت می‌کند که آنها را در جامعه خویش بپذیرد. پس از گذشت دو سده این گروه خاص ژاکوبی همچنان در ماردین وجود داشته‌اند.^{۲۴} به احتمال، همین «روستای مختلط ژاکوبی - ایزدی موسوم به بعشیکه»^{۲۵} که در کوهپایه جبل مقلوب» بنا شده بوده است، مورد نظر است که لوک از آن در ۱۹۲۵م دقیق‌تر یاد می‌کند و می‌آورد که ساکنان آن «در روزگار گذشته به دلیل مهارت در درمان خنازیر و بواسیر به کمک گیاه خاصی پرآوازه بوده‌اند». لوک درباره ایزدی‌ان می‌نویسد: «مردمی نرم‌خو و رنج‌دیده، ساکن غرب و شمال شرقی موصل که خدای اصلیشان کسی نیست جز شیطان»، سپس ضمن تحلیل مذهب ایزدی‌ها و توصیف نیایشگاههای آنها مسائل دیگری را نیز ذکر می‌کند.^{۲۶}

با آغاز سده ۱۹م و در نتیجه گسترش مرزهای روسیه به سوی جنوب، محافل علمی روسیه نیز به ایزدی‌ها علاقه نشان می‌دهند. فضل تقدم این اظهار علاقه در روسیه احتمالاً از آن الکساندر پوشکین است که ایزدی‌ها را در تنها سفر خارج از روسیه خود

— سفر به ارزروم در طی لشکرکشی سال ۱۲۴۴ق/۱۸۲۹م — دیده است. «در میان سربازان ما مردمانی از مناطقممان در ماوراء قفقاز بودند و نیز ساکنان سرزمین‌هایی که اخیراً به تصرف درآمده‌اند. از میان آنان، من با علاقه به ایزدی‌ها می‌نگریستم که در شرق به شیطان پرستان معروفند. حدود سیصد خانوار از آنها در دامنه‌آرارات ساکن‌اند. ایزدی‌ها حاکمیت حکمران روس را پذیرفته‌اند. سرکرده آنها، مردی بلندقد و زشت، با شنلی سرخ‌رنگ و کلاهی سیاه، گاهی اوقات تعظیم‌کنان به نزد ژنرال رایفسکی، فرمانده کل سواره‌نظام، می‌آمد. من تلاش داشتم تا از این مرد ایزدی اطلاعاتی درباره عقایدشان کسب کنم. در پاسخ به پرسش‌های من او می‌گفت این شایعه، که گویا ایزدی‌ها شیطان را می‌پرستند، یک افسانه پوچ است؛ که آنها خدای یگانه را می‌پرستند؛ که برپایه قانون آنها لعن شیطان در واقع عملی ناپسند و حق ناشناسی است، زیرا او [شیطان] اکنون شوم‌بخت است، اما با گذشت زمان ممکن است بخشوده شود، زیرا نمی‌توان برای رحمت خداوند حدی قائل شد. این توضیحات مرا آرام ساخت. من از بابت ایزدی‌ها بسیار خوشنود بودم که آنها شیطان را نمی‌پرستند، و گمراهی آنان اکنون به نظرم به مراتب بخشودنی‌تر می‌آمد»^{۲۷}. ما در اینجا بخش مربوط به ایزدی‌ها را به‌طور کامل نقل کردیم، زیرا این نظر شخصی بیگانه و دارای معلومات سطحی [نسبت به ایزدی‌ها] است، بازتاب آن تناقض نظرات مربوط به ایزدی‌ها است، که تاریخ‌نگاری مرتبط با آنها آکنده از آن است و همیشه نیز نمی‌توان برای آن توضیحی یافت: نه در میان افراد شاخص آیین ایزدی و نه در پژوهش‌های دانشگاهی مربوط به این موضوع.

یادداشت‌های خاچاطور آبوویان معارف‌پرور ارمنی، درباره ایزدی‌ها که در سال‌های دهه ۴۰ سده ۱۹م نوشته شده است و عملاً نخستین پژوهش‌های علمی مربوط به ایزدی‌ها در امپراتوری روسیه است، اهمیت فراوانی دارند^{۲۸}.

اندکی بیش از نیم قرن پس از سفر پوشکین به ارزروم، اثری فراگیر از الکساندر واسیلی یویچ یلیسه‌یوف به نام در میان پرستندگان شیطان منتشر می‌شود، که احتمالاً نخستین اثری بود که به باورهای ایزدی اختصاص یافته بود^{۲۹}.

مسائل مربوط به تبار و مذهب ایزدی‌ها، از جمله ظهور نخستین نمونه از شعر مذهبی آنها، و همچنین روش زندگی آنها از نگاه حقوقی و قانونی — ساختار اجتماعی، تقسیمات

اداری، مسائل مربوط به حکومت و مانند آن — را س. آ. یگیازاروف قوم‌شناس ارمنی، در اواخر سده ۱۹م بسیار مشروح بررسی کرده است.^{۳۰}

نخستین بررسی قوم‌شناختی ایزدی‌ها — برپایه سنجش قوم‌شناختی ایزدی‌های آبادی جموشلی ناحیه الکساندروپل در فرمانداری ایروان — را ک. ن. گوروشنکو در سال ۱۹۰۰م انجام داد.^{۳۱}

اما ایزدی‌ها پیش از آنکه تبدیل به موضوع مشخص پژوهش‌های دانشگاهی شوند، در سده ۲۰م باز هم توجه میسیونرها و پزشکان را به خود جلب کردند؛ میسیونرها و پزشکانی که در اصل به مشکلات جوامع نسطوری به عنوان اقلیتی که مورد آزار شدید همسایگان مسلمانان، و از جمله کردها قرار داشتند، می‌پرداختند. برای مثال، گرانت پزشک میسیونر آمریکایی، در حکایت از «هولناک‌ترین آزارها نسبت به نسطوریان کردستان از زمان تیمور لنگ» که پیامد نخستین مناقشه گسترده میان مسیحیان بومی و مسلمانان بود، در گزارش خود به «این مردمان شایسته، ایزدی‌ها که هنگامی که محدودیت‌های وضع شده از سوی حکومت برداشته شده بود، احتمالاً می‌توانستند در یک موج به حقایق انجیل روی آورند» نیز توجه می‌کند.^{۳۲}

کمیسونی که اختصاصاً از سوی جامعه ملل تشکیل شده بود، وظیفه یافت تا به بررسی وضعیت مسیحیان در موصل بپردازد. در «جمع‌بندی کلی» کمیسون، در فصل «توصیه‌های خاص» که برای برقراری صلح در کشور و بهروزی مردم بسیار مهم بودند، خاطرنشان می‌شد: «از آنجا که مناطق مورد مناقشه (در ولایت موصل) در هر حال تحت نظارت قانونی حکومت مسلمانان خواهند بود، به منظور پاسخگویی به تمایلات اقلیت‌ها — مسیحیان و نیز یهودیان و ایزدی‌ها — باید اقداماتی برای حمایت از آنها اندیشید... باید برای همه مسیحیان و ایزدی‌ها آزادی مذهب و حق باز کردن مدارس تضمین گردد»^{۳۳}.

در نخستین پژوهش‌های دانشگاهی مربوط به ایزدی‌ها تکیه اصلی به بررسی مذهب آنان قرار دارد، که دلیل آن بی‌شک آن است که هویت این گروه ریشه گرفته از جهان‌بینی مذهبی یگانه‌ای است که «در تحلیل نهایی هویت خاص ایزدی‌ها را تعیین می‌کند. این نکته که در عنوان نخستین آثار گسترده درباره آیین ایزدی (آثار امپسون و دراور) چهره

اصلی خدایگان ایزدی (ملک طاووس) مطرح شده است، توجه را به خود جلب می‌کند.^{۳۴} اکنون خود عناوین گویای این آثار که به منحصر به فرد بودن و به ویژگی کاملاً خاص این پدیده التقاطی اشاره داشتند، باید قاعدتاً علاقه پرشور و حتی یک هیجان واقعی را در مذهب‌شناسی ایجاد می‌کردند. اما چنین چیزی رخ نداد: ایزدی‌شناسی باز هم تبدیل به رشته جداگانه‌ای نشد و تعداد آثار منتشر شده درباره آیین ایزدی کمتر از آثار منتشر شده درباره هر آیین التقاطی دیگری در شرق است. این پدیده را در ضمن، می‌توان ناشی از پیچیدگی بسیار این موضوع نیز دانست، که بررسی آن مستلزم معلومات ژرف درباره مجموعه گسترده‌ای از رشته‌ها و حوزه‌های خاورشناسی و تاریخ ادیان است. حتی رونق پیش آمده در بررسی این موضوع در دو دهه پایانی سده ۲۰م با انتشار تعداد بسیار محدودی از آثار همراه بود.^{۳۵}

مطالب محدود مربوط به فولکلور ایزدی‌ها که در اتحاد شوروی منتشر شده بود، به عنوان فولکلور کردی معرفی می‌شد. مثلاً بزرگ‌ترین مجموعه فولکلور ثبت شده مکتوب به زبان کردی گرمانجی که انحصاراً در میان ایزدی‌های ارمنستان گردآوری شده بود، از جمله «سرودها و قصیده‌های ایزدی»، زیر عنوان «فولکلور کردی»^{۳۶} منتشر شد.^{۳۷}

اما آثار مارگاریتا باریسوونا رودنکو، خاورشناس شوروی، که موفق شد ویژگی فولکلور ایزدی، از جمله شعر آیینی را مشخص سازد، تا اندازه‌ای متفاوت‌اند. مارگاریتا رودنکو نخستین کسی بود که نمونه‌هایی از فولکلور ایزدی را همراه با ترجمه روسی آنها منتشر کرد. وی همچنین ویژگی‌های خاص این آثار و عمدتاً چندکاره بودن آنها را نشان داد و رده‌بندی مشروحی نیز از آنها ارائه کرد.^{۳۸}

سهم ارزنده در گسترش ایزدی‌شناسی به عنوان یک رشته مستقل از آن خاورشناسان ارمنی است. تحلیل انتقادی از رویکرد یاد شده در بالا در یکی دانستن فرهنگ‌ها [ایزدی و ایزدی] را گارنیک آساتریان در کتاب خود با عنوان «اصول موضوعه در کردشناسی» ارائه می‌دهد.^{۳۹} او آثاری منتشر کرد که مهم‌ترین نهاد مذهبی در آیین ایزدی یعنی اخوت روحانی، اختصاص دارند.^{۴۰} همچنین کتاب‌های مقدس ایزدی‌ها همراه با توضیحات مذهب‌شناختی و قوم‌نگاشتی به زبان ارمنی ترجمه و منتشر شده است.^{۴۱} در سال‌های اخیر متون آیینی و مذهبی ایزدی، ساختار اجتماعی گروه‌های ایزدی

را در ارمنستان و جنوب روسیه و نیز اصلی‌ترین راه‌های مهاجرتی کنونی ایزدی‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.^{۴۲}

جامعه ایزدی یا اِزدی‌خانه (Ēzdīxāna)

آیین ایزدی یک آموزه دینی التقاطی است که پیروان آن انحصاراً ایزدی‌ها هستند. ایزدی‌ها نیز به نوبه خود می‌توانند همچون یک گروه قومی - مذهبی شناخته شوند که پایه هویت آنها همین دین خاص آنها است.

ویژگی‌های این نظام مذهبی فقط در التقاطی بودن آن نیست، که عناصر آنرا می‌توان تصوف در برخی فرقه‌های اسلامی، از جمله تشیع غالی، در آموزه‌های گنوسی و مانند اینها پی گرفت، بلکه در خصایص یگانه‌ای است که منحصرأً خاص آیین ایزدی است و به‌ویژه تعیین‌کننده تعلق پیروان این مذهب به گروه ایزدی‌ها یا جامعه رازآلود «ایزدی‌خانه» (Ēzdīxāna) در این مورد کاملاً به‌جا است که از یکپارچگی دیالکتیکی مذهب و قومیت سخن بگوییم، هنگامی که هر یک از این دو دیگری را تعریف می‌کند. در اینجا ممکن نیست که بتوان اصلی و فرعی را تعیین کرد. از آنجا که این شکل از دین منحصرأً در چهارچوب جامعه ایزدی پیرو دارد، هر اندازه آیین ایزدی به‌عنوان یک نظام دینی، و در کل یک جهان‌بینی، هویت پیرو این آیین را تعریف می‌کند، به همان میزان نیز این آیین با ویژگی‌های پیروانش تعریف می‌شود.

دقیقاً همین وضعیت است که امکان آنرا برای ایزدی‌ها فراهم آورده است تا همچون یک گروه قومی - مذهبی بسته و دارای خودشناسی کاملاً روشنی که اساس آن همین مذهب است، شکل بگیرند. این درست نمونه روشنی از آن است که هیچ یک از نشانه‌ها - نه زبان، نه تبار، نه آیین‌ها و مانند آنها - نمی‌توانند به‌طور مطلق برای تعریف قومیت به کار روند. یگانه نکته همگانی و تعیین‌کننده در موارد پیچیده، همان گونه که گومیلف نوشته است^{۴۳}، شناخت دقیق تفاوت جامعه خودی (یا خود فرد) با جوامع دیگر، خودشناسی است، حال بر پایه هر معیاری که باشد.

در آیین ایزدی سه حکم وجود دارد که تأمین‌کننده خلوص مذهب‌اند: «دیسکا دانه»^{۴۴}، «دربا خرقه»^{۴۵} و «شربکی (کاسکی) زرین»^{۴۶}. نخستین آنها معنای تحت‌اللفظی

«دیزی (پاتیل). رنگ» دارد (از کردی *dīzik* = دیزی، پاتیل، *dan* = [رنگ] دانه، دانه رنگ) که نماد اختلاط است (در این مورد خاص، نماد تعدد روابط جنسی) و نیز نماد نهی. ایزدی‌ها از ازدواج با دگر دینان: «ایزدی تنها می‌تواند از پدر و مادری ایزدی متولد شود».

«دربا خرقه» تحت‌اللفظی به معنای «نیروی خرقه» است (منظور خرقه درویش و در این مورد خاص، خرقه یک فرد روحانی است). بدین ترتیب دومین حکم را می‌توان به صورت قراردادی «نیروی مقام» نامید. «دربا خرقه» همچنین موجب تفکیک کاست‌های جامعه ایزدی‌ها است، روابط دوسویه میان کاستی را به روشنی تعیین می‌کند و نیز روابط مجاز درون کاست را. در ضمن این نکته هم مربوط به روابط روحانی میان افراد کاست‌های گوناگون و روحانیت درون کاست می‌شود و هم مربوط به روابط فیزیکی درون کاستی. سومین حکم، «شربکی زرین» که به معنای تحت‌اللفظی «جام زرین» است، در حقیقت، پند اصلی آیین ایزدی است. این پند همگان را به پیروی از دستورات دینی فرا می‌خواند، به پایبندی به سنت‌ها و عدم تبدیل در عقاید و غیره.

همه احکام یاد شده در بالا همراه یکدیگر «فرض براتیه» یعنی «ارشاد روحانی» را تشکیل می‌دهند و عملاً تعیین‌کننده خصلت و ویژگی جامعه ایزدی‌اند.

تخلف از این احکام گناهی بزرگ برای فرد ایزدی به‌شمار می‌رود: آنکه حتی یکی از آنها را نقض کرده باشد، مرتد است و عمل او اخراج از جامعه [ایزدی] را در پی دارد.^{۴۷} جامعه ایزدی، ازدی‌خانه (*Ēzdixāna*) نامیده می‌شود که به معنای «خانه ایزدی، دیر ایزدی‌ها» است:

Šīx ādī, šēx-barak'atin

شیخ عدی، شیخ برکاتی

Walī kirin xalatin

به روحانیان خلعت دادی

یاری و عشق ازدی‌خانه با تو باقی ماند. *Hawār, bangīna Ēzdixāna māna bā ta.* اصطلاح ازدی‌خانه که زمانی اصطلاحی رازآلود بوده است، اکنون تنها کاربرد درون‌گروهی دارد و در تقابل با (اصطلاحات مربوط به) جوامع دیگر قرار می‌گیرد: *sirmān (silmān)* = مسلمانان، *fila* = مسیحیان و مانند اینها.

در اشعار مذهبی ترجیحاً اصطلاح دیگری مطرح می‌شود: سنت‌خانه یا در شکل کوتاه

آن سنت، به معنای «خانهٔ سنیان». در روایت اسلامی کلمهٔ «سنت» بر افراد جامعهٔ اسلامی اطلاق می‌گردد؛ بدین ترتیب در مورد فرد ایزدی این اصطلاح ظاهراً به نخستین مرحلهٔ شکل‌گیری جامعه‌ای باز می‌گردد که هنوز خود را از اسلام جدا نکرده بوده است. قطعات زیر از یک دعای مشهور شامل نصایحی به ایزدی‌ها در حفظ و پرورش گروه خود:

Birānō, gō, am briāna.

Nik yēk řawāstāna.

Sunat řaza, hūn řavānin.

Sunat řaza ži dēra.

T'iža nāz, na'mat u xēra.

Sunat řazē qadīmīya.

T'iža xōxa, t'iža bīya.

Barnādna sunatē gulīya.

برادران! (ملک فرخ دین [فخرالدین]) گفت، ما برادریم.

اکنون ما همه برخاستیم.

سنت‌خانه امانت شما است.

سنت باغی است، شما باغبان.

باغی از درختان.

پر از ناز و نعمت و خیر است.

سنت باغی قدیمی است.

پر از هلو، پر از به است.

زلف سنت را فرو نیندازید.^{۴۸}

همچنین:

Tu bāvē Sitīyēyī.

Řūništīyī sar k'ursīyēyī.

Sunatxānā ta māya hīvīyēyī.

Tu bāvē Stī Nisratē.

Řūništīyī sar sōvatē.

Sunatxānā ta māya hidratē.

Tu bāvē Stī Gulānē.

Sunatxānā ta wa'dānē.

تو (شیخ شمس) پدرِ استی هستی.

بر کرسی (تخت) نشسته‌ای.

سنت‌خانه در انتظار توست.

تو پدرِ استی نصرتی.

به صحبت نشسته‌ای.

سنت‌خانه در انتظار تقدس توست.

تو پدرِ استی گُلانی.

در آن دیوان (شورا) نشسته‌ای.

سنت‌خانه به [امید] وعده‌های توست^{۴۹}.

در متون مذهبی ایزدی‌ها اصطلاح عدوی نیز به جای ایزدی‌ها به کار رفته است.

Šīx ādī hāt Lālīšē.

Xamiliya dilqē řašē.

A'dabīyā dil pē bīya xāšē.

شیخ عدی به لالش آمد.

حمایل کرده بود دلِق سیاهش را.

دلِ عدوی‌ها (یعنی ایزدی‌ها) به او خوش شد^{۵۰}.

احتمالاً یکی دیگر از نام‌های جامعهٔ ایزدیان را — که بی‌شک قدیمی‌تر است — در

اصطلاح šarqī شرقی می‌یابیم.

کاست‌های جامعهٔ ایزدی

جامعهٔ ایزدی یک جامعهٔ کاستی است و به دو گروه طریقت (از واژهٔ عربی tariqa

به معنای «راه» (روحانی به سوی کمال)) یعنی روحانیان که خانواده‌های شیخ‌ها (šēx

از واژه عربی šayx) و پیرها (از فارسی pīr) را نیز دربرمی گیرد و مریدان (از واژه عربی murīd به معنی شاگرد، پیرو) تقسیم می شود.

جالب آن است که اصطلاح «سید» (به معنای رهبر مذهبی) در سلسله مراتب مذهبی ایزدی کاملاً بیگانه است، حال آنکه در بیشتر فرقه های اسرارآمیز اسلامی (مانند زازاها، اهل حق) لایه بالای روحانیان دقیقاً با این اصطلاح نامیده می شود و «شیخ» تنها به عنوان یک لقب محترمانه به کار می رود. اصطلاح سید تقریباً با همین موقعیت — یعنی لقبی به معنای «مرد پرهیزکار» — و در واقع بسیار به ندرت، در دعاها و ایزدی نیز دیده شده است. مطابق روایت اسلامی، سیدها از نسل پیامبر (ص) هستند.

روابط و کارکردهای کاست ها چه توسط احکام پیش گفته و چه توسط دیگر احکام عملی به دقت تنظیم شده است، هر چند خود این احکام توسط یک نهاد مذهبی قانونمند نشده اند، اما در سنت چندین قرن به آنها استحکام بخشیده است.

کاست شیخ ها در جامعه ایزدی خود به سه اجاق تقسیم می شود: عدنی (شیخ شیخینا [شیخ حسنی])، کتانی (شیخ شیخوبکر) و شمسانی (شیخ شمس)، که به هر کدام از آنها چند خاندان مشخص از شیخ ها منسوبند.^{۵۱} همه این خاندان های شیخ ها تبار خود را به بستگان واقعی یا افسانه ای شیخ عدی، پایه گذار فرقه عدویه می رسانند.^{۵۲} به هر حال، تبار عربی بیشتر خاندان های شیخ ها (با کنار گذاشتن وجود عنصر عربی در جامعه ایزدی ها به طور کل) جای شکی باقی نمی گذارد.

اما وضعیت خاندان شیخ های رش (رشان)، یا آن گونه که هنوز آنها را می نامند، جن تیر، تا اندازه ای متفاوت است. اجاق های شیخ های رش به دلیل توانایی شان در درمان بیماران، به ویژه درمان بیماری های روحی، مقدس شمرده می شوند.^{۵۳} اما شیخ های رش از فهرست خاندان های شیخ های بر شمرده در بالا خارج اند، چرا که آنها، برخلاف همه دیگر شیخ ها، مریدان خاص خود — افراد تحت قیمومت از جمله پیروان — را ندارند. آنها همچنین هنگام برگزاری آیین های گوناگون مذهبی حق دعا خواندن و ذکر و ورد را ندارند. دلیل این امر تعلق شیخ های جن تیر به کوچکان است، قشر خاصی در سلسله مراتب پیچیده جامعه ایزدی، هر چند بنا بر سنت آنها به اجاق شمسانی منسوب دانسته می شوند.

کاست پیران به ده ها خاندان تقسیم می شود، که برترین آنها خاندان پیران خرممان

(یا حسن مامان) است و «پیر چل پیره» به معنای «پیر چهل پیر» نیز نامیده می‌شوند^{۵۴} و تبار خود را به خزم‌امان می‌رسانند.

آنچه جالب است داده‌های یک پژوهش آماری است که چندی پیش انجام شده است، و نتایج آن نشان می‌دهد که پیران کم‌شمارترین کاست‌اند (دست‌کم در ارمنستان). این کاست نه تنها به مراتب کم‌شمارتر از کاست مریدان است که کاملاً طبیعی است، بلکه از کاست شیخ‌ها نیز کوچک‌تر است.

صرف‌نظر از پیوند کاستی بر هر فرد ایزدی فرض است که یک مربی روحانی یا طریق از میان پیران و یک برادر آخرتی از میان شیخ‌ها داشته باشد. هر دو نهاد — ارشاد روحانی و اخوت روحانی — از راه ارث منتقل می‌شوند. اگر برای یک فرد ایزدی پیش‌آید که چهل روز شیخ و پیر خاص خود را نداشته باشد، او باید آیین «فرض براتیه» (ارشاد روحانی، نک: ادامه مقاله) را به انجام برساند، و مربی روحانی خود را تعیین کند. در این حالت فرد مرید ایزدی موظف است مربی و برادر آخرتی خود را از همان خاندان‌های پیران و شیخ‌ها برگزیند، که نقش ارشاد روحانی را برای خانواده‌هایی که مرید از آنها است، به عهده داشته‌اند. تنها در موارد بسیار نادر اگر خاندان شیخ یا پیر بازمانده‌ای نداشته باشد، مرید حق دارد ارشاد روحانی را از خاندان دیگری قبول کند، اما باز حتماً از همان اجاقی که خاندان شیخ یا پیر بدان تعلق داشته است.

در ضمن، در سنت این‌گونه قلمداد می‌شود که هر فرد ایزدی باید پنج راهنمای روحانی داشته باشد (پنج طریقه یا پنج فرضید حقیقتی^{۵۵} به معنای پنج راهنمای روحانی الزامی). اینها عبارتند از: شیخ، پیر، استاد، مربی، یار (یا پیر) آخرتی بدین ترتیب که جدا از شیخ، پیر، برادر/خواهر آخرتی، به‌طور صوری باید hōsta (از واژه فارسی استاد) و maravī/marabī (از واژه عربی مربی) نیز وجود داشته باشد. شیخ و برادر/خواهر آخرتی البته یکی‌اند. اما این دو نهاد آخر در میان ایزدی‌های امروز، چه در ارمنستان و چه در لالش، از میان رفته‌اند. در هیچ منبعی تعریف دقیقی از آنها وجود ندارد، و روحانیت ایزدی نیز در وضعیتی نیست که معنای آنها را توضیح دهد. می‌توان این‌گونه فرض کرد که مَروَی (مربی) متناظر برادر/خواهر آخرتی است، اما از خاندان پیرها و هُستا (استاد) مترادف مَروَی (مربی). اما به‌هررو مفهوم پنج راهنما تنها در شعر مذهبی دیده می‌شود

و در آیین عملی واقعی احکام مفقود است.

روی آوردن به *pēnj't'rēq* (پنج راهنما) یک کلیشه ثابت است که در بسیاری از اوراد مذهبی دیده می‌شود. به عنوان نمونه بگذار دست به دامن پنج طریقمان شویم (از ورد قول تلقین *Qawlēt'alqīn*).

بدین ترتیب جامعه ایزدی بر اساس چندین اجاق میان خاندان‌های شیخ‌ها و پیرهایی تقسیم شده است که مریدان تحت قیمومیتشان مالیات مذهبی سالانه را به آنها می‌پردازند. در نتیجه کل این جامعه با پیوند «فرض برایت» در هم تنیده است.

آیین پذیرش ارشاد و اخوت روحانی با انجام یک نذر سه مرحله‌ای تحکیم می‌یابد، هم از طرف مربی و برادر/خواهر آخرتی و هم از سوی پذیرنده ارشاد، که به این پیوند روحانی وفادار بمانند «اما تنها در سه وصیت (حرف)؛ اگر مرید آنها را نقض کند، برادر/خواهر با او نخواهند بود» (یعنی در گناهان ارتكابی شریک نخواهد بود). سپس شیخ اجرا کننده مراسم این چنین آنها را هدایت می‌کند: *Sē harfā hūn na havalē havin: darbā xarkqa, šarpikā zēřīn, dīskā danē*^{۵۶}. سخن در اینجا از سه حکمی است که در بالا بدانها اشاره شد و نقض آنها منجر به لغو فوری پیوندهای معنوی خواهد شد.

این نکته که ازدواج میان برادر آخرتی (یا یکی از افراد خاندان او) و مرید وی گناهی جبران‌ناپذیر به شمار می‌آید، موجب ایجاد محدودیت‌هایی در پیوندهای زناشویی می‌گردد و گاه حتی درون یک کاست نیز وجود دارد. مثلاً افراد اجاق‌های شیخ‌های عدنی، کتانی و شمسانی تنها از درون اجاق خود می‌توانند همسر برگزینند. چنین محدودیت‌هایی در خاندان‌های پیرها نیز وجود دارد. نکته اینجا است که خود شیخ‌ها و پیرها نیز برای خود از دیگر خاندان‌های شیخ‌ها مربی و برادر/خواهر آخرتی دارند و در نتیجه خود نیز در ارتباط با آنها نقش مرید دارند، با همه آنچه از این وضعیت ناشی می‌شود: انجام فرایض، اهدای نذورات و مانند آنها. ضمن آنکه این روابط به دقت تنظیم شده‌اند. شیخ‌های اجاق عدنی (شیخیسنا) برادران آخرتی شیخ‌های کتانی و شمسانی‌اند و این دو گروه آخر به نوبه خود برادران شیخ‌های عدنی به شمار می‌روند، اما میان خود نمی‌توانند چنین رابطه‌ای داشته باشند. از این رو شیخ‌های شیخیسن، یعنی عدنی، گویا موقعیت برتر را در میان اجاق‌های شیخ‌ها دارند.

همزمان شیخ‌ها نیز، همچون مریدان ساده، از کاست پیرها مربیان خود را دارند: مربیان عدنی‌ها پیرهای خاندان خزمایان‌اند، از آن کتانی‌ها — پیرهای خاندان ایسیبی [عیسی‌بی؟ یسوی؟] و برای شمسانی‌ها — همهٔ خاندان‌های پیرها مناسبند.^{۵۷}

احتمالاً این خاندان‌های پیرها نیز برادر/خواهر آخرتی از خاندان‌های متناظر در میان شیخ‌ها دارند. این تصویر به غایت پیچیدهٔ روابط درونی را به سختی قابل توضیح دقیق است. در هر صورت هیچ مؤلفی تاکنون موفق نشده است نظام هماهنگ این روابط را توصیف کند. مطالب میدانی نیز گاه حتی داده‌های متناقضی به دست می‌دهند.

مربی روحانی و برادر روحانی در تمام زندگی فرد ایزدی را همراهی می‌کنند. در هر رویدادی کم‌وبیش مهم مشارکت دارند، و آیین‌های ضروری را به هر مناسبتی به جا می‌آورند.^{۵۸}

اما نهاد مذهبی اخوت روحانی که بهتر بود آنرا نهاد «برادر و خواهر آخرتی» بنامیم، به دلیل برخی کارکردهای خاص، به‌ویژه توجه‌برانگیز است. کامل‌ترین اطلاعات مربوط به این نهاد تنها چندی پیش منتشر شد.^{۵۹}

ویژگی این شکل از اخوت روحانی در آن است که کارکردهای آن، مطابق سنت، محدود به زمان حضور فرد ایزدی در این جهان نمی‌شود. برعکس، نقش اصلی برادر (یا خواهر) روحانی به شکل کامل آن در جهان آخرت مشخص می‌شود. بر پایهٔ دیدگاه‌های مذهبی ایزدی روح فرد در گذشته باید بر پل صراط از جهنم گذر کند. تنها روح فرد پاک می‌تواند از این مانع بگذرد. در برابر این پل برادر یا خواهر آخرتی به جای فرد تحت قیمومیتش به سه پرسش پاسخ می‌دهد: ۱. از دیسکا دانه دوری؟ (ممنوعیت درآمیزی کاست‌ها را رعایت کردی؟)، ۲. از زناشویی با دگردینان دوری؟، ۳. برهٔ سلطان ایزدی؟ (آیا به دین خود پایبند بودی؟).

پاسخ‌ها باید چنین به گوش برسند: ۱. دورم از دیسکا دانه (قاعدهٔ کاست‌ها را رعایت کرده‌ام)؛ ۲. دورم از زناشویی با دگردینان؛ ۳. در این دنیا، در آن دنیا برهٔ سلطان یزیدم (به دین خود پایبندم).^{۶۰}

نهادهایی همانند این نهاد، هرچند با ویژگی‌های اندکی متفاوت، در میان پیروان برخی آموزه‌های التقاطی اسلامی وجود دارد. اینها عمدتاً از شیعه‌های غالی‌اند: در میان

اهل حق، قزلباشان و [ایل] زازا. یک چنین «شفاعتی» نسبت به روح فرد در گذشته، احتمالاً به روایت رایج شیعه درباره فاطمه (س)، دختر پیامبر (ص) و نیز علی (ع) باز می‌گردد. در این مورد فاطمه (س) نقش خاتون محشر یا خاتون قیامت را دارد. هموست که مطابق این روایت نخستین زنی است که به بهشت وارد خواهد شد و شفاعت روح پیروان خود را خواهد کرد. زنان به دامان او چنگ خواهند زد و همچون درخشش برق آسمان از پل صراط خواهند گذشت. علی (ع) نیز به همین ترتیب به مردان کمک خواهد کرد.^{۶۱}

در کل مطالب مربوط به تشیع غالی، برخلاف آنچه مربوط به آیین ایزدی است، به گونه مشروح‌تری بررسی شده است.^{۶۲} علت این امر عمدتاً سخت‌یاب بودن مطالب مربوط به آیین ایزدی و گرایش ایزدی‌ها به پنهان نگاهداشتن بسیاری از جنبه‌های آیین خود است که آنرا عملاً همه پژوهشگران یادآوری کرده‌اند.

لایه‌های جامعه ایزدی

فقیرها و خرقة آنها

در کنار آنچه در بالا آمد، ضروری است باز چند لایه از لایه‌های موجود در جامعه ایزدی را یادآوری کرد، که ویژگی مشترک آنها در این است که افرادشان در آغاز، یعنی تا پیش از تشریفشان، به کاست‌های گوناگون متعلق‌اند. از این دست می‌توان فقیران را نام برد. زمانی هر فرد ایزدی پاک احتمالاً می‌توانست تبدیل به یک فقیر شود. اما به مرور زمان چند خانواده از کاست‌های گوناگون به شیوه خاصی شکل گرفتند که افراد آنها به صورت سنتی به درجه فقیری می‌رسند، و فرزندان آنها تا پیش از تشریف موقعیت دقیقاً تعریف‌شده‌ای در جامعه ایزدی ندارند.^{۶۳} گذشته از آن، برای این گروه اخیر به جای تشریف گاه کافی است فقط تعلق موروثی خود را به یک خانواده فقیر و پذیرش رتبه فقیر را به رسمیت بشناسند.^{۶۴}

پس از تشریف و روزه‌ای که در پی آن گرفته می‌شود، به فقیر در خلوت خرقة داده می‌شود: یک بالا پوش پشمی زبر که بر تن لخت می‌پوشند. خرقة از پشم خالص گوسفند بافته می‌شود و در عصارة برگ‌های زرگوز^{۶۵} (افشرة پوست گردو) و گزوان^{۶۶}

(Terebinthus - نوعی صمغ) رنگ‌آمیزی می‌شود.^{۶۷} این برگ‌ها به همراه پشم جوشانده می‌شوند. در میان ایزدی‌ها روایتی وجود دارد که در روزگار گذشته خرقه را به این روش رنگ‌آمیزی نمی‌کرده‌اند، بلکه آنرا به درختی می‌آویخته‌اند که زمانی در اطراف لالش می‌روید، و حین آنکه فقیران در پیرامون آن به دعا مشغول بوده‌اند، خرقه خود به تدریج تیره می‌شده است. پس از پایان روزه و پس از یک حمام داغ، فقیر خرقه را از دست «برادر» می‌گیرد و افزون بر خرقه کمر بست، یک کمر بند بلند و سرخ‌رنگ پشمی، و مفتول یا مهک، ریسمان گردن آویز سرخ و سیاه بافته شده از نخ‌های پشمین، را نیز دریافت می‌کند که هیچ‌گاه آنها را از خود باز نمی‌کند. از این روز به بعد فقیر دیگر نباید ریش خود را بتراشد، اما سر تراشیده می‌شود. فقیر هیچ‌گاه نباید لباس سفید بپوشد. در زمستان به لباس خود یک نیم‌تنه یا سخمه^{۶۸} و دمیری^{۶۹} - یک کت کوتاه سرخ و سیاه - می‌افزاید.^{۷۰}

فقیرها در جامعه ایزدی در نوع خود نمونه پارسایی‌اند. شیوه زندگی آنها - روزه‌های درازمدت، زهد، نداشتن رفتار تهاجمی به هیچ‌وجه و مانند آنها - برای آن است که به روشنی نشان دهند، راه یک پارسا چگونه باید باشد. در ضمن زهد فقیر، تا حد فراوانی، یک پدیده فردی است تا حکمی که از بیرون بر او صادر شده باشد. در جامعه ایزدی نسبت به فقیر احترام عمیق و حتی ترس آمیخته به احترام احساس می‌شود: در حضور او بگو مگو و دشنام‌گویی مجاز نیست. اگر فقیر در میان دعوا ظاهر شود، دو طرف باید به کشمکش پایان دهند. حتی خرقه فقیر در غیبت صاحبش همان نیرو را دارد. فقیر حق زدن دارد، اما دست بلند کردن بر روی او مجاز نیست، زیرا او را نیروی خرقه و مفتول حمایت می‌کنند.^{۷۱}

تقدس خرقه محل بحث نیست. همان‌گونه که اوراد روحانی یا قول از لوازم ضروری این آیین است، خرقه نیز یکی از آنها است، که روایت علت‌شناختی زیر درباره آن حکایت می‌کند: گفتگوی راهب و خداوند.

راهب: (خداوندا!) تو دادی بخش (نصیب) جهود و نصرانی و مسلمان را.

تو دادی دست آنها تورات، انجیل، قرآن را.

بگو، امت ما به چه چیز باور و ایمان (شهادت) آورد؟

خداوند: من بفرستم روی زمین قول و خرقه را.
 مردم ایزدی باید به آنها باوری و شهادت بیاورند.
 راهب: بگو، معنی این خرقه چیست؟
 خداوند: چشمان تو کور باد!
 تو نمی‌دانی معنی این خرقه چیست؟
 آن از زرگوز و موز و مشتی پشم است.

از آزمون هر چهار چشمه (مقدس در لالش) روسپید بر آمده است.^{۷۲}

احتمالاً زمانی فقیرها نقش قاضی‌هایی را ایفا می‌کرده‌اند، که برای حل دعاوی درون جامعه ایزدی در محل دعوا حاضر می‌شده‌اند. اگر مسأله خارج از چهارچوب اختیارات آنها می‌بود، محاکمه را به محکمه شیخ‌ها ارجاع می‌داده‌اند.^{۷۳}

احتمال آن کم است که نام این لایه از جامعه ایزدی به واژه عربی فقیر به معنی «بی‌چیز» بازگردد (مانند آنچه در مورد فقیر هندی وجود دارد). به نظر ما کاملاً مستدل است که فرض کنیم فقیر به عنوان نام یک لایه از جامعه ایزدی، به احتمال زیاد، همگون‌سازی واژه عربی فقیه faqīh در زبان [کردی] گرمانجی باشد که به معنی «خردمند، دانا، مفسر احکام دین» است و با کارکردها و موقعیت فقیرهای ایزدی نیز هماهنگی دارد.

کوچک‌ها

لایه اجتماعی کوچک‌ها نیز به دلیل تدین، پارسایی و زهدشان از دیگر لایه‌ها شناخته شده نیستند. واژه کوچک را کری‌ینبروک «کوچک» ترجمه می‌کند (برگرفته از واژه فارسی کوچک kūčak)، اما به احتمال بیشتر معنی آن «سگ نگهبان» است به مفهوم «نگهبانان بارگاه شیخ عدی» (برگرفته از واژه کوچک kūčik به معنی سگ). تفسیر اخیر را این نکته نیز تأیید می‌کند که کوچک‌ها را به نوع دیگر «سگ‌های (خدمه) بارگاه شیخ عدی» نیز می‌نامند: آنها آب و هیزم می‌آورند و از زیارتگاهشان تحت سرپرستی باباشیخ (به معنی شیخ اصلی) مراقبت می‌کنند. همان گونه که بالاتر گفته شد، خاندان‌های کوچک‌ها مرید ندارند، زیرا در میان آنان افرادی از هر کاست می‌توانند وجود داشته

باشند.^{۷۴}

مقرر نیست که کوچک‌ها بتوانند صدقه بپذیرند. یک از اصلی‌ترین نقش‌های آنها شرکت در مراسم است. گروهی از کوچک‌ها، مجهز به تبر و ریسمان، برای گردآوری هیزم برای زیارتگاه شیخ عدی روانه کوه می‌شوند. این ریسمان‌ها را کوچک‌ها همواره با خود نگه می‌دارند، به عنوان نماد مأموریت مقدسشان. این کوچک است که لباس میر (امیر شیخانی، رهبر عالی همه ایزدی‌ها) را می‌شوید. کوچک‌ها مشهورند به اینکه پیشگو و طبیب‌اند، خرق عادت دارند و حتی رابط با آن جهان‌اند. با ورود به خلسه یا در خواب گویا آنها قادرند تناسخ روح فرد در گذشته را پیشگویی کنند. در میان کوچک‌ها هستند کسانی که ادعا می‌کنند در حالت خلسه با ملک طاووس ارتباط مستقیم دارند.

اعتبار غیررسمی کوچک‌ها بسیار زیاد است، داستان‌های مربوط به خرق عادات آنها نسل به نسل منتقل می‌شود. به حرف آنها گوش می‌کنند و تفسیرهای آنها می‌تواند بر عناصر اصلی در جهان‌بینی ایزدی‌ها تأثیر بگذارد. مثلاً به عنوان نمونه در اواسط سده ۱۸م، فرد کوچکی که باباشیخ شده بود، اعلام کرد که در خواب بر او آشکار شده است لباس‌های آبی‌رنگ که گویا بدبختی می‌آورند، پسند ملک طاووس نیستند. اکثراً دلیل نهی رنگ آبی در آیین ایزدی را همین موضوع عنوان می‌کنند.^{۷۵} هرچند برخی روایت‌های محتمل‌تر نیز درباره ریشه این تابو که به شدت در میان ایزدی‌ها رعایت می‌شود، وجود دارد. بااین حال گاه به دید یک ناظر بیگانه ممکن است این گونه برسد که این نهی نسبتاً قراردادی است، اما موضوع به صورت مطلق هم این طور نیست. علت این امر تفاوت در درک طیف‌های این رنگ است. مثلاً واژه شین šīn نه تنها بر «آبی»، بلکه بر پاره‌ای طیف‌های سبز موجود در طبیعت، از جمله سبز [کم‌رنگ] بهاری نیز دلالت می‌کند.^{۷۶} آنچه تابو است، به احتمال فراوان، آبی تیره یا نیلی است.^{۷۷}

بسیار محتمل است که تابو بودن رنگ آبی به این دلیل باشد که واژه šīn جدا از معنای «آبی» معنای «شیون» نیز دارد و این خود کاملاً کافی است تا دلیل مستدلی برای تابو شدن این کلمه و بعدها مفهوم آن به شمار آید. واژه šīn در [کردی] کرمانجی، آنجا که به معنای «سبز - آبی» است، به واژه ایرانی باستان a-xšaina باز می‌گردد، اما در معنای «شیون» به واژه [ایرانی باستان] xšaiwan- (در فارسی میانه -šēvan و در فارسی

نو - šīvan «شیون» مربوط است.

نکته مربوط به تابو بودن رنگ آبی، همراه با برخی از دیگر احکام عملی در آیین ایزدی، در عرض حالی که رهبری عرفی و روحانی جامعه ایزدی در سال ۱۸۷۲م خطاب به حکومت عثمانی نوشته بود، آمده است.^{۷۸} این سند دربردارنده احکام بنیادینی است که یک فرد ایزدی ملزم به پیروی از آنها است و یکی از منابع دست اول نادری به شمار می‌رود که احکام الزامی در جامعه ایزدی در آن ثبت شده است. لازم نیست بگوییم که اهمیت این سند در پژوهش درباره چنین گروه قومی - مذهبی تا چه اندازه است؛ گروهی که عملاً فاقد نهاد متمرکزی همچون کلیسا یا حتی یک مجموعه قوانین یا دست‌کم مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها است، و حتی فاقد یک سنت نوشتاری است که بتواند مفاد پراکنده‌ای از چنین مجموعه قوانینی را ثبت و ضبط کند.

کوچک‌ها که زیارتگاه‌ها را نگهبانی و مراقبت می‌کنند، با مهمان‌نوازی فراوان پذیرای زائران و حتی بازدیدکنندگان اند و این کار را وظیفه خوشایندی برای خود می‌شمارند.^{۷۹}

قوال‌ها

قوال‌ها (برگرفته از واژه عربی qawwāl) کسانی‌اند که قول می‌خوانند و موسیقی مذهبی را با سازهای سنتی (دف و شباب) اجرا می‌کنند. آنها در اصل مهاجرانی از روستاهای بائفشیک و بهزانه‌اند. قوال‌ها همچنین موظفند با در دست داشتن سنجاق (عروسک فلزی ملک طاووس - یکی از نمادهای اصلی آیین یزدی و گواهی صلاحیت فرد قوال) از روستایی به روستای دیگر بروند و مالیات و هدایا برای زیارتگاهشان گردآوری کنند.

مجاورها

مجاورها خادمان مکان‌های مذهبی‌اند، و الزاماً از خاندان‌های شیخ‌ها و پیرها. وظیفه اصلی آنها سازمان دادن طواف است: مراسم آیینی گشتن به دور حرم شیخ عدی.^{۸۰} برپایه آنچه در برخی منابع آمده است، اصطلاح «مجاور» در ارتباط با سرکرده فقیرها نیز به کار می‌رود.^{۸۱}

فراش‌ها

فراش‌ها گروهی کوچک از خادمان زیارتگاه شیخ عدی‌اند که مسئولیتشان روشن کردن چراغ‌های زیارتگاه است. در روزهای مراسم مذهبی فراش‌ها در تاریک و روشن هوا آتش‌های کوچکی می‌افروزند.

کبان‌ها

کبان‌ها (از واژه فارسی «کدبانو») گروهی از زنان خدمه زیارتگاه‌اند که از دختران ازدواج نکرده و بیوه‌ها تشکیل می‌شود و از وظایف آنها جارو کردن بخشی خاص از زیارتگاه است.^{۸۲}

مجموعه مذهبی شفاهی (قول و بیت Qawl-ū-bayt') و نوشته‌های مقدس

ایزدی‌ها

در طی یک دوران تاریخی طولانی یکی از ممنوعیت‌های اصلی در آیین ایزدی سواد خواندن و نوشتن بوده است. تا گذشته‌ای نه چندان دور — اوایل سده ۲۰م — این ممنوعیت را، به‌عنوان یکی از احکام مهم شیخ عدی، به‌گونه‌ای دقیق رعایت می‌کردند. این ممنوعیت عملاً بر مکتوبات وضع شده بود که دلیل آن، به احتمال فراوان، تلاش برای حفظ جامعه ایزدی از تأثیر اهل کتاب پیرامون آن و مآلاً از تأثیر کتاب‌های آسمانی یهودیان، مسیحیان و مسلمانان بوده است. ممنوعیت یاد شده، در شرایطی که جامعه ایزدی در آن می‌زیست، ناگزیر به بی‌سوادی ایزدی‌ها انجامید.

درعین حال همین فقدان کتاب انگیزه‌ای شد برای رشد یک فرهنگ شفاهی بسیار غنی. «کردهای ایزدی... اکثراً بی‌سواد بودند... و همه توان آفرینشگری و قریحه خود را در آثار فرهنگ شفاهی تجسم می‌بخشیدند»^{۸۳}. «نظریه مربوط به تنوع بیشتر قالب‌ها در فرهنگ شفاهی کردهای ایزدی در مقایسه با فرهنگ شفاهی کردهای مسلمان را به هیچ رو نباید همچون تقابل فرهنگ مادی و معنوی آنها تفسیر کرد»^{۸۴}.

فرهنگ عامه عمیقاً ویژه ایزدی‌ها در طول یک سده و نیم گذشته منبع اصلی در ارائه تصویری از مذهب ایزدی‌ها بوده است. شخصیت خدای یکتا، ویژگی‌ها و کارکردهای

تثلیث مقدس، ویژگی‌های خاص ایزدان کوچک، بزرگان، شیاطین و غیره، مانند همه سنت مذهبی ایزدی، انحصاراً بر پایه یک مجموعه مذهبی شفاهی رمزگشایی می‌شود. انتشار نمونه‌های آثار شفاهی این امکان را برای دانشمندان فراهم آورد تا به درک ماهیت آموزه مذهبی ایزدی‌ها نزدیک شوند؛ به‌ویژه باید به مذهبی‌ترین شعر آیینی ایزدی‌ها اشاره کرد، دعا‌های آیین خاکسپاری یا سوگ‌ترانه‌های خاکسپاری. بخش مهم آیین خاکسپاری در میان ایزدی‌ها، در کنار سوگ‌ترانه‌ها، قرائت متون اصلی مذهبی است که دربردارنده حجم بزرگی از اطلاعات مربوط به تصورات گیتی‌شناختی ایزدی‌هاست، درباره صفات و نقش ایزدان و مانند اینها. همین‌جا اشارات بسیار فراوانی به عناصر گنوسی در آیین ایزدی می‌یابیم.

در کل، سوگ‌ترانه‌های خاکسپاری، که یکی از کهن‌ترین قالب‌ها [در فرهنگ عامه] است و علاوه بر آن، با یکی از محافظه‌کارانه‌ترین و با ثبات‌ترین مراسم در طول تاریخ، یعنی مراسم خاکسپاری، مرتبط‌اند، احتمالاً به میزان بسیار اندکی در معرض تغییر، حتی در شکل شفاهی خود، بوده‌اند. در آنها، به نسبت هر جای دیگری در آثار شفاهی، بروز فردیت قاری اجراکننده کمتر مجاز بوده است. مذهبی بودن مراسم خاکسپاری امکان آنرا فراهم آورده است تا ویژگی‌های کهنی در آن مراسم در طول سده‌ها بدون تغییر باقی بماند، ویژگی‌هایی که شمار آنها احتمالاً حتی از شمار چنین ویژگی‌ها در آیین نیایش در زیارتگاه کمتر نیست. این امر به‌طور کامل در مورد آیین ایزدی صدق می‌کند، آیینی که در آن عدم وجود خط و نیز عدم وجود یک مجموعه مدون، گوناگونی گسترده‌ای در بسیاری از حوزه‌های اطلاعاتی دینی و راست‌کرداری به‌وجود آورده است.^{۸۵} بدین ترتیب مجموعه مذهبی شفاهی ایزدی — قول و بیت — منبع دست اول اصلی است که ما را قادر می‌سازد، ویژگی‌های اصلی این آموزه مذهبی و همین‌طور، عناصر اعتقادات عامه و نیز بسیاری از مقولات جهان‌بینی ایزدی‌ها را بازسازی کنیم.

اولین نمونه از متون مذهبی ایزدی را س. آ. یگیازاروف در اواخر سده ۱۹م همراه با ترجمه آن به روسی منتشر کرد.^{۸۶} اندکی بعد (در سال ۱۹۰۰م) همین متن با ترجمه آلمانی آن توسط گوگو ماکاس، خاورشناس مجار، دوباره به چاپ رسید.^{۸۷} تنها پس از ۷ دهه متون فولکلور مذهبی ایزدی بار دیگر منتشر شد، مجموعه‌ای بسیار مبسوط در

مجلداتی با عنوان «فولکلور کردی» که آنرا اوردیخانه جلیل و جلیله منتشر کردند.^{۸۸} اما این کتاب‌ها صرفاً متون ثبت شده به [کردی] گرمانجی است با انبوهی از خطا، بدون هیچ توضیح و تفسیری و بدون ترجمه. بخش کوچکی از متون ایزدی را فیلیپ کری‌ینبروک با ترجمه انگلیسی منتشر کرد. در سال‌های اخیر متون مذهبی ایزدی با شمار بیشتری همراه با ترجمه به ارمنی و انگلیسی منتشر شده‌اند، بیشتر آنها نیز با توضیحات مفصل در چهارچوب سلسله انتشارات مرکز ایران‌شناسی قفقاز در ایروان.^{۸۹} در مورد نوشته‌های مقدس ایزدی‌ها تا اواخر سده ۱۹م دانشمندان متقاعد شده بودند که ایزدی‌ها منابع مکتوب ندارند.^{۹۰} یافت شدن دو دست‌نویس — «کتاب مکاشفه» و «مصحف رَش» (کتاب سیاه) — که سنت ایزدی آنها را به ترتیب به شیخ عدی بن مسافر و شیخ حسن بن عدی، نتیجه برادر او، منسوب می‌داند، تا اندازه‌ای نگاه به آیین ایزدی را گسترش بخشید.^{۹۱}

«کتاب مکاشفه» رساله کوچکی است در باب مبانی مذهب ایزدی. این رساله عملاً اختصاص به ملک طاووس دارد. در حقیقت اینها همه سخنان اوست که همگان را به این می‌خواند که از اصول دین دور نشوند، از راه راست منحرف نگردند و فریفته اندیشه‌های مذهبی اقوام پیرامون خود نشوند. ملک طاووس به مؤمنان قول پاداش می‌دهد و مرتدان را به مجازات تهدید می‌کند.

«مصحف رَش» بازتاب اندیشه‌های گیتی‌شناختی آیین ایزدی و برخی از مسائل مربوط به سلسله مراتب آسمانی است. در آن از منشأ قوم ایزدی حکایت می‌شود. در این کتاب تأثیر کتاب مقدس، تصوف و آموزه‌های گنوسی نیز دیده می‌شود. درباره منشأ عنوان این کتاب روایت‌های بسیاری وجود دارد.^{۹۲}

در کل، نوشته‌های مقدس تنها اطلاعاتی بسیار اندک درباره آیین ایزدی همچون یک آموزه دینی دربردارند. بیشتر اطلاعات، همان‌گونه که یادآوری شد، در مجموعه مذهبی شفاهی [مشهور به قول و بیت] به استعاره بیان شده است. نویسندگان این متن‌ها ناشناس‌اند. تنها چیزی که شاید به احتمال بتوان از آن سخن گفت، منشأ نسبتاً متأخر این متن‌هاست.

نخستین بار متون این نوشته‌ها از دست‌نویسی که آنرا اُسوالد پری یافته بود^{۹۳} و

اکنون در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود، توسط ادوارد براون در سال ۱۸۹۹م به انگلیسی ترجمه شد. در سال ۱۹۱۱م پدر آناستاز ماری نسخه‌ای از نوشته‌های مقدس را که یافته خود او بود و به رمز نوشته شده بود، منتشر کرد. در سال ۱۹۱۳م ترجمه آلمانی دو نسخه از نوشته‌های مقدس که یکی به کردی و دیگری به عربی بود، توسط م. بیتنر منتشر شد. در سال ۱۹۸۹م ترجمه ارمنی این نوشته‌ها همراه با یادداشت و توضیحات مفصل منتشر شد.

تاریخ شکل‌گیری جامعه ایزدی

آنچه تاریخ افسانه‌ای نخستین گروه ایزدی خوانده می‌شود، پیدایش این گروه را بی‌واسطه به فعالیت شیخ عدی و فرقه او می‌رساند. چنین رویکردی را ماهیتاً نباید کاملاً نادرست دانست. اما خود پیدایش و استقرار آیین ایزدی را نمی‌توان خارج از بافت فضای مذهبی سده‌های ۱۱-۱۳م در شمال عراق پیگیری کرد. در شمال عراق در آن روزگار در نتیجه تأثیرات دوسویه و تماس‌های پرشمار، تحولات و ترکیب مذاهب گوناگون — مسیحیت در شکل‌های گوناگون آن، جریان‌های تصوف اسلامی، کیش‌های بت‌پرستی — آموزه التقاطی تازه‌ای در حال شکل‌گیری و تبلور یافتن بود.

در آغاز هزاره نو — سده‌های ۱۱ تا ۱۳م — اقوام گوناگون این منطقه، از جمله آنها که به گویش‌های کردی سخن می‌گفتند، همچنان پیرو آیین‌های پیش از اسلام بودند، یا به احتمال بیشتر، برخی عناصر این آیین‌ها را حفظ کرده بودند، و همین کافی بود تا آنها را «زرتشتی» یا به عربی مجوس بدانند. به عنوان مثال، بار هیرائوس (ابن عبری)، مؤلف سریانی (وفات: ۱۲۸۲م) از وجود ایل کرد طیراحیه^{۹۴} در حلوان حکایت می‌کند که با تازش‌های خود به آبادی‌های نزدیک موصل همواره موجب ناآرامی بوده‌اند. وی افراد این ایل را بت‌پرست و پیرو دین مغان^{۹۵} توصیف می‌کند.^{۹۶}

باین حال، درباره مسئله وجود عناصر به اصطلاح ایرانی پیش از اسلام در مذهب ایزدی باید بسیار احتیاط به خرج داد. در دهه‌های اخیر و با فعالیت محافل ناسیونالیستی کرد برای مطرح کردن آنچه به اصطلاح «مسئله کرد» نامیده می‌شود، غالباً ایده نادرستی مورد استفاده قرار می‌گیرد، مبنی بر آنکه گویا آیین ایزدی دین کردها در پیش از اسلام

بوده است، که پایه در دین زرتشتی دارد و در میان بخشی کوچک از کردها که اسلام را نپذیرفته‌اند، حفظ شده است. ادعای «زرتشتی بودن» ایزدی‌ها نه تنها از سوی روحانیت ایزدی و حتی آنها که ایزدی‌ها را یک فرقه کردی می‌نامند^{۹۷}. بلکه از سوی روحانیان زرتشتی نیز با ناخرسندی روبه‌رو است. اما تا آنجا که به برخورد آکادمیک به این موضوع مربوط می‌شود، باید گفت که نخست، وجود کردها به مثابه یک واحد قومی جداگانه در آغاز سده‌های میانه مسأله‌ای به غایت مورد مناقشه است^{۹۸}. دوم آنکه حتی آن عناصر موجود در آیین ایزدی که احتمالاً بتوان آنها را عناصر زرتشتی دانست — گرچه همیشه نیز صراحتاً نمی‌توان چنین فرض کرد — به احتمال بیشتر با واسطه و از طریق اسلام صوفیانه به عنوان یک از اجزاء سازنده اصلی در آیین ایزدی — و شاید هم از طریق جریان‌های گنوسی — وارد آن شده‌اند که در چشم‌انداز مذهبی شمال میان‌رودان در سده‌های نخست پس از میلاد نیز به چشم می‌خورند و عناصر آنها را می‌توان در آیین ایزدی ردگیری کرد. عناصر آیینی اصطلاحاً کهن موجود در کیش ایزدی، اگر چنین عناصری یافت شوند، به احتمال فراوان نمود کلیشه‌های مذهبی همگانی‌اند که می‌توان آنها را در آسیای پیشین، از جمله در فضای ایرانی، یافت. اما این عناصر به هیچ‌رو نتیجه توارث بی‌واسطه از ایران باستان (آیین زرتشتی) نیستند.

یکی از عناصر مهم که در طول تاریخ پایه جامعه ایزدی را شکل داده است جنبش مذهبی دوستداران خاندان بنی‌امیه است. بنی‌امیه که قدرت سیاسی را چهار سده پیشتر از دست داده بودند، بر پایه همه‌قراین از نفوذ مذهبی نسبتاً فراوانی در یک محیط خاص برخوردار بودند. برخی از افراد این خاندان به سلک شیوخ اهل تصوف درآمد بودند. موضوع اصلی مورد تکریم در میان پیروان این جنبش مذهبی چهره پرآوازه یزید بن معاویه، دومین خلیفه اموی است که در تاریخ اسلام از شخصیت او به دلیل رویداد اندوه‌بار کربلا در سال ۶۱ق/۶۸۰م که مرتبط با نام اوست، ارزیابی یکسانی وجود ندارد. اما او، چهار سده پس از مرگش، دوستداران فراوانی داشت. سمعانی می‌نویسد: «در عراق، در ناحیه حلوان و پیرامون آن من شمار فراوانی یزیدی دیدم که دوستداران یزید ابن معاویه بودند»^{۹۹}. در اینجا بی‌شک سخن از حاملان آموزه منسجم ایزدی، به آن معنایی که ما امروز از آن با اطلاع هستیم، نیست. سمعانی تنها از دوستداران خلیفه اموی

یاد شده حکایت می‌کند، گروهی که، بر پایه همه قراین، آن نیز تبدیل به یکی از اجزاء سازنده جامعه ایزدی آینده شد، و سپس نام خاص خود را بر آن تسری داد.

نباید نسبت به وجود گروه‌های مسیحی عمدتاً نسطوری نیز در این منطقه بی‌توجه بود که از جمله با جامعه ایزدی، از زمان به‌وجود آمدن آن، همسایه بودند. در کنار تماس‌های حساس با جوامع مسیحی که در بالا به آن اشاره کردیم، همچنین نباید تأثیر دیگری را که تأثیر احتمالاً پنهان ایدئولوژی مسیحی بر شکل‌گیری آیین ایزدی است، مستثنا کرد، هرچند شواهد مستقیمی ناظر بر این امر وجود ندارد.

آنچه درباره آن می‌توان از اطمینان سخن گفت، تأثیر اندیشه‌های گنوسی بر آموزه ایزدی است. اما در اینجا ما با یک وضعیت کاملاً متناقض روبه‌رو هستیم: هیچ داده تاریخی وجود ندارد که بر تماس‌های این جامعه — نه در دوره شکل‌گیری آن و نه هیچ‌گاه پس از آن — با فرقه‌های گنوسی اشاره داشته باشد. اما وجود شمار فراوانی عناصر کلیدی گنوسی در آیین ایزدی مستقیماً بر آن اشارت دارد که چنین تأثیری وجود داشته است. احتمالاً این تأثیر با واسطه بوده است، از طریق آموزه‌های اسلامی رازآلود، و به احتمال بیشتر در همان مرحله آغاز شکل‌گیری این کیش تازه، احتمالاً در دوره‌ای که عدویه هنوز به‌عنوان یک فرقه صوفیانه وجود داشته است. همین را می‌توان درباره عناصر دین مندایی نیز گفت، زیرا خود منطقه شکل‌گیری آیین ایزدی منطقه سنتی پیروان مندایی است. ضمن آنکه فقدان هرگونه داده در این باره کاملاً قابل فهم است. هر دو جامعه امروز نیز رسماً و در اصل جوامع بسته‌اند. از این‌رو از تماس‌های میان آنها هیچ سخنی نمی‌توان گفت. اگر آیین ایزدی در همان مرحله آغازین شکل‌گیری خود، یعنی در سده‌های ۱۱-۱۳، در معرض تأثیرات پرشماری بود، در عوض مندایی‌ها در همان زمان سنتی کهن در حفظ رمز و راز آیین خود داشتند که تا امروز نیز تا حدی زیادی به آن پایبندند. در کل تأثیرات محتمل بر آیین ایزدی را می‌توان ناشی از رواج همگانی اندیشه‌های گنوسی و همچنین آموزه‌های صوفیانه از فرق گوناگون در این منطقه دانست، که از مراکز ادیان رسمی دور بود.

تفسیرهای مندایی برخی از نمادها و اندیشه‌های گنوسی که در آیین ایزدی بازتاب یافته‌اند، برخی عناصر اصطلاحاً ایرانی باستان و میان‌رودانی موجد را در کیش ایزدی

روشن می‌سازند. این عناصر را می‌توان کاملاً نتیجه یک تأثیر باواسطه به شمار آورد؛ به واسطه مندایی‌ها یا فرقه دیگری که آن نیز آموزه‌ای گنوسی داشته است. از آن گذشته، برخی از عناصر مذاهب سامی [که در کیش ایزدی موجودند]، به‌خصوص عناصری که در سنت ابراهیمی مشترک‌اند، بی‌شک با دیدگاه گنوسی تفسیر شده‌اند، و در نتیجه این عناصر و اجزاء نمی‌توانسته‌اند از طریق یکی از ادیان رسمی ابراهیمی — اسلام یا مسیحیت — به کیش ایزدی نفوذ کرده باشند.

سرانجام، آنچه از همه مهم‌تر است و تبدیل به بنیانی پرفیض شده است که با مدارا همه آنچه در بالا گفته شد و شاید برخی گرایش‌های دیگر را، در خود جذب کرده و صورتی بسیار باورنکردنی از التقاط را پرورانده است، همانا تصوف است. اینکه آیین ایزدی بر پایه یک فرقه صوفیانه رشد یافته است، به‌هیچ‌رو یک تصادف نیست. در جامعه‌ای که در آن مفسر اصلی آموزه دینی شیخ (مرشد) است، اعضای عادی (مریدان) رهبر مذهبی خود را پرستش می‌کنند و دیگر نسبت به عرف و سنت، به هر شکل که باشد، نظر خاص خود را نخواهند داشت. شیخ برای مرید حکم خود عرف و سنت است، نگرش او به جهان در معرض تردید قرار نمی‌گیرد. اگر به آنچه در بالا آمد، فقدان یک سنت مدون نیز افزوده شود، مانند آنچه در آیین ایزدی دیده می‌شود، آنگاه این امکان به‌وجود خواهد آمد که هرگونه التقاط، حتی شکل بسیار باورنکردنی آن، با اندیشه‌های متناقض، با پرستش شخصیت‌هایی از محیطی دیگر و غیره متولد شود. ضمن آنکه در این موارد بسیاری از آنچه جذب شده است، تنها در سطح یک نماد ظاهری و بدون همگون‌سازی با مصادیق خودی باقی می‌ماند.^{۱۰۰}

بر چنین بستر مذهبی شخصیت شیخ عدی نیز ظهور می‌یابد، یک مسلمان پارسا که پایبندی او به عرف و سنت اسلامی جای شکی ندارد. این شخصیت تاریخی که زندگینامه‌اش نسبتاً به‌خوبی مستند شده، در تاریخ اسلام بدل به پایه‌گذار حلقه صوفیان عدویه شده است. اما این صوفی «دارای چشمانی مهربان و سیاه همچون چشمان آهو»^{۱۰۱}، که پس از ورودش در سال ۵۰۴ق/۱۱۱۱م نخستین خطبه خود را در جلگه لالش خواند، بعید بود بتواند حدس بزند که فرقه پایه‌گذاری شده او پس از زمانی به نحله‌ای چنان دور از اسلام بدل خواهد شد و خود او برای پیروانش نه یک شیخ صوفی

مورد پرستش، بلکه تجسم خود خداوند خواهد بود، که یکی از جایگاه‌های اصلی در تثلیث مقدس ایزدی را از آن خود خواهد ساخت.

دعوت شیخ عدی با حسن استقبال روبه‌رو شد و شمار پیروانش روز به روز افزایش می‌یافت. از شهرت و نفوذ او در منطقه‌ای بسیار گسترده و در میان مردمانی بسیار متفاوت شماری از منابع تاریخی حکایت می‌کنند.^{۱۰۲} جانشین شیخ عدی بدون فرزند پس از درگذشتش در سال ۵۵۷ق/۱۱۶۲م برادرزاده‌اش، صخر ابوالبرکات بود که مخصوصاً مدت‌ها پیش از درگذشت عمویش از شام به نزد او آمده و در این فرقه به دلیل تدین و اعمال صالحه‌اش از نفوذ برخوردار بود. او نیز به نوبه خود رهبری فرقه را به پسرش عدی بن ابی البرکات یا عدی دوم سپرد. سپس کسانی در این مقام جای می‌گیرند که صرف‌نظر از نقش نسبتاً عادی آنها، در کنار پایه‌گذاران این فرقه (یعنی شیخ عدی) به نوعی رسمیت یافته و هم به‌عنوان شخصیت‌های عرفی و هم به‌عنوان شخصیت‌های مذهبی در رده بزرگان ایزدی قرار گرفته‌اند. اینها عبارتند از: پسر عدی دوم، حسن بن عدی (یا شیخ حسن) که به اصطلاح شیخیسین (Šēxisin) نامیده می‌شود و به دست اتابک بدرالدین لؤلؤ، حاکم موصل به دار آویخته شد. پسر شیخ حسن، شرف‌الدین که در سال ۶۵۵ق/۱۲۵۷م در جنگ با مغول‌ها کشته شد. رهبری بسیار کوتاه‌مدت شرف‌الدین (در سنت ایزدی، شرف‌دین Šarfadīn) بر فرقه مانع آن نشد تا او که فرد شاخصی نیز نبود، بعدها تقریباً تبدیل به یکی از ستون‌های مذهب ایزدی نشود. پسر شرف‌الدین، زین‌الدین، پس از کشته شدن پدرش داوطلبانه رهبری را به عمویش فخرالدین سپرد که همراه با دیگر برادرش شمس‌الدین (شیخ شمس) در سال ۶۷۴ق/۱۲۷۵م و در ارتباط با کشاکش‌های درونی از آنان یاد می‌شود و پس از آن دیگر هیچ‌چیز درباره افراد بعدی در خود طریقت عدویه در لالش نمی‌دانیم.^{۱۰۳}

واقعاً دشوار است که بتوان حدس زد از چه دوره‌ای این بخش از طریقت صوفی عدویه که در ضمن زمانی نیز در بسیاری از بخش‌های شرق میانه گسترش یافته بود، ویژگی‌های اسلامی خود را از دست داد و تبدیل به فرقه التقاطی جدیدی شد که آموزه آن با پراکنده‌گزینی خود حیرت‌انگیز می‌نمود. بی‌شک در این امر دوری‌گزینی این فرقه از تأثیر مراکز اسلام رسمی همراه با تأکیدی که در هر فرقه صوفیانه بر جنبه

احساسی ایمان و نایده گرفتن جزم‌ها می‌شود، نقش اساسی داشته است. به هر رو، عدویه ویژگی‌های بسیار مهمی را از تصوف به جامعه ایزدی رساند: سلسله مراتب روحانی، پرستش رهبر، احترام به صوفیان برجسته (خلاج، رابعه عدویه)، عناصری از نمادهای نصوف (معنای صوفیانه حلقه) و مانند آنها. اما آنچه از همه مهم‌تر است و در سنت دینی آیین ایزدی بازتاب یافته، مدح شیطان است. این اما بی‌شک، به ناگهان رخ نداد. بیش از سه سده فاصله نخستین دعوت شیخ عدی بن مسافر را از زمانی که ما می‌توانیم با حد قابل قبولی از اطمینان وجود آیین ایزدی را همچون یک آموزه نسبتاً منسجم بپذیریم، از یکدیگر جدا می‌کند.

شرف‌دین - عنوان مذهب ایزدی‌ها

شیخ‌های ایزدی ارمنستان به پرسش مربوط به پیوندهای قومی و مذهبی‌شان معمولاً این پاسخ را می‌دهند:

ملت ما - ایزدی، دین ما - شرف‌دین.

و یکی از شکل‌های ابراز اعتقاد [شهادت -] در آیین ایزدی جملات زیر است:

اتقات [اعتقاد] من - سلطان یزید.

دین من - شرف‌دین^{۱۰۴}.

یا: شرف‌دین - دین من است.

اما نامیدن این مذهب به نام شرف‌دین نه مبنای تاریخی دارد و نه مبنای افسانه‌ای و اسطوره‌شناختی. شرف‌الدین حتی به صورت غیررسمی در زمره بزرگان در نیامده است. او مانند عمویش شیخ شمس (شمس‌الدین) و فخرالدین نیست که از زمره هفت تجسم ملک طاووس باشد و هیچ اهمیت آیینی نیز ندارد. این معما را، یعنی اینکه چگونه شخصیت کم‌اهمیت از سلسله عدویه تبدیل به عنوان یک مذهب می‌شود، ضمن آنکه خود این شخصیت دارای هیچ‌یک از ویژگی‌ها و صفات ایزدی، حتی صفات بزرگان نیست، می‌توان ظاهراً به نحو زیر توضیح داد.

کلمه شرف‌الدین آنجا که عنوان این مذهب است، به نظر ما باید مانند یک استعاره در نظر گرفته شود که جایگزین نام تابو شده ایزد اصلی ایزدی‌ها، یعنی ملک طاووس،

شده است. صورت عربی این نام (شرف‌الدین) به معنای تحت‌اللفظی شرف دین است که بیش از همه احتمال می‌رود یکی از القاب اصلی ایزدمحوری — ملک طاووس — باشد که گویا گنه مذهب ایزدی است. منطقی است که با گذشت زمان این لقب، پس از آنکه جای نام تابو شده را گرفت، به تدریج برای نامیدن مذهب ایزدی به کار رفته باشد. بدین ترتیب شرف‌دین، به عنوان نام این مذهب به هیچ‌رو با نام یک شخصیت تاریخی ارتباط ندارد، هرچند این را نیز نمی‌توان رد کرد که بعدها از طریق ارجاع مجدد، سنت عامیانه ریشه این نام را به همان شخصیت تاریخی رسانده باشد.

خدای یکتا و تثلیث مقدس

هرچند در متون تخصصی ایزدی‌ها را منسوب به پیروان یک آیین چندخدایی می‌کنند که مجموعه‌ای از خدایان را با درجات گوناگون از اهمیت مورد پرستش قرار می‌دهند، در بررسی نزدیک‌تر به نظر می‌رسد چنین نگاهی به آیین ایزدی نیازمند یک بازنگری ریشه‌ای است.

در توصیف این یا آن مذهب به‌ویژه یک مذهب التقاطی، صرف نظر از آنکه آیین ایزدی چگونه آیینی است، ضروری است همه مجموعه پیچیده ساختار آن مذهب را در نظر گرفت، و در این میان به‌هیچ‌رو نباید تنها به نموده‌های ظاهری یک امر فراتجربی تکیه کرد. در نظام هر مذهب خدا نموده‌های گوناگونی دارد. تحلیل تثلیث مقدس ایزدی همچنین نشان خواهد داد که ایزدان این تثلیث به‌گونه‌ای یکسان نمود خدای یکتاوند که ایزدی‌ها به آن اعتقاد دارند. هرچند نبود متون مدون مربوط به اصول این مذهب ما را مجاز می‌سازد که عمدتاً بر مجموعه مذهبی شفاهی ایزدی‌ها تکیه کنیم، زیر متون مذهبی فولکلور نیز، به‌ویژه در حوزه دین‌شناسی گسترده‌تر، مطالبی مکفی برای تحقیق‌اند. یکتاپرستی ایزدی‌ها به عنوان نمونه، از دعای زیر نیز که نوعی شهادت ایزدی به‌شمار می‌رود، پیداست:

شاهد دین من الله است.

سلطان شیخ عدی پادشاه من است.

سلطان یزید پادشاه من است.

طاووس ملک [ملک طاووس] شاهد و ایمان من است.

حقا که خدا [ما را] یزیدی کرد.

به نام سلطان ایزدیم.

الحمد لله، ما از دین و طریقت خود راضی ایم^{۱۰۵}.

در مورد ایزدهای کوچک خدایگان ایزدی، ارواح، شیاطین و مانند آنها باید گفت وجود آنها دلیل آن نمی‌شود که از چندخدایی بودن ایزدی‌ها سخن بگوییم. چرا که چهره‌های مشابهی، از جمله چهره‌هایی که دقیقاً موازی چهره‌های ایزدی‌اند، در میان بسیاری از اقوام ایرانی — ضمناً در میان اقوام غیرایرانی — که پیرو اسلام، در سطح اسلام عامیانه‌اند، تاکنون حفظ شده است.

ثلیث مقدس ایزدی عبارت است از ملک طاووس، که در تمثال‌نگاری ایزدی به شکل یک طاووس تصویر می‌شود، شیخ عدی به شکل یک پیرمرد، و سلطان یزید به شکل یک جوان. هر سه چهره نماد خدایند (xwadē یا xwadī, xudā اصطلاحی که به واژه فارسی خُدا می‌گردد). واژه‌های دیگری نیز برای نامیدن خدا وجود دارد: xudāvand = خداوند، řab(b)ī = ربّی و نیز واژه عربی الله (که عمدتاً در عبارت‌های عربی به کار می‌رود). در برخی از اوراد مذهبی اصطلاح ēzdan (از واژه فارسی یزدان) نیز دیده می‌شود. تصور ایزدی‌ها از xwadē = خُواده بسیار ناروشن است و به‌سختی می‌توان آنها را سامان داد. خُواده ایزدی‌ها نه به زنّوس، پدر انسانی شده خدایان در ایللیاد شباهت دارد، و نه به یهوه پراقتدار و بی‌رحم یهودیان. خُواده شباهت اندکی به الله مطلق در اسلام و خدای رحمان و رحیم مسیحیت دارد. مهم‌ترین نکته‌ای که او را با «خدای یکتا» در ادیان رسمی پیوند می‌دهد، و همین دقیقاً نکته‌ای اساسی است، فراتجربی بودن او و نقش او به‌عنوان خداوند آفریدگار است. اما در سنت ایزدی خُواده هرچند آفریدگار جهان است، در سرنوشت جهان مطلقاً دخالتی ندارد. او به امور جهان نمی‌پردازد و در سرنوشت انسان‌ها دخالت نمی‌کند.

بنابراین تصادفی نیست که در آیین‌های نیایش و سنت شفاهی ایزدی روآوردن مستقیم به خُواده بسیار اندک است، هیچ‌گونه هدایا و مانند آن برای او جایز نیست. احتمالاً تنها یک نمونه مذهبی وجود دارد که مستقیماً به خُواده اختصاص یافته است،

که آنرا می‌توان بیشتر یک مدحیه دانست تا استغاثه: Madh'ē xwadē = مدح خُواده.	
Yā řabīyō, tu dāymī	یا ربّی تو دائمی،
Tu k'arīmī,	تو کریمی،
Tu řāh'imī,	تو رحیمی،
Tu qadīmī,	تو قدیمی،
Tu xudāyē har xudāyī,	تو خدای هر خدایی،
Xudāyē milk'ē k'arīmī,	خدای ملک کریمی،
Tu xudāyē a ršē a'zīmī (a'zmānī),	تو خدای عرش عظیمی (عظمانی)،
A'nzaldā dānī qadīmī,	از ازل قدیم‌تری،
Har xudāyē har xudāyī.	تو خدای هر خدایی.
Hin mak'āyī (mak'ānī) hin majāyī (amjālī),...	تو مکانی، تو مجالی،
Tu xudānē jin ū isī (insī),	تو خدای جنّ و انس،
Xudāyē a'rš ū k'ursī.	خدای عرش و کرسی.
Tu xudāye ālam ū qusī (ālamī qudsī),	تو خدای عالم قدسی،
Har xudāyē har xudāyī,	تو خدای هر خدایی،
Hin mak'āyī hin majāyī,	تو مکانی، تو مجالی،
kas nizānti tu cawāyī,	کس نداند که تو چونی،
Har xudāyē har xudāyī...	تو خدای هر خدایی...
Ta na māla, ta na p'arda,	تو نه خانه، تو نه پرده [داری]،
Ta na lawma (lawna), tan a ranga,	تو نه لونی و نه رنگی،
Ta na āwāza, tan a danga,	تو نه آوازی و نه بانگی،
kas nizānti tu cawāyī,	کس نداند که تو چونی،
Har xudāy har xudāyī	تو خدای هر خدایی،
Walīyē farz ū nimēžanī...	ولی فرض و نمازی...
Řuh'ā didī, řuh'ā diparēžī,	تو دهی جان و بگیری،
H'ākimē šāh ū gadānī,	حاکم شاه و گدایی،

H'ākīmē jimh'ī ālamī, حاکم جمع جهانی،
 Ta dīhār kir Īsā ū Maryam, آفریدی عیسی و مریم،
 Ta ma kirin tažbatī (ži batnī) Ādam. ما را آفریدی ز بطن آدم.

(اشاره‌ای است به باور ایزدی که گویا از ریشه نطفه نخستین‌اند)

Encomium Har xudāyē har xudāyī... تو خدای هر خدایی...^{۱۰۶}

نمونه بارز سبک مداحی که در اینجا آورده شده است، در شعر شرقی و به‌ویژه در شعر فارسی سبک رایجی است.

خواده در اصول رسمی ایزدی نیز چندان به تصویر نمی‌آید. همه چیز به دست نمادهای او — تثلیث مقدس — آفریده می‌شود. خواده برای ایزدی‌ها جوهری فراتجربی است، ویژگی‌های او ناروشن است و این ویژگی‌ها تنها از منظر فعالیت تثلیث مقدس به دیده می‌آیند، به‌خصوص از منظر فعالیت نماینده اصلی او، ملک طاووس که غالباً خود در نقش آفریدگار ظاهر می‌گردد.

در کل اعضای تثلیث مقدس همچون ذوات^{۱۰۷} خواده نیز همیشه به دقت تصریح نمی‌شوند، آنها بیشتر به تصور می‌آیند. هیچ‌جا، نه در سنت شفاهی و نه در آنچه به اصطلاح «نوشته‌های مقدس ایزدی» نامیده می‌شود، امر اشتقاق ثانوی تثلیث مقدس در ارتباط با خواده ذکر نمی‌شود.

از همه قرائن چنین برمی‌آید که ظهور این تثلیث در آموزه ایزدی به تدریج گویا خواده را به سطح دوم رانده و یک خصلت تلویحی به او داده است. به سخن دیگر، این تثلیث که در آیین ایزدی شکل گرفته است، همچون یک لایه برین بر روی سنت موجود یکتاپرستی قرار گرفته، که خود در آغاز همراه با اعتقادات بنیادین اشکال «ایزدی نخستین» — حاملان اسلام صوفیانه و مانند آنها — به آیین ایزدی راه یافته بوده است. کوتاه سخن آنکه خواده ایزدی نمونه روشنی است از *deus otiosis*، خدای بی‌نقش، یعنی خدایی که در تاریخ مذهبی، بر پایه قانونمندی‌های عام، به تدریج و در بستر نقش فزاینده پدیده‌های کم‌اهمیت‌تر خلقت و تکریم موجودات فراطبیعی، ایزدهای کوچک، قهرمانان فرهنگی و نیاکان که ارتباط مستقیم با زندگی انسان دارند، چهره‌اش خطوط واضح خود را از دست می‌دهد. مرحله آغازین آفرینش و نقش آفریدگار گویا به فراموشی

سپرده می‌شود. آن گونه که فرانسیسکوس کویپر به نقل از میرچا الیاده می‌گوید: «به سخن دیگر، زنجیره پیاپی رویدادها که تاریخ مذهبی را می‌سازند، به گونه‌ای بی‌پایان یادآوری می‌گردد و بزرگ‌نمایی می‌شود، درحالی که مرحله پیش از آن، همه آنچه پیش از این تاریخ مذهبی وجود داشته (یعنی آغاز جهان) و پیش از همه، حضور با عظمت و تنهای خدای آفریدگار، رو به افول می‌گذارد. اگر همچنان از خدای بزرگ یاد کنند، بدان صورت است که می‌دانند او جهان و انسان را آفرید و تقریباً همین. گویا چنین خدای متعالی با به پایان رساندن امر آفرینش، نقش خود را ایفا کرده است»^{۱۰۸}.

ملک طاووس – رأس تثلیث مقدس

ملک طاووس یا طاووس ملک، به معنی فرشته‌ای به شکل طاووس، نخستین چهره تثلیث مقدس ایزدی است، او در میان همه ایزدهای بزرگ و کوچک خدایگان ایزدی بر همه برتری دارد.

ملک طاووس در واقع سرشت و جوهره اعتقادات ایزدی است، *raison d'être* [دلیل وجودی] آن است. در یکی از انواع شهادت او بی‌فاصله پس از خوانده می‌آید:

من شهادت ایمان خود را *Min ša'datīya īmāna xwa*

به نام خدا و طاووس ملک دادم^{۱۰۹} *Bi nāvē xwadē u Tāwūsī dāya*

در نمونه دیگری از شهادت که در بالا آمد، ملک طاووس و خوانده، هر دو نماد ایمانند، درعین حالی که ملک طاووس همچون خود ایمان نیز توصیف می‌شود.

شاهد دین من الله است... *Šahda dīnē min Allāh, ...*

طاووس ملک شاهد و ایمان من است...

Tāwūsī malak šahda ū īmānēd mina ...

ملک طاووس همزمان ویژگی تمایز دهنده اصلی در آیین ایزدی است که خصلت یگانه‌ای به این مذهب التقاطی می‌بخشد: هیچ جریان مذهبی دیگری در این منطقه، از جمله برخی فرقه‌های شیعه غالی که در اصول بنیادین به ایزدی‌ها شبیه‌اند، کیش مشابهی ندارند.

این واقعه نیز جالب توجه است که در آغاز سده ۲۰م در انگلستان فردی سوری یک

انجمن مخفی را پایه‌گذاری کرد، فرقه «ملک طاووس». حلقه‌های بسیاری از این فرقه مخاطبان فرهیخته‌ای را در خود گردآوردند که جذب یک پدیده نادر و ویژه شرقی شده بودند، پرستش دو نیرو: «تکثیر» و «عمارت» که به دو نام رمزی «طاووس» و «مار» شناخته می‌شدند. اعضای این فرقه یکدیگر را برادر به‌شمار می‌آوردند، در مراسم مشترکی شرکت می‌کردند که به نظر آنها به برقراری روابط تنگاتنگ میان پیروان این آیین یاری می‌رساند. این امکان نیز وجود دارد که چنین انجمن‌هایی در قاره آمریکا هم وجود داشته‌اند.^{۱۱۰}

اندیشه کیش ملک طاووس در این فرقه بی‌شک از ایزدی‌ها به وام گرفته شده بوده است. این تلاش در جهت بازسازی مصنوعی یک دانش رازآلود را در محیطی بیگانه و در میان مردمانی با ذهنیت متفاوت، چیزی بیشتر از علاقه همگانی اروپاییان به امور مرموز از هر نوع آن، را نشان نمی‌دهد که برای اروپای آغاز سده ۲۰ امری رایج بود. ملک طاووس یکی از نام‌های پرشمار ایزدی‌هاست. آنها را ملت ملک طاووس می‌نامند. در مصحف رش^{۱۱۱} ملک طاووس با عزرائیل یکی دانسته می‌شود. عزرائیل در اعتقادات اسلامی یک از چهار ملک مقرب خداوند است که سفیر مرگ نیز است. «خداوند [ملکی خلق کرد به نام عزرائیل؛ او همان ملک طاووس است که بزرگ همه آنهاست]». «از سر [درون] آدم ملتی بر روی ارض پیدا خواهد شد که از پشت او ملت عزرائیل، یعنی ملک طاووس که ایزدیه‌اند، پیدا خواهد شد»^{۱۱۲}.

در میان بسیاری از اقوام منطقه ملک طاووس در واقع تجسم فرمانروای تاریکی است. همین نکته غالباً برای سیاحانی که در زمان‌های گوناگون به میان ایزدی‌ها آمده‌اند، بهانه‌ای شده است تا آنها را پرستندگان شیطان بدانند. لقب «شیطان‌پرست» برای ایزدی‌ها به‌ویژه در میان پیروان ادیان رسمی، و در وهله نخست در میان مسلمانان، لقب جافتاده‌ای است. این نکته دلیل البته ظاهری آزارها و تعقیب‌های لاینقطعی نیز بود که در طول سده‌ها «ملت ملک طاووس» در معرض آن قرار داشت. ایزدی‌ها به‌ویژه بی‌رحمانه از سوی کردها مورد آزار قرار می‌گرفتند، قومی که با آنها زبان مشترک داشتند یعنی گویش گرمانجی [در زبان کردی]. توصیف جالبی از ایزدی‌ها و نماد آنها ملک طاووس، در گزارش محمود بایزیدی، ملای کرد آمده که به سفارش کنسول روس در ارزروم

نوشته شده است. بایزیدی می‌نویسد: «و ایل ایزدی‌ها نیز هست که از مسلمانان نیستند، بلکه ایزدی‌اند. و همهٔ رسم و رسوم و قوانینشان متفاوت است (با آنچه در نزد مسلمانان است). این طایفه ابلیس را محترم می‌شمارد و شیطان را آنها ملک طاووس می‌نامند. اما زبانشان همان کردی است»^{۱۱۲}.

به دلیل ناروشنی چهرهٔ خوانده و نیز به خاطر آنکه هریک از اعضای تثلیث مقدس خود نماد اویند، ملک طاووس گاه در نقش آفریدگار ظاهر می‌شود و گاه در نقش دستیار او. در متون مذهبی شفاهی (آنچه که به اصطلاح قول و بیت نامیده می‌شود) تنها یک ورد مستقیماً به ملک طاووس اختصاص یافته است: «قول ملک طاووس»، و موارد ذکر نام او نیز بسیار اندک‌شمار است. دلیل این امر، به احتمال تابو شدن نسبی نام اوست. به زبان آوردن بی‌دلیل نام او، به‌ویژه در برابر افراد کاست روحانی، به شدت نهی شده است^{۱۱۴}.

این وضعیت طبیعتاً به روشن شدن شایستهٔ چهره و نقش او در این کیش کمکی نمی‌کند. اما آنچه به اصطلاح کتاب جلوه نامیده می‌شود، یک رسالهٔ کوتاه است که روایت مذهبی ایزدی را بازتاب داده و کاملاً به ملک طاووس اختصاص یافته است. تحلیل این کتاب امکان آنرا نیز هرچند به‌طور کامل فراهم می‌آورد تا ویژگی‌های اساسی این ایزد خدایگان ایزدی را بتوان تعیین کرد. نظر به اهمیت این «کتاب» به عنوان یک منبع دست اول و ویژگی منحصر به فرد آن، مناسب می‌دانیم متن کامل آنرا به ترجمهٔ روسی در اینجا بیاوریم که با تکیه بر متن عربی و کردی چاپ بیتنر و ترجمهٔ ارمنی آساتریان انجام شده است^{۱۱۵}. کتاب جلوه از شش باب و مقدمه عبارت است و شامل ۴۴ بند است.

مقدمه

۱. آنکه پیش از همهٔ موجودات وجود داشت، ملک طاووس است.
۲. اوست که به این جهان «عوطاووس» (عبد طاووس) را فرستاد تا او قوم برگزیده‌اش را (یعنی ایزدی‌ها را) جدا کند، علمش را به آنها بدهد و آنها را از بیم و گمراهی نجات بخشد.

۳. این نخست تنها شفاهاً انجام شد، رودررو، و سپس به واسطهٔ این کتاب جلوه نام دارد.

باب یکم

۱. من بودم و هستم و همیشه خواهم بود. من بر همهٔ موجودات حاکم و گردانندهٔ امور آنانم.
۲. من آماده‌ام؛ من با آنان که به من ایمان دارند و به هنگام نیاز به من رو می‌آورند، مهربانم.
۳. من همه جا هستم. همهٔ اموری که دگردینان آنها را شر می‌شمارند، چون خلاف میلشان است، به امر من است.
۴. هر دورانی رهبری دارد و این به توصیهٔ من انجام می‌پذیرد. هر دورانی حاکمی می‌فرستد و هریک از این حاکمان در روزگار خود کار خود را به انجام می‌رساند.
۵. به آفریده‌هایم اجازه خواهم داد انجام دهند [آنچه می‌خواهند].
۶. شکست می‌خورند آنان که در برابر من می‌ایستند.
۷. ایزدان دیگر در کار من دخالتی ندارند؛ و هرچه من بخواهم، آنان به مخالفت برنخواهند خاست.
۸. و آن کتاب‌ها که در دست دگردینان است (یعنی تورات، انجیل و قرآن) حقیقت نیستند و به دست پیامبران نوشته نشده‌اند، [بلکه] تحریف شده و مقلوبند. هریک تکرار آن دیگری است [و] نفی [آن دیگر است].
۹. حقیقت و گمراهی را تجربه معلوم می‌سازد.
۱۰. من خشم می‌گیرم بر آنان که به نام من سخن می‌گویند. ناخرسندی من به این گونه نشان داده خواهد شد که چند حاکم خردمند را برای چند روزی خواهم فرستاد. من اصلاً نهی می‌کنم [آنچه را که به رأی من نادرست است].
۱۱. من راه را نشان خواهم داد و تعلیم خواهم داد کسانی را که پیرو شاگردان من باشند (در متن: «پیرو کسانی باشند که من آنها را تعلیم دادم»). اینان که همراهان من

شدند، رستگار خواهند بود.

باب دوم

۱. من مردمان را به نیکی پاداش خواهم داد به رأی خود.
۲. من بر همه موجودات روی زمین و زیر آن حاکم.
۳. من نمی‌خواهم که مردمان با یکدیگر به مناقشه برخیزند.
۴. و هیچ‌گاه خیر را از آنان که از من اند و تابع من اند، دریغ نخواهم کرد.
۵. من در امور آنانی را به کار می‌گیرم که آزمودمشان و آنان را که اعمالشان به رأی من است.
۶. من به چهره‌ای به دیده آنانی می‌آیم که به من ایمان دارند و از من مصلحت می‌جویند.
۷. گاه من انسان‌ها را در معرض آزمون (رنج) قرار می‌دهم، [و] هیچ‌کس نمی‌تواند مرا از این کار باز دارد.
۸. و هیچ‌کس نمی‌تواند در این امر مداخله کند.
۹. رنج و بیماری را برای آنانی به بار می‌آورم که در برابر من می‌ایستند.
۱۰. آنکه از من سرمشق گیرد، همانند دیگران از دنیا نخواهد رفت.
۱۱. من تحمل نخواهم کرد که کسی بیش از زمان مقرر برای او در این جهان زندگی کند.
۱۲. اگر اراده کنم، از راه تولد دوباره (تناسخ روح) کسی را یک بار یا دو بار به این یا آن جهان خواهم فرستاد.

باب سوم

۱. بدون کتاب راه را به کسانی نشان خواهم داد که مطلوب من اند. من به گونه رؤیت‌ناشدنی آنان را هدایت می‌کنم. آنچه را که به شما تعلیم می‌دهم، بدون مشقت [به دست می‌آید].
۲. گاه آسیب می‌رسانم به آنانی که در جهان دیگرند (ظاهراً یعنی کسانی که از قوانین

ایزدی پیروی می‌کنند) و از دین من روی برمی‌گردانند.

۳. این فرزندان آدم خبر از احکام دین [راستین] ندارند و هم از این‌رو اغلب گمراه می‌شوند.

۴. جانور درون، آبی آسمان و ماهی دریا همه در دستان من‌اند و بر آنان ناظرم.

۵. من بر گنج‌های نهفته در دل زمین آگاهم و به‌تدریج آنها را به مردمان خواهم داد.

۶. معجزاتم را به آنانی نشان می‌دهم، که آنها را می‌خواهند [ببینند].

۷. آن بیگانگانی که بدی می‌کنند و رفتارشان مطابق سخنان من و پیروانم نیست، آسیب خواهند دید، زیرا نمی‌دانند که بزرگی و ثروت در دست من است و من آنها را به بهترین فرزندان آدم می‌دهم.

۸. آفرینش جهان، گردش روزها و مدبر همهٔ مدبران از ازل، همه از من‌اند.

باب چهارم

۱. آنچه را که حق من است، هرگز به خدایان (ایزدان) دیگر نخواهم سپرد.

۲. چهار عنصر، چهار زمان و چهار اساس را من عرضه کردم تا آفرینش به انجام رسد.

۳. کتب دگردینان را می‌توان پذیرفت، اگر (آنها) با حکم من تطبیق کنند. آن [کتابی] که با حکم من تطبیق نکند، توسط آنان تحریف شده است.

۴. دشمنان من سه‌اند و خشم من بر سه چیز است.

۵. به آنکه از سر من آگاه نیست، خیر می‌رسد.

۶. آنانی را که به خاطر من رنج می‌برند، هر یکشان را در هر جهان به خیر پاداش خواهم داد.

۷. در جنگ با بیگانگان من در کنار آنانی خواهم ایستاد که به من می‌گروند.

۸. ای کسانی که با گوش‌های خود حقیقت مرا می‌شنوید، از چیزهایی که از من نیستند، دوری بجوید! نام و صفات مرا ذکر نکنید تا گناهی مرتکب نشوید. شما

نمی‌دانید گمراهان چه می‌کنند.

باب پنجم

۱. جوهر و صورت مرا در ذهن خود حفظ کنید، زیرا [این] به شما کمک خواهد کرد، به یاد آورید آنچه از علم مرا که فراموش کرده‌اید.
۲. سخنان خدمتگزاران مرا راهنمای خود سازید، گوش فرادهید به آن علم خداوندی که [آنها] از سوی من به شما می‌رسانند.

پایان «کتاب جلوه»

در متنی که آورده شد، ملک طاووس از همان نگاه اول همچون آفریدگار و خالقی ظاهر می‌شود که بر همه موجودات آسمان و زیر و روی زمین حاکم است، زندگی آنها را نظم می‌بخشد، به «قوم برگزیده» اش نعمت ارزانی می‌دارد و گمراهان را به سختی جزا می‌دهد. اما با تحلیل عمیق متن مشخص می‌شود که ملک طاووس، هر چند «پیش از همه موجودات وجود داشته»، اما در اصل آفریدگار نیست. ما در اینجا با این پدیده در زمانی روبه‌رو هستیم که در آن انتقال کامل خصایص و نقش‌های آفریدگار از خدای یکتا به نماینده اصلی اش رخ می‌دهد. ملک طاووس، همان‌گونه که در بالا ذکر شد، تبلور خُواده است، به‌گونه کاملاً مستدلی مدعی نقش آفریدگار است. خُواده که با تثلیثی که بعدها به وجود آمد، به سایه رفته بود، نمی‌توانسته است یک خلأ جهان‌آفرینی از خود بر جا بگذارد. آفرینشی که با مأموریت پیامبرانه چهره‌های تثلیث تکمیل شده بود، صراحتاً تبدیل به خدمتی از جانب ملک طاووس شد، در حالی که تلویحاً بدون شک از آن خدای یکتا آفریدگار باقی مانده است. دقیقاً مأموریت پیامبرانه ملک طاووس است که اشاره به این دارد که در برابر ما به‌هررو تبلور آفریدگار قرار دارد و نه خود او. این کاملاً امر دیگری است که ملک طاووس در ذات پیامبر موعظه‌گر نمود می‌یابد. اینجا صراحتاً قلمرو اوست؛ او بیشتر دل در گرو مسائلی دارد مانند پاکی دین، هنجارهای درست‌کرداری، نیات پیروان و پایداری ایمانشان تا مقولات جهان‌آفرینی. او در تلاش برای رد تقدس کتب دگردینان است، هرچند پذیرش آنها را نیز مجاز می‌شمارد، اگر آنها «با حکم من

تطبیق کنند» (باب چهار، بند ۳).

در کل، صرف نظر از برخی بخش‌های ناروشن — به عنوان نمونه، منظور از «سه دشمن» در بند ۴ باب ۴ روشن نیست. آیا منظور سه دین ابراهیمی یهودیت، مسیحیت و اسلام است؟ — و نیز خشم بر سه چیز است (کتب مقدس یهودیان، مسیحیان و مسلمانان) و اینکه عبدطاووس (مقدمه، بند ۲) کیست، کتاب جلوه متن بی‌نهایت روشنی است با ویژگی مدیحه‌سرایی صریح که ملک طاووس را به عنوان نماد دین ایزدی بزرگ می‌دارد. در دیگر متن مقدس ایزدی‌ها که مصحف رش نامیده می‌شود، و به احتمال فراوان پیش از کتاب جلوه تدوین شده است، ملک طاووس با چهره واقعی‌تری جلوه‌گر می‌شود. کتاب رش نمونه‌ای سنتی از رسالات صوفیه است با مخلوطی از همه‌گونه روایات، اساطیر، جزئیات گیتی‌شناختی و شخصیت‌های افسانه‌ای و خیالی و احتمالاً *ad hoc* [خلق الساعه] به تقلید از روایات رایج در آسیای پیشین و کتاب مقدس. در این کتاب ملک طاووس، همراه با فرشتگانی همچون عزرائیل، جبریل، درداییل، میکائیل، اسرافیل و مانند آنها که در سنت اسلامی شناخته شده‌اند، یکی از فرشتگان مقرب خداوند است که در آفرینش مشارکت دارد، به‌ویژه در سر و سامان دادن به امور مربوط به آدم ابوالبشر. در متن‌هایی که در زیر از کتاب رش نقل می‌شود، ملک طاووس یاد شده است:

۱. در آغاز خداوند از سرشت مهربان خود مروارید سپید را آفرید و کبوتر را آفرید که او را آنفر نامید و این مروارید را بر او نهاد که چهل هزار سال همانجا باقی ماند.
۲. یکشنبه نخستین روز آفرینش است. [خداوند] فرشته‌ای آفرید که او را عزرائیل نام نهاد؛ این ملک طاووس بود که پیشوای همگان است.
۳. در دوشنبه [خداوند] درداییل ملک را آفرید که شیخ حسن است (پیرو شیخ عدی).
۴. در سه‌شنبه او اسرافیل ملک را آفرید که شیخ شمس است (با آفتاب یکی دانسته می‌شود).

۵. در چهارشنبه او میکائیل ملک را آفرید که شیخ ابوبکر است.

۶. در پنج‌شنبه او جبریل ملک را آفرید که سج‌الدین (سجادالدین) است.

۷. در جمعه اون شمناییل ملک را آفرید که نصرالدین است.

۸. در شنبه او توراییل ملک (در روایت عربی - نوراییل) را آفرید.

۹. و او ملک طاووس را رأس همه قرار داد.

سپس (از شماره‌های ۱۰ تا ۱۳) خود عمل آفرینش توصیف می‌شود: آفرینش زمین، گیاهان، اجرام آسمانی، پدیده‌های طبیعت و مانند آنها؛ همه آفرینش از مروارید ریشه می‌گیرد. در روایت شفاهی جهان‌زایی ایزدی (Qawlē āfrīnā dinyāyē)^{۱۱۶}، باز مروارید (diř = در از عربی دُر) به عنوان مبنای جهان‌آفرینی حضور دارد، اما در اینجا از ملک طاووس ذکری نمی‌شود که با هنجارهای دینی همساز است.

۱۴. خدای بزرگ به فرشتگانش چنین گفت: «من آدم و حوا را آفریدم و آنها را تبدیل به انسان می‌کنم. از سرشت آدم شاهد [شاهد] بن صفر به وجود خواهد آمد که بر روی زمین ملتی را به دنیا خواهد آورد که از آن بعدها ملت عزرائیل، یعنی ملک طاووس، پدیدار خواهد شد که ملت ایزدی است».

بیت آخر از نظر بازتاب این اندیشه جالب توجه است که برپایه آن ایزدی‌ها انحصاراً از ریشه آدم‌اند و نه نتیجه آمیزش او با حوا، آن‌گونه که در دیگر انسان‌ها رخ داده است. این روایت که به احتمال فراوان ریشه در یک داستان گنوسی ساختگی دارد، از مجادله آدم و حوا بر سر نقش اصلی در زایش فرزند حکایت می‌کند. آدم برای ثابت کردن آنکه ادعای زن در این باره بی‌پایه است، پیشنهاد می‌کند که نطفه خود و نطفه حوا را جداگانه در کوزه‌هایی بریزند و منتظر به بار نشستن آنها بمانند. در نهایت پس از پایان دوره باروری در کوزه حوا کرم و عقرب و انواع خزندگان و جانوران راه می‌یابند، اما در کوزه حوا نطفه آدم پسری ماه‌چهره می‌یابند که نامش را «شاهد بن جار» (عبارت عربی به معنای «گواه یا پسر کوزه») می‌نهند. در متن کتاب، در هر دو نسخه کردی و عربی، شهر بن صفر Šahr bin Safar نوشته شده که باید آنرا تحریف شده شاهد بن صفر Šahid bin Safar (با حرف «ر» به جای «د») دانست. کنیه «صفر» (که در عربی به معنای «زرد» است) ظاهراً اشاره‌ای است به جار (کوزه)، زیرا کوزه سفالین معمولاً زردرنگ است.

در ادامه از ازدواج پسر آدم و یک حوری بهشتی قوم ایزدی به وجود می‌آید. آدم که یک ایزدی راستین است، دین خود را به شاهد منتقل می‌کند و او نیز به پسینیان خود،^{۱۱۷}

۱۵. سپس [او] از کشور شام (سوریه) به لالش شیخ عدی را فرستاد (دومین

شخصیت تثلیث).

۱۶. سپس خداوند به کوه سیاه فرو آمد (احتمالاً منظور کوه جودی در بین‌النهرین است) و فریادی زد [که در نتیجه آن] جماعت سی‌هزارتایی فرشتگان را آفرید که چهل سال او را عبادت می‌کردند. سپس [خداوند این فرشتگان را] به ملک طاووس داد [در اختیار ملک طاووس قرار داد] و همراه آنان به عرش فرا رفت.

۱۷. سپس خداوند به سرزمین مقدس فرو آمد [و] به جبریل فرمان داد تا از چهار گوشه زمین گل گردآورد [و] او زمین را آفرید و باد را آفرید و آتش را آفرید و آب را آفرید و به نیروی خود روح دمید [به گل و آدم را آفرید] و به جبریل فرمان داد او را به بهشت برد [و اجازه دهد تا] بجشد [میوه‌های] همه گیاهان را به جز گندم.

۱۸. صد سال پس از آن ملک طاووس به خداوند گفت: «نسل آدم چگونه گسترش خواهد یافت؟»، خداوند گفت: «انجام این کار را به تو سپرده‌ام». و ملک طاووس آمد و از آدم پرسید: «تو گندم خورده‌ای؟». [آدم] گفت: «نه. زیرا خداوند [آنها] بر من ممنوع کرده است». [ملک طاووس] گفت: «بخور، این برای تو خوب است». پس از خوردن گندم شکم آدم نفخ کرد. ملک طاووس او را از بهشت بیرون راند، بر جای خود بازنشاند و خود به آسمان بازگشت.

۱۹. آدم ناآرام شد. زیرا هنوز منفذ مقعد نداشت. خداوند کبوتری (در روایات شفاهی: کلاغی) فرستاد که با منقار خود منفذی [در مقعد آدم] ایجاد کرد و آدم آرام گرفت.

۲۰. جبریل یکصد سال [از آدم] دور بود. او یکصد سال اندوه داشت.

۲۱. خداوند به جبریل فرمان داد [که او] آمد و حوا را از دنده چپ آدم خلق کرد.

۲۲. سپس ملک طاووس به خاطر قوم ما به زمین فرود آمد^{۱۱۸}.

بخش‌های نقل شده از کتاب رَش، که در نگاه اول آمیزه‌ای از روایات کتاب مقدس و اسلامی با روایات محلی به نظر می‌رسند و گاه عبارت‌های متناقض و ناهنجاری نیز دارد، در کنار توصیف روشن نقش طاووس در آفرینش جهان و جایگاه او در سلسله مراتب ایزدان، اشاره روشنی نیز به این نکته دارد که همین چهره دارای ویژگی‌های فرشته هبوط کرده‌ای است که به دلیل تخطی از حکم خداوند و فریب آدم از عرش رانده شد. اما همه قراین نشان از آن دارد که جزئیات این «هبوط» در کتاب نیامده یا آنکه بعدها از متن حذف شده است. به‌هرحال در اینجا تشخیص پدیده موازی با مار

اغواگر در کتاب مقدس دشوار نیست. در اصل ملک طاووس به بهره‌گیری از اعتماد خداوند آدم ناآگاه را به فریب وادار کرد، این نهی را نقض می‌کند که پس از آن خود او را از بهشت راند و سپس با قرار دادن آدم در موقعیتی ناسزاوار او را ترک کرد. مضمون مکرر بسیار کهنی در بند ۱۶ بازتاب یافته است، آنجا که از آفرینش جماعت سی هزارتایی فرشتگان توسط خداوند حکایت می‌شود. این مضمون به احتمال فراوان، یکی از نموده‌های فریاد آیینی یا به اصطلاح، فریاد «آفرینش» است که ارتباط قطعی با خنده آیینی^{۱۱۹} دارد.

همان گونه که یادآوری شد، در ادبیات مذهبی شفاهی ایزدی‌ها تنها یک مدحیه به ملک طاووس اختصاص یافته — به اشتباه دعای اصلی ایزدی‌ها نامیده می‌شود — و در آن باز هم نام ملک طاووس ذکر نمی‌شود، هرچند متن خطاب به اوست.

چند گونه از این مدحیه موجود است، که یکی از آنها را از شیخ‌های ایزدی در ارمنستان ضبط شده است. اما سه گونه نخست را س. یگیازاروف، قوم‌شناس ارمنی، در سال ۱۸۹۱ م ضبط و منتشر کرد^{۱۲۰}، و سپس گوگو ماکاس، خاورشناس مجار، آنها را بدون تغییر در سال ۱۹۰۰ باز به چاپ رساند^{۱۲۱}. اما کامل‌ترین نسخه در سال ۱۹۷۹ م به انتشار رسید^{۱۲۲} و بعدها در سال ۱۹۹۵ م توسط کری‌ینبروک تجدید چاپ شد^{۱۲۳}. باید یادآوری کرد که این مدحیه در مناسک مذهبی استفاده نمی‌شود. این احتمالاً نوعی نیایش است که، مانند برخی دیگر از نمونه‌های فرهنگ عامه مذهبی، کاربرد نهادینه شده ندارد، هرچند بیشتر قول‌های دارای مضمون مذهبی، که متون عبادی ایزدی را تشکیل می‌دهند، هنگام برگزاری مراسم دعا خوانده می‌شوند.

مدحیه مورد بحث به صورت شعر است و قول طاووس ملک^{۱۲۴} نامیده می‌شود. این اثر مدح این چهره است، توصیف بسیاری از نیک‌خویی‌های ملک طاووس: توان او، مهربانی، قدرت بی‌حدش، بزرگی او و مانند اینها که ملک طاووس را تبدیل به تکیه‌گاه ایمان راستین می‌کند:

- | | |
|--------------------------------------|----------------------------|
| 2) Yā ṛabbī, tu malakē malikē jihānī | یا ربی، تو ملک مالک جهانی. |
| Yā ṛabbī, tu malakē malikē k'arīmī | یا ربی، تو ملک مالک کریمی. |
| Tu malakē a'ršē a'zmīnī | تو مالک عرش عظیمی. |

- Yā ʔabbī, ʒi a'nzalda har tuyī qadīmī یا ربی، از ازل تنها تو قدیمی.
- 3) Tu tām u kām u rāyī تو طعم و کام و رأیی (عقلی).
- Yā ʔabbī, har tu xudāyī یا ربی، تنها تو خدایی.
- Hart u hāyī تنها تو هشیاری و.
- Ū har tuyī lāyiqī madh'u sanāyī تنها تو لایق مدح و ثنایی.
- 4) Yā ʔabbī, tu malakē ins ū jinsī یا ربی، تو ملک انسی و جنی.
- Yā ʔabbī, tu malakē 'arš ū kursī یا ربی، تو ملک عرشی و کرسی.
- Yā ʔabbī, tu malakē gāy ū māsī یا ربی، تو مُلک گاو و ماهی.
- (اشاره‌ای است به افسانه مشهور در آفرینش جهان که بر پایه آن زمین روی پشت گاو نخستین است و گاو هم بر پشت ماهی).
- Yā ʔabbī, tu malakē ālam ū qudsī یا ربی، تو ملک عالم و قدسی.
- (صحیح‌تر، «عالم قدسی»، زیرا به احتمال فراوان اینجا در متن «عالم قدسی» به گوش درست‌تر می‌آید).
- Yā ʔabbī, tu xudānē mah u mahrī یا ربی، تو خداوند سپهری.
- 6) ā ʔabbī, tu xudāwandē sapahrī, یا ربی، تو خدای ماه و مهری.
- Yā ʔabbī, tu rah'imī, k'aramī, amīnī یا ربی، تو رحیمی، کریمی، امینی.
- Yā ʔabbī, tuyī al-samadī, am čū nīnin یا ربی، تو الصمدی، ما هیچیم.
- 21) Yā ʔabbī, tu xāliqī, am maxlūqin یا ربی، تو خالق، ما مخلوقیم.
- Tu mirāzī, am dā xwāzīn تو مطلوبی، ما طالبیم.
- لازم می‌دانیم که در اینجا بخش‌هایی را نیز از چاپ یگیازاروف نقل کنیم، با آوانگاری علمی و برخی تصحیحات در ترجمه روسی آن در پاره‌ای قسمت‌ها جملات روشن‌تری را به دست می‌دهد:
- Yā ʔabbī, tu k'aramī یا ربی، تو کریمی.
- Yā ʔabbī, tu rah'imī, tu xudāyī یا ربی، تو رحیمی، تو خدایی.
- Malak'ē mulk'ū jiyāyī ملک مُلک و جای‌هایی.
- Malak'ē šawq ū safāyī ملک شوق و صفایی.

ملک ملک کریمی. Malak'ē mulk'ē , k'aramī;

از ازل هم تو قدیمی. Ži azaldā tu qadīmī.

تو ذات کامروایی هستی [در ترجمه روسی: ذات کامروایی و وجود].

Tu ābādē k'ām ū řawāyī

سبد لطف و نوایی [در ترجمه روسی: ظرف نعمت و عشقی].

Samadē lut'f ū nawāyī

تو ملک جنی و انسی. Tu malakē jinn [i] va isnī [insi?]

ملک آدم قدسی [در ترجمه روسی: ملک مردان قدسی].

Malak'ē ādam ē qudsī

سبد هولی [وحشتی؟] و مجدی. Samadē hāyī [hawlī] ū majīdī [majdī]

ذات فرضی [در ترجمه روسی: بزرگی] و حمدی. Ābādē farz [i] ū h'amdī

لایق مدح و ثنایی. Lāyiqē madh ū sanāyī

یا ربی، خدواند سپهری. Yā řabbī, xudāvandē sap'arī

خدای ماه و تاری [تاریکی]. Xudānē mah ū tārī

خدای شمس و نوری. Xudānē šams ū nārī

خدای عرش عظیمی (باید زمین باشد) (باید a'zmīnī). Xudānē a'rsē a'zīmī

خدواند عطایی. Xudāvandē at'āyī

یا ربی، کس نداند که تو چونی. Yā řabbī, k'as nizāna tu čāwāyī

نه حسن تو، نه بلندی [قد] تو. Ta na husna, ta na bilinda,

نه شدنت [راه رفتنت]، نه چندی ات. Ta na čūyīna, ta na čanda.

یا ربی، حکم [قاضی] شاه و گدایی. Yā řabbī, h'ak'imē šāh ū gadānī,

حکم جماعت و عالمی. Hak'imē jimā'at ū ālamī;

تو ظاهر کردی توبه [در ترجمه روسی: کفاره] آدم را.

Tu d[z]ahir dikir t'ōbayē Ādam

یا ربی، تو را نه خانه است نه پر. Yā řabbī, tan a māla, ta na p'aṛa

تو را نه بال است و نه چنگ. Ta na hāsika, tan a čanga

Ta na āvāza, tan a ranga	تو نه آواز [بانگ] داری، نه رنگ.
Ma dikirī k'ām ū safāya	برای ما آفریدی کام و صفا را.
Ta dikirī Īsā ū Maryam	تو آفریدی عیسی و مریم را.
Yā řabbī, tu k'aramī	یا ربی، تو کریمی.
Řahīmī, amīnī	رحیمی، امینی.
Tu samadī, az t'u tištīm	تو صمدی [بی‌نیازی]، من هیچم.
Az t'āwīma, k'atīma	من ناتوان و افتاده‌ام.
K'atīma, ži ta bīrim	من افتاده‌ام، اما تو مرا درمی‌یابی.
Ma dikirī ži tārī k'ifša	ما را از تاریکی افشا کردی [بیرون آوردی].
Yā řabbī, gunah ū sujē min	یا ربی، گناه و بدی مرا.
Bigira ū baxša!	بگیر و ببخش!
wūlla, wūlla, wūlla, Āmīn!	ولله، ولله، ولله، آمین! ^{۱۲۵}

به سادگی می‌توان متوجه شد که «مدحیهٔ ملک طاووس» شباهت شگفت‌انگیزی با مدح خُواده^{۱۲۶} دارد، هم از نظر ساخت و هم از نظر عامل زبانی (جمله‌بندی‌های یکسان، کلیشه‌ها، صورت‌های خطاب و مانند اینها). این دو تقریباً متون یکسانی‌اند. ضمن آنکه نه در این متن، و نه در آن دیگری مخاطبان تکریم و بزرگداشت (خُواده و ملک طاووس) نام برده نمی‌شوند. اما این به‌هیچ‌رو مهم نیست. نکتهٔ اصلی کاربرد قراردادی هر دو متن است. اینکه حاملان سنت مذهبی آنها را چگونه درک می‌کنند. برای آنها چه خداوند و چه تجسم‌های او، گیریم ملک طاووس، شیخ عدی یا سلطان یزید، صرف نظر از تفاوت قطعی‌شان، در کل، مفهوم آیینی، یک چیز و همان یک چیزند. همچون تثلیث مقدس در مسیحیت.

اما به‌هررو، ملک طاووس، به‌رغم حضور نهفتهٔ خود در اعتقادات و باورهای ایزدی، به‌طور قطع چهرهٔ کلیدی در فضای مذهبی ایزدی‌ها است. او را هفت نمودش: عزرائیل، درداییل، اسرافیل، میکائیل، جبرئیل، شمناییل و توراییل همراهی و یاری می‌کنند. در تثلیث اوست که سرآمد است، هرچند شیخ عدی غالباً شخصیتی در همان رده در نظر گرفته می‌شود، و هر سه چهره همراه با سلطان یزید گاه در عمل موقعیت‌های آیینی

بسیاری یکی گرفته می‌شوند. طبق روایت ملک طاووس با هفت ملک خود هر سال هنگام برگزاری مراسم جماعت (مراسم گردهمایی همگانی، ۲۳-۳۰ سپتامبر، که در کنار مزار شیخ عدی در لالش یک گاو قربانی را ذبح می‌کنند) روند و سرنوشت سال آینده را تعیین می‌کند.^{۱۲۷}

باید خاطرنشان کرد که مفهوم هفت نمود ایزد اصلی، عنصری که از سنت کتاب مقدس و اسلامی می‌آید، تقریباً به همین صورت و با همین اهمیت کاربردی در باورهای مذهبی فرق شیعه غالی نیز دیده می‌شود.^{۱۲۸} اندیشه هفت فرشته در دین ایران باستان نیز وجود دارد که در آیین زرتشتی بازتاب یافته است.

ریشه‌یابی چهره ملک طاووس

ملک طاووس بی‌اغراق یکی از جذاب‌ترین چهره‌های ایزدان در زنجیره دین‌های آسیای پیشین است. نامعمول بودن او در همه چیز نمود می‌یابد: در اینکه او چهره پرنده‌ای از آن سوی دریاها است، در سرشت متناقض او و از همه جالب‌تر، آنکه در بیشتر روایات حتی در روایاتی که ویژگی دو وجهی او را می‌پذیرند؛ او به‌هررو تجسم شر و حتی خود شیطان به‌شمار می‌رود، هرچند که ایزدی‌ها به طاووس به چشم دیگری می‌نگرند. چگونگی پیدایش این شخصیت رمزآلود بسیاری را به خود مشغول داشته است، اما متأسفانه تا امروز پاسخ‌های روشنی به بسیاری از پرسش‌ها داده نشده است؛ از جمله به پرسش مربوط به ظهور او در خدایگان این قوم کوچک. همان‌گونه که ذکر شد مشابه چنین ایزدی در هیچ دین دیگری، نه در منطقه ما و نه در وراء مرزهای آن دیده نشده است. هرچند ملک طاووس در برخی آموزه‌ها^{۱۲۹} اندکی متفاوت حضور دارد. دقیقاً به خاطر همین چهره رمزآلود است که به ایزدی‌ها لقب شیطان‌پرست یا ابلیس‌پرست داده شده است، و آنها قومی مرموز دانسته شده‌اند که از آب دهان شیطان به‌وجود آمده‌اند. چنین هاله اسرارآمیزی که گرد ایزدی‌ها و مذهب «شیطانی» آنها را گرفته، نه فقط دانشمندان، بلکه شاعران، نویسندگان و دوستداران هرگونه شگفتی را به شور و شوق آورده است.

اجزاء اصلی چهره ملک طاووس که می‌توان توضیحشان داد، دو عنصرند: ۱. ترسیم

او به شکل طاووس،^{۱۳۰} تشبیه او به ابلیس، فرشته تاریکی. باید یادآوری کرد که عناصر گوناگون کیش طاووس^{۱۳۱} که بنا بر همه قراین به هند بازمی‌گردد، از نخستین دوره‌های تاریخی در باورها و در آثار فرهنگ مادی و معنوی اقوام آسیای پیشین مشاهده شده است.^{۱۳۱}

نام‌های اصلی طاووس در زبان‌های این منطقه، از جمله زبان‌های ایرانی، به طاووس عربی بازمی‌گردد نام فارسی میانه طاووس فره‌شه‌مرغ *faraš(ē)murv* (درست‌تر: *fraš(ē)mury*) صورت آغازین ایرانی باستان *fraša-mr̥gu-* یعنی «مرغ شگفت‌انگیز (یا به نظر یونکر «مرغ فرمانروا، مرغ درخشان»)) است. نام این پرنده در زبان ارمنی - *siramarg-* به واژه بازسازی شده *sēr(a)marg* در فارسی میانه بازمی‌گردد، که همراه با صورت موازی آن در ایرانی میانه *sēnmurv* [درست‌تر *sēnmury* - مترجم] (در فارسی نو: *sīmury*) هر دو از واژه فارسی میانه *mrga* (یا *saina* (saira- آمده‌اند که احتمالاً به معنی «مرغ رنگین، مرغ رنگارنگ» است. اتفاقاً همین کلمه، یعنی *sīmir* در کردی، به عنوان نام جانشین تابو برای تابو شده ملک طاووس در میان ایزدی‌ها هنگام التماس به کار می‌رود: *bīdī xātirē tayrē sīmir* = بده به خاطر (در راه) طیر سیمرغ (= ملک طاووس).

در ایران باستان طاووس نماد گنبد آسمان و جهان آسمانی بود^{۱۳۲}. شخصیت طاووس در بسیاری از فرق اسلامی آمده است^{۱۳۳}. در نمادگان رمزی صوفیه طاووس تجسم آمیزش خواهی یا شهوت است. علی بن ابی طالب (ع) در یکی از خطبه‌های خود مدحیه کاملی را به طاووس، به قول او من اعجابها خلقاً (= از شگفتی‌های آفرینش او)، اختصاص داده است^{۱۳۴}. علی (ع) همه زیبایی‌های طاووس را ضمن انتساب برخی ویژگی‌های اسطوره‌ای به او، توصیف می‌کند. اما جالب‌ترین ملاحظات مربوط به پای طاووس است که در روایت متأخرتری، هم کتبی و هم شفاهی، ذکر شده است. علی (ع) ضمن گفتار از زیبایی خدایی طاووس و تکبر این پرنده، می‌آورد که طاووس به خاطر پای زشت خود بسیار اندوهگین است و از این بابت بسیار در رنج است. «و آنگاه که نگاهش (نگاه طاووس) به پای خود می‌افتد، ناله و فریاد سر می‌دهد، گویی می‌گرید و گویی یاری می‌جوید. این فریاد نشان اندوه عمیق اوست، زیرا پای او به (راستی) زشت و سیاه است»^{۱۳۵}.

فریدالدین عطار، شاعر صوفی ایرانی سده‌های میانه، می‌نویسد:

طاووس را به رنگ و نگاری که هست

همه تحسین کنند و او

خجل از پای زشت خویش.

بدین ترتیب دو وجهی بودن این چهره هم در ظاهر او نمود می‌یابد که شکوه و زشتی را در هم می‌آمیزد، هم در تناقض میان این شکوه ظاهری و نقایص باطنی که همانا غرور و شهرت‌خواهی است.

طاووس به خاطر پیوندش با نیروهای شریک آفریده شوم به‌شمار می‌آید. در باورهای ایرانی باستان که در آثار یزنیک، فقیه ارمنی سده ۵م، بازتاب یافته است، طاووس آفریده اهریمن دانسته می‌شود:

اهریمن گفت «آن‌گونه نیست که من نتوانم نیکی بیافرینم، بلکه نمی‌خواهم». و در اثبات گفته خود طاووس را آفرید^{۱۳۶}. این بار نمونه دیگری است از تفسیر دوگانه سرشت طاووس؛ طاووس آفریده اهریمن است، اما درعین حال آفریده نیک اوست.

چشم همیشه بازی که بر پرهای طاووس نقش بسته، از دیرباز در شرق و حتی در باورهای مردمان اروپا تداعی‌کننده چشم بد بوده است که در حال نگاه کردن از جهنم است و از این رو تداعی‌کننده ناگوارترین نمونه‌های بدبختی. افزون بر این، مطابق روایات اسلامی جعلی دقیقاً طاووس بود که راهیابی ابلیس به بهشت را ممکن ساخت. برپایه این روایت یک بار ابلیس که به شکل فرشته بر طاووس ظاهر شده بود، زیبایی او را ستود و از طاووس خواست یاری کند تا او به بهشت درآید و خداوند را ببیند و در عوض آن او نیز قول داد سه جمله افسون به طاووس بیاموزد که با بر زبان آوردن آنها می‌توان تا ابد جوان ماند، به هیچ بیماری مبتلا نشد و جاودانه در بهشت ماند. طاووس او را به نزد مار فرستاد که با کمک ابلیس به بهشت درآمد و با کشاندن آدم به سوی گندم ممنوع، آدم را فریب داد. در ازای این کردار همه آنها خود از بهشت رانده شدند^{۱۳۷}.

این نیز جالب است که فرشته مرگ، عزرائیل [در متن روسی: جبریل]، را طاووس الملائکه (Tāwūs al-malā'ika) می‌نامند و امام دوازدهم شیعیان، مهدی موعود (عج) را، که از دیده‌ها پنهان است و ظهورش مورد انتظار، طاووس اهل‌الجنة (Tāwūs ahli-l'janna)

به شمار می‌آورند.

فریدالدین عطار روایت دیگری را از افسانه رانده شدن طاووس می‌آورد که در آن ابلیس و مار در چهره واحد مار هفت سر ظاهر می‌شوند^{۱۳۸}. این نکته‌ای بسیار گویا است که در آستانه ورودی آرامگاه شیخ عدی در لالش بر روی دیوار مار سیاه بزرگی نقش بسته است.

در کل ظهور توأمان طاووس و مار، این موجود دوزخی^{۱۳۹} که تقریباً همه جا ویژگی‌های دوگانه‌ای دارد، بسیار جالب است. در سنن گوناگون مار اهمیت رستاخیزشناختی داشته و نماد فال و سرنوشت بوده، همچون نماد کل جهان در آن واحد هم به زندگی و هم به مرگ، هم به شب و هم به روز تشبیه می‌شده است. خرد جهانی را تجسم می‌بخشیده و زاینده نخست همه موجودات زنده روی زمین به شمار می‌آمده است^{۱۴۰}.

از سویی مار تجسم شر، مرگ و نابودی است، مانند آنچه در سنت ایران باستان بوده است^{۱۴۱} و از سوی دیگر مار جانوری رمزآلود است که صاحب خرد طبیعت آغازین است، همچون نمونه واقعی جانواران آن جهانی است که پیوندی مستقیم با ماوراءالطبیعه، با پدیده‌های رازآلود و در یک کلام با پدیده‌های آن جهانی دارد. جنبه مثبت چهره مار از همین جا ریشه می‌گیرد و دلیل برخورد محتاطانه با آن نیز در همین جاست.

پدیده‌ای که بیش از هر چیز در نخستین نگاه به چشم می‌خورد، پدیده خاص جهان دوزخی^{۱۴۲} است: گردآمدن نقش‌های جان‌آفرین و هلاکت‌بار در یک چهره.

با در نظر گرفتن آنچه گفته شد، هر دو چهره، هم مار و هم طاووس، باید به گونه‌ای گریزناپذیر در مدار آیین گنوسی قرار می‌گرفته‌اند، چیزی که دقیقاً نیز رخ داده است. بدین ترتیب هیچ چیز شگفت‌انگیزی در این نکته نیست که دقیقاً طاووس، که از یک سو نماد بزرگی و شکوه است و از سوی دیگر خودبزرگ‌بینی و هوس، پرنده‌ای که به زیبایی پرهای باشکوهش جذاب است و در همان حال با چشم همیشه بازی که بر پرها نقش بسته است، بیننده را از خود می‌راند، پرنده‌ای با پای زشت و آوای نادلنشین که بسیار ناهمگون با چهره بیرونی اوست، با شکم‌بارگی و طبیعت وحشی خود، یعنی چهره‌ای که هم دارای صفات ایزدی است و هم دارای صفات اهریمنی^{۱۴۳}، می‌توانسته در آن

واحد هم خدا را در خود تجسم بخشد و هم شیطان را.

اما آنچه به دومین جنبه از طبیعت ملک طاووس مربوط می‌شود، یعنی چهره فرشته هبوط کرده‌ای که به دلیل نافرمانی در برابر خواست خداوند از بهشت رانده شده است، آن است که این پدیده اسطوره‌ای به احتمال فراوان ریشه در نگاه صوفیان به شیطان و در کل ذات شر دارد: مدح شیطان یکی از ویژگی‌های مشخصه تصوف آغازین است. مطابق روایات قرآنی و احادیث نبوی دلیل جدا ساختن شیطان (عزایل) از گروه فرشتگان آن بود که برخلاف همه دیگر فرشتگان او به فرمان خداوند گردن ننهاد و نخواست در برابر آدم سجده کند. درعین حال، بر پایه همان منابع شیطان همچون اجنه از آتش آفریده شده بود، حال آنکه دیگر فرشتگان از نور خلق شده بودند.

در این میان تعریفی که برای واژه دیو در یکی از فرهنگ‌های لغت ارمنی، مربوط به اواخر سده‌های میانه، به دست داده شده، جالب توجه است. این تعریف این گونه است: «فرشته یا شورشی»^{۱۴۴}. در کل حکمت عامه ارمنی، دیوها و شیاطین را فرشتگانی می‌داند که به خاطر تکبر از آسمان رانده شده‌اند^{۱۴۵}. و رهبرشان سداییل است.

همین نظر در روایت عامیانه ایزدی نیز وجود دارد که مطابق آن شیطان رهبر همه فرشتگانی است که به طور موقت به عنوان مجازات برافتاده‌اند، اما با گذر زمان مشمول بخشش خواهند بود^{۱۴۶}.

روایت کتاب مقدس از تبار آسمانی شیطان و سپس رانده شدن او از عرش خداوندی توضیحی سبب شناختی در آن دسته از آموزه‌های عرفانی دارد که در تحلیل نهایی گناه او را توجیه می‌کنند یا آنکه اصلاً رفتار او را گناه نمی‌شمارند. معلوم می‌شود که خداوند خود خواسته است که عزایل با سرکشی از فرمان او تبدیل به ابلیس شود، و هبوط آدم نیز در اصل خواست خداوند بوده است. بدین ترتیب عزایل تبدیل به مجری امر خداوند می‌گردد و در بستر تقدیر، تنها تبدیل به مجری نقش خود، و از اینجاست که او باید بخشوده شود. روایت جالبی را از شیطان ایزدی‌های تفلیس برای ادوارد سونه، مأمور اکتشافی بریتانیایی، نقل کرده‌اند که مطابق آن شیطان پس از آنکه هفت هزار سال هفت ظرف اشک ریخت و با آن اشک‌ها [اندوه] رانده شدنش را فرو شست تا با آن هفت ظرف هفت دوزخ را خاموش سازد، اکنون به عرش بازگشته است^{۱۴۷}.

مطابق نظر عرفای مسلمان، مانند عین‌القضات همدانی، خدا و شیطان در رابطه موقعیت تطابق قرار دارند: شیطان با زلف سیاهی تصور می‌شود که در بستر آن به‌گونه‌ای روشن‌تر سپیدی چهره معشوق (خداوند) نمایان است. شیطان با سرپیچی از سجده در برابر آدم این کار را این‌گونه توضیح می‌دهد که در برابر هیچ‌کس جز خدا سر خم نخواهد کرد تا بر بزرگی خداوند تأکید کند: «چون آدم در پیش تو هیچ است»^{۱۴۸}. بدین ترتیب شیطان به چشم حلاج، این صوفی بزرگ «یکتاپرستی بزرگ، حتی یکتاپرست‌تر از خود خداوند» به نظر می‌آید^{۱۴۹}. زیرا خداوند از همان آغاز در این حقیقت سهیم است که جز ذات مطهر او در کائنات هیچ چیز دیگری شایسته تکریم نیست، شیطان نیز برخلاف دیگر فرشتگان این را درک کرد و همان را موضع خود قرار داد. در نتیجه حلاج تنها دو موحد را به رسمیت می‌شناسد: محمد پیامبر (ص) و شیطان که تفاوت میان‌شان تنها در آن است که اولی گنجینه لطف خداوندی است و دومی انبان خشم آفریدگار. «نافرمانی من تنها برای تکریم ذات توست!»، این ناله ناامیدانه را شیطان سر می‌دهد که دلیل می‌شود برای دیگر صوفی نامدار، احمد غزالی (وفات: ۱۱۲۶ ق)، تا اعلام کند: «هر که توحید را از شیطان نیاموزد، ملحد و کافر است»^{۱۵۰}.

فریدالدین عطار در کتاب خود منطق‌الطیر یک غزل کامل را به داستان هبوط شیطان اختصاص داده است: «خلقت آدم و سجده نکردن شیطان بر او». عطار نیز شیطان را موحد و عاشق وفاداری در طریق حق می‌داند که لعن پروردگار را همچون خلعتی پرافتخار بر تن پوشیده است.

افزون بر آن خداوند با گفتن این نکته به شیطان که: «ای عاشق من، از حسدی که تو در عشق به من دچار آن هستی، به اغیار اجازه نزدیک شدن به من نخواهی داد»، ابلیس را نگاهبان درگاه خود قرار داد^{۱۵۱}.

دقیقاً همین مفهوم صوفیانه، که در آن شیطان عاشق کاملاً وفادار پروردگار است و افزون بر آن، آماده از خودگذشتگی و عاشقی پررنج و محن و محکوم بر طرد، که بدون او در عین حال مخاطب عشق را نمی‌توان شناخت، تأثیر ژرفی نیز بر مفهوم شر در آیین ایزدی گذارده است. این درک شیطان چندان ویژه و ناروشن است که در میان ایزدی‌ها حتی خود کلمه شیطان (از واژه عربی šayṭān) تبدیل به تابو شده است و جالب‌تر آنکه

این تابو به برخی کلماتی که تقریباً هم‌آوا با شیطان اند نیز، گسترش یافته است (به عنوان نمونه کلمات شط *šatt*، قیطان *qayṭān* و مانند آنها با مترادف‌های خود جایگزین می‌شوند).

مهم است یک بار دیگر تأکید شود که شیطان در اینجا منبع شر نیست، برخلاف مثلاً شیطان پرستان در سنت مسیحی که در شیطان ضد مسیح را می‌بینند. صوفیان، و در پی آنها ایزدی‌ها، در او یکی از منبع‌های ضروری انرژی ناممکن است.^{۱۵۲}

در ضمن باید گفت: اندیشه وحدت دوجزئی خدا و شیطان، تقدیر ازلی هبوط و اطاعت کامل از امر پروردگار، هرچند به شکل نسبتاً متفاوتی، در الهیات مسیحی نیز بازتاب یافته است، این بازتاب را ما در رد بر مهملات یزئیک می‌یابیم که می‌نویسد: «اما ما می‌گوییم شیطان بی‌اذن خداوند نمی‌تواند انسان درآید. و دلیل این بسیار اندک است که تنها او می‌داند»^{۱۵۳}. در این باره، وی به روایات انجیلی استناد می‌کند^{۱۵۴}؛ و از جمله او خیانت یهودا را نیز نتیجه دخالت شیطان می‌داند، اما با اذن پروردگار^{۱۵۵}.

بر پایه همه قرائن، هزارتوی چهره شیطان (ابلیس، اهریمن) و تفسیر دوگانه سرشت او ریشه در سنت دینی ایران باستان دارد. ظهور توأمان اهورامزدا و اهریمن در آیین‌های زرتشتی و زروانی اشاره به نوعی تقدیر وجود جوهر «تاریکی» در نزد خدای متعال دارد. اما نطفه پیدایش آموزه پذیرش مثبت شیطان را می‌توان دست کم داستان آفرینش طاووس دانست که یزئیک آنرا نقل کرده است. یک داستان دیگر شبیه این (درباره مهمی دیو) را هم یزئیک ثبت کرده است و هم در یک قطعه فارسی میانه مانوی آمده است: «اما اگر دیوها از روی طبیعت خود شر بودند، برای مهمی دیو ممکن نبود که شیوه‌های آفرینش جهان را به هرمزد (یعنی اهورامزدا) اعلام کند، اهورامزدایی که تا امروز روحانیان این دین برای او چندین بار در سال قربانی می‌آورند»^{۱۵۶}. در متن مانوی آمده است: «گویند آبر اهرمزد که ش مهمی دیو آموخت شهر روشن کردن» (=گویند درباره هرمزد که او را مهمی دیو آموخت که چگونه جهان را روشن کند)^{۱۵۷}.

به هررو پدیده اسطوره‌ای ایزد رانده شده و فرشته هبوط کرده که ریشه‌های عمیقی در سنت آسیای پیشین دارد، و نیز به گونه‌ای خاص در تصوف نیز نمود یافته است، یکی از مهم‌ترین اجزاء جهان‌بینی آن محیطی است که آیین ایزدی در آن شکل گرفته

است، و به طرز غریبی با چهره متناقض طاووس آمیخته شده است که دلایل آن در بالا تحلیل شد: ویژگی‌های اهریمنی^{۱۵۸} این پرنده، همانندهای کارکردی با فرشته مطرود خدا و غیره.

در نتیجه ترکیب فرشته مطرود و طاووس دووجهی و دقیق‌تر در نتیجه تلاش برای انعکاس طبیعت دوگانه این شخصیت که مدح آن به مفهومی تعیین کننده در این جریان مذهبی جدید تبدیل شده بود، نماد کاملاً مناسبی یافت شد: طاووس. بدین ترتیب، ملک طاووس، ایزد اصلی تثلیث مقدس ایزدی، زاده شد. مطالبی را که ما در اینجا نقل و تحلیل کردیم، امکان آنرا فراهم می‌آورد تا بتوان به گونه نسبتاً روشنی چگونگی استقرار این چهره را در این آیین پیگیری کرد.

شیخ عدی

شیخ عدی به عنوان یک شخصیت تاریخ

شیخ عدی در حدود سال ۴۶۷ق/۱۰۷۵م در روستایی در لبنان به نام بیت فر (حربت قنافر کنونی)^{۱۵۹} واقع در دامنه غربی دره بقاع به دنیا آمد. نام کامل او چنین است: شرف‌الدین ابوالفضایل عدی بن مسافر بن اسماعیل بن موسی بن مروان بن الحکم (و یا الحسن) بن مروان.

پدر او، مسافر بن اسماعیل، آن گونه که تبارشناسی وی نشان می‌دهد، تبار از مروان ابن حکم، خلیفه اموی می‌برده و مادرش یزدا نام داشته است.^{۱۶۰} عدی بن مسافر در نوجوانی به بغداد رفت، جایی که جذب اندیشه‌های عرفان اسلامی شد و به شاگردی عالم و صوفی بزرگ محمد غزالی درآمد. از همدرسان او یکی عبدالقادر گیلانی (در تلفظ عربی: جیلانی) بود که بعدها پایه‌گذار فرقه صوفیان قادریه شد که تا امروز وجود دارد. عدی بن مسافر بغداد را ترک کرد و در سال ۵۰۴ق/۱۱۱۱م در لالش (ولایت هکاری) مسکن گزید، جلگه‌ای به فاصله ۳۶ مایلی شمال شرقی موصل، که پایگاه او تا آخرین روزهای زندگی‌اش شد و هیچ‌گاه آنجا را ترک نکرد، به استثنای سفر حج به مکه در سال ۵۱۰ق/۱۱۱۶م.^{۱۶۱} بدین ترتیب لالش آماده آن شد تا سرزمین مقدس مردمی شود که اکنون پیرو مذهبی‌اند بسیار دو از آن ایدئولوژی که یک عارف برجسته همه عمر

خود را وقف تبلیغ آن کرد.

با گذشت سال‌ها شیخ عدی به تدین، ریاضت و نفوذ عرفانی شهرت یافت. او به عنوان کسی آوازه یافت که در شب دو بار قرآن را ختم می‌کرد. این عارف از میوه‌های درختانی تغذیه می‌کرد که خود آنها را می‌پروراند و پوشاکی به تن می‌کرد که از پنبه زمین خود او بافته می‌شد. «اگر امکان داشت از روی همت نعمت نبوت را به دست آورد، شیخ عدی بن مسافر بی شک آنرا به دست می‌آورد»^{۱۶۲}. زائران جذب این شیخ شگفتی‌زا شدند، حتی از دوردست‌ها. ابن خلکان، مورخ عرب سده‌های میانه، درباره او چنین نوشته است: «شیخ عدی بن مسافر که به خاطر محل زندگی‌اش معروف به الهکاری است، عبد پارسا و مردی برجسته بود که فرقه عدویه به نام او خوانده می‌شود. شهرت او به دوردست‌ترین ممالک رسوخ کرده است، و بسیاری پیرو او بوده‌اند. باور ایشان به وی، که خود درخور ستایش است، از همه حدود گذشته بود، از این‌رو او را قبله خود کرده بودند که هنگام نماز رو به او می‌آوردند، و او را قلب حیات اخروی خود قرار داده بودند، که امیدشان به وی بود»^{۱۶۳}.

آموزه صوفیانه شیخ عدی در آثار او به عربی آمده است: کتاب *فیه ذکر ادب النفس*، کتاب *تذهیب نفس و اعتقاد اهل السنه* از او همچنین رسالات پند به خلیفه و پند به شیخ *قائد* باقی مانده است که در آنها دعوت به زندگی خویشتن‌دارانه و نیایش و نیز پیروی از اسلام سنتی می‌کند. در یکی از آنها او به نقل از عیسی مسیح خطاب به پیروانش می‌گوید: «ای شاگردان من، بگذارید شکم‌های شما گرسنه بمانند و جگرهایتان از تشنگی رنجیده شوند، پوشاکتان را در اندازید و [آنگاه] شما خواهید توانست خدا را رؤیت کنید؛ چه روزه کلید نفی دنیا است و از روزه‌داری است که تن و جان حقیر می‌شود و قلب سالم می‌ماند»^{۱۶۴}.

برخلاف رسالات شیخ عدی، شعر صوفیانه او سرشار از زندگی و وجد و مستی از می عارفانه الهی و عشق است.

خداوند مرا به نزدیک خود خواند و من قرب او را دریافتم.

جامی برایم ریخت، جان در من ریخت.

و همراه آرامش‌بخش من شد.

او دوست من شد، دوستی که در حجره زهدم بر او عاشق شدم.
 مرا بر همه خم‌های شراب مختار گردانید.
 و بر آنچه در آنهاست.
 آنگاه خداوندان عشق بر خواست من سر فرود آورند.
 و من سلطان همه بندگان خدا شدم.
 همه شاهان جهان فروتنانه نزد من آمدند.
 سواران من همه جا در شتابند.
 نوای طبل برای من از همه گوشه‌های کائنات (شنیده می‌شود).
 و منادی حکم من در شرق و غرب ندا سر می‌دهد.^{۱۶۵}

شیخ عدی با تکرار سخنان صوفیان ستایشگر شیطان و با تأیید اینکه شر و شیطان آفریده خداوندند، استدلال زیر را می‌آورد: «... اگر شر بدون خواست قادر متعال وجود می‌داشت، آنگاه خداوند ناتوان می‌بود، و ناتوان نمی‌تواند خداوند باشد، چه ناممکن است که در خانه او چیزی باشد که او نخواهد، بر همین نحو ناممکن است که در او چیزی باشد که او نداند»^{۱۶۶}.

شیخ عدی در صفر ۵۵۷/ ژانویه ۱۱۶۲، در لالش درگذشت و همانجا نیز به خاک سپرده شد. مقبره او تبدیل به زیارتگاه بزرگ ایزدی‌ها شد، مکان حج گذاردن و قبله همه ایزدی‌های مؤمن. اکنون دست‌نویس‌های آثار شیخ در کتابخانه دولتی برلین غربی و در کتابخانه موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. دست‌نویس اشعار صوفیانه شیخ عدی که هنری فیلد، مردم‌شناس آمریکایی آنرا در سال ۱۹۳۴م در سنجار یافت، در کتابخانه کنگره آمریکا هست.^{۱۶۷}

شیخ عدی به عنوان یک ایزد

پرستش شیخ عدی امری کاملاً طبیعی است. ویژگی فرقه‌های صوفیه پرستیدن پایه‌گذارانشان و رهبران جانشین آنهاست که به نظر صوفیان قدرت عرفانی خاص (برکت) دارند.^{۱۶۸} احترام و تعظیم در برابر آرامگاه پایه‌گذاران فرقه‌ها یکی از ویژگی‌های اصلی پرستش آن شخصیت است. اما آرامگاه شیخ عدی چیزی بیش از این است. در این

مورد آرامگاه تبدیل به مرکز آیین ایزدی و زندگی معنوی ایزدی‌ها شده است. شهرت معجزه‌آفرینی این فرد مقدس که در زمان حیاتش از آن برخوردار بود، آرام آرام به افسانه‌هایی افزوده می‌شد. به خاطر همو بود که ماما رشن بر صخره‌ای نشست و از ضربت چوبدست از صخره چشمه‌ای فوران کرد، او به معجزه‌اشیائی را از مکان‌های دور برمی‌داشت، زندانیان را از اسارت نجات می‌داد. معجزه خورده شدن شیران توسط گاوان به او نسبت داده می‌شود.^{۱۶۹}

تشبیه او به خواده به آنجا رسیده که آفرینش جهان و چهارده طبقه آسمان‌ها و زمین به او نسبت داده می‌شود، در روز قیامت نیز مؤمنین به دیوان شیخ عدی فراخوانده می‌شوند. در خدایگان ایزدی شیخ عدی بن مسافر با عنوان‌های شیخادی (Šēxādī, Šīxādī)، شیخاندی (Šīxāndī) یا شیخ عدی (Šēx(ē) A'dī (Ādī)) دیده می‌شود. او را سلطان، پادشاه و ملک می‌خوانند.

تعیین جایگاه دقیق شیخ عدی در تثلیث مقدس کار چندان ساده‌ای به نظر نمی‌رسد و تنها چیزی که او را کاملاً از ملک طاووس و یزید (سلطان یزید) متمایز می‌سازد، آن است که او رأس دیوان ایزدی است.^{۱۷۰} در باقی موارد هر سه تجسم خداوندی در موقعیت‌های آیینی مشابه و حتی یکسان و در کل در سنت مذهبی شفاهی اغلب جایگزین یکدیگر می‌شوند. نقش‌های آنها همپوشانی دارد و به طرز غریبی در فضای مشترک آیینی درهم تنیده می‌شوند. از این رو، هر سه چهره گاه در نقش آفریدگار ظاهر می‌شوند، گاه (که این البته بیش از دیگر موارد است) در نقش کلمه شهادت، گاه در نقش شخصیتی که نام قوم از او گرفته شده^{۱۷۱}، و گاه در نقش یک قدیس. اما همه آنها، صرف نظر از برخی تفاوت‌ها، به واقع یک تثلیث را به معنی واقعی کلمه شکل می‌دهند. مثلاً در یکی از روایت‌های کلمه شهادت ایزدی آنها همچون سه جزء یک واحد ظاهر می‌شوند:

طاووس ملک ایمان من است. Tāwūsī malak īmānā mina

ایزدی اعتقاد من است. Ēzdī(d)ātqātā mian

شیخادی ارکان من است. Šīxādī a'rkānē mian

(ضبط شده از شیخ حسن محمود).

در همان حال در یک موقعیت دیگر، مثلاً خود شیخ عدی به جای ملک طاووس به

عنوان «ایمان» معرفی شده است. قس: قول ایمان (Qawlē īmānē):

رنگ ایمان از چیست؟
Řangē īmānē ži čīya?

(از) کلمهٔ ازلی است.
K'ilāma a'nzalīya

(از) نام شیخ عدی است.^{۱۷۲}
Nāvē Šēxē A'dīya

تصویر فراگیر شخصیت‌های تثلیث در کاربرد القاب مشترک نیز نمود می‌یابد، برای نمونه: سلطان یزید و سلطان شیخ عدی یا ملک طاووس و ملک عدی.^{۱۷۳}

اما شیخ عدی، در کنار ذات رأس دیوان، به عنوان مالک چهارده طبقهٔ زمین و آسمان نیز ظاهر می‌شود:

شیخی که من دارم، از هکاری است.
Šēxakī min haya H'ankārīya

دستاسنگ و کمان قوی دارد.
Zarg ū kawānē qudratē p'āra wīya

چهارده طبقهٔ زمین و آسمان کف دست سلطان شیخ عدی است.^{۱۷۴}

Čārda tavak a'rd ū a'zmān k'afā dastē Siltān Šīxādīya

دستاسنگ و کمان قوی، ظاهراً اشاره به توانایی‌های آسمانی شیخ عدی است. دستاسنگ نماد زمین است، و کمان نماد گنبد آسمان. ضمن آنکه همین امر یعنی مالکیت چهارده طبقهٔ زمین و آسمان به یزید یا سلطان یزید هم نسبت داده می‌شود. همزمان شیخ عدی مالک طریقت و صاحب اساس مذهب (ارکان ark'ān) نیز است: «پادشاه اوست که سلطان شیخادی است - مالک طریقت و ارکان است»^{۱۷۵}.

شیخ عدی است که دادگاه روان‌ها را برپا می‌دارد، چه بی‌درنگ پس از مرگ و در برابر پل صراط، و چه در روز قیامت، هنگامی که مؤمنان در دیوان او گرد می‌آیند. ظاهراً از این روست که در متون مذهبی شیخ عدی سلطان دنیای آخرت نیز نامیده می‌شود: «پادشاه من سلطان شیخ عدی دنیای آخرت است»^{۱۷۶}.

در کنار پل صراط آنجا که سرنوشت بعدی روح تعیین می‌گردد، «برادر» یا «خواهر» آخرتی در برابر شیخ عدی با کلمات زیر شفاعت در گذشته را می‌کنند:

شیخ عدی، تو شاهد باش.
Šīxādī, tu šahidā bī

شیخ عدی، تو پادشاهی.
Šīxādī, tu p'ādšāyī

پادشاه قدیم و ازلی.
P'ādšāyī qadīmīyēyī arhadayī

او سلامت است، بی لکه است (یعنی روح در گذشته پاک است، بی گناه است).

Aw silāmata, bēlak'aya!

Birā haṛa jinatē

بگذار برود به جنت (بهشت)^{۱۷۷}.

از این رو گفته می شود: «بی فرمان شیخ عدی روح پاداش نخواهد برد»^{۱۷۸}.

جالب آن است که شیخ عدی در وردخوانی های مذهبی به عنوان مالک اسب افسانه ای دُندُل^{۱۷۹} ظاهر می شود که از روایات شیعی آمده است، زیرا دندل نام اسب علی (ع)، است که بر طبق روایات هنگام جنگ با کفار بر آن سوار می شده است. همین نام را اسب خاکستری پیامبر نیز داشته است. این واژه به کلمه عربی «دندل» dundul به معنی «جوجه تیغی» بازمی گردد. این نام به عنوان نام اسبی افسانه ای در فرهنگ شفاهی اقوام آسیای مرکزی و قفقاز شمالی (تاتارها، ازبک ها، پامیری ها، آدیغه ای ها، کاباردین ها و دیگران) بسیار رایج است.

شیخ عدی [در متن روسی: شیخی] داشتم در عربستان،

Šīxādī mi habū A'rabistānē

Xudānē Dādul ū dāna^{۱۸۰} (که) خدای (مالک) دادول (دندل) و دان (؟) است.

ملک طاووس نیز به مالک دندل شهرت دارد، البته در شکل استعاری این نام: شرفدین، زیرا خود نام ملک طاووس تابو است.

Šarfadīnō, xarzē gulē شرفدین (یعنی ملک طاووس)، تو گل سبزی.

A'māmata dastē gulē امامت (به احتمال فراوان: علامت) (همچون) دسته گلی.

Šarfadīn sīyārē Dundulē شرفدین سوار بر دندل است.

Šarfadīna-dīnē mina شرفدین دین من است.

Šarfadīna-dīnē mina شرفدین دین من است.

این را نیز باید افزود که دندل یک عنصر شیعی دیگر است که، احتمالاً، همراه با فاطمه (س) (به اصطلاح ایزدی ها پیرافات) و علی (ع) در میان ایزدی ها نفوذ کرده است. علی (ع) در سنت مذهبی ایزدی همچون قهرمانی افسانه ای مطرح است که در راه دین ایزدی با کافران می جنگد. علی (ع)، همان گونه که در میان شیعیان معمول است، در نزد ایزدی ها نیز ملقب به «شیر خدا» (برگرفته از ترکیب عربی اسدالله) است، و نیز همچون

شیخ عدی و شرف‌دین (ملک طاووس)، بر دندل سوار می‌شود. داستانی نیز از سفر علی (ع) به جهان آخرت باقی مانده است، جایی که در آن با چشمان خود به مجازات گناهکاران به خاطر گناهایی که مرتکب شده‌اند و تخلف از احکام دین ایزدی متقاعد می‌شود.^{۱۸۱} همچنین «دعای علی، شیر خواده»^{۱۸۲} نیز ثبت شده است که در آن، در میان دیگر موارد از فاطمه (س) (در اصطلاح ایزدی‌ها پیرافات و نیز همچنین «فاطمه با چهره‌ای نورانی»)، از پسران علی و فاطمه، حسن و حسین (ع)، زینب (س) (Zīn) و عایشه، همسر پیامبر، نام برده می‌شود.^{۱۸۳}

نام علی (ع) و پیامبر (ص) به صورت کامل حتی در دعای مهمی مانند قول سرمرگی (فاتحه برای درگذشته) ذکر می‌شود.

روح رفت، خالی باقی ماند قالب. *Řūh' čū, mā qadībī qālib*

آویخته است بر سر ما دست طالب. *Řawāstīya sar ma dastakī tālib*

این جام را چشیدند [حتی] محمد بن عبدالله.

Avā k'āsā vaxwāriya navī Mah'madē bin A'vdila

[و] علی بن ابوطالب^{۱۸۴}. *A'līyē bin A'būt'alib*

شگفت‌آور آنکه در مذهبی که امروز هر ارتباطی با اسلام را رد می‌کند، درگذشت پیامبر اسلام (ص) و نخستین امام شیعیان ارتباطی در اندوه همگانی دارد. احتمالاً ائمه شیعه و القاب شیعی، به گواه همه قراین، از طریق فرقه‌های شیعه غالی به آیین ایزدی نفوذ کرده‌اند و بعید است که این موارد به دوران عدویه در تاریخ شکل‌گیری این گروه بازگردد، زیرا خود عدی بن مسافر، همان‌گونه که بالاتر ذکر شد، سنی مؤمنی بوده است، و در آثار مذهبی وی هیچ عنصر شیعی دیده نمی‌شود.

شیخ عدی تجسم نور و تجلی خداوند به شمار می‌آید؛ «یا سلطان شیخادی [شیخ عدی]، بزرگان به ما گفته‌اند روشنایی [تنها] در ذکر تو است»^{۱۸۵}.

شیخ عدی برآورنده آرزوها نیز است: «شیخ عدی آرزوها را برآورده می‌سازد» که یک ضرب‌المثل ایزدی است. و در «دعای ایمان» به این نکته مستقیماً اشاره می‌شود:

هر که به دست خود دامن خرقة شیخ عدی را از خانه عدی بگیرد،

سلطان شیخ عدی آرزوهای او را خود برآورده می‌سازد.^{۱۸۶}

شیخ عدی با انجام دادن مأموریت زمینی خود، پس از پایه‌گذاری جامعه ایزدی باز به عرش بازگشته است و اکنون همراه با ملک طاووس بر جهان حاکم است. شیخ عدی به عنوان ایزد به گونه‌ای در همهٔ اوراد مذهبی همچون یکی از بطریق‌های خدایگان ذکر می‌شود.

سلطان یزید / سلطان ایزید / ایزید / ازی دربارهٔ ریشهٔ این چهره

در تثلیث مقدس، شاید واضح‌ترین چهره از آن یزید باشد، هرچند که او نیز گاه با ملک طاووس یکی گرفته می‌شود.

طبق رایج‌ترین نظر نام یزید، یعنی *Ēzīd* (که ایزید تلفظ می‌شود)، گویا هم‌خانوادهٔ واژهٔ فارسی *īzad* (ایزد) است، به معنای «خدا، یزدان» که به صورت ایرانی باستان *yazata-* (نام طبقهٔ خدایان، به معنای تحت‌اللفظی «شایستهٔ قربانی»، یعنی «ایزد») بازمی‌گردد که خود از *yaz-* «قربانی کردن» آمده است. دیگران از جمله در سنت ایزدی، بر این باورند که *Ēzīd* «ایزد» نام دومین خلیفهٔ اموی یعنی یزید بن معاویه است و اینکه سلطان یزید هموست.

نام یزید (و طبیعتاً نام این گروه) را گاه با نام شهر یزد در جنوب ایران مرتبط می‌دانند که در آن زرتشتیان ایران یا گبرها زندگی می‌کنند.^{۱۸۷}

اما همهٔ اینها چیزی بیش از تفسیرهایی بر پایهٔ ریشه‌شناسی عامیانه نیست، هر چند تشبیه سلطان یزید به یزید بن معاویه، خلیفهٔ اموی، که تنها اندکی بیش از سه سال (۶۱-۶۳ق/۶۸۰-۶۸۳م) حکومت کرد و هیچ ویژگی برجسته‌ای از او ذکر نشده است، صرف نظر از فقر تاریخی، به عنوان نتیجهٔ مطرح شدن دوبارهٔ یک شخصیت، پایه‌های واقعی نیز دارد.

روایت عامیانهٔ ایزدی به واقع نیز سلطان یزید را با دومین خلیفهٔ اموی یکی می‌شمارد، البته با تصور شخص اخیر در یک چهرهٔ ویژه. بر پایهٔ یکی از روایت‌های رایج، یزید زمانی از اسلام دور شد و دین شاهد بن جابر، پسر آدم، را پذیرفت و سپس این دین را پیش از ورود شیخ عدی همه جا در سوریه گسترش داد.^{۱۸۸} افسانه‌های دیگری را نیز با نام

یزید ارتباط می‌دهند، مانند تسخیر قسطنطنیه و برخی دیگر از رویدادهای اسطوره‌ای^{۱۸۹}.
 برپایه یک افسانه، سرنوشت پیش از تولد یزید برای او ایفای نقش پیلات^{۱۹۰} را
 در تاریخ شیعه مقدر کرده بود. پدرش، معاویه بن سفیان، در خدمت محمد پیامبر(ص)
 بود. یک بار در حال اصلاح پیامبر چنان بریدگی ایجاد کرد که از آن خون جاری شد
 و محمد(ص) به همین سبب گفت که اخلاف معاویه بر ضد پیروان او خواهند جنگید
 و بر آنان پیروز خواهند شد. معاویه سوگند خورد که همسر نگزیند. خداوند نیز برای
 برآوردن خواست خود مرضی بر معاویه نازل کرد که تنها با نکاح درمان می‌شد. آنگاه
 معاویه باکره‌ای ۸۰ ساله به نام محوسه^{۱۹۱} را به زنی گرفت که پس از شب زفاف بدل
 به دختر جوانی شد (عنصر مهم در زایش افسانه‌ای) و در نتیجه یزید را به دنیا آورد.
 این افسانه اشاره روشنی دارد بر رویداد اندوه‌باری که در دوران کوتاه خلافت یزید
 ابن معاویه رخ داد. یزید، برخلاف پدر حسابگر و فعالش، جوانی نرم‌خو و فاقد توانایی
 رهبری بود که آن گونه که از قراین برمی‌آید، تمایل چندانی به حکومت کردن نداشته
 است. او محبوب اطرافیان‌ش بود، عاشق ضیافت‌های عرفی در جمع شاعران و هنرمندانی
 بود که به یک میزان از مسیحیان و مسلمانان بودند و عاشق شکار با سگ با همراهی
 میمون مورد علاقه‌اش بود. مادرش، همچون یکی از زنان وی، یک زن عرب مسیحی بود.
 امام حسین(ع)، نوه پیامبر(ص) و پسر کوچک علی و فاطمه(ع)، با رد پذیرش خلافت
 یزید، با گروهی از همفکران و نزدیکانش در کوفه با هواداران خاندان علی، یعنی شیعیان
 پیوند یافتند. این دوره دوره نارضایتی‌های آشکار شیعیان بود که قانونی بودن حکومت
 امویان را مورد اعتراض قرار داده بودند. در راهی که از مکه آغاز شده بود، در محرم
 ۱۰/۶۱ اکتبر ۶۸۰ در بیابانی نزدیک کربلا، لشکری از سوی حاکم عراق، سرکوب‌کننده
 ناآرامی‌های شعله‌ور شده شیعیان فرستاده شده بود، کاروان حسین(ع) را محاصره کرد.
 گزارش خشک فرمانده این لشکر از نبردی که تا امروز هر ساله جهان شیعه را غرق
 اندوه سازد، با همه کوتاهی خود بسیار گویا است:

حسین فرزند علی، با ۱۷ تن از خاندانش و ۶۰ تن از یارانش به اینجا رسید^{۱۹۲}. ما
 به ایشان دو راه عرضه کردیم: یا حرب کنند یا بی‌چند و چون بر حکم عبیدالله گردن
 نهند. آنها پس از آنی که تیزی شمشیرهای ما را چشیدند، به تپه‌ها و گودال‌ها پناه بردند.

همه اینها اندک زمانی به درازا کشید، آنقدر که لازم است تا شتری را ذبح کنی یا چشم بر هم بگذاری و اندکی بیاسایی. سرهایشان را به دارالحکومه می فرستم^{۱۹۳}.

زن ها و کودکان زنده مانده را به شام فرستادند، آنجا که یزید از آنچه رخ داده بود اظهار پشیمانی کرد و به همه آنها اجازه داد تا به مدینه بازگردند (احترام یک حاکم بی اراده که ناتوان از تصمیم گیری است به مغلوبان خود). اما با گذشت دو سال (در سال ۶۸۳م) در زمان قیام مکه، یزید به نحوی نامنتظر از دنیا رفت؛ چگونگی مرگش نامعلوم است. بدین ترتیب چگونه چنین شخصیت تاریخی می توانسته تبدیل به نمونه نخستین ایزدی شود، که هیچ نکته مشترکی با وی ندارد؟

تبارشناسی این پدیده به گونه صریحی قابل ردیابی است. به احتمال فراوان چهره یزید بن معاویه، که احتمالاً اکنون دیگر مورد احترام بوده، وارد [اعتقادات] گروهی از جریان سیاسی - مذهبی دوستداران خاندان اموی، و از جمله خود یزید می شود که هنوز به طور کامل شکل نگرفته بوده است. ما به طور قراردادی پیروان این جریان را یزیدی های نخستین نامیدیم، زیرا آنها خودشان را یزیدی می نامیدند و از این معنا منظورشان تنها هواخواهی یزید بن معاویه بود. احتمالاً بخش معینی از این یزیدی های نخستین که با شاخه ای از عدویه در آمیخته بوده اند، تبدیل به یکی از اجزاء به وجود آورنده جامعه ایزدی شده اند. ضمن آنکه عدویه خود نیز احترامی خاص برای بنی امیه قائل بودند، چرا که شیخ عدی بن مسافر، همان گونه که بالاتر ذکر شد، خود از این دودمان بود. نمی توان به صراحت این نکته را تأیید کرد، اما بر پایه همه قراین، فضای موجود در این جامعه که بعدها تبدیل به بنیان گروه قومی - مذهبی ایزدی شد. نبود اصول اعتقادی منسجم در مرحله آغازین شکل گیری این جامعه و اولویت آگاهی های عرفانی - احساسی نسبت به اصول، ساختار بسیار منعطفی به وجود آورد، که در نهایت یک اندیشه التقاطی بسیار پیچیده جان بخشید.

بخشی که به تصوف می پرداخت و عمدتاً شامل هواداران عدویه بود، شیخ عدی را به عنوان پایه گذار فرقه مورد پرستش قرار می داد، و دوستداران بنی امیه یزید را. در نهایت احتمالاً عناصر دیگری که در این جامعه رسوخ کرده بودند، کاملاً می توانسته اند عناصر آیینی خود را به همراه بیاورند، عناصری که بعدها یا جای خود را به عناصر دیگر

دادند و زیر فشار چهره‌های بااهمیت‌تر مستحیل شدند، یا رنگ خود را در پرده رنگارنگ این آموزه التقاطی برجا گذاشتند. کاملاً امکان‌پذیر است که در طی دوره‌ای نوعی فرآیند همه‌پذیری رخ داده باشد، البته با کنار گذاشتن عناصر کاملاً بیگانه. به هررو، پرستش شیخ عدی و بالا بردن او تا حد ایزد اصلی، ملک طاووس، به هیچ‌رو همین‌گونه فرآیندها را در ارتباط با سلطان یزید نفی نمی‌کند. ضمن آنکه در رأس تثلیث ملک طاووس قرار دارد و بالاتر از همه خواده نشسته، خدای یکتا که تصور کلی را متعادل ساخته و همه را حول اندیشه وحدانیت گرد می‌آورد.

در کل فاجعه کربلا و کشتن نوه پیامبر (ص) در دوران یزید بن معاویه، ظاهراً اهمیتی خاص به چهره این خلیفه بخشیده است، که در واقع شخصیتی بسیار معمولی است. دوستداران دودمان اموی با وجود آنکه شخصیت‌های معاویه بن سفیان و مروان بن حکم را به‌ویژه برجسته می‌سازند^{۱۹۴}، در بسیاری موارد در تحلیل نهایی تبدیل به علاقمندان یزید می‌شوند و خود را به نام او می‌خوانند (همچون مورد گروه دوستداران دودمان اموی، که خود را یزیدی می‌نامیدند). به عنوان نمونه به گزارش واسیلی بارتولد^{۱۹۵}، مروانیان را که «به جای علی (ع)، مروان (یعنی مروان بن حکم) را چهارمین خلیفه می‌دانند»، در شونگان [شُغنان] (در پامیر) ایزدیه می‌نامیدند، که بی‌شک منحصرأ به خاطر اهمیت یاد شده چهره یزید بن معاویه بوده است.

این را نیز باید افزود که معاویه (با تلفظ ماوی Māwī) در اوراد مذهبی ایزدی‌ها، حتی با ارجاع دقیق به سلطان یزید، وجود دارد، البته نه به عنوان پدر سلطان یزید، زیرا در این اوراد سخن صرفاً از یک ایزد، یعنی ایزد (ازدید) است^{۱۹۶}.

بدین ترتیب روشن می‌گردد که سلطان یزید به عنوان یک ایزد، عضوی از تثلیث مقدس ایزدی که تجسم یزید خلیفه نیز نیست، در اصل برپایه چهره او شکل گرفته است. اما یک مسأله روشن نشده باقی می‌ماند: چگونه است که نام این ایزد — ناروشن‌ترین چهره در تثلیث — تبدیل به نام این فرقه و عنوان اصلی قوم آنها شده است؟

پیش از هر چیز باید این را در نظر داشت که یزید، یعنی اِزدی ēzdī، (برگرفته از ēzīdī)، تنها نام این فرقه نیست. در قدیم این فرقه نام‌های دیگری هم داشته است که اکنون از میان رفته‌اند، اما در اوراد مذهبی باقی مانده‌اند. در این میان پیش از همه

عنوان عدبی a'dabī قرار دارد که به واژه عربی عدوی adawē بازمی‌گردد و معنای آن «پیرو شیخ عدی» یا به احتمال بیشتر، «عضو فرقه عدویه» است. سپس «شرقی šarqī یعنی منسوب به شرق» دیده می‌شود که به احتمال فراوان از ترکیب عدویه شرقی adawīyē šarqī آمده است^{۱۹۷} و معنای آن «عدویان شرقی» است، و دیگر داسینی dāsini که برگرفته از نام یکی از ایلات ایزدی است.

برپایه همه قراین، می‌توان گفت زمانی بوده است که همه این اصطلاحات، البته همراه با اصطلاح از(ی) دی ēz(ī)dī در ارتباط با این گروه به طور موازی به کار می‌رفته‌اند، و اصلی‌ترین آنها که از جمله خود افراد این گروه به کار می‌برده‌اند، به احتمال فراوان، عدبی a'dabī یا عدوی adawī بوده است. اما اصطلاح از(ی) دی ēz(ī)dī یا میراث همان گروه دوستداران بنی‌امیه است که با عدویه درآمیختند، یا نتیجه ارتقای شخصیت یزید و بعدها، پرستش او در میان عدویان است که بی‌شک با دوستداران دودمان بنی‌امیه مرتبط بوده‌اند و بنیان قوم کنونی ایزدی را تشکیل داده‌اند.

بعدها، در سده‌های ۱۵-۱۶م عنوان از(ی) دی ēz(ī)dī به گواه همه قراین، نهایتاً به این گروه اختصاص داده شد و همه اصطلاح‌های دیگر کناری نهاده شد. وضعیت زیر، به احتمال فراوان، به این روند کمک کرده است. پس از فاجعه کربلا، نه تنها در میان شیعیان و صرف نظر از آنکه نوه پیامبر چگونه کشته شد، نام یزید خلیفه رنگی شوم به خود گرفت. از این رو، اصطلاح «یزید» که اکنون دیگر همچون نامی که خود افراد این گروه به خود داده بودند، وجود داشت، به عنوان نام تحقیرآمیزی نیز که بیرون از گروه استفاده می‌شد، احتمالاً از سوی شیعیان همسایه، خطاب به مردمی به کار رفت که یکی از اصلی‌ترین دشمنان تشیع را محترم می‌شمردند.

آرام آرام این نام تقریباً تبدیل به مترادفی برای کلمات مرتد و بی‌دین شد، اما نه فقط در میان مسلمانان. در شعر عاشیق‌های ارمنی، از جمله در اشعار سایات - نووا، مواردی از کاربرد واژه یزید با معانی‌ای که ذکر شد، دیده می‌شود: «بسیاری از عشق تو یزید (یعنی مرتد، بی‌دین) می‌شوند»^{۱۹۸} «از عشق تو من یزید (بی‌دین) شدم، به جان آمدم از تو، زجر کشیدم از تو»^{۱۹۹}.

همین تعبیر را در اشعار ترکی این شاعر نیز می‌بینیم: «تا یزیدها (بی‌دین‌ها) جمع

شوند، تا همه گرد هم آیند،/ تا خنجر بر سینه گناهکار بگذارند»^{۲۰۰}. این سطرهای شاعرانه سنت متأخرتری را در کاربرد استعاری اصطلاح «یزید» نشان می‌دهند. در اینجا سخن از بی‌خدا و شیطان‌پرست دانستن ایزدی‌ها است.

در آیین ایزدی امروز گاه ارتباط میان سلطان یزید و یزید بن معاویه با قاطعیت نفی می‌شود^{۲۰۱}، که بی‌شک دلیل آن [تلاش برای] جدایی قطعی از سنت اسلامی و مسلماً از هر شخصیتی در تاریخ اسلام است. همین مسأله را ما در مورد شیخ عدی می‌بینیم. هیچ یک از صاحب‌نظران ایزدی امروز شیخ عدی را به عنوان پایه‌گذار حلقه صوفیان عدویه به رسمیت نمی‌شناسد، یعنی به عنوان فردی که زمانی یک مسلمان مؤمن بوده یا دست‌کم بدان شهرت داشته است.

سلطان یزید همچون یک ایزد

سلطان یزید مشهور به رب‌النوع مردمان و زندگی این جهانی است و گاه او را جوهرهٔ مذهب ایزدی تصور می‌کنند^{۲۰۲}، هرچند همین را می‌توان در مورد دیگر چهره‌های تثلیث نیز گفت. چهرهٔ ایزد در تثلیث همراه با چهره‌های ملک طاووس و شیخ عدی مستحیل شده و تفکیک ویژگی‌های خاص او کاری تقریباً انجام‌نشده است. جدا از آن، نقش تقریباً فرعی او در تثلیث مقدس به روشنی قابل تشخیص است، هرچند که نام سلطان یزید در اوراد مذهبی به مراتب بیش از شیخ عدی به چشم می‌خورد (نام ملک طاووس، روشن است که تبدیل به تابو شده و همان‌گونه که گفته شد، بسیار کم مشاهده می‌شود). این بسیار گویا است که همچون شیخ عدی، سلطان یزید نیز همچون مالک چهارده طبقهٔ زمین و آسمان‌ها ظاهر می‌شود:

آقای من یزید است. *Āqāyē min Ēzīda*

بیرق سرخ و سپیدش پیدا است. *Bayrāqā sōr ū spī p'idā*

چهارده طبقهٔ زمین و آسمان افتاده در دست سلطان یزید است.

Čārda tavak a'rd u a'zmān k'afā dāstē Silt'ān Ēzīda

باید افزود که احتمالاً تنها چیزی که سلطان یزید را بر بستر شخصیت‌های آسمانی

اصلی در آیین ایزدی متمایز می‌سازد، همانا لقب او، یعنی «سرخ» است (*Silt'ān Ēzīdē*)

sōr = «سلطان یزید سرخ»، هرچند چنین صفتی در ارتباط با یک دیگر از چهره‌های فرعی خدایگان، یعنی شیخ موسای سور — رب‌النوع باد و هوا — دیده می‌شود. جدا از آن، ایزد تنها ایزدی است که نام وی در عبارتی مربوط به یک دعای مهم حاوی کلمه هول (yōl) hōl به معنای «طریق (- عرفانی)» که در آن این کلمه با کل این مذهب یکی دانسته می‌شود، به چشم می‌خورد: Hōla, hōla, hōla- Silt'ān Ēzīdē sōra! «طریق است، طریق است، طریق است — سلطان یزید سرخ است»، که ظاهراً به معنی آن است که «سلطان یزید دین و آیین ماست» (به احتمال فراوان، این دعا عبارت چرخش هنگام ذکر است). اینکه [در این عبارت] دین ایزدی به طریق یک عارف تشبیه می‌شود، یک بار دیگر توجه ما را به ریشه‌های صوفیانه آیین ایزدی معطوف می‌سازد. آیین تصوف، همان گونه که دانسته است، عبارت است از «طریق عرفانی به سوی حقیقت (خداوند)» و دارای «مراحلی در راه» است که به رهرو نشان می‌دهند چه مقدار از راه طی شده، یعنی چه میزان درک او را «حقیقت» تکامل یافته است. در کنار لقب «سرخ»، ایزد و شیخ موسای سور را پیوند با قلم نیز با یکدیگر مرتبط می‌سازد:

به دست سلطان یزید هست قلم قدرت.

Li dastē Silt'āĒzī haya qalamē qudratē

الحمد لله و شکر که من برگزیدم سنت (ازدی‌خانه، جامعه ایزدی) را^{۲۰۳}.

Al-h'amdullāh ū šikr az hāvētima sar piškā sunnatē

گمان این گونه است که تا پیش از ایزد نه لوحی بوده و نه قلمی، نکته‌ای که به مأموریت پیامبرانه او و البته آنچه به موسی مرتبط است، اشاره دارد:

پادشاه من سور در سما (جشن در آسمان) است. P'ādšāyē min sur li amaā

وقتی (یا باری، زمانی) نه لوح بود، نه قلم (پیش از سلطان یزید).

Waxtā (Barī) na luh bū, na qalama

عزیز من (یا سلطان یزید) آن ساعت است، آن دم است^{۲۰۴}.

A'zīzē min (Silt'ān Ēzīd) aw sah'ata, dama

افزون بر این، ایزد موصوف به صفات دانای مطلق و تعیین کننده زندگی و سرنوشت

است:

P'ādšāyē min, p'ādšā پادشاه من (به راستی) پادشاه است.

او نقاش همه نقاشان است (کنایه از آنکه نقش زندگی را او ترسیم می‌کند).

Naqāšē sar čandī naqāša

عزیز من (سلطان یزید) دانا است که چه کسی پیش است، چه کسی پس است (بر همه چیز دانا است)^{۲۰۵}.

A'zizē min (Silt'ān Ēzīd) zāna k'ī li bara, k'ī li pāša

سلطان یزید همچون شیخ عدی، برآورنده آرزوهای کسانی است که امید به خاندان شیخ عدی دارند (یعنی امید به دین ایزدی):

هر کس دست به سوی خاندان عدی، به دامن خرقه دراز کند،

Harka dastā mālā Ādīyā dāminā xarqa bika

سلطان یزید آرزوهای او را خود حاصل کند (برآورده سازد)^{۲۰۶}.

Silt'ān Ēzīd mirāzē wī jam xwa hāsli bika.

غالباً در مراسم آیینی تعلق به جامعه [ایزدی] و پاکی نیت و اعتقادات با عبارت barxē Silt'ān Ēzīd - «بره سلطان یزید» مورد تأیید قرار می‌گیرد. در شروع یک کار جدید، هنگام نشستن یا برخاستن توصیه می‌شود که عبارت یا یزید! به زبان آورده شود. هنگام چرخش آیینی یا سماع، یزید، ملک طاووس و هفت ملکی را که تجسم ملک طاووس‌اند، به صدای بلند می‌خوانند.

روز تولد یزید - Rōža Ēzīdē (یکم دسامبر) جشن مذهبی ایزدی‌هاست که در آستانه آن روز یک روزه سه روزه می‌گیرند.

همان‌گونه که از یک ایزد ایزدی انتظار می‌رود، سلطان یزید زیارتگاه خاص خود را در لالش دارد که یک آرامگاه موهومی است. نکته باورنکردنی آن است که خود مزار ایزد یک سازه است که در مقایسه با مزارهای دیگر شخصیت‌های بزرگ^{۲۰۷}، ایزدها و ائمه مذهب ایزدی، چندان به چشم نمی‌آید. آنرا نه تنها نمی‌توان به‌هیچ‌رو با شکوه موجود در زیارتگاه شیخ عدی مقایسه کرد، که در اصل باید این مقایسه را انجام داد، زیرا هر دو چهره اعضای تثلیث مقدس‌اند، بلکه حتی با مزارهای موهومی بیشتر ایزدان

خدایگان مردم و بزرگان ایزدی نیز نمی‌توان مورد قیاس قرار داد که بسیار با اهمیت‌تر به نظر می‌رسند و آکنده از زائرنده، به‌ویژه در روزهای مذهبی.

ایزدان کوچک و ارواح حامی

جدا از تثلیث مقدس که تقریباً مبنای اصول اعتقادی این مذهب بوده است، و در آیین‌ها و اعتقادات به روشنی متمایز است، خدایگان ایزدی دارای ایزدان کوچک و ارواح حامی بسیاری است که تبیین آنها کاری بسیار پیچیده است و این پیچیدگی نیز تنها به خاطر محدود بودن یا پراکندگی منابع نیست. دشواری تعیین مصادیق فهرست ایزدان به دلیل پر تعداد بودن و گوناگونی شخصیت‌های تاریخی مورد احترام است: خویشان و نزدیکان شیخ عدی، بزرگان محلی دارای حوزه نفوذ محدود، بزرگان تصوف (منصور حلاج و رابعه عدویه)، پیامبران اسلام و کتاب مقدس و بزرگان، فرشتگان و در نهایت شیخ‌ها و پیرهایی که دارای نوعی هاله تقدس شده‌اند و در مناطق خاصی مورد احترام‌اند. برای [تعیین] چهره‌های خدایگان عامیانه، حتی در دین‌هایی که یک نهاد رسمی برای تدوین اصول دارند (مثلاً مانند مسیحیت)، نمی‌توان معیارهای یکسانی برای تعیین ایزد بودن یا تقدس تعیین کرد. جدا از آن، این مسأله مربوط به آموزه‌هایی است که در آنها مورد پرستش قرار گرفتن یا ورود به جمع چهره‌های مقدس صرفاً به‌گونه غیررسمی صورت می‌پذیرد و تنها در سطح سنت عامیانه بازتاب می‌یابد. در آیین ایزدی چنین معیارهای غیررسمی را شاید بتوان به‌طور قراردادی ذکر چهره [مورد بحث] در مجموعه مذهبی شفاهی و وجود مزار موهومی این چهره در لالش به شمار آورد.

ما در مرحله نخست تنها چهره‌هایی را به عنوان ایزد تفکیک کردیم، که حوزه‌های گوناگونی از زندگی انسان را مورد حمایت خود قرار می‌دهند، یا آنکه پدیده‌های طبیعی را تشخیص می‌بخشند. از این مجموعه هفت تجسم ملک طاووس — عزراییل، درداییل، اسرافیل، میکاییل، جبریل، شمناییل و توراییل — که از میانشان عزراییل تقریباً «رأس» هفت فرشته است و معمولاً با ملک طاووس یکی دانسته می‌شود، هر چند همه هفت فرشته در کل تجلی ملک طاووس‌اند، حذف شده‌اند. همچنین بیشتر چهره‌های همگون آنها در مجموعه بزرگان، شخصیت‌های تاریخی فرقه عدویه که همانا عبارتند از: شیخ

ابوبکر (شیخوبکر)، سجادالدین و نصرالدین نیز حذف شده‌اند. سجادالدین یا سجادین، را همچون قاصد روح میریا (= *qāsidē ruhē mirīyā*) همراه ارواح مردگان (در جهان آخرت) توصیف می‌کنند. همچنین نصرالدین با فرشته مرگ یکی دانسته می‌شود، جلاد شیخ عدی بوده و همه آنها را که با وی مخالف بوده‌اند، می‌کشته است. استثناها عبارتند از: شیخ شمس که نماد خورشید است و فخرالدین که با ماه یکی دانسته می‌شود. اما در مورد ایزدانی که بر پدیده‌های طبیعی حکم می‌رانند، باید گفت: به بیشتر آنها قدرت درمان بیماری‌هایی داده شده است که علت آنها همان پدیده‌ها دانسته می‌شوند. هر چند باید یادآوری کرد که نقش درمانگر معمولاً به عنوان یکی از عناصر خرق عادت به بزرگان نسبت داده می‌شود و نیز به زیارتگاه‌ها، اما در آیین ایزدی به افرادی از برخی خاندان‌های شیخ‌ها نیز این نقش داده شده است.^{۲۰۸}

پیچیدگی بررسی خدایگان ایزدی به خاطر آن نیز است که میراثی که از کیش‌های تشکیل‌دهنده آیین ایزدی به این آیین رسیده است، بسیار متنوع است. بدین ترتیب بسیاری از شخصیت‌های افسانه‌ای و نیمه‌افسانه‌ای، بزرگان، گاه شخصیت‌های تاریخی که کیش آنها در سطوح متفاوت در منطقه آسیای پیشین و از جمله در اسلام، به‌ویژه در فضای به اصطلاح الحادی آن وجود داشته است، در میان ایزدی‌ها رواج یافته و همراه با چهره‌های خاص ایزدی‌ها مورد پرستش قرار گرفته است. البته تنها «نهادینه‌شدگی» در ذهن مردم یا همگون‌شدگی با سنت مذهبی خاص خود می‌توانند مبنایی شوند برای گنجاندن یک چهره مربوط به این منطقه در فهرست ایزدان و بزرگان ایزدی (مثلاً ابراهیم خلیل و خضر نبی).

نام‌های ایزدان، ارواح حامی و بزرگان معمولاً با لقب شیخ، پیر یا دَوریش (*dawrēš*) همراهند که همان «درویش» است. اما معمولاً این فرد یک «فرد مقدس، پارسا، زاهد دوره‌گرد و عارف» است و گاه حتی «ارباب، مالک». آن گونه که صورت آغازین ایرانی باستان آن نشان می‌دهد (ریشه گرفته از *-adari-gauša-* < *driguška-*)، این واژه در آغاز به معنی «شنونده، شاگرد (روحانی)» بوده که در متون ایرانی میانه نیز ثبت شده است. (به عنوان مثال در صورت‌های سغدی *zywšk, δrywšk/žyušk* به معنای «شاگرد»). درویش در سطح معنایی و نیز به عنوان یک نهاد اجتماعی با *bhikšu* در هندی باستان

قابل مقایسه است، که معنای تحت‌اللفظی آن «فقیری که با صدقه زندگی می‌کند» است و همزمان عنوان طبقهٔ راهبان بودایی نیز بوده است.

غالباً همراه با نام‌های بزرگان لقب بابا به کار می‌رود که تا هند رواج یافته است. گاه در ارتباط با ایزدان، بزرگان، ارواح و مانند اینها اصطلاحات زیر به کار می‌رود: خاص (از عربی خاص) - «برگزیده، نجیب»، خُدان یعنی «ارباب، محافظ، نگهبان» و مر (mēr) یعنی «فرد مقدس»، عزیز (از عربی) به معنای «مقدس»، ولی (از عربی به معنای «دوست، محبوب، نزدیک (به خدا)»، «مقدس» و قنچ یعنی «خوب، زیبا» و مانند اینها.

کاربرد القاب نشان دهندهٔ پیوندهای کاستی (مانند شیخ و پیر) با نام‌های ایزدان، بزرگان و غیره یک سردرگمی به وجود می‌آورد، به‌ویژه با در نظر گرفتن اینکه برخی از آنها تبدیل به نام پرآوازهٔ خاندان‌های شیخ‌ها و پیرها شده‌اند. این مسأله باعث به وجود آمدن سنتی شده که خاندان‌های برجسته را به بزرگانی که نامشان بر آن خاندان‌ها گذارده شده است، و گاه حتی به شخصیت‌های مورد پرستش، منسوب کنند.

یکی از ویژگی‌های خاص ایزدان کوچک حضور ضعیف آنهاست در نظام آیینی و مفاهیم اعتقادی این مذهب. بدین ترتیب در طبقهٔ ایزدان کوچک خدایگان ایزدی چهره‌های زیر را می‌توان گنجانند: ماما (مام) رَشَن - درخش انداز؛ پیرافات، مادر نخستین ایزدی‌ها، حامی زائوها و نوزدان؛ خاتونه فرخه، حامی زنان باردار و نوزدان؛ مامه شیروان و گونه زرزن، حامیان دام‌ها؛ دَوریش عَرَد، مالک زمین؛ شیخ علی شمس (شیخالی شمس/شمسن)، حامی دوره‌گردها؛ خطَّ جَت، روح شیار/خط؛ خُدانه ماله، روح کانون خانواده؛ پیراستر، روح پی (پایه)؛ شیخ موسی سور (شیخ موس)، رب‌النوع باد و هوا؛ شیخ مند یا پیر مند گوره، حاکم مارها؛ خدر [خضر] نبی (- نوی)، Deus universalis؛ شیخ قیراس و خزم‌امان، ارواح پوشاک؛ ابراهیم خلیل، دوست خداوند؛ شیخ شمس و فرخدین [فخرالدین]، ماه و خورشید خداوندی؛ جن تَیر، حاکم اجنه؛ پیر لیبینه/لیبینن - روح بنا. این را نیز باید افزود که بر پایهٔ روایتی، نیمهٔ خیر ایزدان و بزرگان ایزدی، از جمله فرشتگانی سنتی همچون عزرائیل و جبریل، در لالش مدفون‌اند: وجود مقبرهٔ موهومی یکی از بزرگان (به‌ویژه ایزدان)، مزار یا زیارتگاه در اصلی‌ترین مرکز مذهب ایزدی، گویا نشانهٔ رسمیت یافتن وی در این کیش و مذهب است.

پی نوشت

- | | | |
|--|---|---------------------------|
| 27. Astryan, <i>Nekotorye Boprosye ...</i> | 1. Guest, XI | |
| 28. ibid | 2. Kreyenbroek, <i>The Yezidism it Background</i> | |
| 29. ibid | 3. ibid | |
| 30. ibid | 4. ibid | |
| 31. ibid | 5. Kreyenbroek, ibid, 27-28 | |
| 32. ibid; de Morgan, <i>Mission Scientifique en Perse</i> | 6. Menant, <i>Les Yezidis ...</i> | ۷. بدلیسی، ۳۱۰ |
| 33. see: Al - Damlūjī, <i>Al-Yazidiyya</i> | | ۸. همو، ۱۴ |
| 34. ibid | | ۹. همو، ۱۴-۱۵ |
| 35. Guest, <i>The Yezidis</i> ; Kreyenbroek, <i>The Yezidism-It Background ...</i> | 10. Guest, 57 | |
| 36. Zargotina k'urda | 11. Hakkārī | |
| 37. Celil, «Qewl u Beyte...», 5ff | 12. Guest, 43, 44, 46 | |
| 38. see: Rudenko, 7 | | ۱۳. اولیا چلبی، ۱۸۸-۱۸۷/۱ |
| 39. id, «Brate Ī Sestre...» | | ۱۴. نک: همو، ۳/۱، ۳/۲ |
| 40. ibid | | ۱۵. همو، ۶/۳-۷، ۸۹ |
| 41. Asatryan, «Ezdineri...», 499-508 | | ۱۶. همو، ۲۱۱/۲-۲۱۳ |
| 42. <i>Yazdiakan koranakan...</i> | 17. Guest, 48-50 | |
| 43. Gumilev, 90-107 | 18. Propaganda Fide | |
| 44. dīskā danē | 19. id, 49 | |
| 45. darbā xarqa | 20. id, 50 | |
| 46. šarbikē (k'āsīdē) zērīn | 21. id, 51 | |
| 47. Ankosi, 12-15 | 22. id, 53 | |
| 48. <i>Yazdiakan Kronakan</i> , 12 | 23. id, 54 | |
| 49. Celil, 36 | 24. ibid | |
| 50. ibid | 25. Ba'ashīqa | |
| | 26. Guest, <i>The Yezidis ...</i> | |

88. Celil, «Qewl u Beyte»
89. Arakelova, «Sufi»
90. Kreyenbroek, ibid
91. Guest, 199
92. ibid; Damluji, 117-118
93. Guest, *The yezidis*; Perry, 347-380
94. Tayrāhye
95. Magūšūtā
96. Tfinkdji, 188
97. Kreyenbroek, ibid
98. Asatryan, «The Holy Brother hood»
99. Kreyenbroek, ibid, 29
۱۰۰. مانند آنچه در مورد بسیاری از مقدسات خدایگان ایزدی و در مورد برخی مفاهیم تصوف دیده می‌شود که در فرهنگ شفاهی بازتاب یافته‌اند، اما توضیحی در جهان‌بینی ایزدی وجود ندارد
101. Guest, 96
102. Kreyenbroek, ibid, 29
103. Guest, 20-21
104. Celil, 323-324
105. Kreyenbroek, ibid, 226
106. Celil, 323-324
107. Hypostasis
108. Guest, *The yezidis*
109. ibid
110. ibid
۱۱۱. مصحف رش، باب دو، بند ۱۴
112. Bittner, 24-28
113. Bayazidi, 74
۱۱۴. «نام من و صفات من را ذکر نکنید تا مرتکب گناه نشوید»، کتاب جلوه، باب ۴، بند ۸
115. Bittner, 24-39
116. Kreyenbroek, ibid
117. Lescost, 59
118. Bittner, 2-28
۱۱۹. درباره «خنده آیینی» نک: ریشه‌های تاریخی قصه‌های
51. Ankosi, 9
52. Kreyenbroek, *The Yazidism it*, 130-131
53. Arakelova, «Sufi...», 319-321
54. Ankosi, 10
55. pēnj farzēd haqiqat
56. Asatryan, «The Holy Brothe hood», 79-96
57. Ankosi, 14
58. Arakelova, «Sufi», 325-328
60. ibid, 80
61. ibid, 89
62. Arakelova, «Sufi»
63. Kreyenbroek, *The yazidism it*, 133
64. ibid; Drower, 178
65. Zargōz
66. Gazwan
67. Asatryan, «The Holy Brother hood», 22-23
68. Saxma
69. Damīrī
70. Kreyenbroek, *The yazidism it*, 134
71. ibid
72. Asatryan, «The Holy Brother hood», 92-93
73. Kreyenbroek, ibid
74. Kreyenbroek, ibid
75. Guest, 35
76. Kreyenbroek, ibid, 163-164
77. Guest, 35
78. Asatryan, «Ezdineri davanak'a...», 147
79. Guest, ibid; Drower, 115, 117, 125-126
80. Kreyenbroek, *The yazidism it*, 135
81. ibid; Edmonds, 196-197
82. ibid, 136
83. Rudenko, 7
84. ibid
85. ibid
86. Kreyenbroek, ibid
87. Macuch, 37-38

- پریان، تهران، ۱۳۷۱ش
- انجیل لوقا، ۳۲/۸-۳۳
۱۵۵. همانجا
120. Kreyenbroek, ibid
121. Macuch, 37-48
۱۲۲. سلیمان، جندی
123. Kreyenbroek, ibid, 244-249
124. Qawlā Tāwūsī Malak
125. Kreyenbroek, ibid
126. Madh'ē xwadē
127. Edmonds, 4
128. Kreyenbroek, ibid
129. Hypostasis
130. Pavocristatus
131. Guest, *The yazidis*
132. ibid
133. ibid
۱۳۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۶۵
۱۳۵. همانجا
136. Kreyenbroek, ibid
۱۳۷. یاحقی، ۵۵۴-۵۵۵
۱۳۸. یادداشت مؤلف
139. Chtonistic
۱۴۰. یادداشت مؤلف
۱۴۱. همانجا
142. Chtonism
143. Infernal
۱۴۴. یادداشت مؤلف
۱۴۵. فروافتاده از انجمن خدایی
۱۴۶. یادداشت مؤلف
۱۴۷. همانجا
۱۴۸. همانجا
۱۴۹. همانجا
۱۵۰. همانجا
۱۵۱. عطار نیشابوری، منطق‌الطیر
152. Arakelova, «Sufi»
153. Guest, *The yazidis*
۱۵۴. انجیل متی، ۳۰/۸-۳۲؛ انجیل مرقس، ۱۱/۵-۱۳
156. Guest, *The yazidis*
157. Asatryan, «Ezidineri»
158. Infrnal
159. Xibet Qanafar
160. Guest, 15
161. id, 16
162. id, 17
163. ibid
164. id, 17
165. id, 18
166. Kreyenbroek, *The Yazidism it Background*, 47
167. Guest, 18
168. ibid
169. Kreyenbroek, ibid, 96-97
170. Celil, 319
171. Eponym
172. Celil, 319
173. id, 320
174. id, 319
175. ibid
176. id, 320
177. Asatryan, «The Holy Brother hood», 80
178. ibid, 318, 319
179. Dadul or Dundul
180. Celil, 403-412
۱۸۱. برای ضبط و چاپ کامل متن همراه با ترجمه و توضیحات نک:
- Asatryan, ibid
182. Bayt'ā A'lī Šērē Xwadē
183. Celil, 403-412
184. ibid
185. id, 421
186. id, 419

197. id, 321
۱۹۸. یادداشت مؤلف
۱۹۹. همانجا
۲۰۰. همانجا
۲۰۱. همانجا
202. Kreyenbroek, *ibid*, 95-96
203. *ibid*, 170
204. Celil, 379
205. *ibid*
206. Kreyenbroek, *ibid*, 196
207. *ibid*, 79
۲۰۸. یادداشت مؤلف
187. Kreyenbroek, *The Yazidism it Background*
188. *ibid*, 37
189. Lescot, 61ff
۱۹۰. پونتیوس پیلات: حاکم رومی یهودیه که درخواست یهودیان را برای اعدام حضرت عیسی پذیرفت و آنگاه دستانش را شست و گفت من از این کار مبرا هستم
191. Mahūsa
۱۹۲. در این گزارش شمار رایج کشته‌های کربلا، ۷۲ تن ذکر نمی‌شود
193. Guest, 12
194. Barthold, 462ff
195. id, 466
196. Celil, 26-29

کتابشناسی:

اولیا چلبی، *سیاحت‌نامه*، به کوشش احمد جودت، استانبول، ۱۳۱۴ق.

بدلیسی، شرف‌خان، *شرف‌نامه*، به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۴۳ش.

عطار نیشابوری، فریدالدین، *منطق‌الطیر*، به کوشش صادق گوهرین، تهران، ۱۳۶۵ش.

عین‌القضات همدانی، *تمهیدات*، به کوشش عفیف عسیران، تهران، ۱۳۴۱ش.

یاحقی، محمدجعفر، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران، ۱۳۸۶ش.

Ainsworth, W. F., *Travels and Researches in Asia Minor, Mesopotamia and Armenia*,

London, 1841.

Ankosi, K., *Farze bratiye u yezidov*, Tbilisi, 1996.

Anastase Marie, P., «La de'couver te re'cente des deux Livres sacre's des Ye'zîdis»,

Anthropos, 1911, vol. VI.

Arakelova, V., «Kistorii formirovaniya yezidskojobščiny», *Iran-Nameh* (American Journal of Oriental Studies), 2005, no. 40.

id, «Notes on the yezidi Religious Institution ...», *Iran and the Caucasus*, 2004, vol. VIII.

id, «Sufi saints in the yezidi Tradition (1) Qawlê Husêyini Hallaj», *Iran and the Caucasus*, 2001, vol. V.

Asatryan, G. S. and A. Po'ladian, «Ezdineri davanak'ə (Himnakan asnvacut-yunneræv subgrkerə)», *Patma-banasirakan handes*, 1989, vol. IV.

id, «The Holy Brother hood: the yezidi Religious Institution ...», *Iran and the Caucasus*, 199-2000, vol. III-IV.

Barthold, V., «Musul'manskaya sekta mervanitov», *Sobranie Sočine*, Moscow, 1966,

vol. VI.

Bayazidi, M., *Narvey i obyčaj kurdov*, Moscow, 1963.

Bittner, D.M., *Die Heilige Bücher der Jeziden Oder Teufelsanbeter*, Wien, 1913.

Celil, C., «Qewl û Beytê Tezdiya», *Zargotina K'urda/ Kurdsii Folklor*, Moscow, 1978.

Damlūjī, Ş, *Al-Yazidiyya*, Mosul, 1949.

Drower, E. S., *Peacock Angel*, London, 1941.

Edmonds. C. J., *A Pilgrimage to Lalish*, London, 1928.

Frank. R., Scheich 'Adî, der gross Heiligeder Jezîdis, Berlin, 1911.

Fuccaro, N., *The other Kurds: Yazidis in colonial Iraq*, London, 1999.

Furlani, G., *Testi Religiosi dei Yezidi, Testie Documenti oer La Storia dell Religioni 3*, Bologna, 1930.

Guest, J. S., *The Yezidis: A Study in Survival*, New York, 1987.

Gumilev, L. N., «Otermine etnos», *Doklady Geografičeskogo Obščestva*, Moscow, 1967.

Kreyenbroek, P. G., «Mithra and Ahreman, Binyāmīn and Malak Tawūs: Traces of an Ancient Myth in the Cosmogonies of Two Modern Secret», *Recurrent Patterns in Iranian Religion*, Paris, 1992.

id, «On the Study of some heterodox sects in Kurdistan», *Islam des Kurdes, Les Annales de L'Autre Islam*, Paris, 1998, no. 5.

id, *The Yezidism-Its Background, observances and textual tradition Lampeter*, Wales, 1995.

Layard, A. H., *Nineveh and its Remains*, London, 1849.

Lescot, R., *Enquête sur Les Yezidis de Syrie et du Djebel Sindjar*, Paris, 1892.

Macuch, R., «Istoki mandeev», *Mandei İstoriya, Literature religiya*, St. Peterburg, 2002.

Menant, J., *Les Yézidis: Episodes de L'Histoire des Adorateurs du Diable*, Paris, 1892.

de Morgan, J., *Mission Scientifique en Perse*, Paris, 1895.

Perry, J. R., «Artificial Antagonism...», *The Final Argument The Imprint of violence on*

Society in Medieval and Early Modern Europe, ed. D. J. Kagay and L. J. A. Villalon, Rochester, 1998.

Rudenko, M. *Kurds kaya obryadoveye Poeziya*, Moscow, 1982.

Tfinkdji, J., «Revue de textes et de documents sur Les yézidis», *Revue de L'Oreint Chre'tien*, 1915-1917, vol. XX.

Yazdiakan Kronakan bnagrer, ed. G. S. Asatryan and V. Arakelova, Erevan, 2000.

صابئین

عادل شیرالی

در جنوب ایران، در استان خوزستان، در کنار رود کارون، اقوامی زندگی می‌کنند که صابئین یا صابئین مندائی نامیده می‌شوند. مندائیان^۱ اقوامی آرامی‌نژادند که چند هزار سال از حضور آنان در جنوب ایران می‌گذرد و همواره ایران بزرگ یکی از مراکز اصلی تجمع آنان به‌شمار می‌رفته است. اساس شریعت مندائیان اعتقاد به خدای یگانه، باور به روز واپسین و تعمید است. البته در تاریخ شرق گروه دیگری یعنی حرانیان^۲ نیز نام صابئین بر خود نهاده‌اند، اما این نظر اساسی ندارد. مقاله حاضر نگاهی به شریعت مندائیان و تاریخچه آنان در ایران دارد.

در منابع، به دو دسته مختلف صابئی نامیده شده است. به گزارش ابن‌الندیم، وقتی مأمون عباسی در دوران حکومتش قصد نبرد با رومیان داشت از شهر مضر، در شمال بین‌النهرین و جنوب ترکیه فعلی، عبور کرد؛ عده‌ای از مردم همراه گروهی از حرانی‌ها (حرانیان) به استقبال وی آمدند. مأمون از آنان درباره دینشان پرسید، ولی حرانیان پاسخ روشنی ندادند. او به حرانیان پیشنهاد کرد یا اسلام را بپذیرند یا اینکه به یکی از

ادیان الهی مندرج در قرآن روی آورند، در غیر این صورت کشته خواهند شد و مهلتی تا زمان رجوع به آنها داد. پاره‌ای از حرانیان مسیحیت و گروهی هم اسلام را پذیرفتند. برخی دیگر به دنبال مفری می‌گشتند تا اینکه یکی از عالمان حرانی، که نام و نشان او روشن نیست، به آنان پیشنهاد کرد در جواب مأمون خود را صابئین بنامند که در قرآن از آنان ذکری به میان آمده است. مأمون در این سفر در شهر بزنون درگذشت و آن جماعت نام صابئی را از آن دوران بر خود نهادند.^۳ از میان تاریخ‌نگاران برخی به تغییر نام حرانیان در عهد مأمون عباسی اشاراتی کرده‌اند.^۴ بیرونی می‌گوید، این واقعه در ۲۲۸ ق اتفاق افتاده است.^۵ شایان یادآوری است که حران شهری در شمال بین‌النهرین بوده است. غالب عالمان مسلمان وقتی درباره صابئین ذکری به میان می‌آوردند مرادشان این حرانیان است.

شهرستانی در *الملل والنحل* فصلی طولانی را به صابئه (حرانیان) اختصاص داده و ضمن تقسیم آنان به چند دسته، عقایدشان را بازگو کرده است. حرانیان به وجود خدای متعال به عنوان صانع جهان که حکیم و قادر است باور داشتند. آنها معتقد بودند که انسان به دلیل عجز در ادراک نمی‌تواند به خداوند نزدیک شود و برای رسیدن به او نیازمند واسطه‌هایی است. این واسطه‌ها همان انسجام روحانی‌اند. روحانیات اجسامی پاک، مطهر از مواد و قوای جسمانی‌اند و از حرکات مکانی و زمانی منزّه‌اند. مهم‌ترین روحانیات را، ستارگان هفت‌گانه می‌دانستند^۶: خورشید، ماه، زهره، مریخ، عطارد، مشتری و زحل. از این میان، خورشید و ماه مرتبه‌ای خاص داشتند.^۷ حرانیان برای ستارگان هیاکلی ساخته بودند و شکل هر هیکل با هیکل دیگر متفاوت بود و در داخل آنها، عبادات و مناسک خود را به جای می‌آوردند. چون داخل هیکل می‌شدند، دست خود را بر سینه می‌نهادند و رو به قبله می‌ایستادند. در وقت نماز لباسی از پشم بر تن می‌کردند، سپس با اشارات سر، سجده به جای می‌آوردند و ذکری را زمزمه می‌کردند و به همان صورت که رو به قبله ایستاده بودند، رو به پشت از هیکل خارج می‌شدند. جالب است که قبله حرانیان کعبه بود.^۸ در شبانه‌روز سه بار نماز می‌خواندند. در وقت طلوع آفتاب هشت رکعت، هنگام ظهر پنج رکعت و در غروب آفتاب پنج رکعت، و هر رکعت سه سجده داشت.^۹ روزه حرانیان سی روز در طول سال گزارش شده است.^{۱۰} حرانیان به

مناسبت‌های مختلف، روزهای زیادی در طول سال عید می‌گرفتند و هر عید را با یکی از ستارگان مرتبط می‌دانسته‌اند. بیرونی در *الآثار الباقیه* اطلاعات بسیار دقیقی از این اعیاد به دست می‌دهد.^{۱۱} درباره اعتقاد به پیامبران، از حرانیان، اقوال گونه‌گونی نقل شده است و به سختی به باور آنان می‌توان پی برد. از جمله برخی بر این قول‌اند که دین خود را از شیث و ادریس گرفته‌اند^{۱۲}، و گروهی بر این باورند که حرانیان به هرمس اعتقاد داشته‌اند^{۱۳}. با این همه، چنان که گذشت، حرانیان را نمی‌توان صابئین واقعی دانست. حال باید دید صابئین راستین و کهن چه کسانی‌اند؟

جصاص یکی از عالمان حنفی مذهب (وفات: ۳۷۰ ق) صابئین را مشتمل بر دو دسته: صابئین واقعی و غیرواقعی دانسته است. گرچه به سخنان او ایراداتی وارد است، ولی به عنوان سندی مطمئن و قابل تأمل می‌توان بدان توجه کرد. بنابر قول جصاص این دسته از صابئین (دسته دوم) در نواحی کسکر — در عراق — و البطائح می‌زیسته‌اند و پیرو یحیی بن زکریا و شیث بوده‌اند. آنها کتابشان را الهی می‌دانستند، که خداوند آنها بر شیث بن آدم و یحیی بن زکریا نازل کرده است^{۱۴}. مسعودی نیز در این تقسیم‌بندی، محل سکونت صابئین غیرحرانی را در مناطقی چون واسط و بصره عراق و البطائح می‌داند^{۱۵}. بغدادی، صابئین دسته دوم را چنین معرفی می‌کند: یک دسته از صابئین در ناحیه واسط عراق سکنا دارند و آنان را واسطیه می‌خوانند. اینان گوشت گراز را حرام می‌دانند، نماز می‌خوانند و قبله آنان به سمت شمال است^{۱۶}. ابن‌الدیم از صابئه البطائح نام می‌برد و بر تعداد زیاد آنها تأکید می‌ورزد^{۱۷}. بنا بر قول بیرونی در *الآثار الباقیه* اکثر پیروان قوم در سواد عراق یافت می‌شوند و اینان صابئین حقیقی‌اند و گاهی اوقات نام حرانیه بر آنان اطلاق می‌شود^{۱۸}. وی ادامه می‌دهد که بیشتر آنها در ناحیه جعفر (نام نهری در عراق)، جامده و نهر صله یافت می‌شوند و به طرف شمال نماز می‌خوانند^{۱۹}. صفاتی را که عالمان مسلمان برای صابئین دسته دوم ذکر کرده‌اند: کنار آب زیستن، پیرو یحیی نبی بودن، رو به شمال نماز خواندن و در ناحیه بین‌النهرین (جنوب ایران و عراق) سکنا داشتن، از ویژگی‌های قومی است که امروزه در جنوب ایران و عراق در کنار رودخانه‌های پرآب و جاری مانند دجله و فرات و کارون زندگی می‌کنند، و سابقه حضورشان در این مناطق به چند هزار سال پیش بازمی‌گردد. چون اساس شریعت

آنان فرورفتن در آب (تعمید) است، همواره در کنار آب زندگی می‌کنند و یحیای نبی را آخرین پیامبر خود می‌دانند. این قوم، امروزه به نام مندائیان یا صابئین مندائی در ایران و عراق شناخته می‌شوند و همسایگان‌شان در خوزستان و عراق آنها را موسوم به «صبی»^{۲۰} می‌دانند. اما تا امروز هم بعضی آنان را با حرانیان خلط کرده و ستاره‌پرست می‌شناسند.

معنای واژه صابئی

به‌طور کلی دو روایت درباره‌ی معنا و ریشه‌ی واژه صابئی وجود دارد. برخی بر این نظرند که این کلمه از «صَبَأ - يَصْبَأ» گرفته شده و به این معناست که کسی از دینی خارج شود و دین دیگری را برگزیند.^{۲۱} بعضی دیگر معنای ریشه‌ی این واژه را از فعل «صَبَا - يَصْبُوا - صَبَوًا» به معنای جداسدن و اشتیاق به چیزی پیدا کردن دانسته‌اند.^{۲۲} بی‌تردید اکثر عالمان که به شرح ریشه‌ی این واژه پرداخته‌اند این واژه را عربی می‌پنداشته‌اند، اما پژوهشگران معاصر، نظر دیگری درباره‌ی ریشه‌ی واژه ارائه کرده‌اند که با توجه به قراین و دلایل به نظر می‌رسد این رأی از صحت بیشتری برخوردار است.

تحقیقات زبان‌شناختی تأیید می‌کند که واژه صابئی دارای ریشه‌ای در زبان آرامی است و از این رو می‌بایست مفهوم و معنای این واژه را در زبان آرامی جست. ولهاوزن^{۲۳} معتقد است این واژه برگرفته از زبان آرامی است و این نام بر گروهی اطلاق می‌شده است که اعمال تعمید را در آب جاری به جای می‌آوردند.^{۲۴} ردولف ماتسوخ^{۲۵} از محققان زبان آرامی می‌گوید این واژه ریشه در زبان مندائی دارد که یکی از شاخه‌های زبان آرامی است. واژه صابئین از ریشه‌ی فعل «صبا»^{۲۶} گرفته شده و به معنای تعمید کردن در آب است.^{۲۷} مشکور واژه «الصابئون» را نام خاص به‌شمار آورده و آنرا برگرفته از ریشه‌ی فعل صَبَا در زبان مندائی دانسته و صابئین را براساس زبان مندائی به معنای تعمید کردن ترجمه کرده است.^{۲۸}

عالمان آیین مندائی واژه صابئین را مأخوذ از فعل «صبا» می‌دانند و آنرا به معنای تعمید کردن در آب جاری ترجمه می‌کنند.^{۲۹} پس می‌توان گفت، نام صابئین بی‌ارتباط با شریعت مندائیان که اساس دینشان بر تعمید استوار است، نبوده است.

مندائیان

واژه مندائی بر صفت نسبی از کلمه «مندا»^{۳۰} به معنای علم و دانش است^{۳۱} و مندائی یا مندائیان به کسانی گفته می‌شود که به وجود خداوند علم دارند^{۳۲}. مندائیان عموماً خود را با نام «صابین مندائی» معرفی می‌کنند، ولی با توجه به اهمیت تعمید در دین آنها به نظر می‌رسد همان واژه صابئی رساترین معنا برای پیروان این دین باشد.

درباره منشأ مندائیان و مهاجرت آنان اطلاعات زیادی در دست نیست، و آگاهی ما به بعضی منابع مندائیان مانند کتاب گنزر/با^{۳۳}، اصلی‌ترین کتاب مندائیان، و کتاب تعلیم یحیی است، گفته‌اند ۳۶۰ نبی در اورشلیم وجود داشته که به خدای واحد و دین مندائی ایمان داشته‌اند و آنگاه از اورشلیم خارج شدند^{۳۴}. یحیی آخرین رسول مندائیان در اورشلیم به دنیا آمد و در آنجا رشد کرد^{۳۵} و حضرت مسیح را در رود اردن تعمید داد^{۳۶}. تکرار نام اورشلیم و یاد این شهر بی‌علت نیست، بلکه یادآور حوادثی است که در آن شهر برای مندائیان اتفاق افتاده است. مندائیان طوماری در دست دارند به نام «طومار حران گوینا»^{۳۷} (به معنای حران داخلی). یکی از نسخه‌های اصلی این طومار نزد مندائیان ایران است. در این نسخه، اشاره‌ای به مهاجرت مندائیان از فلسطین به بغداد شده است. در آن نسخه آمده است که مندائیان به سرپرستی شخصی موسوم به ملک اردوان از اورشلیم به بغداد آمده و میان رودهای دجله و فرات سکنا گزیده‌اند. این مهاجرت ۶۰ سال پس از وفات یحیی صورت گرفته است^{۳۸}. اگر درستی این خبر را بپذیریم، می‌توان گفت که تاریخ حرکت مندائیان از فلسطین براساس سند حران گوینا در سده ۱م بوده است. آنچه از متون مندائیان برداشت می‌شود این است که فلسطین یکی از مکان‌های اصلی آنان بوده است و از آنجا به منطقه بین‌النهرین (ایران باستان) مهاجرت کرده‌اند. منابع دیگری در دست است که گفته‌های متون مندائی را به شکلی تصدیق می‌کند. از مهم‌ترین آنها، روایت بیرونی در کتاب *الآثار الباقیه* است. وی می‌گوید صابین حقیقی اسیرانی بوده‌اند که بخت نصر آنان را از بیت المقدس (اورشلیم) به بابل منتقل کرد و آنان در بابل سکنا گزیدند^{۳۹}. حمله بخت نصر به بیت المقدس و به اسارت درآوردن مردم آن شهر را دیگر مورخان نیز تصدیق کرده‌اند^{۴۰}. بخت نصر در حدود سال (۵۶۲-۵۶۰ ق م) می‌زیسته است^{۴۱}. پس براساس این روایات می‌توان گفت مندائیان در حدود قرن ۶ و

۷ ق م از بیت المقدس به ایران (بین النهرین) کوچ داده شده‌اند. ممکن است که مندائیان چند دوره مهاجرت از فلسطین به ایران داشته‌اند. از این رو با این نگاه، اختلافی میان روایت مهاجرت مندائیان از فلسطین به ایران بنا بر قول بیرونی و متون مندائی به وجود نمی‌آید.

از دیگر شواهدی که دلالت بر مکان اصلی مندائیان و مهاجرت آنان به ایران باستان دارد، دلایل زبان شناختی است. ماتسوخ در مقاله‌ای با استناد به کاربرد بعضی واژه‌ها در دین مندائی و اهمیت این واژه‌ها در فرهنگ و اعتقادات مندائیان به این نتیجه می‌رسد که این تعبیر برگرفته از محیط فلسطین است. برای مثال واژه یَرَدنا^{۴۲} به معنای آب جاری است. مندائیان در ابتدا به رودخانه اُردن در فلسطین یردنا می‌گفتند ولی بعدها با گذشت زمان، دایره اطلاق این واژه گسترش یافت و اکنون به هر آب جاری مانند رودخانه‌های دجله، فرات و کارون نیز یردنا می‌گویند.

ماتسوخ با تکیه بر این موارد، نشان می‌دهد که مندائیان در ابتدا در فلسطین می‌زیسته‌اند و این واژه را که اکنون میان آنان رواج دارد با خود از فلسطین به بین النهرین آورده‌اند^{۴۳}. با تکیه بر اسناد و دلایل مذکور می‌توان گفت محل اصلی زندگی مندائیان فلسطین بوده است و از آنجا به ایران مهاجرت کرده و در جنوب ایران در کنار آب‌های جاری سکنا گزیده‌اند.

مغتسله (تعمیدیان) در ایران پیش از اسلام

در حدود قرن ۳ م در جنوب ایران کسانی زندگی می‌کردند که ایرانیان آنان را به نام تعمیدیان می‌شناختند و مورخان مسلمان چون ابن‌الندیم اینان را به عنوان مغتسله معرفی کرده‌اند.

ابن‌الندیم می‌نویسد: هنگامی که فاتک پدر مانی از همدان به بابل و از آنجا به مداین و تیسفون حرکت کرد. به قومی در نواحی دشت میشان که به مغتسله مشهور بودند برخورد^{۴۴}. وی مغتسله را چنین معرفی می‌کند: قوم کثیری که در حوالی مرداب‌ها زندگی می‌کنند و به صابئةالبطائح شهرت دارند^{۴۵}. وقتی پدر مانی با آنان آشنا شد همسرش مانی را باردار بود. مانی در سال ۲۱۶ م به دنیا آمد و تا ۱۲ سالگی در میان

مغتسله زندگی می‌کرد و سپس از میان آنها خارج شد. از اشاره ابن‌الندیم به مغتسله و بطائح استنباط می‌شود که اشاره او بی‌ارتباط با مندائیان نباشد، زیرا شریعت دیگری که اساس آن بر آب و تعمید باشد و به چنین نامی خوانده شوند، شناخته نشده است. براساس مدارک زبان‌شناختی که محققان در متون مانوی به‌دست آورده‌اند، مشترکات بین عقاید مانوی و مندائیان به اثبات رسیده است. مانی در نوشته‌های خود «مغتسله یا تعمیدیان» را با واژه absodag (آبشودگ) به معنای تعمیدی معرفی می‌کند.^{۴۶} که بی‌گمان اشاره به مندائیان امروزی دارد.^{۴۷} بعضی دیگر از محققان مانوی‌شناس نیز معتقدند که مغتسله مورد اشاره در دین مانوی مطابق با مندائیان‌اند.^{۴۸}

مندائیان کنونی

همان‌طور که پیشتر گفته شد از مهاجرت و سکونت مندائیان در ایران در حدود ۲۵۰۰ سال می‌گذرد و آنان همچنان در کنار رود کارون سکنا دارند. محل اصلی تجمع آنان استان خوزستان است. شهر اهواز محل استقرار بیشترین تعداد مندائیان ایران است. در سایر شهرهای خوزستان مانند ماهشهر، سربندر، خرمشهر، سوسنگرد و اندیمشک نیز تعدادی از مندائیان ساکن‌اند.

غالب صابین در ایران به شغل زرگری اشتغال دارند، ولی در کنار آن عده‌ای در ادارات دولتی یا در مشاغل دیگری چون پزشکی و کارهای صنعتی هم مشغول به کاراند. از تعداد مندائیان در ایران آمار دقیق و کاملی در دست نیست، ولی بنا بر گفته مسئول انجمن صابین تعداد آنان در ایران در حدود ۲۰٬۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود. در اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ شمسی سده کنونی عده‌ای از مندائیان به سبب وقوع جنگ مجبور شدند از ایران به سایر کشورها چون استرالیا مهاجرت کنند.

طوایف قومی

مندائیان تقریباً شکل عشیره‌ای و طایفه‌ای دارند و این متأثر از زندگی در کنار عرب‌های خوزستان و عراق است و در حال حاضر می‌توان از طوایفی چون مندوی، خمیسی، خفاجی، چحیلی، برنجی، طاوسی، صبی‌زاده نام برد.^{۴۹}

انجمن صابئین مندائی ایران

انجمن در سال ۱۳۴۹ش توسط شخصی به نام شیخ سالم صابوری (صابوری) بنا نهاده شد و در سال ۱۳۵۹ش با اساسنامه‌ای در چهار فصل و ۲۴ ماده جواز تأسیس گرفت.^{۵۰} اعضای انجمن هر دو سال یک بار با رأی‌گیری انتخاب می‌شوند. انجمن وظایف گوناگونی: مانند برگزاری کلاس‌های آموزشی، برپایی مناسبت‌های دینی، رسیدگی به نیازهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صابئین برعهده دارد.

مندائیان به دلیل نداشتن جایگاهی در قانون اساسی ایران، اهل کتاب محسوب نمی‌شوند. بنابراین اجازه تأسیس مدرسه و آموزش عقاید و زبان خود را به صورت رسمی ندارند. اما به صورت داخلی و بدون هیچ‌گونه ممانعتی، به کودکان و جوانان خود خط و اعتقادات و متون دینی خود را آموزش می‌دهند.

با این همه باید گفت برخی از عالمان دولتمرد ایران صابئین را اهل کتاب شناخته‌اند.^{۵۱} نباید از نظر دور داشت که مندائیان با آزادی در ایران زندگی می‌کنند، روزهای یکشنبه مراسم تعمید خود را در کنار رودخانه کارون انجام می‌دهند، دفتر ثبت عقد و ازدواج دارند و مردگان خود را در گورستان مخصوص خود در اهواز دفن می‌کنند. در اهواز دارای محل تجمع یا به عبارت دیگر مَندی‌اند.^{۵۲} در این مکان برای برپایی جشن‌ها و مراسم دینی، برگزاری کلاس‌های آموزشی، فرهنگی و هنری حضور می‌یابند. به‌طور کلی می‌توان گفت آنها در دین‌داری خود با مانع و مخالفتی مواجه نیستند.

باورهای مندائیان

مهم‌ترین نکته‌ای که در اعتقادات مندائیان جالب توجه است، خداشناسی و خداپرستی آنان است. مندائیان برای نام بردن خداوند از واژه «حَیّ»^{۵۳} استفاده می‌کنند. حَیّ در زبان آرامی؛ و حی در عربی به نام موجود زنده است، اما در زبان مندائی منظور از حَیّ خداوند خالق جهان هستی است. صابئین حیی را به صورت نوشتاری «هیّ»^{۵۴} ضبط می‌کنند و معتقدند که در تلفظ، حرف «ه» در زبان مندائی کارکرد حرف «ح» را دارد. در متون مندائی برای اثبات وجود خداوند متعال ذکر دلایل عقلی، کلامی و فلسفی به چشم نمی‌خورد و وجود او آشکار و بدیهی تلقی شده است. مهم‌ترین صفات حیی

در متون مندائی خالقیت و وحدانیت است.

دربارهٔ خالق بودن خداوند آنان باور دارند که خداوند همه چیز را با اراده و امر خود که در کتاب گنزاربا از آن تعبیر به «کلمه» شده به وجود آورده است.^{۵۵} به نظر می‌رسد مراد از «کلمه» همان اراده و مشیت خداوند است. او پروردگار همهٔ عالم هستی است و خالق هر چیز زیباست. ابرهای متحرک، آب‌های جاری، درختان بلند، حیوانات و نوری که در جهان وجود دارد، همه حیاتشان را از حیی دریافت می‌کنند.^{۵۶}

تصویری که از خداوند در مجموع شعایر و اعتقادات و متون دینی از آیین مندائی به دست می‌آید وحدانیت و یگانگی اوست. خداوند ازلی است^{۵۷} و قبل از او چیزی نبوده است. او حقیقتی است پابرجا. کسی همانند یا شبیه او در هیبت و قدرت و عظمت یافت نمی‌شود و شریکی در جهان هستی ندارد. کسی یارای منازعه و مبارزه و هموردی با او را در جهان ندارد.^{۵۸} پدری ندارد که او را بزرگ کرده باشد. برادری ندارد که از او در قدرت پیشی گیرد، جهان هستی را با دیگری تقسیم نکرده است. از نظر مندائیان، خورشید، ماه و آتش، همه مخلوقات اویند و پرستش ماه و خورشید، همه باطل است.^{۵۹}

جهان آخرت

مندائیان باور دارند بعد از این جهان هستی، جهان دیگری وجود دارد روح انسان به آن سرا می‌شتابد و پاداش اعمال خوب و بد را در آن جهان دریافت می‌کند.^{۶۰} همچنین در گنزاربا، بخش‌های مختلفی مربوط به مفارقت روح از بدن و حرکت او به سوی جهان دیگر وجود دارد. علاوه بر عبارت‌های مختلف در متون مندائیان که دلالت بر آخرت‌باوری آنان دارد، بخشی از ایمان به جهان پس از مرگ را در میان مندائیان می‌توان از برپایی شعایر آنان به خوبی دریافت. برپایی شعایر و التزام به آنها جزء دستورات دینی است. یکی از مناسک مندائیان، کفن و دفن مردگان است. آنان مردگان را غسل می‌دهند، کفن می‌کنند و در قبر جای می‌دهند کف پای مرده به سمت قبلهٔ صابین، یعنی رو به شمال قرار می‌گیرد.^{۶۱} مندائیان همچنین به روز جزا و حساب در جهان آخرت اعتقاد دارند و می‌گویند در روز حساب از همهٔ موجودات حساب کشیده خواهد شد، به جز خداوند که نه از او سؤال می‌شود و نه مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد.^{۶۲}

بهشت و جهنم

از دیگر باورهای مندائیان، اعتقاد به بهشت و جهنم است. صابئین از بهشت با واژه «آلمادنهورا»^{۶۳}؛ و از جهنم با واژه «آلمادهشوخا»^{۶۴} یاد می‌کنند.^{۶۵} آلمانا به معنای جهان و دنهورا روشنایی است. آلمادنهورا به جهان روشنایی و عالم نور هم ترجمه می‌شود. دهشوخا به معنای تاریکی است و آلمادهشوخا جهان تاریکی است.^{۶۶} از مجموع مضامین کتاب گنزاربا درباره اوصاف بهشت می‌توان به نکاتی که تصویر بهشت را در نظام اعتقادی مندائی به ما نشان می‌دهد دست یافت. جهان نور جهان ابدی و دنیایی پر از خیر و برکت، بدون طغیان و سرکشی است، دنیای عدل و قسط، جهانی که بوی خوش سراسر آنرا فرا گرفته است و بیماری و مرگ در آن وجود ندارد.^{۶۷}

در باور مندائیان جهان تاریکی شامل شش طبقه است و هر طبقه دارای خصوصیات خاص خود مانند تاریکی و چشمه‌های آب سیاه است. بعضی خصوصیات جهنم عبارت است: از زمین آن خشک و بی‌آب و علف، و طبقات آن پوشیده از دود و آتش است. اشرار و قاتلان و فاجران و ساحران و کفار همه در میان دود و آتش محصورند. آتش‌های گداخته و بادهای مسموم در جهنم در حال حرکت‌اند.^{۶۸}

پیامبران

مندائیان به چهار پیامبر باور دارند: آدم، نوح نبی، سام بن نوح و یحیی بن زکریا.^{۶۹} آنها از دیگر پیامبران چون ابراهیم، سلیمان و موسی بن عمران نیز به نیکی یاد می‌کنند. آنان حضرت آدم را بنیادگذار آیین خود می‌دانند و باور دارند تمام تعالیم دین مندائی برگرفته از اوست.^{۷۰} یحیی نیز آخرین پیامبر مندائیان است و از او آموزه‌های اخلاقی، اعتقادی و دستورات دینی فراوانی به‌جای مانده است. در کتاب گنزاربا و کتاب تعالیم یحیی مطالب منحصر به فردی درباره او موجود است.^{۷۱}

مناسک

بخشی مهم از حیات و بقایای مندائیان را باید مدیون برپایی شعائر و مناسک آنان به حساب آورد. به جای آوردن مناسک چنان در میان مندائیان رواج دارد و پیروان این

آیین چنان خود را ملزم به این مناسک می‌دانند که کمتر مندائی را می‌توان دید که مناسک را به جای نیاورده باشد. از مهم‌ترین مناسک مندائیان، تعمید در آب جاری است. تعمید یا به قول مندائیان (مَصَوْتَا)^{۷۲} از ارکان اساسی شریعت مندائیان به حساب می‌آید و زیستن در کنار نهرها و آب‌های جاری دلالت بر تداوم تعمید در میان این اقوام دارد. تعمید در دین مندائی عبارت است از پوشیدن لباس رسته (لباس دینی مندائیان) و فرورفتن در آب جاری در حضور عالم روحانی. برای اینکه کسی در شریعت مندائی به عنوان یکی از پیروان این شریعت شناخته شود و مندائی به حساب آید، حتماً تعمید را به جای می‌آورد.^{۷۳} تعمید از لحاظ احکام دینی فصلی طولانی را به خود اختصاص می‌دهد و به طور معمول در مواقعی که هوا و شرایط آب جاری مناسب باشد، در یکشنبه‌ها در رودخانه کارون در اهواز با حضور مندائیان در طول سال به مناسبت‌های گوناگون مراسم تعمید را به جای می‌آورند. تعمید از نظر احکام دینی به دو دسته واجب و مستحب تقسیم می‌شود: تعمید واجب حدود هشت قسم است، مانند تعمید نوزادی که تازه به دنیا آمده است، یا دختر و پسری که قصد ازدواج دارند.^{۷۴} تعمید شرایطی دارد که اگر همه شرایط مهیا باشد از نظر مندائیان درست به شمار می‌آید. شرایط تعمید فرو رفتن در آب جاری، پوشیدن رسته، حاضر بودن عالم روحانی و سایر وسایل مورد نیاز است.^{۷۵} تعمید از نظر روحی و معنوی برای مندائیان بسیار با اهمیت است، و باعث دوری انسان از رذایل و ناپاکی‌ها و سبب آمرزیده شدن گناهان می‌شود.^{۷۶}

از دیگر شعایر مندائیان که در استحکام حیات اجتماعی و دینی آنان تأثیر بسزایی دارد، اعیاد است. این اعیاد در طول سال و در ایام گوناگون برپا می‌شود، و برگزاری آنها در آیین مندائی واجب است. به دلیل جنبه‌های معنوی که در نهان هر عید نهفته، اعیاد به مثابه تجدید حیات معنوی و روحی برای مندائیان به شمار می‌آید. این عیدها به دو بخش تقسیم می‌شود: اعیاد اصلی و اعیاد فرعی. از اعیاد اصلی می‌توان به عید بزرگ، عید کوچک، عید پنجه و عید فرشته؛ و از اعیاد فرعی به عید فل اشاره کرد.

عید بزرگ که به آن «دهواربا»^{۷۷}، یا نوروز هم می‌گویند، مصادف با تحویل سال مندائی و آغاز سال جدید است. سال جدید مندائیان اواخر تیر ماه برابر با زمان میلاد حضرت آدم (ع) بر روی زمین طبق محاسبات مندائیان آغاز می‌شود. طبق این نظر در

حال حاضر (سال ۱۳۹۳ ش) از میلاد حضرت آدم ۴۴۵۳۸۴ سال می‌گذرد. عید بزرگ دارای آداب و رسوم خاص همچون پاک‌سازی منزل و اعتکاف در خانه است. عید کوچک تقریباً در نیمهٔ آبان ماه به مناسبت برداشت محصولات کشاورزی و شکرگزاری از نعمات خداوند برگزار می‌شود. از دیگر اعیاد مهم صابئین عید پنجه است. مندائیان سال را به ۱۲ ماه ۳۰ روزه تقسیم می‌کنند و سال آنان ۳۶۰ روز است و پنج روز کسری را با برپایی عید پنجه کامل می‌کنند. عید پنجه از اواخر اسفند تا سوم فروردین است و یکی از مهم‌ترین اعیاد مندائیان است و آنرا با شکوه بسیار برگزار می‌کنند. در نظر آنان حوادثی مهم چون آفرینش هستی و فرشتگان بزرگ در این روزها صورت می‌گیرد. عید فرشته مصادف است با اولین روز ماه هَطیا (از ماه‌های مندایی) مطابق با آمداد ماه شمسی که یادآور دو قطعهٔ مهم برای مندائیان است که طبق آن در این روز فرشتگان به حضرت آدم (ع) تعمید را آموزش دادند، و واقعه دیگر تولد یحیای نبی است. مندائیان در روز عید فرشته از اشتغال به امور دنیوی دست برمی‌دارند و به عبادت خداوند می‌پردازند.

متون دینی

از آنجا که مندائیان زبانشان آرامی شرقی است، تمام متون دینی آنان به همین زبان نگارش یافته است. این زبان یکی از شعبه‌های زبان آرامی است. حروف الفبای مندائی ۲۳ حرف است و از سمت راست نوشته می‌شود.^{۷۸} حروف کلمات مندائی بدون نقطه و اعراب است. کتاب‌های مندائیان عبارت است از: *گنزاربا*^{۷۹}، *سیدرا/دنشمائا*^{۸۰}، *ادرشه*^{۸۱} (کتاب تعالیم یحیی)^{۸۲}، *سیدرا/دمصوتا*^{۸۳}، *انیانی*^{۸۴}، *آلف ترسر شیاله*^{۸۵}. مهم‌ترین کتاب مندائیان، کتاب *گنزاربا* است. «گنزا» به معنای گنج است و «ربا» به معنی بزرگ؛ و *گنزاربا* یعنی گنج بزرگ. در روایات شفاهی مندائیان و باورهای آنان، کتاب *گنزاربا* از طرف خداوند به حضرت آدم وحی شده، و از زمان او کتاب *گنزاربا* در سینهٔ مندائیان محفوظ بوده است تا در زمان مناسب جمع‌آوری شده است. از زمان دقیق نگارش *گنزاربا* اطلاعات دقیقی در دست نیست. این کتاب به دو قسمت: *گنزای سمت چپ* و *گنزای سمت راست* تقسیم شده است، اما اساس این تقسیم‌بندی به درستی مشخص نیست. *گنزای سمت راست*، دربارهٔ مسائل اعتقادی، اخلاقی، احکام، و بعضی

داستان‌های مربوط به پیامبران چون نوح و یحیی است. گنزای سمت چپ از نظر حجم کمتر از گنزای سمت راست است و بیشتر مطالب آن دربارهٔ عروج روح انسان بعد از مفارقت از بدن است و حرکت او به سوی جهان بالا را تشریح می‌کند، و مطالبی هم دربارهٔ حضرت حوا و شیث بن آدم دارد.

کتاب مهم دیگر *ادراشه / ادیهیا* یعنی تعالیم یحیای نبی است. صابئین این کتاب را منسوب به حضرت یحیی می‌دانند. در این کتاب، به مضامین مختلفی چون خلقت جهان، آسمان و زمین و روایاتی دربارهٔ سام بن نوح، و تولد یحیی پرداخته شده است. کتاب دیگر *سیدرا / دنشماثا* است. نشماثا به معنای روح و روان انسان است. مطالب این کتاب به طور کلی دربارهٔ روح انسان و حرکت او به سوی جهان بالاست. از کتاب *سیدرا / دمصوتا* در هنگام اجرای مراسم تعمید در کنار رودخانه استفاده می‌شود. کتاب دیگر *انیانی* است و *انیایی* به معنای دعا و نیایش است. کتاب *الف ترسرسیااله*، به معنای کتاب هزار و دوازده (۱۲۰۱۲) سؤال است. این کتاب دربارهٔ مسائل مختلف و احکام دینی است که به صورت پرسش و پاسخ مطرح شده است، و بیشتر مورد استفاده روحانیان مندائی است.

کتاب *اسفرملو/شه*، صابئین علاوه بر نام شناسنامه‌ای، نام دیگری دارند که در هنگام دعا، تعمید و نماز از این نام استفاده می‌کنند. پیدا کردن این نام براساس دستورات و محاسباتی مانند ساعت، روز تولد و موقعیت نجوم در آسمان است کتاب *اسفرملو/شه* برای استخراج نام دینی پیروان این دین به کار می‌رود.

فقه مندائی

مراد از فقه مندائی، احکام شرعی استخراج شده از متون دینی توسط روحانیان مندائی است که مندائیان باید رفتار خود را با این احکام تطبیق دهند. فقه مندائی گسترده نیست، اما بسیاری از مسائلی را که قوم مندائی بدان نیازمندند جوابگو است. مندائیان سه بار در روز به پرستش خداوند می‌پردازند. نماز مندائیان «براخه»^{۸۶} نامیده می‌شود. براخه در سه وقت همزمان با طلوع آفتاب، ظهر و عصر، کمی قبل از غروب آفتاب، خوانده می‌شود.^{۸۷} مندائیان با پوشیدن لباس رسته رو به قبله مندائیان (شمال) می‌ایستند و با زبان آرامی به دعا و تقدیس و نیایش خداوند می‌پردازند.

از دیگر احکام مندائی «رشامه»^{۸۸} است. رشامه عبارت است از شستشوی دست و صورت و پاها پیش از انجام براخه. رشامه حکم وضو را برای نماز دارد. از دیگر احکام مندائیان روزه گرفتن است. روزه مندائیان دو گونه است: روزه سنگین و روزه سبک. روزه سنگین روزه‌ای است که مناسکی مانند تعمید در آن صورت نمی‌گیرد و از خوردن گوشت، ماهی و تخم‌مرغ خودداری می‌شود. روزه سبک روزه‌ای است که در آن تنها از اجرای برخی مراسم پرهیز می‌شود. ایام روزه مندائیان در طول سال و به صورت پراکنده در ماه‌های مختلف قرار دارد.^{۸۹}

در نظر مندائیان از حیوانات چهارپا تنها گوسفند نر حلال است. از پرندگان نیز آنهایی که دانه‌خواراند و نجاست نمی‌خورند حلال به حساب می‌آیند. مشروبات الکلی نیز حرام است.

محرمات در دین مندائی عبارت است از: ۱. پرستش آتش، ستارگان و عبادت آنچه غیر از خداوند است؛ ۲. قتل نفس؛ ۳. زنا؛ ۴. دروغ؛ ۵. افتراء؛ ۶. سحر و جادو؛ ۷. ربا در تجارت؛ ۸. ختنه کردن؛ ۹. لواط؛ ۱۰. ازدواج با محارم؛ ۱۱. ازدواج با غیرمندائی؛ ۱۲. آنچه سبب ضرر به جسم و روان شود؛ ۱۳. کار کردن در اعیاد؛ ۱۴. آشکارا صدقه دادن؛ ۱۵. گریه و زاری بر مردگان و لباس سیاه پوشیدن در مرگ نزدیکان.

از دیگر احکام دینی مندائیان می‌توان به غسل کردن که به آن «طماشه»^{۹۰} می‌گویند، اشاره کرد. طماشه بعد از همبستر شدن با همسر یا مواردی که نیاز به غسل است صورت می‌گیرد. در طماشه تمام اعضای بدن باید شسته شود. از دیگر احکام مندائیان ذبح کردن حیوان یا پرنده است. سر حیوان با کارد آهنی بریده می‌شود. کسی که سر حیوان را می‌برد رو به قبله مندائیان می‌ایستد و سر حیوان را می‌برد.^{۹۱}

از دیگر احکام آنان، غسل بدن میت است و پوشاندن کفن که همان رسته باشد. مندائیان میت را با آداب و رسوم خاصی که توأم با احترام و ذکر و یاد خداوند است به گورستان حمل می‌کنند. بعد از خاک‌سپاری میت برای او مجلس ختم می‌گیرند و به یاد او غذایی درست می‌کنند.^{۹۲}

پی نوشت

۱. Mandaean
۲. Harranians
۳. ابن النديم، ۳۸۹-۳۹۰
۴. حمزة اصفهانی، ۷؛ خوارزمی، ۳۶؛ بیرونی، ۴۰۸
۵. بیرونی، ۴۰۸
۶. شهرستانی، ج ۲ و ۶
۷. بیرونی، ۲۴۴
۸. ابن النديم، ۱۹۱-۱۹۲
۹. ابن النديم، ۳۸۷
۱۰. ابوالمعالي، ۳۶
۱۱. بیرونی، ۴۰۹-۴۱۱
۱۲. شهرستانی، ۵۶/۲
۱۳. خوارزمی، ۳۶
۱۴. الجصاص، ۱۱۲-۱۱۳
۱۵. مسعودی، ۱۵۱/۱
۱۶. بغدادی، ۳۲۴-۳۲۵
۱۷. ابن النديم، ۴۱۴
۱۸. بیرونی، ۴۰۷-۴۰۸
۱۹. همو، ۲۴۵
۲۰. suubi
۲۱. فخرالدین رازی، ۹۷/۳
۲۲. راغب اصفهانی، ۲۷۴
۲۳. Wellhauen
۲۴. Jeffery, 191-192
۲۵. Rudolf Macuch
۲۶. Saba
۲۷. ماتسوخ، ۳۳-۳۴
۲۸. مشکور، ۴۷۳/۱
۲۹. بیت مند، شماره ۱، ص ۱
۳۰. Manda
۳۱. برنجی، ۱۳۹
۳۲. بیت مند، شمار ۱، ص ۱
۳۳. Ginza Raba
۳۴. گنزاربا، ترجمه گیلبرت، ۲۸
۳۵. فعیل خطاب، ۴۷ به بعد
۳۶. Bible: Mr: 1: 9
۳۷. Haran Gawaita
۳۸. حران گویشا نسخه خطی، کتابخانه شخصی استاد
- چحیلی
۳۹. بیرونی، ۴۰۷
۴۰. طبری، ۳۱۶/۱
۴۱. *Encyclopaedia Judaica*, XII/911
۴۲. Yardana
۴۳. ماتسوخ، ۲۶-۲۷
۴۴. ابن النديم، ۳۹۸-۳۹۹
۴۵. همو، ۴۱۴
۴۶. Durkin-Meisterenst, 14-15
۴۷. ibid
۴۸. ibid
۴۹. عربستانی، ۲-۲۲۱
۵۰. سبهانی، ۲۷۲

۷۳. چحیلی، درفش، ۱۲
۷۴. برای اطلاع بیشتر از تعمید نک: بیت مندا، شم ۳۹، ص ۴
۷۵. برای اطلاع از شرایط تعمید، نک: بیت مندا، شم ۴۲، ص ۴ و بیت مندا، شم ۴۳، ص ۴
۷۶. //تعمید//مندائی، ۱۴
77. Dehwa Raha
۷۸. بیت مندا، شم ۱، ص ۱
79. Ginza Raba
80. sidra d nishmatha
81. Idrasheh d yahya
۸۲. نک: خطاب، سراسر اثر
83. sidra d maswetta
84. Inyani
85. Alf Trsarshyaleh
86. Brakhhe
۸۷. بیت مندا، شم ۱ و ۴
88. Reahameh
۸۹. بیت مندا، شم ۴، ص ۲
90. Tamasheh
۹۱. بیت مندا، شم ۲۹، ص ۲-۳
۹۲. درباره احکام مردن نک: چحیلی، درفش، ۲۱-۲۳
۵۱. آیه الله خامنه ای، تحقیق فی احکام الصابنه
52. Mandi
53. Hayya
54. Heyyi
۵۵. گنزاربا، ترجمه گیلبرت، ۱۶
۵۶. همان، ۱۷
۵۷. چحیلی، انیانی، ۱۶
۵۸. درباره توحید نک: گنزاربا، ترجمه گیلبرت، ۹-۱۰
۵۹. //تعمید//مندائی، ۸۱-۸۰
۶۰. بیت مندا، ۳، ص ۱
۶۱. برای اطلاع درباره مرگ نک: بیت مندا، شماره ۲۳، ص ۳ و ۴
۶۲. گنزاربا، ترجمه قوسی، ۴۹
63. Alma D nhura
64. Alma D hshukha
۶۵. چحیلی، درفش، ۲۰
66. Drower, 20
۶۷. گنزاربا، ترجمه گیلبرت، ۱۳
۶۸. گنزاربا، ترجمه قوسی، ۲۴۲-۲۴۵
۶۹. چحیلی، درفش، ۱۹
۷۰. همان، ۲۷
۷۱. همانجا؛ خطاب، سراسر کتاب
72. Maswetta

کتابشناسی:

ابن عبدالمنعم حمیری، *الروض المعطار فی خبر الاقطار*، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۵ م.

ابن الندیم، محمد، *الفهرست*، تحقیق الشیخ ابراهیم رمضان، بیروت ۱۴۱۵ ق/ ۱۹۹۴ م.

ابوالمعالی، محمد، *بیان الادیان*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۷۶ ش.

برنجی، سلیم، قوم از یاد رفته، تهران، ۱۳۶۷ ش.

بغدادی، عبدالقاهر، *اصول الدین*، بیروت، ۱۹۸۱ م/ ۱۴۰۱ ق.

بیت مند/ (رویدادهای داخلی صابئین مندانی)، سال اول، شماره ۱، اهواز، ۱۳۷۹ ش.

بیت مند/ سال پنجم، شماره ۳۹، اهواز، ۱۳۸۳ ش.

بیت مند/ سال پنجم، شماره ۴۲، اهواز، ۱۳۸۳ ش.

بیت مند/ سال پنجم، شماره ۴۳، اهواز، ۱۳۸۳ ش.

بیت مند/ سال دوم، شماره ۳، اهواز، ۱۳۸۰ ش.

بیت مند/ سال دوم، شماره ۴، اهواز، ۱۳۸۰ ش.

بیت مند/ سال سوم، شماره ۲۳، اهواز، ۱۳۸۲ ش.

بیت مند/ سال سوم، شماره ۲۹، اهواز، ۱۳۸۲ ش.

بیرونی، ابوریحان، *آثار الباقیة عن القرون الخالیة*، به کوشش پرویز اذکایی، تهران، ۱۳۸۰ ش.

التعمید المندائی، ترجمه رافد و دیگران، بغداد، ۱۹۹۰ م.

جصاص، احمد، *احکام القرآن*، مصر ۱۳۴۷ ق.

چحیلی، سالم، *انیانی*، اهواز، ۱۳۸۱ م.

همو، درفش (اعتقادات و احکام مندائیان)، اهواز، بی تا.

همو، رشامه و براخه (وضو و نماز)، اهواز، بی تا.

همو، طومار حران گویشا، کتابخانه شخصی، اهواز، بی تا.

- حطاب، امین فعیل، کتاب تعالیم یحیی، بغداد، ۲۰۰۱ م.
- حمزه اصفهانی، سنی ملوک الارض و الانبیاء، بیروت، بی تا.
- خوارزمی، محمد، مفاتیح العلوم، به کوشش فان فلوتن، لیدن، ۱۸۹۵ م.
- راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، قاهره، ۱۴۰۴ ق.
- سبهانی، رئوف، الصبائنه المندائیه فی ایران، بیروت، ۱۴۲۷ ق/۲۰۰۶ م.
- شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل، به کوشش سید گیلانی، بیروت، ۱۹۸۲ م/۱۴۰۲ ق.
- طبری، محمد، تاریخ الامم و الملوک، بیروت ۱۴۰۷ ق.
- عربستانی، مهرداد، تعمیدیان غریب، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، ۲۰۰۰ م.
- فعیل حطاب، امین، کتاب تعالیم یحیی، بغداد، ۲۰۰۱ م.
- گنزاربا، ترجمه کارلوس گیلبرت، ملبورن، ۲۰۰۰ م.
- همان، ترجمه یوسف متی قوزی و دیگران، بغداد، ۲۰۰۰ م.
- ماتسوخ، رودلف، «مسأله قدیمی ترین تاریخ مذهب صبی»، فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۳۹ ش، ج ۸.
- مسعودی، علی، مروج الذهب و المعادن الجواهر، به کوشش یوسف البقاعی، بیروت، بی تا.
- مشکور، محمدجواد، فرهنگ تطبیقی عربی با زبان های سامی و ایرانی، تهران، ۱۳۸۷ ش.

Drower, E. S., *Mandaic Dictionary*, Oxford, 19643.

Durkin - Meisterenst, D., *Dictionary of manichacan Texts*, London, 2004. Vol, III.

Encyclopaedia Judaica, 1971, 16 vols.

Jeferery, A., *The foreign Vocabulary of the Quran*, Baroda, 1938.

آیین بودایی در ایران

فاطمه لاجوردی

آیین بودایی از نیمه سده ۳ ق م آرام آرام گسترش خود را به سوی سرزمین‌های شمال غربی هند – شمال شرق ایران آن روزگار – آغاز کرد. با شرایط مساعدی که حکمرانی آشوکا پادشاه موریایی هند، و حمایت‌های او به وجود آورد، به تدریج در این مناطق پیروان پرشماری یافت و در طول سده‌های ۲ تا ۱ ق م حوزه وسیعی را در شمال شرقی ایران، که نخست قلمرو سلوکیان و پس از آن قلمرو اشکانیان بود، دربرگرفت. از این دوره، بقایای استوپه‌ها معابد بودایی متعدد، مجسمه‌های کنده شده در سنگ و آثار باستان‌شناسی بسیاری برجای مانده است.^۱

در دوره ساسانیان، دین بودایی با وجود فشارها و سخت‌گیری‌های گاه و بیگاه پادشاهان نسبت به غیر زردشتیان، همچنان در شمال شرقی ایران، خراسان و ماوراءالنهر، حضور زنده و فعالی داشت. در این هنگام، معبد بودایی نوبهار در بلخ که زائر بودایی چینی هیوئن تسیانگ در سفرهای خویش در سده ۷ م آنرا دیده و درباره شکوه و رونق آن گزارش کرده است، از جمله مراکز بودایی بسیار مهم در این سرزمین‌ها به شمار

می‌آمد. این معبد چنان آوازه و رونقی داشت که جغرافی‌دانان و تاریخ‌نویسان مسلمان سده‌های بعد نیز به شرح جزئیات ساختمان و آیین‌های مربوط به آن پرداخته‌اند. بنا به گزارش آنان، معبد نوبهار نزد بودائی‌ان جایگاهی چون کعبه داشت، چنان‌که پادشاهان هند، چین و کابل همه ساله به زیارت آن می‌آمدند.^۲

باین‌همه، طی سده ۵م حمله هیاطله (هون‌های سفید) به مناطق بودایی‌نشین، و پس از آن اشغال این سرزمین‌ها توسط ترک‌ها، بی‌ثباتی و ناآرامی گسترده‌ای را در این منطقه ایجاد کرد که حیات دین بودایی را به خطر انداخت، و در سده ۷م و پس از آن، ظهور اسلام و حملات پی‌درپی مسلمانان به خراسان و ماوراء آن، به حضور دین بودایی در این سرزمین‌ها پایان داد. البته فتح سرزمین‌های شمال شرقی ایران روندی آهسته و پرتلاطم داشت، زیرا با آنکه سپاهیان مسلمان از همان سده ۱ق به تدریج به این مناطق روی آوردند و با جنگ، یا بستن پیمان‌نامه‌های صلح در اشغال این سرزمین‌ها کوشیدند، اما سرسختی مردمان و حاکمان محلی مانع از اشغال و حاکمیت یکپارچه و بی‌دغدغه فرماندهان مسلمان می‌شد. مردم و فرمانروایان شهرهای بزرگ و کوچک تا آن هنگام که اعراب در شهرهای آنان حضور داشتند، به مسلمانی و پیروی از اعراب تظاهر می‌کردند، ولی به محض یافتن فرصتی کوچک، پیمان‌نامه‌ها را زیر پا می‌گذاشتند، از پرداخت خراج سرباز می‌زدند و بر آنان می‌شوریدند. از این‌رو این سرزمین‌ها پس از گذشت چندین دهه از ورود اعراب، همچنان دستخوش جنگ و ناآرامی بود.^۳ درگیرودار این کشمکش‌ها و نیز در دوره‌های پس از آن، اغلب معابد بودایی ویران گردید و ثروت‌های موجود در آنها به غنیمت گرفته شد، چنان‌که معبد نوبهار بلخ یک بار در دوران حکومت معاویه، آنگاه که مردم بلخ در ۴۲ق بر مسلمانان قیام کردند، به فرمان قیس بن هیثم سلمی والی خراسان، ویران گردید، و بار دیگر فضل برمکی، وزیر هارون الرشید، که خاندان او با بلخ و معبد نوبهار پیوندهایی داشتند، دستور تخریب این معبد را صادر نمود.^۴ باین‌همه به شهادت مؤلف حدود العالم^۵ در سده ۴ق، و اسفزاری^۶ در سده ۹ق بقایای آن، به‌رغم تخریب‌های مکرر همچنان باقی بوده است. معابد بودایی شهرهای سمرقند و بیکنند نیز پس از تصرف این شهرها به دست قتیبة بن مسلم و سوزانیدن بت‌ها به فرمان او، در ۹۳ق ویران گشت، همچنین معابد شهر بامیان. پس از آنکه یک‌بار در زمان

حکمرانی حجاج بن یوسف مقادیری طلا از آنها به غنیمت گرفته شد، در جریان تصرف شهر به دست یعقوب لیث صفاری در ۲۵۶ق تخریب گردید.^۷

هرچند جوامع پراکنده بودائیان ظاهراً تا سده ۴ق همچنان در سمنگان، بامیان، کابل و مناطق اطراف آنها حضور داشتند^۸، اما بنابر شواهد تاریخی بیشتر مردم خراسان و ماوراءالنهر، همچون بخش بزرگی از مردم دیگر مناطق ایران، به تدریج اسلام آوردند، چندان که پس از گذشت دو سده، این بخش‌ها نیز اندک اندک رنگ و بوی اسلامی گرفتند و دین بودایی را به کناری نهادند.

باین‌همه، نباید به سادگی بر آن باور بود که دینی همچون دین بودایی، که حضور آن در سرزمین‌های شرق ایران قدمتی نزدیک به یک هزاره داشت، یکباره از میان رخت بر بست، بلکه شواهد تاریخی حاکی از آن‌اند که این دین در طول سده‌های بعد از ظهور اسلام همچنان حیات ناپیدای خود را در لایه‌های عمیق‌تر فرهنگی - روانی مردمان این مناطق ادامه داده است. اعتقاد به تناسخ و حلول را که از جمله باورهای اکثر فرقه‌های قیام‌کننده خراسانی بود، می‌توان نمونه‌ای از بازمانده‌های اندیشه‌های بودایی به‌شمار آورد. وجود بازاری به نام بازار «ماخ‌روز» (یا ماه‌روز؟) در بخارا، که نرشخی در تاریخ بخارا/ شرح آنرا آورده است، نمونه دیگری از بقای فرهنگ بودایی است. این بازار که دو روز در سال برگزار می‌شد، تنها به خرید و فروش بت (که ظاهراً منظور از آن مجسمه‌های بوداست، چه نرشخی اشاره دارد که مردم این مناطق پیش از ورود اسلام بت‌پرست بوده‌اند) اختصاص داشت. به گفته نرشخی در هر بار برپایی این بازار بیش از پنجاه درم بازرگانی می‌شد و این میزان خرید بت از جانب مردمانی که اکنون دیگر مسلمان بودند، چندان برای او حیرت‌انگیز بود که وی را به بیان اعجاب خویش و پرس و جو از بزرگان و پیران این شهر در این باره واداشت.^۹

از دیگر زمینه‌هایی که ردپای نامحسوس باورهای بودایی را می‌توان در آن یافت، تصوف است. محققان درباره شباهت داستان زندگی ابراهیم ادهم بلخی صوفی خراسانی، در کناره‌گیری از تنعمات و آسایش دنیوی و روی آوردن به زهد و ریاضت، به داستان زندگی بودا بسیار نوشته، و آنرا نشانه‌ای از تأثیر دین بودایی بر تصوف اسلامی دانسته‌اند.^{۱۰} این شباهت، حتی اگر ناشی از تأثیر و تأثر مستقیم نباشد، این مقدار روشن

است که به دلیل شهرت داستان زندگی بودا در میان بودائیان، مردم نواحی خراسان، ماوراءالنهر و ترکستان به خوبی با این سرگذشت آشنایی داشتند. چنان که در حدود سده‌های نخست هجری، مانویان ساکن در آن مناطق داستان «بلوهر و بوذاسب» را براساس سرگذشت بودا نوشته بودند و سپس به زبان‌های عربی و اروپایی راه یافت. به این ترتیب، دور نیست که رگه‌هایی از داستان زندگی بودا با شرح زندگی ابراهیم ادهم درآمیخته باشد تا در بستر فرهنگی آشنا، همدلی دوجندانی برانگیزد.

در ادبیات فارسی، کاربرد توصیفاتی چون ثبت (که صورت تغییر یافته و فارسی شده بوداست)، بت فرخار (فرخار صورت تغییر یافته واژه فرخار، و آن خود صورت سغدی واژه سنسکریت ویهاره است و از این رو بت فرخار معنای بت موجود در معبد بودایی را دارد)، بت طراز (بت مربوط به معبد شهر طراز)، بت بلخ، بت کشمیر، بت ماهروی و... در وصف معشوق، یادگاری از زیبایی تحسین برانگیز مجسمه‌های بودایی موجود در معابد است. همچنین استفاده از اصطلاحاتی چون بتخانه چین، بتخانه فرخار، نگار بتکده فرخار، نگار قندهار، بتگر، نگارگر چین، شمن، نوبهار و... در آثار شاعرانی چون گرگانی، فرخی، منوچهری و عنصری، که همه از شرق ایران برخاسته‌اند، نشانه‌ای است از ردپای فرهنگ بودایی که سده‌های متمادی در سرزمین‌های شرقی ایران حضور داشته است.^{۱۱}

هجوم ویرانگر مغولان و استیلای ایلخانان بر ایران در سده ۷ق و پس از آن، زمینه حضور مجدد دین بودایی را در ایران فراهم آورد. مغولان، که از گذشته‌های دور به دین شمنی قبیله‌ای خود باور داشتند، تحت تأثیر مبلغان مسیحی از یک سو، و روحانیان و راهبان بودایی از سوی دیگر، به این دو دین گرایش پیدا کرده، برخی از آنها به دین مسیحی و برخی دیگر به دین بودایی درآمده بودند. آنان پس از استقرار در ایران، از جانب شرق با دولت مسلمان مملوکی در جنگ بودند و در داخل ایران، از یک طرف با توده‌ها، روحانیان و متصوفه مسلمان، و از طرف دیگر با سران، بزرگان و امیران عمدتاً بودایی مغول، و خاتونان، کشیشان و مبلغان مسیحی کشمکش داشتند. برآیند این عوامل که اقتضای سیاست دینی هر ایلخان را تعیین می‌کرد، موجب آن می‌شد که ایلخانان حاکم بر ایران سیاست‌های دینی متفاوت و گاه متضادی را در پیش بگیرند. به این ترتیب، پس از چنگیز که دین شمنی نیاکان خویش را داشت، گیوک که به مسیحیت

گرویده بود، و منگو قاآن که بر دین خاصی ارجحیت نمی‌نهاد، هولاًگو در ایران به قدرت رسید. وی تحت تأثیر مادرش سرقوقتینی بیگی و همسرش دوقوز خاتون که هر دو مسیحی نسطوری بودند، به مسیحیان آزادی فعالیت، ساختن کلیسا و به صدا در آوردن ناقوس‌ها را داده بود و خود نیز آنان را بسیار حرمت می‌نهاد، اما تحت تأثیر روحانیان بودایی و بزرگان و سپاهیان مغول، و شاید به دلیل گرایش قلبی به دین بودایی در ترویج این دین می‌کوشید. از ابتدای حکمرانی هولاًگو، تعداد زیادی از راهبان و مشاوران بودایی از چین، تبت، سرزمین‌های اویغور و هند به ایران آمدند و در دربار ایلخان و اردوهای شاهزادگان مغول و معابد بودایی تازه برپا شد، جای گرفتند. هولاًگو خود در شمال غرب ایران، اران و آذربایجان، که مرکز حکومت ایلخانان بود، معابد و بتخانه‌های بودایی متعدد ساخت و به این ترتیب، نفوذ بودائی‌ان را از شرق به غرب ایران گسترش داد.^{۱۲}

اباقا خان نیز، که پیرو دین بودایی و هوادار سنت‌ها و شیوه‌های مغول بود، در جهت گسترش این دین بسیار کوشید. در زمان حکمرانی او، معابد و روحانیان بودایی عوارض و مالیات به دولت نمی‌پرداختند و نزدیک‌ترین مشاوران و صاحبان خان از میان روحانیان و کیمیاگران بودایی، به‌ویژه تبتی انتخاب می‌شدند. در این دوره معابد و بتخانه‌های بودایی بسیاری با به‌کارگیری معماران، نقاشان، مجسمه‌سازان و دیگر هنرمندان چینی و تبتی که برای ساختن و پرداختن آنها به ایران آمده بودند، در نقاط مختلف ایران و به‌ویژه در آذربایجان ساخته شد.^{۱۳} مراغه، که پایتخت ایلخانان بود، در این میان جایگاهی ویژه داشت؛ اباقا خان در این شهر معبدی بزرگ ساخته و تصویر خود را بر دیوارهای آن نقش کرده بود. این معبد، با شکوه دوچندانیش، عبادتگاه سلطنتی و از مهم‌ترین مراکز آیین بودا در ایران به‌شمار می‌رفت، چنان‌که اباقا خان با همسران، شاهزادگان و ارکان دولت خود در آنجا حضور می‌یافت. پس از کشمکش میان شمس‌الدین جوینی و مجدالملک یزدی، اباقا در بتخانه مراغه و در حضور همه خاتونان، شاهزادگان و امرا، مجدالملک را به سمت شراکت در وزارت شمس‌الدین گمارد.^{۱۴}

پس از اباقا خان، تکودار برادر او و هفتمین پسر هولاًگو به فرمانروایی رسید. وی با پیش رو داشتن تجربه ایلخانان پیشین در جنگ با سلاطین مصر، و نیز آگاهی از ضعف

خود در برابر آنان، و همچنین با بررسی شرایط موجود در کشور، مصلحت دید که به اسلام روی آورد و نام احمد را برای خود برگزیند. احمد تکودار بنای مخالفت با بودائیان گذاشت و معابد آنان را ویران کرد. وی همچنین حقوق پزشکان و منجمان یهودی و مسیحی را که از اوقاف پرداخت می‌شد، قطع کرد و در تجهیز قافله‌های حجاج و امنیت رفت و آمد آنان کوشید.^{۱۵} اما این اقدامات وی با مخالفت گروه بودایی شاهزادگان و بزرگان مغول به‌ویژه ارغون، فرزند ارشد اباقا خان که قدرت گرفتن اسلام را بر نمی‌تافتند و سنت‌های مغولی و اعتقادات بودایی خود را در خطر می‌دیدند، روبه‌رو شد. از این‌رو پس از کوتاه زمانی ارغون با همکاری امیران مغول احمد را به قتل رسانید و بر تخت سلطنت نشست.^{۱۶}

ارغون که بودایی متعصبی بود، با بخشیان یا روحانیان بودایی پیوند نزدیکی داشت و در تقویت و ترویج دین بودایی و تضعیف اسلام مصرانه می‌کوشید؛ چندان که با دعوت از روحانیان و ساخت معابد و بتخانه‌های بودایی به انتشار این دین پرداخت. بخشیان بودایی همواره در اردوی او حاضر بودند و گاه با علما و صوفیان مسلمان به بحث و گفتگو می‌پرداختند. شرح مباحثه شیخ علاءالدوله سمنانی با یکی از آنان در حضور ارغون در رساله/قبالیه، از مجموعه رسائل شیخ علاءالدوله سمنانی آمده است؛ آنچه در این مباحثه جالب توجه به نظر می‌رسد، احاطه علاءالدوله به مبانی دین بودایی و آموزه‌های شخص بوداست، چنان که گویی وی با متون بودایی آشنایی کامل داشته است و این خود شاهی بر گستردگی انتشار این تعالیم در میان مسلمانان در آن روزگار است.^{۱۷} افزون بر آن، به منظور تضعیف هرچه بیشتر موقعیت مسلمانان، ارغون پس از مرگ شمس‌الدین جوینی، سعدالدوله هبه‌الله ابهری، طبیب یهودی را به وزارت خود برگزید و اختیارات گسترده‌ای در اداره امور کشور به وی داد. سعدالدوله نیز با استفاده از فرصت پیش آمده به مخالفت با مسلمانان و محدود ساختن آنها پرداخت و به کلی مانع از دسترسی آنان به دیوان و اردوی خان گردید و کار را به آنجا رسانید که ارغون را به فتح مکه و تبدیل کعبه به بتخانه تشویق می‌کرد. به این ترتیب، در دوران حکمرانی ارغون دین بودایی رونقی دو چندان یافت و جایگاه مسلمانان بیش از پیش رو به فرودستی نهاد. سرانجام، ارغون که در اواخر عمر خود غیر از سعدالدوله و یکی دو تن از مغولان،

تنها بخشیان را به حضور می پذیرفت و با آنها به گفتگو می نشست، با خوردن دارویی که می پنداشت باعث طول عمر او می شود، در بستر بیماری افتاد و در ۶۹۰ ق درگذشت.^{۱۸}

پس از ارغون، در دوره های کوتاه حکومت گیخاتو و بایدو دین بودایی همچنان در موضع قدرت بود، تا آنکه با به حکومت رسیدن غازان و اسلام آوردن او اوضاع دیگرگونه گشت. غازان پسر ارغون، از ابتدای کودکی تحت سرپرستی پدر بزرگش اباقا خان، به بخشیان بودایی سپرده شد تا خط اویغوری و مغولی و مبانی اعتقادی بودایی را بیاموزد و از آنجا که کودک با استعدادی بود، به زودی آموخته های آنان در زمینه اصول و آیین های بودایی را فراگرفت و خود به ریاضت های دشوار پرداخت. وی که بودایی ثابت عقیده ای بود، در جوانی بیشتر اوقات خود را در معابد با راهبان و روحانیان بودایی به گفتگو و عبادت می گذرانید و هنگامی که از جانب ارغون به ولیعهدی خراسان منصوب شد، در خبوشان خراسان بتخانه های بسیار ساخت.^{۱۹} با این همه به تشویق امیرنوروز، سردار سپاه خود، و صدرجهان وزیر برکنار شده بایدو، و نیز در اثر مصاحبت و مباحثه با شیخ محمد دینوری و شیخ صدرالدین حموی، و همچنین شاید از آن روی که اسلام آوردن را در آن هنگام عاملی مهم در حمایت مسلمانان از خود و در نتیجه دستیابی به حکومت می دید، سرانجام در ۶۹۴ ق اسلام آورد و نام محمود را برگزید و در همان سال با شکست بایدو و فتح تبریز به فرمانروایی دست یافت.^{۲۰} با مسلمان شدن غازان، بسیاری از فرماندهان و سپاهیان او نیز اسلام آوردند و به این ترتیب، راه را برای اسلام آوردن دیگر مغولان گشودند. غازان پس از به قدرت رسیدن، با صدور فرمان هایی دستور داد که همه معابد، بتخانه ها و دیگر پرستشگاه های غیراسلامی را ویران کنند و تا آنجا پیش رفت که به خواهش خاتونان و امرا در نگاهداری و مرمت بتخانه مراغه، که شرح آن آمد، واقعی ننهاد و آنرا نیز ویران کرد. وی همچنین راهبان و بخشیان بودایی را واداشت که میان اسلام آوردن و در ایران ماندن، یا بودایی ماندن و به موطن خود بازگشتن، یکی را برگزینند و این چنین، فعالیت آنان را عملاً متوقف ساخت. با آنکه بودائیانی در برابر تصمیمات غازان مقاومت کردند و به سادگی حاضر به از دست دادن موقعیت خود نشدند، اما پافشاری و ایستادگی غازان سرانجام آنان را به تسلیم واداشت

و بساط دین بودایی را به یکباره و برای همیشه از ایران برچید^{۲۱}. اولجایتو خان برادر غازان محمود، که پس از او بر تخت فرمانروایی نشست، خانی مسلمان و دارای گرایش‌های شیعی بود. وی سیاست‌های غازان را در زمینه محدود ساختن بودائیان و پیروان دیگر ادیان، همچون مسیحیان و یهودیان دنبال کرد و پیروزی اسلام را در ایران قطعی ساخت^{۲۲}.

پی‌نوشت

۱۱. نک: مجتبیایی، «ابراهیم ادهم»، «بلوهر و بوداسف»،
سراسر مقاله‌ها
۱۲. رشیدالدین فضل‌الله، ۷۳۴/۲، ۹۶۶؛ خواندمیر، ۱۰۴/۳؛
بیانی، ۳۷۴-۳۷۶؛

Spuler, 150-151

۱۳. رشیدالدین فضل‌الله، ۹۶۶/۲؛ بیانی، ۳۷۶-۳۷۷، ۳۹۵؛

Spuler, 151

۱۴. رشیدالدین فضل‌الله، ۷۷۶/۲، ۹۸۳-۹۸۴؛ تتوی،
۴۱۲۱/۶

۱۵. وصاف‌الحضره، ۱۱۰؛ میرخواند، ۳۳۰/۵؛ خواندمیر،
۱۱۹/۳

۱۶. رشیدالدین فضل‌الله، ۷۹۶/۳-۸۰۰؛ میرخواند، ۳۳۱/۵-
۳۳۲، ۳۴۰-۳۴۱؛ خواندمیر، ۱۱۹/۳، ۱۲۳-۱۲۴

۱۷. علاءالدوله سمنانی، ۱۸۶-۱۸۷

۱۸. رشیدالدین فضل‌الله، ۸۲۳/۲-۸۲۵؛ حمدالله مستوفی،
۵۹۸-۵۹۹؛ میرخواند، ۳۶۱/۵-۳۶۳؛ خواندمیر،
۱۳۰/۳-۱۳۳

۱۹. رشیدالدین فضل‌الله، ۸۴۶/۲ و ۹۰۱-۹۰۳

۲۰. همو، ۹۰۳-۹۰۰/۲ و ۹۰۸-۹۶۶-۹۶۷

۲۱. همو، ۹۰۸/۲، ۹۸۳-۹۸۴؛ حمدالله مستوفی، ۶۰۲-
۶۰۳؛ وصاف‌الحضره، ۳۲۴؛ میرخواند، ۳۸۵/۵-۳۸۶؛

خواندمیر، ۱۴۵/۳-۱۴۶

۲۲. حمدالله مستوفی، ۶۰۶؛ میرخواند، ۴۲۵/۵-۴۲۶

1. Emmerick, 950-956;

مجتبیایی، «ایران و هند...»، ۶-۶۵؛ فوشه، ۴۰۲-۴۰۴؛
بلنیتسکی، ۱۷۵

2. Watters, 108-110; Emmerick, 950-957;
Yarshater, IXII;

یاقوت، ۸۱۷/۴-۸۱۸؛ ابن‌اثیر، ۵۲۴/۴؛ ابن‌فقیه، ۶۱۷؛
ابن‌خلکان، ۲۱۹/۶

۳. بلاذری، ۴۰۳ به بعد؛ کوفی، ۱۱۸-۱۲۲؛ نرشخی، ۴۵-
۵۷؛ طبری، ۴۶۹/۲ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۵۷۰/۴-۵۷۶

۴. یاقوت، ۸۱۹/۴؛ ابن‌خلکان، ۲۹/۴؛ جهشیاری، ۱۲۳
۵. حدود‌العالم، ۳۹۱

۶. اسفزاری، ۱۵۵-۱۵۶

۷. بلاذری، ۴۳۱؛ طبری، ۴۳۱/۶-۴۳۲؛ نرشخی، ۵۳-۵۴؛
ابن‌اثیر، ۵۷۳/۴؛ گردیزی، ۱۳۹؛ ابن‌الندیم، ۶۶۸؛ نیز

نک: طبری، ۱۰۷/۹ حکایت خارج کردن بت‌ها از معبد
اشروسنه و تبدیل آن به مسجد در آغاز سده ۳ ق، که
در جریان محاکمه افشین به آن اشاره شده است

۸. حدود‌العالم، ۳۹۱، ۳۹۳

۹. نرشخی، ۲۵-۲۶

10. Goldziher, *vorlesungen* ..., 16, *Le Dogme* ... ,
134, «The Influence ... », 132; Nicholson, 16-
18; Schimmel, 37; Brown, 83;

برتلس، ۲۵۶-۲۵۷

کتابشناسی:

- ابن اثیر، علی، *الکامل فی التاریخ*، به کوشش کارلوس یوهانس تورنبرگ، لیدن، ۱۸۵۱-۱۸۷۱ م.
- ابن خلکان، احمد، *وفیات الاعیان*، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۱-۱۹۷۲ م.
- ابن فقیه، *البلدان*، به کوشش یوسف الهادی، بیروت، ۱۴۱۶ ق/۱۹۹۶ م.
- ابن الندیم، محمد، *الفهرست*، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- اسفزاری، محمد، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، به کوشش محمد کاظم امام، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- برتلس، ی.ا.، *تصوف و ادبیات تصوف*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- بلاذری، احمد، *فتوح البلدان*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۶۵ م.
- بلنیتسکی، آ.، *خراسان و ماوراءالنهر*، ترجمه پرویز ورجاوند، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- بیانی، شیرین، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی، *تاریخ الفی*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- جهشیاری، محمد، *الوزراء و الکتاب*، به کوشش حسن زین، بیروت، ۱۴۰۸ ق/۱۹۸۸ م.
- حدود العالم*، به کوشش مینورسکی، کابل، ۱۳۴۲ ش.
- حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- رشیدالدین فضل الله، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- علاءالدوله سمنانی، احمد، *چهل مجلس یا رساله اقبالیه*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- فوشه، آ.، «آثار بودایی در افغانستان»، *تمدن ایرانی*، ترجمه عیسی بهنام، تهران، ۱۳۴۶ ش.

- قریب، بدرالزمان، فرهنگ سغدی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- کوفی، علی بن حامد، چچ‌نامه (فتح‌نامه سند)، به کوشش سهیل زکار، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
- گردیزی، عبدالحی، زین‌الخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷ ش.
- مجتبایی، فتح‌الله، «ابراهیم ادهم»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳ ش، ج ۲.
- همو، «ایران و هند در دوره ساسانی»، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۵۸ ش، س ۱۷، ش ۲۰.
- همو، «بلوهر و بوذاسف»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳ ش، ج ۱۲.
- میرخواند، روضه‌الصفاء، به کوشش نصرالله سبوحی، تهران، ۱۳۳۹ ش.
- نرشخی، محمد، تاریخ بخارا، ترجمه احمد بن محمد قباوی، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۱۷ ش.
- وصاف‌الحضرة، تاریخ، به کوشش محمد مهدی اصفهانی، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- یاقوت، معجم البلدان، به کوشش فردیناد وستنفلد لایپزیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۰ م.
- Amīr Iqbālshāh, «Risāla-i Iqbaliyya», *Alā 'uddawla Simnānī's Opera Minora*, ed. W.M. thackston, Harvard University, 1988.
- Baily, H.W., «The Word «But» in Iranian», *Bulletin of the School of Oriental Studies*, 1974, Vol.VI.
- Barthold, W., «Der Iranische Buddhismus und Sein Verhältnis zum Islam», *Oriental Studies in Honour of Cursetji Erachji Parry*, ed. Jal Dastur Cursetji Pavry, London, 1933.
- Brown, J.P., *The Dervishes or Oriental Spiritualism*, ed. H.A. Rose, London, 1968.
- Emmerick, R.E., «Buddhism among Iranian Peoples», *The Cambridge History of Iran*, ed. E. Yarshater, London, 1983, Vol.III(2).
- Goldziher, I., «The Influence of Buddhism upon Islam», *Journal of the Royal Asiatic Society*, London, 1904.
- id, *Vorlesungen über den Islam*, Heidelberg, 1910.

id, *Le Dogme et la loi de l'Islam*, tr. F. Arin, Paris, 1958.

Mackenzie, D.N., «The Buddhist Sogdian Texts of the British Library», *Acta Iranica*, Leiden, 1976, vol. X.

Melikian-Chirvani, A.S., «Evocation littéraire du boddhisme clans l'Islam musulman», *Le Monde iranien et l'Islam*, Paris, 1974, vol. II.

Nicholson, R.A., *The Mystics of Islam*, London, 1970.

Schimmel, A., *Mystical Dimensions of Islam*, Chapel Hill, 1975.

Spuler, B., *Die Mongolen in Iran*, Leiden, 1985.

Watters, T., *On Yuan Chwang's Travels in India*, London, 1973.

Yarshater, E., introd. *the Cambridge Hisotry of Iran*, ed. E. Yarshater, London, 1983, vol.

III(1).

پیوست‌ها



وسایل ارتباطی در ایران

حمیده جمالی

این مقاله به سیر تاریخ و تحولات وسایل ارتباطی در ایران می‌پردازد که پست (برید؛ یام؛ چاپار؛ پست)، مطبوعات، تلگراف، تلفن، رادیو، سینما و تلویزیون را شامل می‌شود و از این میان، سینما و مطبوعات، در همین مجموعه مقاله‌هایی مستقل دارند. در این مقاله سعی شده است، جز سیر تاریخی وسایل ارتباطی در ایران (از نخستین سال‌های ورود اسلام به ایران تا اواخر حکومت پهلوی)، به تأثیرگذاری‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آنها در جامعه و واکنش جامعه به آنها نیز پرداخته شود.

الف - پست

ب - تلگراف

ج - تلفن

د - رادیو

ه - تلویزیون

الف - پست

نظام ارسال نامه‌ها و پیام‌ها، در دوره‌های مختلف با نام‌های متفاوت و با شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در نحوه اجرا در ایران فعال بوده است، چنان‌که از دوره اسلامی تا انقراض خوارزمشاهیان «دیوان برید»؛ در دوره فرمانروایی حکومت‌های مغول و تاتار، «یام»؛ و در دوره صفویه، «چاپار» نام داشت، و از ۱۲۹۷ ق و با تشکیل وزارت به همین نام «پست» نام گرفت.

در این بخش از مقاله به تحولات این نهاد و نقش‌ها و وظایف آن از نخستین سال‌های ورود اسلام به ایران تا اواخر حکومت پهلوی می‌پردازیم.

برید

نهادهای اداری و دولتی از سده‌های نخستین اسلامی تا پیش از حمله مغول که جز ارسال نامه‌ها و پیام‌ها، حمل و نقل مرسولات دولتی و گاه خصوصی، به مقصد رساندن مأموران و ابلاغ فرمان‌های حکومتی و ارتباط میان مراکز حکومت و ولایات، نهادهای اطلاعاتی نیز به‌شمار می‌رفت و وظیفه تسریع در گزارش اخبار و رویدادهای مهم سیاسی را برعهده داشت.

شبکه راه‌های برید در سراسر کشور یا همان راه‌های عمومی کشور بود یا گاه جاده‌هایی خاص برید. در این راه‌ها، منزلگاه‌هایی با فاصله‌های مختلف و متغیر (این فاصله‌ها در نواحی شرقی کشور به سبب خشکی و کم‌آبی کمتر بود) برای استراحت و به‌ویژه برای تعویض مرکب وجود داشت. شرح نسبتاً دقیقی از این راه‌ها و استراحتگاه‌ها را در کتاب‌های راه‌شناخت (مسالک و ممالک) و گاه الخراج می‌توان یافت.

اداره برید را صاحب دیوان برید برعهده داشت و اصحاب برید در شهرستان‌ها از او در مرکز اطاعت می‌کردند. مأموران برید هم کارگزار بودند و هم نامه‌بر. نامه‌بران گاه سواره (که اسکدار خوانده می‌شدند) و گاه پیاده (فیج، فرانق، مساعی یا دونده) محموله‌های پستی (خرائط) را حمل می‌کردند. صاحب برید با شخص خلیفه (شاه یا سلطان) پیوسته در ارتباط بود، زیرا کار او به نامه‌رسانی منحصر نمی‌شد و در نقش جاسوس مخصوص دربار نیز، عهده‌دار وظایفی حساس بود. اطلاع کامل از احوال عاملان

خراج و املاک، گزارش‌های دقیق از اوضاع شهرها، احوال مردم و به‌ویژه مأموران دولتی، توجه خاص به وضع حاکمان و اوضاع مالی در ضرابخانه‌ها، کسب آگاهی‌های لازم از وضع بازرگانی و مالیات‌ها، مراقبت در ارسال و اطمینان از صحت پیام، توجه به پیک‌ها و مأموران «سکه»‌ها (استراحتگاه‌ها) و ثبت و ضبط کار و محل آنان، ایجاد سرعت عمل در کار مأموران و ثبت زمان ورود و خروج آنان و غیره از جمله وظایف آنان بود. از طریق آنان بود که اطلاعات بسیار و گوناگونی دربارهٔ امیران و کارگزاران و توطئه‌های آنان، مأموران خراج، وضعیت کارمندان دولتی، قاضیان و مستغلات دولتی به مرکز حکومت می‌رسید. هدف سازمان برید، حفظ اطاعت مردم بود. مأموران مخفی برید، در لباس بازرگان، جهانگرد، داروفروش و درویش از احوال همه، به‌ویژه احوال حاکمان و کارگزاران دولت به مرکز خبر می‌دادند و حافظ ارکان حکومت بودند.^۱

در کنار مأموران برید، به روش‌های دیگری نیز اطلاعات ارسال می‌شد: نخست کبوتران نامه‌بر که از قدیم‌الایام رواج داشت. به‌ویژه هنگامی که برید ضعیف یا نابود می‌شد^۲ و دیگر اطلاع‌رسانی از طریق آتش و نور و آینه، که بیشتر جنبهٔ نظامی داشت.^۳

سابقهٔ نظام پستی و دیوان برید به ایران عهد هخامنشی (۵۵۹-۳۳۰ ق م) باز می‌گردد که در دوره‌های بعد با تغییراتی در نام و وظایف این نهاد، ادامهٔ حیات یافت.^۴ با ورود اسلام به ایران، نظام پستی و برید ساسانیان، همانند دیوانسالاری ایرانی وارد دستگاه خلافت شد و در میان سلسله‌های ایرانی بعد از اسلام نیز همان سبک و سیاق پیشین حفظ شد، و با راهنمایی و مدیریت ایرانیان رونق یافت.^۵

برخی معتقدند که معاویه، دیوان برید را با دستیاری زیاد بن ابیه (وفات: ۵۳ ق) بنیاد نهاد، که از سوی او حکومت فارس را بر عهده داشت و با زبان فارسی و نظام دیوانسالاری ایرانیان آشنا بود^۶ و برخی دیگر عبدالملک را پایه‌گذار اصلی برید پس از اسلام می‌دانند^۷ و معتقدند که او سازمانی کوچک را که فقط به کار خبررسانی اشتغال داشت، گسترش داد و بیشتر وظایفی را که در دوره‌های بعد به آن برمی‌خوردیم، بر عهدهٔ آن نهاد.^۸

در دورهٔ عمر دوم (حکومت: ۹۹-۱۰۱ ق) به منظور نظارت بیشتر حکومت مرکزی بر قبایل عرب ساکن در خراسان، تشکیلات برید مستحکم‌تر شد و هزینهٔ آن بالا رفت. قدیم‌ترین سند دربارهٔ تشکیلات برید نیز از همین دوره به دست آمده است.^۹

مهم‌ترین وظیفه این نهاد پیش از حکومت اموی جاسوسی و خبررسانی بود که در دوره حکومت اموی نیز ادامه یافت.^{۱۰} برخی معتقدند که میان نابودی برید و سقوط امویان رابطه‌ای مستقیم است. هنگامی که سقوط امویان نزدیک شد، رابطه بریدی میان عراق و خراسان قطع شد.^{۱۱}

برید در دوره عباسیان (۱۳۲-۶۵۶ق) مانند دیگر تشکیلات اداری این خلافت، به شیوه ساسانیان سازمان یافت.^{۱۲} خبررسانی و جاسوسی همچنان مهم‌ترین وظیفه این نهاد بود و منصور (حکومت: ۱۳۶-۱۵۸ق)، بنیان‌گذار عباسیان، اهمیتی ویژه برای این نهاد قائل بود.^{۱۳}

در دوره هارون الرشید (حکومت: ۱۷۰-۱۹۳ق)، دیوان برید با راهنمایی و درایت برمکیان نظمی نو یافت و در مرکز همه ولایات سازمان برید تأسیس شد. خلفای عباسی برای اداره قلمرو پهناور خود، شبکه تشکیلات منظمی برقرار کردند. مأموران برجسته اداری و نظامی، به‌ویژه مأموران مالی در ایالات دوردست، برای آنکه متصدیان برید سوءاستفاده‌های مالی و استقلال‌طلبی آنها را به مرکز گزارش نکنند، به طرق مختلف می‌کوشیدند تا مأموران را بفریبند و گاه نیز با آنان تبانی می‌کردند.^{۱۴} والیان گاه با استفاده از مأموران مخفی زیردست متصدیان برید، گزارش‌ها را تغییر می‌دادند، به همین سبب این گزارش‌ها، به‌رغم وجود مهر مأمور برید، چندان قابل اعتماد نبود. بنابراین گاه حکمرانان خود به تجسس می‌پرداختند، چنان‌که یعقوب (حکومت: ۲۴۷-۲۶۵ق) بنیان‌گذار حکومت صفاریان (۲۴۷-۳۹۳ق)^{۱۵} و عمرو لیث (حکومت: ۲۶۵-۲۸۷ق)، افرادی را از جوانی برای خدمات در برید و جاسوسی تربیت می‌کردند.^{۱۶}

از سده ۳ق کار برید چندان اهمیت یافت که ابن‌خردادبه (وفات: حدود ۳۰۰ق)، ادیب و دولتمردی که به ندیمی خلیفه معتمد نیز برگزیده شده بود، ریاست برید ناحیه جبال را عهده‌دار شد. او در کتاب خود *المسالک والممالک*^{۱۷}، رابطه مستقیم میان برید و خراج را در دستگاه دولت نشان می‌دهد. قابل توجه آنکه، حدود ۲۰ سال بعد، قدامة بن جعفر کتابی در همین زمینه تألیف کرد و آنرا *الخراج* نامید و نه «مسالک». وی که صاحب برید خلیفه مکتفی (حکومت: ۲۸۹-۲۹۵ق/۹۰۲-۹۰۸م) بود، مهم‌ترین اطلاعات را در

این زمینه به دست داده است و مقدمه کتاب او کهن‌ترین منبعی است که اصطلاحات خاص برید را یکجا گردآورده است و به شرح «سکه»‌های مأموران برید و نگهداری «خرائط» (کیسه نامه یا بارنامه) پرداخته است.^{۱۸}

در دوره آل بویه، علاوه بر مأموران مخفی و جاسوسان، سوارانی با عنوان «قاصد ساعی» یا «پیک» در خدمت دیوان برید بودند که وظیفه داشتند برخی نامه‌های محرمانه را به مقصد برسانند. ظاهراً این عناوین نخستین بار در زمان معزالدوله (حکومت: ۳۲۰-۳۵۶ق)، امیر عراق از خاندان آل بویه (۳۲۰-۴۴۷ق)، به کار رفته است و همانند روزگار مأمون، این افراد نیز گاه با کسوت مبدل به مسافرت و کسب اخبار و جاسوسی می‌پرداختند.^{۱۹} تردید نیست که عضدالدوله (حکومت: ۳۶۷-۳۷۲ق)، در این دوره در کار برید بیش از همه مؤثر بوده است. او در تربیت فوج (پیک‌ها) که آنان را سعاة (دوندگان) می‌نامیدند و در خبررسانی تخصص داشتند، کوشش فراوان کرد. میانگین مسافتی را که برید در یک روز می‌پیمود، افزایش داد و امنیت را در راه‌ها برقرار ساخت.^{۲۰} در قلمرو سامانیان (۲۷۹-۳۸۹ق) (خراسان و ماوراءالنهر) همه شهرها خبررسان و صاحب برید داشت و حوادث مهم، به سرعت به مرکز اطلاع داده می‌شد.^{۲۱}

در دوره غزنویان (۳۵۱-۵۸۲ق)، تشکیلات برید به شیوه سامانیان ادامه یافت و جاسوسی و خبررسانی اهمیت بیشتری پیدا کرد. در زمان محمود (حکومت: ۳۸۷-۴۲۱ق) و مسعود (حکومت: ۴۲۱-۴۳۲ق)، علاوه بر کدخدا (نایب والی) که ناظر بر کارهای والی بود، حکومت مرکزی نیز شخصی به نام صاحب برید (یا نایب برید) تعیین می‌کرد تا وقایع مهم را به سلطان گزارش کند.^{۲۲} در این دوره، گزارش‌هایی را که برید رسمی می‌رساند «آسکدار» می‌گفتند^{۲۳} که به معنای منزلگاه‌های برید و مأمور خبررسانی نیز به کار رفته است؛ از این رو معنایی شبیه به واژه برید می‌یابد.

در این دوره، اخبار گاه روزانه به غزنه ارسال می‌شد. در زمان جنگ، مأموران برید همراه سپاهیان روانه می‌شدند تا اخبار جنگ را به مرکز گزارش کنند. درباره باز کردن گزارش‌های رسمی و ابلاغ کردن آنها به سلطان، مقررات شدیدی بود و تنها وزیر و ارکان دولت حق مداخله در آن کار داشتند. در این دوره، صاحب برید از بزرگان و وابستگان دربار بود، و با دبیران رسالت و دیوان اشراف پیوند مداوم داشت؛ چنان‌که

نامه‌های مهم و محرمانه را رئیس دیوان رسالت می‌گشود^{۲۴}. در زمان غزنویان، مأموران برید، یا قاصد بودند یا منهی که گاه پیاده و گاه سواره سفر می‌کردند. سواران در صورت نیاز، شبانه‌روز در سفر بودند و در هر منزل، اسب تازه نفس در اختیارشان قرار می‌گرفت، تا سرانجام نامه را به دست طرف مقابل می‌رساندند^{۲۵}. همچنین ممکن بود که چندین اسب بی‌سوار را به دنبال خود برند، تا در صورت نبودن منزلگاه بر سر راه، از آنها استفاده شود^{۲۶}. گاهی چندین قاصد را با برید همراه می‌کردند تا از هر مرحله، یکی بازگردد و خبر باز آورد. از آنجا که احتمال خیانت نیز می‌رفت، مردی «منهی» را نیز پنهانی همراه گروه می‌کردند تا همه چیز را از احوال قاصدان، به مرکز خبر دهد^{۲۷}. از تاریخ بیهقی برمی‌آید که جاسوسی در دوره غزنویان گسترش یافته و تشکیلات برید بسیار منظم شده بود. گویا سلطان مسعود در تدارک جاسوسان منهی چیره‌دست بود^{۲۸}.

کار مأموران برید چندان هم آسان نبود، زیرا گاه معارضان راه را بر آنان می‌بستند و نامه‌هایشان را به زور می‌گرفتند^{۲۹}. مأموران برید هم برای سالم به در بردن پیام‌ها و نامه‌ها، از ترفندهایی استفاده می‌کردند. از آن جمله، شیوه رمزنگاری بود که بیهقی از آن با عنوان «معمانامه» یا «نامه معما» نام برده است^{۳۰}. رمزگشایی این نامه‌ها، البته آسان نبود، چنان‌که گاه ناچار می‌شدند برای حل «معمایی» که به چنگ می‌افتاد، نویسنده را بیابند و به زور، وادار به کشف رمز کنند^{۳۱}. گاهی جاسوسان یا مأموران را با لباس مبدل، همچون بازرگان، سیاح، درویش و داروفروش^{۳۲} می‌فرستادند که آنها هم اغلب نامه‌های حساس را در جاهایی پنهان می‌کردند که به آسانی قابل کشف نبود؛ از جمله پنهان کردن گزارشها درون موم یا عصا^{۳۳}.

در سال‌های نخست حکومت سلجوقیان (۴۲۹-۵۹۰ق)، احتمالاً به سبب خاستگاه قبیله‌ای آنها، نهادهای اداری به شیوه حکومت‌های پیشین نبود و به امر جاسوسی نیز توجهی نمی‌شد. از این رو، نشانی از دیوان برید دیده نمی‌شود^{۳۴}. آنها به جای سازمان برید به رسولان اسب‌سوار یا شترسوار بسنده کردند^{۳۵}. از همین رو برخی از مورخان، سبب ظهور اسماعیلیان را در زمان سلجوقیان و به صورت سازمانی وسیع و نیرومند، نبودن نهاد برید می‌دانند^{۳۶}.

احتمالاً گسترش اسماعیلیان در جامعه از سویی، و نیاز روزافزون حکومت به اداره قلمرو وسیع از سوی دیگر، و همچنین تأثیرپذیری تدریجی از تشکیلات حکومت‌های پیشین، زمینه برقراری مجدد این نهاد را فراهم کرد. به همین منظور، از دوره ملک‌شاه (حکومت: ۴۶۵-۴۸۵) به نظام برید توجه شد^{۳۷}، و دو دیوان برید و اشراف در زمان او پدید آمد^{۳۸}، که دیوان اشراف امور جاسوسی را به عهده داشت.

هرچند سلجوقیان تشکیلات حکومتی خود را به شیوه سامانیان و غزنویان بنیاد نهادند، پایبندی آنها به سنت‌های پیشین قبیله‌ای در این تشکیلات دگرگونی‌هایی به وجود آورد، همچون تغییر نام دیوان انشا به دیوان طغرا. بر همین اساس، نبود دیوان خاص برید به هیچ‌وجه دلیل نبودن هرگونه خبررسانی رسمی و توقفگاه‌های برید نبود. برخلاف گفته‌های نظامی عروضی^{۳۹} در باب نابودی دستگاه‌های اداری و تشکیلات حکومتی عصر سلجوقیان و ناامنی راه‌ها، بررسی تشکیلات وسیع اداری این دوره، احداث راه‌ها و رباط‌ها، تنظیم قوانین ارضی، امنیت راه‌ها و لزوم تشکیلات خبررسانی در امر سیاست داخلی و خارجی سلسله سلجوقی نشان می‌دهد که این نهاد مختل نشده بوده است^{۴۰}. در هر حال حکومتی به این وسعت و نیرو ممکن نبود که برای برقراری ارتباط میان حکومت مرکزی و ولایات، نهادی نداشته باشد، با این تفاوت که برید مانند حکومت‌های پیشین، دیوان خاص و مستقلی به ریاست امیر برید نداشت.

واژه اولاغ (یا ألأغ / اولاق) که از زمان سلجوقیان (۴۲۹-۵۵۲ ق) کاربرد یافت، به گونه‌ای مترادف با واژه برید به کار رفته است. مسلماً قراخانیان کاشغر و سمرقند (۴۳۳-۶۰۷ ق) نیز در استفاده از این واژه قدیمی ترکی به اندازه سلجوقیان سهم دارند و حتی پیش از تسلط بر ماوراءالنهر، به تشکیلات برید خود نام «اولاغ» داده بودند و از برج‌های آتش نیز برای ارسال اخبار استفاده می‌کردند.

خوارزمشاهیان (۴۹۰-۶۲۸ ق) که نخست با سلاطین سلجوقی و سپس با مغولان درگیر جنگ‌های پی‌درپی بودند، فرصت رسیدگی به امور دیوانی و سازمان برید را نداشتند و کار برید در قلمرو آنان به شیوه دولت‌های قبلی و همزمان آنان بود^{۴۱}.

با حمله مغول و انقراض خوارزمشاهیان، پست ایران از شکل چند هزار ساله آن خارج و با نام یام خوانده شد^{۴۲}.

یام

چنگیز با استفاده از تشکیلات پست چینی و دیوان برید ایران، اداره نامه‌رسانی و جاسوسی بنا کرد که تا آن زمان نظیر نداشت. حمل نامه‌های دولتی و به‌ویژه حمل و نقل اموال یغما شده را می‌توان مهم‌ترین وظیفه نهاد یام در دوره مغول دانست.^{۴۳} در این دوره نیز، نظام پستی ایران کاملاً دولتی بود و فقط پیک‌های دولتی، ایلچی‌ها و سفیرانی که به دربار می‌آمدند، حق استفاده از تشکیلات یام را داشتند و مردم عادی حق استفاده خصوصی از این تشکیلات را نداشتند.^{۴۴}

به گزارش مارکوپولو^{۴۵} شمار یام‌ها در دوره ایلخانان حدود ده هزار واحد پستی و فاصله آنها از یکدیگر حدود ۲۵ تا ۳۰ مایل بود. بنابر قوانینی که در زمان غازان خان تدوین شد، هر چاپار موظف بود در یک شبانه‌روز سی فرسخ طی کند. بنابراین مثلاً مسیر تبریز تا خراسان، چهار روز طول می‌کشید. در فاصله هر سی فرسخ، چاپار دیگری ادامه مأموریت را بر عهده می‌گرفت.^{۴۶} در دوره ایلخانان (حکومت: ۶۵۴-۷۳۷ق) چاپارها، علاوه بر نشانی که به معنای عجله داشتن با خود حمل می‌کردند، حلقه‌ای زنگ‌دار و کمربندی زنگوله‌دار به همراه داشتند که در حرکت به صدا در می‌آمد.^{۴۷}

چاپار

با روی کار آمدن صفویان، به تدریج یام‌ها که یا از بین رفته و یا رو به ویرانی بود، جای خود را به ساختمان‌های جدیدی به نام چاپارخانه‌ها داد و توسعه یافت. تشکیلات چاپاری در دوره صفویه تقریباً در انحصار خدمات درباری و دولتی و برای ارسال مراسلات و رساندن احکام و بخشنامه‌ها و فرمان‌ها از مرکز به ولایات یا رساندن گزارش‌های مربوط به حوادث و ولایات به مرکز بود.^{۴۸}

چاپارها در این دوره، نقش تشریفات دربار را نیز بر عهده داشتند و پذیرایی کردن و تأمین احتیاجات ایلچیان و هیأت‌های سفارت خارجی در مسیر رسیدن به دربار از وظایف آنها بود.^{۴۹} آنها در جنگ‌ها و اتفاقات نظامی هم نقش داشتند و تأمین احتیاجات ارتباطی اردوها و سفرهای شاهی و اردوهای جنگی و رساندن سریع مراسلات و اخبار میان سپاه و اردوی دشمن نیز از وظایف دیگر چاپارها به‌شمار می‌رفت.^{۵۰}

حق تقدم چاپارها بر دیگر مسافران، برای ادامه مسیر از قوانین راه‌های چاپاری در دوره‌های مختلف بود. حتی در مواردی که به علتی اسب چاپار در بین راه تلف می‌شد یا قدرت طی ادامه مسیر را نداشت، چاپار حق داشت اسب مسافران را در راه بگیرد و به سفر خود ادامه دهد.^{۵۱} این قانون، اغلب سوءاستفاده‌هایی در پی داشت و موجب دست‌درازی چاپارها به اموال مردم می‌شد.^{۵۲} حتی گاهی راهزنان در کسوت چاپارهای رسمی به چپاول روستاها و کاروان‌ها اقدام می‌کردند.^{۵۳} بنابراین، وضع مقرراتی برای حفظ امنیت راه‌ها و نیز تأمین اسب و علوفه به‌طوری که مانع تعدی به مردم ساکن در طول راه‌های چاپاری شود، از مسائل مورد توجه حکومت‌ها بود.^{۵۴}

در این دوره، چاپارها شالی بزرگ را بر گردن حمایل می‌کردند.^{۵۵} چاپار مخصوص بالاپوش بلندی بر دوش خود می‌انداخت و کلاه «تربوش» بر سر می‌گذاشت و شالی بنفش که نشانه مأموریت دولتی بود به کمر می‌بست.^{۵۶} معمولاً محل چاپارخانه‌ها در کنار جاده‌ها و در قسمت ورودی یا خروجی شهرها و قصبات و به‌ندرت در داخل شهرهای بین راهی بود. ساختمان چاپارخانه‌ها را معمولاً در کنار کاروانسراها و رباط‌ها و در کنار چشمه، چاه قنات یا نهر آب می‌ساختند. گاهی نیز در قسمتی از کاروانسرا محلی را به منظور چاپارخانه در نظر می‌گرفتند.^{۵۷} معمولاً در بالای در ورودی چاپارخانه، اتاقی می‌ساختند که بالاخانه نام داشت. بالاخانه محل سکونت رئیس چاپارخانه یا محل استراحت چاپاران مخصوص بود.^{۵۸}

نادر شاه افشار (حکومت: ۱۱۴۸-۱۱۶۰ ق) نیز، به منظور برقراری ارتباط مستقیم با ایالات و حکام، به ترمیم و توسعه چاپارخانه‌ها پرداخت. چاپارها در این دوره نیز بیشتر برای مقاصد حکومت استفاده می‌شد.^{۵۹} به گزارش ژان اوتر در همه مسیر حرکت هیأت سفارت او از عثمانی تا پایتخت ایران، چاپارهای نادر آخرین اخبار فتوحات نادر و پیام‌های او را به این هیأت می‌رساندند.^{۶۰} در دوره افشاریه، چاپارها حمایل و شال سفیدی بر شانه می‌انداختند و ادامه آنرا به کمر می‌بستند و به شمشیر مسلح بودند.^{۶۱}

بی‌توجهی به راه‌های چاپاری و چاپارخانه‌ها در دوره زندیه و اوایل قاجاریه، وضع نابسامانی برای این تشکیلات به‌وجود آورد. اما عباس میرزا نایب‌السلطنه، راه‌های چاپاری و چاپارخانه‌ها را تعمیر کرد و به‌ویژه در راه‌های تبریز به تهران و تبریز به جلفا و ارزروم،

تشکیلات چاپاری منظمی به وجود آورد.^{۶۲}

در دوره قاجار تا ۱۲۹۱ق، در رأس تشکیلات چاپار، منصب چاپارچی باشی قرار داشت که مستقیماً از جانب شاه برگزیده می شد.^{۶۳} چاپارچی باشی ها معمولاً اداره هر مسیر معین را به فردی اجاره می دادند که نایب چاپارخانه (چاپارخانه چی یا چاپارچی یا مباشر) بود و ابواب جمعی چاپارخانه (ضابط و محرر احکام، مشرف، غلام و شاگرد چاپارخانه، مهتر، جلودار و فراش) زیر نظر او کار می کردند.^{۶۴} تأمین و آماده نگاه داشتن اسب های سالم به تعداد کافی، استخدام شاگرد چاپار و غلام، نگهداری و تعمیرات ساختمان چاپارخانه، تهیه امکانات رفاهی برای چاپاران و مسافرانی که در چاپارخانه ها اقامت می کردند، حسابرسی هزینه های سالانه چاپارخانه و گزارش آن به مسئول آن خط چاپاری و درخواست تنخواه نقدی و غیرنقدی برای چاپارخانه، از وظایف نایب چاپارخانه بود.^{۶۵} شاگرد چاپار، علاوه بر انجام دادن دستورهای نایب و کارهای چاپارخانه، موظف بود که پس از رساندن مسافر به مقصد، اسب را از راه معین، به چاپارخانه مبدأ بازگرداند.^{۶۶} نایب چاپارخانه لباسی مخصوص، شامل نیم تنه آبی رنگ و کلاه پوستی^{۶۷} و شاگرد چاپار، نیم تنه ای نمدی و شلواری آبی رنگ و فراخ می پوشید.^{۶۸} در ۱۲۷۱ق، در زمان محمد اسماعیل خان چاپارچی باشی، مقرر شد که طبق طرحی که صدراعظم مشخص می کند، قطعه های نشان برای غلام های چاپاران بسازند و به کلاه آنها نصب کنند تا در طول مسیر شناخته شوند.^{۶۹} در ۱۲۷۴ق، پوشیدن لباس ترمه کشمیری و کرمانی برای چاپارها ممنوع شد.^{۷۰} چاپارها معمولاً خورجینی کوچک، قمه، شمشیر و تیردان و کمان به همراه داشتند و چماق یا تازیانه ای در دست می گرفتند.^{۷۱}

پست

روی کار آمدن سلسله قاجاریه در ایران، با انقلاب صنعتی در اروپا و پدید آمدن تحولات بسیار در عرصه های اقتصادی و مؤسسات تمدنی همزمان شد. ایران در دوره قاجار به واسطه تماس با کشورهای خارجی به لحاظ اجتماعی، نظامی و اقتصادی دچار دگرگونی هایی شد. از همین رو، تشکیلات پست نیز در دوره قاجار از روش های دیرین

خارج شد و به شیوه اروپایی (ارائه خدمات پستی در سطحی عمومی و نه در انحصار دولت) نزدیک شد.^{۷۲}

در دوره فتحعلی شاه، میرزا شفیع صدراعظم (۱۲۱۳-۱۲۳۴ق)، مأمور شد که بنا به نظرات و دستورهای سفیر انگلستان اداره پست را پی‌ریزی کند. در این دوره حمل و نقل فرمان‌های دولتی به وسیله قاصدان سوار و پیاده صورت می‌گرفت، که آن هم منوط به حاجتمندی فرمانداران و با توجه بر حدوث وقایع بود. مردم هم در این گونه موارد یا زمانی که پیک مخصوص به یکی از نقاط گسیل می‌شد، نامه‌های خود را به او می‌سپردند. بدیهی است که نامه‌رسان در مقابل این خدمت پاداشی هنگفت مطالبه می‌کرد، اما در انجام وظیفه‌ای که به عهده می‌گرفت، جز حسن نیت یا رابطه دوستی، اطمینان و تضمینی در کار نبود.^{۷۳}

چاپاران سفارتخانه‌ها از زمان فتحعلی شاه تا زمان امیرکبیر، هم مراسلات خویش و هم نامه‌های تجار و مردم عادی کشور را به مقصد می‌رساندند. گاهی مراسلات حکام و عمال رسمی ایرانیان هم اغلب به دست آنان منتقل می‌شد و پاره‌ای از اوقات اخبار مهم کشور به وسیله آنان به حکام اطراف می‌رسید. بدین ترتیب بر قسمت اعظم امور جزئی و کلی کشور وقوف می‌یافتند و جاسوسان و خبرگیران ایشان با کمال آزادی و به صورتی رسمی مقاصد خود را اجرا می‌کردند.^{۷۴}

در ابتدای روی کار آمدن ناصرالدین شاه، به سبب گرفتاری‌های داخلی و شورش‌های متوالی، اداره چاپاری بیشتر برای برآوردن نیازهای لشکری مورد استفاده قرار می‌گرفت، اما با آرام‌تر شدن اوضاع کشور، چاپاری ایران به سمت عمومی شدن رفت.^{۷۵}

امیرکبیر که در دوره صدارتش اقدامات عباس میرزا را پی‌گرفت، در ۱۲۶۶ق تشکیلات چاپاری لشکری و در ۱۲۶۷ق تشکیلات چاپاری برای عموم را سازمان‌دهی کرد.^{۷۶} با اصلاحات امیرکبیر، چاپارخانه‌ها در همه نقاط کشور مکاتبات عمومی را به مقصد می‌رساندند و مسافرکشی هم می‌کردند.^{۷۷}

در دوره صدارت امیرکبیر، چاپارخانه‌ها به اداره پست تبدیل شد و واحدهای اداره جدید در نقاط مهم کشور در اختیار مردم قرار گرفت. امیرکبیر در بسیاری از خطوط مهم ایستگاه‌های متعدد فراهم ساخت. تعداد کافی اسب و ملازم در آنها جای داد، و

به وسیله آگهی در روزنامه به مردم اطلاع داد که از این پس می توانند نامه هایشان را با پرداخت وجهی ناقابل به چاپاری دولتی بسپارند و در مواقع مسافرت هم از چاپاران آن اداره استفاده کنند. در همین سال مقرر شد که ماهی دو مرتبه یکی در آخر و دیگر در پانزدهم ماه، چاپار به آذربایجان، فارس، گیلان، مازندران، کرمان، خراسان، استرآباد و کرمانشاه برود و مراجعت کند.^{۷۸}

هنوز ۱۲۶۷ ق به پایان نرسیده بود که اداره چاپاری نظم کامل یافت^{۷۹} و قوانین مربوط به حرکت چاپارها به ولایات، مسائل انضباطی و انتظامی چاپارخانه ها و مقررات ارسال امانات در روزنامه وقایع/تفقیه به چاپ رسید.^{۸۰}

کامل ترین نمونه قوانین مدون چاپارخانه ها در دوره صدارت امیرکبیر تهیه شد و به صورت کتابچه ای برای همه سفارتخانه هایی که دارای برنامه های چاپاری بودند و نیز برای رجال و امرا و والیان و مأموران ولایات ارسال شد. این کتابچه شامل نام کاروانسراها و چاپارخانه های راه های اصلی ایران و بهای اسب های کرایه ای بود.^{۸۱}

در ۴ محرم ۱۲۶۸ اعلام شد که برای احتیاط و افزایش شهرت اداره چاپاری، گیرنده نامه یا مباشر چاپارخانه موظف به دادن پاسخ باشد تا فرستنده از وصول مکتوب خویش مطمئن شود.^{۸۲}

تا اواخر دوره قاجار و حتی در اوایل دوره پهلوی، پست ایران علاوه بر امتیاز انحصاری حمل و نقل مکتوبات و مراسلات و امکانات و مرسولات پستی، امتیاز انحصاری حمل و نقل منظم مسافران و بنه آنها را هم داشت.^{۸۳}

امیرکبیر، برای رسیدگی به کارهای چاپارخانه، شفیع خان نامی را انتخاب کرد که او را چیرچی باشی می گفتند و حدود مأموریت او ضمن اعلانی در ۴ محرم ۱۲۶۸ در روزنامه وقایع انتشار یافت.^{۸۴} از آنجا که امور پست در زمان او منظم بود، پس از امیر نیز اعلام کردند که اداره چاپاری همچنان در دست شفیع خان چاپارباشی است تا اعتماد مردم را جلب کنند.^{۸۵}

شفیع خان نخستین رئیس پست ایران در ۱۲۹۶ ق ظاهراً سال آخر عمرش بود، که به بشیرالدوله ملقب شد، و پس از او پسرش اسماعیل خان به ریاست اداره پست رسید.^{۸۶} اسماعیل خان با وظیفه دانی در انجام امور جلب اعتماد کرد و ۳ سال در این سمت باقی

ماند. در ۱۲۷۴ق به بشیرالدوله ملقب و بعد معزول شد. پس از او، حسین خان سرتیپ جانشین او شد^{۸۷}. در زمان سرتیپ اداره چاپاری چون سایر امور کشوری بعد از قتل امیرکبیر، رو به انحطاط بود^{۸۸}.

در ۱۲۷۷ق ناصرالدین شاه تصمیم گرفته بود به عرایض شاکیان و ستمدیدگان رسیدگی کند و از مردم خواست اگر به دربار دسترسی ندارند، نامه بنویسند. این اقدام اداره چاپاری را مورد توجه عموم قرار داد و آنرا موثق‌ترین وسیله برای عرایض و ارسال شکایات عموم مردم ساخت و شاید همین امر به بست‌نشینی در ادارات پست و تلگراف انجامید^{۸۹}. ناصرالدین شاه بار دیگر در ۱۲۸۳ق (حدود ۶ سال بعد)، به فکر صندوق عدالت افتاد و در نظام‌نامه جدیدی که برای تعیین وظایف مأموران دولت فراهم آمده بود، قید شد که جواب عریضه‌ها، با چاپار آخر و نیمه ماه فرستاده شود تا تلمبار نشود. اداره پست جز زمان امیر نظام هیچ‌گاه مرتب و منظم نبود، تا در ۱۲۸۸ق که میرزا حسین خان قزوینی مشیرالدوله صدراعظم شد و میرزا علی خان منشی حضور را که بعدها امین‌الملک و امین‌الدوله لقب گرفت، به ریاست چاپارخانه‌ها برگزید (۱۲۹۰ق). اداره چاپاری در دوره ریاست او و به سبب حسن مدیریتش، در اندک مدتی مرتب شد^{۹۰}. از اقدامات امین‌الدوله در چاپاری آن بود که اسماعیل خان بشیرالدوله را به همکاری دعوت کرد: برای معرفی چاپاران لباس و نشانی مخصوص تعیین کرد؛ راه‌ها مرمت شد و تمبر پست را که به‌طور ناقص تقلید شده بود، به‌صورتی منظم رایج کرد^{۹۱}.

ناصرالدین شاه در سفر اول خود به فرنگ در ۱۲۹۰ق با مشاهده وضعیت پست اروپا، مدیر پست اتریشی، شوالیه گوستاو دُ ریه درر داکسبرگ را برای سر و سامان دادن به وضع پست ایران استخدام کرد. بنا به اظهارات امین‌الملک (امین‌الدوله بعدی)، او و معاونش مدتی سرگردان ماندند تا اینکه شروع کار پست آذربایجان را بنا به حوایج تجارتنی مناسب‌تر دانستند و امین‌الدوله اجرای پیشنهادهای او را متقبل شد^{۹۲}.

با استخدام ریه درر، در ۱۲۹۲ق، تغییرات عمده‌ای در تشکیلات پستی و چاپاری به‌وجود آمد و پست ایران وارد مرحله‌ای جدید شد^{۹۳}. آیین‌نامه پستی او در همین سال تدوین شد و در آن هزینه پست از مسافت، به وزن تغییر کرد؛ بهای مراسلات تابع مقررات اتحادیه پست شد و مهم‌تر آنکه دولت مسئولیت خود را در قبال مراجعه‌کنندگان بر

عهده گرفت و اعلام کرد خسارت‌ها را جبران خواهد کرد.^{۹۴}

ریه در ۱۷ محرم ۱۲۹۳ نخستین خط پستی تهران با رشت، و تبریز با جلفا را دایر کرد. چهار ماه پس از گشایش نخستین خط، دومین خط پستی، میان تهران و شمیران به کار افتاد و در ذیقعه همان سال سومین خط پستی از تهران به شیراز و بوشهر دایر شد.^{۹۵}

در ۱۲۹۴ ق دولت ایران به دفتر اتحادیه پستی بین‌الملل در سوئیس اطلاع داد که مایل است در شمار کشورهای عضو اتحادیه درآید.^{۹۶} ریه درر در آغاز سال بعد برای رفع مشکلاتی که در راه شرکت ایران به اتحادیه تراشیده می‌شد، به اروپا رفت و در غیاب او کارهای اداری پست به مسیو شتال روسی واگذار شد. این موضوع تا ۱۲۹۶ ق به طول انجامید، اما ریه درر تا رمضان ۱۲۹۶ در خدمت ایران باقی بود.^{۹۷}

ریه درر در نخستین اقدام خود، کلاسی برای تربیت کارمندان ایرانی تأسیس کرد تا آنها را با اصول و مقررات پست اروپایی آشنا کند. او طرز کار و مقررات اتحادیه پستی را به آنها آموخت و آنها را تا حدی که برای خواندن آدرس‌ها کافی باشد، با حروف لاتین آشنا کرد؛ شماری نامه‌رسان برای توزیع مراسلات شهری و شماری غلام پست برای حمل مراسلات و مرسولات تربیت کرد، و طرز کار و تکالیف مختلف از جمله حفظ مراسلات؛ شیوه بسته‌بندی؛ چگونگی توزیع و جمع‌آوری نامه‌ها را به آنها آموخت. در دوره ریاست او لباس کارکنان پست، متحدالشکل شد؛ شعباتی برای فروش تمبر دایر و چند صندوق پستی در تهران دایر شد؛ در این دوره تمبرهای جدید که با قلم‌تراش نقطه‌گذاری شده بود و با دست باطل می‌شد به جای مهر رواج یافت.^{۹۸}

رویه منظمی که ریه درر برای تشکیلات پست پایه‌ریزی کرده بود، سبب شد تا کار پست منظم شود و برای نخستین بار ادارات پست، تابع ساعات کار معین و برای کارمندان حقوق بازنشستگی برقرار شد.^{۹۹}

در ۱۲۹۷ ق ناصرالدین شاه دوباره امور پست ایران را به میرزا علی خان امین‌الملک، وزیر وظایف و رئیس دارالشوری مرکزی، سپرد و اداره پست را به وزارت نزدیک کرد.^{۱۰۰} امین‌الملک هم در جمادی‌الثانی ۱۲۹۸، از وزارت وظایف و ریاست دارالشوری استعفا داد تا وقت بیشتری برای وزارت پست داشته باشد، و میرزا رحیم را که از شاگردان

برجسته ریه درر بود به معاونت برگزید^{۱۰۱}. او در ۱۳۰۱ق به امین‌الدوله ملقب شد و بار دیگر وزارت وظایف با وزارت پست به او محول شد^{۱۰۲}.

از ۱۳۰۷ق که امین‌الدوله معاونت وزارت پست را به نیکلای سمیتو واگذار کرد، کار این وزارتخانه با اشکال مواجه شد. مأموران پست آموختند که می‌توان پاکت و پول را از مردم گرفت، پول را در جیب و پاکت را به دور انداخت. بعد از پستی‌ها، حاملان محموله‌های پستی از قبیل گاریچی‌ها و چاروادارها بودند که مراسله‌ها را واریسی و دستکاری کردند. شیوع این وضع در دوره مظفرالدین شاه با ازدیاد مراسلات سیاسی و تجارتي بیشتر شد^{۱۰۳}.

امین‌الدوله در ۱۳۱۱ق از وزارت پست کناره گرفت و پس از او به سبب زحمتهایی که کشیده بود، محسن خان معین‌الملک فرزندش، به وزارت رسید که در ۱۳۱۵ق در زمان مظفرالدین شاه از وزارت برکنار شد^{۱۰۴}.

با آشفته شدن وضعیت پست در زمان مظفرالدین شاه و برکناری معین‌الملک، در ۱۳۱۶ق قوام‌الدوله، صنیع‌الدوله و معزالدوله مسئول پست شدند و ریاست آن بر عهده مهدیقلی خان مخبرالسلطنه قرار گرفت، اما اوضاع بهبود نیافت^{۱۰۵}.

در ۱۳۱۷ق مظفرالدین شاه به اروپا رفت و هیأتی از کارشناسان بلژیکی را به ریاست مسیو نوز به ایران دعوت کرد. آن هیأت در اواخر ۱۳۱۸ق وارد تهران شد، و یک نفرشان به نام ورکوترن به ریاست کل پست منصوب شد که فردی بالیاقت بود، اما ۳ ماه بعد دچار حادثه شد و مسیو لاورس به جای او نشست. سه سال بعد در ۱۳۲۱ق ژوزف نوز به سبب کاردانی‌اش وزیر گمرک و پست شد^{۱۰۶}.

اوضاع پست ایران در زمان نوز هم چندان بهبود نیافت، و از ویژگی‌های اخلاقی او و اعمال نفوذ شدید بلژیکی‌ها متأثر شد^{۱۰۷}. اما نوز، ادارات پستی و گمرکی را دارای تشکیلات دقیق و حساب شده‌ای کرد، به‌طوری‌که با خروج آنان از این دو اداره، بهترین و کاردان‌ترین کارمندان ادارات ایرانی گردآمدند و بعدها برای تأسیس تشکیلات اداری سایر وزارتخانه‌ها انتخاب شدند^{۱۰۸}.

در آغاز سلطنت محمدعلی شاه (۱۳۲۵ق)، نفوذ بلژیکی‌ها در اداره پست ایران کم‌رنگ شد. این جریان در اثر اشکال تراشی‌های روس و انگلیس نسبت به قدرت گرفتن بلژیکی‌ها

در امور اقتصادی و بعد از ماجرای توهین نوز به مقدسات اسلام اتفاق افتاد. پس از نوز اداره گمرک از پست جدا شد و مناطق شمالی و جنوبی گمرک کشور زیر نفوذ روس و انگلیس قرار گرفت، اما اثر این تحولات در پست کمتر احساس شد. چرا که در این زمان پست و تلگراف یکی شد و وزارتخانه مستقلی از ترکیب آنها به وجود آمد. به نظر می‌رسد کامیل مولیتور بلژیکی رئیس کل پستخانه شد و حدود ۱۸ سال در آن سمت ماند.^{۱۰۹}

آخرین مستشار بلژیکی امیل پی‌یر بود که در ۱۳۰۳ش به ریاست کل اداره پست منصوب شد، و پس از او و با شروع دوره پهلوی، اداره امور پست به ایرانیان داده شد.^{۱۱۰} از کارهای مفید مستشاران پست، انتشار رساله‌های پستی بود. مسیو مولیتور رئیس کل پست برای جلوه دادن خدمات مستشاران در ۱۳۲۹-۱۳۳۰ق نخستین رساله را به زبان فرانسه منتشر کرد و در ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ق دومین و سومین رساله هم منتشر شد که بعدها به زبان فارسی ترجمه شد. به‌طور کلی در زمان تصدی مستشاران بلژیکی ۱۱ رساله پستی به زبان فرانسه و فارسی منتشر شد.^{۱۱۱}

با این همه، برخی مهم‌ترین اقدام مستشاران بلژیکی را در ایران، برچیدن مؤسسات پستی انگلیس می‌دانند.^{۱۱۲} حکومت هند که مؤسسات پستی خود را تا سواحل ایران امتداد داده بود، نخستین شعبه‌اش را در ۱۲۷۹ق/۱۸۶۲م در ریشهر (کنار بوشهر) دایر کرد و مرسولات را به وسیله کشتی کمپانی هند و اروپا میان بصره و بنادر ایران حمل و نقل می‌کرد و بر خلاف مقررات بین‌المللی و حق حاکمیت ایران، تمبر هندوستان بر نامه‌ها چسبانده می‌شد.^{۱۱۳}

تا پیش از ایجاد شدن پست خارجی رسمی، مراسلات غیردولتی برای کشورهای دیگر به وسیله زوار و چاپارهای اختصاصی سفارتخانه‌ها حمل و نقل می‌شد. بدین ترتیب که مراسلات روسیه را چاپار سفارت روس و مکاتبات هند و شرق دور را چاپار سفارت انگلیس انجام می‌داد نامه‌های اروپا با کمک چاپاران سفارت فرانسه و انگلیس فرستاده می‌شد و نیز نامه‌های تجار ایران به استانبول و مصر.^{۱۱۴}

با بروز برخی مشکلات در جابه‌جایی پست کنسولگری‌های انگلیس و شکایت کردن برخی به وزارت امور خارجه، دولت حمل نامه‌ها و محمولات از سوی مأموران و چاپاران

سفارت را قدغن کرد. از آنجا که راه دیگری جز همان شعبه پست هند برای ارسال نامه‌ها به خارج از کشور باقی نمی‌ماند، در واقع این اعلان به رسمیت شناختن پست انگلیس بود، که موجب رونق آن و ضعف پست ایران شد. زیرا کشتی‌های انگلیس تنها کشتی‌هایی بودند که رفت و آمدشان زیاد و مرتب بود و کشتی‌های انگلیس تنها کشتی‌هایی بودند که می‌توانستند بسته‌های ایرانی را حمل کنند و آنها هم فقط بسته‌هایی حمل می‌کردند که تمبر کشور هند را داشت. چندی بعد با باز شدن پای آلمانی‌ها به ایران، اوضاع پست خارجی قدری بهتر شد و دولت انگلیس هم در ۱۳۲۶ ق پذیرفت، دفاتر پستی هند و انگلیس در بندرعباس و محمره و لنگه و جاسک مراسلاتی را که با تمبر ایران ارسال شده است، بپذیرد و به مقصد برساند.^{۱۱۵}

مسیو کامیل مولیتور و حسین علاء در کنگره جهانی پست در ۱۲۹۹ ش در مادرید برای برچیدن مؤسسات پستی انگلیس وارد مذاکره شدند، و در نتیجه به ایران حق حذف دفاتر هند واقع در خلیج فارس داده شد، زیرا این دفاتر در اتحادیه بین‌المللی شرکت نداشت و ناقض امتیاز انحصاری پست ایران بود. البته این مهم تنها به سعی و کوشش مستشاران بلژیکی به دست نیامد، اتفاقات بین‌المللی و جنگ جهانی نیز در این موضوع دخیل بود.^{۱۱۶}

ب - تلگراف

تلگراف از ۱۲۷۲ ق، و در پی انتشار اخبار مربوط به آن در روزنامه وقایع/تفاهیه، در ایران شناخته شد. واژه تلگراف ظاهراً در ۱۲۷۳ ق به صورت «تلغراف» به زبان فارسی راه یافت.^{۱۱۷} برای نشان دادن اهمیت و کاربرد سیم و دستگاه تلگراف در گزارش‌هایی که از آن پس درباره این وسیله در نشریات مختلف به چاپ می‌رسید، از تعبیری چون چرخ الماس، چرخ آتشی، سیم آهن، راه سیم آهن، چرخ صاعقه و سیم صاعقه استفاده می‌شد.^{۱۱۸}

تلگراف بیش از همه مورد توجه ناصرالدین شاه توجه قرار گرفت، و میرزا ملکم خان که علاقه شاه را دید، در ۱۲۷۴ ق سه دستگاه تلگراف از پاریس فرستاد که یکی را در خوابگاه شاه، دیگری را در بالاخانه میرزا محمد خان کشیکچی‌باشی سپهسالار و سومی

را در خانه میرزا سعید خان وزیر امور خارجه نصب کردند.^{۱۱۹}

در همان سال میرزا آقاخان صدراعظم، به وسیله علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، رئیس مدرسه دارالفنون، مطلع شد که یکی از صاحب منصبان اتریشی مدرسه، به نام کریشش، معلم توپخانه طرز کار تلگراف را می داند.^{۱۲۰} صدراعظم او را مأمور تهیه نمونه تلگراف کرد و او با دستیاری شماری از شاگردانش در طول مدرسه دارالفنون سیم کشی کرد. خط تلگراف آماده شده، اواخر رجب ۱۲۷۴، در دو اتاق مدرسه و در حضور میرزا آقاخان نوری آزمایش شد و نتیجه مثبت بود. خبر این آزمایش و موفقیت آن در روزنامه وقایع اتفاقیه منتشر شد.^{۱۲۱}

پس از دو آزمایش اولیه تلگراف^{۱۲۲}، شاه دستور داد تا میان قصر گلستان (عمارت خاصه سلطانی) و باغ لاله زار (میدان ارگ تا خیابان لاله زار) سیم تلگراف کشیده شود. این کار، با نظارت و اهتمام علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه و دستیاری کریشش انجام شد. اجرای موفقیت آمیز سیم قصر گلستان و باغ لاله زار، به گسترش خطوط تلگراف انجامید.^{۱۲۳} از آنجا که سلطانیه زنجان از نقاط بیلاقی و مورد نظر شاه بود، مقرر شد که نخستین خط تلگراف بین شهری، میان تهران تا زنجان کشیده شود (رجب ۱۲۷۵). در آن هنگام اعتضادالسلطنه، که در دارالفنون همه کاره بود، دستور شاه را اجرا کرد و در این کار از معلمان اروپایی کمک خواست. اعتبار اولیه سیم کشی تلگراف خارج از تهران، ۴۵۰۰ تومان بود که از این مبلغ ۲۰۰۰ تومان به دست فوکتی ایتالیایی و شاگردش باقر خان، دخترزاده رضاقلی خان هدایت، برای روکش کردن سیم تلگراف با روی به مصرف رسید، اما ظاهراً از عهده این کار برنیامدند.^{۱۲۴} راه اندازی خط تلگراف در همان سال و به سعی شخص اعتضادالسلطنه انجام شد. علیقلی خان مخبرالدوله پسر رضاقلی خان، کتابدار مدرسه، معاون او بود و ریاست مأموران را هم برعهده داشت و زمانی که تلگراف به سلطانیه رسید (رمضان ۱۲۷۵) مخبرالدوله به سرهنگی اول تلگرافخانه نایل شد.^{۱۲۵}

پس از آن قرار شد که سیم تلگراف به تبریز کشیده شود. راه اندازی این سیم در ۱۲۷۶ ق شروع شد و به میانه آمد و در ۱۱ محرم ۱۲۷۷ به تبریز رسید، و اعتضادالسلطنه مورد لطف قرار گرفت.^{۱۲۶} نخستین مخابره ای که از زنجان به تبریز انجام شد، خبر

طلاق دختر شاهزاده، موسوم به خانم تبریزی و خسرو خان کرمانی بود^{۱۲۷}. در همین سال خط تلگراف شمیران - تهران نیز سیم‌کشی شد^{۱۲۸}.

پس از خط تلگراف سلطانی و تبریز، اداره تلگراف بیشتر مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت و به‌ویژه زمانی که متوجه شد این وسیله به لحاظ ارتباط با قسمت‌های مختلف کشور تا چه اندازه کار را آسان می‌سازد^{۱۲۹}. به همین سبب به حفظ دستگاه‌ها و وسایل تلگرافی، به‌ویژه آنها که در بیابان‌ها بود، اهمیت می‌داد، چنان که سیم تلگراف از هرجا می‌گذشت، مراقبت از آن به عهده حکام و مباحران آن منطقه بود و در هر کجا عیب می‌کرد، حاکم آن منطقه مورد مؤاخذه قرار می‌گرفت^{۱۳۰}.

در این دوره خطوط تلگراف محدود بود و سازمانی مستقل نداشت و فقط نظارتی کلی را اقتضا می‌کرد. این نظارت به اعتضادالسلطنه وزیر علوم، واگذار شد که وی نیز آنرا در دو بخش اداری (به ریاست علیقلی خان مخبرالدوله) و محاسباتی (به ریاست میرزهاشم خان امین‌الدوله) سامان‌دهی کرد^{۱۳۱}. در دوره ریاست او، دولت ایران به اتحادیه تلگرافی پیوست (در ۱۲۸۵ق) و از آن پس در عقد قراردادهایش با کشورهای همجوار، اغلب از مقررات عمومی اتحادیه تبعیت می‌کرد^{۱۳۲}. اعتضادالسلطنه در ۱۲۸۶ق قراردادی با دولت بست که به موجب آن مخابرات تلگرافی همه کشور را برای مدت ۵ سال و از قرار سالی ۳۶۰۰۰ تومان اجاره کرد و مقرر شد که همه تلگراف‌های دولتی را مجانی مخابره کند^{۱۳۳}. البته در ۱۲۸۸ق قرارداد دیگری منعقد شد که به جای سالی ۳۶۰۰۰ تومان، تا ۵ سال سالانه ۶۶۰۰۰ تومان در ۴ قسط پرداخته شود، فقط تلگراف‌های دربار مجانی باشد و هزینه تلگراف‌های دولتی پرداخت شود و حفاظت سیم‌ها برعهده دولت باشد^{۱۳۴}. با محول کردن امور تلگراف به اعتضادالسلطنه، توسعه مؤسسات تلگرافی سرعت یافت^{۱۳۵}.

در امر تلگراف ایران اعتضادالسلطنه و مخبرالدوله مؤثر بودند؛ اولی در پایه‌گذاری تلگراف در ایران و دومی در ادامه دادن و اداره آن. اعتضادالسلطنه در مدت تصدی خود مدتی تلگراف را در مقاطعه داشت، تشکیلات آنرا سامان‌دهی کرد، خطوط مهم تلگراف کشور در زمان او سیم‌کشی شد، و ۳۰ تن از محصلان ایران را برای یادگرفتن امور تلگراف به تفلیس فرستاد^{۱۳۶}. باین‌همه علیقلی خان مخبرالدوله در این کار سهم بیشتری داشت

و اگر به او لقب پدر تلگراف داده شود، نابجا نیست.^{۱۳۷}

اداره تلگراف، در ۱۲۹۱ ق در ردیف «امور مختصه سلطنت» قرار گرفت و به صورت اداره‌ای مستقل، از وزارت علوم جدا و ریاست آن به مخبرالدوله واگذار شد.^{۱۳۸} او با خوش خدمتی و ابراز وفاداری و اطاعت، خود را طرف توجه قرار داد و به زودی اداره مستقل تلگراف را به وزارت تلگراف تبدیل کرد (۱۵ صفر ۱۲۹۳) و با لقب «جناب» نخستین وزیر تلگراف در وزارتخانه تازه تأسیس تلگراف شد و تا ۱۳۱۵ ق در این سمت باقی ماند.^{۱۳۹} او تلگرافخانه بزرگی در جوار مدرسه دارالفنون احداث کرد و تشکیلات اداری تلگراف را با ایجاد واحدهایی چون استخدام، ملزومات، سیم کشی، احصائیه، محاسبات داخلی، محاسبات خارجی و مخابرات، توسعه داد.^{۱۴۰}

خط تلگرافی تهران به مشهد از راه سمنان و شاهرود و سبزوار، مهم‌ترین خط تلگرافی بود که در زمان مخبرالدوله دایر شد.^{۱۴۱} و به دنبال آن ناصرالدین شاه تلگرافی برای امام رضا به مشهد ارسال کرد که در آن بابت رسیدن سیم تلگراف به آن شهر شکرگزاری کرده بود و خواست که آنرا از جانب او در حرم بیندازند.^{۱۴۲}

امور تلگراف ایران تا اوایل دوره مشروطیت در انحصار مخبرالدوله و خانواده‌اش بود و به همین سبب القابی چون مخبرالدوله، مخبرالملک، مخبرالسلطنه و مخبرالسلطان به آنان اعطا شد.^{۱۴۳}

هنگامی که اجازه استفاده عموم از تلگراف صادر شد، شماری باور نمی‌کردند که بتوان از شهری به شهر دیگر مکالمه کرد. برخی از مردم اعتقاد داشتند که در سیم‌های تلگراف، ارواح و شیاطین وجود دارد و دیگران را هم از مخابره تلگراف مطلقاً بر حذر می‌داشتند.^{۱۴۴} مخبرالدوله هم چون از تشویق و تبلیغ مخابرات تلگرافی طرفی نبست، با اجازه شاه یکی دو روز را به مردم اجازه داد که مجانی با دوستان خود که در شهرهای اصفهان، شیراز و تبریز و نقاط دیگر بودند، مخابره کنند؛ چیزی بپرسند و جواب بخواهند تا مردم یقین کنند که تلگراف شعبده‌بازی نیست. مردم هم ازدحام کردند و سیل مخابرات به ولایات روانه شد. چند روز بعد که مقصود دولت حاصل شد، مخبرالدوله دستور داد این جمله بر روی کاغذ نوشته و بر ورودی در تلگرافخانه نصب شود: «از امروز به بعد حرف مفت قبول نمی‌شود».^{۱۴۵}

دوره تصدی اعتضادالسلطنه و مخبرالدوله بر تلگراف ایران، صرف نظر از بنیان گذاری تشکیلات اداری، با ویژگی هایی از بعد از آن متمایز می شود، از جمله مقاطعه یا اجاره مخابرات تلگرافی و سلسله مراتب اداری. از همان نخستین سال های ورود تلگراف به ایران، در پی افزایش درآمد تلگراف، طرح مقاطعه مخابرات تلگرافی به اجرا در آمد. بر این اساس، دولت اداره امور تلگراف را به سرپرست اداره مذکور (بعدها به وزیر تلگراف)، محول می کرد و آن شخص در آخر هر سال مبلغی را به طور مقاطعه به دولت می پرداخت. مقاطعه در مراکز دیگری چون پستخانه و ضرابخانه نیز معمول بود و یکی از انواع مالیات های ثابت و مستقیم به شمار می آمد.^{۱۴۶} نخستین بار اعتضادالسلطنه در ۱۲۸۶ق و در زمان صدراعظمی میرزا محمد خان سپهسالار، همه مخابرات تلگرافی کشور را اجاره کرد.^{۱۴۷} با تبدیل شدن اداره تلگراف به وزارت تلگراف هم، این نهاد کماکان در اجاره وزرا باقی ماند.^{۱۴۸} و مخبرالدوله نیز به همین شیوه به اداره امور وزارتخانه اش پرداخت. عایدات وی و خانواده اش از اداره تلگراف به اندازه ای بود که سالانه ۲۰ هزار تومان به دولت می پرداختند.^{۱۴۹} از ۱۳۲۷ق که دو وزارت پست و تلگراف ادغام شد، موضوع اجاره دادن تلگراف موقوف شد.^{۱۵۰}

درآمدهای هنگفت حاصل از مقاطعه، علاوه بر ایجاد رقابت های زیان بار مالی و گسترش رشوه گیری^{۱۵۱}، بر انحصارات خارجیان نیز افزود، چنان که انگلستان به تبعیت از چنین سنتی برخی از خطوط تلگرافی مهم را اجاره کرد.

در سلسله مراتب اداری وزارت تلگراف و مراکز تابعه آن، در این دوره القاب و مناصبی چون سرتیپ، سرهنگ و یاور استفاده می شد.^{۱۵۲} سرتیپ، بالاترین منصب اداری بود و به رؤسای تلگرافخانه های شهرهای مهم اطلاق می شد، و به رؤسای تلگرافخانه های شهرهای کوچک تر، به ترتیب سرهنگ و یاور می گفتند. در سایر مناطق نیز حضور یک رئیس یا یک تلگرافچی برای اداره تلگرافخانه کافی بود.^{۱۵۳} این عناوین ظاهراً از حضور نظامیان خارجی در راه اندازی خطوط تلگراف ایران متأثر بود. در میان نخستین گروه انگلیسی اعزامی برای احداث خطوط تلگراف، ۱۸ مهندس درجه دار ارتش وجود داشت. برخی دیگر هم دارای مناصب نظامی بودند.^{۱۵۴} این روال تا حدود ۱۳۱۵ش رعایت می شد.^{۱۵۵}

نخستین و مهم‌ترین جنبه تشکیلات اداری تلگراف در ایران این بود که خطوط داخلی (خطوط تلگراف دولتی ایران) و خارجی (انگلیس، روسیه) در قالب سازمان‌ها و تشکیلاتی مجزا، بیش از نیم قرن در کنار هم فعالیت می‌کردند. حیطة اختیار و نظارت دولت ایران، به بخش خطوط داخلی منحصر می‌شد، و خطوط جلفا، تهران - خانقین، شیراز، اصفهان، کرمان و بندرهای جنوب، حوزه اختصاصی مأموران شرکت هند و اروپا یا حکومت هندوستان بود، و خطوط برخی نواحی شرقی، شمالی و شمال شرقی، جزو منطقه، فعالیت روس‌ها به‌شمار می‌رفت. ارتباط دولت ایران با مسئولان این خطوط، به نوعی بده بستان منحصر بود، تعرفه‌ای که آنان به صورت سالانه و به عنوان اجاره به دولت ایران می‌پرداختند و هزینه‌ای که دولت ایران در قبال خسارات عمدی وارده به این خطوط، موظف به پرداخت آن بود.^{۱۵۶}

دوره جدید تشکیلات تلگرافی ایران (از ۱۳۲۷ ق به بعد)، با وقوع انقلاب مشروطه و شکل‌گیری نهادهای مدنی چون مجلس شورا آغاز شد. ادغام تشکیلات پست و تلگراف و توسعه و تحول خدمات مخابراتی، از مهم‌ترین مشخصه‌های این دوره به‌شمار می‌رود. تشکیل وزارت پست و تلگراف، در نخستین دوره قانون‌گذاری مجلس شورا (۱۳۲۴ ق) به تصویب رسید. بعدها به تناوب و در دوره‌های نامنظم، وزارتخانه‌های تجارت و فواید عامه نیز به وزارت پست و تلگراف، الحاق و پس از چندی از آن جدا شد.^{۱۵۷}

تلگراف ایران و قراردادهای خارجی

در ۱۲۷۰ ق و در جریان جنگ روس و عثمانی، مسئله شرق مورد توجه قرار گرفت. در این جنگ معلوم شد که دولت انگلیس به رابطه تلگرافی با هندوستان به شدت نیازمند است. پس از آن و به‌ویژه پس از عهدنامه پاریس (۱۲۷۳ ق) و اعلام جنگ انگلیس به ایران، لزوم این ارتباط بیشتر شد. جنگ ایران و انگلیس به صلح انجامید و بلافاصله شورش هند آغاز شد.^{۱۵۸}

شورش‌های داخلی هند و بالا گرفتن آن در ۱۲۶۰، ۱۲۶۶ و ۱۲۷۳ ق و به‌ویژه شورش ۱۲۷۴ ق، ضرورت ارتباط تلگرافی مستقیم با هندوستان را برای انگلستان بیشتر کرد و روند گسترش خطوط تلگراف ایران را که به امور دارالخلافه و دستگاه سلطنت محدود

بود، تغییر داد و در مسیر معادلات بین‌المللی افکند. ایران به عنوان بهترین مسیر ارتباطی با هندوستان، مورد توجه انگلستان قرار گرفت. این مسأله به‌ویژه پس از ناکارآمدی کابل زیردریایی میان دریای سرخ و مدیترانه و بروز مشکلات متعدد در مسیر تلگراف (اسکودار)؛ بغداد به هندوستان، نمود بیشتری یافت^{۱۵۹}. به همین سبب، در ۱۲۷۸ق/ ۱۸۶۱م، آلیسن، وزیرمختار انگلستان در ایران، پیشنهاد کرد که میان هند و انگلستان، از طریق ایران، خط تلگراف ایجاد شود، اما دولت ایران، که تازه از جنگ با انگلستان (بر سر مسأله هرات) رهایی یافته بود، از این پیشنهاد استقبال نکرد. در این امر، علاوه بر بدگمانی ایرانیان نسبت به نیت انگلستان، موضوعات دیگری نیز، از جمله صرف هزینه‌ای هنگفت برای کاری غیرمفید (از لحاظ منافع ایران) و بیم مقامات محلی از به خطر افتادن خودمختاری محلیشان مطرح بود^{۱۶۰}. اما انگلستان نیز برای پافشاری دلایلی داشت، راه ایران هم از سایر راه‌ها نزدیک‌تر بود و هم نگاهداری آن آسان‌تر^{۱۶۱}.

تلاش‌های مستمر انگلستان، به‌ویژه از طریق جلب توجه ناصرالدین شاه به عواید مالی تلگراف، سرانجام در ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۲۷۹ به نتیجه رسید. ایستویک، کاردار دولت انگلستان، موفق شد قراردادی شش ماده‌ای، با موضوع احداث فوری خط تلگراف خانیقین - تهران و تهران به بندر بوشهر از راه اصفهان - شیراز، با دولت ایران امضا کند^{۱۶۲}.

بر اساس این قرارداد، که در واقع تعهدنامه‌ای برای دولت ایران بود و طرف انگلیسی آنرا تنظیم کرده بود، تأمین منابع مالی بر عهده ایران و عملیات اجرایی بر عهده انگلستان بود. دولت ایران موظف شد همه ادوات مورد نیاز را، به واسطه صاحب منصبی انگلیسی و تام‌الاختیار، منحصرأ از دولت انگلستان خریداری کند^{۱۶۳}. نظارت بر خط مذکور بر عهده صاحب‌منصب انگلیسی بود و انگلیسی‌ها مجاز بودند در صورت نیاز (در قبال پرداخت مبلغی معین به دولت ایران)، با همان اختیارات تام، به مخابره پیام‌های تلگرافی خود بپردازند^{۱۶۴}. اختیار کامل خط مزبور با انگلیس‌ها بود و در عوض آن، حقی که عاید ایران شد، اطلاع از اقدامات صاحب‌منصب مذکور و رسیدگی به صورت حساب خریدهای وی بود^{۱۶۵}. بدین ترتیب احداث این خط، از سه منطقه (کرمانشاه و اصفهان و بوشهر) آغاز شد و پس از دو سال به بهره‌برداری رسید^{۱۶۶}. در همان سال (۱۲۷۹ق) مقرر شد که خط تلگرافی تا استرآباد دایر شود^{۱۶۷}.

پیش از بهره‌برداری از آن خط تلگراف، انگلیسی‌ها در دسامبر ۱۸۶۳/رجب ۱۲۸۰ قرارداد دیگری برای فصل چهارم قرارداد قبلی بستند که به موجب آن یک صاحب‌منصب انگلیسی با ۲۸ نفر یا کمتر، از روز افتتاح تلگراف ایران به مدت ۵ ماه به نظم و تعلیم تلگراف ایران پردازند. پس از آن، خط مزبور به صاحب‌منصبان ایرانی واگذار می‌شد و انگلیسی‌ها تا ۱۰ ماه بر آن نظارت می‌کردند.^{۱۶۸} در این قرارداد هم، همهٔ اختیارات با انگلیسی‌ها بود و در واقع، دولت ایران با این دو قرارداد اختیار مهم‌ترین خطوط تلگرافی و اسرار مخابراتی خود را به مأموران انگلیس واگذار کرد، و انگلیسی‌ها مأموران نظامی خود را به صورت متخصصان تلگراف در ایران به کار گماردند و دست آنها را باز گذاشتند تا در راه حفظ هند به کار آیند.^{۱۶۹}

به موجب قرارداد ۱۲۷۹ق، انگلیس از راه مدیترانه به بغداد و از آنجا به وسیلهٔ خط کرمانشاه - همدان - شیراز - بوشهر با کابل دریایی به کراچی متصل شد، و دو خط مخابراتی در دسترس آن قرار گرفت که اگر یکی تعطیل شد، از دیگری استفاده کند.^{۱۷۰}

خط تلگرافی خانقین - تهران - بوشهر، ابتدا یک سیمه و برای مخابرات داخلی و خارجی بود، تا اینکه در ۳ رجب ۱۲۸۲ قرارداد تازه‌ای برای کشیدن سیم دوم، منعقد شد که به مخابرات اروپا اختصاص داشت. در این قرارداد شمار مأموران انگلیسی خطوط تلگراف ۵۰ نفر و مدت قرارداد ۵ سال تعیین و مقرر شد که پس از انقضای مدت امتیاز تا وقتی مهارت تلگرافچی‌های ایرانی مورد تأیید رئیس تلگراف ایران و صاحب‌منصبان انگلیس شود، همهٔ سیم‌ها و تیرها و عمارات که بنا شده بود، به دولت ایران تعلق گیرد. عواید تلگرافی ایران در آن تاریخ، ۳۰ هزار تومان بود.^{۱۷۱}

در ۱۲۸۴ق/۱۸۶۸م ادارهٔ زیمنس و برادران در آلمان از دولت ایران امتیاز خطی را گرفت که لندن را از راه آلمان و روسیه، مستقیم به تهران وصل کند و به مخابرات هند منحصر باشد. این قرارداد که به نام کمپانی هند و اروپا موسوم بود، به احداث دو رشته سیم، متعلق به دولت انگلیس ناظر بود و طبق برخی از مفاد آن، دولت ایران از حقوق ترانزیتی سیم جلفا - بوشهر صرف نظر و در مقابل سالی ۱۲۶۰۰۰ تومان دریافت می‌کرد. همچنین مقرر شد، دولت ایران دربارهٔ تغییرات نرخ تلگراف‌ها بدون

اطلاع و موافقت دولت انگلیس و کنفرانس‌های بین‌المللی اقدامی نکند. روند اضافه شدن شرایط جدید و تمدید قراردادهای تلگرافی ایران و کمپانی هند و اروپا، در سال‌های بعد همچنان رو به رشد بود.^{۱۷۲}

در ۱۲۸۸ق، قرارداد دیگری میان ایران و انگلیس منعقد شد تا سیم سومی میان تهران و بوشهر احداث شود و مخارج آن به عهده انگلیس‌ها باشد و دولت ایران سالی ۱۰۰۰ تومان به آن کمک کند. از این پس سیم اولی که در ۱۲۸۱ق ساخته شده بود، به مخابرات داخلی و دو سیم دیگر به مخابرات خارجی منحصر شد.^{۱۷۳}

تا شروع جنگ جهانی اول، شمار دیگری قرارداد تلگرافی میان ایران و انگلیس منعقد شد.^{۱۷۴} با شروع جنگ و لزوم بیشتر ارتباط هند و انگلیس، خطوط تلگرافی هند از راه سیستان با موافقت وزارت خارجه ایران و به صورت محرمانه، به سیم‌های تلگرافی ایران وصل شد و تلگرافچیان ایرانی فقط می‌توانستند تلگراف‌های داخله را مخابره کنند.^{۱۷۵}

دولت انگلیس که با کشیده شدن خط خراسان به لحاظ ارتباط با هندوستان آسوده خاطر شده بود، در صدد برآمد خط خراسان را هم زیر نظر داشته باشد. به همین سبب در ۱۳۰۳ق اداره این خط را از دولت ایران اجاره کرد که تا ۱۳۰۷ش در اختیار آنها بود.^{۱۷۶} در پایان ۱۳۰۳ق، ۷ خط تلگرافی در آذربایجان، گیلان، خراسان، مازندران، کرمان، فارس و خوزستان برقرار شد که بیشتر آنها زیر نظر دولت انگلیس و شرکت‌های خارجی انجام شد. در ۱۳۱۹، ۱۳۲۳ و ۱۳۳۱ق و نیز در خلال جنگ جهانی اول، انگلیسی‌ها به عقد قراردادهای تلگرافی دیگر موفق شدند و ضمناً قراردادهای قبلی را تحکیم و تمدید کردند.^{۱۷۷}

در فاصله ۱۲۷۹-۱۳۳۸ق/۱۸۶۲-۱۹۲۰م مجموعاً ۲۰ قرارداد تلگرافی میان ایران و انگلستان به امضا رسید که برخی از آنها برای تجدید و تمدید یا تکمیل قراردادهای سابق و برخی هم متضمن امتیازات جدیدی بود و به موجب آنها در سراسر کشور خطوط تلگراف کشیده شد.^{۱۷۸} بدین ترتیب تا ۱۳۳۸ق انگلیسی‌ها موفق شدند امتیاز کشیدن خطوط تلگراف خانقین - تهران - بوشهر و گوادر - جاسک - بندرعباس و بندرعباس - هنگام و تهران - کاشان و تهران به سرحد بلوچستان، و سیستان به ملک سیاه و بالاخره خطوط میان بندرعباس، بندرلنگه را به دست آورند.^{۱۷۹}

در واقع، دولت انگلستان با این قراردادهای، تأسیسات لازم خود را ایجاد می‌کرد و سیم‌های تلگراف را می‌کشید و ارتباط را برقرار می‌کرد و در پایان آنچه را که هزینه شده بود در اقساط چند ساله از دولت ایران می‌گرفت. بدین ترتیب ارتباط میان هند و انگلستان با پول ایران دایر شد، و دولت ایران به سبب هزینه‌های آن تا مدت‌ها رقم هنگفتی به انگلستان مقروض بود.^{۱۸۰}

گسترش خطوط تلگراف در ایران، به سبب آنکه صرفاً بر مبنای منافع درازمدت انگلستان بود و امتیاز تلگراف ایران را در اختیار انگلستان قرار می‌داد، به جنبه دیگری از رقابت‌های روسیه و انگلستان تبدیل شد. بنابراین روس‌ها هم بیکار ننشستند و موفق شدند در رقابت با انگلیسی‌ها قراردادهایی در این زمینه، شامل امتیازهایی برای ساختمان خطوط تلگراف، تمدید و تجدید آنها و مقررات مخابراتی با دولت ایران منعقد کنند.^{۱۸۱}

نخستین اقدام روس‌ها در این خصوص در ۱۲۸۰ ق/ ۱۸۶۳ م صورت گرفت. روس‌ها در پیشروی‌های خود به سوی هندوستان تا حدود بخارا رسیده بودند و خطوط تلگرافشان را که تا نخجوان و ایروان رسیده بود، به خط تبریز - جلفا وصل کردند و پیام‌های تبریک میان طرفین مبادله شد. آنها چند ماه بعد خط تلگرافی میان تهران و استرآباد (گرگان) کشیدند که دسترسی آنها را به پایتخت و مرکز ایران آسان می‌کرد.^{۱۸۲}

چندی بعد در ۱۲۸۳ ق هنگامی که خطوط تلگرافی انگلستان در مسیر عثمانی تا هند، به سبب اختلاف تقویمی نواحی گوناگون و اختلاف زبانی تلگرافچیان آن نواحی و کندی ارسال، با مشکلات بسیاری مواجه شد، شرکت آلمانی زیمنس هالسکه مسئولیت رفع مشکل مذکور را از طریق احداث خط جدیدی از مسیر آلمان - روسیه - ایران پذیرفت. مخارج احداث این خط در مسیر روسیه، با شرکت تلگراف هند و اروپا بود.^{۱۸۳} این خط، به سبب گذشتن از روسیه، حقوق و امتیازهایی را برای آن کشور به همراه داشت.

از ۱۲۸۷ ق/ ۱۸۷۰ م، ایران و روسیه مستقیماً به انعقاد قرارداد تلگرافی مبادرت کردند. در ۱۲۹۶ ق، قراردادی در خصوص احداث خط تلگراف استرآباد - چکشلر و یک سال

بعد مقاوله‌نامه‌ای دربارهٔ تعرفهٔ مخابراتی، برای مدتی نامحدود، میان دو دولت منعقد شد.^{۱۸۴} علاوه بر این قرارداد و شماری قرارداد دیگر که در سال‌های بعد منعقد شد، چون خط تلگرافی هند و اروپا از روسیه می‌گذشت، هرگونه قرارداد یا موافقت‌نامه‌ای دربارهٔ خط شمال غربی ایران بایستی با موافقت نمایندهٔ روسیه انجام می‌شد.^{۱۸۵}

انعقاد قراردادهای مخابراتی میان ایران و روسیه تا ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م ادامه یافت و مجموعاً ۱۴ قرارداد میان طرفین به امضا رسید.^{۱۸۶} روسیه چهار سال پس از انقلاب اکتبر، در ۱۳۰۰ش قراردادها را لغو کرد و همهٔ خطوط تلگرافی و تلفنی آن کشور در ایران، همراه با بناها و امکانات آن، به ایران واگذار شد.^{۱۸۷}

سومین طرف قراردادهای تلگرافی ایران، دولت عثمانی بود که نخستین قرارداد خود را در ۱۲۸۰ق با ایران منعقد کرد. این قرارداد، که مکمل قرارداد ۱۲۷۹ق ایران و انگلستان بود و طرفین را ملزم می‌ساخت تا خطوط تلگراف خود را در یکی از نقاط مرزی به یکدیگر متصل سازند، با هدف برقراری ارتباط تلگرافی میان اروپا و ایران منعقد شد. شش ماه بعد، به سبب وجود پاره‌ای اختلافات مرزی، میرزا حسین خان (سفیر ایران در عثمانی) و نامق پاشا (والی بغداد) قرارداد جدیدی امضا کردند. در ۱۲۸۱ق، ۱۳۰۰ق و ۱۳۱۶ش نیز قراردادهای دیگری میان ایران و عثمانی منعقد شد که عمدتاً به رفع اختلافات مرزی و تعیین حدود جغرافیایی برای فعالیت تلگرافچیان دو طرف مربوط می‌شد.^{۱۸۸}

پس از جنگ جهانی اول به سبب مشاهدهٔ کاربرد وسیع اطلاعاتی و نظامی تلگراف، اهمیت آن در نظر دولتمردان ایرانی روزافزون شد. در این زمان دولت انگلیس برای ارتباط با هندوستان از امواج هرتز استفاده می‌کرد و بدیهی است که دیگر حاضر نبود مخارج تلگرافخانه‌های قدیم را بپردازد. آنها از جانب روس‌ها هم مطمئن بودند و می‌دانستند که آن دولت هم در استفاده از وسایل جدید مخابراتی رویهٔ آنها را پیش خواهد گرفت.^{۱۸۹} از همین رو فشار دولت ایران نیز در برچیده شدن خطوط تلگرافی و الغای قراردادهای مؤثر افتاد.^{۱۹۰}

در ۲۷ بهمن ۱۳۱۰ ذکاءالملک فروغی، نخست‌وزیر ایران با سفیر انگلیس دربارهٔ لغو قراردادهای انحلال شرکت هند و اروپا مذاکره کرد، که در نتیجه قراردادی مشتمل

بر ۶ ماده منعقد شد و تاریخ آنرا سال قبل ذکر کردند. قرارداد مذکور ناسخ همه قراردادهای منعقد شده قبلی میان دولت ایران و انگلیس به شمار می‌رفت. به موجب این قرار داد خط‌های تلگراف انگلیس و هند با وسایل آن و وسایل و مراکز تلفنی و ساختمان‌ها به ایران واگذار شد و در عوض دولت ایران هم موافقت خود را با حفظ دفاتری برای کار کردن سیم زیر دریایی (بوشهر - هنگام - جاسک - بندر چابهار - گوادر) توسط دولت انگلیس اعلام کرد.^{۱۹۱}

ایران که در ۱۲۷۴ ق دست به کار راه‌اندازی خطوط تلگرافی شده بود، با سرعت زیادی در آن راه پیشرفت کرد، به‌طوری که خطوط تلگرافی متعددی در سراسر ایران کشیده شد. تا ۱۳۳۱-۱۳۳۲ ق، ۹۷۳۰ کیلومتر رشته خط تلگراف در ایران دایر بود که بعضی از خط‌ها دوسیمی و سه‌سیمی و طول سیم‌ها بالغ بر ۱۵٬۵۶۲ کیلومتر بود. به‌طور کلی این شبکه ارتباطی شامل ۱۳ خط اصلی و ۱۹ خط فرعی بود.^{۱۹۲}

تلگراف بی‌سیم

ایران در ۱۹ رجب ۱۳۳۰ به اتحادیه رادیو تلگرافی پیوست، در حالی که ششمین عضو اتحادیه و هنوز فاقد دستگاه‌های بی‌سیم بود. البته در آن زمان، در سایر کشورها هم دستگاه‌های بی‌سیم قابل توجهی وجود نداشت.^{۱۹۳} با پیوستن ایران به اتحادیه رادیو تلگرافی و راه‌اندازی تلگراف بی‌سیم، خدمات مخابراتی توسعه و تحول یافت.

در حدود ۳ سال بعد و نخستین بار آلمان‌ها تلگراف بی‌سیم را در ایران در ۹ می ۱۹۱۵/۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۳ در اصفهان به کار انداختند و با شهر نوئن در آلمان مکالمه کردند. به دنبال آن، تلگراف بی‌سیم در دوره رضا شاه به منظور تقویت نیروی نظامی و تجهیز ارتش به وسایل مخابراتی جدید احداث شد. با توجه به نظامی بودن کاربرد تلگراف بی‌سیم، مسئولیت آن به وزارت جنگ محول شد.^{۱۹۴} اواخر ۱۳۰۳ ش وزارت جنگ از شرکتی روسی، یک دستگاه کامل فرستنده با موج بلند ۲۰ کیلووات برای تهران و ۶ دستگاه موج بلند ۴ کیلوواتی برای شهرهای تبریز، مشهد، کرمان، شیراز، کرمانشاه و خرمشهر خریداری کرد و نخستین دکل بی‌سیم تهران به ارتفاع ۱۲۰ متر در زمینهای قصر قاجار دایر شد. آموزشگاهی نیز برای تعلیم متصدیان این دستگاه‌ها

دایر گشت که معلمان آن روسی و ایرانی بودند^{۱۹۵}.

سرانجام در ۱۳۰۵ش تلگراف بی سیم ایران، به نام بی سیم پهلوی، در بعد از ظهر روز ۶ اردیبهشت، یعنی سومین روز تاج گذاری شاه افتتاح شد و نخستین تلگراف آن مخابره شد و دستگاه فرستنده مسکو به آن پاسخ داد^{۱۹۶}.

دستگاه های مختصر بی سیم ایران، آخر دی ۱۳۰۵ به موجب تصویب هیأت وزرا به وزارت پست و تلگراف واگذار شد و بیشتر کارکنان آن هم به این وزارتخانه انتقال یافتند. از ۲۵ بهمن همان سال، دستگاه های تهران و تبریز، مخابرات عمومی را پذیرفتند، اما برای مخابره با آسیای شرقی و کشور روسیه، تلگرافخانه روسیه و برای مخابره با آسیای غربی، اروپا، آمریکا و آفریقا، تلگرافخانه بیروت واسطه بود. با انتقال این دستگاه ها به وزارت پست و تلگراف، مخابره با آنکارا نیز شروع شد. بی سیم پس از واگذاری به وزارت پست و تلگراف با مشکلاتی مواجه و تعطیل شد. با رفع اشکالات از سوی رضا شاه، قاسم صوراسرافیل به کفالت پست و تلگراف منصوب شد (آبان ۱۳۰۶) و در زمان او بی سیم توسعه یافت^{۱۹۷}.

صوراسرافیل در نیمه بهمن ۱۳۰۶ اعلام کرد، موسسه بی سیم پهلوی که برای رفع احتیاجات نظامی تأسیس شده بود، برای استفاده عمومی در امور تجارتي و مخابره تلگراف های جهانی در اختیار وزارت پست و تلگراف گذاشته شد^{۱۹۸}.

به موجب قرارداد ۱۳۰۶ش، همه دستگاه های بی سیم پهلوی که شرکت های روسی ایجاد کرده بود، و قسمت عمده روابط تلگرافی با کشورهای خارجه را انجام می داد^{۱۹۹}، از سوی دولت شوروی، به مالکیت دولت ایران (وزارت پست و تلگراف) درآمد، اما به سبب فقدان فناوری و نیروی متخصص در داخل کشور، همچنان نفوذ روس ها ملموس بود^{۲۰۰}.

توسعه دستگاه های مخابراتی، درعین حال سبب تأسیس و گسترش مراکز آموزش فنی گردید، صوراسرافیل شماری از کارمندان بی سیم را به اروپا فرستاد و در آبان ۱۳۰۷ مدرسه پست و تلگراف را دایر کرد که تا ۱۳۱۵ش دایر بود^{۲۰۱}.

به دنبال توسعه و پیشرفت دستگاه های مخابراتی و معایبی که دستگاه های قدیمی در ایران داشت، شماری دستگاه موج کوتاه خریداری شد و برخی از کارکنان بی سیم

را برای آموختن کار با دستگاه‌های جدید به فرانسه فرستادند. دستگاه‌های جدید در ۴ آبان ۱۳۰۹ افتتاح شد که ارتباط مستقیم ایران با اروپا را ممکن می‌ساخت. از این دستگاه‌ها بازرگانان برای اطلاع از قیمت کالاها و مبادله اخبار تجارتی استفاده می‌کردند.^{۲۰۲}

از ۱۳۱۱ش، مؤسسات بی‌سیم توسعه یافت و در نهایت به ایجاد رادیو انجامید.^{۲۰۳} در ۱۳۱۳ش، آژانس پارس تأسیس شد که نخستین خبرگزاری ایرانی بود که دریافت و ارسال اخبار و اطلاعات در آن از طریق تلگراف صورت می‌گرفت.^{۲۰۴}

در ۱۳۱۷ش، نیز کلاس ویژه‌ای برای آموزش نیروی متخصص برای پست‌های جدید بی‌سیم دایر شد. یک سال بعد، قانون تأسیس آموزشگاه پست و تلگراف برای تربیت نیروی متخصص در امور فنی تلگراف با سیم و تلگراف بی‌سیم و رادیو به تصویب رسید که تأسیس کلاس‌های آموزشی برای تربیت کارمندان بومی در شهرستان‌ها نیز در آن پیش‌بینی شده بود، اما اجرای آن تا ۱۳۲۶ش به تعویق افتاد. از آنجا که این فعالیت‌ها، در مقایسه با سرعت پیشرفت فنی امور مخابراتی در جهان و عقب‌ماندگی فنی و صنعتی کشور، همیشه کارساز نبود، اعزام دانشجو به کشورهای اروپایی، دوباره در دستور کار قرار گرفت. چنان‌که از ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ش، فقط ۲۵۰ کارآموز پست و تلگراف به آلمان غربی اعزام شد.^{۲۰۵} در دوره رضا شاه، تلگراف از شکل قدیمی خارج و به الگوهای اروپایی نزدیک‌تر شد. او تغییراتی به لحاظ کیفی و کمی در تلگرافخانه‌ها ایجاد کرد، از جمله آنکه تلگرافخانه دیگر محلی برای بست‌نشینی و تحصن نبود و این عمل موقوف شد.^{۲۰۶}

پس از جنگ جهانی دوم و پیشرفت سریع علم و صنعت در دنیا، ایران نیز ناچار به توسعه دستگاه‌های مخابراتی اقدام کرد. نخست به منظور توسعه ارتباطات تلفنی و تلگرافی بی‌سیم با خارج از کشور، مراکز فرستنده و گیرنده‌ای در کمال‌آباد (حوالی شهرری) و حلقه دره (در حدود ۶ کیلومتری تهران، میان کرج و قزوین) دایر شد.^{۲۰۷} اما ورود ابزار جدید ارتباطی، از جمله تلفن و رادیو و تلویزیون استفاده از تلگراف را در دوره محمدرضا پهلوی به‌ویژه در سال‌های آخر تغییر داد و این ابزار رفته رفته جای خود را وسایل دیگر ارتباطی داد.^{۲۰۸}

عرضه دستورالعمل‌ها و انتشار اطلاعات آماری، بخش دیگری از فعالیت‌های اداره

تلگراف ایران، از بدو تأسیس بوده است. قدیم‌ترین اثر موجود در این زمینه کتابچه تکالیف و دستورالعمل برای تلگراف متعلق به ۱۲۷۶ق و پس از آن جزوه تعرفه اداره جلیله پستخانه‌های ایران متعلق به ۱۳۰۳ق است که تعداد خطوط، دواير تلگرافی و نیز تعرفه مخابراتی، در آن به ثبت رسیده است.^{۲۰۹}

بعدها با معمول شدن انتشار سالنامه‌های پستی، اداره تلگراف به انتشار جزوه‌ای ۱۰۴ صفحه‌ای همراه با نقشه دقیق از خطوط تلگراف و چگونگی تقسیمات آن اقدام کرد (۱۳۳۸-۱۳۳۹ق). در ۱۳۰۲ش، دو جزوه به زبان فارسی و فرانسه حاوی آمار عمومی عایدات اداره تلگراف، و در ۱۳۰۴ش، ماهنامه‌ای به نام پست و تلگراف منتشر شد. انتشار این نشریه پس از سه شماره، متوقف و دوره دوم آن در ۱۳۱۱ش با عنوان پست و تلگراف و تلفن مجدداً آغاز شد و چند سال ادامه یافت.^{۲۱۰} نخستین سالنامه پست و تلگراف نیز در ۱۳۰۸ش به چاپ رسید و در سال‌های بعد به‌طور منظم منتشر شد.^{۲۱۱}

نقش تلگراف در تحولات اجتماعی و سیاسی

فایده خطوط تلگراف ایران در درجه نخست به انگلیس رسید. آنها با کشیدن خطوط هند و اروپا نه تنها ارتباط خود را با هند برقرار کردند و سرعت بخشیدند، بلکه با سرعت بخشیدن به ساخت تلگرافخانه‌ها در ایران و فرستادن مأمورانشان در میان مردم و دربار ایران، نفوذ خود را بیش از پیش گسترش دادند.^{۲۱۲} در بخش خطوط داخلی، بنیان تشکیلات اداری، عمدتاً برگرفته از مفاد قراردادهای ایران و انگلستان بود و براساس توافق دو طرف، کارکنان تلگرافخانه‌های ایرانی می‌بایست از اتباع ایرانی انتخاب می‌شدند و انگلیسی‌ها فقط به منظور انجام دادن عملیات اجرایی و نیز آموزش ایرانیان و برای مدتی کوتاه، اجازه حضور در تلگرافخانه‌ها را داشتند، چنان‌که در نخستین قرارداد (۱۲۷۹ق)، فقط بر حضور یک صاحب‌منصب انگلیسی تأکید شده بود و در مورد اتباع ایرانی نیز (در مناطقی که با تلگراف‌های خارجی سر و کار داشتند) استخدام ارامنه، که برای کار با اروپاییان تمایل بیشتری نشان می‌دادند، در اولویت بود. با این‌همه تدابیر محتاطانه ایران، بنا به دلایلی چون نیازمندی‌های فنی، مخابره تلگراف‌های خارجی و مهم‌تر از همه افتتاح خطوط تلگراف خارجی، عملاً بی‌نتیجه ماند و نه تنها در اندک

زمانی شمار اتباع انگلستان در تلگرافخانه‌ها، دارالخلافه و سایر مناطق به ده‌ها تن افزایش یافت، بلکه انعقاد قراردادهای مکرر، صورت قانونی و درازمدت به آن بخشید.^{۲۱۳} ضمن آنکه «اختیارات تام» منظور شده برای صاحب‌منصبان انگلیسی نیز حضور انگلیسی‌ها را بیشتر می‌کرد.^{۲۱۴}

حضور صاحب‌منصبان انگلیسی در نظام تلگرافی ایران، مکمل نقش نمایندگی‌های سیاسی دولت متبوعشان بود، زیرا به واسطهٔ وسعت و کثرت مناطق تحت نفوذ و اقامت‌های طولانی در ایران، اطلاعات دقیقی از اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی حوزه‌های مأموریتشان به دست می‌آوردند که ارزش بسیاری داشت؛ چنان‌که یکی از آنان به نام گولدسمیت، تأثیری مهم در تعیین سرحدات ایران در نواحی شرقی و تقسیم سیستان و بلوچستان به نفع انگلستان داشت.^{۲۱۵}

قدرت و میزان اختیارات کارکنان تلگرافخانه‌های انگلیسی، به‌ویژه در سال‌های نخست، به حدی بود که گاهی حتی سفارت انگلستان را نیز به تنگ می‌آوردند. آنها تا مدت‌ها مستقلاً و بدون هماهنگی با سفارت، با حاکمان و اشخاص متنفذ ایرانی به حل و فصل مسائل فیما بین می‌پرداختند.^{۲۱۶} و پس از مرتفع شدن اختلافات سفارت با آنها، تجارب و اطلاعات و نفوذ محلی این صاحب‌منصبان در تعیین سیاست‌های منطقه‌ای انگلستان بسیار مؤثر بود.^{۲۱۷} حشر و نشر آنان با گروه‌های مختلف مردم، کمک‌های دوستانهٔ پزشکی و دارویی، خودداری از پذیرش رشوه و تعهد به ایفای وظیفه، حتی در شرایط سخت، بر نفوذ محلی و اعتبار آنان می‌افزود، چنان‌که گاهی برای حل اختلافات دولت ایران و قبایل یاغی وساطت می‌کردند.^{۲۱۸}

انگلیسی‌ها با کشیدن خطوط تلگرافی به سراسر ایران راه یافتند، و مأموران سیاسی آنها در لباس و ظاهر مأموران تلگراف مرتب در طول خطوط در رفت و آمد بودند و از همهٔ وقایع و رویدادهای داخلی ایران خبردار می‌شدند؛ از سوی دیگر بر اثر نزدیکی با مردم، به وسایل گوناگون در اجتماعات، خانواده‌ها و اشخاص، در افکار ایشان نفوذ می‌کردند.^{۲۱۹} بدین گونه نفوذ انگلیسی‌ها در افکار مردم ساده‌دل و مداخلات آنها در امور داخلی ایران به جایی رسید که بنا به گفتهٔ کرزن، تلگرافخانه‌ها به صورت بست و جای امن و امان درآمده بود و کارمندان انگلیسی تلگرافخانه‌ها به منزلهٔ مشیر و مشار

و داور در شهرها و تلگرافخانه‌ها به امور مردم رسیدگی و در کارهای آنها دخالت می‌کردند.^{۲۲۰} در جریان حوادث مشروطه و قیام‌ها و اختلافات داخلی و در بسیاری از وقایع دیگر این تلگرافخانه‌ها نقش مؤثری داشت و هر تلگرافی را که تلگرافخانه دولتی قبول نمی‌کرد، تلگرافخانه آنها می‌پذیرفت و همیشه تابع سیاست و مصلحت انگلیس بود. متقابلاً، برای دولت انگلستان نیز تأمین امکانات رفاهی و حفاظت از تلگرافخانه‌ها اهمیت فراوان داشت و حتی در یک مورد^{۲۲۱} با ذکر عبارت «پاسگاه‌های کوچک امپراتوری» بر این مسأله تأکید شده است.^{۲۲۲}

حوزه فعالیت روس‌ها، به‌رغم برخورداری از اختیارات مشابه، ظاهراً چنین تنوعی نداشت. بسیاری از تلگرافچیان روسی، بدون کسب مجوز از دولت ایران، در مسیر خط تلگرافی مشهد - سیستان فعالیت و در امور تلگرافخانه‌های ایرانی مداخله می‌کردند.^{۲۲۳} گاهی این تلگرافخانه‌ها محل اسکان قشون روس می‌شد و روس‌ها نوع و نحوه وظیفه تلگرافچیان ایرانی را تعیین می‌کردند.^{۲۲۴} چنین روش خشنی امکان دستیابی به هرگونه نفوذ محلی و کسب وجهه عمومی را از آنان سلب می‌کرد. بااین همه، دغدغه ایرانی کردن تشکیلات تلگراف، دولتمردان ایرانی را بر آن داشت که به تربیت نیروی متخصص ایرانی و سازمان‌دهی تشکیلات اداری بپردازند. تربیت متخصصان داخلی، از همان نخستین سال‌های ورود تلگراف به ایران، از طریق آموزش گرفتن از صاحب‌منصبان انگلیسی و اعزام محصل به خارج از کشور به اجرا درآمد که مورد اخیر، سال‌ها سیاست ثابت دولت بود.^{۲۲۵}

دولت ایران نیز در بهره‌مندی از این ابزار و کارکردهای تلگراف بی‌بهره نبود، ضمن آنکه عواید مالی فراوانی نیز نصیبش می‌کرد.^{۲۲۶} ناصرالدین شاه به اهمیت تلگراف در امور جاری مملکت، اعتقاد بسیار داشت و آنرا جزو امور خاص سلطنتی قرار داد و چه بسا ساخت نخستین تلگرافخانه‌های دولتی ایران در ارگ حکومتی از چنین نگرشی ناشی بود.^{۲۲۷}

بنا به دستور صریح و اکید ناصرالدین شاه وظایف رؤسای تلگرافخانه‌ها بیش از آنکه اداری باشد، سیاسی و امنیتی بود.^{۲۲۸} از وظایف مهم تلگرافچی‌ها، خبرگزاری بود، و تلگرافچیان مأمور بودند اخبار ولایات را هفته‌ای دو بار به تهران بفرستند.^{۲۲۹} تلگراف‌های

رسیده به تلگرافخانه مخصوص سلطنتی نباید پیش از رؤیت شاه، به اطلاع فرد دیگری می‌رسید.^{۲۳۰} گاه فرمان‌ها و احکام حکومتی را نیز آنان به حاکمان ابلاغ می‌کردند و در ملاعام می‌خواندند^{۲۳۱} و در برخی مواقع حتی حفظ نظم و امنیت عمومی به آنها واگذار می‌شد.^{۲۳۲}

تلگراف در گسترش نظارت حکومت بر سراسر کشور (ابلاغ سریع فرمان‌ها، آگاهی به موقع از تحولات ولایات و دور دست و کاهش خطر بروز شورش) بسیار مؤثر بود.^{۲۳۳} از آنجا که مهم‌ترین استفاده دولت گرفتن اخبار روزانه از شهرستان‌ها در کمترین زمان ممکن بود، همین امر برای رؤسای تلگراف امتیازی ایجاد کرد، و با توسعه خطوط تلگرافی در داخل قلمرو ایران که موجب می‌شد اخبار و وقایع محلی راحت‌تر به پایتخت گزارش شود، و احکام و دستورهای حکومت مرکزی هرچه سریع‌تر به حاکمان و مأموران ابلاغ شود، نظارت و قدرت حکومت مرکزی در نواحی مختلف بیشتر تثبیت شد و به استقرار امنیت کمک کرد.^{۲۳۴} البته منافع مادی تلگراف نیز کم نبود که شامل حق عبور از خاک ایران و عایدی حق مکالمات می‌شد.^{۲۳۵}

هرچند در تأسیس و گسترش تلگراف در ایران، رویه استعماری تحمیل شرایط نابرابر قراردادهای را نمی‌توان نادیده گرفت، ورود و گسترش خطوط تلگراف و کارکردهای آن نقشی مهم در حیات اجتماعی و سیاسی ایران بازی کرد. ایران که تا آن روز با جهان خارج از خود ارتباط سریع و نزدیک نداشت، با اروپا و آمریکا مرتبط شد، از انزوا بیرون آمد و در نتیجه عضوی از جامعه جهانی شد. افکار دنیای پیشرفته از همین راه به داخل ایران راه یافت، در بیداری مردم تأثیر بسزایی داشت و در تاریخ بیداری ایران و سیر تحول آن که سرانجام به مشروطیت انجامید، نقشی مهم داشت.^{۲۳۶}

با اینکه برخی واکنش‌های منفی به پدیده نوظهور تلگراف در ایران شکل گرفت، در بسیاری از مواقع و برای بسیاری از مردم، تلگراف، به خودی خود منفی نمی‌نمود.^{۲۳۷} بلکه انگلیسی یا روسی شدن آن موجب بدبینی آنان نسبت به این پدیده شده بود. این نگرش که اتباع خارجی نیز کاملاً بر آن وقوف داشتند^{۲۳۸}، نه تنها در جریان انعقاد قراردادهای بلکه هنگام عملیات اجرایی نیز در دسرساز بود؛ چنان‌که، به زودی قطع تیرها و بریدن سیم‌های تلگراف، به معضل بزرگ انگلیس‌ها و روس‌ها و همچنین دولت ایران

تبدیل شد که مسئول جبران خسارات عمدی بود و این امر سال‌ها ادامه داشت. تعویض تیرهای تلگراف و تعمیر آنها، در ناحیه‌ای واقع در مسیر بوشهر - کازرون به قدری تکرار شد که متصدیان انگلیسی ناچار شدند تیرهای آهنی نصب کنند.^{۲۳۹} در قلمرو روس‌ها نیز، ترکمن‌های استرآباد، بارها و بارها با قطع خطوط تلگراف، سیم‌ها را به تاراج بردند.^{۲۴۰} یا مردم نائین و یزد نیز به تلگراف روی خوش نشان ندادند و یکی از علمای یزد به فراش‌باشی حاکم می‌گفت که لایق سلام نیست زیرا که به آوردن تلگراف کمک کرده است.^{۲۴۱} باین‌همه، خرابی راه‌ها در دوره قاجار، موجب شد که تلگراف جزئی از زندگی مردم شود.

پس از افزایش اعتبار تلگرافچیان فرنگی در اذهان مردم و آشکار شدن تدریجی مزایای تلگراف، به ویژه امکان برقراری ارتباط سریع با پایتخت، از شدت بدبینی‌های اولیه کاسته شد و مردم به اهمیت تلگراف در برقراری ارتباط مستقیم و بی‌واسطه با شاه پی بردند.^{۲۴۲} تا جایی که یکی از شیوه‌های دادخواهی و ارسال پیام به منابع قدرت، تحصن در تلگرافخانه و مخابره تلگراف به مقام‌ها شد. این کار نه از آن جهت بود که مردم مقامی فوق مقام ادارات دیگر برای تلگرافخانه قائل باشند، بلکه با این روش، زودتر می‌توانستند جواب عرایض و تظلمات خود را بگیرند. در این میان تلگرافخانه‌های خارجی به دو دلیل بیشتر مورد توجه بود: نخست آنکه ملک دولت متبوع خود به شمار می‌آمدند و از تعرض نیروهای دولتی ایران در امان بودند و دوم اینکه آگاهی مردم به نفوذ متصدیان تلگرافخانه‌ها در میان دولتمردان ایرانی، امیدواری به رفع مشکل را بیشتر می‌کرد.^{۲۴۳}

به‌ویژه، در دوره مشروطه، تحصن در تلگرافخانه، از رایج‌ترین اشکال اعتراض مردمی بود. اجحاف و تعدی دولتیان، نارسایی‌های موجود، آگاهی از اخبار و وقایع سایر شهرها، هماهنگی با انقلابیان نواحی مختلف، هرج و مرج و ناامنی، نفوذ بیگانگان، عزل و نصب حکام، عدم اجرای اصول قانون اساسی و نظایر آن، عمده‌ترین دلایل تحصن در تلگرافخانه‌ها به‌شمار می‌آمد.^{۲۴۴}

پس از مشروطیت مجلس شورای ملی، مخاطب بست‌نشینان تلگرافخانه‌ها شده بود و حتی در مواردی، به متحصنان در تلگرافخانه‌ها پاسخ تلگرافی نیز می‌داد.^{۲۴۵} گاهی

این تحصن‌ها طولانی می‌شد^{۲۴۶} و خسارات و دردهای فراوانی به وجود می‌آورد. به همین دلیل دولت انگلستان، که تلگرافخانه‌هایش همواره مورد توجه بست‌نشینان بود، در مفاد قرارداد تلگرافخانه جاسک (۱۳۰۴ ش)، هر گونه تحصن در محدوده آن تلگرافخانه را صریحاً ممنوع اعلام کرد^{۲۴۷}.

برخی معتقدند که آنچه از قبیل تمدن، اصلاحات و پیشرفت‌های ایران و به ویژه انقلاب مشروطیت در آن سال‌ها در ایران پیدا شد، از اثرات تلگراف است^{۲۴۸}. این مسأله به جهاتی قابل دفاع نیز هست؛ زیرا چنین تحولی پیش از هر چیز ناشی از آشنایی ایرانیان با فضای فکری جدید و مرهون گسترش ارتباط آنان با سایر کشورها و مردمان آنها بود که پدیده تلگراف نقش عمده‌ای در آن ایفا کرد. این پدیده نقاط مختلف جهان را به هم وصل می‌کرد و سبب تلاقی افکار می‌شد. در تهران اخبار خارجی روزنامه وقایع/تفاهیه، به مخابرات تلگرافی متکی بود و متصدیان تلگرافخانه هند و اروپا نیز مستقلاً به انتشار این گونه اخبار در ورقه‌ای به نام «اخبار عامه» مبادرت می‌کردند^{۲۴۹}. در انقلاب مشروطه، سیم‌های تلگراف به مثابه چشم و گوش مشروطه‌طلبان عمل می‌کرد و حیاتی‌ترین رشته ارتباطی آنان به شمار می‌رفت. شرح روشنی از این تأثیر مهم در همه آثار به جا مانده از آن دوره به ثبت رسیده است^{۲۵۰}.

اگر قول سایکس را نپذیریم که ایجاد مؤسسات تلگرافی مهم‌ترین عامل انقلاب مشروطه ایران بود، باید اذعان کنیم که وجود تلگراف در این کشور به پیشرفت کار آزادی‌خواهان و ارتباط مشروطه‌خواهان کمک بسیاری کرد و در پرتو آن بود که مجاهدان بختیاری گیلانی و تبریزی توانستند از جنبش‌های یکدیگر آگاه شوند و نقشه‌های خویش را تابع طرحی منظم سازند^{۲۵۱}.

ج - تلفن

ظاهراً نخستین تماس تلفنی در ایران، در حدود یازده سال پس از اختراع آن (۱۸۷۶م) و توسط ناصرالدین شاه انجام شد. این تماس در جمادی‌الثانی ۱۳۰۲، و با دستگاه تلفنی که معین‌الملک، سفیر ایران در عثمانی، از سفر فرنگ آورده بود، میان شمس‌العماره و باغ سپهسالار برقرار شد^{۲۵۲}.

در حدود همین سال، کمپانی بلژیکی «شرکت خط آهن ایران»، صاحب امتیاز راه آهن تهران - ری و واگن اسبی، برای برقراری تماس میان دو ایستگاه ماشین دودی تهران و ری و نیز میان گاری شهری با واگن خانه، از تلفن استفاده می کرد.^{۲۵۳} ظاهراً کامران میرزا نایب السلطنه و وزیر جنگ، از این تماس تلفنی و چگونگی آن باخبر شد و کمپانی هم به امید کسب امتیاز تلفن ایران، میان کامرانیه شمیران (محل اقامت کامران میرزا) و دارالحکومه تهران و وزارت جنگ یک خط تلفن دایر کرد و کامران میرزا توانست در مواقع غیبت از دارالحکومه در جریان همه اخبار حکومت و وزارت جنگ قرار بگیرد.^{۲۵۴} ناصرالدین شاه زمان راه اندازی تلفن کامران میرزا را شوال ۱۳۰۳ ذکر کرده است.^{۲۵۵} و بنابراین، سیم کشی تلفن کمپانی پیش از آن انجام شده است.

صاحب واگن خانه پس از ایجاد تلفن کامرانیه دریافت که اشخاص دیگری هم در کشور هستند که می توانند در گرفتن امتیاز تلفن مؤثر باشند و لازم است که شخص شاه هم از او راضی باشد؛ از این رو، نخست برای مقر ییلاقی شاه و عمارت سلطنتی تهران یک رشته تلفن دایر کرد. سپس به علی اصغر خان اتابک پرداخت و میان پارک او (جایگاه فعلی سفارت روس) و عمارت های حوالی قصر گلستان تلفنی دایر کرد و آنگاه درصدد کسب امتیاز برآمد، اما رقبایی پیدا کرد و شکست خورد.^{۲۵۶}

تلفن تا سال ها، همچون دیگر وسایل ارتباطی در ایران، در انحصار دولت و برای رفع احتیاجات دستگاه حکومت بود و افراد به طور آزاد حق استفاده از آنرا نداشتند و عمومی نشده بود.^{۲۵۷} منابع موجود نشان دهنده آن است که از ۱۳۱۳ ق استفاده ابتدایی و محدود از تلفن در پستخانه تهران آغاز و میرزا علی اکبر نامی به عنوان نخستین تلگرافچی پست انتخاب و مشغول خدمت شد. از آن پس یک اتاق در پستخانه مرکزی به تلفن و خدمه آن اختصاص یافت که به مرور بسط و گسترش یافت و امور مربوط به ارتباطات داخلی را تأمین می کرد.^{۲۵۸}

اعطای نخستین امتیاز تلفن و رواج آن در عصر مظفری بود. در ذیحجه ۱۳۱۹ نخستین امتیاز تلفن در تبریز به مدت پنجاه سال به شرکتی واگذار شد تا برای راه اندازی تلفن به شعاع ۲۴ کیلومتر اقدام کند.^{۲۵۹} اما به سبب اختلافات درونی شرکت منحل شد و سید مرتضی مرتضوی (یکی از شرکا)، اموال شرکت را بابت مطالبات خود ضبط

کرد و اداره آنرا شخصاً به عهده گرفت. پس از فوت او مؤسسه تلفن تبریز و حومه به شرکتی سهامی، شامل ۶۰ سهم تبدیل شد. امتیاز بعدی در ۱۳۲۰ ق در مشهد، بدون تعیین مدت امتیاز، به منشورالملک (احمد منشور) واگذار شد.^{۲۶۰} و سومین امتیاز در گیلان و به دوست محمد خان معیرالممالک (داماد ناصرالدین شاه) اعطا شد. در شوال ۱۳۲۰، حاج محمداسماعیل تهرانی امتیاز گیلان را خریداری کرد، اما پس از مرگ او و تقسیم امتیاز به بیست سهم، کوچصفهانی همه سهام را تا ۱۳۳۳ ق خرید و شرکت سهامی را به صورت نهادی خصوصی در آورد.^{۲۶۱}

مظفرالدین شاه، در محرم ۱۳۲۱ امتیاز تلفن همه کشور را برای شصت سال به دوست محمد خان معیرالممالک، پیشتر صاحب امتیاز تلفن گیلان، واگذار کرد و وی ملزم شد از تاریخ صدور فرمان تا سه سال تلفن تهران، و تا ده سال بعد تلفن سایر شهرهای ایران را با هزینه خود راه اندازی کند و سیم‌های دربار مجانی نگهداری شود. صاحب امتیاز مجاز بود، امتیاز را به دیگری واگذار کند.^{۲۶۲}

پس از چندی معیرالممالک با چند نفر شریک شد و شرکتی به نام شرکت سهامی محدود کل تلفن ایران تأسیس کرد. سرمایه شرکت پاسخگوی افزایش روزافزون جمعیت پایتخت نبود؛ از این رو شرکت تلفن مجبور شد در ۱۳۱۵ ق سرمایه خود را از ۱۰ میلیون ریال به ۲۰ میلیون افزایش دهد و با عنوان شرکت سهامی کل تلفن ایران اساسنامه جدید تدوین کند.

با این همه دوست محمد خان خود نتوانست برای تأسیس تلفن اقدام کند و در اواخر عمر هم بیمار شد و برای درمان به اروپا رفت و ناگزیر امتیاز تلفن را به محاسب‌الممالک و جهانیان زرتشتی که مدت‌ها به خرید آن اصرار داشتند، به مبلغ ۵۰۰۰ تومان فروخت. در برخی منابع آمده است که او امتیاز را به بلژیکی‌ها واگذار کرد و حاج ربیع آقا و دیگران به اهتمام محاسب‌الممالک امتیاز را از بلژیکی‌ها خریدند و ارباب بهرام جهانیان آنرا باز خرید کرد.^{۲۶۳} محاسب‌الممالک (شیبانی) و جهانیان زردشتی به همراه شماری از تجار تهران، شرکت سهامی به وجود آوردند که نخستین شرکت تلفن محسوب می‌شد و عباسقلی بازرگان پدر مهدی بازرگان، رئیس هیأت مدیره آن بود.^{۲۶۴} آنها شرکتی ۱۰ سهمی به وجود آوردند که همه سهام آن به خودشان تعلق داشت و چند رشته سیم

مختصر را هم که واگن‌خانه بلژیکی‌ها کشیده بود، خریداری و توافق کردند که امتیاز گیلان را هم بخرند. آنها پس از چندی سرمایه موجود را به ۲۰ سهم تقسیم کردند و در ۱۳۳۸ق، سرمایه شرکت را تا ۸۰۰ هزار تومان افزایش دادند؛ نیمی را بابت سهام سابق خود محسوب کردند و نیمی را در بازار و برای فروش عرضه کردند. پس از انتشار سهام جدید، اساسنامه‌ای هم در ۴۷ ماده برای شرکت تدوین شد.^{۲۶۵} در آذر همان سال، ۱ ماه پس از شروع به کار تلفن جدید، شرکت سرمایه خود را به ۲ میلیون تومان رساند.^{۲۶۶} به دنبال افزایش توان مالی شرکت، ارباب کیخسرو شاهرخ مأموریت یافت تا لوازم تلفن را از اروپا تهیه کند. وی علاوه بر خرید ابزار و آلات تلفن، دو متخصص سوئیزی نیز استخدام کرد، لوازم خریداری شده هنگام عبور از روسیه، به سبب وقوع انقلاب در آن کشور، از میان رفت و متخصصان سوئیزی نیز پس از یک سال توقف بی‌فایده در ایران به کشورشان بازگشتند.^{۲۶۷} در ۱۳۰۲ش مدیر شرکت بار دیگر عازم اروپا شد و برای احداث تلفن، قراردادی با شرکت زیمنس هالسکه منعقد کرد. به همین منظور چهار متخصص آلمانی برای راه‌اندازی تلفن زیرزمینی به ایران آمدند. و در ۱۳۰۵ش، تلفن جدید با ۲۳۰۰ رشته سیم و هزینه‌ای معادل ۴۹۰ هزار تومان به بهره‌برداری رسید.^{۲۶۸}

شرکت تلفن، از اول فروردین ۱۳۰۶، در مقابل اشتراک ثابت ۳ تومان، ۲۰۰ نوبت مکالمه در نظر گرفت و مشترکینی که می‌خواستند با وجه اشتراک ثابت حق مکالمه نامحدود داشته باشند، می‌توانستند با شرکت مذاکره کنند.^{۲۶۹}

در آذر ۱۳۰۶، هیأت وزرا مقرراتی را برای شرکت تلفن تصویب کرد، از جمله آنکه مهلت داده شد در نقاطی که هنوز سیم تلفن دایر نشده است، از این تاریخ تا مدت ۳ سال سیم دایر شود. و پس از آن حق سیم‌کشی در نقاطی که سیم تلفن دایر نشده است از شرکت سلب شود. همچنین در نقاطی که سیم تلگراف دایر است، از قبول و مخابره و رساندن مخابرات کتبی (تلفنگرام) به کلی خودداری کند و اگر این تخلف اتفاق افتاد، بابت هر تلفنگرام جریمه بپردازد.^{۲۷۰}

پس از تصویب این مقررات روند دایر شدن مراکز تلفنی در شهرهای مختلف سرعت یافت.^{۲۷۱}

علت در نظر گرفتن بند آخر تصویب‌نامه، آن بود که به دنبال توسعهٔ تلفن، این شرکت برای کسب درآمد بیشتر، متن‌نامه‌های مردم را با قیمت نازل‌تر از تلگراف، با تلفن ارسال می‌کرد و با مخابرهٔ تلفنگرام، عایدات و درآمد تلگراف را کاهش می‌داد. و از این‌رو میان وزارت پست و تلگراف با وزارت فواید عامه اختلاف افتاده بود.^{۲۷۲} البته پیشتر هم در دی ۱۳۰۲، تلفنگرام ممنوع اعلام شده بود.^{۲۷۳}

به‌رغم آنکه ادارهٔ تلفن چه در مرکز و چه در شهرستان‌ها مؤسسه‌ای ملی بود و حق بهره‌برداری خصوصی از آن وجود نداشت، ادارهٔ ژاندارمری قزوین سیزده فرسخ سیم‌کشی تلفن کرده بود که بعدها این خط از کار افتاد. همچنین شرکت نفت ایران و انگلیس و صنعت شیلات که امتیاز بهره‌برداری آن در اختیار شوروی بود، خطوط تلفن شخصی داشتند.^{۲۷۴} این اقدامات در حالی صورت می‌گرفت که در ۱۳۰۶ ش هیأت وزراء، به دلیل اقدام کنسولگری شوروی و اشخاص متفرقه به نصب غیرمجاز تلفن و تلگراف، دایر کردن این خطوط را به اجازهٔ دولت منوط کرده بود.^{۲۷۵} اسناد متعددی از درگیری وزارت فلاح و تجارت و فواید عامه با شرکت نفت ایران و انگلیس در خصوص بهره‌برداری غیرمجاز آنان از امکانات مخابراتی ایران وجود دارد.^{۲۷۶} دایر کردن خطوط غیرقانونی تلفن از سوی شرکت‌های خارجی، موجب درگیری آنان با صاحب امتیازان ایرانی می‌شد. در ۱۳۰۷ ش، کوچصفهانی به سیم‌کشی غیرقانونی ادارهٔ شیلات در سواحل دریای کاسپی اعتراض کرد و مطابق امتیاز صادر شده از وزارت فلاح و تجارت و فواید عامه حق خود دانست که سیم‌ها را قطع کند.^{۲۷۷}

رسیدگی به امور تلفن تا آموداد ۱۳۰۸ به عهدهٔ وزارت فلاح و تجارت و فواید عامه بود، اما به علت تخطی برخی از مؤسسات تلفنی، که با مخابرهٔ تلفنگرام به عایدات تلگرافی لطمه می‌زدند و در امور وزارت پست و تلگراف با وزارت فواید عامه اختلال ایجاد می‌کردند، از این سال با تصویب‌نامه‌ای، رسیدگی به امور تلفن و شکایات مشترکان به وزارت پست و تلگراف واگذار شد.^{۲۷۸} در همان سال چون دولت می‌خواست وسایل مخابراتی را در یک سازمان متمرکز کند، در ۱۸ دی، قانونی را مجلس تصویب کرد که به وزارت پست و تلگراف اجازه داد سهام کل شرکت تلفن را خریداری کند. وزارت پست و تلگراف و تلفن، در همان سال، برای تمرکز امور مخابرات با دریافت یک میلیون

تومان وام از بانک ملی، توانست با خرید $\frac{۲}{۳}$ سهام شرکت و باقی ماندن $\frac{۱}{۳}$ دیگر آن در دست مردم به این امر مبادرت کند و از این تاریخ نام آن به وزارت پست و تلگراف و تلفن تغییر یافت.^{۲۷۹}

اتخاذ این روش در پیشرفت تلفن مؤثر نشد، و وزارت پست و تلگراف و تلفن بر آن شد که سهام خریداری شده را به فروش برساند و فقط نظارت در اجرای مقولات مربوط به تلفن را برای خود محفوظ بدارد. بنابراین به موجب متمم قانون بودجه ۱۳۱۳ دولت مجاز شد که همه سهام و حقوق شرکت تلفن را که بر طبق قانون ۳۰ دی ۱۳۱۳ خریداری کرده بود، با منافع حاصل شده تا تاریخ واگذاری، به شرکت مزبور واگذار کند، البته با شرایطی، و شرکت تعهد می کرد که تا مدت یک سال تلفن های تهران را به حداکثر توسعه رساند. در جریان این انتقال برخی از شرکت های خارجی هم به فکر استفاده افتادند، اما دولت حاضر نشد که بیگانه را در این کار شریک کند.^{۲۸۰}

تا قبل از به کار افتادن شبکه تلفن خودکار، حدود ۲۶۲۰۰ شماره تلفن وجود داشت که گفته می شود حدود ۴۴۰ شماره آن به مقامات عالی رتبه و مراکز سری اختصاص داشت، و به همین دلیل در راهنمای تلفن نیامده بود.^{۲۸۱} مکالمات واسطه ای، استراق سمع را ممکن می کرد و اداره تأمینات از طریق گوشی های فاقد دهنی به اسم گوشی سری در موارد مشکوک، استراق سمع می کرد.^{۲۸۲} برای تسهیل در مکالمات تلفنی، که به صورت مغناطیسی بود و با واسطه صورت می گرفت، در ۲۱ شهریور ۱۳۱۶ شبکه تلفن خودکار با شش هزار شماره، که از شرکت زیمنس آلمان خریداری شده بود، در تهران (مرکز تلفن اکباتان) راه اندازی شد. شرکت تلفن برای آشنایی مردم با چگونگی طرز کار تلفن خودکار، ضمن درج آگهی در روزنامه، حتی پیش از افتتاح این شبکه، دستگاه مخصوصی نیز برای آموزش مردم در شرکت نصب کرده بود.^{۲۸۳}

به رغم آنکه انتظار می رفت این تعداد شماره تلفن پاسخگوی نیازها باشد، این گونه نشد و در ۱۳۱۹ش و در آغاز جنگ جهانی دوم، میزان درخواست تلفن از امکانات پیشی گرفت، به گونه ای که تأمین درخواست تلفن جدید برای سازمان های دولتی غیرممکن شد.^{۲۸۴} بنابراین شرکت سرمایه خود را تا سقف ۳۰ میلیون افزایش داد، و سه هزار شماره دیگر تلفن خودکار به آلمان سفارش داد که دستگاه مربوط در حمله آلمان به

روسیه از بین رفت^{۲۸۵}. به همین سبب وضع تلفن تا مدت‌ها نامطلوب بود و غالباً امکان واگذاری آن به درخواست کنندگان وجود نداشت. برای رفع موقتی این مشکل، به پیشنهاد شهرداری مقرر گردید که حق تقدم به کسانی داده شود که احتیاج مبرم به تماس تلفنی دارند، و همچنین شماری تلفن همگانی در تهران نصب شد^{۲۸۶}.

در ۱۳۲۹ش بنا بر اجبار و احتیاج، ۴ دستگاه ۳۶۰۰۰ شماره‌ای از شرکت جنرال الکتریک انگلستان خریداری شد که با نصب آنها تلفن خودکار تهران از ۴ شماره‌ای به ۵ شماره‌ای تغییر کرد^{۲۸۷}.

تلفن کاریر

در ۱۳۲۱ش و در بحبوحه جنگ جهانی دوم، دولت ایران طبق قرارداد سیاسی - مالی میان ایران و انگلیس و شوروی متعهد شد همه امکانات مخابراتی و مواصلاتی، از جمله تأسیسات تلفنی را با اختیارات نامحدود در اختیار متفقین قرار دهد^{۲۸۸}. متفقین که با اوضاع آشفته و کمبود تلفن در تهران مواجه شدند، به منظور انجام سریع ارتباطات خویش، به احداث خطوط تلفنی جدید کاریر (مکالمات تلفنی بدون امکان استراق سمع) در تهران و برخی شهرهای مهم اقدام کردند^{۲۸۹}.

با شکست آلمان و خروج قوای بیگانه از ایران، خط روسیه بدون داشتن وسایل جدید واگذار شد، و خط انگلیس به وزارت پست و تلگراف و تلفن فروخته شد. این خطوط امکانات اولیه تلفن کاریر را فراهم می‌کرد. به این ترتیب، ایران از نظر ارتباط تلفنی در مرحله جدیدی قرار گرفت و تلفن کاریر در ۲۳ تیر ۱۳۲۶ در مرکز فرستنده بی‌سیم پهلوی رسماً افتتاح شد و نخستین مکالمه با این سیستم در تماسی با کشور عراق انجام گرفت^{۲۹۰}.

لایحه ملی شدن شرکت تلفن در ۲۰ آذر ۱۳۳۱ در زمان نخست‌وزیری محمد مصدق به تصویب مجلس شورای ملی رسید. در ۳۰ آذر همان سال شرکت تلفن آمادگی خود را برای تحویل به وزارت پست و تلگراف و تلفن اعلام کرد^{۲۹۱}، و در اردیبهشت ۱۳۳۲ وجوه سهام‌داران شرکت سابق تلفن را پرداخت کرد^{۲۹۲}.

به موجب این قانون همه امور مربوط به تلفن از تأسیس و نگاهداری و بهره‌برداری

آن در سراسر کشور ملی شد. بنابر ماده دوم آن، دولت مکلف شد همه تأسیسات و دارایی شرکت سهامی تلفن را تصرف کند و وزارت پست و تلگراف و تلفن به نمایندگی از دولت، برای تأسیس و نگهداری و بهره‌برداری تلفن در همه شهرها و قصبات و دهات کشور، شرکت سهامی تلفن ایران را با سرمایه ۵۰۰ میلیون ریال شامل ۵۰ هزار سهم ۱۰ هزار ریالی در تهران تشکیل دهد که سهام آن با نام و متعلق به دولت باشد.^{۲۹۳}

توسعه تلفن در سال‌های نخست بسیار کند بود و تا ۱۳۱۷ش، درحالی که بیش از یک دهه از همگانی شدن آن در ایران می‌گذشت و بسیاری از کشورهای خاورمیانه از طریق کابل به سایر کشورها متصل بودند، هنوز هیچ خط تلفنی میان ایران و خارج از کشور برقرار نبود. در پی اظهار تمایل حکومت عراق به ایجاد تماس تلفنی با آن کشور در ۱۳۱۵ش، احتمالاً در ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ش نخستین تماس تلفنی با بغداد برقرار شد و شبکه تلفنی بین‌المللی ایران به راه افتاد. کمبود چنین خطی وقتی مهم شد که رضا شاه می‌خواست خواستگاری دختر پادشاه مصر برای پسر ارشد خود را تلفنی پیگیری کند.^{۲۹۴}

از ۲۲ فروردین ۱۳۲۶ برای شروع ارتباط تلفن بی‌سیم با خارج از کشور مکاتباتی با انگلستان انجام شد. در اواخر آموارد همان سال مذاکراتی هم با دولت سوئیس و آزمایش‌هایی هم انجام شد. تا آنکه در ۳ شهریور ۱۳۲۷ با تصویب هیأت وزیران ارتباط میان تهران و برن و لندن رسماً افتتاح شد و اقدام‌هایی در جهت گسترش آن دنبال شد، چنان که تا ۱۳۳۵ش ارتباط تلفنی با ۳۸ کشور جهان از طریق همین دو کشور انجام شد.^{۲۹۵}

شرکت تلفن در ۱۳۳۵ش تصمیم گرفت که در اول هر سال مانند مؤسسات تلفنی کشورهای پیشرفته کتاب راهنمای تلفن، حاوی صورت اسامی و شماره همه مشترکان را به نحو مطلوب چاپ و به رایگان در اختیار مشترکان قرار دهد. برای این کار اداره آمار به وجود آمد که وظیفه آن تنظیم فهرست‌های دقیق و تشکیل آرشیوی کامل و چاپ دفتر راهنما بود. در همان سال نخستین دفتر راهنمای تلفن ایران در چاپخانه بانک ملی ایران به چاپ رسید و نام ۳۰ هزار مشترک در آن ثبت شد و در اختیار مشترکان تلفن قرار گرفت.^{۲۹۶}

برنامه خودکار کردن شبکه تلفنی شهرستان‌ها در ۱۳۳۵ش با خرید ۱۸۰٬۰۰۰ شماره تلفن خودکار از آلمان به مرحله اجرا در آمد^{۲۹۷}. در پی این قرارداد، کشور آلمان متعهد شد که ۴۰۰ محصل را برای مدت ۳ ماه تا یک سال در آلمان آموزش دهد^{۲۹۸}.

در ۱۳۴۳ش شبکه مخابرات خودکار (سیستم مایکروویو) که در ارائه خدمات مخابراتی، خصوصاً در تماس بین شهری و بین‌المللی، حائز اهمیت بود، در مخابرات ایران به کار گرفته شد^{۲۹۹}. طرح تلفن خودکار بین شهری و بین‌المللی نیز در ۱۳۴۹ش راه‌اندازی شد^{۳۰۰}. در ۱۳۵۰ش نخستین تلفن خودکار بین شهرهای تهران، اصفهان، شیراز برقرار شد و به تدریج ارتباط تلفنی میان مراکز استان‌ها و شهرستان‌های دیگر با استفاده از سیم‌های خودکار انجام گرفت^{۳۰۱}.

برای تمرکز امور مخابراتی و ارتباطی در داخل کشور و برقراری تماس با سایر کشورهای جهان، در ۱۳۵۰ش شرکت مخابرات ایران از ادغام شرکت سهامی تلفن و امور تلگراف تأسیس شد^{۳۰۲}.

د - رادیو

در سیر تاریخ و تحول رادیو، به گرامافون و ضبط صوت نیز باید اشاره شود که یکی پیش از آن و یکی همزمان با آن به خانه‌های ایرانی راه یافت و بر تهیه و پخش برنامه‌های رادیو هم اثر گذاشت.

گرامافون (حافظ‌الاصوات) از حدود ۱۳۲۳ق (۱۰ سال پس از اختراع آن (۱۸۷۷م/ ۱۲۹۴ق)، و نخستین بار به دربار قاجار راه یافت. در همین سال مظفرالدین شاه که با این وسیله و کارخانه‌های تولید کننده آن آشنا شده بود، در مراجعت از سومین سفرش به اروپا دستور ترویج و تسهیل فروش گرامافون را صادر کرد^{۳۰۳}.

نخستین گرامافون‌ها را فنوگراف می‌نامیدند که برخلاف گرامافون، هم قابلیت پخش و هم ضبط صدا را داشت. صفحه‌های فنوگراف محدود و به‌طور خصوصی بر روی استوانه‌های مومی ضبط می‌شد و تکثیر آن عملی نبود^{۳۰۴}.

از حدود ۱۳۲۴ق، ضبط و تولید صفحات گرامافون آغاز شد و نخستین صدایی که در گرامافون ضبط و شنیده شد صدای مظفرالدین شاه بود. در همان سال شرکت

گرامافون و ماشین تحریر، شعبه‌ای در ایران دایر کرد^{۳۰۵}، و ضبط و تولید صفحه از اجرای هنرمندان ایرانی آغاز شد. صفحه‌ها به یکی از شعبه‌های خارج از ایران که امکان تکثیر داشتند، ارسال و دوباره به ایران وارد می‌شد^{۳۰۶}. اما بر اثر وقایع جنگ جهانی اول و تأثیر آن بر اوضاع داخلی ایران و درگیری‌ها و آشوب‌های ناشی از آن، ضبط و تولید صفحات گرامافون ایرانی برای بیش از یک دهه متوقف ماند. بسیاری از قالب‌های صفحات ضبط شده قبلی در بمباران‌های هوایی کارخانه‌های آن در اروپا از میان رفت و با بروز درگیری در داخل خاک ایران، مجالی برای ضبط صفحات جدید باقی نماند. البته کمبود وسایل و مواد اولیه نیز بر رکود ضبط صفحه در آن دوره تأثیر داشت^{۳۰۷}.

پس از جنگ و روی کار آمدن حکومت پهلوی در حدود ۱۳۰۶ش، ضبط صفحات گرامافون بار دیگر از سر گرفته شد. کنسرت‌های متعدد و رواج موسیقی و علاقه شنوندگان و استقبال آنها از اجراهای موسیقی، دلیل جلب شرکت‌های خارجی برای صرف سرمایه و اعزام نماینده برای ضبط صفحه بود^{۳۰۸}.

نخستین دستگاه ضبط صوت، در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۶ از سوی دولت آلمان، برای شاه به تهران فرستاده شد که در برخی از منابع از آن با نام رادیو یاد شده است، اما به احتمال قوی همان ضبط صوت بوده است و نه رادیو که به ایستگاه و وسایل مجهز دیگر نیاز دارد. آن وسیله مورد توجه شاه واقع شد و دستگاه دیگری نیز سفارش داد که در مجلس نصب شود تا بتواند مذاکرات مجلس را در قصر خود بشنود^{۳۰۹}.

اداره کل موسیقی ایران از ۱۳۲۶ش بر صفحه‌هایی که در ایران ضبط می‌شد، نظارت می‌کرد و اگر صفحه‌ای بدون اطلاع آن اداره منتشر می‌شد، توقیف می‌شد^{۳۱۰}.

در سال‌های میان ۱۳۲۵-۱۳۳۰ش به تدریج ضبط و تکثیر و عرضه صفحات گرامافون افزایش یافت و صفحاتی از بسیاری خوانندگان و نوازندگان رادیو ضبط شد^{۳۱۱}.

از حدود ۱۳۳۸ق استفاده از گرامافون در ایران رایج شد و حتی در میان طبقات میانه جامعه نیز رسوخ کرد. البته واکنش‌هایی هم به استفاده از این وسیله شکل گرفت، از جمله آن که آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی از حاکم قم خواست که از پخش صدای گرامافون در قهوه‌خانه‌ها جلوگیری شود، اما در خانه‌ها عیبی ندارد^{۳۱۲}. از ۱۳۵۰ش از صفحات گرامافون مالیات اخذ و تولید صفحه و ضبط آن قانونمند شد^{۳۱۳}.

این وسیله ارتباطی استفاده همگانی تری نسبت به سایر وسایل ارتباطی پیش از آن یافت و در نتیجه به لحاظ اجتماعی و سیاسی نقش‌های مهمی ایفا کرد و در واقع نخستین مصداق اطلاع‌رسانی عمومی در سطح وسیع در ایران به شمار می‌رود.

نخستین گیرنده‌های رادیو در حدود ۱۳۰۴ ش و با فاصله کمی از اختراع آن وارد ایران شد. پیش از تأسیس رادیو تهران تلاش‌های پراکنده و بی‌نتیجه‌ای برای راه‌اندازی فرستنده رادیو در ایران انجام گرفت: در مهر ۱۳۰۷ سرتیپ زاهدی یک دستگاه رادیو کنسرت به بلدیۀ رشت اهدا کرد که در آن ساختمان نصب شد^{۳۱۴} که برنامه‌های فرستنده‌های رادیوهای شوروی با آن شنیده می‌شد. در پنجم اسفند همان سال، بنا به تقاضای میرزا عبدالحسین خان دیبا، لایحه‌ای برای تأسیس مرکز انتشار اخبار و اصوات به وسیله دستگاه بی‌سیم، از سوی وزارت فواید عامه به مجلس رفت و در آن قید شد اگر دیبا در مدت یک سال به تأسیس رادیو موفق نگردید، امتیاز لغو شود^{۳۱۵} که امتیاز لغو شد^{۳۱۶}. در حدود ۵ سال بعد (ظاهراً پیش از ۱۳۱۳ ش) نیز یکی از آسوری‌های ایرانی مقیم آمریکا به نام جیمس قهرمانیان، به شاه پیشنهاد کرد که در ایران رادیو تأسیس کند^{۳۱۷} و البته آن هم اتفاق نیفتاد. تا اینکه در ۱۳۱۶ ش و در سال‌های آخر سلطنت رضا شاه، مقدمۀ ایجاد فرستنده رادیو شکل گرفت.

تأسیس رادیو تهران در مادۀ ۱۱ اساسنامۀ سازمان پرورش افکار پیش‌بینی شده بود و با تصویب اساسنامۀ آن در ۱۲ دی ۱۳۱۷، کمیسیون‌های شش‌گانه سازمان، از جمله کمیسیون رادیو نیز تشکیل شد^{۳۱۸}. کمیسیون رادیو در بهمن همان سال، ساخت دو دستگاه فرستنده موج کوتاه را به قدرت ۲ و ۲۰ کیلووات به کمپانی استاندارد انگلیس سفارش داد^{۳۱۹}. همزمان وزارت پست و تلگراف و تلفن دستور داد تا ساختمانی برای رادیو تهران در داخل شهر ساخته شود که مرکز مخابرات تلگرافی و تلفنی بی‌سیم نیز باشد، اما ورود متفقین و اشغال ایران ساخت این استودیو را که قرار بود شرکتی آلمانی به نام هوختیف انجام دهد، به تعویق انداخت. از آنجا که مقرر شده بود راه‌اندازی رادیو به سرعت انجام شود، یکی از اتاق‌های مرکز فرستنده بی‌سیم پهلوی به استودیوی کوچکی تبدیل شد، که تا آماده‌سازی ساختمان استودیو، به‌طور موقت از آن استفاده شود و به این ترتیب مشکل استودیو موقتاً حل شد. وقوع جنگ جهانی دوم، ارسال

دستگاه‌های فرستنده کمپانی استاندارد انگلیس را هم به تأخیر انداخته بود، از این رو وزارت پست و تلگراف و تلفن، یک دستگاه فرستنده تلگرافی و تلفنی موج کوتاه را تا تحویل و نصب دستگاه‌های سفارش داده شده در اختیار رادیو قرار داد که نصب آن تا اواخر ۱۳۱۸ش به طول انجامید.^{۳۲۰}

هنوز رادیو افتتاح نشده بود که در کمیسیون مربوط به بررسی برنامه‌های رادیو (۲۶ اسفند ۱۳۱۸ش) مقرر شد کابل رادیو به تالار دارالفنون و باغ فردوس شمیران کشیده شود که مرکز تشکیل جلسه‌ها و سخنرانی‌های سازمان پرورش افکار بود، تا امکان پخش قطعات موسیقی و سخنرانی‌های آن سازمان در رادیو فراهم شود.^{۳۲۱}

هنگامی که خبر افتتاح قریب‌الوقوع رادیو در ایران منتشر شد، گرایش به خرید رادیو افزایش یافت و پیش‌فروش انواع مارک‌های رادیو آغاز شد.^{۳۲۲}، از آنجا که رادیو در میان عموم مردم هنوز چندان شناخته شده نبود و البته خریدن آن برای همه ممکن نبود، مقرر شد صورتی از شهرهای دارای برق تهیه شود و برای میدان‌های عمومی آن شهرها، از بودجه شهرداری‌ها دستگاه گیرنده و بلندگو خریداری و نصب شود تا از آن طریق، برنامه‌های رادیو به گوش مخاطبان بیشتری برسد.^{۳۲۳}

سرانجام، رادیو تهران یک سال پیش از حمله متفقین به ایران و پس از نصب دستگاه فرستنده و آماده‌سازی یک استودیوی موقت در عمارت بی‌سیم پهلوی، در ۴ اردیبهشت ۱۳۱۹، در دوره نخست‌وزیری متین‌دفتری (۱۳۱۸-۱۳۱۹) و با حضور محمدرضا پهلوی ولیعهد، افتتاح شد.^{۳۲۴}

نخستین برنامه رادیویی، سخنرانی متین‌دفتری بود که از استودیوی رادیو تهران پخش شد.^{۳۲۵} رادیو روزانه ۳ نوبت برنامه داشت^{۳۲۶} که شامل اخبار، موسیقی ایرانی و غربی و گفتارهای گوناگون بود و همه آنها به صورت زنده از استودیوی رادیو پخش می‌شد. پخش اخبار در ابتدا به ۵ زبان خارجی روسی، عربی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی بود و بعدها ترکی هم افزوده شد.^{۳۲۷}

در این زمان، اداره کل بی‌سیم پهلوی علاوه بر اجرای برنامه‌های تلگرافی و تلفنی به صورت شبانه‌روزی با خارج و داخل کشور، امور فنی پخش صدای کشور (نگهداری فرستنده‌ها و استودیو و همه دستگاه‌های مربوط به آن) را هم برعهده داشت.

فرستنده‌های پخش صدا در اداره فرستنده بی‌سیم پهلوی، و استودیو در اداره کل انتشارات و رادیو بود.^{۳۲۸}

هنوز یک ماه از عمر رادیو نگذشته بود که رضا شاه در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۹ دستور داد تا سازمانی به نام اداره کل انتشارات و تبلیغات برای گردآوری و تمرکز اطلاعات و اخبار کشور و قرار دادن این اطلاعات و اخبار در اختیار رادیو، خبرگزاری پارس و روزنامه‌ها دایر شود.^{۳۲۹} ریاست آن اداره به عیسی صدیق واگذار شد و او نیز اداره رادیو را به باقر پیرنیا سپرد.^{۳۳۰} با توجه به وظایف اداره انتشارات و تبلیغات، مدیریت و اداره سازمان خبرگزاری پارس که پیشتر از واحدهای وزارت امور خارجه به شمار می‌رفت، اداره راهنمای نامه‌نگاری که از زیرمجموعه‌های وزارت کشور بود و برخی از کمیسیون‌های سازمان پرورش افکار (کمیسیون سخنرانی و کمیسیون‌های مطبوعات و موسیقی و پخش صدا) که زیر نظر وزارت فرهنگ فعالیت می‌کرد به آن اداره سپرده شد.^{۳۳۱} در ۱۵ دی همان سال، وظایف اداره رادیو نیز به‌طور رسمی به اداره انتشارات و تبلیغات محول شد، اما مقرر شد امور فنی رادیو همچنان زیر نظر وزارت پست و تلگراف و تلفن باقی بماند.^{۳۳۲}

اداره کل انتشارات و تبلیغات که از آن پس متولی امور تبلیغی کشور از جمله رادیو بود، در بخشنامه‌ای (۴ اسفند ۱۳۱۹) وظایف خود را در حوزه‌های مختلف اعلام کرد و بر اساس آن رادیو نیز موظف شد تا ناسیونالیسم باستان‌گرا، تمرکزگرایی و شاه‌دوستی را تبلیغ و ترویج کند.^{۳۳۳}

تهیه اخبار رادیو را در آغاز خبرگزاری پارس و وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی بر عهده داشتند.^{۳۳۴} که از سوی علی منصور نخست‌وزیر وقت، موظف شده بودند تا گزارش و اخبار حوزه فعالیت خود را به رادیو ارسال کنند.^{۳۳۵} در سال‌های نخست، برنامه‌های رادیو بی‌شبهت به مطالب روزنامه‌ها نبود، مقاله‌های اقتصادی، فرهنگی و صنعتی در آن خوانده می‌شد و زمان نسبتاً زیادی از پخش برنامه‌ها هم به نواختن موسیقی ایرانی و غربی اختصاص داشت و هدف اصلی دولت آن بود که رادیو وسیله آموزش عمومی باشد.^{۳۳۶}

حدود چهار سال بعد از افتتاح رادیو، به تدریج برخی از شهرستان‌ها هم به پخش برنامه‌های محدود (گاه هفته‌ای یک روز) با فرستنده‌های محلی پرداختند که اغلب به

ارتش تعلق داشت و به تدریج به قدرت فرستنده‌ها و مدت برنامه‌های آنها افزوده گشت^{۳۳۷}. به تدریج مراکز فرستنده رادیویی شهرستان‌ها توسعه یافت و در ۱۳۳۷ ش، تبریز، اصفهان، شیراز، مشهد، اهواز، کرمانشاه (باختران)، سنندج، رضائیه (اورمیه) و رشت دارای فرستنده رادیویی بود و مقرر شد تا پایان آن سال هم ۴ ایستگاه دیگر در شهرهای گرگان، بندرعباس، کرمان و زاهدان تأسیس شود^{۳۳۸}.

دستگاه‌های گیرنده رادیویی به تدریج از ۱۳۲۵ ش به تهران وارد و برای فروش عرضه شد و از آن زمان سیر صعودی پیمود. مغازه‌های گرامافون‌فروشی و نمایندگی‌های کمپانی‌های صفحه و گرامافون، نخستین فروشندگان گیرنده‌های رادیویی در ایران بودند و از آگهی‌های فروش گیرنده در در نشریات سال‌های ۱۳۱۲-۱۳۲۰ ش برمی‌آید که بیشتر گیرنده‌های عرضه شده برای فروش از کشورهای آمریکا، انگلستان، آلمان و ژاپن دیگر وارد می‌شد^{۳۳۹}.

از ۱۳۲۵ ش پخش آگهی‌های تجارتي از رادیو به طور رسمی آغاز شد^{۳۴۰} و همزمان با این تصمیم، تحولی بزرگ در صنعت رادیو اتفاق افتاد و انواع رادیوهای کوچک ترانزیستوری به بازار آمد و رادیو به دورافتاده‌ترین روستاهای ایران هم راه یافت و تبلیغ در رادیو موجب شد که میزان مصرف کالاهایی که در آن آگهی می‌شد، به سرعت افزایش یابد^{۳۴۱}.

در ۱۳۲۷ ش نخستین استودیوی رادیویی در ساختمان اداره کل انتشارات و تبلیغات ساخته شد، که دومین استودیوی پخش صدا پس از اتاق پخش صدا بود که برای افتتاح رادیو آماده شده بود^{۳۴۲}. در ۱۳۳۰ ش دو استودیوی دیگر در کنار استودیوی ساختمان اداره انتشارات و تبلیغات ساخته شد و در ۱۳۳۲ ش استودیوی شماره ۱ رادیو تهران با موج متوسط ۲۴۰ متر به کار افتاد^{۳۴۳}. با این همه رادیو همچنان مشکل کمبود تجهیزات و امکانات داشت.

در سال‌های بعد از ۱۳۲۰ ش که گیرنده‌های رادیویی رواج یافت، دستگاه‌های گیرنده‌ای هم به بازار آمد که جای مخصوص اتصال پیکاپ گرامافون داشت و به رادیوگرام شهرت داشت و صدای گرامافون را از بلندگوی خود پخش می‌کرد^{۳۴۴}. چند سال بعد از جنگ جهانی دوم، دستگاه‌های رادیوگرام هم به بازار عرضه شد^{۳۴۵}.

تا ۱۳۲۷ش برنامه‌های رادیو تهران (ایران) از همان استودیوی اولیه رادیو در بی‌سیم قصر پخش می‌شد. در آن زمان برای اجرای برنامه‌های رادیویی، فقط یک استودیو وجود داشت و در فواصل برنامه‌ها که گروهی داخل و گروهی از استودیو خارج می‌شدند، برای جلوگیری از پخش صدای صندلی و غیره از صفحه گرامافون استفاده می‌کردند. در ۱۳۲۷ش اتاقی کوچک که دیوارهای آن با گونی پوشیده شده بود، در میدان ارگ ساخته شد و به وسیله کابل به بی‌سیم قصر مربوط بود که گاهی اخبار را از آن پخش می‌کردند. از حدود ۱۳۳۰ش به تدریج ضبط صوتهای مغناطیسی نواری، به ایران وارد شد. تا قبل از آن برنامه‌های رادیویی به استثناء لحظاتی که صفحات گرامافون پخش می‌شد، به صورت زنده اجرا می‌شد. از ۱۳۳۲ش دستگاه‌های فنی رادیو گسترش یافت و برخی برنامه‌های رادیو روی نوار مغناطیسی ضبط و بعد پخش می‌شد.^{۳۴۶}

در ۱۳۳۰ش، نخستین نوارهای ضبط رادیویی مورد استفاده قرار گرفت. از حدود ۱۳۴۰ش به تدریج دستگاه‌های سبک وزن ترانزیستوری ضبط و پخش کاست که نخست در هلند ساخته شد و با برق و باطری کار می‌کرد، و بعد از آن فراورده‌های سایر کشورها از نوع کاست و ضبط و پخش، به ویژه ساخت ژاپن وارد بازار شد، به طوری که رواج گرامافون و صفحه را کاهش داد. دستگاه‌های کاست به تدریج در دهه ۱۳۴۵-۱۳۵۵ش استفاده عمومی یافت.^{۳۴۷}

از ۱۳۳۱ش، از رادیوها مالیات اخذ شد^{۳۴۸} و از مهر ۱۳۳۲، پنج ساعت به برنامه‌های رادیو تهران افزوده شد. از آن پس رادیو از ۶ صبح تا ۱۲ شب مرتب برنامه داشت.^{۳۴۹}

در ۱۳۳۶ش، ماشین‌های خبرگیری (امروز به آنها تلکس خبری می‌گویند) تهیه و قراردادهایی با خبرگزاری‌های رویتر و آسوشیتدپرس بسته و در نظر گرفته شد که طی ۴ ماه، خبرگزاری پارس برای تقویت اخبار رادیو و کمک خبری به مطبوعات، با سایر خبرگزاری‌های بزرگ دنیا نیز قراردادهایی منعقد کند.^{۳۵۰}

از همین سال، ایستگاه ۱۰۰ کیلووات رادیو تهران به نام رادیو ایران خوانده شد و فرستنده‌های قدیمی با عنوان جدید رادیو تهران، به پخش برنامه‌های مستقل پرداخت.^{۳۵۱}

از ۱۳۳۹ش، پس از تقویت فرستنده‌ها و گسترش استودیوها، برنامه‌های رادیو ۲۴ ساعته شد^{۳۵۲} و در ۱۳۴۰ش شمار فرستنده‌های رادیویی شهرستان‌ها به ۱۲ ایستگاه

رسید^{۳۵۳} و تا ۱۳۵۳ش به ۶۸ فرستنده افزایش یافت^{۳۵۴}. از ۱۳۴۶ش فرستنده رادیویی اف. ام هم شروع به کار کرد که از ساعت ۲۱ تا ۱ برنامه داشت. در ۱۳۵۰ش اداره رادیو جزو تشکیلات سازمان تلویزیون قرار گرفت و از ۱۳۵۲ش فرستنده‌های دیگر اف. ام هم راه‌اندازی شد^{۳۵۵}.

کنترل و نظارت بر رادیو

پیش از آنکه رادیو تهران تأسیس شود، دستگاه گیرنده رادیو با کنترل و محدودیت روبه‌رو و برای شنیدن صدای رادیوی سایر کشورها، مجوز لازم بود که به نامه‌نگاری‌های فراوان نیاز داشت^{۳۵۶}. در ۱۳۰۷ش مقرر شد که برای نصب رادیو کنسرت در منازل باید درخواست و تقاضانامه کتبی به وزارت داخله داده شود تا جواز نصب به وسیله اداره کل تشکیلات نظمیه کشور داده شود^{۳۵۷}.

در ۱۳۱۲ش رادیوهای شوروی به دلیل پخش برنامه‌های موسیقی ترکی و ترکمنی در ایران مخاطبانی یافته بود، و دولت ایران هم که نگران تبلیغات سیاسی آن رادیوها بود، در صدد مقابله برآمد و طی تصویب‌نامه‌ای مقرر شد شهربانی کل کشور دستگاه‌های رادیویی را که در داخل کشور وجود داشت، مهر و موم کند و دارندگان آنها تا تأسیس فرستنده داخلی، حق استفاده از رادیو را نداشته باشند. همزمان طرح تأسیس و راه‌اندازی نخستین فرستنده رادیویی داخلی تهیه شد^{۳۵۸}.

نخستین فرستنده‌های رادیویی فارسی‌زبان هم مانند نخستین نشریات فارسی، در داخل ایران ایجاد نشد، نخست، انگلیس پخش فارسی رادیو بی بی سی را در لندن و سپس در دهلی، پخش فارسی رادیو هند را راه‌اندازی کرد؛ وزارت تبلیغات آلمان هیتلری نیز پخش فارسی رادیو برلین را تأسیس کرد و همزمان با شروع جنگ جهانی دوم، روس‌ها برنامه فارسی رادیو مسکو را آغاز کردند. رادیو قاهره نیز به مناسبت ازدواج محمدرضا با فوزیه، خواهر پادشاه مصر، موقتاً برنامه‌هایی به زبان فارسی پخش کرد^{۳۵۹}. البته این کارها سوی دولت ایران، بدون واکنش نماند و سه روز پس از شروع به کار برنامه فارسی رادیو لندن، نظمیه رضا شاه از دو مغازه رادیوفروشی در خیابان نادری که نخستین وارد کنندگان و فروشندگان گیرنده‌های رادیویی در پایتخت بودند (آرمان و پاپازیان) خواست

تا صورت خریداران رادیو را در اختیار آنها قرار دهند. به دنبال آن، در دستوری به کلانتری‌های مرکز و شمال تهران و شهرهای مرکز استان‌های مرزی خراسان، کرمان، سیستان، آذربایجان، گیلان و مازندران ابلاغ شد، مأموران خود را تعلیم دهند که در گزارش‌های روزانه خود، آمد و رفت شبانه به خانه‌های دارای رادیو را گزارش کنند و بنویسند که چند نفر در چه ساعتی شنونده کدام رادیو هستند.^{۳۶۰}

در ۲۶ شهریور ۱۳۱۳، ورود هرگونه دستگاه فرستنده ممنوع شد و ساخت آن در داخل هم به اجازه رسمی منوط شد. ورود دستگاه گیرنده، علاوه بر حقوق گمرکی به اجازه‌نامه تشکیلات کل نظمیه کشور نیاز داشت و برای شرایط فنی دستگاه‌ها هم، اجازه وزارت پست و تلگراف لازم بود. همچنین تأکید شد که دارندگان دستگاه‌های گیرنده به هیچ وجه نباید به نشر اخبار (تلگرافی و تلفنی) مبادرت کنند.^{۳۶۱}

در مهر ۱۳۱۳ هیأت وزیران طی تصویب‌نامه‌ای ورود دستگاه‌های گیرنده را برای دریافت برنامه‌های رادیو مجاز اعلام کرد، اما مقرراتی وضع شد که برای نصب آنتن و استفاده از رادیو، اجازه وزارت پست و تلگراف و تلفن لازم بود.^{۳۶۲} پس از این تصویب‌نامه بود که شماری از ثروتمندان و مقام‌های کشور، به‌ویژه در پایتخت به خرید دستگاه‌های گیرنده رادیو اقدام کردند. البته در آن زمان، گیرنده‌هایی نیز از راه‌های غیررسمی وارد کشور شده بود.

قبل از رادیو تهران، محدودیت‌ها روز به روز سخت‌تر می‌شد، تا آنجا که وزارت پست و تلگراف و تلفن در بخشنامه‌ای در ۲ تیر ۱۳۱۸ اعلام کرد، در هنگام ورود دستگاه گیرنده رادیو باید مشخصات کامل آن، شامل ساخت کارخانه، مدل یا تیپ، تعداد چراغ، شماره سری، حدود امواج و وسیله تغذیه دستگاه به اداره تلگراف بی‌سیم پهلوی فرستاده شود تا دستور لازم ابلاغ شود. همچنین نصب‌کنندگان دستگاه رادیو باید در حضور نماینده شهربانی تعهدنامه امضا می‌کردند.^{۳۶۳}

با افتتاح رادیو تهران هم محدودیت‌ها از میان نرفت و نصب دستگاه گیرنده به مجوز شهربانی نیاز داشت.^{۳۶۴} هنوز حدود یک ماه به تأسیس رادیو باقی مانده بود که کمیسیون رادیوی سازمان پرورش افکار در ۷ فروردین ۱۳۱۹، مقرر کرد گفتارهای رادیو بعد از تنظیم و نگارش، به اداره راهنمای نامه‌نگاری شهربانی فرستاده شود تا سانسور و کنترل

مطالب در آنجا انجام شود. اداره راهنمای نامه‌نگاری هم موظف شد در ساعات غیراداری و حتی روزهای تعطیل به این امر مبادرت کند تا مبادا پخش اخبار رادیو با تأخیر مواجه شود.^{۳۶۵} این وضعیت موجب می‌شد که در انتخاب، تلخیص و حروف‌نگاری و سپس ترجمه مطالب به دو زبان و رساندن آن از شهر به بی‌سیم پهلوی در میانه جاده شمیران، زمان زیادی صرف شود.^{۳۶۶} اما از آنجا که برای سیاست‌گذاران، سانسور مطالب رادیو، بیشتر از سرعت اطلاع‌رسانی مهم‌تر بود، پذیرفتند که هرچند خبرها از رادیوی ایران در مقایسه با رادیوهای خارجی، دیرتر پخش می‌شد، به هر حال انتشار آن زودتر از روزنامه‌های پایتخت خواهد بود.^{۳۶۷} بر این اساس قرار شد خبرهای بامدادی خبرگزاری پارس در بخش شامگاهی رادیو و خبرهای شب هم پس از بررسی مأموران شهربانی و در ظهر روز بعد پخش شود.^{۳۶۸}

سانسور «اخبار» رادیو را نخست‌وزیر بر عهده داشت و نظارت بر سایر مطالب رادیو، مانند مطبوعات، به عهده اداره نامه‌نگاری شهربانی بود.^{۳۶۹}

با توجه به همه‌گیر شدن رسانه رادیو نسبت به مطبوعات، رضا شاه حساسیت ویژه‌ای برای آن قائل بود. به رغم آنکه سانسور شدیدی بر انتشار روزنامه‌ها اعمال می‌شد، سیاست رسمی دولت تلقی نمی‌شد؛ اما رادیو، بلندگوی حکومت بود. از سوی دیگر، روزنامه‌ها کمتر به نقاط دور دست می‌رسید، در حالی که عموم مردم از طریق امواج رادیو می‌توانستند به راحتی در جریان اخبار و رویدادها قرار گیرند.^{۳۷۰} از همین رو در حدود ۱۳۱۹-۱۳۲۰ش و همزمان با تأسیس رادیو تهران و روی کار آمدن محمدعلی فروغی (در دوره رضا شاه)، دولت در اعلامیه‌ای که از رادیو پخش شد، انتشار اخبار خارج از کانال رسمی را اخلاف در نظم دانست و تهدید به مجازات کرد.^{۳۷۱}

با وقوع جنگ جهانی دوم، نظارت بر رادیو صورتی دیگر گرفت. سیاست دولت ایران در آن زمان بر عدم پخش اخبار جنگ بود، از همین رو وقتی خبر حمله متفقین به ایران (در همان روز حمله، دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰) از رادیو پخش شد و برای نخستین بار مردم ایران مطلع شدند که قوای بیگانه از مرز کشورشان گذشته است^{۳۷۲}، جامعه در بهت فرو رفت؛ چه رادیو و مطبوعات تا آن زمان به گونه‌ای عمل کرده بودند که گویی جنگی در کار نیست.^{۳۷۳}

هرچند یک روز پس از اشغال ایران، رضا شاه که هنوز در پی توافق و تفاهم برای بقای سلطنت بود، دستوری برای کنترل برنامه‌های رادیو کرد^{۳۷۴}، عملاً تغییری در رویه رادیو ایجاد نشد و اخبار جنگ مثل اینکه هیچ حادثه‌ای در کشور بروز نکرده باشد، از رادیو پخش شد. البته توجه این نوع اطلاع‌رسانی، رعایت بی‌طرفی در پخش اخبار دولت‌های متخاصم بود^{۳۷۵}.

با این‌همه، وقوع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین، برنامه‌های توسعه رادیو را که هنوز یک سال و نیم از عمرش نمی‌گذشت، در مسیری دیگر قرار داد و با مشکل روبه‌رو کرد. محدودیت‌های اعمال شده بر رادیو افزایش یافت، به‌طوری‌که در ۱۲ تیر ۱۳۱۹، علی منصور، به کمیسیون رادیوی سازمان پرورش افکار دستور داد، خلاصه‌ای از مقالات سیاسی و اجتماعی روزنامه‌های مرکز را تهیه و برای شاه ارسال کنند تا اجازه پخش آن در رادیو به زبان فارسی و زبان‌های دیگر صادر شود^{۳۷۶}. در واقع مطالب نشریات به‌رغم اعمال کنترل از سوی شهربانی، برای پخش در رادیو، به اجازه شخص شاه هم نیاز داشت^{۳۷۷} و بدین‌گونه، دایره نظارت شاه به همه گفتارهای رادیو تسری یافت^{۳۷۸}.

از سوی دیگر، متفقین در رسانه‌های همگانی ایران بسیار دخالت می‌کردند. در جریان جنگ، رادیو به جای تبلیغ سیاست‌های دولت، در اختیار نیروهای اشغالگر و اهداف آنان قرار گرفت، متفقین ساعت‌هایی از وقت رادیو را به پخش برنامه‌های تبلیغی خود اختصاص دادند و از سویی به برنامه‌های فرستنده‌های داخلی، کنترل و نظارت سخت‌گیرانه‌ای اعمال می‌کردند^{۳۷۹}. رادیو و مطبوعات نمی‌توانستند خبری را که علیه متفقین بود، پخش و منتشر کنند و اخبار مربوط به جنگ، نخست باید به اداره سانسور انگلستان فرستاده می‌شد و پس از کسب اجازه، پخش می‌شد^{۳۸۰}. همچنین رادیوهای اماکن عمومی از استفاده از اخبار رادیویی کشورهای محور محروم شدند. در این مورد رادیوهای دو کافه قهوه‌خانه در اصفهان از سوی شهربانی پلمپ شد^{۳۸۱}. پلمپ رادیوهای اماکن عمومی به رادیوی اتومبیل‌ها نیز سرایت کرد. در ۹ اسفند ۱۳۲۰ (ماه ششم از اشغال ایران توسط متفقین) قدغن شد که اتومبیل‌های خصوصی و کرایه و اتوبوس، با خود دستگاه رادیو حمل کنند. دلیل این مسأله آن بود که

دستگاه‌های گیرنده معمولی اتومبیل‌ها به سهولت قابل تبدیل شدن به دستگاه‌های فرستنده بود.^{۳۸۲} سفارت انگلیس به این نیز راضی نشد که همه دستگاه‌های رادیو زیر نظر رئیس کل شهربانی لاک و مهر شده نگهداری شود^{۳۸۳} و خود به شناسایی تک اتومبیل‌هایی پرداخت که دارای رادیو بودند و با دادن شماره‌های آنها به شهربانی، از آنها خواست رادیوهای آن اتومبیل‌ها را تحویل بگیرد. این رادیوها تا پایان جنگ در اختیار شهربانی ماند.^{۳۸۴}

متفقین در ۹ بهمن ۱۳۲۰ طی پیمانی ایران را در زمره متحدان خود قرار دادند و بر اساس آن متفقین اجازه داشتند در موقع مقتضی، به‌هر نحوی که می‌خواهند از تلگراف و بی‌سیم ایران استفاده کنند و هرگونه سانسوری را برقرار کنند که نسبت به وسایل ارتباطی ایران لازم بدانند.^{۳۸۵} البته متفقین پیش از این پیمان و از سه‌شنبه، ۳۰ دی ۱۳۲۰ هم با توجه به نفوذی که در عرصه سیاسی و نظامی داشتند، برنامه‌ای ۱۵ دقیقه‌ای در رادیو تهران با عنوان انتشارات رادیوی متفقین داشتند.^{۳۸۶} با غلبه هرچه بیشتر اشغالگران و با توجه به پیمان اتحادی که به آنها اجازه دسترسی به وسایل ارتباطی را می‌داد، سفارت انگلیس در ۱۳ آرمرداد ۱۳۲۲ خواستار پخش برنامه مستقل از رادیو تهران شد. با وجود اینکه برنامه انتشارات رادیوی متفقین به پخش اعلامیه‌ها و بیانیه‌های روس و انگلیس به‌طور مشترک می‌پرداخت، این بار هفته‌ای ۲ بار و هر بار ۳۰ دقیقه زمان می‌خواستند تا از طریق رادیو تهران، اخبار و موسیقی پخش کنند و پیام شخصی به انگلستان بفرستند. همچنین پخش اخبار و موسیقی برای سربازان هندی نیز در این نامه تقاضا شد.^{۳۸۷}

موافقت دولت ایران که چاره‌ای هم جز این نداشت، آغاز روندی بود که رادیو تهران را به یک شرکت سهامی تبدیل کرد. کمتر از یک ماه از صدور این مجوز، سفارت ترکیه هم درخواست مشابهی مطرح کرد و لهستانی‌ها هم از رادیو تهران برنامه داشتند. البته این دو کشور ملزم بودند مطالب خود را پیش از پخش به اطلاع اداره تبلیغات برسانند.^{۳۸۸} حضور بیگانگان در رادیو پس از خروج متفقین از ایران نیز به شکل دیگری ادامه یافت. پس از پایان جنگ، انجمن‌های فرهنگی مختلف، اوقاتی از رادیو را در اختیار گرفتند: انجمن فرهنگی ایران و انگلیس، یک ساعت و نیم در هفته برای تدریس زبان

انگلیسی؛ انجمن فرهنگی ایران و شوروی، یک ساعت و ۴۵ دقیقه برای پخش مطالب سیاسی، اجتماعی، ادبی، داستانی، موسیقی؛ و انجمن دوستداران فرهنگ فرانسه، یک ساعت و ۴۵ دقیقه برای تدریس زبان و ادبیات فرانسه و پخش موسیقی^{۳۸۹}. این درحالی بود که رادیوهای شوروی، به‌ویژه رادیو فرقه دموکرات شوروی، که برای القای سیاست‌های خود و مقابله با رادیو تهران در فروردین ۱۳۲۵ ایستگاه رادیویی تأسیس کرد که فرستنده آن در خاک شوروی قرار داشت و اخبار آن به زبان ترکی بود^{۳۹۰}، با حمایت آن کشور پوشش امواج آن در برخی از مناطق ایران گسترده‌تر و قوی‌تر از رادیو پایتخت بود، از هیچ‌گونه هتاکي نسبت به دولت ایران فروگذار نمی‌کرد^{۳۹۱}.

اختصاص بهترین زمان‌های رادیو به انجمن‌های فرهنگی خارجی حتی ۲ سال بعد از جنگ جهانی دوم هم ادامه یافت^{۳۹۲}، تا اینکه در ۱۳۲۶ ش و در پی اعتراض‌های مردم و طی تصویب‌نامه هیأت وزیران، به حضور آنها در رادیو پایان داده شد^{۳۹۳}.

با همه مشکلات و محدودیت‌هایی که رادیو تهران در جریان جنگ جهانی دوم داشت، به دلیل پخش برنامه‌هایی به زبان فارسی از ایستگاه‌های فرستنده رادیویی برخی از کشورها، به‌ویژه طرفین درگیر در جنگ؛ توسعه شبکه برق‌رسانی تهران و شهرستان‌ها؛ و نیز تأسیس رادیو تهران (ایران) و گرایش مردم به کسب اخبار جنگ جهانی که ایران نیز از آسیب آن در امان نماند، رادیو و خرید آن در میان مردم رواج یافت^{۳۹۴}.

رادیو بعد از شهریور ۱۳۲۰

یک سال و ۴ ماه پس از تأسیس رادیو، کشور اشغال و اندکی بعد، رضا شاه از ایران تبعید شد و کمتر از ۵ ماه پس از خروج او، شخص رضا شاه به ممنوعیت‌های رادیو تبدیل شد^{۳۹۵}. با تضعیف نهاد سلطنت از پی شهریور ۱۳۲۰، نهاد دولت بر سیاست‌گذاری‌های رادیو تأثیرگذار شد، البته این وضعیت هم با آمد و شد دولت‌های گوناگون در نوسان بود^{۳۹۶}. در این دوره، دولت‌ها نه تنها بر رادیو چنگ انداخته بودند که از در اختیار گرفتن چنین بلندگویی از سوی نیروهای رقیب به بهانه تمرکز در نظام اطلاعاتی کشور جلوگیری می‌کردند^{۳۹۷}.

پس از شهریور ۱۳۲۰، رادیو به لحاظ سخت‌افزاری، از ابزار و تجهیزات پیشرفته

محروم بود. جنگ در اروپا مانع از ارسال تجهیزات سفارش داده شده به ایران شد و همان دستگاه‌های ابتدایی هم در طول سال‌های جنگ فرسوده و گاه غیرقابل استفاده شده بود. البته مشکل رادیو بعد از جنگ جهانی دوم، نه تنها به علت ناآگاهی برخی از دولتمردان از تأثیر آن، که نبودن بودجه و سرمایه کافی و غیرضروری و تجملی تلقی کردن آن هم بود^{۳۹۸}.

فقدان تجهیزات رادیو درحالی بود که ایران حساس‌ترین برهه تاریخی خود را می‌گذراند و نهضت ملی شدن صنعت نفت به بازوی تبلیغاتی نیاز داشت و رادیو می‌توانست رسانه‌ای مؤثر و کارا باشد^{۳۹۹}. اما اوضاع سیاسی و به تبع آن وضعیت مالی به‌گونه‌ای بود که در این باره قدمی برداشته نشد و این موضوع به پس از کودتای ۲۸ آرمرداد ۱۳۳۲ موکول شد. پس از این واقعه بود که ساختن استودیوها و ایجاد فرستنده‌های جدید آغاز شد، و با تثبیت وضعیت توجه به این رسانه از اولویت دولت‌ها شد^{۴۰۰}.

در دوره حکومت محمدرضا پهلوی، چالش‌هایی میان نهادهای حکومتی بر سر سانسور و محدودیت پخش مذاکرات یا نطق نمایندگان شورای ملی پیش آمد که با شدت گرفتن مباحث نفت، نمود بیشتری یافت. درحالی که در ۱۳۲۸ش، دولت‌ها به سرعت تغییر می‌کردند، نمایندگان مجلس وضعیت ثابت‌تری داشتند، هر دولتی مخالفانی در میان نمایندگان داشت و رادیو به عنوان رسانه‌ای در اختیار دولت، وسیله‌ای برای سانسور بیان بود^{۴۰۱}؛ و از آنجا که امکان پخش مستقیم مذاکرات مجلس نبود، دست دولت برای اعمال سانسور بر آنها بازتر بود^{۴۰۲}.

اعمال سانسور بر مذاکرات مجلس در دوره نخست‌وزیری سپهبد رزم‌آرا شدت یافت. او که قصد داشت در مقابل ملی شدن صنعت نفت بایستد، اعلام کرد (۱۸ مهر ۱۳۲۹) که ایراد هر سخنی از سوی افراد به اجازه دولت منوط است و همه کسانی که می‌خواهند از رادیو صحبت کنند، چه خارجی و چه داخلی باید نطقشان قبلاً تهیه و کنترل شود و کلمه‌ای برخلاف مصالح کشور در رادیو نباید گفته شود^{۴۰۳}.

رادیو در جریان ملی شدن صنعت نفت و نخست‌وزیری محمد مصدق، پررنگ‌ترین نقش خود را تا آن زمان ایفا کرد، و برنامه‌های آن از جمله اموری بود که بخش عظیمی

از هواداران مصدق هم درباره آن حرف و حدیث‌ها داشتند. هنگامی که مصدق به نخست‌وزیری رسید، اکثریت مذهبی جامعه انتظار داشتند این رسانه طبق آمال و خواست آنان باشد. از همین رو کمتر از دو ماه بعد از نخست‌وزیری مصدق، نامه‌های بسیاری از روحانیان به دفتر نخست‌وزیر ارسال شد که خواستار حذف موسیقی از برنامه‌های رادیو بودند، و از آن میان می‌توان به آیت‌الله سید حسن شریعتمداری اشاره کرد.^{۴۰۴}

رادیو در دوره نخست‌وزیری مصدق و ملی شدن صنعت نفت، به صحنه کشاکش موافقان و مخالفان دولت او تبدیل شد.^{۴۰۵} و خبر سقوط دولت او، از رادیو و در سطحی وسیع انتشار یافت.^{۴۰۶} از ۱۳۳۲ش و به دنبال کودتای ۲۸ آرمرداد، رادیو مورد توجه بیشتری قرار گرفت. با ایجاد استودیوهای جدید و فرستنده ۵۰ کیلوواتی در ۱۳۳۴ش و ۱۰۰ کیلوواتی در ۱۳۳۵ش، شبکه رادیویی کشور تقویت شد. این تأسیسات در ۱۳۳۹ش مورد بهره‌برداری قرار گرفت.^{۴۰۷}

در دهه ۱۳۴۰ش و همزمان با برنامه اصلاحات ارضی، رادیو برنامه‌های ویژه‌ای تهیه کرد که هدف آن بالا بردن سطح معلومات فنی و اجتماعی کشاورزان اعلام شد.^{۴۰۸} و علاوه بر رادیو ایران، مراکز رادیویی استان‌ها نیز موظف شدند برنامه خاص دهقانان را تهیه و اجرا کنند، اما پخش این برنامه به خودی خود کارساز نبود و روستائیان برای شنیدن آن، به دستگاه گیرنده رادیو نیاز داشتند. از این رو، در کنگره رؤسای انتشارات و رادیوی استان‌های کشور در ۱۳۴۲ش، پیشنهاد شد با همکاری بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستایی ایران ترتیبی داده شود که به تعداد کافی رادیوهای ترانزیستوری ارزان قیمت تهیه و در اقساط بلندمدت از طریق شرکت‌های تعاونی روستایی در اختیار کشاورزان گذاشته شود. این پیشنهاد به تصویب شاه رسید، رادیو به خانه‌های روستایی راه یافت و از ۱۸ فروردین ۱۳۴۳، روزانه ۳ ساعت و ۲۰ دقیقه برنامه ویژه کشاورزی از رادیو پخش شد.^{۴۰۹}

تأثیرات رادیو بر جامعه ایرانی

رادیو نیز مانند هر وسیله لوکس دیگری که وارد کشور می‌شد، نخست مورد توجه و در دسترس طبقه اعیان و دولتمردان قرار گرفت. در ابتدا جایگاه آن در زندگی اجتماعی

مردم ایران چندان مشخص نبود و به عنوان پدیده‌ای وارداتی قلمداد می‌شد که از خارج بر جامعه تحمیل شده است. اما به تدریج و با تغییرات اجتماعی و فرهنگی، به مراکز تجمع شهری مانند قهوه‌خانه‌ها راه یافت و نخستین خریداران آن صاحبان کله‌پزی‌ها و کبابی‌ها بودند که برای جذب مشتری و بازار گرمی و رونق کسب و کارشان رادیویی می‌خریدند و در محل کسب می‌گذاشتند^{۴۱۰} و پس از آن بود که با سست شدن مقاومت فرهنگی جامعه، رادیو به خانه‌ها راه یافت و استفاده از آن در مدتی کوتاه عمومی شد و بر زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه اثر گذاشت^{۴۱۱}، تا جایی که از آن به بعد، برنامه کار و تفریح روزانه عموم مردم به نحوی تنظیم و پیش‌بینی می‌شد که از شنیدن برنامه‌های رادیویی مورد علاقه‌شان بازمانند. ساعت بسته شدن دکه‌های شهر و وضعیت مکان‌های تجمع به کلی دگرگون شد و خانه‌های صاحبان گیرنده رادیو، محل رفت و آمد علاقمندان به برنامه‌های رادیو شد^{۴۱۲}.

از مهم‌ترین دلایل اقبال عمومی به رادیو آن بود که استفاده از آن به سواد خواندن نیاز نداشت و برای همه ممکن بود. اهمیت این مسأله هنگامی بیشتر می‌شود که میزان بالای بی‌سوادی در جامعه و اعتبار فرهنگ شفاهی در نزد ایرانیان را هم در نظر بگیریم^{۴۱۳}.

در سالنامه‌های آماری سال‌های ۱۳۴۱/م ۱۹۶۲ و ۱۳۴۷/م ۱۹۶۸ ش یونسکو، شمار گیرنده‌های رادیو در ایران ۲/۵ میلیون دستگاه ذکر شده است. بر اساس آمارهای سال ۱۳۴۱ ش در ایران، برای هر هزار نفر، ۸۰ دستگاه گیرنده رادیو وجود داشت، در حالی که برای همین تعداد ۱۵ روزنامه منتشر می‌شد. بر اساس بررسی واحد سنجش افکار و تحقیقات اجتماعی سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، در ۱۳۴۹ ش، شمار گیرنده‌های رادیو در تهران بیش از ۵۰۰ هزار دستگاه بود، که بر مبنای آن شمار گیرنده‌های رادیو در سراسر کشور میان ۵ تا ۸ میلیون دستگاه تخمین زده شده است. به این ترتیب اغلب خانواده‌های شهرنشین ایران از رادیو به عنوان وسیله‌ای برای سرگرمی و اطلاع حاصل کردن از اخبار و رویدادهای داخلی و جهانی استفاده می‌کردند^{۴۱۴}.

همچنین رادیو نخستین رسانه‌ای بود که مخاطبان کودک و نوجوان را هم مورد توجه قرار داد و از آغاز تأسیس گفتاری مخصوص کودکان داشت^{۴۱۵}. برنامه کودک از نخستین

برنامه‌های رادیو بود که فضل‌الله صبحی مهتدی با نام سلام بچه‌ها اجرا می‌کرد و صادق هدایت از مشوقان او بود^{۴۱۶}.

اهتمام به درست‌گویی در رادیو چندان بود که سعید نفیسی در استودیو رادیو حضور می‌یافت و واژگان اخبار را به گویندگان آموزش می‌داد^{۴۱۷}.

همچنین با آمدن رادیو، مبدأ ساعت رسمی کشور، ساعت اعلام شده از رادیو تهران بود^{۴۱۸} حال آنکه پیش از آن وحدت رویه‌ای در این موضوع نبود^{۴۱۹} و موسیقی و داستان شب رادیو به تدریج جای نقالی را در قهوه‌خانه‌ها گرفت.

از سوی دیگر رادیو بنیان‌های سنتی جامعه ایرانی را متزلزل کرد. برنامه‌های رادیو نوید زندگی نوینی را می‌داد. جذابیت‌های این زندگی نه در روستا که در شهر جریان داشت^{۴۲۰}.

ه - تلویزیون

تلویزیون زمانی وارد ایران شد که رادیو، جزئی از زندگی مردم شده بود و شاید همین عجین شدن مردم با رسانه رادیو و استفاده از آن بود که راه را برای ورود تلویزیون نیز هموارتر کرد. ابعاد بزرگ‌تر گیرنده تلویزیون که استفاده از آنرا به شرایط و مکان‌هایی خاص محدود می‌کرد و گران‌تر بودن آن نسبت به رادیوهای ارزان‌قیمت و سبک و قابل حمل و نیز به سبب برخی باورهای مذهبی، ابتدا تلویزیون، به بسیاری از خانه‌های مردم راه نیافت. از این رو و نیز به دلیل آنکه تلویزیون در سال‌های آخر دوره پهلوی دوم به ایران وارد شد و در این مقاله تنها به سیر تاریخ و تحولات وسایل ارتباطی تا اواخر دوره پهلوی می‌پردازیم، فقط به شرح مختصری از ورود این وسیله ارتباطی به ایران پرداخته می‌شود.

نخستین فرستنده تلویزیون ایران را در ۱۱ مهرماه ۱۳۳۷، در حالی که فقط ۶۶ کشور در جهان و تنها کشور عراق در خاورمیانه، فرستنده تلویزیونی داشتند، حبیب‌الله ثابت پاسال، مؤسس کارخانه پرسی کولا در ایران، تأسیس کرد. قدرت این فرستنده ۳ کیلووات و برنامه‌های آن در شعاع ۱۷۰ کیلومتری تهران و به صورت سیاه و سفید قابل دریافت بود^{۴۲۱}. این فرستنده در بخش خصوصی تأسیس شد، اما زیر نظر وزارت پست و تلگراف

و تلفن فعالیت می‌کرد و همه برنامه‌های آن تابع مقررات اداره کل انتشارات بود. روزانه ۳ ساعت برنامه داشت و با توجه به خصوصی بودن آن، آگهی‌های تجارتي، بیشترین برنامه‌های آن بود.^{۴۲۲}

پس از فرستنده تهران، تلویزیون آبادان در اسفند سال بعد با حمایت‌های مالی دولت به ثابت پاسال و برای مقابله با فرستنده تلویزیونی کشور عراق تأسیس شد که فرستنده‌ای در نزدیک مرز ایران دایر کرده بود و برنامه‌های آن در منطقه جنوب غربی ایران دریافت می‌شد و قدرت آن چند برابر فرستنده تهران و برنامه‌های آن به دو زبان بود.

در ۱۳۳۹ش ارتش ایالات متحده آمریکا نیز با اجازه از دولت ایران، فرستنده یک کیلوواتی به نام تلویزیون ارتش ایالات متحده را در تهران افتتاح کرد که روی کانال ۸ پخش می‌شد. برنامه‌های آن به زبان انگلیسی و با لهجه آمریکایی پخش می‌شد و از این رو سهم مخاطبان ایرانی در استفاده از برنامه‌های آن ناچیز بود.

در ۱۳۴۴ش بنا به آمار رسمی گمرک ایران، ۸۵ هزار گیرنده تلویزیون از گمرک ایران ترخیص شده بود.^{۴۲۳} رونق کار تلویزیون ثابت پاسال، تصمیم حکومت را در تأسیس یک شبکه تلویزیونی سراسری که پیشتر هم در نظر داشت، قطعی‌تر کرد. به همین منظور در ۱۳۴۳ش یک گروه فرانسوی از سوی سازمان برنامه و بودجه مأمور بررسی و طراحی آن شدند. همزمان با تأسیس وزارت اطلاعات (۱۳۴۳ش)، بهره‌برداری از فرستنده‌های رادیو و تلویزیون دولتی در کشور از جمله وظایف آن وزارتخانه قرار گرفت.^{۴۲۴} فرستنده تلویزیون دولتی با نام تلویزیون ملی ایران، از آبان ۱۳۴۵ش آغاز به کار کرد و دو روز بعد در سالروز تولد شاه، پخش برنامه‌های رسمی آن آغاز شد.^{۴۲۵} با گشایش تلویزیون ملی ایران از سوی دولت، عنوان فرستنده تلویزیون خصوصی تهران، همچنان تلویزیون ایران ماند و فرستنده دولتی، تلویزیون ملی ایران نامیده شد.^{۴۲۶}

در ۱۳۴۶ش به منظور تمرکز امور مربوط به تأسیس و اداره و بهره‌برداری از مراکز رادیو تلویزیونی و همچنین تهیه و پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی سازمانی به نام سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران تشکیل شد و بنا بر ماده دوم آن، تأسیس فرستنده‌ها و پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی در سراسر کشور در انحصار آن سازمان قرار گرفت.^{۴۲۷} از این تاریخ تأسیس و اداره فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی در انحصار

دولت بود، و به کار تلویزیون بخش خصوصی پایان داده شد، و تلویزیون خصوصی ثابت پاسال، به کانال ۲ تبدیل شد. به این ترتیب دوره انحصار کامل دولت بر فعالیت‌های رادیو و تلویزیون فارسی آغاز شد^{۴۲۸}.

در ۱۳۵۱ش همه شهرهایی که جمعیت یکصد هزار نفر داشتند، زیر پوشش تلویزیون قرار گرفتند و تلویزیون ملی ایران همزمان با برگزاری هفتمین دوره بازی‌های آسیایی، از شهریور ۱۳۵۳ش پخش آزمایشی برنامه‌های خود را به صورت رنگی آغاز کرد و بر جذب برنامه‌های سرگرم کننده خود افزود. از مهر همان سال، هر روز یک ساعت از برنامه، رنگی پخش می‌شد و از آبان پخش رنگی تمام وقت برنامه آغاز شد^{۴۲۹}.

از ۳ آبان ۱۳۵۵ برنامه‌های رادیو تلویزیون آمریکا در تهران قطع شد، و برنامه‌های سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران به زبان انگلیسی از فردای آن آغاز شد. پس از آن رادیو و تلویزیون کاملاً انحصاری و در خدمت حکومت و خواسته‌های آن بود.

پی‌نوشت

۱. نظام‌الملک، ۵-۶؛ نیز نک: ثعالبی، ۹۸
۲. مسعودی، ۴۶۹/۳؛ ابن‌تغری بردی، ۲۳۷/۲-۲۳۸؛
ابن فضل‌الله عمری، ۵۴-۵۵؛ قلقشندی، ۱۸-۱۹؛
اسامه، ۱ به بعد
۳. samadj, 40-41; Barthold, 30-31; Levy, 2ff;
ناظم‌الاسلام رمانی، ۴۵-۴۶
۴. نک: ابن‌طقطقی، ۱۲۹-۱۳۰؛ پیرنیا، ۱۴۸۹/۲-۱۴۹۰؛
۱۴۹۲-۱۴۹۳؛ هوار، ۷۲؛ دیاکونف، ۸۸-۸۹
۵. بیهقی، ابوالفضل، ۱۸۶؛ /سناد پست و ...، «دوازده»
۶. مسعودی، ۴/۳، ۶-۷؛ ابن‌طقطقی، ۱۲۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳/۴؛
ابوهلال، ۹۱؛ ابن‌فضل‌الله عمری، ۳۹-۴۰؛ دینوری،
۲۶۶؛ بلاذری، ۴۰۰-۴۰۱؛ محمدی، ۷۲-۷۳؛ یعقوبی،
۲۳۴/۲
۷. ابن‌فضل‌الله عمری، ۳۹-۴۰
۸. ابوهلال، ۹۱؛ قلقشندی، ۳۶۸/۱۴
۹. نک: طبری، سلسله دوم، ۱۳۶۴-۱۳۶۵
۱۰. Levy, 300ff
۱۱. قلقشندی، ۳۶۸/۱۴
۱۲. فرای، ۱۲۲-۱۲۳
۱۳. ابن‌اثیر، ۲۰/۶، ۲۶؛ کلیله و دمنه، ۲۱؛ فرای، ۱۲۵
۱۴. برای نمونه، نک: ابن‌ابی‌طاهر، ۷۲؛ ابن‌اثیر، ۳۸۲/۶، ۴۲۸
۱۵. تاریخ سیستان، ۲۶۸
۱۶. گردیزی، ۱۴۳؛ اشپولر، ۱۱۶/۲
۱۷. ابن‌خردادبه، ۵-۱۵-۵، جاهای مختلف
۱۸. قدامه بن جعفر، ۱۲۴-۱۲۵
۱۹. فقیهی، ۳۶۲-۳۶۳؛ زیدان، ۳۰۳؛ نیز نک: فقیهی، ۵۸
۲۰. رود راوری، ۳۹-۴۱؛ اشپولر، ۱۱۵/۲؛ مقدسی، ۳۲۲؛
حسن، ۳۴۳/۴؛ نیز نک: ابن‌جوزی، ۹۲/۴-۹۳؛ متز،
۳۹/۱
۲۱. بنداری، ۷۶
۲۲. بیهقی، محمد، ۴۱۱؛ بیهقی، علی، ۱۹۴
۲۳. بیهقی، محمد، ۳۹۰، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۶۵؛
۴۷۰، ۵۱۳
۲۴. بیهقی، محمد، ۱۴۵-۱۴۷؛ بوزورث، ۹۱-۹۲
۲۵. بیهقی، ابوالفضل، ۶۹۳/۲
۲۶. همو، ۴۴۶/۲
۲۷. همانجا
۲۸. بیهقی، محمد، ۱۴۵-۱۴۷؛ بوزورث، ۹۱-۹۲
۲۹. بیهقی، ابوالفضل، ۴۵۶/۲
۳۰. همو، ۴۵۷/۲-۴۵۸
۳۱. همو، ۴۵۷/۲
۳۲. نظام‌الملک، ۹۰؛ نیز نک:
Bosworth, 93
۳۳. بیهقی، ابوالفضل، ۴۶۱/۲-۴۶۳، ۷۵۰-۷۵۱
۳۴. کلوزنر، ۱۹؛ نیز نک: بنداری، ۷۶؛ نظامی عروضی، ۲۴
۳۵. ابن‌فضل‌الله عمری، ۴۱، نیز نک: قلقشندی، ۶۹/۴
۳۶. بنداری، ۷۶
۳۷. کلوزنر، ۲۷
۳۸. همر، ۷
۳۹. همانجا
۴۰. محمد بن ابراهیم، ۳۹

۴۱. اقبال آشتیانی، ۴۳؛ میراحمدی، ۲۸۴
۴۲. پژمان بختیاری، ۱۱۹؛ اسناد پست و ... «دوازده - سیزده»
۴۳. لمب، ۱۳۶۲، ۲، ۱۵۴-۱۵۵؛ اسناد پست و، «سیزده»
۴۴. کلاویخو، ۱۸۴-۱۸۵
۴۵. سفرنامه مارکوپولو ۴۳۳/۱-۴۳۴
46. Floor, 764-768
۴۷. سفرنامه مارکوپولو، ۴۳۵/۱-۴۳۶
۴۸. تاورنیه، ۲/۲۵۴-۲۵۵
۴۹. شاردن، ۱۹۹/۲-۲۰۲؛ عبدلی فرد، ۱۰۳/۱-۱۰۷؛ دلاواله، ۱۳۷۰؛ اسناد پست و، «سیزده»
۵۰. فریدون بک، ۲۷۹/۲؛ بیانی، ۱۲۹
۵۱. شاردن، ۲۰۱-۲۰۲؛ عبدلی فرد، ۴۱/۱
۵۲. شاردن، همانجا؛ بازن، ۲۳
۵۳. اشپولر، ۳۵۱
۵۴. مفتون دنبلی، ۲۱۵؛ اعتضادالسلطنه، ۲۹۱
۵۵. شاردن، ۲۰۱-۲۰۲
۵۶. گره، ۱۵۹
۵۷. عبدلی فرد، ۱۱۱/۱؛ کلاویخو، ۱۹۸-۱۹۹
۵۸. عبدلی فرد، ۱۰۹/۱
۵۹. بازن، ۲۲-۲۳
۶۰. اوتر، ۴۸، ۵۸، ۶۲، ۶۸، ۲۲۳
61. Floor, ibid
۶۲. مفتون دنبلی، ۲۱۵؛ عبدلی فرد، ۳۲/۱
۶۳. کرزن، ۴۶۵/۱؛ کتاب نارجی، ۲۰/۱، حاشیه ۲۲؛ عبدلی فرد، ۸۷/۱
۶۴. عبدلی فرد، ۶۰/۱-۶۱، ۸۷
۶۵. همو، ۱۲۱/۱
۶۶. اورسل، ۲۷-۲۸؛ ویلز، ۳۶۱
۶۷. همانجا
۶۸. همانجا
۶۹. روزنامه وقایع اتفاقیه، شم ۲۲۳، ۳
۷۰. همان، شم ۳۷۱، ۹
۷۱. شاردن؛ ویلز، همانجا
۷۲. اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ...، ۱۷۱۲/۳؛ محبوبی اردکانی ۱۳۶۸، تاریخ مؤسسات ...، ۲۴۴/۲؛ مستوفی، ۷۵/۱؛ اسناد پست و، «سیزده»؛ نیز نک: ادامه مقاله
۷۳. پژمان بختیاری، ۲۰۳
۷۴. همو، ۲۸۰
۷۵. همو، ۲۰۵-۲۰۶
۷۶. هدایت، رضاقلی، ۴۶۶/۱۰؛ عبدلی فرد، ۳۶/۱
۷۷. اعتمادالسلطنه، همان، ۱۷۱۲/۳؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲۴۴/۲؛ مستوفی، ۷۵/۱؛ اسناد پست و، «سیزده»
۷۸. وقایع اتفاقیه، شم ۲، پژمان بختیاری، ۲۰۷
۷۹. پژمان بختیاری، ۲۱۲
۸۰. وقایع اتفاقیه، شم ۱، ۲، شم ۲، ۳؛ نیز نک: عبدلی فرد، ۵۳/۱
۸۱. اسناد و نامه‌های امیرکبیر، ۱۳۵، ۲۳۶؛ آل داوود، ۲۱؛ عبدلی فرد، ۴۲/۱-۵۲
۸۲. پژمان بختیاری، ۲۱۴
۸۳. جمالزاده، ۱۳۸؛ پژمان بختیاری، ۲۷۷؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲۶۶/۲؛ «حمل مسافر بوسیله پست»، ۵۷۸ به بعد
۸۴. پژمان بختیاری، ۲۱۴؛ محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ۲۴۵/۲؛ اعتمادالسلطنه، مرآة البلدان، ۷۶/۲؛ نیز، نک: روزنامه وقایع اتفاقیه، همان شماره
۸۵. پژمان بختیاری، ۲۱۹
۸۶. اعتمادالسلطنه، همان، ۱۲۱/۲، ۱۲۵، ۱۴۹؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲۴۶/۲
۸۷. پژمان بختیاری، ۲۱۹؛ روزنامه وقایع اتفاقیه، شم ۳۷۰
۸۸. پژمان بختیاری، ۲۲۱
۸۹. همو، ۲۲۱؛ نیز نک: ادامه مقاله
۹۰. همو، ۲۲۳، ۲۲۵
۹۱. «اخبار داخله رسمی»، ۲؛ «اعلان چاپارخانه مبارکه»، ۱؛ اعتمادالسلطنه، همان، ۱۶۵۱/۳، تاریخ منتظم، ۱۹۲۳/۳
۹۲. اعتمادالسلطنه، همان، ۱۹۵۹/۳؛ امین‌الدوله، ۵۰-۵۲؛ پژمان بختیاری، ۲۳۶؛ اسناد پست و، «چهارده»
۹۳. کرزن، ۴۶۵-۴۶۶؛ عبدلی فرد، ۱۹۵/۱
۹۴. «اعلانات»، ایران، شم ۲۷۳، ۳-۴
۹۵. «اخبار داخله ولایات ممالک محروسه ایران»، ایران، شم ۲۸۶، ۱؛ پژمان بختیاری، ۲۴۶

۹۶. جمال زاده، ۱۳۴؛ محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ۲/۲۵۶
۹۷. پژمان بختیاری، ۲۶۲؛ اسناد پست و، «پانزده؛ اعتمادالسلطنه»، مرآة البلدان، ضمیمه، سال ۱۲۹۵
۹۸. پژمان بختیاری، ۲۳۶-۲۳۷
۹۹. ناظم الاسلام کرمانی، ۱۲۲/۴؛ اسناد پست و، «شانزده»
۱۰۰. محبوبی اردکانی، همان، ۲/۲۵۷؛ پژمان بختیاری، ۵۱۹، ۲۶۴؛ عبدلی فر، ۱/۸۴
۱۰۱. پژمان بختیاری، ۲۶۴؛ نک: اعتمادالسلطنه، همان، ضمیمه سال ۱۲۹۸
۱۰۲. پژمان بختیاری، همانجا
۱۰۳. اسناد پست و، «شانزده»؛ سمینو، ۳۷-۳۸؛ شهری، ۳/۵۷۴-۵۷۵
۱۰۴. پژمان بختیاری، ۲۶۸، ۲۶۹
۱۰۵. همو، ۲۶۹
۱۰۶. همو، ۲۷۰؛ اسناد پست و، همانجا
۱۰۷. پژمان بختیاری، ۲۷۱
۱۰۸. همو، ۲۷۲-۲۷۳
۱۰۹. رودگر کیادارا، ۲۸۸-۲۹۴؛ اسناد پست و، «هفده»؛ دستره، ۱۴۹-۱۵۵
۱۱۰. پژمان بختیاری، ۲۷۸
۱۱۱. همو، ۲۷۴، ۲۷۶
۱۱۲. نک: ادامه مقاله؛ پژمان بختیاری، ۲۷۸
۱۱۳. همو، ۲۸۱
۱۱۴. همو، ۲۰۴
۱۱۵. همو، ۲۸۲
۱۱۶. کرزن، ۷۲۷-۷۳۳؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲/۲۹۷؛ اسناد پست و، «هیجده»
۱۱۷. وقایع اتفاقیه، شم ۲۹۳، ۶
۱۱۸. وقایع اتفاقیه، شم ۲۷۳، ۵-۶، همان، شم ۲۷۵، ۷، همان، شم ۲۷۹، ۵
۱۱۹. هدایت، ۶۲/۲؛ محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ۲/۲۲۰
۱۲۰. اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم، ۳/۲۵۶؛ مرآة البلدان، ۴/۸۱
۱۲۱. روزنامه وقایع اتفاقیه، شم ۳۷۲، ۱؛ پژمان بختیاری، ۳۷۴-۳۷۵
۱۲۲. اعتمادالسلطنه، همان، ۲/۲۱۹؛ پژمان بختیاری، ۳۷۵
۱۲۳. ۳۷۷-۳۷۸؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲/۱۹۴-۱۹۶
۱۲۴. اعتمادالسلطنه، همان، ۲/۲۱۹؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲/۱۹۶؛ پژمان بختیاری، ۳۷۵، ۳۷۷-۳۷۸؛ نیز نک: ادامه مقاله
۱۲۴. محبوبی اردکانی، همان، ۲/۲۲۲-۲۲۳؛ اعتمادالسلطنه، همان، ۲/۲۴۱
۱۲۵. اعتمادالسلطنه، همان، ۲/۲۳۵، ۲۳۹، ۸۲، ۲۴۸، تاریخ منتظم، ۲۶۱؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲/۱۹۶؛ جمال زاده، ۱۳۲؛ قائم مقامی، ۷۷؛ هدایت، مهدیقلی، ۶۲
۱۲۶. اعتمادالسلطنه، مرآة البلدان، ۲/۲۴۱؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲/۱۹۷
۱۲۷. اعتمادالسلطنه، همان، ۲/۲۷۲؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲/۱۹۶-۱۹۷
۱۲۸. پژمان بختیاری، ۳۷۸-۳۸۱؛ اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم، ۲۷۲، ۲۸۰؛ قائم مقامی، ۷۷
۱۲۹. محبوبی اردکانی، همان، ۲/۲۲۰؛ هدایت، مهدیقلی، ۶۲؛ پژمان بختیاری، ۳۸۰-۳۸۱
۱۳۰. روزنامه وقایع اتفاقیه، ش ۴۲۷، ۴؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲/۱۹۸
۱۳۱. اعتمادالسلطنه، همان، ۳/۱۸۸۴-۱۸۸۵؛ پژمان بختیاری، ۴۴۰
۱۳۲. پژمان بختیاری، ۴۴۲؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲/۲۳۶
۱۳۳. محبوبی اردکانی، همان، ۲/۲۲۲؛ پژمان بختیاری، ۴۳۳، ۴۳۴؛ نیز نک: افشار، ۱۹
۱۳۴. محبوبی اردکانی، همان، ۲/۲۲۳
۱۳۵. پژمان بختیاری، ۴۴۰
۱۳۶. محبوبی اردکانی، المآثر، ۲/۷۰۲
۱۳۷. نک: ادامه مقاله؛ محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ۲/۲۲۶
۱۳۸. پژمان بختیاری، ۳۸۶؛ اعتمادالسلطنه، مرآة البلدان، ملحقات سال ۱۲۹۱
۱۳۹. اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم، ۳/۱۷۸؛ هدایت،

- مهدیقلی، ۶۸
۱۴۰. اعتمادالسلطنه، همان، ۲۰۴۴/۳؛ پژمان بختیاری، ۴۴۰
۱۴۱. محبوبی اردکانی، همان، ۲۱۱/۲
۱۴۲. صفایی، «افتتاح...»، ۱۲
۱۴۳. نک: هدایت، مهدیقلی، ۶۸؛ پژمان بختیاری، ۳۹۲؛ محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ۲۲۸-۲۲۷/۲
۱۴۴. پرتوی، ۹۴-۹۳
۱۴۵. همانجا
۱۴۶. کرزن، ۵۶۰/۲
۱۴۷. پژمان بختیاری، ۴۳۳-۴۳۴؛ نیز نک: افشار، ۱۹
۱۴۸. پژمان بختیاری، ۵۲۰
۱۴۹. جمالزاده، ۱۳۳
۱۵۰. پژمان بختیاری، ۴۴۰
۱۵۱. مقصودلو، ۴۹/۱؛ هدایت، مهدیقلی، ۵۹
۱۵۲. اعتمادالسلطنه، همان، ۲۱۳۱/۳-۲۱۳۶
۱۵۳. همانجا
۱۵۴. محمود، ۶۰۳/۳
- wright, 130
۱۵۵. محبوبی اردکانی، همان، ۲۲۵/۲
۱۵۶. سایکس، ۵۶۳/۲؛ محمود، ۶۰۴/۳؛ کرزن، ۷۲۵/۲، ۷۳۴
۱۵۷. ضرغام بروجنی، ۲۶، ۲۸-۳۶، ۶۱، ۶۸، ۸۸، ۹۰
۱۵۸. پژمان بختیاری، ۳۷۲؛ نیز نک: محمود، ۶۱۲/۳
۱۵۹. کرزن، ۷۲۴/۲؛ محمود، ۶۰۳/۳-۶۰۴؛ قائممقامی، ۷۶؛ اسناد پست و، «بیست»
۱۶۰. محمود، ۵۸۲/۲
- wright, 129
۱۶۱. محمود، ۶۱۳/۳؛ محبوبی اردکانی، همان، ۱۹۹/۲
۱۶۲. محمود، ۵۹۵/۲-۵۹۶، ۶۰۵/۳؛ معاهدات و قراردادهای ...، ۳۴۳؛ قائممقامی، ۷۸
۱۶۳. معاهدات و قراردادهای، ۳۴۵-۳۴۶؛ قائممقامی، ۷۸-۷۹؛ محمود، ۶۱۳/۳؛ محبوبی اردکانی، همان، ۱۹۹/۲
۱۶۴. معاهدات و قرارداد، ۳۴۵؛ محمود، ۷۸۹/۳؛ قائممقامی، ۷۸
۱۶۵. معاهدات و قرارداد، ۳۴۴-۳۴۶
۱۶۶. اعتمادالسلطنه، مرآةالبلدان، ۲۳/۳؛ محبوبی اردکانی، همان، ۱۹۹/۲؛ قائممقامی، ۷۸-۷۹
۱۶۷. پژمان بختیاری، ۳۸۴
۱۶۸. اعتمادالسلطنه، همان، ۳۴۳-۳۶؛ محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ۱۹۹/۲-۲۰۰
۱۶۹. محبوبی اردکانی، همان، ۲۰۰/۲
۱۷۰. پژمان بختیاری، ۳۸۴
۱۷۱. محبوبی، همان، ۲۰۱/۲، ضمیمه؛ قائممقامی، ۸۵
۱۷۲. اسناد پست و، ۳۷۱-۳۸۳، «بیست و یک»
۱۷۳. محبوبی اردکانی، همان، ۲۰۲
۱۷۴. نک: همان، ۲۰۲/۲-۲۰۷
۱۷۵. همان، ۲۰۷/۲-۲۰۸
۱۷۶. همان، ۲۱۱/۲
۱۷۷. پژمان بختیاری، ۳۹۲-۳۹۳، ۴۱۹؛ اسناد پست و، «بیست و دو»
۱۷۸. قائممقامی، ۱۰۳-۱۰۴
۱۷۹. همو، ۸۵-۸۷
۱۸۰. همو، ۹۲-۹۳؛ عهدنامه‌ها و قراردادهای ...، ۹-۱۰، ضمیمه، ۵، ۶۱، ۷۳ متن؛ محمود، ۶۲۲؛ جمالزاده، ۱۱۲-۱۱۳؛ برای صورت قراردادهای ایران و انگلیس نک: قائممقامی، ۱۰۴-۱۰۳
۱۸۱. قائممقامی، ۸۷
۱۸۲. اعتمادالسلطنه، همان، ۳۳/۳؛ همو، تاریخ منتظم، ۷۹؛ ۱۸۶۶/۳؛ قائممقامی، ۷۹
۱۸۳. پژمان بختیاری، ۴۰۵-۴۰۶
۱۸۴. همو، ۴۲۱
۱۸۵. محبوبی اردکانی، همان، ۲۱۷/۲
۱۸۶. قائممقامی، ۱۰۴-۱۰۵
۱۸۷. محبوبی اردکانی، المآثر، ۷۰۱/۲؛ اعتمادالسلطنه، مرآةالبلدان، ۲۴/۳؛ پژمان بختیاری، ۴۲۵-۴۲۶؛ برای صورت قراردادهای ایران و روسیه، نک: قائممقامی، ۱۰۴-۱۰۵
۱۸۸. پژمان بختیاری، ۴۲۶-۴۳۰؛ گزیده اسناد سیاسی...، ۴۵۳-۴۵۸، ۴۰۷/۳-۴۱۶
۱۸۹. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ۲۱۲/۲
۱۹۰. اسناد پست و، «بیست و سه»؛ نیز، نک: پژمان بختیاری، ۴۱۹-۴۲۱

۱۹۱. اسناد پست و، «بیست و سه»، ۴۲۰؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲۱۳/۲
۱۹۲. جمال زاده، ۱۸۰-۱۸۳؛ قائم مقامی، ۸۷
۱۹۳. محبوبی اردکانی، همان، ۲۳۶/۲؛ محبوبی اردکانی مقدمه بر، المآثر ...، ۷۰۲/۲؛ پژمان بختیاری، ۴۴۲؛ اسناد پست و، «بیست و دو»
۱۹۴. اسناد پست و، ۲۳۴-۲۴۷
۱۹۵. محبوبی اردکانی، همان، ۲۳۰-۲۳۱؛ پژمان بختیاری، ۵۰۷-۵۰۹
۱۹۶. اسناد پست و، «بیست و سه»؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲۳۰/۲-۲۳۳؛ پژمان بختیاری، ۵۰۷-۵۰۹
۱۹۷. پژمان بختیاری، ۵۰۹
۱۹۸. محبوبی اردکانی، همان، ۲۳۱/۲-۲۳۲؛ پژمان بختیاری، ۵۰۷-۵۰۹
۱۹۹. اسناد پست و، ۲۱۰
۲۰۰. اسناد پست و، «بیست و سه - بیست و چهار»
۲۰۱. پژمان بختیاری، ۵۱۴؛ محبوبی اردکانی، همان، ۳۳۴/۲-۳۳۵
۲۰۲. پژمان بختیاری، ۵۱۰؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲۳۰/۲-۲۳۳
۲۰۳. پژمان بختیاری، ۵۱۱؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲۹۶-۲۹۷؛ سپنتا، ۲۳۳/۲
۲۰۴. محبوبی اردکانی، همان، ۲۳۳/۲
۲۰۵. همان، ۲۳۴/۲-۲۳۶
۲۰۶. اسناد پست و، «بیست و سه»
۲۰۷. محبوبی اردکانی، همان، ۲۳۹/۲-۲۴۰
۲۰۸. نک: بخش مربوط به سایر وسایل ارتباطی در همین مقاله
۲۰۹. رضوانی، ۸۰، ۸۹؛ پژمان بختیاری، ۴۴۱
۲۱۰. پژمان بختیاری، ۴۴۱-۴۴۲؛ افشار، ۲۰
۲۱۱. پژمان بختیاری، ۴۴۲
۲۱۲. محبوبی اردکانی، مقدمه بر المآثر، ۷۰۱/۲
۲۱۳. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ۲۲۸/۲، ۲۳۰؛ محمود، ۶۱۶/۳-۶۱۷؛ پژمان بختیاری، ۴۳۶-۴۳۷؛ wright, 129-131
۲۱۴. نک: قائم مقامی، ۸۹؛ محمود، ۶۱۴/۳
۲۱۵. نک: سایکس، ۵۶۳/۲؛ محمود، ۶۰۴/۳؛ کرزن، ۷۲۵/۲، ۷۳۴؛ برای اطلاعات بیشتر نک: wright, 134-135
۲۱۶. کرزن، ۷۳۵/۲
۲۱۷. کرزن، ۷۳۴/۲
۲۱۸. همو، ۷۳۳/۲-۷۳۴
۲۱۹. قائم مقامی، ۹۰-۹۱؛ محمود، ۶۰۹
۲۲۰. کرزن، ۵۸۶؛ قائم مقامی، ۹۱؛ ۶۱۳، ۶۱۰-۶۱۱؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲۰۰/۲-۲۰۱؛ محمود، ۶۱۳/۳، ۶۱۰-۶۱۱
221. wright, 134
۲۲۲. کرزن، ۵۱۶/۲
۲۲۳. محمود، ۶۳۰/۳؛ ولایتی، ۷۹، به نقل از اسناد وزارت امور خارجه
۲۲۴. مقصودلو، ۳۱۲/۱، ۳۷۲
۲۲۵. پژمان بختیاری، ۴۳۲-۴۳۳؛ محبوبی اردکانی، همان، ۲۳۳/۲-۲۳۶
۲۲۶. نک: جمال زاده، ۱۳۳، ۱۶۳
۲۲۷. نک: هدایت، مهدیقلی، ۴۳؛ سفرنامه تلگرافچی فرنگی، ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۳۹
۲۲۸. اعتمادالسلطنه، مرآةالبلدان، ۱۷۵۳/۳
۲۲۹. محبوبی اردکانی، همان، ۲۲۰/۲-۲۲۱
۲۳۰. هدایت، مهدیقلی، ۶۰، ۴۳
۲۳۱. اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ، ۲۶۸
۲۳۲. مقصودلو، ۵۵/۱
۲۳۳. نک: قائم مقامی، ۸۹؛ سایکس، ۵۷۶/۲؛ کرزن، ۷۳۳/۲
۲۳۴. قائم مقامی، ۸۹
۲۳۵. سایکس، ۵۳۰/۲؛ قائم مقامی، ۸۶
۲۳۶. سایکس، ۵۳۰/۲؛ قائم مقامی، ۸۶؛ محبوبی اردکانی، همان، ۷۳۲/۲
۲۳۷. سفرنامه تلگرافچی فرنگی، ۲۳۸
238. wright, 130-134
۲۳۹. ویلز، ۳۴۰
۲۴۰. نک: مقصودلو، ۵۶۱/۲، ۵۸۹، ۷۶۶، ۸۰۴؛ برای موارد

- دیگر نک: کرزن، ۲۴۶/۲؛ ویلز، ۳۳۵-۳۳۶، ۳۴۰-۳۴۱؛
وقایع اتفاقیه
۲۴۱. محبوبی اردکانی، همان، ۱۹۸/۲؛ اعتمادالسلطنه،
۳۸۹/۴ ملحقات
۲۴۲. سایکس، ۵۷۶/۲
۲۴۳. نک: وقایع اتفاقیه، ۱۶۹؛ کتاب آبی، ۲۲/۱؛ ویلز، ۱۹۸
۲۴۴. نک: رفیعی، ۶۶، ۷۲-۷۳، ۱۱۳؛ کتابفروش، ۱۳۹،
۱۵۵
۲۴۵. ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۱۲/۴، ۱۲۷
۲۴۶. باقری، ۲۷۱/۱-۲۷۳، ۲۸۰
۲۴۷. صفایی، «قرارداد...»، ۶۲۵
۲۴۸. سایکس، ۵۲۹/۲؛ کرزن، ۶۰۹؛ قائم‌مقامی، ۸۸
249. wright, 133
۲۵۰. نک: رفیعی، ۵۵، ۶۶، ۷۲، ۱۱۳، ۱۵۶
۲۵۱. پژمان بختیاری، ۴۳۸
۲۵۲. ناصرالدین شاه، ۱۴۵
۲۵۳. کرزن، ۷۸۴/۱؛ پژمان بختیاری، ۴۶۵
۲۵۴. محبوبی اردکانی مقدمه بر المآثر، ۷۰۵/۲؛ پژمان
بختیاری، ۴۶۵-۴۶۶؛ اسناد پست و، «بیست و چهار»
۲۵۵. ناصرالدین شاه، ۳۸۳
۲۵۶. پژمان، ۴۶۶؛ نک: ادامه مقاله
۲۵۷. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ۱/۳
۲۵۸. رودگر کیادارا، ۲۰۰
۲۵۹. محبوبی اردکانی، همان، ۲-۱/۳؛ پژمان بختیاری،
۴۶۶
۲۶۰. محبوبی اردکانی، همان، ۲/۳
۲۶۱. پژمان بختیاری، ۴۶۶-۴۶۷
۲۶۲. محبوبی اردکانی، همان، ۲-۳؛ معیرالممالک، ۱۵۵-
۱۵۶؛ اسناد پست و، «بیست و چهار»؛ عملیات
انجام...، ۱۵۲
۲۶۳. پژمان بختیاری، ۴۶۹؛ محبوبی اردکانی، همان، ۴/۳؛
قول اول به پسر معیرالممالک مربوط است که امتیاز را
امضا کرده است
۲۶۴. بازرگان، ۱۲/۱
۲۶۵. پژمان، ۴۶۹-۴۷۰؛ اسناد پست و، «بیست و پنج»؛
معیرالممالک، ۱۵۵-۱۵۶؛ محبوبی اردکانی، همان، ۵/۳
۲۶۶. «چهل سال قبل»، اطلاعات، شم ۱۱۸۶۲، ۶؛ محبوبی
اردکانی، همان، ۶/۳
۲۶۷. محبوبی اردکانی، همان، ۵/۳
۲۶۸. اسناد پست و، ۲۳۷-۲۴۱، «بیست و پنج»؛ پژمان
بختیاری، ۴۷۰؛ محبوبی اردکانی، همان، ۶/۳
۲۶۹. «چهل سال قبل»، اطلاعات، شم ۱۲۰۲۳، ۶، شم
۱۲۰۲۴، ۶؛ محبوبی اردکانی، همان، ۶/۳
۲۷۰. «چهل سال قبل»، اطلاعات، شم ۱۲۱۳۰، ۶؛ محبوبی
اردکانی، همان، ۶-۳/۳
۲۷۱. محبوبی اردکانی، همان، ۸-۷/۳؛ نیز، نک: روزنامه
اطلاعات، شم ۱۲۳۸۱، شم ۱۲۶۳۴، ۷، شم ۱۲۷۳۵،
شم ۱۲۷۴۷؛ شم ۱۲۷۹۸
۲۷۲. پژمان بختیاری، ۴۷۰؛ اسناد پست و، ۲۶۰
۲۷۳. اسناد پست و، ۲۵۹-۲۶۱
۲۷۴. جمال‌زاده، ۱۸۴؛ کیهان، ۳-۴۸۹-۴۹۰
۲۷۵. «بخشنامه نخست‌وزیری: لزوم کسب اجازه رسمی از
دولت جهت نصب تلفن و تلگراف»، سند شم
۲۹۷۰۰۶۷۷۴، شم فیش ۰۰۴۳۰۰۹۷، شم محل در
آرشیو ۵۵۰ ث ۳ آ پ ۱؛ اسناد پست و، ۳۰۷
۲۷۶. «تأسیس سیم تلفن شرکت نفت ایران و انگلیس بین
آبادان و خرمشهر و بصره»، سند شم ۱۶۰۰۹-۲۴۰۰،
شم فیش ۰۰۲۹۵۰۰۴، شم محل در آرشیو ۶۰۳ ل ۲
آ آ
۲۷۷. «اعتراض صاحب امتیاز خط تلفن گیلان نسبت به
سیم‌کشی تلفن در سواحل خزر توسط کمپانی شیلات
ایران و شوروی به انضمام رونوشت امتیازنامه ۱۳۰۹-
۱۳۰۷ ش»، سند شم ۰۰۱۹۰-۲۹۳۰۰۰، شم فیش
۰۰۰۲۰۰۷۲، شم محل در آرشیو ۲۰۱ ط ۲ ب آ ۱
۲۷۸. پژمان بختیاری، ۴۷۰-۴۷۱، ۴۷۳؛ اسناد پست و،
۵۱۹
۲۷۹. پژمان، ۴۷۱؛ اسناد پست و، «بیست و شش»
۲۸۰. محبوبی اردکانی، همان، ۹/۳؛ پژمان بختیاری، ۴۷۲؛
اسناد پست و، «بیست و هفت»
۲۸۱. شهری، ۷۱۳/۴
۲۸۲. همو، ۷۱۵/۴
۲۸۳. محبوبی اردکانی، همان، ۱۰/۳؛ اسناد پست و، ۲۹۶-

۳۰۱. ۴۷۳؛ نیز نک: *اطلاعات*، شم ۳۲۵۱، پنجشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۱۶، شم ۳۲۵۶، سه شنبه، ۲۶ شهریور ۱۳۱۶ ش
۲۸۴. *اسناد پست* و، ۲۲ و ۲۵۳
۲۸۵. پژمان بختیاری، ۴۷۳؛ محبوبی اردکانی، همان، ۱۱/۳؛ «صنعت تلفن در ایران»، ۲۳۱
۲۸۶. *اسناد پست* و، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۲، ۲۸۱
۲۸۷. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ۱۱/۳
۲۸۸. قرارداد سیاسی - مالی بین ایران و انگلیس و شوری در ۱۳۲۱، سند ۱۳۲۲-۲۴۰۰، شم فیش ۱۸ ۰۰۶۲۰۰ شم محل در آرشیو ۱۲ب ۵ آ ۱۱
۲۸۹. *اسناد پست* و، ۲۸؛ پژمان بختیاری، ۴۷۴-۴۷۵
۲۹۰. همو، ۴۷۴-۴۷۵
۲۹۱. محبوبی اردکانی، همان، ۳۶/۳
۲۹۲. همانجا
۲۹۳. مجموعه قوانین سال ۱۳۳۱ ش، ۱۲-۱۴
۲۹۴. *اسناد پست* و، ۲۲
۲۹۵. «ارتباط تلفنی...»، ۹۳-۹۴؛ *اسناد پست* و، ۲۹۵-۲۹۷؛ محبوبی اردکانی، همان، ۳/۲۱-۲۷
۲۹۶. «چاپ راهنمای...»، ۱۶۲
۲۹۷. محبوبی اردکانی، همان، ۱۲/۳-۱۳؛ «وزیر پست و تلگراف باروپا می‌رود تا برای تسریع در اجرای قرارداد خرید ۱۸۰ هزار شماره تلفن با نمایندگان کمپانیهای آلمان مذاکره کند»، *اطلاعات*، شم ۹۰۰۶، ۱
۲۹۸. اردکانی، همان، ۱۲/۳
۲۹۹. محبوبی، همان، ۲۸/۳
۳۰۰. شرکت مخابرات ایران، ۱۳۶۷ ش، ۱۴
۳۰۱. راسخ، ۳۹۰
۳۰۲. شرکت مخابرات ایران، ۱۳۷۹ ش، ۱
۳۰۳. سپنتا، ۱۱۴-۱۱۵
۳۰۴. همو، ۱۲۰-۱۲۱
۳۰۵. همو، ۱۱۶
۳۰۶. همو، ۱۲۱
۳۰۷. همو، ۱۸۵، ۱۸۰
۳۰۸. همو، ۱۸۹
۳۰۹. محبوبی اردکانی، همان، ۷۵/۳
۳۱۰. مجموعه قوانین ۱۳۲۶ ش، ۴۰
۳۱۱. سپنتا، ۳۲۰
۳۱۲. اسنادی از موسیقی...، ۳۸/۱
۳۱۳. مجموعه قوانین ۱۳۵۰ ش، ۱۹۶
۳۱۴. «چهل سال قبل»، *اطلاعات*، شم ۱۲۳۹۴؛ محبوبی اردکانی، همان، ۷۵/۳
۳۱۵. محبوبی اردکانی، همان، ۷۵/۳؛ نیز، نک: «چهل سال قبل»، *اطلاعات*، شم ۱۲۵۲۰، ۷
۳۱۶. محبوبی اردکانی، همان، ۷۶/۳
۳۱۷. محبوبی اردکانی، همان، ۷۶/۳؛ سپنتا، ۳۰۱
۳۱۸. اسنادی از تاریخچه... «شش»، ۳-۵، ۷-۸؛ مختاری اصفهانی، ۱۲۷-۱۲۸، برای اطلاعات بیشتر درباره سازمان پرورش افکار، نک: دربیکی، جاهای مختلف
۳۱۹. *اسنادی از تاریخچه*، ۳-۴
۳۲۰. *اسنادی از تاریخچه*، «شش»، ۳-۵
۳۲۱. *اسنادی از تاریخچه*، «شش - هفت»، ۵-۶
۳۲۲. «بمشتریان...»، *اطلاعات*، شم ۴۱۳۷، ۶؛ «پایار...»، «آگهی بطالبین...»، *اطلاعات*، شم ۴۱۴۱، ۷؛ «آگهی قابل توجه»، *اطلاعات*، شم ۴۱۴۵، ۶؛ «بزودی رادیو نرا خواهد رسید»، *اطلاعات*، ۷؛ «رادیوهای صبا مدل ۱۹۴۰ وارد شد»، «آگهی قابل توجه»، *اطلاعات*، شم ۶، ۴۱۵۹، ۷
۳۲۳. *اسنادی از تاریخچه*، «شش - هفت»، ۵-۶
۳۲۴. *اسنادی از تاریخچه*، ۱۸-۲۵؛ سجادی، ۲۰۳؛ سپنتا، ۳۰۱؛ نیز، نک: روزنامه‌های مربوط به این تاریخ
۳۲۵. سپنتا، ۳۰۳
۳۲۶. سجادی، ۲۰۳؛ سپنتا، ۳۰۱
۳۲۷. *اسنادی از تاریخچه*، «هفت - هشت»، ۱۸-۱۹
۳۲۸. «پخش صدای تهران»، ۱۰۸
۳۲۹. *اسنادی از تاریخچه*، «نه - ده»، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۶۳
۳۳۰. نصیری‌فر، ۱۲
۳۳۱. همو، ۱۲-۱۳
۳۳۲. *اسنادی از تاریخچه*، ۱۱۹
۳۳۳. مختاری اصفهانی، ۱۴-۱۵
۳۳۴. *اسنادی از تاریخچه*، ۷۰-۷۱
۳۳۵. همان، ۷۱، ۸۱

۳۳۶. الول ساتن، ۴۴۱
۳۳۷. سپنتا، ۳۱۱-۳۱۰
۳۳۸. محبوبی اردکانی، همان، ۸۰/۳-۸۶؛ نیز نک: مختاری اصفهانی، ۵۱، ۵۶
۳۳۹. سپنتا، ۳۰۱
۳۴۰. مجموعه قوانین، ۱۳۲۵ش، ۴۶
۳۴۱. «تبلیغات بازرگانی در ایران و جهان»، ۳۱
۳۴۲. مختاری اصفهانی، ۱۷
۳۴۳. محبوبی اردکانی، همان، ۷۷/۳
۳۴۴. سپنتا، ۳۲۱
۳۴۵. همو، ۳۴۶
۳۴۶. همو، ۳۳۹، ۳۴۱
۳۴۷. همو، ۳۵۷
۳۴۸. مجموعه قوانین ۱۳۳۱ش، ۲۱۱-۲۱۲
۳۴۹. سپنتا، ۳۱۱
۳۵۰. اطلاعات، ۷۹/۳؛ مجله رادیو، شم ۹
۳۵۱. اسنادی از تاریخچه، «دوازده»
۳۵۲. سپنتا، ۳۵۳
۳۵۳. قارونی، ۶۷
۳۵۴. سازگار، ۱۲
۳۵۵. سپنتا، ۳۵۳
۳۵۶. مختاری اصفهانی، ۲
۳۵۷. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات، ۷۶/۳
۳۵۸. «سابقه‌ای از...»، ۱۲
۳۵۹. همانجا
۳۶۰. الهی، ۱۲۵۵
۳۶۱. مختاری اصفهانی، ۲
۳۶۲. کاوه، ۱۵
۳۶۳. مختاری اصفهانی، ۲-۳
۳۶۴. همانجا
۳۶۵. مختاری اصفهانی، ۳؛ اسنادی از تاریخچه، ۱۴، ۱۲
۳۶۶. مختاری اصفهانی، ۳
۳۶۷. اسنادی از تاریخچه، ۱۵؛ مختاری اصفهانی، ۴
۳۶۸. همو، ۳
۳۶۹. اسنادی از تاریخچه، ۱۲-۱۳، ۲۸
۳۷۰. مختاری اصفهانی، ۵
۳۷۱. همو، ۳۰-۳۱
۳۷۲. میرزایی، ۷
۳۷۳. صدیق، ۱۸/۳-۱۹
۳۷۴. مختاری اصفهانی، ۶؛ از جمله حذف اخبار به زبان فارسی در ساعت ۱۷/۴۵ و منع پخش خبرهای کشورهای بیگانه در رادیو
۳۷۵. مختاری اصفهانی، ۵، ۲۹-۳۰؛ اسنادی از تاریخچه، ۱۵۴
۳۷۶. همان، «هشت»، ۹۸
۳۷۷. همان، ۹۸؛ مختاری اصفهانی، ۴-۵
۳۷۸. همو، ۳۰
۳۷۹. همو، ۱۵
۳۸۰. اسنادی از تاریخچه، «یازده»، ۱۷۵-۱۸۱، ۵۴۷، ۵۵۷، ۵۵۹
۳۸۱. مختاری اصفهانی، ۴۰
۳۸۲. اسنادی از تاریخچه، ۱۷۵؛ مختاری اصفهانی، ۴۰
۳۸۳. اسنادی از تاریخچه، ۱۸۰، ۲۶۸
۳۸۴. همان، «یازده»، ۱۷۵-۱۸۱، ۵۴۷، ۵۵۷، ۵۵۹
۳۸۵. مختاری اصفهانی، ۳۹
۳۸۶. همو، ۴۰
۳۸۷. اسنادی از تاریخچه، ۲۰۳؛ مختاری اصفهانی، ۴۱
۳۸۸. همانجا
۳۸۹. اسنادی از تاریخچه، «دوازده»
۳۹۰. سجادی، ۲۰۷؛ مختاری اصفهانی، ۱۸-۱۹
۳۹۱. مجموعه اسناد، ۵۶۹-۵۷۰، ۲۳۳-۲۳۴
۳۹۲. اسنادی از تاریخچه، ۵۶۷-۵۶۸
۳۹۳. همان، «دوازده»، ۵۶۷، ۵۶۹
۳۹۴. سپنتا، ۲۹۹-۳۰۰
۳۹۵. مختاری اصفهانی، ۱۳۰
۳۹۶. همو، ۶-۷؛ اسنادی از تاریخچه، ۲۲۹
۳۹۷. برای اطلاعات بیشتر، نک: ماجرای تأسیس رادیو ژاندارمری و مخالفت با آن؛ اسنادی از تاریخچه، ۳۹۱-۴۰۰، ۲۸۴ و رادیو شهربانی؛ مختاری اصفهانی، ۷-۸؛ اسنادی از تاریخچه، ۳۹۲، ۳۹۵-۳۹۶
۳۹۸. نک: اسنادی از تاریخچه، ۲۳۹، ۲۴۸؛ مختاری اصفهانی، ۱۶

۳۹۹. نک: اسنادی از تاریخچه، ۳۸۸، ۳۹۰؛ مختاری اصفهانی، ۱۷
۴۰۰. سازگار، ۱۲؛ مختاری اصفهانی، ۱۸
۴۰۱. همو، ۸
۴۰۲. همو، ۹
۴۰۳. همانجا
۴۰۴. اسنادی از تاریخچه، ۳۳۷-۳۴۴؛ مختاری اصفهانی، ۷۲
۴۰۵. برای اطلاعات بیشتر نک: همو، ۸۲، ۸۸-۹۱
۴۰۶. همو، ۹۳
۴۰۷. قارونی، ۶۷
۴۰۸. اسنادی از تاریخچه، ۵۲۸
۴۰۹. همان، ۵۲۸-۵۲۹؛ مختاری اصفهانی، ۲۴
۴۱۰. نک: اسنادی از تاریخچه، جاهای مختلف
۴۱۱. قارونی، ۶۸
۴۱۲. سازگار، ۱۱
۴۱۳. مختاری اصفهانی، ۲؛ نیز، نک: الهی، ۱۱
۴۱۴. همو، ۱۶۴-۱۶۵
۴۱۵. مختاری اصفهانی، ۱۳۷
۴۱۶. همو، ۱۳۹؛ امیدسالار، ۱۱۶؛ «اولین قصه گو»، ۱۱
۴۱۷. اسنادی از تاریخچه، ۳۲ و ۳۴؛ مختاری اصفهانی، ۱۳۲
۴۱۸. اسناد پست و، ۶۸۳۲-۲۹۳۰
۴۱۹. مختاری اصفهانی، ۱۲۸-۱۳۰
۴۲۰. همو، ۲۴
۴۲۱. «تلویزیون تهران چه...»، ۹؛ نیز، نک: روزنامه‌های مربوط به این روزها
۴۲۲. سپنتا، ۳۴۶، ۳۵۲
۴۲۳. همانجا
۴۲۴. مجموعه قوانین ۱۳۴۳ش، ۱۰-۱۱
۴۲۵. نک: روزنامه‌های مربوط به این روزها
۴۲۶. نک: روزنامه اطلاعات، ۲۰ آبان ۱۳۴۵
۴۲۷. مجموعه قوانین ۱۳۴۶ش، ۲۹۸-۲۹۹
۴۲۸. سپنتا، ۳۵۲
۴۲۹. کیهان، ۲۴ اسفند ۱۳۵۵، ضمیمه ویژه

کتابشناسی:

آبادی، محمد، «بحثی پیرامون برید»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ش ۲۹، شم ۱۲۲، ۱۳۵۶ش.

«آگهی بطالبین رادیو»، اطلاعات، ۹ فروردین ۱۳۱۹، شم ۴۱۴۱.

«آگهی قابل توجه»، اطلاعات، ۱۴ فروردین ۱۳۱۹، شم ۴۱۴۵.

«آگهی قابل توجه»، اطلاعات، ۲۹ فروردین ۱۳۱۹، شم ۴۱۵۹.

آل داوود، علی، مقدمه بر اسناد و نامه‌های امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۹ش.

«آمار بازرگانی وزارت اقتصاد»، تلاش، اسفند ۱۳۴۶ش.

ابن ابی طاهر، بغداد فی تاریخ الخلافة العباسية، بغداد، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۸م.

ابن اثیر، علی، الكامل فی التاريخ، بیروت، ۱۳۸۵-۱۳۸۶ق/۱۹۶۵-۱۹۶۶م.

ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة، قاهره، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م.

ابن طقطقی، الفخری فی الأداب السلطانية و الدول الاسلامية، گریفزولد، ۱۸۵۸م.

ابن حوقل، محمد، صورة الارض، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۳۹م.

ابن جوزی، عبدالرحمان، المنتظم، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت،

۱۴۱۲ق.

ابن خردادبه، عبیدالله، المسالك و الممالك، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م.

ابن فضل الله عمری، احمد، التعریف بالمصطلح الشریف، به کوشش محمد حسین شمس‌الدین،

بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.

ابو هلال عسکری، حسن بن عبدالله، الاوائل، به کوشش محمد سید وکیل، مدینه، ۱۳۸۵ق.

«اخبار داخله رسمی»، ایران، ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۲۸۸، شم ۲۵.

«اخبار داخله ولایات ممالک محروسه ایران»، ایران، ۹ جمادی‌الاول ۱۲۹۳، شم ۲۸۶.

«اخبار داخله»، ایران، ۲۲ صفر ۱۲۹۳ق، شم ۲۷۹.

«ارتباط تلفنی بیسیم با خارج از کشور»، سالنامه پست و تلگراف و تلفن، ۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶، شم

۳۷.

اسامة بن منقذ، الاعتبار، به کوشش فیلیپ حتی، پرینستون، ۱۹۳۰م.

اسناد پست و تلگراف و تلفن در دوره رضاشاه، به کوشش مرضیه یزدانی، تهران، ۱۳۷۸ش.

اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران، تهران، ۱۳۷۹ش.

اسنادی از روابط ایران و هند در دوره مظفرالدین شاه قاجار، به کوشش احمد جلالی فراهانی،

تهران، ۱۳۷۶ش.

اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران (۱۳۰۰-۱۳۵۷)، تهران، ۱۳۷۹ش.

اسناد و نامه‌های امیرکبیر (و داستان‌های تاریخی درباره او)، به کوشش علی آل داوود، تهران،

۱۳۷۹ش.

اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران ۱۳۶۹ش.

اطلاعات، ۲۱ شهریور ۱۳۴۶، شم ۱۲۳۸۱.

همان، ۲۲ تیر ۱۳۴۷ش، شم ۱۲۶۳۴.

همان، ۱۸ آبان ۱۳۴۷ش، شم ۱۲۷۳۵.

همان، ۲ آذر ۱۳۴۷ش، شم ۱۲۷۴۷.

همان، ۳ اسفند ۱۳۴۷ش، شم ۱۲۷۹۸.

«اعتراض صاحب امتیاز خط تلفن گیلان نسبت به سیم‌کشی تلفن در سواحل خزر توسط کمپانی

شیلات ایران و شوروی به انضمام رونوشت امتیازنامه ۱۳۰۹-۱۳۰۷ش»، سند شم ۲۹۳۰۰۰۱۹۰.

اعتضادالسلطنه، علیقلی، اکسیرالتواریخ، تهران، ۱۳۷۰ش.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن، تاریخ منتظم ناصری، تهران، ۱۳۶۳-۱۳۶۷ش.

همو، صدرالتواریخ، تهران، ۱۳۵۷ش.

همو، مرآةالبلدان، تهران، ۱۳۶۷-۱۳۶۸ش.

«اعلان چاپارخانه مبارکه»، ایران، ذیقعدة ۱۲۸۸، شم ۶۹.

«اعلانات»، ایران، ذیحجه ۱۲۹۲، شم ۲۷۳.

افشار، ایرج، «بدین طریق ایران دارای تلگراف شد!»، اطلاعات ماهانه، تهران، ۱۳۲۹ش، س ۳، شم ۱۰.

- اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مغول: از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری*، تهران ۱۳۶۴ ش.
- الول ساتن، ل. پ.، *رضا شاه کبیر یا ایران نو*، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران، ۱۳۳۴ ش.
- الهی، صدرالدین و دیگران، *بررسی محتوای رادیو ایران*، تهران، ۱۳۵۳ ش.
- امیدسالار، محمود، «بچه‌ها سلام: صبحی و فولکلور ایران»، *ایران‌شناسی*، ۱۳۷۲ ش، س ۵، شم ۱.
- امین‌الدوله، میرزا علی، *خاطرات سیاسی*، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- اوتر، ژان، *سفرنامه*، ترجمه علی اقبالی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- اورسل، ارنست، *سفرنامه*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، «اولین قصه گو»، یادداشت، مهر ۱۳۸۷، شم ۶۶.
- بازرگان، مهدی، *خاطرات بازرگان: شصت سال خدمت و مقاومت*، گفتگو با غلامرضا نجاتی، تهران ۱۳۷۵-۱۳۷۷ ش.
- باقری، علی، *جامعه و حکومت در ایران*، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- «بخشنامه نخست‌وزیری: لزوم کسب اجازه رسمی از دولت جهت نصب تلفن و تلگراف»، سند شم ۲۹۷۰۰۶۷۷۴، شم فیش ۰۰۴۳۰۰۹۷، شم محل در آرشیو ۵۵۰ ث ۳ آ پ ۱.
- براون، ادوارد گرانویل، *نامه‌هایی از تبریز*، ترجمه حسن جواد، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- بازن، *نامه‌های طبیب نادرشاه*، ترجمه علی اصغر حریری، به کوشش بدرالدین یغمایی، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- بریتانیا. وزارت امور خارجه، *کتاب آبی: گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران*، به کوشش احمد بشیری، تهران، ۱۳۶۲-۱۳۶۹ ش.
- «بزودی رادیو نرا خواهد رسید»، *اطلاعات*، ۱۴ فروردین ۱۳۱۹، شم ۴۱۴۵.
- بلاذری، احمد، *فتوح البلدان*، بیروت، ۱۳۹۸ ق/۱۹۷۸ م.
- «بمشتریان محترم که قبل از ورود رادیو لورس»، *اطلاعات*، ۵ فروردین ۱۳۱۹، شم ۴۱۳۷.
- بنداری، فتح، *تاریخ سلسله سلجوقی، زبدة النصره و نخبه العصر*، ترجمه محمدحسین خلیلی، تهران ۱۳۵۶ ش.
- بوزورث، ادموند کلیفورد، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- بیانی، خانبابا، *تاریخ نظامی ایران: دوره صفویه*، تهران، ۱۳۵۳ ش.
- بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، ۱۳۶۸ ش.

- بیهقی، علی، تاریخ بیهق، به کوشش احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۴۵ش.
- «پایار دارای ۲۵ سال سابقه می‌باشد»، *اطلاعات*، ۹ فروردین ۱۳۱۹، شم ۴۱۴۱.
- «پخش صدای تهران»، *سالنامه پست و تلگراف و تلفن*، ۱۳۳۵-۱۳۳۶ش، شم ۳۷.
- پرتوی، مهدی، «ریشه‌های تاریخی امثال و حکم»، *هنر و مردم*، تهران، ۱۳۵۱ش، شم ۱۲۱.
- پژمان بختیاری، حسین، *تاریخ پست و تلگراف و تلفن*، تهران، ۱۳۲۶ش.
- پیرنیا، حسن، *ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم*، تهران، ۱۳۶۹ش.
- تاریخ سیستان*، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۴ش.
- «تأسیس سیم تلفن شرکت نفت ایران و انگلیس بین آبادان و خرمشهر و بصره»، *سند شم* ۲۴۰۰۱۶۰۰۹، شم فیش ۰۲۹۵۰۰۰۴، شم محل در آرشیو ۶۰۳ ل ۱۱۲۱.
- تاورنیه، ژان باتیست، *سفرنامه*، ترجمه علی اقبالی، تهران، ۱۳۶۳ش.
- «تبلیغات بازرگانی در ایران و جهان»، *تحقیقات روزنامه‌نگاری*، تهران، ۱۳۴۸ش، س ۴، شم ۱۹۶.
- «تلویزیون تهران چه موقع شروع به کار کرد»، *رادیو*، ۱۳۳۶ش، شم ۹.
- ثعالبی مرغنی، حسین، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، به کوشش زتنبرگ، پاریس، ۱۹۰۰م.
- جمال‌زاده، محمدعلی، *گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران*، تهران، ۱۳۶۲ش.
- «چاپ راهنمای صحیح تلفنی واگذاری آن برایگان»، *سالنامه پست و تلگراف و تلفن*، ۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶ش، شم ۳۷.
- «چهل سال قبل»، *اطلاعات*، مهر ۱۳۴۶، شم ۱۲۳۹۴.
- همان، اردیبهشت ۱۳۴۶، شم ۱۲۵۲۰.
- همان، آذر ۱۳۴۴، شم ۱۱۸۶۲.
- همان، ش تیر ۱۳۴۵، شم ۱۲۰۲۳.
- همان، تیر ۱۳۴۵، شم ۱۲۰۲۴.
- همان، آبان ۱۳۴۵، شم ۱۲۱۳۰.
- حسن، ابراهیم حسن، *تاریخ الاسلام*، قاهره، ۱۹۶۴-۱۹۶۷م.
- حلاق، حسان علی، *تعریب النقود والدواوین فی العصر الاموی*، بیروت، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م.
- «حمل مسافر بوسیله پست»، *مجله بانک ملی*، آبان ۱۳۱۷، شم ۲۹.
- دریگی، بابک، *سازمان پرورش افکار*، تهران، ۱۳۸۲ش.

دستره، آنت، مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران (۱۸۹۸-۱۹۱۵ میلادی) برابر (۱۳۳۳-۱۳۱۴ هجری قمری)، تهران، ۱۳۶۳ ش.

دلاواله، پیترو، سفرنامه، ترجمه شجاع‌الدین شفا، تهران، ۱۳۴۸ ش.

دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، ۱۳۵۱ ش.

دینوری، احمد، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۶۶ ش.

راسخ، پرویز، گاهشماری چند در اطلاع‌رسانی و ارتباطات، نگاهی به برخی از تحولات کتاب،

کتابداری، ارتباطات و اطلاع‌رسانی در تاریخ ایران و جهان، تهران، ۱۳۸۰ ش.

«رادیوهای صبا مدل ۱۹۴۰ وارد شد»، اطلاعات، فروردین ۱۳۱۹ ش، شم ۴۱۵۹.

رضوانی، محمد اسماعیل، «تاریخچه تلگراف در ایران: ریشه‌های تاریخی بعضی از مسائل کنونی

بین‌المللی»، جامعه نوین، تهران، ۱۳۵۳ ش، س ۱، شم ۲.

رفیعی (جعفری فشارکی)، منصوره، انجمن: ارگان انجمن ایالتی آذربایجان، تهران، ۱۳۶۲ ش.

رودراوری، محمد، «ذیل تجارب‌الامم»، همراه تجارب‌الامم، به کوشش آمدرز، قاهره، ۱۳۳۴ ق/

۱۹۱۶ م.

رودگر کیادارا، ایرج، مروری بر تاریخ پست ایران، تهران، ۱۳۷۶ ش.

زیدان، جرجی، «تاریخ التمدن الاسلامی»، المؤلفات الکاملة، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

«سابقه‌ای از ممنوعیت استفاده از رسانه‌های گروهی سمعی و بصری»، کهکشان، تهران، ۱۳۷۳ ش،

س ۴، شم ۳۹.

سازگار، ژیلا، کارنامه‌ای از رادیو و تلویزیون ملی ایران تا پایان سال ۱۳۵۵، تهران، ۱۳۵۶ ش.

سایکس، سرپرسی مولزورث، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، ۱۳۶۲ ش.

سپنتا، ساسان، تاریخ تحول ضبط موسیقی در ایران، تهران، ۱۳۳۶ ش.

سجادی، رضا، «از گویندگی در رادیو تا نمایندگی مجلس»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، تهران،

۱۳۸۲ ش، س ۷، شم ۲۵.

«سفرنامه تلگرافچی فرنگی»، به کوشش ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۵۲ ش، ج ۱۹.

سفرنامه مارکوپولو، ترجمه منصور سجادی و آنجلا جوانی رومانو، تهران، ۱۳۶۳ ش.

سمینو، بارتلمی، ژان سمینو در خدمت ایران عصر قاجار و جنگ هرات، تهران، ۱۳۷۵ ش.

شاردن، ژان، سیاحت‌نامه، ترجمه محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۶ ش.

- «شرکت مخابرات ایران»، سالنامه آماری شرکت مخابرات ایران ۱۳۷۹، تهران، ۱۳۷۹ش.
- «عملکرد ده ساله شرکت مخابرات ایران»، سالنامه آماری شرکت مخابرات ایران، تهران ۱۳۶۷ش.
- شهری، جعفر، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، ۱۳۶۹ش.
- صدیق، عیسی، یادگار عمر، تهران، ۱۳۵۳ش.
- صفایی، ابراهیم، «افتتاح تلگراف طهران - مشهد»، نگین، تهران، ۱۳۴۶ش، س ۳، شم ۷.
- همو، «قرارداد تلگرافخانه جاسک بین دولت ایران و انگلیس»، وحید، تهران، ۱۳۴۶ش، س ۴، شم ۷.
- «صنعت تلفن در ایران»، سالنامه دنیا، ۱۳۲۶ش، شم ۳.
- ضرغام بروجنی، جمشید، دولتهای عصر مشروطیت، تهران، ۱۳۵۰ش.
- طبری، محمد، تاریخ الرسل و الملوک، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۷۹-۱۸۹۶م.
- طیرانی، بهروز، روزشمار روابط ایران و آمریکا طی سالهای ۱۲۴۸-۱۳۷۷، تهران، ۱۳۷۹ش.
- عبدلی فرد، فریدون، چاپارخانه‌ها و راه‌های چاپاری در ایران، تهران، ۱۳۸۳ش.
- «عملیات انجام شده شرکت سهامی تلفن ایران»، سالنامه پست و تلگراف و تلفن، ۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶ش، شم ۳۷.
- فرای، ریچارد نلسون، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۵۸ش.
- فریدون بک، احمد، منشآت السلاطین، استانبول، ۱۲۷۴-۱۲۷۵ق.
- فقیهی، علی اصغر، آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی مردم در آن عصر، تهران، ۱۳۵۷ش.
- فنائیان، تاجبخش، هنر نمایش در ایران، تهران، ۱۳۸۶ش.
- قائم‌مقامی، جهانگیر، «سابقه تلگراف در ایران»، بررسیهای تاریخی، تهران، ۱۳۵۱ش، س ۷، شم ۱.
- قارونی، عباس، «پنج‌جاه سال با رادیو»، رسانه، تهران، ۱۳۶۹ش، س ۱، شم ۳.
- قدامة بن جعفر، الخراج، به کوشش محمد حسین زبیدی، بغداد، ۱۹۷۹م.
- قرارداد سیاسی - مالی بین ایران و انگلیس و شوروی در ۱۳۲۱، سند ۱۳۲۲-۲۴۰۰۰، شم فیش ۱۸۰۰۶۲۰۰۱۸ شم محل در آرشیو ۲۱۲ب ۵ آ ۱.
- قلقشندی، احمد، صبح‌الاعشی، قاهره، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م.
- کاوه، گیتی، شصت سال رادیو در ایران (۱۳۷۹-۱۳۱۹)، تهران، ۱۳۷۹ش.
- کتاب آبی، گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس، به کوشش احمد بشیری، تهران،

۱۳۶۹ش.

کتاب نارنجی: گزارش‌های سیاسی وزارت امور خارجه روسیه تزاری دربارهٔ انقلاب مشروطه ایران، ترجمهٔ حسین قاسمیان، تهران، ۱۳۶۷ش.

کتابفروش، محمدحسین، تاجچه شود؟ بازتاب واقعهٔ مشروطه در مجموعه‌ای از مکاتبات تجاری حاج محمدحسین کتابفروش، ۱۳۳۰-۱۳۲۵ هجری قمری، تهران ۱۳۷۸ش.

کرزن، جرج ناتانیل، ایران و قضیهٔ ایران، ترجمهٔ غلامعلی وحیدمازندرانی، تهران، ۱۳۶۲ش.

کلاویخو، سفرنامه، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۴۴ش.

کلوزنر، کارلا، دیوانسالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی)، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران ۱۳۶۳ش.

کلیله و دمنه، ترجمهٔ نصرالله منشی، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۳ش.

کیهان، ۲۴ اسفند ۱۳۵۵، ضمیمهٔ ویژه.

کیهان، مسعود، جغرافیای مفصل ایران، تهران، ۱۳۱۰-۱۳۱۱ش.

گردیزی، عبدالحی، زین الاخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۴۷ش.

گره، ایون، سفیر زیبا: سرگذشت و سفرنامهٔ فرستادهٔ فرانسه در دربار شاه‌سلطان حسین صفوی، ترجمهٔ علی‌اصغر سعیدی، تهران، ۱۳۷۰ش.

گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و عثمانی: دورهٔ قاجاریه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹-۱۳۷۵ش.

لمب، هارولد، چنگیزخان، ترجمهٔ غلامرضا رشیدپاسمی، تهران، ۱۳۶۲ش.

متز، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا رنسانس اسلامی، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، ۱۳۶۴ش.

مجلهٔ رادیو ایران، فروردین ۱۳۳۹ش.

مجموعه قوانین سال ۱۳۳۱ش.

مجموعه قوانین سال ۱۳۲۵ش.

مجموعه قوانین سال ۱۳۲۶ش.

مجموعه قوانین سال ۱۳۵۰ش.

مجموعه قوانین سال ۱۳۴۳ش.

مجموعه قوانین سال ۱۳۴۶.

محبوبی اردکانی، حسین، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، تهران، ۱۳۶۸ ش.

همو، مقدمه بر المآثر والآثار (نک: هم، اعتمادالسلطنه).

محمد بن ابراهیم، سلجوقیان و غز در کرمان، به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران،

۱۳۴۳ ش.

محمدی، محمد، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، تهران،

۱۳۵۶ ش.

محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تهران، ۱۳۳۵ ش.

مختاری اصفهانی، رضا، تاریخ تحولات اجتماعی رادیو در ایران، تهران، ۱۳۸۸ ش.

مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، تهران، ۱۳۴۱ ش.

مسعودی، علی، مروج الذهب، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۳۸۶ ق/۱۹۶۶ م.

معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، تهران، ۱۳۷۳ ش.

معیرالممالک، دوستعلی، رجال عصر ناصری، تهران، ۱۳۶۱ ش.

مفتون دنبلی، عبدالرزاق، مآثر سلطانی، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، ۱۳۸۳ ش.

مقدسی، محمد، احسن التقاسیم، به کوشش محمد مخزوم، بیروت ۱۴۰۸ ق/۱۹۸۷ م.

مقصودلو، حسینقلی، مخابرات استرآباد، تهران، ۱۳۶۳ ش.

میراحمدی، مریم، نظام حکومت ایران در دوران اسلامی: پژوهشی در تشکیلات اداری، کشوری و

لشکری ایران از صدر اسلام تا عصر مغول، تهران، ۱۳۶۸ ش.

میرزایی، محسن، «پنجاهمین سالگرد تأسیس رادیو ایران»، ایران، ۳۰ تیر ۱۳۷۸، شم ۱۲۸۴.

ناصرالدین قاجار، یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه: ۱۳۰۰-۱۳۰۳ قمری، به کوشش پرویز بدیعی،

تهران، ۱۳۷۸ ش.

ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۶۲ ش.

نصیری‌فر، حبیب‌الله، تاریخچه تأسیس رادیو تهران (ایران)، تهران، ۱۳۸۳ ش.

نظام‌الملک، حسن، سیاست‌نامه، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۶۹ ش.

نظامی عروضی، احمد، چهارمقاله، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۷ ق/۱۹۰۹ م.

«وزیر پست و تلگراف به اروپا می‌رود تا برای تسریع در اجرای قرارداد خرید ۱۸۰ هزار شماره تلفن

با نمایندگان کمپانیهای آلمان مذاکره کند»، *اطلاعات*، ۱۳۳۵ش، س ۳۰، شم ۹۰۰۶.

وقایع اتفاقیه، ربیع‌الثانی ۱۲۶۷، شم ۱.

همان، ربیع‌الثانی ۱۲۶۷، شم ۲.

همان، شعبان ۱۲۷۱، شم ۲۲۳.

همان، رمضان ۱۲۷۲، شم ۲۷۵.

همان، شعبان ۱۲۷۲ق، شم ۲۷۳.

همان، شوال ۱۲۷۲، شم ۲۷۹.

همان، محرم ۱۲۷۳، شم ۲۹۳.

همان، رجب ۱۲۷۴، شم ۳۷۱.

همان، شعبان ۱۲۷۴ق، شم ۳۷۲.

همان، رمضان ۱۲۷۴ق، شم ۳۷۹.

همان، ذیقعدہ ۱۲۷۴، شم ۳۸۵.

همان، رجب ۱۲۷۵، شم ۴۲۰.

همان، رمضان ۱۲۷۵ق، شم ۴۲۷.

همان، ذیقعدہ ۱۲۷۵ق، شم ۴۳۹.

وقایع اتفاقیه: مجموعه گزارشهای خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا

۱۳۲۲ قمری، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۶۲ش.

ولایتی، علی‌اکبر، *تاریخ روابط خارجی ایران: دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه*، تهران

۱۳۷۲ش.

ویشارد، جان، *بیست سال در ایران*، ترجمه علی پیرنیا، تهران ۱۳۶۳ش.

ویلز، چارلز جیمز، *ایران در یک قرن پیش*، ترجمه غلامحسین فراگوزلو، تهران، ۱۳۶۸ش.

هدایت، رضاقلی، *ملحقات تاریخ روضةالصفای ناصری*، تهران، ۱۳۳۸ش.

هدایت، مهدیقلی، *خاطرات و خطرات*، تهران، ۱۳۶۳ش.

هوار، کلمان، *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۳ش.

یعقوبی، احمد، *تاریخ، بیروت*، ۱۹۶۰م.

- Bosworth, C.E., *The Ghaznavids*, Beirut, 1973.
- Frye, R.N., *The Golden Age of Persia*, London, 1975.
- Floor, W., «Čāpār», *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater, New York, 1990, vol. IV.
- Levy, R., *The Social Structure of Islam*, Cambridge, 1965.
- Goodwin, G., *A History of Ottoman architecture*, London, 1992.
- Curzon, G. N., *Persia and the Persian question*, London, 1892.
- Doerfer, G., *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, Wiesbaden, 1975-1963.
- Levy, R., *The Social structure of Islam*, London, 1965.
- Samadj, S. B., «Some aspects of the Theory of the state and Administration Under Abbasies», *Islamic culture*, 1955, vol. XXIX.
- Spuler, B., *Die Mongolen in Iran*, Leiden, 1985.
- The Travels of Marco Polo*, tr. H. Yule, London, 1975.
- Walter W.S., *The concise dictionary of English etymology*, Ware, London, 1993.
- Wright, D., *The English amongst the Persians during the Qajar Period: 1787-1921*, London, 1977.

بیمه در ایران

منیژه ربیعی

بیمه قراردادی است که به موجب آن یک طرف تعهد می‌کند در ازای پرداخت وجه یا وجوهی از طرف دیگر، در صورت وقوع یا بروز حادثه‌ای، خسارت وارده را جبران کند و یا وجه معینی بپردازد.^۱

واژه بیمه معادل آسورانس^(۱) است که در فرهنگستان ایران به تصویب رسید و رایج شد.^۲ اما پیش از تصویب این واژه، نماینده کمپانی بیمه رویال در ایران که در هندوستان فعال بود، از کلمه «بیما» به جای آسورانس استفاده می‌کرد. این واژه ریشه سنسکریت دارد^۳ و به معنای ضمان است.

با تصویب قانون بیمه در ۱۳۱۶ش در ایران، عقد بیمه و شرایط آن تشریح شد. در عقد بیمه، متعهد را «بیمه‌گر»، طرف تعهد را «بیمه‌گزار» و وجهی را که بیمه‌گزار به بیمه‌گر می‌پردازد «حق بیمه» و آنچه بیمه می‌شود «موضوع بیمه» می‌گویند.^۴ به موجب

ماده ۲ این قانون، عقد بیمه و شرایط آن باید در سند کتبی که «بیمه‌نامه» است ثبت شود. ماده ۳ مقرر کرده است تاریخ انعقاد قرارداد بیمه‌گر و بیمه‌گزار، موضوع بیمه، حادثه یا خطری که عقد بیمه به مناسبت آن به‌عمل آمده، ابتدا و انتهای بیمه، میزان تعهد بیمه‌گر و صورت وقوع حادثه باید در بیمه‌نامه قید شود^۵ و عقد بیمه طبق ماده ۱۸۴ قانون مدنی، عقدی لازم، جایز، خیاری، منجز و معلق است. درعین حال هم جزء هیچ‌یک از گروه‌های اساسی، یعنی عقد لازم و جایز نیست. عقدی است که برای تحقق آن باید دو تعهد مقابل وجود داشته باشد به این معنی که بیمه‌گزار، متعهد به پرداخت حق بیمه و بیمه‌گر متعهد جبران زیان موضوع قرارداد است^۶. بنابراین بیمه قراردادی است معاوضی و یکی از عوضین را (حق بیمه) بیمه‌گزار می‌پردازد و عوض دیگر را (جبران خسارت یا پرداخت مبلغ معین) بیمه‌گر پرداخت می‌کند^۷. در این قرارداد مانند، قراردادهای دیگر قصد و رضا، اهمیت طرفین، موضوع و جهت قرارداد کاملاً باید روشن باشد^۸.

اگرچه پیدایش بیمه در ایران، به معنای امروزی آن در سده ۲۰ م بوده است، اما در پیش از اسلام در میان اقوام ساحل‌نشین خلیج فارس نوعی قرارداد، شبیه به بیمه متقابل بحری رایج بود؛ پس از ظهور اسلام نیز دو قاعده حقوقی «ضمن عمومی» و «ضمن جریره» وجود داشت که شبیه بیمه امروزی بود.

«ضمن عمومی»، نوعی حق انتفاع است که به موجب آن عقدی از طرف مالک برای شخصی، به مدت عمر خود یا منتفع و یا شخص ثالثی برقرار شده باشد و چنین مقرر شود که عوض، پس از فوت ناقل به ورثه او و یا مادام که خود ناقل زنده است به خود او تأدیه گردد. این قرار داد نوعی «بیمه عمر» تلقی می‌شود که در حقوق اسلامی از دیرزمان سابقه داشت^۹.

«ضمن جریره»، در دوره‌ای رونق داشت که برده‌داری رایج بود، هرگاه صاحب برده قصد داشت بنده خود را آزاد کند می‌توانست چنین مقرر کند که «من از تو قبل از امام ارث خواهم برد و تمام دیاتی که بر اثر جنایت بر عهده تو تعلق خواهد گرفت، تأدیه خواهم نمود». این قرارداد در نوع خود شبیه «بیمه مسئولیت» بود^{۱۰}.

اولین قرارداد بیمه از نوع جدید آن در ۱۲۹۵ ق ضمن قانون الحاق ایران به اتحادیه

پستی جهانی بسته شد و در آن مقرر شد برای هر مرسوله پستی ۱ تا ۱۰ درصد تخفیف مرسوله بیمه تعیین شود^{۱۱}، سپس ناصرالدین شاه در بازگشت از سفر سوم فرنگ، در سفارت روسیه امتیازنامه «تأسیس اداره حمل و نقل و سازمان بیمه در ایران» را به لازار پولیاکف روسی واگذار کرد، اما به سبب عدم رونق کار بیمه در ایران آن بخش از قرارداد که مربوط به بیمه بود اجرا نشد^{۱۲}. در پی بی نتیجه ماندن این قرارداد، امر بیمه در کشور ما برعهده شرکت های خارجی قرار گرفت که بیشتر در زمینه حمل و نقل و باربری فعال بودند. حجم قراردادهای بیمه در این دوره به ۸ میلیون ریال رسید، این رقم ناچیز حکایت از بی رونقی بیمه در ایران داشت نرخ بالای بیمه، سبب شد که شرکت های خارجی برای گسترش این صنعت تلاش نکنند^{۱۳}. در ۱۲۸۹ش/۱۳۳۱ق دو شرکت روسی نادیژدا^۱ و کارفکاز مرکوری^۲ (مریح قفقاز) در ایران فعالیت های بیمه ای خود را آغاز کردند^{۱۴}؛ پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شرکت بیمه دولتی شوروی به نام گسترخ ۱۳۰۴ش جانشین آن شد. همچنین نمایندگی شرکت آلیانس و شماری دیگر از نمایندگی های شرکت های خارجی در ایران شروع به فعالیت کردند^{۱۵}.

رشد سریع فعالیت های تجارتي از ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ش ایران را بازاری مناسب برای فعالیت شرکت های خارجی بیمه کرد. مؤسسه های بیمه خارجی، بیمه نامه های خود را با نرخ گران و غیرمنطقی صادر می کردند و هریک سود قابل ملاحظه ای به دست می آوردند که به صورت ارز از کشور خارج می شد^{۱۶}.

پس از تصویب قانون ثبت شرکت ها در ۱۳۱۰ش فعالیت مؤسسه های بیمه خارجی محدود شد، زیرا ماده ۲۸ این قانون، شرکت ها را مکلف کرد تا همه قراردادهای خود را به زبان فارسی تنظیم کنند. به موجب ماده ۲۹ این قانون، چنانچه شرکت های بیمه نظام امه ای نداشتند، موظف بودند بر اساس قانون ثبت شرکت ها عمل کنند^{۱۷}. پس از آن ناصر آقایان در ۱۳۱۰ش به علی اکبر داور وزیر مالیه، تأسیس شرکت بیمه ایرانی را پیشنهاد داد. از سوی دیگر با عضویت ایران در ۱۳۰۹ش در اداره بین المللی کار طرح اولیه بیمه های اجتماعی نیز در ایران آغاز شد. سپس در ماده ۱۰ قانون متمم بودجه

۱۳۱۴ش مقرر شد همه مؤسسه‌های بیمه بخشی از وثیقه نقدی و حق بیمه دریافتی خود را به صورت سهام و یا اسناد عرضه و رهن املاک، در بانک فلاحت به امانت گذارد.^{۱۸} به این ترتیب با تصویب این قوانین معاملات بیمه در آن به تدریج در مسیر اصلی خود به جریان افتاد و ضوابط تصویب شده به هرج و مرج موجود پایان داد. در ۱۳۱۴ش به تشویق و پشتکار ناصر آقایان و پشتیبانی علی اکبر داور شرکت بیمه ایران با سرمایه دولت تشکیل شد. در ادامه این تحولات، قانون بیمه در ۱۳۱۶ش، مشتمل بر ۳۶ ماده به تصویب مجلس شورای ملی رسید.^{۱۹} بیمه از لحاظ محتوی به دو دسته بیمه اجتماعی و بیمه تجارتي یا بازرگانی تقسیم می‌شود.^{۲۰}

بیمه‌های اجتماعی

این نوع بیمه که هدفش تأمین رفاه اجتماعی است، و قصد هیچ گونه انتفاع ندارد، نخست در کشور آلمان در زمان دولت بیسمارک جهت رقابت با سوسیال دموکرات‌ها ایجاد شد که شعارهایی در مورد بیمه اجباری کارگران می‌دادند، از ۱۸۸۱م بیمه اجباری کارگران در برابر پیری، بیماری، حوادث ناشی از کار و از کارافتادگی به تدریج در این کشور تصویب شد.

در ایران، تأمین اجتماعی تا بیش از ۱۳۰۹ش وجود نداشت، اما همیاری و کمک مانند پرداخت نفقه پدر توسط فرزند، ایجاد پس اندازهای سنتی، همیاری اعضای صنف به عضو از کارافتاده و کمک‌های سازمان‌های سنتی نظیر موقوفات وجود داشت.^{۲۱}

به سبب آنکه صنعتی شدن ایران روند کندی را پیمود امر تأمین اجتماعی، به جهت کمبود کارگر صنعتی به تأخیر افتاد. با این همه ۱۳۰۹ش را می‌توان به دو علت نقطه آغاز شکل‌گیری بیمه تأمین اجتماعی در ایران دانست. زیرا در این سال از یک سو ایران به عنوان نخستین کشور مسلمان به عضویت اداره بین‌المللی کار درآمد و ناچار شد. پیشنهادات این مرکز بین‌المللی را در جهت تأمین اجتماعی بپذیرد.^{۲۲} از سوی دیگر احداث شبکه راه‌آهن در ایران، تمرکز کارگران، بروز سوانح و پیشامدهای گوناگون، دولت وقت را بر آن داشت که در ۳۰ اسفند ۱۳۰۹ تشکیل «صندوق احتیاط» کارگران طرق و شوارع تصریب کند. هدف این صندوق ارائه خدمات به کارگران راه‌سازی بود.

مقرر شد از فروردین ۱۳۱۰ از مزد از حقوق همه کارگران راهسازی صدی دو، کسر شود که جمعاً ۲ تا ۲/۵ درصد دستمزد کارگران بود. این مبلغ صرف هزینه‌های کارگرانی می‌شد که هنگام کار آسیب می‌دیدند.^{۲۳}

در ۱۳۱۵ به موجب تصویب‌نامه هیأت وزیران «صندوق احتیاط کارخانجات دولتی» تقریباً براساس مقررات «صندوق احتیاط کارگران طرق و شوارع» به‌وجود آمد و اداره کل صناعات و معادن موظف شد که همه کارگران کارخانه‌ها و مؤسسات صنعتی دولتی را بیمه کند. سپس مقرر شد از حقوق کارگران صدی دو کسر شود. وجه مزبور در «صندوق احتیاط و صرفه‌جویی» به نام کارخانه، در بانک ملی سپرده می‌شد، تا در هزینه مراقبت بهداشتی، معالجه مصدومان و پرداخت پاداش به مصدومان، ورثه فوت شدگان کارگران در هنگام کار، صرف شود.^{۲۴} اقداماتی که از ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ ش در زمینه بیمه‌های اجتماعی صورت گرفت بسیار گران‌بها بود، اما «صندوق‌های احتیاط» توان کمی در اشاعه بیمه اجتماعی داشت.

در جهت تکمیل اقدامات پیشین در ۱۳۲۰ ش بر اساس توصیه‌نامه اداره بین‌المللی کار و تجربیات شرکت سهامی بیمه ایران، در ۱۳۲۲ ش با طرح سه فوریت لایحه جدید بیمه کارگران تصویب شد. به موجب این قانون مؤسسات دولتی و غیردولتی مکلف شدند که کارگران خود را نزد شرکت سهامی بیمه ایران یا شرکت بیمه داخلی دیگری مقتضی بدانند، در مقابل حوادثی که در حین انجام وظیفه روی داده باشد بیمه کنند. این طرح در ۱۳۲۴ ش به اجرا درآمد.^{۲۵} یک سال پس از آن در شرح قانون کار، دو صندوق تعاون و بهداشت زیر نظر شورای کارخانه ایجاد شد که به موارد مختلف بیمه‌های کارگران می‌پرداخت.^{۲۶} بدین منظور ۲ درصد از دستمزد کارگران به صندوق مرکزی، به نام «بنگاه، رفاه اجتماعی»، واریز می‌شد.^{۲۷} اگرچه این اقدامات و آیین‌نامه اصلاحی ۱۳۲۶ ش همه کارگران را تحت پوشش در نیاورد، اما سبب بهره‌مندی کارگران صنایع از قانون بیمه‌های اجتماعی شد.^{۲۸} در ۱۳۲۵ ش با تعهد دولت به مقاوله‌نامه دفتر بین‌المللی کار، بیمه بیکاری پذیرفته شد. سپس با تصویب قانون کار در ۱۳۲۸ ش توسط مجلس «صندوق تعاون بیمه کارگران» ایجاد شد که وظایف بیمه اجتماعی قبلی را برعهده داشت؛ افزون بر آن پرداخت هزینه وضع حمل کارگران، کمک عائله‌مندی و پرداخت سالی ۷ روز

حقوق به کارگران اخراجی از وظایف این صندوق بود.^{۲۹} این صندوق از ۱۳۲۹ش کار خود را آغاز کرد، اما بیمه ناشی از حوادث بر عهده شرکت سهامی بیمه ایران قرار گرفت که نماینده صندوق تعاون بیمه کارگران به شمار می‌آمد.^{۳۰}

قانون بیمه در زمان نخست‌وزیری مصدق در ۱۳۳۱ش، با استفاده از اختیارات نخست‌وزیر متحول شد و سازمان «بیمه‌های اجتماعی کارگران، زیر نظر وزارت کار تأسیس شد. بر اساس آن صندوق تعاون منحل شد و وظایف و همه تعهدهای صندوق تعاون بر عهده سازمان «بیمه‌های اجتماعی» قرار گرفت.^{۳۱} در این قانون منبع مالی از حق بیمه ۱۲ درصدی تأمین می‌شد که $\frac{1}{3}$ آن توسط کارگر و $\frac{2}{3}$ توسط کارفرما پرداخت می‌شد. در این قانون، «صندوق کمک به بیکاران» نیز پیش‌بینی شد. این قانون در ۱۳۳۴ش با اصلاحاتی در کمیسیون مشترک دارایی مجلسین به تصویب رسید و به‌وسیله سازمان بیمه‌های اجتماعی به اجرا درآمد.^{۳۲} در این قانون حق بیمه از ۱۲ درصد به ۱۸ درصد و مستمری بازنشستگی از ۲۰ درصد به ۴۰ درصد ارتقا یافت، به تدریج همه طبقات جامعه از مزایای این قانون بهره‌مند شدند.^{۳۳} در این قانون در ۱۳۳۸ش، تجدیدنظر شد و در ۱۳۳۹ش به تصویب رسید و حق بیمه از ۱۸ درصد به ۲۲ درصد افزایش یافت، در این قانون درباره بیمه بیماری تا ۶ ماه $\frac{2}{3}$ حقوق را پرداخت می‌کرد، حق عائله‌مندی برای هر فرزند صد ریال تعیین شد، حقوق بازنشستگی از درصد خارج شد و به صورت حقوق با توجه به سنوات خدمتی پرداخت می‌شد.^{۳۴} در نتیجه این قانون کارفرما مکلف شد تا همه کارگران را بیمه و نکات ایمنی را رعایت کند، به دنبال آن تلفات و زیان‌های جانی ناشی از مشاغل سخت کاهش یافت.^{۳۵}

در ۱۳۵۴ش «قانون تأمین اجتماعی» به تصویب رسید و جایگزین قانون بیمه‌های اجتماعی شد با تصویب این قانون، سازمان تأمین اجتماعی زیر نظر وزارت رفاه تشکیل شد.^{۳۶} پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نظام تأمین اجتماعی طبق اصول ۲۹ و ۴۳ قانون اساسی پذیرفته شد. از این رو نظام بیمه‌های اجتماعی نیز، که بخشی از نظام تأمین اجتماعی است، به قوت خود باقی ماند.^{۳۷}

انواع بیمه‌های اجتماعی عبارتند از:

۱. بیمه بیماری: از مهم‌ترین نوع بیمه‌های اجتماعی است، بیمه‌گزار بابت هزینه

معالجه هر ماه مبلغی به بیمه‌گر می‌پردازد و در صورت غیبت کارگر از محل کار در اثر بیماری و آسیب‌دیدگی، مبلغ معینی به وی پرداخت می‌شود.^{۳۸}

۲. بیمه فوت (مستمری بازماندگان): بیمه‌گر متعهد است به پرداخت مستمری به افراد تحت تکلف بیمه شده با پرداخت هزینه کفن و دفن متناسب با دستمزد کارگر.^{۳۹}

۴. بیمه بازنشستگی: عبارت است از پرداخت مستمری در دوره بازنشستگی به بیمه شده در ازای خدمات و زحمات وی در دوره فعالیت او، هزینه آن به وسیله بیمه شده (کارگر)، کارفرما و کمک دولت در دوره فعالیت فرد بیمه شده، پرداخت می‌شود. افزون بر آن، کمک دوره حاملگی که به عنوان کمک‌های قبل از تولد نامیده می‌شود و کمک هزینه عائله‌مندی جزء بیمه‌های اجتماعی شمار می‌آید.^{۴۰}

بیمه‌های تجارتي یا بازرگانی

فعالیتی اقتصادی - مالی، به منظور جلب نفع و گرداندن کسب و تجارت است و تأمین امنیت و پشتیبانی سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های اقتصادی را به عهده دارد. با گسترش تجارت و شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری انواع بیمه تجارتي نیز شکل گرفت.

۱. بیمه باربری یا حمل و نقل: در این بیمه وسایل حمل و نقل و محموله‌های آنها در برابر خطرهای مختلف ناشی از حمل و نقل بیمه می‌شوند و شامل بیمه باربری، دریایی، خشکی و هوایی است.^{۴۱}

بیمه باربری دریایی همه وسایل نقلیه آبی از قبیل کشتی‌ها، قایق‌های موتوری و محموله‌های آنها را شامل می‌شود. همچنین نوع کشتی سال ساخت و تجهیزات کشتی‌ها در میزان تعرفه بیمه مؤثر است. در گذشته کشتی‌های ایران به سبب محدود بودن شمار آنان، بیشتر به وسیله شرکت‌های خارجی بیمه می‌شد ولی با تأسیس شرکت کشتی آریا در ۱۳۳۲ش این نوع بیمه سامان یافت و بیمه تمام خطر کشتی به وجود آمد.

بیمه باربری خشکی عبارت از بیمه کالا از هنگام سپردن به بنگاه باربری تا تحویل در مقصد. این نوع از انواع دیگر بیمه متداول‌تر است از ۱۳۳۱ش بنابر تصویب‌نامه دولت رونق گرفت. بیمه باربری هوایی نیز شامل محموله‌ها و هواپیما با شرایط خاص است.^{۴۲}

۲. بیمه آتش‌سوزی: در این بیمه اموال و دارایی‌های مختلف در برابر خطر آتش‌سوزی

و همچنین خطرهای جانبی تحت پوشش قرار می‌گیرد. این نوع، نخستین بیمه در ایران است، پس از آتش‌سوزی بانک کارگشایی در ۱۳۴۱ش و انبار توشه گمرک در ۱۳۴۳ش اهمیت آن مشخص شد.^{۴۳}

۳. بیمه اتومبیل: این بیمه در ایران تا ۱۳۱۲ش به بیمه چند دستگاه کامیون محدود بود، راه‌آهن با مؤسسه کامپاکس قراردادی بسته بود که واردکنندگان و فروشندگان کامیون برای تأمین سرمایه خود، در مقابل آتش‌سوزی، کامیون‌ها را بیمه می‌کردند. با انعقاد قرارداد راه‌آهن و آغاز زمینه راه‌سازی و حمل کالا بر شمار اتومبیل‌های باری و سواری افزوده شد، مقاطعه‌کاران و فروشندگان کامیون این نوع بیمه را گسترش دادند. از ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۵ش شرکت جنرال آکسیدنت از گروه فاولر به بیمه اتومبیل‌ها می‌پرداخت. پس از تأسیس شرکت سهامی بیمه ایران، این شرکت نیز به بیمه اتومبیل می‌پرداخت. افزون بر آن شرکت آلیانس اوند اشتوتگارد در این کار فعال بودند.

در ۱۳۱۴ش با آتش‌سوزی‌های پی‌درپی اتومبیل‌ها، شرکت جنرال آکسیدنت از بیمه کامیون خودداری کرد. بیمه سوئیس ناسیونال، بیمه آلیانس اوند اشتوتگارد فعالیت خود را محدود کردند. با شروع جنگ جهانی دوم، بیمه کامیون از رونق افتاد، اما پس از جنگ و با بالا رفتن سطح زندگی مردم، بیمه اتومبیل افزایش چشمگیری یافت.^{۴۴}

در کنار بیمه اتومبیل از سال‌های ۱۳۳۱ش و ۱۳۳۲ش برای جبران زیان‌های مالی وارد به شخص ثالث لایحه‌های متعددی تصویب شد. این لایحه‌ها در ۱۳۳۵ش تکمیل شد چنان‌که در ۱۳۴۳ش شرکت سهامی بیمه ایران با شرکت تعاونی کامیون‌داران قراردادی بست، تا راننده و کمک‌راننده را در مقابل خطرات ناشی از رانندگی بیمه کند. همچنین در ۱۳۴۷ش برای بیمه اتومبیل و بیمه مشخص ثالث و راننده، با شرکت تاکسی‌رانی قرارداد بست.^{۴۵}

۴. بیمه عمر: در این نوع بیمه، بیمه‌گر متعهد است در ازای حق بیمه، مبلغی معین به ورثه قانونی بیمه شده، بپردازد. بیمه عمر برای تأمین سرمایه دوره پیری و از کارافتادگی و اندوخته‌ای برای افراد تحت تکفل بیمه شده است.^{۴۶} بیمه عمر در ایران رونق چندانی نداشت، جمعیت جوان، ترکیب طبقاتی، کمبود فعالیت‌های نوین اقتصادی،

موانع فرهنگی و عقیدتی، اعتقاد به قضا و قدر و عدم کارآیی کافی شرکت‌های بیمه، از علت‌های مهم این عدم رونق به شمار می‌آید.

۵. بیمه اتکایی: انتقال کتبی قسمتی از تعهدات یک بیمه‌گر به بیمه‌گر دیگر است، متعهد تازه را «بیمه‌گر اتکایی» گویند. این نوع بیمه برای مصون شدن بیمه‌گر از پرداخت خسارت سنگین است. مثل پرداخت خسارت پالایشگاه آبادان که فقط در توان یک شرکت بیمه نیست. تا ۱۳۳۰ش بیمه اتکایی در ایران بیشتر توسط شرکت‌های اروپایی و آمریکایی انجام می‌شود.^{۴۷}

از دیگر انواع بیمه‌ها بیمه عدم‌النفع، بیمه تمام خطر مقاطعه‌کاران، بیمه هواپیما، بیمه دزدی، تعاونی طغیان آب، باران، اوراق بهادر، شیشه‌های بزرگ را می‌توان نام برد.^{۴۸}

شرکت‌های بیمه‌گزار

نخستین شرکت‌های بیمه در ایران توسط اروپاییان ایجاد شد که در زمینه‌های محدودی فعالیت می‌کردند. با تأسیس شرکت سهامی بیمه ایران در ۱۳۱۴ش تحول رسمی در این زمینه در کشور ایجاد شد.

۱. شرکت سهامی بیمه ایران: با پیشنهاد ناصر آقایان در ۱۳۱۰ش برای ایجاد شرکت بیمه ایرانی اقداماتی به عمل آمد. او از لیندن بلات رئیس بانک ملی خواست تا ۲۰ میلیون ریال سرمایه اولیه را تأمین کند. همزمان آلیانس اوند اشتوتگارد نماینده‌اش را به ایران فرستاد تا کار تأسیس شرکت بیمه را با کمک بانک ملی در انحصار آلمانی‌ها در آورد. اما کار تأسیس شرکت در ۱۳۱۴ش به جریان افتاد. در این سال به دستور رضا شاه، علی‌اکبر داور وزیر مالیه وقت با سرمایه ۲۰ میلیون ریال شرکت سهامی بیمه ایران تأسیس کرد.^{۴۹} با توجه به اینکه در آن تاریخ در خاورمیانه و حتی هند نیز شرکت بیمه ۱۰۰ درصد ملی وجود نداشت اهمیت تأسیس شرکت سهامی بیمه ایران در آن موقع معلوم می‌شود. طبق اساسنامه شرکت، موضوع فعالیت آن هرگونه معامله طبق قانون بانکداری بود. مدت نامحدود و مرکز آن تهران مقرر شد. حداکثر خطری را که می‌توانست تقبل کند، عشر سرمایه شرکت بود، مازاد آنرا با شرکت دیگری می‌توانست اتکایی کند.^{۵۰}

۲۶ درصد از سرمایه اولیه شرکت توسط دولت تأدیه شد و ۱۹'۹۲۵'۰۰۰ ریال از سهام شرکت متعلق به وزارت مالیه و بقیه میان ابوالقاسم فروهر، عباسقلی گلشائیان و محمد سروری از اعضای نخستین هیأت مدیره، تقسیم شد. عقد بیمه اتکایی این شرکت با مانع تراشی سندیکای بیمه گران اروپا روبه رو شد.

با مراجعه آقایان به بیمه لندن با آنکه این شرکت نیز تمایلی به عقد اتکایی، شرکت سهامی بیمه گزاران نداشت عاقبت در زمینه حمل و نقل و آتش سوزی موفق به عقد قرارداد با این شرکت شد و در بازگشت از اروپا، نابهلز از سوئیس را برای سامان دادن به کار شرکت استخدام کرد. اولین شعبه این شرکت بیمه آتش سوزی و سپس باربری در ۱۳۱۵ ش و بیمه عمر و حوادث بود. نمایندگی های آن در سال اول در مشهد، اصفهان، همدان، گیلان، اهواز و بوشهر گشود شد.^{۵۱}

با تأسیس این شرکت رقم بیمه از ۸ میلیون ریال، به ۱۸۸/۸ میلیون ریال در ۱۳۲۸ ش رسید. ترس از رقابت با شرکت های خارجی، نبود قوانین بیمه و آگاهی نداشتن محاکم شرع از دعاوی بیمه، از مشکلات این شرکت در بدو تأسیس بود.^{۵۲} اما به تدریج با تصویب قانون بیمه و دیگر تصویب نامه ها این شرکت از حمایت دولت برخوردار شد، از جمله آنکه بنا به تصویب هیأت وزیران همه شرکت ها می بایست باید تا ۲۵ درصد از هر معامله ای را به شرکت سهامی بیمه ایران واگذار می کردند. این شرکت در ۱۳۱۷ ش با گمرک ایران قرارداد آتش سوزی منعقد کرد. در همین سال به عملیات اعتباری دست زد و باربری بین المللی ایران را تأسیس کرد که در داخل و خارج از کشور فعال بود.^{۵۳} سپس در ۱۳۲۲ ش طبق قانون بیمه اجتماعی تمام کارخانجات، مؤسسات اقتصادی، معدنی و باربری موظف شدند تا کارگران خود را نزد این شرکت، بیمه تأمین اجتماعی کنند.^{۵۴} وزارت فرهنگ در ۱۳۱۸ ش، وزارت دارایی در ۱۳۳۲ ش کارکنان خود را نزد این شرکت بیمه کردند. پس از اصلاحات ارضی، کشاورزان عضو شرکت تعاونی کشاورزی در ۱۳۴۴ ش، کارکنان بانک مرکزی، سپاه دانش، دانشجویان، اساتید و دانش آموزان زیر پوشش این شرکت قرار گرفتند.^{۵۵}

با گسترش فعالیت شرکت سهامی بیمه ایران و افزایش سرمایه آن، در ۱۳۳۳ ش هیأت مدیره شرکت، برای انجام امور بانکی تصمیم گرفتند، بانکی ایجاد کنند. در

۱۳۳۷ش بانک مستقلی به نام «بانک بیمه» به ثبت رسید که بعدها نام آن به «بانک بیمه ایران» تغییر یافت. سرمایه اولیه این بانک ۲۵۰ میلیون ریال بود که به صورت سهامی و متعلق به شرکت سهامی بیمه ایران بود. شعب آن در رشت، اصفهان، مازندران، تهرانپارس و بازار افتتاح شد. این شرکت نشریه‌ای به نام «بولتن شرکت سهامی بیمه ایران» منتشر می‌کرد.^{۵۶}

شرکت سهامی بیمه ایران با آنکه مؤسسه‌ای انتفاعی و بازرگانی بود، اما چون سرمایه‌اش متعلق به دولت بود، جنبه دولتی داشت، از سوی دیگر، هدف تأمین اجتماعی را نیز دنبال می‌کرد.^{۵۷}

۲. سندیکای بیمه‌گران ایران: این سندیکا طبق مطابق ماده ۹ تصویب‌نامه ۱۳۱۶ش هیأت وزیران تأسیس شد و براساس آن همه بیمه‌گران داخلی و خارجی موظف شدند عضو این سندیکا باشند. هدف از تأسیس آن طبق اساسنامه مصوب ۱۳۴۲ش حفظ و حمایت از منافع شرکت‌های بیمه کشور، ایجاد همکاری و هماهنگی و توسعه و تعمیم بیمه در ایران بود. از وظایف این سندیکا، تنظیم و تصویب نرخ تعرفه انواع بیمه بود که به وسیله «کمیته فنی» آن تعیین می‌شد. افزون بر آن کمیته فنی در انواع بیمه دارای تجربه و تخصص بود.^{۵۸}

۳. بیمه مرکزی: پس از رشد صنعت بیمه در ایران و به جهت نظارت و بیمه‌گری توأمان شرکت سهامی بیمه ایران در بازار بیمه و بالا بودن رقم تخلفات در کار شرکت‌ها، لزوم تأسیس بیمه مرکزی احساس شد. در ۱۳۵۰ش قانون تأسیس بیمه مرکزی ایران و بیمه‌گری به تصویب رسید. بنابر ماده ۱ قانون تأسیس بیمه مرکزی، به منظور تنظیم و تعمیم و هدایت امر بیمه در ایران، حمایت از بیمه‌گزاران و بیمه‌شدگان و صاحبان حقوق آنها و به منظور نظارت دولت بر این فعالیت، بیمه مرکزی به صورت شرکت سهامی تأسیس شد. ماده ۲، سرمایه بیمه مرکزی را ۵۰۰ میلیون ریال به صورت ۵۰ سهم ۱۰ میلیون ریالی با نام تقسیم شد که تمامی آن متعلق به دولت بود، این مبلغ از محل اندوخته‌های شرکت سهامی بیمه ایران تأمین شد. وظایف بیمه مرکزی عبارت از تهیه آیین‌نامه و مقررات برای حسن اجرای امر بیمه، تهیه اطلاعات لازم از فعالیت‌های تمامی مؤسسات بیمه، انجام بیمه‌های اتکایی اجباری بود. ارکان این سازمان از مجمع عمومی،

شورای عالی بیمه و سازمان بیمه تشکیل شده بود.^{۵۹}

۴. شرکت سهامی بیمه شرق: در ۱۳۲۹ش توسط سرمایه بخش خصوصی تأسیس شد در بیشتر انواع بیمه بازرگانی فعال بود.^{۶۰}

۵. شرکت سهامی بیمه آریا: نام این شرکت ابتدا بیمه بازرگانان بود، به موجب مصوبه هیأت وزیران از بانک بیمه بازرگانی متنزع شده سرمایه آن ۵ میلیون ریال مقرر شد و به بیمه آتش سوزی، باربری وسایل نقلیه می پرداخت. با شرکت های خارجی قرار داد بیمه اتکایی منعقد کرد. سپس در ۱۳۴۶ش به «شرکت سهامی بیمه آریا» تغییر نام داد،^{۶۱}

۶. شرکت سهامی بیمه پارس: از ۱۳۳۴ش فعالیت خود را با ۵۰ میلیون ریال سرمایه آغاز کرد و در زمینه های بیمه آتش سوزی، باربری، اتومبیل و حوادث فعالیت داشت،^{۶۲}

۷. شرکت سهامی بیمه آسیا: این شرکت در ۱۳۳۸ش، با سرمایه ۵۰ میلیون ریال تأسیس شد و در تمامی زمینه های بیمه تجارتي فعال بود،^{۶۳}

۸. شرکت سهامی بیمه البرز: در ۱۳۳۶ش با سرمایه ۵۰ میلیون ریال تأسیس شد و در زمینه های بیمه های آتش سوزی، بیمه باربری خشکی و دریایی، بیمه اتومبیل، حوادث و عمر فعال بود.^{۶۴}

۹. شرکت سهامی بیمه امید: بانک صادرات ایران به منظور تأمین بیمه عمر و بیماری کارمندان خود و فعالیت در امور بیمه در ۱۳۳۹ش شرکت بیمه امید را تأسیس کرد و با انعقاد قرارداد اتکایی با شرکت های بین المللی با اعزام کادر فنی خود به اروپا جهت کسب تخصص بیشتر، توان فنی خود را بالا برد. این شرکت در رشته های بیمه آتش سوزی، وسایل نقلیه، باربری، عمر و حوادث فعالیت داشت.^{۶۵}

۱۰. شرکت سهامی بیمه ساختمان و کار: با سرمایه اولیه ۵ میلیون ریال در ۱۳۴۲ش تأسیس شد و در رشته های بیمه باربری، آتش سوزی و حوادث فعال بود،^{۶۶}

۱۱. شرکت سهامی بیمه ملی: این شرکت در ۱۳۳۵ش با سرمایه اولیه ۵۰ میلیون ریال تأسیس شد و در رشته های بیمه باربری، آتش سوزی، اتومبیل و حوادث فعال بود.^{۶۷}

فهرست شرکت‌های بیمه خارجی در ایران

نام شرکت	نام کشور متبوع	سال تأسیس نمایندگی در ایران
۱. یورکشایر Yorkshire	انگلستان	۱۳۰۸ش
۲. اینگسترخ Ingosstrakh	شوروی	۱۳۱۰ش
۳. ایگل استار Eagle star	انگلستان	۱۳۱۰ش
۴. وسترن آسترالین Western, Astralian	انگلستان	۱۳۱۱ش
۵. بیمه رویال Royal	انگلستان	۱۳۱۱ش
۶. پالستاین لوید محدود The Palestine LLOYD insurance	انگلستان	۱۳۱۷ش
۷. آلیانس اوند شتوتگارت فرآین Alianz Iund stuttgerter	آلمان	۱۳۱۰ش
۸. ناسیونال سوئیس Assurance natinale swisse	سوئیس	۱۳۱۴ش
۹. ریونیون آدریاتیکا دیسکورتا Reuninen Adriatica Disicurita	ایتالیا	۱۳۱۵ش
۱۰. فونیکس Phonix Assurance	انگلستان	۱۳۲۳ش
۱۱. آسورانس ژنرال Assurance General	انگلستان	۱۳۳۰ش
۱۲. آسیکوراژیونی جنرالی Assicurazioni Generali	سوئیس	۱۳۱۴ش
۱۳. الاتحادیه الوطنی	لبنان	۱۳۳۰ش
۱۴. فاولر Fawler		۱۳۰۸ش

سازمان اتحاد بیمه‌ای

سازمان بیمه منطقه‌ای یکی از نتیجه‌های سازمان همکاری‌های عمران منطقه‌ای^(۱) بود که میان سه کشور ترکیه، ایران و پاکستان در ۱۳۴۵ش/۱۹۶۶م برقرار شد. تا

پیش از اتحاد سه کشور و جنگ جهانی اول، امور اقتصادی منطقه، تحت نفوذ کشورهای اروپایی بود، اما پس از جنگ و قدرت گرفتن حکومت‌های جدید در منطقه به تدریج امور مالی و اقتصادی این کشورها استقلال بیشتری پیدا کرد، از جمله بیمه ملی در این سه کشور شکل گرفت و امور بیمه داخلی به کنترل دولت‌های جدید درآمد. اما بیمه اتکایی همچنان به کشورهای اروپایی تعلق داشت. طی سال‌های ۱۳۳۴-۱۳۴۵ ش تنها از ایران ۳۲۲ میلیون ریال سود عاید بیمه‌گران اتکایی اروپایی شد. به این جهت برای جلوگیری از خروج نامرئی ارز، از این سه کشور اتحادهای بیمه اتکایی ایجاد شد. پس از مدتی کوتاه از تأسیس آن معاملات بیمه میان این سه کشور حدود پنج برابر افزایش یافت و بیمه اتکایی به صورت سه جانبه درآمد. که عبارت از اتحاد اتکایی بیمه‌های حوادث، باربری، آتش سوزی بود. شرکت‌هایی از ایران، پاکستان و ترکیه در این اتحادیه نماینده داشتند که مدیریت آنرا شرکت بیمه اتکایی ملی ترکیه بر عهده داشت. سپس این سه کشور توافق کردند صندوق بیمه اتکایی، با نام شرکت بیمه اتکایی اکو به کراچی پاکستان منتقل شود. اولین دوره آموزشی این اتحادیه در ایران ۱۳۴۷ ش/۱۹۶۸ م به پایان رسید.^{۶۸}

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شورای انقلاب در ۱۳۵۸ ش شرکت‌های بیمه را ملی کرد و طبق اصل ۴۴ قانون اساسی اداره امور آنها به دولت واگذار شد. همچنین پروانه نمایندگی‌های مؤسسات بیمه خارجی لغو و چاره‌اندیشی درباره آن به عهده سازمان بیمه مرکزی واگذار شد.^{۶۹} در ۱۳۶۷ ش به موجب قانون «اداره امور شرکت‌های بیمه»، مالکیت سهام شرکت‌های بیمه آسیا و البرز به دولت منتقل شد و با ادغام ۱۰ شرکت بیمه دیگر، شرکت دولتی بیمه دانا تشکیل شد و منحصراً در زمینه بیمه‌های اشخاص شروع به فعالیت کرد.^{۷۰} در زمینه تأمین اجتماعی نیز طبق اصل ۲۹ قانون اساسی برخورداری از تأمین اجتماعی حق همگانی است. و دولت مکلف است از درآمدهای عمومی و آنرا تأمین کند.^{۷۱} پس از انقلاب اسلامی از جمله سازمان‌هایی که امور تأمین اجتماعی و امدادی را بر عهده دارند عبارتند از: سازمان تأمین اجتماعی، بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی (پیش از انقلاب بنیاد پهلوی و بعد از آن بنیاد علوی)، سازمان بهزیستی کشور^{۷۲} و جمعیت هلال احمر و کمیته امداد امام خمینی (ره).

سازمان تأمین اجتماعی، دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی و اداری است و طبق قانون تأمین اجتماعی اداره خواهد شد و درآمد آن از حق بیمه دریافت حاصل از وجوه سازمان و خسارت و جریمه‌ها تأمین می‌شود.^{۷۳}

بیمه در کشور ایران برخلاف کشورهای اروپایی با سعی و دخالت دولت شکل گرفت، اما روند موزون و قانونمندی را مانند کشورهای اروپایی پیمود و از میان فعالیت‌های بازرگانی و سرمایه‌ای سربرنیاورد.^{۷۴}

پی نوشت

۱. مجموعه ... ، ۱
۲. روستایی، ۵۲۳
۳. تویسرکانی، ۳
۴. مجموعه، همانجا
۵. همانجا
۶. گرجی، ۳۲۹
۷. شیبانی، ۲ به بعد، ۵۶-۵۷، ۶۷
۸. همو، ۱۷-۲
۹. /یرانشهر، ۱۹۶۰/۲-۱۹۶۱
۱۰. همانجا
۱۱. آجری، ۶
۱۲. همو، ۱۸۶، ۱۸۸
۱۳. شیبانی، سراسر اثر
۱۴. عرفانی، ۲۶؛ شیبانی، ۲۱۹ به بعد
۱۵. آجری، ۶
۱۶. همو، ۵۵؛ جباری، ۱۱
۱۷. آجری، ۲۷
۱۸. محبوبی اردکانی، ۱۸۱/۲؛ شیبانی، ۲۳۶، ۲۴۹-۲۵۰
۱۹. مجموعه، ۲-۶
۲۰. کبیر، ۷۶
۲۱. طالب، ۸۸، ۲۱۶-۲۲۰
۲۲. همو، ۲۱۹-۲۲۱
۲۳. همانجا؛ شیبانی، ۲۷۸
۲۴. طالب، ۲۲۳؛ شیبانی، ۲۸۰؛ پاکباز، ۳۰۵
۲۵. معتمدی، ۶۸؛ شیبانی، ۲۸۳-۲۸۴؛ پاکباز، ۳۱۰-۳۱۲
۲۶. طالب، ۲۳۱
۲۷. معتمدی، ۶۹-۷۰
۲۸. همو، ۹۹
۲۹. همو، ۱۰۱-۱۰۲
۳۰. طالب، ۲۳۱، ۲۳۲
۳۱. معتمدی، ۱۰۳؛ شیبانی، ۲۸۶؛ محبوبی اردکانی، ۱۸۸/۲
۳۲. معتمدی، ۱۰۵
۳۳. همو، ۱۰۶-۱۰۷
۳۴. همو، ۱۰۸-۱۰۹
۳۵. همو، ۹۹؛ کبیر، ۷۵
۳۶. اعتضادپور، ۴۳
۳۷. همو، ۲۲-۳۱
۳۸. طالب، ۹۱
۳۹. همو، ۱۰۲-۱۰۳
۴۰. همو، ۱۳۰
۴۱. هوشنگی، ۴۳
۴۲. همانجا؛ تاج بخش، ۱۶۵-۱۶۶؛ «تاریخچه ...»، سراسر مقاله
۴۳. تاج بخش، ۱۵۰؛ «تاریخچه»، همانجا
۴۴. همانجا؛ شیبانی، ۲۲۷
۴۵. آجری، ۱۱
۴۶. تاج بخش، ۲۶
۴۷. همو، ۱۶-۱۷، ۲۴-۲۵
۴۸. همو، ۲۰۹-۲۱۱
۴۹. شیبانی، ۲۳۶، ۲۴۹-۲۵۰؛ محبوبی اردکانی، ۱۸۱/۲
۵۰. تاج بخش، ۳۵۳؛ شیبانی، همانجا

۵۱. «بیمه ایران ...»، سراسر مقاله؛ شیبانی، ۲۵۲ به بعد
۵۲. همانجاها
۵۳. آجری، ۳۵-۳۶، ۲۶۰-۲۶۱
۵۴. همو، ۲۸۸
۵۵. فرجادی، ۴۶؛ آجری، ۲۹۵
۵۶. طهرانی، ۲۶
۵۷. کبیر، ۷۶
۵۸. «درباره سندیکا»، سراسر مقاله
۵۹. «معرفی سازمان بیمه»، «قانون تأسیس ...»، سراسر مقاله
۶۰. شیبانی، ۲۷۰-۲۷۲
۶۱. همو، ۲۷۵
۶۲. همو، ۲۶۸
۶۳. همو، ۲۶۱-۲۶۲
۶۴. همو، ۲۶۲-۲۶۴
۶۵. همو، ۲۶۴-۲۶۶
۶۶. همو، ۲۶۸-۲۷۰
۶۷. همو، ۲۷۲
۶۸. محمدی، «امضای ...»، سراسر آثار
۶۹. قانون اساسی ...، ۴۱؛ علی آبادی، ۶
۷۰. فرجادی، ۱۶؛ «جایگاه صنعت ...»، سراسر مقاله
۷۱. قانون اساسی، ۳۶
۷۲. «معرفی سازمان بهزیستی ...»، سراسر مقاله
۷۳. طالب، ۲۸۵
۷۴. نک: شیبانی، سراسر اثر

کتابشناسی:

آجری، خیرالله، بیمه/ایران، تهران ۱۳۵۲ش.

اعتضادپور، ناهید و فهیمه رجبی‌راد، تأمین اجتماعی در ایران، تهران، ۱۳۷۵ش.

«امضای اساسنامه بیمه اتکایی اکو توسط ایران، ترکیه و پاکستان»، بیمه آنلاین، (نک: مآخذ لاتین

Bime on line)، دسترسی ۲۶/۰۲/۲۰۱۲.

ایران‌شهر، کمیسیون ملی یونسکو در ایران، تهران، ۱۳۴۳ش.

«بیمه ایران در یک نگاه»، شرکت سهامی بیمه ایران، (نک: مآخذ لاتین *Iraninsurance*)، دسترسی

۲۳/۰۵/۲۰۱۵.

پاکباز، خسرو، تأمین اجتماعی، تهران، ۱۳۴۷ش.

تاج‌بخش، محمدباقر، بیمه انواع و شرایط آن، تهران، ۱۳۳۷ش.

«تاریخچه بیمه در ایران»، بیمه دانا، (نک: مآخذ لاتین *Dana-insurance*)، دسترسی ۲۳/۰۵/۲۰۱۲.

تویسرکانی، عبدالرحمان، «سخنی چند درباره‌ی واژه بیمه»، بیمه، تهران، ۱۳۴۸ش، شم ۳۱ و ۳۲.

«جایگاه صنعت بیمه بعد از انقلاب اسلامی»، مؤسسه آموزشی عالی طلوع مهر قم (نک: مآخذ لاتین

Tolouemehr)، دسترسی ۲۶/۰۵/۲۰۱۵.

جباری، غلامحسین، مؤسسات بیمه، تهران، ۱۳۴۹ش.

«درباره سندیکا»، سندیکای بیمه‌گران ایران، (نک: مآخذ لاتین *Sbi*)، دسترسی ۲۳/۰۵/۲۰۱۲.

روستایی، محسن، تاریخ نخستین فرهنگستان ایران، تهران، ۱۳۸۵ش.

شیبانی، احمدعلی، تاریخچه پیدایش و تحول بیمه، تهران، ۱۳۵۲ش.

طالب، مهدی، تأمین اجتماعی، مشهد، ۱۳۶۸ش.

طهرانی، غلامحسین، «تاریخچه پیدایش بانک بیمه ایران»، بیمه، تهران، ۱۳۴۴ش، س ۳، شم ۴.

عرفانی، توفیق، قرارداد بیمه در حقوق اسلام و ایران، تهران، ۱۳۷۱ش.

علی آبادی، ایرج، «پنجاه سال تجربه در صنعت بیمه ایران»، فصلنامه بیمه مرکزی ایران، تهران، ۱۳۶۸ش، س ۴، شم ۱.

فرجادی، منوچهر، اصول و مفاهیم بیمه‌های بازرگانی، تهران، ۱۳۷۶ش.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، (نک: مآخذ لاتین *Centinsur*)، دسترسی ۲۳/۰۵/۲۰۱۲.

کبیر، منوچهر، «بیمه‌های اجتماعی و مؤسسات آن در ایران»، کانون وکلا، تهران، ۱۳۴۰ش، شم ۷۸، س ۱۳.

گر جی ابوالقاسم، «بیمه و تضمین»، مجموعه سخنرانی هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی، تهران، ۱۳۵۳ش.

مجموعه قوانین ۱۳۱۶ش، تهران، ۱۳۱۶ش.

محبوبی اردکانی، حسین، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، تهران، ۱۳۵۷ش.

محمدی، محمد، «اکو»، پژوهشکده باقرالعلوم (ع)، (نک: مآخذ لاتین *Pajoohe*)، دسترسی ۲۶/۰۵/۲۰۱۲.

«معرفی سازمان»، بیمه مرکزی جمهوری اسلامی ایران، (نک: مآخذ لاتین *Centinsur*)، دسترسی ۲۳/۰۵/۲۰۱۲.

معتدی، فتح‌الله، تاریخ و حقوق کار و تأمین اجتماعی در ایران از دوره صفویه تا زمان حاضر، تهران، هوشنگی، محمد، بیمه/تکایی، تهران، ۱۳۵۲ش.

Bimeh online, www.bimehonline.ir.

Centinsur, www.centinsur.ir.

Dana-insurance, www.dana-insurance.com.

Iraninsurance, www.iraninsurance.ir.

Pajoohe, www.pajoohe.com.

Sbi, <http://sbi.ir>.

Tolouemehr, www.tolouemehr.ac.ir.

پول، صرافی و بانکداری در ایران

مظفر شاهی

چنان که از فحوای متون تاریخی برمی آید و مدارک باستان‌شناسی نشان می‌دهد حداقل از دوره هخامنشیان در ایران ضرب مسکوکات طلا و نقره رواج داشته است. ظاهراً در دوره پادشاهی داریوش اول هخامنشی ضرب مسکوکات طلا و نقره به‌طور جدی و سازمان یافته در ایران آغاز شد. از جمله مهم‌ترین سکه طلایی که در ایران ضرب شد، دریک نامیده می‌شد و $8/4$ گرم وزن داشت. سکه معروف نقره‌ای این دوره هم «شکل» نام داشته و وزن آن $5/6$ گرم بود و یک بیستم دریک ارزش داشته است. بدین ترتیب روشن می‌شود که ایران در طی قرن ۶ ق م از مرحله تجارت پایاپای و تهاتری گذر کرده و به عرصه اقتصاد تجارتي کالا با پول گام نهاده بوده است. گو اینکه این تحول به مفهوم عدم رواج تجارت پایاپای در آن عصر نیست و در کنار تجارت کالا با پول، مبادلات پایاپای کالا و خدمات نیز مرسوم بوده است. در دوره‌های متأخر ایران باستان هم، چنان که از مسکوکات برجای مانده و سایر مدارک برمی آید، تجارت کالا با پول امری عادی به‌شمار می‌رفته و به‌ویژه به خاطر نقشی مهم که ایران در تجارت شرق و غرب بر عهده داشته

است، کاربرد پول در مبادلات بازرگانی و تجارتی امری ضروری و لازم بوده است.^۱

از تاریخ دقیق کاربرد پول‌های کاغذی یا اوراق اعتباری در ایران اطلاعی نداریم اما می‌دانیم که حداقل در دوره حکومت گیخاتو ایلخان مغول، یک نوع پول کاغذی به نام «چاو» مرسوم بوده است. اما چنان‌که از تحولات بعدی تاریخ ایران برمی‌آید این پول کاغذی در مبادلات تجارتی و بازرگانی چندان به کار نرفته و کاربرد آن منسوخ شد. اسکناس «چاو» تقلیدی از پول کاغذی چینی بود و بین ۵/۰ تا ۱۰ دینار ارزش داشت. تلاش‌هایی در آن دوره صورت گرفت تا مردم در مقابل سپردن تمام مسکوکات طلا و نقره خود به خزانه مرکزی، اسکناس چاو دریافت دارند و با آن داد و ستد کنند. در واقع «دولت بی‌تردید می‌خواست به این وسیله پول تازه را به مردم بقبولاند. در نظر بود که در دیاربکر و دیارربیع، عراق عرب و عجم، موصل، میافارقین، آذربایجان، کرمان، شیراز و خراسان چاپخانه‌های مخصوص (چاوخانه) ساخته شود. غازان خان وقتی حاکم خراسان بود رواج اسکناس را در آن منطقه رد کرد. مردم تا آن هنگام چنین پولی را نمی‌شناختند و به این سبب کشور به‌زودی دستخوش بحرانی شدید شد و پس از دو ماه این عمل با شکست قطعی روبه‌رو گردید»^۲.

از نشر چاو و پول کاغذی که بگذریم در دوره مغول مسکوکات نقره و طلا یعنی دینار و درهم نیز ضرب می‌شد و داد و ستدهای تجارتی روزمره به کار می‌رفت. وزن دینار طلا از ۲۵/۴ تا ۷ گرم؛ وزن درهم نقره هم از ۴۶/۲ تا ۵۹/۲ گرم متغیر بود. گو اینکه در اواخر دوره مغول به هنگام نابسامانی‌های داخلی ارزش این مسکوکات به کمتر از یک دوم وزن اصلی تقلیل یافت. مهم‌ترین و با ارزش‌ترین سکه طلای دوران مغول تومان نامیده می‌شد و وزن تعیین شده آن ۴۰۰۰ دینار بود. اما غالباً این عیار رعایت نمی‌شد. باین حال تومان از اعتبار زیادی برخوردار بود و «درآمد مالیات و ارقام بزرگ با این واحد سنجیده می‌شد»^۳.

تومان در دوره صفویه نوسان بیشتری یافت و صرفاً یک واحد پولی و معادل ۵۰ عباسی، و هر عباسی هم برابر ۴ شاهی بود. عباسی و شاهی مسکوکات نقره‌ای بودند و وزنشان به ترتیب ۱۳۰ و ۳۲ گندم بود. سکه تومان به‌رغم تمام نوساناتی که از سر گذرانیده بود در دوره سلطنت شاه عباس اول ۷/۳ لیره انگلیسی ارزش داشت ولی به

تدریج ارزش آن به $\frac{1}{8}$ کاهش یافت و در حدود سال ۱۲۱۵ ق/ ۱۸۰۰ م، همزمان با آغاز سلطنت فتحعلی شاه، یک تومان ایران برابر با یک لیره انگلیسی بود. در دوره سلطنت فتحعلی شاه یک واحد پولی جدید هم به وجود آمد و آن قران نقره بود که یک دهم تومان ارزش داشت و برابر با ۵ عباسی یا ۲۰ شاهی بود. در دوره فتحعلی شاه سکه شاهی از فلز مس ضرب می شد. همچنین در این دوره کشور دارای ۲۵ ضرابخانه ضرب مسکوکات طلا و ۳۱ ضرابخانه ضرب مسکوکات نقره بود. روند رو به کاهش ارزش و اعتبار پول ایران در دوره سلطنت فتحعلی شاه، محمد شاه و سپس ناصرالدین شاه سیری صعودی پیمود، تاجایی که در آستانه تأسیس بانک شاهنشاهی در ایران به پایین ترین سطح خود رسید. مهم ترین مسکوکات ایران در دوره ناصری و همزمان با تأسیس بانک شاهنشاهی عبارت بود از: تومان، قران و شاهی. باین حال واحدهای پولی دیگری نیز وجود داشت که در داد و ستدهای تجارتي کمتر به کار می رفت. واحدهای پولی که در دوره ناصرالدین شاه و در آستانه تأسیس بانک شاهنشاهی در ایران وجود داشت عبارت بودند از: پانقاز (پنج قاز) که سکه ای بود از مس معادل نیم شاهی (۲۵ دینار)؛ شاهی، سکه ای بود از نیکل معادل یک بیستم قران (۵۰) دینار؛ سنار، سکه ای از نیکل و معادل ۱۰۰ دینار یعنی یک دهم قران عباسی معادل ۴ شاهی برابر یک پنجم قران؛ ربعی سکه نقره ای معادل ۵ شاهی یا یک چهارم قران؛ شاهی، سکه سفید نقره ای معادل با ۳ شاهی؛ پنباد، سکه نقره ای برابر ۱۰ شاهی یا یک دوم قران. قران (۲ پنباد) که سکه ای بود از نقره معادل ۱۰۰۰ دینار؛ ریال [از کلمه اسپانیولی رئال، که به وسیله پرتغالی ها در خلیج فارس رایج شد و به داخل ایران نیز راه یافت و به آن نام سکه زدند. تا زمان شاه عباس که جزایر خلیج فارس به تصرف ایرانیان درآمد ریال مسکوک رایج ایران بود]. سکه نقره ای معادل ۱ قران و ۵ شاهی؛ دو قرانی، سکه نقره ای معادل ۲۰۰۰ دینار؛ پنج قرانی، سکه نقره ای معادل ۵۰۰۰ دینار؛ دوهزاری زرد معادل یک چهارم تومان (در تداول عام دوزاری گفته می شد)؛ تومان، سکه ای نقره ای برابر ۱۰ قران؛ اشرفی طلا، سکه طلای دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و احمد شاه؛ پنج هزاری زرد طلا مساوی یک دوم تومان؛ باجقلی [«باجقلی» اسم دوکای هلندی بوده است. این سکه از دوران فتحعلی شاه از روسیه وارد ایران شد و مسکوکات طلای آن زمان را با این نام می شناختند]؛ سکه طلای

عثمانی؛ منات، سکه طلای متعلق به دولت روسیه؛ لیره، سکه طلا متعلق به دولت‌های عثمانی و انگلیسی؛ امپریال، سکه طلای روسیه؛ اوستریا، سکه طلای اتریش.^۴

در مناطق شمالی کشور به‌ویژه مسکوکات روسی بیشتر جریان داشت و در مبادلات تجارتی از آنها استفاده می‌شد. مهم‌ترین سکه روسی که میان تجار و کسبه ایرانی مقبولیتی تام داشت، امپریال و دوکای هلندی - روسی بود.^۵ به روزگار قاجار تا صدارت میرزا حسین خان سپهسالار در ایران ضرابخانه مرکزی و انسجام یافته‌ای وجود نداشت و هر یک از شهرهای مهم کشور ضرابخانه مخصوص به خود داشت و به ضرب مسکوکات مورد نیاز مبادرت می‌ورزید. مقام معیرالممالکی که مقرر صاحب منصب آن در تهران بود بر چگونگی ضرب مسکوکات مختلف نظارت داشت.^۶

وقتی میرزا حسین خان سپهسالار به صدارت رسید به فکر تأسیس ضرابخانه مرکزی در تهران افتاد و در سال ۱۲۹۱ق/۱۸۷۴م این مهم را به انجام رساند و سال بعد مسکوکات جدید وارد مبادلات تجارتی کشور شد. در همین دوره صدارت میرزا حسین خان سپهسالار طرح تأسیس بانکی ایرانی برای تنظیم امور پولی کشور و نشر اسکناس تهیه شد، اما به نتیجه نرسید.^۷

پیش از این و در اوایل دوره سلطنت ناصرالدین شاه، امیرکبیر تلاش ناموفقی انجام داده بود تا ضرابخانه تهران را تجهیز و به ضرابخانه اصلی کشور تبدیل کند. اما با عزل وی از صدارت این امر به تأخیر افتاد و کارخانه اصلی ضرب سکه در تهران، بر اثر کوشش‌های میرزا حسین خان سپهسالار در سال ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷م به تولید انبوه رسید. از آنجا که در آن هنگام محمدابراهیم امین‌السلطان رئیس ضرابخانه بود، سکه‌های قرانی ضرب شده جدید به «قران امین‌السلطانی» معروف شد و در سال ۱۳۰۰ق/۱۸۸۲م اداره امور ضرابخانه به حاج محمدحسن اصفهانی معروف به امین‌الضرب واگذار شد. امین‌الضرب چهار واحد پولی در ضرابخانه ضرب می‌کرد که عبارت بود از سکه‌های یک شاهی (۵۰ دیناری)، دو شاهی (۱۰۰ دیناری)، ۱۰ شاهی (۵۰۰ دیناری) و قران (۱۰۰۰ دیناری). پس از تأسیس بانک شاهنشاهی امور ضرابخانه به تدریج از اختیار ایرانی‌ها خارج شد و زیر نظارت این بانک درآمد.^۸

هر چند بانکداری به شیوه نوین در ایران در دهه‌های پایانی قرن ۱۹م/اوایل دهه

نخستین قرن ۱۴ ق به وجود آمد، اما صرافی و بانکداری سنتی در ایران سابقه‌ای طولانی داشت، و به تبع رشد و توسعه تجارت، صرافی نیز به عنوان رکن اصلی نقل و انتقالات پولی و اعتباری گسترش یافت. بنابر منابع تاریخی اصول صرافی و بانکداری سنتی دوره قاجار مبتنی بر سنتی کهن بود و صرافان ایرانی نقش قابل توجهی در نقل و انتقالات پولی و معاملات بازرگانی ایفا می کردند. پژوهشگران، صرافان دوره قاجار را به ۳ دسته عمده تقسیم می کنند: نخست صرافانی که حوزه عملیات صرافی شان از محدوده یک شهر تجاوز نمی کرده است. دوم صرافانی را شامل می شد که حیطه عمل آنها در سراسر کشور گسترده بود؛ و دسته سوم صرافان محدود و در عین حال ذی نفوذ و ثروتمند بودند که علاوه بر ایران در سایر کشورها دارای علایق و روابط تجارتي بودند و به سهولت به نقل و انتقالات پول به داخل و خارج مبادرت می کردند. دسته اخیر صرافان ایرانی غالباً در بانک‌های بزرگ خارجی و در کشورهای مختلف جهان حساب بانکی داشتند و روابط تجارتي و پولی ایران با سایر نقاط جهان را تسهیل می کردند. چنان که در حدود نیمه قرن ۱۹ م صرافان بزرگ ایرانی در شهرهای هرات، عشق آباد، بغداد، استانبول، بمبئی، هنگ کنگ، لندن، پاریس و غیره عملیات صرافی داشتند و روابط تجارتي و مالی تجار ایرانی و خارجی را با کشور سر و سامان می دادند.^۹

روند رو به گسترش تجارت در طول قرن ۱۹ م بین ایران و کشورهای خارجی در همان شیوه‌های سنتی صرافی و بانکداری در ایران نیز تحولاتی چشمگیر ایجاد کرده بود. چنان که در اوایل این قرن در ایام محدودیت مبادلات بازرگانی معمولاً پرداخت‌ها و دریافت‌ها به صورت نقدی بود، اما با رشد کمی و کیفی تجارت علاوه بر اینکه مبادلات نقدی تجارتي به تدریج منسوخ شد و اعتبارات غیر نقدی و اوراق بهادار و برات و حواله جایگزین آن شد، تجارت نیز در مبادلات تجارتي و پولی خود با جهان خارج حتی شهرهای مختلف کشور نیازمند بهره‌گیری هر چه بیشتر از خدمات صرافان بزرگ و معتبر شدند. گو اینکه تا سال‌ها تجار خود امور صرافی را نیز در ضمن انجام امور بازرگانی انجام می دادند. اما با گسترش تجارت یک نوع تقسیم کار میان تجار و صرافان به وجود آمد. حرفه صرافی به‌ویژه از نیمه قرن ۱۹ م بدین سو در ایران رشد چشمگیری یافت و صرافان بزرگ کشور در اقصی نقاط جهان نمایندگی مالی - اعتباری تأسیس کردند و

از آن طریق روابط پولی و اعتباری خود را با تجار بزرگ و بانک‌های خارجی طرف قرارداد تنظیم می‌کردند.^{۱۰} بیشترین فعالیت صرافان ایرانی در امور زیر متمرکز بود:

خرید و فروش برواتی که به شهرهای تجارتی و مهم کشورهای خارجی حواله می‌شد؛ ارسال وجوهات به شهرهای مختلف ایران؛ نقل و انتقالات حواله‌های تجارتی محلی؛ نقد کردن اوراق بهادار و اخذ تنزیل؛ اعطای وام‌ها و مساعده‌های کوتاه مدت به تجار معتبر و بزرگ؛ دادن مساعده به اشخاص عادی با اخذ ضمانت‌های معتبر و با ارزش نظیر املاک و غیره؛ اعطای وام و اعتبار به حکام ولایت و متنفذان محلی؛ و به‌ویژه پیش خرید محصولات کشاورزی از روستائیان و کشاورزان در قبال اعطای مساعده‌های مختلف (سلف‌خری).^{۱۱}

سیاحان خارجی که در اواسط قرن ۱۹م از ایران دیدن کرده‌اند یکی از دلایل اصلی رشد صرافی و معاملات اعتباری از طریق حواله‌های برات و بیجک و نظایر آنرا در گسترش ناامنی و راهزنی و نظایر آن دانسته‌اند. چرا که در شرایط فقدان امنیت غالباً کاروان‌های حامل پول نقد دچار نهب و غارت راهزنان و سارقان مسلح می‌شد. همین عامل ناامنی نرخ بهره و تنزیل پول هنگام نقل و انتقالات را نیز به نحو چشمگیری افزایش می‌داد.^{۱۲}

برخلاف صرافی و روش‌های سنتی مبادلات پولی - اعتباری که در دوره قاجار از رشد کمی و کیفی قابل اعتنایی برخوردار بود، فکر تأسیس بانک و پیروی از روش‌های نوین بانکداری، حداقل تا اواسط دوران سلطنت ناصرالدین شاه، چندان مورد علاقه و توجه جامعه تجارتی - صرافی ایران قرار نگرفت. در واقع در فقدان سرمایه نقدی کافی و حجم بسیار پایین مبادلات تجارتی و ناآگاهی‌های تقریباً فراگیر از روش‌های نوین بانکداری، شرایط لازم برای تأسیس بانک ایرانی مهیا نمی‌شد. مضافاً اینکه پیروی بیشتر مردم کشور از مقررات و قوانین دینی در ارتباط با مذموم بودن عمل ربا و تنزیل پول، که البته در عملیات بانک امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر به‌شمار می‌رود، از تمایل عمومی به سوی ایجاد بانک می‌کاست.^{۱۳}

سیاحان و دولتمردان ایرانی عصر فتحعلی شاه در نوشته‌های خود به‌وجود مؤسسات بانکی و شیوه‌های خدمات پولی - اعتباری نوینی که در برخی کشورهای خارجی شکل گرفته بود اشاره کرده‌اند. چنان که از فحوای برخی از این نوشته‌ها برمی‌آید، جامعه

ایرانی دوره فتحعلی شاه شناختی بسیار اندک از شیوه بانکداری جدید و خدمات بانکی داشته است. در متون تاریخی این دوره گزارشی درباره کوشش احتمالی ایرانیان برای تأسیس بانک به شیوه جدید در دوره فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار دیده نمی‌شود و بعید هم می‌نماید که در این دوره‌ها فکر تأسیس بانک در ایران توسط تجار و صرافان ایرانی به‌طور جدی مطرح شده باشد. اما همزمان با روند رو به گسترش روابط تجاری ایران با کشورهای خارجی و لزوم بهره‌گیری از روش‌های نوین مبادله و نقل و انتقالات پولی - اعتباری، فکر تأسیس بانک‌های ایرانی در میان رجال حکومتی و تجار و صرافان بزرگ کشور قوت گرفت. چنان‌که میرزا حسین خان سپهسالار غیر از فکر تأسیس بانک، «در اندیشه نشر اسکناس هم بود. اما چون کار بانک مجمل ماند، چاپ اسکناس تحقق نیافت». از حکومتگران عصر ناصری که بگذریم، برخی از تجار بزرگ این دوره هم به فکر تأسیس بانک ایرانی افتادند و در پاره‌ای از موارد هم در کنار تجارت و بازرگانی، امور صرافی و نقل و انتقالات پول را نیز به‌طور گسترده دنبال می‌کردند. اما این اقدام تحولی چندان در شیوه‌های بانکداری سنتی و صرافی جاری به وجود نیاورد. از جمله این مؤسسات پولی - اعتباری، تجارتخانه و مؤسسه صرافی تومانیانس بود که چند سالی قبل از تأسیس بانک شاهنشاهی فعالیت‌های بانکی - اعتباری خود را آغاز کرد و تا اواخر دهه ۱۹۲۰م به فعالیت خود ادامه داد. اما در رقابت با بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی نتوانست آنچنان که باید، به عنوان یک مؤسسه پولی - بانکی عملیاتش را توسعه بخشد.^{۱۴}

حاج محمدحسن امین‌الضرب از جمله معدود تجار و صرافان بزرگ بود که طرح تأسیس بانکی ایرانی متشکل از سرمایه‌های خصوصی و دولتی را به‌طور جدی‌تری مورد توجه قرار داد و از حکومت قاجار برای تأسیس بانک یاری طلبید. چند سالی بعد تعدادی از تجار و دولتمردان ایرانی درصدد برآمدند با مشارکت برخی از تجار و صرافان ارمنی تبعه عثمانی، و جلب همکاری بانک عثمانی و گروهی از فرانسوی‌ها بانکی تحت عنوان بانک ایران و افغانستان تأسیس کنند. گویا ناصرالدین شاه هم از این طرح حمایت می‌کرد و فرمانی در این باره صادر نمود. اما این طرح هم به نتیجه نرسید.^{۱۵} تقدیر چنین بود که برای اولین بار بانک‌های خارجی پیش‌گام بانکداری نوین در ایران باشند. پیش از

تأسیس بانک شاهنشاهی از سوی برخی سرمایه‌داران و تجار خارجی، اقداماتی برای فعالیت بانکی در ایران صورت گرفت. از جمله مهم‌ترین این موارد باید از ژان ساوالان نام برد که به نمایندگی از سرمایه‌داران و صرافان بزرگ فرانسوی در سال ۱۲۸۸ق/ ۱۸۶۴م طرح تأسیس یک بانک به نام بانک ایرانی را با دولتمردان ایرانی در میان نهاد. مدارک برجای مانده حاکی از موفقیت اولیه این طرح در ایران است و حکومتگران قاجار هم به پیشنهادات وی روی خوش نشان دادند؛ اما به دلیل نامعلوم از تأسیس این بانک در ایران جلوگیری به عمل آمد و از مهم‌ترین موارد پیشنهادی ساوالان درباره عملیات بانکی در ایران طرح انتشار اسکناس بود و چنان‌که در مباحث آتی هم خواهیم دید مفاد امتیازنامه این بانک شباهت بسیار با امتیاز بانک شاهنشاهی داشت که چند سال بعد از آن در ایران تأسیس شد. به نظر می‌رسد که هرگاه ساوالان و شرکای وی موفق می‌شدند بانک مورد نظر را تأسیس کنند، موفقیتی نظیر بانک شاهنشاهی در ایران به‌دست می‌آوردند و قادر می‌شدند علاوه بر نظارت بر پول و معاملات پولی - اعتباری کشور، سرپل‌های اصلی تجارت داخلی و خارجی را نیز تصاحب کنند.^{۱۶}

باید گفت ناصرالدین شاه چندان علاقه‌ای به تأسیس بانک‌های خارجی در ایران نشان نمی‌داد و چه بسا بر ضد آن کوشش می‌کرد. چنان‌که وقتی، چند سالی پس از پیشنهاد تأسیس بانک توسط ساوالان، بانک جدید شرق در صدد برآمد شعباتی از این بانک را در تهران و برخی از شهرهای ایران افتتاح کند، با مخالفت ناصرالدین شاه روبه‌رو شد و هرگاه فشارهای سفارت انگلیس در تهران نبود، بانک جدید شرق امکان تأسیس شعباتش را در ایران نمی‌یافت. بدین ترتیب در سال ۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۸م بانک جدید شرق شعباتش را در شهرهای مختلف ایران گسترده و به قول لرد کرزن «ایران را در حوزه عملیات آسیایی خود وارد» ساخت. شعبات این بانک به سرعت در شهرهای تهران، مشهد، تبریز، رشت، اصفهان، شیراز و بوشهر افتتاح شد و در طی یک سال فعالیت توانست نفوذ قابل توجهی در میان ایرانیان به‌دست آورد. این بانک با بهره‌اندکی که به حساب‌های سپرده جاری و ثابت پرداخت می‌کرد، میزان قابل توجهی از نقدینگی مردم را به سوی خود جلب کرد و برای اولین بار نوعی اسکناس در ایران رواج داد.^{۱۷}

در آستانه تأسیس بانک شاهنشاهی در ایران، بانکداری نوین در کشورهای مختلف

جهان تحولات عمیق یافته و تجارت بسیار قابل توجهی در روش‌های جدید مبادلات پولی - اعتباری اندوخته و به نوعی بر مبادلات تجارتي و بازرگانی جهان سیطره یافته بود. مخصوصاً پیدایش و تکامل اسکناس گامی بلند در تسهیل روابط تجارتي و پول و اعتبار برداشته بود. اینک بانک شاهنشاهی که مبتنی بر شیوه‌های نوین بانکداری در جهان بود می‌رفت تا با تأسیس و گسترش شعباتش در ایران و مناطق همجوار آن (عراق و هندوستان) بیش از پیش ایران را به سرمایه‌داری جهانی پیوند بزند. از سوی دیگر بانکداری سنتی ایران، به‌رغم تمام پیشرفت‌ها و تحولاتی که از سر گذرانیده بود، در شرایط روند رو به گسترش نفوذ اقتصاد تجارتي - پولی کشورهای خارجی و عدم امکان بهره‌گیری منطقی از توانمندی‌های پولی - اعتباری داخلی برای تأسیس بانک‌های جدید ایرانی در ایران به ناچار در چالش و رقابتی نابرابر با مؤسسات پولی و اعتباری کشورهای خارجی گرفتار آمد و سال‌ها در شرایطی نایکسان کوشید تا در برابر مؤسسات رقیب خارجی به حیات خود ادامه دهد.^{۱۸}

بانک شاهنشاهی اولین بانکی محسوب می‌شد که امتیاز تأسیس و فعالیت آن در ژوئیه ۱۸۷۲ از سوی ناصرالدین شاه به بارون ژولیوس دو رویتر و شرکای او داده شد. این بانک انگلیسی، که مدت امتیاز آن ۶۰ سال تعیین شده بود، در عرصه اقتصاد تجارتي و پولی - اعتباری نقشی قابل توجه ایفا کرد. فعالیت این بانک در ۱۱ بهمن ۱۳۲۷ / ۳۱ ژانویه ۱۹۴۹ پایان یافت. بانک استقراضی روس دومین بانک مهم و تأثیرگذاری بود که حدود یک سال و نیم پس از بانک شاهنشاهی ایران، امتیاز تأسیس و فعالیت آن در ایران به اتباع روسیه تزاری داده شد (۱ شوال ۱۳۰۷ / ۲۱ می ۱۸۹۰). مدت امتیاز بانک استقراضی روس ۷۵ سال تعیین شده بود. این بانک هم در عرصه سیاسی، تجارتي و اعتباری - مالی ایران نقش قابل توجه و درعین حال مخرب ایفا کرد. به دنبال پیروزی انقلاب مارکسیستی در شوروی، طبق عهدنامه مودت میان ایران و نظام شوروی بانک استقراضی با تمام دارایی‌ها و تعهداتش به دولت ایران واگذار گردید.^{۱۹}

ورود بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی در عرصه اقتصادی - پولی کشور تباین و تضاد مستقیم با منافع صرافان پر نفوذ یافت. به‌ویژه اینکه این مؤسسات جدیدالتأسیس به چیزی کمتر از تسلط کامل بر سرپل‌های اقتصادی - پولی کشور رضایت نمی‌دادند.

از سوی دیگر بانکداران سنتی برای رهایی از تنگناهای تقریباً غیر قابل فراری که بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی برای آنها ایجاد می‌کردند به‌طور گریزناپذیری در رقابتی که بیشتر به نوعی تنازع بقا شبیه بود درگیر شدند. پیش از این صرافان ایرانی تمام نقل و انتقالات پولی و اعتباری حکومت را در دست داشتند و به اجزاء حکومت نظیر شاه، صدراعظم، درباریان و نظایر آنها وام‌های درازمدت و کوتاه‌مدت اعطا می‌کردند. تعدادی از همین صرافان و تجار خدمات‌رسانی بانکی - اعتباری خود را به برخی کشورهای همجوار و نیز اروپا گسترانیده بودند و در تسهیل روابط تجارتنی بازرگانان داخلی و شرکای خارجی آنها ارتباط لازم را برقرار می‌ساختند. تقریباً تمام امور بانکی - اعتباری حکومت مرکزی در ایالات و پایتخت توسط همین صرافان محلی تنظیم می‌شد و به عبارت درست‌تر تمام وظایفی را که یک بانک دولتی می‌باید در قبال حکومت و دولت بر عهده گیرد، توسط صرافان و تجارتنی که به امور صنفی هم مشغول بودند صورت می‌گرفت. صرافان داخلی بالأخص در کاربرد برات و انواع بیجک، که در واقع پول اعتباری محسوب می‌شد، تبحر قابل توجه داشتند و این همه درحالی بود که: «در ایران قانونی برای امور صرافی وجود نداشت و دولت مطلقاً دخالت نمی‌کرد. کلیه صرافان در صدور حواله و برات و قبول آن آزاد بودند. برای نشر بیجک و رواج آن و مقدار موجودی لازم هیچ‌گونه مقرراتی وجود نداشت و تنها عرف و سنت صرافی که در طول زمان به وجود آمده بود و اعتماد عمومی، حدود کار صراف را تعیین می‌کرد»^{۲۰}.

شاید هرگاه بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی در شرایطی برابر با صرافان و تجار داخلی به رقابت برمی‌خاستند، کمتر می‌توانستند در مقابل حریفان بومی ابتکار عمل را در دست گیرند. در واقع به نظر می‌رسد در آستانه تشکیل بانک شاهنشاهی در ایران زمینه‌های درونی تأسیس مؤسسات بانکی در کشور مراحل نهایی را پشت سر گذاشته و از سوی برخی تجار و صرافان بزرگ تلاش‌هایی هم صورت گرفته بود تا نظر مساعد حاکمیت قاجار را برای تأسیس یک بانک ملی ایرانی جلب نمایند. اما این روند با تأسیس بانک شاهنشاهی، و رقیب آن بانک استقراضی، به شکست انجامید و رقابت خرد کننده این بانک‌ها هرگونه مجالی را از جامعه اقتصادی - تجارتنی ایران برای تأسیس بانکی ایرانی تا سال‌ها بعد به تعویق انداخت. صرافان و بانکداران ایرانی به‌رغم تجارب طولانی در امور

پولی - اعتباری، از روش‌های نوین بانکداری و محاسبات اقتصادی و تجارتي و شیوه‌های جدید آن برایشان ناشناخته بود. بالأخص اینکه عدم وجود انسجام لازم میان صرافان داخلی آنها را از انجام هرگونه کار گروهی و مشترک که برای موفقیت یک شبکه بانکی فعال و گسترده ضروری است، باز می‌داشت.^{۲۱}

درحالی که بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی با گسترش شعب خود در شهرهای مختلف کشور و با برخورداری از مجموعه‌ای از کارمندان آموزش دیده که حداقل از اصول بانکداری نوین اطلاعاتی داشتند و به تبع آن از سازمان‌دهی و تمرکزگرایی عملیاتی قابل اعتنایی برخوردار بودند فعالیت می‌کردند، رقبای محلی آنها علاوه بر اینکه در گروه‌های کوچک و غیر منسجم متشکل می‌شدند، از روش‌های نوین بانکداری هم اطلاع کافی نداشتند. علاوه بر آن از هیچ‌گونه حمایت قانونی و دولتی هم برخوردار نبودند و مجموعه حاکمیت کمترین مسئولیتی در بهینه کردن روش‌های آنان و نیز حمایت از سرمایه‌گذاری‌های اعتباری - مالی آنها بر عهده نمی‌شناخت. درحالی که رقیبان قدرتمند آنان طبق قرارنامه خود با حکومت قاجار از حمایت و پشتیبانی‌های مختلف دولتی و حکومتی برخوردار می‌شدند.^{۲۲}

صرافان به حکومت و مجموعه حکومتگران وام‌های متعدد اعطا می‌کردند؛ وجوه مالیاتی، عوارض گمرکی و نظایر آنرا از ایالات و ولایات مختلف به مرکز انتقال می‌دادند، نقد و پرداخت حواله‌جات دولتی در بخش‌های مختلف کشور و حتی خارج از ایران توسط همین گروه از بانکداران محلی صورت می‌گرفت. باین همه به تدریج صرافان داخلی عرصه را به رقیب واگذار کردند. به خصوص از وقتی که بانک شاهنشاهی دست به کار نشر اسکناس شد و با بهره‌گیری از روش‌های کارآمد اعتماد عمومی را به این پول جدید جلب کرد، و نیز با نظارت بر امور ضرابخانه و مسکوکات فلزی نبض اقتصاد پولی را بر عهده گرفت، دیگر صرافان محلی نتوانستند در برابر این مؤسسه جدید قد علم کنند. از جمله مهم‌ترین اقدامات رقابت‌آمیز صرافان و تجار داخلی برای مقابله با بانک شاهنشاهی تلاش برای تأسیس بانک‌ها و مؤسسات مشابه داخلی بود. مهم‌ترین تلاش‌ها برای تأسیس بانکی ایرانی از شورش بر ضد امتیازنامه رژی آغاز شد. اقشار مختلف کشور که از تأسیس بانک و مدت کوتاهی پس از آن اعطای امتیاز رژی سخت نگران شده بودند، بر آن شدند

تا با تأسیس بانکی ایرانی و نیز فراهم آوردن زمینه‌ای تشکیل شرکتی داخلی خود تجارت تنباکو را به دست گیرند. به‌ویژه اینکه بانک شاهنشاهی از اوایل فعالیت، قصد خود را مبنی بر رقابت سنگین با صرافان و تجار داخلی آشکار ساخته بود.^{۲۳}

رقابت و دشمنی تجار و صرافان با بانک شاهنشاهی در مناطقی که از اهمیت تجارتي - اقتصادی قابل توجهی برخوردار بود بیشتر نمایان شد. از جمله این مراکز تجارتي و اقتصادی فارس بود که انبوهی از تجار و صرافان داخلی به فعالیت‌های مختلف اقتصادی در آنجا مشغول بودند و برای تأسیس بانکی رقیب، بیش از همنوعان خود در سایر مناطق، به تکاپو افتادند. تجار فارس که از هنگام فعالیت رژی سخت از عملیات بانک شاهنشاهی به هراس افتاده بودند با تحریم داد و ستد با بانک شاهنشاهی به تأسیس برخی مؤسسات بانکی مبادرت کردند.

مؤسساتی از این نوع در گوشه و کنار کشور اعلام موجودیت کردند و به انجام برخی عملیات بانکی هم دست زدند اما به دلایل عدیده که مهم‌ترین آن رقابت خرد کننده بانک شاهنشاهی و بانک استقراضی بود از پا در آمدند.^{۲۴}

از تجار و صرافان که بگذریم در میان دولتمردان قاجار مهم‌ترین اقدام برای تأسیس بانک ایرانی از سوی علی اصغر اتابک اعظم، صدر اعظم ناصرالدین شاه، صورت پذیرفت. امین‌السلطان در تلاش بود تا با مشارکت و همکاری برخی از تجار و صرافان درجه اول کشور به تأسیس بانک مبادرت ورزد. هدف از تأسیس بانک علاوه بر امور متعارف بانکی و تسهیل امور تجارتي بازرگانان داخلی و خارجی، سرو سامان بخشیدن به امور ضرابخانه و ضرب مسکوکات مختلف بود. چند سالی پس از آن و در دورهٔ صدارت امین‌الدوله هم گام‌هایی برای تأسیس بانکی ایرانی برداشته شد. امین‌الدوله در سال ۱۳۱۵ق و تا هنگامی که در صدد برآمد وامی قابل توجه از بانک شاهنشاهی یا دولت انگلستان اخذ نماید، به فکر افتاد مبلغی از آن وام را به تشکیل و راه‌اندازی بانک مورد نظر اختصاص دهد. اما او نتوانست وام مورد نظر را از انگلیسی‌ها بگیرد و نیز مجالی برای تأسیس بانک نیافت. مدت کوتاهی پس از آن تلاش دیگری از سوی میرزا ابراهیم خان معاون امین‌الدوله کاشانی وزیر وقت تجارت که در عین حال در بانک شاهنشاهی نیز شغلی داشت صورت گرفت، تا با بهره‌گیری از سرمایه‌های نقدی ثروتمندان ایرانی بانکی

تحت عنوان «بانک فلاحی» برپا کند؛ اما از این اقدام نیز نتیجه‌ای به دست نیامد.^{۲۵}

تجار و صرافان داخلی جهت جلوگیری از گسترش رواج و کاربرد اسکناس‌های بانک شاهنشاهی دست به انتشار برخی اوراق بهادار و اعتبارات پولی زدند که در ادبیات اقتصادی آن روزگار بیشتر تحت عنوان «بیجک» از آن یاد شده است. بیجک و پول‌های اعتباری مشابه به‌ویژه در مناطقی از کشور که رشد اقتصادی و تجارتي قابل توجهی داشت و تجار و صرافان بزرگی هم در آن مناطق مشغول به فعالیت بودند، بیشتر رواج یافت. طبق مدارک برجای مانده، تجار و صرافان ایلات فارس و بنادر، اصفهان و یزد و تبریز بیشترین تلاش را برای انتشار بیجک انجام می‌دادند. این امر بیش از هر چیز به خاطر گسترش مبادلات تجارتي و اقتصادی و نیز نفوذ اقتصادی محافل مختلف تجارتي - اقتصادی انگلیسی و بانک شاهنشاهی در این مناطق بود. تجار و صرافان بزرگ این نواحی که از تشکیل بانک شاهنشاهی به‌طور کلی و نیز نشر اسکناس‌های این بانک به‌طور اخص احساس نگرانی می‌کردند، درصدد برآمدند با انتشار اوراق بهاداری مشابه اسکناس‌های بانک شاهنشاهی علاوه بر حفظ سرپل‌های اقتصادی - تجارتي خود، از گسترش عملیات این بانک جلوگیری کنند. منابع موجود نشان می‌دهد که از اوایل فعالیت بانک شاهنشاهی و اقدام آن بانک برای نشر اسکناس اقدامات متقابل تجار و صرافان بزرگ آغاز شد. بدین ترتیب در شرایطی که تجار و صرافان بزرگ کشور در رقابتی سخت و شکننده درصدد بودند از گسترش نفوذ تجارتي - اقتصادی و نیز سیاسی بانک شاهنشاهی جلوگیری به عمل آورند دستگاه حکومت قاجار در اقدامی هماهنگ با اولیای بانک و دستگاه دیپلماسی انگلستان در ایران، نه تنها هیچ حمایتی از تجار داخلی به عمل نمی‌آورد بلکه از هرگونه اقدامی که منجر به شکل‌گیری نهادهای داخلی رقیب بانک شاهنشاهی شود، جلوگیری به عمل می‌آورد.^{۲۶}

در آن برهه نوعی همبستگی و هماهنگی قابل توجه میان تجار و صرافان بزرگ کشور برای مقابله با توسعه عملیات بانک شاهنشاهی ایجاد شد. نامه‌نگاری‌هایی میان تجار بزرگ در ارتباط با خودداری از داد و ستد با بانک شاهنشاهی رد و بدل می‌شد و یکدیگر را تشویق یا تهدید کردند که از معامله با بانک خودداری کنند. هنگامی که امین‌الدوله جای خود را به امین‌السلطان داد، سیاست‌های سخت‌گیرانه حکومت بر ضد تجار و

صرافانی که اقدام به نشر بیجک و اوراق اعتباری مشابه می کردند باز هم بیشتر شد. تا جایی که تحت فشار سفارت انگلیس و اولیای بانک شاهنشاهی حکومت مرکزی وعده داد در کوتاه ترین مدت تمام کسانی را که در شهرهایی نظیر شیراز و بوشهر به نشر بیجک اقدام کرده اند از ادامه کار باز دارد. کار نشر بیجک و متعاقب آن بروز بحران کلی در رواج اسکناس های بانک شاهنشاهی در شهرهای مختلف کشور به حدی نگران کننده شده بود که باعث دخالت مستقیم وزارت خارجه انگلیس برای جلوگیری از ادامه وضعیت شد. لرد سالیسبوری وزیر خارجه وقت انگلیس طی نامه هایی خطاب به حکومت ایران خواستار جلوگیری از نشر بیجک از سوی تجار و صرافان داخلی شد. هرگاه حکومت مانعی برای فعالیت تجار و صرافان بزرگ کشور، خاص در مناطقی نظیر فارس و بوشهر ایجاد نمی کرد و در شکست طرح های اقتصادی - مالی محافل داخلی با اولیای بانک شاهنشاهی و دستگاه دیپلماسی انگلستان در ایران همگام و همدست نمی شد، انتظار می رفت که در آستانه انقلاب مشروطیت بانک های ملی و ایرانی با سرمایه های داخلی در گوشه و کنار کشور تأسیس شود. چنان که به رغم اتحاد حکومت و بانک شاهنشاهی، کمپانی فارس همچنان در انجام امور بانکی و نشر بیجک بود تا اینکه در سال ۱۳۲۲ق/ ۱۹۰۴م طی اقدام هماهنگ دولت و بانک شاهنشاهی ناچار به عملیات بانکی خود پایان داد.^{۲۷}

شرکت شرافت در یزد، متشکل از چند تاجر و صراف معتبر خواست نوعی اسکناس منتشر کند، ولی با هشدار سفارت انگلستان، دولت ایران به جلوگیری برخاست. شرکت مسعودیه در اصفهان نیز دچار همین سرنوشت شد.^{۲۸}

از جمله تجار بزرگ که می کوشیدند مؤسسه ای بانکی ایجاد کنند برادران تومانیانس بودند که به سرپرستی الکساندر تومانیانس تجارتخانه ای بزرگ را اداره می کردند. این تجارتخانه علاوه بر امور صنفی و بانکداری، در امور تجارتي و صدور و ورود کالا و نیز بخش کشاورزی فعال بود اعتبار مالی - اقتصادی قابل توجهی داشت. چنان که بخش عمده ای از متنفذان محلی، درباریان، سفرا و نمایندگان سیاسی ایران در کشورهای خارجی غالباً به آن مقروض بودند. تومانیانس علاوه بر ایران در برخی کشورهای جهان نیز که با ایران روابط تجارتي - اقتصادی داشتند نمایندگی داشت و خدمات مختلف

بانکی و غیره ارائه می‌داد. سرمایه نقدی و در گردش تجارتخانه تومانس را در اواخر سده ۱۹م تا ۳۶۰۰۰۰۰۰ تومان برآورد کرده‌اند. این تجارتخانه به دنبال انقلاب روسیه در حالی که مبالغ هنگفتی با بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی مقروض بود به سراشیب سقوط افتاد و بخش عمده‌ای از دارایی‌هایش که بر ۱۷ میلیون منات بالغ می‌شد ضبط گردید. اینکه مدارک و مستغلات و سایر اموال غیر منقول تجارتخانه تومانیانس ده‌ها برابر دیونش بود اما به دلایل عدیده که عمده‌ترین آن سوء استفاده کارگزاران وقت حکومت بود، نتوانست از بحران نجات یابد. گو اینکه بیشترین صدمات و خسارات وارده بر تجارتخانه تومانیانس از ناحیه روس‌ها وارد آمد، اما بانک شاهنشاهی نیز که وجود رقیبی چنین پر نفوذ را بر نمی‌تابید از کمک به آن خودداری کرد.^{۲۹}

دیگر مؤسسه ایرانی که در رقابت با بانک شاهنشاهی و بانک استقراضی به عملیات بانکی و سایر امور تجاری - اقتصادی اشتغال داشت، تجارتخانه جمشیدیان بود. این تجارتخانه هم علاوه بر امور صرافی و بانکداری به سایر امور تجاری و اقتصادی مشغول بود و علاوه بر شهرهای بزرگ ایران در برخی از شهرهای مهم جهان هم نمایندگی داشت. مؤسسه جمشیدیان در زمینه‌ای کشاورزی و ملک‌داری هم فعالیت می‌کرد. بانک شاهنشاهی و استقراضی که در مقاطع مختلف به این مؤسسه تجاری - بانکی وام‌های متعدد و درعین حال کنترل شده‌ای اعطا کرده بودند، در فرصت مناسب اسباب ورشکستگی آنرا فراهم آوردند.^{۳۰}

تجارتخانه جهانیان از دیگر مؤسسات بانکی - تجاری ایرانی در یزد تأسیس شد و از اقتدار اقتصادی قابل توجهی در بازارهای داخلی و خارجی برخوردار بود. این مؤسسه علاوه بر امور تجاری و ملک‌داری در امور صرافی و بانکداری هم نقش ایفا می‌کرد؛ و در شهرهای بزرگ اروپا، هندوستان و نیز آمریکا دارای نمایندگی بود. برادران جهانیان در انقلاب مشروطیت نقش قابل اعتنایی ایفا کردند و برای تدوین طرح تأسیس بانک ملی در صدر مشروطیت بسیار کوشش نشان دادند. به همین دلیل پیوسته مورد بغض و دشمنی مخالفان خود، بانک شاهنشاهی و استقراضی بودند. چنان که کشته شدن دو تن از مدیران ارشد این مؤسسه هم به همان دشمنان خارجی تجارتخانه نسبت داده شد. در نهایت بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی از محل اعتبارات کنترل شده‌ای که

به این تجارتخانه اعطا کرده بودند اسباب ورشکستگی آنرا فراهم آوردند. از دیگر مؤسسات و تجارتخانه‌های ایرانی که عمدتاً در رقابت با بانک شاهنشاهی و نیز استقراضی به تدریج اعتبار سابق را از دست داده و به ورشکستگی کشانیده شدند باید به شرکت اتحادیه، کمپانی فارس به مدیریت حاج عبدالرحیم شیرازی و شرکت عمومی ایران اشاره کرد که در امور صرافی و بانکداری اعتباری قابل توجه داشتند و به‌رغم تمام مشکلاتی که از سوی حکومت و اولیای بانک شاهنشاهی و استقراضی برای آنها به‌وجود آمد، سال‌ها رقابت خود را با مؤسسات بانکی خارجی ادامه دادند. یکی از تجار و صرافان بزرگ کشور که در رقابت با بانک شاهنشاهی و استقراضی دچار ورشکستگی شد حاج حسین امین‌الضرب بود که از تجار و صرافان درجه اول کشور محسوب می‌شد و علاوه بر اشتغال به امور تجاری، راه‌سازی و ملک‌داری به کار صرافی و بانکداری نیز مشغول بود و نمایندگی‌هایی نیز در شهرهای مختلف ایران و سایر کشورهای جهان دایر کرده بود. اما او نظیر بقیه هم‌قطاران در دام وام‌های اعطایی بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی گرفتار آمد و گو اینکه کاملاً از هستی ساقط نشد، اما بخش عمده‌ای از اعتبار اجتماعی - اقتصادی‌اش را از دست داد.^{۳۱}

تردیدی وجود ندارد که هرگاه تجار و صرافان ایرانی در شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی یاد شده قرار نداشتند، سپس بورژوازی ملی ایران سیری طبیعی را طی می‌کرد و می‌توانست در عرصه اقتصاد جهانی جایگاهی درخور کسب نماید.

گام بعدی برای تأسیس بانکی ایرانی پس از پیروزی انقلاب مشروطیت و در جریان مطرح شدن وام‌خواهی از بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی در مجلس شورای ملی برداشته شد. چنان که پیش از این اشارت رفت تجار بزرگ در مجلس و بیرون از مجلس مبتکر چنین طرحی بودند ولی کوشش‌های آنها تحت فشار بانک شاهنشاهی با شکست روبه‌رو شده بود. بدین ترتیب همزمان با مجلس شورای ملی گروه‌های نسبتاً وسیعی از اقشار مختلف در بیرون از مجلس و در بخش‌های مختلف کشور ضمن حمایت از تأسیس بانک ملی آمادگی خود را برای کمک مالی به تأسیس بانک اعلام کردند و گروهی از صاحبان ثروت و مکنت عهده‌دار پرداخت سرمایه اولیه بانک شدند. به تدریج مبالغی پول از سوی اقشار مردم برای این کار به سوی مجلس سرازیر شد. با این حال بحران مالی

دولت باعث شد تا در خلال مذاکرات تأسیس بانک، فشارهایی برای أخذ وام از بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی به نمایندگان مجلس وارد شود. مجلس هم به امید تأسیس بانک ملی و فراهم آمدن سرمایه لازم، به دولت وعده می‌داد که از طریق بانک جدید پول مورد نیاز آنرا تأمین کند. اما دولت و درباریان شاه با پیشنهاد مجلس، که در صورت استقراض نیز خواهان نظارت بر مصرف آن بود، مخالفت کردند. درحالی که دولت سعی داشت برای کاستن از فشار ارباب حقوق، مجلس را به أخذ وامی محدود از بانک‌های استقراضی و شاهنشاهی راضی نمایند، به تصویب نمایندگان مجلس برای پیشگیری از بروز اغتشاش بین نیروهای نظامی، قبل از آنکه کار تأسیس بانک قوامی بگیرد، مبلغی از نقدینگی جمع‌آوری شده را برای پرداخت حقوق آنها در اختیار دولت قرار داد. مذاکرات نمایندگان مجلس برای تأسیس بانک ملی طی سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۶ ق و تا هنگام بمباران مجلس از سوی قزاق‌های تحت فرمان لیاخوف ادامه یافت. مجلس اساسنامه‌ای هم برای تأسیس و اداره بانک آماده کرد و نیز فرمانی هم از محمدعلی شاه برای تأسیس بانک گرفته بود؛ اما هیچ‌گاه این طرح عملی نشد.^{۳۲}

در سال ۱۳۲۳ ق و در دوران صدراعظمی عین‌الدوله حکومت ایران آمادگی خود را جهت تأسیس بانک آلمانی در ایران به اطلاع سفارت آن کشور در تهران رسانید. بدین ترتیب برنامه این بود که با تأسیس شعباتی از یک بانک آلمانی در تهران و سایر شهرهای کشور أخذ قرضه‌های مورد تقاضا از آن کشور امکان عملی بیشتری پیدا نماید. سفارت آلمان نیز این علاقه حکومت ایران را با اشتیاقی تمام به اطلاع وزارت خارجه آن کشور رسانید و آلمانی‌ها که پیش از این درصدد بودند در راه آهن ایران سرمایه‌گذاری نمایند و به خاطر مخالفت‌های روس و انگلیس با شکست روبه‌رو شده بودند، طرح تأسیس بانک در ایران را فرصتی مغتنم جهت گسترش نفوذ خود در این کشور دانستند و آسان‌ترین راه برخورد موفقیت‌آمیز تجارتي - اقتصادی با نفوذ روس و انگلیس در ایران را از طریق احداث بانک جستجو کردند. به هر حال طرح تأسیس بانک آلمانی در ایران، که مدت کوتاهی قبل از پیروزی انقلاب مشروطیت مورد مذاکره و گفتگوی طرفین واقع شده بود، در تمام سال ۱۳۲۴ و ماه‌های نخست سال ۱۳۲۵ ق ادامه یافت. اما به‌رغم توافقاتی که در ۲۴ ژوئیه ۱۳۲۵/۱۹۰۷ ق در این باره بین آلمان و دولت ایران به عمل آمد،

به سبب مخالفت‌های شدید روس و انگلیس به جایی نرسید و قرارداد مذکور ملغی شد.^{۳۳} طی سال‌های نخست پس از کودتای ۱۲۹۹ ش مقدمات تأسیس بانک‌ها و مؤسسات مالی - اعتباری ایرانی خارجی در ایران فراهم شد. اولین بانک خارجی که بر آن شد شعباتی در تهران و برخی شهرهای دیگر تأسیس کند، بانک عثمانی بود. اما در گام نخست با برخی کارشکنی‌های اولیای امور دولت ایران که گمان می‌رفت تحت تأثیر القائنات بانک شاهنشاهی و دولت بریتانیا قرار گرفته‌اند، با مشکلاتی روبه‌رو شد. بااین همه این بانک شعباتی در تهران، همدان و کرمانشاه افتتاح کرد. بانک عثمانی نهایتاً در سال ۱۳۳۴ ش/۱۹۶۵ م به فعالیت خود در ایران پایان داد.^{۳۴}

فرانسه هم از کشورهایی بود که در همان ایام درصدد برآمد بانکی در ایران دایر کند. واسطه این کار گویا نصرت‌الدوله فیروز بود. سال‌ها قبل از آن و در سال ۱۹۱۲ م هم یک گروه فرانسوی خواستند بانکی در ایران دایر کنند اما موفقیتی به دست نیاوردند. به‌رحال نصرت‌الدوله فیروز طی نامه‌ای که تاریخ آن روشن نیست، شرحی برای دولت ایران نوشت و اولیای امور را به لزوم موافقت با این طرح فراخواند. در همان حال دولت فرانسه به دنبال مذاکراتی با نصرت‌الدوله در پاریس به سفارت آن کشور در تهران دستور داد موضوع تأسیس بانکی فرانسوی را با دولت ایران مطرح کند. به‌رغم این احوال طرح تأسیس بانکی فرانسوی در آن مقطع به نتیجه‌ای نرسید و به‌زودی به‌دست فراموشی سپرده شد.^{۳۵}

همزمان با این تحولات، تعدادی از بانکداران روسی و آلمانی درصدد برآمدند با تأسیس بانکی در ایران به رقابت تجارتی - مالی با بانک شاهنشاهی برخیزند. منابع موجود حاکی از آن است که طی سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ ش دولت شوروی سخت نگران گسترش نفوذ انگلستان و بانک شاهنشاهی در ایران بود و می‌کشید با تجدید روابط سیاسی، اقتصادی و بانکی در ایران با نفوذ روزافزون آن کشور به مقابله برخیزد.

به‌رغم این احوال هیچ‌گاه چنین بانک‌هایی در ایران افتتاح نشد. اولین مؤسسه مالی - اعتباری ایرانی که مقدمات تأسیس آن دو سه ماهی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ فراهم شد و به زودی نگرانی اولیای بانک شاهنشاهی را برانگیخت، بانک ایران بود. به دنبال واگذاری بانک سابق استقراضی روس به دولت ایران در فوریه ۱۹۱۲ مسئولان

ایرانی در صدد برآمدند بر اساس بقای این مؤسسه، بانکی ایرانی تأسیس کنند. به زودی نام بانک ملی ایران برای این مؤسسه مالی - اعتباری جدید برگزیده شد و تأسیس آن مورد استقبال محافل مختلف سیاسی - اقتصادی و مردم کشور قرار گرفت. بانک ایران که گاه تحت عنوان بانک ملی نیز از آن یاد می‌شد، در واقع اولین بانک ایرانی است که تا خرداد ۱۳۱۲ به فعالیت خود ادامه داد و سپس در بانک جدیدالتأسیس کشاورزی و فلاحی ادغام شد.^{۳۶}

بانک دیگر به نام بانک پهلوی در اردیبهشت ۱۳۰۴ تأسیس گردید که پس از چندی نام قشون و سپس سپه بر آن نهاده شد. این بانک که عمدتاً برای پرداخت حقوق و حل و فصل مسائل مالی - اعتباری نظامیان تأسیس شده بود، از همان آغاز رقیبی هر چند کمتر خطر ساز برای بانک شاهنشاهی تلقی شد. بانک سپه کماکان به فعالیت‌های مؤثر ادامه می‌دهد.^{۳۷}

از دیگر مؤسسات مالی - اعتباری ایرانی «مؤسسه رهنی دولت ایران» است که در سال ۱۳۰۵ ش و عمدتاً برای توسعه معاملات رهنی در تهران تأسیس شد و تا سال ۱۳۰۷ ش به عنوان زیر مجموعه‌ای از وزارت مالیه فعالیتش را ادامه داد. اما چنان‌که باید نتوانست در عرصه بانکداری موفقیتی کسب کند و سرانجام در بانک ملی ایران ادغام گردید. بانک کشاورزی و فلاحی هم که در خرداد ۱۳۱۲ بر مرده‌ریگ بانک ایران بنیان نهاده شد، بخش دیگری از وظایف مالی - اعتباری کشور را به خود اختصاص داد تا باز هم در عرصه فعالیت بانک شاهنشاهی در ایران محدودیت دیگری پدید آید. از دیگر مؤسسات مالی - اعتباری ایران که در رقابت قابل اعتنایی با بانک شاهنشاهی آغاز کرد، «بانک روس و ایران» بود که مقدمات تشکیل آن پس از عقد قرارداد مودت در فوریه ۱۹۲۱ فراهم شده بود. بانک روس و ایران که تا پایان دوران پهلوی همچنان در ایران به فعالیت خود ادامه داد از حمایت دولت شوروی برخوردار بود و می‌کوشید روابط مالی و تجاری ایران و شوروی را گسترش دهد. این بانک به سرعت شعباتی در تهران و بسیاری از مناطق شمالی ایران افتتاح کرد و علاوه بر انجام امور اقتصادی اتباع و دولت روسیه در ایران، به مشتریان ایرانی خود نیز خدمات می‌داد.^{۳۸}

طرح تأسیس بانک ملی که از پاییز سال ۱۳۰۵ ش به عنوان یک لایحه قانونی تقدیم

مجلس شورای ملی شده بود، موجبات نگرانی بانک شاهنشاهی را فراهم آورد و در اولین قدم بر آن شد برای مشتریان خود تسهیلات بیشتری در نظر بگیرد و از میزان بهره خود بکاهد. برخی آگاهان به امور امیدوار بودند با تأسیس بانک ملی علاوه بر اینکه از قدرت و نفوذ بانک شاهنشاهی بر اقتصاد ایران کاسته شود، با بیرون کشیدن میلیون‌ها تومان سرمایه مردم و دولت از آن بانک، سرمایه لازم برای آغاز به کار بانک ملی فراهم شود. نمایندگان مجلس شورای ملی دوره ششم از آذر ۱۳۰۵ به مذاکره درباره ضرورت و شیوه تأسیس بانک ملی پرداختند و سرانجام در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ «قانون اجازه تأسیس بانک ملی ایران» از تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی گذشت.^{۳۹} در فصول بعد درباره این بانک به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

در اواخر سال ۱۳۰۸ ش، پستوانه پول ایران از نقره به طلا تبدیل شد و به دنبال آن، واحد پول هم از قران به ریال تغییر یافت. اولین سری اسکناس‌های منتشره در ایران، تصویر ناصرالدین شاه و امضای ژوزف رابینو مدیر کل بانک شاهنشاهی ایران و آ. وود، رئیس کل بانک شاهنشاهی ایران در لندن را در خود داشت. در چاپخانه‌های برادبوری و ویلینسون و شرکا در انگلستان چاپ شده بود. این اسکناس‌ها در ارزش‌های ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۲۰، ۲۵، ۵۰، ۱۰۰، ۵۰۰، و ۱۰۰۰ تومانی چاپ و منتشر گردید. دومین سری اسکناس‌های بانک شاهنشاهی ایران باز هم با تصویر ناصرالدین شاه در ارزش‌های ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۵۰، و ۱۰۰ تومانی چاپ و منتشر شد. اولین سری اسکناس‌های بانک ملی ایران، با تصویر رضا شاه، با ارزش‌های ۵، ۱۰، ۲۰، ۵۰، ۱۰۰، و ۵۰۰ ریالی در سال ۱۳۱۱ ش و در آمریکا چاپ و منتشر گردید. دومین و سومین سری اسکناس‌های بانک ملی ایران با تصویر رضا شاه و با ارزش‌های ۱۰، ۲۰، ۵۰، ۱۰۰، و ۱۰۰۰ ریالی در سال ۱۳۱۴ ش، نیز در آمریکا چاپ شد. سری چهارم و پنجم اسکناس‌های بانک ملی ایران در سال‌های ۱۳۱۶-۱۳۱۷ ش با تصویر رضا شاه و با ارزش‌های ۵، ۱۰، ۲۰، ۵۰، ۱۰۰ و ۱۰۰۰ ریالی در فرانسه به چاپ رسید. سری ششم تا هشتم اسکناس‌های بانک ملی ایران هم در همان دوره رضا شاه که برخی تغییرات دیگر در قالب و تصاویر آنها ایجاد شده بود، در سال‌های ۱۳۱۷-۱۳۲۰ ش در خارج از کشور چاپ گردید. روند نشر اسکناس‌های بانک ملی ایران طی سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۷ ش در هفت سری و در کشور

انگلستان چاپ شد. بانک مرکزی ایران که مقرر بود وظیفه بانک ناشر اسکناس، حفظ و ارتقای ارزش پول ملی و کنترل اقتصاد پولی - اعتباری کشور را عهده‌دار شود، در ۱۸ مرداد ۱۳۳۹ رسماً فعالیت خود را آغاز کرد و تا پایان دوره سلطنت محمدرضا شاه پهلوی و آستانه پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ش)، در ۱۵ سری به چاپ و انتشار اسکناس اقدام نمود. اسکناس‌های بانک مرکزی ایران به تدریج در ارزش‌های ۱۰، ۲۰، ۵۰، ۱۰۰، ۵۰۰، ۱۰۰۰، ۵۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ ریالی چاپ و منتشر گردید.^{۴۰}

در طول دوران سلطنت رضا شاه و پس از آن بانک ملی ایران بزرگ‌ترین و مهم‌ترین بانک ایران محسوب می‌شد. به‌رغم واگذاری امتیاز نشر اسکناس به بانک مرکزی (۱۳۳۹ش)، کماکان، به نقش درجه اول خود در عرصه اقتصادی، تجارتي و پولی - اعتباری خود در ایران ادامه داده و در مبادلات پولی - اعتباری جامعه ایرانی در داخل و خارج از کشور جایگاه نخست خود را حفظ کرده و تداوم بخشید. بانک سپه، بانک فلاحتی و صنعتی و بانک رهنی ایران که در دوره رضا شاه تأسیس شده بودند، به فعالیت‌های خود در دوره محمدرضا شاه ادامه دادند. در دوره یک ساله غائله فرقه دموکرات پیشه‌وری در استان آذربایجان (۱۳۲۴-۱۳۲۵ش)، بانکی تحت عنوان «آذربایجان بانکی» در آن استان تشکیل شد که پس از ختم غائله مذکور به فعالیت آن پایان داده شد.^{۴۱}

در ۵ تیر ۱۳۳۴ش قانون جدید بانکداری از تصویب نمایندگان مجلسین سنا و شورای ملی گذشت و به موجب آن تأکید شد: «بانک مؤسسه‌ای است که به‌صورت شرکت سهامی مطابق قانون تجارت تشکیل شده و بر اساس مواد این قانون به عملیات بانکی اشتغال ورزد». بر اساس همین قانون هیأت نظارت بر بانک‌ها هم از افراد مشروحه زیر تشکیل می‌شد: دادستان کل، معاون وزارت دارایی، مدیر کل بانک ملی ایران، رئیس اتاق بازرگانی و یک نفر نماینده منتخب بانک‌های غیر دولتی که به هیچ‌یک از آنها بستگی نداشته و ذی‌نفع نباشد. حداقل سرمایه اولیه بانک تأسیس شده یکصد میلیون ریالی تعیین شده بود که حداقل ۵۰ درصد آن باید به‌صورت نقدی پرداخت می‌شد. ضمن اینکه بانک‌ها موظف بودند از سیاست‌های اعتباری بانک ملی ایران (ناشر اسکناس) و مقررات عمومی مربوط به معاملات بانکی پیروی کنند. در آستانه تأسیس بانک مرکزی ایران (ناشر

انحصاری اسکناس و پول فلزی در کشور)، مقررات و قوانین بانکی جدیدی به تصویب رسید. بر اساس قانون جدید، اشتغال به عملیات بانکی باید با اجازه شورای پول و اعتبار صورت گیرد، اساسنامه بانک‌ها باید به تصویب شورای پول و اعتبار برسد و مورد تأیید بانک مرکزی ایران قرار گیرد، کلیه سهام بانک‌ها با نام منتشر شود، براساس همین قانون بانک‌های ایرانی از واگذاری بیش از حداکثر ۴۰ درصد سهام خود به خارجی‌ها منع نشده بودند، سرمایه بانک‌ها عموماً به هنگام تأسیس، نقداً نزد بانک مرکزی ایران سپرده می‌شد. سرمایه بانک‌های ایرانی حداقل ۱۰۰ میلیون ریال تعیین شده بود، ضمن اینکه بانک‌ها موظف بودند از سیستم‌های اعتباری بانک مرکزی ایران تبعیت نمایند و دستورات شورای پول و اعتبار را مجرا سازند.^{۴۲}

تأسیس و فعالیت بانک‌های ایرانی در سال‌های پس از سقوط رضا شاه بیش از پیش رشد کرد و بانکداری خصوصی در ایران گسترش یافت. شماری از بانک‌های خصوصی و گاه نیمه‌دولتی آن دوره را بانک‌های مختلط تشکیل می‌دادند که سرمایه و مدیریت آن به‌طور مشترک از سوی ایرانیان و خارجیان تأمین و اعمال می‌شد. بر اساس قوانین بانکداری میزان مشارکت اتباع خارجه در سرمایه بانک‌های ایرانی حداکثر ۴۰ درصد تعیین شده بود. در سال ۱۳۵۱ش قانون پولی و بانکی جدیدی به تصویب رسید. بر اساس این قانون تعیین عملیات بانکی در ایران بر عهده شورای پول و اعتبار بود، و تأسیس بانک در ایران به تصویب اساسنامه آن در شورای پول و اعتبار و صدور اجازه از سوی بانک مرکزی ایران موکول شده بود، حداقل سرمایه بانک‌های ایرانی ۲۰۰ میلیون ریال بود، مدیران و رؤسای هیچ بانکی نمی‌توانستند (بدون اجازه بانک مرکزی) در دیگر بانک‌های کشور سهم یا سمتی داشته باشند. مطابق قانون مذکور بانک مرکزی یگانه صاحب امتیاز انتشار پول رایج کشور بود و اسکناس‌ها با امضای وزیر دارایی و رئیس بانک مرکزی منتشر می‌شد. همچنین بانک مرکزی مسئول تنظیم و اجرای سیاست پولی و اعتباری بر اساس سیاست کلی اقتصادی کشور بود و می‌بایست ضمن حفظ ارزش پول ملی و ایجاد موازنه در پرداخت‌ها، برای مبادلات بازرگانی و رشد اقتصادی کشور تسهیلاتی ایجاد کند. ضمن اینکه مجمع عمومی، شورای پول و اعتبار، هیأت عامل، هیأت نظارت اندوخته اسکناس و هیأت نظار هم به عنوان ارکان بانک مرکزی ایران

تعیین شده بودند.^{۴۳}

در آن دوره بانک‌های فعال در ایران بر حسب نوع و گستره فعالیت‌هایی که داشتند به چند دسته تقسیم می‌شدند: بانک‌های بازرگانی آن دسته از بانک‌ها را شامل می‌شد که عمده فعالیت‌های آنها در عرصه تجارت و تسهیل مبادلات اعتباری و ارزی در داخل و خارج از کشور متمرکز بود؛ عمده فعالیت‌های گروه بانک‌های کشاورزی در بخش حمایت از کشاورز و توسعه اقتصاد و تولیدات روستایی متمرکز بود؛ بانک‌های صنعتی عمدتاً در زمینه حمایت از توسعه و تقویت بخش صنعت و گسترش و نوسازی اقتصاد صنعتی ایران فعالیت می‌کردند؛ گروه بانک‌های ساختمانی در عرصه ساخت و سازهای شهری و تأمین مسکن شهروندان و نظایر آن فعال بودند؛ فعالیت گروه بانک‌های عمران منطقه‌ای هم به مناطق خاصی از کشور محدود می‌شد و هدف آنها حمایت از توسعه اقتصادی در بخش‌های مختلف کشاورزی، صنعتی، خدمات، عمرانی، ساختمان، معدن، حمل و نقل، تجارت و بازرگانی و کمک به سایر زیرساخت‌های اقتصادی بود. گروهی از بانک‌ها هم فعالیت‌های بانکی خود را به اقشار و اصناف خاصی از جامعه ایرانی اختصاص داده بودند، ضمن اینکه بانک‌های تخصصی هم در عرصه‌های عمومی و خاصی از امور اقتصادی فعالیت می‌کردند.^{۴۴}

بانک فلاحی و صنعتی ایران که در سال ۱۳۱۲ش تأسیس شده و کلیه سرمایه و تعهدات بانک منحل شده ایران به آن سپرده شده بود، در سال ۱۳۱۹ش به «بانک کشاورزی و پیشه و هنر»، و در سال ۱۳۴۵ش به «بانک کشاورزی ایران» تغییر نام یافت و در سال ۱۳۴۸ش هم «بانک تعاون کشاورزی ایران» نام گرفت. مجموع سرمایه بانک تعاون کشاورزی ایران در پایان سال ۱۳۵۶ش حدود ۵۳٬۵۵۳٬۲۶۰٬۰۰۰ ریال بود. در همان سال‌ها این بانک ۵ شعبه در تهران و ۲۱۶ شعبه در سایر شهرها و شهرستان‌های ایران داشت و جمع کارکنان آن حدود ۳٬۷۲۶ نفر بود. علی سرپرست، منوچهر معرفت و مرتضی شیخ‌الاسلامی هم اعضای هیأت مدیره آن بودند.

بانک رهنی ایران در سال ۱۳۱۷ش تأسیس شد و مهم‌ترین وظایف آن اعطای وام در برابر رهن اموال غیر منقول، پذیرفتن پول برای ایجاد حساب جاری یا حساب سپرده ثابت با سود یا بدون سود، صدور ضمانت‌نامه در برابر رهن املاک و وثیقه‌های معتبر

دیگر، دادن وام‌های کوتاه‌مدت در برابر سندها و اوراق بهادار، انتشار اوراق وام با سود، مشارکت در بنگاه‌های ساختمانی و انجام سایر معاملات بازرگانی اعلام شده بود. سرمایه اولیه بانک ۲۰۰ میلیون ریال بود، بخشی از آنرا بانک ملی ایران تأمین کرده بود. در سال ۱۳۴۳ش بانک رهنی ایران به وزارت آبادانی و مسکن واگذار شد. در پایان سال ۱۳۵۶ش کل سرمایه این بانک به رقم ۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بالغ می‌شد. در همان برهه بانک رهنی ایران ۳۱ شعبه در تهران و ۱۶۹ شعبه در سایر شهرهای ایران داشت و تعداد کارمندان آن ۱٬۷۹۹ نفر بود. مسعود امیری، علی اصغر هدایتی و غلامرضا تهامی هم اعضای هیأت مدیره آن بانک را تشکیل می‌دادند.

صندوق پس‌انداز ملی در سال ۱۳۱۸ش برای ترویج پس‌انداز و تشویق مردم کشور به سپرده‌گذاری در بانک‌های ایرانی (به‌ویژه بانک ملی ایران) تأسیس شد و هدایت آن بر عهده بانک ملی ایران قرار گرفت. صندوق پس‌انداز ملی تا پایان دوره پهلوی به فعالیت‌های خود ادامه داد.

موسسه رهنی دولتی ایران در سال ۱۳۰۵ش تأسیس شد و تا سال ۱۳۰۷ش اداره آن بر عهده وزارت دارایی بود. پس از آن در ردیف سازمان‌های تابعه بانک ملی ایران قرار گرفت و از سال ۱۳۱۸ش با نام «بانک کارگشایی» فعالیت خود را ادامه داد. این بانک با رهن اموال منقول به مشتریان خود وام می‌داد.^{۴۵}

بانک صنعتی و معدنی ایران در سال ۱۳۳۲ش تأسیس شد. این بانک توسط وزارت بازرگانی و پیشه و هنر مدیریت می‌شد و مهم‌ترین هدف آن «اداره امور کارخانه‌ها و مؤسسات صنعتی و بهره‌برداری آنها» تعیین شده بود.

شرکت سهامی بانک عمران و تعاون روستایی در سال ۱۳۲۹ش تأسیس شد و در سال ۱۳۴۰ش تحت هدایت بنیاد پهلوی قرار گرفت و نام آن به «شرکت سهامی عام بانک عمران» تغییر یافت. در پایان سال ۱۳۵۶ش سرمایه بانک عمران به ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بالغ می‌شد و همه آن به بنیاد پهلوی تعلق داشت. در همان برهه بانک عمران ۱۱۹ شعبه در تهران و ۱۵۵ شعبه در سایر مناطق ایران داشت. یک شعبه بانک عمران هم در شهر دبی تأسیس شده بود. این بانک ۲٬۴۹۹ نفر کارمند داشت. هوشنگ رام، عبدالعلی میرمطهری، نصرالله نادری، محمود جفرودی، بهرام کامرانی قاجار و مهدی

سیامک منجمی هم اعضای هیأت مدیره بانک عمران بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک عمران همراه چند بانک دیگر بانک ملت را تشکیل دادند.

بانک بازرگانی ایران که بانکی خصوصی بود و تمام سهام‌داران آن ایرانی بودند در سال ۱۳۲۸ش تأسیس شد و تا پایان دوره پهلوی به فعالیت‌های خود ادامه داد. کل سرمایه این بانک در پایان سال ۱۳۵۶ش حدود ۳٬۰۰۵٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بود. در همان برهه این بانک ۱۰۲ شعبه در تهران، ۱۴۰ شعبه در سایر شهرهای ایران و ۲ شعبه هم در هامبورگ و لندن داشت و جمع کارکنان آن به ۳٬۰۸۱ نفر می‌رسید. جواد صدر، مصطفی تجدد، محمدعلی صفاری، ناصر ذوالفقاری، همایون تجدد، محمود ملک‌نیا و احمد آذری هم اعضای هیأت مدیره آن بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک بازرگانی ایران با چند بانک دیگر ادغام شده و بانک تجارت را تشکیل دادند.

بانک ساختمانی در سال ۱۳۳۱ش با سرمایه اولیه ۱۵۰ میلیون ریال تأسیس شد. بانک ساختمانی در سال ۱۳۴۳ش تحت هدایت وزارت آبادانی و مسکن قرار گرفت و نام آن به «سازمان مسکن» تغییر یافت.

بانک تهران در زمره بانک‌های مختلط در سال ۱۳۳۱ش تأسیس شد. در پایان سال ۱۳۵۶ش، ۶۷/۶۲ درصد از سهام آن در اختیار بخش خصوصی ایرانی، و ۲۷/۲۵ درصد سهام آن در اختیار بانک‌های خارجی، و ۵/۱۳ درصد سهام آن هم به اشخاص حقوقی ایرانی تعلق داشت و سرمایه آن بر ۶٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بالغ می‌شد. بانک تهران در همان برهه ۸۱ شعبه در تهران، ۲۳۶ شعبه در سایر شهرهای ایران و یک شعبه هم در لندن داشت و رقم کارکنان آن به ۳۷۰۰ نفر می‌رسید. مصطفی فاتح، عباس نراقی، غفار فرمانفرمائی، ادموند حکیم، هارون الرشید فرمانفرمائی، عزیزالله روحانی، محمود امیرسلیمانی، ژرار پلتی، انجلو فلوریو، اندره اتمن و علی افغانی هم اعضای هیأت مدیره بانک تهران بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک تهران همراه چند بانک دیگر بانک ملت را تشکیل دادند.

بانک صادرات و معادن ایران در سال ۱۳۳۱ش تأسیس شد و در سال ۱۳۵۲ش به «بانک صادرات ایران» تغییر نام داد. بانک صادرات به سرعت بر دامنه فعالیت‌های خود افزود و در بسیاری از طرح‌های صنعتی و تجارتي کشور مشارکت و سرمایه‌گذاری کرد.

در پایان سال ۱۳۵۶ش رقم کل سرمایه آن بر ۱۸٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بالغ می‌شد و تمام سهام آن به بخش خصوصی ایرانی تعلق داشت. در همان زمان بانک صادرات ایران ۸۱۵ شعبه در تهران، ۲٬۰۹۵ شعبه در سایر شهرهای ایران و ۴۰ شعبه هم در خارج از کشور داشت و مجموع کارکنان آن به ۱۳٬۹۹۸ نفر می‌رسیدند. محمدعلی مفرح، علی نیکخواه، حبیب اخوان، احمد تقی، کاظم اشرف یزدی، محمد نوید، محمدابراهیم رهنمای چیت‌ساز هم اعضای هیأت مدیره آن بودند. این بانک پس از پیروزی انقلاب اسلامی ملی اعلام شد و به فعالیت‌های خود ادامه داد.^{۴۶}

بانک پارس در زمره بانک‌های خصوصی ایرانی، در سال ۱۳۳۱ش تأسیس شد. در سال ۱۳۵۶ش سرمایه این بانک به رقم ۱٬۷۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال رسید. در همان دوره ۸۲ شعبه در تهران، ۱۲۷ شعبه در دیگر شهرهای ایران و یک شعبه هم در لندن داشت و رقم کارکنان آن نیز ۱٬۷۵۱ نفر بود. محمدابراهیم نیکپور، محمدعلی بنکدارپور، سیف‌الله وحیدنیا، حمید اصفهانیان، غلامرضا سلحشور و محمدتقی امیرسرداری هم اعضای هیأت مدیره آن بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک پارس با چند بانک دیگر ادغام و بانک ملت را تشکیل دادند.

بانک توسعه صادرات ایران در سال ۱۳۳۱ش تأسیس شد. کلیه سهام آن به بانک ملی ایران، شرکت سهامی بیمه ایران و سازمان برنامه تعلق داشت و سرمایه اولیه آن ۵۵۰ میلیون ریال بود. در سال ۱۳۳۷ش بانک ملی ایران تمام سهام شرکای آنرا خرید و به جای آن «بانک تجارت خارجی ایران» را تأسیس کرد. سرمایه اولیه این بانک جدید ۷۰۰ میلیون ریال تعیین شده بود و بانک ملی ایران و «بانک آمریکا» مؤسسان آن بودند. در پایان سال ۱۳۵۶ش کل سرمایه بانک تجارت خارجی ایران به رقم ۴٬۲۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال می‌رسید. در همین زمان ۱۸ درصد سهام بانک در اختیار بخش خصوصی ایرانی، ۴۰ درصد سهام آن در اختیار بانک‌های ایران، ۴۰ درصد سهام آن در اختیار بانک‌های خارجی و ۲ درصد سهام آن هم از اشخاص حقوقی ایرانی بود. بانک تجارت خارجی ایران ۱۷ شعبه در تهران و ۳ شعبه هم در سایر شهرهای ایران داشت و رقم کارکنان آن ۳۶۲ نفر بود. جلیل شرکا، ویلیام وارد، فردریک اوتوولفنشتلر، جولینو کازما، آشوت ساقاتلیان، حسین قاسمیه و محمدرحیم ایروانی هم اعضای هیأت مدیره بانک تجارت

خارجی بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک تجارت خارجی ایران با چند بانک دیگر ادغام شده و بانک ملت را تشکیل دادند.

بانک اعتبارات صنعتی در سال ۱۳۳۵ ش تأسیس شد و مالکیت آن متعلق به وزارت اقتصاد بود. در سال ۱۳۵۶ ش مقرر شد ۹۹ درصد سهام آن به بخش خصوصی واگذار شود. در پایان آن سال سرمایه بانک اعتبارات صنعتی ایران به ۸٬۷۷۵٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال رسید. این بانک فقط یک شعبه در تهران داشت و رقم کارکنان آن هم ۳۱۱ نفر بود. علینقی فرمانفرمائی، تقی مرتضوی، عباسقلی بختیار، جمشید اشرفی و مهدی غفارزاده هم اعضای هیأت مدیره آن بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی این بانک در جمع مؤسسات تشکیل دهنده بانک صنعت و معدن قرار گرفت.

بانک کار در سال ۱۳۳۷ ش تأسیس شد. کل سرمایه این بانک در پایان سال ۱۳۵۶ ش بر ۵٬۱۷۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بالغ می شد. ۷۷/۸۹ درصد سهام بانک کار در اختیار اشخاص حقیقی ایرانی، ۰/۵۱ درصد سهام آن در اختیار خارجی ها و ۲۱/۶۰ درصد سهام نیز به افراد حقوقی ایرانی تعلق داشت. بانک کار فقط ۳ شعبه در تهران داشت و کارمندان آن حدود ۲۱۵ نفر بودند. سعید هدایت، عبدالمجید اعلم، بهرام داویدخان، حاجی اصغرزاده اردوبادی و سیامک فرزاد هم اعضای هیأت مدیره آن بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک کار با چند بانک دیگر ادغام شده و بانک تجارت را تشکیل دادند. بانک ایران شهر در سال ۱۳۳۷ ش تأسیس شد و با بانک های عمران و توسعه صنعتی و معدنی ایران سرمایه گذاری های مشترک داشت. در پایان سال ۱۳۵۶ ش ۱/۱۴ درصد سهام آن در اختیار بخش خصوصی ایرانی و ۴۵ درصد آن به بانک های ایرانی تعلق داشت و ۵۳/۸۶ درصد هم متعلق به اشخاص حقوقی ایرانی بود. در آن سال بانک ایران شهر ۵۵ شعبه در تهران و ۲۲۳ شعبه در سایر شهرهای ایران داشت و رقم کارکنان آن به ۱٬۸۸۰ نفر می رسید. ابوالقاسم خردجو، احمد حسینی جهرمی، سلیمان آقایی، شکرالله برآوریان، پرویز گرجستانی و خسرو شهابی عضو هیأت مدیره آن بودند.^{۴۷}

بانک انگلیس و ایران در سال ۱۳۳۷ ش تأسیس شد. سرمایه این بانک در پایان سال ۱۳۵۶ ش حدود ۱٬۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بود. بانک انگلیس و ایران ۹ شعبه در تهران و ۱۴ شعبه در سایر شهرهای ایران داشت و تعداد کارمندان آن به ۵۳۵ نفر می رسید.

عباسعلی نیساری، پرویز تقی نیا میلانی، حبیب‌الله نهایی، بهاء‌الدین کهبد، ارباب رستم گیو، محمدمهدی لاری، قاسم هراتی، هژبر یزدانی، مهدی باتمانقلیچ، پی.ام. گراهام، لرد بابر، سرویلیم لوس، ام.دی. مک ویلیام، دبلیو. تی. واتسن ودی. آر. ونیتون اعضای هیأت مدیره بانک انگلیس و ایران بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک مذکور با ادغام در چند بانک دیگر بانک تجارت را تشکیل دادند.^{۴۸}

بانک تجارتي ایران و هلند در سال ۱۳۳۷ش تأسیس شد و تابعیت ایرانی داشت و سرمایه اولیه آن ۱'۵۰۰'۰۰۰'۰۰۰ ریال بود. سرمایه این بانک در پایان سال ۱۳۵۶ش به ۲'۵۰۰'۰۰۰'۰۰۰ ریال رسید. ۶۲ درصد سهام آن به افراد حقیقی ایرانی، ۳ درصد به افراد حقوقی ایرانی و ۳۵ درصد هم به اشخاص حقیقی خارجی تعلق داشت. در همان زمان بانک مذکور ۲۴ شعبه در تهران و ۲۱ شعبه در دیگر شهرهای ایران داشت و کارکنان آن ۸۸۵ نفر بود. سلیمان وهاب‌زاده، احمد وهاب‌زاده، عبدالمجید اعلم، علی سلیمی، ر. هازل هوف، و وان د. وینت اعضای هیأت مدیره آن بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک تجارتي ایران و هلند با چند بانک دیگر ادغام شد و بانک تجارت را تشکیل دادند.

بانک بیمه ایران در سال ۱۳۳۷ش تأسیس شد. این بانک به شرکت سهامی بیمه ایران تعلق داشت. سرمایه اولیه آن ۲۵۰ میلیون ریال بود که در پایان سال ۱۳۵۶ش به ۹۰۰ میلیون ریال رسید. این بانک همان زمان ۱۷ شعبه در تهران و ۲۷ شعبه در دیگر شهرهای ایران داشت و کارمندانش ۶۰۱ نفر بود. محمدرضا عاملی تهرانی، رضا نوری و پرویز رشیدی هم عضو هیأت مدیره آن بودند. به دنبال ملی شدن بانک‌ها بانک بیمه ایران با چند بانک دیگر ادغام شد و بانک ملت را تشکیل داد.

بانک اعتبارات ایران در سال ۱۳۳۷ش با سرمایه اولیه ۱'۵۰۰'۰۰۰'۰۰۰ ریال تأمین شد. بانک اعتبارات ایران در زمره بانک‌های مختلط قرار داشت. در پایان سال ۱۳۵۶ش سرمایه این بانک به حدود ۲'۰۰۰'۰۰۰'۰۰۰ ریال رسید که ۵۹/۹۹۹ درصد آن در اختیار افراد حقیقی ایرانی، ۰/۰۱ درصد در اختیار افراد حقیقی خارجی بود، و ۲۵/۸ درصد به بانک‌های خارجی، ۵/۰۰۱ درصد به افراد حقوقی ایرانی و ۹/۱۸۹ درصد سهام هم به افراد حقوقی خارجی تعلق داشت. در همان برهه این بانک ۵۶ شعبه در تهران،

۲۹ شعبه در دیگر شهرهای ایران و یک شعبه در پاریس داشت. مجموع کارمندان آن هم ۱۲۳۲ نفر بود. محمد ابونصر عضد، حبیب القانیان، آزاده شفیق، قاسم هاشمی، امیرحسین امیرصالح، حسن ستوده تهرانی، گئی موازان، حسین قاسمیه، بانک کردی لیونه (به نمایندگی ژان افلاسیو)، و ادوارد دفیو اعضای هیأت مدیره آن بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک اعتبارات ایران با چند بانک دیگر ادغام شد و بانک تجارت را تشکیل داد.

بانک ایرانیان در سال ۱۳۳۸ش با سرمایه اولیه ۱،۰۰۰،۰۰۰ ریال تشکیل شد. بانک ایرانیان که در زمره بانک‌های مختلط قرار داشت، سرمایه‌اش در پایان سال ۱۳۵۶ش حدود ۱،۰۰۰،۰۰۰ ریال بود. ۴۷ درصد سهام بانک در اختیار افراد حقیقی ایرانی، ۳۵ درصد در اختیار بانک‌های خارجی و ۱۸ درصد هم در اختیار افراد حقوقی ایرانی قرار داشت. بانک ایرانیان ۱۰ شعبه در تهران و ۴ شعبه در شهرستان‌های دیگر کشور داشت و کارکنان آن ۴۷۱ نفر بود. ابوالحسن انتهای، هژبر یزدانی، آذر ابتهاج، محمدتقی برخوردار، عطا سلیمان‌پور، محمدعلی هدایتی، عزت‌الله نصیری، مایکل. بی. کلند، تیموتی کلی، ای. بی. هافمن، عبدالعلی عبداللّهی، هادی رحمانی، جواد صفایی، جان. او. کودونر و دنیس پاول لاکهارت هم اعضای هیأت مدیره بانک ایرانیان بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک ایرانیان همراه با چند بانک دیگر بانک تجارت را تشکیل دادند.^{۴۹}

بانک بین‌المللی ایران و ژاپن در سال ۱۳۳۸ش تأسیس شد. این بانک نیز در ردیف بانک‌های مختلط قرار داشت و سرمایه اولیه آن ۲،۰۰۰،۰۰۰ ریال بود. ۵۱ درصد سهام آن به افراد حقیقی ایرانی، ۱۸ درصد به افراد حقیقی خارجی، ۹ درصد به بانک‌های خارجی، ۱۶ درصد به افراد حقوقی ایران و ۵/۹ درصد هم به افراد حقوقی خارجی تعلق داشت. در پایان سال ۱۳۵۶ش این بانک ۲۹ شعبه در تهران، ۲۶ شعبه در شهرستان‌های دیگر ایران و یک شعبه هم در خارج از کشور داشت و کارمندان آن ۱،۰۴۱ نفر بود. کل سرمایه این بانک به ۳،۰۰۰،۰۰۰ ریال بالغ می‌شد و مصطفی مصباح‌زاده، حاج سید محمود لاجوردی، قاسم لاجوردی، ایرج آزر، فرید خسروشاهی، ماسایوشی اوئدا و فومیتو اویشی اعضای هیأت مدیره آن بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی این بانک

در زمره بانک‌های تشکیل دهنده بانک تجارت قرار گرفت.

بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران در سال ۱۳۳۸ ش تأسیس شد. ۸۴/۷ درصد سهام این بانک به مؤسسان و افراد ایرانی و ۱۵/۳ درصد به مؤسسات خارجی تعلق داشت. بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران در بسیاری از طرح‌های بزرگ اقتصادی، عمرانی، صنعتی فعال بود و در تأسیس برخی دیگر از بانک‌های کشور هم مشارکت داشت. این بانک فقط در تهران فعالیت می‌کرد و رقم کارکنان آن به ۲۹۰ نفر می‌رسید. در اواخر دوره پهلوی افراد مشروحه زیر عضو هیأت مدیره آن بودند: جعفر شریف‌امامی، مهدی سمیعی، ابوالقاسم خردجو، محمدتقی برخوردار، هدایت بهبهانی، مهین امین، حبیب‌الله ثابت، یوسف خوش‌کیش، محمد خسروشاهی، محمد طاهری، حمید فلاح نوشیروانی، عیسی کورس، سعید هدایت، ادام‌دی. ماریس و هانس اتوتیرماخ. در پایان سال ۱۳۵۶ ش سرمایه این بانک حدود ۱۲٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران در جمع بانک‌های تشکیل دهنده بانک صنعت و معدن قرار گرفت.

بانک اعتبارات تعاونی و توزیع نیز در سال ۱۳۳۸ ش تأسیس گردید. سرمایه اولیه بانک ۶۰۰ میلیون ریال تعیین شده بود. در سال ۱۳۵۶ ش این رقم به حدود ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بالغ می‌شد. در همان زمان بانک مذکور ۵۲ شعبه در تهران، ۷۹ شعبه در سایر شهرهای ایران و یک شعبه هم در ابوظبی داشت و رقم کارکنان آن به ۱٬۳۵۳ نفر بالغ می‌شد. اسدالله رشیدیان، فتح‌الله معتمدی، منصور خواجه نصیری، علی ایزدی، عبدالرحمان برومند، مهدیقلی علوی مقدم و احمد افخم ابراهیمی اعضای هیأت مدیره آن بانک بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک مذکور با چند بانک دیگر ادغام و بانک ملت را تشکیل دادند.^{۵۰}

بانک ایران و خاورمیانه هم در سال ۱۳۳۸ ش تأسیس شد. سرمایه اولیه آن ۴۰۰ میلیون ریال بود که در اواخر دوره پهلوی به حدود ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال افزایش یافت. بانک ایران و خاورمیانه در جرگه بانک‌های مختلط قرار داشت. ۳۸/۰۸ درصد سهام آن در اختیار افراد حقیقی ایرانی، ۰/۰۹ درصد در اختیار افراد حقیقی خارجی، ۳۴/۹۱ درصد در اختیار بانک‌های خارجی بوده، و ۲۶/۹۲ درصد هم به افراد حقوقی

ایران تعلق داشت. در پایان سال ۱۳۵۶ش این بانک ۱۴ شعبه در تهران و ۸ شعبه در سایر شهرهای ایران داشت و کارکنان آن ۴۹۰ نفر بود. محمدتقی برخوردار، محمدحسین نمازی، حبیب‌الله ثابت، محمود مهدوی نظارتی، فرامرز فردشیشه، کنت برادفورد، ک. وی. آر. جفریز، سرج. آرتور. پی. ای. هموند هم اعضای هیأت مدیره بانک بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک ایران و خاورمیانه با چند بانک دیگر ادغام شد و بانک تجارت را تشکیل دادند.

بانک رفاه کارگران در سال ۱۳۳۹ش تأسیس شد. مهم‌ترین هدف این بانک خدمات‌رسانی بانکی و اعتباری به کارگران کشور بود. سرمایه اولیه آن ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال تعیین شده بود. این رقم در اواخر سال ۱۳۵۶ش به حدود ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال افزایش یافت. تمام سرمایه بانک رفاه کارگران به سازمان تأمین اجتماعی متعلق بود. این بانک ۲۱ شعبه در تهران و ۵۹ شعبه در دیگر شهرهای ایران داشت و کارمندان آن حدود ۱٬۵۱۳ نفر بود. محمد مجیدی، اصغر خرازی و عبدالله مؤدب میرفخرایی هم اعضای هیأت مدیره آن بانک بودند. فعالیت‌های بانک رفاه کارگران پس از پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت.

صندوق توسعه کشاورزی ایران در سال ۱۳۴۵ش تأسیس شد و در سال ۱۳۵۲ش عنوان آن به «بانک توسعه کشاورزی ایران» تغییر یافت. این بانک در ردیف بانک‌های دولتی قرار داشت و سرمایه اولیه آن هم ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بود. این رقم در پایان سال ۱۳۵۶ش به رقم ۱۴٬۳۷۳٬۴۶۹٬۲۶۶ ریال افزایش یافت. این بانک یک شعبه در تهران و ۷ شعبه در دیگر شهرهای ایران داشت و کارکنان آن ۴۷۸ نفر بود. مهدی سمیعی، نصرت‌الله خطیبی نوری، هادی شمس زنجانی، اسکندر افشار، بهمن نقشینه‌پور، مسعود راد و حمید نقش تبریزی هیأت عامل بانک را تشکیل می‌دادند. این بانک پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بانک کشاورزی ادغام گردید.

بانک صنایع ایران در سال ۱۳۵۲ش به مشارکت بانک‌های توسعه صنعتی ایران و کار با سرمایه اولیه ۳٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال تشکیل شد. ۸۴/۷۸ درصد سهام این بانک در اختیار افراد حقیقی ایرانی بود و ۱۰/۰۲ درصد به بانک‌های ایرانی و ۵/۲۰ درصد به افراد حقوقی ایرانی تعلق داشت. بانک صنایع ایران ۲۶ شعبه در تهران، ۲۹ شعبه

در دیگر شهرهای ایران و ۴ شعبه هم در شهرهای لندن، پاریس، فرانکفورت و نیویورک داشت. خداداد فرمانفرمائی‌ان، سعید هدایت، احمد تقوی، محمود خیامی، علینقی اسدی، مهدی امیرسرداری، پرویز نصیرپور، هوشنگ معاون، آلفرد آیسه، احمد قریشی و عباد صنعتی هم (در سال ۱۳۵۶ش) اعضای هیأت مدیره آن بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی این بانک به جرگه بانک‌های تشکیل دهنده بانک تجارت پیوست.^{۵۱}

بانک داریوش، از بانک‌های مختلط، در سال ۱۳۵۲ش تأسیس شد. سرمایه اولیه بانک ۲۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال بود. در پایان سال ۱۳۵۶ش سرمایه این بانک به رقم ۲۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال رسید. ۵۲/۲۵ درصد سهام این بانک در اختیار اشخاص حقیقی ایرانی، ۲۵ درصد در اختیار بانک‌های خارجی، ۱۲/۷۵ درصد در اختیار اشخاص حقوقی ایرانی بود و ۱۰ درصد سهام آن هم به افراد حقوقی خارجی اختصاص داشت. در همان برهه بانک داریوش ۱۰ شعبه در تهران و ۶ شعبه در دیگر شهرهای ایران داشته و رقم کارکنان آن حدود ۴۲۱ نفر بود. اعضای هیأت مدیره آن عبارت بودند از: جعفر اخوان، احمد علی آبادی، امیر عمیدحضوری، مصطفی فرزانه، رفیع‌الله آرایه، جهانگیر ممتازی، قاسم هاشمی، جان. پی. ترنی، لئودی گرایس، دیوید گیل اسپس، غلامعباس سرافراز. پس از پیروزی انقلاب اسلامی این بانک با چند بانک دیگر ادغام شده و بانک ملت را تشکیل دادند.

بانک توسعه و سرمایه‌گذاری ایران در سال ۱۳۵۲ش تأسیس شد. سرمایه اولیه بانک ۲۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال در زمره بانک‌های مختلط بود. ۵۷/۸۴ درصد سهام آن به افراد حقیقی ایرانی، تعلق داشت و ۱/۳۷ درصد آن در اختیار افراد حقیقی خارجی، ۵/۸۳ درصد در اختیار بانک‌های ایرانی، ۱۶/۵۷ درصد در اختیار بانک‌های خارجی و ۱۸/۳۹ درصد هم در اختیار اشخاص حقوقی ایران قرار داشت. این بانک فقط یک شعبه در تهران داشت و کارکنان آن ۱۰۴ نفر بود. در پایان سال ۱۳۵۶ش دارایی‌های این بانک به رقم ۲۳۷۸۲،۰۰۰،۰۰۰ ریال می‌رسید. غلامرضا مقدم، احمد زنگنه، اسکندر ارجمند، جواد خسروشاهی، هوشنگ رام، مریم صفی‌نیا (مقدم)، فاروق فرمانفرمائی‌ان، حبیب لاجوردی، ادوارد برش و پال پارکر هم اعضای هیأت مدیره آن بودند. این بانک پس از پیروزی انقلاب اسلامی با چند بانک دیگر ادغام شد و بانک صنعت و معدن را

تشکیل داد.

بانک شهریار در سال ۱۳۵۲ش با سرمایه اولیه ۵٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال در ردیف بانک‌های خصوصی ایرانی تشکیل شد. ۶۳ درصد سهام آن به اشخاص حقیقی ایرانی، ۲ درصد آن به بانک‌های ایرانی و ۳۵ درصد سهام آن هم به اشخاص حقوقی ایرانی تعلق داشت. بانک شهریار ۳۲ شعبه در تهران و ۳۰ شعبه هم در دیگر شهرهای ایران داشت. کارمندان بانک حدود ۷۸۵ نفر بودند. در پایان سال ۱۳۵۶ش علی رضایی، شهریار رضایی، شاهین رضایی، محمدرضا رضایی، لطف‌الله حی، عباس معتمدی، عبدالمهدی شریف‌امامی، ابوالقاسم تفضلی، حسین قاسمیه، سیاوش ارجمند، عبدالحمید قدیمی نوایی، محمد برخوردار، محمدعلی مهدوی، منوچهر موبدشاهی و ناصر اولیایی شیرازی اعضای هیأت مدیره بانک شهریار بودند. بانک شهریار پس از پیروزی انقلاب اسلامی در جمع بانک‌های تشکیل دهنده بانک تجارت قرار گرفت.

بانک ساختمان در سال ۱۳۵۳ش به وسیله گروهی از سرمایه‌گذاران بخش خصوصی و بانک‌هایی چون توسعه صنعتی و معدنی ایران، ملی ایران، رهنی ایران، رفاه کارگران، و شرکت سهامی بیمه ایران تشکیل شد. سرمایه اولیه بانک ساختمان ۶٬۰۰۰٬۰۰۰ میلیارد ریال تعیین شده بود. ۵۴/۹ درصد از سهام بانک به افراد حقیقی ایرانی، ۲۱/۸۸ درصد به بانک‌های ایرانی و ۲۳/۲۲ درصد سهام آن هم به اشخاص حقوقی ایرانی تعلق داشت. بانک ساختمان فقط یک شعبه در تهران داشت و کارکنان آن ۹۰ نفر بودند. در سال ۱۳۵۶ش یحیی سهامی، علی‌اصغر هدایتی، احمد تقوی، محمد مجیدی، عبدالمجید اعلم، ابوالحسن بهنیا، هدایت بهبهانی، علیرضا رادپی، فتح‌الله ستوده، سیروس سمрад، حسن فاتح، عبدالحمید قدیمی نوایی، عبدالمجید قدیمی نوایی، احمد قطبی و محمد مهدی لاری‌زاده اعضای هیأت مدیره این بانک بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک ساختمان در جمع بانک‌های تشکیل دهنده بانک مسکن جای گرفت.^{۵۲}

بانک ایران و عرب در سال ۱۳۵۴ش تأسیس شد. سرمایه بانک در سال ۱۳۵۶ش حدود ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بود. ۲۵/۱۳ درصد سهام این بانک در اختیار افراد حقیقی ایرانی بود و ۱۷/۷۲ درصد آن به افراد حقیقی خارجی، ۳/۴۷ درصد به بانک‌های

ایرانی، ۱۵/۲۸ درصد به بانک‌های خارجی و ۳۸/۴۰ درصد هم به افراد حقوقی ایرانی تعلق داشت. این بانک ۶ شعبه در تهران و ۳ شعبه هم در دیگر شهرهای ایران داشت و کارمندان آن ۱۵۲ نفر بودند. تقی نصر، آقا حسن عابدی، ابوالفضل جمشید دفتری، محمود مهدوی نظارتی، علیرضا صاحب، الکساندر خاچاطوریان و علی اصغر پیروی هم اعضای هیأت مدیره آن بودند. بانک ایران و عرب پس از پیروزی انقلاب اسلامی در جمع بانک‌های تشکیل دهنده بانک ملت قرار گرفت.

بانک‌های گسترش خزر، گسترش خوزستان و گسترش آذربایجان هم در سال ۱۳۵۴ش به ترتیب در استان‌های مازندران، خوزستان و آذربایجان تشکیل شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی بانک‌های مذکور به بانک استان مربوطه ملحق شدند.

بانک فرهنگیان ایران در سال ۱۳۵۶ش با سرمایه ۱۲٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال تأسیس شد که ۷۸ درصد سهام آن به افراد حقیقی ایرانی تعلق داشت و ۲۲ درصد از سهام آن هم در اختیار وزارت آموزش و پرورش قرار داشت. بانک فرهنگیان ایران ۱۲ شعبه در تهران و ۹۹ شعبه در سایر شهرهای ایران داشت و کارمندان آن حدود ۸۲۸ نفر بود. منوچهر گنجی، منوچهر تهرانی، هاشم پسران، نصرت‌السادات رضوی نیکخواه، محمدرضا دانایی، قوام‌الدین حبیب، عزیزالله خسروی کامرانی و عباس میر اعضای هیأت مدیره بانک بودند. این بانک پس از پیروزی انقلاب اسلامی در زمره بانک‌های تشکیل دهنده بانک ملت جای گرفت.

بانک اصناف ایران در سال ۱۳۳۷ش تأسیس و در سال ۱۳۵۱ به بانک مرکزی ایران واگذار شد. بانک اقتصادی ایران در سال ۱۳۳۸ تأسیس شد ولی در سال ۱۳۴۱ منحل گردید. بانک ایران و غرب که در سال ۱۳۳۸ تأسیس شده بود و در سال ۱۳۴۳ به پایان راه خود رسید. بانک برنامه در سال ۱۳۲۸ تأسیس شد و پس از مدتی جای خود را به بانک اعتبارات صنعتی سپرد. بانک بیمه بازرگانان در سال ۱۳۳۱ش تأسیس شد و در سال ۱۳۵۲ش منحل گردید و امور آن به بانک ملی ایران واگذار گردید.^{۵۳}

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ضمن ملی شدن بانک‌ها، در قوانین و مقررات بانک و بانکداری تحولاتی رخ داد. تا سال‌ها میانی نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ش تمام بانک‌های ایرانی دولتی بودند. در اسفند ۱۳۷۷ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران موافقت

خود را با تأسیس و فعالیت بانک‌های خصوصی اعلام کرد. در حال حاضر بانک‌های ایران در چهار گروه: تجارتي دولتي، تخصصي دولتي، غير دولتي (خصوصي) و قرض‌الحسنه فعالیت می‌کنند. از سال‌های پایانی دهه ۱۳۸۰ش هم بانک مختلطی با عنوان بانک ایران و اروپا فعالیت خود را در ایران آغاز کرده است. تعداد بانک‌های ایران اعم از دولتي و خصوصي اکنون به ۳۰ بانک می‌رسد.^{۵۴}

بانک شاهنشاهی ایران

مقدمات تأسیس بانک شاهنشاهی ایران در جریان قرارداد معروف رویترا (۱۸ جمادی‌الاول ۱۲۹۰/۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲)، میان حکومت ناصرالدین شاه و بارون ژولیوس دو رویترا تبعه انگلستان، فراهم شده بود. ماده ۲۰ آن قرارداد مقرر می‌کرد: «در صورتی که دولت علیه ایران بعد از این مصمم شود که امتیاز بانک را یا امتیاز یک دستگاه اعتباری را از هر قبیل که باشد به کسی بدهد، این امتیاز از امروز به حکم این قرارداد محفوظ و معهود و مخصوص است از برای این کمپانی که بر جمع اشخاص و کمپانی‌های دیگر حق رجحان خواهد داشت»^{۵۵}.

به‌رغم آنکه قرارداد رویترا تحت فشار افکار عمومی داخل کشور و تا حدی مخالفت دولت روسیه تزاری ملغی گردید، اما چند سال بعد، متعاقب گسترش رقابت‌های سیاسی، اقتصادی دو کشور انگلستان و روسیه تزاری در ایران، انگلیسی‌ها طرح تأسیس بانکی را در ایران مورد توجه جدی قرار دادند و حکومت ناصرالدین شاه را به اعطای امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی ایران به بارون ژولیوس دو رویترا واداشتند. بدین ترتیب در ۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۰۶/۳۰ ژانویه ۱۸۸۹، امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی ایران به رویترا و شرکای او واگذار شد. این امتیازنامه در ۱۴ فصل و ۴ ماده الحاقی دیگر تنظیم شده بود. بر اساس امتیازنامه، بانک شاهنشاهی ایران (که برخلاف عنوان آن بانکی کاملاً انگلیسی بود) در جایگاه «بانک دولتی ایران» قرار می‌گرفت. مدت قرارداد ۶۰ سال تعیین شده بود. مرکز بانک در تهران قرار داشت و می‌توانست در سایر شهرها و مناطق ایران و نیز خارج از ایران شعباتی دایر کند. بانک شاهنشاهی ایران برای انجام کلیه امور و فعالیت‌های اقتصادی، تجارتي، مالی و اعتباری، صنعتی، استخراج و معادن و موارد

اقتصادی دیگر مبسوط‌الید شناخته می‌شد و حکومت ایران متعهد بود امنیت تمام شعبات و دارایی‌ها و نیز کارکنان و دیگر ابواب جمعی این بانک را در سراسر ایران تضمین نماید. بانک از پرداخت هرگونه مالیات به حکومت ایران معاف بود و حق استخراج و بهره‌برداری از معادن آهن، مس، سرب، زغال سنگ، نفت، منگنز و آمیانت (سنگ سیاه) را در سراسر ایران در دست داشت.^{۵۶}

در همان حال رویتر و شرکا، برای کسب حمایت رسمی دولت انگلستان، امتیازنامه‌ای هم از دولت آن کشور گرفتند. ماده ۱۴ این امتیازنامه مقرر می‌کرد: «شرکت باید مقری در انگلستان و هیأت مدیره‌ای در لندن داشته باشد و بیش از یک سوم سرمایه شرکت در هر زمانی که شرکت آنرا نشر و توزیع می‌کند، باید در انگلستان نشر و توزیع شود». عمده‌ترین سهام‌داران بانک شاهنشاهی ایران عبارت بودند از: بارون ژولیوس دو رویتر، بارون جان هنری ویلیام شرودر، روبن دیوید ساسون و والپول گرینول.^{۵۷}

تأسیس بانک شاهنشاهی ایران، به‌ویژه با مخالفت روسیه تزاری روبه‌رو شد و به جبران آن، امتیاز تأسیس بانک استقراضی روس، برای مدت ۷۵ سال، در ۱ شوال ۱۳۰۷/۲۱ می ۱۸۹۰ به اتباع آن کشور واگذار گردید.^{۵۸}

به‌رغم تصریح امتیازنامه، مقر اصلی بانک شاهنشاهی ایران در شهر لندن قرار داشت و مدیر کل بانک در ایران سومین مقام ارشد بانک محسوب می‌شد. هیأت مدیره و رئیس کل بانک شاهنشاهی ایران هم در لندن مستقر بودند. در طول دوران فعالیت بانک شاهنشاهی در ایران، این شش تن در مقام ریاست کل بانک قرار گرفتند: ویلیام کزویک (۱۸۸۹م)، سرلپل گریفین (۱۸۸۹-۱۹۰۸م)، سرتوماس جکسون (۱۹۰۸-۱۹۱۵م)، سرهیوبانز (۱۹۱۵-۱۹۳۷م)، کلنل سر.ا. هنری مک‌هامون (۱۹۳۷-۱۹۴۵م)، لرد کنت (۱۹۴۵-۱۹۵۲م). هشت تن هم در دوره‌های مختلف مدیر کل بانک شاهنشاهی ایران در تهران بودند: ژوزف رابینو (۱۸۸۹-۱۹۰۸م)، اگستوس او. وود (۱۹۰۸-۱۹۱۹م)، جیمز مک‌موری (۱۹۱۹-۱۹۲۵م)، ادوارد ویلکینسون (۱۹۲۵-۱۹۳۴م)، اورد.ا. بالترز (۱۹۳۴-۱۹۳۹م)، ویویان ال. والتر (۱۹۳۹-۱۹۴۸م)، لسی سی پاین (۱۹۴۸-۱۹۵۱م)، سی. اف. وار (۱۹۵۱-۱۹۵۲م).^{۵۹}

در طول سال‌های فعالیت بانک شاهنشاهی ایران، تمام مدیریت‌های مهم آن در اختیار

اتباع انگلستان بود. ریاست دارالترجمه، بالاترین مقامی بود که به یک ایرانی واگذار شد. برای انجام امور عادی بانک کارمندان ایرانی غیرمسلمان ارجحیت داشتند.^{۶۰}

علاوه بر دو شعبه مرکزی در تهران و لندن، این بانک به تناوب و در مقاطع مختلف، در شهرهای تبریز، بوشهر، اصفهان، مشهد، شیراز، یزد، رشت، بغداد، بمبئی، کلکته، بصره، همدان، خرمشهر، قزوین، اهواز، سلطان آباد (اراک)، بیرجند، سبزوار، بازار تهران، کرمانشاه، نصرت آباد، کرمان، شوشتر، زاهدان، بارفروش، میدان تفتان، بروجرد، بندر انزلی، آبادان، دزفول، مسجد سلیمان، بندرعباس، کرکوک، خانقین شعباتی دایر کرد.^{۶۱}

حق چاپ و انتشار انحصاری اسکناس دامنه سیطره اقتصادی و مالی بانک شاهنشاهی ایران را به سرعت در اقصی نقاط ایران گسترش داد و نقش قابل توجهی در سلطه روزافزون انگلستان بر سرپل های اقتصادی، تجارتی و حتی سیاسی و اجتماعی ایران ایفا کرد. در آستانه دهه ۱۳۱۰ش حق چاپ و انتشار اسکناس از بانک شاهنشاهی ایران سلب و به بانک ملی ایران واگذار شد.^{۶۲}

این بانک در تمام سال های فعالیت، در عرصه های مختلف تجارتی و اقتصادی و نیز پولی و اعتباری فعالیت چشمگیر و کنترل ناشده ای داشت و در روند مبادلات و معاملات مالی - اعتباری و پولی تجار و بازرگانان، صرافان، کارگزاران حکومت و دیگر نقشی بی دلیل ایفا می کرد. در طول دوران سلطنت ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و نیز طی سال های پس از انقلاب مشروطیت ایران، بانک شاهنشاهی ایران وام های متعدد با شرایط سنگین در اختیار شاه و دولت های موقت ایران قرار می داد و به تبع آن، سلطه اقتصادی و سیاسی خود و دولت انگلستان را بر کشور اعمال می کرد. بیشتر دولتمردان و بازرگانان و بسیاری دیگر از مردم ایران از اقشار مختلف، در ردیف مقروضان دائمی بانک شاهنشاهی ایران بودند. این روند تا اواخر دوره سلطنت قاجار ادامه یافت.^{۶۳}

بانک شاهنشاهی ایران از همان آغاز، با تاجران و صرافان و بانکداران سنتی ایران رقابت شدیدی در پیش گرفت و تحت حمایت حکومت ایران و نیز دولت و نمایندگان سیاسی انگلستان در ایران، و به مدد آزادی عمل فزاینده ای که در شئون مختلف اقتصادی، تجارتی، و مالی - اعتباری ایران به دست آورده بود، ارکان اقتصاد بومی را ضعیف می کرد تا جایی که تا سال های آخر سلسله قاجار ده ها تن از بزرگترین و

معتبرترین تجار و صرافان ایرانی و نیز شرکت‌های تجارتی - اقتصادی کشور در مصاف نابرابر با بانک شاهنشاهی ایران و نیز بانک استقراضی روس در ایران، ورشکست شدند و از میان رفتند. بانک شاهنشاهی ایران با بانک استقراضی روس هم رقابت‌های تنگاتنگ داشت. این رقابت‌ها تا اوایل انقلاب مشروطیت ادامه یافت. به دنبال عقد قرارداد ۱۹۰۷م میان روسیه و انگلستان، دو بانک شاهنشاهی و استقراضی، تا حد زیادی به رقابت‌های خود در عرصه سیاسی و اقتصادی ایران پایان دادند و از آن پس، با تشریک مساعی فشارهای سیاسی و اقتصادی بیشتر بر حاکمیت و نیز اقشار وسیعی از مردم ایران وارد آوردند.^{۶۴}

بانک شاهنشاهی از آغاز کار از حمایت سفارت و نمایندگی‌های سیاسی و بازرگانی انگلستان در تهران و سایر مناطق ایران برخوردار بود و دستگاه سیاسی انگلستان همزمان از قدرت اقتصادی و مالی - اعتباری این بانک برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود در ایران بهره می‌برد. پس از انقلاب مشروطیت، دوره موسوم به استبداد صغیر و نیز سال‌های پس از آن بانک شاهنشاهی همواره از علایق و خواست‌های انگلستان در شئون مختلف تبعیت و حمایت می‌کرد. قریب به تمام بازرگانان، نمایندگان و مأموران سیاسی و نیز نیروهای نظامی و اطلاعاتی شرکت‌ها و کمپانی‌های اقتصادی انگلستان (در ایران) مبادلات و معاملات پولی و اعتباری خود را با بانک شاهنشاهی ایران انجام می‌دادند. تا سال‌های پایانی عمر سلسله قاجاریه، قریب به تمام گمرکات جنوبی ایران، به منظور ضمانت بازپرداخت اقساط وام‌های اخذ شده از بانک شاهنشاهی و دولت انگلستان، در گرو این بانک قرار داشت. در مقاطعی، حتی نمایندگان بانک با کمک مأموران انگلیسی کنترل و نظارت مستقیم بر روند وضع و جمع‌آوری گمرک در مجاری ورودی جنوب ایران اعمال می‌کردند. به‌ویژه در دوران جنگ جهانی اول، که دولت ایران کنترل قابل اعتنایی بر امور کشور نداشت، سیطره بانک شاهنشاهی بر گمرکات جنوب ایران مضاعف گردید. به دنبال وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه و پایان سلطه استعماری آن کشور بر ایران، بانک شاهنشاهی به سرعت در مناطق شمالی ایران، که پیش از آن تا حد زیادی تحت کنترل بانک استقراضی روس بود، سیطره مالی - اقتصادی یافت.^{۶۵}

از سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ش، به تدریج بانک‌های داخلی و خارجی جدید در ایران

شکل گرفت، در شئون مختلف اقتصادی، تجارتي و پولی، به رقابت با بانک شاهنشاهی ایران برخاستند و محدودیت‌هایی در دامنه فعالیت‌های آن ایجاد کردند. بانک ایران، بانک روس و ایران و بانک پهلوی قشون، از مهم‌ترین رقبای بانک شاهنشاهی ایران در سال‌های دهه ۱۳۰۰ش و پس از آن بودند.^{۶۶}

اما مهم‌ترین رقیب بانک شاهنشاهی ایران، یعنی بانک ملی ایران در سال ۱۳۰۷ش تأسیس شد. تفویض امتیاز نشر اسکناس به بانک ملی ایران که از حمایت‌های همه جانبه حکومت رضا شاه هم برخوردار بود (۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۹) موجب ضعف و عقب‌نشینی بانک شاهنشاهی در برابر این بانک ایرانی گردید.^{۶۷}

باآنکه سیاست‌های ایران در عصر رضا شاه محدودیت‌هایی برای بانک شاهنشاهی پدید آورده بود ولی این بانک همچنان به فعالیت ادامه داد.^{۶۸} در طول دوران جنگ جهانی دوم به گونه‌ای روزافزون قوت گرفت و به‌ویژه در تأمین و تسهیل مبادلات و معاملات تجارتي - مالی و اعتباری و دیگر نیازها و خواست‌های بانکی متفقین در ایران نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرد، درحالی که هنوز تعداد زیادی از مردم ایران در زمره مشتریان آن بانک بودند.^{۶۹}

پس از پایان جنگ جهانی دوم که به تدریج احساسات ضد انگلیسی در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران مجال بیشتری برای بروز و ظهور پیدا کرد، فعالیت بانک شاهنشاهی ایران به عنوان مؤسسه‌ای انگلیسی که همواره ارتباط نزدیکی با دولت انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران داشت با مخالفت‌های گسترده مردم ایران روبه‌رو شد، به دنبال واکنش‌های مردم و محافل مختلف سیاسی، مطبوعاتی بر ضد فعالیت‌های انحصاری و شرکت نفت انگلیس و ایران در سرپل‌های نفتی ایران، بانک شاهنشاهی هم به‌طور روزافزون در معرض انتقادات عمومی قرار گرفت. بااین حال فعالیت‌های این بانک که در سال‌های اخیر محدود هم شده بود، تا هنگام پایان مدت امتیاز آن (در ۳۱ ژانویه ۱۹۴۹/ ۱۱ بهمن ۱۳۲۷) ادامه یافت و به‌رغم تمام کوشش‌های رؤسا و عوامل پیدا و پنهان بانک و نیز نمایندگان سیاسی و محافل مالی دولت بریتانیا، دولت ایران و نیز افکار عمومی کشور اجازه نداد امتیاز این بانک تمدید شود.^{۷۰}

پس از پایان زمان امتیاز، بانک شاهنشاهی ایران فعالیت‌هایش را به عنوان یک مؤسسه

مالی - اعتباری عادی خارجی و تحت عنوان «بانک انگلیس در ایران و خاورمیانه» ادامه داد. اما از آن پس موقعیت این بانک در ایران به گونه‌ای روزافزون تضعیف شد و بیشتر شعبات آن در شهرهای ایران به تدریج تعطیل گردید. به خصوص که «بانک انگلیس در ایران و خاورمیانه» هم از خط مشی، اقتصادی و مالی انگلستان در ایران حمایت می‌کرد. بدین ترتیب، بانک مذکور فعالیت‌های نه چندان قابل توجه خود را که با تعطیلی آخرین شعب آن در شهرهای مختلف ایران همراه بود، تا اوایل امرداد سال ۱۳۳۱ ادامه داد. با تعطیلی شعبه مرکزی بانک در تهران (۸ امرداد ۱۳۳۱/۳۰ ژوئیه ۱۹۵۲)، فعالیت این بانک، برای همیشه در ایران پایان یافت.^{۷۱}

بانک استقراضی

این بانک که به بانک استقراضی روس نیز مشهور بوده دومین بانکی است که در ایران با امتیاز خارجی تأسیس شد و در آغاز انجمن استقراض ایران نام داشت. امتیاز تأسیس و فعالیت این بانک در اول شوال ۱۳۰۷/۲۱ می ۱۸۹۰ از سوی ناصرالدین شاه قاجار به ژاک پولیاکف، از اتباع روسیه تزاری، واگذار شد. مدت امتیاز ۷۵ سال تعیین، و به صاحبان امتیاز اجازه داده شده بود در قبال اخذ اموال و اشیاء غیرمنقول به عنوان رهن و گرو، به مشتریان بانک پول نقد قرض بدهند. امتیازنامه، بهره سالانه وام را حداکثر ۱۸ درصد تعیین کرده بود. مرکز بانک در تهران بود و صاحبان آن می‌توانستند به تدریج در سایر نقاط ایران شعبه دایر کنند.

نفوذ و سلطه روزافزون سیاسی، اقتصادی و نظامی روسیه تزاری در ایران و رقابت گسترده و همه جانبه آن کشور با انگلستان در ایران، از مهم‌ترین دلایلی بود که شاه قاجار را به اعطای امتیاز بانک استقراضی به اتباع روسیه واداشت. حدود یک سال قبل از امتیاز این بانک، اتباعی از دولت انگلستان امتیاز تأسیس و فعالیت بانک شاهنشاهی ایران را از ناصرالدین شاه اخذ کرده بودند، بانکی که با انحصار چاپ و انتشار اسکناس، سلطه مالی و اعتباری بی‌سابقه‌ای بر اقتصاد پولی ایران اعمال می‌کرد.^{۷۲}

وزارت دارایی روسیه با توجه به همین رقابت همه‌جانبه میان دو کشور روس و انگلیس در ایران، در ۱۳۱۲ق/۱۸۹۴م همه سهام این بانک را برای دولت روسیه خرید، و بانک

استقراضی از آن پس شعبه‌ای از بانک دولتی روسیه و مرکز آن هم از تهران به سن پترزبورگ منتقل شد. از ۱۸۹۴م تا پایان دوره فعالیت بانک در ۱۳۴۰ق/۱۹۲۱م، ریاست آنرا در ایران چند مدیر روسی برعهده داشتند.^{۷۳}

پس از انتقال سهام و مدیریت بانک استقراضی به وزارت دارایی روسیه، فعالیت بانک به سرعت گسترش یافت و تا اواخر دهه ۱۸۹۰م، به‌ویژه در شهرهای شمالی و مرکزی ایران چند شعبه دایر کرد و در رقابت با بانک شاهنشاهی ایران، تلاش همه‌جانبه‌ای را برای حضور مؤثر در بازار پولی، اقتصادی و تجارتی ایران به کار گرفت و در مدتی نه‌چندان طولانی، در قبال گرو گرفتن اموال و دارایی‌های منقول و حتی غیرمنقول، برخلاف مفاد امتیازنامه، به صدها تن از شهروندان ایرانی از طبقات مختلف وام‌های خرد و کلانی داد و گرفتاری‌های مالی فراوانی برای آنان فراهم ساخت. به لحاظ ضعف حکومت قاجار و برائثر حمایت‌های سیاسی و مالی دولت روسیه از فعالیت‌های این بانک از طریق سفارت و نمایندگی‌های سیاسی و اقتصادی خود در ایران، شمار بسیاری از مشتریان تا سال‌ها به بانک مقروض بودند و ده‌ها تن از بازرگانان، بزرگ مالکان، صرافان و صاحبان مشاغل و سرمایه، دارایی خود را از دست دادند و ورشکست شدند.^{۷۴}

بانک استقراضی در مراودات پولی میان بازرگانان ایرانی و روسی نقشی مؤثر، و در بسیاری از فعالیت‌های تجارتی میان دو کشور مشارکت داشت. در بیشتر طرح‌های راه‌سازی، تجارتی، حمل و نقل و خدماتی دولت روسیه در ایران فعالانه شرکت می‌کرد. بسیاری از رجال و کارگزاران حکومت قاجار در تهران و سایر شهرها زیر بار قرض از بانک استقراضی رفتند. دولت روسیه از این طریق در طبقه حاکم نفوذ و بر آنها فشار اعمال می‌کرد.^{۷۵} بانک استقراضی در دوره مظفرالدین شاه (حکومت: ۱۳۱۳-۱۳۲۴ق) در رقابت با بانک شاهنشاهی، و در سال‌های ۱۳۱۴، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷ و ۱۳۱۹ق با تحمیل شروط سیاسی، گمرکی و مالی بسیار سنگین، وام‌های کلانی در اختیار حکومت مرکزی ایران قرارداد تا سلطه همه‌جانبه دولت تزاری روسیه را بر ایران تا جای ممکن افزایش دهد.^{۷۶}

در رخداد‌های سیاسی و اقتصادی دوره انقلاب مشروطیت، بانک استقراضی از مهم‌ترین حربه‌های پیشبرد مقاصد روسیه تزاری در ایران بود و در ناکام ماندن برنامه‌های

مجلس شورای ملی و دولت مشروطه نقش مؤثری داشت. همین بانک بود که پس از قرارداد ۱۹۰۷ م روس و انگلیس، و با همکاری نزدیک بانک شاهنشاهی، مانع از تأسیس بانک ملی ایران در آغاز دوره مشروطیت شد و طرح دولت و مجلس ایران را برای تأسیس شعبه بانک شرقی آلمان در تهران عقیم گذاشت. بانک استقراضی در دوره استبداد صغیر (۱۳۲۵-۱۳۲۷ ق) و در راستای سیاست روسیه تزاری، برای تقویت مالی محمدعلی شاه از هیچ کوششی فروگذار نکرد و مبالغ هنگفتی به شاه و درباریان و نیز حکومت استبدادی قرض داد، قرض‌هایی که بازپرداخت آنها برعهده دولت‌های بعدی قرار گرفت.

پس از فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان در ۱۳۲۷ ق، فشارهای مالی بانک استقراضی به دولت‌های وقت ایران افزایش یافت، و در همان حال نیز فشارهای مستقیم و غیرمستقیم بر مقروضان پرشمار بانک، اعم از رجال، دولتمردان، تجار، بزرگ مالکان و دیگران، شدت گرفت.^{۷۷}

در ۱۳۲۸ ق/۱۹۱۰ م، طرح دولت مشروطه برای اخذ قرضه از بانکداران آمریکایی بر اثر فشار مشترک بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی شکست خورد. دولت ایران برای سروسامان دادن به امور مالی کشور، هیأتی آمریکایی به سرپرستی مرگان شوستر را استخدام کرد، اما به سبب فشار بانک استقراضی و دولت روسیه و حمایت‌های انگلیس، ناگزیر شد هیأت شوستر را در محرم ۱۳۳۰/ دسامبر ۱۹۱۱ از ایران اخراج کند.

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، اگر چه بلشویک‌ها به رژیم تزاری پایان دادند، با این حال بانک استقراضی به‌سان بازوی مالی - سیاسی دولت روسیه، کماکان در تداوم تسلط سیاسی و اقتصادی آن کشور بر ایران نقش داشت. این بانک فعالیت خود را در ایران تا هنگام عقد قرارداد مودت میان ایران و شوروی در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱/ ۸ اسفند ۱۲۹۹ تعطیل نکرد. بندهای هشتم و نهم عهدنامه مودت، همه قروض دولت ایران را به بانک استقراضی و دولت سابق روسیه ملغی، و این بانک را با تمام مطالبات، قروض و دارایی‌های منقول و غیرمنقولش به دولت ایران واگذار کرد.^{۷۸} دولت ایران در ۱۳۰۲ ش با بقایای بانک استقراضی روس و کارکنانی که بانکداری آموخته بودند، بانک جدیدی با نام بانک ایران تأسیس کرد. این بانک در ۱۳۱۲ ش در بانک تازه تأسیس فلاحتی و صنعتی (بعداً بانک کشاورزی) ادغام شد.^{۷۹}

بانک ایران

به‌رغم آنکه طی قرارداد مودت ۶ فوریه ۱۹۲۱ میان ایران و شوروی، بانک استقراضی با تمام دارایی‌های نقدی و غیرنقدی و نیز قروض و تعهداتش، به دولت ایران واگذار شد، اما دولت ایران برای اداره و سازمان‌دهی مالی - اداری این بانک دچار مشکلات متعدد شد، در واقع وقتی این بانک به ایران واگذار شد، سازمان اداری و مالی آن از هم گسیخته بود و وزارت مالیه (دارایی) مأمور تجدید سازمان و اداره آن بانک شد. وزارت مالیه نیز در آغاز کار، میان مدیران سابق بانک، ابالنسکی و خشاب علی‌اف را برای تسویه امور مالی و تبدیل آن به بانکی ایرانی انتخاب کرد. چه دولت ایران زمینه تأسیس بانک جدیدی تحت عنوان «بانک ایران» را بر اساس بانک استقراضی فراهم می‌ساخت. برای مدیریت این بانک جدید هم فردی به نام الکساندر تومانیانس، از تجار و صرافان ارمنی تبار ایرانی، را در نظر گرفت. مدتی بعد مرتضی خان ممتازالملک، در دوره نخست وزیری قوام‌السلطنه، به ریاست بانک ایران منصوب شد.^{۸۰} قوام‌السلطنه، که در ۲۷ رمضان ۱۳۳۹/۴ ژوئن ۱۹۲۱ دولت خود را تشکیل و به حضور احمد شاه معرفی کرده بود، یک روز بعد، رئیس برنامه‌های دولت خود را در هشت ماده به اطلاع عموم رسانید، بند دوم این برنامه به تسویه امور بانک سابق استقراضی و تشکیل بانک دولتی (بانک ایران)، از بقایا و دارایی‌های منقول و غیرمنقول آن بانک و برخی سرمایه‌های داخلی دیگر اختصاص داشت.^{۸۱}

کابینه مستوفی نیز (از بهمن ۱۳۰۱/فوریه ۱۹۲۳) در ماده پنجم، برنامه‌ای هفت ماده‌ای که در ۸ حوت (اسفند) همان سال به مجلس شورای ملی تسلیم کرد، بار دیگر بر عزم دولت ایران به تقویت اداری - مالی بانک ایران و تسویه امور بانک سابق استقراضی تأکید نمود. این برنامه در همان تاریخ از تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی گذشت.^{۸۲} مستوفی‌الممالک در این برنامه برای تنظیم امور مالی کشور به لزوم استخدام مستشاران و متخصصان مالی از کشورهای خارجی تأکید کرده بود.^{۸۳}

از جمله کسانی که از آغاز تأسیس بانک ایران، برای حل و فصل امور اداری - مالی آن، وزارت مالیه را یاری داد، آرتور چسler میل‌سپو آمریکایی بود که چندی قبل از آن برای سروسامان دادن به امور مالی کشور به استخدام وزارت مالیه در آمده بود. مدت

کوتاهی بعد بازرسانی تحت نظارت میلسپو، مأمور بررسی امور مالی - اداری بانک ایران یعنی برآورد عایدات، مطالبات، قروض، دعاوی و سایر مسائل مبتلابه بانک ایران، جانشین بانک استقراضی شدند. مجلس چهارم شورای ملی نیز در جلسه روز جمعه ۳۱ جوزا (خرداد) ۱۳۰۲. خود، قانونی را به تصویب رسانید که مطابق آن به وزارت مالیه اجازه می داد برای اداره بانک ایران، فردی آمریکایی به نام مستر گلامان را استخدام کند.^{۸۴}

بانک ایران در آغاز کار مجموعه‌ای از اسباب و اثاثیه مازاد بر نیاز را به سفارت شوروی در تهران فروخت و اقلامی را نیز به صورت امانت در اختیار آن سفارت قرار داد.^{۸۵} با آنکه اولیای امور دولت ایران می خواستند بانک جدیدالتأسیس را بانک دولتی ایران بنامند و گاه در مکاتبات و مذاکرات رسمی و غیررسمی هم از آن با نام «بانک دولتی ایران» یاد می شد، اما به دلایلی، امکان این امر فراهم نشد.^{۸۶} زیرا بانک شاهنشاهی که امتیاز نشر اسکناس را در دست داشت مدعی بود تنها بانک دولتی ایران برای تبدیل نام بانک ایران به بانک دولتی منافی با قراردادهای فیما بین و امتیازنامه انحصاری بانک شاهنشاهی است.^{۸۷}

علاوه بر آن بانک شاهنشاهی، حتی به عنوان «بانک ایران» که برخی اوقات به طور غیررسمی تحت عنوان بانک ملی ایران نیز از آن یاد می شود، مشکلاتی برای بانک شاهنشاهی ایجاد کرده است. اما دولت ایران که به تدریج از فکر تأسیس بانک دولتی از بقایای بانک استقراضی منصرف شده بود، حاضر نشد در موضوع تغییر نام «بانک ایران» به حیات خود ادامه داد.^{۸۸}

هیأت دولت ایران در روزهای نخست سال ۱۳۰۴ ش، بانک ایران را رسماً تحت نظارت و کنترل وزارت مالیه قرار داد. پیش از آن هم وزارت مالیه این مسئولیت را به طور غیر رسمی عهده دار بود و معمولاً روسای بانک ایران تحت مدیریت مستقیم وزیر مالیه وظیفه خود را به انجام می رسانیدند. مطابق مصوبه جدید هیأت وزیران، که در ۹ حمل (فروردین) ۱۳۰۴ مفاد آن به وزارت مالیه ابلاغ شد، ترتیبات جدید و درعین حال منسجم تری برای مطالبات، دارایی ها، قروض و آینده فعالیت بانک ایران وضع شد و وزارت مالیه مؤظف گردید تا بیش از پیش در اداره این بانک دخالت و اعمال نظر نماید.^{۸۹}

به دنبال واگذاری بانک استقراضی به دولت ایران، گروه قابل توجهی از اتباع ایرانی

و خارجی، که مبالغی از بانک مذکور طلب داشتند، برای دریافت این وجوه اولیای بانک ایران را تحت فشار قرار دادند.^{۹۰} علاوه بر بازرگانان و پیشه‌وران خرد و کلان ایرانی، تعداد قابل توجهی از طلبکاران بانک سابق استقراضی را اتباع کشورهای خارجی تشکیل می‌دادند، که طی سال‌های گذشته با این بانک روابط مالی و اقتصادی داشتند و این طلبکاران هم برای دریافت وجوهاتی که از بانک استقراضی سابق طلب داشتند، بانک ایران را تحت فشار قرار می‌دادند.^{۹۱}

از مشکلات این بانک، در همین زمینه فقدان استاد و مدارک این اموال و بدهکاری‌ها بود. یعنی قسمت مهمی از اسناد و مدارک این معاملات به اشکال و اسباب مختلف از میان رفته بود و به‌ویژه در شعبات شهرها و ایالات مختلف کشور، این موارد بیشتر نمود داشت. بنابراین اولیای بانک ایران مدت‌ها با طلبکارانی که اسناد و دعاوی آنان در شعب بانک سابق مفقود و یا از بین رفته بود کشمکش داشتند.^{۹۲} به‌رحال مدیریت بانک ایران البته امیدوار بود با وصول مطالبات بانک سابق استقراضی، امور بانک ایران را سامان دهد و نیز قروض بانک سابق را بپردازد. از اولین اقدامات بانک ایران برای تکمیل اطلاعات خود دربارهٔ تعداد بدهکاران و مبلغ بدهکاری افراد به بانک سابق استقراضی، بررسی اسناد و مدارکی بود که در آرشیو بانک مذکور نگهداری می‌شد. بانک ایران برای به‌دست آوردن این اسناد و پرونده‌ها، مکاتباتی با سفارت شوروی در تهران انجام داد و موافقت آنرا به تحویل آن پرونده‌ها جلب کرد.^{۹۳}

در همان حال، تعدادی از بدهکاران به بانک سابق استقراضی، با تشبث به برخی اقدامات غیرقانونی نظیر جعل اسناد، درصدد برآمدن از بازپرداخت بدهی‌های خود به بانک ایران طفره روند، و در مواردی هم موفق می‌شدند.^{۹۴} اما اتفاقاتی از این نوع کمتر رخ می‌داد و بانک ایران، به استناد مدارک متقن، که از آرشیو بانک سابق استقراضی به دست آورده بود، در تعقیب بدهکاران و اثبات دعاوی خود بر آنان کمتر با مشکل مواجه می‌شد. زیرا تعدادی از این بدهکاران، طی دوران فعالیت بانک استقراضی نیز جهت بازپرداخت بدهی‌های عقب افتادهٔ خود تحت تعقیب بودند و پرونده‌های آنان، کماکان مفتوح باقی مانده بود در میان اینان بسیاری از افراد سرشناس هم دیده می‌شدند. به‌رحال بانک ایران برای سامان دادن به امور ناچار به وصول مطالبات بانک سابق استقراضی

به طور نقدی یا ضبط و مصادرهٔ املاک و دارایی‌های بدهکاران بود. بدین ترتیب بانک ایران به تدریج موفق شد مبالغ زیادی از مطالبات بانک سابق استقراضی را از بدهکاران دریافت کند.^{۹۵}

با آنکه در ۱۳۱۲ش ایران در بانک جدیدالتأسیس فلاحتی و صنعتی (کشاورزی بعدی) ادغام شد، اما دعاوی آن نسبت به بدهکاران بانک سابق استقراضی پایان نیافت و بانک جدید مسئول پیگیری و وصول مطالبات مورد بحث شد. آخرین قانونی که برای پیگیری مطالبات بانک سابق استقراضی از بدهکاران به تصویب مجلسین شورای ملی و سنا رسید و برای اجرا در اختیار اولیای بانک کشاورزی قرار گرفت، در دوم خرداد ۱۳۳۴ بود.^{۹۶}

به هر حال بانک ایران به سبب مشکلات مختلف، مخصوصاً وصول مطالبات و پرداخت قروض خود پیشرفتی قابل ملاحظه در فعالیت مالی - اعتباری و بانکداری نکرد. تاجایی که حکومت رضا شاه بقا و ادامهٔ فعالیت این بانک را منافی با مصالح کلی کشور تشخیص داد. تأسیس بانک فلاحتی و صنعتی ایران و سرمایهٔ اولیه‌ای که برای آغاز فعالیت آن مورد نیاز بود، می‌توانست از طریق سرمایه‌های بالقوه و بالفعل بانک ایران تأمین شود. از سال‌ها قبل از تأسیس بانک ایران، لزوم تأسیس بانک فلاحتی در ایران مورد توجه برخی صاحب‌نظران و کارشناسان امور اقتصادی و کشاورزی قرار گرفته بود، تا با بهره‌گیری از خدمات مالی - اعتباری آن بتوان امور کشاورزی را سروسامان داد.^{۹۷} رضا شاه نیز، طی سال‌های نخست سلطنتش، به لزوم تأسیس بانک کشاورزی در ایران تمایل نشان داده و مجوز لازم را برای بررسی‌های کارشناسانه از سوی دولت و نیز مجلس شورای ملی صادر کرده بود. چندی بعد هیأت دولت وقت لایحه‌ای دربارهٔ تشکیل بانک فلاحتی و صنعتی، به مجلس شورای ملی ارائه کرد. نمایندگان طی جلسات متعدد دورهٔ نهم به مطالعه و مذاکره دربارهٔ چگونگی و شرایط تأسیس و فعالیت بانک فلاحتی و صنعتی پرداختند و سرانجام روز یکشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۱۲ قانون تشکیل بانک فلاحتی و صنعتی را تصویب کردند. در این قانون چهار ماده‌ای انتقال سرمایه، مطالبات و تعهدات بانک ایران به بانک جدیدالتأسیس فلاحتی و صنعتی پیش‌بینی شده بود.^{۹۸} بانک فلاحتی و صنعتی روز یکشنبه ۲۵ تیر ۱۳۱۲/۱۶ ژوئیهٔ ۱۹۳۳ رسماً افتتاح و فعالیت آن

آغاز گردید.^{۹۹}

بانک روس و ایران

به دنبال وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و ناآرامی‌ها و اغتشاشات متعاقب آن، روابط تجارتي - اقتصادی ایران با آن کشور سخت دچار بحران شد و این روند با نوساناتی چند تا سال‌های نخست دهه ۱۹۲۰ م/۱۳۰۰ ش ادامه یافت در این دوره بسیاری از بازرگانان ایرانی که پیش از آن با روسیه تزاری روابط تجارتي داشتند، سخت متضرر شدند. بنابراین، بلافاصله پس از امضای قرارداد مودت میان ایران و شوروی در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ دولت ایران و نیز بازرگانان به لزوم گسترش روابط تجارتي میان دو کشور تأکید کردند.^{۱۰۰} البته دولت شوروی هم به گسترش منظم روابط تجارتي با دولت ایران اشتیاق نشان می‌داد و می‌خواست مرادوات بازرگانی طرفین طبق عهدنامه‌های جدید از سر گرفته شود. طی سال‌های نخست دهه ۱۹۲۰ م، روابط تجارتي دو کشور چارچوبی منظم نداشت. گرچه هر دو کشور با ارسال کالاهای قابل صدور به قلمرو یکدیگر نیازهای اقتصادی خود را تأمین می‌کردند. در عین حال گفته می‌شد در همین مبادلات هم بیشترین سود نصیب شوروی می‌شد که از اصول تجارتي جامع‌تری پیروی می‌کرد. بدین ترتیب زمینه‌های لازم برای عقد قرارداد تجارتي جدید میان دو کشور فراهم شد و نهایتاً در ۱۲ سرطان ۱۳۰۳ نمایندگان دو کشور قراردادی امضا کردند که بر اساس آن روابط اقتصادی - تجارتي دو کشور بر اساس جدیدی شکل گرفت و از تحمیلات رژیم سابق تزاری کمتر نشانی داشت.^{۱۰۱} طی سال‌های بعد روابط تجارتي ایران و شوروی در قالب قراردادهای تکمیلی دیگری سازمان یافته‌تر شد و دولتمردان هر دو کشور با توجه به مصالح اقتصادی - تجارتي و سیاسی خود در برخی از مفاد قرارنامه‌های تجارتي سابق جرح و تعدیل‌هایی به وجود آوردند.^{۱۰۲} چنان‌که دولت ایران، چند سال بعد، برای کنترل هرچه بیشتر تجارت خارجی و حمایت از اقتصاد ملی، بازرگانی خارجی را انحصاراً در دست گرفت. این اقدام در روابط تجارتي ایران و شوروی تغییراتی پدید آورد.^{۱۰۳} دولت شوروی که در توسعه روابط تجارتي خود با ایران بسیار فعال عمل می‌کرد این سیاست را در تمام دوران سلطنت رضاه شاه ادامه داد. تاجایی که گفته می‌شد شوروی در سال‌های

پایانی حکومت رضاه شاه به بزرگ‌ترین شریک تجارتي ایران تبدیل شده بود.^{۱۰۴} از دیگر سوی دولت شوروی، از آغاز عقد قرارداد مودت در سال ۱۹۲۱م، می‌کوشید برای پیشبرد سیاست‌های اقتصادی - تجارتي خود بانکی در ایران تأسیس کند که به نوعی جایگزین بانک سابق استقراضی گردد. گفته شده است که دولت شوروی می‌خواست با این تدبیر از تسلط بلامنازع بانک شاهنشاهی در اقتصاد ایران ممانعت به عمل آورد. با این حال اولیای دولت شوروی اعلام کردند که در تأسیس این بانک بیش از هر چیز مبادلات تجارتي ایران و شوروی را مد نظر دارند.^{۱۰۵}

بانک جدید که دولت شوروی در ایران تأسیس کرد «بانک روس و ایران» خوانده شد و، چنان که از شواهد و قرائن موجود برمی‌آید، در آغاز کار اساسنامه و یا قرارنامه خاصی دربارهٔ چگونگی و زمینه‌های شکل‌گیری و فعالیت این بانک جدید تدوین نشده بود. مدارک موجود تاریخ تأسیس بانک روس و ایران را ۱۶ شهریور ۱۳۰۲ نشان می‌دهد. اولین اساسنامه آن نیز در ۲۷ اکتبر ۱۹۵۴/آبان ۱۳۳۳ در مجمع عمومی صاحبان سهام این بانک (بانک روس و ایران) به تصویب رسید، که آنرا شرکت سهامی خاص، و هدف از تأسیس آنرا انجام فعالیت‌های بانکی - اعتباری، برای تسهیل روابط تجارتي ایران با شوروی و سایر کشورها، معرفی می‌کرد مرکز اصلی بانک در تهران بود. مدت فعالیت آن نیز نامحدود اعلام شده و سرمایه نقدش بالغ بر ۳۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال ذکر شده بود که به ۶۰۰ سهم ۵۰۰٬۰۰۰ ریالی تقسیم می‌شد.^{۱۰۶}

نخستین اساسنامه بانک روس و ایران در سال ۱۳۵۱ش اندکی تغییر یافت و ضمن افزایش سرمایه نقدی آن به ۶۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال، با توجه به مقررات جدید نظام بانکی کشور، به شرکت سهامی عام تبدیل شد.^{۱۰۷}

وزارت امور خارجه ایران در ۱۲ عقرب ۱۳۰۲ طی مراسله‌ای متحدالمال، از کارگزاری‌های خارجه شهرهای رشت، تبریز و ایالات مازندران خواست تا طبق ضوابط تعیین شده و با رعایت کلیه جوانب احتیاط، با تأسیس شعب «بانک روس و ایران» در آن مناطق موافقت و همراهی نمایند.^{۱۰۸}

در این میان برخی نامه‌های هشداردهنده از افراد و گروه‌های مختلف ایرانی برای اولیای امور کشور فرستاده می‌شد که بیانگر نگرانی آنان از تبدیل «بانک روس و ایران»

به ابراز سلطه اقتصادی - سیاسی شوروی در ایران بود^{۱۰۹}.

با تمام این هشدارها و به رغم اینکه ظاهراً قرارنامه‌ای هم درباره فعالیت بانک ایران و روس میان دولتین ایران و شوروی منعقد نشده بود، بانک روس و ایران، به تدریج شعبه‌هایی در برخی دیگر از شهرهای ایران افتتاح کرد. سفارت شوروی در تهران نیز برای پیشرفت امور این بانک از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد. گو اینکه بانک روس و ایران برای افتتاح شعب خود در شهرهای مختلف، موظف بود اجازه دولت ایران را تحصیل کند، اما مواردی پیش آمد که اولیای بانک مذکور بدون هماهنگی با دولت ایران اقدام به تأسیس شعبه و نمایندگی در برخی شهرهای ایران کردند و این اقدامات انتقاد و اعتراض دولت ایران را به دنبال آورد^{۱۱۰}. در مواردی هم تجار و کسبه برخی از شهرهای ایران، از دولت ایران تقاضا می‌کردند، برای تسهیل مراودات تجارتي با اتباع و دولت شوروی، شعبه‌ای از بانک روس و ایران را در آن مناطق دایر کند^{۱۱۱}.

در اکتبر ۱۹۲۴ بانک روس و ایران، علاوه بر شعبه اصلی تهران، در شهرهای همدان، رشت، تبریز، مشهد، بارفروش، اصفهان، انزلی و سبزوار شعبه‌هایی تأسیس کرد. طی سال‌های آتی، باز هم دولت شوروی در صدد برآمد شعبات بانک روس و ایران را در شهرهای بیشتری افتتاح کند. در بهمن ۱۳۰۶ دولت ایران به شوروی اجازه داد تا شعباتی دیگر از بانک روس و ایران را در بندرگز، قوچان، سلطان‌آباد و کرمانشاه تأسیس نماید^{۱۱۲}.

در روزهای نخست سال ۱۳۱۰ش نیز دولت ایران با تأسیس و فعالیت شعبه‌هایی دیگر از بانک روس و ایران در شهرهای رضائیه (اورمیه)، شاهرود، استرآباد، بوشهر، خرمشهر و ساری موافقت کرد^{۱۱۳}. قریب به اتفاق مدیران شعب بانک روس و ایران از اتباع شوروی بودند. در میان آنان، برخی از اجزای بانک سابق استقراضی نیز به چشم می‌خورد^{۱۱۴}. در سال‌های نخست، مرکز اصلی بانک روس و ایران در تهران قرار داشت. اما، از اواخر سال ۱۳۰۸ش، با موافقت دولت ایران، چند سالی مرکز بانک مذکور به مسکو منتقل شد. درباره مدت زمان استقرار مرکز اصلی بانک روس و ایران در مسکو اطلاع دقیقی در دست نیست. با این حال در اساسنامه نخست بانک، که در سال ۱۹۵۴م/ ۳۳۳ش تنظیم شده است، مرکز اصلی بانک، تهران ذکر شده است. بدین ترتیب در

فاصله سال‌های ۱۳۰۸-۱۳۳۳ش باید بار دیگر مرکز بانک از مسکو به تهران منتقل شده باشد.^{۱۱۵}

حیطه فعالیت و خدمات بانک روس و ایران، تقریباً، وسیع بود. با اینکه بیشترین وظیفه آن، تسهیل در روابط تجارتی ایران و شوروی تعریف شده بود، اولیای این بانک برای انجام خدمات مالی - اعتباری مشتریان خود در سایر نقاط جهان نیز مشکل چندانی نداشتند. در همان اوایل تأسیس بانک هم اعلام شده بود که، دامنه فعالیت آن صرفاً به روابط تجارتی - اقتصادی ایران و شوروی محدود نخواهد شد. بانک روس و ایران، به‌ویژه در ایالات گیلان، مازندران و آذربایجان نفوذی قابل توجه به‌دست آورد. در آن هنگام بانک شاهنشاهی ایران همچنان فعال بود و شعب آن در اقصی نقاط ایران قلمروهای شمالی کشور به فعالیت بانکی و تجارتی مشغول بودند و برای بانک روس و ایران رقیبی قابل توجه به‌شمار می‌رفتند. از سوی دیگر در سال ۱۳۰۴ش بانک ایرانی «پهلوی قشون» عمدتاً برای رسیدگی به امور مالی قشون تأسیس شد و در برخی از نقاط، از جمله ایالات شمالی کشور، شعباتی برپا کرد و برخی عملیات محدود بانکی - اعتباری برای طبقات مختلف انجام می‌داد. مهم‌تر از آن، تأسیس و فعالیت بانک ملی ایران در سال ۱۳۰۷ش بود که تحت حمایت‌های دولت و شخص رضا شاه به سرعت پیشرفت کرد و دامنه فعالیت کمی و کیفی خود را روز به روز گسترش داد. به‌خصوص وقتی در ۱۳۱۱ش، بانک ملی عهده‌دار نشر اسکناس شد، از منظر اولیای بانک روس و ایران به چشم رقیب نگریسته شد.^{۱۱۶}

از اسناد و مدارک موجود چنین برمی‌آید که، بانک روس و ایران در جلوگیری از توسعه اقتصادی ایالات شمالی ایران نقشی منفی داشته است. گزارش‌های حکام این ایالات گواه تلاش بی‌وقفه این بانک برای تحصیل سلطه بلامنازع اقتصادی - تجارتی شوروی در آن مناطق است.^{۱۱۷}

این بانک که با بهره‌گیری از سیاست‌های اقتصادی حساب شده، گروهی قابل توجه از تجار را به سوی خود جلب کرده و با اعطای مساعددهای متعدد آنان را مقروض ساخته بود، هرگاه اراده می‌کرد، با وصول یکباره مطالبات خود آنان را تحت نفوذ خود در می‌آورد.^{۱۱۸}

در تجارت با شوروی نیز، که عمدتاً بانک روس و ایران واسطه این معاملات بود بسیاری از بازرگانان ایرانی با مشکلات جدی روبه‌رو شدند و در اندک زمان تعداد زیادی از آنها سرمایه خود را از دست دادند و ورشکست شدند.^{۱۱۹}

از دهه دوم سلطنت رضا شاه، مقارن فعالیت روبه رشد بانک ملی ایران فعالیت بانک‌های خارجی حاضر در ایران به‌طور کلی و بانک روس و ایران، به‌طور اخص بیش از پیش محدود گردید. چنان‌که بانک روس و ایران دیگر امکانی برای توسعه خود نیافت و به تدریج حیطه فعالیتش را محدود کرد و شعباتش را یکی پس از دیگری، از مناطق مختلف ایران برچید. چندی بعد در ۱۳۴۴ ش شعبه اصلی این بانک در تهران باقی ماند و سایر شعب آن تعطیل شد.^{۱۲۰}

این زمان سرمایه نقدی آن ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال بود و عمده فعالیتش به بانکی - اعتباری میان ایران و شوروی و سایر کشورهای بلوک شرق خلاصه می‌شد و با این حال همواره آمادگی خود را برای انجام خدمات بانکی میان ایران و سایر کشورهای جهان نیز اعلام می‌کرد.^{۱۲۱}

سرمایه ثبت شده و پرداخت شده بانک روس و ایران طی سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۴۹ ش از ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال به ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال افزایش یافت و تعداد کارمندان فعال در تنها شعبه این بانک در تهران به ۶۰ تن رسید. عمارت بانک روس و ایران در خیابان بهشت، در قسمت جنوبی پارک شهر، واقع شده بود. ضمن اینکه در تسهیل روابط تجاری مشتریان خود با کشورهای مختلف جهان مشارکت داشت، کماکان بیشترین خدمات‌رسانی آن در روابط تجاری - اقتصادی ایران با شوروی و سایر ممالک بلوک شرق متمرکز بود.^{۱۲۲}

بانک روس و ایران تا سال ۱۳۵۹ ش به فعالیت خود در ایران ادامه داد. دارایی‌های آن در مالکیت دولت شوروی قرار داشت و غالب کارمندان آن روسی بودند و کادر مدیریتی آن هم از سوی اولیای امور دولت روسیه تعیین می‌شدند. اما سایر کارمندان و اجزای آن، عمدتاً از روس‌ها و ارامنه ساکن ایران انتخاب و به استخدام بانک در می‌آمدند.^{۱۲۳}

در خرداد ۱۳۵۹ دولت جمهوری اسلامی ایران کلیه سهام و دارایی‌های بانک روس

و ایران را از دولت شوروی خریداری کرد و با ادغام آن در بانک‌های بازرگانی، ایران شهر، ایران و انگلیس، ایران و هلند، ایران و خاورمیانه، اعتبارات، صنایع، کار و ایران، بانک جدیدی تحت عنوان بانک تجارت تأسیس کرد.^{۱۲۴}

بانک سپه

بانکی که سالیانی طولانی از فعالیتش می‌گذرد و به بانک سپه موسوم است، در اردیبهشت ۱۳۰۴ با عنوان «بانک پهلوی قشون» در تهران تأسیس شد.^{۱۲۵} اساسنامه، هدف از تشکیل این بانک را «ترفيه حال و رفع احتیاجات صاحب منصبان و افراد قشون و تسهیل استفاده مشارالیه‌م از سرمایه خود» بیان کرده بود. مدیریت بانک را شورای اداری، که «نمایندگان صاحبان سهام» بودند در دست داشتند. طبق ماده ۱۲ و ۱۳ اساسنامه، «بانک پهلوی قشون کلیه معاملات متداوله بانکی و معاملات رهنی را عهده‌دار بود» و معاملات استقراضی بانک فقط به تأمین رهونات و وثایق کافیه که شورای اداری پیشنهاد و مجمع صاحبان سهام تصویب می‌کرد محدود می‌شد. ماده ۱۹ اساسنامه، مقرر می‌کرد «کلیه معاملاتی که بانک با صاحب منصبان و افراد قشون می‌نماید مکتوم مانده و به هیچ‌وجه افشای آن حتی به قسمت‌های قشونی و دوایر دولتی جایز نیست، مگر در حدود قوانین قضایی». بدین ترتیب «شعبه اصلی بانک پهلوی قشون با سرمایه اولیه ۳٬۸۸۳٬۹۵۰ ریال» موجودی صندوق بازنشستگی درجه‌داران قشون «در گذر تقی خان (خیابان سپه) فعالیت خود را آغاز کرد برای توسعه دامنه فعالیت‌های کمی و کیفی بانک در سال ۱۳۰۵ ش در اساسنامه آن تغییراتی به‌وجود آمد. در اساسنامه جدید، نام بانک به «بانک پهلوی ایران» تغییر یافت و ماده اول آن تصریح می‌کرد که «برای رفع احتیاجات مملکت و مساعدت به امور تجارت و اقتصاد از اول فروردین ۱۳۰۵ ش بانک ملی سهامی به نام بانک پهلوی ایران تأسیس می‌شود».^{۱۲۶}

اداره مرکزی بانک در تهران قرار داشت و پیش‌بینی شده بود «شعبات آن بر حسب لزوم در نقاط مختلفه ایران و ممالک خارجه مفتوح شده و در نقاطی که بانک شعبه از خود ندارد می‌تواند وکلایی از بانک‌ها و تجارتخانه‌ها و اشخاص معتبر تعیین نماید». اساسنامه، هدایت کلیه عملیات بانک و امور آنرا به هیأت مدیره سپرده بود. اعضای

۵ نفره این هیأت توسط «مجمع صاحبان سهام با اکثریت آراء» و برای ۳ سال انتخاب می‌شدند. رئیس، معاون و ناظر بانک را هم از میان همین اعضای هیأت مدیره برمی‌گزیدند. طبق ماده ۵۱ اساسنامه جدید «عملیات بانک همه ساله از اول فروردین ماه شمسی شروع و در آخر اسفند ماه بسته» می‌شد. در سال ۱۳۰۶ هم تغییرات دیگری در اساسنامه ایجاد گردید. به موجب آن، در میزان سهمیه بانک تقلیلی صورت گرفت و اجازه تأسیس شعب بانک در خارج از کشور لغو گردید و تصریح شد: «قطع نظر از تابعیت صاحبان سهام، بانک پهلوی ایران تابع قوانین و نظامات مملکت است و تغییر این اصل موجب انحلال بانک خواهد بود»^{۱۲۷}.

با این همه به تدریج دامنه فعالیت‌های این بانک گسترش یافت و تا پایان سال ۱۳۰۶ ش شعب بانک در شهرهای تبریز و قزوین هم دایر شد. از اوایل سال ۱۳۰۹ ش نام بانک سپه به «بانک اسهامی پهلوی» تغییر یافت. اما به دلیل مشکلات حقوقی، از آبان سال ۱۳۰۹ بار دیگر نام آن به «بانک پهلوی» بازگشت. مدت کوتاهی پس از آن، شعب دیگر بانک پهلوی در شهرهای سلطان‌آباد (اراک)، سبزوار و شهبسوار افتتاح گردید. در ۱۵ دی ۱۳۱۶، به دستور رضا شاه، نام بانک پهلوی به «بانک سپه» تغییر یافت. در همین فاصله و مدتی پس از آن، شعب بانک سپه در بازار تهران و نیز در شهرهای رشت، مشهد، کرمانشاه، شیراز، همدان و اصفهان دایر گردید^{۱۲۸}.

در ایام اشغال ایران توسط متفقین فعالیت‌های عادی بسیاری از شعب بانک سپه با مشکلاتی روبه‌رو شد. در آذر ۱۳۲۱ نام بانک سپه به «بانک تعاونی سپه» تغییر یافت. در سال ۱۳۲۵ ش، در اساسنامه بانک تعاونی سپه تغییراتی به‌وجود آمد و به موجب ماده اول اساسنامه جدید «بانک تعاونی سپه بنگاه مستقلی است که برای کمک به افسران و درجه‌داران ارتش شاهنشاهی و گشایش کار آنان تشکیل و مستقیماً تحت نظارت وزارت جنگ اداره می‌شود». اساسنامه جدید مقرر می‌کرد: «سرمایه اصلی بانک از کسور بازنشستگی افسران ارتش شاهنشاهی تأمین می‌شود». اساسنامه اخیر ارکان تشکیلاتی-مدیریتی بانک تعاونی سپه را، به ترتیب مدیر کل، هیأت عامل، هیأت نظارت و بازرس وزارتی تعیین کرده بود. ریاست عالی بانک هم به «اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی واگذار شده بود. تا اوایل سال ۱۳۲۴ ش حقوق افسران بازنشسته توسط وزارت دارایی

پرداخت می‌شد. از آن پس این مهم بر عهده بانک تعاونی سپه قرار گرفت. مجموع سرمایه بانک در پایان سال ۱۳۲۷ش حدود ۴۲۴،۶۳۴،۲۲۴ ریال بود. در اواخر دهه ۱۳۲۰ش شعب بانک تعاونی سپه در شهرهای اهواز، بابل، زابل، کرمان، یزد، سنندج، گرگان، رضائیه (اورمیه)، خرمشهر، خرم‌آباد، قم و نیز سبزه میدان تهران افتتاح شده بود. شعبه مرکزی بانک تعاون سپه هم در همین زمان شکل گرفت. در سال‌های بعد، در شهرهای رفسنجان، گنبد کاووس، لاهیجان، مراغه و چند شهر دیگر هم شعب بانک افتتاح شد.^{۱۲۹}

از اول سال ۱۳۳۳ش نام بانک تعاونی سپه به «بانک سپه» تغییر کرد و طبق ماده واحده قانونی تصریح گردید که این بانک از: «اول سال ۱۳۳۳ش به صورت شرکت سهامی به نام بانک سپه برای مدت نامحدود فعالیت خود را ادامه داده و متعلق به کادر ثابت ارتش به نمایندگی وزارت جنگ می‌باشد». همین قانون اضافه می‌کرد: «بانک مزبور با رعایت قانون بانکداری (در قسمت ارز) کلیه عملیات بانکی در داخله و خارجه را می‌تواند انجام دهد».^{۱۳۰}

طی چند سال بعد شعب بانک سپه در بسیاری از شهرهای ایران شعباتی دایر کرد. از ۱۳۵۰ش تا اواخر دوره سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، دامنه افتتاح شعب جدید بانک سپه، در شهرها و استان‌های مختلف ایران، شتاب بیشتری گرفت. در سال ۱۳۵۲ش شعبه‌ای هم در شهر لندن افتتاح گردید. در همان سال، اعضای هیأت مدیره بانک را به ترتیب مدیر کل، جانشین مدیر کل، سه معاون مدیر کل تشکیل دادند و امور بانک به دو قسمت اداری و بانکی مجزا گردید. همچنین برای تمرکز زدایی در ساختار مدیریت بانک، امور اداری - مدیریتی بانک سپه، در سراسر کشور، به مناطق ده‌گانه زیر تقسیم گردید: تهران، مرکزی، شمال، آذربایجان، غرب، فارس، کرمان و سیستان و بلوچستان، خراسان، اصفهان.^{۱۳۱}

طی یکی دو دهه آخر عمر رژیم پهلوی، ده‌ها ساختمان جدید و بزرگ برای بانک سپه، در شهرهای مختلف، ساخته یا خریداری شد و سرمایه‌های نقدی و غیرنقدی آن افزایش قابل توجهی یافت. حجم معاملات و مبادلات پولی و اعتباری آن افزایش قابل توجهی پیدا کرد. حجم معاملات و مبادلات پولی و اعتباری آن در داخل و خارج از کشور هم ارقام روی به افزایش را نشان می‌داد. بالأخص در تسهیل امور بانکی و اعتباری ابواب

جمعی نیروهای نظامی کشور نقش درجه اول ایفا می کرد. در سال ۱۳۵۴ ش واحد جدید بانک سپه، با عنوان «اداره کل معاملات بین المللی» شکل گرفت، که در گسترش مبادلات پولی - اعتباری آن بانک با کشورهای مختلف جهان نقش مهم یافت. تا پایان سال ۱۳۵۳ ش بانک سپه، در سراسر کشور، حدود ۵۵۴ واحد بانکی دایر کرده بود.^{۱۳۲}

از جمله مهم ترین مؤسسات وابسته به بانک سپه، موزه سکه بانک سپه بود که در سال ۱۳۴۲ ش ایجاد گردید. این موزه مجموعه ای از نفیس ترین و نادرترین سکه های ادوار مختلف تاریخ ایران (از کهن ترین دوران باستان) را در خود جای داده است. موزه سکه بانک سپه در ردیف جامع ترین و معتبرترین موزه های سکه جهان قرار داشت.^{۱۳۳} در پایان سال ۱۳۵۶ ش مجموعه سرمایه بانک سپه بیش از ۵ میلیارد ریال بود. در همان برهه، این بانک، ۱۳۱ شعبه در تهران، ۵۱۴ شعبه در سایر مناطق ایران و نیز ۵ شعبه در خارج از کشور داشت. رقم کارکنان بانک سپه، در آن زمان به ۷۱۵ نفر می رسید. شعب خارجی بانک سپه عبارت بود از: ۲ شعبه در انگلستان، ۱ شعبه در فرانسه، ۱ شعبه در ایتالیا و ۱ شعبه در آمریکا.^{۱۳۴}

فعالیت های بانک سپه، با نوساناتی، در جریان گسترش و پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در داخل و خارج از کشور ادامه پیدا کرد. به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی با مصوبه شورای انقلاب اسلامی در خرداد سال ۱۳۵۸ تمام بانک های فعال در ایران ملی اعلام شد.^{۱۳۵}

به دنبال تحولاتی که متعاقب ملی شدن بانک های کشور روی داد بر مبنای اساسنامه جدید و مصوب مجمع عمومی بانک ها، «بانک سپه طبق قانون ملی شدن بانک ها و لایحه قانونی اداره امور بانک ها و مقررات مندرج در اساسنامه» اداره می شد و هدف آن «ارائه خدمات بانکی در سراسر کشور و فعالیت در تسهیل امور بازرگانی داخلی و خارجی و همچنین در رشته های تولیدی در خدمت اقتصاد کشور» تعیین شده بود. بنابراین بانک سپه قادر می شد در امور زیر فعالیت های خود را گسترش دهد: «افتتاح و نگهداری حساب جاری و پس انداز، قبول سپرده، اعطای وام و اعتبار، انجام معاملات ارزی، اجاره صندوق امانات، ایجاد رابطه کارگزاری با بانک ها و مؤسسات مالی و اعتباری، انجام وظایف قیومیت و هدایت و وکالت و نمایندگی، انجام سایر عملیات بانکی و معاملات بازرگانی

که به موجب قوانین و مقررات برای بانک‌ها ممنوع نباشد»^{۱۳۶}.

در اواخر دهه ۱۳۸۰ ش و در آستانه دهه ۱۳۹۰ ش بانک سپه با داشتن بیش از ۱۸۰۰ شعبه همچنان به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد و در عرصه اقتصاد و امور بانکداری در داخل و خارج از ایران نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند.^{۱۳۷}

از هنگام تأسیس بانک سپه (۱۳۰۴ ش) تا آستانه دهه ۱۳۹۰ ش، افراد مشروحه زیر، مدیر عامل این بانک بوده‌اند:

سرتیپ امیر خسروی (۱۳۰۴-۱۳۱۰ ش)، ولادیمیر کولاک (۱۳۱۱-۱۳۱۵ ش)، نیکلاریکاتا (۱۳۱۶-۱۳۲۳ ش)، مصطفی مقدم (۱۳۲۴-۱۳۲۵ ش)، سپهد فرج‌الله آق‌اولی (شهریور ۱۳۲۵-اردیبهشت ۱۳۵۲)، منوچهر نیکپور (۱۳۵۲-۱۳۵۷ ش) ضیاءالدین هیأت (۱۴ اسفند ۱۳۵۷-۱۸ فروردین ۱۳۵۸)، علی اصغر مسعودی (۱۳۵۸-۱ آبان ۱۳۵۸)، علیرضا محیط محمودی (۱۳۵۸-۴ تیر ۱۳۶۰)، زین‌الدین یعقوبی (۲۵ تیر ۱۳۶۰-۱۲ اسفند ۱۳۶۰)، احمد عزیزی (۱ اردیبهشت ۱۳۶۱-۱ اردیبهشت ۱۳۶۲)، محمد مهدی جهان‌بین (۲ اردیبهشت ۱۳۶۲-۵ اردیبهشت ۱۳۶۴)، سید تقی شهرستانی (۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۴-۵ بهمن ۱۳۶۴)، عباس کفایی (۱۲ بهمن ۱۳۶۴-۲ اسفند ۱۳۶۵)، ساسان منوچهری (۳ اسفند ۱۳۶۵-۳۰ خرداد ۱۳۶۸)، علی بخشایش (۷ تیر ۱۳۶۸-۶ آبان ۱۳۶۸)، ابوالقاسم جمشیدی (۷ آبان ۱۳۶۸-۱۸ دی ۱۳۷۲)، محمدحسین کاظمی نمین (۱۹ دی ۱۳۷۲-۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۵)، ولی‌الله سیف (۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۵ شهریور ۱۳۷۹)، علیرضا شیروانی (۱۵ شهریور ۱۳۷۹-۱۸ آذر ۱۳۸۲)، محمودرضا خاوری (۱۹ آذر ۱۳۸۲-۱۶ آذر ۱۳۸۴)، احمد درخشنده (۱۷ آذر ۱۳۸۴-۹ تیر ۱۳۸۷)، حسنعلی قنبری ممان (۱۰ تیر ۱۳۸۷-۱۳ آذر ۱۳۸۹)، رامین پاشایی فام (از ۱۴ آذر ۱۳۸۹)^{۱۳۸}.

بانک ملی ایران

چنان‌که پیشتر اشاره شد فکر تأسیس بانک دولتی و ملی در ایران به روزگار حکومت ناصرالدین شاه قاجار بازمی‌گردد، اما اقدامات عملی در این زمینه پس از انقلاب مشروطیت آغاز شد. تشکیل مجلس شورای ملی و بحران‌های مالی موضوع گرفتن وام

از دولت‌های دیگر یا بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی (وابسته به انگلیس و روس) را به میان آورد، اما بروز احساسات ملی نمایندگان را به مخالفت با استقراض و اندیشه قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی آن بانک‌ها و ایجاد بانکی ملی رهنمون شد.^{۱۳۹} بازرگانان هم تعهد کردند تا منابع مالی بانک ملی را تأمین کنند. همچنین پیشنهاد شد برای تأمین بقیه سرمایه بانک اوراق قرضه به مردم عرضه شود.^{۱۴۰}

نمایندگان مجلس برای تشکیل بانک ملی با سرمایه ۱۵ میلیون تومان، نظام‌نامه‌ای ۱۲ ماده‌ای تدوین کردند و مفاد آنرا به تأیید محمدعلی شاه قاجار (حکومت: ۱۳۲۴-۱۳۲۷ق) رساندند. این نظام‌نامه در موارد متعددی محدود کننده میدان فعالیت اقتصادی و تجارتی بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی در ایران بود.^{۱۴۱} اما شرایط سیاسی آن زمان ایران، از جمله مساعد نبودن زمینه برای فعالیت‌های اقتصادی، انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م و اشغال ایران در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸م) ایجاد بانک ملی ایران را عملاً به تعویق انداخت^{۱۴۲} و البته مخالفت‌ها و کارشکنی‌های بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی هم در این تعویق مؤثر بود.^{۱۴۳}

در کابینه احمد قوام (خرداد ۱۳۰۰) مجدداً برای تشکیل بانک ملی کوشش شد، اما چون در نظر بود که این بانک از بقایای بانک استقراضی روس به وجود آید، و آن بانک هم به گونه‌ای که به دولت ایران واگذار شده بود قابل احیاء نبود، آن مقصود به نتیجه نرسید.^{۱۴۴} پس از برقراری ثبات در کشور و بهبود نسبی موجودی خزانه، بار دیگر کوشش‌هایی برای تأسیس بانک ملی آغاز شد و لایحه تأسیس بانک ملی ایران را مستوفی‌الممالک، رئیس‌الوزرا در ۱۳۰۶ش به مجلس تقدیم کرد و به تصویب رسید. کمیسیون مالیه مجلس هم اساسنامه بانک را در ۱۴ تیر ۱۳۰۷ به تصویب رساند. سرانجام بانک ملی ایران در ۲۰ شهریور ۱۳۰۷ با سرمایه ناچیز در تهران آغاز به کار کرد.^{۱۴۵}

آغاز فعالیت: طبق اساسنامه بانک ملی ایران که به صورت شرکت سهامی تأسیس شده بود^{۱۴۶}، برای رسیدن به هدف‌هایش مجاز بود تا به معاملات صرافی بپردازد و در راه بسط تجارت، صنعت و کشاورزی ایران اقدام کند. برای تأسیس و اداره بانک، به دولت اجازه داده شده بود متخصص خارجی استخدام کند. از این رو کورت لیندن بلات

به عنوان نخستین مدیر عامل بانک ملی ایران انتخاب گردید. پس از آن در ۱۳۰۹ش حق انحصاری نشر اسکناس از بانک شاهنشاهی گرفته و به بانک ملی واگذار شد. بانک ملی در اول فروردین ۱۳۱۱ نخستین اسکناس ملی ایران را منتشر کرد^{۱۴۷}. در ۱۳۱۷ش به بانک ملی اجازه نظارت بر تعیین نرخ ارز و خرید و فروش طلا و نقره ارزهای خارجی داده شد^{۱۴۸}. علاوه بر شعبه مرکزی، دو شعبه بانک در بازار تهران و بندر بوشهر^{۱۴۹}، و نخستین نمایندگی بانک در خارج از کشور در ۱۳۲۷ش در هامبورگ تأسیس شد^{۱۵۰}. وظایف: وظایف این بانک تا پیش از تأسیس بانک مرکزی ایران در ۱۳۳۹ش از این قرار بود: نشر اسکناس ملی، افزایش سرمایه بانک و توسعه فعالیت‌ها و افزایش شعبه‌ها، انجام عملیات بانکی دولت و تنظیم جریان پول، حفظ موازنه ارزی و نظارت بر نظام بانکداری کشور، اعطای وام‌های بلندمدت در راه احداث راه‌آهن و ایجاد صنایع، خرید و فروش گواهینامه ارز صادراتی، برقراری ارتباط با مؤسسات پولی بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، انجام خدمات گوناگون با قبول وکالت برای مشتریان^{۱۵۱}؛ جمع‌آوری سپرده‌های مردم با اعطای تسهیلات اعتباری، تسهیل در روابط تجارته داخلی و خارجی، تغییر پایه پول ایران از نقره به طلا^{۱۵۲} و شماری از وظایف دیگری که معمولاً بانک‌های مرکزی به عهده دارند و انجام می‌دهند. تشکیلات: بانک ملی ایران برای اجرای وظایفش، مؤسسات و واحدهای زیر را ایجاد کرده است:

صندوق پس‌انداز ملی: صندوق صرفه‌جویی برای گردآوری پس‌اندازهای کوچک مردم در ۱۳۰۷ش ایجاد شد اما با استقبال روبه‌رو نشد. در ۱۳۱۸ش قانون تأسیس صندوق پس‌انداز ملی به تصویب رسید و این صندوق زیر نظر بانک ملی عهده‌دار همان وظایف صندوق صرفه‌جویی به منظور تشویق مردم به پس‌انداز شد. این صندوق سرمایه‌های اندک مردم را در راه پیشرفت اقتصاد کشور به کار می‌انداخت^{۱۵۳}.

بانک فلاحتی: طبق اساسنامه، پیشرفت امر فلاح و زراعت از هدف‌های بانک ملی به‌شمار می‌رفت. بانک ملی شعبه فلاحتی را برای برطرف ساختن مشکلات مالی کشاورزان و مالکان ایجاد کرد. با توجه به هدف‌های توسعه این بانک و تبدیل شدن آن به بانکی مستقل، بانک فلاحتی و صنعتی به‌طور مستقل در ۲۵ تیر ۱۳۱۲ تأسیس،

و عنوان آن در ۱۳۱۹ش به بانک کشاورزی و پیشه و هنر تغییر یافت^{۱۵۴}.

بانک کارگشایی: نیازمندان به وام‌های کوچک تا ۱۳۰۵ش به پذیرش شرایط سخت و پرداخت بهره‌های سنگین مجبور بودند و گاه اکثر اموال وثیقه‌گذارده شده آنها به تملک وام‌دهنده درمی‌آورد. به منظور جلوگیری از این گونه اجحاف‌ها، طبق قانون مصوب ۱۰ آبان ۱۳۰۵ش بنگاهی به نام مؤسسه رهنی دولتی ایران از محل وجوه صندوق بازنشستگی کارمندان دولت به وجود آمد. این بنگاه به بانک ملی واگذار و به یکی از سازمان‌های تابع آن تبدیل گردید. از سال ۱۳۱۸ش نام آن بانک کارگشایی شد. بانک کارگشایی دارای شخصیت حقوقی مستقلی نیست و از نظر سازمانی در حکم یکی از ادارات بانک ملی است. وظیفه اصلی این بانک پرداخت وام در قبال گرو گذاشتن اشیائی گران بها نظیر طلا، نقره، جواهرات، فرش و نظایر آن است^{۱۵۵}.

صندوق امانات: بانک ملی ایران صندوق‌هایی برای نگهداری امانت‌ها به اشخاص حقیقی و حقوقی به مدت یک سال اجاره می‌دهد^{۱۵۶}. این صندوق‌ها به‌ویژه برای کسانی کاربرد دارد که به سفر می‌روند و می‌خواهند اشیاء گران بها یا اسناد و مدارک ارزشمندشان محفوظ بماند.

چاپخانه بانک ملی ایران: بانک ملی در بدو تأسیس برای رفع نیازهای چاپی خود چند دستگاه کوچک و قدیمی چاپ کرایه کرد. مدتی بعد دو دستگاه ماشین چاپ جدید از آلمان خرید. با گسترش مستمر واحدهای بانکی و ضرورت استفاده از انواع برگه‌ها برای کارهای جاری بانک، داشتن چاپخانه‌ای اختصاصی کاملاً احساس شد. ساختمان چاپخانه بانک ملی ایران از ۱۳۱۵ش آغاز شد و چاپخانه علاوه بر تأمین نیازهای بانک، نیازهای چاپی سایر مراکز و وزارتخانه‌ها را برطرف می‌سازد^{۱۵۷}. چاپخانه بانک ملی ایران به سبب گسترش فعالیت‌ها، در ۱۳۷۶ش به شرکت چاپ بانک ملی ایران و در ۱۳۷۹ش به شرکت چاپ و نشر بانک ملی ایران تغییر نام یافت^{۱۵۸}. این چاپخانه هم‌اکنون مجهزترین چاپخانه کشور است. مجله بانک ملی ایران نخستین نشریه‌ای اقتصادی ایران است که از انتشارات اداره آمار و بررسی‌های اقتصادی بانک ملی ایران آنرا منتشر کرده است. نخستین شماره در بهمن ۱۳۱۲ منتشر شد. مجله بانک به زبان فرانسه هم چاپ و در ابتدا هر سه ماه یکبار منتشر می‌شد^{۱۵۹}. این مجله به شاخص قیمت‌ها، شاخص

عمده‌فروشی و رویدادهای اقتصادی کشور هم می‌پرداخت.^{۱۶۰} پس از تأسیس بانک مرکزی، مجله بانک مرکزی ایران به جای آن منتشر شد. مجله بانک ملی ایران در ادوار گوناگون به صورت ماهنامه، دوماه‌نامه و فصلنامه منتشر گردید و آخرین شماره آن احتمالاً در سه ماهه دوم ۱۳۵۱ ش بوده است. بانک ملی ایران، جز این مجله، رساله‌هایی به نام بیلان هم چاپ می‌کرد.^{۱۶۱}

باشگاه بانک ملی ایران: این باشگاه در ۱۳۱۶ تأسیس، و تا ۱۳۳۱ ش زیر نظر هیأت مدیره‌ای به انتخاب اعضای باشگاه اداره شد.^{۱۶۲}

بیمارستان بانک ملی ایران: بانک ملی ایران تا ۱۳۱۷ ش فقط بهداری کوچکی برای مراجعه بیماران سرپایی داشت. بانک در آن سال به ایجاد بیمارستان کوچکی اقدام کرد و در ۱۳۳۷ ش دومین ساختمان بیمارستان بانک ملی هم به پایان رسید.^{۱۶۳}

بانک ملی ایران همچنین به رفاه حال کارمندان خود، مقررات بازنشستگی، پس‌انداز، بهداشت، ورزش، مرخصی و استراحت تابستانی، تأمین خواروبار، وام مسکن و وام‌های دیگر مورد نیاز کارکنان توجه داشته و برای هر کدام ساز و کاری اندیشیده است.^{۱۶۴}

بانک ملی ایران با توسعه بانکداری در ایران و تصویب قوانین جدید در هدایت و نظارت بر بانک‌ها دارای اختیارات زیادی شد، اما از یک سو رقیب بانک‌های دیگر و به دنبال حداکثر سود، و از سوی دیگر ناظر بر بانک‌های دیگر بود، از این‌رو این نقش دوگانه عملاً نمی‌توانست بر نظام بانکی کشور نظارتی کاملاً بی‌سمت و سو اعمال کند. برای حل این مشکل، زمینه ایجاد بانک مرکزی ایران در ۱۳۳۹ ش فراهم شد و پس از نزدیک به ۷۰ سال فعالیت بانکی در ایران، بانک مرکزی به منظور هدایت سیاست‌های پولی و بانکی و نظارت بر همه بانک‌های کشور به وجود آمد. بانک ملی از آن پس به صورت بانک تجارتي دولتي باقي ماند، همه وظايف و اختيارات مربوط به انتشار پول کاغذی و ضرب مسکوکات، نگاهداری حساب‌های دولت، تنظیم و اجرای سیاست پولی و اعتباری از بانک ملی ایران گرفته و به بانک مرکزی ایران واگذار شد.^{۱۶۵}

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شورای انقلاب در مصوبه ۱۷ خرداد ۱۳۵۸ همه بانک‌های کشور را ملی اعلام کرد.^{۱۶۶} و این تصمیم، تغییراتی در نحوه عملکرد بانک‌ها، از جمله بانک ملی ایران به وجود آورد، و از جمله صندوق پس‌انداز ملی به صورت

قرض الحسنه پس انداز فعالیت خود را ادامه داد^{۱۶۷}.

وظایف و مسئولیت‌ها: به موجب اساسنامه بانک ملی ایران (مصوب ۱۰ آبان ۱۳۶۰) هدف بانک انجام عملیات و خدمات بانکی در داخل و خارج از کشور است. بانک در تسهیل امور بازرگانی داخلی و خارجی و همچنین در رشته‌های تولیدی در خدمت به اقتصاد کشور فعالیت خواهد داشت^{۱۶۸}. بانک ملی با توجه به هدف‌هایش، وظایف زیر را بر عهده دارد: افتتاح و نگهداری حساب جاری و پس انداز، قبول سپرده‌های مختلف، اعطای وام و اعتبار، خرید اوراق و اسناد بازرگانی، تحصیل وام یا اعتبار، نقل و انتقال وجوه، انجام معاملات ارزی، صدور اعتبارنامه و انواع چک، صدور، تأیید و قبول هرگونه تعهدنامه یا ضمانت‌نامه بانکی، خرید و فروش اوراق قرضه، پذیره‌نویسی، خرید و فروش سهام به حساب خود یا مراجعان، قبول امانات و نگهداری سهام و اوراق بهادار و برخی وظایف دیگر^{۱۶۹}.

سازمان: ارکان بانک ملی ایران عبارتند از: ۱. مجمع عمومی بانک‌ها، ۲. شورای عالی بانک‌ها، ۳. هیأت مدیره، ۴. مدیر عامل، ۵. بازرسان قانونی^{۱۷۰}.

۱. مجمع عمومی بانک‌ها متشکل است از: وزیر امور اقتصاد و دارایی، وزیر صنایع و معادن، وزیر بازرگانی، وزیر جهاد کشاورزی، وزیر مسکن و شهرسازی، معاون برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور، وزیر امور اقتصاد و دارایی رئیس مجمع عمومی بانک‌هاست و در غیاب وی وزیر بازرگانی این مسئولیت را برعهده دارد^{۱۷۱}. وظایف مجمع عمومی عادی عبارت است از: استماع گزارش سالانه بانک و رسیدگی به ترازنامه، انتخاب اعضای هیأت مدیره بانک به پیشنهاد شورای عالی بانک‌ها، انتخاب مدیر عامل بانک به پیشنهاد وزیر امور اقتصاد و دارایی، انتخاب بازرسان قانونی بانک، تصویب یا تغییر اساسنامه بانک و تصویب آیین‌نامه‌های استخدامی، مالی و اداری^{۱۷۲}. مجمع عمومی فوق‌العاده به تغییر در مواد اساسنامه بانک، کاهش یا افزایش سرمایه، انحلال یا ادغام بانک رسیدگی می‌کند^{۱۷۳}.

۲. شورای عالی بانک‌ها متشکل است از: رئیس کل بانک مرکزی ایران، مدیر عامل بانک ملی ایران، نماینده وزارت امور اقتصادی و دارایی، نماینده معاونت و برنامه‌ریزی و راهبردی رئیس جمهور، نماینده وزارت مسکن و شهرسازی، نماینده وزارت جهاد

کشاورزی، نماینده وزارت بازرگانی و نماینده وزارت صنایع و معادن. ریاست این شورا با رئیس کل بانک مرکزی ایران است.^{۱۷۴} وظایف شورای عالی بانکها عبارت است از: پیشنهاد اعضای هیأت مدیره بانکها به مجمع عمومی، اظهار نظر مشورتی درباره انتخاب مدیران عامل بانکها، ایجاد هماهنگی در امور بانکها، تهیه آیین نامه استخدامی و سایر آیین نامه های مالی برای تصویب مجمع عمومی، اخذ تصمیم در خصوص بودجه بانکها، اتخاذ سیاست کلی در خصوص تأسیس و تعطیل هر واحد بانکی، اظهار نظر در باب اصلاح یا تغییر هر یک از مواد اساسنامه و پیشنهاد آن به مجمع عمومی بانکها و اتخاذ تصمیم درباره سیاست های کلی بانکها.^{۱۷۵}

۳. هیأت مدیره بانک مرکب است از: مدیر عامل، پنج تن از اعضای هیأت مدیره به پیشنهاد شورای عالی بانکها و تصویب مجمع عمومی بانکها و یک تن از کارمندان بانک به پیشنهاد شورای کارکنان بانک. مدیر عامل، ریاست جلسه های هیأت مدیره را برعهده خواهد داشت.^{۱۷۶} هیأت مدیره دارای همه اختیارات لازم برای اداره امور بانک با توجه به موضوع و هدف مندرج در اساسنامه است.^{۱۷۷}

۴. مدیر عامل که برای مدت ۲ سال انتخاب می شود^{۱۷۸}، وظایفش عبارت است از: نمایندگی بانک در برابر اشخاص حقیقی و حقوقی، استخدام، نصب و عزل مأموران و کارکنان بانک، وصول مطالبات بانک و پرداخت دیون آن، قبول تعهد، پرداخت و واخواست اوراق تجارتي، انجام هر نوع معامله و انعقاد همه قراردادهای و تغییر و تبدیل آنها، رهن گذاردن اموال بانک اعم از منقول و غیرمنقول، اجرای تصمیمات شورای عالی بانکها و مجمع عمومی بانکها، اجرای همه تصمیمات هیأت مدیره و نظارت بر اجرای اساسنامه و آیین نامه های بانک.^{۱۷۹}

۵. بازرسان قانونی بانک که برای مدت یک سال انتخاب می شوند، وظایفشان عبارت است از: نظارت بر اجرای مقررات اساسنامه و آیین نامه بانک، رسیدگی و اظهار نظر در باب حسابها و ترازنامه سالانه بانک و حساب سود و زیان، تهیه گزارش های لازم برای تقدیم به شورای عالی بانکها، رسیدگی به دفاترها و حساب های بانک و گواهی خلاصه حساب هایی که بانک هر ماه باید به بانک مرکزی ایران بفرستد.^{۱۸۰}

خدمات بانکی: بانک ملی ایران بیش از ۳۶۱۰۰ شعبه فعال در داخل و ۱۶ شعبه

فعال در خارج از کشور و بیش از ۴۵٬۰۰۰ کارمند^{۱۸۱} در استخدام دارد و خدمات بانکی را بر اساس وظایف و مسؤولیت‌هایش (نک: مطالب پیش) ارائه می‌دهد. زیرمجموعه‌ها: شماری واحد، نهاد مالی و صنعتی، شرکت‌ها و کارخانه‌های مصادره شده پس از انقلاب زیر نظر بانک ملی قرار دارند، از جمله: گروه صنعتی بلا، شرکت ملی مسکن و صنایع ساختمانی، آزاد راه قزوین - زنجان، کارگزاری بورس اوراق بهادار بانک ملی ایران، کارخانه سیمان سفید بنوید، آزادراه زنجان - تبریز، کارخانه قند و تصفیه شکر اهواز، شرکت سرمایه‌گذاری توسعه صنعتی ایران^{۱۸۲}.

بانک مرکزی ایران

وظایف و اختیارات بانک مرکزی تا پیش از تأسیس آن برعهده بانک ملی ایران بود، اما این بانک از یک سو رقیب بانک‌های دیگر به شمار می‌آمد و از سوی دیگر به لحاظ قانونی، مسئول نگهداری حساب‌های دولتی، اجرای سیاست‌های ارزی، پولی، اعتباری و نظارت بر کار بانک‌ها و حفظ منافع ملی بود^{۱۸۳}. این تعارض وظیفه ایجاب کرد که نهادی مستقل و خارج از معاملات بانکی بر کارکرد بانک‌های دیگر نظارت کند و این نظارت درعین حال مستلزم وضع مقررات جدید و تدوین، اجرا و نظارت بر اجرای سیاست‌های پولی و بانکی کشور بود. نظام بانکداری کشور با تأسیس بانک مرکزی، به مرحله تازه‌ای از حیات خود راه یافت^{۱۸۴}.

در تیر ۱۳۳۲، لایحه‌ای قانونی درباره بانکداری تهیه شد و به تصویب رسید و در ۱۳۳۴ش، پس از پاره‌ای اصلاحات، با عنوان «قانون بانکداری» از تصویب مجلسین گذشت و به اجرا گذاشته شد^{۱۸۵}. دولت در اواخر همان دهه از صندوق بین‌المللی پول تقاضای وام کرد و صندوق هم در ازای آن، اجرای برنامه تثبیت اقتصادی در ایران را خواستار شد. در ۷ خرداد ۱۳۳۹، قانون پولی و بانکی کشور با راهنمایی‌های صندوق بین‌المللی پول، پس از تصویب کمیسیون‌های مشترک دارایی، دادگستری و مجلسین، برای اجرای آزمایشی به مدت ۵ سال به دولت ابلاغ گردید^{۱۸۶}. بر اساس ماده ۲۸ این قانون، هدف‌ها، وظایف و ارکان بانک مرکزی تعیین شد^{۱۸۷} و از ۱۸ آرمرداد ۱۳۳۹، بانک مرکزی ایران با سرمایه ۶/۳ میلیارد ریال، رسماً شروع به کار کرد^{۱۸۸}. به منظور تکمیل و اصلاح قانون

پیشین، لایحه دیگری در تیر ۱۳۵۱ به تصویب رسید که به موجب آن بانک مرکزی بر اساس سیاست کلی اقتصاد کشور، مسئول تنظیم و اجرای سیاست پولی و اعتباری شد. نظارت بر موازنه پرداختها، تسهیل مبادلات بازرگانی و کمک به رشد اقتصادی نیز بر وظایف این بانک افزوده گردید.^{۱۸۹}

بانک مرکزی ایران بر اساس قانون مصوب در ۸ شهریور ۱۳۶۲، به بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تغییر نام داد و برای انطباق یافتن نظام بانکداری کشور با تعالیم اسلامی، «قانون عملیات بانکی بدون ربا» در ۵ فصل و ۲۷ ماده به تصویب مجلس و شورای نگهبان رسید.^{۱۹۰}

وظایف و مسئولیتها: بر اساس قانون مصوب ۱۳۵۱ش، هدف از تشکیل بانک مرکزی، حفظ ارزش پول، تنظیم اعتبارات، داشتن حق انحصاری انتشار اسکناس و ضرب سکه، ایجاد تسهیلات در مبادله بازرگانی و کمک کردن به رشد اقتصادی کشور بوده است.^{۱۹۱} بر اساس مواد ۱۱ و ۱۲ اساسنامه بانک مرکزی، برخی از مهم‌ترین وظایف آن به‌عنوان تنظیم کننده نظام پولی و اعتباری کشور و بانکدار دولت، از این قرار است: تنظیم مقررات مربوط به معادلات ارزی و ریالی، نظارت بر معاملات طلا و وضع مقررات مربوط به آن، تنظیم نظام پولی و اعتباری کشور، نظارت بر بانکها و مؤسسات اعتباری، تنظیم حجم اعتبارات بانکی و ایجاد هماهنگی متناسب با نیازهای پولی کشور، نگهداری حساب‌های وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت، نگهداری همه ذخایر ارزی و طلای کشور، داشتن نمایندگی دولت در سازمان‌های مالی و بین‌المللی، انتشار اوراق بهادار دولتی، انعقاد موافقت‌نامه پرداخت در اجرای قراردادهای پولی و مالی، بازرگانی و حمل و نقل خارجی دولت و سایر کشورها و انجام عملیات بانکی آنها در کشور و بیرون از آن.^{۱۹۲}

سازمان و تشکیلات: بانک مرکزی از ۵ رکن تشکیل شده است: ۱. مجمع عمومی، ۲. شورای پول و اعتبار، ۳. هیأت عامل، ۴. هیأت نظارت اندوخته اسکناس، ۵. هیأت نظارت.

۱. مجمع عمومی متشکل است از: رئیس‌جمهور (ریاست مجمع)، وزیر امور اقتصادی و دارایی، رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، وزیر بازرگانی و یک تن از وزرا

به انتخاب هیأت وزیران. وظیفه مجمع عمومی، رسیدگی و تصویب کردن ترازنامه بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، رسیدگی کردن و اتخاذ تصمیم نهایی درباره گزارش‌های هیأت‌نظار، رسیدگی به و اتخاذ تصمیم درباره پیشنهاد تقسیم سود ویژه بانک، انتخاب اعضای هیأت‌نظار به پیشنهاد وزیر امور اقتصادی و دارایی و سایر وظایفی که طبق مقررات این قانون به عهده مجمع عمومی گذارده شده است.

۲. شورای پول و اعتبار این وظایف را عهده‌دار است: بررسی و تصویب سازمان، بودجه، مقررات استخدامی و آیین‌نامه‌های داخلی بانک، اظهارنظر درباره ترازنامه بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران به منظور طرح در مجمع عمومی، تصویب آیین‌نامه‌های قانون پولی و بانکی، اظهارنظر در مسائل بانکی، پولی و اعتباری کشور و همچنین اظهارنظر در خصوص لوایح مربوط به وام یا تضمین اعتبار. ارائه نظر مشورتی و توصیه به دولت در مسائل بانکی، پولی و اعتباری کشور که به نظر شورا در وضعیت اقتصادی و به‌ویژه در سیاست اعتباری کشور مؤثر خواهد بود، اظهارنظر درباره هر موضوعی که از سوی رئیس بانک و در محدوده قانون به این شورا احاله شود.

۳. هیأت عامل مرکب است از: رئیس کل بانک، قائم‌مقام، دبیرکل، معاون اداری و مالی، معاون اقتصادی و معاون ارزی. وظایف و اختیارات این هیأت در مجموع عبارت است از: اداره امور بانک و اجرای قوانین و آیین‌نامه‌های مربوط به آن.

۴. هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس که وظایف آن هیأت عبارت است از: نظارت بر حسن اجرای قانون پولی و بانکی کشور، چگونگی نگاهداری حساب دارایی‌ها و جواهرات ملی، تنظیم مقررات مربوط به نمایش و نظارت بر ورود و خروج آنها از خزانه بانک و نظارت بر معدوم کردن اسکناس‌هایی که باید از جریان خارج شود.

۵. هیأت نظارت که وظایف آن عبارت است از: رسیدگی به حساب‌ها و تعهدات بانک، رسیدگی به ترازنامه پایان سال، تهیه گزارش برای مجمع عمومی سالانه، رسیدگی به صورت ریزدارایی‌ها و بدهی‌ها و حساب‌های بانک و گواهی آنها برای انتشار و رسیدگی به عملیات بانک از لحاظ انطباق آنها با موازین قانونی^{۱۹۳}.

واحدهای دیگر: این بانک افزون بر مسئولیت‌های یاد شده، وظیفه صیانت از «خزانه جواهرات ملی ایران» را نیز برعهده دارد که مجموعه‌ای از گران‌بهاترین جواهرات جهان

است و جواهراتی ارزشمند از عصر شاهان قاجار جزو ذخایر آن است. به موجب قانون مصوب ۲۵ آبان ۱۳۱۶، قسمت عمده جواهرات سلطنتی به بانک ملی ایران منتقل گردید و پשתوانه اسکناس قرار گرفت، بعداً هم به عنوان وثیقه اسناد بدهی دولت به بانک، در بانک نگهداری شد، خزانه فعلی جواهرات در ۱۳۳۴ ش ایجاد و در ۱۳۳۹ ش با تأسیس بانک مرکزی ایران، افتتاح و به این بانک سپرده شد و اکنون نیز در صیانت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران است.^{۱۹۴}

کتابخانه تخصصی بانک مرکزی (تأسیس ۱۳۳۹ ش) به منظور تأمین اطلاعات و تحقیقات اقتصادی مدیران و کارشناسان بانک ایجاد گردید که مجموعه نخستین آن، بالغ بر ۱۹۶۴ جلد، از کتابخانه بانک ملی ایران به این کتابخانه منتقل شد. کتابخانه ابتدا زیر نظر اداره بررسی‌های اقتصادی قرار داشت و پس از چند تغییر سازمانی، از دی ۱۳۶۹ تاکنون به صورت واحدی مستقل زیر نظر معاونت اقتصادی بانک فعالیت می‌کند. این کتابخانه که برخی منابع آن از حیث تخصصی ارزشمند است، در حال حاضر شامل حدود ۷۸۰۰۰ جلد کتاب و حدود ۲۶۰ عنوان نشریه فارسی و خارجی و نیز مواد و مطالب الکترونیکی است که استفاده از آن تابع مقررات خاص بانک است.^{۱۹۵}

واحد انتشارات بانک مرکزی، از واحدهای فعال این بانک به‌شمار می‌رود و انواع نشریات ادواری، موردی و گزارش‌های تحقیقاتی، گزیده آمارهای اقتصادی و گزارش‌ها و طرح‌های تحقیقاتی را منتشر می‌کند. ارزش انتشارات این بانک در رسمیت و سندیت آنهاست که از مآخذ معتبر مطالعات اقتصادی، بانکی و بازرگانی کشور است.^{۱۹۶}

اداره آمار اقتصادی بانک، مجموعه‌ای وسیع از آمارهای اقتصادی مربوط به انواع شاخص‌های قیمت، گزارش بررسی بودجه خانوار، آمارهای صنعتی، آمار فعالیت‌های ساختمانی و خدماتی را گردآوری کرده است.^{۱۹۷}

ایجاد کارخانه تولید کاغذ اسناد بهادار (تکاب) در شهرستان آمل، از جمله اقدامات بانک مرکزی است. تا اوایل ۱۳۶۲ ش، اسکناس‌های رایج کشور بیشتر در اروپا چاپ می‌شد، اما با تأسیس این کارخانه که تحقق یکی از برنامه‌های خودکفایی ملی است، انواع کاغذ اسکناس و اوراق بهادار در کشور تولید می‌شود.^{۱۹۸} سازمان تولید اسکناس و مسکوک (ستام) هم زیر نظر بانک مرکزی فعالیت می‌کند و مسئول چاپ اسکناس،

ضرب انواع سکه، طراحی، حکاکی، عکاسی، کلیشه‌سازی، برش اسکناس و بسته‌بندی آنها، نگهداری و حفاظت از انواع اسکناس و سکه و اسکناس‌های ناسالم و سایر ضایعات است.^{۱۹۹}

رؤسای کل بانک مرکزی: رؤسای این بانک غالباً از میان افراد مسلط به مسائل اقتصادی کشور، آگاه به مسائل اقتصادی جهان و هماهنگ با سیاست‌های حکومت‌های وقت انتخاب می‌شده‌اند. این رؤسا، که شماری از آنها به مناصبی تا حد وزارت هم دست یافته‌اند، به ترتیب از آغاز تا ۱۳۸۶ ش از این قرارند: ابراهیم کاشانی (از ۱۳۳۹ ش)، علی‌اصغر پورهمایون (از ۱۳۴۰ ش)، مهدی سمیعی (از ۱۳۴۳ ش)، خداداد فرمانفرمایان (از ۱۳۴۸ ش)، مهدی سمیعی (از ۱۳۴۹ ش)، عبدالعلی جهانشاهی (از ۱۳۵۰ ش)، محمد یگانه (از ۱۳۵۲ ش)، حسنعلی مهران (از ۱۳۵۴ ش)، یوسف خوش‌کیش (از ۱۳۵۶ ش)، محمدعلی مولوی (از ۱۳۵۷ ش)، علیرضا نوبری (از ۱۳۵۸ ش)، محسن نوربخش (از ۱۳۶۰ ش)، مجید قاسمی (از ۱۳۶۵ ش)، محمدحسین عادل (از ۱۳۶۸ ش)، محسن نوربخش (از ۱۳۷۳ ش)، ابراهیم شیبانی (از ۱۳۸۲ ش) و طهماسب مظاهری (از ۱۳۸۶ ش).^{۲۰۰}

پی‌نوشت

۱. زرین کوب، ۱۵۱؛ دیاکونف، ۱۱۵-۱۱۶
۲. اشیولر، ۳۰۱-۳۰۲
۳. همو، ۳۰۳-۳۰۴
۴. شاهی، تاریخ بانک شاهنشاهی ایران، ۱۴-۱۶
۵. پولاک، ۳۷۶
۶. همانجا
۷. آدمیت، ۳۵۱
۸. شمیم، ۱۹۴
۹. محمدی، بانک و عملیات بانکی، ۲۱۷-۲۱۸
۱۰. فلور، ۱۹۹-۲۰۲
۱۱. همو، ۲۰۶؛ فاتح، ۳۱۰
۱۲. پولاک، ۳۷۷
۱۳. کوتزبونه، ۲۷۷
۱۴. آدمیت، ۳۱۵؛ فاتح، ۳۱۹-۳۲۱
۱۵. شاهی، تاریخ بانک شاهنشاهی ایران، ۲۳-۲۵
۱۶. همان، ۲۷
۱۷. امین‌الدوله، ۱۲۳؛ کرزن، ۶۱۴-۶۱۵
۱۸. شاهی، همان، ۳۳-۳۴
۱۹. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره به فصول مربوط به «بانک شاهنشاهی ایران» و «بانک استقراضی روس» در همین مقاله مراجعه شود
۲۰. ناطق، ۳۳؛ اتحادیه، اینجا تهران است...، ۳۱۳-۳۱۷؛
تاریخچه سی ساله بانک ملی...، ۱۷، ۲۱، ۲۶
۲۱. شاهی، همان، ۲۶۹-۲۷۰
۲۲. محمدی، بانک و عملیات بانکی، ۲۳۱-۲۳۲؛ تاریخچه
سی ساله بانک ملی، ۲۶؛ تیموری، ۱۹۲-۱۹۹
۲۳. اتحادیه، همان، ۳۳۸؛ محمدی، همان، ۲۳۳-۲۳۴
۲۴. شاهی، همان، ۲۷۴-۲۷۵
۲۵. همان، ۲۷۶-۲۷۷؛ سپهر، ۲۰۸-۳۰۹
۲۶. تاریخچه سی ساله بانک ملی، ۲۱-۲۳؛ وقایع اتفاقیه،
۳۶۷-۳۶۸، ۳۷۶
۲۷. شاهی، همان، ۲۷۹-۲۸۴
۲۸. مرکز اسناد سازمان اسناد ملی ایران، شم سند: ۲۹۳،
فیش ۱۸۲۱۸، ص ۱۱، شم سند: ۲۹۳، فیش: ۱۸۰۸۱،
ص ۲؛ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور
خارجه ج ۱. ایران، ۱۳۲۸ق، کارتن ۴۰، پوشه ۱۱،
همان، ۱۳۳۹، کارتن ۳۵، پوشه ۶؛ تاریخچه سی ساله
بانک ملی، ۴۲
۲۹. احتشام‌السلطنه، ۲۱۹؛ شاهی، همان، ۲۹۱-۲۹۲
۳۰. محمدی، بانک و عملیات بانکی، ۳۱۳-۳۱۴؛ تاریخچه
سی ساله بانک ملی، ۵۲
۳۱. فاتح، ۳۲۱-۳۲۲؛ ماجدی، ۱۷۰-۱۷۱؛ محمدی،
همان، ۳۱۲-۳۱۴
۳۲. اتحادیه، پیدایش و تحول...، ۱۱۲-۱۶۶؛ محیط مافی،
۲۰۱-۲۰۴، ۲۲۸-۲۴۵؛ کتاب‌آبی، ۳۲/۱، ۳۳، ۴۹-
۵۰؛ شاهی، همان، ۴۵۲-۴۷۹
۳۳. هدایت، گزارش/ایران، ۱۹۱؛ برادفورد، ۱۷۱-۱۸۶؛
روزنامه‌اطلاعات، س ۶، شم ۱۵۱۷، ۲۲ دی ۱۳۱۰،
ص ۲، همان، شم ۱۵۲۱، ۲۷ دی ۱۳۱۰، ص ۲، همان،
شم ۱۵۱۵، ۲۰ دی ۱۳۱۰
۳۴. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شم
سند: ۵/۳۳۲-۵؛ محمدی، بانک و عملیات بانکی، ۲۳۱

۳۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شم
- سند: ۱۳۲۰۳-ن تا ۱۳۲۰۷؛ شاهی، تاریخ بانک
- شاهنشاهی/ایران، ۷۳۸-۷۳۹
۳۶. همان، ۷۳۹-۷۴۰
۳۷. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره به قسمت مربوط
- به «بانک سپه» در همین مقاله مراجعه شود
۳۸. محمدی، همان، ۲۲۵؛ خلیلی خو، ۱۱۹؛ مکی، ۲۳۷؛
- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم،
- جلسات ۱۹، ۲۱؛ شاهی، تاریخ بانک استقراضی روس
- در/ایران، ۹۱۰-۹۴۲
۳۹. شاهی، تاریخ بانک شاهنشاهی ایران، ۷۶۱-۷۶۹
۴۰. کریمیان، ۱۰۶-۱۱۶
۴۱. ربیعی رودسری، ۸۰-۸۱
۴۲. محمدی، سازمان بانکی ایران، ۸۶-۸۸، ۹۳-۹۴
۴۳. ربیعی رودسری، ۸۳-۸۴؛ پیروفر، ۳۷-۴۰، ۹۹-۱۰۵
۴۴. محمدی، سازمان بانکی ایران، ۸۶-۸۸، ۹۳-۹۴
۴۵. پیروفر، ۴۱-۷۰
۴۶. همو، ۵۱-۶۱؛ محمدی، سازمان بانکی ایران، ۱۳۱-۱۳۳
۴۷. پیروفر، ۶۲-۷۳
۴۸. انواری، ۳۰۳
۴۹. همانجا؛ پیروفر، ۷۶-۸۴
۵۰. همو، ۸۴-۹۳؛ انواری، ۳۰۴؛ ربیعی رودسری، ۱۰۰
۵۱. پیروفر، ۹۴-۹۵، ۱۰۶-۱۱۲
۵۲. همو، ۱۱۳-۱۲۲
۵۳. همو، ۱۲۳-۱۳۲. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره
- بانک‌های دوره پهلوی نک: محمدی، سازمان بانکی
- ایران، ۳۸، ۱۰۸؛ ربیعی رودسری، ۷۲-۹۳؛ انواری،
- ۳۰۲-۳۰۴؛ سعیدی، ۲۰۲-۲۱۳؛ کارشناس، ۱۴۵-۱۵۳
- کریمیان، ۱۰۵-۱۰۶، ۱۱۱-۱۱۴
۵۴. پیروفر، ۱۳۵-۱۹۴؛ ربیعی رودسری، ۹۵-۱۰۲؛
- کریمیان، ۱۱۶-۱۲۳؛ انواری، ۳۰۳-۳۰۴؛ سایت‌ها و
- پایگاه‌های اطلاع‌رسانی اینترنتی بانک‌های مختلف
- ایران، سایت اینترنتی گلستان دانش؛ محمودیان، ۲۸۲
- همانجا
۵۵. همانجا
۵۶. تیموری، ۱۹۱-۱۹۹
۵۷. شاهی، تاریخ بانک شاهنشاهی ایران، ۷۵-۸۵
۵۸. همان، ۹۱-۹۶؛ تاریخ بانک استقراضی روس در
- ایران، ۷۲-۸۰
۵۹. همانجاها
۶۰. شاهی، تاریخ بانک شاهنشاهی ایران، ۱۰۵-۱۰۷
۶۱. همان، ۱۱۱-۱۱۸
۶۲. تیموری، ۱۹۳-۱۹۴
۶۳. کاظم‌زاده، ۲۴۸-۲۵۳، ۲۹۶-۳۰۶، ۳۵۲-۳۵۳، ۴۲۷-۴۲۸
- ۴۲۸، ۴۵۰-۴۵۵؛ سپهر، ۲۰۸-۳۰۴، کولاگینا، ۳۱؛
- سالور، ۱۳۵۱-۱۳۵۳؛ شاهی، همان، ۱۶۶-۲۶۳
۶۴. تاریخچه سی ساله بانک ملی، ۱۷-۲۶، ۶۹-۷۴، تیموری،
- ۱۹۲-۲۰۴، ۳۳۷-۳۴۷؛ ناطق، ۳۰-۳۳، سپهر، ۲۰۸-۲۰۹
- ۲۰۹؛ سعیدی سیرجانی، ۳۶۷، ۳۸۱، ۶۴۳
۶۵. شاهی، همان، ۱۶۳-۲۶۲، ۴۳۹-۷۳۱
۶۶. زرگر، ۹۸-۱۰۶، صورت مذاکرات مجلس شورای ملی
- دوره چهارم، جلسات ۲۹۱ و ۲۹۳، روزنامه اطلاعات،
- س ۲، شم ۲۸۶، شنبه ۲۸ آذر ۱۳۰۶، ص ۱؛
- محمدی، همان، ۲۳۱؛ شاهی، تاریخ بانک استقراضی
- روس در ایران، ۸۶۰-۸۶۴، ۹۱۰-۹۱۲، ۹۳۹-۹۴۲؛
- تاریخ بنیانگذاری و پیشرفتهای بانک سپه در پنجاه
- سال، ۳۳-۳۵؛ شاهی، تاریخ بانک شاهنشاهی ایران،
- ۷۴۰-۷۴۸
۶۷. مکی، ۲۲۱؛ روزنامه ستاره ایران، س ۱۲، شم ۹۵،
- یکشنبه ۲۰ آذر ۱۳۰۵، ص ۳؛ روزنامه اطلاعات، س
- ۲، شم ۲۹۰، چهارشنبه ۱ شهریور ۱۳۰۶؛ تاریخچه
- سی ساله بانک ملی ایران، ۹۴-۹۵؛ روزنامه اطلاعات،
- س ۳، شم ۵۷۲، چهارشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۰۷، ص ۱؛
- شاهی، همان، ۷۶۹-۷۹۳
۶۸. شاهی، تاریخ بانک شاهنشاهی ایران، ۸۰۰-۸۴۹
۶۹. ابتهاج، ۷۱/۱-۷۲، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۴۲-۱۴۳؛ شاهی،
- همان، ۸۵۱-۸۶۸؛ سازمان اسناد ملی ایران، شم سند
- ۲۲۴۴۲-۱۰۳/۲۴۰ ج ۱ ب الف ۱
۷۰. ساعد مراغه‌ای، ۲۵۴؛ سفری، ۲۴۰-۲۴۲، ۲۵۰-۲۵۱؛
- خواندنیها، س ۹، شم ۲۲، سه‌شنبه ۱۴ دی ۱۳۲۷؛
- ابتهاج، ۱۹۵/۱، شاهی، همان، ۸۶۹-۹۷۸
۷۱. عبده، ۲۵۹؛ رایت، ۱۲۸، تاریخچه سی ساله بانک ملی

۹۴. همان، ۱۳۰۶ش، کارتن ۴۰، پوشه ۱۶
۹۵. شاهی، تاریخ بانک استقراضی روس در ایران، ۸۹۲-۸۹۳
۹۶. فهرست قسمت نهم مصوبات ...، صص ۱۴۳۸-۱۴۳۹
۹۷. مجله فلاح و تجارت، س ۱، شم ۱۵، ثور یونت نیل ۱۲۹۷، ۵۴-۵۳
۹۸. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره نهم، جلسه ۲۱، یکشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۱۲
۹۹. روزنامه اطلاعات، س ۸، شم ۱۹۴۶، یکشنبه ۲۵ تیر ۱۳۱۲، ص ۲
۱۰۰. آینده، س ۱۹، شم ۱۰-۱۲، دی - اسفند ۱۳۷۲، ۹۷۸-۹۷۹
۱۰۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شم سند: ۳۴۳۱۵ ق تا ۳۴۳۱۹ ق؛ مکی، ۷۷-۸۴
۱۰۲. رستاخیز ایران، ۳۱۷-۳۲۱
۱۰۳. اسناد روابط ایران و شوروی، ۱۴۴-۱۴۸
۱۰۴. لنچافسکی، ۱۱۵-۱۲۳
۱۰۵. منشور گرگانی، ۲۱۴؛ میلسپو، ۲۵۱-۲۵۲؛ فاتح، ۳۱۸؛ ماجدی، ۱۷۵
۱۰۶. مجموعه اساسنامه‌های بانکها...، ۵۳۷-۵۴۸
۱۰۷. همان، ۵۵۱-۵۵۶
۱۰۸. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ج. ۱. ایران، ۱۳۰۲ش، کارتن ۳۸، پوشه ۶
۱۰۹. همانجا
۱۱۰. همان، پوشه ۱۷
۱۱۱. همان، ۱۳۰۳ش، کارتن ۳۸، پوشه ۱۷
۱۱۲. اسناد روابط ایران و شوروی، ۱۰۷-۱۰۸؛ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ج. ۱. ایران ۱۳۰۶ش، کارتن ۴۰، پوشه ۲۳
۱۱۳. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ج. ۱. ایران ۱۳۰۸ش، کارتن ۲۹، پوشه ۵۳/۵۴
۱۱۴. همانجا
۱۱۵. همانجا؛ مجموعه اساسنامه‌های بانکها، ۵۳۸-۵۳۹
۱۱۶. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ج. ۱. ایران ۱۳۰۸ش، کارتن ۲۹، پوشه ۵۳/۵۴؛ اسناد روابط ایران و شوروی، ۱۱۶-۱۱۹
- ایران، ۱۰۸؛ شاهی، همان، ۸۷۸-۸۹۳
۷۲. کاظم‌زاده، ۱۵۶-۱۵۷؛ صفایی، ۶۸-۶۹، «طهران»، ۲۳۶-۲۳۵
۷۳. کاظم‌زاده، ۱۸۴-۱۸۵، ۲۵۵-۲۶۳؛ لیتن، ۹۴-۹۸
۷۴. شاهی، همان، ۱۷۹-۳۲۷
۷۵. کاظم‌زاده، ۲۵۸ به بعد
۷۶. مرکز اسناد وزارت امور خارجه، س ۱۳۱۴ق، کارتن ۲۹، پوشه ۳، ۱۳۱۸ق، کارتن ۲۲، پوشه ۶؛ کاظم‌زاده، ۲۸۸-۳۰۹؛ تیموری، ۳۷۳-۳۸۷، ۳۳۴-۳۳۵؛ لیتن، ۳۱۵-۳۱۹
۷۷. شاهی، همان، ۵۲۹ به بعد؛ کاظم‌زاده، ۴۶۴ به بعد؛ کتاب آبی، ۱۲/۱ به بعد، ۴۰۱/۲-۵۰۴
۷۸. شاهی، ۷۵۵ به بعد؛ کاظم‌زاده، ۵۳۴-۵۳۶؛ مجموعه معاهدات ...، ۵۴-۵۸
۷۹. شاهی، همان، ۹۰۴-۹۰۷؛ مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۹، شنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۱۲
۸۰. ولایتی، ۳۷-۳۸
۸۱. بهار، ۱۲۱-۱۲۲؛ تاریخچه سی ساله بانک ملی، ۸۱
۸۲. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهارم، ۸ حوت ۱۳۰۱
۸۳. همان، ۱۷ حوت ۱۳۰۲
۸۴. همانجا
۸۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ج. ۱. ایران، ۱۳۴۱ ق، کارتن ۳۸، پوشه ۲؛ شاهی، تاریخ بانک استقراضی روس در ایران، ۸۳۷-۸۳۹
۸۶. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ج. ۱. ایران، ۱۳۴۱ ق، کارتن ۳۸، پوشه ۲
۸۷. همان، پوشه ۸
۸۸. همانجا
۸۹. همان، ۱۳۰۴ش، کارتن ۴۰، پوشه ۵۳
۹۰. روزنامه اطلاعات، س ۱، شم ۱۴۱، دوشنبه ۱۰ بهمن ۱۳۰۵، ص ۱
۹۱. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ج. ۱. ایران، ۱۳۰۳ش، کارتن ۳۸، پوشه ۵
۹۲. همان، ۱۳۰۷ش، کارتن ۴۰، پوشه ۱۳
۹۳. همان، ۱۳۰۳ش، کارتن ۳۸، پوشه ۱۱

۱۱۷. همان، ۱۱۵-۱۱۶
۱۱۸. همان، ۱۱۷-۱۱۹، ۱۳۳-۱۳۴
۱۱۹. صدر، ۲۸۶-۲۸۷
۱۲۰. شاهی، تاریخ بانک استقراضی روس در ایران، ۹۴۸؛ محمدی، بانک و عملیات بانکی، ۲۴۵-۲۴۹
۱۲۱. هفته‌نامه تهران اکونومیست (اکونومیست سالانه)، ۱ فروردین ۱۳۵۰ ش، ۹۴-۹۵
۱۲۲. همان، ۱۱۸
۱۲۳. مصاحبه نگارنده با یکی از کارمندان روس و ایران (۱۳۸۰ ش)
۱۲۴. خمایی‌زاده، ۲۸
۱۲۵. شاهی، تاریخ بانک شاهنشاهی ایران، ۷۴۴-۷۴۵
۱۲۶. تاریخچه بنیانگذاری و پیشرفتهای بانک سپه در پنجاه سال، ۳۳-۳۸
۱۲۷. همان، ۳۹-۵۰
۱۲۸. شاهی، همان، ۷۴۵-۷۴۶؛ صدری، ۶۲-۶۳
۱۲۹. همو، ۶۳؛ حجازی، ۵۸۴-۵۸۸
۱۳۰. همو، ۵۸۷-۵۸۸
۱۳۱. تاریخچه بنیانگذاری و پیشرفتهای بانک سپه در پنجاه سال، ۹۴-۱۰۶
۱۳۲. همان، ۱۶۶-۱۹۸؛ ربیعی رودسری، ۷۲-۷۳
۱۳۳. سایت اینترنتی بانک سپه (بانک سپه نخستین بانک ایرانی)
۱۳۴. پیروزفر، ۲۲-۲۳
۱۳۵. هاشمی رفسنجانی، ۳۲۹-۳۳۰
۱۳۶. پیروزفر، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۵۱
۱۳۷. سایت اینترنتی بانک سپه (بانک سپه نخستین بانک ایرانی)؛ محمودی، ۲۸۲
۱۳۸. تاریخچه بنیانگذاری و پیشرفتهای بانک سپه در پنجاه سال، سایت اینترنتی بانک سپه (بانک سپه نخستین بانک ایرانی)
۱۳۹. اعظمی زنگنه، ۲۰۷؛ شاهی، «مجلس اول...»، ۱۳۳-
- ۱۴۱؛ بانک ملی ایران، ۱۲۵
۱۴۰. شاهی، همان، ۱۴۱
۱۴۱. همو، «نقش بانک...»، ۷۸
۱۴۲. بانک ملی ایران، ۱۳۶-۱۴۰
۱۴۳. شاهی، همان، ۸۵-۸۶
۱۴۴. بانک ملی ایران، ۱۴۰
۱۴۵. بانک ملی ایران، ۱۶۷
۱۴۶. اعظمی زنگنه، ۲۱۳
۱۴۷. بانک ملی ایران، ۱۶۷-۱۷۲؛ اعظمی زنگنه، ۲۰۹-۲۱۳
۱۴۸. همانجا
۱۴۹. «تاریخچه تأسیس...»، سراسر مقاله
۱۵۰. همانجا
۱۵۱. بانک ملی ایران، ۱۸۳-۱۸۶، ۲۴۳-۲۸۷
۱۵۲. «تاریخچه تأسیس»، همانجا
۱۵۳. «تاریخچه تأسیس»، همانجا؛ بانک ملی ایران، ۲۸۱
۱۵۴. بانک ملی ایران، ۱۸۳-۱۸۵
۱۵۵. «تاریخچه تأسیس»، همانجا
۱۵۶. بانک ملی ایران، ۲۹۱
۱۵۷. بانک ملی ایران، ۳۰۳-۳۰۴
۱۵۸. «شکوه...»، ۷۶، ۷۹
۱۵۹. صدر هاشمی، ۷/۱
۱۶۰. «تاریخچه تأسیس»، سراسر مقاله
۱۶۱. صدر هاشمی، ۷/۱
۱۶۲. بانک ملی ایران، ۳۲۲
۱۶۳. همان، ۳۱۷-۳۱۸
۱۶۴. همان، ۳۱۷، ۳۲۶
۱۶۵. بانک ملی ایران، ۳۳۴؛ «تاریخچه تأسیس...»، همانجا
۱۶۶. مجموعه سازمانهای دولتی...، ۱۹۱/۱
۱۶۷. بانک ملی ایران، سراسر اثر
۱۶۸. مجموعه سازمانهای دولتی، ۱۹۸/۱-۱۹۹
۱۶۹. «تاریخچه تأسیس»، همانجا
۱۷۰. «اساسنامه بانک...»، ماده ۷
۱۷۱. همان، ماده ۸
۱۷۲. همان، ماده ۱۱
۱۷۳. همان، ماده ۱۴
۱۷۴. همان، ماده ۱۵
۱۷۵. همان، ماده ۱۸
۱۷۶. همان، ماده ۱۹
۱۷۷. همان، ماده ۲۱

۱۷۸. مجموعه سازمانهای ...، ۲۰۳/۱
۱۷۹. «اساسنامه بانک»، ماده ۲۰
۱۸۰. همان، ماده ۲۷ و ۲۸
۱۸۱. «تاریخچه تأسیس»، همانجا
۱۸۲. همانجا
۱۸۳. «بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران»، ذیل انتشارات
۱۸۴. همانجا
۱۸۵. «بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران»، همانجا؛
- مجموعه قوانین ۱۳۳۴ش، ۱۸۳-۱۸۴
۱۸۶. «بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران»، ۹
۱۸۷. همان، ۱۰-۱۲
۱۸۸. همانجا
۱۸۹. مجموعه قوانین ۱۳۵۱ش، ۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۵
۱۹۰. «قانون عملیات...»، ۱-۱۲
۱۹۱. مجموعه سازمانهای دولتی، ۱۸۰/۱
۱۹۲. «بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران»، ۹
۱۹۳. «بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران»، سراسر اثر
۱۹۴. همانجا
۱۹۵. «بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران»، ذیل انتشارات
۱۹۶. همانجا
۱۹۷. «بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران»، سراسر اثر
۱۹۸. بانکداری مرکزی، ۱۵
۱۹۹. همان، ۱۶
۲۰۰. «بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران»، همانجا

کتابشناسی:

- آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون: عصر سپهسالار، تهران، ۱۳۵۱ ش.
- ابتهاج، ابوالحسن، *خاطرات* به کوشش مجید تفرشی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- اتحادیه، منصوره، *اینجا تهران است ...*، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- همو، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی)، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- احتشام السلطنه، محمود، *خاطرات*، به کوشش سید محمدمهدی موسوی، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- «اساسنامه بانک ملی ایران»، «انواع سپرده‌ها» (نک: مآخذ لاتین *Bmi*).
- اسناد روابط ایران و شوروی در دوره رضا شاه* (۱۳۰۴-۱۳۱۸ ش)، به کوشش محمود طاهراحمدی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- اشپولر، برتولد، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- اعظمی زنگنه، عبدالحمید، بانک، تهران، ۱۳۱۸ ش.
- افشار، میرزا مصطفی، *احوال سفر*، به کوشش محمد گلبن، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- امین‌الدوله، علی، *خاطرات سیاسی*، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، تهران، ۱۳۵۵ ش.
- انواری، مجتبی و شیرین محمدی، *دانشنامه ایران‌شناسی*، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- آینده، ۱۳۷۲ ش، س ۱۹، شم ۱۰-۱۲.
- «بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران»، (نک: مآخذ لاتین *Cbi*).
- بانک ملی ایران، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- بانکداری مرکزی در ایران، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران امور فرهنگی و روابط عمومی، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- برادفورد، جی. مارتین، *تاریخ روابط ایران و آلمان*، ترجمه پیمان آزاد و علی امید، تهران، ۱۳۶۸ ش.

- بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی: انقراض قاجاریه، تهران، ۱۳۲۳ش.
- پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، ۱۳۶۱ش.
- پیرزوفر، اکبر، بانک و بانکداری در ایران، تهران، ۱۳۷۳ش.
- تاریخ بنیانگذاری و پیشرفتهای بانک سپه در پنجاه سال، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۵ش.
- تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران: ۱۳۰۷-۱۳۳۷، به کوشش عبدالعلی جهانشاهی، تهران، ۱۳۳۸ش.
- «تاریخچه تأسیس بانک ملی ایران» (نک: مآخذ لاتین Bmi).
- تاریخچه بنیانگذاری و پیشرفتهای بانک سپه در پنجاه سال، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۵ش.
- تیموری، ابراهیم، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران، ۱۳۵۷ش.
- حجازی، محمد، میهن ما، تهران، ۱۳۳۸ش.
- خلیلی خو، محمدرضا، توسعه و نوسازی ایران در دوره رضا شاه، تهران، ۱۳۷۳ش.
- خمامی زاده، جعفر و ابراهیم اصلاح عربانی، «پول و بانک»، کتاب گیلان، به کوشش ابراهیم اصلاح عربانی، تهران، ۱۳۷۴ش، ج ۳.
- دیاکونف، م. م، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۱ش.
- رایت، دنیس، انگلیسیها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی حنجی، تهران، ۱۳۵۹ش.
- ربیعی رودسری، منیژه، بانک و بانکداری در ایران، تهران، ۱۳۸۰ش.
- رستاخیز ایران (مدارک قملات و نگارشات خارجی ۱۲۲۹-۱۳۲۳ش)، به کوشش فتح‌الله نوری اسفندیاری، تهران، ۱۳۳۵ش.
- روزنامه اطلاعات، تهران، ۱۳۰۵-۱۳۱۵ش.
- روزنامه ستاره ایران، تهران، ۱۳۰۵ش.
- زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، ۱۳۷۲ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران: ایران قبل از اسلام، تهران، ۱۳۷۱ش.
- ساعد مراغه‌ای، محمد، خاطرات سیاسی، به کوشش باقر عاقلی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- سالور، قهرمان میرزا، روزنامه خاطرات، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۴-۱۳۷۸ش.

- سپهر، عبدالحسین، *مرآت الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک المورخین*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- سعیدی، علی‌اصغر و فریدون شیرین‌کام، *موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران دوره پهلوی* (سرمایه‌داری خانوادگی: خاندان لاجوردی)، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- سفری، محمدعلی، *قلم و سیاست*، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- همو، *تاریخ بانک استقراضی روس در ایران: نگاهی گذرا به روند همکاری‌های بانکی ایران و روس*، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- همو، *تاریخ بانک شاهنشاهی ایران: گوشه‌هایی از روابط سیاسی و اقتصادی ایران و انگلستان* (۱۸۸۸-۱۹۵۲)، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- شاهدی، مظفر، «مجلس اول مشروطه، بحرانهای مالی و طرح تأسیس بانک ملی»، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، تهران، ۱۳۷۸ ش، س ۳، شم ۱.
- همو، «نقش بانک استقراضی در جلوگیری از تأسیس بانک ملی و بانک آلمانی در ایران عصر مشروطه»، *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، تهران، ۱۳۸۳ ش، س ۸، شم ۳.
- «شکوه هفتاد ساله چاپ»، *ماهنامه صنعت چاپ*، تهران، ۱۳۸۷ ش، س ۲۷، شم ۳۲۲.
- شمیم، علی‌اصغر، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- صدر (صدرالاشرف)، *محسن، خاطرات*، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- صدرهاشمی، محمد، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، تهران، بی تا.
- صدری، حمید، *سخن تاریخ*، تهران، مرکز ارتباط جمعی.
- صفایی، ابراهیم، *مرزهای ناآرام*، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهارم.
- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره نهم.
- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم.
- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهارم، جلسات ۲۹۱ و ۲۹۳.
- «طهران»، *حبل‌المتین*، ذیحجه ۱۳۱۴، س ۴، شم ۲۰.
- عبده، جلال، *خاطرات*، به کوشش مجید تفرشی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- فاتح، مصطفی، *پول و بانکداری*، تهران، ۱۳۱۰ ش.

فلور، ویلم، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۶۵ش.

فهرست قسمت نهم مصوبات کمیسیونهای مشترک مجلسین دوره هیجدهم قانونگذاری، بی جا، بی تا.
«قانون پولی و بانکی کشور»، ارسال بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۵۱ش.
«قانون عملیات بانکی بدون ربا (بهره)»، ارسال بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۸۳ش.

کارشناس، مسعود، نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران، ۱۳۸۲ش.

کاظم زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران (۱۸۶۴-۱۹۱۴)، ترجمه منوچهر امیری، تهران، ۱۳۵۴ش.
کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، تهران، ۱۳۶۳ش.

کرزن، جرج ناتانیل، ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۶۷ش.
کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۲ش.
کریمیان، علی و زهرا میرزایی پر، ته نقشهای اسناد آرشیوی ایران، تهران، ۱۳۸۸ش.
کوثر بوته، موریس دو، مسافرت به ایران: دوران فتحعلی شاه (۱۸۱۷م)، ترجمه محمود هدایت، تهران، جاویدان، ۱۳۶۵ش.

کولاگینا، لودمیلا، استیلای امپریالیسم بر ایران، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، ۱۳۵۹ش.
کنچافسکی. ژرژ، غرب و شوروی در ایران: سی سال رقابت (۱۹۱۸-۱۹۴۸)، ترجمه حورا یاوری، چاپ اول، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱ش.

لینتن، ویلهلم، ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی (۱۸۶۰-۱۹۱۹)، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، ۱۳۶۷ش.

ماجدی، علی و حسن گلریز، پول و بانک از نظریه تا سیاست گذاری، تهران، ایران، ۱۳۷۳ش.
مجله خواندنیها، تهران، ۱۳۲۷ش.

مجله فلاح و تجارت، تهران، ۱۲۹۷ش.

مجموعه اساسنامه های بانکها و مؤسسات اعتباری، به کوشش منوچهر ضیایی، تهران، ۱۳۷۳ش.

مجموعه سازمانهای دولتی، تهران، ۱۳۷۶ش.

مجموعه قوانین ۱۳۳۴ش، تهران، ۱۳۳۴ش.

مجموعه قوانین ۱۳۵۱ش، تهران، ۱۳۵۱ش.

مجموعه قوانین پولی و بانکی و سایر قوانین مربوط از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۳۸۰ش، به کوشش منوچهر ضیایی، تهران، ۱۳۷۲ش.

مجموعه سازمانهای دولتی - مشتمل بر قوانین و مقررات معتبر تا خرداد ۱۳۷۶، تهران، ۱۳۷۶ش.
مجموعه معاهدات دو جانبه معتبر دولت شاهنشاهی ایران تا سال ۱۳۴۹ش، تهران، ۱۳۴۹-۱۳۵۰ش.

محمدی، ولی‌الله، بانک و عملیات بانکی، تهران، ۱۳۵۰ش.

همو، سازمان بانکی ایران، تهران، ۱۳۴۵ش.

محمودیان، علی‌اکبر، نگاهی به تهران از آغاز تا کنون، تهران، ۱۳۸۴ش.

محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت (تاریخ انقلاب ایران)، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، تهران، ۱۳۶۳ش.

مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۹، شنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۱۲.

مرکز اسناد وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۴ق، کارتن ۲۹، پوشه ۳.

همان، ۱۳۱۸ق، کارتن ۲۲، پوشه ۶.

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ج. ۱، ایران.

مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، ۱۳۶۱ش.

منشور گرگانی، محمدعلی، رقابت شوروی و انگلیس در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶ خورشیدی، به کوشش محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، ۱۳۶۸ش.

میلیسپو، آرتور چسلر، مأموریت آمریکاییها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، انتشارات پیام.

ناطق، هما، بازرگانان در داد و ستد با بانک شاهی و رژی تنباکو، پاریس، ۱۳۷۱ش.

«نمودار سازمانی» (نک: مآخذ لاتین BMI).

هاشمی رفسنجانی، اکبر، کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸: انقلاب و پیروزی، تهران، ۱۳۸۳ش.

هدایت مهدیقلی، خاطرات و خطرات، تهران، ۱۳۷۵ش.

همو، گزارش ایران، به کوشش سعید وزیری و محمدعلی صوتی، تهران، ۱۳۶۳ش.

هفته‌نامه تهران اکونومیست (اکونومیست سالانه)، ۱ فروردین ۱۳۵۰ش.

وقایع/تفاقیه (مجموعه گزارشهای خفیه‌نویسان انگلیس در ولایت جنوبی ایران)، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۶۲ش.

ولایتی، علی‌اکبر، تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، تهران، ۱۳۷۲ش.

Bmi, www.Bmi.ir

Cbi, www.Cbi.ir

نفت ایران از عصر قاجار تا لغو قرارداد داری

محمدعلی موحد

فصل اول، از آغاز تا قرارداد داری

۱. روایت گذشته‌های دورتر

نفت را در ایران از کهن‌ترین ایام می‌شناختند. در گوشه کنار مناطق جنوب غربی این فلات عظیم که از شرق تا سند و ماوراءالنهر، و از غرب تا سارد و مصر امتداد داشت. چشمه‌های نفت جاری بود و مردم آن نواحی از حدود پنج شش هزار سال پیش استفاده از قیر را آموخته بودند و در مصارف گوناگون مانند ملاط سنگ و آجر در بناها، اندودن بدنه خارجی زورق‌ها، ساختن ظروف سفالی و درهم‌پیوستن قطعات جواهر و زینت‌آلات از آن سود می‌جستند. بهره‌برداری از نفت نیز در حد بهره‌برداری از معادن سطح‌الارض دیگر سابقه داشت.

شعله‌های فروزان آتش جاودان که دست بشر در برافروختن آن دخیل نبود در جای‌جای این سرزمین از شکاف کوه‌ها و دره‌ها، بر فراز منابع گاز و نفت، سر برمی‌کشید و در دل شب‌های خاموش و تاریک، موج هیبت و خشیت بر جان مردمان

می‌افکند و آفاق خیال را از احساس جادویی اعجاب و تقدیس می‌آگند. این آتش‌ها را پرتو جمال ازلی اهورامزدا مظهر خیر و حیات و برکت می‌دانستند. برخی از این آتش‌های مقدس، مانند آتشکدهٔ آذرگشسب در جنوب آذربایجان — در محلی که اینک به نام «تخت سلیمان» شناخته می‌شود — تا چند قرن پس از اسلام نیز روشن و فروزان بود. جهانگردان و جغرافی‌نویسان اسلامی مانند ابودلف، مسعودی، یاقوت حموی و محمد بن زکریای قزوینی از این پدیدهٔ شگفت، که آتش از زمین برمی‌خیزد، یاد کرده‌اند. آتشکدهٔ باکو تا اواخر قرن ۱۳ ق/۱۹ م بر جای بود و ناصرالدین شاه گزارش بازدید از آنرا در سفرنامهٔ خود آورده است. شاه در این گزارش شرحی از مراسم دعا و نیایش متصدی آتشکده را، که یکی از پارسیان هند بود، نیز نقل کرده است.^۱

در آن روزگار کسی فکر نمی‌کرد که این مادهٔ سیاه رنگ بدبو می‌تواند منشأ تحولی شگرف در زندگی انسان‌ها باشد. از نفت به مقدار اندک و در دایره‌ای محدود برای روشنایی و برخی مصارف دارویی استفاده می‌شد؛ و چیزی که آنرا «صناعة النفط» می‌نامیدند، بیشتر رویکرد رزمی داشت. مورخان ما از سلاح‌هایی مانند «قاروره» و «نقاطه» نام می‌برند که در حقیقت مقدمه و پیشرو موشک‌های جنگی این زمان بودند و آنها را دسته‌های جنگی متخصص و تعلیم‌دیده «نفت‌انداز»، که برای مصونیت در برابر آتش لباس مخصوص (لباس النقاطین) بر تن داشتند با وسایل مخصوص که «چرخ» یا «مدفع» و امثال آن نامیده می‌شد به سوی دشمن پرتاب می‌کردند.^۲

روایت‌هایی دیگر حکایت از آن دارد که در زمان عباسیان از نفت برای روشن کردن معابر استفاده می‌کردند و آن چراغ‌های نفتی را هم «نقاطه» می‌خواندند. عمادالدین زکریای قزوینی در کتاب خود از نفت سیاه و سفید سخن می‌گوید:

«نفت در چشمه روی آب می‌آید. نفت سیاه را در قرع و انبیق تصفیه می‌کنند و نفت سفید به دست می‌آورند که از آن برای درمان دردهای مفصلی و فلج و سپیدی چشم و آب چشم استفاده می‌شود».^۳

حکومت از کسانی که می‌خواستند از آن معادن استفاده کنند، عوارضی دریافت می‌کرد. در دوران‌هایی در زمرهٔ کارگزاران حکومتی، کسی را نیز به نام «والی النفط»

می‌یابیم که وظیفه نظارت بر چشمه‌های نفت و وصول آنرا برعهده داشت و جزء مأموران دون پایه حکومت به‌شمار می‌رفت. شاعری در حق یکی از این «والیان نفت» که مردی از خود راضی و پرباد و بروت بوده است، می‌گوید: «تو که با تصدی چشمه نفت این همه فیس و افاده می‌فروشی گر آن چشمه از مشک و عنبر بود چه می‌کردی»^۴.

نفت در آثار بزرگان شعر ایران، از فردوسی و فرخی تا خاقانی و نظامی و سعدی و مولوی حضور دارد^۵ و آن خود گواه آشنایی دیرین ایرانیان با این ماده شگفتی‌آفرین و حضور آن در زندگی مردم این سرزمین است. هفتصد سال پیش ابن بطوطه از کاربرد قیر در ساختمان گرمابه‌های بغداد خبر داده است: «سطح بیشتر این گرمابه‌ها را با قیر اندود کرده‌اند، به‌طوری که انسان در اول نگاه خیال می‌کند که از مرمر سیاه است. قیر را از معدنی که در میان بصره و کوفه واقع است استخراج می‌کنند. از این معدن دائماً قیر می‌جوشد و در اطراف و جوانب آن به‌صورت گل و لای جمع می‌شود و آنرا به‌وسیله بیل جمع می‌کنند و به شهر می‌آورند»^۶.

همو در گزارش بازدید از محلی به نام «قیاره» در نزدیکی‌های موصل، از طریقه‌های بسیار ابتدایی استخراج قیر یاد می‌کند: «قیاره زمین سیاه فامی است که چشمه‌های قیر از آن می‌جوشد. این قیرها را در حوضچه‌هایی جمع می‌کنند و آن، مانند گل و لایی که در اثر تابش آفتاب خشکیده باشد، قشر سیاه شفاف و نرمی بر روی خاک تشکیل می‌دهد و بوی مطبوعی دارد. در اطراف این چشمه‌ها برکه سیاه رنگ بزرگی وجود دارد که بر کناره‌های آن چیزی شبیه به چغزلاوه جمع می‌شود و این جرم‌ها نیز مبدل به قیر می‌گردد. در نزدیکی این محل چشمه بزرگی هست و برای استخراج قیر از آن، آتش برمی‌افروزند. رطوبت آب به‌وسیله حرارت آتش مرتفع می‌شود و قیر باقی می‌ماند که آنرا به صورت قطعات در می‌آورند»^۷.

اگر ابن بطوطه از معادنی سخن می‌گوید که پایه صنعت نفت امروزه عراق بر آن نهاده است، نویسنده معاصر او شمس‌الدین محمد آملی هم از معادن نفت باکو حکایت دارد. در حکایت او حتی از حفاری چاه نفت سخن می‌رود: «یکی از درویشان در حدود باکویه به خود چاه نفت حفر کرده بود و وجه معاش خود، و خرج آینده و رونده از آنجا

حاصل می کرد...»^۸.

پیش از آملی هم یاقوت حموی جغرافی دان نامی مقارن حمله مغول از معادن بزرگ نفت باکو خبر می دهد و می گوید حق بهره برداری از هر معدن به روزانه هزار درهم می رسد.^۹ معلوم می شود که در آن زمان بهره برداری از نفت رونقی داشته و درآمد خوبی از آن نصیب دست اندرکاران می شده است، اما نوشته آملی، که مقارن با آخر عهد ایلخانان مغول و سلطنت سلطان محمد اولجایتو است، نشانگر افول صنعت و غیبت صنعتگران است که درویشی به خود (شخصاً) کار حفاری چاه نفت را انجام می دهد و درآمدی از آن — در حدودی که کفایت مخارج پذیرایی درویشان از مهمانان و مسافران را بکند — به دست می آورد. از همین دوران سلطان محمد اولجایتو فرمانی به صورت سنگ نبشته در باکو باقی مانده است و حکایت دارد از اینکه سلطان مالیاتی را به اسم «نفطی»، که از «رعایای شهر و ولایت» گرفته می شد، برداشته و «لغت کرده آنرا که تا قیامت خلاف این معنی کند»^{۱۰}. روشن است که در دوران شکوفایی اقتصادی، مالیاتی به عنوان «نفطی» از مردم وصول می شده و این مالیات در زمان اولجایتو که دوران افول اقتصاد و بدحالی رعایا بوده، مایه تظلم و شکایت گشته و سلطان با الغای آن بر مردم منت نهاده است.

در ارتباط با نفت باکو سنگ نبشته دیگری بر ستون مسجدی در آن شهر باقی است و تاریخ ۱۰۰۳ ق را دارد؛ یعنی نزدیک به سیصد سال پس از زمان اولجایتو. این فرمان از پادشاه صفوی است که درآمد معادن نفت باکو را وقف سادات کرده است. چنین می نماید که هنوز بهره برداری از نفت باکو سامانی نیافته و احتمالاً درآمد آن کفاف هزینه هایی را که دولت برای وصول آن متحمل گردد نمی کرده است. عین همین وضع را در مورد معادن نفت ایران داریم که سلاطین صفویه درآمد چشمه های قیر و نفت ناحیه هفت شهیدان در مسجد سلیمان را وقف امامزاده محل کرده و تولیت آنرا به سادات محل تفویض نموده بودند. سادات آن ناحیه را به همین مناسبت «سادات قیری» می نامیدند و این سادات حتی پس از قرارداد داری نیز به استناد حقوق سنتی از کمپانی نفت مستمری دریافت می کردند. ظاهراً پس از ملی شدن نفت، وزارت دارایی آن حقوق را از نمایندگان سادات باز خرید.

فرنگی‌هایی که در دوران صفویان به ایران آمدند از درآمدهای نفتی دولت یاد کرده‌اند. ظاهراً قسمت عمده این درآمدها از نفت باکو و قسمت کمتر از چشمه‌های واقع در حوالی شوشتر حاصل می‌شد. سانسون درآمد حاصل از «عوارض گمرکی نفت» شماخی (شروان) را بالغ بر یک میلیون لیور معادل بیست و دو هزار تومان قید کرده است.^{۱۱}

نفت در عصر جدید

سال ۱۸۵۹م/۱۲۳۸ش را سال تولد صنعت جدید نفت به حساب می‌آورند. در آن سال چاهی، که شخصی به نام دریک در ایالت پنسیلوانیا حفر می‌کرد، در عمق ۲۱ متری به نفت رسید. در پی آن یک رشته حفاری‌های دیگری انجام شد و این حفاری‌های بالنسبه ساده و ابتدایی، که مقارن با پیشرفت در علم شیمی و آزمایش‌های امیدوارکننده برای تقطیر و تصفیه و استفاده‌های گوناگون از نفت بود، مبدأ صنایع عظیم نفت در جهان امروز گردید.

آوازه چاه دریک در اقطار عالم افتاد و تشنگان پول و ثروت از هر سو در جستجوی نفت به مناطقی که گمان وجود آن می‌رفت هجوم آوردند. همزمان نه تنها در آمریکا که در کانادا و سرتاسر اروپا هم جنب و جوش‌ها در حول و حوش نفت بالا گرفت. شیمی‌دان‌ها برای آزمایش دقیق‌تر و آگاهی مطمئن‌تر از امکانات بسیار متنوع فرآورده‌ها و مشتقات نفت، زمین‌شناس‌ها برای شناخت بهتر ذخایر و لایه‌های زیرزمینی محتوی نفت، فناوران برای ابداع وسایل و تجهیزات تازه تر در پالایش و حمل و نقل، و سرمایه‌داران برای دستیابی هرچه سریع‌تر بر منابع تولید، به حرکت در آمدند و «انسان نفتی» پدید آمد و زندگی خود را در سفر و حضر، در شهر و صحرا و دریا و هوا و فضا بر این ماده مبتنی ساخت.

آری نفت با زندگی آدمیان درآمیخت. جادوی نفت انسانی را که روی دو پای خود ساعتی چهار تا شش کیلومتر بیشتر نمی‌توانست راه برود، به پرندۀ سریع‌السیری تبدیل کرد که اینک در تکاپوی سیر و سفر در ماوراء فضا است. به برکت نفت بود که کودهای شیمیایی فراوان کشاورزی را شکوفایی عظیم بخشید و تغذیه انفجاری را که در جمعیت انسان‌ها پدید آمده بود، میسر ساخت.

۲. نخستین قراردادهای نفتی ایران

واگذاری نخستین امتیاز نفت در ایران به یک خارجی فقط پنج سال با تاریخی که برای آغاز صنعت جدید نفت در دنیا ذکر کردیم فاصله داشت. این امتیاز در سال ۱۸۶۴م/ ۱۲۴۳ش به یک انگلیسی داده شد که قرار بود راه‌آهنی در ایران بکشد و معادن فلزات و نفت و قیر واقع در کنار خط آهن را تا چهل میلی از هر طرف در اختیار داشته باشد. این امتیاز به جایی نرسید. نه خط آهن کشیده شد و نه امکان بهره‌برداری از معادن اطراف آن فراهم آمد.

امتیاز دوم در سال ۱۸۷۲م/ ۱۲۸۹ق/ ۱۲۵۱ش باز به یک انگلیسی و باز برای کشیدن راه‌آهن داده شد. صاحب امتیاز بارون ژولیوس رویتر نام داشت، که علاوه بر حق احداث راه‌آهن، حق بهره‌برداری از کلیه معادن (از جمله نفت) را نیز به دست آورده بود. منتها این حق به چهل میلی دو طرف خط آهن محدود نمی‌شد و «تمام وسعت مملکت ایران» را فرا می‌گرفت. این امتیازنامه یک سال بعد، به موجب «اعلان رسمی» مورخ رمضان ۱۲۹۰ دولت، «ملفی و کان‌لم‌یکن» گردید^{۱۲}؛ و آنگاه امتیاز سومی، این بار اختصاصاً مربوط به نفت و محدود به ناحیه دالکی از توابع بوشهر، در سال ۱۸۸۳م/ ۱۲۶۲ش به آلبرت هوتس نامی از اتباع هلند واگذار شد.

در سال ۱۸۸۹م/ ۱۲۶۸ش همان بارون رویتر، که چند سال پیش امتیاز خود را از دست داده بود و ادعای خسارت از دولت ایران داشت، امتیاز ایجاد بانکی را در ایران به نام «بانک شاهنشاهی» گرفت. فصل یازدهم امتیازنامه حق بهره‌برداری از کلیه معادن (از جمله نفت) را در سراسر ایران به بانک شاهنشاهی می‌داد. بانک شاهنشاهی هم این حق را به یک شرکت انگلیسی به نام «شرکت حقوق معدنی ایران»^(۱) واگذار کرد. شرکت معادن حق هوتس را هم، که در دالکی به حفاری دست زده بود، خرید و در چهار ناحیه مختلف (دالکی، جزیره قشم، رامهرمز و سمنان) به اجرای عملیات اکتشافی پرداخت. امتیازنامه مقرر می‌داشت:

«تمام معادنی که بانک ده سال بعد از تشکیل خود شروع به دایر نمودن آنها ننموده

(1). The persian mining Rights Corporation

باشد، مثل این ملاحظه خواهند شد که بانک مزبور صرف نظر از آنها نموده است و دولت علیه خواهد توانست هر نوع تصرف در آنها بکند، بدون اینکه بانک صاحب امتیاز بتواند مانع شود».

این ده سال در ۱۹۰۱م/۱۲۸۰ش به سر آمد و شرکت صاحب امتیاز، که در کار خود ناکام مانده بود، منحل گردید. کارکنان شرکت در هر چهار ناحیه عملیات با برخورد خشم آلود مردم و نیز با عدم همکاری و خصومت عمال دیوانی مواجه شده بودند.^{۱۳} از این قرار امتیازهایی که در نیمه دوم ۱۹م داده شده بود هیچ کدام به نتیجه نرسید و آغاز صنعت جدید نفت ایران به قرن ۲۰م افتاد. در همان سال ۱۹۰۱م، که شرکت حقوقی معدنی از میان رفت، امتیاز تازه‌ای به یک اسکاتلندی به نام ویلیام ناکس داریسی واگذار شد. پدر داریسی حقوق دانی بود که همراه خانواده خود به استرالیا مهاجرت کرد. داریسی پسر نخست در دارالوکاله پدر به کار پرداخت ولی پس از چندی رشته خود را عوض کرد و در بهره‌برداری از معادن طلا ثروت فراوان اندوخت. او به وسیله سرهنری دراموند ولف با یک ایرانی گرجی تبار به نام آنتوان کتابچی خان آشنا شد. کتابچی خان مدیریت کل گمرک ایران را برعهده داشت و از دوستان نزدیک امین‌السلطان، صدراعظم مظفرالدین شاه، به شمار می‌آمد و با سابقه مذاکرات با رویتر آشنا بود. کتابچی که در اواخر سال ۱۹۰۰م/۱۲۷۹ش به مناسبت برپایی نمایشگاهی از ایران به پاریس رفته بود، در آنجا ولف را دید، که سال‌ها به سمت وزیر مختار انگلستان در تهران زیسته بود و با او آشنایی داشت و راجع به امکانات نفتی ایران با او گفتگو کرد.

از سوی دیگر یک هیأت علمی فرانسوی به ریاست باستان‌شناس معروف، ژاک د مرگان که از ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱م در بسیاری از نواحی ایران سفر کرده بود، گزارش مقدماتی خود را در سال ۱۸۹۲م در سالنامه معادن^(۱) فرانسه انتشار داد. در این گزارش از امکانات نفتی ایران در ناحیه کردستان سخن رفته بود. مرگان دوباره در ۱۸۹۷م به ایران آمد و این بار عملیات حفاری بسیار پرباری را در شوش آغاز کرد که به کشف قانون حمورابی و آثار نفیس دیگر از تمدن‌های بابلی و عیلامی و هخامنشی و اشکانی و ساسانی انجامید.

(1). Les Annales des Mines

گزارش‌های مشروح فعالیت‌های هیأت علمی فرانسوی در پنج جلد از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۵م در پاریس انتشار یافته‌است. مرگان در جلد دوم، که محتوی اطلاعات بسیار در خصوص ذخایر نفتی ناحیه زهاب در قصر شیرین بود، پیش‌بینی کرده بود که ایجاد صنعت نفت در ایران، هم منبع درآمد عظیم برای دولت خواهد شد و هم برای بهبود زندگی و رفاه حال عامه مفید خواهد افتاد. مرگان بر آن بود که لایه نفتی بزرگی از موصل تا ناحیه پشتکوه گسترده است.

کتابچی خان علاوه بر دسترسی به نتیجه پژوهش‌های دمرگان، با یکی از خویشاوندان او به نام ادوارد کوت، که پیشتر هم منشیگری رویتر را برعهده داشت، نزدیک بود و اطلاعات مربوط به سوابق امتیاز رویتر را از طریق او به دست می‌آورد.^{۱۴}

۳. طرح‌ریزی یک امتیاز

به دنبال مذاکرات ولف با داری، کوت در اوایل ژانویه ۱۹۰۱ به لندن رفت و داری را بر آن داشت که همراه او و ولف به پاریس برود و با کتابچی خان به گفتگو بنشینند. این ملاقات در ۸ ژانویه صورت گرفت. در طی دو ماه داری و دو نفر مشاور حقوقی و فنی او ده بار با کتابچی خان و کوت به مذاکره نشستند و طرح تحصیل امتیاز را ریختند. در اول مارس ۱۹۰۱ توافق حاصل گردید که هفت درصد از امتیاز به کتابچی خان، سه درصد به کوت و یک درصد به ولف داده شود. آنگاه کتابچی خان به تهران رفت تا مقدمات کار را فراهم آورد. داری نیز ماریوت، خویشاوند و نماینده تام‌الاختیار خود، را با سفارش‌نامه‌ای از وزارت خارجه بریتانیا به تهران فرستاد. کتابچی در ۱۰ آوریل به تهران رسید و نخست به دیدن سر آرتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس، رفت و او را در جریان کار گذاشت و آنگاه مسأله را با امین‌السلطان و همکاران او در دولت (مهندس‌الممالک غفاری وزیر معادن، و مشیرالدوله وزیر امور خارجه) در میان نهاده شد. بیشترین نقش را در مذاکرات کتابچی خان برعهده داشت. وزیر مختار انگلیس در پشت صحنه بود و تنها در موارد حساس مداخله می‌کرد. سرانجام در ۲۸ می ۱۹۱۰/ صفر ۱۳۱۹ امتیازنامه به امضا رسید و در ۵ ژوئن مظفرالدین شاه ماریوت را به حضور پذیرفت.^{۱۵}

پیش‌بینی ماریوت آن بود که پروژه نفت داری موفق خواهد شد و ثمرات فراوانی به لحاظ بازرگانی و سیاسی برای بریتانیا همراه خواهد آورد و بر دامنۀ نفوذ آن دولت در ایران خواهد افزود. هاردینگ نیز با او هم‌عقیده بود که اگر داری بتواند، به مقداری که با باکو رقابت کند، نفت به‌دست آورد نتایج اقتصادی و سیاسی مهمی به بار خواهد آورد.

بزرگ‌ترین خطر قابل پیش‌بینی بر سر راه داری آن بود که روس‌ها از جریان آگاهی بیابند و رسماً به مخالفت با امتیاز برخیزند. امین‌السلطان خود به هواداری از روسیه معروف بود، اما کتابچی خان فکر همه چیز را کرده بود: اولاً پنج ایالت شمالی ایران را از حوزه امتیاز استثنا کردند تا بهانه به‌دست روسیه نیفتد، ثانیاً ده هزار لیره به صدراعظم و پنج هزار لیره به هر یک از دو وزیر دیگر، که می‌بایستی ذیل امتیازنامه را امضا کنند، پرداختند تا طمع پول بر ترس و واهمه‌ای که از روس‌ها داشتند فایق آید، و ثالثاً جریان کار را کاملاً محرمانه نگاهداشتند، تا روس‌ها از کم و کیف کار بی‌خبر بمانند و آخر سر در برابر امر انجام شده قرار بگیرند.

کتابچی خان و فرزندان او خیلی با امین‌السلطان نزدیک بودند و همکاری‌های آنان برای پیشبرد کار امتیاز، فوق‌العاده مؤثر و مغتنم بود. بنابراین چون کتابچی خان پدر در اواخر سال ۱۹۰۲م/۱۳۲۰ق به بیماری ذات‌الریه درگذشت، سه فرزند وی، پُل، وینسنت و ادوارد، هر یک به‌عنوانی از دستگاهی که برای داری چیده بودند، حقوق دریافت می‌کردند. اما در اواسط سال ۱۹۰۶م (۲۹ اوت مطابق با ۷ شهریور ۱۲۸۶) که امین‌السلطان به قتل رسید و از صحنۀ سیاست ایران ناپدید شد، چراغ اقبال خانوادۀ کتابچی خان هم خاموش گشت. دولت ایران به خدمت پسر ارشد کتابچی خان خاتمه داد. داری هم که دید دیگر از آن خانوادۀ کاری ساخته نیست، روی از آنان برتافت و قرارداد خدمت فرزندان داری را تجدید نکرد.

۴. خطوط اصلی امتیازنامه

بنا بود داری در ظرف مدت دو سال اولین شرکت را برای بهره‌برداری از ناحیۀ موضوع امتیاز تشکیل دهد و با تشکیل آن شرکت، بیست هزار لیره نقد به دولت ایران

بپردازد و بیست هزار سهم به ارزش هر سهم یک لیره از سهام شرکت را هم مجاناً به دولت واگذار کند. داری این «شرکت استخراج اولیه»^(۱) را در ۲۱ می ۱۹۰۳/۲۲ صفر ۱۳۳۱ تشکیل داد و پول و سهامی را که می‌بایست به دولت بدهد، داد. مبلغ نوزده هزار لیره نقد و سی هزار سهم یک لیره‌ای از سهام هم به آنها که در امضای امتیازنامه دست‌اندرکار بودند، پرداخت^{۱۶}.

در فصل یازدهم امتیازنامه پیش‌بینی شده بود که دولت یک نفر کمیسر از سوی خود معین کند. کمیسر دولت حق داشت که هرگونه اطلاعات را از صاحب امتیاز و شرکت‌هایی که او تشکیل می‌دهد بگیرد و راهنمایی‌های لازم را برای پیشرفت کار در اختیار آنان بگذارد. این سمت نیز با سالانه هزار لیره حقوق به کتابچی خان واگذار شد. فصل دهم امتیازنامه مقرر می‌داشت: «شرکت و تمام شرکت‌هایی که تأسیس خواهند شد مکلف خواهند بود که از منابع خالص سالانه خود صدی شانزده به دولت علیه، سال به سال، کارسازی نمایند».

این ماده که احتمالاً، در تاریخ امضای قرارداد، تعارفی بیش به نظر نمی‌رسید، بعدها اهمیت بسیار یافت و چنان‌که خواهیم آورد انگیزه اصلی اقداماتی بود که از سوی کمپانی نفت جنوب برای تجدید نظر در قرارداد امتیاز داری انجام گرفت.

فصل ششم امتیازنامه دولت را متعهد می‌کرد که: «به هیچ کس اجازه ندهد که لوله‌های نفت به طرف رودخانه‌ها و سواحل جنوبی ایران تأسیس نمایند». بنابراین اگر در پنج ایالت شمالی، که از حوزه قرار داد مستثنا شده بود، نفت پیدا می‌شد، انتقال آن به کنار دریا میسر نبود یعنی راه برای صادرات آن بسته بود.

۵. چشم‌انداز آغاز قرن ۲۰م

روزی که مظفرالدین شاه امضای خود را پای قرارنامه امتیاز داری گذاشت، چیز زیادی از نفت نمی‌دانست. صنعت جدید نفت در همسایگی ایران (باکو) از چند سال پیش به همت برادران نوبل^{۱۷} پا گرفته بود. نخستین کشتی نفت کش به نام «زردشت»

(1). Concessions syndicate ltd

در سال ۱۸۷۸م در دریای کاسپی به راه افتاد و نفت محصول باکو به تدریج از کرانه‌های شمال تا تهران و اصفهان و خراسان رسیده بود. کارگرانی از ایران برای کار کردن در معادن نفت باکو به آنجا می‌رفتند، و همین روند در دههٔ اول قرن ۲۰م ادامه داشت، چنان‌که در ۱۹۱۰م تقریباً بیست تا سی درصد کارگران نفت باکو ایرانی بودند. در آن تاریخ که قرارداد داری امضا شد، ایران جمعیتی در حدود ۹ میلیون نفر داشت و ۹۰ درصد جمعیت فعال کشور در کشاورزی یا رشته‌های مربوط با آن مشغول بودند. درآمد ناویژهٔ ملی را در آن سال‌ها در حدود ۷۰ میلیون لیره برآورد کرده‌اند. کم‌وبیش یک چهارم جمعیت ایران را ایلات و عشایر تشکیل می‌دادند و در سراسر کشور تنها سه شهر تهران و تبریز و اصفهان جمعیتی بیش از صد هزار نفر داشتند و نزدیک به ۹۵ درصد مردم بی‌سواد بودند.

آنگاه که امتیازنامه امضا شد و شرایط و مقررات آن از پرده برافتاد، مادهٔ ششم آن بیش از هر چیز دیگر مایهٔ خشم و غضب روسیه گردید، زیرا که آن دولت خود در نظر داشت چنین خط لوله‌ای را احداث کند و طرح آن در اوت ۱۹۰۱ به تصویب نیکولای دوم تزار روسیه، رسیده بود و تزار از آن به‌عنوان طرحی که قرار است «موجب افزایش نفوذ ما در ایران و سواحل اقیانوس هند گردد» یاد کرده بود.

اگر مادهٔ شش قرارداد داری در آن زمان مایهٔ آشفتگی روسیه می‌گردید، همین ماده بعدها آمریکایی‌ها را نیز، که در پی تحصیل امتیاز نفت شمال ایران بودند ولی راه را برای صادرات آن بسته می‌یافتند، ناراحت می‌کرد.

حفاران داری، که نخست در منطقهٔ قصر شیرین و چاه سرخ به فعالیت پرداخته بودند، در دو مورد به نفت رسیدند ولی بازدهٔ هیچ کدام از آنها به قدری نبود که ادامهٔ عملیات را توجیه کند. کتابچی خان از اول اصرار داشت که عملیات اکتشاف و حفاری در مناطق جنوبی‌تر — حوالی شوشتر — متمرکز گردد. می‌گفتند نفت اطراف بوشهر و شوشتر به قدری صاف و خوب است که اصلاً تقطیر نمی‌خواهد و می‌تواند بدون هیچ دستکاری در چراغ مصرف شود. در گزارش‌های کارشناسی هم دست کم شش نقطه را برای حفاری در این مناطق مشخص کرده بودند؛ اما داری، که تا اواخر ۱۹۰۴م در حدود ۲۲۵٬۰۰۰ لیره پول در این عملیات از دست داده بود، بیش از این طاقت نداشت و

نمی‌توانست هزینه سنگین طرح‌های آینده را هم برعهده گیرد و دنبال راه چاره بود. از سویی دریاداری انگلستان برای مصارف کشتی‌های جنگی خود سالانه به پنجاه هزار تن نفت نیاز داشت. دولتمردان انگلیسی بر آن بودند که این نفت از قلمرو تحت اختیار انگلستان استخراج و نیز در پالایشگاه واقع در قلمرو اقتدار آن کشور تصفیه شود و از این نظر شرکت نفت برمه مناسب‌ترین موقعیت را داشت. برمه از سال ۱۸۸۵م ضمیمه هندوستان شده و در حوزه اقتدار بریتانیا قرار گرفته بود. اما کارشناسان نفت به آینده عملیات اکتشافی در نواحی مورد امتیاز شرکت برمه امیدواری زیاد نشان نمی‌دادند، زیرا کوشش‌ها و سرمایه‌گذاری‌های اخیر در آن نواحی ناکام مانده و هیچ کشف جدیدی صورت نگرفته بود. بنابراین توجه اولیای شرکت برمه به داری و امتیازنامه او معطوف گردید.

از سوی دیگر داری با در دست داشتن امتیازنامه‌ای چندان نویدبخش احتیاج به پول داشت و بیم آن می‌رفت که به معامله‌ای با سرمایه‌داری خارجی، آمریکایی یا فرانسوی و یا آلمانی، تن دردهد که در این صورت ناحیه امتیاز از حیطه اختیار بریتانیا خارج می‌شد و نظر دولتمردان آن کشور که در بالا به آن اشاره کردیم، تحقق نمی‌یافت. از آن گذشته وزارت خارجه بریتانیا همواره نگران آن بود که مبدا سروکله دولت‌های رقیب به ویژه روسیه، در پشت دیوار هندوستان پیدا شود. پس در قدم اول می‌بایست کاری می‌کردند که احتیاجات مالی داری تأمین گردد و پای سرمایه‌گذاران خارجی در میان کشیده نشود. این ملاحظات سبب شد که مذاکراتی از یک طرف میان مقامات دریاداری با شرکت نفت برمه، و از طرف دیگر میان شرکت نفت برمه با داری، در طول سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵م جریان یابد. آن مذاکرات به امضای قراردادی میان دریاداری بریتانیا و شرکت نفت برمه در نوامبر ۱۹۰۵ منتهی گردید.

۶. سندیکای امتیازات

داری که نه تشکیلاتی داشت و نه خود از امر نفت چیزی می‌دانست، یک نفر فارغ‌التحصیل کالج مهندسی هند را به نام جرج برنارد رینولدز، به استخدام خود در آورده بود. رینولدز پیشتر در سوماترا بود و تجربه در کار حفاری نفت داشت. داری او را به

ایران فرستاد و خود در لندن از مشورت‌های کارشناسی نفتی به نام تامس رد وود، که یک مؤسسه مهندسی مشاور دایر کرده بود، استفاده می‌کرد. رینولدز وقتی به ایران آمد سال عمرش از پنجاه گذشته بود ولی به قوت اراده و نیروی مقاومت بر مشکلات کار و گرمای محیط فایق می‌آید. آرنلد ویلسون که مدتی را با او گذرانیده بود به بزرگی از او یاد می‌کند.^{۱۸}

رینولدز در سپتامبر ۱۹۰۱ به تهران رسید. دو هفته‌ای را پای صحبت کتابچی خان نشست تا با اوضاع و احوال ایران آشنا شود. کتابچی اصرار داشت که عملیات، نه در ناحیه کرمانشاه و قصر شیرین بلکه، در ناحیه شوشتر و مسجد سلیمان متمرکز گردد. او با آقا سید علاءالدین مجتهد شوشتری روابط نزدیک داشت و سید را که به تهران آمده بود به سر آرتور هاردینگ و رینولدز معرفی کرد. سید اطمینان داد که در شوشتر از هیچ‌گونه مساعدت و همراهی فروگذار نخواهند نمود و حتی خود نامه‌ای به مراجع تشیع در نجف خواهد نوشت تا از پشتیبانی دریغ ندارند. رینولدز برخلاف توصیه کتابچی خان مصمم بود که عملیات را از کرمانشاه شروع کند؛ ولی در آنجا با مخالفت‌هایی از سوی روحانیان مواجه شد. انگلیسی‌ها آن مخالفت‌ها را زیر سر کتابچی خان می‌دانستند و بر آن بودند که عوامل وی مخصوصاً شیخ‌الملک نام، نماینده کتابچی که به عنوان معاون رینولدز همراه او بود، عناصر مذهبی محل را تحریک می‌کنند. یک مسأله مهم مورد اختلاف، خودداری رینولدز از به‌کارگیری ایرانی‌ها بود. حفاران او از کانادا و لهستان بودند. کارگران فنی را هم از باکو یا اروپای مرکزی آورده بود. کتابچی معتقد بود در عملیات عمدتاً باید از غیر ایرانی‌ها استفاده شود و این اختلاف، که در روزهای اول بروز کرد در تمام طول مدتی که مهار نفت ایران دست خارجی‌ها بود ادامه داشت.

در هر حال ناکامی عملیات در ناحیه کرمانشاه لزوم انتقال به ناحیه شوشتر را ایجاب می‌کرد. از آن سو نیز تفاهم حاصل میان شرکت نفت برمه و داری به تشکیل شرکت سندیکای امتیازات در پنجم ماه می ۱۹۰۵ منتهی گردید. مرکز شرکت در گلاسکو بود و قرار بر این شد که حفاری در ناحیه شوشتر با پشتیبانی مالی و فنی شرکت نفت برمه از طریق سندیکای امتیازات آغاز شود. تجهیزات و ماشین‌آلات را از منطقه قصر شیرین و چاه‌سرخ جمع کردند و به بغداد فرستادند تا از آنجا با کشتی به بصره و محمره

(خرمشهر) انتقال یابد و آنگاه به محل جدید عملیات برده شود. حمل و نقل این همه اسباب و آلات در آن مسیر صعب با وسایل آن روزی، کاری طاقت‌فرسا بود. در طی مسیر گاه از رودخانه و گاه از خشکی استفاده می‌شد، و آورده‌اند که قطاری مرکب از نهصد قاطر در آن جریان به کار گرفته شده بود. اما اجرای عملیات در این ناحیه مستلزم تفاهم و توافق با رؤسای ایلات و عشایر محلی بود. مسئولان شرکت بر آن شدند که مستقیماً و بی‌واسطه با رؤسای ایلات وارد مذاکره شوند، و بی‌آنکه دولت را در جریان بگذارند، از این موقعیت برای ایجاد رابطه با متنفذان محل استفاده کنند.

۷. قرارداد با خان‌های بختیاری

رینولدز، که ریاست عملیات را در ایران بر عهده داشت، در اکتبر ۱۹۰۵ به شلمزار واقع در دامنهٔ جبال زاگرس در غرب اصفهان، که محل اقامت ایلخانی بختیاری‌ها بود، رفت و با مداخله و پادرمیانی پریس، کنسول بریتانیا در اصفهان که او نیز به شلمزار آمده بود، گفتگوهایی با سران بختیاری انجام داد. این مذاکرات که سه روز طول کشید، به انعقاد قراردادی انجامید که حاجی علیقلی خان سردار اسعد و نجفقلی خان صمصام‌السلطنه ایلخانی و شهاب‌السلطنه ایل‌بیگی و صارم‌الملک سردار جنگ آنرا امضا کردند.

بر وفق این قرارداد، شرکت متعهد شد که سالانه دو هزار لیره به خان‌های بختیاری بپردازد و در مقابل، خان‌ها نیز متعهد شدند که عده‌ای را به‌عنوان گارد محافظ در مراکز عملیات شرکت بگمارند و مسئولیت حفظ اموال آنرا بر عهده گیرند. قرار بود که حق‌الحفاظهٔ مزبور با تأسیس خط لوله به سه هزار لیره در سال افزایش یابد و نیز پس از تولید نفت از قلمرو بختیاری و به کار افتادن خط لوله، شرکتی جداگانه تشکیل شود و سه درصد از سهام آن در اختیار خان‌ها درآید. این قرارداد شاید اولین مداخلهٔ بی‌پروای مهم از سوی شرکت در جهت نقض حاکمیت و استقلال دولت ایران بود؛ مداخله‌ای که با مشارکت فعالانه و بی‌پردهٔ کنسول بریتانیا در اصفهان صورت گرفت.^{۱۹} اعتبار چنین قراردادی البته از نظر قانونی محل تردید بود. کمپانی مدعی بود سه درصدی، که به بختیاری‌ها داده می‌شود، باید از سهم درآمد دولت ایران کسر گردد؛ اما دولت از شناسایی

آن قرارداد خودداری ورزید و گفت که شرکت می‌بایستی به جای مذاکره با خان‌ها به خود دولت مراجعه می‌کرد. قرارداد با خان‌های بختیاری در عمل با مشکلات خاصی برخورد کرد. خان‌ها جزئی ناچیز از پولی را که می‌گرفتند به محافظان می‌پرداختند و بر سر تقسیم باقی با یکدیگر به ستیز و کشمکش برمی‌خاستند. هرچندگاه یک بار، که ایلخانی‌ها و ایل بیگی‌ها عوض می‌شدند، ادعاهای جدید در میان می‌آمد و درخواست برای افزایش حق الحفاظه تجدید می‌شد و این وضع تا ۱۹۲۴م، که رضا خان رسماً آن قرارداد را ملغی ساخت، ادامه داشت.

حفاری دو حلقه چاه که در ماماتین (شمال اهواز، نزدیک رامهرمز) انجام شد به نتیجه مطلوب نرسید. در اواسط سال ۱۹۰۷م قرار بر این شد که اسباب و اثاثیه شرکت به مسجد سلیمان، که میدان نفتون نامیده می‌شد، انتقال یابد و این زمان مقارن بود با ترور میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابک اعظم) که پس از بازگشت او از اروپا و تصدی ریاست وزرا اتفاق افتاد (۲۲ رجب ۱۳۲۵ / ۸ شهریور ۱۲۸۶). در همین ایام، یعنی در ماه اوت ۱۹۰۷، انگلیس و روس قراردادی بستند که سراسر ایران را به سه منطقه تقسیم می‌کرد: منطقه‌ای در شمال — از مرز افغانستان تا قصر شیرین — به‌عنوان منطقه نفوذ روسیه به منطقه‌ای در جنوب — از حوالی بیرجند تا قشم و خلیج فارس — به‌عنوان منطقه انگلیس شناخته می‌شد، و آنچه در وسط باقی می‌ماند منطقه بی‌طرف نام داشت. اما این منطقه بی‌طرف هم که تمام نواحی عشایری لر و بختیاری را شامل می‌شد عملاً زیر نفوذ انگلستان بود. از لحاظ انگلیسی‌ها این یک وضع ایده‌آل بود و ادوارد گری وزیر خارجه انگلستان در مجلس عوام آن کشور استدلال می‌کرد که ایران به یمن دولت این قرارداد از استقلال بیشتری برخوردار گشته است.^{۲۰} شگفت آنکه درست یک سال پیش یعنی در ۱۵ اوت ۱۹۰۶ / ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ / ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را امضا کرده و ایران رسماً در عداد کشورهای دارای نظام ملی و پارلمانی درآمده بود. دامنه ناامنی و چپاول و غارت در منطقه بختیاری بالا گرفته و امنیت عملیات را به خطر انداخته بود. دولت بریتانیا برای اظهار قدرت یک قایق توپ‌دار به ایران گسیل داشت، اما قایق در آب‌های کم‌عمق پایین اهواز به گل نشست. پس یک دسته کوچک بیست نفری از سربازان بنگالی را با دو افسر به ایران فرستادند که

اسماً مأموریت حفاظت از کنسولگری اهواز را برعهده داشتند، اما در واقع وظیفه آنها حفاظت از حفاران نفت و جلوگیری از اغتشاشات عشایر محل بود.

فصل دوم، نخستین میدان نفتی خاورمیانه

۱. فوران نفت

به‌رغم هرج و مرجی که بر منطقه عملیات حکمفرما بود، حفاری در مسجد سلیمان در ۲۳ ژانویه ۱۹۰۸ آغاز شد و در ۲۶ می همان سال ۵ خرداد ۱۲۸۷ در عمق ۱۱۸۰ پایی با فورانی بیش از هفده متر ارتفاع، به نفت رسید. آزمایش‌هایی که فردای آن روز از مقدار تولید و فشار آن به عمل آمد نشان داد که کارشناسان آنچه را که می‌جستند یافته‌اند. چاه دوم نیز ده روز دیگر به نفت رسید. اینک نخستین میدان نفتی خاورمیانه که سرنوشت ایران را با نفت گره می‌زد، پیدا شده بود. سر هاردینگ وزیرمختار بریتانیا با شنیدن این خبر ذوق کرد و گفت: خبر بسیار خوبی است و منافع ما را در جنوب غرب ایران بسیار گسترش خواهد داد.

از غرایب روزگار آن بود که رینولدز پس از این توفیق شایان، که در اوج شادی به اهواز برمی‌گشت، نامه‌ای از سندیکای امتیازات دریافت کرد که به او دستور می‌داد: هرگاه چاه‌های مسجد سلیمان در عمق ۵۰۰ تا ۶۰۰ پا به نفت نرسد، عملیات را متوقف سازید و ماشین‌آلات را تا آنجا که میسر است به محمره انتقال دهید. این نامه که در تاریخ ۱۴ می یعنی کمتر از دو هفته پیش از فوران نفت، نوشته شده بود نشان می‌داد که سهام‌داران شرکت در بریتانیا از نتیجه عملیات تا آن روز مأیوس گشته و درصدد بوده‌اند که بساط خود را جمع کنند و از تحمل هزینه بیشتر در ایران خودداری نمایند.

۲. شرکت نفت ایران و انگلیس^(۱)

کشف نفت طبعاً مایه جشن و سرور فراوان در لندن بود و در پی آن شرکتی به نام شرکت نفت انگلیس و ایران با سرمایه دو میلیون لیره تشکیل شد که سهام آن به شرکت

(1). Anglo-Persian Oil company

نفت برمه، سندیکای امتیازات و لرد استراتکونا^{۲۱} تعلق داشت و تمام حقوق امتیازنامه داری به شرکت جدید انتقال یافت (۱۳ آوریل ۱۹۰۹). داری نیز در هیأت مدیره شرکت عضویت داشت.

گرفتاری‌های داخل ایران در دوره استبداد صغیر البته مجال نمی‌داد که در آن اوان کسی از نفت جنوب یاد کند. تهران سخت به خود مشغول بود و عملیات شرکت در جنوب ادامه داشت. تا آخر سال ۱۹۰۸ م چاه سوم مسجد سلیمان هم به نفت رسید. مأموران دولتی بریتانیا حساسیت زیاد به اوضاع ایران پیدا کرده بودند. موقعیت جدید البته موجب افزایش نفوذ بریتانیا در محل بود. دولتمردان بریتانیا نگران تهدیدی بودند که ممکن بود از ناحیه دولت‌های دیگر متوجه علایق نفتی در ایران گردد. در آن سال‌ها روابط بازرگانی آلمان با ایران در حال توسعه بود و لندن از آن بیم داشت که مبادا آلمانی‌ها با پیشنهادهای چرب‌تر ایران را وسوسه کنند تا در صدد الغای امتیازنامه برآید. اما مسئولان کمپانی در محل سرگرم کار خود بودند و کمتر به این نگرانی‌ها می‌اندیشیدند. وقتی حفار کانادایی در مسجد سلیمان به بریتانیا برگشت، کمپانی یک حفار آمریکایی را به جای او استخدام کرد. برای کمپانی فرق نمی‌کرد که حفار کانادایی باشد و یا آمریکایی، ولی همین امر از نظر دولتمردان بریتانیا مهم می‌نمود. آنها در لندن نگران آن بودند که مبادا پای اتباع دولت‌های رقیب در ناحیه عملیات گشوده شود و زمینه برای وسوسه‌های ناساز فراهم گردد.

۳. نقشه ایجاد پالایشگاه و قول و قرار با خزعل

تا آنگاه که نفت پیدا نشده بود گروه مأمور عملیات به چند نفر حفار و چند آهنگر و مکانیک و یک حسابدار و یک پزشک و تعدادی قاطرچی محلی محدود می‌شد؛ اما حالا می‌بایست فکر این باشند که نفت را از سر چاه به کنار دریا انتقال دهند و در آنجا وسایل بارگیری و اسکله و لنگرگاه دایر کنند. بردن نفت به کنار دریا هم در گرو آن بود که خط لوله کشیده شود. نظر بر آن بود که یک خط لوله به طول ۱۳۸ میل از مسجد سلیمان تا آبادان امتداد یابد و پالایشگاهی در آبادان احداث شود و نفت بعد از تصفیه صادر گردد. خلیج فارس زیر سیطره بریتانیای کبیر بود، بنابراین نفتی که از خلیج فارس

بارگیری می‌شد در قلمرو سلطهٔ بلامنازع بریتانیا قرار داشت.

مذاکره برای تحصیل اراضی مورد نیاز پالایشگاه در آبادان بر عهدهٔ میجر پرسبی کاکس^(۱) گذاشته شد که نمایندهٔ سیاسی بریتانیا در خلیج فارس بود و با شیخ خزعل حاکم محمره و ناحیهٔ شطالعرب روابط دیرین داشت و بعدها بر اثر حسن خدمات‌ها که از خود نشان داد لقب سر (sir) گرفت. خزعل^(۲) که از چند سال پیش خود را زیر چتر حمایت انگلستان کشیده بود، اینک با تغییر رژیم در ایران و افتتاح مجلس شورای ملی بر آیندهٔ خویش بیمناک بود و می‌خواست که بریتانیا بار دیگر به او اطمینان دهد و نه تنها شیخ بلکه خانواده و اعقاب او را هم مشغول حمایت خود گرداند. شیخ با خویشان می‌اندیشید که اگر موقعیت بازرگانی محمره رونق بگیرد، دولت مرکزی از او که تابعیت ایران را دارد حساب خواهد خواست. کاکس با دادن اطمینان مجدد و قبول پرداخت مال‌الاجارهٔ به اضافهٔ یک وام به مبلغ ده هزار لیره رضایت خاطر شیخ را فراهم کرد و موفق شد که اراضی مورد نیاز پالایشگاه را در اختیار کمپانی قرار دهد. مقامات کمپانی و نیز سر ادوارد گری^(۳) وزیر خارجهٔ بریتانیا در مقابل این حسن خدمت از کاکس تقدیر کردند.

عملیات مقدماتی ساختمان پالایشگاه در اکتبر ۱۲۸۸/۱۹۰۹ ش شروع شد. ساختمان پالایشگاه سه برابر مدتی که پیش بینی شده بود وقت برد و تمام امکانات مالی کمپانی را بلع کرد. مهندسان اولیهٔ آن همه از کارکنان شرکت نفت برمه بودند. کارگران نیز بیشتر از هندیانی بودند که از پالایشگاه رانگون به آبادان منتقل می‌شد. ماشین‌آلات و تأسیساتی که قرار بود از خارج برسد در تابستان سال ۱۹۱۰ م رسید، ولی اسکلهٔ مناسبی برای پهلوی گرفتن کشتی و پیاده کردن محمولات وجود نداشت. ساختن اولین اسکله در اوایل ۱۹۱۱ م شروع شد. خط آهن مختصری هم ساخته شد تا کار حمل و نقل ماشین‌آلات را آسان‌تر گرداند. مدیر عامل کمپانی، گرینوی^(۳)، که در ۱۹۱۰ م به ایران آمد از محل پالایشگاه دیدن کرد و روحیه و همت کارگرانی را که در آن شرایط سخت مشغول به کار بودند ستود و از تمجید و تشویق آنان فروگذار

(1). Cox, Major Percy

(2). Grey, Sir Edward

(3). Greenway

ننمود. خط لوله‌ای که می‌بایست نفت را از مسجد سلیمان به آبادان برساند، پس از یک سال و نیم در ۱۹۱۲م به اتمام رسید. این خط قادر بود سالی چهارصد هزار تن نفت را از سر چاه به دریا انتقال دهد. شمار کارکنان کمپانی به سرعت فزونی گرفت و به دو هزار و پانصد نفر رسید. کمپانی نخستین هواپیما را در ۱۹۱۱م به ایران آورد و اولین محموله دو هزار تنی نفت خام ایران در می ۱۹۱۲ برای صادرات بارگیری شد.

۴. نفت و دریاداری انگلیس

در همین اوان چرچیل، که به وزارت دریاداری انگلستان رسیده بود، با توجه به بحرانی بودن اوضاع جهان و احتمال وقوع جنگ بر آن شد که نقشه تبدیل سوخت کشتی‌های جنگی به نفت را شتاب بخشد. کشتی‌هایی که با نفت کار می‌کردند از سرعت بیشتری برخوردار بودند و از همین رو اجرای این نقشه، در آستانه جنگی که وقوع آن هر آن نزدیک‌تر می‌نمود، امری حیاتی بود. چرچیل در ژوئن ۱۹۱۲ به دیدن لرد فیشر^(۱) (دریاسالار فیشر فرمانده سابق نیروی دریایی) رفت که پس از بازنشستگی در ایتالیا به سر می‌برد، و کارهای مطالعاتی این طرح را بر عهده کمیسیون^(۲) زیر نظر فیشر قرار داد. از جمله کسانی که در این کمیسیونی عضویت داشتند هنری دیتردینگ^(۳) رئیس کمپانی شل بود. چرچیل هیأتی را برای بررسی و برآورد ذخایر نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران به ایران فرستاد. ریاست این هیأت با دریاسالار ادموند اسلید^(۳) بود و پرفسور گدمن استاد معدن در دانشگاه برمینگام در آن عضویت داشت. گدمن، که بعدها مؤثرترین و با نفوذترین شخص در مسائل نفت ایران گردید^(۴) در آن زمان علاوه بر شغل دانشگاهی، مشاور نفتی دولت بریتانیا نیز بود. چرچیل بر آن بود که اگر بریتانیا نتواند به نفت دست یابد، از دستیابی به ذرت و پنبه و هزار و یک کالای دیگر که برای اقتصاد آن کشور ضرورت دارد، نیز محروم خواهد ماند و منافع حیاتی آن در مخاطره خواهد افتاد. وزیر خارجه بریتانیا سر ادوارد گری هم با او هم‌اواز بود و می‌گفت: «کاری که ما باید بکنیم آن است که ذخایر نفتی کافی قابل اطمینان و تحت

(2). Fisher, Admiral John

(3). Royal Commission Fuel and Engines

(3). Slade, Edmond

کنترل بریتانیا برای نیروی دریایی کشور فراهم آوریم»^{۲۵}.

۵. کمپانی و کنترل دولت انگلیس

گزارش مقدماتی اسلید در نوامبر ۱۹۱۳ در خصوص امکانات تولید مسجد سلیمان و عملیات پالایش آبادان بسیار رضایت بخش بود. به نظر کمیسیون این منابع و امکانات می توانست به خوبی نیازمندی های دریاداری انگلستان را برآورد کند. حالا که ظرفیت های منطقه به ثبوت رسیده بود می بایستی کاری می کردند که کنترل دولت بریتانیا بر کمپانی تأمین و تثبیت گردد. «اگر اجازه داده شود که این امتیازنامه به دست بیگانگان بیفتد فاجعه ای رخ خواهد داد»^{۲۶}.

اسلید گزارش نهایی خود را در ۲۶ ژانویه ۱۹۱۴ داد و پیشنهاد او در کابینه بریتانیا بررسی شد. در ۲۰ می ۱۹۱۴ توافقی میان دولت بریتانیا و کمپانی حاصل آمد که بر وفق آن اکثریت سهام کمپانی (۵۱ درصد) در اختیار دولت قرار گرفت و دولت حق پیدا کرد که در هیأت مدیره شرکت دو نفر مدیر از سوی خود تعیین کند و آن مدیران حق وتو داشته باشند، یعنی در هر مورد که تصمیم کمپانی را برخلاف مصالح دولت تشخیص دهند از اجرای آن ممانعت نمایند. این قرار و مدار در ۱۷ ژوئن ۱۹۱۴ به تصویب مجلس عوام رسید. دولت اجازه یافت که در برابر پرداخت دو میلیون لیره، ۵۱ درصد از سهام کمپانی را بخرد و به دریاداری ابلاغ شد که جزئیات معامله را تنظیم کند. دریاداری و کمپانی یک قرارداد سی ساله بستند که به موجب آن کمپانی متعهد شد که سوخت مورد نیاز نیروی دریایی بریتانیا را به قیمتی ارزان تأمین کند.

جزئیات این توافق در مذاکرات علنی مجلس عوام و اسنادی که در اختیار عموم قرار می گرفت فاش نشد و هنوز کسی به نحوی مستند نمی داند که آخر سر در آن معامله سی ساله چه مقدار تخفیف برای دریاداری منظور گردیده بود.

۶. نفت ایران و جنگ جهانی اول

پولی که بنا به تصویب مجلس عوام بریتانیا از سوی دولت در قبال خرید سهام شرکت نفت انگلیس و ایران می بایستی پرداخت شود، در ۵ اوت ۱۹۱۴ یعنی یک روز پس از

شروع جنگ جهانی اول پرداخت شد.

آلمان و بریتانیا خود را برای جنگ آماده می کردند. میان آن دو کشور مسابقه‌ای شدید برای نفت‌سوز کردن نیروی دریایی در گرفته بود. سرنوشت جنگ‌ها را تا آن زمان، زور بازوی سربازها و نیروی زانوی اسب‌های دو طرف معین می کرد؛ اما این جنگ تازه، جنگ ماشین‌ها بود. جبهه جنگ محدود نمی شد به نقطه معین و مشخصی که سپاهیان متخاصم در برابر هم صف‌آرایی کرده باشند. حالا دیگر قدرت تحرک و جابه‌جایی ماشین‌ها بود که انتقال سریع سربازان را میسر می ساخت. وسعت و امتداد جبهه‌های جنگ جدید از حیطة تصور جنگاوران قدیم خارج بود. شمار کشتگان جنگ اول جهانی را سیزده میلیون و شمار مصدومان و مجروحان آنرا چند میلیون بیشتر برآورد کرده‌اند.

قوای نظامی بریتانیا که در آغاز جنگ به فرانسه اعزام شد فقط ۸۲۷ دستگاه خودرو و ۱۵ دستگاه موتورسیکلت، و برای هر سه تن از نفرات یک اسب داشت؛ اما در روز آتش‌بس علاوه بر تانک‌ها و هواپیماها تعداد ۵۶٬۰۰۰ کامیون، ۲۳٬۰۰۰ خودرو و ۳۴٬۰۰۰ موتورسیکلت در اختیار نیروهای بریتانیا بود^{۲۷}، و همین آمار معنی آن سخن مشهور لرد کرزن^(۱) را روشن می‌سازد که گفت: کشتی جنگ روی امواج نفت به پیروزی رسید^{۲۸}. افتادن کنترل سهام کمپانی در دست دولت بریتانیا، ماهیت عملیات کمپانی و نیز حال و هوای روابط میان ایران و کمپانی را عوض کرد. از این پس حرکت دست نهان سیاست بریتانیا در پشت عملیات شرکت قابل تشخیص بود. اختلافاتی که پیدا می‌شد صرفاً مبتنی بر ملاحظات بازرگانی نبود و از همین‌رو حل و فصل آنها نیز در چهارچوب قواعد متعارف داد و ستد امکان‌پذیر نمی‌شد. بالجمله روابط طرفین در معرض باد سموم سیاست قرار گرفت و دستخوش اغراض و امراضی گردید که نگرش ساده بازرگانی از فهم و توجیه آن قاصر بود.

تاریخ بریتیش پترولیوم (بی‌پی) می‌نویسد: «اگرچه به موجب نامه وزیر خزانه‌داری انگلیس (لرد برادبری)^(۲) دولت پذیرفته بود که در عملیات بازرگانی مداخله نکند، ولی میزان سهامی که در اختیار دولت قرار گرفت، امور شرکت را از بُعد سیاسی خاصی

(1). Curzon (2). Bradbury

برخوردار ساخت»^{۲۹}.

در این میان تنها روحانی آزادمرد بیداردل شیخ محمد خیابانی بود که معنی انتقال امتیاز به دولت انگلستان را دریافت و فریاد اعتراض برداشت و معادله لندن را عملی «خده آمیز و نادرست و حيله گرانه» خواند، زیرا دولت انگلستان خود نمی توانست «چنین امتیازی را مستقیماً از دولت ایران تحصیل کند». داری، چنان که اشاره کرده ایم، حق نداشت که امتیاز خود را به غیر انتقال دهد. مشاوران حقوقی، که راه حلی برای این مشکل می جستند، گفتند که داری امتیاز را انتقال نمی دهد بلکه حق اجرای آنرا به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار می کند. آنها استدلال می کردند که داری می تواند منافعی را که از قرارداد به او عاید خواهد شد به هر کس واگذار کند و این به معنی انتقال امتیاز نیست، بلکه قرار و مداری است که برای حسن اجرای امتیاز در نظر گرفته می شود. با این تعبیرات و توجیهات بود که امتیازنامه در اختیار کمپانی قرار گرفت و دولت انگلیس با خرید اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران اختیار و کنترل اجرای امتیاز را به دست آورد.

۷. اعتراض روسیه

اما سر و صدای روسیه بلند شد. سرگی سزانوف^(۱)، وزیر امور خارجه روسیه، به سفیر بریتانیا در سن پترزبورگ گفت که اقدام دولت انگلیس ماهیت امتیاز داری را عوض می کند. چنان که بیشتر اشاره کرده ایم، بر وفق قرارداد ۱۹۰۷م ایران به دو منطقه نفوذ روسیه و انگلیس در شمال و جنوب و یک منطقه بی طرف در وسط، تقسیم شده بود. قلمرو بختیاری و مسجد سلیمان جزء منطقه بی طرف تلقی می شد. اینک روس ها می گفتند که دولت بریتانیا در زیر چتر امتیاز داری حدود منطقه نفوذ خود را تا کرمانشاه و اصفهان و یزد پیش رانده و در واقع منطقه بی طرفی بر جای نگذاشته است. روس ها می گفتند بریتانیا بر منابع طبیعی ایران چنگ انداخته و استقلال و تمامیت آنرا نقض کرده است. نقشه انگلیسی ها این بود که برای شمال ایران هم شرکت مختلطی

(1). Sazanov, serghei

با روس‌ها تشکیل دهند و از همین طریق روسیه را مطمئن سازند که انگلستان شریک قابل اعتمادی است و روسیه نباید از همکاری با او خودداری نماید. دولتمردان در لندن بر آن بودند که در صورت تحقق این همکاری، روسیه دست از مخالفت برخواهد داشت و در خواهد یافت که انگلستان خیال ندارد که به «منافع مشروع» آن دولت در ایران دست‌اندازی کند.^{۳۰}

۸. مباحثه در مجلس عوام بریتانیا

چرچیل در تاریخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۳ سیاست درازمدت دولت را درباره نفت اعلام کرد. او در سخنانی در مجلس عوام گفت: «سیاست مآلی (درازمدت) ما این است که وزارت دریاداری مالک مستقل و استخراج‌کننده احتیاجات نفت سوخت خود باشد... و تا حد امکان مقادیر نفتی که ما لازم داریم از منابعی که تحت کنترل یا نفوذ ما هست، و از راه‌های دریایی که نیروی دریایی ما به سهولت بتواند آنها را محافظت نماید، به دست آوریم»^{۳۱}.

رمزی مک دانلد^(۱) رهبر حزب کارگر، در پاسخ چرچیل گفت: «دولت مدعی است که قرارداد آن با شرکت نفت یک قرارداد تجارتي است ولی این برخلاف حقیقت است، زیرا اگر اموال و اثاثیه شرکت در ایران از طرف بختیاری‌ها و سایر طوایف مورد تجاوز و حمله قرار گیرد، شرکت قادر به این نخواهد بود که نفت لازم را به وزارت دریاداری تحویل دهد و آن وقت است که امپریالیست‌ها به صدا در آمده و دولت را تشویق به حمایت از شرکت می‌کنند و آنرا وادار به این می‌کنند که در امور داخلی ایران دخالت نماید... شرکت به وسیله پرداخت‌هایی که به بختیاری‌ها و عرب‌های خوزستان می‌نماید، تا اموال وی را حفظ نماید، قدرت حکومت مرکزی را متزلزل می‌سازد و حکومت‌های خان‌خانی و ایلی را ترویج می‌نماید»^{۳۲}.

از این تاریخ به بعد معمولاً بیش از پنجاه درصد سهام بی‌پی در مالکیت دولت بریتانیا بود و این وضع تا سال ۱۹۷۹م ادامه داشت. بی‌پی از سال ۱۹۶۸م در صدد توسعه شبکه

(1). Ramsy Mac Donald

پالایش و فروش خود برآمد و کم کم در بازار آمریکا راه یافت و امتیازی در آلاسکا به دست آورد که موفقیتی عظیم در کشف منابع وسیع و پراهمیت نفت را به دنبال داشت.

فصل سوم، اختلاف‌های اولیه و زمزمه تغییر قرارداد داری

۱. نخستین اختلاف‌ها

با استقرار مشروطیت، قرار بود کار مملکت حساب و کتابی داشته باشد. در همان مجلس اول می‌بینیم که سعدالدوله — یکی از آگاه‌ترین نمایندگان آن دوره — مسأله استخدام غیرایرانی‌ها را پیش کشیده و به اعتراض برخاسته است که چرا کمپانی همه کارکنان خود را از غیر ایرانی‌ها استخدام می‌کند.^{۳۳}

اما نخستین اختلاف رسمی میان کمپانی و دولت ایران به سال ۱۹۰۹ م برمی‌گردد. شرکت بر وفق مقررات فصل چهارم امتیازنامه مکلف بود سالانه مبلغ دو هزار تومان از بابت جمع دیوانی معادن نفت شوشتر و قصرشیرین و دالکی علاوه بر شانزده درصد مذکور در فصل دهم، به دولت بپردازد. این پول که معادل ۵۰۰ لیره در سال می‌شد، از قدیم‌الایام جزء منابع درآمد دیوانی، از بابت معادن سطح‌الارضی سه محلی که نام آنها را بردیم، در دفاتر مالیاتی دولت ثبت شده بود. شرکت در ۱۹۰۹ م از دادن این مبلغ جزئی خودداری نمود و مدعی شد دلیلی در دست نیست که ثابت کند که دولت این پول را عملاً در گذشته وصول می‌کرده است. بر اساس این استدلال می‌بایستی فصل چهارم امتیازنامه، که داری را به ادامه پرداخت آن مکلف می‌سازد، باطل و بلاثر تلقی شود. این اختلاف در همان دوره اول مجلس شورای ملی^{۳۴} که صدیق‌السلطنه کمیسر نفت و پسر کتابچی خان هم برای ادای توضیحات احضار شده بودند، مطرح شد. وزیر معادن گفت: «این سه معدن قبل از امتیاز سالی دو هزار تومان به دولت عاید می‌داد. امتیاز آنرا هم واگذار کردند به او (داری) که علاوه از صدی شانزده که باید به دولت بدهد آن دو هزار تومان را هم بدهد».

و چون نمایندگان سؤال کردند که حالا می‌دهد یا نه، وزیر معادن پاسخ داد: «هنوز نداده، می‌گویند که باید من تحقیق بکنم و هنوز این معادن در تصرف من نیست. من نمی‌دهم. ما جواب دادیم که ما نباید به تصرف شما بدهیم، معادن آنجا هست. باید

بفرستید رسیدگی نمایند، چاه بکنند تا معادن بیرون بیاید؛ و این پول را باید بدهد و حق ندارد و خواهیم گرفت. در جواب و سؤال هستیم»^{۳۵}.

اختلاف بر سر این مبلغ جزئی تا ۱۹۱۱م باقی بود. در آن سال شرکت حرف خود را پس گرفت، اقساط عقب افتاده دو هزار تومان را پرداخت و تعهد کرد که در آینده هم مطابق امتیازنامه عمل کند.

اختلاف جزئی دیگر بر سر ۳ درصد بود که کمپانی به موجب قرارداد خاص به عنوان حق الحفاظه به سران بختیاری می پرداخت و مدعی بود که باید آنرا پای دولت حساب کند و حال آنکه دولت، به شرحی که پیشتر آورده ایم، آن قرارداد را به رسمیت نمی شناخت و خود را مأخوذ به آن نمی دانست.

اختلاف دوم، که سال ها محیط مناسبات شرکت و دولت را تیره گردانید، در ۱۹۱۵م پیش آمد. در آن سال خط لوله ای که نفت را از مسجد سلیمان به پالایشگاه آبادان می برد قطع شد و ۱۴۴٬۰۰۰ تن نفت به هدر رفت. کار تولید هم تا پنج ماه، که تعمیر و راه اندازی مجدد لوله طول کشید، متوقف ماند. خرابکاری در خط لوله از سوی عمال آلمانی، که در طول مدت جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸م) در آن مناطق فعالیت داشتند، صورت گرفته بود. شرکت مدعی بود که دولت به موجب فصل چهاردهم امتیازنامه مسئول امنیت مناطق عملیات بوده است و بنابراین مبلغ ۶۱۴٬۴۸۹ لیره خسارت از دست دادن نفت را از دولت مطالبه می کرد^{۳۶} و از پرداخت حق السهم دولت سرباز می زد. وزیر امور خارجه ایران محتشم السلطنه، پاسخ داد که قوای متخاصم استقلال و بی طرفی ایران را محترم نشمرده، خاک این کشور را به میدان جنگ مبدل ساخته اند و این از مصادیق فورس ماژور (قوه قهریه) است که دولت را از مسئولیت مقرر در امتیازنامه معاف می گرداند. اما شرکت بر موضع خود همچنان پای می فشرد و از پرداخت حق دولت خودداری می نمود. در فوریه ۱۹۱۷ دولت ایران پیشنهاد کرد که اختلاف بر وفق مقررات امتیازنامه به داوری مراجعه شود، اما کمپانی حاضر نبود که داور در اصل اختلاف یعنی مسئولیت یا عدم مسئولیت دولت، اظهار نظر کند و مدعی بود که داور باید مسئولیت را ثابت تلقی کند و صلاحیت او محدود به تعیین میزان خسارت باشد،^{۳۷}

۲. بهانه‌جویی برای تغییر قرارداد

در واقع کمپانی بهانه‌جویی می‌کرد. ادعای خسارت برای قطع لوله بهانه‌ای بیش نبود. نیت واقعی این بود که با خودداری از پرداخت پول، دولت را که در مضیقه مالی بسیار سخت قرار داشت، مستأصل گردانند و او را پای میز مذاکره بکشانند. اصل مطلب این بود که کمپانی چند ماده از امتیازنامه را می‌خواست عوض کند. گرینوی^{۳۸}، که مدیریت عامل کمپانی را بر عهده داشت، این مقصود را در یادداشت مورخ ۷ نوامبر ۱۹۱۷ به هیأت مدیره مطرح ساخت^{۳۹}. او می‌گفت: دولت ایران آنگاه که امتیازنامه را امضا کرد، اصلاً تصویری از این همه توسعه کار کمپانی نداشت. بنابراین مشارکت ایران در شانزده درصد منافع، که امتیازنامه پیش‌بینی کرده است، مناسبتی با وضع موجود ندارد و باید عوض شود. فردا ممکن است دولت بخواهد از بهای نفتی که به دولت انگلیس فروخته می‌شود سر در بیاورد. امتیازنامه به ایران حق می‌دهد سؤال کند که معامله به چه قیمتی انجام می‌شود؟ حق می‌دهد در منافع عملیات خارج از ایران، مثلاً فروش و حمل و نقل نفت در آمریکا، سهمیم باشد؟ ممکن است ایران از نفتی هم که در خود انگلستان یا مستعمرات آن مانند ترینیداد^(۱) و غیره تولید شود سهم بخواهد.

گرینوی بر آن بود که اینک دولت ایران در منتهای ضعف و زبونی و فقر و تنگدستی، مثل آن فقیر سوخته و در بیابان گیر کرده سعدی است که شلغم پخته را بر نقره خام ترجیح می‌نهد. گرینوی پیشنهادی را که برای تسلیم به دولت ایران تهیه کرده بود به تصویب هیأت مدیره کمپانی نیز رسانیده بود. خلاصه پیشنهاد آن بود که درآمد ایران به جای محاسبه بر اساس شانزده درصد منافع، بر اساس حق‌الامتیاز مقطوع از قرار تُنی دو شلینگ محاسبه شود. اگر دولت ایران این پیشنهاد را می‌پذیرفت، کمپانی هم متقابلاً قبول می‌کرد که نه تنها از دعوی خسارت خط لوله درگذرد، بلکه حق‌الامتیاز عقب افتاده تا ۳۱ مارس ۱۹۱۷ را هم براساس جدید، یعنی تُنی دو شلینگ، بپردازد. آن حق‌الامتیاز را اگر بر اساس شانزده درصد منافع حساب می‌کردند در حدود ۱۴۰'۱۰۱ لیره در می‌آمد و حال آنکه براساس پیشنهاد جدید ۹۸۱'۴۳ لیره می‌شد. پس پیشنهاد

(1). Trinidad

کمپانی به ظاهر چرب‌تر و کریمانه‌تر می‌نمود. کمپانی در نظر داشت که تولید خود را تا سه میلیون تن در سال بالا ببرد و این مقدار تولید بر وفق پیشنهاد جدید سیصد هزار لیتر به دولت عاید می‌کرد و این برای حکومتی که پول جیره و مواجب سربازان و کارمندان خود را نمی‌توانست بپردازد خبر خوشی بود، به ویژه آنکه ترتیب پرداخت حق الامتیاز مقطوع بر اساس مقدار تولید، خیال دولت را از نگرانی نوسان قیمت در بازار راحت و آسوده می‌کرد. این گونه ترتیب پرداخت در همه جا معمول بود و تنها حق الامتیاز ایران بود که بر مبنای نوعی مشارکت قرار داشت و گرینوی مصمم بود تا هر طور شده کمپانی را از قید آن برهاند. از آن گذشته گرینوی اصرار داشت که قرارداد تا ۱۹۸۶م تمدید شود و این تاریخ مطابق بود با انقضای امتیاز خوشتاریا در شمال ایران که بعدها درباره آن سخن خواهیم گفت. گرینوی می‌خواست سراسر ایران را ضمیمه حوزه امتیاز خود کند و برای آنکه خیال خود را یکسره آسوده گرداند، در همان ایام با خوشتاریا وارد مذاکره شده بود تا امتیاز او را بخرد. گرینوی حتی بر آن بود که امتیاز راه‌آهن و معادن دیگر را هم بگیرد و ضمیمه عملیات کمپانی گرداند.

این نقشه‌های بلندپروازانه البته نمی‌توانست بدون دخالت جدی و فشار دولت از پیش برود. گرینوی در ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ پیشنهاد خود را به وزارت خارجه بریتانیا داد^{۴۰}، تا از طریق دولت هم اقدامی صورت گیرد. اما آن زمان دولت ایران با گرفتاری‌های عظیم داخلی دست به گریبان بود و از آن گذشته در همسایگی ایران تحولی شگرف (انقلاب بزرگ روسیه) در حال انجام بود و اولیای دولت ایران نمی‌خواستند فشار تازه‌ای از سوی بریتانیا بر آنها اعمال شود.

مارلینگ^(۱) وزیرمختار انگلیس در ایران، معتقد بود که حالا وقت مذاکره برای تجدید نظر در قرارداد نیست. گرینوی به‌رغم تمایل مارلینگ پیشنهاد خود را با مهدی خان علاءالسلطنه، وزیرمختار ایران در لندن، در میان گذاشت و او تهران را از جریان مطلع کرد؛ اما واکنش تهران مساعد نبود. تهران بر آن بود که کمپانی باید طلب دولت را بپردازد و اگر پیشنهاد تازه‌ای دارد، قبول آن محتاج به تصویب مجلس خواهد بود.

(1). Marling, Charles

در ۱۹۱۸م لرد کرزن وزارت خارجهٔ بریتانیا را بر عهده داشت و او میجر پرسی کاکس را، که پیشتر از او نام برده‌ایم، به سمت وزیر مختار در تهران منصوب کرد. وثوق‌الدوله هم در آن سال به نخست‌وزیری ایران رسید و قرارداد معروف ۱۹۱۹م در دوران ریاست وزرائی وثوق با همکاری کاکس تنظیم شد. کاکس در همان اوان، که راجع به آن قرارداد با وثوق‌الدوله گفتگو می‌کرد، نظر وی را در خصوص تجدید و تمدید امتیاز داری نیز جویا شد و سپس به لندن گزارش داد که مسئلهٔ تمدید امتیاز تا ۱۹۸۶م مشکل زیادی نخواهد داشت؛ اما وثوق‌الدوله از ضعف موقعیت خود نگران است، چون این‌گونه تغییرات علاوه بر قبول کابینه، بحث در کمیسیون امتیازات و تصویب مجلس را هم لازم خواهد داشت و نخست وزیر وضع دولت را به قدر کافی محکم نمی‌داند که چنین مسأله‌ای را مطرح سازد و ترجیح می‌دهد که چند هفتهٔ دیگر صبر کنیم.^{۴۱}

۳. ناکامی کمپانی

در خلال این احوال گرینوی در پی آن بود که یک نمایندهٔ قوی و استخوان‌دار برای پیشبرد مقاصد کمپانی به تهران فرستاده شود و سرانجام کلنل والاس^(۱) را که قائم‌مقام رئیس هیأت مدیرهٔ شرکت بود به این مأموریت گسیل داشتند. والاس بر خلاف انتظار کمپانی موفقیتی به دست نیاورد. زیاده‌طلبی و گستاخی کمپانی حتی برای وثوق‌الدوله و وزیران دارایی و دادگستری او — مثلث مورد اعتماد بریتانیا — قابل هضم نبود. به والاس اختیار داده بودند که با اعطای وامی از طرف کمپانی به دولت موافقت کند و حق‌الامتیاز مقطوع را تا شش شلینگ در هر تن بالا ببرد و نیز او می‌بایست به دولت حالی کند که اگر پیشنهاد کمپانی پذیرفته شود میزان تولید ممکن است تا پنج هزار تن افزایش یابد و این مقدار تولید سالانه ۷۵۰۰۰۰ لیره عاید دولت خواهد کرد. جواب دولت آن بود که خیلی خوب است اما کمپانی باید تضمین بدهد که حاصل حق‌الامتیاز مقطوع از ۱۶ درصد منافع کمتر نخواهد بود و اگر کمتر شد باید جبران آنرا برعهده گیرد. این جواب البته همهٔ رشته‌های گرینوی را پنبه می‌کرد و برای کمپانی

(1). Colonel Wallace

قابل قبول نبود.

در این اثنا وثوق الدوله بیمار شد. شاه هم در تهیه مقدمات سفر اروپا بود؛ نخست‌وزیر به‌رغم اصرار والاس اظهار تأسف کرد و گفت قبول پیشنهاد کمپانی موکول به رضایت شاه و موافقت و تأیید هیأت وزیران است و هرچه فکر می‌کند می‌بیند که نمی‌تواند چنین مسئولیت بزرگی را برعهده گیرد و قرارداد را شخصاً به نام دولت امضا کند.^{۴۲}

۴. کل درآمد نفت تا ۱۹۳۱م

صدور نفت از سال ۱۹۱۴م به میزان محدودی (سال اول ۲۷۴۶۰۰۰ تن فقط) آغاز شد و اندک اندک رو به فزونی نهاد و در سال ۱۹۱۹م از یک میلیون تن تجاوز نمود. کل درآمد ایران از ابتدای استخراج نفت تا ۱۹۱۹م ۱۳۲۵۶۰۰۰ لیره بود.^{۴۳} در واقع ریز عواید سالانه دولت از بابت حق‌الامتياز از ۱۹۱۳ تا آخر ۱۹۳۰م که در کتاب فاتح آمده روشن می‌کند که دریافت‌های ایران از بابت حق‌الامتياز در طی سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۱ کلاً ۱۳۲۵۵۵۲ لیره و دریافت‌ها از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱م نیز مجموعاً ۸۲۵۳۶۰۴۲ لیره بوده است. بنابراین مجموع پولی که تا ژانویه سال ۱۹۳۱ به دولت پرداخت شده حتی به ده میلیون لیره هم نمی‌رسید.^{۴۴}

۵. ارقامی برای سنجش

ارقام کل درآمد ایران تا ۱۹۳۱م، این چند رقم را هم از کتاب جان بلر، کارشناس ارشد کمیته سنای آمریکا در مسائل مربوط به انتی‌تراست و انحصار، و استاد اقتصاد در دانشگاه فلوریدای جنوبی نقل می‌کنیم تا میزان ناانصافی و بیداد کمپانی در معامله با ایران روشن‌تر گردد.

بلر می‌نویسد: در ۱۹۱۷م گزارش سالانه کمپانی اعلام کرد که مقدار نفت قابل استحصال از تنها یک چاه مخازن ایران بیش از مجموع تولیدات رومانی و گالیسی در پیش از جنگ (جهانی اول) بوده است. چهار سال دیگر اعلام شد که حد متوسط هزینه تولید نفت ایران یک دهم هزینه تولید نفت مشابه از سایر منابع نفتی جهان است. در ۱۹۲۳م وینستون چرچیل اعلام کرد که در ظرف نه سال از دو میلیون لیره سرمایه‌گذاری

دولت بریتانیا مبلغ بیست و پنج میلیون و ششصد هزار لیره منافع نصیب آن دولت گردیده است. شانزده میلیون از این رقم نتیجه افزایش ارزش سهام بوده، شش میلیون و پانصد هزار از بابت سود سهام و سه میلیون از بابت تفاوت قیمت خرید سوخت یعنی تخفیف ویژه دریاداری انگلیس بوده است.^{۴۵}

فصل چهارم، قرارداد ۱۹۱۹ و ارتباط آن با نفت

۱. زمینه تاریخی قرارداد

در این فصل به قرارداد ۱۹۱۹ م معروف به قرارداد وثوق الدوله می‌پردازیم. در کتاب *نفت ما و مسائل حقوقی آن* اجمالاً از این سخن گفته و ارتباط آنرا با مسأله نفت مطرح کرده‌ایم.^{۴۶} لرد کرزن در تاریخ ۹ اوت ۱۹۱۹ برای توجیه قرارداد از نظر سیاست خارجی بریتانیا یادداشتی را در میان اعضای کابینه آن کشور توزیع کرد. در آن یادداشت آمده بود:

«ما در گوشه جنوب غربی ایران دارایی‌های هنگفتی به صورت مناطق نفتی داریم که برای تأمین احتیاجات دریاداری بریتانیا منظور شده و ما را دارای منافع مهم در این قسمت از جهان کرده است»^{۴۷}.

در مطبوعات ایران بحث‌های زیاد درباره این قرارداد شده است. از همان زمان که وثوق الدوله هنوز بر سر کار بود و به هر وسیله‌ای دست می‌زد تا قرارداد را جا بیندازد و آنرا مسجل گرداند، این بحث‌ها مطرح بود و پس از آن هم ادامه داشت. مستشار انگلیسی به نام ارمیتاژ اسمیت^(۱) که بر حسب آن قرارداد به ایران آمده بود، پس از سقوط کابینه وثوق الدوله مأمور مذاکره با کمپانی نفت شد تا اختلافات موجود را که در فصل گذشته از آنها یاد کردیم فیصله بخشد. آن مذاکرات به توافق‌هایی انجامید که به نام «قرارداد ارمیتاژ اسمیت»^(۲) معروف گشت. در بحث‌های مربوط به الغای امتیازنامه داری و ملی شدن نفت که بعدها پیش آمد همواره از قرارداد ارمیتاژ اسمیت یاد می‌شود، اما اینکه اصل قرارداد وثوق الدوله هم به نفت ارتباط داشت و اصرار بریتانیا در طرح‌ریزی و تحمیل

(1). Armitage Smith

(2). Armitage Smith Agreement

آن قرارداد از نگرانی‌های آن دولت برای حفظ منابع نفتی خود آب می‌خورد، در آن بحث‌ها مغفول مانده و کسی به آن اشاره نکرده بود. تا آنجا که ما به یاد داریم این مطلب را نخست شوادران محقق آمریکایی در کتاب معتبر خود *خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ*^{۴۸} افشا کرد.

۲. قرارداد تقسیم ایران

همزمان با شکست روسیه تزاری از ژاپن در سال ۱۹۰۵م و پیروزی انقلاب مشروطه ایران در ۱۹۰۶م وقایع دیگری نیز در گوشه و کنار جهان اتفاق افتاد و دو رقیب دیرینه را بر آن داشت که با هم کنار آیند و به سازشی در ایران تن دردهند تا با خیالی آسوده به خطر مهم‌تر و فوری‌تری که در مناطق دیگری بروز کرده بود بپردازند. کمیته دفاع امپراتوری بریتانیا^(۱) در ۱۹۰۵م توصیه کرده بود که هدف اساسی آن کشور در ایران، چه از نظر تجارتی و چه از نظر استراتژی، آن باشد که وضع موجود^(۲) حفظ شود. در آن روزها آلمان مقتدر در اروپا سر برآورده بود و بریتانیا که برای مهار کردن آن نیروی نوپای تازه‌نفس می‌کوشید، می‌خواست اختلافات خود را با فرانسه و روسیه از میان بردارد و با تشکیل جبهه‌ای متحد، سدی در برابر خطر آلمان ایجاد کند. قراردادی که در اوت ۱۹۰۷ در پترزبورگ میان روس و انگلیس به امضا رسید نتیجه چنین تفکری بود و نخستین قدمی بود که در راه جبهه‌بندی متفقین (فرانسه، روسیه و بریتانیا) در برابر متحدین (آلمان، اتریش و عثمانی) برداشته شد. آن قرارداد نه تنها تکلیف طرفین را در ایران معلوم می‌نمود، مناطق نفوذ هر دولت را در افغانستان و تبت هم مشخص می‌کرد. بخش مربوط به ایران در قرارداد ۱۹۰۷م مشتمل بر پنج ماده بود^{۴۹}. مقدمه قرارداد به «منافع مخصوص هریک از طرفین در بعضی از ایالت‌های ایران» اشاره می‌کرد. ماده اول، از منطقه‌ای در شمال ایران به عنوان قلمرو مخصوص منافع روسیه، سخن می‌گفت. این منطقه با یک خط فرضی مشخص می‌گردید که از قصر شیرین در غرب ایران شروع می‌شد و با گذر از اصفهان و یزد، تا نقطه تقاطع مرز میان روسیه و افغانستان در شرق

(1). Committee Imperial

(2). Statusquo

ایران امتداد می‌یافت. انگلستان متعهد می‌شد که سودای تحصیل هرگونه امتیازی را چه سیاسی و چه تجارتی، در آن منطقه از سر به‌در کند و دست روسیه را باز بگذارد که در آن محدوده هرچه می‌خواهد از قبیل امتیاز راه‌آهن، بانک، تلگراف، راه شوسه، بیمه و غیره از ایران بگیرد.

در مادهٔ دوم نیز روسیه متقابلاً متعهد می‌شد که منطقه‌ای واقع در جنوب ایران را قلمروی انگلیس بشناسد و درصدد تحصیل هیچ‌گونه امتیاز سیاسی یا تجارتی در آن منطقه برنیاید. این منطقه نیز با خطی فرضی مشخص گردیده بود که از نقطه‌ای به نام گزیک در مرز افغانستان و ایران شروع می‌شد و پس از عبور از بیرجند و کرمان به بندرعباس می‌رسید.

در وسط این دو منطقه، که یکی حریم خاص روسیه و دیگری حریم خاص انگلیس تلقی می‌گردید، منطقهٔ سومی باقی می‌ماند که درهای آن به روی هر دو طرف باز بود، یعنی هم روسیه می‌توانست در آنجا امتیاز بگیرد و هم انگلیس. امتیازاتی که پیش از تاریخ این قرارداد در این منطقه به اصطلاح «بی‌طرف» برای هر کدام از طرفین مقرر شده بود همچنان معتبر تلقی می‌شد و به حال خود باقی می‌ماند. قرارداد ۱۹۰۷م درآمد گمرکات ایران را هم میان دو طرف تقسیم می‌کرد: عایدات گمرکات فارس و خلیج فارس، و نیز عایدات صید ماهی در دریای کاسپی، و عایدات پست و تلگراف، کلاً وثیقهٔ وام‌هایی بود که ایران از بانک شاهنشاهی (انگلیس) گرفته بود و بایستی به مصرف تأدیة اصل و فرع آن بدهی‌ها برسد. عایدات گمرکات دیگر ایران نیز وثیقهٔ مطالبات بانک استقراضی (روسیه) بود و می‌بایستی به مصرف تأدیة اصل و فرع آن مطالبات تخصیص داده شود. بخش خوزستان ایران که تأسیسات نفتی در آن واقع بود، ظاهراً از شمول این قرارداد خارج بود. این بخش از کشور که آنرا «عربستان» می‌خواندند، به شرحی که در جای خود آورده‌ایم، عملاً در اختیار شیخ خزعل بود و شیخ در کنف حمایت بریتانیا سودای امارتی مستقل را در آن ناحیه می‌پخت. پس لزومی نداشت که توافقی خاص دربارهٔ آن حاصل شود.

قرارداد ۱۹۰۷م در واقع وضع و موقعیت موجود انگلستان و روسیه را در ایران رسمیت و وضوح می‌بخشید و حد و مرز مناطق تحت نفوذ آنها را مشخص می‌گردانید. فراموش

نمی‌کنیم که چند سال پیش از این قرارداد در فصل ششم امتیازنامه داری هم آمده بود: «این امتیاز شامل ولایات آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان و استرآباد نخواهد بود، ولی به شرط اینکه دولت علیه به هیچ کس اجازه ندهد که لوله‌های نفت به طرف رودخانه و سواحل جنوبی ایران تأسیس نمایند».

۳. تجدید نظر در قرارداد

بسیاری از رجال بریتانیا در زمان خود از قرارداد ۱۹۰۷ م ناخشنودی می‌نمودند و بر آن بودند که در این قرارداد امتیاز زیادی به روسیه داده شده است. از آن جمله لرد کرزن بود که می‌گفت در این قرارداد «حاصل تلاش قرن‌ها به خاطر هیچ و حتی کمتر از هیچ به باد رفته است»^{۵۰}. منظور این بود که بریتانیا در برابر روسیه کوتاه آمده و مواضعی را که طی قرن‌ها برای خود تأمین کرده بود از دست داده و در مقابل حریف عقب نشسته است. اما سر ادوارد گری، که در آن زمان وزارت خارجه انگلستان را بر عهده داشت، به نوعی دیگر می‌اندیشید. از دیدگاه او ایران همواره مایه تنش در روابط دو دولت روسیه و بریتانیا بود و مدام می‌کوشید تا یکی از آن دو قدرت را بر ضد دیگری برانگیزد و از رقابت میان آنها استفاده برد. گری بر آن بود که یک تفاهم کلی در چهارچوب قرارداد ۱۹۰۷ م راه را بر این گونه زرنگی‌های سیاستمداران تهران خواهد بست و خیال آن دو قدرت (بریتانیا و روسیه) را از جانب یکدیگر راحت خواهد کرد.

نفتی که در ماه می ۱۹۰۸ در مسجد سلیمان فوران کرد وجود مخازن بسیار غنی را به اثبات رسانید و آن مناطق بر وفق قرارداد اوت ۱۹۰۷ در خارج از حوزه اختصاصی بریتانیا قرار داشت. پس در هر حال از نظر منافع بریتانیا لازم می‌نمود که در اولین فرصت این غفلت جبران گردد و قسمتی از ناحیه بی‌طرف که مناطق نفت‌خیز در آن واقع بود به بخش اختصاصی بریتانیا ضمیمه شود. چنین فرصتی در اوایل ۱۹۱۵ م دست داد که دور تازه‌ای از بده و بستان‌ها برای تقسیم مستملکات عثمانی آغاز شده بود.

بریتانیا به موجب این توافق جدید منطقه بی‌طرفی را هم که بر وفق قرارداد ۱۹۰۷ م برای حکومت مرکزی ایران باقی مانده بود در اختیار گرفت و در عوض دست روسیه را در بخش‌هایی از قلمرو اروپایی عثمانی و تنگه داردانل باز گذاشت و همچنین موافقت

نمود روس‌ها در شمال ایران از آزادی عمل بیشتری برخوردار باشند. قرارداد ۱۹۱۵م جزئی از توافق‌هایی بود که به پیمان قسطنطنیه^(۱) معروف شد، زیرا که هدف اصلی دو دولت، رایزنی در خصوص سرنوشت قسطنطنیه بود و تجدید نظر در باب قرارداد ایران چیزی بود که طرفین به‌طور ضمنی در جریان بده و بستان‌های مرتبط با موضوع اصلی به آن رسیدند.

۴. انقلاب در روسیه

هر دو قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵م محرمانه بود و طرفین در طرح‌ریزی آنها لازم ندیده بودند که هیچ‌گونه مشورت و تبادل نظری با دولت ایران بکنند، و فقط بعد از امضای قرارداد مفاد آنرا به اطلاع دولت ایران رسانیدند^(۲). در این ماجرا ایران طرف معامله نبود بلکه به مثابه متاعی مورد معامله تلقی می‌شد. دو طرف معامله تصمیم گرفته و با هم کنار آمده بودند و قرار نبود ایران قبل از وقوع معامله از سرنوشت خود اطلاع یابد و بداند که چرا و چگونه چنین معامله‌ای صورت می‌پذیرد.

اما همزمان با فروکش کردن امواج جنگ، طوفانی در روسیه برخاست و نقشه‌های کهن را نقش بر آب کرد. در مارس ۱۹۱۷ حکومت لوآف^(۳) و کرینسکی^(۳) در مسکو زمام امور را به دست گرفت. انقلاب روسیه شروع شده بود و هیچ‌کس نمی‌توانست پیش‌بینی کند که عاقبت کار به کجا خواهد انجامید. کشورهای ماوراءالنهر و قفقاز هوای استقلال کرده بودند. هرج و مرج سراسر روسیه را فرا گرفته بود. در اواخر سال ۱۹۱۷م گرجستان و آذربایجان و ارمنستان یکی پس از دیگری اعلام استقلال کردند.

۵. الغای قرارداد از سوی سران انقلاب شوروی

فردای روزی که عهدنامه برست لیتوفسک راجع به متارکه جنگ با روسیه به امضا رسید یعنی در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷ اعلامیه‌ای به امضای مشترک «کمیسر امور ملی: استالین و رئیس شورای کمیسرهای ملی: لنین» انتشار یافت که در آن آمده بود:

(1). Constantinople Convention

(2). Lvov

(3). Kerensky

«ما اعلام می‌کنیم که عهدنامهٔ سرّی راجع به تقسیم ایران محو و پاره گردید و همین که عملیات جنگی خاتمه یافت، قشون روس از ایران خارج می‌شود و حق تعیین مقدرات ایران به دست ایرانیان تأمین خواهد گردید... ما زیر پرچم‌های خود ملل مظلومه را برای استخلاص جا می‌دهیم. ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق‌زمین، در این راه تجدید حیات عالم، ما از جانب شما انتظار هم‌عقیدگی و مساعدت را داریم»^{۵۲}.

یک ماه دیگر یعنی در ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۱۸ نامه‌ای به امضای تروتسکی به کاردار سفارت ایران در پتروگراد فرستاده شد. تروتسکی به استناد تصمیم کمیسرهای ملت روس عهدنامهٔ ۱۹۰۷م را «از درجهٔ اعتبار ساقط» اعلام کرد و تأکید نمود که «شورای کمیسرهای ملت روس فقط روابطی را با ایران معتبر می‌داند که مبنی بر تعهداتی به رضایت طرفین و احترامات بین دو دولت باشد»^{۵۳}.

در ۲۰ می ۱۹۱۸ نیز سفارت آلمان اعلامیه‌ای را به جراید تهران فرستاد که در آن آمده بود:

بنا بر اخبار واصله از سفارت کبرای آلمان مقیم پترزبورگ (پترزبورگ)، تروتسکی، کمیسر امور خارجه، به شارژ دافر ایران در آنجا کتباً و شفاهاً اطلاع داده است که حکومت روسیه معاهدات روس و انگلیس مورخ ۳۱ اوت ۱۹۰۷ راجع به ایران را ملغی و کأن لم‌یکن می‌داند^{۵۴}.

در نامهٔ مورخ ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۱۸ تروتسکی عبارتی هم آمده بود که کمتر به آن توجه شده است. در این نامه پس از اعلام الغای قرارداد ۱۹۰۷م تأکید شده بود که «تمام معاهدات سابق و لاحق آن نیز که هر جا ملت و آزادی و استقلال ایران را محدود نماید از درجهٔ اعتبار ساقط خواهد بود». و همین عبارت بود که چند ماه بعد در کابینهٔ صمصام‌السلطنه بختیاری مورد استناد ایران قرار گرفت. این کابینه در ۱۸ شوال ۱۳۲۶ تصویب‌نامه‌ای صادر کرد که به موجب آن «کلیهٔ عهدنامه‌جات و مقاولات و امتیازات» که «از یکصد سال به این طرف» توسط دولت استبدادی روس به ایران تحمیل شده بود ملغی گردید و مقرر شد که «وزارت جلیلهٔ امور خارجه، مأمور خارجه، مأمورین و نمایندگان دول خارجهٔ مقیمین دربار ایران و سفرای دولت علیهٔ مقیمین خارجه را از مفاد این تصمیم مستحضر» گردانند. کابینهٔ صمصام‌السلطنه در

تاریخ ۲۳ شوال ۱۳۳۶ مطابق با اول اوت ۱۹۱۸ نیز کمیسیون در وزارت عدلیه تحت ریاست ذکاءالملک (محمدعلی فروغی) تشکیل داد تا اقدامات لازم را در خصوص الغای کاپیتولاسیون بررسی کند.^{۵۵}

۶. کمیته ایران

در چنین اوضاع و احوالی بود که وزارت خارجه بریتانیا تشکیل کمیته‌ای مخصوص برای مطالعه وضع ایران را لازم دانست. کمیته ایران در اواخر سال ۱۹۱۷م تشکیل شد و ریاست آن با لرد کرزن بود که مطلع‌ترین فرد درباره ایران و خلیج فارس به شمار می‌آمد. هدف از ایجاد این کمیته آن بود که قضیه ایران یک بار و برای همیشه حل و فصل شود.^{۵۶} در آن زمان لرد بالفور وزیر خارجه بریتانیا بود و پس از چندی کرزن به جای او نشست.

کرزن در ۱۸۸۹م سفری به ایران کرده بود. او نویسنده کتاب معروف *ایران و قضیه ایران* است. وی از سال ۱۸۸۹ تا ۱۹۰۵م در سمت نایب‌السلطنه هندوستان فرمانفرمای کل آن کشور بود. در سال ۱۹۰۳م برای دیدار از شیوخ عرب سفری به خلیج فارس کرد. سخنرانی او در مجمع شیوخ عرب در شارجه نماینده طرز فکری است که ۱۴ سال بعد در ریاست کمیته ایران نیز آنرا تعقیب می‌کرد. خلاصه‌ای از این سخنرانی را ما در ضمیمه سوم کتاب *مبالغه مستعار* نقل کرده و گفته‌ایم که آن سخنان به «عربده مستانه بیشتر شبیه است تا به یک سخنرانی سیاسی».^{۵۷} برگردان فارسی متن کامل آن سخنرانی را نیز می‌توان در آخر کتاب *خاطرات* سر آرتور هاردینگ دید.^{۵۸}

۷. طراحان قرارداد

در ۱۹۱۷م با فروپاشی رژیم تزاری روسیه پایه قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ نیز فرو ریخت. بریتانیای کبیر می‌بایستی با ارزیابی مجدد اوضاع و احوال منطقه فکری اساسی در مورد ایران بکند و خط سیر آینده سیاست خود را، به‌ویژه در مواجهه با فراخوان انقلاب که طنین آن از شمال ایران شنیده می‌شد، مشخص گرداند. کرزن البته خود

را صاحب صلاحیت‌تر از هر کس دیگر در مسائل خلیج فارس و ایران می‌دانست و در عین حال از رایزنی دو تن دیگر — یک ایرانی در انگلستان و یک انگلیسی در ایران — برخوردار بود. مشاور ایرانی وی ناصرالملک (ابوالقاسم خان قراگوزلو) بود که مدتی نایب‌السلطنه و صدراعظم احمد شاه بود و از ۱۹۱۶م در لندن اقامت داشت؛ و مشاور انگلیسی وی سر پرسی کاکس بود که از ۱۹۱۵م در سمت نمایندگی سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، مقیم بوشهر بود و در ژوئن ۱۹۱۸ (شهریور ۱۲۹۷) به عنوان وزیرمختار به تهران انتقال یافت. تجانس غربی در زاویه دید و طرز فکر این دو تن با کرزن وجود داشت. به عبارت بهتر می‌توان گفت که این دو تن نیز دنیا را از پشت عینک کرزن می‌نگریستند. نامه‌هایی که کاکس از تهران به وزارت متبوع خود نوشته، نشانگر آن است که وی نیز مانند کرزن، ابتدا در دیگ خیال، سودای نوعی قیمومت برای ایران را می‌پخت که دستیابی به آن بسیار دشوار بود. طرح قیمومت ایران اگر به کنفرانس صلح پاریس می‌آمد با مخالفت شدید آمریکا و فرانسه مواجه می‌شد. نایب‌السلطنه هند نیز چنان طرحی را عملی نمی‌دانست. به ناچار کاکس و کرزن آن سودا را یک سو نهادند و بدیل آن طرح را به صورت قراردادی با دولت ایران در نظر گرفتند و برای آنکه از موفقیت طرح خود اطمینان یابند دست به کار شدند تا کابینه‌ای از وزیران مورد اعتماد بریتانیا زمام امور را به دست گیرد.

آخراً امر زمینه‌سازی‌ها به ثمر نشست و دولت دوم وثوق‌الدوله در آموداد ۱۲۹۷ بر سر کار آمد. کاکس هم در شهریور ماه همان سال از بوشهر به تهران انتقال یافت و مذاکرات خود را با دولت آغاز نهاد. این کاکس همان است که حسن خدمت او در مذاکرات با شیخ خزعل برای تحصیل اراضی پالایشگاه و قول و قرارهای مرتبط با آن مورد قدردانی سرادوار گری وزیر خارجه وقت بریتانیا، قرار گرفت. در ترکیب کابینه وثوق‌الدوله اسم علیقلی مشاورالممالک نیز دیده می‌شود که پست حساس وزارت امور خارجه را بر عهده داشت. او به گفته دنیس رایت «به هیچ وجه مورد اعتماد انگلیسی‌ها نبود»^{۵۹}، پس می‌بایستی او را به شکلی از سر راه بردارند. کنفرانس صلحی در پاریس تشکیل یافته بود و مشاورالممالک را در رأس یک هیأت پنج نفری به پاریس فرستادند و نصرت‌الدوله فیروز را به جای او آوردند تا کار قرارداد به سامان برسد.

تقی‌زاده می‌گوید: «شش نفر از اعضای انتخاب شده انگلستان این قرارداد را تهیه کرده بودند. بعد گفته بودند که ما سه نفر را دوست داریم که آدم‌های با جرئت هستند و می‌توانند این کار را از پیش ببرند: نصرت‌الدوله فیروز میرزا، وثوق‌الدوله و اکبر میرزا صارم‌الدوله وزیر مالیه. ظاهراً اصل واسطه هم او بود... گفته بودند چیزی بدهید [سه نفری] چهارصد هزار تومان رشوه گرفته بودند».^{۶۰}

اسناد وزارت خارجه بریتانیا نشان می‌دهد که مارلینگ، وزیر مختار آن کشور، در می ۱۹۱۸ از طرف دولت متبوع خود تعهد کرده بود که تا هر وقت که احمد شاه وثوق‌الدوله را بر سر کار نگاه بدارد ماهانه پانزده هزار تومان به او بدهند.^{۶۱} قرارداد ۱۹۱۹م هم دو نامه ضمیمه محرمانه داشت که در آن زمان منتشر نشد. یکی از آنها اطمینان می‌داد که اعلی‌حضرت سلطان احمد شاه و او مادام که با سیاست جانشینان بریتانیا سازگاری نمایند و به نصایح آن دولت گوش دهند، از حمایت کامل بریتانیا برخوردار خواهند بود؛ و نامه دوم به وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا، فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر خارجه و اکبر میرزا صارم‌الدوله وزیر مالیه اطمینان می‌داد که بریتانیا آن هر سه وزیر را در کف حمایت خود خواهد گرفت و به هنگام ضرورت به آنها پناهندگی خواهد داد. مبلغ چهارصد هزار تومان دست پیمان هم به آن سه وزیر پرداخت شد. وثوق‌الدوله از بریتانیا خواسته بود که برای احمد شاه یک مستمری مادام‌العمری برقرار شود. این مستمری چنان که در اسناد انعکاس دارد در صورت قبول برای بریتانیا سالانه یکصد و بیست هزار لیره تمام می‌شد. دولت انگلیس به این عذر متوسل شد که نمی‌تواند برقراری چنین مستمری را از تصویب پارلمان بگذراند.^{۶۲}

۸. رونمایی قرارداد

روزی که وثوق‌الدوله از قرارداد پرده برداشت و متن فارسی آنرا بر مردم عرضه کرد، یک سال از رئیس‌الوزرای او سپری گشته بود. روزی بود که فردای آن روز شاه عازم سفر اروپا بود. وثوق‌الدوله بیانیه صادر کرد و موفقیت‌های دولت خود را «پس از تأییدات غیبیه و توجهات اولیای اسلام» مرهون کمک و مساعدت «اولیای دولت انگلستان» دانست و اطمینان داد که در مذاکره با انگلستان «تأمینات کافیه برای

حفظ حیثیات و استقلال و تمامیت ایران تحصیل نموده» است. بیانیه همراه متن قرارداد در روزنامه رعد مورخ ۱۹ آموداد ۱۲۹۸ به چاپ رسید.

قرارداد، که متن آن متضمن شش ماده و یک مراسله ضمیمه بود، همراه بیانیه‌ای از سوی رئیس‌الوزرا انتشار یافت. معلوم شد که مستشارانی برای ادارات مختلف و نیز افسرانی برای نیروهای مسلح ایران از انگلستان استخدام خواهند شد. بنا بود که تعداد مستشاران و افسران و همچنین اختیارات هریک از آنها در توافق‌های جداگانه معین شود. قرارداد از «تشکیل قوه متحدالشکل جهت حفظ نظم در داخله و سرحدات» سخن می‌گفت و نوید می‌داد که آن قوه «صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید» در اختیار خواهد داشت. هزینه اجرای قرارداد، اعم از حقوق مستشاران و صاحب‌منصبان و غیره، کلاً بر عهده ایران بود. طریقه تأمین هزینه هم پیش‌بینی شده بود: «یک قرض کافی برای دولت ایران تهیه» خواهد شد و تصریح شده بود که «تضمینات این قرض از عایدات گمرکی یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تعیین می‌شود. تا مدتی که مذاکرات استقراضی مذکور خاتمه نیافته، دولت انگلستان به‌طور مساعده وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکور لازم است خواهد رسانید».

وامی که در قرارداد از آن سخن می‌رود مبلغ دو میلیون لیره (معادل شش میلیون تومان آن زمان) بود با بهره هفت درصد، و بازپرداخت آن می‌بایستی در ظرف مدت بیست سال انجام گیرد.^{۶۳}

وثوق‌الدوله کوشید قرارداد را توجیه کند^{۶۴}؛ اما حقیقت این است که قرارداد ۱۹۱۹م همان نگرش قرارداد ۱۹۰۷م را منعکس می‌کرد با دو تفاوت مهم: یکی آنکه در آن قرارداد ایران سه بخش تقسیم شده بود و دولت بریتانیا در بخش شمالی، که حوزه نفوذ و منافع روسیه تلقی می‌شد، مطلقاً جای پای نداشت و اینک در قرارداد ۱۹۱۹م بریتانیا به زبان حال می‌گفت: همه جای ایران سرای من است؛ زیرا که بر حسب این قرارداد سراسر ایران حوزه نفوذ و منابع بریتانیا تلقی می‌شد. ثانیاً قرارداد ۱۹۰۷م توافقی بود میان دو دولت خارجی که ایران از آن اطلاع نداشت و می‌توانست حقاً و قانوناً همیشه معترض باشد و از تمکین بدان سر باز زند، و حال آنکه قرارداد ۱۹۱۹م به طرفیت دولت ایران منعقد می‌شد یعنی فرض این بود که ایران به طوع و رغبت وارد

قراردادی شده است و باید آنرا محترم بدارند.

و ثوق الدوله نخست اعلامیه‌ای بیرون داد و تهدید کرد که هر کس با برنامه‌های اصلاحی دولت مخالفت نماید به شدیدترین وجهی مجازات خواهد شد. او تقویت قوای مسلح و قلع و قمع راهزنان و یاغیان را در سرلوحه اقدامات خود قرار داد. ماشاءالله خان کاشی، نامبردارترین یاغی دوران، را دستگیر کرد و در میدان توپخانه تهران به دار آویخت تا نمودار مشهودی از تسلط و اقتدار دولت باشد. در برابر مخالفان سیاسی نیز کوتاه نیامد. عده‌ای از سردمداران آنان را که به نوشته مستوفی «به منزل علما رفته و برای برهم زدن قرارداد اجتماع کرده بودند» بازداشت کرد. در تهران حکومت نظامی کرد و عشقی و فرخی یزدی را به زندان انداخت، و نیز چند تن از رجال نامدار را مانند میرزا حسن خان محتشم السلطنه و مستشارالدوله صادق تبریزی و میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله تبریزی و حاجی آقا محمد معین‌التجار بوشهری، که دم از مخالفت می‌زدند، برای مرعوب کردن دیگران، به کاشان تبعید کرد.^{۶۵} روزنامه‌هایی را هم تجهیز کرد که از قرار هواداری می‌نمودند و در آن میان روزنامه رعد به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبایی مشهورتر بود که لحنی بسیار گستاخانه داشت.^{۶۶} این روزنامه‌ها می‌کوشیدند و ثوق الدوله را به عنوان رهبری بی‌نظیر و قابل اعتماد مردم معرفی کنند. او را با القاب و عناوینی دهن پرکن مانند «پهلوان سیاست، داهیة شرق و بزرگ‌ترین صدراعظم آسیا» می‌ستودند^{۶۷} و برای اجرای قرارداد بی‌تابی می‌کردند و چنان نشان می‌دادند که و ثوق مظهر اراده ملت ایران است و مخالفان او سر در آخر اجنبی دارند؛ ریشه مخالفت‌ها در کشورهای خارجی چون فرانسه و آمریکا است که از سر بدخواهی با ایران به مخالف‌تراشی برخاسته‌اند.

مخالفان قرارداد برای تحریک عامه از مجالس روضه خوانی استفاده می‌کردند و عمده مرکز این گونه مخالفت‌ها مسجد شیخ عبدالحسین مشهور به مسجد ترک‌ها در بازار تهران بود. از مخالفت‌های مکتوب در آن زمان مقاله‌ای است که میرزا یحیی دولت‌آبادی با نام مستعار در روزنامه نیمه رسمی *ایران* انتشار داد. فرخی یزدی و عشقی با شعرهای پراحساس که به زبان مردم و با مضامینی نزدیک به فهم آنان می‌سرودند، بیشترین تأثیر را داشتند و از آن میان هجویه بسیار تند و تلخ و گزنده و مستهجن عشقی مشهورتر است که می‌گوید:

دیگر از تاریخ دنیا نام ایران بست رخت
 باغبان زحمت مکش کز ریشه کنند این درخت
 میهمانان وثوق الدوله خون خوارند سخت
 ای خدا با خون ما این مهمانی می کند
 ای وثوق الدوله ایران ملک بابایت نبود
 اجرة المثل متاع بچگی هایت نبود
 یا خراج دختر هر شب به یکجایت نبود
 تا که بفروشی به هر کاو زرفشانی می کند
 اما/بطل الباطل مستوفی، که رساله مستقلی در تشریح جنبه‌های منفی قرارداد است،
 شش ماه پس از انتشار قرارداد نوشته شد و پس از الغای قرارداد به چاپ رسید و بنابراین
 مصداق بارز حنای بعد از عروسی بود که فقط برای ثبت در تاریخ خوب است.

۹. مخالفان خارجی قرارداد

مخالفت با قرارداد وثوق الدوله محدود به داخل ایران نبود. دولت‌هایی چون فرانسه و آمریکا نیز که به منابعی در ایران چشم دوخته بودند، و با این قرارداد در را به روی خود بسته می‌یافتند، ناخشنودی می‌نمودند. روزنامه‌های هوادار وثوق الدوله ناچار به آن دولت‌ها نیز می‌تاختند که مخالفت آنان با قرارداد از سر غرض و بدخواهی است. رئیس دولت در مذاکره قرارداد جز نصرت الدوله و صارم الدوله هیچ‌یک از اعضای دولت را مداخله نداده بود. قاعدتاً می‌بایستی مذاکره با یک دولت خارجی از طریق وزارت خارجه انجام می‌گرفت، ولی مشاور الممالک محرم راز نبود. او را به‌عنوان سرپرست هیأت اعزامی به کنفرانس صلح به پاریس فرستادند و آنگاه که سفر احمد شاه به فرنگ قطعیت پیدا کرد، نصرت الدوله را از وزارت عدلیه به وزارت خارجه انتقال دادند تا در سفر شاه همراه او باشد و از مشاور الممالک خواستند که برای تصدی سفارت ایران به استانبول برود. احمد شاه از چندی پیش به خیال سفر فرنگستان بود. تا وقتی که مذاکره درباره قرارداد ادامه داشت از سفر او جلوگیری می‌نمودند تا مبادا گفته شود که دولت را در غیاب شاه به قبول قرارداد واداشته‌اند؛ ولی چون دولت قرارداد را امضا کرد به او اجازه حرکت

داده شد. نصرت‌الدوله را نیز همراه او کردند تا مواظب باشد و نگذارد تماس‌هایی که احیاناً از سوی دولت‌های اروپایی و آمریکا با شاه گرفته می‌شود در او مؤثر افتد و به مخالفت با قرارداد گرایش یابد.

کار قرارداد با امضای دولت و صدور بیانیه رئیس‌الوزرا تمام شده تلقی نمی‌شد چه قرارداد با دول خارجه، بر طبق نص قانون اساسی، می‌بایستی به تصویب مجلس شورای ملی ایران برسد؛ ولی در آن زمان مجلس چندی پیش به پایان رسیده بود^{۶۸} و انتخابات برای دوره چهارم هنوز انجام نیافته بود. انگلیسی‌ها همه فشار خود را روی وثوق‌الدوله متمرکز کرده بودند تا ترتیب کار انتخابات را طوری بدهد که در تصویب قرارداد اشکالی پیش نیاید. ظاهراً این نخستین باری بود که دولت مشروطه ایران در انتخابات وکلای مجلس فعالانه مداخله می‌کرد. نظر دولت در انتخابات ولایات، تقریباً بی‌هیچ ردخور، تأمین گردید و اصطلاح «وکلائی قراردادی» به همین مناسبت زبانه زد خاص و عام شد اما در تهران به‌رغم خواست دولتیان، چند تن از رجال نامی که با قرارداد مخالف بودند انتخاب شدند^{۶۹}.

۱۰. روزنامه رعد در معارضه با آمریکا

روزنامه رعد درست در همان روز که قرارداد از سوی دولت و وثوق‌الدوله به امضا رسید حمله به آمریکا را شروع کرد. مستمسک حمله آن بود که آمریکا در کنفرانس صلح پاریس از کمک به ایران خودداری می‌نماید. مقاله رعد عکس‌العمل شدید آمریکا را به دنبال داشت. سفارت آمریکا در بیانیه به تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۱۹ این اتهام را «که حکومت اتازونی از مساعدت ایران مضایقه نموده است» جداً تکذیب کرد و از سیاست مزورانه وثوق‌الدوله پرده برداشت:

«نمایندگانی که از طرف حکومت اتازونی در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشته‌اند، مکرر صادقانه سعی نمودند که نمایندگان ایران در کنفرانس صلح وسیله و موقعی برای اظهار مطالب خود به دست آورده و مسأله ایران مطرح مذاکره گردد. هیأت اعزامی آمریکا تعجب داشت از اینکه از هیچ طرف دیگر مساعدت با این مساعی خیرخواهانه آنها نمی‌شد ولیکن اکنون انتشار این قرارداد ایران و انگلیس تا درجه‌ای علت عدم موفقیت مأموران

اتازونی را در شنوآندن مطالب نمایندگان ایران آشکار می‌سازد و به نظر می‌آید که حکومت ایران مساعدت تأثیربخشی برای نمایندگان خود که به پاریس فرستاده بود ننموده است»^{۷۰}.

بدین گونه آمریکا نه تنها پرده از روی کارشکنی‌های بریتانیا در کنفرانس پاریس برمی‌داشت، دولت و ثوق‌الدوله را هم صریحاً به ریاکاری متهم می‌کرد که در فرستادن هیأتی به پاریس قصد معنی نداشته و تنها ظاهرسازی کرده است. بیانیهٔ سفارت آمریکا آشکارا از قرارداد اظهار ناراحتی کرده و آنرا به منزلهٔ سد باب دوستی ایران و آمریکا دانسته بود. بیانیه اشاره می‌کرد که در چنین وضعی ایران نمی‌تواند چشم‌داشتی از آمریکا داشته باشد: «دولت اتازونی معاهدهٔ جدید ایران و انگلستان را با تعجب تلقی می‌کند، زیرا معاهدهٔ مزبور معلوم می‌دارد که ایران دیگر مایل به مساعدت و کمک آمریکا نیست و حال آنکه نمایندگان ایران در پاریس صریحاً و لزوماً مساعدت و امداد آمریکا را خواستار شده بودند».

۱۱. موضع‌گیری‌های صریح آمریکا

بعد از وصول خبر انتشار بیانیهٔ ۹ سپتامبر سفارت آمریکا در تهران، کرزن بی‌درنگ کوشید تا با سفیر آمریکا در لندن ملاقات کند؛ اما او در شهر نبود. پس در تاریخ ۱۱ سپتامبر نامهٔ گله‌آمیزی به سفیر نوشت و یادآور شد که وی در ملاقات ۱۸ اوت مفاد قرارداد را به اطلاع او رسانیده، و حتی پیش از آن تاریخ نیز پرزیدنت ویلسون را از جریان مطلع ساخته بود و نمی‌فهمد که چرا دولت آمریکا از انعقاد قرارداد اظهار تعجب می‌کند. کرزن اشاره کرد که اقدام به انتشار بیانیه «بدون خبر و اطلاع قبلی، توسط وزیر مختار یک قدرت بزرگ و دوست در پایتخت ایران هم با مقررات دیپلماتیک مغایرت دارد و هم در ایران بدون شک به عنوان مخالفت و دشمنی با قرارداد انگلیس و ایران تلقی خواهد شد».

کرزن مخالف‌خوانی‌های فرانسه را به حساب دیگری می‌گذاشت. فرانسه جایی دیگر زخم خورده بود و حالا در ایران تلافی آنرا در می‌آورد: «چون فرانسویان از عدم موفقیت خود در سوریه ناخرسندند، نسبت به قرارداد با تهران رفتار خصمانه‌ای پیش گرفته‌اند

و وزیر مختار آنها می‌کوشد آنها را تقبیح کند».

کرزن طعنه می‌زند که فرانسه در هر حال محملی برای مخالفت خود دارد اما آمریکا چه می‌گوید که خود در لیبریا قراردادی بسته و اداره گمرکات و درآمدهای آن کشور را به دست گرفته است. قوای پلیس لیبریا تحت فرماندهی افسران آمریکایی هستند. «ایران همسایه امپراتوری هند بریتانیای کبیر است و انگلیس در ایران مخارج گزافی برای متفقین در جنگ و حمایت از دولت ایران، متحمل شده است و در حقیقت بدبختی است که اگر در این لحظه که سرنوشت ایران تغییر می‌کند علتی برای سوءظن ایجاد شود».^{۷۱}

سفیر آمریکا در لندن دو روز بعد (۱۳ سپتامبر ۱۹۱۹) به این نامه پاسخ داد و آشکارا گفت «رئیس جمهور و وزیر امور خارجه (آمریکا) هیچ کدام از سری بودن قرارداد منعقدہ خشنود نبوده‌اند». سفیر آمریکا یادآور شد که کرزن خود به کلنل هاوس (وزیر مختار آمریکا در پاریس) گفته بود که «پذیرش هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس مناسبت نداشته و مسأله ایران باید به نوع دیگری حل شود».^{۷۲} سفیر آمریکا در پاسخ مفصل‌تری به نامه کرزن در هفتم اکتبر مجدداً تأکید کرد که دولت آمریکا از «ماهیت» قرارداد بریتانیا با ایران اطلاع نداشته است. آقای کرزن در مذاکره غیررسمی با کلنل هاوس وارد جزئیات نشده بود. اینک بریتانیا «بدون آنکه دولت آمریکا از سابقه آن اطلاع حاصل کند، یا با آن موافقت نماید، قراردادی با دولت شاه منعقد کرده که مطمئناً در ارتباط میان ایران و ایالات متحده تأثیری عمیق خواهد داشت».

در این نامه به آن بخش از اعتراض کرزن هم که وضع ایران را با لیبریا مقایسه کرده بود جواب داده شد. جان کلام آنکه قرارداد ایران و بریتانیا به منافع آمریکا لطمه می‌زند و قرارداد آمریکا و لیبریا خدشه‌ای بر منافع بریتانیا وارد نیاورده است. پس مقایسه آن دو قرارداد قیاس مع الفارق است: «جمهوری لیبریا صد سال پیش با کمک دولت ایالات متحده تأسیس شده و هر گاه دولت ایالات متحده بر امور لیبریا علاقه نشان داده بنا به تقاضای اکید دولت لیبریا و با موافقت کامل مردم آنجا بوده است». آمریکا به کنایه می‌گوید که قرارداد ایران یک نوع قرارداد قیمومت است و «ما هیچ نوع حق قیمومتی به لیبریا نداریم» وانگهی «قرارداد دولت بریتانیا با شاه، بی آنکه نظر آمریکا پرسیده شود،

رابطه ایران را با ایالات متحده تحت تأثیر قرارداد است» و حال آنکه «دولت آمریکا با دقت مراقب بوده است که در مذاکرات خود با لیبریا به رابطه لیبریا با بریتانیای کبیر خدشه‌ای وارد نگردد». بنابراین «ایالات متحده فعلاً در موقعیتی نیست که با قرارداد انگلیس - ایران موافقت کند مگر آنکه معلوم شود که مردم و مقامات ایران به طور متحد از آن قرارداد حمایت می‌کنند».^{۷۳}

۱۲. نفت، انگیزه اصلی مخالفت‌های آمریکا

مخالفت آمریکا ریشه عمیق‌تری داشت. سرزمین‌های عربی که جزو امپراتوری عثمانی بودند بعد از جنگ جهانی اول به تحت‌الحمایه‌های انگلیس و فرانسه تبدیل شدند. عراق به انگلستان رسید و سوریه به فرانسه. سهمی که آلمان‌ها در شرکت نفت ترکیه داشتند نیز به فرانسوی‌ها داده شد و مقرر گردید که خط لوله‌ای از طریق سوریه برای انتقال نفت عراق به مدیترانه کشیده شود. نخست قرار بود که موصل نیز جزو مناطق تحت قیمومت فرانسه باشد، اما در دسامبر ۱۹۱۸ توافق شد که این منطقه زیر قیمومت انگلیس قرار گیرد و در مقابل ۲۵ درصد از منافع نفتی آن به فرانسه واگذار شود و این امر با انتقال سهام آلمان‌ها به فرانسه عملی گردید. این قول و قرارها در کنفرانس ۲۶ آوریل ۱۹۲۰ سان رمو رسماً تأیید شد.

قرارداد سان رمو آمریکایی‌ها را به خشم آورد، چه آنان دریافتند که انگلیسی‌ها با سوءاستفاده از قوای نظامی خود در خاورمیانه می‌خواهند راه را به روی آمریکا در این منطقه ببندند. نظر وزارت خارجه آمریکا این بود که غنایم جنگ باید به تساوی در میان متفقین تقسیم گردد، لیکن انگلیس‌ها نفت ترکیه را به عنوان غنیمت جنگی تلقی نمی‌کردند و برای خود «حقوق مکتسبه» در آن قائل بودند. ادعای انگلیس‌ها مستند به نامه‌ای بود که در ژوئن ۱۹۱۴ از صدراعظم عثمانی حلیم پاشا گرفته بودند.^{۷۴}

در واقع اعتراض اصلی آمریکا این بود که چرا بریتانیا منافع آن کشور را نادیده گرفته است. بریتانیا باید بداند که از این پس یکه‌تاز عرصه خاورمیانه نخواهد بود و باید نیروی تازه‌نفسی را که با ورود خود در جنگ، متفقین را به سوی پیروزی و ظفر رهنمون گشته است به حساب بیاورد.

به نظر می‌رسد که کرزن پس از دریافت پاسخ آمریکا ادامهٔ مباحثه را مصلحت ندیده و در صدد برآمده است که اولاً با ارائهٔ تفسیری از قرارداد این اتهام را که بریتانیا سودای قیمومت بر ایران را دارد رد کند. ثانیاً در مقام عمل هم از موضع سابق خود عقب‌نشینی نموده و راه را برای مشارکت آمریکاییان و فرانسویان در طرح‌های عمرانی ایران باز بگذارد. انگیزهٔ آمریکا در مخالفت با قرارداد، یک‌بار دیگر به روشنی در تلگرام مورخ ۱۷ مارس ۱۹۲۰ کُلبی^(۱) و وزیر امور خارجهٔ آمریکا به وزیر مختار آن کشور در تهران اعلام شد: «وزارت امور خارجه از آن بیم دارد که تصویب قرارداد ایران و انگلیس در مجلس دستیابی به امتیازات نفتی را برای کمپانی‌های آمریکایی مشکل‌تر گرداند»^{۷۵}.

این سند را شوادران در کتاب خود آورده است. شوادران از سند دیگری هم یاد می‌کند که شدت مخالفت وزارت امور خارجهٔ آمریکا را به روشنی بیشتر نمایان می‌سازد. شوادران متن این سند را نیاورده، اما مفاد آنرا نقل کرده است. مخاطب سند وزیر مختار ایران است. پس مشکل دستیابی به امتیازات نفتی ناگفته می‌ماند و مخالفت در لباس دلسوزی نسبت به حق حاکمیت ایران مطرح می‌شود:

به حکایت این سند معاون سوم وزارت خارجهٔ آمریکا به نام لانگ^(۲) در دیداری با وزیر مختار ایران در واشنگتن گفته بود که البته تصویب یا عدم تصویب قرارداد در مجلس یک امر داخلی ایران است اما آمریکا متأسف خواهد شد که قرار و مداری موجب آن شود که ایران حاکمیت خود را جزئاً و یا کلاً از دست بدهد^{۷۶}.

آن دیدار لانگ با وزیر مختار ایران وقتی صورت گرفته بود که وزیر مختار عازم سوئیس بود تا شاه را در آنجا ملاقات کند؛ معاون وزارت خارجهٔ آمریکا می‌خواست تا این حرف‌ها به گوش شاه رسانیده شود.

در آن ماجرا انستیتوی نفتی آمریکا^(۳) نیز به اعتراض برخاست که این قرارداد کلیه امور مدنی، نظامی، و مالی ایران را تحت ادارهٔ انگلستان در آورده است. انستیتوی نفت یادآور می‌شود که کمپانی نفت انگلیس و ایران نقداً در ایران حق انحصاری دارد و قرارداد جدید مانع دیگری است که راه را بالمره به روی شرکت‌های نفت آمریکایی می‌بندد^{۷۷}.

(1). Colby (2). Long (3). American Petroleum Instituter

فصل پنجم، ارمیتاژ اسمیت و توافقی‌های او

۱. استخدام مستشار

بر وفق قرارداد ۱۹۱۹م بنا بود اداره امور مالی و قشون ایران به مستشارانی از انگلستان سپرده شود. ارمیتاژ اسمیت یکی از کارکنان بلندپایه خزانه‌داری بریتانیا بود که نصرت‌الدوله او را به توصیه دولت انگلیس برای تمشیت امور مالی استخدام کرد. مذاکره میان کمپانی و نصرت‌الدوله فیروز که همراه احمد پاشا به اروپا رفته بود در سپتامبر ۱۹۱۹ در لندن آغاز شد. گرینوی بر آن بود که مسأله مهم همان تجدید نظر در روش محاسبه حق الامتیاز است که اگر توافقی در آن باب حاصل آید حل و فصل مسائل دیگر دشوار نخواهد بود. فیروز بر عکس اصرار داشت که نخست مسائل دیگر مورد اختلاف فیصله یابد و سپس به مسأله تجدید نظر در محاسبه حق الامتیاز پرداخته شود.

کمپانی در این میان سولیسیتر^(۱) یا دفتر مشاور حقوقی جدیدی پیدا کرد و آن مؤسسه‌ای بود به نام لینک لیترز^(۲) که از آن پس در کلیه قضایای مربوط به نفت ایران از جمله در ماجرای ملی شدن نفت و دعاوی و اختلافات ناشی از قرارداد کنسرسیوم (پیش از انقلاب اسلامی و بعد از آن) نقشی مهم بر عهده داشت. لینک لیترز در نخستین گام به مسأله شرکت‌های تابعه رسیدگی کرد و نظر داد که شانزده درصد حق الامتیاز ایران فقط ناظر به درآمدی است که از چاه‌های واقع در قلمرو جغرافیایی ایران حاصل شود. بنابراین آن بخش از منافع کمپانی که از فعالیت‌های خارج ایران به دست می‌آید مشمول حق الامتیاز مقرر در ماده دهم امتیازنامه نیست. نظر حقوقی لینک لیترز در تأیید موضع کمپانی موجب تقویت روحی گرینوی بود که از آن پس با شدت و حدت بیشتری موضوع را دنبال کرد.

نصرت‌الدوله نیز از مستشار جدید خود، ارمیتاژ اسمیت خواست که پیش از رفتن به تهران در قدم اول همین موضوع اختلاف دولت با کمپانی نفت را رسیدگی کند. ارمیتاژ اسمیت یک نفر حسابدار خبره به نام مک لینتاک^(۳) را معرفی کرد تا دفتر و حساب‌های

(1). Solicitor

(2). Link Laters co

(3). Mc Lintock

کمپانی را ببیند و نیز راجع به پیشنهاد جدید در خصوص تغییر مبنای پرداخت حق الامتیاز دولت نظر بدهد. مک لینتاک ایرادهایی در حساب‌ها پیدا کرد و نیز ادعای کمپانی را در مطالبه خسارت قطع لوله (که در فصل سوم آوردیم) بی جا و ناروا دانست. مک لینتاک همچنین درباره شرکت‌های تابعه نظر داد که کلیه عملیات کمپانی، چه در داخل و چه در خارج ایران، مشمول شانزده درصد سهم دولت است، و این چیزی بود که دولت ایران همواره ادعا می‌کرد و کمپانی زیر بار نمی‌رفت.

مک‌لینتاک گزارش خود را در فوریه ۱۹۲۰ تسلیم کرد. مشاوران کمپانی سخت برآشفتمند که چگونه ممکن است از درآمد نفتی که از اسکاتلند یا از آمریکا حاصل می‌شود سهمی به ایران پرداخته شود؛ و پیشنهاد کردند که عملیات داخل ایران از فعالیت‌های دیگر کمپانی تفکیک گردد و فعالیت‌های خارج از ایران به کلی از زیر چتر امتیازنامه خارج شود. کمپانی در آن زمان اجرای نقشه‌ای را برای ایجاد سازمان بازاریابی در سراسر جهان مورد نظر داشت و می‌گفت ایران نه هیچ می‌تواند در اجرای این نقشه کمک کند و نه می‌تواند مانع آن بشود. بنابراین انتظار منافی از آن بابت هم نباید داشته باشد. بر وفق فصل اول امتیازنامه به صاحب امتیاز «اجازه مخصوصه به جهت تفتیش، تفحص، پیدا کردن، استخراج در تمام وسعت ممالک ایران» تأسیس آنها محتاج اجازه دولت ایران بوده است شانزده درصد منافع خود را به ایران خواهند پرداخت.

۲. حساب‌سازی‌های کمپانی

رسیدگی‌های مک لینتاک در موارد دیگر هم پرده از حساب‌سازی‌های کمپانی برگرفت. کمپانی هزینه تعمیر لوله و خسارت آنرا از دولت ایران مطالبه می‌کرد و حال آنکه ده هزار لیره از سود خالص را به همین منظور یعنی تأمین هزینه تعمیر لوله برداشت کرده بود. کمپانی همچنین سه درصد از سود خالص را که مطابق قرار و مدار خصوصی خود به بختیاری‌ها می‌داد پای دولت ایران گذاشته و تمام آنرا از حساب دولت کم کرده بود. کمپانی مدعی بود که قرارداد را با بختیاری‌ها برای حفظ امنیت خود بسته، و چون تأمین امنیت و حمایت کمپانی و تأسیسات آن بر وفق ماده ۱۴ امتیازنامه بر عهده دولت ایران است پولی هم که از بابت آن سهام به بختیاری‌ها داده می‌شود

به حساب ایران خواهد بود.

باز در حسابرسی معلوم شد که نفت را نخست شرکت بهره‌برداری اولیه^(۱) به همان قیمت تمام شده (هزینه تولید) به شرکت نفت بختیاری می‌فروشد و بعد، این شرکت آنرا به قیمت رایج بازار به شرکت نفت انگلیس و ایران انتقال می‌دهد. شرکت نفت انگلیس و ایران تمام هزینه‌های سرمایه‌گذاری خود را به حساب شرکت بهره‌برداری اولیه می‌گذارد و به همین جهت سود آن شرکت به کلی از میان می‌رود و حتی ضرر نشان می‌دهد. شرکت بهره‌برداری اولیه همان شرکتی است که داری بر وفق ماده ۱۰ امتیازنامه تأسیس کرده بود و مقداری از سهام آن به ایران تعلق داشت. با این حساب‌سازی‌ها ایران از سود واقعی سهام خود در آن شرکت محروم می‌شد. از این قبیل معاملات صوری و حساب‌سازی‌ها در میان شرکت‌ها تابعه معمول و متداول بود.

تفصیلی از چگونگی حساب‌سازی‌های کمپانی و معاملات صوری در میان شرکت‌های فرعی آنرا در نامهٔ کمیسر نفت (میرزا عیسی خان فیض) به وزارت دارایی مورخ ۶ دی ۱۳۰۹ می‌توان دید. در این نامه آمده است:

«...راجع به صورت تقدیمی کمپانی از عایدات خود در ایران که مقرر فرموده بودند در ارقام آن دقت نموده صحت و سقم آنرا معروض داد به‌طوری که در فوق اشاره شد سر جان کدمن و سایر رؤسای شرکت به این مسأله کاملاً مقرر و معترف‌اند که این صورت من‌عندی و فرضی و مصنوعی است و مقرون به صحت نیست. توضیح اینکه نفت خام در داخلهٔ ایران و در خلیج فارس بازار و خریدار ندارد یعنی رقیب و مشتری دیگری در آنجا نیست اما شرکت فرست اکسپلوتیشن سالی شش میلیون نفت خام استخراج می‌کند. پس با نفت خود چه می‌کند؟ آنرا به شرکت نفت انگلیس و ایران در سر چاه می‌فروشد ولی این دو شرکت در معنی و نفس الامر یکی هستند و تابع یک اداره می‌باشند. اما به ملاحظاتی چند که عجالتاً از موضوع این راپرت خارج است بر حسب ظاهر اسامی مختلف و دفتر و دستک علی‌حده و جداگانه دارند پس ظاهراً کمپانی اصلی که شرکت نفت انگلیس و ایران باشد از کمپانی فرعی که فرست اکسپلوتیشن است نفت خام را

(1). First Exploitation Company

به هر قیمتی که دلخواه خودش باشد خریداری می‌کند، بدین معنی که نفت خام متعلق به خود را از خود به ثمن بخش به طور مصنوعی ابتیاع نموده از کیسه چپ به کیسه راست می‌ریزد لهذا عایدات شرکت فرست اکسپلوتیشن صورت خارجی ندارد بلکه حساب‌سازی و مصنوعی و فقط برای نگاهداشتن ظاهری دفاتر است و بس، و بدین دلیل صورت تقدیمی کمپانی را به هیچ وجه نمی‌توان مأخذ و مدرک مالیات بر عایدات قرارداد و از همین نقطه نظر است که کمپانی می‌خواهد مبلغی به‌طور مقطوع بپردازد و خود را خلاص کند»^{۷۸}.

کالدول وزیر مختار آمریکا، در گزارش مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۲۰ از ورود ارمیتاژ اسمیت به تهران خبر می‌دهد. او چند تن انگلیسی دیگر نیز به عنوان معاون با خود آورده بود. کالدول می‌گوید انگلیسیان دیگری هم در راه هستند تا برسند و مناصب مختلف مالی و نظامی را برعهده بگیرند.^{۷۹} قراردادهای آنها سه ساله و قابل تمدید بود. با ورود مستشاران مالی کمیسیون تجدید نظر در تعرفه‌های گمرکی که از چندی پیش مشغول به کار بود منحل گردید و وظایف و اختیارات آن کلاً به اسمیت انتقال یافت. ارمیتاژ اسمیت پس از آنکه به تهران آمد در خصوص پیشنهاد کمپانی، یعنی همان موضوع برقراری حق الامتیاز مقطوع به جای شانزده درصد سود، با دولت مذاکره آغاز کرد اما تهران روی مساعد به آن پیشنهاد نشان نداد. در گیرودار همین احوال کابینه وثوق‌الدوله سقوط کرد و مشیرالدوله به جای او آمد. فیروز میرزا نصرت‌الدوله هنوز در اروپا بود. نظر حسابرسی که پیشتر به آن اشاره کردیم آن بود که اولاً کلیه دعاوی کمپانی از بابت خسارت قطع خطوط لوله ناموجه و مردود است؛ و ثانیاً سهم شانزده درصد ایران از منافع کمپانی، شرکت‌های تابعه را که در خارج از ایران عمل می‌کنند نیز شامل می‌شود. گرینوی این بخش از عملیات را به کلی خارج از شمول امتیازنامه می‌دانست. این مسأله در ملاقات او با فیروز در ۹ مارس ۱۹۲۰ به بحث و جدلی داغ انجامید. فیروز در ۱۹ مارس پیشنهاد کرد که اختلاف به داورى مراجعه شود.^{۸۰}

در سطوح بالای کمپانی این نظر پیدا شده بود که اگر لاعلاج ماندند فعالیت کمپانی در خارج از ایران را به کلی جدا کنند و آنرا در شرکتی مستقل، و تحت نامی جداگانه، متمرکز سازند. لیکن این راه‌حلی بسیار سخت و نامطلوب بود و قرار شد پیش از هر

اقدامی فتوای حقوقی درخور اعتمادتری از یک مرجع معتبر به دست آورند. بنابراین مسأله به دو صاحب نظر در حقوق بین المللی، سر جان سایمون^(۱) و الکساندر نیلسون^(۲) رجوع شد. مشاوران مذکور در ۳۰ مارس موضع کمپانی و سولیسیتور آن (لینک لیترز) را تأیید کردند، با این استدلال که مفاد امتیازنامه کلاً ناظر به قلمرو ایران است و این رویکرد تقریباً در همه موارد آن انعکاس دارد. به نظر آنان چیزی از منافی که خارج از قلمرو ایران به دست می آید نباید به شانزده درصد سهم ایران اضافه شود؛ همان طور که اگر زیانی از عملیات خارج ایران حاصل شود نباید در سهم شانزده درصد ایران مؤثر افتد.

گزینه‌ای که با دریافت این نظر حقوقی دل و جرئت بیشتری یافته بود، فوراً نامه‌ای برای نصرت الدوله فیروز که در پاریس بود فرستاد و پیشنهاد کرد: «چون نکات مورد گفتگو مسائل حقوقی هستند و نظر حسابرسی‌ها نمی‌تواند در آن باب قاطع باشد، اقدام اصولی آن است که طبق پیشنهاد شما، نکات بازمانده به مشاورین حقوقی احاله گردد. جهت انجام این مهم ضروری است که ابتدا این مشاورین سعی کنند به نتیجه‌ای دست یابند، آنگاه شما و من به این مطالب بپردازیم. اگر شما با وکلای خودتان تماس بگیرید بی شک خیلی زود ترتیب ملاقاتی بین وکیل و نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس: آقایان سر جان سایمون و نیلسون، و نمایندگان دولت شما داده خواهد شد»^{۸۱}.

۳. تفاهم ناکام کمپانی با نصرت الدوله

میان نصرت الدوله و گزینه‌ای در نهایت، تفاهمی بدین قرار حاصل آمد که شانزده درصد سهم ایران ناظر به منافع کلیه عملیاتی باشد که مستقیماً از نفت ایران به دست آید — خواه آن عملیات در داخل ایران انجام شود یا در خارج از آن، و خواه تصدی عملیات با خود کمپانی باشد یا با شرکت‌های فرعی آن^{۸۲} — و قرار بر این شد که فهرست جامعی مشتمل بر جزئیات امر تهیه شود. این تفاهم اساس و مبنای آن چیزی بود که بعدها به نام قرارداد ارمیتاژ اسمیت معروف شد. کمپانی از دعاوی که به عنوان خسارت

(1). Sir John Simon K. C. (2). Alexander Nilson K.C.

قطع خطوط لوله داشت، و نیز از مطالبه سه درصد حقوق پرداختی به خان‌های بختیاری که از حساب دولت کم می‌گذاشت، صرف‌نظر کرد و متقابلاً قرار شد که ایران نیز با دریافت مبلغ پانصد هزار لیره نقد، و یا تعداد هزار سهم از سهام عادی کمپانی، از کلیه دعاوی خود دست بردارد. ظاهراً به نصرت‌الدوله وعده داده بودند که اگر دولت این توافق را قبول کند صد هزار لیره نقد یا پنجاه هزار لیره نقد و سی هزار عدد از سهام کمپانی را به او خواهد داد. با سقوط کابینه وثوق‌الدوله دست نصرت‌الدوله تهی ماند و کمپانی از پرداخت پول شانه خالی کرد و نوشته‌اند که او تلخی این نامرادی را هرگز فراموش نکرد.^{۸۳} فرییر با استناد به نامه مورخ ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ گریوی به پک^(۱) می‌گوید: نصرت‌الدوله فیروز سقوط دولت وثوق‌الدوله را پیش‌بینی می‌کرد و از همین رو اصرار داشت که پول خود را نقد بگیرد. او بعدها در ۱۹۲۶م شکایت خود را با کدمن در میان نهاد. کدمن گفت حاضر نیست این بحث را در مذاکره خصوصی ادامه دهد اما حاضر است موضوع را با خود رضا شاه مطرح کند. فیروز البته رضایت نداد و تا آخر عمر با کمپانی بر سر مهر نیامد. ماهی چند پس از آن مذاکرات ناکام، که در واپسین ایام دولت وثوق‌الدوله صورت گرفت کودتای سید ضیاء پیش آمد. دولت کودتا نصرت‌الدوله فیروز را همراه پدر و برادر، در جمع اشراف و سیاست‌پیشگانی که آنها را زالوهای اجتماعی می‌نامند بازداشت کرد. فیروز و فرمانفرما از وزیرمختار بریتانیا متوقع بودند — با توجه به سابقه روابط و تضمین‌هایی که در گذشته از آن دولت دریافت کرده بودند — پادرمیانی کند و استخلاص آنان را از دولت کودتا بخواهد، اما وزیرمختار به همین مقدار که از امنیت جانی آنان اطمینان یافت قناعت نمود و از پادرمیانی برای رهایی‌شان کوتاهی ورزید و این امر مزید بر عصبانیت نصرت‌الدوله فیروز گردید.

۴. اختیارنامه ارمیتاژ اسمیت

پس از سقوط کابینه وثوق‌الدوله در تیر ۱۲۹۹/ژوئن ۱۹۲۰ مشیرالدوله سرکار آمد و ارمیتاژ اسمیت را برای پیگیری مذاکرات و تصفیه اختلافات با کمپانی به لندن فرستاد.

(1). Packe

اختیارنامه‌ای برای ارمیتاژ اسمیت در ۲۹ اوت ۱۹۲۰ / شهریور ۱۲۹۹ تنظیم گردید که میرزا عیسی خان فیض به عنوان معاون وزارت دارایی ایران آنرا امضا کرد. به موجب این اختیارنامه او می‌توانست با کمپانی وارد مذاکره شود و در باب فیصله به توافقی برسد. در اختیارنامه قید شده بود: «در صورتی که مسائل معوقه به موجب قرارداد دوستانه که متضمن منافع و حقوق ایران باشد ممکن نباشد جناب‌عالی مجازید که در خصوص دعاوی دولت نسبت به کمپانی رجوع به حکمیت نمایید». اما آیا او می‌توانست توافق جدید را از طرف دولت ایران امضا کند؟ و آیا توافق جدید می‌توانست مقررات صریح امتیازنامه داری را تغییر دهد؟ دو سؤال مهم است که بعدها در تفسیر این اختیارنامه مطرح گردید. به لحاظ حقوقی پاسخ سؤال اول احتمالاً و پاسخ سؤال دوم قطعاً منفی است.

۵. موافقت‌نامه ارمیتاژ اسمیت

ارمیتاژ اسمیت با اصل پیشنهاد کمپانی که شانزده درصد منافع به یک مبلغ مقطوع حق‌الامتیاز تبدیل شود موافق بود، ولی راجع به میزان آن بحث می‌کرد و به جای دو شلینگ و شش پنس در هر تن که کمپانی پیشنهاد کرده بود پنج شلینگ می‌خواست؛ و نیز در مورد شرکت‌های تابعه قایل به تفصیل بود یعنی حاضر بود آن قسمت از عملیات که ارتباطی با نفت ایران نداشت تفکیک گردد و سود و زیان آن از حساب ایران جدا گرفته شود، اما شانزده درصد منافع کلیه عملیاتی را که صرفاً مربوط به نفت ایران بود مطالبه می‌کرد.

سرانجام در موافقت‌نامه‌ای که در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ میان او و کمپانی به امضا رسید، مسأله حق‌الامتیاز مقطوع و نیز تمدید مدت امتیاز مسکوت ماند و قرار شد که کمپانی شانزده درصد از منافع تمام عملیات مربوط به نفت ایران را به دولت ایران بپردازد، ولی منافع حمل و نقل یعنی شرکت نفت کش را مستثنا کردند. درآمد حاصل از فعالیت‌های دیگر کمپانی هم که مربوط به نفت ایران نبود از شمول شانزده درصد سهم برای ایران مستثنا شد. به جای پانصد هزار لیره که نصرت‌الدوله با آن موافقت نموده بود، کمپانی قبول کرد که یک میلیون لیره بپردازد تا دولت ایران از دعاوی خود صرف‌نظر کند.^{۸۴}

ماحصل مذاکرات را ارمیتاژ اسمیت پیشاپیش به اطلاع وزارت خارجه انگلستان رسانیده بود تا از طریق وزیر مختار انگلیس در تهران، رئیس‌الوزرا و وزیر مالیه ایران را نیز مطلع سازند. تلگرام مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۲۰ (یازده روز پیش از امضای موافقت‌نامه) از کرزن به نرمن حکایت دارد: «تفسیر قرارداد برای امور آتی مشخص شده است. کمپانی ادعاهای خود را پس گرفته و موافقت کرده که در قبال دیون منتهی به مهلت ۳۱ مارس ۱۹۱۹ مبلغ یک میلیون لیره به حکومت ایران پرداخت نماید»^{۸۵}.

موافقت‌نامه‌ای که ارمیتاژ اسمیت آنرا به نام دولت ایران امضا کرده بود، از سوی دولت مردود شناخته شد. زیرا به اسمیت اختیار داده شد بود که در حدود مقررات امتیازنامه مذاکره و توافق کند. او حق نداشت که مقررات امتیازنامه را عوض کند، و اگر توافقی در محدوده قرارداد ممکن نمی‌شد می‌بایستی به حکمیت مراجعه شود. در هر صورت موافقت‌نامه ارمیتاژ اسمیت محتاج تصویب مجلس بود. کابینه سپهدار که بعد از کابینه مشیرالدوله بر سر کار آمد از دادن موافقت‌نامه به مجلس خودداری نمود و به ارمیتاژ اسمیت ابلاغ کرد که از حدود اختیارات خود خارج شده است. قرارداد وثوق الدوله — کاکس ۱۹۱۹م هم که ارمیتاژ اسمیت بر آن اساس استخدام شده بود، پس از کودتا در فوریه ۱۹۲۱ رسماً از سوی مجلس ملغی و کان‌لم‌یکن اعلام شد^{۸۶}.

با این همه مقررات، موافقت‌نامه ارمیتاژ اسمیت تا دوازده سال دیگر ملاک کار کمپانی بود. کمپانی بدون اعتنا به اینکه دولت ایران موافقت‌نامه را به رسمیت نشناخته و معتبر نداشته است حساب‌ها و پرداخت‌های خود را بر وفق آنها انجام می‌داد و اختلاف طرفین در این باره همچنان باقی بود^{۸۷}.

توضیحی بیشتر در این باره که چرا دولت ایران موافقت‌نامه ارمیتاژ اسمیت را نپذیرفت لازم به نظر می‌رسد: دستورالعملی که در ۲۹ اوت ۱۹۲۰ توسط میرزا عیسی خان فیض، مستشار اقتصادی ایران در لندن، به ارمیتاژ اسمیت ابلاغ شد، مواضع ایران را در سه مسأله اساسی مشخص کرده بود: اول اینکه ایران با تمدید مدت امتیاز به هیچ وجه موافقت ندارد، دوم اینکه پیشنهاد تبدیل شانزده درصد از منافع، به حق‌الامتیازی مقطوع مورد قبول ایران نیست. حساب‌ها باید بر اساس همان شانزده درصد فیصله یابد و ارمیتاژ اسمیت فقط باید مراقب باشد که حساب‌سازی نکنند و طوری نشود که با

«جرح و تعدیل» محاسبات کلاه بر سر دولت ایران بگذارند. سوم اینکه درآمد شرکت‌های تابعه نیز مشمول شانزده درصد سهم ایران است؛ یعنی شانزده درصد از منافع هر فعالیتی که در داخل یا خارج ایران توسط کمپانی انجام می‌یابد به ایران پرداخت شود. متن این دستورالعمل را به لحاظ اهمیتی که دارد در اینجا نقل می‌کنیم: «بیست و نهم اوت ۱۹۲۰ راجع به اختلافی که بین دولت ایران و شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران روی داده، مقتضی است دستورات زیرین را رعایت نمایید:

مذاکرات خوب است حتی‌المقدور در محیط دوستانه با در نظر گرفتن منافع دولت ایران انجام شود. مراجعه به حکمیت و یا به محاکم صالحه منحصراً موقعی انجام خواهد گرفت که شرکت نفت هیچ نوع موافقتی دربارهٔ پیشنهادات دولت ایران دربارهٔ حل اختلافات فعلی ننماید. برای موفقیت در این مذاکرات شما اجازه دارید که به وکلای طراز اول و حسابداران و هر نوع متخصص دیگری که صلاح باشد مراجعه کنید. در اینجا لازم نیست که راجع به اصل مطلب توضیح بدهم، خود شما در پاره‌ای از کمیسیون‌ها حضور داشته‌اید و از اختلافات فیما بین مطلع می‌باشید فقط برای اینکه شرکت نفت را از بعضی خیالات بی‌مورد منصرف سازید و دیگر در آن مطالب گفتگویی نباشد مجدداً نکات زیر تصریح می‌شود:

۱. هیچ‌گاه دولت ایران در نظر نداشته مدت امتیاز را افزایش دهد به‌خصوص اینکه در موقع شکایت از شرکت نفت دولت ایران تقاضای نامشروع نکرده، بلکه خواسته است حقوق خود را دربارهٔ حق‌الامتیاز و منافع سود سهام از شرکت نفت وصول نماید.
 ۲. دولت ایران موافقت ندارد که اگر رقم ثابتی برای هر تن نفت استخراج شده جایگزین پرداخت شانزده درصد از منافع شود به نفع دولت ایران تمام خواهد شد و نیز گزارش مک‌لینتاک به‌خوبی نشان می‌دهد که دولت ایران ضرر فاحشی از این راه خواهد کرد. بنابراین نظر دولت ایران همان است که شانزده درصد فعلی را وصول نماید بدون اینکه شرکت بتواند با جرح و تعدیل محاسباتی عایدات دولت را تقلیل دهد. این جرح و تعدیل محاسباتی خواه به صورت کم کردن منافع و یا منظور نمودن بعضی از مخارج به حساب دولت و یا از طریق فروش نفت به قیمت نازل باشد.
- دولت ایران اگر چه نمی‌خواهد از این نوع حق‌الامتیاز صرف‌نظر کند حاضر است

پیشنهادی را که مورد قبول شما باشد، مطالعه نماید و راجع به شکایت اولیه دولت ایران و جواب آن از شرکت نفت در گزارش مک لینتاک به خوبی آشکار است که به چه صورت شرکت نفت محاسبات خود را جرح و تعدیل نمود که نتیجتاً دولت ایران را به دیون مبلغ هنگفتی محکوم می نماید. و نیز در همان گزارش ثابت شده که نمی توان به دعاوی شرکت تا زمانی که اسنادی ارائه نشده ترتیب اثر داد — در اینجا احتیاجی نیست که در مطالب فوق بیش از این گفتگو شود — خود شما می دانید به چه صورت از منافع دولت ایران دفاع کنید و دعاوی طرف را به حداقل تقلیل دهید.

با وصف این می بایست خاطر نشان سازم که عمده دعاوی دولت ایران مربوط است به اینکه شرکت نفت حاضر نیست دولت ایران را در منافع شرکت های تابعه سهیم نماید. این رویه غیر قابل قبول است و نکته ای است که دولت ایران خود را موظف می داند که توجه شما را به آن جلب نماید»^{۸۸}.

ارمیتاژ اسمیت البته فراموش نکرده بود که ایرانی ها روی منافع شرکت های تابعه حساسیت زیاد دارند، از این رو فکر می کرد که کوتاه آمدن درباره آن، به هر شکلی که باشد، محتاج یک نوع زمینه سازی و توجیه حقوقی است، بنابراین بیست روز پیش از امضای موافقت نامه یک فقره اظهار نظر حقوقی از دو نفر به نام های رومر^(۱) و براون^(۲) گرفت به این مضمون که دولت ایران ابداً حقی به شانزده درصد منافع حاصل از شرکت های تابعه ندارد، خواه آن شرکت ها درآمد خود را از نفت ایران به دست آورده و خواه از هر طریق دیگر. مشاورین مزبور نظر دادند که دست کمپانی به لحاظ حقوقی باز است و می تواند همه شرکت های تابعه را از خود جدا سازد و منافع شرکت اصلی را به درآمد حاصل از فروش نفت خام ایران محدود گرداند.

ارمیتاژ اسمیت موافقت نامه را در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ امضا کرد.

این موافقت نامه به رغم آنکه از سوی دولت ایران مردود شناخته شد تا الغای قرارداد داریسی مبنای عمل کمپانی بود و بنابراین لازم است نکات زیر را در تحلیل مفاد آن یادآور شویم: مستثنا کردن منافع حمل و نقل در واقع اصل خواسته کمپانی را که تغییر

(1). M. L. Romer K.C.

(2). W. Gordon Brown K.C

مبنای محاسبه حق الامتیاز ایران بود برآورده می‌کرد. ناوگان حمل و نقل کمپانی هرچه بود از درآمد نفت ایران به وجود آمده بود و مستثنا کردن منافع آن، گذشته از آنکه منطقی نداشت، ابزار خوبی به دست کمپانی می‌داد که با بالا بردن کرایه حمل و نقل منافع خالص را که می‌بایست مبنای محاسبه شانزده درصد سهم ایران باشد تقلیل دهد. کنسول آمریکا در بوشهر در گزارش مورخ ژوئن ۱۹۲۴ خود می‌نویسد که سود کمپانی در ۱۹۲۳م بالغ بر ۲۸ میلیون دلار بوده است، حق الامتیازی هم که از بابت آن سال به ایران پرداخت شد در حدود ۲۸۲۵ میلیون دلار بود^{۸۹}. به این معنا که حق الامتیاز ایران از شانزده درصد عملاً به ده درصد تبدیل شده بود و این ده درصد درواقع مطابق با حق الامتیاز مقطوعی بود که براساس ۴ شلینگ در هر تن به عراق می‌پرداختند.

در گزارش مورخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱ هارت (چارلز کامر)، وزیرمختار آمریکا در ایران، نیز آمده است که در چهار سال و نه ماه گذشته (از ۱۹۲۶م تا تاریخ گزارش) کل تولید نفت ایران بالغ بر ۲۶/۵ میلیون تن و کل حق الامتیاز پرداخته شده به ایران ۵/۲ میلیون لیره بود که با همان ۴ شلینگ در هر تن مطابق در می‌آید^{۹۰}.

بنابراین ارمیتاژ اسمیت عملاً بر خلاف نص اختیارنامه خود، هم تقلیل سهم ایران از شانزده درصد به ده درصد را پذیرفته، و هم تبدیل مبنای محاسبه حق الامتیاز به رقم ثابت برای هر تن نفت را قبول کرده بود.

یک مسأله بسیار مهم حقوقی که در بحث از موافقت‌نامه ارمیتاژ اسمیت غالباً مغفول مانده و توجهی به آن نشده مقررات ماده ۹ آن است که به موجب آن هرگونه اختلاف مربوط به روش محاسبه کمپانی از طریق مراجعه به یک مؤسسه حسابداری خبره حل و فصل می‌شود، و انتخاب آن مؤسسه بر عهده رئیس انستیتوی حسابداران خبره انگلستان است و اظهار نظر آن مؤسسه که به عنوان داور (arbitrator) از او نام برده شده قطعی و الزام‌آور تلقی می‌شود.

تا آن زمان دو بار، یکی در فوریه ۱۹۱۷ و دیگری در مارس ۱۹۲۰ از سوی دولت پیشنهاد شده بود که اختلافات موجود به داوری مراجعه شود و هر بار کمپانی از زیر بار داوری شانه خالی کرده بود. واقع این است که مقررات مربوط به داوری در ماده ۱۷ امتیازنامه داری به دلخواه کمپانی نبود و ارمیتاژ اسمیت در این باره نیز، بی‌آنکه از

ظاهر موافقت‌نامه معلوم باشد، همان نظر کمپانی را برآورده کرده بود. در گزارشی آمده است که اسمیت با سر چارلز گرینوی مذاکره داشته و او را حاضر کرده بود که دو پیشنهاد جداگانه ارائه کند: اول آنکه شرکت حق امتیاز نفت را یک سال و نیم به‌طور مساعده پیش پرداخت کند، دوم آنکه وامی با ضمانت حکومت بریتانیا به ایران بپردازد. هر دو پیشنهاد مشروط است به آنکه اولاً دولت ایران یک مشاور مالی انگلیسی به استخدام خود درآورد که «بر درآمد و امور مالی ایرانیان نظارت واقعی داشته باشد»، و ثانیاً تفنگداران جنوب ایران به همین صورت که هست حفظ شود. اسمیت بعداً گفت برای اعطای وام به ایران تضمین حکومت بریتانیا هم لازم نیست، زیرا اولاً مبلغ وام اینقدر زیاد نخواهد بود و با وجود حق الامتیاز نفت که در دست کمپانی است تضمین اضافی ضرورت نخواهد داشت. او همچنین معتقد بود که تنها امید برقراری یک حکومت مرکزی در ایران انتقال آن به اصفهان است. به عقیده او «اصلاحات مالی و اصلاحات نظامی با هم موفق می‌شوند و با هم شکست می‌خورند و بدون یک نیروی نظامی کارآمد که بتواند حکومت را از سقوط به دست انقلابیون نجات دهد، نظم و قانون را حفظ کند و جاده‌ها را برای بازرگانی باز نگاهدارد، صحبت کردن از اصلاحات مالی مسخره است».

ارمیتاژ اسمیت تقریباً دو ماه پس از امضای موافقت‌نامه نیز، که ایران در آستانه کودتا قرار داشت، در ضمن یادداشت مفصلی به وزارت خارجه بریتانیا تأکید می‌کند:

«حکومت اعلی حضرت (پادشاه بریتانیا) باید این کشور (ایران) را نجات دهد. برنامه رها کردن ایران به حال خود در منجلا ب هم، طبیعتاً برای حکومت انگلیس که در قبال بردباری و نیک‌اندیشی آن تنها با سوءظن و حیلۀ حکومت ایران مواجه شده است جذاب خواهد بود. اما متأسفانه منافع بریتانیا و اتباع بریتانیا نیز بخشی از این منجلا ب را تشکیل می‌دهند. اینک تنها راهی که باقی می‌ماند این است که توجه خود را به مرکز و جنوب کشور که هنوز در آن اشخاص ساده و سالمی یافت می‌شود معطوف داریم».

نسخه‌ای که ارمیتاژ اسمیت برای نجات ایران تجویز می‌کند این است که شمال ایران را «دست کم برای زمان حاضر» از دست رفته تلقی کنند اما «جنوب هنوز از دست نرفته» پس تا دیر نشده است «حکومت را مجبور کنید به اصفهان برود بگذارید شاه کشور را ترک کند و بازگشت او را ممنوع نمایید خوب است که تمام دارایی‌های شاه را به نفع

حکومت ضبط کنید. نیروی تفنگداران جنوب را توسعه دهید». انگلستان باید شکل گمرکات جنوب را «که وثیقه وام‌های مختلف بریتانیاست» و درآمد آن «سر به ۷ تا ۸ میلیون لیره استرلینگ می‌زند» در اختیار بگیرد. از این مبلغ ماهانه صد هزار تومان بابت اقساط وام بانک برداشت می‌شود. حکومت اعلی حضرت (پادشاه بریتانیا) می‌تواند علاوه بر ماهانه ده هزار لیره مخارج نیروی تفنگداران جنوب، باقی درآمد گمرک را نیز به خود اختصاص دهد. این طرح اصلاً مشکلی برای خزانه‌داری بریتانیا ایجاد نمی‌کند بلکه خزانه‌داری را قادر می‌سازد که بخشی از ۷ تا ۸ میلیون درآمد گمرکات را «برای جبران بدهی‌هایی که در مورد آنها بدحسابی شده، برداشت کند».

ارمیتاز وقتی این یادداشت را می‌نوشت نمی‌دانست که پنج هفته دیگر کودتا می‌کند و صحنه به کلی عوض می‌شود.^{۹۱}

فصل ششم، کودتا

چنین به نظر می‌آید که وسوسه راه انداختن کودتایی برای ایران به دنبال ناکامی قرارداد ۱۹۱۹م در وزارت جنگ انگلستان شکل گرفت. قرارداد ۱۹۱۹م در وزارت خارجه انگلستان طرح‌ریزی شده بود و از دولتمردان ایران قوی‌ترین و پرمایه‌ترین رجل مورد اعتماد انگلستان — وثوق‌الدوله — را در نظر گرفته بودند تا با سیاست «مشت آهنین» تصویب و اجرای قرارداد را به سامان برساند. وثوق‌الدوله با همه زیرکی و کاردانی که داشت نتوانست قرارداد را نجات دهد بلکه قرارداد بود که او را به ورشکستگی کشانید. قرارداد چندان وهن و بی‌اعتباری و بدنامی برای وثوق به ارمغان آورد که تا پایان زندگی دیگر نتوانست در صحنه سیاست ایران قد علم کند. مواردی پیش آمد که کسی به طهارت و وجاهت مدرس به نجات او برخاست و همت بر تطهیر او گماشت اما فایده‌ای نداشت. نرم‌ن می‌خواست کاری را که وثوق‌الدوله نتوانسته بود انجام دهد به دست مشیرالدوله آزادی‌خواه وجیه‌المله عملی سازد که آن نیز نگرفت و این دو آزمایش، بن‌بست نابهنگامی را که وزارت خارجه بریتانیا در ایران با آن برخورد کرده بود برملا ساخت. پیدا بود که به دست سپهدار و امثال او نیز معجزه‌ای رخ نخواهد داد. بن‌بست نابهنگام گفتیم زیرا فرصت زیادی باقی نبود که با آوردن و بردن کابینه‌های بی‌خاصیت

تلف شود. بریتانیا می‌بایست قوای خود را از ایران بیرون برد. انقلابیون روسیه مخالفان خود را قلع و قمع کرده و بر قفقاز مسلط گشته بودند. دولت انقلابی شوروی کاملاً روشن کرده بود که وجود قوای بریتانیا را در ایران منافی امنیت خود می‌داند. لرد کرزن با اشاره به مادهٔ اول پیمان سری که از سوی حکومت انقلابی شوروی به ایران پیشنهاد شده بود می‌گوید: «ما بیمناکیم که حتی حضور تفنگداران جنوب تحت مادهٔ یک پیمان سری، می‌تواند از سوی بلشویک‌ها حمل بر تهدید یک حملهٔ بالقوه شود که در نتیجهٔ آن قوای روس می‌تواند تا مدتی نامحدود در شمال ایران بماند».^{۹۲}

ولی بگف فرماندار نخجوان، که پس از پیوستن ارمنستان به جمهوری‌های شوروی در رأس یک هیأت بلشویکی به تبریز آمده بود، در دسامبر ۱۹۱۹ به صراحت اعلام داشت: «نیروهای بلشویک به این علت در ایران مانده‌اند که مبدا انگلیسی‌ها پیشروی کنند و دریای کاسپی را تصرف نمایند». میخائیل یانگویچ، عضو روسی همان هیأت، نیز به والی آذربایجان هشدار داد که «اتحاد میان ایران و هر قدرت دیگری، از سوی حکومت شوروی اقدامی خصمانه تلقی خواهد شد».^{۹۳}

نگاهداری نیرو در ایران مستلزم هزینهٔ گزافی بود که بریتانیای بعد از جنگ آمادگی پرداخت آنرا نداشت. در سال ۱۹۱۸م رقم این هزینه بالغ بر سی میلیون لیره شده بود و انگهی ماندن نیروهای نظامی بریتانیا در ایران مستلزم رودررویی و مقابله با نیروهای شوروی بود. بریتانیا می‌دانست که اگر در ایران نیرو نگاهدارد، شوروی‌ها نیز خواهند ماند و ایران به پایگاهی برای صدور انقلاب به هندوستان مبدل خواهد شد. شعارهای انقلابی در آن ایام جذابیتی خاص برای ایرانیان داشت و نوید دنیای تازه‌ای را می‌داد: دنیایی قائم بر استقلال و آزادی ملت‌های تحت ستم و استعمارزده. در مقابل، بریتانیا به عنوان مظهر زورگویی و استعمار شناخته می‌شد و ماجرای قرارداد منفور و وثوق‌الدوله هم بر نفرت و انزجار مردم از بریتانیا افزوده بود. انقلابیون شوروی با شرطی که در پیمان سری قایل شدند بریتانیا را بر سر یک دوراهی قرار دادند.

انگلیسی‌ها مصمم به تخلیهٔ ایران بودند و به جهاتی که اشاره کرده‌ایم ماندن در ایران را نه به مصلحت خود می‌دانستند و نه توش و توان آنرا داشتند که بمانند. پس طبیعی می‌نمود که در واپسین فرصت بکوشند تا حکومتی را که پشت سر خود در تهران باقی

می‌گذارند از خطر افتادن در دامن انقلابی‌ها محفوظ نگاهدارند. چنین است که ژنرال آیرن‌ساید با صراحت و زمختی خاص نظامیان، بی‌هیچ پرده‌پوشی، می‌نویسد: در چنین وضعی تنها یک کودتا به درد ما می‌خورد^(۱).

و قاعداً حکومتی که در چنان شرایط بحرانی با یک کودتا بر سر کار می‌آید باید به سرعت کارها را قبضه کند و بر اوضاع مسلط گردد و آن نمی‌تواند جز یک حکومت دیکتاتوری نظامی باشد. روشن‌ترین بیان این نگرش را باز در یادداشت‌های ژنرال آیرن‌ساید می‌یابیم که در ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ می‌نویسد: «در واقع یک دیکتاتوری نظامی می‌تواند مشکلات ما را حل کند و ما را قادر سازد که بی‌هیچ مشکلی از ایران بیرون رویم»^(۲).

۱. نقش آفرینان کودتا

آیرن‌ساید که فرماندهی نیروهای نظامی بریتانیا را در ایران (موسوم به نورپرفرس^(۳)) داشت، اقداماتی برای تجدید سازمان قوای مسلح ایران انجام داد. او نخست یک افسر انگلیسی به نام کلنل اسمایث^(۴) را برای تنظیم امور قزاقخانه گماشت. اسمایث جزو هیأتی از افسران انگلیسی بود که به موجب قرارداد ۱۹۱۹م به ایران آمدند. او در این مدت زبان فارسی را فراگرفته بود. اسمایث را نرمن وزیرمختار انگلیس، به لرد کرزن وزیر خارجه آن کشور، این‌گونه معرفی می‌کند: «بیش از دو ماه است که به‌طور غیررسمی و تقریباً مخفیانه در میان قزاق‌ها کار می‌کند و نتیجه تلاش او افزایش کارآیی قزاق‌ها بوده است».

فرمانده ایرانی قزاق‌ها سردار همایون بود که پس از برکناری ژنرال روسی استراسلسکی به این سمت منصوب شده بود؛ مردی بی‌کفایت و بیکاره که از فرماندهی به نام آن اکتفا می‌نمود.

آیرن‌ساید در گزارش مورخ ۸ دسامبر ۱۷/۱۹۲۰ آذر ۱۲۹۹ به وزارت جنگ نوشت: یک افسر ایرانی توانا باید فرماندهی قزاق‌ها را برعهده بگیرد. این بسیاری از مشکلات را

(1). «Better a coup d'eta for us than anything else» (2). «in fact a military dictatorship would solve our troubles and lets us out of the Country without any trouble at all» (3). Norperforce (4). Smythe

برطرف می‌کند و به ما مجال می‌دهد تا با مسالمت و آبرومندی کشور را ترک گوئیم.^{۹۴} آیرن‌ساید در جریان بازدیدهای خود از واحدهای قزاق، واحد تبریز را «بهتر و بانشاطتر» یافت. اسمایث هم از کارآمد بودن گردان قزاق تبریز اظهار رضایت می‌کرد. آیرن‌ساید نام فرمانده آنها را پرسید. افسری با شانه‌های پهن، سر و وضعی مرتب و موقر با قامتی بلند بیش از ۱/۸۰ متر، بینی عقابی، چشمان درخشان، قیافه‌ای پرشور و نشاط به او معرفی شد که نام او رضا خان بود. این توصیفی است که آیرن‌ساید در یادداشت‌های روزانه خود از نخستین دیدار که با رضا خان میرپنج داشت آورده است: «افسری بسیار جدی، که از شدت مالاریای لرزیدولی به روی خود نمی‌آورد و به مرخصی استعلاجی هم نمی‌رفت».

قرار شد اسمایث به امور مالی و اداری قزاقخانه بپردازد و تجدید سازمان و آموزش نفرات بر عهده رضا خان باشد. یادداشت‌های روزانه آیرن‌ساید حکایت از آن دارد که وی روز به روز بیشتر و بیشتر در رضا خان دل می‌بندد و فکر می‌کند که اینک مرد نیرومندی را که در طلبش بود یافته است.^{۹۵}

«جان و روح واقعی ماجرا یک سرهنگ است به نام رضا خان؛ مردی که پیشتر هم خیلی از او خوشم آمده بود. اسمایث می‌گوید مرد خوبی است»^(۱).

این رضا خان کیست که اینک یکباره در عرصه شطرنج قدرت سر بر می‌آورد، اندک اندک همان نیروی مختصر قزاق را سر و سامان می‌دهد و آنرا به اهرمی مؤثر و کارآمد برای تسلط بر سراسر فضای سیاسی و اجتماعی ایران تبدیل می‌کند؟ آیرن‌ساید می‌نویسد: «رک و بی‌پرده با من حرف زد و گفت از سیاستمدارانی که مجلس را قبضه کرده‌اند و فقط به فکر منفعت خویش‌اند بدش می‌آید. او سرباز است و در یک خانواده سرباز پرورش یافته است»^{۹۶}.

برآورد آیرن‌ساید از این افسر برازنده، در آستانه پنجاه سالگی، چنین بود: «به نظر من او آدم جسور و نترسی است که سعادت کشورش را می‌خواهد. ایران در روزهای

(1). «The real Life and soul of the show was Reza Khan a colonel, the man I Liked much before. smyth says he is a good man»

دشواری که در پیش دارد نیازمند رهبر است، و این مرد بی‌تردید آدمی بسیار پرارزش است»^{۹۷}.

رضا خان جز اسمایث معرف معتبر دیگری هم داشت و او اردشیر ریپورتر بود که در خاطرات خود آورده است: «به دستور وزارت جنگ در لندن و نایب‌السلطنه هند همکاری نزدیک ژنرال آیرن‌ساید و من آغاز شد. من برای نظرات رضا خان درباره نیروی قزاق اعتبار فراوانی قایل بودم و سرانجام او را به آیرن‌ساید معرفی کردم. آیرن‌ساید همان خصال را در رضا خان می‌دید که من دیده بودم و هر دو برای این مرد احترام زیادی قایل بودیم»^{۹۸}.

۲. سوابق نظامی رضا خان

سوابق خدمت رضا خان سردار سپه از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۴ ش در پرونده‌ای به عنوان «جزوه سجلات مخصوص» تحت شماره ۶۸۸۶ در آرشیو مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی نگهداری می‌شود. رضا خان در سال ۱۲۹۷ ش/۱۳۳۶ ق/۱۹۱۸ م پس از برکناری کنل کلرژه از فرماندهی لشکر قزاق ارتقای مقام پیدا کرده و به فرماندهی فوج تیرانداز همدان منصوب شده است. مدارج ترقی رضا خان پس از آن تاریخ به سرعت طی شده، نخست درجه سرتیپ سومی گرفته و آنگاه به ریاست فوج گارد تیرانداز رسیده و سپس آجودانی احمد شاه را پیدا کرده، درجه‌های سرتیپ دومی و امیرپنجی را هم یکی پس از دیگری دریافت کرده و در سال ۱۲۹۹ ش به ریاست دیویزیون قزاق رسیده و به «سردار سپه» ملقب گشته است.

تولد رضا خان براساس همین اسناد در ۱۲۹۵ ق بوده و در تاریخ ۱۳۰۷ ق به سمت تابین در فوج سوادکوه وارد خدمت نظام گردیده است. دوره سی ساله اول خدمات رضا شاه (از تابینی در ۱۳۰۷ ق تا سرتیپ سومی در ۱۳۳۷ ق) روشن نیست. سرعت پیشرفت و ترقی رضا خان از ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۹ ش (از برکناری کلرژه تا کودتا) درخور توجه است. او پس از کودتا نیز راه خود را تا فرماندهی کل قوا به همان سرعت پیموده است.

بهار از قول مدرس روایت می‌کند که رضا خان پیش از کودتای ۱۲۹۹ ش از او

خواسته بود که دست به دست هم بدهند و حکومت را براندازند.^{۹۹} بنا به همین روایت، رضا خان اظهار نگرانی می کرده است که «می ترسم ایران بلشویک شود». رضا خان پیش از گفتگو با مدرس در همان مقوله با وثوق الدوله نیز صحبتی داشته ولی نه وثوق الدوله و نه مدرس اعتنایی به او نکرده بودند. یادداشت‌های ابوالقاسم کحال زاده، منشی سفارت آلمان، حکایت از آن دارد که رضا خان دو سه سال پیش از آنکه با آیرنساید آشنا شود نقشه کودتایی را به کمک آلمانی‌ها طراحی کرده بود.^{۱۰۰}

تقدیر چنین بود که آلمان در مصاف قدرت‌های جهانی شکست خورد و آن نقشه رضا خان ناکام ماند. اما سر خم می سلامت، شکند اگر سبویی. آلمان نشد راهی دیگر باید آزمود. بخت و اقبال این بار به سراغ او آمده بود. آیرنساید دستور داشت که تا اول اسفند ۱۲۹۹ خود را به بغداد برساند زیرا وینستون چرچیل وزیر تازه مستعمرات، می‌خواست جلسه‌ای در قاهره تشکیل دهد و وضع مستعمرات بریتانیا و خاورمیانه را بررسی کند.^{۱۰۱} آیرنساید می‌بایستی کار ایران را یکسره کند و فرصتی نداشت. پس نشست و با رضا خان صحبت کرد و از او قول گرفت که اولاً امنیت منطقه را در جریان عقب کشیدن نیروهای انگلیس حفظ کند و احیاناً هوس نکند که در وسط معرکه از پشت به آنان خنجر بزند. ثانیاً کاری به کار شاه نداشته باشد. رضا خان هر دو شرط را پذیرفت و قول داد (۲۴ دی ۱۲۹۹).^{۱۰۲}

«در حضور اسمایث گفت و شنودی طولانی با رضا داشتم. در این فکر بودم که آیا ضروری است قرار و مدارهای کتبی بگذاریم یا نه، و سرانجام به این نتیجه رسیدم که نوشتن مطالب مفید واقع نخواهد شد. اگر رضا بخواهد بازی درآورد به سادگی می‌تواند چون که امکان خواهد داشت به راحتی بگوید قول‌هایی را که داده است به اجبار بر وی تحمیل شده‌اند و او ملزم به انجام آنها نیست.

قبل از اینکه از هم جدا شویم دو نکته را برایش روشن ساختم:

۱. نباید به هیچ وجه از پشت سر به قوای من حمله کند. چون که این کار به نابودی او منجر خواهد شد و جز حزب انقلابی به سود هیچ کس نخواهد بود.
۲. شاه به هیچ وجه نباید سرنگون شود.

رضا صراحتاً قول داد و من با او دست دادم. به اسمایث گفته‌ام به تدریج کنترل را

کاهش دهد. به هیچ وجه نگران رفتن او نیستم»^{۱۰۳}.

این شرط دوم گویای آن است که رضا خان و آیرنساید به توافقی در مورد حرکت بعدی قزاق‌ها و اشغال تهران و کودتا رسیده بودند.

به روایت مرتضی یزدان‌پناه، رضا خان در کابینه و ثوق‌الدوله به کمک نصرت‌الدوله با هیأت مستشاران نظامی انگلیس که مشغول مطالعه برای نوسازی قوای مسلح ایران و استخلاص نیروی قزاق از فرماندهی افسران روس بودند، آشنا شده و به ژنرال دیکسون که ریاست هیأت را برعهده داشت گفته بود: «از میان بردن قزاقخانه و روس‌ها کاری ندارد و من حاضرم»^{۱۰۴}. روایت یزدان‌پناه را دیکسون خود نیز در نامه مورخ ۶ ژوئن ۱۹۲۱ که به اینگرت نوشته تأیید می‌کند. دیکسون در این نامه که تفصیل آنرا در صفحات بعد خواهیم آورد می‌گوید من این رضا خان را خوب می‌شناسم. همین بهار گذشته با پیشنهاد خیانت به افسران روس مافوق خود نزد من آمده بود.

این روایت‌ها همه از طبع بی‌قرار و باطن ناآرام و ماجراجوی رضا خان حکایت دارند. او با انرژی شگرف و سرنتری که داشت دنبال فرصتی می‌گشت که خود را از گوشهٔ خمول و تاریکخانهٔ گمنامی درآورد. آیرنساید در ۳۱ ژانویهٔ ۱۹۲۱ پس از ملاقات با رضا خان او را در یک حالت روحی هیجان‌آلود تصویر می‌کند که می‌خواهد دست به کاری بزند و از اینکه عاطل و باطل بماند ناشکیبایی می‌نماید^{۱۰۵}.

مسلم است که خیالات رضا خان دربارهٔ دولت و «سیاستمدارانی که مجلس را قبضه کرده‌اند»، یعنی ایجاد دگرگونی در اوضاع، بدون همکاری و دستگیری برخی از همان سیاستمداران میسر نمی‌شد و رضا خان خود این نکته را خوب می‌دانست. بریتانیایی‌هایی هم که او را برگزیدند از آن غافل نبودند. از جزئیات ارتباط‌ها و اقدام‌های رضا خان در این زمینه اطلاعاتی بیش از آنچه آوردیم در دست نیست. آخرین دیدار آیرنساید با رضا خان در ۲۸ بهمن ۱۲۹۹ بود.

۳. طرح مشترک سید ضیاء و تیمورتاش

مقارن آشنایی آیرنساید با رضا خان در اوایل دسامبر ۱۹۲۰، سید ضیاءالدین طباطبایی روزنامه‌نویس همراه عبدالحسین تیمورتاش معروف به سردار معظم خراسانی،

که به نمایندگی در مجلس چهارم انتخاب شده بود، به ملاقات نرمن وزیر مختار بریتانیا، رفتند و طرحی را که برای حفظ تهران از نیروهای بلشویکی و تغییر اوضاع تنظیم کرده بودند، با او در میان گذاشتند. آن طرح شامل تجدید سازمان نیروهای پلیس و ژاندارمری و تشکیل واحدی پانزده هزار نفری بود که اسماً زیرمجموعه وزارت جنگ باشد و فرماندهی آنرا افسران انگلیسی برعهده بگیرند. هزینه اجرای طرح یک میلیون لیره برآورد می‌شد. نرمن به کرزن پیشنهاد کرد که این پول از محل وام دو میلیون لیره‌ای قرارداد تأمین گردد اما کرزن با آن پیشنهاد مخالفت نمود و گفت مادام که مجلس تکلیف قرارداد را معلوم نکرده است هیچ پرداخت تازه‌ای از آن محل ممکن نخواهد بود.^{۱۰۶}

نرمن در ۲۷ دسامبر ۱۹۲۰ به کرزن نوشت که اکثریت اعضای کابینه سپهدار با تشکیل نیرویی زیر فرماندهی افسران انگلیسی موافقت دارند؛ اما در ۲۹ دسامبر پاسخ گرفت که سپهدار مرد بسیار ضعیفی است و نمی‌تواند آنچه را که می‌خواهد اجرا کند، «از این رو ما دیگر نه از تغییر حکومت بهره‌ای می‌بریم و نه اقدامی جدی برای نجات عهدنامه ایران و انگلیس به عمل خواهیم آورد». نرمن بر آن بود که اگر نظر بریتانیا درباره قرارداد عوض شده موضوع رسماً به دولت ایران اطلاع داده شود. کرزن با این پیشنهاد هم مخالفت نمود و گفت: «لازم نمی‌دانم به حکومت ایران اطلاع داده شود که حکومت اعلی حضرت مسأله معاهده را خاتمه یافته تلقی می‌کند»^{۱۰۷}.

خوب اگر سپهدار مرد بسیار ضعیفی است سراغ مردی قوی‌تر باید رفت. کاکس در ۹ ژانویه ۱۹۲۱ از بغداد نوشت: فیروز حاضر است به حمایت خود از سیاست و اهداف بریتانیا در ایران ادامه دهد. دل و جرئت و توانایی او می‌تواند کمک بزرگی به نرمن و کابینه سپهدار باشد.

معلوم بود که بریتانیا از آمد و رفت سیاستمداران معلوم الحال که یکی پس از دیگری برای تشکیل دولت دعوت می‌شدند و عملاً هیچ کاری نمی‌توانستند انجام دهند خسته شده است. تاریخ این نامه‌ها درخور توجه است. دلتنگی و ناشکیبایی کرزن با طبیعت انگلیسی وی ناسازگار می‌نماید. تا کجا این بدلعابی‌ها با نقشه محرمانه‌ای که یک ماه یا چهل روز دیگر می‌بایستی اجرا شود مرتبط بود خدا می‌داند.

۴. کمیته آهن

بریتانیا مرد نیرومند موردنظر خود را در میان رجال شناخته شده که امتحان خود را پس داده بودند نمی توانست بیابد و مقدر آن بود که این نقش برعهده یک روزنامه نویس — سید ضیاءالدین طباطبایی — گذارده شود. سید از طبقه دوله‌ها و سلطنه‌ها نبود. مردی جسور و بی‌باک و فرصت طلب و درعین حال سخت مورد اعتماد بریتانیا بود. او از چندی پیش شاخه تهران کمیته آهن را به نام کمیته فولاد در خانه خود ایجاد کرده بود. کمیته آهن اصلاً در اصفهان تشکیل شده بود و اعضای اصلی آن هواداران بریتانیا بودند. از اعضای کمیته تهران که در زرگنده، منزل سید، گرد هم می آمدند برخی مانند عدل الملک دادگر، منصورالسلطنه عدل، معزالدوله نبوی، کریم خان رشتی، مؤدب الدوله نفیسی و سید محمد تدین را می شناسیم. ملک الشعرا بهار و محمود جم نیز با آن کمیته ارتباط داشتند. دو افسر ژاندارمری در کمیته آهن تهران شرکت می کردند: سرهنگ کاظم خان سیاح و سرگرد مسعود خان کیهان. این دو افسر اسمایث را می شناختند و زیر نظر او کار کرده بودند و اسمایث کسی است که رضا خان را به آیرنساید معرفی کرد و اختیار امور مالی و اداری نیروی قزاق به دست او بود. هر دو افسر ژاندارمری هم نقش‌های حساسی در کودتا برعهده گرفتند.

۵. دست و پا زدن‌های بی حاصل

در ۳۰ بهمن ۱۲۹۹ معین الملک، منشی احمد شاه، به دیدار نرمن می رود و می گوید: «سردار همایون (فرمانده قزاقان) به پیشنهاد اسمایث پیامی به قزوین فرستاده و دستور داده است که همه نیروهای افواج تهران و همدان که در قزوین متمرکز بودند به پایتخت اعزام شوند. شمار افراد این نیروها در حدود ۲۲۰۰ تن تخمین زده می شد. معین الملک می گوید شاه فکر کرده است که ورود این تعداد قزاق به تهران نظم شهر را درهم خواهد ریخت و اینک مایل است که آن دستور لغو شود و قزاق‌ها از آمدن به پایتخت خودداری نمایند. نرمن پاسخ می دهد که او شخصاً مخالفتی با نظر شاه ندارد ولی اردوی قزاق از قزوین حرکت کرده و همین حالا در راه است.

آیا می‌شود جلو اردو را گرفت و قزاق‌ها را به پایگاه اصلی‌شان برگرداند؟ اسمایث می‌گوید که آمدن قزاق‌ها ربطی به او ندارد مسئولیت این کار با سردار همایون است که دستور حرکت را داده و هم او است که باید جلوی آنرا بگیرد. شاه از سردار همایون می‌خواهد شخصاً به پیشواز قزاق‌ها برود و از آنها بخواهد که به قزوین بازگردند. سردار همایون می‌رود و در بازگشت می‌گوید پیش‌قراولان قزاق را در راه قزوین - کرج ملاقات کرده و آنها قول داده‌اند که به قزوین بروند گشت.

نرمن در همان روز دوم اسفند به بهانه تفرج و راه‌پیمایی از تهران بیرون می‌رود و خود را از دسترس شاه خارج می‌کند. سردار همایون که می‌بیند کاسه و کوزه را سر او شکسته‌اند استعفا می‌دهد. اسمایث می‌کوشد تا شاه را آرام نگاهدارد. او دو نفر افسر انگلیسی (کلنل هیگ و کلنل هارستن) را مأمور می‌کند تا به همراه نماینده ویژه شاه - ادیب‌السلطنه سمیعی - به دیدن قزاق‌ها برود. این هیأت در مهرآباد، پشت دیوار پایتخت، به قزاق‌ها می‌رسند و درمی‌یابند که فرماندهی آنها با رضا خان است اما سید ضیاءالدین نیز همراه با دو افسر ژاندارمری، سرهنگ کاظم خان سیاح و سرگرد مسعود خان کیهان، به قزاق‌ها پیوسته‌اند.

رضا خان می‌گوید: قزاق‌ها تصمیم گرفته‌اند به تهران بیایند و دولتی مقتدر بر سر کار آورند تا به این وضعیت خاتمه داده شود. او در برابر اصرار نماینده شاه که خواستار بازگشت قزاقان به قزوین بود می‌گوید: «مجبوریم. باید به تهران نزد عائله خود بیاییم».

۶. کودتاگران در تهران

اینک رضا خان دم دوازده تهران بود. او عصر همان روز که قول و قرار خود را با آیرن‌ساید قطعی کرد، به قزاق‌ها دستور داد که خود را برای رفتن به تهران آماده سازند. صبح فردا آیرن‌ساید رو به بغداد و قزاق‌ها رو به تهران حرکت کردند. قزاق‌ها سفری چهار روزه در پیش داشتند و بعد از ظهر روز چهارم در کنار تهران بودند و کمی بعد از نیمه شب بیستم فوریه ۱۹۲۱ به تهران وارد شدند. ژاندارم‌ها که بنا بود پایتخت را حفظ کنند به کودتاگران پیوستند. منابع آمریکایی اشاره می‌کنند که انگلیسی‌ها افسران

سوئدی را نیز خریده و با خود همداستان کرده بودند. هم سرهنگ گلیراپ^(۱)، رئیس سوئدی ژاندارمری، و هم ژنرال وستاهل^(۲)، رئیس کل سوئدی پلیس، پیشاپیش تعلیمات لازم را به واحدهای زیر فرمان خود داده بودند و در عوض به نشان GCMG از سوی بریتانیا مفتخر گشتند^{۱۰۸}.

۷. نعل‌های باژگونه

حکومت کودتا با اعلامیه «حکم می‌کنم» رضا خان آغاز شد. شاه لاعلاج فرمان ریاست وزرایی را به نام سید ضیاءالدین طباطبایی امضا کرد. در تهران حکومت نظامی اعلان شد و عده‌ای از رجال سرشناس بازداشت گردیدند. کاظم خان سیاح حاکم نظامی تهران شد و رضا خان میرپنج به دریافت لقب «سردار سپه» مفتخر گردید. برنامه دولت کودتا انجام مقاصد بزرگ و انقلابی را نوید می‌داد. شعارهای دهن‌پرکن منعکس‌کننده آرمان‌های ملی بود: تجدید سازمان عدلیه و مالیه کشور، بازنگری قوانین و اصلاح آنها، الغای کاپیتولاسیون، تقسیم اراضی، طرح زیباسازی پایتخت، استخدام مستشاران آمریکایی این حرف‌ها با حرکتی که سر نخ آن به دست کلنل اسمایث بود مناسب نمی‌نمود. حتی کرزن شگفت‌زده شد که «مقاصد رئیس‌الوزرا انسان را نسبت به انگلوفیل بودن او به شک می‌اندازد». نرمن اطمینان داد که سید نعل باژگونه می‌زند: «او در هر مورد با من مشورت کرده است. گاهی باید چیزهایی بگویند که معلوم نشود آلت دست ماست»^{۱۰۹}.

رئیس‌الوزرا دم از الغای قرارداد ۱۹۱۹م می‌زد. نرمن در ۷ اسفند ۱۲۹۹ به کرزن نوشت: «الغای قرارداد واجد معنایی نیست زیرا که سید ضیاء محتوای قرارداد را از طریق افسران و مستشاران انگلیسی به اجرا می‌گذارد و قزاقخانه را با افسران انگلیسی تجدید سازمان می‌دهد»^{۱۱۰}.

سید می‌خواست قرارداد را از در پشت باز آورد. نرمن می‌گوید رئیس‌الوزرا بر آن است که: «اداره امور دو دستگاه اصلی را به دست انگلیس‌ها بسپارد این سیاست

(1). Gleeurup (2). Westhal

در نهایت اکثر امتیازهایی را که بریتانیا انتظار داشت از قراردادی غیرعملی به دست آورد تحصیل خواهد کرد بسیار اهمیت دارد که ماهیت انگلیسی دولت جدید عجلتاً تا آنجا که ممکن است پنهان بماند.^{۱۱۱}

منظور نرمن از دو دستگاه اصلی قشون و مالیه بود که می‌بایستی به‌دست انگلیسی‌ها سپرده شود. کرزن مخصوصاً از آمریکایی‌ها هراسان بود. اگر سید ضیاء می‌خواهد مستشاران غیرانگلیسی بیاورد آن مستشارها «باید بلژیکی یا احياناً سوئدی باشند». باید بی‌چون و چرا به سید بگویید که نه بانک جدیدی باید به وجود آید و نه هیچ آمریکایی در وزارت پست و تلگراف راه پیدا کند. مسأله بانک و مخابرات از نظر بریتانیا حساس‌تر می‌نمود.

نرمن باز اطمینان داد که رئیس‌الوزرا منافع بریتانیا را محفوظ نگاه می‌دارد. برای بازرسی فنی پست و تلگراف یک نفر انگلیسی می‌آورد. بانک جدید هم با سرمایه انگلیسی ایجاد می‌شود.

۸. رضا خان و سید در شطرنج سیاست

در این میان رضا خان، که با قواعد شطرنج سیاست به‌کلی ناآشنا و به نظر دولتمردان تهران یکسره خام و بیگانه می‌نمود، ذکاوت و هوشیاری شگفت‌انگیزی از خود نشان می‌داد. با قدم‌های سنجیده و استوار پیش می‌رفت و روزبه‌روز شخصیت و نفوذ خود را هرچه بیشتر بر کابینه تحمیل می‌کرد. سید ضیاء در بیانیه نخستین خود تأکید فراوان بر لزوم تقویت نیروی نظامی داشت: «قبل از همه چیز و بالاتر از همه چیز، قشون هر چیزی اول برای قشون، و باز هم برای قشون!»

این شعاری است که در سرلوحه همه برنامه‌های دولت‌های بعد از کودتا جای گرفت. سید ضیاء هنوز در فکر استخدام انگلیسی‌ها و سوئدی‌ها بود که نیروهای قزاق و ژاندارمری را زیر نظر آنها قرار دهد و حال آنکه رضا خان با اعتماد به نفس کامل از ورود خارجی‌ان اکراه داشت و فقط فشار می‌آورد که پول بیشتر برای ارتش تخصیص داده شود. رضا خواستار آن بود که وزارت جنگ به او داده شود تا بتواند با اختیارات لازم کار سامان‌دهی نیروهای مسلح را عهده‌دار گردد. سید گمان می‌برد که آوردن

رضا خان در هیأت دولت و شرکت دادن وی در اداره امور بد فکری نیست، پس مسعود کیهان را عنوان وزیر مشاور داد و وزارت جنگ را به رضا خان سپرد. اما رضا خان که وزیر شد به هوش بود که کلید قدرت را از دست ندهد، او فرماندهی نیروی قزاق را هم برای خود حفظ کرد و لباس نظامی را از تن درنیاورد. همچنان که سید نسبت به شاه بی‌اعتنایی و کم‌محلی می‌نمود رضا خان متقابلاً خود را به دربار نزدیک می‌کرد و دم از شاه و ملت می‌زد. نسبت به سید بی‌اعتنا بود. او مهار کار نیروهای مسلح را سخت در دست خود داشت. در روز اول اردیبهشت بیست نفر افسر انگلیسی که تازه استخدام شده بودند بدون اطلاع رضا خان به قزوین اعزام شدند. رضا خان که از ماجرا آگاه شد در خشم آمد و گفت سرباز ایرانی به هیچ خارجی احتیاج ندارد، نه روس می‌خواهد و نه انگلیس. استخدام افسران انگلیسی مفهومی جز احیاء قرارداد ندارد. سربازان می‌پرسند اگر قرار بود کار به دست انگلیسی‌ها باشد ما چرا کودتا کردیم و جان خود را در خطر انداختیم؟ به اشاره و تشویق رضا خان افسران ایرانی جمع شدند و به قرآن قسم خوردند که زیر دست هیچ افسر انگلیسی خدمت نکنند.

بدین‌سان روزی چند گذشت. در هفدهم اردیبهشت رضا خان خواستار آن شد که ژاندارمری زیر نظر وزارت جنگ قرار گیرد. این خواسته او نیز برآورده شد و آنگاه وی آنچه را که سه ماه تمام در دل نهفته بود آشکار ساخت و در چهارم خرداد آشکارا از سید ضیاء خواست که کنار برود و جای خود را به دیگری بدهد. شاه نیز جانب رضا خان را داشت. سید چاره‌ای جز تمکین ندید، استعفا داد و ناگزیر ایران را ترک گفت. سرگرد مسعود کیهان و سرهنگ کاظم خان سیاح او را تا مرز همراهی کردند و فردای آن روز رجالی که در بازداشت بودند آزاد گشتند.

فصل هفتم، از قوام تا نخست‌وزیری رضا خان

شاه می‌خواست مشیرالدوله پیرنیا را بر سر کار آورد ولی او رضایت نداد. مستوفی‌الممالک هم زیر بار نرفت و آخر سر قرعه به نام قوام‌السلطنه والی معزول خراسان، افتاد که تازه از بازداشت آزاد شده بود. زندانی دیروز به ریاست دولت رسید. نرمن به کرزن نوشت: «با آنکه رئیس‌الوزرای جدید هم لایق و پرکار است و هم سرشار از احساسات

بسیار دوستانه نسبت به بریتانیا، من زمامداری او را مثمر‌تر نمی‌بینم، چون تعلیم و تربیت و وابستگی‌های او به هیچ‌وجه مناسب دولتی اصلاح‌طلب یا حتی نسبتاً پاکدامن نیست»^{۱۱۲}.

اعضای کابینه قوام، جز شخص رضا خان از همان سلطنه‌ها و دوله‌ها بودند که سید ضیاء بر ضد آنها قیام کرده بود: ادیب‌السلطنه، محتشم‌السلطنه، مصدق‌السلطنه، مشاورالسلطنه، عمیدالسلطنه، حکیم‌الدوله، ممتازالدوله، مستشارالدوله. اینها بودند اعضای دولت قوام‌السلطنه.

نرمن نوشت: «تمام دزدانی که سید ضیاء بیرون انداخته بود برگشته‌اند» با رفتن سید ضیاء مجلس چهارم هم، پس از کم‌وبیش شش سال افتتاح شد. مؤتمن‌الملک رئیس مجلس بود و حکیم‌الملک و مدرس نایبان وی بودند. این مجلس اعتبارنامه دادگر و سلطان محمد عامری را به جرم آنکه با سید ضیاء همکاری داشتند رد کرد، اما اعتبارنامه نصرت‌الدوله فیروز، که رکن عمده قرارداد ۱۹۱۹م بود، پذیرفته شد. فیروز در جریان کودتا، همراه پدر و برادرش، بازداشت شد و تا سقوط سید ضیاء در بازداشت ماند. او پس از آزادی به مخالفت با انگلیس برخاسته و خود را زیر حمایت مدرس کشیده بود و دفاع بسیار مؤثر مدرس در مجلس اعتبارنامه او را از خطر حتمی نجات داد^{۱۱۳}.

رضا خان به زودی موفق شد که نیروهای نظامی را سر و سامان بخشد. او شمار سربازان را تا پنجاه هزار نفر بالا برد. از بخت بلند او هرج و مرجی که در طول جنگ جهانی سراسر کشور را فراگرفته بود روی در افول نهاده بود. بسیاری از گردنکشان و یاغیان مانند ماشاءالله خان کاشی پیش از کودتا در دوران حکومت وثوق‌الدوله از میان رفته بودند. قیام شیخ محمد خیابانی هم در حکومت مشیرالدوله پیش از کودتا درهم شکسته شد. نگرانی فوری‌تر تهران بعد از کودتا از دو جانب بود: خراسان و گیلان. در خراسان کلنل محمدتقی خان به هواداری از سید ضیاء برخاسته بود. کلنل در دوران سید ضیاء، قوام‌السلطنه والی خراسان را بازداشت کرد و به عنوان حاکم نظامی کل خراسان منصوب شد و پس از سقوط سید ضیاء والی جدیدی را که از سوی قوام‌السلطنه به خراسان اعزام شده بود راه نداد. قوام قبایل محلی خراسان را به مقابله با کلنل واداشت. کلنل از پای ننشست و به مخالفت خود با دولت قوام ادامه داد و عاقبت با جمعی از

ژاندارم‌های آذربایجان، که به او وفادار مانده بودند، در زد و خورد با کردهای قوچان به قتل رسید و خیال تهران از بابت خراسان آسوده گشت. اما در گیلان، میرزا کوچک خان در برابر قزاق‌ها ایستادگی می‌نمود. انعقاد قرارداد ایران و شوروی و تصویب آن در مجلس سبب شد که پشت نیروهای کوچک خان در شمال خالی گردد و او که تا حوالی قزوین هم پیش آمده بود مجبور به عقب‌نشینی شد و قزاق‌ها — اگرچه با تحمل تلفات زیاد — موفق شدند که رشت و انزلی را از دست هواداران میرزا بگیرند و او خود به جنگل پناه برد و سرانجام در ۱۵ آذر ۱۳۰۰ در حال گریز و دربه‌دري، از صدمه طوفان و سرما جان سپرد.

شکست کلنل در خراسان، میرزا در گیلان، سبب رونق کار رضا خان گردید. نوشته‌اند که در حدود یکصد هزار دلار از نیروهای شکست‌خورده شمال و هواداران آنان به دست آورد. غنایمی که از شورشیان و حمایتگران آنان حاصل می‌شد دست و بال رضا خان را در پرداخت حقوق قزاقان باز می‌کرد و او را قادر می‌ساخت که هزینه لشکرکشی‌ها را تأمین کند و به سراغ شورشیان دیگر، یکی پس از دیگری برود.

در فصل پنجم آورده‌ایم که در روزهای آخر سال ۱۹۲۰م کمپانی موافقت کرد مبلغ یک میلیون لیره از بابت حق‌الامتیازهای عقب افتاده را در ظرف چند ماه به دولت ایران بپردازد. در واقع هزینه کودتای فوریه ۱۹۲۱ از پول نفت و از حساب دولت ایران تأمین شده بود. وزیرمختار انگلیس در نخستین گزارشی که پس از ورود قزاق‌های کودتا به تهران برای لرد کرزن فرستاده از قول کودتاگران آورده است:

«آنها می‌گویند علی‌رغم خالی بودن خزانه می‌توانند بدون کمک خارجی قوایی کارآمد تشکیل دهند. به گفته آنان پول بسیار زیادی در این کشور هست و آنها می‌دانند کجا باید دنبال آن بگردند و در ادامه این سیاست چند تن از ثروتمندان شهر را بازداشت کرده‌اند»^{۱۱۴}.

حالا دیگر دوره مأموریت نرم سرآمده بود. جانشین وی پرسی لورین بود که در ۲۷ آذر ۱۳۰۰ به تهران رسید. او قوام‌السلطنه را «مردی تیزهوش ولی فاسد»^{۱۱۵} و رضا خان را «سربازی پرعزم و ماجراجو و بسیار روراست؛ اما کم‌سواد» توصیف می‌کند^{۱۱۶}. لورین پانزده سال پیشتر نیز به عنوان دبیر سوم سفارت بریتانیا در تهران به سر برده

بود (از ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۷ش). کرزن در دستورالعملی که به خط خود در تاریخ دوم ژانویه ۱۹۲۲ برای او نوشت وصیت کرد که اصلاً گوش به هر آنچه ایرانیان می‌گویند برنبندد، سخنانی را که از آنان می‌شنود واقعی نهد:

«این مردم، به هر قیمتی که شده، باید یاد بگیرند که بی‌کمک ما کاری نمی‌توانند انجام بدهند مواظب باش که هیچ‌وقت سرت را در مقابل یک ایرانی خم نکنی. هرگز مگذار کسی بویی از این حقیقت ببرد که ما از وضع کنونی ایران آشفته یا ناراحتیم. تسلط ما را بر خلیج فارس هرگز از دست مده و پایه‌های آنرا به هیچ‌وجه شل مکن و یک روز که فرصتی مناسب به دست آمد مشتی محکم به دماغ آن خائن — نصرت‌الدوله فیروز — بزن و نفوذ و شوکت از دست‌رفته بریتانیا را یواش یواش به سفارت بازگردان»^{۱۱۷}.

کرزن در نامه دیگری به لورین تأکید می‌کند که نفوذ خود را در میان خوانین تحکیم بخشد، «تا آنها از رخنه قزاق‌ها به جنوب غربی جلوگیری کنند. از حضور قزاق‌ها در مناطق نفتی باید به هر قیمت مانع شد ارمیتاژ اسمیت خان‌ها را دیده و با آنها گفتگو کرده است به او اطمینان داده‌اند که اگر حکومت مرکزی به اقتدار آنها در سرزمین‌هایشان دست‌اندازی کند تا آخرین نفس ایستادگی خواهند کرد آنها پول نمی‌خواهند ولی از حکومت بریتانیا انتظار دلگرمی و احیاناً اسلحه دارند»^{۱۱۸}.

جالب است که تقریباً چهار ماه پیش از این تاریخ، قرارداد ارمیتاژ اسمیت با دولت ایران به سر آمده (اواسط شهریور ۱۳۰۰) و او چهل و یک هزار تومان هم پاداش پایان خدمت دریافت کرده بود. چنین می‌نماید که او از آن پس هم از ایران نرفته است، بلکه در خدمت کمپانی نفت وارد شده و وظایفی سیاسی برعهده گرفته است.

لورین در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۲۲، که بیش از سه هفته از ورودش به ایران گذشته بود، گزارش می‌دهد که هنوز رضا خان را ندیده است. «من هیچ ارتباطی با او ندارم. چون سراغم نیامده است». کرزن تشویقش کرد که بارضا خان ارتباط برقرار کند. لورین در اولین ملاقات رضا خان را سربازی دید «پر عزم و ماجراجو ولی کم‌سواد بسیار روراست» و در ملاقات دوم او را مردی یافت «تحصیل نکرده و کم‌سواد که با این حال هیچ بی‌نزاکتی یا خجولی از خود بروز نمی‌دهد، وقار طبیعی فراوان دارد، در طرز بیان و وجنات او تسلط به نفس دیده می‌شود، بی‌رو در بایستی و بی‌تعارف مقصود خود را بیان می‌کند»^{۱۱۹}.

در جلسه دیگر ملاقات رضا خان با لورین سخن از نفت است. لورین می‌گوید: «رضا خان از مسأله نفت و جنبه‌های جهانی آن بی‌اطلاع نبود. درباره نفت شمال همان نظر پیرنیا را داشت که باید آن امتیاز به آمریکایی‌ها واگذار شود و کمپانی نفت جنوب از آن صرف‌نظر کند».

لورین می‌گوید رضا خان در پایان جلسه نرمش نشان داد و گفت سرمایه‌گذاری انگلیسی در شرکت نفت آمریکایی قابل قبول است به شرط آنکه علنی نباشد و پشت پرده انجام شود. رضا خان درباره مشیرالدوله پیرنیا و اعتبار او نزد مردم گفت: پیرنیا هرچه بگوید، حتی اگر اشتباه باشد، مردم می‌پذیرند، و تأکید کرد: بگذارید آمریکایی‌ها بیایند، پیش از آنکه روسیه قوی شود و آمریکا و انگلیس را هر دو بیرون براند. رضا خان گفت او خود نیز چون انگلیس‌ها، دشمن بلشویسم است و اطمینان داد که خواسته‌های بریتانیا را به دست خود ایرانی‌ها انجام خواهد داد: استقرار نظم، ارتشی مقتدر، ایرانی مستقل، نیرومند و متحد.^{۱۲۰}

لورین در ۳۱ ژانویه ۱۹۲۲ به کرزن نوشت: «از این پس ما باید از هرگونه تظاهر به اینکه رضا خان زیر حمایت ما می‌باشد خودداری کنیم». یک سال بعد نیز لورین در ادامه همین سیاست تأکید می‌ورزید. وی در ۱۷ فوریه ۱۹۲۳ به نرمن نوشت: «اگر امروز [آشکارا] از او (رضا خان) حمایت کنیم این حمایت موجب نابودی‌اش می‌شود. تبدیل او به یک آلت دست انگلستان برایش مهلک است».^{۱۲۱}

حالا دیگر رقابت بین رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ بالا گرفته بود. قوام‌السلطنه در سر هر فرصتی بهانه‌ای می‌جست و می‌خواست که خود را از شر رضا خان آسوده گرداند اما رضا خان با هوشیاری تمام پیش‌دستی می‌کرد و حالت قهر به خود می‌گرفت و از حضور در هیأت دولت خودداری می‌نمود و دولت را مدام زیر فشار قرار می‌داد که پول بیشتر به نیروهای مسلح بدهد.

نگاه بریتانیا تا آن زمان همواره معطوف به جنوب ایران بود. نماینده سیاسی بریتانیا مقیم بوشهر، امور خلیج فارس و شیخ‌نشین‌ها را زیر نظر داشت. بیشترین علاقه بریتانیا در ایران متوجه مناطق نفت‌خیز بود و بخشی از خوزستان که عربستانش می‌خواندند. مناطق نفت‌خیز حوزه نفوذ خان‌های بختیاری بود. شیخ عربستان نیز سر در چنبر اطاعت

بریتانیا داشت.

با برآمدن رضا خان و تصفیه مناطق شمال، نگاه قهراً از جنوب به تهران متوجه گردید و بریتانیا دریافت که از این پس برای خاطر مناطق نفت خیز هم باید در درجه اول نگران تهران باشد. این نکته را لورین در نامه مورخ ۴ سپتامبر ۱۹۲۲ خود به وزارت خارجه بریتانیا مورد تأکید قرار داد و تصریح نمود که ایرانی متمرکز و یکپارچه «از لحاظ منافع کلی و درازمدت بریتانیا به مراتب مهم‌تر از قدرت محلی هر یک از سرسپردگان خاص ما می‌باشد»^{۱۲۲}.

لورین در گزارشی به کرزن در سپتامبر ۱۹۲۳/شهریور ۱۳۰۱ می‌نویسد: رضا خان «یگانه عامل نسبتاً پایدار در وضعیت کلی اینجاست و ناپدید شدن او تقریباً به طور مسلم پیش‌درآمد شیوع نفوذهای ضدامپراتوری بریتانیا و دست‌اندازی‌های نامطلوبی خواهد شد که می‌تواند تمامی مسأله ایران را از نو به صورت حاد درآورد»^{۱۲۳}.

ستاره رضا خان به سرعت راه صعود می‌پیمود. لورین در پنجم می ۱۹۲۳ به کرزن اخطار کرد که اینک بریتانیا باید تصمیم خود را بگیرد: «از آنگاه که من به ایران آمده‌ام وضعیت کلاً تغییر کرده است». او از تحول نیروهای نظامی و «ظهور دیکتاتوری واقعی وزیر جنگ» سخن می‌گفت: «ما باید همین حالا، و بدون اندک تأخیر، مشخص سازیم که چه می‌خواهیم، آیا با گسترش سیطره دولت مرکزی بر سراسر کشور موافقیم یا با آن مخالفت داریم»^{۱۲۴}. در ۲۱ می ۱۹۲۳، به فاصله کم‌وبیش دو سال پس از کودتا، لورین نوشت:

«رضا خان قدرت آنرا دارد که نخست‌وزیر شود، مجلس را ببندد و همچون یک دیکتاتور فرمان براند، حتی سلسله قاجار را براندازد»^{۱۲۵}.

و دو روز دیگر در ۲۳ می ۱۹۲۳ ارزیابی لورین از اوضاع ایران چنین بود: «اکثریت عظیم ملک‌ها و سلطنه‌ها و دوله‌ها خودخواهانی هستند بخشی از مشکل ما در ایران، در زمان جنگ و بلافاصله بعد از آن، ارتباط ما در اذهان عام با مرتجعان بوده است»^{۱۲۶}.

و باز یک روز بعد نوشت: تمامی کشور در دست طبقه بالا به تعداد چند هزار، بیشتر ملک و سلطنه و دوله‌های آزمند است. عملاً طبقه متوسطی در کار نیست امکان هرگونه بهبود عجالتاً متمرکز در رضا خان و مستشاران آمریکایی است»^{۱۲۷}.

کرزن ظاهراً از این اظهارنظرهای داغ و احساس آلود نگران می شود. وصیت او به لورین در ۳۰ می ۱۹۲۲ چنین بود: «به عجله خود را در آغوش هیچ سیاستمدار ایرانی نینداز. این عروسک‌ها می آیند و می روند هرگز عنان نفوذ ما بر خلیج فارس را سست یا رها مکن»^{۱۲۸}.

کرزن یک سال بعد هم در ۱۰ می ۱۹۲۳ گوشزد می کرد: «بختیاری‌ها برای منافع نفتی ما اهمیت دارند، و ما هیچ خیال نداریم شیخ خزعل را ترک کنیم چون تعهد ویژه‌ای ما را در قبال او ملزم ساخته است»^{۱۲۹}.

گویی کرزن از مکنونات ذهن رضا خان آگاهی داشت و می دانست که او دیر یا زود رو به جنوب خواهد آورد و به سراغ خوانین و شیوخ خواهد رفت.

فری‌یر از قول جکس آورده است که در اوت ۱۹۲۲ (آمرداد ۱۳۰۱) می گوید: «به موجب امتیازنامه ما باید برای حفظ و حمایت خود به دولت ایران چشم بدوزیم و این تنها بر اثر ناتوانی دولت بود که خان‌های بختیاری و شیخ محمره به موقعیت فعلی خود دست یافته‌اند»^{۱۳۰}. پیداست که مدیریت کمپانی نفت دارد خود را با وضع تازه مطابقت می دهد. آمرداد ۱۳۰۱ درست زمانی است که سردار سپه به سراغ سمیتقو رفته و نیروهای او را تار و مار کرده است.

سردار سپه پس از دفع غائله سمیتقو در صدد سرکوبی سران بختیاری برآمد و دسته‌ای چهارصد نفره سرباز به آن ناحیه فرستاد. لره‌های کهگیلویه در کمین بودند. سربازان تلفات زیاد دادند. اسلحه آنها نیز به دست لرها افتاد. در تهران همه این ماجرا را از چشم انگلیس‌ها می دیدند^{۱۳۱} و کمپانی نفت جنوب را مسئول خون سربازان می دانستند. رضا خان معتقد بود که قوام السلطنه (نخست وزیر) لورین (وزیر مختار بریتانیا) را از اعزام قوا به لرستان آگاهی داده و کمین شوم کهگیلویه را سبب شده است. قوام السلطنه تکذیب می کرد که چیزی در این باره به لورین گفته باشد. زندگینامه نویس سر پرسی لورین می گوید: این موضوع رسماً به وزیر مختار بریتانیا اطلاع داده شده بود و وزیر مختار شدیداً با آن مخالفت نموده بود و قوام تعهد کرده بود که حرکت قوای دولتی را متوقف کند اما به قول خود پایبند نمانده بود و به هیأت دولت گزارش کرده بود که بریتانیا هیچ مخالفتی با اعزام قوا ندارد. لورین در گزارشی که برای لندن فرستاده است می گوید

همه تقصیرها متوجه قوام بود که می‌خواست برای رضا خان دردسر درست کند «اما وی پیش‌بینی نمی‌کرد که شاید وزیر جنگ زیرک این برنامه را تدارک دیده بود تا برای قوام‌السلطنه گرفتاری ایجاد کند»^{۱۳۲}. ظاهراً وزیرمختار بریتانیا موفق شده بود که قوام را با رضا خان روی در روی هم قرار دهد. «رنگ نخست‌وزیر پرید و به نفس زدن افتاد. به‌خصوص برای قوام‌السلطنه بسیار دردناک بود که می‌دید به‌وسیلهٔ وزیرمختار انگلیس در حضور رقیب منفورش، رضا خان چنین تحقیر می‌شود»^{۱۳۳}.

جو سیاسی در تهران سخت بر ضد بریتانیا بود و سردار سپه حساب کار را داشت. آنجا که می‌بایست موضع ضد انگلیس بگیرد کوتاه نمی‌آمد، اما نمی‌گذاشت که در اعتماد بریتانیا به او خللی وارد آید. یانگ می‌گوید: «وزیر جنگ تنها چهرهٔ قابل تحسین این دولت است چنین می‌نماید که او مراقب منافع ماست و می‌گوید پیش از هر اقدامی تدابیر مؤثری اتخاذ می‌کند تا عملیات و خط لولهٔ ما در امان بمانند»^{۱۳۴}.

رضا خان حتی در ملاقات با یانگ از تبلیغات ضدانگلیسی اظهار تأسف می‌نمود و از «مشکلات برخورد با ایرانیان که آنها را جاهل و نادان می‌خواند» سخن می‌گفت^{۱۳۵}. سردار سپه موفق شده بود یانگ را تحت تأثیر بگیرد و در دل او راه یابد. یانگ پس از این ملاقات نوشت: «نجات ما به‌وجود یک دولت مرکزی قوی وابسته است. اگر ما خود نتوانیم چنین دولتی را راه بیندازیم دست کم نباید کاری کنیم که جریان برخوردهای طبیعی (نیروهای سیاسی) از برآمدن چنان دولتی جلوگیری نماید. خلاصه آنکه ما باید دست به آموزش خان‌های بختیاری، شیخ خزعل، والی (پشتکوه) و دیگران بزنیم و به آنان حالی کنیم که منافع مشترک ما در تقویت یک حکومت مرکزی است. ما باید اندک اندک این اتهام را که درصدد تجزیهٔ ایران هستیم از خود دفع کنیم و همچنین عناصر محلی (ایلات و عشایر) را ملتفت این معنی سازیم که گمان نبرند در هر موردی که دولت مرکزی بخواهد اقدامی برای سامان دادن امور خود به عمل آورد از مخالفت آنان پشتیبانی خواهیم نمود»^{۱۳۶}.

یانگ در نامهٔ مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۲ به نیکولس^(۱) که مسئول امور امتیازات

(1). Nichols

کمپانی در لندن بود، توصیه کرد که از این پس کمپانی سیاست خود را بر چهار مبنا استوار سازد: اول باید از هرگونه تحرکی به سمت و سوی تشکیل یک دولت مرکزی قدرتمند پشتیبانی کند، دوم باید کلیه قراردادهایی را که با ایلات و عشایر داریم نزد دولت مرکزی افشا کند و به اطلاع آنها برساند، سوم کمپانی باید در جریان عملیات خود در درجه اول به دولت ایران مراجعه کند، چهارم حمایت سیاسی (بریتانیا از کمپانی نفت جنوب) باید فقط در مواضع مهم اعمال گردد^{۱۳۷}.

سردار سپه کسی بود که می‌توانست این خواسته‌ها را برآورده سازد، اما متقابلاً متوقع بود که کمپانی هم به او کمک مالی و هم کمک عملی بدهد. او در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۲/ آذر ۱۳۰۱ که برای استقبال از احمد شاه به بوشهر رفته بود با آرنولد ویلسون^(۱)، مدیرعامل کمپانی در محمره، ملاقات کرد و لزوم افزایش درآمد نفت را به او یادآور شد: «ما برای عمران و آبادی ایران اقدامات سریع به عمل خواهیم آورد». او در پی ایجاد دولتی قوی بود که «همه سران عشایر و ایلات را مستقیماً تحت نظر وزیر جنگ قرار دهد تا بتواند آنها را مهار کند و از حرکت‌های انحرافی بازدارد»^{۱۳۸}.

ویلسون گزارش این ملاقات را برای نیکولس فرستاد. نیکولس خیلی مطمئن نبود. به گمان او اگر رؤسا و سران ایلات زیر نظر وزیر جنگ قرار گیرند مشکلاتی پیش خواهد آمد، و رضا خان در برابر آن فرو خواهد ماند. اما این گمان خطا بود و همچنان که فرییر اشاره کرده است خان‌ها از پس رضا خان برنیامدند و او توانست آنها را به جان یکدیگر بیندازد، مالیاتی را که می‌خواست از آنها وصول کند وزیر پای آنها را در محل خالی سازد. دست‌اندازی رضا خان بر منابع مالی کشور و دخالت نظامی‌ها در امور وزارتخانه‌های مالیه و داخله و ضرب و شتم روزنامه‌نویس‌ها سر و صدای بسیار برانگیخت. نقطه اوج مخالفت‌ها سخنرانی معتمدالتجار نماینده تبریز، در جلسه ۲۵ مهر ۱۳۰۱ مجلس چهارم بود که ضمن محکوم کردن اقدامات خودسرانه و خلاف قانون رضا خان خواهان کوتاه شدن دست نظامی‌ها از منابع مالی کشور گردید. رضا خان الغای «علی‌الاصول» حکومت نظامی و قطع دخالت وزارت جنگ در دوایر مالیات مستقیم و خالصیات را قبول کرد

(1). Arnold Wilson

(مذاکرات مجلس چهارم، ۲۵ مهر ۱۳۰۱)^{۱۳۹}.

احمد شاه در آذر ۱۳۰۱ پس از یازده ماه گشت و گذار در فرنگستان به ایران بازگشت. رضا خان شخصاً به استقبال او تا بوشهر رفت. مراسم پیشواز در همه شهرهای سر راه برقرار بود.

این دومین سفر احمد شاه به اروپا بود. مراسم معرفی کابینه مشیرالدوله در پنجم بهمن ۱۳۰۰ انجام شد و شاه فردای آن روز تهران را ترک گفت. از چندی پیش هوای فرنگ به سراو زده بود. مجلس و دولت و علمای تهران سفر شاه را در آن هنگام مصلحت نمی‌دانستند، اما او اصرار داشت که بیمار است و باید برای معالجه به اروپا برود. ظاهراً تنها سردار سپه بود که دوری شاه را با مقاصد خویش سازگار می‌یافت و هم او بود که شاه را تا کرمانشاه مشایعت کرد. از اسناد رسمی مرتبط با این سفر احمد شاه چنین برمی‌آید که مجلس نگران جواهرات و ذخایر سلطنتی بود و سردار سپه از سوی رئیس‌الوزرا دستور داشت که اگر شاه جواهرات را با خود می‌برد، نوشته‌ای از او بگیرد. شاه گفته بود جواهراتی با او نیست، نوشته هم نداده بود^{۱۴۰}. مجلس اصرار داشت که کمیسیون معین شود و در این باب رسیدگی دقیق بکند. تلگراف‌های متعددی میان احمد شاه و مشیرالدوله مبادله شده است. مشیرالدوله در تلگراف مورخ ۲ اردیبهشت ۱۳۰۱ می‌گوید: مجلس برای بار سوم در این خصوص سؤال کرده و او جوابی داده لیکن خود معترف است که «این جواب‌ها اقناع‌کننده نیست چاکر تصور نمی‌کنم تا رسیدگی به عمل نیاید این مذاکرات قطع شود»^{۱۴۱}. سرانجام باز نام سردار سپه در میان آمد که قرار بود همه مشکلات به دست او حل شود. سردار سپه پس از معاینه محل، نظر داد که جای صندوق مروارید و جواهرات مناسب نیست و باید در همان عمارت به طبقه فوقانی انتقال داده شود. شاه در تلگرافی از پاریس از اقدام سردار سپه قدردانی کرد که «بحمدالله رفع نگرانی شد. از صمیم قلب به شما تبریک و تحسین می‌گوییم که با کمال متانت و مقاومتی که در حل مشکلات نموده‌اید حیثیت دولت را حفظ کرده‌اید»^{۱۴۲}.

اسناد مربوط به سفر شاه حکایت از آن دارد که خاطر خطیر ملوکانه در طول مدت یازده ماه سفر عمدتاً معطوف به حقوق و مواجب خودش و پدرش بوده است. او اولاً در خصوص مواجب محمدعلی شاه دولت را سخت در فشار قرار داده بود که ترتیبی بدهند

تا پول او از محل عایدات نفت جنوب حواله شود. دولت متعذر بود به اینکه «عایدات نفت جنوب برای وثیقه قرض جدید آمریکا تخصیص یافته» و لذا تصمیم گرفته شد که پرداخت‌ها از محل عایدات گمرک انجام شود. در مجلس پیشنهاد شده بود که حقوق محمدعلی شاه تقلیل یابد یا اصلاً قطع شود. مشیرالدوله در تلگراف خود به احمد شاه می‌گوید دولت با آن پیشنهاد مخالفت نمود و سرانجام «با اکثریت همان حقوق سابق تصویب» شده است. پس از آنکه مشیرالدوله استعفا داد و قوام‌السلطنه مأمور تشکیل دولت شد، شاه مجدداً موضوع موجب محمدعلی شاه را مطرح کرد: «محل گمرک که تعیین کرده‌اید مناسب نیست و محلی لازم است که مرتباً اقساط ایشان را سه ماه به سه ماه در استانبول بپردازد. جداً از شما می‌خواهم که محل حقوق ایشان را از عایدات نفت جنوب قرار بدهید که از این جهت اسباب اطمینان و راحت خاطر ایشان فراهم شود و فوق‌العاده مرا ممنون کرده باشید»^{۱۴۳}. قوام‌السلطنه در حاشیه تلگراف مجددی که در این باب از شاه رسیده نوشته است: «در باب حقوق اعلی حضرت محمدعلی شاه چون اساس مقصود مرتب رسیدن آن بود حواله گمرک شد. خاطر مهر مظاهر ملوکانه را مطمئن می‌سازد که بعدها مرتباً خواهد رسید»^{۱۴۴}.

پاره‌ای دیگر از اسناد حکایت از اصرار شاه دارد بر اینکه دولت اقدام کند تا تلگراف‌هایی که او از فرنگستان می‌فرستد از طریق کمپانی مجاناً، یا به حساب دولت مخابره شود: «قیمت مخابرات ایران فوق‌العاده در اروپا گران است و فرستادن آنها به توسط سفارت‌ها اسباب تأخیر مخابرات می‌شود. با کمپانی قرار بدهید تلگراف‌هایی را که به امضای من می‌رسد یا معین‌الملک امضا و ابلاغ می‌کند مجاناً قبول و مخابره نمایند»^{۱۴۵}. دولت جواب می‌دهد: «در این باب به ریاست اداره تلگراف کمپانی هند و اروپا» شرحی نوشته شد و آنها «به لندن مراجعه نموده و از لندن جواب رسیده که متأسفانه این ترتیب را نمی‌توانند اجرا بدارند».

با بازگشت شاه غروب دولت قوام‌السلطنه هم فرا رسید. او در پنجم بهمن ۱۳۰۱ استعفا داد و مستوفی‌الممالک، که نامزد ریاست دولت جدید بود، کابینه خود را در بیست و ششم همان ماه به مجلس معرفی کرد^{۱۴۶}.

مجلس در آرداد ۱۳۰۱ لایحه استخدام مستشاران آمریکایی را تصویب کرده بود.

آرتور میلسپو^(۱)، که به موجب آن لایحه استخدام شده بود، به ایران آمد و طی دو سال خدمت خود بسیاری از امور را سامان داد و نظم و نسقی در مالیه ایران پدید آورد، ملاکان عمده را که بدهی‌های مالیاتی کلان داشتند در فشار گذاشت تا مالیات دولت را بپردازند، معافیت‌های مالیاتی رجال و بزرگان را لغو کرد و تا حدی که امکان داشت جلو رشوه‌خواری را گرفت. حالا دیگر نوبت کله‌گنده‌هایی چون سپهسالار تنکابنی در شمال و شیخ خزعل در جنوب بود که به دولت حساب پس بدهند و در فکر تصفیه بدهی‌های خود باشند. دولت طبعاً بسط قدرت خود را می‌خواست و بسط قدرت در گرو تقویت نیروهای مسلح بود و رضا خان پیوسته فشار می‌آورد و پول بیشتر و بیشتر می‌خواست. بخش عمده پول مورد نیاز رضا خان از بودجه دولت بود که البته با سامان‌یابی دستگاه مالیاتی کشور به صورتی بهتر و منظم‌تر وصول می‌شد.

شبیخون لرها به ستون نظامیان اعزامی رضا خان چشم‌زخمی بر قدرت و مهابت او بود. نخستین بار بود که سربازان تعلیم‌دیده و مجهز او در برابر یاغیان چنان تارومار گشته و مایه سرشکستگی شده بودند. او در صدد انتقام بود^{۱۴۷}. می‌بایستی هر چه زودتر، برای اعاده حیثیت و اعتماد نیروهای خود اقدام کند. وزیرمختار بریتانیا رسماً در جریان امر بود.

لورین در جلسه‌ای که در ۲ می ۱۹۲۳ با مستوفی‌الممالک و رضا خان داشت صریحاً گفت: «هر اقدامی که رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ در نظر داشته باشند، نباید آرامش عربستان (خوزستان) را بر هم بزنند یا عملیات شرکت نفت را به خطر بیندازد دولت انگلستان منکر حق ایران برای اعزام قوا به هر نقطه در سرزمین ایران نیست، ولی از دولت ایران می‌خواهد نتایج احتمالی اعزام آنها به عربستان را با نهایت دقت مورد توجه قرار دهد و چنانچه خطر عواقب ناگوار می‌رود از این کار چشم‌پوشد»^{۱۴۸}.

لورین درباره خزعل نیز تأکید کرد: «او تحت‌الحمايه بریتانیا نیست ولی حکومت اعلی حضرت رابطه ویژه‌ای با او دارد. البته او باید تکالیفش را در قبال دولت ایران انجام دهد این هم درست است که ما مثلاً با بختیاری‌ها رابطه دیرینه داریم و این دوستی

(1). Arthur Millspaugh

برای حفظ منافع شرکت نفت ضروری بوده است رابطه بریتانیا با شیخ (خزعل) در هر صورت جنبه نزدیک‌تری داشته است تا روابط با خان‌های بختیاری»^{۱۴۹}.

لورین همچنان رضا خان را برحذر می‌داشت که منافع بریتانیا را در خطر نیندازد و تأکید می‌کرد که مهم‌ترین منافع بریتانیا اول کمپانی نفت جنوب است و دوم شیخ محمره^{۱۵۰}. رضا خان با صداقت تمام به لورین گفته بود که در هر حال خود را موظف می‌داند تا به سیاست تمرکز و خلع سلاح ادامه دهد، ولی با توجه به هشدارهای لورین بر آن است که آهسته‌تر حرکت کند. بریتانیا می‌تواند مطمئن باشد که او گام نسنجیده‌ای، که احیاناً منافع آن کشور را به خطر اندازد، برنخواهد داشت^{۱۵۱}.

کرزن ترجیح می‌داد که رضا خان نوشته بدهد و زیر حرف‌های خود را امضا کند، رئیس دولت هم باید امضای وزیر جنگ خود را تأیید کند: «بهتر می‌بود اگر ما تعهدات وزیر جنگ را به صورت کتبی، با امضای دوم مستوفی می‌داشتیم»^{۱۵۲}.

لورین در ۲۰ ژوئن ۱۹۲۳ می‌نویسد: رضا خان قول داده است که: «بدون اطمینان خاطر حکومت اعلی‌حضرت و شرکت نفت، وضع موجود را تغییر نخواهد داد»^{۱۵۳}.

دولت مستوفی که در اواخر بهمن ۱۳۰۱ روی کار آمده بود در اوایل خرداد ۱۳۰۲ کنار رفت و دوباره مشیرالدوله پیرنیا مأمور تشکیل دولت شد.

رضا خان به‌رغم آمد و رفت کابینه‌ها همچنان وزارت جنگ را در اختیار داشت. نفوذ و اعتبارش در میان فرماندهان نیروهای مسلح چنان بود که هیچ دولتی نمی‌توانست خود را از وجود او بی‌نیاز بداند. دولت‌ها البته در زیر سایه سنگین تسلط وی خوشحال نبودند اما چاره‌ای نمی‌دیدند جز آنکه تحملش کنند و راضی‌اش نگهدارند. در همان اوایل دولت مشیرالدوله بود که افشای توطئه‌ای که گویا قوام‌السلطنه در دوران نخست‌وزیری خود برای قتل رضا خان چیده بود سر و صدای زیاد راه انداخت. ظاهراً دست‌اندرکاران توطئه اقرار کرده بودند و قوام در معرض بازداشت قرار گرفته بود. شاه مداخله کرد و رضا خان، به شفاعت او بر قوام منت نهاد و از حق خصوصی خود صرف‌نظر نمود. رضا خان بیانیه‌ای در این باره صادر کرد و به قوام اجازه داده شد که از کشور بیرون رود.

شاه که از قدرت روزافزون وزیر جنگ هراسان بود در ۱۲ شهریور ۱۳۰۲ به لورین

گفت چیزی نمانده است که رضا خان دست به کودتا بزند. چند روز دیگر رضا خان خود نیز به لورین گفت: «مردم همه خواستار حکومتی لایق تر هستند». او می‌خواست نخست‌وزیر شود.

پیرنیا در سی‌ام مهر ۱۳۰۲ استعفا داد.^{۱۵۴} شاه بر آن بود که دوباره او را مأمور تشکیل دولت کند و خود به اروپا برود. رضا خان گفت در این صورت او نیز استعفا خواهد داد و همراه شاه خواهد رفت. او رک و راست گفت فقط در صورتی می‌ماند که زمام دولت به او سپرده شود. شاه هیچ چاره‌ای ندید. مستوفی می‌نویسد: احمد شاه از سی مهر تا چهارم آبان «به هر دری زد، کسی با این اوضاع زیر بار ریاست وزرا برود، نیافت. قوام‌السلطنه تبعید شده، مستوفی‌الممالک رنجیده، مشیرالدوله مرعوب، غیر از این سه نفر هم کسی که بتواند در مقابل سردار سپه بود و نمودی داشته باشد، حاضر و دم کار نبود. مجلسی هم که تکیه‌گاه رئیس‌الوزرا شده او را از تجاوزات وزیر جنگ محفوظ دارد، وجود نداشت».

فرمان ریاست وزرایی سردار سپه در سوم آبان ۱۳۰۲ به امضای احمد شاه رسید.^{۱۵۵} در کابینه جدید سلیمان میرزا به وزارت معارف، محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) به وزارت خارجه و محمود جم (مدیرالملک) به وزارت مالیه منصوب شدند.

لورین در گزارشی به کرزن از اینکه دولت‌ها پیش از آمدن رضا خان مدام در حال تغییر بودند اظهار تأسف نمود. برای او روشن بود که حکومت رضا خان اگر هم به لحاظ شکل ظاهر بخواهد مجلس را حفظ کند در واقع یک حکومت دیکتاتوری تمام‌عیار خواهد بود.^{۱۵۶}

روز نهم آبان ۱۳۰۲ رضا خان و لورین با هم به ملاقات شاه رفتند. شاه از لورین خواست تا از رضا خان تضمینی کتبی بگیرد که امنیت شاه را حفظ خواهد کرد. لورین آن تضمین‌نامه را به امضای رضا خان رسانید و به شاه تسلیم کرد.^{۱۵۷} شاه خیالش راحت شد و بی‌درنگ راه فرنگ در پیش گرفت. این سومین و آخرین سفر احمد شاه به فرنگ بود، سفری بی‌بازگشت!

شاه در ۱۱ آبان ۱۳۰۲ از راه قزوین - کرمانشاه به بغداد رفت. رضا خان شاه را تا مرز مشایعت کرد. سردار سپه در نخستین بیانیه پس از رسیدن به ریاست دولت از زحمات

سه‌ساله خود در راه بسط نفوذ حکومت مرکزی و استقرار نظم و آرامش در سراسر کشور یاد کرد و برنامه دولت خود را در دو جمله مختصر: حفظ حقوق مملکت و اجرای قانون اعلام داشت.

لورین از رفتار خشن رضا خان در برابر مخالفان جانبداری می‌نماید و به مناسبت دستیابی وی به مقام نخست‌وزیری در نامه‌ای به جی. ی. چرچیل مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۲۳ می‌نویسد: «این است راه و روش رفتار با کسانی که جز از راه خشونت سر تمکین فرود نمی‌آورند و توده مردم خوشحال هستند که سرانجام یک مرد نیرومند در رأس امور قرار گیرد»^{۱۵۸}. پس از ماجراهایی که تفصیل آن در منابع متعدد تاریخ معاصر ایران آمده است، رضا خان سرانجام حکومت قاجاریه را منقرض کرد و خود به پادشاهی نشست و دوره‌ای جدید در تاریخ ایران آغاز شد.

فصل هشتم، نفت شمال ایران

۱. من، خشداریای کمپانی

امتیاز نفت مناطق تنکابن و کجور و کلارستاق مازندران که آنها را (محال ثلاثه) می‌خواندند، در سال ۱۳۱۳ ق/ ۱۸۹۶ م به محمدولی خان خلعتبری (سپهسالار اعظم) داده شده بود. در سال ۱۳۳۴ ق/ ۱۹۱۶ م که سپهسالار به نخست‌وزیری رسید، آن امتیاز را به خوستاریا^(۱) نامی از اهالی گرجستان واگذار کرد:

«من سپهسالار اعظم، نظر به مندرجات فرمان پادشاهی مورخه شعبان ۱۳۱۳ که به موجب آن امتیاز معادن نفت محال ثلاثه تنکابن و کجور و کلارستاق، به من داده شده است اظهار می‌دارم، و کمپانی خشداریا را مأمور می‌نمایم که تمام اقدامات لازمه را برای اجرای امتیاز مذکور به عمل آورد. برای این مقصود و به جهت اینکه امور راجعه به انکشاف و حفر معادن آسان شود اظهار می‌دارم که امتیاز مذکور با تمام حقوق راجعه به آن از تاریخ حال تا نود و نه سال به کمپانی خشداریا واگذار می‌نمایم».

اینکه نقل کردیم از ماده اول قرارداد بود. عبارات فارسی این قرارداد که فریاد می‌زند

(1). Khostaria

کلمه به کلمه از یک متن خارجی ترجمه شده درخور توجه است. دو ماده زیر را هم از آن نقل می‌کنیم:

«ماده سوم: من خشداریای کمپانی متعهد هستم، در صورتی که پیدا نمایم برای خودم یک استخراج معادن نفت در مدت معین شده، نظر به ماده دوم، تقدیم نمایم به حضرت اشرف، پنجاه هزار منات بدون عوض. همچنین تقدیم نمایم صد هزار منات از قرار پوطی، بنا به ماده پنجم این قرارداد. در این صورت مبلغ صد هزار منات پرداخته خواهد شد، و بعداً از قرار کسر خواهد شد.»

«ماده پنجم: برای انجام این کارها، که من پیدا کنم یک استخراج نفتی، متعهد هستم بدهم به حضرت اشرف، از هر پوطی یک کوپیک، تازمانی که نفت حاصل می‌شود در محل اطراف این امتیاز، با رعایت ماده سوم این قرارداد، که از بابت صد هزار منات مساعده محسوب خواهد شد»^{۱۵۹}.

این قرارداد در پنجم ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ مطابق با ۲۷ ژانویه ۱۹۱۶ امضا شده و در هفتم حوت توشقان ثیل ۱۳۳۴ ق مطابق با ۲۷ فوریه ۱۹۱۶ در وزارت خارجه ایران به ثبت رسیده است.

خوشتاریا که با حمایت دولت روسیه برای گرفتن امتیاز نفت نواحی شمال به ایران آمده بود علاوه بر امتیازنامه محال ثلاثه قراردادی هم با دولت امضا کرد که بر وفق آن امتیاز استخراج نفت در سه ایالت گیلان و مازندران و استرآباد تا هفتاد سال به او واگذار شد. آن قرارداد مربوط به محال ثلاثه را سپهسالار شخصاً — به عنوان یک قرارداد غیررسمی و خصوصی — امضا کرده بود و قرارداد دوم با امضای وثوق‌الدوله بود که در کابینه سپهسالار سمت وزارت خارجه را برعهده داشت. در قرارداد دوم تصریح شده بود که: «محال و نقاطی که به موجب فرمان همایونی مورخ شعبان ۱۳۱۳ به آقای محمدولی خان سپهسالار اعظم واگذار شده به کلی از این امتیاز خارج است»^{۱۶۰}.

کابینه صمصام‌السلطنه بختیاری، که بعد از سپهسالار بر سر کار آمد، قرارداد خوشتاریا را نامعتبر و بی‌اثر خواند. خوشتاریا بی‌اعتنا به این امر در سال ۱۹۱۷ م از تفلیس به پاریس رفت و آن قرارداد را به چند شرکت نفتی عرضه کرد و سرانجام کلیه حقوقی را که برای خود قایل بود به کمپانی نفت ایران و انگلیس انتقال داد و آن کمپانی که

سودای تجدید نظر و تمدید امتیازنامه داری و دست اندازی به معادن دیگر را در سراسر ایران داشت در ۲۰ می ۱۹۲۰ یک شرکت فرعی به نام شرکت نفت شمال ایران^(۱) تأسیس کرد.

۲. انتقال امتیاز به کمپانی نفت جنوب

این زمان مصادف بود با توسعه عظیم نفوذ انگلستان در ایران، و گرینوی رئیس هیأت مدیره کمپانی نفت انگلیس و ایران، با آن اقدام می خواست دولت ایران را در مقابل کار انجام شده قرار دهد و به دستکاری وثوق الدوله و دو وزیر منتفذ کابینه او که به قول لرد کرزن «آینده ایران را تنها در لوای قدرت انگلستان» تضمین شدنی می دانستند^{۱۶۱}، شمال ایران را نیز در قلمرو انحصاری کمپانی درآورد. اما تقدیر با تدبیر گرینوی موافق نبود. کابینه وثوق الدوله پیش از آنکه بتواند موافقت نامه ۱۹۱۹م را به تصویب مجلس برساند ساقط شد و دولت مشیرالدوله که از جریان بند و بست خوشتاریا و کمپانی نفت انگلیس و ایران مطلع گشته بود، یادداشتی رسمی به سفارت انگلیس فرستاد و امتیاز خوشتاریا را بی اعتبار، و معامله ای را که به استناد آن انجام شده بود باطل خواند.

شواردان در زیرنویس شماره ۴ فصل چهارم کتاب خود به سندی موجود در مجموعه اسناد سنای آمریکا رجاع می دهد که به موجب آن سرپرسی کاکس، وزیرمختار بریتانیا، در تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۹۱۹ به وثوق الدوله می نویسد: دولت بریتانیا موضوع امتیاز خوشتاریا را مجدداً مورد بررسی قرار داده و اینک با نظر دولت ایران دایر بر بی اعتباری آن موافقت دارد، مع ذلک دولت بریتانیا بر آن است که اگر دولت ایران بخواهد امتیاز جدیدی در این باب اعطا کند از نظر منافع ایران بهتر است که آن امتیاز به یک شرکت انگلیسی اعطا شود.

از این قرار معلوم می شود که دولت انگلیس پیش از پایان سال ۱۹۱۹م نظر ایران را در باب امتیازنامه خوشتاریا تأیید کرده بود. فرییر هم در صفحه ۵۷۰ کتاب خود اشاره

(2). The North Persian Oils Company (NPO)

می‌کند که کاکس در اعتبار آن امتیازنامه تردید داشت، با این همه نماینده خوشتاریا موفق شد که در اواخر دسامبر ۱۹۱۹ کمپانی را به خرید آن امتیازنامه علاقمند گرداند و کمپانی در فوریه ۱۹۲۰ به وزارت خارجه بریتانیا اطلاع داد که نسبت به اعتبار امتیازنامه اطمینان پیدا کرده و مصمم شده است که آنرا بخرد.

از این تاریخ دولت بریتانیا نیز نظر خود را عوض کرد و به نمایندگی خود در تهران دستور داد که دولت ایران را برای قبول اعتبار امتیازنامه و صحت و مشروعیت انتقال آن زیر فشار بگذارد. در آن ایام نصرت‌الدوله فیروز هنوز در لندن بود و گرینوی جریان را به اطلاع او رسانید. وزیرمختار بریتانیا در تهران نیز مطابق تعلیماتی که از لندن گرفته بود عمل کرد و موضع جدید دولت متبوع خود را با مقامات ایران در میان نهاد.

۳. علاقه آمریکایی‌ها

اما دولت آمریکا که سلطه انحصاری کمپانی را بر شمال و جنوب ایران منافی سیاست «درهای باز»^(۱) می‌دانست، به انجام این معامله اعتراض کرد. وزارت خارجه آمریکا به وسیله وزیرمختار خود در تهران به دولت اطلاع داد که شرکت‌های آمریکایی درصدد تحصیل امتیاز ایالات شمال ایران اند و دولت آمریکا امیدوار است که در این باب توفیق یابند. وزیرمختار گفت: خوشبختانه دولت ایران متوجه این نکته شده است که نباید امتیاز یک منبع مهم اقتصادی کشور را در انحصار یک شرکت خارجی قرار دهد. دولت آمریکا نیز چنین امری را با این اصل حقوقی که دولت باید با اتباع همه کشورهای خارجی رفتار یکسان داشته باشد منافی می‌داند و توصیه می‌کند که ایران جریان اعطای امتیاز نفت را متوقف سازد تا شرکت‌های آمریکایی فرصت یابند و پیشنهادهای خود را بدهند.^{۱۶۲} حسین علا، وزیرمختار ایران در واشنگتن، نیز می‌کوشید تا آمریکاییان را در این زمینه تشویق کند.^{۱۶۳} کرزن وزیر خارجه بریتانیا، ناراحت بود و در یادداشتی به پرسن کاکس (مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۲۰) پیش‌بینی می‌کرد که رقابت آمریکاییان در ایران در دسره‌های بسیار در آینده به بار خواهد آورد. برخی از سیاستمداران بریتانیایی که

(1). Open-Door Policy

در همان خط فکری کرزن می‌اندیشیدند، شکایت می‌کردند که حکومت ایران می‌خواهد آن کشور را به‌دست آمریکایی‌ها بسپارد^{۱۶۴}. چگونه ممکن است که ایران امتیاز موجود در دست انگلیسی‌ها را نامعتبر بداند و همان امتیاز را به آمریکایی‌ها بدهد؟

گفتیم که خوشتاریا اهل گرجستان بود و روسیه تزاری از ادعای او به عنوان حقی که به یکی از اتباع روسیه واگذار شده است حمایت می‌کرد. پس از سقوط رژیم تزاری که انقلابیان بر سر کار آمدند همه امتیازاتی را که در دوران تزارها از ایران گرفته شده بود — به استثنای یکی — باطل و ملغی اعلام کردند، فقط با این شرط که ایران آن امتیازات را به غیر منتقل نکند. امتیاز خوشتاریا از جمله همین امتیازهای ملغی شده بود و بنابراین فشاری که از جانب روسیه به حمایت از ادعای خوشتاریا وارد می‌شد منتفی گردید.

۴. مناقشه درباره اعتبار امتیاز

اما کمپانی نفت ایران و انگلیس که امتیاز را از خوشتاریا خریده بود قرارداد ایران و شوروی، یا تغییر دولت در روسیه، را مؤثر در موضوع نمی‌دانست و چنین استدلال می‌کرد که خوشتاریا روس نبود و گرجی بود، و گرجستان از ۱۹۱۸م اعلام استقلال کرده بود. از این قرار مسأله نه به روس مربوط می‌شد و نه به شوروی. دولت شوروی حقی نداشت تا از آن صرف‌نظر نماید. اما دولت مستقل گرجستان دوام نیاورد و آنگاه که گرجستان ضمیمه اتحاد شوروی گردید استدلال کمپانی نیز قوت خود را از دست داد. پس کمپانی نفت انگلیس و ایران راه تهدید در پیش گرفت که اگر دولت ایران در موضع خود بر بی‌اعتباری امتیاز خوشتاریا پافشاری نماید کمپانی از پرداخت حق‌الامتیاز نفت جنوب خودداری خواهد کرد^{۱۶۵}. گرینوی در گزارشی به دوازدهمین مجمع عمومی صاحبان سهام کمپانی، عمل دولت ایران را در بی‌اعتبار شمردن امتیاز خوشتاریا «مصادره» خواند و گفت: وثوق‌الدوله نخست‌وزیر سابق ایران که خود یکی از امضاکنندگان امتیاز خوشتاریا بود، اکنون در لندن است و حاضر است گواهی بدهد که واگذاری آن امتیاز با رعایت موازین قانونی صورت گرفته و زور و اکراه در آن دخالت نداشته است^{۱۶۶}.

۵. پول در آمریکاست

در هر حال کوشش آمریکاییان برای نفوذ در نفت ایران همچنان ادامه داشت. دولت قوام السلطنه که پس از کودتای سید ضیاءالدین زمام امور را در دست گرفته بود برای تحصیل پول چشم به سوی آمریکا داشت. حتی عشقی، انقلابی‌ترین و آنارش‌یست‌ترین روشنفکر ایران چنین می‌اندیشید و از دادن امتیاز نفت شمال به آمریکایی‌ها حمایت می‌کرد. آمریکا پول می‌آورد، کار ایجاد می‌کند و آدم‌ها از بلای فقر رهایی می‌یابند:

«در مملکت کار نیست، پول نیست، مردم بیکارند، بی‌پول‌اند، معطل‌اند، باید نان بخورند، چه باید بکنند؟ عجلتاً روزنه‌ی امیدی که برای علاج مرض الفبای فساد اخلاق به نظر می‌رسد همانا مسأله‌ی نفت شمال است. اگر کمپانی آمریکایی آلات و ابزار حفر چاه‌های نفت را وارد کرد محتاج به چندین صد هزار آدم کاری است»^{۱۶۷}.

کاردار سفارت آمریکا در اول تیر ۱۳۰۰ گزارشی از ملاقات خود با شاه و محتشم السلطنه (وزیر خارجه) دارد که نمایانگر علاقه‌ی ایران به استخدام مستشاران مالی و کشاورزی از آمریکا است^{۱۶۸}. شاه و محتشم السلطنه هر دو اطمینان می‌دهند که دولت «اعطای امتیازهای پرفایده‌ی نفت، خطوط آهن، معادن و چیزهای دیگر را مورد بررسی قرار خواهد داد».

حسین علا، که در آن زمان به سمت وزیرمختار ایران در اسپانیا خدمت می‌کرد، در ملاقاتی با مستشار سفارت آمریکا این پرسش را در میان می‌کشد که آیا آمریکا حاضر است پنج میلیون دلار به ایران وام بدهد و درآمد ایران از حق‌الامتیاز نفت جنوب وثیقه‌ی آن باشد؟ باز در تیرماه همان سال قوام السلطنه به برادرش وثوق‌الدوله که در لندن بود تلگراف می‌کند که راجع به امکان وام گرفتن از شرکت‌های نفتی آمریکایی تحقیق کند^{۱۶۹}. در واقع پول بزرگ‌ترین دلوپسی دولت ایران در آن زمان بود. میجر ساندرس^(۱) وابسته‌ی نظامی بریتانیا در ۱۵ اوت ۱۹۲۱ گزارش می‌دهد که رضا خان می‌خواهد نیروهای مسلح ایران را کلاً زیر نظر فرماندهان ایرانی قرار دهد، اما ایران قدرت مالی تأمین هزینه‌های آنرا ندارد^{۱۷۰}.

(1). Sanders

قرارداد استخدام ارمیتاژ اسمیت در اواسط شهریور ۱۳۰۰ به پایان آمد. حسین علا که تازه به عنوان وزیرمختار ایران به واشنگتن رفته بود از دولت آمریکا خواست تا یک نفر مستشار مالی آمریکایی به جای او معرفی کند و تأکید کرد: «به شرکت‌های نفتی آمریکایی در شمال ایران به‌طور قطع امتیاز داده خواهد شد، چون قرارداد خوشتاریا مسلماً به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار نمی‌شود»^{۱۷۱}.

سفیر بریتانیا در واشنگتن واکنش نشان داد. او در ۷ اکتبر ۱۹۲۱ به وزارت خارجه آمریکا نوشت که قرارداد خوشتاریا به قوت خود باقی است و به کمپانی نفت انگلیس و ایران تعلق دارد. جواب آمد که آن قرارداد به تصویب مجلس ایران نرسیده بود و نمی‌تواند معتبر تلقی شود^{۱۷۲}.

تقلاهای علا در واشنگتن

علا به لحاظ توجه به آمریکا با قوام همسو بود. مشکل زبان هم نداشت و چون به واشنگتن رسید، به هر دری می‌زد تا وامی برای دولت تهران فراهم آورد. مدتی طول کشید تا آمریکایی‌ها حالش کردند که برای وام شخصاً باید به بانک‌ها مراجعه کند. بانک‌ها هم وثیقه می‌خواهند و عایدات گمرک ایران وثیقه بدهی‌های گذشته بود. سرمایه‌داران آمریکایی علاقه دارند امتیاز نفت و معادن دیگر بگیرند. آمریکایی‌ها در صنعت نفت پیشرفته‌تر از دیگرانند اما فقط در صورتی وارد میدان می‌شوند که اداره کار و اختیار آن در دست خودشان باشد. علا مشاوره به نام دکتر لانسینگ^(۱) استخدام کرد. او نیز گفت بهتر است با کمپانی‌های طالب نفت نزدیک شد و به وساطت آنها با بانک‌هایی که طرف معامله‌شان هستند ارتباط یافت. دکتر آرتور میلسپو، که در زمینه نفت آشنا بود، از سوی وزارت خارجه آمریکا معرفی شد تا در سمت مستشار مالی به استخدام ایران درآید. میلسپو هم به علا توصیه کرد که با «رئیس دارالعلم نفت آمریکا» (انستیتوی نفت) مذاکره بکند و رئیس مذکور او را به کمپانی استاندارد اویل نیوجرسی^(۲) رهنمون شد اما نماینده استاندارد از بابت وام جواب منفی داد. او گفت کمپانی می‌تواند

(1). Lansing (2). Standard Oil Company (New Jersey)

به بانک‌هایی که با آنها کار می‌کند، توصیه کند ولی پرداخت وام به هر حال محتاج وثیقه عایدات نفت جنوب خواهد بود. علا متوجه کمپانی سینکالر شد که اگرچه نمی‌توان آنرا با استاندارد اوایل مقایسه کرد اما «یکی از کمپانی‌های بزرگ و معتبر و مستقل نفت است که به تازگی دارد وسعت پیدا می‌کند». سینکالر هم مانند استاندارد به دنبال امتیاز نفت نماینده‌ای به تهران فرستاده بود، و استقراض در هر حال منوط بود به دادن وثیقه عایدات نفت. علا به کمپانی دیگری پیشنهاد امتیاز معادن مس قراچه‌داغ را کرد ولی جواب منفی شنید. تحصیل وام تنها در سایه امتیاز نفت ممکن تواند بود و بریتانیا راه نمی‌داد که نفتی‌ها در ایران وارد شوند. علا در نامه‌ای به قوام‌السلطنه نوشت: «تأخیر انجام مساعده به واسطه دسایس و ضدیت دولت انگلیس است که امروز کشف شد که نمی‌خواهد استاندارد اوایل داخل ایران شود»^{۱۷۳}.

۶. بریتانیا راه نمی‌دهد

بریتانیا می‌کوشید تا آمریکا را از صحنه ایران دور نگاهدارد. وزارت خارجه بریتانیا معتقد بود که اگر سرمایه‌گذاران آمریکایی در ایران راه پیدا کنند به دنبال آنان پای دولت آمریکا نیز به میان کشیده می‌شود. وزیرمختار بریتانیا در تهران می‌گفت ایران برای بریتانیا به مثابه مکزیک است برای آمریکا. برخی دیگر از سیاستمداران بریتانیا برای ایران در آسیا وضعی مشابه اصل مانرو^{۱۷۴} در آمریکا قایل بودند یعنی اینکه ایران حیاط خلوت بریتانیا است و سر و کله کسی دیگر نباید در آنجا پیدا شود. قوام‌السلطنه قرارداد امتیازی را با استاندارد اوایل نیوجرسی در اول آذر ۱۳۰۰/۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ امضا کرد. این قرارداد براساس اصولی تنظیم شده بود که پیشتر در مجلس شورای ملی ایران به تصویب رسیده بود. مدت قرارداد پنجاه سال بود. طرف قرارداد حق نداشت که آنرا به غیر منتقل کند^{۱۷۵}. استاندارد اوایل همان شرکتی بود که کمتر از دو سال پیش یعنی در ۸ آوریل ۱۹۲۰ نام آن در مذاکرات فیروز با کرزن در میان آمد و کرزن واکنش شدید نشان داد و با آن مخالفت نمود. فیروز که اینک پس از تبعید سید ضیاء به صحنه سیاست بازگشته بود، در مجلس فعالیت داشت و سخت می‌کوشید تا پای آمریکاییان را در نفت ایران بگشاید و انگلیسی‌ها از دست او در خشم بودند^{۱۷۶}.

قوام در سخنانی پیرامون لایحه امتیاز در مجلس به اهتمام ویژه دولت خود در «موضوع استخراج معادن و جلب سرمایه‌های خارجی» تأکید نهاد. در کابینه قوام السلطنه که این امتیاز را امضا کرد دکتر مصدق نخست به سمت وزیر مالیه و سپس به سمت وزیر خارجه عضویت داشت و پس از چند روز وزارت خارجه را به مشارالسلطنه تحویل داد و باز به وزارت مالیه برگشت. قلمرو امتیاز استاندارد اوایل همان پنج ایالت شمالی بود که از حوزه امتیاز داری مستثنا شناخته شده بود. سه هفته بعد از امضای قرارداد استاندارد اوایل، مجلس ایران امتیاز خوشتاریا را به موجب قطعنامه‌ای در تاریخ ۲۳ آذر ۱۳۰۰ کان‌لم‌یکن اعلام کرد. در متن قطعنامه آمده بود: «چون امتیاز خوشتاریا مراحل قانونی طی نکرده کان‌لم‌یکن است لهذا واضح است که اصل سیزده عهدنامه بین ایران و روسیه شامل آن نمی‌شود»^{۱۷۷}.

۷. بریتانیا به قوام اعتماد ندارد

سیاست نزدیکی ایران به آمریکا و اعطای امتیاز به یک شرکت بزرگ آمریکایی نگرانی‌هایی در میان دولتمردان بریتانیا برانگیخت. نرمن در تیر ۱۳۰۰ توجه لرد کرزن وزیر خارجه بریتانیا، را به ملاحظات زیر فرا می‌خواند:

دولت فعلی ایران در فکر انداختن آن کشور به دامان آمریکاست. آنها می‌خواهند وجوه کافی قرض کنند تا بدهکاری‌هایشان را به ما بپردازند و از مابقی برای تأسیس بانک ملی تحت راهنمایی آمریکا و ساختن راه‌آهن استفاده نمایند. علاوه بر این در نظر دارند یک آمریکایی را برای سر و سامان دادن به مالیه کشور استخدام کنند^{۱۷۸}.

کرزن در ۱۸ اکتبر ۱۹۲۱/۲۶ مهرماه ۱۳۰۰ به بریجمن، کاردار سفارت بریتانیا، در تهران می‌نویسد: «ما به رئیس‌الوزرا اعتماد نداریم. دولتی که از خدمات مستشاران مالی و نظامی بریتانیا چشم می‌پوشد و می‌خواهد افراد آمریکایی و سوئدی جای آنها بنشانند و با تمام قوا می‌کوشد از آمریکا کمک بگیرد و خط آهن و امتیاز نفت تقدیم می‌کند اعتماد ما را از دست داده است. به بانک شاهی توصیه شده که هرچه قدر هم التماس کنند دیگر مساعده‌ای به آنها ندهند»^{۱۷۹}.

کرزن بیم آن داشت که نکند آمریکایی‌ها با دادن وام و مساعده داو از انگلیس بستانند

و در ایران نفوذ کنند. او در ۱۸ ژانویه ۱۹۲۲ به سفیر خود، گِدیس^(۱) در واشنگتن نوشت: «تنها چیزی که مرا نگران می‌سازد پیش‌قسطی است که استاندارد می‌خواهد بپردازد. این دولت ایران را سرکش‌تر از همیشه می‌کند بهتر است که استاندارد و شرکت نفت انگلیس و ایران وام را به اتفاق بدهند»^{۱۸۰}.

کرزن دچار وهم نبود. او براساس تجربهٔ بریتانیا چنین می‌گفت. ایران گرفتار فقری مهلک بود و نیازمند پولی که تنها راه تحصیل آن توسل به قرضهٔ خارجی بود و خارجی‌ها — چه انگلیس و چه آمریکا — از حقیقت امر اطلاع داشتند. ایران امتیاز می‌داد تا بتواند وام بگیرد. آنها هم وام می‌دادند تا بتوانند امتیاز بگیرند. میلسپو در یادداشتی مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۲۰ به سفارت آمریکا می‌نویسد: «اگر می‌شد به ایرانی‌ها بگویم که آنها می‌توانند از آمریکا وام بگیرند بدون شک امتیازی نفتی مانند امتیازهای ارزشمند دیگر گرفته می‌شد»^{۱۸۱}.

بریتانیا در اوج این کشمکش از وزیرمختار خود در تهران خواست تا اعلام کند کمپانی نفت ایران و انگلیس اجازه نخواهد داد که عایدات نفتی ایران وثیقهٔ وام تازه‌ای از خارج قرار گیرد.

قوام در ۱۸ آبان ۱۳۰۰/۹ نوامبر ۱۹۲۱ به حسین علا تلگراف کرد که به هر ترتیب که هست وامی فراهم کند، «اگر وجه فوری نرسد رشتهٔ امور به کلی گسیخته می‌شود. تنها امید به جدیت جناب‌عالی است»^{۱۸۲}.

کرزن در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۱ توجه واشنگتن را به این نکته جلب کرد که ایران، گذشته از دعاوی مختلف اتباع انگلیس، بیش از یک میلیون و دویست هزار لیره هم به خود دولت انگلستان بدهکار است. سفارت انگلیس در تهران این موضوع را به اطلاع سفارتخانه‌های دیگر نیز رسانید تا آگاه باشند و از دادن وام به یک چنین دولت ورشکسته خودداری نمایند. بدین گونه همهٔ درها به روی ایران بسته شد و امکان أخذ وام از خارج عملاً منتفی گردید.

از سوی دیگر روتشتین^(۲) سفیر شوروی در تهران، در دوم آبان ۱۳۰۰ نغمه‌ای دیگر

(1). Geddes

(2). Rothstein

ساز کرد، بدین مضمون که چون پیمان ایران و شوروی هنوز به تصویب مجلس نرسیده است، اسقاط حقوق که به موجب آن پیمان پیش‌بینی شده بود قطعیت نیافته و ایران حق نداشته است امتیازی را که متعلق به تبعه روسیه تزاری سابق بوده به یک شرکت آمریکایی انتقال دهد.

۸. سقوط دولت قوام

پاسخ ایران البته آن بود که امتیاز خوشتاریا امری موهوم است. حقی اصلاً وجود نداشته است تا اسقاط آن قابل بحث باشد.

ایران همچنین به دولت آمریکا اطلاع داد که بر تصمیم خود در واگذاری امتیاز نفت بر جای است و قرارداد استاندارد اوایل را چنان که گفته‌ایم، در اول آذر ماه ۱۳۰۰ امضا کرد.

در ۹ آذر ۱۳۰۰ بیانیه‌ای از سوی حزب دموکرات ایران انتشار یافت که امضای این قرارداد را «یک قدم رو به سعادت این مملکت» خواند و به دولت قوام در این اقدام تهنیت گفت.^{۱۸۳}

قوام‌السلطنه قوت قلب نشان می‌داد و می‌گفت انگلیسی‌ها در مورد امتیاز خوشتاریا بیخود جوش می‌زنند. حالا اگر دولت ایران هم کوتاه بیاید و امتیاز خوشتاریا را معتبر بداند روس‌ها کوتاه نخواهند آمد و در هر حال کمپانی انگلیسی قادر نخواهد بود که عملیات خود را در آن منطقه به نتیجه مطلوب برساند.^{۱۸۴}

ماجرای نفت شمال مقارن بود بازمانی که رقابت برای دستیابی به نفت عراق در میان آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بالا گرفته بود. مطبوعات آمریکا حمله تبلیغاتی گسترده‌ای راه انداخته بودند و بریتانیا را متهم می‌کردند که می‌خواهد عرضه نفت را در سراسر جهان زیر سلطه خود درآورد.^{۱۸۵} وزیرمختار فرانسه در تهران می‌گفت اگر امر دایر شود بر اینکه تنها آمریکا، یا تنها بریتانیا در این مصاف غالب آید فرانسوی‌ها بریتانیا را ترجیح می‌دهند. فرانسوی‌ها در مورد نفت موصل به توافقی با بریتانیا دست یافته بودند و از این رو امیدوار بودند که در موارد دیگر هم بتوانند با آن دولت کنار بیایند.^{۱۸۶}

وزیر مالیه کابینه قوام، مصدق‌السلطنه بود که برای اصلاحات مالی موردنظر خود

گرفتن اختیاراتی از مجلس را ضروری می‌دانست و در این امر ایستادگی می‌نمود. در جلسه آخر دی ۱۳۰۰ مشاجره‌ای بین او و نمایندگان که به رهبری سلیمان میرزا اسکندری، مخالف اعطای اختیارات بودند در گرفت و مصدق در این ماجرا بیهوش شد. قوام به حمایت از او برخاست و به همین دلیل استعفا داد و مشیرالدوله ریاست دولت آینده را برعهده گرفت.

۹. ائتلاف انگلیس و آمریکا

تأکید داریم که انگیزه مخالفت‌های آمریکا با بریتانیا در جریان قرارداد ۱۹۱۹ چیزی جز نفت نبود. در آن دوران کم‌وبیش ۶۵ درصد تولید نفت دنیا از آمریکا می‌آمد و بریتانیا به هیچ قیمتی حاضر نبود نفت خاورمیانه را از دست بدهد. از سوی دیگر آمریکایی‌ها معتقد بودند که ذخیره نفت آمریکا چندان زیاد نیست و با افزایش روزافزون مصرف باید درصدد تحصیل منابع جدید باشند. بهای نفت در ۱۹۲۰ م ترقی کرد و این امر هم بر شدت حساسیت‌ها افزود. وضع بغرنجی پیش آمده بود. تقریباً همه منابع نفتی خارج از خاک آمریکا (حتی در ونزوئلا) مستقیم و غیرمستقیم تحت تسلط انگلستان درآمده بود. دولت آمریکا ناچار فشار خود را تشدید کرد. بریتانیا راهی نداشت جز اینکه کوتاه بیاید و آمریکا را با دادن سهمی در خاورمیانه راضی کند. توافق اصلی میان دو طرف در می ۱۹۲۱ حاصل شد و مشارکت آمریکایی‌ها در نفت عراق به تحقق پیوست و در نتیجه آن شور و حرارتی که آمریکا در ماجرای قرارداد ۱۹۱۹ نشان داده بود به فراموشی سپرده شد. از آن پس دیگر کمپانی‌های نفتی دو طرف بودند که می‌بایستی راه همکاری را با یکدیگر هموار سازند و حد و مرز رقابت‌های میان خود را معین کنند.^{۱۸۷}

و چنین بود که گرینوی در ۱۴ نوامبر ۱۹۲۱ کدمن را به آمریکا فرستاد تا درباره نفت شمال ایران با وزارت خارجه و مدیران استاندارد اوایل گفتگو کند. مقامات دولتی آمریکا اشاره کردند که اگر دو شرکت انگلیسی و آمریکایی به تفاهمی درباره همکاری‌های آینده برسند، مسأله فیصله خواهد یافت.

مذاکرات عملاً به دو بخش تقسیم شد. بخشی شامل مسائل مرتبط با امتیاز بود که می‌بایستی نمایندگان دو کمپانی درباره آن به توافق برسند و بخشی دیگر مربوط می‌شد

به مسأله وام که تصمیم‌گیری درباره آن از اختیار کمپانی‌ها فراتر می‌رفت. اینجا ملاحظات سیاسی وزارت خارجه بریتانیا در میان بود. کرزن بر آن بود که باید ایرانی‌ها را سر طاس نشاند تا بدانند که پیش از تصفیه حساب‌های معوقه خود قادر نخواهند بود هیچ وام تازه‌ای دریافت کنند. گذشته از این، کدمن معتقد بود مادام که ایران اعتبار امتیازنامه خوشتاریا را قطعاً نپذیرفته است هیچ وامی نباید در اختیار آن گذارده شود.

کرزن نخست با ورود آمریکایی‌ها در صحنه نفت ایران به شدت مخالفت می‌نمود. بعدها که خطر امواج انقلاب از ناحیه شوروی بالا گرفت، در سیاست خود تجدید نظر کرد و بر آن شد که شاید بتوان از وجود آمریکایی‌ها برای مقابله با بلشویک‌ها استفاده کرد.^{۱۸۸} نرمن از همان ابتدای مأموریت واقع‌بین‌تر می‌نمود. او در می ۱۹۲۱ نوشت: «ورود آمریکایی‌ها در فعالیت‌های نفتی شمال ایران شاید به نفع بریتانیا تمام شود زیرا وجود آنها وزنه‌ای در کفه مقابل روس‌ها خواهد بود و از تجدید مخاصمات با هیأت آمریکایی که در سالیان اخیر موجب آن همه دردسر شده بود جلوگیری خواهد نمود»^{۱۸۹}. این واقع‌بینی نرمن البته مانع از آن نمی‌شد که ناخشنودی خود را از ورود رقیب در صحنه ابراز نماید. وی در ۳ اوت ۱۹۲۱ می‌نویسد:

«ایران برای ما مانند مکزیک است برای آمریکایی‌ها همسایه‌ای ناآرام که ما خود از عهده آرام کردن آن چنان که باید، بر نمی‌آییم اما دوست هم نداریم که دیگری در این کار مداخله کند»^{۱۹۰}.

بریتانیا در مورد امتیاز خوشتاریا از دو راه می‌کوشید آمریکا را به همراهی با خود قانع سازد: اول آنکه نباید اجازه داده شود که ایران به استناد قانون داخلی خود از زیر بار تعهدی که به گردن گرفته است شانه خالی کند. ایران می‌گوید امتیازنامه خوشتاریا به تصویب مجلس نرسیده و لذا اعتبار ندارد. تصویب مجلس امری تشریفاتی مربوط به قانون داخلی ایران است و دولت باید در هر حال امضایی را که پای امتیازنامه گذاشته است محترم بشمارد. اگر در این مورد کوتاه بیاییم هیچ امتیازنامه‌ای در جهان مصون نمی‌ماند و دولت‌ها می‌توانند در هر مورد که دلشان بخواهد دستاویزی از قانون داخلی خود پیدا کنند و تعهدی را که پذیرفته‌اند کأن لم یکن اعلام کنند. دوم آنکه حق انحصاری لوله‌کشی در سراسر ایران با کمپانی نفت انگلیس و ایران است و به فرض که دولت

ایران بتواند امتیازی در شمال ایران به یک شرکت آمریکایی بدهد آن شرکت قادر نخواهد بود که از امتیاز خود بهره‌برداری کند پس بهتر است که آمریکایی‌ها حرف‌شان را با کمپانی نفت انگلیس و ایران یکی کنند و دست در دست هم بگذارند.

در هر حال بر اثر مذاکرات کدمن با بدفورد^(۱) رئیس کمپانی استاندارد اویل، سرانجام در ۳ فوریه ۱۹۲۲ توافق شد که یک شرکت ایرانی - آمریکایی^(۲) تشکیل شود و انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها متساویاً در آن شریک باشند. این طرح در آغاز از سوی مشیرالدوله استقبال شد. زیرا در ظاهر آن اسمی از کمپانی نفت جنوب در میان نبود که روس‌ها را به مخالفت فوری برانگیزد. سرپرسی لورین وزیرمختار، انگلیس در تهران هم مصالحه دو طرف را به فال نیک می‌گرفت و معتقد بود که این توافق حداقل مانع از آن خواهد شد که کمپانی‌های دیگر آمریکایی پای در میدان نهند. لورین نگران بود که مبدا کمپانی‌های نفتی آمریکا در ایران خود را به عنوان منجی و آزادی‌بخش در برابر انگلیس تجاوزگر جا بزنند و آتش خصومت ایرانی‌ها با انگلستان را تیزتر گردانند. اما علا وزیرمختار ایران در واشنگتن، با ائتلاف میان آن دو کمپانی روی موافق نشان نمی‌داد و آخر الامر دولت مرکزی تهران هم به مخالفت برخاست و آن توافق را با مقررات قانون مصوب مجلس منافی دانست زیرا که ماده پنجم قانون صریحاً مقرر می‌داشت: «کمپانی استاندارد اویل نمی‌تواند به هیچ‌وجه این امتیاز را به هیچ دولت یا کمپانی یا شخص انتقال بدهد و همچنین شراکت با سرمایه‌داران دیگر منوط به تصویب مجلس شورای ملی ایران است. عدم رعایت این ماده باعث سقوط امتیاز از درجه اعتبار خواهد بود»^(۱). این بار هم نوبت فرانسه و روسیه و بریتانیا بود و هر سه دولت به این ماده از قانون ایران اعتراض کردند^(۲).

۱۰. کارنامه دولت قوام

قوام السلطنه بلافاصله بعد از کودتای اسفند ۱۲۹۹ و عزل و تبعید سید ضیاءالدین / خرداد ۱۳۰۰ زمام امور را در دست گرفت. دولت قوام که رضا خان سردار سپه و

(1). Bed ford (1). Perso-American oil corporation

مصدق السلطنه هر دو در آن عضویت داشتند، استخدام مستشاران مالی آمریکایی و در میان کشیدن پای شرکت‌های آمریکایی در نفت ایران را در رأس برنامه‌های خود قرار داده بود و بر آن بود که وامی از آمریکا بگیرد تا بتواند امور کشور را اداره کند و به‌ویژه از عهده پرداخت مواجب سربازان و «مخارج اردو» — که دست‌کم ماهی هفتصد هزار تومان برآورد می‌شد — برآید.^{۱۹۳} همین دولت به اقدامات متهورانه شگرفی در زمینه مسائل داخلی ایران دست زد. از آن جمله بود قتل کلنل محمدتقی خان پسیان، قلع و قمع نیروهای مسلح تحت فرمان او، و بازداشت و اعدام بسیاری از غیرنظامیانی که از او هواداری نموده بودند. دولت قوام همچنین به مقابله با نهضت جنگل برخاست که به رهبری میرزا کوچک خان و احسان‌الله خان، رشت و انزلی را گرفته بودند و به نواحی شمال شرقی چون چالوس و کلارستان دست‌اندازی می‌نمودند. پس از امضای قرارداد ۱۹۲۱ م میان ایران و شوروی، حمایت شوروی از جنگلی‌ها قطع شد و سفیر شوروی، روتشتین، در نامه‌ای به میرزا کوچک خان توصیه کرد که از عملیات انقلابی دست بردارد و به همکاری با دولت مرکزی تن دردهد. در واقع دولت شوروی به این نتیجه رسیده بود که تقویت یک دولت مرکزی متکی به نیروهای ملی در ایران بهترین راه جلوگیری از توسعه دامنه مطامع امپریالیست‌ها به نواحی هم‌مرز ایران و شوروی خواهد بود. آن عده از یاران میرزا کوچک خان که به امید ایجاد انقلاب سرخ در ایران به او پیوسته بودند دست و پای خود را جمع کردند و به باکو عقب کشیدند. جمعی دیگر هم خود را تسلیم قوای مرکز کردند و خود میرزا کوچک خان در کوه‌های تالش آواره شد و در بی‌کسی و دربه‌دری جان سپرد. ماجرای کلنل محمدتقی خان و میرزا کوچک خان و تهمت‌هایی که در منابع رسمی درباره آنان دامن زده می‌شد، دست‌اندرکاران قتل خیابانی را هم که اندکی پیش از کودتای ۱۲۹۹ در زمان ریاست وزرایی مشیرالدوله و والیگری مخبرالسلطنه انجام گرفته بود، دل و جرئت داد تا به دفاع از عمل خود برخیزند. در شهریور ۱۳۰۰ یک سال از قتل خیابانی می‌گذشت و مشیرالدوله که اینک نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت به دفاع از دولت خود برخاست و خیابانی را به تجزیه‌طلبی متهم کرد که «سر از اطاعت دولت مرکزی پیچیده بود و فقط مطالبه پول می‌کرد».^{۱۹۴} اتهامی که هیچ سندی و مدرکی برای اثبات آن نداریم و گواهی دوست و دشمن برخلاف

آن است.

در خرداد ۱۳۰۱/ژوئن ۱۹۲۲ که قوام‌السلطنه مجدداً بر سر کار آمد لایحه‌ی متممی از مجلس گذراند که مواد اول و پنجم قانون سابق را در مورد اعطای امتیاز به کمپانی استاندارد اوایل اصلاح کرد و به دولت اجازه داد که علاوه بر کمپانی استاندارد با هر کمپانی آمریکایی معتبر و مستقل دیگری هم که حاضر به سرمایه‌گذاری در ایران باشد وارد مذاکره شود و قرارداد ببندد.^{۱۹۵} این قانون از یک‌سو راه ورود کمپانی‌های غیرآمریکایی را در نفت شمال به کلی بست و از سوی دیگر در میان کمپانی‌های آمریکایی رقابت ایجاد کرد.

رقیب آمریکایی استاندارد در این معامله سینکлер^(۱) بود که با دولت شوروی هم روابط حسنه داشت. در جای خود آورده‌ایم که فصل ششم امتیازنامه‌ی داری دولت ایران را مکلف می‌کرد که «به هیچ کس اجازه ندهد که لوله‌های نفت به طرف رودخانه‌ها و سواحل جنوبی ایران تأسیس بنماید». بنابراین اگر هم برندگان امتیاز موفق به کشف نفت در شمال ایران می‌شدند نمی‌توانستند آنرا به ساحل دریا انتقال دهند و به بازارهای دنیا برسانند. سینکлер اما روابط خوبی با شوروی داشت و امیدوار بود ترتیبی فراهم آورد که شوروی‌ها نفت شمال ایران را برای مصرف در داخل شوروی تحویل بگیرند و معادل آنرا از نفت خودشان برای فروش در اروپا تحویل بدهند.^{۱۹۶}

۱۱. قرارداد سینکлер

نمایندگان سینکлер بدون فوت وقت با دولت ایران به مذاکره نشستند و شرایطی را که می‌خواستند در قرارداد منظور شود در آامرداد ۱۳۰۱ اعلام کردند. دولت هم اصولی را که می‌بایستی قرارداد بر اساس آن تنظیم گردد به تصویب مجلس رسانید (۲۳ خرداد ۱۳۰۲). این اصول که در واقع طرح متقابل دولت در برابر پیشنهادهای دو شرکت استاندارد و سینکлер بود به نمایندگان هر دوی آنها ارائه شد. استاندارد از قبول شرایط دولت سرباز زد، اما سینکлер آنرا پذیرفت و قرارداد را در آذر ۱۳۰۲ ش/ دسامبر ۱۹۲۳

(1). Sinclair Oil Corporation

امضا کرد. در فروردین ۱۳۰۳/ آوریل ۱۹۲۴ که دولت سردار سپه بر سر کار آمده بود، قرارداد برای تصویب در مجلس شورا فرستاده شد^{۱۹۷}. در واقع «گذرانیدن امتیاز نفت شمال موافق قانونی که از مجلس چهارم گذشته است» یکی از اصول برنامه‌ای بود که سردار سپه به هنگام معرفی کابینه انجام آنرا برعهده گرفته بود^{۱۹۸}. قلمرو امتیاز سینکدر سراسر ایالات شمالی ایران را به استثنای گیلان، دربرمی‌گرفت و سینکدر هفت سال فرصت داشت تا بخشی از ناحیه امتیاز را که عملاً می‌خواست در آنجا فعالیت کند مشخص گرداند و باقی را به دولت پس بدهد. این بخش می‌توانست حداکثر تا ۱۵ درصد کل قلمرو امتیاز را شامل گردد. مدت امتیاز پنجاه سال بود و در این مدت مدیریت اجرایی عملیات می‌بایستی در دست آمریکایی‌ها و ایرانی‌ها باقی بماند و سهام شرکتی که بنا بود برای اداره عملیات تشکیل شود فقط به اتباع این دو دولت فروخته شود. سینکدر مکلف بود که به عنوان حق الامتیاز بیست و هشت درصد سود خالص را به دولت بپردازد و نیز ده میلیون دلار وام در اختیار ایران بگذارد.

ماده مربوط به حکمیت در قرارداد سینکدر درخور توجه است: اختلاف می‌بایستی از طریق یک هیأت سه نفری از داورها حل و فصل شود. هریک از دو طرف اختلاف، داور اختصاصی خود را تعیین می‌کرد و داور ثالث را طرفین می‌توانستند با توافق معین کنند. در قرارداد آمده بود که «هرگاه در موضوع تعیین حکم ثالث موافقت حاصل نشود طرفین از رئیس دیوان ثابت قضاوت بین‌المللی، یا از محاکم شبیه به آنکه مرضی‌الطرفین باشد، تقاضای حکم ثالث را خواهند نمود و پس از آن محکمه حکمیت در محلی که دولت ایران تعیین می‌کند، شروع به کار می‌کند. تصمیم اکثریت سه نفر حکم‌ها معتبر و قطعی تلقی می‌شود».

به مناسبت امضای قرارداد سینکدر مجلس جشنی ترتیب داده شد و سردار سپه که روی سخن با کاردار سفارت آمریکا داشت گفت: «من این موقع را یکی از بهترین مواقع تاریخ ایران می‌دانم. ما می‌خواهیم سلطه اقتصادی انگلیس و روس را از بین ببریم و امضای این امتیاز با یک شرکت آمریکایی مقدمه روابط مستحکم‌تری بین ایران و آمریکا خواهد بود»^{۱۹۹}.

۱۲. معجزنمایی سقاخانه

مذاکرات برای تنظیم قرارداد تا چندی ادامه داشت، پس از آن هم مدتی وقت برای تقدیم لایحه به مجلس و تصویب آن لازم بود، در خلال این احوال اتفاقاتی رخ داد که در سرنوشت قرارداد مؤثر افتاد و آنرا با ناکامی مواجه ساخت. مهم‌ترین آن اتفاقات به هم خوردن روابط سینکлер و شوروی بود که تفصیل آن از حوصله این مختصر خارج است. ماجرا هرچه بود آخر الامر دولت شوروی قرار و مدارهایی را که با سینکлер داشت لغو کرد و امید دستیابی به راهی آسان جهت صدور نفت شمال ایران نقش بر آب شد.

سینکлер در آمریکا نیز گرفتاری‌هایی پیدا کرد و تحت تعقیب قضایی درآمد. حامیان قدرتمند سینکлер که در کابینه آمریکا عضویت داشتند از صحنه سیاست خارج شدند.^{۲۰۰} مسائل داخلی آمریکا و سوء جریاناتی که در رابطه سینکлер با مقامات دولتی فاش گردید، و نیز رقابت سینکлер با استاندارد اویل هر دو شرکت را تضعیف کرد و مشکلات زیاد پیش آورد. سینکлер در پی بهانه می‌گشت تا پای از معامله با ایران بیرون کشد. قضا را در این میان حادثه غریب قتل مازور ایمری اتفاق افتاد. سینکлер که کارش از هر سو به بن‌بست رسیده بود و راه گریز می‌جست فرصت را غنیمت شمرد و نمایندگان خود را به دستاویز عدم امنیت، از تهران فرا خواند و نیز بهانه آورد که ده میلیون دلار وامی را که وعده داده بود نتوانسته است فراهم کند. قرارداد امتیاز سینکлер در اوایل ۱۹۲۵ م (اواخر خرداد ۱۳۰۴) رسماً لغو شد.

در ماجرای سقاخانه و قتل ایمری نیز بسیاری از ایرانیان دست انگلیس و کمپانی نفت جنوب را در کار می‌دیدند. حتی والاس موری^(۱)، کاردار سفارت آمریکا در تهران، به وزارت متبوع خود نوشت که گزارش‌ها حکایت از دخالت کمپانی نفت در این امر دارد. روزنامه نیویورک هرالد تریبیون مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۲۴ نیز از قول مقامات نفتی نوشت: «کشته شدن ایمری بر اثر تحریک سرمایه‌دارانی که به امتیازات نفت ایران نظر دارند صورت گرفته است»^{۲۰۱}.

(1). Wallace Murray

۱۳. قرارداد امیرانین

دوازده سال پس از ماجرای سینکلبار دیگر قانونی درباره نفت شمال ایران به تصویب مجلس رسید (۱۵ بهمن ۱۳۱۵). به موجب این قانون امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در بخشی از شرق و شمال شرق کشور به یک شرکت تابعه کمپانی سی بورد آمریکا^(۱) واگذار شد. شرکت صاحب امتیاز متعهد بود که نگذارد اکثریت سهام به دست افراد یا مؤسسات غیرآمریکایی و غیرایرانی بیفتد و در هر حال انتقال سهام موکول به تصویب دولت ایران بود. حق الامتیازی به قرار چهار شلینگ برای هر تن نفت و نیز بیست درصد از سود سالانه شرکت به ایران تعلق می گرفت.

این شرکت که امیرانین^(۲) یا شرکت نفت آمریکا - ایران نام داشت حق تأسیس خط لوله تا خلیج فارس را نیز به دست آورد^{۲۰۲}. قرارداد تأسیس خط لوله میان شرکت امیرانین با یک شرکت آمریکایی به نام شرکت لوله نفت ایران در ۱۸ بهمن ۱۳۱۵ به تصویب رسید و موضوع آن حمل و نقل نفتی بود که شرکت امیرانین، یا هر شرکت ایرانی دیگر، از قلمرو امتیاز خود در ایران یا افغانستان به دست آورده باشد^{۲۰۳}.

لنچافسکی می نویسد: «در این زمان چنین می نمود که قرارداد جدید پایدار خواهد ماند و با مخالفتی از هیچ سوی روبه رو نخواهد شد. موقعیت رضا شاه، چه از نظر داخلی و چه از نظر خارجی، مستحکم بود، و احتمال آن نمی رفت که هیچ گونه فشار خارجی بتواند به لغو این پیمان منجر شود ولی برخلاف انتظار، به عمر قرارداد جدید در ۱۹۳۸ م پایان داده شد»^{۲۰۴}.

تصمیم شرکت صاحب امتیاز به انصراف از آن طی نامه ای بلندبالا که در روزنامه اطلاعات مورخ ۲۲ بهمن ۱۳۱۵ انتشار یافت اعلام شد. در این نامه (که گلشائیان متن کامل آنرا در خاطرات خود نقل کرده است) تأکید شده بود که ترک امتیاز نه ارتباطی با اوضاع داخله ایران دارد و نه از آن رو است که بررسی های زمین شناسی به نتیجه منفی منتهی گشته باشد. بلکه شرکت متقاعد شده است که «نفت در اینجا و خاصه در قسمت شمال موجود است». باین همه ملاحظه «اوضاع فوق العاده نامساعد تجارتي و اقتصادی

(1). Seaboard Oil Company Delaware

(2). Amiranian Oil Company

و سیاسی که در تمام دنیا وجود دارد». صاحب امتیاز را برآن داشته است که از امتیاز خود صرف نظر نماید. صاحب امتیاز در این نامه به کشف نفت فراوان در عربستان سعودی و اثرات منفی آن در سرمایه گذاری برای نفت ایران اشاره کرده می گوید:

«در بعضی کشورهای دیگر منبع عظیم نفت اعلا اخیراً کشف شده است که چندان مسافتی با اقیانوس ندارد و شرکت های رقیب می توانند آن منابع را با هزینه کم استخراج نمایند. شرکت متقاعد شده است که خطوط لوله فوق العاده طولانی، چنان که در اینجا لازم است، دوباره (۱۹!) برای یک مدت نامحدود سودآور نخواهد بود»^{۲۰۵}.

گلشائیان می نویسد که قرارداد نفت امیرانین در ۱۸ بهمن ۱۳۱۵ به تصویب مجلس رسید «ولی چون اجرای قرارداد منوط به توشیح اعلی حضرت بود در نتیجه فشار کمپانی نفت جنوب، شاه مدعی شد که از مفاد کامل امتیازنامه، بالأخص حوزه امتیاز، اطلاع نداشته و داور (وزیر مالیه) پیش خود مساحت امتیاز را معین کرده، در صورتی که بعدها مرحوم دکتر متین دفتری وزیر دادگستری وقت به اینجانب گفت که در یکی از جلسات هیأت دولت که قرار شده بود که امتیازنامه برای تصویب به مجلس فرستاده شود داور اصرار کرد که اعلی حضرت مساحت امتیازنامه را شخصاً با مداد قرمز روی نقشه مشخص کنند و این کار را هم شاه کرد. با مرگ داور که یکی از گناهان نابخشودنی او نزد شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت انگلستان همین اقدام دادن نفت به آمریکایی ها بود. به محض اینکه داور فوت کرد شاه در هیأت رسماً گفته بود داور از طرف خودش با آمریکایی ها قرارداد بسته، و دستور داده بود پروژه ضبط و به نماینده شرکت ابلاغ شود که ایران را ترک کند و وادار کردند که نماینده کمپانی [آن نامه را] بنویسد»^{۲۰۶}.

درست معلوم نیست که چه مقدار از مطالب گلشائیان واقعیت دارد و چه مقدار دیگر محصول خیال بافی هاست. اما در هر حال تقارن این چند تاریخ درخور تأمل است:

۱. ۱۰ بهمن ۱۳۱۵: تصویب قرارداد امیرانین در مجلس شورای ملی.
۲. ۱۸ بهمن ۱۳۱۵: تصویب قرارداد تأسیس خط لوله با امیرانین.
۳. ۱۹ بهمن ۱۳۱۵: اوقات تلخی شدید رضا شاه با داور و خودکشی داور.
۴. ۲۱ بهمن ۱۳۱۵: مراسم تدفین داور.

۵. ۲۲ بهمن ۱۳۱۵: اعلام انصراف شرکت امیرانین از امتیاز و درج اعلان در روزنامه‌ها. توالی این پنج تاریخ در خور دقت و تأمل است. کسانی که با کمپانی‌های نفتی آشنایی دارند می‌دانند که تصمیم‌های آنی و ناگهانی روال کار عادی آنها نیست. شرکتی که قراردادی را امضا کرده مدت زیادی درباره آن مطالعه داشته و جوانب کار را سنجیده است. کشف نفت در عربستان سعودی و بهانه‌های دیگری که در نامه امیرانین برای انصراف از امتیاز به آنها اشاره شده است اتفاقات تازه‌ای نبوده‌اند. چگونه می‌شود یک کمپانی نفتی تنها سه روز پس از قطعی شدن قرارداد دچار این تزلزل شده و از امتیازی که با زحمات زیاد و چانه‌زدن‌های ممتد در مذاکرات به دست آورده است صرف‌نظر کند و چگونه است که قراردادی با آن اوصاف در مرحله توشیح دستخوش ابطال گردد. با اینکه شرکت صاحب امتیاز در شرح دلایل انصراف خود فقط به تاریک بودن افق سیاست جهانی و اشکال اقتصادی در رقابت با نفت عربستان سعودی اشاره کرده بود مطبوعات شوروی به روایت لنچافسکی «بی‌میل نبودند که این عقب‌نشینی را به فشار سیاست روسیه به دولت ایران پیوند دهند»^{۲۰۷}.

اشاره لنچافسکی بدان معنی است که جراید شوروی عقب‌نشینی آمریکا از شمال ایران را به حساب فشار دولت خود گذاشته بودند و حال آنکه روایت گلشائیان از این ماجرا چیزی دیگر است. قرارداد امیرانین در وزارت دارایی داور تنظیم شد. گلشائیان برکشیده داور، مدیرکل اقتصادی وزارت دارایی بود و مدعی است که آخرین عضو وزارت دارایی بود که در شب خودکشی داور با او خداحافظی کرده است. او می‌گوید داور در روزهای آخر عمر مشغول مذاکره با کمپانی آمریکایی بود ولی موضوع را از دیگران — حتی از بدر که معاونت او را در وزارتخانه عهده‌دار بود — پنهان می‌داشت و فقط اللهیار صالح را در این جریان مداخله می‌داد، چه مذاکرات به زبان انگلیسی صورت می‌گرفت و داور انگلیسی نمی‌دانست. گلشائیان می‌نویسد: «شرکت نفت ایران و انگلیس که به هیچ‌وجه حاضر نبود امتیاز نفت به آمریکایی‌ها داده شود شروع کرد به کارشکنی» و تفصیل مطلب از این قرار است که آن سال شرق کشور با خشکسالی شدید مواجه بود، بنابراین تصمیم گرفته شد که هرچه گندم در غرب کشور هست در کرمانشاه گردآوری شود تا از آنجا به تهران و مشهد انتقال یابد. تصادفاً زمستان زودرس و شدت برف و

بارندگی گردنه‌ها را بسته بود و حمل و نقل با کامیون با اشکال زیاد صورت می‌گرفت. در چنین اوضاع و احوالی «ناگهان مصادف شدیم با نبودن بنزین». داور، گلشائیان را مأمور می‌کند برود پیش فاتح و علت را جویا شود. فاتح در تهران نبوده و گلشائیان ناگزیر می‌رود سراغ نورثکرافت که نماینده شرکت بود. معلوم می‌شود که او هم رفته اسکی. بالأخره او را در تپه‌های اطراف تهران پیدا می‌کنند. «پرسیدم چرا بنزین نیست با خونسردی تمام گفت البته که نیست! پرسیدم چرا؟ شما که مسئول شرکت هستید باید کاری کنید. گفت تانکرهای نفت و بنزین که ما برای رساندن نفت و بنزین از غرب به تهران می‌آوریم از قطار راه‌آهن جدا کرده و قطار فقط محمولات دیگری را می‌آورد». تحقیق می‌کنند معلوم می‌شود به دستور سرلشکر خزاعی ترن و کامیون‌ها را مصادره کرده‌اند تا اثاثیه دربار از قبیل چلچراغ و آینه‌های قدی و غیره را به مناسبت بیست و چهارم اسفند به تهران برسانند. داور می‌رود حضور شاه. ماجرا را گلشائیان از قول خود داور چنین نقل می‌کند:

«عرض کردم اگر اجازه فرمایند بنزین را جیره‌بندی کنیم. به محض آنکه من این تقاضا را کردم شاه دست‌هایش را تکان داد و گفت دلی دلی کشورمان روی نفت است. وزیر دارایی می‌خواهد بنزین را جیره‌بندی کند و بسیار متغیر شدند. من دیگر عرضی نکردم. بعد از رفتن شاه آقایان وزرا گفتند شاه خیلی عصبانی شده، دیگر صحبت جیره‌بندی را نکنیم»^{۲۰۸}.

البته بهانه اوقات تلخی شاه با داور، در آن شب که وی خودکشی کرد، چیز دیگری بود^{۲۰۹}، اما گلشائیان معتقد است که شرکت نفت آن جریان کمبود بنزین را پیش آورد «که دردسری بزرگ برای کشور و داور گردید و شاه را نسبت به داور بدبین کرد»^{۲۱۰}. دو سالی پس از آن که شرکت آمریکایی تصمیم به رها کردن این امتیاز گرفت یک شرکت هلندی (آلگمین اکسپلوراتیو ماچاپای^(۱)) برای ورود در میدان فعالیت‌های معدنی ایران می‌کوشید. مجلس در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۱۸ طرح یک قرارداد نمونه را تصویب کرد و به دولت اجازه داد که قراردادی بر وفق آن با آن شرکت هلندی به مدت شصت

(1). Algameene Exploratic Maatschappij

سال امضا کند^{۲۱۱}. این قرارداد را باید نخستین نمونه قراردادهای پنجاه پنجاه به شمار آورد که مقرر می‌داشت: «شرکت از تمام در آمد سالانه خود پنجاه درصد آنرا به عنوان حق الامتیاز سالانه به دولت می‌پردازد». متأسفانه آغاز جنگ جهانی راه را به این شرکت بست و فعالیتی در زمینه آن قرارداد به ظهور نپیوست.

۱۴. نفت خوریان

در اوایل سلطنت رضا شاه شرکتی به نام شرکت سهامی نفت خوریان تأسیس شد که شصت و پنج درصد از سهام آنرا بانک روس و سی و پنج درصد دیگر را خوشتاریا در اختیار داشت. کویر خوریان نزدیک سمنان و دامغان واقع است و معادن آن در زمان ناصرالدین شاه به یک بازرگان تهرانی به نام حاج علی‌اکبر ملقب به امین معادن واگذار شده بود. خوشتاریا در سال ۱۳۰۴ش به موجب قرار و مداری که با ورثه حاجی علی‌اکبر گذاشته بود فرمان‌های مربوط به این معادن را به دست آورد و برای بهره‌برداری از آنها شرکت نفت خوریان را تأسیس کرد^{۲۱۲}. عملیات مختصر حفاری که پس از تأسیس این شرکت به وسیله مهندسان روسی انجام شد نتیجه مثبتی حاصل نکرد و از آن پس عملاً نشانی از فعالیت‌های شرکت به ظهور نرسید.

در اول کار که شرکت نفت خوریان تأسیس شد کمپانی نفت انگلیس و ایران اعتراض کرد و سمنان را داخل در قلمرو امتیاز خود دانست. دولت ایران پاسخ داد که اگرچه بر وفق سازمان کشوری جدید سمنان جزو پنج ایالت شمالی ایران شمرده نمی‌شود ولی در تاریخ امضای قرارداد داری بخشی از همان پنج ایالت بود که از قلمرو امتیاز داری مستثنا گردید.

پس از سقوط رضا شاه در ۱۳۲۳ش کافتارادزه، معاون وزارت خارجه شوروی به بهانه مذاکره درباره شرکت خوریان و تجدید فعالیت آن به ایران آمد. معلوم نیست چگونه و از چه راه شصت و پنج درصد سهام آن شرکت به دست شوروی‌ها افتاده بود. پس از آمدن کافتارادزه روشن شد که مذاکره در خصوص شرکت خوریان بهانه‌ای بیش نبوده و مقصود اصلی او تحصیل امتیاز نفت ایالت‌های شمال است. ماجرای درازدامنی که به زنجیره‌ای از حوادث شگرف چون تشکیل حزب دموکرات آذربایجان و قرارداد قوام -

سادچیکف می پیوندد و در نهایت به تصویب قانونی که دولت را مکلف به استیفای حقوق ایران از نفت جنوب می کند و بالأخره به ملی کردن صنعت نفت می انجامد و ما تفصیل آنرا در دفتر اول از خواب آشفته نفت آورده ایم.

فصل نهم، در باغ سبز ۱ (۱۳۰۷-۱۳۰۸ ش)

۱. فکر تجدید نظر در قرارداد داری

پیش از ورود به مطلب اندکی درنگ می کنیم و می کوشیم تا یک بار دیگر مقاطع مهم ماجرای نفت را فهرستوار از نظر بگذرانیم و سرفصل های آن کلاف سردرگم را در چند سطر به خاطر بیاوریم:

یک محموله کوچک دو هزار تنی نمونه از نفت خام ایران در می ۱۹۱۲ / خرداد ۱۲۹۱ صادر شد. چهار سال پیش از آن در می ۱۹۰۸ / خرداد ۱۲۸۷ بود که حفاران در مسجد سلیمان به کشف نخستین میدان نفتی خاورمیانه دست یافته بودند. چهار سال فاصله میان آن دو رویداد به تأسیس پالایشگاه و لوله کشی از مسجد سلیمان تا آبادان، و ایجاد مخازن و تسهیلات بارگیری و غیره، صرف شده بود. دو سال بعد در می ۱۹۱۴ / خرداد ۱۲۹۳ به موجب توافق میان کمپانی و وزارت دریاداری بریتانیا، دولت بریتانیا اکثریت سهام کمپانی را به دست آورد. جنگ جهانی اول از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ م عرصه زد و خورد قوای متخاصم را تا مناطق نفتی ایران گسترش داد و در ۱۹۱۵ م خط لوله ای که نفت را از مسجد سلیمان به آبادان می برد بر اثر عملیات خرابکارانه دشمن قطع شد و کار تولید به مدت پنج ماه، که تعمیر و راه اندازی مجدد خط لوله طول کشید، متوقف ماند. کمپانی مدعی شد که دولت به موجب فصل چهاردهم امتیازنامه مسئول امنیت مناطق عملیات بوده است و باید خسارت قطع لوله را بپردازد. جواب وزارت خارجه ایران این بود که قوای متخاصم استقلال و بی طرفی ایران را نقض کرده و خاک این کشور را به میدان جنگ مبدل ساخته اند و این از مصادیق فرس مآثر است که دولت را از مسئولیت مقرر در امتیازنامه معاف می دارد. اما شرکت بر مطالبه خسارت پای می فشرد و به همین بهانه از پرداخت حق السهم دولت خودداری می نمود. ایران پیشنهاد کرد که اختلاف بر وفق مقررات امتیازنامه به داوری مراجعه شود، اما کمپانی حاضر نبود که

داور در اصل اختلاف، یعنی مسئولیت یا عدم مسئولیت دولت، اظهار نظر کند و مدعی بود که داور باید مسئولیت را ثابت تلقی کند و صلاحیت او محدود به تعیین میزان خسارت باشد.

درواقع کمپانی بهانه‌جویی می‌کرد. ادعای خسارت از بابت قطع لوله بهانه‌ای بیش نبود. نیت واقعی آن بود که با خودداری از پرداخت پول دولت را، که در مضیقه مالی بسیار سخت قرار داشت، مستأصل گردانند و او را پای میز مذاکره بکشانند. مذاکره برای چه و به چه منظور؟ گرینوی که ریاست کمپانی را برعهده داشت این منظور را در یادداشت مورخ ۷ نوامبر ۱۹۱۷ خود برای هیأت مدیره روشن ساخت. گرینوی می‌گفت دولت ایران آنگاه که امتیازنامه را امضا کرد اصلاً تصویری از این همه توسعه کار کمپانی نداشت بنابراین مشارکت ایران در شانزده درصد منافع که امتیازنامه پیش‌بینی کرده است مناسبی با وضع موجود ندارد و باید عوض شود. فردا ممکن است دولت ایران بخواهد از بهای نفتی که به دریاداری بریتانیا فروخته می‌شود سر دربیآورد. امتیازنامه به ایران حق می‌دهد سؤال کند که معامله به چه قیمتی انجام می‌شود. حق می‌دهد در منافع عملیات خارج از ایران، مثلاً فروش و حمل و نقل نفت در آمریکا، سهمیم باشد. فردا ممکن است ایران از نفتی هم که در خود انگلستان یا مستعمرات آن مانند ترینیداد و غیره تولید شود سهم بخواهد.

گرینوی پیشنهادی به دولت ایران داد که پیشتر آنرا به تصویب هیأت مدیره کمپانی رسانیده بود و بر وفق آن درآمد ایران به جای آنکه براساس شانزده درصد منافع محاسبه شود براساس حق‌الامتیاز مقطوع از قرار تنی دو شلینگ محاسبه می‌شد. اگر ایران آن پیشنهاد را می‌پذیرفت کمپانی هم متقابلاً قبول می‌کرد که نه تنها از دعوی خسارت خط لوله درگذرد، حق‌الامتیاز عقب‌افتاده تا ۳۱ مارس ۱۹۱۷ را نیز براساس جدید، یعنی دو شلینگ در هر تن، بپردازد. آن حق‌الامتیاز را اگر براساس شانزده درصد مقرر در امتیازنامه حساب می‌کردند در حدود ۱۴۰'۱۰۱ لیره درمی‌آمد و حال آنکه براساس پیشنهاد جدید ۹۸۱'۱۴۳ لیره می‌شد. پس پیشنهاد کمپانی به ظاهر چرب‌تر و کریمانه‌تر می‌نمود، وانگهی کمپانی در نظر داشت که تولید خود را تا سه میلیون تن بالا ببرد و این مقدار تولید بر وفق پیشنهاد جدید سیصد هزار لیره به دولت ایران عاید

می‌کرد و آن برای حکومتی که پول جیره و مواجب سربازان و کارمندان خود را نمی‌توانست بپردازد، خبر خوشی بود به‌ویژه آنکه ترتیب پرداخت حق‌الامتياز مقطوع براساس مقدار تولید، خیال دولت را از نگرانی نوسان قیمت در بازار راحت و آسوده می‌کرد. این‌گونه ترتیب پرداخت در همه‌جا معمول بود و تنها حق‌الامتياز ایران بود که بر مبنای مشارکت در منافع قرار داشت و گرینوی مصمم بود که هرطور شده کمپانی را از قید آن برهاند.

از آن گذشته گرینوی برآن بود که قرارداد تا ۱۹۸۶م تمدید شود و این تاریخ مطابق بود با انقضای تاریخ امتياز خوشتاریا در شمال ایران. خوشتاریا در همان سال ۱۹۱۷م از تفلیس به پاریس رفت و امتياز خود را برای فروش به تعدادی از کمپانی‌ها عرضه کرد و آخر سر حقوق خود را به کمپانی نفت انگلیس و ایران انتقال داد و آن پایه تأسیس شرکتی شد به نام شرکت نفت شمال ایران. امتياز داری سراسر ایران را به استثنای پنج ایالت شمالی شامل می‌شد و اینک گرینوی قصد داشت که شمال ایران را به امپراتوری نفتی خود ملحق سازد و برآن بود که امتياز راه‌آهن و معادن غیرنفت را هم بگیرد و ضمیمه عملیات کمپانی گرداند.

۲. سه رشته مذاکره

از ۱۹۱۷م تا الغای قرارداد داری در ۱۹۳۲م پانزده سالی فاصله بود. در این فاصله پانزده ساله دست‌کم سه رشته مذاکره میان طرفین انجام شد. نمایندگی ایران در مذاکرات اول با نصرت‌الدوله فیروز بود. در مذاکرات دوم یک مستشار انگلیسی به نام ارمیتاز اسمیت، و در مذاکرات سوم عبدالحسین تیمورتاش، به نمایندگی از سوی ایران شرکت داشتند. مذاکرات فیروز و تیمورتاش به نتیجه‌ای منتهی نگردید. ارمیتاز اسمیت اما موافقت‌نامه‌ای را با کمپانی امضا کرد. دولت ایران هیچ‌گاه آن موافقت‌نامه را معتبر نشناخت و از تنفیذ آن خودداری نمود. اسمیت در امضای موافقت‌نامه از حدود اختیارنامه‌ای که به او داده شده بود فراتر رفته بود. مع‌ذلک همین سند نامعتبر از تاریخ امضای آن در ۱۹۲۰م تا الغای قرارداد داری در ۱۹۳۲م ملاک عمل کمپانی در محاسبه حق‌الامتياز ایران بود.

موافقت‌نامهٔ ارمیتاژ اسمیت نگرانی کمپانی را دربارهٔ برخی از دلوپسی‌هایی که داشت برطرف می‌کرد، هرچند که هدف کمپانی فراتر از آن بود اما دولت ایران موافقت‌نامه را بی‌اعتبار می‌دانست و رسمیتی برای آن قایل نبود. لاجرم پروندهٔ مذاکرات همچنان مفتوح ماند و در چنین شرایطی بود که رضا شاه بر اریکهٔ سلطنت استقرار یافت و دست به اصلاحاتی وسیع گشود. اقدامات رضا شاه مانند قلع و قمع یاجیان و گردنکشان و برانداختن نفوذ خوانین و رؤسای عشایر و ایلات و روحانیان و ایجاد نیروی نظامی منسجم و متمرکز و تغییرات ساختاری در ادارات و کشیدن جاده‌ها و تأسیس راه‌آهن و غیره از جهتی به نفع بریتانیا و کمپانی بود و از جهتی دیگر به زیان آنها.

کسی که رضا شاه برای مذاکره با کمپانی برگزیده بود، تیمورتاش، مردی باهوش و زیرک و پرکار و مورد اعتماد شخص شاه بود. روسیه نیز که همیشه رقیب سیاسی بریتانیا در قبال ایران بود به تیمورتاش اعتماد داشت و امنیت و نظم و نسقی را که رضا شاه پدید آورده بود مایهٔ تقویت غرور ملی ایرانیان در برابر استعمارگران غرب می‌دانست. همهٔ این احوال اقتضا می‌کرد که کمپانی در مقابله با شرایط جدید طرحی تازه بریزد و در مذاکره با نمایندهٔ رضا شاه زبانی دیگر به کار گیرد.

۳. زمینه‌سازی‌های کدمن

کدمن که در ۱۹۲۷م به جای گرینوی آمد همان سیاست او را دنبال می‌کرد و آن هر دو یک هدف داشتند، می‌کوشیدند تا خود را از شر مقررات ابهام‌آلود و نامساعد قرارداد داری برهانند و مدت امتیاز را تمدید کنند. آمدن کدمن به معنی رفتن گرینوی نبود. گرینوی تا ۱۹۳۴م که درگذشت به‌عنوان رئیس کمپانی (President) شناخته می‌شد. کدمن در ۱۹۲۵م عنوان قائم‌مقام ریاست هیأت مدیره را یافت و از ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱م سمت ریاست هیأت مدیره (Chairman) را داشت.

نخستین اقدام کدمن در ارتباط با ایران تعیین نماینده‌ای باهوش و خوش‌برخورد، و درعین حال محتاط مانند جکس بود که او را با عنوان دهن‌پرکن مدیر مقیم در تهران برگزید.^{۲۱۳} ولی درواقع جکس نه اختیاری از خود داشت و نه مستقیماً با هیأت مدیره کمپانی در لندن مربوط بود. او نمایندهٔ شخص کدمن بود و زیر نظر کدمن کار می‌کرد.

گزارش به کدمن می‌داد و تعلیمات از او می‌گرفت. جکس کاری به عملیات کمپانی در جنوب نداشت. او می‌بایستی در تهران بماند و مراقب حرکات دولت باشد. امور اجرایی کمپانی در جنوب تحت نظر جیمسون^(۱) اداره می‌شد که مدیر کل عملیات در خوزستان بود و نزدیک بیست سال سابقه خدمت در ایران داشت. جیمسون در ۱۹۲۸م به لندن منتقل شد و معاونت فریزر را در زمینه تولید برعهده گرفت. کار وی در خوزستان به الکینگتون^(۲) محول گردید و این یک تا سال ۱۹۳۸م در آن سمت باقی بود و در آن سال به لندن رفت و جان پاتینسون^(۳) جای او را گرفت که تا ۱۹۴۵م اداره عملیات برعهده او بود.

اما جکس، کسی بود برای مأموریتی مخصوص به ایران آمده بود و چون آن مأموریت به سرانجام رسید وی را به لندن طلبیدند و بازنشسته‌اش کردند؛ مقام و منصبی هم که او داشت ملغی گردید. جکس اولین و آخرین مدیر مقیم در تهران بود. کمپانی پیش از او مدیر مقیمی در تهران نداشت. پس از او نیز کسی دیگر به این سمت برگزیده نشد. کدمن که به مناسبت تاج‌گذاری رضا شاه در ۱۹۲۵م به تهران آمده بود، موفق شد وزن و اعتباری برای خود در دل او جای دهد. کدمن دو چیز را به خوبی می‌دانست، یکی آنکه در کشوری چون ایران برقرار کردن ارتباط شخصی و طرح مطالب موردنظر در گفتگویی که چشم در چشم طرف نگاه بکند اهمیت خاص دارد. دیگر آنکه طبیعت قدرت چنان است که صرفاً به مدیریت امور از پشت پرده خرسندی نمی‌نماید و در مقاطعی لازم می‌داند که نقاب از چهره بردارد تا همگان بدانند که در این خانه یکی هست و هیچ نیست جز او. بنابراین کدمن هم با تیمورتاش که روی صحنه بود روابط نزدیک برقرار کرد و هم با خود شاه که معمولاً پشت صحنه بود و رابطه با او دشواری بیشتر داشت.

جکس نیز می‌کوشید تا همان روش کدمن را در پیش گیرد. روابط گرمی با تیمورتاش داشت اما مدار کار و ملاک رفتار او، چنان‌که مورخ رسمی کمپانی توجه کرده، نه صداقت بلکه واقع‌نگری بود^{۲۱۴}. بدون همدلی تیمورتاش کار از پیش نمی‌رفت. اما دوستی‌های

(1). Jameson

(2). Elkington, Edward

(3). Pattinson, John

جکس از آن قبیل نبود که او را از توجه به پیرامون خود باز دارد. در همان اوایل آشنایی‌ها بود، که در نامه مورخ ۲۳ ژوئن ۱۹۲۸ / ۲ تیر ۱۳۰۷ خود به کدمن نوشت: «هرجا دود هست معمولاً آتش نیز هست. کاملاً پیداست که سیاست رضا شاه نه چنان است که بگذارد کسی به قدرت زیاد دست یابد».

جکس در ۲۹ می ۱۹۲۸ / ۸ خرداد ۱۳۰۷ به حضور رضا شاه بار یافت. در آن ایام روابط ایران با بریتانیا بر سر مسئله بحرین، شناسایی عراق، و برخی مسائل دیگر شکراب بود، اما رضا شاه چنان می‌نمود که کار کمپانی را از آن مسائل جدا می‌گیرد. اجرای همه نقشه‌هایی که رضا شاه در سر داشت در گرو پول بود و کشور منبع درآمد عمده‌ای جز نفت نداشت. رضا شاه گفت: «اگر این خانه من آسیب ببیند من هم در رنج می‌افتم. اگر کمپانی وضعش خراب شود ایران نیز متضرر می‌گردد»^{۲۱۵}. جکس موقعیت را مناسب دید و نظر کمپانی را در تغییر مبنای قرارداد از حق‌السهم منافع به حق‌الامتياز مقطوع پیش کشید و اشاره کرد که سیستم موجود به‌رغم توافقاتی‌های ارمیتاز اسمیت هر ساله موجب تضاد و اختلاف می‌شود. رضا شاه گفت تنها اشکال کار در این است که اکثریت سهام کمپانی در دست دولت انگلیس است و هیچ ایرانی نمی‌تواند پیوندی را که در آن میان است نادیده بگیرد. جکس البته همان موضع همیشگی را تکرار کرد که دولت انگلیس دخالتی در امور کمپانی ندارد.

جکس و کدمن هر دو خوب می‌دانستند که ایرانی‌ها قدرت و موقعیت جهانی کمپانی را مدیون نفت خود می‌دانند و از این رو به خود حق می‌دهند که خواستار مشارکتی راستین در کلیه فعالیت‌های کمپانی باشند. آن هر دو از ضعف موضع قضایی کمپانی در امتیازنامه داری به خوبی آگاه بودند. آسیب‌پذیری کمپانی در برابر قانون مالیات بر درآمد ایران نیز چیزی نبود که از نظر آنان پنهان بماند. طرح این قانون از مدتی پیش مورد بحث بود و سرانجام از اول فروردین ۱۳۰۹ اعتبار اجرایی پیدا کرد.

کدمن در مسافرتی که به مناسبت مراسم تاج‌گذاری رضا شاه به ایران کرد — و در بالا به آن اشاره داشتیم — زمزمه لزوم تجدید نظر در قرارداد داری را از سر گرفت. دور دور تجدید بود و رضا شاه بر آن بود که همه چیز را در ایران از پایه و بن دگرگون سازد. پس وسوسه تجدید نظر در این میراث عهد قاجار نیز به دل او

می‌نشست. کدمن گفت:

«امتیازنامه داری در موقعی اعطا شده که معلوم نبود در ایران نفتی هست یا نه و لذا شرایط آن مبهم و کلی (است)، و منطبق با وضع روز نیست، زیرا اکنون از طرفی معلوم شده است که منابع عظیم نفت در ایران موجود (است)، و از طرف دیگر مواد امتیازنامه موجب تولید اختلافات گوناگونی بین دولت ایران و شرکت می‌نماید که باید اصلاح گردد»^{۲۱۶}.

باز فاتح از قول کدمن آورده است که در ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م به او گفته بود:

«متأسفانه اولیای دولت شما با شرکت چانه می‌زنند و نمی‌دانند که من با چه محظوراتی مواجه هستم. همکاران من که به زحمت پیشنهاد مرا قبول کرده‌اند اکنون دیگر حاضر نیستند که از آن تجاوز نمایند. امتیاز داری فقط دولت ایران را محق به شانزده درصد از درآمد خالص می‌کند. من با پیشنهاد خود آنرا به بیست درصد رسانیدم در صورتی که دولت ایران حقی به درآمد مؤسسات شرکت در خارج ندارد. علاوه بر این اگر دولت ایران دارای سهام شرکت می‌شد می‌توانست به اعتبار سهام مزبور قرض‌های عمده کرده و به مصرف عمران و آبادی کشور برساند و بعدها از عواید سهام مزبور اصل و فروع وام را بپردازند»^{۲۱۷}.

در اینکه کدمن این زمزمه را در گوش «اولیای امور» ایران خوانده من شکی ندارم، اما منابع کمپانی و از جمله مورخان رسمی آن فرییر و بامبرگ می‌کوشند تا تصویری استثنایی و باورنکردنی از کدمن ارائه دهند. ما نا که کدمن یک دل نه صد دل عاشق ایران بوده و به جای آنکه به صرفه و صلاح کمپانی بیندیشد این زمزمه را از سر مصلحت‌جویی و خیراندیشی برای ایران و در نهایت حسن نیت آغاز کرده و رجال جاهل و طماع و احمق ایران مانع کار او شده‌اند. روایت چنین است که کدمن در اوایل سال ۱۹۲۹م در مسافرتی به تهران در مذاکراتی که تیمورتاش وزیر دربار، نصرت‌الدوله وزیر دارایی، و داور وزیر دادگستری در آن شرکت داشتند پیشنهاد تجدید نظر در قرارداد را کرده است به این صورت که اولاً بیست درصد از سهام شرکت مجاناً به دولت ایران واگذار شود، ثانیاً حوزه امتیاز به یکصد هزار میل مربع محدود گردد، ثالثاً انحصار لوله‌کشی نفت باطل شود، رابعاً به جای شانزده درصد سهم دولت از منافع خالص، حق الامتیاز مقطوعی به قرار

تنی دو شیلینگ برقرار شود و خامساً مدت امتیاز سی سال دیگر تمدید گردد ولی طرفین حق داشته باشند که در ۱۹۶۱م (موعد انقضای امتیاز داری) قرارداد را لغو کنند.

پیشنهاد متقابل دولت ایران آن بوده که به جای بیست درصد، بیست و پنج درصد یعنی یک چهارم کل سهام کمپانی به ایران واگذار شود و ایران حق داشته باشد مانند دولت انگلیس که در هیأت مدیره دو نفر مدیر دارد، دو نفر مدیر معین کند و مدیران ایران هم مانند مدیران دولت انگلیس از حق وتو برخوردار باشند.

متن پیشنهادی که به کدمن نسبت داده می‌شود در هیچ‌جا نقل نشده است تا بتوان درباره کم و کیف محتوای آن دقیقاً چیزی گفت. به نظر می‌آید که فاتح نیز خود آن متن را ندیده و مضمون پیشنهاد را براساس مسموعات آورده است. ما در اینجا خواهیم کوشید تا حقیقت امر را چنان که از اسناد و مدارک موجود برمی‌آید روشن کنیم.

تجدید نظر در قرارداد داری اندیشه گرینوی بود که در ۱۹۱۷م آنرا مطرح کرد. اینک ده سال از آن تاریخ می‌گذشت و کدمن همان ترانه را از سر گرفته بود. فاتح در کتاب خود آورده است که رضا شاه در سفر به خوزستان در آبان ۱۳۰۷ او را احضار کرده و به وسیله او پیغامی برای کمپانی فرستاده است. لب و لباب پیغام رضا شاه به نقل فاتح چنین بود:

«اولیای شرکت نفت باید بدانند که دولت و ملت ایران از امتیازنامه داری راضی نیست و باید هرچه زودتر امتیازنامه جدیدی که منافع ایران را به نحو اکمل تأمین نماید تنظیم گردد. این نکته را دولت در گذشته چند بار متذکر شده است و اکنون من صراحتاً می‌گویم که اولیای شرکت باید به اصلاح این امر بپردازند و چنان که غفلتی کنند مسئولیت عواقب امر متوجه خود آنها خواهد بود. ایران نمی‌تواند بیش از این تحمل کند که عواید سرشار نفت آن به جیب بیگانگان برود و خود از آن محروم باشد. لازم است به فوریت آنچه گفته شد به اولیای شرکت در لندن ابلاغ گردد»^{۲۱۸}.

به دنبال پیام رضا شاه حاجی مخبرالسلطنه هدایت نخست‌وزیر، هم که در آخر آبان ۱۳۰۷ کابینه جدید را به مجلس معرفی می‌کرد گفت کمپانی صاحب امتیاز اگر بخواهد از حمایت و پشتیبانی دولت برخوردار باشد باید مسأله تجدید نظر در قرارداد را مورد توجه قرار دهد^{۲۱۹}.

تقریباً سه هفته پس از معرفی کابینه جدید وزیرمختار انگلیس به ملاقات رضا شاه رفت. گزارش مذاکرات این ملاقات حکایت از آن دارد که شاه مدت زیادی درباره کمپانی صحبت کرده و گفته بود: «منافع دولت ایران و شرکت نفت هر دو ایجاب می کند که قرارداد قدیم مورد تجدید نظر قرار گیرد و با مقتضیات زمان هماهنگ گردد».

وزیرمختار می گوید به عرض شاه رسانیدم که سر جان کدمن با پیشنهاد ایران موافق است به این معنی که او هم عقیده دارد قرارداد قدیم کهنه شده و باید جای خود را به قراردادی نوین، متناسب با نیازهای ایران امروز بسپارد، مع الوصف اعلی حضرت باید توجه داشته باشند که مسئله نفت مسئله ای است عظیم و پیچیده، و تنظیم قراردادی جدید از آن نوع که مورد نظر ملوکانه است احتیاج به وقت و مطالعه بیشتری دارد؛ چون حکومت بریتانیا که قسمت اعظم سهام کمپانی را در اختیار دارد در این قضیه ذی نفع و علاقمند است. اعلی حضرت فرمودند شخصاً نیز متوجه این موضوع هستند اما نکته ای که به نظرشان خیلی مهم است وسعت مناطقی است از خاک ایران که حق استخراج نفت در آنها، تحت قرارداد داری به شرکت داده شده و ایشان مایل اند که این فراخنا تقلیل یابد و به مساحت کمتری محدود گردد.^{۲۲۰}

مورخ و خاورشناس معروف، لانگریگ، که خود از صاحب منصبان عالی رتبه نفت بود، می نویسد کمپانی در تغییر قرارداد داری سه هدف عمده را دنبال می کرد: اول آنکه حقوق و اختیارات کمپانی به زبانی روشن تر و با صراحتی بیشتر بیان شود، دوم آنکه تضمین های قطعی تری برای حقوق و اختیارات مذکور در نظر گرفته شود، سوم آنکه مدت قرارداد تمدید گردد.^{۲۲۱} لانگریگ در اینجا یک هدف عمده دیگر را از قلم انداخته و آن تغییر مبنای محاسبه درآمد ایران است از شانزده درصد منافع به حق الامتیاز مقطوع که اصل و منشأ این فکر بود و در باب آن سخن گفته ایم.

مشکل نیست که دو طرف قرارداد هریک از جهتی و به دلیلی خاص خود خواستار تجدید نظر در آن باشند اما اینجا در یک طرف یک غول اقتصادی بسیار سازمان یافته ای را داریم که از ده سال پیش مسئله تجدید نظر را عنوان کرده و با خونسردی تمام برای تحقق آن زمینه فراهم می آورد. او شرایط معینی از قرارداد را برای خود خطرناک می یابد و غرضش از تجدید نظر آن است که خود را از التزام به آن شرایط رها سازد. در

طرف دیگر دولتی داریم نوپا، پرداعیه با تعهدات گران بار در عین فقر و تهی دستی. حکومتی سخت سرکوبگر، قائم به شخص شاه. و شاه آدمی است سیه دل و بدگمان که احدی جرئت نمی کند جز به خوشایند و اشاره او سخن گوید. این حکومت دو گرفتاری عمده دارد: پول و مشروعیت. تخم لق تجدید نظر در قرارداد را از طرف دیگر قاپیده و یادش رفته است. یادش رفته است که این پیشنهاد را اول طرف مقابل مطرح کرده، و هیچ وقت نپرسیده و دقت نکرده است که آن طرف چرا از قرارداد ناراحت بود و چه چیزها را می خواست عوض کند.

دولت ایران از اندیشه تجدید نظر در قرارداد آب در دهانش افتاده بود. چراکه فکر می کرد که از این راه پول بیشتری به دستش خواهد آمد و پول را برای انجام طرح های بلندپروازانه و پرهزینه خود لازم داشت. دیگر آنکه قرارداد داری میراث شوم حکومت قجر شمرده می شد و الغای آن وسیله خوبی بود برای تبلیغ مشروعیت رضا خان. مردم می دیدند امتیازی که در حکومت قجران به یک تبعه خارجی اعطا شده غولی چنان بالبخت و عظمت زاییده، عواید سرشار امتیاز — به قول رضا شاه — به جیب بیگانگان می رود و مردم ایران خود از آن بی بهره اند. رضا شاه داعیه نوسازی ایران را داشت، خود را پرچم دار تجدد و احیاء گر ایران می دانست، پس ابطال قرارداد داری و یا تجدید نظر در آن به او می برآید و فصل برجسته دیگری بر کارنامه افتخارات وی می افزود.

اندک زمانی پس از این تجدید مطلع بود که وزیرمختار بریتانیا. کلايو به حضور رضا شاه بار یافت (۸ دی ۱۳۰۷/۲۹ دسامبر ۱۹۲۸م). صحبت از سفر قریب الوقوع کدمن به ایران در میان آمد. رضا شاه با اظهار خوشوقتی از فرصت دیدار با کدمن یادآور شد که شرایط حاکم بر اوضاع و احوال زمان انعقاد قرارداد داری به کلی فرق کرده و به نفع طرفین خواهد بود که در مقررات آن تجدید نظر شود. شاه مخصوصاً بر لزوم محدودتر کردن حوزه امتیاز تأکید نهاد.^{۲۲۲}

کدمن از مشارکت ایران سخن می گفت و این یک عنوان کلی و سوسه انگیز بود. مشارکت در چی و کجا و در چه حد؟ جکس در نامه مورخ ۹ ژانویه ۱۹۲۸ خود به کدمن می نویسد: «تنها راه رضایت بخش برای روابط آینده کمپانی با ایران این است که سعی

شود حق الامتیاز مبتنی بر منافع خالص که امتیازنامه داری آنرا مقرر داشته جای خود را به حق الامتیاز یا مشارکتی در یک هولدینگ کمپانی بدهد.^{۲۲۳} مراد از هولدینگ کمپانی، شرکت سهام داری است که مالکیت کلیه شرکت های مرتبط با کمپانی نفت انگلیس و ایران با او باشد ولی خود هیچ فعالیت نکند. در مقابل از ایران خواسته می شود که اولاً مدت امتیاز را تمدید کند، ثانیاً معافیت کمپانی را از هرگونه مالیات بپذیرد.^{۲۲۴} از این قرار شرکتی که می خواهند ایران را در سهام آن مشارکت دهند در تصمیم گیری نسبت به عملیات و معاملات و غیره مداخله ندارد. این فعالیت ها در کمپانی مادر و کمپانی های تابعه آن متمرکز است که هر کدام هیأت مدیره مستقل خود را دارد و شرکت دارنده سهام در آن مداخله وارد نمی شود. کدمن پیشنهاد جکس را به نظر قبول تلقی می کند، اما می گوید هنوز موقع آن نرسیده است که مسأله به این نحو با ایرانی ها مطرح شود. بهتر است کنفرانس میزگردی تشکیل گردد و کلیه مسائل معوقه یک باره در میان گذاشته شود. وزارت خارجه بریتانیا نیز همین نظر را داشت. او بر آن بود که همه موضوعات مورد اختلاف با ایران تحت یک پیمان کلی حل و فصل شود. اینکه هر مسأله را با وزیری و وزارتخانه ای جداگانه بنشینند و بحث کنند راه به جایی نخواهد برد.

۴. مشارکت در پخش داخلی

کدمن خود بر آن بود که شرکتی برای پخش مواد نفتی تشکیل شود و ایرانی ها را در آن شریک گردانند. نام آن شرکت مثلاً «شرکت سهامی بازاریابی نفت جنوب»^(۱) یا چیزی قریب به آن باشد.^{۲۲۵} این اندیشه ای بود که کدمن از اواخر سال ۱۹۲۷م در سر می پخت و می گفت که مشارکت ایران در طرحی چنین مایه اقبال عامه خواهد بود و سبب خواهد شد که ایرانی ها خود را دارای منافع مشترک با کمپانی بدانند.

در اینجا باید یادآور شد که تا اوایل سلطنت رضا شاه، کمپانی هنوز قادر نشده بود که در بازار مصرف داخلی شمال ایران رخنه کند. مصرف نواحی شمال و حتی شرق و غرب ایران از نفت روسیه تأمین می گردید. در جنوب هم سالانه مقداری نفت

(1). The South Oil Marketing Company Ltd

روسیه و آمریکا از بوشهر به ایران وارد می‌شد. توسعه شبکه توزیع نفت کمپانی از ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ م به دو برابر شدن فروش در نواحی مرکزی و شمالی کشور انجامید.^{۲۲۶} در ۱۹۳۱ م یک ایرانی (مصطفی فاتح) به ریاست پخش شمال منصوب گردید. تا ۱۹۳۲ م کمپانی موفق شده بود که پنجاه درصد بازار مصرف داخلی ایران را به دست آورد. پنجاه درصد دیگر مصرف همچنان توسط نفت روسیه تأمین می‌شد.^{۲۲۷}

در هر حال پیشنهاد تشکیل یک شرکت جداگانه برای توزیع نفت در ایران، در اواخر ۱۹۲۷ م در اندیشه کدمن نقش بست. کدمن مشارکت ایران را در آن امر، هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ اقتصادی، لازم می‌دانست و مزایای آنرا در هیأت مدیره تشریح کرد. اجازه مشارکت سرمایه خصوصی ایرانی در این طرح، به نظر کدمن، سبب می‌شد که کمپانی بتواند همکاری صمیمانه ایرانیان متنفذ را به سوی خود جلب کند. هیأت مدیره با پیشنهاد کدمن در ۲۷ مارس ۱۹۲۸/۷ فروردین ۱۳۰۷ موافقت نمود ولی شرایطی هم برای آن قائل شد، از جمله آنکه سهامی که در اختیار ایرانی‌ها قرار می‌گیرد قابل انتقال به غیر نباشد. هیأت مدیره شرکت مورد نظر کدمن از هشت نفر تشکیل می‌شد: چهار نفر آنرا کمپانی معین می‌کرد و چهار نفر دیگر را ایرانی‌ها انتخاب می‌کردند. رئیس هیأت مدیره هم یکی از این چهار نفر بود. این شرکت همه فعالیت‌های بازاریابی کمپانی را در سراسر ایران برعهده می‌گرفت. فعالیت در بازارهای جهانی خارج از ایران ربطی به این شرکت نداشت.

۵. مشارکت فراگیرتر

جکس این طرح را در ۲۶ می ۱۹۲۸/۵ خرداد ۱۳۰۷ با تیمورتاش در میان نهاد و در ارتباط با همین طرح بود که جکس، حسن نفیسی را به عنوان مشاور حقوقی کمپانی استخدام کرد تا اقدامات لازم را با مقررات قانون تجارت ایران منطبق سازد. جکس این پیشنهاد را در ۲۹ می ۱۹۲۸/۸ خرداد ۱۳۰۷ به اطلاع رضا شاه رسانید. شاه نیز آنرا تأیید نمود. پیش‌نویس شرکت‌نامه و اساسنامه شرکت تنظیم گردید. کدمن نگران آن بود که مبادا جکس مشقت خود را جلوی تیمورتاش کاملاً باز کند و چون شنید که تیمورتاش عازم لندن است خوشحال شد و در اوایل آرمرداد ۱۳۰۷ که تیمور به لندن رسید با او

به گفتگو نشست. اما تیمورتاش مسأله مشارکت را از منظری دیگر می‌نگریست. مشارکتی که فقط در چارچوب بخش داخلی ایران باشد جذابیتی برای او نداشت. او خواسته‌های کمپانی را با مشارکت ایران در کل عملیات کمپانی گره می‌زد. مورخ بی‌پی وضع تیمورتاش را با وضع دکتر مصدق در جریان ملی شدن صنعت نفت ایران مقایسه می‌کند و می‌گوید تیمورتاش نیز مانند مصدق یک بازی همه‌برد را در نظر داشت و حاضر نبود که به هیچ‌وجه از موضع خود کوتاه بیاید و بدین‌گونه امکان مانور و انعطاف را از خود سلب می‌کرد و راه به توافق نمی‌داد. تیمورتاش و کدمن هر دو از فواید مشارکت سخن می‌گفتند اما مشارکتی که کدمن در نظر داشت با آنچه تیمورتاش می‌خواست زمین تا آسمان فاصله داشت. در هر حال قرار شد که دنباله مذاکرات در لوزان گرفته شود و راه مرضی‌الطرفینی برای رسیدن به هدف مشارکت مشخص گردد. کدمن می‌خواست رشته گفتگوها پاره نشود. از نظر او همین که طرف سر میز مذاکره نشسته و موضوع تجدید نظر در قرارداد مطرح شده قدمی به پیش بود. همکاران وی در کمپانی در خوش‌بینی او شریک نبودند و حصول توافقی را میان طرفین بسیار بعید می‌دانستند، از جمله سر جان لوید هیچ‌امیدی نداشت که راهی که کدمن پیش گرفته بود به نتیجه‌ای منتهی شود. در ۲۳ اوت ۱۹۲۸ / ۱ شهریور ۱۳۰۷ کدمن همراه دکتر یونگ به لوزان رسید. تیمورتاش فردای همان روز طرحی مشتمل بر ده ماده ارائه داد که به موجب آن بساط قرارداد داری یکسره برچیده می‌شد و قرارداد جدیدی به جای آن می‌آمد. در آن تاریخ از مدت اعتبار امتیاز داری ۳۲ سال بیشتر باقی نمانده بود، اما مطابق طرح تیمورتاش ایران حاضر بود امتیاز جدیدی به مدت شصت سال بدهد. پیشنهاد تیمور آن بود که کمپانی نفت انگلیس و ایران پانصد هزار لیره بابت دعاوی موجود ایران بپردازد و از بازی کنار برود. به جای آن شرکت جدیدی تأسیس شود که هم در ایران و هم در انگلستان به ثبت برسد و ۲۵ درصد سهام عادی آن مجاناً به دولت ایران واگذار شود. کدمن پیشنهاد تیمورتاش را غیرعملی می‌دانست اما تیمورتاش بر آن بود که اگر سابقه سی ساله قرارداد داری در میان نبود ایران به مشارکتی جز براساس پنجاه - پنجاه تن در نمی‌داد و در حال حاضر مشارکت ۲۵-۷۵ کمترین چیزی است که مجلس ایران می‌تواند با آن موافقت نماید.

چانه زدن بر سر جزئیات امر فایده نداشت. قرار شد کدمن پیشنهاد را به لندن ببرد و با همکاران خود به مشورت بنشیند. او البته فکر می کرد افزایش درآمد ایران از شانزده درصد مقرر در قرارداد داری تا بیست درصد و حتی بیست و پنج درصد چندان مهم نیست. اصل مطلب آن است که محاسبه این درآمد دست کمپانی باشد و ایران نتواند چون و چرایی در ارقام آن اعمال کند. بنابراین پیشنهاد کرد تعقیب مذاکرات به انجام مطالعات و بررسی های بیشتری موکول گردد.

نامه ای از تیمورتاش موجود است که تاریخ ندارد ولی محتوای آن نشان می دهد که آنرا متعاقب مذاکره با کدمن به عیسی خان فیض (کمیسر نفت ایران در لندن) فرستاده است. این نامه ابهامات مواضع دو طرف را تا حدی روشن می سازد. دو نکته مهم در نامه تیمورتاش انعکاس دارد: اول آنکه پیشنهاد کدمن این بوده که مدت امتیاز سی سال تمدید گردد و در ۱۹۶۱م «کمپانی فقط حق فسخ داشته باشد». طرف ایرانی با تمدید مخالفت نداشته اما بر آن بوده است که حق فسخ یک طرفه نباشد بلکه هر دو طرف در آن تاریخ حق فسخ داشته باشند. نکته دوم مسأله واگذاری بیست درصد سهام کمپانی به ایران است که طرف ایرانی خواستار بیست و پنج درصد بوده، اما اصل مشکل نه در تعداد سهام بلکه در نوع آن بوده است. بیست درصد سهم که برای ایران قایل می شدند همان بیست درصد سهم از منافع قابل تقسیم در میان سهام داران است که بعدها در امتیاز جدید ۱۹۳۳م منظور گردید. به عبارت روشن تر آنچه به ایران پیشنهاد می شد اوراق سهامی نبود که حق رأی داشته باشد و دارنده آن بتواند در مجامع عمومی کمپانی حاضر شود و اعمال نظر در مدیریت شرکت کند یا سهام خود را به دیگری انتقال دهد. اصلاً این چیزها نبود و نمی توانست باشد چه در آن زمان، چنان که فاتح خود در کتابش آورده است، «نصف سرمایه شرکت نفت متعلق به دولت انگلیس و یک چهارم آن متعلق به شرکت برمه و یک چهارم بقیه در دست مردم بود»^{۲۲۸} پس آنچه پیشنهاد می شد به ایران داده شود از آن سهام نبود که هر کدامشان صاحب خود را داشتند. نمایندگان ایران حاضر نبودند آن شیر بی یال و دم و اشکم را بپذیرند. حتی آنچه از نامه تیمورتاش برمی آید ایرانی ها با توجه به اشکال امر آمادگی آنرا داشتند که در مورد حق رأی سهام کوتاه بیایند، به شرط آنکه دو نفر مدیر در هیأت مدیره داشته باشند و آن دو مدیر از

همان حقوق مدیران منصوب دولت انگلیس برخوردار باشند. من از شخصی چون فاتح در شگفتم که آدم واردی بود و قاعدتاً می‌بایستی بر زیر و بم این مسائل وقوف و اشراف داشته باشد، چرا مطالبی را که از کدمن شنیده باور کرده و آنها را بی‌هیچ چون و چرا در کتاب خود آورده است.^{۲۲۹} کدمن پیشنهاد متقابل ایران را با خود به لندن برد و به روایت فاتح آنرا در هیأت مدیرهٔ کمپانی مطرح کرد که «بی‌درنگ آنرا رد کردند».^{۲۳۰}

تمام اوضاع و احوال دلالت بر آن دارد که پیشنهاد کدمن جدی نبود و گرنه آنرا دنبال می‌کردند. پیشنهاد متقابل ایران امکان چانه‌زدن را منتفی نکرده بود. من بر آنم که پیشنهاد کدمن هدفی نداشت جز تجدید مطلع برای کشاندن ایران در همان راستای کوشش کمپانی به منظور خلاص شدن از قید و بند قرارداد داری. آن پیشنهاد آب در دهن ایرانیان انداخت که آری مملکت را از شر قراردادی استعماری، میراث قجرها، خلاص می‌کنیم و صفحهٔ زرینی بر کارنامهٔ افتخارات پهلوی می‌فزاییم. مورخ رسمی کمپانی این ماجرا را زیر عنوان «The opening gambit» آورده است. ما آنرا به «درِ باغ سبز» تعبیر می‌کنیم. در واقع هم کدمن با پیشنهاد خود در باغ سبز نشان می‌داد.

۶. پیشنهاد در کمیتهٔ محرمانهٔ لندن

کدمن گزارش امر را در کمیتهٔ محرمانه‌ای که به ریاست نخست‌وزیر بریتانیا تشکیل شده بود مطرح کرد (۱۱ اکتبر ۱۹۲۸/۱۹ مهر ۱۳۰۷) و گفت: اصلاً مقصود کمپانی از کشاندن دولت ایران به پای میز مذاکره آن بود که بتواند مدت امتیاز موجود را تمدید کند. کدمن، با تأکید بر اینکه مسألهٔ تمدید مدت امتیاز مسألهٔ بسیار حساسی است، اظهار خوشوقتی نمود که سرانجام موفق به فتح باب مذاکرات شده و «دولت ایران را به ارائهٔ پیشنهادهای چند وادار» ساخته است.^{۲۳۱}

کدمن پیشنهاد مشارکت ایران را در سهام کمپانی، که قرار بود در تهران مطرح شود، با نمایندگان دولت در کمیتهٔ محرمانهٔ مذکور در میان نهاد و گفت کمپانی برمه که یک‌چهارم سهام را دارد با آن موافقت نموده است. نمایندگان دولت نیز با پیشنهاد وی اصولاً موافق بودند به شرط آنکه اولاً موقعیت ممتاز بریتانیا به عنوان صاحب اکثریت سهام همچنان محفوظ بماند، ثانیاً کاملاً روشن باشد که سهامی که به ایران واگذار

می‌شود غیرقابل انتقال به غیر خواهد بود. فقط چرچیل که در آن زمان وزارت دارایی را برعهده داشت به این پیشنهاد روی خوش نشان نمی‌داد و مخصوصاً تأکید می‌نمود و هشدار می‌داد که دخالت دادن ایران موجب گرفتاری‌هایی در آینده خواهد بود.^{۲۳۲} سرانجام او نیز در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۸ با آن دو شرط که آوردیم پیشنهاد را پذیرفت و به کدمن اجازه داده شد که در تهران بر آن اساس مذاکره کند.^{۲۳۳}

۷. تناور درخت بیست و هفت ساله

تیمورتاش در ۲۰ اکتبر ۲۸/۱۹۲۸ مهر ۱۳۰۷ به کدمن نوشت که فقط شاه از ماجرا خبر دارد و اینک او با واگذاری ۲۵ درصد سهام به ایران، تبدیل اساس درآمد ایران از حق‌السهم منافع به حق‌الامتياز مقطوع به قرار هر تن، بازپرداخت مطالبات دولت، تقلیل ناحیه امتیاز، صرف‌نظر کردن از حق انحصاری ایجاد خطوط لوله، تشکیل یک شرکت جداگانه برای نفت، با تمدید مدت قرارداد و خلاصه همه آنچه ما با هم صحبت کرده بودیم موافق است.^{۲۳۴} کدمن در جواب تیمورتاش هشدار داد که کار را آسان نباید گرفت زیرا این تازه‌نهالی نیست که می‌خواهیم ریشه‌کنش کنیم، درخت تناوری بیست و هفت ساله است.^{۲۳۵}

تیمورتاش در برابر دیگران کمپانی را می‌ستود اما در مذاکرات خصوصی با جکس تهدید می‌کرد که اگر نومیدی من تا بهار آینده ادامه یابد، دیگر صبر نخواهم کرد و شما خواهید دید که من صد و هشتاد درجه می‌چرخم و به مخالفت شما برمی‌خیزم. من می‌بینم که شما در وسط بیابان برای خودتان زندگی درست کرده‌اید که نود و نه درصد مردم ایران از آن محروم می‌باشند.^{۲۳۶}

مورخ بی‌پی با اشاره به نامه‌ای از کلایو به چمبرلن می‌نویسد: «از نظر رضا شاه و تیمورتاش ساختن راه‌آهن یک افتخار ملی بود و به آن به صورت یک طرح اقتصادی نمی‌نگریستند. مسأله تجدید نظر در قرارداد نیز بدان گونه بود»^{۲۳۷}.

ظاهر این حرف دلالت بر آن دارد که از نظر وزیرمختار انگلیس شاه و تیمورتاش در صدد کسب افتخاری برای خود بودند اگرچه آن افتخار در واقع چیزی پوچ و توخالی باشد.

تیمورتاش علاقه داشت که مذاکرات قرین توفیق باشد تا سرمایه‌گذاران خارجی بدانند که در ایران امنیت سرمایه هست. او خود به جکس گفته بود در سال گذشته مدام کوشیده‌ام تا راه ورود سرمایه و دانش فنی را هموار گردانم، از آلمان‌ها التماس کرده‌ام که در تأسیسات برقی پیشقدم شوند، و از فرانسوی‌ها خواسته‌ام در حوزه‌های دیگر اقدام کنند. من دنبال سرمایه خارجی هستم. می‌خواهم شما را کمک کنم تا همه بدانند که با خارجی‌ان در ایران معامله خوب می‌شود. پول برای ایران در درجه اول اهمیت بود و تیمورتاش این مسأله را کاملاً در مد نظر داشت^{۲۳۸}.

تیمورتاش برای آماده کردن افکار عمومی ایران در خصوص قرارداد جدید یک سلسله اقدامات در پیش گرفت. از روزنامه‌ها خواسته شد که در مدح و ذم امتیاز داری قلم‌فرسایی کنند. شعاری که می‌بایست تبلیغ شود این بود که دولتیان جاهل و بی‌خبر از خارجی‌ان نابکار پول گرفته و امتیاز داده‌اند. سخن از امپریالیسم و کاپیتالیسم و این حرف‌ها بود. کدمن وحشت کرد که در آستانه مذاکرات این چه معنی دارد. او می‌ترسید که تبلیغات شدید بر ضد امتیاز سوء تأثیر داشته باشد و راه را سخت‌تر گرداند. فکر می‌کرد برای مذاکرات جوّ آرام و دور از جار و جنجال مناسب‌تر باشد. مقصود کدمن از تجدید نظر در قرارداد نه آن بود که اعتبار امتیاز را تضعیف کند و مشروعیت آنرا زیر سؤال ببرد. حال و هوای تبلیغاتی که در ایران راه افتاده بود با هدف اصلی کدمن که تمديد مدت و تحکیم مبنای امتیاز بود وفق نمی‌داد. تیمورتاش پاسخ می‌داد نگران نباشید. دفترچه‌های محاسباتتان را در لندن بگذارید مقدم شما را گرامی می‌داریم و پیشنهادهای ما در حد اعتدال خواهد بود^{۲۳۹}.

فصل دهم، در باغ سبز ۲ (۱۳۰۷-۱۳۰۸ ش)

۱. خواب و خیال مشارکت

به قراری که آوردیم در سال ۱۳۰۷ ش دو طرح مشارکت، متفاوت و جدا از هم، مطرح بود: طرحی پیشنهادشده از سوی کدمن که هیأت مدیره کمپانی آنرا با شرایط و محدودیت‌هایی پذیرفته بود؛ و طرحی پیشنهاد شده از طرف تیمورتاش. هدف طرح کدمن سهم کردن ایران بود در زمینه پخش و توزیع نفت در داخل کشور. جکس کلیات

این طرح را به نظر رضا شاه رسانیده بود و چنان می نمود که شاه نیز از آن خشنود گشته بود.

اما این مشارکت محدود و مشروط تیمورتاش را قانع نمی کرد و جاذبه زیادی برای او نداشت. تیمور قرارداد داری را میراثی از عهد عتیق می خواند که با شرایط و مقتضیات امروزیین مطابقت نداشت و قابلیت ادامه حیات را از دست داده بود.^{۲۴۰}

تیمورتاش بر آن بود که قرارداد داری باید به فراموشی سپرده شود و قراردادی به جای آن بنشیند که بتواند دولت ایران را بیشتر و عمیقانه تر با این بزرگترین صنعت کشور دمساز گرداند و پیوندی مستحکم در آن میان پدید آید. ایران باید سهمی در عملیات داشته باشد تا مزه مشارکت را عملاً و بالفعل دریابد و احساس کند که نقشی مهم و حیاتی در توسعه و پیشرفت کشور برعهده دارد. فقط در این صورت است که نگرش ایرانیان نسبت به کمپانی نفت عوض خواهد شد و خود را با شکوفایی و موفقیت هرچه بیشتر آن ذی علاقه و همسو خواهند یافت.

این بحث ها را تیمورتاش در گفتگوهای خود با کدمن در تیر ۱۳۰۷ در میان نهاد. دنباله گفتگوها به ملاقاتی در لوزان در آرمرداد همان سال، کشیده شد. در این ملاقات اصول خواسته های تیمورتاش روی کاغذ آمد و نسخه مکتوب آن به کدمن داده شد: امتیازنامه جدیدی جایگزین امتیاز داری خواهد شد. مدت امتیاز شصت سال خواهد بود. مساحت ناحیه عملیات تقلیل خواهد یافت. حق الامتیاز دولت به قرار ۲۵ سنت از هر تن نفت تولید شده محاسبه خواهد شد. کمپانی جدیدی تأسیس خواهد شد که هم در ایران و هم در انگلستان به ثبت خواهد رسید و بیست و پنج درصد سهام عادی آن در اختیار ایران قرار خواهد گرفت و ایران با دریافت پانصد هزار لیره از همه دعاوی و مطالبات که به موجب امتیازنامه داری برای خود قایل بود چشم خواهد پوشید.^{۲۴۱}

تیمورتاش به این نکته اشاره می کرد که امتیازنامه داری به تصویب مجلس نرسیده است و حال آنکه مواد ۲۳ و ۲۴ قانون اساسی اعطای هرگونه امتیاز را منوط به تصویب مجلس می داند. معلوم نیست که تیمورتاش تا چه حد به عمق حقوقی این اشکال توجه داشت، ولی بسیار بعید است که کدمن و مشاوران حقوقی کمپانی از آن غافل بوده باشند. امتیازنامه یک قرارداد بین المللی نبود که دولت به رغم تغییر رژیم

متعهد و ملتزم به مفاد آن تلقی شود. امتیازنامه یک سند حقوق اداری بود که بنا بر تصریح مقررات قانون اساسی می‌بایستی به صحنهٔ مجلس می‌رسید و همه می‌دانستند که اگر به مجلس برود، نمایندگان جرح و تعدیل آنرا خواستار خواهند شد. تیمورتاش می‌خواست قرارداد داری را کنار بگذارد و قرارداد جدیدی را که مهر قاجار بر آن نباشد به مجلس ببرد. البته انتظار می‌رفت که قرارداد جدید مزایای بیشتری برای ایران قایل شود. از جمله آن مزایا تقلیل مساحت ناحیهٔ قرارداد بود و انصراف از انحصاری بودن حق تأسیس خطوط لوله برای انتقال نفت. دولت ایران می‌خواست این دو امتیاز را بگیرد تا دو سدّ محکم از سر راه کمپانی‌های آمریکایی برای ورود در صحنهٔ نفت ایران برداشته شود.

این چیزی بود که ایران از تجدید قرارداد می‌خواست، اما کمپانی که از ده سال پیش این اندیشه را دنبال می‌کرد سه منظور عمده در تجدید قرارداد داشت: اول خلاص شدن از نگرانی مربوط به آن بخش از مقررات قرارداد که صراحت کافی نداشت و قابل تفسیر به نفع ایران بود. دوم تغییر مبنای درآمد ایران از شانزده درصد منافع به حق‌الامتیاز مقطوع، سوم تمدید مدت امتیاز. این سه جنبهٔ قرارداد بود که کمپانی از ۱۹۱۷م فکر تغییر آنها را تعقیب می‌کرد و ما در موارد مختلف به آنها اشاره داشته‌ایم و اینک جای آن است که بار دیگر توضیح مختصر جامعی دربارهٔ آنها بدهیم:

۱. قرارداد داری سندی بود که در ایران امضا شده بود و در هیچ جای آن به قانونی خارج از ایران اشاره نرفته بود. یک طرف قرارداد شخص شاه بود که در رژیم سلطنتی مطلقه مظهر قوای ثلاثهٔ تقنینیه و مجریه و قضائیه به شمار می‌آمد و قاعدتاً حاکمیت هیچ قانونی جز قانون ملی ایران بر مفاد چنین سندی قابل توجیه نبود. در قرارداد تصریح شده بود منازعات و اختلافاتی که در جریان اجرای آن پیدا شود، از طریق داوری حل و فصل خواهد شد و محل رسیدگی تهران خواهد بود. اما هیچ حکم خاصی برای مواردی که یک طرف از تعیین داور خود سرباز زند، یا داوری به سبب دیگری — مانند استنکاف داور از قبول سمت خود و یا استعفای او پس از قبول سمت — فلج گردد، پیش‌بینی نشده بود و در صورت بروز مشکل جز مراجعه به محکمهٔ ملی ایران چاره نبود. از همین رو کمپانی در ظرف مدت نزدیک به سی سال که از امضای

قرارداد می‌گذشت همواره از ارجاع اختلافات به داوری می‌هراسید. دربارهٔ معافیت‌های مالیاتی هم قرارداد داری صراحت لازم را نداشت تا کمپانی را از همهٔ انواع عوارض و مالیات‌ها معاف و مصون بدارد. از دیدگاه کمپانی اینها جنبه‌های ضعیف قرارداد بود که می‌بایستی مورد تجدید نظر قرار گیرد و اصلاح و ترمیم گردد؛ و ناگفته پیداست که آنچه به لحاظ کمپانی ضعف قرارداد تلقی می‌شود طبعاً به لحاظ ایران جنبهٔ قوت و مثبت آن است که متأسفانه در این طرف خط توجهی به آن نمی‌شد.

۲. قرارداد داری خود بر مبنای مشارکت تنظیم یافته بود؛ مشارکتی واقعی که برحسب آن شانزده درصد منافع خالص کمپانی و هر شرکت فرعی آن به ایران می‌رسید. بنا بود که داری در ظرف دو سال پس از امضای قرارداد، اولین شرکت را تأسیس کند و با تأسیس آن بیست هزار لیرهٔ نقد به اضافهٔ بیست هزار سهم از سهام شرکت را مجاناً به دولت واگذار کند. دولتیان که فقط نگران وصول بیست هزار لیرهٔ نقد بودند، توجهی به این نکتهٔ حقوقی نداشتند که اصل کمپانی و آن شرکت اولیه در ایران تأسیس شوند یا دست کم تضمینی از داری بگیرند که تأسیس آنها در خارج از ایران هیچ تأثیر منفی در حقوق و منافع ایران نداشته باشد. خشت کج نخستین در ۲۱ می ۱۹۰۲ کار گذاشته شد و «شرکت استخراج اولیه»^(۱) ابزاری شد برای حساب‌سازی‌ها. این شرکت، نفت را در سرچاه به یک شرکت فرعی دیگر می‌فروخت، به یک بهای صوری و اسمی، که در نتیجه منافع بسیار جزئی و ناچیز عاید سهام‌دار می‌شد. سی سال بعد هم هنوز ایران اطلاع کافی از چگونگی عملکرد شرکت‌ها و ثبت و ضبط معاملات نداشت:

«کمپانی اصلی که شرکت نفت انگلیس و ایران باشد از کمپانی فرعی که فرست اکسپلوتیشن است، نفت خام را به هر قیمت که دلخواه خودش باشد خریداری می‌کند. بدین معنی که نفت خام متعلق به خود را از خود به ثمن بخش، به طور مصنوعی اکتیاع نموده از کیسهٔ چپ به کیسهٔ راست می‌ریزد، لهذا عایدات شرکت فرست اکسپلوتیشن صورت خارجی ندارد، بلکه حساب‌سازی و مصنوعی و فقط برای نگاهداشتن ظاهری دفاتر است و بس و از همین نقطه نظر است که کمپانی می‌خواهد مبلغی به‌طور مقطوع

(1). First Exploitation

بپردازد و خود را خلاص کند»^{۲۴۲}.

در هر صورت کمپانی بر آن بود که مبنای مشارکت در قرارداد تغییر یابد و حق الامتیاز براساس درصد مقطوعی به نسبت تولید محاسبه شود، در این باره تفصیل لازم در فصلی که گذشت آورده‌ایم.

۳. سومین هدف مهم کمپانی از تجدید نظر در قرارداد، تمدید مدت امتیاز بود که در آن باره به قدر کافی سخن گفته‌ایم و نیازی به توضیح بیشتر نیست. پس برمی‌گردیم به ماجرای کدمن که در برابر پیشنهاد مشارکت تام و تمام تیمورتاش قرار گرفته بود و می‌کوشید تا جریان مذاکرات را به مسیری بکشد که مآلاً مقاصد سه‌گانه کمپانی را تأمین کند. او، چنان‌که در فصل گذشته نقل کردیم، این مسأله را در کمیته محرمانه که در تاریخ ۱۹ مهر ۱۳۰۷/۱۱ اکتبر ۱۹۲۸ به ریاست نخست‌وزیر بریتانیا تشکیل شده بود مطرح کرد و بی‌پرده گفت که مقصود اصلی کمپانی کشاندن ایران به پای میز مذاکره و تمدید مدت امتیاز است. کدمن پس از تحصیل موافقت‌های لازم خود را آماده رفتن به تهران کرد. وزیرمختار انگلیس در ملاقات ۸ دی ۱۳۰۷ با رضا شاه او را از سفر قریب‌الوقوع کدمن مطلع گردانید. سفری که در روزهای آخر سال ۱۳۰۷ش انجام شد و فرصتی فراهم کرد برای انجام گفتگوهایی که از ۲۷ اسفند آن سال تا ۴ فروردین ۱۳۰۸ ادامه یافت. گزارش این گفتگوها را در همین فصل خواهیم آورد.^{۲۴۳}

۲. نقابی برای تجدید نظر در قرارداد

موافقت‌نامه ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰ ارمیتاژ اسمیت بخشی از مقاصد مورد علاقه کمپانی را برآورده می‌ساخت. در این موافقت‌نامه مسأله تمدید مدت قرارداد مسکوت ماند ولی برای محاسبه شانزده درصد سهم ایران از منافع کمپانی و هریک از شرکت‌های تابعه آن راه حلی نیمه‌تمام پیش‌بینی شد. موافقت‌نامه، اگرچه مقررات ماده ۱۷ قرارداد داری را صراحتاً و لفظاً عوض نکرد، اما اختلافات مربوط به روش محاسبه حق الامتیاز و اظهارنامه‌های مالی کمپانی را عملاً از حیطه اختیارات داورها خارج ساخت و اظهارنظر در آن مسائل را در صلاحیت مؤسسه حسابداری دانست، و در انتخاب مؤسسه، پای یک مرجع خارجی یعنی انستیتوی حسابداران خبره انگلستان را در میان کشید. با وجود

این، موافقت‌نامه اسمیت همه خواسته‌های کمپانی را تمام و کمال برآورده نمی‌ساخت. دولت ایران هم آنرا باطل و کأن لم یکن اعلام کرده بود. پس طرح مشارکت می‌توانست بهانه‌ای باشد که اصل مقصد یعنی تجدید نظر در قرارداد داری را توجیه کند. به عبارت بهتر دودی بود که عمداً در فضا پراکنده می‌شد تا هدف اصلی را از انظار مخفی دارد. هدف اصلی تجدید نظر در قرارداد بود و تجدید نظر می‌بایستی آنچه را که موافقت‌نامه اسمیت از تأمین آن قاصر مانده بود برآورده سازد.

مشارکت اسمی و صوری که بتواند با ظاهری فریبنده‌تر و آراسته‌تر جایگزین مشارکت راستین قرارداد داری گردد در همان راستای مقاصد کدمن بود. سهامی که کدمن حاضر بود به ایران واگذار کند فاقد حق رأی و غیرقابل انتقال به غیر بود. کدمن حاضر بود عدد شانزده درصد پیش‌بینی شده در قرارداد داری را تا بیست درصد بالا ببرد، اما آن شانزده درصد سهم منافع واقعی بود و این بیست درصد ورقه سهام بود که دارنده این، آنرا در عدد سایر سهام‌داران عادی کمپانی قرار می‌داد، با این تفاوت که دارنده این بیست درصد از حق رأی در مجامع عمومی کمپانی محروم بود و نیز نمی‌توانست سهام خود را مانند هر سهام‌دار دیگر در بازار آزاد بفروشد یا به صورت دیگری به غیر منتقل کند. کمپانی حاضر بود به جای شانزده درصد بیست درصد به ایران بپردازد، اما این بیست درصد منافع خالص خود کمپانی و شرکت‌های فرعی آن نبود بلکه بیست درصد سود قابل تقسیم در میان سهام‌داران بود. یعنی آنچه بعد از وضع مالیات دولت انگلیس و بعد از وضع کسور دیگر — که می‌بایستی به حساب استهلاک یا ذخیره عمومی و غیره منظور شود — برای صاحبان سهام باقی می‌ماند. تفاوت این دو حساب را با یک نگاه سطحی به جدول پول‌هایی که در طول مدت اجرای قرارداد داری به عنوان مالیات به دولت بریتانیا پرداخت شده و مقایسه آن با پولی که میان سهام‌داران تقسیم گردیده است می‌توان دریافت.

۳. نامه تیمورتاش به فیض

تیمورتاش البته هوشمندتر از آن بود که این تفاوت‌ها را درنیابد. طرح مشارکتی که از آن سخن می‌رفت دولت را در دو موقعیت حقوقی، وزیر دو کلاه متمایز، تصویر می‌کرد.

دولت از طرفی کلاه حاکمیت بر سر داشت و به مقتضای آن از نفتی که تولید می‌شد حق‌الامتياز می‌گرفت، و از طرف دیگر مالک تعدادی از سهام بود که مثل هر صاحب سهم دیگر سود آنرا دریافت می‌کرد.

موضع تیمورتاش در این مذاکرات، در نامه‌ای که برای پیگیری مطالب به عیسی فیض کمیسر عالی نفت ایران در لندن نوشته، تشریح گردیده است. شش نکته اصلی در این نامه آمده است که می‌بایست در قرارداد جدید ملحوظ گردد. از این قرار:

۱. مالکیت ایران بر نفت باید به رسمیت شناخته شود.
۲. امتیاز به خارجی طوری تنظیم شود که مدت آن طولانی نباشد و اعتبار امتیاز با انقضای مدت منتفی گردد.
۳. حق‌الامتياز بر اساس دو شلینگ در هر تن محاسبه شود.
۴. انحصاری بودن حق تأسیس خطوط لوله برای انتقال نفت از میان برود.
۵. حوزه امتیاز تقریباً به یک‌چهارم مساحت امتیاز داری تقلیل یابد، به‌طوری‌که صد هزار میل مربع بیشتر تحت امتیاز باقی نماند.
۶. دولت ایران تا حدود ۲۵ درصد در سهام کمپانی (و شرکت‌های تابعه آن) سهام گردد.

تیمورتاش پس از اشاره به آن نکات اصلی توضیحات بیشتری برای روشن کردن مواضع طرفین می‌فزاید. عین عبارت‌های او را می‌آوریم:

«اولاً مشارالیه (کدمن) حاضر بود که خمس اسهام موجوده عادی کمپانی را مجاناً به ما بدهد ولی من قبول نکردم... ثانیاً اظهار نظر کردم که چون دولت انگلیس اکثریت اسهام کمپانی را دارد اگر حق رأی به تمام اسهام ایران داده شود اکثریت از بین نخواهد رفت. سر جان کدمن اظهار کرد که قبول کردن حق رأی ... برای او غیرممکن است. این جانب به او پیشنهاد کردم که مطابق قانون انگلیس اموری را که برعهده مجمع عمومی صاحبان سهام مقرر است در لندن معین کرده و چنان که داشتن دو مدیر را برحسب ماده ۲ تأمین و رؤوس مسائل را که مجمع عمومی عهده‌دار است با مواد دیگر تأمین کردند آن وقت حق دادن رأی به اسهام ایران قابل مطالعه خواهد بود. ثالثاً در باب ماده ۱۴ هم ایشان اشکالاتی داشتند و تقاضا می‌کردند که کمپانی فقط حق فسخ

داشته باشد و اینجانب قبول نکردم.

چنانچه از دوسیه‌های ارسالی ملتفت خواهید شد، در باب دعاوی گذشته توافق حاصل شد که پانصد هزار لیره بدهند. و همچنین در باب معافیت از مالیات‌ها از مراسله‌ای که مجدداً به سر جان کدمن و مراسله‌ای به وزیرمختار انگلیس نوشته مطلب را ملتفت خواهید شد و ماده ۱۰ تحت ملاحظه مانده است.

قصد این جانب این است که از مطلب مسبوق باشید و اولاً نظریات خودتان را اطلاع دهید و ثانیاً نظر دولت را در همه جا تأیید بنمایید. امضا تیمورتاش».

در نسخه‌ای از این سند که به چاپ رسیده است تاریخی دیده نمی‌شود ولی از قراین پیداست که موضوع بحث با مذاکرات لندن و لوزان در ۱۳۰۷ش مرتبط بوده است.

حسین مکی درباره کشف آن سند می‌نویسد: «این نامه برای اولین مرتبه توسط نگارنده در مجلس دوره ۱۵ هنگام بحث در قرارداد الحاقی افشا شد و قبل از آن هیچ کس از آن اطلاعی نداشت. علت افشای آن هم این بود که گلشایان حملاتی به قرارداد سه ستاره^{۲۴۴} کرده که پای تیمورتاش را هم به میان کشیده بود و منوچهر تیمورتاش برای دفاع از پدرش متن نامه پدرش را در اختیار نگارنده گذارده بود که ضمن بحث و رد قرارداد الحاقی آنرا مطرح نمودم»^{۲۴۵}.

۴. دو نامه از کدمن به تیمورتاش

مجموعه‌ای که مرکز اسناد ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۷۸ش زیر عنوان نفت در دوره رضا شاه انتشار داده، با آنکه بسیار ناقص و نامنظم است، برخی از نکات مبهم مذاکرات ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹م را روشن می‌گرداند. این اسناد از بایگانی وزارت دربار رضا شاه به یادگار مانده و جریان امر را جسته و گریخته، تا الغای قرارداد داری و انحلال وزارت دربار تعقیب می‌کند. مؤسسه ناشر این مجموعه کوشیده است تا برگردان فارسی اسنادی را که به فرانسه یا انگلیسی نوشته شده است در اختیار خواننده قرار دهد، اما این ترجمه‌ها نوعاً ناقص و نارسا و غیرقابل اعتماد است و برای تحقیق مطلب باید به اصل اسناد — که متأسفانه صورت چاپی آنها نیز ناروشتن و در مواردی به کلی ناخواناست — رجوع کرد.

از جمله اسناد قابل توجه این مجموعه نامه‌ای است که کدمن در تاریخ ۱۵ نوامبر ۲۴/۱۹۲۸ آبان ۱۳۰۷ برای تیمور فرستاده و اظهار امیدواری کرده است که مذاکرات لوزان هرچه زودتر در تهران پی گرفته شود. کدمن پیشنهادهایی را که تیمور در لوزان مطرح کرده بود «انقلابی» و «بنیادین» توصیف می‌کند و نوید می‌دهد که پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در زمینه آنها به حصول پیوسته. اما درعین حال متذکر می‌شود که هنوز فاصله زیادی میان دو طرف وجود دارد.^{۲۴۶}

نامه دیگری هست به همان تاریخ ۱۵ نوامبر ۲۴/۱۹۲۸ آبان ۱۳۰۷ که ظاهراً چند روز پیشتر از آن تاریخ نوشته شده ولی با نامه‌ای که در بالا از آن یاد شد یکجا برای تیمورتاش فرستاده شده است؛ این نامه حکایت می‌کند که کدمن پیشنهادهای تیمورتاش را در هیأت مدیره کمپانی مطرح کرده است. و آنگاه جمع‌بندی کدمن را از مطالب تیمورتاش و مواضع کمپانی به‌طور خلاصه نشان می‌دهد و ما به لحاظ اهمیت، لب مطالب و محتوای آنرا در ده بخش می‌آوریم.^{۲۴۷}

۱. تیمورتاش در لوزان پیشنهاد کرده بود که یک تغییر اساسی در روابط دو طرف ایجاد شود و شرایط و مواد امتیاز مورد تجدید نظر قرار گیرد. کدمن موافقت خود را با این پیشنهاد اعلام می‌دارد. هدف از تغییرات آن خواهد بود که اشتراک منافی میان دولت ایران و کمپانی حاصل شود و مسائلی که تاکنون مایه اختلاف طرفین بوده است از میان برداشته شود.

۲. کدمن در لوزان به تیمورتاش تذکر داده بود حالا هم تأکید می‌کند که احتیاط و دقت کامل در این جریان باید رعایت شود؛ چراکه جابه‌جا کردن درختی ریشه‌دار و سرسبز با غرس نهالی نوپا فرق دارد و ممکن است آسیب فراوان به آن برساند. مسأله ایجاد یک سازمان جدیدی نیست که به سهولت انجام‌پذیر باشد، مسأله تغییر ساختار تشکیلاتی است با بیست و هفت سال سابقه و نفوذ بسیار در دنیای نفت.

۳. کمپانی در قبال سهام‌داران و کارمندان خود حقوق و تعهداتی را برای همه دوره امتیاز برعهده گرفته است. هر تغییر مهم که بخواهند در ساختار کمپانی بدهند توجه به این نکته ضرورت خواهد داشت. کدمن در لوزان لازم دیده بود اهمیت این مطلب را یادآور شود و همچنان معتقد است که موفقیت مذاکرات در گرو آن خواهد

بود که طرفین تفاهم و اعتماد متقابل در این مورد داشته باشند.

۴. پیشنهاد تیمور دایر بر ایجاد تغییرات اساسی در ساختار کمپانی مشکلاتی در هیأت‌مدیره پیش آورده است. در حال حاضر هیأت‌مدیره آمادگی دارد تا اصل سهام‌دار شدن دولت ایران را — علاوه بر درآمدی که در ازای هر تن نفت تولید شده به دولت تعلق خواهد گرفت — با نظر موافق تلقی کند. با قبول این اصل راه برای حل و فصل مسائل دیگر هم باز می‌شود.

۵. مدیران کمپانی با نظر تیمورتاش موافقت دارند که قبل از هر چیز باید اختلافاتی که در جریان اجرای قرارداد داری پیش آمده است فیصله یابد و توافقی در این باره میان طرفین حاصل گردد.

۶. اما مسأله بسیار مهم تعداد سهام و پیشنهاد تیمور راجع به مشارکت ۲۵ درصدی دولت ایران در ترکیب فعلی کمپانی، مشکلی عظیم است و مدیران کمپانی پیشنهادهای مختلفی در آن باره داشته‌اند. پیشنهاد تیمور عملاً با منافع سهام‌داران دیگر تعارض شدید پیدا می‌کند و مخالفت یکدست آنان ممکن است به شکست مذاکرات بینجامد. کدمن همچنان امیدوار است با مطالعات عمیق‌تری که صورت می‌گیرد به فرمول‌هایی بتوان دست یافت که رضایت هر دو طرف را حاصل کند.

۷. مسأله تغییر مبنای محاسبه حق‌الامتياز البته با مسأله تعداد سهام واگذاری ارتباط تنگاتنگ دارد و به نظر نمی‌رسد که مشکل خاصی ایجاد بکند. همچنان که در لوزان گفته شده تصمیم درباره رقم نهایی پولی که باید در ازای هر تن نفت پرداخت شود با نوع مشارکت و میزان آن بستگی دارد. با توجه به تمام اوضاع و احوال و با فرض اینکه توافق روی تعداد سهام امکان‌پذیر باشد انتظار نمی‌رود که مسأله حق‌الامتياز مشکل لاینحلی به وجود بیاورد و مانع حصول تفاهمی دوستانه گردد.

۸. مسأله تقلیل مساحت ناحیه امتياز هم‌اکنون مورد بررسی کارشناسان فنی کمپانی است و پیشنهاد تیمور جز در آن چند مورد که در لوزان بحث شده قابل قبول خواهد بود [نویسنده نامه آن چند مورد استثنایی را نام نمی‌برد و معلوم نمی‌کند که پیشنهاد تیمور چه بوده است]. کدمن اطمینان دارد که در این باره راه حلی مرضی‌الطرفین پیدا خواهد شد.

۹. مسأله تمدید مدت امتیاز با توجه به این نکته که دولت ایران نیز صاحب سهم شرکت خواهد بود بحث‌هایی را در میان مدیران کمپانی برانگیخته است. کدمن می‌گوید در حال حاضر صلاح نمی‌دانم که وارد جزئیات این موضوع بشویم. به نظر کدمن همین قدر کافی است که گفته شود در انقضای موعد معینی طرفین نسبت به تمدید قرارداد توافق خواهند نمود و تردیدی نیست که این نکته نیز به موقع خود به وجهی رضایت‌بخش حل و فصل خواهد شد.

۱۰. کدمن می‌گوید من در این نامه به ملاحظات اساسی اکتفا کرده و نخواسته‌ام که خود را در پیچاپیچ مطالب فرعی گرفتار سازم. هرچه بیشتر فکر می‌کنم بیشتر معتقد می‌شوم که برخورد با چنین مسأله‌ای به وسیله مکاتبه کارساز نیست زیرا آنچه در نامه می‌توان آورد یک مشت الفاظ فاقد روح می‌باشد که طبعاً در معرض سوء تفسیر قرار دارد. تفاهم نهایی وقتی میسر تواند بود که ما همه گرداگرد یک میز به مذاکره بنشینیم.^{۲۴۸}

۵. تأملی در مضمون نامه‌ها

نامه کدمن از نویسنده‌ای است بسیار خونسرد و حسابگر که می‌داند چه می‌گوید. نفس این امر که تعدادی از سهام به دولت ایران داده شود مشکلی ایجاد نمی‌کند به شرط آنکه «با ترکیب فعلی کمپانی» و «با منافع سهام‌داران دیگر» تعارض پیدا نکند و گر نه با «مخالفت یکدست» مدیران کمپانی مواجه خواهد شد و اندیشه مشارکت به شکست خواهد انجامید. میزان حق الامتیاز با تعداد سهام واگذار شده به دولت و نوع مشارکت او به هم بستگی دارد. فرمول‌های متعددی که برای دریافتی‌های دولت در نظر گرفته می‌شود مهم نیست. مهم آن است که ببینیم آخر سر مجموع آنچه به دولت می‌رسد (Government Take) چیست؟ کمپانی در قبال سهام‌داران و کارمندان خود تعهداتی «برای تمام دوره امتیاز» دارد، با بیست و هفت سال سابقه کار و نفوذ بسیار در دنیای نفت. مع ذلک کدمن امیدوار است «با مطالعات عمیق‌تری که صورت می‌گیرد» بتوان به فرمول‌هایی دست یافت که برای هر دو طرف قابل قبول باشد. از خلال اسناد دیگر می‌توان دریافت که کدمن به چه نوع فرمول‌هایی می‌اندیشیده است. سهامی که به ایران واگذار می‌شود نه حق رأی خواهد داشت و نه قابل انتقال به غیر خواهد بود. مجموع

درآمد ایران از قرارداد جدید هم باید با درآمد معمول و متداول دولت‌ها در رژیم امتیازات نفتی قابل مقایسه باشد. این نکته را کدمن تصریح نمی‌کند ولی مطلب برای کسی که با زبان نفتی‌ها آشنا باشد روشن است. آنچه برای کمپانی قابل قبول تواند بود مشارکتی صوری و اسمی است یعنی شیری بی‌یال و دم و اشکم.

چنان که خواهیم آورد بیشترین وقت و کوشش کدمن در سال ۱۹۲۸م به طرح‌ریزی و سامان دادن قرارداد معروف آگناکاری مصروف شد. در تاریخی که کدمن نامه مورد بحث ۱۵ نوامبر را برای تیمورتاش فرستاد کمتر از دو ماه از امضای قرارداد آگناکاری می‌گذشت. اعضای کارتل بین‌المللی نفت در آن قرارداد ملتزم شده بودند که روی دست همدیگر نروند و از رقابت‌هایی که به زیان همه آنان تمام می‌شود بپرهیزند. کدمن مطمئن بود با ایران معامله‌ای نخواهد کرد که با مفاد قراردادهای کارتل سازگار درنیاید.

۶. پاسخ تیمورتاش به کدمن

کدمن به سبک خاص خود کنایه می‌زند و پیشنهاد تیمور را «انقلابی» می‌خواند که مستلزم تغییرات «بنیادی» در رژیم امتیازات است و تیمورتاش با همه هوش و فطانتی که داشت آن کنایه را به ریش می‌گیرد و در پاسخی که در ۱۲ دسامبر ۲۱/۱۹۲۸ آذر ۱۳۰۷ به نامه کدمن می‌دهد می‌نویسد^{۲۴۹}:

«اینکه پیشنهادهای مرا «انقلابی» خوانده‌اند باید بگویم که من انقلابی به آن معنی نیستم که بخواهم یک نظم کامل جا افتاده را درهم بریزم. من جراحی هستم که پس از معاینه کامل بیمار آنچه را که به صلاح او باشد انجام می‌دهد نه آنکه صرفاً بخواهد با استفاده از موقعیت و از سر شتاب‌زدگی دست به دوخت و دوز اعضای بیمار بزند. پیشاپیش اعتراف می‌کنم که آدم محافظه‌کاری نیستم. محافظه‌کاری به این معنی از اعتقاد به کمال و بی‌عیب بودن نهادهای یک کشور برمی‌خیزد و چنین موقعیت فاخر موهبتی نیست که نصیب همه کشورها باشد و در هر حال خوشوقتم که شما را هم با نقشه‌های «انقلابی» یا اصلاحی خود موافق و همراه می‌بینم».

تیمورتاش اطمینان می‌دهد که انقلابیگری او نه به زیان کمپانی بلکه به تقویت و تحکیم بیشتر آن تمام خواهد شد:

«من با آن تعبیر شما کاملاً موافقم. کمپانی را به درختی سرسبز تشبیه کرده‌اید. آری صحبت غرس نهالی نوپا نیست، درخت کهنسالی است با ریشه‌های بسیار قوی و شاخه‌های محکم و سرزنده، و به نفع ما نیست که بخواهیم بی‌احتیاطی به خرج بدهیم و آنرا براندازیم. اعلیٰ حضرت پادشاه ما، که سیاست عاقلانه و علاقهٔ شدید او به رفاه ملت و مملکت بر کسی پوشیده نیست، اهمیت زیادی برای کمپانی نفت انگلیس و ایران قایل است، و ما نیز به پیروی از منویات وی آن کمپانی را عامل مؤثری در پیشرفت ملی ایران می‌دانیم و برآنیم که موانع و مشکلاتی را که بر سر راه است از میان برداریم».

تیمورتاش اظهار خوشوقتی می‌کند که هیأت مدیرهٔ کمپانی با بخشی از پیشنهادهای او موافقت نموده است. لحن تیمورتاش در این زمینه چنان است که گویی می‌خواهد اتخاذ سند بکند تا کدمن نتواند بعدها چانه‌زنی دربارهٔ همان مسائل را از سر بگیرد:

«خوشحالم که بر اثر کوشش‌های شما هیأت مدیرهٔ کمپانی با پیشنهادهای من در خصوص فیصله دادن به اختلافات مرتبط با امتیازنامهٔ داری، مشارکت ایران در سهام کمپانی، مسألهٔ محاسبهٔ حق الامتیاز بر مبنای هر تن نفت تولید شده، و تقلیل ناحیهٔ امتیاز موافقت نموده است اما در خصوص مسألهٔ تمدید مدت امتیاز فرمول شما به قدر کافی روشن نیست. بهتر آن است که فعلاً در آن باره سخن نگوییم و در انتظار توضیحات شفاهی شما بمانم».

اما آن مسائل، تا آنجا که از قرارداد داری و مبنای مشارکت مقرر در آن فاصله می‌گیرد، همان خواسته‌های کمپانی است و آنجا که مربوط به رقم درآمدی است که باید عاید ایران شود پا در هواست. در واقع ایران ستونی محکم را که می‌توانست به آن اتکا کند رها کرده و چیزی جز باد در دست ندارد.

تیمورتاش به لحنی مشفقانه از اینکه «فقط ۳۲ سال و نه بیشتر» از اعتبار امتیازنامهٔ داری باقی است و این مدت برای سرمایه‌گذاری‌های لازم جهت توسعه و بهره‌برداری کامل آن کافی نیست سخن می‌گوید و از باب خطرات احتمالی که در کمین آن امتیازنامه است هشدار می‌دهد و «استحکام اخلاقی» مبانی آنرا نیز زیر سؤال می‌برد و نیز به مشکلات اجرایی آن اشاره می‌کند:

«حالا ۲۸ سال از امتیاز سپری گشته و ۳۲ سال دیگر باقی است؛ اما فقط ۳۲ سال

و نه بیشتر. فکر می‌کنید که در طول این مدت می‌توان سرمایه‌گذاری لازم برای توسعه و بهره‌برداری کامل آنرا فراهم کرد؟ فکر نمی‌کنید که ریشه‌های این درخت در عمق دو یا سه متری به تخته‌سنگی برخورد بکند؟ آری شما امتیازنامه‌ای در دست دارید با همه تضمینات مربوطه؛ اما صادقانه آیا تصور می‌کنید که آن امتیازنامه در شرایط فعلی از قدرت و استحکام اخلاقی نیز برخوردار است و اجرای آن به سادگی امکان‌پذیر است؟ البته که نه، شما افکار عمومی ایران را خوب می‌شناسید و حکومت‌ها ناچار باید به آن توجه کنند».

می‌توان به یقین گفت که کدمن وقتی قسمت اول عبارات بالا را می‌خواند به زبان حال می‌گفت: «جانا سخن از زبان ما می‌گویی» و چون به قسمت آخر آن نظر می‌افکند که از ملاحظات «اخلاقی» و احترام «افکار عمومی» یاد می‌کرد، واکنش کدمن پوزخندی بیش نبود. تیمورتاش، وزیر دربار همه‌کاره پهلوی و کارگردان نمایش انتخابات ایران، چگونه به خود اجازه می‌دهد که افکار عمومی ایرانیان و لزوم توجه به آنرا به رخ کدمن بکشد؟

تیمورتاش یادآور می‌شود: «در حال حاضر رفاه و شکوفایی کمپانی به جای آنکه مایه رضایت افکار عمومی ایران باشد تأثیر معکوس می‌بخشد و مایه بروز ناخشنودی‌ها می‌گردد و کافی است در این باره به اختلافات متعدد موجود در فیما بین اشاره کنم و بدیهی است راه حل‌هایی از آن قبیل که ارمیتاژ اسمیت در نظر داشته است چاره این مشکل نمی‌تواند کرد».

گویی «اختلافات متعدد موجود در فیما بین» نتیجه تنگ‌چشمی یا بدبینی ایرانیان است که از رفاه و شکوفایی کمپانی ناخشنود می‌شوند و به ایرادگیری و اعتراض می‌پردازند. تیمورتاش نمی‌داند که کدمن به دنبال تکمیل همان طرح ناتمام است که ارمیتاژ اسمیت نتوانسته بود به انجامش برساند.

آنچه تیمورتاش بدان می‌اندیشد امتیاز جدیدی است که به تصویب مجلس برسد و جایگزین امتیاز داری شود تا موجبات نگرانی‌ها یکسره از میان برخیزد: «به نظر من تنها راه حل صحیح پایه‌ریزی یک امتیاز جدیدی است که همه این مسائل را مورد توجه قرار دهد و به طور قانونی و سراسر است به تصویب برسد تا جایگزین امتیاز سابق گردد

و کلیه عوامل نگرانی‌ها را از میان بردارد. درعین حال همان‌طور که در مذاکرات متذکر شده‌ام کلیه دعاوی موجود نیز با پرداخت پانصد هزار لیره استرلینگ فیصله می‌یابد».

۷. تمدید مدت امتیاز

از امتیازنامه داری سی و دو سال بیشتر نمانده است و امتیاز جدید باید شصت ساله باشد. تیمورتاش می‌داند که ایرانیان نسبت به تمدید مدت امتیاز فوق‌العاده حساس‌اند. پس در آخر همان نامه — که بخش‌های مهم آنرا در بالا آوردیم — به این مسأله برمی‌گردد و دشواری‌های امر را متذکر می‌شود که چگونه می‌توان آن مطلب را «برخلاف روال جاری افکار عمومی» و در چالش با «افکار متحجرانه موجود» به کرسی نشاند. تیمورتاش حساب می‌کند که نفوذ شخص کدمن در هیأت مدیره کمپانی در یک سو و حمایت و تأیید شاه در سوی دیگر، خواهد توانست بر این مشکل فایق آید، و یک بار دیگر بر پشتگر می‌خورد به حمایت شخص شاه تأکید می‌گذارد. تیمورتاش مسافرت کدمن به ایران و ملاقات شخصی او را با شاه در این مسأله بسیار مهم و ضروری می‌داند، زیرا شاه به حسن نیت و صمیمیت کدمن و توانایی او در نزدیک کردن مواضع دو طرف اعتماد تمام دارد. بنابراین از کدمن می‌خواهد که با گرفتن اختیار تام از هیأت مدیره کمپانی هرچه زودتر عازم ایران گردد و حساب عدد و رقم را در لندن و در آن سوی مرزهای ایران رها کند تا نتیجه مطلوب حاصل آید.^{۲۵۰}

تعارف تیمورتاش قابل فهم نیست، مگر آنگاه که به تفاوت اساسی دیدگاه‌های دو طرف مذاکره توجه شود. آنچه تیمورتاش می‌خواست الغای قرارداد داری بود و جایگزین کردن آن با قرارداد مشارکتی تام و تمام براساس ۷۵-۲۵؛ و حال آنکه کمپانی هرگز به الغای قرارداد داری نمی‌اندیشید. هدف کمپانی اعمال تغییرات معینی در مواد همان قرارداد داری بود، بی‌آنکه به اصل امتیاز و اعتبار آن خدشه‌ای وارد شود. گویی هیأت مدیره کمپانی با تمدید امتیاز مخالف بوده و کدمن می‌بایستی از نفوذ شخصی خود استفاده کند تا به این مشکل فایق آید. اصل مطلب همان مقاومت‌ها و مخالفت‌هایی بود که انتظار می‌رفت در طرف ایرانی قرارداد بروز کند. در این زمینه تیمور طبعاً جز به پشتیبانی و حمایت شخص شاه نمی‌توانست بیندیشد و چون از نفوذ و مقبولیت

کدمن در مزاج شاه آگاه بود در لزوم مسافرت کدمن به ایران و ملاقات او با شاه تأکید می‌کند.

۸. پی‌ریزی کارتل بین‌المللی نفت

سال ۱۹۲۸ م برای کدمن و کمپانی سالی پرمشغله و سرنوشت‌ساز بود. در ۱۹۲۷ م دومین میدان بزرگ نفتی ایران در هفت‌گل به بهره‌برداری رسید. فعالیت‌های اکتشافی در گچساران، آغاچاری، پازنون و نفت‌شاه نیز پیشرفت‌های ثمربخشی داشت. خط لوله جدیدی میان هفت‌گل تا کوت‌عبدالله کشیده شد. در همین سال نیز عملیات حفاری در کرکوک عراق به نتیجه رسید و فوران چاه شماره (۱) باباگورگور رودخانه‌ای از نفت به‌وجود آورد.

سال ۱۹۲۸ م از مقاطع مهم تاریخ جهانی نفت است. در این سال بود که قراردادهای معروف به آکناکاری^(۱) و خط قرمز^(۲) دو ستون عمده کارتل بین‌المللی نفت^(۳) به امضا رسید.

مذاکرات برای قرارداد آکناکاری در فوریه ۱۹۲۸ آغاز شد و امضای قرارداد در ۱۷ سپتامبر همان سال به تحقق پیوست. مذاکرات در لندن انجام شد اما امضای نهایی قرارداد در آکناکاری (قصری واقع در اسکاتلند) صورت گرفت. قرارداد آکناکاری در ادبیات نفتی به عنوان قرارداد «همین که هست» (As is) نیز معروف است. هدف از این قرارداد آن بود که وضع نفت در جهان خارج از آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی تثبیت گردد و اعضای کارتل از رقابت‌هایی که موجب زیان همگان می‌شود بپرهیزند و طریق همکاری و تفاهم را براساس اصولی که وضع موجود سلطه آنان را بر صنعت و تجارت نفت مشخص می‌کند در پیش گیرند^(۴). این قرارداد را کدمن از سوی کمپانی نفت انگلیس و ایران، دتردینگ^(۴) از سوی رویال داچ شل، تیگل^(۵) از سوی استاندارد اویل نیوجرسی امضا کردند. در آن تاریخ ایالات متحده آمریکا بزرگ‌ترین تولیدکننده و

(1). Achnacarry

(2). Red line Agreement

(3). The International Petroleum Cartel

(4). Deterding

(5). Teagle

بزرگ‌ترین صادرکننده نفت جهان بود و غرض اصلی کدمن — پیشنهادکننده قرارداد — آن بود که بازارهای خارج آمریکا از تعرض لگام‌گسیخته صادرات آمریکا در امان باشند. یک سال بعد در ۱۹۲۹م انستیتوی نفت آمریکا نیز پیشنهاد کرد که تولید نفت آمریکا به همان میزان که در ۱۹۲۸م بود تثبیت گردد و از مازاد عرضه بر تقاضا جلوگیری شود، ولی این پیشنهاد با مقررات قوانین ضد تراست آمریکا مابینت داشت و مورد قبول واقع نگردید.

۹. قرارداد خط قرمز

قرارداد مهم دیگری که در ۱۹۲۸م امضا شد، قرارداد معروف به خط قرمز بود. اعضای کارتل بین‌المللی نفت به موجب این قرارداد توافق کردند که هرگونه اقدام مربوط به نفت را در داخل منطقه‌ای که جزو متصرفات سابق عثمانی بود فقط از طریق شرکت نفت ترکی (TPC) انجام دهند. مذاکره‌کنندگان قرارداد در جریان مباحثات، متصرفات سابق عثمانی را روی نقشه جغرافی با خط قرمز مشخص کرده بودند و قراردادی که در ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۸ به امضا رسید به همین نام خوانده شد. مسأله درواقع تقسیم غنایم جنگ جهانی بود که ده سال پیش خاتمه یافته بود. فاتحان جنگ ذخایر نفتی خاورمیانه را در میان خود قسمت کردند. البته سیاست اعلام‌شده دولت‌های متبوع کمپانی‌ها همان سیاست بازار آزاد یا درهای باز^(۱) بود؛ ولی منافع مشترک کمپانی‌ها اقتضا می‌کرد که رو دست همدیگر نروند، مبادا دولت‌های نوپایی، که فاتحان جنگ خود در آن نواحی ایجاد کرده بودند، فرصتی بیابند و با استفاده از رقابت میان کمپانی‌ها قواعد بازی را برهم بزنند. قرار شد شرکت نفت ترکی^(۲) فعالیت خود را به تولید نفت خام و حمل و نقل آن محدود سازد و از ورود در عملیات پالایش و بازاریابی خودداری نماید. آن شرکت، نفت خامی را که تولید می‌کرد به سهام‌داران خود تحویل می‌داد. کمپانی نفت انگلیس و ایران، شرکت رویال داچ شل و شرکت فرانسوی نفت (CEP)^(۳) هریک ۲۳/۷۵ درصد از سهام TPC را در اختیار داشتند. ۲۳/۷۵ درصد دیگر از سهام نیز در اختیار شرکت‌های

(1). Open Door Policy

(2). Turkish Petroleum Company

(2). Francaiee des Petroles Companie

آمریکایی عضو کارتل بین‌المللی نفت گذاشته شد و ۵ درصد بقیه سهام به گلبنگیان رسید. شرکت‌های آمریکایی قبول کردند که در ازای ۲۳/۷۵ درصد سهامی که نصیب آنان می‌گردد ده درصد از کل نفتی هم که TPC تولید می‌کند به کمپانی نفت انگلیس و ایران داده شود.

کنسرسیومی که برای بهره‌برداری از نفت عراق سازمان یافت، الگویی بود که یک ربع قرن بعد هم در مورد ایران به سیاق آن عمل شد. هر دو کنسرسیوم را اعضای کارتل بین‌المللی نفت تشکیل دادند. در کنسرسیوم عراق پنج درصد سهام به گلبنگیان تعلق گرفت که TPC اصلاً با پادرمیانی و دلالتی او ایجاد شده بود. در کنسرسیوم ایران نیز پنج درصد سهام به شرکت‌های مستقل نفتی آمریکا رسید. این شرکت‌ها در کارتل بین‌المللی نفت عضویت نداشتند و به همین جهت مستقل خوانده می‌شدند. شرکت‌های مستقل آمریکایی در ماجرای دعوی میان ایران و بریتانیا در دوران دکتر مصدق با خودداری از خرید نفت ایران عملاً از موضع کارتل بین‌المللی نفت حمایت کرده بودند و خود را مستحق آن می‌دانستند که در تقسیم نهایی غنیمت سهمی بگیرند. دادن پنج درصد سهم به این شرکت‌ها مشکل قانون ضد تراست آمریکا را هم از سر راه برمی‌داشت.^{۲۵۲}

۱۰. مشورت‌ها در جانب ایران

طرح امتیازنامه جدید واکنش‌هایی را در جانب ایران برانگیخت. تا آنجا که از اسناد موجود برمی‌آید نخستین واکنش از سوی یک مستشار فرانسوی بود که در آن تاریخ سمت خزانه‌دار کل ایران را برعهده داشت. اظهار نظری مورخ ۲۶ اسفند ۱۳۰۷/ مارس ۱۹۲۹ خطاب به نصرت‌الدوله فیروز وزیر مالیه وقت، است.^{۲۵۳} خزانه‌دار کل از جمله یادآور می‌شود که ایران به موجب قرارداد داری مطالباتی از کمپانی دارد و مبادا مذاکره برای امتیاز جدید سبب شود که آن مطالبات فراموش شود و از نظر دور بماند. و نیز او هشدار می‌دهد که مبادا رؤیای تملک تعدادی از سهام در یک مشارکت صوری، دولت را از توجه به مشکلات امر غافل گرداند چرا که در هر حال دولت ایران در فرمول مشارکت نخواهد توانست واجد اکثریت سهام شود و همواره در اقلیت باقی

خواهد ماند. به موجب امتیازنامه داری شانزده درصد منافع شرکت مادر و شرکت‌های فرعی آن — پیش از پرداخت مالیات بر درآمد — باید به ایران پرداخت شود اما در صورتی که طرح جدید مشارکت ۲۵ درصدی ایران عملی شود ایران به عنوان سهام‌دار ناچار از سیاست تجارتي کمپانی تبعیت خواهد نمود و در نهایت دولت ایران باید متوجه باشد که سهام‌داران فقط وقتی سود سهام را دریافت می‌کنند که مبالغ قابل توجهی به عنوان استهلاک و غیره از درآمد ناویژه کم شود و انگهی درآمد مذکور مشمول مالیات است.

سندی دیگر مورخ ۱۵ آموداد ۱۳۰۸ حاکی از آن است که حسین علا — سفیر ایران در پاریس — با دو نفر کارشناس مسائل نفتی مشورت کرده است، یکی از آنان به نام کلاپ^(۱) که آمریکایی متخصص نفت است، می‌گوید طرح پیشنهاد شده، در مقابل تمدید مدت امتیاز که برای کمپانی فوق‌العاده ذی‌قیمت است، چیز قابل توجهی نصیب ایران نمی‌سازد و حتی حق‌الامتیاز دو شلینگ در هر تن که به ایران پیشنهاد شده در مقایسه با آنچه در قرارداد TPC عراق مقرر گردیده خیلی کم است. «خواهید فرمود که اضافه بر تنی دو شلینگ کمپانی سهامی هم به دولت ایران خواهد داد». اما کارشناس نفتی که علا او را «آدم مطلع صدیق» معرفی می‌کند باز هم کافی نمی‌داند و در مقام مقایسه با قرارداد عراق معتقد است که «بایستی لااقل تنی سه شلینگ به ما بدهند».

کارشناس دوم به قول علا «شخصی است که به واسطه تجربیات طولانی و تحمل رنج در این قسم امور» صلاحیت لازم برای اظهارنظر را دارد. او هم می‌گوید که صرف مشارکت و حتی حضور نمایندگان از ایران در هیأت مدیره کمپانی دردی را دوا نمی‌کند مگر آنکه نمایندگان مذکور از حق و تو برخوردار باشند. «نمایندگان دولت انگلیس این حق را دارند، چرا ایران که نفت مال اوست و بیش از همه کس ذی‌مدخل است این امتیاز را نداشته باشد؟». در هر صورت این کارشناس نیز تمدید مدت امتیاز را به مصلحت ایران نمی‌داند و باتوجه به اهمیت روزافزون نفت می‌گوید: «موقع آن نرسیده که دولت بر مدت امتیاز بیفزاید؛ بلکه باید صبر کرد تا در نتیجه توسعه دایره عملیات و أخذ

(1). Clupp

اطلاعات جدید عمیق‌تری و تهیه عده‌ای مهندسان لایق ایرانی، دولت قادر بر تحمیل شرایط بهتر و محکم‌تری بشود»^{۲۵۴}.

عیسی فیض، کمیسر ایران در لندن، هم در تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۰۸ یک گزارش رمز از طریق سفارت فرستاد و اظهار نظر کرد که پیشنهاد جدید (حق‌الامتياز دو شلینگ در هر تن به اضافه ۲۵ درصد سهام) در معنی خیلی کمتر از صدی شانزده واقعی امتياز داری و حتی کمتر از عایداتی است که در طی پنج سال و نه ماه گذشته بر طبق قرارداد ارمیتاز اسمیت به ایران رسیده است «و نتیجه بلاشک به ضرر دولت است. در این صورت از تغییر اساسی و امتداد امتياز فایده فعلی، یا در آتیۀ نزدیک، انتظار نباید داشت. فقط می‌توانیم امیدوار باشیم که بعد از ختم امتياز دولت دارای عده اسهامی خواهد بود که شاید مبلغ معتناهی قیمت خواهند داشت یا عکس این تصور امکان دارد. لهذا بنده در عالم خدمتگزاری موافقت با مقصود کمپانی را صلاح نمی‌دانم»^{۲۵۵}.

تیمورتاش فوراً به این اظهار نظر عیسی فیض واکنش نشان داد و در تاریخ اول مهر ۱۳۰۸ تلگراف رمزی خطاب به تقی‌زاده که در آن تاریخ سفارت ایران را برعهده داشت، نوشت که اظهار نظر فیض «دارای دلایل کافی برای اقناع نبود» و یادآور شد که «سر جان کدمن با فرمول جدید حداقل عایدات را که برای دولت ایران در سنوات ابتدایی تأمین می‌کرد بیش از عواید حالیه بود و منطقاً نیز برخلاف آنچه گفته می‌شود این جانب شخصاً فرمول حالیه را خیلی مفید برای ایران می‌دانم و قطع این قبیل مسائل که علاوه بر منافع مادی برای مملکت متضمن منافع زیاد دیگری از نقطه نظر سیاست است که ذکر آنها از حدود تلگراف خارج، ولی حضرت‌عالی نباید آنها را فراموش کرده باشید با مخابره که تلگراف غیرممکن است»^{۲۵۶}.

و آخر الامر سید حسن تقی‌زاده که از طریق آن تلگراف‌های رمز اجمالاً اطلاع یافته بود که مذاکراتی برای تجدید امتياز و تمدید آن در جریان است. در ۸ مهر ۱۳۰۸ به تیمورتاش نوشت:

«این جانب بر حسب تکلیف سابقاً در کاغذ خصوصی به حضرت اشرف عالی عقیده خود را در اساس این کار عرض کردم و حالا نیز لازم می‌دانم تکرار کنم که به عقیده اینجانب صلاح دولت در آن است که در صورت امکان فعلاً به تجدید امتياز اقدام نفرمایند.

چه زمان برای ما کار می‌کند و هرچه قوام داخلی و قدرت ایران بیشتر و اجل امتیاز نزدیک‌تر شود مقاصد ایران بهتر پیشرفت خواهد کرد»^{۲۵۷}.

تیمورتاش، اگرچه در تلگراف اول مهر ۱۳۰۸ خود اظهارنظر فیض را فاقد «دلایل کافی برای اقناع» دانست، درست در همان تاریخ (۲۳ سپتامبر ۱۹۲۹) تلگرافی برای گرینهاوس فرستاد بدین مضمون که چون گزارش‌های نامساعدی درباره‌ی طرح جدید امتیاز دریافت کرده است باید موضوع را مجدداً بررسی کند و بنابراین درخواست کرد که سفر هرن^(۱) فعلاً به تأخیر بیفتد تا او مطالعات خود را تکمیل کند.^{۲۵۸}

این آقای هرن یکی از مدیران کمپانی بود. کدمن در نامه‌ی مورخ ۲۰ اوت ۱۹۲۹ خود به تیمورتاش اعلام کرده بود که او را به «منظور مذاکره و بررسی مسائل موردنظر» به تهران می‌فرستد.^{۲۵۹} هرن در گفتگوهایی که در ۱۹۲۹م بین فیض و مقامات کمپانی جریان داشت وارد بود و چنان‌که از گزارش مورخ ۴ مهر ۱۳۰۸ فیض برمی‌آید سرسختی زیاد به خرج می‌داد، چنان‌که فیض او را «علت عدم پیشرفت کار» معرفی می‌کند.^{۲۶۰}

۱۱. اعتصاب در آبادان

اگر سال ۱۹۲۸م به لحاظ توسعه‌ی عملیات کمپانی و ارتقای مقام و موقعیت جهانی آن مهم بود، سال ۱۹۲۹م نیز از جهت گرفتاری‌های داخلی ایران درخور دقت و توجه است. در ۶ می آن سال (مطابق با ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۸) کارگران نفت در آبادان دست به اعتصاب زدند و مؤسسات نفتی را سنگباران کردند. ماجرا از آنجا آغاز شد که کمپانی فهرست اسامی کارگرانی را به حاکم آبادان فرستاد که «اینها بر علیه کمپانی دسته‌بندی کرده و در ماه محرم که روزه‌خوانی و عزاداری بهانه‌ی مساعدی به اجتماعات می‌دهد تصمیم گرفته‌اند بر کمپانی بشورند و به مؤسسات آن صدمه بزنند»^{۲۶۱}.

حاکم آبادان به اهواز مراجعه می‌کند و رئیس نظمیه‌ی خوزستان با عده‌ای نظامی از محمره به آبادان می‌روند و آن افراد را دستگیر می‌کنند، و کارگرانی که از بازداشت رفقای خود عصبانی شده بودند اعتصاب راه می‌اندازند. گزارش قنصل ایران در بصره،

(1). Hearn

که برای تحقیق از چگونگی واقعه به آبادان رفته بود، حکایت می‌کند که کمپانی در حدود سیصد نفر مخبر (جاسوس) در میان کارگران دارد و از جمله آنها محمدعلی نام کرمانی است که نخست به اتهام اختلاس اخراج و بعد به خدمت خبرچینی گماشته شده بود. این شخص «خبر دسته‌بندی کارگران را به کمپانی داده است و یک صد لیره انگلیسی انعام گرفته است». دستگیرشدگان یک صد و سی نفر بودند که به اهواز فرستاده شدند. نویسنده گزارش می‌گوید: «یکی از مأموران محرمانه به فدوی این‌طور اظهار داشت که کمپانی برای بدنام ساختن اجزای ایرانی و اخراج آنها این تهمت را به ایشان زده است اهالی می‌گفتند کمپانی نسبت به کارگران ایرانی خوب رفتار نمی‌کند، به هر کارگری در ماه نه تومان (روزی سه قران) مزد اسماً می‌دهد و در آخر ماه به عنوان جریمه اهمال در کار مبلغی از مزد آنها کسر می‌گذارد، و جا و منزل هم به کارگران ایرانی نمی‌دهد. در صورتی که به کارگران هندی علاوه بر جا و منزل سه برابر عمه‌جات ایرانی مزد می‌دهد». کارگران ایرانی در مقام مدافعه از حقوق خود به این فکر افتاده بودند که «مثل هندی‌ها جمعیتی تشکیل بدهند و کمپانی همین که از خیالات آنها واقف گردید برای مقصر ساختن آنها لکهٔ بلشویکی را که در این اوقات به طبقهٔ کارگران می‌چسبد به آنها الصاق کرده است»^{۲۶۲}.

سرعت و شدت عملی که دولت در این جریان از خود بروز داد، از گسترش دامنهٔ اعتصاب جلوگیری نمود و ماجرا هرچه بود فرو خفت. انگلیسی‌ها هم که به بهانهٔ حمایت از اتباع خود، کشتی جنگی موسوم به سایکلن را از بصره حرکت داده در شمال شط‌العرب کنار مرز ایران مستقر کرده بودند، جریان را خاتمه یافته تلقی کردند و وزیر خارجهٔ آن کشور برای «حل و فصل سریع و مؤثر قضیه» رسماً از شاه قدردانی کرد^{۲۶۳}.

یرواند آبراهامیان شمار دستگیرشدگان این اعتصاب را بیش از پانصد نفر دانسته و گفته است: «پنج تن از رهبران اعتصاب هم تا سال ۱۳۲۰ش در بازداشت باقی ماندند»^{۲۶۴}. گزارش محرمانهٔ سر رابرت کلایو، وزیرمختار انگلیس، به سر استن چمبرلن، وزیر خارجهٔ آن کشور مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۲۶/۸ دی ۱۳۰۸ حکایت دارد که وی در ملاقاتی با تیمورتاش ناراحتی کارگران هندی را مستمسک قرار داده و اصرار ورزیده است که خوزستان از مشمول مقررات عمومی کشور مستثنا گردد:

«گرچه حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان ابداً در این خیال نیست که درباره حاکمیت ایران نسبت به این ایالت چون و چرا کند، ولی با توجه به تأسیسات عظیم شرکت نفت در آبادان و مصالحی که هر دو دولت در این استان نفت خیز دارند وضع خوزستان با وضع سایر استان های ایران کاملاً فرق دارد. شرکت نفت جنوب یک مؤسسه بزرگ انتفاعی است که منافع آن به طور مشترک عاید ایران و انگلیس می شود و درآمد ایرانیان از این شرکت یکی از اقلام مهم ثروت ملی ایران است. بنابراین هر آن چیزی که مخل کار شرکت یا باعث کندی کار آن گردد مآلاً به منافع مشترک ایران و انگلیس لطمه خواهد زد. در حال حاضر بین سه الی چهار هزار مستخدم هندی در این شرکت مشغول کارند که همه آنها افرادی باسواد و باهوش و تربیت شده هستند، ولی بدبختانه اکثرشان ذوق و سلیقه خاصی دارند که همیشه می خواهند کوچک ترین دعوا و شکایت خود را به دادگاه ها بکشانند. حال اگر رسیدگی به امور شکایت این همه کارمند دفعتهاً به دادگاه های بی تجربه ایران، که پس از الغای کاپیتولاسیون عهده دار امور قضایی ایران خواهند شد، واگذار گردد، نتایجی عاید شرکت خواهد شد که ما حق داریم نسبت به عواقب آن نگران باشیم و تازه این عده غیر از آن هزار کارمند انگلیسی هستند که در همین شرکت مشغول کارند و من عجالتاً راجع به وضع آنها صحبت نمی کنم. با توجه به این قبیل اشکالات و مسائل است که ما علاقه داریم که درباره خوزستان ترتیبات خاصی داده شود که با وضع سایر استان های ایران فرق داشته باشد»^{۲۶۵}.

آن روزها دولت سخت می کوشید تا کاپیتولاسیون را براندازد. ناراحتی های شایع در میان کارگران طبعاً بهانه خوبی بود تا خوزستان را در وضعی استثنایی تصویر کنند، و باز شدن پای شاکیان به محاکم بی تجربه در مسائل صنعتی و کارگری را خطرناک جلوه دهند. وزیرمختار بریتانیا در همین زمینه با علی اکبر داور — که وزارت عدلیه را برعهده داشت و مستقیماً با مسئله الغای کاپیتولاسیون درگیر بود — نیز گفتگویی داشته و «به طور سربسته به این گونه اشکالات قضایی که ممکن است در خوزستان پیش بیاید» اشاره کرده بود. وزیرمختار می گوید تیمورتاش در واکنش به سخنان او «همان لحن رسمی دولت ایران» را تکرار کرده و «درباره حق حاکمیت بی چون و چرای ایران داد

سخن داده است؛ ولی در پایان صحبتش اظهار آمادگی کرد، که این قسمت را هم در مذاکرات آتی ایران و انگلیس (برای عقد پیمان جامع) مورد توجه قرار دهد»^{۲۶۶}.

این مشکلات از جهات مختلف ذهن و وقت تیمورتاش را به خود مشغول می‌داشت و طبعاً مانع از آن بود که وی همه هم و غم خود را در پیگیری مسأله نفت متمرکز گرداند. «پیمان جامع» ایران و انگلیس که در سطور بالا از آن سخن رفته به حل و فصل مشکلات گسترده در زمینه‌های گوناگون که در آن تاریخ مطرح بود اشاره دارد و از آن جمله می‌توان اصرار ایران در اعمال قوانین گمرکی یکسان، اختلاف در مورد مسیر راه‌های هوایی بریتانیا از داخل ایران، تعیین تکلیف راه‌آهن دزداب و سرویس قرنطینه خلیج فارس، و مهم‌تر و پیچیده‌تر از همه، مسأله حاکمیت ایران در بحرین و جزایر خلیج فارس را در شمار آورد.

کار اختلاف ایران و بریتانیا بر سر بحرین در آن دوران حتی به جامعه ملل نیز کشیده شد. تیمورتاش در همان ملاقات ۲۹ دسامبر ۱۹۲۹/۸ دی ۱۳۰۸ این مسأله را در پیش کشید و گفت: «دولت ایران از آنجا که همیشه بر این عقیده بوده و هست که بحرین جزء لاینفک خاک ایران است به‌ناچار سوابق قضیه را به جامعه ملل تسلیم کرد و گرنه حکومت ایران مذاکره مستقیم را به ارجاع قضیه به جامعه ملل ترجیح می‌دهد»^{۲۶۷}.

در موضوع جزایر (ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ) نیز این بگومگوها ادامه داشت. در سوم اوت ۱۲/۱۹۲۹ امرداد ۱۳۰۸ تیمورتاش از کلایو درخواست کرد که بریتانیا پای خود را از ماجرا بیرون بکشد و بگذارد که ایران خود موضوع را با شیخ شارجه فیصله دهد: «شیخ شارجه از تنب به عنوان پایگاهی برای قاچاق استفاده می‌کند و منافی دیگر در آنجا ندارد»^{۲۶۸}.

۱۲. مذاکرات در تهران

تاریخ بی‌پی در گزارش مذاکرات ۱۹۲۹م آورده است که کدمن پس از ورود به تهران در ۲۰ فوریه آن سال (اول اسفند ۱۳۰۷) به دیدن رضا شاه رفت. شاه گفت: «باتوجه به درآمدی که ایران از عملیات کمپانی به‌دست می‌آورد منافع ما اقتضا می‌کند که از هرگونه کمک به آن دریغ نورزیم»^{۲۶۹}.

کدمن برداشت خود را در پیرامون روابط بین ایران و انگلیس و وضعیت جهانی صنعت نفت با شاه در میان نهاد، و نیز درباره نقشه‌هایی که برای آینده کمپانی داشت اطلاعاتی به او داد. راجع به ارتباط کمپانی با دولت انگلیس هم توضیحاتی در اختیار شاه گذاشت.

در تاریخ ۶ مارس ۱۵/۱۹۲۹ اسفند ۱۳۰۷ کدمن همراه هیأتی قوی از مشاوران حقوقی و کارشناسان محاسباتی با تیمورتاش به مذاکره نشست و پیش‌نویس قراردادی را ارائه کرد. این پیش‌نویس به صورت اصلاحیه یا الحاقیه‌ای برای قرارداد داری نبود، بلکه قرارداد تازه‌ای بود که تیمورتاش وعده داد در ظرف ۴۸ ساعت آینده یادداشت‌های لازم را درباره آن تهیه خواهد کرد تا پس از مذاکره با شاه آماده طرح در هیأت وزیران و مجلس باشد. تیمورتاش به نظر یانگ امیدوار و خوش‌بین می‌نمود. کدمن در ۱۵ مارس (۲۴ اسفند) سراغی از تیمورتاش گرفت که چه اقدامی کرده است و او گفت کار به آن سادگی که او تصور می‌کرد نبوده است. ظاهراً شاه دستور داده بود که پیشنهاد تازه کدمن با داور و فیروز نیز در میان گذاشته شود. بنابراین مذاکرات که تا آن تاریخ منحصرأ در میان کدمن و تیمورتاش جریان می‌یافت، از آن پس در هیأتی با حضور دو نفر دیگر ادامه پیدا کرد و طبعاً این وضع قدرت مانور تیمورتاش را محدودتر می‌ساخت و او دیگر نمی‌توانست به مسئولیت شخصی خود تصمیم بگیرد. تیمورتاش در جمع دو وزیر مسئول دولت مقاومت بیشتر نشان می‌داد و سرسختی می‌نمود.

نخستین جلسه عمومی مذاکرات در ۱۸ مارس ۲۷/۱۹۲۹ اسفند ۱۳۰۷ تشکیل شد و تقریباً بدون انقطاع تا ۲۴ مارس (۴ فروردین ۱۳۰۸) ادامه یافت. در یادداشتی مورخ ۲۲ مارس (۲ فروردین) کدمن مواضع ایران را به شرح زیر صورت‌بندی کرده است:

خواسته‌های ایران

۱. بیست و پنج درصد مشارکت در کل عملیات کمپانی.
۲. حق الامتیاز به قرار دو شلینگ در هر تن.
۳. استرداد در حدود سه ربع ناحیه امتیاز.
۴. تضمین حداقل عواید سالانه دولت.

۵. پرداخت کلیه عوارض و مالیات‌ها.

۶. سهامی که به ایران داده می‌شود حتی پس از انقضای مدت امتیاز به اعتبار خود باقی خواهد بود و ایران مشارکت خود را در فعالیت‌های کمپانی ادامه خواهد داد.

در برابر این خواست‌ها ایران متعهد می‌شد که:

۱. بیست سال بر مدت امتیاز بیفزاید.

۲. حمایت معنوی خود را از کمپانی دریغ ندارد.

کدمن وعده‌ای نداد ولی از مزایای «یک مشارکت واقعی» و «اشتراک منافع» سخن گفت.^{۲۷۰} تیمورتاش تأکید کرد که ایران خواستار تعهدات مشخص مانند تضمین حداقل درآمد سالانه است. کدمن پاسخ داد که نمی‌تواند در میان سهامداران تبعیض قایل شود و اگر دولت ایران فکر می‌کند که کمپانی توان و کفایت لازم را برای افزایش عواید خود ندارد بهتر است سودای مشارکت را از سر بیرون کند و از این خیال منصرف شود.

۱۳. شرایط نهایی تیمورتاش

تیمورتاش از دیدگاه نمایندگان کمپانی در جلسه مورخ ۲۲ مارس ۱۹۲۹/۲ فروردین ۱۳۰۸ رفتاری احساساتی، پرتوقع و ناملایم از خود نشان می‌داد. کدمن ایرانی‌ها را به زیاده‌طلبی متهم کرد. تیمورتاش گفت خواسته‌های ایران حداقلی است که برای اقناع مجلس و پاسخگویی به انتقادات بلشویک‌ها ضرورت دارد. کدمن می‌گفت اختیاراتی گرفته است، فرصت را نباید از دست داد و بهتر است کار را تمام کنیم. مشارکت برای کدمن به مثابه یک نوع زناشویی بود که می‌بایستی دو طرف در بد و نیک همدیگر شریک باشند، چه در فقر و چه در غنا با هم بسازند؛ اما تیمورتاش خواهان تعهدات و مزایایی بود که می‌بایستی در همان آغاز امر مشخص گردد و کمپانی آنها را به گردن گیرد. کدمن بر آن بود که مشارکت طرفین در پایان مدت امتیاز خاتمه می‌یابد و تیمورتاش این محدودیت زمانی را قبول نداشت و ادامه مشارکت را خواستار بود. کدمن اصرار داشت که کمپانی از مالیات معاف باشد، تیمورتاش زیر بار نمی‌رفت، کدمن می‌گفت حالا که معافیت نمی‌دهید تعهد کنید که مالیات از حد معقولی تجاوز نخواهد نمود. این را هم تیمورتاش نمی‌پذیرفت.^{۲۷۱} به لحاظ حقوقی مالیات حق حاکمیت دولت است و دولت‌ها

طبعاً از قبول هرگونه محدودیتی درباره آن اکراه دارند.

در روزهای ۲۳ و ۲۴ مارس (۳ و ۴ فروردین) نیز دو جلسه مفصل برگزار شد. مقصود ویرایش الفاظ و عبارات پیش نویس بود به نحوی که فقط جای ارقام خالی بماند و با تصمیم نهایی درباره ارقام بتوان توافقنامه را امضا کرد. در ۳۰ مارس ۱۹۲۹/۱۰ فروردین ۱۳۰۸ تیمورتاش شرایط نهایی خود را روی میز گذاشت. کمپانی می بایستی تعداد ۴۴۷۵۰۰۰ سهم عادی اضافی صادر کند و مشارکت کامل و دائمی ایران در ۲۵ درصد کل حقوق و منافع کمپانی تأمین گردد. مذاکرات در محیطی دوستانه پایان یافت. قرار شد کدمن آن پیش نویس را برای مطالعه بیشتر به لندن ببرد، و پیش بینی می کرد که خواسته های ایران در محافل مالی لندن با اشکال مواجه خواهد شد.

میان کدمن و تیمورتاش روابط حسنه برقرار بود. ولی تیمورتاش در پشت سر خود داور و فیروز را می دید که او را می پایند، و در جلو روی خود شاه را می دید که منتظر دستاوردی است. او در چنین وضعی نمی توانست خطر بکند، و می بایست حساب کمترین حرکت خود را نگاهدارد و گرنه پیش از آنکه نهال مشارکت به بار بنشیند دور او به آخر می رسید و آفتاب دولتش غروب می کرد. پس او می بایست بر حذر باشد و خطر نکند، اما همین خطر نکردن بود که خطر واقعی را به همراه آورد و خاطر بدگمان و سرخورده و شکاک شاه را برآشت.

مورخ بی بی بر آن است که حساب تیمورتاش غلط بود. او با سوءاستفاده از ادب و مهربانی کدمن وی را تحت فشار قرار داده بود. فرصتی بود که از دست رفت و کدمن متأسف شد. چنین است تصویری که بی بی از واپسین مرحله مذاکرات ارائه می دهد. در ظرف شش ماه آینده بورس نیویورک سقوط کرد. فیروز مغضوب شد. ظاهراً رضا شاه بر آن بود که وی در شورش های جنوب دست داشته و با شاه مخلوع قاجار در ارتباط بوده است. تیمورتاش خود نیز وضع مشکوکی داشت. دست دولت های خارجی در ناآرامی های خوزستان و ایلات پیدا بود. مذاکرات میان ایران و بریتانیا در جوی نامطمئن و آلوده با بدگمانی ها به تعلیق پیوست. مشکلات اقتصادی از هر سو روی نمود. مشاوران خارجی مانند میلسپو و دیگران هم نمی توانستند جای خالی تدبیر و اعتماد به نفس مسئولان امر را که در چنین مواردی ضروری ترین چیزهاست، پر کنند.

۱۴. تحریکات و واکنش‌ها

حالا دیگر تیمورتاش می‌بایستی چشم به راه لندن باشد. در آنجا پیش‌نویس تازه‌ای تهیه شد و در تاریخ ۷ می ۱۷/۱۹۲۹ اردیبهشت ۱۳۰۸ در اختیار کمیسر نفت ایران قرار گرفت. تیمورتاش انتظار داشت که همه چیز تا پایان ماه سپتامبر تکمیل شود. قرار بر این بود که او و کلایو در آن تاریخ بنشینند و پیمان جامع ایران و انگلیس را سامان بخشند. پیش‌نویس در تاریخ ۱۳ سپتامبر (۲۲ شهریور) آماده بود اما تیمورتاش چند روز دیگر لازم داشت تا بررسی‌های خود را به انجام برساند. آن چند ماه از اردیبهشت تا پایان سال ۱۳۰۸ش دوران پرآشوبی برای ایران بود. علاوه بر اعتصاب کارگران آبادان که ذکر آن گذشت، و ناراحتی‌های حاصل از برخوردهای مربوط به بحرین و جزایر خلیج فارس که اجمالاً به آنها اشاره کردیم، شورش‌های ایلات و عشایر از شمال تا جنوب کشور از هر سو موجبات حواس‌پرتی و تفرقه خاطر تیمورتاش را فراهم می‌کرد.

بسیاری از این شورش‌ها ریشه در ناخشنودی‌های ناشی از طمع‌ورزی و زورگویی مدام نظامیان داشت؛ ولی مسلماً عوامل خارجی از این ناخشنودی‌ها بهره می‌جستند. رضا شاه خود بر آن بود که همه ناراحتی‌ها و تحرکات جنوب زیر سر انگلیسی‌ها است و برخی از رجال ایران را که به ارتباط با بریتانیا شهرت داشتند در این جریان‌ها متهم می‌دانست. به گمان او بسیاری از خانه‌زادان و دست‌پروردگان دربار قاجار هنوز دل در بند اعاده آن دستگاه داشتند. بریتانیا نیز برای تضعیف او از همه این عوامل سود می‌جست. این بدگمانی‌ها و شکاکیت‌ها طبعاً واکنش‌هایی را به دنبال می‌آورد. او نیز در حد خود با انگلیسی‌ها بازی می‌کرد. گاهی رجال معروف به انگلوفیلی را بر سر کار می‌آورد تا مقاصد و نیات خود را بهتر و راحت‌تر به انگلیسی‌ها برساند و گاهی نایره خشم خود را بر سر یکی از آن رجال می‌ریخت و بدین‌وسیله درواقع به اربابان خود دندان نشان می‌داد. در خرداد ۱۳۰۸ شراره‌ای از همین فوران‌های ناشکیبایی و غضب در دامن نصرت‌الدوله فیروز افتاد و او را، که یکی از ارکان ثلاثه سلطنت پهلوی به شمار می‌آمد، از مسند وزارت مالیه پایین کشید و در سرایش نابودی و هلاک قرار داد. البته در چنین شرایطی شوروی نیز نمی‌توانست صرفاً به تماشا بنشیند. عمال آن دولت همواره مراقب این‌گونه حرکت‌ها

بودند. مورخ بی‌پی از آقا بگف (جاسوس فراری شوروی) نقل می‌کند که در شماره مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۹ نشریه فرانسوی آخرین/خبر^(۱) نوشته است: «می‌خواستیم پایگاه نفتی انگلیس را در جنوب ایران از بین ببریم تا تحویل نفت به ناوگان بریتانیا دچار اختلال گردد»^{۲۷۲}.

اما رضا شاه دست انگلیس را در کار می‌دید و بر آن بود که طغیان عشایر در جنوب نمی‌تواند با سیاست بریتانیا بی‌ارتباط باشد. عزل ناگهانی فیروز و بازداشت نامنتظره او لرزه بر جان تیمورتاش انداخت و او نیز در محاق افتاد و این وضع به روایت کلایو در پائیز ۱۹۲۹م دولت را فلج کرد^{۲۷۳}. تیمورتاش دست به دامن کلایو شده بود تا بهبودی در روابط پیدا شود. علاوه بر وزیرمختار ایران در فرانسه بود به درخواست تیمورتاش به لندن رفت و با آرتور هندرسن^(۲) وزیر خارجه بریتانیا، ملاقات کرد تا جلوی مشکلات گرفته شود. گدمن در نامه مورخ ۲۰ اوت ۱۹۲۹/۲۹مرداد ۱۳۰۸ به تیمورتاش می‌گوید به درخواست وی وسایل این ملاقات را فراهم آورده است و اظهار امیدواری می‌کند که گفتگوهای آن دو ثمربخش باشد.

در همین نامه اما اشارات پرمعنایی آمده است: «به نظرم چنین می‌آید که در ضمیر شما و اعضای دولت ایران این توهم وجود دارد که کمپانی نفت انگلیس و ایران، یا کارمندان آن، نقشی فعال در این موقعیت برعهده گرفته، یا جز تحسین کامل و هواداری از شخص اعلی حضرت شاه و دولت او موضعی دیگر داشته‌اند. من نه تنها از جانب کارمندان ما اطمینان کامل دارم بلکه مطمئنم که سیاست دولت انگلیس در قبال ایران نیز بر همان احساسات دوستانه مبتنی می‌باشد.

دوست عزیزم، باور بفرمایید که هم اعلی حضرت شاه و هم خود شما دوستان زیادی در اینجا دارید و من قویاً توصیه می‌کنم که بکوشید و خود را از هرگونه توهم خلاف برحذر دارید. این توهمات جز دامن زدن به فضای بدگمانی — که من یقین دارم کاملاً بی‌اساس است — فایده‌ای نمی‌تواند داشت. تمنی دارم مراتب همدردی و احساسات احترام‌آمیز مرا از بابت دلوایسی‌هایی که در حال حاضر برای اعلی حضرت شاه فراهم

(1). Les dernieres nouvelles

(2). Arthur Henderson

آمده است ابلاغ کنید. رجاء واثق دارم که این مشکلات هرچه زودتر از میان برخیزد»^{۲۷۴}.

آرتور هندرسن تازه مسئولیت وزارت خارجهٔ بریتانیا را برعهده گرفته بود. شورش سراسری عشایر جنوب به دنبال عزل قوام‌الملک (ابراهیم)، رئیس ایلات خمسه، رخ داد. قوام‌الملک از وابستگان معروف بریتانیا بود. قشقای‌ها شیراز را در محاصره گرفتند و شکایت دولت را نزد کنسول بریتانیا بردند. از درخواست‌های آنان یکی این بود که صولت‌الدوله آزاد شود. صولت‌الدوله در آن ایام در تهران تحت نظر بود. قشقای‌ها همچنین درخواست داشتند که دولت از خلع سلاح آنان خودداری کند. از سوی دیگر بختیاری‌ها نیز سر به شورش برداشتند و علناً خواستار شدند که بریتانیا و کمپانی نفت انگلیس و ایران در اختلاف آنان با دولت مداخله و تعهدات دولت را تضمین کند^{۲۷۵}.

رضا شاه و تیمورتاش شک نداشتند که این حرکت‌ها با تشویق و دستور انگلیسی‌ها صورت می‌گیرد. تیمورتاش در یادداشت تندی از سفارت انگلیس می‌پرسد که اسلحهٔ انگلیسی دست عشایر ایران چه می‌کند (۸ ژوئن ۱۸/۱۹۲۹ خرداد ۱۳۰۸)؛ کلایو پاسخ می‌دهد محتملاً این سلاح‌ها از بقایای تجهیزات جنگ جهانی است که در دست عشایر افتاده است (۱۰ ژوئن/۲۰ خرداد). هندرسن حتی یک گام جلوتر گذاشت و گفت این سلاح‌ها را عمال شوروی از چندی پیش گرد آورده و برای ایجاد ناامنی و اختلال نظم در جنوب به ایران وارد کرده‌اند. او گفت مقصر اصلی مأموران فاسد گمرک ایران‌اند که با قاچاقچیان همدست شده‌اند و جلوی ورود این قبیل چیزها را نمی‌گیرند^{۲۷۶}. کلایو از قول تیمورتاش آورده است که در ۱۶ ژوئیهٔ ۲۵/۱۹۲۹ تیر ۱۳۰۸ به او گفت: «نفوذ انگلیسی‌ها در مناطق مرکزی و جنوبی ایران هنوز بسیار است و تنها انگلیسی‌ها هستند که می‌توانند آرامش لازم را برقرار کند»^{۲۷۷}. مقصود تیمورتاش البته آن بود که بریتانیا کوتاه بیاید و دست از تحریکات بردارد. اما کلایو که رسماً منکر هرگونه دخالت بریتانیا در آن قضایا بود پیشنهاد کرد که سرکنسول بریتانیا در اصفهان به منطقه برود و با سران عشایر وارد مذاکره شود. و این چیزی نبود که تیمورتاش می‌خواست. موافقت با پیشنهاد کلایو در واقع به معنی دعوت رسمی دولت از بریتانیا برای دخالت در امور داخلی ایران بود. تیمورتاش آنرا نپذیرفت و نمی‌توانست بپذیرد. این مسائل ذهن شاه و تیمورتاش را در سراسر سال ۱۳۰۸ش به خود مشغول می‌داشت و حل و فصل آن در

نهایت، جز با توسل به تطمیع و تهدید سردمداران فتنه میسر نیفتاد.

فصل یازدهم، دنباله ماجرا تا الغای قرارداد داری (۱۳۰۹-۱۳۱۰)

۱. ترمیم و تقویت کابینه

تیمورتاش به جکس، که مدیر مقیم^(۱) کمپانی در ایران بود، در ملاقات ۲۲ مارس ۱۹۳۰/۲ فروردین ۱۳۰۹ گفت: «در عرض چند هفته آینده تغییرات مهم در کابینه صورت خواهد گرفت و وزرایی جدید و مقتدر که کفایت حل مسائل مهم داخلی و خارجی، از جمله مسائل مربوط به نفت، را داشته باشند متصدی کارهای وزارتخانه‌ها خواهند شد تجدید نظر در قرارداد داری یکی از اقدامات بسیار مهم دولت است که احتیاج به پشتیبانی بسیار قوی از طرف مجلس دارد. بنابراین بهتر است شرکت زیاد نگران نباشد، چون لحظه‌ای که مذاکرات نفت دوباره باید از سر گرفته شود کم‌کم دارد نزدیک می‌شود و به محض اینکه این مذاکرات پایان پذیرفت لایحه محتوی قرارداد جدید پیش از انحلال دوره قانون‌گذاری فعلی تقدیم مجلس خواهد شد»^{۲۷۸}.

این گفتگو در دومین روز فروردین سال ۱۳۰۹ صورت گرفت که تا پایان دوره مجلس چند ماهی بیش باقی نبود. تیمورتاش فکر می‌کرد که لایحه جدید نفت را به سرعت تهیه کند و آنرا در روزهای آخر عمر مجلس به تصویب برساند زیرا «اعضای کنونی مجلس که می‌خواهند دوباره انتخاب شوند، به طبع، خیلی بیشتر از سابق به تصویب لوایحی که دولت تقدیم مجلس می‌کند علاقه نشان خواهند داد»^{۲۷۹}.

پیشگویی تیمورتاش درباره ترمیم کابینه به‌زودی تحقق یافت. هنوز فروردین ماه به پایان نرسیده بود که فروغی در سمت وزارت اقتصاد وارد کابینه شد و در اواخر اردیبهشت وزارت خارجه را برعهده گرفت. تقی‌زاده نیز در اواخر فروردین به‌عنوان وزیر طرق و شوارع منصوب شد و در اواخر تیر با حفظ سرپرستی وزارت طرق، وزارت مالیه را عهده‌دار گردید. هیأت وزیران در آموداد ماه اختیارات کامل برای اصلاح امور مالی کشور به او تفویض کرد.

(1). Resident Director

۲. بازداشت نصرت‌الدوله

این تحویل و تحول‌ها در پی برکناری و بازداشت ناگهانی و محاکمه نصرت‌الدوله فیروز صورت گرفت که تا خرداد سال ۱۳۰۸ وزارت مالیه را برعهده داشت و دست در دست داور و تیمورتاش یکی از سه رکن عمده حکومت رضا شاه به شمار می‌آمد. فیروز پس از برکناری به اتهام رشوه‌خواری تحت تعقیب قرار گرفت. لایحه تعقیب جزائی او را دوست نزدیک و هم‌پیمانش داور، که وزیر عدلیه بود در اواخر اسفند ۱۳۰۸ به مجلس برد و کمیسیون عدلیه مجلس در فروردین ۱۳۰۹ با تعقیب او موافقت کرد و پرونده وی بر وفق مقررات قانون محاکمه وزرا که در زمان وزارت عدلیه خود فیروز (تیر ۱۳۰۷) تصویب شده بود، به دیوان عالی تمیز فرستاده شد.^{۲۸۰} مخبرالسلطنه هدایت که در طول مدت وقوع این حوادث ریاست هیأت وزیران را برعهده داشت نوشته است: «داور نیرالملک را که ریاست تمیز داشت خواسته بود و با حضور تیمورتاش تأکید کرده بود که نصرت‌الدوله باید محکوم شود و الا همه محکومیم».

هدایت خود نیز این عبارت تلخ عبرت‌انگیز را در ذیل گفته داور می‌افزاید: «در این دوره سیره این است. حتی برای وکلا مصونیت نیست»^{۲۸۱}.

۳. تمرکز بر مذاکرات نفت

رضا شاه بر آن بود که پس از سرکوب یاغیان جنوب کم‌کم خود را آماده از سرگیری مذاکرات نفت سازد و از همین رو در اوایل سال ۱۳۰۹ شش دو وزارتخانه کلیدی یعنی وزارت خارجه و وزارت مالیه را به دست دو وزیر باشخصیت‌تر و قوی‌تر (فروغی و تقی‌زاده) سپرد. دوره هفتم مجلس در آبان ۱۳۰۹ به پایان رسید و برخلاف پیش‌بینی تیمورتاش لایحه نفت آماده نشد تا به تصویب آن مجلس برسد. اما مجلس آن دوره قوانینی مهم را در زمینه‌های مختلف از تأسیس بانک ملی، تأسیس بانک کشاورزی، تأسیس کارخانجات و راه‌آهن و راه‌های شوسه، قانون مالیات بر درآمد و قراردادهای معامله متقابل با دولت‌های خارج تصویب کرد. همت رضا شاه در سال ۱۳۰۹ شش نیز مانند سال پیش مصروف فرونشاندن شورش‌های یاغیان ایلات و عشایر بود که از آذربایجان و کردستان (اسماعیل آقا سمیتقو) تا لرستان و فارس (ایلات ممسنی و بویراحمدی) و سیستان و

بلوچستان سربرداشته بودند.

مذاکرات جدی نفت تا اوایل سال ۱۳۱۰ش به تأخیر افتاد و از آن تاریخ تا آبان آن سال در چند دور ادامه یافت. دور اول مذاکرات با نامه‌ای از سوی تیمورتاش به کمپانی نفت جنوب آغاز شد. این نامه مشتمل بر چهارده مورد درخواست‌های ایران بود: اول آنکه ایران در همه عملیات کمپانی در سراسر دنیا شریک شود و حق نظارت در هزینه‌های کمپانی را داشته باشد.

دوم، مساحت ناحیه امتیاز تقلیل یابد.

سوم، حق احداث خطوط لوله نفت از انحصار کمپانی خارج شود.

چهارم، حداقل درآمد سالانه دولت از نفت تضمین گردد.

پنجم، میزان تولید هرساله افزایش یابد.

ششم، اجازه داده نشود که فعالیت‌های کمپانی در خارج از ایران به زیان ایران تمام گردد.

هفتم، فراورده‌های مورد نیاز مصرف عامه به قیمت مناسب عرضه شود.

هشتم، نفت و فراورده‌های مورد نیاز خود دولت به قیمت تمام شده تحویل شود.

نهم، کمپانی بر وفق مقررات قانون ایران مالیات بر درآمد خود و نیز عوارض گمرکی

کالاهایی را که وارد می‌کند بپردازد.

دهم، به عنوان یک راه حل موقت تا رسیدن به توافق نهایی فعلاً براساس یادداشت

مورخ ۲۵ ژانویه ۱۹۳۱ وزیر دارایی ایران عمل شود.

یازدهم، نظر به تصمیم دولت ایران مبنی بر افزایش ذخایر طلای خود کمپانی باید

در پرداخت دیون و تسویه مسائل مورد اختلاف تسریع نماید.

دوازدهم، یک شرکت اکتشافی مجزا برای ناحیه شاه‌آباد تشکیل شود.

سیزدهم، پالایشگاه‌های جدیدی ساخته شود تا صدور نفت خام محدودتر گردد و

قسمت عمده نفت ایران به صورت فراورده صادر شود.

چهاردهم، درآمد سالانه ایران از بابت سود سهام و حق الامتیاز براساس حجم تولید

فعلی در حداقل مبلغ دو میلیون و پانصد هزار لیتر تضمین شود.^{۲۸۲}

روزنامه‌های ایران به کمپانی نفت جنوب می‌تاختند و جلودار همه آنها شفق سرخ

بود که علی دشتی طی مقالاتی در آن کمپانی جنوب را منشأ همه گرفتاری‌های اقتصادی کشور می‌دانست.

در مذاکرات تابستان سال ۱۳۱۰ش در تهران علاوه بر تیمورتاش، تقی‌زاده (وزیر مالیه)، داور (وزیر عدلیه) و میرزا عیسی خان فیض (کمیسر نفت در لندن) نیز شرکت داشتند، اما مذاکرات را تیمورتاش اداره می‌کرد. نمایندگی کمپانی را نیز جکس برعهده داشت. ایرانی‌ها می‌گفتند: دولت حداقل سالانه دو میلیون و پانصد هزار لیره لازم دارد و از طرز محاسبه شانزده درصد منافع خالص راضی نیست. پولی که به ایران پرداخت می‌شود همیشه عنوان علی‌الحساب دارد و ایران می‌خواهد رقم قطعی عایدات خود را بداند و از کم و کیف محاسبه آن آگاه گردد. در این مذاکرات تیمورتاش به چند نکته دیگر نیز اشاره کرد.

جکس متوجه شد که روابط میان تیمورتاش و تقی‌زاده خوب نیست. گزارش‌های کلایو (وزیرمختار بریتانیا) نیز از افت اعتبار و مقبولیت وزیر دربار خبر می‌داد. به نظر کلایو اقداماتی که صرفاً به پشتوانه زور بدون توجه به اصول صحیح مالی و اقتصادی، و در خلاف جهت توصیه‌های کارشناسان، به عمل آمده نتایج نامطلوبی به بار آورده و موجب تزلزل وضع وزیر دربار شده بود. تیمورتاش در ملاقات با جکس گفت امروزه پول برای ایران مسئله مرگ و زندگی است. دولت دست به اجرای یک رشته برنامه‌های مالی زده است که ناکامی آنها به شکست و فروپاشی خواهد انجامید. تیمورتاش خواستار کمک از جانب کمپانی بود، ولی چگونه؟ سابقاً او یک میلیون لیره می‌خواست و حالا دو میلیون و پانصد هزار لیره می‌خواهد. یک میلیون برای ذخیره طلا، یک میلیون برای طرح‌های اقتصادی و عمرانی و پانصد هزار لیره برای هزینه‌های ارتش. از این گذشته دولت چهارصد هزار لیره دیگر لازم داشت تا بتواند پول کشتی‌هایی را که از ایتالیا خریده بود بپردازد. جکس اظهار همدردی کرد لیکن یادآور شد که این مطالب ربطی به کمپانی و سهمی که دولت بتواند از منافع آن برداشت کند ندارد. تیمورتاش همچنان اصرار می‌ورزید که کمپانی باید یکی از دو چیز را تضمین کند: تضمین حجم تولید، در حد هشت تا ده میلیون تن در سال و یا تضمین مقدار درآمد، یعنی پول نقدی که سالانه به دست ایران خواهد رسید و این مبلغ باید دست‌کم در حد دو میلیون و پانصد هزار لیره باشد.

تیمورتاش اعتنایی به توسعه عملیات کمپانی در خارج از ایران نداشت و معتقد بود که کمپانی با کم کردن مخارج و حذف پروژه‌هایی که با منافع ایران زیاد سازگاری ندارد می‌تواند این پول را به دولت برساند. او می‌گفت کمپانی، با پولی که از ایران درمی‌آورد یک امپراتوری جهانی برای خود پی می‌افکند. ایران علاقه‌ای به این چیزها ندارد. اوضاع و احوال فرق کرده و پیشنهادهای سابق که او به کدمن داده بود می‌بایستی مرده تلقی شود. این حرف‌هایی بود که تیمورتاش در سه فقره ملاقات با جکس در تابستان ۱۳۱۰ ش در میان نهاد^{۲۸۳}.

۴. عقب‌گرد بزرگ

تجدید نظر در قرارداد، به این صورت که ایران مطرح می‌کرد، با آنچه در ذهن و خیال کدمن نقش بسته بود وفق نمی‌داد. واکنش وی آن بود که شرایط فعلاً برای ایجاد تغییرات اساسی در مناسبات طرفین مساعد نیست. ناچار باید منتظر ماند تا هرج و مرج اقتصادی به سر رسد و بازار نفت وضع ثابت‌تری به خود گیرد. او موضع نهایی خود را در نامه مورخ ۷ اوت ۱۶/۱۹۳۱ امرداد ۱۳۱۰ به تیمورتاش اعلام کرد. در این نامه وی مسائل مورد بحث میان طرفین را به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول که فوریت و ضرورت دارد و باید بدون تأخیر حل و فصل شود و بخش دوم که حل آنها شرایط مناسب‌تر و افق روشن‌تری را می‌طلبد. دو مسأله را کدمن در بخش اول مشخص کرد یکی مسأله مالیات که به موجب قانون جدید ایران از کمپانی مطالبه می‌شد و دیگری محاسبه سهم ایران از عواید نفت بر طبق قرارداد داری که ایران روش محاسبه کمپانی را قبول نداشت. کدمن تأکید کرد: «من هم مانند شما از رجوع به داوری پرهیز دارم و معتقدم که این مسائل براساس تفاهم متقابل، و به نحوی که آقای جکس به شما پیشنهاد کرده است، حل و فصل شود». اما راجع به بخش دوم مسائل مورد بحث، کدمن موضعی به کلی منفی اتخاذ کرد و صریحاً نوشت: «درباره مسائلی مهم مانند تجدید نظر در امتیازنامه» نمی‌تواند وارد بحث شود، فقط تصریح می‌کند که در حال حاضر اختلاف نظر زیادی در این باره میان طرفین وجود دارد و او «پس از تفکر بسیار به این نتیجه رسیده است که کل موضوع تجدید نظر در امتیازنامه و از جمله تمديد مدت آن، را نمی‌توان به‌طور مؤثر مورد

بحث قرار داد مگر آنگاه که اوضاع بهتر شود و وضعیت آشفته صنعت نفت خاتمه یابد»^{۲۸۴}.

تیمورتاش راهی جز قبول نظر کدمن نداشت و سرانجام رضایت داد که «فعلاً به حساب اختلافات گذشته مان برسیم و آنچه را که مطابق امتیازنامه موجود باید عمل شود معلوم داریم». ایران می‌بایستی میان یک مرغ در دست و صد مرغ در شاخسار یکی را برگزیند. پول، پول که بتوان آنرا به زودی به دست آورد و به زخم کار زد دلواپسی عمده طرف ایرانی در سراسر مذاکرات نفت بود^{۲۸۵}. شلغم پخته به ز نقره خام. چاره‌ای نبود جز آنکه مسأله تجدید نظر در قرارداد فعلاً مسکوت گذاشته شود و مذاکرات منحصرأً پیرامون تعبیر و تفسیر مقررات امتیازنامه موجود جریان یابد.

در جلسه مورخ ۳۱ اوت ۱۹۳۱/۹ شهریور ۱۳۱۰ علاوه بر تقی‌زاده و داور و میرزا عیسی خان فیض، یک نفر مستشار فرانسوی مالیه ایران به نام کلاویه^(۱) نیز حضور داشت. از آن طرف مصطفی فاتح نیز در کنار جکس بود. تیمورتاش از سوء نیت کمپانی می‌گفت که می‌کوشد تا همه فعالیت‌های مرتبط با توسعه خود را به خارج از ایران انتقال دهد. او با اشاره به نامه ۷ اوت ۱۹۳۱ کمپانی، اظهار تأسف کرد که پس از سال‌ها حرف و گفت و شنود، اینک آقای کدمن راه را به روی تجدید نظر در قرارداد یکسره بسته است. نظریه مشارکت که آن همه درباره آن حرف زدیم اینک به طور قطع کنار گذاشته شده و چنین می‌نماید که کار به بن‌بست کشیده است. او امتیازنامه را به پدری فرتوت و بیمار تشبیه کرد که نمی‌توان کاریش کرد. باید منتظر ماند تا اجلش فرا رسد و سال عمرش به پایان آید^{۲۸۶}.

چنین می‌نماید که اشاره تیمورتاش به نزدیکی اجل، موعده انقضای قرارداد داری است. مسأله تمدید قرارداد از دیدگاه او با تجدید نظر اساسی در شرایط آن گره خورده بود و چون مسأله تجدید نظر کنار گذاشته شد طبعاً مسأله تمدید مدت هم از مدار توجه مذاکره‌کنندگان ایرانی ناپدید گشت و حال آنکه کمپانی بر آن بود که تمدید را بدون تن در دادن به آن گونه تجدید نظر به دست آورد.

(1). Clavier, M.

۵. وضع نامناسب بازار

کدمن در نامه مورخ ۷ اوت خود به وضع بسیار متزلزل بازار نفت اشاره کرده و عواملی از جمله تولید نامحدود از حوزه‌های نفتی آمریکا در نیمکره غربی، هجوم نفت روسیه و رومانی به بازارهای اروپا، و تنزل فاحش نرخ کرایه نفت‌کش‌ها را برشمرده بود. تنزل نرخ کرایه سبب شده بود که نفت ارزان‌قیمت و فراوان از منابع دوردست تولید به بازارهای اروپا و آسیا سرازیر شود و کار رقابت را بر کمپانی نفت انگلیس و ایران مشکل گرداند. کدمن تأکید کرده بود: کمپانی در مواجهه با این وضع مجبور شده است که قیمت نفت خود را پایین آورد و در نتیجه ترازنامه آن سودی بسیار اندک و ناچیز نشان می‌دهد. «شرکت بزرگ ما در حال حاضر، و تا چند سالی در آتی، ناچار است روزگاری بی‌سود و پرمشقت از سر بگذرند»^{۲۸۷}. کدمن در بخش آخر این نامه بسیار مهم می‌گوید:

«درباره مسائل مهم‌تر که میان جناب‌عالی و مستر جکس مورد بحث قرار گرفته (تجدید نظر در امتیازنامه داری و غیره) در این مرحله که هستیم وارد شدن در جزئیات برایم مشکل است ولی ناچارم با کمال صراحت به اطلاع شما برسانم که در حال حاضر اختلاف نظری شدید میان خواسته‌های دولت ایران و نظرات شرکت نفت درباره این موضوع که راه حل ممکن و عادلانه چیست و چگونه می‌توان به آن رسید وجود دارد. خود من پس از تفکر زیاد به این نتیجه رسیده‌ام که کل مسأله تجدید نظر در قرارداد — از جمله تمديد مدت امتیاز — فقط موقعی می‌تواند به طور مؤثر و نتیجه [بخش] میان طرفین مورد مذاکره قرار گیرد که زمان برای این کار مساعدتر باشد و اوضاع و احوال آشفته کنونی که در بازار نفت حکمفرماست از بین رفته باشد. فقط در یک چنین زمانی عملاً مقدور خواهد بود با یک دقت منطقی امکانات آینده را حساب کرد و ترتیب نقشه‌ای وسیع و فراگیر را داد که در مقابل تحولات زمان ایستادگی کند و اساسی محکم برای تعیین روابط اقتصادی طرفین تشکیل دهد»^{۲۸۸}.

روال رو به کاهش بهای نفت از چندی پیش مورد توجه و نگرانی ایران بود. در آغاز سال ۱۹۲۸ م عیسی فیض کمیسر نفت ایران در لندن گزارشی در این باب نوشت و عواملی را که موجب تزلزل بازار بود، برشمرده. فیض در گزارش خود می‌کوشد این نکته را برجسته‌تر سازد که کنترل بازار نفت دنیا به اراده دو شرکت بزرگ استاندارد اویل

و رویال داچ صورت می‌گیرد و شرکت نفت انگلیس و ایران تا چند سال دیگر با آنها لاف برابری خواهد زد. در وضع فعلی، آن دو شرکت از تنزل بهای نفت خام زیان نمی‌بینند، زیرا نفت در آمریکا توسط مالکان خصوصی تولید می‌شود و آنها هستند که زیان تنزل قیمت را متحمل می‌شوند. آن دو شرکت بزرگ، نفت خام را به قیمت نازل از صاحبان آن که مجبور به فروش هستند می‌خرند و پس از تصفیه در پالایشگاه‌های خود به بازار می‌رسانند و حال آنکه شرکت نفت انگلیس و ایران نفت را خود رأساً تولید می‌کند و از تنزل بهای آن متضرر می‌گردد.^{۲۸۹}

۶. مذاکرات لوزان ۱۳۱۰ش

تیمورتاش در سپتامبر ۱۹۳۱/ شهریور ۱۳۱۰ همراه ولیعهد (محمدرضا پهلوی) به اروپا رفت. مقصود از مسافرت آن بود که ولیعهد را در سوئیس به مدرسه‌ای که در نظر گرفته شده بود بسپارند. مؤدب‌الدوله نفیسی نیز به عنوان پیشکار ولیعهد همراه آنان بود. سفر تیمورتاش فرصتی بود برای ملاقات با کدمن. آن دو در ۶ اکتبر ۱۹۳۱/ ۱۴ مهر ۱۳۱۰ در لوزان با همدیگر به گفتگو نشستند. تیمورتاش بر آن بود که اصولاً سیستم امتیاز با مفهوم حاکمیت ملی سازگار در نمی‌آید، اما در حال حاضر دولت و کمپانی به وسیله این امتیاز به هم وابسته شده‌اند و عاقلانه‌تر چنان است که میان منافع ملی یک طرف و ملاحظات بازرگانی طرف دیگر موازنه‌ای پدید آید. نه کمپانی حقوق دولت را نادیده بگیرد و نه دولت با تحمیلات غیرعادلانه موجب تضرر کمپانی شود. مشکل عمده از نظر تیمورتاش اعتمادسازی میان طرفین بود که ادامه همکاری را در این وصلت ناخواسته و اجباری میسر گرداند.

باید توجه داشت که کدمن و تیمورتاش هر دو از تجدید نظر در امتیازنامه سخن می‌گفتند اما دو معنی متفاوت را منظور داشتند. کدمن که می‌گفت تجدید نظر، مقصودش تغییر و بازنویسی موادی از امتیازنامه بود که از دیدگاه منافع درازمدت کمپانی اهمیت داشت (به‌ویژه مواد مربوط به حق‌السهم ایران در منافع، مدت امتیاز و مقررات راجع به حل و فصل اختلافات) و البته حاضر نبود طوری عمل کند که کمترین خدشه‌ای بر اعتبار اصل امتیاز وارد شود. اما مقصود تیمورتاش از تجدید نظر الغا و ابطال امتیازنامه

دارسی، گسیختن از آن سابقه و طرح امتیازی نو بر مبنای نوعی مشارکت بود و در جهت دسترسی به این مقصود حاضر بود مدت طولانی تری برای امتیاز در نظر گرفته شود.

حال که شور و هیجان ناشی از رؤیای مشارکت فروخته بود، مذاکرات قهراً به مسیر تجدید نظر در آن معنی که هدف اصلی کدمن بود هدایت شد و در آن مسیر، اول منزل موافقت‌نامهٔ ارمیتاژ اسمیت بود. این موافقت‌نامه را دولت ایران به رسمیت نمی‌شناخت. اما کمپانی درست پیش از حرکت کدمن به لوزان، نظریهٔ حقوقی جدیدی به تاریخ ۳۰ اکتبر از دو نفر مشاور حقوقی معروف به نام‌های ویلفرد گرین^(۱) و ایدلسون^(۲) در تأیید موضع خود گرفته بود. فتوای آن دو مشاور حقوقی چنین بود که موافقت‌نامهٔ اسمیت سندی معتبر است و دولت ایران ملزم به مفاد آن است و نمی‌تواند در اعتبار آن خدشه وارد آورد.^{۲۹۰}

۷. روز از نو، روزی از نو

بدین‌گونه در باغ سبزی که طی چند سال مذاکره به روی دولت ایران باز شده بود بسته شد و طرفین برگشتند درست به همانجا که ده سال پیش بودند. تیمورتاش نیز متقابلاً به اظهار نظر حقوقی که دولت ایران سال‌ها پیش، در ۲۷ ژوئیهٔ ۱۹۲۱، از دو نفر مشاور حقوقی به نام‌های کرلی^(۳) و رینر^(۴) گرفته بود استناد کرد^{۲۹۱} و همان بحث‌های کهنه از سر گرفته شد و مذاکرات به چون و چرا و کندوکاو پیرامون زخم ناسور شدهٔ ده سال پیش محدود گردید.

تیمورتاش از لوزان به لندن رفت. در آنجا عروسی دختر خود را سامان داد و پسر خود را به مدرسهٔ هرو^(۵) سپرد. با وزیر خارجهٔ بریتانیا ملاقات کرد و در خلال مهمانی‌های پیاپی شب‌ها و روزها، با کدمن به گفتگو نشست. کدمن حریف را تنها گیر آورده بود و نمی‌خواست این فرصت را از دست بدهد. تیمورتاش نیز، که رؤیاهای خود را در خصوص طرح مشارکت غیرقابل حصول یافته بود، بر آن بود که دست‌کم

(1). Wilfred Greene

(2). Idelson

(3). Kerly

(4). Rayner

(5). Harrow

در این مرحله کار به بن بست نکشد. می کوشید تا فتح نامه‌ای به نام خود رقم زند دست پر به تهران برگردد و بگوید بالأخره من بودم که این قلعه تسخیرناپذیر را و با گشودم و پولی را که اعلی حضرت برای انجام برنامه‌های خود لازم داشت فراهم کردم.

۸. مذاکرات در لندن و پاریس

دور اول مذاکرات لندن در ۱۳ نوامبر ۱۹۳۱/۲۲ آبان ۱۳۱۰ انجام گرفت. در ۳۰ نوامبر ۱۹۳۱ (۹ آذر ۱۳۱۰) تیمورتاش پیش‌نویسی را ارائه داد. روشن بود که همان معمای موافقت‌نامه ارمیتاژ اسمیت، یعنی روش محاسبه منافع خالص سالیانه شرکت‌های فرعی، مسأله اصلی مورد اختلاف طرفین است. هرچه بیشتر وارد جزئیات می شدند مسأله بغرنج‌تر و مشکل‌تر می نمود. سرانجام در ۲۳ دسامبر ۱۹۳۱ (۲ دی ۱۳۱۰) یک یادداشت مشتمل بر رؤوس مسائل، تنظیم گردید. طرفین خوشحال بودند و به همدیگر تبریک می گفتند که دارند به توافق می رسند. آنگاه تیمورتاش به پاریس رفت و دور آخر مذاکرات در تاریخ هفتم ژانویه ۱۹۳۲ در آن شهر انجام شد.

کدمن به نماینده کمپانی در تهران اطلاع داد که «نسبت به اصول کلی قرارداد موافقت حاصل شد و قرار است کارشناسان محاسباتی و حقوقی طرفین دنباله آنرا بگیرند». ظاهراً تنها جای رقم‌ها در پیش‌نویس خالی مانده بود که می‌بایست بعداً پر شود. پیش‌نویس مورخ ۸ ژانویه ۱۹۳۲/۱۸ دی ۱۳۱۰ بود.

۹. خلاصه پیش‌نویس پاریس

پیش‌نویس در دوازده ماه تنظیم شده بود و شاه‌بیت آن همین بود که کمپانی از این پس علاوه بر شانزده درصد منافع خالص که در امتیازنامه مقرر شده، چهار درصد دیگر هم خواهد پرداخت. در برابر این چهار درصد اضافی دولت، کمپانی را تا پایان مدت امتیاز از همه مالیات‌ها و عوارض نسبت به واردات، سرمایه، دارایی، درآمد و دریافت‌ها و منافع مربوط به هرگونه عملیات، چه توسط خود کمپانی و چه توسط شرکت‌های فرعی آن انجام گیرد، معاف خواهد کرد. پس کل حق‌الامتیاز که از این پس به دولت پرداخته

می‌شود بیست درصد منافع خالص خواهد بود؛ بیست درصد منافع همه عملیات از تولید و تصفیه و حمل و نقل و فروش و پخش نفت ایران. ظاهر پیش‌نویس را که می‌خواندی گمان می‌کردی که وضع ایران بهتر شده و حالا به جای شانزده درصد منافع خالص بیست درصد آنرا خواهد گرفت. اما دقت بیشتر در عبارات معلوم می‌کرد که چنان نیست. آن شانزده درصد در قرارداد داری می‌بایست براساس منافع خالص خود شرکت و «تمام شرکت‌هایی که تأسیس خواهند شد» محاسبه شود، و قرارداد جدید بیست درصد را براساس منافع خالص عملیات از «نفت ایران» در نظر گرفته بود. باز در قرارداد جدید تأکید شده بود که مبنای محاسبه بیست درصد، مجموع یا روی هم‌رفته (aggregate) منافع خالص شرکت‌ها خواهد بود، نه منافع خالص تک تک آنها^{۲۹۲}.

نکته دیگر آنکه شانزده درصد مقرر در امتیازنامه داری صرفاً به منافع خالص کمپانی و «تمام شرکت‌هایی که...» ارجاع می‌داد و حال آنکه عملاً محاسبه حق‌الامتیاز ایران براساس منافع خالص پس از پرداخت مالیات بر درآمد انگلیس و کسر مبالغ معتدبه دیگر صورت می‌گرفت. پیش‌نویس پاریس چیزی در این باره نمی‌گفت و مفهوم آن بود که روش محاسبه کمپانی مورد قبول ایران خواهد بود.

تیمورتاش در پایان مذاکرات پاریس بحث مطالبات گذشته دولت را در میان کشید که رقم آن به حساب او به ۳'۲۵۰'۰۰۰ لیره بالغ می‌شد. از این مبلغ ۷۵۰'۰۰۰ لیره پیشتر پرداخت شده بود و اینک می‌بایستی ۲'۵۰۰'۰۰۰ لیره دیگر پرداخت شود. رقم آخر با همان ۲'۵۰۰'۰۰۰ لیره که در مذاکرات تهران از سوی تقی‌زاده مطرح شده بود مطابقت داشت. کدمن از قبول آن تحاشی نمود. تیمورتاش عصبانی شد و اتاق را ترک کرد. موضع کمپانی این بود که حداکثر بدهی ۲۳۷'۰۰۰ لیره است؛ حتی اگر اقلام بسیار مشکوک را هم به حساب گیرند، آن بدهی از ۵۰۰'۰۰۰ لیره تجاوز نمی‌کند. کدمن در نهایت حاضر شد آن مبلغ را دوبرابر کند و یک میلیون لیره بپردازد. تیمورتاش از قبول آن سرباز زد. کدمن، به عنوان امتیازی دیگر، حاضر شد قرارداد را یک سال عطف به ماسبق کنند، یعنی حق‌الامتیاز سال ۱۹۳۱ م هم مشمول موافقت جدید (پرداخت بیست درصد منافع) گردد. این پیشنهاد نیز چنگی به دل نمی‌زد و تیمورتاش را راضی نساخت.

۱۰. در سرایش سقوط

بدین گونه تیمورتاش بعد از هفته‌ها کشش و کوشش، دست خالی یعنی با پیش‌نویسی که به‌هیچ‌رو نظر او را تأمین نمی‌کرد، راه ایران را در پیش گرفت. او سر راه در مسکو توقف کرد و روس‌ها در پذیرایی سنگ تمام گذاشتند. تیمورتاش در ۶ بهمن ۱۳۱۰ به تهران رسید. در خلال این احوال مدت مأموریت کلایو، وزیرمختار بریتانیا در ایران، به سر آمده و وزیرمختار جدیدی به نام رجینلد هوئر^(۱) جای او را گرفته بود.

ستاره اقبال تیمورتاش، در بازگشت از این چهار ماه و نیم سفر ناموفق، رو به افول بود ولی او خم به ابرو نمی‌آورد. نصرالله انتظام که مورد لطف تیمورتاش بود و اندکی پیش از تیمورتاش، از مأموریت دیگری که در اروپا داشت، به تهران بازگشته بود می‌نویسد: «پذیرایی مجلل و گرمی که روس‌ها از او در مسکو کردند و عدم موفقیتی که در مذاکرات با زعمای شرکت نفت در لندن دست داد، سوءظن‌هایی در شاه ایجاد کرد. تیمورتاش که در مورد او شاه در هیأت وزیران گفته بود: «قول تیمور قول من است» برای اولین بار شهرت یافت مورد بی‌رحمتی قرار گرفته و شاید دستگاه شهربانی هم در اشاعه آن اخبار بی‌دست نبود ... با وجود این اشتهاات باز در مراجعت به صورت ظاهر به همان قدرت قدیم به شغل سابق مشغول شد ولی پیدا بود که قدرت قدرت سابق نیست و خودش قبل از دیگران به بی‌رحمتی شاه پی‌برد و وجد و شور و حرارتی را که سابق داشت از دست داد»^{۲۹۳}.

گفته‌ایم که رضا شاه آدم بسیار توداری بود. تا دقیقه آخر معلوم نمی‌شد که چه فکر می‌کند و چه خواهد کرد. اما تیمورتاش هم بسیار باهوش بود. او خوب حس می‌کرد که هوا پس است و به قول انتظام دل و دماغ نداشت.

به فاصله ده روز پس از بازگشت تیمورتاش، جکس در ۶ فوریه ۱۹۳۲/۱۶ بهمن ۱۳۱۰ به لندن گزارش داد که شاه ظاهراً از نتیجه مذاکرات راضی است، اما تیمورتاش شخصاً تقاضا کرده است که پنجاه شصت هزار لیره دیگر روی توافقی که با او شده است بیاورد تا اقدام سریع در تصویب آن به عمل آید^{۲۹۴}. این گزارش جکس است و سندی

(1). Reginald Heare

از خود تیمورتاش در دست است که درباره آن جداگانه بحث خواهیم کرد. کدمن همچنان ناخن خشکی به خرج می داد و جواب داد که حداکثر می تواند مبلغی بابت بهره دیر کرد بدهی های کمپانی در نظر بگیرد و اضافه بر آن چیزی نخواهد پرداخت. تیمورتاش لحن تهدیدآمیزی داشت و گفت اشکالی ندارد، در این صورت او پیش نویس کمپانی را به هیأت دولت خواهد فرستاد ولی اظهار نظری درباره آن نخواهد کرد و بی طرف خواهد ماند.^{۲۹۵} یعنی اینکه خود را موظف به دفاع از پیش نویس نخواهد دانست. تیمورتاش در ملاقات با جکس از مشکلاتی که با آنها روبه روست سخن گفت و گله کرد که کدمن هیچ تفاهم و همدردی با او نشان نمی دهد.

بنا بود پیش نویس را که ظاهراً یادداشتی مشتمل بر همان دوازده ماده بود که پیشتر ذکر کردیم به صورت قرارداد درآوردند. به عیسی خان فیض که کمیسر نفت در لندن بود اختیار داده شد تا با نمایندگان کمپانی دست به کار شوند و متنی که مورد قبول هر دو طرف باشد تهیه کنند. تیمورتاش فشار می آورد که عیسی خان هرچه زودتر کار را به اتمام برساند، چه اطلاع یافته بود که تقی زاده به کمک کلاویه مشاور مالی فرانسوی خود، مشغول تهیه متن جدیدی است.^{۲۹۶} متنی که در لندن تهیه شده بود، در ۱۲ می ۱۹۳۲/۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۱ توسط کدمن و عیسی خان امضا شد و در ۲۹ می ۱۹۳۲/۸ خرداد ۱۳۱۱ به تهران رسید.

قرار بود آن متن در هیأت وزیران مطرح شود و پس از تأیید دولت برای تصویب نهایی به مجلس تقدیم گردد. جدول بلندبالایی نیز برای تشریح و توضیح عملکرد مقررات آن ضمیمه شده بود که تیمورتاش آنرا جهت تقدیم به مجلس مناسب نیافت و درخواست کرد که ساده ترش کنند. در ضمن از کمپانی سؤال کرد که رقم حق الامتیاز از بابت سال ۱۹۳۱م چه خواهد بود و چون جواب آمد که حق الامتیاز آن سال سیصد و شش هزار و هشتصد و هفتاد (۳۰۶'۸۷۰) لیره و نه بیشتر، خواهد بود، آه از نهاد تیمورتاش برآمد. کمپانی در سال ۱۹۳۰م نزدیک به یک میلیون و سیصد هزار، و در سال ۱۹۲۹م متجاوز از یک میلیون و چهارصد هزار لیره به ایران پرداخته بود. چگونه می شود که درآمد نفت ناگهان به یک چهارم تقلیل یابد؟ جواب رضا شاه را چه می توان داد؟

جکس در تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۳۲/۱۶ خرداد ۱۳۱۱ جلسه‌ای با حضور تیمورتاش، تقی‌زاده و داور داشت. تیمورتاش می‌گفت متن تهیه شده در لندن به قدری پیچیده است که اصلاً سر و ته آن معلوم نیست. استنباط جکس آن بود که تیمورتاش عمداً دست به دست می‌کند و نمی‌خواهد تصمیمی گرفته شد.^{۲۹۷} تیمورتاش آبرو و اعتبار خود را روی این مذاکرات گذاشته بود و هرگونه عیب و ایرادی در توافق‌نامه متوجه شخص او بود. سرانجام ایرانی‌ها درخواست کردند که مشاور حقوقی کمپانی (هرولد براون)^(۱) با خود کدمن به تهران بیایند و مفاد توافق را توضیح دهند. اصل توافق — مانند اصل امتیازنامه داری — به زبان فرانسه تنظیم شده بود. مذاکرات و مکاتبات میان کدمن و تیمورتاش نیز به فرانسه صورت می‌گرفت. متن فرانسه توافق‌نامه را لسللی برگین^(۲) تهیه کرده بود که یکی از مشاوران حقوقی کمپانی بود. آن متن با متون فارسی و انگلیسی — که آنها را هم در لندن تهیه کرده بودند — نمی‌خواند. کدمن گفت حاضر است متن فرانسه را دکتر مشرف نفیسی که مشاور حقوقی کمپانی در ایران بود ببیند و اصلاح کند^{۲۹۸} و لزومی ندارد که او به تهران بیاید.

جلسه مجمع عمومی کمپانی در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۳۲/۲۷ خرداد ۱۳۱۱ تشکیل شد. در گزارش رئیس (کدمن) به مجمع عمومی آمده بود:

«در مسافرت اخیر حضرت اشرف آقای تیمورتاش وزیر دربار پهلوی به اروپا، ملاقاتی با معظم‌له دست داد و راجع به مسائل مختلفه ما که مربوط به ایران است با آن نماینده توانا و نیرومند اعلی حضرت همایون شاهنشاهی مذاکراتی شد. در ایام توقف معظم‌له مذاکراتی در پاره‌ای از نکات مهم مربوط به طرز تنظیم حساب گذشته حق الامتیاز دولت ایران که به موجب امتیازنامه داری پرداخته می‌شود و همچنین راجع به طریقه‌ای که محاسبات آتی باید بر آن قاعده تنظیم شود به عمل آمد. امیدوارم که در نتیجه این مذاکرات ترتیبی که موجب رضایت طرفین باشد فراهم خواهد گشت»^{۲۹۹}.

در پیش‌نویس لایحه‌ای که پس از الغای قرارداد داری و شکایت بریتانیا به شورای جامعه ملل از سوی ایران تدوین یافت، آمده است که متن تهیه شده در لندن بسیار

(1). Harold Brown

(2). Leslie Burgin

پیچیده و «فهم آن بی اندازه مشکل بود». بنابراین از طرف تیمورتاش به کمپانی ابلاغ شد که آن متن باید «ثانیاً مورد مطالعه و مذاقه واقع شود و الا نمی توان آنرا به تصویب مقامات ذی صلاحیت رسانید، و بالنتیجه لازم است که نماینده اختیاردار کمپانی به تهران آمده و توضیحات لازمه را بدهد».^{۳۰۰} همین مطلب در بند ۲۱ یادداشت شاهنشاهی ایران که در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۳ به امضای داور به دبیرخانه شورای جامعه ملل داده شده به این صورت درآمده است: «هیأت وزرا ایران آن طرح را دقیقاً و مفصلاً مطالعه نموده چنین دریافت که علاوه بر یک نکته پیچیده و تاریک، آن طرح را می توان تفسیرات مختلفی نمود. بنابراین از شرکت توضیحاتی خواست و برای این منظور تقاضا نمود نماینده ای به تهران بفرستد».

۱۱. طفره از مذاکره در تهران

این یعنی مذاکرات باید به تهران انتقال یابد. عجیب بود که مذاکرات توسط تیمورتاش انجام می گرفت که جزو دولت نبود و مسئولیتی نداشت، اما موافقت نامه را دولت می بایستی امضا کند. دولت می خواست که کدمن به تهران بیاید و سؤال های وزیران مسئول را پاسخ دهد. او بهانه می آورد که باید به آمریکا برود و نمی تواند به تهران بیاید. براون هم از سفر به ایران طفره رفت. تقی زاده می گفت لاقلاً پول ما را هفته به هفته در یک حساب موقت تودیع کنید تا آنگاه که دولت بتواند تصمیم قطعی درباره قرارداد بگیرد. جکس به پاراف تیمورتاش استناد می نمود و پرداخت پول را به تصویب قطعی قرارداد موکول می کرد. تقی زاده ناچار یادآور شد که تیمورتاش وزیر مسئول دولت نیست. جکس گزارش داد که حرص و خشم شاه، احساس امنیتی برای افراد باقی نگذاشته است. هیچ کس حاضر نیست جریان را صاف و پوست کنده به اطلاع شاه قدر قدرت برساند و خود را در معرض غضب او قرار دهد. شاه در اطلاعات خود به منابع نظامی و انتظامی متکی است و آن هر دو قوه بیش از هر چیز می کوشند تا مبادا تقصیرها و خطاهای خودشان از پرده برافتد.^{۳۰۱}

گزارش جکس بیدارباشی بود به لندن، تا بدانند که حالا دیگر با خود شاه طرف اند و باید منتظر و مراقب باشند که او چه نقشی خواهد زد. جکس هشدار داد شاه که خود

را «فعال مایشاء» می‌داند در مسأله حق الامتیاز یکسره غافل گیر شده است و بعید نیست که واکنش او نیز ما را غافلگیر سازد.

در اواخر ژوئن (اوایل تیر) حملات هماهنگ مطبوعات بر ضد کمپانی شدت گرفت. جکس دست تیمورتاش را پشت سر ماجرا می‌دید. علی دشتی نویسنده شفق سرخ از یک سو کمپانی را مسئول تضییع حقوق ایران می‌دانست، و از سوی دیگر دولت را متهم می‌کرد که چرا کوتاهی کرده و کارشناسی وارد و خبیر مانند ارمیتاژ اسمیت معین نکرده تا جوانب تاریک و پیچیده حساب‌های کمپانی را رسیدگی نماید. دشتی هنوز پس از ده سال نمی‌دانست که ارمیتاژ اسمیت در مأموریت سابق خود چه آشی برای ایران پخته است. او نیز مانند دیگر انگلوفیل‌ها تصویری داشت مخلوق خیال در ذهن خود از انگلیسی جنتلمن و باشرف که همه چیز می‌داند و دایه‌ای دلسوزتر از مادر است. ارمیتاژ اسمیت در پنداشت آنان چنین موجودی بود.

در تاریخ پنجم ژوئیه روزنامه برود/ شوروی نیز با جراید تهران بر ضد امپریالیسم انگلیس هماواز گردید.

در تاریخ ششم ژوئیه ۱۶/۱۹۳۲ تیر ۱۳۱۱ تیمورتاش پیشنهاد کرد که تجدید نظر کاملی در قرارداد براساس حفظ منافع ایران انجام شود. گویا هنوز باورش نمی‌آمد که کدمن یک سال پیش، در نامه ۷ اوت ۱۹۳۱، آن فصل را خاتمه یافته اعلام کرده بود. کدمن در سیزدهم ژوئیه در نامه‌ای به جکس باز اثرات نامطلوب بحران جهانی اقتصاد را پیش کشید و گفت در شرایط فعلی گمان نمی‌رود توافقی بهتر امکان‌پذیر باشد، یعنی که همین است و لاغیر. تیمورتاش برآشفته و ناسازگاری این‌گونه پاسخ را با موازین صداقت و حسن نیت یادآور شد. اینک محقق شده بود که حاصل چهار سال چک و چانه زدن‌ها بر باد رفته است. نه فقط امیدواری‌ها به تجدید نظر کلی در امتیازنامه و مشارکت کامل ایران در سهام کمپانی و حضور در جلسات تصمیم‌گیری و غیره، حتی هدف کوچک‌تر و نزدیک‌تر، یعنی روشن کردن نقاط تاریک امتیازنامه و اتخاذ طریقی معقول برای تفسیر و تعبیر برخی از مقررات آن، نقش بر آب شده بود. تیمورتاش همان‌گونه که می‌خواست روابط بین کمپانی و دولت را براساس نوی مستقر سازد در مورد رابطه ایران با دولت بریتانیا نیز طرح «عهدنامه جامعی» را در مخیله خود داشت ولی در هر دو مورد

ناکام ماند.

روز دوم آموداد ۱۳۱۱ تیمورتاش به ساحل دریای کاسپی رفت. او بندر چمخاله را برای استراحت و آب‌تنی انتخاب کرد و نزدیک دو هفته در آنجا ماند. این مسافرت موجب شایعات زیادی بین مردم گردید و گفته شد نظر شاه از تیمورتاش برگشته و این مقدمه کناره‌گیری وزیر دربار است^{۳۰۲}. فتح‌الله نوری اسفندیاری، دیبا رئیس محاسبات دربار و محمد خسروانی در این مسافرت همراه تیمورتاش بودند.

اوضاع و احوال چنان نبود که تیمورتاش در شمال احساس راحت کند و بماند. او می‌بایست در پی سرنوشت خود به تهران بیاید و باز درگیر حوادث شود. دو هفته پیش در چمخاله نماند و چون بازگشت هنوز تنور نفت گرم بود. ضربه مهلک دیگری هم در انتظار او بود: رضا شاه وکیل‌الملک دیبا رئیس حسابداری دربار، را از کار برکنار کرد. جکس در ۲۴ نوامبر (۴ آذر) به کدمن نوشت: شکی نیست که پر و بال تیمورتاش قیچی شده و آسیب بزرگی بر اعتبار او وارد آمده است^{۳۰۳}. دیبا دوست بسیار نزدیک تیمورتاش بود و سمت نمایندگی مجلس را هم داشت. دیبا پس از برکناری، به‌عنوان اینکه از امیرمنصور پسر سردار اعظم، دو هزار تومان پول گرفته و او را امیدوار به انتخاب از حوزه انتخابیه رشت کرده است، محاکمه و محکوم شد.

باز از ماجراهای مؤثر در تضعیف موقعیت تیمورتاش، افشای اختلاس رئیس آلمانی بانک ملی^{۳۰۴} بود که مفصل‌ترین و درخور اعتمادترین شرح را درباره آن مخبرالسلطنه رئیس‌الوزرای وقت در خاطرات خود آورده است:

«حسینقلی خان نواب تخلفاتی در بانک کشف کرده، به عرض رسانید، معلوم شد معاملاتی بدون وثیقه کافی شده و خساراتی وارد آمده است. لیندن بلات رئیس بانک زیاد مقید به رعایت نظرات هیأت نظارت نبوده است، و شاید متکی به تیمورتاش، در هر حال اختلاساتی مسلم شد.

لیندن بلات به خیال گریز می‌افتد، به بهانه مرض و معالجه با اجازه، مسافرت می‌کند. فوگل نایب رئیس، چاره را در فرار می‌بیند. شاه شخصاً به بانک رفته و طلای وثیقه را بازدید می‌فرمایند. نقصی نداشته است.

فوگل بغته مفقودالاثر می‌شود. آیرم در گاراژها معلوم می‌کند که دندانسازی آلمانی

به دعوتی به بغداد رفته است. تفحص می‌کنند، هیچ جا او را در اتومبیل نمی‌یابند. بعدها کاشف به عمل آمد که در صندوق پشت اتومبیل پنهان بوده است. به این تدبیر از سرحد می‌گذرد. در بغداد معطل نشده به بیروت می‌رود. حال هفتاد نفر در بانک مستخدم‌اند. دولت فوگل را از حکومت شام می‌خواهد. وی ناچار انتحار می‌کند. این واقعه برای آلمان نهایت اهمیت را داشت ...

تقی‌زاده در مجلس قضایا را عنوان کرد. ضمناً گفت از غلط‌کاری دو نفر، حکومت بر اخلاق ملت آلمان نمی‌شود کرد در همان جلسه کنترات یک نفر آلمانی برای مالیه به تصویب رسید. دولت باز یک نفر آلمانی را به توسط سفارت خودمان در برلن، به ریاست بانک اجیر کرد. هرست نامی معین شد.

شهرت هم کرد که خانم تیمورتاش لیره را در بازار سفید می‌خریده و در بازار سیاه می‌فروخته، من در صحت خبر تردید کردم. رندی گفت غیر از این باشد این مخارج گزاف از کجا می‌شود؟^{۳۰۵}

این اشاره‌های مخبرالسلطنه به تیمورتاش و زن او چیست؟ اطلاع زیادی درباره آن نداریم. جکس نماینده کمپانی در تهران، هم بر آن بود که افشای تخلفات در بانک گریبان گیر تیمورتاش نیز خواهد شد، زیرا اداره بانک همواره زیر نظر مستقیم او بوده است.^{۳۰۶} در گزارش وزیرمختار بریتانیا مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۳/۷ اسفند ۱۳۱۱ آمده است که اتهامات تیمورتاش «قسمتی مربوط می‌شود به مداخله‌اش در امور بانک ملی و خرید و فروش ارز در بازار آزاد»^{۳۰۷}. بامبرگ هم در جلد دوم تاریخ بی‌پی سقوط تیمورتاش را با تخلفات مالی در بانک ملی مرتبط می‌داند.^{۳۰۸}

در همان روزهای پرماجرا روزنامه‌های ایران انتشار مقالات تند و هیجان‌انگیز را بر ضد کمپانی نفت و امتیازنامه داری ادامه می‌دادند. گذشته از روزنامه شفق سرخ دشتی، روزنامه‌های دیگر نیز به گونه‌ای هماهنگ این نکته را که امتیازنامه در دوره استبداد و به دست حکومت جاهل و فاسد قجر امضا گردیده است تکرار می‌کردند.

روزنامه/اطلاعات در سرمقاله مورخ ۷ تیر ۱۳۱۱ نوشت:

«در عصری که دنیا به مقررات و عهدنامه‌های رسمی پشت پا می‌زند، قراردادهایی را که تمام نمایندگان دول امضا و مهر نموده‌اند زیر پا گذارده و اعتنا نمی‌کنند، آیا عجب

نیست نسبت به یک امتیازنامه خشک که بدون حزم و احتیاط، در یک ایام تاریک و ظلمانی مملکت تحت تأثیرات خارجی و به نفع اجانب است این قدر دلبستگی و علاقمندی داشته باشیم

امتیازی که کاملاً یک طرفه بوده، امتیازی که هیچ رسمیتی به آن نمی‌توان داد... برای چه ما تا به حال خود را ملزم به اجرای آن دانسته و کمپانی را در هرگونه عملیات خود آزاد گذاشته‌ایم؟...»^{۳۰۹}

فردای آن روز (۸ تیر ۱۳۱۱) نیز/اطلاعات با اشاره به سخنانی سر جان کدمن در ضیافت رؤسای کمپانی‌های نفتی در شیکاگو نوشت: «دنیا حاضر نیست حرف ناحساب گوش کند ولو اینکه مقید و پایبند به تعهدات و قراردادهای بین‌المللی باشد»^{۳۱۰}.

نمایندگان بریتانیا سرخ این حمله‌ها را زیر سر تیمورتاش می‌دانستند و بر آن بودند که او خود نویسنده برخی از مقالات، و محرک و تنظیم‌کننده کل این تهاجم مطبوعاتی است. گزارش جکس در ۲۹ اوت ۱۹۳۲/۸ شهریور ۱۳۱۱ حکایت از آن دارد که به نظر نماینده کمپانی، هدف این هجوم مطبوعاتی آن است که دولت بریتانیا و کمپانی را وادار به از سرگیری مذاکرات بکنند^{۳۱۱}. جکس گمان می‌برد که شاه شخصاً فروغی را هم مأمور کرده است تا در برخی از جراید اروپا مطالبی از همین قبیل نوشته شود^{۳۱۲}.

وزیرمختار بریتانیا در گزارش ۲۸ ژانویه ۱۹۳۳/۹ بهمن ۱۳۱۱ خود می‌نویسد:

«پس از مصاحبه‌ای که در بیست و سوم ژانویه با وزیر خارجه ایران آقای فروغی، داشتم این نکته دستگیرم شد که لحن غلوآمیز مطبوعات تهران خود انعکاسی است از حالت غضبناک شاه در عرض روزها و هفته‌های اخیر یکی از نویسندگان ایران به نام سعید نفیسی، که تابستان گذشته هم سلسله مقالاتی درباره بحرین انتشار داده بود، اخیراً مقاله‌ای موهن در روزنامه شفق سرخ منتشر کرده و در آن هرچه به دهنش آمده از نژاد انگلوساکسن، از خوی و خصلت نژادی انگلیسی‌ها، و به‌طور کلی از خصوصیات اخلاقی ملت ما بدگفته. فروغی جواب داد نباید این مطالب را زیاده از حد جدی گرفت، چون نفیسی جوانی است جاه‌طلب و پرشور و شر، و در این روزها هوای وکالت مجلس به سرش زده است. هدف وی از انتشار این مقالات هموار کردن راه ورود به پارلمان است و بس برای وزیر خارجه روشن کردم که ما (شخص خودم و اعضای سفارت

انگلیس) اطمینان کامل داریم که در ایران امروز هیچ سردبیری جرئت نمی‌کند مطالبی از آن نوع که سعید نفیسی نوشته، در روزنامه‌ای به نفوذ و شهرت شفق سرخ منتشر کند، مگر اینکه قبلاً اطمینان حاصل کرده باشد که حکومت وقت مخالفتی با انتشار آن مطالب ندارد. آقای فروغی با سکوت خود که نشانه تصدیق حرفم بود به بحث در این باره خاتمه داد»^{۳۱۳}.

فصل دوازدهم، کشانیده شدن اختلاف به جامعه ملل

۱. بازگشت به آموارد ۱۳۱۰

در فصل گذشته گفتیم که چگونه نامه مورخ هفتم اوت ۱۶/۱۹۳۱ آموارد ۱۳۱۰ کدمن، به رؤیاهای مشارکت تیمورتاش پایان داد و او را به ادامه مذاکره در همان محدوده موافقت‌نامه مورخ ۲۲ دسامبر ۱۹۲۰/یکم دی ۱۲۹۹ ارمیتاژ اسمیت ناگزیر ساخت. پس موضوع الغای قرارداد داری و جایگزین کردن آن با قراردادی جدید کنار گذاشته شد و تیمورتاش رضایت داد که «فعلاً به حساب اختلافات گذشته» رسیدگی کنند و در چارچوب امتیازنامه موجود روشن سازند که برای اجرای مقررات آنچه روش معقولی می‌توان در پیش گرفت. تفاهم برآن بود که مسئله مشارکت و طرح قرارداد جدید (و ازجمله تمدید مدت امتیاز) مسکوت بماند تا آنگاه که وضع بحرانی در بازارهای جهانی فروکش کند.

مذاکرات براساس این تفاهم در ۶ اکتبر ۱۴/۱۹۳۱ مهر ۱۳۱۰ در لوزان آغاز شد و دنباله آن در لندن و پاریس به پیش‌نویس مورخ ۸ ژانویه ۱۸/۱۹۳۲ دی ۱۳۱۰ مشتمل بر رؤوس مسائل مورد نظر منتهی گردید. این پیش‌نویس دوازده ماده داشت. گفته‌ایم که قرارداد داری از چند جهت مایه ناراحتی کمپانی بود و از آن جمله بود مسئله معافیت‌های مالیاتی که با تصویب قانون جدید مالیات بر درآمد ایران جنبه فوریت هم پیدا کرده بود. کمپانی در مرحله اول مدعی معافیت کامل از مالیات بود و چون دریافت که چنین معافیتی در امتیازنامه پیش‌بینی نشده است حاضر شد که در ازای مالیات بر درآمد هرساله مبلغ مقطوعی اضافه بر آنچه امتیازنامه مقرر داشته است بپردازد و چنین بود که شانزده درصد منافع خالص مقرر در امتیازنامه را به بیست درصد افزایش

دادند. از بابت مطالبات گذشته دولت هم کمپانی پیشنهاد کرد یک میلیون لیره بپردازد و علاوه بر آن درآمد سال ۱۳۳۱ش نیز مشمول توافق بیست درصد جدید گردد. محتوای این پیش‌نویس چیزی نبود که تیمورتاش را خشنود سازد ولی هرچه بود سفر دور و دراز چهار ماه و نیمه او دستاوردی جز آن نداشت. اوضاع در ایران هم تغییر کرده بود. در سفرهای پیشین که تیمورتاش به اروپا داشت او نماینده تام‌الاختیار شاه و دولت به شمار می‌آمد و هر تصمیم که می‌گرفت بی‌چون و چرا در دولت به تصویب می‌رسید ولی این بار کسی چون تقی‌زاده بر سر وزارت مالیه بود و مهم‌تر آنکه آمدن تقی‌زاده و فروغی در دولت خود دلیل تزلزل اعتبار تیمورتاش و افول منزلت او نزد شاه تلقی می‌شد. در هر حال تیمورتاش پیش‌نویسی را که پاراف کرده بود در اختیار عیسی خان فیض، کمیسر نفت ایران در لندن، گذاشت و او را مأمور کرد تا براساس آن، به اتفاق نمایندگان کمپانی، متنی را تهیه کنند و به تهران بفرستند.

۲. تیمورتاش در تهران

تیمورتاش در ششم بهمن ۱۳۱۰ به تهران بازگشت. آیا چه مقدار از مذاکرات و قول و قرارهایی را که در طی این سفر صورت گرفته بود، به هیأت وزیران اطلاع می‌داد و آیا پس از رسیدن به تهران چه مطالبی را با دولت در میان گذاشت، دقیقاً نمی‌دانیم. گمان می‌رود در هر حال گزارش کل ماجرا را به اطلاع رضا شاه رسانیده باشد. نامه‌ای از تیمورتاش به عیسی خان فیض مورخ ۱۷ ژانویه ۲۷/۱۹۳۲ دی ۱۳۱۰ نشان می‌دهد که او خود از مفاد پیش‌نویس ناراضی بوده است، اما از گزارش ۶ فوریه ۱۷/۱۹۳۲ بهمن ۱۳۱۰ جکس به کدمن، که ده روز پس از رسیدن تیمور به تهران نوشته شده، چنین برمی‌آید که شاه گزارش تیمور را با خشنودی تلقی کرده و او اکنون امیدوار شده است که توافق مندرج در پیش‌نویس به تصویب دولت و مجلس خواهد رسید. خوش‌بینی تیمورتاش به حدی بود که تقاضا کرد کمپانی پنجاه شصت هزار لیره هم به عنوان پیشکش^(۱) روی معامله بگذارد. مکاتبات میان جکس و کدمن از ۱ تا ۶ فوریه (۱۷ تا

(1). Personal favour

۳۰ بهمن) نشان می‌دهد که تیمورتاش پشتیبانی خود را از موافقت‌نامه در دولت و مجلس موکول به دریافت آن پنجاه شصت هزار لیره کرده بود، و می‌گفت این پول را من لازم دارم، می‌خواهم با آن موزه‌ای را در تهران بنیاد نهم؛ و تهدید می‌کرد که اگر این پول را ندهید توقع نداشته باشید که من پشت قرارداد را بگیرم و کار را تا مرحله تصویب نهایی دنبال کنم.

کدمن آن پول را نپرداخت و در این میان عیسی خان فیض با نمایندگان کمپانی کار خود را تمام کردند، یعنی پیش‌نویس را در قالب قراردادی که باید تصویب شود و به امضای طرفین برسد درآوردند. آن متن در ۱۳ می ۲۳/۱۹۳۲ اردیبهشت ۱۳۱۱ به امضای عیسی خان و کدمن رسید و به تهران فرستاده شد.

مبلغ یک میلیون لیره را که قرار بود کمپانی از باب مطالبات گذشته ایران بپردازد وزارت جنگ در تهران، جابه‌جا و پیش از وصول، دست رویش گذاشته بود، زیرا آن وزارتخانه پیشاپیش خریدهایی کرده و یک میلیون و پانصد هزار لیره بدهی بالا آورده بود. کدمن پول را در حسابی به نام دولت ایران تودیع کرد و گفت پرداخت آن موکول به تصویب قطعی قرارداد است و این خود عامل فشار بسیار مؤثری بود که شاه را به تصویب قرارداد، که شرط دستیابی به پول بود، تشویق می‌نمود. تیمورتاش اگرچه گفته بود قرارداد را به حال خود رها خواهد کرد، عملاً پیگیر امر بود و از عیسی خان می‌خواست زودتر کار را فیصله دهد و متن مورد توافق را به تهران بفرستد؛ به‌ویژه آنکه تقی‌زاده در مقام تهیه پیش‌نویس تازه‌ای برآمده بود و تیمورتاش طبعاً نمی‌خواست کار به دست دیگری تمام شود. شاید نیز که هنوز امیدوار بود بتواند پنجاه شصت هزار لیره‌ای را که خواسته بود در مراحل مرتبط با تصویب نهایی قرارداد وصول کند. در هر صورت متن مورد توافق عیسی خان و کدمن در ۸ خرداد ۲۹/۱۳۱۱ می ۱۹۳۲ به تهران رسید، اما این متن به زبانی بسیار فنی و پیچیده تنظیم شده بود و جداولی به عنوان پیوست همراه داشت تا محاسبه درآمدهای ایران در آینده بر وفق آن صورت گیرد. ناچار دولت از تیمورتاش خواست تا ترتیبی دهد که کدمن و عیسی خان به اتفاق کارشناسان حقوقی و حسابداری به تهران بیایند و توضیحاتی را که برای فهم درست مفاد موافقت‌نامه ضروری تلقی می‌شد در اختیار دولت قرار دهند. کدمن نه خود به تهران آمد و نه کارشناسانی

را برای ادای توضیحات فرستاد. درست در همین گیرودار بود که کمپانی در ماه ژوئن (خرداد) حساب درآمد ایران را برای سال ۱۹۳۱م اعلام کرد و معلوم شد که درآمد دولت در مقایسه با دو سال پیش (۱۹۳۰ و ۱۹۲۹م) تقریباً به یک‌چهارم تقلیل یافته است. بهانه کمپانی آن بود که بحران جهانی اقتصاد و تنزل بهای نفت و کاهش میزان تولید چنین وضعی را پیش آورده است. تیمورتاش می‌گفت حتی با توجه به این‌گونه عوامل منفی نمی‌توان رقمی را که کمپانی اعلام کرده است معقول دانست. عیسی خان کمیسر نفت از لندن با کمپانی هم‌اواز شده بود و استدلال می‌کرد که اگرچه حجم تولید نفت نسبت به دو سال پیش چندان تفاوتی نداشته، اما کمپانی در ظرف سال ۱۹۳۱م نزدیک ۶ میلیون لیره نسبت به آن دو سال کسر درآمد پیدا کرده است.

درواقع کمپانی در همان سال ۱۹۳۱م به‌رغم همه عواملی که در افت درآمد آن مؤثر افتادند و برحسب همان محاسبات — که مورد اعتراض ایران بود — مبلغی بیش از سه میلیون و پانصد هزار لیره سود داشت و چیزی نزدیک به یک میلیون لیره آنرا بابت مالیات بر درآمد به خزانه‌داری انگلیس پرداخته بود. سهم ایران یعنی ۳۰۶٬۸۷۲ لیره حتی به یک دهم سودی که خود کمپانی اعلام کرده بود، نمی‌رسید. دولت از قبول آن سرباز زد و قرار شد پول فعلاً به عنوان سپرده شش ماهه در بانکی تودیع شود تا تکلیف امر معلوم گردد.

مسأله نفت همچنان داغ بود و تاخت و تاز مطبوعاتی در حمله به کمپانی ادامه داشت. در ۴ آموداد دشتی نویسنده شفق سرخ که نماینده مجلس هم بود، ماجرا را به جلسه علنی مجلس کشانید و گفت مضحک است که صاحب نفت از درآمد یکساله آن سیصد هزار لیره سهم می‌برد و حال آنکه دولت انگلیس بیش از هشتصد هزار لیره فقط به عنوان مالیات دریافت می‌کند؛ و افزود چه می‌شود ما از این چند صد هزار لیره هم صرف‌نظر بکنیم زیرا عملاً همان مبلغ به مصرف هزینه‌های حفظ امنیت مناطق عملیاتی کمپانی می‌رسد. تقی‌زاده که به عنوان وزیر مالیه می‌بایستی به این مطالب پاسخ بدهد گفت:

«روابط ما با کمپانی نفت مبنی بر یک سندی است معروف به امتیازنامه داری که

در سی و دو سال پیش تحریر شده، که ناشی از عدم اطلاع و بصیرت گذشتگان است. از نواقص و معایب آن که در اصول مواد آن حالا دیده می‌شود طرز حساب حق الامتیاز دولت است که ساده و اطمینان بخش نیست و هیچ نوع ضمانتی را نسبت به منافع ایران متضمن نیست. این موضوع مورد تأمل و بحث و نگرانی است و قراری که ارمیتاز اسمیت انگلیسی با کمپانی گذاشته اگرچه هر ساله از روی آن حساب مبالغی به دولت ایران پرداخت گردیده ولی مورد قبول نیست و مذاکرات و اعتراضات ما با کمپانی نسبت به گذشته باقی و ادامه دارد. ما برای احقاق حق ایران تلاش می‌کنیم و بدیهی است هرگاه مذاکرات با کمپانی به نتیجه مطلوب نرسید دولت ناچار برای حل اشکالات به طریق دیگری برای احقاق حقوق خود توسل می‌جوید»^{۳۱۴}.

آری قرارداد داری ابهامات و نواقصی داشت، ولی آن ابهامات و نواقص بیش از آنچه به زیان ایران باشد به زیان کمپانی بود. مانند ابهامات و نواقص مربوط به مالیات و حل و فصل اختلافات. مشکل عمده و اصل مشکل آن بود که دوطرف منازعه در وضعی برابر و متعادل قرار نداشتند. تقی زاده اشاره‌ای هم دارد به اینکه اگر اشکالات از طریق مذاکره حل نشد به طریق دیگر متوسل خواهند شد. گمان می‌رود مقصود او ارجاع امر به حکمیت باشد که در قرارداد پیش‌بینی شده بود.

۳. تابستان پرماجرا

این ماجرا در تابستان سال ۱۳۱۱ ق مقارن بود با گرفتاری‌های عظیم دیگر مانند وقوع سیل در کرمان و فارس و لارستان که خسارات زیادی وارد آورد^{۳۱۵}؛ و درگیری با ایلات و عشایر جنوب که به سلب مصونیت از دو نفر رؤسای ایل قشقایی — اسماعیل خان ملقب به سردار عشایر و فرزند او ناصر خان — انجامید. پدر و پسر هر دو نماینده مجلس بودند و پس از سلب مصونیت در هشتم شهریور به زندان افتادند. سردار عشایر از زندان جان به در نبرد و ناصر چندان در حبس ماند که دور رضا شاه سرآمد و او رهایی یافت.

مسأله دیگری که در تابستان آن سال ذهن رضا شاه و دولت را به خود مشغول می‌داشت گزارش سوءاستفاده‌هایی بود که در بانک ملی ایران به وقوع پیوسته بود. بانک

ملی آن زمان یک رئیس آلمانی داشت به نام دکتر لیندن بلات^(۱)، معاون او هم یک نفر آلمانی بود به نام فوگل^(۲). جریان سوءاستفاده‌ها که از پرده برافتاد لیندن بلات خود به سفر اروپا رفته بود. معاون هم با گذرنامه‌ای مجعول خود را از ایران بیرون انداخت و چون مأموران دولت آلمان به دنبال بازداشت او بودند خود را کشت. بانک ملی در آن زمان عملاً زیر نظر تیمورتاش اداره می‌شد و جریان سوءاستفاده و دستکاری در ترازنامه بانک نیز از عوامل مؤثر در تزلزل موقعیت او بود^{۳۱۶}.

این جریان‌ها همه در شهریور ۱۳۱۱ اتفاق افتاد. در اوایل شهریور ماه جکس به لندن گزارش داد که دولت می‌خواهد به هر قیمت که شده، مذاکرات نفت را از سر بگیرد^{۳۱۷}. در نیمه دوم شهریور فروغی وزیر خارجه، برای حضور در جلسات مجمع عمومی جامعه ملل به اروپا رفت. جکس گزارش داد که فروغی از سوی شاه مأموریت دارد تا مطبوعات اروپا را بر خود کمپانی برانگیزد^{۳۱۸}. کدمن جریان را با دولت بریتانیا در میان نهاد و خود در اواخر مهر (۱۷ اکتبر ۱۹۳۲) راه آمریکا را در پیش گرفت.

اوایل آبان رضا شاه به جنوب رفت تا از ناوگان دریایی که تازه از ایتالیا خریداری شده بود بازدید کند. او اول به خوزستان رفت و از میان همه استقبال‌کنندگان که برای ورود وی در اهواز گرد آمده بودند، تنها با جکس نماینده کمپانی دست داد^{۳۱۹} و حال آنکه تیمورتاش به وی گفته بود که شاه فوق‌العاده عصبانی است و ممکن است با او و سایر آدم‌های کمپانی بی‌اعتنایی کند. این مطلب را مورخ بی‌پی در کتاب خود آورده است. یک انگلیسی دیگر که در ماجرای نفت ایران وارد و مطلع است می‌نویسد: «می‌بایستی در خوزستان اتفاقی افتاده باشد که باعث شد شاه به اقدامی جدی دست بزند»^{۳۲۰}. این نویسنده متأسفانه توضیح بیشتری در این باره نمی‌دهد اما می‌گوید شاه در بازگشت به تهران در روز ۵ آبان ۱۳۱۱/۱۶ نوامبر ۱۹۳۲ دستور داد هیأت وزیران تشکیل شود و در آن جلسه «صریحاً وزیران خود را به دلیل اینکه نتوانسته بودند قرارداد بهتری از شرکت نفت انگلیسی و ایران به دست آورند مورد سرزنش قرار داد»^{۳۲۱}. در همان روز ۲۵ آبان روزنامه نیمه‌رسمی ایران هم در سرمقاله خود تعریف و تمجید بسیاری از شاه

(1). Dr. Lindenblatt

(2). Vogel

نوشت و از او تقاضا کرد که به عنوان رهاورد سفر با الغای امتیاز داری هدیه‌ای به مردم بدهد، زیرا حفظ منافع کشور از طریق مذاکره و نامه‌نگاری و اعتراض امکان‌پذیر نیست^{۳۲۲}.

سه روز بعد هم در ۲۸ آبان نوبت روزنامه/اطلاعات بود که مقاله‌ای زیر عنوان «الغای امتیازنامه داری» انتشار داد. در سوم آذر دشتی ضمن سؤال از وزیر مالیه گفت: «دولت باید یک قدری شهامت و شجاعت فکری داشته باشد و به این وضعیت خاتمه دهد. امروز که دولت‌ها معاهده و رسای را لغو می‌کنند دولت ما نبایستی نسبت به یک امتیازنامه پوسیده که تمام یک طرفی است سهل‌انگاری کند چرا دولت در الغای امتیاز داری مسامحه می‌کند؟».

و دو روز دیگر نویسنده‌ای در روزنامه/اطلاعات شنبه پنجم آذر خبر داد: «به قلب من الهام شده است عن قریب امتیازنامه داری لغو می‌شود»، و شب همان روز بود که پیش‌بینی او تحقق یافت و تصمیم دایر بر الغای امتیاز فردا صبح ششم آذر ۱۳۱۱ از سوی وزارت دارایی به آقای جکس مدیر مقیم کمپانی در تهران، ابلاغ گردید.

۴. روایت هدایت از فسخ قرارداد

تاریخ بی‌بی می‌نویسد: دولت ایران تا ۲۶ نوامبر ۱۹۳۲/۵ آذر ۱۳۱۱ هیچ پیشنهاد تازه‌ای به کمپانی نداده بود. در آن تاریخ که جلسه هیأت وزیران تشکیل شد، شاه همراه تقی‌زاده به جلسه آمد و با تیمورتاش پرخاش نمود که چرا نتوانسته است با کمپانی به توافق برسد. شاه پیش از ترک جلسه نامه الغای قرارداد را دیکته کرد و وزیران خود را در شگفت‌زدگی فرو گذاشت. مورخ بی‌بی آنگاه از قول مهدیقلی هدایت نقل می‌کند که شاه غضب‌آلود بود، پرونده مذاکرات را خواست و آنرا در بخاری انداخت^{۳۲۳}.

متنی که در لندن توسط جان کدمن و عیسی خان فیض تهیه شده بود، شش ماه پیش یعنی در ۲۹ می ۱۹۳۲/۸ خرداد ۱۳۱۱ به تهران رسیده بود، و چنان‌که پیشتر آوردیم دولت ایران لازم می‌دانست که نماینده تام‌الاختیار کمپانی همراه با عیسی فیض به تهران بیاید و نکات مبهم آنرا توضیح دهد. قرار نبود پیشنهاد تازه‌ای به کمپانی داده شود.

روایت مهدیقلی هدایت (حاجی مخبرالسلطنه) نخست‌وزیر وقت، از کل ماجرا به قراری است که عیناً در زیر نقل می‌کنیم: «شاه دوسیه نفت را خواسته است. ظاهراً چند روز هم گذشته. شب ششم آذر تیمورتاش دوسیه را به هیأت آورد. شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است. زمستان است. بخاری می‌سوزد. دوسیه را برداشتند، انداختند توی بخاری و فرمودند نمی‌روید تا امتیاز نفت را لغو کنید؟ تشریف بردند. نشستیم و امتیاز را لغو کردیم. وزیر خارجه به جکس مدیر مقیم، اخطار کرد. از سفارت اعتراض آمد. تیمورتاش جوابی لایق نوشت که وزیر آلمان تمجید کرد. نوشتیم منافع دولت محفوظ نیست. لهذا امتیاز را ملغی کردیم و برای قرارداد بهتری از مذاکره مضایقه نیست»^{۳۲۴}.

۵. تفاوت‌های روایت هدایت با روایت بی‌پی

روایت بی‌پی با نوشته هدایت در چند نکته تفاوت دارد: ۱. اینکه شاه همراه تقی‌زاده به جلسه وزیران آمد، ۲. اینکه از میان وزیران فقط با تیمورتاش پرخاش کرد و ۳. اینکه نامه الغای قرارداد را شاه دیکته کرد. این تفاوت‌های جزئی در دو روایت را — که ممکن است در بازسازی و تحلیل ماجرا برای ما مهم باشد — احتمالاً می‌توان معلول بی‌توجهی و بی‌دقتی دانست که مورخ بی‌پی از خود نشان می‌دهد. او در همین صفحه که اقدامات مهم رضا شاه را، از قبیل سازمان‌دهی ارتش و تأسیس راه‌آهن و ایجاد بانک ملی و تغییر لباس مردان و کشف حجاب زنان برمی‌شمارد، رد اعتبار قرارداد ارمیتاژ اسمیت (۲۲ دسامبر ۱۹۲۰) را هم به او نسبت می‌دهد و حال آنکه رد آن قرارداد پیش از سلطنت رضا شاه و حتی پیش از وقوع کودتا صورت گرفته بود. کابینه مشیرالدوله در همان زمان که اسمیت قرارداد را امضا کرد از تأیید آن خودداری نمود، و کابینه سپهدار رسماً به اسمیت ابلاغ کرد که او از حدود اختیارات خود خارج شده است و ما این مطلب را در جای خود آورده‌ایم.

بی‌دقتی‌های مورخ بی‌پی به یکی دو موردی که به آنها اشاره کردیم محدود نمی‌شود. دو صفحه جلوتر نیز او سید ضیاء را دارای ذوق شعر و ادب و دانش در تاریخ معرفی می‌کند و ترجمه تاریخ ایران سرپرسی سایکس را به ذکاءالملک فروغی نسبت می‌دهد^{۳۲۵}.

و چند صفحه بعد نصرالله انتظام را که در جریان دعوی نفت عضو هیأت اعزامی به ژنو بود با برادرش، عبدالله انتظام، عوضی می‌گیرد.^{۳۲۶}

۶. روایت تقی‌زاده در مجلس

در هر حال قصه رضا شاه و الغای قرارداد داری بدون نقل روایت تقی‌زاده ناتمام خواهد بود و ما اجزای مختلف آن روایت را — هریک در جای خود — خواهیم آورد. اصل مطلب را او در جلسه علنی ۱۳۸ دوره پانزدهم مجلس شورای ملی در تاریخ هفتم بهمن ۱۳۲۷ در پاسخ سخنان عباس اسکندری به زبان آورد. اسکندری او را به دلیل امضای قرارداد ۱۹۳۳ م متهم به خیانت کرده بود و خلاصه جواب تقی‌زاده آن بود که تصمیم الغای قرارداد داری بدون مطالعه و ناگهانی از سوی رضا شاه اتخاذ گردید. وزیران و رجال مملکت با آن تصمیم موافقت نداشتند و از عواقب آن اندیشه‌ناک بودند ولی از ترس رضا شاه کسی یارای دم زدن نداشت. با اعلام آن تصمیم راه پس و پیش به روی ایران بسته شد.^{۳۲۷} دولت بریتانیا به عنوان طرف دعوی در میدان آمد و قضیه را به مجمع اتفاق ملل در ژنو کشانید و در چنین شرایطی بود که مذاکرات جدید میان دو طرف شروع شد و نسبت به مواد قرارداد توافق حاصل آمد «لیکن در روز آخر کار به ناگهانی صحبت تمديد مدت را به میان آوردند و اصرار ورزیدند». هیأت نمایندگی ایران با تمديد امتیاز مخالفت نمود. رضا شاه خود نیز اول گفت که زیر بار تمديد نمی‌رویم ولی در آخر کار که نمایندگان کمپانی «تهدید به قطع مذاکرات و حرکت فوری از ایران کردند» تسلیم شد. تقی‌زاده تأکید نمود: ما «چند نفر مسلوب‌الاختیار به آن راضی نبودیم و بی‌اندازه و فوق هر تصویری ملول شدیم».

تقی‌زاده در یادداشت‌های خود نیز مطالبی آورده است که می‌تواند مکمل بیانات رسمی او در مجلس باشد و ما آن یادداشت‌ها را نقل می‌کنیم:

«تمام این ماجراها از اینجا شروع شد که ایران کمیسری در آنجا (لندن) داشت به نام میرزا عیسی خان فیض. او تلگراف کرده بود مزدگانی بدهید که امسال عایدی ایران یک میلیون و سیصد هزار لیره می‌شود. اینجا دیگر خوشحال شدند. تیمورتاش به رضا شاه گفته بود. همیشه ششصد و هفتصد هزار لیره بود، به میلیون نمی‌رسید. آن سال

از میلیون گذشته بود. سال دیگر گفتند یک میلیون هم نمی‌شود. سیصد و چهل هزار یا در این حدود شد. رضا شاه آتش گرفت. خیلی اوقاتش تلخ شد. گفت اصلاً پول را نگیرند. گفتند نمی‌گیرید، می‌گذاریم در بانک بماند. باعث لغو امتیاز نفت این چیزها شد. ناراضی بود. هی نق نق می‌کرد. می‌گفت اینها به ما چیزی نمی‌دهند. گفت اصلاً وجه را نمی‌خواهیم. آنها گفتند نمی‌خواهید ما حرفی نداریم. همه چیز حساب دارد. پس می‌گذاریم در بانک به اسم شما باشد. هر وقت خواستید بیایید بگیرید. در دل رضا شاه این کینه‌ها جمع می‌شد»^{۳۲۸}.

معلوم است که افزایش درآمد نفت تا یک میلیون و سیصد هزار لیره و کاهش یکباره آن به یک چهارم، عامل مؤثری در تحریک رضا شاه به الغای قرارداد بوده است. باز تقی‌زاده می‌نویسد:

«آن روزی که رضا شاه امتیازنامه نفت را به هم زد، مرحوم فروغی وزیر خارجه بود. رفته بود ترکیه. آنجا خیلی با او گرم گرفته بودند. تیمورتاش هروقت رضا شاه صحبت امتیاز نفت را می‌کرد می‌گفت بلی، آقای وزیر خارجه [فروغی] هم بیاید. این هم خوشش نمی‌آمد. آن روز که خواست قرارداد را به هم بزند گفت به من می‌گویند وزیر خارجه بیاید. وزیر خارجه داخل چه آدمی است من اگر تصمیم بگیرم! قبل از آن حرکت که امتیازنامه را انداخت توی بخاری، فروغی را خواسته بود. قدری با او صحبت کرده و گفته بود من امروز می‌آیم به هیأت وزرا و اشتلم می‌کنم و به شما هم شاید بد بگویم (همان که گفت وزیر خارجه کی هست!). به او قبلاً گفته بود که دلگیر نشود. گفته بود به فلانی هم بگویید (یعنی به من). از من این ملاحظه را داشت. [می‌دانست] اگر حرف تندی می‌زد که اینها تأخیر کردند در این کار، من جواب می‌دهم. وقتی مرحوم فروغی از پیشش می‌رفته دوباره [او را] صدا کرده و گفته [بود] به فلانی هم بگو.

آمد. همین بازی تئاتر را کرد. گفت که به من می‌گویند وزیر خارجه بیاید. وزیر خارجه داخل چه آدمی است؟ وقتی که رفت. بدبخت تیمورتاش بدنش می‌لرزید. تیمورتاش گفت که آقایان تشویشی نداشته باشید. این تغیر و اوقات تلخی که شد به من بود و به فلان کس (یعنی من). در صورتی که به من ظاهر بود و می‌خواست به او حالی کند»^{۳۲۹}.

۷. اعلامیه الغای امتیازنامه

باری تصمیم ایران به الغای امتیازنامه داری در روز یکشنبه ۶ آذر ۱۳۱۱ از سوی وزارت دارایی به نماینده کمپانی در تهران ابلاغ شد^{۳۳۰}. نکات مندرج در ابلاغیه وزارت دارایی از این قرار بود:

- امتیاز داری مصالح و منافع ایران را تأمین نمی کرد.
- این امتیاز قبل از استقرار رژیم مشروطیت داده شده بود و دولت ایران نمی تواند خود را ملزم به مقررات آن بداند.
- دولت تاکنون از حق خود برای الغای امتیاز استفاده نکرده بود زیرا امیدوار بود که «کمپانی اقتضای زمان و موقعیت امروز مملکت ایران را در نظر گرفته و منافع آنرا مطابق مقتضیات تأمین نماید».
- هر چه بر توسعه و بسط کمپانی افزوده شده منافع ایران بیشتر دچار تضییع گردیده است.

- اگر کمپانی حاضر شود منافع مملکت را مطابق نظر دولت ایران بر وفق عدالت و انصاف تأمین نموده وثایق لازم را برای تأمین منافع ایران بدهد دولت ایران از اعطای امتیاز جدیدی به آن کمپانی اصولاً امتناع نخواهد داشت.

جریان الغای امتیازنامه داری در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۱۱/ اول دسامبر ۱۹۳۲ به مجلس شورای ملی گزارش شد و مجلس به اتفاق آراء آن اقدام را تصویب کرد و به دولت رأی اعتماد داد^{۳۳۱}.

تصمیم الغای امتیاز با جشن و چراغانی توأم بود. اما کمپانی سخت برآشفته و تجدید مذاکرات را موکول به آن دانست که دولت ابلاغیه حاکی از لغو امتیاز را پس بگیرد.

واکنش رسمی کمپانی به اقدام دولت طی پاسخ مورخ ۱۲ آذر ۱۳۱۱ به امضای جکس اعلام شد: «کمپانی به اطمینان حقوقی که به موجب امتیازنامه به او اعطا شده میلیون ها لیره در ایران خرج کرده است». قرارداد، قرارداد است و باید محترم شمرده شود، «خواه شرایط امتیاز برای دولت شاهنشاهی ایران عادلانه باشد و خواه نباشد». اعلامیه الغای امتیازنامه «تأثیرات بس زیان آوری» در امور کمپانی خواهد داشت و مدیران کمپانی امیدوارند که دولت شاهنشاهی پس از مطالعه «فوراً اعلامیه مذکور را مسترد

خواهند فرمود».

وزیرمختار بریتانیا نیز در تاریخ دوم دسامبر ۱۹۳۲/۱۱ آذر ۱۳۱۱ یادداشتی به وزارت خارجه داد و تهدید کرد که بریتانیا «در وقت ضرورت از توسل به همه اقدامات مشروع جهت حمایت منافع حقه و غیرقابل اعتراض خود تردید نخواهد داشت و هیچ گونه خسارت نسبت به منافع کمپانی نفت، یا مداخله مؤسسات یا عملیات آنرا در ایران تحمل نخواهد کرد». جواب وزارت خارجه به آن یادداشت بریتانیا، یادداشت تندتر دیگری را در هفتم دسامبر (۱۶ آذر) در پی داشت. بریتانیا این بار اخطار کرد که اگر دولت ایران تا یک هفته اعلامیه الغای امتیاز را پس نگیرد دولت بریتانیا موضوع اختلاف را به قید فوریت به دیوان داوری بین المللی لاهه ارجاع خواهد کرد.

۸. مخالفت کمیسر نفت با الغای امتیاز

در تاریخ ششم آذر ۱۳۱۱ یعنی همان روز که الغای امتیازنامه اعلام شد، وزارت دارایی ایران به کمیسر نفت خود در لندن (عیسی فیض) تلگراف کرد که «چون دولت امتیاز نفت را ملغی کرده است، فوراً از لندن خارج شده و به ایران مراجعه نمایید». کمیسر نفت با اعلام وصول تلگراف مزبور جواب داد که به نظر او «اقدام دولت علیه مستقیماً مخالف منافع ایران است»؛ و اضافه کرد که سر جان کدمن، رئیس کمپانی نفت انگلیس و ایران، فعلاً در آمریکاست و تقریباً تا چهار هفته دیگر برمی گردد و من «با آنکه مخالف دستور شما است در همین جا تا موقع عودت می مانم ... به این اقدامی که از طرف دولت به عمل آمده با نگرانی زیاد نگاه می کنم و خواهش می کنم در کلیه سیاست تجدید نظری بکنید زیرا معتقدم که اثرات این اقدام ممکن است خیلی وخیم باشد». کمیسر نفت تقاضا کرده بود که سواد تلگراف او به «عرض اعلی حضرت همایونی ارواحنا فدا» رسانیده شود.^{۳۳۲}

۹. ربودن اسلحه از دست حریف

رجینلد هوئر، وزیرمختار بریتانیا در تهران، موضعی بسیار سرسختانه داشت و با ورود در هرگونه مذاکره، مادام که ایران اعلامیه فسخ قرارداد را پس نگرفته است، مخالفت

می‌نمود. جکس از مصطفی فاتح خواست که خیلی محرمانه با تقی‌زاده مذاکره کند و مزه دهن او را دریابد. فاتح در دوم دسامبر ۱۹۳۲ به دیدن تقی‌زاده رفت. تقی‌زاده گفت: فسخ قرارداد بدین منظور بود که کمپانی پای میز مذاکره کشانیده شود، اما حالا دیگر عدول از آن ممکن نیست. پس گرفتن آن تصمیم برای شاه از نظر سیاسی در حکم خودکشی است و او را نزد همگان مورد تمسخر قرار خواهد داد. معلوم شد که شاه از تقی‌زاده خواسته است تا رهبری مذاکرات را برعهده گیرد. تقی‌زاده می‌گوید: امتیازی است که پیش از قانون اساسی توسط حکومتی که هیچ‌گونه پیوندی با ملت نداشته است، اعطا گردیده و ایران خود را در برابر آن ملزم نمی‌داند؛ اما در را باز می‌گذارد و آمادگی خود را برای مذاکره درباره امتیازی جدید اعلام می‌دارد.^{۳۳۳} برکناری رسمی تیمورتاش بیست روز دیگر، در ۲۳ دسامبر (۲ دی)، صورت گرفت اما از همان تاریخ ۲۶ نوامبر (۶ آذر) که شاه پرونده نفت را در آتش انداخت تکلیف او روشن شده بود. در آن سوی خط نیز سر لانسلت الیفانت^(۱)، قائم‌مقام وزیر خارجه بریتانیا، موضع بسیار سختی داشت و کلاً وزارت امور خارجه حاضر به هیچ‌گونه نرمش نبود. مشاوران حقوقی کمپانی هم بر آن بودند که اقدام به مذاکره در تهران خطا خواهد بود مگر آنکه ایران اعلامیه فسخ قرارداد را پس بگیرد.

فروغی در ۲۱ آذر ۱۳۱۱/۱۲ دسامبر ۱۹۳۲ جواب یادداشت مورخ ۷ دسامبر (۱۶ آذر) بریتانیا را داد و الغای امتیاز داری را یک امر داخلی ایران دانست که دیوان دادگستری صلاحیت مداخله در آنرا ندارد. فروغی تهدید کرد که اگر بریتانیا به روش فشار و ارباب که در پیش گرفته است ادامه دهد، ایران به شورای جامعه ملل شکایت خواهد برد. بریتانیا نگران شد که مبدا ایران پیشدستی کند و ابتکار عمل را در دست بگیرد، بنابراین فرصت از دست نگذاشت و فوراً شکایت خود را به شورا تسلیم کرد (۱۴ دسامبر ۱۹۳۲/۲۳ آذر ۱۳۱۱). وزارت خارجه بریتانیا هیأتی را به ژنو فرستاد و قرار شد کمپانی هم مشاوران حقوقی خود (هارولد براون و دکتر آیدلسون) را به ژنو بفرستد تا در دسترس نمایندگان دولت باشند. خود کدمن نیز چند روز دیگر به آنان ملحق شد.

(1). Sir Lancelot Olephant

۱۰. در راه ژنو

بریتانیا در لایحه‌ای که به شورا تقدیم کرد (مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۳۲ / ۲۸ آذر ۱۳۱۱) الغای امتیاز را در حکم مصادره نامشروع دانست و دولت ایران را به تخلف از موازین حقوق بین‌الملل متهم کرد. تهران بیش از پیش از این نیرنگ بریتانیا برآشفته و روزنامه‌ها کمپانی نفت را «لانه جاسوسی» نامیدند که به توطئه بر ضد دولت و ملت ایران برخاسته است. ریاست هیأت نمایندگی بریتانیا برای طرح شکایت در شورا با سر جان سایمون وزیر خارجه آن دولت بود. ایران نیز در تاریخ ۹ دی ۱۳۱۱ / ۳۰ دسامبر ۱۹۳۲ هیأتی را به سرپرستی علی‌اکبر داور، وزیر دادگستری و عضویت حسین علا رئیس کل بانک ملی، و نصرالله انتظام، رئیس اداره جامعه ملل در وزارت خارجه، به ژنو فرستاد. دکتر ادوارد بنش^(۱)، وزیر خارجه چکسلواکی، نیز به عنوان مخبر شورا در جلسات رسیدگی حضور داشت.

خلاصه مدافعات ایران این بود که کمپانی از همان آغاز کار روش نامعقولی را در پیش گرفته، از قرارداد تخلف ورزیده، حساب‌سازی کرده، نه ادامه مذاکرات و تجدید نظر در امتیازنامه را پذیرفته و نه با ارجاع اختلاف به داوری موافقت نموده است. حال که کمپانی به تعهدات قراردادی خود عمل نکرده است، دولت ایران نیز خود را ملزم به انجام تعهدات متقابل نمی‌داند. کمپانی عملیات خود را در خارج از ایران توسعه داده و از ارجاع کار به ایرانیان خودداری نموده است. ایران هیچ‌گاه عملی که ناقض موازین حقوق بین‌الملل باشد انجام نداده است و بنابراین مداخله دولت بریتانیا و طرح دعوی از سوی آن دولت بی‌مورد است. اختلاف دولت ایران با کمپانی محققاً یک امر داخلی ایران است و کمپانی در درجه اول می‌بایستی شکایت خود را نزد مراجع قانونی داخل ایران مطرح می‌کرد ولی این کار را نکرده است. ادعای حمایت سیاسی دولت بریتانیا از تبعه خود بر طبق موازین حقوق بین‌الملل وقتی قابل توجیه تواند بود که کمپانی همه امکانات قانونی موجود برای شکایت و طرح دعوی در داخل ایران را آزموده و راه حل احقاق حق را به روی خود بسته و مسدود یافته باشد.

(1). Beneš, Edward

به نظر می‌آید که در هیأت نمایندگی ایران جز داور که شاید تا حدودی از سوابق مذاکرات نفت اطلاع داشت، آن دو نفر دیگر فقط کلیاتی در حدود مقاله‌های جنجالی روزنامه‌ها می‌دانستند. علاوه بر این مناسبت در هیأت آورده بودند که او تا دو سه هفته پیش سفیر ایران در پاریس بود و درعین حال نمایندگی ایران در جامعه ملل را برعهده داشت و از همین رو با اوضاع و احوال آن مؤسسه بین‌المللی آشنا بود. نصرالله انتظام هم معاونت اداره جامعه ملل را در وزارت خارجه برعهده داشت و به همین مناسبت به پیشنهاد علاوه بر آن هیأت پیوسته بود. پرونده کامل هم قاعدتاً در دسترس نبوده است. نصرالله انتظام می‌نویسد:

«چون مدت مطالعات ما در تهران بسیار محدود و گرفتاری‌های سیاسی زیاد بود مجال نیافتیم تمام اسناد و مدارک را به دقت رسیدگی کنیم. ناچار آنچه از اسناد به نظرمان مفید آمد همراه بردیم تا بعداً در آن دقت کنیم همین که در ترن جابه‌جا شدیم بقچه اوراق را باز کردیم و شش روز بقیه سفر را هر یک در اتاق خود مثل اینکه در دفتر باشیم به کار پرداختیم. مطالعه و تدقیق در اوراق با خود داور بود و ترجمه آنها با علا و من».

عاقلاًترین کار داور آن بود که از بین راه به محسن رئیس کاردار سفارت ایران در پاریس، تلگرافی فرستاد و درخواست کرد به پرفسور دولاپرادل — که از صاحب‌نظران نامدار در حقوق بین‌المللی بود^{۳۳۴} — اطلاع دهند تا روز ورود هیأت در سفارت منتظر باشد. بدین گونه کار تهیه متن مدافعات ایران در پاریس آغاز شد. روزهای اول چنین می‌نمود که داور و دولاپرادل «از همکاری با هم زیاد خشنود نیستند»^{۳۳۵}. آنها یکدیگر را نمی‌شناختند، ولی کم‌کم با سلیقه و شیوه کار هم آشنا گشتند و حاصل کار مشترک آنان رضایت‌بخش بود.

انتظام می‌نویسد: «یادداشت و نطقی که تهیه شد از هر جهت وافی و مستدل بود. دلایل چون دانه تسبیح تدریجاً از ریز به درشت می‌رسید و با منطق محکمی عدم صلاحیت جامعه ملل را در امری که مطابق میثاق جامعه ملل از امور داخلی کشورها شناخته شده اثبات می‌نمود... پس از نطق داور، سر جان سیمون وزیر خارجه انگلیس که از وکلای زبردست انگلستان به شمار می‌رفت نطق مفصلی ایراد نمود...».

نطق وزیر خارجه انگلیس که پایان یافت دیر وقت بود و مانعی نداشت که ایران تقاضای ختم جلسه کند و جواب جواب را به روز بعد محول سازد تا فرصت تهیه نطق باقی باشد. مع هذا با وجود اینکه داور تسلط زیادی به زبان فرانسه، و تجربه و تمرینی در نطق ارتجالی به آن زبان، نداشت تقاضای ختم جلسه را نکرد و اظهارات سر جان سیمون را بی جواب نگذارد. انصافاً آنچه در پاسخ گفته کافی و شافی بود^{۳۳۶}.

این البته ارزیابی انتظام بود از دیدگاه ایرانیان. اما یادداشتی مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳/۶ بهمن ۱۳۱۱ از کدمن نشان می دهد که از دیدگاه او پاسخ داور «نامنسجم بود و لحنی ستیزه جویانه داشت» و برخلاف توقع بریتانیا «ذره ای نرمش و انعطاف در آن پیدا نبود»^{۳۳۷}.

۱۱. توصیه شورا برای مذاکره

پس از تبادل نظرهای مقدماتی؛ دکتر بنش در سوم فوریه ۱۹۳۳/۱۴ بهمن ۱۳۱۱ قطعنامه ای را به شورا پیشنهاد کرد که به موجب آن از هر دو طرف دعوی خواسته شده بود سعی کنند تا اختلاف خود را با مذاکره مستقیم فیصله بخشند و نتیجه را به جلسه آینده شورا در ماه می گزارش کنند. نوری سعید پاشا سیاستمدار نامدار عراقی، که از دوستان پابرجای انگلیس در خاورمیانه بود، در ژنو حضور داشت و نقش واسطه میان طرفین را بازی می کرد. به کوشش او نمایندگان کمپانی در یک مهمانی غیررسمی ناهار با هیأت ایرانی گرد هم آمدند.

داور فهرست خواسته های ایران را به اطلاع کدمن رسانید. این خواسته ها عبارت بود از:

- بیست و پنج درصد سهم در کمپانی با حق تعیین نماینده در هیأت مدیره؛
- تضمین حداقل درآمد ایران به قرار یک میلیون لیره طلا برای شش میلیون تن اول، و شانزده درصد از منافع برای تولید بالاتر از شش میلیون تن؛
- الزام کمپانی به پرداخت مالیات بر درآمد بر وفق قانون ایران؛
- محدود کردن حوزه امتیاز؛
- غیرانحصاری بودن حق لوله کشی در قلمرو امتیاز؛
- افزایش میزان تولید؛

- تخفیف در قیمت نفت مورد نیاز مصرف داخلی ایران؛

- تعهد تصفیه نفت در داخل کشور؛

- پرداخت مطالبات معوقه.

کدمن ادامه بحث براساس درخواست‌های ایران را بی‌ثمر می‌دانست و نیز اصرار داشت که مذاکرات در ژنو یا پاریس صورت گیرد. اما نمایندگان ایران تأکید می‌نمودند که اجازه ندارند بحث را بیش از این ادامه دهند و اصولاً هرگونه مذاکره باید در تهران انجام شود. سرانجام ملاقات دیگری میان طرفین در پاریس صورت پذیرفت و قرار شد که دور دوم مذاکرات در تهران دنبال شود.

۱۲. مذاکرات تهران

کدمن به اتفاق فریزر و دکتر یانگ در دوم مارس ۱۹۳۳/یازدهم اسفند ۱۳۱۱ لندن را ترک گفتند و از راه بمبئی به تهران آمدند. آنان پیش‌نویس قراردادی را که در نظر داشتند با خود آوردند. اصول مورد نظر کمپانی عبارت بود از:

- جایگزین کردن سهم منافع با حق الامتیاز مقطوع براساس هر تن از نفت تولید شده؛

- پرداخت شانزده درصد از سود قابل تقسیم سالانه هر گاه که زاید بر مبلغ

۲۶۰۱۳۶۰۰۰ لیره باشد؛

- تقلیل مساحت ناحیه امتیاز به یکصد هزار میل؛

- تمدید مدت امتیاز تا ۷۵ سال.

کدمن و همراهان او در ۳ آوریل ۱۴/۱۹۳۳ فروردین ۱۳۱۲ به تهران رسیدند. مذاکرات در پنجم آوریل (۱۶ فروردین) آغاز شد، اما کدمن به عذر کسالت از حضور در نشست‌ها سرباز زد و فریزر را به جای خود فرستاد. فریزر مدیر عامل شرکت نفت اسکاتلند بود که کدمن او را به قائم‌مقامی خود در هیأت مدیره کمپانی منصوب کرده بود. فریزر مردی لجوج و سرسخت بود و بر زمینه‌های فنی، اداری و بازرگانی نفت وقوف و تسلط کامل داشت. سابقه آشنایی با شاه، کدمن را بر آن داشت که از رودررویی با حریف سرسختی چون تقی‌زاده احتراز کند و خود را برای مواجهه با شاه در آخرین دور نگاهدارد.

لرد گرینوی در آستانه سفر کدمن به تهران نامه‌ای برای او فرستاد و گفت: شما کاری مهم برعهده دارید که ممکن است به درازا بکشد، چه شرقیان اسیر مماطله و دست به دست کرده‌اند؛ اما شما دولت (بریتانیا) را پشت سر خود دارید و لذا از موقعیت محکمی برخوردار خواهید بود — خیلی محکم‌تر از آن روزها که با تیمورتاش معامله می‌کردید — و من شک ندارم که آخر سر موفق خواهید شد و به قراردادی تازه دست خواهید یافت که از هر حیث برای کمپانی رضایت‌بخش باشد.

۱۳. تزلزل روحیه رضا شاه

فریزر و تقی‌زاده هیچ‌کدام حاضر نبودند که دست خود را پیش حریف رو کنند. فریزر پیشنهاد کمپانی را از لندن با خود آورده بود ولی از افشای آن سر باز می‌زد، و از تقی‌زاده می‌خواست تا پیشنهاد ایران را مطرح کند. اصول پیشنهاد ایران همان بود که در ژنو توسط داور و علاوه بر اطلاع کدمن رسانیده شده بود و حق آن بود که این بار پاسخ کمپانی در میان آورده شود. باوجود این تقی‌زاده یک‌بار دیگر خلاصه خواسته‌های ایران را در خصوص حق الامتیاز، افزایش تولید و لزوم مشارکت در سهام کمپانی بیان کرد. اما فریزر به این مقدار قانع نبود و گفت تا پیشنهاد تام و تمام ایران مکمل و نهایی تسلیم نشود، او نمی‌تواند مذاکره را ادامه دهد. کدمن که در پشت صحنه مراقب حرکتهای حریف بود فرصت فرونگذاشت و فوراً تقاضای شرفیابی کرد و چون در تاریخ یازدهم آوریل (۲۲ فروردین) بار یافت، دست بالا را گرفت و شکایت آغاز کرد که یک هفته است به تهران آمده و هنوز وزیران شاه نگفته‌اند که از او چه می‌خواهند. او شمه‌ای از سابقه مذاکرات خود با تیمورتاش را حکایت کرد. شاه پاسخ داد که به‌هیچ‌رو نمی‌خواهد دوباره به شورای جامعه ملل برود، می‌خواهد کمپانی همچنان به فعالیت خود ادامه دهد، نمی‌خواهد کار را از کمپانی بگیرد و به دیگری بدهد، اصلاً نمی‌خواهد دست دیگری در عملیات نفتی ایران در میان آید. چه جریانی پشت پرده اتفاق افتاده بود به روشنی معلوم نیست. به روایت کدمن شاه تأکید کرد که فسخ قرارداد فقط به این منظور بود که صفحه تازه‌ای در روابط با کمپانی باز شود، وگرنه او از عملیات کمپانی کمال رضایت را داشته و تنها دل‌چرکینی او بر سر مسائل مالی بوده است. چنین می‌نمود که شاه از مداخله دولت

بریتانیا تکان خورده، سراسیمه و مبهوت شده است^{۳۳۸}. البته این برداشتهای گدمن است از مذاکراتی که با شاه داشته و در یادداشتهای خود آورده است و مورخان همه به آن یادداشتها استناد نموده‌اند. گزارش مستقل دیگری از آن مذاکرات در دست نیست. به روایت گدمن، شاه حتی گفته بود که عملکرد کمپانی باید سرمشق ملت ایران قرار گیرد^{۳۳۹}.

دو روز دیگر (۲۴ فروردین ۱۳ آوریل) پیش‌نویس قراردادی مشتمل بر ۱۶ ماده از سوی ایران به فریزر داده شد. فریزر باز از قول گدمن پاسخ داد مادام که پیشنهاد کامل و نهایی ایران را دریافت نکند، مذاکره نخواهد کرد. ایران باید حرف آخر خودش را بزند. شرایط ناتمامی هم که ایران پیش کشیده به کلی غیرقابل قبول است و توقف بیشتر او در تهران برای بحث درباره آنها بی‌فایده خواهد بود. تقی‌زاده در پاسخ گفت این پیشنهادهای ماست و حاضریم که ملاحظات شما را بشنویم، و اصلاحاتی را که در آن پیشنهادها لازم می‌دانید مورد توجه قرار دهیم.

تقی‌زاده اصرار داشت که خود گدمن چرا آفتابی نمی‌شود. به فریزر که از سوی گدمن پیغام آورده بود گفت منتظر بود ایشان خود بیایند و اگر نظری دارند بفرمایند. کوشش‌های تقی‌زاده برای اینکه گدمن را به پای میز مذاکره بکشاند و یا راه او را به سوی شاه سد کند، بی‌ثمر بود. گدمن خوب می‌دانست که به کجای حریف باید ضربه بزند و تمام صولت و مهابت خود را برای آن مقابله نهایی ذخیره می‌کرد.

و چنین بود که گدمن بر ناشکیبایی و بی‌قراری می‌افزود و هرچه بیشتر بی‌حوصلگی و ستیزگی می‌نمود. فروغی که می‌کوشید او را نرم گرداند، گفت این مشکل بیشتر حاصل عصبانیت شاه از دست تیمورتاش بوده و شاه فکر نمی‌کرده است که الغای امتیاز به این صورت مورد سوء تعبیر قرار خواهد گرفت. گدمن همچنان سرسختی می‌نمود و در برابر توضیحات فروغی بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی نشان می‌داد.

۱۴. مجلس نهم و لایحه بودجه

مجلس نهم که رسمیت یافت، مخبرالسلطنه هدایت در ۲۹ فروردین ۱۳۱۲ اعضای دولت خود را به مجلس معرفی کرد. فروغی وزیر خارجه، تقی‌زاده وزیر مالیه، داور وزیر

عدلیه، سردار اسعد وزیر جنگ، و منصور وزیر طرق بودند. در بودجه سال ۱۳۱۲ش که به مجلس داده شد، درآمد نفت از عواید عمومی دولت تفکیک و در حساب ذخیره ویژه متمرکز گردیده بود. «طبق این لایحه عایداتی که از منابع نفتی ایران، یا آنچه مربوط به آن از حساب معوقه و جاری وصول شود به حساب ذخیره مملکتی محسوب می‌گردید ... رقم عایدات کل ۵۰،۶۶۰،۰۰۰ تومان و مخارج کل ۵۰،۶۰۰،۰۰۰ بود یعنی عایدات از مخارج ۶۰،۰۰۰ تومان بیشتر بود»^{۳۴۰}.

۱۵. شگرد ستیزه‌جویانه کمپانی

دوروز دیگر در ۳۰ فروردین ۱۹۱۳/۱۹ آوریل ۱۹۳۳ نمایندگان طرفین برای بحث در خصوص پیش‌نویس ایران گردآمدند. فریزر نخست به بهانه‌گیری پرداخت که پیشنهاد دولت راجع به محدودیت ناحیه قرارداد مبهم و ناروشن است و جزئیات آنرا مشخص نکرده‌اند. آنگاه به ماده دیگر پیش‌نویس، که مدت قرارداد را به سی سال محدود می‌کرد، تاخت و آنرا غیرقابل قبول دانست. بعد مطالب دیگر پیش‌نویس یعنی خواسته‌های ایران از جمله مواد مربوط به تعهد افزایش تولید و مسأله صرف نظر کردن از حق انحصاری لوله‌کشی، و اینکه دست کم ۹۰ درصد نفت خام باید در ایران تصفیه شود و به صورت فراورده صادر گردد، و این که کارکنان کمپانی باید ایرانی باشند، و اینکه کمپانی باید مالیات و عوارض مقرر را بپردازد، یکی پس از دیگری مورد ایراد و اعتراض قرار گرفت. در گزارشی که وزیرمختار بریتانیا از جریان این مذاکرات برای لندن فرستاد آمده است که فریزر «جای تردید باقی نگذاشت که شرکت نفت هیچ‌کدام از آن پیشنهادها را نمی‌تواند به‌عنوان پایه عقد قرارداد جدید بپذیرد». علاوه بر این منفی و ستیزه‌جویانه کمپانی که همه مواد پیشنهاد شده از سوی دولت را به دیده رد و انکار می‌نگریست و راهی به سوی تفاهم و توافق باز نمی‌گذاشت، متحیر بود.

سرانجام در ۲۱ آوریل (اول اردیبهشت) پیش‌نویس متقابلی از کمپانی به تقی‌زاده تسلیم گردید و بحث درباره آن دو روز دیگر ادامه یافت. چنین به نظر می‌رسید که مواضع دو طرف قابل جمع نیست. تقی‌زاده تضمین حداقل درآمد ایران را می‌خواست و معتقد بود که کمپانی یا باید به این درخواست گردن نهد و یا ناحیه امتیاز را مسترد دارد.

حق‌الامتیاز باید به طلا پرداخت شود. او همچنین روی مدت قرارداد تأکید می‌ورزید که نباید از سی سال تجاوز نماید و حال آنکه نظر کمپانی هفتاد و پنج سال بود. باز تقی‌زاده اصرار داشت که ایران باید در برابر تصمیماتی که آنرا منافی با منافع و مصالح خود بداند حق وتو داشته باشد. او خواهان مشارکت فعال ایران در تصمیم‌گیری‌های کمپانی بود و می‌گفت که وضع ایران بر نمی‌تابد که صرفاً ناظر و تماشاگر باشد و به آن اندازه که قانون انگلیس برای حمایت سهام‌داران عادی در برابر تصمیمات مدیران شرکت‌های بازرگانی مقرر داشته است قناعت نماید. ایران یک سهام‌دار عادی نیست. دولت ایران در این زمینه خیلی بیشتر از دولت انگلیس حق دارد و کمپانی نباید به خود اجازه دهد که صرفاً دنباله‌رو مصالح دولت انگلستان باشد. به نظر تقی‌زاده پیش‌نویس کمپانی با این مقاصد اصولی دولت ایران سازگاری نداشت و نیز از صراحت و شفافیت کافی برخوردار نبود.^{۳۴۱} فریزر همان تهدید همیشگی را پیش کشید که کمپانی می‌تواند نفت ایران را از عملیات دیگر خود جدا سازد و برای اداره آن یک شرکت فرعی مجزا ایجاد کند.

این آخرین مرحله مذاکرات بود و بدین گونه توافق غیرممکن می‌نمود. نمایندگان کمپانی اعلام کردند که می‌خواهند دو روز دیگر در ۲۵ آوریل، تهران را ترک گویند و در این هنگام بود که کدمن وقت خواست تا برای خداحافظی نزد شاه برود.

آشتی جویی شاه

کدمن در بامداد روز ۲۴ آوریل (۴ اردیبهشت) به دیدن شاه رفت. آن روز هفتمین سالروز تاج‌گذاری شاه بود و نمایندگان مجلس برای عرض تبریک به دربار آمده بودند. کدمن پیشنهاد کرد که شاه شخصاً ریاست جلسه مذاکرات را بر عهده بگیرد و اصرار داشت که آن جلسه فوراً و در همان ساعت تشکیل شود.

این درخواست که از شدت فشار بر رضا شاه حکایت می‌کرد به علت حضور نمایندگان مجلس که منتظر شرفیابی بودند پذیرفته نشد و جلسه به بعدازظهر موکول گردید. تقی‌زاده و داور و فروغی با شاه از یک طرف، و فریزر و یانگ^{۳۴۲} با کدمن از طرف دیگر در آن جلسه شرکت داشتند. کدمن اصول پیشنهادهای کمپانی را تشریح کرد و گفت

کمپانی نمی‌تواند تضمین دهد که به لحاظ حجم، دست‌کم شش میلیون تن در سال تولید خواهد کرد، و نیز نمی‌تواند به لحاظ مبلغ، بیش از هفتصد و پنجاه هزار لیره در سال درآمد برای ایران تضمین بکند. شاه برخلاف انتظار، مقاومتی نشان نداد. او حالتی آشتی‌جویانه داشت. بیشتر حرف‌های کدمن را پذیرفت و حتی گفت که اصلاً نه دنبال حق و تواست و نه نماینده در هیأت مدیره کمپانی می‌خواهد. آنگاه شروع کرد به موعظه برای وزیران خود و خلاصه مطلبش آن بود که وزیران در سطحی پایین‌تر ایستاده‌اند و جز دور و بر خود را نمی‌توانند دید اما من بر فراز قله ایستاده‌ام و افق وسیع‌تری را در چشم‌انداز خود دارم.

در پی این جلسه بود که نمایندگان طرفین در ۲۵ و ۲۶ آوریل ۱۹۳۳ و ۵ و ۶ اردیبهشت در مورد نکات اصلی قرارداد با هم توافق نمودند و فقط یک نکته عمده باقی ماند و آن مسأله مدت بود که کدمن بر هفتاد و پنج سال اصرار داشت و ایرانی‌ها زیربار بیش از سی سال نمی‌رفتند.^{۳۴۳} این مسأله را هم شخص شاه با قبول مدت شست سال فیصله داد.^{۳۴۴}

گزارش مذاکرات تهران را که منتهی به امضای قرارداد جدید شد در فصل گذشته از زبان تنها راوی ایرانی آن، تقی‌زاده، نقل کرده بودیم. در این فصل نیز همان گزارش را از زبان طرف بریتانیایی که عمدتاً براساس روایت تنها راوی بریتانیایی، کدمن، تنظیم یافته است، آوردیم.

هر یک از این روایت‌ها گوشه‌هایی از ماجرا را روشن می‌سازند و به یک معنی مکمل همدیگرند.

۱۶. شکست یا پیروزی؟

اعلامیه‌ای در باب نفت از سوی دولت ایران منتشر شده بود که قرارداد جدید را پیروزی بزرگی برای ایران جلوه می‌داد. رندل^(۱) مدیر کل وزارت خارجه انگلیس، که مسئولیت امور ایران و خاورمیانه را برعهده داشت، در یادداشت مورخ ۸ می ۱۹۳۳

(1). Rendall

۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۲ به سر جان سایمون از قول مقامات کمپانی می گوید مصلحت ایجاب می کند که در مورد اعلامیه دولت ایران سکوت شود، زیرا «نخستین هدف ما در حال حاضر ایجاد وضعی است که در آن متن قرارداد امضا شده هرچه زودتر از تصویب مجلس شورای ملی ایران بگذرد»^{۳۴۵}.

هوئر وزیر مختار انگلیس در تهران، در گزارش مورخ ۴ می ۱۴/۱۹۳۳ اردیبهشت ۱۳۱۲ به وزیر خارجه انگلستان می نویسد: «از نظر سر جان کدمن همان بهتر که مردم عامی ایران تصور کنند پادشاهشان به پیروزی بزرگی نایل شده و انگلستان را شکست داده است. از بین بردن این تصور موهوم ابداً صلاح نیست، مگر اینکه مطبوعات ایران در تشریح پیروزی حکومتشان راه اغراق بپیمایند که در آن صورت می شود اشتباهشان را به نحو مناسب تصحیح کرد. خود من کاملاً با این نظر موافقم»^{۳۴۶}.

تبلیغات دولت می کوشید تا جهات منفی قرارداد جدید را یکسره پنهان دارد و برخی جنبه های مثبت آنرا مانند تقلیل ناحیه امتیاز و الغای انحصاری بودن تأسیس خط لوله برجسته تر سازد. هیچ کس از تضمینات خاص حقوقی که به منظور تثبیت شرایط امتیاز در قرارداد جدید گنجانیده شده بود — و در قرارداد دادرسی سابقه نداشت — و حتی از تمدید مدت قرارداد که خیلی روشن بود و فهم آن نیاز به اطلاعات حقوقی نداشت، سخن نمی گفت.

اما حقیقت احوال پس از آنکه آبها از آسیاب افتاد در روزنامه /اطلاعات — که خود بلندگوی دولت وقت و دست اندرکاران معرکه آرای بود — به این نحو گزارش شد: «شور و شعفی که تمام مردم کشور داشتند ناگهان به یأس مبدل شد. آن جشن ها و چراغانی ها و ساز و آوازا و فریادهای شادی و شغف به سکوت آمیخته به بهت و تعجب تبدیل گردید. دیگر در هیچ یک از مطبوعات تعبیر و تفسیری درباره قرارداد جدید دیده نشد و جز سکوت در عامه طبقات، انعکاس دیگری در افکار مردم مشاهده نگردید»^{۳۴۷}.

۱۷. گزارش وزیرمختار بریتانیا

روایت دیگری از ماجرای مذاکرات در گزارشی رسمی که توسط وزیرمختار بریتانیا در تهران تهیه و در تاریخ ۶ می ۱۶/۱۹۳۳ اردیبهشت ۱۳۱۲ به لندن فرستاده شد،

به صورت زیر آمده است:

«در بیست و دوم آوریل طرفین موافقت کردند این خبر را، که مذاکرات به شکست انجامیده، در یک مصاحبه مطبوعاتی به اطلاع خبرنگاران منتظر خارجی برسانند. در اینجا بود که سر جان گدمن از فروغی تقاضای شرفیابی به حضور اعلی حضرت را کرد تا مراسم خداحافظی را انجام دهد. این تقاضا پذیرفته شد و ساعت ده روز بعد (۲۳ آوریل) برای وقت شرفیابی تعیین گردید. شاید این یک تصادف محض نبود که شاه در همان لحظات که سر جان گدمن را به حضور پذیرفته بود، از پشت پنجره‌های اتاقش هواپیمای اختصاصی رئیس شرکت نفت را که مشغول پرواز تمرینی برای مسافرت روز بعد بود به چشم می‌دید و مفهوم آنرا درک می‌کرد. حالا منظور از این پرواز تمرینی هرچه می‌خواست باشد، شاه وقتی که از سر جان گدمن شنید که وی و اعضای هیأت نمایندگی شرکت فردا پیش از ظهر خیال عزیمت از تهران را دارند، این خبر را نوعی شوخی تلقی کرد و گفت که نقشه حرکت باید به تعویق بیفتد تا او شخصاً نظرات طرفین را بشنود.

این مصاحبه با شخص رضا شاه موفقیتی درخشان بود که در ضمن آن سر جان گدمن توانست اعلی حضرت شاهنشاه ایران را متقاعد سازد که نه شرکت نفت ایران و انگلیس و نه سایر شرکت‌های نفت جهان هیچ‌کدام حاضر نخواهند شد بر مبنای خواسته‌هایی که دولت پیش کشیده برای استخراج و تولید نفت ایران سرمایه‌گذاری کنند. لحن نافذ کلام رئیس شرکت نفت رضا شاه را چنان تحت تأثیر قرار داد که با وصف عدم رضایت فروغی (که قیافه مایوس و بهت‌زده‌اش نشان می‌داد ابداً با نظر ملوکانه موافق نیست) رضایت خود را با این طرح که فردا شخصاً در جلسه مشترک نمایندگان ایران و شرکت نفت شرکت جدید اعلام داشت.

«در این جلسه که با حضور شاه تشکیل شد اعلی حضرت پیشنهادهای سابق هیأت نمایندگی ایران را که روی کاغذ آمده بود، تقریباً می‌شود گفت که توی سبد کاغذهای باطله انداخت و سپس در حالی که وزرای سه‌گانه را مورد خطاب قرار داده بود شروع به دادن اندرز به آنها کرد. هر سه وزیر در غایت ناراحتی حرف‌های شاه را که نوعی توبیخ پدران بود شنیدند و ساکت ماندند. ماحصل حرف شاه (خطاب به وزیرانش) این بود: «شما که در این مذاکرات شرکت داشته‌اید همه‌تان مردانی دلسوز و وطن‌پرست

هستید ... اما تنها نقصی که در روش کارتان می بینم این است که به این قضیه فقط از دیدگاه منافع کشورتان نزدیک شده اید که البته بنفسه مستوجب قدردانی است اما نتیجه ای عاید نمی کند... من که به این قضیه از دیدگاه وسیع تری می نگرم رموز سیاست خارجی را بهتر از شما می دانم و تشخیص می دهم که حفظ روابط حسنه میان ایران و انگلیس تا چه حد از نظر آتیۀ کشورمان مهم است. با توجه به تمام اطراف و جوانب قضیه تصمیم گرفته ام که در عقد قرارداد جدید هیچ لازم نیست انسان بیش از حد پایبند جزئیات فنی باشد، بلکه باید طبق اصول سیاستمداری به حریم مشکلات نزدیک شود و آنها را از میان بردارد. از این لحاظ پس از بررسی دقیق پیشنهادهای شرکت نفت به این نتیجه رسیده ام که بر مبنای همین پیشنهادهای می شود اختلاف کنونی میان دولت ایران و شرکت نفت را حل کرد و قراردادی بست که متضمن منافع طرفین باشد.»

«رویه شاه ... بی نهایت دوستانه بود ... به طوری که نمایندگان شرکت نفت امیدوار شدند که متن امتیازنامه جدید را می شود روز بعد امضا کرد. متأسفانه در عمل ثابت شد که تنظیم و تکمیل متن نهایی در ظرف مدتی که انتظار می رفت مقدور نیست و باید جلسه دیگری تشکیل شود. در آغاز این جلسه، که مقدر بود جلسه نهایی باشد، هیأت نمایندگی ایران دوباره شروع به طرح خواسته هایی کردند که قابل قبول نبود و کار را به درازا می کشاند؛ اما موقعی که سر جان گدمن تهدید کرد در جلسه شرفیابی آن روز که برای کسب اجازه مرخصی از شاه پیش از عزیمت معظم له به مازندران تعیین شده بود مشکلات جدید ناشی از رویۀ نامساعد هیأت نمایندگی ایران را به عرض ملوکانه خواهد رساند، وزرای ایرانی دست از اشکال تراشی برداشتند و در مقابل استدلال سر جان گدمن تسلیم شدند ...»^{۳۴۸}.

وزیرمختار بریتانیا در همین گزارش می گوید: «مؤثرترین عامل در رساندن مذاکرات تهران به نتیجه مطلوب همان مهارتی است که سر جان گدمن در برخورد و مصاحبه اش با شاه نشان داد شخصاً بر این عقیده ام که رضا شاه اشکال اصلی قضیه را تشخیص داد، یعنی فهمید که اگر دوباره به جامعه ملل برگردد انگلستان به طور حتم برنده خواهد شد.»

این گزارش رسمی در واقع صورت مشروح روایت بریتانیایی اول است که پیشتر

آورده‌ایم و از این لحاظ مهم است که در ضمن آن به جزئیات بیشتری اشاره شده، از قبیل نمایش پرواز تمرینی هواپیمای اختصاصی رئیس شرکت نفت که گویا خود را برای پرواز روز بعد آماده می‌کرده تا چشم شاه را بترساند و به او حالی کنند که دیگر به آخر خط رسیده و فرصت چانه‌زدن باقی نمانده است.

گزارش رسمی وزیرمختار بریتانیا حکایت از آن دارد که مذاکره‌کنندگان ایرانی، حتی پس از جلسه‌ای که در حضور رضا شاه تشکیل شد و خطاب عتاب‌آلود او را شنیدند، همچنان به مقاومت ادامه می‌دادند و دست از آنچه وزیرمختار «اشکال‌تراشی» می‌نامد برنمی‌داشتند، چندان که مواجه با تهدید کدمن شدند که عواقب تمرد از اوامر ملوکانه را به آنان یادآور گردید. رضا شاه وزیران خود را ملامت می‌کند که چرا پایبند «جزئیات فنی» بوده و از اهمیت روابط حسنه با انگلیس غفلت ورزیده‌اند. او صراحتاً می‌گوید پیشنهادهای شرکت نفت را دقیقاً بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که کار «بر مبنای همین پیشنهادها» خاتمه یابد، و این همه گواهی متقن و معتبر بر صحت روایت تقی‌زاده است که می‌گوید ما چند نفر مذاکره‌کننده ابداً راضی نبودیم و به‌ویژه از تمدید مدت امتیاز که در واپسین مرحله مذاکرات مطرح شد سخت تحاشی می‌نمودیم. تقی‌زاده از ناراحتی داور یاد می‌کند و گزارش وزیر مختار از «قیافه مأیوس و بهت‌زده فروغی» و «غایت ناراحتی هر سه وزیر» در برابر حرف‌های رضا شاه سخن می‌گوید.

در این میان آنچه هنوز در پرده خفا مانده آن روی ماجرا یعنی پشت صحنه این نمایش است که بارضا شاه چه گفته و دل او را چگونه خالی کرده‌اند که یک‌باره واداده و به قول تقی‌زاده «جا خورد» و «وازد» و «کسی به درستی علتش را نفهمید که چرا یک‌مرتبه سست شد» و عقب‌نشینی کرد.

آبراهامیان دلیل عقب‌نشینی ناگهانی رضا شاه را «جلوگیری از ضبط دارایی‌های خارجی ایران» می‌داند و درعین حال یادآور می‌شود که «شاه همچنین مرعوب ورود نیروی دریایی انگلیس به خلیج فارس شده بود»^{۳۴۹}.

دیگران توجه بیشتر رضا شاه را به عمق فاجعه دلیل عقب‌نشینی او دانسته و گفته‌اند در صورتی که اختلاف به شورای جامعه ملل برمی‌گشت، تقریباً یقین بود که شورای رأی به محکومیت ایران می‌دهد، در آن صورت ایران مجبور می‌شد که اعلامیه فسخ قرارداد

را پس بگیرد و این امر برای رضا شاه پس از جشن و سروری که در سراسر کشور راه انداخته بودند غیر قابل تصور بود. خودداری از پذیرفتن محکومیت و اجرای رأی شورا نیز قطعاً عواقبی داشت و در آن صورت «شورش‌های داخلی و احتمالاً اشغال خوزستان توسط قوای نظامی انگلیس اجتناب‌ناپذیر»^{۳۵۰} می‌نمود.

اینها همه حدسیاتی بیش نیست و حقیقت مطلب همچنان در گورستان اسرار تاریخ مدفون مانده است. بیرون پرده مذاکراتی بود که نمایندگان ایران با نمایندگان کمپانی انجام می‌دادند، اما درون پرده منازعه میان دو دولت بود و فراموش نشود که مذاکره زیر شمشیر تهدید بازگشت به جامعه ملل صورت می‌گرفت و دعوی در جامعه ملل دو طرف داشت: مدعی و مدعی علیه: مدعی دولت بریتانیا بود و مدعی علیه دولت ایران. چگونه می‌توان باور داشت که بریتانیای کبیر پس از آن اقدام پر سر و صدا برای اعزام قوا و جنگ و دندان نشان دادن در خلیج فارس، و پس از آن تدارک دامنه‌دار اقامه دعوی در ژنو و تصدی شخص وزیر خارجه (سر جان سائیمون) در بیان دلایل و نطق و تفصیل جلسه رسیدگی، یک‌باره از جریان کناره گرفته و به صورت ناظری بی‌طرف، مصداق لاناقتی فیها و لاجملی، درآمده باشد. معقول‌تر آن است که مذاکرات فریزر و تقی‌زاده را چانه‌زدن‌هایی در سطح کارشناسان تلقی کنیم و در نهایت امر سرنوشت اختلاف و تصمیم‌گیری می‌بایستی در سطح دو دولت تعیین می‌شد. وزیرمختار بریتانیا در تهران نمایندگی دولت متبوع خود را برعهده داشت و دولت ایران در شخص رضا شاه خلاصه می‌شد. بدین‌گونه می‌توان مطمئن بود که میان وزیرمختار و شخص رضا شاه برخوردهایی وجود داشته و باز می‌توان مطمئن بود که در آن برخوردها فروغی به عنوان وزیرخارجه و محرم و مترجم پادشاه حضور داشته است. باید بسیار متأسف بود که ظاهراً هیچ یادداشتی از او در این باره به‌جا نمانده و اسناد رسمی بریتانیا هم تاکنون چیزی از پشت پرده مذاکرات افشا ننموده است.

۱۸. تقی‌زاده و آخرین روایت او

یک روایت دیگر از تقی‌زاده در دست است که آنرا در پاسخ ابراهیم صفایی نوشته و قرار بود پیش از مرگش چاپ نشود. چرا؟ به درستی معلوم نیست شاید از این لحاظ

که نکته‌ها و اشاره‌هایی در آن نوشته هست که نویسنده مایل نبود بیشتر شکافته شود و پرده‌داری کامل صورت گیرد و در روزهای آخر عمر اسباب زحمت او گردد.

قسمتی از آن نوشته بعد از مرگ تقی‌زاده در مجله *راهنمای کتاب* به چاپ رسید ولی چاپ تمام و کامل آن به مناسبت سختی وضع اختناق افکار و آثار ممکن نشد^{۳۵۱}. آن قسمت که چاپش در زمان محمدرضا شاه میسر نبوده، پس از انقلاب نخست در مجله *خوندنیه* مورخ ۲۰ آبان ۱۳۵۷ و سپس به عنوان پیوست سیزدهم کتاب *زندگی طوفانی* (۱۳۷۲ش) انتشار یافت و ما همان را نقل می‌کنیم:

«... در آن آخر آنها گفتند خوب همه آنها را قبول می‌کنیم، اما مدت امتیاز جدید زیاد شود. یک شصت سال دیگر تمدید شود. گفتیم محال است. سر این کشمکش شد. دوباره سودای ما نگرفت. آنها هم گفتند ما غیر از این اگر باشد چمدان‌هایمان را می‌بندیم و می‌رویم. این بود که فردای آن روز رفت پیش رضا شاه به عنوان خداحافظی. گفت سودای ما وزرای شما نمی‌شود. حالا امروز نروید. یک جلسه پیش من باشد. مثل اینکه خبر ندارد. در حالی که مرحوم داور گفت ما ساعت به ساعت می‌گفتیم. گفت در حضور خود من بحث می‌کنیم. عصر یک جلسه کردند. خودش هم آمد. گفت ما با آقایان در خیلی چیزهایی کنار آمدیم. ۷۵۰ هزار لیتر، چه نفت در بیاید یا نیاید، حداقل قرار داده بودند و گفت تقاضای ما این است که مدت را شصت سال از حالا تمدید کنید.

رضا شاه چه حيله بود نمی‌دانم گفت محال است. ابداً ابداً نمی‌شود. ما این همه در این مدت چهل سال لعنت کرده‌ایم به آن کسی که این امتیاز را داده، می‌خواهید شصت سال دیگر به ما لعنت بکنند.

آنها طبیبی داشتند که برای ترجمه آمده بود. این بدان جهت بود که رضا شاه گفت فاتح [مصطفی فاتح] مصلحت نیست در حضور وزرای من باشد. آن دکتر او را هم معالجه کرده بود می‌شناخت. با آمدن او موافقت کرده بود. او این قسمت از گفته رضا شاه را ترجمه کرد. رئیس کمپانی گفت معنی این است که نمی‌شود. ما را مرخص بکنید برویم. این در آنجا جا خورد. کار همین‌طور تمام نشد، جلسه تمام نشد و به جایی نرسید.

به علا و داور و من گفت یک‌جوری سرش را به یک جایی بیاورید. دلایل مختلف به تغییر این تصمیم گفته شده ولی به درستی معلوم نشد. به هر حال وا زد. کسی به

درستی علتش را نفهمید که چرا یک مرتبه سست شد. خودش گفت طوری کنار بیااید. آخر آنچه آنها می خواستند شد. نظر بر این شد که امضا بشود با همان طول مدت. ما خیلی خیلی ناراضی شدیم. من که ملول شدم. به قدری که خودش هم این را فهمیده ملتفت شد که من ملول شدم. چون آخرین امضا کردند نصف شب ساعت دوازده امضا کردند. داور آدم خیلی عاقلی بود. او هم خیلی خیلی ملول شد. «گفت به من که این دیگر بد شد و خیلی هم بد شد. دو سه روز رضا شاه هی به من می گفت که شما چه تان است. گفتم چیزی نیست ن خوابیده ام. بعد خودش یواش یواش ملتفت می شد. به من گفت که شما خیال نکنید که خیلی بد شده است. بعدها اصلاح می شود. هی مرا تسلی می داد. مثل آنکه من خدمت عظیمی به او کردم. چون خودش میل داشت آن کار بگذرد می خواست تعریف بکند»^{۳۵۲}.

نکات قابل تأمل در این نوشته تقی زاده زیاد است، از جمله آنکه می گوید داور ساعت به ساعت جریان مذاکرات را به رضا شاه اطلاع می داده است. آن عبارت تقی زاده پرمعنی می نماید که می گوید وقتی نماینده کمپانی مسأله تمديد را پیش کشید «رضا شاه چه حيله بود نمی دانم گفت محال است، ابداً ابداً نمی شود» تقی زاده مثل اینکه می خواهد بگوید رضا شاه پیشتر و پشت پرده موافقت کرده بود و مخالفت ظاهری او نمایشی یا «حيله» ای بیش نبود. نماینده کمپانی می گوید اگر با تمديد موافقت نمی کنید، پس ما را مرخص بکنید برویم. اما ظاهراً این تهدید به رفتن هم نمایش و حيله بود و جدی گرفته نشد. تقی زاده می گوید: «جلسه تمام نشد و به جایی نرسید [رضا شاه] به علا و داور و من گفت یک جوری سرش را به یک جایی بیاورید!» یادمان باشد که تقی زاده در نوشته دیگرش هم عمل رضا شاه را از همان ابتدای الغای قرارداد «بازی تیاتر» خوانده است. گویی می خواهد این معنی را به ذهن القا کند که او یک سناریوی از پیش تنظیم شده را به اجرا درمی آورده است.

تقی زاده می گوید: «به هر حال وازد و کسی به درستی علتش را نفهمید که چرا یک مرتبه سست شد آخر آنچه آنها می خواستند شد». یک نکته قابل توجه دیگر تسلی دادن رضا شاه است تقی زاده را: «شما خیال نکنید که خیلی بد شده است. بعدها اصلاح می شود».

۱۹. روایتی از فاتح

روایتی دیگر از مصطفی فاتح در دست است که شخصاً در مذاکرات شرکت نداشت لیکن در پشت صحنه حاضر بود و جریان را آن گونه که در تاریخ وقوع از کدمن شنیده در کتاب خود آورده است. موقعیت فاتح در میان طرفین درخور توجه است. هر دو طرف از او به عنوان پل ارتباطی یا وسیله‌ای برای کسب خبر از طرف دیگر استفاده می‌کردند. فردای روزی که اعلامیه الغای امتیاز داری انتشار یافت، تقی‌زاده از سهیلی که رفیق فاتح بود می‌خواهد تا به بهانه‌ای نزد او برود و ببیند که واکنش انگلیسی‌ها در برابر اعلامیه چه بوده است، یک هفته بعد هم جکس، فاتح را نزد تقی‌زاده می‌فرستد، دمانده دهن ایرانی‌ها را دریابد. در آخرین جلسه‌ای که در حضور رضا شاه قرار بود تشکیل شود کدمن می‌خواهد فاتح را به عنوان مترجم همراه داشته باشد، اما شاه مخالفت می‌نماید و می‌گوید فاتح در سطح وزیران من نیست و به جای او دکتر یانگ را می‌آورند که انگلیسی بود و بیماری شاه را معالجه کرده بود. فاتح در کتاب خود تأکید می‌کند که «در تمام مذاکرات بین نمایندگان طرفین حتی یک‌بار هم راجع به تمدید امتیاز صحبتی نشد». و این البته تأییدی صریح و بی‌قید و شرط است بر آنچه که تقی‌زاده گفته است. او خلاصه ماجرای مذاکره با شاه را به نقل از کدمن آورده است:

«عصر آن روز لرد کدمن و مستر فریزر و دکتر یانگ به دربار رفته و پس از مراجعت، لرد کدمن با مسرت زایدالوصفی شرح مذاکرات آن جلسه را چنین بیان کرد:

فروغی و تقی‌زاده در جلسه حضور داشتند و شاه پرسید اختلاف بر سر چیست؟ پس از آنکه پیشنهادهای طرفین گفته شد وسط را گرفته و دستور داد که حق‌الامتیاز را به چهار شیلینگ در هر تن قطع نمایند. بعد من فواید پیشنهاد بیست درصد از عواید را شرح داده و تقاضای تمدید امتیاز را کردم. شاه خیلی ناراحت شد و نمی‌خواست آنرا قبول کند ولی من به او گفتم که بدون تمدید کار به انجام نخواهد رسید و بالأخره او قبول کرد»^{۳۵۳}.

پی‌نوشت

۱. «لحفظ عیون النفط احداثت نخوة / فکیف به لو کان مسکاً و عنبراً»
۲. گزارش ناصرالدین شاه را از بازدید آتشکده باکو در نفت *ما و مسائل حقوقی آن* (ص ۱۰ و ۱۱) نقل کرده‌ایم
۳. در این باره هم به مقدمه کتاب *نفت ما و مسائل حقیقی آن* نگاه کنید که شواهدی از روایت‌های تاریخی ارائه کرده‌ایم. در آن کتاب شواهدی هم از کاربرد نفت در مجازات محکومان ارائه شده است (داستان به آتش کشیدن جعفر یحیی برمکی و عین‌القضاة)، و شواهدی دیگر نیز داریم از سوابق تاریخی کاربرد نفت در عملیات تروریستی؛ چنان‌که قاضی فضل‌الله روزبهان در *تاریخ عالم آرای امینی* (ص ۲۲۶) نقل می‌کند که مریدان شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی اگر کسی با شیخ مخالفت می‌نمود سگی را به نفت می‌آلودند و پس از آتش زدن در خانه او رها می‌کردند، «سگ از تاب التهاب آتش به هر گوشه‌ای می‌دوید و امتعه خانه را درصدد احراق می‌کشید»
۴. قزوینی، ۴۰۹
۵. فردوسی:
- بیاگند چرمش به زهر و به نفت / سوی ازدها روی بنهاد تفت
- فرخی:
- نفت افروخته شود ز نهیب / مغز بدخواه او میان عظام خاقانی:
- گرچه در نفت سیه چهره توان دید ولی / آن نکوتر که در آیینۀ بیضا بینند
- سعدی: «هندویی نفت اندازی همی آموخت. یکی گفت: تو را خانه نبین است بازی نه این است»
۶. ابن بطوطه، ۲۷۳/۱-۲۷۴
۷. همو، ۲۸۸/۱. هم اکنون قیاره یکی از میدان‌های مهم نفتی عراق است که ذخایر آن مطابق تازه‌ترین برآوردها از یک میلیارد و پانصد هزار بشکه بیشتر است. (نک: خواجه‌وی، علی، «افزایش ذخایر نفت عراق و ابهامات مربوط به آن»، *مجله اقتصادی/نرزی*، شم ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۸۹ش)
۸. آملی، ۲۵۸
۹. یاقوت، ۳۲۸/۱: «و فیه عین نفط عظیمه تبلیغ قبالتها فی کل یوم الف درهم، و فی جانبها عین آخری تسیل بنفط ابیض کدهن الزبیق، لاینقطع لیلاً و لانهاراً، تبلیغ قبالتها مثل الاول. و حدثنی من اثق به من التجار انه رأى هناك ارضاً لاتزال تضطرم ناراً»
۱۰. متن فرمان سنگ‌نبشته را در صفحه ۲۱۲ کتاب *نفت ما و مسائل حقوقی آن* آورده‌ایم
۱۱. مینورسکی، ۲۱۷، حاشیه ۳
۱۲. متن اعلامیه دولت در خصوص الغای امتیاز رویت‌ر به شرح زیر بود:
- «چون بارون ژولیوس رویت‌ر در موضوع قرارداد مربوط به راه‌آهن و سایر تعهدات که با دولت ایران منعقد کرده به وعده‌های صریح مندرج در آن قرارداد وفا نکرده و عملیات لازم را سر موعد شروع نکرده است لذا دولت ایران به موجب حقی که به مدلول فصول قرارداد از برای خود محفوظ نگاهداشته بود

فرنگستان به فروش می‌رفت چنانچه نفت بادکوبه معروف است در ۱۲۷۹ق از این معدن (بادکوبه) ۱۶۵۰۰۰ من نفت سفید و ۱۲ کرور من نفت سیاه حاصل شد تا سال گذشته یک‌صد و پانزده کارخانه ترتیب داده بودند و ۲۲ کرور من نفت سفید و ۷۱ کرور من نفت سیاه از آنها حاصل می‌شد. دولت از هر من نفت سفید ۱۶۰ دینار مالیات می‌گیرد که سالی ۱۷۸۲۰۰ تومان می‌شود و برای کارخانه هریک من نفت به ۱۸ دینار تمام می‌شود.

متأسفانه آدمیت معلوم نمی‌دارد که «سلسله مقالات عالمانه» شیندلر کجاست و این تکه را از کدام مقاله نقل می‌کند. در فهرست منابع و مآخذ کتاب هم نامی از شیندلر و مقالات او برده نمی‌شود. در هر حال ارقام و آماری که در قسمت اخیر مطلب بالا ذکر شده مربوط به نفت باکو است و قسمت اول آن، که راجع به نفت ایران است متضمن هیچ اطلاع دقیق نیست

۱۵. امتیازنامه داری می‌مانند امتیازنامه نخستین رویتر و امتیازنامه بانک شاهنشاهی به زبان فرانسه که در آن زمان از حیثیت بین‌المللی بیشتری برخوردار بود و رجال ایران بیشتر با آن آشنایی داشتند تنظیم شده بود. فصل هجدهم امتیازنامه داری می‌دارد:

«این امتیازنامه در دو نسخه به فرانسه نوشته شده و به همان مضمون به فارسی ترجمه شده است. اگر اختلافی در مضمون این امتیازنامه مابین دو زبان حاصل شود متن فرانسه اولویت دارد و به آن باید رجوع کرد»

برای ملاحظه متن فارسی این امتیازنامه به مراجع مختلف می‌توان مراجعه کرد. از جمله: مجموعه ۲ اسناد تاریخی، (۱۳-۱۶)؛ و نیز تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، و اسناد نفت

16. Bamberg, II/53

۱۷. رابرت و لودویک و آلفرد پسران امانوئل نوبل، مخترع سوئدی دینامیت، بودند که از سال ۱۸۷۳م در کار نفت وارد شدند. دولت روسیه پس از آنکه باکو را به

قرارداد مزبور را ملغی و گن/م‌یکن اعلام نمود. تصمیم دولت علیه عیناً به وکیل بارون رویتر که فعلاً مقیم دارالخلافه است، ابلاغ شد»

۱۳. مدیر عامل شرکت به نام لپل گریفین (Leopel Griffin) در گزارش خود شکوه کرده بود که در کشوری چون ایران با یک حکومت استبدادی که تمام قوا از شاه ناشی می‌شود هیچ عمل بازرگانی نوآیین و ناشناخته نمی‌تواند پا بگیرد، چه رسد به آنکه مأموران رسمی حکومت هم به جای یاری و پشتیبانی به خصومت و مخالفت برخیزند. در چنین وضعی راهی جز عقب‌نشینی و خودداری از ادامه هزینه وجود نخواهد داشت. شرکت که شکست خود را از چشم دولت می‌دید، در مقام مطالبه خسارت برآمد و از دولت بریتانیا نیز متوقع بود که پای در میدان نهد و از دعوی شرکت جانبداری نماید، اما وزارت خارجه بریتانیا که مداخله در این امر را به مصلحت خود نمی‌دانست پاسخ داد که سرمایه‌گذار خارجی به ریسک خود در این کار وارد شده و نباید انتظار داشته باشد که در حوزه عملیات او همان نظم و امنیتی که در اروپا وجود دارد حاکم باشد

Bamberg, II/26

۱۴. داریوش رحمانیان، تذکر می‌دهند که در گزارش پیشینه نفت ایران از هوتم شیندلر، مهندس معدن اتریشی، یاد شود که شادروان فریدون آدمیت در کتاب /اندیشه ترقی و حکومت قانون (ص ۳۲۱) شرحی راجع به او آورده است. این مهندس اتریشی در ۱۲۹۱ق به استخدام دولت ایران درآمد. آدمیت از «سلسله مقالات عالمانه» او سخن می‌گوید و «چند مطلب کوتاه» از «سلسله مقالات او» راجع به نفت نقل می‌کند که عیناً در زیر می‌آوریم.

«در مملکت ایران نفت بسیار است و منفعتی از آن به دولت نمی‌رسد. استرآباد و مازندران و نزدیک شوشتر و برازجان و کرمان و داراب و کرمانشاهان و کردستان و چند جای دیگر نفت خوب دارد. اگر در این ولایات کارخانه به جهت کشیدن جوهر نفت ترتیب می‌دادند نفت ایران به هندوستان و

را پیمود و در ۱۹۲۷م به ریاست هیأت مدیره رسید. وی توجه ویژه به بسط و تقویت جنبه‌های فنی در فعالیت‌های کمپانی داشت

25. Yergin, 159

26. ibid

27. Bamberg, II/202

28. «The allies floated to victory on a wave of oil»

این جمله از یک سخنرانی کرزن در شماره مورخ ۲۲

نوامبر ۱۹۱۸ روزنامه تایمز نقل شده است

29. Bamberg, II/5

30. id, II/203

۳۱. فاتح، ۲۶۴

۳۲. همو، ۳۶۶، به نقل از صورت جلسه پارلمان انگلیس،

جلد ۶۳، سال ۱۹۱۴م

33. Ferrier, the History of the ..., I/92

۳۴. این مجلس در مهر ۱۲۸۵/ شعبان ۱۳۲۴ با خطابه

مظفرالدین شاه گشایش یافت

۳۵. فاتح، ۲۶۸-۲۶۹

۳۶. فاتح خسارت سوراخ شدن لوله را پانصد هزار لیره

آورده و غنی به نقل از الول ساتن غرامت مورد مطالبه

از دولت ایران را ۷۰۰٬۰۰۰ لیره قید کرده است:

آنچه الول ساتن در کتاب خود آورده دو رقم است: یک

رقم ۴۰۲٬۸۸۷ لیره به عنوان هزینه تعمیر لوله و

رقم دیگر ۲۱۱٬۶۰۲ لیره به عنوان خسارت از

دست دادن نفت. ظاهراً رقمی که غنی نقل کرده

جمع تقریبی میان این دو رقم است. جمع درست

آن دو رقم همان ۶۱۴٬۴۸۹ لیره است که ما در

متن بر اساس تاریخ بی‌پی آوردیم و مستند است

به نامه خود گرینوی که در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۱۷

به مدیر دولتی بی‌پی نوشته است

۳۷. «دولت ایران چه کرده است؟ از شرکت تقاضا نموده که

موضوع را به حکمیت رجوع نماید و شرکت جواب داد:

نه؛ ما قبول نداریم که اصل مسئولیت شما به حکمیت

مراجعه شود، ولی اگر بخواهید راجع به ارقام بحث

کنید ما از خبرگان تقاضا خواهیم کرد که موضوع را

تحت مطالعه درآورند. در نظر شرکت ما مسئول

تصرف خود درآورد استحصال نفت را از چاه‌های کم‌عمقی که با دست حفر می‌شد توسعه داد. نفت خام به صورت خیلی ابتدایی تصفیه می‌شد و برای روشن کردن چراغ مورد استفاده قرار می‌گرفت. برادران نوبل پس از تسلط بر نفت باکو به تدریج از پیشرفت‌های جدید فنی و صنعتی بهره گرفتند و با توسل به ابتکارات تازه در روش حفاری عملیات خود را رونق بخشیدند

18. Wright, 109

۱۹. رینولدز مردی خودرأی، سرسخت و بسیار مقاوم بود

اما نفت به او هم وفا نکرد. اربابان اسکاتلندی وی یعنی

مدیران نفت برمه که صاحب اختیار عملیات بودند او را

در ژانویه ۱۹۱۱ اخراج کردند و در قبال همه خدماتی

که مدیون وی بودند فقط هزار لیره به او پرداختند

Bamberg, II/139

20. Ghani, 14

۲۱. لرد استراتکونا (Strathcona) در آن زمان ۸۹ سال

داشت و فقط سه درصد کل سهام به تملک او درآمد

۲۲. شیخ خزعل رئیس طایفه کعب بود. در ۱۹۰۲م بریتانیا

به خزعل اطمینان داد تازمانی که وی رفتار دوستانه

خود را در برابر بریتانیا حفظ کند از او حمایت خواهد

کرد. سفیر بریتانیا شاه را واداشت تا همه زمین‌های

دولتی خرمشهر، جزیره‌الخصرا (آبادان)، بهمنشیر و

کارون، فلاحیه، هندیان، ده ملا و زمین‌های شرق

کارون را به خزعل ببخشد. در سال ۱۹۰۸م خزعل

آبادان را به شرکت نفت اجاره داد و از بریتانیا خواست

که خودمختاری او را در ازای همکاری‌اش با آن دولت

و شرکت نفت به رسمیت بشناسد. در همان سال

بریتانیا بر تعهد سال ۱۹۰۲م خود دوباره تأکید کرد و

این تعهد را در سال ۱۹۱۰م با عبارات محکم‌تری

تکرار نمود، نک: الول ساتن، ۷۴

۲۳. سر هنری دیتردینگ (Sir Henry Deterding) در

سال ۱۹۰۰م به مدیریت عامل شرکت نفت رویال داچ

شل رسید. او پیشتر مدیر یک بانک بود

۲۴. کدمن (Cadman, J.) در ۱۹۲۱م به عنوان مشاور

فنی به خدمت کمپانی پیوست و به زودی مدارج ترقی

- سپتامبر ۱۹۰۷ برای اطلاع وزیر خارجه ایران
(سعدالدوله) فرستاده شد
۵۲. برای متن اعلامیه نک: کحال زاده، ۳۲۱
۵۳. همو، ۳۲۲
۵۴. همو، ۳۲۹
۵۵. همو، ۳۷۹-۳۸۰
56. Ghani, 28
۵۷. موحد، *مبالغه مستعار*، ۱۳۸
۵۸. هاردینگ، ۱۳۸
۵۹. رایت، ۳۹۱
۶۰. تقی زاده، *زندگی طوفانی*، ۱۹۴، تقی زاده از آن شش نفر
اعضای انتخاب شده انگلستان که قرارداد را نوشته
بودند اسم نمی برد
۶۱. این پول توسط سفارت انگلیس به حساب مخصوصی
که نصرت الدوله در بانک شاهنشاهی ایران گشوده بود
پرداخت می شد (رایت، ۳۸۶ حاشیه)
62. *Documents on British Foreign Policy* (1919-1939), vol.IV
- ترجمه فارسی این اسناد را نک: کتاب *اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس*. برای تفصیل داستان همچنین نک:
Ghani, 21-63; Shwadrان, 27-28; Wright, 421
- دنیس رایت می نویسد: «وثوق الدوله به سرپرسی کاکس گفت که احمد شاه آماده است با دولت بریتانیا همکاری کند مشروط بر اینکه از او و سلسله قاجاریه حمایت کنند و مادام العمر نیز ماهی ۲۰ هزار تومان به او مقرری بپردازند. لندن این درخواست ها را رد کرد و حاضر نشد چیزی بیشتر از حمایت دوستانه از شخص وی و ادامه پرداخت مقرری فعلی ... به احمد شاه قول بدهد»
(*ایرانیان در میان انگلیسیها*، ۳۸۸ حاشیه)
63. Shwadrان, 29
۶۴. متن کامل بیانیة وثوق الدوله و قرارداد ضمیمه آنرا نک: مستوفی، ۱۲/۳-۲۰؛ مکی، *تاریخ بیست ساله ایران*، ج ۱
۶۵. مستوفی، ۱۰/۳. آن چهار تن اول از دولتمردان بود که
- بوده ایم و شرکت هم سمت قاضی و هم سمت مدعی برای خود فرض می کرد». (از بیانات علی اکبر داور، وزیر عدلیه ایران در جامعه ملل در جواب سر جان سایمون، وزیر خارجه بریتانیا در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳. برای متن کامل ترجمه فارسی این بیانات نک: لسانی، ص ۱۹۲-۲۱۱)
۳۸. گرینوی Green Way در ۱۹۱۴م به جای لرد استراتکونا به مدیریت عامل کمپانی انتخاب شد. او را نخستین معمار توسعه کمپانی باید دانست
39. Ferrier, *The History of The I*, 360-361
40. *ibid*, I/362
41. *ibid*, I/363
42. *ibid*, I/365 (BPH 16/61, Spicer to APOC, 29 MARCH 1919)
۴۳. فاتح، ۲۷۴
۴۴. همو، ۲۹۱
45. Blair, 49
۴۶. موحد، *نفت ما و مسائل حقوقی آن*، فصل ۴، *زور آزمایی ها و رقابت ها بر سر نفت ایران*، چاپ سوم
۴۷. همان، ص ۵۴، به نقل از
Documents on British Foreign Policy, IV/1121-22
48. Shwadrان, B., *The Middle East, Oil And the Great Powers*, New York, 1959
- این کتاب نخستین بار در ۱۹۵۰م انتشار یافت و ما در این نوشته همواره به ویرایش ۱۹۵۹م آن مراجعه کرده ایم. ترجمه فارسی آن تحت عنوان *خاورمیانه، نفت و قدرت های بزرگ به قلم عبدالحسین شریفیان* در سال ۱۳۵۲ش توسط شرکت سهامی کتاب های جیبی چاپ و منتشر شده است
۴۹. برای متن فارسی بخش مربوط به ایران از این قرارداد نک: *خاطرات سرپرسی لورین*، ۱۴۸
۵۰. نقل از زندگی لرد کرزن نوشته لرد رونالدشی Lord Ronaldshay, *The Life of Lord Crzon*
۵۱. بخشی از پیمان پترزبورگ که مربوط به ایران بود در

79. Majd, 43
80. Ferrier, *The History of the*, I/367
۸۱. ترجمه فارسی نامه گرینوی از مجموعه اسناد نصرت الدوله فیروز، سند شماره ۳۲۹ (هتل موریس، پاریس، ۳۰ مارس ۱۹۲۰، عنوان حضرت والا شاهزاده فیروز نصرت الدوله) نقل شد
۸۲. این تفاهم‌نامه در مجموعه اسناد نصرت الدوله فیروز، سند شماره ۳۵۷ مورخ ۴ ژوئن ۱۹۲۰ (امضا شده در حضور حضرت والا شاهزاده فیروز، سر چارلز گرینوی و آقایان مک لینتاک و لوید در هتل کارلتن) مندرج است. فری‌یر هم مفاد آنرا در صفحه ۳۶۸ کتاب خود آورده است
83. Ferrier, *The History of The*, I/369
۸۴. متن کامل موافقت‌نامه ارمیتاژ اسمیت را نک: International Court of Justice Pleadings, Oral Arguments, Documents, Anglo-Iranian Oil Co Case... ; Ferrier, *The History of*, I/653-658
- گزیده‌ای از متن فارسی گزارش اسمیت به رئیس‌الوزرای وقت را در نک: لسانی، ۸۹-۱۰۰
۸۵. نک: قطع‌نامه مورخ ۲۳ آذر ۱۳۰۰ مجلس شورای ملی ایران
۸۶. دفتر وکالت Lumley & Lumeey در لندن که طرف مراجعه کمیسر نفت ایران (فریدالسلطنه) بود در ژوئیه ۱۹۲۱ (آمرداد ۱۳۱۰) صریحاً مواردی را که موافقت‌نامه ارمیتاژ اسمیت مقررات امتیازنامه را نقض کرده و به زبان ایران تغییر داده است برشمرده و اظهار تردید کرده است که او در محدوده اختیارنامه خود عمل کرده باشد. برای اطلاع از متن گزارش حقوقی مذکور نک: نفت در دوره رضا شاه ۵۴۶-۵۵۲
۸۷. فرمانفرمائی، ۸۳-۸۵
- آنچه را که ما از دستورالعمل ارمیتاژ اسمیت نقل کردیم براساس متن فارسی است که در کتاب منوچهر فرمانفرمائی (چاپ ۱۳۳۳) آمده است. منوچهر فرمانفرمائی پیش از ملی شدن صنعت نفت رئیس اداره نفت و امتیازات وزارت دارایی بود
- سوابق وزارت و سفارت داشتند و نفر پنجم از تجار معتبر بازار بود (دولت‌آبادی، ۱۳۴/۴)
۶۶. روزنامه نوبهار به مدیریت ملک‌الشعرا بهار نیز از جلوداران هوادار قرارداد بود
۶۷. دولت‌آبادی، ۶۴/۴
۶۸. مجلس سوم در یک موقعیت بحرانی ناشی از نقض بی‌طرفی ایران از سوی نیروهای متخاصم جنگ جهانی اول و تهدید روس به اشغال پایتخت از هم پاشید و گزارش، مربوط به ایامی است که دوران فترت ادامه داشت
۶۹. افتتاح مجلس چهارم تا کابینه اول قوام‌السلطنه در تیر ۱۳۰۰ میسر نگشت
۷۰. مستوفی، ۷۲/۳، ۷۳ متن فارسی بیانیه آمریکا را چاپ کرده، ولی تاریخ آن اشتباهاً ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹ قید شده است
۷۱. مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات فیروز میرزا فیروز، سند شماره ۲۸ عالی‌جناب کرزن به آقای دیویس، وزارت خارجه، ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۹
۷۲. همان، سند شماره ۲۹ آقای دیویس به عالی‌جناب کرزن سفارت آمریکا، لندن، سپتامبر ۱۹۱۹
۷۳. همان، سند شماره ۴۲ آقای دیویس به عالی‌جناب کرزن سفارت آمریکا، لندن، ۱۷ اکتبر ۱۹۱۹
۷۴. موحد، نفت ما و مسائل حقوقی آن، ۳۴، ۳۵. برای تفصیل ماجرا فصل هشتم از کتاب شوادران تحت عنوان «از کنفرانس لوزان تا شرکت نفت عراق» (ص ۲۱۷ تا ۲۴۴)؛ و نیز نک: فصل چهارم (ص ۴۷ تا ۱۱۳) از گزارش تقدیم شده به سو کمیسیون انحصارات مجلس سنای آمریکا تحت عنوان The International Petroleum Cartel
75. Shwadrان, 31, Quoting Foreign Relations, 1920, III/355
76. Shwadrان, ibid; Foreign Relation, 1920, III/719
77. Shwadrان, ibid; Foreign Relations, 1920, 365
۷۸. نفت در دوره رضا شاه، ۲۳۰-۲۳۴ (مجموعه سوم اسناد تاریخی، سند شماره ۸۳)

تاریخ جامع ایران

۱۰۱. شیخ الاسلامی، ۶۱؛ آیرنساید، «شاهراه فرماندهی»، ۳۶۸-۳۶۹
۱۰۲. آیرنساید، «شاهراه فرماندهی»، ۳۶۸-۳۶۹ (تصویر متن انگلیسی این بخش از دست‌نویس آیرنساید هم در صفحه ۳۸۴ کتاب آمده است)؛ شیخ‌الاسلامی، «نصرت‌الدوله فیروز ...»، ۶۱
۱۰۳. غنی، ۱۹۱
104. «wishes to get on with some work and frets at not being in anything»; Wright, 183
۱۰۵. عبارتی است که آیرنساید در یادداشت‌های خود از قول رضا خان نقل کرده است
۱۰۶. روحانی، «قرارداد ۱۹۱۹»؛ تلگرام بدون شماره، مورخ ۲۹ دسامبر اولیفانت به نرمن و تلگرام شماره ۱۰ مورخ ژانویه ۱۹۲۱ نرمن به کرزن و تلگرام شماره ۲۴ مورخ ۱۳ ژانویه ۱۹۲۱ کرزن به نرمن
۱۰۷. غنی، ۲۰۱
108. Majd, 68 Murray, Dispatch 952 (891.00/1346), March 6 1925
۱۰۹. غنی، ۲۳۰
- Foreign Office, 37/6403, Norman Curzon, 22 April 1921
۱۱۰. همو، ۲۱۱
- Foreign Office, 371/6402, Norman to Curzon, 25 February 1921
۱۱۱. همو، ۲۳۵
- Foreign Office, 37/6401, Norman to Curzon, 25.2.1921
۱۱۲. نامه مورخ ۹ ژوئن ۱۹۲۱ نرمن به کرزن: غنی، ۲۵۰
۱۱۳. فیروز با سوابقی که داشت متوقع بود که وزیرمختار بریتانیا اقدامی برای آزادی او بکند. نامه‌ای نوشت به نرمن و با یادآوری خدمات پدرش و ضمانت‌های کتبی و شفاهی مقامات بریتانیا، و به استناد رسم و سنت معمول که دارندگان نشان و فرمان از بریتانیا مورد حمایت قرار می‌گرفتند خواستار اقدام شد. او در نامه‌اش نوشت که اینک اختیار مرگ و زندگی ما سه نفر در دست مردی است که مبلغی هنگفت — چهار و به‌عنوان نماینده دولت همراه حسین پیرنیا که مدیر کل آن اداره بود در کمیسیون خاص نفت مجلس شورای ملی شرکت می‌کرد. فرمانفرمائی‌ان همین متن را در کتابی هم که چهل سال بعد نوشت (از تهران تا کاراکاس، ۱۳۷۳ ش) آورده است، اما متنی که لسانی در کتاب خود به دست می‌دهد (طلای سیاه یا بلای ایران، ۱۳۲۹) لفظاً و نه مدلولاً با آنچه فرمانفرمائی‌ان نقل کرده است تفاوت‌هایی دارد و ما به لحاظ اهمیت مطلب تذکر آنرا لازم دانستیم
88. Majd, 246; Greg Fuller, dispatch (891.6363/527) June 10, 1924
89. ibid. in Hart, dispatch, 855 (891.6363/680) September 16/1931
۹۰. سند شماره ۶۷۷ مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۲۱ ضمیمه *خاطرات و سفرنامه آیرنساید*، ۱۹۹-۲۰۶
۹۱. بهار، ۳۹/۱
۹۲. سند شماره ۶۶۳، مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۲۰ از نورمن به کرزن، *خاطرات و سفرنامه آیرنساید*؛ نیز نک: غنی، برآمدن رضا خان، ص ۱۶۵
۹۳. خلاصه‌ای از ماجرای آیرنساید و اقداماتی که او در مقابله با استراسلسکی انجام داد، براساس یادداشت‌های خود آیرنساید (خاطرات سری آیرنساید: شاهراه فرماندهی) آمده است
۹۴. به نقل از یادداشت‌های منتشر شده آیرنساید Ghani, 146; Wright, 181
۹۵. غنی، ۱۷۲؛ آیرنساید، «شاهراه فرماندهی»، ۳۵۹
۹۶. غنی، ۱۷۸؛ آیرنساید، *خاطرات و سفرنامه*، ۶۱، «شاهراه فرماندهی»، *خاطرات سری آیرنساید*، ۲۲۰
۹۷. فردوست، ۱۵۱/۲
۹۸. نک: بیات، پرونده نظامی رضا خان سردارسپه، *تاریخ معاصر ایران* (کتاب سوم). سند شماره ۶۶۳، مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۲۰ از نورمن به کرزن؛ نیز: غنی، برآمدن رضا خان، ۱۶۵
۹۹. بهار، ۶۱/۱
۱۰۰. کحال‌زاده، ۲۹۹-۳۰۸

- Office, 416/72, Loraine to Curzon, 5 may 1923
۱۲۵. غنی، ۲۸۴؛
- Foreign Office, 371/9024, Loraine to Curzon, 21 May 1923
۱۲۶. همو، ۲۸۵؛
- Foreign Office, 371/9024, Loraine to Curzon, 19 and 25 May 1923
۱۲۷. همانجا؛
- Foreign Office, 416/73, Loraine to Curzon, 24 May 1923
۱۲۸. همو، ۲۸۸؛
- Foreign Office, 1011/49, Loraine Papers, Curzon to Loraine, 30 May 1922
۱۲۹. همو، ۲۸۹؛
- Foreign Office, 416/72, Curzon to Loraine, 10 May 1923
130. Ferrier, *The History of the*, I/388
۱۳۱. سردار اسعد بختیاری که در آن تاریخ حاکم کرمان بود می‌نویسد:
- «دیروز خبری به من رسید که چهارصد نفر سوار و پیاده از نظام اصفهان از راه بختیاری طرف عربستان حرکت کردند. در شلیل که اسم یکی از منازل است حضرات کهگیلویه‌ها حمله به نظامی‌ها کردند. یک‌صد نفر از نظامیان کشته، باقی زخمی و لخت برگشتند. اصفهان، تفنگ، توپ، فشنگ تماماً به دست دزدها افتاد. در تهران جماعتی این کار را به تحریک خوانین بختیاری می‌دانند و محرک آنها را از انگلیس خیال می‌کنند. بنده هنوز هیچ اطلاعی ندارم که در این تاریخچه اظهار عقیده کنم» (*خاطرات سردار اسعد بختیاری*، ص ۷۶)
۱۳۲. لورین، ۴۶
۱۳۳. همو، ۴۶
۱۳۴. همو، ۳۹۰
۱۳۵. همانجا

- میلیون تومان — از ما مطالبه می‌کند و تهدید کرده است که اگر تا پنج روز دیگر آن پول را نپردازیم هر سه را اعدام خواهد کرد. اما نرمن تنها از سید ضیاء خواست که جان فیروز در امان باشد و از تأمین آزادی او کوتاهی نمود. فیروز این گناه را بر بریتانیا نبخشید و از آن پس در زمره مخالفان بریتانیا درآمد
۱۱۴. سند شماره ۶۸۱ مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ از نرمن به کرزن، جلد ۱۳ اسناد وزارت خارجه انگلستان ضمیمه خاطرات و سفرنامه ژنرال آیرنساید
۱۱۵. غنی، ۲۶۵؛
- Foreign Office, 416/69, Loraine to Curzon, 22 December 1922
۱۱۶. همو، ۲۷۴
۱۱۷. شیخ الاسلامی، «نصرت‌الدوله فیروز»، ۶۳. ترجمه فارسی دیگری از این سند در غنی، ۲۸۸ موجود است؛ اما مفاد و موادی هر دو ترجمه یکی است. نیز مراجعه شود به ترجمه سومی از محمد رفیعی مهرآبادی در خاطرات سیاسی سر پرسی لورین (ص ۳۵-۳۸) که جامع‌تر است
۱۱۸. غنی، ۲۷۴؛
- Foreign Office, 371/7802, Curzon to Loraine, 3 January 1922
۱۱۹. غنی، ۲۷۴، ۲۷۶، به نقل از گزارش‌های مورخ ۲ دسامبر ۱۹۲۱ و ۳۱ ژانویه ۱۹۲۲ لورین به کرزن. برداشت لورین از شخصیت رضا خان در تلگرام مفصل او به لندن مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۲۲ منعکس است.
- ترجمه فارسی این سند را نک: لورین، ۵۴-۵۵
۱۲۰. غنی، ۲۷۷؛ لورین، ۵۴: رضا خان به لورین گفته بود «که او با دست ایرانیان کاری را انجام خواهد داد که بریتانیا می‌خواست با دست انگلیسی‌ها انجام دهد یعنی ایجاد یک ارتش نیرومند و استقرار نظم و ساختن یک ایران قوی و مستقل»
۱۲۱. لورین، ۵۵
۱۲۲. همو، ۶۰
۱۲۳. غنی، ۲۸۳
124. Ferrier, *The History of the*, I/391; Foreign

۱۳۶. همانجا
May 1923
۱۵۳. غنی، ۲۹۲، نامه ۲۸ می ۱۹۲۳
۱۵۴. انتظام، ۱۳۹
۱۵۵. تقی‌زاده، خاطرات، ص ۱۹۰-۱۹۱
۱۵۶. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران
۱۵۷. همانجا
158. Ferrier, *ibid*; Foreign Office, 416/73, Loraine to Curzon, 30 October 1923
۱۵۹. متن کامل قرارداد را نک: فاتح، ۳۲۶-۳۲۸؛ مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، ۲۳-۲۲/۱
۱۶۰. متن کامل این قرارداد نک: فاتح، ۳۲۸-۳۳۰؛ مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، ۲۶-۲۴/۱
161. Documents on British Foreign Policy (1919-1939), IV/1121
۱۶۲. فاتح، ۳۳۲
۱۶۳. علا از اواخر عهد وثوق‌الدوله به‌عنوان وزیرمختار ایران در اسپانیا خدمت می‌کرد. قوام او را به واشنگتن فرستاد
164. Ferrierr, *The History of the*, I/572
۱۶۵. فاتح، ۳۳۳
۱۶۶. همو، ۳۳۴
۱۶۷. قرن بیستم، شماره مورخ ۱۴ بهمن ۱۳۰۱، به نقل از میرزاده عشقی؛ نک: قائد، ۸۸
۱۶۸. غنی، ۲۵۴
۱۶۹. همانجا
170. Ferrierr, *ibid*, 573
۱۷۱. غنی، ۲۵۵
172. Shwadrán, 86
۱۷۳. مطالبی که در بالا به علامت نقل قول مشخص شده از عبارت‌های علا در گزارش‌های رسمی است. برای اطلاع مشروح‌تر از کوشش‌های علا در سفارت اول وی در آمریکا (۱۳۰۰-۱۳۰۳) به فصل دوم کتاب در دهلیزهای قدرت نوشته منصوره اتحادیه مراجعه شود
۱۷۴. اصل مانرو که به‌عنوان دکترین مانرو هم از آن یاد می‌شود مأخوذ است از پیام مانرو (Manroe)، رئیس جمهور آمریکا، به کنگره در ۱۸۲۳م و آن شامل دو
137. Ferrier, *The History of the*, I/391; Jacks to Nichols, 27 September 1922
138. *ibid* (Wilson to Nichols, 10 December 1922)
۱۳۹. بیات، «قرارداد ۱۹۱۹ و تشکیل ...»
۱۴۰. «اسنادی از واپسین سال‌های حکومت احمد شاه»، ۲۲۰، تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۵ (۱۳۸۴ش)، (سند شماره ۵)
۱۴۱. بیات، همانجا
۱۴۲. «اسنادی از واپسین سال‌های حکومت احمد شاه»، ۲۲۰، تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۵ (۱۳۸۴ش)، (سند شماره ۵)
۱۴۳. همان، ۲۹۹. یادداشت ۲ برج ثور ۱۳۰۱ به اعلی‌حضرت همایونی رمز شود (سند شماره ۱۸)
۱۴۴. همان، ۲۳۰، استخراج رمز از پاریس ۲۷ آوریل (سند شماره ۲۰)
۱۴۵. همان، ۲۴۷ تلگراف مورخ ۳۱ ژوئیه (سند شماره ۳۸)
۱۴۶. همان، ۲۵۳ (سند شماره ۴۵)
۱۴۷. همان، سند شماره ۲۸ و نیز شماره‌های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷
۱۴۸. بهار، ۳۴۴/۱
۱۴۹. رضا خان غرامت چشم‌زخمی را که بر قشون جدید او وارد شده بود از بختیاری‌ها گرفت. خوانین بختیاری یکصد و پنجاه هزار تومان نقد به‌عنوان غرامت یا جریمه این ماجرا پرداختند (خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۹۵). اما پول تنها علاج آن سرشکستگی را نمی‌کرد. رضا خان می‌بایستی ضرب شستی مؤثرتر نشان دهد و حساب خود را با خان‌ها یکسره کند
۱۵۰. غنی، ۲۹۱
Foreign Office, 416/73, Loraine to Curzon, 28 May 1923
۱۵۱. همانجا
152. Ferrier, *The History of the*, I/392; Foreign Office, 416/73, Loraine to Curzon, 31

۱۹۵. مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، ۲۸/۱
۱۹۶. همان، ۲۹/۱-۳۹
۱۹۷. اصول مصوب مورخ ۲۳ خرداد ۱۳۰۲، که در بالا به آن اشاره شد، در کابینه مشیرالدوله که مصدق وزیر خارجه و فروغی وزیر مالیه آن بود به تصویب رسید و قرارداد سینکلر مورخ فروردین ۱۳۰۳ در کابینه رضا خان سردارسپه به مجلس تقدیم شد. در این کابینه فروغی وزیر خارجه و مدیرالملک وزیر مالیه بود. مجلس شورای ملی لایحه را به کمیسیون مخصوص نفت تحت ریاست سید حسن مدرس ارجاع کرد. جلسات کمیسیون در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۳ تشکیل شد و رسیدگی طی ۳۱ جلسه به اتمام رسید. مدرس صورت جلسه های کمیسیون را در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۰۳ به اداره قوانین مجلس تحویل داد
۱۹۸. بند ۶ از پروگرام مشی کابینه آقای سردارسپه، مصوب ۲۶ حمل ۱۳۰۳
۱۹۹. فاتح، ۳۳۸
۲۰۰. خلاصه ماجرا چنین است که سینکلر در سفری به روسیه موفق شده بود قراردادی با دولت نوبنیاد شوروی برای اداره صنایع نفت باکو و نیز اکتشاف و بهره برداری از منابع نفتی ساخالین منعقد کند. سران دولت شوروی با سینکلر تفاهم کرده بودند که اگر وی امتیاز نفت شمال ایران را به دست آورد، به او اجازه دهند تا آن نفت را از طریق قفقاز و دریای سیاه به خارج صادر کند. سینکلر متعهد بود علاوه بر سرمایه ای که جهت اجرای قرارداد لازم بود وامی نیز از آمریکا برای دولت شوروی فراهم سازد. دولت آمریکا در آن زمان از شناسایی رسمی رژیم بلشویکی در روسیه خودداری می نمود و سینکلر برای ایفای تعهد خود می بایستی اول به سراغ سیاستمداران می رفت و مسئله شناسایی رژیم شوروی را حل می کرد. در چنین موقعیت باریکی رئیس جمهور آمریکا که از دوستان نزدیک سینکلر بود وفات یافت و از طرف دیگر نیز سینکلر در سنای آمریکا متهم گردید که در معامله ای برای تأمین ذخایر نفتی نیروی دریایی آمریکا به یکی

- نکته مهم است: اول آنکه به هیچ کشوری اجازه داده نخواهد شد که در قاره آمریکا مستعمره ایجاد کند، دوم آنکه کشورهای اروپایی حق مداخله در امور قاره آمریکا را ندارند
۱۷۵. متن قرارداد را نک: مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، ۲۷/۱؛ فاتح، ۳۳۳
176. Ferrier, *ibid*, I/572
۱۷۷. مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، ۲۸/۱
۱۷۸. شوکت، ۱۲۰
۱۷۹. غنی، ۲۵۸؛ زرگر، ۱۰۳
۱۸۰. غنی، ۲۵۷
۱۸۱. نقل شده در مقاله زیرینسکی، «خون، قدرت و عوام فریبی؛ قتل رابرت ایمری»، فصلنامه گفتگو، تهران، ۱۳۷۹ ش، شم ۲۷
۱۸۲. اتحادیه، در دهلیزهای قدرت، ۵۵، به نقل از آرشیو وزارت خارجه ایران، کارتن ۲۳، دوسیه ۲، نمرة ۱۱۵۳
۱۸۳. بهار، ۲۳۹/۱
184. Ferrier, *The History of the*, I/572
- به نقل از گزارش ۷ می ۱۹۲۱ نرمن به وزارت خارجه بریتانیا
185. *ibid*, I/573
186. *ibid*
- زیرنویس شماره ۲۰۴ با ارجاع به نامه های بریجمن (Bridgeman) به کرزن
۱۸۷. موحد، نفت ما و مسائل حقوقی آن، ۳۴
188. Ferrierr, *ibid*, I/572
189. *ibid*
190. *ibid*
۱۹۱. برای اطلاع بیشتر درباره این امتیاز نگاه کنید به صورت مذاکرات مجلس شورای ملی مورخ ۲۱ ربیع الاول ۱۳۴۰
192. Ferrier, *ibid*, I/573
۱۹۳. بیات، «قوام السلطنه و ایالات متحده»، ۳۱؛ شوکت، ۳۴۷
۱۹۴. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ۱۴ شهریور ۱۳۰۰

از اروپا برای موفقیت در انتخابات کوشش می‌کردم «البته در قسمت مادی خوشتاریا به من کمک کرد و با اینکه دوستانی داشتم که از جان و مال برای من و پیشرفت کار و وکالت من تلاش می‌کردند ولی چهار هزار تومان خرج وکالت کردم که تمامش را خوشتاریا که وکیل کارهایش بودم به من کمک کرد» (گلشائیان، ۳۴۵/۱)

۲۱۴. جکس پیش از این انتصاب هم مدتی در ایران به‌سر برده بود. او در ۱۹۰۹م به محمره (خرمشهر) آمد و تا ۱۹۱۳م در آنجا بود. کمپانی از سال ۱۹۲۲م در تهران نماینده‌ای داشت به نام فرلی (Fairley) که مصطفی فاتح معاون او بود. جکس به عنوان مدیر مقیم در اواسط ژانویه ۱۹۲۸/ اسفند ۱۳۰۶ به تهران رسید

215. Ferrier, *The History of the*, I/598

216. *ibid*, I/599-600

۲۱۷. فاتح، ۲۸۴، عبارت پریشان و نامنسجم است اما عین آنرا نقل کردیم و مفهوم آن روشن است

۲۱۸. همو، ۲۸۹

۲۱۹. همو، ۲۸۶

220. Ferrier, *ibid*, I/607;

به نقل از گزارش مورخ ۷ دسامبر ۱۹۲۸ کلایو به چمبرلن

۲۲۱. شیخ الاسلامی، صعود و سقوط تیمورتاش، ۶۰۲، سند شماره ۸، گزارش تلگرافی سررابرت کلایو به سر استین چمبرلن، مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۲۸.

222. Longrigg, 58

۲۲۳. زرگر، ۲۹۰، کلایو به چمبرلن، ۲۹ دسامبر ۱۹۲۸/ ۸ دی ۱۳۰۷؛

Foreign Office, 371/E 6157105/34

224. Ferrier, *ibid*, I/596

225. «to seek to transfer from a Royalty on the nett profits [] to a Royalty or partnership in a holding company [] complete exemption from all internal and external taxation together with a Suitable extention to the expiry date of the D'Arcy concession» see:

از وزرا رشوه داده و از حدود قانون تخطی نموده است. سینکлер که حامی متنفذ خود را در دولت از دست داده بود در دادگاه نیز محکوم شد و به زندان افتاد

۲۰۱. نوری اسفندیاری، ۹۱، ۹۲

۲۰۲. مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، ۸۸-۷۰/۱

۲۰۳. امتیازنامه داری چنان که به جای خود آورده‌ایم مانع از آن بود که کسی بتواند دست به تأسیس خط لوله برای انتقال نفت در ایران بزند، اما این مانع به موجب قرارداد جدید ۱۳۱۲ش/۱۹۳۳م از میان رفته بود و بنابراین ایران مشکلی در واگذاری امتیاز خط لوله به امیرانین نداشت

۲۰۴. مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، ۱۰۳-۸۹/۱

۲۰۵. لنچافسکی، ۱۰۹

۲۰۶. گلشائیان، ۳۴۹-۳۴۷/۱

۲۰۷. همو، ۳۴۹-۳۴۸/۱

۲۰۸. لنچافسکی، ۱۰۹

۲۰۹. گلشائیان، ۳۲۷/۱

۲۱۰. اوقات تلخی به این بهانه بود که چرا بانک ملی — که زیر نظر وزیر دارایی بود — سپرده‌های پس‌انداز مردم را به مصرف اعطای اعتبار به شرکت‌های بازرگانی رسانیده است. بهانه‌ای کاملاً واهی که حکایت از بی‌اطلاعی مطلق رضا شاه از چگونگی کارکرد بانک دارد. گلشائیان از قول امیرخسروی، رئیس بانک ملی، که در آن ماجرا حضور داشت روایت می‌کند که رضا شاه شروع کرد «به فحاشی، که پدرسوخته‌ها این‌طور پول بانک را از بین می‌برید؟ می‌دهم شما را محاکمه و تیرباران بکنند. بروید گم شوید پدرسوخته‌ها و یک سلسله فحش‌های ناموسی دیگر» (گلشائیان، ۳۳۸/۱)

۲۱۱. گلشائیان، ۳۴۶/۱

۲۱۲. مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، ۱۲۷-۱۰۹/۱

۲۱۳. ظاهراً خوشتاریا در آن سال‌ها دست به فعالیت‌های وسیعی در زمینه‌های مختلف زده بود. گلشائیان از قول داور آورده است: در اوایل کار که پس از بازگشت

Aug. 1928

۲۴۳. نفت در دوره رضا شاه، ۲۳۰-۲۳۴ سند شماره ۸۳
۲۴۴. ظاهراً روی جلد پرونده مذاکرات علامت سه ستاره
کشیده بودند و قرارداد به این اسم شهرت یافته بود
۲۴۵. مکی، ۳۶۱-۳۶۳. کدمن مفاد پیشنهاد تیمورتاش را
در یکی از جلسات کابینه دولت بریتانیا در ۲۰ نوامبر
۱۹۲۸/۲۹ آبان ۱۳۰۷ فاش کرد. زرگر، ۲۸۹، به نقل
از:

Cabinet Papers, CAB 21/306

۲۴۶. نفت در دوره رضا شاه، سند شماره ۱۵ شخصی از
کدمن به تیمورتاش، مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۲۸
۲۴۷. همان، سند شماره ۱۵۱۱ از سرجان کدمن به
حضرت اشرف تیمورتاش، مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۲۸
۲۴۸. تفکیک مسائل مورد بحث در نامه و تقسیم آن به ده
بخش از ماست. مطالب در نامه بدون تفکیک و پشت
سر هم آمده است

۲۴۹. گزارش ما از مفاد سند با آنچه در ترجمه فارسی در
مجموعه نفت در دوره رضا شاه آورده‌اند تفاوت دارد.
محققان باید به اصل سند در صفحات ۴۳۹-۴۴۷ آن
مجموعه مراجعه کنند

۲۵۰. نفت در دوره رضا شاه، سند شماره ۱۷، مورخ ۱۲
دسامبر ۱۹۲۸ (برای تطبیق مفاد گزارش ما با اصل
سند به صفحات ۴۴۸-۴۵۴ این مجموعه مراجعه شود)
۲۵۱. همان، ۴۵۳

۲۵۲. متن کامل این قرارداد پیوست شماره ۳ جلد دوم
تاریخ بی‌بی ۵۲۸-۵۳۴ آمده است، نک:

Ferrier, ibid, II/528-534

۲۵۳. در این باره به جلد سوم خواب/شفته نفت، به ویژه
فصل پانزدهم آن زیر عنوان «رویه نامرئی قرارداد»
مراجعه شود

۲۵۴. نفت در دوره رضا شاه، سند شماره ۳۱ مورخ ۲۶
اسفند ۱۳۰۷ (برای اصل سند به صفحات ۴۶۴-۴۷۲
مراجعه شود)

۲۵۵. نفت در دوره رضا شاه، ۴۷۷-۴۷۸ سند شماره ۴۱،
مورخ ۱۵ آرماد ۱۳۰۸ از سفارت شاهنشاهی ایران در
پاریس، یادداشت به جناب اشرف آقای تیمورتاش

Ferrier, ibid, I/596-597

226. ibid, I/597

227. ibid, I/514-518

228. ibid, I/518

۲۲۹. فاتح، ۲۸۴. حساب دقیق‌تر سهام‌داران کمپانی در آن
تاریخ چنین بود: پنجاه و شش درصد متعلق به دولت
بریتانیا، بیست و دو درصد دیگر از آن سهام‌داران
متفرقه نک:

Blair, 43

۲۳۰. فاتح می‌نویسد آن مطالب را لرد کدمن در اوایل
جنگ جهانی دوم در آخرین سفر خود به ایران «ضمن
صحبت خصوصی» با او در میان گذاشته و گفته است:
«تأسف من در این است که ده سال پیش دولت ایران
پیشنهاد مرا قبول نکرد که امروز در این دستگاه
پر عظمت جهانی شریک و سهام‌دار» (نک: فاتح، ۲۸۹)
۲۳۱. همانجا

۲۳۲. همانجا به نقل از:

Public Record Office. CAB 21/306, 1228, 89

۲۳۳. فاتح، ۲۹۱

234. Ferrier, ibid, I/605

235. «enfin toutes les questions était soulevées
entre nous» (BPH 16-20 Taymourdash to
Cadman 20 Oct. 1928)

236. Ferrier, ibid, I/605. Cadman to Tymourtash,
15 November 1928;

تفصیل بیشتری از مندرجات این نامه کدمن را در ادامه
گزارش (فصل چهارم) خواهیم آورد

237. ibid, I/606

238. ibid

239. ibid, Jacks to Cadman, 15 November 1928

۲۴۰. نفت در دوره رضا شاه، سند شماره نامه مورخ ۱۲
دسامبر ۱۹۲۸ تیمورتاش به کدمن

241. «antiquated inapplicable to present day
methods and requirements», Ferrier, ibid,
I/600

242. ibid, A Record of Lausanne Discussions. 31

Public Record Office, Foreign Office 416/85

Quoted in Ferrier p.610

۲۷۵. نفت در دوره رضا شاه، ۴۷۹-۴۸۱ سند شماره ۴۳، از

سرجان کدمن به جناب آقای تیمورتاش، مورخ ۲۰

اوت ۱۹۲۹

۲۷۶. زرگر، ۲۴۱ به نقل از مکاتبه کلایو هندرسن، مورخ

۱۰ اوت ۱۹۲۹ و تیمورتاش - کلایو، مورخ ۱۳ ژوئیه

۱۹۲۹

Foreign Office 371/E 4089/95/134, Fo

371/1378.e 3659/95/34

۲۷۷. زرگر، ۲۴۰

۲۷۸. همو، ۲۴۱، کلایو به هندرسن مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۳۹،

به نقل از:

Foreign Office 371/E 3593/95/34

۲۷۹. شیخ الاسلامی، صعود و سقوط تیمورتاش، ۱۶۱، نقل

از گزارش مورخ ۲۳ مارس ۱۹۳۰ مستر جکس به سر

جان کدمن. سند شماره ۲۳، یادداشت تنظیم شده از

طرف وزارت خارجه انگلیس درباره مراحل مختلف

مذاکرات میان دولت ایران و شرکت نفت ایران و

انگلیس از ژانویه ۱۹۲۹ تا دسامبر ۱۹۳۲

۲۸۰. شیخ الاسلامی، همانجا

۲۸۱. هدایت، خاطرات و خطرات، ۳۸۶

282. Ferrier, *The History of The*, I/614-613

۲۸۳. این ملاقات‌ها در تاریخ ۱ و ۶ و ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۱

صورت گرفت و گزارش آن در صفحه ۶۱۶ جلد یکم

تاریخ بی‌بی آمده است. در لایحه ایران برای شورای

جامعه ملل (سند شماره ۱۲۸ مجموعه اسناد نفت) نیز

از سوابق امر و این سه فقره مذاکرات در تابستان

۱۳۱۰ ش سخن رفته است

۲۸۴. از نامه مورخ ۷ اوت ۱۹۳۱ کدمن یک ترجمه فارسی

به قلم جواد شیخ الاسلامی (صعود و سقوط تیمورتاش،

۱۷۱-۱۷۴) و یک ترجمه فرانسه (سند شماره ۹۶

نفت در دوره رضا شاه مجموعه اسناد تاریخی، شماره

۲) موجود است. ترجمه فارسی دیگری از این سند در

صفحه ۲۹۲ تا ۲۹۵ مجموعه اسناد تاریخی شماره ۲

براساس ترجمه فرانسوی آن وجود دارد که ترجمه‌ای

۲۵۶. همان، ۴۸۹ سند شماره ۵۰، نمره ۸۹۷ مورخ

۱۳۰۸/۶/۳۰ از عیسی فیض و تقی‌زاده به وزارت امور

خارج

۲۵۷. همان، ۱۵۵-۱۵۶ سند شماره ۵۱، از تیمورتاش رمز

به لندن مورخ ۱۳۰۸/۷/۱

۲۵۸. همان، ۱۵۹-۱۶۰ سند شماره ۵۲، مورخ ۱۳۰۸/۷/۸

از تقی‌زاده به وزارت جلیله دربار پهلوی

۲۵۹. همان، ۴۹۰ سند شماره ۵۱/۱، از تیمورتاش به

گرینهاوس. این گرینهاوس رئیس اداره تهران و معاون

جکس بود و در غیاب وی به عنوان کفیل به کارهای او

رسیدگی می‌کرد

۲۶۰. همان، ۴۷۹-۴۸۰ سند شماره ۴۳، مورخ ۲۰ اوت

۱۹۳۹ از سرجان کدمن به جناب آقای تیمورتاش

۲۶۱. همان، ۱۵۷ سند شماره ۵۱/۲، مورخ ۱۳۰۸/۷/۴ از

سفارت لندن به وزارت امور خارجه

۲۶۲. همان، ۱۰۷ سند شماره ۳۶ گزارش قنصلگری دولت

علیه ایران در بصره، تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۰۸ ش

۲۶۳. همان، ۱۰۷، ۱۱۱ سند شماره ۳۶ گزارش محمد

حسن بدیع به وزارت امور خارجه، مورخ ۱۳۰۸/۲/۲۴

۲۶۴. آبراهامیان، ۱۹۹؛

(British Minister to the Foreign Office, the

Strike in Abadan 371/Persia 1929/34-

13783)

۲۶۵. همانجا

۲۶۶. شیخ الاسلامی، صعود و سقوط تیمورتاش، ۷۸-۷۹،

سند شماره ۲، گزارش محرمانه سرراپرت کلایو به

سراستن چمبرلن وزیر خارجه بریتانیا مورخ ۲۹

دسامبر ۱۹۲۹

۲۶۷. همان، ۷۹-۸۰

۲۶۸. همان، ۸۰

۲۶۹. موحد، مبالغه مستعار، ۷۰

270. Ferrier, *The History of the* I/607

271. Ferrier, *ibid*, I/608

272. *ibid*, I/609

273. *ibid*, I/771, Note 89

274. Clive to Henderson, 4 September 1929,

- مغلوپ و غیرقابل اعتماد است
۲۸۵. «Cash was the priority», Ferrier, *ibid*, I/607
۲۸۶. Ferrier, *ibid*, I/618
۲۸۷. شیخ الاسلامی، صعود و سقوط تیمورتاش، ۱۷۳ سند شماره ۲۳
۲۸۸. همان، ۱۷۴؛ همچنین:
- Ferrier, *The History of the*, I/618
۲۸۹. نفت در دوره رضا شاه، سند شماره ۱۲/۱
290. Ferrier, *ibid*, I/619
۲۹۱. ترجمه بسیار نارسا و نادرستی از نامه مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۱ مؤسسه حقوقی (Lumley & Lumley) لندن که سولیسیتور مورد مراجعه کمیسر نفت ایران (فریدالسلطنه) بوده تحت شماره ۱۱۹/۳ مجموعه اسناد تاریخی (نفت در دوره رضا شاه) آمده است. مؤسسه حقوقی لاملی اند لاملی در نامه مذکور خلاصه نظر کرلی و رینر را آورده و نتیجه گرفته است که موافقت نامه ارمیتاز اسمیث یا منافع ایران منافات دارد و قبول آن به معنی از دست دادن حقوقی است که امتیازنامه برای ایران مقرر داشته است
292. «The trading profits from the Persian operations were to be, so far as possible, calculated separately for the APOC and for each of the subordinate companies, while the net profits, on which the 20 percent royalty was to be paid, were to be the aggregate of the net profits» (Ferrier, *The History of the*, I/621)
۲۹۳. انتظام، ۱۰۲-۱۰۳
294. Ferrier, *The History of the*, I/623
295. *ibid*; HIO/175, jacks to Cadman 1. February 1932
296. *ibid*, I/624
297. *ibid*
298. *ibid*, I/625
۲۹۹. نقل از ترجمه فارسی گزارش که در مجموعه شماره ۲ اسناد تاریخی، نفت در دوره رضا شاه (سند شماره ۱۰۶) آمده است
۳۰۰. همان، شماره ۱۲۸. این پیش نویس ظاهراً توسط خود تیمورتاش و در اوایل روزهای پس از انفصال از وزارت دربار تنظیم یافته بود
301. Ferrier, *ibid*, H 16/30 jacks to Hearn, 9 July 1932
۳۰۲. اطلاعات در یک ربع قرن، ۹۳
303. Ferrier; *ibid*, I/775 (Note 200)
۳۰۴. نک: گزارش مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲ مستر هوئر به سرجان سایمون، وزیر خارجه بریتانیا، (شیخ الاسلامی، صعود و سقوط تیمورتاش، سند شماره ۳۸).
۳۰۵. هدایت، ۳۹۰
306. Ferrier; *ibid*, I/775 (Note 191)
۳۰۷. شیخ الاسلامی، صعود و سقوط تیمورتاش، سند شماره ۵۳، گزارش هوئر به سیرجان سیمون، مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۳
308. Bamberg, II/39
۳۰۹. اطلاعات در یک ربع قرن، ۹۱
۳۱۰. همان، ۹۲
311. Ferrier, *ibid*, I/775 (Note 193)
312. *ibid*, I/627
۳۱۳. شیخ الاسلامی، صعود و سقوط تیمورتاش، ۲۷۵ سند شماره ۵۱
۳۱۴. اطلاعات در یک ربع قرن، ۹۳
۳۱۵. شیر و خورشید سرخ برای کمک به سیل زدگان به جمع اعانات پرداخت و رضا شاه با همه ناخن خشکی که داشت پنج هزار تومان برای فارس و پنج هزار تومان دیگر برای کرمان اعانه داد
316. Ferrier, *The History of the*, I/627
317. Jacks to Lloyd, 29 August 1932 and Jacks to Cadman, 4 September 1932 (Ferrier, *ibid*, I/775)
318. Ferrier, *The History of the*, I/627 (Jacks to Hearn, 8 October 1932, Jacks to Cadman, 19 October 1932)
319. *ibid*, (Jacks to Cadman, 15 November 1932)

- Ambassador for Oil. The Life of John, First Baron Cadman, Herbert Jonkins, London, 1960, p.123. Quoted By Miron Rezun, *Reza Shah's Court Minister*. Teymourdash, *International Journal of Middle Eastern Studies*, Volume 12 (1980) p.132
- زرگر، ۳۱۸
338. Bamberg, II/44
۳۳۹. *اطلاعات در یک ربع قرن*، ۱۰۸؛ هدایت که معرفی کابینه را در ۳۰ فروردین ضبط کرده است
340. Bamberg, II/46
341. id, II/47
۳۴۲. دکتر یانگ (Young. Dr M.V.) طبیعی بود که زبان فارسی خوب می‌دانست و علاوه بر مسئولیت خدمات بهداشتی، به عنوان مشاور سیاسی کمپانی در مذاکره با خوانین بختیاری و مقامات دولتی شرکت می‌کرد. وی طبیب معالج رضا شاه بود. این نکته را تقی‌زاده در پاسخ ابراهیم صفایی یادآور شده است
343. Bamberg, II/45
344. id, II/47
۳۴۵. شیخ‌الاسلامی، صعود و سقوط تیمورتاش، ۳۲۲؛ Foreign Office 371/16737/9525
۳۴۶. همان، ۳۲۴؛ Foreign Office 371/16937/9525
۳۴۷. *اطلاعات در یک ربع قرن*، ۱۱۰
۳۴۸. شیخ‌الاسلامی، صعود و سقوط تیمورتاش، ۳۴۷-۳۵۳
۳۴۹. آبراهامیان، ۱۷۹
۳۵۰. شیخ‌الاسلامی، همان، ۳۵۵-۳۵۸
۳۵۱. این عبارت از مرحوم ایرج افشار است که اهتمام ویژه او در تنظیم و چاپ اوراق به جا مانده از تقی‌زاده خدمت بزرگی به تاریخ معاصر ایران بود
۳۵۲. تقی‌زاده، *زندگی طوفانی*، پیوست سیزدهم، یادداشت منتشر نشده‌ای درباره نفت، ۵۵۱-۵۵۲
۳۵۳. فاتح، ۳۰۱
۳۲۰. الول ساتن، ۸۵. الول ساتن خود مدتی به‌عنوان کارمند ارشد سفارت بریتانیا و عضو برجسته کمپانی در ایران بوده است
۳۲۱. همانجا
322. Ferrier, *The History of the*, I/628
323. Bamberg, II/33
۳۲۴. هدایت، ۳۹۵، تاریخ الغای امتیاز را هدایت به سیاق قدما شب ششم آذر نوشته و منظورش شنبه شب پنجم آذر است که فردایش می‌شود یکشنبه ششم آذر
325. Bamberg, 31
326. id, II/32
۳۲۷. متن کامل بیانات تقی‌زاده را نک: عاقلی، ۵۴۰/۱-۵۴۳
۳۲۸. تقی‌زاده، ۲۴۲
۳۲۹. همو، ۲۳۱، ۲۳۲، مقصود این است که اگرچه اوقات تلخی شاه ظاهراً هم متوجه تیمورتاش بود و هم متوجه تقی‌زاده، ولی در واقع نظر به تیمورتاش داشت
۳۳۰. متن نامه وزیر دارایی به آقای جگسن را نک: نفت در دوره رضا شاه، ۳۴۹-۳۵۰ (مجموعه ۲ اسناد تاریخی) سند شماره ۱۱۳
۳۳۱. تصمیم مورخ دهم آذر ۱۳۱۱ مجلس به این شرح بود: «مجلس شورای ملی موافقت خود را با تصمیم اخیر دولت راجع به الغای امتیازنامه داری ابراز و اقدام دولت را در این موضوع تأیید و تحسین می‌نماید»
۳۳۲. متن تلگراف را نک: نفت در دوره رضا شاه، ۳۵۲-۳۵۳ (مجموعه ۲ اسناد تاریخی) سند شماره ۱۱۴/۱
333. Bamberg; II/35
۳۳۴. پسر همین دول‌پرادل (پرفسور دول‌پرادل کوچک) بیست و چند سالی بعد که دوره دکتری حقوقی در دانشگاه تهران افتتاح شد برای تدریس حقوق بین‌الملل به تهران آمد و نویسنده این سطور از کلاس‌های درس او استفاده بسیار کرد
۳۳۵. انتظام، ۱۲۱، ۱۲۲
۳۳۶. همانجا
337. Bamberg, II/41; Second Baron Cadman,

کتابشناسی:

آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، ۱۳۸۴ش.

آدمیت، فریدون، *اندیشه ترقی و حکومت قانون*، تهران، ۱۳۵۱ش.

آملی، محمد، *نفایس/الفنون*، به کوشش ابراهیم میانجی، تهران، ۱۳۷۹ش.

آیرنساید، ادموند، *خاطرات سری* به انضمام ترجمه متن کامل «شاهراه فرماندهی»، به نقل از سید

ضیاءالدین طباطبایی، تهران، ۱۳۷۳ش.

همو، *خاطرات و سفرنامه*، ترجمه بهروز قزوینی، تهران، ۱۳۶۳ش.

همو، «شاهراه فرماندهی»، همراه *خاطرات سری* (نک: هم، آیرنساید).

ابن بطوطه، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۶۳ش.

اتحادیه (نظام مافی)، منصوره، *در دهلیزهای قدرت* (زندگینامه سیاسی حسین علا)، تهران،

۱۳۸۸ش.

«اسنادی از واپسین سالهای حکومت احمد شاه»، *تاریخ معاصر ایران*، تهران، ۱۳۸۴ش.

اطلاعات در یک ربع قرن، تهران، ۱۳۲۹ش.

الول ساتن، ل. پ.، *نفت ایران*، ترجمه رضا رئیس طوسی، تهران، ۱۳۷۲ش.

انتظام، نصرالله، *خاطرات*، به کوشش محمدرضا عباسی، تهران، ۱۳۷۱ش.

بهار، محمدتقی، *تاریخ احزاب سیاسی ایران*، تهران، ۱۳۲۲ش.

بیات، کاوه، «قرارداد ۱۹۱۹ و تشکیل قشون متحدالشکل در ایران»، *تاریخ معاصر ایران*، تهران،

۱۳۶۹ش.

همو، «قوام السلطنه و ایالات متحده آمریکا»، *گنجینه اسناد*، تهران، ۱۳۷۰ش، شم ۱.

تقی زاده، حسن، *زندگی طوفان* (خاطرات)، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۲ش.

خواجوی، علی، «افزایش ذخایر نفت عراق و ابهامات مربوط به آن»، *مجله اقتصادی انرژی*، تهران، ۱۳۸۹ش، شم ۱۳۱-۱۳۲.

دولت آبادی، یحیی، *حیات یحیی*، تهران، ۱۳۶۲ش.

زایت، دنیس، *ایرانیان در میان انگلیسیها*، ترجمه کریم امامی، تهران، ۱۳۸۹ش.

روحانی، سهیل، «قرارداد ۱۹۱۹»، *آینده*، تهران، ۱۳۶۷ش، س ۱۴، شم.

زرگر، علی اصغر، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه*، ترجمه کاوه بیات، تهران، ۱۳۷۲ش.

زیرینسکی، مایکل، «خون، قدرت و عوام فریبی: قتل ایمبری و تأثیر آن بر روابط آمریکا با ایران عصر پهلوی ۱۲۹۴»، *فصلنامه گفتگو*، تهران، ۱۳۷۹ش، شم ۲۷.

سردار اسعد بختیاری، جعفرقلی، *خاطرات*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۲ش.

شوکت، حمید، *در تیررس حادثه (زندگی سیاسی قوام السلطنه)*، تهران، ۱۳۸۶ش.

شیخ الاسلامی، جواد، *صعود و سقوط تیمورتاش (به حکایت اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس)*، تهران، ۱۳۷۹ش.

همو، «نصرت الدوله فیروز و داستان سقوط وی»، *آینده*، تهران، ۱۳۶۸ش، س ۱۵، شم ۱ و ۲.

عاقلی، باقر، *روزشمار تاریخ ایران*، تهران، ۱۳۸۸ش.

غنی، سیروس، *برآمدن رضا خان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، ۱۳۸۹ش.

فاتح، مصطفی، *پنجاه سال نفت*، تهران، ۱۳۳۴ش.

فردوست، حسین، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران، ۱۳۶۸ش.

فرمانفرمائی، منوچهر، *ملاحظات چند درباره نفت*، تهران، ۱۳۳۳ش.

قائد، محمد، *عشقی سیمای نجیب یک آنارشیست*، تهران، ۱۳۷۷ش.

قزوینی، زکریا، *عجائب المخلوقات*، به کوشش نصرالله سبوحی، تهران، ۱۳۶۱ش.

کحال زاده، ابوالقاسم خان، *دیده ها و شنیده ها*، به کوشش مرتضی کامران، تهران، ۱۳۶۳ش.

گلشائیان، عباسقلی، *گذشته ها و اندیشه های زندگی یا خاطرات من*، تهران، ۱۳۷۷ش.

لسانی، ابوالفضل، *طلای سیاه یا بلای ایران*، تهران، ۱۳۵۷ش.

لنچافسکی، ژرژ، *غرب و شوروی سی سال رقابت ۱۹۱۸-۱۹۴۸ م*، ترجمه حورا یآوری، تهران،

۱۳۵۱ش.

لورین، پرسی، *خاطرات*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، ۱۳۶۳ش.

مجموعه قوانین و مقررات نفت، گاز و پتروشیمی، تهران، ۱۳۸۹ش.

مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا نصرت‌الدوله، به کوشش منصوره اتحادیه و

سیروس سعدوندیان، تهران، ۱۳۶۹ش.

مستوفی، عبدالله، *شرح زندگانی من*، تهران، ۱۳۴۱ش.مکی، حسین، *تاریخ بیست ساله ایران*، تهران، ۱۳۶۲ش.مینورسکی، و.، *سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات بر تذکره الملوک*،

ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۳۲ش.

موحد، محمدعلی، *خواب آشفته نفت*، تهران، ۱۳۷۸ش.همو، *مبالغه استعمار*، تهران، ۱۳۸۰ش.همو، *نفت ما و مسائل حقوقی آن*، تهران، ۱۳۵۷ش.

نفت در دوره رضا شاه (تجدید نظر در امتیازنامه داری)، به کوشش یعقوب آژند و دیگران، تهران،

۱۳۷۸ش.

هاردینگ، آرتور، *خاطرات سیاسی*، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، ۱۳۶۳ش.هدایت، مهدیقلی، *خاطرات و خطرات*، تهران، ۱۳۴۴ش.

یاقوت، معجم‌البلدان، به کوشش فردیناند و وستنفلد، لایپزیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۰م.

Bamberg, J. H., *The History of the British Petroleum Company*, Cambridge, 1994.Blair, J., *The Control of Oil*, Wisconsin, 1978.

Documents on British Foreign Policy 1919-1939, London, 1949.

Ferrier, R. W., *The History of the British Petroleum Company*, Cambridge, 1982.

Foreign Office, National Archives, London.

Ghani, C., *Iran and the Rise of the Reza shah*, London, 2001.*International Court of Justice Pleading Oral Arguments Documents: Anglo-Iranian oil co case* (United Kingdom V. Iran) Judgment of July 22nd, London, 1952.Longrigg, S. H., *Oil in the Middle East*, Oxford, 1961.

Majd, M. G., *Greay Britain and Reza shah*, Florida, 2001.

Public Record Office (New National Archives), London, Britain.

Shawdran, B., *The Middle East, Oil and the Great Powers*, New York, 1959.

Wright, D., *The English Amongst the Persians*, London, 1977.

Yergin, D., *The Prize: The Epic Quest for oil, Money and Power*, New York, 2008.

تاریخ نظامی ایران در عصر اسلامی

یحیی شهیدی

پیشگفتار

تاریخ نظامی را می‌توان در دو بخش بررسی کرد: یکی شیوه جنگی، و دیگری دگرگونی‌های سازمانی و تدارکاتی از سوی گردانندگان جنگ‌ها. کشور ایران دست‌کم نیمی از هستی و پایداری خود را بر اثر تلاش و جانبازی‌های نیروی سپاهی و نیمی دیگر را در پرتو فرهنگ و هنر و ارزش‌های بی‌پایان معنوی به دست آورده است.

پس از انقراض دولت ساسانی و اسلامی شدن سرزمین ایران، ارتش ایران اگرچه در ظاهر انسجام نداشت، ایرانیان فکر استقلال‌طلبی خود را از یاد نبرده بودند و بارها و بارها سر به شورش برمی‌داشتند و قسمت‌های مختلفی از سرزمین ایران صحنه نبرد با دست‌نشانندگان خلفا بوده است.^۱

هرچند حکام ایرانی و سپهسالارانی که در دو سده اولیه اسلام به یاری نیروهای محلی علیه خلفا در قسمت‌هایی از سرزمین ایران قیام کردند، نتیجه قابل توجهی به دست

نیاوردند، این امر سبب شد که دستگاه خلفا تضعیف، و میدان برای سایر استقلال طلبان آماده شود.^۲

این نیروهای محلی اگرچه فاقد تشکیلات منظم نظامی بودند و با فنون جنگی چندان آشنایی نداشتند، می توان آنها را هسته های اولیه مقاومت در هر ایالت برای کسب استقلال ایران در برابر خلفا دانست.^۳ خراسان مهد افسانه های پهلوانی ایران، بیش از همه جا برای قیام ایرانیان مناسب تر بود و هنوز ۲۰۰ سال از انقراض حکومت ساسانی نگذشته بود که از حکومت عرب جز نامی نماند. سیستان، خراسان و ماوراءالنهر که سال ها دستخوش بی رحمی و بیداد بود، در این زمان آماده استقلال می شد.^۴

تاریخ نظامی ایران را در عصر اسلامی تا انقراض قاجار به ۳ دوره مشخص می توان تقسیم کرد:

۱. از ظهور اسلام تا ظهور دولت صفاریان.
۲. از صفاریان تا سلسله صفوی.
۳. از سلسله صفوی تا انقراض سلسله قاجار.

از ظهور اسلام تا ظهور دولت صفاریان

ایرانیانی که در دو سده اولیه اسلام برای کسب استقلال در نواحی مختلف این سرزمین قیام کردند، و مدتی به طور همزمان، ولی پراکنده به حکومت دست یافتند، کم نبودند. نیت استقلال طلبی ایرانیان زمانی آشکار شد که در قیام مختار بن ابی عبیده در ۶۶ق که به خون خواهی حضرت سیدالشهدا(ع) برخاسته بود، شرکت کردند. بنا به مشهور ۲۰ هزار ایرانی در لشکر مختار در آمده بودند، و اعراب ناراضی می گفتند که در لشکر مختار یک کلمه عربی شنیده نمی شود.^۵ مختار اگرچه ایرانی نبود، عظیم ترین نیروی نظامی او را ایرانیان تشکیل می دادند و او به پشت گرمی ایرانیان قیام کرد و انتقام خون سیدالشهدا(ع) را از قاتلان او گرفت.

خروج سیه جامگان ابومسلم را بر ضد بنی امیه می توان آغاز قیام های مسلحانه ایرانیان علیه خلفا به شمار آورد.^۶ اقتدار ابومسلم در حوزه فرمانروایی او (خراسان) به حدی

رسید که منصور دومین خلیفه عباسی، از موقعیت خود بیمناک شد و او را با خدعه در ۱۳۷ق به قتل رسانید.^۷ اهمیت قیام ابومسلم، به عنوان یک ایرانی خواهان استقلال، هنگامی آشکار شد که خراسان به دنبال قتل او دستخوش قیام‌های پی‌درپی و عملیات نظامی شد و نخستین این قیام‌ها خروج سنباد در ۱۳۸ق بود. قیام ناموفق استاذسیس و المقنع دو سردار ایرانی، نیز بیشتر جنبه مذهبی داشت و از حمایت ابومسلم برخوردار بودند.^۸ قیام بابک مؤثرترین حرکت استقلال‌طلبی ایرانیان در خلافت مأمون، در مغرب ایران بود^۹ و افشین و مازیار نیز دو سردار قیام‌کننده ایرانی علیه خلفا به شمار می‌روند که به اتهام همکاری با بابک به قتل رسیدند.

طاهریان

مؤسس این سلسله طاهر بن حسین بن مصعب، ملقب به ذوالیمینین است. به گفته اشپولر، با تأسیس نخستین پادشاهی مسلمان ایرانی در سرزمین ایران، «احیاء سیاسی ملت ایران آغاز گردید».^{۱۰} این سلسله به دست یعقوب لیث صفاری در ۲۵۹ق منقرض شد و حکومت ۵۰ ساله طاهریان بر خراسان خاتمه یافت.^{۱۱}

از صفاریان تا سلسله صفوی

گذشت زمان آرزوی ایجاد دولتی باشکوه به شیوه عهد ساسانی، را از لوح خاطر ایرانیان محو نکرد.^{۱۲} از قیام سردارانی چون ابومسلم، افشین، بابک، مازیار و طاهر، که به همین نیت به پا خاسته بودند، اگرچه نتیجه قطعی عاید نشد و همگی یا به دست خلفا یا در جدال با یکدیگر کشته شدند، سبب جدا شدن خراسان و بعضی بلاد ایران از قلمرو خلافت بغداد شد و حکومت طاهریان و سپس صفاریان آغاز دولت ایرانی را نوید داد.^{۱۳}

قیام صفاریان بر ضد خلفا از آن جهت نسبت به قیام‌های قبل از آن پراهمیت‌تر است که یعقوب قدرت خود را موروثی یا از طریق وابستگی اداری و نظامی با خلفا به دست نیآورده بود، بلکه تمام سرزمین قلمرو او و جانشینانش با عملیات نظامی تسخیر شد و به زیر فرمان آنان درآمد.^{۱۴}

یعقوب بعد از تسخیر سیستان، کرمان، هرات و فارس و تصرف بلخ و تخارستان و انقراض سلسله ۵۰ ساله طاهریان در خراسان و دریافت منشور خلافت از خلیفه بغداد و به دست آوردن غنایم بسیار و بسیج ۲ هزار تن از غلامان خاصه با شمشیر، سپر، عمودهای زرین و سیمین و آماده نگاهداشتن نیرویی کاملاً مسلح و دائمی^{۱۵} آنقدر قوی شده بود که بتواند به فتوحات خود ادامه دهد و بغداد را تصرف کند. پیشروی او به طرف بغداد دستگاه خلافت را به وحشت انداخت. معتمد خلیفه عباسی، برای انصراف او از پیشروی امتیازات بیشتری را پیشنهاد کرد، ولی یعقوب راه خود را ادامه می داد، اما اجل مهلتش نداد و در شوال ۲۵۶ درگذشت، و عمرو لیث به جای برادرش یعقوب، به امارت رسید^{۱۶}. در جنگی که میان عمرو و اسماعیل سامانی بر سر تصاحب ماوراءالنهر درگرفت، امیر سامانی بر عمرو فایق آمد، او را اسیر کرد و به درخواست معتضد او را به بغداد فرستاد و در آنجا کشته شد (۲۸۹ق)^{۱۷}. جانشینان عمرو نیز به دست سلطان محمود غزنوی منقرض شدند^{۱۸}.

ارتش در دولت صفاری

دولت صفاری اساساً با تکیه بر نیروی نظامی و به زور اسلحه برپا بود و ارتش بیشترین اهمیت را در این سلسله داشته است. اولین پشتیبان یعقوب عیاران بودند که جایگاه والایی در نیروی او داشتند و به صورت عنصری قدرتمند در ولایت سیستان باقی ماندند. تشکیلات عیاران همچون سلسله مراتب نظامی، سازمان یافته بود، زیرا در منابع از عناوینی نظیر سرهنگان و نقیبان عیاران نام برده می شود. پادشاهان آخر دودمان صفاری گهگاه متکی به حمایت عیاران بودند. عیاران هنگام مداخله سامانیان و غزنویان در سیستان هسته مقاومت محلی را تشکیل دادند^{۱۹}.

یعقوب و عمرو فرماندهان لایقی بودند و در اکثریت قریب به اتفاق جنگ‌ها خود فرماندهی عالی را عهده دار بودند.

هسته سپاه صفاریان چه سوار و چه پیاده مرکب بود از افواج سکزی و عیاران محلی، یعقوب و عمرو از داوطلبان خدمت در سپاه از هر طبقه و نژادی که بودند، استقبال می کردند. در سپاه آنان خراسانیان، اعراب، خوارج، هندیان، افغان‌ها و ترکان حضور

داشتند. آنها شخصاً کارایی داوطلبان خدمت در نظام را امتحان می کردند. پذیرفته شدگان در نظام ناگزیر می بایستی دارای خود را نقد می کردند و به صندوق سپاه می سپردند و در دیوان ثبت شود تا در موقع لزوم یا خروج از ارتش به آنها مسترد دارند. امرای صفاری نیز در جذب مردان کاردیده توجهی خاص داشتند. یعقوب و عمرو برای حفظ انضباط سپاه مراقب بودند موجب افراد هر سه ماه یکبار به موقع پرداخت شود و پس از هر پیروزی از غنایم حاصله به آنها داده می شد. یعقوب انضباطی بی مانند بر سپاهیانش اعمال می کرد تا بتوانند به طرفة العینی سپاهیان را بسیج کنند و آماده حرکت باشند. بنا به روایت سلامی مورخ خراسانی، عارض یا رئیس دیوان لشکری همه سپاه خود از امیر به پایین را بازدید می کرد.^{۲۰}

یعقوب فوجی بالغ بر ۲ هزار تن از سپاهیان ترک را که به شمشیر، سپر، عمودهای زرین و سیمین و آلات و تجهیزات قلعه گیری مسلح بودند، آماده نبرد داشت. عمرو عادت داشت غلام بچگان را بخرد، تربیت کند و به امرای لشکر ببخشد و آنان در خدمت امرا برای او جاسوسی کنند.^{۲۱}

سامانیان

سامانیان منسوب به خانواده ای اند که بزرگ آنان «سامان خدا» در قریه سامان، یکی از قرای سمرقند، حکومت می کرد. او که در ابتدا زردشتی بود و سپس مسلمان شده بود، نام فرزند خود را اسد گذاشت.^{۲۲} در خلافت مأمون والی خلیفه در خراسان، به نام «غسان بن عباد»، به پاداش حمایتی که اسد از مأمون در برابر فتنه رافع بن لیث کرده بود، چهار پسر او به اسامی، نوح، احمد، یحیی، و الیاس را در ۲۰۴ ق به ترتیب به حکومت شهرهای سمرقند، فرغانه، چاچ و هرات گماشت و همین انتصاب مقدمات تحصیل قدرت را در ماوراءالنهر برای سامانیان فراهم آورد.^{۲۳}

تشکیلات نظامی سامانیان

تشکیلات نظامی سردارانی که برای کسب استقلال ایران قیام می کردند و می جنگیدند نظم زمان خود را داشته است. سپهسالار خراسان که در نیشابور مستقر

بود، فرماندهی کل اردوی سامانی و عالی‌ترین مقام نظامی دولت بخارا را داشت. امیران بزرگ و نام‌آور به این سمت منصوب می‌شدند. در سمرقند پایگاه مهم غازیان لشکر سامانی به فرماندهی سپهسالار قرار داشت.^{۲۴}

سامانیان به سبب نزدیکی به مناطق گسترده ترکستان و هم برای تقویت بنیه رزمی خود در برابر قدرت‌های رقیب، منظم‌ترین سازمان نظامی را پدید آوردند. ابن‌حوقل که به هنگام امارت منصور بن نوح از ماوراءالنهر دیدن کرده بود، نوشته است: «در سراسر مشرق حکومت آل سامان استوارتر، ساز و برگ نظامی آنها کامل و منظم‌تر، عده‌شان بیشتر، عطایاشان وافرتر است، با آنکه جبايت‌ها و خراج‌ها و اموالشان در خزانه کمتر است»^{۲۵}.

عنصر اصلی سپاه سامانی غلامان ترک بودند. گروهی از سپاهیان و فرماندهان آموزش دیده نیز خاستگاهی خراسانی داشتند و به گفته ابن‌حوقل از خاندان‌های اصیل و کهن ایرانی، یعنی آزادگان و دهقانان بودند. بعداً نیز دسته‌هایی از گیل، دیلم و عرب، داوطلبانه به لشکریان سامانی پیوستند. سربازان داوطلب را مَطوَعَه می‌خواندند و آنان که با کافران می‌جنگیدند، عنوان افتخارآمیز «غازی» داشتند.^{۲۶} امرای سامانی مدارس برای غلامان ترک داشتند که آنها را از کودکی برای سپاهیگری آماده می‌کردند.^{۲۷}

نصر بن احمد سامانی علاوه بر سپاه، ۱۰ هزار غلام ترک زیر فرمان داشت که بخشی از آنها از پدر به او ارث رسیده بود.^{۲۸}

دستگاه نظامی ترکان در بخارا نفوذ زایدالوصفی پیدا کرده بودند و بر دولت سامانی استیلا داشتند، به طوری که عبدالملک پسر و جانشین نوح، بدون موافقت سپهسالاران ترک قادر به کاری نبود.^{۲۹} رهبر ترکان البتگین بود، که خود والی خراسان را تعیین کرده بود و سپس سرسلسله دودمان غزنوی را به وجود آورد.

غزنویان

بعد از عبدالملک بن نوح بن نصر سامانی بر سر جانشینی او اختلاف افتاد.^{۳۰} البتگین که یکی از سپهسالاران سپاه ترک سامانی بود با ۲۵۰۰ تن غلام خاصه خود با ساز و

برگ مجهز از این اختلاف استفاده کرد و نیشابور کرسی خراسان، را به قصد غزنه ترک گفت و بر «انوک» والی غزنین، غلبه کرد و حکومت غزنین را به دست گرفت و شالوده امپراتوری غزنوی را پی‌ریزی کرد.^{۳۱} او پس از ۸ سال حکومت در پایان حیات خود ۱۵ هزار سوار و ۵۰ هزار پیاده در فرمان داشت.

سپاه غزنویان

در امپراتوری غزنوی نهاد ارتش از بیشترین اعتبار برخوردار بود. هسته اصلی ارتش را بردگان تشکیل می‌دادند و امتیاز آنها بر افواج محلی، ارزش جنگی و عدم وابستگی محلی و تعلقات مادی آنها بود.

قراثگین یکی از سرداران سامانی می‌گفت: «یک سرباز باید مایملکش آنقدر باشد که هر کجا خواست برود با خود ببرد، و او خود عامدانه از کسب املاک خودداری کرده بود تا دست‌وپاگیر او نباشد».^{۳۲}

ارتش سالاری و تنوع نژادی سپاهیان از خصوصیات ارتش غزنوی بود و ساختار ارتش با تکیه بر سپاهی حرفه‌ای و چند ملیتی با هسته‌ای از غلامان شاهی، که به شخص پادشاه وابسته بود، تشکیل شده بود. غلامان شاهی کلید قلب لشکر بودند، هنگامی که سپاهیان مقدم مقهور دشمن می‌شدند، آنان را نیروی ضربتی به مقابله با دشمن می‌فرستادند. غلامان شاهی کمر بند زرین می‌بستند^{۳۳} و پرچم‌های مخصوص داشتند که علامت شیر بر آنها نقش بسته بود. آنها در مراسم رسمی سوار بر اسب بودند و سلاح ویژه داشتند که عبارت بود از نیزه کوتاه، کمان و کوپال در مراسم تشریفاتی، در تالار بار سلطان، غلامان مسلح در اطراف مسند سلطان می‌ایستادند. آنان جامه‌هایی از زیباترین زربفت‌های اصفهان، بغداد و شوشتر بر تن داشتند و سلاح‌هایی که تماماً مرصع و با طلا و نقره مزین شده بود، به کمر بسته بودند و در اطراف مسند سلطان می‌ایستادند.

سلطان محمود غلامان شاهی را از میان ترکان و هندوان انتخاب می‌کرد، از آن جهت که بتواند دائم هندوان را از ترکان و ترکان را از هندوان بترساند تا هر دو جنس از بیم یکدیگر مطیع او باشند.^{۳۴}

جنگ‌افزار، پوشاک، وسایل نقلیه

هر نیرویی دارای دو نوع جنگ‌افزار بود: انفرادی و اجتماعی. جنگ‌افزار انفرادی پیاده‌ها: تیروکمان، گرز، شمشیر، زوبین، نیزه کوتاه، تبرزین، فلاخن، سپر، جوشن و کلاهخود. جنگ‌افزار انفرادی سواره‌ها: تیروکمان، تبرزین، گرز، نیزه بلند، شمشیر، کمند، سپر، زره، جوشن و کلاهخود، سینه‌بند اسب و فیل.

هر جنگجویی اعم از پیاده یا سوار با توجه به استعدادی که در خود می‌دید، یک یا دو نوع از این سلاح‌ها را که در به‌کارگیری آنها مهارت داشت، هنگام نبرد همراه داشت و با پوشیدن زره و استفاده از کلاهخود از خود محافظت می‌کرد. سلاطین و سرداران سپاه نیز با یک یا دو نوع سلاح می‌جنگیدند: سبکتگین با شمشیر، تیروکمان و قراچور (شمشیر بلند) می‌جنگید. سلطان محمود در به‌کار بردن گرز، شمشیر و کمان سرآمد دیگران بود. شبانکاره‌ای می‌گوید: محمود گریزی داشت که گرانی آن ۹۰ من بود و می‌توانست آنرا به دور دست خود بگرداند و به فاصله ۲۰ گز پرتاب کند. محمد پسر سلطان محمود، با شمشیر می‌جنگید. مسعود با گرز، تیغ و زوبین زهرآگین می‌جنگید. مودود در تیراندازی چابک بود. فرخزاد از تبرزین استفاده می‌کرد و ابراهیم از شمشیر و تیروکمان.

جنگ‌افزار اجتماعی شامل آلات و تجهیزات قلّاج، منجیق، حصار گرفتن زرادخانه‌ها می‌شد. این وسایل با ارابه حمل می‌شدند. غزنویان از فیل برای باربری استفاده می‌کردند. از وجود فیل‌ها برای خراب کردن حصار، شکستن و افکندن دروازه‌ها کمک می‌گرفتند که خود نوعی سلاح به شمار می‌آمد. منابع به «آیینۀ فیل» اشاره کرده‌اند که زرهی با آویزه‌ها بوده است و در جنگ فیل‌ها را از زخم دشمن محافظت می‌کرده است.^{۳۵}

متخصصان و دستیارانی که در اردوکشی‌ها همراه سپاه بودند عبارت بود از مهندسان، نقب‌زنان، کارگران راه‌سازی، آهنگران، درودگران، سنگ‌شکنان، درخت‌انداز و پاک‌کنندگان موانع راه، منجمان، ندیمان، وقایع‌نویس، دیوان‌های دولتی با دفاتر ثبت و ضبط و کارکنان دیوانی، خوراک‌پزان با تجهیزات، حرم بانوان. در اردوکشی‌ها هریک از صفوف یاد شده مکان مشخصی داشتند تا در موقع لزوم دسترسی به آنان امکان‌پذیر باشد.^{۳۶}

سواره‌نظام و مرکب‌های سه‌گانه اسب، فیل و شتر

در ارتش سواره‌نظام از لحاظ رزم‌آرایی، تحرک و توانایی حمله، سودمندی در جنگ و گریز، مهم‌ترین بخش نیروی سپاه را تشکیل می‌داد. از این رو تهیه اسب‌های سواری برای سواره‌نظام ضرورت داشت. سلاطین غزنوی معروف‌ترین مناطق پرورش اسب را در مشرق سرزمین‌های اسلامی زیر نفوذ داشتند و قادر بودند اسب‌های مورد نیاز سپاه خود را تأمین کنند.^{۳۷} هنگامی که محمود در ۴۱۶ ق به سومنات لشکر کشید ۳۰ هزار سوار منظم با سلاح و تجهیزات همراه داشت، به‌ویژه آنکه تعداد فراوانی از سواران دارای دو اسب بودند که اسب دوم تجهیزات و آذوقه آنان را حمل می‌کرد.^{۳۸}

اسب‌های ارتش را با تمغای سلطان داغ می‌زدند. صاحب‌منصبی که سرپرستی اصطبل را برعهده داشت، امیرآخور خوانده می‌شد و از مقام شامخی برخوردار بود. غزنویان پس از حمله به هندوستان و غنیمت گرفتن صدها فیل، استفاده از فیل را در جنگ از هندیان آموختند. محمود در ۴۱۶ ق در جنگ با علی‌تگین قراخانی، صاحب بخارا و خوارزم، که از سرسخت‌ترین دشمنان او بود،^{۳۹} دستور داد ۴۰۰ فیل را با برگستوان و پالان به صف کردند و در اردوگاه سلطان یک‌باره صدای بوق و دبدبه و طبل و دهل برخاست و غوغایی برای برانگیختن فیل‌ها و خرد کردن روحیه دشمن به راه انداخت. محمود در ۴۱۴ ق در شاه‌بهار از ۱۳۰۰ فیل، که همگان با برگستوان و تجهیزات کامل بودند، سان دید. در ۴۲۲ ق تعداد ۱۸۰۰ زنجیر فیل در کابل از برابر مسعود گذشتند که همه فربه و آبادان بودند.^{۴۰} سلاطین غزنوی در مراسم رسمی نیز از فیل‌ها استفاده می‌کردند. محمود در ۴۰۲ ق، موقعی که خواست شکوه دستگاه خود را به ایلک‌خان نصر، حاکم ماوراءالنهر، و برادرش طغا خان نشان دهد، ۴۰ زنجیر فیل آراسته را با زینتی کامل در محازات مجلس او به صف کردند و ردیفی از ۷۰۰ فیل جنگی در پشت آنان ایستادند.^{۴۱}

سلاطین غزنوی سپاهی دائمی از پیادگان درگاهی داشتند که از لحاظ آنکه در سفرهای جنگی به مناطق دوردست سوار شتر مسرع می‌شدند و پس از رسیدن به مقصد پیاده شده، می‌جنگیدند، بسیار با ارزش بودند.^{۴۲} در میان حکومت‌های اسلامی، غزنویان نخستین سلسله‌ای بودند که در جنگ از فیل استفاده کردند.^{۴۳}

جمازسواران که در تواریخ اروپایی معمولاً آنها را نادیده انگاشته‌اند، از نیروهای قابل

استفاده‌ای در شرق ایران، خصوصاً نواحی مکران، بلوچستان و زابل و زاهدان بود. موقعی که نادر یکی از سرداران خود را، به اسم پیرمحمد خان، برای گسترش امنیت به نواحی مکران و بلوچستان فرستاد، به او توصیه کرد که بعد از ایجاد آرامش عده‌ای از جمازسواران بلوچ را به خدمت گیرد. پیرمحمد خان دو هزار جمازسوار را با خود به قندهار نزد نادر برد^{۴۴}.

آل بویه

شکل دولتی که آل بویه پی افکند می‌توان خودکامگی مطلق نظامی دانست^{۴۵} و تنها فردی می‌توانست به این خودکامگی نظامی خاتمه دهد که دارای آمیزه‌ای از کارایی برجسته و توانایی مجاب کردن و سازمان‌دهی باشد که عمادالدوله بنیان‌گذار آل بویه همه این شایستگی را داشت. او انسانی حلیم، کریم، خردمند، عادل، جوانمرد، دارای سلامت نفس، مرد عمل و سردار برجسته میدان جنگ بود که می‌دانست چگونه مساعدت سرداران سپاه را به خود جلب کند و نفوذ آنان را به سوی خود برگرداند^{۴۶}.

سپاه آل بویه

استخدام مردمان دیلم در سپاه دولت‌های اسلامی از عوامل نسبتاً مهم پیروزی سریع آل بویه بود. دیلمیان قومی بودند کشتکار، و پیاده نبرد می‌کردند. دلیری آنان ضرب‌المثل بود. هر نفر در جنگ سپر، شمشیر و ۳ نیزه همراه داشت. مهارت آنها در پرتاب نیزه‌های مشتعل زبانزد جنگجویان بود. آل بویه در جنگ فقط می‌توانستند از دیلمیان در پیاده استفاده کنند، از این رو ناگزیر از سواران تیرانداز برای تکمیل سپاه خود بهره می‌گرفتند. رهبران دیلمی از عصر مرداویج زیاری، با استخدام غلامان ترک، بر نیروی رزمندگی اتباع دیلمی اضافه کردند. استخدام ترکان برای سازمان نظامی این دولت تا اندازه‌ای یک ضرورت بود، زیرا کوه‌نشینان دیلمی اصولاً جنگجویان پیاده بودند و برای سواره‌نظام به ترکان نیاز داشتند. دیری نپایید که عناصر ترک به اندازه سپاهیان دیلمی اهمیت یافتند و بیشتر غلامان معزالدوله از ترکان بودند و از دیلمیان مستمری بیشتری دریافت

می کردند و در گرفتن اقطاع بر دیلمیان پیشی گرفتند.^{۴۷}

مفردان: سپاه خصوصی شاه را مفردان می گفتند، از تعریفی که نظام الملک از آنها کرده است، ۲۰۰ مرد به منزله گارد احترام در درگاه پادشاه لازم است که از چهره‌ای زیبا، قد و قامتی نیکو و دلاوری کامل برخوردار باشند، ۱۰۰ تن خراسانی و ۱۰۰ تن دیلمی که در سفر و حضر در خدمت باشند، با لباس‌های نیکو و حمایل و سپر زرین و ۱۸۰ حمایل سیمین داشتند و هر ۵۰ مرد را نقیبی باشد که به کارشان رسیدگی کند، همواره باید ۵۰۰۰ مرد مسلح نامشان در دیوان باشد: ۲ هزار برگزیده مخصوص پادشاه و ۳ هزار در خیل امیران و سپهسالاران.^{۴۸}

سپاه و اسلحه و ساز و برگ

آل بویه مثل سلسله‌های ماقبل خود دو نوع سپاه تشکیل می دادند:

۱. سپاه ثابت: از افرادی ورزیده و تعلیم دیده، جنگاور و بااطلاع از فنون جنگی تشکیل شده بود که به عنوان سپاه مخصوص پادشاه خدمت می کردند و هر ۹۰ روز یکبار مقرری دریافت می کردند. وظیفه آنان اجرای فرامین پادشاه، دفاع از حدود و ثغور و قلمرو مملکت بود و برای مأموریت‌های مختلف سپاهیگری آماده بودند. هر چند وقت یکبار سپاهیان را از نظر کارایی و به کاربردن سلاح آزمایش می کردند.
۲. افرادی که در مواقع لزوم جزو سپاهیان قرار می گرفتند و به آنها حشری می گفتند.^{۴۹}

اسلحه و ساز و برگ و وسایل جنگ بر دو نوع بود: تعرضی و تدافعی.

اسلحه‌های تعرضی: شمشیر که شریف‌ترین سلاح‌ها محسوب می شد، نیزه، زوبین و تبرزین و خنجر که برای جنگ‌های تن به تن به کار می رفته است و تیروکمان هنگامی که دو سپاه از یکدیگر فاصله داشتند، به طور معمول استفاده می شد. از دیگر سلاح‌های تعرضی در حمله به شهرها و قلاع می توان به منجنیق برای پرتاب سنگ، کوزه‌های پر از نفت و مواد سوزان، ظروف سفالین مملو از عقرب و مار برای انداختن به داخل قلعه‌ها و نیز وسیله‌ای به نام قوچ اشاره کرد که هیکلی با شاخ‌های آهنین بود که دیوار قلعه را با آن سوراخ می کردند.

اسلحه‌های دفاعی: مهم‌ترین این نوع سلاح‌ها عبارت بود از زره، غژا کند (زرهی که شمشیر به آن اثر نمی‌کند)، سپر، برگستوان (نوعی زره برای اسب و فیل)، دیوارهای اطراف قلعه، خندق‌های عمیق، ریختن مایع مذاب و سوزان روی متعرضان به نام آتش یونانی که ترکیبات قیر و آهک داشته است، نقب زدن که هم برای حمله و هم برای دفاع از آن استفاده می‌شد. سلاح مخصوص دیلمیان نیزه کوتاهی به نام زوبین بود که به سوی دشمن پرتاب می‌کردند.^{۵۰}

ابوالفضل محمد بن عمید کاتب خراسانی وزیر رکن‌الدوله دیلمی ابزارهای غریبی برای گشودن قلعه ابداع کرد و سلاح‌های عجیبی ساخت: مانند تیرهایی که از فاصله دور رها می‌شد و به هدف اصابت می‌کرد و وسایل سوزنده‌ای که از مسافت‌های خیلی دور لشکرگاه دشمن را به آتش می‌کشید.^{۵۱}

سلجوقیان

سلجوقیان در اصل قبایل صحراگردی بودند که در دشت‌های آسیای میانه و اوراسیا از اوکراین تا آلتایی منتشر بودند و به شیوه شبانی زندگی می‌کردند. آنها به سود هر کسی که اطمینان می‌داد مراتعی برای چرانیدن احشام در اختیارشان بگذارد وارد جنگ می‌شدند.^{۵۲} آنها از سلطان محمود خواستند تا اجازه دهد در حوالی شمال خراسان مسکن کنند. سلطان محمود به امید اینکه از آنان در جنگ بهره گیرد، اجازه داد تا ۴ هزار خانوار ترکمان از اتباع ارسلان اسراییل با بنه و گوسفند و شتران اسبان و استران خود از جیحون بگذارند و در نزدیکی فراوه، سرخس و ابیورد سکونت کنند^{۵۳}، اما اهالی آن نواحی از غارت و چپاول و تخریب مراتع و مزارع توسط ترکمان‌ها در زحمت افتادند. پس از مدتی سلطان دریافت که ترکمانان خطری بالقوه‌اند. از این‌رو در صدد اخراج آنها برآمد. سپاهی که برای تنبیه آنان اعزام کرد (۴۲۶ق)، در سر راه نسا شکستی سخت خورد، در نتیجه سلطان مسعود چاره‌ای جز اعطای نسا، فراوه و دهستان به سلجوقیان نداشت^{۵۴} و اندکی بعد منشور حکومت این ۳ ناحیه را برای یبغو، طغرل و چغری فرستاده شد^{۵۵}، در نتیجه پایه‌های استقرار ترکمان‌های سلجوقی در سرزمین خراسان استوار گشت.

سپاه سلجوقیان

سلجوقیان اگرچه در ابتدا دسته‌هایی صحراگرد، کوچ‌نشین، سبک‌بار و چپاولگر بودند و جامهٔ دفاعی آنان تنها نیم‌تنه‌ای سبک از چرم بود و شمشیر و جنگ‌افزار نامرغوبی داشتند، اما مهارت در به‌کارگیری تیروکمان آنان را جنگجویانی هراس‌انگیز ساخته بود.^{۵۶} سلجوقیان بعد از غلبه بر سلطان مسعود غزنوی و به دست آوردن غنایم و استقرار پایه‌های حکومت خود و پس از رویارویی با همسایگان، به ضرورت داشتن سپاهی مسلح، آزموده و باتجربه پی بردند و چون پیروزی در امور نظامی مستلزم داشتن نیرویی ثابت و حرفه‌ای بود، ترکان و دیلمیان را به خدمت گرفتند و تشکیلات سپاه خود را به مانند سپاه غزنوی کردند، بدین معنی که یک سپاه ثابت هستهٔ ارتش را تشکیل می‌داد که در صورت نیاز نیروهای دیگری به‌طور موقت به آن افزوده می‌شد. هر دو گروه از ملیت‌های گوناگون مانند ترکان، ارامنه، اعراب، اسلاوها، یونانی‌ها، دیلمیان، خراسانی‌ها، گرجی‌ها، کردان و شبانکاره بودند و سلطان از لحاظ نظامی دیگر متکی به ترکمان‌ها نبود.^{۵۷}

۳ سلطان نخست سلجوقی در سفرهای جنگی سپاه را شخصاً هدایت می‌کردند ولی با مرگ ملک‌شاه این روش کمتر اجرا شد و در نتیجه از کارایی سپاه رزمنده سلجوقی کاسته شد.^{۵۸}

سلاح و ساز و برگ سپاه

سلاح ترکان که رسته‌سوار را تشکیل می‌دادند و مهم‌ترین گروه در سپاه بودند، نیزهٔ بلند، تیروکمان بود به‌طوری‌که در حال سواری قادر به تیراندازی بودند. سواران همچنین مسلح به شمشیر، سپر و کمند بودند و زره مناسب برای راکب و مرکوب داشتند، که ممکن بود اسب یا فیل باشد.

پیاده‌نظام علاوه بر شمشیر، تیروکمان و سپر که سلاح مشترک بین سربازان سوار و پیاده بود از فلاخن نیز استفاده می‌کردند.

سلاح‌های دسته‌جمعی عبارت بود از منجنیق، آتش‌انداز، نقب‌زدن، وسایل حصارگیری که مخرب بوده و در دیوار حصار رخنه ایجاد می‌کرد.

خوارزمشاهیان

انوشنگین، سرسلسله دودمان خوارزمشاهی، غلامی بود از اهالی گرجستان که بلغاتگین، رئیس سپاه خراسان، در زمان سامانیان، او را خرید و به واسطه لیاقتی که داشت به شحنگی خوارزم منسوب شد.^{۵۹} بعد از او پسرش قطبالدین محمد، به دستور برکیارق همین سمت را داشت و لقب خوارزمشاه گرفت و مدت ۳۰ سال با فراغ خاطر و تبعیت از سلاطین سلجوقی فرمانروایی کرد. بعد از او پسرش اتسز به سلطنت خوارزم رسید.^{۶۰} اتسز چندین بار بر سلطان سنجر شورید و مغلوب شد ولی چون در ماوراءالنهر جان سلطان را نجات داده بود^{۶۱} مورد عفو قرار می گرفت. او در هنگام اسارت سلطان سنجر به دست غزان قلمرو حکومت خود را وسعت داد تا اینکه در ۵۵۱ق درگذشت.^{۶۲} ایل ارسلان پسر اتسز و نوادگان او به نامهای سلطان شاه و علاءالدین تکش، بخارا، خراسان و کردستان را تصرف کردند و ترکان قپچاق را شکست دادند و دولت خوارزمشاه را قدرت بسیار بخشیدند. موقعی که سلطان محمد بن تکش (۵۹۶-۶۱۷ق) به سلطنت رسید، با مملکتی پهناور و قوای آماده و وسایلی مهیا سلطنت کرد. او نیز تا ۶۱۴ق به گسترش متصرفات خود، از عراق تا سند و بلاد ترکستان همچنین بلاساغون و کاشغر، اشتغال داشت و همین پهناوری مملکت و فتوحات پیاپی باعث شده بود که او را اسکندر ثانی لقب دهند و پیروزیهای وی در آسیای مرکزی مایه آن شد که خیال فتح چین هم در دماغش رخنه کند و در همین اوان بود که ممالک خوارزمشاه با متصرفات چنگیز خان مغول همسایه شد. در ۶۱۶ق بر اثر خبطهای او سلسله خوارزمشاه با حمله لشکریان مغول و تاتار به ایران پایان یافت.

سلسله ایلخانی

سپاه چنگیز

در حملات چنگیز به ایران سرداران و سپاهیان او مغولان و تاتارها بودند ولی تعداد این سپاهیان به مرور بر اثر جنگ کم شد و چنگیز برای تأمین نیروی تازه نفس از مردم ممالک مغلوب، عدهای را به عنوان لشکری اختیار نمود و مثل طایفه خود آنان را مطیع امر و حکم و تابع یاسای چنگیزی کرد، تا آنجا که در اواخر کار اکثریت سپاه چنگیز

آمیخته از ترکان و مغولان بود.^{۶۳}

چنگیز خان از سپاهیان مغول عده‌ای را به نام قراولان خاصه به نام کشیکچی در اختیار داشت که ۸۰ تن در شب و ۷۰ تن در روز پاسداری می‌دادند و بیشتر سرداران او از قراولان خاصه بودند که جز فرمان چنگیز امر دیگری را اطاعت نمی‌کردند. یک هزار سپاهی از نخبگان جنگجو داشت که پیش‌قراول لشکر او بودند و هنگامی در جنگ شرکت می‌کردند که چنگیز خان در میدان جنگ باشد.^{۶۴}

قشون چنگیز به لشکرهای ۱۰ هزار نفری تقسیم می‌شد که هر ۱۰ هزار تن را یک تومان می‌گفتند. هر تومان ۱۰ قسمت هزار نفری، هر هزار تن ۱۰ قسمت ۱۰۰ نفری، هر ۱۰۰ تن به ۱۰ قسمت تقسیم می‌شدند. در میان رجال و اطرافیان چنگیز عالی‌ترین مقامات نظامی از آن شاهزادگان و خاندان او بودند که آنها را نویان می‌گفتند که تولی پسر چنگیز لقب الغ‌نویان یعنی شاهزاده بزرگ را داشت.

چون مغول جهت جنوب را متبرک‌ترین جهات می‌دانستند، در موقع صف‌آرایی به آن جهت رو می‌کردند و لشکریان را به میمنه و میسر و قلب سپاه تقسیم می‌کردند. فرمانده لشکر در مرکز نیروی خود که آنرا «قول» می‌گفتند، می‌ایستاد. هر یک از فرماندهان تومان و هزار و ... باید در سال یک مرتبه به خدمت چنگیز رسیده، دستور می‌گرفتند. افراد لشکر باید در هنگام جنگ همه اسلحه و مایحتاج خود را همراه داشته باشند. چنگیز در مسیر راه منازلی به نام «یام» احداث کرده بود تا مایحتاج مسافران و لشکریان را حاضر کنند و مخارج آنرا تومان‌ها بدهند.^{۶۵}

چنگیز به عادت مغول ممالک مفتوحه را میان پسران خود تقسیم کرد. در تغییراتی که بعد از چنگیز انجام گرفت، هولاگو خان پسر تولوی و نوه چنگیز از طرف برادر خود منگو قاآن، مأمور شد تا بقیه بلاد ایران را فتح کند، او در ۷۵۰ ق اوایل بهار همراه با شاهزادگان و سپاه آماده به طرف ایران حرکت کردند.^{۶۶} ایران تحت سلطنت او درآمد و جانشینان او سلسله ایلخانی را تشکیل دادند.

سپاه ایلخانی تا سلطنت غازان روش سلف خود را داشت، ولی در زمان غازان یاسای غازانی سپاه ایلخانی را اداره می‌کردند. دوازدهمین فصل از یاسای غازان مربوط به سپاه و تدارکات آن است و نوشته است: قبل از غازان مرسوم و جیره لشکریان و سران سپاه

ترتیبی صحیح نداشت، فقط بعضی از سرداران مقداری معین غله از دیوان می گرفتند ولی به موجب یاسای غازانی به تدریج در هر سال به میزان پرداختی اضافه می شد و در ۷۰۳ق برای عموم سپاهیان اقطاعاتی مشخص شد که حق فروش آنرا نداشتند ولی به صورت ارث به فرزندان شان می رسید.

غازان در منازعات بین مغولان فرزندان اسرای دو طرف را می خرید تا به عنوان نیروی نظامی تربیت شوند. به طوری که در عرض ۲ سال یک تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه را جهت اقطاع لشکر زر خرید تعیین کرد و آبادی آنرا به یکی از سرداران به اسم پولاد جنگ ساتک، تفویض کرد^{۶۷}، و این لشکر را با تیروکمان و شمشیر مجهز کرد که از صنعتگران مراغه خریداری می کرد^{۶۸} و بدین ترتیب ۱۰ هزار (یک تومان) مرد مسلح آماده خدمت شدند.

غازان شخصاً جنگجو و رشید بود و قشون خود را به حقیر شمردن دشمن و بی باکی تشویق می کرد. مانند چنگیز سرداران خود را احضار می کرد و تعلیمات مخصوص به آنان می داد. در رعایت نظم و انضباط قشون جهد کافی داشت. او بی نظمی را مهم ترین عامل شکست در جنگ می دانست^{۶۹}.

تیموریان

سلطه چنگیزیان بر ایران در نیمه دوم سده ۸ق/۱۴م خاتمه یافت و ایران از این زمان تا یورش تیمور به ۱۶ امارت نشین کوچک تقسیم شد که از میان آنان فقط آل جلایر ادعا داشت که از بازماندگان چنگیزیان است.

تیمور فرزند امیر ترغان در ایل برلاس از احترام والایی برخوردار بود. تیمور بر طبق آداب قبیله، خیلی زود فنون جنگ همچون سوارکاری، تیراندازی و جنگاوری را آموخت و به زودی در میان مردان قبیله برلاس به شهرتی دست یافت و مردان ایل با وی پیوند وفاداری بستند. کارایی های او در مقام یک رهبر و کامیابی در برخی اقدامات بر شمار پیروان او افزود^{۷۰}. تیمور با پشتیبانی آنان ماوراءالنهر را فتح کرد و سمرقند را پایتخت خود قرار داد و برای آماده سازی نیروی خود جهت لشکرکشی های بعدی تشکیلات سپاه را با توجه به سلسله مراتب زیر آرایش داد:

از هر ۱۰ تن سپاهی یکی را که در شجاعت و مردانگی سرآمد بود سرپرست بقیه کرد و او را اون‌باشی نامید.

۱۰ اون‌باشی یک یوزباشی و ۱۰ یوزباشی یک مین‌باشی داشتند که او را امیر هزار می‌نامیدند. اگر یکی از افراد امیر هزار می‌مُرد یا فرار می‌کرد، داوطلب دیگری را به جای او استخدام می‌شد، یا اگر فردی مرتکب خلافی می‌شد او را اخراج می‌کردند و کس دیگری به جای او می‌آمد. امیر تیمور ۳۱۳ مرد را که از نوکران خاص او بودند و به اصالت، عقل و کیاست، مشهور بودند و شجاعت، تدبیر آنان به تجربه معلوم شده بود منصب فرماندهی داد و برای آنان جانشین تعیین کرد و آنها را منتظرالامارات نام گذارد. نبوغ نظامی تیمور فوق‌العاده بود، پیروزی‌ها و فتوحات و نوآوری‌های استراتژی و تاکتیکی او کم‌نظیر بود. سنگدلی او نیز مثال زدنی است. ظاهر پرهیبت، قدرت بدنی استثنایی، صدای رسا و پرطنین و نیز جرئت و جسارتش در قدرت‌گیری او تأثیر بسزا داشت.^{۷۱}

تشکیلات نظامی و دیوانی ایران در زمان تیمور در بسیاری نکات متفاوت با تشکیلات ماوراءالنهر بود. ۷ تومانِ ماوراءالنهر معادلی در ایران نداشت، به جای آن، ایران به ایالات یا مناطق تحت نفوذ حکام از هر نوع تقسیم شده بود که به جز فرغانه این نوع تقسیم‌بندی در ماوراءالنهر وجود نداشت.^{۷۲}

از سلسله صفوی تا انقراض قاجار

صفویان

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تاریخی صفویان آن است که در دوره حکومتشان ایران به صورت یک سرزمین مستقل در محدوده جغرافیایی و فرهنگی، با مرزهایی مشخص نسبت به دیگر دوران‌های استقلال خود درآمد و بدین‌گونه از دیگر کشورهای اسلامی به‌طور قطع ممتاز و مشخص شد.

با چیرگی عرب بر ایران، این کشور جزئی از امپراتوری پهن‌آور اسلامی شد و بعد از آن هم که به همت صفاریان و سامانیان استقلالی به‌دست آورد، همواره در دست امیرانی بود، خواه ایرانی و خواه ترک، که بر قسمتی از ایران فرمانروایی داشتند و «منشور

امارت» خویش را از خلیفه بغداد می گرفتند. بعد از آن دوره چیرگی ترکمانان سلجوقی و هنگامه ایلغار مغول و تاتار فراز آمد تا سرانجام شاه اسماعیل صفوی این سد سدید را شکست و حکومت ایران را به دست گرفت و به ریختن بنیان کشور واحد و مستقلی موفق گردید.^{۷۳}

ارتش ایران در دوره صفوی

قوایی که شاه اسماعیل به پشتیبانی آن اق قویونلوها را شکست داد کاملاً مشابه قوای حریف وی بود، یعنی اساس ایلیاتی و عشایری داشت، حتی خاندان صفوی نیز بر حسب قبیله و عشیره خود دسته بندی شده بودند و هر طایفه به طرفداری از منتخبان خود برای احراز مقامات عالی خاصه در مقابل رقیب، سرسختی نشان می دادند و اغلب کار به کشمکش و ضرب و جرح حتی در حضور شاه می کشید.^{۷۴}

نقایص این تشکیلات هنگام مقایسه با سازمان جدید قشون عثمانی در جنگ چالدران به خوبی آشکار شد.^{۷۵}

لشکریان اولیه خاندان صفوی که قزلباش نامیده می شدند، از یک نژاد باستانی تشکیل می شد که سربازانی فداکار و مردانی قوی هیکل و دلیر بودند. شاه عباس اول بنیان قدرت خویش را بر روی ارتش گذاشت. او هم ذاتاً سرباز بود و هم سیاست وی اقتضا می کرد که ارتشی منسجم و دائم از طوایف مختلف ایجاد کند.^{۷۶}

گذشته از سواران قزلباش، عده ای از جنگاوران قبایل ایرانی کرد، ایلات آسیای صغیر، سوریه، و ارمنستان و نیز از ترکمانان و طوایف تکلو، شاملو، روملو، استاجلو، افشار، قاجار در ارتش او خدمت می کردند و قدرت نظامی هم بیشتر ملوک الطوایفی و برپایه مذهب و احترام به شخص شاه بود که او را «مرشد کامل» می نامیدند.^{۷۷} این ارتش در آن زمان دارای نظم و ترتیب معینی نبود و طرز جنگ کردن سپاهیان به واسطه شجاعت و دلاوری و قدرت تحرک فوق العاده بود که بیشتر افراد آنرا سواران تشکیل می دادند.^{۷۸} تعداد نفرات آنها متکی بر جمعیت طوایف قزلباش بود و از هر طایفه به نسبت قلت یا کثرت نفوس خود برای شرکت در عملیات جنگی نیرو در اختیار شاه قرار می دادند، ولی در بعضی مواقع اختلاف طوایف طبعاً به اجرای استراتژی سپاه خلل می رساند و اسباب

شکست لشکریان ایرانی در برابر دشمنان جرار عثمانی را فراهم می‌ساخت. شاه عباس اول که به این معایب واقف بود، درصدد تشکیل ارتشی واحد برآمد که آنرا «شاهسون» نام نهاد. با ایجاد نظم نوین که بر هم زدن تشکیلات چریکی و از بین رفتن نفوذ و اعتبار سران قزلباش، وفاداری محض سربازان را نسبت به سران طوایف به همراه داشت، طبعاً انضباط بیشتری به وجود آمد که از مشخصات ارتش هر کشور نیرومندی است. او با برقراری مستمری مرتب برای نظامیان اقدامات خود را بیش از پیش تسجیل کرد^{۷۹} و با مستشاری برادران شرلی و همراهان او شالوده ارتشی را ریخت که برای نخستین بار در تاریخ ایران عبارت بود از سه صنف پیاده نظام، سواره نظام و توپخانه. سپاه قزلباش را که ۶۰ هزار تن بودند به ۳۰ هزار تن تقلیل داد و در عوض سپاه جدیدی مرکب از ۲۰ هزار سوار و ۱۲ هزار پیاده از غلامان با عنوان قوای سلطنتی ایجاد کرد و نیروی ارتش ایران به ۲ قسمت منقسم شد.

۱. قوای سلطنتی که به خرج دربار نگاهداری می‌شد و تحت امر پادشاه بود و قسمت عمده لشکریان رزم خواه پادشاه ایران محسوب می‌شد که قورچی‌ها ۵ تا ۶ هزار تن آنها را تشکیل می‌دادند و عملاً آنها را از قوللرها تفنگچیان و توپچیان متمایز می‌شمردند.^{۸۰}

۲. قوای محلی که حکام در ایالات به خرج خود تهیه و نگاهداری می‌کردند، و با ایجاد کارخانه‌های اسلحه‌سازی و توپ‌ریزی واحد دیگری به نام (تفنگی‌لر) در سپاه ایران مشغول خدمت شدند که اسلحه آنان تفنگ فتیله‌ای بود و فرمانده آنان «تفنگی‌لر آقاسی» خوانده می‌شد.^{۸۱}

ارتش ایران در زمان سلطنت شاه عباس اول آنچنان نیرومند بود که ۱۳۰ هزار سرباز زیر اسلحه و حاضر به خدمت داشت، اینان از ۵۰ هزار تن سپاهیان شاه و ۷۰ هزار تن سپاهیان ایالات و ۱۰ هزار تن پاسدار سلطنتی تشکیل می‌شدند و از نظر تشکیلاتی اولین بار بود که در ارتش ایران قورچی، غلام، ترک و تاجیک در کنار یکدیگر به خدمت مشغول می‌شدند. سرانجام ارتش در زمان شاه عباس اول به صورت ملی درآمد و بیشتر قزلباش‌ها و سران آنها در موقع جنگ فعالیت‌های نظامی بزرگ می‌کردند و از این راه برای خویش در امور کشور حقی قابل می‌شدند. از این پس دیگر می‌دانستند که باید وجود خود را برای حفظ کشور، تاج و تخت لازم و ضروری بدانند.^{۸۲}

بعد از شاه عباس اول، در طول ۱۴ سال سلطنت شاه صفی، انحطاط سلسله صفوی آغاز شد. با شکست از عثمانی در غرب و امپراتوری مغولان هند در شرق و از دست دادن بغداد، بین‌النهرین و آناتولی و قندهار و با انعقاد معاهده صلح زهاب (۱۰۴۹ق/ ۱۶۳۹م)، ارتش روی به ضعف نهاد. اگرچه ارتش ایران ۷۴ سال از طرف غرب با تهدیدی مواجه نبود، اما بسیاری از فرماندهان لایق خود را از دست داد و از کارایی افراد آن کاسته شد. توپخانه در این میان از دیگر صنفاها بیشتر زیان دید، خصوصاً آنکه شاه عباس دوم جانشین شاه صفی پس از حسینقلی خان توپچی باشی جانشینی برای او معین نکرد و عملاً عدم توجه خود را به رسته توپخانه نشان داد. شاه عباس دوم واحدی به نام جزایری ایجاد کرد که از دو گروه تشکیل می‌شد:

۱. دسته صوفیان که در شمار پاسداران شاه قرار داشتند و ۲۰۰ تن بودند. آنان کلاه مخصوص صوفیان را بر سر داشتند و سلاحشان شمشیر، خنجر و تبرزین بر دوش بود.
 ۲. نیرویی به نام جزایری که ۶۰۰ جوان بلندقامت خوش‌هیکل و قوی بودند. کلاه آنها از ماهوت قرمز و اسلحه آنها تفنگی با کالیبری بزرگ‌تر از تفنگ پیاده‌نظام بود، این گروه زیر نظر تفنگچی آقاسی باشی خدمت می‌کردند و بر در حرمسرای شاهی نگهبانی می‌دادند و به آنان کشیکی باشی نیز می‌گفتند.^{۸۳}
- سانسون در سفرنامه خود^{۸۴} سپاه‌یانی را که در سرحدات خدمت می‌کردند به شرح زیر وصف کرده است:

۱۲ هزار تن در قندهار که با مغول بزرگ هم‌سرحد است؛ ۱۲ هزار تن در خراسان که با تاتارهای بلخ و بخارا و سمرقند همسایه‌اند؛ ۱۵ هزار تن در مازندران و گیلان که از راه دریای کاسپی با قزاق‌های روس و مسکوی‌ها همسایه‌اند؛ ۱۲ هزار تن در ایالت دربند و شروان باز هم با ملت روس، قفقاز و گرجستان و گلچند همسایه‌اند؛ ۲۰ هزار نفر در مدی که بخش علیای آن با ترکمنستان و بخش سفلی آن با کردستان همسایه است؛ ۱۲ هزار تن در ایروان که از راه آسیای صغیر با ممالیک «سلطان بزرگ» همسایه‌اند؛ ۱۲ هزار نفر در لرستان که با بابل همسایه‌اند؛ ۱۵ هزار تن در شوش که با عربستان همسایه‌اند؛ ۱۲ هزار تن در جنوب که از خلیج فارس تا شط هند ادامه دارد.

بر این عده باید دستاجی را که در پادگان‌های شهرها متمرکزند، اضافه کرد.^{۸۵} ضمناً حکام هریک از ایالات فرماندهی قوای نظامی محدوده خود را عهده‌دار بودند. صاحب‌منصبان نظام با توجه به تعداد ابواب جمعی که داشتند دارای عناوینی به این شرح بودند: مین‌باشی، فرمانده هزار نفر، یوزباشی، فرمانده صد نفر، اون‌باشی، فرمانده ده نفر.^{۸۶}

در صنف توپخانه سخن از جارچی‌باشی به میان آمده است که صاحب‌منصب رابطه میان فرمانده و افراد بود. که امر را با آواز بلند در میان قشون ابلاغ می‌کرد.^{۸۷} در دوران صفویه ارتش ایران می‌توانست همه نوع احتیاجات فنی نظامی خود را به تنهایی در داخل کشور مهیا و فراهم سازد، به‌طوری‌که در اصفهان و داراب و شیراز و بندرهای جنوب کارخانه‌های توپ‌ریزی و تفنگ‌سازی دایر بود و مسئولان امور با دقتی خاص تا آنجا که وسایل ارتباطی آن روزها اجازه می‌داد با مبادله سفر او نمایندگان نظامی از تغییرات و ترقیاتی که در نظام ارتش‌های اروپایی پیدا می‌شد، آگاهی حاصل می‌کردند و برای بهبود و پیشرفت ارتش ایران از آن اطلاعات بهره‌مند می‌شدند. دوران صفوی که پایان یافت، همین ارتش توانست همراه نادر، هندوستان را مسخر کند و کریم خان زند، که از سرداران نادر بود، ارتش ایران را به‌صورت زمان نادر نگاهداشت و با همه مشکلات عدیده‌ای که داشت بصره را فتح کرد ولی از دوره پادشاهان قاجار، یعنی از ۱۱۹۳ق/۱۷۷۹م به بعد، تحولات ارتش ایران وارد مرحله دیگری می‌شود.

افشاریان

آغاز زندگی سیاسی و نظامی نادر

نادر از عشیره قرخلو از ایل افشار، در ۱۱۰۰ق در دستگرد (از ناحیه درگز خراسان) زاده شد. در ۱۸ سالگی به خدمت باباعلی، رئیس طایفه احمدلو از تیره قرخلو که یکی از رئیس‌ان ایل افشار ابیورد و حاکم آن دیار بود، درآمد. او با دختر باباعلی ازدواج کرد.^{۸۸} و پس از وی رئیس قبیله و حاکم آن دیار شد و بدین‌سان بود که زندگی نظامی و سیاسی و مقدمات ترقی او آغاز شد.^{۸۹}

سپاه نادری

نادر پس از قدرت‌یابی به سپاه شاه تهماسب پیوست و فرماندهی کل توپخانه اردوی شاهی به او واگذار شد. او، پس از هزیمت ملک محمود سیستانی که خود را پادشاه می‌نامید و کشته شدن فتحعلی خان قاجار، به مرتبه سپهسالاری ارتقا یافت و به تهماسب‌قلی ملقب شد. طی جنگ‌هایی اشرف افغان را از بین برد و دست روس‌ها و عثمانی‌ها را از ایران کوتاه کرد و افغان‌های ابدالی را به اطاعت آورد.^{۹۰}

درخشان‌ترین مظاهر نبوغ نادر را باید در کوشش‌های نظامی او دانست و بهترین صفات و خصوصیات او را هم در همین محدوده به دست آورد.^{۹۱} خصوصیات نادر و اقدامات او به افراد ارتش ایران روح تازه بخشید، و سستی و ضعفی که در آخر صفوی در جان‌ها مانده بود به کلی از بین رفت و ترتیبات تازه‌ای، منطبق با شرایط جنگ‌های جدید، برقرار شد. او قواعدی بر سربازگیری وضع کرد و جوانان مستعد و علاقمند را به صفوف جنگیان کشانید و ایران را به‌طور منظم صاحب قشون دائمی و تحت‌السلطه کرد. هفت فوج پیاده با اسلحه کافی نیز تدارک دید و به مرور ریشه این تنسیقات را قوت بخشید.^{۹۲} او چون متکی به نفس بود، برخلاف سلسله‌های ترک غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی که سپاه خود را از افراد مختلف هندی، ترک، دیلم و خراسانی تشکیل می‌دادند، سپاه خود را بر حسب ایل و ناحیه سازمان داد. یعنی در واحدهای نظامی او افراد یک گروه از یک تیره، همه با هم بودند تا برای کمک به یکدیگر هم که شده است جان‌فشانی کنند.^{۹۳} شیوه سربازگیری او ایلجاری و داوطلبانه بود و اصول حفاظت داخلی و پادگانی بسیار سخت و منضبط اعمال می‌شد، در عوض حقوق و جیره افراد را مرتب و کافی پرداخت می‌کرد. نادر به خوبی می‌دانست که بدون وجود یک ارتش نیرومند هیچ اقدام مهمی به انجام نخواهد رسید، از این‌رو، دوراندیشانه قوای نظامی ایران را به ۵ منطقه اردویی تقسیم کرد:

اردوی نخست را در خراسان استقرار داد که همواره مترصد اعلام خبرهای مناطق شرق مملکت باشد.

اردوی دوم را در قفقازیه مستقر کرد که معابر عظیم تجارتی و ارتباطی ایران را با دو دولت همسایه مقتدر محافظت کند.

اردوی سوم را در کرمانشاه قرار داد که برای نقشه‌های آینده او در تصرف بین‌النهرین و آن طرف‌ترها مفید افتد.

اردوی چهارم را در فارس قرار داد که به تمام داخله کشور نزدیک باشد و عنداللزوم به مناطق دیگر مدد برساند.

اردوی پنجم را در قندهار مستقر کرد تا بر تمام مناطق مشرف به هندوستان و مرزهای قابل نظارت جنوب شرقی دسترسی داشته باشد.

به‌هریک از اردوهای مزبور معتمد باتدبیری گماشت و امنیت مملکت را در پناه بازوان شمشیرزنان دلیر و دائماً بیدار پایدار نگاهداشت^{۹۴}.

برای این ارتش دائمی آذوقه و لوازم جنگی بسیار ضروری بود. پس برای هر عده جباخانه‌ها و سازمان‌های تدارکی افزود. توپ‌ریزی که ۶۰ سال بود در ارتش وجود نداشت و فقط تعدادی توپ در میدان شاه اصفهان در مقابل عالی‌قاپو به نمایش گذاشته شده بود، به اندازه‌ای مرتب شد که در ۱۵۴۱ ق عده توپ‌های ارتش ایران با غنایمی که از هندوستان آورده بودند بر ۵۰۰۰ اراده بالغ شد. باروتخانه دولتی مرتب شد و قورخانه‌های ارتش در هر روز ۱۵ تفنگ بیرون می‌داد^{۹۵}.

با توجه به خصوصیات اخلاقی نادر در مورد تهیه ساز و برگ و موجب و لباس نظامیان، کسی جرئت نمی‌ماند که دست به تعدی دراز کند^{۹۶} و از آنجایی که اوضاع ایران بعد از انقراض صفوی اقتضای ایجاد ارتشی قوی و منضبط و نیرومند را داشت، برای هر فرمانروایی توجه به مردان رزم از واجبات بود. از این‌رو، در دوران نادر مرفه‌ترین طبقات و گروه‌های اجتماعی را نظامیان تشکیل می‌دادند. نادر شاه مخارج نظامیان را از هر حیث تأمین می‌کرد و در آغاز زمامداری و بعد از آن نیز گاهی موجب نظامیان را شخصاً و به دست خود پرداخت می‌کرد^{۹۷}.

در عالم آرای عباسی آمده است که در ۱۵۵۱ ق نادر در تدارک جنگ دیگری با عثمانی‌ها بوده است و به سرداران، سرکردگان، سرخیلان، مین‌باشیان، یوزباشیان و ده‌باشیان قدغن کرد که تدارک ۳ ساله جهت تسخیر مملکت روم را ببینند و در آذربایجان سان خواهد دید. در روز معهود ۳۷۰ هزار تن آماده سان بودند و پیداست که اداره امور چنین ارتش عظیمی چقدر دشوار بوده است^{۹۸}. نادر تشکیلات نظامی را

هم تغییر داد و ترتیبات چشمگیر و آبرومندی برپا داشت و به موجب این دگرگونی‌ها کوچک‌ترین واحد یا جوقه را ده تن گرفت که یکی از آن ده تن وکیل یا ده‌باشی خوانده می‌شد و نه تن دیگر تابین یا سرباز بودند و بزرگ‌ترین واحد ارتش را لشکر تعیین کرد که از دو فوج پیاده، سه فوج سواره (یا تیپ) و یک فوج توپخانه تشکیل می‌شد. در مجموع تعداد نفرات لشکر را به ۱۵ هزار تن رسانید و از ۳ لشکر، یک اردو یا یک سپاه به وجود آورد.^{۹۹}

نادر که مدت ۸ سال با عناوین سپاهی برجسته، توپچی‌باشی، قورچی‌باشی و سپهسالاری که بالاترین مقام نظامی بود و از سنت‌های صفوی و قبل از آن به جا مانده بود و در آخر هم در مقام نایب‌السلطنه و سپس پادشاهی انتخاب شده بود، بعد از احراز مقام سلطنت و به اقتضای نیازهای جنگی، ترتیبات تازه‌ای در ارتش پدید آورد و تعدادی از مناصب نظامی را که در زمان صفوی وجود داشت، حذف کرد، از آن جمله:

۱. قورچی‌باشی: فرمانده کل قورچیان یا سپهسالاری که ریاست ۱۵ واحد قورچی را بر عهده داشت و از لحاظ مقام بعد از وزیراعظم واقع بود.

۲. قولر آقاسی: یا سرکرده کل غلامان.

۳. تفنگچی آقاسی: فرمانده تفنگچیان که قبل از حذف آن زیر نظر شخص نادر اداره می‌شد.

۴. امیرشکارباشی: با توجه به علاقه نادر به شکار، نامی از این شغل در منابع عصر نادر نیامده است.^{۱۰۰}

مناصبی که ابقا شد:

۱. ایشک آقاسی: ریش سفید یساولان (نگهبانان چماق به دست درب کاخ‌ها).

۲. توپچی‌باشی: توجه کامل نادر به توپ و تفنگ و درک اهمیت این سلاح سبب شد که ۵ هزار عراده توپ در ارتش ایران وجود داشته باشد. به علاوه مسلح کردن نیروهای جنگی به این دو سلاح در نقاط حساس مملکت مانند کابل، مرو، کرمانشاهان و ایروان مورد توجه او بود و در همه این نقاط تعدادی توپ و توپچی به طور دائم به خدمت گمارد.

۳. رنبورکچی: رنبورک توپ کوچکی بود که بر پشت شتر یا قاطر قرار می‌دادند.

۴. جزایرچی‌باشی: جزایرچیان پیاده‌نظام ممتازی که به تفنگ مسلح بودند و این رسته توسط نادر نیز ابقا شد.

۵. با فراخواندن تفنگچیان و توپچیان دوران پایانی صفوی و با تشویق و ترغیب آنان هر یک را بر پایه شایستگی نظامی و ایجاد نظم و انضباط خاص به کار متناسب گماشت.^{۱۱}

سلسله زندیه

پس از کشته شدن نادر شاه قشون ایران به کلی درهم ریخت. در هر نقطه کشور سران قبایل و فرماندهان لشکر به فکر خودمختاری افتادند و تنها نیرویی که بر دیگران فایق آمد، نیروی افراد خاندان زند به رهبری کریم خان بود. کریم خان به هواداری از خاندان صفویه برخاست و کودک ۸ ساله‌ای از نوادگان دختری شاه سلطان حسین را به نام شاه اسماعیل سوم، به سلطنت انتخاب کرد (۱۶۴۱ق) و خود نیابت سلطنت را عهده‌دار شد. او خیلی زود دریافت که هیچ‌کس نمی‌تواند کشتی طوفان زده ایران را به ساحل امن برساند. پس با خلع شاه اسماعیل سوم خود زمام امور را به دست گرفت و با لقب وکیل‌الرعا یا به سلطنت نشست و شیراز را به پایتختی انتخاب کرد.^{۱۲}

سپاه زندیه

پس از مرگ نادر، سپاهیان او پراکنده شدند و هرچند تن از ایشان به یکی از سرداران نادر پیوستند و بخشی نیز اردوی کریم خان را برگزیدند و به خدمت او درآمدند. کریم خان با کمک آنان بر مدعیان سلطنت فایق آمد و توانست شیرازه گسیخته‌شده را به هم پیوند دهد.

سازمان سپاه

کریم خان در ابتدای امر با برخورداری از نیروی ایلات و عشایر و همچنین توپچی‌های دوره افشار، توانست سپاهی مختلط، اعم از سوار و پیاده مجهز به سلاح‌های گوناگون به وجود آورد.

او در استفاده از قشون سنتی متکی به نیروی برادر خود صادق خان، بود که عشایر

نیرومندی از ایل زندیه در اختیار داشت. بر پایه اطلاعات مندرج در برخی از منابع زمانی که کریم خان بر شیراز مسلط شد سپاه دائمی مرکب از افراد مناطق زیر تأسیس کرد: از عراق عجم ۶ هزار تن، از فارس ۲۴ هزار تن، از لرستان و بختیاری ۳ هزار تن، که از لحاظ رده‌بندی همان روش سنتی گذشته را داشتند و عبارت بودند از^{۱۰۳} اون‌باشی (فرمانده ۱۰ تن)، پنجاه‌باشی (فرمانده ۵۰ تن)، یوزباشی (فرمانده ۱۰۰ تن)، پانصدباشی (فرمانده ۵۰۰ تن)، مین‌باشی (فرمانده ۱۰۰۰ تن)، دومین‌باشی (فرمانده ۲۰۰۰ تن). منصب اخیر زیر نظر فرمانده کل سپاه (کریم خان) بود که بر خانها و نیز کل قشون نظارت داشت^{۱۰۴}.

کریم خان در ۱۱۸۹ق به فکر تنسیق قشونی منظم افتاد و برای تشکیل نظام جدید از افسران نیروی دریایی هلند برای تقویت توپخانه استفاده کرد، به‌طوری که در ۱۱۹۰ق در جنگ با عثمانی سپاهی منظم و نیرومندی مرکب از ۸۰ هزار جنگجو به کار گرفت که ۴۰ هزار تن از آنان در محمره، ۲۰ هزار تن در مندلی و ۲۰ هزار تن از آنان در سنندج تمرکز یافته بودند^{۱۰۵}.

که بر همان شالوده دوره صفوی استوار بود عبارتند از:

سردار سپاه، شخص کریم خان (وکیل‌الرعا).

قورچی‌باشی، برابر وزیر جنگ یا شخص دوم قشون.

توپچی‌باشی، که گاه «میرآتش» نیز گفته‌اند.

تفنگچی‌باشی، فرمانده تفنگچیان (پیاده نظام).

زنبورکچی‌باشی که همپایه توپچی‌باشی بود.

چرخچی‌باشی که در زمان جنگ همراه تفنگچی‌باشی عمل می‌کرد.

یساقچی‌باشی که همراه با سپاه بود و تدارکات واحده اعم از سلاح و لوازم دیگر، را انجام می‌داد.

جزایرچی‌ها، سپاهیان با تفنگ‌های مخصوص، (چهارپاره)^{۱۰۶} را می‌گفتند.

دسته‌ها عبارت بودند از:

۱. پیاده‌نظام، مرکب: از افرادی قانع، ساده، جنگجو و خستگی‌ناپذیر از ایلات و عشایر روستاهای ایران، که نوعی علاقه و وابستگی خونی و عاطفی با کریم خان و سران لر

داشتند. رؤسای ایلات و عشایر خود فرماندهی دسته خویش را با پرچمی خاص بر عهده داشتند.

بخشی از پیاده نظام که در امور جنگی با تجربه بودند، حفاظت کریم خان و خانواده او را بر عهده داشتند که به «کادر سلطنتی» موسوم بودند. بخشی نیز زیر نظر والیان در شهرهای مختلف به صورت گارد مخفی خدمت می کردند.^{۱۰۷} اکثریت پیاده نظام نیروی دائمی نبودند، ولی هنگامی که به وجود آنان نیاز بود در مدتی کمتر از ۴۰ روز ۲۰ هزار سوار و پیاده از تفنگچیان آماده می شد.^{۱۰۸}

۲. سواره نظام: در طول تاریخ ایران سواره نظام به سبب برخورداری از قدرت عملیاتی و تحرک فراوان همواره مورد توجه بوده است و به واسطه قدرت جسمانی راکب و مرکوب می توانستند بدون توجه به موانع طبیعی، اعم از برف و باران، سرما و گرما و پستی و بلندی راه، مأموریت خود را انجام دهند.^{۱۰۹}

سلاح‌ها

در زمان کریم خان، سواران و پیاده‌ها همچون گذشته از سلاح‌های سنتی، چون نیزه، تیروکمان، گرز، خنجر، شمشیر، قمه و سپر استفاده می کردند و در کنار این سلاح‌ها از تفنگ‌های سرپر که به کمک فتیله آتش می گرفت، و توپ و زنبورک سود می جستند. در این میان سربازان مازندرانی تمایل کمتری به استفاده از سلاح‌های آتشین نشان می دادند، برعکس لرها و سربازان نواحی فارس، تفنگ را از همان ابتدا با علاقه به کار می گرفتند.^{۱۱۰}

سواره نظام مجهز به کارابین بود که پس از هر تیراندازی باید دوباره «خرج» آنرا تجدید و از نو شلیک می کردند.

افراد سواره نظام دارای دو طپانچه بودند که آنها را زیر پوشال یا کمر بند خود جای می دادند. کیسه فشنگ زیر بازوی چپ، و انبان باروت زیر بازوی راست آنها بود که حمایل وار قرار می گرفت. این افراد زره می پوشیدند و کلاه خود به سر می گذاشتند.

در قشون زندیه به کارگیری سلاح‌های آتشین سنگین، نظیر توپخانه، رونق زمان نادری را نداشت. البته هنوز توپ‌های انگلیسی، پرتقالی و اسپانیایی که از قدیم مانده

بود وجود داشت، اما کارایی آنها نقصان یافته بود. برای ساختن توپ‌های تازه هم اقدام شد و یک مرد گرجی که سابقاً در ارتش روسیه خدمت می‌کرد و به ایران آمده، و مسلمان شده بود، به قشون کریم خان پیوست و طرح ریختن توپ‌های جدید را داد. در ایران ساخت عراده چرخ‌دار قابل حمل هنوز رواج نیافته بود؛ از این رو، قطعات توپ را که حدود ۴۰ قطعه بود، در کارخانه می‌ساختند و آنها را با قاطر تا محل نبرد حمل می‌کردند و با پیچ و مهره روی هم سوار می‌کردند.^{۱۱۱} به همین دلیل زنبورک، یعنی توپ‌های کوچک و سبک قابل حمل، بر پشت شتر بیشتر مورد توجه بود.

سلسله قاجار

ایل قاجار به صورت یکی از قبایل هوادار خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی در نیروی قزلباش وارد، و در صحنه‌های حکومت و قشون عصر صفوی یکی از نام‌آورترین گروه‌های متشکل نظامی شد. این ایل همچنین در جنگ‌های داخلی علیه مدعیان سلطنت و جنگ‌های خارجی علیه عثمانی و ازبک شرکت می‌کرد.

سپاه قاجار

ایل قاجار ۳ سده قبل از آنکه به سلطنت دست یابد، همواره نظامیان و جنگاورانی داشت که زیر نظر سرکردگان ایل و فرماندهی خوانین در زیر لوای پادشاهان وقت به جنگ و پیکار و دفاع می‌پرداختند.

وقتی آقامحمد خان از شیراز فرار کرد و به مازندران رسید، وضعیت منطقه و مردم آنچنان بود که گویی یک پادگان نظامی آماده جنگ است.^{۱۱۲}

آقامحمد خان طبعاً به عشایر مازندران و ایلی که خود از آن برخاسته بود، روی آورد. سپس متوجه افراد مسلح قبیله‌های پراکنده گرد و عرب شد و مزدورانی را به خدمت درآورد و از آنان دسته‌های تفنگچی تشکیل داد. بدین طریق از اجتماع این نیروها ارتشی به وجود آورد که تحت فرمان شخص او قرار داشت.^{۱۱۳}

مناصب و مشاغل نظامی و انتظامی از قبیل قوللر آقاسی‌باشی، کشیکچی‌باشی، تفنگچی‌باشی و توپچی‌باشی نیز در این نیرو وجود داشته است، اما به سبب آنکه آقا

محمد خان اهمیتی به تشریفات نمی‌داد و غالباً در جنگ‌ها به سر می‌برد و دربار و دستگاه مفصلی نداشت، این مناصب رسمیت نیافت و نهایت آنکه با معیارهای دوره صفوی و انطباق با آنها مصادیقی یافت می‌شد که مورخان درباره آنها به کار برده‌اند.^{۱۱۴} وضع سپاه قاجار در چند سال اول فرمانروایی آقامحمد خان قاجار همان است که در سال‌های پیش از او بوده است؛ ولی پس از آنکه با ارتش روسیه روبه‌رو شد، به دگرگون کردن سپاه و پذیرش اصول جدید نظام تمایل یافت. طوری که از سفرنامه دروویل^(۱) فرانسوی مستفاد می‌شود، آقامحمد خان از وجود چند تن از افسران مهاجر روسی که به ایران آمده بودند، استفاده برد و به تشویق احمد خان بیگلربیگی تبریز آنان را به تعلیم قشون ایران گماشت و این عده در شهر قزوین به تشکیل و تعلیم قوا پرداختند^{۱۱۵} و برای نخستین بار هنگ‌های پیاده و سوار و توپخانه تشکیل دادند. واحد بزرگ یعنی «تومان» از ۵ هنگ پیاده، ۴ فوج سوار و یک فوج توپخانه و رسته نقلیه و نیم‌رسته حفار تشکیل می‌شد و در پایتخت جدید ایران، و باقی قسمت‌های قشون در ایالات مستقر شدند اینان از دستجات ایلات و سوارهای داوطلب تشکیل می‌شد که اسلحه و ساز و برگ آنان همان سلاح‌های متداول بود^{۱۱۶}.

سپاه قاجار در دوران فتحعلی شاه

۴ سال بعد از رسیدن فتحعلی شاه به سلطنت و قلع و قمع مدعیان و ایجاد آرامش در کشور، نخستین جنگ ایران و روس در ۱۲۱۸ ق آغاز شد. این جنگ ۱۰ سال به طول انجامید و منجر به عهدنامه گلستان شد. در خلال این مدت فتحعلی شاه به فکر به دست آوردن متحدی بود که او را کمک کند. پیشنهاد دولت انگلیس برای ایجاد اتحاد مورد قبول فتحعلی شاه قرار نگرفت، در نتیجه معاهده فین‌کن‌اشتاین در ۱۲۲۲ ق با فرانسه منعقد شد. در مواد ششم و هفتم این عهدنامه که مربوط به ارتش است، ناپلئون بر عهده گرفت که توپ‌های صحرایی و ۲۰ هزار تفنگ با سرنیزه به قیمت اروپا به ایران بفرستد و هیأتی از افسران مهندس و توپخانه و پیاده‌نظام خود را نیز برای تعلیم و تربیت

(1). Drouvil

توپخانه و پیاده‌نظام به ایران روانه کند. این هیأت شامل ۲۵ تن به ریاست سرتیپ گاردان، که سمت سفیر فرانسه را هم در ایران داشت، در شوال ۱۲۲۲ به تهران وارد شد. ۱۳ تن از آنان با سمت مستشار نظامی مأمور تنظیم و تعلیم ارتش ایران شدند. نایب‌السلطنه، عباس میرزا، و وزیر گاردان او میرزا عیسی قائم‌مقام، از وجود این افسران متخصص در بهبود وضع نیروی نظامی استفاده بسیار کردند، چنان‌که به زودی ۴ هزار تن سرباز پیاده به روش نظام اروپایی تربیت شد و ۲۰ عراده توپ ساخته، و آماده بهره‌برداری گردید و پایه‌های ارتش ایران به روش نظام اروپایی از این تاریخ گذاشته شد. در همین زمان سپاه‌هایی در آذربایجان، عراق، مازندران تشکیل شد. سپاهیان آذربایجان را سرباز و افراد نظامی عراق و مازندران را جانباز نامیدند و فرماندهی کل سربازان با عباس میرزا ولیعهد ایران، و فرماندهی جانبازان بر عهده یوسف خان گرجی قرار گرفت و منصب سپهداری به او دادند.

تعداد افراد هریک از این دو سپاه را ۱۲ هزار تن نوشته‌اند. بر اثر معاهده تیلسیت که میان روسیه و فرانسه منعقد شد، ناپلئون مواعید به ایران را از خاطر برد و به همین علت مستشاران فرانسوی نیز در انجام وظایف خود کوشش لازم را انجام ندادند. در نتیجه ایران نیز آنها را اخراج کرد و هیأت فرانسوی در ۲۷ ذیحجه ۱۲۲۳ ایران را ترک کردند. ارتش جدید ایران که با مستشاری و تعلیمات فرانسویان تعلیم یافته و تشکیل شده بود، بر اثر تغییر سیاست ناپلئون و رقابت انگلیسی‌ها با فرانسویان در اواسط تعلیم بدون مربی ماند.^{۱۱۷}

انگلیسی‌ها وقت را مغتنم شمردند و با وعده ارسال اسلحه و قول پس گرفتن مناطقی که ایران در جنگ‌های خود با روسیه از دست داده بود، ابتدا یک عهدنامه موقت در ۲۵ محرم ۱۲۲۴ امضا کردند و به موجب آن ۳۰ تن افسر و درجه‌دار از رسته‌های مختلف پیاده - مهندسی سوار و توپچی با مقداری اسلحه و مهمات به ایران فرستادند. سپس یک عهدنامه دائمی در ۲۹ صفر ۱۲۲۷ با ایران امضا کردند که به موجب آن مواضع فرانسویان را در ایران به دست می‌گرفتند.^{۱۱۸} این معاهده در موقعی منعقد شد که ایران با افغانستان مشغول جنگ بود و انگلیسی‌ها این جنگ را به ضرر خود می‌دانستند و شکست ایران را طالب بودند.

دولت انگلیس در اواخر ۱۲۲۸ ق قراردادی با دولت روسیه بست و ایران را رها کرد و به افسران خود که در خدمت ایران بودند دستور داد در جنگ‌های ایران و روسیه خود را کنار بکشند. این حادثه مورد اعتراض دولت ایران و عباس میرزا نایب‌السلطنه واقع شد. ایران شکست خورد و به انعقاد عهدنامه گلستان تن داد^{۱۱۹}. در جنگ دوم ایران و روس که به عهدنامه ترکمان‌چای انجامید هم دولت انگلیس همین روش را پیش گرفت (۱۲۴۳ ق).

در ابتدای سلطنت فتحعلی شاه سپاه ایران عبارت بود از: ۱۸۰ هزار از چریک که به طور داوطلب استخدام می‌شدند. این عده لباس متحدالشکل نداشتند و از دو قسمت تشکیل شده بود:

۱. قوای پارکابی یا پایتختی که بالغ بر ۷۰ تا ۷۵ هزار تن بود ابواب جمعی آن و از خزانه دولت حقوق می‌گرفتند و همیشه در پایتخت و در رکاب شاه بودند.
 ۲. قوای ولایتی که ۱۰۵ تا ۱۱۰ تن نفر بود و به خرج شاهزادگان و حکام و صاحبان تیول اداره می‌شدند و افراد آن مأمور حراست شهرها و سرحدات بودند^{۱۲۰}.
- ژنرال گاردان که زمانی مستشار نظامی ایران بود پس از رفتن از ایران وضع صنوف نظامی ایران را به تعداد زیر نوشته است:
- پیاده‌نظام ۶۰ هزار تن، سواره‌نظام ۱۴۴ هزار تن، توپچی ۲'۵۰۰ تن، مهندسی و دریایی هیچ^{۱۲۱}.

تعداد نفرات ارتش ایران در سومین سال جلوس سلطنت محمد شاه طبق گزارش سرهنگ چارلز استودارت مربی انگلیسی ارتش بوده، در ۲۶ آوریل ۱۸۳۶ خطاب به وزیرمختار بریتانیا در ایران: تعداد سربازان طبق صورت فرمانده کل جمعاً ۷۵۰'۱۰۰ تن با هزینه ۶۳۶۱۳۱/۱۰ لیر به شرح زیر:

۳۹ گردان، هر گردان ۱۰۰۰ نفر = ۳۹'۰۰۰ نفر با هزینه ۳۲۷'۰۰۰ لیره.

۲ اسواران هر اسواران ۱۰۰ نفر = ۲۰۰ نفر با هزینه ۶۱۷۱/۱۰ لیره.

توپخانه با ۶۰ اراده توپ که با اسب کشیده می‌شود = ۱'۵۵۰ نفر با هزینه ۲۲'۵۰۰

لیره.

نیروی نامنظم ۲۰ هزار نفر تفنگچی و ۴۰ هزار نفر جنگجوی عادی جمع ۶۰ هزار

نفر با هزینه ۴۶۰'۲۸۰ لیره^{۱۲۲}. سرهنگ قوزانلو در تاریخ نظامی ایران می نویسد: «...بر اثر عدم اطلاع حاج میرزا آقاسی، صدراعظم و وزیر جنگ، عده قشون زمان فتحعلی شاه تا هنگام مرگ محمد شاه در تهران به دو هزار نفر نمی رسید»^{۱۲۳}.

ارتش ایران در زمان سلطنت ناصرالدین شاه

از ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه، میرزا تقی خان، صدراعظم ایران، وجود یک ارتش منظم و نیرومند را که حافظ واقعی مصالح و منافع کشور باشد لازم دانست. به این منظور طرز سربازگیری فرانسوی ها را که از ۱۲۲۲ ق در ایران رسم شده بود، متروک، و اصول انگلیسی را ملغی کرد و به جای آن اصول بنیچه را قرار داد. بدین طریق که هریک از عشایر و قبایل چادرنشین و هر آبادی به نسبت جمعیت خود باید چند تن از افراد خود را برای خدمت نظام در افواجی که در هر ناحیه بزرگ تشکیل می شود و برای مدت معینی بفرستند^{۱۲۴}، و این روش تا انقراض سلسله قاجار و تصویب قانون خدمت نظام اجباری در ایران پابرجا بود^{۱۲۵}. با این برنامه، ارتشی جدید به شرح زیر به وجود آورد.

۱. ۵۰ فوج پیاده نظام، هر فوج مرکب از هزار تن به فرماندهی یک سرهنگ که دو یاور زیردست خود داشت. هر فوج از ۱۰ دسته ۱۰۰ نفری تشکیل می شد. هر دسته زیر فرماندهی یک سلطان بود که ۲ نایب، ۲ بیک زاده و ۴ وکیل و ۴ سرجوخه زیردست داشت. فرماندهی عالی هر فوج در دست یک سرتیپ بود که نظارت کلی بر امور فوج داشت و یک تن به نام مشرف و ۴ منشی که ناظر خرج فوج بودند با او همکاری می کردند.

۲. سواره نظام شامل ۱۲ واحد که آنرا دسته می گفتند و دو قسم بودند:

الف - دسته غلام رکاب یعنی گارد پادشاه و ولیعهد و شامل ۴۰۰ سوار بود. هر ۱۰ سوار زیر فرمان یک ده باشی و هر ۱۰۰ سوار زیر فرمان یک یوزباشی خدمت می کردند.

ب - دسته سواره نظام معمولی که هر هزار تن از آنها زیر فرمان یک سلطان قرار داشت و هر سلطان ۲ نایب و ۲ وکیل و ۲ سرجوخه زیر دست خود داشت.

۳. ۲ هزار تن توپچی.

۴. ۲۰۰ تن زنبورکچی.

۵. چندین فوج جمازه‌سوار برای منطقه کرمان و بلوچستان.
 ۶. چندین فوج مرزی برای نگهداری مرزها. این فوج‌ها در قلعه‌هایی که به دستور میرزا تقی خان ساخته شده بود، تمرکز داشتند.
 چون رفته‌رفته ارتش ایران سر و صورتی یافت، در ۱۲۶۸ق در سازمان آن تقسیم‌بندی‌هایی به عمل آمد و ارتش به ۱۰ تومان و ۷۳ فوج تقسیم شد. هر فوج به فرماندهی یک سرتیپ خدمت می‌کرد و پرچم خاص خود را داشت که روی آن نام و شمارهٔ تومان و فوج نوشته شده بود. علاوه بر آن هر تومان یک فوج مخابراتی مخصوص به خود داشت^{۱۲۶}.

میرزا تقی خان به منظور بی‌نیاز کردن ارتش ایران از مستشاران و مربیان خارجی، مدرسهٔ نظام دارالفنون را تأسیس کرد و از افسران کشورهای اتریش، فرانسه و لهستان برای رسته‌های توپخانه، مهندسی، پیاده، سوار، عملیات کوهستانی و تاکتیک مربی استخدام کرد. مربیان اتریشی در ۲۷ محرم ۱۲۶۸/۲ روز بعد از عزل میرزا تقی خان از صدارت وارد ایران شدند. مربیان لهستانی و فرانسوی در ایران بودند و ضمناً ۲ تن ایتالیایی نیز بعداً به توصیهٔ انگلیسی‌ها برای تعلیمات نظامی در ایران به خدمت گرفته شدند. مدرسهٔ عالی دارالفنون در تاریخ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸، یعنی ۱۷ روز پس از قتل بنیان‌گذار آن، افتتاح شد و محصلان نظامی که در نخستین دورهٔ آن ۷۳ تن بودند، در رسته‌های مختلف به شرح زیر به تحصیل پرداختند: رستهٔ پیاده ۳۰ تن، رسته توپخانه ۲۶ تن، رستهٔ مهندسی ۱۲ تن، رسته سوار ۵ تن^{۱۲۷}. آیین‌نامه‌های نظامی برای هریک از رسته‌های پیاده، سوار، توپخانه و مهندسی در ۱۲۶۸ق برای تعلیم و تدریس علمی و عملی تدوین و چاپ شد.

قشون نمونهٔ اتریشی

وضع سواره‌نظام قراق روسیه و قشون منظم اتریش، نظر ناصرالدین شاه را در سفر دوم خود به اروپا در ۱۲۹۵ق، به هنگام عبور از مرز روسیه و اتریش، جلب کرد و از آن دولت‌ها خواست که تعدادی از افسران خود را برای تشکیل و تأسیس قشونی مشابه نظام خود به ایران بفرستند. در نتیجه هیأتی مرکب از ۱۴ افسر و معلم و مربی نظامی

از کشور اتریش برای خدمت دولت ایران استخدام^{۱۲۸} و در محرم ۱۲۹۶ وارد تهران شدند^{۱۲۹}. دولت ایران عده‌ای از قوای خود را برای تعلیم و تشکیل ارتش جدید در اختیار آنان قرار داد و اتریشیان از این عده ۲ فوج پیاده‌نظام، یک فوج مهندسی و یک فوج مخابرات و یک فوج توپخانه و یک دسته موزیک تشکیل دادند^{۱۳۰}.

در همین سفر، وقتی ناصرالدین شاه از ایروان می‌گذشت، مشاهده سربازانی که اونیفورم زیبا و ساز و برگ درخشان داشتند و در نقاط مختلف این ایالت در بین راه تشریفات نظامی به جا می‌آوردند یا او را اسکورت می‌کردند، نظرش را جلب کرد. او پس از ورود به تفلیس رسماً به نایب‌السلطنه قفقاز، گراند دوک میشل پاولوویچ^(۱)، مراجعه کرد و تمایل خود را مبنی بر اعزام افسران روسی به ایران و تشکیل یک واحد سوار قزاق ابراز داشت. تزار روسیه فوراً فرمان لازم برای اجرای این خواسته را صادر کرد^{۱۳۱}. اولین هیأتی که به ایران اعزام شد متشکل از ۳ افسر و ۵ درجه‌دار بود. رئیس این هیأت سرهنگ دوم ستاد به نام دومونتویچ^(۲) بود که در واحد ایروان خدمت می‌کرد. این هیأت طبق قراردادی که توسط وزیر امور خارجه ایران و وزیر خارجه، روسیه به امضا رسید، برای مدت ۳ سال به ایران آمدند^{۱۳۲}.

دولت ایران پس از ورود این هیأت، عده‌ای از سواران مهاجر را برای تشکیل سازمان سوار قزاق در اختیار آن قرار داد^{۱۳۳} و بریگاد قزاق در ۱۸۸۰ م با ۲ هنگ سوار تشکیل شد و دولت روسیه نیز یک آتشبار مجهز به توپ‌های مدل ۱۸۷۷ م، محصول کارخانه الویشوف^(۳)، ساخت روسیه به ایران هدیه کرد. براساس آنچه در *مرآة البلدان* آمده است: ناصرالدین شاه از یک فوج سوار قزاق که به لباس قزاقی ملبس بودند، در رمضان ۱۲۹۶ سان دید^{۱۳۴}. بودجه واحد قزاق از محل عواید گمرک شمال ایران تأمین می‌شد و در دست روس‌ها بود. یعنی از سن پترزبورگ حواله می‌شد و از بانک استقراضی روس دریافت می‌گردید. باید گفت که حقوق افسران و سربازان ایرانی خیلی کمتر از مأموران روس بود^{۱۳۵}.

برای ترفیع درجه افسری یک مدرسه در تهران به نام مدرسه قزاقخانه که در آنجا

(1). Grand Duc Michel Pavlovitch

(2). A. Domontovetch

(3). Olouchoff

دروس دبیرستانی و نظامی به زبان‌های روسی و فارسی و عربی تدریس می‌شد. یک مدرسه گروهبانی هم بود که محصلان آن پس از پایان تحصیلات به درجهٔ گروهبانی نایل می‌شدند.^{۱۳۶}

فرمانده قزاق‌های ایران مستقیماً از سن‌پترزبورگ تعیین می‌شد. بعد از کلنل دومانتویچ، کلنل کاساکوفسکی و بعد از او کلنل چرنوزوف و آخرین آنها و. پ. لیاخف این منصب را اشغال کردند. ۴ افسر روس به عنوان مربی رسته‌های پیاده، سوار، توپخانه و یک پزشک نظامی، یک کمک جراح، یک دامپزشک و ۵ درجه‌دار و ۲۷۰ افسر ایرانی زیر نظر فرمانده قزاق خدمت می‌کردند. در ۱۹۰۵ م ابواب جمعی واحد قزاق را ۱ هنگ سوار، یک گردان پیاده مرکب از ۴ گروهان، ۲ واحد توپخانهٔ سوار با چهار قبضه توپ و یک آموزشگاه نظامی تشکیل می‌داد و تعداد آنها جمعاً ۱۵۰۰ تن بود.^{۱۳۷} نیروی قزاق از ابتدا جزو وزارت جنگ بود ولی در زمان محمدعلی شاه زیر فرمان پادشاه درآمد که مورد اعتراض مجلس شورا قرار گرفت.

زمان سلطنت مظفرالدین شاه و فرزندش محمدعلی شاه، قشون ایران از نظر آموزش پیشرفتی نداشت و از نظر انضباط و وضع ظاهری نیز رو به قهقرا می‌رفت. عبدالحسین خان سپهر می‌نویسد: درجات نظامی از امیرتومان، میرپنج، سرتیپ و سرهنگ در زمان ناصرالدین شاه اضافه از سرباز شده بود و به کلی شأن و قدر درجات نظامی از میان رفته بود؛ لذا مظفرالدین شاه به احدی منصب نظامی نداد، مگر در صورت لزوم.^{۱۳۸} در زمان این پادشاه ۷۴ فوج پیاده و عده‌ای سوار در ایالات ایران مستقر بودند و در دفاتر تا ۱۵۰ هزار قلمداد می‌شدند؛ ولی بیش از عشر این عده حاضر به خدمت نبودند و این عده هم از حیث خوراک و پوشاک و حقوق وضع نامناسبی داشتند. در این زمان تنها افراد قزاق دارای ظاهری آراسته بودند که جیرهٔ خوراک، لباس و حقوق نسبتاً مرتبی دریافت می‌کردند. آموزش نظامی این قزاق‌ها خوب بود ولی این نیرو برای حفظ منافع روس‌ها در ایران به کار می‌رفت، به‌هرحال بی‌اطلاعی زمامداران وقت و وصول نشدن مالیات‌ها و تهی بودن خزانه دست به دست هم داده، رشتهٔ انتظام قوای ایران را به مرور از هم گسیخته بود. ۷۴ فوج یاد شده در قسمت‌های زیر استقرار داشتند:

۲۳ فوج اختصاص به سپاه آذربایجان و لشکر پارکابی ولیعهد مقیم تبریز داشت.

۳۸ فوج پیاده برای تهران و باختر ایران کار می‌کرد.

۱۲ فوج در شرق ایران جای داشت.

تا زمان احمد شاه تشکیلات قزاقخانه در خارج از پایتخت وجود نداشت و از این پس ۹ پادگان به نام آتریاد در سراسر کشور استقرار یافت. هر آتریاد شامل واحدهای سوار، پیاده، مسلسل و توپخانه بود و به نام ایالاتی که در آنجا مستقر بودند نامیده می‌شد، مانند آتریاد تهران، آتریاد تبریز، اورمیه و غیره.

بریگاد قزاق نیز به دیویزیون قزاق یا لشکر تبدیل شد و تشکیلات دیویزیون عبارت بود از یک ارکان حرب و ۹ آتریاد. ارکان حرب به دو شعبه اجرایی و تشکیلات تقسیم می‌شد. حداکثر استعداد یک آتریاد عبارت بود از: یک فوج پیاده، یک فوج سوار، ۱۲ شصت تیر (مسلسل)، یک آتشبار توپخانه صحرایی یا کوهستانی و حداقل یک گروهان پیاده، یک بهادران سوار و دو شصت تیر^{۱۳۹}.

ارتش ایران در اواخر دوران قاجار

با آنکه در ۹ ایالت آتریاد وجود داشت و در مرکز نیز بریگاد قزاق به دیویزیون (لشکر) تبدیل شده بود، معالوصف، اقتدار حکومت مرکزی از اطراف تهران و دروازه‌های پایتخت تجاوز نمی‌کرد و در هر گوشه از مملکت ایران یکی از متنفذان یا خان‌ها که قدرتی داشت، مستقیم یا غیرمستقیم از اطاعت حکومت مرکزی سر پیچیده و برای خود دستگاه فرمانروایی برپا کرده و بدین‌سان بساط خان‌خانی و هرج و مرج بر تمام صفحات کشور حکمفرما بود. اردوکشی‌های مازندران و گیلان بر علیه بلشویک‌ها منجر به شکست دیویزیون شد. در نتیجه دولت ایران به خدمت افسران روسی پایان داد و در کابینه سپهدار اعظم، فرماندهی قزاقخانه را برای نخستین بار به یکی از ایرانیان به نام «سردار همایون قاسم‌والی» سپردند^{۱۴۰}.

چندی بعد سردار همایون طبق دستور احمد شاه (دوم اسفند ۱۲۹۹) مستعفی، و رضا خان میرپنج با لقب سردار سپه به ریاست دیویزیون قزاق منصوب شد^{۱۴۱}. در ۱۵ اسفند مازور مسعود خان کیهان به مقام وزارت جنگ رسید^{۱۴۲}. دیری نپایید که سرگرد کیهان از مقام وزارت جنگ مستعفی، و رضا خان فرمانده دیویزیون با حفظ سمت به

وزارت جنگ منصوب شد^{۱۴۳}. زیرا پس از کودتای ۱۲۹۹ ق دولت وقت با در هم آمیختن عناصر بریگاد قزاق، ژاندارمری و بریگاد مرکزی، ارتش جدیدی با اونیفورم یک‌رنگ به وجود آورد که جمعاً شامل ۲۲'۸۰۰ تن به شرح زیر بود:

دیویزیون قزاق	۷'۰۰۰ تن
ژاندارمری دولتی	۱۲'۰۰۰ تن
بریگاد مرکزی	۱۸'۰۰۰ تن
واحدهای تابعه وارد به جنگ	۲'۰۰۰ تن

این دسته‌ها و واحدها که هسته اصلی قشون متحدالشکل ایران را به وجود آوردند و به موجب حکم عمومی شماره ۱ که در ۱۴ جدی ۱۳۰۰ ش از پنج لشکر، یک ارکان حرب و یک هیأت شورای قشون شامل ۱۱ افسر از صنوف مختلف در ارکان حرب کل قشون تشکیل می‌شدند، در ۵ ناحیه تهران، تبریز، مشهد، اصفهان و همدان و در هر ناحیه یک لشکر مستقر شدند^{۱۴۴}. افراد هر یک از این لشکرها بنا بر اصول بنیچه استخدام می‌شدند^{۱۴۵}. احتیاجات لشکرها تا ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ که قانون خدمت اجباری از تصویب مجلس شورای ملی گذشت، به رسم بنیچه که بنیان‌گذار آن میرزا تقی خان امیرکبیر بود تأمین می‌شد و وزارتخانه‌های جنگ و فواید عامه (کشور) مأمور اجرای آن بودند^{۱۴۶}.

سلاح‌ها و لباس‌های نظامی دوران قاجار

عمده‌ترین سلاح‌های قشون آقامحمد خان، به دلیل وضع سنتی قشون و نیز به حکم خاستگاه ایلی او سلاح‌های قدیمی همچون شمشیر، خنجر، نیزه ... و تفنگ‌هایی بود که از سابق در دست افراد عشایر قرار داشت. او برای به دست آوردن توپ‌های نادری و سلاح‌های بازمانده از آن روزگار که در اختیار شاهرخ نوه نادر شاه بود به خراسان رفت و ۴۲ عراده توپ به دست آورد و با آنچه از پیش فراهم آورده بود توپ‌هایش به ۵۰ عراده رسید^{۱۴۷}. نیز به زنبورک‌هایی که از دوران نادر شاه مانده بود دست یافت و در سپاه خود به کار گرفت^{۱۴۸}.

سپاهیان آقامحمد لباس یک شکل بر تن نداشتند و جامه آنها معمولاً عبارت بود از پیراهن‌های زرهی، سپرهای مدور با گل‌میخ‌های درشت، کلاهخودهایی با شرابه‌های

زرهی که روی گوش‌ها را می‌پوشانید^{۱۴۹}.

امپراتور روسیه در ۱۳۱۰ ق/ ۱۸۹۳ م هزار قبضه تفنگ و ۴ عراده توپ صحرایی (فولادی)، ساخت کارخانه آيوخف (نمونه سال ۱۸۷۷ م) برای دولت ایران هدیه فرستاد. البته این هدیه صرفاً برای تقویت بریگاد قزاق و مطابق هدف سیاسی خود او بود. بعداً یک آتشبار توپخانه صحرایی هم بر سلاح بریگاد اضافه شد و سازمان بریگاد با نفرات موجود خود به صورت ۴ هنگ درآمد، و آتشبار توپخانه هم تشکیل یک گردان را داد. پس از مخالفت محمدعلی شاه با مشروطیت به فرمانده بریگاد دستور داده شد که گردان توپخانه خود را تکمیل کند. دو عراده توپ شیندر به گردان توپخانه اضافه شد و دو آتشبار کامل تشکیل یافت^{۱۵۰}. متعاقب این امر یک گروهان مسلسل سنگین از نوع ماکسیم هم تشکیل شد. به موجب گزارش ژنرال گاردان به ناپلئون اسلحه نظامیان ایران در زمان فتحعلی شاه از نظر تقسیمات رسته‌ای شامل قسمت‌های زیر بوده است^{۱۵۱}:

۱. اسلحه پیاده‌نظام، تفنگ‌های سرپر سنگینی بود که هنگام تیراندازی آنها را روی

سه‌پایه‌های بلند قرار می‌دادند.

۲. اسلحه‌های سواره‌نظام، تفنگ‌های بلند، نیزه و سپر با قطر ۴۵ سانتی‌متر بود.

۳. توپ‌های روسی و زنبورک‌هایی که با شتر حمل می‌کردند.

ژنرال گاردان در گزارش خود تعداد پیاده‌ها را ۶ هزار، سواره‌نظام را ۱۴۴ هزار و

توپچی‌ها را ۲۵۰۰ تن نوشته است.

اسلحه دیویزیون قزاق عبارت بود از تفنگ‌هایی از نوع شصت تیرهای مختلف روسی،

توپخانه کوهستانی و صحرایی روسی و فرانسوی که مهمات آنها محدود بود. لباس افراد

هم روسی بود^{۱۵۲}. برای حمل توپ‌ها از اسب و قاطر استفاده می‌کردند. افراد سوار، اسب

معین داشتند و حقوق افسران ایرانی عشر افسران روس هم‌رتبه آنها بود و در درجات

پایین این نسبت به $\frac{۱}{۱۵}$ هم می‌رسید.

سپهسالاران عصر اسلامی ایران

غالب سپهسالاران مشهور که از عصر سامانی تا حمله مغول در ارتش ایران به این

مقام دست یافته‌اند، از غلامان ترک بودند که آنها را برای امور لشکری تربیت می‌کردند.

که در طول مدت تعلیم شایستگی، لیاقت و مهارت خود را در به کارگیری سلاح نشان دادند، به زودی پیشرفت می کردند و به جاه و تجمل و مرتبت و خیل آنان افزوده می شد تا به مقام حاجبی می رسیدند و از این مقام به سپهسالاری ارتقا می یافتند. آنان که قوی تر و پرتوان تر بودند، رزم پهنه خوبی برای نشان دادن لیاقتشان بود.

سپهسالاری از مقامات مهم لشکری در عصر اسلامی بود و از آن مقام گاه به امارت و زعامت جیوش تعبیر می کرده اند^{۱۵۳} که عبارت بوده از فرماندهی کل قوا به هنگام صلح و جنگ. این شغل گاهی بر شغل وزارت تفوق داشته است^{۱۵۴}. گاهی نیز مقام بالاتری به آنان تفویض می شد، همچون سپهسالار یبغو که به فرمان سلطان تکش خوارزمشاه به اتابکی پسرزاده اش اربوز خان بن تغان در خراسان تعیین شد^{۱۵۵}.

مقام سپهسالاری، همچون سایر مشاغل آن زمان، علاماتی داشته است که عبارت بوده است از پرچم، طبل، کوس^{۱۵۶} که نشانه مخصوص نیروی تحت فرماندهی سپهسالار بود.

با آنکه ایران طی سده های طولانی صحنه پیکارهای بی شمار بوده، یا فرماندهان و جنگجویان ایرانی در خارج از مرزهای رسمی جنگ های بسیار کرده و پیروزی های شگرف به دست آورده اند، ولی چه بسا نام فرماندهان و سپهسالاران ذکر نشده است و مورخان به ذکر شاه و سلطان بسنده کرده اند. باین همه در تواریخ ایران نام چند تن از سپهسالاران برجسته آمده است که علاوه بر شجاعت و آشنایی کامل به فنون جنگ، نیروهای مسلح و کارآمدی با تجهیزات کافی زیر فرمان خود داشته اند گاه پادشاه برای تأمین بودجه سپاه ناحیه ای از قلمرو سلطنت خود را در اختیار سپهسالار قرار می داد تا از درآمد مالیاتی آن احتیاجات نفرات را تأمین کند و در مواقع لزوم قلمرو شاه را از تاخت و تاز بیگانگان مصون بدارد و در جنگ با گردآوری سپاه، او را یاری دهد^{۱۵۷}. این سپهسالاران در حوزه اقتدار خود امارت داشتند و خودمختار بودند و مستبدانه فرمان می راندند. اما بعضی از آنها به غایت مستبد و بیدادگر بودند. همچون تاش فراش که سپهسالاری روشن رأی و در مضایق و مهالک چست و چالاک بود و از جنگ همیشه پیروز برمی گشت. وقتی والی لشکر غزنوی در ری و جبال بود، مردم این نواحی را از جور و بیداد چنان کرد تا برای رهایی از او و حکومتش دست به دعا برداشتند^{۱۵۸}. همین سپهسالار ۵۰ تن از

رؤسای ترکمان را کشت و بهانه کافی برای قتل و غارت زیر عنوان انتقام به دست ترکمان‌ها داد و ناخواسته موجبات انقراض غزنویان را فراهم کرد.^{۱۵۹} سپهسالاران چون رقیب یکدیگر بودند، برای بقای خود نیروی تحت فرمان خود را تقویت می‌کردند به‌طوری که گاهی پادشاه از قدرت آنان بدگمان می‌شد و درصدد چاره‌جویی و حتی قتل آنان برمی‌آمد.^{۱۶۰}

سلطان مسعود غزنوی به‌واسطه همین بدگمانی، دو تن از سپهسالاران مطیع خود را به نام‌های اریاق، سپهسالار لشکر هندی، و آسختگین غازی، فرمانده سپاه خراسان (مقام صاحب‌الجیشی)، را در ۴۲۲ق برکنار کرد.^{۱۶۱} و احمد ینال‌تگین را که مدعی بود یکی از پسران محمود است و شباهت نزدیکی به او داشت به حکومت هند منصوب کرد.^{۱۶۲} سه تن از سپهسالاران سامانی به نام‌های فایق سپهسالار بخارا، بک توزون سپهسالار خراسان، ابوالقاسم سمیجور دواتی حاکم سیستان، که هر سه تن مدت‌ها با یکدیگر در جنگ بودند برای غلبه بر سلطان محمود غزنوی متحد شدند؛ ولی در بهار ۳۸۹ق از محمود شکست خوردند و قلمرو خود را از دست دادند. این شکست آن نواحی را به‌طور کامل از سامانیان به غزنویان انتقال داد.^{۱۶۳} سپهسالار فایق فرمانروای بخارا، از ندمای کودکی امیر منصور، موفق شد او را به سلطنت بنشانند و همین امر اعتراض سپهسالار البتگین را به همراه داشت. البتگین با نیروی خود به غزنین رفت و سلسله غزنویان را پایه‌گذاری کرد.^{۱۶۴} گاهی نیز این سپهسالاران با هم متحد می‌شدند و در امور مملکت دخالت می‌کردند. وزرا را تهدید می‌کردند، پادشاه را می‌کشتند و برای او جانشین تعیین می‌کردند تا پادشاه ابزار دست آنان باشد و حتی از قتل وزیری چون کمال‌الدین محمد خازن، که اجرای مقاصد آنان را به صلاح تشخیص نمی‌داد ابایی نداشتند.^{۱۶۵} در بعضی از مواقع که منویات یکی برآورده نمی‌شد و امور را بر وفق مراد نمی‌دید با نیروی زیر فرمان خود ایجاد فتنه می‌کرد و ناحیه‌ای را به آشوب و جنگ داخلی می‌کشید، مانند فتنه البتگین و قراتگین اسفیجانی.^{۱۶۶}

بعضی به مخدوم خود پشت می‌کردند و به طرف رقیب متمایل می‌شدند. و گاهی پادشاهی به تحریک مخالفان به قتل سپهسالار خود موافقت می‌کرد، مانند سلطان مسعود غزنوی که به تحریک عارض بدخواه خود ابوالفضل سوزنی، با قتل آلتون‌تاش،

سپهسالار خود موافقت کرد ولی ناموفق ماند^{۱۶۷}.

بگتغدی سپهسالار سپاهی بود که مسعود برای اولین بار در ۴۴۶ ق به مقابله با ترکمان‌ها اعزام کرد. او شکست خورد و سلطان اجباراً فرمانروایی نسا، آوه و دهستان را به ترکمان‌ها وا گذاشت و سلسله سلجوقی از اینجا پایه‌گذاری شد^{۱۶۸}. نیز شکست سپهسالار مشهوری چون سوباشی از ترکمان‌های سلجوقی قدرت آنها را بیش از پیش تثبیت کرد^{۱۶۹}.

در دوران صفویه سپهسالار فقط هنگام جنگ انتخاب می‌شد و او از لحاظ مقام بعد از صدراعظم قرار داشت و در شورای سلطنتی هم شرکت می‌کرد. هنگام جنگ به استانداران عنوان سردار یا فرمانده قشون می‌دادند، چون قسمتی از وظایف او جمع‌آوری سپاه از نقاط مختلف حوزه مأموریتش او بود.

مهم‌ترین خصوصیت حکام محلی تصدی فرماندهی قوای نظامی بوده است و آنها اعطای قدرت فرماندهی (امارت) را همواره مقدم بر اعطای حکومت می‌دانستند. وقتی امیری را به امارت می‌نشانند، علاوه بر القاب و عناوین، طبل و علم و لشکر و تیولات معتبر در اختیار او می‌گذاشتند^{۱۷۰} و او در زمان جنگ نسبت به افراد سپاهی تحت نظر خود فرماندهی نامحدود و قدرت فایقه داشت. هرگاه گوشه‌ای از مملکت دچار تاخت و تاز قبایل مجاور می‌شد، بلافاصله یکی از بیگلربیگی‌های ناحیه‌ای که در مخاطره افتاده بود یا یکی از امرای درباری به سرداری انتخاب می‌شد و رفع خطر را بر عهده می‌گرفت. منصب سپهسالاری خراسان دارای تشکیلات دائمی بود و اغلب به عهده یکی از درباریان یا یکی از بیگلربیگی‌های هرات محول می‌شد. شاه عباس اول مقرر داشت که باید امرای عظام را از طوایف مختلف انتخاب و ارتباط ایشان را با طایفه و تیره خود قطع کنند^{۱۷۱}.

سپهسالارانی که در انجام مأموریت خود سستی به خرج می‌دادند مورد مؤاخذه و تنبیه پادشاه قرار می‌گرفتند، همچنان که شاه اسماعیل اول ابدال دده سپهسالار را که از مقابل ازبکان عقب‌نشینی کرده بود؛ و شاه عباس اول علیقلی خان سپهسالار را که نتوانسته بود در مقابل شاهزاده گرجی مقاومت کند و از او شکست خورده بود، لباس زنانه پوشانند، سوار دراز گوش کردند و با ساز و نقاره یک روز در میان اردو گردانند^{۱۷۲}. البته در هنگام پیروزی نیز آنان را مورد تشویق قرار می‌دادند، چنان که در یکی از

پیروزی‌ها شاه عباس اول سردار فاتح را بر مرکب خویش نشانید و پیاده به دنبالش روان شد.^{۱۷۳} این عمل شاه عباس نمودی از علاقه و احترام قلبی او به سرداران شجاع و لایق بود؛ سردارانی چون فرهاد بیک، الله‌وردی خان و فرزندش الله‌قلی خان و بالأخره چغای خان بیگی که در آغاز کار از غلامان خاص بودند و بر اثر جانبازی و فداکاری به عالی‌ترین مناصب نظامی رسیدند.^{۱۷۴}

نادر هم پیش از پادشاهی و پس از یک رشته جنگ‌های پیایی در غرب ایران و خراسان، پس از مرگ فتحعلی خان قاجار (در ۱۴ صفر ۱۱۳۹) از مقام توپچی‌باشی به مقام قورچی‌باشی یا سپهسالاری کل و لقب تهماسب‌قلی ارتقا یافت.^{۱۷۵} او پس از پیروزی بر دول متجاوز و استرداد کلیه ایالات و شهرهای از دست‌رفته ایران و مغلوب کردن یاغیان، ۴ سال بعد از مرگ شاه عباس سوم^{۱۷۶} در ۲۴ شوال ۱۱۴۸/۱۷ اسفند ۱۱۴۱ طی مراسمی توسط معتمدان ایران و امرای لشکر به پادشاهی انتخاب شد و در دشت مغان تاج‌گذاری کرد.^{۱۷۷}

نادر شاه قبل و بعد از احراز مقام سلطنت، فرماندهی سپاه را شخصاً عهده‌دار می‌شد و عملیات جنگی را طبق نقشه‌های خود پیش می‌برد.

دیوان‌های سپاه

گفته‌اند سامانیان نخستین دولت، قطع نظر از خلافت بغداد^{۱۷۸} بودند که تشکیلات اداری ایرانی را احیاء کردند. از جمله دواوین، یکی هم دیوان عرض سپاه بود که در ادواری اهمیت به‌خصوص داشت. این دیوان یا شغل مربوط به آن، از دوره صفاریان وجود می‌داشته است. چنان‌که به روایت سلامی مورخ خراسانی، عارض یا رئیس دیوان لشکر صفاریان همه سپاه را از خود امیر صفاری به پایین، بازدید می‌کرد. این وظیفه در زمان ساسانیان بر عهده موبد بود.^{۱۷۹} در جای دیگر گفته‌اند یعقوب شخصاً کارایی سربازان را می‌آزمود و چنانچه پذیرفته می‌شدند، دستور می‌داد نامشان در به دفتر دیوان ثبت شود.^{۱۸۰}

در دوره سامانیان وزیر که در سلسله‌مراتب فرماندهی بعد از امیر قرار داشت، در عزل و نصب اجزاء دیوانی و حتی فرماندهی سپاه مختار بود، و حتی می‌توانست فرماندهی

را خود به دست گیرد^{۱۸۱}.

دیوان عَرَض یا وزارت جنگ

در سلسله مراتب نظامی، وزیر جنگ بعد از صدراعظم قرار داشت. گردآوری سپاه، تنظیمات داخل ارتش، پرداخت مستمری، تحویل آذوقه، البسه، سلاح و سایر تدارکات لازم برای نبرد بر عهده دیوان عرض بود^{۱۸۲}.

نام سربازان را در جریده عرض ثبت می کردند. نسخه ای از آن نزد عارض و نسخه ای دیگر نزد دیوان رسالت بود. سلاطین غزنوی و سامانی، همچون سلاطین ایران باستان در بسیاری اوقات، خود، به امور لشکر و سان سپاه می رسیدند^{۱۸۳}. اجرای وظایف ذکر شده مستلزم پشتیبانی مستقیم صدارت عظمی، خزانه داری - دیوان رسائل، بازرس مالیاتی از دیوان عرض بود. سایر دیوان ها نیز در مواقع لزوم همکاری داشتند و لازم و ملزوم یکدیگر بودند. ضمناً تأمین ابواب جمعی انتظامات و نگهبانان شاهی سپاه با مشورت وزیراعظم و حاجب بزرگ و تصویب سلطان انجام می گرفت^{۱۸۴}، نظام الملک دولت را از طریق دیوان وزیر یا دیوان سلطان که مرکز اجرایی دولت بود و ریاست آنرا خود بر عهده داشت هدایت می کرد. او در داخل سپاه سلطان نفوذ فراوان داشت. رأی او در تعیین امرا جهت سفرهای جنگی خاص مهم بود، هنگامی که ضرورت پیش می آمد، او خود در رأس سپاه به سفر جنگی می رفت^{۱۸۵}.

گفته اند در دوره آل بویه ۳۰ دیوان وجود داشته است، ولی تنها نام ده دیوان در منابع ذکر شده است^{۱۸۶} که یکی از آنها دیوان جیش است؛ یعنی دیوانی که به امور سپاهیان می رسید و مقرری هریک را تعیین و پرداخت می کرد و افراد سپاه را بر حسب وظایفی که برای آنان مشخص شده بود در واحدهای مختلف جای می داد^{۱۸۷}. اقطاع لشکری تحت نظر دیوان جیش بود که در رأس آن عارض قرار داشت. دیوان جیش نه تنها به اداره قشون می پرداخت، بلکه در ارزیابی معدل محصول و مختصات هر اقطاع نظر می داد، این پیوند و ارتباط تنگاتنگ میان تقویم مالیات و مواجب قشون در دوره سلجوقی همچنان ادامه داشت^{۱۸۸}.

سلاطین سلجوقی که در حقیقت پرورش یافته نظام قبیله ای موطن خود بودند پس

از ورود به ایران و حضور در یک نظام جدید سیاسی، با توجه به عدم آشنایی با اصول کشورداری، بر آن شدند تا با استفاده از وزرای کاردان به اداره قلمرو تحت نفوذ خویش پردازند. مقتدرترین وزیر در دوران سلجوقی نظام‌الملک بود که دیوان عرض را زیر نظر داشت و در تعیین امرای نظامی دخیل بود و در مواقع ضروری خود در رأس سپاه قرار می‌گرفت.^{۱۸۹}

در این دوره هم دیوان عرض سپاه که رئیس آنرا «عارض الجیش» می‌نامیدند در زمره دواوین دیگر فعال بود. در این دیوان سوابق نظامیان نگهداری می‌شد و هر آنچه که به پرداخت مواجب سپاه ثابت و سان سپاه و تجهیزات و تدارک اردوکنشی‌های نظامی مربوط بود زیر نظر این دیوان قرار داشت.^{۱۹۰}

در زمان نظام‌الملک نفوذ وزیر در دیوان جیش بیش از امرای نظامی بود، ولی بعد از او وزیرانی که می‌خواستند این سیطره را حفظ کنند مورد حمله و حتی قتل قرار می‌گرفتند. چنان‌که مجدالملک براوستانی مستوفی است که در وزارت برکیارق برای تسلط بر دیوان عرض می‌کوشید ولی امرا وارد خیمه سلطان شدند، مجدالملک را بیرون کشیدند و پاره‌پاره کردند.^{۱۹۱}

در تشکیلات اداری عصر خوارزمشاهیان سلطان در رأس همه امور قرار داشت و تمامی نهادهای سیاسی و نظامی زیر نظر او فعالیت می‌کردند. در رأس دیوان وزیر قرار داشت که قدرت او نسبت به دوره‌های پیشین محدود بود. در زمان رشیدالدین وطواط و در دوره تکش خوارزمشاه، بنداری^{۱۹۲} نه با عنوان وزیر و صاحب دیوان وزارت بلکه با منصب رئیس دارالانشاء بر امور اداری متولی بودند.

بعد از آنکه چنگیز قبایل مختلف مغول را تحت امر خود درآورد، برای اداره امور لشکری و کشوری خود، ده وظیفه و شغل معین کرد و مسئولیت اجرای هریک از آن وظایف را با توجه به اهمیت و حجم کار آنها به عهده ۱ تا ۴ وزیر گذاشت که جمعاً ۲۶ تن مأمور اجرای آن مشاغل شدند.^{۱۹۳} دیوان عرض به مردی چینی به اسم یلوچوت سامی واگذار شد که در تمام لشکرکشی‌های چنگیز همراه و مشاور او بود و هر قدر می‌توانست از کشتن مردم توسط سربازان مغول جلوگیری می‌کرد. یعنی کاری که نیم سده بعد خواجه نصیرالدین طوسی در خدمت هولاگو عهده‌دار آن بود.^{۱۹۴}

در عصر صفویه امور ارتش بر عهده اداره‌ای به نام «دفترخانه لشکرنویس» بود که در آنجا اسامی و مناصب کلیه امرای شاه در هر مقامی که بودند، با تمام مشخصات ثبت می‌شد. امور این دفترخانه بر عهده شخصی به نام «لشکرنویس اعلی» بوده است.^{۱۹۵}

برای مأموران لشکری و کشوری ایالات و ولایات اداره مخصوصی به نام «محاسبات ممالک» ایجاد شده بود که حقوق و مزایای هریک از افراد لشکری و کشوری با تمام جزئیات در دفاتر آن ثبت می‌شد.^{۱۹۶} قسمت‌های مختلف ارتش در دوران صفویه توسط چند وزیر اداره می‌شد، با عناوین: وزیر سرکار قورچی، وزیر سرکار غلامان، وزیر تفنگچیان، وزیر توپخانه که همه از مقامات ارشد و سپهسالاران بودند.^{۱۹۷}

نادر شاه با همه شوکت و عظمتی که به دست آورد، مجال نیافت که تغییراتی در سازمان‌های کشوری و لشکری ایجاد کند. از این رو سازمان دیوانی حکومت او، همانی است که از روزگار صفویان نضج و قوام یافته بود، و این قواعد بعدها نیز تا اواسط عصر قاجار که آغاز نفوذ نظام جدید اداری است.^{۱۹۸}

ولی آنچه در تذکرةالملوک مشاهده می‌کنیم، اصول اساسی امور لشکری و کشوری عصر نادری بر اقتدار عمیق و عظیم نادر و تمرکز فوق‌العاده امور حکومتی در دست او و حذف واسطه‌های حکومتی مانند وزیراعظم یا اعتمادالدوله، و اتکا بر نظامیگری دلالت دارد.^{۱۹۹}

تدابیر اساسی در تنسيق امور ارتش به عهده شاه بود. او به مسائل نظامی التفات فراوان داشت. در حقیقت دیوان عرض را خود بر عهده داشت و وجود او واسطه‌العقد تمامی دسته‌ها و گروه‌ها و طوایف مختلف ایران محسوب می‌شد و اگر سطوت شخص نادر دچار تزلزل می‌گردید، متأسفانه از این جمع کثیر نشانی باقی نمی‌ماند.^{۲۰۰}

مطمئناً نادر برای اداره امور ارتش خود، دارای سازمانی منضبط و مطیع بود و جزئیات را زیر نظر داشت و به تکالیف سپاهیان رسیدگی می‌کرد. آمار میرزا بدیع‌الزمان لشکرنویس، و میرزا هاشم لشکرنویس مبین آن است.^{۲۰۱} نادر وزیراعظم و اعتمادالدوله نداشت ولی بعد از او تهماسب‌قلی خان جلایر از لحاظ مقام بر دیگران ارجحیت داشت.^{۲۰۲}

بعد از مرگ نادر (۱۱۶۰ق) کریم خان زند نیز همه امور را زیر نظر خود گرفت و مخصوصاً با امور لشکری و نظامی بیشتر سر و کار داشت.^{۲۰۳}

یکی از تحولات ارتش ایران در زمان آقامحمد خان قاجار پیدایش شغل و مقام «وزارت لشکر» بود که متصدی آنرا وزیر لشکر (وزیر جنگ) می گفتند و برابر نوشته ناسخ/التواریخ این مقام در ۱۱۹۸ ق به وجود آمد.^{۲۰۴}

آقامحمد خان پس از فتح مازندران، میرزا اسدالله نوری، پسر خواجه آقابابا بیک، را برای ثبت حساب و مواجب افراد و علیق قشون انتخاب کرد و این مقام در حد لشکرنویسی بود. چون نیروهای او زیاد شد و برخی از قوای نظامی ایلات و عشایر به سپاه او پیوستند، تعداد لشکرنویس را زیاد کرد و میرزا اسدالله را با لقب خانی در رأس آنها قرار داد و به لشکرنویس باشی ملقب شد و بعدها عنوان وزیر لشکر یافت.^{۲۰۵}

یکی از ابداعات آقامحمد خان تشکیل مجالس مشورتی مرکب از پیران و ریش سفیدان، کلانتران و کدخدایان بود که برای امور کشوری و رایزنی و انجام اصلاحات تشکیل می داد. مجلس دیگری مرکب بود از جنگاوران و سرداران نظامی برای رسیدگی به امور جنگی و مسائل نظامی که با یکایک آنان گفتگو و بحث می کرد، ولی خود همواره در مقام شخص اول مملکت و پادشاه تصمیم گیرنده اصلی بود.^{۲۰۶}

با توجه به اینکه امور لشکری را شخص آقامحمد خان زیر نظر داشت، حاج ابراهیم شیرازی، سپس میرزا شفیع مازندرانی و در آخر حاج محمدحسین صدر اصفهانی را به صدارت اعظمی انتخاب کرد. شخص اخیر در زمان فتحعلی شاه نیز عهده دار همین سمت بود و کار صدارت را تا جلوس محمد شاه فرزند عباس میرزا، در اختیار داشت. در دوره محمد شاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام مستقلاً و مستبداً بدون شرکت احدی صدارت می کرد.^{۲۰۷} او دیوان عرض را هم خود بر عهده داشت و از بنیان گذاران ارتش جدید ایران بود. اما فرصتی نیافت تا به ارتش سر و سامانی دهد.^{۲۰۸}

در زمان ولایتعهدی ناصرالدین شاه میرزا تقی خان در تبریز، در مقام وزیر نظام و پیشکار آذربایجان، عهده دار امور سپاه بود. بعد از آمدن به تهران و احراز منصب صدارت، میرزا آقاخان نوری ابتدا عارض سپاه و لشکرنویس باشی درگاه بود، سپس به مقام وزارت لشکر منصوب و به اعتمادالدوله ملقب شد.^{۲۰۹} بعد از عزل میرزا آقاخان از صدارت، ناصرالدین شاه شخصاً وزراء را تعیین کرد و میرزا محمد خان، خلف امیر خان در ۱۲۷۵ ق به مقام سپهسالاری و ریاست دیوان عرض یا وزارت جنگ تعیین شد.^{۲۱۰} و هیأتی در

وزارت جنگ با عضویت ۷ تن تشکیل گردید که امور نظامی را زیر نظر داشتند.^{۲۱۱} بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه، کامران میرزا، آخرین وزیر جنگ دوران ناصری، مستعفی و ریاست قشون ۳ ماه زیر نظر صدارت اعظم بود، تا آنکه در دهه آخر صفر ۱۳۱۴ ریاست قشون به محمدباقر خان سردار اکرم محول شد و به سردار کل ملقب گردید ولی عملاً وزارت جنگ را نیز عهده‌دار بود.^{۲۱۲} پس از عزل میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان از صدارت اعظمی وزارت جنگ به عبدالحسین میرزا فرمانفرما، نوه عباس میرزا محول و به سالار لشکر ملقب گردید.^{۲۱۳} بعد از فرمانفرما میرزا عبدالله خان نظام‌الملک و کامران میرزا نایب‌السلطنه ناصری (شعاع‌السلطنه) منصب وزارت جنگ را عهده‌دار بودند. در دوران سلطنت مظفرالدین شاه یازده تن به سپهسالاری و فرماندهی ارتش ایران منصوب شدند.^{۲۱۴}

فنون و شیوه‌های جنگی

از گذشته‌های دور تا زمانی که سلاح‌های آتشین به میدان‌های نبرد راه یافت، جنگجویان از سلاح‌های سرد استفاده می‌کردند. در آن ادوار در اطراف شهرها خصوصاً شهرهای بزرگ و حاکم‌نشین، حصاری با دیوارهایی بلند و عریض می‌ساختند و در زوایای آن برج‌هایی بلندتر از ارتفاع دیوارها تعبیه می‌کردند. برج‌ها منافذی داشتند که نگهبانان از آنجا اطراف را زیر نظر می‌گرفتند. شهرها هم می‌کوشیدند چندان مواد غذایی ذخیره کنند که در صورت جنگ و محاصره، تا مدتی هرچه بیشتر دوام آورند. اگر مهاجمان موفق می‌شدند به داخل حصار رخنه کنند، جنگ تن‌به‌تن آغاز می‌شد، و تعداد نفرات و مهارت‌های جنگی در پیروزی نقش عمده داشت. فنون و شیوه‌های جنگی در آن زمان وقتی کاربرد داشت که جنگ در خارج از حصار شهر صورت می‌گرفت. بدین طریق که نیروی مستقر در شهر چنانچه آمادگی کامل داشت و استعداد نظامی حریف را نیز می‌شناخت، از شهر بیرون می‌رفت و به جنگ می‌پرداخت و با توجه به موقعیت سوق‌الجیشی موضع دفاعی یا تهاجمی می‌گرفت. اولین اقدام فرستادن پیش‌قراول جهت اعلام موقعیت دشمن، سپس استتار عمده قوا از دید دشمن بود. برای این منظور از مواضع طبیعی مانند دره، تپه، کوه، رودخانه و جنگل استفاده می‌شد و تا حتی‌المقدور

دشمن موقعی که به تیررس نزدیک می‌شود، در محاصره قرار گیرد. در این حالت فرمانده فرمان حمله می‌داد. این فرمان توسط آلات موسیقی مثل شیپور، طبل، سرنا، دهل و نفیر اعلام می‌شد. این اصوات که برای نیروهای خودی آشنا بود باعث وحشت مهاجمان می‌گردید. در آن حال مدافعان با فریادهای سهمگین از پناهگاه خارج می‌شدند و به دشمن حمله می‌کردند و با تیروکمان تعدادی از مهاجمان را از پای درمی‌آوردند. همیشه ۲ تن شیپورچی در مقر فرماندهی برای رسانیدن فرامین به واحدها آماده بودند.

وقتی که ۲ نیرو به یکدیگر نزدیک می‌شدند، جنگ با گرز، شمشیر، خنجر، زوبین، نیزه و تبر شروع می‌شد. این نبرد به کثرت نفرات و مهارت طرفین در به کارگیری سلاح و از همه مهم‌تر به روحیه جنگجویان، شجاعت و استقامت و هدایت صحیح نیرو و جابه‌جایی آنها توسط سپهسالار جنگ بستگی داشت. تا موقعی که فرماندهان طرفین پایداری می‌کردند و صدای شیپور و دهل و سرنا بلند بود و رزمندگان پرچم را در اهتزاز می‌دیدند، سپاه با دلگرمی می‌جنگید ولی ضعف فرمانده و قطع صدای سازهای جنگی و سرنگونی پرچم هریک از طرفین، ضعف روحیه نفرات سپاه را به دنبال داشت.

در دشت‌ها که موانع طبیعی کمتر وجود دارد، نبرد با نیروهای سوار و پیاده توأمان انجام می‌گرفت. در این حالت جایگاه سپهسالار در قلب نیرو بود. قبل از رویارویی با دشمن لشکریان را طبق نقشه و تمهیدات جنگی به چند دسته تقسیم می‌کردند، از این قرار: طلیعه، قلب، میمنه، میسر و ساقه. طلیعه یا مقدمة الجیش قسمتی از سپاه بود که جهت اطلاع از موقعیت با مسافتی نه چندان دور در جلو لشکر حرکت می‌کرد و خود به دسته‌هایی چند تقسیم می‌شد. ساقه یا مؤخره سپاه جمعی را می‌گفتند که مأمور تأمین سلاح در مواقع لازم و جلوگیری از فرار افراد سپاه بود. قلب سپاه که قوای عمده به شمار می‌رفت و از قسمت‌های دیگر سپاه قوی‌تر بود. میمنه و میسر نیرویی‌ها بودند که چند رده در جناح چپ و راست صف‌آرایی می‌کردند و جنگ را این قسمت شروع می‌کردند. حمله با صدای طبل و شیپور و نعره جنگجویان و شیهه اسبان شروع می‌شد. نخست تیراندازان ماهر سوار بر اسب بر دشمن می‌تاختند و صف دشمن را بر هم می‌زدند و راه را برای پیاده‌نظام باز می‌کردند. آرایش جنگی جبهه طوری بود که دشمن قادر به احاطه بر پهلوها نشود. اگر با جبهه طویل‌تر دشمن برخورد می‌کردند، پهلوها را عقب

می کشیدند و آرایش مربع اختیار می کردند تا دشمن را به جدا کردن پهلوها یا ۲ جناح وادار کنند^{۲۱۵}. این زمان نیروی مخصوص که همان قلب سپاه باشد وارد عمل می شد تا در جبهه مقابل شکافی ایجاد کند و حالت تمرکز و تجمع آنها به تفرقه تبدیل شود و روحیه دشمن را تضعیف نماید^{۲۱۶}.

یکی از مطلوب ترین حیل‌های جنگی ایرانیان عقب‌نشینی ساختگی بود. سواران ایرانی، پس از نخستین یورش و بعد از شنیدن صدا و علائم مخصوص و با هماهنگی قبلی، پشت به دشمن می کردند و می گریختند. به این تدبیر دشمن را مسافتی به دنبال خود کشانیدند و حالت تجمع و آرایش جنگی آنها را به هم می زدند. آنگاه دفعه‌ای برمی گشتند و دشمن پراکنده را مورد حمله قرار می دادند و او را از پای درمی آوردند^{۲۱۷}. یکی دیگر از فنون جنگ، مستأصل کردن دشمن از طریق جنگ و گریز بود. این روش در مواقعی انجام می گرفت که دشمن در حال حرکت به جانب هدف بود. بدین طریق که تعدادی از سپاهیان خودی، برابر نقشه جنگی طرح شده، در اطراف خط سیر دشمن خود را مخفی می کردند. با حملات ناگهانی و مجزا و تهدید بنه، که از عقب نیرو انجام می گرفت، پیشروی دشمن را کند، و به او صدمه وارد می کردند. پس از اینکه روحیه او ضعیف می شد، حمله شدید و نابود کننده از مقابل و جوانب آغاز می شد و جنگ اصلی ادامه پیدا می کرد. شیوه ترکان سلجوقی در ابتدای کار اجتناب از جنگ منظم بود، چون می دانستند که تفوق بر نیروی منظم غزنویان به شیوه‌های جنگ و گریز بستگی دارد. شیوه دیگری از فنون جنگ شبیخون یا حمله ناگهانی به هنگام شب بود. شبانگاه که جنگجویان استراحت می کردند، فرماندهان برای اینکه غافلگیر نشوند، نگهبانانی در نقاط حساس اردوگاه می گماردند، اما گاهی دشمنان نگهبانان را غافلگیر می کردند و می کشتند و به نیروی در حال خواب حمله می کردند.

برای دسترسی به مدافعان داخل حصار، خراب کردن دیوار یا شکستن دروازه و نقب زدن به داخل حصار هم از فنون مؤثر حمله بود. در این حالت هم جنگ تن‌به‌تن داخل حصار نتیجه نبرد را مشخص می کرد. عکس این عمل هم صادق بود، یعنی مدافعان از داخل حصار نقب می زدند و از پشت جبهه مهاجمان در خارج از حصار سر در می آوردند و از پشت به مهاجمان حمله می کردند که آن هم باز به جنگ تن‌به‌تن منجر می شد.

یکی از فنون جنگ موقع‌شناسی و آشنایی کامل فرمانده عملیات به اوضاع جوی و نیز نقاط ضعف و قوت دشمن، و حتی آداب و رسوم قبایل مهاجم بود. مثلاً نادر می‌دانست که عشایر متمرّد دشت گرگان در تابستان به راحتی قادر به تغییر محل خود هستند و به سهولت محاسبات تاکتیکی سپاه را به هم می‌ریزند و بنابراین باید در زمستان به مقابله آنان رفت. از این رو در زمستان ۱۱۴۰ ق با عده‌ای سوار به سراغ ترکمان‌های یموت و کوکلان رفت و آنان را مغلوب کرد و از غارت و دزدی بازشان داشت.^{۲۱۸}

دیگر از فنون جنگ، ایجاد هدف مصنوعی دور از محل استقرار افراد خودی است و حتی المقدور سعی می‌شد که این موضع فریبنده محاذی موضع استقرار توپخانه دشمن باشد تا او را وادارد تا سلاح آتشین خود را به طرف هدف موهوم متوجه کند و ضمناً موضع توپخانه دشمن مشخص شود.^{۲۱۹} یکی دیگر از فنون جنگ هدف قراردادن فرمانده و علمدار سپاه بود. با کشته شدن اینان سربازان دشمن سست می‌شدند و شکست در آنان راه می‌یافت.^{۲۲۰} ایجاد اتکا به نفس در سربازان، ایمان به فرمانده، عبور نکردن از شهرها از روش فرماندهی و فنون جنگی است.^{۲۲۱} عبور از شهرها، روحیه سربازان را سست می‌کرد.

نیروهای تأمین امنیت راه‌های ایران

نیروهای امنیتی راه‌های ایران در عصر اسلامی تا اواسط دوران قاجار و انقلاب مشروطیت ایران تشکیلات منظم و منسجمی نداشت. تأمین راه‌ها معمولاً با حاکمان محلی بود و در ایام ضعف آنها راه‌ها ناامن می‌شد. چه حاکم هر ایالت مسئول بود محدوده حکمرانی خود را از شر اشرار و قطاعان طریق پاک کند. علاوه بر آن تعدادی از اقوام و بستگان افراد مظنون را به عنوان گروگان نگاه می‌داشتند، تا آنان به فکر راهزنی نباشند.^{۲۲۲} راهداران را «شرطه و قره‌سواران»^{۲۲۳} می‌گفتند. هر شهر قره‌سواران مخصوص به خود داشت و به نام همان شهر نامیده می‌شد.^{۲۲۴} این مأموران لباس متحدالشکل نداشتند و هر کس هر چه داشت بدون علامت مشخصی می‌پوشید. فقط در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، نشان شیر و خورشید به کلاه خود نصب کردند.^{۲۲۵} مخارج و حقوق آنها از قدیم‌الایام بر عهده ملاکان و زارعان دهات مجاور بود^{۲۲۶} و مبلغی هم از رهگذران

و قافله‌ها به عنوان راهداری می‌گرفتند^{۲۲۷}. دولت البته مبلغی برای حفظ امنیت راه‌ها می‌پرداخت^{۲۲۸}، اما این مبلغ هم حیف و میل می‌شد و قره‌سواران ناچار به جای اینکه حافظ راه باشند، شریک سارق بودند^{۲۲۹}. اگر بر حسب اتفاق پادشاهی عادل و مقتدر و نیک‌نفس حکم می‌راند، راه‌های مملکت به‌طور موقت امنیت می‌یافت، ولی بعد از او ناامنی و شرارت راه‌ها را فرو می‌گرفت. برای ممانعت از این وضع گاه صدراعظم‌های وقت حکمی صادر می‌کردند، مبنی بر اینکه «هرگاه سرقتی وقوع یابد غرامت از حکام دریافت خواهد شد و حاکم محل معزول می‌شود»^{۲۳۰}. تجار و مسافران برای حفظ اموال و جان خود معمولاً به‌طور دسته‌جمعی و در قالب قافله مسافرت می‌کردند^{۲۳۱}. تعدادی افراد مسلح همراه قافله می‌رفتند تا آنها را به جای امنی برسانند. مسافرت با قافله امنیت مالی و جانی مسافران را تا حدی تأمین می‌کرد^{۲۳۲}. از مسافران و قوافل عوارض و راهداری گرفته می‌شد^{۲۳۳} و درآمد قابل توجهی برای حاکم ایالت بود. وصول این عوارض را در بعضی از ولایات به صورت اجاره به اشخاص واگذار می‌کردند^{۲۳۴}.

در ایران امنیت راه‌ها رابطه مستقیم با اقتدار و شدت عمل شخص حاکم داشت که با نفوذ و قدرت خود از دسایس و اغراض اشخاص محلی جلوگیری می‌کرد^{۲۳۵} و مانع از هرج و مرج می‌شد. این وضع تا پیروزی انقلاب مشروطیت ادامه داشت. در چند سال اول مشروطیت دولت‌های وقت با وجود گرفتاری‌های فراوان، هریک به مقتضای زمان تدابیری برای رفع ناامنی‌ها و بی‌نظمی راه‌ها می‌اندیشیدند و سازمان‌هایی وجود می‌آوردند. «ژاندارمری دولتی» از آن جمله بود که در ۱۲۹۰ش تشکیل شد و دیگر نهادها به تدریج در آن مستحیل شدند. این سازمان‌ها عبارت بودند از:

۱. قره‌سواران دولتی

در ۱۴ ذیقعدة ۱۳۲۵ قانون تشکیل ایالات و ولایات به تصویب مجلس شورای ملی رسید^{۲۳۶} و مقرر شد که قوای نظامی و انتظامی کشور تابع ۲ وزارتخانه شود: «قشون» که حافظ مرزها است، تابع وزارت جنگ؛ نظمیه، ضبطیه و قره‌سواران که به ترتیب حافظ امنیت شهرها، دهات و راه‌های کشورند تابع وزارت «داخله»^{۲۳۷} و از نظر انضباطی تابع قوانین نظام باشند و افسران و فرماندهان آنان از افسران قشون تعیین شوند^{۲۳۸}.

این قانون به واسطه اغتشاشات دوره مشروطیت تعمیم نیافت و حکام ولایات و رؤسای ایلات، چون گذشته با تفنگچی‌های محلی به حراست راه‌ها مشغول بودند و به همین عنوان مبالغی از مسافران و کاروان‌ها می‌گرفتند^{۲۳۹}. روس‌ها و انگلیسی‌ها به بهانه حفظ جان اتباع و مال‌التجاره خود بدون توجه به اعتراض دولت ایران و به نام محافظت راه‌ها نیرو وارد می‌کردند. روس‌ها ۴۰۰ قزاق با ساز و برگ وارد ایران کردند^{۲۴۰} و دولت انگلیس نیز در جنوب ایران پلیس جنوب به وجود آورد تا به موقع بتواند اقدامات سیاسی روس‌ها را خنثی و منافع خود را حفظ کند.

۲. امنیه دولتی

امنیه دولتی در ۱۳۲۷ ق/ ۱۹۰۹ م به وجود آمد و ریاست آن به سردار بهادر بختیاری محول شد. ژنرال کوسترزیتس^(۱) اتریشی، مستشار وزارت جنگ، به سرپرستی و ریاست ارکان آن انتخاب گردید^{۲۴۱}. لباس امنیه دولتی عبارت بود از فرنج خاکی‌رنگ، کلاه مقوایی با لبه آفتاب‌گردان، کمر بند چرمی، شلوار چکمه‌ای، پیاده‌ها مچ‌پیچ با گیوه، افراد سوار زنگال با چکمه یا پوتین. اسلحه آنها نیز تفنگ سه تیر لوبل و مارتین بود. آخرین فرمانده این قوا سرتیپ امان‌الله خان جهانبانی افسر عالی‌رتبه قزاق بود. این سازمان تا ۱۳۲۹ ق باقی بود و به سبب فقر مالی دولت منحل شد و وسایل آن ابتدا به ژاندارمری خزانه، و بعد از تشکیل ژاندارمری دولتی، به ژنرال یالمارسون فرمانده این سازمان، تحویل شد^{۲۴۲}.

۳. ژاندارم پلیس

این سازمان برای تأمین امنیت شهرها به وجود آمد و جزو تشکیلات نظمیه شد و ریاست آنرا به یفرم خان ارمنی واگذار کردند^{۲۴۳}. لباس ژاندارم پلیس متحدالشکل بود و عبارت بود از نیم‌تنه آبی با حاشیه سفید و واکسیل، کلاه پوستی لبه‌دار با نشان شیر و خورشید، چکمه با زنگال^{۲۴۴}. همین لباس بعدها با تغییراتی کوچک، لباس رسمی

(1). Koster Sitz

افراد ژاندارمری دولتی شد. یفرم خان در طول مدت خدمتش یک‌دسته فوج مسلح و منظم به وجود آورد و توانست نظم عمومی را در شهر برقرار کند. با کناره‌گیری یفرم خان از ریاست ژاندارمری این سازمان نیز منحل شد (۱۳۲۹ق) و افراد آن با بقایای امنیه دولتی به سازمان جدیدالتأسیس ژاندارمری خزانة تبدیل شد.^{۲۴۵}

۴. ژاندارمری ژنرال مالتا^(۱)

دولت ایران از هر فرصتی برای تشکیل نیرویی که بتواند امنیت را برقرار سازد استفاده می‌کرد. این دوره به اعتبار وامی که دولت انگلیس قول داده بود پرداخت کند، تصمیم گرفت یک واحد ژاندارمری به فرماندهی ژنرال مالتا افسر ایتالیایی^{۲۴۶}، که مربی قشون ایران در فارس بود، ایجاد کند. ژنرال مالتا اقدامات اولیه را انجام داد و طرح تشکیلات نیرویی را که می‌بایست ایجاد شود ارائه داد و مخارج آنرا معادل ۶۰۰ هزار تومان برآورد کرد. این نیرو عبارت بود از ۳ هزار ژاندارم سوار، یک هزار ژاندارم پیاده، ۸ افسر خارجی و ۸۰ ایرانی؛ ولی دولت انگلیس پرداخت وام را موکول به شرایطی کرد که مغایر استقلال و حاکمیت ایران بود. دولت و مجلس شورای ملی از قبول آن خودداری کردند. در نتیجه پیشرفت این طرح به واسطه نداشتن اعتبار به سرنوشت نقشه‌های قبلی گرفتار آمد و متوقف شد.^{۲۴۷}

۵. ژاندارمری خزانة

مجلس شورای ملی در دوم شعبان ۱۳۲۸ قانون استخدام مستشار مالیه را از آمریکا^{۲۴۸}، و در همان سال قانون استخدام مستشار ژاندارمری را از کشورهای اروپایی به تصویب رسانید. پیرو این مصوبات در ۲۲ ذیحجه ۱۳۲۸ به سفیر ایران در واشنگتن حسینقلی خان نواب، ابلاغ شد تا ضمن مذاکره با دولت آمریکا چند تن مستشار مالی برای ایران استخدام کند.

بعد از مذاکراتی که در واشنگتن انجام گرفت ۵ تن انتخاب شدند که در جمع آنان

(1). Maletta

مورگان شوستر^(۱) با سمت خزانه‌دار کل ریاست هیأت مزبور را به عهده داشت^{۲۴۹}. شوستر و همراهانش در جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ وارد ایران شدند و با جدیت کامل و به استناد ماده ۴ قانون تشکیل ترتیبات مالی مملکت ایران مصوبه ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹، که تمام اختیارات مالی ایران را در دست شوستر قرار داده بود^{۲۵۰}، مشغول کار شدند. شوستر می‌خواست عده‌ای ژاندارم که زیر امر مستقیم خزانه‌داری باشند، برای جمع‌آوری مالیات‌ها استخدام کند و مازور استوکس^(۲) وابسته نظامی انگلیس در ایران را که مأموریتش در شرف اتمام بود، برای فرماندهی آن در نظر گرفت. این انتخاب با مخالفت روس‌ها مواجهه^{۲۵۱} و کشمکش‌ها آغاز شد. دو دولت روس و انگلیس پیشنهادهایی دادند که از طرف دولت ایران مورد تأیید نبود^{۲۵۲}. سرانجام شوستر نیرویی به نام «ژاندارمری خزانه» زیر نظر خود و مرکب از ۱۲ تا ۱۵ هزار تن با اونیفورم مشخص تشکیل داد، که به وسیله افسران خارجی و ایرانی آموزش ببینند^{۲۵۳} و آنرا موظف به برقراری امنیت و جمع‌آوری مالیات کرد. او آموزشگاهی برای تربیت و تعلیم افراد در باغشاه (مرکز ژاندارمری خزانه) تأسیس کرد که دوره آن شش ماه بود^{۲۵۴} و پیش‌بینی کرده بود که ظرف ۱۸ ماه تعداد افراد «ژاندارمری خزانه» به حد مورد نظر برسد و در چهار نقطه خارج از پایتخت (تبریز، شیراز، قزوین و اصفهان) متمرکز شود^{۲۵۵}.

اقدامات دلسوزانه شوستر و افراد ژاندارمری خزانه سبب شد تا نمایندگان سیاسی ایران در خارج برای اولین بار، حقوق خود را از خزانه مملکت دریافت کنند. در مجلس شورای ملی نیز تعدادی از نمایندگان که هریک چندین میلیون ثروت داشتند از مجلس شورای ملی خواستند لایحه‌هایی به مجلس ببرد و آنها را از پرداخت مالیات‌های عقب‌افتاده معاف کند تا از دست مطالبه مأموران شوستر خلاص شوند^{۲۵۶}.

دولت‌های روس و انگلیس از اقدامات مورگان شوستر آمریکایی فوق‌العاده نگران بودند. چون مالیه مملکت که اصلاح می‌شد، اصلاحات بعدی سهل و آسان بود، لذا از

(1). M. W. Morgan Shuster

(2). Stpkcs

هیچ نوع اشکال تراشی و ایجاد موانع کوتاهی نمی کردند^{۲۵۷} و اولتیماتومی مبنی بر خروج شوستر از ایران در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۸۱۱/۷ ذیحجه ۱۳۲۹ به دولت دادند. با آنکه وکلای مجلس به طور علنی به ابقای شوستر در ایران رأی دادند^{۲۵۸}، اما به سبب فشار دو دولت یاد شده شوستر اجباراً استعفا داد و به اتفاق ۳ افسر آمریکایی در محرم ۱۳۳۰ از ایران رفت^{۲۵۹}.

تعداد افراد «ژاندارمری خزانه» در مدت یک سال توقف شوستر در ایران بالغ بر ۱۰۰ تن شد که تحت فرماندهی و آموزش ۳۵ افسر ایرانی و ۴ افسر آمریکایی خدمت می کردند و بعد از عزیمت شوستر تحویل ژاندارمری دولتی شد (که در شرف تکوین بود) و در حقیقت هسته مرکزی آنرا تشکیل داد^{۲۶۰}.

۶. ژاندارمری دولتی

بعد از تصویب استخدام مستشار مالی از آمریکا، دولت لایحه‌ای در ۱۱ شوال ۱۳۲۸/۱۶ اکتبر ۱۹۱۰ به منظور استخدام مستشار برای قوای تأمینیه به مجلس تقدیم کرد، تا دولت‌های روس و انگلیس را که به بهانه عدم امنیت راه‌ها اولتیماتوم می دادند و اخلاص هم می کردند، متوجه کند که دولت ایران در صدد اقدام لازم است^{۲۶۱}، لذا به ترتیب با کشورهای ایتالیا، آلمان، فرانسه، سوئیس و سوئد وارد مذاکره شد. آخر الامر دولت سوئد بعد از جلب نظرات دو دولت روس و انگلیس موافقت خود را به وسیله دولت فرانسه به ایران اطلاع داد و مجلس استخدام ۳ افسر سوئدی را برای ژاندارمری ایران با حقوق سالانه به شرح زیر تصویب کرد^{۲۶۲}:

حقوق یک تن سلطان (سروان) ۲۰ هزار فرانک در سال.

حقوق دو تن نایب (استوار) ۲۴ هزار فرانک در سال.

روس‌ها با وجود توافقی که برای تشکیل ژاندارمری دولتی کرده بودند، نظر موافق نداشتند و برای به تعویق انداختن آن اغتشاشات متعددی توسط وزیرمختار خود در ایران (مسیو پاک لیوسکی کزیل) ایجاد کردند^{۲۶۳}، در نتیجه وامی که دولت برای تشکیل ژاندارمری از بانک شاهنشاهی گرفته بود، برای رفع این اغتشاشات مصرف شد و ایجاد ژاندارمری عملاً به تأخیر افتاد^{۲۶۴}. بالاخره با تمام موانع یاد شده دولت سوئد سه افسر

به نام‌های زیر به وزارت خارجه فرانسه معرفی کرد:

کاپیتن هارولد اوسیان یالمارسن^(۱).

ستوان یکم هاگو اوسکار شلد براند^(۲).

ستوان یکم کارل ژاکوب کارلسن پترسن^(۳).

معرفی شدگان قرارداد استخدام خود را با سفیر ایران در فرانسه امضا کردند و در ۱۹ شعبان ۱۳۲۹/۱۵ اوت ۱۹۱۱ وارد تهران شدند^(۴). در ایران به هریک از افسران مذکور دو درجه بالاتر اعطا، و دفتر مرکزی ژاندارمری دولتی در ساختمان شمس‌العماره تعیین شد^(۴)، بعداً نیز افسران دیگری از سوئد استخدام شدند و به ایران آمدند.

یالمارسن که به ریاست ژاندارمری ایران انتخاب شده بود، بعد از آشنایی با اوضاع ایران به اتفاق افسران سوئدی و افسران ایرانی که از ژاندارمری خزانه و وزارت جنگ به او ملحق شده بودند، مقدمات تشکیل ژاندارمری را فراهم کرد. اولین قدم او ایجاد مدرسه برای تربیت افسر و درجه‌دار بود، دو مدرسه یکی با ۳۰ دانشجو در ۱۲ ذیقعه ۱۳۲۹/۱۱م برای تربیت افسر، و یک مدرسه دیگر به نام «مدرسه کادت»^(۴) در ۲۳ صفر ۱۳۳۰، با ۶۶ دانش‌آموز، زیر نظر مارشال فولکه تشکیل داد و دانشجویان این مدارس بعد از ۶ ماه فارغ‌التحصیل می‌شدند^(۴).

اداره ژاندارمری در جمادی‌الاول ۱۳۳۰/اردیبهشت ۱۲۹۰ افتتاح شد و به سرعت در نقاط مختلف کشور به غیر از آذربایجان که وجود سربازان روس جایی برای فعالیت ژاندارمری باقی نمی‌گذاشت گسترش یافت^(۴)، و اجازه داشت وظیفه پلیس و هم وظیفه مأمور عدلیه را انجام دهد^(۴).

با شروع جنگ جهانی اول، در ایران ۳۴ افسر سوئدی در ستاد ژاندارمری و دو مدرسه و شش فوج ژاندارمری خدمت می‌کردند^(۴). وجود نیروی ژاندارمری در جنوب ایران به نفع انگلیسی‌ها و سبب رونق تجارت آنها بود^(۴) ولی مأموران انگلیسی وجود افسران

(1). Harold Ossian Hyalmason

(2). Hugo Oscar Skyoldbrnad

(3). Carl Jacobe Karlson Petreson

(4). Cadet School

سوئدی مخالف، خصوصاً یالمارسن را در سازمان ژاندارمری دولتی به زیان مصالح خود می‌دانستند و خواهان اخراج آنها بودند. روس‌ها هم که مخالف با نضج گرفتن نیروی منظمی در ایران بودند با انگلیسی‌ها در این مورد همراهی می‌کردند. لذا با عقب انداختن حقوق ژاندارمری و تحریکات دیگر موجبات ناخشنودی مستشاران سوئدی را فراهم کردند. ژنرال یالمارسن استعفا داد و با وجود عدم رضایت دولت و مجلس ایران در ۱ ربیع‌الاول ۱۳۳۳/۱ اسفند ۱۲۹۳ همراه چند نفر از افسران سوئدی از ایران رفت و مازور ادوال فرمانده ژاندارمری بروجرد در ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ به ریاست ژاندارمری منصوب شد.^{۲۷۲}

۷. آلمان و ژاندارمری ایران

در جنگ جهانی اول، آلمانی‌ها سعی داشتند ژاندارمری ایران را که تنها نیروی منظم نظامی منطقه بود و با روس‌ها و انگلیسی‌ها توافقی نداشت با خود همراه کنند. استعفای ژنرال یالمارسن و انتصاب مازور ادوال به ریاست ژاندارمری، که تمایلات آلمان‌دوستی داشت، نگرانی آلمانی‌ها را تا حدی رفع کرد. در همین احوال، روس‌ها به بهانه حضور آلمانی‌ها در ایران سربازان خود را بین بندر انزلی و قزوین افزودند و انگلیسی‌ها هم در رجب ۱۳۳۳ بوشهر را اشغال کردند. دو طرف آماده حرکت به تهران شدند که شاه به‌عنوان اعتراض تصمیم گرفت تهران را به سوی اصفهان ترک کند (۷ محرم ۱۳۳۴) و مازور ادوال مأمور حفظ جان شاه شد.^{۲۷۳}

در قم جمعیتی به نام «کمیته دفاع ملی» تشکیل شد. گروه بسیاری از نقاط مختلف ایران همچنین، تعدادی افسران سوئدی در تهران و شهرستان‌ها به این جنبش پیوستند. سفرای روس و انگلیس که وضع را وخیم دیدند، شاه را با وعده و وعید از تصمیم خود منصرف کردند^{۲۷۴} ولی تحریکات همچنان برای خروج افسران سوئدی ادامه یافت تا اینکه ادوال از فرماندهی ژاندارمری معزول، و مازور نیستروم^(۱)، که با انگلیسی‌ها سر و سری داشت، به کفالت ریاست ژاندارمری انتخاب شد و به درجه

(1). Nistrome

سرهنگی ارتقا یافت^{۲۷۵}.

۸. ژاندارمری آذربایجان

پیشتر گفته شد که وجود قزاق‌ها و سربازان روسی در آذربایجان جایی برای فعالیت ژاندارمری دولتی در این استان باقی نمی‌گذاشت. شیخ محمد خیابانی که از روحانیان آزادی‌خواه تبریز بود، قیام کرد و برای تثبیت قدرت خود قوایی گردآورد که «ژاندارمری خیابانی» نامیده شد. این نیرو در برابر روس‌ها در آذربایجان ایستادگی می‌کرد. بعد از خاتمه جنگ و خروج روس‌ها از ایران، چون از حکومت مرکزی اطاعت نکرد، در جنگی که بین او و مخبرالسلطنه، حاکم جدید آذربایجان، رخ داد به قتل رسید (۱۹ ذیحجه ۱۳۳۸)، و ژاندارمری خیابانی منحل شد، افسران و ۴۴۰ تن از افراد او وارد فوج ژاندارمری دولتی آذربایجان شدند^{۲۷۶}.

۹. ژاندارمری و کودتای ۱۲۹۹ش/۱۳۳۹ق

ژاندارمری دولتی در ۱۲۹۹ش/۱۳۳۹ق، برابر آمار، شامل ۱۳ فوج و باطالیان مستقل و مدرسه افسری و گروهبانی بود^{۲۷۷}، که زیر نظر وزارت داخله خدمت می‌کرد^{۲۷۸}. این قوا به پیشنهاد رضا خان میرپنج فرمانده کل قشون و وزیر جنگ، ضمیمه قشون متحدالشکل شد^{۲۷۹}. به کار بردن کلمات قزاق و ژاندارم در مکاتبات و محاورات ممنوع، و کلمه «قشون» برای نیروهای مسلح انتخاب شد^{۲۸۰}، و چون قرارداد افسران سوئدی نزدیک به اتمام بود به خدمت آنان نیز خاتمه داده شد. درحالی که هشت تن از آنان در راه انجام وظیفه و برای مصالح ملت و دولت ایران در جنگ‌هایی که علیه راهزنان و یاغیان شرکت داشتند جان خود را از دست داده بودند و دولت ایران به سبب مرگ افسران یاد شده، برای بازماندگان آنها مستمری برقرار کرد. از بین مستشاران، اقامت یاور هارولد ویدسون برای خدمات ایلچیگری تمدید شد^{۲۸۱}. کفالت ژاندارمری نیز به کلنل عزیرالله خان ضرغامی واگذار گردید^{۲۸۲}. پس از انحلال ژاندارمری نیروی نظامی ایران به ۵ ناحیه تقسیم شد و در هر ناحیه یک لشکر استقرار یافت و حفظ امنیت راه‌ها موقتاً به لشکرهای پنج‌گانه واگذار شد^{۲۸۳}.

۱۰. تشکیل امنیه کل مملکتی

پس از خروج مستشاران سوئدی از ایران، سازمانی به نام «اداره امنیه کل مملکتی» در ۱۷ بهمن ۱۳۰۰ و به ریاست سرهنگ علی نقدی (سردار رفعت) با اختیارات رسمی در پنج ناحیه انتظامی به وجود آمد^{۲۸۴} و یکی از یگان‌های تابعه وزارت جنگ شد و از اول فروردین ۱۳۰۱ رسماً شروع به کار کرد. امنیه کل علاوه بر حفاظت راه‌ها، ضابط دادگستری و دارایی نیز بود^{۲۸۵}. در سازمان امنیه کل مملکتی تغییرات و تحولاتی به مقتضای زمان و نیازمندی‌ها پدید آمد و اجزاء آن به هفت هنگ، هفده گردان مستقل و یک گروهان مستقل رسید. اداره مرکزی امنیه منحل شد و واحدهای امنیه در هر استان جزو ترکیبات واحدهای مستقل ارتش شدند^{۲۸۶}.

نیروهای تأمین امنیت داخلی

نیروی انتظامی (پلیس)

در آغاز عصر اسلامی ایران، سازمان مخصوص برای ایجاد و حفظ امنیت داخلی وجود نداشت و حکام عرب این وظیفه را توسط جنگجویان خود انجام می‌دادند و محلی هم برای زندان وجود نداشت^{۲۸۷}. ظاهراً معاویه بن ابوسفیان اول بار زندان ساخت و نهاد «شرطه» را برای پاسداری از امنیت شهرها ایجاد کرد^{۲۸۸}.

در دوره عباسیان تا حمله مغول، سلسله‌های طاهریان، صفاریان، سامانیان، آل بویه، غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان که هریک در قسمتی از سرزمین پهناور ایران حکمرانی می‌کردند، از مشاغلی چون شرطه، داروغه، کدخدا، شحنة، عسس، گزمه، محصص، کشیکچی قراول، شبگرد، گشتی ویزک نام برده شده است. این مناصب از سوی حاکم به افرادی مطمئن واگذار می‌شد تا حافظ امنیت شهر باشند.

حمله مغول سبب گسستن شیرازه نهادهای کهن انتظامی سلسله‌های پیشین گردید. مغولان بعد از فتح هر شهر یک نفر از فرماندهان سپاه را برای حفظ نظم و فرونشاندن آشوب‌های احتمالی تعیین می‌کردند و او را به نام حکمران یا شحنة می‌خواندند.

در دوران سلطنت هولاکو و زرای ایرانی به انتظام امور کوشیدند. در این دوره یکی از وظایف صاحب‌دیوان حفظ نظم و آسایش و آرامش در سراسر قلمرو ایرانی بود. حکام

نماینده صاحب دیوان بودند که نواب خود را مأمور امنیت شهرها می کردند.

منصب کلانتر پس از دوران ایلخانی در زمان صفویه به وجود آمد. در سده های ۱۰ تا ۱۲ ق وظیفه کلانتر ایجاد رابطه ای میان اهالی غیر نظامی و حکومت بود. او وظیفه داشت که رابطه نزدیکی میان مصالح مردم، به ویژه وضع مالیات و نظم عمومی ایجاد کند.^{۲۸۹} دیگر کار مهم او تعیین قیمت ضروریات زندگی بود که هر ماه و یا هر دو هفته یک بار با رؤسای صنف قصاب، نانوا، بقال، اغذیه فروش و... برای تعیین قیمت ها مشورت، و قیمت ها را تعیین می کرد.^{۲۹۰}

در سده ۱۳ ق/ ۱۹ م کلانتر مهم ترین مقام رسمی شهری بود و در شهرهای بزرگ این مقام در اختیار بیگلربیگی قرار می گرفت.^{۲۹۱} او بزرگ شهر و رئیس کدخدایان بود. بیگلربیگی ها و کلانتران هر دو، از سوی حکام انتخاب می شدند.^{۲۹۲} در بیشتر شهرها منصب بیگلربیگی و کلانتر موروثی بود. این حقیقت از آنجا معلوم می شود که بسیاری از القاب خانواده های ایرانی در شهرهای مختلف ایران «کلانتری» است. در تبریز بیگلربیگی از آن خانواده دنبلی بود که قبل از قاجار بر آذربایجان حکمرانی می کردند.^{۲۹۳} چنان که خاندان غیاث کلانتر هم چندین نسل در کاشان منصب کلانتری را عهده دار بود.^{۲۹۴} در شیراز از سده ۱۸ م منصب کلانتر از آن خانواده قوام بود.^{۲۹۵} محمدزمان خان کلانتر در زمان شاه عباس صفوی (۱۵۹۵-۱۶۲۹ ق) بیش از ۳۰ سال کلانتری گواشیر (کرمان امروز) را در دست داشت.^{۲۹۶} کلانتر محله های شهری را زیر نفوذ و قدرت خود داشت و نیرویی با وظایف و القاب مخصوص برای حفظ قانون، نظم و اخلاق را حفظ می کرد. از این رو اغلب مآخذ اروپایی کلانتر را به عنوان «رئیس پلیس» یا کلانتر پلیس معرفی کرده اند.^{۲۹۷} کلانتر که از رجال بلند پایه محسوب می شد، علاوه بر مواجب رسمی و معین دولتی از عیدی ها و هدایایی که در نوروز و مواقع دیگر توسط گروه ها یا سایر مقامات و افراد به او پیش کش می شد، بهره مند بود.^{۲۹۸} ایجاد نیروی همسان پلیس در تهران در دوره قاجار وظیفه کلانتر را محدود کرد. اما چنان نبود که این منصب را از بین ببرد، فقط وظایفی که به امور پلیس مربوط می شد به پلیس انتقال یافت و وظایفی که به اصناف مربوط می شد برای کلانتر باقی ماند.

مأموران انتظامی در تهران در اواخر عصر قاجار به دسته های ده نفری تقسیم می شدند

که زیر فرمان رئیسی به نام ده‌باشی قرار داشتند. ده‌باشی در برابر دزدی و جنایاتی که در حوزه او صورت می‌گرفت مسئول بود.^{۲۹۹} مأموران انتظامی معمولاً فراش نامیده می‌شدند^{۳۰۰} و در محله‌های مختلف نام‌های مختلفی می‌گرفتند. در قزوین و تهران حوالی به آنها گزمه اطلاق می‌شد و رئیس آنها سرگزمه لقب داشت. گزمه‌ها مانند کدخدایان، با یک سپر مدور (گرد) و چند چماق مجهز بودند. چماق‌ها از چوب ارژن و نوک آنها آهن بود.^{۳۰۱}

در اصفهان مأموران به پاکار معروف بودند.^{۳۰۲} امنیت شهرها خصوصاً بازار در شب‌ها مورد توجه بود. بدین نحو که داروغه سه ساعت از شب گذشته با نایبان و شبگردان که عسس نامیده می‌شدند در چهارسوق حاضر می‌شد. آنگاه داروغه هریک از نایبان خود را با گروهی از عسس‌ها مأمور گشت در بخشی از شهر قرار می‌داد. در آن زمان رسم بود وقتی داروغه به چهارسوق می‌آید، طبال طبیل اول را می‌زد، بعد از تعیین مأموریت‌ها طبیل دوم زده می‌شد. طبیل سوم هنگام حرکت داروغه برای رفتن زده می‌شد و بعد از نواختن آن عبور و مرور در همه جا ممنوع می‌شد. اگر فرد یا افرادی بعد از طبیل سوم در معابر دیده می‌شدند باید اسم شب را بدانند، در غیر آن صورت به قراولخانه هدایت می‌شدند تا صبح بررسی و آزاد شوند. اسم شب را ایرانیان از کدخدا و اروپاییان از کنسول خود می‌گرفتند.^{۳۰۳} به علاوه هر رهگذری که با دانستن اسم عبور تردد می‌کرد، باید فانوسی روشن با خود حمل می‌کرد تا نشان دهد که نیت سویی ندارد.^{۳۰۴} رابینو در ۱۹۰۲م می‌نویسد: در کرمانشاه سه کلمه عبور هست که آردل‌باشی می‌تواند آنها را بسازد و به کار برد که یکی برای شهر، دیگری برای میدان توپخانه و سومین کلمه عبور به کاخ حکمران است که برای محارم کاخ اختصاص دارد.^{۳۰۵}

مأموران گشت، اعم از عسس، کشیکچی، گزمه سردمدار و... موظف بودند در معابر گردش، و با فریادهای «یا حضرت عباس»، «یا خیر الحافظین» حضور خود را در سر خدمت اعلام کنند.^{۳۰۶} شبگردان در زمان قاجار با صدای رسا حضور خود را اعلام می‌کردند. ملا علی کنی مجتهد تهران، توصیه کرد به جای صدا به هم انداختن کلمه (یا عزیزالله) را بگویند.^{۳۰۷}

در زمان صفویه سازمان‌های اداری و انتظامی به اندازه‌ای رشد کرده بود که آشفستگی

ناشی از حملات افغان‌ها و سلسله‌های کوتاه افشاریه و زندیه نتوانست در تشکیلات انتظامی تغییراتی بدهد. در عصر کریم خان، خاصه در سال‌های آخر سلطنت او، ایران در امنیت نسبی به سر می‌برد. او هفت کارگزار: وزیر، مستوفی، وکیل‌الرعیاء، محصص، کلانتر، نقیب و محتسب را به جمعیت هر بلد، علاوه بر حاکم مقرر فرمود و از برای هر یک از مشاغل هفت‌گانه دو محور موجب مقرر کرد. داروغه‌ای فهیم، پخته، زیرک، امین، متدین، صاحب سیاست، بردبار و پرده‌پوش در هر شهری مقرر کرد که منع فسق و فجور و خواهش و دزدی و شلتاق و تعدی نمایند و مقام دیوان‌بینگی را حذف کرد.

کریم خان برای حراست از ارگ و شخص خود، دسته‌ای به نام ریکا یا ریکایان را ایجاد کرد که در زمان صفویه نیز رایج بود. او تعدادی از مخالفان حکومت را به منظور زیر نظر داشتن و تحبیب آنها و فراموش کردن گذشته‌ها در این دسته جای داد.^{۳۰۸} بنابراین ریکایان از افراد متشخص تشکیل می‌شد، چون ریکایان عده‌ای شاطر، یساول و مأمور نظم و نظافت (شهر) در اختیار داشتند و شاید به همین سبب است که گاه آنها را با کشیکچیان و غلامان یک‌جا معرفی کرده‌اند.^{۳۰۹}

سلسله‌مراتب مأموران انتظامی در اوایل دوران قاجار برای انجام وظیفه بدین نحو بود: مأموران انتظامات بخش‌ها زیر حکم داروغه بودند. داروغه محله تابع کدخدای محله بود.^{۳۱۰} چون گزمه در میان مردم حوزه خود می‌زیست و لباس مخصوص نمی‌پوشید، لذا از جنبش‌ها و عادات مردم کاملاً باخبر بود. اگر کاری درخور مجازات رخ می‌داد و متخلف گرفته می‌شد، سرگزمه او را نزد داروغه محله می‌برد. داروغه او را نزد کدخدا می‌برد. کدخدا یا خود درباره او تصمیم می‌گرفت یا او را نزد کلانتر می‌فرستاد. اگر کلانتر خود درباره دعوی رأی نمی‌داد موضوع را به حاکم گزارش می‌داد.^{۳۱۱}

محتسب در ادوار مختلف از کارهای خلاف شرع جلوگیری می‌کرد (امر به معروف و نهی از منکر). گاهی این وظیفه را داروغه هم انجام می‌داد.^{۳۱۲}

پلیس در دوره قاجار

نیروی انتظامی، از ابتدای دوره قاجار تا اواسط سلطنت ناصرالدین شاه، اساساً واجد همان خصوصیات، سازمان‌ها، شیوه‌ها و روشی بود که از دوره صفویه توسط فرمانروایان

و حکام وقت اِعمال می‌شد^{۳۱۳}.

در ۱۲۶۸ ق/ ۱۸۵۲ م ناصرالدین شاه با پیشنهاد وزیرش، میرزا تقی خان دستور ساختن قراولخانه‌ها (پاسدارخانه) را در همه شهرهای بزرگ صادر کرد. قراولخانه‌ها در نقاط سوق الجیشی، مانند دروازه‌ها، معابر مهم، مساجد شهر و چهارسوق ساخته شد. در تهران چهل قراولخانه، در مشهد ۳۰، در شیراز ۲۵، و در تبریز ۲۰ قراولخانه احداث شد. در دیگر شهرها نیز به تناسب جمعیت و وسعت آن شهرها قراولخانه‌هایی ایجاد شد^{۳۱۴}.

در هریک از قراولخانه‌ها ده سرباز زیر نام قراول از افواجی که در پادگان‌های شهرها بودند به کار گمارده می‌شدند و نیروی پشتیبانی شهر را تشکیل می‌دادند. آنها زیر نظر کلانتر خدمت می‌کردند و با تفنگ‌های قدیمی و بدون فشنگ مسلح بودند و چنین به نظر می‌آید که در هیچ پیشامدی نباید شلیک بکنند^{۳۱۵}.

پایتخت از جهات مختلف، خاصه از نظر سیاسی که مقرر سلطنت و دولت بود، مورد توجه میرزا تقی خان بود، به این جهت در سراسر شهر و در میان جمعیت‌های مختلف خبررسانان و خفیه‌نویسان داشت که اخبار شهر را به اطلاع می‌رسانیدند و اغلب گزیده‌ها این وظیفه را انجام می‌دادند.

در زمان امیر علاوه بر وجود مأموران مخفی که اخبار را از نقاط مختلف ایران به اطلاع صدرات اعظم می‌رساندند، برای مسافرت ساکنان تهران تذکره‌ای چاپ شد که علامت شیر و خورشید، نشان رسمی دولت ایران در بالای آن قرار داشت. محل تذکره‌خانه در میدان ارگ بود و حاجی میرزا جبار ناظم‌المهام به ریاست آن اداره معین شد. برای مسافرت از تهران، در زمان امیر محمود خان کلانتر، بلیط به‌طور رایگان داده می‌شد و مسافر پس از ارائه بلیط از دروازه شهر خارج می‌شد. اسامی افرادی که شب‌ها از شهر خارج می‌شدند به‌طور مرتب به اطلاع ناصرالدین شاه می‌رسید^{۳۱۶}.

میرزا حسین خان قزوینی مشیرالدوله، سپهسالار اعظم، که در ۱۲۸۸ ق به صدارت رسید، قراولخانه‌های زمان امیر را که متروک مانده بود، احیاء کرد و عنوان «نظمیه» را برای اولین بار برای نیروی انتظامی به کار برد و آنرا در زمره ادارات وزارت فواید عامه (داخله) قرار داد. اولین رئیس نظمیه در این سازمان محمدعلی خان بود که به «محمدعلی نظمیه» معروف شد. او از نخستین فارغ‌التحصیلان دارالفنون بود که برای

تحصیل دو مرتبه به اروپا اعزام شد. پس از بازگشت در مرتبه دوم در زمان صدارت میرزا حسین خان سپهسالار، سرتیپ فوج نظمیه دارالخلافه و رئیس نظمیه تهران شد و به «محمدعلی نظمیه» شهرت یافت.^{۳۱۷}

مستشاران سوئدی

ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا از کشورهای سوئد، سوئیس، آلمان، اتریش و فرانسه دیدن کرد. او با دیدن افراد پلیس در خیابان‌ها و معابر ممالک یاد شده که با اونیفورم زیبا و پر زرق و برق، امنیت، آرامش و آسایش را در شهرها را تأمین می‌کردند، فکر ایجاد سازمان پلیس منظم را در ذهن پروراند. از طرفی نیز ملاحظات و مشاهدات دانشجویان اعزامی به اروپا و نشر اندیشه‌های نو در تحول فکری و اجتماعی جامعه ایرانی مؤثر افتاد و لزوم ایجاد پلیس منظم را در ذهن ناصرالدین شاه دوچندان کرد. به این سبب ناصرالدین شاه از امپراتوری اتریش خواست تا افسری برای ایجاد تشکیلات پلیس در ایران اعزام کند. امپراتوری اتریش «کنت دو مونت فرد» ایتالیایی را که در اتریش خدمت می‌کرد معرفی کرد.^{۳۱۸} کنت در ۱۲۹۵ ق/ ۱۸۷۹ م در چهل سالگی رسماً وارد خدمت دولت ایران شد و مدت پانزده سال در سمت‌های «رئیس پلیس» یا «وزیر نظمیه» و یا مشاور شاه خدمت کرد. در شروع کار و دو معاون و یک مترجم ایرانی برای خود انتخاب کرد و ساختمانی در خیابان چراغ گاز برای نظمیه گرفت. تصمیم ناصرالدین شاه سبب تجدید سازمان نیروهای پلیس آن زمان شد و در نتیجه کلیه مسئولیت‌های پلیسی، چون شغل شحنگی شهر، پاس بیوتات و بازارهای دارالخلافه تهران، جزو وظایف این سازمان شد.^{۳۱۹} برای اجرای این وظایف حساس، همه مقاماتی که در خدمت نیروی انتظامی بودند، مثل داروغه‌ها یا کدخدایان و سرگزمه‌ها و ده‌باشی‌ها و غیره، زیر فرماندهی رئیس پلیس درآمدند. برای اجرای این وظایف تعداد ۳۳ تن از صاحب منصبان ارشد و ۴۰۲ تن پلیس پیاده و ۶۰ پلیس سوار در اختیار او قرار گرفت تا امنیت را در دارالخلافه تهران تأمین کند.^{۳۲۰} البته این تعداد ثابت نماند و در موقع لزوم کم و زیاد می‌شد که صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) تعداد آنها را در سال‌های مختلف در تألیفات خود ذکر کرده است.^{۳۲۱} کنت برای انتظام شهر تهران طرحی در ۱۸ فصل تهیه کرد و به عرض

شاه رسانید. منظور از آن نظم کارها در اداره پلیس و ایجاد تسهیل در اجرای وظایف نظمیه و احتسابیه (شهرداری) بود^{۳۲۲}. طرح دیگر کنت که «بدایع نظمیه» بود و به کتابچه قانون کنت معروف شد، در ۱۲۹۶ق تنظیم و ناصرالدین شاه آنرا تصحیح و تصویب کرد و اجرای آنرا در زمره وظایف کامران میرزا حاکم تهران، قرار داد. ولی در نظامنامه قید شده بود که رئیس پلیس حق تقدیم گزارش به شاه را دارد. کتابچه قانون کنت شامل ۱ مقدمه و ۵۸ ماده بود که در آن برای جنایات، جنحه و خلاف، کیفرهای مناسبی پیش‌بینی کرده بود. وظیفه و مأموریت پلیس را که حفظ و حراست از مردم و مراقبت و اهتمام در امنیت شهر بود، به‌طور واضح روشن ساخته، و حتی برای تقویت جسمی و روحی زندانیان، کار پیش‌بینی کرده بود^{۳۲۳}. خدمات کنت و افراد پلیس به سبب خوش‌رفتاری و ممانعت از شرارت و تخلف مورد اقبال مردم واقع شد. او یک هنگ پلیس تأسیس کرد که تربیت شده، خوش‌لباس، باادب و درستکار بودند و از گرفتن رشوه خودداری می‌کردند^{۳۲۴}. آنها طبق احکام شرع و موازین اسلام با شرب مسکرات، فحشا، کشیدن تریاک در ملا عام، متجاوزان و قداره‌بندها مبارزه می‌کردند. فراش و پلیس دوشادوش هم خدمت می‌کردند و تنها اختلاف آنها در لباس بود^{۳۲۵}. ولی به مرور پاره‌ای از تنظیمات و تشکیلات کنت در امور شهری و به قول یحیی دولت‌آبادی کارهایی که «در سابق معمول نبود» و اقداماتی که دایره عملیات و اقتدارات عده‌ای را محدود می‌کرد، سبب شد که پاره‌ای از دولتمردان ناصری به مقابله با کارهای کنت اقدام و او را به فساد و رشوه‌خواری متهم کنند. آنها می‌گفتند که کنت به بهانه‌های گوناگون و ایجاد محدودیت‌های مختلف در تهران و شهرستان‌ها از کسبه بازار و ثروتمندان و زندانیان، فواحش، پرنده‌فروشان و غیره با تهدید و حيله برای خود و اربابانش، نایب‌السلطنه و حاکم تهران اخاذی می‌کند^{۳۲۶}. البته محتمل است که مأموران اجرا در انجام وظایف مربوطه از اختیارات قانونی خود سوءاستفاده می‌کردند و حتی در اجرای منویات شوم خود مردم را آزار می‌دادند که گاهی نیز منجر به مرگ آنها می‌شد^{۳۲۷}، یا کنت در کارهایی دخالت می‌شود که به او مربوط نبوده است^{۳۲۸}، ولی اینها نافی خدمات او نبود. به‌هر حال تلقینات مخالفان به مرور بر شاه مؤثر واقع شد و شاه اختیارات کنت را محدود کرد. او دستور داد که از آن پس رسیدگی به امورات قاجار با اطلاع و آگاهی ایلخان

عشیر یعنی عضدالملک است.^{۳۲۹}

مسلماً شاه از خدمات کنت در ظرف پانزده سال در شغل حساس پلیس تهران که امنیت را در پایتخت برقرار کرده بود، مطلع بود. به همین سبب حتی بعد از برکناری از ریاست پلیس (۱۴ شعبان ۱۳۰۹) در مقام آجودان مخصوص پادشاه به خدمت خود ادامه داد.

بعد از کنت تا انقلاب مشروطیت ۱۳ تن در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه تا انقلاب مشروطیت در ایران به ریاست پلیس تهران منصوب شدند و همگی زیر نفوذ پادشاه و نایب‌السلطنه بودند.^{۳۳۰} در دوران ریاست آنان وقایعی چون ترور ناصرالدین شاه، تشکیل انجمن سری، واقعه مدرسه چال، ترور امین‌السلطان، واقعه توپخانه، پرتاب نارنجک به اتومبیل محمدعلی شاه، استبداد صغیر، پناهندگی محمدعلی شاه به سفارت روس اتفاق افتاد که هریک به‌طور مفصل در کتاب‌های تاریخ آمده است.^{۳۳۱}

نظمیه: از انقلاب مشروطیت تا انقراض قاجار

پس از انقلاب مشروطیت و تأسیس مجلس شورا از جمله اصلاحاتی که در مجلس تصویب شد، لایحه تنظیم وظایف نیروی پلیس تهران بود.^{۳۳۲} اما مشکلات موجود در سیاست داخلی مملکت اجازه نداد تا این مصوبه به مرحله اجرا درآید. روز ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ محمدعلی شاه استعفای خود را از مقام سلطنت اعلام داشت و از طرف هیأت دولت یپریم خان که نام اصلی او داویدیان کانتسشاک‌کی بود به ریاست اداره نظمیه منصوب شد.^{۳۳۳} او پس از انتصاب کلیه محبوسان را مرخص کرد و وسایل شکنجه را از بین برد و تهدید کرد که «عجالتاً هر کس دزدی یا خیانتی کند و ثابت شود، مجازات او همین گلوله ده تیر من است»^{۳۳۴}. او گفته خود را با مجازات مرگ ۳ مقصر جانی اجرا کرد.^{۳۳۵} او همچنین پلیس سوار برای گشت در شب و پلیس پیاده برای مراقبت نقاط مهم پایتخت ایجاد کرد^{۳۳۶} و برای سهولت تأمین نظم شهر ۶ کمیسر در محلات تهران و ۱ کمیسر مرکز در میدان توپخانه تشکیل داد و این مقدمه‌ای بود بر تفویض اختیارات رئیس اداره نظمیه و امنیه تهران بین کمیسر محلات که پایه تشکیل کمیساریاهای بعدی و

کلانتری‌های امروز است.^{۳۳۷}

نقش یپرم در مقام رئیس پلیسی که طرفدار قانون بود و اصلاحات اساسی پدید آورد در تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان به تفصیل آمده است. یپرم سرانجام در جنگ با نیروهای شورشی از پای درآمد و مسلمانان و مسیحیان با یکدیگر در عزای او سوگواری کردند. بعد از یپرم، سهراب خان ارمنی که نام اصلی او زوراساگمیتان بود و و چندین دوره وکیل ارامنه شد، به ریاست نظمیه انتخاب شد. او حدوداً یک سال بعد از صولت نظام به ریاست شهربانی برگزیده شد. او یکی از فارغ‌التحصیلان دارالفنون و از هواداران مشروطه، و نخستین فردی بود که به آموزش پلیس مخصوص مبذول کرد و آموزشگاهی برای تربیت افسران پلیس تشکیل داد.^{۳۳۸} او نیز جای خود را به سردار همایون پسر قلی خان والی، داد.

مستشاران سوئدی نظمیه

با امعان نظر در برنامه کابینه‌هایی که پس از سقوط محمدعلی شاه روی کار آمدند می‌بینیم که اندیشه گسترش نظمیه در شهرهای ایران و نیز واحدهای قره‌سواران برای حفظ طرق و شوارع نخستین بار در کابینه محمدولی خان سپهبدار اعظم تجلی کرد. برای این منظور دولت فکر استخدام مستشار را برای نیروی انتظامی به مرحله عمل گذارد و چون خدمات سرتیپ یالمارسن در ژاندارمری نتیجه‌بخش بود، با مشورت با او برای اصلاح نظمیه گروهی از افسران سوئدی به ریاست ژنرال وستداهل^(۱) در دومین دوره ریاست وزرایی مستوفی‌الممالک به ایران دعوت، و در ۱۳۲۳/م ۱۹۱۳ ق وارد ایران شدند. او ۲ تن مترجم به نام‌های رادسر و مدیرالملک برگزید.^{۳۳۹}

وستداهل در استکهلم کفیل یکی از کلانتری‌ها بود و دو همکار او برگدال کارگاه و ارفاس پاسبان بودند.^{۳۴۰} آنها پس از ورود به تهران و سه ماه مطالعه، نظمیه را از سردار همایون تحویل گرفتند (۱۲۹۱/ش ۱۳۳۲ ق).^{۳۴۱} نخستین اقدام وستداهل (پس از تصفیه اداره نظمیه)^{۳۴۲} آموزش افسران و افراد بود. او در مجاورت اداره مرکزی نظمیه در میدان

(1). Westdahl

توپخانه ۲ آموزشگاه دایر کرد که فرماندهی آنها با ارفاس بود. در آموزشگاه اول آژان‌ها خواندن و نوشتن فارسی و نحوه کار پلیس را می‌آموختند و در آموزشگاه دوم که ویژه پاپوران و کارمندان اداره بود، تعلیمات پلیسی در سطح بالاتر تعلیم داده می‌شد.^{۳۴۳} ارفاس به سبب اختلاف با وستداهل به سوئد مراجعت کرد. چندی بعد وستداهل به سوئد رفت و ۶ تن را برای همکاری به ایران آورد.^{۳۴۴}

مورخ‌الدوله سپهر در کتاب *ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ میلادی* می‌نویسد: «وستداهل که شخص مدیر و مدبری بود تشکیلات منظمی در نظمیه تهران به وجود آورد و توانست رضایت دو دولت روس و انگلیس را برای تأسیس نظمیه، به ریاست صاحب‌منصبان سوئدی، در قزوین و رشت نیز به دست آورد. در بادی امر دولت‌های روس و انگلیس موافقت کرده بودند که این مستشاران فقط در تهران به انجام خدمت بپردازند و حق دخالت در نظمیه ولایات را نداشته باشند. در تبریز صاحب‌منصبان روسی بودند و در سایر نقاط شمالی هم مأموران دولت با رضایت کنسولگری‌های روسیه وظایف خویش را انجام می‌دادند. باید توجه داشت که در طول خدمت مستشاران سوئدی، تصویب‌نامه‌های مربوط به سازمان پلیس، همچون گذشته، تنها در تهران اجرا می‌شد، در ایالات تغییری به وجود نیامورد و پلیس در خدمت حکام و خدمه آنها یعنی کلانترها، باقی ماند. بازار هنوز پلیس سابق خود یعنی «داروغه بازار» را داشت^{۳۴۵} و این بی‌نظمی عمومی تا ۱۲۹۹ ش/۱۹۲۱ م بر ایران حاکم بود و نگذاشت نیروی پلیس سازمان پیدا کند؛ تا اینکه در فوریه ۱۹۲۱ م/ اسفند ۱۲۹۹ ش لشکر قزاق به فرماندهی رضا خان سرتیپ با ۲۵۰۰ الی ۳۰۰۰ تن نیرو و ۸ ارابه توپ صحرایی و ۱۸ قبضه مسلسل از قزوین به سوی تهران حرکت کرد. برای جلوگیری از ورود افراد رضا خان به تهران واحد ژاندارمری مقیم تهران، به فرماندهی حبیب‌الله خان شیبانی از دروازه خارج شدند، ولی دستور عدم مقاومت به او داده شد و رضا خان در تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۱/۳ اسفند ۱۲۹۹ کمی بعد از نیمه شب وارد تهران شدند.^{۳۴۶} قزاق‌ها پس از اشغال نظمیه، زندانیان را آزاد کردند و همان شب از سوی فرماندهان اردوی قزاق به رئیس کل نظمیه تکلیف شد تا به افراد خود دستور دهد با نیروی قزاق همکاری کنند او نیز بعد از دریافت دستور از احمد شاه همکاری را آغاز کرد. پاسبان‌ها راهنمای قزاق‌ها شدند و دستورات

کودتاچیان و حکومت نظامی را متفقاً اجرا می کردند^{۳۴۷}.

کابینه سیاه

در ۳ اسفند ۱۲۹۹ در اولین روز کودتا، سید ضیاءالدین طباطبایی حکومت نظامی در تهران اعلام کرد. سپس اعلامیه‌ای در ۹ ماده در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹، با امضای فرمانده کل قوا رضا با عنوان «حکم می‌کنم» صادر شد و در آن در مورد مقررات جدید حکومت نظامی چون جمع‌آوری اسلحه، توقیف روزنامه‌ها، تعطیل سینماها و مشروب‌فروشی‌ها و کلوب‌ها و... تعطیلی تمام ادارات غیر از ادارهٔ ارزاق اعلام گردید و در آخر کلنل کاظم خان به سمت حاکم نظامی پایتخت معرفی شد.

کلنل کاظم خان حاکم نظامی تهران با ژنرال وستداهل در دفتر کار رئیس‌الوزرای جدید حضور یافت و سید ضیاء به وستداهل فهماند که از تاریخ صدور اعلامیهٔ حکومت نظامی، نظمیه باید تابع دستورهای کلنل کاظم خان باشد. در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ سرهنگ کاظم خان از حکومت نظامی تهران معزول، و به جای او حبیب‌الله خان شیبانی فرماندار نظامی تهران شد^{۳۴۸}.

اقدامات وستداهل در مقام ریاست نظمیه

ژنرال وستداهل ۱۰ سال در مقام ریاست نظمیهٔ تهران خدمت کرد. بنابر گفتهٔ چند تن از افسران آن دورهٔ تشکیلات نظمیه در آن زمان فوق‌العاده منظم بود و مأموران نظمیه به خوبی ادای وظیفه می‌کردند.

کارمندان و پاسبان‌های نظمیه از بهترین داوطلبان که برگزیده می‌شدند و زیر نظر افسران و مستشاران سوئدی تعلیمات پلیسی فرا می‌گرفتند. ترفیع، تشویق و تنبیه آنها به موقع انجام می‌گرفت. رؤسای کمیساریا (کلانتری‌ها) از بین افسرانی که دورهٔ مدرسهٔ افسری ژاندارمری را تمام کرده بودند و واجد شرایط بودند، انتخاب می‌شدند.

در نظمیهٔ آن زمان ۱ ژنرال (امیر) ۲ سرهنگ و تعدادی مازور (سرگرد)، سلطان (سروان)، نواب و وکیل و به اندازهٔ کافی آژان (پاسبان) وجود داشت^{۳۴۹}. تشکیلات سازمانی نظمیه به چهار شعبه به شرح زیر تقسیم شده بود:

۱. اداره مرکزی که زیر نظر شخص رئیس قرار داشت و دارای سه دایره بود:
دایره کابینه، شعبه سیاسی و دفتر محاسبات.
۲. پلیس اونیفورمه که دارای شعب متعدد بود و برابر حکم برج دلو (بهمن) ۱۲۹۳ ق در ۱۰ کمیساریا در ۱۰ ناحیه در شهر تهران مستقر بودند. علاوه بر آنها دروازه‌های تهران نیز زیر نظر کمیساریای همان ناحیه قرار داشت و به‌طور مستمر یک تن آژان مراقب رفت و آمد اشخاص بود. درب دروازه‌ها همیشه (مگر در مواقع مخصوص) شبانه‌روز باز بود.
۳. پلیس تأمینات که امروز آگاهی نام دارد، دارای ۷ شعبه بود و به جرایمی چون قتل و جرح، سرقت و جیب‌بری، حمل اسلحه، ضرب سکه قلب، هتک ناموس و منافیات عفت، فریب اطفال، همچنین به امور مهمانخانه‌ها و کاروانسراها رسیدگی می‌کرد.
۴. محبس که این سازمان هم زیر نظر یکی از مستشاران سوئدی اداره می‌شد.^{۳۵۰}

انفصال وستداهل

ژنرال وستداهل متجاوز از ۱۰ سال (۱۲۹۲-۱۳۰۲ ش) در مقام ریاست نظمیّه در ایران خدمت کرد و در این مدت با ۱۵ کابینه تا کودتای ۱۲۹۹ (کابینه سیاه سید ضیاءالدین طباطبایی) و ۵ کابینه تا ریاست وزرایی رضا خان در مسند ریاست نظمیّه باقی بود. تا اینکه در اثر مخالفت‌های ریشه‌دار آقای نرمن، سفیر انگلیس در ایران^{۳۵۱} و مخالفت‌های طولانی رضا خان در طول مدت وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا، سرانجام در زمان نخست وزیری رضا خان از ریاست نظمیّه منفصل، و سرهنگ محمد قلعه‌بیگی (درگاهی) به ریاست شهربانی منصوب شد. ژنرال وستداهل نیز یک سال بعد به وطن خود مراجعت کرد^{۳۵۲}. سرهنگ درگاهی آخرین رئیس نظمیّه کل کشور و رئیس شهربانی تهران در دوره قاجار بود و زمان کوتاهی نیز در سلطنت رضا خان این سمت را بر عهده داشت. ذکر این نکته ضروری است که سازمانی که مستشاران سوئدی برای نظمیّه ایران پی‌ریزی کردند، هنوز کم‌وبیش مورد استفاده است.

پی‌نوشت

۱. قیام یکی از محتشمان محلی به نام «قارن» بعد از قتل یزدگرد سوم در سال ۳۲۲ ق شورش مردم استخر در سال ۳۵۵ ق، شورش مردم فارس و کرمان در سال ۳۹۹ ق، نک: Zarrinkub, 26; زرین کوب، ۱۰۳
۲. اعلام استقلال طاهر ذوالیمینین و افشین: Bosoworth, «The Tāhirids », 95
3. Amoretti, 507
۴. زرین کوب، ۲۹۱
۵. دینوری، ۲۸۸، بلعمی، ۶۴۷/۲، ۷۲۴
6. Mottahedeh, 62
7. id, 64
8. id, 63;
- بیات، ۶۲
۹. زرین کوب، ۲۳۹-۲۴۸
۱۰. اشیولر، ۱۶۰
11. Bosworth, «The Tāhirids», 111
۱۲. زرین کوب، ۲۱۴
۱۳. همو، ۲۸۹
14. ibid, 107;
- نظام الملک، ۲۳
15. Bosworth, ibid, 114;
- تاریخ سیستان، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵
16. Bosworth, ibid, 111, 113, 115
۱۷. تاریخ سیستان، ۲۵۸، ۲۶۳; Bosworth, ibid, 121; frye, 128
۱۸. بیات، ۸۵; Bosworth, ibid, 121
۱۹. تاریخ سیستان، ۳۲۸، ۳۶۳؛ گردیزی، چ حبیبی، ۴۱، ابن اثیر، ۱۷/۱۰
20. Bosworth, ibid, 125
۲۱. تاریخ سیستان، ۲۲۲، ۳۰۸-۳۰۹؛ مسعودی، ۴۹/۸، ۵۱; Bosworth, ibid, 126
۲۲. ابن اثیر، ۳۴۲/۸؛ میرخواند ۶/۴
23. Frye, 136;
- یاقوت، ۱۳
۲۴. خوارزمی، ۵۶؛ ناجی، ۴۱
۲۵. اصطخری، ۲۹۲؛ بیهقی، ۱۹۹؛ فرای، ۱۲۷-۱۴۵
۲۶. ناجی، ۴۲
۲۷. مسعودی، ۱۴۴/۸; Frye, 150
۲۸. نرشخی، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۱، ابن اثیر، ۱۲۲/۸؛ اصطخری، ۳۹۲-۲۹۱
29. Frye, 125
۳۰. صفا، ۳۵۱/۱
31. Frye, 152
۳۲. نظام الملک، ۱۱۱، ۱۱۹؛ ابن اثیر، ۱۵۷/۸
۳۳. بیهقی، ۳۷، ۳۹۴، ۶۲۱، ۶۵۱؛ گردیزی، ۷۳
۳۴. فخر مدبر، ۸۱، ۸۰؛ شبانکاره‌ای، ۱۸۶، ۱۸۱؛ بیهقی، ۶۲۴

۳۵. گردیزی، چ نفیسی، ۷۸، چ حبیبی، ۱۸۷؛ بیهقی، ۳۹۴، ۴۵۶
۳۶. بیهقی، ۳۹۴، گردیزی، چ نفیسی، ۷۸
۳۷. مسعودی، ۹/۵، ۴۷۸؛ فخر مدبر، ۶۶، ۶۵
۳۸. ابن جوزی، ۳۰/۸، ۲۹؛ بیهقی، ۶۳۹؛ ابن اثیر، ۲۴۱/۹
39. Bosworth, «The Early ...», 175, 192, 195
۴۰. کریستین سن، ۲۰۸؛ عتبی، ۲۸۴؛ گردیزی، چ نفیسی، ۸۲، ۶۹؛ ابن جوزی، ۵۳/۸، ۴۱/۴؛ میرخواند، ۴۱/۴
۴۱. عتبی، ۱۲۹ به بعد؛ بیهقی، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۷۰
۴۲. بیهقی، ۶۰۳، ۶۰۴؛ فخر مدبر، ۷۵
۴۳. اشپولر، ۲۹۲، ۲۹۳؛ بیهقی، ۴۸۳؛ ابن اثیر، ۳۶۸/۹
۴۴. سردادور، ۵۱۲
۴۵. ابن اثیر، ۱۰۵/۸
- Busse, 251
۴۶. میرخواند، ۱۴۴/۴ به بعد؛ فقیهی، ۳۴
- Busse, 260-261
۴۷. ابن اثیر، ۳۴۳/۸، ۳۴۷؛ میرخواند، ۶/۴؛ مسعودی، ۴۹-۵۱/۸
۴۸. نظام الملک، ۱۱۸، ۱۲۸
۴۹. صابی، ۱۷ به بعد؛ ابوعلی مسکویه، ۲۷۸/۶
۵۰. گردیزی، چ نفیسی، ۹۱؛ بیهقی، ۲۸۸، ۵۲۴، ۵۴۱
۵۱. ابوعلی مسکویه، ۲۸۲/۶
52. Bosworth, «the Political ...», 18-20
۵۳. گردیزی، چ نفیسی، ۸۵؛ بنداری، ۵؛ راوندی، ۸۹، ۸۸
۵۴. بیهقی، ۳۲۵، ۳۲۶؛ گردیزی، همان، ۱۰۲، ۱۰۰؛ ابن اثیر، ۳۲۶، ۳۲۵/۹
۵۵. همانجا؛ میرخواند، ۲۴۴/۴
۵۶. بیهقی، ۵۵۳؛ ابن اثیر، ۳۲۸/۹؛ میرخواند، ۱۰۲/۴؛
ظهیرالدین نیشابوری، ۱۵؛ راوندی، ۹۷
- Bosworth, ibid, 23
57. Bosworth, «The Political», 80, «Ghaznavid Military ...», 37-77
۵۸. ابوعلی مسکویه، ۲۸۷/۶
۵۹. جوینی، ۲/۲؛ بیات، ۱۲۴
۶۰. اقبال آشتیانی، ۲۱۹
۶۱. جوینی، ۴/۲، ۵
۶۲. همو، ۱۳/۲؛ بیات، ۱۲۵
۶۳. اقبال آشتیانی، ۸۱؛ صفا، ۴۰/۲، ۳۹
۶۴. اقبال آشتیانی، ۸۹
۶۵. همو، ۹۱
۶۶. جوینی، ۹۱/۳، ۹۰
۶۷. خواندمیر، ۱۰۳؛ اقبال آشتیانی، ۳۰۴
۶۸. همو، ۳۰۴
۶۹. همو، ۳۸۳
70. Bosworth, «The Political», 51-52
71. ibid, 93
72. ibid, 103
۷۳. بیانی، ۴۴
۷۴. روملو، ۲۳۵/۳؛ مینورسکی، ۳۶-۳۸، ۵۳
۷۵. همو، ۲۳۹؛ بیانی، ۸۷
۷۶. طاهری، ۵، ۶، ۳۰۴
۷۷. مینورسکی، ۲۳۹
78. Lockhart, 89
۷۹. برن، ۴۶؛
- Bayani, 55
۸۰. طاهری، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷
۸۱. فلسفی، ۱۷۶/۱
۸۲. بیانی، ۷۷
۸۳. همو، ۸۳
۸۴. همانجا
۸۵. همو، ۸۴
۸۶. همو، ۸۱، ۸۲
۸۷. تذکرة الملوك، سراسر اثر؛ بیانی، ۱۲۴
۸۸. سردادور، ۲۲۸
۸۹. صفا، ۱/۵، ۳۹
۹۰. سردادور، ۲۴۵
۹۱. شعبانی، ۲۷۶
۹۲. قوزانلو، ۶۷، ۶۸؛ شعبانی، ۲۷۷
۹۳. سردادور، ص ۸۵۳
۹۴. شعبانی، ۲۸۸
۹۵. قوزانلو، ۶۴۸-۶۵۲؛ اسکندریک، ۶۰/۳، ۵۸؛ سردادور، ۲۸۸؛ شعبانی، ۵۱۱

۹۶. شعبانی، ۳۸۳
 ۹۷. اسکندریک، ۲۰/۳، ۲۲
 ۹۸. شعبانی، ۲۸۷
 ۹۹. اسکندریک، ۱۱/۱، ۳۵/۳، ۳۶؛ مینورسکی، ۸۵، ۸۷
 ۱۰۰. تکمیل همایون، ۸۷
 ۱۰۱. همانجا
 ۱۰۲. تکمیل همایون، ۸۹، ۹۰
 ۱۰۳. فسایی، ۲۱۹
 ۱۰۴. روشن ضمیر، ۶
 ۱۰۵. قوزانلو، ۶۷۴، ۶۷۸؛ تکمیل همایون، ۹۱
 ۱۰۶. تکمیل همایون، ۹۵
 ۱۰۷. ورهرام، ۱۳۵
 ۱۰۸. موسوی اصفهانی، ۲۷۲
 ۱۰۹. رجبی، ۵
 ۱۱۰. تکمیل همایون، ۹۷
 ۱۱۱. رجبی، ۸؛ تکمیل همایون، ۹۹
 ۱۱۲. تکمیل همایون، ۱۱۰؛ قوزانلو، ۶۸۰
 ۱۱۳. پاکروان، ۱۷
 ۱۱۴. تکمیل همایون، ۱۱۳؛ قوزانلو، ۶۸۲
 ۱۱۵. تاریخ ارتش نوین ایران، ۴
 ۱۱۶. قوزانلو، ۶۸۲؛ تکمیل همایون، ۱۱۳
 ۱۱۷. قائم مقامی، تاریخ تحولات سیاسی ...، ۳۰؛ بینا، ۲
 ۱۱۸. تاریخ ارتش نوین ایران، ۱۵
 ۱۱۹. قائم مقامی، همان، ۴۱، ۴۴
 ۱۲۰. همان، ۱۵
 ۱۲۱. گاردان، ۱۱۸
 ۱۲۲. اشراقی، سراسر مقاله
 ۱۲۳. قوزانلو، ۵۱
 ۱۲۴. تاریخ ارتش نوین ایران، ۱۵۴
 ۱۲۵. قائم مقامی، همان، ۶۸
 ۱۲۶. تاریخ ارتش نوین ایران، ۲۵
 ۱۲۷. آدمیت، ص ۱۸۰ به بعد
 ۱۲۸. قائم مقامی، همان، ۸۲
 ۱۲۹. اعتمادالسلطنه، مرآة البلدان، ۳۵۰/۴
 ۱۳۰. تاریخ ارتش نوین ایران، ۳۱
 ۱۳۱. اعتمادالسلطنه، همان، ۳۴۰/۴، ۳۵۰؛ شهیدی، ۶۳
 ماموننف، ۵۶، قائم مقامی، همان، ۹۱
 ۱۳۲. شهیدی، ۶
 ۱۳۳. تاریخ ارتش نوین ایران، ۳۳؛ قائم مقامی، همان، ۹۳
 ۱۳۴. اعتمادالسلطنه، همان، ۳۵۰/۴، ۳۵۷
 ۱۳۵. پاولوویچ، سراسر مقاله
 ۱۳۶. تاریخ ارتش نوین ایران، ۴۰
 ۱۳۷. همان، ۳۲
 ۱۳۸. سپهر، عبدالحسین، ۸۶، ۸۷
 ۱۳۹. تاریخ ارتش نوین ایران، ۳۹
 ۱۴۰. همان، ۴۴، نقشه قلمرو پنج ناحیه
 ۱۴۱. همان، ۴۹، ۵۰
 ۱۴۲. همان، ۵۰
 ۱۴۳. بهار، ۵۱
 ۱۴۴. همو، ۵۸-۵۹
 ۱۴۵. همو، ۶۵
 ۱۴۶. همو، ۲۱
 ۱۴۷. قوزانلو، ۶۸۲، ۶۸۳
 ۱۴۸. تکمیل همایون، ۱۱۵
 ۱۴۹. پاکروان، ۱۸
 ۱۵۰. ماموننف، ۵۲، ۷۹
 ۱۵۱. گاردان، ۱۲۰
 ۱۵۲. تاریخ ارتش نوین ایران، ۳۹، ۴۰
 ۱۵۳. ابن اثیر، ۴۸۱/۵-۴۸۲؛
 Frye, 494-5
 ۱۵۴. نک: همانجاها
 ۱۵۵. جوینی، ۳۹/۲
 156. Bosworth, «The Tāhirids», 96-97
 157. Frye, 142
 ۱۵۸. صفا، ۶۹/۲
 Bosworth, «The Early», 187
 159. ibid, 191
 ۱۶۰. مانند توطئه قتل آلتون تاش توسط سلطان مسعود
 غزنوی: بیهقی، ۲۶۳، ۲۶۶؛ شبانکاره‌ای، ۱۸۳؛
 Bosworth, ibid
 ۱۶۱. بیهقی، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۵۱۷
 ۱۶۲. همو، ۱۷۱-۲۰۲

۱۹۰. ابن بلخی، ۱۹۸، ۱۹۹
 ۱۹۱. راوندی، ۱۴۵-۱۴۷؛
 Lambton, 268
 ۱۹۲. خلعتبری، ۱۲۷
 ۱۹۳. اقبال آشتیانی، ۸۲
 ۱۹۴. همو، ۷۶-۷۹
 ۱۹۵. بیانی، فصل مربوط به جنگ‌های صفویه
 196. Chardin, 312-314
 ۱۹۷. بیانی، ۱۱۸، ۱۲۷
 ۱۹۸. شعبانی، ۱۶۰، قدوسی، ۲۸۸
 ۱۹۹. تذکرةالملوک، ۵؛ شعبانی، ۲۰۰؛ قدوسی، ۳۲۷، ۳۳۰
 ۲۰۰. شعبانی، ۲۸۲
 ۲۰۱. همانجا
 ۲۰۲. سردادور، ۴۶۲
 ۲۰۳. تکمیل همایون ۹۴؛ روشن ضمیر، ۶
 ۲۰۴. سپهر، محمدتقی، ناسخ‌التواریخ بخش قاجار، ص ۲۵
 ۲۰۵. تاریخ ارتش ایرن نوین، ۴، تکمیل همایون، ۱۱۳
 ۲۰۶. همانجا
 ۲۰۷. اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ، ۱۰۴، ۱۰۸
 ۲۰۸. همانجا
 ۲۰۹. خورموجی، ۱۰۶
 ۲۱۰. همو، ۲۴۲
 ۲۱۱. اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ۱۶
 ۲۱۲. سپهر، عبدالحسین، ۵۲، افضل‌الملک، ۳۲
 ۲۱۳. سپهر، عبدالحسین، ۱۰۴؛ افضل‌الملک، ۴۲
 ۲۱۴. سپهر، عبدالحسین، ۵۳، ۶۹، ۷۶، ۱۰۵، ۱۰۸
 ۲۱۵. نرشخی، ص ۱۱۴، ۱۱۶؛ ابوعلی مسکویه، ۶/۲، ۵؛ پرویز، ۷۰
 ۲۱۶. دفتری، ۹۳
 ۲۱۷. بیهقی، ۵۷۷
 ۲۱۸. همو، ۲۵۵
 ۲۱۹. همو، ۳۰۷
 ۲۲۰. همانجا
 ۲۲۱. همو، ۸۵۱
 ۲۲۲. روزنامه ایران، شم ۴۵، ۲۵ رجب ۱۲۸۸؛ فقیهی، ۷۴
 ۲۲۳. نام قره‌سواران برای اولین بار در اسناد و مدارک تاریخ
 163. Bosworth, *ibid*, 169
 164. *ibid*, 164
 ۱۶۵. مثلاً نک: گردیزی، چ نفیسی، ۴۳، ۴۴، ۵۴؛ نظام‌الملک، ۱۱۸؛ پرویز، ۱۴۵
 Bosworth, *ibid*, 141, 152, 195
 ۱۶۶. مثلاً نک: صفا، ۳۵۱/۱؛ تاریخ سیستان، ۳۱۰، ۲۰۷؛ راوندی، ۱۴۵، ۱۴۷؛ ابن‌اثیر، ۱۰/۱۹۶-۱۹۷؛
 Bosworth, *ibid*, 159, «The Tahirids», 131
 ۱۶۷. تاریخ سیستان، ۳۱۷-۳۲۳، شبانکاره‌ای، ۱۸۴-۱۸۵؛ بیهقی، ۲۸۵، ۳۲۳
 Bosworth, «The Tahirids», 132
 ۱۶۸. میرخواند، ۱۰۲/۴
 Bosworth, «The Early», 143
 ۱۶۹. بیهقی، ۵۳۷
 Bosworth, *ibid*, 194
 ۱۷۰. برن، ۶۸، ۶۹
 Chardin, 176
 ۱۷۱. بیانی، ۹۰
 ۱۷۲. همو، ۱۰۴-۱۰۵
 ۱۷۳. طاهری، ۳۱۱-۳۱۲
 ۱۷۴. همانجا
 ۱۷۵. سردادور، ۲۴۴، ۲۴۶؛ بیانی، ۱۸۱
 ۱۷۶. سردادور، ۳۴۳
 ۱۷۷. همو، ۴۶۱
 178. Frye, 147
 ۱۷۹. مجمل‌التواریخ، ۷۴
 180. Bosworth, «The Tahirids», 126
 181. *ibid*, 143
 ۱۸۲. بیهقی، ۱۲۹، ۴۸۱، ۴۹۸، ۵۲۴
 ۱۸۳. همو، ۵۳۰، ۴۸۲
 184. Bosworth, «The Early», 180-181
 185. *id*, «The Political», 73
 ۱۸۶. فقیهی، ۲۲۵
 ۱۸۷. همانجا
 ۱۸۸. همو، ۲۲۸
 189. Bosworth, *ibid*

- صفویه دیده می‌شود. اعتمادالسلطنه، *مرآة البلدان*، ۳۳۷/۱
۲۲۴. مانند قره‌سواران راه‌های قزوین، خمسه، قره‌سواران مرند، آذربایجان، نهاوند، کرمانشاهان ... و قره‌سواران دارالخلافه تهران؛ اعتمادالسلطنه، *التدوین* ...، ملحقات، ۲۰
۲۲۵. الول ساتن، ۲۶۸
۲۲۶. کرزن، ۲۷۶/۱
۲۲۷. کمپفر، ۱۶۵
۲۲۸. کرزن، ۳۷۶؛ برای حراست راه‌های ایران همه ساله مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان به نصرت‌الدوله پرداخت می‌شد
۲۲۹. امین‌الدوله، ص ۲۵۷
۲۳۰. اسناد حشمت‌الدوله، سند ۱۳۷؛ اسکندربیک، ۱۱۰۶/۳
۲۳۱. قافله یا کاروان متشکل از یکصد الی دویست نفر با تعدادی حیوان بارکش و تعدادی محافظ بود که روزانه حداکثر شش فرسنگ و اغلب در فصول معتدل و گرم حرکت می‌کرد و هدایت‌کننده را قافله‌سالار یا کاروان‌سالار می‌گفتند
۲۳۲. قائم‌مقامی، *تاریخ ژاندارمری*، ۶۰؛ فراهانی، ۱۹
۲۳۳. قائم‌مقامی، همان، ۵۱
۲۳۴. محمود، ۶۱/۸؛ رقم عباس میرزا در آرشیو وزارت امور خارجه، دفتر شم ۳، گ ۴۴
۲۳۵. کتاب *آبی*، ۱/سند شم ۶۰، گزارش شوال ۱۳۲۵
۲۳۶. مصوبات مجلس شورای ملی، ۱۸۲/۱-۲۷۷
۲۳۷. همان، ص ۳۵۶
۲۳۸. همان، ص ۳۵۱
۲۳۹. قائم‌مقامی، *تاریخ ژاندارمری*، ۸۴
۲۴۰. همان، ۸۳
۲۴۱. افسر، ۲۳
۲۴۲. یکرنگیان، ۱۴۳
۲۴۳. نظمیه در ۱۲۹۵ ق در تهران تشکیل شد و پیرم نهمین رئیس نظمیه بود
۲۴۴. یکرنگیان، ۱۴۵
۲۴۵. قائم‌مقامی، *تاریخ ژاندارمری*، ۹۶
۲۴۶. ژنرال مالتا از ۵ ژانویه ۱۹۱۱ در مقام معلمی قشون
- با درجه سرتیپی در استخدام دولت ایران بود
۲۴۷. کتاب *آبی*، ۸۸/۵
۲۴۸. چون به نظر مقامات ایران، آمریکا به امور داخلی خود توجه داشت و هنوز دولت استعمارگر شناخته نشده بود، از این کشور مستشار دعوت شد
۲۴۹. مصوبات مجلس شورای ملی (ادوار اربعه)، ۴۹۵/۱
۲۵۰. محمود، ۲۲۹/۱، محمود در کتاب خود «ژاندارمری خزانه» را «قره‌سواران مالیه» نوشته است
۲۵۱. شوستر، ۷۸، ۸۱
۲۵۲. انگلیسی‌ها مایل بودند که استوکس فرمانده ژاندارمری خزانه در جنوب ایران باشد نک: شوستر، ۳۰۴
۲۵۳. لباس ژاندارمری خزانه: برای افسران، فرنج یقه بلند به رنگ خاکی با شش دگمه شیر و خورشید، کلاه پوستی زردرنگ با نشان شیر و خورشید با برگ‌های زیتون در اطراف شیر و خورشید. اسلحه افسران شمشیر و اسلحه کمری ده تیر بود
- لباس افراد: فرنج یقه برگردان، خاکی، روی یقه نوار آبی‌رنگی نصب می‌شد، کلاه پوستی با نشان شیر و خورشید. اسلحه آنها تفنگ سه تیر ساخت فرانسه با فانوسخه کمری. قائم‌مقامی، *تاریخ ژاندارمری*، ۱۱۷
۲۵۴. الول ساتن، ۲۹؛ افسر، ۲۸
۲۵۵. شوستر، ۱۵۳
۲۵۶. محمود، ۲۳۰/۸
۲۵۷. همو، ۲۳۲/۸
۲۵۸. شوستر، ۱۷۶
۲۵۹. محمود، ۲۳۲/۸
۲۶۰. قائم‌مقامی، *تاریخ ژاندارمری*، ۱۱۶
۲۶۱. محمود، ۲۶۰/۸
۲۶۲. مصوبات مجلس شورای ملی، ۴۹۷/۱
۲۶۳. کشته شدن مرتضی خان صنیع‌الدوله وزیر مالیه به دست «ایوان گرجی» تبعه روس، مراجعت محمد علیشاه از میان ترکمان‌ها و طرفداری سالارالدوله از او
- قیام شعاع‌السلطنه
۲۶۴. قائم‌مقامی، همان، ۱۳۸
۲۶۵. محمود، ۲۶۱/۸

تاریخ جامع ایران

۲۶۶. قائم مقامی، همان، ۱۴۰
۲۶۷. همان، ص ۱۵۲
۲۶۸. افسر، ۲۱۷
۲۶۹. نظام نامه خدمت ژاندارمری دولتی، مواد ۱۱ و ۱۲ و ۱۳
۲۷۰. قائم مقامی، تاریخ ژاندارمری، ۱۸۶
۲۷۱. همانجا
۲۷۲. همان، ۱۹۱
۲۷۳. سپهر، احمدعلی، ۲۳۷
۲۷۴. قائم مقامی، همان، ۲۱۳
۲۷۵. سپهر، احمدعلی، ۱۱۱
۲۷۶. افسر، ص ۴۸
۲۷۷. قائم مقامی، همان، ۲۳۴
۲۷۸. یکرنگیان، ۱۸۲
۲۷۹. افسر، ۲۷۸
۲۸۰. حکم عمومی قشون، نمره ۱
۲۸۱. قائم مقامی، همان، ص ۲۴۷، ۲۷۴، ۲۷۵. در ژاندارمری ایران جمعاً ۴۶ نفر افسر و درجه دار سوئدی در ۱۲ صنف نظام (پیاده، سوار، توپخانه، مهندسی، نقشه برداری، پزشکی، دامپزشک، مالی، نعلبند، تلفنچی، درشکه چی و راننده) در ایران خدمت می کردند از این تعداد ۸ نفر به شرح اسامی زیر در راه انجام وظیفه و به خاطر مصالح ملت و دولت ایران، در جنگ هایی که علیه راهزنان و یاغیان شرکت داشتند جان خود را از دست دادند: سرگرد لون هوپ در ۲۱ جمادی الاول ۱۳۳۲، در جنگ با عباس داغ آبادی از اشرار ساوه و زرنند. سرگرد اولسون در فتنه ناصرالدین کازرونی در ۱۳۳۳ ق سروان هیرتا در ۸ شوال ۱۳۳۳ در جنگ در حوالی قزوین. سرگرد تورل در واقعه داغ آبادی. درجه دار کارلسن در لرستان. دکتر روئن در ۱۳۳۵ ق در کرمان. ضمناً سرگرد دامپزشک نورد کیست در ایران خودکشی کرد
۲۸۲. قائم مقامی، همان، ۲۴۷
۲۸۳. حکم عمومی قشون، شم ۱، بایگانی اداره آجودانی ستاد مشترک
۲۸۴. نواحی پنج گانه انتظامی عبارت بود از: امنیه مرکز، متشکل از دو بهادران (اسواران)؛ امنیه شرق، متشکل از سه بهادران؛ امنیه غرب، متشکل از سه بهادران؛ امنیه جنوب، متشکل از چهار بهادران؛ امنیه شمال غرب، متشکل از سه بهادران
۲۸۵. حکم عمومی قشون، نمره ۳۰
۲۸۶. حکم عمومی قشون، نمره ۲۸
۲۸۷. افتخارزاده، ۱۰
288. Mottahedeh, 90
289. Lambton, 213, no. 3
۲۹۰. اوین، ۱۳۷
291. Brugsch, 196; Polak, II/34
292. Wilson, 66
۲۹۳. اوین، ۳۷؛ Wilson, 37
۲۹۴. ضرابی، ص ۴۰۰
۲۹۵. فسایی، ۴۷/۲، ۵۰
۲۹۶. وزیری، ۶۴؛ فسایی، ۵۳/۲
297. Polak, I/362-363, II/365
298. Wilson, 68
۲۹۹. اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ۲۳۳
۳۰۰. مجله دنیای اسلام ۱۹۰۷ م، ۴۶۱
301. Wilson, 22
۳۰۲. تحویلدار اصفهانی، ص ۱۲۵
303. Wilson, 68; Brugsch, 124; Polak, II/78
304. Wilson, p.69
۳۰۵. گزارش های سیاسی و کنسولی، سری های متفرقه، شم ۵۹۰، گزارشی درباره وضع کلی شهر و ایالات کرمانشاه، ۱۱
۳۰۶. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ۳۰۱-۳۰۲
۳۰۷. مستوفی، ۳۴۰/۳؛ حاشیه ۱؛ سیفی فمی، ۳۷؛ Morier, 234
۳۰۸. مجمل التواریخ، ۲۶۹
۳۰۹. رستم الحکما، ۳۰۸
۳۱۰. همانجا
۳۱۱. تحویلدار اصفهانی، ۱۲۵
۳۱۲. همانجا

۳۱۳. مینورسکی، ص ۸۲؛ نیز نک: رستم الحکما، ۳۰۸
۳۱۴. سپهر، محمدتقی، ۵۸۷؛ کرزن، ۵۲۱/۱؛
Brugsch, 217
۳۱۵. دولت‌آبادی، ۱۴۱/۱؛
Wilson, 68; Brugsch, ibid
۳۱۶. آدمیت، ۳۳۴؛ سیفی فمی، ۴۰
۳۱۷. همو، ۲۷
۳۱۸. اعتمادالسلطنه، المائر والآثار، ۱۲۰؛ افتخارزاده، ۱۵
۳۱۹. اعتمادالسلطنه، همان، ۲۷ ضمیمه
۳۲۰. افتخارزاده، ۱۵؛ تحویلدار اصفهانی، ۸۹
۳۲۱. اعتمادالسلطنه، مرآة البلدان، ۱۱/۴
۳۲۲. تحویلدار اصفهانی، ۵۸
۳۲۳. همو، ۶۶
324. Wills, 371
۳۲۵. افتخارزاده، ۱۸؛ ناظم‌الاسلام، ۴۷۱، ۴۱۲؛ تفرشی
حسینی، ۲۳، ۸۱، ۸۲
۳۲۶. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ۳۱۳، ۱۵۹
۳۲۷. همان، ۳۱۳
۳۲۸. قسویک، ۷۷
۳۲۹. اعتمادالسلطنه، همان، ۲۹۶
۳۳۰. سیفی فمی، ص ۹۲-۱۵۲
۳۳۱. همو، ۷۸-۱۵۰
۳۳۲. فصل هشت قانون، مواد ۲۸۶ و ۲۹۸ مصوبه ذیقعدة
۱۳۲۵؛ قانون شهرداری ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵
۳۳۳. بی‌رم از سران مجاهد قفقاز بود که در سال ۱۳۲۷ ق
جزو سپاهیان سپهدار اعظم برای تصرف تهران، همراه
- او وارد تهران شد سیفی فمی، ۱۵۴
۳۳۴. همو، ۱۵۴
۳۳۵. همو، ۱۵۸
۳۳۶. همو، ۱۹۱
۳۳۷. همو، ۱۵۹
۳۳۸. همو، ۱۷۸
۳۳۹. مدیرالملک لقب محمود جم است، که بعدها وزیر
خارجه ایران شد. او پدر ارتشبد فریدون جم بود
۳۴۰. همو، ۱۹۲
۳۴۱. همو، ۱۸۶
۳۴۲. قبول استعفا و بزکنار کردن تعداد قابل توجهی از
افسران و درجه‌داران نظمیه، تحویل دسته موزیک
نظمیه به ژاندارمری یاالمارسن، انحلال کمیساریای
تجریش و شاهزاده عبدالعظیم و قراردادن آن دو ناحیه
در حوزه استحفاظی ژاندارمری، نک: همو، ۱۸۶-۱۸۷
۳۴۳. همو، ۱۸۷-۱۸۸
۳۴۴. همو، ۱۹۲
۳۴۵. سپهر، احمدعلی، ۲۱۷
۳۴۶. سیفی فمی، ۲۱۷؛
Balfour, 202
347. id, 202
۳۴۸. سیفی فمی، ۲۲۴-۲۲۵
۳۴۹. همو، ۱۹۳
۳۵۰. همو، ۱۹۴-۱۹۹
۳۵۱. همو، ۳۰-۳۱، ۲۳۵، ۲۷۴
۳۵۲. مکی، ۳۶۲

کتابشناسی:

آبراهام گاتوگیگس، *منتخباتی از یادداشتها*، ترجمه عبدالحسین سپنتا و استفان هانانیان، تهران، ۱۳۴۷ش.

آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، تهران، ۱۳۳۴ش.

ابن اثیر، علی، *الکامل فی التاریخ*، قاهره، ۱۳۰۳ق/۱۸۸۵م.

ابن بلخی، فارس‌نامه، به کوشش علینقی بهروزی، اتحادیه مطبوعات فارس، بی‌تا.

ابن جوزی، عبدالرحمان، *المنتظم*، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷-۱۳۵۹ق/۱۹۳۸-۱۹۴۱م.

ابن حوقل، محمد، *صورة الارض*، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۳۸م.

ابوعلی مسکویه، احمد، *تجارب الامم*، ابوالقاسم امامی، تهران، ۱۳۶۹ش.

اسکندربیک منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۳۴-۱۳۳۵ش.

اشپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه عبدالحواد فلاطوری، تهران، ۱۳۴۹ش.

اشراقی، احسان، «گزارشی درباره ارتش در دوره قاجار»، *بررسیهای تاریخی*، تهران، ۱۳۴۹ش، س ۵.

شم ۲.

اصطخری، ابراهیم، *مسالك الممالك*، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۲۷م.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن، *التدوین فی احوال جبال شروین*، تهران، ۱۳۱۲ق.

همو، *روزنامه خاطرات*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۰ش.

همو، *صدراالتواریخ*، به کوشش محمد مشیری، تهران، ۱۳۴۹ش.

همو، *مرآة البلدان ناصری*، چ سنگی، تهران، ۱۲۹۴-۱۲۹۷ق.

همو، *المآثر و الآثار*، تهران، ۱۳۰۶-۱۳۰۷ق.

افتخارزاده، یحیی، *نظمیه در دوران پهلوی*، تهران، ۱۳۷۷ش.

افسر، پرویز، *تاریخ ژاندارمری ایران*، قم، ۱۳۳۲ش.

افضل الملك، غلامحسین، *افضل التواریخ*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، ۱۳۶۱ش.

اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۴۶ش.

الول ساتن، ل. پ، *رضا شاه کبیر یا ایران نو*، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران، ۱۳۴۴ش.

امین الدوله، عبدالله، *خاطرات سیاسی*، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، تهران، ۱۳۴۱ش.

امین الدوله، علی اصغر خان، *خاطرات سیاسی*، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، تهران، ۱۳۴۱ش.

امینی، د.، *تاریخ دو هزار و پانصد ساله پلیس ایران*، بی تا، بی جا.

اوبن، اوژن، *ایران امروز*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، ۱۳۶۲ش.

برن، روهر، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهانگیری، تهران، ۱۳۴۶ش.

بلعمی، محمد، *تاریخ*، به کوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۶۶ش.

بنداری، فتح، *تاریخ سلسله سلجوقی*، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران، ۱۳۵۶ش.

بهار، محمدتقی، *احزاب سیاسی ایران*، تهران، ۱۳۵۷ش.

بوزورث، کلیفور ادموند، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۵۶ش.

بیات، عزیزالله، *تاریخ مختصر ایران*، تهران، ۱۳۵۷ش.

بیانی، خانبابا، *تاریخ نظامی ایران: دوره صفویه*، تهران، ۱۳۵۳ش.

بینا، علی اکبر، *تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران*، تهران، ۱۳۳۷ش.

بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ*، به کوشش علی اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۶ش.

پاکروان، امینه، *آقامحمد قاجار*، ترجمه جهانگیر افکاری، تهران، ۱۳۴۸ش.

پاولوویچ، م، «برگاد قزاق در ایران»، *انقلاب مشروطیت ایران و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن*،

ترجمه مو هوشیار، تهران، ۱۳۵۷ش.

پرویز، عباس، *تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان*، تهران، ۱۳۵۱ش.

پری، جان. ر، *کریم خان زند*، ترجمه علی محمد ساکی، تهران، ۱۳۶۵ش.

پولاک، یاکوب ادوارد، *سفرنامه*، ترجمه کیکاووس جهانگیری، تهران، ۱۳۶۱ش.

تاریخ ارتش نوین ایران، تهران، بی تا.

تاریخ سیستان، به کوشش جعفر مدرس صادقی، تهران، ۱۳۷۳ش.

- تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه، ترجمه ابوتراب نوری، به کوشش حمید شیرانی، تهران، بی تا.
- تحویلدار اصفهانی، حسین، جغرافیای اصفهان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- تذکره الملوک، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۲ ش.
- تفرشی حسینی، احمد، روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۱ ش.
- تکمیل همایون، ناصر، تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- حسینی، علی، اخبارالدولة السلجوقیه، به کوشش محمد اقبال، لاهور، ۱۹۳۳ م.
- حکم عمومی قشون، نمره های ۱، ۳۰، ۲۸۷۱، بایگانی آجودانی ستاد مشترک.
- خلعتبری، اللهیار و محبوبه شرفی، تاریخ خوارزمشاهیان، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- خوارزمی، محمد، مفاتیح العلوم، لیدن، ۱۸۹۵ م.
- خواندمیر، غیاث الدین، تاریخ حبیب السیر، به کوشش جلال همایی، تهران، ۱۳۳۳ ش.
- خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- دفتری، محمد، تاریخ نظامی عهد قدیم، قرون وسطی و عهد جدید، تهران، دانشکده افسری.
- دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- دینوری، احمد، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- رابینو، ه. ل، سفرنامه مازندران و استرآباد، فوزاک، ۱۹۲۸ م.
- راوندی، محمد، راحة الصدور و آية السرور، به کوشش محمد اقبال، مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۳۳ ش.
- رائین، اسماعیل، دریانوردی ایرانیان، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- رجبی، پرویز، کریم خان زند و زمان او، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- رستم الحکما، محمد هاشم (آصف)، رستم التواریخ، به کوشش محمد مشیری، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- رقم عباس میرزا، آرشیو وزارت امور خارجه، دفتر شم ۳، گ ۴۴.
- روزنامه ایران، ۱۲۸۸ ق، شم ۴۵.
- روشن ضمیر، مهدی، تاریخ سیاسی و نظامی و مردمان غوری، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- روملو، حسن بیک، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، دو قرن سکوت، تهران، ۱۳۳۶ ش.

- سپهر، احمدعلی، *ایران در جنگ بزرگ*، تهران، ۱۳۳۶ش.
- سپهر، عبدالحسین، *مرآة الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک‌المورخان*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- سپهر، محمدتقی، *ناسخ التواریخ، تاریخ قاجاریه*، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، تهران، ۱۳۳۷ش.
- سجادی، صادق و علی آل داوود، «آل کاکویه»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۴ش، ج ۲.
- سردادور، ابوتراب، *تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار*، تهران، ۱۳۵۴ش.
- سیفی فمی تفرشی، مرتضی، *نظم و نظمیه در دوره قاجاریه*، تهران، ۱۳۶۲ش.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، *مجمع‌الانساب*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۸۶ش.
- شعبانی، رضا، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*، تهران، ۱۳۵۹ش.
- شهیدی، یحیی، *ررسی چند واقعه تاریخی*، تهران، ۱۳۸۱ش.
- شولتر، ویلیام مورگان، *اختناق ایران*، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران، ۱۳۴۴ش.
- صابی، هلال، *تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء*، به کوشش ه. ف. آمدروز، لیدن، ۱۹۰۴م.
- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ضرابی، عبدالرحیم، *تاریخ کاشان*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۸ش.
- طاهری، ابوالقاسم، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران*، تهران، ۱۳۵۴ش.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین، *سلجوقانه*، تهران، کلاله خاور.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار، «تاریخ یمینی»، ضمن شرح الیمینی (الفتح الذهبی)، ترجمه ناصح بن ظفر جرفادقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۷۴ش.
- فخر مدبر، محمد، *آداب الحرب و الشجاعة*، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۶ش.
- فراهانی، میرزا حسن، *سفرنامه*، به کوشش مسعود گلزاری، تهران، ۱۳۶۲ش.
- فرای، ریچارد نلسون، *بخارا دستاورد قرون وسطا*، ترجمه محمود محمودی، تهران، ۱۳۴۸ش.
- فریرز، جیمز، *تاریخ نادرشاه*، ترجمه ابوالقاسم قراگوزلو، تهران، ۱۳۲۱ق.
- فسایی، میرزا حسن، *فارس‌نامه ناصری*، به کوشش منصور رستگار فسایی، تهران، ۱۳۶۷ش.
- فقیهی، علی‌اصغر، *شاهنشاهی عضدالدوله*، تهران، ۱۳۴۷ش.
- فلسفی، نصرالله، *زندگانی شاه عباس اول*، تهران، ۱۳۶۴ش.

فلور، ویلم، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۶۵ ش.

فهرست اسناد علاءالدوله و حشمت الدوله، تهران، سازمان اسناد ملی، بی تا.

قائم مقامی، جهانگیر، تاریخ ژاندارمری ایران، قم، ۱۳۳۲ ش.

همو، تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، تهران، ۱۳۲۶ ش.

قدوسی، محمدحسین، نادرنامه، مشهد، ۱۳۳۹ ش.

قسوایک، اشتفان، ژرف فوشه، ترجمه محسن سیاح، تهران، ۱۳۲۴ ش.

قوزانلو، جمیل، تاریخ نظامی ایران، تهران، ۱۳۱۵ ش.

کتاب آبی، گزارش محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، مترجم سردار اسعد بختیاری، به کوشش احمد بشیری، تهران، ۱۳۶۳-۱۳۶۹ ش.

کرزن، جورج ناتانیل، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحیدمازندرانی، تهران، ۱۳۴۹ ش.

کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشیدیاسمی، تهران، ۱۳۴۵ ش.

کمپفر، انگلبرت، در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران، ۱۳۵۰ ش.

گاردان، آلفرد، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران، ۱۳۶۲ ش.

گردیزی، عبدالحی، زین الاخبار، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۳ ش.

همو، همان، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷ ش.

گوبینو، ژوزف آرتور، گزارشهای سیاسی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، ۱۳۷۰ ش.

مامونترف، ن. ب.، حکومت تزار و محمدعلی میرزا، ترجمه شرفالدین قهرمانی، تهران، ۱۳۰۹ ش.

مجمل التواریخ و القصص، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۸ ش.

محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، تهران، ۱۳۲۸-۱۳۳۳ ش.

مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، تهران، ۱۳۸۶ ش.

مسعودی، علی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۶۵ ش.

مقتدر، غلامحسین، نبردهای بزرگ نادرشاه، تهران، ۱۳۳۹ ش.

مقدسی، محمد، احسن التقاسیم، به کوشش دخویه، لیدل، ۱۹۰۶ م.

مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، تهران، ۱۳۲۳ ش.

منهاج سراج جوزجانی، عثمان، طبقات ناصری، به کوشش محمد قزوینی، تهران، ۱۳۳۷ ش.

- موسوی اصفهانی، محمدصادق، تاریخ گیتی‌گشا، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۷ش.
- میرخواند، محمد، روضة‌الصفاء، به کوشش محمدرضا تاجر شیرازی، نولگشور، ۱۲۶۶ق.
- مینورسکی، ولادیمیر، سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، ۱۳۳۴ش.
- ناجی، محمدرضا، سامانیان، دوره شکوفایی فرهنگ ایرانی - اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ش.
- نادر میرزا قاجار، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، چ سنگی، ۱۳۲۳ق.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۴۶ش.
- نرشخی، محمد، تاریخ بخارا، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱ش.
- نسفی، عمر، القند فی ذکر علماء سمرقند، به کوشش نظر محمد فاریابی، ریاض، ۱۴۱۲ق/۱۹۱۹م.
- نسوی، محمد، سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۴ش.
- نظام‌الملک، حسن، سیاست‌نامه، به کوشش محمد قزوینی و مرتضی مدرس‌سی چهاردهی، تهران، ۱۳۴۲ش.
- نظام‌نامه خدمات ژاندارمری دولتی، تهران، ۱۳۳۰ق.
- ورهرام، غلامرضا، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، تهران، ۱۳۶۶ش.
- وزیری کرمانی، جغرافیای کرمان، به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۴۶ش.
- وقایع‌نگار مروزی، محمدصادق، آهنگ سروش (تاریخ جنگ‌های ایران و روس)، به کوشش امیر هوشنگ آذر، تهران، ۱۳۶۹ش.
- یاقوت حموی، معجم‌البلدان، به کوشش و وستنفلد، لایپزیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۳م.
- یعقوبی، احمد، تاریخ، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۴۲ش.
- یکرنگیان (حسینی)، میرحسین، گلگون کفنان: گوشه‌ای از تاریخ نظامی ایران، تهران، ۱۳۳۶ش.
- Amoretti, B.S., «Sects and Heresies», *The Cambridge History of Iran*, ed. R. N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV.
- Balfour, J. M., *Recent happenings in Persia*, London, 1922.
- Bayani, Kh., *Les Relation de l'Iran avec l'europe occidentale a l'epoque Safavide*, Paris, 1937.
- Bosworth, C. E., «Ghazvanavid Military Organiation», *Der Islam*, 1960, no. 36.

id, «The Political and Dynastic History of the Iranian World», *The Cambridge History of Iran*, ed. J. A. Boyle, Cambridge, 1968, vol. V.

id, «The Early Ghaznavid», *The Cambridge History of Iran*, ed. R. N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV.

«The Tahirids and Saffarids», *The Cambridge History of Iran*, ed. R. N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV.

Brugsch, H., *In Land der sonne: Wanderungen in Persien*, Leipzig, 1826.

Busse, H., «Iran under the Buyids», *The Cambridge History of Iran*, ed. R. N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV.

Drouville, G., *Voyages demonsieur le chevalier, en Perse et autres lieux de l'orient*, Amsterdam, 1711.

Frye, R.N., «The Samanids», *The Cambridge History of Iran*, ed. R. N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV.

Lambton, A. K. S., «The Internal Structure of the Saluq Empire», *The Cambridge History of Iran*, ed. J. A. Boyle, Cambridge, 1968, vol. V.

Lockhart, L., «The Persian Army in the Safavi Period», *Der Islam*, 1959, no. 24.

Morier, J. J., *A Journey throygh Persia ...*, London, 1812.

Mottahedeh, R., «The Abbasid Caliphate in Iran», *The Cambridge History of Iran*, vol.4, ed. R. N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV.

Polak, J. E., *Persien: das land und seine Bewohner: Ethnograph Schiklderungen*, Brockhaus, 1865.

Wills, C. J., *In the Land of the Lion and sun or Modern Persian*, London, 1893.

Wilson, S. G., *Persian life and customs*, London, 1973.

Zarrinkub, A. H., «The Arab Conquest of Iran and its after math», *The Cambridge History of Iran*, ed. R. N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV.

جغرافیای تاریخی دریای پارس

محمدباقر وثوقی

هنگامی که داریوش در سال ۴۹۷ ق م کانال سوئز را افتتاح می کرد بر یکی از این ستون ها پس از ستایش خداوند و القاب رسمی پادشاه این جملات نقش بسته بود: «داریوش شاه می گوید: من پارسی هستم. از پارس مصر را به تملک درآوردم. من فرمان دادم این کانال را بکنند، از رود نیل که در مصر جاری است تا به دریایی که از پارس به آن روند. همان سان که میل و خواسته من بود»^۱.

هدف اصلی داریوش از این اقدام اتصال دریای پارس به دریای مدیترانه و سهولت هرچه بیشتر تجارت دریایی ایرانیان بود. استفاده آگاهانه او از عبارت «دریایی که از پارس به آن می روند» در یکی از کتیبه های کانال سوئز نشانگر این واقعیت است که مردم آن ایام با نام دریای پارس آشنایی داشتند. شاه ایران پیش از اجرای این طرح عظیم، یکی از سرداران خود را به نام اسکیلان مأمور کرد تا طی یک سفر اکتشافی راه های دریایی منتهی به هند و نواحی مجاور آنرا شناسایی کند^۲. ناوگان اعزامی داریوش بعد از رسیدن به دهانه رود سند، سواحل جنوبی ایران را کرانه نوردی کرد و با پیمودن

مسیرهای پیرامون شبه جزیره عربستان و گذشتن از دریای سرخ وارد سوئز شدند.^۳ اسکیلوس پس از بازگشت به یونان اطلاعات خود را از این سفر دریایی در کتابی با عنوان پریپلوس^(۱) یا گردش با کشتی^۴ جمع آوری کرد و این دفتر منشأ تمامی آگاهی یونانیان از شرق شد و افزون بر آن همچون نمونه‌ای عالی از یک گزارش جغرافیایی مورد تقلید و توجه جغرافی‌نویسان بعدی قرار گرفت.^۵ شواهد امر نشان می‌دهد که هدف اصلی داریوش از اعزام این ناوگان شناسایی راه‌های دریایی منتهی به هندوستان بوده است،^۶ و برخلاف آنچه تاکنون گفته شده است سفر اکتشافی اسکیلوس برای شناسایی مناطق مختلف خلیج فارس صورت نپذیرفته است؛ چه ایرانیان و به‌ویژه پارس‌ها از مدت‌ها پیش از حکومت داریوش کرانه‌های خلیج فارس را می‌شناختند و با نواحی مختلف آن آشنایی کامل داشتند. این آگاهی از طریق مراوده مستمر با عیلامی در بخش‌های جنوب غربی ایران به دست آمد.^۷ بندر آباد و پروونق لیان در دوره عیلامی یکی از باراندازهای مهم خلیج فارس^۸ به شمار می‌رفت، و در دوره کوروش این بندر مورد استفاده تجار ایرانی قرار داشت و از چنان اهمیتی برخوردار بود که پادشاه ایران در ناحیه پس کرانه‌ای آن قصر باشکوهی ساخت.^۹ آرامگاه‌های دوره اولیه هخامنشی در نواحی مجاور خلیج فارس شاهی دیگر بر این مدعاست.^{۱۰} در گنجینه نفیس زیورآلاتی که در محل پاسارگارد به دست آمده است، مرواریدهای غلتانی دیده می‌شود که به احتمال قریب به یقین غواصان خلیج فارس آنرا به دربار هخامنشی اهدا کرده‌اند.^{۱۱}

در دوره کوروش پادگان‌های نظامی هخامنشیان در جزایر مختلف خلیج فارس تأسیس شد، و داریوش در آغاز سلطنت خود بسیاری از شورشیان را به این جزایر تبعید کرد.^{۱۲} اقدامات داریوش در دستیابی به راه‌های تجارت دریایی مدیترانه تکمیل‌کننده فعالیت‌های پارسیان در خلیج فارس محسوب می‌شود. پادشاهان ایران ارزش واقعی وصل کردن ایران را به هند و مصر از راه دریا به‌خوبی درک کرده بودند و این مهم را در یک اقدام متهورانه به انجام رسانیدند.^{۱۳} بنابراین، ایرانیان در دوره داریوش آشنایی کامل با خلیج فارس و نواحی مختلف آن داشتند^{۱۴}، و حتی شناخت

(1). Periplus

آنان از این نواحی فراتر رفته بود و قسمت عمده آسیا را شامل می‌شد.^{۱۵}

قدیمی‌ترین سند برجای مانده جغرافیایی که محدوده دریای پارس را مشخص ساخته است، نوشته‌های نئارخوس سردار مشهور اسکندر است، که در سال ۳۲۶ ق م طی یک سفر اکتشافی در خلیج فارس گردآوری شده است. سفرنامه او در کتاب هند اثر آریان^(۱) نقل شده است. نئارخوس، دریای پارس یا خلیج فارس را مجاور اقیانوس هند دانسته است.^{۱۶} با این تعبیر در دوران باستان عنوان دریای پارس یا خلیج فارس به دریای عمان و خلیج فارس کنونی اطلاق می‌شده است. نئارخوس در این سفر از راهنمایان دریایی بومی خلیج فارس استفاده کرد. نام یکی از راهنمایان «هیدراسس»^(۲) اهل گدروزیا ثبت شده است.^{۱۷} راهنمای دیگر، حاکم جزیره آراکتا^(۳) به نام مازنس^(۴) بود، که نئارخوس را تا بخش‌های شمالی خلیج فارس همراهی کرد.^{۱۸}

افزون بر این، دریاسالار ایرانی به نام باگواس^(۵) فرزند فرنوسس^(۶) فرمانده یکی از کشتی‌های نئارخوس و راهنمای او در این سفر بوده است.^{۱۹} در سفرنامه نئارخوس اسامی جزایر و بنادر خلیج فارس ثبت شده است، که به دلیل نامنظم بودن اطلاعات مندرج در آن تطبیق این اسامی با سکونتگاه‌های شناخته‌شده کنونی امکان‌پذیر نیست. اما براساس مندرجات آن می‌توان اماکن جغرافیایی زیر را شناسایی کرد. آراکتا: قشم^{۲۰}، آپستانا^(۷) احتمالاً بستانو یا بندر چارک^{۲۱}، تاوکه^(۸): توج^{۲۲}، هرمزیا بندر تیاب^{۲۳}، گدروزیان^(۹): مکران^{۲۴}، دماغه موسرنه^(۱۰): دماغه مسندم^{۲۵}، کالیبا^(۱۱): کلبا^{۲۶}، و رودخانه آنامیس^(۱۲): رودخانه میناب^{۲۷}. تطبیق دیگر اسامی با سکونتگاه‌های فعلی به دقت امکان‌پذیر نیست. توصیفی که نئارخوس از خلیج فارس دارد مبتنی بر فعالیت گسترده تجارتی و دریانوردی ایرانیان است که این امر تداوم حضور مستمر و مؤثر ایرانیان از دوره کوروش تا اسکندر را در خلیج فارس نشان می‌دهد. اسکندر در هنگام لشکرکشی به ایران از قدرت برتر نیروی دریایی ایرانیان آگاهی کامل داشت و مسیر حملات خود را از بیم شکست در دریا ترجیحاً در خشکی طراحی کرد.^{۲۸}

(1). Arrian	(2). Hydraces	(3). Oaracta	(4). Mezenes	(5). Bagoas	(6). Pharnuces
(7). Apostana	(8). Taoc	(9). Gadrosian	(10). Mosrne	(11). Clyba	(12). Anamis

آگاهی ما از این منطقه در دوره جانشینان اسکندر مبتنی بر اطلاعات جغرافی نویسنده یونانی اراتوستن (۲۷۶-۱۹۴ ق م) است. او درباره دریای پارس می نویسد: «هم اکنون این ناحیه را خلیج فارس یا دریای پارس می نامند. دهانه این دریا به قدری تنگ است که از دماغه کرمان^(۱) می توان دماغه مکا^(۲) در بخش عربی را به چشم دید. ساحل سمت راست دهانه دایره مانند است و ابتدا کمی از جانب کرمان به سمت مشرق متمایل شده سپس به طرف شمال می رود و از سمت مغرب تا ترودون^(۳) و مصب شط فرات^(۴) می رسد. مجموع مساحت آن ده هزار استاد است و سواحل کرمان و پارس و شوش و بابل را شامل می شود»^{۲۹}. گزارش های روشن و تعیین کننده اراتوستن براساس نوشته های یکی از همراهان نئارخوس به نام اندروستنس تنظیم شده است^{۳۰}. این اطلاعات نشان می دهد که عنوان دریای پارس یا خلیج فارس به ناحیه ای اطلاق می شد، که هم اکنون دریای عمان و خلیج فارس نامیده می شود.

تجارت و دریانوردی در خلیج فارس طی قرن سوم ق م به ناحیه شمالی آن و شهر گرعه^(۵) و جزیره ایکاروس^(۶) و تیروس^(۷) منتقل شد. گرعه منطبق بر بندری در ناحیه قطیف از سواحل خلیج فارس در عربستان سعودی است^{۳۱}، و جزیره ایکاروس منطبق با فیلکه از جزایر فعلی کویت است^{۳۲}. تیروس نام قدیمی جزیره بحرین است^{۳۳}. آگاتارخیدس در قرن دوم ق م درباره این نواحی می نویسد:

«در روی زمین هیچ ملتی به ثروتمندی گرهی ها و سبائی ها نیستند. مرکزیت آنها میان آسیا و اروپا موقعیت ممتاز برای آنها در جریان تجارت به وجود می آورد. اینان مللی هستند که سوریه و مصر را غنی ساخته اند و پرسودترین نمایندگی های بازرگانی را برای فنیقی ها تجهیز می کنند»^{۳۴}. طی همین دوره بحرین یکی از مناطق ضمیمه ایالت پارس بود و یکی از بازماندگان سلاطین هخامنشی در آن حکومت می کرد. نویسنده گمنام سفرنامه دریایی/ریتره در سال ۸۰ م در این باره می نویسد: «حاکم پارسی این ناحیه قدرت خود را تا عمان توسعه داده است و سرزمین او از تجارت مروارید؛ شراب،

(1). Carmanin (2). Maca (3). Teredon (4). Euphrates (5). Gerrha (6). Icarus
(7). Tyrus

طلا و برده بسیار ثروتمند است»^{۳۵}. سواحل کرمان، پارس و عمان زیر نظر ایرانیان اداره می‌شد، و ناوگان‌های بازرگانی ایرانی در آن فعال بود^{۳۶}. یافته‌های باستان‌شناسی جدید از یک قصر سلطنتی دوره اشکانی در پس کرانه بندر سیراف مؤید این مطلب است^{۳۷}. نمونه‌های بسیاری از سکه‌های حکام پارسی این ناحیه در دوره مورد اشاره به‌دست آمده است^{۳۸}.

در کتاب جغرافیای استرابو^(۱) (۶۳ ق م) مطالب جامعی درباره خلیج فارس آمده است. او که شخصاً ایران را ندیده است اطلاعات خود را از آرتمیدروس معاصر آگاثارخیدوس گرفته است. او دریای پارس یا خلیج فارس را از ساحل گدروزیا و همجوار با اقیانوس هند دانسته است^{۳۹}. از توصیف آن چنین بر می‌آید که در آن زمان دجله و فرات مصب جداگانه‌ای داشته‌اند، و هر دو رودخانه قابل کشتیرانی بوده‌اند. او در این باره می‌نویسد: «از ابتدای مصب دجله تا حوالی شهر آپیس^(۲) و سلوکیه^(۳) قابل کشتیرانی است و آپیس مرکز تجارتی نواحی اطراف محسوب می‌شود. در رودخانه فرات تا نزدیکی بابل به مسافت سه هزار استاد می‌توان کشتیرانی کرد»^{۴۰}.

آنتیوخوس سوم پادشاه سلوکی در سال ۲۰۵ ق م بر ضد مردم شهر گرعه لشکرکشی کرد، اما با گرفتن باج فراوان از سیم و کندر و مر از آن چشم‌پوشی کرد^{۴۱}. پولی‌بیوس در تاریخ خود می‌نویسد: «مردمان گرعه به شاه التماس کردند که آنچه را بغان به آنان بخشیده‌اند آرامش و آزادی همیشگی ویران نکند». سیاست منطقی هخامنشیان در این مناطق موجبات آبادانی و رونق آنرا فراهم آورد، و مردم این نواحی این نوع از سیاست را در دوره سلطه سلوکی‌ها به خاطر آورده و از آن به نیکی یاد کرده‌اند.

برخی از محققان دوره اشکانیان را عصر رکورد اقتصادی خلیج فارس دانسته‌اند^{۴۲}. این در حالی است که شواهد تاریخی این نظریه را تأیید نمی‌کند. توصیفی که پلینی در قرن اول پیش از میلاد از نواحی مختلف خلیج فارس دارد مؤید این مطلب است. بر اساس اطلاعات مندرج در کتاب تاریخ طبیعی کشتی‌های ایرانی در شرق و غرب رفت‌وآمد داشتند، و ایرانیان در بنادر و سواحل خلیج فارس حوزه اقیانوس و دریای سرخ سکونت

(1). Strabo (2). Opis (3). Seleucia

داشتند و امور تجارتی این نواحی را انجام می‌دادند. پلینی می‌افزاید: «ایرانیان در سواحل دریای سرخ سکونت دارند»^{۴۳}. او همچنین از درگیری ناوگان دریایی ایرانیان و سلوکیان اطلاع داده است.^{۴۴}

اشکانیان با فتح بابل و سلوکیه فرصت مناسبی به دست آوردند تا کنترل خود را بر آبراه‌های تجارتی منطقه کامل کنند. یکی از بنادر آباد ناحیه شمالی خلیج فارس در این دوره شهر خاراکس بود، که در قرن اول پیش از میلاد به عنوان یکی از شهرهای قلمرو اشکانیان یاد شده است.^{۴۵} اپولوگوس یا ابله یکی دیگر از بنادر پر رونق این دوره به شمار می‌رود. تجار خاراکس و ابله با هند دادوستد می‌کردند.^{۴۶} نویسنده سفرنامه دریایی/ریتره در حدود سال ۸۰ م درباره تجارت بنادر مختلف خلیج فارس می‌نویسند: «در رأس خلیج فارس مرکز تجارتی مهمی وجود دارد به نام اپولوگوس که در نزدیکی خاراکس و رودخانه فرات واقع است. از دهانه خلیج فارس شش روزه به مرکز تجارتی دیگری می‌رسند که متعلق به ایران است و به نام عمان موسوم است. کشتی‌هایی از باریگاز^{۴۷} مرتباً به آنجا می‌رسند. بار اغلب کشتی‌ها مس، چوب، صندل، الوار، درخت ساج و کنده‌های آبنوس و چوب سیاه است»^{۴۸}. در متون تاریخی عرب حضور ایرانیان در ساحل عمان و یمن به عنوان پادشاهی فرزندان دارا بن بهمن بن اسفندیار ثبت شده است.^{۴۹} بر این اساس مالک بن فهم یکی از رؤسای قبیله ازد توانست حاکم ایرانی عمان را وادار به مصالحه کند و پس از آن سکونت تیره‌های مختلف عرب در این ناحیه آغاز شد.^{۵۰} در بخش‌های شمالی خلیج فارس نیز از نیمه دوم حکومت اشکانیان در ایران، بخشی از بازرگانی دریایی خلیج فارس از ناحیه بندری خرسونه سوس^{۵۱} به سمت گبره^{۵۲} می‌رسید، و در همین ناحیه بندر سیراف دوره آبادانی و رونق خود را از قرن اول میلادی آغاز کرد.^{۵۳} استرابو از حکام محلی ساحل خلیج فارس اطلاع داده است که ابتدا به مقدونی‌ها و سپس به اشکانیان مالیات می‌پرداختند.^{۵۴} این پادشاهان محلی خود را به عنوان عمومی فرترکه^(۱) می‌نامیدند.^{۵۵} استقرار حکومت‌های محلی پارس پیش از روی کار آمدن ساسانیان در متون اسلامی نیز ذکر شده است.^{۵۶}

(1). Frataraka

طبری محل اصلی این حکام را کرانه دریای پارس دانسته است.^{۵۷} در *کارنامه اردشیر بابکان* از کلانان و کولان^{۵۸} به عنوان مقر پادشاهان محلی پارس یاد شده است^{۵۹}، و فردوسی در *شاهنامه* این ناحیه را کجاران ذکر کرده است.^{۶۰} شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در قرن ۳م تجارت دریایی در خلیج فارس از رونق بسیاری برخوردار بود، و بخش عمده‌ای از این تجارت در نواحی پس کرانه‌ای ایالت پارس و بندر سیراف متمرکز بود.

در نقشه بطلمیوس نواحی ساحلی خلیج فارس و شبه جزیره عربستان مشخص شده است.^{۶۱} این جغرافی‌نویس یونانی همچون پیشینیان خلیج فارس را مجاور اقیانوس هند و دریای عرب — دریای سرخ کنونی — دانسته است و اسامی بسیاری از سکونتگاه‌های آنرا قید کرده است.^{۶۲}

به قدرت رسیدن ساسانیان در قرن ۳م را آغاز دوره برتری خلیج فارس بر دریای سرخ دانسته‌اند.^{۶۳} این برتری نتیجه فعالیت‌های گسترده اقتصادی - سیاسی اردشیر بابکان و جانشینان اوست. اردشیر اول در دوران کوتاه سلطنت خود بیش از هیچ‌ده شهر در نواحی ساحلی خلیج فارس ساخت، که مهم‌ترین آنها عبارتند از^{۶۴}: بتن اردشیر (شهر الخط)، وه اردشیر (سلوکیه)، وهشت آباد اردشیر (نزدیکی بصره)، وهمن اردشیر (بهمن شیر) و ریواردشیر (در چند کیلومتری بوشهر). او از همان ابتدا برای دستیابی به نواحی پس کرانه‌ای لشکرکشی‌های گسترده‌ای را برای از میان برداشتن حکام محلی خلیج فارس تدارک دید و توانست قدرت خود را در خلیج فارس تا نواحی عمان تثبیت کند. در *کارنامه اردشیر بابکان* آمده است که: سپاه تازیگان مزنیکان — نام قدیمی عمان — در لشکرکشی اردشیر برای از بین بردن حاکم ناحیه هفتان بخت^{۶۵} او را همراهی می‌کردند.^{۶۶} اردشیر پس از تثبیت قدرت خود در نواحی ساحلی خلیج فارس اقدام به بازسازی و احداث شهرهای کرانه‌ای کرد و برای کنترل کامل خود بر تجارت دریایی، شهر فیروزآباد را در مسیر پس کرانه‌ای فارس به سیراف بنیان نهاد.^{۶۷} این شهر از چنان اهمیتی برای اردشیر برخوردار بود که دستور داد تا نقش حجاری پیروزی‌اش را بر اردوان پنجم بر دیواره‌های دره ورودی آن ترسیم کنند^{۶۸} تا رهگذران ضمن ورود و خروج به پایتخت نظاره‌گر آن باشند.

با اقدامات واقع‌گرایانه اردشیر و جانشینان او، دریای پارس و نواحی ساحلی آن از رونق و شکوفایی بسیاری برخوردار شد، و به دستور پادشاهان ساسانی شهرها و قلعه‌ها و پایگاه‌های دریایی متعددی در سواحل بنیاد گردید.^{۶۹} آمین مارسلین (۳۳۰ تا ۳۹۰ م) درباره وضعیت عمومی سکونتگاه‌های دریای پارس می‌نویسد: «این دریا دارای جزایر فراوان و از حیث ایاب و ذهاب سفاین معتبر و مهم است... تعداد بلاد و قصبات واقع در ساحل آن به قدری است که گویی به هم پیوسته است. در کنار دریا تجارت و معاملات کاملاً رواج دارد».^{۷۰} یافته‌های باستان‌شناسی در سواحل دریای پارس مؤید گفته مارسلین در مورد تعداد آبادی‌های ساحلی است. سر اورل اشتاین سکونتگاه‌های این منطقه را مورد شناسایی قرار داده و تعداد زیادی از بنادر و قلاع و آثار دوره ساسانی را معرفی کرده است.^(۱) مشهورترین لنگرگاه بخش شمالی دریای پارس در دوره ساسانیان بندر ابله بوده است. نخستین بار نام این بندر در سفر دریایی پریپلوس ذکر شده است.^{۷۱} بلاذری این شهر را دروازه و لنگرگاه بحرین، عمان، هند و چین دانسته است.^{۷۲} طبری عنوان فرج‌الهند به آن بندر داده است.^{۷۳} ابن‌فقیه بنیان این شهر را به اردشیر بابکان نسبت داده است.^{۷۴} احتمالاً بندر ابله جایگزین بندر قدیمی و بزرگ بابلی به نام تردون شده است. کشتی‌های پارسی در دوره ساسانیان از این بندر به چین رفت و آمد می‌کرد.^{۷۵} در دوره شاپور دوم (۴۱۰-۴۷۹ م) امکانات تجارتی بنادر در بخش مرکزی خلیج فارس توسعه یافت.^{۷۶}

برای کنترل کامل جاده‌های پس‌کرانه‌ای به‌ویژه در نواحی مرکزی خلیج فارس شهری جدید در مسیر دریا ساخته شد که آنرا وه‌شاپور یا بیشاپور نامیدند. این شهر نخستین ایستگاه کاروان‌های تجارتی از توج یا تائوکه به شمار می‌رفت.^{۷۷} توسعه شهر بندری سیراف در دوره ساسانیان صورت پذیرفت. این بندر بعدها به عنوان یکی از مهم‌ترین باراندازهای دریای پارس شناخته می‌شد. در حفاریات سیراف آثار یک قلعه ساسانی به‌دست آمد، که احتمالاً در سلطنت شاپور دوم ساخته شده است.^{۷۸} شاپور دوم این شهر بندری را توسعه داد و قلاع و پادگان‌های نظامی در آن ساخت و سیراف

(1). Stein

را به گونه‌ای مجهز ساخت که بتواند در مقابل یورش احتمالی اعراب مقاومت کند. در بخش جنوبی دریای پارس دو منطقه از اهمیت بسیاری برخوردار بود: نخستین آن ناحیه بحرین کنونی است. شواهد تاریخی نشان از مهاجرت گسترده اعراب از نواحی داخلی حجاز به این منطقه دارد. این مهاجرت در اواخر دوره اشکانیان صورت پذیرفت و دسته‌های بزرگ قبایل عرب در این سواحل ساکن شدند.^{۷۹} اردشیر بابکان برای حفظ امنیت این نواحی شهری جدید بر کرانه ساحل قطیف بنیان نهاد، که مورخان از آن به عنوان پنیت‌اردشیر یاد کرده‌اند.^{۸۰} مرکز حکومت در شهر گرّه (هجر) بود، که در اواخر دوره ساسانی اقلیت‌های یهودی و مسیحی در آن ساکن بودند.^{۸۱} دو سکونتگاه دیگر به نام در و میش‌ماهیک از جزایر این ناحیه در قلمرو ساسانیان قرار داشت.^{۸۲} پادشاهان ساسانی با کنترل این منطقه بر صادرات مروارید که از ارزش فراوانی برخوردار بود، نظارت می‌کردند.^{۸۳} سواحل عمان در این دوره با نام عمومی مزون شناخته شده است. سرحان بن سعید از کوی نویسنده کتاب *کشف‌الغمه الجامع‌الخبار* لائمه که یکی از منابع مهم تاریخ عمان است، نام‌گذاری مزون را به کسری انوشیروان نسبت داده است.^{۸۴} در *کارنامه اردشیر بابکان* اهالی مزون کنار اعراب در سپاه ایران قرار دارند.^{۸۵} ساسانیان قدرت خود را در سواحل عمان تثبیت کردند و اقدام به ساخت شهری جدید کردند که از آن به نام جمشیدگرد یاد شده است.^{۸۶} استقرار ایرانیان در نواحی ساحلی عمان در دوره ساسانیان امکان کنترل مبادلات تجارتی به طرف شرق آفریقا و هندوستان را میسر می‌ساخت.

شکوفایی تجارت خلیج فارس در قرن ۶م، و به دنبال تصرف یمن به دست فرمانده خسرو انوشیروان میسر گردید. تجارت دریایی ایرانیان در دوره خسرو انوشیروان از موقعیت ممتازی در شرق برخوردار شد. کشتی‌های ایرانی به بنادر هندوستان رفت‌وآمد می‌کردند، و ناوگان دریایی ساسانی در یک لشکرکشی علیه سیلان آنجا را به تصرف خود درآوردند.^{۸۷} کوسماس در سال ۵۴۷ م از رفت‌وآمد کشتی‌های ایرانی به سیلان خبر داده است. او این جزیره را محل تبادل کالاهای ایران، هند، حبشه و شرق آسیا دانسته است.^{۸۸}

خسرو انوشیروان با فتح یمن کنترل کامل ارتباطی هند و ایران و مصر را در دست

گرفت، و ایرانیان در بنادر و سواحل دریای سرخ و سیلان ساکن شدند و تجارت آن نواحی را در دست گرفتند. ابن مجاور جغرافی‌نویس و مورخ قرن ۶ق بنیان شماری از شهرهای ساحلی یمن و دریای سرخ را به پادشاهان ایران نسبت داده است.^{۸۹} استقرار ایرانیان در این نواحی تا قرن ۵ق نیز تداوم یافت.^{۹۰} سیاست‌های واقع‌بینانه خسرو انوشیروان موجب شد تا خلیج فارس و بنادر مهم آن به عنوان کانون اصلی تجارت شرق و غرب شناخته شود، و این رونق و اهمیت تا قرون اولیه اسلامی نیز همچنان ادامه یابد. ابن فقیه جغرافی‌نویس قرن ۴ق از قول اصمعی می‌نویسد: «دنیا سه جا است: عمان، ابله و سیراف».^{۹۱} این نقاط بنادر اصلی خلیج فارس بود، و بارگیری کلیه کالاهای تجارتي ایران، هند و چین و روم از این سه بندر صورت می‌پذیرفت. یک وقایع‌نگار چینی از فعالیت بازرگانان ایرانی در چین و سواحل مجاور آن اطلاع داده است.^{۹۲} جورج حورانی در تألیف خود دریانوردی عرب عناصر ایرانی را در بنادر عربی نیرومند و تمامی بنادر ناحیه عمان را کم‌وبیش جزء قلمرو شاهنشاهی ساسانی دانسته است.^{۹۳} آیین‌های ایرانی تا اوایل قرن ۴ق در ناحیه عمان رونق داشته است.^{۹۴} شواهد تاریخی و زبان‌شناسی نشان می‌دهد که سفرهای دریایی پیش از قرن ۹م تنها به وسیله دریانوردان ایرانی انجام می‌گرفت.^{۹۵} بنادر ایرانی بخش شمالی خلیج فارس اهمیت و اعتبار خود را در حمله اعراب به ایران همچنان حفظ کرد و از چنان قدرت اقتصادی برخوردار بود که وضعیت اقتصادی خلیج فارس در انتقال قدرت از ساسانیان به اعراب تغییر چندانی نکرد.

نخستین حملات مسلمانان به بخش‌های جنوبی ایران از طریق خلیج فارس صورت پذیرفت. حاکم بحرین طراح اصلی حملات به نواحی پس‌کرانه‌ای ایران بود و او به خوبی اهمیت بنادر اصلی و از آن جمله ابله، سیراف و توج را در اقتصاد ایران می‌دانست، و ضربه اصلی به ایالت پارس از نواحی ساحلی آن وارد شد.

ورود نیروهای عرب به ایالت پارس از دو بخش شرقی و غربی آن ایالت صورت پذیرفت. فتح جزیره ابرکاوان در شرق و سیراف و توج در غرب فارس امکان رسوخ نیروهای عرب به بخش‌های داخلی را فراهم ساخت.^{۹۶} اشارات مورخان قرون اولیه اسلامی نشان می‌دهد که کانون‌های اصلی تجارت خلیج فارس در قرن ۱ق بنادر ابله، توج، سیراف، ابرکاوان

بوده است و این نقاط اهمیت خود را تا چند قرن بعد، همچنان حفظ کرد و به عنوان باراندازهای مهم این ناحیه به حیات اقتصادی خود ادامه داد.

مسلمانان در قرون اولیه اسلامی عنوان بحرالفارس یا دریای پارس را به محدوده دریایی خلیج فارس و دریای عمان کنونی اطلاق می کردند. یعقوبی دیوانسالار عصر عباسی در کتاب خود که به سال ۲۶۰ق تألیف کرده است، در شرح راه های دریایی می نویسد: «کشور چین سرزمین پهناوری است و هر کس بخواهد از راه دریا به چین رود از هفت دریا بگذرد که هر یک را رنگی و لونی ماهیتی و بادی است جزء آنچه در دریای بعدی است. اول دریای فارس که باید از سیراف در کشتی نشست و آخرش رأس الجمجمه است. این دریا کم وسعت است و جایی برای شکار صدف دارد».^{۹۷} اصطلاح بحر فارس در اسناد و مکاتبات اداری عصر عباسی کاربرد وسیعی داشته است. ابن خردادبه و قدامة بن جعفر از دیوانسالاران عباسی این واژه را در نوشته های خود به کار برده اند.^{۹۸} در همین دوره به دلیل آبادی و رونق بندر بصره و با توجه به آشنایی کامل مسلمانان با این نواحی از عنوان دریای بصره و دریای اخضر نیز استفاده شده است.^{۹۹} اما اکثریت قریب به اتفاق جغرافی نویسان و دیوانسالاران قرن ۳ق دریای فارس را مجاور اقیانوس هند دانسته اند. ابن فقیه صاحب کتاب *البلدان* (۲۹۰ق) در این باره می نویسد: «بدان که دریای پارس و دریای هند یک دریا هستند زیرا به یکدیگر پیوسته اند اما در کیفیت ضد یکدیگرند».^{۱۰۰}

ابن رسته صاحب کتاب *علاق النفیسه* توصیف بسیار دقیقی از دریای فارس دارد و محدوده آنرا مشخص کرده است، او در این باره می نویسد: حد این دریا از طرف مغرب از دهانه دجلة العورا آغاز و به قسمت انتهایی عدن محدوده می شود و در قسمت شرقی فارس شهرهای فارس و کرمان و مکران قرار دارند. در قسمت غربی آن بلاد عرب یعنی بحرین، عمان و مسقط و سقوطره قرار گرفته امتداد آن تا انتهای عدن است که آخرین قسمت جزیره العرب است. در آنجا محلی است که به آن دوارج گویند و راهی است که از آن به دریا های جده و مصر می روند».^{۱۰۱}

به این ترتیب، در قرون اولیه اسلامی نام باستانی دریای پارس را در ابعاد گسترده نظام اداری سیاسی به کار می بردند و محدوده آنرا منطبق بر خلیج فارس و دریای عمان

و بخش‌هایی از اقیانوس هند کنونی می‌دانستند. هرچند نام این دریا تغییر نیافت، تحولات عمده‌ای در نواحی ساحلی و پس‌کرانه‌ای آن اتفاق افتاد، که مهم‌ترین آن ورود و حضور گسترده قبایل عربی به سواحل ایران و مشارکت گسترده آنان در تبادلات سیاسی و اقتصادی دریای پارس است. عمده‌ترین مهاجران قبایل ازد بودند که در بخش‌های میانی سواحل دریای پارس سکونت گزیدند.^{۱۰۲} تغییرات اجتماعی نواحی کرانه‌ای اگرچه در کوتاه‌مدت موجب کاهش تبادلات اقتصادی شد، در اوایل قرن ۲ق با انتقال پایتخت خلافت اسلامی به بغداد شرایط جدیدی بر دریای پارس و نواحی مجاور آن حاکم شد، که اهمیت بیش از پیش این منطقه را در تبادلات اقتصادی سرزمین‌های خلافت اسلامی نشان می‌دهد. انتقال خلافت به بغداد ترقی اقتصادی روزافزون بین‌النهرین و دریای پارس را به دنبال داشت، و از طرفی این جابه‌جایی موجب انتقال تجارب دریایی ساسانی به دنیای اسلام گردید. تحقیقات نشان می‌دهد که ایرانیان در این دوره اعراب را با تجارت دریایی چین و شرق دور آشنا کرده‌اند.^{۱۰۳} انتخاب بغداد آنچنان که یعقوبی آورده است از روی آگاهی کامل خلیفه به موقعیت برتر آن در تجارت دریایی صورت پذیرفته است. امتیاز مهم پایتخت دسترسی آسان به بنادر مهم خلیج فارس و کسب درآمدهای سرشار تجارت دریایی بود. اسناد و مدارک قطعی نشان می‌دهد که در قرن ۲ق دریانوردی ایرانیان صرفاً به سیلان و شرق آفریقا محدود نشده بود، بلکه تا چین و سوماترا نیز گسترش یافت.^{۱۰۴} دسته‌ای از محققان قرن ۲ق آنرا اوج اعتلای دریانوردی ایرانیان دانسته‌اند.^{۱۰۵} درآمد سرشار تجارت دریایی و مالیات‌های راهداری یکی از منابع مالی مهم خلافت اسلامی به شمار می‌رفت، و بغداد به عنوان آخرین گذرگاه دریایی بخش غربی بارانداز بزرگ کالاهای وارده و صادره محسوب می‌شد. آبادی و رونق بخش‌های شمالی خلیج فارس در دوره خلافت عباسی و تا قرن ۴ق تداوم یافت. شهرهای بصره، ابله و سواحل بحرین طی سه قرن اولیه اسلامی آبادترین دوره حیات اقتصادی خود را تجربه می‌کرد. خلفای عباسی در قرن ۳ق با مشکلات متعددی در حوزه بین‌النهرین روبه‌رو شدند که مهم‌ترین آن شورش زنگیان و قرامطه ایران و بحرین بود. این شورش‌ها بخش‌های شمالی خلیج فارس را دربرگرفت و آسیب‌های جبران‌ناپذیری به شهرهای ابله و بصره وارد

ساخت^{۱۰۶}. نتیجه درازمدت این تحولات سیاسی افول بنادر تجارتي بخش‌های شمالی خلیج فارس بود، و بصره و ابله اهمیت تجارتي خود را در قرن ۴ ق به کلی از دست داد، و بندر سیراف در بخش مرکزی و بندر صحرار در بخش جنوبی خلیج فارس جایگزین بنادر شمالی شد.

تحولات سیاسی و اقتصادی خلیج فارس در قرن ۴ ق به دلیل وجود منابع متعدد و منحصر به فرد جغرافیایی و تاریخی از وضوح و روشنی بسیاری برخوردار است. توصیف دقیق و جزئی سکونتگاه‌های ساحلی و پس‌کرانه‌های خلیج فارس به قلم نویسندگان این دوره از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ۴ ق است. پیش از پرداختن به تغییرات عمده در کانون‌های تجارتي منطقه و بررسی تأثیرات آن با مراجعه به متون جغرافیایی و تاریخی، محدوده دریای پارس در قرن ۴ ق و در فرهنگ‌گذاری و عمومی جامعه اسلامی بررسی خواهد شد.

در قرن ۴ ق نوشته‌های جغرافیایی در مسیر تکامل خود به عنوان نهضتی مستقل به اوج خود رسید و در زمینه جغرافیای اقلیمی آثاری بدیع خلق شد و اصیل‌ترین آثار نقشه‌کشی یا اطلس اسلامی به وجود آمد. در این میان آثار و نوشته‌های مسعودی از اهمیت و اعتبار بسیاری برخوردار است و در مقام نخست تألیفات جغرافیایی قرار دارد^{۱۰۷}. مسعودی بارها در پهنه دریای پارس و نواحی مجاور آن به مسافرت پرداخت، آگاهی او از این منطقه مبتنی بر مشاهدات عینی است. او درباره محدوده دریای پارس می‌نویسد: «از همین دریا — دریای هند — خلیج دیگری منشعب می‌شود که دریای فارس است و به دیار ابله و خشبات و عبادان و بصره می‌رسد و عرض آن در وسط پانصد میل است. طول این خلیج هزار و چهارصد میل است و عرض اول و آخر آن تا یکصد پنجاه میل است ... این دریا همان خلیج فارس است و به نام دریای فارس معروف است که سواحل آنرا از بحرین و فارس و بصره و کرمان و عمان تا رأس‌الجمجمه برشمردیم»^{۱۰۸}. او بندرگاه‌های مشهور دریای پارس را به ترتیب با نام‌های ابله، دوراق‌الفرس، مهروبان، سینیز، جنابه، نجیرم، سیراف، ابن‌عمار، هرمز، مکران و مصب رود مهران از دریای هند در بخش شمالی و بحرین و قطر و شط بنی‌جذیمه و دیار عمان و سرزمین مهره و رأس‌الجمجمه و شحر و اخفاف یاد کرده است^{۱۰۹}.

یکی از نخستین نقشه‌های دریای پارس را ابواسحاق ابراهیم اصطخری در نیمهٔ اول قرن ۴ق ترسیم کرده است.^{۱۱۰} بر اساس آن دریای پارس کلیهٔ آب‌های ساحلی عمان و ایران کنونی را شامل می‌شود^{۱۱۱} و در توصیفی که از صورت بحر فارس آورده است نام این بنادر به چشم می‌خورد: «بصره، جنابه، عبادان، خارک، لافت، اوال، مهروبان، سینیز، جنابه، نجیرم، سیراف، ابن‌عمار، هرمز، کرمان، دیبل»^{۱۱۲}.

اثر دیگر جغرافیایی قرن ۴ق متعلق به ابن‌حوقل است که آنرا در سال ۳۵۶ق به رشتهٔ تحریر درآورد. هرچند اطلاعات مندرج در *صورة الارض* دربارهٔ ایران برگرفته از کتاب اصطخری است^{۱۱۳}، ابن‌حوقل جزئیات بیشتری از دریای پارس و سواحل آن نقل کرده است. در نقشه‌ای که او از بحر فارس ترسیم کرده است، دریا به راست و چپ خمیده شده است. در طرف راست البحرالمحیط و در خشکی براری الجنوب‌الغامره نوشته شده است. در طرف چپ نقشه عمان، بلدالبحرین و سپس رود دجله و نواحی عراق قید گردیده است. به سمت بالا قطعهٔ خشکی خوزستان و فارس و کرمان در مجاور هم آمده و در کرانه‌های آن شهرهای مهروبان، سینیز، توج، جنابه، سیراف، حصن ابن‌عمار، سورو و سپس هرمز قرار گرفته است.^{۱۱۴} ابن‌حوقل، دریای پارس را عنوان عمومی آب‌های خلیج فارس، دریای عمان، دریای سرخ، و بخشی از اقیانوس هند دانسته است و بحر قلزم، بحر عدن، بحرالزنج را جزء دریای پارس ذکر کرده است.^{۱۱۵}

دیگر جغرافی‌نویس مشهور قرن ۴ق ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی صاحب کتاب *احسن‌التقاسیم* است که از او با عنوان آخرین نمایندهٔ معتبر مکتب کلاسیک جغرافیایی اسلام یاد می‌شود.^{۱۱۶} او در پیشگفتار کتاب خود و در تفسیر یکی از آیات قرآن مجید^{۱۱۷} از دریای عجم نام برده و آنرا شامل دریای قلزم، یمن، عمان، مکران، کرمان، فارس، و هجر دانسته است^{۱۱۸} و می‌افزاید: «نبینی که بیشتر مردم این دریا را تا روزهای یمن دریای فارس می‌نامند و بیشتر کشتی‌سازان و دریانوردان فارسی هستند»^{۱۱۹}.

اطلاعات او دربارهٔ بنادر و سواحل دریای پارس بسیار ارزنده است، و نشان می‌دهد که ایرانیان کنترل تمامی بنادر و سواحل دریای پارس را در دست داشتند. حضور تجار ایرانی در بندر جده و صحار و رونق زبان فارسی نمونه‌هایی است که مقدسی از

آن یاد کرده است^{۱۲۰}. بندر سیراف کانون اصلی تبادلات اقتصادی دریای پارس در قرن ۴ ق محسوب می‌شود. کشتی‌ها در دو مسیر کرانه‌نوردی و دریانوردی این بندر را به سمت سواحل هند و چین ترک می‌کردند. مسیر کرانه‌نوردی از بصره تا چین را سلیمان سیرافی^{۱۲۱} (۲۳۷ ق/۸۵۱ م)، ابن خردادبه^{۱۲۲} (۲۳۴ ق/۸۴۸ م) و مسعودی^{۱۲۳} (۳۰۴ ق/۹۱۶ م) توصیف کرده‌اند^{۱۲۴}.

قرن ۴ ق مصادف بود با آغاز دوره حاکمیت آل بویه در ایران. طی این دوره بندر سیراف و دریانوردی ایران به اوج شکوفایی خود رسید^{۱۲۵}. توسعه قدرت امرای آل بویه به بغداد به معنای تسلط کامل بر کلیه آبراه‌ها و نواحی پس کرانه‌ای خلیج فارس بود. این نواحی از سواحل کرمان در شرق تا بندر بصره در غرب امتداد داشت، و رودخانه‌های قابل کشتیرانی دجله و فرات را نیز شامل می‌شد. در سال ۳۳۶ ق/۹۴۷ م هنگامی که بصره را معزالدوله فتح کرد، در بغداد نرخ اجناس به شدت پایین آمد^{۱۲۶}. بصره به عنوان دروازه ورودی بین‌النهرین اهمیت فوق‌العاده‌ای در تجارت دریایی داشت و بزرگ‌ترین شبکه نهرهای آب در شرق آن جریان داشت^{۱۲۷}. در سال ۳۴۱ ق/۹۵۳ م سواحل عمان به تصرف نیروهای آل بویه درآمد^{۱۲۸} و نام امیر بر سکه‌های عمان ضرب شد^{۱۲۹}. پس از سقوط ساسانیان این نخستین بار بود که ایرانیان تسلط سیاسی و اقتصادی خود را بر آبراه مهم دریای پارس و بنادر آن به دست آوردند. با استقرار کامل تجار ایرانی در بندر جده تسلط ایرانیان بر تجارت شرق کامل تر شد^{۱۳۰}. با روی کار آمدن عضدالدوله دیلمی و اعمال سیاست‌هایی برای تأمین امنیت نواحی پس کرانه‌ای و توجه به آبادانی بنادر، دوره درخشانی در تجارت دریایی خلیج فارس شکل گرفت، و سیراف و صحر کانون‌های اصلی این بنادر بود.

سیراف پس از شیراز بزرگ‌ترین شهر فارس بود^{۱۳۱} و با عنوان «دروازه چین و خزانه فارس و خراسان» نامیده می‌شد^{۱۳۲}. درباره عمارات و کاخ‌های رفیع واقع بر پرتگاه‌های کناره دریا و نیز سرمایه‌گذاری‌های پرخرج مردم سیراف مطالب بسیار نوشته‌اند. ابن بلخی ارزش کالاهای سیراف را بالغ بر دویست و پنجاه هزار دینار در سال دانسته است^{۱۳۳}. تجارت این بندر با آفریقای شرقی شامل ادویه، پارچه، عطر، و وسایل آشپزخانه بود که با عاج، طلا و برده مبادله می‌شد^{۱۳۴}.

در بخش جنوبی دریای پارس و کرانه‌های عمان بندر صحر بزرگ‌ترین بارانداز و شریک تجارتی سیراف محسوب می‌شد. مقدسی دربارهٔ این بندر می‌نویسد: «صحر قصبهٔ عمان است و امروز بر کرانهٔ دریای چین شهری مهم‌تر از آن نیست، آبادان، پرجمعیت، میوه‌خیز و پرخیز... بازارهای شگفت‌انگیزی دارد و درگاه چین و انبار خاورزمین و عراق و پناهگاه یمن است»^{۱۳۵}. این شهر به تدریج به عنوان رقیب تجارتی سیراف مامن و پناهگاه بسیار مناسبی برای بازرگانان شد و بازرگانی آن از بندر رقیب رونق بیشتری یافت^{۱۳۶}.

در سراسر قرن ۴ق دریای پارس و سرزمین‌های مجاور آن از رونق بسیاری برخوردار بود، و بخش اعظم تجارت شرق به غرب از این نواحی انجام می‌شد. این روند در آستانهٔ قرن ۵ق و نیمهٔ اول آن به دلیل حوادث و رخدادهای جدید تداوم نیافت، و دریای پارس در قرن ۵ق برتری خود را بر دریای سرخ از دست داد.

یکی از مهم‌ترین رویدادهای این دوره ظهور قدرت فاطمیان در قاهره و تقسیم قدرت خلافت اسلامی بود. در پایان قرن ۴ق بخش بزرگی از سرزمین‌های مغرب، لیبی، فلسطین، سوریه و حجاز تحت حاکمیت فاطمیان قرار گرفت. این حادثه باعث احیاء مجدد راه تجارتی دریای سرخ شد. فاطمیان تلاش می‌کردند تا امتیاز انحصاری تجارت مشرق‌زمین را از مناطق جنوبی بغداد و دریای پارس سلب کنند و آنرا به سوی حوزهٔ دریای سرخ و رود نیل سوق دهند.

تسلط خلفای فاطمی بر عدن که مهم‌ترین ایستگاه بازرگانی دریایی به سمت هند و چین محسوب می‌شد به دنبال همین تصمیم بود^{۱۳۷}. کلود کاهن معتقد است که در حوالی سال ۳۹۱ق/۱۰۰۰م جریان حمل و نقل کالا از غرب به طرف هندوستان از طریق خلیج فارس متوقف شد و به سمت دریای سرخ برگردانده شد. او این رکود را به دلیل شورش‌های قرمطیان در عراق، درگیری طولانی با فاطمیان بر سر مسئلهٔ شام و همکاری نزدیک تجار و نیز با حاکمان قاهره دانسته است^{۱۳۸}. هرچند این عوامل تأثیرات بزرگی را در اقتصاد منطقه بر جای گذاشتند، بر اساس شواهد تاریخی ناامنی‌های گسترده و فراگیر در دریای پارس و نواحی پس‌کرانه‌ای آن عامل اصلی رکود اقتصادی آن بوده است. در این دوره سواحل آباد عمان مورد تاخت و تاز قرمطیان بحرین قرار داشت.

این درگیری‌ها تا سال ۴۴۲ق/۱۰۵۰م تداوم یافت^{۱۳۹}. شمس‌الدین محمد دمشقی مؤلف *نخبة‌الدهر فی عجایب‌البر والبحر* ویرانی صحار به دست قرامطه را عامل اصلی سقوط اقتصادی آن دانسته است^{۱۴۰}. بر این درگیری‌ها باید منازعات طولانی امامان اباضیه را با گروه‌های تجارتی اهل سنت ساکن سواحل نیز افزود. قاورد شاه سلجوقی حاکم کرمان با اطلاع از این شرایط خود را آماده حمله به عمان کرد و در سال ۴۴۲ق آنجا را به تصرف خود درآورد^{۱۴۱}.

تجارت بندر سیراف آبادترین ناحیه ساحل شمالی دریای پارس نیز در قرن ۵ق به شدت نزول کرد. مهم‌ترین عامل سقوط سیراف را باید در ناامنی‌های گسترده فارس و کرمان در این دوره دانست، که با مرگ عضدالدوله دیلمی در سال ۳۷۲ق/۹۸۲م آغاز شد. زرکوب شیرازی در کتاب *شیرازنامه* می‌نویسد: «چون عضدالدوله وفات یافت خاندان سلطنت خراب گشت و بر دودمان شاهی دوده کشید... او را سه فرزند بود که هریک امور ممالکی و سلطنت جهانی در حوزه تصرف داشتند»^{۱۴۲}. جنگ‌های نژادی میان دیالمه و ترکان فارس نیز مزید بر علت شد^{۱۴۳}. گسترش شورش‌ها باعث شد تا ابوالکالجار دیلمی در سال ۴۳۶ق/۱۰۴۴م شهر شیراز را با دیوار محصور کند^{۱۴۴}. استقرار طایفه قدرتمند شبانکاره در شرق فارس و درگیری طولانی آنان با امیران دیلمی نیز طی همین دوره — نیمه اول قرن ۵ق — به وقوع پیوست. وصاف استقرار کامل آنان در شرق فارس را به سال ۴۳۰ق/۱۰۳۸م ذکر کرده است^{۱۴۵}. به این ترتیب فارس صحنه رقابت و درگیری امرای دیلمی، سلاجقه کرمان و ملوک شبانکاره شد. ابن بلخی در این مورد می‌نویسد: «چون میان قاورد و فضلوویه به آخر دیلم خصومت قائم گشت غارت‌ها متواتر به شیراز و اعمال آن همی رفت تا خراب شد و به روزگار فتور سالی دو بار تاختن شبانکاره بودی از یک جانب و تاختن ترک و ترکمان از دیگر جانب آنچه یافتندی به غارت بردندی و بر سری مردم را محاصره کردند تا یکباری مستأصل شدند»^{۱۴۶}. ناصر خسرو در سال ۴۴۳ق، در ساحل خلیج فارس به دلیل ناامنی قادر به ادامه سفر خود نشد^{۱۴۷}. مهم‌ترین نتیجه این ناامنی‌ها سقوط کامل تجارت بندر سیراف در قرن ۵ق بود^{۱۴۸}.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که قرن ۵ق برای دریای پارس و نواحی ساحلی

آن دوره جنگ‌های خانگی طولانی، ناامنی در پس کرانه‌های فارس و کرمان، آشوب و شورش‌های متوالی در سواحل عمان و نهایتاً رکود و افول بنادر مهم سیراف و صحرار به شمار می‌رود. شاید به همین دلیل در این قرن اثر ممتاز جغرافیایی به وجود نیامد، و به جز سفرنامه ناصر خسرو اطلاعات بیشتری درباره دریای پارس ذکر نشده است.

یکی از مهم‌ترین نتایج افول سیراف مهاجرت تجار ثروتمند آن به نواحی دیگر بود. جزیره کیش یکی از پناهگاه‌های اصلی این مهاجران در قرن ۶ق است. ابن‌مجاور تاریخ قطعی این مهاجرت را به سال ۵۰۴ق/۱۱۱۰م ذکر کرده است.^{۱۴۹} و صاف داستان مهاجرت فرزندان قیصر ناخدای مشهور سیرافی را به جزیره کیش با جزئیات آن نقل کرده است.^{۱۵۰} مهاجرت و استقرار تجار سیرافی در بندر جده و زبر در قرن ۶ق و در منابع ذکر شده است.^{۱۵۱}

ابن بلخی جزیره کیش را در این دوره «اصل همه جزایر» نامیده است.^{۱۵۲} بنیامین تودلانی^(۱) که در نیمه دوم قرن ۶ق از دریای پارس عبور کرده است، از تجارت ابریشم، کتان، پشم، گندم و جو و حبوبات در این ناحیه خبر می‌دهد.^{۱۵۳} از نوشته‌های ادیسی جغرافی‌نویس قرن ۶ق می‌توان به رونق آبادی جزیره کیش پی برد.^{۱۵۴} به گفته حمدالله مستوفی در کتاب *نزهة القلوب* در روزگار دیالمه مشرع سفر بحر از سیراف به قیس افتاد.^{۱۵۵}

تقدیر اینچنین بود که جزیره کیش در قرن ۶ق، مرکزی برای تداوم فعالیت‌های دریانوردان و تجار دریای پارس شود و بازرگانان ایرانی، عرب، هندی و یهودی در آن به کسب و کار مشغول شوند.^{۱۵۶}

این جزیره با داشتن مروارید، آب آشامیدنی، مزارع حاصلخیز، گله‌های گوسفند و گاو برای زندگی جای مناسب‌تری از سیراف بود. در قرن ۶ق با استقرار اتابکان فارس و توسعه امنیت و رفاه شهر شیراز تجار کیش دوره‌ای از تجارت سودآوری را با این ناحیه مهم پس کرانه‌ای آغاز کردند. عاج، طلا و ساج آفریقایی شرقی و نیز پوست و عنبر از ساحل سومالی در بازار کیش با مروارید، قماش، خرما و ماهی خشک دریای پارس

(1). Benjamin of Tedela

مبادله می‌شد. بندر عدن در دریای سرخ رقیب اصلی کیش محسوب می‌شد. رقابت تجارتی بین عدن و کیش به جنگ‌های دریایی منجر شد^{۱۵۷}. دوره اقتدار دریایی کیش از اوایل قرن ۶ق آغاز و تا سال ۶۲۷ق/ ۱۲۲۹م با مرگ آخرین امیر آن تداوم یافت^{۱۵۸}. وصاف درباره حشمت و قدرت امرای کیش می‌نویسد: «نام بنوقیصر و الاشد ارباب جهازات مسلوب و امتعه مغصوب معلوم گردانیدند که سالب و غالب بنی‌قیصرند در مقاومت ایشان متردد و متلون شدند و روزبه‌روز شجاعت و استیلا تضاعف پذیرفت و قواعد ممکن ایشان اختلال نگرفت و در حبال مکانت ایشان انتکاث راه نیافت»^{۱۵۹}. دریای پارس در این دوره تحت تسلط کامل امرای بنی‌قیصر بود. در قلمرو علم جغرافیا آثار قرن ۶ق موقعیت دریای پارس را به‌خوبی روشن ساخته‌اند.

ادریسی مشهورترین جغرافی‌نویس قرن ۶ق از عنوان بحر فارس برای محدوده مورد پذیرش اسلاف خود استفاده کرده است. او در این باره می‌نویسد: از این دریا — چین — خلیج اخضر منشعب می‌شود که آن بحر فارسی و ابله است و راه عبورش از جنوب به شمال و اندکی به غرب است. سپس به سمت غرب و بلاد سند و مکران و کرمان و فارس می‌پیچد و از آنجا به ناحیه ابله و عبادان که آخرین نقطه این ناحیه است و سپس از سمت جنوب به شهرهای بحرین و سرزمین یمامه و عمان متصل می‌شود و در سرزمین شحر از بلاد یمن به بحر چین متصل می‌شود. طول آن چهارصد و چهل فرسنگ است و عرض آن بین هفتاد تا هشتاد فرسنگ است»^{۱۶۰}.

براساس نوشته‌های ابن‌بلخی از مستوفیان قرن ۶ق در دربار اتابکان فارس چنین برمی‌آید که در مکاتبات و اداری این دوره عنوان بحر فارس به منطقه‌ای وسیع از آب‌های ناحیه سند و هند و عمان و عدن و زنگبار و بصره اطلاق می‌شده است^{۱۶۱}. او مانند اسلاف خود این دریا را شعبه‌ای از بحر محیط و بحر اخضر می‌داند. دریای پارس و نواحی وابسته به آن در قرن ۶ق به حیات اقتصادی خود ادامه داد و در رقابت جدی با بنادر دریای سرخ برتری خود را حفظ کرد. سیر حوادث قرن بعدی موجب تثبیت این موقعیت گردید.

در قرن ۷ق ایران شاهد تهاجم گسترده مغولان بود. نتیجه کوتاه‌مدت این حملات ویرانگرانه افول و رکود تجارت زمینی در بخش‌های شرقی ایران بود. نواحی جنوبی

ایران به دست اتابکان فارس اداره می‌شد، که با پذیرش تابعیت خان مغول، فارس و نواحی پس کرانه‌ای آن از آسیب حملات مصون ماند. همه مورخان، دوره اول حکومت اتابکان بین سال‌های ۵۹۹ تا ۶۵۹ق/۱۲۰۲ تا ۱۲۶۰م را ایام رونق و آبادی فارس و کرانه‌های آن دانسته‌اند. اتابک ابوبکر حاکم قدرتمند سلغری در ۶۲۸ق/۱۲۳۰م، کیش را به تصرف خود درآورد و به عمر حکومت بنی‌قیصر پایان بخشید^{۱۶۲}. پنج سال بعد او در یک لشکرکشی دریایی، بحرین را فتح کرد و تسلط خود را بر مراکز اصلی بازرگانی دریای پارس کامل کرد. برای حفظ و حراست جزیره کیش لشکری مجهز در آنجا استقرار یافت، و موجب لشکریان به موقع پرداخت شد، و پادشاه شخصاً کلیه امور آنرا زیر نظر داشت^{۱۶۳}.

امرای هرمز طی این دوره تابع دستورات اتابک فارس بودند و مالیات‌های مقرر را پرداخت می‌کردند^{۱۶۴}. بازرگانان دریای پارس تجارت خود را با نواحی شرقی آفریقا همچنان ادامه دادند. وقایع‌نگار چینی قرن ۷ق زنگبار و سواحل سومالی را محل تجارت پوسی (ایرانیان) ذکر کرده است^{۱۶۵}. در پی حملات مغولان بخش عمده‌ای از تجار و بازرگانان به نواحی ساحلی و بنادر دریای پارس و آفریقای شرقی مهاجرت کردند^{۱۶۶}. انتقال بخش عمده‌ای از سرمایه‌های این تجار به دریای پارس و بنادر مهم آن موجب رونق اقتصادی هرچه بیشتر آن شد. در تشکیلات اداری و دیوانی این دوره همچون گذشته عنوان دریای پارس به پهنه وسیعی از آب‌های این ناحیه اطلاق می‌شد. ابن‌مجاور آغاز بحر فارس را از قسمت شمالی بحرین می‌داند^{۱۶۷}. یاقوت حموی در دایرةالمعارف جغرافیایی خود معجم‌البلدان، توصیف کاملی از دریای پارس و نواحی پس کرانه‌ای آن آورده است. او در این باره می‌نویسد: «دریای فارس شعبه بزرگی از دریای هند است... و حدود آن از تیز از نواحی مکران تا عبادان است»^{۱۶۸}. از توصیف قزوینی دیگر جغرافی‌نویس قرن ۷ق در کتاب آثارالبلاد و اخبارالعباد می‌توان دریافت که او نیز دریای پارس را مجاور دریای هند می‌دانست و محدوده آنرا منطبق با نظریه یاقوت حموی می‌داند^{۱۶۹}.

در سال‌های پایانی قرن ۷ق و به دنبال یک دوره جنگ‌های طولانی جانشینی میان اتابکان فارس، امرای مغول در صدد کنترل کامل فارس و سواحل آن برآمدند. هنگامی که

سلجوق شاه سلغری حاکم فارس اقدام به کشتن نماینده ویژه هولاگو خان کرد، ایلخان مغول برای سرکوبی او دو تن از امرای خود را مأمور لشکرکشی به شیراز کرد.^{۱۷۰} فرماندهان مغول با کمک نیروهای لرستانی و اصفهانی و شبانکاره به طرف فارس حرکت کردند.^{۱۷۱} سلجوق شاه که تاب مقاومت در خود نمی‌دید به یکی از بنادر خلیج فارس گریخت.^{۱۷۲} اما پس از جنگ و گریز چند روزه دستگیر شد و به قتل رسید. مغولان پس از آن حکومت را به آتش خاتون سپردند و چون او کودکی خردسال بود، اداره فارس عملاً در اختیار مغولان قرار گرفت. شورش مجدد فارس در سال ۶۸۵ق/۱۲۸۶م باعث دستگیری آتش و قتل او شد و حکومت فارس رسماً تحت اداره مغولان قرار گرفت. شرایط بحرانی فارس باعث شد تا طی همین دوره، امیر هرمز ملک محمود قلاتی، قدرت خود را به نواحی مختلف دریای پارس گسترش دهد. امیر هرمز توانست قلله‌ها یکی از مهم‌ترین بنادر عمان را تصرف کند و آن نواحی را تا ظفار تحت اداره خود درآورد.^{۱۷۳} او به تدریج قدرت خود را به بحرین، قطیف، و عدن گسترش داد.^{۱۷۴} حوزه قدرت محمود قلاتی تا نواحی شرقی هندوستان نیز ذکر شده است.^{۱۷۵} در سال ۶۷۶ق/۱۲۷۷م قدرت هرمز و نواحی پس کرانه‌ای آن مورد یورش و غارت مغولان قرار گرفت.^{۱۷۶} این حملات و گسترش ناامنی در سواحل خلیج فارس باعث شد تا نهایتاً امیر هرمز در سال ۶۹۶ق/۱۲۹۶م دارالملک خود را از ساحل به جزیره جرون مستقل سازد. این جزیره بعدها به هرمز تغییر نام یافت.^{۱۷۷} انتقال پایتخت به جزیره هرمز دو امتیاز عمده دربرداشت که اولی در امان ماندن از تهاجمات گاه و بیگاه مغولان و دیگر قدرتمندان فارس و کرمان و دیگری امکان کنترل بیشتر عبور و مرور کشتی‌ها در تنگه هرمز بود. به این ترتیب سده‌های ۸ و ۹ق را باید دوران برتری بی‌چون و چرای امرای هرمز در دریای پارس و کانون‌های تجارتی آن دانست.

طی همین دوره بخش‌های داخلی ایران شاهد کشمکش‌های بی‌پایان مدعیان تاج و تخت در نواحی مختلف بود. فارس و کرمان به‌عنوان دو ناحیه مهم پس کرانه‌ای دریای پارس در سده‌های ۸ و ۹ق شاهد جابه‌جایی قدرت و رقابت شدید میان امرای آل اینجو، آل چوپان، آل جلایر، آل مظفر و نهایتاً تیمور و جانشینان او بود. این کشمکش‌ها فرصت کافی و لازم را برای امیران هرمز به‌وجود آورد تا بتوانند قدرت

اقتصادی و سیاسی خود را در جزیره کوچک هرمز تثبیت کنند و آنرا به نواحی ساحلی عمان و بحرین گسترش دهند. نخستین مسافر اروپایی که در سال ۷۱۸ ق/۱۳۱۸ م از جزیره هرمز دیدار کرده است، درباره آن می‌نویسد: «این شهر با حصارهای قوی و با بازارهای مملو از کالاهای ارزشمند و فراوان که گوشت و ماهی به وفور در آن یافت می‌شود و پنج مایل از سرزمین اصلی ایران فاصله دارد»^{۱۷۸}. توسعه کامل قلمرو هرمز در دوره حکومت بیست و شش ساله امیر قطب‌الدین تهمتن (۷۲۱ تا ۷۴۷ ق) به انجام رسید. یکی از دیوانسالاران هرمز در قلمرو تحت کنترل امیران هرمز در قرن ۸ ق می‌نویسد: «و پادشاه قطب‌الدین ولایت بسیار در حوزه تصرف داشت چه از طرف عجم چه از طرف عرب اما از جانب عجم مبدأ طولش بندر شیراز است که آن شیلاو (سیراف) است و منتهی گوادر که از اعمال و بنادر کیج و مکران است و از ناحیه عرب فاتحه‌اش قطیف و لحسا است و خاتمه مصیره و مطرقه اما جزایر قیس ملکان و بحرین و جزیره قشم و برخت که بیست و چهار فرسنگ است و لارک و هنگام و کوه مبارک و غیر ذلک»^{۱۷۹}.

ملوک هرمز در سده‌های ۸ و ۹ ق با اعمال سیاست‌های واقع‌بینانه توانستند جزیره هرمز را به عنوان کانون اصلی تبادلات تجارتی میان شرق و غرب در آوردند. ژان اوبن که اصیل‌ترین تحقیق را درباره ملوک هرمز به انجام رسانیده است، درباره وضعیت تجارتی شهر هرمز در این دوره توصیف بسیار گویایی دارد که نشانگر آبادی و رونق دریای پارس و نواحی مجاور آن است. او در این باره می‌نویسد: «هرموز که به بندر عراقین مشهور شده بود تولیدات فارس و کرانه‌های خلیج فارس را در اقیانوس اطلس و نواحی آن به فروش می‌رسانید از فارس انواع مربا، خشکبار، مواد رنگرزی، اشیاء لوکس، ابریشم؛ از یزد فرش و قالی و اسلحه؛ و از خلیج فارس گندم، جو، خرما، مروارید، اسب و نمک به هرموز وارد می‌شد و از آنجا به نواحی اقیانوس هند حمل شده به فروش می‌رسید. بازارهای دکن و گجرات در ردیف اول فهرست معاملات قرار داشت. ایران بخش عمده ادویه‌جات هند را دریافت می‌کرد و از طریق هرموز به بصره و مناطق مختلف بین‌النهرین حمل می‌شد. هرموز از طریق گجرات تولیدات آسیای جنوب شرقی از قبیل پارچه‌های نخی و منسوجات را به ایران وارد می‌کرد، و در مقابل تجار هرموزی

کالاهای خود را از گجرات به دکن و سواحل مالابار حمل می کردند. پارچه ها و ابریشم در گمرک هرموز مهر و موم می شد و اسب های صادراتی علامت گذاری می شدند. بارهای آذوقه به دقت اندازه گیری می شد و سیاست مالیاتی دقیقی بر واردات و صادرات هرموز اعمال می شد»^{۱۸۰}.

حیات اقتصادی و سیاسی هرمز بر اساس ستیزه مداوم علیه شرایط نامناسب طبیعی و بقای آن بر داد و ستد چندجانبه استوار بود. امیران هرمز با بهره مندی کامل از نیروهای انسانی با تجربه و کارآمد و با درپیش گرفتن سیاست واقع گرایانه در جهت حفظ امنیت اجتماعی تجار توانستند دوره ای آباد و پررونق را در سواحل دریای پارس و نواحی مجاور آن به وجود آورند، و جزیره هرمز در دهانه خلیج فارس کانون اصلی این تحولات محسوب می شد.

رونق و آبادی چشمگیر دریای پارس طی این دوره در متون جغرافیایی نیز تأثیرگذار بوده است. شمس الدین محمد دمشقی صاحب اثر *نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر* در این می نویسد: «اهل علم گویند که دریای پارس دریایی مبارک و کثیرالخیر است و شعبه ای از دریای هند و از شعبه های بزرگ آن است... طول آن چهارصد و هشت فرسخ و عرض آن صد و هشتاد فرسخ است و به شکل مثلثی است که یک ضلع آن از بصره تا رأس الجمجمه از بلاد مهره و ضلع دیگر تا مکران و ضلع سوم از رأس الجمجمه به طول پانصد مایل تا الحسا و قطیف است»^{۱۸۱}.

شهاب الدین نویری (۶۷۷-۷۳۲ق/۱۲۷۹-۱۳۳۲م) در تألیف خود درباره دریای پارس می نویسد: «و اما دریای فارس که مثلثی است شبیه بادبان که یکی از اضلاعش از تیز مکران به طرف کرمان بر ساحل هرموز و از بلاد فارس به طرف سیراف و توج و نجیرم و دارین و سی و نیز و مهروبان تا عبادان می رسد. از عبادان ضلع دیگرش به سمت خط گسترش می یابد و آن ساحل بلاد عمان است که به طرف یمن امتداد می یابد و از آنجا تا رأس الجمجمه از بلاد مهره کشیده شده است و ضلع سوم آن از مکران به رأس الجمجمه کشیده می شود و طول این اضلاع متفاوت است طول دو ضلع آن پانصد مایل و ضلع آخر به طول نهصد مایل است»^{۱۸۲}.

ابوالفداء دیگر جغرافی نویسنده قرن ۸ق در کتاب *تقویم البلدان* توصیفی مشابه نویری

از دریای پارس و کرانه‌های آن دارد^{۱۸۳}. از این میان حمدالله مستوفی در کتاب *نزهة القلوب* نخستین بار از عنوان مشترک عمان و پارس و بصره برای دریای پارس استفاده کرده است. او در این باره می‌نویسد: «بحر عمان و فارس و بصره لجهای است از دریای هند»^{۱۸۴}. نوشته‌های حمدالله مستوفی از لحاظ به‌کارگیری عناوین جدید در نوع خود استثنایی است و تا قرن‌ها بعد هرگز تکرار نشد. در فرهنگ عمومی جغرافیایی جهان آن روزگار عنوان دریای پارس همچنان کاربرد گسترده خود را داشت و در سرزمین‌های دوردست نیز این عنوان مورد پذیرش بوده است. ابوالعباس احمد قلقشندی یکی از معروف‌ترین دیوانسالاران ممالیک مصر در قرن ۸ ق است. او در اثر جغرافیایی خود با نام *صبح‌العشی فی صناعة الانشاء* از عنوان دریای فارس به عنوان دریای مجاور اقیانوس هند یاد کرده است و محدوده آنرا منطبق بر دریای عمان، خلیج فارس و بخشی از سواحل عمان کنونی دانسته است^{۱۸۵}.

مهم‌ترین سند جغرافیایی این ایام به نام کتاب *الفوائد فی اصول البحر والقواعد* تألیف ابن ماجد دریانورد مشهور قرن ۹ ق است که دریای فارس و کرانه‌ها و جزایر آنها را به خوبی توصیف کرده است^{۱۸۶}.

ابن ماجد را می‌توان آخرین جغرافی‌نویس مشهور و معتبر جهان اسلامی در قرن ۹ ق و پیش از ورود گسترده اروپاییان به شرق دانست. از این دوره به بعد آثار ممتاز جغرافیایی در جهان اسلام به‌وجود نیامد، و نیروی خلاق نوشته‌های جغرافیایی مسلمانان از بین رفت. علم جغرافیا در آستانه قرن ۱۰ ق در قالب رسوم کهن فرو رفت و متوقف شد، و درست در همان ایام حوادث بزرگ و تغییرات فوق‌العاده‌ای در غرب به وقوع پیوست و شرق نتوانست خود را از تأثیرات این تحولات برکنار سازد.

در سال ۸۹۳ ق/۱۴۷۸ م پادشاه پرتغال هیأت‌های مختلفی را به اطراف جهان اعزام کرد تا ممالک ادویه را کشف کنند. واسکو دو گاما فرمانده یکی از هیأت‌ها بود که توانست با موفقیت آفریقا را دور بزند. او چندی بعد با راهنمایی یک دریانورد مسلمان به هندوستان رسید و با ورود او به اقیانوس هند دوره‌ای جدید از حیات سیاسی و اقتصادی شرق آغاز شد^{۱۸۷}. سفر دریایی واسکو دو گاما تجارت اروپا را دگرگون ساخت و برای کشورش چنان دستاوردی عظیم به دنبال داشت که پادشاه پرتغال به‌زودی

خود را «خداوند کشتیرانی و تجارت و فاتح هندوستان، حبشه، عربستان و ایران» خواند و پاپ هم این لقب را تأیید کرد. یکی از نتایج این رویداد فتح هرمز و نواحی وابسته به آن در سال ۹۱۱ق/۱۵۰۵م به دست آلبوکرک و همراهان پرتغالی او بود.^{۱۸۸} این حادثه سرفصل جدیدی را در تاریخ تحولات سیاسی و اقتصادی دریای پارس و نواحی مجاور آن گشود و نتایج زیان‌باری را برای تجارت ایران برجای گذاشت، و سرآغاز دوره‌ای است که از آن به‌عنوان عصر استعمار یاد شده است.

جدای از نتایج زیان‌بار حضور پرتغالی‌ها در دریای پارس، ورود اروپاییان به شرق را از دیدگاه دیگر می‌توان آغاز دوره گردآوری اطلاعات مفصل جغرافیایی و تاریخی درباره دریای پارس دانست. اطلاعات گران‌بهایی را درباره وضعیت عمومی دریاها و سواحل دریانوردان مسلمان در اختیار مهاجمان قرار دادند، و آنان این آگاهی‌ها را بسط و توسعه دادند و برای تثبیت پایه‌های قدرت خود در شرق به کار گرفتند. آلبوکرک نخستین فاتح اروپایی دریای پارس، در کار فتوحات خود بسیار مدیون نقشه‌ای بود که یک دریانورد مسلمان ترسیم کرده بود و در اختیارش قرار گرفته بود.^{۱۸۹} اسناد و مدارک پرتغالی نشان می‌دهد که کشتی‌های پرتغالی تا مدت‌های مدید برای رفت و آمد در کرانه‌های دریای پارس از راهنمایان محلی استفاده می‌کردند.^{۱۹۰}

پدرو آلوارز کابرال^(۱) یکی از افسران ارشد پرتغالی در گزارش‌های خود در سال ۱۵۰۰م نخستین توصیف کلی را از وضعیت دریای پارس نقل کرده است. در بخشی از گزارش آن آمده است: «پس از عبور از دماغه در آن سوی آب‌ها دریای پارس واقع شده است که در آن ایالت‌های بزرگی است و پادشاهان بسیاری دارد که در سایه شمشیر و قدرت پادشاه بابل هستند. و در میانه دریای پارس جزیره کوچکی به نام جلفار وجود دارد که در آن مروارید صید می‌کنند و در دهانه دریای پارس جزیره بزرگی به نام هرموز قرار دارد که پادشاه آن بر جلفار نیز حکومت می‌کند و در آن سوی هرموز سرزمین اسب‌های گران‌قیمت است که به هندوستان صادر می‌شود. در آن سوی دریای پارس سرزمین کامبای وجود دارد»^{۱۹۱}. از این جملات برمی‌آید که پرتغالی‌ها در نخستین

(1). Pedro Alvares Cabral

برخورد خود با شرق محدوده دریای پارس را منطبق بر توصیف جغرافی نویسان مسلمان دانسته‌اند.

در نخستین نقشه چاپ شده در اروپا به تاریخ ۱۴۷۸م نیز دریای پارس^(۱) مجاور اقیانوس هند^(۲) تصویر شده است^{۱۹۲}. در نامه‌ای به تاریخ ۱۵۰۸م که پادشاه پرتغال خطاب به پاپ ژولیوس دوم نوشته است از عنوان دریای پارس استفاده شده است، و به این ترتیب این نام وارد فرهنگ اداری و دیوانی پرتغال و سپس کشورهای دیگر اروپایی شد^{۱۹۳}.

یکی از نخستین سیاحان پرتغالی که در حدود سال ۱۵۱۵م به شرق مسافرت کرد اطلاعات مفیدی درباره جزایر و سواحل دریای پارس نقل کرده است؛ در بخشی از کتاب او آمده است: «دردهانه دریای پارس جزایری وجود دارد که متعلق به پادشاه هرموز است کیش، هندورابی، لار، تمب، فرور، قشم و بحرین...»^{۱۹۴}. در همان ایام دیگر سیاح پرتغالی به نام تام پیرز^(۳) در کتاب گزارش شرق توصیفی از نواحی مختلفی از دریای پارس و به‌ویژه تنگه هرمز و نواحی مجاور آن ثبت کرده است^{۱۹۵}. فاریا سوسا^(۴) مورخ پرتغالی قرن ۱۶ و ۱۷م در بخشی از کتاب خود با نام *آسیای پرتغال* می‌نویسد: «دریای فارس بین سرزمین پارس و بخش عربی واقع شده است و نامش را از سرزمین ساحلی پارس گرفته است. مهم‌ترین بخش آن دماغه جاسک است... یک سمت آن نیز از دماغه مسندم شروع می‌شود و در این بخش چهار شهر بزرگ وجود دارد. قطیف مقابل بحرین است»^{۱۹۶}.

پدرو تیکشیرا^(۵) دیگر سیاح پرتغالی قرن ۱۷م در سفرنامه خود، دریای پارس را از رأس‌الحد آغاز می‌کند و بر اساس سنت دریانوردان محلی این دریا را به دو بخش تقسیم نموده که نخستین آن از بندر گوآدر تا رأس‌الحد و بخش دوم از جزیره هرمز تا بندر بصره را شامل می‌شود^{۱۹۷}.

به این ترتیب واژه دریای پارس به‌طور گسترده در فرهنگ اداری قرن ۱۶م کاربرد

(1). Sinus Persicus

(2). Mare Indicum

(3). Tom Pires

(4). Faria Sousa

(5). Pedro

یافت. در نقشه‌های چاپ شده دوره مزبور در اروپا از این عنوان برای معرفی دریای مجاور اقیانوس هند استفاده شده است. از جمله این نقشه‌ها می‌توان از نقشه ترسیمی ژاکوب پنتیوم دی لوئچیو^(۱) به سال ۱۵۱۱م که در ونیز چاپ شده است^{۱۹۸} و نقشه ترسیمی والد سی مولر^(۲) و فریس که در استراسبورگ و به سال ۱۵۲۲م به چاپ رسیده است^{۱۹۹}، نام برد که این دو نقشه جزئیات سواحل و جزایر دریای پارس را نیز مشخص کرده‌اند. دکتر سلطان محمد بن قاسمی در دو چاپ جداگانه، بسیاری از نقشه‌های قرن ۱۶ و ۱۷م را در کتابی نفیس^(۳) گردآوری کرده است.

آنچه در نقشه‌های متعدد قرن ۱۶م بیش از همه خود را نمایان ساخته است واژه جغرافیایی هرمز است که در آن دوره به بخش بزرگی از کرانه‌های ساحلی دریای پارس اطلاق می‌شده است. به کارگیری واژه هرمز و قلمرو آن منطبق با محدوده تاریخی دریای پارس بوده است که شامل سه بخش عمده ساحل ایران، ساحل عمان و جزایر آن می‌شده است. توسعه قلمرو امرای هرمز از دوره حکومت رکن‌الدین محمود قلاتی (۶۴۷ تا ۶۸۵ق) آغاز شد. شبانکاره‌ای^{۲۰۰} و مؤلف منتخب‌التواریخ معینی^{۲۰۱} مناطق کیش، بحرین، ظفار، عدن، قطیف، نزوی و قلّهات را در قلمرو ملوک هرمز ذکر کرده‌اند. عبدالرزاق سمرقندی از مورخان و دیوانسالاران عصر تیموری محدوده هرمز را از سرحد جلفار تا قطیف و بحرین در طول بیشتر از صد فرسنگ و در عرض سی فرسنگ دانسته است^{۲۰۲}. ساحل عمان که از رأس‌الحد آغاز می‌شد، در منابع پرتغالی در محدوده دریای پارس و ملوک هرمز قرار دارد^{۲۰۳}. معروف‌ترین شهر این ناحیه قلّهات بود که از آن به‌عنوان پایتخت دوم ملوک هرمز یاد شده است^{۲۰۴}. این شهر ایستگاه اصلی کشتی‌ها در مسیر هندوستان و شرق آفریقا بود. پرتغالی‌ها قلّهات را «شهری بزرگ با خانه‌های مجلل و موقعیت بسیار مناسب که ساکنان آنرا تجار نجیب و ثروتمند تشکیل می‌دهد» معرفی کرده‌اند^{۲۰۵}. این شهر در تهاجم پرتغالی‌ها به شدت ویران شد، و بندر مسقط به تدریج جای آنرا گرفت^{۲۰۶}.

جزیره هرمز و بندر قلّهات به‌عنوان دو ایستگاه مهم تجارتنی دریای پارس با حضور

(1). Jacob Pentium de leuncho

(2). Wald see müller

(3). *The Gulf in Historic maps*

پرتغالی‌ها، در منطقه به شدت آسیب دید. پرتغالی‌ها از سال ۹۴۸ق/۱۵۴۱م اختیار کلیه درآمدهای گمرکی هرمز و دریای پارس را به دست گرفتند، و به این ترتیب تجارت بومی به تدریج از صحنه اقتصادی خارج شدند. هدف اصلی پرتغالی‌ها افزایش کنترل خود بر درآمدهای سرشار تجارتهای دریای پارس و هرمز بود^{۲۰۷}. فشارهای سیاسی پرتغالی‌ها بر مردم و تجار محلی به گونه‌ای افزایش یافت که در آستانه قرن ۱۷م به اظهار یک سیاح پرتغالی «مسلمانان اجازه خروج از جزیره هرموز را نداشتند و باید کتباً از فرمانده پرتغالی اجازه دریافت کنند»^{۲۰۸}. یک ناظر پرتغالی در سال ۱۰۱۷ق/۱۶۰۸م در گزارشی خطاب به پادشاه پرتغال می‌نویسد: «افراد نظامی به کار تجارت می‌پردازند و حتی قیمت کالاها را خود تعیین می‌کنند و این قیمت گاه دو یا سه برابر قیمت اصلی است. بازرگانان ایرانی مجبور به خرید و فروش اجناس با شصت درصد مالیات اضافی هستند و اسب‌هایشان زیر قیمت خریداری می‌شود و آنان ناگزیر به فروش کالاهای خود هستند»^{۲۰۹}.

زیاده‌خواهی‌های پرتغالی‌ها در دریای پارس موجب شد تا صاحبان کشتی‌های تجارتهای در مسیر هرمز به سواحل هندوستان چندان تمایلی به ادامه کار نداشته باشند. در یک نامه مربوط به سال ۱۰۲۹ق/۱۶۱۹م آمده است: «کالاها به مدت طولانی در هرموز نگهداشته می‌شود و باعث نارضایتی صاحبان کشتی‌هاست بنابراین کشتی‌ها تمایل بیشتری یافته‌اند که بدون توقف در هرموز از خلیج فارس عبور کنند یا اینکه کالاهایشان را به صورت قاچاق به سمت سواحل ایران روانه کنند. تنها راه به دست آوردن موقعیت پیشین اجتناب از رشوه‌خواری، زیاده‌ستانی و رفتار نادرست مأموران با تجار و بازرگانان است»^{۲۱۰}.

نظام اداری و سیاسی ناکارآمد پرتغالی‌ها در شرق اثرات منفی خود را بر هرمز و نواحی وابسته آن برجای گذاشت و موجب شد تا در آغاز قرن ۱۷م همزمان با تحولات جهانی و آغاز رقابت‌های جدی میان هلند و انگلیس و پرتغال در شرق، این منطقه نیز دچار تغییرات عمده گردد. روی کار آمدن شاه عباس اول در ایران، ضمیمه شدن پرتغال به کشور اسپانیا، حضور فعال تجار انگلیسی و هلندی در دریای پارس و اقیانوس هند و توجه بیش از پیش دولت صفویه به مسائل جنوب و تحکیم پایه‌های قدرت ایران

بر کرانه‌های دریای پارس نمونه‌ای از تغییرات عمده‌ای بود که در آغاز قرن ۱۷م در صحنهٔ سیاسی - اقتصادی منطقه به وقوع پیوست.

هرچند قرن ۱۶م دورهٔ تفوق پرتغالی‌ها در دریای پارس و نواحی مجاور آن است، شرایط منطقه در قرن ۱۷م به گونه‌ای تغییر یافت که پرتغالی‌ها امکان تداوم حضور خود را در هرمز از دست دادند، و این جزیره را در یک تهاجم گستردهٔ نیروهای نظامی صفویه به فرماندهی امامقلی خان از دست دادند. فتح هرمز در سال ۱۰۳۱ق/۱۶۲۲م سرآغاز دورهٔ جدید در دریای پارس و نواحی مجاور آن به شمار می‌رود.^{۲۱۱} این دوره با گسترش نفوذ انگلیس و هلند و توسعهٔ قدرت سیاسی ایران در سواحل دریای پارس شروع می‌شود. با تخریب کامل تأسیسات هرمز این جزیره از صحنهٔ اقتصادی منطقه خارج شد و بندرعباس و بندر کنگ و بندر مسقط و بحرین به عنوان کانون‌های مهم اقتصادی دریای پارس شناخته شدند. از این میان بندر عباسی مورد توجه خاص امامقلی خان و شاه عباس قرار داشت و به سرعت رو به توسعه نهاد. جان نیوبری در سال ۹۹۰ق/۱۵۸۲م این بندر را به نام گامبرون یاد کرده است. که در آن پادگان پرتغالی‌ها واقع شده که هفت یا هشت نگهبان در آن حضور داشته‌اند.^{۲۱۲} سیلوا فیگوئرا در سال ۱۰۲۷ق/۱۶۱۷م دربارهٔ گمبرون می‌نویسد: «در سیصد پایی دژ گمبرون نزدیک دویست خانه وجود دارد که بومیان در آنها زندگی می‌کنند».^{۲۱۳} شش سال بعد وضعیت این ناحیه به کلی دگرگون شد. پیترو دلاواله در سال ۱۰۳۳ق/۱۶۲۳م وضعیت عمومی بندرعباس را این چنین توصیف کرده است: «دو ساعت قبل از آفتاب به گامبرون رسیدیم، سرزمینی بزرگ و وسیع پرجمعیت در ساحل دریا که با تغییر صاحب نام هم تغییر داده است....علاوه بر مسلمانان و انبوهی از یهودیان محلی تعداد زیادی از بت پرستان هندی و سایر فرقه‌ها نیز در آن زندگی می‌کنند».^{۲۱۴} شرح دلاواله نشان می‌دهد که بسیاری از مردم جزیرهٔ هرمز پس از سقوط آن به بندرعباسی نقل مکان کردند و کلیه امور تجارتی آن به این بندر منتقل شد. عنوان بندرعباسی برای نخستین بار در نامه‌ای از امامقلی خان به یک افسر انگلیسی در تاریخ ۱۰۳۴ق/۱۶۲۴م قید گردیده است.^{۲۱۵} در یک سند رسمی به تاریخ ربیع‌الاول ۱۰۳۷/۱۶۲۷م در مورد نحوهٔ اخذ عشر مالیاتی نام بندرعباسی قید شده است.^{۲۱۶} هرچند تا مدت‌های مدید

از این شهر با عنوان گمبرون نیز یاد شده است. این بندر به سرعت توسعه یافت و به صورت یک توقفگاه بین‌المللی درآمد و جانشین هرمز شد.

سر توماس هربرت که در سال ۱۳۰۸ ق/۱۶۲۸ م از این شهر دیدن کرد، درباره آن می‌نویسد: «بندرعباس که در قدیم آنرا گامرون می‌نامیدند یک بارانداز مهم تجارتي شده، که در ماه زمستان تجارت پررونقی دارد. هزار خانه در آن وجود دارد و بازار جدیدی در آن راه‌اندازی شده است»^{۲۱۷}. بندرعباس در قرن ۱۷ م به عنوان مهم‌ترین بارانداز دریای پارس از اهمیت بسیاری در تحولات اقتصادی این منطقه برخوردار بوده است.

بندر کنگ دیگر بندر ایرانی است که پس از سقوط هرمز به عنوان پایگاه مهم تجارت پرتغالی‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. روی فرر دو آندراد^(۱) فرمانده پرتغالی جزیره هرمز پس از شکست سنگین نیروهایش به بندر گوا رفت و برای بازپس‌گیری هرمز اقدامات نظامی خود را از سر گرفت. در این عملیات او از موقعیت مناسب بندر کنگ آگاهی یافت^{۲۱۸} و تلاش گسترده‌ای را برای کسب امتیاز از شاه ایران به‌کاربرد. کوشش‌های او به نتیجه رسید و شاه ایران در سال ۱۰۴۰ ق/۱۳۶۰ م با تأسیس نمایندگی بازرگانی پرتغال در بندر کنگ موافقت کرد و همان امتیازاتی را که به انگلیسی‌ها برای تأسیس نمایندگی در بندرعباس داده بود درباره پرتغالی‌ها هم اعمال کرد. در واقع بندر کنگ تا آن روز بندر ناشناخته و گمنامی بود، اما به علت این توافق‌نامه در ردیف یکی از بنادر بازرگانی مهم بین‌المللی اقیانوس هند قرار گرفت^{۲۱۹}. جملی کارری سیاح پرتغالی در سال ۱۱۰۶ ق/۱۶۹۴ م درباره این بندر می‌نویسد: «جمعیت بندر ده هزار نفر است که شامل مسلمانان، هندی‌ها، اعراب، یهودیان و آرامنه است»^{۲۲۰}. درآمد گمرک بندر کنگ براساس قراردادهای اولیه به طور مساوی میان ایران و پرتغال تقسیم می‌شد. مسقط یکی دیگر از بنادر مهم دریای پارس به‌شمار می‌رفت، که پرتغالی‌ها پس از سقوط هرمز بخش بزرگی از امکانات خود را به آن منتقل ساختند^{۲۲۱}. این بندر در قرن ۱۷ م از اهمیت بسیاری در تبادلات تجارتي دریای پارس و اقیانوس هند برخوردار

(1). Rui Freir de Andrade

شد و انبار آذوقه پرتغالی‌ها محسوب می‌شد.^{۲۲۲} با توجه به نفوذ و قدرت امامان مسقط در عمان استقرار پرتغالی‌ها در آن دیار به طول نینجامید. در دوره امامت ناصر بن مرشد بین سال‌های ۱۰۳۳ تا ۱۰۵۹/ق ۱۶۲۳ تا ۱۶۴۹م درگیری‌های بسیاری روی داد که منجر به عقب‌نشینی پرتغالی‌ها از سواحل عمان شد.^{۲۲۳} اخراج کامل پرتغالی‌ها از مسقط در سال ۱۰۶۰/ق ۱۶۵۰م صورت پذیرفت و پس از آن سلطان بن سیف و جانشینان او توانستند قدرت خود را به سواحل شرقی آفریقا بسط دهند و کنترل تجارت آن نواحی را دست گیرند. بندر مسقط به عنوان پایتخت عمان مرکز تبادلات تجارتی حوزه اقیانوس هند و دریای پارس و شرق آفریقا شد.^{۲۲۴}

سیلوا فیگوئرا در سال ۱۰۲۷/ق ۱۶۱۷م بسیاری از مراکز تجارتی دریای پارس را از نزدیک مشاهده و آنرا توصیف کرده است. در سفرنامه او عنوان دریای پارس به دریایی میان دماغه گوادر تا رود فرات اطلاق شده است.^{۲۲۵} پیترو دلاواله سیاح ایتالیایی در سال ۱۰۳۳/ق ۱۶۲۳م درباره محدوده خلیج فارس می‌نویسد: «تنگه‌ای که — خلیج فارس — در این سویش در ایران دماغه جاسک و در آن سویش در عربستان دماغه‌ای است که پرتغالی‌ها آنرا رأس‌الحد می‌نامند و همین‌گونه در نقشه‌های جغرافیایی ثبت شده است»^{۲۲۶}.

سر توماس هربرت در سال ۱۰۳۸/ق ۱۶۲۸م نقشه‌ای از امپراتوری ایران ترسیم کرد که در بخش جنوبی آن عنوان خلیج فارس مجاور اقیانوس هند ثبت شده است.^{۲۲۷} در نقشه‌ای که به تاریخ ۱۰۳۹/ق ۱۶۲۹م در لندن به چاپ رسیده است، جزئیات بخش‌های مختلف خلیج فارس مشخص شده است. در این نقشه بخش‌های ساحلی بحرین کنونی به نام دریای قطیف نامیده شده است.^{۲۲۸} در نقشه‌های قرن ۱۷م چاپ شده در کشورهای مختلف اروپایی این عناوین برای دریای پارس به چشم می‌خورد. ویژگی مهم این نقشه‌ها به کارگرفتن تدریجی واژه خلیج به جای دریا، و همچنین نام‌گذاری آب‌های مجاور بندر بصره به خلیج بصره، و آب‌های مجاور بحرین به دریای قطیف و یا خلیج قطیف است. در معدود نقشه‌های این قرن که هوندیوس در آمستردام هلند چاپ کرده است از عنوان دریای عرب استفاده شده است که این امر به تشویق امپراتوری عثمانی صورت پذیرفته است. لازم به ذکر است که عثمانی‌ها در این دوره

توانستند بندر بصره را تصرف کنند و از آن به عنوان پایگاه نفوذ خود در خلیج فارس بهره‌مند شوند. سلاطین عثمانی به دلیل خصومت دیرینه با پادشاه صفوی ایران از عنوان خلیج بصره یا خلیج قطیف یا دریای عرب استفاده کرده‌اند، که این اصطلاح از آنجایی که بسیار نادر و غریب می‌نمود کاربرد چندانی نیافت و به‌زودی به دست فراموشی سپرده شد. سلطان محمد بن قاسمی در این مورد می‌نویسد: «عثمانی‌ها در قرن ۱۶م، پرتغالی‌ها را از قطیف و بصره بیرون راندند، و از آن ایام به بعد خلیج فارس را با عنوان خلیج بصره، خلیج قطیف یا خلیج عرب می‌خواندند و این امر برای جغرافی‌دانان که عادت کرده بودند از آن به عنوان دریای پارس یا خلیج فارس یاد کنند گنج‌کننده بود و آنان ناگزیر از اصطلاحات عثمانی همراه با نام‌های قدیمی در یک نقشه استفاده می‌کردند»^{۲۲۹}. این امر در حالی صورت می‌پذیرفت که جغرافی‌نویسان عثمانی و مشهورترین آنان مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی مشهور به حاجی خلیفه در قرن ۱۷م از عنوان بحر فارس در نوشته‌های خود به‌طور گسترده استفاده کرده است. او در کتاب جهان‌نما ذیل کلمه دریای پارس می‌نویسد: «به این دریا سینوس پرسیکوس می‌گویند به معنی خلیج فارس به مناسبت اینکه در مشرق آن فارس واقع است بدان نسبت داده می‌شود و آنرا ماره پرسیکوم نیز گویند»^{۲۳۰}.

قرن ۱۸م دوران تحولات بزرگ برای دریای پارس و نواحی مجاور آن محسوب می‌شود. در آغاز این قرن چند تحول عمده به وقوع پیوست که در حیات اقتصادی و سیاسی دریای پارس تأثیر بسیاری داشت. سقوط صفویه و افول قدرت مرکزی در ایران و شکل‌گیری قدرت‌های محلی در سواحل دریای پارس، رونق گرفتن بخش‌های شمالی دریای پارس و سواحل عمان و از آن جمله بنادر بوشهر، بصره، مسقط، توسعه قدرت حکام مسقط به سمت سواحل جنوبی ایران، تضعیف قدرت هلند و فرانسه در دریای پارس و ادغام شرکت‌های مختلف تجارتی انگلیس در یک کمپانی واحد به نام شرکت تجار انگلیسی برای تجارت هند شرقی و گسترش ناامنی در نواحی پس‌کرانه‌ای ایران از جمله این تحولات است. سقوط اصفهان و تضعیف حکومت مرکزی در ایران، موقعیت مناسبی برای نیروهای محلی به‌وجود آورد تا در خلأ قدرت سیاسی مرکزی، نیروی خود را در نواحی پس‌کرانه‌ای مستقر سازند. از این میان توسعه قدرت رؤسای قبیله

قواسم در جزیره قشم^{۲۳۱} و نواحی ساحلی بندرعباس، ظهور نصیر خان لاری در نواحی حد فاصل بندرعباس تا بندر چارک^{۲۳۲}، قدرت‌گیری قبایل عرب در حد فاصل بندر چارک تا بندر دیلم^{۲۳۳}، را می‌توان ذکر کرد. اعراب هوله و آل مذکور در همین دوره در ساحل ایران ساکن شدند. تجارت نواحی پس‌کرانه‌ای در سایه ناامنی‌های به خطر افتاد. دفاتر تجارتی انگلیس و هلند در اصفهان، شیراز و لار تعطیل شد. روی کار آمدن نادر شاه افشار در آغاز موجب تشدید ناامنی‌ها گشت. شورش محمد خان بلوچ یکی از برجسته‌ترین سرداران نادر شاه در نواحی جنوب به مدت چندین سال آرامش منطقه را به کلی برهم زد^{۲۳۴}. پادشاه ایران که متوجه ضعف نیروی دریایی ایران شده بود در سال ۱۱۵۷ ق/۱۷۴۴ م لطیف خان را به عنوان فرمانده دریایی منصوب کرد^{۲۳۵}. بندر بوشهر به عنوان پایگاه نیروی دریایی انتخاب شد و از آن پس به مدت یکصد و پنجاه سال به عنوان مهم‌ترین پایگاه تجارتی جایگزین بندرعباس شد. شرکت هند شرقی انگلیس در سال ۱۱۳۶ ق/۱۷۲۳ م مرکز بازرگانی جدیدی در بصره دایر کرد و کلیه امکانات خود را از بندرعباس به آنجا منتقل کرد^{۲۳۶}. اقدام متهورانه نادر شاه در راه‌اندازی ناوگان دریایی با مشکلات بسیاری روبه‌رو شد، اما در کوتاه‌مدت باعث بسط قدرت ایران در بحرین و مسقط گردید^{۲۳۷}. نیروهای ایرانی به دعوت یکی از گروه‌های رقیب به مسقط فراخوانده شدند، و لطیف خان با لشکرکشی به عمان پایتخت آنرا تصرف کرد^{۲۳۸}. این پیروزی برای ایرانیان بسیار ارزشمند بود، چون در سراسر نیمه دوم قرن ۱۷ م و نیمه اول ۱۸ م حکام مسقط دارای قوی‌ترین نیروی دریایی بودند. با همه تلاش‌های مجدانه نادر شاه طرح‌های او برای توسعه نیروی دریایی و بسط و گسترش تجارت با موفقیت به انجام نرسید، و پس از مرگ او عملاً به دست فراموشی سپرده شد. کشور در جنگ‌های جانشینی گرفتار شد و بار دیگر نواحی کرانه‌ای شاهد رشد و تقویت قدرت‌های محلی گردید. درگیری‌های ویران‌کننده‌ای میان سران قبایل جنوب به وقوع پیوست. چهره‌های اصلی این حوادث ملا علیشاه، نصیرخان لاری، عبدالشیخ بنی‌معین و شیوخ قواسم بودند^{۲۳۹}.

در این ایام دسته‌های مختلف قبیله بنوکعب در خوزستان مستقر شدند و به تدریج قدرت خود را تا بوشهر توسعه دادند. به این ترتیب سواحل پس‌کرانه‌ای دریای پارس

حداصل بندرعباس تا بصره در جنگ‌ها و رقابت‌های محلی فرو رفت، و امنیت آن مناطق به کلی از دست رفت. وضعیت بندرعباس بحرانی‌تر از دیگر مناطق بود از این‌رو انگلیسی‌ها دفاتر تجارتی خود را به بخش‌های شمالی و به بنادر بوشهر و بصره منتقل ساختند.^{۲۴۰} استقرار نمایندگی انگلیس در بصره امکان تماس نزدیک‌تر آنان را با عثمانی، ایران و حوزه مدیترانه بیشتر می‌ساخت. در این دوره نیروی دریایی انگلیس در یک نبرد دریایی بر فرانسویان غلبه کرد، و بنگال ثروتمندترین ایالت هند به تصرف کامل انگلستان درآمد. وضعیت نامناسب سیاسی در ایران، هند و عثمانی زمینه مساعدی را برای تثبیت قدرت انگلستان در منطقه به وجود آورد. این درحالی بود که دریای پارس و نواحی مجاور آن به دلایل مختلف دوره رکود و افول تجارتی را می‌گذراند. مهم‌ترین عوامل این رکود را می‌توان در موارد ذیل برشمرد:

۱. توسعه قدرت قبیله بنوکعب در بخش‌های شمالی خلیج فارس و تلاش آنان برای بسط قدرت خود به دیگر نواحی؛

۲. توسعه قدرت قبیله قواسم در بخش‌های مرکزی خلیج فارس و به دست گرفتن کنترل رفت و آمد کشتی‌ها در تنگه هرمز؛

۳. درگیری‌های هلندی‌ها و قبایل عرب جنوب ایران که نهایتاً به اخراج آنان از جزیره خارک انجامید؛

۴. جنگ‌های داخلی ایران بر سر جانشینی کریم خان زند؛

۵. قدرت گرفتن فرقه وهابیت در عربستان و توسعه قدرت آنان به سمت نواحی شمالی خلیج فارس و عمان ساحلی؛

براین اساس نیمه دوم قرن ۱۸م، دوره افول و رکود خلیج پارس و سواحل و بنادر آن بود که اثرات مخربی بر اقتصاد ایران و عثمانی بر جای گذاشت.

قرن ۱۸م در عرصه نقشه‌برداری دریای پارس دوره جدید و مهم به‌شمار می‌رود. طی این قرن نقشه‌های دقیق از این منطقه و سواحل و جزایر آن ترسیم شد که از لحاظ کمیت و کیفیت آن نسبت به گذشته پیشرفت چشمگیری نشان می‌داد.

در سال ۱۱۲۴ق/۱۷۱۲م یک نقشه‌بردار انگلیسی به نام کریستوفر براون چند نقشه از کشور ایران ترسیم کرد که در تمامی آنها عنوان خلیج فارس به کار رفته است.^{۲۴۱}

ساموئل تورنتون^(۱) نقشه ویژه‌ای از نواحی بیابانی پیرامون خلیج فارس ترسیم کرد که در آن از عنوان سینوس پرسیکوس و خلیج فارس استفاده کرده است. در این نقشه موقعیت جزایر و بنادر منطقه نیز آمده است که نسبت به نقشه‌های پیشین از دقت بیشتری برخوردار است^(۲). یکی از کامل‌ترین نقشه‌های خلیج فارس در قرن ۱۸م را کارستن نیبور^(۳) در سال ۱۷۶۱ق/۱۷۷۲م به چاپ رساند. تحقیقات و اکتشافات او در سواحل ایران و عربستان از ارزش بسیار والایی برخوردار است. محدوده‌ای که او برای دریای پارس مشخص کرده منطبق با محدوده خلیج فارس کنونی است و در جوار آن دریای عمان^(۴) به چشم می‌خورد^(۵). چهار سال بعد نقشه‌ای از خلیج فارس را دانویل^(۶) رئیس انجمن جغرافی دانان فرانسه منتشر کرد^(۷). در سال ۱۲۰۰ق/۱۷۸۵م گزارش مساحی مختصری که جان مک کلوتر^(۸) از نیروی دریایی بمبئی تهیه کرده بود، منتشر شد. این گزارش‌ها را در سال ۱۲۰۱ق/۱۷۸۶م الکساندر دالریمل^(۹) به چاپ رساند^(۱۰). طی قرن ۱۸م عنوان خلیج فارس در مطالعات جغرافیایی کاملاً پذیرفته شد و نام‌های ساخته شده عثمانی‌ها در قرن ۱۷م به کلی فراموش گردید. این امر در حالی صورت پذیرفت که تحولات سیاسی سال‌های پایانی قرن ۱۸م و واکنش انگلستان در قبال آن آغاز دوره جدید در حیات سیاسی و اجتماعی خلیج فارس و نواحی پس کرانه‌ای آنرا به وجود آورد. این دوره از تهاجم ناپلئون به مصر در سال ۱۲۱۳ق/۱۷۹۸م آغاز و با عقد قرارداد موسوم به معاهده صلح عمومی^(۱۱) در سال ۱۲۳۶ق/۱۸۲۰م به اوج خود رسید. نتیجه اصلی این رویدادها تحکیم قدرت سیاسی انگلیس در خلیج فارس بود. در آستانه قرن ۱۹م منافع انگلیس در خلیج فارس و حوزه اقیانوس هند از چند طرف مورد تهدید جدی قرار گرفت. خطر اول فتح مصر به دست ناپلئون و باز شدن راه نفوذ او به سمت هند بود. ناپلئون فتح مصر را هدف نهایی خود قلمداد نمی‌کرد و از این راه در صدد ضربه زدن به منافع انگلیس در شرق بود. خطر دوم قیام گسترده مردم هند به رهبری تیپو سلطان و گسترش این قیام به دیگر نواحی شبه‌قاره بود^(۱۲).

(1). Samuel Thnornito (2). Carsten Niebuhr (3). Oman (4). D'anville (5). John Mc Cluer (6). Alexander Dalrymple (7). General Treaty of Peace

و سومین آن حملات مکرر زمان شاه حاکم کابل و قندهار به نواحی شمالی هند بود. انگلستان برای نجات خود از این سه بحران نیاز به ارتباط نزدیک و دوستانه با ایران و قدرت‌های محلی خلیج فارس داشت. از این راه میرزا مهدی علی خان در سال ۱۲۱۳ق/ ۱۷۹۸م با توجه به شناختی که از مسائل منطقه داشت به عنوان نماینده سیاسی انگلیس در بوشهر منصوب شد و در این مرحله حساس مجری اصلی سیاست‌های انگلیس در خلیج فارس گردید.^{۲۴۷} تلاش‌های نمایندگی مقیم بوشهر منجر به عقد قراردادهایی مهم با امام مسقط و پادشاه ایران شد.^{۲۴۸} هدف اصلی این قراردادها جلوگیری از بسط نفوذ فرانسویان در خلیج فارس بود. از طرفی اقدامات شیوخ قدرتمند قواسم در کرانه‌های ایران و تنگه هرمز که مانع رفت و آمد آزادانه کشتی‌های انگلیسی می‌شد، دولتمردان بریتانیا را واداشت تا جهت کنترل قدرت رؤسای قبایل در سال ۱۲۳۶ق/ ۱۸۲۰م قراردادی با شیوخ عرب به امضا رساند که براساس آن سرزمین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس به عنوان مناطق تحت‌الحمایه انگلیس محسوب می‌شدند. طراح اصلی این معاهده سروان تامپسن بود.^{۲۴۹} نیمه دوم قرن ۱۹م دوران تحکیم قدرت ایران در سواحل شمالی خلیج فارس است. اقدامات اولیه امیرکبیر برای خرید کشتی‌های جنگی و باربری، اگرچه با کشته شدن او متوقف ماند اما نشان از توجه خاص دولت ایران به مسائل این منطقه دارد.^{۲۵۰} این اقدامات با فعالیت‌های سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه دنبال شد و شاه ایران در سال ۱۲۸۲ق/ ۱۸۶۵م دراندیشه خرید ناوگان دریایی برآمد که این مقصود به سال ۱۳۰۳ق/ ۱۸۸۵م به انجام رسید.^{۲۵۱}

گسترش ارتباطات سیاسی ایران با شیوخ بحرین و بهبود روابط اقتصادی و اجتماعی با قدرتمندان این ناحیه، انگلستان را در موقعیت حساسی قرار داد.^{۲۵۲} سخت‌گیری‌ها و مداخلات نظامی انگلیس در بحرین نهایتاً موجب انعقاد قرارداد ۱۲۸۴ق/ ۱۸۶۷م شد، که براساس آن زمینه دخالت هرچه بیشتر انگلستان در این ناحیه فراهم شد.^{۲۵۳} اغتشاشات و جنگ‌های داخلی و مداخلات خارجی در بحرین موجب مهاجرت بخش عمده‌ای از تجار آن ناحیه به بندر لنگه شد، و مرکز تجارت مروارید از بحرین به بندر لنگه منتقل شد.^{۲۵۴} و این بندر به عنوان مهم‌ترین مرکز تبادلات تجارتي منطقه از شهرت و اهمیت بسیاری برخوردار شد.^{۲۵۵} در نیمه دوم قرن ۱۹م تلاش گسترده روسیه،

عثمانی، آلمان و فرانسه برای نفوذ در خلیج فارس، موقعیت انگلستان را در هند و نواحی مجاور آن به خطر انداخت و اهمیت خلیج فارس و نواحی پس کرانه‌ای آنرا بیش از پیش می‌نمود. لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلیسی در این باره می‌نویسد: «بدون تردید سیاست انگلیس در هند با توفیق و برتری‌اش در خلیج فارس به هم گره خورده است، و چنانچه ما سلطه خود را در خلیج فارس از دست بدهیم حکمرانیمان در هند نیز پایدار نخواهد ماند. باید از ورود قدرت‌های اروپایی در این منطقه جلوگیری کنید زیرا نزدیک شدن سایر قدرت‌های اروپایی به هند موجب ناآرامی سرزمینی خواهد شد که حکومت کردن را برای ما در آنجا بسیار دشوار خواهد کرد»^{۲۵۶}. بسط کامل نفوذ انگلیس در خلیج فارس در اواخر قرن ۱۹م عملی شد، درحالی که تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران و عثمانی نشان از بروز بحران‌های عمیق اقتصادی و سیاسی داشت. بحران‌هایی که خلیج فارس و نواحی پس کرانه‌ای آنرا در آستانه قرن ۲۰م دچار رکود اقتصادی سختی کرد و موقعیت اجتماعی ساکنان این مناطق را به شدت مورد تهدید قرار داد. وقوع انقلاب مشروطیت در ایران و عثمانی و بالاگرفتن اختلافات قومی و قبیله‌ای در کرانه‌های خلیج فارس و مداخلات ویرانگر قدرت‌های خارجی در آغاز قرن ۲۰م، آینده نامعلومی را برای این منطقه مهم رقم زد، و اقتصاد آنرا کاملاً فلج ساخت. بحران عمیق منطقه تنها در سایه شروع اکتشافات نفتی و سرازیر شدن درآمدهای سرشار آن به کشورها حل شد و خلیج فارس دوره‌ای جدید از حیات اقتصادی و سیاسی خود را در قرن ۲۰م و با تکیه بر درآمدهای سرشار صادرات نفتی آغاز کرد.

قرن ۱۹م در تاریخ سیاسی خلیج فارس و مناطق همجوار آن عصر غلبه کامل انگلستان بر حیات اقتصادی و سیاسی منطقه محسوب می‌شود. درعین حال این قرن به عنوان دوره‌ای درخشان در مطالعات جغرافیایی و اکتشافات آب‌های وسیع آن نیز به شمار می‌رود. مفصل‌ترین اطلاعات مربوط به توپوگرافی خلیج فارس را افسران نیروی دریایی کمپانی هند شرق میان سال‌های ۱۸۰۹ و ۱۸۱۰م تهیه کردند. در سال ۱۲۲۸ق/ ۱۸۱۳م آرو اسمیتز^(۱) براساس اطلاعات جمع‌آوری شده کاپیتان ریچی^(۲) نقشه دیگری

(1). Arrow Smithe's

(2). Ritchi

تهیه کرد که بر مشاهدات مک کلوتر استوار بود^{۲۵۷}. در سال ۱۲۳۵ق/ ۱۸۱۹م کاپیتان جورج فوستر سادلیر^(۱) از طرف هیأت مدیره بمبئی مأمور ملاقات با ابراهیم پاشا حاکم مصر شد تا از گسترش فرقه وهابیت جلوگیری به عمل آورد. او گزارش‌های سفر خود را با نقشه‌های بسیار دقیق تنظیم و به هیأت مدیره تسلیم کرد. کاپیتان اوئن^(۲) دیگر افسر انگلیسی گزارش‌ها و نقشه‌هایی دقیق از سواحل عمان تهیه کرد. جزئیات نقشه او در آثار پیشین به چشم نمی‌خورد^{۲۵۸}. میان سال‌های ۱۸۲۱م تا ۱۸۲۹م مساحی و نقشه‌برداری کامل خلیج فارس را چهار تن از افسران ارشد نیروی دریایی بمبئی انجام دادند^{۲۵۹}. در سال ۱۲۴۶ق/ ۱۸۳۰م سروان وایت لوک^(۳) اطلاعات ارزشمندی را از جزایر خلیج فارس و سواحل تنگه هرمز جمع‌آوری کرد. او از جزیره هرمز، قشم، تنب بزرگ و کوچک دیدن کرد، و جزئیات مشخصات جغرافیایی آنرا منتشر ساخت^{۲۶۰}.

در سال ۱۲۷۷ق/ ۱۸۶۰م کاپیتان استیف^(۴) طی مأموریتی به بررسی دقیق نقشه‌برداری‌های قدیمی پرداخت و بر اساس آن دو نقشه جدید از خلیج فارس تهیه کرد، که یکی از دقیق‌ترین نقشه‌ها در این دوره به‌شمار می‌رود. اطلاعات او و کاپیتان کنستابل^(۵) در سال ۱۲۸۱ق/ ۱۸۶۴م به عنوان راهنمای خلیج فارس^(۶) منتشر شد. در سال ۱۲۸۲ق/ ۱۸۶۵م سرهنگ لوئیس پلی^(۷) از طرف انجمن سلطنتی جغرافیایی^(۸) مأموریت یافت تا مناطق مسکونی میان خلیج فارس را تا ریاض نقشه‌برداری کند. این مأموریت انجام پذیرفت، و او یکی از نخستین گزارش‌های مفصل از سواحل عربستان در خلیج فارس را ارائه کرد.

سرهنگ مایلز نماینده مقیم انگلیس در مسقط طی دو سفر جداگانه در سال‌های پایانی قرن ۱۹م در مناطق مختلف سواحل جنوب خلیج فارس و عمان داخلی گزارش‌های مفصل و جزئی از مناطق این ناحیه تهیه کرد. حاصل این مسافرت‌ها در کتابی تحت عنوان قبایل و ممالک خلیج فارس به چاپ رسید. اطلاعات او درباره اقوام و تیره‌های گوناگون عرب ساکن عمانات بسیار جالب و قابل استفاده است^{۲۶۱}. سر پرسی کاکس^(۹)

(1). Foster Sadlier (2). Owen (3). With Lock (4). Stiffe (5). Constable (6). The Persian Gulf Pilot (7). Lewis Pelly (8). The Royal Geographical Society (9). Sir Percy Cox

نمایندهٔ مقیم بریتانیا در مسقط و بوشهر میان سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۳ م طی مسافرت‌های مختلف خود در نواحی ساحلی خلیج فارس گزارش‌ها و نقشه‌های مفصلی از این مناطق منتشر ساخت که حاوی اطلاعات مفیدی در مورد تحولات سیاسی و اقتصادی خلیج فارس است.^{۲۶۲}

در نیمهٔ اول قرن ۲۰ م دو اثر جغرافیایی و تاریخی مشهور دربارهٔ جغرافیا و تاریخ خلیج فارس منتشر شد. نخستین اثر با عنوان فرهنگ جغرافیایی خلیج فارس، عمان و عربستان مرکزی، تألیف جان گوردن لوریمر^(۱) است که بین سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۵ م به چاپ رسید. کتاب در دو بخش جغرافیایی و تاریخی تنظیم شده است و اطلاعات مفصل و کم‌نظیری در آن به چشم می‌خورد. اثر دوم کتاب خلیج فارس تألیف سر آرنولد ویلسن است که در سال ۱۹۲۸ م به چاپ رسید.^{۲۶۳}

با اینکه آثار لوریمر و ویلسن از شهرت بسیاری برخوردارند، و در تحقیقات ایرانی و عربی پیرامون خلیج فارس به‌طور گسترده از آنها استفاده می‌شود، نکاتی چند دربارهٔ این دو اثر را باید مدنظر قرار داد و آن اینکه آثار هر دو نویسنده دربردارندهٔ تمایلات سیاسی انگلستان در اوایل قرن ۲۰ است و هدف اصلی هر دو اثر حفظ منافع انگلیس در خلیج فارس و نواحی مجاور آن بوده است. از این رو، همهٔ اطلاعات تاریخی و جغرافیایی مندرج در این آثار نیاز به بازبینی و مقایسه با منابع بی‌طرف دارد تا از صحت آن اطمینان حاصل شود. اطلاعات جغرافیایی قومی مندرج در این دو اثر به دلیل گرایش‌های سیاسی نویسندگان از دقت کافی برخوردار نیست و بسیاری از حقایق جغرافیایی سیاسی منطقه نادیده گرفته شده است. نکتهٔ دیگر اینکه هر دو نویسنده برای حفظ منافع انگلستان در خلیج فارس در آثار خود سعی در تشدید اختلافات قومی در خلیج فارس کرده‌اند. بر این اساس بسیاری از رویدادهای تاریخی را رنگ و بوی تمایلات قومی و نژادی داده‌اند. این ملاحظات و سطحی بودن تحلیلات تاریخی به‌ویژه در اثر ویلسن لزوم بازنگری و تجدید نظر در اطلاعات تاریخی و جغرافیایی این دو نویسنده را بیش از پیش می‌نماید.

(1). John Gerdon Lorimer

رویدادها و حوادث سیاسی خلیج فارس در طول قرن ۲۰م از چنان تنوع و گستردگی برخوردار است که پرداختن به جغرافیای سیاسی آن و جابه‌جایی قدرت‌ها در این منطقه نیاز به بررسی و مطالعه‌ای مستقل و مفصل دارد. اما آنچه در یک جمع‌بندی مختصر می‌توان به آن اشاره کرد این است که در قرن ۲۰م اکتشافات جغرافیایی خلیج فارس به حد کمال خود رسید که این امر در پرتو مطالعات وسیع کمپانی‌های نفتی در سواحل و آب‌های منطقه انجام پذیرفت. این مطالعات فلات قاره و سطوح مختلف پس‌کرانه‌ها را شامل می‌شد. از نیمهٔ دوم قرن ۲۰م به دلیل اهمیت نفت در اقتصاد جهانی خلیج فارس و پس‌کرانه‌های آن به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز جهان از اهمیت بسیاری برخوردار شد، و توجه قدرت‌های جهانی را به خود جلب کرد، به‌گونه‌ای که تحولات و حوادث سیاسی در این منطقه از ضرب‌آهنگ و تغییرات بسیار شدیدی برخوردار شد و میزان تأثیرگذاری آن در سطح بین‌المللی به همان نسبت بیشتر شد. موقعیت جدید باعث دخالت مستقیم قدرت‌های بزرگ در خلیج فارس گردید و دوره‌ای جدید از حضور بیگانگان در آن شکل گرفت. دوره‌ای که نهایتاً جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و کویت و ظهور طالبان در افغانستان و لشکرکشی گستردهٔ آمریکا به افغانستان و خلیج فارس منجر شد و هنوز آثار و تبعات آن کلیهٔ حوادث سیاسی - اقتصادی منطقه را تحت تأثیر قرار داده است، و شرایط ویژه‌ای را برای خلیج فارس و کشورهای پیرامون آن در آغاز قرن ۲۱م به‌وجود آورده است. با این تحولات و حوادث دور نمای آیندهٔ خلیج فارس و نواحی پس‌کرانه‌ای آن چندان روشن و مطمئن کننده به نظر نمی‌رسد، هرچند تاریخ این منطقه نشان داده است که مردم و ساکنان این ناحیه روش مقابله و ستیز با بحران‌های متعدد را به‌خوبی آموخته‌اند و با هوشیاری و درایت طوفان‌ها را پشت سر خواهند گذاشت.

پی‌نوشت

۱. برای آگاهی از مضمون کتبه‌های داریوش در کانال سوئز نک: قائم‌مقامی، «سنگ‌نبشته‌های ...»، ۳۷۱-۳۷۶؛ پیرنیا، ۵۲۷؛ هینتس، ۲۲۲-۲۲۳
۲. هردوت، ۲۶۸؛ پیرنیا، ۵۷۹؛ اومستد، ۱۹۵-۱۹۶
۳. هردوت، ۲۶۸
۴. هینتس، ترجمه واژه پریپلوس را «گردش با کشتی» دانسته است. نک: هینتس، ۲۱۲؛ اومستد، این واژه را به معنای «پیرانوردی دریا» ترجمه کرده است، نک: اومستد، ۱۹۶ و سیوری آنرا «دریانوردی گرد جهان» ترجمه کرده است. نک:
۵. اومستد، ۱۹۶
۶. اشاره هردوت به این مضمون که: «پس از مسافرت این هیأت دریایی بود که داریوش هندیان را مطیع خود ساخت و همواره از دریای جنوبی استفاده می‌کرد» مبین این واقعیت است که هدف اصلی این مأموریت شناسایی راه‌های دریایی منتهی به هندوستان بوده است. نک: هردوت، ۲۶۸؛ اومستد، ۱۹۶ این سفر را مأموریتی جاسوسی برای دستیابی به گنج‌های افسانه‌ای هند دانسته است
۷. نک: مجیدزاده، ۳۳، همچنین، نک: پیرآمیه، ۷۳
۸. بخشی از گزارش‌های پیزارد احمد اقتداری ترجمه شده است. نک: اقتداری، ۱۸۱-۲۰۰
۹. هینتس، ۱۳۴، در صفحه ۶۴ کتاب مذکور عکسی از پایه‌های ستون قصر کوروش به چاپ رسیده است. نک:
۱۰. مصطفوی، ۳۷۳
۱۱. سرافراز، ۷
12. Strabo, VII/304
- همچنین، نک: هردوت، ۲۲۴
۱۳. حورانی، ۱۲
۱۴. سرافراز، ۷
۱۵. هردوت، ۲۶۸
- ترجمه ناقصی از این سفرنامه توسط اعتمادالسلطنه در *مرآة‌البلدان* آمده است. نک: اعتمادالسلطنه، ۴۵۷-۴۶۹
16. Arrian, VIII/363
17. id, VIII/385
18. id, VIII/415-416
- از آن جایی که طول این جزیره هشتصد استاد معادل صد و بیست و دو کیلومتر ذکر شده که معادل طول جزیره قشم است می‌توان جزیره آارکیا را منطبق با جزیره قشم کنونی دانست که حاکم آن مازنس بوده است
19. Arrian, VIII/361
20. id, VIII/415
21. id, VIII/419
22. id, VIII/421
23. id, VIII/405
24. id, VIII/401
25. id, VIII/385
26. id, VIII/383

- نویافته»
۵۹. *کارنامه اردشیر بابکان*، چ هدایت، ۱۷۹
۶۰. فردوسی، ۱۵۵/۷ به بعد
61. *The Gulf in Historic Maps*, 9
62. *Claudius Ptolemy the Geography*, 128, 129, 137, 141
63. Cottrel, 11
۶۴. حمزه اصفهانی، ۴۴
۶۵. برای آگاهی بیشتر، نک: مارکوارت، ۹۶-۹۷
۶۶. *کارنامه اردشیر بابکان*، چ هدایت، ۱۸۱، صادق هدایت این واژه را میچینکان ثبت کرده است که صحیح آن مزینکان است. نک: *کارنامه اردشیر بابکان*، چ فره‌وشی، ۶۱؛ نیز: مارکوارت، ۹۷
۶۷. اصطخری، ۹۶
۶۸. واندنبرگ، ۵۱-۵۲
۶۹. مقتدر، ۸
۷۰. مارسلن، ۲۵
71. Schoff, 36
۷۲. بلاذری، ۱۹۵
۷۳. طبری، تاریخ
۷۴. ابن فقیه، ۱۲
۷۵. حورانی، ۵۴
۷۶. ریکس، ۴۰۰
۷۷. برنر، ۱۵۴؛ نک: شواتس ۹۸-۹۹
78. Whitehouse, 34-35;
- همچنین برای آگاهی از آثار دوره ساسانی در سیراف نک: *مجله ایران* شماره‌های ۶ (۱۹۶۸م)، ۷ (۱۹۶۹م)، ۸ (۱۹۷۰م)، ۹ (۱۹۷۱م)، شماره دهم (۱۹۷۲م) مقاله سیراف نوشته دکتر وایت‌هوس
79. Adamiyat, 6
۸۰. حمزه اصفهانی، ۴۴؛ نک: مارکوارت، ۹۳
۸۱. همو، ۹۳
۸۲. همو، ۹۴-۹۵
۸۳. برنر، ۱۶۱
۸۴. ازکوی، ۲۶ در این کتاب آمده است: ان الکسری سمي عمان مزونا/ و مزون یا صاح خیربلاد/ بلدة ذات مزرع و
27. id, VIII/405
۲۸. نک: وثوقی، *تاریخ خلیج فارس* ...، ۴۳-۴۷
29. Strabo, VII/301
30. id, VII/303
31. Sultan bin Muhammad Al-Qasem, 11
۳۲. نک: سرافراز، ۱۹
33. Adamiyat, 5
۳۴. حسن، ۹۴
35. Schoff, 5ff
۳۶. حسن، ۹۷
۳۷. مقاله اینجانب به نام «آثار نویافته یک شهر اشکانی - ساسانی در پس کرانه‌ای خلیج فارس» در نخستین سمینار ایران‌شناسی در سال ۱۳۸۰ش ارائه شده است
۳۸. سلوود، ۴۰۳-۴۰۵
39. Strabo, VII/157
40. id, XV/205
41. Cottrel, 10
۴۲. نک: حورانی، ۱۷؛ نیز: ویلسن، ۶۱
43. pliny, II/69
44. id, II/141
۴۵. حورانی، ۱۸
۴۶. همو، ۲۰
۴۷. شهری در ساحل کامبای در هندوستان
۴۸. ویلسن، ۶۲؛ نک: راثین، ۲۳۷/۱؛ حورانی، ۱۹-۲۰
۴۹. ازکوی، ۲۰
50. Miles, 18-20
۵۱. احتمالاً این آبادی در نزدیکی بوشهر کنونی است
۵۲. شهر گور در فیروزآباد کنونی
۵۳. برنر، ۱۵۳-۱۵۴
54. Strabo, VII/157
۵۵. بویس، ۱۳۳/۳
۵۶. نولدکه، ۴۱
۵۷. همانجا
۵۸. نگارنده طی مقاله‌ای انطباق این ناحیه باستانی را با شهر گران دوره اسلامی که در پس کرانه‌ای سیراف واقع شده است را بررسی نموده است. نک: وثوقی، «آثار

- نخیل / مراغ و مشرب غیرصادی
۸۵. کارنامه اردشیر بابکان، چ هدایت، ۱۸۱؛ کسروی این واژه را به شکل «میچینکان» ثبت کرده است. نک: کارنامه اردشیر بابکان، چ فره‌وشی، ۶۱، آنرا مزینکان ثبت کرده است. مارکوارت (ص ۹۶) این واژه را «مزون» ذکر کرده است
۸۶. نک: ازکوی، ۳۷؛ نیز: وثوقی، تاریخ خلیج فارس، ۸۲-۸۳
۸۷. برای اطلاع از لشکرکشی ایرانیان به سیلان نک: حسن، ۱۲۰-۱۲۱
88. Cosmas, 365-368
۸۹. نک: ابن‌مجاور، ۲۱۱، ۲۴۴، ۲۷۰
۹۰. برای اطلاع از سکونتگاه‌های پارسی در بنادر دریای سرخ و اقیانوس هند نک: مقدسی، ۱۳۱، ۱۳۶؛ اصطخری، ۲۱
۹۱. ابن‌فقیه، البلدان، ۱۸
92. Chau-ju-kua, 16
۹۳. حورانی، ۶۱
۹۴. ناخدا بزرگ شهریار رامهرمزی، ۸۸؛ نویسنده از تاجری یهودی نام می‌برد که در جشن مهرگان یک ظرف چینی سیاه رنگ با سرپوش طلا به حاکم منطقه عمان تعارف داده است
۹۵. نک: اشپولر، ۲۷۱
۹۶. نک: ابن‌بلخی، ۱۱۳-۱۱۴؛ بلاذری، ۲۵۷، ۲۵۸؛ دینوری، ۱۶۷
۹۷. یعقوبی، تاریخ، ۲۶۰؛ یعقوبی، البلدان، ۱۱۷
۹۸. نک: ابن‌خردادبه، ۶۷؛ قدامة بن جعفر، ۵۲
۹۹. نک: سهراب، ۱۰۳-۱۰۴
۱۰۰. ابن‌فقیه، ۱۲
۱۰۱. ابن‌رسته، ۹۹
۱۰۲. درباره این مهاجرت‌ها: نک: وثوقی، تاریخ مهاجرت ... ، ۶۶-۶۷؛ نیز نک:
- Miles, 746-748
۱۰۳. ریکس، ۴۰۲. موارد بسیاری از سفرهای ایرانیان به طرف چین و انتقال تجارت ارزنده به دریانوردان عرب در کتاب ناخدا بزرگ شهریار رامهرمزی آمده است
۱۰۴. برای اطلاع بیشتر از حضور ایرانیان در چین طی این دوره نک: حسن، ۶۰-۱۵۹؛ حورانی، ۸۱-۸۴
۱۰۵. حسن، ۱۶۶
۱۰۶. ویلسن، ۷۶؛ همچنین برای اطلاع بیشتر از شورش زنگیان و قرمطیان نک: دخویه
۱۰۷. برای اطلاع بیشتر از اهمیت نوشته‌های مسعودی نک: کراچکوفسکی، ۱۳۸-۱۴۹
۱۰۸. مسعودی، ۱۰۷-۱۰۸
۱۰۹. همو، ۱۰۷
۱۱۰. کتاب اصطخری با نام مسالک و ممالک و ممالک و مسالک دوبار به فارسی چاپ شده است که هر دو به کوشش استاد ایرج افشار انجام شده است. از آنجایی که چاپ دوم کتاب کامل‌تر و جامع‌تر صورت پذیرفته در این تحقیق از آن استفاده می‌شود
۱۱۱. اصطخری، ۵۴۹
۱۱۲. همو، ۴۰-۴۱
۱۱۳. کراچکوفسکی دو اثر مسالک و ممالک و صورة الارض را مقایسه کرده است. جهت اطلاع بیشتر: نک: کراچکوفسکی، ۱۶۰-۱۶۱
۱۱۴. ابن‌حوقل، نقشه ۱۰
۱۱۵. همو، ۳، ۴. ابن‌حوقل می‌نویسد: «قسمتی از دریای فارس که قلزم در آن است تا محاذات اندرون یمن، بحر قلزم نامیده می‌شود» (ص ۳)؛ و می‌افزاید: «آن قسمت از دریای فارس را که مقابل اندرون یمن است بحر عدن می‌نامند و پس از آن بحرالزنج است تا آنکه به محاذات عمان می‌رسد» (ص ۴)
۱۱۶. کراچکوفسکی، ۱۶۸
۱۱۷. در تفسیر آیه مرج‌البحرین یلتقیان از سورة الرحمن آورده است
۱۱۸. مقدسی، ۲۴
۱۱۹. همو، ۲۶
۱۲۰. همو، ۱۳۶
۱۲۱. سلیمان تاجر، ۳۳
۱۲۲. ابن‌خردادبه، ۴۶
۱۲۳. مروج‌الذهب، ۱۰۷/۱
۱۲۴. برای اطلاع بیشتر از مسیر کرانه‌نوردی نک: وثوقی،

- تاریخ مهاجرت، ۷۲-۷۵
۱۲۶. ابوعلی مسکویه، ۱۴۸/۶
۱۲۷. نک: وثوقی، تاریخ خلیج فارس ...، ۱۱۷-۱۲۵
۱۲۸. برای اطلاع بیشتر رک: ابوعلی مسکویه، ۱۸۶/۶؛ ابن اثیر، ۲۷۸/۱۴؛ نیز:
- Miles, 114
۱۲۹. وثوقی، تاریخ خلیج فارس، ۱۱۸-۱۱۹
۱۳۰. برای آگاهی از میزان نفوذ ایرانیان در بندر جده نک: مقدسی، ۱۳۶؛ اصطخری، ۱۲۱
131. Vandenberg, 174
۱۳۲. مقدسی، ۴۲۶
۱۳۳. ابن بلخی، ۱۷۱
۱۳۴. مقدسی تولیدات سیراف را قوطه، لولو، لنگ‌های کتانی، ترازو و بر بهار ذکر کرده است. نک: مقدسی، ۶۵۸؛ نیز نک:
- Aubin, «La Ruine», 295;
- برای اطلاع بیشتر از اسامی کالای مبادله در خلیج فارس نک: امام شوشتری، ۱۰۳-۱۱۹
۱۳۵. مقدسی، ۱۳۱
136. Aubin, ibid, 297
۱۳۷. ابن مجاور، ۱۲۷
138. Cahen, 1355
139. Miles, 80
۱۴۰. دمشق، ۳۶۹
۱۴۱. محمد بن ابراهیم، ۹-۱۱
۱۴۲. زرکوب شیرازی، ۵۲
۱۴۳. برای اطلاع از درگیری‌های نژادی ترکان و دیالمه در فارس نک: فسایی، ۲۲۸؛ ابن اثیر، ۱۹/۸ به بعد
۱۴۴. زرکوب شیرازی ۵۴؛ ابن اثیر، ۱۹/۸
۱۴۵. زرکوب شیرازی، ۲۲۲
۱۴۶. ابن بلخی، ۱۳۳
۱۴۷. ناصر خسرو، ۱۲۱
۱۴۸. برای آگاهی بیشتر نک: وثوقی، تاریخ مهاجرت، ۸۲-۹۵
۱۴۹. ابن مجاور، ۲۸۷
۱۵۰. زرکوب شیرازی ۱۷۰
۱۵۱. ابن مجاور، ۴۳
۱۵۲. ابن بلخی، ۱۴۱
۱۵۳. تودلانی، ۱۳۴
۱۵۴. ادریسی، ۱۵۶، ۳۹۰-۳۹۱
۱۵۵. حمدالله مستوفی، ۱۱۷
156. Aubin, «La Ruine», 298-299
157. Labib, 73-74
۱۵۸. زرکوب شیرازی، ۱۷۸
۱۵۹. همو، ۱۷۴
۱۶۰. ادریسی، ۹، ۱۰، ۱۵۶، ۳۹۱، ۴۰۳
۱۶۱. ابن بلخی، ۱۵۳
۱۶۲. زرکوب شیرازی، ۳۰۰
۱۶۳. همو، ۱۸۱
۱۶۴. قاضی احمد قمی، ۱۹۱
165. Chau-ju- kua, 132
۱۶۶. محیط طباطبایی، ۲۸۶
۱۶۷. ابن مجاور، ۳۰۰
۱۶۸. یاقوت، ۳۴۳/۱
۱۶۹. قزوینی در توصیف شهر منصوره از نواحی ملتان می‌نویسد: رودخانه مهران که در این ناحیه جاری است به دریای فارس می‌ریزد (ص ۱۷۸) در جای دیگر مرز سند را در قسمت غرب رودخانه مهران دانسته که به دریای پارس می‌ریزد (ص ۱۴۴). نک: قزوینی، ۱۴۴-۱۷۸
۱۷۰. و صاف، ۱۸۶
۱۷۱. خواجه رشیدالدین فضل‌الله لشکریان همراه با عنوان چریک تازیک نامیده است. نک: رشیدالدین فضل‌الله، ۹۳۶/۲
۱۷۲. بیضاوی علت فرار را عدم اعتمادش به سپاهیان ذکر کرده است نک: بیضاوی، ۹۰
۱۷۳. سالمی، ۲۴۷/۱؛ ازکوی، ۷۱
۱۷۴. شبانکاره‌ای، ۱۸۶-۱۸۷
۱۷۵. منتخب‌التواریخ معینی، ۱۲
۱۷۶. مؤلف مجهول تاریخ شاهی این رویداد را به تفصیل آورده است. نک: تاریخ شاهی، ۲۰۶ به بعد

197. Teixeira, 163-164
198. Al-Qasimi, 12
199. id, 13
۲۰۰. شبانکاره‌ای، ۱۳۰
۲۰۱. منتخب‌التواریخ معینی، ۱۲
۲۰۲. عبدالرزاق سمرقندی، ۷۱۱/۲
203. Barbosa, 31
204. Aubin, «La Royaume», 112
205. Barbosa, 32
206. Miles, 151
207. Steensgaard, 193
208. Teixeira, 192
209. Steensgaard, 202
210. id, 209
۲۱۱. برای آگاهی از جزئیات فتح هرمز و تأثیر آن بر اقتصاد دریای پارس به مراجع زیر رجوع کنید:
Boxer, *Commentaries* ...
نیز: وثوقی، تاریخ مهاجرت، ۲۸۹-۴۳۷؛
see: Steensgaard, 5ff
212. Purchas, VIII/460
۲۱۳. فیگوئرا، ۶۸
۲۱۴. دلاواله، ۱۲۲۵/۱
215. *English Factories*, 83
۲۱۶. حکمهای پادشاهان صفوی برای بازرگانان انگلیسی، ۱۲
217. Herbert, 43-44
218. Boxer, 203-207
۲۱۹. پیرافیدالگو، ۶
۲۲۰. جملی کارری، ۴-۱۹۳ (مترجم در ترجمه فارسی از نام بندر لنگه به جای بندر کنگ استفاده کرده است).
221. Lorimer, 28
۲۲۲. دلاواله، ۱۰۳۳/۱
۲۲۳. برای اطلاع بیشتر نک: ۱۰۶-۱۰۳
۲۲۴. نک: سالمی، ۸۶-۷۹/۲
۲۲۵. فیگوئرا، ۶۹
۲۲۶. دلاواله، ۱۲۸۹
۲۲۷. گابریل، ۱۲۶؛ اطلس جغرافیایی و اسناد تاریخی
177. Teixeira, 160;
- برای اطلاع بیشتر از جزئیات انتقال هرمز بری به جزیره هرمز نک: وثوقی، تاریخ مهاجرت، ۱۷۶-۱۷۹
178. Yule, 112
۱۷۹. نک: قاضی عبدالعزیز نیمدهی، نیمدهی از دیوانسالاران ملوک هرمز و دکن در قرن ۹ق است و کتاب طبقات محمودشاهی تاریخ تطبیقی ایران و هند از قرن اول اسلامی تا سال ۹۰۵ق است. برای اطلاع بیشتر نک: وثوقی، تاریخ مهاجرت، ۲۷-۲۸
180. Aubin, «La Royaume ... », 166-172
۱۸۱. دمشق، نخبة الدهر ...
۱۸۲. نویری، ۲۴۳-۲۴۵
۱۸۳. ابوالفداء، ۳۲
۱۸۴. حمدالله مستوفی، ۲۳۳
۱۸۵. قلفشندی، ۲۹
۱۸۶. ابن ماجد، ۴۹۱-۴۹۸
۱۸۷. درباره هویت اصلی دریانورد مسلمانی که واسکو دو گاما را به هندوستان رساند نظرات مختلفی ارائه شده است برای اطلاع بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید: کراچکوفسکی، ۴۳۸-۴۵۶؛ ابن ماجد ۳۰-۳۲؛ قاسمی با استناد به شواهد تاریخی در رد نظریه پیشینیان و برائت ابن ماجد آخرین تألیف در این باره را داراست. نک: قاسمی، سراسر اثر
۱۸۸. برای اطلاع بیشتر از کیفیت فتح هرمز نک: وثوقی، تاریخ مهاجرت، ۳۲۰-۳۳۷
189. *The Comentario de Grande ...*, 25
۱۹۰. وثوقی، تاریخ خلیج فارس، ۱۷۴-۱۷۹
191. Garcia, 13
۱۹۲. تصویر این نقشه در کتاب نقشه‌های تاریخی خلیج (فارس) به کوشش سلطان محمد بن قاسمی چاپ شده است. نک:
- The Gulf in history maps*, 9
193. Garcia, 16
194. Barbosa, 37
195. Pires, 19-21
196. Sousa, 257

- سیاسی کمپانی هند شرقی که حاوی خطوط اصلی سیاست انگلستان در خلیج فارس است به‌طور کامل چاپ شده است
248. Adamiyat, 42
۲۴۹. هاولی، ۱۸۹
۲۵۰. برای اطلاع بیشتر، نک: آدمیت، ۴۲۹
۲۵۱. یکی از سیاستمداران بزرگ عصر قاجاری که در جهت تثبیت و تحکیم قدرت ایران در خلیج فارس گام‌های مؤثری برداشت. سلطان مراد حسام‌السلطنه بود. درباره اقدامات او در این زمینه نک: قائم مقامی، بحرین و ... ، ۷۲-۲۸
۲۵۲. برای اطلاع بیشتر از وضعیت بحرین در این دوره نک: قائم‌مقامی، بحرین و ... ۳۹ به بعد؛ سدیدالسلطنه، ۲۳۶-۲۴۰
۲۵۳. کرزن، ۸/۲-۵۴۷
۲۵۴. فرامرزی، ۶۳۳
۲۵۵. برای اطلاع از وضعیت عمومی بندر لنگه در این دوره نک: کازرونی، ۱۱۵-۱۱۷؛ فسایی، ۱۵۲۲/۲
256. Yapp, 82
257. *Survey of the, XVI; The Gulf in historic maps*, 220,232
258. Owen, 180-191
259. *Survey of the, XVII-XX*
260. Whitelock, 170-184
261. Miles, I/2
۲۶۲. گریوز، سراسر کتاب
263. Wilson, *The Persian ...*
- خلیج فارس، ۲۲۹
228. *The Gulf in Historic maps*, 54
229. Al- Qasimi, 3
۲۳۰. مشکور، ۲۲
۲۳۱. عابد، ۱۰۴-۱۱۰
۲۳۲. برای اطلاع بیشتر نک: رستم‌الحکما، ۴-۳۷۳؛ مورخ لاری، ۱۵-۱۶؛ کلانتر، ۶۰
۲۳۳. رای، سراسر کتاب
۲۳۴. درباره چگونگی شورش محمد خان بلوچ نک: Aubin, «Le Sunnite ... », 151-171
235. Lockhart, 78;
- نیز: فلور، ۱۱۹-۲۰۹؛ پری، ۲۲۳
۲۳۶. امین، ۳۹
۲۳۷. عابد، ۱۳۶-۱۴۰
۲۳۸. سالمی، ۱۱۸/۲
۲۳۹. سلطان محمد بن قاسمی تأثیرات ویران کننده اقتصادی این درگیری‌ها را در تحقیق خود نشان داده است. نک:
- Al-Qasimi, 37-61
۲۴۰. پری، ۲۲۵
241. *The Gulf in historic maps*, 109-110,111
۲۴۲. نقشه‌های جغرافیایی و اسناد تاریخی خلیج فارس، ۱۱۹-۱۱۸
۲۴۳. همان، ۱۱۵
۲۴۴. همان، ۱۲۰
245. *Survey of the ... , I/XIV-XVI*
246. Kelley , 66
۲۴۷. مکاتبات اولیه میرزا مهدی علی خان بامقامات

کتابشناسی:

- آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، تهران، ۱۳۳۴ ش.
- ابن اثیر، علی، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران، ۱۳۵۱ ش.
- ابن بلخی، *فارس نامه*، به کوشش گای لسترنج و نیکلسون، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ابن حوقل، محمد، *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ابن خردادبه، عبیدالله، *مسالك و ممالك*، ترجمه سعید خاکرند، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ابن رسته، احمد، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- ابن فقیه، احمد، *البلدان*، ترجمه ح - مسعود، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ابن ماجد، احمد، *الفوائد فی اصول البحر والقواعد*، ترجمه احمد اقتداری، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ابن مجاور، یوسف، *صفة بلاد الیمن و مکه و بعض الحجاز*، به کوشش اسکار لوفگرن، لیدن، ۱۹۵۱ م.
- ابوالفداء، اسماعیل، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- ابوعلی مسکویه، *تجارب الامم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ادریسی، محمد، *نزهة المشتاق فی اختراق الافاق*، مکتبه الثقافة الدینة، ۱۹۹۴ م.
- ازکوی عمانی، سرحان، *تاریخ عمان المقتبس من کشف الغمه*، به کوشش عبدالمجید حسیب قیسی، عمان، ۱۴۱۳ ق/ ۱۹۹۲ م.
- اصطخری، ابراهیم، *مسالك و ممالك*، به اهتمام ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- اشپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- اطلس جغرافیایی و اسناد تاریخی خلیج فارس*، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، تهران، ۱۳۵۳ ش.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، *مرآة البلدان*، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۶۷ ش.

- اقتداری، احمد، آثار شهرهای باستانی خلیج فارس، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- امام شوشتری، محمدعلی، «منابع اقتصادی خلیج فارس»، مجموعه مقالات خلیج فارس، وزارت امور خارجه ایران، تهران، ۱۳۶۹ ش، ج ۱.
- امین، عبدالامیر محمد، منافع بریتانیا در خلیج فارس، ترجمه علی رجیبی یزدی، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- برنر، ک.، «تقسیمات جغرافیایی و اداری: ماندگاهها و اقتصاد»، تاریخ ایران، کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۱ ش، ج ۳ (۲).
- بلاذری، احمد، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- بویس، مری، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- بیضاوی، عبدالله، نظام‌التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران، ۱۳۱۳ ش.
- پری، جان، کریم‌خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- پریرافیدالگو، گرگوریو، گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه حسین، ترجمه پروین حکمت و ژان اوین، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- پیرامیه، تاریخ عیلام، ترجمه شیرین بیانی، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- پیرنیا، حسن، ایران باستان، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- تاریخ شاهی، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۵۵ ش.
- تودلانی، بنیامین، سفرنامه، ترجمه مهوش ناطق، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- جملی کارری، جوانی فرانچسکو، سفرنامه، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- حسن، هادی، سرگذشت کشتیرانی ایرانیان، ترجمه امید اقتداری، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- حکیمهای پادشاهان صفوی برای بازرگانان انگلیسی، دفتر تاریخ، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۱.
- حمدالله مستوفی، نزهةالقلوب، به کوشش گای لسترنج، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- حمزه اصفهانی، اخبار پادشاهان ایران، ترجمه جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- حورانی، جورج، دریانوردی عرب در دریای هند، ترجمه محمد مقدم، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- دخویه، قمرطیان بحرین و فاطمیان، ترجمه محمد باقر امیرخانی، تهران، ۱۳۷۱ ش.

- دلاواله، پیترو، سفرنامه، ترجمه محمود بهفروزی، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۰ش.
- دمشقی، محمد، نخبة الدهر، ترجمه محمد طبیبیان، تهران، ۱۳۵۷ش.
- دینوری، احمد، اخبار الطوال، ترجمه احمد مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۷۱ش.
- رای، استفان، چالش برای قدرت و ثروت در جنوب ایران، ترجمه حسن زنگنه، تهران، ۱۳۷۸ش.
- رائین، اسماعیل، دریانوردی ایرانیان، تهران، ۱۳۵۰ش.
- رستم الحکما، محمد هاشم (آصف)، رستم التواریخ، به کوشش محمد مشیری، تهران، ۱۳۵۲ش.
- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، به کوشش محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ریکس، توماس، «دریانوردی در خلیج فارس»، فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۵۰ش، ج ۱۸.
- زرکوب شیرازی، احمد، شیرازنامه، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، تهران، ۱۳۵۰ش.
- سالمی، محمد، تحفة الاعیان به سیرة اهل عمان، دهلی، ۱۳۳۰ق.
- سدیدالسلطنه، محمد علی، تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر، به کوشش احمد اقتداری، تهران، ۱۳۷۰ش.
- سرافراز، علی اکبر، راهنمای آثار باستانی جزیره خارک، تهران، ۱۳۵۵ش.
- سلوود، دیوید، «دولتهای کوچک جنوب ایران»، تاریخ ایران، دانشگاه کیمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۳ش، ج ۱۳(۱).
- سلیمان تاجر، اخبار العین و الهند، به کوشش ابراهیم خوری، بیروت، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.
- سهراب، عجایب الاقالیم السبعة الی نهاية العمارة، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، ۱۳۷۶ش.
- شبانکاره‌ای، محمد، مجمع الانساب، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳ش.
- شواتس، پاول، جغرافیای تاریخی فارس، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، ۱۳۷۲ش.
- طبری، محمد، تاریخ الامم و الملوک، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م.
- عابد، صالح محمد، دور القاسم فی خلیج العربی، بغداد، ۱۹۷۶م.
- عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به کوشش محمد شفیع لاهوری، لاهور، ۱۳۶۵ش.
- فرامرزی، احمد، «بنادر و سواحل خلیج فارس»، نامواره محمود افشار، تهران، ۱۳۸۰ش، ج ۱۲.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش م. ن. عثمانوف، مسکو، ۱۹۶۸م.
- فسایی، میرزا حسن، فارس نامه ناصری، به کوشش منصور رستگار فسایی، تهران، ۱۳۶۷ش.

- فلور، ویلم، *اختلاف تجاری ایران و هلند*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- فیگوئرا، سیلوا، *سفرنامه*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- قائم مقامی، جهانگیر، *بحرین و مسایل خلیج فارس*، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- همو، «سنگ نبشته‌های هخامنشی در ترعه نیل»، *بررسی‌های تاریخی*، تهران، ۱۳۵۰ ش، شم ویژه.
- قاسمی، سلطان، *بیان للمورخان الامجد فی براءة ابن ماجد*، شارجه، ۲۰۰۰ م.
- قاضی احمد قمی، *تاریخ جهان آرا*، تهران، ۱۳۴۳ ش.
- قدامة بن جعفر، *الخراج و صنعة الکتابه*، به کوشش محمد مخزوم، بیروت، ۱۹۸۸ م.
- قزوینی، زکریا، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه جهانگیر قاجار، ۱۳۷۳ ش.
- قلقشندی، احمد، *صبح الاعشی*، ترجمه محبوب زویری، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه صادق هدایت، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- همان، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- کازرونی، محمد ابراهیم، *تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- کراچکوفسکی، *تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- کرزن، جرج، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- کلانتر، محمد، *روزنامه*، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- گابریل، آلفونس، *تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران*، ترجمه فتحعلی خواجه‌نوری، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- گریوز، فیلیپ، *مأموریت سر پرسی کاکس در حوزه خلیج فارس و ایران*، ترجمه حسن زنگنه، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- مارسلین، آمین، *شاپور دوالاکتاف بایولیانوس امپراطور روم*، ترجمه محمد صادق اتابکی، تهران، چاپخانه خورشیدی.
- مارکوارت، یوزف، *ایران‌شهر*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- مجیدزاده، یوسف، *تاریخ سیاسی ایلام*، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- محمد بن ابراهیم، *تاریخ سلجوقیان و غز در کرمان*، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، تهران.
- محیط طباطبایی، محمد، «سرزمین بحرین»، *مجموعه مقالات خلیج فارس*، تهران، ۱۳۶۹ ش، ج ۱.

- مسعودی، علی، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۷۴ش.
- مشکور، محمدجواد، «نام خلیج فارس»، مجموعه مقالات خلیج فارس، مرکز مطالعات خلیج فارس، تهران، ۱۳۶۹ش، ج ۱.
- مصطفوی، محمدتقی، *اقلیم پارس*، تهران، ۱۳۴۳ش.
- مقتدر، غلامحسین، *کلید خلیج فارس*، تهران، ۱۳۳۳ش.
- مقدسی، محمد، *احسن التقاسیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، ۱۳۶۱ش.
- مورخ لاری، علاءالدین، *تاریخ لارستان*، به کوشش محمدباقر وثوقی، شیراز، ۱۳۷۱ش.
- ناصر خسرو، *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۵ش.
- نقشه‌های جغرافیایی و اسناد تاریخی خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی با همکاری مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، تهران، ۱۳۶۸ش.
- نولدکه، تئودور، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران، ۱۳۷۸ش.
- نویری، احمد، *نهاية الارب فی فنون الادب*، قاهره، ۱۹۲۹م.
- نیمدهی، قاضی عبدالعزیز، *طبقات محمود شاهى*، نسخه خطی، کتابخانه ویندسور لندن، شم ۲۷۱.
- واندنبرگ، لوئی، *باستان‌شناسی ایران*، ترجمه عیسی بهنام، تهران، ۱۳۴۵ش.
- وثوقی، محمد باقر، «آثار نویافته یک شهر اشکانی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ایران‌شناسی، تهران، ۱۳۸۱ش.
- همو، *تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار*، تهران، ۱۳۸۴ش.
- همو، محمدباقر، *تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس*، شیراز، ۱۳۸۰ش.
- وصاف‌الحضرة، *تاریخ*، تهران، ۱۳۳۸ش.
- ویلسن، آرنولد، *خلیج فارس*، ترجمه محمد سعیدی، تهران، ۱۳۶۶ش.
- هاولی، دونالد، *دریای پارس و سرزمینهای متصالح*، ترجمه حسن زنگنه، قم، ۱۳۷۷ش.
- هرودت، *تواریخ*، ترجمه غلامرضا وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۸۰ش.
- هینتس، والتر، *داریوش و پارس‌ها*، ترجمه عبدالرحمان صدریه، تهران، ۱۳۸۰ش.
- یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بیروت، ۱۹۵۷م.
- یعقوبی، احمد، *البلدان*، بیروت، ۱۹۸۸م.
- همو، *تاریخ*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، ۱۳۷۸ش.

- Adamiat, F., Bahrain Islands, New York, 1955.
- Al-Qasimi, S., *Archaeological Reconnaissances in North-Western India and South-Eastern Iran*, London, 1937.
- Arrian, *Indica*, tr. E. Robson, London, 1966.
- Aubin, J., «Le royaume d'ormuz au debut du siecle», *Mare Lusu Indicum*, Paris, 1973.
- id, «La Ruine de siraf et les routes du Golf Persique», *cahier de civilisation Medievale*, Paris, 1959, no. 2.
- id, «Les Sunnites du Lārestān et La Chutes du Safavids», *Revue des Etudes Islamiques*, Paris, 1965, vol. XXXIII.
- Barbosa, D., A description of the coast of Africa and Malbar, tr. H. and stanley, London, 1866.
- Boxer, ch., *Commentaries of Ruy Freyre de Andrada*, Routledg, 1930.
- Campbell, T., *The Earliest Printed Maps 1472-1500*, London, 1987.
- Cahen, Ch., «Buwayhids or Būyids», *The Encyclopaedia of Islam*, New editin, Leiden, 1979, vol. I.
- Chau-ju-kua, *chu-Fan-chi-chines and Arab*, tr. E.Hirth and W. Rockhil, petersburg, 1911.
- Claudius ptolemy the Geography*, tr. E. Luther stvenson, New York, 1932.
- The Commentaries of the Geart Afonso Dalboquerque*, New York, 1970.
- Cosmas Indicopleustes, *The christian topography*, by J.W. Mc crindle, London, 1897.
- Cottrel, A., *The Persian Gulf states*, Baltimore and London, 1980.
- English Factories*, ed. W. Foster, London, 1906.
- Garcia, J. M., *The Persian Gulf, its names and representation in portuguese soure, center of documents and diplomatic History*, Tehran, 2002.
- Herbert, Th., *some years travels in to drivers parts of Asia and Afrique*, London, 1938.
- Hinz, W., *Darius und die suez kanal*, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, Berlin, 1975.
- Kelley, J.B., *Britian and the Persian Gulf*, Oxford, 1968.

- Labib, S., *Egyptian commerical policy in the middle ages*, London, 1970.
- Lockhart, L., *Nadir Shah*, London, 1938.
- Lorimer, J.G., *Gazetteer of the Persian Gulf Oman and Central Arabia*, Calcutta, 1915.
- Miles, S.B., *The Countries and tribes of the Persian Gulf*, London, 1966.
- Owen, W. F. W., *The Coast of Arabia felix*, London, 1827.
- Pires, T., *The Portugues Asia*, tr. J. Stevense, London, 1967.
- Pliny, *The Natural History*, tr. J. Bostock and Riley, London, 1855.
- Purchas, S., *Hakluytus posthumus or Purchas his pilgrimes*, Glasgow, 1905.
- Schoff, W.H., *The Periplus of the Erythreans sea*, travel and Trad in the Indian Ocean by a merchant of the first century, London, 1912.
- Sousa, F., *The portugues Asia*, tr. J. stevense, London, 1695.
- Steensgaard, N., *The Asian trade revolution of the 17th century*, Chicago, 1974.
- Strabo, *The Geography*, tr. H. L. Jones, London, 1954.
- Survey of the shores and Islands of the Persian Gulf*, ed. A. Cook, London, 1990.
- Teixiera, p., *The travel*, tr. sinclair, London, 1901.
- The Gulf in historic maps*, second edirion, contains a private collection of original maps, ed. sultan Bin Muhammad AI-Qasimi, Leicester, 1999.
- Vandenberg, L., «Recentes decouverte de monuments Sassanides dans Le Fars», *Iranica Antiqua*, London, 1961, vol. I.
- Whitehouse, D. and A. Williamson, «Sasanian Maritime trade», *Iran*, 1973, vol. XI.
- Wilson, A., *The Persian Gulf*, London, 1928.
- Yapp, M., *British policy in the Persian Gulf*, London, 1980.
- Yule, H., «Cathy and the way thither», *Haklyt Society*, London, 1966.

خلیج فارس و جزایر ایران

حسین حیران مقدم

دربارهٔ جغرافیای تاریخی دریای پارس، و مخصوصاً وضع خلیج فارس در قرون اخیر، و کوشش‌های انگلستان برای استیلای مطلق بر این دریا به منظور حفظ شبه‌قارهٔ هند پیشتر به تفصیل سخن رانده شد.

چنین بود که خلیج فارس در حفاظت از مستعمرات هند اهمیت ویژه‌ای در نظر سیاستمداران و همچنین نویسندگان انگلیسی یافت.^۱ جان ملکم، از ابتدای قرن ۱۹م به مدت سی سال یعنی تا ۱۸۳۰م، از طرح ایجاد پایگاهی در یک یا چند جزیرهٔ خلیج فارس حمایت می‌کرد؛ پایگاهی که انگلستان بتواند از آن رفت‌وآمد دریایی را مورد بازرسی قرار دهد، حکام مجاور خلیج فارس را زیر نظر داشته باشد و در مقابل متجاوزان اروپایی ایستادگی کند. او در مذاکره با حکام ایرانی از ضرورت ایجاد پایگاه نظامی انگلستان در خلیج فارس و همچنین واگذاری جزایر قشم، هنگام و خارک به این کشور سخن به عمل آورد که با واکنش منفی ایران روبه‌رو شد^۲ او حتی می‌کوشید دولت متبوع خود را به تصرف عدوانی جزایر خارک و قشم وادارد.^۳

از عوامل تعیین‌کننده سرنوشت سیاسی خلیج فارس و جزایر آن وضعیت بومی - سیاسی حاکم بر ساکنان عرب مجاور آن بود. ساکنان حوزه جنوبی خلیج به دور از هرگونه حاکمیت و نظام سیاسی به صورت پراکنده و قبیله‌ای می‌زیستند. در اواخر قرن ۱۸م در میان این قبایل گروهی که جواسم (قواسم - قاسمی‌ها) نامیده می‌شدند در رأس‌الخیمه، شارجه، عجمان و أم‌القوین ساکن شدند. سرزمین‌هایی که جواسم در آن سکونت اختیار کردند، فاقد امکانات برای کشاورزی و معیشت بود و آنها معمولاً از راه دزدی دریایی و باج‌گیری از کشتی‌ها و خرید و فروش برده زندگی می‌کردند. جواسم ابتدا فقط به قایق‌های تجارتی قبایل دیگر حمله و آنها را تاراج می‌کردند، اما با گسترش حضور انگلیسی‌ها در خلیج فارس و تنگ‌تر شدن عرصه زندگی بر جواسم، دامنه تهاجم آنها به کشتی‌های کمپانی هند شرقی نیز کشیده شد. سواحل محل زندگی جواسم به این اعتبار ساحل راهزنان^(۱) نام گرفته بود.^۴

انگلیسی‌ها که در صدد کنترل راه‌های دریایی منتهی به هندوستان بودند بر آن شدند تا تهدید جواسم را از میان بردارند. امام مسقط یگانه حاکم عرب ساکن خلیج فارس و عمان که تحت‌الحمايه انگلیسی‌ها بود، نیز از سوی جواسم احساس خطر می‌کرد. انگلیسی‌ها به بهانه کمک به امام مسقط، با ارسال ناوگانی به خلیج فارس، اولین حمله علیه جواسم را در ۱۸۰۹م تدارک دیدند، اما این حمله به نابودی کامل جواسم منتهی نشد. بنابراین حکومت انگلیسی هند تصمیم به تهاجم گسترده‌تری گرفت. در ۱۸۱۹م هجوم انگلیسی‌ها به بندر رأس‌الخیمه، پایگاه اصلی جواسم، و تصرف آن، به تارومار جواسم انجامید.^۵ در پی این شکست، رؤسای جواسم در ۸ ژانویه ۱۸۲۰ پیمان صلح عمومی^(۲) با انگلستان منعقد کردند که ژنرال گرانت کایر^(۳) از سوی انگلستان آنرا امضاء نمود.^۶ پس از آن سایر قبایل نیز به این پیمان پیوستند. این پیمان، به انگلستان حق مقابله با راهزنی دریایی را اعطاء می‌کرد، ولی عملاً موجب تسلط این کشور بر روابط سیاسی و استراتژیک جزایر و ساکنان خلیج فارس شد. پس از پیمان صلح عمومی، قراردادهای دوجانبه میان دولتمردان انگلیسی در خلیج فارس و قبایل مختلف عرب

(1). Pirate Coast

(2). General Peace Treat

(3). Grant Keir.

منعقد گردید. این قراردادها در ۱۸۳۵م به یک پیمان دریایی تبدیل و در سال ۱۸۴۳م برای مدت ده سال تمدید شد. پس از آن نیز در ۱۸۵۳م پیمان صلح پایدار^(۱) به امضاء رسید که بر اساس آن همه قبایل خلیج فارس در عمل تحت‌الحمایگی انگلستان را می‌پذیرفتند. از آن پس، نام قدیم سواحل راهزنان دریایی نام جدید «سواحل متصالحه»^(۲) را به خود گرفت.^۷

انگلستان پس از دفع تهدیدهای احتمالی قبایل عرب‌نشین خلیج فارس به فکر تحکیم مواضع خود، از طریق دستیابی به جزایر خلیج فارس افتاد. طبیعتاً این امر موجب بروز واکنش‌هایی از سوی حکومت ایران می‌شد. برخی از محققان تا بدانجا رفته‌اند که معتقدند انگلستان به منظور کاهش نفوذ ایران در منطقه خلیج فارس چنین سیاستی، یعنی عملاً غیرایرانی کردن^(۳) جزایر را در پیش گرفته بود. البته شواهد چندانی درباره اتخاذ عامدانه چنین سیاستی در دست نیست. به‌ویژه آنکه، حکومت ایران در آن زمان از قدرتی متمرکز برخوردار نبود و به دلایل سیاسی و نظامی کنترل چندانی بر مناطق پیرامون خود مانند خلیج فارس و جزایر آن نداشت. همین ناتوانی امکان تصرف و بهره‌برداری از برخی جزایر را، حتی بدون رضایت حکومت مرکزی ایران، به انگلستان می‌داد.

قشم اولین جزیره‌ای است که انگلیسی‌ها در خلیج فارس از آن بهره‌برداری کردند. کمی پیش از انعقاد پیمان صلح عمومی در ۱۸۲۰م، حکومت انگلیسی هند تصمیم گرفت تا پس از پایان مأموریت سرکوب راهزنی دریایی ترتیباتی برای حفظ امنیت دریانوردی خود در خلیج فارس به‌وجود آورد. به رأی ژنرال کایر، جزیره قشم بهترین انتخاب بود.^۸ فرماندار بمبئی به کاردار انگلیس در تهران دستور داد تا از شاه امتیاز استفاده از جزیره قشم را بگیرد. سرانجام در دسامبر ۱۸۲۰، نیروهای انگلیسی این جزیره را بدون اطلاع و رضایت ایران تصرف کردند. برخی منابع به این نکته اشاره کرده‌اند که هنگام ورود انگلیسیان به جزیره قشم، ساکنان آنجا از ایشان استقبال کرده‌اند. این بدان سبب بود که حاکم عرب محلی و نماینده پادشاه ایران، ملاحسین، رفتار ظالمانه‌ای

(4). Treaty Peace and Perpetuity

(1). Trucial Coast

(2). Depearsianization

با مردم در پیش گرفته بود.^۹ این درحالی بود که دربار ایران این تجاوز را اقدامی خصمانه علیه کشور تلقی کرد، و وقتی مطلع گردید که انگلیسی‌ها استحکاماتی در جزیره بنا کرده‌اند، پیام اعتراضی به هنری و بلاک کاردار انگلستان، در تهران، ارسال کرد. و بلاک با رفتاری احتیاط‌آمیز و مسالمت‌جویانه سعی کرد از نگرانی دربار ایران بکاهد. در این میان امام مسقط و عمان، که خود خراج‌گزار حکومت ایران محسوب می‌شد، تحت شرایطی اجازه‌نامه‌ای برای تأسیس پایگاه در قشم به انگلیسی‌ها داد. حکومت ایران رأساً به این اقدام اعتراض و اعلام کرد که مأموران ایرانی جزیره خود، قادر به ممانعت از راهزنی دریایی هستند. حکومت انگلیسی هند به رغم اعتراض دولت ایران، اظهار داشت که جزایر قشم و هنگام متعلق به امام مسقط است.^{۱۰} ایران در این زمان بر شدت اقدامات دیپلماتیک افزود و نیرویی نظامی به منطقه ساحلی فرستاد؛ و نشان داد که عزم کرده است نیروهای خارجی را از جزیره بیرون کند. سرانجام در سال ۱۸۲۳م و به بهانه بدی آب و هوای قشم، انگلیسی‌ها تصمیم به ترک جزیره گرفتند. اما همزمان، در تکاپوی یافتن جایگزینی برای قشم بودند تا پایگاه خود را در آنجا بنا نهند.

فقدان قدرت دریایی لازم برای رویارویی با اقدامات انگلیسی‌ها ابتکار عمل را از ایران سلب کرده و موجب تجری انگلیسی‌ها شده بود، طوری که آنها در سال ۱۸۲۳م پایگاهی دریایی در باسیرو، جزیره‌ای کوچک در شمال غربی قشم و متصل به آن ایجاد کردند. از این زمان تا ۱۸۸۳م، باسیرو به عنوان پایگاهی دریایی در خدمت منافع انگلستان قرار داشت و اعتراضات حکومت مرکزی ایران در این باره راه به جایی نبرد. از این تاریخ به بعد، باسیرو بیشتر به عنوان انبار زغال‌سنگ مورد استفاده قرار گرفت تا اینکه در ۱۹۱۳م همه تأسیسات دریایی انگلستان به جزیره هنگام انتقال یافت.

از منظر حقوقی، بهانه دولت انگلستان برای تصرف قشم و باسیرو آن بود که بندرعباس از سوی دولت ایران به امام مسقط اجاره داده شده و او نیز اجازه استفاده از قشم و باسیرو را به انگلستان داده است!

طبق اسناد موجود در آرشیوهای انگلستان مانند اداره هند^(۱) از میانه قرن ۱۸م

(1). Indian Office

قبایل عرب، برخی جزایر نظیر قشم، را از حکومت ایران اجاره می کردند. در اوایل قرن ۱۹م، بندرعباس و جزایر تابع آن، یعنی قشم و باسیرو، به اجاره امام مسقط درآمد. انگلستان با صرف نظر از این رابطه حقوقی، تصرف این دو جزیره را به کرات و تا پایان قرن انکار و حضور خود را در آنها با مجوز دریافتی از امام مسقط توجیه می کرد.^{۱۱}

جزایر خارک و خارکو نیز در نیمه اول قرن ۱۹م وارد بازی سیاست انگلستان شد. در اوایل قرن ۱۹م، جان ملکم اهمیت تصرف خارک و ایجاد مقر فرماندهی انگلستان، و حتی برتری استراتژیک این جزیره را بر بندر بوشهر به انگلستان گوشزد کرد. در دسامبر ۱۸۲۷، نیز فرمانده انگلیسی مستقر در بوشهر، آرنولد ویلسن^(۱)، خارک را مناسب ترین محل برای انتقال فرماندهی از بوشهر اعلام کرد. در بهار ۱۸۳۲م طاعون بوشهر را فرا گرفت و انگلیسی ها مقر فرماندهی خود را موقتاً به خارکو انتقال دادند. مسأله تصرف جزیره خارک به دست نیروهای انگلستان با حمله محمد شاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ق/ ۱۸۳۴-۱۸۴۸م) به هرات و قصد تصرف آن وارد مرحله ای جدید شد. این امر در منازعه انگلستان و روسیه برای برتری جویی در افغانستان نقشی مهم داشت.^{۱۲}

هرات در نوامبر ۱۸۳۷ محاصره شد. انگلیسی ها این حمله را با هدف تأمین منافع روسیه در منطقه تلقی می کردند. نتیجه فوری و بلافصل آن نزدیک ساختن روسیه به منافع امپراتوری انگلستان در هند بود.^{۱۳} از این رو وزیرمختار انگلستان در تهران رسماً از سوی دولت انگلیس به این تهاجم اعتراض کرد. پیام های دیگر انگلستان به شاه ایران حاکی از آن بود که این دولت حمله ایران به هرات را دشمنی با خود تلقی می کند. از این رو به بهانه عملیات بازدارنده ایران از ادامه تصرف هرات، در اوایل سال ۱۲۵۴ق/ ۱۸۳۸م جزیره خارک به دست نیروهایی که از هند فرستاده شده بودند اشغال شد. از سوی دیگر خبر رسید که نیروهای انگلیسی به طرف هرات در حرکت هستند. محمد شاه در جمادی الثانی ۱۲۵۴/ سپتامبر ۱۸۳۸ هرات را ترک کرد، ولی مذاکرات دیپلماتیک برای تخلیه خارک از نیروهای انگلیسی حدود ۲ سال به درازا کشید. در ۱۲۵۵ق/ ۱۸۳۹م در پی امضای پیمان تجارتي ایران و انگلستان، زمینه خروج نیروهای انگلیسی

(1). Arnold Wilson

از خارک فراهم شد. قوای انگلیس سرانجام در اواخر ۱۲۵۷ ق/ ۱۸۴۱ م از این جزیره خارج شد.^{۱۴}

در سال ۱۲۵۶ ق/ ۱۸۴۰ م، صدراعظم ایران، حاج میرزا آقاسی در مواجهه با گسترش نفوذ بریتانیا به زیان موقعیت ایران، به‌ویژه عملیات دست‌اندازی به سواحل و جزایر خلیج فارس از سوی نیروهای آن کشور، و بالأخره تصرف خارک، در یک بیانیه غیرمترقبه اعلام کرد که سراسر خلیج فارس و کلیه جزایر واقع در آن به ایران تعلق دارد. مقامات انگلیس که از این اعلامیه و دیگر مواضع صدراعظم ایران در برابر سیاست‌های بریتانیا در ایران خشمناک بودند او را «مرد دیوانه» و «وابسته به روس‌ها» خواندند. اعلامیه حاج میرزا آقاسی که از احساسات ملی‌گرایانه وی سرچشمه می‌گرفت بر این امر استوار بود که خلیج فارس تا پیش از ورود بریتانیا به منطقه به ایران تعلق داشته است.^{۱۵} شایان ذکر است که فقدان نیروی دریایی کارآمد سبب شد تا این بیانیه شجاعانه پشتوانه‌ای عملی نیابد.

در دوره ناصرالدین شاه هم (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ق/ ۱۸۴۸-۱۸۹۶ م) بار دیگر حمله به هرات در دستور کار دولتمردان ایران قرار گرفت تا این شهر را از خطر سقوط و سیطره حاکمان دست‌نشانده قندهار و کابل نجات دهد. در ۱۲۶۸ ق/ ۱۸۵۲ م، ناصرالدین شاه پس از حمله به هرات آنرا طی «فرمانی» به ایران بازگرداند. این حادثه سرآغاز اعتراض و اعمال فشار مجدد انگلستان بر ایران شد. گرچه این فشارها قوای ایران را به عقب‌نشینی از هرات واداشت ولی با حمله مجدد ایران به آنجا در ۱۲۷۲ ق/ ۱۸۵۶ م شکل اعلان جنگ از سوی انگلستان به خود گرفت. این بار نیز جزیره خارک به عنوان وجه‌المصالحه به تصرف انگلیسی‌ها درآمد که از آن به عنوان بیمارستان، انبار زغال‌سنگ و پایگاه هنگ پیاده‌نظام استفاده می‌کردند. مذاکرات میان ایران و انگلستان به امضای قرارداد صلح ۴ مارس ۱۸۵۷ / رجب ۱۲۷۳ در پاریس انجامید که بر اساس آن ایران متعهد به خروج از هرات و به رسمیت شناختن استقلال افغانستان می‌گردید. در پی این توافق، خارک از نیروهای انگلیسی تخلیه شد و در اختیار ایران قرار گرفت.^{۱۶} تحولات خارک و آمد و شد نیروهای انگلیسی در آن نشانگر این نکته است که سرنوشت این جزیره نیز مانند قشم و باسیرو یک‌بار دیگر صرفاً تحت تأثیر منافع حیاتی انگلستان در منطقه رقم

می خورد.

در عهد پادشاهی ناصرالدین شاه، امیرکبیر (۱۲۶۴-۱۲۶۷ق/۱۸۴۸-۱۸۵۱م) برای تأمین و کنترل کامل حاکمیت ایران بر خلیج فارس، دست به ایجاد نیرویی دریایی زد. وزیر خارجه وقت بریتانیا، جاستیس شیل^(۱)، ابتکار ایجاد نیروی دریایی به دست امیرکبیر را چنین تعبیر کرد: «ایران قصد دارد تجارت خود در دریا را خود حمایت کند، بنادرش را مورد حفاظت قرار دهد، حکام نافرمان محلی سواحل خلیج فارس را تحت اختیار درآورد و مانند ترک‌ها در کشتیرانی شطالعرب سهم شود»^{۱۷}. با قتل امیرکبیر، نقشه ایجاد نیروی دریای خلیج فارس نافرجام ماند.

نگرش تحلیلی به تحولات سیاسی جزایر خلیج فارس از آغاز قرن ۱۹م نشان می‌دهد که میزان سودمندی هر جزیره برای تأمین هدف استراتژیک انگلستان، یعنی حفاظت از هندوستان، نقش اساسی در تصرف یا بهره‌برداری از آن جزایر داشته است. جزایری مانند قشم، باسیرو و خارک در نیمه اول قرن ۱۹م با این دیدگاه به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد. جزایر دیگر در آن زمان از چنین اهمیت و حساسیتی در محاسبات سیاسی انگلستان برخوردار نبودند و اشغال یا استفاده از آنها در دوره‌ای دیگر در دستور کار بریتانیا قرار گرفت.

انگلیسیان در ۱۲۸۵ق/۱۸۶۸م، برای تأسیس ایستگاه تلگراف، جزیره هنگام را در نظر گرفتند و به این منظور تقاضانامه‌ای تسلیم حکومت ایران کردند. شاه نیز در مارس همان سال مجوز تأسیس آن ایستگاه را صادر کرد. این مرکز به پیشبرد «متمرکزسازی حاکمیت» که در دستور کار حکومت ناصرالدین شاه قرار گرفته بود نیز کمک می‌کرد. این مرکز مخابراتی تا اواخر دهه ۷۰ قرن ۱۹م مشغول فعالیت بود تا اینکه انگلیسی‌ها بدون اطلاع حکومت ایران آنرا ترک کردند. أخذ مجوز تأسیس از حکومت ایران بر حاکمیت ایران در جزیره صحه می‌گذاشت و شاید همین امر بریتانیا را تشویق به ترک جزیره نمود تا سرنوشت آن نامعلوم باقی بماند^{۱۸}.

چنانچه پیشتر اشاره شد، جزایر خلیج فارس از راه اجاره‌داری به حکمرانان محلی،

(1). Justice Sheil

که اکثراً از ساکنان عرب جنوبی خلیج فارس بودند، اداره می‌شد. این روشی بود که حکومت مرکزی ایران در سایه آن حاکمیت خود را بر منطقه حفظ می‌کرد. اما مشکلات و تنش‌های ناشی از چنین اجاره‌داری در اواخر قرن ۱۹م ایران را بر آن داشت تا به لغو این اجاره‌ها همت گمارد و حاکمیت مستقیم خود را مجدداً اعمال کند. قبل از این اقدام، اعمال حاکمیت ایران بر جزایر از طریق دو اجاره‌داری بزرگ بندرعباس و بندر لنگه صورت می‌گرفت. جزایر هرمز، قشم، باسیرو، هنگام و لارک عملاً تحت اجاره‌داری بندرعباس بود و جزایر سیری، فارور، تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی به همراه چندین جزیره دیگر جزئی از اجاره‌داری بندر لنگه محسوب می‌شد.

سابقه اجاره‌داری بندرعباس به اواخر قرن ۱۲ق/۱۸م می‌رسد. در سال ۱۲۰۸ق/۱۷۹۴م، امام مسقط با غلبه بر طایفه بنی‌معین، که حاکم جزایر قشم و هرمز بودند، از ایران تقاضای اعطاء اجاره‌داری بندرعباس و توابع آنرا کرد و حکومت مرکزی پذیرفت. این اجاره‌داری مجدداً در زمان فتحعلی شاه در سال ۱۲۳۳ق/۱۸۱۸م به امام جدید مسقط اعطاء شد. انقیاد اجاره‌داری بندرعباس نسبت به حاکم فارس و پرداخت مالیات به حکومت ایران تا سال ۱۲۵۱ق/۱۸۳۵م ادامه داشت. در این سال این اجاره‌داری از تعهدات خود سر باز زد، و تلاش حکومت ایران برای اعمال حاکمیت خود بر بندرعباس تا سال ۱۸۵۵م بی‌نتیجه ماند، تا اینکه در همین سال صدراعظم وقت ایران، میرزا آقاخان نوری، سپاهی به بندرعباس اعزام کرد و حاکم آنجا را شکست داد. او همچنین در نامه‌ای به وزیر مختار بریتانیا کلنل شیل، نه تنها از سیاست‌های بریتانیا در خلیج فارس، که بر ضد منافع مستقیم ایران بود، شکایت کرد، بلکه پیشینه روابط سنتی و تاریخی ایران را با امام مسقط به وی گوشزد کرد.^{۱۹} پس از این شکست، امام مسقط مجدداً در سال ۱۲۷۲ق/۱۸۵۶م اجاره بندرعباس و توابع آنرا از حکومت مرکزی ایران خواستار شد. حکومت ایران این تقاضا را پذیرفت و اجاره‌نامه بیست ساله‌ای به وی اعطاء کرد.^{۲۰} اعطاء این اجاره پس از نافرمانی‌های گذشته امام مسقط و پیمان شکنی‌های مکرر نشان از محدودیت توان و عوامل اقتدار حکومت وقت ایران در نقاط دورافتاده قلمرو کشور داشت. به هر حال امام مسقط بر اساس شرایط این قرارداد می‌بایست تابعیت ایران را می‌پذیرفت، پرچم ایران را همراه در بندرعباس می‌افراشت، به اتباع خارجی اجازه

ورود به نواحی تحت‌الاجاره را نمی‌داد و از واگذاری یا اجاره این بندر و توابع آن به نیروهای خارجی پرهیز می‌کرد.^{۲۱}

در پی تحولاتی در مسقط، حکام این منطقه تقاضاهای دیگری برای اخذ اجاره‌داری بندرعباس از حکومت مرکزی ایران کردند، ولی با توجه به سرکشی و قصد برخی از آنها برای ضمیمه کردن بندرعباس به مسقط، دولت مرکزی ایران در سال ۱۲۸۶ق/ ۱۸۶۹م اقدام به بازپس‌گیری بندرعباس و توابع آن کرد و تقاضای حاکم جدید مسقط را برای اخذ اجاره‌داری بندرعباس نپذیرفت. شاه ایران اظهار داشت که وی دیگر هرگز با اجاره مجدد این بندر و توابعش موافقت نخواهد کرد.^{۲۲} از آن پس اداره بندرعباس در دست حاکم ایرانی قرار گرفت. در ۱۸۸۷م، که شکل‌گیری ایالت بنادر و جزایر خلیج فارس تشکیل شد، بندرعباس بخشی از این ایالت به‌شمار آمد.

اجاره‌داری بندر لنگه و توابع آن، از اواخر قرن ۱۲ق/ ۱۸م، به گروهی از جواسم که ساکن لنگه و قشم بودند واگذار گردید. این گروه از جواسم که قبل از سلطنت کریم خان زند، و در پی درگیری‌ها و مسائل بومی و قبیله‌ای به نواحی شمالی خلیج فارس کوچ کرده بودند، بعدها با کسب تابعیت ایرانی، قراردادهایی برای اجاره بندر لنگه با حکومت ایران منعقد کردند. این قراردادهای در مقاطع مختلف تمدید می‌شد یا قرارداد جدیدی با حاکم تازه به قدرت رسیده منعقد می‌گردید. در سال ۱۳۰۲ق/ ۱۸۸۵م شیخ قزیب، که با قتل شیخ یوسف به قدرت رسیده بود و قراردادی جدید با حکومت ایران منعقد کرده بود، پس از مدتی بدون اجازه این دولت، حکومت لنگه را از آن خود دانست و برای مبارزه با دولت ایران از جواسم عمان کمک خواست، لیکن آنها از کمک به وی خودداری کردند. اقدامات شیخ قزیب حکومت تهران را واداشت تا به خودمختاری جواسم بندر لنگه برای همیشه پایان دهد. با تجدید نظر دولت ایران در طرح تقسیمات کشوری و تقسیم کشور به ۲۷ ایالت و تعیین بنادر و جزایر خلیج فارس به عنوان استان بیست و ششم، بندر لنگه و جزایر تابع آن ضمیمه این استان شد.^{۲۳} در آن زمان حاج محمد مهدی ملک‌التجار حاکم آن ایالت بود و دولت ایران او را مأمور برانداختن جواسم لنگه کرد. شیخ قزیب در یک مأموریت غافلگیرانه، دستگیر و به تهران فرستاده شد و تا زمان مرگ مجبور شد همانجا بماند. به این ترتیب حکومت جواسم لنگه، در سال

۱۳۰۴ ق/۱۸۸۷ م و پس از قریب به یک قرن برچیده شد.^{۲۴} در سپتامبر همان سال دولت ایران پرچم کشور را در جزیره سیری، از توابع لنگه، برافراشت. دولت بریتانیا به این اقدام اعتراض کرد و اعلام داشت که حکمرانی شیوخ جواسم بر لنگه و جزیره سیری موروثی بوده است و هیچ یک به عنوان نایب الحکومه ایران بر آن جزایر حکم نمی رانده اند بلکه مستقل بوده اند. چندین یادداشت دیپلماتیک در این موضوع میان بریتانیا و ایران مبادله شد.^{۲۵}

مذاکرات و کوشش های دیپلماتیک تغییری در موضع طرفین ایجاد نکرد. ایران بر اعمال حاکمیت خویش بر بنادر و جزایر باز پس گرفته، عزم راسخ تری از خود نشان داد. بریتانیا نیز همچنان نسبت به تعلق حاکمیت این منطقه به جواسم اصرار داشت. پس از برانداختن جواسم، حکومت موقت لنگه و جزایر تنب و ابوموسی به نصرالله خان کازرونی سپرده شد. دولت ایران یک پادگان در بندر لنگه ایجاد کرد و حدود ۲۰۰ نفر سرباز در آنجا نشاند، و همزمان یک پادگان دیگر نیز در جزیره سیری تأسیس کرد. اما به این علت که جزیره های تنب و ابوموسی از توابع بندر لنگه محسوب می شدند، و کسی در آن زمان منکر این موضوع نبود، از فرستادن نیرو به آنجا و احداث پادگان خودداری کرد.^{۲۶}

بررسی نقشه ها و گزارش ها

به رغم حضور درازمدت جواسم در بنادر و جزایر خلیج فارس در قرن ۱۹ م، گزارش های مسئولان و محققان انگلیسی و غیرانگلیسی، و همچنین نقشه های ترسیم شده در این دوره، حاکی از تعلق مالکیت این جزایر و بنادر به ایران است. به عبارت دیگر گزارش ها و نقشه های باقی مانده از قرن ۱۳ ق/۱۹ م. با ادعای ایران برای حاکمیت و مالکیت بر جزایر خلیج فارس مطلقاً همسویی و همخوانی دارد. تنها زمانی که اعمال روزافزون حاکمیت ایران بر خلیج فارس و جزایر آن، منافع انگلستان را در این منطقه تهدید می کرد، موضع گیری انگلستان نسبت به مسئله حاکمیت ایران دستخوش تغییر می شد. اسناد و نقشه های مذکور در ذیل، به عنوان مجموعه ای کوچک از گزارش ها و نقشه های موجود، گواهی بر این مدعا است.

گزارش رسمی کاپیتان جرج بارنز^(۱)، از نیروی دریایی بمبئی، در ۲۵ اوت ۱۸۲۹ به حکومت بمبئی دربارهٔ جزایر و سواحل ایرانی، ضمن بر شمردن جزایر متعلق به ایران، از جمله جزایر تنب و ابوموسی، خارک و خارکو، شیتوار، هندورابی، فارور، سیری، باسیرو، قشم، لارک، هرمز، بوشیب و هنگام با ترسیم نقشه‌ای تعلق این جزایر را به ایران نشان می‌دهد.^{۲۷}

در سال ۱۲۸۰ ق/۱۸۶۴ م، در اولین چاپ راهنمای خلیج فارس^(۲)، که دریاداری هند دربارهٔ بندر لنگه منتشر کرد، از جزایر توابع لنگه نام برده شده است که در میان آنها نام تنب کوچک و بزرگ، ابوموسی و سیری کاملاً مشهود است.^{۲۸} در چاپ دوم آن در ۱۸۷۰ م نیز از این جزایر به عنوان توابع بندر لنگه در استان فارس یاد شده است.^{۲۹}

در میان این نقشه‌ها، مهم‌ترین آنها نقشهٔ رنگی ایران است که وزارت جنگ انگلستان در سال ۱۸۸۶ م منتشر کرده است. در این نقشه که به دست بخش اطلاعات آن وزارتخانه تهیه شده، همهٔ جزایر ایرانی از جمله تنب و ابوموسی به رنگ خاک ایران رنگ‌آمیزی شده است. یک نسخه از این نقشه به دستور وزیر خارجهٔ وقت انگلستان، لرد سالیسبوری^(۳) در ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ به وزیرمختار انگلستان در تهران تسلیم و در مراسمی خاص به ناصرالدین شاه تقدیم شد. لرد سالیسبوری خطاب به ناصرالدین شاه نوشته است که امیدوار است این نقشه مفید باشد و مورد توجه پادشاه، که به کرات تقاضای اطلاعات جغرافیایی خلیج را کرده است، واقع شود.^{۳۰} نسخه‌ای از این نقشه هم به درخواست وزیرمختار ایالات متحده در اختیار آن دولت قرار گرفت. وقتی این نقشه به شاه ایران ارائه شد، او با مشاهدهٔ نقشه فوراً اظهار کرد که جزایر تنب و ابوموسی به شهادت بریتانیا جزئی از خاک ایران به شمار می‌رود. این امر دولت بریتانیا را با مشکل جدیدی در زمینهٔ حاکمیت جزایر مزبور مواجه ساخت. در پی این مسأله، وزیر خارجهٔ بریتانیا بخشنامه‌ای صادر و طی آن اعلام نمود که هیچ نقشه‌ای نباید بی‌اجازهٔ او به دولت‌های دیگر داده شود. نقشهٔ مذکور دو بار دیگر هم در سال‌های ۱۸۹۱ م و ۱۸۹۸ م تجدید چاپ شد، ولی هیچ‌گونه تغییری در آن داده نشد. این نقشه اساس ترسیم نقشهٔ

(1). Captain George Barnes

(2). Persian Gulf Pilo

(3). The Marquis of Salisbury

ایران، افغانستان و بلوچستان گردید که به دستور لرد کرزن در سال ۱۸۹۱ م ترسیم شد.^{۳۱} در ۱۹۲۴ م دولت بریتانیا اعلام کرد که ترسیم جزایر تنب به رنگ نقشه ایران اشتباه بوده است و «این خطا از سوی دولت فحیمه بریتانیا بسیار موجب تأسف است» و این نقشه «نباید به عنوان بیانیه رسمی دولت انگلستان نسبت به وضعیت جزایر مزبور تلقی شود»^{۳۲}.

علاوه بر اسناد و نقشه‌های رسمی و غیررسمی که انگلستان منتشر می‌کرد، دیگر مدارک اروپایی و آمریکایی نیز جزایر مزبور را به عنوان بخشی از قلمرو ایران ترسیم کرده‌اند. از میان این منابع *اطلس بین‌المللی واکر*^(۱)، *اطلس لوسوگ*^(۲) و *بالآخره اطلس تایمز*^(۳) را می‌توان برشمرد.

اقدامات حکومت قاجار برای اعمال حاکمیت بر جزایر و بنادر خلیج فارس

رخدادهای قرن ۱۹ م تا پایان دهه ۷۰ نشانگر توانایی و توجه غیرمتمرکز ایران برای اعمال حاکمیت خود بر خلیج فارس و جزایر تابع آن است. سال‌های ۱۸۸۷-۱۹۰۰ م به سبب تلاش‌های ایران در اعمال این حاکمیت و اتخاذ سیاست فعال و پویا، سال‌های قابل توجهی است. این تلاش‌ها شامل ایجاد یک نیروی دریایی کوچک، تغییر در طرح تقسیمات کشوری و مأموران دولتی، برقراری روابط نزدیک با شیوخ کرانه‌های جنوبی خلیج فارس و استقرار پست‌های گمرکی در برخی بنادر و جزایر مانند بندر لنگه و جزایر قشم و کیش بوده است. رهبران این فعالیت‌ها عبارت بودند از: امین‌السلطان صدراعظم وقت ایران، و حاجی احمد خان نایب‌الحکومه بوشهر و ملک‌التجار. نخستین گام در جهت اعمال حاکمیت مؤثر بر بنادر و خلیج فارس ایجاد یک نیروی دریایی کوچک بود. چه، به رغم اقدامات کسانی مانند امیرکبیر در گذشته، تا اواخر قرن ۱۳ ق/۱۹ م ایران هنوز نیروی دریایی نداشت. این در حالی بود که همسایگان ایران، حتی شیخ‌نشین‌های کوچک خلیج فارس، اقداماتی در این زمینه انجام داده بودند. در این باره، فریدون میرزا،

(1). Walker's International Atlas

(2). Levasseur Paris 1891

(3). Times, London, 1895

حکمران فارس، در بخشی از نامه‌اش به صدراعظم وقت ایران چنین نوشته است: «کل دولت‌ها کشتی جنگی دارند حتی امام مسقط و محمدعلی پاشا. شما فعلاً یک یغله و ماشویه هم در عمان ندارید، اسمش بحرالعجم است، به هیچ‌وجه به شما مدخلیت ندارد»^{۳۳}.

به این منظور، دولت ایران دستور خرید چند فروند کشتی را از بریتانیا و فرانسه صادر کرد، اما این کوشش هم ثمربخش نبود. سرانجام در سال ۱۸۸۵م ایران موفق شد، دو فروند کشتی به نام‌های پرسپولیس و شوش از آلمان بخرد. این کشتی‌ها در بوشهر مستقر شد و هسته نیروی جدید دریایی ایران را تشکیل داد. این اقدام نگرانی انگلستان را برانگیخت و یک سال پس از خرید این کشتی‌ها ایران مجدداً گفتگو با انگلستان درباره مسئله تعلق بحرین به ایران را در دستور کار قرار داد. تا آنجا که به طرح تقسیمات کشوری مربوط می‌شد، حکومت‌های پس از صفویه تا بدان روز هیچ‌گونه تغییری در آن نداده بودند. در عهد ناصری، در سال ۱۸۸۷م در پی تصمیم به متمرکزسازی حکومت^(۱) این طرح دستخوش تغییر گردید و در نتیجه آن بنادر و جزایر خلیج فارس از استان فارس جدا شد و به صورت استان بیست و ششم ایران درآمد. همسو با این تحول، تغییراتی نیز در جایگزینی مأموران دولتی داده شد و شاهزاده محمد میرزا به عنوان حاکم جدید استان بنادر و جزایر خلیج فارس منصوب گردید.

آنچه بیش از همه نگرانی بریتانیا را نسبت به اقدامات ایران افزایش داد، تشدید و تحکیم روابط سیاسی ایران با شیوخ سواحل بود. در اوایل سپتامبر ۱۸۸۷، نماینده صدراعظم ایران در خلیج فارس، سرتیپ حاجی احمد خان دریابگی، به ابوظبی رفت و با شیخ زاید بن خلیفه مذاکره کرد. این مذاکرات بر محور دو هدف اساسی ایران صورت می‌گرفت. یکی پایان بخشیدن به نفوذ انگلستان در امارات متصالحه؛ و دیگری ایجاد روابط نزدیک میان این شیوخ و حکومت ایران که ظاهراً با هدف شکل دادن حکومت مطلقه^(۲) بر شیوخ صورت می‌گرفت^{۳۴}.

ملاقات سرتیپ حاجی احمد خان با شیخ ابوظبی و دوبی به انعقاد قراردادی

(1). Centralization

(2). Suzerainty

مبنی بر تجدید روابط دوستانه با ایران انجامید. این پیمان به جلب موافقت شیوخ نامبرده مبنی بر عدم کمک به جواسم لنگه و سرانجام برکناری آنها از حکومت لنگه انجامید.

بریتانیا اقدامات دولت ایران برای احیاء نفوذ سیاسی خود در خلیج فارس را سیاست خصمانه علیه خود تلقی کرد و دولت آن کشور در صدد برآمد تا با عقد قراردادهایی با شیوخ منطقه در ۱۸۹۲م تحت عنوان «تعهدات انحصاری»^(۱)، تصمیم‌گیری سیاسی را از آنها سلب کند و در اختیار بریتانیا قرار دهد. در این قراردادها ماده‌ای به این مضمون گنجانده شده بود که شیخ امضاکننده قرارداد از سوی خود و اخلافش تعهد می‌کند که از تاریخ امضای قرارداد، قلمرو حکومت خود را به هیچ کشوری جز بریتانیا الحاق یا اجاره ندهد و نفروشد و هیچ‌گونه مذاکره‌ای برای عقد قرارداد سیاسی یا تجارتي با هیچ دولتی انجام ندهد مگر با توافق و تصویب بریتانیا. این عمل بریتانیا موانعی را در تجدید روابط دوستانه ایران با امارات خلیج فارس به وجود آورد. ولی در عین حال دولت ایران به تلاش خود برای تحکیم و تعمیق روابط با شیخ ابوظبی و جدا کردن وی از حکام امارات دیگر ادامه داد.^(۲) در ۲۱ مارس ۱۸۹۹، مدیریت گمرکات ایران به جوزف نوز^(۳) بلژیکی سپرده شد. در پایان قرن ۱۹م، تمامی پست‌های گمرکی کشور تحت مدیریت مستقیم گمرک شاهنشاهی درآمد که پست‌های کلیدی آنرا بلژیکی‌ها اداره می‌کردند. دولت ایران برای اعمال حاکمیت مؤثرتر بر منطقه به استقرار پست‌های گمرکی در برخی از جزایر نیز همت گماشت. این پست‌ها در ۱۹۰۱م در قشم، ۱۹۰۲م در کیش، ۱۹۰۴م در هنگام و ۱۹۰۵م در شیخ شعیب (لاوان) تأسیس گردید. جزایر سیری، ابوموسی و تنب بزرگ نیز برای ایجاد پست گمرکی تعیین شده بودند.^(۴)

رقابت نیروهای خارجی در خلیج فارس

در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، به سبب افزایش رقابت کشورهای خارجی به‌ویژه آلمان، روسیه و بریتانیا، خلیج فارس و جزایر و بنادر آن از اهمیت استراتژیک

(1). Preliminary Exclusive Assurances

(2). Joseph Naus

ویژه‌ای برخوردار گردید. دولت آلمان در صدد برآمد راهی از هامبورگ به خلیج فارس احداث و پایگاهی در آنجا مستقر کند. به این ترتیب در سال ۱۳۱۳ ق/۱۸۹۵ م اولین کشتی تجارتی آلمان و به دنبال آن یک کشتی جنگی آن کشور وارد خلیج فارس شد. تجار آلمانی نیز به افتتاح تجارتخانه و توسعه فعالیت تجارتی در منطقه اقدام ورزیدند. در سال ۱۸۹۷ م دولت آلمان کنسولگری خود را در بوشهر ایجاد نمود که فعالیت آن موجب گسترش خط کشتیرانی آلمان در خلیج فارس شد. علاوه بر این، آلمانی‌ها، برای افزایش نفوذ خود در خلیج فارس، با دولت عثمانی اتحاد نظامی برقرار کردند و در سال ۱۸۹۹ م موفق به اخذ امتیاز ساختن راه آهن برلن - استانبول - بغداد شدند. آنها به سبب اهداف خود در منطقه به کویت هم چشم دوخته بودند.

بریتانیا که افزایش حضور آلمانی‌ها را در کویت تهدیدی نسبت به موقعیت خود در خلیج فارس تلقی می‌کرد، با تهدیدهای سیاسی و نظامی سرانجام موفق شد تا در اوایل قرن ۲۰ م آنها را از صحنه رقابت خلیج فارس خارج سازد.^{۳۷}

روس‌ها به نوبه خود، قبل از انقلاب اکتبر، برای گسترش نفوذ در منطقه خلیج فارس اقداماتی انجام داده بودند. این اقدامات، بریتانیا را که در قرن ۱۹ م خلیج فارس را به صورت یک «دریاچه انگلیسی»^(۱) درآورده بود و از آن به عنوان سپر محافظتی هندوستان استفاده می‌کرد، دچار نگرانی ساخت. در ۱۸۹۹ م انگلیسی‌ها به اطلاعاتی درباره قصد روسیه برای به دست آوردن بندری در تنگه هرمز، بندرعباس، قشم، لارک، هنگام، برای تأمین پایگاهی برای ایجاد خط آهن شمال و جنوب دست یافتند.^{۳۸} ورود کشتی گیلیک^(۲) به بندرعباس در اوایل سال ۱۹۰۰ م و تقاضای کاپیتان آن از حاکم بندرعباس برای پهلو گرفتن در آنجا، این اندیشه را در انگلیسی‌ها تقویت کرد که روس‌ها در جستجوی پایگاهی دریایی در خلیج فارس هستند. به‌ویژه وقتی گزارش داده شد وزیرمختار روسیه در تهران تقاضایی را مبنی بر به دست آوردن امتیاز سوخت‌گیری در بندرعباس یا هر بندر و جزیره دیگری در نزدیکی تنگه هرمز تقدیم مسئولان ایرانی کرده است، نگرانی بریتانیا دوچندان شد.^{۳۹}

(1). Pax Britannica

(2). Gillick

لرد کرزن، نایب‌السلطنه هندوستان، چشم‌انداز این واقعه را بسیار جدی تلقی کرد و اظهار داشت «من واگذاری امتیاز یک بندر به روسیه در خلیج فارس را توسط هر قدرتی به عنوان توهین مستقیم به بریتانیای کبیر دانسته، آنرا برهم زدن غیرمسئولانه حفظ وضع موجود^(۱) و نزدیک به جنگ تلقی می‌کنم»^{۴۰}.

در آغاز قرن ۲۰م، بریتانیا روابط دوستانه خود را با ایران رو به ضعف می‌دید و تصور می‌کرد که نفوذش در دربار ایران کاهش یافته است. در سال ۱۹۰۱م، لرد کرزن اظهار داشت که «در مدت ۲۵ سال گذشته هیچ‌گاه حیثیت و نفوذ انگلستان به این درجه در ایران تنزل نکرده است». سر آرتور هاردینگ وزیرمختار بریتانیا در تهران، نیز از مقام و اهمیت روس‌ها در دربار ایران گزارش داد و نوشت روس‌ها ایران را خانه خود تلقی می‌کنند و آنها هم خود را ملزم می‌دانند تا با سفارت روسیه حسن سلوک داشته باشند^{۴۱}. اما نگرانی اصلی دولت بریتانیا، ایجاد پایگاه دریایی روسیه در خلیج فارس بود که احتمال آن روز به روز قوت بیشتر می‌یافت. سفیر روسیه در لندن در ملاقات با وزیر خارجه بریتانیا در ۱۹۰۳م اظهار کرده بود «اگرچه انگلیسی‌ها در خلیج فارس رفت و آمد دارند دلیلی ندارد دولت روس بندری در آنجا برای تجارت خود نداشته باشد»^{۴۲}. از سوی دیگر، دفتر مستعمرات هند بریتانیا^(۲) در نوامبر ۱۹۰۰ نگرانی خود را از تهدید روسیه نسبت به منافع انگلستان در خلیج فارس اعلام کرده بود. در اوایل ۱۹۰۲م، در جلسه‌ای محرمانه وزارت خارجه بریتانیا تصمیم گرفت، با توجه به احتمال توسعه‌طلبی روسیه در خلیج فارس، جزایر استراتژیک در تنگه هرمز یا نزدیکی آنرا تصرف کند^{۴۳}. وزارت مستعمرات هند به نایب‌السلطنه هندوستان دستور داد چنانچه روس‌ها در بندرعباس پرچم افراشتند یا در آنجا نیرو پیاده و یا سعی در اشغال یا کنترل بندر کردند، به آن اعتراض کند و اگر به‌رغم این اعتراض روس‌ها پرچم خود را در بندرعباس پایین نیاوردند، او پرچم بریتانیا را در هرمز یا هنگام یا قشم و یا هر جزیره‌ای، که از نظر مقامات نیروی دریایی واجد بهترین مزیت برای پایگاه دریایی در همسایگی روس‌ها باشد، برافرازد^{۴۴}.

(1). Statusque

(2). The British India Office

در پی این تحولات، دولت بریتانیا از نیروی دریایی هند خواست که همه بنادر و جزایر ایران را در خلیج فارس بررسی کند و درباره موقعیت، تسهیلات بندری و امکان بهره‌برداری از آنها گزارش دهد. همچنین خواست تا در این گزارش ادعاها و زمینه‌های لازم برای اشغال جزایر ایرانی ارائه شود و با شیخ یا مقام محلی در این جزایر روابط مستقیم برقرار گردد. بررسی این مسأله به کلنل کمبل، کارگزار سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، محول شد. وی پس از انجام تحقیقات لازم در گزارش محرمانه خود در ماه می ۱۹۰۱ نوشت، «هیچ رئیس یا مقام محلی مستقلی در این جزایر که بتوانیم با او رابطه‌ای ایجاد کنیم وجود ندارد. غیر از پایگاه بندری باسیرو که تحت تصرف ماست سایر جزایر تحت حاکمیت ایران است»^{۴۵}.

به این ترتیب، تلاش‌های بریتانیا برای کنترل جزایر قشم، هرمز و یا هنگام ناکام ماند. اما حوادثی چند توجه دولت بریتانیا را معطوف به جزایر استراتژیک تنب بزرگ و ابوموسی نمود. این زمان، نقطه آغازین منازعه ایران و انگلیس بر سر جزایر مزبور است. در ۱۹۰۲م، بندر لنگه اهمیت اقتصادی خود را از دست داده بود و تجار ایرانی به جزیره ابوموسی روی آورده بودند. سایر تجار و کشتی‌های راهداری دریایی انگلیس و ایران نیز بدان سو رو کرده بودند. این امر حساسیت بریتانیا را درباره اعمال حاکمیت مؤثر ایران بر خلیج فارس برانگیخت؛ و با استقرار پست‌های گمرکی در جزایر و همچنین پیش‌بینی استقرار این پست‌ها در جزایر سیری، ابوموسی و تنب بزرگ نگرانی مقامات انگلیسی افزایش یافت. باید توجه داشت که کارگزاران بریتانیا در خلیج فارس قبلاً توجه دولتمردان انگلیسی را به اهمیت استراتژیک این جزایر معطوف کرده بودند. در ژانویه ۱۹۰۳، کارگزار سیاسی انگلیس در خلیج فارس ترس خود را از جایگزینی ابوموسی به جای لنگه، به عنوان بندری برای مراجعه کشتی‌های انگلیسی، ابراز کرد. وی معتقد بود این امر منتهی به «ادعای سرزمینی نسبت به این جزیره از سوی حکومت ایران خواهد شد»^{۴۶}.

کلنل کمبل مأموریت یافت تا بهانه‌ای برای اشغال جزایر تنب بزرگ و ابوموسی بیابد. وی در گزارش مورخ ۳ آوریل ۱۹۰۳ از سوی حکومت هند مدعی شد که با به جریان انداختن یک پرونده بایگانی شده می‌توان به نام شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه و «به‌عنوان

نشانه مالکیت» در این جزایر پرچم افراشت^{۴۷}. کلنل کمبل، اولاً اظهار کرد که شیخ شارجه اسنادی به شکل نامه از رؤسای پیشین عرب در لنگه دارد که در آنها ادعای جواسم بر این جزایر را پذیرفته‌اند و ثانیاً، معتقد بود که دولت ایران هیچ‌گاه بر جزیره تنب حاکمیتی اعمال نکرده است^{۴۸}. لذا دولت هند بریتانیا در سال ۱۹۰۳ م طی نامه‌های سری به شیخ شارجه به‌طور رسمی و آشکار دستور داد که جزایر تنب بزرگ و ابوموسی را اشغال کند و پرچم خود را در این جزایر برافرازد. این تصمیم در سال‌های ۱۹۰۳-۱۹۰۴ م به اجرا درآمد.

ایران بی‌درنگ نسبت به این حادثه واکنش نشان داد. نوز، که ابتدا مدیر کل گمرکات و سپس وزیر کل گمرکات ایران شده بود، به مسیو دامبرین^(۱) بلژیکی، رئیس گمرکات جنوب، دستور داد تا در همه بنادر و جزایر مورد نظر در خلیج فارس پست‌های گمرکی دایر کند. دامبرین برای اجرای این دستورات در آوریل ۱۹۰۴ به همراه تعدادی از مأموران گمرکی ایران وارد جزایر تنب و ابوموسی شد. وی با توجه به اینکه جزایر مذکور را متعلق به ایران می‌دانست، پرچم شارجه را پایین کشید و به جای آن پرچم سه رنگ ایران را برافراشت و چند نفری از مأموران گمرک را در هر دو جزیره مستقر کرد^{۴۹}.

بریتانیا که در گذشته عملیات خود را بر روی جزایر به بهانه تهدید روسیه توجیه می‌کرد، این بار نیز گفت که اقدامات ایران در تنب بزرگ و ابوموسی را مأموران گمرک در پی تحریک روس‌ها انجام داده‌اند. کاکس، که بعدها به عنوان و شغل سر پرسی کاکس وزیرمختار بریتانیا در تهران گرفت، موضوع را بلافاصله به نایب‌السلطنه هند لرد کرزن، گزارش داد.

مقامات انگلیسی نامه‌هایی تهدیدآمیز به مقامات ایرانی نوشتند و متذکر شدند اگر با تقاضای آنان برای پایین آوردن پرچم ایران در جزایر موافقت نشود، متوسل به زور خواهند شد^{۵۰}.

درباره واکنش در برابر ایران، میان وزارت خارجه بریتانیا و حکومت انگلیسی هند اختلاف نظر وجود داشت. وزارت خارجه بریتانیا که با پیشنهاد کرزن برای مداخله نظامی

(1). Dambrain

موافق نبود از وزیرمختار بریتانیا در تهران، سر آرتور هاردینگ^(۱)، درباره چگونگی واکنش نسبت به ایران نظرخواهی کرد. هاردینگ معتقد بود که قبل از اجرای پیشنهاد کرزن باید به دولت ایران فرصت داده شود تا بدون قدرت نظامی پرچم خود را فرود آورد. دولت بریتانیا با این پیشنهاد موافقت کرد و قرار بر این شد که موضوع از مجاری دیپلماتیک پیگیری شود. بدین منظور با نوز در وزارت گمرکات تماس گرفتند. نوز اظهار کرد که مسیو دامبرین از سوی وی و به خواست مشیرالدوله وزیر خارجه وقت، در جزایر مزبور پست گمرکی مستقر کرده است.^{۵۱}

در این دوره از یک سو، ایران در آستانه انقلاب مشروطه قرار داشت و کشور درگیر نزاع و نابسامانی شده بود؛ و از سوی دیگر روسیه، رقیب دیرینه بریتانیا، در ۱۹۰۴م وارد جنگ با ژاپن شده بود. شکست روسیه از ژاپن و در پی آن بروز آشوب و انقلاب در روسیه، این دولت را ناتوان کرد و اجازه نداد به تهدیدهای بریتانیا نسبت به خاک ایران واکنش جدی نشان دهد. فقدان موازنه قدرت میان بریتانیا و روسیه از شانس ایران برای بهره‌گیری از یک قدرت در مقابل دیگری به شدت کاست. حکومت ایران در این شرایط، و با وجود تهدیدات داخلی و خارجی، تسلیم خواسته‌های بریتانیا، که قدرت نظامی خویش را در سواحل خلیج فارس به رخ ایران می‌کشید و همچنین جزیره هنگام را اشغال کرده بود، گردید. در نتیجه، دولت ایران توافق کرد که پست‌های گمرکی خود را از جزایر تنب و ابوموسی برچیند، اما با این شرط که تا زمان حل و فصل مسالمت‌جویانه این مسأله، هیچ‌یک از دو کشور ایران و شارجه پرچمی در آنجاها برنیفزازند.^{۵۲}

درباره اینکه بریتانیا آن شرط را پذیرفت و بدان متعهد شد یا نه، اظهارات مختلف از سوی ایران و بریتانیا بیان شده است. در هر صورت، پس از چندی پرچم شیخ شارجه دوباره در این جزایر برافراشته شد، و حکومت ایران بارها به این امر اعتراض کرد. عین‌الدوله به خواست مظفرالدین شاه، به افراشتن پرچم شارجه و نقض تفاهم طرفین مبنی بر حفظ وضع موجود به هاردینگ اعتراض کرد، اما بریتانیا به اعتراضات ایران

(1). Sir Arthur Harding

توجهی نکرد و از ضعف نظامی و شرایط بحرانی ایران، که در پرتگاه جنگ داخلی قرار گرفته بود، به نفع خود استفاده برد. با این حال ایران حتی در بدترین شرایط حاضر نشد از حق حاکمیت خود بر جزایر تنب و ابوموسی صرف نظر کند.

در سال ۱۹۰۷م، روسیه و انگلیس به توافق رسیدند تا برای نفوذ بیشتر در ایران، آنرا میان خود تقسیم کنند. بر این اساس، تمام مناطق جنوبی ایران از جمله بخش‌های شمالی خلیج فارس و دریای عمان جزء منطقه نفوذ بریتانیا درآمد و اختلاف‌های دو دولت روسیه و بریتانیا در اواخر قرن ۱۹م به‌طور موقت پایان یافت و منافع بریتانیا در خلیج فارس از سوی روس‌ها به رسمیت شناخته شد. با فرونشستن تب انقلاب مشروطه، حکومت قاجار متوجه شد که برای رویارویی با بریتانیا فرصت را از دست داده است و آن کشور به قدرت مسلط و بلامنازع خلیج فارس مبدل شده است.

با این حال، تا پایان عصر قاجار و قبل از روی کار آمدن حکومت پهلوی، دولت ایران چندبار دیگر درصدد برآمد تا حق حاکمیت خود را بر جزایر یاد شده اعمال کند و مذاکراتی به این منظور از جمله در سال ۱۹۱۳م با دولت بریتانیا انجام داد، اما با کمترین نرمشی از سوی آن دولت مواجه شد. یک سال پس از انجام این مذاکرات، جنگ جهانی اول آغاز گردید و مسئله منازعه بر سر حاکمیت جزایر خلیج فارس مسکوت ماند. پس از پایان جنگ در ۱۹۱۹م، ایران تلاش‌های خود را برای بازپس‌گیری و اعمال حاکمیت بر جزایر از سر گرفت و در موارد مختلف، از جمله بهره‌برداری از معادن خاک سرخ جزیره ابوموسی و استقرار چراغ فانوس دریایی، به دولت بریتانیا اعتراض کرد، اما این اختلافات دیرینه همچنان باقی ماند تا در سال‌های آتی و در چارچوب سیاست‌های جدید اقتدارخواهانه و تمرکزگرای رضا شاه مورد چالش قرار گرفت.

پی‌نوشت

۱. از جمله نویسندگانی که قائل به خلیج فارس به‌عنوان سپر دفاعی هندوستان بودند می‌توان آلفرد تیلور ماهان را نام برد. او که افسر نیروی دریایی آمریکا بود، واضح تئوری قدرت دریایی بود (هر کشوری که راه‌های دریایی را کنترل کنند جهان را کنترل می‌کند). درباره جزئیات نک:
۱۳. Kashani-Sobet, 217
۱۴. Correspondence concerning the British occupation of kharg Island
۱۵. مجتهدزاده، ۴۱، ۴۲
۱۶. Curzon, 405
۱۷. آدمیت، ۳۰۲
۱۸. Laithwaite, *India Memorandum ...* , II/1305
۱۹. متن نامه میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران به کلنل جاستیس شیل وزیر مختار بریتانیا در تهران، ۱۳ ذیقعه ۱۲۷۱، نک: مجتهدزاده، ۱۹
۲۰. Saldanha, *Resumption in ...*
۲۱. «Pers-Muscat Treaty of 1856 on Bander Abbas and bland Dependencies»
۲۲. Seyyed Turki applies for the release of Bander Abbas
۲۳. Rendel Forwards to Laithwaite a brif on the history of Tunb and AbuMusa
۲۴. Lorimer, I/2086
۲۵. India office, R/ 15/ I/ 196
۲۶. جعفری ولدانی، ۹۴
۲۷. Taylor, *Political ...*
۲۸. Constable, 158
۲۹. ibid
۳۰. Map of Persia (six sheets) Compiled in the Intelligence branch
- Adelson, 22, 23
2. «Malcom ... », 136
3. Saldanha, «Projected Occupation ... »
۴. در خصوص وضعیت بومی و قبایل خلیج فارس نک: Miles, 423; Bavand, 25-27
5. *Expedition proposed against the piratical stronghold in the Persia-Gulf*, 93
۶. برای متن کامل پیمان صلح عمومی نک: Aitchiam, XI/245-247
7. *The Priliminary Treatier and the General Treaty of peace*, 1820
8. Saldanha, «Arrangement for ... »
9. Hopwood, 165
10. Lorimer, I/1939
11. Laithwaite, *India Office Memorandum on the position and Rights of His Majesty's Government in Bosidu*, 4842/28
۱۲. محمد شاه در پی حمله ۱۸۳۳ م به هرات، کامران میرزا حاکم افغان هرات را وادار به خراج‌گزاری کرد. البته محمد شاه سراسر افغانستان را جزء خاک ایران

44. *the Secretary of State for India to the viceroy of India*, 65
45. Bavand, 14
46. Laithwaite, *India Memorandum*
47. *ibid*
48. Foreign Office, National Archives 881/ 8400, Enclosure 2 in No 64, Major ex to sheihk Suggar, Chick of Shrjah, June 11, 1904
جالب توجه است که در صورت عدم ترغیب از سوی بریتانیا شیخ شارجه علاقه چندانی به برافراشتن پرچم یا حتی اشغال جزایر مزبور نداشته است. این امر در گزارش‌های مدیر تلگرافخانه هند اروپا و کارگزار سیاسی خلیج فارس مورد اشاره قرار گرفته است
49. Government of India to Mr. Bradrich, The Searetry of state for India
50. Brodrick
51. Saldanha, «Projected Occupation»
52. *ibid*
31. Curzon, 405
32. *Laithwaite, India Memorandum*, III/15
۳۳. جعفری ولدانی، ۱۲۱
۳۴. اطلاعات بیشتر را نک: Morsy, 238
۳۵. درباره روابط حکومت ایران با شیوخ سواحل جنوبی خلیج فارس نک: *Telegian from Politieal Resident in the Persian Gulf to Change Affaires, Tehran*
36. Lorimer, I/2594, 2545
۳۷. جعفری ولدانی، روابط عراق و کویت
38. Confidential Report from the British Residant and Consul-General, Bushire to Foreign Secretary to the Government of India in the Foreign office and political Department
39. Kazemzadeh, 437, 438
40. Wilson, 259
۴۱. محمود، ۱۱۵-۱۱۲
۴۲. همانجا
43. Confidential Memorandum by sir T. Sanderson

کتابشناسی:

آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، تهران، ۱۳۴۸ ش.

جعفری ولدانی، اصغر، *روابط عراق و کویت*، تهران، ۱۳۶۹ ش.

مجتهدزاده، پیروز، *جغرافیای تاریخی خلیج فارس*، نام خلیج فارس در طول تاریخ، تهران، ۱۳۶۶ ش.

محمود، محمود، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹*، تهران، ۱۳۶۷ ش.

Adelson, R., *London and the Invention of the Middle East, Money, Power and war 1902-1922*, New Haven, 1995.

Aitchison, C. U., *A Collection of Treaties, Engagements and Sanads Relating to India and Neighbouring Countries*, government of India, Calcutta, 1933.

Bavand, Davoud, H., *The Historical, Political and Legal Bases of Iran's Sovereignty over the Island of Tumb and Abumusa*, New York, 1994.

Bradrick, J., The Secretary of State for India and Viceroy to Foreign Office, 15 June 1904, Foreign Office 881/8421.

Confidential Memorandum by Sir T. Sanderson, 1902, Foreign office, 416/10.

Confidential Report from the British Resident and Consul - General, Bushire to Foreign Secretary to the Government of India in the Foreign office and Political Department, no. 306/S, 10 September 1927, Foreign Office, 371/12247, Arabic E 49bs/ 184/9.

Correspondence Concerning The British Occupation of the Kharg Island, May - December, 1838, Indian Papers, No. 7, India Board, 26, March, 1839, India office, L / P; S / 20/ CIA.

Curzon, G., *Persia and the Persian Question*, London, 1892.

Expedition proposed against the Piratical Stranghold in the Persia - Gulf, India office,

L/P: s/20/C248c.

Foreign Office, National Archives, London.

Government of India to mr. Brodrich, The secretary of state for India India, April 13, 1904, Foreign office, 881 / 4813, Enclosure, no 130.

Hopwood, D., *The Arabian Peninsula: Society and Politics*, London, 1972.

India office R / 15 / 1 / 196, No, 87 of 1887, September 1887.

Kashani-Sabet, F., «Fragile Frontiers: The Diminishing Domains of Qajar Iran», *International Journal of Middle East Studies*, 1997, no. 29.

Laithwaite, J. G., India Office Memorandum on the Position and Rights of His Majesty's Government in Basra, India office, L / P: s/ 18 / B404, 1 Octobre, 1928, Confidential.

id, India Memorandum on Hengam: Position and Right of his Majesty's Government on the Island of Hengam, 26 September 1928, based on the letter from the Political Resident to the Government of India, 28 June 1911, India office, L / P, S / 18 / B 405.

Lorimer, J. G., *Gazetteer of the Persian Gulf Oman and Central Arabia*, Calcutta, 1908.

«Malcom Manuscript Journal», *Cited in Correspondence of Malcom*, vol. I.

Map of Persia (six Sheet) Compiled in the intelligence branch, war office, 1886, *Foreign office*, 925/2699.

Miles, S. B., *Countries and Tribes of the Persian Gulf*, London, 1919.

Morsy Abdullah, M., *The United Arab Emirates*, London, 1978.

«Pers-Muscovy treaty of 1856 on Bandar Abbas and its Dependencies», *Aitchison*, 1933, vol. XI.

Saldanha, J. A., «Arrangement for maintaining Security in the Gulf and removal of British detachment from Ras al Khaima to the Island of Qishm, 1820», *Précis of Correspondence Regarding the affairs of the Persian Gulf, 1801-1853*, Calcutta, 1906, Part. V, Chapter XXVIII, vol. 49-52.

id, «Projected Occupation of the Kharg Island, 1808 - 1809», *ibid*, Part. I. Chapter, VI.

id, Resumption in 1854 of the Lease of Bandar Abbas and Island Dependencies to Muscat and re-grant in 1856, Simla, 1904.

The Secretary of State for India to the viceroy of India, no. 35, 14 February 1900, Foreign office, National Archives.

«Seyyed Turki applies for the release of Bandar Abbas», March 1971, India affice, R/15/6/36, 37.

Taylor, R., Political Agent in Turkish Arabia (a list of name of Positions of the Persian Gulf, Baghdod, 25 *Febrary* 1836, No 1059), referred to No. 1059, The Bombay. Marine Letter No. 20, 1836.

Telegron from Political Resident in the Persian Gulf to Change Affaires, Tehran, 17 January 1888, Foreign office, 60 / 492, India office, R/15/1/188.

Wilson, A., *The Persian Gulf*, oxford, 1928.

تاریخ دریانوردی ایرانیان

محمدباقر وثوقی

محدوده جغرافیایی ایران در طول تاریخ میان سه آبراه مهم دریای پارس، دریای کاسپی و دریای مدیترانه قرار داشته است.^۱ از این رو دریانوردی و کشتیرانی جزئی از حیات اقتصادی آن بوده است. این گفته کرزن که «یافتن نشانه و اثری از وجود بحریه در ایران به اندازه یافتن مار در جزیره ایسلند دشوار است»^۲ بیشتر حکایت از احساسات ضد شرقی یک کهنه سیاستمدار انگلیسی دارد که تحقیر دستاوردهای دیگران از اصول اولیه رفتارهای او به شمار می رود و این تحلیل نادرست مصداقی در تاریخ ایران نمی یابد. موقعیت گذرگاهی ایران، شرایط مناسب اقلیمی آن و همجواری با آبراه های دریایی شرایطی را به وجود آورد تا ایرانیان سهم عمده ای را در تبادلات زمینی و دریایی کالاهای شرق به غرب و بالعکس به خود اختصاص دهند. آغاز دریانوردی ایرانیان همزمان با شکل گیری قدرت سیاسی طوایف مختلف پارس در جنوب ایران بوده است. آگاهی های دریانوردی از طریق مراوده مستمر با عیلامی ها در بخش های جنوب غربی ایران به دست آمد.^۳ نواحی استقرار طوایف مختلف پارس جزء مناطق پس کرانه ای آبراهی بود که به

نام آنان دریای پارس نامیده شد. یکی از دلایل عمده این نام‌گذاری حضور فعال پارسی‌ها در این آبراه مهم بوده است. طبق متون سومری و اکدی رفت‌وآمد بازرگانی از اوایل هزاره سوم پیش از میلاد در خلیج فارس برقرار بوده است. این متون نشان می‌دهد که مردم بین‌النهرین مس و چوب، عاج، سنگ‌های قیمتی و حتی پیاز وارد می‌کرده‌اند. در نیمه اول هزاره اول پیش از میلاد آشوریان از همین راه برای کارهای بازرگانی خود استفاده می‌کرده‌اند.^۴ در دوره عیلامی‌ها بندر آباد و پروونق لیان^(۱) یکی از باراندازهای مهم خلیج فارس بود.^۵ پارس‌ها از قرن هفتم قبل از میلاد در نواحی مجاور خلیج فارس ساکن شدند و از طریق عیلامی‌ها با فنون دریاداری و دریانوردی آشنا شدند. در سال ۶۴۵ ق م کوروش اول هخامنشی برادر جوان‌ترش آریارمنه را به فرمانداری انزان شرقی منصوب کرد. این منطقه از کرمان به سمت جنوب تا خلیج فارس گسترده بود و بعدها یوتیا^(۲) نامیده شد.^۶ ناحیه ساحلی همجوار با یوتیا در کتیبه داریوش مکه^(۳) نامیده شده است.^۷ منطقه یوتیا منطبق بر نواحی پس‌کرانه‌ای جنوب شرقی فارس، و مکه منطبق با سواحل خلیج فارس و کرانه‌های مقابل جزیره کیش بوده است.^۸ استقرار طوایف مختلف پارس در این نواحی موقعیت مناسبی برای آشنایی آنان با مسائل دریانوردی بود. کوروش بزرگ نخستین پادشاه هخامنشی است که توجهی خاص به تجارت دریایی و تأثیرات آن بر اقتصاد ایران نشان داده است. او همزمان با ساختن مجموعه سلطنتی پاسارگاد و قصری باشکوه در نزدیکی خلیج فارس و در محلی به نام تالوکه^(۴) ساخت^۹ که در نزدیکی شهر برازجان کنونی واقع شده است.^{۱۰} حکام محلی نواحی پس‌کرانه‌ای خلیج فارس از میان نجبا و اشراف پارس برگزیده می‌شدند. آرامگاه‌های دوره اولیه هخامنشی در سواحل مبین این امر است.^{۱۱} کوروش بزرگ با فتح بابل به سواحل و جزایر شمالی خلیج فارس دسترسی یافته و بحرین را به عنوان پایگاه مهم دریایی هخامنشیان مدنظر قرار داد.^{۱۲} شواهد موجود نشان می‌دهد که طی همین ایام در جزایر مختلف خلیج فارس پادگان‌های نظامی تأسیس شد^{۱۳} و حفظ امنیت راه‌های دریایی در دستور کار فرمانروایان محلی قرار گرفت. از طرفی توسعه ارضی ایران

(1). Liān

(2). yutiyā

(3). Maka

(4). Taoce

به سمت دریای مدیترانه و دریای سیاه پادشاهان هخامنشی را ناگزیر به اتخاذ سیاست‌هایی کرد که توسعه نیروی دریایی و دریانوردی را به دنبال داشت. تداوم این سیاست موجب شد تا ناوگان نیروی دریایی ایران در دوره داریوش مالک مطلق و بلامنازع کرانه‌های شرقی دریای مدیترانه، دریای سرخ، خلیج فارس و اقیانوس هند به‌شمار رود.^{۱۴} درست است که هسته اولیه نیروی دریایی ایران را فینیقی‌ها تشکیل داده‌اند، اما به تدریج صاحب‌منصبان ایرانی در معیت غیرایرانی‌ها در اکتشافات دریایی شرکت جستند^{۱۵} و پس از آن ایرانی‌ها به مقام دریاسالاری رسیدند و به فتح جزایر مدیترانه پرداختند^{۱۶} و سرانجام تمامی ناوگان دریایی به دست دریاسالاران ایرانی افتاد و با سه قدرت دریایی پارسی، مادی و سکایی ناوگان دریایی هخامنشیان مستحکم گردید. این پیشرفت سریع در سایه اعمال سیاست‌های منطقی داریوش اول و بخشی از برنامه وسیع اقتصادی به دست آمد که لازمه‌اش ایجاد راه آبی پیوسته بازرگانی از رودخانه سند تا دریای سرخ و دریای مدیترانه بود. این اقدامات بخشی از نقشه وسیع و حساب شده داریوش برای تسلط کامل بر اقیانوس هند و راه‌های دریایی آسیا بود. سفر اکتشافی اسکیلایس به دستور داریوش انجام پذیرفت^{۱۷} و نخستین نتیجه آشکار آن فتح سواحل هندوستان و تحکیم قدرت ایرانیان بر آن نواحی و استفاده کامل از آبراه‌های اقیانوس هند بود. نام هند در کتیبه بیستون در شمار ایالت‌های تابع نیست، و اینکه در کتیبه تخت جمشید هست، نشان می‌دهد که ولایات جنوب شرقی بعد از سرکوبی شورش‌های داخلی به تصرف درآمده است. گزارش دریانوردی اسکیلایس به صورت کتابی باقی ماند. هرچند این کتاب اکنون در دست نیست، از نوشته‌های ارسطو برمی‌آید که لااقل تا زمان این فیلسوف یونانی گزارش سفر دریایی اسکیلایس موجود بوده است.^{۱۸} بنا به روایت هردوت، هیأت اکتشافی از رود سند سرازیر شده و سواحل بلوچستان مکران امروزی را پیمودند و سپس از سواحل عربستان گذشتند و از باب‌المندب به دریای سرخ وارد شدند. پس از آن با گذشتن از ترعه سوئز به مصر سفلی وارد شدند و در دریای مغرب پیش رفتند و بخش‌هایی از آفریقا را مورد شناسایی قرار دادند.^{۱۹} با توسعه‌ای که قلمرو هخامنشی یافته بود و به دنبال نظم و انضباط اداری و نظامی کم‌نظیری که داریوش در سراسر آن برقرار می‌داشت، اقدام برای بررسی سواحل خلیج فارس و اقیانوس هند

و سعی در ایجاد ارتباط بین دریای مدیترانه با دریای سرخ ظاهراً غیر از حفظ و تأمین وحدت امپراتوری می‌بایست تا حدی ناظر به توسعه مناسبات بازرگانی آن نیز بوده باشد.^{۲۰} رویدادهای دوره سلطنت داریوش اول نشان از گسترش حضور ایرانیان در صحنه دریانوردی و تجارت دریایی دارد. تجربه گران‌بهای عصر داریوش اول تربیت و پرورش نیروهایی را به دنبال داشت که پس از آن توانستند در صحنه‌های مختلف دریانوردی از خود شایستگی‌های بسیاری را به نمایش بگذارند. سازمان نیروی دریایی شاهنشاهی هخامنشی را، که در آغاز متکی به فنیقی‌ها، یونانیان و مصری‌ها بود، در دوره خشایارشا نیروهای کارآموده ایرانی اداره می‌کردند. فرماندهان ناوهای جنگی هخامنشیان در این دوره از سرکردگان پارسی، مادی و سکایی بودند که اسامی چهار تن از آنان به نام‌های آریابیگن پسر داریوش، پرکراسیه پسر اسپاتن، مگابیز پسر مگاپات و هخامنش پسر داریوش در نوشته‌های هرودت برجای مانده است.^{۲۱} نیروی دریایی ایران در دوره خشایارشا در اوج قدرت خود در یک نبرد تمام عیار با نیروی دریایی یونانیان روبه‌رو شد. تعداد ناوگان جنگی ایران در این نبرد هزار و دویست و هفت فروند ذکر شده است.^{۲۲} فنیقی‌ها و سریانی‌ها و فلسطینی‌ها سیصد کشتی، مصری‌ها دویست کشتی، قبرسی‌ها صد و پنجاه کشتی، کیلیکه‌ای‌ها صد کشتی، پامفیلی‌ها سی کشتی، لیکی‌ها پنجاه کشتی، دوری‌های آسیایی پنجاه کشتی، کاری‌ها هفتاد کشتی، ایونی‌ها صد کشتی، جزایرنشینان یونانی هفده کشتی، اثولی‌ها شصت کشتی، شهرهای یونانی کرانه هلسپونت صد کشتی. سریع‌ترین آنان کشتی‌ها فنیقی بود.^{۲۳} تمامی این کشتی‌ها تحت فرماندهی چهار نفر از افسران عالی‌رتبه ایرانی قرار داشت.

ناوگان عظیم دریایی شامل سه نوع کشتی بود. کشتی‌هایی که سه ردیف پاروزن داشتند و در سه طبقه جای می‌گرفتند. این کشتی‌ها جزء سفاین جنگی به‌شمار می‌رفتند و یونانیان آنرا «نزی رم» می‌نامیدند.^{۲۴} نوع دوم کشتی‌هایی بود که برای حمل و نقل اسبان و نیروی سواره‌نظام مورد استفاده قرار می‌گرفتند و نوع سوم کشتی‌هایی که مخصوص حمل آذوقه بودند و مایحتاج سپاهیان را بین کشتی‌ها و خشکی رد و بدل می‌کردند. کشتی‌های ناوگان دریایی ایران در ایام صلح به نقل و انتقال کالا در آبراه‌های دریایی مشغول بودند. نخستین ارتباط ایرانیان با سواحل شرقی آفریقا و تبادل کالا در

همین دوره شکل گرفت و معادن طلا و دیگر سنگ‌های قیمتی ساحل آفریقا مورد بهره‌برداری قرار گرفت.^{۲۵} حجاری‌های پلکان آپادانا در تخت جمشید هیأت سیاسی اتیوپی را نشان داده است که ظروفی با سرپوش و دندان‌های فیل را به عنوان هدیه تقدیم پادشاه می‌کنند. احتمالاً این هیأت مسیر دریایی بین سواحل شرقی آفریقا تا یکی از بنادر خلیج فارس را با کشتی‌های تجارتی پیموده بود. مسیر دریایی خلیج فارس و دریای سرخ به وسیله ترعه‌ای که به ابتکار پادشاه ایران ساخته شد به دریای مدیترانه وصل شد و توازن تجارتی شرق به غرب به نفع بازرگانی دریایی به هم خورد. راه دریایی بین خلیج فارس و دریای مغرب و مصر تا پیش از حفر کانال سوئز توسط داریوش کبیر از راه دجله و فرات انجام می‌گرفت. به این ترتیب که از این راه آبی به سوریه می‌رفتند و در آنجا از شهر صور با کشتی به دریای مغرب و مصر می‌رفتند. با گشوده شدن راه دریایی جدید از اهمیت راه زمینی فلسطین و بابل کاسته شد و به همین دلیل شهر قدیمی بابل به تدریج عظمت و اعتبار دیرین خود را از دست داد. افول شهر بابل نشانگر رونق تجارت دریایی در دوره هخامنشیان است. کمبود منابع تاریخی امکان بازسازی کامل موقعیت بازرگانی دریایی ایران را از ما سلب کرده است.^{۲۶}

سفر اکتشافی که در سال ۳۲۵ ق م به دستور اسکندر مقدونی در آب‌های خلیج فارس صورت پذیرفت به سرپرستی نثارخوس به انجام رسید. گزارش سفر او در کرانه‌های جنوبی ایران به قلم آریان، مورخ یونانی، در کتاب هند^(۱) آمده است.^{۲۷}

براساس نوشته‌های آریان در ایام لشکرکشی اسکندر به طرف شرق، نیروی دریایی ایران اقتدار کاملی در سواحل دریای مدیترانه داشت. به همین دلیل اسکندر لشکرکشی خود را به گونه‌ای طراحی کرد که با نیروی دریایی ایران مواجه نشود.^{۲۸} اسکندر در شهر تیر^(۲) خطاب به فرماندهان خود گفت: «تا زمانی که ایرانیان سیادت بر دریاها دارند مصلحت نیست که به مصر لشکرکشی کنیم. من این کار را خطرناک می‌دانم چون امکان دارد ایرانیان بنادر دریایی خود را به دست آورده به کمک ناوگان‌ها جنگ را به یونان بکشانند».^{۲۹} دریانوردان ایرانی در خلیج فارس نیز از تسلط و اقتدار کامل برخوردار بودند.

(1). Indica (1). Tyr

اینکه اسکندر یکی از فرماندهان ایرانی به نام باگواس^(۱) فرزند فرنوسس^(۲) را به سمت فرمانده یکی از کشتی‌های همراه «نثارخوس» کرد^{۳۰} از یک سو نشان‌دهنده زیرکی سردار مقدونی و از سوی دیگر مبین میزان قدرت نیروی دریایی ایران در قرن ۴ ق م است. توصیفی که نثارخوس از وضعیت عمومی خلیج فارس و بنادر و جزایر آن دارد، بیانگر رونق بازرگانی دریایی در این دوره است. تبادل کالاهای هندوستان، از جمله دارچین، ادویه‌جات و کندر در بنادر صورت می‌پذیرفت^{۳۱}. در بخش شمالی خلیج فارس مسیرهای کم‌عمق را با تیرک‌های چوبی علامت‌گذاری کرده بودند تا دریانوردان را در مسیر خود هدایت کند و از به گل نشستن کشتی‌ها جلوگیری کند. دو راهنمای ایرانی به نام‌های هیدراسس^(۳) و مازنس^(۴) کشتی‌های نثارخوس را در خلیج فارس هدایت می‌کردند^{۳۲}. نام بسیاری از بنادر و جزایر خلیج فارس در گزارش نثارخوس ثبت شده است و از آنها به عنوان سکونتگاه‌های ایرانیان کرانه‌نشین یاد شده است^{۳۳}. او از وجود یک قصر پارسی در پس کرانه خلیج فارس و در محلی به نام تالوکه نیز خبر داده است^{۳۴}. بقایای این کاخ که متعلق به کوروش بزرگ است به‌طور تصادفی و بر اثر حفاری‌های یک شرکت دولتی در نزدیکی برازجان از زیر خاک سر بر آورده^{۳۵}. توصیفی که نثارخوس از موقعیت بنادر و جزایر دریای فارس دارد نشان از رونق بازرگانی و دریانوردی است. در شهرهای ساحلی و جزایر مردمان بومی به تجارت دریایی اشتغال داشتند و رفت و آمد کشتی‌ها در این منطقه در آرامش و امنیت کامل انجام می‌پذیرفت.

حمله اسکندر به ایران و سقوط دولت هخامنشی هرچند در کوتاه‌مدت در تجارت دریایی ایرانیان وقفه ایجاد کرد. با مرگ اسکندر و آغاز دوره جانشینان او تجارت دریایی و دریانوردی در بنادر و سواحل دریای پارس و سرزمین‌های مجاور آن در اختیار ایرانیان قرار داشت. براساس شواهد تاریخی می‌توان دریافت که شهرهای شمالی دریای پارس، از جمله گرهِه (ساحل قطیف)، تیروس (بحرین) و ایکاروس (فیلکه) مرکز بازرگانی دریایی محسوب می‌شدند. استرابو از شمار زیاد کشتی‌های بزرگ تجارتنی در خلیج فارس یاد کرده است^{۳۶}. مردم گرهِه که از آن به عنوان شهری با مردمانی از اهل کلدیه^{۳۷}

(1). Bagoas

(2). Pharnuces

(3). Hydraces

(4). Mazenes

یاد شده است، دادوستد کاروانی با سرزمین یمن داشتند، و به احتمال قوی هم از راه دریا و هم از خشکی با سلوکیه در کنار دجله دادوستد می‌کردند. سلوکیه مرکز بازرگانی بین‌النهرین و جانشین بابل به‌شمار می‌رفت. بازارهای تجارتی در خاراگس در محل اتصال رودخانه دجله و کارون رونق بسیاری داشت.^{۳۸} درآمدهای مالیاتی سلوکیان از شهر گرهبه منحصر به مالیات بر کالاهای وارداتی بود، و اهالی این بندر ثروتمندترین مردم دنیا توصیف شده‌اند.^{۳۹} جزیره تیروس یا بحرین کنونی در سال ۸۰م توسط یکی از نجبای پارسی اداره می‌شد. نویسندۀ سفرنامه دریایی/ریتره در این دوره می‌نویسد: «حاکم پارسی این ناحیه قدرت خود را تا عمان توسعه داده است و سرزمین او از تجارت مروارید، شراب، طلا و برده بسیار ثروتمند است».^{۴۰}

نیروی دریایی ایرانیان در بنادر و سواحل مذکور فعالیت داشته‌اند. در سال ۱۶۵ق‌م، آنتیوخوس پادشاه سلوکی یکی از افسران خود را به نام نومینوس مأمور نبرد با ناوگان ایران کرد. سردار سلوکی موفق به شکست ناوگان ایران شد و پس از این پیروزی دو جشن یادبود به افتخار ژوپیتر و نپتون برگزار گردید.^{۴۱} شواهد امر نشان می‌دهد که پارس‌ها در طی دورۀ حکومت اشکانیان به‌عنوان حکام قدرتمند نواحی پس‌کرانه‌ای به رسمیت شناخته شدند و احتمال مناطق پارس، کرمان، ساحل جنوبی و عمان امروزی تحت سلطۀ آن قرار داشته است، که بدون تردید این تسلط نمی‌توانسته است بدون برخورداری از قدرت دریایی به انجام رسد. نویسندۀ سفرنامه دریایی/ریتره در سال ۸۰م درباره تجارت بنادر مختلف خلیج فارس چنین نوشته است: «در رأس خلیج فارس مرکز تجارتی مهمی وجود دارد به نام اپولوگوس که در نزدیکی خاراگس و رودخانه فرات واقع است. از دهانۀ خلیج فارس شش روزه به مرکز تجارتی دیگری می‌رسیم که به ایران متعلق است و به نام عمان موسوم است. کشتی‌ها از باریگازا مرتباً به آنجا می‌رسند. بار اغلب کشتی‌ها مس، چوب صندل، الوار، درخت ساج و کنده‌های آبنوس و چوب سیاه است».^{۴۲} در متون تاریخی عرب حضور ایرانیان در ساحل عمان و یمن با عنوان پادشاهی فرزندان «دارا بن دارا بن بهمن بن اسفندیار» ثبت شده است.^{۴۳}

استرابو از حکام محلی پارس که در نواحی ساحلی خلیج فارس قدرت داشتند و گاه به اشکانیان و گاه به مقدونی‌ها مالیات می‌داده‌اند صحبت کرده است.^{۴۴} این پادشاهی محلی

خود را فرتر که می‌نامیدند.^{۴۵} در متون اسلامی از حکومت‌های محلی پارس، پیش از روی کار آمدن ساسانیان نیز سخن گفته شده است. طبری محل اصلی این حکام را کرانه دریای پارس دانسته است.^{۴۶} در *کارنامه‌/ اردشیر بابکان* دو منطقه کلالان و کولالان^{۴۷} مقر پادشاهان محلی پارس ذکر شده است.^{۴۸} شواهد امر نشان می‌دهد که از قرن اول میلادی بنادر بخش‌های میانی خلیج فارس و از آن جمله سیراف و خرسه توس (در نزدیکی بوشهر) نسبت به بنادر شمالی از رونق بیشتری برخوردار شده‌اند.^{۴۹} حکام محلی پارسی در این نواحی حکومت می‌کردند و سکه‌هایی از آنان مربوط به اواخر دوره اشکانی به دست آمده است.^{۵۰} بخش عمده‌ای از درآمدهای این دسته از حکام از طریق تجارت دریایی و دریانوردی به دست می‌آمده است.

عصر ساسانیان را باید دوره برتری کامل ایرانیان بر آبراه‌های سه‌گانه خلیج فارس، دریای سرخ و اقیانوس هند دانست.^{۵۱} ایرانیان از قرن اول میلادی با بادهای موسمی اقیانوس هند آشنا شدند و مسافرت به آن نواحی را آغاز کردند.^{۵۲} اردشیر اول، بنیان‌گذار سلسله ساسانی، قدرت خود را پس از یک دوره کشمکش با حکام محلی کرانه‌های خلیج فارس به تثبیت رسانید.^{۵۳} بنا به روایت *کارنامه‌/ اردشیر بابکان*، پادشاه ساسانی در لشکرکشی خود علیه هفتان پخت^{۵۴} از کمک نیروهای نظامی تازیکان و مزنیکان — مزون نام قدیمی عمان — بهره‌مند بوده است.^{۵۵} اردشیر پس از تثبیت قدرت خود در نواحی ساحلی خلیج فارس به بازسازی و احداث شهرهای کرانه‌ای اقدام کرد و برای حفظ کنترل کامل خود بر تجارت دریایی، شهر فیروزآباد را در مسیر پس‌کرانه‌ای سیراف بنیان نهاد.^{۵۶} حمزه اصفهانی نام ده شهر را ذکر کرده است که به دستور اردشیر اول ساخته شده‌اند، که از میان آنها شش شهر ساحلی به چشم می‌خورد. این شهرها عبارتند از به‌اردشیر در کرانه رودخانه دجله، بهمن‌اردشیر بر کناره دجله‌العورا^{۵۷}، انشال‌اردشیر بر کناره دجیل، رام‌هرمز اردشیر بر کرانه رودخانه کارون، رمزاردشیر بر کرانه رود کارون و بتن اردشیر در جزیره بحرین.^{۵۸} این اقدام اردشیر نشان از اهمیت تجارت دریایی خلیج فارس در اواخر عهد اشکانی دارد و مبین این امر است که نواحی ساحلی این آبراه مهم در قرن ۳م رونق فراوانی داشته است. اینکه در *کارنامه‌/ اردشیر بابکان* از همراهی سپاهیان سند و مکران با حاکم محلی به نام هفتان بخت یا هفتواد یاد شده است، دلیل دیگری

بر توسعه قدرت پارسیان در سواحل خلیج فارس و اقیانوس هند است.^{۵۹} آمین مارسلین (۳۳۰ تا ۳۹۰ میلادی) درباره وضعیت بنادر و جزایر خلیج فارس می‌نویسد: «این دریا دارای جزایر فراوان و از حیث ایاب و ذهاب دارای سفاین معتبر و مهم است. تعداد بلاد و قصبات واقعه در ساحل آن به قدری است که گویی به هم پیوسته‌اند. در کنار دریا تجارت و معاملات کاملاً رواج دارد».^{۶۰} یافته‌های باستان‌شناسی در سواحل خلیج فارس ظهور شهرهای جدید در اوایل دوره ساسانی را تأیید می‌کند.^{۶۱} در متون ادبی و دینی ساسانیان دریانوردی امری نکوهیده و پسندیده محسوب می‌شد. در آیین زرتشتیان دهمین روز هر ماه آبان نامیده می‌شد^{۶۲} که برای سفر دریا، آبیاری و حفر قنوات، پاک کردن آب چاه‌ها و غرس درختان مبارک و میمون بود. اینکه نوروز دریایی ملاحان کنونی ساحل خلیج فارس از دهم امرداد شروع می‌شود، احتمالاً برگرفته از آیین‌های زرتشتی است که دهمین روز هر ماه را آبان می‌نامیدند.^{۶۳} بر طبق کارنامه اردشیر بابکان، هنگامی که پادشاه ساسانی به کناره دریا رسید، یزدان را سپاس گفت و آن مکان را «بخت‌اردشیر» نامید و فرمان داد که آتش مقدس بهرام در ساحل دریا بر تخت شده و فروزان بماند.^{۶۴} با اقدامات اردشیر اول امنیت لازم برای تجارت دریایی در خلیج فارس و سواحل اقیانوس هند به وجود آمد و این سیاست پس از او نیز توسط جانشینانش ادامه یافت. نخستین نشانه‌های ارتباط بازرگانی دریایی با شرق آفریقا در دوره سلطنت نرسی بین سال‌های ۲۹۳ تا ۳۰۲ م در متون تاریخی دیده می‌شود. در یک متن پهلوی ساسانی در مورد ارتباط دوستانه نرسی با زندافریک شاه یا شاه قوم زنگ سومالی شرق مطالبی ذکر شده است.^{۶۵} شکوفایی اقتصاد نواحی ساحلی موجب مهاجرت گسترده اعراب به نواحی شمالی خلیج فارس شد این مهاجرت در اواخر دوره اشکانی آغاز و در اواخر قرن ۳ م به اوج خود رسید.^{۶۶} وقتی پادشاه ایران در سال ۳۰۹ م درگذشت و تاج سلطنت به شاهیپور، که در آن ایام در شکم مادر خود بود، سپرده شد. عرب‌های جنوبی موقع را برای گسترش قدرت خود در نواحی ساحلی مناسب دیدند و بر اساس گفته طبری، مورخ اسلامی «گروه بسیاری از عرب‌ها از سرزمین عبدالقیس و بحرین و کاظمه از راه دریا روی آوردند و به شهر و سواحل اردشیرخوره و دیگر سواحل ایران رسیدند و چارپایان و غله و دیگر ابزار زندگی را از دست مردم گرفتند و

در آن سرزمین‌ها بسیاری کارهای بدفرجام کردند»^{۶۷}. این وضع تا بزرگ شدن پادشاه ایران ادامه داشت و شاپور در سال ۳۲۶م لشکرکشی دریایی خود را علیه عرب‌ها آغاز کرد. او همراه با سپاهیان خود از دریا گذشت و در «خت» (بحرین کنونی) پیاده شد و به سرزمین بحرین رفت و مردم آنجا را از دم تیغ گذرانید. آنگاه به پیشروی ادامه داد تا به سرزمین «هجر» رسید و اعراب تمیم و بکر بن وائل و عبدالقیس را بکشت^{۶۸}. بسیاری از قبایل عرب در سرزمین‌های دیگر سکونت داده شدند و به دستور شاهپور بندرگاه‌های جدیدی ساخته شد^{۶۹}. شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهد که لشکرکشی دریایی شاهپور از بندر سیراف صورت گرفت، و از همین رو به دستور پادشاه ساسانی برای تقویت مواضع دفاعی آن قلعه‌ای نظامی در بندر ساخته شد^{۷۰}.

امکانات تجارتی و بندرگاهی بنادر ابله، نجیرم، مهروبان و سیراف توسعه داده شد و شرایط مناسبی برای بازرگانی دریایی به وجود آمد^{۷۱}. دوره سلطنت شاپور بزرگ تجارت دریایی ایرانیان از رونق و اهمیت بسیاری برخوردار شد. نخستین نشانه‌های حضور کشتی‌های ایرانی در سواحل هندوستان در همین دوره ثبت شده است^{۷۲}. روایت ازدواج بهرام گور با دختر پادشاه هند و سپردن دیبل و مکران و سرزمین‌های سند به پادشاه ایران نشان از این ارتباط دارد^{۷۳}. فعالیت دریانوردان ایرانی در سواحل مالایار و سیلان در قرن ۶م به قلم کوسماس مصری به خوبی تشریح شده است. او در این باره می‌نویسد: «یکی از هموطنان که تاجری به نام سوپاتروس بود برای تجارت به جزیره تاپروبان — سیلان — وارد شد و از روی اتفاق در همان هنگام یک کشتی از ایران وارد بندر شد. اهالی آدوپس که سوپاتروس همراهشان بود به ساحل رفتند و به کردار مردم ایران که مردمی با سن و ظاهری قابل احترام همراهشان بود رفتار می‌کردند. آنگاه به روش مردم آنجا ریش سفیدان محلی و صاحب‌منصبان گمرگ به پیشوازشان شتافتند و آنان را نزد پادشاه بردند»^{۷۴}. کوسماس که خود مسیحی نسطوری بود از وجود کلیسای نسطوری ایرانی در جزیره سیلان و نواحی جنوبی هند یاد کرده است. توسعه قدرت دریایی ایران در اقیانوس هند موجب شد تا تجارت دریایی این ناحیه در اختیار کشتی‌های ایرانی قرار گیرد. این امر باعث شد تا ژوستینیان، امپراتور روم شرقی، در نیمه اول قرن ۶م طرح اتحاد با جنبشی‌ها و حمیری‌ها برای دستیابی به این تجارت سودآور را

پی‌ریزی کند. پروکوسیوس مورخ رومی در این باره می‌نویسد: «ژوستینی نین فرستاده‌ای نزد آنان — جنبشی‌ها و حمیری‌ها — فرستاد و به آنان پیغام داد که اگر ابریشم از هندوستان بخرند و به رومیان بفروشند هم خود آنها سود هنگفت خواهند برد و هم از رفتن پول رومی‌ها به جیب دشمنان ایشان یعنی ایرانی‌ها جلوگیری خواهند کرد»^{۷۵}. اقدامات امپراتوری روم علیه ایران در دریانوردی شرق به نتیجه نرسید و نفوذ ایرانیان موجب شد تا قدرت و شهرت رومی‌ها، در دریا‌های مشرق‌زمین متزلزل گردد و به کلی از بین برود^{۷۶}.

شکوفایی تجارت خلیج فارس در قرن ۶م و به دنبال تصرف یمن به دست فرمانده خسرو انوشیروان میسر شد. ناوگان دریایی ایران در یک لشکرکشی علیه سیلان آنجا را به تصرف درآوردند^{۷۷}. سرزمین ایران در این دوره از شمال تا لازیکا در دریای سیاه و در جنوب تا یمن امتداد داشت؛ و چنان‌که گفته‌های طبری^{۷۸} و ثعالبی^{۷۹} و حمزه اصفهانی^{۸۰} را بپذیریم، حدود کشور انوشیروان تا سرانندیب یا جزیره سیلان نیز می‌رسید. کوسماس درباره حضور ایرانیان در جزیره سیلان می‌نویسد: «جزیره سیلان کلیسایی دارد که متعلق به مسیحیان ایران است که در آنجا اقامت دارند با یک کشیش که از ایران تعیین شده است این جزیره محل رفت و آمد کشتی‌های بسیار از تمام قسمت‌های هند، ایران و حبشه است»^{۸۱}.

خسرو انوشیروان با فتح یمن کنترل کامل آبراه ارتباطی هند و ایران و مضر را در دست گرفت و ایرانیان در بنادر و سواحل دریای سرخ و هندوستان ساکن شدند و تجارت آن نواحی را به دست گرفتند. تجارت برده، چوب‌های معطر، عاج و طلای ساحل آفریقای شرقی مستقیماً به دست ساسانیان افتاد^{۸۲}. کشتی‌های ایرانی در باب‌المنذب مستقر شدند و توانستند راه تجارت امپراتوری روم با شرق را به‌طور کامل مسدود کنند^{۸۳}. تجارت مستقیم دریایی ایران و چین در قرن ۶م انجام می‌شد. کالاهای ایران در سرزمین چین با عنوان کالای پو - سی (Pu-si) شناخته می‌شد^{۸۴} و چینی‌ها از طریق ایرانیان با اعراب آشنا شدند و به آنان عنوان تا - سی (Ta-shi) دادند که همان واژه تازی یا تاجیک فارسی است^{۸۵}. تسلط کامل ایرانیان بر آبراه‌های مهم شرق و شرکت مؤثر بازرگانان ایرانی در تجارت دریایی موجب گسترش فرهنگ دریانوردی فارسی در

حوزه اقیانوس هند و شرق آفریقا شد. طی همین دوره بسیاری از واژه‌های فارسی به فرهنگ عربی وارد شد.^{۸۶}

واژه «بوصی» که در اشعار عصر جاهلی عرب به معنای زورق آمده است در اصل برگرفته از کلمه فارسی «بودی» است.^{۸۷} واژه «ربان» که در عربی به معنای کاپیتان کشتی است، همان کلمه «رهبان» فارسی است.^{۸۸} گابریل فراند در مقاله‌ای تحت عنوان «عناصر فارسی در متون دریانوردی عرب» بسیاری از واژه‌های اصیل فارسی را که در اصطلاحات دریانوردی عرب بر جای مانده است مشخص کرده است.^{۸۹} بخشی از این واژه‌ها در جدول زیر نشان داده می‌شود.

لغت عربی	معنی	برگرفته شده از واژه فارسی	لغت عربی	معنی	برگرفته شده از واژه فارسی
قطب الجاه	شمال	ازگاه	فغفور	نام عمومی پادشاه چین	بغ‌پور
مطلع التیر	موضع نجومی	تیر	نوات	جمع دریانورد	ناوی
مطلع السلبار	جنوب	سربار	عراق	ساحل	ایراه
جلباره	—	سیخ یا چریاره	سنبوق	قایق کوچک	سنبوزه
خن	درجه قطب‌نما	خانه	لبخر	لنگر	لنگر
رهمانج	راه‌نامه	راه‌نامه	دارچین	دارچین	دار + چین
رمان	فرمانده کشتی	رهبان	ملیبار	نام ناحیه‌ای در هند	ماله + بار
مطلع الهیران	موضع نجومی	هیزان	دفتر	دستور کشتیرانی	دفتر
زنجبار	نام ساحل شرقی آفریقا	زنگ + بار	دیدبان	—	دیدبان
نیروز	آغاز سال دریانوردی	نوروز	دونیچ	قایق	دوانیچ
ناخدا	فرمانده کشتی	ناو + خدا			
شاه بندر	فرماندار بندر	شاه بندر			

انتقال قدرت ساسانیان به مسلمانان تأثیر ناچیزی بر ساختار اقتصادی و اجتماعی بنادر خلیج فارس بر جای گذاشت. تجار و بازرگانان بنادر مهم اُبله، بصره، سیراف و صحر

عمدتاً ایرانی ماندند و تجارت دریایی خود را در آبراه‌های اقیانوس هند و چین ادامه دادند. ای چینگ مسافر چینی که در سال ۵۱ق/۶۷۱م در سفرنامه خود و در شرح رویدادهای سفر به سوماترا از برخورد با یک کشتی ایرانی یاد کرده است.^{۹۰} این کشتی‌ها فرش، سنگ‌های قیمتی سوریه و مصر و نیز منسوجات، پنبه، اسب و مروارید به مقصد هندوستان و آسیای شرقی حمل می‌کردند.^{۹۱} برده، عاج، ساج، عنبر و لاک سنگ‌پشت و طلا به‌وسیله کشتی‌های ایرانی از آفریقای شرقی بارگیری می‌شد و فلفل، کافور و ادویه و قماش نخی از هندوستان که آسیای شرقی به بنادر خلیج ارسال می‌شد تا از راه خشکی به شهرهای ایران و هلال خصیب فرستاده شود.^{۹۲}

با ظهور سلسله عباسیان مؤسسات اقتصادی و سیاسی بین‌النهرین استحکام بیشتری یافت و تجار نقش مؤثری در جامعه عهده‌دار شدند. بازرگانان عرب از این دوره توسط ایرانیان با تجارت دریایی چین آشنا شدند.^{۹۳} و بنادر مهم حوزه خلیج فارس و اقیانوس هند رونق بیشتری یافتند. رفت‌وآمد کشتی‌ها از بنادر ابله و سیراف به چین توسط مورخان اسلامی تایید کرده‌اند.^{۹۴} ناخدا بزرگ شهریار مؤلف عجایب/لهند روایت ناخدایی ایرانی به نام «عبره» از اهالی کرمان را نقل کرده است که راهنمایی یک کشتی چینی را برعهده داشته است و هفت بار مسیر چین را پیموده است.^{۹۵} سلیمان سیرافی که اثر مشهور خود را به نام *سلسله/التواریخ* در سال ۲۳۷ق نوشته است. درباره سیراف می‌نویسد: «ایستگاه سفاین تجارتی چین در ممالک اسلامی است و کالاهای صادره از کشورهای اسلامی از بصره و عمان و دیگر بنادر در سیراف به سفاین چینی انتقال داده می‌شود».^{۹۶} در این بندر صنعت کشتی‌سازی نیز رونق داشته است و در سال ۲۶۷ق وقتی خلیفه عباسی برای سرکوبی شورش زنگیان دچار مشکل شد، دستور داد تا کشتی‌سازان سیراف و جنابه کشتی‌های بیشتری برای نبرد آماده کنند.^{۹۷} دریانوردان در سفرهای دور خود از دفاتر راهنمای دریایی و نقشه‌های مختلف استفاده می‌کردند.^{۹۸} کتاب *رهنامه* یا *رهنامج* که ناخداهای ایرانی درباره فنون کشتیرانی نوشته‌اند از قرون اولیه اسلامی مورد استفاده دریانوردان مسلمان قرار گرفت. هرچند اصل این کتاب از میان رفته است، اما شواهد تاریخی نشان می‌دهد که دریانوردان از این کتاب فارسی تا اوایل قرن ۷ق استفاده می‌کرده‌اند.^{۹۹}

در بنادر اصلی تجارت دریایی، از جمله ابله، بصره، سیراف، جنابه، صحار، جده و عدن اکثریت بازرگانان ایرانیان بودند. مسعودی که در سال ۳۰۴ ق همراه با کشتی‌های سیرافی از شهر صحار به دریای زنگ و بندر سفاله پیش رفته است، می‌نویسد که ایرانیان ساکن صحار نام قدیمی مزون را برای منطقه عمان به کار می‌برند.^{۱۰۰} بر اساس یک روایت عربی مزون نامی است که کسری انوشیروان بر منطقه عمان کنونی نهاده است.^{۱۰۱} در عصر ظهور اسلام حضور ایرانیان در بندر صحار بیش از جاهای دیگر عمان به چشم می‌خورد. پیامبر اسلام به وسیله عمرو عاص نامه‌هایی خطاب به عبد و جیفر، دو تن از بزرگان طایفه ازد، ارسال کرد، و عمرو عاص در سفر خود به عمان در نخستین منزل به نام دستجرد وارد شد.^{۱۰۲} در این ایام فرمانداری ایرانی به نام مسکان در شهری بندری جمشیدگرد حکومت می‌کرد.^{۱۰۳} حضور ایرانیان به‌ویژه در بخش‌های ساحلی عمان چشمگیر بود. مقدسی که در قرن ۴ ق از سواحل عمان دیدن کرده است، درباره صحار می‌نویسد: «درگاه چین و انبار خاورزمین و عراق و پناهگاه یمن است فارسی‌ها در آن اکثریت دارند»^{۱۰۴}. بازرگانان عدن و جده در بازار به فارسی صحبت می‌کردند.^{۱۰۵} تجار ایرانی در این مناطق در رقابت با هموطنان خود در سیراف تلاش بیشتری از خود نشان می‌دادند.^{۱۰۶} اصطخری نوشته است که اساس تجارت دریایی جده با ایرانیان است، و ایرانی‌ها طبقه حاکمه هستند.^{۱۰۷} در این دوره منابع چینی به طور مکرر به جامعه تجار ایرانی و عرب در کانتون اشاره می‌کنند، و از بندر سیراف به عنوان بندر سفارش کالا یاد کرده‌اند.^{۱۰۸} در مسیر دریانوردی چین و هندوستان دو بندرگاه سیراف و صحار از اهمیت بسیاری برخوردار بود، و هر دو بندر در کنترل کامل تجار ایرانی قرار داشت. این دو بندر به عنوان مکمل همدیگر در رفت‌وآمدهای کشتی‌های این مسیر عمل می‌کرده‌اند.

کشتی‌ها برای رسیدن به هندوستان و چین از دو مسیر کرانه‌نوردی و دریانوردی استفاده می‌کردند. منازل مختلف مسیر کرانه‌نوردی توسط سلیمان سیرافی در سال ۲۳۷ ق/۸۵۱ م و ابن‌خردادبه در سال ۲۳۴ ق/۸۴۸ م و مسعودی در سال ۳۰۴ ق/۹۱۶ م توصیف شده است. سلیمان سیرافی راه کرانه‌نوردان را از بصره به ابله و آبادان و در دراق‌الفرس و مهروبان و جنابه و نریمان سیراف و بنی‌عامره و هرمز و مکران و تیز و

دیبل ذکر کرده است.^{۱۰۹} ابن خردادبه از مسیر بصره و خارک و لاوان و آبرون و خین و گیس و ابرکاوان و هرمز و تارا و دیبل یاد کرده است.^{۱۱۰}؛ و شرح مسعودی از این مسیر منطبق با گفته‌های سلیمان سیرافی است.^{۱۱۱}

مسیر دریانوردی از سیراف مستقیماً به طرف صحار یا مسقط می‌رفت، و کشتی‌ها پس از ذخیره کردن آب کافی به قصد کولم‌لی در مالابار جنوبی حرکت می‌کردند و از آنجا به سمت چین رهسپار می‌شدند.^{۱۱۲}

قرن ۴ق با آغاز دوره حاکمیت آل بویه در ایران مصارف بود. طی این دوره بندر سیراف و دریانوردی ایران به اوج شکوفایی خود رسید. تجارت دریایی خلیج فارس و نواحی پس کرانه‌ای آن برای امرای آل بویه از چنان اهمیتی برخوردار بود که بعضی از محققان یکی از دلایل عمده سقوط آنان را از دست دادن درآمدهای بازرگانی دریایی دانسته‌اند.^{۱۱۳} استقرار آل بویه در خوزستان و سپس بغداد تسلط آنان را بر نواحی پس کرانه‌ای کامل کرد. این نواحی از ساحل کرمان در شرق تا بندر بصره در غرب امتداد داشت و رودخانه‌های قابل کشتیرانی دجله و فرات و انشعابات آنها را نیز شامل می‌شد. در سال ۳۳۶ق/۲۴۷م وقتی بصره به دست معزالدوله دیلمی فتح شد، نرخ اجناس در بغداد به شدت پایین آمد.^{۱۱۴} بصره، دروازه ورودی بین‌النهرین، اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت و انواع کشتی‌های حمل‌ونقل در نهرها و رودهای اطراف آن رفت‌وآمد می‌کردند.^{۱۱۵} در سال ۳۴۱ق/۹۵۲م نواحی ساحلی عمان طی یک لشکرکشی دریایی به تصرف نیروهای دیلمی درآمد.^{۱۱۶} یک سال بعد قدرت آل بویه با استقرار کامل نیروهای دریایی در بندر صحار به تثبیت رسید.^{۱۱۷} در قرن ۴ق بصره به دلیل یورش‌های مکرر زنگیان و آشوب‌های برآیند آن رو به افول نهاد، سیراف به عنوان بندرگاه اصلی دریایی به تدریج جانشین آن شد.^{۱۱۸} عضدالدوله دیلمی آبادی و رونق این بندر و نواحی پس کرانه‌ای آنرا مد نظر قرار داد و در آنجا قصر باشکوهی ساخت.^{۱۱۹} برای تأمین امنیت نواحی پس کرانه‌ای این بندر سیاست کوچ اجباری در پیش گرفته شد. قبایل عرب از شام به ناحیه توج کوچانده شدند تا امنیت راه‌ها را تأمین کنند.^{۱۲۰} استقرار طوایف جت از آریایی‌های ساکن هند در نواحی پس کرانه‌ای سیراف در همین دوره صورت گرفت.^{۱۲۱} عضدالدوله دیلمی ده هزار نفر از آنان را به عنوان سپاهی به خدمت گرفت و در

نواحی مذکور سکونت داد^{۱۲۲}. سیاست عضدالدوله بر دو اصل تأمین امنیت مناطق پس کرانه‌ای و بازسازی شبکه‌های ارتباطی استوار بود. سیراف پس از شیراز بزرگ‌ترین شهر فارس بود و دروازه چین و خزانه فارس و خراسان خوانده می‌شد^{۱۲۳}. ابن بلخی ارزش مالیات‌های ده درصدی کشتی‌های سیراف را دویست و پنجاه و سه هزار دینار برآورد کرده است^{۱۲۴}. اصطخری درباره آن می‌نویسد «و از آن پس سیراف چند شیراز بود و بنای ایشان ساج است و چوب‌هاکی از هندوستان و زنگبار آرند. چنان‌کی مرد بازرگان بود که سی هزار دینار بر عمارت سرا خرج کند»^{۱۲۵}. همو درباره کالاهای بندر سیراف می‌نویسد: «و از سیراف متاع دریا خیزد، چون عود و عنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آبنوس و پلپل و صندل و دیگرگونه طیب و داروها و از آنجا به آفاق برند»^{۱۲۶}. خط سیر کشتی‌های سیرافی به ساحل شرقی آفریقا خط مستقیمی از خلیج فارس به جزیره قنبلو بندر عمده سواحل دریای زنگبار و نواحی دورتر تا سرزمین سفاله و جزیره واق واق بوده است^{۱۲۷}. کشتیرانان سیرافی و عمانی با آگاهی از مسیر بادهای موسمی اقیانوس هند^{۱۲۸} و با استفاده از دریانوردی نجومی و اسطرلاب‌های ابتدایی، نقشه سواحل، ابزار عمقیاب و شناسایی انواع پرندگان و ماهی‌ها و جریان‌های دریایی در اقیانوس هند رفت‌وآمد می‌کردند^{۱۲۹}. انواع کشتی‌ها در بندر سیراف ساخته می‌شد^{۱۳۰}، و بیشتر کشتی‌سازان و کشتیرانان ایرانی بودند^{۱۳۱}.

تجارت سیراف با آفریقای شرقی در قرن ۴ ق شامل کالاهایی همچون ادویه، پارچه، عطر، عاج، طل بود. مهم‌ترین واردات آفریقای شرقی به سیراف طلا بوده است^{۱۳۲}.

دریانوردان سیرافی در این دوره سفرهای مستقیم به سواحل جنوبی چین داشته‌اند. ناخدا بزرگ شهریار چندین روایت را از دریانوردان سیرافی که به چین مسافرت کرده‌اند، ثبت کرده است^{۱۳۳}. در کاوش‌های باستان‌شناسی سیراف مجموعه‌ای از سرامیک‌های چینی در قسمت زیرین مسجد جامع به دست آمده است^{۱۳۴}. سلیمان سیرافی شرح کامل منازل دریایی بین سیراف تا چین را در سفرنامه خود ذکر کرده است^{۱۳۵}. همو از اجتماع بزرگ مسلمانان ایرانی و عرب در شهر خانفو آگاهی‌های جالبی به دست می‌دهد^{۱۳۶}. همه شواهد تاریخی و باستان‌شناسی نشان می‌دهد که بندر سیراف و صحرای به عنوان دو بندرگاه اصلی تجارت دریایی تحت نظر ایرانیان اداره می‌شد و بخش عمده‌ای

از تجارت میان شرق و غرب در قرن ۴ ق به وسیلهٔ تجار و دریانوردان ایرانی انجام می‌شده است.^{۱۳۷} تفوق دریایی سیراف در قرن ۵ ق تداوم نیافت و سیر حوادث اوایل قرن ۵ ق به نفع تجارت سیراف و بازرگانان آن نبود. یکی از مهم‌ترین رویدادهای این دوره ظهور قدرت فاطمیان در قاهره و تقسیم قدرت خلافت اسلامی بود. خلفای فاطمی با تصرف بخش‌های وسیعی از کرانه‌های جنوبی و شرقی دریای مدیترانه و دریای سرخ راه تجارتي دریا سرخ را دوباره احیاء کردند. تلاش اصلی آنان مصروف سلب امتیاز تجارت از مناطق جنوبی عراق و دریای پارس بود. تسلط خلفای فاطمی بر عدن که مهم‌ترین ایستگاه بازرگانی دریایی به سمت هند و چین محسوب می‌شد با همین هدف صورت پذیرفت.^{۱۳۸} برخی از محققان معتقدند که در حوالی سال ۳۹۱ ق/۱۰۰۰ م جریان حمل و نقل کالا از غرب به شرق از راه خلیج فارس متوقف شد و به سمت دریای سرخ تغییر یافت. دلیل این امر شورش قرمطیان عراق، درگیری طولانی عباسیان با فاطمیان بر سه مسألهٔ شام و همکاری نزدیک تجار و نیز با قاهره ذکر شده است.^{۱۳۹} بایستی افزود که ناامنی وسیع در پس کرانه‌های سیراف و بخش‌های جنوبی فارس نیز از دیگر عوامل مهم افول بازرگانی در خلیج فارس به‌شمار می‌رود. سواحل عمان مورد تاخت و تاز قرمطیان قرار گرفت و این درگیری‌ها تا سال ۴۴۲ ق/۱۰۵۰ م ادامه یافت.^{۱۴۰} بندر صحر بر اثر این حملات به کلی دچار رکود شد.^{۱۴۱} همزمان با این رویدادها، ناامنی گسترده در پس کرانه‌های سیراف امور تجارتي آنرا مختل ساخت. ناامنی‌ها با مرگ عضدالدوله دیلمی و جنگ‌های جانشینی تشدید شد.^{۱۴۲} درگیری‌های نژادی بین دیالمه و ترکان در فارس مزید بر علت شد.^{۱۴۳} طوایف قدرتمند شبانکاره در همین دوره در شرق فارس مستقر شدند.^{۱۴۴} و درگیری‌های سه‌گانه بین دیالمه و ترکان و شبانکارگان امور اقتصادی فارس را مختل کرد. ابن بلخی در این باره می‌نویسد: «چون میان قارود و فضلوپه به آخر دیلم خصومت قائم گشت غارت‌ها متواتر به شیراز و اعمال آن همی رفت تا خراب شد و به روزگار فتور سالی دوبار تاختن شبانکاره بودی از یک جانب و تاختن ترک و ترکمان از دیگر جانب آنچه یافتندی به غارت بردندی و بر سری مردم را مصادره کردند تا یکباری مستأصل شدند»^{۱۴۵}. مهم‌ترین نتیجهٔ این ناامنی‌ها سقوط کامل تجارت بندر سیراف در قرن ۵ ق بود.^{۱۴۶}

استقرار ترکان سلجوقی در شیراز موجب مهاجرت برخی از تجار شیعه این شهر شد و گروهی از بازرگانان شیرازی به هرمز و سپس از آنجا به شرق آفریقا و سواحل زنگبار مهاجرت کردند.^{۱۴۷} در تاریخ کلوه تدوین شیخ محیی الدین زنگباری رهبر مهاجران با نام علی بن حسن بن علی شیرازی معرفی شده است.^{۱۴۸} این گروه از مهاجران موفق به تشکیل حکومت در این نواحی شدند و سلطان نشین «کلوه» در سال ۹۷۵/م ۳۶۴ ق بنیان نهاده شد.^{۱۴۹} ساحل شرقی آفریقا بر اثر فعالیت‌های بازرگانی و فرهنگی شیرازیان تحت تأثیر ادبیات و فرهنگ فارسی قرار گرفت و بسیاری از واژه‌های فارسی به زبان سواحلی وارد شد.^{۱۵۰} از جمله واژه‌های مرتبط با تجارت دریایی که در زبان سواحلی رایج است می‌توان از موارد زیر یاد کرد. بَغْلَه (نوعی کشتی)، بندری (بندر)، بندرو (محل ذخیره آب در کشتی)، بونگه نی (نوعی قایق با بادبان‌های دورنگی)، نانگه (لنگر)، نوکوا (ناخدا)، سرهنگی (کاپیتان کشتی)، تیزی (پاشته کشتی).^{۱۵۱}

از دیگر نتایج افول سیراف در قرن ۵ ق مهاجرت تجار آن به جزیره کیش بود. ابن‌مجاور تاریخ قطعی این مهاجرت را سال ۵۰۴ ق/۱۱۱۰ م ذکر کرده است.^{۱۵۲} و صاف مهاجرت سیرافی‌ها به کیش را طی داستان بنوقیصر ناخدای مشهور سیرافی به تفصیل روایت کرده است.^{۱۵۳} با توجه به روایت ابن‌بلخی^{۱۵۴} در مورد رونق و آبادی جزیره کیش در اوایل قرن ۶ ق می‌توان دریافت که انتقال تجارت سیراف به کیش سال‌ها پیش از این تاریخ و احتمالاً از نیمه دوم قرن ۵ ق شروع شده است. ادریسی آبادی در وفق کیش را در رقابت با بندر صحر مورد بررسی قرار داده است.^{۱۵۵} تجارت سیرافی در قرن ۵ ق و پس از افول آن به دیگر نواحی، از جمله به بندر جده و زبر مهاجرت کردند.^{۱۵۶} استقرار بازرگانان ایرانی در این بنادر به دنبال رونق دریای سرخ در سایه فعالیت‌های خلفای فاطمی صورت پذیرفته است.

امرای کیش با همکاری تجار سیرافی در قرن ۵ و ۶ ق در رقابتی سخت با بنادر آباد جده، عدن در دریای سرخ شرکت کردند. هدف اصلی این کشمکش‌ها تسلط بر بازرگانی دریایی اقیانوس هند و چین بوده است.^{۱۵۷} لشکرکشی دریایی پادشاه کیش به عدن در سال ۵۴۵ ق با شکست مواجه شد. ابن‌مجاور انواع کشتی‌های شرکت‌کننده در این نبرد را نام برده است که از آن جمله‌اند^{۱۵۸}: «دوانیج جمع دونگی»^{۱۵۹} برمات جمع

برما، «النارنجیات جمع نارنجی»، و نه‌ایق. ادریسی از یک نوع کشتی جنگی با ظرفیت دویست نظامی متعلق به امیرکیش خبر داده است که پنجاه فروند از آن با قدرت آبراه‌های اقیانوس هند را تحت نظارت می گرفته‌اند.^{۱۶۰} وصاف آغاز قدرت ملوک بنی‌قیصر را پس از تصرف دوازده فروند کشتی در ساحل مکران دانسته است که کالاهای آنرا به کیش منتقل ساخته‌اند.^{۱۶۱}

ابن‌بلخی جزیره کیش را با عنوان اصل همه جزایر نامیده است^{۱۶۲}، و این عبارت نشان می‌دهد که در آغاز قرن ۶ق مرکز مبادلات دریایی خلیج فارس به این جزیره منتقل شده است. بنیامین تودلای در نیمه دوم قرن ۶ق از این جزیره دیدن کرده است و از تجارت ادویه، ابریشم، کتان، پشم، گندم، جو و حبوبات در این ناحیه خبر داده است. او از تجار هندی، بین‌النهرینی، یمنی، ایرانی و یهودی ساکن جزیره یاد کرده است.^{۱۶۳} این جزیره با داشتن مروارید، آب آشامیدنی، مزارع حاصلخیز، گله‌های گوسفند برای زندگی تجار بسیار مناسب‌تر از سیراف بود. در قرن ۶ق با استقرار اتابکان فارس و توسعه امنیت و رفاه شیراز و نواحی مجاور آن بازرگانان کیش تجارت سودآوری را با این ناحیه مهم پس کرانه‌ای آغاز کردند.

قزوینی نویسنده کتاب جغرافیایی *آثارالبلاد و اخبارالعباد* درباره این جزیره می‌نویسد: «جزیره‌ای است در دریای فارس و دورش چهار فرسخ است و آبادانی دارد و شهری در کمال حسن و لطافت در آنجا بنا شده است و کشتی‌های هندیان به آن جزیره درآیند و تجارت گاه اهل هند و عجم و عرب است. آب چاه آشامند و حوضی‌ها و انبارها ساخته‌اند»^{۱۶۴}.

دوره اقتدار دریایی کیش از اوایل قرن ۵ق تا سال ۶۲۷ق/۱۲۲۹م ادامه یافت. وصاف درباره حشمت و قدرت امرای کیش می‌نویسد: «نام بنوقیصر والا شد ارباب جهازات مسلوب و امتعه مغصوب معلوم گردانیدند که سالب و غالب بنی‌قیصرند در مقاومت ایشان مترو و قبلون شدند و روز به روز شجاعت و استیلا تضاعف پذیرفت و قواعد تمکن ایشان اختلال نگرفت و در حبال مکانت ایشان انتطاط راه نیافت»^{۱۶۵}. اما قدرت و شوکت ملوک بنوقیصر در نیمه اول قرن ۷ق و با قدرت یافتن اتابک ابوبکر به‌عنوان اتابک فارس مورد تهدید جدی قرار گرفت. همه مورخان دوره اول حکومت اتابکان بین

سال‌های ۵۹۹ تا ۶۵۹ق/۱۲۰۲ تا ۱۲۶۲م را ایام رونق پس‌کرانه‌های خلیج فارس دانسته‌اند. توسعه قدرت آنان به سمت سواحل منجر به لشکرکشی اتابک ابوبکر حاکم قدرتمند فارس به جزیره کیش در سال ۶۲۸ق/۱۲۳۰م و ساقط کردن ملوک بنوقیصر شد.^{۱۶۶} پنج سال بعد او در یک لشکرکشی دریایی بحرین و قطیف را فتح و تسلط خود را بر مراکز اصلی تجارت دریایی کامل کرد.^{۱۶۷} برای حفظ و حراست جزیره کیش لشکری مجهز در آنجا مستقر گردید و پادشاه شخصاً کلیه امور آنرا زیر نظر داشت.^{۱۶۸} قدرت او در دریاها به وسیله سلاطین محلی هند به رسمیت شناخته شد و خطبه به نام اتابک خوانده می‌شد و طغرای منشور اتابکی با عنوان «سلطان البر والبحر» در سواحل مجری بود.^{۱۶۹} جزیره کیش نیز عنوان با مسمای «دولتخانه» یافت^{۱۷۰} و در متون جغرافیایی قرن هفتم «تجارت گاه اهل هند و عجم و عرب» نامیده شده است.^{۱۷۱} حمدالله مستوفی منزلگاه‌های دریایی و ساحلی بین جزیره کیش تا سرانديب را برشمرده است و آنرا سیصد و هفده فرسنگ دانسته است.^{۱۷۲} همو قیس را به «کثرت مردم و نعمت» بزرگ‌ترین جزایر بحر فارس ذکر کرده است و حقوق دیوانی آنرا چهارصد و نود و یک هزار و سیصد دینار برآورد کرده است.^{۱۷۳}

در سال‌های پایانی قرن ۷ق کشمکش‌های طولانی بین امرای اتابک فارس موجب دخالت مستقیم مغولان در امور فارس گردید. هولاگوخان مغول دو تن از امرای خود را مأمور لشکرکشی به شیراز کرد و سلجوق شاه، اتابک فارس، که تاب مقاومت در خود نمی‌دید به یکی از بنادر خلیج فارس گریخت.^{۱۷۴} اما سپاهیان مغول او را دستگیر کردند و به دستور هلاگوخان کشتند.^{۱۷۵} ایالت فارس پس از این رویدادها در خلأ قدرت سیاسی دچار نابسامانی شد و همین شرایط زمینه مناسبی را برای امیر نیمه‌مستقل هرمز به نام ملک محمود قلّه‌اتی فراهم آورد تا قدرت خود را در خلیج فارس تثبیت کند. رکن‌الدین محمود قلّه‌اتی، یکی از مشهورترین امرای هرمز، در نیمه دوم قرن ۷ق است (۶۴۷ تا ۶۸۵ق) که از او با عنوان اولین پادشاه از سلسله ملوک جدید هرمز یاد کرده‌اند.^{۱۷۶} او پس از تثبیت قدرت خود در سال ۶۶۰ق/۱۲۶۱م به عمان لشکرکشی کرده و مهم‌ترین بندر آنرا به نام قلّه‌ات به تصرف خود درآورد.^{۱۷۷} او از آنجا کشتی‌های خود را به سمت ظفار اعزام کرد و بنادر ساحلی این منطقه را به تصرف درآورد.^{۱۷۸}

تسلط محمود قللهاتی بر قللهات از اهمیت بسیاری برخوردار بود. قلات یا قللهات نام شهری بر ساحل عمان است. یاقوت حموی درباره آن می‌نویسد: «قللهات شهری در عمان است بر ساحل دریا که اکثر سفاین هند در آن لنگر می‌اندازد و در حال حاضر لنگرگاه آن بلاد است»^{۱۷۹}. ابن‌مجاور از این شهر با عنوان بندرگاه صدور اسب به خوارزم یاد کرده است^{۱۸۰}. او به تدریج قدرت خود را به قطیف، بحرین و عدن و در بعضی منابع به نواحی شرقی هندوستان گسترش داد^{۱۸۱}. مهاجرنشینان ایرانی در هند با ارتباط مؤثر با امیر هرمز نقشی مهم را در تبادلات تجارتی هرمز و شرق هند ایفا کردند^{۱۸۲} و از طرفی محمود قللهاتی ناوگان قدرتمندی از کشتی‌های گوناگون تحت اختیار خود داشت که به وسیله آنها آبراه‌های منطقه را به طور کامل کنترل می‌کرد. و صاف در این مورد می‌نویسد: «جهازات و دونیجات فراوانی به اشکریان بحار و قتال جاشو که عفاریت جن از ناپاکی و چالاکی ایشان بر خود بودندی داشت و تمامت سکان جزایر از اقدام و اقتحام او اندیش‌ها داشتندی»^{۱۸۳}.

تفوق امرای هرمز در تجارت دریایی با مرگ امیرمحمود قللهاتی دچار وقفه گردید. عامل اصلی این رویداد درگیری میان جانشینان امیر هرمز و مداخله مستقیم حاکم مغولی فارس در امور خلیج فارس بود. در سال ۶۹۲ق/۱۲۹۲م، گیخاتو ایلخان مغول فارس و جزایر تابعه آنرا به مدت چهار سال در ازای پرداخت مبلغ چهارهزار تومان به ملک‌الاسلام طیبی سپرد^{۱۸۴}. شیخ‌الاسلام جمال‌الدین ابراهیم بن محمد طیبی اولین تاجر بزرگ عرب و فارس در زمان خود بود^{۱۸۵}. و صاف از او با عنوان ملک‌الاسلام شیخ شیوخ‌الانام ملاذ ملوک‌البر والبحر شمال صنادید الشرق والغرب خلیفه اعراب والعجم جمال‌الحق والدین ابراهیم بن محمد طیبی یاد کرده است. ایلخان مغول به او لقب ملک‌الاسلام داده و به او اجازه داده شد که بر درگاهش سه نوبت بزنند^{۱۸۶}. ژان اوبن اظهار نظر کرده است که ملک‌الاسلام ثروت خود را از تجارت دریایی با چین به دست آورده بود^{۱۸۷}.

وی توانست با تسلط بر آبراه‌های مهم خلیج فارس تجارت با هند و شرق آسیا را در قبضه اختیار خود بگیرد. برادر او به نام تقی‌الدین عبدالرحمان طیبی وزیر یکی از ملوک جنوب هند شد و عنوان مرزبان‌الهند یافت و واسطه اصلی تجارت هند و چین

با جزیره کیش بود. براساس گفتهٔ وصاف تجار هندوستان حق نداشتند بدون اجازه تقی‌الدین عبدالرحمان طیبی با کشتی‌های چین و بلاد شرق آسیا معامله کنند و همین قانون در کیش نیز اجرا می‌شد.^{۱۸۸} اقدامات ملک‌الاسلام آبادانی و رونق کیش را فراهم آورد و با کنترل کامل فارس تجارت پس‌کرانه‌ای آنرا در اختیار خود گرفت.^{۱۸۹} از طرف دیگر او دخالت فعالانه‌ای در امور هرمز می‌کرد و در درگیری‌های امرای آن، جانب بهاء‌الدین ایاز یکی از مدعیان سرسخت سلطنت هرمز را داشت.^{۱۹۰} همکاری‌های حاکم کیش و هرمز چندان دوامی نداشت و ملک‌الاسلام که آرزوی تسلط کامل بر هرمز را در سر می‌پروراند به ظاهر برای حمایت از یکی از مدعیان سلطنت و به خواست ایلخان مغول در سال ۶۹۵/۱۲۹۵م اقدام به لشکرکشی گسترده دریایی علیه هرمز کرد.^{۱۹۱} تلاش‌های بهاء‌الدین ایاز حاکم هرمز، برای جلوگیری از جنگ بی‌نتیجه ماند.^{۱۹۲} و رویارویی دو طرف اجتناب‌ناپذیر بود. برخورد قدرت دریایی هرمز و کیش در خلیج فارس یکی از بزرگ‌ترین نبردهای دریایی قرن ۷ق است که در آن کلیه توان نظامی دریایی طرفین شرکت داشته‌اند. ابوالقاسم کاشانی در این باره می‌نویسد: «بهاء‌الدین مستعد پیکار گشت و دونیجات فراوان را به رجالة جاشو تعبیه کرد و جهازات را به ذخایر بسیار آماده داشت و سفاین را بر روی آب روانه کرد».^{۱۹۳} نبرد دریایی کیش و هرمز به مدت چند هفته در سواحل قشم و کیش به وقوع پیوست و بهاء‌الدین ایاز با استفاده از تاکتیک‌های مناسب نبرد دریایی توانست بر سپاهیان ملک‌الاسلام غلبه کند و کیش را به تصرف خود درآورد. ضعف و ناتوانی ملک‌الاسلام و شروع موسم و رود کشتی‌های هند به خلیج فارس موجب شد تا صلح موقت بین این دو قدرت دریایی برقرار گردد.^{۱۹۴} این پیروزی نتایج درخشانی برای هرمز به بار آورد و بهاء‌الدین ایاز که به ارزش حقیقی یزدی دریایی خود پی برده بود در سال ۶۹۶/۱۲۹۶م دارالملک خود را از ساحل جرون به جزیره هرمز منتقل ساخت.^{۱۹۵} این اقدام با هدف در امان ماندن مرکزی تجارتی هرمز از حملات زمینی مهاجمان مغول^{۱۹۶} و استفاده از مزایای دورافتادگی این جزیره صورت می‌پذیرفت.^{۱۹۷} بهاء‌الدین ایاز با استقرار کامل تجارت در جزیره هرمز دوره‌ای جدید از حیات سیاسی و اقتصادی در بازرگانی دریایی را آغاز کرد. شرایط در آغاز قرن ۸ق به هیچ‌وجه به نفع

ملک‌الاسلام طیبی و جزیره کیش نبود و این تاجر قدرتمند ایرانی در سال ۷۰۶ق به دنبال حوادثی چند دار دنیا را وداع گفت و زمینه مناسبی برای توسعه قدرت ملوک هرمز به وجود آمد.

ملوک هرمز با اعمال سیاست‌های واقع‌بینانه و مشارکت مؤثر در تجارت دریایی توانستند از قرن ۸ تا ۱۰ق به عنوان برترین نیروی دریایی در بازرگانی حوزه اقیانوس هند و خلیج فارس مطرح شوند. جزیره هرمز به عنوان پایتخت ملوک هرمز نیز طی این دو قرن به عنوان بزرگ‌ترین مرکز تبادلات تجارتی دریایی شناخته شد. افول سیاسی حکام کیش، آخرین رقیب قدرتمند هرمز در تجارت دریایی، در عصر حکومت قطب‌الدین تهمتن (حکومت ۷۲۱ تا ۷۴۷ق) به انجام رسید. دوران بیست و شش ساله حکومت او آغاز دوره درخشش هرمز و تجارت دریایی آن است. اولین مسافر اروپایی که در سال ۷۱۸ق/۱۳۱۸م از این جزیره دیدار کرد درباره آن می‌نویسد: «شهری با حصارهای قوی و با بازارهای مملو از کالاهای ارزشمند و فراوان که گوشت و ماهی به وفور در آن یافت می‌شود».^{۱۹۸} پادشاه هرمز با فتح کیش و بحرین و قطیف و دیراب قدرت خود را در نواحی غربی خلیج فارس استحکام بخشید.^{۱۹۹} او از آشوب‌های فارس که بر اثر نزاع بین امرای آل اینجو و آل چوپان به وجود آمده بود، کمال استفاده را برده و «چند سال به استقلال حکومت کرد و تمامت دریا کنار از قلاتو تا در بندر ماچول به دست فروگرفت و مجموع دشتستان و قطیف و بحرین و بعضی از بر عرب داخل مملکت او شدند».^{۲۰۰} ابن بطوطه سیاح مشهور مراکشی، که در همین ایام از هرمز دیدار کرده است می‌نویسد: «جرون شهری است نیکو دارای بازارهای خوب که بندرگاه هند و سند است و مال التجاره‌های هندوستان از این شهر به عراق عرب و عراق عجم و خراسان حمل می‌شود».^{۲۰۱}

قاضی عبدالعزیز نیمدهی صاحب طبقات محمودشاهی درباره وضعیت عمومی تجارت هرمز می‌نویسد: «سلطان قطب‌الدین بعد از آنکه عرصه مملکتش برآ و بحرأ و عربأ و عجمأ از مخالف صافی شد با سلطان سلاطین گجرات و ملوک هندوستان و سند و بصره و کوفه و عمان و کرمان و شیراز و غیرذلک کمال مواسا و مدارا می‌نمود تا بر سریر ملک استیلا و استعلا یافت و بساط معدلت و اتصاف بگسترد و کشتی‌های سفری

راست کرد و به هر طرف می‌فرستاد و از جمیع بنادر مثل مکه و جده و عدن و حدیده و بربره و مجسمه [مومباسا] و سفالو [سفاله] و یمن و چین و ماچین و فرنگ و کالیکوت و بنگاله و سلیمان و ملاقه [مالاکا] و سمطره [سوماترا] و دیوه محل [دیو] و جاوه و هنور و باکتور و منگلور و... متوجه بحر می‌شدند و اتمه رفیعیه از اطراف روی به آنجا می‌آوردند و از مداین فارس و عراق و خراسان اجناس نفیسه به آنجا کشیدند و هرچه از جانب بحر می‌رسید عشری از ایشان می‌ستودند و هرچه از اطراف خراسان می‌آوردند نصف عشر می‌گرفتند»^{۲۰۲}.

تحولات سیاسی جنوب ایران در قرن ۸ و ۹ ق به گونه‌ای بود که امکان مداخله مستقیم در امور هرمز برای حکام فارس و کرمان نبود، و امرای هرمز بدون نگرانی از مداخلات همسایگان خود به امور داخلی هرمز می‌پرداختند. تأمین امنیت کامل سرمایه‌گذاری در این جزیره و غیرنظامی کردن محیط اقتصادی هرمز از مهم‌ترین سیاست‌های اجرایی امرای هرمز بود.

توران‌شاه هرمزی (۷۴۷ تا ۷۷۹ ق/۱۳۴۶ تا ۱۳۷۷ م) ورود هرگونه اسلحه به جزیره هرمز ممنوع ساخت و حتی سفرای خارجی مجاز به حمل سلاح نبودند^{۲۰۳}. ورود و خروج کلیه افراد کنترل می‌شد و مجوز لازم برای سفر آنان صادر می‌گردید^{۲۰۴}. این سیاست توسط جانشینان توران‌شاه دنبال کردند، و شرایط بسیار مناسبی برای گسترش تجارت در این جزیره کوچک به وجود آمد و پادشاه و درباریان و دیوانسالاران هرمز کلیه امکانات خود را در راه بسط و توسعه تجارت دریایی به کار گرفتند. کالاهای مختلف از نقاط گوناگون جهان به این جزیره وارد می‌شد و از آنجا به دیگر نقاط فرستاده می‌شد. از فارس و نواحی پس کرانه‌ای آن انواع مربا، خشکبار و کالاهای تزئینی به هرمز می‌آمد^{۲۰۵}. از یزد ابریشم و فرش و اسلحه^{۲۰۶}، و از کرانه‌های خلیج فارس گندم و جو و خرما و اسب^{۲۰۷}، از بحرین و جلفار انواع مروارید و اسب‌های عربی و ایرانی و از لارستان اسب ایرانی و اسلحه^{۲۰۸} از چین و ختا ابریشم، مشک ریواس، از سواحل دریای مدیترانه جیوه، نقره^{۲۰۹} و از هند فلز، دارچین، زنجبیل، سیر و برنج و داروهای گیاهی به هرمز می‌رسید.

در میان بازارهای آن سوی دریاها دکن و گجرات در ساحل شرقی هند از مهم‌ترین

شرکای بازرگانی هرمز به شمار می‌رفت. کالاهایی که از هند به هرمز می‌رسید از طریق بندر عدن به دریای سرخ و سپس به سواحل اروپا ارسال می‌شد.^{۲۰۱} تجارت اسب یکی از مهم‌ترین صادرات هرمز به هندوستان محسوب می‌شد. از آنجایی که آب و هوای نواحی جنوب هند برای پرورش اسب مناسب نبود، پادشاهان مسلمان بهمنی دکن و سلاطین هندوی منطقه بیجانگر مشتریان دائمی خرید اسب هرمز بودند. بازرگانان هرمزی در این نواحی از نفوذ و قدرت بسیاری برخوردار بودند به‌طوری که در سفارت عبدالرزاق سمرقندی، فرستاده شاهرخ تیموری به دربار بیجانگر توانستند پادشاه آن دیار را نسبت به مقاصد و اهداف سفیر تیموریان بدبین نمایند.^{۲۱۱} رئیس جمعیت مسلمانان در «بھتکل»^(۱) به نام ناخدا قیصر تحت حمایت سیاسی یکی از وزرای هرمز قرار داشت.^{۲۱۲} در بندر گوا لنگرگاهی مخصوص پیاده کردن اسب از کشتی وجود داشت یک مورخ پرتغالی در مورد ارزش تجارت اسب‌های ایرانی می‌نویسد: اسب‌های ایرانی در سرزمین گوا و دکن و دیگر نواحی هند بسیار گران‌قیمت هستند از این‌رو بازرگانان هرمز هر ساله به این سمت حرکت می‌کنند و گاه یک اسب ممکن است تا سیصد اشرفی معادل سیصد و بیست «ریس»^(۲) ارزش داشته باشد.^{۲۱۳} تجارت برده و غلام که از آنان در امور نظامی و خدماتی استفاده می‌شد نیز رونق داشت. پیرز می‌نویسد که حدود ده تا دوازده هزار جنگجوی ایرانی در دکن حضور داشته‌اند.^{۲۱۴} خواجه محمود گاوانی، وزیر ایرانی ملوک دکن، طی نامه‌ای از امیر لارستان تقاضای تداوم اعزام جنگجویان جوان به هند کرده است.^{۲۱۵} برخی از این جنگجویان می‌توانستند با استفاده از حمایت گسترده کارگزاران ایرانی به درجات عالی لشکری و اداری برسند.^{۲۱۶}

تجارت به «چین» و آسیای جنوب شرقی نیز توسط کشتیرانان و دریانوردان «هرموزی» انجام می‌پذیرفت. یک هیأت سیاسی چینی در سال ۸۱۵ ق/۱۴۱۲ م به هرمز آمد و در پاسخ یکی از تجار هرمز به نام عزالدین در سال ۸۱۷ ق/۱۴۱۴ م به دربار «یونگ لو» (Yong-Lu) اعزام شد.^{۲۱۷} نطنزی از مکاتبه سیاسی بین حاکم هرمز و پادشاه چین بین سال‌های ۷۷۱ تا ۷۹۱ ق یاد کرده است.^{۲۱۸} در جو/هرنامه، از تألیفات قرن

(1). Bhatkal

(2). Reis

۹ق، از صدور مرجان تراشیده از هرمز به چین شمالی یاد شده است.^{۲۱۹} روابط دریایی ایران و چین در قرن ۹ق توسعه یافت، و هرمز نقش عمده‌ای در این تبادلات ایفا می‌کرد.^{۲۲۰} هرمز در این شرایط بزرگ‌ترین بندرگاه دریایی حوزه اقیانوس هند و خلیج فارس شد و به حق در آن ایام آنرا «نگین طلایی حلقه تجارت جهانی» دانستند.^{۲۲۱} جامعه تجارتی «هرموز» وراء مسائل داخلی خود در ارتباط با تجارت جهانی موازین اخلاقی و انسانی خود را به طور کامل رعایت می‌کرد و در سیستم اقتصادی اصول صداقت و همکاری اخلاقی مدنظر قرار می‌گرفت. یک مسافر اروپایی درباره این شهر می‌نویسد: «عدالت با دقت در حق همه اجرا می‌شود هر کسی از قانون قیمت‌ها تخطی کند و در مورد وزن کالا خطا نماید شدیداً مجازات می‌شود».^{۲۲۲} در سال ۱۵۱۵م در زمان آلبوکرک ترجمه شد که کالاهایی را که در سال ۱۵۰۷م در انبار هرمز گذاشته بود دست‌نخورده باقی مانده است. اینها نشانه‌هایی کوچک، اما کم‌نظیر در درستکاری و عدالت تجارتی هرمز بود. از آنجایی که پادشاه، وزرا و دیوانسالاران هرمز خود را موظف به انجام اقدامات تأمینی و رفاهی و خدماتی تجار می‌دیدند و آنرا به نحو احسن اجرا می‌کردند، نقصی در امور جاری آن مشاهده نمی‌شد و در قرن ۹ق عنوان بامسمای «دارالامان» یافت. به این ترتیب در آستانه ورود پرتغالی‌ها به شرق و پیش از تسلط کامل آنان بر آبراه‌های مهم حوزه اقیانوس هند کلیه تأسیسات و نهادهای تجارت دریایی به‌وسیله امرای هرمز و هم‌پیمانان آنان اداره می‌شد و ناوگان دریایی هرمز در شرق آفریقا و اقیانوس هند و آسیای جنوب شرقی و چین فعالانه تبادل کالاها را انجام می‌داد. تفوق نیروی دریایی هرمز در آبراه‌های شرق در متون پرتغالی قرن ۱۶م به خوبی منعکس شده است.

در سال ۹۰۹ق/۱۵۰۳م پادشاه پرتغال، «آلفونسو آلبوکرک» را مأمور فتح هند کرد. این دریانورد پرتغالی که بعدها تأثیر بسیاری در تاریخ ملوک هرمز بر جای گذاشت، مأمور بود تا تجارت مسلمانان را در اقیانوس هند متوقف کند و مسیر اصلی تجارت دریای سرخ را کنترل کند. او از ابتدای حرکت خود درصدد تصرف سه نقطه اصلی در تجارت دریایی شرق برآمد: عدن، قلهات و هرمز.^{۲۲۳}

آلبوکرک برای انجام مقاصد خود با شش فروند کشتی جنگی و پانصد سرباز به طرف

سواحل شرقی عمان حرکت کرد^{۲۲۴}. باد موافق کشتی‌های او را به ناحیه ظفار رسانید^{۲۲۵}. او در مدت توقف خود در این بندر تعداد بسیاری از کشتی‌های ماهیگیری را که متعلق به دریانوردان هرمزی بود به آتش کشید^{۲۲۶}. ناوگان پرتغالی در ادامه مسیر خود به قلعات رسید. این بندر دومین پایتخت هرمز و محل توقف کلیه کشتی‌هایی بود که به مقصد هندوستان و خلیج فارس حرکت می‌کردند. بعد از حضور اسکندر مقدونی این اولین کشتی اروپایی بود که در این بندر لنگر می‌انداخت. حاکم قلعات که اخبار خشونت و درنده‌خویی پرتغالی‌ها را شنیده بود ناچار به مصالحه شد و در ازای پذیرش پرداخت باج و خراج ماهانه و گرفتن پروانه عبور برای کشتی‌ها با آلبوکرک مصالحه کرد^{۲۲۷}. پس از آن نیروهای پرتغالی به قوریات رسیدند و با مقاومت اهالی روبه‌رو شدند. مقاومت مردم درهم شکسته شد و آلبوکرک چهارده فروند کشتی هرمزی را به آتش کشید و با آتش توپخانه شهر را ویران کرد^{۲۲۸}. مقصد بعدی او بندر «مسقط» بود. بزرگان مسقط ابتدا حاضر شدند تا خراجی را که به پادشاه هرمز می‌دهند به آلبوکرک پرداخت کنند، اما فرمانده پرتغالی نپذیرفت و جنگ آغاز شد و مقاومت طولانی مردم به انجامی نرسید و ناوگان پرتغالی کلیه کشتی‌های بومیان و شهر را زیر آتش توپخانه سنگین نابود ساخت^{۲۲۹}. خشونت و قساوت پرتغالی‌ها موجب شد که حاکم بندر صحر تسلیم شود و حاکمیت پرتغالی‌ها را به رسمیت بشناسد و پرچم مهاجمین بر فراز قلعه شهر برافراشته شود^{۲۳۰}. آلبوکرک سپس به طرف بندر خورفکان حرکت کرد و شهر و بندر زیبای آنرا با قدرت توپخانه خود ویران ساخت و به آتش کشید^{۲۳۱}.

فتح کامل بنادر و سواحل عمان موجب شد تا آلبوکرک با اطمینان بیشتری به طرف هرمز حرکت کند. در آن ایام پادشاه خردسال جزیره هرمز تحت قیمومیت و نظارت یکی از سیاستمداران باهوش و قدرتمند به نام خواجه عطا بود^{۲۳۲}. خواجه عطا از غلامان بنگالی دربار ملوک هرمز بود که مدت کوتاهی حاکم قلعات شد و سپس به‌عنوان یکی از دو وزیر پادشاه هرمز خدمت می‌کرد. او پس از اطلاع از حملات ناوگانی دریایی پرتغال اقدام به بسیج نیروهای دریایی و زمینی کرد. او بنا به رسم معمول تمام کشتی‌ها را که در ساحل هرمز حضور داشتند و دیگر ناوگان تجارتی را احضار نموده و بین دویست تا سیصد فروند کشتی در اطراف جزیره مستقر ساخت تا به‌وسیله آنها حصار روبه‌روی

ناوگان پرتغالی ایجاد کند^{۲۳۳}. مورخان پرتغالی تعداد نیروهای هرمز را تا سی هزار نفر و تعداد کشتی‌ها تا چهارصد فروند برآورد کرده‌اند که شصت فروند آن کشتی‌هایی بزرگ بوده‌اند^{۲۳۴}. مقاومت خواجه عطا و ناوگان دریایی او به مدت چند هفته به طول انجامید تا سرانجام این پرتغالی‌ها بودند که با استفاده از قدرت توپخانه خود پیروز شدند. نیروی هرمز تسلیم شد و شهر و بندر به تصرف نیروهای پرتغالی درآمد. قراردادی میان پادشاه هرمز و آلبوکرک بسته شد که در بند پنجم آن قید شده بود که هیچ‌یک از کشتی‌های بومی بدون اجازه مقامات پرتغالی حق تجارت ندارند^{۲۳۵}.

دلیل اصلی پیروزی پرتغالی‌ها در هرمز، مالاکا و شرق آفریقا این بود که هیچ‌کدام از حکومت‌های نواحی نامبرده دارای کشتی جنگی نبودند و ناوگان دریایی آنان برای مقاصد تجارتی و حمل‌ونقل طراحی شده بود^{۲۳۶}. درحالی که کشتی‌های پرتغالی از نوع نظامی و حامل توپخانه سنگین بود. از طرفی مواد قراردادی که با هرمز و دیگر نواحی منعقد شد عاملی مهم برای نابودی تدریجی ناوگان تجارتی محلی شد، چون کلیه کشتی‌ها ناگزیر به اخذ مجوز رفت‌وآمد و حمل‌ونقل کالا بود و پرتغالی‌ها پس از استقرار کامل در هند و خلیج فارس به سادگی چنین مجوزهایی را صادر نمی‌کردند. از این دوره به بعد بسیاری از کشتی‌های محلی امکان حمل‌ونقل دریایی را از دست داد و ناوگان حمل‌ونقل محلی به تدریج ضعیف شد و جای خود را به ناوگان نیروی دریایی پرتغال، انگلیس و هلند داد. حملات دریایی پرتغالی‌ها در طول ساحل شرق آفریقا و عمان و خلیج فارس و اقیانوس هند ضربه مهلکی به ناوگان تجارتی هرمز وارد ساخت. بسیاری از کشتی‌های مخصوص حمل اسب به آتش کشیده شدند^{۲۳۷}. ناوگان پرتغالی همه کشتی‌های محلی را که در مسیر شرق آفریقا به خلیج فارس منهدم ساخت و حتی به کشتی‌های حامل زائرین خانه خدا که حاضر به دادن همه اموال و دارایی خود شدند نیز رحم نکرد^{۲۳۸}. حمله پرتغالی‌ها ضربه جبران‌ناپذیری به ناوگان دریایی هرمز وارد ساخت و بسیاری از کشتی‌های ایرانی در انواع مختلف آن به آتش کشیده شد.

منابع تاریخی و جغرافیایی از ساخت انواع کشتی‌ها در سواحل خلیج فارس اطلاع داده‌اند. هریک از این کشتی‌ها مورد استعمال خاصی داشت و از همین رو اندازه و ابعاد ظرفیت آنان متفاوت بود. اسامی انواع کشتی‌هایی که در خلیج فارس و توسط صنعتگران

محلی ساخته می‌شد به شرح زیر است:

سماچ (Sammach)، حوری (Hoory)، سمعه (Samae)، بتیل (Bettil)، شوعی (Shooaey)، تشاله (Tashale)، ماشوه (Mashowe)، بغله (Baghale)، منجی (Manga)، بگاره (Bagare)، سمبوک (Sambook)، جالبوت (Jalboot)، بوم (Boom)، اسطول (astool)، طراده (Tarradeh)، دونگی (Dunegi)، غراب (ghorāb)، شنی (Sheni) از میان کشتی‌های مذکور سه نوع آن در جنگ‌های دریایی کاربرد داشت: اسطول (جمع اساطیل)، و شنی (جمع شوانی) و غراب^{۲۳۹}. اروپاییان در برخورد نخست با این نوع کشتی‌ها آنرا با عنوان عمومی (Dhow) نامیدند که احتمالاً این واژه تغییر شکل یافته کلمه چینی (zaw) است^{۲۴۰}. در قرن ۹ و ۱۰ ق این واژه به‌طور گسترده در سواحل شرق آفریقا به انواع کشتی‌ها اطلاق می‌شده است^{۲۴۱}. پرتغالی‌ها و سپس اروپایی‌ها با این واژه نخستین بار در شرق آفریقا آشنا شدند و بعدها آنرا به‌طور گسترده به انواع کشتی‌های مسلمانان اطلاق کردند.

ورود پرتغالی‌ها به شرق را باید آغاز دوره انحطاط دریانوردی ایرانیان و اعراب در خلیج فارس و اقیانوس هند دانست. از قرن ۱۰ ق به بعد بخش عمده‌ای از حمل کالاهای دریایی توسط کشتی‌های پرتغالی، انگلیسی و هلندی انجام می‌شد، و کشتیرانان مسلمان و ایرانی که حمایت مالی و سیاسی خود را از دست داده بودند به تدریج از صحنه اقتصادی حوزه اقیانوس هند و شرق آفریقا خارج شدند و به مراودات محلی به‌ویژه در خلیج فارس و سواحل هند بسنده کردند. دخالت مستقیم پرتغالی‌ها در امور اقتصادی هرمز باعث از هم پاشیدگی ساختار اقتصادی آن گردید. پادشاه و وزرا و بازرگانان امکان هیچ‌گونه مداخله‌ای نداشتند و نماینده پرتغالی‌ها در جزیره اجازه دخالت به پادشاه نمی‌داد و او بدون جلب رضایت فرماندار نظامی قادر به انجام کاری نبود^{۲۴۲}. این سیاست باعث سرخوردگی کامل بازرگانان و تجار محلی شد و درآمدهای گمرکی هرمز را به شدت کاهش داد. خراج هرمز که در سال‌های اولیه تسلط پرتغالی‌ها به میزان صد و پنجاه هزار اشرفی برآورد شده است^{۲۴۳}، در سال ۹۴۷ ق/۱۵۴۰ م به صد هزار اشرفی و در سال ۱۰۰۳ ق/۱۵۹۴ م به سی هزار اشرفی تنزل یافت. تیشیرا مورخ پرتغالی، همین ایام می‌نویسد: «مسلمانان اجازه خروج از جزیره را نداشتند و باید کتباً از فرمانده پرتغالی

اجازه می گرفتند». شاردن در مورد ممانعت از تجارت ایرانیان می نویسد: «بازرگانان ایران وقتی به قصد تجارت راهی هند می شدند و به هرمز می رسیدند و اجازه عبور می خواستند فرمانده پرتغالی از ایشان می پرسید که مقصودشان از رفتن به هند چیست وقتی می فهمید برای خریدن چه کالاهایی به آنجا سفر می کنند آنان را به انبارهای خود می برد و مجبور به خریدن کالاهای خود می کرد»^{۲۴۴}. پادشاه دست نشانده هرمز در آخرین سال های حکومت خود طی نامه ای به پادشاه اسپانیا از ادامه روند سیاست آنان در شرق به شدت انتقاد کرده می نویسد: «سابقاً نمایندگان را برای به دست آوردن پنجاه هزار اشرفی در سال راضی بودند اما حال به دویست هزار اشرفی رضایت نمی دهند قبلاً آنان دو کشتی تجارتی داشتند، اما حالا حداقل چهار کشتی بزرگ و تعداد بسیاری قایق های کوچک در اختیار دارند اگر قرار بر ماندن شما در هرمز باشد بایستی در این نوع تجارت تجدید نظر کنید»^{۲۴۵}. فرماندهان نظامی پرتغالی رأساً در تجارت دریایی شرکت می کردند و هدف آنان کسب سود بیشتر در مدت زمان کمتر بود. حتی در آخرین روزهای تهاجم گسترده ایرانیان به جزیره هرمز فرماندار نظامی شهر برای امور تجارتی بیرون از جزیره به سر می برد^{۲۴۶}. سخت گیری های پرتغالی ها موجب شد که در آستانه قرن ۱۷م بازرگانان و تجار ایرانی و هندی برای حمل کالای خود مسیر زمینی قندهار را بر مسیر دریایی هرمز ترجیح دهند^{۲۴۷}. یکی دیگر از نتایج زیان بار حضور پرتغالی ها در خلیج فارس و اقیانوس هند افول تجارت دریایی محلی بین سواحل هند و خلیج فارس بود و از همین رو ناوگان تجارت دریایی ایرانیان طی یک قرن بین سال های ۱۵۰۹ تا ۱۶۲۲م خسارات جبران ناپذیری را تحمل کرد و آنچنان ضعیف شد که حتی شاه عباس اول تصور نمی کرد بتواند با کشتی های محلی در یک جنگ تمام عیار با ناوگان پرتغال شرکت کند و از این رو در یک محاسبه اشتباه درصدد جلب همکاری ناوگان دریایی انگلیس برای درگیری دریایی شد^{۲۴۸}. تمامی افتخارات نیروی دریایی ایران و پرتغال و فتح جزیره هرمز نصیب انگلیسی ها و ناوگان دریایی آنان شده است این در حالی است که بنا به شواهد تاریخی تعداد کشتی های ایرانی شرکت کننده در این نبرد بسیار بیشتر از تعداد ناوگان انگلیس بوده است. ادوارد مونوکس نماینده تام الاختیار کمپانی هند شرقی و طراح اصلی سیاست مذاکره با ایران در یادداشت های خود تعداد کشتی های

بزرگ و کوچک ایرانی را دویست فروند ذکر کرده است.^{۲۴۹} سیمون دی ملو یکی از فرماندهان پرتغالی نبرد هرمز تعداد کشتی‌های ایرانی را صد و پنجاه کشتی از نوع طراده و دو کشتی بزرگ دانسته است.^{۲۵۰} در جرون‌نامه منظومه‌ای که شرح حوادث این نبرد را روایت کرده است تعداد کشتی‌های ایرانی ده غراب ذکر شده است.^{۲۵۱} هرچند دریانوردان ایرانی در این نبرد تمام توان و استعداد نظامی خود را علیه پرتغالی‌ها به کار گرفته و سهم عمده‌ای از پیروزی را برعهده داشتند، سیر حوادث به گونه‌ای بود که پس از پیروزی امکان بهره‌مندی از دستاوردهای این فتح را به دست نیاوردند و حتی مورخان و محققان نیز نامی از آنان در تحقیقات نبردند و تمام سهم پیروزی تعصب نیروی دریای انگلیس شد. فتح هرمز را می‌توان پایان غم‌انگیز حیات کشتیرانی محلی ایرانی در خلیج فارس و حوزه اقیانوس هند دانست. روند حوادث بعدی نشان داد که سیاست اجرایی دولت صفویه امکان لازم برای تداوم حیات ناوگان محلی را به وجود نیاورد و این بار هم این انگلیسی‌ها و هلندی‌ها بودند که توانستند از موقعیت به دست آمده حداکثر بهره‌برداری را داشته باشد. سرنوشت دریانوردان و کشتی‌های ایرانی به دست فراموشی سپرده شد و بسیاری از آنان ناگزیر به مهاجرت به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس و سواحل جنوبی هند شدند و بسیاری از دریانوردان و صاحبان کشتی تحت شرایط موجود امکان حضور در بندرعباس را نداشتند و کرانه‌های ایرانی را به قصد مسقط و سورت ترک کردند. تجارت خورده‌فروشی خلیج فارس و تجار و بازرگانان آن پس از آن در سایه سیاست‌های صفویه قادر به رقابت با کمپانی هند شرقی انگلیس و هلند نبودند و ناگزیر به مهاجرت شدند. کرانه‌های ایران در ساحل خلیج فارس محل امنی برای کشتی‌ها و دریانوردان ایرانی محسوب نمی‌شد و سیاست شاهان صفوی و والیان فارس نیز چندان سودی برای آنان به دنبال نداشت، و آنان ناگزیر دست به مهاجرت بزرگی زدند که نتایج زیان‌باری برای دریانوردی ایران به دنبال داشت.

در دوره صفویه، بازرگانان اروپایی نقشی بسیار مهم در تبادلات تجارتی دریایی عهده‌دار شدند. بیشترین صادرات ایران ابریشم بود که بخش اعظم آن توسط بازرگانان انگلیسی و هلندی صادر می‌شد. در سال ۱۶۳۷م کل تولید ابریشم ایران به ۲۵۰۰ عدل می‌رسید که هزار عدل آن برای مصرف داخلی و هزار عدل سهم هلندی‌ها و سیصد و

هفتاد و سه عدل توسط انگلیسی‌ها صادر می‌شد و آرامنه اصفهان باقی‌مانده تولیدات را از راه حلب به اروپا صادر می‌کردند.^{۲۵۲} بخشی از جامعه آرامنه اصفهان در سال ۱۶۳۰م در بندرعباس مستقر شدند و شبکه تجارتي را با هند و شرق آن به راه انداختند.^{۲۵۳} با فعالیت گسترده کمپانی‌های تجاری هلند و انگلیس تجار محلی امکان رقابت با آنان را از دست دادند و کشتیرانی و دریانوردی خلیج فارس که بیشتر متکی به تجارت خورده‌فروشی در مسیر هند و شرق آفریقا بود به شدت ضربه خورد. هلندی‌ها و انگلیسی‌ها حمل و نقل امن و مطمئنی را برای بازرگانان هندی و مسلمان در بندر سورت و عباسی ایجاد کردند و حمل و نقل کالاها را در انحصار خود گرفتند. هرچند با استقرار پرتغالی‌ها در بندر کنگ امور دریانوردی ایرانیان تا حدودی رونق گرفت، اما این روند چندان ادامه نیافت و بیشتر کشتی‌سازان و کشتیرانان ایرانی به بندر بسورت و مسقط مهاجرت کردند. بیشتر تجارت محلی از طریق کشتی‌های نسبتاً بزرگ که اروپاییان آنرا Dhow می‌نامیدند انجام می‌گرفت، و مقررات گمرکی بندرعباس و بندر کنگ موجب شده بود که این کشتی‌ها از نزدیک شدن به ساحل خودداری کنند و بار خود را به وسیله قایق‌های کوچک به ساحل حمل کنند.^{۲۵۴} این کشتی‌ها پناهگاهی امن در مسقط یافته و تحت حمایت امام مسقط قرار گرفتند. در همین ایام ناصر بن مرشد حاکم قدرتمند عمان منطقه ساحلی جلفار را به تصرف درآورده و سپس در یک جنگ تمام عیار پرتغالی‌ها را از شهرهای صحار، مطرح و مسقط راندند و به تفوق سیاسی و اقتصادی آنان خاتمه دادند.^{۲۵۵} دوره سلطنت ناصر بن مرشد را آغاز دوره شکوفایی دریانوردی مسقط دانسته‌اند.^{۲۵۶} توسعه قدرت امامان مسقط در دو سمت سواحل آفریقای شرقی و نواحی جنوبی ایران در دوره سلطنت شاه سلطان حسین «صفوی» صورت پذیرفت.^{۲۵۷} صنایع کشتی‌سازی مسقط بسیار فعال بود و در دوره امامت امام سیف ابن سلطان بیست و هشت فروند کشتی جنگی مجهز به توپ‌های بزرگ در این بندر ساخته شد.^{۲۵۸} اعراب مسقط در سال ۱۶۹۵م به بندر لنگه حمله و آنجا را غارت کردند. نایب‌السلطنه پرتغال در هندوستان از این موقعیت استفاده کرده و به شاه ایران پیشنهاد کمک دریایی نمود. در ناوگان پرتغالی از بندر گوا به خلیج فارس گسیل شد. شاه ایران پذیرفت که هر آنچه نایب‌السلطنه بخواهد در اختیار را قرار دهد. به

موجب توافق‌های به عمل آمده قرار شد ایران نیروی زمینی خود را بسیج کند و پرتغالی‌ها بیست ناو جنگی برای حمله به عمان در اختیار ایران قرار دهند. ضمناً آنان متعهد شدند که شش فروند قایق جهت دفاع از بندر گنگ بسازند و آن دسته از کشتی‌های مستقر در بندر گنگ که متعلق به تجار ایرانی بود به ناوگان جنگی بپیوندند و در طول عملیات جنگی تحت فرماندهی پرتغال قرار گیرد.^{۲۵۹} این معاهدات هرگز به اجرا درنیامد و دربار ایران لوازم کافی برای انجام چنین عملیاتی در اختیار پرتغالی‌ها قرار نداد. این مذاکرات و توافق‌ها نشان می‌دهد که نیروی دریایی و کشتیرانی ایران در پایان دوره صفویه در ضعیف‌ترین موقعیت تاریخی خود قرار گرفته بود. این امر ناشی از ورود گسترده اروپاییان به تجارت دریایی شرق و بی‌توجهی پادشاهان صفوی به تجارت دریایی محلی بود. ضعف دولت صفوی و حمله افغان‌ها به ایران موقعیت مناسبی برای تحکیم مواضع اقتصادی انگلیس در جنوب ایران فراهم کرد، و از طرفی بخت با ایران یار بود که در ایام بحرانی حمله افغان‌ها و سال‌های پس از آن حکام مسقط در درگیری‌های خانوادگی برای کسب قدرت مشغول بودند و امکان استفاده از شرایط بحرانی و خلیج فارس را از دست داده بودند.

در سال‌های نخست قرن ۱۸م اوضاع خلیج فارس به علت تضعیف بیش از پیش قدرت صفویه دستخوش تغییراتی اساسی شد که پیامد آن افزایش روزافزون قدرت قبایل عرب در دو سوی خلیج فارس بود. در ساحل ایرانی خلیج فارس چندین قبیله و به خصوص اعراب قدرتمند آل هوله آزادی عمل یافتند و با استفاده از خلأ قدرت در ایران به‌طور مؤثری در تجارت خلیج فارس شرکت جستند. کاپیتان هامیلتون در سال ۱۷۱۵م از حضور فعال ناوگان دریایی اعراب از نواحی جنوب هند تا دریای سرخ اطلاع داده است.^{۲۶۰} قبیله قواسم طی همین دوره در جزیره قشم مستقر شدند^{۲۶۱}، و آل مذکور حد فاصل بندر کنگان تا بندر لنگه را به‌طور کامل در اختیار گرفتند. نصیر خان لاری از رؤسای قدرتمند جنوب در نواحی بندرعباس و پس‌کرانه‌های آن اقتدار کامل یافت^{۲۶۲}، و جنگ قدرت بین رؤسای طوایف و خوانین محلی منطقه را به آشوب کشاند. تجارت نواحی پس‌کرانه‌ای در سایه ناامنی‌ها به خطر افتاد و دفاتر تجارتی انگلیس و هلند در اصفهان، شیراز و لار تعطیل شد. رؤسای قبایل حاشیه خلیج فارس با استفاده

از موقعیت بحرانی ایران به شرکت مؤثر در تجارت دریایی اقدام کردند، و ناوگان‌های حمل‌ونقل محلی با حمایت رؤسای قبایل امور تبادل کال را در مسیر سواحل جنوبی - شمالی و سواحل هندوستان را انجام می‌داد. از این میان قواسم فعالیت بیشتری از خود نشان می‌دادند و قایق‌ها و کشتی‌های حمل و نقل آنان به تدریج سهم عمده‌ای را در مبادلات اقتصادی خلیج فارس و عمان و شرق آفریقا به خود اختصاص دادند. آب‌های خلیج فارس صحنه رقابت دریانوردان و کشتیرانان عرب شد و رؤسای طایفه قواسم و امام مسقط و ناوگان آنان فعالانه در صحنه دریانوردی منطقه شرکت جستند.

در سال ۱۷۱۷م سلطان بن سیف ثانی، امام مسقط، در رأس نیروی دریایی خود وارد بحرین شد و آنجا را اشغال کرد. حضور نیروی دریایی عمان در بحرین چندان به طول نینجامید و اعراب هوله که از جانب ایران بر آن نواحی حکومت می‌کردند آنان را وادار به عقب‌نشینی نمودند و بحرین همچنان در اختیار اعراب هوله قرار گرفت.^{۲۶۳} خلیج فارس تا سال ۱۱۴۸ق/۱۷۳۵م و روی کار آمدن نادر شاه افشار در اختیار ناوگان قبایل عرب ساکن پس کرانه‌ها و سواحل قرار داشت. قدرت گرفتن نادر شاه در ایران دوره‌ای جدید از فعالیت نیروی دریایی را به دنبال داشت. علت توجه نادر به نیروی دریایی و توسعه آن، دخالت مستقیم امام مسقط در سواحل ایران و پناهنده شدن افغان‌ها به عمان ذکر شده است.^{۲۶۴} شورش‌های گسترده طوایف مختلف و از آن جمله محمدخان بلوچ و شیخ احمد مدنی و نصیر خان لاری و استفاده آنان از جزایر خلیج فارس به عنوان پناهگاه امن نیز یکی دیگر از علل توجه نادر به نیروی دریایی محسوب می‌شود.^{۲۶۵} نخستین نشانه‌های توجه خاص نادر شاه به مسائل دریانوردی ایران در سال ۱۱۴۷ق/۱۷۳۴م و به دنبال شورش شیخ احمد مدنی و محمد خان بلوچ می‌توان دید.^{۲۶۶} شاه ایران برای انجام طرح‌های خود فرد شایسته‌ای به نام محمدلطیف خان را برگزید که با تمام خدماتی که او برای ایران انجام داده است چهره‌ای ناشناخته محسوب می‌شود. منابع فارسی اطلاع دقیقی از خصوصیات فکری او ثبت نکرده‌اند، اما در یک گزارش هلندی‌ها درباره او آمده است: «انگلیسی‌ها به نماینده هلند گفته‌اند که وقتی به محمدلطیف خان یکی از کشتی‌هایشان را نشان می‌داده‌اند او در گفتگو از کشتی‌سازی و دریانوردی بیش از حد انتظار ایشان فراست و

دانایی از خود نشان داد. او در استانبول زیسته و با طرز زندگی اروپاییان نیک آشنا شده بود»^{۲۶۷}. از اقدامات لطیف خان می‌توان پی برد که او آگاهی بسیاری نسبت به دریانوردی داشته است و به پیشرفت این صنعت مهم در ایران علاقه بسیاری نشان می‌داده است، از این رو می‌توان انتخاب او را به‌عنوان فرمانده نیروی دریایی از طرف نادر شاه را نشان از دقت نظر نادر شاه دانست. انتصاب او به سمت فرمانده نیروی دریایی ایران در سال ۱۱۴۷ ق/ ۱۷۳۴ م به اطلاع هلندیان و انگلیسی‌ها رسید^{۲۶۸}. او در این حکم مأمور خرید کشتی و راه‌اندازی نیروی دریایی شد^{۲۶۹}. اعزام لطیف خان و تقاضای دولت ایران از کمپانی‌های انگلیس و هلند برای فروش کشتی دوره‌ای نسبتاً طولانی از مراودات و گفتگوهای سیاسی را به دنبال داشت. نمایندگان انگلیسی و هلند با همه اختلافات و رقابت‌های اقتصادی سیاسی در یک توافق مصلحتی موضع‌گیری مشترکی که درباره این تقاضا از خود نشان دادند^{۲۷۰} و یکبار دیگر نشان دادند که در گرایش‌های دیپلماتیک خود پیرو هیچ معیار اخلاقی و اصول‌گرایانه‌ای نیستند. نمایندگان انگلیس و هلند به لطیف خان توضیح دادند که هیچ از کمپانی‌ها حاضر نیست بر ضد ترک‌های بصره و اعراب مسقط و یا رعایای امپراتوری مغولان هند عملی انجام دهند و به ایران پیشنهاد کردند که چون در بندر سورت ساختن و فروختن کشتی معمول است کشتی‌های مورد نیاز را از آنجا تأمین کنند^{۲۷۱}.

تهماسب‌قلی خان جلایر یکی از فرماندهان نظامی نادر شاه در پاسخ به اظهار نمایندگان کمپانی‌ها نوشت: «پادشاهان پیشین ایران نیرومند بوده و جهازاتی در سورت می‌ساخته‌اند اما از زمان ورود اروپاییان حفظ امنیت خلیج فارس به عهده ایشان گذاشته‌اند و ی افزود که اگر برای شرکت‌های اروپایی ساختن کشتی ناممکن است باید بنویسند که چه مقدار چوب برای ساختن کشتی کافی است که از مازندران آورده شود»^{۲۷۲}. لطیف خان که آگاهی بیشتری از مقاصد اصلی بیگانگان در خلیج فارس داشت بدون توجه به واکنش‌های آنان مذاکرات مستقیمی با دو نفر انگلیسی صاحب کشتی به انجام رسانید و موفق شد دو فروند کشتی به نام‌های پتنا^(۱) و کوک^(۲) متعلق به دو

(1). Patna (2). Kook

انگلیسی به نام‌های ودل^(۱) و روپرال^(۲) خریداری نمایند^{۲۷۳}. این اقدام موجب خشم نمایندگان کمپانی شد. در یادداشت‌های روزانه نماینده کمپانی آمده است: «امید داریم که این عمل دیوانه‌وار آن دو آدم بی کله ما را درگیر مشکلات عمده با خان نسازد زیرا پاسخ قبلی ما در این مورد کاملاً برعکس بوده است»^{۲۷۴}. هوشیاری و آگاهی لطیف خان انگلیسی‌ها را غافلگیر کرد. فرمانده نیروی دریایی ایران برای خرید کشتی مذاکراتی را با کشتی‌سازان سورت به انجام رسانید و موفق شد نظر آنان را برای ساخت کشتی در قبال دریافت کالا جلب کند^{۲۷۵}، و در همان حال مذاکراتی مستقیم با رؤسای عرب قشم به انجام رسانید و توانست دو کشتی بزرگ را از «شیخ راشد» خریداری نماید^{۲۷۶}. به این ترتیب با همت و تلاش لطیف خان هسته اولیه نیروی دریایی ایران با چهار فروند کشتی بزرگ و چهل فروند قایق پی‌ریزی شد. لطیف خان با توجه به ناامنی نواحی پس‌کرانه‌ای بندرعباس و بندر گنگ در صدد برآمد تا پایگاه جدید دریایی خود را در بندر بوشهر مستقر سازد. او پس از استقرار نیروها در بندر بوشهر در صدد حمله به بصره و گرفتن انتقام از عثمانی‌ها برآمد. تهاجم زمینی و دریایی به بصره آغاز شد. انگلیسی‌ها در این مقطع کشتی‌های خود را در اختیار حاکم عثمان قرار دادند و در نبرد دریایی جانب عثمانی را گرفتند. نیروهای زمینی و دریایی ایران هماهنگی لازم را از خود نشان ندادند و این لشکرکشی بی‌نتیجه ماند. همکاری نزدیک انگلیس و عثمانی علیه ایران نگرانی شدید مسئولان کمپانی را به دنبال داشت. لطیف خان با استفاده از این موقعیت مذاکرات جدیدی را با نمایندگان کمپانی انگلیس آغاز نمود و کمپانی برای جبران عمل خود و برای جلب رضایت نادرشاه با خرید دو فروند کشتی به مبلغ هشت هزار تومان از بندر سورت موافقت کرد. پول در موعد مقرر پرداخت شد و دو فروند کشتی تحویل ایران شد^{۲۷۷}. لطیف خان در صدد لشکرکشی دریایی علیه بحرین بود تا ضمن جبران شکست بصره قدرت دریایی خود را تثبیت کند. در سوم می ۱۷۳۶ هنگامی که یک کشتی انگلیسی در بندر بوشهر لنگر انداخت و تمام محموله آن خالی شد، لطیف خان با فرمانده کشتی وارد مذاکره شد و او را ناگزیر به فروش کشتی کرد. ناخدای کشتی

(1). Weedle

(2). Ruprell

در ازای دریافت مبلغ قابل توجهی کشتی را به ایران فروخت و از آن پس لطیف خان با نیروی چهارهزار نفری خود به بحرین لشکرکی کرده آن نواحی را به طور کامل تصرف نمود.^{۲۷۸}

فتح بحرین در سال ۱۱۴۸ ق نخستین عملیات دریایی موفق ایران پس از فتح جزیره هرمز در سال ۱۰۳۱ ق به شمار می رود. دومین اقدام مهم لطیف خان طرح اجرای عملیات دریایی علیه عمان و امام مسقط بود. لشکرکشی دریایی ایران به عمان بنا به دعوت سیف بن سلطان یکی از مدعیان سلطنت در مسقط انجام پذیرفت.^{۲۷۹} نیروهای ایرانی به فرماندهی لطیف خان در یازدهم ذی قعدة ۱۱۴۹ از بوشهر به بندرعباس وارد شدند. کشتی های ایرانی با پرچمی به رنگ سفید و نقش یک شمشیر ایرانی به رنگ سرخ آراسته شده بودند.^{۲۸۰} نیروی دریایی ایران شامل چهار کشتی بزرگ و دو کشتی جنگی محلی و تعدادی قایق حمل نیرو^{۲۸۱}، تعداد یک هزار و پانصد رأس اسب را به سواحل عمان منتقل ساخت. عملیات جنگی به نفع نیروهای ایرانی تمام شد، و سیف بن سلطان شخصاً به استقبال فرمانده ایرانی آمد و او را در نبردها همراهی می کرد.^{۲۸۲} لطیف خان پس از انجام عملیات موفقیت آمیز مسقط در سال ۱۱۵۰ ق به بندرعباس بازگشت و مردم شهر با شادی و هلهله از ورود نیروهای ایرانی استقبال کردند.^{۲۸۳} با خروج نیروهای ایرانی از عمان دشمنان سیف بن سلطان عملیات نظامی خود را علیه او از سر گرفتند و او ناگزیر یکبار دیگر از ایرانیان برای ورود عمان دعوت به عمل آورد. نیروهای ایرانی به فرماندهی مشترک محمدتقی خان، بیگلربیگی فارس، و لطیف خان وارد سواحل عمان شدند و درگیری زمینی بین نیروها آغاز شد.

در حین انجام عملیات محاصره شهر مسقط، بیگلربیگی فارس که به محبوبیت و شهرت لطیف خان حسادت می ورزید، در یک اقدام ناجوانمردانه این سردار رشید و دلاور ایرانی را مسموم کرد و به قتل رساند. مرگ لطیف خان به معنای از دست دادن فرماندهای لایق و شجاع بود و آنرا باید پایان اقتدار نیروی دریایی ایران دانست. محمدتقی خان بیگلربیگی به دلیل رفتارهای نابخردانه خود با سپاهیان با شورش و سرپیچی آنان روبه رو شد و پس از چهل روز محاصره بی حاصل شهر مسقط ناگزیر به بندر جلفار عقب نشینی کرد.^{۲۸۴} قتل سفیهانه لطیف خان و امساک او در پرداخت مواجب سپاهیان

و دریانوردان و بی کفایتی بیش از حد او باعث طغیان ملاحان ایرانی شد و اکثر ملوانان که از اعراب هوادار قبیله شیخ جیاره کنگانی بودند راه جزیره کیش را در پیش گرفتند^{۲۸۵} و اطاعتی از بیگلربیگی فارس نداشتند.

در این ایام نادر شاه در بازگشت از سفر جنگی خود به هندوستان بود و نمی توانست به دقت این عملیات را پیگیری کند. منابع فارسی درباره واکنش نادر به کشته شدن لطیف خان سکوت کرده اند.

حوادث و رویدادهای پس از مرگ لطیف خان و شکست های پیپی نیروی دریایی ایران و شورش قبایل ساکن خلیج فارس نادر را بر آن داشت تا در سال ۱۱۵۳ ق طرح ساخت ناوگان دریایی ایرانی در بندر بوشهر را آغاز کند. تمام تلاش ها در جهت راه اندازی ناوگانی ایرانی به شکست انجامید و مهم ترین عامل این شکست را می توان در کشته شدن ناجوانمردانه لطیف خان و اقدامات نابخردانه بیگلربیگی فارس دانست. نارضایتی طوایف عرب ساکن سواحل خلیج فارس مشکلات بسیاری برای نادر شاه به وجود آورد. مهم ترین این شورش ها توسط اعراب هوله ساکن کیش و قشم و سواحل روبه روی این جزایر صورت گرفت^{۲۸۶}. کارکنان و دریانوردان کشتی های ایرانی در سال ۱۱۵۳ ق/ ۱۷۴۰ م در یک شورش علیه فرمانده خود توانستند کلیه کشتی ها را به تصرف خود در آورند. در گزارش های نمایندگی هلند در بندرعباس آمده است: «در ششم سپتامبر ۱۷۴۰ مهرعلی خان ترکمان، دریابییگی جدید فارس، با گروهی دیگر از همراهان به دست جاشوان ناوگان ایران کشته شده اند. رهبری این شورشیان با شیخ رحمه، شیخ عبدالشیخ بوده و این خبر موجب و خشت ساحل نشینان شده است. شیخ رحمه با کشتی فتح شاهی و دو کشتی کوچک تر و بیشتر قایق ها به بندر گنگ رفته است. شیخ عبدالشیخ هم با بقیه ناوگان به جزیره قشم گریخته است».

تلاش های مجدانه نادر شاه برای تأسیس ناوگان دریایی در خلیج فارس به طور کامل اجرا نشد. دریا سالارانی همچون محمدتقی خان بیگلربیگی و مهرعلی خان ترکمان که هیچ گونه تجربه ای در دریانوردی نداشتند نمی توانستند به خوبی از موقعیت به دست آمده استفاده کنند و ناوگان ایران که در این دوره دوباره حیات تازه ای گرفته بود نتوانست به جایگاه اصلی خود در تجارت دریایی خلیج فارس بازگردد. کوشش های

نادر شاه برای راه‌اندازی کشتیرانی در دریای کاسپی نیز یکی دیگر از اقدامات مهم و درخشان او بود که سرانجامی بهتر از کشتیرانی ایران در خلیج فارس نیافت^{۲۸۷}. با همه اینها دوره نادر شاه را باید یکی از ادوار مهم تجدید حیات دریانوردی ایران دانست. با مرگ نادر و آغاز جنگ‌های جانشینی، خلیج فارس شاهد قدرت گرفتن رؤسای قبایل مختلف در دریا و نواحی ساحلی بود. ناوگان دریایی ایران در اختیار طوایف مختلف قرار داشت و حکومت ایران عملاً قادر به اعمال حاکمیت بر امور کشتیرانی نبود. کارستن نیبور که چهارده سال پس از مرگ نادر شاه از بوشهر دیدن کرده است در این باره می‌نویسد: «نادر شاه دستور داد در بوشهر چند کشتی بسازند و علاوه بر این کشتی‌های زیادی هم از خارجی‌ها خریداری کرد و توانست ناوگان در بوشهر به وجود آورد. شهر بوشهر به این ترتیب رشدی سریع یافت. حالا ضمن اینکه بوشهر بندر شیراز است بیشتر از همه شهرهای ساحل خلیج فارس از وکیل فعلی ایران اطاعت می‌برد. با وجود این کریم خان زند حتی یک کشتی هم ندارد»^{۲۸۸}. اینکه کریم خان زند حتی یک کشتی هم در اختیار نداشته است نمی‌تواند درست باشد. این برداشت را به گونه‌ای دیگر می‌توان تصحیح کرد که: «پس از مرگ نادر رؤسای قبایل ساکن حاشیه خلیج فارس با استفاده از خلأ قدرت سیاسی ایران کلیه کشتی‌ها و قایق‌های ناوگان ایران را در اختیار گرفته و عملاً امور دریانوردی و تجارت و حتی حفاظت نظامی این منطقه مهم را در اختیار گرفتند».

کریم خان زند در مواجهه با این مشکل بزرگ راهی جز همکاری با شیوخ و رؤسای قبایل جنوب نداشت. او تنها از این طریق می‌توانست از ناوگان تجارتی - نظامی قبایل خلیج فارس به نفع حاکمیت خود بهره‌برداری کند.

تلاش کریم خان زند برای دسترسی به سواحل شمالی خلیج فارس و بندرگاه معروف آن بصره منجر به ایجاد یک دوره جنگ نسبتاً طولانی شد. علت طولانی شدن این نبرد عدم دسترسی خان زند به کشتی‌های مناسب رودخانه پیمان و ناو جنگی بود. رؤسای طایفه قدرتمند بنی‌کعب توان نظامی خود را مدیون در اختیار داشتن کشتی می‌دانستند، و به گفته محمدصادق موسوی اصفهانی در تاریخ گیتی‌گشا: «طایفه بنی‌کعب چند کشتی بزرگ و کوچک را فراهم آورده بر مترددین دریای فارس و لنگرگاه بصره

بی اعتدالی می نمود»^{۲۸۹}. محاصره طولانی بصره و مقاومت توان فرسای صادق خان زند موجب پیروزی قوای ایران شد و فتح بصره را باید یک پیروزی برای پیاده نظام ایران به حساب آورد. تلاش کریم خان زند برای توسعه قدرت خود به سواحل عمان نیز با شکست مواجه شد. در سال ۱۱۸۰ ق/ ۱۷۶۶ م خان زند با اطلاع از بروز اختلاف بین جانشینان امام مسقط در صدد حمله به آن نواحی برآمد^{۲۹۰}. از این روزگی خان زند را مأمور کرد تا با جمع آوری نیروی کافی به سواحل عمان یورش برد. زکی خان زند با تدارک نیروی کافی و جمع آوری کشتی و قایق از طوایف مختلف خلیج فارس و با دستیابی به دو فروند کشتی دوره نادری لشکرکشی دریایی خود را آغاز نمود^{۲۹۱}. در حالی که همه شرایط به نفع نیروهای ایرانی فراهم شده بود هوس بازی زکی خان زند و خاطرخواهی عجیب این سردار زند او را به دام شیخ عبدالله بنی معین والی جزیره هرمز کشانید. شیخ عبدالله بنی معینی به بهانه موافقت با ازدواج دختر خود با زکی خان زند او را به جزیره هرمز کشانید و با استفاده از این فرصت خان زند و سردارانش را به زنجیر کشید^{۲۹۲}. در ازای آزادی خان زند خواستار آزادی پسر خود شد که به عنوان گروگان در شیراز به سر می برد. کریم خان زند ناگزیر با این درخواست موافقت کرد و لشکرکشی دریایی ایران به یک ماجرای مضحک منجر گردید. ابوالحسن گلستانه مورخ عصر زندیه در این مورد می نویسد: «زکی خان از راه غرور از امام مسقط شکست یافته بی نیل مقصود برگشت او در کمال خواری به شیراز داخل و او را غضب نموده لشکری که با او رفته بودند هر کس وارد شیراز گردید حسب الحکم به قتل رسانیدند»^{۲۹۳}.

کریم خان زند با همه تلاش های مجدانه و پیگیر قادر به تجدید قدرت دریایی ایران نشد، و اوضاع پس از مرگ او و در جنگ های جانشینی وخیم تر گردید. در سال های انتقال قدرت از زندیه به قاجارها قبیله قواسم در مناطق مختلف خلیج فارس و از جمله در قشم، بندرعباس و سواحل بندر لنگه مستقر شدند. شیخ صفر قاسمی در سال ۱۱۹۱ ق/ ۱۷۷۷ م دختر شیخ قبیله بنی معین حاکم قشم و هرمز را به ازدواج خود درآورد و با این عمل بر اعتبار و قدرت خود و قبیله اش افزود^{۲۹۴} تا آنجا که در اواخر ایام زندیه بخشی بزرگ از سواحل و بنادر ایران را تحت نفوذ خود درآورد، و یکی از رؤسای ایشان

از ضابطه ناحیه جهانگیریه در پس کرانه خلیج فارس به اخذ فرمان کلانتری بندر لنگه توفیق یافت^{۲۹۵} و این منصب تا مدت‌ها در اختیار رؤسای این طایفه قرار گرفت. استقرار طایفه قاسمی در بندر لنگه، کیش، بندر چارک در سال‌های انتقال قدرت به قاجاریه کامل گردید و این طایفه قدرتمند با در اختیار گذاشتن ناوگان قوی تجارتی بخش عمده‌ای از مبادلات بازرگانی در خلیج فارس را به خود اختصاص دادند. توان دریایی «قواسم» در این دوره به استعداد شصت و سه فروند کشتی بزرگ و هشتصد و ده قایق محلی و هیجده هزار دریانورد برآورد شده است^{۲۹۶}. قواسم ساکن سواحل ایران در این دوره تداوم دهنده قدرت دریایی ایران محسوب می‌شوند و توان دریایی آنان را به‌عنوان کشتیرانی ایران می‌توان برشمرد. شرایط داخلی ایران به‌گونه‌ای نبود که آقامحمد خان قاجار را نسبت به مسائل دریانوردی و کشتیرانی ایرانی متوجه سازد و تا سال ۱۲۲۴ق/ ۱۸۱۲م گفتگویی از نیروی دریایی ایران در میان نیست. توسعه قدرت فرانسه به سمت شرق و نگرانی‌های انگلستان از گسترش نفوذ آنان موجب شد تا یک دوره چند ساله فعالیت دیپلماتیک بین ایران و انگلیس آغاز گردد که یکی از این مأموریت‌ها به عهده سر هارفورد جونز بود که در سال ۱۲۲۳ق/ ۱۸۱۱م وارد تهران شد و مذاکراتی را با مقامات سیاسی ایران آغاز کرد. این مذاکرات منجر به عقد قراردادی در سال ۱۲۲۷ق/ ۱۸۱۵م گردید که در فصل هفتم آن موضوعی مرتبط با نیروی دریایی گنجانده شده است. در این فصل از قرارداد آمده است: «در صورتی که در سواحل دریای قلمز چوب و اسباب مهیا شود و شاهنشاه ایران خواهش فرماید که در حوزه‌های بحر مزبور کشتی‌های جنگی بسازد پادشاه ذی‌جاه انگلستان اجازت به معلم و عمله‌جات کشتی‌ساز و غیره از دارالسلطنه لندن و هم از بندر بمبئی عطا فرماید»^{۲۹۷}. اینکه آیا دولتمردان ایران خواهان گنجاندن مواد فصل هفتم بودند یا اینکه دولت انگلستان برای مقابله با قدرت دریایی فرانسه اقدام به چنین پیشنهادی کرده بود، بر ما معلوم نیست. اما حوادث بعدی نشان می‌دهد که انگلستان از گنجاندن مواد فصل هفتم چندان رضایتی نداشته و در قرارداد بعدی خود این فصل را حذف کرد.

گرفتاری ایران در جنگ با روسیه و درگیر شدن با مسئله هرات موجب شد تا سیاستمداران قاجار از مسئله مهم دریانوردی خلیج فارس غافل شوند. از طرفی این

دوره مصادف با تحکیم و تثبیت قدرت انگلستان در خلیج فارس است. دوره‌ای که با مبارزه انگلیس با مبارزان و دریانوردان قواسم آغاز می‌شود و به شکست این نیروی قدرتمند دریایی منجر می‌گردد.^{۲۹۸} نیروی دریایی قواسم را باید بخشی از توان دریایی ایران دانست چون بخش عمده‌ای از تجارت آنان در ساحل ایران انجام می‌شد و آنان اتباع رسمی دولت ایران شمرده می‌شدند. دولتمردان ایران عملکرد درستی از خود نشان ندادند و قدرت و ابهت انگلستان در خلیج فارس و نیاز ایران به کمک‌های نظامی از انگلیس برای دفع حملات روسیه و عدم آگاهی دولتمردان قاجار از موقعیت خلیج فارس موجب شد که هیچ‌گونه حمایتی از اتباع ایران ساکن سواحل خلیج فارس به عمل نیاید و انگلستان بدون نگرانی از واکنش ایران اقدامات تخریبی خود را در بنادر ایران علیه قواسم به انجام رساند. نتیجه این اقدامات کاهش قدرت دریایی محلی خلیج فارس و عقد قرارداد معروف به صلح عمومی و در اختیار گرفتن امور سیاسی و اقتصادی قبایل خلیج فارس توسط انگلستان بود. انگلستان با هدف کنترل کامل تجارت دریایی در خلیج فارس با شعار مبارزه با «خرید و فروش برده» در مورد تحلیل قرارداد حق بازرسی کشتی‌ها در منطقه شد.^{۲۹۹} این تقاضا مصادف با مسأله هرات و دخالت مستقیم انگلستان در عقب‌نشینی نیروهای ایران گردید و محمد شاه و حاج میرزا آقاسی این تقاضا را به شدت رد کردند. فعالیت‌های دیپلماتیک انگلستان ادامه یافت و با جایگزینی یک افسر عالی‌رتبه انگلیسی به جای کاردار پیشین سفارت انگلیس در تهران شرایط برای انجام مذاکرات فراهم آمد. سرهنگ فرانت با سیاست تحبیب و نزدیک شدن به حاج میرزا آقاسی و محمد شاه نهایتاً موفق به کسب موافقت پادشاه ایران برای اعلام صدور دستور منع خرید و فروش دریایی برده و حق تفتیش کشتی‌ها به وسیله ناوگان بریتانیا شد. در متن فرمان محمد شاه که طی نامه‌ای به حاج میرزا آقاسی صادر شده آمده است: «جناب حاجی دیگر نگذارید از راه دریا کنیز و غلام وارد شود. بگذار از راه خشکی بیاورند این مرحمت فقط در حق فرانت صاحب می‌شود. من از او خشنود می‌باشم و به این مطلب رضایت داده‌ام. در این باب به حکام فارس و عربستان بنویس من این اجازه را فقط برای حسن رفتار فرانت می‌دهد. و الا بین ما و دولت انگلیس هنوز خیلی اختلاف موجود است»^{۳۰۰}.

محمد شاه قاجار در این مقطع از تاریخ فریب سیاست‌بازی و دغل‌کاری فرانت‌کاردار سفارت انگلیس را خورد و با دست خود و به طور ضمنی مجوز تفتیش کشتی‌های محلی ایرانی را به ناوگان انگلستان داد که این امر به معنای دخالت مستقیم انگلیس در امور رفت و آمد کشتی‌های ایرانی در خلیج فارس بود. دریانوردان ایرانی از ترس ضبط و توقیف کشتی‌ها و از بیم تهمت حمل برده و مجازات خود به تدریج صحنه تبادلات تجارتي را ترک کردند و به این ترتیب امنیت لازم برای تداوم حیات خود را از دست دادند. محمد شاه قاجار چهار ماه پس از صدور این فرمان از دنیا رفت و دوره حکومت ناصرالدین شاه و اقدامات امیرکبیر آغاز شد.

با روی کار آمدن امیرکبیر کاردار سفارت انگلستان طی نامه‌ای از او درباره اینکه «اگر اعراب تحت تابعیت دولت ایران تمرد از حکم دولت علیه خود کرده و باز از راه دریاسیاه حمل نمودند چگونه از آنها مؤاخذه و در چه محلی تنبیه شوند»^{۳۰۱} سؤال نمود. امیرکبیر در پاسخ نوشت که در مورد ممانعت از حمل برده به حکام ولایات دستورات لازم داده شده است. او برای اینکه بهانه‌ای به دست انگلیسی‌ها ندهد، امیر حسنعلی خان را به دریابییگی خلیج فارس منصوب کرد و او را روانه بوشهر کرد و دستورات اکید برای منع حمل برده به دریابییگی صادر کرد.

اقدامات امیرکبیر و پاسخ دولت انگلستان در یک دوره نسبتاً طولانی منجر به رد و بدل شدن مکاتبات بسیاری شد و این مسأله بحران جدی در روابط ایران و انگلیس را به وجود آورد و موجب واکنش روس‌ها گردید. تحت این حوادث امیرکبیر ناگزیر قرارنامه‌ای را در سال ۱۲۶۷ ق/ ۱۸۵۱ م به امضا رسانید که بر اساس یکی از بندهای آن «دولت ایران قرار می‌دهد که کشتی‌های جنگی دولت انگلیس و کمپانی تا مدت یازده سال مأذون می‌باشد که به جهت احتمال حمل کنیز و غلام سیاه کشتی‌های تجارتي ایران را به تفصیلی که در این صفحه مرقوم می‌شود تفحص نماید».

در این قرارنامه کشتی‌های دولتی ایران از این قانون مستثنا شدند. جای این سؤال باقی می‌ماند که با اینکه هم صدراعظم و هم کارگزاران انگلیس به خوبی آگاه بودند که دولت ایران حتی یک کشتی دولتی در خلیج فارس ندارد چرا به این صراحت از عدم تفتیش کشتی‌های دولتی در قرارداد یاد کرده‌اند. نامه‌ای از فریدون میرزا حاکم

فارس در اواخر سال ۱۲۵۲ ق در دست است که در بخشی از آن آمده است: «اگر بخواهند امر بنادر درست مضبوط شود کل دولت‌ها کشتی جنگی دارند حتی امام مسقط و محمدعلی پاشا. شما یک بغله ماشویه در عمان ندارید. اسمش بحرالعجم است و لیکن به هیچ وجه شما مدخلیتی ندارید»^{۳۰۲}. فریدون میرزا حاکم فارس یکی از نخستین دولتمردان ایران در دوره قاجار است که در صدد توصیه برای خرید کشتی به پادشاه ایران برآمد، اما تلاش‌های او بی نتیجه ماند. پس از آن امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه اقدامات خود را برای خرید کشتی و تأسیس بحریه آغاز کرد. در سال ۱۲۶۷ ق او طی نامه‌ای به جان داوود که مأمور استخدام معلم از دولت روس بود نوشت «کشتی هم به طوری که در کاغذ جداگانه نوشته‌ام دو فروند در آنجاها قرار تحصیل آنرا بدهی»^{۳۰۳}. اقدامات امیرکبیر به انجامی نرسید و مرگ او موجب شد تا طرح‌هایش برای توسعه قدرت ایران در آب‌های خلیج فارس برای مدتی به فراموشی سپرده شود. دوره والیگری «سلطان مراد میرزا احسام السلطنه در فارس را باید یکی از ادوار فعال ایران در امور خلیج فارس دانست». او در دوره ناصرالدین شاه سه بار به عنوان والی فارس منصوب شد^{۳۰۴} و هر بار با اقدامات خود در صدد تحکیم موقعیت ایران در خلیج فارس برآمد. اقدامات مؤثر او در بحرین، بندرعباس و بندرلنگه و بوشهر موجب تحکیم هرچه بیشتر قدرت ایران شد. او به خوبی از ضعف دولت ایران در دریا آگاه بود و از این رو از ناصرالدین شاه مصرانه می‌خواست تا هرچه سریع‌تر نسبت به خرید کشتی اقدام کند. در بخشی از نامه حسام السلطنه به شاه ایران آمده است: «اولیای دولت هرچه بتوانند دو جهاز بخرند آن وقت من جواب بحریه امام مسقط را اگر ندادم مرا در همان جهاز غرق بفرمایید. اگر دولت انگلیس جهاز نمی‌فروشه دول دیگر دارند و می‌فروشند»^{۳۰۵}.

حسام السلطنه با درپیش گرفتن سیاست منطقی برای حبیب نظر خوانین و رؤسای قبایل جنوب توانست اقداماتی را به انجام رساند که تحکیم قدرت ایران را در بندرعباس، لنگه و جزایر به دنبال داشته است^{۳۰۶}. او که از حمایت قطعی شاه ایران از اقداماتش در تردید بود، طی مکاتبه‌ای از پادشاه ایران خواست تا تضمین‌های لازم را برای تداوم حمایت از خود را صادر کند. ناصرالدین شاه قاجار طی دستخطی به حسام السلطنه درباره این درخواست نوشت: «مقرر می‌داریم که اولاً پس از تصرف کردن این بنادر و جزایر

واضح و بین است که بعد از تخلیه آنها به هیچ وجه مناسب شأن دولت نخواهد بود آن عم اکرم مطمئن و آسوده باشد که ابدأ در این باب تغییری در خیال مبارک پیدا نخواهد شد»^{۳۰۷}. در همان ایام حسنعلی خان وزیر مختار ایران در استانبول نیز با توجه به ادعای دولت عثمانی بر بحرین و اعزام کشتی های جنگی به آن ناحیه طی نامه ای به وزیر امور خارجه لزوم ایجاد نیروی دریایی را یادآور شد^{۳۰۸}.

علاوه بر مسأله تسلط انگلیس بر خلیج فارس و تذکرات مداوم مأمورین و کارگزاران دولتی مبنی بر لزوم ایجاد نیروی دریایی ادعاهای عثمانی بر بحرین و اعزام ناوگان جنگی توسط آنان به خلیج فارس موجب تحریک ناصرالدین شاه و به کارگیری اقدامات عملی برای خرید کشتی جنگی گردید. ناصرالدین شاه به حاج شیخ محسن خان معیرالممالک، کاردار ایران در پاریس دستور داد که قیمت کشتی جنگی و مخارج آنرا تحقیق کند و بفرستد تا به فوریت برای خرید اقدام شود. مجموعه ای از گزارش های امیر نظام گروسی در دست است که در بخشی از آن موضوع خرید کشتی و اطلاعات جزئی راجع به خرید انواع کشتی ها درج شده است^{۳۰۹}. در مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران نیز کتابچه عریض درباره هزینه و نگاهداری و اداره چهار فروند کشتی که در سال ۱۲۸۱ ق نگاشته شده موجود است^{۳۱۰}، که نشان از عزم جدی دولت ایران برای گردآوری اطلاعات صحیح درباره خرید کشتی است. دنباله این وقایع به سال ۱۲۹۵ ق کشیده شد و در این سال میرزا علی خان امین الممالک که برای تدارک سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا رفته بود، هنگامی که در لندن بود مأموریت یافت به فرانسه برود در بندر تولون برای دولت ایران کشتی جنگی سفارش بدهد^{۳۱۱}. خرید کشتی ها تا سال ۱۳۰۱ ق انجام شد و علیقلی خان مخبرالدوله موفق به انجام این امر گردید و دو کشتی شوش و پرسپولیس در سال ۱۳۰۳ ق دارد بندر بوشهر شد^{۳۱۲} و ایران پس از یک دوره طولانی قادر به در اختیار گرفتن نیروی دریایی جدید شد. ناخدا عباس دریانورد یکی از اولین افسران نیروی دریایی ایران در خاطرات خود می نویسد: «کشتی پرسپولیس با ظرفیت ۸۰۰ تن در سال ۱۸۸۴ م در آلمان به طرز محکم و شیکی ساخته شده بود کشتی نامبرده علاوه بر سالن فوقانی و اتاق های زیبا و دستگاه سلطنتی زیرین آن به علاوه یک عکس بسیار بزرگی از ناصرالدین شاه توجه هر بیننده را به خود جلب می کرد پرسپولیس کشتی

جنگی نبود اما سه دستگاه توپ‌های توپر هفتار میلیمتری از کارخانه کروپ و مقداری تفنگ و فشنگ و باروت و غیره در اسلحه‌خانه کشتی موجود بود»^{۳۱۳}.

راه‌اندازی ناوگان جدید دریایی ایران در سال ۱۳۰۳ ق را باید سرآغاز دوره جدید نیروی دریایی ایران به شمار آورد هرچند بعضی از مورخان انگلیسی و ایرانی با تحلیل‌های نادرست خود از ناکارآمدی این ناوگان صحبت کرده‌اند^{۳۱۴}، دقت در سیر حوادث بعدی و استفاده شایسته و درست از این کشتی‌ها نشان می‌دهد که این اقدام تأثیری بسیار مهم بر تثبیت موقعیت و حاکمیت ایران بر جزایر و بنادر خلیج فارس داشته است^{۳۱۵}. نمونه بارز این تأثیر را می‌توان در مأموریت تجسمی و اطلاعاتی کشتی پرسپولیس در سال ۱۳۰۱ ش به فرماندهی ناخدا عبدالرحمان و سرپرستی یمین‌الممالک کارگزار بنادر خلیج فارس دید که حاصل آن گزارش مفصل و قابل توجهی از وضعیت سواحل و بنادر و جزایر منطقه بود که تقدیم هیأت دولت گردید^{۳۱۶}.

خرید کشتی‌های جدید در دوره ناصرالدین شاه و تداوم این حرکت در دوره مظفرالدین شاه موجب شد تا هسته اولیه نیروی دریایی جدید ایران پی‌ریزی شود و برای نخستین بار دریانوردان ایرانی به شکل رسمی اصول دریانوردی جدید را بیاموزند و به تدریج پست‌های فرماندهی و ناوبری را عهده‌دار شوند و از این ایام به بعد در سیستم اداری ایران عنوان «دریابگی» و «دریاداری» پیش‌بینی شد و قوانین و مقررات جدید به وجود آمد و در سایه این اقدامات حاکمیت ایران بر بنادر و جزایر خلیج فارس تثبیت شد و نشانه‌های جدی از حضور دولت ایران در این منطقه مهم بین‌المللی شکل گرفت. اقدامات کارگزاران ایرانی دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار و بررسی تأثیرات آن در آینده حاکمیت ایران در خلیج فارس نیاز به تحقیقی جامع و همه‌جانبه دارد. اما آنچه در پایان می‌توان به آن اشاره کرد این است که هرچند ناوگان دریایی جدید ایران به طور فعال و گسترده در دوره رضا شاه پهلوی بنیان نهاده شد، اما اقدامات او را باید تداوم فعالیت‌های دولتمردان قاجار برای تشکیل نیروی دریایی و تحکیم قدرت ایران در خلیج فارس دانست و آنرا باید در چارچوب سیاست‌های قاجاری در اوایل سده ۱۴ ق به عنوان «تاریخ دریانوردی ایران در قرن بیستم میلادی» به طور جداگانه مورد بررسی و تحلیل قرار داد.

پی‌نوشت

۱. اگرچه دو آبراه دریای پارس و دریای کاسپی در طول تاریخ گذشته این سرزمین مورد استفاده مداوم قرار داشته است، اما در بعضی موارد محدوده سیاسی ایران تا سواحل دریای مدیترانه گسترش داشته است. دوره هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، سلجوقیان از آن جمله است
2. Curzon, II/388
3. Oppenheim, 6-17
4. ibid
5. Perzard, 5
۶. هینتس، ۶۷
7. Kent, 302-306
۸. توین بی، ۱۰۹
9. Arrian, *Anabasis* ... , VIII/421
۱۰. برای اطلاع بیشتر نک: سرافراز، ۲۱۵-۲۱۷
۱۱. مصطفوی، ۳۷۳
۱۲. همو، ۵۲۴
۱۳. داریوش برخی از شورشیان را به جزایر خلیج فارس تبعید کرد. نک: هردوت، ۲۲۴
۱۴. حسن، *دریانوردی/ایرانیان*، ۵۰؛ نیز نک: لاکهارت، ۵۷
۱۵. نک: هردوت، ۲۴۵ (روایت اعزام و موکوس با پانزده نفر از نجای پارس برای شناسایی کرانه‌های دریای مدیترانه)
۱۶. نک: هردوت، ۲۶۷ (روایت اعزام «ستاس پس» برای سفر اکتشافی دور آفریقا)
۱۷. هردوت، ص ۲۶۸ (او در این باره می‌گوید: پس از
- مسافرت این هیأت دریایی بود که داریوش هندیان را مطیع خود ساخت و همواره از دریای جنوبی استفاده می‌کرد)
۱۸. ارسطو، ۳۱۳
۱۹. هردوت، ۲۶۸
۲۰. زرین کوب، *تاریخ مردم ایران پیش از اسلام*، ۳-۱۵۲
۲۱. هردوت، ۳۸۱
۲۲. آیسخیلوس، ۱۰۷؛ همچنین نک: هردوت، ۳۸۰
۲۳. هردوت، ص ۳۸۷ (برای آگاهی از تعداد دقیق کشتی‌های خشایار شاه نک: هیگ نت، ۱۰۶-۱۱۳)
24. Simiyu, 44
25. ibid
۲۶. برای اطلاع بیشتر نک: حسن، صص ۷۵-۲۵ (لازم به ذکر است که نخستین بار ترجمه‌ای از کتاب حسن بدون نام اسم مترجم توسط «کشتیرانی ملی ایران» منتشر شد)
27. Arrian, ibid, VIII/363-435
28. Arrian, ibid, VIII/85
29. Arrian, ibid, VIII/187
30. Arrian, Indica, 361
31. ibid, 427
32. ibid, 385
33. ibid, 415
34. ibid, 421
۳۵. برای اطلاع بیشتر نک: سرافراز، ۲۱۵-۲۱۸
36. Strabo, 307

- London, 1937
۶۲. اوشیدری، ۵۲
۶۳. برای آگاهی بیشتر از نوروز دریایی ایرانیان نک:
نوربخش، ۹۳-۱۰۲
۶۴. کارنامه اردشیر بابکان، ۱۸۷
65. Herzfeld, I/119
66. Adamiyat, 6
۶۷. نولدکه، ۸۵
۶۸. همو، ۸۷
69. Whitehouse, 34
70. ibid
۷۱. ریکس، ۴۰۰
72. Derrett, 64-135
۷۳. نولدکه، ۱۳۷-۱۳۸
74. Mccrindle, 366
۷۵. پروکوپوس، ۱۰۴
۷۶. حسن، نولدکه، ۵۲
۷۷. حمزه اصفهانی، ۵۶
۷۸. نولدکه، ۲۷۳-۲۷۴
۷۹. ثعالبی، ۳۹۸
۸۰. حمزه اصفهانی، ۵۶
81. Mccrindle, ibid, 366
۸۲. ریکس، ۴۰۰
83. Whitehouse, 44
۸۴. حسن، «سرگذشت کشتیرانی ...»، ۱۳۱-۱۳۳
85. Yule, I/88
86. Ferrand, *Relation ...*, 1-3
87. Nadvi, 4, 5
88. id, 8
89. Ferrand, «L'element ...», 193-257
90. *A Record of the Buddhist religion*, II/5
91. Toussaint
۹۲. فهمی، ۲۱
۹۳. ریکس، ۴۰۳
۹۴. بلاذری، ۱۹۵، نیز نک: طبری، ۳/۳۴۷
۹۵. ناخدا بزرگ شهریار رامهرزی، ۶۸
37. Strabo, 303
38. Pliny, 443
۳۹. حسن، ۹۴
40. Schoff, 33-36
41. Pliny, 453
42. Schoff, 35-36
۴۳. ازکوی، ۲۰
44. strabo, ibid, 159
۴۵. بویس، ۱۳۳/۳
۴۶. نولدکه، ۴۱ همچنین نک: بلعمی، ۶۱۴
۴۷. مؤلف در مقاله‌ای انطباق «کلان» و «کجاران» را با شهر «کران» در پس کرانه بندر سیراف مورد بررسی قرار داده است. نک: مجموعه مقالات نخستین همایش ایران‌شناسی
۴۸. کارنامه اردشیر بابکان، ۱۷۹
۴۹. فردوسی، در سلطنت اردشیر بابکان/ به شهر کجاران به دریای پارس/ تو گویی به بالا و پهنای پارس/ یکی شهر بدتنگ و مردم بسی/ ز کوشش بذي خوردن هر کسی...
۵۰. برنر، ۱۵۳-۱۵۴
51. The Persian Gulf states, 11
52. Pliny, 415
۵۳. تفصیل نبردهای کرانه‌ای اردشیر اول در شاهنامه فردوسی، کارنامه اردشیر بابکان، تاریخ طبری، تاریخ سنی ملوک الارض آمده است
۵۴. برای آگاهی بیشتر از محل هفتان بخت نک: مارکوارت، ۹۶-۹۷
۵۵. کارنامه اردشیر بابکان، ۱۸۱
۵۶. اصطخری، ۹۶؛ نیز نک: حمزه اصفهانی، ۴۴
57. Hansman, charax and the karkheh, Iranica Antiopu, 7/26
۵۸. حمزه اصفهانی، ۴۴-۴۵
۵۹. کارنامه اردشیر بابکان، ۱۸۰
۶۰. مارس‌لین، ۲۵
61. Stein, A., Archaeological Reconnaissanes in north-western India and south-Eastern Iran,

۹۶. سیرافی، ۵۶
 ۹۷. طبری، ۵۸۵/۹
 ۹۸. مقدسی، ۱۵
 ۹۹. ابن مجاور، ۲۶۸ (او از مؤلف کتاب رهنامج یاد کرده است)
 ۱۰۰. مسعودی، ۱۰۵/۱
 ۱۰۱. ازکوی، ۲۶ (ان کسری سمی عمان مزونا و مزون یا صاحب خیر بلاد/ بلدة ذات مزرع و نخیل/ مراغ و مشرب غیرصادی/)
 ۱۰۲. همو، ۳۷
 ۱۰۳. Miles, 33
 ۱۰۴. مقدسی، ۱۳۱
 ۱۰۵. همانجا
 ۱۰۶. Aubin, «La ruine ... », 26
 ۱۰۷. اصطخری، ۲۱
 ۱۰۸. Chau-Ju-Kua, 133
 ۱۰۹. سیرافی، ترجمه رلوی، ۳۳
 ۱۱۰. ابن خردادبه، ۴۶
 ۱۱۱. مسعودی، ۱۰۷/۱
 ۱۱۲. Miles, 366-367
 ۱۱۳. Cahen, «Buayhis ... »
 ۱۱۴. ابن مسکویه، ۱۴۷/۶
 ۱۱۵. همو، ۱۴۸/۲
 ۱۱۶. ابن اثیر، ۲۶۷/۱۴
 ۱۱۷. همو، ۲۷۸
 ۱۱۸. Aubin, «La Ruine ... », 295
 ۱۱۹. وصاب، ۱۷۰
 ۱۲۰. حافظ ابرو، ۱۲۰/۲
 ۱۲۱. وصاب، ۱۷۴
 ۱۲۲. ابن بلخی، ۱۴۱ (ابن بلخی ناحیه پس کرانه سیراف را «گران» و اعمال ایراهستان نامیده و از «جاتی» به نام رؤسای طوایف ساکن در این منطقه یاد کرده است)
 ۱۲۳. مقدسی، ۴۲۶
 ۱۲۴. ابن بلخی، ۱۷۱
 ۱۲۵. اصطخری، ۱۱۳
 ۱۲۶. همو، ۱۳۴
 ۱۲۷. مسعودی، ۱۰۵/۱
 ۱۲۸. همو، ۱۱۳/۱
 ۱۲۹. مقدسی، ۱۵
 ۱۳۰. طبری، ۵۸۵/۹؛ ابن بلخی، ۱۳۶
 ۱۳۱. مقدسی، ۲۶
 ۱۳۲. ناخدا بزرگ شهریار، ۵۲
 ۱۳۳. از جمله از مسافرت ناخدا پهریاری (ص ۶۸) عبهره (ص ۶۸) مردان شاه (ص ۷۴) داربزین (ص ۱۱۵) را ذکر کرده است. نک: ناخدا بزرگ شهریار، همانجا
 ۱۳۴. Whitehouse, Passim
 ۱۳۵. سیرافی، ۵۶-۷
 ۱۳۶. همو، ۵۶-۵۴
 ۱۳۷. حورانی، ۱۰۹
 ۱۳۸. ابن مجاور، ۱۲۷
 ۱۳۹. Cahen, 1355
 ۱۴۰. Miles, 80
 ۱۴۱. دمشق، ۳۶۹
 ۱۴۲. زرکوب شیرازی، ۵۲
 ۱۴۳. برای اطلاع از این درگیری‌ها نک: فسایی، ۲۲۸؛ نیز نک: ابن اثیر، ۴۳۰-۴۳۶
 ۱۴۴. وصاب/الحضرة، ۲۲۲
 ۱۴۵. ابن بلخی، ۱۳۳
 ۱۴۶. برای اطلاع بیشتر نک: وثوقی، «تاریخ مهاجرت ...»، ۸۲-۹۵
 ۱۴۷. فهمی، ص ۴۴
 ۱۴۸. «The History of kilwa», 411-413
 ۱۴۹. Chittick, 125-137
 ۱۵۰. برای اطلاع بیشتر از تأثیر زبان فارسی بر زبان سواحلی نک: Musau, 83-94
 ۱۵۱. id, p.87
 ۱۵۲. ابن مجاور، ۲۸۷
 ۱۵۳. وصاب، ۱۷۴-۱۷۰
 ۱۵۴. ابن بلخی، ۱۴۱
 ۱۵۵. ادریسی، ۱۵۶-۷/۱
 ۱۵۶. ابن مجاور، ۴۳

۱۵۷. برای آگاهی از این کشمکش‌ها نک: ادیسی، ۱۵۷؛
ابن‌مجاور، ۱۲۳-۱۲۶
۱۵۸. ابن‌مجاور، ۱۲۴
۱۵۹. این واژه در فرهنگ مردم شرق آفریقا «دو» (dow)
خوانده می‌شود و اروپاییان به غلط آنرا (Dhow) ثبت
کرده و از همین طریق وارد فرهنگ اروپا شده است
۱۶۰. ادیسی، ۱۵۷
۱۶۱. و صاف، ۱۷۴
۱۶۲. ابن‌بلخی، ۱۴۱
۱۶۳. تودلانی، ۴-۱۳۳
۱۶۴. قزوینی، ۲۹۸
۱۶۵. و صاف، ۱۷۴
۱۶۶. همو، ۳۰۰
۱۶۷. نبهانی، ۱۰۰
۱۶۸. و صاف، ۱۸۱
۱۶۹. همو، ۱۷۸
۱۷۰. حمدالله مستوفی، ۱۲۰؛ و صاف، ۱۷۸
۱۷۱. قزوینی، ۲۹۸
۱۷۲. حمدالله مستوفی، ۱۸۶
۱۷۳. همو، ۱۳۶
۱۷۴. قاضی بیضاوی، ۹۰
۱۷۵. زرکوب شیرازی، ۸۹-۸۸؛ فسایی، ۱۸۶-۱۸۷، ۲۶۵
۱۷۶. شبانکاره‌ای، ۲۱۳، همچنین نک: منتخب‌التواریخ ...،
۱۱
۱۷۷. سالمی، ۲۴۷/۱
178. Teixeira, 169
۱۷۹. یاقوت، ۴/۳۹۳
۱۸۰. ابن‌مجاور، ۲۸۱
۱۸۱. منتخب‌التواریخ، ۱۲
۱۸۲. برای اطلاع بیشتر نک: وثوقی، «تاریخ مهاجرت»، ۱۵۵-
۱۶۴
۱۸۳. و صاف، ۲۹۶
۱۸۴. ابوالقاسم کاشانی، ۱۵۹
۱۸۵. منشی کرمانی، ۴۱
۱۸۶. و صاف، ۲۶۸
187. Aubin, *Le Royaume ...*, 90
۱۸۸. و صاف، ۳۰۸
۱۸۹. حمدالله مستوفی، ۱۳۶ (حمدالله مستوفی می‌نویسد
حکام قیس در ایام سالف اکثر ولایات ایران به
تخصیص تمام ملک فارس را از توابع قیس شمرده‌اند)
۱۹۰. و صاف، ۲۹۷
۱۹۱. ابوالقاسم کاشانی، ۱۵۹
۱۹۲. و صاف، ۲۹۸
۱۹۳. ابوالقاسم کاشانی، ۱۶۰
۱۹۴. و صاف، ۲۹۹؛ ابوالقاسم کاشانی، ۱۶۱
۱۹۵. برای اطلاع از کیفیت انتقال پایتخت هرمز نک: وثوقی،
تحولات سیاسی ...، ۱۷۶-۱۷۹
۱۹۶. منتخب‌التواریخ، ۱۴، همچنین فسایی، ۲۸۵/۱
- Teixiera, 160
197. Aubin, i95
198. Yule, II/112
199. Teixeira, 181
۲۰۰. منتخب‌التواریخ، ۱۷
۲۰۱. ابن‌بطوطه، ۱/۳۳۳
۲۰۲. قاضی عبدالعزیز نیمدهی، وقایع سال ۷۵۸ق
۲۰۳. منتخب‌التواریخ، ۱۸
۲۰۴. سید ابراهیم سید خلیل، «وقتی شیخ فخرالدین کامل
از علمای قرن هشتم قصد سفر به جرون را داشت
صاحبان کشتی با توجه به اینکه مجوز سفر کسب
نکرده بودند از مسافرت او جلوگیری کردند»
205. Teixeira, 266
206. Pires, 28
207. Aubin, *Le Royaume*, 165
۲۰۸. گاوانی، ۲۰۷
209. Barbosa, 42
210. Pires, 21
۲۱۱. عبدالرزاق سمرقندی، ۶۷
212. Pires, 36
213. Aubin, *ibid*, 169
214. Pires, 36
۲۱۵. گاوانی، ۲۰۵
۲۱۶. فرشته، ۲/۲

- مورد دچار اشتباه فاحشی شدند و در یک محاسبه غلط به اتحاد با انگلیس علیه پرتغالی‌ها روی آوردند. دلایل این اشتباه در تألیف نویسنده آمده است نک: وثوقی، تحولات سیاسی، ۴۱۴-۴۶۶
249. Boxer, *Commentries* ... , 258
250. *ibid*, 220
۲۵۱. قدری، جرون‌نامه
252. Al-Qasemi *Power* ... , 19
۲۵۳. فریر، ۲۵۹
۲۵۴. همانجا
۲۵۵. سالمی، ۴۴/۲
۲۵۶. عمان و تاریخها البحر، ۶۲-۷۲
۲۵۷. القاسمی، ۲۱-۳۸
۲۵۸. سالمی، ۹۶
۲۵۹. برای اطلاع بیشتر نک: گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ۱۱-۱۴
۲۶۰. لاکهارت، ۶۱
۲۶۱. عابد، ۱۰۴-۱۱۰
۲۶۲. برای اطلاع بیشتر نک: رستم الحکما، ۴-۳۷۳؛ مورخ لدی، ۱۵۶-۱۶۰، کلاتر، ۶۰
۲۶۳. نبرای، ۱۶۲
۲۶۴. لاکهارت، ۶۱
۲۶۵. برای آگاهی کامل از این شورش‌ها و تأثیر آنان بر اقتصاد پس کرانه‌ای خلیج فارس نک:
- Aubin; «La Sunnite ... », 151-171
- نیز نک: فلور، وضع ناحیه ...، ۲۰۹-۱۱۹؛ پری، ۲۲۳
۲۶۶. گزارش‌های دفاتر تجارتهای هلند، فلور، همان، ۱۴۵
۲۶۷. همان، ۱۴۶
۲۶۸. فلور، شورش ...، ۱۵۲
269. *The Pesian Gulf Precis*, II/46
۲۷۰. برای آگاهی از چگونگی مشارکت سیاسی انگلیس و هلند در این مقطع نک: فلور، وضع ناحیه خلیج فارس در زمان حکومت نادرشاه
۲۷۱. لاکهارت، ۶۲
۲۷۲. فلور، وضع ناحیه، ۱۴۵
۲۷۳. لاکهارت، ۶۲
217. Duyvendak, 19
۲۱۸. منتخب التواریخ، ۱۸
۲۱۹. «جوهرنامه»، ۲۹۴
۲۲۰. عبدالرزاق سمرقندی، ۲(۱)-۴۷۷-۵۲۸
221. Teixiera, 267
222. Aubin, *ibid*, 149
223. *id*, *Goheator* ... , 114
224. Miles, 143
225. Smith, 9
۲۲۶. ویلسون، ۱۲۶
۲۲۷. قائممقامی، اسناد فارسی ...، سند شم ۱۲۶
228. *The Commentaries of the great Afonso Alboguerque*, 76
229. Smith, 9
230. Aubin, *ibid*, 119
231. Miles, 145
۲۳۲. برای اطلاع از برخورد خواجه عطا و آلبوکرک نک: وثوقی، محمدباقر، «شاه اسماعیل و آلبوکرک»، ۱۸۳-۱۹۳
233. Aubin, *ibid*, 122
234. Sousa, I(2)/129
۲۳۵. قائممقامی، بحرین و ...، ۴۷۱-۴۷۲
236. Boxer, *The Portuguese seaborne empire*, 44
237. Aubin, *ibid*, 108
۲۳۸. هاولی، ۱۰۵-۱۰۶
239. Nadvi, 13-14
۲۴۰. ابن بطوطه، ۲۱۰. او از سه نوع کشتی چینی یاد کرده است جنگ، زو و ککم
241. Yajima, 28
242. Steensgaard, 192
243. Teixeira, 192
۲۴۴. شاردن، ۶۵۷/۲
245. Steensgaard, 203
۲۴۶. فیگوئرا، ۴۲۰
247. Steensgaard, 207
۲۴۸. برخلاف تصور رایج شاه عباس و امامقلی خان در این

۲۷۴. همانجا
۲۷۵. در گزارش نمایندگی هلند آمده است که محمدلطیف خان از آنان خواسته است تا برای حفاظت از کشتی حامل انگوزه به سورت حمایت کنند، این کشتی محموله خود را در سورت خواهد فروخت و در قبال آن تجهیزات لازم و چوب مخصوص کشتی‌سازی از تجار سورت دریافت خواهد کرد. نک: فلور، وضع ناحیه، ۱۴۸
۲۷۶. همان، ۱۴۹
۲۷۷. لاکهارت، ۵۹
۲۷۸. برای اطلاع از شرح حمله لطیف خان به بحرین نک: فسایی، ۵۳۹
۲۷۹. السیابی، ۹۸/۴
۲۸۰. لاکهارت، ۶۰
۲۸۱. اقبال آشتیانی، ۱۰۲ (اقبال آشتیانی، به اشتباه دو کشتی انگلیسی و هلندی را جزء نیروهای لطیف خان ذکر کرده است درحالی‌که این دو کشتی پیش از آن توسط لطیف خان خریداری شده و جزء ناوگان ایران به شمار می‌آید)
۲۸۲. سالمی، ۱۳۱/۲
۲۸۳. لاکهارت، ۶۱
284. *The Persian Gulf Precipis*, I/54-55
۲۸۵. برای آگاهی بیشتر از این شورش‌ها نک: هنوی، ۳-۲۲۲ و ۲۶۹؛ همچنین فلور، وضع ناحیه، ۱۷۶-۱۷۸
۲۸۶. همان، ۱۸-۱۷۹
۲۸۷. برای اطلاع بیشتر نک: لاکهارت، ۶۳-۶۵
۲۸۸. نیبور، ۳۶
۲۸۹. موسوی اصفهانی، ۱۲۶
۲۹۰. سدیدالسلطنه تاریخ مسقط ...، ۹۴
۲۹۱. فسایی، ۶۱۲/۱
۲۹۲. تفصیل حمله زکی خان زند به مسقط را سدیدالسلطنه ذکر کرده است نک: سدیدالسلطنه، همان، ۹۳-۹۴
۲۹۳. ابوالحسن گلستانه، ۳۳۶
۲۹۴. عابد، ۱۱۲
۲۹۵. بنی‌عباسیان بستکی، ۱۲۹-۱۳۱
۲۹۷. محمود، ۷۱/۱-۷۳
۲۹۸. برای اطلاع بیشتر از وضعیت قواسم در این دوره نک: Al-Qasemi, *The Myth ...*,
و برای آگاهی از دروغ پراکنی‌های انگلیس درباره قواسم و این مقطع از تاریخ ایران نک: روشن ضمیر، ۳۳-۴۰
۲۹۹. برای اطلاع بیشتر درباره این فصل از تاریخ روابط ایران و انگلیس نک: محمود، *تاریخ روابط سیاسی ...*، ج ۲
۳۰۰. همو، ۴۰۴/۲
۳۰۱. آدمیت، ۴۱۶
۳۰۲. مجموعه اسناد دولتی، قسمت ۴، شم ۶۲۷۶
۳۰۳. آدمیت، ۳۰۰-۴۲۹
۳۰۴. برای اطلاع از ادوار حکومت حسام‌السلطنه در فارس نک: خورموجی، ۴۳۴-۴۴۱؛ فسایی، ۸۱۴ به بعد
۳۰۵. مجموعه اسناد دولتی، قسمت چهارم، شم ۶۰۴۴
۳۰۶. برای آگاهی از اقدامات حسام‌السلطنه در خلیج فارس نک: سدیدالسلطنه، *اعلام‌الناس فی احوال بندرعباس*، ۲۰۴-۲۰۷
۳۰۷. تصویر این سند به همت کاوه بیات در اختیار اینجانب قرار گرفته است و جزء نامه‌های خصوصی خانواده حسام‌السلطنه است و تاکنون منتشر نشده است
۳۰۸. قائم‌مقامی، بحرین و، ۷۷-۷۹ (متن نامه را چاپ کرده است)
۳۰۹. کتابخانه ملک، مجموعه نسخ خطی، ۶۲۰-۱۳۳۶۵
۳۱۰. مجموعه اسناد دولتی، شم ۶۱۶۶
۳۱۱. معتمدی، ۲۷۱
312. Curzon, op.cit.vo2.p.395
۳۱۳. کرزن، ۴۷۶/۲
۳۱۴. حمیدی، ۶۴
۳۱۵. برای اطلاع از تحلیل‌های این دسته از مورخین نک: رسایی، ۳۷۲-۳۵۸
۳۱۶. مجموعه این گزارش با عنوان تحولات سیاسی صفحات جنوبی ایران محمدباقر وثوقی

کتابشناسی:

- آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، تهران، ۱۳۳۴ش.
- آیسیلو، *ایرانیان*، ترجمه اسلامی ندوشن، تهران، ۱۳۷۸ش.
- ابن اثیر، علی، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه هاشمی حائری، تهران، ۱۳۵۱ش.
- ابن بطوطه، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۷۶ش.
- ابن بلخی، *فارس نامه*، به کوشش گای لسترنج، تهران، ۱۳۶۳ش.
- ابن خردادبه، *مسالك و الممالك*، ترجمه سعید خاگرد، تهران، ۱۳۷۰ش.
- ابن مجاور، *تاریخ مستبصر صفه بلاد الیمن و مکه و بعض الحجاز*، به کوشش لوفگرین، لیدن، ۱۹۵۱م.
- ابن مسکویه، *تجارب الامم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، ۱۳۷۶ش.
- ابوالحسن گلستانه، *مجل التواریخ*، تهران، ۱۳۴۴ش.
- ابوالقاسم کاشانی، *عبدالله، تاریخ اولجایتو*، به کوشش مهین همبلی، تهران، ۱۳۴۸ش.
- ادریسی، شریف، *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، مکتبه الثقافة الدینیة، ۱۹۹۴م.
- ارسطو، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران، ۱۳۶۴ش.
- ازکوی عمانی، *سرحان، تاریخ عمان المقتبس من كشف الغمه*، به کوشش عبدالمجید حسیب قیسی، عمان، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۲م.
- اصطخری، *ابراهیم، مسالك و ممالك*، به کوشش عبدالله انوار، تهران، ۱۳۷۷ش.
- اقبال آشتیانی، عباس، *مطالعاتی در باب بحرین و جزایر سواحل خلیج فارس*، تهران، ۱۳۲۸ش.
- اوشیدری، *جهانگیر، دانشنامه مزدیسنا*، تهران، ۱۳۴۶ش.
- برنر، کریستوفر، «*تحقیقات جغرافیایی واداری: ماندگاهها و اقتصاد*»، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۱ش، ج ۳ (۲).
- بلاذری، احمد، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، ۱۳۴۶ش.

- بلعمی، محمد، تاریخ، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۸۰ش.
- بنی عباسیان بستکی، محمداعظم خان، تاریخ جهانگیریه و بستک، به کوشش انجمن روز، ۱۳۳۹ش.
- بویس، مری، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، ۱۳۲۸ش.
- پری، جان، کریم خان زند، ترجمه سالکی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- تودلانی، بنیامین، سفرنامه، ترجمه مهوش ناطق، تهران، ۱۳۸۰ش.
- توین بی، آرنولد، جغرافیای اداری هخامنشیان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، ۱۳۷۹ش.
- ثعالبی مرغنی، حسین، تاریخ، ترجمه محمد فضایی، تهران، ۱۳۶۸ش.
- «جواهرنامه»، به کوشش تقی بینش، مجله فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۴۳ش، شم ۱۲.
- حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، به کوشش صادق سجادی، تهران، ۱۳۷۵ش.
- حسین، هادی، دریانوردی ایرانیان، ترجمه امید اقتداری، تهران، ۱۳۷۱ش.
- همو، «سرگذشت کشتیرانی ایرانیان»، مجموعه مقالات، تهران، ۱۳۷۳ش.
- حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به کوشش گای لسترنج، لیدن، ۱۳۳۱ق/۱۹۱۳م.
- حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء.
- حمیدی، سید جعفر و گلناز سعیدی، احوال و اشعار و نوحه‌ها و سفرهای دریایی ناخدا عباس دریانورد، تهران، ۱۳۸۰ش.
- حورانی، جرج، دریانوردی عرب، ترجمه محمد مقدم، تهران، ۱۳۳۸ش.
- خورموجی، محمدجعفر، نزهة الاخبار، به کوشش علی آل داوود، تهران، ۱۳۸۰ش.
- دمشقی، شمس‌الدین محمد، نخبة الدهر، ترجمه محمد طبیبیان، تهران، ۱۳۵۷ش.
- رسایی، فرج‌الله، ۲۵۰۰ سال بر روی دریاها، تهران، بی‌تا.
- رستم الحکما، محمدهاشم، رستم‌التواریخ، تهران، ۱۳۵۲ش.
- روشن ضمیر، مونیکا، «موقع خلیج فارس»، بررسیهای تاریخی، تهران، ۱۳۵۷ش، س ۱۳، شم ۵.
- ریکس، توماس، «دریانوردی در خلیج فارس»، فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۵۰ش، شم ۱۸.
- زرکوب شیرازی، ابوالعباس، شیرازنامه، به کوشش اسماعیل واعظ جواد، تهران، ۱۳۵۰ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران پیش از اسلام، تهران، ۱۳۸۲ش.
- سالمی، محمد، تحفة الاعیان به سیره اهل عمان، المکتب اشاعت الاسلام، دهلی، ۱۳۳۰ق.
- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی، اعلام الناس فی احوال بندرعباس، به کوشش احمد اقتداری،

تهران، ۱۳۴۲ش.

همو، تاریخ مسقط، عمان، بحرین، قطر، تهران، ۱۳۷۰ش.

سرافراز، علی اکبر و بهمن فیروزمندی، مجموعه دروس باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی، تهران،

۱۳۷۳ش.

السیای، سالم بن حمود، عمان عبر التاريخ، وزارت التراث القومي و الثقافة، ۱۹۹۴م.

سید ابراهیم سید خلیل، تحفة الراغبین، نسخه خطی.

سیرافی، ابوزید، سلسلة التوارخ، ترجمه قره‌چانلو، تهران، ۱۳۸۱ش.

شاردن، ژ. سفرنامه، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، ۱۳۷۴ش.

شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳ش.

طبری، تاریخ الامم و الملوك، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م.

عابد، صالح محمد، دور القواسم فی خلیج فارس، بغداد، ۱۹۷۶م.

عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به کوشش محمد شفیع، لاهور، ۱۳۶۵ق.

عمان و تاریخها، اصرار وزارة الاعلام و الثقافة سلطنة عمان، ۱۹۷۹م.

فرشته، محمدقاسم، تاریخ، کانپور، ۱۳۰۱ش.

فریر، ر. «تجارت در دوره صفویان»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۸۰ش.

فسایی، میرزا حسن، فارس‌نامه ناصری، به کوشش منصور رستگار فسایی، تهران، ۱۳۶۷ش.

فلور، ویلم، شورش شیخ احمد مدنی، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۷۱ش.

همو، وضع ناحیه خلیج فارس در زمان حکومت نادر شاه، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران.

فهمی، عبدالعزیز، ایرانیها و شرق آفریقا، تهران، ۱۳۵۷ش.

فیگوئرا، سیلوا، سفرنامه فیگوئرا، ترجمه محمد سعیدی، تهران، ۱۳۶۳ش.

قائم‌مقامی، جهانگیر، اسناد فارسی، عربی و ترکی در آرشیو پرتغال، مجموعه مقالات نخستین

سمینار خلیج فارس، تهران، وزارت امور خارجه.

همو، بحرین و مسایل خلیج فارس، تهران، ۱۳۴۱ش.

القاسمی، سلطان بن محمد، تقسیم الامبراطورية العمانية، دبی، ۱۹۸۹م.

قاضی بیضاوی، نظام‌التواریخ، به کوشش بهمن میرزا کریمی، کتابخانه علیم.

قاضی عبدالعزیز نیمدهی، طبقات محمد شاهی، نسخه خطی کتابخانه ویندسور لندن، شم

- قدری، جبرون‌نامه، نسخه خطی موزه بریتانیا، شم ADD7801.
- قزوینی، زکریا، آثارالبلاد و اخبارالعباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تهران، ۱۳۷۳ش.
- کارستن نیبور، سفرنامه، ترجمه پرویز رجبی، تهران، ۱۳۵۴ش.
- کارنامه اردشیر بابکان، به کوشش صادق هدایت، تهران، ۱۳۵۷ش.
- کرزن، جرج، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- کلانتر، میرزا ابراهیم، روزنامه، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۶۲ش.
- گاوانی، خواجه محمود، ریاض الانشاء، به کوشش شیخ چانه، حیدرآباد دکن، ۱۹۴۸م.
- گزارش سفیر کشور پرتغال در درباره شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه پروین حکمت، تهران، ۱۳۵۷ش.
- لاکهارت، لارنس، «نیروی دریایی نادرشاه»، ترجمه غلامحسین صالح، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، تهران، ۱۳۶۹ش، شم ۸ و ۹.
- مارکورات، یوزف، ایران‌شهر، ترجمه دکتر مریم میراحمدی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- مجموعه اسناد دولتی، کتابخانه وزارت خارجه ایران.
- مجموعه مقالات، نخستین همایش ایران‌شناسی، تهران، ۱۳۸۱ش.
- مجموعه نسخ خطی کتابخانه ملک.
- محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران، ۱۳۶۷ش.
- مسعودی، علی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، .
- مصطفوی، محمدتقی، اقلیم پارس، تهران، ۱۳۴۳ش.
- معتمدی، مسعود، «تاریخچه نیروی دریایی ایران»، بررسی‌های تاریخی، تهران، ۱۳۴۴ش، س ۴، شم ۴.
- مقدسی، محمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، ۱۳۶۱ش.
- منتخب التواریخ معینی، منسوب به معین‌الدین نطنزی، به کوشش ژان اوبن، تهران، ۱۳۳۶ش.
- منشی کرمانی، ناصرالدین، سمط‌العلی للحضرة‌العلیاء، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۶۲ش.
- مورخ لاری، تاریخ لارستان، به کوشش محمدباقر وثوقی، شیراز، ۱۳۷۱ش.

- موسوی اصفهانی، محمدصادق، *تاریخ گیتی گشا*، تهران، ۱۳۶۱ش.
- ناخدا بزرگ شهریار رامهرزی، عجایب هند، ترجمه ملکزاده، تهران، ۱۳۴۸ش.
- نبرای، مهنا، *الخلیج العربی*، ۱۹۷۶م.
- نبهانی، شیخ خلیفه، *التحفة النبھانیة فی تاریخ الجزیره العربیة*، قاهره، ۱۳۴۲ق.
- نوربخش، حسین، *ایرانیان دریانورد*، تهران، ۱۳۷۶ش.
- نولدکه، تئودور، *تاریخ ایرانیان و عربها در دوره ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، ۱۳۷۸ش.
- وثوقی، محمدباقر، «تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس»، *دانشنامه فارس*، شیراز، ۱۳۸۰ش.
- همو، *تحولات سیاسی صفحات جنوبی ایران*، تهران، ۱۳۸۰ش.
- همو، «شاه اسماعیل و آلبوکرک»، *مجله تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، تهران، ۱۳۸۰ش.
- س ۲، شم ۱.
- وصاف الحضرة، تاریخ، تهران، ۱۳۳۸ش.
- ویلسون، آرنولد، *خلیج فارس*، ترجمه محمد سعیدی، تهران، ۱۳۶۳ش.
- هاولی، دونالد، *دریای پارس و سرزمین متصالح*، ترجمه حسن زنگنه، قم، ۱۳۷۷ش.
- هردوت، *تواریخ*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۸۰ش.
- هنوی، جونز، *زندگی نادرشاه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، ۱۳۷۷ش.
- هیگ نت، چارلز، *لشکرکشی خشایارشا*، ترجمه خشایار بهادری، تهران، ۱۳۷۸ش.
- هینتس، والتر، *داریوش و پارسها*، ترجمه عبدالرحمان صدریه، تهران، ۱۳۸۰ش.
- یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بیروت، بی تا.

A Record of the Budhist religion, Oxford, 1897.

Adamiyat, F., *The Bahrain Island*, New York, 1955.

Al-Qasemi, S. M., *The Myth of Arab Piracy in the Gulf*, Routledge, 1986.

id, *Power struggles and trade in the Golf*, Forest Row, 1999.

Arrian, *Anabasis Alexandr*, tr. E. J. Chinnock, London, 1893.

id, *India*, tr. E. IliffRobson, London, 1966.

Aubin, J., *Goheator et Albuerque*, Mare luso Indicum, Paris, 1971.

id, «La ruine de siraf et les routes du Golf Persique», *Cahier de Civilisation Medieval*,

Paris, 1959, no. 2.

id, «Les Princes d'ormuz du XII au XV Siecle», *Journal Asiantic*, 1953.

id, *Le Royaume d'ormuz au debut du XVIe Siecle*, Mare Luso Indicum, Paris, 1973.

id, «La Sunnite du Larestan et La Chutes du Safavids», *Revue des Etudes Islamiques*, Paris, 1965.

Barbosa, D., *A description of the Coast of Africa and Malabar*, trans. Henry and Stanley, London, 1966.

Boxer, Ch., *Commentries of Ruy freyre de Andrado*, Routlege and sons, 1930.

id, *The Portuguese Seaborne empire*, London, .

Cahen, C., «Buayhis or Boxid», *The Encyclopaedia of Islam*, New edition, Leiden, 1979, vol. I.

Chau-Ju-Kua, *Chinea and Arab trade in the twelfth and thirteenth Centuries*, edit and trans Hirth and W. W Rockhil, st. Peters burg, 1911.

Chittich, N., kilwa, in the *Perlude to East African history*, Oxford, 1966.

The Commentaries of the great Afonso Albuquerque, tr. Gray Birth, Hakluyt Society, New York, 1970.

Curzon, G., *Persia and Persian question*, London, 1966.

Derrett, D. M., *The history of Palladius to races of India and the Brohmans*, Classica, et Mediaevalia, 1961.

Ferrand, G., «L'element persan dans les texts nautiques Arabes», *Journal Asiatique*, Avril-Jain, 1924.

id, *Relation de Voyagws et texts Geographiques Arabes, Persan et Turke*, Paris, 1913.

Hansman, J., «Charax and the Karkheh», *Iranica Antique*, Leiden, 1967.

Herzfeld, E., *Paikuli*, Berlin, 1924.

«The History of Kilwa», *Journal of Royal Asiatic Socite*, 1895.

Kelly, J. B., *Britain and the Persian Gulf*, Oxford, 1968.

- Kent, R. G., «Old Persian Texts, List of Provinces», *Journal of the Near Eastern Studies*, No. 2, 1943.
- Miles, S. B., *The Countries and tribes of the Persian Gulf*, London, 1966.
- McCrindle, C., *Indico-pleustes*, Christian topography, London, 1897.
- Musau, P., and K. Kingie, «The Shirazi influence on Swahili Language», *The Historical role of Iran and in the East African Coast*, London, 1987.
- Nadvi, S. S., *The Arab navigation*, Lahore, 1966.
- Oppenheim, A.L., «The Seafaring Merchants of Ur», *Journal of the American oriental society*, 1954.
- The Persian Gulf Precipis*, Archive, London, 1986.
- Pezard, «Maurice, Mission a Bandar Bouchir», *Document Archeologiques et Epigraphiques*, Paris, 1974.
- Pires, T., *The Soma oriental*, tr. A. E. Cortesao, Hakluyt Society, London, 1944.
- Pliny, *Natural history*, tr. H. Racham, London, 1947.
- Schoff, W. H., *The Periplus of the Erythraean Sea, travel in Indian ocean by a merchant of the First Century*, London, 1912.
- Simiyu, V. G., *Iran-Estern Africa Relation*, Cultural Council of the Embassy of Iran, Nairobi, 2001.
- Smith, R. B., *The first age*, Maryland, 1980.
- Sousa, F., *The Portugues Asia*, trans. Hohn Stevense, London, 1965.
- Steensgaard, Niles, *The Asian trade revolution of the Seventeenth Century*, Chicago, 1974.
- Stein, A., *Archaeological Reconnaissances in north-western India and south-Eastern Iran*, London, 1937.
- Strabo, *The Geography of Strabo*, trans, Horace Leonard Jones, London, 1966.
- Teixiera, Pedro, *King of Hormuz*, trans, W. F. Sinclair, London, 1962.
- Toussaint, A., *History of the Indian Ocean*, trans, June Guicharnoud, Chicago, 1960.

Whitehouse, D, «Chinese Stoneware from Siraf: the earliest Find», *South Archaeology I*, ed. Norman Hammond, 1973.

Whitehouse and Williamson, «Sasanian maritime Trade», *Iran*, 1973, vol. XI.

Yajima, H., The Arab Dhow trade in the Indian ocean, Tokyo, 1976.

Yule, Henry, *Catha and the way thither*, London, 1915.

نمایه

- آبادان، ۴۸۹، ۵۶۷، ۶۲۵-۶۲۸، ۶۳۳، ۷۱۶، ۷۵۲-۷۵۴
- آبانگان (جشن)، ۶۶، ۶۹
- آب پاشان (جشن)، ۶۸
- آبراهامیان، یرواند، ۷۵۳، ۸۰۶
- آبرون (منطقه)، ۱۰۰۷
- آبسکونی، ابوالحسن، ۲۷۰
- آبش خاتون، ۹۳۳
- آبی، حسن بن ابی طالب یوسفی، ۲۴۵-۲۴۶
- آپادانا (کاخ)، ۹۹۷
- آتریاد (پادگان)، ۸۶۴
- الآثار الباقیه، ۴۳، ۶۷، ۳۹۹، ۴۰۱
- آثار البلاد و اخبار العباد، ۹۳۲، ۱۰۱۱
- آچرک ایجادیات دهنکی اهالی کولاب، ۲۳
- آخرین اخبار (نشریه فرانسوی)، ۷۶۰
- آدریان (پرستشگاه)، ۶۹
- آدم (ص)، ۳۰، ۲۷۸، ۳۴۹، ۳۵۷-۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۶
- ۳۶۸-۳۶۹، ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۹۹، ۴۰۶-۴۰۹
- آدم بن یونس نسفی، ۲۴۴
- آدوپس (منطقه)، ۱۰۰۲
- آدیغه‌ای‌ها (قوم)، ۳۷۶
- آدینه شکر قربان جلیل، ۳۳
- آذر ابتهاج، ۵۵۹
- آذربایجان بانکی (بان)، ۵۵۱
- آذربایجان، ۴۶، ۷۵، ۱۴۸-۱۵۰، ۱۵۲، ۱۹۱، ۱۹۵-۱۹۶، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۶۰-۲۶۱، ۲۸۱، ۴۱۹، ۴۴۰-۴۴۱، ۴۵۳، ۴۸۰، ۵۳۲، ۵۵۱، ۵۶۴، ۵۸۰، ۵۸۴، ۶۱۰، ۶۴۱-۶۴۲، ۶۶۸، ۶۸۱، ۷۱۵، ۷۶۳، ۸۵۱، ۸۵۸، ۸۶۳، ۸۷۴، ۸۸۴، ۸۸۶، ۸۹۵، ۸۸۸
- آذر خورا، آتشکده، ۷۴
- آذرگان / آذر جشن (جشن)، ۶۹
- آذرگشسب، آتشکده، ۶۱۰
- آذری، احمد، ۵۵۵
- آزارات، ۳۲۱
- آرامی (زبان)، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۸-۴۰۹
- آرامی (نژاد)، ۳۹۷
- آرایش بیگم (دختر اسکندریک قراقویونلو)، ۲۰۸
- آرایه، رفیع‌الله، ۵۶۲
- آریابینگن پسر داریوش، ۹۹۶

- آرتمیدروس، ۹۱۷
 آرش، ۶۷-۶۵
 آرمان (فروشنده گیرنده‌های رادیویی)، ۴۷۹
 آرنلد ویلسون، ۶۸۷، ۶۲۱
 آریارمنه، ۹۹۴
 آریان (مورخ)، ۹۹۷
 آریان (مؤلف کتاب هند)، ۹۱۵
 آریایی (نژاد)، ۴۲، ۴۵
 آریاییان، ۴۵، ۵۷، ۹۰
 آزاد راه قزوین - زنجان، ۵۹۳
 آزادراه زنجان - تبریز، ۵۹۳
 آژانس پارس، ۴۵۸
 آساتریان، ۳۵۲
 آساتریان، گارنیک، ۳۲۳
 آق‌اولی، سپهبد فرج‌الله، ۵۸۶
 آقایی، سلیمان، ۵۵۷
 آراکتا (جزیره)، ۹۱۵
 اباضیان، ۱۳۲-۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۶
 اباضیه (از فرق خوارج)، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۱-۱۴۵، ۱۶۴، ۹۲۹
 اباقا خان مغول، ۴۲۱-۴۱۹، ۲۰۲
 ابالنسکی، ۵۷۳
 الابانة على مذهب الناصر، ۲۷۴-۲۷۵
 الابانة فی اصول الفقه و اثبات امامة الناصر، ۲۶۹
 ابراهیم (ع)، ۳۰، ۷۸، ۴۰۶
 ابراهیم ادهم بلخی، ۴۱۷-۴۱۸
 ابراهیم بن علی کوفی، ۱۹۴
 ابراهیم پاشا، ۹۵۰
 ابراهیم پسر شاهرخ تیموری، ۲۰۷
 ابراهیم خان کلانتر/ شیرازی، ۸۷۴
 ابراهیم خلیل (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۷-۳۸۸
 ابراهیم شیبانی، ۵۹۷
 ابراهیم غزنوی، ۸۳۶
 ابراهیم کاشان، ۵۹۷
 ابراهیمی، احمد افخم، ۵۶۰
 ابراهیمی، ادیان، ۳۴۳، ۳۵۷
 ابراهیم /شیخ شاه صفوی، ۲۵۲
 ابراهیم ابن محمد ثقفی، ۲۶۵-۲۶۶
 ابراهیم ابن ناصر بن طباطبا اصفهانی، ۲۶۷
 ابراهیم بن اخضر، ۱۶۷
 ابراهیم بن اسماعیل خراسانی، ابوعیسی، ۱۳۷
 ابراهیم بن باقر (کتابخانه)، ۱۳۹
 ابراهیم بن محمد جوینی، ۲۴۸-۲۴۹
 ابراهیم قوسی، ۱۶۵
 ابراهیم نظام، ۲۴۵
 ابرکاوان (جزیره)، ۹۲۲، ۱۰۰۷
 ابطل الباطل، ۶۴۹
 ابطل الغلو والتقصیر، ۲۴۰
 ابن ابی عمیر، ۲۳۱
 ابن ابی الفوارس، ۲۶۴، ۲۶۷
 ابن اثیر، ۱۵۴
 ابن اشعث، ۱۴۲
 ابن بابویه / شیخ صدوق، ۱۹۵، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۰
 ابن بابویه / علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق)، ۲۲۸
 ابن بزاز، ۲۱۱
 ابن بطوطه، ۲۰۳، ۶۱۱، ۱۰۱۵
 ابن بلخی، ۹۲۷، ۹۳۱-۹۲۹، ۱۰۰۸-۱۰۱۱
 ابن تیمیه، ۲۰۱
 ابن جعفر (عالم اباضی عمان)، ۱۴۵-۱۴۶
 ابن جمهور عمی، ۲۵۷
 ابن حزم، ۱۷۲
 ابن حوقل، ۱۷۲، ۸۳۴، ۹۲۶
 ابن خردادبه، ۴۳۲، ۹۲۳، ۹۲۷، ۱۰۰۶-۱۰۰۷
 ابن خلکان، ۳۷۲
 ابن داوود، ۱۶۴
 ابن راوندی، ۱۵۰، ۲۳۲، ۲۳۴
 ابن رزام - اخومحسن، ۲۸۱
 ابن رستم طبری، ۲۲۷
 ابن رسته، ۹۲۳
 ابن رشد اندلسی، ۲۴۵
 ابن سلام، ۱۳۷
 ابن شهر آشوب، ۲۴۳

- ابن عباس، ۵۳، ۱۱۰
 ابن عبدک گرگانی، ۲۳۴، ۲۳۶
 ابن عبری / هبرائوس، ۳۴۰
 ابن عربی، ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۳-۲۵۴
 ابن عماره (بندر)، ۹۲۵-۹۲۶
 ابن غالب هجیمی، ۱۱۲
 ابن غضائری، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷
 ابن فقیه، ۹۲۰، ۹۲۲-۹۲۳
 ابن فهد حلی، ۲۰۸، ۲۱۱
 ابن قبه رازی، ۲۳۴، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۲
 ابن قتیبه، ۶۰
 ابن ماجد، ۹۳۶
 ابن مجاور، ۹۲۲، ۹۳۰، ۹۳۲، ۱۰۱۰، ۱۰۱۳
 ابن مصاله (از فرق)، ۱۴۳
 ابن مغطیر نفوسی، ۱۳۸
 ابن مملک اصفهانی، ۲۳۴
 ابن میثم بحرانی، ۲۴۵
 ابن الندیم، ۱۴۸-۱۵۰، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲-۴۰۳
 ابن ولید قمی، ۲۴۰
 ابواسحاق ابراهیم بن نصر / عمیر جاشنی تمیمی، ۱۶۵
 ابوبحیر عبدالله بن نجاشی، ۲۶۴
 ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی، ۲۶۴
 ابوبکر محمد بن عبد الله بردعی، ۱۴۹-۱۵۰
 ابوبکر، ۹۹
 ابوبیهس هیصم بن جابر، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۵
 ابوتمام، ۳۱۵-۳۱۶
 ابو ثابت یوسف بن ابی الحسن دیلمی، ۲۷۳
 ابوجعفر ابن علی دیلمی، ۲۷۴
 ابوجعفر سکاکی، ۲۲۹، ۲۳۱
 ابوجعفر صالح گیلانی، ۲۷۵
 ابوالجلندی، ۱۶۱
 ابوالجیش بلخی، ۱۹۵، ۲۳۶، ۲۴۱
 ابوحاتم رازی (داعی اسماعیلی)، ۲۸۱-۲۸۳
 ابوالحسن انتهاج، ۵۵۹
 ابوالحسن بهنیا، ۵۶۳
 ابوالحسن مهدی، ۲۶۹
 ابوالحسین هارونی، ۲۶۲
 ابوحنیفه، ۲۷۳
 ابودلف، ۶۱۰
 ابوالرضا (امام زیدی)، ۲۷۶
 ابوزید بلخی، ۲۴۵، ۲۶۴
 ابوسعید بهادر، ایلخان مغول، ۲۰۴-۲۰۵
 ابوسعید جنابی (داعی اسماعیلی)، ۲۸۱
 ابوسعید شعرانی (داعی اسماعیلی)، ۲۸۱
 ابوسمینه، ۲۳۸-۲۳۹
 ابوسهل فارسی، ۱۴۳
 ابوسهل نوبختی، ۲۳۲-۲۳۶، ۲۴۱
 ابوالشعثاء جابر بن زید ازدی، ۱۳۲
 ابوطالب هارونی / الناطق بالحق، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۵-۲۷۶
 ابوطالوت، ۱۵۳
 ابوالطیب رازی، ۲۳۴-۲۳۵
 ابوظبی، ۵۶۰، ۹۷۹-۹۸۰
 ابوالعباس حسنی، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰-۲۷۱
 ابوعبدالله خادم (داعی اسماعیلی)، ۲۸۱
 ابوعبدالله شیعی، ۱۴۲-۱۴۳
 ابوعبیده عبدالله بن قاسم، ۱۳۶
 ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه، ۱۳۲-۱۴۱، ۱۴۵-۱۴۶
 ابوعلی جبایی، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵
 ابو عوف بن عبدالرحمان، ۱۶۵
 ابو عیسی وراق، ۲۳۲، ۲۳۴
 ابو غانم بشر بن غانم خراسانی، ۱۳۸-۱۳۹
 ابوالفداء، ۹۳۵
 ابوفدیک عبدالله بن ثور، ۱۵۱، ۱۵۳
 ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۳
 ابوالفرج بن هندو، فیلسوف نیشابوری، ۲۶۴-۲۶۵
 ابوالفضل (ع)، ۸۰، ۲۶۰
 ابوالفضل سوزنی، ۸۶۸
 ابوالفضل عباس بن شروین، ۲۶۷
 ابوالقاسم خان پسر زین العابدین خان (از رهبران شیخیه کرمان)، ۲۶۱
 ابوالقاسم رازی، ۲۶۶

اتریش، ۴۴۱، ۴۴۶، ۵۳۴، ۶۳۹، ۸۶۱-۸۶۲، ۸۸۰، ۸۹۲

اتریشی، مربیان، ۸۶۱

اتسز خوارزمشاه، ۸۴۲

اتیوپی، ۹۹۷

اثبات/الامامة، ۲۳۵

اثبات/الوصية، ۲۲۷

اثفیان (شخصیت اساطیری)، ۷۴

اچمیدزین، ۳۱۴

الاحتجاج، ۲۴۳

احساء، ۲۵۹

احسان الله خان، ۷۰۷

احسن/التقاسیم، ۱۷۲، ۹۲۶

احمد احسائی، ۲۲۴

احمد بن ابراهیم /محمد نیشابوری، ۲۸۳

احمد بن ابی دؤاد، ۲۳۰

احمد بن ابی زاهر اشعری قمی، ۲۳۶

احمد بن اسد سامانی، ۸۳۳

احمد بن آملی، ابوعبدالله، ۱۹۶

احمد بن حسن میثمی، ۲۳۱

احمد بن حماد محمودی، ۲۳۰-۲۳۱

احمد بن رمیح، ۱۹۵

احمد بن زین الدین احسائی، ۲۵۹-۲۶۰

احمد بن سلیمان المتوکل علی الله، ۲۷۷

احمد بن سهل رازی، ابوعبدالله، ۲۶۶

احمد بن عبدالله رازی، ۲۶۷

احمد بن عبدالله کندی، ۱۳۷

احمد بن عیسی ابن زید، ۲۶۲

احمد بن محمد بن حسین تستری /مخلافی، ۲۷۹

احمد بن محمد بن سیار سیاری، ۲۳۹

احمد بن محمد بن عیسی اشعری، ۲۳۲، ۲۳۶

احمد بن محمد بن عیسی، ۲۳۹

احمد بن محمد ولیدی، ابوعبدالله، ۲۶۴

احمد بن موسی طبری، ۲۶۹

احمد بن یوسف (دبیر)، ۵۲

احمد بن یحیی ناصر، امام، ۲۶۹

ابوالقاسم علی ابن جعفر، ۱۴۹

ابوکالیجار / ابوکالنجار مرزبان، ۲۸۳، ۹۲۹

ابوکریمه (پدر ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه)، ۱۳۳

ابومحمد گیلانی، ۲۷۵

ابومحمد نهدی، ۱۳۴

ابومحمد یحیی علوی، ۱۹۴

ابومخنف، ۱۴۴، ۱۵۱

ابومریم سعدی، ۱۱۲

ابومسلم خراسانی، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۷، ۸۳۰-۸۳۱

ابومسلم نامه، ۲

ابومضر (از علمای زیدی)، ۲۷۴، ۲۷۷

ابومنصور بن علی بن اصفهان، ۲۷۴

ابومنصور صرام نیشابوری، ۱۹۵، ۲۳۴، ۲۳۶

ابوموسی (جزیره)، ۷۵۵، ۹۷۴، ۹۷۶-۹۷۷، ۹۸۰

۹۸۳-۹۸۶

ابوموسی اشعری، ۱۱۰

ابونوح، ۱۳۴

ابوهاشم زیدی، ۲۷۶

ابوالهذیل علاف، ۲۳۰، ۲۴۵

ابویزید خوارزمی، ۱۳۶-۱۳۷

ابویعقوب سجستانی، ۲۴۵، ۲۸۳

ابویعقوب ورجلانی، ۱۳۹

ابویوسف یعقوب (امام رستمی)، ۱۴۳

ابی بن الحضین، ۱۶۵

ابیورد، ۸۴۰، ۸۴۹

اپستانا(منطقه)، ۹۱۵

اپولوگوس /بله (بندر)، ۹۱۸، ۹۲۰، ۹۲۲، ۹۲۴-۹۲۵

۹۳۱، ۹۹۹، ۱۰۰۲، ۱۰۰۴-۱۰۰۶

اپیس (شهر)، ۹۱۷

اتابک (پارک)، ۴۶۴

اتابک ابوبکر حاکم سلغری، ۹۳۲، ۱۰۱۱-۱۰۱۲

اتابکان فارس، ۹۳۰-۹۳۲، ۱۰۱۱

اتازونی، نک: آمریکا

الاتحادیه الوطنی (شرکت بیمه)، ۵۲۳

اتحادیه پستی جهانی، ۵۱۲-۵۱۳

اتحادیه رادیوتلگرافی، ۴۵۶

- احمد بیک (از امیرزادگان آق قویونلو)، ۲۱۰
 احمد پاشا، ۶۵۵
 احمد تکودار مغول، ۲۰۲، ۴۱۹-۴۲۰
 احمد حسینی جهرمی، ۵۵۷
 احمد خان (بیگلریگی تبریز)، ۸۵۷
 احمد خان دریابیگی، ۹۷۹
 احمد درخشنده، ۵۸۶
 احمد دولت (از افسانه‌های تاجیکی)، ۲۵
 احمد شاه قاجار، ۵۳۳، ۵۷۳، ۶۴۵-۶۴۶، ۶۴۹، ۶۷۱، ۶۷۵، ۶۸۷-۶۸۹، ۶۹۲، ۸۶۴، ۸۹۶
 احمد کیا (سلطان کارکیایان)، ۲۱۳، ۲۷۸
 احمد مدنی، ۱۰۲۶
 احمد نراقی، ۲۲۴
 احمد ینال‌تگین، ۸۶۸
 احمداف، ۵، ۱۳
 احمدلو (طایفه)، ۸۴۹
 احنف ابن قیس، ۱۱۴
 اخباریان، ۲۱۸
 اختلاف/افتیا، ۱۳۹
 اخفاف (بندر)، ۹۲۵
 اخنس بن قیس، ۱۶۸
 اداره کل انتشارات و تبلیغات، ۴۷۶
 اداره امور شرکت‌های بیمه، ۵۲۴
 اداره آمار و بررسی‌های اقتصادی بانک ملی، انتشارات، ۵۸۹
 اداره فرستنده بی‌سیم پهلوی، ۴۵۷، ۴۷۰، ۴۷۴-۴۷۶، ۴۸۰-۴۸۱
 اداره کل معاملات بین‌المللی، ۵۸۵
 اداره کل موسیقی ایران، ۴۷۳
 ادام دی. ماریس، ۵۶۰
 ادبیات عربی، ۵۲
 ادراشه/ادیها (کتاب تعلیم یحیی)، ۴۰۸-۴۰۹
 ادريس (ص)، ۳۹۹
 ادريسي، ۹۳۰-۹۳۱، ۱۰۱۰-۱۰۱۱
 ادموند حکیم، ۵۵۵
 ادوارد (پسر کتابچی خان)، ۶۱۷
 ادوال (ماژور)، ۸۸۵
 ادیان الهی، ۳۹۸
 ادیب السلطنه سمیعی، ۶۷۶، ۶۸۰
 اراتپه (ناحیه)، ۱۶
 اراتوستن، ۹۱۶
 اراک / سلطان آباد، ۷۴-۷۵، ۵۶۷
 ارامنه، ۴۵۹، ۸۴۱، ۸۹۵، ۹۴۲، ۱۰۲۴
 اران، ۱۴۸، ۱۵۰، ۴۱۹
 ارباب بهرام جهانیان، ۴۶۶
 ارباب کیخسرو شاهرخ، ۴۶۷
 اربعین بهایی، ۲۴۷
 اربوز خان بن تغان (پسرزاده تکش خوارزمشاه)، ۸۶۷
 اربیل، ۳۱۷
 ارجان (در فارس)، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۹۱
 ارجمند، اسکندر، ۵۶۲
 ارجمند، سیاوش، ۵۶۳
 ارداویراف‌نامه، ۹۰
 اردبیل، ۹۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۰۹، ۲۱۶
 اردشیر بابکان، ۴۹-۵۰، ۷۲، ۹۱۹-۹۲۱، ۱۰۰۰-۱۰۰۱
 اردشیر ریپورتر، ۶۷۱
 اردشیرخره (شهر)، ۱۲۵، ۱۰۰۱
 اردکان یزد، ۹۸
 اردن (رود)، ۴۰۱-۴۰۲
 اردوان پنجم، ۹۱۹
 اردوبادی، حاجی اصغرزاده، ۵۵۷
 اردیبهشت، ایزد امشاسپند، ۴۷، ۵۱، ۶۴
 اردیبهشتگان (جشن)، ۶۴
 ارزروم، ۳۲۱، ۳۵۱، ۴۳۷
 ارسطو، ۹۹۵
 ارسلان اسراییل، ۸۴۰
 ارشاد/القلوب، ۲۷۹
 ارغون خان مغول، ۲۰۲، ۴۲۰-۴۲۱
 ارفاس (افسر سوئدی)، ۸۹۶
 ارگ (میدان)، ۴۴۶، ۴۷۸، ۸۹۱
 ارگوت (ناحیه)، ۲۲

- ارمنستان غربی، ۳۱۴
 ارمنستان، ۱۹۱، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۲۳-۳۲۴، ۳۲۹، ۳۴۵، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۸، ۸۴۶
 ارمنی (زبان)، ۳۲۳، ۳۳۹-۳۴۰، ۳۵۲، ۳۶۵، ۳۶۸
 ارمنی (نژاد)، ۳۲۱-۳۲۳، ۳۶۰
 ارمنی، تجار و صرافان، ۵۳۷
 ارمنی، عاشیق‌ها، ۳۸۲
 ارمنی‌تبار، ۵۷۳
 ارمیتاژ اسمیت (قرارداد)، ۶۳۸، ۶۵۵-۶۶۷
 ارمیتاژ اسمیت، ۶۳۸، ۶۵۵-۶۶۷، ۶۸۲، ۶۹۹، ۷۱۸-۷۱۹، ۷۳۶-۷۳۷، ۷۷۰-۷۷۱، ۷۷۷، ۷۸۱، ۷۸۵، ۷۸۸
 ارمنیه، ۱۴۹، ۱۹۵-۱۹۶
 ارندرینکا، ۲
 اروپا، ۳۵۱، ۳۶۶، ۴۳۸، ۴۴۱-۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴-۴۵۵، ۴۵۷-۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶-۴۶۷، ۴۷۲-۴۷۳، ۴۸۵، ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۴۰، ۵۶۵، ۵۹۶، ۶۱۳، ۶۲۳، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۶، ۶۵۵، ۶۵۸، ۶۸۸-۶۸۹، ۶۹۲، ۷۰۸، ۷۶۸-۷۶۹، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۸۰، ۷۸۲، ۷۸۶، ۸۵۷، ۸۶۱، ۸۹۲، ۹۱۶، ۹۳۶، ۹۳۸-۹۳۹، ۱۰۱۷، ۱۰۲۴، ۱۰۳۸
 اروپا، بازارها، ۷۶۸
 اروپا، شهرها، ۵۴۵
 اروپا، مطبوعات، ۷۸۰، ۷۸۶
 اروپای شمالی، ۳۱۸
 اروپای مرکزی، ۶۲۱
 اروپایی، ادبیات، ۲۰
 اروپایی، بازرگانان، ۱۰۲۳
 اروپایی، پژوهشگران، ۳۱
 اروپایی، پست‌داری، ۴۳۹، ۴۴۲
 اروپایی، تواریخ، ۸۳۷
 اروپایی، دولت‌ها، ۶۵۰
 اروپایی، زبان‌ها، ۴۱۸
 اروپایی، شرکت‌ها، ۵۱۹، ۱۰۲۷
 اروپایی، کشورها، ۲۸، ۳۱۳، ۴۵۸، ۵۲۴-۵۲۵، ۵۸۱، ۹۴۳، ۹۴۹
 اروپایی، معلمان دارالفنون، ۴۴۶
 اروپایی، نظام ارتش‌ها، ۸۴۹، ۸۵۸
 اروپاییان، ۳۵۱، ۴۵۹، ۵۱۹، ۸۸۹، ۹۳۶-۹۳۷، ۹۳۷، ۱۰۱۵، ۱۰۱۸-۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴-۱۰۲۵، ۱۰۲۷
 اریاق (سپهسالار غزنوی)، ۸۶۸
 ازرقه/ازرقیان (از شاخه‌های خوارج)، ۱۱۳-۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۸
 ازبک، الوس، ۲۰۴
 ازبک، سلسله‌ها، ۲۲۲
 ازبکان، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۳۷۶، ۸۵۶
 ازبکستان، کتابخانه‌ها، ۲
 ازد (قبیله)، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۱۸، ۹۱۸، ۹۲۴
 ازرق، پدر نافع، ۱۱۳
 اژی‌دهاکه، ۴۸
 اساس المقالات فی قمع الجمالات، ۲۷۴
 اسپاتن پدر پرکزاسیه، ۹۹۶
 اسپانیا، ۶۹۸، ۹۴۰، ۱۰۲۲
 اسپانیایی (توپ‌های جنگی)، ۸۵۵
 اسپانیولی (زبان)، ۵۳۳
 اسپهبدیه، ۱۹۷
 استاجلو (ایل)، ۸۴۶
 استاذسیس (قیام)، ۸۳۱
 استالین، ۶۴۲
 استانبول، ۲۱۱، ۳۱۷، ۴۴۴، ۵۳۵، ۶۴۹، ۶۸۹، ۹۸۱، ۱۰۲۷، ۱۰۳۷
 استاندارد اوایل نیوجرسی (شرکت)، ۷۰۰-۷۰۱، ۷۰۳-۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۴۷، ۷۶۸
 استبداد صغیر، ۵۶۸، ۵۷۲، ۶۲۵، ۸۹۴
 استخر، ۱۲۰، ۱۹۱
 استراب-و، ۹۱۷-۹۱۸، ۹۹۸-۹۹۹
 استراسبورگ، ۹۳۹
 استراسلسکی (ژنرال روسی)، ۶۶۹
 استراليا، ۴۰۳، ۶۱۵
 استرآباد، ۲۷۰-۲۷۱، ۴۴۰، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۶۳، ۵۷۹، ۶۴۱، ۶۹۴
 استربیان، ۱۷۲

- الاستطاعة على مذاهب اهل العدل، ۲۳۶
 استقصاء النظر، ۲۵۴
 استکھلم، ۸۹۵
 استودارت، چارلز (سرهنک)، ۸۵۹
 استوکس (ماژور)، ۸۸۲
 استیف (کاپیتان)، ۹۵۰
 اسد (جد امرای سامانی)، ۸۳۳
 اسدی، علینقی، ۵۶۲
 اسرار الامامة، ۲۴۷
 اسرارالحج، ۲۶۰
 اسرارالزیادات، ۲۷۴
 اسراری، واحد، ۳-۷، ۱۱، ۲۴، ۳۶
 اسرافیل (فرشته)، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۶
 اسرافیل (فرشته)، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۶
 اسرایلو، ۵
 اسطول (کشتی)، ۱۰۲۱
 اسفرملو/شه، ۴۰۹
 اسفزار، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۲
 اسفزاری، ۴۱۶
 اسفندگان / برزیگران (جشن)، ۷۰-۷۱
 اسفندیار، ۵۶
 اسفندیار بن مهرنوش نیشابوری، ۲۶۴
 اسکاتلند، ۶۱۵، ۶۵۶، ۷۴۷، ۷۹۷
 اسکندر بیک قراقویونلو، ۶۸، ۲۰۷-۲۰۸
 اسکندر مقدونی، ۹۱۵-۹۱۶، ۹۹۷-۹۹۸، ۱۰۱۹
 اسکندری، عباس، ۷۸۹
 اسکیلایس (سردار)، ۹۱۳-۹۱۴، ۹۹۵
 اسلام، تاریخ، ۱۰۹، ۱۱۳، ۲۵۴، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۸۳
 اسلام، جهان، ۱۱۱، ۲۰۱، ۲۲۲، ۹۲۴
 اسلام، دین، ۱۳، ۲۹-۳۰، ۴۳، ۷۳، ۷۸-۷۹، ۹۵
 ۱۰۹، ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۲۱، ۲۲۳، ۳۲۰
 ۳۲۶، ۳۴۱، ۳۴۳-۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۷
 ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۶-۳۸۷، ۳۹۸، ۴۰۲
 ۴۱۶-۴۱۷، ۴۲۰-۴۲۱، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۴۴، ۵۱۲
 ۸۳۰، ۸۹۳، ۱۰۰۶
 اسلامی (دوره)، ۴۱، ۴۸، ۵۱-۵۲، ۵۶، ۷۰، ۷۲، ۹۴
- ۱۰۹-۱۱۰، ۴۲۹، ۸۶۷، ۸۷۸، ۸۸۷
 اسلامی، تصوف، ۳۴۰، ۴۱۷
 اسلامی، حقوق، ۵۱۲
 اسلامی، حکومت‌ها، ۴۹، ۸۳۷-۸۳۸
 اسلامی، خلافت، ۹۲۴، ۹۲۸، ۱۰۰۹
 اسلامی، سرزمین‌ها، ۲۲۲، ۸۳۷، ۱۰۰۵
 اسلامی، سکه‌ها، ۱۲۵، ۱۵۴
 اسلامی، عرفان، ۳۷۱
 اسلامی، فتوح، ۱۰۹
 اسلامی، فرق، ۱۱۳، ۱۵۰، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۶۵
 اسلامی، قصه‌ها، ۳۰
 اسلامی، کشورها، ۸۴۵
 اسلامی، متون، ۹۱۸، ۱۰۰۰
 اسلامی، مذاهب، ۱۸۹، ۲۲۹
 اسلامی، منابع کهن، ۴۶
 اسلامی، مورخان، ۱۰۰۵
 اسلاوها، ۸۴۱
 اسلید، ادموند، (دریاسالار)، ۶۲۷-۶۲۸
 اسماعیل (ع)، ۷۹
 اسماعیل اول، شاه صفوی، ۲۰۸-۲۱۳، ۲۱۵، ۲۵۱-
 ۲۵۲، ۸۴۶
 اسماعیل خان / سردار عشایر (از روسای ایل قشقایی)،
 ۷۸۵
 اسماعیل خان چپرچی‌باشی، ۴۴۰
 اسماعیل دوم، شاه صفوی، ۲۱۵-۲۱۶
 اسماعیل سوم، شاه صفوی، ۸۵۳
 اسماعیلی، کتاب، ۳۱۵
 اسماعیلیان، ۴۳۴-۴۳۵
 اسماعیلیه، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۴۲
 ۲۸۰-۲۸۵
 اسماعیلیه، فداییان، ۲۷۶-۲۷۷
 اسماعیل بن احمد / علی فرزادی، ۲۶۷
 اسماعیل بن احمد بن محفوظ بستی، ابوالقاسم، ۲۳۳-
 ۲۳۵، ۲۶۵، ۲۶۷
 اسماعیل بن جعفر (ع)، ۲۸۰
 اسماعیل بن علی سمان، ۲۶۷

- اسماعیل بن موسی، ۱۶۶
 اسماعیل، امیر سامانی، ۱۶۵، ۱۹۳-۱۹۴، ۸۳۲
 اسماعیلیان الموت، ۲۷۶
 اسماعیلیان عبیدی، ۲۸۲
 اسماعیلیان فاطمی، ۲۳۸، ۲۸۵
 اسماعیلیه متقدم (فرقه)، ۲۳۷
 اسمایث، کلنل، ۶۶۹-۶۷۲، ۶۷۵-۶۷۷
 اسمیتز، آرو، ۹۴۹
 الاسئلة السلطانية، ۲۵۹
 اشاعره، ۲۴۴
 اشیپولر، ۸۳۱
 اشتاین، سر اورل، ۹۲۰
 اشرس بن عوف شیبانی، ۱۱۲
 اشرف افغان، ۲۲۱-۲۲۲
 اشرف افغان، ۸۵۰
 اشرف بن زید حسنی، ۲۷۶
 اشرفی طلا (پول)، ۵۳۳
 اشعری (مؤلف مقالات)، ۱۵۷
 اشعری، متکلمان، ۲۴۵
 اشکانی، دوره، ۹۱۷، ۱۰۰۰-۱۰۰۱
 اشکانی، تمدن، ۶۱۵
 اشکانیان، ۴۱۵، ۹۱۷-۹۱۸، ۹۲۱، ۹۹۹
 اصحاب حدیث، ۱۹۵
 اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، ۱۷۲، ۹۲۶، ۱۰۰۶، ۱۰۰۸
 اصغر خرازی، ۵۶۱
 اصفهان بن علی جیلانی، ۲۶۶، ۲۷۳
 اصفهان، ۵۳-۵۴، ۶۷، ۷۱-۷۲، ۷۴، ۷۹، ۱۲۰-۱۲۳، ۱۹۱، ۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۶۱، ۲۶۶-۲۶۷، ۲۷۳-۲۷۴، ۲۸۱، ۴۴۸، ۴۵۰-۴۵۱، ۴۵۶، ۴۷۲، ۴۷۷، ۴۸۲، ۵۲۰-۵۲۱، ۵۳۸، ۵۴۳-۵۴۴، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۳-۵۸۴، ۵۹۱، ۶۲۲، ۶۳۰، ۶۳۹، ۶۶۶، ۶۷۵، ۷۶۱، ۸۳۵، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۶۵، ۸۸۲، ۸۸۵، ۸۸۹، ۹۴۴-۹۴۵، ۱۰۲۴-۱۰۲۵
 اصفهانی، سپاهیان، ۹۳۳
 اصلاحات ارضی، برنامه، ۴۸۶، ۵۲۰
 اصمعی، ۹۲۲
 اصول کافی، ۲۱۸
 اصول موضوعه در کردشناسی، ۳۲۳
 الاصول الخمسة، ۲۶۶
 اصولی، مجتهدان، ۲۱۷-۲۱۸
 اطرافیه (از فرق خوارج)، ۱۷۱
 اطلاعات (روزنامه)، ۷۱۱، ۷۷۹-۷۸۰، ۷۸۷، ۸۰۳
 اطلس بین المللی واکر، ۹۷۸
 اطلس تایمز، ۹۷۸
 اطلس لوسوگ، ۹۷۸
 اطلس، اقیانوس، ۹۳۴
 الاعتبار، ۲۷۰
 اعتزال / معتزلی (مذهب)، ۱۵۰، ۲۴۲
 اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا، ۴۴۶-۴۴۷، ۴۴۹
 اعتقاد اهل السنه، ۳۷۲
 الاعتقادات، ۲۲۰، ۲۳۶
 اعراب / عرب، حکومت، ۸۳۰
 اعراب بدوی، ۱۲۸
 اعراب یمنی، ۱۱۰
 اعراب، ۵۱-۵۲، ۵۷، ۱۱۰، ۱۲۸، ۴۰۸، ۴۱۶، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۴۱، ۹۲۱-۹۲۲، ۹۲۴، ۹۴۲، ۹۴۵، ۱۰۰۱-۱۰۰۳، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴-۱۰۲۷، ۱۰۳۰، ۱۰۳۵
 اعظموا، ۵
 علائق النفیسه، ۹۲۳
 اعلام الدین، ۲۷۹
 اعلم، عبدالمجید، ۵۵۷-۵۵۸، ۵۶۳
 الاغانی، ۲۶۶
 اغریث (شخصیت اساطیری)، ۶۶
 اغلبیان، ۱۴۳
 الافاده، ۲۷۲، ۲۷۴
 افراسیاب، ۶۵-۶۷، ۶۹، ۹۱، ۹۴
 الفرس، ۶۰
 افریقیه، ۱۴۱-۱۴۴، ۱۴۶
 افریقیه، حکومت اغلبی، ۱۴۳

- افسانه و ژانرهای دیگر نثر شفاهی، ۵
افسانه‌های آراتپه، ۴
افسانه‌های تاجیکی، ۳
افسانه‌های خلق تاجیک، ۴
افسانه‌های سمرقند، ۴، ۲۵
افسانه‌های معیشی و نوولی، ۲۶-۲۷
افسانه‌های نجمه و مغول دختر، ۲۷
افسانه‌های واقعی معیشی، ۲۶
افسانه‌های هجوی معیشی تاجیکی، ۲۶
افسانه دولت خاتون، ۲۷
افسانه طاهر و زهرا، ۲۷
افشار (ایل)، ۸۴۶، ۸۴۹
افشار، اسکندر، ۵۶۱
افشاریان (سلسله)، ۸۴۹، ۸۵۳، ۸۹۰
افشاریه (دوره)، ۲۸۵، ۴۳۷
افشین (قیام)، ۸۳۱
افضل پسر بدرالجمالی، ۲۸۴
افغانستان، ۹، ۱۱، ۱۷، ۶۲۳، ۶۳۹-۶۴۰، ۷۱۱، ۸۵۸، ۹۵۲، ۹۷۱-۹۷۲، ۹۷۸
افغانستان، تاجیکان، ۱۱
افغان‌ها، ۲۲۲، ۸۳۲، ۸۹۰، ۱۰۲۵-۱۰۲۶
افغان‌های ابدالی، ۸۵۰
افغانی، علی، ۵۵۵
افلاسیو، ژان، ۵۵۹
افلح بن عبدالوهاب رستمی، ۱۳۹، ۱۴۲-۱۴۳
اقبالیه، ۴۲۰
اقیانوس هند، ۶۱۹، ۹۱۵، ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۲۳-۹۲۴، ۹۲۶، ۹۳۴، ۹۳۸-۹۴۰، ۹۴۲-۹۴۳، ۹۴۷، ۹۹۵، ۱۰۰۰-۱۰۰۲، ۱۰۰۴-۱۰۰۵، ۱۰۰۸، ۱۰۱۰-۱۰۱۱، ۱۰۱۵، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱-۱۰۲۳
اکباتان، مرکز تلفن، ۴۶۹
اکبر میرزا صارم‌الدوله (وزیر مالیه)، ۶۴۶، ۶۴۹
اکدی، ۹۹۴
اکرامی، جلال، ۲
اگه و موسیچه (از افسانه‌های تاجیکی)، ۲۵
اکیتو (جشن)، ۴۵
اگستوس او. وود، ۵۶۶
آلف ترسر شیاله، ۴۰۸-۴۰۹
الکینگتون، ۷۲۰
الموت، قلاع، ۲۸۴-۲۸۵
الوند بهادر (امیر آق قویونلو)، ۲۰۸
الوند بیک (از امیرزادگان آق قویونلو)، ۲۱۰
الویر، ۷۵
الویشوف (کارخانه)، ۸۶۲
الیاس بن اسد سامانی، ۸۳۳
الیفانت، سر لانسلت (قائم مقام وزیر خارجه بریتانیا)، ۷۹۳
الثاریوس، ۹۹
ام. دی. مک ویلیام، ۵۵۸
اماگمبوسک (از افسانه‌های تاجیکی)، ۲۵
أم القوین، ۹۶۸
ام/الکتاب، ۲۳۷
امالی (تألیف ابوطالب هارونی)، ۲۶۷
الامالی، ۲۷۰-۲۷۲
امام مرتضی لدین‌الله، ۲۶۹
الامامة والتبصرة من الحيرة، ۲۲۸
الامامة، ۱۵۰
امامزادگان، ۲۲۷
امامزاده سلطان علی، ۹۵
امامزاده شازده حسین، ۹۵
امامقلی خان (سردار)، ۹۴۱
امامی، متکلمان، ۲۲۹، ۲۳۱-۲۳۲
امامیه (مذهب)، ۱۸۹-۲۰۶، ۲۰۸-۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۷
۲۴۰-۲۴۲، ۲۴۴-۲۴۸، ۲۵۰-۲۵۵، ۲۵۶-۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۸-۲۷۳، ۲۷۸-۲۷۹
امامیه، فقه، ۲۱۷، ۲۷۳
امامیه، مکتب اخباریه، ۲۱۷-۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۶۰
امامیه، مکتب اصولی، ۲۱۸-۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۶۰
امانف، رجب، ۳-۵، ۷، ۱۰-۱۱، ۱۳، ۲۲-۲۴، ۳۲-۳۳
امپریال (پول)، ۵۳۴
امپریالیست‌ها، ۷۰۷
امپریالیسم، ۷۳۲

- امپسون (پژوهشگر)، ۳۲۲
 امرداد، ایزد امشاسپند، ۶۸
 امردادگان (جشن)، ۶۸
 امنیه دولتی (سازمان)، ۸۸۰-۸۸۱
 امنیه کل مملکتی، اداره، ۸۸۷
 اموی (دوره)، ۱۰۸، ۱۲۸
 اموی/ بنی امیه، خلافت، ۶۰، ۱۰۷، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۲-۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۷، ۱۹۰-۱۹۱، ۲۰۰، ۳۴۱، ۳۷۱، ۳۷۸-۳۸۲، ۴۳۲، ۸۳۰
 اموی، حکام، ۱۳۵
 امیر ابوسعید مظفرالدین اربیلی، ۷۹
 /امیر/ارسلان، ۲
 امیر ترغان (پدر تیمور گورکانی)، ۸۴۴
 امیر خان، ۸۷۴
 امیر شیخانی (رهبر عالی همه ایزدی‌ها)، ۳۳۵
 امیر نظام گروسی، ۱۰۳۷
 امیرانین /شرکت نفت آمریکا - ایران، ۷۱۱
 امیرانین، قرارداد، ۷۱۱-۷۱۴
 امیرحسین امیر صالح، ۵۵۹
 امیر خسروی، سرتیپ، ۵۸۶
 امیرکبیر / میرزا تقی خان، ۴۳۹-۴۴۱، ۵۳۴، ۸۶۰-
 ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۷۴، ۸۹۱، ۹۴۸، ۹۷۳، ۹۷۸، ۱۰۳۵-۱۰۳۶
 امیرمنصور (پسر سردار اعظم)، ۷۷۸
 امیرنوروز، ۴۲۱
 امیری، مسعود، ۵۵۴
 امیل پی‌یر بلژیکی، ۴۴۴
 امین الدوله کاشانی (وزیر تجارت)، ۵۴۲
 امین الدوله / امین‌الملک، میرزا علی خان، ۴۴۱-۴۴۳، ۵۴۲-۵۴۳
 امین‌الدوله، میرزاهاشم خان، ۴۴۷
 امین‌السلطان / علی‌اصغر خان اتابک، ۴۶۴، ۵۴۲-
 ۵۴۳، ۶۱۵-۶۱۷، ۶۲۳، ۸۷۵، ۸۹۴، ۹۷۸
 امین‌السلطان، محمدابراهیم، ۵۳۴، ۵۴۳
 امین‌الضرب، حاج حسین، ۵۴۶
 امین‌الضرب، محمدحسن اصفهانی، ۵۳۴، ۵۳۷
 امین‌الممالک، میرزا علی خان، ۱۰۳۷
 امیر کیا بن حسین (از کارکیاییان)، ۲۷۸
 امیرحسین بن علی مرورودی (داعی اسماعیلی)، ۲۸۱
 امین، خلیفه عباسی، ۱۶۳
 انبار، ۱۰۰۶
 انتشارات رادیوی متفکین (برنامه)، ۴۸۳
 انتظام، عبدالله، ۷۸۹
 انتظام، نصرالله، ۷۷۳، ۷۸۹، ۷۹۴-۷۹۶
 انجدان، ۲۸۵
 انجلو فلوریو، ۵۵۵
 انجمن استقراض ایران، نک: بانک استقراض روس،
 انجمن سری، ۸۹۴
 انجمن سلطنتی جغرافیایی، ۹۵۰
 انجمن فرهنگی ایران و انگلیس، ۴۸۳
 انجمن فرهنگی ایران و شوروی، ۴۸۴
 انجیل، ۳۲۲، ۳۵۳، ۳۷۰
 اندروستنس، ۹۱۶
 اندره اتمن، ۵۵۵
 اندریف، ۲
 اندیمشک، ۴۰۳
 انزان شرقی، ۹۹۴
 انس بن معلا، ۱۴۰
 /الانساب، ۳۱۵
 انستیتوی حسابداران خبره انگلستان، ۷۳۶
 انستیتوی نفتی آمریکا، ۶۵۴، ۷۴۸
 انسینگ، دکتر، ۶۹۹
 انشاردشیر (شهر)، ۱۰۰۰
 انصاری، حسن، ۲۷۹
 /الانصاف، ۲۳۴
 انفر، ۳۵۷
 انقلاب سرخ، ۷۰۷
 انقلاب صنعتی، ۴۳۸
 انگلستان، ۳۵۰، ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۴۳-۴۴۵، ۴۴۹-۴۵۳،
 ۴۵۳-۴۵۵، ۴۵۹-۴۶۱، ۴۶۴، ۴۷۰-۴۷۱، ۴۷۷،
 ۴۷۹، ۴۸۲-۴۸۳، ۵۲۳، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۷-۵۴۸

- انوشتگین، ۸۴۲
 انوشیروان، ۴۹-۵۰، ۹۲۱-۹۲۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۶
 انوک (والی غزنین)، ۸۳۵
 انیانسی، ۴۰۸
 اوال (بندر)، ۹۲۶
 اوائیل المقالات، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۳۶
 اوبن، ژان، ۹۳۴، ۱۰۱۳
 اوتر، ژان، ۴۳۷
 اوتوولفنشتلر، فردریک، ۵۵۶
 اوراق سلطان (دختر اسکندریک قراقویونلو)، ۲۰۸
 اورآسیا، ۸۴۰
 اورد ا. بالترز، ۵۶۶
 اوردیخانه جلیل و جلیله، ۳۳۹
 اورشلیم، ۴۰۱-۴۰۲
 اورمزد، ۴۵-۴۸، ۵۹، ۶۱-۶۴، ۶۶، ۶۹-۷۰، ۷۵-۷۶، ۹۱
 اورمیه/ رضائیه، ۴۷۷، ۵۷۹، ۵۸۴، ۸۶۴
 اوزون حسن آق قویونلو، ۲۰۸، ۲۵۲
 اوستا، ۲، ۲۰، ۴۲-۴۳، ۵۸-۶۰، ۶۴، ۶۷-۶۸، ۷۳
 ۹۰-۹۱، ۹۷
 اوستایی (زبان)، ۴۱، ۴۶، ۶۱-۶۲، ۶۵، ۶۷، ۷۰
 اوستریا (پول)، ۵۳۴
 اوق (شهر)، ۱۶۰، ۱۶۲
 اوکرائین، ۸۴۰
 اولجایتو/ محمد خدابنده، ۲۰۳-۲۰۴، ۴۲۲، ۶۱۲
 اولیا چلبی، ۳۱۷-۳۱۸
 اوهیشی، قومیتو، ۵۵۹
 اویغور، سرزمین‌ها، ۴۱۹
 اویغوری (خط)، ۴۲۱
 اوئن (کاپیتان)، ۹۵۰
 لاهتدء، ۱۳۷
 اهل بیت (ع)، ۱۹۹، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۰۷-۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۰-۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۸
 اهل تسنن، نک: سنی‌ها
 اهل حق (از فرق اسلامی)، ۳۲۸
- ۵۵۰-۵۵۱، ۵۶۵-۵۷۰، ۵۷۲، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۸۷، ۶۱۶-۶۱۷، ۶۲۰، ۶۲۲-۶۳۴، ۶۳۱-۶۳۶، ۶۳۸-۶۴۷، ۶۵۱-۶۵۵، ۶۶۰، ۶۶۶-۶۶۹، ۶۷۲-۶۷۵، ۶۷۷-۶۷۸، ۶۸۰-۶۸۷، ۶۹۰-۶۹۱، ۶۹۵-۶۹۶، ۶۹۸-۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۶-۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۴-۷۲۶، ۷۳۰، ۷۲۸، ۷۳۶، ۷۳۳-۷۳۸، ۷۴۹، ۷۵۴، ۷۷۵، ۷۵۸-۷۶۱، ۷۶۵، ۷۷۰، ۷۷۲-۷۷۳، ۷۷۷، ۷۷۹-۷۸۱، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۲-۷۹۶، ۷۹۸-۸۰۳، ۸۰۵-۸۰۷، ۸۵۷، ۸۵۹، ۸۸۰-۸۸۳، ۸۸۵، ۸۹۶، ۹۴۰-۹۴۱، ۹۴۵، ۹۴۷-۹۴۹، ۹۵۱، ۹۶۷، ۹۷۲-۹۷۴، ۹۷۶-۹۸۶، ۱۰۲۳، ۱۰۲۵، ۱۰۳۳-۱۰۳۸
- انگلستان، حزب کارگر، ۶۳۱
 انگلستان، دریاداری، ۶۲۰، ۶۲۸، ۶۳۸
 انگلستان، مجلس عوام، ۶۲۸، ۶۳۱
 انگلیس، خزانه‌داری، ۷۸۴
 انگلیس، دولت، ۴۵۶، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۶۰، ۷۸۴
 انگلیس، سفارت، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۸۳، ۵۳۸، ۵۴۴، ۶۹۵
 ۷۰۲، ۷۶۱، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵
 انگلیس، کمپانی استاندارد، ۴۷۵
 انگلیس، کمپانی هند شرقی، ۱۰۲۸، ۱۰۳۵
 انگلیس، مؤسسات پستی، ۴۴۵
 انگلیس، نیروی دریایی، ۸۰۶، ۹۴۶، ۱۰۲۱-۱۰۲۳
 انگلیسی (توپ‌های جنگی)، ۸۵۵
 انگلیسی (زبان)، ۳۳۹-۳۴۰، ۴۷۵، ۴۸۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۷۳۹، ۷۷۵
 انگلیسی، افسران، ۶۶۹، ۶۷۴، ۶۷۷، ۶۷۹
 انگلیسی، بازرگانان، ۱۰۲۳
 انگلیسی، بانک، ۵۳۹
 انگلیسی، دولتمردان، ۶۲۰، ۹۶۸
 انگلیسی، مأموران، ۵۶۸، ۸۸۴
 انگلیسی‌ها، ۴۵۱-۴۵۴، ۴۵۹-۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۵، ۶۲۳، ۶۳۰، ۶۴۵، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۶۸، ۶۷۶، ۶۷۸-۶۷۹، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۵۳، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۸۰، ۸۱۰، ۸۵۸، ۸۶۱، ۸۸۰، ۸۸۴-۸۸۵، ۹۴۲، ۹۴۶، ۹۶۸-۹۷۳، ۹۸۱-۹۸۲، ۱۰۲۲-۱۰۲۴، ۱۰۲۶-۱۰۲۸، ۱۰۳۵

- ۹۶، اهل حق لرستان، ۹۶
 ۳۳۲، ۲۵۶-۲۵۴، اهل حق،
 ۱۴۵، اهل سنت، منابع،
 ۲۲۸، اهل فترت،
 ۴۰۴، ۳۲۰، ۱۲۹، اهل کتاب،
 ۲۲، اهلک (ناحیه)،
 اهواز، ۱۱۲، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۸-۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳،
 ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۲۹،
 ۲۳۱، ۲۸۰-۲۸۱، ۴۰۳-۴۰۴، ۴۰۷، ۴۷۷، ۵۲۰،
 ۵۶۷، ۵۸۴، ۶۲۳-۶۲۴، ۷۵۲-۷۵۳، ۷۸۶،
 اهورامزدا، ۶۱۰
 ای چینگ (مسافر چینی)، ۱۰۰۵
 ای. بی. هافمن، ۵۵۹
 ایاسریم (جشن)، ۶۲
 ایتالیا، ۵۲۳، ۵۸۵، ۶۲۷، ۷۶۵، ۷۸۶، ۸۸۱، ۸۸۳
 ایجادیات دهنکی اهالی کولاب، ۴
 ایجادیات دهنکی خلق تاجیک، ۴-۵
 ایدلسون (مشاور حقوقی)، ۷۷۰، ۷۹۳
 ایران (روزنامه)، ۶۴۸
 ایران اسلامی، ۴۱-۸۰، ۹۱-۹۹، ۱۰۵-۱۷۱، ۱۸۸-
 ۲۸۳، ۳۹۶-۴۰۸، ۴۱۳-۴۲۰، ۵۱۱-۵۲۵،
 ۵۳۱-۵۹۷، ۶۰۹-۸۱۰، ۸۲۹-۸۹۸، ۹۵۲-۹۵۳،
 ۹۶۷-۹۸۶، ۹۹۳-۱۰۳۸
 ایران باستان (زبان)، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۷۸
 ایران باستان، ۲۰، ۴۱-۴۳، ۹۷، ۱۹۰، ۳۴۰-۳۴۱،
 ۳۶۴-۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۸۷، ۴۰۱-۴۰۲، ۵۳۱،
 ۸۷۱
 ایران باستان، سلاطین، ۸۷۱
 ایران پس از اسلام، نک: ایران اسلامی
 ایران پیش از اسلام، نک: ایران باستان
 ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ میلادی، ۸۹۶
 ایران و روس (جنگ)، ۸۵۷، ۸۵۹، ۱۰۳۳
 ایران و روسیه (جنگ)، ۲۲۴
 ایران و قضیه ایران، ۶۴۴
 ایران، ۹-۱۰، ۱۷، ۴۲-۴۳، ۴۵، ۵۳-۵۴، ۵۶-۵۷،
 ۶۵-۶۶، ۶۹، ۷۱-۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۹-
- ۹۲، ۹۵-۹۶، ۹۸، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۱۰-۱۱۴،
 ۱۲۰-۱۲۴، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۳۴-۱۳۶،
 ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۰-۱۵۷، ۱۸۹-۲۸۵،
 ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۱۵-۴۲۲، ۵۲۳-۵۲۴،
 ایران، ارامنه، ۵۸۱
 ایران، انقلاب اسلامی، ۲۲۵، ۵۱۶، ۵۲۴، ۵۵۱، ۵۵۵-
 ۵۶۵، ۵۸۵، ۵۹۰، ۶۵۵
 ایران، ایالات شمالی، ۵۸۰، ۶۱۷-۶۱۸
 ایران، آسوری‌ها، ۴۷۴
 ایران، بزرگان شعر، ۶۱۱
 ایران، بنادر، ۴۴۴
 ایران، بندرهای جنوب، ۸۴۹
 ایران، پادشاه صفوی، ۹۴۴
 ایران، تاریخ، ۵۳۲، ۵۸۵، ۸۵۵
 ایران، جمهوری اسلامی، ۲۲۵، ۵۸۱، ۵۹۶
 ایران، جنوب شرق، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۵۴-۱۵۶، ۱۶۷
 ایران، جنوب غربی، ۱۹۷، ۲۰۸، ۴۸۹، ۶۲۴، ۶۰۹
 ایران، جنوب، ۱۴۱، ۲۸۱، ۳۷۸، ۳۹۸-۳۹۹، ۴۰۲،
 ۵۶۸، ۶۴۰، ۶۶۶، ۶۸۳، ۶۹۶، ۷۶۰، ۸۸۰، ۸۸۴
 ۹۴۶، ۹۹۳، ۱۰۱۶، ۱۰۲۵
 ایران، دریانوردی، ۹۹۳-۱۰۳۸
 ایران، دولت، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۵۰-۴۵۷، ۴۶۰-۴۶۲،
 ۴۷۰، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۳-۴۸۴، ۵۳۹، ۵۴۴
 ۵۴۷، ۵۷۷، ۵۷۴-۵۷۲، ۵۶۹-۵۶۸، ۵۴۸-۵۴۷
 ۵۸۷، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۳۰، ۶۳۲-۶۳۵، ۶۴۲،
 ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۵۶، ۶۶۱-۶۶۴، ۶۶۶، ۶۷۴، ۶۸۱-
 ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۹۰، ۶۹۵-۶۹۸، ۷۰۲-
 ۷۰۳، ۷۰۵-۷۰۶، ۷۰۸-۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۵،
 ۷۱۷-۷۱۹، ۷۲۲-۷۲۵، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۳-۷۳۴،
 ۷۳۷-۷۳۸، ۷۴۰-۷۴۲، ۷۴۹-۷۵۱، ۷۵۵، ۷۵۷،
 ۷۶۰، ۷۶۴، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۷۵، ۷۸۳، ۷۸۵،
 ۷۸۷، ۷۹۱-۷۹۲، ۷۹۴، ۸۰۱-۸۰۳، ۸۰۵، ۸۰۷،
 ۸۵۹، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۸۰-۸۸۳، ۸۸۶،
 ۸۹۱-۸۹۲، ۹۴۸، ۹۷۰، ۹۷۶-۹۷۶، ۹۷۹-۹۸۰،
 ۹۸۴-۹۸۶، ۱۰۲۷، ۱۰۳۴-۱۰۳۸
 ایران، راه‌آهن، ۵۱۴

- ایران، روزنامه‌ها، ۷۶۴، ۷۷۹
ایران، شمال غربی، ۴۵۵
ایران، شمال، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۹۶، ۲۱۳، ۲۴۳، ۲۷۲-
۲۷۸، ۲۸۱، ۵۴۹، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۸۴، ۶۳۵
۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۴، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۹۵، ۶۹۹، ۷۰۴-
۷۰۶، ۷۰۸، ۷۱۰-۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۸، ۷۲۶، ۷۶۲
ایران، شهرها، ۴۶۶، ۵۳۸، ۵۵۴-۵۶۵، ۵۷۰، ۵۷۹
۵۸۴، ۸۹۵، ۱۰۰۵
ایران، عشایر، ۷۶۱
ایران، غرب، ۱۹۷، ۲۵۴، ۴۱۹، ۵۸۴
ایران، فلات، ۴۵، ۹۰
ایران، گمرکات جنوبی، ۵۶۸
ایران، مرکزی، ۵۷۱، ۵۸۴
ایران، مطبوعات، ۶۳۸
ایران، نفت شمال، ۶۹۳-۷۱۶
ایران، نفت، ۶۰۹-۸۱۰
ایران، نیروی تفنگداران جنوب، ۶۶۶-۶۶۸
ایرانی گرجی تبار، ۶۱۵
ایرانی میانه (زبان)، ۳۶۵، ۳۸۷
ایرانی، افسران، ۶۷۹، ۸۸۴
ایرانی، بازرگان، ۹۱۴، ۹۳۰، ۱۰۰۶، ۱۰۱۰-۱۰۱۱، ۱۰۲۵
ایرانی، جشن‌ها، ۴۲-۴۳
ایرانی، دریانوردان، ۹۲۲
ایرانی، زبان‌ها، ۳۶۵
ایرانی، سال شمسی، ۴۸-۴۹، ۹۵
ایرانی، سال، ۴۲
ایرانی، سلسله‌ها، ۴۳۱
ایرانی، صرافان، ۵۴۰
ایرانی، فولکلورشناسان، ۲۸
ایرانی، کارگران، ۷۵۲-۷۵۳
ایرانی، کشتی‌ها، ۱۰۰۵، ۱۰۲۰، ۱۰۲۲-۱۰۲۳
۱۰۲۹-۱۰۳۰، ۱۰۳۵
ایرانی، کلیسای نسطوری، ۱۰۰۲
ایرانی، لشکریان، ۸۴۷
ایرانی، موسیقی، ۹۱
ایرانی، وزرا، ۸۸۷
ایرانیان، ۴۲، ۴۷-۴۸، ۵۱، ۵۳، ۵۷، ۶۰، ۶۶-۶۷،
۷۶، ۷۸، ۸۰، ۹۱، ۹۷-۹۸، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۳،
۲۰۰-۲۰۱، ۲۲۲، ۴۰۲، ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۴۴،
۴۵۱، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۸۷، ۵۳۳-۵۳۴، ۵۳۷-۵۳۸،
۵۵۲، ۵۵۹، ۶۱۱، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۴۳، ۶۶۴، ۶۶۶-
۶۶۸، ۶۸۲، ۶۸۶، ۷۰۲، ۷۰۵-۷۰۶، ۷۰۹-
۷۱۰، ۷۱۹، ۷۲۶-۷۲۷، ۷۲۹-۷۳۰، ۷۳۳،
۷۴۵-۷۴۶، ۷۵۴، ۷۵۷، ۷۶۵، ۷۷۵، ۷۹۴، ۷۹۶،
۸۰۲، ۸۱۰، ۸۲۹-۸۳۱، ۸۶۴، ۸۷۷، ۸۸۹
۹۱۳-۹۱۵، ۹۱۷-۹۱۸، ۹۲۱-۹۲۲، ۹۲۴،
۹۲۶-۹۲۷، ۹۳۲، ۹۴۵، ۹۹۳، ۹۹۵-۱۰۰۰،
۱۰۰۲-۱۰۰۳، ۱۰۰۵-۱۰۰۶، ۱۰۰۸، ۱۰۲۱-
۱۰۲۲، ۱۰۲۴، ۱۰۲۹
ایرانی تبار، ۲۰، ۳۲
ایرج (شخصیت اساطیری)، ۹۱-۹۲
ایرج آزر، ۵۵۹
ایروان، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۳۹، ۴۵۴، ۸۴۸، ۸۵۲، ۸۶۲
ایروانی، محمدرحیم، ۵۵۶
ایزدبانو سپندارمذ، ۷۰-۷۱
ایزدی (آیین)، ۳۱۳-۳۸۳
ایزدی، علی، ۵۶۰
ایزدی‌ها / یزیدی‌ها، ۳۱۳-۳۸۸
ایستویک (کاردار انگلیس)، ۴۵۱
ایسلند (جزیره)، ۹۳۳
ایسیبی / عیسی‌بی یسوی (از خاندانهای ایزدی)، ۳۳۱
ایشتر (الهه بابلی)، ۹۲
ایکاروس (جزیره)، ۹۱۸، ۹۹۸
ایگل استار (شرکت بیمه)، ۵۲۳
ایلات خمسه، ۷۶۱
ایل ارسلان پسر اتسز خوارزمشاه، ۸۴۲
ایلخانان (دوره)، ۲۰۲، ۴۱۸، ۴۳۶، ۶۱۲
ایلخانان (سلسله)، ۲۰۱-۲۰۵، ۲۷۸، ۴۱۸-۴۱۹
۴۳۶، ۸۴۲، ۸۸۸
ایلک‌خان نصر (حاکم ماوراءالنهر)، ۸۳۷
ایمبری (ماژور)، ۷۱۰

- این روزایم (روزها هم) می‌گذرد و می‌رود، ۲۶
اینگرت، ۶۷۳
اینگستراخ (شرکت بیمه)، ۵۲۳
ایونی‌ها، نیروی دریایی، ۹۹۶
ایاس بن معاویه اباضی، ۱۳۳
ایجازالمطالب من ابرازالمذهب، ۲۴۳
ایذج، ۱۲۳
ایران باستان، ادیان، ۲۵۶
ایران، سواحل جنوبی، ۹۱۳، ۷۰۸، ۶۴۱، ۱۴۱
ایران، شرق، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳-۱۶۴، ۱۶۷-۱۶۸، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۹۵، ۲۵۳، ۴۱۵-۴۱۸، ۶۳۹-۶۴۰
ایرانی - سامی، فرهنگ، ۱۱۰
ایرانی (نژاد)، ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۳۲
ایرانی، اباضیان، ۱۴۴
ایرانی، تمدن، ۱۰۸
ایرانی، فرهنگ، ۱۱۰، ۲۰۲
ایرانیان مسلمان، ۱۱۱
ائمه شیعه، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۰۳، ۲۲۲۶-۲۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۶۰، ۳۷۷
ائولی‌ها، نیروی دریایی، ۹۹۶
ائیریوخشوت (کوه)، ۶۶
آسفتگین غازی (سپهسالار غزنوی)، ۸۶۸
آسک (در نزدیکی اهواز)، ۱۱۲
آسورانس، ژنرال (شرکت بیمه)، ۵۲۳
آسوشیتدپرس (خبرگزاری)، ۴۷۸
آسیا، دین‌ها، ۳۶۴-۳۶۵، ۳۷۰
آسیای پرتغال، ۹۳۸
آسیای جنوب شرقی، ۹۳۴
آسیای شرقی، ۴۵۷
آسیای صغیر، ۲۱۱، ۲۵۲، ۸۴۶، ۸۴۸
آسیای غربی، ۹۰، ۴۵۷
آسیای مرکزی، مناطق تاجیک‌نشین، ۱۴-۱۶، ۱۸، ۲۳، ۳۴
آسیای مرکزی، نک: آسیای میانه
آسیای میانه، ۶، ۱۳، ۹۳، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۲۲، ۳۷۶، ۸۴۰، ۸۴۲
آسیکورازیونی جنرالی (شرکت بیمه)، ۵۲۳
آسیا، ۱۳۵، ۳۴۱، ۷۰۰، ۹۱۵-۹۱۶، ۹۲۱، ۹۳۴، ۹۹۵-۹۹۶، ۱۰۰۵، ۱۰۱۳-۱۰۱۴، ۱۰۱۷-۱۰۱۸
آش‌پزان (جشن)، ۷۸
آشوت ساقتلیان، ۵۵۶
آشوریان، ۹۹۴
آشوکا (پادشاه موریایی هند)، ۴۱۵
آغاچاری (منطقه)، ۷۴۷
آفریقای شرقی، ۹۲۷، ۹۳۰، ۹۳۲، ۹۳۹، ۹۹۶-۹۹۷، ۱۰۰۱، ۱۰۰۳-۱۰۰۴، ۱۰۰۸، ۱۰۱۰، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰-۱۰۲۱، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶
آفریقای شمال، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴
آفریقا، ۱۳۵، ۱۴۳، ۴۵۷، ۹۲۱، ۹۲۴، ۹۳۶، ۹۹۵
آقا بزرگ تهرانی، ۲۵۰
آقا بگف (جاسوس فراری شوروی)، ۷۶۰
آقا حسن عابدی، ۵۶۴
آقا نجفی اصفهانی، ۲۲۵
آقاخان محلاتی، ۲۲۵، ۲۸۵
آقاخانی، امامان (خاندان)، ۲۸۵
آقاسی، حاج میرزا، ۸۶۰، ۹۷۲، ۱۰۳۴
آقامحمد خان قاجار، ۲۲۳، ۸۵۶-۸۵۷، ۸۶۵، ۸۷۴، ۱۰۳۳
آقایان، ناصر، ۵۱۴، ۵۱۹
آق‌سای (ناحیه)، ۲۲
آق‌قویونلو، ۲۰۸-۲۱۰، ۲۵۲، ۸۴۶
آکناکاری (قرارداد)، ۷۴۳، ۷۴۷
آکناکاری (قصری واقع در اسکاتلند)، ۷۴۷
آگاتار خیدس، ۹۱۶-۹۱۷
آل اینجو، ۹۳۳، ۱۰۱۵
آل باوند، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۰۶
آل بویه، ۹۱، ۹۹، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷-۱۹۹، ۲۶۲، ۲۶۶-۲۶۷، ۴۳۳، ۸۳۸-۸۴۰، ۸۷۱، ۸۸۷، ۹۲۷، ۱۰۰۷
آل جلایر، ۸۴۴، ۹۳۳
آل چوپان، ۹۳۳، ۱۰۱۵
آل مذکور (قبیله)، ۹۴۵، ۱۰۲۵

- آل مظفر، ۹۳۳
آلاسکا، ۷۳۲
آلبوکرک، ۹۳۷، ۱۰۱۸-۱۰۲۰
آلتایی، ۸۴۰
آلتون تاش (سپهسالار)، ۸۹
آلفرد آیس، ۵۶۲
آلگمین اکسپلوراتیو ماچاپای (شرکت)، ۷۱۴
آلمان، ۳۱۳، ۳۳۸، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۹-۴۷۰، ۴۷۲-۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۹، ۵۱۴، ۵۲۳، ۵۴۷، ۵۷۲، ۵۸۹، ۶۲۵، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۷۲، ۷۷۹، ۷۸۶، ۷۸۸، ۸۸۳، ۸۸۵، ۸۹۲، ۹۴۹
۹۷۹، ۹۸۱، ۱۰۳۷
آلمان، سفارت، ۶۷۲
آلمانی (زبان)، ۳۴۰، ۴۷۵
آلمانی، بانک، ۵۴۷-۵۴۸
آلمانی، تجار، ۹۸۱
آلمانی، سرمایه‌گذاران، ۶۲۰
آلمانی، متخصص، ۴۶۷
آلمانی‌ها، ۴۴۵، ۴۵۶، ۵۱۹، ۵۴۷، ۶۲۵، ۶۳۳، ۶۵۴، ۶۷۲، ۷۳۲، ۷۷۸، ۸۸۵، ۹۸۱
آلیانس اوند شتوتگارت فرآین (شرکت بیمه)، ۵۱۳، ۵۱۸-۵۱۹، ۵۲۳
آلیسن (وزیرمختار انگلیس)، ۴۵۱
آمار اقتصادی بانک، اداره، ۵۹۶
آمریکا، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۸۹، ۵۵۰، ۵۸۵، ۶۱۳، ۶۴۵، ۶۴۸-۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۵، ۶۷۶-۶۷۸، ۶۸۳-۶۸۳، ۶۹۵، ۶۸۹-۷۰۵، ۷۰۹-۷۰۹، ۷۱۰، ۷۲۷، ۷۳۲، ۷۴۷، ۷۶۹، ۷۷۶، ۷۸۶، ۷۹۲
۸۸۱، ۸۸۳، ۹۵۲
آمریکا، حوزه‌های نفتی، ۷۶۸
آمریکا، سفارت، ۷۰۹
آمریکا، سنا، ۶۳۷
آمریکا، شرکت‌های مستقل نفتی، ۷۴۹
آمریکا، شهرها، ۵۴۵
آمریکا، قاره، ۳۵۱
آمریکا، کمپانی‌های نفتی، ۷۰۶
آمریکایی، بانکداران، ۵۷۲
آمریکایی، سرمایه‌گذاران، ۶۲۰
آمریکایی، شرکت‌ها، ۵۱۹، ۷۰۶-۷۰۸، ۷۳۴، ۷۴۹
آمریکایی، شرکت‌های نفتی، ۶۵۴
آمریکایی، مستشاران، ۶۷۷، ۶۸۴، ۶۸۹، ۷۰۷
آمریکایی، میسیونر، ۳۲۲
آمریکایی‌ها، ۶۱۹، ۷۰۳-۷۰۵، ۷۰۹، ۷۱۲-۷۱۳
آمستردام هلند، ۹۴۳
آمل، ۲۴۳، ۵۹۶
آملی، سید حیدر، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۵۷
آملی، شمس‌الدین محمد، ۶۱۱-۶۱۲
آمودریا، ۱۹۵
آمین مارسلین، ۹۲۰، ۱۰۰۱
آناتولی، ۸۴۸
آنامیس (رودخانه)، ۹۱۵
آنتوان کتابچی، ۶۱۵-۶۱۹، ۶۲۱، ۶۳۲
آنتیوخوس سلوکی، ۹۹۹
آنتیوخوس سوم، ۹۱۷
آندراد، روی فرر دو، ۹۴۲
آنکارا، ۴۵۷
آوه، ۸۶۹
آیرم، ۷۷۸
آیرنساید، ژنرال، ۶۶۹-۶۷۳، ۶۷۵-۶۷۶
آیوخن (کارخانه)، ۸۶۶
آیین‌های توتمی، ۹۳
با شیبان سلمه ثعلبی، ۱۴۸
باب پیرک (از بدیهه‌سرایی‌های تاجیکی)، ۱۷
باب حادی عشر، ۲۴۶
بابا سرهنگ (از اهل حق)، ۲۵۵
بابا طاهر عریان، ۹
بابا نائوس (از اهل حق)، ۲۵۵
باباپیرک (نمایشنامه)، ۳۵
باباشیخ (از شیوخ ایزدی)، ۳۳۵
باباعلی (رئیس طایفه احمدلو)، ۸۴۹
باباگورگور (منطقه)، ۷۴۷
باب‌الشیطان (از ابواب کتاب الشجره)، ۳۱۵

- باب‌المندب، ۹۹۵، ۱۰۰۳
 بابایونس خدادادزاده، ۳۳، ۳۶
 بابک (قیام)، ۸۳۱
 بابل، ۵۸۴، ۵۶۷، ۵۷۹
 بابل، ۹۲، ۴۰۱-۴۰۲، ۶۱۵، ۸۴۸، ۹۱۶-۹۱۸، ۹۲۰
 ۹۳۷، ۹۹۴، ۹۹۷، ۹۹۹
 بابیان، ۲۲۵، ۲۵۹
 بابیه، ۲۳۹، ۲۵۹
 باتمانقلیچ، مهدی، ۵۵۸
 باجقلی / باجقلی (پول)، ۵۳۳
 باختران، نک: کرمانشاه
 بادغیس، ۱۷۲
 بارید، ۶۰
 باربری بین‌المللی (شرکت)، ۵۲۰
 بارتولد، ۲
 بارتولد، واسیلی، ۳۸۱
 بارفروش، نک: بابل
 بارنز، جرج، ۹۷۷
 بارون جان هنری ویلیام شرودر، ۵۶۶
 البارونیه (کتابخانه)، ۱۳۹
 باریکرسف (روستا)، ۹۵
 باریگازا، ۹۱۸، ۹۹۹
 بازرگان، عباسقلی، ۴۶۶
 بازرگان، مهدی، ۴۶۶
 بازی‌های آسیایی، هفتمین دوره، ۴۹۰
 باستان (دوره)، ۱-۲، ۵، ۱۳، ۱۹-۲۰، ۴۸، ۶۹
 باستان، اسطوره‌ها، ۲۰-۲۱
 باستانی، متون، ۴۲
 باسیرو (جزیره)، ۹۷۰-۹۷۴، ۹۷۷، ۹۸۳
 باشتین، ۲۰۵
 باطنی، داعیان، ۱۴۹
 باطنیه، نک: اسماعیلیه، ۲۷۲، ۲۸۲
 باغشاه (در تهران)، ۸۸۲
 باقر پیرنیا، ۴۷۶
 باقر خان (نوه رضاقلی خان هدایت)، ۴۴۶
 باکتور (بندر)، ۱۰۱۶
 باکو، ۶۲۱، ۷۰۷
 باکو، آشکده، ۶۱۰
 باکو، معادن نفت، ۶۱۱-۶۱۳، ۶۱۷-۶۱۹
 باکویه، ۶۱۱
 باگواس (دریاسالار ایرانی)، ۹۱۵، ۹۹۸
 بالآخره چغای خان بیگی (سردار)، ۸۷۰
 بالذیرف، ۲، ۳۳
 بالفور (وزیر خارجه بریتانیا)، ۶۴۴
 بامبرگ، ۷۲۲، ۷۷۹
 بامیان، ۴۱۶-۴۱۷
 بانز، سرهيو، ۵۶۶
 بانک استقراضی روس، ۵۳۷، ۵۳۹-۵۴۱، ۵۴۵-۵۴۸، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۰-۵۷۶، ۵۷۸-۵۷۹، ۵۸۷، ۶۴۰
 ۸۶۲
 بانک اصناف ایران، ۵۶۴
 بانک اعتبارات ایران، ۵۵۸
 بانک اعتبارات تعاونی و توزیع، ۵۶۰
 بانک اعتبارات صنعتی، ۵۵۷، ۵۶۴
 بانک اعتبارات، ۵۸۲
 بانک اقتصادی ایران، ۵۶۴
 بانک انگلیس در ایران و خاورمیانه، ۵۷۰
 بانک انگلیس و ایران، ۵۵۷-۵۵۸
 بانک ایران شهر، ۵۸۲
 بانک ایران و اروپا، ۵۶۵
 بانک ایران و افغانستان، ۵۳۷
 بانک ایران و انگلیس، ۵۸۲
 بانک ایران و خاورمیانه، ۵۶۰، ۵۸۲
 بانک ایران و عرب، ۵۶۳-۵۶۴
 بانک ایران و غرب، ۵۶۴
 بانک ایران و هلند، ۵۸۲
 بانک ایران، ۵۷۳-۵۷۷
 بانک ایران‌شهر، ۵۵۷
 بانک آمریکا، ۵۵۶
 بانک بازرگانی ایران، ۵۵۵
 بانک بیمه / بانک بیمه ایران، ۵۲۱
 بانک بیمه ایران، ۵۵۸

- بانک بیمه بازرگانان، ۵۶۴
 بانک بین‌المللی ایران و ژاپن، ۵۵۹
 بانک پارس، ۵۵۶
 بانک پهلوی قشون، ۵۸۰، ۵۶۹
 بانک پهلوی/ سپه/ قشون، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۸۲-۵۸۶
 بانک تجارت خارجی ایران، ۵۵۶-۵۵۷
 بانک تجارت، ۵۵۵، ۵۵۸-۵۶۳، ۵۸۲، ۵۹۰
 بانک تجارتي ایران و هلند، ۵۵۸
 بانک توسعه صنعتی ایران، ۵۶۱
 بانک توسعه و سرمایه‌گذاری ایران، ۵۶۲
 بانک توسعه صادرات ایران، ۵۵۶
 بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۳
 بانک تهران، ۵۵۵
 بانک جدید شرق، ۵۳۸
 بانک داریوش، ۵۶۲
 بانک رفاه کارگران، ۵۶۱، ۵۶۳
 بانک روس و ایران، ۵۴۹، ۵۷۷-۵۸۲، ۵۶۹
 بانک رهنی ایران، ۵۵۳-۵۵۴، ۵۶۳
 بانک ساختمان، ۵۶۳
 بانک ساختمانی/سازمان مسکن، ۵۵۵
 بانک شاهنشاهی، ۵۳۳-۵۳۴، ۵۳۷-۵۵۵۰، ۵۶۵-
 ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۷-۵۸۸، ۶۱۴، ۶۴۰،
 ۸۸۳
 بانک شاهی، ۷۰۱
 بانک شهریار، ۵۶۳
 بانک صادرات ایران، ۵۲۲
 بانک صادرات و معادن ایران/بانک صادرات ایران،
 ۵۵۵-۵۵۶
 بانک صنایع ایران، ۵۶۱
 بانک صنایع، ۵۸۲
 بانک صنعت و معدن، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۲
 بانک عثمانی، ۵۳۷، ۵۴۸
 بانک عمران، ۵۵۷
 بانک فرهنگیان ایران، ۵۶۴
 بانک فلاحتی و صنعتی ایران/بانک کشاورزی و پیشه
 و هنر/بانک کشاورزی ایران/بانک تعاون
- کشاورزی ایران، ۵۱۴، ۵۴۳، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۷۲
 ۵۷۶، ۵۸۸-۵۸۹، ۷۶۳
 بانک کار و ایران، ۵۸۲
 بانک کار، ۵۵۷، ۵۶۱
 بانک کارگشایی، ۵۱۸، ۵۸۹
 بانک کردی لیونه، ۵۵۹
 بانک کشاورزی و فلاحتی، ۵۴۹، ۵۵۱
 بانک گسترش آذربایجان، ۵۶۴
 بانک گسترش خوزستان، ۵۶۴
 بانک مرکزی ایران، ۵۲۰، ۵۵۱-۵۵۲، ۵۶۴، ۵۸۸،
 ۵۹۰، ۵۹۳-۵۹۷
 بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، ۵۶۴، ۵۹۳
 بانک مرکزی، انتشارات، ۵۹۶
 بانک مسکن، ۵۶۳
 بانک ملت، ۵۵۵
 بانک ملت، ۵۵۶-۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۴
 بانک ملی ایران، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۴۷، ۵۴۹-۵۵۱، ۵۵۴،
 ۵۵۶-۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۸۰-
 ۵۸۲، ۵۸۶-۵۹۳، ۵۹۶، ۷۶۳، ۷۷۸، ۷۸۵-۷۸۶
 بانک ملی ایران، باشگاه، ۵۹۰
 بانک ملی، شعبه فلاحتی، ۵۸۸
 بایدو خان مغول، ۴۲۱
 بایزید دوم سلطان عثمانی، ۲۱۱
 بایسون (ناحیه)، ۲۳، ۲۷
 بایزید، ۲۴۸
 بائفشیک (روستا)، ۳۳۶
 بت پرستان، ۳۱۸
 بت پرستی، کیش، ۳۴۰، ۴۱۷
 البتگین، ۸۳۴، ۸۶۸
 بتن اردشیر (شهر)، ۱۰۰۰
 بتن اردشیر/شهرالخط، ۹۱۹
 بتیل (کشتی)، ۱۰۲۱
 بجنورد، ۵۵
 بحار/الانوار، ۲۲۰
 بحر عدن، ۹۲۶
 بحرالزنج، ۹۲۶

- بحرالعلوم، سید مهدی، ۲۵۹
 البحرالمحیط (بندر)، ۹۲۶
 بحرین، ۱۵۳، ۲۱۴، ۲۸۱، ۷۲۱، ۷۵۵، ۷۵۹، ۷۸۰، ۹۱۶، ۹۲۰-۹۲۶، ۹۲۸، ۹۳۱-۹۳۴، ۹۳۸-۹۳۹، ۹۴۱، ۹۴۳، ۹۴۵، ۹۴۸، ۹۷۹، ۹۹۴، ۹۹۸-۱۰۰۲، ۱۰۱۲-۱۰۱۳، ۱۰۱۵-۱۰۱۶، ۱۰۲۶، ۱۰۲۸-۱۰۲۹، ۱۰۳۶-۱۰۳۷، بخارا، ۷، ۱۱، ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۲۶-۲۷، ۳۰، ۳۲، ۴۷، ۷۲، ۹۳، ۱۶۵، ۱۹۴، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۵۰، ۲۵۳، ۴۱۷، ۴۵۴، ۸۳۴، ۸۳۷، ۸۴۲، ۸۴۸، ۸۶۸
 بخت نصر، ۴۰۱
 بختاردشیر، ۱۰۰۱
 بختی (ایل کرد)، ۳۱۶
 بختیار، عباسقلی، ۵۵۷
 بختیاری، خان‌ها، ۶۲۲-۶۲۳، ۶۳۳، ۶۶۰، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۹۱
 بختیاری، منطقه، ۶۲۳، ۶۳۰
 بختیاری‌ها، ۹۶، ۶۲۲، ۶۳۱، ۶۵۶، ۶۸۵، ۶۹۰، ۷۶۱، ۸۵۴
 بخشایش، علی، ۵۸۶
 بدء الاسلام (تألیف ابن سلام)، ۱۳۷
 بدالحمید قدیمی نوایی، ۵۶۳
 بدخشان، ۲۳، ۲۷، ۲۸۴
 بدرالدین لؤلؤ (حاکم موصل)، ۳۴۴
 بدعیه (از فرق عجارده)، ۱۵۷، ۱۷۰
 بدفورد (رئیس کمپانی استاندارد اوایل)، ۷۰۶
 بذنون (شهر)، ۳۹۸
 براخه (نماز منداییان)، ۴۰۹
 برادبری، لرد، ۶۲۹
 برادبوری، چاپخانه، ۵۵۰
 برازجان، ۹۹۴، ۹۹۸
 براگینسکی، ۲، ۳۳
 براود/ (روزنامه در شوروی)، ۷۷۷
 براون (صاحب‌نظر حقوق بین‌الملل)، ۶۶۴
 براون، ادوارد، ۳۴۰
 براون، کریستوفر، ۹۴۶
 برآوریان، شکرالله، ۵۵۷
 بربر (قبایل)، ۱۴۱-۱۴۲
 بربر (نژاد)، ۱۴۱
 بربره (بندر)، ۱۰۱۶
 بربری (زبان)، ۱۳۹
 برخوردار، محمد، ۵۶۳
 برخوردار، محمدتقی، ۵۵۹-۵۶۱
 بردعه / برده (شهر)، ۱۵۰
 برده‌داری، ۵۱۲
 برزش آبادی، عبدالله، ۲۵۰
 برزنجه (روستا)، ۲۵۵
 برس (روستا)، ۲۵۷
 برست لیتوفسک (عهدنامه)، ۶۴۲
 برسی (اندیشه)، ۲۵۶-۲۵۹
 برش، ادوارد، ۵۶۲
 برفجان سیاهکل، ۲۷۲
 برفی (نوعی مراسم)، ۱۳
 برقه (منطقه)، ۱۴۱
 برکیارق، سلطان سلجوقی، ۸۴۲، ۸۷۲
 برگین، لسلای (مشاور حقوقی)، ۷۷۵
 برلاس (ایل)، ۸۴۴
 برلن، ۷۷۹، ۹۸۱
 برمات (کشتی)، ۱۰۱۰
 برمکیان، ۴۳۲
 برمه، ۶۲۰
 برمینگام (دانشگاه)، ۶۲۷
 برن، ۴۷۱
 برنجی (طایفه)، ۴۰۳
 بروجرد، ۵۶۷، ۸۸۵
 بروجردی، آقا حسین، ۲۲۵
 برومند، عبدالرحمان، ۵۶۰
 بریجمن (کاردار سفارت بریتانیا)، ۷۰۱
 برید، دیوان، ۴۳۰
 بزرگمهر، ۷۲
 بزک جنگله یا (از افسانه‌های تاجیکی)، ۲۵
 بسام گرد، ۱۶۶

- بست، ۱۶۷
 بستانو (منطقه)، ۹۱۵
 بستور (پسر زریر)، ۹۱
 بسطام بن لیث تغلبی، ۱۵۲
 بسیان (ایل کرد)، ۳۱۶
 بشر حواری، ۱۵۷
 بشیرالدوله، اسماعیل خان، ۴۴۰-۴۴۱
 بشیر، ۱۴۶
 بصائر الدرجات، ۲۴۳
 بصره (مکتب)، ۲۳۳
 بصره / اخضر (دریا)، نک: خلیج فارس
 بصره، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳-۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۹-۱۲۸، ۱۳۲-۱۳۴، ۱۳۶-۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۵۱، ۲۳۳، ۲۵۹، ۲۸۰، ۳۹۹، ۴۴۴، ۵۶۷، ۶۱۱، ۶۲۱، ۷۵۲-۷۵۳، ۸۴۹، ۹۱۹، ۹۲۳-۹۲۶، ۹۳۱، ۹۳۴-۹۳۶، ۹۳۸، ۹۴۳-۹۴۶، ۱۰۰۴-۱۰۰۷، ۱۰۱۵، ۱۰۲۷-۱۰۲۸، ۱۰۳۱-۱۰۳۲
 بصری، مشایخ، ۱۵۳
 بصریان، ۱۱۵-۱۱۹، ۲۳۳
 بضاعة النجاة، ۲۴۸
 البطائح (منطقه)، ۳۹۹
 بطلمیوس، ۹۱۹
 بعشيقه (روستا)، ۳۲۰
 بغان، ۹۱۷
 بغداد، ۷۲، ۹۸، ۱۴۹-۱۵۰، ۱۶۰، ۱۹۷، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۳۲-۲۳۴، ۲۴۱-۲۴۲، ۲۶۷، ۳۲۰، ۳۷۱، ۴۰۱، ۴۵۱-۴۵۲، ۴۵۵، ۴۷۱، ۵۳۵، ۵۶۷، ۶۱۱، ۶۲۱، ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۹۲، ۷۷۹، ۸۳۱-۸۳۲، ۸۳۵، ۸۴۶، ۸۴۸، ۸۷۰، ۹۲۴، ۹۲۷-۹۲۸، ۹۸۱، ۱۰۰۷
 بغدادی، ۳۹۹
 بغله (کشتی)، ۱۰۲۱
 بقازاده، ۲
 بقاع (دره)، ۳۷۱
 بک توزون (سپهسالار خراسان)، ۸۶۸
 بکر بن وائل (قبیله)، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۰۰۲
 بگاره (کشتی)، ۱۰۲۱
 بگتغدی (سپهسالار)، ۸۶۹
 بگف (فرماندار نخجوان)، ۶۶۸
 بلاذری، ۹۲۰
 بلاساغون، ۸۴۲
 بلخ، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۶۳، ۲۸۴، ۴۱۵-۴۱۶، ۴۱۸، ۸۳۲، ۸۴۸
 // البلدان، ۹۲۳
 بلژیکی، کارشناسان، ۴۴۳، ۴۴۵، ۶۷۸
 بلژیکی‌ها، ۴۴۳، ۴۶۶-۴۶۷، ۹۸۰
 بلشویسم، ۶۸۳
 بلشویک‌ها، ۵۷۲، ۶۶۸، ۷۰۵، ۷۵۷، ۸۶۴
 بلغاتگین، ۸۴۲
 بلوچ، جمازسواران، ۸۳۷-۸۳۸
 بلوچ، قبایل، ۱۳۰
 بلوچستان، ۱۳۰، ۴۵۳، ۴۶۰، ۸۳۸، ۹۷۸، ۹۷۸
 بلوک شرق، کشورها، ۵۸۱
 بلوهر و بوذاسب (داستان)، ۴۱۸
 بم، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۷۲
 بما / تخت (جشن)، ۷۷
 بمبئی، ۵۳۵، ۵۶۷، ۷۹۷، ۹۵۰، ۹۶۹، ۱۰۳۳
 بمبئی، نیروی دریایی، ۹۴۷، ۹۵۰، ۹۷۷
 بنداری (وزیر)، ۸۷۲
 بندر انزلی، ۵۶۷، ۵۷۹، ۶۸۱، ۷۰۷، ۸۸۵
 بندرعباس، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۷۷، ۵۶۷، ۶۴۰-۶۴۲، ۹۴۱-۹۴۲، ۹۴۵-۹۴۶، ۹۷۰-۹۷۱، ۹۷۴-۹۷۵، ۹۸۱-۹۸۲، ۱۰۲۳-۱۰۲۵، ۱۰۲۸-۱۰۲۹، ۱۰۳۲، ۱۰۳۶
 بندرگز، ۵۷۹
 بندهش، ۴۲، ۵۹، ۷۱، ۹۱
 بنش، ادوارد (وزیر خارجه چکسلواکی)، ۷۹۴، ۷۹۶
 بنگال، ۹۴۶، ۱۰۱۶
 بنگالی، سربازان، ۶۲۳
 بنگالی، غلامان، ۱۰۱۹
 بنگاه، رفاه اجتماعی، ۵۱۵

- بنوقیصر (ناخدا)، ۱۰۱۰، ۱۰۱۷
 بنوقیصر، ملوک، ۱۰۱۱
 بنیاد پهلوی، ۵۲۴، ۵۵۴
 بنیاد علوی، ۵۲۴
 بنیاد مستضعفان و جانبازان، ۵۲۴
 بنیامین تودلانی، ۹۳۰، ۱۰۱۱
 بنی جذیمه (شط)، ۹۲۵
 بنی زیاره، ۱۹۴
 بنی عامره، ۱۰۰۶
 بنی قیصر، حکومت، ۹۳۲
 بنی قیصر، ملوک، ۱۰۱۱
 بنی کعب (قبیله)، ۱۰۳۱
 بنی کندل (قبیله)، ۱۴۴
 بنی معین (طایفه)، ۹۷۴، ۱۰۳۲
 بنی نوبخت (مکتب)، ۲۳۲-۲۳۳، ۲۴۱
 بنی یزقن، ۱۳۹، ۱۴۴
 بنیامین (از اهل حق)، ۲۵۵
 بنی امیه، شاخه مروانی، ۱۲۳
 بنی حنیفه (قبیله)، ۱۱۳، ۱۵۳
 بنی زمان بن مالک بن صعب، ۱۵۳
 بنی قیس بن ثعلبه بن عکابه بن صعب، ۱۵۳
 بودا، ۴۱۷-۴۱۸
 بودایی (دین)، ۴۱۵
 بودایی، بخشیان، ۴۲۰-۴۲۱
 بودایی، راهبان، ۳۸۸، ۴۱۸، ۴۱۹-۴۲۱
 بودایی، معابد، ۴۱۵-۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۱
 بودائیان، ۴۱۵-۴۲۲
 بوشهر، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۱-۴۵۳، ۴۵۶، ۴۶۳، ۵۲۰، ۵۳۸، ۵۴۴، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۸، ۶۱۴، ۶۱۹، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۶۵، ۶۸۳، ۶۸۷-۶۸۸، ۷۲۷، ۸۸۵، ۹۱۹، ۹۴۴-۹۴۶، ۹۴۸، ۹۵۱، ۹۷۱، ۹۷۸-۹۷۹، ۹۸۱، ۱۰۰۰، ۱۰۲۸-۱۰۳۱، ۱۰۳۵-۱۰۳۷
 بوشیب (جزیره)، ۹۷۷
 بولتن شرکت سهامی بیمه ایران، ۵۲۱
 بوم (کشتی)، ۱۰۲۱
 بویراحمدی، ایلات، ۷۶۳
 بویرک پهلوان (از افسانه‌های تاجیکی)، ۲۵
 بهاءالدوله، ۵۲
 بهاءالدین ایاز (از امرای هرمز)، ۱۰۱۴
 بهاءالدین کهید، ۵۵۸
 بهاءالدین نقشبند، ۲۵۳
 بهاءالدین یوسف بن حسن لاهیجانی، ۲۷۵
 بهادر بختیاری (سردار)، ۸۸۰
 بهار، ملک الشعراء، ۶۷۱، ۶۷۵
 بهائیان، ۲۵۹
 بهائیه، ۲۵۹
 بهبهانی، وحید، ۲۲۳، ۲۵۹
 بهبهانی، هدایت، ۵۶۰، ۵۶۳
 بهتکل (منطقه)، ۱۰۱۷
 بهرام داویدخان، ۵۵۷
 بهرام شیرمحمدیان، ۲۲، ۲۵
 بهرام کامرانی قاجار، ۵۵۴
 بهرام گور، ۵۰، ۱۰۰۲
 بهرام، آتش مقدس، ۱۰۰۱
 بهزانه (روستا)، ۳۳۶
 بهشت (خیابان در تهران)، ۵۸۱
 بهلول ماهی (از اهل حق)، ۲۵۴-۲۵۵
 بهمن، ایزد امشاسپند، ۷۰
 بهمنگان / بهمنجنه (جشن)، ۷۰
 بهمنی دکن، پادشاهان مسلمان، ۱۰۱۷
 بی بی قشنل، ۲۶
 بیت المقدس، نک: اورشلیم
 بیت برک / بیت برک بازی (نوعی مشاعره)، ۸
 بیت فر / حربت قنافر (روستا)، ۳۷۱
 بیت گذرانک / بیت مانی (نوعی مشاعره)، ۸-۹
 بیتنر، ۳۴۰
 بیتنر، چاپ، ۳۵۲
 بیجانگر، ۱۰۱۷
 بیجک (اوراق بهادار)، ۵۴۳-۵۴۴
 بیرجند، ۵۶۷، ۶۲۳، ۶۴۰
 بیرونی، ۴۲-۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۶۹-۷۱، ۷۳، ۷۶-۷۸، ۹۰، ۳۹۸-۳۹۹، ۴۰۱-۴۰۲

- بیژن، ۶۷
 بیسمارک، ۵۱۴
 بیشاپور / وهشاپور، ۱۲۲، ۱۲۵، ۹۲۰
 بیکند (شهر)، ۴۱۶
 بیک‌نیز (نمایشنامه)، ۳۵
 بیکوپ (بکوب) همانچه دیده‌ای، ۲۶
 بیمارستان بانک ملی ایران، ۵۹۰
 بیمه، ۵۱۱-۵۲۵
 بیمه‌های اجتماعی کارگران، سازمان، ۵۱۶
 بیمه اتکایی، ۵۱۹
 بیمه البرز، ۵۲۴
 بیمه آسیا، ۵۲۴
 بیمه تأمین اجتماعی، ۵۲۰
 بیمه رویال (شرکت بیمه)، ۵۱۱، ۵۲۳
 بیمه سوئیس ناسیونال (شرکت)، ۵۱۸
 بیمه لندن (شرکت)، ۵۲۰
 بیمه مرکزی، ۵۲۱
 بین‌المللی کار، اداره، ۵۱۴-۵۱۵
 بین‌النهرین / میان‌رودان، ۴۴-۴۵، ۵۶، ۶۷، ۹۰، ۳۴۱-۳۴۲
 بینگول (منطقه)، ۳۱۷
 بیهقی، ۹۱
 بیان الحقائق، ۲۴۷
 بیان‌الشرع، ۱۳۷-۱۳۸
 بیا‌هسه (از فرق خوارج)، ۱۴۴، ۱۵۱-۱۵۳، ۱۶۱
 بیروت، ۱۳۹، ۴۵۷، ۷۷۹
 بیلقان، ۱۴۷
 بین‌النهرین، ۱۴۵، ۳۵۹، ۳۹۷-۳۹۹، ۴۰۱-۴۰۲، ۸۴۸، ۸۵۱، ۹۲۴، ۹۲۷، ۹۳۴، ۹۹۴، ۹۹۹
 ۱۰۰۵، ۱۰۰۷، ۱۰۱۱
 بیهسی (مذهب)، ۱۵۲-۱۵۳
 بیهسیان (از فرق خوارج)، ۱۵۱
 بیهسیان، ۱۵۱-۱۵۲
 بیهق، ۲۴۳، ۲۵۰
 پاپازیان (فروشنده گیرنده‌های رادیویی)، ۴۷۹
 پاتینسون، ۷۲۰
 پارتی، متون، ۸۹
 پارس (ایالت)، ۹۱۹، ۹۲۲
 پارس (خبرگزاری)، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۱
 پارس (دریا)، نک: خلیج فارس
 پارس (منطقه)، ۹۱۶-۹۱۷
 پارس، طوایف مختلف، ۹۳۳، ۹۹۴
 پارس‌ها، ۶۷، ۹۱۴
 پارسی، دریانوردی، ۹۹۵-۹۹۶
 پارسیان هند، ۶۱۰
 پارسیان هند، ۷۱
 پارسیان، ۵۸، ۶۷، ۷۶، ۷۸، ۱۰۰۱
 پارک شهر (در تهران)، ۵۸۱
 پاریس (عهدنامه)، ۴۵۰
 پاریس، ۴۴۵، ۵۳۵، ۵۴۸، ۵۵۹، ۵۶۲، ۶۱۵-۶۱۶، ۶۴۵، ۶۴۹-۶۵۲، ۶۵۹، ۶۸۸، ۶۹۴، ۷۱۸، ۷۵۰
 ۷۷۱-۷۷۲، ۷۸۱، ۷۹۵، ۷۹۷، ۹۷۲، ۱۰۳۷
 پازنون (منطقه)، ۷۴۷
 پاسارگارد، ۹۱۴، ۹۹۴
 پاکستان، ۵۲۳-۵۲۴
 پال پارکر، ۵۶۲
 پالایشگاه آبادان، ۵۱۹
 پالستاین لوید محدود (شرکت بیمه)، ۵۲۳
 پامفیلی‌ها، نیروی دریایی، ۹۹۶
 پامیر، ۳۸۱
 پامیری‌ها (قوم)، ۳۷۶
 پانقاز (پول)، ۵۳۳
 پابین، لسی سی، ۵۶۶
 پپسی کولا، کارخانه، ۴۸۸
 پترزبورگ، ۶۳۹، ۶۴۳
 پتنا (کشتی)، ۱۰۲۷
 پدیشهه، ۶۲
 پرتغال، ۹۳۶-۹۳۸، ۹۴۰، ۱۰۲۲، ۱۰۲۵
 پرتغال، پادشاه، ۹۳۶، ۹۳۸، ۹۴۰
 پرتغال، نایب‌السلطنه، ۱۰۲۴
 پرتغالی، کشتی‌ها، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴
 پرتغالی، منابع، ۹۳۹

- پرتغالی ها، ۵۳۳، ۹۳۷، ۹۳۹-۹۴۴، ۱۰۱۸-۱۰۲۵
- پرتقالی (توپ های جنگی)، ۸۵۵
- پرسپولیس (کشتی)، ۹۷۹، ۱۰۳۷-۱۰۳۸
- پرسی لورین، ۶۸۱-۶۸۵، ۶۹۰-۶۹۳، ۷۰۶
- پرکراسیه پسر اسپاتن، ۹۹۶
- پروبلیم ژانر لطیفه، ۳۲
- پروتستان ها، ۳۱۸-۳۱۹
- پروکوسیوس (مورخ رومی)، ۱۰۰۳
- پری، اسوالد، ۳۳۹
- پریپلوس /گردش با کشتی، ۹۱۴
- پریس (کنسول انگلیس)، ۶۲۲
- پست و تلگراف و تلفن (ماهنامه)، ۴۵۹
- پسر نادان پادشاه بخارا، ۲۶
- پسرخی (ناحیه)، ۲۳
- پسیخانی (بنیانگذار نقطویه)، ۲۵۹
- پشتکوه (منطقه)، ۶۱۶
- پک، ۶۶۰
- پل (پسر کتابچی خان)، ۶۱۷
- پلینی، ۹۱۷-۹۱۸
- پناباد (پول)، ۵۳۳
- پنج قرانی (پول)، ۵۳۳
- پنج هزار ی زرد طلا (پول)، ۵۳۳
- پنجه (عید منداپیان)، ۴۰۸
- پنجیکنت تاجیکستان، ۸، ۹۴
- پند به خلیفه، ۳۷۲
- پند به شیخ قائد، ۳۷۲
- پنسیلوانیا، ۶۱۳
- پورهمایون، علی اصغر، ۵۹۷
- پوشکین، الکساندر، ۳۲۰-۳۲۱
- پوشنگ، ۱۶۰، ۱۷۲
- پولاد جنگ ساتک (سردار مغول)، ۸۴۴
- پولاک، ۵۴
- پولیاکف روسی، لازار، ۵۱۳
- پولیاکف، ژاک، ۵۷۰
- پولی بیوس (مورخ)، ۹۱۷
- پهلوی (خط)، ۱۲۹
- پهلوی (دوره)، ۲۲۵، ۵۴۹، ۵۵۴، ۵۶۰
- پهلوی (سلسله)، ۴۷۰، ۷۳۰، ۷۴۵، ۷۵۹
- پهلوی دوم (دوره)، ۴۸۸
- پهلوی، حکومت، ۴۲۹، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۷، ۷۷۵، ۹۸۶
- پهلوی، متن ساسانی، ۱۰۰۱
- پهلوی، متون، ۴۳، ۴۸، ۷۱، ۸۹، ۹۱
- پهله، شهرها، ۷۱
- پی.ام. گراهام، ۵۵۸
- پیامبران، ۳۵۳
- پیر چل پیره /پیر چهل پیر، نک: پیران خزمایان /
- حسن مامان (از خاندانهای ایزدی)،
- پیر لیبینه/لیبینن (از خدایان ایزدی ها)، ۳۸۸
- پیرا استر (از خدایان ایزدی ها)، ۳۸۸
- پیرافات (از خدایان ایزدی ها)، ۳۸۸
- پیران خزمایان / حسن مامان (از خاندانهای ایزدی)،
- ۳۲۸-۳۲۹، ۳۳۱
- پیربابو (مراسم)، ۷۵
- پیرز، ۱۰۱۷
- پیرز، تام، ۹۳۸
- پیرشالیار (جشن)، ۷۵
- پیرمحمد خان، ۸۳۸
- پیرمحمدزاده، عبدالسلام، ۲
- پیرمحمدزاده، عبدالشکور، ۲
- پیروی، علی اصغر، ۵۶۴
- پیلات، ۳۷۹
- پیمان صلح عمومی، ۹۶۹
- پیش از اسلام (دوره)، ۹۴، ۱۰۸
- تااوکه (منطقه)، ۹۱۵، ۹۹۴، ۹۹۸
- تاپروبان (جزیره)، ۱۰۰۲
- تاتار (دوره)، ۴۲۹
- تاتار، لشکریان، ۸۴۲، ۸۴۶، ۸۴۸
- تاتارها (قوم)، ۳۷۶
- تاج الدین آوجی، ۲۰۳-۲۰۴
- تاج الدینوا، ۶
- تاجیک (نژاد)، ۸۴۷
- تاجیک، ادبیات شفاهی، ۱-۳۷

- تاجیک، ادبیان، ۲، ۵
تاجیک، پژوهشگران، ۳۳-۳۴
تاجیک، محققان، ۱، ۳، ۶، ۹، ۱۶
تاجیکان، ۱-۲، ۵-۷، ۹-۱۱، ۱۳-۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۱-۳۲، ۳۴-۳۷
تاجیکستان، ۱، ۲، ۴، ۷-۱۱، ۱۳، ۱۷-۱۸، ۳۳، ۳۵، ۹۴
تاجیکی (زبان)، ۲، ۲۲-۲۳، ۳۳، ۱۰۰۳
تاجیکی، چیستان‌ها، ۳
تاجیکی، سرودها، ۱۱
تاجیکی، ضرب‌المثل‌ها، ۲-۳
تار (از آلات موسیقی)، ۳۳
تارا (منطقه)، ۱۰۰۷
تارنجک (ناحیه)، ۲۲
تاریخ بخارا، ۱۸، ۴۷، ۵۷، ۹۴، ۴۱۷
تاریخ بریتیش پترولیوم اسی‌پی، ۶۲۹، ۶۳۱، ۷۲۸، ۷۳۱، ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۶۰، ۷۷۹، ۷۸۶-۷۸۸
تاریخ بلعمی، ۴۶، ۶۶، ۹۴
تاریخ بیهقی، ۴۳۴
تاریخ جلالی، ۴۹
تاریخ طبیعی، ۹۱۷
تاریخ عالم آرای عباسی، ۸۵۱
تاریخ کلوه، ۱۰۱۰
تاریخ گردیزی، ۴۳
تاریخ گیتی‌گشا، ۱۰۳۱
تاریخ نظامی ایران، ۸۶۰
تاریخ سیستان، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۶۲
تاریخ کرمان، ۱۳۰
تازی (زبان)، ۱۰۰۳
تازیگان، ۱۰۰۰
تازیان، نک: عرب‌ها
تاسوعا و عاشورا (مراسم)، ۹۴، ۹۸
تاش فراش (سپهسالار)، ۸۶۷
تالش، کوه‌ها، ۷۰۷
تامپسن (سروان)، ۹۴۸
تامز، ویلیام، ۱
تاورغه (در شرق طرابلس)، ۱۴۲
تاورنیه، ۷۹، ۹۹
تاهرت، ۱۳۸، ۱۴۲-۱۴۳
تبت، ۴۱۹
تبتی، هنرمندان، ۴۱۹
تبریـز، ۱۴۹، ۲۰۸-۲۱۰، ۲۶۱، ۴۲۱، ۴۳۶-۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۶-۴۴۸، ۴۵۴، ۴۵۶-۴۵۷، ۴۶۵-۴۶۶، ۴۷۷، ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۶۷، ۵۷۸-۵۷۹، ۵۸۳، ۶۱۹، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۸۷، ۸۵۷، ۸۶۳-۸۶۵، ۸۸۲، ۸۸۶، ۸۸۸، ۸۹۱، ۸۹۶
تبصرة الناظرین، ۲۴۸
تجدد، مصطفی، ۵۵۵
التجريد و شرح التجريد، ۲۷۱
تجريد الاعتقاد، ۲۴۴-۲۴۶
التحریر، ۲۷۴
تحفة الابرار، ۲۴۷
تخارستان، ۶۵، ۸۳۲
تخت جمشید، ۴۹، ۹۹۵، ۹۹۷
تخت سلیمان، ۶۱۰
تدین، سید محمد، ۶۷۵
تذكرة الغریب، ۱۵۰
تذكرة الملوك، ۸۷۳
تذهیب نفس، ۳۷۲
ترانه‌های سمرقند (ترانه تاجیکی)، ۴، ۱۶
ترانه‌های مردم اشته (ترانه تاجیکی)، ۱۶
ترانه‌های نوروزی، ۴
ترک، سپاهیان، ۸۳۳
ترک، غلامان، ۸۳۴
ترکان، ۱۵۸، ۴۱۶، ۸۳۲، ۸۳۴-۸۳۵، ۸۳۸، ۸۴۱، ۸۴۳، ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۵۰، ۸۶۶، ۹۲۹، ۹۷۳، ۱۰۰۹
ترکستان، ۷۴، ۴۱۸، ۸۳۴، ۸۴۲
ترکمان، ۸۴۰-۸۴۱، ۸۴۶، ۸۶۸-۸۶۹، ۹۲۹، ۱۰۰۹
ترکمانان (دوره)، ۲۰۶
ترکمان‌چای (عهدنامه)، ۸۵۹
ترکمنستان، ۸۴۸
ترکمن‌ها، ۴۶۳

- ترکمنی، موسیقی، ۴۷۹
 ترکی (زبان)، ۴۳۵، ۴۷۵، ۴۸۴
 ترکی، اشعار، ۳۸۲
 ترکی، موسیقی، ۴۷۹
 ترکی زبان، ۳۳
 ترکیه، ۳۱۳، ۳۹۸، ۴۸۳، ۵۲۳-۵۲۴، ۶۵۳، ۷۹۰
 ترمه (از مرثیه‌های تاجیکی)، ۱۸
 ترنی، جان پی، ۵۶۲
 تروتسکی، ۶۴۳
 ترودون (منطقه)، ۹۱۶
 تسلیة الشیعة، ۲۴۸
 تسنن، ۹۹، ۱۹۵، ۲۰۳-۲۰۴، ۲۱۶، ۲۵۱
 تسیانگ، هیوئن، ۴۱۵
 تشاله (کشتی)، ۱۰۲۱
 تشریق، ایام، ۷۹
 تشیع غالی، ۳۲۴، ۳۳۱-۳۳۲، ۳۵۰، ۳۷۷
 تشیع، ۹۴، ۱۰۷، ۱۸۹-۲۸۵، ۳۸۲
 تشیع، مراجع، ۶۲۱
 التصفیة عن الموانع المردیة والمهلکة، ۲۷۹
 تصوف، ۲۰۷، ۲۴۷-۲۵۴، ۳۲۴، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳
 ۳۴۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۱۷
 التفریعات، ۲۶۹
 تفسیر المحيط الاعظم، ۲۵۴
 تفضلی، ابوالقاسم، ۵۶۳
 تفضیل الانبیاء و الائمة علی الملائكة، ۲۳۵
 تفلیس، ۳۶۸، ۴۴۷، ۶۹۴، ۷۱۸، ۷۶۲
 تقوی، احمد، ۵۶۲-۵۶۳، ۵۵۶
 تقویم البلدان، ۹۳۵
 تقویة الشریعة، ۲۴۸
 تقی‌الدین عبدالرحمان طیبی، ۱۰۱۳-۱۰۱۴
 تقی‌زاده، ۶۴۶، ۷۵۱، ۷۶۲-۷۶۳، ۷۶۵، ۷۶۷، ۷۷۲
 ۷۷۴-۷۷۶، ۷۷۹، ۷۸۲-۷۸۵، ۷۸۷-۷۹۰، ۷۹۳
 ۷۹۷-۸۰۲، ۸۰۶-۸۱۰
 تقی‌نیا میلانی، پرویز، ۵۵۸
 تکلو (ایل)، ۸۴۶
 تلگراف کمپانی هند و اروپا، اداره، ۶۸۹
 تلویزیون ارتش ایالات متحده، ۴۸۹
 تلویزیون ملی ایران، ۴۸۹
 تمب (جزیره)، ۹۳۸
 تموز (الهة بابل)، ۹۲
 تمهیدالاصول، ۲۴۱
 تمیم (قبیله)، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۰۰۲
 تنب بزرگ، ۵۰، ۷۵۵، ۹۷۴، ۹۷۶-۹۷۸، ۹۸۰، ۹۸۳-۹۸۶
 تنب کوچک، ۷۵۵، ۹۵۰، ۹۷۴، ۹۷۶-۹۷۸، ۹۸۴-۹۸۶
 تنباکو، تحریم، ۲۲۵
 تنکابن، ۶۹۳
 توپخانه (میدان)، ۶۴۸، ۸۹۵
 توج / تائوکه، ۹۱۵، ۹۲۰، ۹۲۲، ۹۲۶، ۹۳۵
 التوحید، ۱۹۴، ۲۳۶
 تور (شخصیت اساطیری)، ۹۱-۹۲
 تورات، ۳۵۳
 توران، ۶۶، ۷۲
 تورانشاه هرمزی، ۱۰۱۶
 تورانیان، ۷۴
 توراییل / نوراییل (فرشته)، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۶
 تورسون‌زاده، ۲-۳
 توره‌قل ذهنی، ۲
 تولستوف، ۹۳-۹۴
 تولوی پسر چنگیز، ۸۴۳
 تولی پسر چنگیز / الغنویان، ۸۴۳
 تومان (پول)، ۵۳۳
 تومانیان، الکساندر، ۵۴۴، ۵۷۳
 تومانیان، تجارتخانه، ۵۳۷، ۵۴۴-۵۴۵
 تونس جنوبی، ۱۴۳
 تهمی، غلامرضا، ۵۵۴
 تهران، ۷۳، ۲۲۴-۲۲۵، ۴۳۷، ۴۴۲-۴۴۳، ۴۴۶-۴۴۸
 ۴۴۸-۴۵۰، ۴۵۴-۴۵۶، ۴۵۸-۴۶۱، ۴۶۴-۴۶۶
 ۴۶۹-۴۷۵، ۴۷۷-۴۸۱، ۴۸۳-۴۸۴، ۴۸۷-۴۸۹
 ۵۴۸، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۸، ۵۵۷-۵۶۸، ۵۷۰-۵۷۲
 ۵۷۴-۵۷۵، ۵۷۸-۵۸۴، ۵۸۷-۵۸۸، ۶۱۵-۶۱۶

- تیسیت (عهدنامه)، ۸۵۸
 تیموتی کلی، ۵۵۹
 تیمور گورکان، ۹۵، ۲۰۵-۲۰۷، ۲۷۸، ۳۱۶، ۳۲۲
 ۸۴۴-۸۴۵، ۹۳۳
 تیمورتاش، عبدالحسین / سردار معظم خراسانی، ۶۷۳
 ۷۱۸-۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۷-۷۲۹، ۷۳۱-۷۳۴
 ۷۳۶-۷۴۱، ۷۴۳-۷۴۶، ۷۵۱-۷۶۷، ۷۶۹-۷۸۴
 ۷۸۶-۷۹۰، ۷۹۳، ۷۹۸-۷۹۹
 تیمورتاش، منوچهر، ۷۳۹
 تیموری، امیرزادگان، ۲۰۷
 تیموریان (دوره)، ۲۰۶-۲۰۷
 تیموریان (سلسله)، ۲۰۷، ۲۷۸، ۸۴۴
 تیموریان، ۱۰۱۷
 تیری (نهر)، ۱۱۹
 ثابت پاسال، حبیب‌الله، ۴۸۸-۴۹۰، ۵۶۰-۵۶۱
 ثبیت بن محمد عسکری، ۱۹۸، ۲۳۲
 ثعالبی، ۱۰۰۳
 ثعلبه بن عامر مشکان، ۱۵۵-۱۵۶، ۱۶۹
 ثعلبه، ۱۵۸
 ثعلبیه / ثعالبه (از فرق خوارج)، ۱۵۲، ۱۵۶-۱۵۷
 ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۷-۱۷۱
 ثقة الاسلام تبریزی، حاج میرزا شفیع، ۲۶۱
 ثقة الاسلام تبریزی، میرزا موسی، ۲۶۱
 جاحظ، ۴۴، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۱۳۳
 جارودیه (مذهب)، ۲۷۳
 جاسک، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۵۶، ۹۴۳
 جالبوت (کشتی)، ۱۰۲۱
 جامده (منطقه)، ۳۹۹
 جامع اصفهان (مسجد)، ۲۱۵
 جامع سیراف (مسجد)، ۱۰۰۸
 جامع عباسی، ۲۱۷
 الجامع فی اصول الفقه، ۱۵۰
 الجامع، ۲۳۵، ۲۷۴
 جامع/الحکمتین، ۲۸۴
 جان بابا (از مرثیه‌های تاجیکی)، ۱۸
 جان بلر (کارشناس ارشد کمیته سنای آمریکا)، ۶۳۷
 ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۵-۶۳۶، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۵
 ۶۴۸، ۶۵۰-۶۵۱، ۶۵۴-۶۵۵، ۶۵۸، ۶۶۷، ۶۷۳-
 ۶۷۸، ۶۸۰-۶۸۱، ۶۸۴-۶۸۶، ۶۸۸، ۶۹۶، ۶۹۹-
 ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۱۰، ۷۱۳-۷۱۴، ۷۱۹-۷۲۰، ۷۲۲
 ۷۳۰-۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۴۰، ۷۵۲، ۷۵۵، ۷۶۱
 ۷۶۵، ۷۷۱-۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۲-۷۸۳، ۷۸۶-۷۸۷
 ۷۹۱، ۷۹۳-۷۹۵، ۷۹۷-۷۹۹، ۸۰۱-۸۰۵، ۸۰۷
 ۸۵۸، ۸۶۰، ۸۶۲، ۸۶۴-۸۶۵، ۸۷۴، ۸۸۴-۸۸۵
 ۸۸۸-۸۸۹، ۸۹۱-۸۹۸، ۹۶۹، ۹۷۱، ۹۷۵، ۹۷۷
 ۹۸۱، ۹۸۴، ۱۰۳۳-۱۰۳۴
 تهران، بازار، ۵۲۱، ۵۶۷
 تهرانپارس، ۵۲۱
 تهرانچی، حاج محمداسماعیل، ۴۶۶
 تهرانی، منوچهر، ۵۶۴
 تهماسب اول، شاه صفوی، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۱۸-۲۲۰
 ۲۵۱
 تهماسب دوم، شاه صفوی، ۸۵۰
 تهماسب، ۵۵، ۶۶، ۶۹
 تهماسب‌قلی خان جلایر، ۸۷۳، ۱۰۲۷
 تهمورث (شخصیت اساطیری)، ۲۰، ۴۶
 تهنجان طبرستان، ۲۶۵
 تیاب (بندر)، ۹۱۵
 تیپوسلطان، ۹۴۷
 تیر (شهر)، ۹۹۷
 تیرگان بزرگ، ۶۵
 تیرگان کوچک، ۶۵
 تیرگان / آبریزان / آبریزگان / آب‌پاشان (جشن)، ۶۵-
 ۶۶، ۶۸
 تیروس، نک: بحرین
 تیز (منطقه)، ۱۰۰۶
 تیسفون، ۴۰۲
 تیشتر (ایزد)، ۶۷-۶۸
 تیشتریش / اوستا، ۶۶
 تیشیرا (مورخ پرتغالی)، ۱۰۲۱
 تیکشیرا، پدرو، ۹۳۸
 تیگل (نماینده کمپانی استاندارد اوپل)، ۷۴۷

- جان داوود (مأمور استخدام معلم از دولت روس)،
۱۰۳۶
- جان ملکم، ۹۶۷، ۹۷۱
- جاوه (بندر)، ۱۰۱۶
- جبال اصفهان (منطقه)، ۱۲۱
- جبال، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷-۱۹۸، ۲۴۳، ۲۶۵-
۲۶۷، ۲۸۱-۲۸۲، ۴۳۲، ۶۲۲، ۸۶۷
- الجبر والتفویض، ۲۳۶
- جبریل (فرشته)، ۳۰، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۶
- جبریه، ۲۳۶
- جبل عامل، ۲۰۵، ۲۱۴
- جبل مقلوب (منطقه)، ۳۲۰
- جبل نفوسه، ۱۳۸، ۱۴۳
- جت (طوایف)، ۱۰۰۷
- جده (بندر)، ۹۲۳، ۹۲۶، ۹۳۰، ۹۷۷، ۱۰۰۶، ۱۰۱۰،
۱۰۱۶
- جربه، ۱۳۹
- جرون، ۹۳۳، ۱۰۱۴-۱۰۱۵
- جرون نامه، ۱۰۲۳
- جزای وزیر حسود، ۲۶
- جزایری (از نیروهای نظامی صفوی)، ۸۴۸
- جزایری، سید نعمت‌الله، ۲۲۱
- الجزایر، ۱۴۱-۱۴۲
- جزیره العرب، ۹۲۳
- جزیره ابن عمر (منطقه)، ۱۴۵، ۱۴۹
- جزیره، بلاد، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۰-
۱۵۱
- جصاص (عالم حنفی مذهب)، ۳۹۹
- جعفر (نهر در عراق)، ۳۹۹
- جعفر اخوان، ۵۶۲
- جعفر بن احمد بن ایوب بن تاجر سمرقندی، ۲۳۱
- جعفر بن رستم حضرمی، ۲۶۵، ۲۶۸
- جعفر بن سماک، ۱۳۳
- جعفر بن محمد بن حسین حسنی / نائر بالله، ۲۶۹،
۲۷۱
- جعفر بن محمد دوریستی، ۲۶۷
- جعفر بن محمد نیروسی، ۲۶۸
- جعفری (مذهب)، ۲۲۲
- جعفریه (از فرق غلات)، ۲۳۹
- جغتای، الوس، ۲۰۴
- جفت براران (نوعی مراسم)، ۱۳
- جفرودی، محمود، ۵۵۴
- جکس، ۶۸۵، ۷۱۹-۷۲۱، ۷۲۴، ۷۲۶-۷۲۷، ۷۳۱-
۷۳۲، ۷۶۲، ۷۶۵-۷۶۸، ۷۷۳-۷۸۰، ۷۸۲، ۷۸۶-
۷۸۸، ۷۹۱، ۷۹۳، ۸۱۰
- جکسون، سر توماس، ۵۶۶
- جلال الدوله ابوطاهر شاهنشاه (شاه آل بویه)، ۱۹۲
- جلال‌الدین مینکبرنی، ۲۰۰
- جلفا، ۴۳۷، ۴۵۲، ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۴
- جلفار (بندر)، ۹۳۷، ۹۳۹، ۱۰۱۶، ۱۰۲۴، ۱۰۲۹
- جلندی بن مسعود (امام اباضی)، ۱۳۷، ۱۴۷-۱۴۸
- جلوه، ۳۵۲-۳۵۷
- جلیل شرکا، ۵۵۶
- جمال‌الدین ابوالمحاسن یوسف کیسمی، ۲۷۵
- جمال‌الدین بن طاووس حلی، ۲۴۸
- جمال‌الدین خانکنجی، ۲۷۶
- جمشید (شخصیت اساطیری)، ۲۰، ۴۴-۴۶، ۴۸، ۷۵-
۷۶
- جمشید اشرفی، ۵۵۷
- جمشید دفتری، ابوالفضل، ۵۶۴
- جمشیدگرد (شهر)، ۹۲۱، ۱۰۰۶
- جمشیدی، ابوالقاسم، ۵۸۶
- جمشیدیان، تجارتخانه، ۵۴۵
- جمعه‌اف، ۵
- جمعیت هلال احمر، ۵۲۴
- جمل (جنگ)، ۱۰۹
- جموشلی (منطقه)، ۳۲۲
- جن تیر (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۸
- جنابه (بندر)، ۹۲۵-۹۲۶، ۱۰۰۶
- جنبشی‌ها، ۱۰۰۲-۱۰۰۳
- جن تیر (از خاندانهای شیوخ ایزدی)، ۳۲۸
- جنرال الکتریک انگلستان (شرکت)، ۴۷۰

- جنرال آکسیدنت (شرکت)، ۵۱۸
 جنگ جهانی اول، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۷۳، ۵۲۴، ۵۶۸، ۵۸۷، ۶۲۸-۶۲۹، ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۵۳، ۷۱۵-۷۱۶، ۷۴۸، ۷۶۱، ۸۸۴-۸۸۵، ۹۸۶
 جنگ جهانی دوم، ۴۵۸، ۴۶۹-۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۱-۴۸۲، ۴۸۴-۴۸۵، ۵۱۸، ۵۶۹
 الجنوب الغامره (بندر)، ۹۲۶
 جنید اسکافی، ۱۹۵
 جواد (ع)، ۸۰، ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۹
 جواسم / قواسم / قاسمی ها (قبیله عرب)، ۹۶۸، ۹۷۵-۹۷۶، ۹۸۰، ۹۸۴
 جوامع الدلائل والاصول، ۲۴۷
 الجواهر، ۲۷۴
 جواهرنامه، ۱۰۱۷
 جودی، ۳۵۹
 جوزجان، ۲۶۳
 جونز، سر هارفورد، ۱۰۳۳
 جونی، شمس الدین، ۴۱۹-۴۲۰
 جوبین، ۱۶۲
 الجهادية، ۲۲۴
 جهان نما، ۹۴۴
 جهانبانی، امان الله خان (سرتیپ)، ۸۸۰
 جهان بین، محمد مهدی، ۵۸۶
 جهان شاه قراقویونلو، ۲۰۷-۲۰۸، ۲۵۲
 جهان شاهی، عبدالعلی، ۵۹۷
 جهانگیر ممتازی، ۵۶۲
 جهانگیریه (منطقه)، ۱۰۳۳
 جهان نما، ۳۱۶
 جهانیان زرتشتی، ۴۶۶
 جهانیان، تجارتخانه، ۵۴۵
 جیحون، ۶۶، ۸۴۰
 جیفر (از روسای قبایل ازد)، ۱۰۰۶
 جیمسون، ۷۲۰
 جیرفت، ۱۲۵، ۱۴۷
 جیش الشرات، ۱۶۷
 چابهار (بندر)، ۴۵۶
 چاپخانه بانک ملی ایران / شرکت چاپ بانک ملی ایران / شرکت چاپ و نشر بانک ملی ایران، ۵۸۹
 چاچ، ۱۹۴، ۸۳۳
 چاردریش، ۲
 چارک (بندر)، ۹۱۵، ۹۴۵، ۱۰۳۳
 چارلز کامر (وزیرمختار آمریکا در ایران)، ۶۶۵
 چال (مدرسه)، ۸۹۴
 چالدران (جنگ)، ۲۱۱، ۸۴۶
 چالوس، ۷۰۷
 چاو (پول)، ۵۳۲
 چاه سرخ (منطقه)، ۶۱۹، ۶۲۱
 چحیلی (طایفه)، ۴۰۳
 چرچیل، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۳۷، ۶۷۲، ۷۳۱
 چرچیل، جی. ی، ۶۹۳
 چرکس، ۲۰۹
 چرنوزوف (کلنل)، ۸۶۳
 چسler میلسیو آمریکایی، آرتور، ۵۷۳-۵۷۴، ۵۹۰
 ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۵۸
 چغانیان ماوراءالنهر، ۲۴۱
 چغری خان سلجوقی، ۸۴۰
 چکسلواکی، ۷۹۴
 چکشلر، ۴۵۴
 چکوانی (ایل)، ۳۱۷
 چلیش اف، ۳۶
 چمبرلن، سر استن، ۷۳۱، ۷۵۳
 چمچک / گنجشک (از افسانه های تاجیکی)، ۲۵
 چمخاله (بندر)، ۷۷۸
 چمر (مراسم)، ۹۵-۹۶
 چنگیز خان مغول، ۲۰۲، ۴۱۸، ۴۳۶، ۸۴۲-۸۴۴، ۸۷۲
 چنگیزیان (سلسله)، ۸۴۴
 چیستان ها، ۴
 چین، ۴۱۶، ۴۱۸-۴۱۹، ۴۳۶، ۸۴۲، ۹۲۰-۹۲۴، ۹۲۷-۹۲۸، ۹۳۱-۹۳۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۵-۱۰۱۰، ۱۰۱۳-۱۰۱۴، ۱۰۱۶-۱۰۲۱، ۱۰۱۸
 چینود (پل)، ۹۰
 چینی، بودایی، ۴۱۵

- چینی، پول کاغذی، ۵۳۲
 حاج ربیع آقا، ۴۶۶
 حاج زین العابدین خان (از رهبران شیخیه کرمان)، ۲۶۱
 حاج عبدالرضا خان (از رهبران شیخیه کرمان)، ۲۶۱
 حاج علی اکبر / امین معادن، ۷۱۵
 حاج محمد خان (از رهبران شیخیه کرمان)، ۲۶۱
 حاج محمد خبوشانی، ۲۵۰
 حاجی احمد خان (نایب الحکومه بوشهر)، ۹۷۸
 حاجی خلیفه، ۳۱۶
 حاجی فیروز، ۵۶، ۹۳
 حارث بن ابی ربیع، ۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۱
 حازر (جنگ)، ۱۱۷-۱۱۸
 حازر (منطقه)، ۱۱۷
 الحاصر لفقہ الناصر، ۲۷۱
 حافظ رضی الدین رجب بن محمد حلی، ۲۵۶
 حافظ علی بن اصفهان دیلمی، ۲۷۴
 حافظ، فال، ۷۴
 الحاکم (خلیفه فاطمی)، ۲۸۳
 حاکم چشمی، ۲۶۲
 حامد سید، ۳۶
 حائری یزدی، آیت الله عبدالکریم، ۴۷۳
 حائری، ۲۲۵
 حباب ابن کلیت، ۱۳۳
 حبشه، ۹۲۱، ۹۳۷، ۱۰۰۳
 حبیب اخوان، ۵۵۶
 حبیب القانیان، ۵۵۹
 حبیب، قوام الدین، ۵۶۴
 حبیب بن سابور، ۱۴۰
 حجاج بن یوسف ثقفی، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۵۴-۱۵۵، ۴۱۷، ۴۲۰
 حجاز، ۱۲۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۱، ۹۲۱، ۹۲۸
 الحجة فی ابطاء القائم، ۲۲۷
 حجت الاسلام شفتی، ۲۲۴
 حدود العالم، ۱۷۲، ۴۱۶
 حدیده (بندر)، ۱۰۱۶
 حدیقه الشیعه، ۲۱۶
 حر عاملی، ۲۱۹، ۲۵۸
 حران، ۳۹۸
 حرانیان، ۳۹۷-۳۹۸
 حروفیه، ۲۵۸
 حسام الدین عجمی تبریزی، ۲۱۲
 حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا، ۱۰۳۶
 حسن (ع)، ۳۰، ۴۴، ۸۰، ۲۰۲، ۳۷۷
 حسن بن ابی الحسن دیلمی، ۲۷۹
 حسن بن حیدره فرغانی، ۲۸۳
 حسن بن خرزاد قمی، ۲۳۱
 حسن بن رستم حضرمی، ۲۷۱
 حسن بن زید داعی، ۱۹۶، ۲۶۵
 حسن بن طاهر هاشمی قائنی، ۲۴۳
 حسن بن عدی / شیخ حسن / شیخسین (از شیوخ ایزدی)، ۳۳۹، ۳۴۴
 حسن بن علی ابن ابی عثمان قمی / سجاده، ۲۳۷
 حسن بن علی بن ثال هوسمی، ۲۷۴
 حسن بن محمد بن بابا قمی، ۲۳۸-۲۳۹
 حسن بن محمد بن صالح گیلانی، ۲۷۶
 حسن بن محمد جرجانی، ۲۴۳
 حسن بن موسی نوبختی، ۲۳۴
 حسن بن مهدی مامطیری، ۲۷۰
 حسن بیک روملو، ۲۱۴
 حسن داعی کبیر، ۲۶۸، ۲۷۱
 حسن دوم / علی ذکرة السلام (خلیفه اسماعیلیان الموت)، ۲۸۵
 حسن ستوده تهرانی، ۵۵۹
 حسن صباح، ۲۸۴
 حسن عسکری (ع)، ۸۰، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۲۷-۲۲۸، ۲۳۹
 حسن فاتح، ۵۶۳
 حسنعلی بن عبدالله شوشتری، ۲۱۹
 حسنعلی خان دریابیگی، ۱۰۳۵، ۱۰۳۷
 حسین بایقرا، سلطان، ۲۰۷
 حسین بن عبدالصمد عاملی، ۲۱۴-۲۱۵

- حسین پسر وهب، ۵۲
حسین خان سرتیپ چپرچی باشی، ۴۴۰
حسین (ع)، ۳۰، ۴۴، ۸۰، ۹۷-۹۹، ۲۰۲، ۲۶۰، ۳۱۸، ۳۷۷، ۳۷۹، ۸۳۰
حسین بک ایزدی، ۳۱۷
حسینقلی خان توپچی باشی، ۸۴۸
حسینقلی خان نواب، ۷۷۸، ۸۸۱
حسینی استرآبادی، فضل الله، ۲۱۴
حسینی ساروی، مرتضی، ۲۱۷
حسین ابن سعید اهوازی، ۲۴۰
حسین ابن عبدالله طبری، ۲۷۸-۲۷۹
حسین اهوازی (داعی اسماعیلی)، ۲۸۱
حسین بن اسماعیل شجری جرجانی /الموفق بالله، ۲۷۰
حسین بن اشکیب مروزی، ۲۳۱، ۲۶۴
حسین بن عبدالله طبری، ۲۶۸
حسین بن محمد بن صالح گیلانی، ۲۷۶
حسین بن محمد خوارجی، ۱۶۵
حسین بن محمد دیلمی /سیاه سرجان، ۲۷۴
حسین واعظ کاشفی، ۲۵۰
حشویه، ۴۷
حصار (ناحیه)، ۷، ۱۵-۱۶، ۲۳
حصن (بندر)، ۹۲۶
حصین /حسین بن رقاد، ۱۶۰-۱۶۱
حضرموت، ۱۳۴
حضین بن محمد، ۱۶۰
حق نظر کبود، ۳۳
حکایت دمبل پهلوان، ۲۶
حکمت رضا، ۳۳، ۳۶
حکیم سمرقندی، ۱۹۳
حکیم علی گیلانی، ۲۷۹
حکیم کریم /کریم زاده، ۲، ۶
حکیم الدوله، ۶۸۰
حکیم الملک گیلانی، ۲۷۹
حکیم الملک، ۶۸۰
حلاج، ۲۴۸، ۲۵۷، ۳۴۵، ۳۶۹
حل الفصوص، ۲۴۹
حلب، ۳۱۶، ۳۱۹، ۱۰۲۴
حلبچه کردستان، ۲۵۵
حلقه دره، ۴۵۸
حلوان، ۱۴۷، ۳۱۵، ۳۴۰-۳۴۱
حله، ۲۱۴، ۲۴۳، ۲۵۷
حلیم پاشا، ۶۵۳
حمدالله مستوفی، ۹۳۰، ۹۳۶، ۱۰۱۲
حمدان بن سلیمان نیشابوری، ۱۹۱-۱۹۲
حمدان قرمط (داعی اسماعیلی)، ۲۸۱-۲۸۲
حمزه بن آذرک عجردی، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۶۰-۱۶۸، ۱۷۰-۱۷۱
حمزه نامه، ۲
حمزیه (از فرق خوارج)، ۱۶۴، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۲
حمزه اصفهانی، ۱۰۰۰، ۱۰۰۳
حمیدالدین کرمانی، ۲۴۵، ۲۸۳
حمیری، ۲۳۰، ۱۰۰۲
حنفی (مذهب)، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۶۳، ۲۷۳، ۳۹۹
حنفیان، ۲۱۳
حوا (ع)، ۳۰، ۳۵۸-۳۵۹، ۳۸۶، ۴۰۹
حورانی، جورج، ۹۲۲
حوری (کشتی)، ۱۰۲۱
حی، لطف الله، ۵۶۳
حیره، ۱۱۰
حیویه بن معبد، ۱۶۱
خاتون آبادی، ۲۵۳
خاتونه فرخه (از خدایان ایزدی ها)، ۳۸۸
خاچاطور آبوویان، ۳۲۱
خاچاطوریان، الکساندر، ۵۶۴
خاراکس (شهر)، ۹۱۸، ۹۹۹
خارک، ۹۹، ۹۲۶، ۹۴۶، ۹۶۷، ۹۷۱-۹۷۳، ۹۷۷، ۱۰۰۷
خارکو (جزیره)، ۹۷۱، ۹۷۷
خازم بن علی، ۱۵۹
خازمیه (از فرق عجارده)، ۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰

- خاطرات سر آرتور هاردینگ، ۶۴۴
خاقانی، ۶۱۱
خالد بن عبدالله قسری، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۳۴، ۱۵۷
خالد خارجی، ۱۵۸
خالدی (ایل کرد)، ۳۱۶، ۳۱۸
خالف، ۳۳
خالق میرزازاده، ۲
خان الماس (از اهل حق)، ۲۵۵
خان آتش (از اهل حق)، ۲۵۵
خانفو (شهر)، ۱۰۰۸
خانقین، ۴۵۰، ۴۵۲-۴۵۳، ۵۶۷
خانم تبریزی (شاهزاده قاجار)، ۴۴۷
خاورمیانه، ۴۷۰، ۴۸۸، ۵۱۹، ۶۲۴، ۶۳۹، ۶۵۳، ۶۷۲
۷۰۴، ۷۱۶، ۷۴۸، ۷۹۶، ۸۰۲
خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ، ۶۳۹
خاوری، محمودرضا، ۵۸۶
خاوه، ۹۵
خبوشان، ۴۲۱
ختا، ۱۰۱۶
ختلان، ۱۴-۱۵، ۲۳، ۲۷
خجستان، ۱۷۲
خجند، ۱۶، ۲۳، ۳۲
خدانه ماله (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۸
خداینامه، ۳۲
الخارج، ۴۳۲
خراسان، ۶۵، ۷۰، ۱۳۲، ۱۳۴-۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۵-۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۵۷-۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۴-۱۹۵، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۳-۲۶۷، ۲۷۶، ۲۸۱-۲۸۴، ۴۱۵-۴۱۸، ۴۲۱، ۴۳۲-۴۳۳، ۴۴۰، ۴۵۳، ۴۸۰، ۵۳۲، ۵۸۴، ۶۱۹، ۶۴۱، ۶۷۹-۶۸۱، ۸۳۰-۸۳۵، ۸۴۰، ۸۴۲، ۸۴۸-۸۴۹، ۸۵۰، ۸۶۵، ۸۶۷-۸۶۹، ۹۲۷، ۱۰۰۸، ۱۰۱۵-۱۰۱۶
خراسان، قبایل عرب، ۴۳۱
خراسانیان، ۱۳۶، ۸۳۲، ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۵۰
خراشة بن سنان خارجی، ۱۵۲
خرداد (ایزد امشاسپند)، ۶۵
خردادگان (جشن)، ۶۵
خردجو، ابوالقاسم، ۵۵۷، ۵۶۰
خرسونه سوس (بندر)، ۹۱۸
خرسه توس (بندر)، ۱۰۰۰
خرم‌آباد، ۵۸۴
خرمشهر، ۴۰۳، ۴۵۶، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۴، ۶۲۲
خرمن کوبی (نوعی مراسم)، ۱۳، ۶۰
خروس و ماکیان (از افسانه‌های تاجیکی)، ۲۵
خریبت راشد ناجی، ۱۱۲
خزار قمی، ۲۲۷
خزاعی، سرلشکر، ۷۱۴
خزمامان (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۸
خزمامان، ۳۲۹
خسرو خان کرمانی، ۴۴۷
خسرو شهابی، ۵۵۷
خسروانی، محمد، ۷۷۸
خسروپرویز، ۶۰
خسروشاهی، جواد، ۵۶۲
خسروشاهی، محمد، ۵۶۰
خسروی کامرانی، عزیزالله، ۵۶۴
خشاب علی‌اف، ۵۷۳
خشایارشاه هخامنشی، ۹۹۶
خضر نبی (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۰، ۳۸۷-۳۸۸
خط جت (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۸
خط قرمز (قرارداد)، ۷۴۷-۷۴۸
خطابه (از فرق تشیع)، ۲۳۷-۲۳۸
خطبه افتخار، ۲۵۸
خطبه تطنجیه، ۲۵۸
خفاجی (طایفه)، ۴۰۳
خلف (رهبر فرقه خلفیه)، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۶۹
خلف حلاج (داعی اسماعیلی)، ۲۸۱
خلفیه (از فرق خوارج)، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۸-۱۷۰، ۱۷۲، ۲۸۱
خلیج عرب، ۹۴۴

- خلیج فارس، ۹۵۱
خلیج فارس، اقوام ساحل نشین، ۵۱۲
خلیج فارس، جزایر، ۵۳۳
خلیل بن غازی قزوینی، ۲۱۹
خلیج فارس، ۲۸۱، ۴۴۵، ۵۳۳، ۶۲۳-۶۲۶، ۶۴۰، ۶۴۴-۶۴۵، ۶۵۷، ۶۸۲-۶۸۳، ۶۸۵، ۷۱۱، ۷۵۵، ۷۵۹، ۸۰۶-۸۰۷، ۸۴۸، ۹۱۳-۹۱۶، ۹۹۴-۹۹۵، ۹۹۷-۱۰۰۱، ۱۰۰۳-۱۰۰۵، ۱۰۰۹، ۱۰۱۱-۱۰۱۶، ۱۰۱۸-۱۰۲۷، ۱۰۳۰-۱۰۳۸
خمیسی (طایفه)، ۴۰۳
خمینی، امام، ۲۲۵
خواب آشفته نفت، ۷۱۶
خواجه اسحاق ختلاتی، ۲۴۹-۲۵۰
خواجه آقابابا بیک (پدر میرزا اسدالله نوری)، ۸۷۴
خواجه سلطانعلی /سیاهپوش، ۲۰۹، ۲۵۲
خواجه عطا (سیاستمدار)، ۱۰۱۹-۱۰۲۰
خواجه محمد پارسا، ۲۵۳
خواجه محمود گاوانی (وزیر)، ۱۰۱۷
خواده، ۳۷۴
خوارج، ۱۰۷-۱۷۳، ۱۹۰، ۸۳۲
خوارزم، ۷۸، ۹۳-۹۴، ۱۳۷، ۸۳۷، ۸۴۲، ۱۰۱۳
خوارزمشاهیان (دوره)، ۴۲۹، ۴۳۵
خوارزمشاهیان، ۲۰۰، ۸۴۲، ۸۵۰، ۸۷۲، ۸۸۷
خواندنیها (مجله)، ۸۰۸
خوانساری، آقا جمال الدین، ۲۲۱، ۲۴۶
خوانساری، آقا حسین، ۲۲۰
خوانونت (کوه)، ۶۶
خورشید (از ستارگان هفتگانه در اندیشه منداییان)، ۳۹۸
خورشیدپرستی (آیین)، ۳۲۰
خورفکان (بندر)، ۱۰۱۹
خوریان (کویر)، ۷۱۵
خوزستان، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۱۶-۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۵۲، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۳۴-۲۳۵، ۲۴۰، ۲۷۸-۲۸۰، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۵۳، ۵۶۴، ۶۳۱، ۶۴۰، ۶۸۳، ۶۹۰، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۵۲-۷۵۴، ۷۵۸، ۷۵۹
۷۸۶، ۸۰۷، ۹۲۶، ۹۴۵، ۱۰۰۷
خوشتاریا (از اهالی گرجستان)، ۶۳۵، ۶۹۳-۶۹۷، ۷۱۵، ۷۱۸
خوشتاریا (امتیاز)، ۶۳۵، ۶۹۴-۶۹۵، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۱۵، ۷۱۸
خوش کیش، یوسف، ۵۶۰، ۵۹۷
خیابانی، شیخ محمد، ۶۸۰، ۶۳۰، ۷۰۷، ۸۸۶
خیامی، محمود، ۵۶۲
خین (منطقه)، ۱۰۰۷
خیوه، ۲۲۲
دارا (منطقه)، ۱۴۵
دارا بن بهمن بن اسفندیار، ۹۱۸
دارا بن دارا بن بهمن بن اسفندیار، ۹۹۹
داراب، ۸۴۹
دارابگرد، ۱۲۳، ۱۲۵
داراب نامه، ۲
دارالعلم نفت آمریکا /انستیتوی نفت، ۶۹۹
دارالفنون، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۷۵، ۸۶۱، ۸۹۱، ۸۹۵
داردائل (تنگه)، ۶۴۱
دارسی (قرارداد)، ۶۰۹-۸۱۰
دارسی، ویلیام ناکس، ۶۱۵-۸۱۰
دارقطنی، ۱۵۲
دارین (منطقه)، ۹۳۵
داریوش، شاه هخامنشی، ۵۰، ۵۳۱، ۹۱۳-۹۱۴، ۹۹۴-۹۹۷
داسنی /طاسنی (ایل کرد)، ۳۱۶-۳۱۷، ۳۸۲
داکاروم (شهر)، ۱۲۵
داکسبرگ، گوستاو د ریه درر، ۴۴۱-۴۴۳
دالریمل، الکساندر، ۹۴۷
دالکی (منطقه)، ۶۱۴
دامبرین (رئیس گمرکات جنوب)، ۹۸۴-۹۸۵
دامغان، ۷۱۵
دانایی، محمدرضا، ۵۶۴
دانویل، ۹۴۷
داور، علی اکبر، ۵۱۳-۵۱۴، ۵۱۹، ۷۱۲-۷۱۴، ۷۲۲، ۷۵۴، ۷۵۶، ۷۵۸، ۷۶۳، ۷۶۵، ۷۶۷، ۷۷۵-۷۷۶

دستورالعمل عاید به جمع کردن ایجادیات دهنکی

خلق، ۳

دسکره خوزستان، ۱۱۲

دشتستان، ۱۰۱۵

دشتی، علی، ۷۶۵، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۴

الدعامة، ۲۷۲، ۲۷۵

دفیو، ادوارد، ۵۵۹

دکن، ۹۳۵، ۱۰۱۶-۱۰۱۷

دلواله، پیتر، ۸۰، ۹۸، ۶۴۱، ۶۴۳

دلایل/لائمة، ۲۲۷

دلیجان، ۹۵

دماوند، ۵۶، ۶۶، ۷۱

دمبره /دوتار (از آلات موسیقی)، ۳۳-۳۴

دمشق، ۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۲۴

دمشقی، ۶۷

دموزی (ایزد)، ۹۰

دموکرات ایران، حزب، ۷۰۳

دموکرات آذربایجان، حزب، ۷۱۵

دنبلی (ایل کرد)، ۳۱۶، ۸۸۸

دندل (اسب افسانه‌ای)، ۳۷۶

دو شاهی (سکه)، ۵۳۴

دو قرانی (پول)، ۵۳۳

دوانی، جلال‌الدین، ۲۴۶

دوانیج جمع دونگی (کشتی)، ۱۰۱۰

دوآبه (دوآبه ناحیه)، ۲۳

دوبی، ۹۷۹

دوپون، ژوزف، ۳۱۹

الدور، ۲۳۸

دوراق‌الفرس (بندر)، ۹۲۵

دوریش‌عرد (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۸

دوری‌های آسیایی، نیروی دریایی، ۹۹۶

دوقوز خاتون (همسر هولاگو)، ۴۱۹

دوکای هلندی - روسی (پول)، ۵۳۴

دوکای هلندی (پول)، ۵۳۳

دولاب (از نواحی اهواز)، ۱۱۶

دولاب (جنگ)، ۱۱۶-۱۱۷

۷۹۴-۷۹۶، ۷۹۸-۷۹۹، ۸۰۱، ۸۰۶، ۸۰۸-۸۰۹

داوود (از اهل حق)، ۲۵۵

داوود (ع)، ۳۰

داوود بن محمد جیلانی، ۲۷۹

دایره (از آلات موسیقی)، ۳۳

دبلیو. تی. واتسن، ۵۵۸

دبی، ۵۵۴

دتردینک (نماینده کمپانی رویال داچ شل)، ۷۴۷

دجله (رود)، ۳۹۹، ۴۰۱-۴۰۲، ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۲۶-

۹۲۹، ۹۹۷، ۹۹۹، ۱۰۰۱-۱۰۰۲، ۱۰۰۷، ۱۰۰۹

دجله‌العورا (رودخانه)، ۱۰۰۰

دجیل (رودخانه)، ۱۰۰۰

دختر/یشان (نمایشنامه)، ۳۵

در (منطقه)، ۹۲۱

در میان پرستندگان شیطان، ۳۲۱

دراق‌الفرس (منطقه)، ۱۰۰۶

درام خلقی تاجیک، ۴، ۳۴

درامزینان / کاکتل (جشن)، ۷۴

دراور (پژوهشگر)، ۳۲۲

در بند (ناحیه)، ۲۳، ۸۴۸

درجینی، ۱۳۸، ۱۴۳

درداییل (فرشته)، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۶

درگاهی (سرهنگ)، ۸۹۸

درگز خراسان، ۸۴۹

درواز (ناحیه)، ۷، ۱۵، ۲۳، ۳۲

دروویل، ۵۳، ۹۹، ۸۵۷

درهم بن نصر، ۱۶۵

درهم، ۵۳۲

دریانوردی عرب، ۹۲۲

دریک (سکه)، ۵۳۱

دریک (کاشف نفت)، ۶۱۳

دره یمگان، ۲۸۴

دزداب، راه آهن، ۷۵۵

دزفول، ۵۶۷

دسپینا (ملکه اوزون حسن)، ۲۰۸

دستجرد، ۱۰۰۶

- دولاپرادال (پروفسور)، ۷۹۵
 دولت آبادی، یحیی، ۶۴۸، ۸۹۳
 دوموزی، ۵۶
 دومونتویچ / دومانتویچ (کلنل)، ۸۶۲-۸۶۳
 دونگی (کشتی)، ۱۰۲۱
 دوهزاری زرد (پول)، ۵۳۳
 ده شاهی (سکه)، ۵۳۴
 ده بلند (ناحیه)، ۲۲
 دهستان، ۸۴۰، ۸۶۹
 دهلی، ۴۷۹
 دهواربا / نوروز (عید منداایان)، ۴۰۷
 دهوک (منطقه)، ۳۱۶
 دی. آر. ونیتون، ۵۵۸
 دیار بکر، ۵۳۲
 دیار ربیع، ۵۳۲
 دیالمه، ۹۲۹، ۱۰۰۹
 دیا (رئیس محاسبات دربار)، ۷۷۸
 دیبل (بندر)، ۹۲۶، ۱۰۰۷
 دیبل (منطقه)، ۱۰۰۲
 دیتردینگ، هنری، ۶۲۷
 دیکسون، ژنرال، ۶۷۳
 دیگان (جشن)، ۷۰
 دیلم، ۶۰، ۲۷۲-۲۷۳، ۸۳۴
 دیلمان، ۱۹۱، ۲۳۸، ۲۷۰-۲۷۴، ۲۷۶-۲۷۷، ۲۸۴
 دینار، ۵۳۲
 دیوان داوری بین المللی لاهه، ۷۹۲
 دیوان گوره / نامه سرانجام، ۲۵۵
 دیوه محل / دیو (بندر)، ۱۰۱۶
 دیوید گیل اسپس، ۵۶۲
 دیویزیون قزاق، ۶۷۱
 دیسم بن ابراهیم کردی، ۱۴۸-۱۴۹
 دیسم بن شادلوویه، ۱۴۸
 دیگر لوامع / انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید، ۲۵۸
 دیلمی (نژاد)، ۱۴۸، ۸۳۸-۸۴۱، ۸۵۰، ۹۴۵
 دیلمیان، ۱۵۰، ۹۲۹، ۱۰۰۷
 دینور، ۱۵۲، ۱۹۱
 ذخیره اساسی فولکلور، ۳
 ذخیره فولکلور پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی، ۳
 الذریعة، ۲۵۰
 ذوالفقاری، ناصر، ۵۵۵
 ذهبیه (از سلسله های تصوف)، ۲۴۸-۲۵۰
 ذهنی یوا، ۵، ۱۵
 رابعه عدویه، ۳۴۵
 رابینو، ژوزف، ۵۵۰، ۵۶۶، ۸۸۹
 راپوپورت (باستانشناس)، ۹۳
 راد، مسعود، ۵۶۱
 رادپی، علیرضا، ۵۶۳
 رادسر (مترجم)، ۸۹۵
 رادیو، اداره، ۴۷۶
 رادیو برلین، بخش فارسی، ۴۷۹
 رادیو بی بی سی، بخش فارسی، ۴۷۹
 رادیو تلویزیون آمریکا، ۴۹۰
 رادیو تهران، ۴۸۴
 رادیو فرقه دموکرات شوروی، ۴۸۴
 رادیو قاهره، ۴۷۹
 رادیو مسکو، بخش فارسی، ۴۷۹
 رادیو هند، بخش فارسی، ۴۷۹
 رادیوهای شوروی، ۴۸۴
 رأس الجمجمه، ۹۲۳، ۹۲۵، ۹۳۵
 رأس الحد (منطقه)، ۹۳۸-۹۳۹، ۹۴۳
 رأس الخیمه، ۹۶۸، ۹۸۳
 راشدین، خلفا، ۲۰۰، ۲۰۳-۲۰۴، ۲۱۰
 رافضی، ۲۰۴
 رافع بن لیث، ۱۶۳، ۸۳۳
 رام، هوشنگ، ۵۵۴، ۵۶۲
 راماین (ایزد)، ۹۰
 رامهرمز اردشیر (شهر)، ۱۰۰۰
 رامهرمز، ۱۲۰، ۱۲۴، ۶۱۴، ۶۲۳
 رامین پاشایی فام، ۵۸۶
 رانگون، پالایشگاه، ۶۲۶
 راوند کاشان، ۲۳۲
 راهنمای خلیج فارس، ۹۵۰، ۹۷۷

- راهنمای کتاب (مجله)، ۸۰۸
 رایفسکی (ژنرال روس)، ۳۲۱
 رباب رستم گیو، ۵۵۸
 رباعیات مردمی و رمزهای بدیعی، ۱۰
 ربعی (پول)، ۵۳۳
 ربیع بن حبیب بصری، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۵-۱۴۶
 ربیعہ (قبیلہ)، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۷
 رجال، ۲۴۰
 رجینلد هوئر (وزیر مختار بریتانیا)، ۷۷۳
 رحمانی، هادی، ۵۵۹
 رحمتی، محمد کاظم، ۲۸۰
 رحیم جلیل، ۲
 رحیم‌اف، ۵
 الرد علی المخالفین، ۱۵۰
 رد وود، تامس (کارشناس نفت)، ۶۲۱
 رزم‌آرا، ۴۸۵
 رژی (قرارداد)، ۵۴۱-۵۴۲
 الرسالة الکمالیة، ۲۵۰
 رساله الی جماعة الشیعة بنیسا بور، ۲۶۴
 رساله فی حکم الحصر والبقاری و حکم سهم الامام، ۲۱۵
 الرسالة الناصحة، ۲۶۴، ۲۶۸
 رستم (قهرمان شاهنامه)، ۳۲، ۹۱-۹۲
 رستم بیک آق‌قویونلو، ۲۰۸-۲۱۰
 رستمی (خاندانی از اباضیان)، ۱۴۳
 رستمیان، ۱۴۲-۱۴۳
 رشت، ۲۰۹، ۴۴۲، ۴۷۴، ۴۷۷، ۵۳۸، ۵۶۷، ۵۷۸-۵۷۹
 رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۲۰۲-۲۰۳
 رشیدی، پرویز، ۵۵۸
 رشیدیان، اسدالله، ۵۶۰
 رشید طوسی، ۱۷۱
 رشیدیه (از فرق خوارج)، ۱۷۱
 رضا (ع)، ۸۰، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۲۹-۲۳۰، ۲۳۸-۲۳۷
 رضا شاه، ۴۵۶-۴۵۸، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۱-۴۸۲، ۴۸۴، ۵۱۹، ۵۵۰-۵۵۱، ۵۶۹، ۵۷۶-۵۷۸، ۵۸۰-۵۸۱، ۵۸۳-۵۸۴، ۶۲۳، ۶۶۰، ۶۷۱-۶۸۸، ۶۹۰-۶۹۳، ۶۹۸، ۷۰۶، ۷۱۱-۷۱۲، ۷۱۵، ۷۱۹-۷۲۱، ۷۲۳-۷۲۷، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۶، ۷۳۹، ۷۵۵، ۷۵۸-۷۶۱، ۷۶۳، ۷۷۳-۷۷۴، ۷۷۸، ۷۸۲، ۷۸۵-۷۸۶، ۷۸۸-۷۹۰، ۷۹۸، ۸۰۱، ۸۰۴-۸۱۰، ۸۶۴، ۸۸۶، ۸۹۶، ۸۹۸، ۹۸۶، ۱۰۳۸
 رضا نوری، ۵۵۸
 رضاءالدین ابراهیم بن محمد طبری، ۲۷۹
 رضایی، شاهین، ۵۶۳
 رضایی، شهریار، ۵۶۳
 رضایی، علی، ۵۶۳
 رضایی، محمدرضا، ۵۶۳
 رعد (روزنامه)، ۶۴۷-۶۴۸، ۶۵۰-۶۵۱
 رفسنجان، ۵۸۴
 رکن‌الدوله دیلمی، ۸۴۰
 رکن‌الدین محمود قلاتی، ۹۳۹، ۱۰۱۲-۱۰۱۳
 رم، ۳۱۹
 رمزادشیر (شهر)، ۱۰۰۰
 رمزی مک دانلد، ۶۳۱
 رمضان (عید)، ۱۳
 رندل (مدیر کل وزارت خارجه انگلیس)، ۸۰۲
 الرواشح السماویة، ۲۱۸
 روبن دیوید ساسون، ۵۶۶
 روپرال (انگلیسی)، ۱۰۲۸
 روتشتین (سفیر شوروی)، ۷۰۲، ۷۰۷
 روحانی، عزیزالله، ۵۵۵
 رودکی، ۶
 رودنکو، مارگاریتا باریسوونا، ۳۲۳
 روز هرمزد ماه فروردین، ۶۴
 روز هرمزد ماه فروردین روز خرداد، ۴۸
 روزنفیلد، ۲
 روزهرمزماه فروردین ماه فروردین روز خرداد، ۹۱
 روس، سفارت، ۸۹۴
 روس‌ها، ۲، ۳۱، ۴۴۲-۴۴۴، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۸۳، ۴۹۷-۵۴۷، ۵۴۸، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۸۷، ۶۲۳، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۷۳

- ۴۶۵، ۲۸۲-۲۸۱
ریاض، ۹۵۰
ریال (پول)، ۵۳۳، ۵۵۰
ریچی (کاپیتان)، ۹۴۹
ریشهر، ۴۴۴
رینر (مشاور حقوقی)، ۷۷۰
رینولدز، جرج برنارد، ۶۲۰-۶۲۲، ۶۲۴
ریواردشیر (درچند کیلومتری بوشهر)، ۹۱۹
ریونیون آدریاتیکا دیسکورتا (شرکت بیمه)، ۵۲۳
الریاض، ۲۸۳
رئیس، محسن (کاردار ایران در پاریس)، ۷۹۵
رئیس ابوالفضل محلی، ۲۶۴
زاب (منطقه)، ۱۴۳
زابل، ۵۸۴، ۸۳۸
زادالمسافرین، ۲۸۴
زادویه، ۴۶، ۶۹
زازاها (از فرق اسلامی)، ۳۲۸، ۳۳۲
زاگرس، ۱۵۲، ۶۲۲
زال (شخصیت اساطیری)، ۶۶
زاهدان، ۴۷۷، ۵۶۷، ۸۳۸
زاهدی، سرتیپ، ۴۷۴
زاید بن خلیفه (شیخ ابوظبی)، ۹۷۹
زبر (بندر)، ۹۳۰
زبیراف طلبی، ۳۳
زبیر بن علی، ۱۱۸-۱۲۲، ۱۲۹
زبیریان، ۱۲۲-۱۲۳
زحل (از ستارگان هفتگانه در اندیشه منداییان)، ۳۹۸
زرکاکل و ماه پیشانی (از افسانه‌های تاجیکی)، ۲۴
زرافشان (ناحیه)، ۲۳
زرتشت (نفت کش)، ۶۱۸
زرتشت/ زردشت، ۴۳، ۴۸، ۵۹، ۶۳، ۶۹، ۷۶
زرتشتی/ زردشتی (دین)، ۴۲، ۷۲، ۸۹-۹۰، ۱۱۰، ۳۴۰-۳۴۱، ۳۶۴، ۸۳۳
زرتشتی/ زردشتی، تقویم، ۶۷، ۹۵
زرتشتیان ایران، ۳۷۸
زرتشتیان/ زردشتیان، ۴۱، ۴۳، ۴۷-۴۸، ۵۷-۵۸
- ۸۶۶، ۸۶۴، ۸۶۲، ۸۵۷، ۸۴۸، ۷۱۵، ۷۰۹، ۶۷۹
۸۸۲-۸۸۳، ۸۸۴-۸۸۶، ۸۹۶
روسی (زبان)، ۳-۲، ۳۳، ۳۳۸، ۳۶۱، ۳۲۳، ۳۵۲
۳۷۶، ۴۷۵، ۸۶۳
روسی، مسکوکات، ۵۳۴
روسیه، ۳-۲، ۳، ۱۷، ۲۸، ۲۲۴، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۲۰-۳۲۱
۳۲۱، ۳۲۴، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۲-۴۵۵
۴۶۱-۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۹، ۵۱۳، ۵۳۳-۵۳۴
۵۳۹، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۷۰-۵۷۲
۵۷۷، ۵۸۱، ۶۱۷، ۶۱۹-۶۲۰، ۶۲۳، ۶۳۰-۶۳۱
۶۳۵، ۶۳۹-۶۴۵، ۶۴۷، ۶۶۸، ۶۷۳، ۶۸۳، ۶۹۴
۶۹۷، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۵-۷۰۶، ۷۱۳، ۷۱۹، ۷۲۶-۷۲۷
۷۲۷، ۷۶۸، ۷۷۳، ۸۵۰، ۸۵۶-۸۶۱، ۸۵۹-۸۶۳
۸۸۰، ۸۸۲-۸۸۳، ۸۸۵-۸۸۶، ۸۹۶، ۹۴۸
۹۷۱-۹۷۲، ۹۸۰-۹۸۲، ۹۸۴-۹۸۶، ۱۰۳۳-۱۰۳۶
روسیه، انقلاب اکتبر، ۴۵۵، ۵۱۳، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۷۷
۹۸۱
روسیه، کتابخانه‌ها، ۲
روسیه تزاری، ۵۳۹، ۵۶۵-۵۶۶، ۵۷۰-۵۷۲، ۵۷۷
۶۳۹، ۶۴۴، ۶۹۷، ۷۰۳
روشن رحمانی/رحمان اف عابدوف، ۵، ۲۴
روضة الشهداء، ۲۵۰
روم، ۲۱۱، ۸۵۱، ۹۲۲، ۱۰۰۳
رومانی، ۶۳۷
رومر (صاحب نظر حقوق بین الملل)، ۶۶۴
روملو (ایل)، ۸۴۶
رومیان، ۳۹۷، ۱۰۰۳
رون وجول (شهر)، ۱۶۰-۱۶۱
رویال داج شل (کمپانی)، ۷۴۷-۷۴۸، ۷۶۹
رویان (کوه)، ۶۵
رویتز (خبرگزاری)، ۴۷۸
رویتز (قرارداد)، ۵۶۵
رویتز، بارون ژولیوس دو، ۵۳۹، ۵۶۵-۵۶۶، ۶۱۴-۶۱۶
رهنامه/رهنامج، ۱۰۰۵
ری، ۷۱، ۱۱۴، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۹۱
۱۹۸، ۲۳۹-۲۴۰، ۲۴۳، ۲۶۲-۲۶۳، ۲۶۵-۲۶۷

- ۶۳-۶۴، ۶۸-۷۲، ۷۶، ۹۰، ۹۷، ۴۱۵، ۱۰۰۱
 زرتشتیان، آداب، ۴۲، ۴۴، ۱۰۰۱
 زرتشتی‌نشین، مناطق، ۷۲
 زرقان (از اصحاب حمزه أذرك)، ۱۶۸
 زرکوب شیرازی، ۹۲۹
 زرگنده، ۶۷۵
 زرنج، ۱۲۵
 زرنق (دریاچه)، ۳۱۷
 زرنگ (شهر)، ۱۵۷، ۱۶۲
 زره (دریاچه)، ۱۶۵
 زریر (سپاهبد گشتاسب شاه)، ۹۱
 زرین، اردو، ۲۰۴
 زریشه (قبیله)، ۱۴۱
 زرین‌کوب، ۲۵۰
 زکریای قزوینی، عمادالدین، ۶۱۰
 زکریا بن آدم اشعری، ۲۳۲
 زکی خان زند، ۱۰۳۲
 زمان شاه (حاکم کابل و قندهار)، ۹۴۸
 زن/ایشان (نمایشنامه)، ۳۵
 زن را از راه بد نگاهداشتن، ۲۶
 زن و نوروز، ۲۶
 زناته (قبیله)، ۱۴۱، ۱۴۴
 زنجان، ۷۵، ۴۴۶
 زند (خاندان)، ۸۵۳
 زندافریک شاه / شاه قوم زنگ، ۱۰۰۱
 زندگی طوفانی، ۸۰۸
 زندیه (ایل)، ۸۵۴
 زندیه (دوره)، ۹۹، ۲۸۵، ۴۳۷، ۱۰۳۲
 زندیه (سلسله)، ۸۵۵، ۸۹۰
 زنگ (قوم)، ۱۰۰۱، ۱۰۰۶
 زنگبار (ناحیه)، ۹۳۱-۹۳۲، ۱۰۰۸، ۱۰۱۰
 زنگنه، احمد، ۵۶۲
 زنگیان، شورش، ۹۲۴، ۱۰۰۵
 زو پسر تهماسب، ۵۵، ۶۶، ۶۹
 زوائد/لاباتة، ۲۷۵
 زهاب (معاهده صلح)، ۸۴۸
 زهاب، ۶۱۶
 زهره (از ستارگان هفتگانه در اندیشه منداییان)، ۳۹۸
 زیاریان/آل زیار، ۷۲، ۱۹۴، ۲۷۰
 زیتس، کوستر (ژنرال)، ۸۸۰
 زید بن علی، ۱۸۹-۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۳
 ۲۲۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۹-۲۸۰
 زیدیان، ۲۶۲
 زیدیه (مذهب)، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۳
 ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۶۱-۲۸۰
 زیدیه در ایران، ۲۸۰
 زیمنس و برادران، اداره، ۴۵۲
 زیمنس هالسکه (شرکت آلمان)، ۴۵۴، ۴۶۷، ۴۶۹
 زین/الاخبار، ۶۷
 زین‌الدین (از شیوخ ایزدی)، ۳۴۴
 زین‌الدین ابوبکر تایبادی، ۲۰۶
 زین‌الدین یعقوبی، ۵۸۶
 زین‌العابدین(ع)، ۸۰، ۲۶۱
 زینب(س)، ۸۰، ۳۷۷
 زیاد بن ابیه، ۱۱۲، ۴۳۱
 زیاد بن اصف، ۱۴۴
 زیاد بن مثنویه، ۱۳۷
 زیادات شرح‌الاصول، ۲۷۲
 الزیادات، ۲۷۳
 زید بن حسن خراسانی بیهقی، ۲۶۵
 زیدی، قائمین، ۱۵۸
 زین‌الدین علی بن محمد رازی، ۲۴۳
 ژاپن، ۴۷۷-۴۷۸، ۶۳۹، ۹۸۵
 ژاکوبی، اسقف اعظم، ۳۲۰
 ژاندارم پلیس (سازمان)، ۸۸۰-۸۸۱
 ژاندارمری آذربایجان، ۸۸۶
 ژاندارمری خزانه، ۸۸۱-۸۸۳
 ژاندارمری خیابانی، ۸۸۶
 ژاندارمری دولتی، ۸۸۳، ۸۸۶
 ژاندارمری ژنرال مالتا، ۸۸۱
 ژاندارمری، ۶۷۴-۶۷۹، ۸۶۵، ۸۷۹-۸۸۶، ۸۹۵-۸۹۷
 ژانرهای خرد فولکلور تاجیک، ۵

- ژرار پلتي، ۵۵۵
 ژزیو، ژان ماری (روحانی کرمی)، ۳۱۸
 ژنو، ۷۸۹، ۷۹۳-۷۹۴، ۷۹۶-۷۹۸، ۸۰۷
 ژوپیتز (از خدایان یونانی)، ۹۹۹
 ژوستینی نین (امپراتور روم شرقی)، ۱۰۰۲-۱۰۰۳
 ژولیوس دوم، پاپ، ۹۳۸
 ساباط مداین، ۱۲۱
 سادات قیری (عنوان سادات مسجد سلیمان)، ۶۱۲
 سادلیر، جورج فوستر، ۹۵۰
 سارد، ۶۰۹
 ساری، ۲۴۱، ۲۴۳، ۵۷۹
 سازانوف، سرگی، ۶۳۰
 سازمان برنامه و بودجه، ۴۸۹
 سازمان بهزیستی کشور، ۵۲۴
 سازمان پرورش افکار، ۴۷۴-۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۲
 سازمان تأمین اجتماعی، ۵۲۴-۵۱۶، ۵۲۵، ۵۶۱
 سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، ۴۸۹، ۴۹۰
 سازمان نیروهای پلیس، ۶۷۴
 ساسان منوچهری، ۵۸۶
 ساسانی، رسوم، ۵۱-۵۲، ۵۸
 ساسانی، شاهان، ۴۸، ۵۰-۵۱، ۱۰۰۱
 ساسانی، ناوگان دریایی، ۹۲۱
 ساسانیان (دوره)، ۴۹، ۵۱-۵۲، ۵۵، ۵۸، ۶۴، ۷۲، ۷۶،
 ۱۹۶، ۴۱۵، ۴۳۱-۴۳۲، ۶۱۵، ۸۲۹-۸۳۱، ۸۷۰
 ۹۱۸-۹۲۲، ۹۲۴، ۹۲۷، ۱۰۰۰-۱۰۰۱، ۱۰۰۳-
 ۱۰۰۴
 سالم بن ذکوان، ۱۲۸
 سالم بن هلال، ۱۳۳
 سالنامه معادن فرانسه، ۶۱۵
 سالیسبوری (لرد)، ۹۷۷
 سام بن نوح (ع)، ۴۰۶
 سام نریمان، ۴۸
 سامان (روستا)، ۸۳۳
 سامان خداده، ۸۳۳
 سامانی (خاندان)، ۲۴۴
 سامانیان، ۷۲، ۱۶۵، ۱۹۲-۱۹۵، ۱۹۷، ۲۶۴، ۴۳۳،
 ۴۳۴-۴۳۵، ۸۳۲-۸۳۴، ۸۴۲، ۸۴۵، ۸۶۶، ۸۶۸، ۸۷۰-
 ۸۸۷، ۸۷۱
 سامراء، ۲۱۰
 ساموئل تورنتون، ۹۴۷
 سامی، مذاهب، ۳۴۳
 سان رمو (قرارداد)، ۶۵۳
 ساندرس (میجر)، ۶۹۸
 سانسکریت (زبان)، ۴۱۸، ۵۱۱
 سانسون، ۶۱۳، ۸۴۸
 ساوالان، ژان، ۵۳۸
 ساوه، ۱۹۲
 سایات - نووا، اشعار، ۳۸۲
 سایکس، ۴۶۴، ۷۸۸
 سایکلن (کشتی جنگی)، ۷۵۳
 سایمون، سر جان، ۶۵۹، ۷۹۴، ۸۰۳، ۸۰۷
 سیائی ها، ۹۱۶
 سبزووار، ۲۰۵، ۴۴۸، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۳
 سبزواری، محمدباقر، ۲۲۰
 سبزه میدان تهران، ۵۸۴
 سبکتگین، ۸۳۶
 سپاه دانش، ۵۲۰
 سپندارمذ (ایزد)، ۶۵
 سپه / تقی خان (خیابان در تهران)، ۵۸۲
 سپهدار (صدراعظم)، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۷۴، ۷۸۸، ۸۶۴
 سپهر، عبدالحسین خان، ۸۶۳
 سپهر، مورخ الدوله، ۸۹۶
 سپهسالار (باغ)، ۴۶۴
 سپهسالار تنکابنی، ۶۹۰
 سپهسالار، میرزا حسین خان، ۵۳۴، ۵۳۷، ۸۹۲
 سپهسالار، میرزا محمد خان، ۴۴۹، ۸۷۴
 ستاره پرست، ۴۰۰
 ستوده، فتح الله، ۵۶۳
 سخن های دل افروز، ۴، ۶
 سدراته (منطقه)، ۱۴۳
 سده (جشن)، ۴۲، ۷۲-۷۳
 سدیدالدین حمصی، ۲۴۲-۲۴۳

- سرافراز، غلامعباس، ۵۶۲
 سرانندیب، ۱۰۰۳، ۱۰۱۲
 سربداران، ۲۰۵
 سربندر، ۴۰۳
 سرپرست، علی، ۵۵۳
 سرتراش (نمایشنامه)، ۳۵
 سرخان بن سعید ازکوی، ۹۲۱
 سرخ / عرب (دریا)، ۴۵۱، ۹۱۴، ۹۱۷-۹۱۹، ۹۲۲، ۹۲۶، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۹۵-۹۹۷، ۱۰۰۰، ۱۰۰۳
 ۱۰۰۹-۱۰۱۰، ۱۰۱۷-۱۰۱۸، ۱۰۲۵، ۱۰۲۹
 سرخاسار (زبان محلی)، ۲۲
 سرخس، ۱۵۸، ۲۶۳، ۸۴۰، ۱۹۱
 سردار اسعد (وزیر)، ۸۰۰
 سردار اکرم، محمدباقر خان، ۸۷۵
 سردار اسعد، حاجی علیقلی خان، ۶۲۲
 سردار سپه، ۶۷۱، ۶۸۵-۶۸۶، ۶۸۸، ۶۹۲، ۷۰۶، ۸۶۴
 سرقوشتینی بیگی (مادر هولگو)، ۴۱۹
 سروده‌های تئوی پامیر، ۴
 سروده‌های مراسم توی تاجیکان، ۱۵
 سروری، محمد، ۵۲۰
 سروش (ایزد)، ۶۷، ۸۹، ۹۲
 سروش‌روز (جشن)، ۷۶
 سریانی (زبان)، ۷۳، ۳۴۰
 سریانی‌ها، نیروی دریایی، ۹۹۶
 سسختون / اشگلان (نوعی مراسم)، ۱۳
 سعد بن عبدالله اشعری، ۲۳۶، ۲۳۹-۲۴۰
 سعد بن عبدالله قمی، ۲۲۷
 سعدالدوله (نماینده مجلس شورای ملی)، ۶۳۲
 سعدالدوله هبة‌الله ابهری، ۴۲۰
 سعدالدین حمویه، ۲۴۸
 سعدی مهدی‌اف، ۵، ۳۲
 سعدی، ۶۱۱، ۶۳۴
 سغد، ۲۲، ۷۸، ۹۰، ۹۴
 سغدی (زبان)، ۸۹، ۳۸۷، ۴۱۸
 سفالو سفاله (بندر)، ۱۰۱۶
 سفاله (بندر)، ۱۰۰۶
 سفاله (جزیره)، ۱۰۰۸
 سفر دریایی پریپلوس، ۹۲۰
 سفرنامه پولاک، ۵۴
 سفرنامه دروویل، ۸۵۷
 سفرنامه دریایی / ریتره، ۹۱۶، ۹۱۸، ۹۹۹
 سفرنامه دلاواله، ۸۰
 سفرنامه سانسون، ۸۴۸
 سفرنامه شاردن، ۵۳
 سفرنامه کمپفر، ۵۳
 سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار، ۶۱۰
 سفرنامه ناصر خسرو، ۹۳۰
 سفرنامه نثارخوس، ۹۱۵
 سفیان بن ابرد، ۱۲۷
 سقوطره، ۹۲۳
 سکایی، دریانوردی، ۹۹۵-۹۹۶
 سکزی، سپاهیان، ۸۳۲
 سکه طلای عثمانی، ۵۳۴
 سلام بچه‌ها (برنامه)، ۴۸۸
 سلامة ابن سعید، ۱۴۱
 سلامی (مورخ خراسانی)، ۸۳۳، ۸۷۰
 سلجوق شاه، اتابک فارس، ۹۳۳
 سلجوقی، ترکمان‌ها، ۸۶۹، ۱۰۱۰
 سلجوقی، سلاطین، ۴۳۵، ۴۴۲، ۸۴۶، ۸۷۱
 سلجوقیان، ۷۲، ۱۹۲، ۲۸۴، ۴۳۴-۴۳۵، ۸۴۰-۸۴۱، ۸۵۰، ۸۷۲، ۸۸۷
 سلسله‌التواریخ، ۱۰۰۵
 سلطان اسحاق / سهاک (از اهل حق)، ۲۵۵
 سلطان بن سیف ثانی، امام مسقط، ۱۰۲۶
 سلطان حسین، شاه صفوی، ۲۲۰-۲۲۱، ۸۵۳، ۱۰۲۴
 سلطان محمد بن قاسمی، ۹۳۹، ۹۴۴
 سلطان محمد عامری، ۶۸۰
 سلطان یزید / سلطان ازید / ازید / ازی، ۳۴۶-۳۴۷، ۳۶۳، ۳۷۴-۳۷۵، ۳۷۸-۳۸۶
 سلطان آباد، ۵۷۹، ۵۸۳
 سلطان‌شاه خوارزمشاه، ۸۴۲
 سلطانعلی (پسر شیخ حیدر صفوی)، ۲۰۹

- سلطانیة زنجان ۴۴۶-۴۴۷
 سلم (شخصیت اساطیری)، ۹۱-۹۲
 سلمان فارسی، ۴۴، ۲۳۱، ۲۶۰
 سلمانیه (از فرق غلات)، ۲۳۹
 سلمیه (شهر)، ۲۸۱
 سلوة الشیعة، ۲۴۳
 سلوة العارفين الاحاطة، ۲۷۰
 سلوکیان، ۹۱۷-۹۱۸، ۹۹۹
 سلوکیه / وهاردشیر (شهر)، ۹۱۷-۹۱۹، ۹۹۹
 سلی و سلبری (جنگ)، ۱۱۹
 سلی و سلبری (منطقه)، ۱۱۹
 سلیم، سلطان عثمانی، ۲۱۱
 سلیمان (بندر)، ۱۰۱۶
 سلیمان (ع)، ۳۰، ۴۰۶
 سلیمان سیرافی، ۹۲۷، ۱۰۰۵-۱۰۰۸
 سلیمان میرزا (وزارت معارف)، ۶۹۲
 سلیمان میرزا اسکندری، ۷۰۴
 سلیمان، ۴۷
 سلیمان، شاه صفوی، ۲۱۸-۲۲۱
 سلیمی، علی، ۵۵۸
 سلیمان بن زکریا دیلمی، ۲۳۸
 سماج (کشتی)، ۱۰۲۱
 سمبوک (کشتی)، ۱۰۲۱
 سمرقند، ۷، ۱۶، ۲۲-۲۳، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۴۶، ۱۶۳
 ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۳۱، ۲۵۲، ۴۱۶، ۴۳۵
 ۸۳۳-۸۳۴، ۸۴۴، ۸۴۸
 سمعانی، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۴۱
 سمعه (کشتی)، ۱۰۲۱
 سمنان، ۶۱۴، ۷۱۵، ۴۴۸
 سمنک (نوعی مراسم)، ۱۳
 سمنگان، ۴۱۷
 سمنی از هر چمنی (ترانه تاجیکی)، ۱۶
 سمنی از هر چمنی، ۴
 سمینقو، اسماعیل آقا، ۶۸۵، ۷۶۳
 سمیتو، نیکلای، ۴۴۳
 سمیجور دواتی (حاکم سیستان)، ۸۶۸
 سمیعی، مهدی، ۵۶۰-۵۶۱، ۵۹۷
 سنار (پول)، ۵۳۳
 سنباد (قیام)، ۸۳۱
 سن پترزبورگ، ۵۷۱، ۶۳۰، ۸۶۲-۸۶۳
 السنة والجماعة، ۱۵۰
 سنجار، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۷۳
 سنجر، سلطان سلجوقی، ۸۴۲
 سند (رود)، ۹۱۳، ۹۹۵
 سند، ۹۰، ۱۵۵، ۶۰۹، ۸۴۲، ۹۳۱، ۱۰۰۰، ۱۰۰۲
 ۱۰۱۵
 سندبادنامه، ۲۵
 سندیکای امتیازات و لرد استراتکونا، ۶۲۵
 سندیکای بیمه گران اروپا، ۵۲۰
 سندیکای بیمه گران ایران، ۵۲۱
 سنندج، ۴۷۷، ۵۸۴، ۸۵۴
 سنی نشین، ممالک، ۲۲۲
 سنی ها / اهل سنت و جماعت، ۷۹، ۹۷، ۹۹، ۱۳۲
 ۱۴۵-۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۹۰
 ۱۹۳، ۱۹۶-۲۰۰، ۲۰۴-۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۶
 ۲۱۸-۲۱۹، ۲۲۱-۲۲۳، ۲۲۵، ۲۴۷-۲۵۱، ۲۵۳
 ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۹، ۳۷۷، ۹۲۹
 سواد، مناطق، ۱۱۶
 السواد/الاعظم، ۱۹۳-۱۹۴
 سوادکوه، ۶۷۱
 سوباشی (سپهسالار)، ۸۶۹
 سوپاتروس (تاجر)، ۱۰۰۲
 سوخاروا، ۲
 سودان، ۱۴۴
 سوران (ایل)، ۳۱۷
 سورت (منطقه)، ۱۰۲۳-۱۰۲۴، ۱۰۲۷-۱۰۲۸
 سورو (بندر)، ۹۲۶
 سوری (نژاد)، ۳۵۰
 سوریه، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۵۸، ۳۷۸، ۶۵۱، ۶۵۳، ۸۴۶
 ۹۱۶، ۹۲۸، ۹۹۷، ۱۰۰۵
 سوریه شمالی، ۳۱۶
 سوسا، فاریا، ۹۳۸

- سوسنگرد، ۴۰۳
 سوسیال دموکرات‌ها، ۵۱۴
 سولاف (جنگ)، ۱۲۳
 سولیسیت (دفتر مشاور حقوقی)، ۶۵۹، ۶۵۵
 سوماترا / سمطره (بندر)، ۶۲۰، ۹۲۴، ۱۰۰۵، ۱۰۱۶
 سومالی، ۹۳۰، ۹۳۲، ۱۰۰۱
 سومری، ۹۲، ۹۹۴
 سومنات، ۸۳۷
 سونه، ادوارد، ۳۶۸
 سوئد، ۸۸۳، ۸۹۲، ۸۹۶
 سوئدی، افسران، ۶۷۶-۶۷۷، ۸۸۳-۸۸۷، ۸۹۲، ۸۹۵-۸۹۸
 سوئدی، کارشناسان، ۴۶۷، ۶۷۸
 سوئز (کانال)، ۹۱۳-۹۱۴، ۹۷۷، ۹۹۵، ۹۹۷
 سوئیس، ۴۴۲، ۴۷۱، ۵۲۰، ۵۲۳، ۶۵۴، ۷۶۹، ۸۸۳، ۸۹۲
 سهراب (شخصیت اساطیری)، ۹۱-۹۲
 سهراب خان ارمنی / زوراساگمیتان، ۸۹۵
 سهل بن زیاد آدمی، ۲۳۹
 سهیلی جوهری زاده، ۲
 سهیلی، ۸۱۰
 سی. اف. وار، ۵۶۶
 سیاحت‌نامه، ۳۱۷
 سیاست‌نامه، ۵۱
 سیامک (شخصیت اساطیری)، ۹۱-۹۲
 سیامک منجمی، مهدی، ۵۵۴-۵۵۵
 سیاوش (شخصیت اساطیری)، ۴۵-۴۷، ۹۰-۹۴، ۹۸
 سیاوشان / آیین سوگ سیاوش، ۹۲-۹۵، ۹۷
 سیاه (دریا)، ۱۰۰۳
 سیاه، دریا، ۹۹۵، ۱۰۳۵
 سید ابوالحسن اصفهانی، ۲۲۵
 سید براهه گوران (از اهل حق)، ۲۵۵
 سید خال زاده، ۳۶
 سید رضی، ۵۲
 سید عالمگیر، ۲۲۵
 سید عبدالغفار طباطبایی، ۲۰۸
 سید علی محمد باب، ۲۶۱
 سید قوام‌الدین (از سادات مرعشی)، ۲۰۵-۲۰۶
 سید کاظم رشتی، ۲۵۹، ۲۶۱
 سید کمال‌الدین مرعشی (از سادات مرعشی)، ۲۰۶
 سید محمد بن فلاح، ۲۰۸-۲۰۹
 سید مرتضی، ۱۹۳، ۲۴۰-۲۴۲، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۶۸
 سید مشعشعیان، ۲۱۱
 سیدرا / ادمصوتا، ۴۰۸-۴۰۹
 سیدرا / دانشماتا، ۴۰۹
 سیر سور (جشن)، ۷۶
 سیر گل لاله (نوعی مراسم)، ۱۳
 سیراف (بندر)، ۹۱۷-۹۲۰، ۹۲۲-۹۲۳، ۹۲۵-۹۳۰
 ۹۳۴-۹۳۵، ۱۰۰۰، ۱۰۰۲، ۱۰۰۴-۱۰۱۱
 سیره‌الامام اعوذ بالله، ۲۷۰
 سیروس سمراد، ۵۶۳
 سیری (جزیره)، ۹۷۴، ۹۷۶-۹۷۷، ۹۸۰، ۹۸۳
 سیستان و بلوچستان، ۵۸۴، ۷۶۳-۷۶۴
 سیستان، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۴-۱۵۸، ۱۶۰-۱۶۳
 ۱۶۵-۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۹۱-۱۹۴، ۲۶۴
 ۲۸۳، ۴۵۳، ۴۶۰-۴۶۱، ۴۸۰، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۶۸
 سیف ابن سلطان، امام مسقط، ۱۰۲۴، ۱۰۲۹
 سیکینگ (از بدیهه‌سرایی‌های تاجیکی)، ۱۷
 سیلان، ۹۲۱-۹۲۲، ۹۲۴، ۱۰۰۲-۱۰۰۳
 سیمون دی ملو (فرمانده پرتغالی)، ۱۰۲۳
 سیمون، سر جان (وزیر خارجه انگلیس)، ۷۹۵-۷۹۶
 سیمیانف، ۲
 سینوس پرسیکوس / ماره پرسیقوم، نک: خلیج فارس
 سینیز (بندر)، ۹۲۵-۹۲۶
 سیاری، ۲۳۸
 سیاهکل، ۲۷۲
 سید ابوالحسن علی بن احمد بن قاسم آملی / مستعین بالله، ۲۶۹
 سید ابوالفضل ناصر (از فرزندان ناصر اطروش)، ۲۷۲
 سید ابوعبدالله حسین بن ابی‌احمد، ۲۶۹
 سید ابوعبدالله صاحب‌المرشد، ۲۷۱

- سید حسن جرجانی (امام زیدی)، ۲۷۶، ۲۷۱
 سید عبدالله بن علی جلابادی، ۲۷۹
 سید علی بن محمد حسنی غزنوی، ۲۶۵
 سید فرضی (از اهل حق)، ۲۵۵
 سید مانگدیم، ۲۷۲
 السیر (تألیف شماخی)، ۱۳۷
 سیر الناصر للحق، ۲۶۴
 سیرة (تألیف هلال بن عطیة خراسانی)، ۱۳۷
 سیفالدوله حمدانی، ۱۴۹
 شاپور / شاهپور (شاه ساسانی)، ۴۸، ۵۹، ۹۲۰
 ۱۰۰۱-۱۰۰۲
 شارجه، ۶۴۴، ۷۵۵، ۹۶۸، ۹۸۳-۹۸۵
 شاردن، ۵۳، ۷۷، ۱۰۲۲
 شاطر (جشن)، ۷۷
 شافعی (مذهب)، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۴۸
 شام، ۱۴۵، ۱۴۹، ۲۰۱-۲۰۲، ۲۰۴، ۲۳۷، ۲۷۲، ۳۴۴
 ۳۵۸، ۳۸۰، ۷۷۹، ۹۲۸، ۱۰۰۷، ۱۰۰۹
 شاملو (ایل)، ۸۴۶
 شاه خوشبین (از اهل حق)، ۲۵۵
 شاه فضل (از اهل حق)، ۲۵۴-۲۵۵
 شاه قاسم انوار / معینالدین علی بن نصر تبریزی
 مشهور، ۲۵۰، ۲۵۲
 شاه کابل (شخصیت اساطیری)، ۹۱
 شاه نعمتالله ولی، ۲۵۲، ۲۵۴
 شاهآباد، ۷۶۴
 شاهبهار، ۸۳۷
 شاهد بن جارة، ۳۵۸، ۳۷۸
 شاهرخ امیر گورکانی، ۲۴۹
 شاهرخ تیموری، ۲۰۷، ۲۵۲، ۱۰۱۷
 شاهرخ نوة نادر، ۸۶۵
 شاهرود، ۴۴۸، ۵۷۹
 شاهزاده محمد (نوة تیمور)، ۹۵
 شاهقلی بابا تكلو، ۲۱۱
 شاهنامه، ۲۰، ۳۲، ۴۲، ۴۵، ۵۹، ۶۶، ۷۲، ۸۰، ۹۱-
 ۹۲، ۹۴، ۹۱۹
 شاهنامه منشور، ۱
 شاهمی (پول)، ۵۳۲-۵۳۳
 شبانکاره (قوم)، ۸۴۱، ۹۳۳، ۱۰۰۹
 شبانکاره، ملوک، ۹۲۹
 شبانکارهای، ۸۳۶، ۹۳۹
 شبلی، ۲۴۸
 شبه جزیره، ۱۵۳
 شبه قاره هند، ۲۲۲
 شبيب بن یزید، ۱۵۱-۱۵۲
 شجاعی، ۲۳۱
 الشجره، ۳۱۵
 شحر (بندر)، ۹۲۵
 شرافت (شرکت)، ۵۴۴
 شرح البالغ المدرک، ۲۷۲
 شرح الزيارة الجامعة الکبيرة، ۲۶۰
 شرح/التحریر، ۲۷۲
 شرف خان بن شمس الدین بدلیسی، ۳۱۶
 شرفالدین پسر شیخ عدی دوم (از شیوخ ایزدی)،
 ۳۴۴-۳۴۵
 شرفالدین محمود مزدقانی، ۲۴۹
 شرفدین (عنوان مذهب ایزدی‌ها)، ۳۴۵-۳۴۶
 شرفنامه / تاریخ‌نامه کردی، ۳۱۶
 شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی، ۶۹۹
 شرکت استخراج اولیه، ۶۱۸، ۷۳۵
 شرکت بهره‌برداری اولیه، ۶۵۷
 شرکت بیمه اتکایی اکو، ۵۲۴
 شرکت بیمه ایران، ۵۱۴
 شرکت حقوق معدنی ایران، ۶۱۴
 شرکت خشداریا، ۶۹۳-۶۹۴
 شرکت خط آهن ایران (کمپانی)، ۴۶۴
 شرکت دولتی بیمه دانا، ۵۲۴
 شرکت سرمایه‌گذاری توسعه صنعتی ایران، ۵۹۳
 شرکت سهامی بازاریابی نفت جنوب، ۷۲۶
 شرکت سهامی بانک عمران و تعاون روستایی / شرکت
 سهامی عام بانک عمران، ۵۵۴-۵۵۵
 شرکت سهامی بیمه البرز، ۵۲۲
 شرکت سهامی بیمه امید، ۵۲۲

- شرکت سهامی بیمه ایران، ۵۱۵-۵۱۶، ۵۱۸-۵۲۱، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۳
- شرکت سهامی بیمه آریا، ۵۲۲
- شرکت سهامی بیمه آسیا، ۵۲۲
- شرکت سهامی بیمه پارس، ۵۲۲
- شرکت سهامی بیمه ساختمان و کار، ۵۲۲
- شرکت سهامی بیمه شرق، ۵۲۲
- شرکت سهامی بیمه ملی، ۵۲۲
- شرکت سهامی نفت خوربان، ۷۱۵-۷۱۶
- شرکت سی بورد آمریکا، ۷۱۱
- شرکت سینکدر، ۷۰۰، ۷۰۸-۷۱۱
- شرکت عمومی ایران، ۵۴۶
- شرکت فارس، ۵۴۶
- شرکت فرانسوی نفت (CEP)، ۷۴۸
- شرکت فرست اکسپلوتیشن، ۶۵۷-۶۵۸، ۷۳۵
- شرکت لوله نفت ایران، ۷۱۱
- شرکت ملی مسکن و صنایع ساختمانی، ۵۹۳
- شرکت نفت انگلیس و ایران، ۴۶۸، ۵۶۹، ۶۲۴-۶۲۵
- ۶۲۷-۶۲۸، ۶۳۰، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۹۴-۶۹۵، ۶۹۷
- ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۵-۷۰۶، ۷۱۲-۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۸
- ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۵، ۷۴۴، ۷۴۷-۷۴۹، ۷۶۰-۷۶۱
- ۷۶۸-۷۶۹، ۷۹۲، ۸۰۴
- شرکت نفت بختیاری، ۶۵۷
- شرکت نفت برمه، ۶۲۰-۶۲۱، ۶۲۴-۶۲۶، ۷۳۰
- شرکت نفت ترکی (TPC)، ۷۴۸-۷۵۰
- شرکت نفت جنوب، ۶۱۸، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۹۱، ۶۹۵
- ۷۰۶، ۷۱۰، ۷۶۴
- شرکت نفت شمال ایران، ۶۹۵، ۷۱۸
- شرکت هند شرقی انگلیس، ۹۴۴-۹۴۵، ۹۶۸
- ۱۰۲۲-۱۰۲۳
- شرلی، برادران، ۸۴۷
- شروان، ۲۰۹، ۸۴۸
- شریعتمداری، آیت الله سید حسن، ۴۸۶
- شریف جان حسین زاده، ۲
- شریفامامی، جعفر، ۵۶۰
- شریفامامی، عبدالمهدی، ۵۶۳
- شطالعرب، ۶۲۶، ۷۵۳، ۹۷۳
- شعبه (نهر)، ۱۶۲
- شعیب بن محمد، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۷۰
- شعیبیه (از فرق عجارده)، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰
- شفیق سرخ (روزنامه)، ۷۶۴، ۷۷۷، ۷۷۹-۷۸۱، ۷۸۴
- شفقت نیازی، ۲
- شفیع خان چپرچی باشی، ۴۴۰
- شفیق، آزاده، ۵۵۹
- شکر محمداف، ۵
- شکل (سکه)، ۵۳۱
- شکوراف، محمد جان، ۳
- شل، کمپانی، ۶۲۷
- شلد براند، هاگو اوسکار (افسر سوئدی)، ۸۸۴
- شلمزار (منطقه)، ۶۲۲
- شماخی، ۱۳۷، ۶۱۳
- شمروا (روحانی مسیحی)، ۳۱۹
- شمس زنجانی، هادی، ۵۶۱
- شمس الدین / شیخ شمس (از شیوخ ایزدی)، ۳۴۴-۳۸۷، ۳۴۵
- شمس الدین خفری، ۲۱۲-۲۱۳
- شمس الدین محمد دمشقی، ۹۲۹، ۹۳۵
- شمس الدین محمد متقال باف، ۲۱۴
- شمس الدین عبدالصمد بن عبدالله علوی دامغانی، ۲۷۹
- شمس الدین محمد بن صالح گیلانی، ۲۷۵
- شمس العماره، ۴۶۴، ۸۸۴
- شمسانی (از خاندانهای شیوخ ایزدی)، ۳۲۸، ۳۳۰-۳۳۱
- شمسیه (از ایزدی ها)، ۳۲۰
- شمعون (صومعه)، ۳۱۹
- شمناپیل (فرشته)، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۶
- شمنی (دین)، ۴۱۸
- شمیران، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۷۵، ۴۸۱
- شنی (کشتی)، ۱۰۲۱
- شوادران (محقق آمریکایی)، ۶۳۹، ۶۵۴، ۶۹۵

- شوذب خارجی، ۱۳۳، ۱۵۲
 شورای انقلاب، ۵۲۴، ۵۹۰
 شورای پول و اعتبار، ۴۵۲، ۴۹۵
 شورای جامعه ملل، ۷۷۵-۷۷۶، ۷۸۶، ۷۹۳، ۷۹۵، ۷۹۸، ۸۰۵-۸۰۷
 شورای مقدس کلیسا، ۳۱۸-۳۱۹
 شورای نگهبان، ۵۹۳
 شورش عثمان، ۱۲
 شورش قلندر، ۱۲
 شورش واسع، ۱۲
 شوروی، ۵، ۲۸، ۳۶، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۲۳، ۴۵۷، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۹، ۴۸۴، ۵۴۹، ۵۷۲-۵۷۵، ۵۷۷-۵۸۲، ۶۶۸، ۶۹۷، ۷۰۲-۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۷-۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۴۷، ۷۵۹-۷۶۱، ۷۷۷
 شوستر، مرگان، ۵۷۲
 شوستر، مورگان، ۸۸۲-۸۸۳
 شوش (کشتی)، ۹۷۹، ۱۰۳۷
 شوش، ۶۱۵، ۸۴۸، ۹۱۶
 شوستر، ۵۶۷، ۶۱۳، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۳۲، ۸۳۵، ۸۸۲
 شوعی (کشتی)، ۱۰۲۱
 شوگ‌های بخارا در سبک روشن رحمانی، ۴
 شونگان / شُغنان (منطقه)، ۳۸۱
 شهاب‌الدین نویری، ۹۳۵
 شهاب‌السلطنه ایل‌بیگی، ۶۲۲
 الشهاب/الناقب، ۲۲۰
 شهر بن صفر، ۳۵۸
 شهر آشوبه بن شهردویر دیلمی، ابوالفضل، ۲۷۴
 شهربانی کل کشور، ۴۷۹
 شهردویر بن یوسف دیلمی (پسر او ثابت)، ۲۷۳
 شهرری، ۴۵۸
 شهرزور، ۱۱۲، ۱۵۲
 شهرستان (ناحیه)، ۸
 شهرستانی، ۱۵۴، ۱۶۱، ۲۶۲، ۳۹۸، ۵۸۶
 شهرپور (ایزد امشاسپند)، ۶۸
 شهرپورگان (جشن)، ۶۸
 شهنسوار، ۵۸۳
 شهید اول، ۲۰۵، ۲۱۴
 شیبانی، حبیب‌الله خان، ۸۹۶-۸۹۷
 شیبک خان ازبک، ۲۱۰
 شیتوار (جزیره)، ۹۷۷
 شیث بن آدم (ص)، ۳۹۹، ۴۰۹
 شیخ ابوبکر / شیخوبکر (از شیوخ ایزدی)، ۳۸۷
 شیخ انصاری، ۲۲۵
 شیخ بهایی / بهاء‌الدین عاملی، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۷
 شیخ جعفر حیدر صفوی، ۲۰۸-۲۰۹، ۲۱۳، ۲۵۲
 شیخ جنید صفوی، ۲۰۹، ۲۵۲
 شیخ جیاره کنگانی (قبیله)، ۱۰۳۰
 شیخ خزعل، ۶۲۶، ۶۴۰، ۶۴۵، ۶۸۵، ۶۹۰-۶۹۱
 شیخ خلیفه (از سربداران)، ۲۰۵
 شیخ راشد (از روسای عرب قشم)، ۱۰۲۸
 شیخ رحمه، ۱۰۳۰
 شیخ رش / رشان (از شیوخ ایزدی)، ۳۲۸
 شیخ سجادالدین / سجادین (از شیوخ ایزدی)، ۳۸۷
 شیخ شاه صفوی، ۲۰۹
 شیخ شمس و فرخ‌دین / فخرالدین (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۸
 شیخ شمسا (از شیوخ ایزدی)، ۳۲۸
 شیخ شیخوبکر (از شیوخ ایزدی)، ۳۲۸
 شیخ شیخینسا / شیخ حسنی (از شیوخ ایزدی)، ۳۲۸، ۳۳۰
 شیخ صفر قاسمی، ۱۰۳۲
 شیخ طوسی، ۱۹۳، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۱-۲۴۴
 شیخ عبدالحسین / مسجد ترک‌ها (مسجد)، ۶۴۸
 شیخ عبدالشیخ، ۱۰۳۰
 شیخ عبدالله بحرانی، ۲۲۰
 شیخ عبدالله بنی‌معین (والی جزیره هرمز)، ۱۰۳۲
 شیخ عبدالله مازندرانی، ۲۲۵
 شیخ عدی بن مسافر (بنیانگذار طریقت عدویه)، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۷-۳۲۸، ۳۳۴-۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴-۳۴۷، ۳۵۸، ۳۶۳-۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۱-۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۲
 ۳۸۵-۳۸۶

- شیخ علی شمس / شیخالی شمس / شمس (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۸
- شیخ فضل‌الله نوری، ۲۲۵
- شیخ قضیب (حاکم بندر لنگه)، ۹۷۵
- شیخ قیراس (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۸
- شیخ محمد دینوری، ۴۲۱
- شیخ محیی‌الدین زنگباری، ۱۰۱۰
- شیخ مفید، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۰-۲۴۲
- شیخ موسای سور (رب‌النوع باد و هوا)، ۳۸۴
- شیخ موسی سور / شیخ موس (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۸
- شیخ نجم‌الدین کبری، ۲۱۰، ۲۴۸
- شیخ نصرالدین (از شیوخ ایزدی)، ۳۸۷
- شیخ یوسف (حاکم بندر لنگه)، ۹۷۵
- شیخ‌الاسلامی، مرتضی، ۵۵۳
- شیخ‌الملک، ۶۲۱
- شیخیان، ۲۲۵
- شیخیه احقاقیه، ۲۶۱
- شیخیه باقریه، ۲۶۱
- شیخیه ثقة‌الاسلامیه، ۲۶۱
- شیخیه حجة‌الاسلامی، ۲۶۱
- شیخیه عمیدالاسلامیه، ۲۶۱
- شیخیه گوهریه / احقاقیه، ۲۶۱
- شیر و خورشید (نشان)، ۸۷۸، ۸۹۱
- شیراز، ۷۵، ۹۴، ۹۹، ۱۴۰، ۱۹۸، ۲۳۰، ۴۴۲، ۴۴۸، ۴۵۰-۴۵۲، ۴۵۶، ۴۷۲، ۴۷۷، ۵۳۲، ۵۳۸، ۵۴۴، ۵۶۷، ۵۸۳، ۷۶۱، ۸۴۹، ۸۵۳-۸۵۴، ۸۵۶، ۸۸۲، ۸۸۸، ۸۹۱، ۹۲۷، ۹۲۹-۹۳۰، ۹۳۳-۹۳۴، ۹۴۵، ۱۰۰۸-۱۰۱۲، ۱۰۱۵، ۱۰۲۵، ۱۰۳۱-۱۰۳۲
- شیرازنامه، ۹۲۹
- شیرازی، عبدالرحیم، ۵۴۶
- شیرمحمدیان، بهرام، ۳
- شیروانی، علیرضا، ۵۸۶
- شیطان پرست، ۳۵۱، ۳۶۴
- شیعه، تاریخ، ۳۷۹
- شیعه، تجار، ۱۰۱۰
- شیعه، جهان، ۳۷۹
- شیعه، روحانیت، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۳-۲۲۵
- شیعی، حکومتی، ۲۰۶
- شیعی، روایات، ۳۷۶
- شیعیان ایران، ۹۷-۹۸، ۲۱۱
- شیعیان عثمانی، ۲۱۱
- شیعیان عراق، ۹۷-۹۸
- شیعیان، ۷۹، ۹۷-۹۹، ۱۴۹، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۶۰، ۳۱۷، ۳۶۶، ۳۷۶-۳۷۷، ۳۷۹
- ۳۸۲
- شیکاگو، ۷۸۰
- شیل، جاستیس، ۹۷۳-۹۷۴
- شیلات، صنعت، ۴۶۸
- شیمی، علم، ۶۱۳
- شیمی‌دان‌ها، ۶۱۳
- شیبان ابن‌العزیز یشکری، ۱۴۷-۱۴۸
- شیبان بن سلمه، ۱۶۷
- شیبانیه (از فرق خوارج)، ۱۶۸
- شیبی (مورخ)، ۲۵۷
- شیخ امیر زوله‌ای (از اهل حق)، ۲۵۵
- شیخ نجیب‌الدین رضا، ۲۵۰
- شیخیه (از فرق شیعه اثنی‌عشری)، ۲۵۹-۲۶۱
- شیخیه آذربایجان، ۲۶۰
- شیخیه کرمان / کریمخانیه، ۲۶۰-۲۶۱
- شیعی، عالمان، ۱۵۲، ۲۰۸
- شیعه امامیه، ۱۵۰، ۲۵۰، ۲۷۹، ۳۳۲
- صابوری / سابوری، شیخ سالم، ۴۰۴
- صابثین / صابثین مندائی، ۴۶، ۳۹۷-۴۱۰
- صاحب بن عباد، ۲۶۲، ۲۶۶-۲۶۷، ۲۷۲
- صاحب، علیرضا، ۵۶۴
- صاحب‌الزنج، ۱۹۸
- صادق (ع)، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۲۸-۲۲۹، ۲۳۸، ۲۶۴
- ۲۸۰
- صادق خان زند، ۸۵۳، ۱۰۳۲
- صارم‌الملک سردار جنگ، ۶۲۲

- صالح بن مخراق، ۱۱۹
 صالح بن مسرح، ۱۴۵، ۱۵۱-۱۵۲
 صالح مازندرانی (عالم اصولی)، ۲۱۸
 صبح‌الاعشی فی صناعة الانشاء، ۹۳۶
 صبحی مهتدی، فضل‌الله، ۴۸۸
 صبی‌زاده (طایفه)، ۴۰۳
 صبیح خارجی، ۱۵۸
 صحرار (بندر)، ۹۲۴، ۹۳۰-۹۲۶، ۱۰۰۴، ۱۰۰۶-۱۰۱۰، ۱۰۱۹، ۱۰۲۴
 صخر ابوالبرکات (از شیوخ ایزدی)، ۳۴۴
 صد در بند هشت، ۶۰-۶۱، ۶۴
 صدر اصفهانی، حاج محمدحسین، ۸۷۴
 صدر، جواد، ۵۵۵
 صدرالدین حموی، ۴۲۱
 صدرالدین حموی جوینی، ۲۰۲
 صدرالدین زنجانی، ۲۰۲
 صدرالدین شیرازی ۲۱۷-۲۱۹
 صدرالدین عینی، ۲
 صدرالدین محمد بن صالح اصفهانی، ۲۲۴
 صدرالدین موسی (پسر شیخ صفی‌الدین اردبیلی)، ۲۵۲
 صدراپی، فلسفه، ۲۶۰
 صدرجهان، ۴۲۱
 صدیق، عیسی، ۴۷۶
 صدیق‌السلطنه، ۶۳۲
 صعدۀ یمن، ۲۸۰
 صفاری، محمدعلی، ۵۵۵
 صفاریان (سلسله)، ۱۶۵-۱۶۷، ۱۷۱، ۱۹۲-۱۹۴، ۴۳۲، ۸۳۰-۸۳۳، ۸۴۵، ۸۷۰، ۸۸۷
 صفایی، ابراهیم، ۸۰۷
 صفایی، جواد، ۵۵۹
 الصفیة، ۱۵۶
 صفریه (از فرق خوارج)، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۴-۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴
 صفریان، ۱۵۱-۱۵۲
 صفوان بن یحیی، ۲۳۲
 صفوة‌الصفاء، ۲۱۱، ۲۵۱
 صفوی (خاندان)، ۸۴۶
 صفوی (دوره)، ۵۶، ۹۸، ۴۲۹، ۴۳۶، ۵۳۲، ۶۱۳، ۸۳۰-۸۳۱
 صفوی (سلسله)، ۲۰۴-۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۱-۲۲۲، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۷۸، ۴۳۶، ۴۴۱، ۸۴۵-۸۴۶، ۸۴۸-۸۵۴
 ۸۵۷-۸۵۹، ۸۶۹، ۸۷۳، ۸۸۸-۸۹۰، ۹۴۰، ۹۴۴
 ۹۷۹، ۱۰۲۳-۱۰۲۵
 صفوی، شاهان، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۶۱۲، ۱۰۲۳
 صفوی، شاهزادگان، ۲۱۵
 صفوی، صوفیان، ۲۰۸، ۲۵۱-۲۵۲
 صفی دوم، شاه صفوی، ۷۹، ۹۹
 الصفی، ۲۷۳
 صفی، شاه صفوی، ۲۱۷، ۸۴۸
 صفی‌الدین اردبیلی، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۵۱-۲۵۲، ۸۵۶
 صفین (جنگ)، ۱۰۹-۱۱۰، ۲۱۱
 الصلة بین التصوف والتشیع، ۲۵۴
 صلت بن ابی صلت، ۱۶۹
 صلتیه (از فرق خوارج)، ۱۶۹
 صله (نهر در عراق)، ۳۹۹
 صلیبیان، ۲۰۱، ۳۱۶
 صمصام‌السلطنه بختیاری، ۶۴۳، ۶۹۴
 صندوق احتیاط (ویژه کارگران)، ۵۱۴
 صندوق احتیاط کارخانجات دولتی، ۵۱۵
 صندوق احتیاط کارگران طرق و شوارع، ۵۱۵
 صندوق احتیاط و صرفه‌جویی، ۵۱۵
 صندوق امانات بانک ملی ایران، ۵۸۹
 صندوق بین‌المللی پول، ۵۹۳
 صندوق پس‌انداز ملی، ۵۵۴، ۵۸۸، ۵۹۰
 صندوق تعاون بیمه کارگران، ۵۱۵-۵۱۶
 صندوق توسعه کشاورزی ایران/ بانک توسعه کشاورزی ایران، ۵۶۱
 صندوق کمک به بیکاران، ۵۱۶
 صنعاء یمن، ۲۶۷
 صنیع‌الدوله (رئیس اداره پست)، ۴۴۳، ۸۹۲
 صور، ۹۹۷

- صوراسرافیل، قاسم، ۴۵۷
 صورة الارض، ۱۷۲، ۹۲۶
 صوفی اف، اسدالله، ۷، ۳۶
 صوفیان حیدری، ۲۱۳، ۲۱۷
 صوفیان، ۲۰۰-۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۳۱۵، ۳۴۱-۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۸-۳۷۳، ۳۸۳-۳۸۴، ۴۲۰، ۸۴۸
 صولت الدوله، ۷۶۱
 صیاد (منطقه‌ای در نزدیکی طرابلس)، ۱۴۱
 ضحاک (شخصیت اساطیری)، ۲۰، ۴۴، ۵۹، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۱۴۷
 ضحاک بن قیس، ۱۴۷
 ضرب المثل و مقال‌های تاجیکی، ۴، ۶
 ضمائم بن سائب، ۱۳۶
 ضمن جریره (نوعی بیمه)، ۵۱۲
 ضوابط الخمس، ۲۲۰
 ضیاء الدین هیأت، ۵۸۶
 طالبان، ۹۵۲
 طالقان، ۲۶۳-۲۶۴، ۲۸۱
 طاوسی (طایفه)، ۴۰۳
 طاهر (استاد شیخ مفید)، ۲۴۱
 طاهر ابن حاتم، ۲۳۹
 طاهر بن حسین / ذوالیمینین، ۱۶۳-۱۶۴، ۸۳۱
 طاهر بن حسین سمان رازی، ۲۶۷
 طاهر بن رضی الدین اسماعیلی کاشانی، ۲۴۶
 طاهری (خاندان)، ۲۳۹
 طاهری، محمد، ۵۶۰
 طاهریان (سلسله)، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۷۱، ۱۹۲، ۸۳۱-
 ۸۸۷، ۸۳۲
 الطائع بالله، خلیفه عباسی، ۵۲
 طباطبایی یزدی، محمد کاظم، ۲۲۵
 طباطبایی، سید ضیاء الدین، ۶۴۸، ۶۶۰، ۶۷۳-۶۸۰، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۸۸، ۸۹۷-۸۹۸
 طباطبایی، سید علی، ۲۵۹
 طبرستان، ۶۵، ۱۱۴، ۱۲۶-۱۲۹، ۱۳۱، ۱۹۲-۱۹۳، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۰۶، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۶۳-۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸-۲۷۹، ۲۸۴
 طبرسی، احمد بن علی، ۲۴۳
 طبری، ۹۱۹-۹۲۰، ۱۰۰۰-۱۰۰۱، ۱۰۰۳
 طبریان، ۶۸
 طبقات محمودشاهی، ۱۰۱۵
 طبیب (نمایشنامه)، ۳۵
 طرابلس، ۱۴۱-۱۴۴
 طراذه (کشتی)، ۱۰۲۱
 طراز (شهر)، ۴۱۸
 طغرل خان سلجوقی، ۸۴۰
 طلحة بن فهد، ۱۶۱
 طوس، ۲۴۳
 طوطی و مینه (از افسانه‌های تاجیکی)، ۲۵
 طومار حران گویشا، ۴۰۱
 طهماسب مظاهری، ۵۹۷
 طیراحیه (ایل)، ۳۴۰
 ظفار، ۹۳۳، ۹۳۹، ۱۰۱۲، ۱۰۱۹
 ظفر بن داعی بن مهدی استرآبادی، ۲۷۰
 ظهیرالدین ابوطالب ابن یوسف ناصری، ۲۷۷
 ظهیرالدین راوندی، ۲۴۳
 عادل، محمدحسین، ۵۹۷
 عاشورا، ۱۹۷
 عاصم سدراتی، ۱۴۱-۱۴۲
 عالم خان عصمتی، ۲
 عالی قاپو، ۷۷، ۸۵۱
 عاملی تهرانی، محمد رضا، ۵۵۸
 عایشه، ۳۷۷
 عباد بن سلیمان معتزلی، ۲۳۴
 عباد صنعتی، ۵۶۲
 عبادان (بندر)، ۹۲۶، ۹۳۱-۹۳۲، ۹۳۵
 عباس (ناخدا)، ۱۰۳۷
 عباس اول، شاه صفوی، ۵۳، ۶۸، ۲۱۷-۲۱۸، ۵۳۲، ۸۴۶-۸۴۸، ۸۶۹-۸۷۰، ۸۸۸، ۹۴۰، ۱۰۲۲
 عباس دوم، شاه صفوی، ۲۱۸-۲۱۹، ۸۴۸
 عباس سوم، شاه صفوی، ۸۷۰
 عباس کفایی، ۵۸۶

- عباس معتمدی، ۵۶۳
 عباس میر، ۵۶۴
 عباس میرزا، ۴۳۷، ۴۳۹، ۸۵۸-۸۵۹، ۸۷۴-۸۷۵
 عباسی (دوره)، ۵۲، ۱۰۸، ۹۲۳
 عباسی (پول)، ۵۳۲
 عباسی، خلافت، ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۹۷، ۱۹۹-۲۰۰، ۴۳۲، ۹۲۴
 عباسی، دعوت، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۵
 عباسیان / بنی عباس، ۵۲، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۶۴، ۱۹۰-۱۹۲، ۲۰۰، ۴۳۲، ۶۱۰، ۸۸۷، ۱۰۰۵، ۱۰۰۹
 عباسیه (شهر)، ۱۴۳
 عبد (از روسای قبایل ازد)، ۱۰۰۶
 عبدالاعلی بن سمح معافری، ابوالخطاب، ۱۴۱-۱۴۲، ۲۳۷-۲۳۸
 عبدالجلیل بن عیسی رازی، ۲۴۲-۲۴۳
 عبدالجلیل بن مسعود رازی، ۲۴۲
 عبدالحمید قدیمی نوایی، ۵۶۳
 عبدالرحمان (ناخدا)، ۱۰۳۸
 عبدالرحمان ابن رستم، ۱۴۱-۱۴۲
 عبدالرحمان بن احمد ابن جبرویه عسکری، ۲۳۴-۲۳۵
 عبدالرحمان بن احمد بن جبرویه، ۱۹۸
 عبدالرحمان بن رستم (امام اباضی)، ۱۳۸
 عبدالرحمان بن عمار، ۱۶۵
 عبدالرحمان بن محمد بن اشعث، ۱۵۵
 عبدالرحمان بن مخنف، ۱۲۵
 عبدالرحمان جامی، ۲۵۳
 عبدالرحمان نیشابوری، ۱۶۳-۱۶۴
 عبدالرحیم / عبدالرحمان خارجی، ۱۶۶
 عبدالرزاق سمرقندی، ۹۳۹، ۱۰۱۷
 عبدالرشید بن حسین استرآبادی، ۲۴۳
 عبدالشیخ بنی معین (از سران قبایل جنوب)، ۹۴۵
 عبدالصمد بن علی، ۵۳
 عبدالعلی بن محمود خادم جاپلقی، ۲۱۶
 عبدالقادر گیلانی، ۳۷۱
 عبدالقیس (قبیله)، ۱۰۰۱-۱۰۰۲
 عبدالکریم بن عجرد، ۱۵۵-۱۵۸، ۱۶۸-۱۶۹
 عبداللطیف نقشبندی، ۲۵۰
 عبدالله افطح، ۲۸۰
 عبدالله بن اباض، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۳
 عبدالله بن جعفر حمیری، ۲۳۶
 عبدالله بن حارث هاشمی، ۱۱۵-۱۱۷
 عبدالله بن حمزه المنصور بالله، ۲۷۰
 عبدالله بن حمید، ۱۶۰
 عبدالله بن زبیر / ابن زبیر، ۱۱۳، ۱۱۷-۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۱
 عبدالله بن صفار، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۵۱
 عبدالله بن طاهر، ۵۱، ۱۶۴-۱۶۵
 عبدالله بن عباس نسفی، ۱۶۲
 عبدالله بن کواء، ۱۰۹-۱۱۰
 عبدالله بن محمد تونی، ۲۱۹
 عبدالله بن معاویه، ۱۴۷
 عبدالله جبلی، ۱۶۷
 عبدالله خان ازبک، ۲۱۶
 عبداللهی، عبدالعلی، ۵۵۹
 عبدالمجید جانم بلم (از مرثیه‌های تاجیکی)، ۱۸
 عبدالملک بن مروان، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۴، ۴۳۱
 عبدالملک بن نوح سامانی، ۸۳۴
 عبدالوهاب بن عبدالرحمان (امام رستمی مغرب)، ۱۳۸، ۱۴۲
 عبدان (داعی اسماعیلی)، ۲۸۱
 عبدة بن کثیر جرمی، ۲۶۳
 عبدربه (امام ازارقه)، ۱۲۶، ۱۲۹-۱۳۰
 عبدربه صغیر، ۱۲۶
 عبیدالله بن ابی بکر، ۱۵۴-۱۵۵
 عبیدالله بن حر ریاحی، ۱۲۱
 عبیدالله بن زیاد، ۱۱۲، ۱۱۵، ۳۷۹
 عبیدالله بن عبدالله سدآبادی، ۲۴۲-۲۴۳
 عبیدالله بن ماحوز، ۱۱۷-۱۲۰
 عبیدالله خان ازبک، ۲۵۱
 عبیدالله مهدی، ۲۸۲

- عبیده بن هلال یشکری، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۰-۱۳۱
 عتاب بن ورقاء، ۱۲۵
 عتبات، ۲۱۰، ۲۲۴
 عثمان بن ابی صلت، ۱۶۹
 عثمان جانمی (از مرثیه‌های تاجیکی)، ۱۸
 عثمان، خلیفه، ۵۲، ۹۹، ۱۰۸-۱۰۹، ۲۰۶
 عثمانی (حکومت)، ۲۱۱-۲۱۲، ۲۲۲، ۲۵۲، ۳۱۳
 ۳۱۶-۳۱۹، ۳۳۶، ۴۵۰، ۴۵۴-۴۵۵، ۴۶۴، ۵۳۴
 ۵۳۷، ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۵۳، ۷۴۸، ۸۴۶-۸۴۸
 ۸۵۰-۸۵۱، ۸۵۴، ۸۵۶، ۸۹۳، ۹۴۳-۹۴۴
 ۹۴۶-۹۴۷، ۹۴۹، ۹۸۱، ۱۰۲۸، ۱۰۳۷
 عجارده / عجردیه (از فرق خوارج)، ۱۵۳-۱۶۰، ۱۶۳-۱۶۵
 ۱۶۷-۱۷۳
 عجاله المعرفة فی اصول الدین، ۲۴۳
 عجایب الهند، ۱۰۰۵
 عجم، ۱۰۹، ۱۰۱۲
 عجم، دریا، ۹۲۶
 عجمان، ۹۶۸
 عدد/لائمة من حساب الجمل، ۲۳۹
 عدل الملك دادگر، ۶۷۵
 عدن، ۹۲۳، ۹۲۸، ۹۳۱، ۹۳۳، ۹۳۹، ۱۰۰۶، ۱۰۰۹-۱۰۱۰
 ۱۰۱۰، ۱۰۱۳، ۱۰۱۶-۱۰۱۸
 عدنانی زبیهه (قبایل)، ۱۰۹
 عدنی (از خاندانهای شیوخ ایزدی)، ۳۲۸، ۳۳۰
 عدویه (طریقت ایزدی‌ها)، ۳۱۵، ۳۲۸، ۳۴۲-۳۴۵
 ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۲-۳۸۳، ۳۸۶
 عدی بن ابی البرکات / عدی دوم (از شیوخ ایزدی)، ۳۴۴
 عراق عجم، ۵۳۲، ۱۰۱۵
 عراق عرب، ۲۰۸، ۵۳۲
 عراق، ۵۲، ۶۰، ۷۹، ۹۷، ۱۰۸-۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۱۸
 ۱۲۰-۱۲۱، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۲-۱۳۵، ۱۳۷
 ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰-۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۹۷-۱۹۹
 ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹-۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۲
 ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۸۱، ۳۱۳، ۳۴۱، ۳۷۹، ۳۹۹-۴۰۰
 ۴۰۳، ۴۳۲-۴۳۳، ۴۷۰-۴۷۱، ۴۸۸-۴۸۹، ۵۳۹
 ۶۱۱، ۶۵۳، ۶۶۵، ۷۰۳-۷۰۴، ۷۲۱، ۷۴۷
 ۷۴۹-۷۵۰، ۷۹۶، ۸۴۲، ۸۵۴، ۸۵۸، ۹۲۶، ۹۲۸
 ۹۳۴، ۹۵۲، ۱۰۰۶، ۱۰۰۹، ۱۰۱۵-۱۰۱۶
 عراق، سواد، ۱۵۲، ۳۹۹
 عراق، شمال، ۳۱۴، ۳۴۰
 عراقیان، ۱۲۳-۱۲۵، ۱۹۸
 عرب (قبایل)، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۹۱۸، ۹۲۱، ۹۲۴، ۹۴۵-۹۴۶
 ۹۴۸، ۱۰۰۷
 عرب / اعراب (نژاد)، ۱۰۷-۱۱۱، ۱۲۸-۱۲۹، ۱۵۶
 ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۴۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۸، ۳۷۹
 ۴۰۳، ۸۳۴، ۸۴۵، ۸۵۶، ۸۸۷، ۹۱۸، ۹۲۲
 ۹۳۰، ۹۶۹، ۱۰۰۱-۱۰۰۲، ۱۰۰۴-۱۰۰۶، ۱۰۰۸
 ۱۰۱۱-۱۰۱۶، ۱۰۲۵-۱۰۲۶، ۱۰۲۸، ۱۰۳۰
 عرب، اشعار عصر جاهلی، ۱۰۰۴
 عرب، قبایل خلیج فارس / جنبو، ۹۶۸-۹۶۹، ۹۷۱
 ۹۷۴، ۹۷۹، ۹۸۴، ۱۰۳۶
 عرب، متون تاریخی، ۹۱۸، ۹۹۹
 عربستان (بخشی از خوزستان)، ۶۴۰، ۶۸۳، ۶۹۰
 عربستان سعودی، ۷۱۲-۷۱۳، ۸۴۸، ۹۱۶
 عربستان، شبه جزیره، ۲۵۹، ۳۷۶، ۹۱۴، ۹۱۹، ۹۳۷
 ۹۴۳، ۹۴۶-۹۴۷، ۹۵۰، ۹۹۵، ۱۰۳۴
 عرب محوری، سیاست، ۱۹۰
 عربی (زبان)، ۴۲، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۵
 ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۸۲
 ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۱۸، ۴۷۵، ۸۳۰، ۸۶۳، ۱۰۰۴
 عربی، سرزمین‌ها، ۲۶۷، ۲۱۴، ۹۲۲
 عرفان نظری، ۲۶۰
 عرفه، روز، ۷۹
 عروة بن ادیه، ۱۱۲
 عروس گولی (مراسم)، ۷۵
 عز / ابدرالدین محمد بن حسن دیلمی، ۲۷۹
 عزابه، شیوخ، ۱۳۸-۱۳۹
 عزالدین (تاجر)، ۱۰۱۷
 عزالدین سوغندی، ۲۰۶
 عزایل (فرشته)، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۶

علویان طبرستان (سلسله)، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۶۸-۲۷۱
 علی اللهی، ۲۵۶
 علی بن ابراهیم، ۲۳۶
 علی بن ابی جعفر پیرمرد دیلمی، ۲۷۹
 علی بن احمد ادیب فنجکردی، ۲۴۳
 علی بن بلال آملی، ۲۶۹، ۲۷۵
 علی بن جعفر حقینی/هادی، ۲۷۶
 علی بن جعفر خزاعی مروی، ۲۲۶
 علی بن حاتم قزوینی، ۲۸۳
 علی بن حسکه قمی، ۲۳۹
 علی بن حسن بن علی شیرازی، ۱۰۱۰
 علی بن حسین اصفهانی، ۲۶۶
 علی بن حسین دیلمی /شاه/سیاه سرجان، ۲۷۵
 علی بن رثاب، ۱۵۲
 علی بن زید جیلانی، ۲۷۵
 علی بن صلاح بن علی طبری، ۲۸۰
 علی بن صلت نهاوندی، ۱۹۱
 علی بن عبدالله عطار قمی، ۲۳۶
 علی بن عبدالله وکیل هوسمی، ۲۷۷
 علی بن عیسی، ۱۶۲
 علی بن محمد بن جعفر حسنی، ۲۷۰
 علی بن محمد بن خلیل جیلی، ۲۷۴
 علی بن محمد بن عنبسه حداد، ۱۹۸
 علی بن محمد طبری، ۱۹۶
 علی بن محمد غزنوی، ۲۷۶-۲۷۷
 علی بن محمد فیروزانی، ۲۳۲
 علی بن منصور، ۲۲۹
 علی بن موسی بناندشتی، ۲۶۹
 علی بن مهدی طبری، ۲۶۹
 علی بن مهدی مامطیری، ۲۷۰
 علی بن مهرویه قزوینی، ۱۹۱
 علی بن مهزیار اهوازی، ۲۴۰
 علی بن یقطین، ۲۰۱
 علی بن یونس بن بهمن، ۲۳۷
 علی جیلانی، ۲۶۶
 علی کیا بن امیر کیا (از کارکیاییان)، ۲۷۸

عزت الله نصیری، ۵۵۹
 عزراییل (فرشته)، ۳۸۶، ۳۸۸
 عزیرالله خان ضرغامی (کلنل)، ۸۸۶
 عزیزی، احمد، ۵۸۶
 عزیز نسفی، ۲۴۸
 عسکر مکر، ۱۹۸، ۲۸۰-۲۸۱
 عشاير، ۸۰، ۹۱، ۹۵، ۸۶۵
 عشق دختر بای و یتیم، ۲۶
 عشق آباد، ۵۳۵
 عشقی، ۶۴۸، ۶۹۸
 العصمة والرجعة، ۲۶۰
 عضدالدوله بویه، ۱۹۷، ۴۳۳، ۹۲۷، ۹۲۹، ۱۰۰۷-۱۰۰۹
 عضدالملک، ۸۹۴
 عطا سلیمان پور، ۵۵۹
 عطار، فریدالدین، ۳۶۶-۳۶۷، ۳۶۹
 عطار (از ستارگان هفتگانه در اندیشه منداییان)، ۳۹۸
 عطویه (از فرق خوارج)، ۱۵۴
 عطویه (پیروان عطیه بن اسود)، ۱۵۳-۱۵۵
 عطیه بن اسود، ۱۴۰، ۱۵۳-۱۵۶
 العظمة والتوحید، ۲۳۶
 عظیم اف، ۵
 عقلم هست و پولم نیست، ۲۶
 عکرمه مولای ابن عباس، ۱۴۱، ۱۴۶
 علاء، حسین، ۴۴۵، ۶۹۵، ۶۹۸-۷۰۰، ۷۰۲، ۷۵۰
 ۷۹۴-۷۹۵، ۸۰۰، ۸۰۸-۸۰۹
 علاءالدوله سمنانی، ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۱، ۴۲۰
 علاءالدین تکش خوارزمشاه، ۸۴۲، ۸۶۷، ۸۷۲
 علاءالدین عطار، ۲۵۳
 علاءالسلطنه، مهدی خان (وزیرمختار ایران در انگلیس)، ۶۳۵
 علامه حلی، ۲۰۳، ۲۴۴، ۲۴۶-۲۴۷، ۲۵۳-۲۵۴
 علوی، سادات، ۲۷۸
 علویان (سلسله)، ۱۹۲-۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۶۶
 علوی نشین، مناطق، ۳۱۴

- علی مؤید (از سربداران)، ۲۰۵
 علی نقدی / سردار رفعت، ۸۸۷
 علی (ع)، ۳۰، ۴۳، ۵۲، ۷۹-۸۰، ۹۷-۹۹، ۱۰۹، ۱۱۲،
 ۱۵۹، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۴۰،
 ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۲، ۳۳۲، ۳۶۵، ۳۷۶-۳۷۷،
 ۳۸۱، ۳۷۹
 علی آبادی، احمد، ۵۶۲
 علی تگین قراخانی، ۸۳۷
 علیقلی خان (سپهسالار)، ۸۶۹
 علیائی (از فرق غلات شیعه)، ۲۳۷
 عمادالدوله دیلمی، ۱۹۸، ۸۳۸
 عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری، ۲۴۷
 عمادالدین حسن طبری، ۲۴۷
 عمار خارجی، ۱۶۶
 عمان (دریا)، ۱۷۲، ۹۱۵-۹۱۶، ۹۲۳، ۹۲۶، ۹۳۶،
 ۹۴۷، ۹۸۶
 عمان، ۱۳۴، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۱، ۱۴۶-۱۴۷،
 ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۲، ۹۱۶-۹۲۳، ۹۲۵-۹۳۱،
 ۹۳۳-۹۳۶، ۹۳۹، ۹۴۳-۹۴۶، ۹۵۰، ۹۶۸، ۹۷۰،
 ۹۷۵، ۹۷۹، ۹۹۹-۱۰۰۰، ۱۰۰۵-۱۰۰۹،
 ۱۰۱۲-۱۰۱۳، ۱۰۱۵، ۱۰۱۹-۱۰۲۰، ۱۰۲۴-
 ۱۰۲۶، ۱۰۲۹، ۱۰۳۲، ۱۰۳۶
 عمر بن عبدالعزیز، ۵۲، ۱۳۳-۱۳۴
 عمر بن عبیدالله، ۱۲۰-۱۲۱
 عمر بن مروان خارجی، ۱۶۰
 عمر خیام، ۴۹، ۷۲
 عمر دوم، خلیفه اموی، ۹۹، ۴۳۱
 عمران بن حسن همدانی، ۲۷۷
 عمرو القناء، ۱۳۰-۱۳۱
 عمرو بن صاعد، ۱۶۱
 عمرو غاص، ۱۰۰۶
 عمرو لیث صفاری، ۴۳۲، ۸۳۲
 عمروا، ۵
 عمروس بن فتح مساکنی، ۱۳۸
 عمیدالسلطنه، ۶۸۰
 عمیدحضور، ۵۶۲
 عنصری (شاعر)، ۴۱۸
 العنقاء/المغرب، ۲۴۸
 عنوان ما روی فی اولاد الائمه (ع)، ۲۲۷
 عوالم العلوم، ۲۲۰
 عیاران، ۸۳۲
 عیاشی (مدرسه)، ۱۹۴
 عیسی (ع)، ۳۰، ۵۵، ۷۳، ۲۵۵، ۳۷۰، ۳۷۲، ۴۰۱
 عیلامی (دوره)، ۶۱۵، ۹۱۴، ۹۳۳، ۹۹۴
 عین الدوله، ۵۴۷، ۹۸۵
 عین القضاة همدانی، ۳۶۹
 عینی (ناحیه)، ۸
 عیسی بن فورک، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴
 عیسی بن محمد علوی، ۲۶۶
 غازان خان، ۲۰۲-۲۰۳، ۴۲۱-۴۲۲، ۴۳۶، ۵۳۲،
 ۸۴۳-۷۴۴
 غازی بن رستم باوندی، ۱۹۷
 غازی بن احمد ابن ابی منصور، ۲۴۴
 غانچه (ناحیه)، ۲۷
 غانچی (ناحیه)، ۸-۹
 الغانمی / الغانمیات / دیوان ابن غانم، نک: الممدونه،
 الغای امتیازنامه داریسی (مقاله)، ۷۸۷
 غدیر خم (عید)، ۷۹
 غراب (کشتی)، ۱۰۲۱
 غرجستان، ۲۸۱
 گرم (ناحیه)، ۷، ۱۱، ۲۳، ۳۳
 الغزاده، ۵
 غزالی، ۵۲، ۲۷۷
 غزالی، احمد، ۳۶۹
 غزالی، امام محمد، ۲۴۸، ۳۷۱
 غزان، ۸۴۲
 غزنویان (سلسله)، ۱۶۶، ۱۹۲، ۱۹۵، ۴۳۳-۴۳۵،
 ۸۳۲، ۸۳۴-۸۳۷، ۸۴۱، ۸۵۰، ۸۶۸، ۸۷۱
 ۸۷۷، ۸۸۷
 غزنه، ۷۲، ۱۷۲، ۲۶۵، ۴۳۳، ۸۳۵
 غزنین، ۸۳۵، ۸۶۸
 غسان بن عباد، ۸۳۳

فاطمی، خلافت، ۴۳، ۱۴۳، ۲۳۸، ۲۸۲-۲۸۴، ۹۲۸،
۱۰۰۹-۱۰۱۰
فاولر (شرکت بیمه)، ۵۱۸، ۵۲۳
فایق (سپهسالار بخارا)، ۸۶۸
فتح شاهی (کشتی)، ۱۰۳۰
فتح‌الله‌اف، ۳۳
فتحعلی شاه قاجار، ۵۳، ۲۲۴، ۲۵۹، ۴۳۹، ۵۳۳،
۵۳۶-۵۳۷، ۸۵۰، ۸۵۷، ۸۵۹-۸۶۰، ۸۶۶، ۸۷۰،
۸۷۴، ۹۷۴
فخر رازی، امام، ۲۴۵
فخرالدین (از شیوخ ایزدی)، ۳۴۴-۳۴۵، ۳۸۷
فخرالمحققین، ۲۵۳
فـرات، ۱۱۸، ۳۹۹، ۴۰۱-۴۰۲، ۹۱۶-۹۱۹، ۹۲۷،
۹۴۳، ۹۹۷، ۹۹۹، ۱۰۰۷
فرامرز (شخصیت اساطیری)، ۹۱
فرانت (سرهنگ)، ۱۰۳۴-۱۰۳۵
فرانسوی، اسلحه، ۸۶۶
فرانسوی، سرمایه‌گذاران، ۶۲۰
فرانسوی، صرافان، ۵۳۸
فرانسوی، کارشناسان، ۵۴۸، ۷۴۹، ۸۵۸، ۸۶۱
فرانسوی، هیأت باستان‌شناسی، ۶۱۵
فرانسویان، ۵۳۷، ۶۵۱، ۶۵۳-۶۵۴، ۷۰۳، ۷۳۲،
۸۵۸، ۸۶۰، ۹۴۶، ۹۴۸
فرانسه (زبان)، ۵، ۴۴۴، ۴۵۹، ۴۷۵، ۴۸۴، ۵۸۹
فرانسه، ۹۷، ۳۱۹-۳۲۰، ۴۵۸، ۴۸۴، ۵۴۸، ۵۸۵،
۶۲۹، ۶۳۹، ۶۴۵، ۶۴۸-۶۴۹، ۶۵۱-۶۵۳، ۷۰۳،
۷۰۶، ۷۳۹، ۷۶۰، ۷۷۵، ۷۹۶، ۸۵۷، ۸۵۸،
۸۶۱، ۸۸۳-۸۸۴، ۸۹۲، ۹۴۴، ۹۴۷، ۹۴۹،
۹۷۹، ۱۰۳۳، ۱۰۳۷
فرانکفورت، ۵۶۲
فرانکلین، ۹۹
فراوه، ۸۴۰
فراه، ۱۷۲
فرائدالسمطین، ۲۴۸
فرترکه (عنوان)، ۹۱۸، ۱۰۰۰
فرج‌الهند (بندر)، ۹۲۰

غفارزاده، مهدی، ۵۵۷
غلات، ۲۳۴، ۲۳۷-۲۴۰
غوران (دروازه بخارا)، ۴۷، ۹۴
غیاث (خاندان)، ۸۸۸
غیبت (دوره)، ۱۹۲
غیبت صغری، ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۶۰
غیاث (داعی اسماعیلی)، ۲۸۱
غیبت کبری، ۲۶۰
فاتح، مصطفی، ۵۵۵، ۷۱۴، ۷۲۲-۷۲۳، ۷۲۷، ۷۲۹،
۷۳۰، ۷۶۷، ۷۹۳، ۸۰۸، ۸۱۰
فاتک (پدر مانی)، ۴۰۲
فارابی (مقام)، ۵۹
فارس بن حاتم قزوینی، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۸۱
فارس، ۷۴-۷۵، ۱۱۴، ۱۱۸-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۷،
۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۶۴، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۱۲،
۲۳۸-۲۳۹، ۲۸۳، ۴۳۱، ۴۴۰، ۴۵۳، ۵۴۲-۵۴۳،
۵۴۶، ۵۸۴، ۶۴۰، ۷۶۳، ۷۸۵، ۸۳۲، ۸۵۱،
۸۵۳، ۸۵۵، ۸۸۱، ۹۲۳، ۹۲۵-۹۲۷، ۹۲۹-۹۳۰،
۹۳۲-۹۳۳، ۹۳۵-۹۳۶، ۹۷۴، ۹۷۷-۹۷۹،
۱۰۰۸-۱۰۰۹، ۱۰۱۲-۱۰۱۶، ۱۰۲۳، ۱۰۲۹-۱۰۲۹،
۱۰۳۰، ۱۰۳۴، ۱۰۳۶
فارسی (زبان)، ۴۲، ۷۱، ۷۳، ۲۱۷، ۲۳۷، ۳۲۹، ۳۳۴،
۳۳۷، ۳۴۷، ۳۶۵، ۳۷۸، ۴۳۱، ۴۴۴-۴۴۵،
۴۵۹، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۴، ۵۱۳، ۶۶۹، ۶۷۵، ۸۶۳،
۸۹۶، ۹۲۶، ۱۰۰۴-۱۰۰۵، ۱۰۱۰، ۱۰۲۶،
۱۰۳۰
فارسی میانه (زبان)، ۴۱-۴۲، ۶۳، ۹۱، ۳۳۵، ۳۶۵
فارسی میانه مانوی، ۸۹، ۳۷۰
فارسی نو، ۳۳۵-۳۳۶، ۳۶۵
فارسی، ادبیات، ۴۱۸
فارسی‌زبانان، ۲، ۶، ۲۰، ۲۸، ۲۳۷، ۱۰۰۶
فارش (ناحیه)، ۲۲-۲۳
فارور (جزیره)، ۹۷۴، ۹۷۷
فاریاب، ۲۶۳
فاطمه/زهرا (س)، ۳۰، ۴۳، ۸۰، ۹۷، ۳۳۲، ۳۷۶-
۳۷۷، ۳۷۹

- فرخار (شهر)، ۴۱۸
فرخان (اسپهبد طبرستان)، ۱۲۷
فرخزاد غزنوی، ۸۳۶
فرخی (شاعر)، ۴۱۸
فرخی یزدی، ۶۴۸
فرخی، ۶۱۱
فردشیشه، فرامرز، ۵۶۱
فردوس (باغ)، ۴۷۵
فردوسی، ۲۰، ۶۱۱، ۹۱۹
فرزاد، سیامک، ۵۵۷
فرزانه، مصطفی، ۵۶۲
فرشته (عید مندیایان)، ۴۰۸
فرض براتیه/ارشاد روحانی (آیین)، ۳۲۹
فرغانه (ناحیه)، ۲۳، ۶۵، ۱۹۴، ۸۳۳، ۸۴۵
فرق الشیعة، ۲۲۷
فرمانفرما، ۶۶۰
فرمانفرما، عبدالحسین میرزا، ۸۷۵
فرمانفرمائیان، خداداد، ۵۶۲، ۵۹۷
فرمانفرمائیان، علینقی، ۵۵۷
فرمانفرمائیان، غفار، ۵۵۵
فرمانفرمائیان، فاروق، ۵۶۲
فرمانفرمائیان، هارون الرشید، ۵۵۵
فرنگ (بندر)، ۱۰۱۶
فرنگیس (شخصیت اساطیری)، ۹۲
فرنوسس (پدر باگواس)، ۹۱۵، ۹۹۸
فروة بن نوفل اشجعی، ۱۱۱
فرود (شخصیت اساطیری)، ۹۱
فرور (جزیره)، ۹۳۸
فروردیگان/فرودگ (جشن)، ۶۳-۶۴
فروغی، محمدعلی، ۴۵۵، ۴۸۱، ۶۴۴، ۶۹۲، ۷۶۲-
۷۶۳، ۷۸۰-۷۸۲، ۷۸۶، ۷۸۸، ۷۹۰، ۷۹۳، ۷۹۹
۸۰۱، ۸۰۴، ۸۰۷، ۸۱۰
الفروق بین الابطال والحقوق، ۲۳۵
فروهر، ابوالقاسم، ۵۲۰
فرهاد بیک (سردار)، ۸۷۰
فرهنگ جغرافیایی خلیج فارس، عمان و عربستان
- مرکزی، ۹۵۱
فرهنگستان ایران، ۵۱۱
فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان، ۳
فرید خسروشاهی، ۵۵۹
فریدون (شخصیت اساطیری)، ۲۰، ۴۴، ۴۸، ۵۹، ۶۶،
۶۹، ۷۲، ۷۴، ۹۲
فریدون میرزا (حاکم فارس)، ۹۷۸، ۱۰۳۵-۱۰۳۶
فریزر (مدیرعامل شرکت نفت اسکاتلند)، ۷۲۰، ۷۹۷-
۸۰۱، ۸۰۷، ۸۱۰
فریس، ۹۳۹
فرییر، ۶۶۰، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۹۵، ۷۲۲
فصل الخطاب، ۲۵۳، ۲۶۱
فصوص الحکم، ۲۴۹
الفصول فی ذم اعداء الاصول، ۲۴۲
الفصول فی الاصول علی مذهب آل الرسول (ع)، ۲۴۲
فضل بن ابی قره سهندی، ۱۹۱
فضل بن شاذان نیشابوری، ۱۹۱، ۲۲۹، ۲۳۱-۲۳۳،
۲۴۰، ۲۴۲، ۲۸۱
فضل بن یحیی برمکی، ۱۵۲، ۴۱۶
فضل الله برزش آبادی، ۲۵۰
فضل الله روزبهان خنجی، ۲۱۲
فضل الله نعیمی/احروفی، ۲۵۷-۲۵۸
فضلویه دیلمی، ۹۲۹
فضلویه، ۱۰۰۹
فطحیه (مذهب)، ۲۲۶
فطر (عید)، ۴۳-۴۴، ۷۸
فقیه علی بن آموج جیلی، ۲۷۴
فلاح نوشیروانی، حمید، ۵۶۰
فلجرد، ۱۶۲
فلسطین، ۴۰۱-۴۰۲، ۹۲۸، ۹۹۶-۹۹۷
فلسفه اشراقی، ۲۶۰
فلوریدای جنوبی (دانشگاه)، ۶۳۷
فنیقی ها، ۹۱۶، ۹۹۶
الفوائد فی اصول البحر والقواعد، ۹۳۶
الفوائد المدین، ۲۱۷
فوزیه، ۴۷۹

- فوکتی (معلم ایتالیایی)، ۴۴۶
 فوگل، ۷۷۸-۷۷۹، ۷۸۶
 فولکلور تاجیک، ۴، ۲۳
 فولکلور دیار واسع، ۴
 فولکلور ساکنان سرگه زرفشان، ۴
 فولکلور کردی، ۳۲۳، ۳۳۹
 فولکلور نارک، ۴
 فولکلور وادی قراتگین، ۴
 فولکه، مارشال، ۸۸۴
 فونیکس (شرکت بیمه)، ۵۲۳
 فهرست (تألیف منتجب‌الدین)، ۲۴۳
 فهرست بین‌المللی آرنه - تامپسون، ۲۵-۲۶
 فیروز پسر یزدگرد، ۶۷، ۷۴
 فیروزآباد، ۹۹، ۹۱۹، ۱۰۰۰
 فیض کاشانی، ملا محسن، ۲۱۸-۲۲۰
 فیگوئرا، سیلوا، ۶۴۱، ۶۴۳
 فیلسوفان، ۲۲۶
 فیلکه (جزیره)، ۹۱۶
 فیلیپ کری‌ینبروک، ۳۳۹
 فین، ۹۵
 فین‌کن‌اشتاین (عهدنامه)، ۸۵۷
 فینیقی‌ها، ۹۹۵
 فیه ذکر ادب‌النفس، ۳۷۲
 فیاض لاهیجی، ۲۴۶
 قانی، ۹۱
 قابس (منطقه)، ۱۴۳
 قاجار (ایل)، ۷۳۰، ۸۴۶، ۸۵۶
 قاجار (دوره)، ۵۶، ۹۴، ۲۸۵، ۴۳۷-۴۳۸، ۴۴۰، ۴۶۳، ۵۳۴-۵۳۸، ۵۴۰-۵۴۳، ۵۶۷-۵۶۸، ۵۷۱، ۶۰۹
 ۸۳۰، ۸۷۳، ۸۷۸
 قاجار (سلسله)، ۲۲۳، ۲۲۵، ۴۷۲، ۶۸۴، ۶۹۳، ۷۲۱، ۷۲۵، ۷۵۹، ۸۴۵، ۸۵۶-۸۶۶، ۸۸۸-۸۹۰
 ۸۹۳-۸۹۴، ۸۹۸، ۹۷۸، ۹۸۶، ۱۰۳۲-۱۰۳۴
 ۱۰۳۶، ۱۰۳۸
 قاجار، شاهان، ۵۹۶، ۸۴۹
 قاجار، قصر، ۴۵۶، ۴۷۸
 القادر بالله، خلیفه عباسی، ۹۱
 قادراف، ۱۳
 قارن بن شهریار، ۱۹۶
 قارود، ۱۰۰۹
 قاسم بن علی المنصور بالله، ۲۶۹
 قاسم رسی، ۲۶۲-۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۱
 قاسم شعرانی یقطینی، ۲۳۹
 قاسم‌شاهی، امامان (خاندان)، ۲۸۵
 قاسمی - هادوی (مذهب زیدی)، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۵
 قاسمی (طایفه)، ۱۰۳۳
 قاسمیه (مذهب)، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۵-۲۷۶
 قاسمیه، حسین، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۵۹
 قاضی ابومضر شریح ابن المؤید، ۲۷۴
 قاضی ابویوسف عبدالسلام بن محمد قزوینی، ۲۶۷
 قاضی زید بن محمد کلاری، ۲۷۴
 قاضی شمس‌الدین جعفر بن احمد بن عبدالسلام، ۲۶۷
 قاضی عبدالعزیز نیمدهی، ۱۰۱۵
 قاضی نورالله شوشتری، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۴۹-۲۵۰، ۲۵۴
 قاضی یوسف بن حسن کلاری، ۲۷۳
 قاطعة اللجاج، ۲۱۴-۲۱۵
 قالی‌شویان (مراسم)، ۹۵
 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۲۲۵، ۲۸۰، ۴۰۴
 قانون بیمه، ۵۱۱
 قانون تأمین اجتماعی، ۵۱۶
 قانون حمورابی، ۶۱۵
 قاورد شاه سلجوقی، ۹۲۹
 قاهره، ۶۷۲، ۹۲۸، ۱۰۰۹
 قائم‌مقام، میرزا ابوالقاسم، ۸۷۴
 قائم‌مقام، میرزا عیسی، ۸۵۸
 قبرسی‌ها، نیروی دریایی، ۹۹۶
 قپچاق، ۸۴۲
 قتلگاه (مقبره)، ۲۵۷
 قتیبة بن مسلم، ۴۱۶
 قحطانی /یمنی (قبایل)، ۱۰۹

- قدامة بن جعفر، ۴۳۲، ۹۲۳
 قدیمی نوایی، عبدالمجید، ۵۶۳
 القراءات، ۲۳۹
 قراتگین (ناحیه)، ۱۴-۱۵
 قراتگین اسفیجانی، ۸۶۸
 قراتگین، ۸۳۵
 قراچه‌داغ، ۷۰۰
 قراخانیان (سلسله)، ۴۳۵
 قرارداد ۱۹۰۷ م، ۶۴۰، ۶۴۲-۶۴۳، ۶۴۷، ۹۸۶
 قرارداد ۱۹۱۵ م، ۶۴۲
 قرارداد ۱۹۱۹ م، ۶۴۷، ۶۶۷، ۷۰۴
 قراقویونلو، ترکمانان، ۲۰۷، ۲۵۲
 قرامطه، ۲۸۱، ۲۸۳، ۹۲۴، ۹۲۹
 قران (پول)، ۵۳۳-۵۳۴، ۵۵۰
 قران امین‌السلطانی (پول)، ۵۳۴
 قران عباسی (پول)، ۵۳۳
 قرآن کریم، ۲۹، ۴۳، ۱۷۱، ۲۳۸، ۲۵۶، ۳۵۳، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۹۸، ۹۲۶
 قربان (عید)، ۱۳، ۴۳-۴۴، ۷۹، ۹۵
 قربان جلیل، ۳۶
 قربانعلی رجب، ۳۳
 قرخلو (عشیره)، ۸۴۹
 قرمطیان، ۹۲۸، ۱۰۰۹
 قریش‌سالاری، سیاست، ۱۹۰
 قریشی، احمد، ۵۶۲
 قریش (قبیله)، ۱۰۸-۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸
 قزاق، بریگاد / دیویزیون قزاق، ۸۶۴، ۸۶۶
 قزاقخانه، ۶۶۹-۶۷۰، ۶۷۳، ۶۷۷، ۸۶۲، ۸۶۴
 قزاق‌ها، ۵۴۷، ۶۶۹-۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۵-۶۷۹، ۶۸۱-۶۸۲، ۸۴۸، ۸۶۲-۸۶۳-۸۶۶، ۸۸۰، ۸۸۶، ۸۹۶
 قزلباش‌ها، ۲۱۳، ۲۱۷، ۳۱۴، ۳۳۲، ۸۴۶-۸۴۷، ۸۵۶
 قزوین، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۴۲-۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۸۳، ۴۵۸، ۴۶۸، ۵۶۷، ۵۸۳، ۵۹۳، ۶۷۵-۶۷۶، ۶۷۹
 ۶۸۱، ۶۹۲، ۸۵۷، ۸۸۲، ۸۸۵، ۸۸۹، ۸۹۶
 قزوینی (جغرافیانگار)، ۶۵، ۹۳۲، ۱۰۱۱
 قسطنطنیه (پیمان)، ۶۴۲
 قسطنطنیه، ۳۷۹، ۶۴۲
 قشقایی (ایل)، ۷۶۱، ۷۸۵
 قشم / ابن کاوان، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۶۴، ۶۲۳، ۹۱۵، ۹۳۴، ۹۳۸، ۹۴۵، ۹۵۰، ۹۶۷، ۹۶۹-۹۷۵، ۹۷۷-۹۷۸، ۹۸۰-۹۸۳، ۱۰۱۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۸، ۱۰۳۰، ۱۰۳۲
 قصر شیرین، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۳۲، ۶۳۹
 قصر قومس (منطقه)، ۱۲۷
 قصه‌ها از روزگار فردوسی، ۴
 قصه‌ها، روایت‌ها و دعا‌های بخارا در ثبت رحمانی، ۴
 قصیره (منطقه)، ۳۱۶
 قصه کل احمدک، ۲۶
 القضاء و الشهادات، ۲۲۴
 القضاء، ۲۲۴
 قطب‌الدین تهمتن، ۹۳۴، ۱۰۱۵
 قطب‌الدین شرف‌الاسلام احمد بن ابی‌الحسن علی
 قاضی کنی، ۲۶۷
 قطبی، احمد، ۵۶۳
 قطر (بندر)، ۹۲۵
 قطری بن فجائه، ۱۲۲-۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۵۴، ۱۶۱
 قطعیه (از شاخه‌های تشیع)، ۲۲۶-۲۲۸، ۲۳۲
 قطن بن قبیصة بن مخارق، ۱۵۵
 قطیف / پنیت‌اردشیر، ۹۱۶، ۹۲۱، ۹۳۳-۹۳۵، ۹۳۸-۹۳۹، ۹۴۳-۹۴۴، ۹۹۸، ۱۰۱۲-۱۰۱۳، ۱۰۱۵
 قفقاز جنوبی، ۳۱۳
 قفقاز شمالی، ۳۷۶
 قفقاز، ۹۶، ۳۲۱، ۶۴۲، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۶۲
 قلاتو (بندر)، ۱۰۱۵
 قلزم (دریا)، ۹۲۶، ۱۰۳۳
 قلعه‌بیگی، محمد (سرهنگ)، ۸۹۸
 قلغشندی، احمد، ۹۳۶
 قللهات (بندر)، ۹۳۹، ۱۰۱۲-۱۰۱۳، ۱۰۱۹
 قلیچ پهلوان (از افسانه‌های تاجیکی)، ۲۴
 قم، ۱۹۱، ۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۸، ۲۳۱-۲۳۲، ۲۳۹-۲۴۰، ۲۴۳-۲۶۶، ۴۷۳، ۵۸۴، ۸۸۵
 قمی، محمدطاهر، ۲۲۰

- قنبری ممان، حسنعلی، ۵۸۶
قنبلو (جزیره)، ۱۰۰۸
قندابیل (شهر)، ۱۵۵
قندهار (شهر)، ۴۱۸
قندهار، ۸۳۸، ۸۴۸، ۸۵۱، ۹۴۸، ۹۷۲، ۱۰۲۲
قواسم (قبیله)، ۹۴۵-۹۴۶، ۹۴۸، ۱۰۲۵-۱۰۲۶، ۱۰۳۲-۱۰۳۴
قواعد عقائد آل محمد (ص)، ۲۷۹
قواعد/المرام، ۲۴۵
قوام (خاندان)، ۸۸۸
قوام الدین مانگدیم قزوینی، ۲۶۶
قوامالدوله (رئیس اداره پست)، ۴۴۳
قوامالدین مرعشی، ۲۷۸
قوامالسلطنه، ۵۷۳، ۵۸۷، ۶۷۹-۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۵-۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۱-۶۹۲، ۶۹۸-۷۰۴، ۷۰۶-۷۰۸، ۷۱۵، ۷۵۲
قوامالملک /ابراهیم (رئیس ایلات خمسه)، ۷۶۱
قوچان، ۵۷۹
قوچان، کردها، ۶۸۱
قوچاندازی (جشن)، ۷۵
قوریات (منطقه)، ۱۰۱۹
قوزانلو (سرهنگ)، ۸۶۰
قومس، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۲۵۹
قهرمانیان، جیمس، ۴۷۴
قهستان، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۷۲
قهوهخانه‌ها، ۴۸۷
قیاره (منطقه)، ۶۱۱
قیریلقان قلعه، ۹۳
قیس بن هیثم سلمی، ۴۱۶
قیس ملکان (بندر)، ۹۳۴
قیس، نک: کیش
قیصر (ناخدای سیراف)، ۹۳۰
قیروان، ۱۴۱-۱۴۲
قیس بن ثعلبه (قبیله)، ۱۳۰
قیس بن عبدالله اصم ضبی، ۱۳۱
کاباردین‌ها (قوم)، ۳۷۶
کابرال، پدرو آلوارز، ۹۳۷
کابل، ۴۱۶-۴۱۷، ۹۴۸، ۹۷۲
کاپیتالیسیم، ۷۳۲
کاپیتولاسیون، ۶۴۴، ۷۵۴
کاتولیک، ۳۱۸
کادت (مدرسته)، ۸۸۴
کارتل بین‌المللی نفت، ۷۴۳، ۷۴۷-۷۴۹
کارخانه سیمان سفید بنوید، ۵۹۳
کارخانه قند و تصفیه شکر اهواز، ۵۹۳
کارری، جملی، ۹۴۲
کارفکاز مرکوری /مریخ قفقاز (شرکت روسی)، ۵۱۳
کارکیا میرزا علی (حاکم)، ۲۰۹
کارکیایان (حکومت)، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۱۳، ۲۷۸-۲۷۹
کارگزاری بورس اوراق بهادار بانک ملی ایران، ۵۹۳
کارلسن پترسن، کارل ژاکوب (افسر سوئدی)، ۸۸۴
کارنامه /اردشیر بابکان، ۹۱۹، ۹۲۱، ۱۰۰۰-۱۰۰۱
کارون (رود)، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲-۴۰۴، ۴۰۷، ۹۹۹، ۱۰۰۰
کاریر، تلفن، ۴۷۰
کاری‌ها، نیروی دریایی، ۹۹۶
کازرون، ۱۲۵، ۴۶۳
کازرون، نصرالله خان، ۹۷۶
کازما، جولینو، ۵۵۶
کاساکوفسکی (کلنل)، ۸۶۳
کاساندان، ۹۰
کاسپی (دریا)، ۶۷، ۴۶۸، ۶۱۹، ۶۴۰، ۶۶۸، ۷۷۸، ۸۴۸، ۹۹۳، ۱۰۳۱
کاشان، ۹۵، ۱۹۱، ۲۳۲، ۲۴۳، ۴۵۳، ۶۴۸، ۸۸۸
کاشانی، ابوالقاسم، ۱۰۱۴
کاشغر، ۴۳۵، ۸۴۲
کاشف‌الغطاء، شیخ جعفر، ۲۵۹
کاظم (ع)، ۱۹۱، ۲۱۱، ۲۲۶-۲۲۷، ۲۸۰
کاظم ابن‌علینقی سمنانی، ۲۵۹
کاظم اشرف یزدی، ۵۵۶
کاظم خان سیاح (سرهنگ)، ۶۷۵-۶۷۷، ۶۷۹
کاظم خان، کلنل (حاکم نظامی تهران)، ۸۹۷

- کاظمه (منطقه)، ۱۰۰۱
 کاظمی نمین، محمدحسین، ۵۸۶
 کاظمین، ۲۲۴
 کافی (تألیف کلینی)، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۶
 کاکس، پرسى (میجر)، ۶۲۶، ۶۳۶، ۶۴۵، ۶۶۲، ۶۷۴
 ۶۹۵-۶۹۶، ۹۵۰، ۹۸۴
 کالدول (وزیر مختار آمریکا)، ۶۵۸
 کاللیا (منطقه)، ۹۱۵
 کالیکوت (بندر)، ۱۰۱۶
 کامبای، ۹۳۷
 کامپاکس (موسسه)، ۵۱۸
 کامران میرزا / شعاع السلطنه، ۸۷۵، ۸۹۳
 کامران میرزا نایب السلطنه، ۴۶۵
 کامرانیه شمیران، ۴۶۵
 کامل بهایی، ۲۴۷
 کامل مصطفی شیبی، ۲۵۴
 الکامل، ۲۳۴
 کامیل مولیتور بلژیکی، ۴۴۴-۴۴۵
 کانادا، ۶۱۳، ۶۲۱، ۶۲۵
 کان بادام (ناحیه)، ۱۶
 کانتون (بندر)، ۱۰۰۶
 کاهن، کلود، ۹۲۸
 کبابی ها، ۴۸۷
 کبرویه، طریقه، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳
 کتاب (تألیف محمود بن نصر خراسانی)، ۱۳۷
 کتاب استتار الامام و تفرق الدعاء فی الجزائر لطلبه، ۲۸۳
 کتاب الناکثین، ۱۵۰
 کتاب فی تأویلات تعلق بها اهل الضلال، ۲۴۳
 کتاب مکاشفه، ۳۳۹
 کتاب هند (اثر آریان)، ۹۱۵
 کتابچه عرایض، ۱۰۳۷
 کتابچه قانون کنت / بدایع نظمیه، ۸۹۳
 کتابخانه تخصصی بانک مرکزی، ۵۹۶
 کتابخانه دولتی برلین غربی، ۳۷۳
 کتابخانه کنگره آمریکا، ۳۷۳
 کتابخانه ملی پاریس، ۳۴۰
 کتابخانه موزه بریتانیا، ۳۷۳
 کتانی (از خاندانهای شیوخ ایزدی)، ۳۲۸، ۳۳۰-۳۳۱
 کتیبه بیستون، ۹۹۵
 کجاران (منطقه)، ۹۱۹
 کجور، ۶۹۳
 کحال زاده، ابوالقاسم، ۶۷۲
 کدمن، سر جان، ۶۲۷، ۶۶۰، ۷۰۴-۷۰۶، ۷۱۹-۷۲۴
 ۷۲۶-۷۳۳، ۷۳۶-۷۴۸، ۷۵۱-۷۵۲، ۷۵۵-۷۵۸
 ۷۶۰، ۷۶۶-۷۷۲، ۷۷۴-۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۲-۷۸۳
 ۷۸۶-۷۸۷، ۷۹۲-۷۹۳، ۷۹۶-۷۹۹، ۸۰۱-۸۰۶
 ۸۱۰
 کرابیسی، حسین، ۱۷۱
 کراچی، ۴۵۲، ۵۲۴
 کربلا، ۲۰۲، ۲۱۰، ۳۱۸، ۳۴۱، ۳۷۹، ۳۸۱-۳۸۲
 کرج، ۴۵۸، ۴۷۶
 کرد (نژاد)، ۶۰، ۷۵، ۹۶، ۱۴۸، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸
 ۳۲۲-۳۲۳، ۳۳۷، ۳۴۰-۳۴۱، ۳۵۱، ۳۸۱، ۳۸۶
 ۸۵۶
 کردستان، ۳۲۲، ۶۱۵، ۷۶۳، ۸۴۲، ۸۴۸
 کردهای ایزدی، ۳۳۷
 کردهای سنی، ۳۱۸
 کردهای مسلمان، ۳۳۷
 کردی (زبان)، ۳۱۳، ۳۴۰، ۳۵۱-۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۵
 کردی کرمانجی (زبان)، ۳۲۳، ۳۳۴-۳۳۵، ۳۳۹
 ۳۵۱
 کوزن، ۴۶۰، ۵۳۸، ۶۲۹، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۴۴-۶۴۵
 ۶۴۵، ۶۵۱-۶۵۲، ۶۵۴، ۶۶۲، ۶۶۸-۶۶۹، ۶۷۴
 ۶۷۷-۶۷۹، ۶۸۱-۶۸۵، ۶۹۱-۶۹۲، ۶۹۵-۶۹۷
 ۷۰۰-۷۰۲، ۷۰۵، ۹۴۹، ۹۷۸، ۹۸۲، ۹۸۴-۹۸۵
 ۹۹۴
 کرزین (مورخ)، ۱۳۳
 کرکوک، ۵۶۷
 کرکویه، ۱۷۳
 کرلی (مشاور حقوقی)، ۷۷۰
 کرمان، ۷۲، ۱۲۲-۱۲۶، ۱۳۰-۱۳۱، ۱۴۰، ۱۵۲

- ۱۵۴-۱۵۶، ۱۶۱-۱۶۳، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۹۴، ۲۳۵،
 ۲۴۰، ۲۶۰-۲۶۱، ۴۴۰، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۷۷،
 ۴۸۰، ۵۳۲، ۵۶۷، ۵۸۴، ۶۴۰، ۷۸۵، ۸۳۲،
 ۸۶۱، ۸۸۸، ۹۱۶-۹۱۷، ۹۲۳، ۹۲۵-۹۲۷،
 ۹۲۹-۹۳۱، ۹۳۳، ۹۳۵، ۹۹۴، ۹۹۹، ۱۰۰۵،
 ۱۰۰۷، ۱۰۱۵-۱۰۱۶،
 کرمانشاه، ۲۲۳، ۲۵۹، ۴۴۰، ۴۵۱-۴۵۲، ۴۵۶، ۴۷۷،
 ۵۴۸، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۳، ۶۲۱، ۶۳۰، ۶۸۸، ۶۹۲،
 ۷۱۳، ۸۵۱-۸۵۲، ۸۸۹،
 کرمانی، حاج محمد کریم خان، ۲۶۰-۲۶۱،
 کرمانی، محمدعلی، ۷۵۳،
 کرملی، روحانیون، ۳۱۸،
 کرنک، ۱۷۳،
 کרוخ هرات، ۱۶۶،
 کروخ، ۱۷۲،
 کره جاری ها، ۹۵،
 کریشش (از صاحب منصبان اتریشی در ایران)، ۴۴۶،
 کریم خان رشتی، ۶۷۵،
 کریم خان زند، ۲۲۳، ۸۴۹، ۸۵۳-۸۵۶، ۸۷۳، ۸۹۰،
 ۹۴۶، ۹۷۵، ۱۰۳۱-۱۰۳۲،
 کریم دیوانه، ۳۶،
 کرینسکی (سیاستمدار روس)، ۶۴۲،
 کری ینبروک، ۳۶۰،
 کزویک، ویلیام، ۵۶۶،
 الکساندر ویل (منطقه)، ۳۲۲،
 کسروی، احمد، ۲۵۱،
 کسکر (منطقه)، ۳۹۹،
 کش (شهر)، ۱۹۴، ۲۳۱،
 کشف اسرار الباطنیة، ۲۶۵،
 کشف الغمه الجامع الاخبار الائمه، ۹۲۱،
 الکشکول، ۲۵۴،
 کشمیر (شهر)، ۴۱۸،
 کشی (مؤلف رجال)، ۲۳۸، ۲۴۰،
 کعبه، ۴۳، ۳۹۸، ۴۱۶، ۴۲۰، ۱۰۲۰،
 کفایة الاثر، ۲۲۷،
 کفعمی، ۲۵۷،
 کل صناعات و معادن، اداره، ۵۱۵،
 کلاپ (کارشناس مسائل نفت)، ۷۵۰،
 کلار (منطقه)، ۲۷۱،
 کلارستاق، ۶۹۳،
 کلارستان، ۷۰۷،
 کلان (منطقه)، ۹۱۹، ۱۰۰۰۰،
 کلاویه (مستشار فرانسوی)، ۷۶۷، ۷۷۴،
 کلاویو، سر رابرت، ۷۲۴، ۷۳۱، ۷۵۳، ۷۵۵، ۷۵۹-
 ۷۶۱، ۷۶۵، ۷۷۳،
 کلبا (منطقه)، ۹۱۵،
 کلباسی، حاج محمد ابراهیم، ۲۵۹،
 کلد، ۹۹۸،
 کلرژه، ۶۷۱،
 کلکته، ۵۶۷،
 کلند، مایکل بی، ۵۵۹،
 کلوه (شهر)، ۱۰۱۰،
 کلوتر، جان مک، ۹۴۷،
 کله پزی ها، ۴۸۷،
 کلیات فولکلور تاجیک، ۳، ۶،
 کلیساهای شرق مسیحی، ۳۱۸،
 کلیسای انجیلی حلب، ۳۱۹،
 کلیله و دمنه، ۲۵،
 کلینی، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۶،
 کلینی، محمد بن یعقوب، ۲۸۲،
 کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی، ۲۵۰،
 کمال الدین (تألیف ابن بابویه)، ۲۲۸،
 کمال الدین محمد خازن (وزیر)، ۸۶۸،
 کمال آباد، ۴۵۸،
 کمانگران (ناحیه)، ۲۲،
 کمبل (کلنل)، ۹۸۳-۹۸۴،
 کمرجه (شهر)، ۱۵۸،
 کمیته امداد امام خمینی (ره)، ۵۲۴،
 کمیته آهن، ۶۷۵،
 کمیته دفاع ملی، ۸۸۵،
 کمیته فولاد، ۶۷۵،
 کنت برادفورد، ۵۶۱،

- کنت دو مونت فرد (مستشار ایتالیایی)، ۸۹۲-۸۹۴
کنده، ۱۰۹
کنستابل (کاپیتان)، ۹۵۰
کنگ / گنگ (بندر)، ۶۴۱-۶۴۲، ۱۰۲۴-۱۰۲۵، ۱۰۲۸، ۱۰۳۰
کنگان (بندر)، ۱۰۲۵
کنگره جهانی پست، ۴۴۵
کوت، ادوارد، ۶۱۶
کوت عبدالله (منطقه)، ۷۴۷
کوچصفهانی، ۴۶۶، ۴۶۸
کودتای ۱۲۹۹، ۷۰۷، ۸۶۵، ۸۸۶، ۸۹۷-۸۹۸
کودتای ۲۸ امرداد، ۴۸۶
کودتای ۳ اسفند، ۵۴۸
کودونر، جان. او، ۵۵۹
کودین (مورخ)، ۱۳۳
کوراوغلو / گورگولی / گورزاد (داستان)، ۳۲-۳۴
کوراوغلو، ۴، ۳۳
کورت لیندن بلات، ۵۸۷
کورس، عیسی، ۵۶۰
کورش شاه هخامنشی، ۹۰، ۹۱۴-۹۱۵، ۹۹۴، ۹۹۸
کوساگلین / کوسا (مراسم)، ۷۵
کوسماس، ۹۲۱، ۱۰۰۲-۱۰۰۳
کوفه، ۱۰۸-۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۴۵، ۱۵۲، ۲۲۹-۲۳۰، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۸۱، ۳۷۹، ۶۱۱، ۱۰۱۵
کوفیان، ۱۲۴-۱۲۵، ۲۳۸
کوک (کشتی)، ۱۰۲۷
کوکلان، ترکمان‌ها، ۸۷۸
کول (جشن)، ۷۵
کولاب (در تاجیکستان)، ۷، ۱۱، ۲۲، ۳۳
کولاک، ولادیمیر، ۵۸۶
کولالان (منطقه)، ۹۱۹، ۱۰۰۰۰
کولم‌لی (منطقه)، ۱۰۰۷
کوه مبارک (بندر)، ۹۳۴
کوپیر، فرانسیسکوس، ۳۵۰
کویت، ۹۱۶، ۹۵۲، ۹۸۱
کهگیلویه، ۶۸۵
کیانی (دوره)، ۴۲، ۷۵
کیج (بندر)، ۹۳۴
کیخسرو، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۶۷، ۹۱، ۹۳، ۴۶۷
کیش (جزیره)، ۹۳۰-۹۳۲، ۹۳۸-۹۳۹، ۹۷۸، ۹۸۰
۹۹۴، ۱۰۱۰-۱۰۱۲، ۱۰۱۴-۱۰۱۵، ۱۰۳۰
۱۰۳۳
کیکاووس (شخصیت اساطیری)، ۹۴
کیلیکه‌ای‌ها، نیروی دریایی، ۹۹۶
کیمیای سعادت، ۵۲
کین‌خوازیه (از آل باوند)، ۲۰۶
کیومرث (شخصیت اساطیری)، ۲۰، ۴۵، ۴۸، ۷۲
کیسم گیلان، ۲۷۵
کیسمی، سید ابوالرضا، ۲۷۵
کرمانی، ترمه، ۴۳۸
کشمیری، ترمه، ۴۳۸
گابریل فراند، ۱۰۰۴
گاردان، ژنرال، ۸۵۸-۸۵۹، ۸۶۶
گالیسی، ۶۳۷
گامبرون (بندر)، نک: بندرعباس
گاوزرد (از افسانه‌های تاجیکی)، ۲۵
گاواره (جشن)، ۷۵
گبره (منطقه)، ۹۱۸
گبرها، نک: زرتشتیان ایران
گجرات، ۹۳۴-۹۳۵، ۱۰۱۵-۱۰۱۶
گچساران، ۷۴۷
گدروزیا (منطقه)، ۹۱۵، ۹۱۷
گدس (سفیر)، ۷۰۲
گران (پزشک)، ۳۲۲
گران کایر (ژنرال)، ۹۶۸-۹۶۹
گران‌دوک میشل پاولوویچ، ۸۶۲
گرجستان، ۱۹۱، ۳۱۳، ۶۴۲، ۶۹۳، ۶۹۷، ۸۴۲، ۸۴۸
گرجستانی، پرویز، ۵۵۷
گرچی (نژاد)، ۶۹۷، ۸۴۱، ۸۵۶، ۸۶۹
گردیزی، ۶۵، ۷۰
گردیز، ۱۷۲

- گرگ و روباه (از افسانه‌های تاجیکی)، ۲۵
 گرگان، ۱۲۸، ۱۹۱، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۶۷-۲۷۱، ۲۷۶، ۴۵۴، ۴۷۷، ۵۸۴، ۸۷۸
 گرگانی (شاعر)، ۴۱۸
 گروه صنعتی بلا، ۵۹۳
 گرهِه (بندر)، ۹۱۶-۹۱۷، ۹۲۱، ۹۹۸-۹۹۹
 گری، ادوارد، ۶۲۳، ۶۲۶-۶۲۷، ۶۴۱، ۶۴۵
 گریفین، سرلیل، ۵۶۶
 گریگوری شانزدهم، پاپ، ۳۱۸
 گرینول، والپول، ۵۶۶
 گرینوی (مدیرعامل کمپانی)، ۶۲۶، ۶۳۴-۶۳۶، ۶۵۵
 ۶۵۸-۶۵۹، ۶۶۶، ۶۹۵-۶۹۷، ۷۰۴-۷۱۷، ۷۱۸
 ۷۲۳، ۷۹۸
 گرینه‌هاوس، ۷۵۲
 گزارش شرق، ۹۳۸
 گسترخ (شرکت)، ۵۱۳
 گشتاسب شاه، ۴۸، ۶۶، ۹۱
 گل سرخ (جشن)، ۷۸
 گلاسکو، ۶۲۱
 گلبنگیان، ۷۴۹
 گلپری (از بدیهه‌سرایی‌های تاجیکی)، ۱۷
 گلچند، ۸۴۸
 گل‌ریزان (جشن)، ۷۸
 گلستان (عهدنامه)، ۸۵۷، ۸۵۹
 گلستان (قصر)، ۴۴۶، ۴۶۵
 گلستانه، ابوالحسن، ۱۰۳۲
 گلشائیان، ۵۲۰، ۷۱۱-۷۱۴، ۷۳۹
 گلیراپ، سرهنگ سوئدی، ۶۷۷
 گمرک، انبار توشه، ۵۱۸
 گناوه، ۲۸۱
 گنبد کاووس، ۵۸۴
 گنجی، منوچهر، ۵۶۴
 گنزاربا، ۴۰۱، ۴۰۵-۴۰۶
 گنزاربا، ۴۰۸
 گنوسی، آموزه‌ها، ۳۲۴، ۳۳۸-۳۳۹، ۳۴۱-۳۴۳
 ۳۵۸، ۳۶۷
 گوا (بندر)، ۹۴۲، ۱۰۱۷، ۱۰۲۴
 گوادر (منطقه)، ۴۵۳، ۴۵۶، ۹۳۴، ۹۳۸، ۹۴۳
 گواشیر، نک: کرمان
 گوینو، ۹۷
 گودرز (شخصیت اساطیری)، ۹۴
 گوروشنکو، را.ک.ن، ۳۲۲
 گولدسمیت، ۴۶۰
 گومیلف، ۳۲۴
 گونه زرزن (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۸
 گوهرشاد، ۲۰۷
 گی موازان، ۵۵۹
 گیخاتو خان مغول، ۲۰۲، ۴۲۱، ۵۳۲، ۱۰۱۳
 گیس (منطقه)، ۱۰۰۷
 گیل، ۶۰، ۸۳۴
 گیلان، ۶۰، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۱۳، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۶۵-
 ۲۶۶، ۲۶۹-۲۷۹، ۴۴۰، ۴۵۳، ۴۶۶-۴۶۷
 ۴۸۰، ۵۲۰، ۶۸۰، ۶۴۱، ۵۸۰-۶۸۱، ۶۹۴، ۷۰۹
 ۸۴۸، ۸۶۴
 گیلیک (کشتی)، ۹۸۱
 گیوک خان مغول، ۴۱۸
 لاتین (خط)، ۴۴۲
 لاتینی، الفبا، ۳
 لاجوردی، حبیب، ۵۶۲
 لاجوردی، سید محمود، ۵۵۹
 لاجوردی، قاسم، ۵۵۹
 لار، ۹۳۸، ۱۰۲۵
 لارستان، ۷۸۵، ۱۰۱۶-۱۰۱۷
 لارک (جزیره)، ۹۳۴، ۹۷۴، ۹۷۷، ۹۸۱
 لاری، محمدمهدی، ۵۵۸
 لاری‌زاده، محمدمهدی، ۵۶۳
 لازیکا، ۱۰۰۳
 لافت (بندر)، ۹۲۶
 لاکهارت، دنیس پاول، ۵۵۹
 لالش (منطقه)، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۴۳-۳۴۴، ۳۵۸
 ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۵-۳۸۶، ۳۸۸
 لاله‌زار (باغ)، ۴۴۶

- لاله‌زار (خیابان)، ۴۴۶
 لانگ (معاون وزیر امور خارجه آمریکا)، ۶۵۴
 لانگریگ، ۷۲۴
 لاوان / شیخ شعیب (جزیره)، ۹۸۰، ۱۰۰۷
 لاهیجان، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۷۱، ۲۷۹، ۵۸۴
 لاهیجی، شمس‌الدین، ۲۱۰، ۲۱۳
 لبنان، ۵۲۳
 لحسا، ۹۳۴-۹۳۵
 لرو و بختیاری، عشایر، ۶۲۳-۶۲۴
 لرد بابر، ۵۵۸
 لرد فیشر (دریاسالار)، ۶۲۷
 لرد کنت، ۵۶۶
 لرستان، ۹۵، ۶۸۵، ۷۶۳، ۸۴۸، ۸۵۴، ۹۳۳
 لرها، ۹۶، ۶۹۰، ۸۵۵
 لطیف خان (فرمانده نیروی دریایی)، ۹۴۵
 لطیفه‌ها، ۴
 لغت فرس، ۷۰
 لمایه (قبیله)، ۱۴۲
 لمعه، ۲۰۵
 لنجا (منطقه)، ۲۶۶
 لنچافسکی، ۷۱۱، ۷۱۳
 لندن، ۴۵۲، ۴۷۱، ۴۷۹، ۵۳۵، ۵۵۰، ۵۵۶-۵۵۵
 ۵۶۲، ۵۶۶-۵۶۷، ۵۸۴، ۶۱۶، ۶۲۱، ۶۲۴-۶۲۵
 ۶۳۰-۶۳۱، ۶۳۵-۶۳۶، ۶۴۵، ۶۵۱-۶۵۲، ۶۵۵
 ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۷۱، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۶-۶۹۸
 ۷۱۹-۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۷، ۷۲۹-۷۳۰، ۷۳۲
 ۷۳۸-۷۳۹، ۷۴۶-۷۴۷، ۷۵۱، ۷۵۸-۷۶۰، ۷۶۵
 ۷۶۸، ۷۷۰-۷۷۱، ۷۷۳-۷۷۶، ۷۸۱-۷۸۲، ۷۸۴
 ۷۸۶-۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۲، ۷۹۷-۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۳
 ۹۴۳، ۹۸۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۷
 لنگا (شهر)، ۲۷۲
 لنگه (بندر)، ۴۴۵، ۴۵۳، ۹۴۸، ۹۷۴-۹۷۸، ۹۸۰
 ۹۸۳-۹۸۴، ۱۰۲۴-۱۰۲۵، ۱۰۳۲-۱۰۳۳، ۱۰۳۶
 لنین، ۶۴۲
 لواته (قبیله)، ۱۴۲
 لواف (سیاستمدار روس)، ۶۴۲
 لوریمر، جان گوردن، ۹۵۱
 لوزان، ۷۲۸، ۷۳۳، ۷۳۹-۷۴۱، ۷۶۹-۷۷۰، ۷۸۱
 لوس، سر ویلیلم، ۵۵۸
 لوک، وایت (سروان)، ۳۲۰، ۹۵۰
 لوید، سر جان، ۷۲۸
 لوین (فولکلورشناس روس)، ۳، ۲۵-۲۶
 لویی چهاردهم، ۳۲۰
 لوئچیو، ژاکوب پنتیوم دی، ۹۳۹
 لوئیس پلی (سرهنک)، ۹۵۰
 لهستان، ۶۲۱، ۸۶۱
 لهستانی‌ها، ۴۸۳، ۸۶۱
 الله‌قلی خان (سردار)، ۸۷۰
 اللهیار صالح، ۷۱۳
 لی بن عباس جراذینی، ۲۳۹
 لیاخف (کلنل)، ۵۴۷، ۸۶۳
 لیان (بندر)، ۹۱۴، ۹۹۴
 لیبریا، ۶۵۲-۶۵۳
 لیبی، ۹۲۸
 لیره (پول)، ۵۳۴
 لیریکه خلق تاجیک، ۱۰
 لیره انگلیسی (پول)، ۵۳۲-۵۳۳
 لیکی‌ها، نیروی دریایی، ۹۹۶
 لیندن بلات (رئیس بانک ملی)، ۵۱۹، ۷۷۸، ۷۸۶
 لینک لیترز (موسسه)، ۶۵۵، ۶۵۹
 لئودی گرایس، ۵۶۲
 ما بین‌الهشامین، ۲۳۶
 ماتسوخ، ردولف، ۴۰۰، ۴۰۲
 ماتم (از مرثیه‌های تاجیکی)، ۱۸
 ماچول (بندر)، ۱۰۱۵
 ماخروز / ماهروز (بازار)، ۴۱۷
 مادرید، ۴۴۵
 مادها، ۶۷، ۹۹۵-۹۹۶
 مارتا (دختر اوزون حسن)، ۲۰۸
 ماردین، ۳۲۰
 مارکوپولو، ۴۳۶
 مارلینگ (وزیر مختار انگلیس)، ۶۳۵، ۶۴۶

- ماری، آناستاز، ۳۴۰
 ماریوت (نماینده داری)، ۶۱۶-۶۱۷
 مازندران، ۵۶، ۶۸، ۷۵، ۷۷، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۴۴۰، ۴۵۳، ۴۸۰، ۵۲۱، ۵۶۴، ۵۷۸، ۵۸۰، ۶۴۱، ۶۹۳-۶۹۴، ۸۰۵، ۸۴۸، ۸۵۵-۸۵۶، ۸۵۸
 ۸۶۴، ۸۷۴، ۱۰۲۷
 مازندرانی، میرزا شفیع، ۸۷۴
 مازنس (راهنمای دریایی ایران)، ۹۱۵، ۹۹۸
 مازیار (قیام)، ۸۳۱
 ماسایوشی اوئدا، ۵۵۹
 ماسبذان، ۱۱۲
 ماشاءالله خان کاشی، ۶۴۸، ۶۸۰
 ماشوه (کشتی)، ۱۰۲۱
 ماکاس، گوگو (خاورشناس مجار)، ۳۳۸، ۳۶۰
 مالابار، ۹۳۵، ۱۰۰۷
 مالاریا (بیماری)، ۶۷۰
 مالتا (افسر ایتالیایی)، ۸۸۱
 مالک بن فهم (از روسای قبیله ازد)، ۹۱۸
 ماما /ام رشن، ۳۷۴، ۳۸۸
 ماماتین (نزدیک اهواز)، ۶۲۳
 مأمون، خلیفه عباسی، ۴۹، ۵۲، ۱۳۱، ۱۶۱، ۱۶۳-۱۶۴، ۲۲۹، ۲۸۱، ۳۹۷-۳۹۸، ۴۳۳، ۸۳۱، ۸۳۳
 مامه شیروان (از خدایان ایزدی‌ها)، ۳۸۸
 مانو (جنگ)، ۱۴۳
 مانو (منطقه)، ۱۴۳
 مانوی (دین)، ۴۰۳
 مانویان، ۷۷، ۴۱۸
 مانوی‌شناس، محققان، ۴۰۳
 مانی (پیامبر)، ۷۷، ۴۰۲-۴۰۳
 ماوراءالنهر، ۹۸، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۹۲، ۱۹۴-۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۱-۲۱۲، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۴-۲۶۵، ۲۸۱-۲۸۲، ۲۸۴، ۴۱۵، ۴۱۷-۴۱۸، ۴۳۳، ۴۳۵، ۶۰۹، ۶۴۲، ۸۳۰، ۸۳۲-۸۳۴، ۸۳۷، ۸۴۲، ۸۴۴-۷۴۵
 ماه (از ستارگان هفتگانه در اندیشه منداییان)، ۳۹۸
 ماهشهر، ۴۰۳
 مایلز (سرهنک)، ۹۵۰
 مبالغه مستعار، ۶۴۴
 میرد، ۱۴۴، ۱۵۱
 متفقین، ۴۷۰، ۴۷۴-۴۷۵، ۴۸۱-۴۸۳، ۵۶۹، ۵۸۳
 ۶۵۲-۶۵۳
 متکلمان امامیه، مکتب، ۱۹۳
 متمم قانون اساسی مشروطه، ۲۲۵
 متنهای یغنائی، ۴
 متوکل بن هارون ثقفی، ۲۶۴
 متوکل، خلیفه عباسی، ۴۸-۴۹، ۵۲، ۲۶۴
 متین‌دفتری، ۴۷۵، ۷۱۲
 مثبت (فرقه)، ۲۶۲
 مجار (نژاد)، ۳۳۸، ۳۶۰
 المجالس المؤیدیه، ۲۸۳
 مجاهد، سید محمد، ۲۲۴
 مجتهد شوشتری، آقا سید علاءالدین، ۶۲۱
 مجدالدین عبدالمجید ابن عبدالغفار استرآبادی، ۲۷۰
 مجدالدین محمد بن محمد بن مانگدیم، ۲۶۷
 مجدالملک براوستانی (مستوفی)، ۸۷۲
 مجدالملک یزدی، ۴۱۹
 مجسمه /مومباسا (بندر)، ۱۰۱۶
 مجلس سنا، ۵۵۱، ۵۷۶
 مجلس شورای اسلامی، ۵۹۳
 مجلس شورای ملی، ۴۵۰، ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۷۳، ۵۱۴، ۵۴۶-۵۴۷، ۵۵۰-۵۵۱، ۵۷۲-۵۷۳، ۵۷۶، ۵۸۶، ۶۲۶، ۶۵۰، ۶۹۹-۷۰۰، ۷۰۴-۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۱-۷۱۲، ۷۲۳، ۷۳۴، ۷۴۵-۷۴۶، ۷۶۲، ۷۷۴، ۷۸۴، ۷۸۹-۷۹۱، ۸۰۳، ۸۶۵، ۸۷۹، ۸۸۱-۸۸۲، ۸۹۴
 مجلس شورای ملی، دوره اول، ۶۳۲
 مجلس شورای ملی، دوره چهارم، ۵۷۴، ۶۸۷-۶۸۸، ۷۰۹
 مجلس شورای ملی، دوره نهم، ۷۹۹-۸۰۱
 مجلس شورای ملی، نمایندگان، ۴۸۵
 مجلسی، محمدباقر، ۲۲۰-۲۲۱، ۲۵۷-۲۵۸
 مجلسی، محمدتقی، ۲۱۹
 مجمع‌الفائدة والبرهان، ۲۱۶

- المجموع الفقہی فی فقہ المؤید باللہ، ۲۷۴
مجموعه رسائل شیخ علاءالدوله سمنانی، ۴۲۰
مجوس، ۳۴۰
مجهولیه (از فرق خوارج)، ۱۷۰
مجید قاسمی، ۵۹۷
مجیدی، محمد، ۵۶۱، ۵۶۳
محاسب الممالک / شیبانی، ۴۶۶
محبوب بن رحیل، ۱۳۶-۱۳۷
محتشم السلطنه (وزیر امور خارجه ایران)، ۶۳۳، ۶۴۸، ۶۸۰، ۶۹۸
محسن بن محمد بن کرامه حاکم چشمی، ۲۶۵
محقق حلّی، ۲۴۵، ۲۴۸
محقق کرکی / علی بن عبدالعلی، ۲۱۴-۲۱۶، ۲۱۸
محمد (ص)، ۳۰، ۴۳، ۵۳، ۷۹، ۹۷، ۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲-
۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۸،
۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۴، ۳۱۸، ۳۲۸، ۳۳۲
۳۶۹، ۳۷۶-۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۱، ۱۰۰۶
محمد ابونصر عضد، ۵۵۹
محمد اسماعیل خان چاپارچی باشی، ۴۳۸
محمد بن ابراهیم کندی، ۱۳۷-۱۳۸
محمد بن احمد حارثی ساوه، ۱۹۲
محمد بن احمد محمودی، ۲۳۰
محمد بن احمد نسفی، ۲۸۲-۲۸۳
محمد بن اسلم طبری، ۲۳۸
محمد بن اسماعیل داوودی، ۲۷۷
محمد بن اغلب، ۱۴۳
محمد بن اورمه قمی، ۲۴۰
محمد بن بحر رهنی کرمانی، ۲۳۴-۲۳۵
محمد بن بحر رهنی، ۲۲۷، ۲۴۰
محمد بن بشر سوسنگردی، ۲۳۴، ۲۳۵
محمد بن تکش، خوارزمشاه / اسکندر ثانی، ۸۴۲
محمد بن جریر بن رستم طبری، ۲۳۵
محمد بن حسن صفار قمی، ۲۲۷، ۲۴۰
محمد بن رزق، ۱۶۱، ۱۶۴
محمد بن رستم حضرمی، ۲۶۸
محمد بن رستم، ۲۶۵
محمد بن سلیمان دیلمی، ۲۳۸
محمد بن سنان، ۲۳۸
محمد بن عبدالرحمان بن قبه رازی، ۲۳۴-۲۳۵
محمد بن عبدالله (نواده زراره)، ۲۳۰
محمد بن عبدالله بن مملک، ۲۳۵
محمد بن علی صاحب الطاق، ۲۶۲
محمد بن عمید کاتب خراسانی، ۸۴۰
محمد بن فلاح مشعشعی، ۲۱۱
محمد بن قاسم بن علی صوفی، ۲۶۴
محمد بن محمد زمان کاشانی، ۲۲۳
محمد بن مسعود عیاشی، ۲۳۲
محمد بن موسی بن عبدویه قزوینی، ۲۸۳
محمد بن موسی خوارزمی، ۲۶۴، ۲۶۸
محمد بن موسی سمان همدانی، ۲۴۰
محمد بن موسی شریقی، ۲۳۹
محمد بن نصیر، ۲۳۸-۲۳۹
محمد بن یزید، ۱۶۷
محمد بن یعقوب هوسمی، ابوجعفر، ۲۷۵
محمد بن یوسف اطفیش، ۱۳۹
محمد پسر اسماعیل بن جعفر (ع)، ۲۸۰، ۲۸۲
محمد پسر سلطان محمود غزنوی، ۸۳۶
محمد خاتون آبادی، ۲۲۱
محمد خان بلوچ، ۹۴۵، ۱۰۲۶
محمد خدابنده، شاه صفوی، ۲۱۶
محمد خوارزمشاه، سلطان، ۸۴۲
محمد دامغانی، ۲۵۹
محمد رستم‌داری، ۲۱۶
محمد شاه قاجار، ۲۲۴، ۵۳۳، ۵۳۷، ۸۵۹-۸۶۰،
۸۷۴، ۹۷۱، ۱۰۳۴-۱۰۳۵
محمد میرزا (از امیرزادگان آق قویونلو)، ۲۱۰
محمد میرزا، شاهزاده قاجار، ۹۷۹
محمد نوید، ۵۵۶
محمد یگانه، ۵۹۷
محمد ابراهیم رهنمای چیت‌ساز، ۵۵۶
محمد اسماعیل خواجویی مازندرانی، ۲۲۳
محمداف، نیاز، ۳

- محمد امین استرآبادی، ۲۱۷
 محمد باقر (ع)، ۸۰، ۹۵، ۱۸۹، ۲۲۸
 محمد تقی برغانی، ۲۵۹
 محمد تقی خان (بیگلریگی فارس)، ۱۰۲۹-۱۰۳۰
 محمد تقی خان پسیان (کلنل)، ۶۸۰-۶۸۱، ۷۰۷
 محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی، ۲۲۴
 محمدرضا شاه پهلوی، ۴۵۸، ۴۷۵، ۴۸۵، ۵۵۱، ۷۶۹
 محمد زمان خان کلانتر، ۸۸۸
 محمد علی بهبهانی کرمانشاهی، ۲۲۳
 محمد علی پاشا، ۱۰۳۶
 محمد علی خان / محمد علی نظمیه (رئیس نظمیه)،
 ۸۹۱-۸۹۲
 محمد علی شاه قاجار، ۴۴۳، ۴۴۷، ۵۷۲، ۵۸۷، ۶۸۸-
 ۶۸۹، ۸۶۳، ۸۶۶، ۸۹۴-۸۹۵
 محمد کاظم خراسانی، ۲۲۵
 محمد لطیف خان دریاییگی، ۹۴۵، ۱۰۲۶-۱۰۳۰
 محمد مهدی ملکالتجار، ۹۷۵
 محمد ولی خان خلعتبری / سپهسالار اعظم، ۶۹۳-
 ۶۹۴، ۸۹۵
 محمدیه (از فرق)، ۱۶۱، ۱۶۸، ۲۳۹
 محموره، ۴۴۵، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۹۱،
 ۷۵۲، ۸۵۴
 محمود افغان، ۲۲۱-۲۲۲
 محمود امیر سلیمانی، ۵۵۵
 محمود بایزیدی، ۳۵۱-۳۵۲
 محمود بن نصر خراسانی، ۱۳۷
 محمود جم / مدیرالملک، ۶۷۵، ۶۹۲
 محمود خان کلانتر، ۸۹۱
 محمود، سلطان غزنوی، ۷۲، ۴۳۳، ۸۳۲، ۸۳۵-۸۳۷،
 ۸۴۰، ۸۶۸
 محمودی (ایل کرد)، ۳۱۶
 محمودی، ابوالحسن، ۲۳۲
 محوسه (همسر معاویه)، ۳۷۹
 محیط محمودی، علیرضا، ۵۸۶
 المحيط بالامامة، ۲۷۵
 مخبرالدوله، علیقلی خان، ۴۴۶-۴۴۹، ۱۰۳۷
 مخبرالسلطنه، مهدیقلی خان هدایت، ۴۴۳، ۷۰۷،
 ۷۲۳، ۷۶۳، ۷۷۸-۷۷۹، ۷۸۷-۷۸۸، ۷۹۹، ۸۸۶
 مختار بن ابی عبیده، ۱۲۱، ۸۳۰
 مختصر الرسالة الحیدریة فی فقه الصلوات الیومیة، ۲۶۰
 مخلد ابن کیداد، ابویزید، ۱۴۴
 مداین، ۱۲۱، ۴۰۲
 مدرس، ۶۷۱-۶۷۲، ۶۸۰
 المدونة الصغری، ۱۳۹
 المدونة، ۱۳۸-۱۳۹
 المدونة الکبری، ۱۳۹
 مدیاریم (جشن)، ۶۲
 مدیترانه (دریا)، ۴۵۱-۴۵۲، ۹۱۳-۹۱۴، ۹۴۶، ۹۹۳-
 ۹۹۷، ۱۰۰۹، ۱۰۱۶
 مدیرالملک (مترجم)، ۸۹۵
 مدینه، ۹، ۳۸۰
 مدیوزرم (جشن)، ۶۱
 مدیوشم (جشن)، ۶۱-۶۲
 مذاهب/نریذیة، ۲۶۶
 مراد بیک (از امیرزادگان آق قویونلو)، ۲۱۰
 مراد چهارم، سلطان عثمانی، ۳۲۰
 مراغه، ۴۱۹، ۴۲۱، ۵۸۴، ۸۴۴
 مراکش، ۱۰۱۵
 مرآة البلدان، ۸۶۲
 مرید (محلہ در بصره)، ۱۱۵
 مرتضوی، تقی، ۵۵۷
 مرتضوی، سید مرتضی، ۴۶۵
 مرتضی خان ممتازالملک، ۵۷۳
 المرجع (مسجد)، ۳۱۵
 مرجئه، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۰
 مرداس بن ادیه، ابویلال، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹،
 ۱۲۹
 مرداوید زیاری، ۷۲، ۸۳۸
 مردگان (عید)، ۷۷
 مردم گیاه (گاهنامه)، ۴
 مرزبان بن محمد بن مسافر، ۱۴۹
 مرشد بالله (عالم زیدی)، ۲۶۷

- المرشد، ۱۵۰
مرعشیان / قوامیه (سلسله)، ۲۰۵-۲۰۶
مرکز اسناد ریاست جمهوری ایران، ۷۳۹
مرکز ایران‌شناسی قفقاز (انتشارات)، ۳۳۹
مرگان، ژاک د، ۶۱۵-۶۱۶
مرو، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۳۰-۲۳۲، ۲۶۴
مروالرو، ۲۳۲
مروان ابن حکم، ۳۷۱، ۳۸۱
مروانیان، ۱۲۳، ۳۸۱
مروانیه، ۳۱۶
مروج الذهب، ۱۵۲
مروود، ۲۸۱
مربخ (از ستارگان هفتگانه در اندیشه منداییان)، ۳۹۸
مریم صفی‌نیا / مقدم، ۵۶۲
مزدیسنی، سال، ۴۳
مزنیکان، ۱۰۰۰
مزنیکان، نک: عمان
مزون، نک: عمان
مسافر بن اسماعیل، ۳۷۱
مسافر بن کثیر قصاب، ۱۴۷
المسألة الباهرة فی تفضیل الزهراء الطاهرة، ۲۴۳
مسالك الافهام، ۲۱۴
المسالك والممالك، ۴۳۲
مسائل فی المعدوم والاحوال، ۲۴۳
المسائل والجوابات، ۲۳۵
مسائل الامامة، ۱۵۷
المسائل الجرجانية، ۲۴۱
المسائل الخوارزمية، ۲۴۱
المسائل الديلمية، ۲۴۱
المسائل الرازية، ۲۴۱-۲۴۲
المسائل السروی، ۲۴۱
المسائل الصاغانية، ۲۴۱
المسائل الطبرية، ۲۴۱
المسائل الطوسية، ۲۴۱
المسائل الناصريات، ۲۶۸
المسترشد، ۲۳۴
- المسترشد فی الامامة، ۲۳۵
مستر گلامان، ۵۷۴
مستشارالدوله صادق تبریزی، ۶۴۸، ۶۸۰
مستعلویه (از اسماعیلیان)، ۲۸۴-۲۸۵
المستعلی بالله / احمد (خلیفه فاطمی)، ۲۸۴
مستنصر (خلیفه فاطمی)، ۲۸۳-۲۸۴
مستوفی، ۶۴۸-۶۴۹، ۶۹۲
مستوفی الممالک، ۵۷۳، ۵۸۷، ۶۷۹، ۶۸۹، ۶۹۰-
۶۹۲، ۸۹۵
مسجد سلیمان، ۵۶۷، ۶۱۲، ۶۲۱، ۶۲۳-۶۲۵، ۶۲۷-
۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۴۱، ۷۱۶
مسچاه (ناحیه)، ۸
مسعود بن عمرو عتکی، ۱۱۵
مسعود خان کیهان (سرگرد)، ۶۷۵-۶۷۶، ۶۷۹، ۸۶۴
مسعود، سلطان غزنوی، ۷۲، ۹۱، ۴۳۳-۴۳۴، ۸۳۷
۸۴۰-۸۴۱، ۸۶۸-۸۶۹
مسعودی (مؤلف اثبات الوصیه)، ۲۲۷
مسعودی، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۷۲، ۳۹۹، ۶۱۰
۹۲۵، ۹۲۷، ۱۰۰۶-۱۰۰۷
مسعودی، علی اصغر، ۵۸۶
مسعودیه (شرکت)، ۵۴۴
مسقط، ۹۲۳، ۹۳۹، ۹۴۱-۹۴۲، ۹۴۴-۹۴۵، ۹۴۸
۹۵۰-۹۵۱، ۹۷۵، ۱۰۰۷، ۱۰۲۳-۱۰۲۴، ۱۰۲۷
۱۰۲۹
مسقط، امام، ۹۴۸، ۹۶۸، ۹۷۰-۹۷۱، ۹۷۴، ۹۷۹
۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۲۹، ۱۰۳۲، ۱۰۳۶
مسکان (فرماندار)، ۱۰۰۶
مسکو، ۳۳، ۴۵۷، ۵۸۰، ۶۴۲، ۷۷۳، ۸۴۸
مسلم بن عبّیس، ۱۱۶
مسلم بن محمد غزنوی، ۲۶۵
مسلمان، جغرافی دانان، ۴۱۶
مسلمان، سپاهیان، ۴۱۶
مسلمان، عرفا، ۳۶۹
مسلمان، مورخان، ۴۰۲، ۴۱۶
مسلمانان، ۳۰، ۴۳، ۷۸-۷۹، ۹۱، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۳-
۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۵، ۳۱۷

۶۸۰، ۶۸۳، ۶۸۸-۶۸۹، ۶۹۱-۶۹۲، ۶۹۵، ۷۰۴.

۷۰۶-۷۰۷، ۷۸۸، ۹۸۵

مشيرالدوله/ ميرزا حسين خان قزوینی، ۴۴۱، ۸۹۱

المصباح في اثبات الامامة، ۲۸۳

مصباح زاده، مصطفى، ۵۵۹

مصحف رش/ كتاب سياه، ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۵۹

مصدق، محمد / مصدق السلطنه، ۴۷۰، ۴۸۵-۴۸۶،

۵۱۶، ۶۸۰، ۷۰۱، ۷۰۳-۷۰۴، ۷۰۷، ۷۲۸، ۷۴۹

مصر، ۹۰، ۱۴۲، ۲۰۱-۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۲، ۴۴۴، ۴۷۱،

۶۰۹، ۹۱۳-۹۱۴، ۹۱۶، ۹۲۱، ۹۲۳، ۹۳۶، ۹۴۷،

۹۵۰، ۹۹۵، ۹۹۷، ۱۰۰۳، ۱۰۰۵

مصری، تقویم، ۴۹

مصريان، ۴۹، ۹۳، ۴۱۹، ۹۹۶

مصطفى (از اهل حق)، ۲۵۵

مصطفى بن عبدالله كاتب جلبی / حاجی خلیفه، ۹۴۴

مصطفى پاشا، ۳۱۷

مصعب بن زبیر، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۲۳

مضر (شهر)، ۳۹۷

مضر (قبيله)، ۱۰۹-۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۷

مطالع الانوار، ۲۰۱

مطرح (شهر)، ۱۰۲۴

مطوعه، گروه، ۱۶۳-۱۶۵، ۱۷۱،

مظفرالدين شاه قاجار، ۲۲۵، ۴۴۳، ۴۶۶، ۴۷۲، ۵۳۳،

۵۶۷، ۵۷۱، ۶۱۵-۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۳، ۸۶۳، ۸۷۵،

۸۹۴، ۹۸۵، ۱۰۳۸

مظفری، عصر، ۴۶۵

معارك برادر مهلب، ۱۱۹

معالم (تأليف ابن شهر آشوب)، ۲۴۳

معاون، هوشنگ، ۵۶۲

معاويه بن سفیان، ۵۲، ۶۰، ۳۷۹، ۳۸۱، ۴۱۶، ۴۳۱،

۸۸۷

معاهدة صلح عمومی، ۹۴۷

معبد بن عبدالرحمان، ۱۶۸

معتزله، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۱، ۲۲۹، ۲۳۲-۲۳۶، ۲۴۵،

۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۶،

معتزلی، قاضی عبدالجبار، ۲۶۲، ۲۶۶-۲۶۷، ۲۷۲

۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۵۱-۳۵۲، ۳۵۷،

۳۷۹، ۳۸۲-۳۸۳، ۳۹۸، ۴۱۶-۴۱۸، ۴۲۰-۴۲۲،

۵۱۴، ۵۶۷، ۶۴۳، ۸۳۱، ۸۳۳، ۸۵۶، ۸۹۵،

۹۲۲-۹۲۳، ۹۳۶-۹۳۸، ۹۴۰-۹۴۲، ۱۰۰۴-

۱۰۰۵، ۱۰۰۸، ۱۰۱۷-۱۰۱۸، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴

المسموعة، ۲۱۴

مسند ربع، ۱۳۹

مسند زيد، ۲۶۵، ۲۷۹

مسندم (دماغه)، ۹۱۵

مسیحی نسطوری، ۴۱۹، ۱۰۰۲

مسیحیان، ۷۳، ۷۸، ۲۰۴، ۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۵،

۳۳۷، ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۷۹، ۴۱۸-۴۲۰، ۴۲۲،

۸۹۵، ۹۲۱، ۱۰۰۳

مسیحیت، ۱۱۰، ۳۱۸-۳۱۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۷،

۳۵۷، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۱۸

مسیو شتال روسی، ۴۴۲

مسیو لاورس (رئيس اداره پست)، ۴۴۳

مش و مشیانه، ۵۹

مشار السلطنه، ۷۰۱

مشارك انوار اليقين في اسرار امير المؤمنين (ع)، ۲۵۶-

۲۵۸

مشاور السلطنه، ۶۸۰

مشاور الممالك، عليقلي، ۶۴۵، ۶۴۹

مشتري، ستاره، ۴۷، ۳۹۸

مشرق زمين، مردم، ۲۷

مشروطه، انقلاب، ۴۵۰، ۴۶۰، ۴۶۳-۴۶۴، ۵۷۲،

۶۳۹، ۸۹۵، ۹۸۵-۹۸۶

مشروطه طلبان، ۲۲۵، ۵۷۲

مشروطيت، ۲۲۵، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۴، ۵۴۵-۵۴۷،

۵۶۷-۵۶۸، ۵۷۱، ۵۸۶، ۶۲۳، ۶۳۲، ۷۹۱، ۸۶۶،

۸۷۸-۸۸۰، ۸۹۴، ۹۴۹

مشعشى (خاندان)، ۲۰۸

مشهد اردهال، ۹۵

مشهد، ۲۵۰، ۲۵۹، ۴۴۸، ۴۶۱، ۴۵۶، ۴۶۶، ۴۷۷،

۵۲۰، ۵۳۸، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۳، ۷۱۳، ۸۶۵

مشيرالدوله پيرنيا، ۶۱۶، ۶۵۸، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۷۹-

- معتصم، خلیفه عباسی، ۱۹۶، ۲۶۴
 معتضد، خلیفه عباسی، ۴۸-۴۹، ۸۳۲
 معتمد، خلیفه عباسی، ۴۳۲، ۸۳۲
 معتمدالتجار (نماینده تبریز)، ۶۸۷
 معتمدی، فتح‌الله، ۵۶۰
 معجم‌البلدان، ۹۳۲
 معراج پیامبر، ۲۵۵، ۲۶۰
 معرفت، منوچهر، ۵۵۳
 المعز لدين‌الله، ۲۸۳
 معزالدوله (رئیس اداره پست)، ۴۴۳
 معزالدوله دیلمی، ۷۹، ۱۴۹، ۴۳۳، ۸۳۸، ۹۲۷، ۱۰۰۷
 معزالدوله نبوی، ۶۷۵
 معصوم علیشاه، ۲۵۷
 معصومه (س)، آستان، ۲۰۸
 معصومی، ناصر جان، ۴، ۲۳-۲۴
 معلومیه (از فرق خوارج)، ۱۷۰
 معن بن زیاد، ۱۶۰
 معیرالممالک، حاج شیخ محسن خان، ۱۰۳۷
 معیرالممالک، دوست محمد خان (داماد ناصرالدین شاه)، ۴۶۶
 معین‌التجار بوشهری، حاجی آقا محمد، ۶۴۸
 معین‌الملک (منشی احمد شاه)، ۴۶۴، ۶۷۵، ۶۸۹
 معین‌الملک، محسن خان، ۴۴۳
 مغان (دشت)، ۸۷۰
 مغان زرتشتی، ۴۷، ۵۸، ۹۴
 مغان، دین، ۳۴۰
 مغتسله/تعمیدیان، ۴۰۲-۴۰۳
 مغرب (دریا)، ۹۹۵، ۹۹۷
 مغرب (منطقه)، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۴۱-۱۴۳، ۱۴۵، ۲۸۲، ۹۲۸
 المغنی، ۲۷۴، ۲۷۹
 مغول (دوره)، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۸۵، ۴۲۹، ۴۳۶، ۵۳۲
 مغول، حمله، ۱۹۰، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۴، ۲۴۳، ۲۴۷
 مغول، ۲۷۷-۲۷۸، ۲۸۴، ۴۱۸، ۴۳۰، ۴۳۵، ۶۱۲، ۸۶۶
 ۸۸۷
- مغولان هند، امپراتوری، ۸۴۸، ۱۰۲۷
 مغولان، ۲۰۰، ۲۰۳، ۳۴۴، ۴۱۸-۴۲۱، ۴۳۵، ۸۴۲-
 ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۷۲، ۹۳۱-۹۳۳، ۱۰۱۲، ۱۰۱۴
 مغول‌بازی (نمایشنامه)، ۳۵
 مغولی (خط)، ۴۲۱
 مفرح، محمدعلی، ۵۵۶
 مفردان (سپاه خصوصی شاه آل بویه)، ۸۳۹
 مفروض محمد کیاء بخاری/تهنجی، ۲۶۵
 مفضل بن عمر، ۲۳۸
 مفضیله (از فرق تشیع)، ۲۳۷-۲۳۸
 مقاتل ابن سلیمان بجلی، ۲۶۳-۲۶۴
 مقاتل الطالبیین، ۲۶۶
 المقاصد الاخریة من الانوار المضيئة، ۲۷۹
 المقالات والفرق، ۲۲۷، ۲۳۶
 مقالات، ۱۵۷، ۲۵۱
 مقدس اردبیلی، ۲۱۶
 مقدسی، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۱۴۰، ۱۷۲، ۲۶۹-۲۷۰، ۹۲۶
 ۹۲۸، ۱۰۰۶
 مقدم، غلامرضا، ۵۶۲
 مقدم، مصطفی، ۵۸۶
 مقدونی‌ها، ۹۱۸، ۹۹۹
 المقنع (قیام)، ۸۳۱
 المقنع فی الامامة، ۲۴۲
 المقنع، ۲۳۵
 مک کلوتر، ۹۵۰
 مک لینتاک (حسابدار)، ۶۵۵-۶۵۶، ۶۶۳-۶۶۴
 مک موری، جیمز، ۵۶۶
 مکا (دماغه)، ۹۱۶
 مکاتب فقه امامی، ۲۴۳
 مکران، ۱۴۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۲، ۸۳۸، ۹۱۵، ۹۲۳
 ۹۲۵-۹۲۶، ۹۳۱-۹۳۲، ۹۳۴-۹۳۵، ۹۹۵
 ۱۰۰۲، ۱۰۰۶، ۱۰۱۱
 مکرم ابن عبدالله عجل، ۱۷۰
 مکرمیه (از فرق خوارج)، ۱۷۰
 مکزیك، ۷۰۰، ۷۰۵
 مکه (سواحل خلیج فارس)، ۹۹۴، ۱۰۱۶

- مکه، ۷۹، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۳۷۱، ۳۷۹-۳۸۰، ۴۲۰، ۹۹۴
- مکی، حسین، ۷۳۹
- مکتفی، خلیفه عباسی، ۴۳۲
- مگابیز پسر مگاپات، ۹۹۶
- مگاپات پدر مگابیز، ۹۹۶
- ملا علیشاه (از سران قبایل جنوب)، ۹۴۵
- ملاحسین (حاکم عرب قشم)، ۹۶۹
- ملاقه/مالاکا(بندر)، ۱۰۱۶، ۱۰۲۰
- ملک اردوان، ۴۰۱
- ملک سیاه (منطقه)، ۴۵۳
- ملک طاووس، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۵-۳۴۷، ۳۴۹-۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۷-۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶-۳۸۵
- ملک محمود سیستانی، ۸۵۰
- ملک محمود قلاتی (امیر هرمز)، ۹۳۳
- ملک الاسلام طیبی /شیخ الاسلام جمال الدین ابراهیم بن محمد طیبی، ۱۰۱۳-۱۰۱۵
- ملک التجار، ۹۷۸
- ملکشاه سلجوقی، ۴۹، ۷۲، ۴۳۵، ۸۴۱
- ملکنیا، محمود، ۵۵۵
- الملل والنحل، ۳۹۸
- ملوک جدید هرمز (سلسله)، ۱۰۱۲، ۱۰۱۵، ۱۰۱۹
- ملی شدن صنعت نفت، ۶۱۲، ۷۱۶، ۷۲۸
- ممالیک (سلسله)، ۲۰۲، ۲۰۴، ۸۴۸، ۹۳۶
- ممتازالدوله، ۶۸۰
- ممسنی، ایلات، ۷۶۳
- منات (پول)، ۵۳۴
- منار (روستا)، ۳۱۷
- مناسک مهری، ۹۴
- مناقب الطاهرین، ۲۴۷
- منتجب الدین، ۲۴۳
- المنتخب، ۲۶۷
- منتخب التواریخ معینی، ۹۳۹
- منتقلة الطالبية، ۲۶۷
- منجی (کشتی)، ۱۰۲۱
- مندایی ها، ۳۴۲-۳۴۳
- مندایی (دین)، ۱۱۰، ۳۴۲، ۳۹۷-۴۱۰
- مندائی (زبان)، ۴۰۰، ۴۰۴
- مندلی (منطقه)، ۸۵۴
- مندوی (طایفه)، ۴۰۳
- منشورالملک /احمد منشور، ۴۶۶
- منشی حضور/میرزا علی خان، ۴۴۱
- منصور (وزیر)، ۸۰۰
- منصور بالله عبدالله بن حمزه، ۲۷۷، ۲۷۹
- منصور بن نوح، امیر سامانی، ۵۷، ۸۳۴
- منصور خواجه نصیری، ۵۶۰
- منصور، خلیفه عباسی، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۶۰، ۴۳۲، ۸۳۱
- منصور، علی، ۴۷۶
- منصورالسلطنه عدل، ۶۷۵
- منطق الطیر، ۳۶۹
- المنقذ من التقليد/التعليق العراقي، ۲۳۵، ۲۴۲-۲۴۳
- منگلور (بندر)، ۱۰۱۶
- منگوقاآن مغول، ۴۱۹، ۸۴۳
- منوچهر، ۶۵-۶۶، ۹۱-۹۲
- منوچهری (شاعر)، ۴۱۸
- منهاج النجاة، ۲۱۹-۲۲۰
- منهاج الکرامه، ۲۰۳
- موالی بنی هاشم، ۱۲۸
- موالی، ۱۱۱، ۱۲۸-۱۳۰
- موبدشاهی، منوچهر، ۵۶۳
- مودة/القربی، ۲۴۹
- مودت (عهدنامه)، ۵۷۲، ۵۷۷-۵۷۸
- موریایی (پادشاهی در هند)، ۴۱۵
- موزة سكة بانک سپه، ۵۸۵
- موسرنه (دماغه)، ۹۱۵
- موسوی اصفهانی، محمدصادق، ۱۰۳۱
- موسی (از اهل حق)، ۲۵۵
- موسی (ع)، ۳۰، ۴۰۶
- موسی بن محمد اشعری، ۱۹۸
- موسی کاظم(ع)، ۸۰

- موصول، ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۴۸-۱۵۰، ۳۱۶-۳۲۰، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۷۱، ۵۳۲، ۶۱۱، ۶۱۶، ۶۵۳، ۷۰۳
- مولانا زاهد طفلگانی، ۲۷۹
- مولانا ملا صدرالشیعه گیلانی، ۲۷۹
- مولر، والد سی، ۹۳۹
- مولوی عبدالله شوشتری، ۲۱۷
- مولوی، ۶۱۱
- مولوی، محمدعلی، ۵۹۷
- مونوکس، ادوارد، ۱۰۲۲
- مهدوی نظارتی، محمود، ۵۶۴، ۵۶۱
- مهدوی، محمدعلی، ۵۶۳
- مهدویت، ادعا، ۲۰۸
- مهدی (عج)، ۷۹، ۱۹۷، ۲۵۳، ۲۵۹، ۳۶۶، ۲۲۶-۲۲۷
- مهدی امیرسرداری، ۵۶۲
- مهدی لدین الله، ۲۷۹
- مهدیقلی علوی مقدم، ۵۶۰
- مهر (ایزد)، ۶۰
- مهران (رود)، ۹۲۵
- مهران، حسنعلی، ۵۹۷
- مهرآباد، ۶۷۶
- مهرعلی خان ترکمان (دریابیگی)، ۱۰۳۰
- مهرگان (اصطلاح موسیقی)، ۵۹
- مهرگان (جشن)، ۴۲-۴۴، ۵۰-۵۲، ۵۸-۶۰، ۶۳، ۶۹، ۹۵
- مهرگان بزرگ (اصطلاح موسیقی)، ۵۹
- مهرگان کوچک (اصطلاح موسیقی)، ۵۹
- مهرگانی / مهرمانی (اصطلاح موسیقی)، ۵۹
- مهروبان (بندر)، ۹۲۵-۹۲۶، ۹۳۵، ۱۰۰۲، ۱۰۰۶
- مهره (بندر)، ۹۲۵، ۹۳۵
- مهری (نخستین موجودات)، ۴۸
- مهریانه (نخستین موجودات)، ۴۸
- مهلبن بن ابی صفره، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۴-۱۵۵
- مهندس الممالک غفاری، ۶۱۶
- مهین امین، ۵۶۰
- مؤتمن الملک، ۶۸۰
- مؤدب الدوله نفیسی، ۶۷۵
- مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۶۷۱
- مؤسسه رهنی دولت ایران / بانک کارگشایی، ۵۴۹
- ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۸۹
- المؤید بالله / ابوالحسین هارونی، ۲۶۳-۲۶۴، ۲۶۶-۲۶۷
- المؤید فی الدین شیرازی، ۲۸۳
- مؤیدی (مذهب زیدی)، ۲۷۲-۲۷۵
- میافارقین، ۵۳۲
- میترا / مهر (ایزد)، ۷۳
- میخایل یانگویچ، ۶۶۸
- میدان تفتان، ۵۶۷
- میدان نفتون، نک: مسجد سلیمان
- میر سعیداف، ۸
- میرچا الیاده، ۳۵۰
- میرداماد استرآبادی ۲۱۷-۲۱۸
- میرزا ابراهیم خان (معاون وزارت تجارت)، ۵۴۲
- میرزا ابوالقاسم قمی، ۲۲۴
- میرزا اسپند (از رجال قراقویونلو)، ۲۰۷-۲۰۸
- میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله تبریزی، ۶۴۸
- میرزا آقاخان نوری، ۴۴۶، ۸۷۴، ۹۷۴
- میرزا بدیع الزمان لشکرنویس، ۸۷۳
- میرزا پیربوداق (پسر جهانشاه قراقویونلو)، ۲۰۸
- میرزا حبیب الله رشتی، ۲۲۵
- میرزا حسن اسکویی / گوهر، ۲۶۱
- میرزا حسین خان (سفیر ایران در عثمانی)، ۴۵۵
- میرزا حسینقلی همدانی، ۲۲۵
- میرزا حیدرعلی شیروانی، ۲۲۱
- میرزا رحیم (معاون اداره پست)، ۴۴۲
- میرزا سعید خان (وزیر امور خارجه)، ۴۴۶
- میرزا شفیع صدراعظم، ۴۳۹
- میرزا عبدالحسین خان دیبا، ۴۷۴
- میرزا علی ثقة الاسلام دوم، ۲۶۱
- میرزا علی اکبر نامی، ۴۶۵
- میرزا عیسی خان فیض، ۶۵۷، ۶۶۱-۶۶۲، ۷۲۹
- ۷۳۷-۷۳۸، ۷۵۱-۷۵۲، ۷۶۵، ۷۶۷-۷۶۸، ۷۷۴

- ناسیونال سوئیس (شرکت بیمه)، ۵۲۳
 ناشئ اکبر، ۱۵۷
 ناصر اطروش، ۲۶۳-۲۶۴، ۲۶۸-۲۷۲، ۲۷۴-۲۷۵، ۲۷۷
 ناصر اولیایی شیرازی، ۵۶۳
 ناصر بن حسین دیلمی، ابوالفتح، ۲۷۴، ۲۸۰
 ناصر بن مرشد (حاکم)، ۱۰۲۴
 ناصرالدین شاه قاجار، ۹۷، ۲۲۴، ۴۳۹، ۴۴۱-۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۷-۴۴۸، ۴۵۱، ۴۶۱، ۴۶۴-۴۶۶، ۵۱۳، ۵۳۳-۵۳۴، ۵۳۶-۵۳۹، ۵۴۲، ۵۵۰، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۸۶، ۶۱۰، ۷۱۵، ۸۶۰-۸۶۳، ۸۷۴-۸۷۵، ۸۷۸، ۸۹۰-۸۹۴، ۹۷۲-۹۷۳، ۹۷۷، ۱۰۳۵-۱۰۳۸
 ناصرالدین محمد حمدانی، ۱۴۹، ۲۴۲
 ناصرالملک / ابوالقاسم خان قراگوزلو، ۶۴۵
 ناصر خان (از روسای ایل قشقایی)، ۷۸۵
 ناصر خسرو قبادیانی، ۲۸۴، ۹۲۹-۹۳۰
 ناصری (دوره)، ۷۸، ۵۳۳، ۵۳۷، ۸۷۵، ۸۹۳، ۹۷۹
 ناصری (مذهب زیدی)، ۲۶۳، ۲۶۸-۲۶۹، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹
 الناصریات، ۲۶۳
 ناصریان، ۲۶۶
 الناطم، ۲۷۲
 ناظم‌المهام، حاجی میرزا جبار، ۸۹۱
 نافع بن ازرق، ۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶
 ناقالی (جشن)، ۷۵
 نامق پاشا (والی بغداد)، ۴۵۵
 ناووسییه (مذهب)، ۲۲۶
 نائین، ۹۸، ۴۶۳
 نبوی، احادیث، ۳۶۸
 نپتون (از خدایان یونانی)، ۹۹۹
 نثارخوس، ۹۹۷-۹۹۸
 نجاشی، ۲۳۱، ۲۳۸
 نجدة بن عامر، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۵۳، ۱۵۶
 نجدیه (از فرق خوارج)، ۱۴۴، ۱۶۸-۱۶۹
- ۷۸۲-۷۸۴، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۲
 میرزا کوچک خان جنگلی، ۶۸۱، ۷۰۷
 میرزا محمد اخباری، ۲۲۴
 میرزا محمد پیشوایی، ۲۶۱
 میرزا محمد خان کشیکچی‌باشی سپهسالار، ۴۴۵
 میرزا محمد مامقانی، ۲۶۱
 میرزا محمدحسن آشتیانی، ۲۲۵
 میرزا محمدحسن شیرازی، ۲۲۵
 میرزا محمدحسین نائینی، ۲۲۵
 میرزا ملکم خان، ۴۴۵
 میرزا مهدی علی خان (نماینده سیاسی انگلیس)، ۹۴۸
 میرزا هاشم لشکرنویس، ۸۷۳
 میرفخرایی، عبدالله مؤدب، ۵۶۱
 میرفندرسکی، ۲۱۷
 میرکمالوا، ۵
 میرمطهری، عبدالعلی، ۵۵۴
 میزایف، ۳۳
 میسیونرهای مسیحی، ۳۱۸-۳۱۹، ۳۲۲
 میشان (دشت)، ۴۰۲
 میش‌ماهیک (منطقه)، ۹۲۱
 میکائیل (فرشته)، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۶
 میناب (رودخانه)، ۹۱۵
 میر سید علی همدانی، ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۱
 میمون بن خالد، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۹-۱۷۰
 میمونیه (از فرق عجارده)، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۱
 نابهلز (کارشناس بیمه)، ۵۲۰
 ناپلئون، ۸۵۷-۸۵۸، ۸۶۶، ۹۴۷
 نادر شاه افشار، ۵۶، ۲۲۲، ۴۳۷، ۸۳۸، ۸۴۹-۸۵۳، ۸۵۵، ۸۶۵، ۸۷۰، ۸۷۳، ۸۷۸، ۹۴۵، ۱۰۲۶-۱۰۲۸، ۱۰۳۰-۱۰۳۲
 نادری (خیابان)، ۴۷۹
 نادری، نصرالله، ۵۵۴
 نادیزدا (شرکت روسی)، ۵۱۳
 الناسخ و المنسوخ فی القرآن، ۱۵۰-۱۵۱
 ناسخ‌التواریخ، ۸۷۴

- نجف، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۵۹، ۶۲۱،
 نجفقلی خان صمصام السلطنه ایلخانی، ۶۲۲
 نجم آبادی، هادی، ۲۲۵
 نجیرم (بندر)، ۹۲۵-۹۲۶، ۹۳۵، ۱۰۰۲
 نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر، ۹۲۹، ۹۳۵
 نخجوان، ۴۵۴
 نراقی، عباس، ۵۵۵
 نراقی ها، ۹۵
 نرسی ساسانی، ۱۰۰۱
 نرشخی، ۱۸، ۹۴، ۴۱۷
 نرمن (وزیر خارجه انگلیس)، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۴-
 ۶۸۱، ۶۸۳، ۷۰۱، ۷۰۵، ۸۹۸
 نریمان (منطقه)، ۱۰۰۶
 نزاریه (از اسماعیلیان)، ۲۸۴-۲۸۵
 نزوی (منطقه)، ۹۳۹
 نزّه القلوب، ۹۳۰، ۹۳۶
 نزی رم (نوعی کشتی)، ۹۹۶
 نسا، ۸۴۰، ۸۶۹
 نسطوری، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۴۲
 نسلگی ها، ۹۵
 نصر ابن شیبث بن ربیع، ۱۳۱
 نصر بن احمد، امیر سامانی، ۱۹۴، ۸۳۴
 نصر بن سیار، ۱۵۸
 نصر بن صباح بلخی، ۲۴۰
 نصر بن عاصم لیثی، ۱۴۵، ۱۵۴
 نصر، تقی، ۵۶۴
 نصره مذاهب الزیدیه، ۲۷۲
 نصرت الدوله فیروز، ۵۴۸، ۶۴۵-۶۴۶، ۶۴۹-۶۵۰،
 ۶۵۵، ۶۵۸-۶۶۱، ۶۷۳-۶۷۴، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۹۶
 ۷۰۰، ۷۱۸، ۷۲۲، ۷۴۹، ۷۵۶، ۷۵۸-۷۶۰، ۷۶۳
 نصرت السادات رضوی نیکخواه، ۵۶۴
 نصرت الله خطیبی نوری، ۵۶۱
 نصرت آباد، ۵۶۷
 نصیبین، ۳۱۸
 نصیرالدین طوسی، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۴۴-۲۴۷،
 ۸۷۲
 نصیرپور، پرویز، ۵۶۲
 نصیرخان لاری (از سران قبایل جنوب)، ۹۴۵،
 ۱۰۲۵-۱۰۲۶
 نصیر (از یاران حضرت علی (ع))، ۲۵۴، ۲۵۶
 نصیرالدین بن حمزه طوسی، ۲۴۳
 نصیرالدین کاشی، ۲۵۳
 نصیریه (از فرق تشیع)، ۲۳۷-۲۳۸
 نطنز، ۷۴
 نطنزی، ۱۰۱۷
 نظام تأمین اجتماعی، ۵۱۶
 نظام نورجانی، ۳۴-۳۵
 نظام الدین ابوالفضل بن فیروزشاه جیلی، ۲۷۴
 نظام الملک، ۸۳۹، ۸۷۱-۸۷۲
 نظام الملک، میرزا عبدالله خان، ۸۷۵
 نظامی عروضی، ۴۳۵
 نظامی، ۶۱۱
 نظراف، ۳۶
 نظمیه، ۸۹۱-۸۹۸، ۴۷۹-۴۸۰
 نعمت اف، ۵
 نفت در دوره رضا شاه، ۷۳۹
 نفت شمال ایران، ۶۱۹
 نفت ما و مسائل حقوقی آن، ۶۳۸
 نفت شاه (منطقه)، ۷۴۷
 نفزاوه (قبیله)، ۱۴۲
 نفطی (نوعی مالیات)، ۶۱۲
 نفوسه (قبیله)، ۱۴۱، ۱۴۳
 نفیسی، حسن، ۷۲۷
 نفیسی، سعید، ۴۸۸، ۷۸۰-۷۸۱
 نفیسی، مشرف، ۷۷۵
 نفیسی، مؤدب الدوله، ۷۶۹
 نقش تبریزی، حمید، ۵۶۱
 نقشبندیه، ۲۵۳
 نقشینه پور، بهمن، ۵۶۱
 نقض، ۲۴۲-۲۴۳
 نقض الاشهاد، ۲۶۶
 نقض الامامة، ۲۷۲

- نقطویه، ۲۵۸-۲۵۹
 نکار (از فرق اباضیان)، ۱۴۳-۱۴۴
 نمازی، محمدحسین، ۵۶۱
 نمونه‌های فولکلور درواز، ۴
 نمونه فولکلور دیار رودکی، ۴
 نوافلاطونی، فلسفه، ۲۸۲
 نوآنته، مارکز دو، ۳۲۰
 نوبختی (خاندان)، ۲۳۲
 نوبختی، ۲۲۷
 نوبری، علیرضا، ۵۹۷
 نوبل، برادران، ۶۱۸
 نوبهار (معبد بودایی)، ۴۱۵-۴۱۶
 نوح بن اسد سامانی، ۸۳۳
 نوح بن نصر، امیر سامانی، ۱۹۴، ۸۳۴
 نوح نبی (ع)، ۴۰۶
 نورالدین مهدی بن ابی طالب / دیلمی، ۲۷۵
 نورالهدایه، ۲۵۰
 نورالهدی فی ان الزکاة بعد اخراج المؤمنة، ۲۲۳
 نوربخش، سید محمد، ۲۱۰، ۲۴۹-۲۵۰
 نوربخش، محسن، ۵۹۷
 نوربخشیه (از سلسله‌های تصوف)، ۲۴۹
 نورپرفرس (نیروی نظامی بریتانیا در ایران)، ۶۶۹
 نورثکرافت، ۷۱۴
 نورعطا (ناحیه)، ۲۲
 نورعلی خلیفه، ۲۱۱
 نوروز سلطانی، ۴۹، ۵۳
 نوروز، ۱۳-۱۴، ۴۲-۵۸، ۶۳، ۹۰، ۹۳، ۸۸۸، ۱۰۰۱
 نوروزنامه، ۴۵، ۴۹-۵۱، ۵۹، ۷۲
 نوری اسفندیاری، فتح‌الله، ۷۷۸
 نوری سعید پاشا، ۷۹۶
 نوری، میرزا اسدالله (شکرنویس)، ۸۷۴
 نوز بلژیکی، جوزف، ۴۴۳-۴۴۴، ۹۸۰، ۹۸۴-۹۸۵
 نوسنگی (دوره)، ۹۳
 نومینوس (افسر سلوکی)، ۹۹۹
 نوئن (شهر)، ۴۵۶
 نهاپق (کشتی)، ۱۰۱۰
 نهاوند، ۱۹۱
 نهایی، حبیب‌الله، ۵۵۸
 نهج‌الحق، ۲۰۳
 نهروان (جنگ)، ۱۰۸، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۲۱
 نهضت ملی شدن صنعت نفت، ۴۸۵-۴۸۶
 نیاسر کاشان، ۹۵
 نیبور، کارستن، ۹۹، ۹۴۷، ۱۰۳۱
 نیرالملک، ۷۶۳
 نیرنگستان، ۴۳
 نیساری، عباسعلی، ۵۵۸
 نیستروم (ماژور)، ۸۸۵
 نیکپور، منوچهر، ۵۸۶
 نیکخواه، علی، ۵۵۶
 نیکلاریکاتا، ۵۸۶
 نیکولای دوم تزار روسیه، ۶۱۹
 نیکولس، ۶۸۶-۶۸۷
 نیل (رود)، ۹۱۳، ۹۲۸
 نیلسون، الکساندر (صاحب‌نظر حقوق بین‌الملل)، ۶۵۹
 نیوبری، جان، ۶۴۱
 نیوجرسی، ۷۴۷
 نیویورک هرالد تربیبیون (روزنامه)، ۷۱۰
 نیویورک، ۵۶۲
 نیویورک، بورس، ۷۵۸
 نثارخوس (سردار)، ۹۱۵-۹۱۶
 نیشابور، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۴-۱۹۵، ۲۴۳
 ۲۶۴-۲۶۵، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۸۳۳، ۸۳۵
 واثق بالله بن احمد بن حسن حسینی جیلی، ۲۷۷
 الواجبات الملكية، ۲۱۵
 الواحدة، ۲۵۷
 وارد، ویلیام، ۵۵۶
 واسط، ۳۹۹
 واسطیه (از صابئین)، ۳۹۹
 واسکو دو گاما، ۹۳۶
 واسیلی یویچ یلیسه‌یوف، الکساندر، ۳۲۱
 واشنگتن، ۶۵۴، ۶۹۵، ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۶، ۸۸۱
 الوافر، ۲۶۹

- الوافی بکلام المثبت والنافی، ۲۴۳
الوافی، ۲۶۹، ۲۷۵
واق واق (جزیره)، ۱۰۰۸
واقد مولای آل ابی صفره، ۱۱۹
واقفه (مذهب)، ۲۲۶-۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۹
والاس، کلنل، ۶۳۶-۶۳۷، ۷۱۰
والتر، ویویان ال.، ۵۶۶
وتلواف، ۶
وثوق الدوله، ۶۳۶-۶۳۸، ۶۴۵-۶۵۱، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۷-۶۶۸، ۶۷۲-۶۷۳، ۶۸۰، ۶۹۴-۶۹۵، ۶۹۷-۶۹۸
ودل (انگلیسی)، ۱۰۲۸
ورکوترن (رئیس اداره پست)، ۴۴۳
وزارت اطلاعات، ۴۸۹
وزارت اقتصاد، ۵۵۷
وزارت امور خارجه، ۴۷۶
وزارت امور خارجه ایران، ۵۷۸
وزارت بازرگانی و پیشه و هنر، ۵۵۴
وزارت پست و تلگراف و تلفن، ۴۶۸-۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۸-۴۸۹
وزارت جنگ، ۴۵۶، ۴۶۵، ۵۸۳-۵۸۴، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۸-۶۷۹، ۶۸۷، ۶۹۱، ۷۸۳، ۸۶۳-۸۶۵، ۸۷۴-۸۷۵، ۸۷۹، ۸۸۴، ۸۸۷، ۸۹۸، ۹۷۷
وزارت خارجه بریتانیا، ۶۱۶، ۶۲۰
وزارت داخله، ۴۷۹، ۸۷۹
وزارت دارایی روسیه، ۵۷۰-۵۷۱
وزارت دارایی، ۵۲۰، ۵۵۴
وزارت رفاه، ۵۱۶
وزارت فرهنگ، ۴۷۶، ۵۲۰
وزارت فلاح و تجارت و فواید عامه، ۴۶۸
وزارت فواید عام، ۴۷۴، ۸۶۵، ۸۹۱
وزارت کار، ۵۱۶
وزارت کشور، ۴۷۶
وزارت مالیه، ۵۲۰
وزارت مالیه، ۵۴۹، ۵۷۳-۵۷۵
وزیر دانا، ۲۶
- وزیری (مؤلف تاریخ کرمان)، ۱۳۰
وسائل الشیعه، ۲۱۹
وستداهل (افسر سوئدی)، ۶۷۷، ۸۹۵-۸۹۸
وسترن آسترالین (شرکت بیمه)، ۵۲۳
وصاف، ۲۰۴، ۹۲۹-۹۳۰، ۱۰۱۰-۱۰۱۱، ۱۰۱۳-۱۰۱۴
وطواط، رشیدالدین، ۸۷۲
وقایع / اتفاقیه (روزنامه)، ۴۴۰، ۴۴۵-۴۴۶، ۴۶۴
ولف، سرهنری دراموند، ۶۱۵-۶۱۶
ولهاوزن، ۴۰۰
ولی الله سیف، ۵۸۶
ولی زاده، سید علی، ۳۶
ونج (ناحیه)، ۲۳
ونزوئلا، ۷۰۴
ونیز، ۹۲۸، ۹۳۹
وهاب زاده، احمد، ۵۵۸
وهاب زاده، سلیمان، ۵۵۸
وهابیت، ۹۴۶، ۹۵۰
وهشت آباداردشیر (نزدیکی بصره)، ۹۱۹
وهمن اردشیر / بهمن شیر، ۹۱۹
وی. آر. جفریز، ۵۶۱
ویدسون، یاور هارولد، ۸۸۶
ویسپرد (جشن)، ۷۶
ویلسن، سر آرنولد، ۹۵۱، ۹۷۱
ویلسون، پرزیدنت، ۶۵۱
ویلفرد گرین (مشاور حقوقی)، ۷۷۰
ویلکینسون، ادوارد، ۵۶۶
ویلینسون و شرکا، چاپخانه، ۵۵۰
وینت، وان د، ۵۵۸
وینسنت (پسر کتابچی خان)، ۶۱۷
هادوی / یحیوی (مذهب زیدی)، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۵
هادویه (مکتب زیدی)، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۶
هادی (امام زیدی)، ۲۷۶
هادی (ع)، ۸۰، ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۲۹-۲۳۰، ۲۳۸-۲۳۹
هادی الی الحق، ۲۶۲-۲۶۳، ۲۶۶-۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲-

- ۲۷۳، ۲۷۴-۲۷۵
 الهادی الی النجاة من جميع المهلكات، ۲۴۳
 الهادی فی الفقه، ۲۶۵
 هاردينگ، سر آرتور، ۶۱۶-۶۱۷، ۶۲۴، ۶۴۴، ۹۸۲، ۹۸۵
 هارستن، ۶۷۶
 هارون شاری (از رجال صفریه)، ۱۴۹
 هارون شاری، ۱۴۸
 هارون الرشید، خلیفه عباسی، ۱۶۰-۱۶۱، ۴۱۶، ۴۳۲
 هاشم بن عبدالله خراسانی، ۱۳۷
 هاشم پسران، ۵۶۴
 هاشمی، قاسم، ۵۵۹، ۵۶۲
 هامبورگ، ۵۵۵، ۵۸۸، ۹۸۱
 هامون، کلنل سرا. هنری مک، ۵۶۶
 هامیلتون (کاپیتان)، ۱۰۲۵
 هانس اتوتیرماخ، ۵۶۰
 هاوس (وزیر مختار آمریکا در پاریس)، ۶۵۲
 هجر (دریا)، ۹۲۶
 هجر (منطقه)، ۱۰۰۲
 هخامنش پسر داریوش، ۹۹۶
 هخامنشی، آرامگاه‌ها، ۹۱۴
 هخامنشی، کتیبه‌ها، ۴۱
 هخامنشیان، ۴۹، ۶۷، ۴۳۱، ۵۳۱، ۶۱۵، ۹۱۴، ۹۱۶-۹۱۷
 هدایت، رضاقلی خان، ۴۴۶
 هدایت، سعید، ۵۵۷، ۵۶۲، ۵۶۰
 هدایت، صادق، ۴۸۸
 هدایتی، علی اصغر، ۵۵۴، ۵۶۳
 هدایتی، محمدعلی، ۵۵۹
 الهدایة، ۲۶۹
 هرکس در آسمان تف کند، ده خودش میاد، ۲۶
 هرات، ۱۶۰، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۷۲، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۷۲، ۲۸۱، ۴۵۱، ۵۳۵، ۸۳۲-۸۳۳، ۸۶۹، ۹۷۱-۹۷۲، ۱۰۳۳-۱۰۳۴
 هراتی، قاسم، ۵۵۸
 هربرت، ۵۳
 هربرت، سر توماس، ۹۴۳
 هرثمة بن اعین، ۱۶۳
 هرست (رئیس بانک ملی)، ۷۷۹
 هرمز / هرموز (بندر)، ۱۴۰، ۹۱۵، ۹۲۵-۹۲۶، ۹۳۲-۹۳۵، ۹۴۲-۹۴۳، ۹۴۶، ۹۴۸، ۹۵۰، ۹۷۴، ۹۷۷، ۹۸۱-۹۸۳، ۱۰۰۶-۱۰۰۷، ۱۰۱۲-۱۰۲۳، ۱۰۲۹، ۱۰۳۲
 هرمز پسر شاپور، ۴۸
 هرمزگان، ۱۴۰
 هرمس، ۳۹۹
 هرن (مدیر کمپانی)، ۷۵۲
 هرو (مدرسه)، ۷۷۰
 هرودت، ۸۰، ۹۰، ۹۹۵-۹۹۶
 هرولد براون (مشاور حقوقی)، ۷۷۵-۷۷۶، ۷۹۳
 هزار و یک چیستان، ۴
 هزار و یک شب، ۲۵
 هژبر یزدانی، ۵۵۸-۵۵۹
 هشام بن حکم، ۲۲۹-۲۳۲، ۲۳۶-۲۳۷
 هشام بن سالم جوالیقی، ۲۳۰-۲۳۲
 هشر (نوعی مراسم)، ۱۳
 هطیا (از ماه‌های منداپی)، ۴۰۸
 هفت شهیدان (منطقه)، ۶۱۲
 هفت علامه، ۴
 هفتان بخت / هفتواد (منطقه)، ۹۱۹، ۱۰۰۰
 هفت گل، ۷۴۷
 هفدرو (جشن)، ۷۶
 هکاری (قلعه)، ۳۱۶
 هلال بن عطیة خراسانی، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۶
 هلال بن علفه تیمی، ۱۱۲
 هلال خصیب، ۱۰۰۵
 هلسپونت (در یونان)، ۹۹۶
 هلكو بکو، ۲۶
 هلند، ۶۱۴، ۸۵۴، ۹۴۰-۹۴۱، ۹۴۵، ۱۰۲۳-۱۰۲۵، ۱۰۳۰
 هلند، کمپانی هند شرقی، ۷۱۴، ۱۰۳۰
 هلندی‌ها، ۷۱۴، ۹۴۶، ۱۰۲۱، ۱۰۲۳، ۱۰۲۶-۱۰۲۷
 همایون پسر قلی خان والی (سردار)، ۸۹۵

- همایون تجدد، ۵۵۵
 همایون قاسم والی (سردار)، ۸۶۴
 همایون، سردار، ۶۶۹، ۶۷۶
 همدان، ۱۹۸، ۲۴۹، ۲۶۱، ۴۰۲، ۴۵۲، ۵۲۰، ۵۴۸، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۳، ۶۷۱، ۶۷۵، ۸۶۵
 همسپهمدیم (جشن)، ۶۲
 هموند، سرج. آرتور. پی. ای.، ۵۶۱
 هند (دریا)، ۹۲۳، ۹۲۵، ۹۳۲، ۹۳۵-۹۳۶
 هند شرقی (کمپانی)، ۴۴۴، ۴۵۲، ۹۴۴، ۹۶۸
 هند و اروپ (شرکت)، ۴۵۵، ۴۵۲-۴۵۳
 هند و اروپ، خطوط تلگرافی، ۴۵۵، ۴۵۹
 هند، حکومت انگلیسی، ۹۶۸-۹۷۰، ۹۸۲-۹۸۴
 هند، نایب السلطنه، ۶۴۵، ۶۷۱
 هندرسن، آرتور (وزیر خارجه بریتانیا)، ۷۶۰-۷۶۱
 هندقانات، ۱۶۶
 هندورابی (جزیره)، ۹۳۸، ۹۷۷
 هندوستان، ۲۸، ۹۰، ۳۶۵، ۳۸۸، ۴۱۵-۴۱۶، ۴۱۹، ۴۴۴-۴۴۵، ۴۵۰-۴۵۵، ۴۵۹، ۵۱۱، ۵۱۹، ۵۳۹، ۵۴۵، ۵۶۲، ۶۴۴، ۶۶۸، ۸۳۷، ۸۴۸-۸۴۹، ۸۵۱، ۸۶۸-۹۱۳، ۹۱۴-۹۱۸، ۹۲۲-۹۲۷، ۹۲۸-۹۳۱، ۹۳۳-۹۳۴، ۹۳۶-۹۳۷، ۹۳۹-۹۴۰، ۹۴۶-۹۴۹، ۹۶۷-۹۶۸، ۹۷۰-۹۷۱، ۹۷۳، ۹۷۷، ۹۸۱-۹۸۳، ۹۹۵، ۹۹۷-۹۹۸، ۱۰۰۲-۱۰۰۳، ۱۰۰۵-۱۰۰۹، ۱۰۱۱-۱۰۲۷، ۱۰۳۰، ۱۰۳۳
 هندی باستان (زبان)، ۳۸۷
 هندی، بت پرستان، ۶۴۱
 هندیان، ۴۸۳، ۶۲۶، ۷۵۳، ۸۳۲، ۸۳۷، ۸۵۰، ۸۵۳، ۹۳۰، ۹۴۲، ۱۰۱۱
 هنری فیلد، مردم شناس آمریکایی، ۳۷۳
 هنگ کنگ، ۵۳۵
 هنگام، ۴۵۳، ۴۵۹، ۹۳۴، ۹۶۷، ۹۷۰، ۹۷۳-۹۷۴، ۹۷۷-۹۸۰، ۹۸۳-۹۸۵
 هنور (بندر)، ۱۰۱۶
 هواره (قبیله)، ۱۴۱
 هوتس، آلبرت، ۶۱۴
 هوختیف (شرکت آلمانی)، ۴۷۴
 هوشنگ (شخصیت اساطیری)، ۲۰، ۴۸، ۶۶، ۷۲
 هوف، ر. هازل، ۵۵۸
 هولاکو خان مغول، ۱۹۹، ۲۰۲، ۴۱۹، ۸۴۳، ۸۷۲
 ۱۰۱۲، ۸۸۷
 هولہ (قبیله عرب)، ۹۴۵، ۱۰۲۵-۱۰۲۶، ۱۰۳۰
 هوندیوس، ۹۴۳
 هوئر (وزیر مختار انگلیس در تهران)، ۸۰۳
 هیاطله (هون های سفید)، ۴۱۶
 هیدراسس (راهنمای دریایی ایران)، ۹۱۵، ۹۹۸
 هیگ (کلنل)، ۶۷۶
 هیصم شاری، ۱۶۲
 یادگار زریران، ۹۱
 یارستان / یارسان، نک: اهل حق
 یاسای چنگیزی، ۸۴۲
 یاسر بن عمار، ۱۶۵
 یاقوت حموی، ۱۷۲، ۶۱۰، ۶۱۲، ۹۳۲، ۱۰۱۳
 یالمارسن، هارولد اوسیان (افسر سوئدی)، ۸۸۰، ۸۸۴-۸۸۵، ۸۹۵
 یانگ، دکتر، ۶۸۶، ۷۹۷، ۸۰۱، ۸۱۰
 یبغو خان سلجوقی، ۸۴۰، ۸۶۷
 پیرم خان / داویدیان کانتسشاک، ۸۸۰-۸۸۱، ۸۹۴-۸۹۵
 یحیی بن اسد سامانی، ۸۳۳
 یحیی بن زکریا (ص)، ۳۹۹-۴۰۱، ۴۰۶، ۴۰۸-۴۰۹
 یحیی سهامی، ۵۶۳
 یزد، ۵۴، ۷۳، ۹۶، ۲۵۹، ۲۷۸، ۴۶۳، ۵۴۳-۵۴۴، ۵۶۷، ۵۸۴، ۶۳۰، ۶۳۹
 یزدا (مادر شیخ عدی)، ۳۷۱
 یزدان پناه، مرتضی، ۶۷۳
 یزدگرد، شاه ساسانی، ۴۸-۴۹، ۵۱، ۶۷
 یزدیه (فرقه)، ۳۱۵
 یزنیک، ۳۷۰
 یزید بن ابی انیسه، ۳۱۵-۳۱۶
 یزید بن عمر بن هبیره، ۶۰
 یزید بن معاویه، ۹۹، ۱۱۴، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۴۱، ۳۷۸-۳۸۳، ۳۸۵

- یزیدیه (فرقه)، ۳۱۵
 یسنا (آیین)، ۴۷
 یسناخوانی (مراسم)، ۶۰
 یعقوب بهادر (امیر آق قویونلو)، ۲۰۸
 یعقوب بیک آق قویونلو، ۲۰۹
 یعقوب لیث صفاری، ۱۶۵-۱۶۷، ۴۱۷، ۴۳۲، ۸۳۱-۸۳۳
 ۸۷۰، ۸۳۳
 یعقوبی، ۹۲۳-۹۲۴
 یک خنجه طلا، ۲۶
 یک شاهی (سکه)، ۵۳۴
 یگیازاروف، ۳۲۲، ۳۳۸، ۳۶۰-۳۶۱
 یلدا / چله، شب، ۷۳
 یلوچوت (سردار چنگیزخان)، ۸۷۲
 یموت، ترکمان‌ها، ۸۷۸
 یمین‌الممالک، ۱۰۳۸
 یوتیا (نواحی جنوب شرقی فارس)، ۹۹۴
 یورکشایر (شرکت بیمه)، ۵۲۳
 یوسف خان گرجی (سپهدار)، ۸۵۸
 یوسف مازندارنی، ۲۱۴
 یوسف وفا، ۳۶
 یونان، ۲۰، ۹۰، ۹۱۴، ۹۹۶-۹۹۷
 یونانی (زبان)، ۲۰
 یونانی، فلسفه، ۲۶۰
 یونانیان، ۸۴۱، ۹۱۴، ۹۱۶، ۹۱۹، ۹۹۶
 یونسکو، ۴۸۷
 یونگ لو (پادشاه چین)، ۱۰۱۷
 یونگ، دکتر، ۷۲۸
 یویچ، ۲۶
 یهودا، ۳۷۰
 یهودی، بازرگان، ۹۳۰، ۱۰۱۱
 یهودیان، ۵۱، ۳۲۲، ۴۲۰، ۴۲۲، ۶۴۱، ۹۴۲
 یهودیت، ۳۵۷، ۹۲۱
 یحویه (مکتب زیدی)، ۲۶۸
 یحیی بن احمد (امام زیدی)، ۲۷۶
 یحیی بن اصد، ۱۷۰
 یحیی بن حسین ابن اسماعیل شجری / المرشد بالله، ۲۷۰
 یحیی بن خالد برمکی، ۲۲۹
 یحیی بن زید، ۱۵۸، ۲۶۳، ۲۶۵
 یحیی بن عمر بن حسین علوی، ۲۶۴
 یحیی بن موسی سولشی / چالوسی، ۲۶۹
 یزید ابن عبدالملک، ۱۳۳
 یزید بن جریر، ۱۶۰
 یزید بن حارث بن رویم، ۱۲۱
 یزید بن مزید، ۱۶۰
 یزید بن مهلب، ۱۳۲-۱۳۳
 یعقوب هوسمی، ابویوسف، ۲۷۴
 یمامه، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۵۱، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۵۶، ۹۳۱
 یمان بن رباب، ۱۵۲
 یمانی (نژاد)، ۱۴۱
 یمـن، ۱۰۹-۱۱۰، ۲۶۳، ۲۶۶-۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶-
 ۲۷۷، ۲۷۹-۲۸۰، ۹۱۸، ۹۲۱-۹۲۲، ۹۲۶، ۹۲۸،
 ۹۳۱، ۹۳۵، ۹۹۹، ۱۰۰۳، ۱۰۰۶، ۱۰۱۱، ۱۰۱۶
 یوسف (سوره)، ۱۷۱
 یوسف بن ابی‌الحسن جیلانی، ۲۷۷
 یوسف بن ابی‌الساج، ۱۴۸
 یوسف بن بشار، ابویحیی، ۱۶۱
 یوسف بن بهمن، ۲۳۷
 یوسف بن خلفون، ابویعقوب، ۱۳۹
 یوسف ثقفی، ۲۶۳
 یونس بن عبدالرحمان، ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۶-۲۳۷

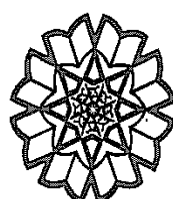


The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia

The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia (CGIE) is an academic research institute set up in Tehran, Esfand 1362/ March 1984 with a view to producing several encyclopaedias: Islamic, general as well as specialized.



First Published
Tehran, 2014



*Address: The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia,
Kashanak, Niyavaran, Tehran.*

P. O. Box: 19575/197.

Tel: 0098 21 22297626 . Fax: 0098 21 22297663.

E-mail: centre@cgie.org.ir

www.cgie.org.ir



**IN THE NAME OF ALLAH
THE BENEFICENT,
THE MERCIFUL**



THE
COMPREHENSIVE
HISTORY OF
IRAN

VOLUME XX